جلد اول

تفسیر صفی

بنام خداوند بخشنده مهربان

یکی از آثار ادبی قرن وردهم که از جهاتی دارای اهمیت خاصی بوده مخصوصا در نظر متصوفین و پیروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که نسبت به تفاسیر بیشمار که بعربی و فارسی پرداخته شده که پاره از آنها بچاپ رسیده و بسیاری دیگر هنوز منطبع نگردیده اند وهر یك از جهتی طرف توجه عامه قرار گرفته است گذشته از نظر ادبی حاوی اشعار نغز متین ودرعین حال مهیج سالکین راه یقین است تفسیر صفی شامل سه قسمت مهم میباشد که عبارت از: ۱ ذکر تمام قرآن مجید ۲ ترجمه تحت اللفظی صحیح ازعربی بفارسی ۳ تفسیر منظوم فلسفی وادبی که طبعش محکم و مطالعهٔ آن هر خوانندهٔ را بقدر معرفتش بنکات دقیقی آشنا می کند که غالباً بلطائف تأویل پی میبرد.

پروفسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی بدین معنی گواهی میدهد (صفحه ۱۰۶ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون) مرحوم اعتمادالسلطنه که یکی از رجـال دانشمند و وزیر فرهنگ وقت بوده شرح مبسوطی دائر بر تعریف و توصیف این تفسیر نگاشته که عیناً در طبع اول این تفسیر بچاپ رسیده است چیزی که باعث تعجب است با اینکه مرحوم رضاقلی خان هدایت مؤلف تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحا که معـاصر مرحوم صفی بوده ابدا سطری راجع به تألیفات کتب ایشان درهیچیك از آثار خودننوشته اند فقط آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بطور خیلی مختصر بیان نموده اند اینك برای آنکه شرح حالش برای همیشه محفوظ باشد بدین چند سطر قناعت مینماید

مرحوم حاجی میرزا حسن ملقب بصفیعلیشاه در تـاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان تولد یافته پدرش محمد باقر اصفهانی ملقب بصفی بتجارت اشتغال داشته پس از چند سال که در اصفهان مشغول تجارت بوده برای توسعه تجـارت با جهات دیگر به یزد مسافرت نموده و در آنجا اقامت گزیده در آن وقت مرحوم صفی علیشاه خوردسال و هنوز بحد بلوغ نرسیده. (بنابگفتهٔ خودمرحوم صفی علیشاه که خیلی مختصر درمقدمهٔ تفسیر چاپ اول ذکر نموده) مرحوم صفی علیشاه پس از ورود بیزد تحصیلات اولهٔ خود را در یزد فرا گرفته و از علوم رسمیه بهره مند گردیده و در حدود سنهٔ ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۲ هجری از یزد بعزم رفتن مکهٔ معظمه از راه هندوستان عزیمت مینماید مدتی در هندوستان رحل اقامت افکنده بعدا بعزم زیارت بیت الله ازهندوستان حرکت نموده و پس از زیارت بیت الله مجددا بهندوستان مراجعت می نماید (بنا بگفتهٔ خود با اغلب از مشایخ عرفای ایران و هند وقسطنطنیه ملاقات نموده و از بعضی قلیل مستفیض گشته) در اینمسافرت از اصفهان بیزد و از یزد بهندوستان قواعد فقر و سلوك را که اخذش منحصر و منوط بخدمت و قبول ارادت است باتصال سلسلهٔ عرفا بدست آورده ومشغول تألیف وتصنیف گشته زبدة الاسرار را که نظمش محکم دراسرار شهادت حضرت خامس آل عبا (ع) و تطبیق با سلوك الی الله است بنابدستور استاد خود آغاز و در همان هندوستان بـانجام رسانیده است بعداً بعزم ارض اقدس رضوی (ع) از راه عتبات بشیراز و یزد باصفهان مراجعت نموده در شیراز درك صحبت جناب رحمت علی شاه را نموده از اصفهان بعزم طهران حرکت و تا آخر عمر در طهران بسر برده و پس از ۶۵ سال در ۲۴ ذیقعده ۱۳۱۶ پس از دو روز تب نزدیك غروب آفتاب رخت ازین دارفـانی بربسته وبسرای باقی پیوسته.

مدفن آنمرحوم در منزل شخصی خودش در تحت قبهٔ مزینی واقع است که فعلا محل توجه پیروانش میباشد و

بتصدی و اهتمام صبیه اش بانوشمس الضحی که یگانه بقیة السلف آنمرحوم است همواره دائر و هرشب آن مزار محترم معمور و منوراست مرحوم صفی علیشاه مردی نیك محضر و خوش محاوره و هرگز در صدد تعرض کسی بر نمی آمده و اگر احیاناً کسی مزاحم او میشد تحمل مینموده و هرگز در صدد انتقام بر نیامده است جمع کثیری باو ارادت می ورزیدند و او را قطب سلسلهٔ نعمت الهی میشناختند مریدانش از او کرامت ها نقل میکنند . مرحوم صفی علیشاه بیشتر اوقات در گوشهٔ انزوا بتحریر و تألیف و تصنیف پرداخته است طبعی روان منطقی استوار داشته است آثارش بدینمعنی گواه میباشد . آثارش که تا بحال بچاپ رسیده عبارت است : ۱ ـ زبدة الاسرار ۲ ـ بحر الحقایق ۳ ـ عرفان الحق ٤ ـ میزان المعرفه ٥ ـ دیوان غزلیات و قصاید و از همه مهمتر همین تفسیر است که مدت دو سال وقت صرف نموده تا آنکه موفق بانجامش گشته این رباعی ماده تاریخش میباشد :

من خوب ترین ترجمهٔ قرآنم — من معجزهٔ نبی بهین برهانم

تاریخ حدش از زبان خود میگویم — تفسیر صفی هادی گمراهانم

(۱۳۰۷)

اساسا تمام آثارش قابل تقدیر است علاوه بر سرودن شعر و نظم در نثر نویسی هم یکی از نوابغ عصر خود بوده که نگارنده نمونهٔ از نثرش که در مقدمهٔ تفسیر چاپ اول نگاشته اند و در حقیقت مطلع این تفسیر میباشد در ذیل می نگارد

اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ح . م .

خجسته جوهر یکتای حمد و ستایش ، و شایستهٔ گوهر مصفای مدح و نیایش که صراف بازار فصاحت بنظام ترصیع منظوم دارد ، سلطان قادر بی نیاز برا سزا شاید ؛ که بهین گوهر شاهان زمان ، از عمان سلطنتش نمونه ایست ، و دیبای بی بهای توحید که نساج کارگاه معانی بتار و پود عبارات بدیع ، منسوج آرد رب ودود را هدیه سزد ، که مهین کشور وجود از ممالك جودش گوشهٔ ، خالق حملی که پیکر شاهد انسان را بحلیهٔ دیبا ، و طلعت زیبای إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ بیاراست ، قادر کریمی که روزی بندگان را روز بروز از خزائن مکرمت خویش مقدر داشت ، آدمی را نطق و زبان داد تا جز ثنایش نگوید ، و شکر نعمتش بجوید ، چشم و گوش بخشید ، تا جز در آیات قدرتش ننگرد ، و بغیر صوت حقیقتش نشنود ، عقل و هوش عطا کرد ، تا ره بوحدانیتش برد و پی بربوبیتش بردارد ، دست و پای کرامت کرد که سوی او تازد ، و بکوی او گراید :

سفره گسترد از تو عمد دمی — جان و ایمان داد اگر ربانئی

اوراق کتاب آفرینش را ، دست صحاف مرحمتش برشتهٔ حبل المتین رسالت شیرازه بست ، و رسول امی را آموزگار دبستان تربیتش بتلاوه قرآن مجید در تمام آفاق تا قیام قیامت بلند آوازه ساخت .

حد حمد حق نداند هیچکس — حسرت آمد حاصل دانا و بس

والصلوة والسلام علی خیر الوری سببا ، واشرف الانبیاء حسبا ، المنصوص بخطر النبوة ، و المخصوص بختم الرسالة ، معدن العلم ، و منبع الاسرار ، مهبط الوحی ، و مرجع الابرار ، محمد المحمود صلوات الله علیه و علی آله النجباء النقبا ، سیما اول سلسلة الولایة ، و مطلع نجم الهدایة ، مرکز دائرة الشرافه ، و شرف سریر الخلافه ، یدالله المبسوطة فی الخلایق ، وعینه الناظرة فی الحقایق ، رافع اعلام العلم و الیقین ، و قاطع اعناق المشرکین الضالین زوج البتول ، و اخ الرسول ، یعسوب الدین ، و امام المتقین اسدالله الغالب ، امیرالمؤمنین ، علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه .

بعون الله تعالی

جلد اول

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب

سراج الوهاج افتخارالحاج حاجی میرزا حسن

الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانهٔ علمی

آذر ۱۳۱۷



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

از پی تفسیر قرآن مجید — باشد از حق عون و توفیقم امید
تا بشکر آنکه دادم نطق و کام — معنی قرآن بنظم آرم تمام
ابتدا از نام خوش اندر کتاب — با رسول رحمت آمد در خطاب
باب گنج علم خود ذات قدیم — کرد بسم الله رحمن الرحیم
باب رحمت را بخلقان کرد باز — تا برحمت سوی او گیرند ساز
این اشارت بود یعنی در سبب — رحمت او سابق آمد بر غضب
بهر شرح این سه نام با نظام — مر صفی آمد بگفتار و کلام
سابق از ایجاد کل ممکنات — کنز مخفی بود آن سلطان ذات
هستی او بود در عین کمون — زاسم و رسم و شرط و بیشرطی برون
گویم از هستی بیانی در نخست — تا بدانی ره بگفتارم درست
دانش هستی بود باب سرای — فهم هستی کی زدر آنکه درای
گر نداری ره بتحقیق وجود — دیگر از تفسیر و تأویلت چه سود
پای ادراکت بود همواره لنگ — پس بحل هستی اول زن تو چنگ
ذات باری هستی مطلق بود — اسم و وصف از ذات او مشتق بود
هستی مطلق بود ذات الاحد — اندر آن هستی نگنجد وصف و حد
مطلق از شرط است و پاک از چند و چون — ور شئون شرط و بیشرطی برون
قید و اطلاقست دور از حضرتش — برتر است از لابشرطی رفعتش
نیست اورا هیچ شرطی در وجود — لیک بهستی همچنان باشد که بود
هستی دیگر که ظل ذات اوست — در تجلی اولین آیات اوست
موج اول باشد از دریای ذات — شد مسمی او باسماء و صفات
بحر الهیت آمد چون بموج — خلق از آن گشتند صادر فوج فوج
در مقام علم عین ممکنات — سر بسر گشتند ثابت با ثبات
عقل اول گشت پیدا در وجود — ور پی تعظیم حق اندر سجود
نفس و افلاک و عناصر روح و جسم — جمله شد موجود بر هر رسم و اسم
شمس رحمانیتش افکند ظل — هر وجودی شد بحدی مستقل
بحر رحمت کشت خود را داد آب — گشت هر شیئی ز فیضش کامیاب
معنی رحمن علی العرش استوی — این بود گرداری از معنی نوا
خلق اشیا جمله در شش روز کرد — روز خلق از شش جهة فیروز کرد
گر ترا گوید کس از وسواس و شک — روز و شب باشد ز مقدار فلک
اندر آن حضرت نه شب بود و نه روز — نه بهاری نی خریف و نی تموز
پس مراد از خلقت شش روز چیست — کاندر آنجا شب نباشد روز نیست
کو مراد از سه باشد شش مقام — کاندر آن شش رتبه شد خلقت تمام
رتبهٔ اول شد اسماء و صفات — ثانی اعیان تمام ممکنات
سیمین جبروت و رابع در فتوح — هست ملکوت ار بتن داری نو روح
رتبهٔ پنجم مثال آمد باسم — در ششم ملک شهود اعنی که جسم
از بیان سته مقصود این شش است — شمس حق زاین شش جهت در تابش است
نکتهٔ دیگر خوش روحانئی — با تو گویم گر بفهمم ار زانئی
هو که باشد نام آن ذات الاحد — یازده باشد اگر دانی عدد
شش برابر چون یکی با ده شود — ذات مطلق آید و الله شود
مظهر الله عین ختامست — کو بعالم قطب و جان عالم است
هستی کون و مکان زانعام اوست — احمد اندر دور هستی نام اوست

فیض رحمانی بر اشیا شد چو تام
گفت از فیض رحیمی بر کرام
فیض رحمانی بر اشیا شد عمیم
فیض خاص احمد بود یعنی رحیم
رحمت رحمانیش بر ممکنات
فیض هستی داد هر جا یا ثقات
رحمت خاص رحیمی بر خواص
یافت در قوس صعودی اختصاص
مجملی بود این ز شرح بسمله
کن بتفصیلش رمانی حوصله

سورة فاتحة الکتاب و هی سبع آیات مدنیه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٢ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ٣ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ٤ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ٥

ستایش مر خدایراست پروردگار جهانیان بخشاینده مهربان پادشاه روز جزا ترا میپرستم و از تو طلب یاری میکنم

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ٦ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ٧

هدایت کن ما را براه راست راه آنان که انعام کردهٔ برایشان نه راه آنانکه خشم گرفته برایشان و نه گمراهان.

از فیوض عام و خاصش در سجود
حمد او گوید ذرات وجود
عین حمد اوست بود ممکنات
ظاهر از بودش وجود ممکنات
حمد او هر یك ز موجودات او
گوید از تکوین خود بر ذات او
گر کسی حمدش کند با امتثال
در مقام بندگی یابد کمال
از پی فیض رحیمی در رشاد
حمد خود آموخت هم او بر عباد
بعد بسم الله بخیر المرسلین
حمد لله گفت رب العالمین
تا جهان کو کرد حمد خود بیان
حمد او گوید جمله انس و جان
ای نبی رحمت اندر حضرتم
باش رهبر خلق را از رحمتم
رحمت عامم بود ایجاد خلق
رحمت خاصم رسول پاك دلق
نکتهٔ در حمد خاصش مخفی است
وان تولا بر نبی و بر ولیست
آنکه اشیا را بهستی علت است
باعث ایجاد خلق از رحمت است
حمد موجد بر خلایق واجب است
کو برحمت بر خلایق واهب است
حمد عارف بر جمال و یاد اوست
بهتر از عالم و ایجاد اوست
حمد او باشد بآن حسن و جمال
هیچ ناید ما سوایش در خیال
هستی عارف رود یکجا ز پیش
حمد خود گوید حق اندر ذات خویش
حمد خاص الخاص اندر جستجو
این بود کز نطق او گوئی باو
نیست یکسو ما سوایی در نظر
از وجود و بود غیری بیخبر
حمد خاصان این بود کاری بیاد
حسن خلقت را ز مبدأ تا معاد
بعد آن کار است عالمرا حسن
رحمت دیگر کند در یوم دین
آری اندر رحمت مخصوصه روی
کان رحیمی رحمت است ای نیکخوی
حمد عام اینست کاری در نظر
نعمت بیحصر و حد داد گر
سفره گسترد از تو عبد باشی
جان و ایمان داد اگر ربانئی
حمد را گفتند ارباب کمال
من ثنا باشد بآن حسن و جمال
شه فرستاده است را استقلال خویش
نزد اهل معرفت تمثال خویش
تا یکی فرمان بر وعد و وعید
کاین بود باب اطاعت را کلید
آن یکی بحکم و فرمان داد جان
پیش آن تمثال نیکو در زمان
عشق آمد بار غیرت بر فروخت
هستی عاشق در آن یکباره سوخت
و آن دگر تمثال شه دید و رقم
در اطاعت شد نزد بیحکم دم
بندگی آورد و عجز و اضطرار
یافت از شه آبرو و اعتبار
فارغ از اندیشهٔ بیم و امید
بندگی شه گزید از عقل و دید
آن دگر فرمان برد از بیش و کم
برد ور هم بود از بهر شکم
برد فرمان تا که اورا نان دهد
آنچه بروی بود مقسوم آن دهد
اینچنین عبدی بود مغضوب وصال
نه بعقل او ره سپر نز عشق و حال
گمرهها ساز باشد مختلف
آن یك از راه است گامی منحرف
رفته رفته گمرهی افزون بود
تا که از فرسنگها بیرون بود
روز دین کاسرارها گردد عیان
می بر افتد پرده از رخسار جان
رهرو از گمراه یابد امتیاز
باب رحمتها شود بر بنده باز
پیش از آن کز پرده آن سلطان ذات
رخ نماید ظاهر آید در صفات
عشق بر خود داشت اندر ذات خویش
روی خود میدید در مرآت خویش
بر ظهور آن جمال دلفروز
بیحجابی گرد عشق پرده سوز
حب ذاتی باعث ایجاد گشت
عرش و فرش از جود او بنیاد گشت
خود مخاطب عشق بر لولاك شد
کو بخلقت باعث افلاك شد
حمل بار عشق چون گردید عرض
پس ابا کردند زان افلاك و ارض
عشق افتاد از پی شوریدهٔ
رند عیاری حقیقت دیدهٔ
غیر آدم هیچ شیئی دل نداشت
عرض معنی جز باو حصن نداشت
برد آدم را بزیر بار دوست
تا کند همدست خود در کار دوست
هم بر آدم امتحانها کرد بار
گشت تا از هستی خود پاك بار
بر فنای خویشتن بندد کمر
تاج بنهد تا بیابد از محبوب سر
تا نجوید بد دلی این راه را
هم نبیند چشم غیری شاه را
پردها بر بست پیش آن جمال
از شعاع غیرت و نور و جلال
بیند اورا آنکه او چشم ویست
درمقام عشق او محکم پی است
گوید از ایاك نعبد نستعين
کس نباشد در میان جز شاه دین
کی گزارد عشق کامل غیر او
تا پرستد وجه او را غیر او
پس فنا مستلزم این بندگیست
اندر این مردن هزاران زندگیست
بنده گفتن غیر بنده بودن است
کاین سخن جز بر وجود افزودن است
بنده آن باشد که بیند روی او
بندگی او کند بر خوی او
این عبودیت ز عشق است و نیاز
طاعت بی عشق مکر است و مجاز
عشق هم ناید بدل بیعلتی
علت آن باشد که بینی طلعتی
طلعت حق احمد است و حیدر است
یا ولیّ کاین دو نور امظهر است
مظهریت هم شان احمد است
کاندر آدم مختفی از ایزد است
بوالبشر با این شان مسجود شد
وان بلیس از ترك او مردود شد
چون سودش عشق استکبار کرد
عجب را انگیزه بر دلدار کرد
با خود اندیشید ابلیس لعین
کز چه من خائن شدم آدم امین
گفت حق آدم همه عجز است و درد
تو سرا پا عجب و انکار و نبرد

خواهد اواریکتلط صد عنروعنو ‌ ‌ ‌ توکنی درهر نظرصد ظلم وسهو
سجدهٔ او کر نمائی بندهٔ ‌ ‌ ‌ ر عنایانم چو او زیندهٔ
باز بشو از صراط المستقیم ‌ ‌ ‌ کوست از ماراست تا ذات قدیم
هست ما را تابحق راهی دقیق ‌ ‌ ‌ عارفان خوانند آن رهرا طریق
همچو خطی در میان نقطتین ‌ ‌ ‌ نقطتینش حق وخلق آمد بعین
در میان هر دو نقطه ای حکیم ‌ ‌ ‌ هست یك خط مسوی ومستقیم
خواند اورا محقق راه راست ‌ ‌ ‌ راستی باید زحق درراه خواست
راسی ثابت دراین ره بودن است ‌ ‌ ‌ راست رهرا همچو ره پیمودنست
درصراط راست گر معوج روی ‌ ‌ ‌ منحرف گردی زره خارج شوی
آن گروهی کز ره اندر منزلند ‌ ‌ ‌ اندر آنعمت علیهم داخلند
راه پیمودن بوفق عقل و شرع ‌ ‌ ‌ حفظ آداب وسنن در اصل وفرع
تا بآخر کان وصول است ولقا ‌ ‌ ‌ بنده را سازد زهر قیدی رها
هر مقامی نعمی و حنی است ‌ ‌ ‌ عارفارا مژدهٔ بر رحمی است
رحمت حق محسنین راحاصل است ‌ ‌ ‌ محسن اندرمنزل ازرهواصل است
اهدنا گفتی سراوار کراه ‌ ‌ ‌ ر اولین کله است تاآخر مقاه
زین دعا ره بر تو واضحتر شود ‌ ‌ ‌ در سلوکت عون حق رهبر شود
در صراط المستقیم ای اهدنا ‌ ‌ ‌ میبرد بی انحرافت تا خدا
انحرافت از صراط اعتدال ‌ ‌ ‌ بر یمین و بر یسار آمد ضلال
شرح این اجمال اگرخواهی یکی ‌ ‌ ‌ رو فرو در بحر تفسیر اندکی
یارب این ره برصفی کن مستقیم ‌ ‌ ‌ تا بآخر بی ز لغزش بی ز بیم
تا صراط مستقیم طی شود ‌ ‌ ‌ دل بامداد تو محکم بی شود
از پس سبع المثانی در کتاب ‌ ‌ ‌ هم برحمت کرد دیگر فتح باب

سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية مدنيه

ورةالبقرة
۲۸۰آیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشاینده مهربان

الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ ٢ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا

این است کتابی که نیست شکی درآن راهنماست مر پرهیزکارانرا آنانکه میگروند بنهانی و بپا میدارند نماز را وازآنچه

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤

روزی کردیم ایشانرا انفاق میکنند وآنانکه میگروند بآنچه فرستاده شد سوی تو وآنچه فرستاده شد پیش از تو وبه آخرت ایشانند یقین دارندگان

هستی مطلق زغیب ذات خویش ‌ ‌ ‌ خواست گردد جلوه گر آیات خویش
از احد کاطلاق ذات الله شد ‌ ‌ ‌ گشت ظاهر در صفات الله شد
صورت الله گر دانی مقام ‌ ‌ ‌ شد محمد ص مظهر جامع تمام
ممکنات از بحر او مانند موج ‌ ‌ ‌ منشعب شد فرقه فرقه موج موج
زان سبب موصوف بر لولاك شد ‌ ‌ ‌ باعث ایجاد آب و خاك شد
کرد اشارت از الف ور لام ومیم ‌ ‌ ‌ زین سه رتبه بعد رحمن الرحیم
خود الف بود آنکه آمد لام شد ‌ ‌ ‌ لامع آن شمس الاحد را کرامشد
لام را باشد نهایت حرف میم ‌ ‌ ‌ نیك دریاب این اشارات عظیم
زین سه رتبه درکتاب آسمان که بود ‌ ‌ ‌ ابتدا فرمود سلطان وجود
از مقامات ثلاث آغاز کرد ‌ ‌ ‌ باب رحمت بر خلایق باز کرد
تا تو دانی ابتدی آفاق را ‌ ‌ ‌ سر این تقیید و آن اطلاق را
از پس سبع المثانی کاندرآن ‌ ‌ ‌ حمد خود آمورد او بر بندگان
از الف کرد ابتدا ور لام ومیم ‌ ‌ ‌ تا ز حادث راه یابی بر قدیم
این اشارت بر سه رتبه است ازوجود ‌ ‌ ‌ گر مراتب را شناسی با شهود
اول الله است و ثانی جبرئیل ‌ ‌ ‌ عقل فعال اوست از روی دلیل
منتهی باشد محمد ص در نمود ‌ ‌ ‌ زآنکه دارد جامعیت در وجود
فیض هستی جبرئیل ذوالعطا ‌ ‌ ‌ بر ابتدا گرد دهد بر منتها
گفت جمع عالم است ای وجیه ‌ ‌ ‌ یا عبادی فاعلموا لا ریب فیه
متقین را هست هادی بی زریب ‌ ‌ ‌ کاهل ایمانند در معنی غیب
معنی آگاهند کامات شهود ‌ ‌ ‌ خاکی ارغیب است وخارج در نمود
عالم اعیان که غیب مطلق است ‌ ‌ ‌ نزد ارباب یقین علم حق است
اندر آنجا چون شجر اندر نوات ‌ ‌ ‌ مندرج بودند و مخفی ممکنات
چون ز اوصاف کمال آمد ظهور ‌ ‌ ‌ گشت ظاهر از مقام علم و نور
ظل نورش در عیان ممدود شد ‌ ‌ ‌ سر بسر کون و مکان موجود شد
کون جامع بود انسان در شهود ‌ ‌ ‌ بهر انسان داد عالم را وجود
هم کند از بهر انسان ذکر غیب ‌ ‌ ‌ مؤمن بالغیب بی غشست و ریب
من یقیمون الصلوة این گروه ‌ ‌ ‌ ثابت اندر طاعت وتقوی چو کوه
رزق خود انفاق برمسکین کنند ‌ ‌ ‌ ترك جان درراه شرع ودین کنند
در ره حق بی شبها جان دهند ‌ ‌ ‌ چون مقام جهد آید جان دهند
آنچه نازل بر تو کردم ای رسول ‌ ‌ ‌ وآنچه برقبل از تو زارباب قبول
موقنند آن نحله را بی معذرت ‌ ‌ ‌ هم بحشر و بعث و روزآخرت
چون برارند این ذراری سرزخاك ‌ ‌ ‌ حکم آید بر نجات و بر هلاك
زهرهٔ شیران بدرد از نهیب ‌ ‌ ‌ هم شود محطی هراسان هم مشیب
آتش قهر آید آن ساعت بطوف ‌ ‌ ‌ چشمها بیرون فتد ازبیم وخوف
بر شفیعان بسته ماند نه کام ‌ ‌ ‌ همچو مأموم است درزاری امام
نامه ها آید خلایقرا بدست ‌ ‌ ‌ زانوی هرکس رود سوی نشست
انبیا افتند از خجلت برو ‌ ‌ ‌ این میبها یکی گوید که کو
فر وهنگت راچه کردی ای خسیس ‌ ‌ ‌ کاینچنین گردیدهٔ با غم انیس
نامهٔ خودرا بخوان چشمی بمال ‌ ‌ ‌ اندرین ثبت است آن افعال وحال
چونکه بیند نیست برجا زمهٔ ‌ ‌ ‌ در جواب حضرتش گویندهٔ
جاهلیان در بحر غم مستهلکند ‌ ‌ ‌ رفته هستیها سراسر مندکند
باخودآید درخطاب آن ذات پاك ‌ ‌ ‌ چاره چبود جون کنم بامشت خاك

در
، حشر
لایق

هرکرا این ماجرا باشد یقین	باشد از یوم النشور دل غمین	پس اسرار فردا کند امروز خاک	نالها از دل کشد پس درد ناک
فارغست ازریب وشك در راه دین	داخل اندر زمرهٔ اهل یقین	پس علامتهاست او را در عمل	زان یکی ترك فضولست وامل
درجهان بودن نه بر وجه ثبوت	اکتفا کردن بقوت لایموت	بر حیوة و موت مختار او شود	اختیارش موت اندر دم بود
	گر نگویم جمله را دل خون شود	واین کتاب از حمل ونقل افزون شود	

أُولَٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ

آنها بر هدایتند از پروردگارشان وآنها ایشانند رستگاران بدرستیکه آنانکه کافر شدند یکسان است بر ایشان خواه بیم داده باشی ایشانرا

لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٦ خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

یا بیم نداده باشی که ایمان نمی آورند مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان پرده ایست ومر ایشانراعذابی است بزرگ

هم گروهی بر هدایت او رسند	در حساب نفس خود روز وشند	رستگارانند آزاد از قیود	فارغ از اندیشهٔ بود و نبود
بازگردی رسته سوی رستگار	بر هدایت نیست ثبات استوار	کافران کانذارشان بیسود بود	بودشان بس قید واین مشهود بود
کشف زان حق گر کسی انذارشان	یا نه یکسانست در انظارشان	زآنکه دور از نور ایمانند وهوش	مهرشان بنهاده حق برچشم وگوش
معنی مهر این بود برگوش ودل	کاین گروهند آیت اسم مضل	هریك از اسماء حق را مظهریست	مظهر هر یك جدا ازدیگریست
کاملان در ظل اسم کاملند	کافران از اسم مؤمن غافلند	دعوت کل رسل بر عامه بود	مؤمن آن شد لیك کایمان جامه بود
فهم این معنی است مخصوص خواص	کاسم را بر شئی جود وجه خاص	گر شان سازد بلغزد فهم عام	پختهٔ مارا کند این عامه خام
پرده باشد آن گره را بر بصر	ناسند آنچه خیر است آنچه شر	پرده بودن بر بصر باشد عذاب	سخت تر آنرا که آمد رد باب

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَاهُمْ بِمُؤْمِنِينَ ٨ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ

و از مردمان باشند کسانیکه میگویند گرویدیم بخدا و بروز آخر و نیستند ایشان مرگروندگان فریب میدهند خدا را و آنانکه

آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ

گرویدند و فریب نمیدهند مگر خودهاشان را و نمیدانند در دلهاشان مرض است پس افزود ایشانرا خدا مرض ومرایشانرا

عَذَابٌ اَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

عذابی است دردناك بآنچه بودند که تکذیب میکردند

فرقه دیگر نه بر رسم وفاق	دعوی ایمان نمایند از نفاق	در خدیعت با خدا و اهل اللهند	ره بخود رائی روند و گمرهند
خدعه باحق کردن ازبیدانشی است	آن خدعت جز نفس خویش نیست	خدعه با حق غیر الله کی کند	روز آخر خورد ها را می کند
هستشان در دل مرضها ازغرض	زان حق افزاید درآن دلها مرض	بر مرضهای نهان لایشعرند	برعذابی سخت زآنرو درخورند
	آنچه را تکذیب اندر دل کنند	این عذاب از بهر آن حاصل کنند	

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ١١ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ

وچون گفته شود مر ایشان را که تباهی نکنید در زمین گفتند جز این نیست که ما باصلاح آورندگانیم آگاه باشید که ایشان فساد کننده‌اند ولیکن

لَا يَشْعُرُونَ ١٢ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا اَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَآءُ اَلَا اِنَّهُمْ

نمیدانند و چون گفته شود مر ایشانرا که بگروید چنانکه گرویدند مردمان گفتند آیا بگرویم چنانکه گرویدند بیخردان آگاه باش که

هُمُ السُّفَهَآءُ وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ١٣ وَ اِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا اِلٰى شَيَاطِينِهِمْ

ایشانند بیخردان ولیکن نمیدانند وچون ملاقات کنند آنانکه ایمان آوردند گفتند گرویدیم وچون داخل شوند بسوی شیطانهاشان

قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ ١٤ اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٥

گفتند بدرستیکه ما با شمائیم جز این نیست که ما استهزا کنندگانیم خدا استهزا میکند بایشان و وامیگذارد ایشانرا در زیادتی رویشان کور و حیرانند

أُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلٰالَةَ بِالْهُدٰي فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ ١٦

آنها کسانی‌اند کهخریدند گمراهی‌را بهدایت پس سودنکرد تجارتشان وبنودند راه‌یافتگان

گفته شد بر آن گروه بی‌سداد
مصلحیم و نیست حاجت وعظ و پند
حمله گفتند ازچه فعل دون کنیم
میدانند اینکه خود بیحاصلند
مؤمنیم و با شما هم پیشه ایم
که بجان باشما یاریم ودوست
حق بر ایشان نیز استهزا کند

درگذارید این فضولی وین فساد
خود نه مصلح کاینهند ومفسدند
خویشرا جزء سفیهان چون کنیم
بس فزون ازحد سفیه وجاهلند
در ره ایمان یك اندیشه ایم
با محمد ص دشمن اندر مغز وپوست
تا که درطغیانشان رسوا کند
بس ضلالت را خریدند از علو

در جواب اهل حق گفتند زود
چونکه ایمان خواستند ازآنگروه
چون کنیم انکارکایشان کرده اند
ورکه گویند از نفاق و اضطرار
با شیاطین یار چون خلوت کنند
همرهی با مؤمنان گر ما کنیم
سر گران از نخوت باداسند
زین تجارت نیست خیری نکسو

نیست ما را جز صلاح اندر وجود
آمدند از عرض ایمان بر ستوه
از سفاهت مثل ایمان کرده اند
مؤمنارا با شما هستیم یار
پیش شیطانهاشان خدمت کنند
نیست ایمان ده باستهزا زنیم
غوطه ور در لجه حیرانید

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نٰاراً فَلَمّٰا اَضٰائَتْ مٰا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمٰاتٍ

مثل ایشان‌مانندمثل کسی‌است کهبرافروخت آتش‌را پس‌چون‌روشن‌کرد آنچه پیرامنش‌بود برد خدا بروشنائیشان ورها کردایشانرادر تاریکیها

لٰا يُبْصِرُونَ ١٧ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لٰا يَرْجِعُونَ ١٨ اَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمٰاءِ فِيهِ ظُلُمٰاتٌ وَ رَعْدٌ

که نمی‌بینند کرانندگنگانند کورانندپس‌ایشان رنمیگردند یاچون‌بارانی از آسمان درآن تاریکیها و رعد

وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ اَصٰابِعَهُمْ فِي آذٰانِهِمْ مِنَ الصَّوٰاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللّٰهُ مُحِيطٌ بِالْكٰافِرِينَ ١٩

وبرق میگردانند انگشتهاشانرادر گوشهاشان از آوازهای‌رعد از بیم مرگ وخدا احاطه کننده‌است بکافران

يَكٰادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ اَبْصٰارَهُمْ كُلَّمٰا اَضٰاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ اِذٰا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قٰامُوا وَلَوْ شٰاءَ اللّٰهُ

نزدیک‌باشدکه‌برق بر چشمهاشانرا هرگاه روشن‌کندبراشان رامیروندرآن‌وچون تاریک‌سازدبرایشان بایستند واگرخواسته‌بودخدا

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصٰارِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي

برده‌بود بگوشهاشان وچشمهاشان بدرستیکه‌خدا بر هر چیزی تواناست ای مردمان بپرستید پروردگار خودرا

خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٢٠ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فِرٰاشاً وَالسَّمٰاءَ بِنٰاءً

کهآفریدشماراو کسانیکه‌پیش از شمابودند تا شایدشماپرهیزکارشوید آنکه گردانید برای شما زمین‌را بساطی وآسمانرا بنائی

وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلٰا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدٰاداً وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢١

وفروفرستاد ازآسمان آبرا پس بیرون آوردبآن از میوه‌ها روزی‌رابرای‌شماپس مگردانید ازبرای‌خدا‌راهمایان‌وشما میدانید

همچوآن کزسپهرنورافروخت نار
صم وبکم وعمی گشتند این حرون
میکنند انگشت درآذان که صوت
بین یکاد البرق یخطف تا چسان
چون شود تاریك گردند از فتن
کو بود قادر بکل ممکنات
وانکه بودند ازشما خود پیشتر
چون بساط این ارض‌راگسترده‌است
این ثمرهازان کشید ازخاك‌سر

روشنائی برد زان پروردگار
گفت از اینمعنی فهم لایرجعون
بشنوند از رعدها از بیم موت
میرساند آن بصر ها را زیان
ثابت اندر گمرهی خویشتن
ما سوی را کرده محو برد ومات
اوست یعنی خالق نوع بشر
واز سپهر اعلی بنائی کرده است
تا که باشد رزق این خیل بشر

ترك ایشان کرد و در تاریکید
او کصیب من سما ظلمات فیه
بیحصر کز قدرت و علم بسیط
ره چوروشن‌شد برایشان میروند
ور خدا خواهد برد سمع وبصر
ایها الناس اعبدوا یعنی کنید
تا شما شاید ز عقل و اختیار
آبرا از آسمان نازل نمود
فقر خود دانید و استغنای او

زان نبینند و دور از یکبیند
رعدوبرق‌افزون درآن‌تاریك بیه
حق بجان کافران باشد محیط
برضلالت تا که دور ازره شوند
زین گروه کج نهاد کور و کر
زاو پرستش که شما را آفرید
بپرهیزید از پروردگار
هرثمر روینده ز آب وگل نمود
پس نگردانید کس همتای او

وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَي عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

واگر بوده باشید در شك ازآنچه فروفرستاده‌ایم بربندهٔ خود پس بیاورید سورهٔ مانند آن وبخوانید گواهان خودرا از جز خدا

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٢ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

اگرهستید راست گویان پس اگر نکردید وهرگز نخواهید پس بترسیدازآن آتش که آتش انگیزآن مردمان کافرندوسنگ کبریت

اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ٢٣

آماده شده برای کافرین

ور بشك باشید ز آنچه اررشد
یعنی این قرآن با اعصال وسود
شاهدان خویشرا سازید جمع
عقل با محجوب آن اللهی است
عقل محجوبان ندانند ای خلیل
ور که نتوانید هیچ این کار کرد
آتشی سوزنده بر کو از حسد
جز نار دوزخ و سور و وجع
کشف روحانیش نار جحیم

حست بش شمس نور برق وشمع
هم فروغ احمد است وشاهی است
کی مگس هم پر شود با جبرئیل
باید از آتش حذر ناچار کرد
و آن خیالات خسیس نی رشد
صورت نوعیه را باشد سم
همچوخنق خوش که شد نور ونعیم

شاهدان آن عقل ووهم کونهند
میدرخشد بر مثال آفتاب
عقل و فکر آرند جمع ارصادقید
کافران آتش همه سرها دمند
وآن غرور وآن شرور وحرص وآز
آنچنان کاخلاق زشتت چون عصب
سنگ کبر ست هر خوی بدت

ما فرستادیم بهر عبد خود
سورهٔ آرید مثلش در نمود
مات ومحجوبند و من دون اللهند
هست در صید معانی چون عقاب
از پی اتیان بمثلی لایقید
کافران در وی مثال هیزمند
کز جحیم نفس گردد شعله ساز
جسم را اندازد اندر صد تعب
که مهیا شد بنفس مرتدت

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا

ومژده‌ده‌یامحمدآنانکه گرویدند وکردند کارشایسته بدرستیکه‌مرایشاراست‌بهشتها که میرودار زیرآنها نهرها هرگاه که روزی

مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ

داده‌شوداز آن میوه روزی دادنی را گویند این میوه است که روزی داده شدیم از پیش و یارندمان مانند یکدیگر ومرایشاراست در آن جفتهای

مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٤

پاکیزه وایشان درآن جاویدانند

هم بشارتهاست بهر مؤمنان
که بود پاداش هر یك حسنی
تاکه روزی بود آن عیش ونوش
رزقها اوصاف نیك آمد که بود
این نشانه بهر آن باشد که بود
زآن مراتب جاری انهار وعلوم
وآن ثمرها حکمت است ومعرفت
بهر ایشانست ازواجی که بس
طاهر از ارجاس دنیای دنی

در جزای فعل نیك وحظ هوش
در جهان ملکات ارباب صعود
سنخیت مألوف و مناسب باوجود
میشود در عالم قدس از رسوم
که بود مألوف باجان چون صفت
طاهرند آن طاهرات از هر دنس
شمس ازآنها کسب کرد روشنی

روزی نیکو خورند اندر بهشت
بودشان مأنوس با نفس کریم
روضهاشان شد مقامات قلوب
منتفع ز آن نشه کامان لقا
زآن بگویند این زپیش اندر عود
آن شئون نفس محمود الخصال
نام آنها بر لسان شرع و دین

زآن عملهای نکو و نورجان
جاری انهارش بزیر از رحمتی
هم برغم کافران و خلق زشت
درجهان از قبل وآنجا شد نعیم
چون نوکل یادگر اخلاق خوب
جمله مشتاقان دیدار خدا
رزق ما میبود از رب ودود
هست ازواج مطهر بسؤال
راست باشد گر که آمد حورعین

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ

بدرستیکه‌خداشرم نکندوباك ندارد اینکه بزندداستانی که باشد از پشه پس‌آنچه‌برترباشد پس اماآنانکه گرویدندپس میدانندکه‌آن کلام‌حق‌است

مِنْ رَبِّهِمْ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ

ازپروردگارشان‌و اما آنانکه کافرشدند پس‌میگویندکه‌چه چیزخواسته خدا باین داستانی‌راکه‌گمراه کنندبآن بسیاری را وراه نماید بآن

كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِينَ ٢٥

بسیاریرا وگمراه‌نکند بآن مگر تبه کارانرا

زد مثلا یستحیی آن شاه اجل
پس بمافوقش که آن مال بق است
کافران گویند آن مقصودچیست

غیر دنیا واهل آن مقصود نیست

یعنی این دنیا کم ازبال بق است

بر بعوضه اهل دنیا را مثل
نیست ممنوع آن مثالی کز حق است
نزد حق وآنکس که او اهل حق است

هست مغبون آنکه او بر مال بق / قانع آمد شد حسود اهل حق
زان یضل گفت سلطان خبیر / بهر قومی هم به یهدی کثیر
فاسق از دنیا بگیرد جز وبال / هم فزایدشان ز قرآن بر ضلال
شد صفات خبثشان غالب بقلب / گشتشان نورقبول از قلب سلب

گمرهارا زان فزاید اشتباه / یافت زان اهل هدایت انتباه
زان شد گمره کس الا فاسقون / که بود آن قلب دونشان واژگون
سرکش ازرحمن وباشیطان خوشند / وز دم شیطانی اندر آتشند
بعدشان بر بعد از قرآن فزود / منظلمتر شد دل ظلمت نمود

دربیان عهدباخدا ونقض آن

اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا اَمَرَاللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ

آنانکه میشکنند عهدوپیمان خدارابعدازعهدوپیمانش ومیبرند آنچه فرمودوامرکردخدابآن که بپیوندند وفسادمیکنند در زمین

اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٢٦

آنها ایشانند زیان کاران

الذین ینقضون اسماء بست / باده پیما کو که در میخانه است
بعد میثاق آنکه نقض عهد کرد / زهر در ساغر بجای شهد کرد

امر حق را کز پی پیوند بود / مقطع سازند وزان خواهند سود
هست این عهدی که هر کس در الست / با ید الله از ره تسلیم بست
عهد چبود فیض هستی را قبول / وآن یدالله عقل وروح بی افول
آدمی آن نفس کلیه است کو / هست قلب عالم این میدان نکو
نفسهای شخصی جزئی مقام / شد چو ذریات از او خارج تمام
هست میثاق آن دلایل بر عقول / از پی اثبات توحید ای جهول
ازره تجریدشان ز اوصاف جسم / ور صفات نفس بر هر رسم واسم
وآن گواهی بر چنین علم ای عزیز / وآن ضروری گر چوی داری تمیز
نقض این عهد است لذات بدن / وآن غواشی طبیعت بی سخن
زامر حق ببریدن این باشد بنقل / واعتراض از اتصال روح وعقل
که بما هم اصل وگوهر بوده اند / در قرابت یار و همسر بوده اند
خود شما بودید ماه مصر جان / چون سگان گردید خو بر کاهدان
اوفتاده شاهبازی چون ذباب / از لعاب عنکبوتی در عذاب
روحیان ای خاکیان با مراد / استغاثه کرده با رب عباد
عرشیان در ناله و شور و نفیر / بهر ایشان نزد سلطان مجیر
تا که ارواح و نفوس پاک را / صاحبان قلب ذی ادراک را
لاجرم آن تن پرستان ملول / آمدند اندر عداوت با رسول
نظم و ناموس ازپی اکراه بود / گشت منکر آنکه بد فرجام بود
لاجرم شد امر بر جنگ و جهاد / از پیمبر با دو خصم بد نهاد
در جهاد اصغر ابدان سلیم / سالم آید از جروح ورحس و ریم
هر دو بهر مؤمنان آزادیست / روح از آن در انبساط وشادیست
در گشاد روح علیینی / فارغ از آلایش سجینی
دل ازین ویرانهٔ فانی بکن / پر و بالی در فضای جان بزن
چند مانی اندرین ویرانه‌خوار / کس نشد در بیکسی با تو یار
مرغ خانه در سراغ دانه است / آشنا با تن ز جان بیگانه است
یار تن زآزار جسمت درغم است / آنکه بر جان تو رحم آرد کم است
بود خندان شیر حق گاه نبرد / خاصه کز تیغش بخاک افتاد مرد
پیمبر کو جمله شفق ورأفت است / بر خلایق رحمت اندر رحمت است
خوبیست و کشته روح پاک را / کرده غمگین خسرو لولاک را
خندهٔ من زآن بود کو شاد شد / زین خرابی عالمی آباد شد
قطع امر الله بود و غافل است / قطع او بهر به آن یوصل است

علةقتل کافر

افکنند اندر زمین تخم فساد / حاصلی این کشته جز خسران نداد
مر الستش را بلی گفتند خلق / بند بیعت بودشان بر دست وحلق
روح عالم کان دم رحمانی است / خلقت اول وجود ثانی است
یافت نور عقل بر سویر او / ز اتصال روحی و تأثیر او
عهد حق ابداع باشد در ذوات / بالیقین از علم توحید و صفات
خواندست الزام این علم ای ثقات / کز لوازم گشت بر کل ذوات
روشن است این وانکشافش بر نفوس / اظهر است از هر چه و این چون شموس
وآن اجابت وآن بلی گفتن بود / جز قبول ذاتی از حکم وجود
وآن ببند بر هوای فاسده / که حجاب وحدت الله آمده
ور مقام قدس و آن قدوسیان / طایر آن صدق جبروت آشیان
ای غریب افتادگان بینوا / یاد آرید از وطن و ز اقربا
عرشیانرا بر شما سوزد جگر / گر چه قعر چاهتان باشد مقر
مانده جبریلی بسرکین خانهٔ / گشته دارائی رهین دانهٔ
که ببین احوال ما باشد چنان / ای غیاث المستغیثین الامان
زآن فرستاد این رسولان شاهذات / بر خلایق با کتاب و معجزات
منقطع از جسم و یار جان کنند / مطلق ازز نجیر وازز ندان کنند
روحشان میگفت با فخر بشر / که بکش مارا رهان زین شور وشر
پیرو احمد شدند ارواح پاک / تا رهند ازحبس وبند آب وخاک
کان یکی نفس آن دگر یک کافر است / این جهاد اصغر وآن اکبر است
در جهاد اکبر ارواح کرام / متصل گردند با اصل و مقام
شاد باش ای آنکه با پیغمبری / در جهاد نفس و نفی کافری
ای صفی در ترک تن مردانه باش / پیش شمع روح کل پروانه باش
گامی ازپستی سوی بالا گذار / همرهان خسته را بر جا گذار
یار آن باشد که هم پروازتست / وآن نه مرغ خانگی شهبازتست
یاری ازحق جو که کس یار تو نیست / یار آن باشد که سربار تو نیست
آن پیمبر یا ولی کامل است / که زجسم آزاد و سلطان دلست
از قساوة خلق میپنداشتند / فعل اوچون خویش می‌انگاشتند
بوالفضولی گفت این خنده زچیست / گفت ازآن کاین نفس کافر کشتنی است
عقل کل در ناله و در آه اوست / کشته دیدم جزء خودخونخواه اوست
دفع خون فاسد اصلاح تن است / نفی تن از بهر روح روشن است
از فساد او زمین مأمن شود / مشفقی هم بهر اوچون من نبود

در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم کون و فساد

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْواتاً فَاَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲۷

چگونه کافر شوید بخدا و حال آنکه بودید مردها پس زنده کرد شمارا پس میراند شمارا پس زنده میکند شمارا پس بسوی او بازگشت کنید

کیف بالله تکفرون مارا بس است
پس بمیراند ز بعد از زندگی
با تو گویم نکتهای کر نغز
در تحرك بن مثال آب جوست
این تحرك جوهری باشد بناه
جمله کونات را اینسان حال
حق بر انگیزاند این ذرات را
زآنکه در هر رتبهٔ او جانی است
بشنو از موت ارادی شرح خاص
بالحقیقة آن بقای مطلق است
هر مقامی سوی وحدت رجعی است
گشت میدان صاف و میدان بازماند
مرگ مردان زین اندر منزلست
هر کسی زین اصطلاح آگاه نیست

بهر ارشاد از بدار جان کیست
پس بر انگیزاند از پایندگی
گر که داری ارمغانی جان و مغز
انتقال از رتبها افنای اوست
تا حیوة عنصری گردد تمام
بنگری گر نقل تبدیل وزوال
تا تو دانی اقتدار ذات را
نیست جائی غیر او وین ظاهر است
کان بخاصان دارد ایمان اختصاص
فانی فی الله باقی بالحق است
اتصالش بر مشاهد رؤیتی است
آنکه باقی بود باقی بازماند
ماند آنجا آنکه سلطان دل است
تو بمان ای آنکه جز تو شاه نیست
بهر ما گسترده خوانی در سرای

مردگان بودید حقتان زنده کرد
جمله میرند اوست باقی لایزال
هر زمان این زنده گانرا مردنست
چون کند در رتبهٔ دیگر ورود
هم بر آسانست عالم را بهلد
حشر اصغر این بود وین روشنست
اندرین موت طبیعی خاص و عام
عمر او باشد عدم یعنی که نیست
آن فنای نفسها در وحدتست
از مقام نفس تا جمع وجود
در شهود ذات بی وصل و فتور
مردن این مردمان مرگ زیست
شو قلندر دل بر آنجا هم مبند
باز گشتم جستجو افسانه است
میرود هر سو پی خانه خدای

بر حیوة عاریت زنده کرد
سوی او گردید راجع لا محال
نقد جانرا سوی مخزن بردنست
حشر و بعثش اندر آن رتبه است زود
زآن سبب شد نام او کون و فساد
حشر اکبر بعد موت این تن است
سوی او گردند راجع لا کلام
پس رجوع جمله بر ذات غنی است
پس حیوتی در حیوة از حضرتست
پایه پایه تا لقای شاه جود
سوی گردد راجع اندر اصل نور
چون نمیرد مرد باقی ذوالمنن است
بگذر از نقص و کمال و چون و چند
جستم اکنون دلبر اندر خانه است

هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْاَرْضِ جَميعاً ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمٰٓاءِ فَسَوّٰيهُنَّ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

اوست آنکه آفرید برای شما آنچه در زمین همگی پس مستولی شد و قصد کرد سوی آسمان پس راست کرد هفت آسمانرا و او بهر چیزی داناست

کرده خلق او بر شما گیهان هست
پس بنا کرد آسمانرا در مدار
معنی ارض و سما را بنگرند
عالم سفلی است این کون شهود
از عناصر وز مواد دانیه
هفت افلاك از که داری واردات
خوانده‌اند این زمره اعراف حس
پنجمش سرّ و ششم اقلیم روح
گفت حیدر من براه آسمان
اهل حکمت عقل را دانند روح
عقل گر باشد ترا ذوقی سلیم
قلب باشد مستنیر از نور روح
این نه تفسیر است و نه رأی منست
عامه را حاجت بتأویلات نیست
گو سخن از روی برهان گر مهی
تو بدانش تا تمامی ای سلیم
کرده فهم فیلسوفانرا دلیل
زآنچه او گوید بدّرد زهره اش

عالم عنصر مواد هر وجود
مستوی شد بر جهات عالیه
شد اشارت بر جهات عالیات
گر که بر تعریف قومی مطمئن
شد خفی هفتم گرت باشد فتوح
اعلم از راه زمینم بیگمان
صوفیان دانند قلب با فتوح
هست نفس ناطقه نزد حکیم
گوست نفس ناطقه اندر فتوح
هست تأویلیّ وز ارباب فتست
لازم این تحقیق در آیات نیست
رو گریز از عقل و فهم کوتهی
اوست بر هر چیز با دانش علیم
فهم صوفی کشف قلبست ای خلیل
پس دهد از نقل و برهان بهره ات
باز گردم سوی تفسیر کلام

قصد کرد آنکه بآغاز سما
کون جسمانی سفلی بی سخن
اولین ملکوت ارضیه است او
عالم نفس است هم ثانی بنقل
دان خفا را سر روحی در فتوح
وان مقاماتست در راه صفا
نزد صوفی عقل قوهٔ عامله است
صوفیان گویند عقلی کو سر است
اصطلاحات ار که باشد مختلف
نقل اقوالست لازم در کلام
لیك خاصانرا قناعت در کلام
گفت قرآنرا بطونست و خفا
هر کرا خواهد بقدر فهم او
خلق را از فهم صوفی بهره نیست
نکتها را با تو گفتم مو بمو
آنچه باشد اصل تحقیق کرام

در زمین قبل از تقاضا هرچه هست
هفت کون هر یك بنوعی نامدار
عالم سفلی و علوی گفته اند
قصد باشد نکتهٔ ثم استوی
بنیش باشد باعضاء و بدن
وآن قوای طبع نفسانیه جو
وآن سیم قلب و چهارم کون عقل
غیر سرّ قلبی است آن سرّ روح
چون توکل یا قناعت یا رضا
آنکه نفس ناطقه است و کامله است
موضع صیقل ز قلب انور است
تو مشو از راه معنی منحرف
بهره ور گردند تا زان خاص و عام
نیست جز از روی برهان فهم
پس چرا داری ز اسرارش ابا
علم بخشد تا چه باشد فهم او
زآنکه کس را آن دل و آن زهره نیست
تا چه فهمی زین کلام بی غلو

در تحقیق خلیفة الله و بیان حقیقت آن

وَ اِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنّي جاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَليفَةً قالُوا اَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها

وچون گفت پروردگارت مر فرشتگانرا بدرستیکه من پدید آورنده‌ام درزمین جانشین گفتند آیا میگردانی درزمین کسیراکه کند در آن

وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّي اَعْلَمُ مَالَا تَعْلَمُونَ ٢٩

و برزد خونهارا وماباکی مشغولیم بحمدتو و تنزیه کنیم مر تورا گفت بدرستیکه من دانا ام آنچه را که نمیدانید

با ملائک گفت پس پروردگار در زمین سازم خلیفه بر قرار
عرشیان گفتند این باشد فساد در زمین سفک دماء است این مراد
ما بتسبیح و بحمدت پاک دائم داد پاکت را گواه کاملم
گفت میدانم من آنچیزی که نیست بر شما معلوم وان سرّ خفی است
اعتبار آر اجمال خویش کن اندکی در نفس خود تفتیش کن
هستی اندر غیب غیب غیب تست یعنی اندر روح پاک از عیب تست
ماوراء غیب غیبست وجود پس غیب غیب قلب دمهود
پس غیب نفس کادنی غیب ست وان سمای دنیی لاریب ست
بر جوارح ظاهر آمد زان عیوب کز پس نفس و دل و روح بی کروب
از جوارح قول و فعلی شد پدید وان بود کفر و شهادت را کلید
گشت اطوار جوارح بیش و کم جمله بر ابتدائی و نکوئی اعم
از مقامات وجود آثار تو تا چه باشد ضبط در اسفار تو
بر خلیفه قول رب العالمین گر بشر سازم هویدا در زمین
این بود گر بود آگه کادمی نسخهٔ جامع بود در همدمی
مندرج دروی دو کون آمد بنین جامع است او بر نهاد عالمین
هم باصناف بهیمی مؤتلف هم باوصاف اللهی متصف
جامع اخلاق ربانی بود هم در او اوصاف شیطانی بود
بود انکار ملائک بهر آن که بدیدند ز آدم سرّ جان
مطلع بودند از مادون خویش لیک ز فوق رتبهٔ افزون خویش
رو بدیدند جز سفک و ضرر گر غضب ور شهوت آید در بشر
وآن ضروری بود بهر این وجود روح باسازد بدین هیکل ورود
کی ملک زین جسم ظلمانی اثر بیند الا اختلاف و شور و شر
بیخبر زان رتبه کو نورانی است جنبهٔ اللهی و سبحانی است
علم الاسماست جنبهٔ عالیش که عاید بر ملائک والیش
حیث حیوانیست آن جنبهٔ حسیس که رسد از دانهٔ راهش ابلیس
عرشیان دیدند رو فرخ وکلو بی خبر از وجه اللهی او
کان ز عقل و از ملائک فوق بود شد جانش عشق رزین ذوق بود
عشق خاص آدم و جان ویست عقل راکی اندر آن خلوت پی است

جذبه

من دم از عشق از رم مجنون شوم یا به مجنون خود بدام خوش شوم
زینقدر هم گفتیم دل خوش کرد خوش او باراج عقل و هوش کرد
عشق آمد عقل و جان رسوا شدند عاقل و دیوانه یکجا لا شدند
نه ملائک نه بشر برجا گذاشت نه نشان از علم الاسما گذاشت
زلف را جانا دمی زنجیر کن نکره این دیوانه را اندر کن
زلف چه زنجیر چه مجنون چه آدم چه عقل چه ذوالنون چه
من ز خود رفتم بنا فرمان ست بودمان برجا که هستی زان ست
من همیگویم ترا یکقد نیست او همی خندد که این حرکید نیست
من همی میرم پیش آن خنده را او کند افکنده بر افکنده را
چند میباید کمند از کش من تا کند دیوانگی آتش من
هر چه گیرم زلف او گوید بگیر هر چه میرم پیش او گوید بمیر
نشنود گر یار من تقریر من چون همی گیسو کند زنجیر من
مشود سرکش چه سوزم زآتشش میندانم تا چه باشد خواهشش
عشق بازم گوید این بدنامی است عقل سازم وازند کان خامی است
گر بگریم گوید این افسانه است ور بخندم گوید این دیوانه است
لا ابالی گر شوم گیرد حذر ور زنم تقوی بر آن نارد نظر
ناله آغازم نگیرد گوش خود هیچ گردم وا کند آغوش خود
زانکه دو هستی نتابد قهر او می نتابد گر عیان او بهر او
جان را از بهر آدم دانه کرد تا بروش از بهشت و خانه کرد
من نکرده گرد خود کامی دگر پختگی بگذارم و خامی دگر
پردهٔ مستان چو او نی بندرد پختگی و خامی ما کی خرد
خاطر از من دل عاشق وش است گر غم اور ور خوش در آتش است
وصل خوند کاهد اوز افزایشش خوشبود دامن کشد ز آلایشش
او بری ز آلایش و پاکی دل فارغ از شادی و غمناکی دل
مردم از خود باهم تا خوی او سو نهادم تا شدم بیسوی او
چون بسوی او ره از پیشی بود چارهٔ جز مرگ و درویشی بود
او جز رحمت از فزونی کم شویم در سه از ملک و آدم شویم
چون ملائک از فزونی دم زدند ضعف بر ادراکشان بر آدم زدند
خاک پستی را فزون از جود کرد بر همه افلاکیان مسجود کرد
تا بر او اظهار دانش کم کنند از تواضع سجدهٔ آدم کنند
بار بر آدم ره از پیشی گرفت تا ز شاهی ماند و درویشی گرفت
از بهشتش با دو صد خواری براند تا کنون در حسرت و زاری بماند
تا بیندیشد که من سکو بیم از ملائک برترم یار ویم
او ندارد یار و باری کار اوست بار آن باشد که خوار و زار اوست
از ملک تعلیم گیر از محرمی سجده کن بر آدمی گر آدمی
خوی ز آدم ره بظلم اقرار کن از وجود و بودت استغفار کن
تا ز استغفار بندی طرف خویش بر سر مطلب رویم و حرف خویش
روح نورانی علیین وطن تا تعلق باید از حق بر بدن
باید او را از طریقی نسبتی جسم را هم سنت از حیثیتی
نفس وجه نسبتست و بر رحمت منبع شر و فساد این دوزخ است
این عیان شد بر ملائک را افتضاح زان سبب گفتند این نبود صلاح
غافل از جمعیتی کز بهر اوست شاه باز زدان نهان در شهر اوست
ریش چون جنباند او در بیمم وارهند این باکسان از بند غم
سرّ ما لا تعلمون آمد پدید بر ملائک را نبود این گونه دید
هست آن تسبیح تنزیه وجود بر ملائک را بحمد شاه جود
هست پاک از شرک و عجز و نقص و بد ور تعلق بالمحل وز عدّ و حدّ
لیک تقدیس است زین معنی اخص جز مقرب را نزیبد آن نصّ
هست خاص خاصگان این اختصاص در ملائک این گروهند از خواص
قدس این باشد که با قید صفات هست مطلق ذات او در عین ذات

در بیان تعلق روح بقالب انسانی

عین جمله ممکنات او الحق است
ذات ما کش کان بهستی مافقست

ورهمه درعین هستی مطلق است
خود نه تقییدی ونه اطلاقی است
بر مجاهد میشود در کشف روح

این تعینهای افعال و صفات
کم نگردد یا فزون از ممکنات
سر این تنزیه ظاهر بالفتوح

خود منافی نیستش با قدس ذات
نزد صوفی این بود تنزیه ذات

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

وآموخت اورا نامها همه آنرا پس عرض آنهارا بر فرشتگان پس گفت خبر دهید مرا نامهای این مسمیات اگر هستید

صَادِقِينَ ۳۰ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۳۱ قَالَ يَا آدَمُ

راستگویان گفتند پاکی تو نیست مارا دانستنی مگر آنچه آموختی مارا بدرستی که توئی دانای درست کردار گفت ای آدم

أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

خبر ده ایشانرا بنامهای ایشان پس چون آگاه کرد ایشانرا بنامهای ایشان گفت آیا نگفتم مر شمارا بدرستیکه من دانا ترم بنهانی آسمانها و زمین را

وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ۳۲

ومیدانم آنچه آشکار کنید و آنچه شما نهان کنید

در بیان قصه ملائک و اعتراف آنها بعجز خود که لاعلم لنا

پس شد آدم علم الاسما تمام
ازحواس وعقل وصبر و خیر و شر
عرضه شد پس بر ملایك سربسر
این بارشاد است واعلام وجار
هر که آموزی تو برما ای علیم
زان کمالی کاندر انسان حق نهاد
هست یعنی حق مرآه ای جواد
لاجرم گفتند لا علم لنا
زان بآدم گفت خلاق بشر
کاز دهاد علم و عرفان و ادب
زآنچه خودداری تورا آگاه کرد
هیچکس جز داداو چیزی نداشت
داد آدم پس خبر زان نامها
اعلم بر غیب ارض و آسمان
بر سبیل علم او را اختیار
زان ره آدمرا بکرمنا ستود
وان شرور و آن فضولی وان فساد
قدس و رجحان و شرافت مکتتم

که دهد او نامها ایشان خبر
بی یعنی صدق بر ارباب شار
دانشی که هم علیمی هم حکیم
بر ملایك اطلاع از پیش داد
زانکه اندر جعل او باشد فساد
غیر آن کاموخت بر ما رب ما
سوشان از نامهاشان ده خبر
هست در معنی ترویرا سبب
باید از این دیر شکر شاه کرد
خود بد خیری وتمیزی نداشت
یعنی از آن رتبها و اکرامها
وانچه دارند از عیان و از نهان
کرد بهر اصطفی پروردگار
وین فضیلت ثابت اندر علم بود
کادمیرا بود مخفی در نهاد
در ملك بود و نشد افزون وکم

نامشان گوید تا چون ورکجاست
جملگی گفتند پاکی مرتراست
این شهادت بودران کاندرحضور
وانکه ایشان از تخلف دم زدند
بودشان آگاهی از این کز حدود
یعنی آنچه لازم ایجاد ما است
گفت انبئهم به علمهم که تا
شه برا گر زر دهد قاروشوی
کان هم اکرامی از ان آزاده است
خاك کبود تا شناسد خدمتش
گفت آیا من نگفتم بی زرب
کان بود عرفان و حب مستر
زاصطفایش بود آگه ذوالجلال
گفت من دانا ترم بر آن امور
این رما تبدون عاشد یك یك
باشد اندر کمال خود مدام

سر اشیا منکشف بر وی بهم
از حقیقت وز معانی وز صور
ای ملایك گر شما گوید راست
ما ندانیم انچه میدانی تو راست
خویش را دیدند در عین قصور
دم نفی از رتبهٔ آدم زدند
نیستشان دیگر ترقی در وجود
باعث بینائی و بنیاد ما است
علمشان گردد سبب بر اجتبا
ور خبر ازگنج کی افزوشوی
دادهٔ باشد کز اول داده است
گشت اینسان تا تو دانی قدرش
کز شما دانا ترم بر علم غیب
وان ودیعه بود در ذات بشر
وان ملایك را نبود این احتمال
از شما یعنی بران ظلم وقصور
معنی ما تکتمون قدس ملك
سالم از ضعف وضلالت والسلم

در بیان سجده ملائک آدم را و ابا نمودن ابلیس

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۳۳

وهنگامیکه گفتیم مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدمرا پس سجده کردند مگر ابلیس که ابا و طلب بزرگی کرد و بود از کافران

یاد کن وقتی که گفتیم ای فرید
قوهٔ وهمی جو او در نقل بود
محتجب از آنکه فهمد سر بسر
نز سماویه که فهمد در فتوح
چون نه این باشد نه آن محو اوش حق
بود عصفوری و بر شهباز راند
اوگمان میکرد کو زرین پراست
در ازل محجوب بود از نور روح

با ملایك سجدهٔ آدم کنید
کی تواند همعنان با عقل بود
آن معانیرا بادراك صور
فضل آدم را ز نور عقل و روح
سرکش است از نفس وقلب مطمئن
چون نبودش بالی از پرواز ماند
ساعد شهرا جوباران درخوراست
تا جه جای نور وحدت وان فتوح

سجده کردند آن تمام الا بلیس
نه بد از املاك ارضیه ساب
پس نبود ارضیه محض او نهر
از محبت تا مگر اذعان کند
نه چنان چنی که داند جای خویش
مرغ وهم از سفل بر بالا پرد
بیخبر ز انگونه علیینی است
پس تجاوز کرد ز امر کردگار

که ابا کرد و نکبر آن خسیس
تا بود ز ادراك معنی در حجاب
تا کند اذعان امر او بقهر
سجدهٔ آدم زدل ور جان کند
بر بالا برد از سکنای خویش
مرغ عقلش نیست چون بجا برد
از قوای ارضی سجینی است
کفر او شد زین تعدی آشکار

سجدهٔ آدم همانا بد محک زان جدا شد جنس ابلیس از ملک
تا که نفس ناطقه در دمدمه است تابعش عقل است و سرکش واهمه است
تا خلیفه باشد از حق در جهان هست ناچار آن محک هم درمیان
تا تبع امرش شود فرزانهٔ حاسد جاهش ز حق بیگانهٔ
یافتی چون اعتبار عقل و وهم ما قیرا رو بعقل کن مهم

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هٰذِهِ

وگفتیم ای آدم ساکن شو تو وجفتت بهشت را وبخورید از آن تمام هرجا که خواهید ونزدیکی مکنید این

الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ٣٤ فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا

درخت را پس بوده باشید از ستمکاران پس لغزانید ایشان را شیطان از آن درخت پس بیرون کرد ایشان را از آنچه بودند در آن وگفتیم فرو شوید

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ ٣٥ فَتَلَقّٰى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

بارهٔ شما مر پارهٔ را دشمن ومر شمار است در زمین قرارگاه وبرخورداری تا هنگام پس رسید آدم از پروردگارش کلماتی را

فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ٣٦

پس پذیرفت براو بدرستیکه اوست توبه‌پذیر مهربان

در بیان اسکن انت وزوجك الجنة

یار شو از سکون بوالبشر در جنان با زوجهٔ او مستقر
کف او را اندران دار الامان باش با حوا شدی جاودان
هم خورند از نعمت آن مستدام هرچه خواهید از فواکه و زطعام
لیك پیرامون این حرف شجر مگردید از تقاضای دگر
ور بمیل آید سوی این درخت از جنان ناچار باید بست رخت
پس شما خواهید بود از ظالمین زآسمان گردید هابط بر زمین
پس بلغزاند آن زمان شیطانشان تا برون کرد از بهشت آسایشان
زآسمان روح وان دار الخلود آمدند اندر زمین تن فرود
واندران زین حرف ضمن صد ثنا دشمن بعضی است بعضی از شما
نفس باشد زوجهٔ کش خواست نام رغبتش بر جسم ظلمانی تمام
جوهر باشد در لعب رنگی که آن غالبش تیرگی اندر عیان
هست آدم عقل و با جسمش تمام بست در بست تلازم بی کلام
آدمه باشد گندم از داری نیاد کامدش اورا هست رنگی از سواد
ست قلست نعمی بالسمع سوی جسم از نفس برخور و جزع
گر بگلی بی نعمی بود قلب وضع گوشت هم ازین بود سلب
قلب و قصد آدم و حوا تمام کآسمان روحشان بودی مقام
در بهشت قدس میخوردند هم قوت از خوان معانی و حکم
وسعتی بود اندر ان رزق و گلو شاخه میخوردند از ودی براو
حیث شئتم هست یعنی مسمع در جنان آن رزق و غیر منقطع
وان درخت آمد طبیعت بیگمان قرب او شد باعث بعد از جنان
ست ظلم اندر اینجا موقع است ظلم وضع شئ بر موضع است
دولت گر ذوق نعمت عالی است ضم نقص حق و حظ واحساس
وهمشان پس لغزش از سوء داد جسم را ریب بعد تفصیل داد
بر شبه مار و طاوس آن حرون خواندافسون اندرون وازبرون
شهوت ان طاوس و مار آمد غضب آدم افتد زین دو اندر صد تعب
طاوس از بیرون جاب جلوه گر شد برایشان با هزاران زیب و فر
رفت حوا پیش و آدم از پیش که بشد ممکن جدائی از ویش
مار بر دیوار شد و ابلیس زد خواست در اغوای آدم رو مدد
ازدهان او بر ایشان راه ساخت تا مراد خویش بر دلخواه یافت
طاوس از بیرون وحیه اندرون بر شجر بردندشان با صد فسون
بر جنان آوردشان کاین دائم است خوردنش بر پاس نعمت لازم است
هردو زان خوردند و ظلمانی شدند خارج از جنت بآسانی شدند
این غضب و ین شهوت ازروز الست جسم را بودند بر سان دو دست
پس شدند الزام کآیند از بهشت در جهان جسم وان بد سرنوشت
چونکه هر فردی در این تنگی حصار ز آدمی خواهد حظوظ بیشمار
چونکه بیند حظ خود در دست غیر قهر گیرد تا کشد روسلب خیر
لاجرم بر بعض بعضی دشمنند زانکه یك پیراهن است و صد تنند

در بیان موت اختیاری و اضطراری

هست در این تنگنای تن محال ائتلاف بی نفور بی ملال
در جهان جسم استقرارشان هست تا آید سر هنگام آن
یعنی از صورت بمعنی رو کند از تجرد روی جان این سو کند
وان پس از موت ز تن دارالمحن روح گردد فارغ از پیوند تن
هست این موت از طبیعت ور مزاج نیست کس را هیچ از این مردن علاج
موت دیگر شد ارادی بی سخن هست آنهم انقطاع جان ز تن
مرده او را تا بود دل زندگی عاشقان را هست اینسان مردنی
موت خاصان غیر موت عامه است داند آن موت ار کسی علامه است

جذبه

وان بدون عشق وحالی کی شود بی تماشای جمالی کی شود
میرود هر دم دلم از بوی او میروم تا میکشد گیسوی او
گو بکش تا میکشی بند مرا کن زعالم قطع پیوند مرا
هین بکش تا میکشی زنجیر من تا نباشد جز غمت دلگیر من
دل ز دلبر شاکی و او از دل است لیك شکوهٔ دل از او بی حاصل است
شکوهٔ او زینکه دل گیرند ماست چون صنوبر از دوری پیوند ماست
شکوهٔ دل زانکه بسته است او پرم گر گشاید هم ببندد دیگرم
ور در آرد از قفس گاهی مرا میکشد بر تا بود آهی مرا
او نخواهد من چه خواهم رستگی با هزاران بستگی و خستگی

تاتودانی دل زوی درمحبس است
گوش کن قلنا اهبطوا اینت بست
بود میلش اینکه تا زان آستان
دور گردیم از برای امتحان
در خروجش اینچنین تدبیر کرد
ور نه کی سگ شیر در زنجیر کرد
این مرا از اهبطو معلوم شد
کز بهشت او ز امر حق محروم شد
داند او خود نیز کابلیس این نکرد
او سبب بد بر سبب تا رحمت مرد
تا در آنجا نسخهٔ جامع شوی
سوی ما جوا افزون شدی راجع شوی
زآدم اندر رتبه هم افزون شوند
زان فزونی سرکشان دلخون شوند
با تو میگویم کلامی چون سری
در هبوط از صد فلک بالا تری
بر تو اما آموزش دیگر بود
این تلقی گنج پر گوهر بود
تو بها گردد قبول از یاد آن
حق بآدم کرد بس ارشاد آن
آن نه برگوش آمد و نی بر فمی
نوشد آن دل کز لبش دارد دمی
نی تا ذکر مدام میکند
زان لب میگون حکایت میکند
مست گشتم زهم از کف عقل و دین
شد چو بانگ نی کلامم آتشین
ناله نی از فراق است و ملال
ناله من از کمال اتصال
هر زمان از رخ گشاید پردهٔ
میکند دارد جان غم پروردهٔ
هجر یعنی ناوک خون ریز او
وصل جود هجر آتش خیز او
زانکه تا واصل نگشتی لا شد
ای نگشت ازخود که او پیدا شد
بگذر از این کوکه تا آدم چه گفت
با وی آن بوسه که شد همدم چه گفت
آن کلامی بد که جان عالمست
تاج ایجاد و سر آدم است
تا نمیری زین حیوة پیچ پیچ
از حیوة خود نگوید تا و هیچ
بوسی بی گران لعل خموش
تا ابد هرگز دگر نائی بهوش
تا بپیداری چرا من ساغرم
گر خراب آن لبم ور عاشقم
محو و مستم دایم از لب در مست
از لب او بر لب من رو درست
تا لب او من چو نی دمسازها
زان لب است ار بشنوی آواز ما
بهشتم من یا گرفتم نی
در دو عالم جز لب او کو لبی
تا بگیر از سر صفی افسانه را
یا بنوشان این سر استانه را
صبح شد پنهان کنم پیمانه اش
گر گزارد نرگس مستانه اش
شد بر آدم منکشف اندر شهود
آنچه مخفی بود ز اسرار وجود
توبه از دام طبیعت رستن است
بر مقام اصل خود پیوستن است
او رحیم است از رحمت خوش شوی
بگذری از غیر او با او شوی
راندش از جنت که خلافی شود
در ما بگریزد و باقی شود
او غضب داشت و راجع شد رحم
بر در اکرام تواب الرحیم

آن خطاب اهبطو یکبار بست
شد مکرر نکتهٔ تکرار چیست
خوردن گندم بهانه است و فسون
خواست آدم را خود ارجعت برون
گشت شیطان تا ره آدم زند
مرده موشی پنجه بر ضیغم زند
در خطاب اهبطوا تکرار کرد
تا ببیرون رفتنش ناچار کرد
گفت حق قلنا اهبطوا یعنی که من
در زمین میخواستم گیری وطن
هم حبیب ابنای تو و احفاد تو
ز اهبطوا آید در ارشاد تو
که نگشتند از تکبر ساجدت
بلکه میخواندند خام و فاسدت
غیر از آن یک درنخست آموختم
گنج اسمایت بجان اندوختم
آن کلامی بد که داند حضرتش
من بیارم بر زبان از غیرتش
جان او روشن شد و بر دل نشاند
وز بهشت جاودان یادش نماند
بی شتاب شو راز عشق وی بجو
بند بند از نالهای نی بجو
تا لب خود بوسی گر حقمی
بی زبان اسرار جان میگفتمی
بر فراقت و جدائی ناله ام
در گلستان همنشین لاله ام
کی جدا بود او که نالم زان دمش
نالم اما از وصال بی غمش
هجر و وصلش هر دو میدان ما بیست
عاشقان را با جان پردازی است
درد وصلش از فراق افزونتر است
هر که واصل بر او دلخونتر است
ور شد او پیدا تو از خود زایلی
بر هلاک خود ز وصلش عاجلی
کو چو گل شکفت وا رهم باز شد
هشت پر تا کیان شهباز شد
بر زبان باید که گویم ای فقیر
رو شنو از لعل او یعنی نفیر
آن چو شد در لب جان پرور است
بحشد از جان که هوشش زان سر است
گر سخن گوئی هم از بیهوشی است
در حدیث معنی خواموشی است
من چو هشم گوید او حرف از لبم
خاصه آدم کز غمش گیرد تبم
آن لب ار بینی تو نائی راز من
مست لعلش گردی از آواز من
زان لب من گر شوی دمساز او
بشنوی از هر لبی آواز او
در تجلی هر دو عالم طور اوست
طور چبود عین او یا نور اوست
من بنوشم او کند نازش دگر
در نیاز آیم کشم نازش دگر
روز خوش شد بیست وقت جنگ و جام
کو حدیث از وی بقدر فهم شاه
از هوا ها مرد و بر حق بار گشت
کند از این ویرانه دل شهباز گشت
توبه کرد از هر خطا و هر گناه
بر در تواب و او دادش پناه
موجب این رحمت آمد آن غضب
تا ز سبق رحمت آئی در طلب
رحمتی بود اینکه راند از حسش
بر غضب پس بود سابق رحمتش
این چنین جرمی بداست از صدواب
که کند بر حق گنهکاری ایاب

در بیان توبه آدم علیه السلام

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٧

گفتیم فرود آئید از آن همگی پس اگر آمد شمارا از من هدایتی پس کسیکه پیروی کرد هدایت مرا پس نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

در بیان بعد از فنا و فرق بعد جمع و نکتهٔ از خلافت حجت زمان

بشنو از قلنا اهبطوا راز دگر
یافت چنگ بو البشر ساز دگر
شد خلیفه بر زمین یعنی که شاه
در زمین تا باشد او غوث و پناه
هست هر دور این خلافت مستقل
تا بمهدی کوست اکنون شاه دل
ای هدات پیشگان گر قابلید
در مدار مهدی صاحب دلید
غیبت او غیب جان در تن است
اندر این غیبت ظهور ذو المنن است
تا خدا هادیست مهدی نایب است
وز عیان بیحضور آن غایب است
زآدم اول که قطب عالم است
تا هنوز او آدم است و خاتم است
همچنین تا این زمانی کاخر است
دورهٔ او قائم است و دائر است
صاحب فرق از پس جمعست او
رهروانرا در زمین شمع است او
گفت هر کس زو نماید پیروی
یابد از صورت کمال معنوی

بر بقای حق جواز و زنده گشت
فرق بعد از جمع را زیبنده گشت
هم چنین باشد از دنبال او
این خلافت اهل بیت و آل او
دور دور مهدیست و طور او
میکند گردش فلک بر دور او
ای خلیفه زادگان گر آگهید
بر فلک در دورهٔ مهدی مهید
حبش اعضا دلیل آن بود
کاین بدن در اهتزاز جان بود
مهدی آخر زمان خود احمد است
دورها دایر بوی تا سرمد است
بود آدم مهدی و هم خاتم او
از محمد متصل تا آدم او
آنکه اعلی رتبه باشد در مقام
هست در هر دورهٔ شاه و امام
از خطاب اهبطوا بر خاکیان
رهبر است و قبلهٔ افلاکیان
تابع او در هدایت عارف است
کز صیرت بر کمالش واقف است

میشناسد راه و منزلرا تمام
میشناسد کاین بره یا گرگ است
یا نه بردلخواه کس برحق نهد
واقف ازسرّ قدر وزحال خلق
حیدرآن کش نعلشدرطوف بود
روزمیدان گرجهان شد پرسیاه
این خلافت را تو دانی مطلبی
حزن وخوف ازمیل نفس غافل است
جامهٔ مردان در این میدان مپوش
ترك جان باید زهر آلودهٔ

میشناسد پیر و برنا را مقام
میشناسد کاین زکی یا ابله است
گر گواهی میدهد بر حق دهد
وز زمان موت و استقبال خلق
خفت جای احمد و بیخوف بود
بود یکسان پیش اوناخشت کاه
کز غم دنیا همیشه در تبی
کی بودآنرا که سلطان دل است
تیغ وا کن بر هلاك خودمکوش
حیدری کو یا که حیدر دودهٔ

میشناسد گمرهیرا از ضلال
میشناسد کان وبالست این فلاح
عصر ها را میشناسد با اهل
لاجرم بیحزن وخوف اینفرقه اند
باز بند از قتل وغارتهای سخت
درکسی این زهره و دل کی بود
او خلیفهٔ حق نه جزء عامه بود
دل بداری روکه این کارتونیست
بر شیران دروغا بی وهم ولاف
آنکه حیدرخوی وحیدرپیشه است

میشناسد نقص رهرو از کمال
میشناسد کان حرام است این مباح
واهل هرعصرازخواصند ازعوام
زانکه اندر بحروحدت غرقه اند
یکتنه در مکه شد وافکند رخت
جز که عالم پیش او لاشی بود
بی نیاز ازشورش وهنگامه بود
جنس دیگر خرکه بازار نویست
تن برهنه میشدند اندر مصاف
همچو حیدر فارغ ازاندیشه است

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٨ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

وآنانکه کافرشدند وتکذیب کردند بنشانهای ما آنهااند یاران آتش ایشانند درآن جاویدان ای فرزندان یعقوب یاد کنید

نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ

نعمت مرا که انعام کردم برشما ووفا کنید بعهدمن تاوفا کنم بعهدشما وازمن پس بترسید

دربیان خلود اهل نار و مراتب آن

تا ابد آن فرقه اندر آتشند
چونکه آیند ازحجاب تن برون
زانکه آیات الله آمد فضل ونور
باز آنهم یا فزون یا اندکست
چون نه بیند آتش قهر وعذاب
رفته عقل ومانده این نفس شریر
کردی انکار و شد انکارآتشی
آن غرضها که نهان عارض شدت
گر تورا باشد بمغز اندك هشی
این جهان هم نزد عاقل محشر است
نه دلیلی باشد و نه حجتش
در کسی گر خوی بد بینی یکی
همچو آن دزدیکه بینی درطریق
صدری از بینی همیم است و فجور
هر صفاتش شاهد آید جای خویش
تو بدیدی آن لئامت و آن حسد
مار کی باشد نشان از نیش
میکند طاعت که جاه افزون کند

هم گروهی زاهل دین کافرشدند
در حجاب ظلمتند و سر کشند
فاش گردد رمز فیها خالدون
منکر است ازفضل حق مهجورودور
قدرآن در دوزخست وهالك است
تا خود آمد آن خسیسان درعتاب
که بود پاداش او نار سعیر
آتشت باید کنون کاندر غشی
سعی کردی تا چنین ذاتی شدت
میشناسی خوی ناخوش ازخوشی
نیك وبد پیدا تر ازحشك وتراست
جز لجاج محض و خبث طینتش
گرچه آن افزون بود یا اندکی
نیست او تنها نقیب دارد رفیق
لیك فحاش است وبدخلق وشرور
کی گذارد جز بلغزش پای خویش
کاندر او بد مختفی افزون زحد
خوی اورا یابی از نزدیکیش
در هوای منصبی صدخون کند
آل یعقوب ای نژاد اصفیا

از پی تکذیب آیات آمدند
آتشی بود بر از خوی بد
پردهٔ تن چون فتد جان دردخست
هست انکار ازحسدوزخوی زشت
گر بود انکار وجهل او فزون
کاین بود ازماحه فضلی را عوض
حق فرستاد آیت خود با رسل
تا بپنداری که آن دوراز تو بود
بلك تورا زاخلاق ذاتی جاره نیست
در همین قالب تو را پیدا شود
نی آن یك هر کلامی نشود
این طبیعت بهراو صد دو زخست
بلك نه تنها باقی در پرده اند
آن رفیقان نشت گوهند ای ظلوم
بد زبانیرا نشان کن در عیار
خویش در یا موقعی سود ورفت
یا که بی ظالمیرا با ادب
جامع اخلاق بد دان جز جاه
شرح داده تا بدانی یك بیك
نعمتمرا یاد آرید از وفا

سورش آنرا باشد حصر و حدّ
منکر آیات حق در دوزخست
بعد مردن ظاهر آید آن سرشت
بهر او شد نار فیها خالدون
کو هشی تا گوید انکار وغرض
تا شود خلق نو عقلانیّ و کلّ
توخودآن ناری که مقدورار تو بود
نرمی اندرذات سنگ خاره نیست
نیست حاجت محشری کآنجا شود
میکند انکار و بروی نگرود
همچنین هرخوی بد کورا فتاست
در مقام خود عیان صد مرده اند
وقت حاجت بر سرآرندت هجوم
کان شجررا نیست جز حنظل بار
ورنه وجودش بزرگی بود ورفت
اوست ماری وان خصوعش زهر و ب
بدل اوبجل است وطاعاتش گناه
رمز فیها خالدون بی ریب وشك

دربیان مراتب توحید و درجات آن

آنچه نعمت من شما را داده ام
هم تمامم من وفا بر عهد تان
اهل الطائفه اسرآئیلیان
تا تو یاد آری زعهد ما سبق
هست در تو راه ذکرش بالدوام
وآن پی رفع حجاب ثانی است
این تجلی صفات منعم است
هست اخصّ ازخوف زانکو اینخطاب
کان اشارت ز احتجاب ذات شد
من نیم تائی دمد بر من دمی

که نعم خوارید و بنده زاده ام
تا لحد یاری کنم ازعهدتان
نعمت خاص هدایت را نشان
ور نعیم سالفه بر ما خلق
شاید آنرا گر بیابد فهم علم
داند این کاندر صفاتش غایبست
خاصکانرا این تجلی دایم است
زانکه باشد خوف بیشك ازعقاب
منکشف این نکته هم زآیات شد
هم تو آنرا بشنوی گر محرمی

هم کنید از جان وفا برعهد من
پس بترسید ازمن ازترسنده اید
خواندیشان بلطف ازذوالکرم
عهد سابق بعد آن عهد نخست
واینکه خواند نار مارا ز التفات
وان اخصّ ازدعوت اُولی بود
وینچنین تهدید بهر نا قبول
رهبت ازقهر استواعراض وسخط
در مقامش من برا روشن کنم
خواهم ازحق عمروتوفیق اینقدر

تا شما را نوش گردد شهد من
بر فعالم خوشدلید و بنده اید
بهر تکمیل است و تذکار نعم
باشد آن توحید و افعالی درست
هست مخصوص این بتوحید صفات
ذکر آن بهر خواص اولی بود
یعنی از رهبت بر اهل عقول
خشیت ازرهبت اخصّ هم بی غلط
حق نواند کرد این نه من کنم
که رسد دیوان تفسیرم بسر

وَ آمِنُوا بِمٰا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ وَلٰا تَكُونُوا اَوَّلَ كافِرٍ بِهِ وَلٰا تَشْتَرُوا بِآيٰاتِي ثَمَناً قَلِيلًا

وبگروید بآنچه فرو فرستادم تصدیق کنندهٔ مر آنچه باشماست و نبوده باشید اول کافر بآن و مخرید بآیتهای من بهای اندکرا

وَ اِيّٰايَ فَاتَّقُونِ ۳۹ وَلٰا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۴۰

وازمن پس بترسید و مپوشید حق‌را بیهوده و پنهان مکنید حقرا و شما میدانید

نگروید از جان براین قرآن همه
بهرین تصدیق زآنچه بوده‌است
زان اشارت شد بافعال ازجهات
بالعقیده یعنی او محجوب ماند
یعنی آنرا بر بهای کم مخر
برچنین تحقیق نیکو ای دو دل
چون خریدم خواهم ازوی جامهٔ
اغلب این خلق ای جان احمقند
مینویسند آیش را از سبق
نام حق‌را ضم کند با نام خویش
اسقدر هم بهر آن گفتم که تو
پس بپرهیزید زین شرك درون
آن صفاییرا که خاص از بهر اوست
حق باطل پس بپوشید ای گروه
گر کسی از روی دانش خاکرا
با چه جای آنکه ور پاکرا
حق چرا پوشیده بر باطل کنید
هم چنین نور صحابه و آل او
روشن از نور روی و وصل وبند

که فرستادم باس و جان همه
با شما و حق عطا فرموده است
وین دهد راحت بتوحید صفات
در طبعت مغمر و معیوب ماند
کم بود اوصاف نفس بی هنر
ی پندارم که باشی منقل
یا بوسد بر جرایم سامهٔ
بر بهای کم خریدار حقند
بهر تحبیب فواحش بر ورق
تا بگردد از لئیمی کام خویش
ره بری بر نکتهٔ لاتشتروا
گفت‌شد از فارهبون او فاتقون
گردهی نسبت غیر از قهر اوست
کاه داند از ندارد وزن کوه
سنگ خواند کرده رشت ادراکرا
پست خواند آنجا نکه خاکرا
آفتابش را نهان در گل کنید
که حق خود تانند از دنبال او
از نژاد باطل و اصل وبند
زاهل بیت است از ولی است از امام

با حبیب خود که ختم انبیا است
یعنی ان توریة کاجلالی بود
اول کافر نباشید از عناد
نکتهٔ لاتشتروا آمد مشیر
وصف واسمش رانفس خودفروش
گوید آن خواهم فروشم کاه را
از جنس احمق بجان باید گریخت
از حماقت مینمایند اختیار
یا که بر تحبیب سلطان و وزیر
باشد این مطلب مفصل ای غلام
فارغم از فکر و تسویلات خلق
باشد این تقوی ز غیرت ذات او
آن حق اندر باطلی پوشیدست
پیشتر چون خار و گل هم رستست
با وجود آنکه بس هم بستند
مصطفی هرچند در دور شماست
چون توان پوشید درگل آفتاب
هر زمانی جلوه گر تا محشرند
هر دلی درهر زمانی سروراست
اسم راهل حق مسمی والسلم

منت او فضل دیگر بر شما است
شرحی از توحید افعالی بود
کاحتجاست آن زوی در اعتقاد
بر تجلی ذاتی ار باشی خبیر
می‌مخر گرهیچ داری عقل و هوش
ما که بجرم شهر را و شاه را
برفحاء وسکه گرخوت ریخت
نفس دو را بر وجود کردگار
تا ازو حاصل کند شهد و شعیر
گر بگویم مانم از اصل کلام
غرقه گو باشند در خود تا بحلق
دل نمودن فارغ از ذرات او
دل بدنیا بستن و کوشیدن است
ایست پیدا تا نگوئی غفلت است
هر دو در معنی قریب الرتبتند
نی بجان هم طیر و هم طور شماست
نور احمد نگذرد از صد حجاب
زآفتاب و اختران روشنترند
هم دل و هم دودهٔ پیغمبر است

حزب
در تحقیق
معنی
صلوه

وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرّٰاكِعِينَ ۴۱

وبپا دارید نمازرا و بدهید زکوةرا ورکوع کنید با رکوع کنندگان

هم رکوع آرید با اهل رکوع
امر بر نیکی نمودن کار اوست
استعانت جست باید زین امور
متن آیت بود و هم تنزیل این
از که تکبیر تا وقت سلام
راست خواهی گویم از خود مردنست
بارسی آنجا که جز حق هیچ نیست
جز کسی کو از ازل یار تو بود
سر برآری با تضرع کای اله
گر بیخشی ازتو نبود این عجب
این سلام اعنی که جان تسلیم شد
صورت آن این قیام است وقعود
ره شود طی ناگهان بر منزلید
نی بامید ثواب و خوف نار

دائما دارید برپا این صلوة
وان بود خود غایت عجز و خضوع
کش نماد آن حال و اوصاف نکوست
بر صلوة و صبر بی خوف و قصور
ك شو تفسیر و تاویلی متین
منتهائی طی منزلها تمام
جان بجانان بردن و بسپردنست
درنظر جز ذات مطلق هیچ نیست
واقف از احوال و اسرار تو بود
ماغلط رفتیم و گم کردیم راه
ور براقی شاید از بهر ادب
هستی وهمی بحق تقدیم شد
این تشهد وین رکوع و این سجود
نیست حق دور از شما زوغافلید
بارها بانست بیحد شعله بار

هم دهید از مال خود حق زکوة
امر بر نیکی کنید آیا بغن
میکنید آیا تعقل در کتاب
کان بسی باشد بزرك اعنی که شاق
این صلوة ارحاضری معراج ست
چیست تکبیر از جهان دل کندنست
ازدوعالم باربر ی طمع خوش
پس ببینی در یمین و در یسار
رو در افتی از پی تعظیم او
آمدیم اکنون بسویت خسته‌دل
چون شهودت شد بر این معنی تمام
زین دقایق باشی ار آگه تمام
گفت برپا گر بدارند این نماز
این نماز ازعشق و جانبازی کنید
تو ز دوزخ ترسی و خود دوزخی

با فراموشی ز نفس خویشتن
چونکه میخواهید از بهر ثواب
جز برارماب خشوع از اتفاق
درسلوك معرفت منهاج تست
ماسوی را پشت سر افکندست
نکهری از فرق خویش و جمع خویش
نیست یاری غمگساری بر قرار
هستی خودرا کنی تسلیم او
از فعال خود ملول و منفعل
از پی تعظیم او گوئی سلام
شد عبارت جمله معراج و مقام
برحقیقت رو نمائید از مجاز
یار آمد خانه پردازی کنید
شاید از خودگر گریزی زفخی

تحقیق زکوة

باز بشنو نکتهٔ آتوا الزکوة / کامر حق بروی شد از بعد صلوة

اصلش ایثار است اندر ره دوست / هرچه آن داری تو جود از مغز و پوست
در شریعت بذل عشر است از منال / در طریقت بذل جان بر ذوالجلال

عشق گوید از دو عالم یار به / فکر جان و سر مکن ایثار به
جان و سر هم از تو نبود از ویست / نفی محض از خود چه دارد لاشی است

تو نبودی هیچ و او بودت نمود / از عدم آورد و موجودت نمود
داده های او کنی یاد ار زدل / بالله ار سنگی و گل و مانی خجل

تا چه داده است او برا از ساز و برك / بین چه با خود بر دخواهی وقت مرك
پیش از آن کانها بگیرند از تو باز / با نیازی کن نثار بی نیاز

مال دادت ده زکوتش بر فقیر / عقل و جان دادت نثارش کن بسر
تا که او بازت عوض صد جان دهد / بعد مرگت عمر جاویدان دهد

یك دهی از ده دهد ده بر یکت / جان دهی سازد جهانها مالکت
ملك عاریت بمالك واگذار / هرچه زو بگرفتهٔ بروی سپار

این هم از بهر نبد کامروشوی / در بهای درهمی قارون شوی
ورنه عریانی تو در هر جامهٔ / چیست جانت تا که بخشی جامهٔ

پس فناشو از فناهم کن سفر / هستی خود واگذار و درگذر

خاتم دادن علی ع بسائل

چون چنین بستی کمر در خدمتش / را کجی با راکعان حضرتش

داد خاتم مرتضی اندر رکوع / زانکه بد مستغرق بحر خضوع
این اشارت بود بخشی در نماز / دل شدم خالی ز غیر دلنواز

حلقهٔ هستی زانگشت ایجنبش / کرد بیرون در حضور رب دین
در رکوعش شد تجلی صفات / گشت خالی از صفات خویش و مات

بد تجلی ذاتی اورا در سجود / زانکه سجده است آن فنای فی الوجود
نیز زان در سجده بکشید از پیش / آنکه بود آگاهی از حال وش

زانکه او دیگر بجای خود نبود / دیگری بود آنکه بود اندر سجود
تا بپنداریکه گویم بوده حق / حق برونست از لباس ما خلق

ور که هم بوده است او حق دور نیست / شرح این کوته کنم دستور نیست
چون تو صورت بند این آب و گلی / من چه گویم با تو کز خود غافلی

وانکه آگاه است از اسرار خفی / میکند فهم آنچه میگویند صفی
گر تو مینفهمی سخن یارا ببخش / ور نفهمی جهل مارا ببخش

من بعشق او هنوز افسانه ام / شد چو زلف او دیوانه ام
گاه گاهی بگسلد زنجیر من / بار بندند شنو تفسیر من

دربیان آنکه امر بمعروف کسی میتواند کرد و مسموع میافتد که خودعامل باشد

اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٤٢ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ

آیاامر میکنید مردمارا بنیکی و فراموش میکنید خودتانرا وشما میخوانید کتابرا اماپس درنمیابید ویاری جوئید بشکیبائی

وَالصَّلٰوةِ وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَي الْخَاشِعِينَ ٤٣ اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَاَنَّهُمْ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ونماز وبدرستیکه آن بزرگست مگر بر خضوع کنندگان وآنانکه گمان میبرند که ایشان ملاقات کننده پروردگارشانرا وآنکه ایشان بسوی او باز گشت کنندگانند

وربرد خودرا زیاد آزاد اوست / این فراموشی نشان از یاد اوست
رفته است از نردبان دل بسام / پایه پایه تا مقام جمع تام

کشته نفس خویش و افکنده براه / شاید اورا گر توخوانی ره بناه
هست از خود خالی از حق ممتلی / عارفان خوانند شیخش یا ولی

نیست از نفست فراموشی سزا / جز که او را کشته باشی در غزا
تا نگردد کشته نفست بنده نیست / گر کنی ارشاد کس زیبنده نیست

امر بر معروفت از بی باکیست / کس بافلاك آن برد کافلاکیست
مرغ خانه گر برد گامی بود / ور بود خالاك تا بامی بود

کی تواند کرد بالا بر طواف / تا چه جای شهر عشق و کوه قاف
کاندر آنجا پر بریزد صد عقاب / هم نبیند عکس سیمرغ او بخواب

این دغل دونان که سره رانده‌اند / نه که راهی رفته وزره مانده‌اند
محض دعوی برده‌ای از یك نوید / گوی ارشاد از چند و ما یرید

داده نفس کشتنی را پرورش / گر خورد غم بهر حاجت و خورش
درره این غولست و دور از تأمرون / کی تواند شد بنیکی رهنمون

آنکه نفس مرده دارد رهبر است / در قرآن احمد است و حیدر است
هرچه او گوید بحقان گفته حق / بر نکوئی بوده نامش در ورق

با تعقل خواند او فرمان شاه / کوست نازل بر پیمبر از آله
درج در وی اصل و فرع عالمست / یابی از آن عقل و روح آدم است

خواندن آن هردم از خود مردنست / سوی او برگشتن و جان بردنست
اولش خواندی نخواندی آخرش / تا بباطن پی بری از ظاهرش

باطنش هم گر بخوانی اندکی / لحظهٔ بر جا نمانی مندکی
نکتهٔ دیگر بر تتلون الکتاب / با تو گویم گر که باشی نکته یاب

نزد عارف آن کتاب فطرت است / خواندن او از اصول فکرتست
از پی توحید فطری احمدت / کرده دعوت بر کتاب ایزدت

هم کند توحید فطری دعوتت / بر رسول و بر مقام وحدتت
یافت چون توحید افعالت ثبات / رو بتوحید صفات آری و ذات

بر صلوة و صبر زین مشکل طریق / گفت جوئید استعانت چون غریق
صبر یعنی بر مکاره کز قضا / وارد آید تا شود کامل رضا

صیقل صبرت زداید زنگ قلب / زان بدل بر روح گردد رنگ قلب
زانجلای قلب روحانی شوی / در صفات لم یزل فانی شوی

هم صلوتت کو حضور دائم است / ذکر و فکر منفور دائم است
شد نماند دو بال از بهر طیر / مرغ جانت زان هوا گیرد بسیر

تا رسی بر آشیان اصل خویش / بی‌خزان یابی بهار و فصل خویش
ره شود طی سالك اندر منزلست / خودفنای فی الله است و واصل است

جذبه

این بود توحید ذات ار باحقی / رستهٔ از هر تعین مطلقی

دور آخر شد زمستان یار ماند / غیر رفت و خانه بر دلدار ماند
باده نوش افتاد و بریا ساقی است / آنکه باقی بود آخر باقی است

مستی آمد باز غرق می شدیم / خارج از تفسیر و محوی شدیم
چون کنم من یار گلفامم همی / میدهد جام از پی جامم همی

من چگویم او چه خواهد مستها / هر دمی جامی دهد بر دستها
جان من چون جام می در دست اوست / دل اسیر عشق و جان سرمست اوست

هوشم آرد بازچون مست اوفتم / میدهد جامی که ازدست اوفتم
چونکه ازمی مست ومعدومم کند / هوشم آرد باز و معلومم کند
تاکه گوید راه عشقم سخت نیست / برتوگرسختست هیچت بخت نیست
عشق آمد کوه را چون کاه کرد / عاشق ازوی کاربردلخواه کرد
نه بناچاری کند رفتار او / نه شناسد پرنیان از خار او
میکند بر من نگاهی تیز تیز / میشود طومار عقلم ریز ریز
جز بزنجیر توکو آن حوصله / کاورم طاقت ندارم سلسله
ور کلام دلنشینت جان دهم / قدر جان چبود که تا آسان دهم
من چه‌دانم کاین رهست انمنزلم / تا که این آسان بود وان مشکلم
هست یکسان صعب وآسان پیش مور / میکشد ماهست اورا جان وزور
عقل گوید تا مه بن بیشه نیست / عشق گوید زر وسر اندیشه دست
جان پروانه‌است خودآتش کشی / کی بود در یادش آب و آتشی
من چگویم جان چه‌و پروانه جست / زندگی و مردن دیوانه چیست
دل زغم خون گشت واو بی‌غم است / گرچه ماخوبی دلان خودهمدم است
دورنی اندرراه عاشق کوراست / وانچه او مشکل‌تراست آسانتراست
گفت این باشد بزرگ اعمی که‌شاق / جز برآن دل کوست خاشع دروفاق
میکند او را ملاقات ار یقین / هم باو سازند رحم بیمعین
تا کمال بی‌نیاری بهر بند / ارمغان خواهد ار نادار چند
گیرد اندر کف دلی لبریزخون / که بر او رحم آورد عالی ودون
ارمغان دیگری آرد پیش / کان فنای عاشق آمد ازخودیش
رفت پیش دلبری دل دادهٔ / گفت یارش تیرهٔ یا سادهٔ
باشم ار آیینه بینی آن جمال / ور ببینی تیره جامم تیره حال
تو منی و من تو لکن درمیر / بی‌حجاب وصل گشت آنهم زیر

چون فتادم گویدم حرفی بگوش / کز صدای دلکشش آیم بهوش
بعد مستی نقش هشیاری زند / پردهٔ دیگر بدلداری زند
ورکه هم سخت است آسانش کنم / بهر عاشق نعمت و نانش کنم
عشق چون بردل زند او رنگ را / نرم سازد بهر عاشق سنگ را
عشق آمد از پی دیوانه ساز / کرد این ویرانه را ویرانه باز
ملک جنون آمد بیا تدبیر کن / اندك اندك زلف را زنجیرکن
سلسلهٔ ما تاب گیسوی تو است / تازه جان از نفحهٔ کوی تواست
گفته بودی راه عشقم مشکل است / نیست مشکل پیش آن کاهل دلست
مورم اما کوشش مستانه را / تا که جان دارم کشم این‌دانه را
هست صد کوه ار براه دلبری / میرود عاشق نه از پا کز سری
در ره ار صد بر و بحر آتش است / زر که آتش بهر جانبازان خوش است
فکر آن پرشعله جان بسپردنست / کی بفکر خستگی یا مردن است
آنکه کرد از موی خود زنجیریم / فارغست از شادی و دلگیریم
عاشق آزاد از غم و از شادیست / بیخیال از بندگی وآزادی است
بگذر از این نوبت تفسیر شد / روز رفت و وقت یاران دیرشد
آنکسانیکه بودشان در گمان / مرلقای رب خود با چشم جان
واندر آنجا نیست جز او یارشان / چونکه آید نوبت دیدارشان
ارمغان عاشق آنجا مردگیست / عجز وفقر وخواری ودلبردگیست
سینهٔ اززخم هجران چاك چاك / دیدهٔ خونین‌تر از دل پر زخاك
از وجود خود بکلی لا شده / هستی او هستی مولی شده
گفت آنرا هم تو دانی من نیم / روی خود بین درمن ارنیکوییم
گفت دیده روی خود آیینهٔ / پاك از هر نقش و روشن سینهٔ
عاشق اندردم فنادو مرد و رست / من نماندم یعنی او ماند که هست

یَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ ٤٥ وَاتَّقُوا يَوْماً

ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت‌مرا که انعام کرده بر شما وبدرستی‌که‌افزونی‌دادم‌من‌شمارا برجهانیان وبترسید روزیرا که

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَاهُمْ يُنْصَرُونَ ٤٦

جزا داده‌شود نفسی بدل ازنفسی چیزیرا وقبول‌شوداز‌آن شفاعتی وگرفته‌نشود ازآن‌عوضی ونه‌ایشان‌یاری‌کرده شوند

آل یعقوب آورید از نعمتم / یاد نعمی شکر آن در حضرتم
می‌نترسید ازجهان روزی مگر / نیست نفسی کافی ازنفس دگر
نه شفیعی باشدش در داوری / تا کند رو در مقامی یاوری
حشرگردد هرکسی برخوی خویش / نشود ازدیگری کس بوی خویش
بهر اسرائیلیان افعال حق / هست یاد از جلوهٔ افعال حق
رو زافعال آورند اندر صفات / وزصفات آرند رو بر وجه ذات
برسد اوازروز وانفسا که خود / داند اندر خود جزای نیك وبد
نیست هیچ اندازه‌کسرا کزحدش / بگذرد یا قاصدی از مقصدش
عارفی کوچشم جانش روشن است / خوشها دربیش رویش خرمنست
درعیادت گفت بازید آن رسول / چون بودی صبح شادی یاملول
گر که خواهی وا نمایم بالتمام / حال هریك کان کدامست اینکدام
سیر افعالست این بد دل مباش / وز اراده و امر اوغافل مباش
اندکی بود اینکه مشهود توشد / باعث این آتش و دود تو شد
بد حقایق ثابت اندر عین علم / باش تا معلوم گردد دار حلم
اسمها شد مختلف تا درسرشت / مختلف باشد عقول خوب وزشت
نیست در وحدت تخالف یاتضاد / اسمها دارد در آنجا اتحاد

بر شما دادم بر نعمتها فزون / هم فزونی ز اهل عالم در شئون
فاقد شیئی شد از نفسی کنف / بدهدش نفس دگر بی اختلاف
نه ازو گیرند در فعلی عوض / میکشد دردآنکه خود داردمرض
ناصری نبود یکی آن روزشان / که بدند از محنتی دلسوزشان
هست تکرار ازپی الطاف و بر / تا برند از وجه ظاهر پی بسر
شرح این بگذشته گر داری بیاد / یاد نعمت گر کنی یابی مراد
هست هر نفسی بجای خویشتن / در عمل یابد جزای خویشتن
تا چه جای آنکه گیرد دست غیر / نفسی اندر سلب شر وجلب خیر
بیند احوال خلایق سر بسر / هر یکی اندر مقامی مستتر

درکشف حقایق اشیاء

گفت شادم زانکه باشد منکشف / حال خلقم بر سیاق مختلف
گفت گفتی راست لیك این راسترا / دار پنهان چون ندانی خواسترا
هست باقی تا وصولت راهها / اختری دیدی ندیدی ماهها
هست میزان راستگودروزنشی / لیك کی داند حقیقت واصل‌وی
خلق هریك صورت فضل حق‌اند / درظهورخود ز اسمی مشتق اند
اسمها هم اختلاف کثرتش / مرتفع گردد ز وصف وحدتش
از کجا رفتم کجا بی بند وقید / رخش من شد گرمتر ازرخش زید

ازکجا این سنگ بر مجنون فتاد
باز بدم لب دماغم خون فتاد
میزدم درخواب حرفی آن چه بود
روی حرفم در تکلم با که بود
بینم اندر خواب یا بیداریست
کو گزد لب وین پی دلداریست
یعنی ازکف گر رود گاهی عنان
هم بهجرانش دمی آهسته ران
کاین خلایق جمله اهل صورتند
نادری واقف ز سر حضرتند
محرم شه نیست کس تا دم کشد
ما بقی بروند و وا بسند
محرم اسرار شه در مجلسی
راز خلوت را نگوید با کسی
آنچه گوید با خواص و با عوام
حاکی است از نظم ملک و حکم عام
ورگهی گوید بایماء است و رمز
زآنقدر هم متهم گردد بغمز
من اگر محرم اگر غمازه ام
با تو هردم در بیانی تازه ام
گاهی از مستی کنم باعربده
میکشنده سرخوشان در میکده
واندر آنجا میفروش حق نفس
بردهان مهرم زند گوید که بس
من بدانی شاه ما باشد غیور
رازخودسربسته خواهد درظهور
شرح آیات از ره تفسیر کن
ور کنی تأویل با تدبیر کن
قوم لا یجری بباشد کس بکس
هست هرنفسی بفکرخویش وبس
نیست کسرا شاهی با ناصری
یا که فعلی را عوض از قاصری
نیست کسرا تا وجودش قدری
تا نماید از خلایق مهتری
نیست کسرا اقتدار و اختیار
بر کسی جز مالکی ذوالاقتدار

آزادشدن اسرائیلیان ازعذاب فرعون وبیرون رفتن از مصر

وَ اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ اَبْنَآئَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآئَكُمْ

وچون نجات دادیم شمارا از آل فرعون عذاب میکردند شمارا بدی عذاب میکشتند پسران شمارا وزنده میکردند زنان شمارا

وَ فِي ذَالِكُمْ بَلَآءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٤٧ وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنَاكُمْ وَاَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و دراین شمارا است محنتی از پروردگار شما بزرگ وهنگامیکه شکافتیم برای شما دریارا پس رهانیدیم شمارا وغرق کردیم آل فرعون را

وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٤٨

و شما نگاه میکردید

یاد آن وقتی کنید از واقعات
که شما را دادم از محنت نجات
ور عذاب سخت کز فرعونیان
بر شما را بود بیرون از بیان
جمله میکشتند ابنائی بزار
غیر نسوان را که خدمت بودکار
وآن بلائی بود از پروردگار
بر شما را بس عظیم و بیشمار
وانکه بحر از بهرتان بشکافتیم
روی از فرعونیان برتافتیم
بر نجات آل یعقوب از گواه
غرقشان کردیم در آب سیاه
ظاهراست این آیه گرداری بیاد
هست ذکرش بهر تأکید و داد
یاد نعمت مهرجان افزون کند
یاد غیر او ز دل بیرون کند
گرچه او مستغنی است ازغیرخویش
مهر خواهد بهر نیل خیرخویش
آنکه مهرش بنده را مسرور کند
خانه را ز افلاک عالیتر کند
بطن و تأویل این بود کز جور نفس
او رهاند تا نماند طوق نفس
ورقوای نفس اماره که سخت
اندر این مصر بدن افکنده رخت
وآن قواها جمله وهم است وخیال
وآن غضب وان شهوت بالاعمال
هست اسرائیل روح با صفا
قومهای روحی ابناء وفا
آن قواهای ضمنی چون سباست
از حواس ظاهر و باطنه راست
بار دارند این قوای را ارتفاق
بر امور صنعه و اعمال شاق
جمع مال و نظم قوت و حرص و آز
کسب جاه و جامه و آمال بار
رود نیل و قلزم ظلمانیت
در مثل شد ملاذ جسمانیت
انفلاقش بهر ارباب نجات
چون شکاف ارض باشد از ثبات
قلب با اتباع خود همچون کلیم
تا تجرد نگذرد بی خوف و بیم
کرده از مصر بدن قطع امید
کاندر آن بودند محکوم و عبید
سیه از دار الملام جسم تار
گشته دور از نفس دون باعقل یار
با جنودش نفس از پی کینه ساز
کآوردشان در دیار جسم و باز
کی رسد بر عقل وهم لا یلیق
جز که در آب سیه گردد غریق
آن گذشت از نیل بایاران چو برق
وین بخواری گشت درروداب غرق
ناظران بینند با چشم شهود
کان تجارت این کجاماند از جحود
کن تو کار دل که باشی یار عقل
وارهی از وهم دون زآثار عقل
قبطیان در مصر تن با صد عتو
میکشند ابنای روحانی تو
وآن نبات اعنی حواست را مداد
مکند از زحمت و خدمت تباه
کن بلائی رو برون از مصر تن
قبطیانرا شاید این دار المحن
غره گشتن وهم را باشد سرا
اندر این روداب با رنج و عنا
بهر هلاکش زانکه او خونی تست
در پی اهلاک و محزونی تست
یار آن شو کزغم آزادت کند
فارغ از فرعون جلادت کند

دربیان اربعین موسی علیه السلام

وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسٰى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ ٤٩ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ

وچون وعده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتید شما گوساله را از بعدش وشما ستمکارانید پس عفو کردیم ازشما

مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٥٠

از بعد آن تا شاید شما شکر کنید

وآنکه موسی راچهل شب از صلاح
وعده فرمودیم بهر افتتاح
بعد از آن کز آل فرعون عنود
گشت فارغ وز هلاک آن جنود
پس گرفتند از غلط گوساله را
خار آوردند جای لاله را
از شما هم عفو کردیم این غلط
تا مگر شاکر شوید از هر نمط
اربعین بهر صفای قلب بود
زنگ از آینه زآن شاید زدود
بی‌ریاضت قلب کی یابد مقام
وآن چهل روزاست گردانی تمام

زآنکه شد خلق بدن در اربعین ‌ ‌ در رحم گردید تکوین جنین
بهر حق شو خالص اندر چل صباح ‌ ‌ تا که گردی مصدر فوز و فلاح
موسی جان در نواست و غائب است ‌ ‌ یار هرون باش تا او غایب است
آب بردار از که داری عزم راه ‌ ‌ هر چه گویندت که در ره هست چاه
وآن نجات در ره از خود رستن است ‌ ‌ گوش را از هر صدائی بستن است
نفس حیوانیه را معبود خویش ‌ ‌ گیرد از اندیشهٔ مردود خویش
وضع معبود از ره اوهام کرد ‌ ‌ نز طریق موسی و الهام کرد
شد مخمر طینت آدم یقین ‌ ‌ در کف قدرت هم اندر اربعین
از پی گوساله رفتن راه نیست ‌ ‌ در ره حس بهیمه ما نیست
کیست هرون اعتقاد و حزم تو ‌ ‌ در صراط حق ثبات و عزم تو
باید آن چه خشك باشد یا خراب ‌ ‌ مال از پی آل اندر التهاب
تا نیابد سامری وهم دست ‌ ‌ کشت باید وهم و از گوساله رست
این بود ظلمی که بر ناموضع است ‌ ‌ طاعت او بر خلاف واقع است
چونکه بود از وهم این نقص و قصور ‌ ‌ عفو کرد از لطف یزدان غفور
تا شما از عفو او شاکر شوید ‌ ‌ ور خطای خویش مستغفر شوید

وَ اِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۵۱ وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ

وهنگامیکه دادیم موسی را کتاب و فرقان باشد که شما راه یافته شوید وهنگامیکه گفت موسی مر قوم خود را ای قوم بدرستیکه شما

ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ

ستم کردید خودهاتان را بسبب گرفتن شما گوساله را پس بازگشت کنید بسوی پروردگار خود پس بکشید خودهاتان را این بهتر است برای شما نزد

بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۵۲

پروردگارتان پس بازگشت بر شما بدرستیکه او توبه پذیر مهربانست

کشتن قوم موسی یکدیگر را

وآنکه ما دادیم موسی را کتاب ‌ ‌ تا شما یابید راهی بر صواب
وانکه نگروید بر گوساله را ‌ ‌ بر پرستش دعوت محتاله را
در میان خویش بگذارید تیغ ‌ ‌ هیچیان نامد ز قتل خود دریغ
تیغ بنهادند در خود آن گروه ‌ ‌ تا که شد از کشته هرجا تل و کوه
کس نماند از ما دگر فریاد رس ‌ ‌ گفت بخشیدیم کو سازید بس
این قتال آن میلها را هشتن است ‌ ‌ نفس از تیغ ریاضت کشتن است
وانکه موسی گفت قوم خویش را ‌ ‌ که بجود گردید ظلم از ناسزا
پس اناب آرید بر پروردگار ‌ ‌ کشت باید خویش را زین شوم کار
بر شما را بهتر است این قتل و مرگ ‌ ‌ نزد حق از عالم در ساز و برگ
موسی آمد در تضرع کای اله ‌ ‌ مجرمان را هم توئی یار و پناه
کشتگان و زندگان بخشیده اند ‌ ‌ در ظلال رحمت آرامیده اند
وآن حظوظ نفس کو از هر نمط ‌ ‌ حق بباطل پوشد از سهو و غلط

وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۵۳ ثُمَّ

وهنگامیکه گفتید ای موسی هرگز نگرویم مر ترا تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت شما را صاعقه وشما نگاه میکردید پس

بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۵۴ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى

بر انگیختیم شما را از پس مرگ شما باشد شما شکر کنید وسایبان کردیم بر شما ابر را وفرو فرستادیم بر شما من و سلوی

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۵۵

بخورید از پاکیزهای آنچه روزی دادیم شما را و ستم نکردیم ولیکن بودند خودشان ستم میکردند

وانکه گفتید ای کلیم حق‌جبین ‌ ‌ بر تو ما ناریم ایمان از یقین
وآن شما دیدید از چشم تفکر ‌ ‌ گر که باشد هیچیان اندر نظر
بو که شکر جانان افزون شود ‌ ‌ شاکر از منعم بجان ممنون شود
تا خورید آن رزقها بی زحمتی ‌ ‌ وآن شما را بود از ما رحمتی
نیست ایمان حقیقی بی گمان ‌ ‌ آنکه بود از شهود و از عیان
صاعقهٔ موت از فنای کاشف است ‌ ‌ در تجلی ذاتی از دل واقف است
این سپاس از نعمت توحید نیست ‌ ‌ شکر این نعمت شان دید نیست
منّ و سلوی باشد احوال و مقام ‌ ‌ سالکان را کآید از رب الانام
آن علوم و آن معارف آن حکم ‌ ‌ کآید از حق بهر سالك دمبدم
هست رزق طیبین گفت از کلوا ‌ ‌ خوردن آن نز دهانست و گلو
ما شما را بر کمال آراستیم ‌ ‌ متصف بر وصف خود میخواستیم
تا که خود بینم حق را آشکار ‌ ‌ صاعقه بگرفتتان پس استوار
پس بر انگیزاندم از بهر شان ‌ ‌ من شما را بعد موت اندر عیان
سایبان کردیم ابری بر شما ‌ ‌ منّ و سلوی گشت نازل از سما
گر شدند از نعمت ما ناسپاس ‌ ‌ بر شما شد ظلم نی بر رب ناس
زآنسبب گفتند با موسی صریح ‌ ‌ بیبیان ایمان ما نبود صحیح
پس بر انگیزاند از بعد فنا ‌ ‌ بر حیوة واقعی یعنی بقا
آن غمام آمد تجلی صفات ‌ ‌ وآن صفات این پردهای شمس ذات
وآن خصال معنوی و اخلاق نیك ‌ ‌ که شود بر قلب و جان اشراق نیك
وآن ریاح رحمت و نفحات ذات ‌ ‌ واردات غیب در نه صفحات
طیبات اعنی که باشد رزق خاص ‌ ‌ یافت از حق بهر خاصان اختصاص
بر صفات نفس گر راجع شدید ‌ ‌ زآن معانی بر صور قانع شدید
خار را باشد زیان کو گل بلاست ‌ ‌ آفتاب از خار و گل مستغنی است

وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ

وهنگامیکه گفتیم درآئید این قریه‌را پس بخورید از آن هرجاکه خواهید فراوان وداخل شوید دررا سجده کنان وبگوئید حطه

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ٥٦ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا

میامرزیم برا شما گناهان شمارا وزود افزائیم نیکوکاران را پس بدل کردند آنانکه ستم کردند سخنی را بجز آنکه گفته شد مر ایشان را پس فرو فرستادیم

عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٧ وَ اِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ

بر آنانکه ستم کردند عذابرا از آسمان بآنچه که بودند فسق میکردند وچون آب خواست موسی برای قومش پس گفتیم بزن

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ

بعصای خود آن سنگ‌را پس جاری شد از آن دوازده چشمه بتحقیق که دانستند همه مردم آبخورشان‌را بخورید وبیاشامید از

رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٥٨ وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ

روزی خدا وتجاوز مکنید در زمین فساد کننده وچون گفتید ایموسی هرگز صبر نکنیم بر طعام تنها

فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا

پس بخوان برای ما پروردگارترا برای ما از آنچه میرویاند از زمین از سبزیش وخیارش وسیرش وعدسش وپیازش

قَالَ اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ اَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَاِنَّ لَكُمْ مَا سَاَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ

گفت آیا بدل میکنید آنچه آن فروتر است بآنچه آن بهتر است فرود آئید درشهر پس بدرستیکه مر شماست آنچه خواستید وزده شد

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ بَاۤءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ

برایشان خواری ومحتاجگی وبرگشتند بغضبی از خدا این بسبب آنکه ایشان بودند که کافر شدند بآیتهای خدا

وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ٥٩

ومیکشتند پیغمبران‌را بناحق این بسبب آنچه نافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند

وانکه ما گفتیم ایشانرا ز جود
اندرین قریه فرود آئید زود

واندر آن از خورد و آرام و خواب
مر شما را امتیاز است و صواب

روضهٔ روحست بی‌شك آن مقام
شد مشاهد را شهود آنجا مدام

اندر سجده کنان داخل شوید
وز ره حطه بحق واصل شوید

وان یقین باب رضا اندر قضاست
در خبر باب الله اعظم رضاست

ساجدانش خاضعان حق بدند
در حریم قرب خاصش محرمند

حطه گفتن بر قضا دل دادن است
سر بخاك بندگی بنهادنست

عفو گردد چون شد او فعال تو
ذنب اخلاق و صفات حال تو

اوست درهر حال فعال تو لیك
شد مشاهد نشود حال تو نیك

بر نکوکاران برود امداد او
پردهها از چشم جان بگشاید او

محسن آن باشد که شد معبود او
در عبادات و عمل مشهود او

ور تو او را می نبینی در عیان
او ترا داند که بیند در نهان

پس بدل کرد آنکه قولی از ستم
غیر از آنکه شد بر ایشان گفته هم

یعنی آن اوصاف نفس بی ادب
کرد بر اوصاف ربانی طلب

از حظوظ روح و لذتهای آن
در گذشت از بهر حظ نفس خام

پس عذابی ز آسمان روح هم
آمد ایشانرا سزای آن ستم

وان همه حرمان و ضیق سختی است
نکبت و بد حالی و بدبختی است

فسق یعنی طاعت قلبی بدل
گشت در طاعات نفس اندر عمل

طاعت قلبت همه بنائی است
طاعت نفس از ره خود رائی است

وانکه موسی خواست بهر قوم آب
پس باو گفتیم در حال خطاب

زن عصا بر سنگ تا جاری شود
آبها وین آیت باری شود

شد ده و دو چشمه جاری در نظر
تا بود هر فرقه را آبخور

می بنوشید و خورید از رزقها
که خدا کرده است بر خلقان عطا

در زمین باشید لیکن در نهاد
بی تجاوز بی فضولی بی فساد

چشمها دانی چه باشد ای سنی
ده حواس ظاهری و باطنی

با دو قوه عاقله اندر مثل
کان یکی باشد نظر دیگر عمل

میشود آن جاری از سنگ دماغ
با عصای نفس گرداری فراغ

اکل و شرب از رزقهای معنوی
شد معانی و حکم تا بگروی

بهر انسان کسب آن فرض است و سهل
هم بلا تعثوا مخاطب اهل جهل

وینکه گفتندی بموسی از ظلام
نیست ما را صبر خود بر یك طعام

کن دعا تا باز روید بهر ما
از زمین سیر و پیاز و گندما

آن غذای روح واحد بود و خاص
وین غذاها داشت بر نفس اختصاص

گفت آیا میکنید از اقتصار
شیء دانی را بعالی اختیار

پس فرود آئید اندر مصر تن
برمراد خود کنید آنجا وطن

آنچه میخواهید در شهر مجاز
مر شما را هست از سیر و پیاز

زد برایشان باد ذل و مسکنت
سوی فاقه آمدند از سلطنت

باز برگشتند از حق با غضب
کفر را کفران سمت شد سبب
کافر آیات بودند از الست
زان بقتل انبیا بردند دست
بود قتل انبیا بر غیر حق
یعنی از پندار باطل زان فرق
فسق وعصیان سهل از آن پنداشتند
کز حد خود تجاوز داشتند
یك نشان گویم ترا زارباب جور
کن در این معنی تدبر و جهد غور
خویش خواهی خودپسندی خودسری
هست اصل فسق وکذب کافری
یك نشان دیگرش رد عقول
قول بی فعل است وبحث بی اصول
یك نشان دیگر آمد سوء ظن
بر خلایق جلکی از مرد وزن
از منافق هم بگویم یك نشان
تا بمانی از نفاقش در گمان
دارد از هرکس طمع درجاه ومال
لیك خودباشد بخیل از این دوحال
اینقدر بهر نشان مورد است
ورنه اوصاف منافق بیحد است
جای خود گویم زهریك رازها
تا شناسی زاغها از باز ها

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ

بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وآنانکه یهود شدند وترسایان وستاره‌پرستان هرکه ایمان آورد بخدا وروز بازپسین وکردار

صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٠

شایسته پس مر ایشانراست مزدشان نزد پروردگارشان ونیست ترسی بر ایشان ونه ایشان اندوهناك شوند

آن گروهی کاهل ایمانند و دین
از ره تقلید و ظاهر نی یقین
یعنی آن ایمانشان بر ظاهر است
باطن ایمان از ایشان سائر است
آن یهود و آن نصاری هرکه هست
صابئین آن فرقهٔ کوکب پرست
زین طوایف هر کسی از معرفت
آرد ایمان بر خدا و آخرت
هم کند کردار نیکو اختیار
هست او را اجر نزد کردگار
فارغست از خوف وحزن او در سکون
گفت لا خوفٌ ولا هم یحزنون
هست ایمان حقیقی کاختصاص
دارد آن بر اهل توحید وخواص
صورت ایمان بود قول و قبول
معنی ایمان حصولست و وصول
عامه زان قانع بحرف و صورتند
خاصگان راجع بجمع وحدتند
نیست آنجا احتمال حزن وخوف
یا که در حولش مجال حزن وخوف
خوف باشد از عقوبت در فعال
حزن از نقصان اوصاف و کمال
چون ز افعال وصفات او رسته شد
بر حق و مادون حق پیوسته شد
از دوئی رست و فانی الذات گشت
شمس وحدت مطلق از ذرات گشت
ذات صمدانیست پاك از نقص وخوف
کی بوصفش حزن گنجد یا که خوف
بیش ازین اندرخور افهام نیست
لقمهٔ خاصان سزای عام نیست

در تحقیق اخذ میثاق وحقیقت طور

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

وچون گرفتیم پیمان شمارا وبلند کردیم بالای شما طوررا فرا گیرید آنچه دادیم شمارا بتوانائی و یاد کنید آنچه در آنست تا شاید شما

تَتَّقُونَ ٦١ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَلَقَدْ

بپرهیزید پس برگشتید از بعد از این پس اگر نبود فضل خدا بر شما ورحمت او هرآینه بودید از زیانکاران وهرآینه

عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ٦٢ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا

بتحقیق دانستید آنانکه تعدی کردند از شما در شنبه پس گفتیم مر ایشانرا باشید بوزینهای رانده شده پس گردانیدیم آنرا عبرتی برای

بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٦٣

آنکه باشد میان دو دستش وآنچه باشد پس سرش وپندی از برای پرهیزکاران

وینکه بگرفتیم میثاق وجود
از شما هم عهد ایمان و سجود
آن یکی عهد سابق واین لاحق است
شاد حالی کاندر این دو صادق است
فهم میثاق ار ترا در نیت است
عهد سابق لازم تقویت است
عهد سابق تو شدی موجود ازو
خود نبودی هیچ وگشتی بود ازو
عهد لاحق سوی او برگشتن است
پاس عهدش را زجان بگذشتن است
طور را دادیم رفعت در نمود
کآن شما را از مراتب فوق بود
طور را شاید اگر دانی دماغ
جنبش اعضا است از وی بالبلاغ
همچنانکه عقل فوق عالم است
عالم از وی در نمایش هردم است
نور حق ظاهر شد اندر طور عقل
گشت روشن هردو کون از نور عقل
فوق جسم آدمی باشد دماغ
کوست جای عقل گر جوئی سراغ
گفت ز آن رو بر شما فوق است طور
هم بود را و در بدن این حس وزور
ازدماغ این قوت و حس در تن است
قوهٔ او هم ز فضل ذوالمنن است
پس شما از قوهٔ ما زنده اید
یاد این قوه کنید ار بنده اید
تا شما را نور جان افزون شود
زین فروغ برتر از گردون شود
هست پرهیز از نشان هوشمند
میپسندد آنچه عقل آرد پسند
عقل را نبود بجز نیك اختیار
لا جرم عاقل بود پرهیزکار
از دو شیء آنرا که باشد نیکتر
مینماید اختیار اندر سیر
زآنچه باشد پست تر بگریزد او
گرچه باشد شکر از کف ریزد او
رفته رفته تا مقام عشق و حال
بار دیگر تا لقای ذوالجلال
گر بود عقلت بنیکی رهنمون
این بود رمز لعلکم تتقون
عقل دارد آن تمکن در حصول
که کند فهم معانی هم قبول
بر عقولست آن خذوا ای اغلبوا
سوی آتیناکم ار داری تو رو
بر کتاب عقل فرقانی گرای
زوست تورات نظاهر رهنمای
باز برگشتند قومی ناتمام
سوی ادنی منزل از اعلی مقام
از ره دارالسلام روح باز
خیره برگشتند بر شهر مجاز
گر نبود از فضل حق وزرحمتش
در زیان بودید ودور از حضرتش

فصل حق جز عقل کامل سیر نیست
جز زوی ره برزول خیر نیست

آنکه اعقل بُد ره دریا گرفت
نیم عاقل اندر آن سکنا گرفت

میل سوی آبگیرش خام کرد
عقل زد هی واقفش ازدام کرد

وآنکه هیچ از عقل فرهنگی نداشت
پخته شد در آتش ونکی نداشت

باز بشنو الذین اعتدوا
چون زیوم السبت گرداندند رو

بر عبادت تا کند از جان قیام
از پی جبران غفلتها تمام

این عبادت بهر آن گردید وضع
اندر اوقات معین تا بنزع

آن توجه وان صلوة معتدل
میزدایند زنگ غفلتها ز دل

حیلت آوردند حیلت ساز چند
بهر صید آن روز وکردند این پسند

تیرگی بر تیرگی افزوده شد
صورت اوصاف بد نموده شد

شد مبدل ذاتشان از فعل دون
همچو نیلی کآن قبطی گشت خون

مسخ نوعی از تناسخ آمده است
وآن تناسخ بر دو قسم آمد بدست

قسم دیگر از حقیقت دان ظهور
در مقامی کوست لایق بی قصور

هست این حق گر تو باشی فیلسوف
باشدت بر فهم این معنی وقوف

خصلت نیکو بود نیکو فری
ور بود بد هم تو آنرا مظهری

عارفی کش دل بود آینهٔ
بیندت بر صورت بوزینهٔ

وصفت آید در عیان آن و این
تا تو گردی عبرنا للناظرین

ماند از وی در مقامی کار آب
بلکه باشد مسعد بار و تاب

رفته وصف آدمی از وی ددیست
از حدود آدمیت معتدیست

اینکه بوزینه شدند آن قوم پست
زآن بود که بر بشر او اشبه است

از زمان نقد خود وزخلق پیش
گفت مکن عبرت اندر حال خویش

از پی پیشینیان در روزگار
گشته ایم از بهر عبرت آشکار

چشم عبرت بین اگر در صورتست
هریك از ذرات عالم عبرتست

بُد سه ماهی در میان آبگیر
دام افکندند صیادان بزیر

داشت اسی سخت با آن آبگیر
لیك فضل عقل بودش در ضمیر

خویشتن را مرده کرد و باز رست
سوی بحر افکند صیادش ز شست

لاجرم عقل است آن فضلی که گفت
گر نباشد عقل ما خواریست جفت

روز شنبه بر یهود آن بیفتور [۱]
روز تقوی بود و تعطیل از امور

از پی اصلاح عمر رفته بود
روز جبران از عثور [۲] هفته بود

زنگ غفلت تا شود از قلب دور
کآمد او را از مشاغل در ظهور

شنبه شد زآن روز طاعت بر یهود
تا کنند آنروز اصلاح وجود

لاجرم اوصاف روحانی تمام
سلب شد زان فرقه از بس کلام

مسخشان کرد آنکه صورت بد نبود
صورت بوزینه آمد در عود

بس شکال آرد در اینجا فلسفی
لیك بگذشت از بیان آن صفی

هست یکقسم از دو قسمش نقل روح
پیش صوفی باطلست آن بالوضوح

آن حقیقت در مجالی لایقه
جلوه گر گردد بدون عایقه

هر صفا بیرا کی تکمیل آن
خود تو باشی صورت تمثیل آن

پیشهٔ بوزینه گیری در فعال
صورت بوزینه داری در مثال

شاید از بغمری ذیقدری
از تو در خارج نماید صورتی

گر بود آب زلالی منبعش
معدن کبریت با خود مرجعش

گشته بر کبریت آثارش بدل
مسخ پس باشد بجا اندر محل

تا فعالش چیست نزدیك خرد
سوی او گردد فعالش مسترد

هر چه آدم میکند او در فعال
میکند تقلید از آن روشد مثال

آنچه مابین دودست وپشت ماست
از گذشته و حال ما در مشت ماست

ما ز حال ماضی گیریم پند
وز زمان نقد خود بیچون و چند

شرح آن از حد تقریر است بیش
گر ترا چشمی است عبرت کن ز خویش

۱ فتور سکون و انقطاع
۲ عثور لغزش
در بیان تناسخ

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ
وچون گفت موسی مرقومش‌را اندر سیکه خدا میفرماید شمارا اینکه بکشید گاوی‌را گفتند آیامیگیری‌مارا باستهزاء گفت پناه‌میبرم بخدا

اَنْ اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ
اینکه بوده‌باشم از نادانان گفتند بخوان از برای ما پروردگارترا تابیان کند برای ما چیست این گفت او میگوید که آن گاویست نه پیر از کار افتاده

وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ٦٤ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ اِنَّهُ
ونه جوان کار در بامده متوسط این پس بکنید آنچه مأمور میشوید گفتند بخوان برای ما پروردگارترا تابیان کند برای ما رنك آنرا گفت که او

يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ٦٥ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ اِنَّ الْبَقَرَ
میگوید آن گاویست زرد خالص که رنگش شادمیسازد بیننده‌گانرا گفتند بخوان برای ما پروردگارترا تا ظاهر کند از برای ما چیست این بدرستیکه آن گاو

تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ ٦٦ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْاَرْضَ وَلَا
شبیه است برما وبدرستیکه اگر بخواهد خدای هر آینه هدایت یافتگانیم گفت که او میگوید که آن گاویست که رام نباشد که شیار کند زمینرا ونه

تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْاٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ٦٧
آب دهد کشترا بی عیبی که نباشد رنگ دیگر در آن گفتند اکنون آوردی براستی پس کشتند آنرا و نبود نزدیك که بکنند

وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ٦٨ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذٰلِكَ
وچون کشتند نفسیرا پس مرافعه کردید در آن وخدا بیرون آورنده است آنچه را که شما کتمان میکردید پس گفتیم که بزنید آنرا پاره آن گاو همچنین زنده

يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتٰى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٩

میکند خدا مردگارا ومینمایدشمارا آیات خودباشایدشمادریابیدبعقل

در تحقیق ذبح بقره

ویکه موسی گفت از رب البشر
ذبح او منع وی است ازهرهوا
همچو فرعون آوری امری شنیع
هست اسهزا نشان اهل جهل
گفت این نبود مسن لافارس است
هم نباشد بکر یعنی بس جوان
بل عوان است آن نهپرو نه حوان
قوم گفتند ازخدا حواه اینزمان
تا تو گوید سر لونش را صفی
رنگ آن نفس ساتی اخضراست
رنگ قلب آمد سفید ازروی قسم
نفس حوانیه بیشك احمر است
لاحرم احمر بود بی اعتراض
نور ادراکش حو غالبتر بود
فاقع آمد لون او اند ر صفا
ار لقایش ناظرین گردند شاد
دوست دارند اهل استعداد را
مستعد یعنی فزون درمردم است
نیست هر طبعی یقین قابل بکار
خواه از حق تا بما واضح شود
یعنی اندر ذبح این شایسته گاو
زآنکه داسند بی تقدیر حق
گر نمیگفتند استثنا مقال
تا نو دانی بی اراده وامر او
گر بود توفیقی از رب الانام
گفت گوید لا ذلولست این بقر
در شیار ارض آید نی مراد
سالم است ازهرعلامت در سراغ
نیست او را خال از رنگ دگر
قوم گفتند اینزمان بی کم وکاست
گاورا کشتند و فعلی نیك بود
پس فصول آورد قوم اندر کلام
گفت پیغمبر کران تفتیش وحدّ
گفتهم زین قبل زاکثار سؤال
بود شیخی اندر اسرائیلیان
گفت در مرعای خوداین عجل را
کرد اخبار این سخن با آن پسر
گفت مفروش ارچه بس کوشش کند
شیخ روحست و طبیعت پیر زن
شیخ روح آن عجل یعنی نفس را
تا مگر روزی چنان کآمد بنقل
سازد از محسوس معقولات نکر

قوم را امر است بر ذبح بقر
و ز فعالش تا ز بگرفتن بجا
ما باستهزا کنی ما را مطیع
فعل جاهل نزد من ماند بسهل
نه براو آثار پیری عارض است
که بود نا مستعد و نا توان
هست یعنی در میان این و آن
تا چه باشد رنگ او بهر نشان
تا نباشد بر ضمیرت مختفی
زآنکه دروی نورهستی اظهراست
کو مجرد باشد از دانی زحیم
که بحیوانات عجم اودرخور است
وآن مرکب ازسواد است وبیاض
در جوار قلب زآن اصفر بود
فاقع اعنی هست پر ضوء و بها
نور استعدادش آمد چون زیاد
طالبان راه اسرشاد را
آنکه باشد طالب وقابل کم است
هم نه هر قابل بود طالب شعار
بی تشابه اصل آن لایح شود
یکجهت باشیم وسخت وکنج کاو
میگیرد هیچ نقشی بر ورق
فتح این ره بهر ایشان بد محال
نه رگی اندر بدن جنبد نه مو
در مقامش شرح این گویم تمام
نیست سرکش تا بود دور ازاثر
دارد استعداد یعنی بر سداد
نیست او را هیچ اصلا نقش وداغ
اعتقاد و مذهب اعنی در نظر
جئتُ بالحق یعنی آوردی توراست
لیك ترکش قوم را نزدیك بود
زآن همه تفتیش و تحقیقات خام
سخت شد این کار وبر هرمستمد
فرقهٔ گشتند هالك بالمآل
داشت طفلی خورد تا گاوی چنان
دار تا نفعی دهد این طفل را
گشت خرّم ز استماع این خبر
جز که جلدش پرزرازجوشش کند
طفل عقل است ازکودانی سخن
میسپارد بر عجوز طبع ما
گردد ازوی منتفع آن طفل عقل
منتزع هر دم ز استعمال فکر

نفس حیوانیست گاو و کشتنش
قوم گفتند انتست هزوو ریشخند
گفت موسی میبرم بر رب دین
قوم گفتند از خدا میکن سؤال
تا که زایل باشد استعداد او
تا شماری قاصر و نا قابلش
واحسست این نزد عقل ذو فنون
گفت گوید حق که رنگ اوست زرد
هست رنگ جسم اسود در نمود
لیك غالب باشد اندر وی سواد
وز ره ادراك و نورابیتش
نور ادراکش چه باشد در نهاد
لیك اندروی سواد افزونتر است
زآنکه صفرة حمرتی باشدکه آن
شد مشعشع از شعاع نور قلب
ناظرین آن کاملان عارفند
قوم گفتند اشتباه افزوده گشت
مستعد بسیار و طالب اندکست
نیست هرطالب صبور وجاهد او
گر خدا خواهد مگر یابیم بحث
وآنکه انشاء الله آمد در بیان
گفت احمد رهنمای هر صواب
نیست استثنا مراد از لفظ آن
نه که استثنا بگفت آری و لب
مستطر باشد بلك ارباب ربح
بلکه منقاد است برامر و مطیع
آب ندهد حرث یعنی عارست
یعنی آزاد است ز آداب و سنن
نا صلاحیت در او نبود تمام
گشت ثابت بهر طلاب کمال
زآنکه ماکادوا براین بودش دلیل
هیچ یعنی نفس ازین رهشادنیست
گر نمیکشتند آسان سخت گیر
قوم رفتند از پی تحصیل گاو
ناعجوزی داشت سبت سالخورد
این حکایت را شنید از اشتهار
خواست تا بفروشد آنرا درزمن
برهمین مبلغ که اوگفتش فروخت
وان جوان کشته درمعنی است قلب
تا بمرعای طبیعت پرورش
وآن بود بعد ازرسیدن بر بلوغ
از چراگاه طبیعت نفس را

در ریاضت فرض داند ذی فنش
یا گرفتی آنچه ناید در پسند
من پناه ار قول و فعل جاهلین
کآن چه باشد چیستش یعنی خصال
محکم است و بی خلل بنیاد او
هم بود حمل ریاضت مشکلش
از بیان فا فعلوا ما تؤمرون
هرکه زین رنگش شناسد اوست مرد
زآنکه نبود هیچ نورش در وجود
زآنکه ادراکش نباشد در نهاد
وز کمال و از علوّ رتبتش
وز علاقهٔ جسم هم دارد سواد
واندرانسان نفس لونش اصفراست
مر بیاضش غالبست اندر عیان
دارد استعداد بر دستور قلب
که بر استعداد هر کس واقفند
زین بقر افزون بود درکوه ودشت
وآنکه شد طالب زصد قابل یکست
هم صبوری هم باشد واحد او
وز گروه مهتدون باشیم سخت
بود ز استعداد ایشان یك نشان
کرد استثنا بر ایشان فتح باب
یافت باید سرّ آن درقلب و جان
پس نبینی غیر خود را زیسبب
تا شناسد آن بقر را بهر ذبح
زیر بار شرع آید بس سریع
از معارف وز حِکم گرکاریست
هم ز عادات و شرایع بی سخن
بهر ذبح و واقفند از این کرام
آنچه بود آن مشبه بی قیل وقال
که نبد نزدیك این فعل جمیل
سهل وآسان در عمل منقاد نیست
زود گشتی قصدشان حاصل نه دیر
سالها گشتند هر سوکنج کاو
بردشیخ آن گاورا نزوی سپرد
آن عجوزه کاین جنین گشست کار
کردش منع ار فروشش پیر زن
زآنکه چشم آن شیخ بر رزاق دوخت
که جنین نورحیوة ازاوست سلب
متعهد او را روزگاری در روش
کار او یابد بدانائی فروغ
آردو گیرد ازو ساز و نوا

وانکه میکشتند اسرائیلیان
تا بهنگام بلوغ معنوی
وآن قبول عقل ازو بی اغتشاش
نفس چون شد کشته ره رمزلست
زر خالص وحدت بی کثرت است
دولتی کو را نباشد نقص و ربح
از زمین تا آسمان بنهاده خوان
ور تو گوئی نیم اینها من بخواب
بود شیخی اندر اسرائیلیان
مر ورا کشتند و مخفی ساختند
بوده هم گویند بهر وصلتی
پس زدند اعضای او بر کشته زار
آن جوان قلبست و روح اورا پدر
غیر استیلای شهوت هم غضب
زآنکه نفس و روح از یک بوده‌اند
سابق از کفتیم عقل است این روح
صد ندارد حرف درویش ای ولی
کشته‌اند آن ابن عم خویش را
کر بقیهٔ نفس آدم کشته حلق
پس نبی عمد در سیر نظر
بود این قتل از طمع بر مال او
طرح بس کردند نعش آن همام
دفع میکردند از خود آن فساد
هر یکی دادی نسبت خویشتن
پس بذبح عجل شد امر جلیل
گفت هم ببعضها قلنا اضربوه
دم زاعضای وی آخر واصف است
این چنین حق زنده سازد مرده را
هیچ دیدی در خزان از بادها
از نسیمی افتد اندر شاخ و برگ
چون وزد باز آن نسیم فرودین
هیچ کردی فهم و آوردی بیاد
بهر هر شیئی چنین دان ای زنخت
هر زمانی بر تو فصلی دیگر است
نه خزانست اندر آنجا نه تموز
چونکه مردی از جماد و ازنبات
چون از آن هم بگذری یابی حیوة
میرسد از هر کنارم بوی او
عشق میگوید بکوشم تا فنی
جان و جان پردازی آنجا بازیست
با تو گویم گر نه زین آزردهٔ
عاشقانرا هم نه این گنجایش است
ای که بس کسرا بجود ره دادهٔ
شاید از پردازش خاطر زغیر
دل بپردازش ز غیر ذات خود

تا چهل سال از پی عجلی چنان
کآن چهل سالست بکر و مستوی
بر مراعاتست در نظم معاش
از معانی هرچه خواهی حاصل است
دولت بی انقراض و آفت است
ملک درملکست و گنج اندر بگنج
وین گروه از قحط نان برسرزنان
راستگوئی نیست با خلقم عتاب
صاحب مال و منال و قدر و شان
نعش او را بر کنار انداختند
این عمل ز ابنای عم با عمی
زنده گشت و شد برون از پرده راز
مکتش عرفان و علم با ثمر
نیست بر قطع حیوة او سبب
از ازل با هم برادر بوده‌اند
بدمراد از عقل شخصی بالوضوح
گر تو ضد بینی بود از بد دلی
قلب زادهٔ روح نیك اندیش را
لیك بر وضع دگر پوشیده دلق
نفس انسانی و حیوانی دگر
معنیست آن مال وعشق وحال او
بر قوای روحی و طبعی تمام
هر یکی زآن توهای فحل راد
نیست آن فعل شوم بر من
تا زنند اعضای او را بر قتیل
تا که گردد زنده قلب با شکوه
زین سبب نامی حیوة اشرف است
تا کند چون عاشق دلبر مرا
چون بمیرند این درختان جا بجا
چون بروی محضر آثار مرگ
مردگان سرها برآرند از زمین
کز کدامین مروحه جست این دو باد
هر دمی صد حشر و نشر و موت و بعث
مانده فرعی رو باصلی دیگر است
زآن بود فصلی بهشت جان فروز
یابی از حیوان و پس ز آدم حیوة
از لقای ذوالجلال ذوالصفات
میکشد بویش دلم را سوی او
گر زجان لافی در اینره کودنی
زندگی و مردگی مجازیست
تا تو دانی زندهٔ یا مردهٔ
گر کند لطف او خود از بخشایشست
وز همه مستغنی و آزادهٔ
جز تو هیچش تا نیاید پیش سیر
فارغ از کونین و موهومات خود
تا شناسم کاین کدامست آن کدام

باشد از سیر الی الله اعتبار
هست منع آن عجوزه در فروش
وآن نمودن از طلا بر پوستر
نفس چون شد کشته حکم دوست را
رفت بگیتها برون از شهرما
در عجب ز آنم که بالله این گروه
یا من اندر دید خود فرزانه ام
زین کنم شم با تو گویم بالتمام
بود او را یك جوانی خوبرو
طرح بر اسباط اسرائیل شد
دفع میکردند هر قومی ز خود
داد قاتل را نشان در ساعت او
قتل او منع از حیوة واقعی است
وآن دو ابن نفس حیوانیه‌اند
عقل فعالست اشارا بپدر
واندر اینجا عقل کل فعال راد
حاصل استیلاء شهوت یا غضب
بر قیاس اندر حدیث بی غلو
در بنای نفس سعی کاملست
آن دو فرزندان نفس بیرشد
طمع زآن مال هم باشد هوس
وآن همه اندر تدافع آمدند
بر صلاح وحسن و فعل و حال خود
هست ما دارایم از وجه لفت
گشت ظاهر آنچه بود اندر کمون
دم گاو آمد اشارت بی سخن
چونکه آخر شد حیوة نفس خوار
تا کند اندیشه در آیات او
میشود خشك و سیه چون پر زاغ
همچو قبرستان شود گلزار ها
گردد از باد بهاری هر شجر
آن یکی میراند و داد این یك حیوة
فرعها دیدی ندیدی اصلها
همچنین تا اصل اول کاین فصول
چون بمیراند ز هر فصلی حقت
باز بیرون زین فصول اربعه
پس چرا این موت ای جان مشکلست
میسپارم جان ز بوی دلکشش
هیچ داری گر جوی شرمندگی
این منم یعنی که بروی جان دهم
بیخبر زآن نرگس مستانهٔ
ای خوش آنعاشق که یارش میبرد
مر صفی را هم که عمری از یقین
گرکه هم زین آرزو ناقابل است
خواهم آن جامی زدست میفروش
دوزخست این بهر عاشق یا مقام

اندر اخلاق و عمل با اختیار
ز انقیاد شرع منع طفل هوش
هست اشارت بر بقا بعد از فنا
پر کنی از زر خالص پوست را
هرچه بینی دولتست از بهر ما
از مجاعت وزعطش در شهر و کوه
رفته یا عقلم ز سر دیوانه ام
نکتهٔ آیات و تفسیر کلام
بهر میراث آن نبی اعمام او
بس پی این قتل قال و قیل شد
تا بذبح عجل از حق امر شد
از میان برخواست حرف و گفتگو
وآن حیوة واقعی جز عشق نیست
قاتل ابنای روحانیه‌اند
کآن بود روح القدس اندر بشر
یعنی آن روح القدس باشد مراد
که بود شان نفس حیوانیه آب
اکرموا عمتکم النخله شنو
نفس حیوانیه را بس مایلست
کشته ابن عم خود را از حسد
زانکه باید کار عقبا از مکس
بهر دفع آن ز خود ساعی شدند
واشتغال خویش و استعمال خود
آن تدافع و آن تنازع زان جهت
مخرج و الله کنتم تکتمون
بر امانهٔ نفس پر آشوب و فن
زنده شد دل اول شست و کار
پی برند از وصف او بر ذات او
از یکی باد خزانی دشت و باغ
جای گلها حمله گیرد خار ها
جای تا سر بر شکوفه پر ثمر
این یکیست از موت و بعثش در نبات
مرجع این بادها و فصلها
جمله ازوی منتزع شد در نزول
میکند بر فصل دیگر ملحقت
هست فصلی از ملك در مطمعه[1]
کز پیش هردم حیوتی حاصل است
جان چه باشد پیش روی مهوشش
کن فرامش مردگی و زندگی
آنچه جانان داد بر جانان دهم
وز حیوة عاشقان بیگانهٔ
نی که او خود میرود ره بیخرد
هست در کوی تو خاکسترنشین
قابلیت بخش سلطان دلست
که نیایم هرگز از مستی بهوش

[1] مطمعه محل طمع

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ

پس سخت شد دلهای شما بعداز این پس آنها بودند چون سنگها یا سخت‌تر در شدت و بدرستیکه از سنگها هرآینه جاری

مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ

میشود از او جویها و بدرستیکه از آن هرآینه شکافته میشود پس بیرون میآید از آن آب و بدرستیکه از آن هرآینه فرود میآید از ترس خدا و نیست خدا

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٧٠

بی خبر ازآنچه میکنید

گشت قاسی پس شمارا دل چو سنگ   سخت‌تر زان بلکه دل بگرفته زنگ
سختتر از سنگ بودن آهن است   قلبها بسیار از آن روئین تست
سنگهاهم زآنکه دارند اختلاف   در جودت هم برمی بیخلاف
سنگها منشق شود بسیار از آن   تا شود زان آبهای خوش روان
همچنان کز کوه سی سنگها   ریزد و هابط شود فرسنگها
قلبها را هم چنین دان یك یك   ظاهر است و نیست حاجت بر محك
هم بود قلبی کزو آید برون   چشمه ها و نهر ها از حد فزون
علم توحیداست وعرفان آن عیون   کز زبان اهل دل آید برون
هر که نوشد جرعهٔ زآن تا ابد   زنده ماند چون سپهر بی عمد
هردمی ریزد زخوف حق چو کوه   وجههٔ او گشته با حق از وجوه
آن دل زهاد و اهل طاعت است   بروی از حق هردمی صد رحمت است
پاره پاره چاك چاك از داغ عشق   هر دمی بروی رسد ابلاغ عشق
بردل عاشق زند برق از درون   تا شود جاری ز چشمش جوی خون

بعد ذلك کالحجارة او اشد   بعد از آن آیت چنین شد بیرشد
که بیابد از مواعظ لستی   یا که تنبیه از ظهور آیتی
بعضی از آن گردد اندر سود ها   منفجر زآن آبها و رودها
بار میآید بعضی ز آن فرود   خشیت حق را زتأثیر وجود
نیست حق غافل زفعل نیك ودون   گر نهٔ غافل ز عما تعملون
آن یکی سخت و سیه همچون حجر   که نگیرد هیچ نقشی از تر
همچو سنگی کز عصای موسوی   گشت ظاهر زو عیون معنوی
هست مستغرق بحر علم و نور   نهرها منشق شود زان درفطور
قلب دیگر هست قلب با خشوع   که کند بر حق بهرآنی رجوع
مایل است آن دل بسوی اصل خود   تا نماند بی نصیب از وصل خود
قلب دیگر باشد از داغ سخن   با تو آن معشوق جان گوید نمن
همچو برقی که زند بر ابر هی   که بدشت و کوه بارد پی بپی
میشکافد دمبدم از یاد دوست   جاری از وی هردمی صد نهر و جوست

نه چنان کآب آیدار آن خارمها   هست با او بلکه بس دل پارمها

جذبه

رفتم از خود محو آن سیما شدم   رفته رفته غرق آن دریا شدم
ملك نمیجویم دگر کم شد بیش   تا چه آمد برسراز شور میش
می نیاید زو صدائی سوی من   گوید او شد در بدر درموسن
خاصه مجنونی که درصحرای عشق   رفته یکجا روحش از یغمای عشق
نی خبر دارد زپا و نی ز سر   نی ز راه و نی ز یار همسفر
گاه میزد دل بهن سرسه حرف   که نبدی جز ز عشق یار طرف
رفت آخر خود سرا برجا گذاشت   زآنکه پروای سکون دیگر نداشت
بود هر دم بر بهانه و حالتی   یافتم کو میرود بیرحمتی
رفته حلقش خم بخم در حلقهٔ   نیست یکمو تا دو گوش علقهٔ
میکشد اورا پیا پی موی دوست   رفته‌رفته‌رفت خواهد سوی دوست
چون کند بیجا تماشای خانه را   که بدوری دیده آن پیمانه را
زآن می ومیخانه بوئی برده است   میزدست ساده روئی خورده است
دیده باشد خاصه گر آغوش او   یا که خندان پستهٔ خاموش او
چون توان دردی که دارد چاره کرد   بین که خواهد بند هارا پاره کرد
یك نشانش بینشان بودن زماست   بیشا بیرا کجا دانی کجا است
کو زبانی تا که گویم کار دل   بر زبان باید یك از بسیار دل
سر بزانو مینهاد و میگریست   میزدم اورا صدا کاین ناله چیست
نبض او را میگرفتم در شمار   میگذشتی قرعهٔ او از هزار
من براین بودم که این تب دائم است   گرمی تب در عروقش لازم است
گاه هم گفتی سخن باخود نهان   من بهذیان مینمودم حمل آن
میدوید ازحجره بیرون سوی در   تند میکرد از ره روزن نظر
چند روزی بدکه تب پیوسته داشت   لب زما اندر تکلم بسته داشت

بیخبر ماندم زدل و زحال او   تاکنون میرفتم از دنبال او
میزدم هرسو صدا کای هم سفر   درکجائی خون شدی یاجان بسر
بگذر ازوی درگذار افسانه را   میزنی تا کی صدا دیوانه را
بر مشامش میرسد از هر کنار   بوی موی آن نگار گلعذار
نه شناسد پیش رو را از قفا   تا زند دلدادهٔ او را صدا
گر بیائی میرویم آنجا که اوست   با که باشیم از دوعالم تا که اوست
روزگاری بدکه غم پرورده بود   عشق دروی کار خودرا کرده بود
این یقین بوده که با آهنگی   دارد اندر طرهٔ پیوستگی
میکشد آخر زما باجار دست   بند ها را سرسر خواهد گسست
بودنش در خانهٔ ما عارضی است   بسنگی هیچش بدین ویرانه نیست
گوشهٔ چشمی باو بگشوده یار   باده در دوری باو پیموده یار
اندر آن میخانه در پیمانهٔ   دیده عکس طلعت جانانهٔ
خون بگیرد از جهان آوارگی   چون نپردازد زخود یکبارگی
میرود آنسان که گم گردد بیش   از ره و بیره نشان جوئی کیش
آن دلی داند که مهرش برلب است   زآتش عشق نبی اندر تب است
هر شبی از ما نهان در گوشهٔ   میگرفتی چون غریبان توشهٔ
میگرفتش گاه گاهی هم تبی   تر نکرد از درد خود تا کس لبی
خاصه زان لب گرگسی میکرد یاد   میطپید از غم بخویش و میفتاد
نبض او را میگرفتم روز وشب   که شده کم یا فزون گردیده تب
گاه هم میجست ازجا چون کسی   کآیدش پیغام کس در مجلسی
که گشودی گوش ومیگشتی خموش   چونکسی کش صوت یار آید بگوش
میگرفتش همچو مصروعان غشی   یا چو مشتاقی که بیند مهوشی

لیك آن غش زتب وسرسام بود ‎ بل ز تاب زلف مشکین فام بود
قاصدی دوش آمد از دلدار او ‎ بست یکجا ار پیامی بار او
بودی اندر هر غمی یارم همی ‎ تا سحر هر شب پرستارم همی
آنکه میدانی فرستاده بیم ‎ میروم تا او بوازد چون سم
گفتمش رو حق نگهدارتو باد ‎ آنکه سویش میروی یار توباد
همچنین نالان و گریانم همی ‎ از غمش سر در گریبانم همی
بود در هر محنی او یارمن ‎ یاور من محرم اسرار من
دوستی کز ناگه آمد از درم ‎ بود در مهمان نوازی یاورم
زودتر از من باستقبال او ‎ میدوید او تا بپرسد حال او
گرد او میگشت چون پروانهٔ ‎ یا چو مستی دور مه در خانهٔ
در یکی روزی بمهمانخانهٔ ‎ کرده بد دعوت مرا فرزانهٔ
مدتی نگذشت ومن حیران ومات ‎ ز انجمن بی انتقال و التفات
رفته دل بهر بدیرائی برش ‎ تا مباد افسرده گردد خاطرش
گفت یار آمد سود اندر سرای ‎ محرمی کآرد بدیرائی بجای
رفتم وخاطر چوگل بشکفتمش ‎ چون درآمد ره زمزگان رُفتمش
هرچه پرسید از توکردم آگهش ‎ رفت و رفتم تا بمنزل همرهش
چون بنالم در غم هجران او ‎ چون بباشم روز وشب نالان او
رفت آخرهم بدان خوئی که داشت ‎ سوی آن محبوب مهروئی که داشت
می بدانم جای آن فرخنده نام ‎ تا فرستم سوی او وقتی سلام
هر کجا موئی بود میبویمش ‎ شاید از جائی نشانی جویمش
گیردت غم بینی ار غمگینیم ‎ تا مبادا اینگونه غمگین بینیم
روز ها خوردم تنهائی غمت ‎ پس تسلی دادم ار هر ماتمت
بودم اندر هر غمی غمخوار تو ‎ شاد بودم خاطر از دیدار تو
میرسید ار بر تو نی بر من غمی ‎ می بوده جز تو در بر همدمی
لیك سازم با غم واندوه خود ‎ خود گدازم از غم انبوه خود
چون بشادی شادیت خواهم همی ‎ سازمت من با فراق و ماتمی
باتوخواهم شکوه‌ها کرد ازفراق ‎ وآنچه دیدم بیتو شبها ز اشتیاق
من کجا دانم سحر تا شام را ‎ یا شناسم ز اضطراب آرام را
تا دمی یابد تسلی خاطرم ‎ از کلام شکرّین دلبرم

بود معلومم که عاشق برکسی است ‎ میرود یا میرندش چاره نیست
گفت بامن کای حریف همدمم ‎ خواهم از تو عذر شبهای غمم
وقت آن آمد که زحمت کم کنم ‎ فارغت از درد سر وزغم کنم
ماند آری کی دگر عاشق بجا ‎ کآید از یارش پیامی که بیا
در وداع آن حریف پرده سوز ‎ گریه کردم از شبانگه تا بروز
با توگویم شمهٔ ز اوصاف او ‎ وز ضمیر پاك و فکرصاف او
بود با من نرم گوی و شرمناك ‎ بردبار وخاضع وخورسند و پاك
تا چه جای آنکه آید قاصدی ‎ پیش من از دلبری یا شاهدی
میگرفتش همچو جان اندرکنار ‎ میزدود از موی وروی اوغبار
هرکه آید یاد من اطوار او ‎ میشوم دیوانه از رفتار او
صحبتی بد تا که اندر انجمن ‎ مست دل دیدم جای خویشتن
کوچه شد تا که کجا رفت ازبرم ‎ آمده در خانه پیش دلبرم
تا که آمد دل در آن محفل بجای ‎ گفتمش رفتی بدین دیری کجای
رفتم از بهر پذیرائیّ او ‎ چه نگیرد قلب سودائی او
از توگفتم ناوی اسراری که بود ‎ از دلش برداشتم باری که بود
این چنین بد حال او بامن همی ‎ تا تو دانی حال من گر محرمی
یك گله هرگز نکرد ازروزگار ‎ چون سخن‌رمی زموئی بد نثار
رفت وماندم من دران ویران غریب ‎ بیدل و بیجانان دور از حبیب
تا روم خود پرسم از احوال او ‎ میزنم دائم بنیکی فال او
شاد باش ای آنکه بودم از توشاد ‎ هر کجا هستی غمت هرگز مباد
من را غمگین خواهم شاد باش ‎ از غم و اندوه من آزاد باش
هر چه میدیدم فرو سر در برت ‎ مکرمم بر سر زانو سرت
هم تو بودی همدم و همراز من ‎ در غریبی سار من دمسازمن
تا تو رفتی وز برم گشتی جدا ‎ از غم و تنهائیم داند خدا
چون بوشادی شاد باش اندرعمش ‎ خرّمی کن در کنف بر خش
میرسم منهم بوصلت عنقریب ‎ گیرمت در بر درآن کوی حبیب
گویمت حالی که بودم سر بسر ‎ دست شامی کز شبش ناید سحر
میکنم چون باد مقرب همی ‎ زآن کلام آیم سفیرت همی
بس درازاست این سخن کوته کنم ‎ رو بتفسیر کلام الله کنم

نصف الجزو

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

آیا پس طمع دارید که نگروند برای شما وبتحقیق که بودند گروهی از ایشان که میشنیدند سخن خدارا پس تغییر میدادند آنرا بعد از آنچه

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧١

یافته بودند آنرا وایشان میدانند

پس طمع دارند آیا کاین گروه ‎ بر شما را بگروند ازهر وجوه
وانگه از ایشان فریقی بشنوند ‎ قول حق پس منحرف ازره شوند
یعنی از بعد تعقل اندر او ‎ سوی تحریفش کنند ازناوه رو
گشت ز اسرائیلیان هفتاد تن ‎ منتخب تا بشنوند از حق سخن
بهر آن کردند تأویلات خام ‎ غیر تأویلی که بود اندر کلام
پس حرام از میلشان آمد حلال ‎ هم حلال آمد حرام اندر مقال
ازهوای بد دلان دراصل وفرع ‎ رفت پس تحریف دراحکام شرع
زاختلاف اول اندر جزء و کلّ ‎ مختلف شد اصل احکام و رُسل
اختلاف اصل کزوی نقلها است ‎ شد یقین کز اختلاف عقلهاست
عقلها را چون جداول در ظهور ‎ منشعب‌دان زاصل عقل وجرنور

یعنی ایمانشان بود از اختیار ‎ واز یقین و از عیان و اعتبار
میکنند از میل خود تحریف آن ‎ بعد ازآن کز عقل دانند آن بیان
وانگهی دانند خود تحریف آن ‎ میکنند از عمد پس تحریف آن
عالمان بودند آنها از یهود ‎ چون شنیدند از عناد واز جحود
از پی تحریف توراة آمدند ‎ با هوای خود ز میقات آمدند
اندرین امّتهم ازاجلاف خویش ‎ پیروی کردند ازاسلاف خویش
گشت بدعتها عیان بعد از نصوص ‎ در قضایا و فتاوی بالخصوص
من بگویم اختلاف اصل چیست ‎ خودبفهم اظهارآن تکلیف نیست
هست عقلی در معانی پس قوی ‎ عقل دیگر اندك و نا مستوی
عقل سالم میشناسد بیدغل ‎ عقلها را از صفات و از عمل

گر بود نیکو صفاتی در نهاد	شد دلیل حسن عقل و اعتقاد	ور بود بد گشته عقلش منحرف	از صراط حق بوجه مختلف
هست عالم بر صفات ذوالجلال	لیك بود بر عیاش احتمال	هست تحریف وی ازامّ الکتاب	سوی نفس از عقل آوردن ایاب

وَ اِذا لَقُوا الَّذينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ اِذا خَلا بَعْضُهُمْ اِلى بَعْضٍ قالُوا اَتُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللّهُ

وچون ملاقات‌کنندآنانکه ایمان‌آوردندگفتند ایمان‌آوردیم‌وچون‌خلوت‌کنندبعض‌ایشان‌بسوی‌بعضی گفتند آیاخبرمیدهید بآنچه گشود خدا

عَلَيْكُمْ لِيُحاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ اَفَلا تَعْقِلُونَ اَوَلا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَما يُعْلِنُونَ ٧٣

برشما ناحجت‌آورندشمارابآن‌نزدپروردگارشما آیاپس‌درنمیابید آیا نمیداند که خدا میداندآنچه‌پنهان‌میکنند وآنچه‌آشکارمیکنند

مؤمنارا چونکه بینند از نفاق	دعوی ایمان کنند و اتفاق	با شما در راه ایمان همرهیم	بهر طاعت چون شما بر درگهیم
باز چون با یکدگر خلوت کنند	ر نفاق از مؤمنان غیبت کنند	با هم این گویند از طبع خبیث	که بر ایشان میکنید آیا حدیث
زآنچه‌حق‌کردهاست ازآن‌فتح‌باب	ر شما یعنی ز توراة و کتاب	تا برند از احتجاج آن را بکار	ر شما در محضر پروردگار
این بیابید ار شما را هست عقل	کم دهید اسلامیارا ره بنقل	از یهودان مسلمین در دو حال	مینمودند از پی صحبت سؤال
کز خصال مصطفای خوش‌خطاب	هست بیشك مرشما را درکتاب	بهر ما گوئید وصف آن امین	وین نبود از بهر تکمیل یقین
بلکه بود ازبهرآن کاندر مقام	آورند آن پیشانرا در کلام	تا مگر ز اقوالشان در دوق	می نگیرند از تکلم حجتی
مثل آن کز نفس گیری اعتراف	بر صفات قلب و روح بی‌خلاف	گوئی او را بهر تنبیه ار ز روح	داری اوصافی بیان کن‌در فتوح
تا قوای طبع گویند اهل دید	خودشما کزروح مطلق‌زنده‌اید	جیست میدانید آیا وصف آن	بهر ما گوئید ز آن نام و نشان
تا قوای طبع یابند انتقال	برکمال روح زآن بحث و سؤال	و آن قوی باشد یکجا معترف	زانچه باشد روح بر وی متصف
در کتاب هستی ما بی ز شك	شرح ووصف روح باشد یك‌یك	پس بهم گویند با روحانیان	میکنید آیا حدیث از روح و جان
تا بما گیرند از اقوال ما	حجت اندر نزد حق قتال ما	میکنید آیا تعقل در نتاج	یعنی از شه مختفی سازند تاج
جلگی اجزای طبع شور بحث	می ندزدید از قوای روح رخت	خود نمیدانند آیا ز اضطرار	کوست آگاه از نهان و آشکار
بلکه باهرجهروسرّ اوهمرهست	چون ندانند سرّ دزدان‌گرشه‌است	گر ندانی وحدتش را در وجود	این بدان کو آگهست از تاروپود

وَ مِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ اِلاّ اَمانِيَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاّ يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ يَكْتُبُونَ

وازایشان بیسوادانند که‌نمیدانند کتابرا مگر آرزوها ونیستندایشان مگراینکه‌گمان‌میبرند پس‌وای مرآنانکه مینویسند

الْكِتابَ بِاَيْديهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَليلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ

کتابرا بدستهایشان پس میگویند این از نزدخداست تاخرند بآن بهای اندکرا پس‌وای‌مرایشاراازآنچه‌نوشته

اَيْديهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ ٧٤ وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ اِلاّ اَيّاماً مَعْدُودَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّهِ

دستهایشان ووای ایشارا ازآنچه‌کسب‌میکنند وگفتند هرگزنمیرسدماراآتش مگرروزهائی شمرده‌شده بگو آیافراگرفتیدنزد خدا

عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ ٧٥ بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحاطَتْ

پیمان‌خودراپس‌هرگزخلاف‌نکندخداپیمان‌خودرا آیامیگویند بر خدا آنچه‌راکه‌نمیدانند آری‌هرکس کسب‌کند بدیرا و احاطه‌کند

بِهِ خَطيئَتُهُ فَاُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ ٧٦ وَالَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ

بآن گناهش پس‌آنها یاران آتشند ایشان‌درآن‌جاویدان وآنانکه گرویدند وکردندکارهای‌شایسته ایشانند

اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ ٧٧

یاران بهشت ایشانندرآن‌جاویدان

بود امّیون از ایشان فرقهٔ	در بحار آرزوها غرقهٔ	بیخبر بودند از علم کتاب	جز امانی که از وجه صواب
این نبود الاّ ظنون و جز قیاس	طفل پندارد فلکرا پشت طاس	طاس با گردون کجا باشد شبیه	داند انسان یا صبیٌ یا سفیه
که ندارد او تمیز علم و جهل	علم را چون جهل خودگیردبسهل	تو چه دانی ای جهول بسته فم	که نداند عقل کل از بیش وکم
میکنی از جامه دار پلاد شاه	موزه پنهان تا ندزدد او براه	کی بد از علم کتاب آگاه او	آنقدر هم بود بهر رنگ و بو
یعنی از بهر هوای نفس دون	تا فتند از وی خلایق درظنون	کاین بود در علم دین علامهٔ	دارد اندر بحث دینی نامهٔ

میفروشد در حقیقت دین بدان
معرفت گوید بمیل این و آن
مینویسد در شرایع دفتری
میفروشد خالق زر بر زری

وای آن کو شد نویسندهٔ کتاب
ازهوای نفس وکسب نان وآب
بهر این معنی بر ارباب فنون
گفت وَیلٌ لِلَّذینَ یَکتُبونْ

آنچه خود تحریف کردند ازعناد
این بود گویند از رب العباد
پس دهند آن بر بهای اندکی
همچو گوهر بر مویزی کودکی

وای آنان که نویسد دستشان
تا کند بر دورخی پیوستشان
حرفی ازتحریف شد ز اقلامشان
از کتاب آتش بود فرجامشان

ویل‌زان خوئی که‌کردند اکتساب
هیچ چون آگه نبودند ازکتاب
کیست اُمیّ وهم دور ازراه تو
عقل توراة و کلام الله تو

وهم خواند این کتاب ازعاریت
نی ز وجه علم و اخلاص و نیت
نیست حرفی از کتاب آگاه او
کی شناسد راهرا از چاه او

لیك پندارد که داند راهرا
یا چو پیغمبر کلام الله را
ای خدای بی‌نظیر اشراق عقل
کن توبرما چون توئی خلاق‌عقل

بر تو میجوییم ز هر جهلی پناه
خاصه ازجهلی‌که کفراست وگناه
گر تو خواهی جهل آگاهی شود
ور نخواهی عقلها و آهی شود

دانشی کز نبود جز نوریست
ورنه ما جز قالب معمور نیست
گرچه آنهم از تو باشد ما کئیم
گر که نادان ورکه دانا لا شئیم

آفریدی خاکرا آنگه بدن
مر ورا آموختی علم و سخن
خاکرا دانا و گویا چون کنی
گفت ماهم شاید ارموزون کنی

تا نویسم آنچه حق است ازکتاب
باشدم تفسیر و تأویل از صواب
آتش ار گفتند ما را در فروز
مس نخواهد کرد غیرازچند روز

گو برایشان هیچ عهدی از خدا
این چنین بگرفته آید آیا شما
پس نخواهد عهد خودکرد او خلاف
این شما گوئید ازکذب وگزاف

بر خدا گوئید آیا آنچه نیست
مر شما را علم بروی ناکه چیست
آری آنکو سیئاتی اکتساب
میکند گردد محیطش در عذاب

خالدون‌ند آنگروه وحزب نار
چون درخت اکتساب آید ببار
هم بدینسان مؤمنان و صالحان
هستْ جنت بهر ایشان جاودان

برگمانشان وقت پاداش از نشان
شد مساوی با زمان ذنبشان
غافل از آن‌که عمل در ذات نفس
گر که از وجهی شود ملکات نفس

نیست آنرا در مکافات انتها
باقیست او را ثواب و هم خطا
وینکه میگوید محقق در کتاب
که مُخلّد نیستند اهل عذاب

آنکه او کرده است انکار خلود
گفته شر نبود اصیل اندر وجود
تا تو از قولش چه فهمی ای همام
گر نفهمی بگذر از وی والسلم

وَ اِذْ اَخَذْنا میثاقَ بَنِي اِسْرائیلَ لا تَعْبُدُونَ اِلاَّ اللهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْساناً وَ ذِالْقُرْبي وَالْيَتامي

وچون گرفتیم پیمان ازبنی اسرائیل کهپرستند مگر خدارا وبپدرومادر نیکی‌کردن وصاحب‌قرابت ویتیمان

وَالْمَساكِينِ وَقُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ اَقيمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّكوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلاّ قَليلاً مِنْكُمْ

ومسکینان وبگوئید برای‌مردم‌نیکی‌را وبپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا پس‌برگشتید مگر اندکی ازشما

وَ اَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ۷۸

و شما روگرداندگانید

وینکه بگرفتیم ما میثاق خود
ز آل اسرائیل از اشفاق خود

تا که نپرستند جز ما هیچکس
که بهر طاعت سزاواریم و بس

یعنی از توحید افعال و صفات
روی آرد قلب بر توحید ذات
هم کند احسان دگر بر والدین
روح آن دان نفس اما ای نورعین

چیست احسان هردو را پروردن است
حق هریك را بجا آوردن است
روح را سازی اگردمسازدوست
حق بجا آوردهٔ واین حق اوست

نفس را ور بار داری از هوا
حقّ او اینست تا آری بجا
ور بغفلت داری او را یا بلهو
کردهٔ اندرحق‌ما در ظلم و سهو

هم بذی القربی کند احسان وجود
گشت ذی‌القربی جوارح ای ودود
این جوارح رامکن برلعب صرف
هست این احسان برآنهائی زحرف

بین زچشم آیات حق را سر بسر
اندر آثارش مکرر کن نظر
گوشرا بربند از اقوال خام
کن زِ قُل هُوَاذُن خیرش سمع وام

دست بگشا دست گیر افتاده را
حق بگیرد دست نعمت داده را
پا منه بیرون ز حد خویشتن
تا ز پایت نفکند دست فتن

بر زبان آر آنچه گفتن راسزاست
وآنچه‌گوید عقل این نی برخطاست
بس سخن باشد که حق وگفتنی است
لیك آن درخور بفهم عامه نیست

با عوام آن گو که بروی لایقند
یعنی ازبیم و امید و وعظ و پند
نی ز تحقیق معانی کاختصاص
سمع و درکش دارد ازبهرخواص

بس کلام حق که مروق شود
چون بیجا گوئی آن ماحق شود
پیش عاشق گو حکایت از حبیب
وز جمال گل پیش عندلیب

گل بفرق بلبل دلبرده ریز
پیش زاغان استخوان مرده ریز
اوفتادیم از ره مطلب بدور
پس مکن درحق ذی‌القربی قصور

رحم و رقتّ هم کند ایتام را
هم بمسکین ره دهند اطعام را
لطف بر مسکین و رقّت بر یتیم
قلب‌را صافی‌کند ازرجس وریم

گر در آزار دلی هرگز نهٔ
دان که بس روشندل و نیکوپئی
زانکه دل‌آینهٔ آن طلعت است
گرشکست اندرشکستش آفت است

خاصه گر باشد فقیری یا یتیم
دل مرا ازبیم آن گردد دونیم
نیك گوئید از برای مردمان
بدکسی کو را نکو نبود زبان

هم بپا دارید آداب صلوة
هم گذارید از ادب حقّ زکوة
آن صلوت درحضورش مردنست
وان زکوتت مال‌وجان افشردنست

مأخذ این هردو عشق است و نیاز
که بداند خاکرا ز افلاك باز
عشق گوید غیر اورا مرده گیر
هرچه داری دررهش ریز و بمیر

گرچه ازخود تو نداری هیچ‌چیز
آنچه او دادت بعشق او بریز
من نگویم تا زعشقش چون شوی
وارهی از مفلسی قارون شوی

گنج قارون گفتم ارچه ناقصست
وصف ناقص‌نی چو وصف خالص است
صورت آن بذل جان ونفی ذات
شد بظاهر این زکوة واین صلوة

رو شما پس جمله گرداندید باز
جز قلیلی فارغ ازمکر و مجاز
باز گشتید از ره اندر آزمون
جزکمی مِنکُم واَنتُم مُعرِضون

وَ اِذْ اَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماۤئَكُمْ وَلا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ

وهنگامیکه گرفتیم پیمان ازشما که مریزید خونهاتانرا وبیرون مکنید خودهاتانرا از خانهاتان پس اقرار کردید وشما

تَشْهَدُونَ ٧٩ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلاۤءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ

گواهی میدهید پس شما آنهائید که میکشید خودهاتانرا وبیرون میکنید گروهیرا ازشما از خانهاشان هم پشت میشوید

عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاِنْ يَأْتُوكُمْ اُسارٰى تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْراجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ

برایشان بر گناه وستم واگر آورند شمارا اسیری فدیه میدهید ایشانرا وآن حرامست بر شما اخراجشان آیا پس میگروید

بِبَعْضِ الْكِتابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاۤءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلاّ خِزْىٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا

بپاره کتاب و کافر میشوید بپارهٔ پس نیست باداش آنکه میکند اینرا ازشما مگر خواری در زندگانی دنیا

وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ اِلٰى اَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ٨٠ اُولٰۤئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ

وروز قیامت برگردانده شوند بسوی سخت‌تر شکنجه ونیست خدا بیخبر از آنچه میکنید آنها آنانند که مبخریدند زندگانی

الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ ٨١

دنیارا بآخرت پس تخفیف داده نمیشود از ایشان عذاب ونه ایشان یاری کرده میشوند

هم گرفتیم از شما عهد و لاء
هوشمند اعضای خودرا چون برد
ترك جان از بهر تن گوید کسی
بر حذر باشید زین افعال بد
ثم اقررتم و انتم تشهدون
فرقه را همچو آن بیگانه ها
وآن اسیرانرا که آرند از مقام
بگروید آیا بعضی از کتاب
هم شوید اندر قیامت سخت رد
نزد آنکش دیده‌جان تاریك نیست
تا بپنداری که این مسکین عقول
گوش هر خر بشنود آواز را
تجربت کرده است او درمطلبش
عقل او بگذشته از فوق فلك
نیست آگه جز بحس از زشت و نیك
همچنین که دیده گردد ممکن است
آن کند تصدیق جمله از کتاب
گر مسلمانست ور گبر و یهود
نیست تخفیفی برایشان در عذاب
ناصری از عقلشان برجا نماند
عقل را مفروش یکجو بردو کون
جمله بفروشی بنفس پر هوس
باش باآن کو نگه دارد حرمت
نالی اندرحق که ای فریاد رس
از تو خلقی پیش من نالیده اند
کوچه خواهی یاری ازمن درعقاب
هرکسی خواند مرا کای مستعان

که نریزید از سفك دماء
خون خودرا ازعنادی چون خورد
که بقیمت کمتر است ازهر خسی
که سزای آن خروجست از بلد
ثم انتم هؤلاء تقتلون
میکنید اخراجشان از خانه ها
فدیه ندهید این شما را شد حرام
کافر بعضی شوید از ناصواب
بر عذابی کآن نبی باشد اشد
فعل بد در هیچ دینی نیك نیست
میتواند کرد درك آن اصول
لیك کی تمیز بدهد راز را
که علف آورده تا سو صاحبش
گشته یك در عقل ودانش با ملك
با بهائم هست در دانش شریك
کی کند فرض اینکه نامستحسن است
که نگردد هیچ عقلش ازصواب
فعل نیکش نزد حق دارد نمود
زآنکه شدملکات نفس آن اکتساب
عقل یار آن شد کو را نخواند
کت بود اودر دوعالم یار وعون
پس که باشد درعمت فریاد رس
باشد اندر روز محنت ناصرت
جز تو نبود ناصری ازپیش وپس
کز توبس عدوان وخواری دیده اند
چون دهم برداد خواهانت جواب
داد مظلومان بگیر از ظالمان

چون یکدیگر میریزید از فساد
هیچ دانی چیست این خون ریز زشت
خویشرا خارج سازند از دیار
از دیار روح بر صحرای تن
خودگواهید آنچه کردید اعتراف
پشت یکدیگر شدید اندر گناه
شد حرام اخراجشان درکل حال
پس جزا نبود شما را زین فعال
حق نباشد غافل از کردارتان
نیك وبد عقلی است یعنی درازل
عقلی آن داند که درمعنی سراست
چون صدائی بشنود از پشت سر
عقلی آن کز حسن و قبح آگه بود
گر نباشد پیرو اندر جزء و کل
پس کشد گر نك بهیمه بالگد
رایعنی پس باید از معبودشان
یعنی اندر عقل و دانش کاملست
وآن گروهی که خرد از عاریت
ظلم وعدوان کرده کسب اندرعمل
عقل را کن یار خود گر آدمی
عقل وروح وقلب کآن یارتواند
هرکسی اندر عمل یار خود است
اندر آن روزی که بینی بیمدد
گوید او من یار هرنیك و بدم
داد مظلومان دهم یا داد تو
کو درین درگه تو تنها بندهٔ
آن اسیرانی که راندی ازدیار

چون زدین واحدید اندر وداد
با هوای نفس دون آمیزشت
که شمارا آن بسی عیب است وعار
روی نارید از فساد و از فتن
می کشید آن دیگرانرا بی‌خلاف
از ره عدوان وحق باشد گواه
میکنید اینسان حرامیرا حلال
در حیوة دنیوی غیر از وبال
بدهد از آنش جزای کارتان
بود ثابت نزد عقل بی خلل
عقل کسی درمثل گوش خراست
بر در اصطبل اندازد نظر
در نظر با عقل کل همره بود
عقل او با عقل اخیار و رسل
دیگری را یا کند خارج زحد
سازد اندر حد خود محدودشان
برکتاب ازراه فطرت عاملست
ملك دنیا بر حیوة آخرت
رفته عقل ومانده نفس اندر محل
هرچه کم یابی تو ز و یاری کمی
روز تنهائی مدد کار تو اند
روز وانفسا گرفتار خود است
ماندهٔ از همرهان منفرد
نی سها یار تو نا بخردم
که بظلم است و ستم بنیاد تو
هست با هر گوشه خوانندهٔ
فدیه دادی کشتی ایشان خوار وزار

حاضرند اینك سراسر داد خواه
هست امروز آن زمان داوری
چونشد امروز آن خروش و جوش تو
داد خواهان دگر داری بیش
وآن قوای عقلی و روحی تمام
خود گواهم که قبل و در بدر
خون یزید و شمر و آن بدگوهران
جمله را کردی تنا موقع تو صرف
وآن دگر اعضا که یار خانه اند
هم بپنداری که آن گویای ست
فحش میگفت و سخن ریاوه‌س
من بروز داد خواهی قاضیم
پس رسول آمد پی همواریت
همچو کنعان سرکشیدی زام نوح
تخت خوش در کشتی نوحت برد

سوی من آورده از جورت پناه
از تو یا را نها نمایم یاوری
وآن ز قول حق گرفته گوش تو
وآن تورا اهلیست و عقل و روح خویش
خویند و با تو اندر انتقام
کردهٔ بر ناروااشان از مقر
کشتنهٔ ذریهٔ پیغمبران
تا تو روز داوری دارند حرف
با تو اکنون خونی و بیگانه اند
با تو غیر و یاربا اعضای تست
بر قرار خود بودم تکفش
مدعی را کن رضا من راضیم
تا کند آگه ز روز حواریت
خود بونی کنعان و نوحت پیر روح
تخت بد بر کوه پیروحت برد
تا کتاب آمد رسول ذوالجلال

حق آنها را ادا کن لا کلام
کر که میدادند پندت اهل هوش
ار که خواهی یاری امروز ای غبین
با تو میباشند هر یك در تقاص
یاورت بودند و اکنون دشمند
بودهٔ پیوسته در آزارشان
تا داری مدعی جز قلب و هوش
چشم پوشیدی وبستی هردو گوش
حر دبات کآنهم از ناچاری
در نهان گوید مرا غدار کرد
بوده اند اعضا ز دست تو ستوه
پیش از این بر یاری و همراهیت
ایست آر روزیکه گفتند ابا
مت نوحت کشیدن سخت بود
تخت نیکو پیرو پیغمبر است
تا هدایت را شناسی از ضلال

من گذشتم از حقوق خود تمام
میگرفتی از کلام حق دو گوش
چون بیاری در نظر آن ظالم و کین
داد خواه و کینه ور بر وجه خاص
از تو گریان در حضور ذوالمنند
تا چه جای آنکه ماشی تارشان
وآن بود اعضای تو چون چشم و گوش
از حق و ازقول حق بیجان و هوش
خواهد از من روز محنت یاریی
ظلم با من از ره گفتار کرد
گو تو خود گویم چه من تا این گروه
داده بوده زین همه آگاهیت
تو نکردی گوش حرفی از ما
مس کوهت سهل از تخت بود
تخت بد دستان نفس اسر است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

وهر آینه بتحقیق دادیم موسی راکتاب وبراثرهم فرستادیم بعداز او رسول ودادیم عیسی پسر مریمرا معجزها وقوت دادیم اورا

بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

بروح پاکیزه آیا پس هرگاه آمدشمارا فرستاده بآنچه نمیخواست نفسهای شما سرکشی کردید پس پاره را تکذیب کردید وپاره را

تَقْتُلُونَ ٨٧ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ ٨٨ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

کشید وگفتند دلهای ما غلافدار است بلکه لعنت کرد ایشانرا خدا بکفرشان پس کمی میگروند وچون آمد ایشانرا کتابی

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ

از نزد خدا تصدیق کننده مر آنچه با ایشان است وبودند از پیش که طلب فتح میکردند بر آنانکه کافر شدند پس چون آمد ایشانرا

مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٨٩

آنچه شناختند کافر شدند بآن پس لعنت خدا بر کافران

هم بتحقیق اینکه موسی را کتاب
همچنین دادیم افزون بینات
هر که آیا بر شما آمد رسول
هم دگر کشتید بعضی را ز جهل
یعنی اقوال شما را سر بسر
حق بیاطل پوشد الا مشرکی
شد مصدق آنکه با ایشان بود
دیده بودند از کتاب اخلاق او
مینمودند از ظهور او طلب
بابها نگشاید از دیدار او
هم برایشان کاری ار مشکل شدی
آن تقاضا و طلب از یاد رفت
از شناسائی خود کافر شدند

ما عطا کردیم از راه خطاب
باز بر عیسی بن مریم در حیوة
بود آن بر نفسهاتان نا قبول
قتل آنها بر شما بنمود سهل
مستمع گشتیم و نامد بر اثر
از شما می بگرود پس اندکی
خویش آن باشد که باخویشان بود
وز زمان بعثت و اشراق او
فتح را بر طاغیاشان روز و شب
فتح را باشد سبب رخسار او
حل ز نام احمد عادل شدی
خرمن اقرارشان بر باد رفت
لعنة الله را بجان درخور شدند
آب شوید جامهٔ نا شسته را

وز قفای او رسولان پی در پی
هم مؤید شد بروح آن روح پاك
سرکشی کردید و هم تکذیبشان
فرقهٔ گفتند از راه خلاف
غلف نبود اینکه گفتند ا خطا
چون کتابی آمد از یزدان فرود
نام احمد پیش از آن کامد شهود
از فتوحش وز فواید وز فنون
تا مگر ظاهر شود آن نورمان
بود حرز اندر حروف از هولشان
چون عیان شد رایت الله نور
شد بدل تصدیقها بر اشتلم
تا نپنداری که هر آلوده پاك
نی خباثتهای از دل رسته را

هم فرستادیم ما آنان وی
یعنی آن روح القدس بی اشتراك
بود تکذیب از پی آسیبشان
قلب ما دارد سختیها غلاف
بلکه لعنت کرده ایشانرا خدا
سوی ایشان یعنی آن قوم یهود
رخ نماید بود حرز هر یهود
روز و شب بودند در یستفتحون
حق کند داو بر عدو منصورمان
نام پاك احمد ذوالطولشان
چشم خفاشان ز رویش ماند کور
این عیان گشت از فلما جاءهم
گردد از آبی که آید از سماك

در بیان آنکه هرچه بشخص انسان رسید پاداش کردهای اوست و جزای افعال و اعمال او

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْياً اَنْ يُنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلٰي مَايَشَاۤءُ

بدست آنچه فروختند بآن خودشانرا آنکه کافر شدند بآنچه فرو فرستاد خدا از راه حسد اینکه فرو میفرستد خدا از فضل خود برهرکه میخواهد

مِنْ عِبَادِهِ فَبَاۤؤُا بِغَضَبٍ عَلٰى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ٨٥

از بندگانش پس باز گشت کردند بغضبی بر غضبی ومر کافرانراست عذابی خوار کننده

بد بود چیزیکه میاندوختند — نفسهای خود بآن بفروختند
هست جهل آن آتش افروخته — نفس را جاهل بوی بفروخته
یا که حب جاه و اغراض و حسد — که فروشد نفس بروی بی خرد
قلب گردد زان قسی مانند سنگ — هست در ما انزل اللهش درنگ
سودی از چشم عطا بینی‌نیست به — که براو چیزی نگردد مشتبه
میفرستد حق نورا نور و سم — تو نخواهی رو کنی بر ظلم وذم
خشم بر نعمت گرفتی منعمت — خشم گیرد جان از آن شد مظلمت
حق نگیرد خشم بر ادار پست — این عذاب از خشم و کفران تو است
شمس بر خفاش کی خشم آورد — آن خفاش از خشم خود خواری برد
زافتاب او منکند رو بر قفاش — هم نگرداند قفا خود از خفاش
طبع خفاشی عذابی شد مهین — کش بود بر مهر تابان خشم و کین
کافران رایات جهل افراشتند — فضل او بر خویش سهل انگاشتند
زهر خوردی چاره از اهلاک نیست — جاهلانرا از هلاکت باك نیست
زهر اول کرده کار او تمام — از پیش زهر دگر ریزد بجام
تاهنوز از زندگی داری رمق — جو تریاقی علاج خود زحق
تاشود زایل زنفس آن نیشه ها — کم دواند در زمینت ریشه ها
در مقام توبه گویم شرح آن — اینقدر بود از پی سبه جان
کرد زان انزال آیات و رسل — تا گذاری خار و رو آری بگل

آنچه فرستاد حق منکر شدند — بروی از بغی و حسد کافر شدند
یا بود دنیا که سازد کور و کر — عقل و دین شد بربهای سیم وزر
یا که لذتهای نفسانیکه روح — ماند ازوی بی فروغ و بی فتوح
زانکه حق بر بندگان از فضل وجود — میفرستد آنچه خود خواهد زسود
گر عطا بین نیست چشمی از حسد — میفروشد نفس خود بر شیء بد
معطی از کفرانت اندر قلب و خشم — مهر ننهد آید از خشمی بخشم
رو بگردانی زنور آفتاب — تیره مانی تیرگی باشد عذاب
گشت کفرانت عذابی بس مهین — خشم را برخود زچشم خویش بین
او زنور آفتاب آید بچشم — کرد خشمش کور جان و کور چشم
نیست بهر مهر تابان پشت و رو — پشت بر خفاش کرد از پشت او
حق فرستاد انبیارا با کتاب — این بود فضلی که بیش است از حساب
جهل را بر عقل کردند اختیار — از درخت جهل زهر آید بیار
زانکه آن مخفی بود تازنده است — زهر دیگررا بجان جوینده است
زهر نوشد لحظه لحظه بی ببی — تا زفعل آن شود آگاه کی
وان بود گرهست توفیق ایاب — سوی او برگشتن از هرناصواب
هست توبه وان ندامت چون تبر — ریشهٔ شوم آرد از خاکت بدر
تا بودانی کو همه فضلست و جود — گر تورا خاری رسد آن از تو بود
روید از ارض ضمیرت یاسمین — وارهی از آن عذاب بس مهین

وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاۤءَهُ وَهُوَ

وچون گفته شد مر ایشانرا که بگروید بدانچه فرو فرستاد خدا گفتند میگرویم بدانچه فرو فرستاده شد بر ما وکافر میشوند بآنچه سوای آنست واو

الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِيَاۤءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٦

حقست تصدیق کننده مر آنچه با ایشانست بگو پس چرا کشتید پیغمبران خدارا از پیش اگر بودید گروندگان

چون بر ایشان گفته شد کاینسو شوید — جمله بر ما آنزل الله بگروید
از خطا گفتند آیا ما براست — بگرویم آنرا که هم نازل بماست
مؤمن است آن بر کتاب ماسلف — که کند تصدیق امر ما خلف
حق پس از توراتشان انجیل بود — اهل دینرا موجب تکمیل بود
آنچه با ایشان بداد شرع و کتاب — بودشان قرآن مصدق بر صواب
تیغ بر پیغمبران آزید چون — قبل از این گر مؤمنید از آزمون
زانکه بودند آن یهودان از ریا — پیرو آنها که کشتند انبیا
گر نمیبودند راضی پیروی — از چه کردندی ز اسلاف قوی
وجه دیگر آنکه روح انبیا — شاد گردد از اطاعت بر خدا
همچنین تا احمد آخر زمان — کوست جان جملهٔ پیغمبران
گرچه تو نادیده باشی آنصفات — معنی آن باشد که دزدی تو بذات
وجه دیگر آنکه بر قتل رسول — یکجهت بودند جمعی بو الفضول
گوید ار دارید ایمان بر کتاب — چون شدید از کین من بیخور دو خواب
این جواب اندر فصاحت اقرب است — تا نپنداری که دور از مطلب است
یعنی آیات از خدا نازل بماست — حرف ما بر ما زنی این ناروا است

بر یهود است این اشارت کان گروه — بودشان بر ماسلف در دین وجوه
گفته توریة از خدا نازل بما — هم بر آن داریم ایمان از ولا
وانگره بر ماورای کافر شدند — ماورای حق است وزان سر وازدند
از پس انجیل قرآن بود حق — تاشود تصدیقشان را ما صدق
گر شما مؤمن بتوریة از هشید — انبیارا گو چرا پس میکشید
انچه رو گوید کشید از پیش او — حکم ماضی چون کند بر حال رو
پس چنان باشد که راضی بوده‌اند — دست بر خون شهان آلوده اند
آنکه باشد یار قاتل قاتل است — ور کند تقبیح او نی از دلست
ترك طاعت انبیا را خستن است — هردمی صد کشتن است و بستن است
وجه دیگر آنکه گر بر فاسقی — خود تو گوئی قاتلی یا سارقی
گر رسد دستت بدزدی و کشی — در تو زیرا مضمر است این ناخوشی
سوی قتلش داشتند از قهر چشم — لب بدندان میگزیدندش زخشم
هر زمان خواهید اضمحلال من — انبیارا میکشید اندر زمن
زانکه گفتند آن جماعت بارسول — کاچه‌بود از ما کنیم آیا قبول
گفت حق گو مر یهودانرا جواب — بر شما گر نازلست از حق کتاب

انبیارا پس شما هم قاتلید ؛ زانکه خود بر قتل آنها قائلید || ور شما گوئید کی ما کشته ایم || کشته‌اند اسلاف و ماذان رشته ایم

وَ لَقَدْ جاءَكُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَنْتُمْ ظالِمُونَ ٨٧ وَ اِذْ اَخَذْنا مِيثاقَكُمْ

وهرآینه بتحقیق آمدشمارا موسی بحجتها پس‌گرفتید گوساله‌را از بعدش وشما ستمکارانید وهنگامیکه گرفتیم پیمان شمارا

وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَاُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ

وبلند کردیم بالای شما طوررا بگیرید آنچه‌دادیم شمارا بتوانائی وبشنوید گفتند شنیدیم ونافرمانی کردیم وآمیخته کرده شددر دلهاشان

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيمانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٨

گوساله بکفرشان بگوبدچیزیست آنچه‌امرمیکندبآن ایمان‌شما اگرهستید گروندگان

هم محقق موسی کامل صفات ؛ مر شمارا آمد او با بینات
بعد او بر عجل گردید اعتبار ؛ وضع شی بر غیرموضع گشت‌عار
بود هنگامی که بگرفتیم ما ؛ در اضاعت عهدو میثاق ازشما
طور را گفتم سابق در بلاغ ؛ جای ادراکست آن یعنی دماغ
روح حیوانی زقلب آنکه که خاست ؛ اول آمد بردماغ ازقلب راست
پس در اعضا منشعب گردد تمام ؛ هست قوتها سربسر نظام
یعنی اندرجای خودسازند صرف ؛ تا مگر زین قوتها بندند طرف
گفت هرکس ما بسمع ارزانئیم ؛ معترف بر ظلم‌و نافرمانئیم
گو بدست امری که بر ایمانتان ؛ میکند ارهست مؤمن خاسان
پس شما گوساله‌را ساجد شدید ؛ بر کلیم خویش نفس جاحد شدید
گر بسوی جانان پیوسته بود ؛ بر پرستش عجل کی شایسته بود
طوررا دادیم رفعت فوقتان ؛ تا فزاید بر اطاعت شوقتان
قوت‌و حس از دماغ اندر بست ؛ حکمتش بر اهل‌داش روشن‌است
پس در آمد بربه از امر رب ؛ وان ربه باشد نفس‌را سبب
قوت ایشان در شما بنهاده‌ایم ؛ تا بگیرید آنچه را ما داده‌ایم
قوة سمع است زان‌رتك درشما ؛ بشنوید آنرا که میگوئیم ما
عجلشان پس شد بقلب آمیخته ؛ که بکفر خفیه بود انگیخته
هست تکرار بیان از عجل‌وطور ؛ از برای حجتی وین بست‌دور

قُلْ اِنْ كانَتْ لَكُمُ الدّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو اگر باشد برای‌شما سرای آخرت نزد خدا خالص از غیر مردمان پس‌آرزوکنید مرگ‌را اگر هستید

صادِقِينَ ٨٩ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَداً بِما قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ ٩٠

راستگویان وهرگزآرزو نکنندآنرا ابداً بآنچه‌پیش‌داشته‌دستهایشان وخدا داناست‌بستمکاران

گو بر ایشان برشما بی معذرت ؛ گر بود خالص سرای آخرت
زانکه میگفتند ما صاحب رهیم ؛ محرم حقیم‌و ابناءاللهیم
راست گرگوئید و دارید این یقین ؛ موت را خواهید از حق بهردین
آنکه دارد خانمان و عیش‌خوش ؛ از چه در گلخن خورد دوغ‌ترش
باشد این ویرانه‌اش بفنا بده ؛ گو بمیرو رو نشین بر مائده
کن بنا عالمی‌را کاندران ؛ هست وسعتهاو نعمتها عیان
یعنی اعالی فرستاده زپیش ؛ که ندارند آرزوی موت خویش
چون شنیدی متن‌وتفسیرای عزیز ؛ گوش کن تأویل اگرداری تمیز
وانگهی کان احمدبا کبره صوت ؛ خود نموده منع‌زاستدعای موت
چار موتست آنکه از حکم ملوك ؛ گشته سعی بهر ارباب سلوك
سعی کردن سخت دررزق‌حلال ؛ وانگهی کم‌خوردن اندر کل‌حال
گرکه‌خوردی نی بورهرو کاهلی ؛ ره گرسنه طی کن از صاحبدلی
کن بموت ابیض از مردی رجوع ؛ موت ابیض نزدمردان‌چیست‌جوع
جامهٔ نو را بطفلان وا گذار ؛ راه تجریدان بعریانی سپار
وان مجرد کاندرین‌هنگامه‌نیست ؛ بند عریانی‌و فکر جامه نیست
جامه بر کن رخت عریانی بپوش ؛ آرزوهارا بهل بر جابکوش
خون نفس از ریختی روحانئی ؛ رستهٔ از قید هستی فانئی
هر دم او راهست وسواسی‌دگر ؛ باید از وی داشتن پاسی دگر
دون مردم یعنی از دون امم ؛ جز یهودو جز نصاری بیش‌وکم
راه دین‌ولطف حق‌مخصوص‌ماست ؛ غیرما بردوداز آن‌حصن‌وسراست
زانکه دنیاجای اندوه‌و غم‌است ؛ هردمی دروی‌هزاران ماتم‌است
چون ندارد در سرای‌خویش‌رو ؛ چون سازد عیش خوشرا آرزو
گر دهندت ره بقصر پادشاه ؛ چون بکهدانی‌و قوت تواست‌کاه
کی کنند آنرا تمنا تا ابد ؛ دستهاشان زانکه پیش آورده بد
حق بود دانا بغداران همه ؛ بر خسیسان‌و ستمکاران همه
کن تأمل اندکی در این جواب ؛ این چرا فرمود با اهل کتاب
پس یقین موتی که‌باید آرزو ؛ داشت آنرا شد ارادی زامراو
موت ابیض باشد اول در ثبوت ؛ اکتفا کردن بقوت لایموت
تا باندك نیستی قانع زخور ؛ طی نگردد راه روزخود، مر
اشکم خالی‌و پر دور ازدرنك ؛ این‌رود ره باپران باسب لنك
موت اخضر چیست آن‌عریانیست ؛ از لباس کرو هم سلطانیست
شو مجرد یعنی از سودای‌خلق ؛ جامه گو اطلس بودیا کهنه دلق
جامه‌را گوید حقت کوتاه کن ؛ تن مجرد یعنی از دلخواه کن
موت سیم احمراست ای‌ذوفنون ؛ وان بود مردن زمیل نفس‌دون
نفس سر کشرا بکش آسوده‌شو ؛ پاك از وسواس آن آلوده شو
بند وسواسش چو بری رستهٔ ؛ از خلاف او بحق پیوسته

دربیان قومیکه خودرااز راه خطا صاحب راه و عارف‌الله میگفتند و تحقیق آنکه موت ارادی را داست به نظر اراری

دل یا خیزد چو او بی بی شود
عشق اگر آمد جهان برکام تست
واندگرها هرچه هست افسانه است
زلف را بگشای از رخ نوبت است
زلف بگشا چارهٔ دیوانه کن
شیشه و پیمانه را بر جا گذار
یا خرام او کند از تاب خود
تا چه شد حالم که میگردد سرم
عین من یا ما من او همریشه است
تا زمانی خود آگاهیم ما
خوی ما افتادگی و زاریست
پیش خورشید ار خسی فانی شود
چارهٔ ما هردم از خود مردنست
موت اسوددان که موت حارم است
گر هزاران مار کوبندت بسنگ
پس بدین وجه آیت آمد از خدا
کو نشانی درشما زین حارموت
کرده‌اند از خورد کم تا از لباس

جذبه

سکهٔ دولت همه بر نام تست
ترك حوکن چشمه گر درخانه است
زانکه عاشق غرق عشق و حالتست
فکر مست از نرگس مستانه کن
زلف را بکدم بدستم واگذار
یا کمم بیخبر از او من خواب خود
شد کجا آن کو بد اینك در برم
نی غلط او بر تر از اندیشه است
بست منزل خاك آن راهیم ما
خوی او یکتائی و قهاریست
بگذرد زان طمع و بر پایی شود
پی بلعل روح بخشش بردنست
وان تحمل بر جفای مردم است
دل بصلح آری دگری روبجنك
کاخرت گر هست مخصوص شما
یکسر مو از هوا تا کشته فوت
یا ز حرص بخل و آمال و اساس
بس جه باشد کاخرت خاص شماست

عشق چون شمشیر بکشید از غلاف
ای بت شیرین شمایل ماه من
میخواهم باده دیگر مستیها
پیش از آن کز سوز عشقت دم زنم
تا در او جویم دل آشفته را
تا بداری که من بوده بجواب
کیست آخر اینکه هم سیر مست
لا اله الا الله او شاه دلت
گاه گاه از او نماید روی خویش
کی بیکتائی شود ضم با کسی
هست آن موصوف هم بر موهبت
هست موت را جبولی در پناه
تا برنجد خاطرت ز آزار خلق
صاحب موت سیه یعنی فقیر
از چه نبود هیچ رو بر موتتان
آنکه خاص اوست دار آخرت
یا یك از وسواسهای دمبدم
ذات مطلق بند اخلاص شماست

وین بغیر از شور عشقی کی شود
عرصه شد از غیر یك معشوق صاف
شاهد من شحنهٔ من شاه من
حالت چشم تو برد از دستما
آتش اندر عالم وادم زنم
گیرم از سر قصهای گفته را
بود مشهود آفتابم بی حجاب
من خود اویم یا که او غیرمست
در میان ماو او ما حایل است
بنده باید تا بداند خوی خویش
اوست خورشید آفرین وماخسی
کن تو موبو ان سوتو را صفت
یك شنو تفصیل آن موت سیاه
یار باشی هرچه گردی خوار خلق
هست بیشك زود عفو و دیر گیر
تا نشانی باشد از آن بی نشان
خواهد از دنیا بکلی مغفرت
تا جوی از جهد و انکار و سم

وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰي حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا يَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا

و هر آینه میابی ایشان را حریص‌تر مردمان بر زندگی و از آنها که شرك آوردند دوست میدارد یکی از ایشان کاش عمر داده میشد هزار سال و نیست

هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ يُعَمَّرَ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۹۱

او دور کننده‌اش از عذاب که عمر داده شود و خداوند بیناست بدانچه میکنند

یا فشان خواهی همانا از جهات
گر یکی بر دیگری شد دوستدار
جو ز حق از بهر یار یك جهت
نه که عمری بگذرد بر عیش و لعب
پس چرا بر زندگانی احرصید
عمر او خواهد هزار از بهر یار
و اینکه فرماید خدا باشد بصیر

احرص ایشان را ز مردم بر حیوه
سال عمر شرا ز حق خواهد هزار
عقل را دو روح شاد و مغفرت
وز شرع و عقل مذموم است و صعب
وز مجوسان جهانجو احرصید
داند از چه اوش برهاند ز نار
بر عملهاشان بتصریح ضمیر
گوید او من خود بصیرم بر ضمیر

ور تمام مشرکین خاص از مجوس
شد نشان حرص این بر زندگی
عمر افزون خواستن هم بهر دوست
بر یهودان حجت آرد کردگار
از نشان دین خالص آن یکست
گر بکیفی عمر جاویدان کند
شاید این باشد که میگفتند ما
روشن است احوال هر کس بر بصر

که کنند انکار بعث اندر نفوس
وین بود دور از خصال بندگی
شاید تا عقل و طاعت گردد او دوست
گر بود خاص شما دار القرار
کاعتقادش بر خلاف مشرکست
کی ورا مستخلص از نیران کند
عمر خواهیم از پی صدق وصفا

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰي قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرٰي

بگو آنکه باشد دشمن مر جبرئیل را پس بدرستیکه او فرود آورد آنرا بر دل تو بفرمان خدا باور کننده مر آنچه میان دو دست او و رهنما و مژده دهنده

لِلْمُؤْمِنِينَ ۹۲ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۹۳

مر گروندگان را آنکه باشد دشمن مر خدا را و فرشتگان او و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل را پس بدرستیکه خدا دشمنست مر کافران را

گوهران کامد عدو جبرئیل
بودش احکام خدا بین یدیه
از خدا بگشود هنگام نزول
زان هدایت یافتند اهل یقین

کت بدل نازل شد از رب جلیل
شد مصدق بر لما بین یدیه
باب آنرا بر دل پاك رسول
پس بشارت باد سوی مؤمنین

اذن و القایش بد از پروردگار
یعنی اندر لوح عقلی سر بسر
مع چو با سلطان صاحب دلق شد
هرکه باشد مر خدا را پس عدو

نه برأی خویش بودو اختیار
بود ثبت احکام شرع تا ظفر
از زبان او بیان با خلق شد
وان ملایك وان رسل را روبرو

هم عدو جبریل و میکائیل راست
حق عدوی کافرین آمد براست

در مثل شمس منیر آمد وجود
بر هر آنچه تافت داد او رانمود

ازچه با آینه زنگی دشمن است
زانکه گوید زو سیه روی منست

تخم حنظل کاری و بدهیش آب
چون در آید آب را سازی عتاب

پس تو اورا تلخ و ناخوش کردهٔ
زهر ناك و آدمی کش کردهٔ

هر چه کشتی تو برویانم مثش
تخم سدریزی بد آید خرمنش

تو چرا دشمن شوی ما جبرئیل
کاورد وحی از خدا سوی خلیل

دشمن خود شوکه روی مصطفی
دیدی و گشتی از آن رو برقفا

دشمن خود شوکه از خبث صفت
دشمن با کان حقی بیجهت

واسطهٔ رزقست میکائیل راد
گرتظلم آری بدست آن یا زداد

بر ملایك دشمن آن جاهل بود
کز صفات و فعل خود غافل بود

جون فعالش ظاهر از مکمن شود
بر خدا یعنی بخود دشمن شود

گر جنین میگفتم هم بوداین صواب
عیب خود میدید و حسن آفتاب

هر کسی کو رو زعقل و قلب تافت
از وجودش غیر گمراهی نیافت

تافت برگل رنك و بو آمدپدید
تا چه باشد گر بتابد بر پلید

آینه کی روی کس سازد سیاه
این سیاهی در تواست ای دین تباه

کز تواست ای آب این تلخی و کین
زانکه بی تو او سیرست اززمین

آب گوید کار من رویاندنست
کار تو تخم نکو افشاندن است

طعن پس بر من مگو برخوش گو
کاینچنینی شوم کار و زشت خو

دشمن خود شو که وحی مستقر
بر دل سنگت نکرد آخر اثر

دشمن خود شو که هرموی بدت
هستدرهر خلق وخوئی دشمنست

جبرئیلت واسطه است اندر وجود
او نکردت نا پسند و بد نمود

وزن را باشد ترازو داوری
گر بوزو سرگین کشی با گوهری

پس نماید حق ناو اطوار او
گرچه باشد پرده پوشی کار او

که چرا من این چنین کوته بیم
موش کورم شمس روزافزون نیم

بلکه گوید شمس را بو تیرهٔ
که به بر رخسار خوبم خیرهٔ

وَ لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَیْكَ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ ما یَكْفُرُ بِها اِلاَّ الْفاسِقُونَ ٩٤ اَوَكُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ

وهر آینه بتحقیق فرو فرستادیم ماسوی تو حجتهای روشن وکافر نمیشوند بآن مگر بدکاران آیاهرگاه پیمان بستند عهدیرا که انداختند آنرا

فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ ٩٥ وَ لَمّا جاۤئَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ

گروهی از ایشان بلکه بیشتر ایشان نمیگروند وچون آمد ایشانرا فرستاده از نزد خدا باور کننده مر آنچه را با ایشانست انداخت

فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْكِتابَ كِتابَ اللّٰهِ وَراۤءَ ظُهُورِهِمْ كَاَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ ٩٦

گروهی از آنکسانیکه داده شدند کتاب کتاب خدا پس پشتهاشان گوئیا ایشان نمیدانند

ما فرستادیم ای کامل صفات
سوی تو آیاتی چنین با بینات

عهدی ار بستند و محکم ساختند
فرقهٔ زایشان زدست انداختند

چون رسولی آمد ایشانرا زحق
که مصدق بودشان برما سبق

آنگروهیکه برایشان داده شد
خود کتاب و کارشان آماده شد

همچنانکه عقل و روح محترم
در پس پشت این طایفه است هم

اوفتاده پیش پای نفس ردّ
میخورند از گاو و خر دایم لگد

ای دریغ از ساعد سلطانیش
وان شرافتها که بود ارزانیش

جز که ببرند ازپی غیرت سرش
کوشد از جان تاکه حسد بیکرش

کاینچنین گردیده خوار و زار نفس
سر برهنه مانده در بازار نفس

غیرتی کن عقل و روح از قید نفس

هست بر اهل بصر صورتش عیان
غیر فاسق کس نشد کافر بآن

بلکه بسیاری ازایشان نگروند
با بسی دارند که یارو پیروند

یعنی آنچه هستشان اندر کتاب
ترك آن کردند جمعی از عتاب

وان کتاب الله وراء پشتشان
که نمیدانند گوئی هیچ آن

که نمیدانند گوئی این عوام
هست آنهارا دراین هیکل مقام

همچو شهبازی بخانهٔ پیر زال
میکند از غصش منقار و بال

دیدهٔ معشوق خود را هیچ کس
وا گذارد نزد اوباش و عسس

این چنین غیرت کنی بر صورتی
نیست پس چون بهر روحت غیرتی

خشم و شهوت هر زمان بی پردهٔ
میفروشندش مثال بردهٔ

وارهان وز جور و ظلم و کید نفس

وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لٰكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ

وپیروی کردند آنچه را میخواندند شیاطین بر ملك سلیمان وکافر نشد سلیمان ولیکن شیاطین کافر شدند میآموختند

النّاسَ السِّحْرَ وَما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّی

مردمانرا جادوئی وآنچه فرو فرستاده شد بر دو ملك ببابل هاروت وماروت ونیاموختند هیچ احدیرا تاآنکه

یَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضاۤرِّینَ

میگفتند جز این نیست که ما آزمایشیم پس کافر مشو پس میآموختند از آنها آنچه جدائی میانداختند بآن میان مرد و جفت او ونیستند ایشان ضرر رساننده

بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰیهُ ما لَهُ

بدان از احدی مگر بفرمان خدا ومیآموختند آنچه ضرر رسانید ایشانرا و نه سود ایشانرا وهر آینه بتحقیق دانستند مر آنکه خرید آنرا نیست مر آنرا

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ مٰاشَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ ٩٧ وَلَوْ اَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

درآخرت از بهره وهرآینهبداستآنچهخریدندبآن خودشانرا اگر بودندکهمیدانستند واگرآنکهایشان گرویدندوپرهیزکارشدند

بیان هاروت و مارورت

پیروی کردند چیزیرا که دیو
پیروی کردندو از ره ماندند
برچنان ملکی کهبودآن موهبت
زان نشد کافر سلیمان لیك حند
وانچه نازل شد زحق بردوملك
جز کهمیگفتند ما بر فتنه ایم
بر کسی وارد نشد زانها ضرر
هر کسی دانست کارا مشتری
گر بداند آنچه را کاموختند
آن شیاطین از زخند ار زاس
زین جماعت هر زمانی بوده اند
برگمانشان کان سلیمان ساحراست
سحر میآموختند از اختیار
کفر باشد بر اثر دل داشتن
بر سلیمان کفر بس لایق نبود
وهم نداردکه روح با بهب
کرده برخود حمله اعصارا مطیع
حشم سد آنچه آید در نظر
کان دوعقلست از عقول اندرمحل
سوی نفس از امر حق انل شدند
رویشان شدسوی نفس ارباب نفس
در مکان سك مابین مواد
می بیاموزند بر کس زان رموز
تا تو دانی قصهٔ ملکوتیاست
پس باستعمال این علم ای عزیز
نکتهٔ تفریق بین مردو زن
وان نباشد قوّة را خود مضر
نه شود زان محو حیزی نه مرید
زاشتداد شهوت و حال شباب
لاجرم ساحر بود دائم برنج
ساحران بودند در عهد رسول
زین حقیقت از نبی جویا شدند
برغلط رفتندو گفتنداو سراست
زین ره آمد آیت از پرورگار
ورکه ایشان کاهل ایماننددو دین

لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ ٩٨

هرآینهمزدانهاز نزد خدا بهتراستاگرباشند کهبدانند

آن شیاطین کافرو گمره شدند
کان یکی هاروت وماروت است یك
تو مشو کافر که ما قادر نئیم
جز بحلم حق که بد حکم قدر
هرکه شد از آخرت باشد بری
خویشرا بر شیء بد بفروختند
عاصیندو طاغی از ابنای جنس
خلق از آنها در زیانی بودهاند
هم نملك ازسحروجادو قاهراست
تا چو او یابند بر ملك اقتدار
وان مآثر را بسهل انکاشتن
که بملك از غیر حق فایق بود
شوکتش درملك تنهست از فریب
در تصرف دارد این ملك وسیع
اندر آثار از مآثر کو اثر
وان یکی باشد نظر دیگر عمل
بر زمین طبع خود نازل شدند
زارتباط اصل و استحداث نفس
وادخهٔ نیران و شهوت انتداد
جز که گویند امتحاناست اینهنوز
فکرت هاروتی و ماروتی است
تو مشو کافر بیش آور تمیز
این بود کاموختندی زان دوتن
جز باذن ذوالجلال مقتدر
در مقام یفعل الله ما یرید
احتجاب افزودشان بر احتجاب
هیچاز سحرش نیامد کامو کسح
در میان آن یهودان جهول
گفت آنسان کز کتاب آگهبدند
هم نما درعلم سحر آگه تراست
کهشدند این قوم تابع د اضطرار
هستشان تقوی زفعل مشرکین
می ندانستند بر وجه شهود

مردمارا سحر میآموختند
گشت بابل جایشان کاموختند
زان دو پس آموختند آنرا بفن
هم بسی آموختند آنرا که ضار
از نصیب آخرت بی بهره است
بود این تفسیر یعنی ترجمه
گر زانسند از اشرّ مردمند
اندر ایام سلیمان از عصات
بر تمام انس و جن و وحش وطیر
یعنی از آثار میدیدند اثر
وان سلیمان از سببها رسته بود
آن سلیمان روح شیطان سوز ست
اوفتد اعضا زوی در اشتباه
گر بود غیری مآثر در وجود
پس زبهر دفع ریب و دفع شك
آمده هاروت و ماروت آن بنام
اندرین جاه طبیعت بازگون
بابل این صدراست وهست این برصواب
وارد از باب طلسمات و حیل
از خدا این آزمایش وابتلاست
بر مآل وحال خود بیچون وچند
از مناهی و مفاسد جو حذر
هست بین روح ونفس آن افتراق
اذن یعنی آن اراده ما سبق
وانچه میآموختندو ضار بود
داشت بس تعلیم آن رنج و صداع
باز باید کرد برآیت رجوع
مانده از عهد سلیمان یادگار
یعنیاز توراتشان گفت آنچهبود
پس یقین برما بسحراو یافت دست
زان جماعت که از این بودندپیش
اجر خود را کوست پاداش عمل
هر کسی بر فعل نیکش میفرود

خواند بر ملك سلیمان از غریو
از شیاطین آنچه را میخواندند
ز ره آثارو اسبابو جهت
زآتش خود خلق را میسوختند
لیك کسرا سحر میناموختند
که کند تفریق بین مردو زن
بودو هم غبی نبودش در شمار
زاکتسابش نیست جز حرمان بدست
نك شنو تأویل آیت را همه
در شرارت فوق مارو کژدمند
ساحران بودند مردودالصفات
گشته از سحر او مسلط نی زغیر
وز وجود آن مآثر بی خبر
بر مسبب چشم وجان را بستهبود
وان شیاطین وهم سحر آموزتست
کاین زجلت گشته برما پادشاه
از چه باید زو نشانی در شهود
زامر حق گشتند نازل دو ملك
این چنین خواندهاست حقشان در کلام
تا ابد گشتند بهر آزمون
بهر ایشان جای اندوه و عذاب
وانچهباشد اندران علم و عمل
چشم بدیهای مخفی بهر ماست
در نسه زانتقال عقلیند
وانچه استعمال آن دارد ضرر
رنگدار قلب با آن اتفاق
کزوی آمد نفع و ضر ماحلق
میل سوی نفس ناهنجار بود
لیك بود از بهر کس بی انتفاع
سحر نبود جز نمود بیوقوع
تا زمان احمد کامل عیار
ساحران را رمز سحر افشا نمود
این طلسمی بود کوار سحرست
اندر ایام سلیمان سحر کیش
نزد حق دارد نیکوئی محل

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَقُولُوا رٰاعِنٰا وَقُولُوا انْظُرْنٰا وَاسْمَعُوا وَلِلْكٰافِرِينَ عَذٰابٌ اَلِيمٌ

ای آنانکه ایمانآوردیدمگوئید راعنا وبگوئید انظرنا وبشنوید ومرکافرانراست عذاب دردناك

ای گروه مؤمنان بهر ادب
بدرعایت قصدشان اندر مقام
همچنین اسلامیان این بارسول

بر نبی از راعنا بندید لب
کن مراعات اعنی از ما در کلام
در سخن گفتند ارباب عقول

در عرب بد شایع این لفظ ازخبر
قول مارا گوش کن از راه رفق
پس یهودان با پیمبر این خطاب

در قدیم اندر خطاب یکدیگر
گر دهد با قول ما سمع تو وفق
از دغل کردند بر وجه صواب

قصد ایشان بد زرعونت بی زریب
عذر آوردند کاین خود مسلمین
پس با نظرنا بدل شد راعنا

کان بمعنی کاشف است از نقص وعیب
میکنند اطلاق بر احمد یقین
در کتاب از امر و نهی کبریا
کافران کاهل نفاقند و هلاک

چونکه بنمودند زایشان بازخواست
ما هم آن گوئیم کایشان گفته اند
که بگوئید این کلام و بشنوید
هست ایشان را عذاب دردناک

که شما را راعنا گفتن خطاست
جمع گرخود یا پریشان گفته اند
بر خطاب امر و نهیش بگروید

مٰا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ وَلَاالْمُشْرِکِینَ اَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ

دوست نمیدارند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب ونه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما از نیکی از پروردگار شما

وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیمْ

وخداوند مخصوص میسازد برحمت خود هر که را میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست

دربیان فصل عام برخاص

کافران و مشرکان خیری کزاوست
دوست کی دارند کاید بر شما
خیر توحید از کجا دارند دوست
با موحد دوست کی شد مشرکی
آنکه خاکی را کند در یتیم
چون همه بودند رهن خلقتش
هست یکوجه آنکه فصل خاص خویش
فصل او و طاعت ما در سبل
فصل او اول ترا موجود کرد
فصل دیگر آنکه دارد اختصاص
نکتهٔ دیگر نهان در من یشااست
یعنی از نفی ارادهٔ خویشتن
از ارادهٔ خود هر آنکو فانی است
آفتاب اندر کمال ذات خویش
جز که ذره بی توجه اسباب
همچنین آبی کرو دریا گرفت
وجه اول بر مذاق عام وخاص
آنکسی فهمد که در توحید ساه

بر شما نازل نمیدارند دوست
همچو قرآن خیری از خیرالوری
بر شما کان بس عزیز و بس نکوست
با خیرش همدل آید اندکی
هست بیشك صاحب فضل عظیم
از چه شد مخصوص فضل و رحمتش
کرده حق موقوف طاعتها زپیش
لازم و ملزوم شد چون طیب وگل
در ازل ابود بودی بود کرد
هست موقوف آن باخلاص خواص
کاختصاص آنرا دهد کو خویش خواست
خود شوی عین ارادهٔ ذوالمنن
فضل را بالاختصاص ارزانی است
هست مختص بر همه ذرات خویش
در نمود اندکی است از آفتاب
کی بظرف قطره هرگز جا گرفت
هست لایق گرچه دارد اختصاص
کشته مطلق فهمش از ادراك عام
فهم شاهی پیش عنقا هم علیل

کافران کاهل کتاب وآیند
همچنین آن مشرکان زشت فن
او پرستد از غلط مصنوع خود
هر کرا خواهد خدا بر وجه خاص
پس شکال آید در اینجا کز چه بود
دارد این معنی دو وجه بیشمار
بر نداری تا حجاب طاعتش
فضل افزونی بود اندر لغت
در جهان پیش از تقاضای طلب
تا بیفزائی تو بر اکمال خویش
چون ارادهٔ خود نهی وآسوده شوی
خواهد او آنرا که آن خاص ویست
وجه دیگر کان نبی باشد ادق
اختصاصی که شمس آن ذات داشت
لاجرم نوری کز خورشید یافت
جز که راه او بدریا وا شود
وجه ثانی خاص اهل وحدتست
چیست عقل پشه و فهم ذباب
اینچنین دان عقلها تا جبرئیل

کی شما را خیر خواه از نیند
که پرستند از تبه کاری وثن
حق پرستار از کجا گیرد بود
میدهد بر رحمت خود اختصاص
فضل او مخصوص در بذل وجود
زان دو وجهش را نگارم زاختصار
بستی مختص بفضل و رحمتش
وآن فزاید ز ازدیاد معرفت
کرد هستت وین اول فضل رب
او بیفزاید بر آن افضال بیش
واقف از سر ارادهٔ او شوی
غرق بحر عشق و اخلاص ویست
عین ذات شیء باشد فضل حق
هم بداده بر همه ذرات داشت
ذرهٔ زان کی توان بر ذره تافت
قطرگی بگذارد و دریا شود
فهم آن نی هر کسی را قسمت است
پیش عقل و فهم شاهین و عقاب

مٰا نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ اَوْنُنْسِهٰانَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْهٰا اَوْمِثْلِهٰا اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْئٍ قَدِیرٌ ١٠١

آنچه منسوخ کنیم از آیتی یا ترك کنیم آنرا بیاریم بهتر از آن یا مانند آنرا آیا نمیدانیکه خدا بر هرچیزی تواناست

آنچه شد منسوخ زآیت نیست کم
یا ندانی اینکه دانائیم ما
حکمها اول بدان سهو و حبط
خاص بر اشخاص یا بر ازمنه است
وانچه آن بر ازمنه مختص بود
وآن منافی نیست باچیزی که هست
وانچه آن عام است حکم لازم است
اینچنین است اختلاف اندر نطاق

یا که ترك آریم بهتر باز هم
بر هر آنچیزی توانائیم ما
جمله اندر لوح محفوظست ضبط
چونکه نازل بر رسول از مکمنه است
بر انقراض از منه زایل شود
ثابت اندر لوح محفوظ از الست
دهر تا باقی است با او دائم است
ما بقی را رو تعقل کن تمام

زان نکوتر یا که مثلش را عیان
نسخ آیت گر که داری نور جان
وآن بود یا خاص یا در حکم عام
آنچه بر اشخاص دارد اختصاص
همچو منسوخات قرآن عظیم
همچنان باشد که بوده اندرو
چون تکلم در بنی نوع بشر
پس اگر شد آیتی نسخ از کتاب

آوریم از بهر اصلاح و شان
هست بر تغییر اوقات و زمان
مختلف گردد بهر جا و مقام
هم باشخاص است باقی بالخواص
یا شریعتها و احکام قدیم
نیست لازم نفی آن از هیچ رو
واستوای قامت و فکر و نظر
فوقش آمد آیتی هم بر صواب

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلٰا نَصِیرٍ ١٠٢

آیا نمیدانید که خدا مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ونیست برای شما از غیر خدا هیچ دوستی ونه یاری کنندهٔ

هردو اندر لوح محفوظست ضبط
هر دو دارد بر صلاح خلق ربط
لیك در وقت معین از زمان
دون وقت دیگر از بهر امان

یا نداف بر توهست اعنی یقین
ای که شاهی جز تورا زیبنده نیست
پیش ازآن کآید بدرگاهت فقیر
صد هزاران بار بخشیدی و باز
کار ما عصیان وغفلت کاری است
ازمن مسکین کس ارشد عذرخواه
گر پذیرد عذر عصیان پیشهٔ

گوست شاه اندر سموات و زمین
غیر ملک ملکتی پاینده نیست
پیش از استحقاق او گوئی بگیر
بر غلط رفتیم از راه مجاز
کار تو غفاری و ستاریست
حق بود در بیم با او گواه
بست دور از عفو او اندیشه
چون بوئی ما را زهرلغزش پناه

هم جز آنکه بر شما مشتی فقیر
چون نماند هیچ ملکی برقرار
بر در جودت فقیری عذرخواه
بار دیگر با دو صد بار دگر
هردم ازما گر بپوشی صد عیوب
تا چه حای آنکه مارا الاعدم
ایهم ازمن برغلط بگذشت وسهو
زین غلط هم بار باشم عذرخواه

نه ولیّی فرض گردم نه نصیر
ملك ملك تست حکامد پایدار
باز آمد تا دهی بازش پناه
عفو کن چون نیست غفار دگر
از توزیند برتو کجروی خوب
کرد ایجاد از ره فضل و کرم
کیستم من تا توانم کرد عفو

حزب

اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسٰى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ

آیا میخواهید آنکه سؤال کنید پیغمبرمارا چنانکه سؤال کرده‌شدموسی از پیش و آنکه بدل نگیردکفررا بایمان پس‌تحقیق که‌گمگشته

سَوٰاءَ السَّبِيلِ ١٠٢ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ اِيمٰانِكُمْ كُفّٰاراً حَسَداً مِنْ

درمیان راه دوست‌داشته‌بسیاری‌ازاهل کتاب کاش برمیگردانیدندشمارا بعد از ایمان‌شما کافران ازروی‌حسد از

عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّٰي يَأْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي

نزد خودشان بعدازآن ظاهرشد مرایشانراحق پس‌عفوکنیدودر گذرید تا آنکه‌بیاورد خدا فرمانش‌راهرآینه خدا بر

كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ١٠٤

هر چیز تواناست

میکند آیا اراده که سؤال
همچنانکه قوم موسی از محال
از پیمبر خواست شخصی بیهر
تا بر او زین آیت ایمان آورد
وآنکه گیرد کفر برایمان بدل
که بگردانندمان از راه دین
بعدازآن که حق برایشان‌شدپدید
تا که آرد حقتعالی امر خویش
این تعلل هست بهر مصلحت
ذکر قدرت بهرحق دراین مقام
ثانی آن باشد که با کفار جنگ
اندر این آیت بر ارباب عقول
چونکه‌خارج گشت‌گفتندش که‌چیست
پس بگفتندش کزو نزد تو چیست

یك درختی تو دهد هر گونه بر
در ره تصدیق او جان آورد
مانده در ره بیدلیل وبس اضل
بعد ایمان سوی کفر از حقدوکین
احمد آمد با کتابی بس مفید
وقت قهرو کارزار آید پیش
نی که نبود با رسول این‌مقدرت
بر سه معنی باشد از دال کلام
هست مشکل قادراست وبیدرنگ
هست برجا ذکری ازشأن نزول
نزدت‌احبار از محمد صم اوبی است
گفت غیر الدشمنی باموت نیست
پس خبر داد از ضمیران یهود

یا کند از خارهٔ هر سو روان
آمداین آیت‌که این نوع ازسؤال
دوست میدارند آیا زارتیاب
میکند این مردگان ذی حسد
پس عفو و صفح بگذاریدشان
تا بنداری که از عجز است این
بد قرات مسلمین را با یهود
اول آن باشد که بر اسلامشان
سیم آن باشد که دریوم الحساب
آمد آن‌حیی ابن اخطب ازیهود
گفت نی او اوست ز پیغمبران
وین‌دلیل ازنقض عهد وحرب شد
اندر این آیت رسول با شهود

از رسول خود نمائید از جدال
مینمودند از نبی خود سؤال
چشمهٔ شیر و عسل بهر نشان
هست ز اسرائیلیان یعنی محال
اکثری کاهل بیانند و کتاب
این گمان از ضعفهای بر حسد
وقت نبود که بجنگ آریدشان
حق بهر چیزیست قادر بالیقین
این مدارا نبو امر ازحزم بود
هست قدرت کآورد زاکرامشان
قادر اندر انتقام است و عذاب
بر پیمبر کرد د انکاری ورود
هست یعنی آدمی چون دیگران
حکم اخراجش بقتل وضرب شد

دربیان صلوةو زکوة

وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَمٰا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

وبرپابدارید نمازرا وبدهید زکوةرا وآنچه‌پیش‌فرستاده‌اید برای‌خودمان ازنیکی بیابید آنرا نزدخدا بدرستیکه‌خدا

بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٠٥

بآنچه میکنید بینا است

خود بپا دارید هر وقتی صلوة
آنچه بفرستید پیش ازبهرخویش
حق بود بینا بکردار شما
در نماز آن اجتماع مسلمین
لاجرم شد بر تجاوز حکم حق
بر صلوة و بر زکوة آرید رو
روح گردد نغمه و نفس شریر

پس به آر نکو بود کار شما
خصمرا مالد بخاك آنف و جبین
عفو وصفح اینجااست بهرطعن ودق
تا بخاك آرید رخسار عدو
می بمیرد در غم و رنج و زحیر

اندرین موقع نماز و بذل مال
وان زکوة اضعار را سازد زیاد
واگذارید آن خسانرا در محل
این شما را زاید و افزون کند
نفس چون میرد تو بر حق زندهٔ

هم دهید اشخاص مسکینرا زکوة
از نکوئی نزد حق یابید بیش
نصرت اندر دین کند بی احتمال
از حسد دشمن بیابد حال شاد
خود کنید ایسان تجاوز در عمل
دشمنارا دل زحسرت خون کند
بر نکوئیهای خود زینندهٔ

وَ قٰالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلاّٰ مَنْ كٰانَ هُوداً اَوْ نَصٰارٰي تِلْكَ اَمٰانِيُّهُمْ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

وگفتند هرگز داخل نمیشود بهشت را مگر هر کس باشد یهود یا ترسا اینست آرزوهاشان بگو بیاورید حجت خود را اگر باشید

صٰادِقينَ ١٠٦ بَلٰي مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلاٰ خَوْفٌ

راستگویان آری آنکه خالص کرد وجهش را از برای خدا واو نیکوکار است پس از برای اوست مزد او نزد پروردگارش و نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ ١٠٧

بر ایشان و نه ایشان غمگین میشوند

در جنان گفتند داخل غیر هود / کس نگردد یا نصاری هر که بود
این اباطیل است و کذب و آرزو / نیست جز بهر این یا بهر او
گو بر ایشان گر بدعوی صادقید / چیست برهان که تحت لا یقید
پس ورا اجریست از پروردگار / که ز خوف و حزن دور است آشکار
تا بیارد دهان از ریگ و خاک / دانه‌ها را میکشی ناچار پاک
بر جهاد آید چو نوبت بی‌خلاف / تن برهنه میرود سوی مصاف
هر عمل را این چنین لله کند / فکرت از پاداش او کوته کند
کشته گشتن پیش او کمتر شی است / خوف و حزنش پس ز موسودان کی است
کی بدل آرد که جنت بهر ما است / یا که جنت هست جائی و آن کجاست
تا چه باشد حکم محبوب ای عزیز / جان بکف دارد که گویندش بریز
ای خوشا گر گفته باشد یارشان / سر ببرند و بر کشند از دارشان
هل جنان را بر نصاری و یهود / که ز صد دوزخ مرا آتش فزود
آتش رخسار یار دلفروز / شعله ور گشتم بجان پرده سوز
هر چه خواهد گو بما دلبر کند / گر بسوزد ور سر افسر کند
هر دمی بنمایدم روی دگر / در غمش آموزدم خوی دگر
هر چه نالم از پیش گوید بباز / هر چه نازم جان بر او گوید بباز
بندم بر کن یهود افسانه گو / شرح عنقا هل ز مرغ خانه گو
یعنی آن گویند بهر جنت رواست / وین بود راجع کنند کز بهر ماست
گو بیارید از شما را حجتی است / راست میگوئید و قول از قوی است
آری آن نیکو کرده خالص وجه خویش / بهر حق او محسن است و پاک کیش
وجه خالص همت مردانه راست / پاک کردن از مفاسد دانه راست
فعل خود عارف چنین خالص کند / تا نماند اعمال خود ناقص کند
نیست چشمش جز بنام دادگر / غافل و مغلوب نارد در نظر
وندر او باشد اگر نقصان و ریب / سعی دارد تا کند پاکش ز عیب
اینچنین کس کی بیاد جنت است / بنده خاص بندگی و خدمت است
عاشق است او جمله هوشش پیش اوست / کی آورد از بهر او پیغام دوست
او نخواهد غیر از این چیز دگر / بلکه هیچش نیست بس سر دگر
رفته رفته رفت دل شوری رسید / من چنین بر زخم ناسوری رسید
جنت و دوزخ نمان بر عقل خام / من ندانم آتش از برد و سلام
تا رهم از دوزخ و جنت در او / نه عذاب شناسم از رحمت در او
من نه از سر واقفم بر امرش / محو و مستم بر جمال انورش
عشق آمد وقت میدان داریست / پیش رویش نوبت جانبازیست
نگذرم چون از مکان و لامکان / آرده در گام اول همچنان
باز چون نوبت رسد محو ذات / سوی آن قافی که دانی راجع است

وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصٰارٰى عَلٰى شَيْءٍ وَ قٰالَتِ النَّصٰارٰي لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلٰي شَيْءٍ وَ هُمْ

وگفتند یهودان نیستند ترسایان بر چیزی وگفتند ترسایان نیستند یهودان بر چیزی وایشان

يَتْلُونَ الْكِتٰابَ كَذٰلِكَ قٰالَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمٰا

تلاوت میکنند کتاب را همچنین گفتند آنانکه نمیدانند مانند گفتار ایشان پس خدا حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه

كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٠٨

بودند که در آن اختلاف میکردند

کز یهودان بر نصاری دق زنند / نیستشان چیزی دم از ناحق زنند
هر دو را هم بر کتابست انتساب / وین بود ظاهر ز یتلون الکتاب
پس خدا ما بینشان باشد حکم / در قیامت ز اختلاف بیش و کم
اختلاف مشرکین و اهل کتاب / کز ظهور وحدتند اندر حجاب
هم نصاری بر یهود آرند ردّ / کز خدا دورند و گمراه از رمد
همچنین گفتند آن بیدانشان / مثل ایشان گفتهای بی نشان
در قیام مهدی کامل شئون / رفع گردد اختلاف این قرون
رفع از هر فرقه گردد مو بمو / چون نماید وحدت ذاتیه رو

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسٰاجِدَ اللّٰهِ اَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعٰي فِي خَرٰابِهٰا اُولٰئِكَ مٰا كٰانَ لَهُمْ

وکیست ستمکارتر از آنکه منع کرد مسجدهای خدا را که مذکور شود در آن نامش وکوشید در ویرانی آن آنگروه نیست از برای ایشان

أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ

اینکه داخل شوند درآن مگر بیم دارندگان مرایشان راست دردنیا خواری وایشانراست درآخرت عذاب بزرگ ومرخدایراست مشرق

وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ١١٠ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ

و مغرب پس هرجا کرو آورید پس آنجاست ذات خدا بدرستیکه خدا وسعت دهنده داناست وگفتند فرا گرفته خدا فرزندیرا منزه است بلکه

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ١١١ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا

مراوراست هرچه در آسمانها ودرزمین است همه مراورافرمانبردارند پدیدآرنده آسمانها وزمین است و چون اراده کند امریرا

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ١١٦

پس جز این نیست که میگوید مرآنرا باش پس میباشد

کیست ظالمتر ازان کز گمرهی
هیچ ناکوشیده بر ترتیب آن
بهر ایشانست خزی دنیوی
سجدهٔ حق را مواضع شد قلوب
زاقتضای اسم اعظم کوست خاص
ظالم آن کو سعی در تکدیر قلب
وآنچه گردد کار دل زان هرج ومرج
قلب گردد تیره وجان بی فتوح
وهم از این سجده‌گاه آگاه نیست
مشرقش شد عالم نور و ظهور
مغربش کون خفاء و ظلمت است
از تولوا اینما آن آگه است
حد او نبود ظهور و نه بطون
وجههٔ قلب موحد با حق است
هر جهت هم گرچه آثار ویست
آنکه در آثار بیند وجه ذات
مشرق او هست هستیها همه
پردهٔ او غیر نورش هیچ نیست
پردهٔ خورشید باشد نور او
شانه در باده است لیکن می‌پرست
بر دماغم باز آمد بوی وی
دل بجوش آمد چه باشد جوش خم
آید از هر ذرهٔ آواز او
شمهای مطرب شیرین نفس
یا که تن شد جان وجان جانان همه
حرف هم نبود زغیری از ویست
من شنیدم در حکایت خانهٔ
زان حکایات ار دلی آگه بود
هم علیم است اعنی اندر ذات خود
نیست چیزی غیر او لیك ار یکی
حق گرفته گفته اند ایشان ولد
جمله او را بنده و فرمان برند
تا چه جائیکه مجالش با کسی

از مساجد کرد منع و در ابلهی
مینماید سعی در تخریب آن
هم عذاب درد ناك اخروی
ز اختصاص نام علام الغیوب
داردآن بر قلب عارف اختصاص
مینماید غافل از تأثیر قلب
دخل فکر اندك شود بسیار خرج
نفس مستولی شود برعقل وروح
اندر آن جز خائفین را راه نیست
وان بود حب مجازی درحضور
وان یقین جنب یهود از حکمت است
که بهر سو روکند وجه الله است
مطلق است از کیف وکم وچند وچون
کز جهتها ذات پاکش مطلق است
پرتوی از نور رخسار ویست
رفته بیرون از حدود و از جهات
مغربش هم صورت اشیاء همه
بر موحد جز ظهورش هیچ نیست
پرده کو بر طلعت مشهور او
تا ننوشد باده کی گردید مست
نی دمی شد روی جانم سوی وی
جوش خم درجوش دل گردید گم
ذره چبود کو جز او دمساز او
جمله از انی انا الله است و بس
یا بود حرف این تن واین جان همه
خود نوا وخود نوائی خودنی است
یکشب از گیسوی او افسانهٔ
شمهٔ فثم وجه الله بود
مطلق است از کل معلومات خود
گیری از معلوم چیزی مشرکی
زین منزه باشد آن ذات الاحد
پیش فرمانش مطیع ومضطرند
باشد و گیرد ولد یا مونسی

تا در آنها ذکر نام حق شود
بهر ایشان نیست تا داخل شوند
آن مساجد قلب های ذاکر است
جز بقلب ساجد اندر واردات
شرح آن سازم بیان در موقعش
از تعصبهای خام بارده
خرج افزون مرد را مفلس کند
مسجد مخروبه را از نو بساز
گر تورا دل بر توجه راغب است
قبلهٔ ایشان که سوی خالق است
قبلهٔ ایشان بتحقیق و نشان
قبله اش نی ظاهر و نی باطن است
چون توجه قطع گردد از جهات
تا بینداری که هر سو رو کنی
لیك تا نگذشتهٔ ز آثار تو
ثم وجه الله یعنی وجه ذات
این هیاکل پردهٔ آن طلعت است
گفت حیدر بر کمیل با کمال
رو فنا جو روی دل کن سوی او
پس فنا شو تا در او باقی شوی
می چه باشد که بمن مستی دهد
گوش جان پرشد زبانگ وحدتش
موسی و طور وتجلی یك شدند
این مسم یابی من او اسرمن است
حرف را بگذار باقی جمله اوست
بشنو از نی بند بند آوای او
همچنین دنبال آن افسانه ام
اوست واسع یعنی از هر سو که رو
عین علم وعین معلوم است لیك
یعنی ار چیزی زموجودات او
بلکه هست اورا هرآنچه بالیقین
حق منزه باشد از آنکه جز او
از وجودش جمله موجودات او

باعث آرایش و رونق شود
جز بجوفی کاندران شاغل شوند
واندر آنها اسم اعظم حاضر است
کی تجلی کرد ذات ذو صفات
اینقدر کافی است چون نبود موضعش
ور سینهای زشت وارده
وای تبدیلی که زر را مس کند
تا که گردد موضع ذکر و نماز
مر خدا را مشرقست ومغربست
بالحقیقه باطن آن مشرق است
ظاهر آن باشد ارادی عیان
بلکه ذات بیحدود از ممکن است
مینماید از جهات وجه ذات
از جهت نگذشته رو با او کنی
وجه او بینی کجا ز انوار تو
که تجلی کرده بر کل صفات
در پس آن آفتاب وحدتست
الحقیقه کشف سبحات الجلال
که نبیند غیر او کس روی او
مست ومخمور از رخ ساقی شوی
مست اویم که می هستی دهد
جزو جزوم گشت محو طلعتش
بر ظهور وحدتش مندك شدند
نی غلط من باتم او بی تن است
ساغر ومی مست وساقی جمله اوست
بی ز سمع خود حکایتهای او
خود حکایت خود حکایت خانه ام
بردی آری نیست چیزی غیر او
علم الله نیست با شیئی شریك
با وی آری مشرکی بر ذات او
باشد اندر آسمانها و زمین
هستیئی باشد بتحقیق ای عمو
گشته موجود از ظهور ذات او

دربیان قبلهٔ حقیقی وذکر حدیث کمیل بن زیاد

در تحقیق وجود مطلق

قائلون جمله بپیش وجه ذات
بی‌وجودش کی وجودی ممکن است
چون ارادهٔ او بامری میرود
کرده حق دروی تجلی اسم نور
بالتحقق هست مع ما کل شیء
بل بود مع زان رهی کز ذات خود
چون نباشد قید اطلاقش بذات
باعتبارات معین پس وجود
ای برون ز اندیشه و افهام ما
چون اراده ساختی عرفان خود
چون عقول خلق باشد مختلف
وان یکی راعقل و نقل افسانه است
هر که بینم کاندرین دیوانه دل
آتش عشق اوفتد در هر مقام
مست اوراصوت آید درخروش

قائلون یعنی که معدوم الذوات
یا بباطن یا بظاهر بین است
گوید آنرا شو بآنی میشود
هم بنور او کرد درخارج ظهور
زد عارف بالمقارن لیک نی
فیض هستی داده بر ذرات خود
شد مقید اندر افعال و صفات
خلق باشد یعنی آمد در شهود
وز خیال و عقل و وهم خام ما
عقل را آموختی برهان خود
بر تو هر کس شد زراهی معترف
دیده روئی ور نمت دیوانه است
آتشی از عشق باشد مشتعل
غیر سوزد یار ماند و السلم
تا گهی ناطق شود گاهی خموش
خواست ذاتش ملکه چیز را بحول

در مقام انقیادند و سجود
بر سموات و زمین است او بدیع
آیتی ارض و سما ز آیات اوست
گشت ظاهر از وجود ممکنات
هم بود در ذات غیر از کل شیء
بل بود غیراز رهی کاندر وجود
چون نباشد شرط تقییدش بود
باعتبار لا بشی هست حق
کی کسی از سرذاتش واقف است
تا شناسدت ببرهان و دلیل
آن یکی داند ترا از راه عقل
من ندانم آن چه راهی وان چه روست
هر زمان گردد سوئی شعله ور
باز بشنو ازاراده‌اش کآنچه گفت
ملکه چون ذاتش اراده چو شود
خواست آمد هم بفعل وهم بقول

بالحقیقه یعنی از وجه وجود
که بامرش گشته موجود آن جمیع
در هویدائی ظلال ذات اوست
ممکنات اعنی تعینهای ذات
بالتزایل بالتفارق لیک نی
مطلق آمد ذاتش انهر گون قیود
گشت مطلق بی زهرقیدی وجود
هم منزه نزد عقل از ما خلق
ازتواست اردل برمری عارفست
عقل وبرهان بود ورنه قال وقیل
وان یك ازتقلید محض وحیث نقل
داند آن کو عالم آرا حسن اوست
سوزد از من هرچه آرد درنظر
آن بکوینت شود در حال جفت
آن اراده عین گفت او شود

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللهُ اَوْتَأْتِينَا آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

وگفتند آنانکه نمیدانند چرا سخن نمیکند باما خدا یا نیاورد ما را حجتی همچنین گفتند آنانکه پیش از ایشان مثل گفتار ایشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۱۱۲

شباهت داشته هم دلهاشان بتحقیق بیان کردیم آیتهارا برای گروهیکه یقین کنند

گوید آنکس که نداش نیست جهت
علم گر میداشت بر توحید او
آمدند اندر ظهور اشیا همه
گر ز توحیدت خبر بودای دبنگ
بد تودی هر چه بودت رابطه
این بدان ماند که می بردت زهوش
گوید اوباچون توخامی کج ومست
گر چه باید آیتی ما را متین
جمله یعنی در هوای نفس دون

حق چرا با ما نیاید نگفت
کی چنین میگفت از تردید او
قطرهٔ تو جست زان دریا همه
میشنیدی حرف او ارخوب وسنگ
پس سخن خواهی ز حق بیواسطه
بر سی آنکه نشه را از میفروش
می چگویم نشأهٔ می در تو است
این چنین گفتند قومی پیش ازین
شبه هم باشند اندر آزمون
ما بیان کردیم آیت های دین

نیست چون ازعلم توحیدش نشان
حق اراده کرد عالم هست شد
پیش موجی لاشی و دلخون شوی
پس چه گفتند انبیاء آن کرام
مست بودی یا نبودت هیچ گوش
کان نشاط باده اندر وی کجا است
چشم پوشیدی ز نور وحدتش
در عناد و شرك باشد سر بسر
نفس سرکش دارد اندرجرم وکل
بهر آن قومی که دارند آن یقین

بر کلماتش حق جو او داردبیان
عرش وفرش از نسیم جامش مست شد
پیش دریا آ مرین تا چون شوی
که نکردی فهم وشنیدی کلام
کاین همه گفتار ناوردت بهوش
جای آن نشا اگرگوئی بوراست
باد خواهی از رسولان آیتش
قلبهاشان بر شبیه یکدگر
از هواها نفی و انکار رسل

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۱۱۴ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ

بدرستیکه مافرستادیم ترا بحق مژده دهنده و بیم دهنده و پرسیده نشود از یاران دوزخ وهرگز خوشنود نشوند از تو یهود

وَلَا النَّصَارٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدٰى وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي

ونه ترسا تا آنکه پیروی کنی کیش ایشانرا بگو بدرستیکه هدایت خدا آن هدایتست واگر پیروی کردی خواهشهای ایشانرا بعد از آنکه

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَالَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۱۱۵

آمد ترا از دانش باشد مر ترا از خدا هیچ دوستی ونه یاری کننی

ما فرستادیم بالحق ای رسول
هیچ اگر نایند در دین سلیم
از توکی خشنود گردند ای ودود

هم بشیر و هم نذیرت در نزول
خود توکی پرسنده کردی ازجحیم
از رهی هرگز نصاری و یهود

بر جنان باشی مطیعان را بشیر
کس نپرسد از توهیچ ای مستطاب
تا که گردی پیرو آئینشان

بیم بدهی عاصیانرا از سعیر
کزچه زین دونان نشد رفع حجاب
در عیان هم ملت و هم دینشان

گو هدایت آن بود کز حق بود   یعنی از توحید او مشتق بود
گر تو گردی پیرو اهوائشان   بعد ازآن کامد زعلمت نور جان
نیست از حق ولی و ناصری   پس مکن قصد ازرضای قاصری
مصطفی جستی رضای کافران   تا مگر آید در دین سران
آمد این آیت که ایشان در نیت   از توکی راضی شوند ازترضیت
چون رضای حق در احکام وعمل   نی رضای خود پسندان دغل
که هوای نفسشان گردیده دین   غیر دین باطلشان دینی مبین
ناصرت حق بس بود ایهاالسند   بستنشان دل گریکی ورصدکنند
صد هزاران پرکاه اندر نهاد   خود توگو چبود پیش تندباد
باد هم دانی که درفرمان کیست   پیش حکمش باد با که مستویست

اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١٦

آنکسانکه دادیمشان کتابرا میخوانندآنرا حق خواندنش آنگروه میگروند بآن وهرکس کافرشدبآن پس آنگروه ایشانند زیانکاران

آن کسان که دادم ایشان را کتاب   زان بخوانند آنچه حق است وصواب
چیست آن حق تلاوت التفات   از کلام الله بافعال و صفات
بگروند آنان باو کاهل الهد   از حقایق ور معانی آگهند
وانکه کافرشد زیان آورده است   عقل وجانش تیره ودرپرده است

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ١١٧ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای پسران یعقوب یادآرید نعمتمرا که انعام کرده برشما واینکه من افزونی دادم شمارا بر جهانیان وبپرهیزید روزیرا

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ١١٨

که جزا داده نمیشود نفسی از نفسی چیزی وپذیرفته نشود از آن عطائی وسود نبخشد آنرا شفاعتی ونه ایشان یاری کرده میشوند

ذکر اسرائیلیان و افضال حق   که بر ایشان شد گذشت اندر ورق
نیست بر تکرار حاجت شرح آن   هست تکرارش بتاکید بیان
گرچه ازتکرارش آید در نظیر   معنی دیگر مرا اندر نظر
لیک چون زارباب تفسیر و بیان   کس نکرده در لقائی ذکر آن
هم نگویم من که یك بهره درای   گوید این تفسیر میباشد برای
زین ستوران حسن پر حسد   خورده ام در هرمقامی من لگد
تا توانند در انکار من   سعی کردند از غلط اعتبار من
پیش هرکس بر طریقی نا پسند   نفی من کردند دشمن روی چند
نیست چیزی زنده الاسرار او   یا که عرفان الحق ازگفتار او
ور نکرد این حرف باورعاقلی   که نماند شمس پنهان در گلی
کی توان قول صفی را زد بست   که خورشید فلك روشن تراست
میکند انکار کانها رضعی است   هیچ اوراعلم وذوق اینگونه نیست
زین شد چیزی کم از دریای من   نی فزود از کرم مولای من
هرچه افزودند بر انکار خویش   حق بمن افزون نمود اسرارخویش
نیست چونی مدبرانجان ازحسد   بوالحکم شدگم و نادان ازحسد
هرچه ماه افزون ضیاء و ضو کند   آنکه دانی بیشتر عوعو کند
ماه کی پوشد ز عوعو روی خویش   بوالحکم راگو بمان درخوی خویش
مصطفی را داده حق این کر و فر   تو چگونی ای جهول خیره سر
گوئی اوامی است پس این قول نیست   گر دغا آید بو انکارت زچیست
ور نبود بد تو چو اویك آیه گو   ز آفتابی بی خبر از سایه گو
مشرق ومغرب ز نورحق پراست   چه زیان خفاش ازرو دلخوراست
تو که نی نور فاشی کردهٔ   خود زبی چشمی خفاشی کردهٔ
منکر فضل خدا و داد او   آن شود که غافلست از یاد او
آل اسرائیل گر آرید یاد   هست احمد فضل دیگر بر عباد
یاد این نعمت کشید ازمرد مید   ورکشید انکار این سررا دمید
بر احمد مرسل فرود اکرام را   بود تکرار از پی الزام را
نکتهٔ دیگر که فهمش حس ماست   گویمت در ضمن تفسیراو بجاست
خواهد آمد موقع تحقیق آن   ورنه رو بحر الحقایق راخوان
اندر آنجا ذکر آنرا کرده ام   آن معانی در بیان آورده ام
اندر اینجا هست کافی این مثل   گر غلامی دزد گردد یا دغل
هرزمان کز وی خطائی سر زند   خواجه الزامش بفضل خود کند
که تورا دادم برازین مال وجاه   تا که داری حق احسانم نگاه
صد خطا کردی و بخشوده ترا   بر نوا و نعمت افزودم ترا
بار افزودی تو بر طغیان خود   هیچ باری در نظر پیمان خود
خاصه اکنون که فرستادم پیام   بر رعیت بهر نظم و انتظام
تو زروی گوئیکه این باشد دروغ   نیست درگفتار وکردارش فروغ
از حقوق من نیاوردی بیاد   زین سپس مانی ز فضلم نامراد
این خطا ازهرخطا افزونتراست   آن خطاها جمله دُم بوداین سراست
پس بپرهیز ازچنان روزای دنگ   که بکوبم جمله اعضایت بسنگ
تا فروزم بهر جانت آتشی   کاین چنین باشد سزای سرکشی
کس نگیرم جای تو در انتقام   نیست مقبولم عطائی نا تمام
هم ترا نبود شفیع و ناصری   توبه کن یك تا ببخشم قادری
هم چنین میدان خطابات وجود   بر قوای طبع از روی شهود
از پی تعظیم عقل مستطاب   مابقی را رو بعقل کن بیاب

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

وهنگامیکه آزمود ابراهیمرا پروردگارش بسخنان پس تمام کردآنهارا گفت بدرستیکه من گردانندهام تورا برای مردم پیشوا گفت واز نسل من

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ١١٩

گفت نمیرسد عهدمن ستمکارانرا

وان زمان که آزموده شد خلیل ‌ ‌ یعنی ابراهیم از رب جلیل
بر کلامی چند پس کرد آن تمام ‌ ‌ گفت گردانم بخلقانت امام
گفت هست این بهر فرزندان من ‌ ‌ گفت فی ظالم ندارد این فطن
بعضی از ذریه ات ظالم شوند ‌ ‌ بر صفات و سنت تو نگروند
عهد من هرگز بظالم کی رسد ‌ ‌ کی نسیم فرودین بر دی رسد
این مایه سیر روحانیت است ‌ ‌ قلب و روح و سر خفی در وحدتست
جمله احوال و مقامات سلوک ‌ ‌ تا وصول آسان که شد خاص ملوک
گشت تعبیر این مراتب زاقتضا ‌ ‌ خود بتسلیم و توکل یا رضا
هست اتمام مراتب در فنا ‌ ‌ زان سپس گردد امام ذوالبقا
چون مراتب در فنا گردد تمام ‌ ‌ بر خلایق در بقا باشد امام
سوی خلق از حق دگر راجع شود ‌ ‌ در هدایت سعهٔ جامع شود
بین حق و خلق گردد واسطه ‌ ‌ زاو بحق یابند خلقان رابطه
ظلم آن باشد که افزون کرد و کاست ‌ ‌ از حقوق حق و خلق و بیش و راست
این خلافت را نشاید ظالم است ‌ ‌ جاهل الدانست گرچه عالم است
ظالم از عهد امامت عاریست ‌ ‌ عدل و عصمت شرط عهد باریست

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ اَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنَا اِلَى اِبْرَاهِيمَ

وهنگامیکه گردانیدیم خانه را بازگشتن گاهی برای مردمان و امن و بگیرید از مقام ابراهیم نمازگاه و عهد کردیم بسوی ابراهیم

وَ اِسْمٰعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ١٢٠

واسمعیل اینکه پاکیزه نمائید خانهٔ مرا برای طواف کنان و معتکفان و رکوع کنندگان و ساجدان

وینکه گردانیدیم جای بازگشت ‌ ‌ خانه را بر مردم از هر شهر و دشت
مأمن است آن پس بگیرید از نیاز ‌ ‌ جای ابراهیم از بهر نماز
ما بابراهیم و اسمعیل هین ‌ ‌ در طهارت عهد کردیم این چنین
پاک تا دارید و بس آن خانه را ‌ ‌ راه بندند اندران بیگانه را
بهر طوف طائفین و عاکفین ‌ ‌ راکعان و ساجدان زاهل یقین
قلب باشد کعبهٔ اهل مقام ‌ ‌ صورت آن خانه شد بیت الحرام
مرجع است و مأمن او از بهر ناس ‌ ‌ هم سلامت را سبب دور از هراس
چون در آن ساکن شوند اندر وصول ‌ ‌ ایمنند از شر نفس بوالفضول
و از فریب قوه های ضع پست ‌ ‌ وز فساد و کید وهم بد دست
جای ابراهیم اگر دانی مقام ‌ ‌ شد مقام روح و خلت برکرام
وان مصلی موطن ذکر اندر است ‌ ‌ بالحقیقه آن صلوة اکبر است
در مقام ذکر اکبر شرح آن ‌ ‌ با تو گویم گر بود توفیق و جان
عهد یزدان با خلیل و با ذبیح ‌ ‌ بود بر تطهیر قلب ای مستریح
تا ز ارجاس دواعی هوی ‌ ‌ ور صفات نفس و ادناس قوی
پاک دارند از برای طائفین ‌ ‌ یعنی اهل اشتیاق و سالکین
که بدور آن سرای پاک صاف ‌ ‌ دائما باشند در جول و طواف
عاکفین از عارفان کاملند ‌ ‌ کز توکل بر مقامش واصلند
هست این توحید افعال ای فقیر ‌ ‌ نیست قلب آنجا دگر تلوین پذیر
فارغست از نقش و تلوینات نفس ‌ ‌ و ز تعینها و تعینات نفس
وان رکوع از خاصعین است ای ثقات ‌ ‌ که بر ایشان شد تجلی صفات
میرسد اینجا بتحقیق از ولا ‌ ‌ اهل تسلیم از توکل بر رضا
وان سجود اهل فنا را شد پسند ‌ ‌ کز تجلی فانی اندر وحدتند

وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ

وهنگامیکه گفت ابراهیم پروردگارا بگردان این شهر را امن و روزی بده اهلش را از میوه ها هر که بگرود از ایشان بخدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١٢١

و روز بازپسین گفت و آنکه کافر شد پس برخوردار کنم او را اندک پس ملجا سازم او را بسوی عذاب آتش و بد بازگشتی است

گفت ابراهیم کای پروردگار ‌ ‌ این بلد را امن گردان از عثار
واهل آن را رزق ده از هر ثمر ‌ ‌ هر که زایشان آرد ایمان بیخطر
بر خدا و هم بروز واپسین ‌ ‌ یعنی الا عاصیان و مشرکین
گفت آری ور شود کافر یکی ‌ ‌ میدهم او را تمتع اندکی
پس نمایم مضطر او را بر سعیر ‌ ‌ بر عذاب نار و هم بئس المصیر
آن بلد را صدر دان کآمد حریم ‌ ‌ بهر قلب مؤتمن یعنی سلیم
از صفات نفس و استیلاء آن ‌ ‌ واعیان آن عدوی تیره جان
اهل او ایمن بوند از مکر جن ‌ ‌ از قوا های بدن بس مطمئن
رزق اهلش شد معارف در فتوح ‌ ‌ نور و حکمت کآن بود اثمار روح
وحدوا الله زایشان مؤمنین ‌ ‌ بر خدا و بر معاد و یوم دین
ساکنین صدر دارند احتجاب ‌ ‌ بیشتشان از حد تجاوز ز ادب
بهره یابند از تمتع بس قلیل ‌ ‌ در وعاء صدر محجوب و ذلیل
از معانی وز علوم نازله ‌ ‌ کآید از روح آن فیوض کامله
زان معانی زان حقایق زان حکم ‌ ‌ میبرند ایشان تمتع سخت کم
بر عذاب نار حرمان مضطرند ‌ ‌ گرچه از نقصان خود مستبصرند

وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ١٢٢

وآنهنگام که برداشت ابراهیم پایه ها از خانه و اسمعیل پروردگار ما بپذیر از ما بدرستیکه توئی شنوای دانا

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا

پروردگارما وگردان مارا گردن نهنده مرتورا واز ذریهٔما گروهی گردن نهندگان مرتورا وبنما مارا مناسك مارا وبپذیر برما

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۱۲۳

بدرستیکه توئی توبه‌پذیر ومهربان

دربیان کعبه و حقیقت آن

کرد ابراهیم وقتی که بلند
کعبه را میدان که نازل زآسمان
بر ملایك آمد از اجلال او
بار نازل شد در ایام خلیل
حجر اسود بود یا قوی مبین
پس خلیلش کرد وضع اندرمکان
اینکه نازل شد بعهد آدم آن
وان دو باب شرقی و غربی بیاد
رفتن ار هدش بکعبه از کمال
هست استقبال املاك از هدی
پیش ازان کآثار قلب اندرحبین
با توجه خود بسیراست و سلوك
هست استقبال افواج ملك
شد هوا غالب معانی گشت سلب
کعبه را بگرفت گرچه آب هیچ
بیت معمور ار حوادث دور بود
خانه آنجا بود تا وقت خلیل
گشت هادی آن خلیل نیك پی
حاصلا از تو خلیل پاك بخت
یافت زآنهم رفعت از تأیید ذات
وان حجر کز لمس حایض تیره شد
داد ابراهیم رفعت ز انقیاد
گفت یارب کن قبول ازما زجود
بر قبول حق بود توفیق و حدس
بر احادیث خوش ما سمیع
بر من و ذریتم اکرام کن
ملت‌او را ازان احمد گرفت
هم نما مارا مناسك بالتمام

پایهای خانه را دور از گزند
شد بعهد آدم از بهر نشان
تا جهل فرسخ ماستقبال او
هم بلند ارکانش از نام خلیل
کز جنان آورد جبریل امین
در زمان او چوظاهر گشت آن
هست اشارت سوی قلب اندرنهان
شد ظهور علم مبدأ هم معاد
شد اشارت‌سوی تکوین واعدال
بر اشارت بر تعلق از قوی
ظاهر آید در زمان اربعین
سوی قلب ارض مظلم بی‌شکوك
در طریق از مرد رهرو یك‌یك
ازمیان رفت آنچه بود آثار قلب
لیك کس داخل نشد زان ما بهیچ
در فلك خود باقی و معمور بود
باز آمد در زمین ز امر خلیل
اهتدا کردند حق جویان ذوی
پایهای خانه را بر داشت سخت
در سلوك قلب بر توحید ذات
تیره یعنی دل ز مس حیره شد
بر قواعد را و اسمعیل راد
این سلوك وسعی مارا درصعود
که کند شورابها را آب عذب
مطلع بر سر و جهر ما جمیع
سرفراز این جمله را زاسلام کن
رشتهٔ‌توحید را از حد گرفت
هم پذیر از ما رجوع مستدام
بر تو جوئیم از خطور ره امان

گفت یارب کن قبول اینرا زما
داشت سوی‌مشرق ومغرب دودر
کرد طوف وگشت داخل ازفتوح
داد او یکباب بهر او قرار
از زمان نوح تا وقت خلیل
گشت از لمس‌زنی حایض سیاه
که ظهور آن زبود آدم است
معرفت بر عالم نور و ظلم
از جهان طبع و جسم مظلمه
کآن نمایه است و حیوانی نسله
تا در آن تکوین پذیرد بینش
وان قبول آن قوی از هر قبیل
در زمان نوح کز طوفان جهل
عالم از جهل بشر شد غرق آب
مرتفع بر آسمان چارم آن
زانکه قلب عالم‌است‌آن رانساب
یعنی اندر عهد ابراهیم راد
خواهد آمد جای آن کزاین مقام
باب واحد داد یعنی در فتوح
بد خلیل اول کسی کاندر سیر
وان هوا های طبیعت کز قرار
بود اسمعیل کودك آن زمان
وین جهاد نفس در تعمیر قلب
تو سمیعی بشنوی آواز نفس
هم بگردان سوی خود منقاد مان
تا ترا باشیم فرما بر همه
کو نحست ازراه توحید انحراف
توبهٔ مارا ز رحمت کن قبول
که توئی توبه پذیر ومهربان

که سمیعی و علیم ای ذوالوفا
کرد زارض هند بس‌حج بوالبشر
مرتفع پس گشت در طوفان نوح
کآن بود معروف بیت‌المستجار
آن ز مردم کرد پنهان جبرئیل
بك شنو تأویل هریك زاهل راه
ظاهر از حق تا وجود آدم است
هم دگر غیب وشهود ازکیف وکم
سوی قلب از هیچ داری ملهمه
در بدن ز آثارشان در وی سپاه
هم شود دروی محمر طینتش
در سلوك آداب و اخلاق جبل
شدجهان ویران زبس طغیان‌جهل
کعبهٔ دل یافت از خلق احتجاب
گشت از جهل و هوای مرده آن
گر خلل یابد شود عالم خراب
بر مقام قلب شد میل عباد
با تو گویم شرح و تفصیلی بنام
قلب را از جود ترقی تا بروح
شد بر او توحید ذاتی جلوه‌گر
میشود جاری از او بی اختیار
نام او عطف است از بهر نشان
وین ریاضت از پی تنویر قلب
هم علیمی بیك دانی راز نفس
وا بجود مگذار در استر دادمان
بر طریق احمد و حیدر همه
یکقدم ننهاد بر شرك و خلاف
تا رسیم از فرق بر جمع وصول

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ

پروردگارما وبرانگیز درایشان فرستاده ازایشان بخواند برایشان آیات تورا وتعلیم بکند ایشانرا کتاب وحکمترا وپاك سازد ایشانرا بدرستیکه

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۲٤ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

توتوئی غالب درست‌کردار وآن‌کیست برگردد از کیش ابراهیم مگر کسیکه خوارکرده باشد نفسش‌را وهرآینه بتحقیق برگزیدیم اورا در دنیا

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ۱۲۵ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۲۶ وَوَصَّى

وبدرستیکه او در آخرت هرآینه از شایستگان است هنگامیکه گفت مراورا پروردگارش گردن نه گفت فرمان بردارم مرپروردگار جهانها را ووصیت کرد

بِهَا اِبْرٰاهِيمُ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يٰا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّينَ فَلٰا تَمُوتُنَّ اِلّٰا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٢٧

بدان ابراهیم پسران خودرا ویعقوب ای پسران من بدرستیکه خدا برگزید ازبرای شما دین پس نمیرید البته مگر اینکه باشید شما مسلمانان

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قٰالَ لِبَنِيهِ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قٰالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ

آیابودید گواهان هنگامیکه حاضر شد یعقوب را مرگ هنگامیکه گفت مرپسرانش را کهمیپرستید ازبعدمن گفتندمیپرستیم خدای تورا

وَ اِلٰهَ آبٰائِكَ اِبْرٰاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ اِلٰهاً وٰاحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٢٨ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

وخدای پدران تو ابراهیم واسمعیل و اسحق خدائی یگانه ومامراورا منقادایم آنها گروهی اند کهگذشتند

لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مٰا كَسَبْتُمْ وَلٰا تُسْئَلُونَ عَمّٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٩ وَقٰالُوا كُونُوا هُوداً اَوْ نَصٰارٰى

مرآنهاراآنچه کسب کردند ومرایشماراست آنچه کسب کردید وپرسیده نشوید از آنچه بودند که میکردند وگفتند بوده باشید یهود یا ترسا

تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَمٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٣٠ قُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَمٰا اُنْزِلَ

تاهدایت یابید بگو بلکه کیش ابراهیم حق گرااست ونبود که باشد از مشرکان بگوئید گرویدیم بخدا وآنچه که ما فرو فرستاده

اِلَيْنٰا وَمٰا اُنْزِلَ اِلٰى اِبْرٰاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْبٰاطِ وَمٰا اُوتِيَ مُوسٰى وَ عِيسٰى

شدبسوی ماوآنچه فرستاده شد بسوی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وآنچه آمده شد موسی وعیسی

وَمٰا اُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لٰا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ١٣١ فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ

وآنچه داده شد پیغمبران را از پروردگارشان جدائی نیاندازیم میان یکی از ایشان ومامراوراگردن نهندگانیم پس اگر بگروید بمانند

مٰا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمٰا هُمْ فِي شِقٰاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ١٣٢

آنچه ایشان آوردند باو پس بتحقیق که هدایت یابید واگر رو بگردانید پس جز این نیست که ایشان درمخالفتند پس زود باشد که کفایت کند ازایشان را واوست شنوای دانا

کن تو ای پروردگار ازما قبول
ماکتاب وحکمت آن داعی زغیب
آن دعای مستجاب از رهنمی
کیست تا برگردد از کیش خلیل
محتجب از نور عقل او بالسبهم
برگزیده شد بدنیا هم بدین
هم نمودیم اختیارش بر ثبات
حق تعالی گفت شو منقاد هین
گفتن حق بر تجلی ذات بود
پس وصیت کرد بر ابنای خود
پس بماند تا رسید او بعد
مرموحد را بدین است و به ذات
که چه بعد از من پرستید ازمهد
آنکه ابراهیم واسمعیل زاد
امتی بودند آنها پاک زاد
اجتهادی نی کز و دل شد سیاه
اجتهادی نی که کیشش قولی است
هست ایشان را جزای اکتساب
بودشان کار از بصیرت ویقین
اینکه گفتند اهل انکار از خود

می برانگیزان درایشان یک رسول
آید و هم با کتاب سازد زعیب
شد موافق با اراده و مشیتش
جز سفیهی کوست خوار اندر سبیل
مانده باقی در مقام اصطفاء
هست هم در آخرت از صالحین
در فنای وحدت و توحید ذات
گفت منقادم برب العالمین
که نبودش روی بر ذات وجود
خاصه یعقوب آن سلوک ورای خود
جز که از خود مرده باشد آن زمن
دین اوحق ذات اوحق مات مات
از ره و آداب توحید آگهند
میپرستند و اسحق از و داد
درگذشتند از جهان آزاد و شاد
بلکه آن کآرد بدل عشق اله
بلکه آن کز حق بدل مسئولی است
تا شما را جست کسب اندرحساب
نی بسیل دیگران در راه دین
تا که باشید از نصاری و زیهود

تا بر ایشان خواند آیات صواب
چون بوئی غالب بهر کار از نخست
احمد آمد با کتاب و عترتی
کرده نفس خویش را خوار و زار
برگزیدیم آن بلند آوازه را
ملتش مانند نیکبی با امد
استقامت صالحین را در جزا
اسلم اعنی شو موحد در زمن
وان اجابت از مراتب رستن است
راه این توحید بر ایشان نمود
دین آبا را بجان بنده شوید
هم بیعقوبند حاضر در نهفت
جمله گفتند آن خدائیرا که نیز
آن خدای واحد بیچون و چند
منکر دندی بتقلید اعتماد
اجتهادی نی که هست از قال وقیل
آن شهان کردند کسب آن بدل
کس نپرسد از شما اندر محل
هیچکس را نیست اندر نیک وبد
این سخن نبود ز محجوبین عجب

هم بیاموزد مر ایشان را کتاب
هم حکمی راست کردار و درست
با حو حیدر بن عمی ذوالقربی
از ره رحمت فتاده برکنار
یعنی ابراهیم نیک اندازه را
هر که یابد از او نظم و رشد
میبود حال بقا بعد از فنا
هم فنای فی الله اندر ذات من
برحق از مادون حق پیوستن است
گفت حق بگزیدتان زین ره وجود
از چنین مردن بحق زنده شوید
وقت مردن گو بابنائش چه گفت
میپرستیدی تو و آباء از تمیز
ما باو فرمان بریم و مستمند
یا بنقل صرف دون اجتهاد
اجتهادی بل که موسش دلیل
شاد رفتند از جهان آب و گل
زانچه میکردند آنها در عمل
مر جزا بر اعتقاد غیر خود
تهتدو گویند ز علم و ادب

این برعم خویش پندارند خیر
شاملست آن بالیقین بر کل دین
یك شکال آید دراینجا ملت صفی
تو کنی اثبات شیئی بر ملا
قولوا آمنا و فرمان داده او
یعنی آن اثبات پاکیزه روان
خود نینداریم بین یك نفر
ما ورا عدیم و منقادو مطیع
ور بگردانند رو از افتراق

دین خود دانند برحق نی ز غیر
خواهدآمد شرح حالش بعدازین
با تو گوید تا نماند مختفی
نیست دان مقصود نفی ما ادا
بر خدا و آنچه بفرستاده او
در ره توحید شمع دود مان
ما خدائی زان جماعت ما پسر
حق گواه و مصطفی مارا شفیع
نیست شك کاندر خلافند وشقاق
آن خدائی کو سمیع است وعلیم

گوبرایشان بلکه هست اندرسق
او نبود از مشرکین یعنی نبود
شمس راگفت اومیراین دور نیست
بهر نفی این توهم بعد ازین
بر براهیم و ذبیح پاك دین
وانچه بر موسی وعیسی درطلب
جمله آنها بر صراط وحدتند
پس چنانکه بگروند ار بگروند
پس بزودی باك دارد در نمود
اهل حق را نداند از جحیم

ملت توحید ز ابراهیم و حق
محتجب یکدم ز توحید وجود
نیست کشف ازآنکه مهراو بریست
مینماید ذکر نام مرسلین
هم دگر اسحق و یعقوب ونبی
داده شدهم بر نبیون رامن رب
مشرك و محجوب بعضی زامند
بر هدایت رهروید و رهروند
از تو ایشارا خداوند ودود

صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ ۱۳۳

رنك خدا وکیست نیکوتر از خدا دررنك کردن وما مراورا پرستندگانیم

رنگ حق است این مذاهب وین ملل
به زشرع الله ودینش رنگ نیست
هست هر ذی اعتقادی باطنش
اهل هرملت صبغی درخور است
اهل حکمت منصبغ هم بر عقول
وان موحد منصبغ بر صبغ حق
هر شخصی را رنگی اندرکشرتست
رنگ گل بگذارورنگ باغ شو

رنگ را روکیست بهتر درعمل
غیررنگش هیچ درفرهنگ نیست
خود برنگ اعتقاد کامنش
صبغ او بر صبغ آن پیغمبر است
بر عقول خویش یعنی بالحصول
صبغة الله است صبغش در نسق
رنگ بیرنگی نشان وحدتست
محو رنگ آمیزی صباغ شو

صبغة الله یعنی اندر اهتدا
صبغة الله است اصل رنگ ما
صاحبان اعتقادات ای همام
واهل هر مذهب صبغ آن امام
واهل اهواء و بدع مصبوغ نز
نیست رنگی بهترازرنگ وجود
به موحد رومی وبه زنگی است
فقر خونی شو سیه رو از دوکون

گشت باید تابع دین خدا
هم باو ایمان ما وآهنگ ما
رنگ دارند از پی خود بنام
که من ایشاراست قاید درنظام
بر هواء و بر نفوس بی تمیز
اهل تعین رنگ اورا گیرزود
رنگ او ازرنگها بیرنگی است
رنگ فقر اینست بی تغییر لون

قُلْ اَتُحاجُّونَنا فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ وَلَنا اَعْمالُنا وَ لَكُمْ اَعْمالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ۱۳٤

بگوآیاخصومت میکنید مارادرخدا واوست پروردگارماوپروردگارشما و برای ماست کردارهای ماو برای شماست کردارشما و ما مر اورا مخلصانیم

اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْراهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْباطَ كانُوا هُوداً اَوْ نَصارٰى قُلْءَاَنْتُمْ

آیا میگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط بودند یهود یا ترسا بگوآیاشما

اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَمَااللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ ۱۳٥ تِلْكَ

داناترید یا خدا وکیست ستمکارتر ازآنکه بپوشد گواهی را کهدرنزداوست ازخداونیست خدا بیخبر ازآنچه میکنید آنها

اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳٦

گروهی اند که گذاشتند مرآنهاراست آنچه کسب کردند ومرشماراست آنچه کسب کردید وپرسیده نشوید ازآنچه بودند میکردند

اوست بر ما و شما جمله خدای
ما مر او را مخلصیم و خالصیم
هم دگر یعقوب و اسباطش تمام
کیست ظالمتر ازآنکو ازستم
یعنی آگاهید از حکم کتاب
وانگهی پوشید چشم ازکردگار

کو تخاصم میکند آیا رکیی
جمله مصنوعیم او را د اقتضای
چون شما لی در عملها ناقصیم
خارجست ازعقل و برهان این کلام
داشت نزد حق شهادت محکم
کورسولست احمد ازحق بالصواب
زانچه دانید از گواهی آشکار

در خدا و علم غیب و امر دین
هست مر اعمال ما از بهر ما
یا که میگوئید ابراهیم بود
گو شما دانید اینرا یا خدای
شاهدید و پردهٔ غفلت زنید
یعنی آگاهید کاحمد برراست
تلك امة قد خلت آمد بیان

هم عملهای شما بهر شما
یاخود اسمعیل واسحق اریهود
کوست دانا برهمه جهر وخفای
نیست حق غافل ازآنچه میکنید
بر نهان اس و جان پیغمبر است
نیست بر تکرار حاجت ذکر آن

سَيَقُولُ السُّفَهاۤءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّٰيهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

زودباشد بگویند بیخردان از مردمان چه چیز گردانید ایشارا ازقبله ایشان که بودند برآن بگو مرخدا راست مشرق و مغرب

الجزء الثاني

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۳۷

هدایت میکند هر که را میخواهد سوی راه راست

سالها مسجود روی اقدسش
ما مقدم بوده ایم اندر روی دین
روز دیگر جبرئیل اندر قیام
یا منافق پیشه کان از مسلمین
زود باشد در میانشان گفتگو
گر مراد از دین خود میبافتند
از خلاف عقل و هم از الهی

در عبادت سوی بیت المقدسش
هر مقدم فضل او باشد یقین
کرد رویش جانب بیت الحرام
بودشان این گفتگو از حقد و کین
که شما از قبله گرداندند رو
رو ز قبلهٔ خویش چون بر تافتند
نیستشان راه اسلام و توحید آگهی

هود گفتند ار نداریم امتیاز
سنگدل شد احمد کامل شهود
مشرکان گفتند آخر بر امتیاز
لاجرم این آیت از رب الاحد
این جنین گویند کاین اسلامیان
این سفیهان عقلشان بر ظاهر است
عقلشان را گر نبودی اعوجاج

چون گذاری تو بقبلهٔ ما نماز
از سجهای غم انگیز یهود
سوی دین اولش گردید باز
گشت نازل که گروهی بیخرد
منحرف گشتند از قبله عیان
در حقایق نارسا و قاصر است
تا نو از هرزه نکردند احتجاج

در حقیقت تحقیق قبله

چونکه دورند از رسوم معرفت
کو بود زاو مشرق و مغرب همه
آن طریق مستقیم وحدت است
دین حق واحد بود وین اختلاف
دین که از نفس و هوا شد باطل است
بود مکشوفش حقیقتهای دین
وسوسهٔ نفس ار رود باقی حق است
هست اذان کوتاه دست کذب خلق
حد خلقی لایق معبود نیست
وانکه میگفتند قبلهٔ ماست این
کعبه و هم بیت مقدس از حق است
بیت مقدس ور بود خاص یهود
مصطفی را سوی حق بد قلب عین
پس جهتها داشت کو بر قبلتین
خواست گوید کاین دو دین اصلش یکیست
بیت مقدس ز یهود است ای همام
گر بقبله رو نماید تا کسی

ملتزم سازند حق را بر جهت
خود برون از میمنه است و مشئمه
کش مساوی هر جهت با نسبت است
از هوای نفس خلق است و خلاف
ور بحق باشد بوحدت شامل است
کاصل ادیان نیست غیر از حق یقین
حق ز جمیع خلایق مطلق است
وانچه خلق را است از ما ما خلق
بر مقامی ذات او محدود نیست
بیخبر بودند از توحید و دین
آنکه گوید هست از ما احق است
قبله بود جای حکمت و جحود
کرد رو از مصلحت بر قبلتین
رو نمود اندر نماز از روی عین
وین دو قبله بر یهود و مشرکست
هم به بهر مشرکان بیت الحرام
قبله از وی رو بگرداند بسی
نکتها را تا تو گفتم مو بمو

عارف ار بودند بر توحید ذات
خود بود از وجه یهدی من یشا
سوی او باشد توجه بی جهت
دین حق بود در او مکر و فساد
مطلع بود آن رسول پاک دلق
جمله را توحید ساری شامل است
چشم او بر نور آن توحید بود
یعنی انکار و اکاذیب و جحود
لاجرم بر قبلتیش بد نماز
قبلهٔ آنها هوا بود و مجاز
کعبه گر مشرک بود سنگ و گل است
ور موحد رو کند آنجا خداست
تو چه دانی ای عنود ناوه گو
من جهاتش را یکی داند و لیک
بهر ما خاص است کاصلش بر دماست
هر دو قبلهٔ اهل توحید است و بس
ور بسنگی سجده آرد عارفی
تا ز توحیدش توانی برد بو

بودشان حق وافی از کل جهات
بر صراط مستقیمش رهنما
حد بود مفقود در وجه الاحد
و اختراعات نفوس جاهلند
کاصل هر دینی است حق بی شوب خلق
وسوسهٔ نفس است آنچه باطل است
که در ادیان برتر از تحدید بود
کان برای مشرکان بود و یهود
بر حقیقت داشت رو نی بر مجاز
حق ز باطل میکردند امتیاز
ور موحد رو کند نور دلست
قبلگاه انبیاء و اولیاست
گر چه رو بر قبلتین او کرد رو
وجهی از آن جمله گویم با تو نیک
قبلهٔ اهل جدل نفس و هواست
نی که قبله اهل انکار و هوس
قبله گردد نی که رو هر موقفی

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ

وهمچنین گردانیدیم شما را امتی میانه تا بوده باشید گواهان بر مردمان و میباشد پیغمبر بر شما گواه و

مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ

نگردانیدیم ما قبله را که بودی بر آن مگر آنکه بدانیم کسی را که پیروی میکند پیغمبر را از آنکه بر گردد بر پاشنه‌هایش و اگر چه

كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۱۳۹

بوده باشد هر آینه بزرگ مگر بر آنکسانیکه هدایت کرد خدا و نیست که باشد خدا تا ضایع کند ایمان شما را بدرستیکه خدا بمردمان مهربان و بخشنده است

همچنین گرداندم از هر رهگذر
نقطه باشد گر که دانی بیغلط
جامع اطراف جز توحید نیست
که ز توحید اند ادیان واقفند
چون بحق دین خود واقف شدند

من شما را امتی بس خوبتر
جای او در دایره اندر وسط
کاختلاف اندر وی و تردید نیست
صاحب جمعند و بر کل عارفند
بر همه ادیان بحق عارف شدند

تا شما باشید بر مردم گواه
سر وسطا پس نقطهٔ راجح است
اهل توحیدند شاهد بر نفوس
از امم باشند فرد و منتجب
قبله ات را ما نگرداندیم بلا

بر شما شاهد هم احمد از اله
کو همه اطراف خود را جامع است
شاهد ایشان هم آن شمس الشموس
نی چو امتها بظاهر محتجب
که بر آن بودت توجه در نماز

جزكه تا دانيم تابع بر رسول
همچنان علمي كه قبل از خلق بود
اين چنين علمي ز موجودات او
داند اين تفصيل را با اسما
خواجه خود داندغلامش بحرداست
تا نگويند گر سفيه و الله است
گفت نادانيم تابع بر رسول
بس كبيراست آن بمحجوبين وشاق
حق كجا ضايع كند ايمان كس

نك شنوگرهيچ داري قلب وعي
بردو قسم است احتجاب اي پاك دلق
كآن زكعبه سوي بيت المقدست
هست تحويل دوم بر كعبه باز
اين شهود جمع در تفصيل بود
اين نزول آمد مگر بعداز عروج
اين بسي بر واصلان آيد گران
بر كمانش سعي او باطل شده
افتراقي ديد بعد از اجتماع
فرقة ثاني ز اهل احتجاب
حكمت تحويل نشاسند باز
بد بر ايشان شاق بطلان عمل
او رؤفست از پي شرح صدور
فرقة ثانيه هم از رأفتش
فرقة ثاني هم از وي كامياب

كيست چون حكمي ز حق يابد نزول
در مقام عيني و جمع وجود
نيست كسرا هيچ غيرازذات او
آنچنانكه بود دانا ز ابتدا
در موارد يا سفيه و فاسد است
طل عون خواجه برمن كوته است
كيست يعني جيست اندازة عقول
كه گرفتارند بر كذب و نفاق
يا رسولش كاصل ايمانست و بس
تا باينجا گر كه مبداي كلام

يك بخلق از حق وهم بالحق زخلق
صورت معراج قلب اقدس است
عود سوي قلب نزد اهل راز
بار هم تفصيل در جمع وجود
صد مبارك زين ورود و دان خروج
كآيد اندر فرق از جمعي جنان
بعد شاهي خوار و مستأصل شده
گشت طيش دان مساعي بر ضياع
هست اشارا بظاهر انتساب
گرچه رو بر كعبه كرد اندر نماز
بهر نفي آن توهم وان زلل
هم پي رفع حجاب ازفضل و نور
مستفيدند از رسوم طاعتش
در عمل باشند در يوم الحساب

علم تفصيلي است اين كاندر امور
بود معلوم اندر آن اشيا تمام
علم تفصيلي بود بعد از وجود
پيش او باشد مساوي قبل و بعد
ليك او را در رجوع خدمتي
ور كسي را بشر بخشد نوا
از كسي كه باز گردد زارتداد
جز بران كورا هدايت كرد حق
اوست بر مردم رؤف هم رحيم
بود تفسيري بقدر فهم عام

بالحق از خلق آنكه دارد احتجاب
از مقام قلب و سر نزد شهود
حال تمكين واستقامت زا قتضا
نيست اينجا احتجاب از حق بخلق
بعد بعد از قرب نزد اهل دل
همچو محتاجي كه ره يابد بگنج
يا چو مشتاقي كه ماند وصل يار
اين بشارت واصلان را بس بجاست
بس مقيد در عمل بر صورتند
بر گمانشان فعل اول باطل است
گفت ضايع نيست اعمال قديم
بر بقا بعد از فنا شد در مقام
هم رحيم است او كه در قوس صعود
مينمايد از ره رحمت قبول

تابع معلوم باشد در ظهور
سابق از ايجادشان در وصف و نام
كآيد اين اشيا زغيب اندر شهود
تا كه دارد رنگ نحس و رنگ سعد
مينمايد امتحان هر بو تني
بايد او اندر خروش و ماجرا
زين تحول بر عقبها نامراد
نيست انكارش دامن ماسبق
رهنما هم بر صراط مستقيم

تا كنم تحقيق خاص از قبلتين
داد آن تحويل اول را صواب
جانب روح و خفي دارد صعود
نيست اندر دعوت خلق از خدا
هم بحق از خلق اي يا كنزمدلق
اين بود گر هيچ باشي منتقل
چون شود زان دور بهر اوست رنج
چون بهجر افتد شود بس بيقرار
كه نه ضايع اجر و ايمان شماست
زان تحول سخت از علتند
صحت اندر فعل ثاني حاصلست
زانكه لله است ودور از وهم وسم
رأفتش بر فرقة اولي تمام
قوم اولي را دهد سير وجود
سعيشان را در فروع و در اصول

قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمٰاۤءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰيهٰا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَ

بتحقيق مي‌بينيم گرديدن روت را در آسمان پس هر آينه رو نگردانيم تورا البته قبله كه خواهي آن را پس بگردان روي ت را جانب مسجد الحرام و

حَيْثُ مٰا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ اِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

هر جاكه بوده باشيد پس بگردانيد روهاتان را جانب آن و بدرستيكه آنانكه داده شدند كتاب را هر آينه ميدانند كه آن حق است از پروردگارشان

وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا يَعْمَلُونَ ١٤٠ وَ لَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ بِكُلِّ آيَةٍ مٰا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

و نيست خدا بيخبر از آنچه ميكنند اگر هر گاه بياوري بر آنان كه داده شدند كتاب را به هر آيتي پيروي نشوند قبله تورا

وَ مٰا اَنْتَ بِتٰابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ مٰا بَعْضُهُمْ بِتٰابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوٰاۤءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاۤءَكَ

و نيستي تو پيرو قبله ايشان را و نيست پاره‌اي ايشان كه تابع باشند قبله بعضي را و اگر پيروي كردي خواهشهاي ايشان را بعد از آنكه آمد تورا

مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذاً لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ١٤١ اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ الْكِتٰابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ اَبْنٰاۤءَهُمْ

از دانش بدرستيكه تو آنگاه هر آينه از ستمكاراني آنانكه داديم ايشان را كتاب ميشناسند آن را همچنانكه ميشناسند پسرانشان را

وَ اِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٤٢ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلٰا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ١٤٣

و بدرستيكه گروهي از ايشان هر آينه پنهان ميكنند حق را و ايشان ميدانند راستي از پروردگار تو است پس مباش البته از شك كنندگان

وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً اِنَّ اللّٰهَ

وبرای هریك حالی است كه او روآورندهٔ آنست پس پیشی گیرید خیراترا هرجاكه بوده باشید میآرد بشما خدا همه گیرا بدرستیكه خدا

عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ١٤٤ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِنَّهُ لَلْحَقُّ

بر هر چیز تواناست وازجائیكه بیرون رفتی پس بگردان رویترا جانب مسجدالحرام وبدرستیكه اوهرآینه حقست

مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ١٤٥ وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از پروردگار تو و نیست خدا بیخبر از آنچه میكنید وازجائیكه بیرون شدی پس بگردان رویترا جانب مسجدالحرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

وجائیكه باشید پس بگردانید روهاتانرا جانب آن تا اینكه نبوده باشد ای مردمان برشما حجتی مگر آنانكه ستم كردند از ایشان

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِاُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٤٦ كَمَا اَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً

پس مترسید از ایشان وبترسید مرا وتا تمام كنم نعمت خودرا برشما وباشد شما هدایت یابید همچنانكه فرستادیم در شما فرستاده

مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا

ازشما میخواند برشما آیتهای مارا وپاك میسازد شمارا وتعلیم میكند شمارا كتاب وحكمت وتعلیم میكند شمارا آنچه نبوده باشید

تَعْلَمُونَ ١٤٧ فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ١٤٨

كه بدانید پس یاد كنید مرا یاد كنم شمارا وشكر كنید مرا و ناسپاسی مكنید مرا

چونکه ما دیدیم رویت در سما
یعنی آن میل و مرادت در جهت
بلکه آنهم زد تو باشد عظیم
من مواجه میکنم روی تو را
هر کجا باشید گردانید بار
هست حق ونجاب پروردگار
در سماء روح و جمع وحدت
بود پس مشکل رجوعت سوی خلق
شرح صدرت داد تمکین دروقوع
هست درضمنها دلیل رجعتش
کوست مشروح و محرم ای ودود
گر دواعی هوا ایمن شوید
که بود توحید افعال و صفات
این بود روشن بنور شرع وعقل
گر بیاری کل آیتها یقین
هم نبوی تابع بقبلهٔ آن گروه
هم نه بعضی تابع بعضی دگر
گر تو گردی تابع اهوایشان
آنکسانکه دادم ایشارا کتاب
زد ایشان وصف آن شاه جلیل
حق ز رب تست بر وجه یقین
هرکسی را هست جای و جانبی
حق کند رویش بدان کش بودخو
کآن بود انسبق خیروحسن حال

گشته بهر انتظار وحی ما
با اراده وای ما مسعود جهت
زانکه بر اسرار توحیدی علم
سوی آن قبله که داری خود رضا
رو بسوی کعبه در وقت نماز
کو نباشد غافل از اعمال و کار
بود اسری و مجسار رتبت
دل بحق پرداختی از خوی خلق
زان شدی راضی بتحویل ورجوع
بی حجاب کثرتی از وحدتش
از صفات نفس و وسواس عنود
فارغ از وسواس اهریمن شوید
دال بر توحید احد از جهات
نی بپندار و قیاس اهل نقل
قبله ات را بسپرند از ناکسی
زانکه دردانی مبره زین وجود
از ره قبله شود و بی سیر
وان شئون طبعی و آرائشان
میشناسندش بتحقیق از خطاب
هست محسوس و مشاهد با دلیل
تا نباشی از گروه ممترین
که کند رو بی زمیع و حاجبی
ز اقتضای ذات و استعداد او
خود مقرب مر شما را برکمال

در خصوص قبله کآن با جبرئیل
به که تو ازمیل وضع وطبع خویش
یک سوی کعبه گردان روی خویش
روی گردان جانب بیت الحرام
آنکه اهل کتاب ازهر ورق
بود این تفسیر آیت ای حسن
یافتی از خلق بالحق احتجاب
اول حال بقا بعد از فنا
پس بگردانیدیم از وجه رضات
پس بگردان رو بشطر انور قبله
هم کنید اهل یقین ازروی قدر
داده ایم آنرا که ازعقلش کتاب
بالیقین توحید احمد ذاتی است
انکسان کاهل کتابند و کلام
زانکه محجوبند اندردین وکیش
از مقام و دیشان بالا تری
زانکه محجوبند کل زدین خود
از پی توحید جامع کآن تراست
آنچنان کابنای خود را عارفند
کآن بود توراة وانجیل و زبور
از تو یعنی اهل شک بیگانه اند
هست هرکس را کمال و غایتی
پس بجوئید از طریق خدمتی
هر کجا هستید از حال و مقام

گمه بودی بد همان امرجلیل
تا رضا زان قبلهٔ کت بود پیش
قبله سازآنرا که خواهی بهرکیش
گو بگردانید هم رو خاص و عام
کاین بود یعنی نشان کعبه حق
یک بشنو تأویل با تحقیق من
ور جهات کثرتت بود احتجاب
این بود قبل از تمکن در بقا
رو بکعبه قلب خالی از هوات
کن صدر منشرح یعنی مقام
رو بشطر معنوی یعنی که صدر
داند او از عقل فرقانی نصاب
همدلی داندکه خود مرآتی است
از یهود و از نصاری بالتمام
هم مقید بر عقول و فهم خویش
کی شود هم رتبه با کل گوهری
ضد غیرو بند خود وآیین خود
ازمقام وحق خود نقصان تراست
میشناسندش بحد از واقفند
با دلیل عقل بی نقص و قصور
توبهٔ ز ایشان که بر افسانه اند
قدر استعداد اول رتبتی
سوی نیکی پیشی و سبقتی
آورد بر جمعتان رب الانام

یعنی اندر غایت و حد وجود
که قبول آمد شما را از حدود
چونشدی خارج بگردان روی خود
سوی شطر مسجد از تعظیم حد
تا نماند مردمانرا بر شما
حجتی درقول و فعل از ناروا
مر شما زایشان نترسید ازسرید
که بر ایشان غالبید و برترید
بل زمن ترسید کز اقبالتان
ناصرم بر حال و استقبالتان
هم مظاهر برعدو غالب شوید
ایمن از اعدا زهر جانب شوید
رهروی کوترسدازکس ناکس است
ترس اواز خاروخس خاروخس است
ورنترسد دو اگر بر است وشیر
حق دهد بیمش زموشی ناگزیر
پس زمن ترسید تا در هر مقام
نعمت خود بر شما سازم تمام
همچنانکه خود فرستادیم ما
یک رسولی از شما اندر شما
علم و حکمت بر شما میداد یاد
وانچه را دانا نبودید از نهاد
یعنی اذکرونی شما را بر سم
وان بود عرفان و حب مکتتم

کو بود قادر بهر چیزیکه هست
زاقرب و ابعد هم ازعالی و پست
هر کجا باشید گردانید باز
روی خودرا سوی انشطرازنیاز
غیر ظالم پیشگان پر گزند
که زحق محجوب درنفس خودند
آنکه بر دفع ذبابی عاجزاست
گر که عنقا زو نترسد جایزاست
همچنان کز وجه معنی غالبید
در پناهم ایمن از هر جانبید
آری آن کزحق بترسد یکنفس
می نترسد درجهان ازهیچ کس
هرکه ترسد از خدا درجستجو
هرکسی را حق بترساند از او
گفت حیدر بینی ارحق را کبیر
خلق آید پیش چشمت بس حقیر
تا که باشد مر شما نابید راه
ذکر و فکر از دیوتان گردد پناه
بر شما میخواند او آیات ما
تزکیت میدادتان از ناروا
پس بیاد آرید نعمتهای ما
تا بیاد آرم شما را در نوا
نعمت منعم روا بر شاکراست
وانکه کفران کردبرحق کافراست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوٰةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ١٤٩ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ
ای آنکسانیکه گرویدید یاری جوئید شکیبائی و نماز بدرستیکه خدا باشکیبایانست ومگوئید مرآنراکه کشته شود
فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ١٥٠ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
در راه خدا مردگانند بلکه زندگانند ولیکن نمیفهمید وهرآینه میآزمائیم شمارا بچیزی از ترس وگرسنگی
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ١٥١ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا
و کمی از مالها ونفسها ومیوهها ومژدهده شکیبایانرا آنانکه هرگاه رسدایشانرامصیبتی گفتند
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ١٥٢ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ١٥٣
بدرستیکهمااز برای خدائیم وبدرستیکهماسوی او بازگشت کنندگانیم آنگروه برایشان رحمتهااز پروردگارشان ورحمت وآنگروه ایشانند هدایت یافتگان

مؤمنان جوئید از وجه ثبات
استعانت جمله بر صبر و صلوة
زین تجلی رهروی وراست صدر
دربستان یقین شیر است و بر
زهرهٔ شیران بدرد زین نهیب
کن عجب گررهروی دارد شکیب
گفت زین دوحق بود باصابرین
بی عنایت این نخواهد شد یقین
نفس خودرا کشته است اومرده است
بلکه بر عمر ابد پی برده است
لیك بادانید زین معنی شما
زانکه اندر پرده اید و در عمی
هم دگر از نقص اموال و نفوس
که خورد هرکس ز نقصانش فسوس
صابرند اندر غم و آفات خود
در ولای ما بد مألوفات خود
از خداوندیم ما گفتند چون
لاجرم انا الیه راجعون
هست ایشانرا بهر لیل و نهار
بس درودو رحمت از پروردگار

اینست اماتی که باشد بالعیان
دان زسطوات تجلی صبر آن
عظمت حق بیند و ماند بجای
این نباشد جز بتوفیق خدای
بر صلوة اعنی شهود وجه ذات
استعانت جست باید در ثبات
تا نگوئید آنکه در راه خدا
کشته شد یعنی که وارست ازهوا
زنده است او بر حیوة سرمدی
میخورد قوت از لقای احدی
آزمایشهاست ما را در وقوع
ازشما برچیز ها از خوف وجوع
ده بشارت صابرانرا از وداد
که صبور اندر سلوکند و جهاد
آنکسان کز عشق بر بیم وامید
در مصیبتها که ایشانرا رسید
هر تصرف کوکند برما رواست
ملك ملك اوست کردآنراکه خواست
هم هدایت هاست ایشانرا بما
هر دمی یابند نوعی اهتدا

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا
بدرستیکه صفا ومروه از نشانهای خداست پس هرکس حج کردآن خانهرا یا عمره کرد پس نیست باکی براو اینکه طواف کند بآن دوتا
وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٥٤
وهرکس که رغبت کند بکاری پس بدرستیکه خدا شکر کننده داناست

در بیان حج و متعلقات آن

آن صفا و مروه آثار خداست
وز علامتهای دین بهر شماست
چونشدید ازعمره فارغ هم زحج
طوف آن دو بر شما نبود حرج

یك اشكال آید در اینجا واشتباه   فعل واجب گفت چون نبود گناه
فرض شد چون حج آن بر مسلمین   زان سبب بدسخت بهر اهل دین
میپرستند اندر این موقع صنم   هم صنم دارد کنون جا در حرم
تو کی طاعت معبود اجل   نیست چشمت بر مکان و بر محل
بر وجود قلب اشارت آن صفاست   نفس را هم مروه گردانی بجاست[1]
یا توکل یا که اخلاص و رضا   زمره رفته تا شود حاصل فنا
حج بیت آمد وصول مستدام   در مقام وحدت ذاتی تمام
عمره یعنی در زیارت گشت مات   حضرت او را بتوحید صفات
پس حرج نبود مر او را گر رجوع   سوی قلب و نفس فرماید رجوع
گر بقلبوینند آن باشد جناح   نیست در اهل ره فوز و فلاح
این دگر نه قلب و نفس از ز لل است   ذوالسعه بر خلاف اول است
من تطوع خیر محض شفقت است   بر خلایق رعتش بر رأفت است
باشد او دانا بافعال عباد   اجر عامل را کند هر دم زیاد

چونکه اندر جاهلیت مشرکان   سجده میکردند بت ها را در آن
کاین مکان مر مشرکان را معبد است   کی موحد را محل و مقصد است
لاجرم گفت ار کنند اهل صلاح   بعد حج سعی اندر آن نبود جناح
دیر یا بت خانه هر جائیکه هست   معبد است آن را که باشد حق پرست[2]
از شعائر یعنی از اعلام دین   وز مناسکهای قلبی کالیقین
وان شعار الله بود بهر بدن   چون صلوة وصوم از طاعات تن
یعنی اندر ذات حق فانی شدن   رستن از امکان و ربانی شدن
واندر انوار جمال و هم جلال   فانی آمد سالك اندر اشتغال
در نگردد پس آن دو آید او   در ره تلوین که آن نبود نکو
ور ز تمکین است کآن بعد از فناست   از جناح و ذنب بالکلی جداست
زحمت از سوی زمان نگردد هر چه بود   از جناح و جرم و نقصان وجود
پس خدا شاکر شود زاو از کرم   یعنی از شکرش فزاید در نعم
شکر حق چون کرد سالك در فنا   حق تصرف داد او را در بقا

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ

بدرستیکه آنانکه میپوشانند آنچه را که ما وفرستادیم از معجزها وهدایت بعد از آنکه بیان کردیم برای مردمان در کتاب آنگروهند

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ١٥٥

که لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان

آنکسانیکه بپوشند از عصات   آنچه ما نازل کرده ایم از بینات
پس بر ایشانست لعنت از خدا   و از ملایك و انبیا و اولیا
خود نبود توراة وانجیل این کتاب   یا که عقل مستنیر مستطاب
آنکه بود از فیض رحمت دور بر   نام او را داشت محو و مستتر
همچنین بودند قومی بد سرشت   کز نفاق فطرت و اخلاق زشت
مصطفی را کس نمیخواندند رب   پس کشند فرزند اورا تشنه لب
این کنند دانسته یعنی نیش او   حق نبود ثابت بدین و کیش او
گر که آن از روی جهل و غفلت است   جهل خود عین عذاب و لعنت است
لیك انکاریکه از جهل و عمی است   رفع آن ممکن بتوفیق خداست
خارهٔ اعراض را از چاره ساز   خواه تا فصلش کند آن عقده باز
گرمرکب باشد آنرا چاره نیست   لینت و نرمی سزای خاره نیست
ملکه داند خویشتن را نفس علم   در نیابد یکزمان از باب سلم

ونهدی زان پس که مار مردمان   در کتاب آورده ایم آن در بیان
لعن باشد دوری از جمع حضور   ور بساط قرب و استجلاب نور
نام پاك احمد کامل ظهور   بود در توراة و انجیل و زبور
تا چراغ احمدی گردد خموش   مستحق لعن زان شد از سروش
حق بپوشیدند بر باطل رکین   حق و باطل بودشان گرچه یقین
خواند او را از خدا بر خود امیر   دخترش را واگهی سازد اسیر
همچنین در هر زمان اهل کتاب   میکنند ابطال حق بر ناصواب
ور کنند دانسته انکار مهان   لعنت است از لاعنان او را نشان
گر نباشد از عناد و از غرض   نیست دانی ملکه رگشت و عرض
جهلها چون مختلف در علت است   با مرکب یا بسیط ار زلت است
چارهٔ آنرا بخواهد هم ز حق   تا گشاید آن گره رب الفلق
هر نفس یك جهل او گردید صد   باب رحمت زان بروش گشت سد

۱ـ اگرچه این اشعار فصیح است و مطلبش صریح ولیکن محض آنکه شاید احدی درست نفهمد ترا توضیح کنیم صفا اشارت بوجود قلب است و مروه اشارت بوجود نفس من شعائر الله یعنی از اعلام دین حق در اعمال باطن شعائر الله از مناسك قلبیه است چون یقین و توکل و اخلاص و رضا و امثال ذالك در اعمال قالبیه یعنی جوارح و بدن شعائر صلوة و صوم و سائر اعمال وعبادات بدنیه است پس کسیکه حج کرد خانه را یعنی رسید در مقام وحدت ذاتیه و داخل گشت در حضرت الالهیه بفناء ذاتی کلی آو اعتمر یعنی زیارت کرد حضرت او را بتوحید صفات و فناء در انوار تجلیات جلال و جمال پس نیست حرجی بر او در آن یطوف بهما یعنی راجع شود بسوی مقام قلب و نفس و برگردد عاید میان آمد و نه بوجود تلوینی آنها که اول داشتند که آن ذنب و جناح است بلکه بوجود موهوبی که بعد از فناء در تمکین حاصل میشود در این صورت حرجی باقی نمیماند و من تطوع خیر الاناب تعلیم و شفقت خلق است و مقام نصیحت و محبت اهل خیر وصلاح بوجود قلب و از باب اخلاق و طریق بر و تقوی و معاونت ضعفاء و مساکین و تحصیل رفق مر ایشانرا و عیال خود را بوجود نفس و کمال سلوك و بقاء بعد از فناء فان الله شاکر علیم یعنی خدا شکر میکند از بنده خود بثواب مزد بر بنده عامل واصل و دانا است بر اینکه قدر ثواب عمل او چیست این تأویل از محققین اهل توحید است و اما تفسیر ظاهریه که بمشرب عموم ناس و اهل ظاهر مناسب است اینست که سعی در صفا و مروه بعد از حج و عمره موجب ریختن گناهان است و حرج و سختی معاصی باقی نمیماند و رحمت واسعه شامل حال ساعی است والله اعلم بحقایق الکلام والسلام خیر ختام للمصنف سلمه الله تعالی

این‌چنین جهلی سزایش لعنت است
این نشان حسن ذات و فطرت است
اینقدر سرگرم دنیای دنی است
با جماعت گر گذارد هم نماز
هست با اهل غرض همراهیش
آنکه از حق مستحق لعنت است
میکند انکار حق اولیا
همچنین از روی علم و عمد کس
آن حکیمک امر حق را سهل کرد
سحر باطل سحر حق را کی برد
گوید آن گوینده غیبم بگوش
بلکه افزون گردد انکار و بش
یا که شمع حق ز بعد گردد خموش
رو تو ای ابله بفکر ریش باش
چون بموج آرد خدا دریای من
هست در منطقم نهان گوینده
داد حقیت این تو زان یگانه
ما بر آن در همچو خاک افتاده‌ایم

بلکه لعنت را اصول و علت است
پس باو نزدیک نفی علت است
که نداند علم چبود جهل چیست
آن بتقلید است با اهل مجاز
هم بتقلیدی نه از آگاهیش
کفر او از عمدی از غفلت است
چون یزید و شمر و آل مرتضی
گر کند انکار حقی یکنفس
بوالحکم بدخو شرا بوجهل کرد
او بغفلت پردهٔ خود میدرد
بحرت آوردم بجنبش دار هوش
مرده از حسرت گزد دست ولش
یا فتد دریا ز سحر او ز جوش
مرد این میدان نه‌ٔ ناخوش باش
خود شود از نطق من گویای من
بشنوی صوتش اگر جوینده
چون گدایان بر در هر خانه
ذره ذره از دو کون آزاده ایم
آنچه بر ما میپسند او خوش است

ور بود جهلی که خود دانا باوست
نا به ایست و نه آن یعنی بنقل
التفاتش جز بجب و مال و جاه
ور کند تصدیق و تکذیبی ز کس
اینهم از حق وز رحمت البته دور
یعنی آگاهست کاحمد با علی
هست دشمن بر علی و بر حسین
آن نفس بروی ز حق صد لعنت است
چشم بندی کرد در القای ریب
کی شود پوشیده بر گل آفتاب
در بیان آموزمت اسرار خویش
بر کنارش کن صدای طبلکی
شمع شمعی کز کشش حق بر فروخت
فارغ از ما کن دلی تا مطمئن
قطره های بحر یکجا دُر شود
تو چه دانی کاین شعر مست از چه شد
خانهٔ مولای خود گم کرده
بی نیازیم از عناصر وز مزاج
گر بهشتست از عذاب و آتش است

وز خدا بهر علاجش چاره جوست
غافلست از علم و جهل و حس و عقل
نیست بر چیزیکه داند راه و چاه
نیست از اغراض تقلید است و بس
باشد اندر غایت نقص و قصور
بر جقند و منکر است از بد دلی
حق کند پس لعنتش در شأن این
زانکه با ابلیس دون هم کیش تست
غافلست از چشم بندیهای غیب
چو شود مشرق بدرد صد حجاب
گو بماند خصم در انکار خویش
شیر مستی شد هراسان اندکی
دست بر ریش از برد دانذ که سوخت
هم بتسخیر زبان در شیشه جن
عالم از توحید و عرفان پر شود
عاجز مسکین زبردست از چه شد
کسب لطفی بهر مردم کرده
جز بذات او نداریم احتیاج

الاَّ الَّذينَ تابُوا وَاَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَاُولَئِكَ اَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اَنَاالتَّوّابُ الرَّحيمُ ١٥٦ اِنَّ الَّذينَ

مگر آنانکه توبه کردند وسامان آوردند و بیان کردند پس آنگروه را توبه میپذیرم بر ایشان ومنم توبه پذیر بخشاینده مهربان بدرستیکه آنها که

كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَئِكَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعينَ ١٥٧ خالِدينَ فيها

کافر شدند و مردند و ایشان کافران بودند آنهایند که بر ایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی جاویدان در آن

لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرُونَ ١٥٨

سبک نمیشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده میشوند

غیر آنها که بحق تائب شدند
تا کنند اصلاح کار با خلق
توبه باشد بر جناب حق اناب
رو کنی بر شمس روی او بتواست
رو نمائی تار چون بر سوی او
چشم تارد او ز رو گردانیه
کی بناداری رساند خواریه
جز که باشد آن گدا دزد و شریر
صدهزاران تار اگر از درگهش
لیک بر اشرار شهر از پادشاه
پس تورو کن تابیبی روی او
مرده اندر کفر ایشان کافرند
مستحق آتشند و لعنتند

بر هوای نفس دون غافل شدند
بر زبان آرند احسانهای حق
چونکه بر گردد شود رفع حجاب
شمس را نبود قفا او جمله رواست
بی حجاب و پرده بینی روی او
نور منفی است از ظلمانیه
هر که خواهد زو کند غفاریه
بهر نطمی بندی اورا تا گزیر
رو نگرداند خلق و از رهش
بند بنهد مالک او گردد تباه
خوی خود بگذار و شو بر خوی او
لعنتی را مستحق و در خورند
جاودان اندر جحیم غلغلند

حق نمود اصلاح جان و مالشان
پس بر ایشانم نا توبه پذیر
هر که بر گردد بخود راهش دهد
پشت و رو از تست نه از آفتاب
رو بگردان روی گر هر دمی
فضل شمس ایست بر تو ای امین
تو که محتاجی بخشش بر گدا
تا بر نداری چه خواهد کارساز
تار جون آر بدرو در بسته نیست
هیچ با دزدان ندارد شه غرض
وانکسان که کافرند و مرده‌اند
از خدا و از ملایک و ز بشر
نیست تخفیفی بر ایشان در عذاب

بر صلاح آورد از اقبالشان
کشف گردد پردهاشان از ضمیر
نور قلب و جان آگاهش دهد
چون نمودی پشت دوری دان حجاب
رو کنی چون تار روبینی همی
تا چه باشد فضل خورشید آفرین
میبخواهی هیچ سود از بینوا
که بداست از خلایق بستار
از کمال و نقص خلقان خسته نیست
بل شد آن زنجیر سرقت را عوض
همره خود لعنتی را برده اند
بهر ایشانست لعنت سر بسر
هم نه مهلت داده گردند از عقاب

وَ اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَالرَّحْمنُ الرَّحيمُ ١٥٩

و خدای شما خدائیست یگانه نیست خدائی مگر او بخشندهٔ مهربان

آن خدائیکه شما را شاهد است
واحد بالذات مطلق از قیود
نیست در ذات و صفات او را مثال
زانکه هستی تام باشد در کمال
او نه آن یکتاست یا آن گونه فرد
همچنین هر واحدی در نزد فهم
زانکه هستی نزد ارباب سبل
واحدی نی کز پیش باشد عدد
هر وجودش خاضع است و عابد است
یا باشد حادث و قسمت پذیر
لیک یکتا هر یکی برما گزیر
لا اله الا الله این است ای فقیر
یا دهی نسبت که آن معبود نیست
ور گدائی هیچ نبود در عدم
غیر معبود ما که او باشد اله
نیست آن رحمت که در قوس نزول
آنچه را او داده بر ما یعوص

آن خدای بیشریک واحد است
نیست موجودی سوای او بیود
پس بنزد عقل شرك آمد محال
فرض اثنینت اورا شد محال
که توان هم مثل او تصویر کرد
مثل او آید بذهن و هم بوهم
مطلق است از کیف و کم و جزء و کل
واحدی بل کو بود فرد و احد
در عبودیت دلیل واجد است
یا بود در وحدت خود بی نظیر
وین شان واحد است اندر کثیر
که جز آن واحد بینی زین کثیر
شیء معدومی که خود موجود نیست
کس نگوید نیست او شاه عدم
با عدم حق را چه نسبت ای پناه
کرد در هستی خود اشیا را قبول
رحمت رحمانیست از آن غرض
اولین آیت بتوحید وجود

نیست غیر از او خدائی از قدیم
غیر او لاشئی بحت است و عدم
مرگ بروی نیست ممکن جز زجهل
غیر او موجودی اندر هست نیست
در مثل یکتاست شمس این بین است
لیك او در وحدتش بنظیر نیست
پس بیکتائی جز او معبود نیست
واحدیت هست عین ذات او
هست هر شیء واحد اندر حد خود
در گلستان صد هزاران گل نگر
وحدت آمد داد کثرت را نمود
غیر ذات واحد قیوم حی
گر گدائی فرض گردد در وجود
جای نیست نیست اینجا ای عمو
هست رحمن هم برحمت کامل است
هم رحیم است اعنی او بر مؤمنین
وان نیوصاتی که مرد خدمت است
کامد از حق بر نبی این آیه بود

بر خلایق اوست رحمن الرحیم
کی شود لاشیء شریك ذوالکرم
عاقلانرا فهم این معنی است سهل
تا تو گوئی نیستش ثانی یکیست
لیك مثلش در تصور ممکن است
مثلش اندر ذهن و در تصویر نیست
واحد است و غیر او موجود نیست
وحدتش ظاهر بود ز آیات او
نه چنان واحد که بیحد است و عد
جلگی بر شکل و شبه یکدگر
ورنه کثرت نه وجودش نه بود
نیست چیزی تا تو گوئی چیست وی
میتوان گفتن که او سلطان بود
تا تو گوئی لا اله غیره
رحمتش بر کل اشیا شامل است
رحمتش خاص است در راه یقین
شد محقق کآن رحیمی رحمت است

اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ

بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی که میرود در دریا بآنچه منفعت میرساند

النَّاسَ وَمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاۤءِ مِنْ مَاۤءٍ فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

مردمانرا و آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان از آب پس زنده گردانید زمین را بعد از مردنش و پراکنده کرد در آن از هر

دَاۤبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٦٠

جنبنده و گردانیدن بادها و ابر که مسخر است میان آسمان و زمین هر آینه حجتهاست برای قومیکه دریابند بعقل

چو شنیدند اهل کفر از اهل راه
بعد از کانکارشان بیمعنی است
محتجب بودند از توحید ذات
عقل محجوب از ره خلقت یکی
دید موسی نیستش تأیید ذات
همچنین گفتند کفار از عناد
زانکه دو فاعل اگر باشد بکار
هرچه آن خواهد کند این بر خلاف
ور که باهم آن دو فاعل بیجدال
آیت بر توحید افعالی گواه
فلك بنها در بحار جسم کل
وانچه انزل کرد آب از آسمان
هم بث هر جنبندهٔ اندر زمین
تا مگر باشد شافی در نزول
ره بری بر موجد از ایجاد ها
نزد عقل آن تا نگوئی فاش نیست
باد جست از بروحه سازی یقین
جنبش اعضا یقین باشد ز روح

که بود واحد بر ایشانرا اله
هستی از برهان یقین مستغنی است
پس ز فعل آوردشان حق بینات
پی برد بر ذات موحد اندکی
تا کنند آگاهش از توحید ذات
چیست برهان بر ثبوت این مراد
هیچیك را نیست در امر اختیار
ور خلاف افتد عملها بر گزاف
متحد باشند و تام اندر کمال
فعل او گوید بود واحد اله
زامر او جاری چو مردان سبل
بر زمین تا زنده گشت اندر زمان
بهر معموری پراکنده این چنین
بهر اهل علم و ارباب عقول
هم بجنبا نیده بی از باد ها
نقشها را بین که بی نقاش نیست
باد جنبانی بود اندر کمین
روح را هم هست جنبش بالوضوح

این چنین گفتند از عقل علیل
بودشان توحید افعال از اثر
اِن فی الخلق السموات ای محب
راسبب پرسید فرعون از کلیم
در جوابش گفت ربی کآفرید
که شما را خود الهی واحد است
زانکه باشد از ضد یکدگر
از دو مشت وز دو راس اندر مثل
پس سبب چبود که دو فاعل بود
کرد ایجاد او سموات و زمین
تا که مردم را بود سود از کشتی
آب علم است آن بارض نفسها
باد را آورد در جنبش عیان
اینهمه آثار فعل باری است
فعلها گر هیچ بیکجو عاقلی
هم چنین بی باد جنبان باد را
هم چنین دان جنبش این بادها
جنبش روح ارچه ناید در عیان

چیست ایشانرا براین معنی دلیل
آنهم از تقلید نه عقل و نظر
هست برهان بر عقول محتجب
چیست آن ربی که گوئی ای سلیم
این سموات و زمین کآید پدید
گفت فعلش بر تو خود شاهد است
نیست اندر فعلشان هرگز اثر
منترع کی گشت فعلی بی خلل
فرض این نزد خرد باطل بود
اختلاف روز و شب را بین چنین
بر کمالات وجود خود رسند
بعد از آنکه مرد از جهل و عمی
ابر را فرمود رام اندر میان
گر ز فعالت بدانش یاری است
مر ترا باشد گواه فاعلی
چون بنا دیدی بدان استاد را
باد جنبانیستشان اندر خفا
لیك زاو باشد بجنبش آسمان

روحرا هم هست جنباننده
کِلك اسبابست درکتب حروف
آنقدرهم که نویسد خوب وبد
طبع کارش رسم صورت کردنست
ور بقدرت شکل یکدیگر دوتن

میرود بر قدرت راننده
لیك برمعنی کجا دارد وقوف
باشدش هر لحظه از کاتب مدد
نقشهارا برنشان آوردن است
باشد آنهم نیست زیکصوت و فن
پس طبعت واسطه است و آلتست

آن طبیعی بر قلم دارد نظر
معنی اندر علم کاتب مختفی است
گر طبیعت بود نقاش صور
ی که درصد قرن زین جمله بشر
شکلها و صوتها و وضعها
غافل از اصل وجود علتست

زانکه کاتب را سند از بصر
کِلك هیچ آگاه از آن اندیشه نیست
چون یك صورت باشد دو بشر
دونفر نبود بشکل یکدیگر
مختلف هم خلقها و طبعها

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ

واز مردمان آنکه فرا گیرد از غیر خدا همتایان دوست میدارد ایشانرا چون دوستی خدا و آنانکه گرویدند سخت تر بقدر دوستی مر خدایرا

وَلَوْ يَرَي الَّذِينَ ظَلَمُوا اِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَ اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ١٦١

واگر ببینی آنانکه ستم کردند چون ببینند عذابرا بدرستیکه توانائی مر خدایراست همگی و بدرستیکه خدا سخت عذاب است

بعضی از مردم که اندر آزمون
واهل معنی را بود حبی اشد
ظلم برخود کرده اند و بی حساب
دل بشیء بست جز احق بست
بر توکس احسان بوقتی کرده است
یا طبیب آورده در سهارت
گرچه دانی بود برخیر او سبب
گرکه آری خیر او را در قلم
آن عطاهائکه داد از فضل و داد
بر غلامت گر تو یك احسان کنی
نه ناوجان دادهٔ و نه وجود
ی ز آفاتش یکی بیگاه وگاه
چشم داری خدمت او روز و شب
پس قبولانی که معبود تواست
همشوی راجع سوی او نقب
یاندانی هرچه را داری بود دوست
وان کسانکه باخدا باشد دوست

چون حق گیرند همتایان دون
برخدا از راه ایمان و رشد
خود زجرمانند در رنج و عذاب
یا رهانی گشت و دل برحق بست
یا تاریکی چراغ آورده است
یا بکاری کرده وقتی یاریت
نیست قادر کس بچیزی غیر رب
هست بیش از برگ و باران دمبدم
کافرم گر یکدم آوردی بیاد
مشرك ارشد ترك او آسان کنی
نه زعیب آوردهایش اندر شهود
بودهٔ هرگز نمر اورا تباه
دیر جزید میکنی روی غضب
باعث جان مال بود بواست
عاجز و مسکین و محتاج و غبی
چون برافند برده معبود تو اوست
کرده بیرون حب غیر از مغز و پوست

دوست میدارند آنهارا چنان
ور ببینند آنکسانیرا که دوست
هست قوة مر خدارا بالتمام
دیده باشی زین مجازی مردمان
یار هامدستت بوقتی از خطر
حب اورا میدهی بردل قرار
آنکه یك خیرش ترا موجود کرد
نطفه بودی دادت از آن رتبه نقل
جای شکر آنهمه اکرام و خیر
نان تو خوردو خیر انداخت مهر
نه ز نطفه بردهٔ اورا بعقل
ی جز داریکه چون از ساحات
جز تو میخواهی بداند مهری
در وجود آوردت از کتم عدم
دل نهی بر غیر پس باشد عجب
گاه معبود تو باشد جاه و مال
غیر حق معبد کی جزیکه او

که خدارا دوست باید داشت هان
غیر حق بگرفته اند از مغز و پوست
که شدیدستش عذاب و انتقام
توبی گر هیچ خیری ناگهان
یا زمانی بود با تو همسفر
ذکر احسانش کنی لیل و نهار
از عدم آوردو بود الوجود کرد
تا رساندت بر کمال علم و عقل
حب اودادی گرفتی حب غیر
رایش کورا بینی روی و چهر
ز کمالش دادهٔ صد گونه نقل
رسته است و از کجا دارد حیوة
وز تو بهر دل سپردن بهتری
باشتوباتی که باید در قلم
همچنانکه بست باید دل برب
گاه اسب و استر و اهل و عیال
پیشتان محبوب باشد یا عدو

جذبه

داده یکجا جانها بر یاد عشق
از بلاد آشنائی در بدر
آشنا دانند بر بیگانه یار
دل چورفت آمد بجای او جنون
هردمی با ماه جان در بر تواست
اول مه دل رود اورا زدست
چو شود این روز و شب وین مه سر
داشتم زنجیر سازی آن کجاست
شرحانم چون شود دیوانه باز
هست عاشق دردهای او فزون
حال عاشق باید اندر گفتگو
نیست از حرمان عذابی سخت تر
ملك معمورت خرابی بوده است
بنی آدم بوده شئی باطلی
گوید ای مسکین من آغاز توام

عاقل از مجنون خراب الخانه باز
زان شود دیوانه غرق بحر جون
عاشقانرا اول ماه تواست
هست تا آخر جبین مجنون و مست
کرده گل درمن جنون بار دگر
در جنونم دلنوازی آن کجاست
بر کند زنجیرها را دانه باز
سست بهاریح اوصرع و جنون
شرح عشق و عاشق از تفسیر جو
هرکه او محروم تر بدبخت تر
آب میدیدی سرابی بوده است
جز دریغ از وی نداری حاصلی
کی یقین بودت که قتال توام

چو شودتو ماهشان دار روی دوست
بوی چون با آمد از وی میدود
نیست یعنی ماه اورا وقت و روز
شد سر مه نوبت دیوانگی است
لحظهٔ بنشم جنون باده بود
برچو من دیوانهٔ بدبر بیست
دل مجنون پرورش زنجیر ماست
هر زمینی زاب چشم او گل است
کف برخود ظلم کردند آنکسان
وقت مردن هرچه کس محبوب بود
آنکه را پنداشتی کان یار تواست
جز مالت بود مأوی وان سزد
جونکه بودم در جهان دلخواه تو

رفته یار از یادشان جز یاد عشق
ی جز دارند از پا ی ز سر
دل فرستد از پی گیسوی دوست
تا که دیگر ماه عاشق نو شود
روز نشناسد ز شب دی از تموز
کیست کاین مه شد چو دیوانه بست
تا زمر شد گرچه بی اندازه بود
بندحلقم حلقه و زنجیر نیست
در جنون عاشقی بدتر ماست
قوت او با میخورد خون دلست
که ندارد از محبت بور جان
چون ببینی فاسد و معیوب بود
در زمان بکسی عمخوار تواست
با نکورت روز تنهائی گزد
گشتم از دلخواهیت همراه تو

س بین در زندگی بالدة
میرسد روزی که گردی زوگرر
بسکری آن قوه و آن اقتدار

لك چرا از من چنین نالیدة
زانچه‌داری نك چوجان آنرا عزیز
ما ضعیفان بودهٔ وانکه تو یار

همچنین‌دان هرچه‌راداری تودوست
چونکه بی‌قوه ازحق‌است وبس
بر توان صورت عداب وآفست

کندخواهد روزگاری اذتوپوست
نیست کس را غیر او فریاد رس
گرجوی امروجودی غیرت است

اِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ ١٦٦ وَقَالَ الَّذِينَ

هنگامیکه‌بیزاری‌جویندآنانکه‌پیروی‌کردندازآنانکه‌پیروی‌کردندودیدند عذابرا وبریده‌شود بایشان سببها وگفتندآنانکه

اتَّبَعُوا لَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ

پیروی‌کردندکاش‌بود برای‌مابازگشتی‌پس‌بیزاری‌جستیم ازایشان‌همچنانکه‌بیزاری‌جستنداز‌ما‌همچنین‌مینمایدایشانراخدا اکردارهایشانراحسرتهاست‌برایشان

وَمَاهُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ١٦٧

وینستند ایشان‌بیرون‌روندهازآتش

بوت آید که ز متبوعین پیش
پیرو ارکشند زایشان چدرود
چون عیان سند آثار عداب
آزمان کز شرق ناید آفتاب
اولیاء آیند اندر داوری
ترك مارا کرد وحق نشاخت او
بیست بهر جاه و مال آرامشان
لك زعقل خویش‌و احباب ذنوب
هست مارا صد هزاراسباب و یار
پس تو سوی آن امیر عقلمند
نك چرا داری ز اسباب انقطاع
پس‌کنند آ ندم تبری زانکسان
مینماید حق بدیشان آنتی
آتش آن اخلاق دور ازحق رست
لك ترا با هست بر کف چارهٔ
چون شدند آن‌همرهان بی‌اصول
یا که گوئی خورد او مالم نشد
واندگر شد بهر مالی دشمنم
واندگرخود خواه بود وضعه‌دن
وان جیانت کرد اندر خانه ام
پس چرا با این‌همه ای تیره جان
یا رفیقی کو بدلخواهت بود
وارهاند از قیود ما سواب
یارحق شو یاد اوکن صبح وشام
روکه معذوری نداری‌جان وعقل
عقل وهمت سبه‌گردد زاضطرار
مالت ازکس برد آئی درخروش
چون شناسی در زمان محنتش
مرگ‌گوید چون‌نشد درخون بت
از حضور اولیا بودت نفور
خواهی اثبات از وجود خالقت
رانکه اشیارا صد ذیفن شاخت
یك نشان اولیا زاسرارشان
او زسجدهٔ بوالبشر معذور بود
دیگری هم گشت مانند بلیس

رونگرداند زایشان زاضطراب
مانده‌است او باخراعش درحجاب
که زما بوده است این با کس بری
عشق خود بر هوش کورانداخت او
کی بما کیز است هرگز دامشان
مکربردهمچو کلب ازسنگ‌وچوب
از شما بی مکنتان داریم عار
که نبودی اهل حق را رشحند
هم ز احبابت بود رنج و صداع
که ندیدی تابع آنها حسان
وان عملها را بر ایشان حسرتی
تا ببینیشی که هیچ آن غیرتست
دل مبر زین همرهان کز کارهٔ
که‌گرهی پس‌شدی زایشان ملول
گفت وان یك راز پنهانم برند
متهم میداشت وان یك دامنم
وان منافق بود وکاذب درسخن
ریخت وان یك زهر در پیمانه ام
چشم یاری بار داری زین خسان
تا بآخر یار و همراهت بود
همنشین و یار سازد تا جدات
ترك غیر او بگیر از جان وعار
باش تا آید زمان مرگ و نقل
باشناسا بانی از اغیار و یار
ور بری مال کسان باشی خموش
ایك نشناسی بروز راحتش
گر که نشناسی تو نشناسم مت
باش ایك همنشین مار و مور
که بعمری بوده رب و رافت
وان‌حسین‌ازشمر ذی‌الجوشن‌شناخت
اینکه خود بیان کنند انکارشان
زانکه ابرارازسرشتش دوربود
گرشریفی چاره بود زین‌خسس

اعتمادی کرده بکدم از رمد
روبهی را کرد یار خود بحر
سالها دادیم او را وعظ و پند
گفت با دو این‌که بودندش رفیق
عقل وهوش خویشتن را بدلیل
وافقش کردیم با زین روز ننگ
آن سببها را چو کردی برف بود
داشتی صد گونه اسباب و امید
وانکسان کوبند الحوف وخطر
همچنان کز ما بدند ایشان بری
در جحیم غمند و سرگشته‌اند
معنیش اخلاق زشت ناخوش‌است
یار آن شو کو ندارد میل و یار
خوار تو بر سم خال آن یاران رف
وان یکی را بد طمع زاندازه‌بیش
خانه ام را کرد آن دیگر خراب
واندگر بد سیرت و نا اهل بود
وررفیقی را شماری صاف و پاك
عمر رفت و تو در این اندیشهٔ
یار آن شو کو تو را آنسو برد
ور نداری بر حبس کس معرفت
گوئی از هم ناشناسا بر وهم
آن زمان خلاقرا خواهی شناخت
خالق خود را ندانی ای دسگ
چون توکردی ظلم حق پیداشود
میشناسی شب تو روز خوب وبد
چون بحسی خواروبسکین‌درلحد
سالهاخوردی زخوان حق توقوت
یك دلیل هستیش انکار تست
گر نمی‌شد جولی و شمرو یزید
همچو انکار عزازیل از صفی
بود ناچار از خلاف بوالبشر
زانکه باشد کون جامع لاعلاج

ناتوان گردند دورازخوف خویش
پس بری گردند زان‌تشویش‌وسوز
بر حراغ بی هسته و بی مدد
آنزمان بند شکوه شیر و سر
ما کنیم آزادش از زنجیر و بند
این‌همه دام است مارا درطریق
یار میپنداشت بس از جبرئیل
روزما صاف کاین نقش است ورنگ
کآن‌شد یاخود جان وحرف‌بود
چون‌شدآن اسباب وادراك‌برشد
کاش ما را بود بر گشت دگر
معنیشان بر شرك بود و کافری
تا بداری که خارج ز آتشند
صورت‌آن دوزخست وآتش‌است
حافظت باشد به لیل و نهار
گویند آن یك برد واندیگربرف
واندگر بدمست بود وبحل‌کیش
وان نیکرد از فواحش اجتناب
بش او هرفعل زشتی سهل بود
گوئی آ بهم برد وشد دردم حال
یار تو آری بکف هم نشئه
زین مراحل بر مه و مهر برد
هم بشناسش ز اعمال وصف
بر وجود و بود او آگه نیم
کسب بسرترك اجل دوانسته تاجب
واهل دنیا را شناسی سدرنگ
ور شدی مظلوم محواسش‌رود
حق ندانی کسب روزای دیرشد
میشناسی فعل نیك از فعل بد
خواهیش ایك دلیل اندر ثبوت
بر خلاف اهل حق کردار تست
بود فصل آل حیدر تا پدید
وین بود در سر خلقت مختفی
سجده گر میکرد بد شخص دگر
از هوا و نفس وترکیب ومزاج

هر یکی در جای خود باشد بجا ‖ هم در آدم عقل باید هم هوا
آتش ار نبود در او سوز و شرر ‖ نیست آن آتش بود چیز دگر
پس غرض ز ابلیس نفس سرکش است ‖ لازم کونیت آب و آتش است
همچنانکه مطلب ما ای حسن ‖ چیز دیگر گشت گر دانی سخن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٦٤

ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه و پیروی مکنید گامهای شیطان را بدرستیکه او مر شما را دشمنی است هویدا

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ١٦٥

اینست و جز این نیست که امر میکند شما را ببدی و زشتی و اینکه بگوئید بر خدا آنچه را که نمیدانید

ایها الناس از حلال اندر زمین ‖ خورد باید پاک و طیب زان و این
خطوه است افراط و تفریط ای پناه ‖ بر یمین و بر یسار از خط راه
گر بود خطوهٔ بلیس از گمرهی است ‖ ور که خطوهٔ اهل دل گاه بهست
هست اسراف از صفات اشقیا ‖ وان عدالت طی توحید خدا
صرف نعمت گر بعدل و نصفة است ‖ نیست آن اسراف شکر نعمت است
ور عدالت در وی و انصاف نیست ‖ هیچ جز تبذیر و جز اسراف نیست
شاخها هر یک بنامی مشتهر ‖ زان یک اسراف است گر باشی مقر
شرط عدل آنست در اکل ای فقیر ‖ که نگردد زو قوی نفس شریر
مستحقان را کنی با وی شریک ‖ بی نعمت یا منم کان نیست نیک
زانکه باید داد از شهد و شعیر ‖ یک قسمت بر یتیم و بر فقیر
دانکه میدیدند هر جا در دیار ‖ روز و شب هستند مسکینان هزار
خاصه گر باشند ز اوتاد و کرام ‖ همچو اولاد علی در شهر شام
دشمنی ز ابلیس میباشد عیان ‖ میکند بر سوء و زشتی امرتان
خاصه گر گویند چیزی بر خدا ‖ که ندانید از جهل و عمی
با شیاطین گوید از رسم و نشان ‖ بر حذر باشید زین بیداشان
ما نگوییم گر که داری هیچ گوش ‖ باش از چیزی که نادانی خموش
یا کلامی گو که پاکان گفته اند ‖ راحت از خاشاک بهتان رفته اند
زین سخن چون بگذرد باقی مبتداست ‖ گفتنش هم گرچه نیک آید بداست
همچنانکه خاک بودم من ز پیش ‖ بیخبر از عقل و نطق و جان خویش
نعمت افزودی نبودی لایقم ‖ در معارف هم بحکمت ناطقم
نی بتحصیلی است این فضل خداست ‖ خلق کی دانند کاین داد از کجاست
بانی مطلق توئی ما چون نیم ‖ بلکه نی هم خود توئی ما لا شئیم
من کجا بودم وجود من چه بود ‖ لا شئی بودم نبود من چه بود
محض مفهوم است گر گویم که من ‖ آنهم از اعطای تست ای ذوالمنن
نه کسی کش داده هستی دیگری ‖ نیستش بر کف ز باغ خود بری

لیک بر خطوات شیطان نبود ‖ پیروی نارید کانرا نیست سود
در لغت خطوه بود گام و قدم ‖ نسبتش تا زچه است از مدح و ذم
موقعش تا چیست گر بر جای اکل ‖ گشته ذکر آن گام اسراف است و عدل
منفعت شیطان فرصت گر حلال ‖ هرچه خواهی صرف کن نبود ملال
گر خوری روزی خراج ملکتی ‖ با عدالت نیست یکجو کلفتی
ظلم باشد ضد عدل ای نیکبخت ‖ هست اورا شاخها همچون درخت
موقع آن وقت صرف نعمت است ‖ همچنین دان عدل را گر حکمت است
می نگردد هیچ معنی آن طعام ‖ صرف بر عصیان و لذات حرام
گر که خواهی کرد در عدل اهتمام ‖ ماند اندک بهر تو نان و طعام
زان نمودند انبیا و اولیاء ‖ بر هرآنچه کمتر از قوت اکتفا
تو خوری خوش وان اسیران غریب ‖ در بلد بیخانمان و بی نصیب
پیرو خطوات شیطانی یقین ‖ از نژاد شامیان و اعدای دین
چون دهد بر باد کین خاک شما ‖ چندد او بر عقل و ادراک شما
بر شما خندد که این گیجان دروغ ‖ بر خدا گویند بی عقل و فروغ
تا بسوزند از شرار جهلشان ‖ ور دم بی‌آفت ما اهلشان
خاصه نسبت بر خدا و اولیا ‖ یا که امر دین و اسرار قضا
یا ز روی عقل و برهان گو سخن ‖ یا ز کشف قلب دور از وهم و ظن
ای خدای ذوالجلال ذوالمنن ‖ که بخاک آموختی نطق و سخن
پس تو را ایجادم چراغ افروختی ‖ خلق کردی نطق و فهم آموختی
تا بدین اندازه دادی علم و عزم ‖ کآورم تفسیر قرآن را بنظم
این تو میدانی که دادی از کرم ‖ آنچه دادی بر فقیر اندیش و کم
خاک بر فرق من و نطق و دهن ‖ که توانم گفت حق داد این سخن
ما و من گفتن در این درگه خطاست ‖ ما و من جز بهر ذوالمنن ناسزاست
من کسی گوید که در غیب و شهود ‖ باشد استقلالی او را در وجود
گر غلط گوئیم حرفی یا قبیح ‖ جز از تو بود آنهم تو کن یارش صحیح

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ

وچون گفته شد مر ایشان را متابعت کنید آنچه را که فرو فرستاده خدا گفتند بلکه پیروی میکنیم آنچه را که یافته ایم بر آن پدران خود را اگرچه بوده باشد پدران ایشان

لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٦٦ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً

نمیدانند چیزی را و نه هدایت یابند و داستان آنانکه کافر شدند چون داستان آنانکه بانگ زند بآنچه نمیشنود مگر دعا

وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ١٦٧

و آوازی را کرانند گنگانند کورانند پس ایشان نمیدانند

چون بر ایشان گفته شد که پیروی ‖ آورند از حق بوجه معنوی
آنچه بفرستاده حق ز آیات خویش ‖ بعد از آیتها که فرستاد پیش
پیروی گفتند آیا هستمان ‖ آنچه ز آبا هست اندر دستمان
آنچه پیروی بوده اند آباء ما ‖ متفق باشد بر آن آراء ما

گرچه آن آبائشان بیمدرکند   ز هدایت دور و برحق مشرکند
مر بهائم را کند ناعق صدا   بشنوند اما نفهمند آن ندا
زانکه آنها بشنوند آواز را   لیك نتوانند فهم راز را
از حجر در عقل و دانش کمترند   به همین کنگند تا کور و کرند
میپرستند از جهالت سنگرا   همچو خود مصنوع بیفرهنگ را
کس ز خوان منعمی نعمت خورد   سجده وانکه پیش لاشیء برد
بر مثل این کافران بر داعیند   آنچنانکه هر رمه بر راعیند
بل ز حیوانند بی ادراك تر   خواندن ایشان بود دور از ثمر
وین کر مرا غیر از آنکه نیست هوش   هم ز بهر استماعی نیست گوش
ما بتانی که پرستند از غلط   گوئیا هم داشتند و هم نمط
مر شرف جویند از شیء خسیس   بر جبین عقلی همی خندد بلیس
زین عجب بر نیست حیری در جهان   شاید ار گیری عجب زین ابلهان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۱۶۸

ای آن کسانیکه گرویدید بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزی دادیم شما را و شکر کنید مر خدا را اگر بوده باشید که او را پرستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

جز این نیست که حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوك و آنچه صدا بلند کرده شد در آن برای غیر خدا پس هر که بیچاره شد جز خروج

وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۶۹

کننده با امام و نه تجاوز کننده پس نیست گناهی بر او بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است

ای گروه مؤمنان اندر حیوة   رزقهای خود خورید از طیبات
بر شما مردار و خون آمد حرام   باز لحم خوك از رب الانام
وانچه شد بر یا بذبح او صدا   در مقام قصد بر غیر خدا
مشرکان در وقت ذبح از خبث ذات   بد بلند آوازشان بر اسم لات
جز غیر باغ و عاد از اضطرار   نیست حکمی بر حرام از کردگار
اندرین صورت نباشد جرم و بیم   کو باهل دین غفور است و رحیم
شکر نعمت پس کنید اندر جهت   گر شما خود بنده اید و حق پرست
زانکه پس در خوردن آن آفت است   موجب افساد خلق و خلقت است
یعنی آنچه اندر ذبح آن و ز اکل آن   قصد باشد شرك بر حق بالعیان
شد چنین ذبحی بر اهل دین حرام   هست بسم الله شرط این مقام
باغ از افراط است نزد اهل حق   عاد هم تقصیر در سد رمق
چون ببخشد حق عباد ذلی   نور آمد رفت بود از ظلمتی

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ

بدرستیکه آنکسانیکه میپوشند آنچه را فرو فرستاد خدا از کتاب و میفروشند بآن بهائی را کم آن گروه ایشانند که نمیخورند

فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۷۰ أُولَئِكَ

در شکمهاشان مگر آتش را و نه سخن میکند ایشان را خدا روز قیامت و نه پاك میگرداند ایشان را و برای ایشان است عذاب دردناك آن گروه

الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ۱۷۱ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ

ایشانند که خریدند گمراهی را براه هدایت و عذاب را بآمرزش پس چه شکیبا کرد ایشان را بر آتش این بسبب آنکه خدا فرو فرستاد

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۱۷۲

کتاب را براستی و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در کتاب هر آینه در مخالفتند دور

آنکسانیکه بپوشند از عناد   آنچه نازل کرد حقشان از کتاب
نیست مقصود آنکه بفروشند باز   بر کسری تا در آن باشد جواز
آنکه بفروشند قرآن را بکم   نیست هیچش غیر آتش در شکم
بهر ایشان گفت زان ما یأکلون   کی خورند از غیر نار اندر بطون
چون نگردند از هوای نفس پاك   هست ایشانرا عذابی درد ناك
هم عذاب آخرت بر مغفرت   تا در این سودا چه باشد منفعت
اینست بهر آنکه انزال کتاب   از خدا حق است و زعین صواب
این مخالف نزد اهل علم و دید
بفروشند آن کمال بیعدیل   از ره نقصان شیئی بس قلیل
ملکه با وی هر دو عالم اندکست   داند این مردی که در ره سالك است
آتش حرص است و از آن نارها   که بود در بطن آتش خوارها
نه سخن گوید بر ایشان را خدا   نه کند پاك گرمشان از ناروا
این گروهند آنکه بخریدند باز   گمرهی را بر هدایت از مجاز
چه شکیبا کرده ایشان را بنار   آیست صبر بد مآل ناگوار
وان کسانکه اختلاف اندر کتاب   میکنند اندر شقاقند و عذاب
گشت باعث بر شقاقی بس بعید

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

نیست نیکی آنکه بگردانید رویهای خودتانرا جانب مشرق ومغرب ولیکن نیکو آنست که ایمان آورد بخدا وروز آخر

۹۰ ع وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ آتَي الْمَالَ عَلٰي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰي وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ

وفرشتگان وکتاب وپیغمبرانرا وداد مالرا بر دوستی او صاحبان قرابت ویتیمان وفقیران وراه

السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ آتَي الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا

گذران وسئوال کنندگان ودرخلاص کردنها وبرپاداشت نمازرا وداد زکوترا ووفاکنندگان بعهدشان چون پیمان بندند

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ١٧٣

وشکیبایان در شدتها وضررها ووقت کارزار آنهااند آنانکه راستی کردند وآنهااند ایشان پرهیزکاران

در بیان بذل و بخشش

نیست نیکو گر که اندر جستجو — سوی غرب و سوی شرق آرید رو
بر ملایک بر کتاب و انبیا — که بر حق باشد هریك رهنما
بر مساکین هم بگردند سبیل — گرچه باشد در دیار خود ذلیل
حق مال اعطاست از وجه صواب — نی بعلت گفت زان وفی الرقاب
نی که حق مال بر اهل نجات — منحصر بر خمس باشد یا زکوة
داری ار دشمن زکشتن یا شمیر — هست واجب بهر کوشش بر فقیر
زانکه باشد اهل استحقاق نار — در حرارت داری از دل بر بیار
نیست حقی اینزمان در گردنم — هم نه من بر رزق خلقی ضامنم
بر صلوة و بر زکوة آرد قیام — گشت وافی عهد را با اهتمام
راست گویانند آنها در مدار

لیك نیك است آنکه ایمان بر خدا — آرد و بر روز آخر از ولا
داد مال خود ز حب مستقیم — بر قرابت پیشگان و بر یتیم
هم بسائل شاید اعطا گردت — وان حقوقیکه بود در گردنت
گر زکوة مال بدهی با وثوق — شد ادا یك حق تورا از آن حقوق
تا بود یکحبه از مالت بدست — مستحق را هست حقی زانچه هست
همچنین از ما بقی تا گشت مال — هست اندر گردنت حقی از آن
نی که گوئی من زکوة مال را — داده ام بر مستحق از ابتدا
داند آنکو چشم عقلش روشنست — تا بود دارای دانگی ضامن است
آنکسان در رنج و سختی صابرند — کار زار آمد چو نوبت حاضرند
هم براه عقل و دین پرهیز کار

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلٰي اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰى بِالْاُنْثٰى

ای آنانکه گرویدند نوشته شد برشما قصاص درکشتها آزاد بآزاد بنده ببنده وزن بزن

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَدَاءٌ اِلَيْهِ بِاِحْسَانٍ ١٧٤ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ

پس هرکه درگذشت مراو از برادرش چیزی پس از پی رفتنی است نیکی وادا کردن بسوی او بنیکی این سبك کردنی است از پروردگارتان

وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٧٥

ورحمت پس هرکه درگذشت از حد بعد از این پس برای اوست عذاب پردرد

دربیان قتل و قصاص

ای گروه مؤمنان از عام و خاص — بر شما بنوشته شد حکم قصاص
بر قصاص آن لازم کونیت است — طلی از اطلال عدل حضرتست
چون تصرف کرد حق در عبد خویش — تا کند درخویش فانی از خودیش
هم نماید عبد قلبش را بدل — حق بقلبی بیکدورت بیعلل
زین مقاصت که کند باینده حق — ساخت بر اعظم حیوتش مستحق
نفس حیوانرا بکش تا کم شود — پس ز حیوانی رهد آدم شود
عاقلان بکشتند زان بهر نشان — آدمی را که نبودش نور جان
مرده از هر رتبه وز نور حیوة — هست او را تا مقام جمع ذات

کتب یعنی بر شما گردید فرض — همچو بهر سطح و طول و عمق و عرض
بر ازالة و نفی عدوانی که آن — بر سبوعی قوه را باشد نشان
میدهد از حرّ روحش درعوض — محض بخشش روح بهتر بیمرض
گیرد از اثنای نفسش نقص حال — موهبت را تا دهد بر وی کمال
آن حیوة عارفانست و خواص — کز پی هر کشتنی باشد قصاص
همچنین فرض است در تبدیل وقل — کشتن آدم پی احیای عقل
آدمیت نی همین گوش و سر است — آدمست آن کز دو عالم برتر است
صورت آن رد اهل معرفت — حکم عدل اندر قصاص است و دیت

پس هرآنکه شیئی ازوجه وجیه
اهل دم را حق برادر خوانده زان
گر ولیّ دم بخشد در همی
پس ادای حق بنیکی سوی او
ورکسی بگذشت زین بعد از قبول
یا پشیمان گشت زان قدریکه کاست
ما ز اقسام ثلاثه در قصاص

عفوکرده شد پس اورا از اخی
که برادر گشته در مهر امتحان
پیروی کرده است بر نیکی همی
میرسد واینست پاداش نکو
یعنی از عفوو دیت آرد نکول
ازدیت وزبعد بخشش بازخواست
حکم را بعد یکقسم اختصاص
آن ثلاثه شد قصاص و انتقام

قاتل اعنی یافت عفو ازاهل دم
زانکه مهم عرق است بااو تردهوش
عفوکرد آن خون وبگذشت ازقصاص
واینست هم تخفیف ربو رحمتی
کرد عفو و گشت راضی بر دیت
یا پس از اخذ دیت مبدل شود
بهر او باشد عذاب درد ناك
یا دیت یا عفو در تنظیم تام

وزدیت چیزی مراورا گشت کم
خونش ازغیرت بود دایم بجوش
وزدیت هم کاست گویا بخلاص
در اداء داده یابد ملکتی
پس زعفو و صفح گرداند نیت
بر قصاص از غیر حق مایل شود
رفته از راه نجاتی بر هلاك

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيٰوةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٧٦

وبرای شماست درقصاص زندگی ای خداوندان خردها شایدشما بپرهیزید

مر شما را درقصاص آمد حیوة
نفس خون کشته از تیغ هوا
عبد را بر قتل حر بایست کشت
پس عجب کورا بداری زنده مار

اهل هوش از هیچ دارید التفات
قلب عالی رتبه را بر دار روا
هم بقتل مرغ حق خار پشت
زندگی را چارهٔ این گنده سار

تا بپرهیزید اسیر زندگی
کشت باید در قصاصش بیدرنگ
کشته این خونخواره یار همدمت
در قصاصست حیوة و زندگی

زانچه دوراست از رسوم بندگی
ورنه گردد زندگانی برتو تنگ
تازه گردد هردم از وی ماتمت
حاصل این زندگی دان بندگی

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

نوشته شد بر شما چون حاضر شود یکی از شما را مرگ اگر واگذارید مالی را به یکی وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکی

حَقًّا عَلَي
سزاوار بودن بر

دربیان وصیت وتأکید درعمل کردن بآن

الْمُتَّقِينَ ١٧٧
پرهیزکاران

شد نوشته بر شما هنگام فوت
دانچه معروفست و حق بر متقین
لیك باشد گر معین قدر آن
هست معروف آنکه روزداوری
پس شود آن مالها روز شمار
شد وصیت لایق مال حلال
بار معروف ار که دانی حکمتش
عدل آن باشد که اندر اصل وفرع

از شما چون شد یکی حاضر بموت
که بباشد جمع آن از جور و کین
که بخواری اخذ کرداست ازفلان
ور نبود تا از آن گردی بری
هر درم از بهر جانت زخم مار
که بود معروف در نزد رجال
هم نوان بودن بموصی نسبتش
حکم او ثابت بود درعقل و شرع

بر وصیت مانده گر مالی بجا
گر شده جمع آن بظلم ان بیخرد
مال معروف آن بودکز عدل وداد
کس نگوید مال از آن مظلوم بود
بر جبین مالی کجا حق کرده امر
یعنی آنرا اهل دین دانند خیر
تا وصیت او بعدل و دین کند
او وصیت کرد بر آئین حق

زاو بسوی والدین و اقربا
شاید ار گردد بر آن مظلوم رد
جمع گردد بی مظلم و کین زیاد
که بدست آورد و این معلوم بود
کن وصیت یا بعمرو یا بزید
و آسایش بر تو باشد بی بغیر
بی بمیل نفس بی تمکین کند
نیست فعلش باطل اندر دین حق

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٧٨ فَمَنْ خافَ

پس هرکه بدل کند آنرا بعداز آنکه شنید آنرا پس جز این نیست که گناهش بر آنکساست که بدل کنند آنرا بدرستیکه خدا شنونده داناست پس هرکه ترسید

مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٧٩

از وصیت کننده میلی یا گناهی پس صلاح آورد میانشان پس نیست گناهی بر او بدرستیکه خدا آمرزنده مهربان است

پس هرآنکو هست چشم عقل ودید
نیست هیچ از بهرموصی اثم و بیم
یا بداند آن وصیت را بحق
نیست هیچ از بهر او جرم وقصور

کرد تبدیل آنچه از موصی شنید
حق بقول او سمیع است و علیم
پس بحق گرداند ازباطل ورق
حق دراصلاحش رحیم است وغفور

این گنه باشد بر آنها کز دغل
وانکه او ترسد زموصی بر گناه
بر رضای وارث اندر روی سداد
مصلحان را حق دهد پاداش نیك

مینمایند آن وصیت را بدل
یا بمیلی کان بود بر اشتباه
صلح بدهد بینشان دور ازفساد
گر نباشد در ستم با کس شریك

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٨٠ أَيّاماً مَعْدُوداتٍ

ای آنانکه گرویدید نوشته شد برشما روزه چنانکه نوشته شد بر آنانکه از پیش شما بودند تا شاید شما بپرهیزید روزهای شمرده شده

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْ عَلَي سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ وَ عَلَي الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ

پس کسیکه بوده باشد از شما بیمار یا بر سفر پس مدت شمرده شد از روزهای دیگر و بر آنکسانیکه طاقت دارند آنرا فدا دهند طعام

مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَاَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٨١ شَهْرُ رَمَضَانَ

بیچاره را پس هر که رغبت کرد نیکی را پس آن بهتر است مر اورا و اگر روزه بگیرید بهتر است مر شما را اگر باشید که بدانید ماه رمضان

الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

آنکه فرو فرستاده شد در آن قرآن بهدایت برای مردمان و بینها از هدایت و فرقان پس هر که حاضر است از شما این ماه را پس باید روزه بگیرد آنرا

وَمَنْ كَانَ مَرِيضاً اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ

و آنکه باشد بیمار یا در سفری پس شمرده شد از روزهای دیگر میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را و

لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَي مَا هَدٰيكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٨٢ وَ اِذَا سَئَلَكَ عِبَادِي عَنِّي

از برای آنکه تمام کنید شمار مر او تا بزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود شما را و تا شاید شما شکر کنید و چون پرسند ترا بندگان من از من

فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ١٨٣ اُحِلَّ

پس بدرستیکه من زود پذیرنده ام خواندن خواننده را چون خواند مرا پس بپذیرند مر او باید ایمان آورید بمن تا شاید شما فلاح رسید حلال شد

لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ اِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ

برای شب روزه جماع بازنانتان آنها اند لباس برایشما و شما لباسید ایشانرا دانسته خدا که شما بودید

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَي عَنْكُمْ فَالْاٰنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللّٰهُ

که خیانت کردید خودتانرا پس پذیرفت بر شما و در گذشت از شما پس اکنون مباشرت کنید ایشانرا و بجوئید آنچه نوشته خدا

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتّي يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ اَتِمُّوا

برایشما و بخورید و بیاشامید تا آنکه پدید آید برای شما رشته سفید از رشته سیاه از صبح پس تمام کنید

الصِّيَامَ اِلَي اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ اَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا

روزه را تا شب و مباشرت مکنید ایشانرا و شمائید معتکفان در مسجدها اینست حدهای خدا پس نزدیک مشوید آنرا

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٨٤

همچنین هویدا میکند خدا آیتهایش را برای مردمان تا شاید ایشان بپرهیزند

در بیان صوم

ای گروه مؤمنان اندر مقام — بر شما نوشته شد حکم صیام

همچنانکه شد نوشته پیش ازین — روزه بر هر امتی از اهل دین — می شود آن موجب پرهیزتان — از هوای نفس جهل آمیزتان

روز هالکه بجز معدود نیست — صوم واجب جز دران محدود نیست — پس مریض است ار کسی ور در سفر — هست صوم او در ایام دگر

وانکسانی را که باشد طاقتی — چاره نبود از قبول فدیتی — فدیه مسکین را بده یعنی طعام — کآن بود نایب مناب اندر صیام

هر که بر نیکی کند رغبت یقین — بهر او بهتر بود در راه دین — مر مساکین را دهد نان و طعام — بهر افطاریکه کرد اندر صیام

روزه ور گیرد ز اطعام افضل است — گر بداند ارچه اطعام اسهل است — شهر رمضانست کاندر وی نزول — یافت قرآن بهر اکمال عقول

این کمال آمد هدایت بهر ناس — تا شناسی شاه معنی زین لباس — بیناتست و هدی در ملک فرق — تافت فرقان همچو نور خان ز شرق

پس هر آن شد حاضر اینماه از شما — روزه باید گیرد از وجه رضا — ور مریض است و مسافر شد معاف — تا در ایام دگر دور از خلاف

بر شما حق خواست در هر کار یسر — می نخواهد تا فتد مردی بعسر — تا مگر تکمیل این مدت کنند — یاد معبود بزرگ آیت کنند

هم بجرم خویش مستغفر شوید — بر هدایتهای او شاکر شوید — چون ترا پرسند از من ای حبیب — پس عبادم را قریبم هم مجیب

خواند آن‌خواننده چون دردعوتم
در شبان روزه نزد اعتدال
حق همی داست باشد این رمه
نسخ کردآن حکم پس رب‌الفرج
هم بجوئید آنچه از وجه سداد
وان طلوع فجرو صبح صادقست
آن حدود حق بود اندر عود
بود این تفسیر نزد اهل هوش
چیست قرآن علم اجمالیکه آن
هادی مردم سوی وحدتست
وانکه‌حاضرشددراینوقت ورسید
وانکه قلب اومریض‌است وعلیل
وان مسافر آنکه دررہ سالك‌است
هست از جمع شهود او بیحبر
اصل‌صوم‌آن‌بود لیك اورا اساس
چشم بگشاید فقیر احسن حال
نشنود جز صوت جانان گوش او
یاد کس نبود که گوید حرف او
بر نخیزد تا بیاد انجای‌خویش
بی تأمل گر نخسبد یك رگش
هیچ بوئی ناید او را بر مشام
آمد از دل بوی زلف دلبرم
ای حریفان فکر زنجیری کنید
لیك دگرگوست حالم ای غلام
این چنین وقتی نباشد بهر من
ماه روزه آمد و وقت حضور
خیطابیض صبح وصل‌عاشق‌است
جز که روز وصل او آید بسر
تاسحرغلطد بخاك و خون همی
بشنو از افطار عاشق ای همام
اوربد در دامن معشوق چنگ
شکرآنساعت‌که دوراز دلبراست
از خدا خواهد همی با دردو تب
شام عاشق وقت درد وماتم است
او همی خواهد فرود آتشی
لیك دانی علت دیوانگی
نیست عاشق تا که نالد از فراق
هوش بچشم اُستن حنانه را
محرم او چونکه جز آدم نبود
قالب آدم طلسم گنج اوست
بگذرد نا محرم از ویرانه زود
او ز گنج معرفت بیگانه بود
هست وحدت لازم ذات وجود
نیست هستی در حقیقت جزیکی
چونشود بیدار ازان خواب‌گران
حق‌دهد هم‌جان‌و هم‌نان ای فقیر

پس اجابت میکنند از طاعتم
رفت با سوانشان باشد حلال
بر نفوس خویشتن خائن همه
تا نباشد بر شما عسر و حرج
شد نوشته فرض یعنی بر عباد
روزه تا شب‌مرشمارا لایق است
نیست حدکس تجاوز زان حدود
لیك بی تأویل آیت دار گوش
گشت بالعقل او مسمی در بیان
باعتبار جمع و اینش سنت است
بر شهود ذات نزد عقل و دید
در حجاب نفس محجوب و ذلیل
دوراز ان‌دیدار وحظش‌اندك‌است
تا شود واصل پس از رنج سفر
ضبط اعضا و خیالست و حواس
جز به آیات ظهور ذوالجلال
وصف او گوید لب خاموش او
وقت خود یکدم نتاید صرف او
یکقدم تا حق گذارد پای خویش
نه رگست آن سازد افسار سگش
جز ز جانان بوی زلف مشکفام
مجهت نبود که میگردد سرم
مشوم دیوانه تدبیری کنید
وقت دیگر گویمت شرح صیام
شاه من دایم بود در شهر من
رفت دل در محفل الله نور
تا شب اندر بحر حق مستغرقست
باز داند شام هجران از سحر
کی شود فارغ ز درد و غم دمی
تاخوری گرعاشقی خون صبح‌و شام
وانکشد دامن‌که وقت‌گشت‌تنگ
حالت عاشق چسان درمحضر است
که نگردد روز او آخر شب
خون دل افطاروقوت اوغم است
خویشرا سوزد در او تا نابشی
تا چه با ما کرده یار جانگی
گوید او کن اله تا یوم التلاق
تا بنالد فرقت جانانه را
عرض عشق خویش برآدم نمود
تن‌کندویران بحفظ گنج دوست
غافل از گنجی که درویرانه بود
دیده اش برخاك‌و بر ویرانه بود
هستی دیگر سرابست‌و نمود
گر تو هستی را دو بینی مشرکی
زانچه دیدہ نیست چیزی درمیان
روبوی کن جزوی چیزی مگیر

باید ایمان آورند ایشان بمن
بر شما ایشان‌لباسند و اساس
یعنی آن شبهای صوم اندرنهفت
توبه پذرفت از شما و کرد عفو
هم خورید و هم بیاشامید شاد
در مساجد جله سازید اعتکاف
حق‌بیان اینسان کندآیات‌خویش
هست شهر صوم وقت احتراق
عقل یعنی عقل قرآنی باصل
علم تفصیلی است بشك بنات
پس کند امساك او بر مستمر
هست او ممنوع بشك زین‌شهود
رتبها دارد سوای آن وصال
یسر باشد واصلانرا درمقام
هست امساك جوارح بر دوام
می‌نبیند هیچ غیر ازروی دوست
تا کسی جز حق نگوید یك‌سخن
دست نالاید بچیزی ناروا
پوست از تن برکند هنگامه را
شحم‌ولحمش زآتش خوف‌و ندم
بویش آمد بر مشام جان من
شد پریشان مو بمو گفتار من
عقل‌و جانم بسته شد برموی او
وقت دیگررا بپرس ازمن‌کی‌است
لاجرم سرگرم آن شاهم همی
گر گذارد زلف مشکینش بگاه
هیچ ناید باورم کاندر وصال
گرچه‌آنهم برصفی بس‌مشکل‌است
تا بود در آتش‌و سوز وی‌است
حال عاشق چیست وقت انقطاع
گرچه خون میریزد از چشم ترت
نیست فکری جز که آید دلبرش
مرتضی زان گفت دارم استوار
این چنین صائم کجا دارد حواس
کاش‌بودت برسر‌اندك شورعشق
میهمان‌او جان‌و دل‌دو خانه‌زاو
ناله خواهم من ننالد گر که چنگ
تو کم از چوبی‌مباش از آدمی
آدم اندر عشق او محکم پی است
گنج در ویرانها مدغم کنند
گفت ابلیس این‌طلسم خاکی‌است
هستی آورد و زهستی دورماند
بر سرابی شدگذشت از بحرذات
حق بهستی واحداست‌و قائم‌است
بگذرازاین‌جان زحق دریوزه‌کن
دست صائم جز بوی نبود دراز

بر صلاح آیند شاید بی سخن
هم شما هستید ایشانرا لباس
بی زفرمان با زنان گشتند جفت
لیك‌حلالست آنچه عصیان بودسهو
تا بیاض آید هویدا از سواد
دور گردید ازنکاح و ازخلاف
تا بپرهیزند اهل دین و کیش
نفس را بر نور حق بالاتفاق
کوست موصل بر مقام جمع وصل
عقل فرقانش خوانیم از جهات
از وجود غیر حق برجهرو سر
تا در ایام دگر یابد وفود
وان شهود ذاتی و وجه جلال
عسر شد آن بهر نفس نا تمام
از مخالف نزد اهل الله صیام
اوز آیتها که هم مرآت اوست
از بد و خوب کسان بندد دهن
از کف اندازد لوای ماسوای
گر مفخر است آن نه تنها جامه را
آب گردد نی همی تنها شکم
همچنان کآمد بر احمد از قرن
خورد برهم دفتر و طومار من
میکشد از هر رهم بر کوی او
آنکه دل دنبال گیسویش‌نی است
سالها روزیست از ماهم همی
خیط ابیض را شناسم از سیاه
عاشقی دارد خبر ازماه و سال
شب‌چوشد عاشق گرفتاردل است
کی شناسد این‌شب آن‌روزویست
از وصال یار و هنگام وداع
زانکه آیم ساعت دیگر برت
انتظار صبح باشد یکسرش
صوم نابستان ز دنیا واختیار
تا ندانند که ساتستش لباس
ما بکفش داریم معذور عشق
زلف زاو زنجیرزاو دیوانه‌زاو
آرم اندر ناله وغم چوب و سنگ
در سرای علم الله محرمی
هرکه اورانیست عشق‌آدم نی‌است
تا نهان از چشم نا محرم کنند
سجده برخاکی زبی ادراکی است
غافل از آن وحدت مشهور ماند
برگمانش قلزمست آن یا فرات
هستی دیگر چو بوم نائم است
ای صفی الحق بیان روزه کن
دل بپردازد ز غیر اندر نیاز

گر بخواهد چیزی از کس ناکس است ‖ دزد جان مفلس در محبس است
واگذارد هر دو را ریکدگر ‖ تا که معدوم از عدم گیرد اثر
قصهٔ ذوالنون شنو در سحن غم ‖ تا شناسی فریهی را از ورم
تا کند افطار از آن نان مردحق ‖ روز آخر بود نانها بر طبق
گفت آری دست زندان بان ولیك ‖ میرسیدش برطبق وین نیست نیك

بنده را چون پند آن خلاق حیر ‖ دارد از حاجت نگف دامان غیر
ترگلو تنگ آنچنان گیر از حرام ‖ تا گرزد دیوت از قحط طعام
بهر او میبرد مخزندان مدام ‖ خواهر بشر او رغیفی وقت شام
گفت اورا چون خوردی نان من ‖ بد چو دانستی حلال ای ممتحن
اینچنین بوده‌است حال اهل‌حال ‖ بد گیری تا تو زایشان در فعال

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ

ومخورید مالهای‌خودتان‌رامیان‌خودتان باطل وبیدارید آنرا سوی حاکمها تاآنکه بخوریدپارهٔ‌را از مالهای مردمان

بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٨٥

بدی و شما میدانید

می‌خورید ازروی ظلم وجوروشر ‖ مال هم را در میان یکدگر
مال مردم گر کسی داسته برد ‖ باد حسرت خرمنش بیوسته برد
غافل از آنکه ندارد مال غیر ‖ از برای هیچکس یکذره خیر
مالهائیکه حرام است و شرور ‖ اول آن باشد که کس گیرد بزور
دیگراز حرام‌است‌و رشوت یافریب ‖ وانچه گیرد کس نامدار و نهیب
یا که گویم هجوت اندر انجمن ‖ یا ربای آرمت وارد بفن
گر بکس وقتی دعای بد کنم ‖ ریشه‌اش از بیخ و از بن برکنم
گر وفروکذب بود حر دو روز

ی بحکام از پی رشوت دهند ‖ پارهٔ زان تا خورند و هم نهند
میکنی اقسام تدبیر و حیل ‖ تا خوری مال ضعیفی از دغل
زان گذشته کانتقام است وعذاب ‖ از خدا پاداش آن روز حساب
دیگر ازلهواست و فعل‌شوم وعار ‖ همچو بیع مسکر و وجه قمار
یعنی از بهرت با غوغا کنیم ‖ پیش شاه و حاکمت رسوا کنیم
حال خود تا مشتبه سازد بحلق ‖ که منم صاحب ده و یا گیره دلق
اخذ ایشان مالهای ناحق است ‖ زان همیشه کارشان بیرونق است
نامی عمر او بود در دردو سور

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

میپرسندترا از ماهها بگو این‌وقتهاست‌برای‌مردمان وحج ونیست نیکی اینکه درآئید خانه‌هارا ازپشتهای‌آنها

وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٨٦ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ

ولیکن نیکست کسیکه‌بپرهیزکندودرآئیدخانه‌هارا ازدرهایشان وبپرهیزیدخدارا باشایدشمارستگارشوید وکارزارکنیددرراه

اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ١٨٧

خدا آنانراکه‌کارزارمیکنندشماراوازحدتجاوزمکنیدبدرستیکه‌خدادوست نمیداردازحدگذرندگانرا

جوار تو پرسند ازاهله دراساس ‖ گو بود آن وقتها از بهر ناس
نیست نیکو گر ز پشت خانها ‖ در سرا داخل شوید از ناروا
می بپرهیزید از پروردگار ‖ تا بحق گردید شاید رستگار
بست باید راه برنفس لجوح ‖ کوکند بااهل دین هردم خروج
حق‌زحد بگذشتگانرا نیست یار ‖ هم‌ندارد دوست میفوصندوخوار
آنکه دست نفس را بندد نخست

تا دران آرایش آئین کنند ‖ زان یکی که وقت حج تعیین کند
لیك نیك‌است آنکه ازتقوای‌جان ‖ در بیوت آئید از درهای آن
کار زار آرید در راه خدا ‖ با کسی کآرد قتال او با شما
نگذریدازحدکه‌هرکه‌ازحدگذشت ‖ شد مسلط دیو بروی خوارگشت
رفته زیر بار نفس بد سگال ‖ چون تواند کرد با دشمن قتال
در قتال خصم شد چالاك وچست

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ

وبکشیدایشانرا هرجاکه‌یافتیدشان وبیرون‌کنیدایشانرا ازهرجاکه‌بیرون‌کردندشمارا وفتنه سخت‌تراست‌ازکشتن وکارزارمکنیدایشانرا

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ١٨٨

نزد مسجدالحرام تاآنکه‌کارزارکنندشمارادرآن‌پس‌اگرکارزارکنندشماراپس‌بکشیدایشانراهمچنین‌است‌پاداش کافران

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٨٩ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

پس‌اگربازایستند پس‌بدرستیکه‌خداآمرزندهٔ‌مهربانست وکارزارکنیدایشان‌راتااینکه‌نبوده‌باشد فتنه وباشد دین برای‌خدا

فَاِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلاّ عَلَي الظَّالِمِينَ ١٩٠ اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ

پس اگر بازایستید پس نیست دشمنی مگر بر ستمکاران ماه حرام بماه حرام است وحرمتها قصاص است

فَمَنِ اعْتَدَي عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَي عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٩١

پس آنکه در گذرد در شما پس تعدی کنید بر آن بمانند آنچه تعدی کرده در شما و بپرهیزید خدا را و بدانید که بدرستیکه خدا با پرهیزکاران است

هر کجا یابیدشان ریزید خون
فتنه از قتل است در معنی اشد
از شما یعنی کشند آنجا تنی
این بود شنك جزای کافران
یعنی از شرك و من بکشند دست
دین بود یکجا خدا را زانکه دین
هر که مخلوق و ست او را قهر
مانع آمد از قبولش هس دون
پس کشند از کنه دست از مشرکین
ظالمارا کشتن از عدلست و داد
وسوسه دانش نفس سرکش است
مشرکین کردند در شهر حرام
بر شما هرچند در شهر حرام
بر شما گردید حرمتها قصاص
چون گذشتند از حد از حد نگذرید
اهل اسلام اتقوا الله واعلموا

هم نمائید از دیار خود برون
زانکه آن یکی کشد واین الف و صد
هم شما شاید کشند اهریمنی
نیست نیکی لایق بدگوهران
هر زمان بر حق ره برگشت هست
طاعت اورا در اسلام از یقین
عبدو منقاد است درهر یوم و شهر
گفت زان ریزید ازان بیگانه خون
ست عدوان بر ایشان زاهل دین
پاك گردد ارض از لوث فساد
او چو بیرون رفت حال دل خوش است
آنچه منع و قتل زاهل حق تمام
قتل باشد منع لیك از انتقام
می شوید از کید غداران خلاص
پردهٔ برده درانرا بر درید
حق بود با متقین بی گفتگو
جمع حرمتها بود از روی حد

همچنان کز شهرتان کردند دور
نیست جایز قتل ایشان بی کلاه
با شما وا نها کنند از کار زار
ایستند از نار بر افضال وحیم
تا نباشد فتنهٔ بکشید دار
انقیاد امر حق دین است و بس
لیك حکمت مقتضی بد کاختیار
فتنه تا برخیزد از ارض وجود
زانکه عدوان ظالمان را نیست خاست
همچنین از سینه وسواس توسهل
ارض فکرت پاك گردد از فساد
هم جزا بر مثل باید دادشان
نیست حرمت ملکه فرض است و حلال
قتل در شهر حرام ارچه بداست
پرده بهر پرده داران لایقست
می بپرهیزید و دانید اختصاص
حرمت احرام و ماه و هم بلد

هست این اخراجشان پاداش زور
جز که بر پاداش در بیت الحرام
هم بقتل آریدشان با ذوالفقار
حق ببخشد چون غفوراست ورحیم
مشرکانرا بهر دین کردگار
نیست بیرون زان بمعنی هیچ کس
باشد اندر دین نه قهرو اضطرار
فتنه چون برخاست دین یابد نمود
نفس ظلم آید گر در راه راست
شد برون چون کشته شد جاسوس جهل
وان بود موقوف بر جهد و جهاد
داد بر باد فنا بنیادشان
تا نگردد خصم غالب در جدال
این تعدی لیك حد معتد است
نی بر ان کو بر تحری شایق است
سوی حرمتها جنایات و قصاص

وَاَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَي التَّهْلُكَةِ وَاَحْسِنُوا اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٩٢

وانفاق کنید در راه خدا ومیندازید بدستهای خودخودتان را بسوی هلاکت ونیکی کنید بدرستیکه خدا دوست میدارد نیکوکاران را

هم کنید انفاق مال خویش را
هم بیندازید خویش از دست خویش
میشود ز انفاق احیاء نفوس
آنکه کرد انفاق رست از مهلکه
اینست لاتلقوا که زانفاق و مدد
پس کنید احسان که آن سلطان جود
چیست احسان از خودیت رستگی
گر خوی در راه دین داری تمیز
آنکه جان ایشان دهد کی در غمست

در ره حق حفظ دین و کیش را
در هلاك از سستی آئین و کیش
زان فتندش در اندوه و فسوس
گشت غالب بر عدو در معرکه
میتوان بستن بروی خصم سد
دوست دارد محسنانرا در نمود
بر حق از راه فنا پیوستگی
نیست احسان غیر عرفان ای عزیز
کاین جلالت شیء اندر عالمست

حفظ دین از اهل دین مستحسن است
سستی دین مرد را سازد لئیم
دست جنبان تا رود دشمن زدست
تا نگوئی بد سخن در انفاق مال
ورنه خواهی بود در چنگش اسیر
چیست احسان ترك جان و بذل مال
گر دلی از سر احسان واقف است
آنکه خود حق بود و حق را میشناخت
تا پس از پیغمبر از این رهگذر

وان نیالست از بدینی موقن است
دارد از اتمام مال اندوه و بیم
خصم آری بر تو خصم آرد شکست
وجه لاتلقوا چه بود اندر مقال
خویشرا با دست پر سازی فقیر
از پی ترویج امر ذوالجلال
هم موحد بر خدا هم عارفست
جفت جای احمد و جان هدیه ساخت
کینه گیرد با ابابکر و عمر

وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّي يَبْلُغَ

وتمام کنید حج وعمره را برای خدا پس اگر بازداشته شوید شما پس آنچه میسر شود از هدیه و قربانی و مه تراشید سرهاتانرا تا آنکه برسد

الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً اَوْبِهِ اَذًي مِنْ رَاْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ اَوْصَدَقَةٍ اَوْنُسُكٍ فَاِذَا

قربانی بجایش پس کسیکه باشد از شما بیمار یا اورا آزاری است از سرش پس فدیه ده از روزه یا صدقه یا قربانی کردن پس چون

اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِي

ایمن شدید پس بدرستیکه تمتع گذارد بعمره بسوی حج پس آنچه میسر شود از قربانی پس هر که نیافت پس روزه سه روز در

الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ اِذٰا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كٰامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حٰاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَاتَّقُوا

حج وهفت روز هنگامیکه بازگشتید اینست ده روز تمام این ازبرای کسیکه نبوده باشد اهلش حاضر درمسجد الحرام وبپرهیزید

اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ۱۹۳ اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ

خدارا وبدانید که خدا سخت عقوبتست حج ماههای معلومست پس هرکه واجب کرد درآن حج را پس نیست جماع

وَلٰا فُسُوقَ وَلٰا جِدٰالَ فِي الْحَجِّ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوٰى

و نه کارهای بد و نه جنگ در حج و هرچه میکنید از نیکی میداند آن را خدا و توشه گیرید پس بدرستیکه بهتر توشه پرهیزکاریست

وَاتَّقُونِ يٰا اُولِي الْاَلْبٰابِ ۱۹۴ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذٰا اَفَضْتُمْ مِنْ

و بپرهیزید مرا ای صاحبان عقلها نیست برشما گناهی اینکه جوئید زیادتی را از پروردگارتان پس چون برگشتید از

عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرٰامِ وَاذْكُرُوهُ كَمٰا هَدٰيكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ-

عرفات پس یاد کنید خدا را نزد مشعر الحرام و یاد کنید او را همچنانکه راه نمود شما را او اگرچه بودید از پیش از این هرآینه

الضّٰآلِّينَ ۱۹۵ ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفٰاضَ النّٰاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۹۶ فَاِذٰا قَضَيْتُمْ

ازگمراهان پس بازگردید از آنجا که برگشتند مردمان وطلب آمرزش کنید خدا را بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست پس چون گذاردید

مَنٰاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبٰائَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ النّٰاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِي

مناسک حجتان را پس یاد کنید خدا را مانند یاد کردن شما پدران خود را یا سخت تر یاد کردنی را پس از مردمان هرکه میگوید پروردگار ما بده ما را در

الدُّنْيٰا وَ مٰالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلٰاقٍ ۱۹۷ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنٰا آتِنٰا فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ

دنیا و نیست مر اورا در آخرت از هیچ بهره و از ایشان آنکه میگوید پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکی و در آخرت

حَسَنَةً وَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ ۱۹۸ اُولٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمّٰا كَسَبُوا وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ۱۹۹ وَاذْكُرُوا

نیکوئی و نگاهدار ما را از عذاب آتش آنها مر ایشان راست بهره از آنچه کسب کردند و خداوند زود حسابست و یاد کنید

اللّٰهَ فِي اَيّٰامٍ مَعْدُودٰاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ

خدا را در روزهای شمرده شده پس هرکه شتاب کند در دو روز پس نیست گناهی بر او و کسیکه واپس ماند پس نیست گناهی بر او برای آنکه

اتَّقٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۲۰۰

پرهیزکرد و بپرهیزید از خداوند بدانید که شما سوی او حشر کرده میشوید

نصف الجزو

دربیان حج و عمره

حج و عمره فرض آمد بر عباد — حق بیان آن کند بعد از جهاد
کرد باید این دو را لله تمام — از فرایض ور سنن در هر مقام
حج بود ارکان افعالش یقین — بیت و احرام نزد اهل دین
پس وقوف اندر مقامین وطواف — درصفا و مروه سعی ازقلب صاف
وانچه از ارکان باشد در نیت — رکعتین است و نساء و ملبیت
هست هم ارکان عمره بیخلاف — بیت و احرام وهم سعی و طواف
پس اگر ممنوع گردید از عدو — یا مریض آنراست قربانی نکو
گر میسر باشد آنهم بر شما — ورنه باشد صوم کافی از هدی
سر بنتراشید در ناموقعش — جز که قربانی شود در موضعش
موضع قربانی از احرام حج — شد منی ور عمره مکه بی حرج
باشد ارکسرا مرض وررنج سر — چون شپش یا زین روش رنج دگر
پس شود محتاج سوی حلق مو — از سه فدیه آورد بر جا یك او

صدقه و قربانی و صوم است آن — صوم سه یا هفت یا ده روز دان
پس شوید این جوار خوف و مرض — وز موانع چاره بود از عوض
گر میسر باشد آن از بهر کس — ور میسر نیست صوم از هدیه بس
وین بود آن را که بود در مقام — اهل مکه و حاضر بیت الحرام
از تمتع گویمت وصف و صفت — کوست واجب نزد اهل معرفت
بعد احرام اول از میقات نام — وان بود معلوم نزد خاص و عام
در صفا و مروه بس او یکدله — میبباید سعی و پوید مرحله
پس ببندد بار از بیت الحرام — بهر حج احرام دیگر ز اهتمام
پس کند اقدام بر اعمال حج — نیست حاجت بر بیان افعال حج
پس بپرهیزید و دانید این حساب — که خدا را بس شدید آمد عقاب
حج در آن واجب شمرد از حسن حال — بعد از آن رفث است و فسوق و جدال
توشه بردارید و بود هیچ زاد — بهتر از تقوی اگر دارید یاد
بر شما نبود گناهی در شمار — فضلی از جوئید از پروردگار
نیست حرمی بهر او وین اتجار — بر شما فضلی است این از کردگار
ذکر او باشد هدایتها که خواست — بر شما نبود یعنی راه راست
پس از آنجائیکه برگشتند ناس — بار گردید و نمائید اقتباس
ور خدا خواهید آمرزش ز بیم — که شما را او غفور است و رحیم
همچو از آبائتان آرید یاد — سخت تر با ذات حلم و اعتقاد
گوید از دنیا بده یارب بما — بهرهٔ عقبی نخواهیم از خدا
ده نکوئی در جهان یا داشم — هم نگهدار از عذاب آتشم

صدقه بر شش تن کند بارت سبك — شاة باشد گر بهای آری بسك
چون بعمره کس تمتع کرد یك — سوی حج تقصیر را هدیه است لیك
وان سه روز و هفت یاده شد بحج — چونکه رجعت کرد نابود حرج
رجعت از حج است بر شهر و بلد — وز منی بر مکه هم دارد سند
آن تمتع که بعمره سوی حج — باشد آن از یاری رب الفرج
پس شود در مکه داخل بی قصور — در طواف خانه پس باید حضور
پس کند تقصیر و گردد او محل — آید از احرام بیرون پاك دل
پس رود از مکه بر عرفات و باز — سوی مشعر باز گردد با نیاز
شرح آن ضبط است یکجا در کتب — آگهند از جمله اهل قشر و لب
شهرهای حج که معلوم است آن — پس در آنها هر که حج کرد از کسان
وانچه در وی میکند افعال نیك — جمله را داند خدای بی شریك
می بپرهیزید کین ره روشن است — بر اولی الالباب پرهیز احسن است
یعنی از کس شد اجیر کس بحج — یا تجارت کرد دور است از حرج
پس چو برگشتید از عرفات شاد — نزد مشعر از خدا آرید یاد
پیش از این بودید یکجا بر ضلال — شکر نعمت پس کنید از ذوالجلال
یعنی از عرفات یا از مزدلف — لیك عرفات است بی حد ما یقف
پس مناسك را چو بگذارید نیك — یاد آرید از خدای بی شریك
پس بود از مردمان با نخوتی — که بجز دنیا نداند غایتی
هم بود زایشان که گوید ده ز من — بهرهٔ دنیا و دین ای ذوالمنن
هست ایشان را نصیب و هم ثواب — وانچه نیکی را نمودند اکتساب

در بیان ایام تشریق

حق بسی باشد سریع اندر حساب — زود یعنی میرسد روز ایاب
وان بود تشریق یعنی با سرور — در منی ماند بدی یا در تمور
ور کند تأخیر هم نبود گناه — بهر آن کاو راست پرهیز از اله
حج بود در نزد ما توحید ذات — عمره باشد سیر توحید صفات
سیر فی الله و الی الله را تمام — میبباید در سلوك از هر مقام
زود باید نفس را قربان نمود — کار مشکل را بهوش آسان نمود
هست ما را سنتر اشارت در فنون — بر نفوس مختلف بر اعلی و دون
همچو حیوان ضعیف و هم قوی — که ببند اندر تحمل مستوی
نفس دیگر صعب و عسر الانقیاد — خود بر آنها نیست در حمل اعتماد
فهم معنی از صفاتش مشکل است — اندرا حصر ثم از این دو داخل است
معنی لاتحلقوا را گوش دار — موست آثار ضعیفت هوش دار
وان مریض اعنی نداش ناتوان — هم ضعیف از روی استعداد و جان
هست ممنوع از سلوك و از شهود — هم ز دید و هم ز توحید وجود
پس بر او فدیه است از اسما کها — تا بچشم نفس ریزد خاکها
چیست طوف کعبه نزد رهروان — هفت نوبت پیش جانان بذل جان
حال عاشق در حضور دوست چیست — بیخبر از بستگی و رستگی است
یار آمد وقت تطهیر خانه نیست — جای حرف محرم و بیگانه نیست
خانها ویرانه گردد بار ها — یار ماند بی نیاز از دار ها
مسخود میگفت اندر ذات خویش — میسود از ذات خویش اثبات خویش
ای خدائی کت بهستی یار نیست — جز تو اندر دار دل دیار نیست
خانهٔ ویران ما را کن چنان — که در او غیر از تو ناید میهمان
خانهٔ دل را تو پردازی ز غیر — که نداری عجز بر افعال خیر

یاد آرید از خدا در روز چند — کان شمرده گشته نزد هوشمند
ور برفتی در دوم گیرد شتاب — نیست حرمی بهر او اندر ذهاب
پس بپرهیزید و دانید اینکه هست — حشرتان سوی وی از هشیار و مست
وان مقاماتیکه هست اندر طریق — باشد اتمامش ز ادراك عمیق
بار دارد گر شما را نفس دون — زان مقاصد زان مراتب زان شئون
در منی کعبهٔ دل کان منی است — این تمنا قلب را از ما محاسب
اندر استعداد و احوال و صفات — مختلف شد نفسها در واردات
بعضی از آنهاست حیوان ذلول — کوست سهل الانقیاد و بس حمول
همچنین بعضی ز اوصاف از نفوس — سهل باشد قلع و قمعش بی عبوس
بعضی از حجاج دائم محصرند — نفس دیگر بر مناسك قادرند
زایل آن هرگز نگردد پاکسلب — نفس تا قربان شد در ارض قلب
قلب او از عارضات مستتر — کش بود اندر حلق مشعر
وان علایق وان خیالات و هموم — هست رنج سر که گاه آرد هجوم
چیست احرام آنکه در طی مقام — کرد لذتها و شهوتها حرام
یعنی اندر عشق او پیوستگی — از سببهای هستی رستگی
رسم از کون و مکان یکبارگی — یافت دل از هفت و پنج آوارگی
باش حاضر خدمت جانانه را — وقت دیگر کن طواف خانه را
همچنان کو بود و دیاری نبود — در سیاستش نطق و گفتاری نبود
همچنان در ذات خود باشد که بود — نیست هیچش مثل و یاری در وجود
چون نماند خانه و خانه خدای — تو بمانی فرد و واحد در سرای
در حرور آن رتبه کن این خانه را — ده حقیقت صورت افسانه را
کار نیکو آن کند کو قادر است — عیب ما را ناظر است و ساتر است

عشق گوید ترک مغزوپوست کن خانه را خالی ز غیر دوست کن
گرجوی توفیق وعشق افزونکنی ماسوای خود زدل بیرون کنی
مست گشتم چون توگفتی هست باش هوشیاری نیست حدت مست باش
من نگویم خام دیگر شایدم لایق ار ذات فرستی زایدم
عاشق از جوید فزون میشایدش این فضولی لازم عشق آیدش
گر فضول آمد ز فصل عشق بود زان فزون جوئیش حق صدر گشود
گویم این باشد بتوفیق خدای خواهد اراوکس تاند درسرای
من نبودم بود من از بود تست هستیم مفرع وجود و جود تست
مست بیرون کردی از میخانه ام همچنین سرگرم آن پیمانه ام
این فزون جوئی هم از سرما زتست عفوکن گر بیخودی افزوده جست
خاک آدم حق بعشق خودسرشت لاجرم این فصل بودش سرنوشت
پس فضولی گر نمایم در طلب لازمهٔ عشق است نی ترک ادب

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ ٢٠١

واز مردمان کسیکه بشگفت آردتوراگفتارش درزندگانی دنیا وگواهمیآوردخدا برآنچهدردل اوست واو شدیدالعداوتست

وَ اِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ٢٠٢ وَ اِذَا

وچون برگردد شتاب کند درزمین تافسادکند درآن ونابودکند کشت را ونسل را وخدا دوست نمیدارد فسادرا وچون

قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ ٢٠٣

گفته شود مراورا بپرهیز ازخدا انگیزد اورا حمیت بگناهکاری پس بس باشد اورا جهنم وهرآینه بد بستری است

هست از مردم کسی کاقوال او مر تو را در زندگی آید نکو
مر خدا را شاهد آرد در بیان لیک قلبش نیست همره با لسان
باطن او را خدا داند که چیست درضمیرش جز نفاق و کذب نیست
کشتها و نسلها آن بد سرشت جهد دارد تا کند نابود و زشت
خواهداو سازد هلاک از کبر و کین بر خلاف آنچه خواهد رب دین
چونکه گویندش بپرهیز از خدای گیرد او را جهل از سرتا بپای
عزتی کز حق بود علم است و نور عزت باطل بود اثم و قصور
پس بگیرد جهل عزت موی او باب دوزخ تا گشاید روی او
میکنی از حسن گفتارش عجب چون کند اظهار ایمان و طلب
باطن او بر خلاف ظاهر است بس شدید اندر عناد او در سراست
چونکه برگردد کند سعی از عناد تا که اندر ارض اندازد فساد
کشتهائی کش بود حب عشر نسلها که زاید از وی صد اثر
دوست کی دارد خدا هرگز فساد تا بافساد آن دغل یابد مراد
جهل یعنی آن جبهای خام که بود در جاهلیت مستدام
آن همه عجز و خضوع آرد یقین وین همه جهل و غرور و کبر و کین
پس بود کافی جحیم از بسترش ور جبینهای جاه آب ترش

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ ٢٠٤

واز مردمان آنکه میفروشد خودش را برای خوشنودی خدا وخدا مهربانست بربندگان

هم کسی از مردمان باشد که او میفروشد نفس خود را مو بمو
این نشان شیر مردان حق است که از ایشان کار دین با رونق است
ترک میل خودکنند از عقل چست تا رضای دوست بتوانند جست
ای ملایک بر چنین مردان مرد سجده ها از روی عشق آرید و درد
روز هیجا پشت او دشمن ندید ور نهیبش زهره ها بر تن درید
گفت حق با جبرئیل آیا شما جان خود سازید بر دیگر فدا
مر علی برجای احمد خفته است ترک جان بر حفظ احمد گفته است
تا ببینید از چه معنی بوالبشر گشت مسجود ملایک سر بسر
تا ببینید آن رموز مختفی که نهان میبود در ذات صفی
مرشما گفتید این سفک دماست دور از اندیشه و آراء ماست
صد هزاران خلق ریزد خونشان عالم و آدم شود محزونشان
سهل باشد گر چنین آدم یکی در جهان پیدا شود دور از شکی
او مرا اندر زمین باشد ولی گشت ظاهر از علی ذات علی
جان و سررا تانسازی خاک عشق کی چو احمد بگذری زافلاک عشق
تا مگر جویند رضای ذوالجلال زین رضا جوئی بود خیرالرجال
افکند خصم آر بجو بر رویشان منقلب هرگز نگردد خویشان
جای احمد آن رسول مقتدای خفته اند از بهر حفظش بر فدای
این چنین مردی رؤف وعادلست حیدر شیر افکن دریا دل است
پس خدا شاید که باشد مهربان بر عبادی این چنین پاکزه جان
گفت بود در ملایک این وداد گفت حق پس در زمین بسند شاد
بر زمین از آسمان آرید رو فضل آدم تا نکو بینید از او
تا ببینند از چه رو آدم سراست آفرینش چون صدف اوگوهراست
وانکه گفتم با. شما اندر زمین خلق خواهم کرد خلقی ز آب وطین
مخبر بودید کایسان آدمی خواهد آمد در زمین صاحبدمی
تا حشر این خلق عالم سر بسر خونشان ریزد ز تیغ یکدگر
بر زمین آرید رو وز من سلام بر علی گوئید با صد احترام
هم بدینسانست رسم و راه عشق تا اند گر محرمی بر شاه عشق
فقر خواهی شیوهٔ تسلیم گیر از علی رسم فنا تعلیم گیر
عارفان از کار او بردند پی بر رموز معرفت و اسرار وی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٠٥

ای آنانکه گرویدید درآئید در صلح همگی و پیروی مکنید گامهای شیطان را همانا او برای شما دشمنی است هویدا

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٦ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

پس اگر لغزیدید بعد از آنکه آمد شما را معجزها پس بدانید که خدا غالب درست کردار است آیا انتظار میبرند مگر اینکه

يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ٢٠٧ سَلْ بَنِي

بیاید ایشانرا خدا در سایبانها از ابر و فرشتگان و حکم شد کار و بسوی خدا برمیگردد کارها بپرس پسران

إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

یعقوبرا چند دادیم ایشانرا از آیت روشن و هر که مبدل کند نعمت خدارا بعد از آنکه آمد اورا پس بدرستیکه خدا سخت

الْعِقَابِ ٢٠٨ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

عقوبت است آراسته شد از برای آنانکه کافر شدند زندگانی دنیا و سخریه کنند ا[ز] کسانیکه گرویدند و آنانکه پرهیزیدند زبر ایشانند

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٠٩

روز قیامت و خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بیرون شماره

در بیان راه راست که آن سلوك اصفیاست

ای گروه مؤمنان داخل شوید
اندرین اسلام و ایمان چاره نیست
شاهرا تا دل نیاری در حضور
این ولایت چیست دیگر ای فلان
گردی از با محرمی بیگانگی
گام شیطانست این وسواس وطن
کز چه باید بود در تمکین پیر
بینی ار بر آینه روی دلبری
نیست خود مسجود لیکن پیش او
نور احمد هر زمانی ظاهر است
تا ابد باقی بود در دور ها
روشنیها جمله باشد ز آفتاب
پس بدانید اوست غالب یا کرام
میبرند آیا مگر آن انتظار
کار ها بگذارده هم بالحضور
وصف قهاریست در معنی سحاب
چون سوی او بود برگشت کار
نیست از انکار محکم تر فحی
کن ز اسرائیلیان از ما سؤال
وانکه نعمتهای حق تبدیل کرد
شد ز بهر کافران آراسته
وانکسان از راه تقوی و تمیز
میدهد روزی خدا بر هر که خواست

جملگی در سلم و پیروی بگروید
از ولایت وان بولیّ دولیست
نیستی داخل در این دارالسرور
گو تو دان بیگانهٔ ای تیره جان
محرم ماندی ز یار خانگی
تا نگردی پیرو آن راهزن
عشق شد راه وسواس ای فقیر
پیش آن آینه ساجد یکسری
گر نماید سجده مهر اندیش او
چشم جانها بر جمالش ناظر است
لیك دارد در نمایش صور ها
زآفتاب ار چشم داری رو متاب
نیست جبری باشش در انتقام
کآید ایشانرا همانا کردگار
چون سوی اوست برگشت امور
آید ایشان بهر تخریب و عذاب
نیست حاجت هیچ بر این گیرودار
در عمل شوریده بر دان دوزخی
تا چه دادیم آنگروهرا ز اعتدال
کان ز بهر بنده کفران تکمیل کرد
زندگانی جهان با کاسته
فوق ایشانند روز رستخیز
بیحساب و کس نداند کز کجاست

سلم یعنی بر ولایت رو کنید
بولای اولیا در هر زمان
گرد وسواس اندر این دیو لعین
این همان سجده است کز روی مدرك
گر تو اغیاری دگر ها محرمند
کان شما را دشمنی بود آشکار
سجده باشد محض ذات ذوالجلال
من رآنی فقد رأی الحق شاهد است
سجدهٔ حق کرده از مرآت حق
آنکه پنداری بوتی بودآن نه جان
نور هردوری بطوری لامع است
پس بلغزید ار شما بعد از ثبات
هم حکیم اندر همه افعال خود
در میان سایبانها از غمام
منتظر یعنی که بر قهر شدید
وان قضی الامر آنکه گردد کار تنگ
زین فزونتر نیست تهدید و عذاب
یا بخویش این نار سوزان سرد کن
آیت بینّ که از ما فصل بود
در عقابند و شدید است این عقاب
هستشان سخریه بر ایمانیان
اهل جنت فوق اهل دوزخند
علتش یعنی بکس نبود پدید

قطرهٔ خود متصل با جو کنید
نیست از اسلام و امامت نشان
که تورا کافی بود اسلام و دین
سر کشیدی آمدی در خشم و جنك
تا ببیداری که مشتاقان کمند
آرد از وسواسان در اضطرار
آدم آمد مظهر او در کمال
که بنی مرآت وجه واحد است
نیست مقصودش بغیر از ذات حق
جان او هرگز کجا رفت از میان
وان ولایت طورهارا جامع است
وانکه آمد مر شما را بینات
وانچه با هر کس کند از نیك و بد
وان ملایك همچنان با فرّ و نام
حقتعالی آید از حکم وعید
بر مخالف بی تأمل بیدرنك
که کنی تکذیب آیات و کتاب
یا که سازش با عذاب و دردکن
پس بدل کردند آنها از جحود
بلکه خود عین جحیمند و عذاب
وان فقیران لطیف پاك جان
کآن همه آزاد و ایشان در قفند
کز چه نعمت گشت اندك یا مزید

كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

بودند مردمان گروهی تنها پس برانگیخت خدا پیغمبران را مژده دهنده و بیم دهنده و فرو فرستاد با ایشان کتاب را براستی و درستی

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ اِلَّا الَّذِينَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاۤءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ

تا حکم کند میان مردمان در آنچه اختلاف کردند در آن و اختلاف نکردند در آن مگر آنانکه داده شدند بعد از آنچه آمد ایشان را معجزها

بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢١٠

از راه سرکشی میانشان پس هدایت کرد خدا آنکسانی را که گرویدند مر آنچه را اختلاف کردند در آن از حق بفرمان او و خدا هدایت میکند هر که را میخواهد بسوی راه راست

مردمان بودند یک امت همه — اندر اول از ره فطرت همه
پس شدند اندر طبیعت مختلف — وز طریق دین واحد منحرف
هم قضا باشد بوفق مقتضی — مقتضی بود آنچه شد در ما مضی
مصلحت بود از پی نشو و نما — این عناد و اختلاف و ماجرا
از خلاف و حقد سعی بر وفاق — واز عداوت بر محبت و اتفاق
پس بر ایشان گشت امت مختلف — فرقه در راه و قومی منحرف
رفت استعدادشان یکجا بباد — شد زیاد انکار و اجحاف و عناد
بود اینها از حسدها و از لجاج — میفزود آن حقدشان بر اعوجاج
اندر استعداد اول برقرار — پس هدایت یافتند از کردگار
گشت زایل اختلافات عظیم — واهل مسلک در صراط مستقیم
گرچه هر جا بد مقام ترجمه — یا که تفسیر اندرین دفتر همه
امتی بودند واحد مردمان — از خدا بنگاه در اول زمان
هم نمود ارسال با ایشان کتاب — در میان مردمان تا بر صواب
میکردند اختلافی اندر آن — هر کسانی کآمد از ایشان عیان
پس هدایت کرد آنان را خدای — که بایمان آمدند از حسن رای
حق هدایت میکند آن را که خواست — بر صراط المستقیم و راه راست
یا بطمعی یا بجهد بوالبشر — اختلاف آنجا نبود اندر نظر
داشت اهواء طبیعت اقتضا — بر نشست یا که آن بود از قضا
حقتعالی هست در صنع بشر — این خلاف از جلب نفع و دفع ضر
انبیا را پس برانگیزاند حق — تا بخوانندشان بدین ما سبق
وان ز کثرت سوی وحدت رحمت است — واندر این رحمت ز حق بس رحمت است
آنچه مختلف بدند از این رمه — بر صفای خود بدی راسخ همه
وانچه میکردند در حق اختلاف — رد شبهها و حکم بی خلاف
وانکه غوی بود اندر فصل خویش — ماند باقی بر صفای اصل خویش
سوی حق شد آن صفاشان رهنما — بی خلاف از بودشان صدق و بها
بود این تحقیق اگر بودی بهوش — لیک بی تفسیر ظاهر دار گوش
لیک این آیت بتحقیق اقرب است — ابتدا گر شد بتحقیق انسب است
پس فرستاد انبیا را پاک دلق — بهر انذار و بشارت حق بخلق
حکم حق جاری شود دور از خلاف — زانچه میکردند در آن اختلاف
از حسد و از جور حجتها بسی — حجت آرد بر خدا جز ناکسی
آنچه را کردند در آن اختلاف — از حق اعنی هم باذنش بی خلاف

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَاْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاۤءُ وَ الضَّرَّاۤءُ

یا پنداشتید که درآئید بهشت را و چون آمد شما را داستان آنانکه گذشتند پیش از شما رسید ایشان را سختیها و ضررها

وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ ٢١١ يَسْئَلُونَكَ

و از جای کنده شدند تا آنکه میگویند پیغمبر و آنانکه گرویدند با او کی باشد یاری خدا آگاه باش که یاری خدا نزدیک است میپرسند ترا

مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْاَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامٰى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا

که چه چیز انفاق بکنند بگو آنچه را انفاق کردید از نیکی پس از برای پدر و مادر و نزدیکان و ایتام و حاجتمندان و راه گذران و آنچه

تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢١٢

میکنید از نیکی پس بدرستیکه خدا بدان داناست

یا گمان کردید جز با امتحان — میروان گردید داخل در جنان
تا نیائید آنچنان در راه دین — کآمدند از روی طاعت پیش ازین
میرسید از بهر ایشان مستدام — رنج و سختی فقر و بیماری تمام
در تزلزل بودشان از خصم دل — داشتند انواع سختی متصل
کشته نزدیک آن زمان نصرتش — خواهد آمد چونکه آید نوبتش
در حقیقت این ثنا و دعاست — انتظار نصرت و فتح از خداست
از تو میپرسند زانفاق اهل مال — کان چه باشد یا چه مقدار از منال
هست بهر والدین و اقربین — وان یتیمان و مساکین ز اهل دین
کامل دین بودند از محنت ملول — روز خندق یافت این آیت نزول
وقت یاری از حق اعنی در پی است — با پیمبر گفت با یاران کی است
بر تسلی شد به تردید و گمان — اینکه میفرمود او با مؤمنان
هم ز پس از بعد عسر آگاه بود — در جزع با مؤمنین همراه بود
گر که باشد حرمتی آن یا خوی — گو کنید انفاق آنچه از نکوی
نامش آمد در حد ابن السبیل — وانکه در ره مفلس است از هر قبیل
وانچه نیکوئی کنید اندر سبل — حق بآن دانا بود از جزء و کل

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ٢١٣ وَ عَسٰى اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسٰى

نوشته شد برشما کارزار وآن مشقت است برای شما وشاید اینکه ناخوش دارید چیزیرا وآن بهتراست برای شما وشاید

اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢١٤

اینکه دوست بدارید چیزیرا و آن بدست برای شما وخدا میداند وشما نمیدانید

بر شما بنوشته شد حکم قتال / گرچه باشد شاق آن بهر رجال / پس بود چیزی که آن کره است وشاق / بر شما خیر است لیک از اتفاق

پس بود چیزی که میدارید دوست / لیک از بهر شما شری دو توست / حقتعالی داند او را نه شما / چیست علم خلق با علم خدا

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ كُفْرٌ بِهِ

میپرسند تورا از ماه حرام کارزار درآن بگو کارزار درآن بزرگست وبازداشتن از راه خدا وکفراست بدو

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اِخْرَاجُ اَهْلِهِ مِنْهُ اَكْبَرُ عِنْدَاللّٰهِ وَالْفِتْنَةُ اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ

ومسجد حرام وبیرون کردن اهلش ازآن بزرگتراست نزد خدا وفتنه بزرگتراست از کشتن و همیشه

يُقَاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ اِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ

کارزار میکنند شمارا تا اینکه برگردانند شمارا از دین خود اگر توانائی داشته باشند وهرکه برگردد از شما از دین خود پس بمیرد واو

كَافِرٌ فَاُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢١٥

کافراست پس آنگروه ناچیز میشود کردارشان در دنیا وآخرت وآنگروهند یاران آتش ایشانند درآن جاودان

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّٰهِ

بدرستیکه آنانکه گرویدند وآنانکه هجرت کردند وجهاد کردند در راه خدا آنگروه امیدوارند رحمت خدارا

وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢١٦

وخدا آمرزنده مهربان است

مسلمین کشتند پس ارجنگ بدر / مردی اندر راه زاهل شرک وغدر / روز آخر از جمادی بد تمام / روز بعدش بد رجب شهر حرام

اولین قتلی که واقع شد همی / در میانشان بود قتل حضرمی / مشرکان رفتند بر ایراد و عیب / در زمان نزد رسول پاک جیب

گرچه رو کشتند در شهر حرام / حضرمیرا وین بود دور از نظام / یا که پرسیدند آنرا مسلمین / بهر تحقیق از رسول پاک دین

آمد این آیت که پرسند از قتال / از تو در شهر حرام اندر مقال / گو بنزد ماست آن ذنبی کبیر / مانعن از راهست وکفران ناگزیر

همچنین بیت الحرام از هر مقام / اکبراست اخراج اهلش ازحرام / یعنی اخراج مسلمانان از آن / فتنه از قتل است اکبر بالعیان

یا بود آن فتنه اعظم کز مقام / در بدر کردید ایشانرا تمام / دررجب قتل ارچه ذنب اکبراست / آن زقتل حضرمی معظم تراست

بر شما را میکشند از حقد و کین / تا بگردانندتان از راه دین / دست نکشند از جدال وقتل وجنگ / بر شما تا کار پس گیرند تنگ

تا مگر ملجا نمایند از عناد / اهل ایمان را بجود و ارتداد / از شما برگشت از دین ور یکی / پس بمیرد کافر است و مشرکی *

میشود نابود اعمالش همه / در دو دنیا خوار و بد حالش همه / اهل نارند آنجماعت و اندران / خالدین باشند یعنی جاودان

جاودان در نار بودن ارچه روست / هستی اوچونکه خلق شوم اوست / هستی او تا که میباشد بجا / کی شود آن خلق شوم ازوی جدا

لیک بی تأویل آیت دار گوش / گرخوی داری سر ادراک وهوش / همچنانکه قتل در شهر حرام / نیست لایق دانی از حال و مقام

در توجه یا که استغراق تام / سوی حق باشد جهاد نفس خام / وقت جمعیت بحق امریست شاق / جنگ با نفس دنی با لاتفاق

قوه های روحی اهل قلب دان / اکبراست اخراج ایشان ازمکان / فتنه باشد کفر وشرک اندر وجود / واعظم آن ازجنگ با نفس جحود

گر کشید او را شما پس اندکست / پیش افعالی که شرک ازوی یکیست / وانکه آورده است ایمان زاختیار / کرده اند آن قوم هجرت از دیار

هم نمودند از یقین در ره جهاد / این جماعت راست رحمت در نهاد / از خدا دارند رحمتها امید / که غفوراست و رحیم او بر عبید

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

میپرسند تورا از شراب وقمار بگو در آنها گناه بزرگست ومنفعتها ازبرای مردمان وگناه آنها بیشتر است از نفع ایشان

وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ٢١٧ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٨ فِي الدُّنْيَا

ومیپرسند از تو که چه چیز انفاق کنند بگو گذشت همچنین ظاهر میسازد خدا برای شما آیتهارا تا شاید شما فکر کنید در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامٰى قُلْ اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ٢١٩ وَ اِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ

وآخرت ومیپرسند تورا از ایتام بگو بصلاح آوردن مر ایشان را بهتر است واگر آمیزش کنید ایشان را پس برادران شمایند وخدا میداند

الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٠

فساد کننده را از اصلاح کننده واگر میخواست خدا هر آینه در رنج میانداخت شما را بدرستیکه خدا غالب درستکار است

از تو میپرسند از خمر و قمار | گو بود در این دو جرم بیشمار
اثمشان بیش است لیك از نفعشان | سعی دارد عاقل اندر رفعشان
عقل را زایل کنندگان اکره است | عقل چون شد آدمی لحم و دمست
رفت عقل از خمر و مالت از قمار | پس گزند مرد نخرد زین دو عار
آن بکاهد از خرد کز محرمی | وین فزاید بر طمع در هر دمی
حق ندارد از تو نفعی در نظر | بر تو بر گردد مآل نفع و ضر
از تو میپرسند از ما ینفقون | گرچه میباید کنیم انفاق و چون
حق نماید بر شما روشن چنین | آیت خود تا کنید اندیشه زین
پس لازم پرسش از حال یتیم | هر که گوئیم ایست از مال یتیم
مالشان را آمیزش از سازید جمع | نیك باشد بی فساد و اخذ و طمع
گر طمع باشید با ایتام یار | یا بوجه نیك و تعظیم شعار
تا شوند از کارشان یکباره دور

خمر و میسر را گناهی دان کبیر | مردمان را زان بود نفعی کثیر
هر چه آرد سکر خمر است آن مکر | از عنب یا تمر یا چیز دگر
لحم و ده فاسد شود در ساعتی | چون نداری جان چه سود از صورتی
نفع این دو اسباب شهوة است | لیك بهر عقل و دانش آفت است
گفت زان اثمش ز نفع افزون بود | تا سبحة اثم اکبر چون بود
گوئی آخر توبه خواهم کرد من | آن زمان که نیست دیگر تاب و تن
گو که انفاق است عفو اعنی ز مال | آنچه باشد زاید از قوت عیال
از تو پرسند از یتیمان در صلاح | گو بود اصلاحشان خیر و فلاح
با شما ایتام اخوانند و دوست | بر صلاح آوردن ایشان را نکوست
حقتعالی از صلاح و از فساد | آگه است و داند اسرار عباد
بر شما ورخواستی حق بدرنگ | میگرفتی از یتیمان کار تنگ
پس عزیز است و حکیم او در امور

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا

ونکاح مکنید زنهای مشرکه را تا اینکه بگروند وهر آینه کنیز مؤمنه بهتر است از مشرکه واگرچه خوش آمد شمارا ونکاح مکنید

الْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ ٢٢١ اُولٰٓئِكَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ

کافرانرا تا آنکه بگروند وهر آینه بندهٔ مؤمن بهتر است از مشرك واگرچه خوش آید شمارا آنگروه میخوانند بسوی آتش

وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢٢ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ

وخدا میخواند بسوی بهشت وآمرزش بفرمان او وظاهر میکند آیاتشرا برای مردمان تا شاید شما یادآوری کنید ومیپرسند تورا از

الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَاْتُوهُنَّ

حیض بگو او پلیداست پس کناره جوئید زنانرا در حیض ونزدیك مشوید ایشانرا تا آنکه پاك شوند پس چون پاك شوند پس بیائید ایشانرا

مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٣

از هرجا که فرمود شمارا خدا بدرستیکه خدا دوست میدارد توبه کنندگانرا ودوست میدارد پاکیزگانرا

بر شما نبود نکاح مشرکات | جز که ایمان آورند از التفات
بس عجب دارید گرچه زین مقال | زانکه ایمان اهل مالند و جمال
عبد مؤمن به ز عبد مشرکست | گرچه زین در مال و حسن او اندك است
این کسان خوانند سوی نارتان | حق بسوی جنت و گلزارتان

آن زنان مؤمنه بس بهترند | مشرکات ارچه بنیکوئی سرند
مشرکین را هم نساء مؤمنه | ناورند اندر نکاح مفته
هم شما دارید زین معنی عجب | زانکه ایشان اهل نامند و نسب
خواست آمرزش ز بهر زید و عمرو | در مقام اذن خود یعنی که امر

آشکارا کرد آیاتش بناس   تا یاد آرند او را در سپاس
بهر بیرون بردن اسلامیان   خواند اورا یکزنی از مشرکان
گفت داری هیچ ترویجم قبول   گفت آری لیك با اذن رسول
گشت نازل آیت لا تنکحوا   یار چون پیوند گیرد با عدو
هم نیاری کوست با اغیار یار   درگذر کان مُهرداردرمهر مار
آنکه کیش او بود جز کیش تو   کی شود هرگز بسست خویش تو
از زنان در حیضشان باشید دور   پاك تا گردند زان عیب و نفور
دوست دارد حق اگر باشید بس   تائبان از ذنب و پاکان از دنس
تاکه خودبین است وغافل خاس است   دوری ازوی خوی نابیرایش است
کی شود این خودپسندی ازتودور   زاهدی را تا ندانی در حضور
اندکی بر حال خود گر بنگری   منفعل گردی شوی ازخود بری
ظاهرانرا دوست میدارد خدا   ظاهراست آن کزخودی گرددجدا
در زمین فکرت از هر جهت   زامر حق کارند تخم معرفت
تخم ریزد عارف اندرجای زرع   نه بجائی کوست دور ازحد شرع
تخم معنی کارد آنجا کی کسی   همچو آن ازحسد این مرده بسی
مهرهٔ مهرش دهی ماری شود   قدر اجزائیش غداری شود
درچنین ارضی که ایستش صفت   حنظل آرد بار تخم معرفت

بود مر قد پهلوانی بی بدیل   شد بمکه زامر پیغمبر کسیل
که باو در جاهلیت دوست بود   روی بروی بهر ترویجی نمود
چونکه رجعت کرد اوالقصه بگفت   این سخن با سید لولاك گفت
از منافق ای اخی مستور باش   شهرها از صحبت او دور باش
پاك باشد از نفاق از دامنش   باتونارواست اوچه سود ازدشمنش
از تو میپرسد احوال محیض   گوکه آن اذی است وبا کیراتقیض
پس جو مأتید آ نارا بخواست   شایدازوجهیکه‌امراست ورواست
گر بپرسی مرد کی حایض شود   نفس دون وقتیکه بیرایش شود
خوی خود بنگرعیان گردد نکس   نفس او را چون‌زن حایض نجس
آن منیها علامتهای تست   که جوخون برجامه واعضای تست
پس بآب عجز رو تطهیر کن   توبهٔ تنوی بدست پیر کن
پاك چون‌گشتی وشستی‌آن ورق   منصدت ره نجود مردان حق
روید از ارض وجودت لاله ها   چون جودبت رفت زان غساله ها
در زمینی که کند ریخت تباه   شوره زارستو بروید زان گیاه
تخم گل کاری درآن خارآورد   بهر زاو داری طمع عار آورد
راه سیمائیش گیرد گمرهی   خود بگلخن‌کرده بکستش شهی
در زمین پاك تخم مهر ریز   که بود از خبث و آلایش تمیز

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ اَنّي شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ

زنان شما کشتزارندبرای‌شماپس‌بیائیدکشتزارتان‌رااهرجاکه خواهیدومقدم‌داریدبرای‌خودهاتان وبپرهیزیدخدارا وبدانید اینکه‌شما

مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ٢٢٤ وَلا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَيْمانِكُمْ اَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ

ملاقات‌کننده‌ایداوراومژده‌ده‌گرویدگانرا ومگردانید خدارادست‌آویزبرای‌سوگندهاتان که‌نیکی‌کنید وبپرهیزید وصلاح‌آورید میان

النّاسِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٥ لا يُؤاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي اَيْمانِكُمْ وَلٰكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما كَسَبَتْ

مردمان وخدا شنوای داناست نمیگیردشمارا خدا به بیهوده در سوگندهاتان ولیکن میگیردشمارا بآنچه‌کسب‌کرده

قُلُوبُكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٢٦

دلهای‌شما وخدا آمرزنده‌بردباراست

آن زنان حرثند از بهر شما
چونکه قوّامی و داری اختیار   نفس را برخلق وخوی نیك دار
از رهی روکه باشد سنگلاخ   تنگ باید بر تو اقلیم فراخ
غول یعنی آن صفات نا پسند   که فند زان نفس اندر صدگزند
رو مکن در راه معنی بر قفا   که به گردد تو را سبل وفا
چون کنی رو برقفا ره سدشود   نفس رهرو دور از مقصد شود
هست نا شتم دلیل اختیار   مر تورا بر نفس درهرفعل‌وکار
فطرتش تا باز جبود در قبول   شاد باشد از محاسن یا ملول
کس ندارد ره بسرّ ما سبق   جزکه پرهیزید با داش ز حق
میکردانید دست آویز هم   حقتعالی را بسوگند و قسم
خورده بد سوگند شخصی‌نامدار   که نگردد داخل او اندرسه‌کار
کی خورد سوگند هرگزبخردی   ترك نیکی تاکند در موردی
حق نگیرد مر شما را از کرم   بر یمین لغو هیچ از بیش و کم
هرچه ازدل بگذرد بی‌قصد نیست   حق بود آگاه کورا قصد چیست

کیست دن نفس غول راحیا
از رهی او را مبر گر آدمی   تا بیفتد در کف یا محرمی
رفته اند از آنره ارباب عقول   نشنودکس اندرآن ره بانك غول
هرچه خواهی‌درزمین نفس‌خویش   تخم نیکی‌ریز کآید نیك پیش
سلهای نیك اخلاق نکوست   که تورا زان دردوعالم آبروست
باز تا آنی که بنمائیش راه   گشته ضایع خلق و ادراکت تباه
گر تخمت سادی اورا آن شود   ور ببردش بخشی ازمردان شود
از شما پیشی است دراعمال خیر   خیر آری پیش خیر آید بسیر
در ملاقاتش بنیکوئی یقین   بس بشارتهاست بهر مؤمنین
که کشید از بر وتقوی دست باز   یا ز اصلاح خلایق در جواز
زان یکی اصلاح بین الناس بود   آمداین‌آیت‌که لغواست این عهود
بشنود حق هرچه گویند از مجاز   بر ضمایر هم بود دانای راز
لیك گیرد آنچه بردلهای خویش   کسب‌کردیدآن زحاصلهای خویش
حق غفور اعنی که آمرزنده‌است   در عقوبت برد بار از بنده است

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢٧

مرآنانكه دورباشند از زنانشان انتظار چهار ماه پس اگرباز آیند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

آنکسانکه دور باشند هم از زنان خویش ازروی قسم
وطی ایشاراست اندر اعتدال چار ماه باه حد اعتزال
که باید در تکلم با نساء باشد این یا ازغضب یا از رضا
ورکه مدت منقضی گردید و بار جمع او با زن شد در اضرار
یا دهد بر وجه الزامش طلاق ور نماند امساک او از فراق
مر زنانرا هست حد انتظار چار ماه اندر جدائی در قرار
میخورد سوگند مردی ازغضب تا ز اضراری وشد عزلت طلب
پس کند برگشت بروی ست‌بم حق ببخشد کوغفوراست و رحیم
باید الزامش نمودن بر رجوع هم دهد کفاره در حال وقوع
حبس و بندش واجب آید در جزا که نماید یا رجوع او یا رها

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢٨ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ

واگر اراده کنند طلاق را پس بدرستیکه خدا شنوای داناست وزنان طلاق داده شده انتظار میبرند بخودشان سه طهر وحلال نیست

لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ

مرایشانرا اینکه بپوشند آنچه را که آفریده خدا در رحمهای ایشان اگر بوده باشند که ایمان آورند بخدا وروز آخر وشوهرهاشان سزاوارترند

بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

بباز آوردنشان در این اگر اراده کنند اصلاح را ومرایشانراست مانند آنچه بر ایشانست بنیکی ومر مردانراست برایشان مرتبها

وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٢٩ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ

وخدا غالب درست کاراست طلاق دوباراست پس نگهداشتن بنیکی یا رها کردن بخوبی وحلال نیست برای شما که

تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللهِ

بگیرید ازآنچه داده شدند ایشانرا چیزی مگر آنکه بترسند اینکه برپا داشته باشند حدهای خدارا پس اگر ترسیدید که برپا ندارید حدهای خدارا

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٣٠

پس نیست گناهی بر آندو تادر آنچه فدا دهد بآن اینست حدهای خدا پس درمگذرید آنرا وهرکه درگذشت حدهای خدارا پس آنگروه ایشانند ستمکاران

ور در این مدت کند قصد طلاق لفظ را با قصد باید اتفاق
وانچه دادستند ایشانرا طلاق بر سه طهراست انتظارش در سیاق
حمل یا حیض است آن در نزد عقل همچنین وارد شده ز اخبار و نقل
آن نهان دارند تا زوج از رجوع بازماند وانیست ظلم اندر وقوع
وین بس اندر جاهلیت رسم بود میکند زان نهی خلاق ودود
ورکه برگردند سوی شوهران بهرشان اولی ترند از دیگران
هم بر ایشانست مثل آنچه هست بهر ایشان از نکوئی در نشست
گفت هر نیکی که داری در نظر از کسی نیکیست پاداشش مگر
چشم نیکی دارد او از شوهرش هم بنیکی بود باید یاورش
هست مردانرا بر ایشان فضلها در جهاد و علمها و عقلها
حق بود غالب بوجه عزتش تا چه باشد مقتضی با حکمتش
پس بنیکی داشتن زن را نگاه یا رها کردن بخوبی با گواه
زانچه یعنی خود بایشان داده‌اید از حقوق از عاقل و آزاده اید
بهر مردو زن معین شد حدود ناشزه‌است ارزن تجاوز زان نمود
پس برایشان نیست جرمی گر فدا زن دهد تا گردد از شوهر جدا
این حدود حق بود بر وجه شرع در نباید زان گذشت از اصل و فرع
در کتاب فقه شرح هر یکی بین است ار علم داری اندکی
شود حق هرچه گفت اوبزبان هم بود دانا باسرار نهان
هم روا سود کند ار مکتسم آنچه حقشان آفرید اندر رحم
گفت صادق ورس آمد بر نسا حیض و طهروحمل ار حکم قضا
یا ازانکه آن ولد را بر خلاف منتسب بر غیرسازد و ازگزاف
کاین عمل سود نکو اندر یقین گر که برحق مؤمنند ویوم دین
شوهران هم گرکه باز آرندشان هست اصلح تا نکودارندشان
این بر الفاظ عجیب آمد ببی بس فصیح است ار نکوفهمد کسی
حق‌زن برمرد چبود روشن است مثل آنهم حق شوهربرزن است
مثل آنچه بر او بدل دارد امید سعد اورا وان مزیدشرا مزید
غیر از اینها در دو صد چیزدگر نزد آن کوراست بینش و نظر
مرتانست آن طلاق اعنی دوبار که برجعت باشد او را اختیار
چیزی ارگیرید زایشان بی‌سؤال بر شما نبود بوجهی آن حلال
جز بدارند آن حدود حق بپای زن تعدی کرد و گوید ناسزای
پس بترسید ار شما اندر بنای می‌ندارید آن حدود حق بپای
واگذارد حق خود یعنی بمرد تا شود مطلق زوی بربیع ودرد
حد در اینموقع که برصد حکمت است عده وخلع و طلاق و رجعت است
اینقدر ها لازم تفسیر بود بی بیان فقه در تصویر بود

ما به درمیدان کس تاریم رخش | ای فقیه ارشد خطا ما را ببخش | ما نگیری کینه در دل با فقیر | من از آن خرمن نخواهم یک شعیر
ور کسی بگذشت وقتی زاین حدود | ظالم است و بر ستم دارد وجود

فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰي تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا

پس اگر طلاق دهدش پس حلال نیست مر او را بعد از آن تا آنکه نکاح کند شوهری جز او پس اگر طلاق داد او را پس نیست گناهی بر آنها که برگردند

اِنْ ظَنَّا اَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٢٣١ وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ ع ۲۰

اگر گمان داشته باشند که بر پا بدارند حدهای خدا را و این است حدهای خدا که بیان میکند آنرا برای قومیکه میدانند و چون که طلاق دادید زنان را پس رسند بآخر

اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ

مدتشان پس نگاه دارید ایشانرا بخوبی یا سر دهید ایشانرا بنیکی و نگاه مدارید ایشانرا از راه ضرر تا تعدی کنید و کسیکه بکند

ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ

این را پس بتحقیق ستم کرد خود را و مگیرید آیتهای خدا را استهزا و بیاد آرید نعمت خدا را بر خودتان و آنچه فرستاد بر شما از

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٢٣٢

کتاب و حکمت پند میدهد شما را بدو و بپرهیزید خدا را و بدانید که خدا بهمه چیز داناست

پس سه بار ار داد مرد او را طلاق | نیستش دیگر حلال او در وثاق | جز که آرد در نکاحش دیگری | وان کند جز او قبول شوهری
پس روی گیرد طلاق آنگه رواست | گر بوی آرد رجوع او گر که خواست | نیست جز حد های خدا گردن کش | باشد این دارند بر پا تا که آن
میدهد تفصیل حق بی انقطاع | بهر آن قومیکه دارند اطلاع | چون شما بدهید زنها را طلاق | پس رسد مدت بآخر بی نفاق
یا نگه داریدشان نیکو و خوب | یا رها سازیدشان پاک از ذنوب | نه نگه دارید از وجه ضرر | نکند این جز تنگ خلقی بدسیر
بر تعدی گر نگه داریدشان | تا ز خوی بد بیازاریدشان | یا که مانند از معاش و از ولد | ور نشاط و عشرت این ظلم است و بد
هر که این کرد او ستم بر خویش کرد | تا چه حق با مرد ظالم اندیش کرد | گر کسی باداش آن سد نفس | تا ببرد او راست بر خود شور و شر
هم نگیرید آیت الله را بهزو | یاد انعامش کنید از عضو عضو | حد نعمتها که داد او بیحساب | نعمت دیگر فرستاد از کتاب
وان شما را حکمت است و وعظ و پند | از بد و نیک و پسند و ناپسند | با پرهیزید و دانید اینکه او | بر همه چیز است دانا مو بمو

وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ اَنْ يَنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ

و چون طلاق دادید زنان را پس رسند مدت خودشان را پس منع مکنید ایشان را که نکاح کنند شوهرشان را هرگاه راضی شوند میانشان

بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكُمْ اَزْكٰي لَكُمْ وَ

بنیکی این پند داده میشود بدو آنکه باشد از شما ایمان میآورد بخدا و روز آخر این شما را پاکیزه تر است برای شما و

اَطْهَرُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٣٣

پاکتر و خدا میداند و شما نمیدانید

چون رها کردید زنها را و گشت | مدت آخر یعنی آن مدت گذشت
بازشان باید ندارید از نکاح | پس بود دور این چنین منع از فلاح
یعنی ار خواهند زوج دیگری | گر بود زان بهتر یا برتری | هردوهم بر یکدگر راضی شوند | فارغ از اندیشهٔ ماضی شوند
منع ایشانست در دین ناپسند | زان رسد برجان و بر ایشان گزند | اینست پند حق بر او کو مؤمن است | بر خدا و روز آخر موقن است
این بود ازکی و اطهر بر شما | که نمیدانید و میداند خدا | آگهست از کنه اسرار وجود | کآن تخالف وین تخالط انچه بود

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَي الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ

و مادران که شیر میدهند فرزندان خود را در دو سال تمام برای آنکه بخواهد که تمام کند شیر دادن را و بر کسیکه مولود مر او راست روزیشان

وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ اِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ

و پوششان بخوبی تکلیف کرده نشود نفسی را مگر باندازهٔ آن تا ضرر رسانیده نشود مادری بفرزندش و نه آنکه مولود مر او راست بفرزندش

وَ عَلَي الْوارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَاِنْ اَرادَ فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ اِنْ

وبر وارث‌است مانند این پس‌اگربخواهندازشیرگرفتن‌راازروی‌خوشنودی‌ازآنهاومشورت پس‌نیست‌باکی برآن وآکر

اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوا اَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ اِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ

اراده‌کنیدکه بدایه‌بدهید فرزندانتانرا پس‌نیست‌باکی برشما چون گردن‌بنهید آنچه‌رادادەشدید بنیکی وبپرهیزیدخدارا

وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٤

وبدانید که خدا بآنچه میکنید بیناست

مادران باید که می بدهند شیر ‖ تا دوسال اولاد خودرا ناگزیر
هست بر مولود له یعنی پدر ‖ رزق و پوشش مادرارا خوبتر
بهر آنکه شیر بدهد بر ولد ‖ حق دیگر نیست او را در سند
ورکه‌مطلق نیست‌آن زن برسریر ‖ بهرهٔ خود گیرد آن نی بهر شیر
نیست تکلیفی روا از هیچ رو ‖ بر کسی الا بقدر وسع او
نیست هم بر مادری کزغیظ اب ‖ ترك فرزندی کند گیرد غضب
هست بر میراث بر مانند آن ‖ گر بمیرد آن صبی بر ناگهان
همچنان کز والدیش میرسد ‖ نفقه بهر رشد هر دم بر مزید
یعنی از او را نباشد والدین ‖ وارثست‌آنکس‌که هست‌اقرب‌بعین
مشورت‌آن هردو براحسان کنند ‖ بر رضای یکدگر تا آن کنند
ورکه میخواهید غیر از مادرش ‖ شیر بدهد آن ولد را یکسرش
چونکه بسپارند برحکم وجوب ‖ حق استرضاع را آرید خوب
‖ هرعمل که میکنید از ناگزیر

کامل‌آمد این رضاعت تادوسال ‖ گر همی خواهید یابد کان کمال
نیست حکم مادری کورا طلاق ‖ داده باشد مردوهست اندر وثاق
رزق وپوشش بادهد برطفل‌شیر ‖ بایدش مرد ار غنی‌است ارفقیر
نفقه هم بر قدر معروفست وبس ‖ نی بقدر آنکه زن دارد هوس
نی رسانید از بباهید و پدر ‖ مادریرا بهر فرزندش ضرر
تا زیانی وارد آید بر رضیع ‖ ازپدر واز مادر این باشد شنیع
یعنی‌آن مالی‌که بروی‌راجع‌است ‖ میرسد بروالدین این‌شایع است
بمدارآن‌هرکس‌برآن‌طفل‌اقربست ‖ آنکه‌ذی‌حق‌ترهم‌اولی واسب‌است
پس اگرخواهند گیرندش زشیر ‖ زود تر ازحد خود یا آنکه دیر
نیستشان گر برفصال آمد صلاح ‖ نیست ایشانرا بتأخیرش جناح
بر شما سود گناهی اندر این ‖ مانع ام هر چه باشد بالیقین
می بپرهیزید و دانید اینکه حق ‖ هست بینا بر فعال ما خلق
هست حق برجزء وبرکلش بصیر ‖

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ اَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَاِذا بَلَغْنَ

وآنانکه وفات‌میکنند ازشما ووامیگذارند جفتهاشانرا انتظاربرند بخودشان چهار ماه وده‌روز پس‌چون برسند

اَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٣٥ وَلا جُناحَ

مدتشانرا پس‌نیست‌گناهی برشما درآنچه‌کردند در خودشان بنیکی وخدا بآنچه‌میکنید آگاهاست ونیست گناهی

عَلَيْكُمْ فِيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ اَوْ اَكْنَنْتُمْ فِي اَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللّٰهُ اَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ

برشما درآنچه بکنایه‌خبردادیدبدین‌ازخواستگاری زنان یاپنهانداشتید در خودتان دانست خداکه‌شمازودباشدکه‌یادکنیدایشانرا

وَ لٰكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرّاً اِلاّ اَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً ٢٣٦ وَلا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّي يَبْلُغَ

ولیکن وعده‌ننهیدایشانرا پنهانی‌را مگر آنکه بگوئیدگفتاری‌نیکو وقصدمکنید بستن نکاح‌را تاآنکه برسد

الْكِتابُ اَجَلَهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ما فِي اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ٢٣٧

کتاب مدت‌او وبدانید که خدا میداند آنچه‌راکه‌درنفسهای‌شماست‌پس‌حذرکنیدوبدانید که خدا آمرزنده‌بردباراست

وانکسانیکه بمیرند از شما ‖ جفتها مانند از ایشان بجا
شدچومدت نیست‌جرمی بی‌زطول ‖ شوهر دیگر نمایند از قبول
نیست جرمی با کنایت گرشما ‖ گفتگو باهم کنید از خطبها
حقتعالی آگه است از رازها ‖ زود یاد آرید زان دمساز ها
جز که‌گوئیدآنچه‌معروفست‌و خوش ‖ زاستماعش روی کس نبود ترش

چارمه دارند وده روز از قرار ‖ بر نفوس خود نیکی انتظار
این علامتهای حق در ره بود ‖ حق برآنچه میکنید آگه بود
یا که اندر نفس خود پنهان‌کنید ‖ تا پنهان خطبهٔ نسوان کنید
* وعده درسر لیك باایشان‌خطاست ‖ کآن بسی‌اقرب بفحشاو افتراست
آنچه یعنی قابل تشکیك نیست ‖ برغلط یا تهمتی نزدیك نیست

جرم جایز نیست بر عقد نکاح
می بدانید اینکه میداند خدا
آنکه باشد مستحق صد عقاب

در زمان عده کآن نبود مباح
بر شما را چیست تا در نفسها
بخشد از حلمش نگیرد در شتاب

تا رسد از بهر آن زن نامه‌اش
پس برسید و بدانید آشکار
تا بحق بر گردد و نکو شود

پاک گردد از مکاره جامه‌اش
کوست آمرزنده و هم بردبار
ترک غیر او کند با او شود

مناجات

ای خدا ما را بفضل خود ببخش
گر که نگذشتیم ما از فعل زشت
گر سرشت ماست بد نیکوش کن
ما فقیریم از دو صد ره ای غنی
از تو نامد غیر نیکی در عیان
من همان خاکم که بودم در نخست
پس بهر گامی بلغزد گر پیم
هوش دادی پس دهان و چشم و گوش
عقل هم بیگانه زین ادراک بود
تا که داند یا که بشناسد کنت
ما که با معلول ربط علت است
این عدمها که بهست آوردهٔ
یک قلم رد عالم و افلاک شد
خاک را چون راه دادی زابتدا
کی مقدر بود عصیان بهر کس
باب رحمت باش هردم باز بر

حلم کن بگذر ز مشتی بدسرشت
خانه ور گلخن بود میپوش کن
از غنی بهر فقیر است ایمنی
وز من الا زشتی و سهو و زیان
خاک چبود تا بود کج یا درست
عفو کن از من که جز خاکی نیم
خاک پستی را که بود از خود خموش
زانکه ذاتت از تعقل پاک بود
دل نشان یابد ز سر اقدست
یا که آنهم نیست صرف و حدتست
نیست جز بر روی هستی پردهٔ
خاک لا شیء لایق لولاک شد
بلکه میدان در زحرم ما نما
ور که بود از بهر رحمت بود و بس
بر گنه کاران بلند آواز بر

تو توانی هر بدی را خوب کرد
عجز و استدعاست از ما وز تو جود
احتیاج و فقر ما باید بگفت
تو همانی ای خدای فرد پاک
خاک بر ما باسب عجز و احتیاج
این دعای ما هم از نقص تست
کت بخوانیم ما هزاران لا به من
کس نداند جز تو وجه رابطه
مع قیومیتی با ممکنات
خود تونی یعنی که بر خود عارفی
هستی ما نیست جز نقش علم
خاک کی از بود خویش آگاه بود
آنچه از ما شد عیان تقصیر بود
پیش از آن کآید گناهی در وجود
تا در آید اهل عصیان از درت

ور خطای ما گذشت از حد ببخش
صورت منفوس را محبوب کرد
خود کن کایجاد ما از جود بود
آن تو دانی که نداری مثل و جفت
که بسودی خلقت ماز آب و خاک
سهو و سقم و انکسار و اعوجاج
گر نمائی مستجاب آئین تست
پای دائم ماند از پا تا به من
کز جهه شد عقل از احاطت واسطه
وین منافی نیست با قدس ذات
نیست موصوفی دگر یا واصفی
ظاهر آمد رأی نقاش از قلم
یا که اورا ره بر آن درگاه بود
وز تو بخشش بود اگر تقدیر بود
باب رحمت بر گنه کاران گشود
جام بخشایش خورند از کوثرت

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَالَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَي الْمُوسِعِ

نیست گناهی بر شما اگر طلاق دادید زنان را مادامی که مس نکرده‌اید ایشان را یا مقرر کرده باشید ایشان را مهری و برخورداری ایشان بر هر که توانگر است

قَدَرُهُ وَ عَلَي الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ٢٣٨ وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ

اندازه‌اش و بر هر که تنگدست است اندازه‌اش برخورداری نیکی حقرا بر نیکوکاران واگر طلاق دادید ایشان را پیش از آنکه

تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ

مس کنید ایشان را و بتحقیق که واجب کرده‌اید بر شما برای ایشان را مهری پس نیم آنچه معین کردید مگر اینکه ببخشند یا ببخشد آنکسیکه بدست اوست بستن

النِّكَاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٣٩

نکاح واگر ببخشید نزدیکتر است بپرهیزکاری و فراموش مکنید احسان را میان خودتان بدرستیکه خدا بآنچه میکنید بیناست

نیست جرمی در طلاق از بهر کس
بهره ور سازیدشان از مال خود
آنکه خواهد تا نکوئی خود کند
ور که می بدهید اشارا طلاق
نصف آنچه بر شما آن فرض بود
مهر خود را بهر نفعی واگذاشت
ور که از وی بگذرند آن انسب است

گر دهید ازواج دانا کرده مس
موسع و مقتر بقدر حال خود
کار فرض و مستحب نیکو کند
بیشتر از دخل برد اتفاق
جز که بخشد آن بیچاره یا زخود
که امیدی هیچ از آن شوهر نداشت
هم بداند هم بتقوی اقرب است
میدهانید آنچه از برنا و پیر

یا که دادید آنچه عین فرض بود
از متاعی کآن بود معروف و حق
چیست معروف آنکه بر اجحاف نیست
بر شما از حقشان بود آنچه فرض
واگذارد یعنی آنرا ذی حقش
واگذارد تا هم او را شوهرش
هم فرامش تا نباشد فضل ها
حق بر اعمال شما باشد بصیر

بر شما از مهر نسوان فرض بود
واجب آمد محسنارا این نسق
اندر او تقتیر یا اسراف نیست
کرد میباید ادا مانند قرض
تا بکاهد از رواج و رونقش
که بدست اوست عقد و منظرش
در میانتان وان بها و بذلها

حَافِظُوا عَلَي الصَّلَوٰاتِ وَالصَّلٰوةِ الْوُسْطٰي وَ قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ٢٤٠ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

نگاهداری کنید بر نمازها و نماز میانه و برپا شوید برای خدا دست بدعا برداشتگان پس اگر ترسیدید پس پیادگان و سواران

فَاِذا اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَما عَلَّمَكُمْ مالَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ٢٤١ وَالَّذينَ يُتَوَفَّونَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ

پس چون ایمن شدید پس یاد یارید خدا را همچنانکه آموخت شما را آنچه که نبودید که بدانید و آنکسانکه وفات میکنند از شما و وا میگذارند

اَزْواجاً وَصِيَّةً لِاَزْواجِهِمْ مَتاعاً اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْراجٍ فَاِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِي ما

جفتها را وصیتی مر جفتهاشان را بهرهٔ تا سال بدون بیرون کردن پس اگر بیرون روند پس نیست باکی بر شما درآنچه

فَعَلْنَ فِي اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللّٰهُ عَزيزٌ حَكيمٌ ٢٤٢ وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقينَ ٢٤٣

کردند در خودشان از نیکی و خدا غالب درست کردار است و مر طلاق داده شده‌ها را بهره‌ایست بنیکی براستی بر پرهیزکاران

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٢٤٤

همچنین ظاهر میکند خدا برای شما آیتهایش را باشاید شما دریابید بعقل

در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی

حفظ باید کرد آداب نماز … خاصه وسطی را که دارد امتیاز
قولها در وسط باشد مختلف … تا نبود خاص کبود معرف
جمله را دارند اهل ذکر پاس … شد در او جمعیت ذکر و حواس
وسط ازان گفتند کاشیا هرکدام … چون رسند اندر وسط گردند تام
آن نماز وسط هم در اعتدال … خاص باشد تا هم عندالکمال
یعنی از درره بود خوف و خطر … از برای قانتین اندر سفر
در صفات و ذات او گردید مات … حق تحقیق این بود اندر صلوة
همچنانکه بر شما آموخت بار … آنچه را دانا نبودید از یسار
پس وصیت مینمایند آن رجال … که نماند زن بخانه تا بسال
پس اگر رفتند بیرون زان خروج … بر شما نبود گناهی در فروج
حق عزیز است اعنی او را عجز نیست … قدرتش بر کل اشیا مستویست
حکمت حق کرد چون صورت قبول … شد کتاب و شرع و احکام عقول
تا تو دانی حکمت ناموس را … یابی از عقل آیت محسوس را
آنچه معروفست و حق بر متقین … احتیاط ایست نزد شرع و دین
هم بنا باشید حق را قانتین … ایستید اعنی بفرمانش چنین
وسط باشد نزد صوفی ذکر قلب … که از او انواع غفلتهاست سلب
وان نماز وسط در نصف النهار … مکنی از جمعیت است و وصل یار
همچو شمس اندر میان آسمان … یا قمر در نیمهٔ هر مه عیان
ور بترسید از قعود و از قیام … راجل و راکب نمائید اهتمام
یا پیاده یا سواره بر فرس … راکع و ساجد شویدش هر نفس
پس چو با ایمن شوید اندر مکان … ذکر او گوئید با قلب و لسان
وانکسانیکه بمیرند از شما … جفتها مانند ز ایشان در سرا
نفقه و کسوه بگیرند بی ستم … خارج از مسکن نگردد یکقدم
وانچه کردند آن زمان بر نفس خود … وان بود معروف و خوش نی زشت و بد
هم حکیم است آنچه یعنی در صدور … آید از وی نیست هیچ او را قصور
بود هر جا حکم او بر حکمتی … کز رهی وارد نباید علتی
هست نسوان مطلق را متاع … بهره و برخورد نیکو و انتفاع
میکند آیات خود را حق بیان … می بیابد آن نور عقل و جان

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْياهُمْ

آیا ننگری سوی آنانکه بیرون رفتند از خانه‌هاشان و ایشان هزاران بودند از ترس مرگ پس گفت مر ایشان را خدا بمیرید پس زنده کرد ایشان را

اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرُونَ ٢٤٥ وَ قاتِلُوا فِي سَبيلِ اللّٰهِ وَاعْلَمُوا

بدرستیکه خدا هر آینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند و کارزار کنید در راه خدا و بدانید

اَنَّ اللّٰهَ سَميعٌ عَليمٌ ٢٤٦

که خدا شنوای داناست

در بیان کسانیکه خارج شدند از ترس موت از دیار خود و تحقیق آنکه مراد موت آزادیست نه اضطراری و قصه عزیر علیه السلام

یا ندیدی آن کسان بیشمار … که برون رفتند از دار و دیار
بوده اند آنقوم ز اسرائیلیان … وارد اینسان گشته زاخبار و بیان
الفها بودند چون باران و برگ … خارج ازمسکن شدند از بیم مرگ
گفتشان پس حق بمیرید آن تمام … در زمان مردند بر کوی و مقام

بعد مردن دادشان پس حق حیوة
قضاها از حق بود بر مردمان
کشته از دار طبیعت در بدر
امر شد پس تا بموت اختیار
فانی اندر وحدت ذاتی شدند
نیست مستبعد بنزد اهل سیر
تا دران یابد حیات سرمدی
تا بکلی گردد ازتن بی نیاز
تا بساحل آید این کشتی فرود
ما ندانیم آنچه حق مطلب است
شاید ارهم جسم خاکی خاك شد
پس چه باك ار هستی پاینده اش
دین بیان عقل ار ابا بنموده‌است
میکند قدرت بر آنچه جایز است
مرده این خاك سیه معدوم بود
نیست این ز ایجاد اول صعبتر
سروجهرخود ندانی جون توهیچ
گر بخوانی سطری ارطومارخویش
هرچه از من بشنوی ور غیر من
این زجود بینی است یا ار غفلتی
ور رغفلت باشد آن خود رانیش
رنج خود را یافت پوید بر علاج
نفس بر تو راه دانش بسته است
یکزمان فارغ مباش ار کیرو دار
راه حق روشن براست ازمهروماه
گر بترسی غالب آید دشمنت
دست یعنی مرشما را در فرار
خصم آید ار پی و غالب شود
زندگی سکست اما بی معار
حق سمیع است آنچه گوئند آشکار

خواست چون حزقیل ازسلطان ذات
شاکر اغلب نیستند اندر نهان
ار بلای غفلت و رنج دگر
می بمیرند آن جماعت در فرار
وز حیوة معنوی سر بر زدند
کاین بود مقصود از قصهٔ عزیر
از فنای خود بذات سرمدی
قالب اندازند صحرای مجاز
روح صاحبدل شود کامل شهود
داند آن کو خالق روز و شب است
بعد از آنهم زنده و چالاك شد
بعد مردن باز سازد زنده اش
نهر ابطال ناسخ بوده است
ی که اوراجرای امری عاجزاست
ور کمالات بشر محروم بود
قدرت ار داری یقین در دادگر
حشر کلی را چه دانی در نسیج
سر محشر جمله را دانی ز پیش
چیز دیگر فهمی آنرا بی سخن
گر زجود بینی است باشد آفتی
میتوان شاید بفهم افزائیش
رنج جان سود که ار رنج مزاج
عقل دانشمند ارات حسنه است
با عدو کن تا توانی کار زار
ار دلایل جو دلیلی نهر راه
نکشد اندرخاك وخون روشن تنت
بعد بیرون رفتن از شهر و دیار
عاروذلت را خود این موجب شود
هیچ عاری نیست بدتر ار فرار
می بپوشد ار ثبات و از قرار

زنده گشتند از دعای او همه
آن جماعت طالبان حضرتند
هست ایشارا حذر ازموت جهل
جملگی گشتند فانی از ذوات
وان بقای عارف از بعد فناست
گشت از موت طبیعی بر حذر
دامن حق چون بست باز ازملك تن
در همین قالب کند تکمیل روح
دیگر او را نیست بر تن احتیاج
ای بسا دانش که او نادانی است
مرده اول جسم آدم خاك بود
صد هزاران بار گر میرد عزیز
یاکه حق نبود اراده‌اش برگزاف
آنچه در پردهٔ عدم شد مختفی
حق چنین گردش که بینی ایحکم
عود ما در حشر دیگر بین است
هردمی اندر وجودت محشریست
حبث ک بای خرد لغزیده‌است
چیز دیگر هم نفهمی ای عزیز
آمی نبود ز جود بینی بر
اینقدر کافیست اورا عقل و فهم
ناله کن چندانکه سوای حق
اندکی در جهل خویش اندیشه کن
قتل او واجب براست اندرسبل
در قتال نفس دون مردانه باش
گوید ار برهانی ار نادانی است
در جهاد ارعزم ثابت چاره نیست
پشت بر دشمن نمودن علت است
یکتن ثابت به از صد نفس والف
هم بر اسرار نهان باشد علیم

گشت زایل زان جماعت واهمه
که برون از خانمان کشرتند
مرده آن باشد که این گیرد بسهل
زان تجلی که برایشان شد زذات
زندهٔ جاوید در عین بقاست
حق باو آموخت پس موت دگر
باز روح آید باصلاح بدن
در فتوح از فلك ناچاراست نوح
واگذارد این طبیعت وین مزاج
عقل میلافد که این برهانی است
حق بقدرت دادش این فصل و نمود
زنده در حالش کند خلاق خیر
تا کند همسنگ سودن کوه قاف
عود او جایز نداند فلسفی
پس چه باك ارزنده شد عظم رمیم
گر نوجهش را ندانی ممکن است
درکفت از ملك و بدنها دفتریست
بر فنادن دمبدم ار زنده است
چون عیادی نیست هیچت در نظر
فهم ونافهمی است اورا دردسر
که بفهمد نیستش ار فهم سهم
کو ز جهلت باز گرداند ورق
چارهٔ آن دیو دشمن پیشه کن
راهیکه درانبات راه آری دلیل
خوف مرگ ارسر نه پنهان وفاش
گو نهان برهان خوداین برهانست
خوف ووحشت موجب آوارگی است
سالم ار مانی حیوتت ذلتست
کهشوند ارجنگ روگردان بخلف
که قوی حالید تا دارید بیم

مَنْ ذَي الَّذي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافاً كَثيرَةً وَاللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسِطُ

کست آنکسکه وامیدهد خدارا وامی نکو پس دوچندان نکندآنرا برای اوست دوچندان بسیار وخدا منگیرد ومیگشاید

وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲۴۷

وسوی او بازمیگردید

در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط

یقرض الله یعنی آنکو وام داد
هریکی راحق عوض بدهد هزار
بخل اگرباوکند ازجان و مال
تاچه باشد قدر بخل و قدر جود
درد باشد دایم اندر خوف و غم
همچنین دان قبض و بسط معنوی
دارد از دنیا بدل اندیشهٔ
تاچه باشد آن شقوقش بیحداست

بر خدا ار نفس و مال اندرجهاد
تاچه باشد قبض و بسط کردگار
قبض آید منقلب گردد خصال
ار تو باشد هر چه آید در نمود
خود نداند سر آن خوف و الم
تا چه باشد قدر آن بر مولوی
نیست فارغ ز اشتغال و پیشهٔ
گر زترك شفقتی باشد بد است

وام نکو این بود تا چون دهد
با شما همراه باشد در عمل
ورکه با او خود وبذل آریدیش
قبض دیدی سرآن جو کز کجاست
گوید این ازچیست نارد هیچ یاد
هست قبضی کآن بدل پیوسته است
هم بود قبضی که آید گاه گاه
هم وجوه شفقت آمد بی شمار

گیرد افزون هرکه اوافزون دهد
وصفها را در عمل سازد بدل
وسعت آید بر شما زاندازه بیش
بسط دیدی دان که پاداش عطاست
کاین بود پاداش آن خوفیکه داد
دان که آن دل برهوائی بسته است
اینست از ترك مواساتی براه
جمله را در یاب اگرداری بکار

چون یکی از همرهانت خسته شد — راحت از ترک عیادت بسته شد
قبض دیگر آنکه بر صاحب عیال — در عیادت آمد امساک ز مال
یا دو تن بودند با هم در نزاع — داشتی دراصلاحشان رنج وصداع
کبر یا دانسته کردی بر کسی — یا بدادی درهمی بر مفلسی
زشت گفتی یا سخن بر بینوا — همچنین دان قبضها را جا بجا
نیست ممکن کآن تمام آید بگفت — یابد آنکش جان بود با عقل جفت
سخت ترا زجمله شك بر رهبر است — خاصه کز آن اغلب است واکثر است
این چنین علت شان راندگی است — قبض سود خیرگی و ماندگی است

در بیان بسط وعلت آن

همچنین دان بسطها را در فنون — آن یکی اندک بود دیگر فزون
بسطها کآن عاریست و متصل — وارد آید از خفای جان بدل
علتش ای جان رضای رهبر است — کآن بخدمت غافل از پا و سر است
علت دیگر بود اکل حلال — کز حرام آید بدل قبض و ملال
علت دیگر که اصل علت است — دل ز دنیا کندن اندر خدمت است
ملك دنیا باشد اندر کش او — کمتر از خاشاك ره در پیش او
از زمین چنگالها را کنده است — نفس مرده عقل و جانش زنده است
مو بمویش رسته از پیوستگی است — بی خیال از بستگی و رستگی است
نیست هیچش در دو کون آلایشی — هم نه بند راحتی و آسایشی
بادی آمد باغ جانم تازه شد — شهر عشق از وی پر از آوازه شد
یا نشیری زان دیار آمد دگر — سوی کنعان بوی یار آمد دگر
آنکه او گم کرده فرزندی کجاست — باشد از عشقش بدل بندی کجاست
آن منم که قامت از هجرم خم است — اندر این بیت الحزن یارم غم است
شادباش ای دل که آمد بوی دوست — اینکه می آید نسیم کوی اوست
نفخة آمد حیوة روح شد — بر دل ابواب دگر مفتوح شد
هر کجا ویرانه بود آباد گشت — هر گرفتاری ز بند آزاد گشت
کوه و صحرا جمله شد خرم بهشت — خار و خسها سرو و سنبل در سرشت
هر علیلی یافت از علت شفا — هر خلیلی را رسد از نو صفا
روی گیتی از نسیم آن همه — نور در نور است و جان در جان همه
جاهلیت رفت و دور خاتم است — صاحب دور احمد کامل دم است
این همانا آن دم رحمانیست — کآفرینش را برحمت بانی است
نفحة کآمد از آن کاشانه بود — مستی ما زان می و میخانه بود
جان براه او دهید ار آدمید — همدم پیغمبر صاحب دمید
یقرض الله بهر اهل صورت است — جان بجانان وام دادن حجت است
او بورا جان از ره اکرام داد — نی بعنوان عوض یا وام داد
چونکه خواهد وام خود تسلیم کن — بی عوض با منتی تقدیم کن
خاصه گر گوید که بر من وام ده — در عوض میخانه گیر این جام ده
چونکه وقت رحمت آید سوی من — آنکه جامی داده گیرد خوی من
داده برگی مسرد باغ و بهار — نیم جانی را عوض یابد هزار
خود کن ریز آنچه داری در رهش — جان عاریت ببر بر درگهش
خود او کرده که جان وام تو داد — چون بخواهد گوید این خود است و داد
بسطها کاندر رهت مشهود است — قدر ترك بخل و اخذ جود تست
سالکی را کاندر او عریق نیست — هیچ بسطی بهتر از توفیق نیست
چون بحق توفیق باشد در صراط — متصل شد رهروان را انبساط
منفصل ور شد هم آن دارد سبب — بی سبب گر باشد آن ذاك العجب
علت هر قبض و بسطی را صفی — یك بیک داند لیك دارد مختفی
گر بگوید صعوه گردد بارها — اوفتد از پرده بیرون رازها
هر کسی پیدا شود اندازه اش — وان بهر دم شرکهای تازه اش
در گذر زین ماجرا تفسیر گو — زآل اسرائیل در تقریر گو

اَلَمْ تَرَ اِلَی الْمَلَاءِ مِنْ بَنِی اِسْرَآئِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسٰی اِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَاتِلْ

آیا نمینگری سوی گروهی از پسران یعقوب بعد از موسی آنگاه که گفتند مر پیغمبری را که مر ایشان را بود در انگیز برای ما پادشاهی که کارزار کنیم

فِی سَبِیلِ اللّٰهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِی

در راه خدا گفت آیا باشید شما اگر نوشته شد بر شما کارزار که کارزار نکنید گفتند و چیست ما را که کارزار نکنیم در

سَبِیلِ اللّٰهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَ اَبْنَآئِنَا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِیلاً مِنْهُمْ وَاللّٰهُ

راه خدا و بتحقیق که بیرون شدیم ما از جاهای خود و فرزندان پس چون نوشته شد بر ایشان کارزار برگشتند مگر اندکی از ایشان و خدا

عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ ۲۴۸

داناست بستمکاران

مر ندیدی قوم اسرائیل را — بعد موسی از پی تجلیل را
پر پی خویش گفتند آشکار — بهر ما کن پادشاهی برقرار
درره حق کارزار اولیتر است — چون فزون ما را سپاه و لشکر است
گفت زودیکید آیا بی سؤال — که نوشته بر شما گردد قتال
مر ورا گفتند ما را چیست گو — کز قتال خصم گردانیم رو
زانکه جباران ز اولاد و دیار — دورمان کردند ایشان خوار و زار

پس برایشان چون قتال افتاد فرض ‖ جنگ‌خواران زشمعون گشت عرض ‖ زان بکرداندند رو جز اندکی ‖ از دو صد برجا نماند الا یکی
بود حق دانا که ایشان ظالمند ‖ ‖ ‖ دیده در رؤیا قتال و ماندند

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا اَنّٰي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

وگفت مرایشان را پیغمبر شان بدرستیکه خدا تحقیق برانگیخت برایشما طالوت را پادشاه گفتند چگونه باشد مراورا پادشاهی برما وما

اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ

سزاوار تریم بپادشاهی ازاو وداده نشده فراخنائیرا از مال گفت بدرستیکه خدا برگزیداورا برشما وافزوداورا گشادگی در دانائی

وَالْجِسْمِ وَاللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاۤءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٤٩

وبدن وخدا میدهد پادشاهیش هرکرا میخواهد وخدا وسعت دهنده دانا است

دربیان طالوت وپادشاهی او وتابوت سکینه

آن پیمبر گفتشان با امر اله ‖ برشما طالوت آمد پادشاه ‖ آمدند اندر جدل کو از کجا ‖ گشت برما پادشه بر ما روا
ما بشاهی زو یقین لا یقتریم ‖ او ندارد مال و ما اقوی سریم ‖ حق نداد ازمال وملکش وسعتی ‖ تا که شاهی را سزد با قدرتی
گفت اورا برشما حق برگزید ‖ در وی افزونی بعلم وجسم دید ‖ الیق است او ازره علم و جسد ‖ کی برد هر جاهلی بروی حسد
هرکه را خواهد خدا شاهی دهد ‖ وان برروی علم وآگاهی دهد ‖ زانکه ذات حق وسیع الرحمة است ‖ داند از کیسرا مناسب وسعت است

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ

وگفت مرایشان را پیغمبر شان بدرستیکه نشان پادشاهی او آنست که بیاید بشما تابوت که دراوست آرام از پروردگارتان ووامانده ازآنچه گذاشت

اٰلُ مُوسٰي وَاٰلُ هٰرُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلٰئِكَةُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٥٠

آل موسی وآل هرون برمیدارندش فرشتگان بدرستیکه دراین هرآینه نشانه ایست برای شما اگر باشید گروندگان

گفت شمعون قوم را کاندرشان ‖ بهر او تابوت آید ز آسمان ‖ بر شما شاه از خدا طالوت شد ‖ آیت شاهیش هم تابوت شد
اندر آن باشد سکینه استوار ‖ که بماند از آل موسی یادگار ‖ بیگمان او را ملایک حاملند ‖ که همچو نصرت از حق عاجلند
باشد اندر وی شبابها یقین ‖ گر شما باشید هیچ از مؤمنین ‖ بوده آن تابوت موسی درسبق ‖ کش بسل افکند مادر دام حق
پس معظم بد در اسرائیلیان ‖ زاو تبرک می بجستند این وآن ‖ وقت رحلت موسی آن الواح را ‖ وضع دروی کرد هم مصباح را
وانچه زآثار نبوت داشت او ‖ وان میان قوم خود بگذاشت او ‖ حفظ کرد ازآن وصیت یوشعش ‖ تا برد در کار برد موقعش
بود اندر قوم محفوظ از تلف ‖ حمله میکردند رو کسب شرف ‖ بعد ازان شد خوار نزد مردمان ‖ آلت و اسباب لعب کودکان
از میان قوم پس مفقود شد ‖ بهر طالوت آنزمان موجود شد ‖ یا ببردند از میان اعدائشان ‖ زان بگردید و دشت آرایشان
آن عمالق قدر و قوت یافتند ‖ رخ ز راه و بهوشان برتافتند ‖ تا بر اسرائیلیان غالب شدند ‖ سروران ازسرکشان‌ها رب شدند
فرقهٔ گفتند هم ز اهل خبر ‖ آمد آن تابوت بهر بوالبشر ‖ بود در وی صورت پیغمبران ‖ تا بموسی وآلش آمد زان سران
جون برادران قوم استخفاف شد ‖ گشت مفقود آنشان باصاف شد ‖ جونکه شاهی داد حق طالوت را ‖ کرد نازل بهر او تابوت را

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ

پس چون جداشد طالوت بالشکرهایش گفت بدرستیکه خدا آزمایش کننده است شمارا بجوئی پس هرآنکه آشامید ازآن پس نیست ازمن وآنکه

يَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنِّي اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ

نچشید آنرا پس بدرستیکه او ازمنست مگر آنکه بردارد کفی را بدستش پس آشامیدند ازآن مگر اندکی ازایشان پس چون گذشت آنرا او وآنانکه

اٰمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللّٰهِ كَمْ مِنْ

گرویدند باو گفتند طاقت نیست مارا امروز بجالوت ولشکرهایش گفتند آنانکه گمان میبردند که ایشان دیدار کنندهاند خدارا بسا از

فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۲۵۱

گروه اندك كه غالب شد گروه بسيار را بفرمان خدا وخدا با شكيبايان است

پس چوشد طالوت پیدا با جنود	فصل یعنی خارج از جائیکه بود	آشکارا گشت اندر راه نهر	گفت حق این امتحانی بد بجهر
نیست ازمن هرکه زان سیرآب شد	دشمن است آن کزعطش بیتاب شد	زان نباید خورد سیر الا کفی	مرد صابر شاید ار درد صفی
پس بخوردند از وی الا اندکی	سیصدو ده یا سه بود آن بیشکی	وانکه ازآن آب سیروپر شدند	در عدد هفتاد و شش الف آمدند
هرچه خوردند آن عطش افزودشان	کرد حق ازجیش خود مردودشان	وانچه کم بودند و با طالوت مع	واقف از اسرار عز من قمع
مرو را گفتند گرچه ایمنی است	لیك با جالوت ما را تاب نیست	بذل جان سهل است لیکن نزدحد	ما کمیم و لشکر او بیعدد
وانکسانکه بودشان علم و نظر	خشنان نبود بر فتح و ظفر	بودشان بر نفس خود پند ازتمیز	که نداریم از قضای حق گریز
کشته گرگشتیم مغز از پوست به	از حیوة خوش لقای دوست به	هم عجب نبود گر او باشد ظهیر	جیش اندك غالب آید بر کثیر
گر شکیبائی کند ارباب دین			در دو عالم حق بود با صابرین

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا

وچون برابر شد مر جالوت را ولشکرهایش گفتند پروردگارما فروریز برما شکیبائی را وثابت دار پاهای ما را ویاری ده ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۲۵۲

بر قوم کافران

پس چو بر جالوتیان ظاهر شدند	در تقابل ثابت و صابر شدند	نصرت ازحق خواستند اندرغزا	بر سپاه کفر از بهر جزا
حق اجابت کرد استدعایشان	صبر و نصرت داد بر اعدایشان	آن اجابت بر ثبات عزم بود	عزم ثابت منهزم کرد آن جنود
شد چوثابت عزم وهم واحدهم			خصم بر ناچار گردد منهزم

فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَيهُ اللهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا

پس گریزاندند ایشان را بفرمان خدا وکشت داود جالوت را وداد اورا خدا پادشاهی وحکمت وآموخت اورا آنچه میخواست واگر نباشد

دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلٰكِنَّ اللهَ ذُوفَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۵۳

دفع خدا مردم را پاره بپاره هرآینه تباه میشد زمین ولکن خدا صاحب فضلست بر جهانیان



در ثبات عزم

منهزم گشتند آن قوم درشت	درزمان جالوت را داود کشت	آن سکینه باشد این صبر و ثبات	هرکرا خواهد دهد سلطان ذات
صوفئی بنشست وقتی در حله	کرد اندر از سبها حوصله	هاتفی گفتش که این سوروگدار	درگدارانن در نگردد برتو بار
گفت من این در بطاعت میزنم	رشتهٔ طاعت بود بر گردنم	میزنم در واین بود محمود تر	خواه گردد باز یا مسدود تر
در زمان شد باز بر وی بابها	زان ثبات عزم و زان آدابها	ملك وحکمت گشت برداود راست	حق براوآموخت علمی راکه خواست
حقتعالی بعض مردم را ز بعض	گر نکردی دفع فاسد بود ارض	لیك دو فضل است حق برعالمین	محنت دی شد نشاط فرودین

تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۵۴

اینست آیتهای خدا که میخوانیم آنرا برتو براستی وبدرستیکه توهرآینه ازفرستادگانی

اینست آیتهای حق خوانیم ما ¦ بر تو از بهر علامت هر کجا ¦ تا خبر یابی ز حال دیگران ¦ چون تو بر تحقیق از پیغمبران

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى

این فرستادگان را زیادتی دادیم بعض ایشانرا بربعض ازایشان کسی است که سخن کرد خدا او بلند کرد پارهٔ ایشان را درجهها ودادیم عیسی

ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ اَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْشَاءَاللّٰهُ مَااقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

پسر مریم‌را معجزها وقوت‌دادیم‌اورا بروح پاکیزه واگربخواهدخداکارزارنمیکردندآنانکه‌بعد ازایشان از بعد آنچه

جَاۤئَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلٰكِنَّ

آمدایشانرا معجزها ولیکن اختلاف کردندپس از ایشان کسی است که گرویدو از ایشان کسی است که کافر شدو اگر میخواست خدا کارزار نمیکردند ولیکن

اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۲۵۵

خدا میکند آنچه اراده کند

این رسل بعضی ز بعضی افضل است | آنکه آخر باشد اصل اول است
وان نبی احمد است و خاتم است | امرو نهیش تا ابد درعالم است
تقویت دادیمش از روح القدس | یافت از تأیید قدسی اُسطقس
بعد از آن کآمد برایشان معجزات | مختلف گشتند لیکن از جهات
ورخدا میخواست دایشان کاردار | کی نکردی هم باشد گیرودار
ر گزاهه نیست علم و قدرتش | داشت اهمال اقتضا با حکمتش
این تخالف ز اختلاف کثرتست | اختلافی ور نه کی در وحدتست
وانکه‌مقدوراست برحالش‌سخش | لعل معنی گو نهان اندر مدحش

هست زایشان آنکه باحق درکلام | بود ورفعت یافت زاو بعضی بعلم
ر نشان دادیم از تأیید ذات | خاصه بر عیسی بن مریم بنات
بعد ایشان خواستی ور کردگار | کی نکردی زان جماعت کارزار
فرقهٔ بر ایشان بایمان آمدند | فرقهٔ هم سرکش و کافر شدند
حقتعالی میکند لیک آنچه‌خواست | خواست یعنی آنچه‌درقدرت‌رواست
پس چو اندرقدرتش بودگزاف | در جهان واقع نشد یکمو خلاف
درگذشتم زین‌سخن دستورنیست | دانه‌آن‌خود کزخرد معذورنیست
مگرد لب آنکه مندال س | که بقدر فهم عامه گو سخن

من برایمجود ده ازما که رم

رود باز آیم سخن کوته کنم

جذبه

گویم آنرا که مرا گوید بگوش | رانچه با دل گویدم باشم خموش
گاهگاهی گیرد از عشقم تبی | زان بود گرخوشد ازلب مطلبی
چون بهوش آئی‌دگره عذرخواه | تا بماند این حسان در اشباه
این جنون وتب بی روپوش بود | تا نمایم بار کو بیهوش بود
گرکه مجنون یا مریضی‌گفت کج | راستی را ست بهر او حرج
دارد اندر گفتم درسوزو تب | چون رودتب میگرد زان‌گفته‌لب
چون‌تب ومستی‌شودکم‌تان‌کم‌است | نوبت دیوانگی و ماتم است
هیچ جام از خورده باشی ازلبش | یا بهجران مانده باشی در شبش
یا که هیچ آن نرگس مستانه‌ات | کرده تاراج از نگاهی خانه‌ات
ملک مرا گوید لب ازاسرار بند | وقت تفسیر است روز آمد بلند
ملک بهوش‌آ وقت‌حفظ ظاهراست | آن مگوکه عقل اروی قاصراست
صبح‌شد نی وقت‌جام ومستی است | با خلایق نوبت همدستی است

بی تأمل گر تراود از لبم | هیچ حرفی باشد از شور تبم
گفتهای بیش ازاینت مست بود | بیشتر گو حد نه بهر مست بود
من همیخواهم که تاگیرد ست | رازها در تب تراود از لبت
گفته‌گرحرفی زمستی گفته است | زان‌جنون وتب هنوز آشفته‌است
مست‌گویدهرچه‌کان ناگفتنی‌است | گوید ارکه هوشیاری کشتنی‌است
نیست درمن گاهگاه این اغلب‌است | یا که مستم یا که هنگام تب‌است
روز و شب ایسان گرفتار ویم | لحظهٔ زین کش مکش‌فارغ نیم
یا از آن گیسو شکنجی دیدهٔ | همچو مار از غم بخود پیچیدهٔ
حال‌من دانی پریشان ازکجاست | اصل‌درد واصل‌درمان ازکجاست
تاکنون در خواب مکفتی‌سخن | داشتی تب یا بهانه بود و فن
گر نگوئی بار داری عامه را | تا نس در د بازت جامه را
هرزمان ازهرچه‌ات روزی‌دهیم | بذل کن تا بیش فروری دهیم

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ

ای آنانکه گرویدید انفاق کنید از آنچه‌روزی‌کردشمارا پیش از آنکه بیاید روزی‌که باشد بیعی در آن و نه دوستی و نه شفاعتی

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۵۶

و کافران ایشانند ستمکاران

ای گروه مؤمنین انفاق را | پیشه سازید ایستر مرداق را
پیش از آن کآید شمارا روزآن | که نباشد هیچ‌سودی زین و آن
کرده اند آن کافران برخودستم | که ندیدند از وجود الا عدم

گر دهید از رزقها کوداده است | هریکی را صد عوض آماده است
اندرآن نه دوست باشد نه شفیع | غیر فعلی کوست شایع یا شنیع
حاصلی دردست جز اندیشه نیست | بود آن وهمی پری‌درشیشه نیست

اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

خداست که‌نیست خدائی جز او زنده پاینده‌است نمیگیرد اورا پینکی و نه‌خواب مر اوراست هرچه‌در آسمانها و هرچه‌در زمینست کیست آنانکه

يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَآءَ

شفاعت بکند نزد او مگر بفرمان او میداند آنچه میان دستهای ایشانست و آنچه پس ایشاست و احاطه نمیکنند بچیزی از دانش او مگر بآنچه خواست

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢٥٧

وسعت یافته کرسی او آسمانها وزمین وگران نیست او را نگهداری آنها و او بلند مرتبه بزرگست

در تحقیق آیة الکرسی

آنچنانکه جز او معبود نیست / در پرستش غیر او موجود نیست — حی وقیوم است اندر ذات خویش / بی نیاز از کل موجودات خویش
در پرستش ذات او زیبنده است / که بذاتش زنده و پاینده است — هستی محض است و عین زندگی / دارد اندر ذات خود پایندگی
آن حیوة آمد ورا ز اوصاف ذات / هست یعنی هستیش عین حیوة — زنده است او وز وجود خود بپا / وز وجود او وجود ما سوای
آب چون گفتی رطوبت در وی است / تا نپنداری رطوبت جز وی است — هستی حق عین قیومیت است / لازم ذاتش حیوة و قدرتست
گشت جاری آب دریای حیوة / جمله در جوی وجود ممکنات — هرچه هست از هستی او هست شد / ور شراب زندگانی مست شد
زنده اشیا بروید و او بخویش / پاك از آن كاندك شود در ذات و بیش — غفلت و نسیان بود در وی محال / نوم از این تعبیر باشد درمقال
نفی نوم از بهر فهم عامه بود / که نبودند آگه از شأن وجود — ورنه بود وصف شمس آن این است / که سیاه و تیره نبود روشن است
بلکه باشد تیرگی را او مزیل / نیست حاجت اندر این معنی دلیل — کرد حق زان وصف خویش از بهر قوم / که ندارد راه در وی سهو و نوم
این حوادث بر وجودی درخور است / که حدوثش عارضی وز دیگر است — یا که غالب باشدش طبع و مزاج / نوم در مزاج آمد ز راحت لاعلاج
پس کسی کو عین ذاتش حیوة / نیست ممکن بهر او این واردات — نوم شد همدست موت اندر مثل / وان منافی با حیوة لم یزل
زوست بر پا این سموات و زمین / کو بود بر پا بذات خود یقین — قائم بالذات در مفهوم اوست / که بکل ماسوی قیوم اوست
هست اورا آنچه در ارض و سماست / که بقیومیت ذاتش بپاست — زین خلایق گشت قادر بر کلام / نزد او الا باذن او تمام
معنی من ذا الذی یشفع بیاب / ماسوی ایمن ز خوف و اضطراب — جمله اشیا چون نقاط دایره / یا که همچون سایهای کنگره
هر یکی در رتبهٔ خود واقفند / وز ره هستی بر آن حد قاصدند — طفره بود سایه را از حد وطور / جز که خورشیدش بگرداند بدور
همچنین اظلال خورشید وجود / هر یکی در حد خود دارد عمود — جز بود در نور تجلی مستقل / هم باستقلال خود قوام ظل
نور هستی تافت بر عالم همه / گشت موجود آنچه شد در دم همه — پس حقایق ظل نور واحدند / روشن از نور ظهور واحدند
ظل بود در ذات ذی ظل محو مات / بی تکلم باشد او را بی حیوة — جز باذن شمس کورا کرده ظل / یافت زاو امداد هستی متصل
اذن یعنی اتصالات مدد / کان ندارد بهر ممکن حصر و حد — جمله را بر قدر استعداد ها / میرسد در هر مقام امداد ها
دانه میخواهد مدد در خاك در / تا شود سر سبز و گردد بار ور — پس شود اندر بشر قوت و حیوة / سوی حیوان یافت رفعت از نبات
رفته رفته تا که گردد روح وعقل / هرکجا نوعی مدد خواهد بنقل — نیست یکسان آن مراتب درظهور / فرقها باشد پس ازنزدیك و دور
آن مدد کوراست حاجت درکمال / نیست حاجت تا صور است او نهال — آن مددکه لازم اورا در گل است / چون شجر شد بهر او بی حاصل است
دانه پس گر آن مدد خواهد بنقل / که بود مستلزم ادراك و عقل — نیست ممکن هم ندارد حاصلی / پس مدد هر جا رسد بر قابلی
قابلی کو در مقام دانی است / فیض دانی از حقش ارزانی است — خواهد ار امداد عالی راه نیست / کز دنو خویش هم آگاه نیست
آنکه بر ترتیب اشیا عالم است / بدهد آنچه بهر هر شیء لازم است — چون سکون بر خاك وجنبش بهر باد / همچنین دان رتبها را در نهاد
داند آن علام غیب اسرار شیء / آنچه در پیش است وان کاید ز پی — کس نداند نیست بر چیزی محیط / یا که بر چیزی از آن علم بسیط
نیست آگه یعنی اندر جستجو / کس بشیئی اندك از معلوم او — جز که خواهد هیچ علام الغیوب / بخشد آگاهی کسیرا در وجوب
تا خواص ممکنات آید پدید / گرچه بودش داده خلاق مجید — گر کس از علمش نگشتی بهره یاب / کی خطا میبود معلوم از ثواب
یا چه باشد هرگیاهی را مزاج / هم خواصش تا کند در وی علاج — کار ها میبود مختل در نظام / وین منافی بود پس با نظم تام
پس بقدر آنچه بر معلوم او / هست لازم علم اندر جستجو — تابرد در نظم تام آنرا بکار / بخشد ار خواهد بکس پروردگار
نی باندازهٔ احاطه که بتمام / کس بداند علم چیزی را تمام — زانکه باشد علم حق عین وجود / ور وجودش هر وجود آمد نبود
بلکه در هستی است او خود عین شیء / نیست خالی هیچ موجودی ز وی — پس احاطه بر وجود ممکنی / نیست ممکن گر بوحدت موقنی

تمثیل

تا بفهمی با تو گویم یك مثال — چون مثل شرطست درفهم مقال
یك گلی یعنی بشکل و هیئتی / هم برنگ و رؤیت و خاصیتی — علت آن شکل ورنگ وطعم وبو / نیست بر کس منکشف تا گفتگو
جز که انصد گونه تأثیر و خواص / یك اثر زاو یافتی با اختصاص — بر خواصش نیستی آگه تمام / تا کجا ذات وجودش را مقام

لیك این تحقیق در نزد خواص   تا تمام است و ندارد اختصاص
این بود الا بماشا بی قصور   که مشیت کرد بر اشیا مرور
آنچه راحق‌خواست درتنظیم تام   عین او در علم ثابت شد تمام
پس زعین علم آمد در شهود   وان حقایق یافت درخارج نمود
هرچه بود آن مقتضی با مشیتش   گشت موجود ازکون حکمتش
اینهمه گفتیم در سیر نظر   لیك بر جا مانده تحقیقی دگر
هست اینها تا تو ز او بیگانهٔ   چون دوئی شد محرم آن خانهٔ
چون‌دوئی‌برخواست‌هیچ‌ارآگهی   مظهر الله و خود علم اللهی
علم‌الاسماست کشف ازاین‌مقام   که شد اشیا کشف برآدم تمام
لایحیطون باعتبار کثرت است   شدچوکثرت رفع باقی‌وحدتست
بعد ازآن الا بماشاءاست و بس   غیر او در علم ذاتش نیست‌کس
خواست تاواحد بود او دروجود   بعد اشیا همچنان باشد که بود
نفس کلیه است کرسی کاندرآن   مندرج باشد زمین و آسمان
کرسی آمد درلغت عرش صغیر   هم مکان علم اگرباشی خبیر
هرچه آمد در ظهور ازمشیتش   گشت محفوظ اندرآن ازوسعتش
صورت‌آن گرکه جوئی ازمثال   چرخ هشتم باشد آن بی‌احتمال
هم محیط او برسموات و زمین   وانچه باشد در میان آن و این
روح اول وانکه ز اشیااقدم‌است   صورتش عرش مجید اعظم‌است
مصطفی‌کزعرش‌وفرش آگاه‌بود   قلب مؤمن را بعرش‌الله ستود
حفظ آنها بهر خلاق جلیل   هیچ نبود شاق یاسخت و ثقیل
همچنانکه شاق بر مهر منیر   نیست حمل ضوء این باشد نظیر
این نظایر بهر فهم عامه است   تاچه نسبت روح را باجامه‌است
ضوء را هم حق دهد بر آفتاب   هم نماید حفظ دروی ضوءوتاب
ماسوی را اوست حافظ دمبدم   هم نماید حفظ یم هم حفظ نم
گر بحفظ قطره دریا شد سبب   بازقطره حفظ خودخواهد ز رب
هم‌رطوبت راست اوحافظ درآب   بس‌دقیق است این بیان‌نیکویاب
ذره راخورشدسبب‌این‌ظاهراست   نی‌که خور برحفظ ذره قادراست
اوست حافظ بر تمام ممکنات   که بود ذاتش مقوم بر ذوات
هرچه اورا هست نامی الوجود   باشد اندر تحت حفظ حق بود
حفظ اشیابست هم بروی‌گران   همچوحفظ ضوء حس برشمس‌جان
کی بود حفظ تری سنگین‌برآب   یا که حفظ ضوء بهر آفتاب
همچنین هر عالیئی نست بدون   تا چه جای هستی بچند وچون
کوست بر اشیا بذات خود علی   علت ایجاد و بر کل ممتلی
هم عظیم اعنی که کنه ذات او   ناید اندر فهم مخلوقات او
فهم علت در خور معلول نیست   عقل خود داندکه این‌معقول‌نیست
اندر این دریا عقول ممکنات   هست همچون پرکاهی‌مغمورات

لَا اِكْرٰاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

نیست اکراهی در دین بدرستیکه پیداشدرامراست از گمراهی پس‌آنکه کافرمیشودبطاغوت ومیگرود بخدا پس‌بحقیقت‌چنك‌زد

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى لَاانْفِصَامَ لَهٰا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٥٨ اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ

بدست‌گیری استواری که‌نیست‌انقطاعی‌مراوراوخداشنوای‌داناست خداست‌دوست‌آنانکه گرویدندبیرون‌آوردایشانرا از تاریکیهای‌کفر

اِلَى النُّورِ ٢٥٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَوْلِيٰاۤؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَى الظُّلُمٰاتِ اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ

بروشنائی‌ایمان وآنانکه کافرشدنددوستان‌ایشانند طاغوت بیرون‌آوردایشانرا ازروشنی بتاریکی آنها اهل

النّارِهُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ٢٦٠

آتشندایشاندرآن‌جاویدانند

هیچ اندردین حق اکراه نیست   کره ازجبراست وان زالله نیست
معنی دین است ایمان و یقین   وان بدل گردد مکین ازربدین
جز هدایت نیست دین مستقل   وان هدایت مستفاد از نوردل
فطرت انسان زدین آواره نیست   هم در انسانیت ازدین چاره‌نیست
ظاهر دین است اسلام و کتاب   باطنش ایمان قلب و فتح باب
گوید ارکس‌گرکه دردین کره‌نیست   ازچه رو گفتند کافرکشتنی‌است
آن زبهر رفع ظلم و فتنه بود   تا نمانند اهل‌دین دررنج‌و دود
ورنه با اعجاز و نصرتها رسول   جزیه چون میکرد ازاعدا قبول
ابتدا کردند اعدا بر خلاف   انبیارا گشت زان واجب مصاف
چون هدایت گشت پیدا ازضلال   بود بر طاغوت آن ویل‌و وبال
هرمخالف را توان طاغوت‌خواند   کامر حق بنهاد ودرتشکیك ماند
انبیا را ساخت منفوض عباد   تا که باقی در جهان باشد فساد
پس بر ایشان‌فرض‌آمد کارزار   تا براقتد تخم جور از روزگار
پس‌هران پوشید ازطاغوت‌چشم   حب حق‌را برعدوبگرفت خشم
در ره دین کرد ترك ما سوی   اینست ایمان شهودی بر خدا
چنگ زد برعروة الوثقای تام   که نباشد هر گز او را انفصام
وحدت ذاتیه است آن عروه‌کو   منقطع‌ناید ممکنی بروی چورو
نیست‌چیزی‌اوثق‌ازوی دروجود   بر خود احکام و وثوقش‌بود
هروجودی‌جزبوی موجود نیست   بی زبودش هیچ بودی بود نیست
گر کنی قطع نظر از ربط یم   موجها لا شیء محضند و عدم
موج را از بحر نزد احتمال   نیست ممکن انفصام و انفصال
نکتهٔ مخفی است در لا انفصام   گر بیابی واقفی از کاری تمام

تحقیق

تجلی‌زان گویم ارهوشت بجاست   کثرت‌انوحدت نپنداری جداست
کی زعلت یافت معلول انصمام   وحدت آمد داد کثرترا نظام
بعد علت جایز ازمعلول نیست   بل دوئیت بینشان معقول نیست

عین آن وحدت شد این کثرت همه
گر خدا خواهد چو پیش آید مقام
حق گذارد در دهان ما کلام
هم بود دانا براسرار ای فقیر
کن ضمیر خود مصفا از دغل
آردت بیرون ز ظلمات شکوك
وانکسانکه کافر و سرکش شدند
مُرد یعنی نور استعدادشان
خالدون یعنی صفات شوم زشت
بین مثالش در وجود و بود خویش
هریك ارغالب شود بر دیگری

همچنان باقیست بر وحدت همه
شرح این معنی تورا گویم تمام
بشنود هم هرچه گویم او تمام
تا نیندیشی خلافی در ضمیر
کوست دانا برضمیر و بر عمل
سوی نور علم و ایقان درسلوك
یار طاغوتند و در آتش شدند
از صفات نفس ظلمت زادشان
گشت اندر نفسشان خُلق وسرشت
عقل روشن رأی و نفس دیوکیش
درتو گردد خُلق و پیشخدان سری

پس نباشد هیچ چیز از ممکنات
اندراینجا بیش ازاین دستور نیست
حق نوشنده سخنها مطلق است
کن زبان خود بگفتنها مطیع
او تورا چون دوست گشتی گشت دوست
چون کسانیکه حق آنهارا ولی است
سوی ظلمت تاختند از بحر نور
اهل نارند این گروه اندر سکون
همچو اندر بولهب جهل و حسد
عقل در اخلاق نیکت رهنماست
یا بجنت در خلودی یا بنار

منفصل در آنی از سلطان ذات
گویم آن کز وی قبان معنور نیست
تا نگوئی آنچه او برناحق است
تا نگردد هیچ بر قولی شنیع
در تولی پس مددکار تو اوست
درولای حق رواشان منجلی است
هم بماتم خانه از دارالسرور
درجحیم جهل و غفلت خالدون
روح معنی مرده بودش در جسد
نفس میلش بر فساد و برهواست
هر دو عین تست نیکو یاد دار

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

آیا ننگرستی بآنکه حجت گرفت ابراهیم را در حق پروردگارش که داد اورا خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگار من آنستکه

يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ

زنده میکند و میمیراند گفت من زنده میکنم و میمیرانم گفت ابراهیم پس بدرستیکه خدا میاورد آفتابرا از مشرق پس بیاورش

بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٢٦١

از مغرب پس سرگشته ماند آنکه کافر شد و خدا راه ننماید گروه ستمکارانرا

در بیان احتجاج خلیل با نمرود

یا ندیدی آنکه آورد احتجاج
گفت نمرود آنکه میگوئی تو کیست
اینست حجت یعنی آن مدعی است
هم توانم کشت بی جرم و گناه
فعل او یعنی نباشد منحصر
این زمان هستی تو گر پروردگار
در وی این ادراك و این دانش نبود
پس شد آن مبهوت و مات اندر جواب
همچنانکه رهنما شد بر خلیل

بر براهیم از طریق اعوجاج
غیر من گویند کس معبود هست
کز خدا زنده است و بروی کافر است
هرکرا از زندگان خواهم براه
کن یکی را گر تو هستی مقتدر
شمس را از جانب مغرب بیار
کآردش حجت ز توحید وجود
چون ز ابراهیم بشنید این خطاب

داده بودش پادشاهی کردگار
گفت آنکو زندگی بخشد بناس
گفت زنده هم من حیوة و ایمنی
گفت حق از مشرق آورد آفتاب
پیش ادراك آنی تو دردار شهود
حجتی بود این بسی برخصم نیك
عقلی ار میداشت با آن مولعی
راه ننماید خدا بر ظالمین

شکر آنرا داشت باحق گیرودار
پس بمیراند بگرداند لباس
چشم آنکس راکه باشد کشتنی
تو بیار از مغرب ار داری عتاب
حق زمشرق شمس راطالع نمود
بهر اثبات خدای بیشریك
بر ربوبیت نگشتی مدعی
تا کند حجت زروی عقل و دین
گشت غالب تا خصم از یکدلیل

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ

یاچون آنکه گذشت بر دهی و آن افتاده بود بر سقفهایش گفت چگونه زنده کند اینرا خدا پس از مرگش پس میرانیدش

اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ

خدا صد سال پس زنده کردش گفت چند درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یابرخی ازروز گفت بلکه درنگ کردی صد سال

فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ

پس بنگر بخوردنی خود و آشامیدنی خود که بوی نگردانیده و بنگر بخر از گوشت و تا بگردانیم ترا نشانه برای مردمان و بنگر باستخوانها

كَيْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَكْسُوهٰا لَحْماً فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ قٰالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٦٢

که چگونه از جای برداریمش پس بپوشانیمش گوشت پس چون روشن شد مر او را گفت میدانم که خدا بر همه چیزی تواناست

یا چوآن کز قریهٔ بگذشت باز / سقفها را دید دوراز برگ و ساز
خانها مخروب وویران سقف ودر / وز نفوس خلق خالی بوم و بر
گفت آیا زنده خواهد کرد حق / این نفوس مرده را بر یك نسق
بود بت المقدس آنقریه خراب / که نبخت النصر دیدآن انقلاب
یا که بوده آن زمین ارض دگر / غیر بت المقدس از نقل و خبر
وانکه دیدآن قریهرا ویران بسیر / ارمیا یا خضر بوده یا عزیر
از پی رؤیت نه زانکارو عجب / گفت معمور این زمین گردد زرب
زنده سازد یا که اهلش راخدا / گر عیان گردد بر آید مدعا
پس بمیراندش خدا در آنمقام / مرده بود افتاده صد سال تمام
زنده کردش پس بگفت ای پرده سوز / چند بودی خفته گفتا نیم روز
گفت بل صد سال بودی مقام / ملك نظرکن برشراب و بر طعام
که نگردانده است هیچ آن بوو رنك / از پس صد سال کاوردی درنك
بوده آن انکورو انجیرو عصیر / که بتغییر است اغلب ناگزیر
هم نظرکن برحمارت ز اعتبار / کاستخواش گشته اندر ره غبار
زنده کردم بعد موتت در زمان / تا تو باشی آیتی بر مردمان
هم نظرکن بر عظام از ما بود / تا چسان از جاش برداریم زود
باز پیوندیم هم بر عظمها / لحمهای ریخته از نظمها
شدچوبروی کشف حال موت و بعث / گشت آگاه ازمآل موت و بعث
گفت دانم قدرت خلاق حی / که توانا باشد او بر کل شیء

وَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتىٰ قٰالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَلٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي

وچون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده میسازی مردگان را گفت آیا باور نداری گفت آری ولکن از برای آنکه بیارامد دلم

قٰالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

گفت پس بگیر چهارتارا از پرنده پس پاره پاره کن آنهارا بسویت پس بگردان بر هر کوهی از آنها جزئی را پس بخوان ایشان که میآیند ترا

سَعْياً وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٦٣

شتافتنی وبدان که خدا غالب درست کرداراست

در تحقیق رب ارنی وبیان آنکه مرادآن چهار مرغ چیست

گفت ابراهیم با دانای راز / چون عیانی مرده کانرا زنده باز
گفت آیا نیست ایمانت بر این / گفت میجویم شهود اندر یقین
هست اطمینان کامل آن شهود / نه کش اندر قلب اطمینان نبود
از یقین تست بر کعبه که باز / میروی بهر طوافش تا حجاز
از یقین تست بر سوی مراج / که روی سوی طبیبی بر علاج
از یقین تست بر نفع عیان / که نمائی کسب وبگشائی دکان
مکنی روشن ازان درشب چراغ / که به بینی چیز ها را با فراغ
گفت ابراهم دارم علم دین / لیك خواهم تا عیان گردد یقین
عاشق ار گوید یارش بی نفاق / خواهمت بی پرده بنم در وثاق
این بود ازفرط عشق آن نگار / نی ز بهر امتحان حسن یار
یارگوید شرط دیداراست این / که بباشی با هوای تن قرین
مانع است این چار طبع مختلف / با موانع ره نگردد منکشف
گفت حق برگیر چار ازطیرها / پس بکوب آنرا بهم در سیرها
قدری ازهریك بکوهی وضع کن / پس بخوان کآیند سویت زاسر کن
تا بدانی باز از عقل سلیم / کوبهر کاری عزیزاست و حکیم
غالب است و قاهر اعنی بخلاف / بر نفوس انروی حکمت نزگزاف
چار مرغ آن چار خوی شایعند / کز مقامات شهودت مانعند
حب دنیا حرص وعجب و شهوتست / که حجاب آن شهودو رؤیت است
کشت و درهم کوفت مرد رهسپار / بهر موت احتیاری آن چهار
ماند سرهاشان بجا بهر نشان / چیست سرها چار عنصر بیگمان
ماند آنرا بهر استبقای تن / تا رسد جان بر کمال خویشتن
وضع کرد آن مرغهارا بر جبال / وان جبال ارکان تن شد درمقال
چشم وگوش وفم دماغ و دست و پا / که بدن زین عضوها باشد بجا
کوهها راهم توان خواندن حواس / یاکه اعضای درون کآمد اساس
پس بخواند هریکیرا در ثبوت / سوی خویش از امام حی لایموت
زنده پس گردند در دم اصلها / متصل با هم شوند آن فصلها
راهرو یابد حیوة بی زوال / وصف وخویش جمله گیرد اعتدال
اینست اطمینان قلبی ای حلل / پس بسر از اختبار .اندر سبیل
چون زخود مردی بحق پایندهٔ / تا حیوة اوست باقی زندهٔ

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوٰالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ

مثل کسانیکه انفاق میکنند مالهاشانرا در راه خدا چون مثل دانه ایست که برویاند هفت خوشه که در هر خوشه صد

حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦٤

دانه باشدو خدای می افزاید از برای آنکه میخواهدو خدا فراخ رحمت داناست

در مثل آنانکه از اموالها
مبنمایدحق فزون برهرکه خواست

میکنند انفاق در راه خدا
واسع و دانا جواد برماسواست
میدهد وسعت بقدر نیتش

حبهٔ باشد کز او روید بعدّ
منفقین را آگه است از سرحال
میفزاید بر نوا و سمتش

هفت خوشه وزهران یکدانه صد
کز چه بیت میکنند انفاق مال

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا اَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا اَذًى لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

آنانکه انفاق میکنندمالهاشانرا در راه خدا پس از پی نمیکنند آنچه را انفاق کردند منتی و نه آزاری مرایشان راست مزدشان نزد پروردگارشان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٦٥ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا اَذًى

ونیست بیمی برایشان ونه ایشان اندوهناک میشوند گفتار خوب وآمرزش بهتراست از صدقه که در پی باشد آن را آزاری

آنکسان کاموال خودرا ازولا
وز پی انفاق نفرستند هم
اجرشان درنزد حق باشد فزون
یعنی ار طلبی کنند اندر سؤال
حق بود بس بینیاز و بردبار

وَاللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٢٦٦

وخدا بی نیاز بردباراست

گفت لاخوف و لا هم یحزنون
عفو ممدوحست نزد ذوالجلال
هرچه زو داری طمع ناوی بیار

قول نیک و مغفرت هست ار بجاش
قول معروف و کلام خوش بوی
فقر و دولت خلق را ناشد عرض

میکنند انفاق در راه خدا
منت و آزاری از افزون وکم
به بود از صدقهای دل خراش
به زندگی کش بود هزلی زپی
بهراو آن کن کز او خواهی عوض

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ

ای آن کسانیکه گرویدید باطل مسازید صدقه‌های خودرا بمنت نهادن و آزار چون کسیکه انفاق میکند مالش را بجهت دیدار مردمان و نمیگرود

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلٰى

بخدا وروز بازپسین پس مثل او چون داستان سنگ همواریست که بر او باشد خاکی پس رسیده باشد آن را باران بزرگ قطره پس واگذاشته باشد آن را قادر نیستند بر

شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢٦٧

چیزی از آنچه کسب کردند و خدا راه نماید گروه کافران را

مؤمنان لاتبطلوا صدقاتکم
منمایید از ریا انفاق مال
هست چون سنگی که روی اوست خاک
نیست ایشان را توانائی و تاب

از ره آزار و منت واشتلم
لی کز او خوشنود گردد ذوالجلال
خاکش از قطرات باران گشت پاک
هم بحفظ آنچه کردند اکتساب
کی زند سر فعل نیکو از خسیس

آنکه کرد انفاق مال از بهر ناس
نیست بذلش از خضوع و معذرت
نیستش قدرت که تا دارد نگاه
راه ننماید خدا بر کافران
یکی از حق است و نشی از ابلیس

باشد اندر نعمت حق ناسپاس
یا ز ایمان بر خدا و آخرت
خاک را بر خود زباران در پناه
که کنند افعال نیکو در جهان

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا

ومثل آنانکه انفاق میکنند مالهاشانرا بجهت طلب خشنودی خدا و ثابت گردانیدنی از خودهاشان چون مثل بوستانیست بر بلندی که برسدش

وَابِلٌ فَاٰتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢٦٨

باران بزرگ قطره پس بدهد ثمرش را دو چندان پس اگر نرسد آن را باران بزرگ قطره پس باران خورد قطره و خدا با آنچه میکنید بیناست

هم مثال آنکسان کانفاق مال
هست چون باغی بارض مرتفع
بوستانی کز زمین باشد بلند

مینمایند از رضای ذوالجلال
بیشتر زان گشت خواهی منتفع
نیست از تخریب سیل آن را گزند

از ره بینائی و نور یقین
گر بر آن بستان رسد باران سخت
حاصل انوی بیشتر آید بدست

که مرایشانراست اندر راه دین
کم نگردد نفع او از حسن بخت
هم زباغی کو بود بر ارض پست

هست ممکن بلکه هرسالی دوبار
همچنین دان در ثواب انفاقها
حاصل آرد بی ز آسیبی بهار
گر که لله است و از اشفاقها
حق بر اعمال شما باشد بصیر
بارش اورا گرچه ناید سخت تر
نزدحق هردانهٔ او خرمنی‌است
چیست تا آن از قلیل واز کثیر
نرم وکم یعنی بر او بارد مطر
بل نه خرمن جنتی وگلشنی‌است

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ

آیادوست‌میداردیکی ازشما که باشدمراورا بوستانی اندرخت‌خرما وانگورها کروان‌باشداززیرشان نهرها مراوراباشددرآن ازهمه

الثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ

میوها ورسدآنرا پیری ومراوراباشداولادناتوان پس‌رسدآنرا گردبادی که‌درآن‌باشدآتشی پس‌بسوزدهمچنین‌بیان‌میفرمایدخدابرای‌شما

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٩

آیتهای‌راباشدکه‌شما اندیشه‌کنید

دوست دارد شخصی آیا از شما
پس رسد پیری برو واطفال خرد
بر شما آرد حق اینسان آیتی
باد آتش‌بارت آن عجب و ریا
بسته‌گردد راه قوت اورا بدل
گر تورا برنفس خود باشد نظر
کش بود بستان پر برگ و نوا
باشد اورا پس رسد صافش‌بدرد
تا کنید اندر معانی فکرتی
که کند یکجا عملها را هبا
ماند از اطفال خردش منفعل
این مثل کافیست اندرخیرو شر
آبها جاری درآن وز هر قبیل
باد پر آتش ورد بر جنتش
هست بستان آن عملها درقیاس
قلب را سازد سیاه و منقلب
هیچ نیکو بر نباشد زین مثل
کن عمل را پاك از شوب ریا
باشد اثمارش ز اعناب و نخیل
جمله سوزد روضهٔ پر نعمتش
طفلها اعضا و ارکان و حواس
روح ماند بینوا و مضطرب
کآورد بر خلق ذات لم‌یزل
تا بود مقبول درگاه خدا

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مٰا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا

ای‌آن کسانیکه ایمان‌آوردید انفاق‌کنیداز خوبهای آنچه کسب‌کردیدوازآنچه‌بیرون‌آوردیم‌برای‌شما از زمین وقصدمکنید

الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ ٢٧٠ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٧١

پلیدرا که‌ازآن‌انفاق‌کنید ونیستید گیرندهٔآن مگر آنکه چشم‌پوشیددرآن وبدانید که خدا بی‌نیازستوده‌است

مؤمنان لله دهید از حس ذات
حبها کآن جمله شد قوت بشر
یعنی از اشیاء نا مطبوع خوار
تانگیریدآنچه‌غمض ازوی‌رواست
خیر صدقاست راجع بر شما
بگذرد عاشق زهستی بهر دوست
او گریزد از وجود خود همی
بست ترجیریکه بدهد بهر دوست
در بهای دانش و عقل و کمال
آنچه را کردید کسب از طیبات
میوه‌ها کآن شد شجرهارا ثمر
که شما را هیچ آن ناید بکار
چشم پوشیدن زهرسوئی‌سخاست
او غنی است و حمیدو ذوالعطا
بذل اموال اندکی ز انفاق‌اوست
پیش او تا چیست بذل در همی
جان‌وسر باشدکه اودارای اوست
در عیان هر نعمتی با ملك‌و مال
وزهران کردیم خارج از زمین
قصد هم نارید بر شیء پلید
خبث چبود بذل شیء نا پسند
می بدانید اینکه آن دانای راز
حمد معطی واجب آمد بر عباد
کی بیاد اوست چیزی جز خدا
گر جوی بودت بسر سودای‌عشق
بر توحق داد آنچه زاو بهترنبود
تودهی در راه او خاشاك‌و خس
بر شما وان جمله باشد مستبین
تا کنید انفاق اران بی‌عقل‌ودید
که شود انفاق از اوزشت‌و نژند
باشد از صدقات خلقان بی نیاز
حمد محمودست از عشق و وداد
تا کند انفاق از روی ریا
با تو مکفتم کمی زاعطای عشق
وان‌حیوة وجان بود بعدازوجود
برچنین انصاف لعنت باد و بس

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٧٢

شیطان وعده‌میدهدشمارابدرویشی‌ومیفرمایدشمارا ببدی وخدا وعده‌میکندشمارا آمرزش‌ازخودواحسان‌وخدافراخ‌رحمت‌داناست

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا

میدهد حکمت‌کسی‌را که میخواهد وهرکه دادهشود حکمت پس‌بحقیقت‌داده‌شده‌خوبی بسیار وپندنگیرند مگرصاحبان

الْأَلْبَابِ ٢٧٣ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

خرد وآنچهراانفاق‌کردیداز نفقه یالازم‌گردانیدیداز نذری پس‌بدرستیکه‌خدامیداندش‌ونیست‌مرستمکاران‌رااز هیچ‌یاری‌کنندگان

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ

اگر ظاهر کنید صدقها را پس چیزیست آن و اگر پوشیده دارید آنرا و بدهید آنها را بدرویشان پس آن بهتر است مر شما را و میگرداند کفاره از شما از

سَيِّئَاتِكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٧٤

گناهانتان و خدا بآنچه میکنید آگاه است

مید هد یعنی ز فقر و فاقه بیم
کو شما را وعده کرده بار ها
نیست تنها وسعت اندر ملك و مال
همچنین برعکس این بسیار دان
هر کرا خواهد دهد حکمت خدای
وانکه حکمت یافت زاو در سیرها
پس ز روی حکمت ار مردی سه‌مان
گنجها دادند بر سائل ز جود
آنچه را کردید انفاق از ادب
چون صلوة و صوم صدقه نذر ها
یعنی آن نذر از ضرار است و شقاق
میکنید آن نذر بر دفع عذاب
بل بود نیك انتشار فعل خیر
بهتر است آن بهر تنزیه صفات

میدهد شیطان زشت اخلاقتان
امر بر فحشا کند در حفظ سیم
سوی فضل و مغفرت ز ایثار ها
وسعت بهتر بود در صدر و حال
رزق تنگ و دل بوسعت لامکان
چیست حکمت علم و فهم با ولای
سوی او گردید راجع خیر ها
بهمدان بیش است از ملك جهان
لیك نامد هل اتی بر کس فرود
از وجوه خیر فرض و مستحب
واجب آمد تا کنند آنرا وفا
یا ز مال غیر یا خشم و نفاق
وان نگردد دفع و مزاید عقاب
تو که باشد باعث ترغیب غیر
از شما پوشیم عیب سیئات
باشد از تعظیم حق یا میل نفس

وعدهٔ درویشی از انفاقتان
درهمی ندهید تا بر مستحق
واسع است او هم خلق جود علیم
دیده باشی بس کسان دروزن و سبك
تا تو از تبدیل حق واقف شوی
وان ز اخلاص عمل پیدا شود
پس ز نور حکمت و اشراقها
بر علی ع زان ختم شد جود و کرم
پند کی گیرند یا بدهند گوش
فرض باشد نذر ثابت یا زکوة
هر که آن باشد نه از وجه متین
حاصلی نبود از ان ایثارتان
صدقه ها را گر نمائید آشکار
مخفی ار دارید هم انفاق خویش
حق بر اعمال شما باشد خبیر
ابر رحمت بر تو زد یا سیل نفس

مر بجا آید خلاف امر حق
تا که را وسعت دهد بیخوف و بیم
ملکشان باشد وسیع و سینه تنگ
بر مسبب از سبب عارف شوی
حکمت از حق در خلوص اعطا شود
یافت سر و علت اشیا ها
گرچه زاو افزون کرم کردند هم
جز اولوا الالباب یعنی اهل هوش
نذر هم افزون شقوقش بر ثقات
این بود وجه و ما للظالمین
وز عذاب حق نگردد یارتان
نیست اکراهی ز اظهارش بکار
بر فقیر مستحق کم یا که بیش
گرچه رو کردید احسان بر فقیر

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ

نیست بر تو هدایتشان ولیکن خدا راه مینماید آنرا که خواهد و آنچه را که انفاق میکنید از مالی پس باشد از برای خودهاتان و انفاق نمیکنید

إِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ لِلْفُقَرَآءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

مگر از برای طلب رضای خدا و آنچه را انفاق میکنید از مالی تمام داده میشود بشما و شما ستم دیده نمیشوید از برای درویشانیست که باز داشته شده اند

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

در راه خدا که توانائی ندارند سیر کردنی در زمین می‌پندارد ایشانرا نادان بحال ایشان توانگران از عفت گزیدن میشناسی ایشانرا از علامتشان

لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ ٢٧٥

سئوال نمیکنند از مردمان باِبرام وانچه را انفاق میکنید از مالی پس خدا بآن داناست

از توجیری مستشان بر راه راست
وین نباشد جز ز روی اختیار
مشرکی از مسلمی از اقربا
آورم حق قرابت را بجا
مکنید انفاق گر چیزی ز خیر
حق نه بهر دین بکس روزی دهد
ای خدا ما را بنیکی راه ده
تو بما آموز آنچه از ما سزاست
آنچه از خیر آورید انفاق و بر
آنکه بهشت انفاق را مظلوم اوست
نیستشان هیچ استطاعت بر سفر

لیك حق هادیست هر کس را که خواست
کلفت است آن گر شود بر خلق بار
خواست چیزی کرد آن مسلم ابا
ورنه احسان نیست بر مشرك روا
کرده اید آن بهر خود نی بهر غیر
نی بترك شرك فیروزی دهد
بر رضای خود دل آگاه ده
کن هم اصلاح ار عملها بر خطاست
بر شما گردد تمام از جهر و سر
که ز پاداش و جزا محروم اوست
بهر تحصیل معاش مختصر

در مقام صدقه یعنی عرض دین
از شما اعطا است بر مسکین و بس
گفت ایمان آوری گر بر رسول
آمد این آیت که دین تحمیل نیست
نیست آن انفاق بر اهل سؤال
نعمت دنیا بحلقتان عام کرد
ما ندانیم آنچه حق بندگی است
ما کنیم و چیست استحقاق ما
هم زمنع آنکه باشد ظلم و غم
بر فقیرانیکه دارند امتناع
ظن جهال این بود کانقوم صاف

نیست بر مسکین روا از مؤمنین
تا ز حق توفیق چبود بهر کس
بر تو احسان را بجان دارم قبول
وقت صدقه عرض دین تجلیل نیست
جز کز او خوشنود گردد ذوالجلال
بر مسلمان و مجوس اکرام کرد
حاصل و محصولمان شرمندگیست
تا که باشد جود ما و انفاق ما
هیچ ناید بر شما وارد ستم
در طریق حق ز کسب و انتفاع
اغنیا باشند از فرط عفاف

حال خود دارند پنهان از اسلم
نیستشان ابرام درخواهش زکس
هرچه از نکی بدرویشان کنید

تو بسیما میشناسی آن کرام
نی که بی ابرام دارند این هوس
وز ولا انفاق بر ایشان کنید

نیستشان از مردمان روی سؤال
بلکه چشم ازغیرحق پوشیده‌اند
حق بر آن داناست هم پاداش بیك

نی بگفتار و نه از آثار و حال
جام استغنا ز حق نوشیده اند
هست برخلق از خدای بیشریك

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

آنانکه انفاق میکنند مالهای خودرا بشب وروز پنهان وآشکار پس مرآنهاراست مزدشان نزد خداشان ونیست بیمی برایشان

وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ ٢٧٦ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لايَقُومُونَ اِلّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ

ونه ایشان اندوهناك شوند آنها كه میخورند سودرسودرا برنخیزند مگر همچنان که برمیخیزد آنکه مصروع میکندش شیطان از

الْمَسِّ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ

جنون آن بایست که آنها گفتند نیست بیع مگر مثل ربا وحلال کرده خدا بیع را وحرام کرده ربارا پس آنکه آمد اورا پندی

مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهٰي فَلَهُ ما سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَي اللهِ وَ مَنْ عادَ فَاُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ٢٧٧

ازپروردگارش پس بازایستاد مراوراست آنچه گذشت وکارش باخدااست وکسیکه عودکردپس ایشان اهل آتشند ایشان درآن جاویدانند

يَمْحَقُ اللهُ الرِّبٰوا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ وَاللهُ لايُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ اَثِيمٍ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

بی برکت میکند خدا ربارا و افزونی میدهد صدقه‌هارا وخدادوست نمیدارد هرناسپاس گناهکاررا بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصّالِحاتِ وَ اَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ

کارهای شایسته وبرپاداشتند نمازرا ودادند زکوةرا مرآنهاراست مزدشان نزد پروردگارشان ونیست خوفی برایشان ونه ایشان

يَحْزَنُونَ ٢٧٨ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧٩

اندوهناك شوند ای آن کسانیکه گرویدید بترسید از خدا وواگذارید آنچه ماند از ربا اگرهستید گروندگان

در ذم ربا

اجر ایشاست نزد رب دین
وانکسانکه میخورند ایشان ربا
کرده شیطانش تصرف در دماغ
زانسبب گفتند از روی قیاس
وین قیاس اول نمود اعمی بلیس
پس هرآن کاین وعظ حق گیرد یاد
ورکه داده برکسی مالی بقرض
ور بفعل جاهلیت گشت باز
برگمانشان کز ربا گردد زیاد
نا سپاسارا ندارد دوست حق
وانکسانی کاهل ایمانند و دین

وانکسانکه میکنند انفاق بیش
نی زخوف و حزن روز واپسین
ایستادن نیستشان روز جزا
رفته صاف ومانده دردش درایاغ
بیع باشد چون ربا اندر اساس
که بود نار افضل از خاك خسیس
ایستد باز از ربا و از فساد
اصل آن گیرد نه فرعش واینست فرض
تا خورد دیگر ربا از حرص و آز
مال ایشان از فساد اعتقاد
که که کارند وهم باطل ورق
میکنند اعمال نیکو از یقین
اجرشان در نزد حق باشد فزون

روز و شب در جهر و سر ز اموال خویش
نیست یعنی خوف وحزن اندر حساب
جز مثل آنکه او دارد قیام
چون نه شد عقل از مس جنون
بیع را حق کرد بر مردم حلال
همچنین اندر ربا آرد قیاس
از گذشته نیست روی حکم رد
هست بعد از توبه امرش با خدا
کرد یعنی عود بر آن فعل دون
حق بکاهد مالها را از ربا
جان کافر ناسپاس وسرکش است
هستشان دایم اقامت بر صلوة
خوف وحزنی نیستشان اندر شئون

بهر ایشان هیچ از نقص ثواب
روز حشر از مس دیو زشت نام
آنچه آرد در قیاس آمد فسون
وان ربا را او حرام و بد مآل
کو بود چون بیع در اصل واساس
آنچه خورده است از رباوان بوده بد
تا بگیرد یا ببخشد در جزا
اهل نارند آن جماعت خالدون
میفزاید مالشان از صدقها
جاودان زان درعذاب وآتش است
میدهند از مال خود وجه زکوة

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوالِكُمْ لاتَظْلِمُونَ

پس اگر نکروید پس اعلام دهید بحربی از خدا ورسولش و اگر توبه کردید پس شماراست سرمایهای مالهاتان ستم نمیکنید

وَلَا تُظْلَمُونَ ٢٨٠ وَ اِنْ كَانَ ذُوعُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰى مَيْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢٨١

وستم کرده نمیشوید واگر بوده باشید صاحب عسرتی پس مهلت دادنی است تا وقت یسر و اگر صدقه کنید بهتر است از برای شما اگر باشید که بدانید

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ اِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٢٨٢

وبترسید از روزیکه گردانیده میشوید در آن سوی خدا پس تمام داده شود هرنفسی را آنچه اندوخته وایشان ستم کرده نشوند

اتقوا الله ای گروه مؤمنان ‖ می بپرهیزید از حق در نهان
ور نبگذارید این فعل خسیس ‖ زامر حق باشید سرکش چون بلیس
ترك امرش دال حز بر کفر نیست ‖ کافر حربی مسلم کشتنی است
باز اگر گشتید و زان گردید پس ‖ اصل مال و مایه را گیرید پس
ور که ذوعسر است مهلت جایز است ‖ تا زما نیکو بوسعت فایز است
یعنی ار دانید کآن سلطان جود ‖ بر احور منفقین خواهد فزود
زان تصدق پس نکردی بوزیان ‖ گنجها بردی بهای سیم نان
پس بهر نفسی رسد نیکفکو ‖ آنچه کرده کسب از نیك و بد او

واگذارید آنچه باقی از رباست ‖ هیچ اگر ایمان شمارا بر خداست
با خدا و با نبی، دارید جنگ ‖ قتل را باشید لایق بیدرنگ
گفت صادق آور از پندش بهش ‖ پس ادب کن در سیم بارش بکش
بگذرید از فرع آن از بیش و کم ‖ چون نکردی ظلم دوری از ستم
ور کنید آنرا تصدق بهر است ‖ گر کسی دانا بگنج گوهر است
بار هشتی درهمی بر معسری ‖ حق تو را شد در دوعالم ناصری
می بپرهیزید از روزی شما ‖ که در آن گردید راجع بر خدا
هست ظلمی بر ایشان در حساب ‖ کشتهٔ خود بدرود از شیخ وشاب

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

ای آن کسانیکه ایمان آوردید چون معامله کنید بوامی تا وقتی نامبرده پس بنویسیدش و باید که بنویسد میانتان نویسنده براستی

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ اَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللهَ رَبَّهُ

وباید ابا نکند کاتبی که بنویسد همچنانکه آموزانیدش خدا پس باید بنویسد و باید املا کند کسیکه بر اوست حق و باید بترسد از خدا که پروردگار اوست

وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَاِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا اَوْ ضَعِيفًا اَوْلَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يُمِلَّ هُوَ

وکم نکند از آن چیزیرا پس اگر باشد آن کسیکه براوست حق کم خرد یا عاجز یا نتواند که املا کند او

فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَاِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَاَتَانِ

پس باید املا کند ولیش براستی وگواه بر گیرید دوگواه از مردانتان پس اگر نباشند دو مرد پس یکمرد ودوزن

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ اَنْ تَضِلَّ اِحْدٰيهُمَا فَتُذَكِّرَ اِحْدٰيهُمَا الْاُخْرٰى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ اِذَا

از آنانکه راضی باشید از گواهان تا چون فراموش کند یکی از آن دو پس یاد آورد یکیشان دیگریرا وباید ابا نکنند گواهان وقتیکه

مَا دُعُوا وَلَا تَسْاَمُوا اَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا اَوْ كَبِيرًا اِلٰى اَجَلِهِ ذٰلِكُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ

خوانده شوند و نه بازل شوید که بنویسید آنرا کوچك یا بزرك تا مدتش آن راست تر است نزد خدا و ثابت تر از برای شهادت

وَ اَدْنٰى اَلَّا تَرْتَابُوا اِلَّا اَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَلَّا

و نزدیکتر تا آنکه شك نکنید مگر آنکه باشد سودائی حاضر که میگردانید باشید آنرا میانتان پس نیست برشما گناهی که

تَكْتُبُوهَا وَاَشْهِدُوا اِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَاِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا

ننویسید آنرا وگواه بر گیرید چون مبایعه کنید وباید که ضرر رسانیده نشود نویسنده و نه گواهی و اگر بکنید پس آن نافرمانی است بشما و بترسید

اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٢٨٣ وَ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ

از خدا و میآموزد شمارا خدا و خدا بهمه چیزی داناست واگر باشید بر سفری و نیابید کاتبی را پس گروکانی

مَقْبُوضَةٌ فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

باید گرفته شود پس اگر امین داند برخی از شما برخی را پس باید ادا کند آنکه امین داشته شده امانتش را و باید که بترسد از خدا که پروردگار اوست و مپوشید شهادت را

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۲۸۴

و هرکه بپوشد آنرا پس او گناهکار است دلش و خدا بآنچه میکنید داناست

اهل ایمان از شما تا مدتی   قرض خواهد گر کسی در شدتی
پس بعدل آنرا نویسد کاتبی   تا که باشد حجت هر طالبی
هم نباید تا کند کاتب ابا   آنچه بنوشته ز تعلیم خدا
وانچه مدیون کرده بر آن اعتراف   بی زیاد و نقص و بیخوف و خلاف
ترسد از پروردگار خود که او   کرده خلق و میدهد رزق و گلو
وقت اقرار ار که مدیون اخرس است   یا سفیه اقرار با دیگرکس است
هست یعنی بر ولی عدل او   کاقربست انغیر و بروی خیرجو
هم دو تن گیرید شاهد از رجال   یا ز یکمرد و دوزن نیکو خصال
در شهادت نیکشان دارند خلق   نیستشان بر شید و زرق آلوده دلق
ور یکی را رفته چیزی از نظر   شاید ار آرد بیادش آن دگر
وان گواهان نیست در یکی روا   که نمایند از رهی آنرا ابا
چون بخوانندش درآید بیدرنگ   بر گواهی هم ازان باید بتنگ
از ادای آن باید بر ستوه   از ره لاتسأموا آن تکبوه
بر صغیر است ارچه حق یا بر کبیر   در شهادت شرط شد صدق ضمیر
تا رسد هنگام آن وین راست تر   نزد حق کز جهر و سر دارد خبر
اقوم آمد بر گواهی را که دور   باشی از سهو و غلط اندر امور
در گواهی حفظ چشم شاهد است   گر نباشد حفظ بر شك وارد است
اقوم اعنی مبلغ و مدت تمام   باشدش در حفظ چون آید مقام
جز که گردد منتقل در اتجار   نقد از دستی بدستی در قرار
یافت دور از نقد و نسیه بر صلاح   بیستان پس بر شما نبود جناح
گر که ننویسند آنرا بی ملال   زانکه هست اقرب بریب و احتمال
شاهد اندر بیعها گیرید باز   شاهدی کوراست در خلق امتیاز
آبروی علم و عقل اندوخته   ای که شهری بهر شمعی سوخته
نیست بهر کاتب و شاهد گزند   گرکسی این کرده باشد ناپسند
گرکنید این فسق و نافرمانی است   زامر حق بگذشتن از نادانی است
ز او بپرهیزید یعنی از خدا   کز کرم آموزد اینها بر شما
اوست دانا بر امور از جزء و کل   بر شما بنمود انواع سبل
در سفر باشید ور نا صاحبی   که نیابید اندر آن ره کاتبی
آنکه خواهد قرض از او گیرید رهن   بهر اطمینان دل وین نیست وهن
ور کسی ایمن شود از دیگری   قرض بروی نا دهد سیم و زری
باید آن مدیون بحفظ منصبش   رد نماید مال را بر صاحبش
از خدا ترسد که او همراه بود   زانچه شد ما بینشان آگاه بود
ساخت بهر او سبب در محنتی   یاد خواهد زاو فرج در شدتی
هرچه نالد بر جنابش روز و شب   کای سبب سازنده ساز آخر سبب
بسته بیند راهها بر خود همه   نی تبه زان جفا و مظلمه
در شك اندازد بلیسش هر نفس   که کجا باشد بعالم دادرس
آنکه هم دیدی تو بوده است اتفاق   هیچ ناید یاد از آن ظلم و نفاق
حقتعالی گوید اورا کای دسك   صد هزاران بار دیدی روز تنگ
من ترا دادم بر تنگیها امان   آن همه بد ز اتفاقات زمان
پس کنون هم بسته راه ایمنی است   دانکه زامر اتفاقی چاره ست
مال اورا من عوض دادم فزون   تو بمان در اتفاق خود زبون
پس بپرهیز از خدا وان روز سخت   وام را ردکن که دزدت بر درخت
هم مکن پنهان شهادت را که آن   شد گناه قلب و پس دارد زیان
فعل بنده ثبت طومار شه است   بر هر آنچه میکنید او آگه است

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوا مَا فِي اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ

مر خداراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست یا نهان داریدش محاسبه میکند شما را بآن خدا

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاۤءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاۤءُ وَاللّٰهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲۸۵

پس می آمرزد برای آنکه خواهد و عذاب میکند آنرا که میخواهد و خدا بر همه چیزی تواناست

هست از حق آنچه در ارض و سماست   واقف از وزن و شمار ماسواست
آنچه اندر نفس خود مخفی کنید   یا که ظاهر داند آن شاه فرید
مینماید بر شما را او شمار   بروی اعنی بر فعال و بر شمار
پس بیامرزد هر آنکس را که خواست   هم معذب دارد آنرا کش سزاست
بر توانائیست حق را در امور   بر هر آن چیزیست قادر بیقصور
قصر یعنی نیست قدرت برگزاف   قدرتش باشد بحکمت بی خلاف

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰۤئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

گروید رسول بآنچه فرو فرستاده شد بسوی او از پروردگارش و گروندگان همگی گرویدند بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۲۸۶ لَا يُكَلِّفُ

تفرقه نمیکنیم میان احدی از رسولانش و گفتند شنیدیم و فرمان بردیم آمرزشت را میطلبیم ای پروردگار ما و بسوی تست مرجع تکلیف نمیکند

اللّهُ نَفساً اِلّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها ما اكْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤآخِذْنا اِنْ نَسِينا اَوْ اَخْطاْنا

خدا نفسی‌را مگر باندازه طاقتش مراوراست آنچه کسب کردمو بر اوست آنچه کسب کرده‌ای پروردگار ماموٴاخذه‌مکن مارا اگر فراموش کردیم یاخطا کردیم

رَبَّنا وَ لا تَحمِلْ عَلَيْنا اِصراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا

ای پروردگار ماوبارمکن برما بارگرانی راهمچنانکه بارکردی آنرا بر آنانکه بودند پیش‌ازما ای پروردگارماوبارمکن مارا آنچه‌نیست توانائی مارا

بِهِ وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلٰنا فَانْصُرْنا عَلَي الْقَوْمِ الْكافِرِينَ

بآن‌ودرگذر ازما وبیامرز مارا ورحم‌کن‌مارا توئی‌صاحب‌اختیارماپس‌یاری‌کن‌مارابر گروه کافران

آنچه اندر بگشت نازل بررسول
بر ملك هم بر كتاب و بر رسل
رمز السلمان منا این بود
نکتها مخفیست در تفسیر عشق
متصل بر وحدتست این سلسله
در مزاجی کرد گر شکر دیان
واسکه کامش زین شکر شیرین شود
ما تو را پروردگارا بنده ایم
بر تنی حق هیچ تکلیفی نکرد
بل تفاوت باشد از وی درنفوس
هست شرط صوم صحت دربدن
هست اورا هرچه کرده اکتساب
اِن نسینا لا تؤاخذ ربنا
هم منه باری گران برما چنان
ما بجرم خود مقر و مدعنیم
رحم کن ما را بیامرز ازکرم

بگرویدند ازجان برآن شاه عقول
بگرویدند آنچنان کآن عقل کل
داند این‌رازآنکه وحدت بین بود
گرکه داری گوش برتقریر عشق
یك شکر شد رایج از صد قافله
مرد حلوائی کجا بندد دکان
با شکر ریزان بك آیین شود
بر طریق طاعتت پوینده ایم
جزکه بر حملش توانا بود مرد
نیست بر یکسان اقامت یاجلوس
نیست تکلیف اربود رنجورتن
از فعال نیك و پاداش ثواب
عفوکن گر رفت تقصیری زما
که نمودی حمل بر پیشینیان
بر ثواب و بر عقابت موقنیم
گر بجود کردیم از عصیان سم
خاصه برجیش وجود نفس دون

هم تمام مؤمنان از خاص و عام
وان سه باهم درحقیقت واحدند
ما تو بیرون زان سرا و خانهٔ
نیست فرقی بر رسولان ازیکی
فضل حق‌بود ارکه ارزان شدشکر
شاید ارکامش ز تلخی گشت تر
زان سمعنا و اطعنا گفته اند
بازگشت ماست هم بر سوی تو
نیست اندراصل تکلیف اختلاف
حج دراسلام‌است واجب برمطیع
همچنین دان جمله تکلیفات دین
وانچه کرده‌کسب هم ز افعال بد
آنچه از ماشد خطا بر ما مگیر
زانکه ایشان سرکش‌وطاغی‌بدند
نیست ما را بر عتابت طاقتی
چون توئی مولای مافاش‌و نهان
وان هوا های حسی بد عنون

بر وی آوردند ایمان بالتمام
مؤمنان در جمع ایشان واردند
گوش کن تفسیر ازان بیگانهٔ
فرق‌را بگذار اگر زان مسلکی
گرگران خر بربها ده جان‌وسر
زین‌شکر بهروی است الحق مر
در ظلال مغفرتها خفته اند
راجعند این قطرها برجوی تو
بر مکلف تابود جبر و گزاف
لیك برعدی که باشد مستطیع
هست بر قدر توانائی یقین
بر جزایش باشد اورا تا ابد
تو غفوری ما گنه کار و فقیر
هم نه زان طغیان باقرار آمدند
عفو کن گر رفت از ما غفلتی
پس بده یاری بما بر کافران

سورة آلِ عِمْرانِ مِائَتانِ آياتٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ اَللّهُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ٢ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَنْزَلَ

خدائیست‌خدائی مگر او که‌زندهٔ پاینده‌است فروفرستادبرتو کتابرا براستی‌باوردارنده‌مرآنچه‌راباشدمیان‌دودستش‌وفروفرستاد

التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًي لِلنّاسِ وَ اَنْزَلَ الْفُرْقانَ ٣ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ لَهُمْ

توریة وانجیل‌را از پیش هدایت‌ازبرای‌مردمان‌وفروفرستادفرقان‌را بدرستیکه‌آنانکه کافرشدند بآیتهای‌خداازبرای‌ایشانست

عَذابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقامٍ ٤ اِنَّ اللّهَ لا يَخْفٰي عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلا فِي السَّماءِ هُوَ الَّذِي

عذابی سخت وخدای غالب صاحب‌انتقام‌است‌بدرستی‌که‌خداپوشیده‌نماندبراوچیزی در زمین ونه در آسمان اوست که

يُصَوِّرُكُمْ فِي الْاَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ

صورت‌میکندشمارادررحمها هرگونه‌که‌میخواهدنیست‌خدائی مگر او که‌غالب‌درست‌کرداراست اوست که فروفرستاد برتو کتابی‌را

مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

از آن آیاتیست محکم که آنها اصل کتابند و دیگر متشابهاتند پس اما آنانکه در دلهای آنها میلی بباطل است پس پیروی میکنند

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آنچه متشابه است از آن برای طلب فتنه و برای طلب تأویلش و نمیداند تأویلش مگر خدا و ثابتان در دانش میگویند

آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ٦

ایمان آوردیم بآن همه از نزد پروردگار ماست و پند نگیرد مگر صاحبان خرد

بعد بسم الله رحمن الرحیم
در وجود او اول است و ابتدا
اوسطاست اندر وجود و منقبض
میشود بروی بهم این دایره
مظهر علم است جبریل امین
گفت دان در زیرهر اسمی بود
نیست پس اسلام حاصل محض آن
لا اله الا الله یعنی نیست تام
لفظ توحید از رسولت کامل است
زین سه رتبه پس ببرد مردکار
که اذان کامل بود دور وجود
شرح آن گفتیم اگر داری یاد
آنچه اوحق با عبار جمع بود
سابق از آرایش ایجاد بود
تا که باشد رهنمائی بهر ناس
آنچه اوحق باعسار فرق ماست
وانکه برآیات حق کافرشدند
شاید اندر توبه گردد راه جو
آن عذاب اخلاق زشتست و حسد
او بزهد آنها کند نقش صور

ابتدا کرد از الف ودلام و میم
وز وجود وبود خود ذاتش بیا
او زمبدأ منتهی را پس مفیض
متصل باشد نه اول یکسره
وان محمد صم مظهرحکمت یقین
اسمهای بی نهایت بی عدد
که نوگوئی لفظ تهلیل از زبان
بیرسول الله اسلام از اسلم
وان شد ایمان گرموافق بادلست
یافت دور آفرینش اعتبار
آنچه باشد درنزول و درصعود
نیست بر تکرار حاجت درگشاد
عقل قرآنست نامش در وجود
ضبط اندر غیب استعداد بود
خلق گردند ازمظاهرحق شناس
عقل فرقانیش گر حوالی نجاست
در عذابی سخت پا تا سر شدند
باز ماند ز انتقام و قهر او
که بود اندر پرستش تا ابد
آنچه خواهد از مشیت و آثار

هست اشارت این الف بر اصل ذات
لام باشد عقل فعال ای خلیل
میم در تحقیق ارباب شهود
اول و آخر بهم گشتند وصل
لاجرم گردند اسم او علم
علم تا در عالم حکمت قرین
جزکه با اقرار دیگر ضم شود
صورت اسلام باشد اعتراف
کرده اقرار او بتوحید وجود
وین سه حرف یعنی الف لام و میم
الله آنکو نیست غیر از او خدا
بر تو نازل کرد او برحق کتاب
بود ثابت پیش از ارسال رسل
کرد نازل حق پی تکمیل را
باز نازل کرد فرقانرا تعلق
مبدأ دعوت بود بر خاص و عام
اوست غالب بر امان و انتقام
وانکه کافر شد بر آیات خدا
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز
نیست معبودی جز آن پروردگار

کو بود عالی ز اسماء و صفات
که مسمی گشت او برجبرئیل
شد محمد صم کاخر آمد در وجود
گشت زین رو خاتم او درفرع و اصل
وین مسمی گشت بر اسم حکیم
نیست تا فعل او شد کامل یقین
وز محمد صم صورتت محکم شود
بر خدا و بر محمد صم بخلاف
تا بفعل از وی چه آید در شهود
هست اشارت بر سه رتبه س عظیم
حی وقیوم است و زاو عالم بپا
از ره ترتیب و تدریج وصواب
گشت نازل تا ظهور عقل کل
پیش ازاین توراة وهم انجیل را
باشد آن توحید تفصیلی بفرق
و استقامتراست منشأ بالتمام
عاقبت تا جست هرکس را بنام
دان عذاب منتقم بروی شدید
در زمین و آسمان عبدالعزیز
کو بر اشیا غالبست و راست کار

در تحقیق محکم و متشابه

آنکه بفرستاد سوی تو کتاب
محکم یعنی ره نیابد سوی او
وجه باقی حق تعالی را یکی است
وجه دیگر کآن بکثرت درخوراست
وجه واحد امتحانرا نزد دید
همچنان کآیات محکم را تمام
فرقها را رد کنند بر جمع ذات
وانکه محجوبند زان وجه منیر
از وجوه محتمل گیرند آن
بر مراد و اختیار و مدعا
زان بآمنا زنند آ تقوم دم

وانمود او آیات محکم درخطاب
احتمال و اشتباه از هیچ سو
وان بجز بعد ازفناء خلق نیست
در مرایا و مظاهر اظهر است
در لباس حق و باطل شد پدید
میشناسی بقرینه از کلام
وان تشابه را سوی محکمات
هستشان بس زیغ درقلب و ضمیر
که بود با دین ایشان رایگان
میکنند از پیش خود تأویلها
بگرویم آنراکه هست ازذوالکرم
که زنورعلم دلشان منجلی است

محکمات ام الکتاب و اصل دان
غیر یک معنی ازان مفهوم نیست
احتمال کثرت و فرق و عدد
قدر استعداد مظهر اندر او
میشناسد عارف کامل اساس
میشناسد از وجوه او وجه حق
بیند از آینه های بیشمار
مینمایند از تشابه پیروی
بر حدوث فتنه و اضلال ناس
نیست بر تأویل غیر ازکردگار
بندگی گیرند ز آیت ها بنقل
سینها از ذکر نامش صیقلی است

وان متشابه را بمحکم وصل دان
وان تشابه بردو معنی منتهی است
نیست دردانش که فرداست واحد
جلوه‌گر شد زان صور نمودرو
وجه باقی را بهر شکل و لباس
گوست پنهان در لباس ما خلق
جلوه‌گر ازهرطرف رخسار یار
همچوآن کآید بعرش اومستوی
از برهنه تا کنند ایشان لباس
مطلع وان گوست برعلم استوار
جز اولوالالباب یعنی اهل عقل

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٧ رَبَّنَا إِنَّكَ

ای پروردگار ما مایل مکن یا باطل دلهای ما را پس از آنکه راه نمودی ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتی بدرستیکه تو توئی بغایت بخشنده پروردگار ما بدرستیکه تو

جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ٨ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ

جمع کننده مردمانی برای روزی که نیست شکی در آن بدرستیکه تو خلاف نخواهی کرد وعده را بدرستیکه آنانکه کافر شدند هرگز کفایت نکند از ایشان مالهاشان

وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ٩ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا

و نه فرزندانشان از خدا چیزیرا و آنگروه ایشانند هیمه آتش چون عادت آل فرعون و آنانکه بودند پیش از ایشان تکذیب کردند

بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ١٠ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ

آیتهای ما را پس گرفتشان خدا بگناهشان و خدا سخت عقوبت است بگوی مر آنان را که کافر شدند زود باشد که غلبه کرده شوید و حشر کرده شوید

إِلٰى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ ١١

بسوی دوزخ و بد بستریست

تو میپچان قلب ما را ای خدا
قلب ما را زان توجه‌کش بتواست
از رحیمی رحمت خود در عمل
موهبت بود آنکه از کتم عدم
تو نمودی خلقمان از موهبت
وحدت جمعی است کآنجا خلق را
وانکه بر کفرند ایشان منتسب
بل فزاید بر ذنوب و بر حجب
عادت فرعونیان و آنها کز او
مر عقوبت های او باشد شدید

بعد از آنکه راه بنمودی بما
وامگردان دار بر عهدش درست
کن صفات ما بوصف خود بدل
ره نمودی هست کردی از کرم
همچنان بر ما ببخش از مرحمت
جمع آری چون نهد این دلق را
یعنی اندر هستی خود منجحب
زان ملقهای ناهنجار و حب
بیشتر بودند در کفر و غلو
سخت تر گر بسته شد راه امید
زود مغلوبند و محشور از عناد

وز جناب خود بما کن موهبت
در ثنائش ره بدان درگاه ده
ظلمت هستی ما را بی فور
ورنه ما را کی زخود بود آگهی
جامع ناسی تو ای علام غیب
اندرآن روزند واقع دردو صاف
نیست مغنی بهر آنروز ازشان
پس سزد گر تا قیامت درفحند
بر دروغ آیا را دادند ره
گو بکفار اعنی اهل احتجاب
بر جهنم کآن بود بئس المهاد

چون تو وهابی نداری منفرت
بر لقای خویش اورا راه ده
منقلب کن در لقای خود بنور
در عدم بودیم و دور از فرهی
درچنان روزیکه دروی نیست ریب
نیست اندر وعدهٔ حق اختلاف
هیچ چیز ازمالشان و اولادشان
بعد از آنهم هیزم اندر دوزخند
پس خدا بگرفتشان بر آن گنه
کهبجز حرمان نکردند اکتساب

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ أُخْرٰى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ

بدرستیکه بود مر شما را آیتی در دو گروه که بهم رسیدند گروهی کارزار کردند در راه خدا و دیگری کافر بودند میدیدند ایشان را که مانند ایشان

رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ١٢

دیدن بچشم و خدا تأیید میکند بیاری خود آنرا که میخواهد بدرستیکه در آن هر آینه عبرتیست از برای صاحبان خرد

مر شما را آیتی باشد بعین
فرقهٔ دیگر ز کفار قریش
خویش را دیدند اول بیشتر
مؤمنان بودند بیش افزون جان
هر دو صف دیدند مغز یکدگر
اهل حق را از خدا تأیید بود
فعلها یعنی بوفق مشیت است

چون تلاقی شد میان فرقتین
در مقابل باهزاران طنل و طیش
بد یقینشان که بود زایشان ظفر
همچنانکه بود آمد در عین
ماند صورت یافت معنی کر و فر
وان نمود از قوت توحید بود
واین بر ارباب بصیرت عبرتست
بر اولوالابصار این است آیتی

فرقهٔ باشد ز اصحاب کفار
شد جووقت گیرودارو غیظ و خشم
شد چو نوبت مؤمنان بودند بش
کافرانرا جان بد اندر تن فزون
دیده باشی یکتن ازشد بیست مرد
هرکرا خواهد خدا نیرو دهد
یعنی آن کآیدکم افزون در نظر
گر که باشد باز چشم عبرتی

در ره حق با عدو در کارزار
اهل دین آمد دوچنداشان بچشم
بیشتر دیدندشان یعنی زخویش
تن چه باشد پیش عقل ذوفنون
بر هزار آیند غالب در نبرد
نصرت آن باشدکه برحلق اودهد
وان فزون کم پس بود یا کم ظفر

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

آراسته شد از برای مردمان دوستی خواهشها از زنان و پسران و مالهای بسیار تحصیل کرده شده از طلا و نقره و اسبان

الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۱۳

نشاندار وشتروگاووگوسفندوزراعت آن متاع زندگانی دنیاست وخدا نزدش خوبی بازگشت است

در بیان دوستی مردمان زنان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی
که آن مانع حیوة معنوی است

یافت زینت مردمان راآن واین	حب شهوات از نسآء و از بنین	بودشان با آرزو پیوندها	از تعلق با زن و فرزندها
وز قناطیر مقنطر که ز طمع	مالها بر یکدگر گردید جمع	وزطلا و نقره و انعام و خیل	کشتزاران که بران دلراست میل
شد متاع آن بر حیوة دنیوی	لیك مانع بر حیوة معنوی	هریکی زانها بود جانرا حجاب	نزد حق نیکو بود حسن مآب
بازگشت نیك بر وی منحصر	شد بترك غیر او در جهرو سر	ترك یعنی ترك آمال و هوا	نی زدن بر سمت حق پشت پا
گفت ترك مهر غیر دوست کن	نی که ترك مغز بهر پوست کن	پوست را بردر مقام خود بکار	لیك بهر مغز آنرا واگذار
غفلت از حق است دنیا ای‌شمن	نی خام و جامه و باغ و چمن	گر شوند آنها حجاب حق بقند	خاصه گرشد مرده زان خودپسند
زندگی را سیم و زر باشد معین	گرنگردد حرج باوی عقل‌ودین	عاقل آنرا کرد صرف دین‌و کیش	تا منظم نو کند آیین خویش
	ابلهان آیین باخذ زر دهند	تاج عیسی رابنعل خر دهند	

نصف الجزء

قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَاالْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

بگو آیاخبردهم شمارا به بهتر از آنان ازبرای آنهاکه پرهیزکردند نزدپروردگارشان بهشتهائیست که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان

فِيهَا وَ اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۱۴ اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اِنَّنَا

درآن وجفتان پاکیزه وخشنودی از خدا وخدا بیناست بندگان آنانکه میگویندای پروردگارماسر بیکه

آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ۱۵ اَلصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ

ماگرویدیم پس بیامرز مارا گناهان ما ونگاهدارمارا ازعذاب آتش شکیبایان وراستگویان وفرمانبرداران ونفقه‌کنندگان

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ۱۶

وآمرزش‌خواهندگان درسحرگاهان

گو کم آیا شما را من خبر	از نکوئیهای نیکان درسیر	آنکسان کز خدا دارند خوف	روحشان برحسن‌دین‌باشد بطوف
هستشان از رب بهشت وشهرها	جاری اندر زیر هریك نهرها	هست آن جنات اخلاق صفات	نهر های جاری آمد واردات
وانکسان باشند جاوید اندراو	جفتهای پاك و حالات نکو	هست‌رضوا شان‌زحق‌یعنی‌رضااست	آنکه بنا بر عباد اندر خفاست
ربنا گویند آنقوم از ادب	کاهل ایمانیم و آمرزش طلب	ده بآمرزش ره ای غفارمان	هم نگهدار از عذاب نارمان
صابرین و صادقیند آن گروه	که بیایند از اطاعت بر ستوه	صابر اندر امرو نهی کردگار	راستگو در فعل‌وترك ازاختیار
قانتند و دائم اندر بندگی	میدهند اموال خود در زندگی	مالها بهر رضای حق دهند	تاکه دین را قوت ورونق‌دهند
اندر اسحارند آمرزش طلب	هر دم اندرایند بر عشق وادب	از ذنوب هستی خود لاشوند	باقی اندر هستی مولی شوند

شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۷

گواهی دادخدا که نیست خدائی مگر او وفرشتگان وصاحبان دانش اقامت کننده بعدل نیست خدائی مگراو که غالب راست کرداراست

اِنَّ الدِّينَ عِنْدَاللّٰهِ الْاِسْلَامُ وَ مَااخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُواالْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا

بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است واختلاف نکردند آنان که داده‌شدند کتابرا مگر پس‌ازآنکه آمدایشانرا دانش ازراه حسد

بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۱۸

میانشان وآنکه کافرشود بآیتهای خدا پس بدرستیکه‌خداز و دحساب است

در بیان معنی شهادة ذات احدی بریکتائی و وحدت خود سبحانه

ذات حق باشد بذات خود گواه
پس شهادت اوبذات خویش داد
نی در آنهم شاهد و مشهود بود
پس بتفصیل آمد از جمع وجود
هستی اشیا زبان صانعست
هرگیاهی کز زمین روید بر او
در یقین گر بر شهادت زنوة
وان ملایك وان اولوالعلم آگهند
هم بصورتهای کثرت بی ز منع
تا چه باشد هروجودی وسعتش
ذره هم خواهد بقدرخویش نور
نیست معبودی جزاوکزعدل وداد
حکمتش ترتیب اشیا را تمام
عالمی کو با ملك هم دوده است
علم دین ازلوح خواند برسطور
این چنین عالم لقایش در مثال
تا نیفتد کس ز گفتاره بوهم
بهره ورگردند هریك ز امتیاز
هیچ حاجت علم اسطرلاب نیست
علم ظاهر درمقام خود نکوست
لك این دعوی کند هر جاهلی
وان بود تسلیم در توحید او
گفت مؤمن را توبشناس ازعمل
آرد اسلامی که هست ازاعتقاد
بندگی اولیا در کفر و دین
آدمی را نیست به زین آزمون
منکردند اختلاف از ناصواب
از حسد کردند در وی اشتباه
علم یا احد بود یا آیش

که جز او نبود بیکتائی اله
وین گواهی بیشتر از پیش داد
غیر ذاتش کو بخود موجود بود
واندر این مشهد بتفصیل شهود
که شهادت گوی خود بیانم است
حقش باشد لا اله غیرهُ
کو در اثباتش جز او گوینده
شاهد اعنی بر شئونات شهند
کوست ظل وحدت اندرعین جمع
تا کند اعطا قبول ازحضرتش
نی بقدر شمس کزعدلست دور
فیض رحمانی بخلق از پیش داد
داد وکرد اعطا بهرشیء درمقام
وصف اوحق باملك فرموده است
زین ره آمد درحدیث العلم نور
بهتر است از طاعت هفتاد سال
کامل ظاهر بیستشان زین علم سهم
جای خود حدادو اسطرلاب ساز
نظم عالمرا دخیل این باب نیست
حکمهادرشرع چون راجع باوست
تو بده تمیز اگر صاحب دلی
گر مسلمانی بود توحید جو
کافرانرا هم ز انکار و دلال
بر خدا و اولیائش انقیاد
امتحانست ارجوی داری یقین
تاخورد زین نیل آب اویا که خون
آنکسان کآمد مرایشانرا کتاب
قلبها در آن خلاص آمد سیاه
یا که باشد سوی ایشان نسبتش
وانکه کافر شد بآیات خدا

گشت طالع شمس وجه وحدتش
بیشتر یعنی ز رسم قبل و بعد
همچنان خود شاهد ذات خوداوست
شد بوحدانیت خود شاهد او
برگ وباران ریگ صحرا موج یم
نقش یعنی همره او موحد است
خودبود برذات خود واشیا گواه
شد بوجه عدل از علم و اثر
بهر اعطاء حق هر ذی حقی
نورخواهد شمس دراشراق خود
پس بود حق در تفاصیل وجود
غالب و قاهر بود بر کل شیء
اندر این آیت شئون اهل علم
چون ملایك ذیلش ازلوث دنس
حق برد بیروش ازپندار و شك
این چنین کس عالم ربانی است
علم را تعمیم ده باز ای حبیب
لیك گر حداد گوید بیدلیل
داده از کف رشتهٔ اصافرا
علم باطن لیك گردانی مقام
زین سخن بگذر که دوراز نام تست
باشد آن مبنی براخلاق و عمل
آن بود درقول وفعلش عزم وجزم
انقیاد حق هرآنرا مدعا است
برولای اولیا خود را بسنج
با محك زر را شناسی از نحاس
حزنمد از علم کآمد برشان
باحسد گشت از شناسائی حجاب
یعنی آگاه ازظهورحق شدند
زود آید در حساب و در جزا

در مقام جمع وحدانیتش
وزقران قرب و بعد و نحس و سعد
واصف ازبرهان اثبات خود اوست
نی ز غیری در ظهور واحد او
میسرایند این شهادت دمبدم
بروجود خود بوحدت شاهداست
نیست در هستی جز او یعنی اله
در تفاصیل مظاهر جلوه گر
قدر استعداد او تا رونقی
قدر استعداد و استحقاق خود
قائم بالقسط بر نظم و عود
جمله مقهور اندر استیلای وی
ظاهر آمد داری اربا ور سلم
پاك باشد و از هوا واز هوس
همچنان کآموخت داش برملك
جاش از تأیید حق نورانی است
تا برد هرکس بقدر خود نصیب
علم من در نظم عالم شد دخیل
گشته منکر بهر دردی صاف را
اصل اسلام است وایمان والسلام
گفت دین در نزد حق اسلام تواست
گر عمل نبود دروغست و دغل
وین نه جز انکارش اندرعلم وعزم
او بر جان منقاد امر اولیاست
ست ما ری بین تو یامأوای گنج
آدمیرا هم بر این میزان شناس
سوی ایشان احمد اعنی زامتحان
چشم یا بستند بر احمد از صواب
وزلجاجت کافر و احمق شدند

فَاِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ١٩ وَقُلْ لِلَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ وَالْاُمِّيِّنَ ءَاَسْلَمْتُمْ

پس اگر حجت گیرند را پس بگوی خالص کردم وجهم را الله برای خداو آنکه پیروی کردمرا و بگوی مر آنانرا که داده شدند کتاب را و نانویسندگان را که آیا منقاد شدید

فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ٢٠ اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

پس اگر منقاد شدند پس بحقیقت راه یافتند و اگر رو گردانیدند پس جز این نیست که بر تواست رسانیدن و خداییناست به بندگان بدرستیکه آنان که کافر میشوند

بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَاْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ

بآیتهای خدا ومیکشند پیغمبرانرا بناحق ومیکشند آنانرا که میفرمایند بعدالت از مردمان پس مژده ده ایشانرا

بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٢١ اُولٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٢

بعذاب دردناك آنگروه آنانند که ناچیز شد کردارشان در دنیا وآخرت ونیست ایشانرا هیچ یاری کنندگان

پس اگر گیرند حجت بر تو گو
فرقه ها کردند در دین اختلاف
گو تو با اهل کتاب و امیان
این مسلم داشتید اعنی که دین
گر مسلم داشتند اندر رهید
اوست بنا بر عباد خود همه
قائل پیغمبرانند از فساد

وجه خود خالص نمودم من براو
دین حق دور است ز اغراض و خلاف
کآیتی در دین ندارند از بیان
نیست در وی اختلافی بالیقین
اصل توحید است آن گر آگهید
بر مآل و حال نیک و بد همه
وانکه آمر بد ز حق باعدل و داد
آنکسانکه شد عملهاشان تباه

اختلافی نیست در توحید حق
پس منم ثابت بدین معنوی
گو تو یعنی با نصاری و یهود
اختلافات از هوای مردم است
ور بگردانند رو بی حجتی
وانکه بر آیات حق کافر شدند
پس بشارت باد بر اهل هلاك
نیست در داریشان یار و پناه

من بر آن دینم نه بر دین فرق
وانکه در دین دارد از من پیروی
هم بگفتار قریش اندر ورود
اشتباه از سر باشد از دم است
بر تو نبود جز بلاغ و دعوتی
دم بدند و کینه ور نابسر شدند
بر عذاب بیشمار درد ناك

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذينَ اُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُدْعَوْنَ اِلى كِتابِ اللهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّى

آیانگرستی بآنان که داده شدند بهره ار کتاب خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میانشان پس رو

فَريقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّارُ اِلاّ اَيّاماً مَعْدُوداتٍ . وَ غَرَّهُمْ فِي

میگردانید گروهی از ایشان و ایشان روی گردانند آن بایست که ایشان گفتند هرگز مس نکند ما را آتش مگر روزهای شمرده شده وبفریفتشان در

دينِهِمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ٢٤ فَكَيْفَ اِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لارَيْبَ فيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ

دینشان آنچه بودند که افترا میکردند پس چگونه باشد چون گرد آوریمشان برای روزیکه نیست شکی در آن و تمام داده شود هر نفسی را پاداش آنچه کسب کرده

وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٢٥

وآنها ستمدیده نشوند

یا ندیدی آنکسانرا کز کتاب
حکم در ما بینشان فرماید او
کز غرض گفتند ما را در فروز
پس چگونه است اندر آن روز مهول
پس جزای هر کسی بروی رسد
عاقل از پیش آزمان بیند همی
قوم دیگر میشناسم کز حساب
آتشی از نار عشق افروختند
خسروان ملك فقرند این گروه
داده حق بر کهنه پوشان این نوی

بهره ور بودند از فضل و ثواب
پس گروهی زان بگردانند رو
مس نسازد نار غیر از چند روز
حال ایشان از قبول و نا قبول
کسب کردند آنچه از شفق و حسد
نیست غافل از حساب خود دمی
فارغند و از ثواب و از عقاب
هستی خود جمله در وی سوختند
داده حقشان زاقتدار خود شکوه
در گدائی کرّ و فرّ خسروی

خوانده چون سوی کتاب الله شوند
وان جماعت معرضند از حکم رب
مس می بفریفت اندر دینشان
اندر آن روزیکه در وی نیست شك
کس نیابد بر جزای خود ستم
آنکه غافل زین حساب است احمق است
نیستشان چیزی بیاد از خوب و زشت
از دو عالم رسته در حق فانیند
نیستی را کرده بر هست اختیار
هر کرا خواهد خدا شاهی دهد

تا بر احکام الهی بگروند
وین بود اغراض ایشانرا سبب
مفتری بودند در آئینشان
جمع گردند این خلایق نك بنك
میرسند تام آن حقوق از بیش و کم
قول و فعلش جمله زشت و ناحق است
یا که این باشد جهنم وان بهشت
فارغ از دانائی و نادانیند
یا فقند از نیستی این اقتدار
عزت دارین و آگاهی دهد

قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاۤءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاۤءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاۤءُ وَ تُذِلُّ

بگو بار خدایا ای متصرف پادشاهی که میدهی پادشاهی را بآنکه میخواهی و میگیری پادشاهی را از آنکه میخواهی و عزیز میکنی آنرا که میخواهی و خوار میگردانی

مَنْ تَشاۤءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ٢٦ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي

آنرا که میخواهی بدست تو است خوبی بدرستیکه تو بر همه چیزی توانائی درمیآوری شبرا در روز و درمیآوری روزرا در

اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاۤءُ بِغَيْرِ حِسابٍ ٢٧

شب وبیرون میآوری زنده را از مرده وبیرون میآوری مرده را از زنده وروزی میدهی آنرا که میخواهی بی شمار

گوئی ای آنکه بخشی تاج و گاه
هر کرا خواهی دهی ملك جهان
ملك ملك تست بر هر کس سزاست

بر تمام ملك هستی پادشاه
همچو خواهی گیری از وی در زمان
بعضی از آن را دهی تا وقت خواست

شاه آن باشد که هست از مشیتش
تنزع اعنی ملك دنیا وانچه هست
باز گیری زو دهی بر دیگری

جان اشیا در احاطهٔ قدرتش
منتقل زاو گردد از دستی بدست
منتهی چون نشد بدم جوید سری

یافت عزت آنکه یاری از تو جست / دید ذلت آنکه خودبین گشت و سست
ظاهر و باطن عزیز از حق شود / وانکه خودبین خوار و بی‌رونق شود
هست بر وفق اراده و مشیت / عزت و ذلت بدست قدرتت
منع و اعطا قبض و بسط و خفض و رفع / رنج و راحت موت و احیا ضر و نفع
در بهاران از نسیم فرودین / باغها شد پر شکوفه و یاسمین
با لباس عزت اندر نوبهار / بعد ذلت پوشد او را کردگار
دزد هم صافست اندر جای خود / شب بود تاریک اما نیست بد
سر آن دانی تو ای پروردگار / کآفریدی لیل و آوردی نهار
آوری از نطفه آدم را برون / نطفه را هم ز آدمی ذی شئون
روز فتح مکه از پروردگار / آمد این آیت بر آن فخر کبار
گفت روم و فارس زین پس بالیقین / فتح خواهد شد بدست مسلمین
نیست او را مکه کافی در گشاد / دارد اندر دل سودای بلاد
آمد این آیت که ملکست از خدای / میدهد بر هر که خواهد از رضای

هر که را دانی بعزت قابلش / در ولای خود کنی صاحبدلش
پس بذلت در خور آمد از وجود / مقتضی بود آنچه آمد در نمود
قادری بر منع و بر اعطا تمام / بر هر آنچه آید از هستی بنام
اندر اشیا برقرار ارواح است / کو بفعل خود براشیا غالب است
شد چو نوبت باز باد بهمنش / کند آن کسوت خواری از تنش
همچنین در هر مقام این دزد وصاف / هست اندر جام گیتی بیگزاف
شب ببین کز روی جهان پر ظلمت است / در نهادش صد هزاران حکمت است
روز را آری شب شب را بروز / حی ز میت میت از حی در رموز
رفق روحانی بحست از صواب / میدهی بر هر که خواهی بیحساب
یا بروز حفر خندق در خبر / هست کآمد بر رسول از دادگر
مشرکان گفتند تازه در سر او / فکر روم و فارس دارد آرزو
تا بسی چند از مساکین عرب / فتح روم و فارس خواهان بی‌سبب

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي
باید نگیرند گروندگان کافران را دوستان از جز گروندگان وآنکه میکند آنرا پس نیست از خدا در
شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ
چیزی مگر آنکه بپرهیزند از ایشان پرهیز کردنی ومیترساند شما را خدا از خود و بسوی خداست بازگشت بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست
أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٨ يَوْمَ
یا آشکار کنید آنرا میداندش خدا ومیداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وخدا بر همه چیزی تواناست روزیکه
تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ
می‌یابد هر نفسی آنچه را کرده از خوبی حاضر کرده وآنچه را کرده از بدی آرزو میکند که کاش بود میانه آن و میانه او
أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ ٢٩
مسافتی دور ومیترساند شما را خدا از خود وخدا مهربانست به بندگان

مؤمنان کفار را بر خویش دوست / می نگیرید این نه اندر دین نکوست
دوستی با غیر مؤمن نارواست / کو در آئین و عمل دور از شماست
هر که کرد این از خدا بیگانه است / نیستش چیزی ز دین دیوانه است
یار دل شو نفس خود را بهل / گردی از آن روسفید از این خجل
مینماید چون سراب شادئی / زار میری پس میان وادئی
سوی گورستان برد زاغ ار رهت / باز بکشد جانب شاهنشهت
مردگان با هم بگورستان خوشند / مهوشان زنده یار مهوشند
مؤمن ار مغلوب و کافر غالب است / عیب نبود بل تقیه واجب است
می بترساند شما را حق ز خود / هم بر او برگشت خلق از نیک و بد
هم بداند آنچه در ارض و سماست / هم بهر چیزی توانا ز اقتضاست
همچنین اعمال بدکان ظاهر است / پیش روی او یکایک حاضر است
آن عملها جمله باشد پیش رو / مینماید بعد آن را آرزو
نیست اندازش جز از لطف و وداد / چون رؤفست او بهر جا بر عباد

آنکه در دین نی شما را نیست یار / دوستی با او بود دور از شعار
انکسی کو زهر آلوده است / گر خورد کس دشمن خود بوده است
از ولای حق ندارد بهره او / این کند با حق کسی غیر از عدو
لذت نفسی است مانند سراب / میبرد بر خشک تیهت لب بر آب
زاغ را گیری گذاری باز را / یار خوانی نفس حیلت باز را
زنده کی با مرده هرگز یار شد / جز مگر وقتی که خود مردار شد
زنده از مرده گر جوید فلاح / یا شود یار التقیه است و صلاح
هست اظهار مودت با زبان / لازم اندر موقع خوف و زیان
گو کنید ار ظاهر ار پنهان خدا / داند آنچه باشد اندر سینه‌ها
نفسها یابند در یوم النشور / آنچه کردند از نکوئی در حضور
دوست دارد بین او و اعمال بد / فرق باشد تا نباید در عدد
میدهد حق بیمشان از خویشتن / تا بدانید این یقین خواهد شدن

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ
بگو اگر هستید که دوست دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا و بیامرزد برای شما گناهان شما را و خداست آمرزنده مهربان بگو

أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۳۰ إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً

فرمان برید خدا ورسول را پس اگر روگردانیدند پس بدرستیکه خدا دوست ندارد کافران را بدرستیکه خدا برگزید آدم را ونوح را

وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۳۱ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۳۱

وآل ابراهیم را وآل عمران را بر جهانیان فرزندان برخیشان از برخی وخدا شنوای داناست

در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

گو خدا را گر شما دارید دوست   پیروی من دلیل حب اوست
حب حق از راه تعظیم مسیح   میشمارید ادعا هست از صحیح
چون درآئید اندرین دین مبین   حق شما را دوست دارد بالیقین
گر که محبوب مرا کس داشت دوست   شادگردی را و دلت در حب اوست
حب او را هر که در دل داد جا   حق ببخشد جرم او را زان ولا
همچنین بر هر که یار مار اوست   بر رسول و اهل بیت اقرار اوست
ور بگردانید رو از راه دین   که آن بود حق لا یحب الکافرین
و آل عمران جمله را بر عالمین   بودشان در هر عملی نار و معین
این شان عصمت وعصمت در نظر   لیک با من نی با جماع بشر
چون کسی کاندر نبوت خاتم است   دین او بر ما بود تا عالم است
عقل گوید در گذر این قیل و قال   هست برهان ونص در این مجال
باورم باید تو نیز از بخردی   این مکن باور که نص واحدی
بشنود حق آنچه دارد اعتراف   بر علی و اهل بیتش بیخلاف
گو بجهر و سر سمیع است و علیم

اهل نجران را حبیب گو در جواب   که کنید اظهار حب و انتساب
گو کنید از دین احمد پیروی   چون حق دارید حب معنوی
حب من جوئید گر گوئید راست   حب محبوب خدا حب خداست
مصطفی تا شد حبیب کردگار   حب او دین است اندر اختیار
حق تعالی در صراط مستقیم   بر محب او غفور است و رحیم
قل اطیعوا الله فی الدین والرسول   گر شما دارید عیسی را قبول
اصطفی حق داد بر سلیم را   آدم و نوح آل ابراهیم را
همچنین بعضی ز فرزندانشان   برگزید آن قوم را حق پاکشان
هر یک از پیغمبران از بعد خود   کرده تعیین جانشینی معتمد
جانشین بنموده تعیین ای جلیل   نیست برهان حاجت اینجا بادلیل
تو کنی تعیین وصیی بعد موت   گوئی از پیغمبر این گردیده فوت
پس چو نص وصی با احمد است   گوئی از تعیین نکرده است او بداست
هم بود دانا بسر باطنم   گر حیدر و آلش از دل مؤمنم
گر روی معوج ره یا مستقیم

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

چون گفت زن عمران ای پروردگار من بدرستیکه من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست از آزاد از شغل دنیا پس بپذیر از من بدرستیکه تو توئی شنوای

الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى

دانا پس چون نهادش گفت پروردگارا بدرستیکه من نهادمش مؤنث وخدا داناتر است بآنچه نهاد ونیست مذکر چون مؤنث

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۳۲ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

وبدرستیکه من نامیدمش مریم وبدرستیکه من پناه میدهم او را بتو و فرزندان او را از شیطان رانده شده پس پذیرفت او را پروردگارش بپذیرفتنی

حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا

نیکو ورویانیدش رویانیدنی خوب وپابندآن کردش زکریا را هرگاه درآمد براو زکریا درجای عبادت یافت نزدش

رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۳۳

روزیرا گفت ای مریم از کجاست مر تورا این گفت آن از نزد خداست بدرستیکه خدا روزی میدهد آنرا که خواهد بی شمار

دربیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام دووقت حمل واستعاذه او

جفت عمران گفت کی رب الکریم   نذر کرده آنچه دارم در شکم
کن قبول این را تو از فضل عمیم   که بجهر و سر سمیعی و علیم

باشد آزاد از پی طاعت همه   سوی معبد حاضر خدمت همه
وضع چون شد دید انثی ازتن است   گفت یارب مردکی همچون زنست

اعلمی تو بر هر آنچه گشته وضع ... که ز نطفه آگهی تا موت و نزع
این بود زن یعنی از نارم نجا ... نذر خود بود عدول از ما مضی
استعاذه بودش از چیزی که بیم ... بهر سوء است از دیو رجیم
پس پناه از آن حوادث وان فتن ... برد بر حق که بود درخور بزن
در قبولش داشت نیکو بر ز مرد ... زانکه او از مرد و زن بد جمله فرد
آن نباتی را که رویاند خداش ... تا چه باشد رونق و حسن و بهاش
لیك تا بذر باشد از بیواسطه ... رسته بستی اندرین در ضابطه
مر زکریا بود در کارش کفیل ... یافتی آداب طاعت زان خلیل
گفت او را هست این رزق از کجا ... گفت از حق کو بود رزاق ما

در رحم هستی تو صورت بند ناس ... نقش را نقاش به داند اساس
نام او مریم نهاده بر تو داو ... هم پناه آرم ز شیطان عدو
بار دارد مرد و زن را بر گناه ... عقل را فاسد کند دین را تباه
کرد پس پروردگار او را قبول ... بهر خدمت بر حریمش بر دخول
رزق نیکو میخوراند از جنتش ... پرورش میداد در هر طاعتش
گر چه رویاننده بود نبات ... غیر حق کز خاك رویاند نبات
بود مریم آن نباتی که خدا ... بیوسایط دادیش نشو و نما
هر زمان داخل شدی در معبد او ... یافت رزقی نزد مریم بس نکو
میدهد رزق او چو خواهد بیحساب ... بی سبب بی سعی بی پاداش و ثواب

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَنَادَتْهُ الْمَلٰئِكَةُ

درآنجا خواند زکریا پروردگارش را گفت ای پروردگار من بخش مرا از نزدت فرزندی پاکیزه بدرستیکه تو شنونده دعائی پس ندا کردندش فرشتگان

وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ٣٤ اَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰي مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا

واو ایستاده بود نماز میکرد درمحراب بدرستیکه خدا مژده میدهد ترا بیحیی تصدیق کننده بکلمهٔ ازخدا و مهتر و بازدارنده نفس از شهوتها

وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ٣٥

ونبی از شایستگان

چون زکریا دید اندر انحصار ... آن خلاف عادت آنجا آشکار
گفت یارب ده به من ذریتی ... کو رسی بر خلق باشد آیتی
چون ترا قدرت بهر کاری بود ... شاید از بخشی مرا داری ولد
پس ندا کردند او را در نماز ... مر ملایك بعد از آن عرض و نیاز
مر مصدق بر کلامی از خدا ... سید و محصور از رجس و خطا
در کلمه نکتهٔ مخفی است نکر ... عارفان دانند و اهل ذکر و فکر
انبیا بودند زان آگه تمام ... همچنین یحیای با فکر و مقام
ذوق معنی هیچت ار باشد سهم

میوه های صیفی اندر فصل دی ... از عنایات خدا در پیش وی
در خیال زاو شد فرزند و آل ... این زخود بدید در پیری محال
تو نیوشندهٔ دعائی ای مجیب ... کن دعای من اجابت عنقریب
پس خدا دادت بشارت بر ولد ... کوست یحیی مصدق تا رشد
بر کلم یعنی مصدق بر مسیح ... می نشد صادر ز وی وهمی قبیح
وان منافی نیست با وجه مسیح ... سر توحید است و تحقیق مدیح
کو بمهر بود وهم از صالحین ... حق ستود او را قرآن اینچنین
رو بپیری جو توسل آن فهم

قَالَ رَبِّ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ٣٦

گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی و بحقیقت رسیده مرا پیری وزنم نازاینده است گفت همچنین میکند خدا میکند آنچه میخواهد

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا

گفت ای پروردگار من بگردان برای من نشانی گفت نشان تو آنست که سخن نگوئی با مردم سه روز مگر باشاره و یاد کن پروردگارت را بسیار

وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ٣٧ وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰيكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰيكِ

وتسبیح کن درشبانگاه وبامداد وهنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا برگزید ترا و پاکیزه گردانیدت واختیار کردت

عَلٰى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ٣٨ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٣٩ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ

بر زنان جهانیان ای مریم عبادت کن مر پروردگارت را و سجود کن و رکوع کن با رکوع کنندگان آن از خبرهای

الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُونَ اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ

نهانست وحی میکنیم آنرا بتو ونبودی تو نزد ایشان هنگامیکه می انداختند قلمهاشان را که کدامشان پایندانی کند مریم را ونبودی تو

لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

نزد ایشان هنگامیکه نزاع میکردند

گفت یارب من کیم زن عقیم
گفت یارب آیتی خواهم بر آن
یاد کن پروردگارت را زیاد
قوه روحانی از صوم و حضور
از نتاج عقل و استکمال روح
همچنین مریم زتأیید سروش
بود هم اخلاق با اخلاقیان
پس باو گفتند آن ارواح پاك
رب خود را باش دردکر و سجود
یعنی از اوصاف هستی کن گذار
ذکر یحیی و مسیح و مادرش
آنچه باشد وحی و از انباء غیب
مینوشتند آن صحایف با کمیل
تو نبودی تا که بینی زانزواج
یار حق بار آن نشد جز آگهی

نیست اعدام فرزند ای کریم
کآن مرا باشد بفرزندی نشان
شب مسبح در عشا و بامداد
یافت قوت پس ملك یابد ظهور
آمد از یحیی جوتشرا فتوح
از هوا بگریخت سوی عقل و هوش
داشت پرهیز از مزاج جانیان
در بشارت ان الله اصطفیك
شکر نو روح الله آمد در وجود
متصف شو بر صفات کردگار
وحی کردیم با ثنائی باورش
نیست در وی احتمال نقص و ریب
ست شمار را که باشد در سبیل
چون خصومت مینمودند و لجاج
نیع بر ایشان نزد جز الهی
گو بمریم قوم گوید اسرا

گفت این از یفعل الله مایشا
گفت آیت آنکه لب بندی سه روز
تا که باشد عقل فعالت دلیل
بود زان یحیی باوصاف ملك
بی مکر بردند از این ارباب دل
یافت قوت روح و تن مقهور گشت
با ملایك در صفت هم طیر بود
کرد حقت طاهر از رجس و پلید
بهر شکر و حمد رب العالمین
ای محمد ص ای رسول پاك جیب
نیست یعنی زان خبرها کاشر او
تو نبودی آنزمان کاقلامشان
بس کفالت کرد ازوی کردگار
حق خواباشد دوست با دل بردهٔ
جنگ باشیران زروبه شاه گست
چون شد با آنکه نگردش خدا

بر تو آید تا بران یابی رجا
از تکلم جز بایما و رموز
از ره اعجاز یعنی جبرئیل
کز ملك بود استفادش بی زشك
بعد مردن بر حیوتی مستقل
چون ملایك پای تاسر نور گشت
در فضای عقل و روحش سیر بود
بر نساء عالمینت بر گزید
باشدرا کم روز و شب بارا کمین
این نورا میباشد از اخبار غیب
آورند از سقم و صحت گفتگو
مینوشت آنقرعه ها بر نامشان
برگزیدش از نساء روزگار
خصم او گردد مگر دل مردهٔ
مشت بر خنجر زدن دیوانه گیست

إِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰامَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا

هنگامیکه گفتند فرشتگان ای مریم بدرستیکه خدا بشارت میدهد ترا بکلمهٔ از او که اسم اوست مسیح عیسی پسر مریم صاحب جاه

فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤١ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ٤٢ قَالَتْ

در دنیا و آخرت و از نزدیك کردگان و سخن میکند با مردمان در گهواره و دو مولی و باشد از شایستگان گفت

رَبِّ أَنّٰى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذٰلِكِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضٰى أَمْرًا فَإِنَّمَا

ای پروردگار من از کجا باشد مرا فرزندی و مس کرده مرا انسانی گفت همچنین خدا می آفریند آنچه خواهد چون قرار میدهد امری را پس جز این نیست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣

که میگوید مر اورا بشو پس میشود

پس ز امر حق بالهام صریح
هم ز نزدیکان درگاه خدا
گفت یارب از کجا آرم پسر

مژده دادندش ملایك بر مسیح
در ولایت بی نظیر و مقتدا
چون مرا بسوده مس هرگز بشر
گوید او را باش پس باشد بعین

کلمه که عیسی بن مریم نام اوست
گوید اندر مهد با مردم سخن
گفت این در حکم یخلق مایشاست
نیست در حکم قضا تأخیر و بین

در دو دنیا روشناس و نام جوست
شیخ و از شایستگان در عقل و فن
چون بامری داد فرمان گشت راست

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلٰى بَنِي إِسْرٰٓئِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ

و می آموزد اورا کتاب و حکمت و توریة و انجیل و فرستاده شد بفرزندان یعقوب که من بحقیقت آمدم شمارا بآیتی

مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَأُبْرِئُ

از پروردگارتان بدرستیکه من میسازم برای شما از گل چون شکل مرغی پس میدمم در آن پس میشود مرغی باذن خدا و بهمیکنم

الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

کورمادر زادرا وپیس‌را وزنده‌میکنم مردگارا بدستوری خدا وخبرمیدهم شمارا بآنچه میخورید وآنچه‌ذخیره‌می‌نهید در خانهاتان

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٤٩ وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ

بدرستیکه‌درآن هرآینه‌نشانی‌است‌مرشمارا اگرهستید گرویدگان وتصدیق‌کننده‌مرآنچه‌راباشدمیان‌دودستم‌از توریةواز برای‌آنکه‌حلال‌کنم‌برای‌شما

بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ إِنَّ اللهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ

برخی ازآنچه‌حرام‌کرده‌شد برشماوآوردم‌شمارامعجزه‌ازپروردگارتان‌پس‌بترسیدازخداوفرمان‌بریدمرا بدرستیکه‌خداپروردگارمن‌وپروردگارشماست

فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٥٠

پس‌بپرستیداوراایست راه راست

پس‌کتاب وحکمتش‌آموخت حق ... داده از توراة و انجیلش ورق ... پس فرستادش بر اسرائیلیان ... دارم ازحق گفت بر آیتها شان

هیئتی سازم زگل چون طیرها ... پس دمم بروی که پرّد برهوا ... نه تابم کور و پیس واله را ... زنده سازم مردهٔ صد ساله را

میدهم از خانه هاتان من خبر ... تا چه دارید وخورید ازما حضر ... این کنم با اذن رب العالمین ... بگروید از دین شمابها بدین

باور ازداریدم از چیزیکه هست ... یعنی از توراة ما بین دو دست ... بعضی از آنکه شمارا بد حرام ... بر شما سازم حلال اندر مقام

یعنی احکامیکه مشکل بودوشاق ... بر شما آسان نمایم در سیاق ... آیت آرم بر شما از کردگار ... تا که داریدم بتصدیق استوار

پس بترسید از خدای ذوالمنن ... هم برید ازجان ودل فرمان من ... بر شما وماست او پروردگار ... پس پرستیدش بوجه انحصار

این بود بر حقتعالی راه راست ... پس‌شدندش قوم مکر کافر است

فَلَمّٰا أَحَسَّ عِيسىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قٰالَ مَنْ أَنْصٰارِي إِلَى اللهِ قٰالَ الْحَوٰارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصٰارُ اللهِ آمَنّٰا

پس‌چون‌شاهده‌کردعیسی از ایشان کفررا گفت کیست انصار من‌بسوی‌خدا گفتند حواریان ما انصار خدائیم‌گرویدیم

بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ ٥١ رَبَّنٰا آمَنّٰا بِمٰا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِينَ ٥٢ وَ

بخدا وگواه‌باش بآنکه مامنقادانیم پروردگاراگرویدیم‌مابآنچه فروفرستادی‌وپیروی‌کردیم‌رسول‌راپس‌بنویس‌مارابا شاهدان و

مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمٰاكِرِينَ ٥٣ إِذْ قٰالَ اللهُ يٰا عِيسىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرٰافِعُكَ إِلَيَّ وَ

مکرکردند ومکرکرد خداوخداست بهترین‌مکرکنندگان چون‌گفت‌خدااى‌عیسی‌بدرستیکه‌من‌بردارندهٔ‌توام وبلندکنندهٔ‌توام‌بسوی‌خودو

مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجٰاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

پاک‌کننده‌توام‌ازآنان‌که‌کافرشدندوگرداننده‌ام‌کسانیرا که‌پیروی‌کردند‌ترا‌بالای‌کسانیکه‌کافرشدندتا روز قیامت پس سوی‌منست‌بازگشت‌شما

فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥٤

پس‌حکم‌میکنم‌میان‌شما درآنچه‌بودید درآن اختلاف‌میکردید

پس‌چوزایشان دیدعیسی‌کفروکین ... گفت کبود یار من بررب دین ... پس حواری گفت ماىو همرهیم ... شو گواه ما که زانصار اللهیم

ما بایمانیم ای رب البشر ... آنچه داری بررسولت سرسر ... پس تومارا با گواهان کن‌حساب ... با گواهان گر که داریم انتساب

مکر آوردند با عیسی یهود ... پیششان پس‌مکر آمد در وجود ... مکرحق تبدیل حق بر باطل‌است ... بر جزای مکر مکر عاجل است

مکرازعجزاست وفقدان وقصور ... نیست عاجز حق بتدبیر امور ... مکر ها در پس با درویش تست ... هرچه آری مکر مثلش‌پیش‌تست

پیش ضؤ آفتاب از مایه اش ... هرچه آری اندر افتد سایه‌اش ... شمس را نه سایه باشد نه سواد ... سایه هرچه‌آری بپیش‌آسان فتاد

چون‌شوی‌کج سایه‌اتهم‌کج شود ... راست‌گشتی راست درمنهج شود ... همچنیندان جله‌فعل‌وخوی‌خویش ... بینی ازآیینهٔ خود روی خویش

مکرکردی هم جزایش مکر بین ... گفت زین والله خیرالماکرین ... حق بعیسی گفت من میرانمت ... تا که رافع سوی خود گردانمت

چون بمیری جمله از اوصاف بشر ... زنده مانی بر بقای مستقر ... فارغت سازم ز آزار خسان ... وز جفای کافران بد لسان

خود توبودی طاهرازرجس‌وهوا ... همچنین طاهر شوی وارد بما ... حیف باشد چون تولعلی تابناک ... بر مجاور با پلیدان در مغاک

چون پلیدند آنچه درخود داشتند	سنتش را برتو سهل انگاشتند	جز پلیدی چاره نبود از پلید	شاید ارخود را پلیدی درتودید
زانکه تو آینهٔ خوبی و زشت	پاک‌اران رو کزتوبید بدسرشت	آینه نه سرخ باشد نه کبود	رنگها در نفس آن بیننده بود
زین سیه‌رویان تورا منعم نجات	بحشمت روح دگر در جمع ذات	تا بحالت را حکنم لایق همه	بر بد اندیشان سلایق همه
تا قیامت غالب و منصورشان	بر یهودان سازم از بهر شان	تا بود این بهر هر قومی مثل	جیست ازایشان جزای هرعمل
کاش بودی مسمع راعقل‌وهوش	تا گشاید در تنه چشم و گوش	گشت خارج ملک ازدست یهود	منتقل شد برنصاری آنچه بود
همچنین مغلوب ایشانند و خوار	تا سبی کار و بار کردگار	رفت عیسی برفلك محمود گشت	رحمت عسائیان از حد گذشت
وان یهودان تا قیامت همچنین	در زحیر و فاقه و رنج و انین	پس بمن باشد شمارا بازگشت	باقصای حق بهرکس جون گذشت
	پس کنم حکم آنچه دارید اختلاف	بین خود در حال عیسی بیخلاف	

فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَاُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَديداً فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَ مالَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ ٥٠ وَاَمَّاالَّذِينَ

پس اماآنانکه کافرشدند پس‌عذاب‌کنم‌ایشانراعذابی‌سخت در دنیا وآخرت ونیست‌مرایشانراهیچ‌یاری‌کنندگان واما آنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَاللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ ٥١ ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآياتِ

گرویدند وکردند کارهای‌شایسته پس‌تمام‌دهدایشانرا مزدشان‌وخدا دوست‌ندارد‌ستمکارانرا آن میخوانیمش برتو از آیتها

وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ٥٢

وذکر با حکمت

وانکسانکه بر نبی کافر شدند	غافل ار عظیم پیغمبر شدند	هستشان ار من عذابی دردوکون	بهر ایشان نه بود یاری بعون
هست ایشانرا دراین دنیاعذاب	خسف و حربه قتل واسر بیحساب	این همه ثبتست در اوراقشان	هم براین بوده‌است استحقاقشان
برجبینشان کلك‌غضب ایمان‌نوشت	تا بود پیدا نشان بد سرشت	خوی بدشان همچنین درآخرت	آتش سوزنده شد بیمغفرت
نیست تا رایشان کسی یاری کند	وآتش سوزان نگهداری کند	وانکسانکه بگرویدند ار ازل	هستشان شایسته اخلاق و عمل
اجرشان را حق دهدکامل یقین	گفت زانرو لایحب الظالمین	بر تو خوانیم ای رسول دیعقام	آیت و ذکر حکیم ایشان تمام
این نشانها و پند استوار	در جهان تا از تو ماند یادگار	در نبوت تا تو را باشد دلیل	رهنما بر حق از رب جلیل
	هرزمان حجت بود برعام‌وخاص	آیت حق‌را چنین‌است اختصاص	

اِنَّ مَثَلَ عِيسٰي عِنْدَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٥٣ اَلْحَقُّ مِنْ

بدرستیکه‌مثل عیسی نزد خداچون مثل آدم‌است‌ساختش از خاك پس گفت مراوراشو پس‌شد حق از

رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ٥٤ فَمَنْ حاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ

پروردگارتواست پس‌مباش‌ازشك‌کنندگان پس‌کسیکه‌مجادله‌کندبااتودرآن‌پس‌ازآنچه آمدترا از دانش پس بگوبیائید بخوانیم

اَبْناءَنا وَ اَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَي الْكاذِبِينَ ٥٥

پسرانمارا وپسرانشمارا وزنانمارا وزنانشمارا وخودهامارا وخودهاتانرا پس‌زاری‌نمائیم‌پس‌بگردانیم‌لعنت‌خدارا بردروغگویان

اِنَّ هٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ اِلٰهٍ اِلاَّ اللّهُ وَ اِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥٦ فَاِنْ تَوَلَّوْا

بدرستیکه‌این هرآینه‌آن‌قصه‌های راست‌است‌ونیست‌هیچ‌خدائی مگر خدا وبدرستیکه‌خدا هرآینه‌اوست‌غالب درست‌کار پس‌اگربرگردند

فَاِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ٥٧

پس‌بدرستیکه‌خدادانااست بتباه‌کاران

در بیان خلقت عیسی علیه السلام

هست عیسی همچو آدم درمثال	کز ترابی کرد خلقش ذوالجلال	گفت اورا باش پس‌شد همچنان	این باشد زان عجبتر در نشان

پیش از آدم کس نگشت از خاک خلق / کرد در بر او نخست از خاک دلق
بی پدر بی مادر آمد در وجود / زان عجب تر نیست عیسی در شهود
هر یک از امثالش ار باشی بهوش / عجب نیست از دیگری بی روی پوش
زین عجایب تر نبی در خلقت است / گر که عقلی بی ز عیب و علت است
شک نمائی در مسیح حق نظر / گو چسان آمد پدید بی پدر
چونکه ترکیبش تمام از خاک کرد / در زمانش زنده و چالاک کرد
راستی میباشد از پروردگار / پس مباش از ممترین اورا بکار
خلقت عیسی و آدم در شمار / بود یکفصل از هزار و صد هزار
چشم تو برهم نهی احمق شوی / غافل از آن قدرت مطلق شوی

در بیان مباهله پیغمبر با نصاری

ای محمد پس هر آنکو احتجاج / با تو کرد از پی سیری یا لجاج
گفت عیسی را که او ابن اللهست / گو بیا ای کز ره دانش گمره است
یا نبی که حق بود پاک از ولد / بوده راو عیسی رسولی معتمد
از زنان ما و فرزندان عیان / هم شما آرید فرزند و زنان
هم شما گر یک نبید از نفسها / تا که حق با ما بود یا با شما
من بگویم فاش گو سربسته گفت / کی مقید ماند آن کان رسته گفت
بشنود گر هر چه را گوئی نجاش / حرف اگر سربسته باشد ور که فاش
هست با من آدم و نوح و ذبیح / در گواهی هم کلیم و هم مسیح
ظاهرش تنهای پاک انبیاست / باطن او یکحقیقت در ولاست
آمدم من با علی و ابنای خویش / هم شما آئید با تنهای خویش
لعنت از حق تا رسد بر کاذبین / کاذب آنکو آورد با حق بدین
تا نماند یک نصاری در جهان / از رجال و از نساء پیر و جوان
نیست ما را اندرین زاری فلاح / نیست جز در صلحمان خیر و صلاح
این بود از قصه‌های صدق و راست / که ورا در امر عیسی وحی ماست
بر کسی اطلاق این معنی خطاست / غیر آنکو خالق این ماسواست
آنکه قائل بر خدا شد مشرکست / عقل و فهمش نزد دانا اندکست
بر پرستش نیست کس لایق جز او / بر وجود ماسوی فایق جز او
هست قادر که مسیحی بی پدر / آرد و سازد ورا خیر البشر
ور نگرداند کسی رو ای سلیم / پس خدا بر مفسدان باشد علیم
بعد از آن کامد ترا از حق تمام / علم و برهان از حقایق در مقام
گو بیائید ای نصاری نک براست / تا بخوانیم آنکه را خالق ماست
نفسهای ما که هم جان و تنیم / در ظهور از نور واحد روشنیم
ای موحد هیچ اگر باشی بهوش / لیک در یاب آنچه بشنیدی بگوش
این کنایت اعلم از تصریح بود / لیک سامع غافل از توضیح بود
بگذر از این گفت حیدر نامی است / حق بود با هر که صادق در فن است
جمله حق بودند و حق یار من است / شش نبی بی روح واحد بی تن است
وان حقیقت عین وحدانیت است / با خلایق هر زمان هم صورت است
تا ز حق جوئیم در رحمت فروغ / راستیها ظاهر آید از دروغ
گفت اسقف گر کنند ایشان دعا / یکنفر باقی نمی ماند زما
زانکه میآید جان بهر دعا / کامدند از بهر زاری انبیا
صلح پس کردند با اسلامیان / زانکه دیدند در زاری زیان
من خدائیرا نباشد کس سزا / جز خدائیکه جز او نبود خدا
عیسی از وی بد رسول و بندهٔ / بر خود خود ز حق پایندهٔ
نیست معبود حقیقی جز یکی / این بود مشهود بر هر مدرکی
هم بتحقیق او عزیز است و حکیم / قادر اعنی بر کمالات از قدیم
هم بود در قول و فعل از آنچه خواست / هم بتقدیرات و تدبیرات راست
نی از آیات حق پوشنده چشم / حق در آید در مجازاتش بخشم

قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلاَّ نَعْبُدَ اِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ

بگو ای اهل کتاب بیائید بکلمهٔ راستی میان ما و میان شما که نپرستیم مگر خدا را و انباز قرار ندهیم باو

شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ ۵۸

چیزیرا و نگیرد بعضی مان بعضی را ارباب از جز خدا پس اگر اعراض کنند پس بگوئید گواه باشید بآنکه ما منقادانیم

گو بیائید ای رسول مستطاب / بر شما کاهل کلامید و کتاب
تا نپرستیم چیزی غیر او / شرک بر وی ناوریم از هیچ رو
یعنی از ارباب انواع وجود / هر چه غیر از اوست در غیب و شهود
می بگوئید اعنی آرید اعتراف / که مسلمانیم و مؤمن بی خلاف
گر توهم باشی موحد شرط کن / تا که نپرسی جز اورا بسخن
وقتی از کس را ستائی غیر او / وانکه حق با ما بود یکگفتگو
این تعهد آن تواند کرد و بس / کز خدا غافل نباشد یکنفس
سوی لفظی کان مساوی بین ماست / لا اله الا الله اصل استواست
هم ز ما بعضی نگیریم از خطا / آنچه را نبود پرستش را سزا
پس نگردانید گر رو زین قرار / بهر ما اسلام دارید استوار
این بمعنی شرط و عهد است ای ودود / تا شود حق ظاهر از حفظ عهود
نیست یعنی غیر ذات پاک حق / بر پرستش از وسایط مستحق
زانکه ما بر وحدت او شاهدیم / بی وسایط بر جنابش ساجدیم
هم نبیند در تعین جز وجود / گشته توحیدش منزه از حدود

يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي اِبْرَاهِيمَ وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرَيةُ وَالْاِنْجِيلُ اِلاَّ مِنْ بَعْدِهِ اَفَلاَ

ای اهل کتاب چرا مجادله میکنید در ابراهیم و فرو فرستاده شد توریة و انجیل مگر پس از آن آیا پس

تَعْقِلُونَ ٥٩ هٰا اَنْتُمْ هٰؤُلٰاءِ حٰاجَجْتُمْ فِيمٰا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحٰاجُّونَ فِيمٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّٰهُ

درنمی‌یابید آگاه باشید شما آنهائید که مجادله کردید درآنچه بود مرشمارا بآن دانش پس چرا مجادله کنید در آنچه نیست مرشمارا بآن دانش وخدا

يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ٦٠ مٰاكٰانَ اِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلٰا نَصْرٰانِيًّا وَلٰكِنْ كٰانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مٰاكٰانَ

میداند وشما نمیدانید نبود ابراهیم یهودی ونه‌نصرانی ولیکن بود حق‌گرای مسلم ونبوداز جمله

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٦١ اِنَّ اَوْلَى النّٰاسِ بِاِبْرٰاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ

شرك‌آورندگان بدرستیکه نزدیکترین مردمان بابراهیم هرآینه آنانندکه پیروی کردنداورا واین پیغمبر وآنانکه گرویدند وخدا

وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ٦٢

دوست گروندگانست

محاجه نصاری ویهود درحال ابراهیم علیه‌السلام

مجتمع گشت آن نصاری و یهود
هود میگفتند بوده‌است او یهود
بعد از ابراهیم آمد بر شما
میکنند این احتجاجات از گمان
نه یهودی بود ابراهیم راد
باشد از مردم باو اولا کسی
همچنانکه این نبی یعنی رسول
وانکسانی کاهل ایمانند و دین

نزد پیغمبر بدستوریکه بود
گفت ترسا جز نصاری او نبود
نازل این توراة وانجیل ازخدا
بر هرآنچه نیستند آگاه از آن
نه نصاری در عمل یا اعتقاد
که نباید پیروی از وی نبی
دین اورا کرد در نصرت قبول
یار ابراهیم باشند از یقین
هم خدا باشد ولی مؤمنین

اندر ابراهیم کردند احتجاج
آمد این آیت که ای اهل‌کتاب
چون بیارید این مقال از بحردید
میندانید آنچه را داناست حق
بل مسلمانی بد او بس پاکدین
باشد او را ناصر اندر اعتقاد
گفت می بر دین ابراهیم راد
پیرو پیغمبر روشن دمند
که ولی حق‌شدند ایشان بدین

کو زما بوده‌است واین بوداز لجاج
چون کنند این احتجاج از ناصواب
یا که در تقلیب معنی عامدید
داند اسرار وجود ما خلق
داشت دوری ز اعتقاد مشرکین
دامنش عاری ز شرک و از فساد
هسم از روی نسب واز اعتقاد
یار احمد و انبیا با آدمند

وَدَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ مٰا يُضِلُّونَ اِلّٰا اَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ٦٣ يٰا اَهْلَ

ودوست‌داشتندگروهی از اهل کتاب که گمراه‌کنندشمارا وگمراه‌نمیکنند مگر خودهاشانرا ونمی‌یابند ای اهل

الْكِتٰابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ٦٤ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ

کتاب چرا کافرمیشوید بآیتهای خدا وشما گواهی‌میدهید ای‌اهل کتاب چرا میپوشانید حق‌را بباطل

وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٦٥ وَ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ آمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَى

وپنهان‌میدارید حق‌را وشما میدانید وگفتند طایفه از اهل کتاب ایمان‌آوریدبآنچه فروفرستاده‌شدبر

الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهٰارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٦٦

آنان که‌ایمان‌آوردنداول روز وکافرشویدآخرش باشدکه‌ایشان‌بازگردند

دوستدارند اکثری زاهل کتاب
لیک نفس خویش‌را گمره کنند
خاصه چون بروی گواه واقفید
فرقهٔ گفتند از اهل کتاب
مؤمنان شاید که برگردند باز
باورید ایمان مگر بر آنکه هست
که بدینش در بهاری نگروید
کور ایشان راستره راه خداست

که شما باشید گمراه از صواب
میندانند اینکه خویش ابله کنند
شاهد او از کتاب سالفید
که سورایند قائل‌نه‌از صواب
از محمد ور رسومش زین محار
پیرو دین شما ز اعلی و پست
وآخر روزش بدین کافر شوید
هرکرا خواهد نماید راه راست

میکنید اندیشهٔ اضلالتان
ازچه میباشید ای اهل کتاب
حق بباطل ازچه میپوشیدوچون
اول روز آورید ایمان بر او
شبهه تا زین رو فتد دردین او
اهل خیبر این نوشتند از لجاج
تا که گردند اهل ایمان منقلب
کی تواند کرد تلبیس یهود

بر بگردد از رسول اقبالتان
کافر آیات حق در ارتیاب
تکتمون الحق و انتم تعلمون
شام خویشند ز او بگردانید رو
خلق برگردند از آیین او
بر یهودان مدینه در رواج
که بر او باشند دردین منسب
منقلب آنرا که حقش ره نمود

وَلٰا تُؤْمِنُوا اِلّٰا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُؤْتٰى اَحَدٌ مِثْلَ مٰا اُوتِيتُمْ اَوْيُحٰاجُّوكُمْ

وایمان‌میاورید مگر از برای کسیکه‌پیروی کرددین شمارا بگو بدرستیکه‌هدایت‌هدایت‌خداست اینکه‌داده‌شودباحدی مانندآنچه‌داده‌شدید یاحجت‌آورندشمارا

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٦٧ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ

نزد پروردگارتان بگو بدرستیکه فضل بدست خداست میدهد آنرا بکسی که میخواهد و خدا فراخ رحمت داناست مخصوص میگرداند برحمتش آنرا که

يَشَآءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٦٨

میخواهد و خداست صاحب فضلی بزرگ

تا شما را آنچه دادند از کمال   برکسی ندهند ز ارباب ضلال
یا تواند کرد خصمی از لجاج   با شما در دین و ایمان احتجاج
احتجاجیرا توان کرد اعتبار   که کند تصدیق او پروردگار
با شما باشد خدا در احتجاج   حجت خصم الدعاد است و لجاج
باشد افزونی بدست ذوالجلال   هر کرا خواهد فزاید بر کمال
میدهد وسعت بهر کس لایق است   دانش حق بر خلایق سابق است
میکند مختص برحمتهای خویش   هر کرا خواهد ز رحمتهای بیش
صاحب فضل عظیم است او بحق   تا کرا بخشد برزق فضل خلق
خلق بخشی هست جز کار خدای   رزق بخشی هم بهر شاه و گدای
کی بود قادر کسی بر رزق کس   تا چه جای خلق یا جان یا نفس
نان تواند داد آنکو جان دهد   عقل و هش و روح بر انسان دهد

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ

و از اهل کتاب کسی باشد که اگر امین سازیش بمال بسیار میرساند آنرا بسو و از ایشان کسی است که اگر امین سازیش بدیناری نمیرساند آنرا بسو

إِلَّا مَادُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ٦٩ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ

مگر مادامکه باشی براو ایستاده آن بآنست که ایشان گفتند نیست برما در ناخواندگی راهی و میگویند بر خدا

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٠ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٧١

دروغ را و ایشان میدانند آری کسیکه وفا کرد بعهدش و پرهیزکاری کرد پس بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکارانرا

طایفه هستند از اهل کتاب   که کنند رد امانت با حساب
میکند رد باشد ار قنطار مال   نفس او باشد امین در کل حال
طایفه هم در امانت خائنند   رد نسازند ار چه باشد فلس چند
هر دو باشند این دو فرقه از یهود   آن یکی باشد امین دیگر نبود
آن امانت را دهد بر صاحبش   وین دگر در رد آن گیرد تپش
جز که او را مضطر سازی نزد   آیتی بر وی بتهدید و سند
که ندانند رو و بس خواهی گرفت   گر که ندهد تا نفس خواهی گرفت
این از آن باشد که گویند در سبیل   نیست بر ما ره در امیین بهیچ
مشرک امی گمره است این ظاهر است   مالشان بر ما حلال و طاهر است
بر خدا گویند کذب و افترا   کاین رسیده است از کتاب حق بما
نیست در توراة این باشد دروغ   حق نگوید آنچه دور است از فروغ
یعنی آنرا نیست برهان نزد عقل   عقل باشد حجت اندر حکم نقل
مال کافر آنزمان باشد حلال   که در آید با مسلمان در قتال
وان غنیمتهاست کاری را و دست   بی امانت رد کنی آنرا گر که هست
عقل بر رد امانت حاکم است   دین حق بر عقل و شرع سالم است
از یهودان پس بحق این افتراست   قول حق نبود مگر کذب و دغاست
خویش میدانند کاین باشد غلط   ور خدا بر کاذبین لعن و سخط
آری آنکو کرد بر عهدش وفا   ور خدا ترسد و بگذشت از خطا
بر امانتهاست از تقوی امین   پس خدا باشد محب متقین
هر وفا بر عهد خود کرد او براست   چون کند رد امانت سرور است
من بر آنم کاین صفت رامزدیست   هر کند رد امانت داند نیست
نیست معرف کس از دزدی نکرد   ور که دزدی کرد دیو است او نه مرد
این نه سود که تو کاذب نه   باز دو دخترا نخود حادث نه
ور که بندی بر خدا و خود دروغ   نیست از نیکی ترا یکجو فروغ
شاکر حق باش گر گوئی تو راست   کاو را درمنشیش کاذب نخواست
چون کسی شکرش که نیکی نه دغل   مزد از او یابی بپاداش عمل
پس تو کن در حسن اعمال اهتمام   تا ز حق پاداش یابی والسلام

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولٰٓئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

بدرستیکه آنانکه عوض میگیرند بعهد خدا و سوگندهاشان بهای اندکرا آنگروه نیست بهره مر ایشانرا در آخرت و سخن نمیگوید با ایشان

اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٢

خدا و نمینگرد بسوی ایشان روز قیامت و پاک نگرداند ایشانرا و از برای ایشانست عذابی دردناک

آنکسانکه چشم از حق دوختند   عهد و سوگندش بکم بفروختند
نازل است این آیه بر جرج یهود   که بعهد حق نپایند از جحود

نام احمد را بسوگند از کتاب — معنی کردند و نهان در حجاب
میکنند این گونه با هم مشورت — بهره سود هیچشان در آخرت
نه عاید از رزائل پاکشان — چون برون آرد محشر ازخاکشان

تا مباد او سید و سرور شود — در نمود اکسیر اعظم زر شود
حق ز رحمت سویشان نارد نظر — هم نفرماید سخن با بدگهر
زشتی اخلاقشان وقت هلاک — هست ایشانرا عذابی دردناک

وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَ

و بدرستیکه ازایشان پارهٔ می‌پیچند زبانهای خودرا بکتاب تاپندارید اورااز کتاب ونیست آن از کتاب و

يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ يَقُولُونَ عَلَي اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ٧٣

میگویند آن از نزد خداست ونیست آن از نزد خدا ومیگویند بر خدا دروغرا وایشان میدانند

ما كانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ

نباشد ازبرای انسانی که بدهدش خدا کتاب وحکم وپیغمبریرا پس گوید ازبرای مردمان باشید بندگان مرمرا از

دُونِ اللهِ وَلٰكِنْ كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ٧٤ وَلا يَأْمُرَكُمْ

جز خدا ولیکن باشید خداپرستان بسبب بودن شما که تعلیم میدهید کتابرا وبسبب بودنتان که میخوانید و نمیفرمایدشمارا

اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰئِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ اَرْباباً اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٧٥

که بگیرید فرشتگانرا وپیغمبرانرا خدایان آیا امر میفرماید شمارا بکفر پس ازآنکه شما مسلمانانید

هم زایشان فرقهٔ مار از کتاب — مردمان را جمله بهر اضطراب
یعنی ازحق است این اقوال و ست — ازخدا آن نکته کذب و افتراست
ما نبی کنند ترسا و یهود — من نورا خواهی خدا خواهیم بود
گفت پیغمبر معاذ الله که من — کس پرستم جز خدای ذوالمنن
آمد این آیت که نبود از بشر — کش سزا وار کتاب از دادگر
پس بگوید از هوا بر مردمان — که مرا باشید عبد و بندگان
جز که میباشید عبد و حق پرست — زانچه دارید از کتاب الله بدست
هم نفرماید که گیرید از طلب — مر ملایک و انبیا بر خویش رب

بر گمانشان کز کتابست آنچه — در کتابست آنچه گویند آن نه
بر خدا دانسته این بهتان زنند — بی که نادانند بر کذب و بزند
یا پرستیت توجه بندگی — سجده آریمت سا زیبندگی
یا بسجدهٔ غیر حق باشم رضا — یا کنم کس را بر این امر ازخطا
یعنی او را حق دهد پیغمبری — بخشدش بر حق حکم و داوری
یا پرستش غیر حقرا جایز است — یا من و ما ماحلق را جایزاست
تا بخوانید آن بحق ازعدل و داد — از ره دانائی و دین بی فساد
امرتان آیا کند بر کفر و نهی — بعد ازآنکه خواند بر اسلام و دین

وَ اِذْ اَخَذَ اللهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما

وهنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبرانرا که آنچه دادهٔ شمارا از کتاب وحکمت پس آمدشمارا رسولی تصدیق کننده مرآنچه‌را

مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلي ذٰلِكُمْ اِصْرِي قالُوا اَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا

باشماست هرآینه ایمان خواهید آورد بآن و هرآینه یاری او کنید البته گفت آیا اقرار کردید و گرفتید بر آن پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید

وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ ٧٦ فَمَنْ تَوَلّي بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ ٧٧

ومن باشما از گواهانم پس هرکه روبگرداند پس ازآن پس آنگروه ایشانند نافرمانان

در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است

در ازل میثاق توحید از سران — حق گرفت اعنی که از پیغمبران
تا از ایشان کامل صف اولند — در وجود از ما سوی الله اکملند
پس شناسائی بود در انبیا — یکدگر را میشناسند از ولا

بر خلایق عام این میثاق بود — لیک خاص انبیاء ز اشفاق بود
عام کرد بر بنی آدم همه — صف صف تا آخر از اقدم همه
صف اول عارفان بالله‌اند — عارفان از رتبه هم آگهند

عهد خاص ایست بهر انبیا — هم ز بهر تابعانشان ز اولیا
حق گرفت آن از بنی آدم تمام — تا موحدشان کند ایشان قیام
عهد ثانی بود میثاقی که حق — ز انبیا بگرفت اندر ما سبق
که اولوالعزمند از حق بسخن — در میان انبیاء این پنج تن
هریکی تصدیق آن دیگر کند — دین تألف مسن خلقان زرکند
وانکه بعد آید کند تصدیق آن — که از او بد پیش از حیث زمان
احمد آخر زمان کو خاتم است — زاول و آخر بمعنی احمد است
آنچه داده از کتاب و از حکم — بر شما چون او بگیتی رد عم
امت خود را دهند ازوی خبر — نصرتش فرض است بر کل بشر
هیچ دارید اعتراف آیا براین — عهد من محکم گرفتند از یقین
گفت من بر این گواهی شاهدم — با گواهانست ذات واحدم
نبی احمد بر ولایت داعی است — اندر انبیاء حقیقت ساعی است
رفته بیرون زامر حق و منعقد

پس دو عهد از انبیا بگرفت حق — ذکر شد عهد نخست از ما سبق
اهل صف اول اندر رابطه — بر بشر بودند از حق واسطه
از محمد هم ز ابراهیم و نوح — وازکلیم و ازمسیح پاک‌روح
تا نباشد در میانشان افتراق — تا هم اندر دین نمایند اتفاق
آنکه سابق بر نحت بعد خود — بدهد اخبار از نبی بعد خود
تا خلایق را بتوحید خدا — بار خوانند آن مهان مقتدا
ای رسولان پشت او باشید و یار — بر امم سازید عهدش استوار
جمله را آرد بحق از حکمتش — تا قیامت هست باقی دعوتش
یار او باشید و بر وی بگروید — هم رسانید آنچه از ما بشنوید
انبیا گفتند داریم اعتراف — هیچمان نبود دراین معنی خلاف
با رسل گفتی که هر امم سر — لیک ظاهر تا رسول منتظر
بعد میثاق ببین گر امم — رو بگردانند از حکم قدم
خارج از پیمان و عهد سابقند

اَفَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۷۸ قُلْ

آیاپس‌جزدین خدارا میجویند وبراوست گردن نهاده هرکه در آسمانها ودرزمین است خواه وناخواه وبسوی او بازگردانیده‌میشوند بگو

آمَنّا بِاللّٰهِ وَمٰا اُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَمٰا اُنْزِلَ عَلٰي اِبْرٰاهِيمَ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْاَسْبٰاطِ وَمٰا

گرویدیم بخدا وآنچه‌فرستاده‌شدبرما وآنچه‌فرستاده‌شدبر ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وآنچه

اُوتِيَ مُوسٰي وَ عِيسٰي وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لٰا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۷۹ وَمَنْ

داده‌شد بموسی وعیسی وسایرپیغمبران از پروردگارشان تفرقه نکنیم میان احدی ازایشان وماییم اورا منقادان وهرکه

يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ۸۰

بجوید جز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود از او واو در آخرت از زیانکاران است

هیچ میجویند آیا در قرار — جز شما جز دین حق یا اختیار
یا ز روی طوع یعنی اختیار — یا که از وجه کراهت و اضطرار
وجه اول آنکه اهل آسمان — حاضرند از بهرطاعت هر زمان
نیست کس راضی بر احکام قدر — جز خواهش جز نبیی از بشر
وجه دیگر آنکه عقل دو فنون — تابع از میل است و کاره نفس دون
لیک قائل هر دو بر یکتائیش — نفس شیطان سرکش از مولائیش
زانکه مفطورند اشیا در نمود — جمله بر توحیدش از وجه وجود
هرکرا بر اصل هستی اتفاق — باشد اقراروی از طوع است و حال
ور زهستی غافلی ور سر ذات — ایست اکراه ارکه داری التفات
میوه را عارف عیان دید از نواة — ور حجاب ماسوی زحسار ذات
بار هم گردند راجع سوی ذات — بعد کثرت هستی این ممکنات
وانچه نازل گشت برما از خدا — همچنین بر هرکه بود از انبیا
هم باسباط اکمل آل ذبیح — وانچه داده شد بموسی و مسیح
زانکه فرق از انبیا کثرتست — کی جدائی در شمار وحدتست
گو که منقادیم ما بر امر حق — که زامرش یافت هستی ماخلق

جمله او را گردن بنهادند آنچه هست — درسماوات و زمین زاعلا و پست
جند وجه از طوع و کره آید بفهم — گویم آنرا تا شود زادراک سهم
واهل ارض اغلب زطاعت غافلند — بر هوای نفس کفره مایلند
انقیاد از طوع تسلیم است و بس — بر قضا بی اعتراض و بی هوس
دیگر آنکه بود ومانش ملک — وان نفس افتاد در طغیان وشک
گرچه سر پیچد ز امر و طاعتش — لیک باشد معترف بر وحدتش
وجه دیگر کآن نبی باشد ادق — گویم از باشی بفهمش مستحق
یعنی از شیء ازکسی بی وجود — باقیش باشد عدم یعنی نبود
این زبهر خاصگانست ای عزیز — عامه را نبود براین معنی تمیز
پس بامرش ماسوی تابع شدند — طایع و کاره بتسلیم آمدند
گو بحق گردیم ما ایمان قبول — معنی امت را براین دار ای رسول
بر براهیم و بر اسمعیل راد — هم باسحق و بیعقوب از رشاد
بر نبیون جمله از پروردگار — نیست فرقی بین یکی زان کبار
فرق اندر کوزه باشد نی درآب — مانعی را رو بعقل کن دریاب
آنکه جوید غیر از این اسلام دین — نیست دومقبول وهست از خاسرین

كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ اِيمٰانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جٰاءَهُمُ الْبَيِّنٰاتُ وَاللّٰهُ

چگونه راه‌نماید خدا گروهیراکه کافرشدند پس ازایمانشان وگواهی‌دادند که رسول حق است وآمدایشانرا حجتها وخدا

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٨١ أُولٰئِكَ جَزَاۤؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ ٨٢

راه ننماید گروه ستمکارانرا آنگروه پاداششان آنست که بر آنهاست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٣ اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا

جاودانیان در آن سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شوند مگر آنانکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند

فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥٤

پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

جون نباید حق قومی ره نکو
که پس از ایمان بکفر آرند رو
معجزات آمد بر ایشان از اله
کی نماید حق بر ایشان کاره راه
نیست تخفیف عذاب از بهرشان
تا ابد هم نیست از مهلت نشان
بودشان از صدق برگشت و بدم
عفو پس فرمود زایشان ذوالکرم
داده اند ایشان گواهی بر رسول
بوست بر حق پس کشتند از دین عدول
لعنت از بهر ایشان از خدا
ور ملایک ور خلایق در جزا
هر که بنمودند بر حق باز گشت
حق پس از اصلاح جان زایشان گذشت
زانکه آمرزنده است و مهربان
حق پس از بذیرد ل و اصلاح جان

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ اِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الضَّاۤلُّونَ ٨٥ اِنَّ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند پس از ایمانشان پس افزودند کفر را هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آنگروه ایشانند ستمکاران بدرستیکه

الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدٰى بِهِ اُولٰئِكَ

آنانکه کافر شدند و مردند و ایشان بودند کافران پس هرگز پذیرفته نشود از هیچ یک از ایشان پری زمین در سرخ و هر چند خود را باز خرد بآن آنها

لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٨٦

مر ایشانراست عذابی دردناک و نیست مر آنها را هیچ یاری کنندگان

گشت از انصار مردی یکنفر
تا برسد آن جماعت از رسول
پس فرستادند آیت را بر او
باز فرماید هر آن کافر شود
توبه او کی شود هرگز قبول
خیر آن باشد که وقت ارتحال
گر زمین را پر کند از سیم و زر
نیست زان زرها بوقت داوری
گشت هارب شد بمکه ره سپر
توبه او هیچ میگردد قبول
شد مصدق رفت و حالش شد نکو
بعد ایمان کفرش افزونتر شود
گمرهانند این گروه بوالفضول
تا بوابس ارشد قبول ذوالجلال
در فدی از بهر او بدهد نمر
زور و قوتی تا تماند ماریت
ذره گر دل سپهر حق بهی
پس پشیمان شد رهش زشت بد
گشت نازل کیف یهدی الله براو
تا بود الی بهر تایب رحمت است
ور نکسیم توبه بر صدق دلست
وانکه کافر گشت و اندر کفر مرد
وان زکافر کی شود هرگز قبول
در قیامت بنی اصافت همه
وانکه زد آن فدیه و ایثار تو
به که صد بحر گهر یا زر دهی
نامهٔ بنوشت سوی قوم خود
تا تابوا بعد ذلك و اصلحوا
گر که برگشت بصدق بس است
توبه او بر خدا بحاصل است
نیست زاو مقبول و خیری هم برد
کو بری بود از خدا و از رسول
آتش است و احتراق و مطلمه
نیست خود بارش که باشد یار تو

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ ٨٧ كُلُّ الطَّعَامِ

نیابید هرگز نیکی را تا انفاق کنید از آنچه دوست میدارید و آنچه را انفاق کنید از چیزی پس بدرستیکه خدا بآن داناست همه طعامی بود حلال

كَانَ حِلًّا لِبَنِي اِسْرَاۤئِيلَ اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَاۤئِيلُ عَلٰى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰيةُ قُلْ

از برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام کرد اسرائیل بر خودش پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة بگو

فَاْتُوا بِالتَّوْرٰيةِ فَاتْلُوهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٨ فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ

پس بیاورید توریة را پس بخوانیدش اگر هستید راستگویان پس هر که افترا بندد بر خدا دروغ را پس از آن پس آنگروه

هُمُ الظَّالِمُونَ ٨٩ قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٩٠

ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید ملت ابراهیم حق گرا را و نبود از شرک آورندگان

لن تنالوا البر حتی تنفقوا
تا چه باشد بیت در بدل مال
مر تقرب نیست ممکن بر حقت
این حجب درمهر او ازخود برید
هرچه‌داری‌دوست‌آن‌شرك‌خفست
عاشق مخلوق گر درراه دوست
یارش اریسدکه داد اوآنچه‌داشت
تو براه عشق خلاق ای دغل
آنهم ار سفلی مدون منتی
درعوض‌هم‌خواهی ارحق‌عمر ومال
من زکوتی را که گفتی‌داده ام
یا کشم آن بر که امروز ارگله
حاصل اورا میکشم در راه تو
مور راانبار ار برد یك دانه‌ام
بیست قابل در کز اشان درمقال
هر طعامی بهر اسرائیلیان
وان معی گشته بر لحم ابل
گو ندارند و نخوانید ار نجات
بود اسرائیل را دردی سا
علت این‌مد کرد کرترك این طعام
گوکه‌صدقست‌آنچه‌فرموده‌است‌حق
او نبود ار مشرکان که‌نسبتش
هست اوزین باب و نسبتها اخل

آنچه داری‌دوست یعنی ده براو
بر هدایت میدهی یا بر ضلال
هرگز الا بالتبر مطلقت
تا قبول افتد دهی گر یك مویز
دوست گیرآنرا که‌جز اوهیچ‌نیست
نگذرد ازهرچه‌گو دارای اوست
بهر فردا لیك یکدرهم گذاشت
میدهی آنرا که رد است و اقل
یا بدون رحشی و رحمتی
هم بهشت و هم حیوة بیزوال
دست می گیر ایزمان‌کافتاده ام
بر عقب میرفت اندر مرحله
لیك دارم خواهش اردرگاه تو
یا که امید داودان خانه ام
اینقدر هم بود بهر انتقال
حل و طیب بود بی‌نقص و زیان
بس لذید آن بد بدون معدل
این‌توراتة و شما گوئید راست
کآن بود معروف برعرق‌النسا
نی‌که ار حکم کتاب آمد حرام
در مقام حل و حرمت تا فرق
مشرکان برخود نهند اررفعتش
این سعی قول عامه است و ملل
گوید اوراست این لغوو سب

بست تنها بدل مال انفاق و بر
هرعمل کآن برحقت نزدیك کرد
وان ترا ازوجود غیر اوست
کم ده و بیکو ده اندر راه او
حب غیراو چونرفت ازدل برون
هم نباید ترك جان هم برك‌سر
قدر آن یار ار ملطف کم کند
گر بود در سفره ات مرغ و بره
در زکوة آنرا دهی کو اورلست
گوئی افزون ده مرا یارب عوض
گر شفا یابم شود کارم درست
بر نظر میآمد ارچه دور بود
تا که داری سالم ار هر آفتم
کردهٔ در شرط من یارب خلاف
بس شدید اماق کرجری زمان
جز که اسرائیل جزی را حرام
سابق از تنزیل توراست آن
یعنی ار لحم ابل باشد حرام
گفت کر یابم شفا لحم ابل
پس هرانکو برخدا بست افترا
پس تائید ار ارادت بیروی
دیگر اوشد نیش کومشرك بود
کودکی گوید پدر را کآفتاب
بیش‌ار این کودك جه‌مهمدر ان‌ادب

حق نهالت مکرد بید بسر
هست آن بر تا که فعلی نیك‌کرد
زاوحجابست‌آنچه‌راداری‌بودوست
میخواه آنرا که‌شد دلخواه او
مال چبود تا دهی کم یا فزون
باجه‌جای ملك‌و مال‌و زیب‌و فر
دیر بر او را وجود محرم ککند
بهر مسکین نان خشکست و تره
کنده بمغز و سور ازل است
اهل سم را نگهدار ار مرض
بهر درویشان بره آشی محست
کآن ز شیر آوره زمحور بود
صد رمه گردد فزون بر دولتم
دان مدیسان آن مهمات گزاف
هست دانا بر ضمایر ذوالجلال
کرد بهر خویش در نذر ار طعام
نی‌که باشد درکتاب این داستان
تا عروقی گوست در لذت بماه
شد حرامم که بم بیمان گسل
کاذبست و ظالم اندر ماجرا
دین ابراهیم را کآمد قوی
هم نبوده است ازنصاری‌و یهود
سیب یالمواست تا این‌زنك‌و آب

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ٩١ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ
بدرستیکه‌اول خانه که‌بنانهاده‌شدازبرای‌مردمان‌هرآینه‌آنست‌که‌بمکه‌است‌خجسته‌وهدایت‌ازبرای‌جهانیان‌درآنست‌آیتهای‌روشن مقام ابراهیم
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ٩٢ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ
وکسیکه داخل‌شد آنراباشد ایمن‌وخدایراست‌برمردمان حج‌گذاردن‌آنخانه‌هرکه‌استطاعت‌دارد بسوی‌او راهرا وکسیکه کافرشد پس
اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ٩٣ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى
بدرستیکه‌خدای بی‌نیازاست‌ازجهانیان بگو ای اهل کتاب چرا کافرمیشوید بآیتهای خدا وخدا گواهاست بر
مَا تَعْمَلُونَ ٩٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ
آنچه‌میکنید بگو ای اهل کتاب چرا بازمیدارید از راه خدا کسیراکه‌ایمان‌آورد‌میخواهیدآنرا کج وشما
شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ٩٥
شاهدانند ونیست‌خدا غافل ازآنچه میکنید

مکه در ارض است اول خانهٔ
هست آیتها در آن بر مردمان
یعنی آمد هرکه دروی باعتقاد
ایمن آمد از خلاف ما فرض

که بناشد بهر هر فردانهٔ
جای ابراهیم و پیدا زاو نشان
هست ناچار او بترك هر فساد
نی که بود بهر او موت‌ومرض

اهل عالمراست هادی در صلوة
هرکه داخل‌گشت دروی‌ایمن‌است
پس ز شر نفس و وسواس عدو
در سرای شه مصونی از عسس

هست یعنی قبله بهر کاینات
از حوادث درپناه ذوالمنن است
گردد ایمن وان هواهای دوتو
نی که آنجا بر تو ننشیند مگس

باطن این خانه قلب عارفست … مأمن آنجا از هوای خالفست
حج بیت امر است از حق بهر ناس … هر بنا ثابت نیست او را در اساس
گو چرا پوشید ای اهل کتاب … چشم از آیات حق بر ناصواب
گو چرا دارید باز آنرا ز راه … کش بود ایمان بحق بی اشتباه
وانکهی شاهد شما بر مهتدید … نیست غافل حق ز اعمال او کنید

پس چو از ظاهر بباطن روکنی … روی بر امیت از هرسوکنی
واسکه کافر گشت وماند اندر مجاز … حق بود از کفر و دینش بی‌نیاز
حق بود شاهد بر آنچه میکنید … دور خود چون کرم پیله میتنید
بر کجی خواهند او را از عناد … وز ره توحید بر کفر و فساد

يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اِنْ تُطيعُوا فَريقاً مِنَ الَّذينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ اِيمٰانِكُمْ كٰافِرينَ ٩٦

ای آن کسانیکه گرویدند اگر فرمان برید گروهیرا از آنانکه داده شدند کتابرا برگردانند شمارا پس از ایمان آوردنتان کافران

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ اَنْتُمْ تُتْلٰي عَلَيْكُمْ آيٰاتُ اللّٰهِ وَ فيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ

وچگونه کافر میشوید وشما خوانده میشود بر شما آیتهای خدا ودرمیان شماست رسول او وآنکه متوسل شود بخدا پس بتحقیق هدایت

اِلٰي صِرٰاطٍ مُسْتَقيمٍ ٩٧ يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ وَلٰا تَمُوتُنَّ اِلّٰا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٩٨

یافته براه راست ای آن کسانیکه گرویدید بترسید از خدا سزاوار ترسیدنش و نمیرید البته مگر وشما باشید مسلمانان

ای گروه مؤمنان ز اهل کتاب … گر شما فرمان برید از ناصواب
چون مجاهد کافکند نفسش بچاه … ناهوایش گر رود گامی براه
هم بود ما بینشان بیعمرش … هر زنند بر دیل حق حبل اندرش
اتقوا الله ای گروه مؤمنان … حق تقوی تا چه باشد بالعیان

بار گردانند از آنسان … بعد از ایمان کافران دینسان
کی شما کافر شوید از هیچ رو … بر شما چون خوانده شد آیات او
پس هدایت یافت او بر راه راست … خاصه گر حقش براه راست خواست
پی روید از این حیوة تن برون … جز که در اسلام و اسم مسلمون

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَميعاً وَلٰا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدٰاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ

ومتمسك شوید برشته خدا همه ومتفرق مشوید ویاد کنید نعمت خدارا برشما چون بودید دشمنان پس الفت داد میان

قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوٰاناً ٩٩ وَكُنْتُمْ عَلٰي شَفٰا حُفْرَةٍ مِنَ النّٰارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهٰا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ

دلهاتان پس گردیدید بنعمتش برادران وبودید بر کناره مغاکی از آتش پس رهانید شمارا از آن همچنین بیان میکند خدا

لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠٠ وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَي الْخَيْرِ وَ يَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

برایشما آیتهایش را باشد که شما راه یابید وباید که باشد از شما جمعی که بخوانند بسوی خوبی وامر کنند بخوبی و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠١

نهی میکنند از منکر وآنگروه ایشانند رستکاران

چنگ اندازند بر حبل متین … دوست قرآن و اهل بیت طاهرین
تا قیامت همچنین در هر زمان … حبل حق باقی بود در امتحان
حبله آنست آب بحر و آب جو … همچنین دان جوئی از آب از سبو
نیست فرس این کاوش اندر بحر وجو … که نگرداند ز چیزی رنگ و بو
بعد از ایشان شرط ره دان جستجو … کآب کوزه متصل باشد بجو
هست زان یك اتصال سلسله … تا بمعصوم و نبی بی فاصله
تا شناسی دزد را از پادشاه … هر شکم خواری نباشد پیر راه
ور دو صد کامل یکی رهبر شود … همدل و همدست پیغمبر شود
خود شما بودید خصم یکدگر … داد الفت بینتان رب البشر
بر کنار گودی از آتش بدید … پس رهانید او شما را خوش شدید
میکند آیات خود را حق بیان … راه تا یابید بر وی زان نشان
نهی و امر از منکر و معروفتان … بر صفات حق کند موصوفتان

حبل محکم اهل بیت عصمتند … بعد پیغمبر علی و عترتند
گفت تا حارث که حبل معتدل … در ولایت بر ولی شد متصل
لیك در آب سبو باید تمیز … تا نباشد بول یا زهر ای عزیز
آن رسول حق صاحب معجزاست … وانکه زآل او بعصمت فایز است
تا بود ظاهر ز ارجاس هوا … پس علامت هشته حق در اولیا
علم و اخلاق و عمل در انتساب … دان بوفق عقل و اجماع و کتاب
از دو صد صوفی یکی صاحبدلست … زان هزاران بار یکتن کاملست
نه جدا گردید داو ز عرش … یاد آرید از خدا و نعمتش
بود ز افضال پیمبر این و داد … وین اخوت بین ارباب رشاد
کفر و شرك آن کوههای آتشند … کافر و مشرك در آن هیزم کشند
ور شما باید گروهی سوی خیر … خلق را خوانند بی تشویش غیر
نفس خود را باش ناهی در نخست … تا باشد امر و نهیت سرد و سست

گر که نفس از امر و نهیت خسته شد — راه امر و نهی بسته کی رسته شد
پس کنند از امر و نهیی در طریق — نیست ز اغراض طبیعت بر فریق
مرشد حق بی نیاز است از مرید — نیستش در دل زکس بیم و امید
این چنین کس نایب پیغمبر است — امر و نهیش از طریق دیگر است
ور که هم خواهد ز لب مستحسن است — ظاهرش چون متفق با باطن است

رستگارا سد ایشان کاختیار — داده اند از کف بامر کردگار
نیست سودی گر که باشد از غرض — بل فزاید بر لجاج و بر مرض
امر حق بر ممکنی محتاج نیست — ورنه او درویش و صاحب تاج نیست
حق را از راه دل خواند برب — نی چو ارباب مجاز از نطق و لب
حاصل ایشانند ارباب فلاح — هرچه گوید آن بود صدق و صلاح

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۰۲

ومباشید مانند آنانکه متفرق شدند واختلاف کردند پس آنچه آمد ایشانرا حجتها وآنگروه از برای آنهاست عذابی بزرگ

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

روزیکه سفید شود رویهائی وسیاه شود رویهائی پس اما آنانکه سیاه شد رویهای ایشان آیا کافر شدید پس از ایمانتان پس بچشید

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۱۰۳ وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۰۴

عذابرا بسبب آنچه بودید کافر میشدید واما آنانکه سفید شد رویهاشان پس باشند در رحمت خدا ایشان در آن جاویدانند

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ۱۰۵ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

این آیتهای خداست میخوانیم آنرا بر تو براستی ونیست خدا که اراده کند ستمی از برای جهانیان ومر خدا راست آنچه در آسمانها وآنچه

فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۱۰۶

در زمین است وسوی خدا برگردد کارها

هم مباشید از ولای مطلقه — همچو ایشان در خلاف و تفرقه
کفر و غفلتشان عذابی شد عظیم — همچنین مانند اندر وی مقیم
آنکسانکه تیره روی و کافرند — بر عذاب ناسپاسی درخورند
پس چشید اینک عذابی در جزا — آنچه را کافر شدید از ماسوا
این نشانها و آیات خداست — که بخواند بر تو آیات حق و راست
ظلم آید ز احتیاج اندر وجود — ناخه دارد حاجت آن خلاق جود

بعد از آن کامد بر ایشان بینات — نی از آنها که نکردند التفات
رویها روزی که بعضی همچو ماه — هست نورانی و بعضی زان سیاه
گوید آیا زشت و خیره سر شدید — از پس ایمانتان کافر شدید
وانکسانکه روشن و نورانیند — جاودان در رحمت سبحانیند
نیست حق خواهنده بر کس ستم — کو بخلقان خالق است و ذوالنعم
ظلم گردی ضم دستی در جزا — از تو بود آن نی ز سلطان عطا

هست از حق هرچه در ارض و سماست — سوی او برگشت جمله کارهاست

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

هستید بهتر امتی که بیرون آورده شد از برای مردمان میفرمائید بخوبی بازمیدارید از ناشایسته ومیگروید بخدا

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۱۰۷

واگر گرویدندی اهل کتاب هر آینه بودی بهتر مر ایشانرا برخیشان گروندگانند وبیشترین ایشان نافرمانند

پس شما باشید بهتر امتی — تا که در هر طاعتی و خصلتی
هم شما باشید خاص اندر امم — نیست خیری همچنان از نامه کم
مردمان را تا رهانید از قصور — وز رسوم جاهلیت وز شرور
پس نمانند از طریق وعظ و پند — امر بر معروف و نهی از ناپسند
گر که آوردندی ایمان در ذهاب — بود بهتر بهر ارباب کتاب

همچنان کاحمد خلاصهٔ انبیاست — بر شما در کل یکی رهنماست
اکمل است و افضل این قرن القرون — حق بخیر آمد شما را رهنمون
امر بر نیکی و نهی از فعل زشت — حق را فرض است از نیکو سرشت
بر خدا سازید ایمان استوار — هم بتوحید و بعدل کردگار
در حیوة اعنی شدندی ز اضطراب — مطمئن و اندر قیامت از عذاب

پارهٔ ز ایشان بر ایمان لاحقند — لیک اغلب سرکشند و فاسقند

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ۱۰۸ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

ضرر نرسانند شمارا مگر اندک آزاری و اگر کارزار کنند باشما میگردانند بشما پشتهارا پس نصرت داده نشوند زده شد برایشان

الذِّلَّةُ اَيْنَمَا ثُقِفُوا اِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ

خواری هرکجا یافته شوند مگر بزنهاری از خدا و زنهار از مردمان و بازگشتند بغضبی از خدا و زده شد برایشان

الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ الْاَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا

درماندگی آن بایست که ایشان بودند کافر میشدند بآیتهای خدا و میکشتند پیغمبران را بناحق آن بآنکه نافرمانی کردند

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ١٠٩

و بودند از حد در میگذشتند

از یهودان بر شما نبود زیان / جز که آزاری رسانند از زبان
تا شما آیند ور در کارزار / رو بگردانند زود از اضطرار
میگریزند ار که پیش آید قتال / نیستشان نصرت ز حق در هیچ حال
داغ ذلت خورده ایشان را برو / هر کجا پیدا شود از جستجو
جز بحبلی از خدا و مردمان / وان عهود ذمه باشد در عیان
بار خون گشتند از حق با غضب / آن سرا مسکنت را شد سبب
زد برایشان خواری و بیچارگی / وز دیار و خانمان آوارگی
زانکه بر آیات حق کافر شدند / قاتل پیغمبران آخر شدند
این بد از عصیانشان و سرکشی / ور تعدی از حدود و ناخوشی

لَيْسُوا سَوَآءً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَآءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ١١٠

نیستند یکسان از اهل کتاب گروهی باشند ایستاده میخوانند آیتهای خدا را اوقات شب و ایشان سجده میکنند

يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

میگروند بخدا و روز بازپسین و میفرمایند بخوبی و باز میدارند از ناشایسته و میشتابند در خیرات

وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ١١١ وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ١١٢ اِنَّ الَّذِينَ

و آنگروه از شایستگانند و آنچه را میکنند از خوبی پس ناسپاسی کرده نشوند هرگز آنرا و خدا دانا است به پرهیزکاران بدرستیکه آنها

كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ شَيْئًا وَاُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١١٣

که کافر شدند هرگز کفایت نکند از ایشان مالهاشان و فرزندانشان از خدا چیزی را و آنگروه اهل آتشند و ایشان در آن جاویدانند

نیستند مساوی اهل کتاب / فرقه‌ زایشان سر نهند اندر ثواب
قائم و خوانندهٔ آیات حق / دائم و ساجد بلیل اندر غسق
بر خدا و یوم دین از مؤمنان / آمر و ناهی ز حق بر مردمان
امر بر معروف و نهی از ناروا / میکنند از بهر فرمان خدا
سارع و ساعی بخیرات از یقین / وانکسانند از عباد صالحین
از یهودان چند تن مسلم شدند / دیگر ایشان طعنه برایمان زدند
که مثال ما نبودند ایشان ذلیل / بد نژاد و احمق و دزد و بخیل
خوب شد کز دین ما خارج شدند / در طریق مسلمین ناهج شدند
زانکه ایشان بود ما را ننگ و عار / آمد این آیت پس از پروردگار
گر یهود آنانکه در دین آمدند / حق‌پرست و مؤمن و مسلم شدند
برده اند از راه دین فرمان حق / رسته اند از کفر و ظلم ماسبق
نیستند ایشان مساوی در نبود / با شیاطین شر یعنی یهود
آنکسان روشن دل و نورانیند / وین خسان تیره و ظلمانیند
نیستشان در باطن و ظاهر فروغ / هرچه گویند از خدا باشد دروغ
بر خلاف اهل ایمان و صلاح / کز خدا گشتند فایز بر فلاح
یفعلوا من خیر یعنی میکنند / شکر نعمتهای حق را نیکرند
نیستند ایشان بنعمت ناسپاس / اوست دانا بر عباد حق شناس
وانکه کافر شد بنعمت از حسد / نیست کافی همچنان مال و ولد
از خدا و نعمت او سرکشند / جاودان این فرقه اندر آتشند

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ

مثل آنچه انفاق میکنند در این زندگانی دنیا چون داستان بادیست که در آن باشد سرمای سخت که برسد بکشت زار قومیکه ستم کردند بر خودهاشان

فَاَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١١٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً

پس نابود کرد آنرا و ستم نکرد ایشان را خدا ولیکن بر خودهاشان ستم میکردند ای آن کسانیکه گرویدند مگیرید همراز

مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ

از غیرتان کوتاهی نکنند باشما در فساد دوست داشتند رنج داشتن شما را بدرستیکه ظاهر دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دارد سینه‌های ایشان

أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ١١٥

بزرگتر است بدرستیکه بیان کردیم برای شما آیتهارا اگر باشید شما که دریابید بعقل

در بیان انفاق اهل نفاق

هست انفاق خسیسان در امل ... همچو بادی سرد بر کشت عمل
در حیوة دنیوی انفاقشان ... زشت و نابود است چون اخلاقشان
کشتهای ظالمان گردد تباه ... از سموم گرم یا سرد و سیاه
حق نکرده هیچ بر ایشان ستم ... بل ستم بر نفس خود کردند هم
غیر همکیشان خود یعنی که یار ... جز نبود گر کنند کس اختیار
یار آن باشد که با آخر نفس ... با شما همره بود دور از هوس
رمحتارا دوست دارند از فساد ... و از دهانهاشان پدید آید عناد
هست یعنی خبث پنهانشان فزون ... زانچه آید از دهان ولب برون

بر شما حق کرد این راز آشکار ... تا بیابید از تعقل و اعتبار
میکنند انفاق بر ضد رسول ... کی شود انفاق غداران قبول
یا چو بادی کآن رسد بر کشتها ... سوزد و از کف رود سر رشتها
ورکه انفاقی بود از عدل و دین ... کشتها را شد چو باد فرودین
میگیرید ای گروه مؤمنان ... محرم رازی سوای خود عیان
تا که در روز تباهی کوتهی ... ناید از ایشان پدید از همرهی
وان اگر همدین نباشد مشکل است ... به رونق ره به یار منزل است
وانچه میدارند پنهان در صدور ... اکبر است از آنچه آید در ظهور
تا که از دین شما بیگانه اند ... خصم خانند از چه یار خانه اند

هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا

آگاه باشید شما آنهائید که دوست دارید ایشان را و دوست ندارند شما را و میگروید بکتاب همه‌اش و چون ملاقات کردند شما را گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کردند گزیدند

عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١١٦ إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ

بر شما سر انگشتان را از خشم بگو بمیرید بخشمتان بدرستیکه خدا داناست بذات سینها اگر مس میکند شما را خوبی

تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ

بد مینماید ایشان و اگر رسد شما را بدی شاد میشوند بآن و اگر صبر کنید و بپرهیزید ضرر نمیرساند شما را مکر ایشان چیزی بدرستیکه

اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ١١٧

خدا بآنچه میکنند فرا رسنده است

لك شما گیرید ایشان را بدوست ... وان شما را دشمند از مغز و پوست
خود شما دارید در هنگامه ها ... حله ایمان بر کتاب و نامه ها
لیک چون خلوت کنند انگشت خویش ... میگزند از غلظتان بر دین و کیش
وانچه را دارید اندر سینه ها ... از نفاق و حقد و خشم و کینه ها
ورفدی پیش آید از کم یا زیاد ... مشوند ایشان فرحناك از عناد
زانکه حق باشد محیط و مقتدر ... بر همه اعمالشان در جهر و سر

مار را گیرید بهر خویش یار ... در کمین وان تا برد زهری بکار
وانکسان که عقل و دین کردند گم ... بر شما گویند آمنا بکم
گو بمیرید اندر این خشم و غرور ... حق بود آگاه بر سر صدور
گر شما را نیکئی از حق رسد ... آن خبیثان را بد آید از حسد
صبر و پرهیز ار کنید از بدشان ... هیچتان نبود گزند از کیدشان

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١١٨ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ

و هنگامیکه بیرون رفتی بامدادان از اهلت مهیا میکردی گروندگان را در نشیمنها برای کارزار و خدا شنوای داناست چون قصد کردند دو گروه

مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١١٩

از شما که بددلی کنند و خدا بود یاور شان و بر خدا پس باید توکل کنند گروندگان

در بیان مهاجرت حضرت رسول ص از مکه

یاد آر ای احمد صد با کروکش ... تا مهیا مشتدی با مؤمنان
تا کجا باشد شما را کار زار ... در خصوص مشورت با همرهان
مشتبد آن جمله را دانای راز ... بیحبر زانچه از خدا باید وقوع
قصد کردند آن دو قوم از بددلی ... کز قتال مشرکین کاره شدند
حطرهٔ بود آن نه از انکار و فساد ... سعیشان کم بود بهر کارزار
بر مدینه میلشان بود اینکه او ... وارد آمد بر رسول کامکار
حطره دین ره بودشان با بددلی ... که بود حقشان ولی اندر همم
بر خدا بایست پس کرد اتکال ... کی توکل پس قدم زد بر نه براه

چونکه رفتی بامداد از اهل خویش ... یعنی از مکه ز تیغ دشمنان
با مخالف در مقام اضطرار ... بر سخنها بودتان اندر میان
آنچه گفتند از حقیقت ور مجاز ... بودشان حرف از وقوف و از رجوع
تا نشستند اندر عزیمت کاهلی ... یعنی از انصار دو فرقه بدند
بودشان میل حفظ پیغمبر مراد ... تا مباد او را رسد وهنی بکار
یار گردد بی قتال و گفتگو ... چشم زخمی یا مباد از کارزار
زان خدا میبودشان یار و ولی ... این دلیل مدحشان باشد نه ذم
شد توکل مرغ ایمان را دو بال ... حق بود از بهر مؤمن تکیه‌گاه

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۱۲ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ

وبتحقیق یاری کرد شما را خدا در بدر و شما بودید ذلیلان پس بترسید از خدا باشد که شما شکر کنید هنگامیکه میگفتی مر گروندگان را آیا

يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِينَ ۱۲۱ بَلٰى اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ

کفایت میکند شما را که مدد کند شما را پروردگارتان به سه هزار از ملائکه فرو فرستادگان آری اگر صبر کنید و بپرهیزید و

يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۱۲۲ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ

بیایند شما را که علامات بر خود دارند است کند این امداد کند شما را خدایتان به پنج هزار از ملائکه نشان کنندگان و نگردانید آن را خدا

اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ

مگر بشارت برای شما و از برای آنکه مطمئن شود دلهاتان بآن و نیست نصرت مگر از نزد خدای غالب درست کردار تا قطع کند

طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِينَ ۱۲۳ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ

پاره‌ئی را از آنان که کافر شدند یا نگونسار کند ایشان را پس برگردند نومیدان نیست مر ترا از امر چیزی یا در نگرد

عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَاِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۱۲۴ وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَ يُعَذِّبُ

از ایشان یا عذاب کند ایشان را پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می‌آمرزد مر آن را که خواهد و عذاب میکند

مَنْ يَشَآءُ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۲۵

آن را که خواهد و خدا آمرزنده مهربانست

بر شما حق کرد یاری روز بدر ... دادمان از بعد خواری جاه و قدر
چونکه گوئی مؤمنان را از شما ... بس کرد آیا کفایت در غزا
بل نمائید از که صبر از خورشان ... تا پدید آیدنشان از فورشان
صبر از اعدا و پرهیز از خدا ... گر کنید آندم که آید بر شما
در احد یعنی که بعدا رحمت بدر ... مشر گردد شما را شرح صدر

پس بپرهیزید و شکر حق کنید ... جان خود با شکر حق ملحق کنید
آنکه فرماید مدد پروردگار ... بر شما را از ملایک سه هزار
فور یعنی روی ایشان در غضب ... میشود آسان که در تب بولهب
فورشان از حق رسد بهر مدد ... خمس آلاف از ملایک در عدد
فرّ روحانی ز افلاک شهود ... حمله بر ارض حواس آمد فرود

در تحقیق تعداد ملائکه

آخرین رتبه‌است چون الف از عدد ... در زیادی شد مثل در هر سند
با حواس و قلب باشد فرّ روح ... حق گشاید بر دل ابواب فتوح
گفت زان حق خمس آلاف از ملک ... میفرستم بر شما را بر کمک
بعد تکمیل موالید و حواس ... گشت از اعدا مجاهد بیهراس

نفس دشمن روز میدان قتال ‌ ‌ میگریزد سرزیر و خسته حال
عقل گوید نیست دراین کارزار ‌ ‌ مرد و تیغی جز علی و ذوالفقار
تا پیمبر حیدر کرار ماند ‌ ‌ حس ماندو عشق ماندو یار ماند
درحقیقت غیرلك حق هیچ نیست ‌ ‌ جز وجود وبود مطلق هیچ نیست

جز ولی حق میدان نبرد ‌ ‌ کس نماند جون شنید دودوگرد
مرحبا دل کز که جز حق هرچه بود ‌ ‌ گشت و بیرون کرد ازارض شهود
حس و عشق است درمعنی یکی ‌ ‌ دانی ازسر حقیقت اندکی
مست گشتم رفت راه اندیشه باز ‌ ‌ نامه را در پیچ کآمد دلنواز

جذبه

یکش آمد داد مخمورا خبر
ذره برجا نماند امسار
تا چه جائی اورسد مخمور و مست
آنکه بودش صحبت از سرو احد
گر تو اورا مینشناسی اندکی
یعنی از دل پرده باید سیر
پیش لعلم مژده در واردات
آنچه میگفتی کنون گو از لبم
گو حدیث از احد واصحاب عزم
یعنی از کید عدو ایمن شوند
تا از ایشان پرده بردارد سکون
نیست چیزی برتو ایشان درحساب
این گروه برزك فرمان خارمند
هست ازحق آنچه درارض وسماست
لیك برك جزو برجز کلست
سالم ازحواهی تمام اعضای تن

تا حقیقت باز دانی از مجاز
خاصه کآید زلف مشکینش بدست
من ندانم گر بودانی گو چه شد
گو حدیث از لعل خاموشش مکی
نش لعم دمبدم گوید خبر
هست هر وقت خوه اندر خلوة
صبح شد لب بند ز اسرار شم
ور علی و ذوالفقار و روز رزم
فارغ از اندیشهٔ دشمن شوید
پارهٔ را یعنی از کفار دون
گر بر آنها توبه خواهد یاعذاب
در حقوق خلق و خالق عالمند
بخشد وگیرد هرآنراکه خواست
می جاز از بهر تنظیم کیست
جارح کی دندان موذیرا بکی
این بود بر قابل کار یکدلیل

هر ده ازخود منشو بیگانه بر
گوید آن حرفم که دل داد نکوش
یعنی ازدانی صمی را گو کجاست
من یکی شمع زخود مرده دوبار
گو سخنها از لبم در مردگی
من تیره دات می تابنده است
سرخوش گوناش اندر پرده یار
آن نبود الا بشارت از خدا
نیست یاری جز ز پروردگار
باژگون گردند پس بی بهره کن
بر رسول اعنی که جز منع نیست
پس اگر درقتل و اسر آمد فاش
اوست برخلقش غفور و مهربان
گرکه دندان کرمش افتد کندنیست
ورنه عاجز مانی از درد و الم
عاشقی را جمله میدان دین قتال

نکش این که دل شود زیروزبر
وار هوای طره اش دیوانه تر
رفته نامانده است سکر عقل وهوش
ذره های هستیش معدوم ولاست
بازگوید حرفی از من برلب آر
زنده گردی بعد ازاین دلبردگی
مرده من در جون زنده است
کی حقیقت را نهان اندر مجاز
تا بیارامد از آن نفس شما
کوست غالب برامور وراست کار
باژگون یعنی زعقل و نفس و جان
تا مطیع و عاصی از منع نیست
بو دقتل و اسرشان عکس معاش
رحمتش سابق بر ایجاد جهان
ورنه اعضا را فراغ اندر دیست
کردهٔ بر جملهٔ اعضا ستم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَوٰا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٢٦ وَاتَّقُوا

ای آن کسانیکه ایمان آوردید معور بخورید ربارا ربادیهای برهم افزوده شده وبترسید ازخدا باشدکه شمارستگار شوید وبترسید

النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٢٧

ازآتشی که مهیا کرده شده برای کافران وفرمان برید خدا ورسول را باشدکه شما رحمت کرده شوید

در بیان قباحت ربا

ای گروه مؤمنان اکل ربا ‌ ‌ بردو چندان نیست جائز بر شما
چونکه مدت منقضی گردد تمام ‌ ‌ فرع شد بر اصل زاید بیکلام
داند او خود وجه این تحریمرا ‌ ‌ که نموده خلق درّ و سیم را
اول آنکه راه بیع ازهرگذر ‌ ‌ بسته گردد بر خلایق در اثر
دیگر آن کز سود ها برماو بیر ‌ ‌ زرد گردد خلق مسکین و فقیر
عدل بر ظلم و ستم گردد بدل ‌ ‌ منعکس برضد شود علم و عمل
زانکه آدم زاده بر انصاف زاد ‌ ‌ وان بلیس ازحقد وازاجحاف زاد
خواند اورا مارو عقرب گرگ سی ‌ ‌ مطلبهٔ آنها بر او باشد بسی
کاین ربا خوار دنی را در عمل ‌ ‌ بر من استیزه رو مرد مثل
بود نادر گر زدم بیشی بکس ‌ ‌ آنهم از امر تو بود ایدادرس
پس بود بیشك ربا خوارخسیس ‌ ‌ جامع اخلاق بد همچون بلیس
پس بپرهیزید از ناری که آن ‌ ‌ شد مهیا باز بهر کافران

چیست اضعاف مضاعف کوفرود ‌ ‌ نفع اندر نفع و سود اندرسود
باز فرعی میشود افزون فرع ‌ ‌ وین حرام اندر حرام آمد بشرع
لیك حدیں وجه دروی گشته ذکر ‌ ‌ هم توبابی گرکسی یك لحظه فکر
واین خلاف نظم ملکست ومعاش ‌ ‌ یافت ره در دین و دنیا اغتشاش
دیگر افزاید قساوتها بدل ‌ ‌ شرك زاد ازشد قساوت متصل
چون مروت رفت واصاف ازمیان ‌ ‌ مرد شیطانی شود ظالم نشان
پس ربا خوار آدمی نی دیگراست ‌ ‌ صد هزاران ره زحیوان کمتراست
زانکه کرده ظلم بر آدمی و مار ‌ ‌ مار از او نالد بحق روز شمار
من نخورده درحیوة الا که خاك ‌ ‌ چون مرده بد بهر زدم در مغاك
کی بدون امر حق جسد رگی ‌ ‌ تا هراسد آهوی اینك ازسگی
زانکه باشد ظلم اصل خوی بد ‌ ‌ عاشقی فرعند او را در سند
از خدا و مصطفی در دعوتش ‌ ‌ پیروی گیرید بهر رحمتش

وَ سَارِعُوا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٨ اَلَّذِينَ

وشتابید سوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است که مهیا شده از برای پرهیزکاران آنانکه

يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٢٩

انفاق میکنند در خوشی و ناخوشی و فروخورندگان خشم و عفوکنندگان از مردمان و خدا دوست دارد نیکوکارانرا

حق تو را گوید بدون معذره
جنتی کاندر مقام عقل و فرض
میدهند اندر نهان و آشکار
سارعوا یعنی بشتابید و بس
آن شما را سوی جنت رهنماست
نی شأن از جسم و جسمانی بود
وسعتی کآید بفهم عام و خاص
این ز ارض الله واسع شد عیان
از ره وسعت مثالش شد زمین
لیک شو تحقیق جو در فتوح
عامه زان فهمند وجه صورتش
لیک گر خواهی مثالش در عیان
این مثل باشد در اشیا بر صواب
لیک مجرد از لباس و صورتست
زانکه شیئی باید اندر عین و حس
مقتبس از معانی بهره ور
کظم غیظ و صرف سیم اندر جهاد

سارعوا بالجنة والمغفرة
عرض او عرض سموات است و ارض
مال خود را در رضای کردگار
با بانسلاه و حساب ذوالمنن
جنتی کش عرض چون ارض و سماست
بل ز ملک روح و روحانی بود
در سما و ارض دارد اختصاص
هم بود از ارض اوسع آسمان
ور ز ره رفعت سموات برین
کآسمانرا در علو جاست و روح
و اهل دانش معنی و آمیش
نیست غیر از این زمین و آسمان
نی از شیئی که مرید او را جواب
لیک بر صورت هویش نیست است
اوسع از وی تا بیابی منعکس
که بود در اعتقادشان حق مقر
هست یکسان نفس را سود و نهاد
بذل و عفو و کظم غیظ از ناخوشی

پیشی آری سوی آمرزش پناه
آن مهیا گشته بهر متقین
کظم غیظ و عفو مردمشان نکوست
تا بهجرت تا بمهر اند سند
گوئی ار جنت بروست از محل
گوش کن نیکو بفهم آری همی
خواهی آورد از مثل اوسعی
بود چون جنت مثل ذوالجلال
گر زمین هم اوسع و هم برتر است
چون بهشت از وجه وسعت و اعتلا
گرچه بود عرض جنت چون زمین
فرش اندر جسم گردد طول و عرض
پیش تا صورت و شکلی که داشت
پس مثالی گر تو خواهی بهر عرض
فهم آن میکن ز راه عقل و هوش
میکنند انفاق اندر جهر و سر
عفو چون کردی و بستی راه خشم
آید از حیدر دلی ازدر کشی

هم بجنت جست باید با اهتمام
که کنند انفاق اموال از یقین
پس خدا با محسنین یار است و دوست
یا با انفاق و جهاد و حفظ حد
پس بود دور آن تمثل زین مثل
در دلت هست از معانی روزنی
هست گوئی چون زمین در پستی
هم سما را گرد داخل در مثال
بی‌مثل را آن تمثل درخور است
در عیان آید شود ارض و سما
واز معاش چون سموات برین
این صفت کی در بهشت آمد بفرض
گرچه رست از شکل و صور برگذاشت
چاره نبود هیچ از این افلاک و ارض
فهم عقلانیست الهام سروش
در عطا و بخشش مستمر
نفس و شیطانرا کشانی چون ز خشم

وَالَّذِينَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

وآنانکه چون کردند ناشایستی یا ستم کردند برخودهاشان یاد کردند خدارا پس استغفار نمودند برای گناهانشان وکیست که بیامرزد گناهانرا

اِلَّا اللّٰهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ١٣٠ اُولٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ

جز خدا واصرار ننمودند بر آنچه کردند وایشان میدانند آنگروه پاداش ایشان آمرزشی است از پروردگارشان و بهشتهائی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ ١٣١ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا

میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن ونیکوست مزد کارکنندگان حقیقت گذشت پیش از شما سنتهائی پس سیر کنید

فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٣٢ هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣

در زمین پس نگرید چگونه بود انجام تکذیب کنندگان این بیانی است برای مردمان وهدایت و پندیست از برای پرهیزکاران

وانکسانیکه کنند افعال زشت
مر گنه را جز حق آمرزنده
جز ز بعد از توبه نبود مغفرت
جنتی جاری در او انهار ها
قد خلت من قبلکم با مسلمین
بر نبوات و رسل جاحد شدند
در کتب نیست یکسر حالشان

یا ستم بر نفس خود در وقت گشت
کیست چون سر زد گناه از بنده
گر خدا خواهد بعصیان مغفرت
جاودان در وی رسید کار ها
ای صحابهٔ احمد پاکیزه دین
از پی تکذیبشان فاسد شدند
هم هویدا در بلاد امثالشان

یاد حق و آمرزش از وی خواستن
گر بیفشارند در آن فعل پای
هست پاداش این گره را در عمل
شرح تجری تحتها الانهار شد
رفت عادات و سنن پیش از شما
هستشان باقی اثرها در دیار
پس روید اندر زمین بینید باز

در گنه باشد ز عصیان کاستن
که خود آن دانند بی بردیگرای
عفو و غفران از خدای لم یزل
پیش از این مرقوم بهر اهل ود
از بد و نیک از امم بر انبیاء
هم ز بهر اتعاظ و اعتبار
بوده چون انجامشان در کار و ساز

زانچه میکردند تکذیب رسل / وانچه هست آثارشان از جزو کل ‖ روی این آیت بر آن باشد که شد / منهزم در جنگ در روز اُحد
این بیان از بهر مردم رهنماست / هم ز بهر متقین وعظ و ولاست ‖ سست و محزون پس نگردید ار شدید / مؤمنید و اندر ایمان برترید
از شما شد کشته یعنی گر کسی / بعد از این یابند نصرتها بسی

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳۹ اِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ
وسست مشوید واندوهگین مگردید وشما برترانید اگر باشید گروندگان اگر مس کند شما را جراحتی پس بدرستیکه مس کرد قوم را
قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَآءَ
جراحتی مانند آن واین روزها میگردانیمشان بنوبت میان مردمان واز برای آنکه بداند خدا آنان را که ایمان آوردند وبگیرد از شما گواهان
وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۱۴۰ وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ۱۴۱ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ
وخدا دوست ندارد ستمکاران را واز برای آنکه خالص کند خدا آنان را که ایمان آوردند وبکاهد کافران را آیا پنداشتید که
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۱۴۲ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ
داخل میشوید بهشت را وهنوز جدا نکرده باشد خدا آنهارا که مجاهده کردند از شما وبداند صبر کنندگان را وبدرستیکه بودید آرزو میکردید
الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۱۴۳
مرگ را پیش از آنکه ملاقات کنید اورا پس بحقیقت دیدید اورا وشما نظر میکردید

گر شما گشتید سست و خسته دل / هم بر ایشان خستگی شد متصل ‖ این شما را بر مثال آن بود / لیک این در دین وآن در کفر بود
می بگردانیم ایشان روزها / بین مردم در دهیر و سورها ‖ از وجوه مصلحت ها و حکم / تا خدا از هر یکی گردد ورم
وجه هریك داند آن دانای راد / تا کرا باشد در ایمان امتیاز ‖ تا عملها ز امتحان آید پدید / پاکها ممتاز گردند از پلید

در بیان غزوه احد

از شما در معدلان گیرد گواه / خالص آید زر ز آتش با سیاه ‖ در اُحد آمد شما را یک شکست / یک شکستی کز پیش صد فتح هست
آن شکست از امتحان دوست بود / مغزها را امتیاز از پوست بود ‖ تا که کرد از راه ایمان بذل روح / یا که شد بند غنیمت در فتوح
در حقیقت بود آنهم فتح و نصر / تا موحد باشد اندر حول حصر ‖ از شکستی گر شوند اندوهناک / پس جهان ارعش درآید دریاک
کی موحد بد موست و حوة / با شکست از فتح داند در ثبات ‖ ظلم بر عاشق بود دلدار او / گر به ممتازش کند ز اغیار او
وان شود ممتاز اندر امتحان / کو غنیمت جو بود یا جان فشان ‖ آنکه جز محبوب جوید دوست نیست / هم بجود ظالمتر از وی گو تو کیست
ظالمین را او کجا گیرد بدوست / آنکه از خود نگذرد محبوب اوست ‖ مؤمنان را حق کند پاکیزه جان / هم بکاهد کافران را در امتحان
یا که پندارید داخل در بهشت / بی تمایز میشوند از خوب و زشت ‖ از شما بنموده آنان را خدا / که محق گردند از مال و جان فدا
مرخودیت را بهادند از وداد / بذل جان کردند بر حق در جهاد ‖ داند او تا کیست اندرین صور / از خدا باشد شکیبا در امور
موت را بودید دائم خواستگار / پیش از این کاسباش آید آشکار ‖ بعد جنگ بدرتان بود آرزو / کشتن و مردن بپیش روی او
شد چو پیدا در احد آثار موت / منزجر گشتید از دیدار موت ‖ منبودید از عجب بر روی نگاه / وین شما را بد سکین اشتباه
هست سکین در شهود حق ثبوت / هم شدن فانی بذات لایموت ‖ تا هنوزت هست در افعال سیر / بد تلوین و مستشهد بغیر

وَ مَا مُحَمَّدٌ ص اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ وَ
ونیست محمد ص مگر رسولی بتحقیق گذشته اند پیش از او رسولان آیا پس اگر مرده باشد یا کشته شده بود برمیگشتید بر پاشنهاتان و
مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ ۱۴۴ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ
هر که برگردد بر دو پاشنه اش پس هرگز ضرر نمیرساند خدا را هیچگونه چیزی و زودی سزا میدهد خدا شکرگذاران را و نباشد مر نفسی را که

تَمُوتَ اِلاَّ بِاِذْنِ اللهِ كِتٰاباً مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوٰابَ الْآخِرَةِ

بمیرد مگر باذن خدا کتابی معین‌المدة وهرکمیخواهد ثواب دنیارا میدهیمش‌ازآن وهرکمیخواهدثواب آخرترا

نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ سَنَجْزِي الشّٰاكِرِينَ ١٤٠ وَكَاَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قٰاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمٰا وَهَنُوا لِمٰا اَصٰابَهُمْ

میدهیمش‌ازآن‌وزودی‌جزادهیم‌شکرگذارانرا وبسااز پیغمبری‌که‌کارزارکردندبااو سپاهیان بسیارپس‌سستی‌نکردندمرآنچه‌رسیدایشانرا

فِي سَبِيلِ اللهِ وَ مٰا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكٰانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصّٰابِرِينَ ١٤١

در راه خدا وضعیف‌شدند وفروتنی‌نکردند وخدا دوستدارد شکیبایانرا

نی محمدهم هست اوغیر از رسول
همچنانکه آن رسولان وان ثقات
شد عقب رفتن کنایت زر ارتداد
زود پاداش او دهد بر شاکران

قد خلت من قبله یاذالعقول
هریکی شد پیش از این مقتول ومات
وانکه برگشت ازعقب بر رو فتاد
که شدند اندر سپاسش امتحان

انبیا بودند بر خلقان دلیل
منقلب گردید بر اعقابشان
بر خدا هرگز زیانی کی رسد
یافت این آیت برون اندر احد

پس اگر او مرد یا گردد قتیل
سوی دین اول و آبائتان
گر شما از دین او گردید رد
کز غلط گفتند احمد کشته شد

در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل

پس سوی دین خودگردید باز
دین خبر اسلامیان از کارزار
کای‌گروه ار کشته‌شد پیغمبری
میگریزید ازچه رو زین کارزار
پس جان کو مرده میبایست مرد
زندگی زین پس‌ننگ وقبح‌است
بازگشتن بر عقب باشد یقین
میگریزید از حیوة بی عوض
میگریزید از حضور پادشاه
باز گردید ای مهان بر دور او
پس قرار اندیش او از کیش اوست
جان بود یعنی بدست ذوالجلال
میدهیم آنرا که اجر دنیوی
اجر شاکر را ببرد خدمتش
نه برایشان آمد اندر راه حق

رفت چون از دین اسلام امتیاز
منهزم گشتند و ناچار از فرار
دیده است آنکو فرستاده ورا
زنده‌ماندن بعد از این ننگست و عار
دین حق بر دست حق باید سپرد
بعد مردن جایگه هم دور جست
پس بود زشت ارتدادی اینچنین
بی توقف جانب موت و مرض
سوی عون و رحم بارو مهر جاه
وصف اوگیرید و طرز و طور او
چون شود بیگانه کس کز خویش اوست
هر کسرا خواهد میراند بجان
خواهد ازماهم ثواب اخروی
میفزاید در نوا و نعمتش
ضعف و سستی واستکانت با غلق
بودشان این از شکیبائی بکار

این از اجحف الشیاطین منتشر
گفت ابن نامی که بد فرزند صر
بعد پیغمبر کنید آنرا که کرد
کشته نامد شد بر آنکو کشته شد
میگریزید ای گروه آخر کجا
همچنین آیت رسید از کردگار
بر خدا باید ضرر زین ارتداد
میگریزید از بقای سرمدی
پس ملایک یا ملك جونی شدند
او نمرده است ار بمیرد هم خدای
می باشد مر نبی را مرتدی
ثابت باشد وقت آن در نامهٔ
یعنی از مرتدی کند اورا مدد
پس نبی که باوی اندر کارزار
اتفاق و عزم ثابت بدل جان
صابرانرا دوست دارد کردگار

نی مرده گشت و هردم مشتهر
در میان مسلمین بر وجه حصر
حکم از حق باعدو یعنی نبرد
مردنش ما را از این سررشته‌شد
دوزخست این زندگانی بهرما
کاین‌هرام اهل دین از کارزار
آید آنرا که گریزد از جهاد
بر فنا و موت و فقدان و بدی
گفت احمد زنده است و مگرید
دین او را تا ابد دارد بقای
جز باذن حق بوقت اجلی
تا بدل گردد در آید خامهٔ
بهرهٔ دنیا و دین بر وی رسد
مع بد از امت گروهی بیشمار
برد شاهانرا بر ایشان موکشان

وَمٰا كٰانَ قَوْلَهُمْ اِلاّٰ اَنْ قٰالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ اِسْرٰافَنٰا فِي اَمْرِنٰا وَ ثَبِّتْ اَقْدٰامَنٰا وَانْصُرْنٰا

ونبود گفتارایشان جز آنکه گفتندای‌پروردگارمابیامرز برایما گناهان‌مارا واز حدگذشتن‌مارادر کارمان‌وثابتدار قدمهای‌مارا ویاری‌کن‌مارا

عَلَي الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ فَاٰتٰيهُمُ اللهُ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا وَحُسْنَ ثَوٰابِ الْآخِرَةِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٤٢

بر گروه کافران پس‌دادشان خدا ثواب دنیا وخوبی ثواب آخرت وخدا دوستداردنکوکارانرا

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلٰي اَعْقٰابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِينَ ١٤٣ بَلِ-

ای آن کسانیکه ایمان‌آوردید اگر فرمانبرید آنهارا که کافرشدندبرگردانندشمارابر پاشنهاتان پس‌گردید زیانکارانرا بلکه

اللّٰهُ مَوْلٰیکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ النّٰاصِرِینَ ۱۴۴ سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمٰا اَشْرَکُوا بِاللّٰهِ

خدا صاحب اختیار شما و اوست بهترین یاری کنندگان زود باشد که اندازیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس را بآنچه شرک آوردند بخدا

مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً وَ مَأْوٰیهُمُ النّٰارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظّٰالِمِینَ ۱۴۵

مادام که فرستاده شده بآن حجتی و جایگاه ایشان آتش است و بد است جایگاه ستمکاران

می بود آن مردمان گفتارشان　غیر از این در باطن و اسرارشان
ان قالوا ربنا اغفر لنا　ذنبنا و اسرافنا فی امرنا
تو ببخش اعنی که از ما ای غفور　ذنب و اسرافی که هست اندر امور
هم بدار اقدام ما ثابت بدین　هم تا منصورمان بر کافرین
دادشان پس حق نصیب دنیوی　هم نیکوئی ثواب اخروی
حق دهد نصرت یقین ابرار را　دوست دارد عبد نیکو کار را
آنکسانکه کافرند و بد نشان　گر برید ای مؤمنان فرمانشان
بار بر اعقابتان سازند رد　منقلب گردید بر خسران بد
یعنی ار باور کنید اندر اُحد　زان خسیسان که محمد کشته شد
بلکه حق مولی و هم یار شماست　بهتر از هر ناصری بیشک خداست

در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

با پیمبر گر نماند هیچکس　حیدر صاحبقران از جمله بس
هر کسی گر رفت گو رو باک نیست　ماند آنکس مثل در لولاک نیست
گو بمان ای آنکه پاک از همسری　نیست حاجت بر وجود دیگری
ای ولی حق که با ما سر هشی　ناطق از هر منطقی و خامشی
در وجود خویش فرد و واحدی　خود بیکتائی ذاتت شاهدی
تیغ برکش نوبت جولان تست　نیست کس روز تو میدان تست
حفظ جان خود کن احمد جان تست　چند روزی در سرا مهمان تست
او حبیب تست چون داری شکیب　روز تنهائی و محنت زین حبیب
قطرها بر بحر حق پهلو زدند　سنگ بر دندان و روی او زدند
صدر توحید از بقدر وزن تست　وان سنگ و وزن کی باید درست
صبر زان داری که بینی عمرو زید　مطلقند از هستی خود یا مقید
نیست محتاج امتحانی ای امیر　خود تو از فقدان ما بودی خبیر
جز تو مطلق کو رهید ممکنات　گو مقید باش خلق ای نور ذات
بر ظهور خود نماند آفتاب　گو بماند این زراری در حجاب
هم تو آگاهی ز اسرار خفی　زانچه عمری رفت زاعدا بر صفی
هم تو دانی در شداید در عقد　گر ز غیری خواستم وقتی مدد
هرچه بشکستند تاب و پر مرا　بار دادی شهر دیگر مرا
شکرها دارم من از اکرام تو　می نپرم جز بگرد بام تو
گر رسیدم رنج و خواری ساعتی　رفته بود از من خطا و غفلتی
عذر خواهم گرچه آن مقدور بود　بی غلط این حرف هم تقصیر بود
بنده سر تا پا خطا و غفلت است　بهر عاصی وعده‌های رحمت است
زان غضب با وجود افزون کنی　خوی رحمت را بما جیحون کنی
وارهاندی هم دو صد باره ز غم　هرچه دیدی لغزش از من دمبدم
مانده اینک مصطفی بیرون ز یار　وقت میدان است برکش ذوالفقار
ترس افکن کافران را در قلوب　چون ولی ذوالسیف و کشاف الکروب
زانچه مشرک با حقند از عمی　که شد نازل بر آنرا حجتی
آتش ایشان راست از حق جایگاه　بئس مثوی الظالمینشان شد تباه
آمد این آیت پس از غزوهٔ احد　که ابوسفیان سوی مکه شد
مشرکان گفتند ما هم در مقال　از چه ما باقی نهادیم این قتال
کاش میکشتیم ایشانرا تمام　تا نماندی هیچ از آنها غیر نام
باز باید گشت بر دنبالشان　بهر نهب و قتل و استیصالشان
عزمشان گردید جزم اندر رجوع　رعب آمد پس بر ایشان در وقوع
کرد آن ناچارشان بر بازگشت　زانکه رعب و خوفشان از حد گذشت
حق خبر زان داد بر پیغمبرش　هم ز کید دشمنان شد یاورش

وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللّٰهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ حَتّٰی اِذٰا فَشِلْتُمْ وَ تَنٰازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَ عَصَیْتُمْ

و بدرستیکه راست کرد با شما خدا وعده خود را چون جابجا میکشتید آنها را باذنش تا چون سستی کردید و منازعه کردید در امر و نافرمانی کردید

مِنْ بَعْدِ مٰا اَرٰیکُمْ مٰا تُحِبُّونَ ۱۴۶ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیٰا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَکُمْ

پس از آنکه نمودیم شما آنچه دوست داشتید از شما کیست که میخواهد دنیا را و از شما کیست که میخواهد آخرت را پس گردانید شما را

عَنْهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَ لَقَدْ عَفٰی عَنْکُمْ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ ۱۴۷ اِذْ تُصْعِدُونَ وَلٰا تَلْوُونَ عَلٰی

از ایشان تا بیازماید شما را و بدرستیکه عفو کرد از شما و خداست صاحب فضل بر گروندگان هنگامیکه دور میرفتید و نمی ایستادید در

اَحَدٍ وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی اُخْرٰیکُمْ فَاَثٰابَکُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِکَیْلٰا تَحْزَنُوا عَلٰی مٰا فٰاتَکُمْ وَلٰا

احدی و رسول میخواند شما را در عقبتان پس جزا داد شما را غمی بغمی تا اندوهگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و نه آنچه

مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٤٨ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً

رسیدشمارا وخدا آگاه‌است‌بآنچه میکنید پس‌فروفرستادبرشما پس‌از غم ایمنی پینکی کهفرومیگرفت طایفه‌را

مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا

ازشما وطایفه‌که‌بحقیقت بغم‌انداخته‌بودایشانرا خودهاشان گمان‌میبردندبخدا غیر حق‌را گمان جاهلیت میگفتند آیا مرمارا

مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ

از امر هیچ چیزی بگو بدرستیکه امرهمه‌آن مرخداراست‌پنهان‌میدارنددرنفسهاشان‌آنچه‌راآشکارنمیکنندازبرای‌تومیگویند اگر

كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

بودی مرمارا از امر چیزی کشته‌نمیشدیم دراینجا بگو اگربودید درخانهاتان هرآینه‌میآمدندآنانکه‌نوشته‌شده‌بودبرایشان

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ

قتل تا نشیمنگاهشان وتابیازماید خدا آنچه‌رادر سینه‌های‌شماست وتاخالص‌گرداندآنچه در دلهای‌شماست و خدا

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ١٤٩

داناست بذات سینها

بر شما حق وعدهٔ خود کرد راست
بیان افتاد در امر اختلاف
نبود نصرت بر عدو نحو بیان
پس شمارا گرد زایشان منصرف
هم پیغمبر تأیید اقتدای
دانکه دو فصل است حق بر مؤمنین
نی شمارا بود درآنی درنگ
از قفا میزد صدا او هر دمی
غم دیگر استماع آن خبر
تا نباشد این حزین اندوهناک
بر شما پس کرد نازل بعد غم
بر غلط افکندشان نفس جبون
که دهد بر احمد آیا حق ظفر
گو برایشان امر یکجا با خداست
مستتر دارند یعنی در سیاق
گو شما بودید گر در خانه ها
کاردار اندر ایشان فخر بود

چون کنند امدادشان کاذن خداست
سوی عصیان رو نمودید انصراف
بر شما داد آنچه بد مطلوبتان
باز بودید اندر آن هم مختلف
بپسندد این فرقه عاصی بر خدای
سهد افزون همت دنیا و دین
نی شناسا مرد را از خار و سنگ
لیک بد یاداشان غم بر غمی
که بمیدان کشته شد خیرالبشر
رانچه شد فوت از شما هم نیست باك
خواب امنیت چو نوشی بعد سم
ساعت اندوهشان بود آن ظنون
این نباید هیچ ما را در نظر
هرچه خواهد میکند یعنی دراست
از تو آن اندیشه و شك و نفاق
وانکه بروی قتل بد حتم از قضا
حق شمارا زان در اینان آزمود
حق بود آگاه بر سر صدور

پس شما بد دل شدید اعنی جبون
بعد از آنکه بر شما بنموده بود
از شما بعضی بدنیا مایلند
فرقهٔ گشتند بعد از انهزام
وانصراف بعض دیگر بد خلاف
چونکه میرفتند بالا در فرار
مصطفی میخواندتان در جستجو
بد غم اول شما را انهزام
غمّ دیگر آن ندامت از فرار
حق بر آنچه میکنید از خیر و شر
آنچنان خوابی که قومی از شما
بر خدا بردند بر نا حق گمان
وعدهٔ حقشان بوهم آمد دروغ
هستشان در نفسها این سوء ظن
گر که ما را بود در نصرت دلیل
کشته میشد همچنان در مضجعش
ظاهر آید تا هنرها از عیوب
لیك شیرین بر امتحان یابی ز شور

منهزم گشتید از اعدای دون
روی اقبال و ظفر اندر شهود
بعض دیگر آخرت جو از دلند
منصرف تا بار گیرید انتقام
لیك حق کرد از شما آنهم معاف
ملتفت نی بر کسی ز اغیار و یار
یا عباد الله اِلیَّ ارجعوا
غم دیگر انعمال از خاص و عام
غمّ دیگر ترك امر کردگار
پیش از ایجاد شما دارد خبر
درغش افتادند و رفتند از خطا
آن گمان کز جاهلیت بد نشان
که بما آیا رسد ما را فروغ
مخفی نی آشکار و بر علن
کی ز حال ما چنین گشتی قتیل
چاره نبود موت اندر موقعش
آنچه باشد در صدور و در قلوب

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَى

بدرستیکه آنانکه پشت‌کردابید ازشما روزیکه‌روبروی‌شدندوجماعت‌جزاین‌نیست‌لغزانیدشان‌دیورجیم‌بسبب‌برخی ازآنچه‌کسب‌کردندوبدرستیکه‌عفوکرد

اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ١٥٠ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا

خدا ازایشان بدرستیکه‌خداآمرزنده‌بردباراست ای‌آن کسانیکه ایمان‌آوردید مباشیدشما مانندآنانکه کافرشدند وگفتند

لِاِخْوانِهِمْ اِذا ضَرَبُوا فِي الْاَرْضِ اَوْ كانُوا غُزًّي لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ

مر برادرانشان چون سفر میکردند در زمین یا بودند غازیان اگر میبودند نزد ما نمیمردند و کشته نمیشدند تا بگرداند

اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١٥١ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي

خدا آنرا حسرة در دلهاشان وخدا زنده میکند و میمیراند وخدا بانچه میکنید بیناست واگر کشته شدید در

سَبِيلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ ١٥٢ وَ لَئِنْ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللّٰهِ

راه خدا یا مردید هرآینه آمرزشی است از خدا و رحمتی بهتر است از آنچه جمع میکنند واگر مردید یا کشته شدید هرآینه بسوی خدا

تُحْشَرُونَ ١٥٣ فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ

محشور میشوید پس برحمتی از خدا نرمی کردی مرایشان را واگر بودی بدخوی سخت دل هرآینه پراکنده میشدند از حوالی تو پس درگذر

عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَي اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ١٥٤

از ایشان و آمرزش خواه مر ایشان را و مشورت کن با آنها در کار پس چون عزم کردی پس توکل کن بر خدا بدرستیکه خدا دوست دارد توکل کنندگان را

اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ وَ اِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَي اللّٰهِ

اگر یاری کند شما را خدا پس نیست غلبه کننده مر شما را و اگر واگذارد شما را پس کیست که یاری میکند شما را از بعد او و بر خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٥٥

پس باید توکل کنند گروندگان

آنکسانکه بازگشتند از شما — دو جماعت چون نبودند التقا
غیر از این نبود که شیطان خواندشان — ور طریق مردمی لغزاندشان
زانچه کردند اکتساب از ظلم و سهو — لیک حق فرمود از ایشان جمله عفو
بر عناد خویش چون پروردگار — جمله آمرزنده است و بردبار
می نباشند اهل ایمان را ازآن — که بحق کافر شدند اندر جهان
می نگفتی بهر احوانشان چنین — چونکه میرفتند آنها در زمین
یعنی از بهر تجارت بر سفر — تا بجنگ دشمنان بهر ظفر
گر که میبودند نزد ما مکین — کشتن و مردن نبدشان بالیقین
تا ندامت گردد ایشان در قلوب — خواهد ازرا باز دارند از حروب
این سخن گویند یعنی از فساد — سست تا گردند مردان از جهاد
حق نماید زنده هم میراند او — هر عمل را بیند و هم داند او
کشته گردید از شما اندر رهش — یا بمیرید آن زمان که شد گهش
هست آن آمرزشی از حق فرون — رحمتی نیکوتر از ما یجمعون
یعنی از اموال و ازواج و بنین — وانچه گیرد دامنت در راه دین
که بهر از جمله باید کند دل — وقت جان کندن تهی دست و خجل
آن زمان دست نگیرد هیچ از آن — میروی بیرون بحسرت از جهان
آزمانت جز عمل نبود رفیق — یار موفق است و طاعت در طریق
نیست گر امت فقیر و مفلسی — روز تنهائی نداری مونسی
آنچه کردی جمع نگذاری بجا — بهر غیری میروی خوار از سرا
ور که گردی کشته اندر کارزار — یا بمیری با رضای کردگار
وقت رحلت آید از حق هر دمت — فوج رحمت پیش از آن عالمت
واهل رضوان ازپی اجلال تو — میکنند آن جمله استقبال تو
تا شوی وارد بدرگاه کرم — تا چه بینی از لقایش دمبدم
جان عاریت یکی دادی بدوست — چون بر او وارد شوی جان تو اوست
پس بایشان ای رسول رحیم — کن تو نرمی و سخا در دعوتم
رحمت من سابق آمد بر غضب — هم برحمت خلق را کن حق طلب
رفق کن یعنی نه سختی در سخن — چونکه دانی با خلایق رفق من
تا برحمت خلق رسیده شوند — چون کنی سختی پراکنده شوند
دانکه در مردم طبیعت غالب است — کن تو همطبعی که آنشان جاذبست
گر تو گیری سخت هم گردند سخت — گر شدی کس سخت را اقبال و بخت
بر تو ور کس سخت یا سرکش شود — مستحق دوزخ و آتش شود
پس تو نرمی کن که سلطان کلی — تا نگیرد خار دامان گلی
طبع سرکش یعنی اندر انقلاب — میبگردد چیره خلقانرا حجاب
عفو کن خواهند چو از تو معذرت — بهر ایشان خواه از حق مغفرت
شور با ایشان کن اندر کارها — باش همدل در روش با یارها
عاقلان دانند و میپرسند باز — هر نپرسد نیست دانا برجواز
هر که داند بیش پرسد بیشتر — این دلیل عقل باشد در بشر
رفته رفته تا امام و تا رسول — که بد او سرخیل و سلطان عقول
بود از حق صاحب تنزیل و وحی — صادر از وی حکم امر و حکم نهی
داشت با اصحاب دایم مشورت — تا نماید راه عقل و آخرت
آنکه با او همدل و همریشه بود — علم و عقلش برتر از اندیشه بود
در مقام مشورت گفتی چنان — کامد آندم وحی حق بر وفق آن
گفت زان اجماع امت حجت است — زانکه عقل کل معین امتست
لیک باشد شرط در وی اتفاق — اختلاف ار یافت دور است انسیاق
چون معارض یافت ظاهر یا خفی — حسن عقلی گردد از وی منتفی

عزم چون کردی توکل کن بحق
تکیه برحق یا ولی میکن بعزم
پس بحق کن تکیه کآن سلطان فرد
گر شما را میکند یاری خدا
پس توکل مؤمنارا بر خداست

بی توکل نیست عزمی بر نسق
نیست ورنه عزم واجاعت رحزم
دوست دارد آنکه بروی تکیه کرد
کس نگردد هیچ غالب بر شما
اوست یار آنکه یار اولیاست
هم مراورا نیست برحزی بیاد

گر بعزمت هست عیبی درامور
عزمها وقتی شود عزم درست
چون نمودی تکیه راو یابی مدد
ور شما را او کند مخذول وخوار
از نبی باشد خیانت نا پسند
بر حیات ما شود دستش دراز

آن توکل راو برد عیب وقصور
کانکالت هست بر عقل نحست
فاش وپنهان در امورو عزم خود
کیست زان پس که تواند بود یار
دانکه هرحریست پیش او نژند

وَ مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمٰا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ تُوَفّٰي كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ

ونیست مر پیغمبررا که خیانت کند وکسیکه خیانت کند بیاید با آنچه خیانت کرده روز رستخیز پس تمام داده شود هر نفسی راجزای آنچه کسب کرده

وَ هُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ١٥٦ اَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَ اللّٰهِ كَمَنْ بٰاۤءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْوٰيهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ

وایشان ستم کرده نشوند آیا پس کسیکه پیروی کرد رضای خدارا چون کسیست که بازگشت کرد بخشمی از خدا وجایگاه او دوزخ است وبد است آنجا

الْمَصِيرُ ١٥٧ هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ ١٥٨ لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ

بازگشت ایشان مرتبها اند نزد خدا وخدا بیناست بآنچه میکنند بتحقیق منت گذاشت خدا بر گروندگان چون برانگیخت

فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَ اِنْ كٰانُوا

درایشان رسولی از خودهاشان که خواند برایشان آیتهای او را و پاک کندشان و بیاموزدشان کتاب وحکمت را و اگرچه بودند

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ ١٥٩ اَوَلَمّٰا اَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِثْلَيْهٰا قُلْتُمْ اَنّٰي هٰذٰا قُلْ هُوَ

از پیش هرآینه درگمراهی روشن آیا و چون رسید شمارا مصیبتی که بتحقیق رسانیدید دو چندان را گفتید از کجاست این بگو آن باشد

مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٦٠ وَ مٰا اَصٰابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ فَبِاِذْنِ

از نزد خودهاتان بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست وآنچه رسید شمارا روزیکه روبرو شدند دو جماعت پس باذن

اللّٰهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

خداست و تا بداند گروندگان را

واکه آمد بروی از ازاسی
میرسد بهرکس آنچه کرده کسب
یعنی از حق الله برخشم رو
اوست بینا بر همه اعمالشان
که زخودهاشان درایشان مرسلی
هم کتاب و حکمت آموزاند او
برشما آیا رسد چون یك محن
ترك امر حق و فرمان رسول
دراُحد هم داشت یعنی قدرت او
دیده را بر هم بهی گوئی چرا
آن اصابت پس باذن حق رسید
دیده بگشا تا که آمد اذن حق
نادراست ارکس شود غالب بحرب
گرچه بس نادربود لیك اندرآن
گرکه میدان برزبر وشر بود

راستی باید بر او جز کاستی
برکسی نابد ستم برقسم وحسب
دورخست و جای بد مأوای او
وانچه باشد در امور آمالشان
می بر انگیزاند فرد و اصلی
خود برایشان راه حق بگفتگو
که دوچندان مثلش آمد در عنن
شد براین خواری سبب بدارة ول
که شما را غالب آرد بر عدو
من بدیدم ایست ازجهل و عمی
بر شما دانند آنرا اهل دید
پس ببینی نقشها را بر ورق
با وجود ترس وبیم ازقتل وضرب
ماعنی باشد هویدا یا نهان
بهر او چون عرصهٔ تحجیر بود
لاجرم فرمان حق بود آنکه او

میرسد بروی بمثل آن عمل
آنکه آنجا خواست خوشنودی حق
رتبها دارند آنها بر نشان
از خدا منت بود بر مؤمنان
بهر ایشان خواند آیات خدا
گر که میبودند چون ما قبلشان
از کجا گفتید این آمد بما
حق بهرچیزیست قادر در امور
لیك هم میبود موقوف آن مهم
چون شما با مشرکین اندر اُحد
چشم چون برهم بهی اذن خداست
کس زخصم اردرغزا هارب شود
هارب ارچه مؤمنست وحق طلب
بود حیدر بی مهابا در نبرد
میشدی تنها وخندان سوی رزم
غالب آید روز میدان بر عدو

رود رستاخیز ار غل و دغل
هست چون دارای خشم ازما سبق
نزد حق هر رتبهٔ باشد عیان
مؤمنان را هم بود زین امتنان
پاکشان سازد ز ارجاس هوا
جز بگمراهی بودند از نشان
گوکه بود آن وارد ازنفس شما
نیست هیچ اندبهراو عجزو قصور
که بگردید از نهیبی منهزم
رو بروکشید و شد چیرکه شد
که ببینی آنچه میدیدی توراست
سست فرمان که بر اوغالب شود
گر شود غالب باشد بی سبب
زان شد مغلوب ازمردان مرد
همچوشه با شاهدی درعش وبزم

وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً

وتابداند آنانرا که نفاق کردند وگفته شد مرایشانرا که بیائید کارزار کنید در راه خدا یا دفع کنید گفتند اگرمیدانستیم کارزار کردن

لَاتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيمانِ ۱۶۱ يَقُولُونَ بِاَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

هرآینه متابعت میکردیم شمارا آنها مرکفر را آنروز نزدیکتر بودند از ایشان مرایمانرا میگفتند بدهنهاشان آنچه نیست در دلهاشان

وَ اللهُ اَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ ۱۶۲ اَلَّذِينَ قالُوا لِاِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ اَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ

وخدا داناتر است بآنچه پوشیده میدارند آنکه گفتند مربرادرانشانرا ونشستند اگر اطاعت مامیکردند کشته نمیشدند بگو پس دفع کنید از

اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ۱۶۳ وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْياءٌ

خودهاتان مرگرا اگر هستید راستگویان ومپندارید البته آنانرا که کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه زندگانند

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۱۶۴ فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ

نزد پروردگارشان روزی داده میشوند شادمانند بآنچه دادشان خدا از فضل خود وشادمانی میکنند بکسانیکه ملحق نشده اند بایشان

مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۶۵ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللهَ

از بعداشان اینکه نیست خوفی برایشان ونه ایشان اندوهناک شوند شادمانی میکنند بنعمتی از خدا وفضلی وبدرستیکه خدا

لا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۶۶

ضایع نمیکند مزد گروندگانرا

تا بدانند کآن دو رویان آشکار
یعنی اندر راه حق کوشند سخت
می نکوشند از بدیه آنکه ز حال
سوی کفر آن رو زاشان اقربند
این نباشد غیر غدری در مهم
بردی از فرمان ما در کارزار
می نپندار آنکه اندر راه حق
شاد و خورسند از فر و بیها که داد
گر نه با ایشان بعضی ملحقند
بیند ارکس در حضور کردگار
بستشان از قتل و غارت ترس و غم
یا چو خوف از آنکه فرزندان او
ورکه هم مانند جندی درجهان
حاش دائم درحریم حق بطوف

گفته شد کآیند چون در کارزار
با محمد ص را برون نبدید رخت
که کشند آن مشرکین آخر قتال
ما بایشان گرچه صاحب مقصد
حق نبود دانا بسر مکتتم
کی شدندی کشته آن مردان کار
کشته گشتند از عهود ما سبق
حق بر ایشان چون بر آن بود اعتماد
در قتال مشرکین یار حقند
میکشند آن و تابش کارزار
یا که شد از قلزمی یکقطره کم
میشوند از فضل حق مهمان او
درمعاش است او کفیل آن مهان
چیست او را در دو عالم حزن و خوف
کی شود در نزد رب العالمین

یا کشند از دشمنان صد نفور
بعد از آن کورا وجود دادید راه
پیروی کردیم ما هم با شما
زان بگویند جزیرا که بست
آنکه مکمند با احوال خود
مارگو دارند گر گویند راست
مرده اند آنان که نزد کردگار
همچنین مستبشر از آن و ستار
ور بایشان نوبتی ملحق شوند
مرحبا گوید خداشان در فال
او چه غم دارد که دنیا سرسر
میشوند اعنی بفرمان رسول
شاد آنکش حق بود یار و ولی
شادمان از نعمت و فضل خدا
ضایع و نابود اجر مؤمنین

تا بیابدش ز حد خویش دور
باشد این سعی دگر عیب و گناه
در قتال آن جماعت بی خطا
همچنان در قلب و حق داند که چیست
قاعد و فارغ ز حال نیک و بد
موت را از نفس خود کام جداست
زنده اند باشند و از حق روزی خوار
که کشند از بعد ایشان کارزار
همچو ایشان زهی فضل حق شوند
شادی او بیگر از ابناء و آل
شد ز سیلاب فنا زیر و زبر
ذره حق کشته بی نقص و نکول
ور حقش مرآت حق شد صیقلی
کآن ندارد در فزونی انتها

نصف الجزء

اَلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما اَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا اَجْرٌ

آنانکه اجابت میکنند خدا ورسولرا از بعد رسیدن بایشان جراحت از برای آنانکه نیکوئی کردند از ایشان وپرهیزکار شدند مزدی

عَظِيمٌ ۱۶۷ اَلَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ اِيماناً وَ قالُوا

بزرگست آن کسانیکه گفت مرایشانرا مردمان بدرستیکه مردم بتحقیق جمع شدند از برای شما پس بترسید از ایشان پس افزود ایشانرا ایمان وگفتند

حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ١٦٨ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوٓءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوٰانَ

بس است مارا خدا و خوب کارگذاریست پس برگشتند بنعمتی از خدا وفضلی نرسید ایشانرا بدی وپیروی کردند خوشنودی

اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُوفَضْلٍ عَظِيمٍ ١٦٩ اِنَّمٰا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيٰٓاءَهُ فَلاٰ تَخٰافُوهُمْ وَ خٰافُونِ اِنْ

خدارا وخدا صاحب فضلی است بزرگ جز این نبود آنکه شیطان میترساند دوستانش پس مترسید از ایشان و بترسید از من اگر هستید

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٠ وَلاٰ يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسٰارِعُونَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللّٰهُ

گروندگان و باید اندوهگین سازد ترا آنان که میشتابند در کفر بدرستیکه ایشان ضرر نرسانند خدارا چیزی میخواهد خدا

اَلاّٰ يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ١٧١ اِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيمٰانِ لَنْ

که نگرداند برای ایشان بهرهٔ در آخرت و از برای ایشانست عذابی بزرگ بدرستیکه آنانکه خریدند کفررا بایمان البته

يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ١٧٢ وَلاٰ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ

ضرر نرسانند خدارا چیزی و برای آنهاعذابیست پردرد و باید که پندارند البته آنانکه کافر شدند که مهلت دادن ما ایشانرا بهتر است برای خودهاشان

اِنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدٰادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ ١٧٣ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰي مٰا اَنْتُمْ عَلَيْهِ

مهلت میدهیم ایشانرا مگر بار یاد کنند گناهرا و برای ایشانست عذابی خوار کننده نباشد خدا که واگذارد گروندگانرا بر آنچه شما برآئید

حَتّٰي يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ١٧٤ وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَي الْغَيْبِ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي

تا جدا سازد پلیدرا از پاکیزه و نباشد خدا که مطلع گرداند شمارا بر غیب ولکن خدا برمیگزیند

مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشٰآءُ فَاٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيمٌ ١٧٥

از رسولانش هرکه را میخواهد پس بگروید بخدا و رسولانش و اگر بگروید و بپرهیزید پس شمارا مزدیست بزرگ

آنکسانیکه استجابت از خدا / خواستند اندر جهاد و در غزا
تا بمیر بودشان پیوستگی / بعد از آن کز جنگشان بد خستگی

وانکه احسان کرد و پرهیز از ضلال / مزد او باشد بزرگ از ذوالجلال
گفت ایشانرا همانا مردمان / مجتمع شد بر شما پاس ای مهان

گشته اند اعنی مسلمانان فزون / از شما خواهند ایشان زحمت چون
پس بترسید و نکنید یکدل شوید / پیش از آنکه خوار و مستأصل شوید

این سخن شد باعث ضعفایشان / مؤمنانرا هم فزود ایمانشان
تا ببمیر یکدل و یکرو شدند / ثابت اندر دین او با او شدند

حسبنا گفتند یعنی که خدا / بس بود ما را پناه از ماسوی
آنکه شد در دین خود مارا دلیل / هم بود در کارمان نعم الوکیل

نیست حاجت بر کس او چون پشت ماست / خاتم اقبال در انگشت ماست
اینچنین عزمی کجا باشد عجب / گر بنصرت گشت ایشانرا سبب

پس بفضل و نعمتی گشتند باز / از خدا کان بود دور از ما جواز
بازآمد ایشانرا بدی از قتل و ضرب / خوفشان در قلب اعدا بد حرب

تابع خوشنودی ایزد شدند / در شدائد ناصر احمد شدند
وین بد از حق صاحب فضل عظیم / مؤمنانرا ثبت در لوح قدیم

یعنی اندر علم حق ایمانشان / بود ثابت و اعلا و شانشان
میدهد تخویف شیطان لعین / اولیای خویشرا از مؤمنین

یعنی آنانرا که هم جنس وبند / در نفاق و بد دلی محکم پیند
پس مترسید ار در ایمان صادقید / چون بترسیدند بیشك فاسقید

آنکه ترسد از خدا او عاقلست / کی ز تخویف شیاطین غافلست
هم مشو محزون تا ایند از شتاب / در نفاق و ارتداد و ارتیاب

زانکه جیزی بر خدا نایدزیان / از نفاق و کفر کین این و آن
خواست حق تا نبود اندر مقدرت / بهر ایشان بهرهٔ در آخرت

درنفی جبر واثبات تکلیف

آید اشکالی در این باب اندکی / برکسی کش نیست آگاهی یکی

یعنی ار او خواست فاعل مضطر است / زانکه آب چشمه تیره از سر است
خواست یعنی بود عالم حق بر آن / لی که خواهد بهر مخلوقی زیان

کی بفعلش صانعی خواهد ضرر / حز که بکشد نقش یارانهای سر
جبر در افعال حق نبود درست / زانکه عالم بود وقادر از نخست

هم خلق خود رؤف اندر هر کل / زان بر ایشان کرد ارسال رسل
تا کنند آگاهشان از رسم و راه / بر فضای به رسد از قعر چاه

پس نخواهد بنده را در ضلال | ناقصان را هم رساند بر کمال
میروی ره میرسی بر منزلی | ره بری ساکن اندر محفلی
در سکوت کس نگیرد جای تو | واندر آن رفتن ببندد پای تو
کفر را آنانکه بر ایمان خرند | روزگار خود بباطل میبرند
تا نپندارند اندر عمر و جان | ارچه مهلت داد حق بر کافران
هستشان زین مهلت افزون جرم و کین | هرده ایشان را عذابی شد مهین
واگذارد مؤمنان را کی خدا | اندر آن چیزیکه هستید از خطا
تا که بنماید خدا بد را ز خوب | هم نسازد دیده ورتان بر عیوب
آنچنانکه دیده رند دیده ور | نوریان و ناریان را سر بسر
وا نماید می ولی را از عدو | کیست خار و کیست گل بی لمس و بو
گفت اورا احمد این بود عجب | لیك برسد از بیانش نطق و لب
آنکه دید او بد گلی از گلشنی | حامی از جو خوشه از خرمنی
بگروید از بر خدا و بر رسول | بار بینید آن حقایق را اصول
مزد هر عامل بقدر سعی اوست

لیك اراده اوست با اعمال ضم | چون کسی فعلی گذشت آن در قلم
باشد اندر هردو فعلت در مدار | آن اراده مشیتش همراه و یار
همچنین دان جمله افعالی که هست | ار بد است ار خوب رهن مشیت است
چیزی از آن بر خدا نارد ضرر | بلکه ایشان را عداست و شرر
یا که مهلت بهر ایشان بهتر است | بلکه این مهلت عذاب و کیفر است
عمر بیش ار باشد ار دانش خوش است | ورنه هر آتش جحیم و آتش است
سعی ار شرك و نفاق و بد دلی | که شما نبد اندر آن از جاهلی
تا شناسید آن هنر ها را ز عیب | نیك و بد را ننگرید از چشم غیب
با پیمبر گفت گر خواهی تمام | وا نماید کاین کدام است آن کدام
کرده بد حق چشم او بر عیب باز | کو حدث و ضنش بود امتیاز
گر دو بینی چشم جان مالیده بود | سر حقیقت را بکاملك دیده بود
برگزیند هرکرا خواهد خدا | از رسل کو داند اسرار حقا
مؤمنان را این بود اجر عظیم | نیست کس ممرد از آن لطف عمیم
تا چه باشد ظرف کش جویا سواست

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ١٧٦ سَيُطَوَّقُونَ

و نپندارند آنانکه بخل میورزند بآنچه داد ایشان را خدا از فضلش که آن بهتر است مر ایشان را بلکه آن بدتر است مر ایشان را زودی طوق کرده شوند

مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١٧٧ لَقَدْ سَمِعَ

آنچه را بخیلی کردند آن روز قیامت و مر خدا راست میراث آسمانها و زمین و خدا بآنچه میکنید بیناست و آگاه بدرستیکه شنید

اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

خدا گفتار آنکسانیکه گفتند بدرستیکه خدا محتاج است و ما بی نیازانیم زود باشد که بنویسیم آنچه گفتند و کشتنشان پیغمبران را بناحق

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ١٧٨ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ١٧٩

و گوئیم بچشید عذاب آتش سوزان را آن بسبب آنچیزیست که پیش فرستاد دستهای شما و آنکه خدا نیست ستمکار مر بندگان را

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ١٨٠ قُلْ قَدْ

آنانکه گفتند که خدا عهد کرد با ما که ایمان نیاریم برسولی تا آنکه بیاورد برای ما قربانی که بخوردش آتش بگو بحقیقت

جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٨١ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

آمدند شما را رسولان پیش از من با معجزات و بآنچه گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر هستید راستگویان پس اگر تکذیب کنندت را

فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ١٨٢

پس حقیقت تکذیب کرده شد مر رسولان چند پیش از تو که آمدند با معجزات و زبورها و کتاب روشن کننده

می نپندار آن بخیلان را که داد | حق برایشان مالها از فضل و داد
در قیامت را چه بخل آورده اند | طوق گردنشان ز آتش کرده اند
هست میراث سموات و زمین | از خدا کار است عالم را چنین
حق شنید آنها که گفتند از مجاز | هست حق محتاج و ما بس بینیاز
هست این محفوظ تا روزی مصدق | که جزا یابند از نار حریق
اینزمان زود آید ایشان را نه دیر | کیست تا دانند مسکین و فقیر
درکجا رفت آنهمه اوضاع و جاه | که نماند اینك شما را غیر آه
نك چرا نالید چون کلب و گراز | پیش من که بر شما بودم نیاز

مهر ایشان بهتر است آن مالشان | بلکه بد بر باشد و قالشان
مالشان گردد نصیب دیگران | او بدوش خود کشد وزری گران
داند اعمال بخیلان او همه | میکند آنچه از شرور و مظلمه
این نوشته شد برایشان در ورق | وانکه کشتند انبیا را غیر حق
آزمان گردند آگاه اشقیا | از غنای خویش و محتاجی ما
حقتعالی گوید ایشان را چه شد | در روز و زور و مال و اموالی که بد
روی زرد و سینه تنگ و لب کبود | آید ایشان را بکار آنها که بود
این بر آن باشد که فرستاده پیش | دستهاشان را کتاب و سعی خویش

یعنی آن نار حریق و جای بد / کرده اند ایشان مهیا بهر خود
ما نمی گفتند اخبار یهود / کرده با ما عهد خلاق الودود
که نیاید آتش آن فرمان قبول / تو بیار آنرا اگرهستی رسول
گوکه پیش ازمن رسولان آمدند / بر شما با آیتی ظاهر شدند
کرد تکذیب تو تنها نی یهود / رسم ایشان انرسل تکذیب بود

کی کند بر بندگان خود ستم / آنکه کرد ایجاد عالم از کرم
که شخصی نگرویم از مرسلین / جزکه آن قربانی آرد در زمین
گرکه آتش خورد آن قربان تو / ما بریم از جان و دل فرمان تو
ارچه کشتند آن مهارا گر شما / راست میگوئید بیروی و ریا
کآمدند ازپیش مثل و نظیر / با کتاب و معجزاتی بس منیر

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ

هر نفسی چشنده است مرگرا وجز این نیست تمام داده میشوید اجرهای خودرا روز قیامت پس آنکه دور کرده شد از آتش درآورده شد در بهشت

فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ١٨٣ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ-

پس مراد رسید و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب هرآینه آزموده میشوید در مالهاتان و نفسهاتان و هرآینه خواهید شنید از

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ

آنانکه داده شدند کتابرا پیش از شما و از آنانکه شرک آوردند آزار بسیار و اگر صبر کنید و بپرهیزید پس بدرستیکه

ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ١٨٤ وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ

آن از عزم اموراست و هنگامیکه گرفت خدا پیمان آنانکه داده شدند کتابرا که هرآینه بیان کنید آنرا برای مردم و نه پوشید آنرا

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ١٨٥ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ

پس انداختندش پس پشتهاشان و عوض گرفتند بآن بهای اندکرا پس بد است آنچه عوض میگیرند مپندار البته آنکسانیکه شاد میشوند

بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

بآنچه آوردند و دوست میدارند که ستوده شوند بچیزیکه بجا نیاوردند پس مپندار البته ایشانرا در مقام رستگاری از عذاب و از برای ایشانست عذابی

أَلِيمٌ ١٨٦ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨٧

دردناك و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین و خدا بر همه چیز تواناست

هر نفسی خواهد چشیدن طعم مرگ / زود اندر نخل خویش بار و برگ
پس هر آن کز آتش او گردید دور / واسر آمد در بهشت و قصر و حور
وین حیوة دنیوی پر زرو عیب / نیست هیچ الا سرآبی او بغیب
میشوید از مشرکان و اهل کتاب / طعن و هجو بیشمار و بیحساب
کشت اورا منتمی از غیرتش / آمد آیت بررسول از حضرتش
گر بپرهیزید و صبر آرید بیش / که احتراس آرید از خشم خویش
تا کنند آنرا بمردم آشکار / می بپوشندش زاغراض و عذار
حب جاه و مالشان آمد حجاب / از نشان احمد کامل نصاب
می بپندارند آنهائیکه داد / حق بر ایشان مال و زان باشند شاد
نام احمد بود یعنی ناگوار / بهر ایشان که نماید آشکار
بیخبر باشند از آن کآفتاب / چون شود ظاهر بدردصد حجاب
آنکه پوشد باشد از بیشرمیش / مانند اعمی هم شان ازکرمیش
نور او هرگز نگردد منطفی / سجده گو نارد نبیی بر صفی
تا نپنداریکه ایشان از هلاك / میرهند و از عذاب درد ناك
شاهی ارض و سموات از خداست / او توانا بر همه مافوق واست

اجرها و اندر قیامت بالتمام / داده خواهد شد شمارا تا تمام
پس محقق اوست از حق رستگار / بسته باشد زین خوش اخبار
آزموده میشوید و ممتحن / اندر اموال و نفوس خویشتن
از یهودان تاوه گوئی بد زبان / کرد هجو مصطفی و مؤمنان
که دهند از حق رخصت شوصبور / این بود بهر شما را در امور
چونکه حق بگرفت پیمان درخطاب / زانکسانیکه داد ایشانرا کتاب
پس پشت آنرا فکندند آن رمه / بر بهای کم خریدند آن همه
پست بگو حال پس مروجین / بهر دنیا چشم از حق دوختن
دوست دارند آنکه بستایندشان / وانچه نا کردند آن بی دانشان
مدح پندارند آنرا بهر خویش / چونکه بنشینند باهم درعرش
کی توان پوشید نورشرا بگل / سر زند از پرده های متصل
همچنین هرکوکبی کاندرخ است / طالع از آن مشرقست و فرخ است
اهل حق گشتند اسیرو در بدر / نورشان هر لحظه بد تابنده تر
رستگاری نیست هرگز بهرآن / که بپوشد حق بباطل در عیان
بیستش برشیئی از وجهی بساز / جمله مجاحد بر وی لیك باز

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ١٨٨ الَّذِينَ

بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هرآینه آیتهاست مر صاحبان خردهارا آنانکه

يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَقُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً

یادمیکنند خدارا ایستاده ونشسته وبر پهلوهاشان واندیشه‌میکنند در آفرینش آسمانها وزمین پروردگارا نیافریدی این را باطل

سُبْحٰانَكَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ ١٨٩ رَبَّنٰا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّٰارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ اَنْصٰارٍ ١٩٠

منزهی تو پس نگاهدار ما را از عذاب آتش ای پروردگار ما بدرستیکه تو کسیرا که داخل میکنی در آتش پس بتحقیق خوار کردهٔ او را و نیست مر ستمکارانرا از هیچ یاری کنندگان

در بیان دلیل حدوث عالم

اندر ایجاد سموات و زمین — اختلاف روز و شب نیز از یقین
هست در آن حادثات دمبدم — وانکه آید این دو در دنبال هم

شب زند از روز و روز از بعد شب — واندر این ظاهر نشانهای رب
دانکه تغییر از حدوث آمد دلیل — حادث از محدث نشان داد ای خلیل

روز و شب نیز رنگ اسپید و سیاه — بر وجود محدثی باشد گواه
رنگ دیدی دانکه بی صباغ نیست — رنگها در گل بود در باغ نیست

هر چه تغییر آن پدید حادثست — پیش حق بود و بعدش وارثست
در اولوا الالباب این باشد عیان — کآگهند از رمز آیات و بیان

آنکسان کاندر ذکر دائمند — قائم و قاعد بیاد منعمند
همچنین ذاکر به پهلوهای خود — یعنی از هر جنبش اعضای خود

روح قائم قلب قاعد در مقام — نفس سیار مدبر بالتمام
نیستند از یاد او غافل دمی — رو باو دارند از هر سو همی

همچنین هر موکه هست در بدن — وان شده یاد از وجود ذالمنن
هم بگو اوراق شجر هستند زند — میکنند در دم ز جنبانیده یاد

یاد را ذاکر که جنبانده است — ماند از جنبش چو گفت او را بایست
از سکون و جنبش یادت بس است — کاخبار هر دو با دیگر کس است

فکر در خلق سموات و زمین — میکنند ایشان ز عقل نکته بین
عقل اندیشد که از پروردگار — خلقت بیهوده ناید در عیار

باعثی بس بوده بر ایجاد حق — غرق این بحرند از ما تا بحق
ای منزه از عقول ممکنات — ده تو ما را ز آتش غفلت نجات

غفلت از یادت عذاب و آتش است — آتش از یاد حق باشد خوش است
یارب آنرا که کنی داخل بنار — ظالم است و خوار و بی انصار و یار

از تو غافل گشت هر کس یکدم — کرده آن دم بر وجود خود ستم
از تو شد غافل بیاد شی‌ء هست — غفلتش عین عذاب و آتش است

رَبَّنٰا اِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِياً يُنٰادِي لِلْاِيمٰانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّٰا ١٩١ رَبَّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَكَفِّرْ

پروردگارا بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده‌ئی را که ندا میکرد برای ایمان که بگروید به پروردگارتان پس گرویدیم پروردگارا پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان

عَنّٰا سَيِّئٰاتِنٰا وَتَوَفَّنٰا مَعَ الْاَبْرٰارِ ١٩٢ رَبَّنٰا وَآتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلٰى رُسُلِكَ وَلٰا تُخْزِنٰا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ

از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با نیکان پروردگارا و بده ما را آنچه وعده دادی ما را بر رسولانت و خوار مگردان ما را روز قیامت بدرستیکه

لٰا تُخْلِفُ الْمِيعٰادَ ١٩٣ فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّي لٰا اُضِيعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى

تو خلاف نمیکنی وعده را پس اجابت کرد مر ایشانرا پروردگارشان که ضایع نمیکنم کار کارکننده‌ئی را از شما از مردی یا زنی

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ١٩٤ فَالَّذِينَ هٰاجَرُوا وَاُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَاُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقٰاتَلُوا

بعضیتان از بعضی است پس آنانکه مهاجرت کردند و بیرون کرده شدند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه من و کارزار کردند

وَقُتِلُوا لَاُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ ١٩٥ ثَوٰاباً مِنْ عِنْدِ

و کشته شدند در میگذرانیم از ایشان بدیهای ایشانرا و هر آینه در میآوریمشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها پاداشی از نزد

اللّٰهِ وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوٰابِ ١٩٦ لٰا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلٰادِ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ

خدا و خدا باشد نزدش خوبی ثواب نباید که فریب دهد ترا رفت و آمد آنان که کافر شدند در شهرها متاعیست اندک پس

مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهٰادُ ١٩٧ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ

مسکن ایشان دوزخ است و بد بستریست لکن آنان که پرهیز کردند از پروردگارشان مر ایشانراست بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها

خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِنْ عِنْدِاللهِ وَ ما عِنْدَاللهِ خَیْرٌ لِلْاَبْرارِ ۱۹۸ وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ

جاودانان در آن ماحضری از نزد خدا و آنچه نزد خداست بهتر است برای نیکان و بدرستیکه از اهل کتاب هر آینه کسی است که بگرود

بِاللهِ وَ ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ وَ ما اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ خاشِعِینَ لِلّهِ لایَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللهِ ثَمَنًا قَلِیلًا ۱۹۹

بخدا و آنچه فرستاده شد بشما و آنچه فرستاده شد بایشان خشوع کنندگان از برای خدا عوض نمیکنند بآیتهای خدا بهای اندک را

اُولٰئِکَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسابِ ۲۰۰

آنگروه مر ایشانراست مزدشان نزد پروردگارشان بدرستیکه خدا زود حسابست

از منادی تو ای پروردگار
ما شنیدیم این ندا لیل و نهار
آن منادی بود عقل و هوش ما
گفت او چون حلقه شد در گوش ما
جرم ما را پس بیامرز از کرم
بار دار از سیئات ما قلم
آنچه بر ما وعده کردی از رسل
کن عطا چون مصطفی بر جزو و کل
پس اجابت کردشان پروردگار
کو نزاید در عطا بر مرد کار
وانکه هجرت کرد از دار و دیار
یافت ایذا در رهم یا کارزار
ما بپوشیم آنچه ز ایشانست زشت
هم در آریم اندر ایشان در بهشت
هست پاداش نکو در نزد حق
که رساند بر عباد مستحق
مؤمنان گفتند با جوش و خروش
ما گرسنه کافران در عیش و نوش
آمد این آیت که سود کافران
کآورند از شهرها باشد زیان
آن متاع دنیوی بس اندکست
حاصل عمر و حیوة مشترکست
جایشان دنیا چو رایشان در گذشت
دوزخ آمد در زمان بازگشت
وانکه در تقوی است حق منظورشان
کرده نی دنیای دون مغرورشان
چیست دانی معنی شهد و لبن
علم و عرفان نزد عقل ممتحن
بهر ابرار آنچه در نزد خداست
بهتر از ملک دو کون اندر جزاست
کرده تصدیق او بانجیل از خدا
هم بقرآن کوست نازل بر شما
همچنانکه رشوه خواران از غرض
میکنند آنرا بشیء کم عوض
از نصاری مرد مردی با حضور
کرد پیغمبر نمازش را ز دور
بد دلان گفتند این بر ما رواست
زانکه او خارج ز دین مصطفی است

که بگروید ای اهل ایمان بگروید
این ندا را از دل و جان بشنوید
پس بایمان با رسولان آمدیم
ثابت اندر راه ایمان آمدیم
می بمیران با نکوکاران ما
یاد کن در حشر با ابرارمان
هم مده رسوائی اندر رستخیز
خلف میعاد از تو ناید در تمیز
مزد عامل نیست ضایع نزد من
از شما بعضی ز بعض از مرد و زن
کشته شد یا خورد زخمی در قتال
کرد یا امداد پیغمبر بمال
که بود جاری ز زیرش نهرها
این چنین پاداش یابند از خدا
تا که نفریبد کسی را ز اهل دین
ضرّ و نفع اهل کفر و اهل کین
زانکه میرفتند کفار و یهود
در سفرها بهر بیع و بهر سود
تا مبادا کس خورد زان فریب
سود مؤمن نیست جز صبر و شکیب
عاقبت آن نعمت و مال و منال
بهر ایشان نیست جز وزر و وبال
وان بود بر کافران بئس المهاد
از پی پاداش کفران و فساد
بهر ایشانست جنات برین
واندر آن جوهای شیر و انگبین
اندر آن باشند آنها جاودان
وز خدا بر خوان فضلش میهمان
هم کسی باشد از اهل کتاب
که بحق آورده ایمان در غیاب
مر خدا را خاشعند اندر همم
می نفروشند آیاتش بکم
آنگروه اجریست ایشانرا بکار
در شماری زود از پروردگار
زانکه مروی داشت تصدیق آن خلیل
بر نبی داد این خبر را جبرئیل
آمد این آیت که تا داند خلق
رفته او بیرون ز دنیا پاک دلق
بوده مؤمن بر رسول و بر کتاب
کرد پیغمبر نمازش بر صواب

یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

ای آن کسانیکه گرویدید صبر کنید و شکیبائی ورزید و آماده باشید و بترسید از خدا باشد که شما رستگار شوید

ای گروه مؤمنان بر آزمون
صبر باید در بلا صبر و سکون
صابروا یعنی که با نفس و هوا
کرد باید همچو با اعدا غزا
صابرو آورابطوا یعنی که راه
بر عدو بندید بر بیگاه و گاه
سد نمائید آن ثغوریرا که او
بر شما داخل شود یعنی عدو
روز هیجا بود ثابت همچو کوه
بود گردان هر که میدید آن شکوه
هر کسی گفت آدم است این یا جبال
کوه و دریا با که آمد در قتال
همچنین اندر نبرد اژدها
یعنی اندر کشتن نفس و هوا
پهلوانی را بوقتی در نبرش
بر زمین افکند تا برّد سرش
حلم پیش آورد و کرد او را رها
زان غزا شد در نبرد اژدها
صبر آنسان کرد در جنگ و جهاد
ربط قالب را بقلب اینگونه داد
اصبروا یعنی که با نفس شریر
صبر کن میباش در جنگش دلیر
رابطوا یعنی بقطع ماسوی
قطرهٔ خود وصل کن بر بحر لا
رستگاری ترک هستی گفتن است
راز حق دانستن و بنهفتن است

اصبروا یعنی شوید اندر نقم
هم بطاعات و عمل ثابت قدم
رابطوا یعنی که در حفظ حدود
کرد باید جهد و در نفی عنود
دشمن پیدا و پنهان را تمام
آورید اندر عذاب و انتقام
چون علی کو در نبرد عمرو صبر
زهره‌ دل خون نمود از شیر و ببر
سخت و ثابت همچو سد آهنین
آسمان کرده جا بر پشت زین
هر که میدید آن مهابت وان شکیب
گفت آمد نوبت نهب و نهیب
نفس در میدان او چون گرد بود
نی که او را در مقابل مرد بود
کرد او کاریکه باشد عیب مرد
بحر خشم مرتضائی جوش کرد
ره چنین آموخت مر مردان کار
فخرها را تا تو بشناسی ز عار
وجه دیگر گویمت در صبر و ربط
نیک دریاب آن ز دل بی سهو و خبط
صابروا یعنی مراقب شو بدل
از پی تسلیم امرش متصل
واتقوا الله یعنی اسرار وجود
کن نهان از عامه چون یابی شهود
آنچه را شد بر تو کشف آنرا بپوش
وز بیانش بر خلایق شو خموش

سُورَةُ النِّسٰاءِ مِائَةٌ وَسِتٌّ وَ سَبْعُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا

ای مردمان بترسید از پروردگارتان که آفرید شمارا از یك تن وآفرید از آن جفت اورا و پراکنده کرد از نسل آن

رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ١ وَ

دو تا مردان بسیار وزنان را وبترسید از خدائی که درخواست کرده میشوید بآن ورحمها بدرستیکه خدا باشد برشما نگهبان و

آتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ

وبدهید یتیمانرا مالهاشان ومبدل مکنید پلیدرا بپاکیزه ومخورید مالهاشان‌را با اموالتان بدرستیکه باشد

حُوبًا كَبِيرًا ٢ وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ

گناهی بزرگ واگر بترسید که عدل نورزید در یتیمان پس نکاح کنید آنچه خوش آید مرشمارا از زنان دو وسه

وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا وَ آتُوا النِّسَاءَ

وچهار پس اگر بترسید که عدالت نورزید پس یکی یا آنچه را مالك باشد دستهاتان آن نزدیکتر است که میل نکنید وبدهید زنانرا

صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ٤

مهرهاشانرا وادنی بطیب خاطر پس اگر خوشی کردند از برای شما چیزی از آن از دل پس بخورید آنرا سازگار گوارا

بعد بسم الله چنین فرماید او — خلق را یا ایها الناس اتقوا
می بپرهیزید از پروردگار — که آفرید از نفس واحد بیشمار

با وجود اختلاف و شکل و رو — اختلاف شکل و روو وصف و خو
خلقتان از نفس واحد کرد حق — هم زغیب اندر شهود آورد حق

جفت او را هم ازوی کرد آشکار — زین دو شد خلقی عیان در روزگار
نفس واحد آدم کامل روش — جفت او حوای کامل پرورش

آن بتحقیق است نفس ناطقه — نفس حیوانیست وین از سابقه
منتشر شد زین دو نفس متصل — از رجال و از نساء معتدل

پس بترسید ازخدای ذوالجلال — آنکه رو دارید در حاجت سؤال
مخورید از ماه او سوگند ها — هم بفرق خویشی و پیوند ها

حق نگهبانست در تبدیل و نقل — مر شما را خود زنطفه تا بعقل
گر نباشد او بهر حالی رقیب — چون رسید از نطفه بر عقل ادیب

همچنان کاندر مراتب و انتقال — بد شما را حافظ او در کل حال
هم شما باشید اندر جهر و سر — با وی اندر طاعت و تقوی مصر

یاد آرید آنکه چیزی از شما — در نگهبانی نشد ترك از خدا
یافتید اینگونه تا رشد و نمود — آمدند ازغیب مطلق در شهود

در بیان احکام نکاح

حفظ تقوی پس کنید آسان که او — حفظتان کرد از مکاره مو بمو
پس حذر باشید از قطع رحم — هم ز اموال یتیمان در مهم

مال ایشارا دهید از بیش و کم — بی ز تبدیلی که آن باشد ستم
مال و اموالی که ناپاکست و بد — دور دارید آن زمال پاك خود

مال ایتام است ناپاك و حرام — زان سبب واجب آمد در نظام
معنی لا تأكلوا اموالهم — گوش کن بر جای سرمگدار دم

مال ایشارا مکن درمال خویش — کان بود جرمی بزرگ از اندازه بیش
ورکه دارید از خلاف قسط بیم — یعنی از اجحاف در مال یتیم

پس کنید از آنچه خوش باشد نکاح — از زنان تا چار کان باشد فلاح
از دوو سه تا چهار از بعد یك — ورکه از عدلیتان سستی و شك

بر نکاحی پس نمائید اقتصار — مالکید آنرا که بر دست اقتدار
این بود نزدیك تر بر ترك جور — گر کنید ازعقل دوراندیش شور

مر زنانرا از ره نمکنشان — باز بدهید آنچه شد کابینشان
ورکه بگذارند چیزی ز اختیار — بر شما آن طیبست و سازگار

هست درتنزیل این آیت خلاف — هریك آید در بیان بی اختلاف
بد یتیمی در سرای عم خویش — کو بدش ده زن یکی کم یا دو بیش

خرجش افزون بود ودخلش اندکی — چیست بین خرج از دو شد مدخل یکی
کرد بر مال یتیم از جور عزم — آمد این آیت که پیش آرید حزم

مال ایتام ازچه رو گردد حلال   واگذارید آن باهلش بیجدال
کم کنید ازخرج یعنی از زنان   زن فزون از چار نبود حد آن
ورکه دارید از زنان کمتر ز چار   بار بر ترویج دارید اختیار
خواست گیرد آن ولیش مصداق   آمد این آیت که این جوراست و شاق
کآن شمارا خوش نماید در نظر   از یکی تا چار بی زان بیشتر
زانکه چون آرید اورا در نکاح   مال او گردد تلف غیر از صلاح
تا نماند عقل و دین اندر امان   بر یتیمان از شما آید زیان
ورکه هم دارید خوف از چارتن   تا رود ظلمی بر ایشان در سنن
بست در مال یتیمان راه غیر   گر برادر زاده باشد یا که غیر
بیشتر از چار زن گردد نکاح   آورید آن بر شما نبود مباح
دختری یا بوده آن صاحبجمال   درسرای آن ولی با ملک و مال
ورکه ترسید از خلاف وافتضاح   دیگری را آورید اندر نکاح
یعنی ار باشد شما را هیچ بیم   از خلاف عدل بر مال یتیم
پس نگیرید از زنان با جمال   دیگری را بر رضای ذوالجلال
از وجوه دیگراین وجه است به   تا نماند بر محقق مشتبه
صعب باشد اعتدال اندر چهار   پس بیک زن کرد باید اقتصار

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ

ومدهید کم خردانرا اموالتانرا که گردانید خدا برای شما مایه معیشت وروزی دهید ایشانرا از آنها وبپوشانیدشان وبگوئید مرایشانرا

قَوْلًا مَعْرُوفًا ٥ وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ

گفتاری خوب وبیازمائید یتیمانرا تاچون برسند بنکاح پس اگر یافتید ازایشان رشدی پس تسلیم کنید بایشان

أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا ٦ أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا

مالهاشانرا ونخورید آنرا ازراه اسراف وازپیش گیری اینکه بزرگ شوند وهرکه باشد غنی پس باید درگذرد وهرکه باشد فقیر

فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ٧ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ٨

پس باید بخورد بخوبی پس چون تسلیم کردید بایشان مالهاشانرا پس گواه گیرید برایشان وکافیست خدا محاسب

در بیان تصرف درمال یتیم

مال خود مدهید بر بیداشان   نیك با ایشان کنید اعنی کلام
سستش گر شد مجنون و یتیم   بر یتیمان را نمائید امتحان
پس کنید اموالشان را واگذار   کاندر این شوب طمع یا حیله ایست
آن ولی باشد ز مال او بی نیاز   آن ولی ور هست محتاج و فقیر
دارد این آیت دلالت که ولا   خرجش افزون باشد از مالیکه هست
گشته آن در فقه تعیین تا شود   تا که نکشد در نزاع وقال وقیل
میتوان گفت که آن مال و منال
که معیشت زان بنا باشد عیان   تا از آن خوشدل شوند و شادکام
بر ولی باشد خطاب مستقیم   بر شروع اندر نکاحی بالعیان
بی زاسراف و خیانت و اعتذار   ورنه پیش از رشد دادن قصد جست
دست بر مال یتیمش دیده باز   قدر حاجت باشد از وی ناگزیر
دست بحق بی که گردد ممتنع   زان یتیم بی پدر او را بدست
روبپرس ارخواهی آنرا حدو سد   هم نگردد بر مهماتش کفیل
جمله را شرح توکردم چند سال
روزیشان دهید و کسوت قدر حال   هست عام این حکم درهرموردی
همچنین در هر مقام و هر محل   رشدی اریابید زایشان در فروغ
هم بگیرد اندر آن پیشی یکی   تا بر بعضی کند مالش تلف
باید آنرا واگذارد بالتمام   گر خورد چیزی براو بود حرج
حق او باشد باندازهٔ کفاف   گوید از مال تو دیگر هیچ نیست
مالشان را ورکه بسپارید رد   ور بناچاری شود گیرد گواه
پس گواهی گیرد از جمعی قریب
قول معروفست نیك اندر مقال   بین قرائن را اگر خودمحرمی
از قرینه فهم کن حکم اجل   یعنی اندر عقل ز آثار بلوغ
بیشتر از رشد یعنی اندکی   گرچه باشد آن صبی خوش خلف
پیشه سازد عفت اندر این مقام   قرض گیرد تا رسد بروی فرج
بی فزونتر کآن بود دوراز عفاف   مال تو صد بود و خرج من دویست
شاهد آن گیرید تا باشد سند   زانکه واقع گردد اینجا اشتباه
حقتعالی هم گواهست و حسیب

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

مرمردانراست بهره ازآنچه گذاشتند والدین ونزدیکان ومرزنانراست بهرهٔ ازآنچه گذاشتند پدر ومادر ونزدیکان

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ٩ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ

ازآنچه کم باشد ازآن یا بیشتر بهرهٔ فرض کرده شده وچون حاضر شوند قسمت را صاحبان قرابت ویتیمان ودرماندگان

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ١٠ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا

پس بدهید ایشانرا از آن و بگوئید مر ایشانرا گفتاری خوب و باید بترسد آنانکه اگر بگذارند از عقبشان فرزندان عاجز

خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ١١ اِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا

بیم خواهند داشت برایشان پس باید بترسند از خدا و باید بگویند گفتنی درست بدرستیکه آنانکه میخورند مالهای یتیمانرا ستم

اِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ١٢

میخورند در شکمهای خود مگر آتش را و زودی انداخته میشوند در آتش سوزان

در بیان احکام میراث

وقت آمد تا که از میراث و مال — شرح سازیم از نساء و از رجال
گرچه بد میراث افزون در سبج — بر زن و کودک ندادندی هیچ
تا زمان هجرت این حکم عجب — همچنین مسعود جاری در عرب
گفت رفت از دار دنیا شوهرم — مانده سه دختر مرا زاو در حرم
خواست ایشانرا نمی گفتند بود — آنچه اندر جاهلیت رسم بود
هست مرد ازرا ز مال والدین — بهره کوچک یا بزرگ از دین عین
مرد و زن باشند یکجا بهره ور — بهتر یا کم هرچه ماندست از پدر
آمد این آیت چو بر خیر البشر — گرد در ده آن جماعت را خبر
تا رسد حکم دگر در قسمتش — هرکه حق خود برد از سنتش
پس دهید آن جمله را چیزی ازو — سویشان آرید گفتاری نکو
بهره گر ندهید ایشانرا نجاست — وین بعنوان صدق یا عطاست
بلکه این بر محض تأکید از حق است — در نساء کین فصل و جود الیق است
باقی اما نی بوجه واجب است — بل جو واجب محکمست و غالب است
گر که میرسند رایشان بعد مرگ — ناتوان مانند و هم بیعیش و برگ
هرچه بر اولاد خود خواهید آن — هم کنید آن بر یتیم دیگران
گر ز حق ترسند وان روز شدید — بر یتیم آیند با قولی سدید
اندر آید زود در نار سعیر

رسم بود اندر جاهلیت در عرب — که زن از میراث ماندی خشک لب
مال گفتند آن برد که با عدو — میتواند کرد پیرو رو برو
تا زن اوس بن ثابت بر رسول — روزی آمد مرده شوهر بس ملول
می نبی مسکین و اوس مالدار — میبرند اموال او خویش و تبار
گفت باشد تا رسد فرمان حق — آمد این آیت بمعنی ما سبق
همچنین خویشاش از برنا و پیر — هم نباش از کبیر و از صغیر
این فریضه باشد از حق در نصب — فرض یعنی بر بعید و بر قریب
کاین چنین شد حکم نارید از عوض — جمع سازید آنچه هست اموال اوس
ور شود حاضر بقسمت ز اقربا — ور یتیمان و مساکین بر شما
یعنی از آنها که ذی حق نیستند — وارث میت بمطلق نیستند
گفته اند این بود واجب در نخست — لیك این با نظم کل باید درست
نه که واجب بود شد نسخ این خطاب — همچنین باقیست تا یوم الحساب
باید از اولاد خود دارند بیم — که شوند از بعد ایشان چون یتیم
در چنین زمی اگر وارد شوند — شادمان گردند یا آیس روند
گر که بسندندشان خوار و حقیر — پس بخواری بنگرید اندر فقیر
وانکه اموال یتیمان از ستم — میخورد نار است اورا در شکم
وان نکالی باشد اورا ناگزیر

يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ فَاِنْ كُنَّ نِسَآءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا

میفرماید شمارا خدا در اولادتان از برای مذکر مانند بهرهٔ دو مؤنث پس اگر باشند زنان فوق دوتا پس برای آنهاست دو ثلث

مَا تَرَكَ وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِاَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ اِنْ

آنچه را گذاشتند و اگر باشد یکی پس از برای اوست نصف و مر والدینش را از برای هریك از ایشان شش یك از آنچه گذاشتند اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ اَبَوَاهُ فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ فَاِنْ كَانَ لَهُ اِخْوَةٌ فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ

باشد مر اورا فرزندی پس اگر نباشد مر اورا فرزندی و میراث بردارد اورا والدینش پس مادر اورا باشد سه یك پس اگر باشد مر اورا برادران پس مر مادر اوراست شش یك

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا اَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا

از بعد وصیتی که وصیت میکند بآن یا دینی پدران شما و پسران شما نمیدانید کدامشان نزدیکترند مرشما را از راه نفع

فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً ١٢ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ

فرض کردنیست از خدا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کار و مر شما راست نیمه آنچه را گذاشتند جفتهای شما اگر نباشد

لَهُنَّ وَلَدٌ فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا اَوْ دَيْنٍ ١٤

مر ایشانرا فرزندی پس اگر باشد مر ایشانرا فرزندی پس مر شما راست ربع از آنچه گذاشتند از بعد وصیتی که وصیت میکنند بآن یا دینی

وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ

و از برای آنهاست چهار یك آنچه گذاشتید اگر نباشد مر شما را فرزندی پس اگر باشد مر شما را فرزندی پس از برای آنهاست هشت یك از آنچه گذاشتید

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا اَوْ دَيْنٍ ١٥ وَاِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً اَوِ امْرَاَةٌ وَلَهُ اَخٌ اَوْ

پس از بعد وصیتی که وصیت کنید بآن یا دینی و اگر باشد مردی که میراث برده شود از جهة کلاله یا زنی و مر او را باشد برادری یا

اُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَاِنْ كَانُوا اَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ

خواهری پس برای هریك از آندو شش یك پس اگر باشند بیشتر از آن پس ایشان انبازانند در سه یك از بعد

وَصِيَّةٍ يُوصٰى بِهَا اَوْ دَيْنٍ ١٦ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ١٧ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ

وصیتی که وصیت کرده میشود بآن یا دینی غیر ضرر رساننده وصیتی از خدا و خدا دانای بردبار است این حدهای خداست

وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٨

و هرکه فرمان برد خدا و رسولش را داخل کند او را بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانان در آن و آنست کامیابی بزرگ

وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ١٩

و هرکه نافرمانی کند خدا و رسولش را و درگذرد از حدهای او در آورد او را در آتش که جاوید باشد در آن و از برای اوست عذابی خوار کننده

حق وصیت مینماید بر شما اندر اولاد از پی میراث ها
بهرهٔ یکمرد باشد چون دو زن ور فزون باشند نسوان از دو تن
یعنی اولاد ار نباشد جز اناث وان بود فوق اثنتین یعنی ثلاث
هست ایشان را دو ثلث از هرچه هست ور یکست آید ز نصف او را بدست
شش یك از مالست بهر والدین باشد ار فرزند میت را معین
ور نباشد هیچ بهر او ولد مال یکجا والدینش را رسد
ثلث مادر میبرد باقی پدر ور برادر باشد او را در نظر
حق مادر در وصیت شش یکست گرکه مال افزون بود یا اندکست
وین بود بعد از وصیت عین فرض یا اداء دین اگر او راست قرض
مینمیدانید آباء و ابنای شما آنکه از قرب خود اندر اقتضا
یعنی اقرب از شما از روی نفع کیست زایشان درمقام جلب و دفع
تا بدانید آنچه فرض است از خدا بر شما زایشان و زایشان بر شما
از حقوق جمله او باشد علیم هم ز میراث از ره قسمت حکیم
نصف مال زوجه بهر شوهر است گرکه بی فرزند و نسلی بی‌بر است
ورکه فرزند است او را بی‌رشك میبرد شوهر زمالش چار یك
این بود بعد از وصیت فرض حق یا که از بعد اداء از هست دین
هم ز متروکات شوهر میرسد چار یك بر زوجه گر نبود ولد
ور ولد باشد برد ثمن او تمام بعد از آنکه باز بگذارند وام
ور کسی بی والدست و بی ولد بر کلاله شش یك از مالش رسد
خواه آنکس مرد باشد خواه زن وان اخ و اخت آن کلاله بی‌سخن
بر برادر خواهر ار شد منحصر هردو را شش یك رسد از حکم سر
ورکه هم باشند افزون از دو تن در سه یك انباز باشد مرد و زن
یعنی اندر ثلث میباشند شریك بی تفاوت مرد و زن باهم شریك
بعد انفاذ وصیت یا که دین بی مضاری بهر آن وارث یقین
در وصیت یعنی از میت ضرر باید از اجحاف بر میراث بر
حق وصیت مینماید آشکار کوست دانا بر عباد و بردبار
این حدود حق بود بر بندگان که بباید در کتاب خود بیان
در مهمات یتیمان و نکاح در وصایا و موارث از صلاح
بر تجاوز نیست زانها حد کس گر ز حق باشد مؤمن حق و بس
ورکه دارند از خدا و از رسول بر اطاعت در فروع و در اصول
انس و جان چون بگذرند اندر جنان داخلند اندر رحمت حق جاودان
وین مطیعان را بود فوزی عظیم کان‌چنین در جنت از حق مقیم
وانکه عاصی بر خدا و بر رسول گشت و گرد از حق تجاوز در قبول
حق در آتش سازدش داخل یقین جاودان باید عذابی بس مهین

وَاللَّاتِي يَاْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُنَّ

و آنانکه کنند کاربدی از زنانتان پس گواه طلبید برایشان چهار تا از شما پس اگر شهادت دادند پس نگاهدارید شان

فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ٢٠ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا

درخانها تا بردارد شان مرگ یا بگرداند خدا از برای ایشان راهی وآن دو کس که میکنند کار بد را از شما پس آزار کنید ایشان را

فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ٢١ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

پس اگر توبه کردند و اصلاح آوردند پس بگذرانید از ایشان بدرستیکه خدا باشد توبه پذیر مهربان جز این نیست که توبه پذیرفتنی بر خداست از برای آنانکه

يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢٢

مکنند بد را بنادانی پس توبه میکنند از نزدیک پس آنها توبه می پذیرد خدا از ایشان و باشد خدا دانای درست کردار

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

و نیست توبه از برای آنانکه میکنند گناهان را تا چون حاضر شود یکیشان مرگ میگوید بدرستیکه من توبه کردم اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٣ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ

ونه آنانکه میمیرند وایشانند کافران آن گروه آماده کرده ایم از برای ایشان عذابی دردناک ای آن کسانیکه گرویده اید حلال نیست

لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ

مر شما را که میراث برید از زنان باکراه و منع مکنید آنها را که ببرید پاره از آنچه داده اید آنها را مگر آنکه کنند کار بدی

مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا

آشکارا و معاشرت کنیدشان بخوبی پس اگر خوش نداشته باشید از ایشان پس شاید که ناخوش دارید چیزیرا و بگرداند خدا در آن خیر

كَثِيرًا ٢٤ وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

بسیار و اگر خواستید عوض دادن جفتی بجای جفتی وداده باشید یکیشان را مال بسیار پس مگیرید از آن

شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ٢٥

چیزیرا آیا میگیرید آنرا بدروغ بستن و بدی آشکار

در بیان احکام زنا

وان زمان کآید درفحش ازشما ... از هوای نفس یعنی بر زنا
پس برایشان چارمرد آید گواه ... عاقل و کامل که برسد ازاله
چونکه دادند این شهادت چارمرد ... در سرائی حبسشان بایست کرد
تا بمیرند اندر آن محنت سرا ... یا نماید راهی آنها را خدا
ره مگر بر توبه و تقوی برند ... ور فعال زشت خود حسرت خورند
حق برایشان بخشد و یاری کند ... پرده پوشد باز ستاری کند
وان دو تن که زانید و زانیه ... گر باشد فعل ایشان محصنه
ازشما پس بر ملامت درخورند ... جزکه ره بر توبه و تقوی برند
پس کنید اعراض از آزارشان ... بگذرید از فعل ناهموارشان
حق ببخشد جرم خلق از رحمتش ... چونکه برگردند اندر حضرتش
بر قبول توبه باشد بر خدا ... از خلایق در فعال ناسزا
گرکه آن باشد ز جهل و غفلتی ... فی زخود بینی که دارد خجلتی
پس چو پیش ازموت برگردند باز ... حق پذیرد توبه زایشان در نیاز
داند او گر باشد از دل توبتی ... میپذیرد بر خطاش از حکمتی
نیست بعضی را مگر در وقت موت ... توبه از چیزیکه زایشان گشت فوت
گوید انی تبت الآن آن زمان ... نیست آن مقبول درگه بی گمان
همچو توبهٔ کافر اندر مردنش ... نیست موقع وقت جان بسپردنش
وقت مردن یعنی ار مؤمن شود ... مرغ بیهنگام را کشتن سزد
چون امیدش قطع گردد از حیوة ... آن زمان بر حق کند رو از جهات
کس نداند سر باطن را که چیست ... لیک زین توبت بظاهر سود نیست
توبه از دل سوی حق برگشتن است ... وز هوای نفس خود بگذشتن است
در شریعت ترک عصیان و خطاست ... کآن خلاف امر و فرمان خداست
در طریقت ترک پاداش عمل ... وانچه باشد غیر ذات لم یزل
توبهٔ اهل حقیقت دیگر است ... وانچه آید در تصور برتر است
شرح آن گویم چو آید نوبتش ... تا موحد چیست ترک و توبتش
گفت آنکو مرد در کفر و گناه ... باشد از ما کیفری بی اشتباه

ای گروه مؤمنان سود حلال ‖ بر شما میراث نسوان ناجدال
یا که بر زویجشان مانع شوید ‖ بر منال و مهرشان طامع شوید
تنگ زان گیرید بر زنها بقهر ‖ تا بعنفی بگذرند از ارث و مهر
تا د شوهر ماز مانند و ولد ‖ مالشان تا بعد مرگ اورا رسد
سخت یا گیرید بهر مهرشان ‖ تا برید آنرا بزور و قهرشان
جزکه ازوی سرزند فعلی شنیع ‖ شاید ار نهند مهرش را جمع

یعنی ازا کراهشان کز سوء بخت ‖ می برایشان ازطمع گیرید سخت
مر رسد موتی برایشان ناگهان ‖ بر شما عاید شود میراثشان
میگرفتند از جهالت کار تنگ ‖ برزنان ازروی منع وخشم وجنگ
آمد این آیت پی امدادشان ‖ تا که نبود بر غلط رفتارشان
این بود دور ازمروت وزسداد ‖ بل ز رسم آدمیت در نهاد
وان نشوزاست وتجاوز ازعفاف ‖ باشد ازآن فاش نی کذب وگزاف

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ اَفْضي بَعْضُكُمْ اِلٰى بَعْضٍ وَ اَخَذْنَ مِنْكُمْ ميثاقاً غَليظاً ٢١ وَلا تَنْكِحُوا ما

وچگونه میگیریدآنرا وبحقیقت رسیده برخی ازشما به برخی وگرفتند ازشما پیمان سخت ونکاح مکنید آنچه را

نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّسآءِ اِلاّ ما قَدْ سَلَفَ اِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سآءَ سَبيلاً ٢٢ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ

نکاح کرده پدران شما از زنان مگر آنچه تحقیق گذشت بدرستیکه آن باشد کاری زشت ودشمنی وبد راهی است حرام کرده شد برشما

اُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ اَخَواتُكُمْ وَ عَمّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْاَخِ وَ بَناتُ الْاُخْتِ وَاُمَّهاتُكُمُ

مادران شما ودختران شما وخواهرهاتان وعمه هاتان وخالههاتان ودختران برادر ودختران خواهر ومادرانتان

اللاّتي اَرْضَعْنَكُمْ وَ اَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ اُمَّهاتُ نِسآئِكُمْ وَ رَبآئِبُكُمُ اللاّتي في حُجُورِكُمْ

که شیردادند شمارا وخواهراتان از شیرخوردن ومادران زناتان ودختران که تربیت یافته اند در کنارهاتان

مِنْ نِسآئِكُمُ اللاّتي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ وَحَلائِلُ اَبْنآئِكُمُ

از زناتان که دخول کرده باشید بآنها پس اگر نبوده باشید که دخول کرده باشید بآنها پس نیست گناهی برشما وزنان پسراتان

الَّذينَ مِنْ اَصْلابِكُمْ وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ اِلاّ ما قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحيماً ٢٣

که باشند از پشتهای شما وآنکه جمع کنید میان دوخواهر مگر آنچه بحقیقت گذشت بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّسآءِ اِلاّ ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ كِتابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ اُحِلَّ لَكُمْ ما وَرآءَ ذٰلِكُمْ

وشوهرداران از زنان مگر آنچه را مالک شد یمینهاتان کتاب خداست برشما وحلال کرده شد برای شما آنچه سوای آنست آنکه

اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَلا

خواستگاری کنید بمالهاتان که شوهران حلال باشید نه زنا کنندگان پس آنچه را متعه کردید از ایشان پس بدهید بآنها مهرهاشان را که فرض شده و نیست

جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ اِنَّ اللّهَ كانَ عَليماً حَكيماً ٢٤ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ

گناهی برشما درآنچه راضی شدید بآن از بعد مهرواجب بدرستیکه خدا باشد دانای درستکردار وآنکه استطاعت ندارد

مِنْكُمْ طَوْلاً اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ

ازشما بتوانگری که زن خواهد زنان آزاد ایمان دار را پس از آنچه مالک شد یمینهاتان از کنیزانتان که ایمان دارند

وَاللّهُ اَعْلَمُ بِاِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

وخدا داناتر است بایمانتان بعضیتان از بعضی است پس تزویج خواهید آنها را برخصت صاحبانشان وبدهید ایشان را مهرهاشان را بخوبی

مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَلا مُتَّخِذاتِ اَخْدانٍ ٢٥ فَاِذا اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ

وقتی که باشید بازدارندگان خود از کاربد نه زناکاران ونه گیرندگان یارهای نهانی پس چون بزنی گرفته شدند پس اگر کنند کاربد پس برایشانست نیمهٔ

الجزو الخامس

مٰا عَلَي الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُم وَ اَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللهُ

آنچه بر زنان آزاداست از عذاب آن ازبرای کیست که ترسدازضرر ازشما واگر صبرکنید بهتراست مرشمارا وخدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣١ يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

آمرزنده مهربانست میخواهدخداکه بیان کند برایشما وهدایت کندشمارا طریقهای آنانکه بودندپیش ازشما وتوبه پذیرد ازشما

وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٣٢ وَاللهُ يُرِيدُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوٰاتِ اَنْ تَمِيلُوا

وخدا دانای درست کرداراست وخدا میخواهد که توبه پذیرد ازشما ومیخواهندآنها که پیروی میکنندخواهشهای نفس راکه میل کنید

مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللهُ اَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُم وَ خُلِقَ الْاِنْسٰانُ ضَعِيفًا ٣٣

میلی بزرك میخواهد خدا که سبك کرداند ازشما وآفریده شده انسان ناتوان

زندگانی با زنان بایست نیك
هست یعنی اندرآن خیری کثیر
پس بتفریق زنان صبر و درنگ
ورکه میخواهید جفتی را بدل
یا که گیرندش نهان و کساه
وانکهی بعضی رسیده است ازشما
هم مگیرید آن زنان کآبائتان
این عمل در نزد عقل معتمد
قبح عرفی شد یقین ساء السبیل
عمها و خاله ها نیز این چنین
مادر زنها و دختر هایشان
هم حرام است ازپسرهاتان زنان
در فعال ما سلف بر بندگان
محصنات اعنی که صاحب شوهرند
یعنی آزادند لی در عقد غیر
خود حلالست ارکه جوئید ازنان
بهره چون بردید بدهید اجرشان
بعدازآنچه فرض شد یعنی صداق
وانکه نبود مستطیع ازروی مال
زان کنیزان که بوند ازمؤمنات
نزد حق نیکوست ایمان و ادب
پس درآرید از طریق سهلشان
هم نگیرید از نهانی دوستان
این نکاح از بهرآن باشد که تا
حق بخلقان جمله آمرزنده است
راه آنان کز شما بودند پیش
حقتعالی خواهد از بهر شما
وانکه باشد تابع میل خلاف
خواست بارجرمتانرا حق خفیف

وانکه زن درعیش مردآمدشریك
حق نماید زهر را بر طفل شیر
پیشه گیرید ارچه دل داریدتنگ
کرد بر جفت دگر اندر محل
مهر مالی بیدلیل و بی گواه
نفس دیگر را تحقق و رضا
در نکاح آورده بودند از عیان
فاحشه است و دشمنی و راه بد
در نظرها نیست ممدوح و جمیل
هم بنات اخت و اخ براهل دین
شد محرم بر شما فاش و نهان
آن پسر ها که بود ز اصلابتان
خود حق آمرزنده است ومهربان
دور و حاضر در نکاح دیگرند
میتوان شد مالك آنها را نحیر
غیر از آنهائی که آمد در بیان
آنچه باشد بی‌زیان و زحرشان
وانچه‌باشد شرط تزویج ازمذاق
بر نکاحی کوست نیکو تر بحال
نفقه کم خواهد وکسوت درحیوة
نی که مال و زینت و نام و نسب
در نکاح خود باذن اهلشان
عرض خود دارید محفوظ ازنیان
کس نیفتد بر فساد و بر زنا
هم رؤف و مهربان بربنده است
توبه بپذیرد بود جرم ارکه بیش
تا که سویش باز گردید ازولا
خواهد ازره مرکه یابیدانحراف
زانکه دیدآنسان بود خردوضعیف

ورکه زایشان هست هیچ اکراهتان
ای بسا مکروه کآنرا بر شما
آن شما را هست بهتر ازطلاق
داده اید آنرا اگر مالی فزون
این چگونه میکنید از وی طلب
وز شما بگرفته اند ایشان ناموس
بر شما زوجهٔ پدر باشد حرام
قبح عقلی فاحشه است وکارزشت
مادران و دختران و خواهران
اُم واخواتی که هست ازراه شیر
ورکه زن مدخوله نبود باك نیست
جمع مابین دو خواهر نیست کیش
وانچه آنها محصناتند از نساء
جز زنانی که بر ایشان مالکید
بر شما شد فرض از رب الانام
خرج مال خود کنید اندرحلال
بر شما نبود گناهی بی‌گمان
حق در اصالت دانا و حکیم
پس بوسع خودکه داریدآن بدست
حق بایمان شما دانا تر است
این نسبها نزد حق ناید بچیز
اجرشانرا هم بنیکوئی دهید
ورکه آیند آن کنیزان بر زنا
ورشکیبائی کنید آن بهتر است
خواهد اوروشن نماید رامراست
اوست دانا بر امور مردو زن
یا که چیزی‌را که آن باشدسبب
بر زنا آلوده گردد ذیلتان
آفریده گشته است انسان ز خاك

ای بسا کراهی که شدد لخواهتان
خیر گرداند ز حکمتها خدا
واصلح آمد اتصال از افتراق
چیزی ازوی پس مگیریدازفنون
ایست تأکیدی بانکار و عجب
عهد محکم وقت عقد وگاه لمس
جزکه پیش ازنهی ازرب الانام
قبح شرعی مقت باشد درسرشت
بر شما باشد حرام ازهرنشان
همچنین باشد بحرمت ناگزیر
هیچ ازان دامان تقوی چاك نیست
جز هرانچه ازشما بگذشته پیش
بر شما باشد حرام و ناروا
گر براه امن و ایمان سالکید
این مراعات ازحلال وازحرام
دور باشید از زنان بد فعال
گر شوید ازیکدگر راضی دران
نظم را ننهاد بنیادی قویم
از زنان گیرید برمیلی که هست
بعضی از بعضی اگر بالاتر است
کیست تا او ازره ایمان عزیز
پا رسانید ارکه نی شوم و پلید
نصف حد حُر براو باشد روا
مرشمارا زان نکاحی کاثراست
برشما آسان که ازهادی سراست
راست کردار اندر افعال و سنن
سوی توبه خواست بهرمنده رب
هم شود بر قبح و فحشا میلتان
خلق هم باشد ضعیف و دردناك

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لٰا تَأْكُلُوا اَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ اِلّٰا اَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ

ای آن کسانیکه گرویدید مخورید مالهاتانرا میانتان بناحق مگر آنکه بوده‌باشد خریدوفروختنی بخشنودی

مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ٢٩ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوَاناً وَظُلْماً فَسَوْفَ

ازشما ومکشید خودهاتانرا بدرستیکه خدا باشد بشما مهربان وکسیکه میکند آنرا ازراه تعدی وستم پس زود باشد

نُصْلِيهِ نَاراً وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً ٣٠ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

که بینداز یمش در آتش و باشد آن بر خدا آسان اگر پیرامون نگردید کبیرهای آنچه را نهی کرده میشوید از آن در میگذرانیم از شما گناهانتانرا

وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً ٣١ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا

ودرمیاوریم شمارا در محلی گرامی وآرزو میکنید آنچه را افزونی داده خدا بآن برخی از شمارا بر برخی از برای مردانست بهرهٔ ازآنچه

اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٣٢ وَ

کسب کردند وازبرای زنانست بهرهٔ از آنچه کسب کردند و درخواست کنید خدارا از فضلش بدرستیکه خدا باشد بهمه چیز دانا و

لِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ

ازبرای همه گردانیدیم میراث بران از آنچه گذاشتند والدین ونزدیکان وکسانیکه پیمان بست پیمانهاتان پس بدهید ایشانرا بهرهٔ ایشان

إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً ٣٣

بدرستیکه خدا باشد بر همه چیز شاهد

مؤمنان از اکل مال یکدگر
وزهرا و جهیکه آن بر باطل است
قتل نفس و خوردن مال کسان
بر عباد خویش حق باشد رحیم
تا ننالد او که خورد این مال من
این کند هرکس بعدوان و ستم
ور تنائید از کبائر احساب
جایگاه و مدخلی کآمد کریم
هم عقوق والدین و شرب خمر
کبر و حرص و عجب و انکار و حسد
نزد صوفی ذنب اکبر غفلت است
این تمنا باشد از بخل و حسد
هست مردانرا نصیبی در ثواب
این مقدر باشد از حق بهر خلق
اوست دانا تا که باشد در عیان
آنچه یعنی والدین و اقربا

بر حذر باشید کآن دارد خطر
مال نبود بلکه زهر قاتل است
حق نموده هر دو را توأم بیان
می نخواهد بر کسی اندوه و بیم
شد هلاک جان و من اطفال من
آوریمش زود در نار نقم
آنچه را او نهی شدید اندر کتاب
خاص باشد بر عفیف و بر حمیم
هم فرار از زحف بر حق گشته امر
نقض پیکان ترک طاعت خلق بد
ترک غفلت اصل دین و طاعت است
دل بمیرد زاو شود کور این حسد
زانچه کردند از فواید اکتساب
داده روزی هرکسی را قدر حلق
مستحق فضل او از بندگان
ارث بگذارند بعد از خود بجا
بهرهٔ اورا دهید از سدس مال

جز که از وجه رضا و انجار
نفسهای خویش را دارید باز
تا تو دانی گر خوری مال کسی
گر نداری چشم رحمت از خدای
داد مظلومان تو زاو یارب مگیر
وین بسی سهلست و آسان بر خدا
از شما پوشم بدیها را تمام
وان کبائر قتل نفس است و زنا
این کبائر باشد افعال یقین
بل هر آنچه نهی شد در عقل و شرع
می نخواهید آنچه را از جاه و مال
این بود بر قسمت حق اعتراض
هم زنانرا بهرهٔ باشد یقین
پس کنید از فضل او افزون طلب
باز گردانیدیم هرکس را نسب
وانکه با سوگند پیمان بسته بیك
بر عهود است او گواه در کل حال

از زنا و سرقت و غصب و قمار
هم ز قتل یکدگر در احتراز
کشتهٔ اورا و خود در مجلسی
بر خلایق رحم کن زین درد رای
چون تو بر ظلمش نبودی خبیر
دادن اعنی بر ستمکاران جزا
در سرای خاصتان بدهم مقام
شرك و ظلم و غصب و صدق و هم ربا
وانچه اخلاقیست هم بشنو چنین
دان کبائر جمله را در اصل و فرع
داده بر بعضی ز فضلش ذوالجلال
هم دلیل بیرضائی و انقباض
کسب کردند آنچه اندر باو دین
تا ببخشد با سبب یا بی سبب
بر موالی زانچه ماند از والدین
با شما اندر نصیب آمد شریك

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ

مردان کارگذاران فرمانروا اند بر زنان بآنچه افزونی داده خدا بعضی ایشانرا بر بعضی وبآنچه انفاق کردند از اموالشان پس نیك زنان

قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي

فرمانبردار اند ونگاهدارندگانند در وقت حاضر نبودن شوهر بنگاهداشت خدا و آن زنانیکه میترسید از نافرمانی ایشان پس پند دهید آنهارا و دوری کنید از آنها در

الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً ٣٤ وَإِنْ

خوابگاهها وبزنیدشان پس اگر فرمان بردند شمارا پس مجوئید برایشان راه آزاری بدرستیکه خدا باشد برتر بزرگ واگر

خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَيْنِهِمٰا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ اَهْلِهٰا اِنْ يُرِيدٰا اِصْلاٰحاً يُوَفِّقِ اللّٰهُ

بترسید از ناسازی میانشان پس بفرستید داوریرا از کسان مرد وداوریرا ازکسان زن اگرخواهیدسامان آوردن راسازکاری دهدخدا

بَيْنَهُمٰا اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً خَبِيراً ٤٠ وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ اِحْسٰاناً وَ

میانشان بدرستیکه خداباشد دانای آگاه وبپرستید خدارا وشریک مسازید باو چیزیرا وبوالدین نیکوئی کردن و

بِذِى الْقُرْبٰى وَالْيَتٰامٰى وَالْمَسٰاكِينِ وَالْجٰارِ ذِى الْقُرْبٰى وَالْجٰارِ الْجُنُبِ وَالصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ-

بصاحب قرابت ویتیمان ودرماندگان وهمسایهٔ صاحب قرابت وهمسایه بیگانه وهمراه درپهلو وراه

السَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً ٤١ اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ

گذار محتاج وآنچه مالک شد دستهاتان بدرستیکه خدا دوست ندارد کسی راکه باشد متکبر نازان آنانکه بخل میکنند و

يَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مٰا آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً ٤٢

میفرمایند مردمانرا ببخل وپنهان میدارند آنچه رادادشان خدا از فضلش ومهیا کرده‌ایم ازبرای کافران عذابی خوارکننده

مرد ها باشد قائم بر نسا
حقتعالی از کمال داوری
زان یکی از فضلها در حالشان
حافظند اندر غیاب شوهران
وانکه میترسید زایشان از نشوز
یعنی ازدلی که آن زن در امور
در مضاجع پس نمائید انقطاع
یعنی ایشانرا زدن باید بچوب

هم بدینسان عقلها بر نفسها
داد بعضی را ببعضی بر تری
که کنند انفاق از اموالشان
عرض خویش ومال ایشانرا نهان
یعنی آگاهیدشان از حال و روز
هست رفتارش زنظم وحزم دور
بار زایشان دوری اعنی ازجماع
نی که جائی بشکند زایشان بکوب

بی روحیی ملکه از کل جهات
مرد را یعنی فزونی بر زنان
پس زنان قابل شایسته کار
بر هر آنچه داشت آنها را نگاه
باشد اینجا خوف بر معنای علم
اول ایشانراست لازم وعظ وپند
زان برودت تا مگر گردند گرم
تا بیفتند از خیال و از عنود

خاصه اندر عقل وایمان و ثبات
داد از هر راه خلاق جهان
که بفرمانند از پروردگار
حقتعالی از معایب در پناه
از قرینه گر شناسی جای علم
تا شود نرم از کلامی دلپسند
بعدشان برکوفتن سازید نرم
بل بقدری کوست اندازهٔ حدود

در بیان سلوك با نسوان

این قدر هم بهر نظم حالتست
پس اگر فرمان برند از شوهران
ای بسا زن کو زشوهر سرد بود
گر رود طلبی بکس درهر مقام
من بر ایشم گر زنی برمن کت
در غلط صد بار ازاو اغماض کن
تا میانجی زاهل مرد و زاهل زن
حق سیهاست دانا او خبیر
هم کنند احسان و بر بر والدین
ذی جواری بازگوئی بستست
یا که زن یاخادمی باشد خلیل
هم پرستاران که عبدو برده اند
شکشان از والدین واقرباست
رفته رفته تا که آن خلق بدش
می بپوشند آنچه را پروردگار

ور نه اجرای محبت اقدم است
پس مجوئید از بهانه ره بر آن
چونکه شد معلوم جرم از مرد بود
خواهد از ظالم کشیدن انتقام
تازیانه در جزا گیرد بدست
بوسی هم بیم ده واعراض کن
صلحشان بدهند بر وجه حسن
تا چه باشد مصلحتها را در ضمیر
هم خویشان و بدرویشان معین
یار یاری کو امین صحبت است
همچنین بیکست بر ابن السبیل
آن ملکیت بدست آورده اند
یا ز همسایهٔ فقیر و بینواست
سازد از درگاه عزت مرتدش
داده بر ایشان ز فضل بیشمار
ما شدیم آماده هم در یوم دین

از محبت سنگ وگل سنبل شود
کز بهانه جوئی و ایراد ها
زیر دستند ارچه ایشان یا اسیر
گفت باید زن کند تمکین مرد
تا جه‌جای زن که بروی هردمی
بینشان ورهیچ ترسند از شقاق
گر که خواهی ازمیان خیر دخلاف
بندگی حق کنید از هر نسق
یار بر همسایگان منتسب
شاید او باشد رفیق و همسفر
آنکه دوراست ازدیاروانز نصیب
حق ندارد دوست اهل کبر و باز
فخر کردن بر عبید و بر فقیر
وان بخیلانیکه هم بر زید وعمرو
شکرشان بر نعمت و افضال رب
کافرانرا بر عذابی بس مهین

خلق زن گر خار باشد گل شود
رفته رفته کج شود بنیاد ها
حق زن بر دوش زن علی است و کبیر
نی که بینید رو دوش زور رنج و درد
سخت گیری از پی شش وکمی
مصلح انگیزید بهر اتفاق
حق دهد ما بین ایشان ائتلاف
شرك هم نارید بر چیزی بحق
که بدند از راه نسبت منتجب
یا شریك اندر تعلم در سیر
اندر آن شهر بد مسکین وغریب
که خرامد از ره فخر و مخار
غفلت و تاریکی آرد در ضمیر
میکنند انجعل خود بر محل امر
گشت انکار از رسول منتجب

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوٰالَهُمْ رِئٰاءَ النّٰاسِ وَلاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلاٰ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطٰانُ

وآنانکه انفاق میکنند مالهای خودرا برای ریاء مردم وایمان نمی‌آورند بخدا ونه بروز بازپسین وکسیکه باشد دیوهمدم

لَهُ قَرِيناً فَسَآءَ قَرِيناً ٤٢ وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ

مراورا همراه پس بد همراهیست وچه چیز بود بر ایشان اگر ایمان میآوردند بخدا وروز بازپسین وانفاق میکردند از آنچه روزی دادشان خدا

وَكَانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيماً ٤٤ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً

وباشد خدا بایشان دانا بدرستیکه خدا ستم نمیکند بمقدار ذره واگر باشد نیکوئی مضاعف میکندش ومیدهد از نزدش مزدی

عَظِيماً ٤٥ فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هٰؤُلَاءِ شَهِيداً يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ

بزرگ پس چگونه باشد وقتیکه بیاریم از هر امتی شاهدیرا وآوردیم ترا بر آنها شاهد آنروز دوست میدارند آنانکه

كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰى بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِيثاً ٤٦ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

کافر شدند ونافرمانی کردند پیغمبررا که کاش هموار کرده شود بایشان زمین ونمی پوشانند از خدا سخنی را ای آنکسانیکه ایمان آوردید

لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَ اَنْتُمْ سُكَارٰى حَتّٰى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُباً اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتّٰى تَغْتَسِلُوا

نزدیک مشوید نمازرا وشما باشید مستان تا وقتیکه بدانید آنچه را میگوئید ونه بجنابت مگر روندگان راه تا وقتیکه غسل کنید

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَوْ عَلٰى سَفَرٍ اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا

واگر باشید بیماران یا بر سفری یا آمد احدی از شما از غائط یا مباشرت کردید با زنان پس نیافتید

مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوّاً غَفُوراً ٤٨

آبی را پس تیمم کنید روی زمینی پاک پس مسح کنید رویهاتانرا ودستهاتانرا بدرستیکه خدا باشد در گذرنده آمرزنده

وانکسانکه میکنند انفاق مال ... بر ریا نی بر رضای ذوالجلال
نی بحق دارند ایمان از یقین ... نی بروز آخرت و اجرای دین
هرکه شیطانست یار و محرمش ... بد بود بشک قرین و همدمش
هم کنند انفاق از میل و رضا ... زانچه روزی کرده ایشانرا خدا
تا کسی گوید که مارا هم نکار ... چه زیان دارد کسی گر وا گذار
او نکرده جبر بر کس در خطاب ... تا کسی گوید زحرص این جواب
جرم بود گر تو زان باشی ملول ... گوئی از حق نیست توفیق فضول
حق نخواهد کرد قدر وزن مور ... برخلایق ظلم و جور اندر امور
پس دهد اجری بزرگ از نزد خویش ... ور کسی کاعمال نیک آورده پیش
از امم یعنی رسولان را گواه ... بر رسولان هم تورا بی اشتباه
شاهد ایشان تو باشی در مقال ... هم بجمع علم و احکام و کمال
دوست دارند اندر آن روز مهول ... آنکه کافر گشت و عاصی بر رسول
تا ببینند آنچنان روز ورود ... شوندی وان شهادات از شهود
نه حدیثی را بپوشند از خدا ... در حضور انبیا و اولیا
مؤمنان گیرید دوری از نماز ... گاه مستی تا بهوش آیید باز
در جنابت همچنین باشید دور ... از نماز و مسجد الا در عبور
گر که باشند از مساجد رهگذر ... تا جنابت نیست پاکی در اثر
بر طهارت نیست قادر ز آب پاک ... پس تیمم بایدش کردن بخاک
وان بود از خاک مسح دست و رو ... کافیست آن نیز از غسل و وضو
حق بهر کاری دلیل بنده است ... خلقرا بخشنده و آمرزنده است
درج شد سی حکم اندر این یک آیتست

یعنی از بهر نمود مردمان ... تا ببیندش که او باشد جوان
هست همچون بخلشان انفاقشان ... بازگونه سیرت و اخلاقشان
چه زیان بود ار بحق معرفت ... آورند ایمان و روز آخرت
حق بود آگاه بر اسرارشان ... میکند دعوت نه بر اجبارشان
یا کسی آسان که خود خواهی جنان ... مهر برداری ز چشم و گوششان
آنچه بود در فنون آن ضرر ... ملکه هست امکان بعثش بشر
او نکرده جبر در تکلیف خود ... تا تو گردی جز اندر نیک و بد
ور بود نیکی دو چنداش کند ... گر گلی باشد گلستانش کند
پس چگونه است از بار هم از امم ... شاهد و شاهد تو را زجمله هم
تا که هر پیغمبری بر امتی ... شاهدی باشد بجرم و طاغی
تا که باشد زین گواهیها خجل ... بر خصال و کردهٔ خود منفعل
ارض گردد راست ایشانرا برو ... بر زمین یعنی شوند ازغم فرو
جا کرا خواهند بهر خود پناه ... زانفعالی که بر ایشان یافت راه
چون توان پوشید کاعضا شاهدند ... زامر حق بهر گواهی آمدند
تا بدانید آنچه میگوئید خود ... در شما باشد شعور نیک و بد
جز ز بعد الغسل و تطهیر بدن ... کوست واجب در عبارت بی سخن
ور جنب باشد مسافر یا علیل ... زآب ممنوعست و معذور آن خلیل
همچنین از خاک در دفع فضول ... بر تیمم جایز آمد شد قبول
لیک جائی کآب ناید بدست ... زخم و رنجی در بدن یا هیچ هست
کار خلق از راه غفران سهل کرد ... تا نباشد عسر و عیبی بهر مرد
لیک مارا فی بشرحش حاجت است

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

آیانگرستی به آنانکه دادهشدند بهرهٔرا از کتاب میخرند گمراهیرا ومیخواهند که گم کنیدشما راهرا

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَلِيّاً وَكَفَى بِاللّٰهِ نَصِيراً ۴۸ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

وخدا داناتراست بدشمنانشما وبساست خدا یاور وبساست خدا یاریکننده از آنانکه یهودشدند مکرداندند سخنرا

عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيّاً بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي الدِّينِ ۴۹

از جاهایش ومیگویند شنیدیم ونافرمانیکردیم وبشنو غیر شنونده ومهلتدهمارا بیچیدنی بزبانهاشان وطعنهزدنی در دین

وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ

واگر آنکه ایشان میگفتند که شنیدیم وفرمان بردیم بشنو ومهلتدهمارا هرآینه بود بهتر برای ایشان وراستتر ولیکن لعنت کرد ایشانرا خدا بسبب کفرشان

فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلاً ۵۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ

پس نمیگروند مگر اندکی ای آن کسانیکه دادهشدهاید کتابرا بگروید بآنچه فرو فرستادیم باور کننده مرآنچهرا باشماست پس از آنکه

أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللّٰهِ

محو گردانیم رویهائیرا پس برگردانیم آنهارا بر قفاهاشان یالعنت کنیم ایشانرا همچنانکه لعنت کردیم یاران شنبهرا وباشد امرخدا

مَفْعُولاً ۵۱ إِنَّ اللّٰهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ

کردهشده بدرستیکه خدا نمیآمرزد که شرک آوردهشود باو ومیآمرزد آنچه فروتر آنست از برای هرکه میخواهد وکسیکه شرک آورد بخدا پس بحقیقت

افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً ۵۲

ارتکاب کرد گناهی بزرگرا

هیچ آیا دیدی آنان ای حبیب — کز کتاب است آنکسانرا نصیب
گمرهیرا میخرند از هر قبیل — هم شمارا دورخواهند از سبیل
حق براعدای شما داناتر است — بر شما در دفع دشمن یاور است
دوستی زاحق بس است از بری — هم بود کافی ز بهر یاوری
زان کسان کز عناد و از ستم — می بگردانند از موضع کلم
از پیمبر میشنیدندی یهود — هر سخن تحریف میکردند زود
آمد این آیت که تحریف کلام — هست چون تحریف توراة ازمقام
نعت احمد هرچه در توراة بود — منحرف کردند از وصفش یهود
همچنین تحریف قول مؤتمن — میکنند از میل و رأی خویشتن
شد سمعنا و عصینا قولشان — بود نافرمانی اندر حولشان
یعنی اقوال تو بشنیدیم هم — لیک فرمان کی بریم ازبیش وکم
دم ز واسمع غیر مسمع میزدند — طاعنان از راعنا لیّاً بُدند
یعنی آنرا بشنو و باور مکن — دانکه اورا نیست مغزی درسخن
راعنارا برد و وجه است احتمال — قصد ایشان بود طعن و احتیال
ظاهرش یعنی که در ما درنگر — لیک باطن بود مقصود دگر
بر زبانشان بود رمزها چنین — لیک بد مقصود استهزا بدین
ور که میگفتند بشنیدیم ما — هم مطیعیم آنچه گفتی ازخدا
هم بجای راعنا اندر کلام — بود وانظرنا بر ایشانرا تمام
بهر ایشان خیر و اقوم بود لیک — لعنت حق بودشان در کفر نیک
بیش از ایشان نگروند الا کمی — یک موحد هست بیش ازعالمی
ایکسانیکه داده شد ازحق کتاب — بر شما آرید ایمان بی عتاب
بر هرانچه ما فرستادیم آن — بررسول و بندهٔ خود از بیان
وان موافق هست باچیزیکه بود — با شما یعنی که توراة ای یهود
قبل از آنکه رویهارا منطمس — ما کنیم اعنی که محو و منعکس
پس بگردانیم آنرا بر قفا — زایل اعنی گردد استعدادها
یا کنیم آن فرقه را لعنت چنان — که باهل سبت و اصحاب آمد آن
امر حق مفعول یعنی کائن است — گشت خواهد واقع آنچه کامن است
حق بغیر ازشرک ازهرکس که خواست — هر گناهیرا ببخشد گر بخواست
وانکه بگرفته است انباری باو — بر گناهی بس بزرگ آورده رو
شرک اندر نزد اهل معرفت — ذنب بود نز ذاتست و صفت
گفت زانرو ذنب را بخشم تمام — لیک مشرک نیست مغفور ازکلام
زانکه آن شیئیت شیء است وبس — بی فنائی کان شود زایل زکس
هست ممکن جامه را کردن بدل — بی که تن با شکل را اندر مثل
شرک انکار از وجود واحدست — بی ذنوبی کان برحمت جاذبست

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَشٰآءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٥٣ اُنْظُرْ كَيْفَ

آیا نگاه نکردی بآنانکه پاک میدانستند خودهاشانرا بلکه خدا پاک میسازد آنرا که میخواهد و ستم کرده نشوند بمقدار رشته میان هسته خرما بنگر چگونه

يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ كَفٰى بِهِ اِثْمًا مُبِينًا ٥٤ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

افترا میکنند بر خدا دروغرا و بس است آن گناه آشکارا آیا نگاه نکردی بآنانکه داده شدند بهره را از کتاب

يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ اَهْدٰي مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ٥٥

ایمان میآرند بجبت وطاغوت ومیگویند ازبرای آنانکه کافر شدند که آنها هادی ترند از آنانکه ایمان آوردند راه را

اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ٥٦ اَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ

آن گروه آنانند که لعنت کردشان خدا و هر که را لعنت کرد خدا پس هرگز نخواهی یافت برای او یاری کننده آیا مر ایشانرا بهره ایست از پادشاهی

فَاِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ٥٧ اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰي مَا آتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

پس آنهنگام نمیدهند مردمانرا نقیری آیا حسد میبرند مردمانرا بر آنچه دادشانرا خدا از فضل خود پس بتحقیق دادیم آل

اِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ٥٨ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ

ابراهیم را کتاب وعلم شریعت ودادیم ایشانرا پادشاهی بزرگ پس از ایشانست آنکه گروید بآن و از ایشان کیست که باز ایستاد از آن

وَ كَفٰي بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٩ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ

و بس است دوزخ آتش افروخته بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآیتهای ما زود باشد که بسوزانیمشان در آتش هرگاه پخته شود پوستهاشان

بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ٦٠ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

بدل میکنیم ایشانرا پوستهائی جز آنها تا بچشند عذابرا بدرستیکه خدا باشد غالب درست کردار وآنانکه گرویدند و کردند کارهای

الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ

شایسته زود باشد در آوریمشان در بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آنها همیشه مر برای ایشانست در آنها جفتهای پاکیزه

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ٦١ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰى اَهْلِهَا وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

و در میآوریمشان در سایه پاینده بدرستیکه خدا امر میکند شمارا که برسانید امانتهارا به اهلش و چون حکم کنید میان

النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ٦٢

مردمان آنکه حکم کنید بعدالت بدرستیکه خدا خوب چیزیست پند میدهد شمارا بآن بدرستیکه خدا باشد شنوای بینا

هیچ دیدی آنکه نفس خویش را / پاک چون خواند از رجس و خطا — پاک سازد بلکه ذات ذوالکرم / هرکرا خواهد بدون هر ستم
بی چسان بندند بر حق افترا / این یهودان از نقب وز خطا — که ببخشد جرم روز ما بشب / جرم شب را روز بخشد باز رب
یا در اینکه ما خود ابناء اللهیم / وین بود روشن گناهی و آگهیم — هیچ ایشانرا تو دیدی ای حبیب / کز کتاب آنقوم را بودی نصیب
چون شدند از بعد ایمان بت پرست / دیوشان کرد از پی طاغوت مست — هست بس در جبت و طاغوت اختلاف / نفس اماره است اصلش بیگزاف
جبت نفس و آرزو طاغوت دان / صورتش آن ساحران و کاهنان — آن یهود از بغض احمد و اهل دین / متفق گشتند هم با مشرکین
بت پرستیدند ایشان در عهود / با گروه مشرکین یعنی یهود — این چنین گویند کاین دین بهتر است / از مسلمانی که رسم دیگر است
بت پرستی هست بهتر در شیاع / از رهی کاحمد نموده اختراع — این کسانند آنکه حقشان کرده لعن / نیست یارا که حق فرموده طعن
آن گریزد از اعادی بر اله / چون خدا شد خصم دیگر بست راه — یا که ایشانراست از شاهی نصیب / یا رسد ملک این بخیلانرا قریب
بد یهودا را بدین نوع اعتقاد / که نبی گردند و شاه اندر بلاد — پس شوند ار شاه هم بر زعم خویش / از نقیر است اندک اعطاشان نه بیش
یا برند ایشان حسد بر مردمان / آنچه حقشان داده از فضل عیان — کان نبوت یا کتاب و بعثت است / یا بر احمد عزت است و نصرت است

آل ابراهیم را دادیم هم
هم بود زایشان کسی کز ناقبول
نار افروزنده را اودرخوراست
پوستهاشان ز آتش افروخته
جلدها را گفته اند ارباب لب
باز یند پردهٔ دیگر بجاست
مینماید هر زمانی زان شئون
یعنی آید نوع دیگر درنمود
اینست سرّ کلما نضجت جلود
حق بود غالب بهر کارو حکیم
زودشان ساریم داخل در جنان
هر یك اندر ظل اسمی مستقر
علت هر شیئی و وجه سبتش
اندران باشند باقی تا ابد
ظل اشارت اندعایات حداست

از کتاب و حکمت و ملك و نعم
کرده اعراض از خداو ازرسول
کآن سزای هرلجوج وکافراست
هرچه گردد پخته یعنی سوخته
هست برجسم و طبیعتها حجب
وان حجابات آرزوها و هواست
صورت دیگر جو آید در نمون
وان حجابی سخت گردد درحدود
که بدل سازد خدایش درحدود
هرکرا بر جا دهد امید و بیم
که رود بس نهر ها اززیرآن
ازحیوة و هستی خود ذی اثر
داند و هم حکمت و خاصیتش
در وی ازواج مطهر بعدد
سایهو خور ورنه درجنت کجاست

هست زایشان پس کسی کآورده او
پس پسنده برسزایش دوزخست
آنکه کافر شد بآیتهای ما
حق کند آن جلد بردیگر بدل
هریکی زان پرده ها گردد چوباز
هست پنهان در توخلق بهزار
زان یك ازاخلاق زشت دان حسد
همچنین اوصاف زشت دیگرت
وان برونست ازشمار و ازحساب
وانکسانکه بگرویدند از ثقات
وان بود جنات اسماء و صفات
هرکه گیرد اندرآن جنت مقام
نیست دروی فضل وقدارا مجال
آن دمان باشند طاعات عمل
مینماید امرتان حق تا بسهل

بر نبی ایمان و برحق کرده رو
کآن زبهر کافران محکم فخ است
زود آریمش بنار پر وبا
از پی پاداش عصیان و عمل
منفعل مانند ز افعال مجاز
هریکی را هم شئون بیشمار
هردم اورا صورتی از نو رسد
پرده ها باشند هریك در برت
تاچشند این بددلان طعم عذاب
کرده اند اعمال نیك اندر حیوة
جاری از هریك وجود ممکنات
یافت سرّ علم الاسماء تمام
هم نه تغیر و شت یا زوال
داخلند ایشان درآن ظل ظلیل
رد نمائید آن امانتها باهل

در بیان حفظ و رد امانات

آنکه دررد امانت کاهل است
حق دهد نیکو شمارا وعظ و پند
هم بود بینا کنند از رد آن
نزد عثمان ابن طلحه بد کلید
مادرش میکرد از دادن ابا
رد کن آنرا باز برمن کز پدر
آمد این آیت که هم برصاحبش

از رسوم آدمیت غافل است
تاکند افعال نیکو را پسند
یا طمع دارید چیزی در نهان
زانکه حجابی بارث اورا رسید
تا که برد آخر بنزد مصطفی
این بمیراثم رسیده در ثمر
ده امانت را بحفظ منصبش

میکنند از حکم بین مردمان
بشنود حق آنچه مگوئید بس
بعد فتح مکه ختم المرسلین
بد کلید آن روز نزد مادرش
گفت این باشد امانت از مت
خواست تاعباس گیرد ازرسول
داد بروی همچنین هم تا کنون

عدل واوصاف اندرآن یاد عیان
در قبول آن امانتها زکس
خواست مفتاح حرم وازآن واین
رفت کارد جانب پیغمبرش
چونکه میدانم امین ذوالمنت
شغل حجابی مکرد ازوی قبول
هست در آقوم این شغل وشئون

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِي

ای آن کسانیکه گرویدید فرمان برید خدارا وفرمان برید رسول را وصاحبان امررا ازشما پس اگر خلاف کنید در

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَاْوِيلًا ٦٣

چیزی پس برگردانید آنرا بخدا ورسول اگرباشید که ایمان آرید بخدا وروز بازپسین آن بهتراست ونیکوتر تاویل

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ يَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مٰا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ اَنْ

آیا ندیدی بانها که گمان میکنند که ایشان ایمان آوردند بانچه فروفرستاده شد بتو وآنچه فروفرستاده از پیش تو میخواهند که

يَتَحٰاكَمُوا اِلَى الطّٰاغُوتِ وَقَدْ اُمِرُوا اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطٰانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلٰالًا بَعِيداً ٦٤

داوری برند بسوی طاغوت وبتحقیق که فرموده شدند که کافر شوند بان ومیخواهد شیطان که گمراه کند ایشانرا گمراهی دوری

وَ اِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا اِلىٰ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلَى الرَّسُولِ رَاَيْتَ الْمُنٰافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً ٦٥

وچون گفته شود مرایشان را که بیائید بسوی آنچه فروفرستاد خدا وبسوی رسول می بینی منافقانرا که بازمیدارند ازتو بازداشتنی

فَكَيْفَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ ثُمَّ جٰاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنٰا اِلَّا اِحْسٰاناً

پس چگونه باشد وقتیکه برسد ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاد دستهایشان پس میایند بسوی تو قسم میخورند بخدا که نخواستیم مگر نیکوئی

وَ تَوْفِيقاً ٦٦ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ

وموافقت بهم رسانیدن آنها آنانند که میداند خدا بآنچه در دلهای ایشانست پس روبگردان از ایشان و پند ده ایشانرا و بگوی از برای ایشان در نفسهاشان

قَوْلاً بَلِيغاً ٦٧ وَ مٰا اَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جٰآؤُكَ

گفتاری اثر کننده و نفرستادیم ما هیچ رسولی را مگر تا اطاعت کرده شود بفرمان خدا و اگر آنکه ایشان هنگامیکه ستم کردند بر خودهاشان آمدندی ترا

فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً ٦٨ فَلاٰ وَ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ حَتّٰي

پس آمرزش خواستندی از خدا و آمرزش خواستی برایشان رسول هر آینه یافتندی خدا را توبه پذیر مهربان پس نه بحق پروردگار تو که ایمان نخواهند داشت تا آنکه

يُحَكِّمُوكَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِي اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ٦٩

حکم کنند ترا در آنچه خلاف شود میانشان پس نیابند در خودهاشان ناخوشنودی از آنچه حکم کردی و گردن نهند گردن نهادنی

در تحقیق اولوالامر

مؤمنان باشید تابع در قبول ازخدا و از اولوالامر و رسول
واجب آمد طاعت حق بر عباد هم رسول اکرم با اجتهاد

صاحبان امر را بعد از رسول واجب آمد طاعت ازعشق واصول
آنکه اندر عصمت و عقل و کمال هست همدوش رسول ذوالجلال

هیچ دوری نیست خالی زین کرام تا قیامت خوان ولیش یا امام
هست افزون دراولوالامر اختلاف لیک این لوح از اضافاتست صاف

خوداولوالامراست بس ظاهر که کیست نزد عاقل مشتبه یعنی که نیست
امر را اول بدان از مطلبش تا شناسی از تناسب صاحبش

هست امر ازحق تصرف دروجود از مقام غیب یا ملك شهود
صاحب آن بر مراتب ذوالیداست جانشین حیدر است واحد است

پادشاه عادل از حق در زمین هست در اجرای احکامش معین
صاحب دور است تا یوم القیام هر زمان پنهان و پیدا والسلام

پس چیزی گر نماید اختلاف رد بسوی حق کنید آن بیخلاف
بالحق اعنی بر کتاب و محکمات بر رسولش یا که در حین حیوة

هم پس از وی بر کتاب و عترتش وانچه زایشان وارداست از سنتش
وان کتاب وسنت و اجماع و عقل فرض آل و اهلبیت آمد نقل

حجت است این جار بر رفع نزاع در مقامی که نمایند اجتماع
گر شما باشید مؤمن بر خدا هم بروز آخرت در اقتدا

این شما را بهتر آمد در سند از خیال حس و تأویلات خود
ای محمد صم از تعجب در نگر سوی ایشان که بزعم مفتخر

مؤمنند اعنی که از پندار خود هستشان ایمان بحق زاقرار خود
هم برانچه بر تو فرستاده ایم وانچه بر پیشینیانرا داده ایم

با وجود دعوی ایمان بود خواهش ایشانرا زعقل پست رشد
که حکومت سوی طاغوتی برند وان بودکعب ابن اشرف درپسند

که بود با او یقین هم پیشه دیو حاملش باشد بهر اندیشه دیو
وانگهی مأمور بر تکفیر او بود آن کآگه بد از تقصیر او

دیو خواهد تا برد ناگاهشان سوی گمراهی دور از راهشان
آن دورویانرا چوگوید اهل دین از ره اشفاق با قولی متین

که بیائید این تحاکم را براست سوی آن حکمی که نازل ازخداست
یا بحکمی که کند پیغمبرش بر منافق دیو بینی رهبرش

میکنند اعراض زان حکم ازعناد که کنی بر حق تو بی جور و فساد
میبمایند از تو اعراض ای وفی همچو اعراض عزازیل از صفی

هست اعراض منافق از لجاج وین مرض را نیست ازراهی علاج
پس چگونه است اربرایشان رخ نمود رنج و اندوهی بپاداش صدود

دستهاشان آنچه بفرستاده پیش سوی طاغوت ازتحاکم بهر خویش
دستها یعنی که فکرتهای زشت در حق پیغمبر نیکو سرشت

پس تو را آیند با سوگند ها کآن نبود از سستی پیوند ها
بلکه بود از حسن و توفیق تمام که تو را داریم پاس احترام

تا بلند از ما صدائی در نزاع مینگردد در حضورت ز اجتماع
قصد ما میبود پاس شأن تو نی که سر پیچیم از فرمان تو

این گروه اهل نفاقند و دروغ نیست در سوگندشان یکجو فروغ
داند آنکو واقف است از زشت و خوب آنچه ایشانراست پنهان در قلوب

پس کن اعراض ازقبول عذرشان تا که بدهندت بپاداش نشان
از تو شاید گر که بدهی پندشان از نفاق و کذب در سوگندشان

گو برایشان هرچه گویند از خطا در نفوس خویش با قولی رسا
یعنی آن قولی کزو ترسند ناس زاو رسد بر دیگران خوف و هراس

اندر آن هم بیم باشد هم امید لازم حکمت بود وعد و وعید
نی فرستادیم ما هرگز رسول جز که امرش را کند از جان قبول

خلق فرمانش باذن حق برند بد دلان از ترك امرش کافرند
ور که ایشان یعنی ارباب نفاق که بخود کردند ظلم اندر سیاق

میلشان در حکم بر طاغوت بود از ندامت آمدند ار بر تو زود
از خدا کردند آمرزش طلب وان طلب میکرد پیغمبر ز رب

بهر ایشان خواستی یعنی رسول مغفرت را حق زوی کردی قبول
یافتندی حقتعالی را عیان سوی خود توبه پذیر و مهربان

پس برب تو قسم ای ذو نسق کاین دورویان ناورند ایمان بحق
تا تورا سازند از هر ره حکم بین خود در رفع غوغایی ستم

در هرانچیزیکه دارند اختلاف وان شد ایشانرا سبب بر اعتساف

وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اَوِاخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ اِلاَّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ

واگرانکه مانوشته بودیم برایشان که بکشید خودهاتانرا یابیرون روید از دیارتان نمیکردندانرا مگر اندکی ازایشان واگر

اَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِيتاً ٧٠ وَاِذاً لَاَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا اَجْراً

انکه ایشان کرده بودند انچه پندداده میشدند بآن هراینه بود بهتر برای ایشان وسخت تر درثابت گردانیدن ودراینهنگام میدادیمشان از نزدخود مزدی

عَظِيماً وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ٧١ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ

بزرگ وهرآینه هدایت کرده بودیمشان براه راست وهرکه فرمانبرد خدا ورسول را پس آنها باشندبا آنانکه احسان کرد خدا برایشان

مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقاً ٧٢ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ

از پیغمبران وراستگویان وشهداء ونیکمردان وخوبند آنها ازجهة رفاقت آن فضل است از خدا

وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيماً ٧٣

وکافیست خدا دانا

داشت از انصار مردی خوردخیر
گفتگو در آب رودی با زبیر
آمدند آن هر دو نزد مصطفی
از پی رفع نزاع و ماجری
با زبیر او گفت خیز از آب ده
چونشدی سیرآب بر همسایه ده
آن صحابی را بد بهر از شرف
گفت بگرفتی حکم از روی طرف
زانکه او بد عمه زاده وخویش تو
این حکومت بود دور از کیش تو
شد برون از نزد پیغمبر ملول
گفت ما مردم گذشت از حق رسول
بر مسلمانان دراین باب ازیهود
طعنها بس رفت زین گفت وشنود
نیست ما را شرح این گفتن بکار
کرد این آیت نزول از کردگار
که بحکمت تا رضا ندهند خلق
از نفاق و کاهلی برهند حلق
بر خدا ناورده اند ایمان یقین
هم باحکام و کتاب و یوم دین
پس نیابند اندر خود حرج
زانکه کردی حکم بر صدق و فرج
گر چه باشد بر خلاف میلشان
کس نگردد تنگدل زان در نهان
گردن از طاعت نهند و انقیاد
انقیادی محکم از عشق و وداد
مینوشتیم ار برایشان ز امتحان
قتل و بیرون رفتن از شهر و مکان
همچو اسرائیلیان کز یکدگر
الفها کشتند تا شام از سحر
وز بلد شد حکم تا بیرون روند
وز وطن آواره در هامون شوند
این نکردی جز قلیلی زین گروه
که بدین باشند راسختر زکوه
ور که میکردند ایشان از پسند
آنچه بود از حق برایشان امر و پند
مینمودندی اطاعت از رسول
وامر او را از ره طاعت قبول
بهر ایشان بود بهتر از جهات
سخت تر در عقل و ایمان و ثبات
ور تثبت امر ایماشان دهیم
اجرشان از نزد خود اجری عظیم
هم نمائیم آنکسانرا راه راست
رهروانرا راهو مقصد تا کجاست
وانکه فرمان برد از حق وز رسول
آنگروه اندر قیامت در حصول
با کسانی ز اهل حق باشند یار
کاهل انعامند از پروردگار
ز انبیا و صادقان و صالحان
وان شهیدان که فداکردند جان
وانکه باشد در رفاقت نیک پی
یار هرکس گو رود هرگام وی
یا تواند بود کاین نیکو رفیق
نیست غیر از آن چهار اندرطریق
یعنی ایشان در رفاقت اکملند
از تمام خلق عالم افضلند
کرده حق بر چار قسم اخیار را
برگزیده بر عباد این چار را
انبیا که محرم راز ویند
در حریم قرب دمساز ویند
صادقان اهل عیانند و شهود
دیده ز اشیا سر سلطان وجود
وان شهیدان رسته از آمال خویش
در ره او داده جان ومال خویش
صالحان بر پاس امر حضرتش
کرده واحد همّ خود در طاعتش
هرکه شد با این جماعت همنشین
گردد او روشن‌دل و پاکیزه دین
از نبیین قصد یا پیغمبر است
هم ز صدیقین مراد از حیدر است
گر بلفظ جمعشان بستوده حق
جامعند این دو در اوصاف فرق
بحر گوئی کافیست از ذکر درّ
خاصه بحری کوز گوهرهاست پر
یک علی‌ع گو کار خود یکباره کن
پردهٔ چشم دوبین را پاره کن
از شهیدان شد اشارت برحسین
هر نبی و هر ولیّ را نور عین
صالحان اولاد او تا قائمند
بر وجوب لطف از حق دائمند

در بیان و تحقیق مهدویت

دور قائم دائم است از رب دین
تا قیامت ز اولیا و راشدین
هر زمانی را ولیّی لازم است
وین ولایت در مدار قائم است
مهدی هادیست قائم در طریق
رهروانرا در روش نیکو رفیق
پادشاهانند در ملک وجود
قائم از مرآت هر یک در نمود
غافل از آثار خود بر دائمند
وز حق اندر دور دائم قائمند
صد چراغ از شمع واحد روشنند
جمله یک نورند گر چه صد تنند
میتوانی کز چراغی صد چراغ
بر فروزی در سرا و دشت و باغ
شرط خلقش لیک باشد اشتمال
نی ز شعله نیست ممکن انتقال
اشتمال آن اتصالست از ولی
همچنین تا باصل آن ذات العلی
دور مهدی این بود بر اتصال
گر شناسی دور او را در محال
دور یکدور است نزد اهل دل
وان بود دائر بمهدی متصل
اینست فضلی از خدا در کارشان
که شود منعم علیهم یارشان
بلکه خود که مؤمن ازجان ودلند
جمله در منعم علیهم داخلند
بس بود بیشک خداوند علیم
در جزای اهل ایمان بر نعیم
که صلاحیت مر ایشانراست تام
در توافق با خواص و باکرام
بعد ذکر اهل ایمان و سداد
میکند حق امر بر جنگ و جهاد

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ اَوِانْفِرُوا جَمِيعاً ٧٤ وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

ای آن کسانیکه ایمان‌آوردیدبگیرید سلاحتانرا پس‌بیرون‌روید فوج‌فوج‌یابیرون‌رویدباهم وبدرستیکه‌ازشما هرآیه‌کس‌است

فَاِنْ اَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قٰالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ اِذْلَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً ٧٥ وَ لَئِنْ اَصٰابَكُمْ فَضْلٌ

کمدرنك‌میکندپس‌اگررسدشمارامصیبتی گفت‌بتحقیق‌انعام‌کردخدابرمن هنگامیکه‌بودم باایشان حاضر واگر برسدشمارا فضلی

مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً ٧٦

از خدا هرآینه‌میگویدچنانکه‌گویانبوده میان‌شما ومیان‌او دوستی ایکاش من‌بودم باایشان پس‌فیروزمیشدم‌فیروزی‌بزرك

فَلْيُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ اَوْ

پس‌بایدکارزارکنیددرراه‌خدا آنهاکه خریدند زندگانی دنیارا بآخرت وهرکه کارزارکنددر راه خدا پس‌کشته‌شود

يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْراً عَظِيماً ٧٧ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ

یاغالب‌آیدپس‌زودباشدکه‌دهیمش‌مزدی بزرك وچیست شماراکه کارزارنمیکنیددر راه خدا ودرراه‌ضعیفان از مردان

وَالنِّسٰاءِ وَالْوِلْدٰانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا اَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ اَهْلُهٰا وَاجْعَلْ لَنٰا مِنْ

وزنان وکودکان که میگویند ای‌پرودگارمابیرون‌برماراازاین قریه کەستمکاراست اهلش وبگردان‌برای‌ماازنزدت

لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً ٧٨ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

نزدت یاوری وبگردان برای‌ماازنزدت یاری‌کننده آنانکه ایمان‌آوردند کارزارمکننددرراه خدا وآنانکه کافرشدند

يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا اَوْلِيٰاءَ الشَّيْطٰانِ اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰانِ كٰانَ ضَعِيفاً ٧٩

کارزارمیکنند در راه طاغوت پس‌کارزارکنیدبادوستان دیورجیم بدرستیکه مکر شیطان باشد سست

ای گروه مؤمنان آلات حرب ‖ باز برگیرید بهر قتل و ضرب ‖ کآن شمارا از شرور دشمنان ‖ باشد اسباب حذر درهر مکان

جمله پس بیرون شتابید از رجال ‖ مجتمع یا فرقه فرقه در قتال ‖ یعنی آن نوعیکه باشد مصلحت ‖ در تفرّق یا که جمع ازهرجهت

وز شما هستند بعضی که درنگ ‖ باشد ایشانرا برفتن سوی جنگ ‖ گر که آید مر شما را محنتی ‖ ز انهزام و قتل زاعدا نوبتی

آن منافق گوید این از ذوالمنن ‖ هست فضل و نعمتی از بهر من ‖ که نبودم با مسلمانان بجنگ ‖ پای بختم نامد ازگیتی بسنگ

ور شما را آید از حق نعمتی ‖ از غنیمت یا که فتح و نصرتی ‖ با ضعفان این چنین گوید زود ‖ که مودت بینتان گویا نبود

یعنی او را با شما نبود وداد ‖ تا کند یاری شمارا در جهاد ‖ از غنیمت تا مگر چیزی رسد ‖ برشماوین‌حرفشان هست ازحسد

کرده احمد بحل یعنی بر شما ‖ که مرد او با خود از بهر غزا ‖ کاش با ایشان بدم من درقتال ‖ بر دمی تا بهرهٔ زین زرومال

آن جماعت مؤمنانرا از جهاد ‖ سست میکردند ازحقد و عناد ‖ زان کند حق ذکر ایشان برعباد ‖ از پی ترغیب مؤمن بر جهاد

پس کند دل فارغ ازآ کراهشان ‖ از یقاتل فی سبیل اللهشان ‖ باید اعنی بر قتال آرند رو ‖ اهل ایمان در ره دین باعدو

آنکسانکه میفروشند از یقین ‖ این حیوة دنیوی بر دار دین ‖ میدهند این‌دار فانی را زدست ‖ بر سرای آخرت کآن باقی‌است

وانکه روکرد ازیقین برکارزار ‖ درره حق کشته شدپس‌ذافتخار ‖ یا که غالب شد بدشمن بی زبیم ‖ میدهیمش زود اجری بس‌عظیم

غالب و مغلوبی اورا قصد نیست ‖ کشتن و کشته شدن پیشش‌یکیست ‖ قصد او رخسار جانان دیدنست ‖ پیش‌اودرخون خود غلطیدن‌است

قصد عاشق زانرجانان بندگیست ‖ اوچه بند مردگی و زندگیست ‖ مر شما را چیست ایمردان کار ‖ که نباشد میلتان بر کارزار

هم در استخلاص آن مستضعفین ‖ که اسیر کافرانند و غمین ‖ از رجال واز نساء خورد وکلان ‖ تا که ایشانند اسیر کافران

کی شوید از رحمت حق بهرمند ‖ خود شما آزاد و ایشان زیر بند ‖ ابر رحمت مؤمنا را فوق سر ‖ خیمه زد لیکن نبارد یك مطر

تا نگردند آن گرفتاران خلاص ‖ همچنین باشد عطشان عام‌وخاص ‖ کآن اسیران باخدا بادردوسوز ‖ می بنالند از شبانگه تا بروز

کای‌خدا زین قریه مارا ده نجات ‖ کاهل او باشند ظالم بر ثقات ‖ یارب ازاین قریه‌کن مارا خلاص ‖ منتی بر ما گذار ازاختصاص

بهر ما یکدوست از نزدیك خود ‖ می بگردان تا کند مارا مدد ‖ هم بساز از نزد خود یاریکه‌او ‖ بهر ما باشد پناهی از عدو

شد دعای آن جماعت مستجاب ‖ کرد فتح مکه احمد با شتاب ‖ آنکه اندر دست اعدا بد اسیر ‖ شد براهل مکه زانرحق امیر

آنکسانیکه بگرویدند آشکار
پس بریده از دوستان دیوسر
آنکه دائم در جهاد اکبراست
اندکی گر یا فشاری در غراش
فرّونورش در تقابل یکدم است
مرد این میدان نباشد هر تنی

میکنند اندر ره حق کارزار
نیست هیچ‌ازکید شیطان سست‌تر
واقف ازوسواس نفس ابتراست
نیست برجا هیچ جزاسم وعراش
آنکه با آدم شکیبد رستم‌است
کو نکو حیدر دلی شیر افکنی

کافران‌هم مکنند ازعقل تنگ
آنچه بنمایند باشد جز فریب
در نظر دارد نمود شیر و ببر
برگشته های وهوی شیرو پیل
وانکه باشد لوعهد وسست سد
گفته ام از رزم اوصد بارو باز

در ره طاغوت با اخبار جنگ
میگریزد در نبرد از یك نهب
چون کنی‌رونیست‌غیرازنقش قبر
مانده است از پهلوان باد سبیل
زود افتد آن کپك را در کمند
گفت خواهم چون باودارم ساز

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

آیا نگرستی بآنانکه گفته‌شدایشانراکه بازدارید دستهای خودرا وبرپای‌دارید نمازرا وبدهید زکوةرا پس‌چون نوشته‌شد برایشان

الْقِتالُ اِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا

کارزار پس پارهٔ ازایشان‌میترسیدند ازمردمان چون‌ترسیدن‌ازخدایاسخت‌تر درترسیدن‌وگفتند ای‌پروردگارماچرانوشتی برما

الْقِتالَ لَوْلا اَخَّرْتَنا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰي وَلا تُظْلَمُونَ

کارزارکردن‌راچراباخرنینداختی‌مارا تامدتی نزدیك بگو برخورداری‌دنیااندکیست‌وآخرت‌بهتراست‌ازبرای‌آنکه‌پرهیزکارشدوستمکرده‌نشود

فَتِيلًا ٨٠ اَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ

مقدارفتیلی هرجا باشید درمی‌یابدشمارا مرك واگرچه‌باشید در برجهای سخت‌استواروا گربرسد ایشانرا خوبی

يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللهِ

میگویند این از نزد خداست‌واگربرسدایشانرا بدی میگویند این ازنزد توست بگو همه از نزدخداست

فَما لِهٰؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً ٨١ ما اَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَ ما اَصابَكَ مِنْ

پس‌چیست‌مراین‌گروه‌را که‌نزدیك‌نیست که‌بفهمند سخنی‌را آنچه میرسدبتو ازخوبی پس از خداست‌وآنچه‌میرسدبتو از

سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ اَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَكَفٰي بِاللهِ شَهِيداً ٨٢ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ

بدی پس‌باشد ازتست وفرستادیم‌ترابرای‌مردمان رسولی وبس‌باشد خدا شاهد آنکه‌اطاعت‌میکندپیغمبررا پس‌بتحقیق‌اطاعت‌کرد

اللهَ وَمَنْ تَوَلّٰي فَما اَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً ٨٣

خدارا وکسیکه‌روی‌گردانیدپس نفرستادیم‌ترا بر ایشان‌نگاهدارنده

بر نکردی هیچ آیا بوطر
بر نماز و بر زکوة آرید رو
از قتال مشرکان یعنی هراس
ضعف آسان بود سدّ راهشان
تا زمان موت نزدیك ازچه رو
گفت اوتا ناید امر ازذوالجلال
پس بر ایشان گشت حکم کارزار
تا زمان موت و این از بیم بود
شاید اینشان بوده بردل نی بلب
کاین متاع دنیوی باشد قلیل
بر کسی کز شرك پرهیزدهی
میکند ادراك آن وقت خروج
کشته گشتن پس‌بجنگ ازتیغ‌فاش
بدحلی گفت این نه فعل‌ایزداست
وز فراوانی و خیر بیشمار

سوی‌ایشان چونکه گفتی‌ازحذر
تا رسد بر جنگ نوبت باعدو
بودشان آسان که از خلاق ناس
نی که بود ازامرحق اکراهشان
بازمان نگذاشت درحال خود او
مصلحت با مشرکان نبود قتال
آمد این از بهرایشان ناگوار
نی زکره از امر سلطان ودود
تا که باشد ترك تعظیم و ادب
که تمتع زان برید ازهرقبیل
بر شما ناید ستم وارد کمی
گرچه میباشید در محکم بروج
بهتر ازمردن بخواری درفراش
بل گرانی از قدوم احمد است
هست گویند این زنزد کردگار

دست وادارید نك از کارزار
فرض چون کردید ایشانرا قتال
ملکه خوفی زان نسبت سخت‌تر
زان بگفتند ازچه رو پروردگار
بر مهاجر کارزاعدا گشت تنگ
چون ز مکه بر مدینه آمدند
با نبی گفتند چون مارا معاف
بودشان خوف از قتال مشرکان
لاجرم آیت رسد از ذوالجلال
آخرت بهتر که دار باقی است
پس میندیشید از موت ایتهان
وقت بیرون رفتن روح ازبدن
شد نبطحی‌چون بثرب مصطفی
آمد این آیت که گر نیکی‌رسد
ور رسد تنگی و قحطی‌وبدی

تا که فرمان آید ازپروردگار
زان بترسیدند بعضی ازرجال
نی ز ضعف دین که ازعجزبشر
کرده فرض ما براعدا کارزار
از پیمبر خواستندی اذن جنگ
وز شرور مشرکان ایمن شدند
حق ندارد ازقتال و از مصاف
که فزون بودند زایشان بالعیان
که نکو بر ترساکان از قتال
جرعه جود تا حیوة ساقی‌است
هر کجا باشید ناچارید ازآن
نیست در وی هیچ تأخیر ز من
شد گران آنسال غله و میوهها
سوی ایشان از فیوض بیعدد
هست گویند این زنفس احمدی

کو بر ایشان ای نبی بی واهمه
تا بفهمند آنچه باشد مشتمل
لیك نیکی ها که بر تو میرسد
وین منافی نیست با آن که بود
بی تفاوت تافت . خورشید وجود
کر توکوئی زآفتابست این دو بو
کفته ایم این را ولی از رویان
روی خود در آئینه بیند هرکسی
آب بندی بر چمن روید کیاه
کربکوئی رسته ازآب آن بجاست
حقتعالی هر وجودی را دهد
فیض رحمان بر عرش معنوی
بر کواهی هم بود کافی حقت
وانکه کرد اعراض نفرستاده حق

قبض و بسط از نزد حق باشد همه
بر حقایق زین کتاب معتدل
باید آنرا دانی از رب الاحد
جله ازحق هرچه هست از نیك و بد
برگل و سرکین بنمیں حدود
راست کوئی شد چوکشف هردو زو
میکنیم از بهر تأکید و نشان
تا شود برحسن وقبح آکه سی
تلخ وشیرین خواه و ناخواه ای بناه
ورکه کوئی بوده ازخودهم رواست
از ره هستی بود از خوب و بد
هر دو را وارد شود برمستوی
در رسالت بر رواج و رونقت
سوی ایشانت نکهبان درسبق
از تو تبلیغ است دراحکام و بس

پس چه حالست اینجماعترا که هیچ
ته بفهمند از بیان برتری
ورکه مکروهی رسد ازنفس تست
زانکه اشارا زحق امدادهاست
ناشی ازسرکین نشد جز بوی زشت
ورکه زایشاست هم کوئی بجاست
زانکه تکرار است بر وجه دکر
نیست در آئینه نقش خوب و بد
آنچه باشد اصل از نیك و بدش
آب او را مینماید تربیت
ازوجودش شمس کیرد فیض نور
ما بوديعت بخلق خود رسول
هر که فرمان از پیمبر برد او
نیست یعنی حفظ فکر خامشان
نیست واجب بر تو حمل بارکس

نیست قربی سوی فهم امر بسیج
قبض وبسط ازحق بود نزدیکری
که قدم نکذاشتی بر جا درست
بی مدد هرهستی معدوم و لاست
وزکل آن طبع خوش و بوی بهشت
زانکه شمس ازبوی خوب و بدجداست
کاه لازم بهر تجدید نظر
خوب و بد بروی شود زآئینه رد
آفتاب و آب هم رویاندش
بر بروز طبع وشکل و خاصیت
وان خفاشك کوری و فقد و فتور
تا کنی تبلیغ احکام و اصول
برده فرمان از خدا یکفکو
فرض بر تو تا عائی رامشان

وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا

ومیگویند فرمان‌برداریست پس چون بیرون روند از نزد تو تدبیر میکنند در شب طایفه از ایشان غیر آنچه میگوئی وخدا مینویسد آنچه

يُبَيِّتُونَ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَي اللّٰهِ وَكَفٰي بِاللّٰهِ وَكِيلًا ٨٤ اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

تدبیر میکنند در شب پس روی بگردان از ایشان و توکل کن بر خدا و بس است خدا وکیل آیا پس تأمل نمیکنند در قرآن و اگر بود

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ٨٥ وَ اِذَا جَاءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوا

از نزد غیر خدا هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری وچون میآید ایشان را امری از ایمنی یا بیم افشا میکنند آنرا و اگر

بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَي الرَّسُولِ وَ اِلٰي اُولِي الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ

برگردانند آنرا بسوی رسول و بسوی صاحبان امر از ایشان هر آینه میدانستند آنانکه استنباط میکنند آنرا از ایشان و اگر نبود فضل

اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ اِلَّا قَلِيلًا ٨٦

خدا بر شما ورحمتش هر آینه پیروی میکردید شیطان را مگر اندکی

با توکویند از تو مارا طاعت است
فرقهٔ از ایشان بهم کویند باز
هستشان بیتوته از شرك و نفاق
بر امر او یعنی کرام الکاتبین
حکم برقتل است ایشارا ولیك
اوست کافی بر امور بندگان
کرکه بود از نزد غیرحق درآن
زانکه ناچار است کفتار بشر
بر رسول آن به که بکذارند باز
میفرستاد آن رسول منتجب
آمد آیت که کذارید این خبر
هرچه تا باشد صلاح افشا کنند
همچنین پرسند علم عقل و شرع

هم در استمرار طاعت منت است
غیر از آنچه با توکویند از مجاز
چیست کفتار دورویان حرشقاق
مینویسد آنچه هست ازظلم و کین
بهر استقرار دین ستر است نیك
همچنین بر دفع شر این و آن
یافتندی اختلاف از هر نشان
از تناقض نزد ارباب نظر
هم اولوالامرش که هستند اهل راز
چون بجائی لشکری درخفیه شب
باز بررای رسول از خیر و شر
ور صلاح اخفا بود اخفا کنند
ازاولوالامر ورسول ازاصل وفرع

چونکه بیرون میروند ازپیش تو
یا بغیر از آنچه با ایشان سخن
حق نویسد آنچه را از کارها
پس بگردان روی ازایشان ناعتاب
کن توکل با خدا کو هست بس
نیست هیچ آیا تدبر خلق را
ازرسوم ولفظ و معنی ود نظام
چون برایشان آید امری زایمنی
تا که دانند آنچه زاستنباط خود
بر اراجیف از شکست و فتحشان
هم اولوالامر اعنی آن سالارها
حاصل آنکه کشف اسرار رسول
مر اولوالامرند آن اثنی عشر

شب که با هم مینشینند ازعتو
کفتهٔ کویند با هم از فتن
میکنند اندر شب آن غدارها
بر توزین قومست واجب اجتناب
بر امور بندکان در هرنفس
اندر این قرآن پر ضؤ و بها
هم ز قانون فصاحت در کلام
یا زخوف افشا کنند از رهزنی
صدق آن کویند مازازنیك و بد
نشر دادند آن خبر را بددلان
که نکو دانند وضع کار ها
کس نکرد الا منافق یافضول
بعد احمد تا بمهدی بر بشر

کز شهود و غیب اشیا واقفند || بر حقایق بر معانی عارفند || وربود از فضل حق وزرحتش || برشما از مصطفی و عترتش
پس شما بودید گمراه أسیل || پیرو شیطان و سرکش جز قلیل

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تُكَلَّفُ اِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَي اللّٰهُ اَنْ يَكُفَّ بَاْسَ الَّذِينَ

پس کارزار کن در راه خدا تکلیف کرده نمیشوی مگر نفست وترغیب کن مؤمنارا شاید خدا که بازدارد آسیب آنارا

كَفَرُوا وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْساً وَ اَشَدُّ تَنْكِيلا ٨٧ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ

که کافر شدند وخدا سخت تراست در آسیب وسخت تراست درعقوبت کردن هرکه درخواست کرد درخواستی خوب میباشد مراورا بهرهٔ ازآن وهرکه

يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ مُقِيتاً ٨٨ وَ اِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ

درخواست میکند درخواستی بد میباشد مراورا بهره ازآن وباشد خدا بر همه چیزی نگهبان وچون تحیت داده شوید تحیتی

فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْرُدُّوهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰي كُلِّ شَيْئٍ حَسِيباً ٨٩

پس تحیت دهید بهتر ازآن یارو کنید همانرا بدرستیکه خدا باشد بر همه چیزی محاسب

پس تورا در راه حق بااختیار || فرض باشد تا بتازی کارزار
مردی از ایشان که نامش نعیم || داد مردم را زجیش خصم بیم
که نباشد هیچت از هم عون و یار || خود تو تنها رو سوی کارزار
هر کسی یعنی بنفس خود عیان || شد مکلف نی بنفس دیگران
لفظ مفرد پس در این آیت نجاست || خود جوهر نفسی مکلف برغراست
نفس یکتن کشت وان یك جیدراست || ورکشند هم دیگری زان جوهر است
زان مشو غمگین که حقت یاوراست || تا تو میباشد ظفر وین اظهر است
دیده افزون نصرت حق راصفی || زان بر او این رمز بود مختفی
پس تو سبقت گیر ای فخر عباد || بر قتال مشرکین و بر جهاد
باز دارد شاید از اسلامیان || حقتعالی کارزار کافران
اوست در باس ازخلایق بیش باشد || هم بتعذیب و عقوبت بهر حد
هیبت حق در میان لشکرش || ساخت پنهان کرد هارب یکسرش
هرکه خواهد خواهشی برکس نکو || هست زان خواهش نصیبی بهر او
ورکسی خواهد بدی از بهر کس || میبرد خود بهره زان مقصود وبس
هرکسی ازخوان حق روزی خورد || آنکه نیکی خواست نیروی برد
بود احمد بر خلایق یك جواد || قوت زان میخورد از خوان اله
بر دعای مؤمنان میداشت حد || هم بدفع ضرّ ایشان مستعد
صاحبی را گر بخوانی بر جهاد || بهر او خواهی یقین خیری زیاد
چون تحیت داده گردید ازکسی || بر تحیت های خوب وخوش بسی
چون سلامت کرد شخصی درلقا || در جوابش گو سلامی با دعا
دارد اعی از تحیتها حساب

از مدینه آن رسول ذوفنون || چون بجنگ بدرصغری شد برون
مشتدند اصحاب کاره از جهاد || آمد این آیت پس از رب العباد
نیست غیر از نفس تو مأمور حزم || بر مکلف بر جهاد خصم و رزم
گرکه باشی یکه فهم آشناه فرد || دانی ازچه خوانده فردت بر نبرد
بر خلاف نفس خود تو قادری || نی بنفس غیر گرچه قاهری
پس نباید از تخلف از جهاد || رو تو تنها ای پیمبر راعباد
زانکه چون حق یارکس شد دربرد || غالبست او همچو گردونی نگرد
بر تو شدم لب نگویم دان یکی || چون بپندارم که تند و زیرکی
هم تا برغبت یاران بر قتال || لیك بی تکلیف کایند از ملال
افکند در قلب ایشان واهمه || واهلند از ترس شدت ها همه
همچنانکه شد ابوسفیان بخوف || روز جنگ بدر وهم پنهان بخوف
سطوت شیر خدا اندر نبرد || میفزودش هرزمان برخوف ودرد
از کسی یعنی شود دفع ضرر || یا رسد نفعی بشخصی در اثر
خواهی ازنیکی بکس نیکی بری || خواهی ازبد رنج و تاریکی بری
حق بود بر جملهٔ اشیا مقیت || وانکه بخشد قوت باشد با مقیت
نی ازانکه عامه را باشد نصیب || بل زخوانیکه بود خاص حبیب
ذات معصوم بود و ساعی برجهاد || زانکه میدید اندر آن نفع عباد
زان پیمبر مؤمنان را بر قتال || خواند تا یابند خیر از ذوالجلال
پس تحیت گفت باید درجواب || زان تحیت به که گویند ازثواب
زانکه حق باشد بهرچیزی حسیب || بر تحیتهاست هرکسرا مثیب
خویش گوید برتحیت گو جواب

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَارَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً ٩٠ فَمَا

خدا نیست معبودی بحق مگر او هرآینه جمع خواهد کرد البته شمارا بسوی روز قیامت نیست شکی درآن وکیست راستگوی تر از خدا درسخن پس چیست

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَنْ

مرشمارا در منافقان دوگروهی وخدا برگردانید ایشانرا بآنچه کسب کردند آیا میخواهید که هدایت کنید آنرا که اضلال میکند خدا واورا که

يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلا ٩١ وَدُّوا لَوْتَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَآءً فَلَا تَتَّخِذُوا

اضلال میکند خدا پس هرگز نیابی از برای اوراه هدایتی دوست داشتند که کافر شوید همچنانکه کافر شدند پس بوده باشید یکسان پس مگیرید

مِنْهُمْ اَوْلِيَاۤءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا

از ایشان دوستان تاآنکه هجرت گزینند در راه خدا پس اگر روگردانند پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا بیابیدشان ومگیرید

تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ٩٢ اِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ اِلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ اَوْ جَاۤؤُكُمْ

از ایشان دوستی ونه یاوری مگر آنانکه میپیوندند بقومی که باشد میانه شما ومیان ایشان پیمانی یاآمده باشند شمارا

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ يُقَاتِلُوكُمْ اَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَاِنِ

تنك شده سینهاشان که کارزار کنند باشما یا کارزار کنند باجماعتشان واگر خواسته بود خدا هرآینه تسلط میداد ایشان را بر شما پس هرآینه کارزار کرده بودند باشما

اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَاَلْقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ٩٣ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ

پس اگر کناره کرده بودند از شما پس کارزار نکرده بودند باشما وانداخته بودند باشما صلح را پس نگردانید خدا برای شما بر ایشان راهی زودی خواهید یافت دیگرانرا

يُرِيدُونَ اَنْ يَاْمَنُوكُمْ وَيَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا اِلَى الْفِتْنَةِ اُرْكِسُوا فِيهَا فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ

که میخواهند که ایمن شوند از شما وایمن شوند از جماعتشان هرگاه خوانده شوند بسوی فتنه برگردانیده شوند در آن پس اگر کناره نگیرند از شما

وَيُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاُولٰۤئِكُمْ جَعَلْنَا

ونیندازند باشما صلح را وباز ندارند دستهاشان را پس بگیریدشان وبکشیدشان هرجا بیابیدشان وآنهارا گردانیدیم

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ٩٤

از برای شما بر ایشان تسلطی آشکار

آن خدائی کوست معبود بجا　　نیست معبودی بجز او بر سزا
مجمع سازد شما را در قبور　　پس بتأئید حشر در یوم النشور
شك در آن روز ودر آن اجماع نیست　　راست‌گوتر از خدا در وعده کیست
اینست بر اندازهٔ فهم عوام　　کو بود صادق بوعده یا کلام
ورنه زشتست اینکه گوئی پادشاه　　نیست مفلس یا که دارد مال وجاه
غیر حق کی بود هستی تا که او　　میبود معبود و باشد راست گو
سنگ باشد جای لفظ اندر سخن　　خاصه بهر فهم عام از مرد و زن
نزد عارف کو رهید از دامها　　نیست حاجت ذکر وصف و نامها
کس بدانا گوید این بود نکو　　آیه یعنی در او بینید رو
پس شمارا در دو رویان چیست راه　　که دو فرقه گشته اید از اشتباه
قتل ایشان بر شما گردیده شاق　　کفرشانرا هم ندارید اتفاق
وانکهی که باز گردانیدشان　　حق بحکم کفر و قتل از هر نشان
زانچه گردند از عملها اکتساب　　وان بود از اهل ایمان اجتناب
یا که خواهید آورید آنرا براه　　کش خذلان هشت وگمراهی اله
آنکه هشتش حق بگمراهی فرو　　پس نیابی هیچ راهی بهر او
دوست دارند آن بدین برگشتگان　　که شما کافر شوید و بدنشان
همچو ایشان کز غلط کافر شدند　　تا مساوی هر دو باشید ازپسند
زانجماعت پس مگیرید اولیا　　تا نمایند از بلد رو بر شما
ازبلد هجرت گزینند آنکسان　　با شما همدل شوند و هم لسان
درطریق دین حق سالك شوند　　برحذر از شرك وازمشرك شوند
پس مر ایشانرا بگیرید وکشید　　هر کجا یابید ایشانرا پدید
گرچه در حلند ایشان یا حرم　　همچو کفار دگر بی بیش و کم
دوستهم زایشان نه برگیرید ویار　　ور قبول عونشان دارید عار
جز کسانیرا که پیوندند زود　　بر گروهی ز اهل میثاق وعهود
هست پیمان بین ایشان با شما　　وان قبیله بد خزاعه در ولا
هر که آید در پناه آن گروه　　شد پناه او رسول با شکوه
یا که آیند آنجماعت سینه تنگ　　زانکه روآرند برعدوان وجنگ
هستشان از جنگ یعنی اعتراض　　بلکه دارند از خصومت انقباض
یا بپاس عهدتان با قوم خود　　در قتال آیند بهر حفظ حد
وان جماعت از نبی اسلم بدند　　که به پیمان نبی یکدل شدند
در مدینه آمدند ایشان بجهد　　با نبی بستند در این باب عهد
که نه با او در نبرد آیند و کین　　نه شوند اعدای او را بر معین
ورخدا میخواست ایشانرا تمام　　بر شما کردی مسلط در مقام
ترس بر میداشت از دلهایشان　　میبودی حل مشکلهایشان
پس نمیگردند از جنگ وجدال　　سخت میبودند و ساعی در قتال
پس کناره گر نمایند از شما　　مرتدان حلف و میثاق و ولا
با شما مایند امر کارزار　　بل کنند القا زمام اختیار
می بجویند از شما یعنی امان　　انقیاد آرندتان از بیم جان
بر سلامت رو کنند اعنی صلاح　　تا که در اصلاحشان باشد فلاح
پس برایشان مرشمارا نیست راه　　سوی قتل و نهبشان بی اشتباه
زود میباشد که آرند از محل　　قوم دیگر بر شما رو از دغل
از شما خواهند تا ایمن شوند　　باز چون گردند اهریمن شوند
رو بکفر از بعد اسلام آورند　　وز مقام عهد و پیمان بگذرند
تا ز قوم خویش یابند ایمنی　　دوستی گردد بدل بر دشمنی
چونکه برگردند ازدین آنکسان　　سوی فتنه یا قتال مؤمنان
رد بکفر خویش گردند از ضلال　　پس نگیرند ارکناره از قتال

بر شما وانکه کنند القای آن — که بصلح آیند یا جویند امان
وزدغل دارند دست خویش باز — از قتال آن بد دلان حیله ساز
پس بگیرید و بقتل آریدشان — هر کجا یابید بی تردیدشان
بر شما در قتل ایشان هر کجا — حجتی دادیم پس معلوم ما
تا نباشد عذر ایشانرا دگر — زانچه کردند از خلاف مشتهر

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ اَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً اِلاَّ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ

ونباشد هرمؤمنی راکه بکشد مؤمنی را مگر بخطا وکسیکه کشت مؤمنی را بخطا پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن وخونبهای تسلیم کرده شده

اِلَى اَهْلِهِ اِلاَّ اَنْ يَصَّدَّقُوا فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ اِنْ

باهلش مگر آنکه تصدق کنند پس اگر باشد از جماعتیکه دشمنند مرشما را واو مؤمن بوده است پس بر او است آزاد کردن کردنی مؤمن واگر

كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ اِلَى اَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

باشد از جماعتیکه میان شما ومیان ایشان پیمانیست پس بر او است خونبهای فراسپرده شده باهلش وآزاد کردن کردنی مؤمن پس کسیکه نیابد

فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ٩٥ وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً

پس بر او است روزه دو ماه پی هم توبه دادنی از خدا وباشد خدا دانای درست کردار وکسیکه بکشد مؤمنی را از روی عمد

فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ اَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً ٩٦ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ

پس جزایش دوزخ است جاودانی در آن وخشم کرد خدا بر او ولعنت کرد او را ومهیا کرد برای او عذابی بزرگ ای آن کسانیکه

آمَنُوا اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقَى اِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ

ایمان آورده اید چون سفر کنید در راه خدا پس تفتیش کنید و مگوئید از برای کسیکه القا کند بشما سلام نیستی مؤمن میخواسته باشید

عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ

مایه برخورداری زندگانی دنیا را پس نزد خداست غنیمتهای بسیار همچنانکه بودید پیش از این پس منت گذاشت خدا بر شما پس تفتیش کنید بدرستیکه

اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ٩٧

خدا باشد بآنچه میکنید آگاه

قتل مؤمن نیست بر مؤمن روا — از تعمد هر که باشد بر خطا
مؤمنی را از خطا ور کشت کس — بنده باید کند آزاد پس
هم دیت واجب بود بر وی تمام — تا رساند سوی اهلش بیکلام
جز که بخشند آن دیت را بی‌ستم — اهل آن مقتول بر وی از کرم
ور که مقتولست از قومی لعین — که شما را دشمنند از راه دین
لیک مؤمن باشد آن مقتول پس — بندهٔ آزاد باید کرد و بس
ساقط است ازوی دیت اندر یقین — ارث نبود بین کافر و اهل دین
ور بود ز آن قوم که مابینتان — شرط و پیمانست در عین عیان
حکم او مانند حکم مسلم است — هم بمسلم حفظ ذمی لازم است
هست یعنی فرض کفاره و دیت — بر مسلمان اندر افعال و نیت
پس نیابد بنده گر بیچاره — تا کند آزاد بر کفاره
پس بر او صوم است واجب در دو ماه — از پی کفاره زان جرم و گناه
وضع کرد این حکم بهر توبه حق — تا زداید نقش عصیان از ورق
توبه خود آموزد او بر عاصیان — هم قبول توبه باشد بر او عیان
آگه است از قاتل و مقتول حق — هم خود او حاکم باشد ما خلق
مؤمنی را ور کشد بر عمد کس — کشتنش داند حلال آن بوالهوس
هست دوزخ جاودان پاداش او — خشم ولعن حق رسد بروی دو تو
بهر او آماده باشد در جحیم — بر جزای خود عذابی بس عظیم
ای گروه مؤمنان از انقیاد — چون سفر کردید از بهر جهاد
پس نمائید احتیاط اندر مصاف — تا نگردد کشته مردی بر خلاف
شد اسامه سوی قومی درسفر — که از ایشان بد مسلمان یکنفر
وان مسلمان نام او مرداس بود — که تحیة بر اسامه گفت زود
زد اُسامه تیغ و کرد اورا هلاک — زین خبر شد جان احمد درد ناک
آمد این آیت که در وقت جهاد — فحص باید کرد از حال عباد
می نگوئید ار که او گوید سلام — نیست مؤمن گفته ازخوف اینکلام
بر امید آن غنایم وان غنم — بر مسلمانی کند ایشان ستم
مال دنیا در غنیمت فانیست — بهر هرکس عارضی و آنیست
نزد حق باشد غنمتها فزون — که غنی گردید زانها درقرون
هم ز قتل مردمان از بهر مال — بی نیازآئید بعد از ضعف حال
هم شما بودید یکسر پیش ازین — همچو ایشان اندر استظهار دین

کس نمیدید آنچه ازدین حاصل است
بر شما منت نهاده رب دین
بهر تأکید است این تکرارها
گشت زین آیت اسامه مضطرب

وانچه گوئید از زبان یا ازدلست
بر رسوخ دین و اکمال یقین
و انتظام و اهتمام کارها
منعرف جست ار رسول منتجب
بندهٔ آزاد کن شاید خدا

یعنی اسلام شما بد مست تر
پس کنید ازحال مردم جستجو
حق بکردار شما باشد خبیر
گفت لیك ازلفظ توحیدم خجل
برتو بخشد زانچه بگذشت ازخطا

کاین زمانست آشکارو مشتهر
دوست را تا واشناسید ازعدو
وانکه بی تقصیرکشتید آن فقیر
کو کند سد راه آمرزش بدل

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

برابر نیستند نشستگان از گروندگان غیر صاحبان رنج وجهاد کنندگان در راه خدا بمالهای خود وجانهای خود

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ

زیادتی داد خدا جهادکنندگانرا بمالهاشان وخودشان بر نشستگان مرتبه وهمرا وعده داد خدا نیکی وزیادتی

اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ٩٨ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

خدا جهادکنندگانرا بر نشستگان مزد بزرگ مرتبهای ازاو وآمرزشی ورحمتی وهست خدا آمرزنده

رَحِيمًا ٩٩ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

مهربان بدرستیکه آنانکه میمیراند ایشانرا ملائکه ستمکاران برخودهاشان گفتند در چه بودید گفتند بودیم ضعیفان در زمین

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ١٠٠ إِلَّا

گفتند آیا نبود زمین خدا فراخ پس هجرت میکردید در آن پس آنگروه جایگاهشان دوزخ است وبد است بازگشت مگر

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ

عاجزان از مردان وزنان وفرزندان که نتوانند چاره ونیابند راهی پس آنها شاید خدا

أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ١٠١ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا

که درگذرد از ایشان وباشد خدا درگذرنده آمرزنده وآنکه هجرت گزیند در راه خدا میابد در زمین موضعهای

كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

بسیار وفراخی وآنکه بیرون رود از خانه‌اش مسافر بسوی خدا ورسولش پس دریابد اورا مرگ پس بتحقیق لازم شد اجرش

عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ١٠٢

بر خدا وباشد خدا آمرزنده مهربان

نیست یکسان قاعدین و جاهدین
مر مجاهد را بمال و نفسشان
جمله را حق وعده داد ازداوری
رتبه ها و پایهای بس بلند
آنکسانیکه ملایك ناگزیر
کرده ظلم ازترك آن هجرت نخود
برگرفتند آن مؤکلهای موت
نامتانرا تا که بنویسیم همان
باز گفتند ارض حق آیا نبود
پس بود این قوم را بیمفر جا

جزکه صاحب رنجها از اهل دین
حق فزون داد بر بنشستگان
در دو عالم نیکوئی و برتری
رحمت و آمرزش بیچون و چند
جانشان بگرفت در بدر کبیر
باز گشتند از طریق معتمد
جانشان در جهل پس گشتند فوت
ما بلوح از مشرکان و مؤمنان
بر شما واسع درٰاخراج و ورود
در جهنم جای بد بهر جزا

که بمال و نفسهای خویشتن
پایهٔ کآن نام بیکست و ظفر
پس مجاهد را بقاعد فضلهاست
بر گناهانشان خدا باشد غفور
آن جماعت تارکین هجرتند
بهر یاری عدو از ضیق صدر
گفت ازتوبیخ ایشانرا سروش
پس بگفتند آنکه درارض شریف
تا کنید از مکه هجرت اندران
جز زن و مردیکه بس مستضعفند

هستشان تعظیم امر ذوالمنن
منفرت ها کآید اورا حق بسر
اجر اواعظم زهرچیزازخداست
هم ز شفقتشان فزاید بر اجور
یار کفار از فساد نیتند
آمدند از مکه با ایشان سدر
در چه بودید از قتورعقل وهوش
ما مگر بودیم نادار و ضعیف
همچو مردان حبش یا دیگران
ز افتقار اندر زمینی واقفند

همچنین صیان بی تدبیر و فن … وان عمالیکند گر دانی سخن
نیست ایشانرا توانائی بحکار … تا کنند ازخانه و مسکن فرار
پس ببخشد شاید ایشانرا خدا … کو عفوّاست وغفور از هر خطا
لیك برهجرت نبدشان دست هم … چون بترك هجرت آمد حکم ذم
جندع ابن ضمره بد بیمار لیك … بود اورا مال و هم اولاد نیك
ترسم از آنکه رسد نا گه اجل … در توقف دین من یابد خلل
پس ببردندش برون اولاد او … زانکه میبودند پس منقاد او
گفت یارب این بود دست رسول … کن تو از من بیعت اورا قبول
پس گذشت از دار دنیا روسفید … هم موحد هم مهاجر هم سعید
پس بزعم قوم خود یابد یقین … موضع بسیار و نیکو در زمین
یا شود مستخلص از ضیق ضلال … بر هدایت های حق یابد مجال
هم بخاطر خواهی پیغمبرش … بیك موت آنگاه تازد برسرش

این سه ناچارند ازصبرو سکون … هیچ نتوانند رفتن بر برون
راه نشناسند تا غایب شود … پس زبطحا خفیه بریثرب روند
هست مروی کامل مکه بررسول … اسکثری رابود ایمان بی‌نکول
گشت اندر مکه شایع این خبر … شد ملول آنکوبدش رنج‌ازسفر
گفت از مستضعفان من بستم … که نمایم ترك هجرت بی ستم
با همین بستر مرا بیرون برید … جانب یثرب زمین اکنون برید
گرد موت اندررهش بررخ‌شست … پس بدست دیگرش بنهاد دست
بر هرانچه کرده بیعت با تو او … میکنم بیعت بوی بگفتگو
آمد این آیت ز باب اعلا … کآنکه هجرت کرد در راه خدا
وسعتی در رزق اوگردد پدید … وارهد از تنگی و رنج شدید
وانکه بیرون ازسرای خویشتن … شد بهجرت بر رضای ذوالمنن
کرده واجب اجر اورا خود خدا … که غفور است ورحیم اندرجزا

وَ اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ

وچون سفرکنید در زمین پس‌نیست برشما گناهی که کوتاه‌کرداسداز نماز اگر بترسید که مفتون‌سازد

الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً ١٠٣ وَ اِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ

شمارا آنها که کافرشدندبدرستیکه کافران باشید مرشمارا دشمنی آشکار وچون باشی درایشان پس‌اقامت‌کردی برای ایشان نمازرا

فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَآئِكُمْ وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ

پس‌بایدبایستندپارهٔ ازایشان باتو وباید که برگیرند سلاحهای خودراپس‌چون سجده‌کردندپس‌باید که باشدازپشت‌سرشماوباید که بیایند پارهٔ

اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ

دیگر که نماز نکرده‌باشندپس‌نمازگذارندباتووبایدکه‌بگیرندپاسشان‌راوسلاحشانرا دوست‌داشتندآنانکه کافرشدندکه‌کاش‌غفلت‌میکردنداز

اَسْلِحَتِكُمْ وَ اَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ

سلاحهاتان وکالاهاتان پس‌حمله‌میکردند برشما یك حمله ونیست‌گناهی برشما اگر باشد شمارا رنجی از

مَطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً

باران یاباشید بیماران که بنهید سلاحهامارا وبگیرید پاسترا بدرستیکه‌خدا مهیاکرده‌ازبرای کافران‌عذابی

مُهِيناً ١٠٤ فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيمُوا

خوارکننده پس‌چون‌گذاردید نمازرا پس‌یادکنید خدارا ایستاده ونشسته وافتاده بر پهلوهایخود پس‌چون‌آرامیدیدپس‌برپادارید

الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ١٠٥ وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُونُوا

نمازرا بدرستیکه نماز هست بر گروندگان واجبی‌وقت‌پدیدکرده‌شده وسستی‌مکنند درطلب آنجماعت اگر هستیدکه

تَاْلَمُونَ فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُونَ كَمَا تَاْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ١٠٦

آزارمکشید پس‌بدرستیکه‌ایشان‌آزارمیکشندهمچنانکه‌آزارمیکشیدوامیدواربوداز خدا آنچه امیدندارند وباشد خداداناي‌درست‌کردار

اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰيكَ اللّٰهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً

بدرستیکه‌ما فروفرستادیم‌بتو کتابرا براستی تاحکم‌کنی میان مردمان بآنچه‌نمودبتو خدا ومباش مرخیانت‌کاران‌رادشمنی‌کننده

وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۰۷ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ

وآمرزش‌خواه‌ازخدابدرستیکه‌خدا باشد آمرزنده مهربان ومجادله‌مکن از آنها که‌خیانت‌میکنندبخودهاشان بدرستیکه‌خدا

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً اَثِيماً ۱۰۸ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ

دوست‌ندارد‌کسی‌راکه‌باشدخیانت‌کننده گناهکار پنهان‌میدارند از مردمان وپنهان‌نمیدارند از خدا واوباایشانست وقتی‌که

يُبَيِّتُونَ مَالَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً ۱۰۹ هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ

درشب‌تدبیرمیکنندآنچه‌رانمی‌پسندداز گفتار وباشد خدا بآنچه‌میکنند فرارسنده اینک‌شمااین‌گروهید که‌مجادله‌کردیدازایشان

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ۱۱۰ وَمَنْ يَعْمَلْ

در زندگانی دنیا پس کیست که‌مجادله‌کندخداراازایشان روزرستخیز یا کیست که‌باشد برایشان کارگذار وکسیکه کند

سُوٓءاً اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً ۱۱۱ وَمَنْ يَكْسِبْ اِثْماً فَاِنَّمَا يَكْسِبُهُ

بدیرا یاستم‌کند برخود پس آمرزش‌طلبدازخدامییابد خداراآمرزنده مهربان وکسیکه‌کسب‌کند گناهرا پس کسب‌نمیکندآنرا

عَلٰى نَفْسِهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ۱۱۲

مگربر خودش وباشد خدا دانای درست‌کردار

درسؤال قصر صلوة ازخلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه وجواب او

چون سفر کردید برروی زمین
گرکه ترسید از فساد مشرکان
گرچه در اسلام گشت اینحکم‌عام
گفت این‌صدقه‌است ازحق‌برعباد
پس‌چوخواهی کرد اقامت درنماز
وان گروه دیگرت دارند پاس
هر مصلی باید از خود بدرمك
هم بوقت پاس با تیغ و سلاح
واز متاع و ازرخوت خودچنین
ور برنج آئید از حمل سلاح
گرکه سازیدآن سلاح ازخود جدا
بر حذر باشید یعنی روز وشب

بر شما نبود گناهی پس یقین
با شما چون دشمنند ایشان عیان
زانکه نبود خوفی اندر هرمقام
شکر باید کرد زین فضل زیاد
لشکرخود را دوقسم ازحزم ساز
تا گذاری رکعتی را بی‌هراس
دور سازند در نماز آلات جنك
درکمین باشید و این باشد صلاح
بر شما پس حمله آرند ازکمین
می باشد بر شما جرم و جناح
بر شما حق کرده آسان کارها
تا که حق‌برحفظتان سازد سبب
باعث تنزیل این آیت شد این

گر نماز خویشرا سازید قصر
از خلیفهٔ ثانی اخبار و ثقات
گفت من‌هم داشتم زین رو عجب
چون تو باشی در میان مؤمنان
با تو باید ایستند از دو گروه
رکعت دیگر در آیند از بیاد
وان سلاحی که بحرب آید بکار
دوست میدارند کفار عنید
تا برند از حملهٔ اموالتان
چونکه سنگین‌گردد آنها ازمطر
اسلحه گیرید با خود تا عدو
حق مهیا کرده بهر کافران
که بجنگی رفت خیر المرسلین

چار را بر رکعتین اعنی بحصر
باز پرسیدند از قصر صلوة
بلد حسم از رسول منتجب
درسفر دروقت خوف ازدشمنان
یك گره دررکعتی راسخ چو کوه
آنکه اومیداشت پاس اندر نماز
باز بر بندند وقت کارزار
کز سلاح خود شما غافل شوید
درکف آرند ازسحری مالتان
یا کسی بیمار باشد هم دگر
برشما نارد هجوم ازپشت‌و رو
مرعذابی کو دهد خواری بجان

در بیان فتوت ومروت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

خواست گردد باز سیلی ازمطر
گفت یاران احمد است این‌باشان
گفت‌کود کزمنت بك مانع‌است
حمله بروی‌کرد وگفتا کوکه‌کیست
تا که بکشم تیغ دیگر برتو من
وجه دیگر آنکه روزی درقتال

گشت اندر منزلی آن بحر نور
خاست پیش اوکه سد شد رهگذر
میروم تا بکشم او را در مکان
گفت آن بیندهٔ کو سامع است
کز منت مانع شود گفتا که ست
هم بگردم یار خصمت در فتن
با مخالف بود آن بحر نوال

از پی کاری ز لشکر گاه دور
گشت در پای درختی ساکن‌او
تا خبر میشد رسول آمد برش
با گهان لنزید وشد نقش زمین
گفت برگو بك شهادت گفت لا
تیغ خود بگرفت ورفت اوتیزپی
طهر شد وقت نماز آمد بپیش

دید او را خیره مردی از عدو
تیغ بکشید او دید تا بر سرش
تیغ او برداشت خیرالمرسلین
این نگویم لیك بندم عهدها
گفت با قوم از جوانمردی وی
کافران دیدند آن آداب و کیش

منتظر گشتند تا وقت سجود
چون نماز خوف را در رزمها
هم بپهلو ها که بر گردید باز
کآن بود بر مؤمنین فرض تمام
خواست پیغمبر پس ازجنك احد
آمد این آیت که هستید ارشما
مر شمارا لیك هست ازحق امید
در دو عالم از حقید امیدوار
حق بود دانا بر اعمال شما
شرح این درسورهٔ عمران گذشت
تا نمائی حکم بین مردمان
می مکن مستور هیچ از خائنین
وانگهی بر بیگناه آری عتاب
کوست آمرزندگار و مهربان
برده مال مسلمی را درمهم
دزدئی شد مسلمین دادند فود
تا مگر زان فعل ناهنجار پست
یعنی از عدلی که آن شایع بود
به حصومت کن بکس از مردمان
بر یهودی کشته بر نا حق گواه
مختفی دارند از شرم و هراس
شرمشان باشد ز خلق نا تمام
ازخدای راز دان اخفا کنند
که خورد گرطعمه سوگند دروغ
هست بر اعمال ایشان حق محیط
یعنی اهل جاهلیت کاین چنین
این همه بهر حیوهٔ دنویست
یا نگهبان کیست ایشارا بحشر
گوید آنکس کو بغیری یا بجود

آید و آرند بر وی حمله نود
باز بگذارید با آن حزمها
در نیازائید با دانای راز
اندر اوقات معین لا کلام
تازد اندر دنبال با یاران خود
خسته و مجروح اینسان در غزا
که نباشد کافرانرا آن پدید
این رجابودمر ایشان را بکار
امر و نهیش راست بر حال شما
گرکه خواهی سوی آن کن بازگشت
بر هرانچه حق عودت ره بران
آن خیانتها که باشد ننگ دین
این باشد در عدالت مستطاب
برتمام خلق خویش ازاس وجان
دیگری را پس نموده متهم
ست آنرا بمردی از یهود
می نیاید بر مسلمانان شکست
کثرت شرم و حیا مانع شود
رد حکم ازجانب آن خائنان
که گنه کاراست و بود اوبیگناه
آن خیانتهای بین را دساس
نی ازان کوهست با ایشان مدام
آن تدابیری که در شبها کنند
زاو کند باور رسول با فروغ
غرقه اند اشیا دران علم بسیط
در جدال آئید بهر خائنین
پس کسی کوخصم حق گردید کیست
تا شود یار از عذاب روز شر
میرساند ظلمی از کردار بد
مهربان ترکیست بر خلق از خدا

آمد این آیت که دراوقات رزم
یاد حق باید کنید اندر حدود
مطمئن گشتید چون ازخوف باز
ضعف و سستی مینورزید ایمهان
تاسمان بودند بعضی زخمدار
همچنین هستند ایشان دردمند
یعنی از بعد شکست امد فتح
پس شما را میل برحرب و قتال
حکم او یعنی بوفق حکمت است
ما فرستادیم قرآنرا بحق
پس مباش ازغیرت دین ایرسول
بهر رفع ننك از اسلامیان
خواه آمرزش زحق ازهرقصور
بهر خائن خواه یعنی معذرت
آمد این آیت بهر تهمتی
آمد آن دعوی بسلطان عقول
ای محمد کن توحکم ازروی عدل
چون توداری شرح صدروچشم باز
که بنفس خود سوگند دروغ
حق ندارد دوست خائن را بسر
وز خدا پنهان ندارند آنگناه
اوست مع با هرکسی درجهروسر
نیست حق راضی بران گفتارها
کوست مسلم وان یهودی کافراست
پس شوید آگاه ایقوم بی ظفر
از پی رفع حیا مهایشان
تا کند دفع خیانت از مبر
بعد ازاین توسخنشان پروردگار
پس تاند از حق آمرزش طلب
توبه را فرموده اسباب رجا

با حذر باشیدو حذرازروی حزم
بی تغافل در قیام و در قعود
با شرایط کرد مباید نماز
از جهاد و جستجوی کافران
کاره از پی رفتن و ازکارزار
که شما هستید بردردو گزند
وز خدا در یوم دین تأیید فتح
بش از ایشان بود باید بسؤال
موجب آسایش و امنیت است
بر تو ای پیغمبر صاحب سق
یار خائن بهر کتمان فضول
عب خائن را همی خواهی نهان
زاو طلب توفیق در کل امور
که دو عصیان کرده او بمعذرت
بر یهودی در مقام سرقی
آن یهودی شد معاتب از رسول
نی که گردی منحرف ازخوی عدل
از چه پنهان میکنی درپرده راز
خائنند آن شاهدان بیفروغ
گر که باشد بر گناه خود مصر
گرچه هست اولی که پوشند ازاله
تا ندانی زاوست چیزی مستتر
کز دروغ آرند بر کردار ها
قول او نزد پیمبر ابتراست
که شمائید از گروهی بی خبر
مشتبه سازید تا بر هر کسان
هیچ از ایشان در مقام رستخیز
میکند بر توبها امیدوار
یابد آمرزنده حق را زان سبب

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً اَوْ اِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَ اِثْماً مُبِيناً ١١٢ وَلَوْلا فَضْلُ

وکسیکه کسب کند خطائی یا گناهی را پس تهمت زند بدان بیگناهی را پس بتحقیق متحمل شده دروغی و گناهی روشن واگر نبود کرم

اللهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ اِلاَّ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ

خدا برتو ورحمت او هرآینه قصدکرده بودند گروهی از ایشان که اضلال کنند ترا و اضلال نمیکنند مگر خودهاشان را و ضرر نمیرسانند ترا

مِنْ شَيْءٍ وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ

هیچ چیزی وفروفرستاد خدا برتو کتاب وحکمت وتعلیم داد ترا آنچه را نبودی که بدانی وباشد فضل خدا برتو

عَظِيماً ١١٤ لاخَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰيهُمْ اِلاَّ مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

بزرگ نیست خیر در بسیاری از رازگفتنشان مگر کسیکه امر کند بصدقه یا کارخوبی یا اصلاح میان مردمان و

مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْراً عَظِيماً ١١٥ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

کسیکه بکند آنرا درطلب رضای خدا پس زود باشد که دهیم او را مزدی بزرگ وکسیکه زحمت دهد رسول را از بعد

مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّىٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصيراً ١١٦

آنچه‌ظاهرشدازبرای‌اوهدایت ویپروی‌کندغیرراه گروندگان‌را بازمیداریمش‌آنچه‌دوست‌میدارد ومیاندازیمش‌بدوزخ‌وبداست‌آنجای‌بازگشت

اِنَّ اللّٰهَ لٰا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰادُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ

بدرستیکه‌خدا نمی‌آمرزد که شرک‌آورده‌شودباو ومیامرزد آنچه‌فروتراست‌ازآن برای‌هرکه میخواهد وهرکه‌شرک‌آورد بخدا پس‌بحقیقت‌گمراه‌شد

ضَلٰالاً بَعيداً ١١٧

گمراه دوری

گر کسی شد بر گناهی ملتزم	که کند زان دیگری را متهم	خود کند بر دیگری تهمت بهد	تاکه خویش از ننگ فعل خود رهد
آن زیان بروی رسد چون درخوراست	ورکند برکس بعدی نادراست	حق بود دانا بسارق هم بحد	در مجازاتش حکیم از قطع ید
ورکسی جرمی کند بی اشتباه	از صغیره یا کبیره وان گناه	افکند بر بیگناهی تهمتش	بار بهتان کرده حمل از طاقتش
همچنین حمل گناهی آشکار	زاید از جرم نخست از بدشمار	همچنانکه طعمه بر زید یهود	بست بهتان از تعمد با شهود
بر تو فضل ورحمت حق ورنبود	که بود آگه تورا زان کارزود	کرده بودند آن جماعت قصدها	که بگردانندت از راه هدا
می بیندازند لیک از سوء حال	غیر نفس خویشتن را در ضلال	بر تو از چیزی نشد وارد ضرر	زانکه معصومی و محفوظ از خطر
وانچه آید وارد اندر خاطرت	بود بهر نظم و حفظ ظاهرت	آن معامل بهر پاس شرع بود	لیک حقت بر حقیقت ره نمود
بر تو بفرستاد از روی صواب	حقتعالی حکمت و علم و کتاب	کرد آگاهت ز اسرار نهان	که نبودی واقف از وی پیش از آن
از رموز علم و اسرار امور	هم ز نفحات غیب اندر ظهور	بر تو فضل حق بزرگست و فزون	هست زان یك علم ماکان ویکون
نیست در بسیاری از نجوی فلاح	جز بصدقه یا بمعروف و صلاح	راز گفتن یعنی از حس ضمیر	در تصدق تا دهد برکس فقیر
یا که باشد امر بر معروف او	آنکه در شرعست ممدوح و نکو	یا که در اصلاح بین مردمان	هست بسیار آن شقوقش در نشان
هرکه اینها بر رضای حق کند	زود بدهیم اجر او را از رشد	با رسول آنکس که آید در خلاف	داو رود بر شق دیگر ز انحراف
بعد از آنکه شد بر او روشن طریق	پس شود خارج ز راه و از رفیق	پیروی یعنی کند از ضعف دین	بر رهی جز رسم و راه مؤمنین
ما بگردانیم در دیگر سراش	یار با چیزیکه آن باشد سزاش	وان بود کفریکه آنرا داشت دوست	هست این پاداش هرکو کفر خوست
گو بمان تا آنچه مطلوب تو بود	در جهان مولا و محبوب تو بود	در جهنم واصلش سازیم کآن	جایگاهی بد بود بر کافران
نیست آمرزنده مشرک را خدا	غیر از این بخشد ز خلقان هر خطا	خواهد ار بخشد کسی را او بحال	غیرمشرک را که دورستش ضلال
	پیش از این گفتیم گرچه ذوالمنن	شرک را نامرزد از کس بی سخن	

اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِلّاٰ اِنٰاثاً وَ اِنْ يَدْعُونَ اِلّاٰ شَيْطٰاناً مَريداً ١١٨ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ قٰالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ

نمیخوانند ازجزاو مگر مادگانی ونمیخوانند مگر شیطان سرکش‌را لعنت‌کرداورا خداوگفت‌شیطان هرآینه‌میگیرم

عِبٰادِكَ نَصيباً مَفْرُوضاً وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَ لَاُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذٰانَ الْاَنْعٰامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ

ازبندگانت‌بهره‌مقرر وهرآینه‌گمراه‌میکنم‌ایشانرا وهرآینه‌بآرزومیاندازمشان ومیفرمایمشان پس‌هرآینه‌بشکافند گوشهای‌چهارپایان‌را ومیفرمایم‌ایشانرا پس‌هرآینه‌تغییر

خَلْقَ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبيناً ١١٩ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنّيهِمْ

میدهندآفریده‌خدارا وهرکه‌فراگیرد شیطان‌را ناصر از جز خدا پس‌بتحقیق‌زیان‌کردزیانی‌آشکارا وعده‌میدهدشان‌ودرآرزو

وَ مٰا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰانُ اِلّاٰ غُرُوراً ١٢٠ اُولٰئِكَ مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَلٰا يَجِدُونَ عَنْهٰا مَحيصاً ١٢١ وَالَّذينَ

میاندازدشان‌ووعده‌نمیدهدایشانراشیطان‌مگرفریب آنها آرامگاهشان‌دوزخست ونمی‌یابندازآن گریز گاهی وآنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدينَ فيهٰا اَبَداً وَعْدَ اللّٰهِ

گرویدند وکردندکارهای‌شایسته زودباشدکه‌درآوردشان‌دربهشتهائی‌که‌میرود‌از‌زیرشان نهرها جاودانیان درآن‌همیشه وعده‌دادن‌خدا

حَقّاً وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قيلاً ١٢٢

براستی وکیست راستگوی‌تر ازخدا درگفتار

نی پرستند اهل غفلت دربسند
هست اشارت نزد معنی سوی نفس
مشرک حق میپرستد نفس خویش
نیست فاعل بلکه باشد منفعل
لعنت حق بهر او باشد مدام
بهرهٔ مفروض کز بهر نشان
میتهایم امرشان پس تا برند
دارم اعنی بازشان برآن سنن
وانکه شیطانرا بگیرد دوست او
میکند حاصل زیانیرا که آن
وعدهٔ شیطان باشد جز غرور
هم نباشد هیچ ایشانرا پناه
بودشان مقیم در جنت مقام

جز زنانی را که غیر فاعلند
ماده‌گی حتم است چون در خوی نفس
طاعت شیطان کند در دین و کیش
فاعل اندر ذات باشد مستقل
همچنین لعن عباد از خاص و عام
گشته بحث الیار شرحش در بیان
گوشهای چار پایان از گزند
که بود غیر از رضای ذوالمنن
دون حق ماند بخسرانی فرو
هست روشن بل زبان اندر زبان
واندر آن نفعی مگر فقد و قصور
تا گریزند اندران دانجایگاه
جاودان مانند در دارالسلم
راست باشد وعدهٔ حق بیسؤال

ظاهر این باشد که بتها را عیان
منفعل باشد نه فاعل ز اقتضا
بلکه جز حق هرچه باشد ممکن است
هم بنپرستند جز دیو مرید
گفت شیطان چون زدرگه گشت رد
میکنم گمراهشان از راه دین
میتهایم امرشان پس تا کنند
ز ارتکاب آن فعال بد همی
یعنی امر او عاید اختیار
میدهد شیطان برایشان وعدها
آنگروهیکه خورند ازوی فریب
وانکه مؤمن گشت و اعمالش نکوست
جویهای جاری از شیر و عسل
کیست از حق راستگوتر در مقال

متراشیدند بر شکل زنان
میپرستندش بجان اهل هوا
بهر هر ممکن تأثر بین است
بت پرستان که بت دارند امید
از عبادت من بگیرم بی عدد
سازم اندر آرزوهاشان رهین
خلقت حق را مبدل در پسند
مسخ گردند از نشان آدمی
در خلاف امر و نهی کردگار
وافکند در آرزوها بر خطا
نیست ایشان را جز دوزخ نصیب
فعل نیکش در جزا راجع باوست
علم و اخلاقست و عرفان و عمل

لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَلَا اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوٓءً يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

نیست بآرزوهای شما و نه آرزوهای اهل کتاب کسیکه میکند بدی جزا داده میشود بآن و نمی‌یابد برایش از غیر خدا

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ١٢٣ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ

دوستی و نه یاری کننده و کسیکه بکند کارهای خوب از نر یا ماده و او مؤمن باشد پس آنها داخل میشوند

الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ١٢٤ وَمَنْ اَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ

بهشت را و ستم کرده نمیشوند بمقدار نقیری و کیست بهتر در دین از آنکه خالص گردانید وجهش را از برای خدا و او نیکوکار است و پیروی کرد دین ابراهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا ١٢٥ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ

حق گرای و گرفت خدا ابراهیم را دوست و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و باشد خدا بهمه چیز

شَيْءٍ مُحِيطًا ١٢٦ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَآءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

فرا رسنده و فتوی میپرسند از تو در زنان بگوی خدای فتوی میدهد شما را در آنها و آنچه خوانده میشود در شما در کتاب در

يَتَامَى النِّسَآءِ اللّٰاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ

یتیمان زنانیکه نمیدهید ایشانرا آنچه نوشته شده از برایشان و رغبت دارید که نکاح کنید آنهارا و عاجزان از فرزندان

وَاَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامٰى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ١٢٧ وَاِنِ امْرَاَةٌ

و آنکه کارگذاری کنید مر آن یتیمان را بعدالت و آنچه میکنید از خوبی پس بدرستیکه خدا باشد بآن دانا و اگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَ

گمان برد از شوهرش سر بلند شدنی یا روی گردانیدنی پس نیست گناهی بر آن دو تا که اصلاح کنند میان خود صلحی و صلح بهتر است

اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ وَاِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢٨ وَلَنْ

و حاضر گردانیده شده نفسها را بخل و اگر نیکی کنید و بپرهیزید پس بدرستیکه خدا باشد بآنچه میکنید آگاه و هرگز

تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَاِنْ

نتوانید که عدالت کنید میان زنان و اگرچه بسیار خواسته باشید پس میل نکنید تمام میل پس وا گذارید او را چون محبوس و اگر

تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً ١٢٩ وَ اِنْ يَتَفَرَّقٰا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكٰانَ

باصلاح آرید وبپرهیزید پس بدرستیکه خداباشد آمرزنده مهربان واگرجداشوندبی نیازگرداند خدا هریکرا ازتوانگریش وباشد

اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً ١٣٠ وَ لِلّٰهِ مٰا فِى السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتٰابَ

خدافراخ رحمت درست کردار ومرخدراراست آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است وبحقیقت وصیت کردیم آنانراکه دادمشدند کتابرا

مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيّٰاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مٰافِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ

پیش ازشما وشمارا که بپرهیزید ازخدا واگر کافرشوید پس بدرستیکه مرخداراست آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است و

كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً ١٣١

باشد خدا بی نیاز ستوده

بر بباید کار در علم وحساب / زآرزو های شما و اهل کتاب
بست یعنی محض قول امر مثل / کار برصدق است واخلاق وعمل
هرکه کاری بد کند یابد جزا / گل روید چوبکه کشتی گندما
هم بیابد دوستداری بهر خود / دون حق یا ناصری گاه مدد

در پاداش اعمال

وانکه کرد اعمال نك ازمردوزن / وان بود مؤمن در افعال حسن
شرط ایناست یعنی در عمل / بی زایشان شد عملها بی محل
پس خود انشاند داخل درجنان / بی ستم کز فعلشان بینی زیان
یعنی او پاداش اعمال نکو / کم شود چیزی ازایشان یك تسو
آنچه اندر کیسه کردی از درم / هست باقی زان نیاید هیچ کم
خاصه گرحقت دهد چیزی بمزد / پس سیاری برد او از بیم دزد
وقت حاجت راوچوخواهی بازپس / خیره گردی کاین همان مالست وبس
زانکه بینی آنچه بودت دسترنج / هریکی را میدهد صد باغ وگنج
تا چه جای آنکه چیزی کم شود / بر تو ظلمی درجزا واستم شود
کست نیکوتر زروی دین و داد / زانکه بر امر خدا گردن نهاد
نفس خود را کرد خالص بهر او / این بود وجه مَن اَسلَمَ وَجهَهُ
محسن است آنکس که درتوحید حق / شد بری ازغیر او از ما خلق
پیروی برکیش ابراهیم کرد / جسم و جان درراه او تسلیم کرد
زان گرفت اوراخدا برخودخلیل / دوست یعنی اندر افعال جمیل
تن برآتش داد وجان برجان نواز / مال و هم فرزند قربان کرد باز
چونکه بستندش عدو برمنجنیق / امتحان را تا شود زآتش حریق
جبرئیلش گفت وقت التجاست / حاجت خویش ارکنی ظاهر بجاست
گفت نبود جز بحقم حاجتی / داند او خود ورکه دارم بیتی
هست شرط دوستی کز غیر یار / چشم پوشی گر بسوزندت بنار
گشت زاروحق بهر کارش کفیل / کرد آتش را گلستان برخلیل
قحطئی شد در زمان او بشام / داد مال خود بمسکینان تمام
دوستی بودش بمصر از حاجگان / ره نوردی کرد سوی او روان
اشتری هم چند تانان و طعام / بهر او ساند روان آن بیکسام
گفت گرمیخواست بهرخویش او / میفرستاده بدون گفتگو
لیك او خواهد زبهر دیگران / وین بود درمصر بس سخت وگران
زانکه قحطی بزاینجا شایع است / میتوان داد ار باندك قانع است
بار کشتند آن جماعت سوی شام / دست خالی لیك بهر ننگ و نام
خاك پرکردند از ره در جوال / چون خلیل آن دید افزودش ملال
رفت گریان در عبادتخانه زود / بارها دیدند زان پس آرد بود
کرد ساره زآرد ها مشتی خمیر / پخت نان از بهر اتباع و فقیر
سرآن از ساره ابراهیم جست / گفت دارسال خلیل مصریست
گفت نی بل کز خلیل سابق است / گر خلیل آید دلیلش لایق است
خواندزان حق بهرخویش اوراخلیل / چون بد اندرراه مهرحق دلیل

در سخاوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

واین عجبتر از امیر مؤمنان / شد پدید ازعشق حق درامتحان
گشت زهرا ناتوان وزشیرحق / گشت جانش بر اناری مستحق
در سراغش شد بمردی ازیهود / پیش او جز دانهٔ باقی نبود
راو گرفت آنرا بهائی بیشمار / در ره آمد امتحان کردگار
یك مریضی در میان راه دید / بی غذا وززندگانی نا امید
جست حالش کزکجائی ای فقیر / گفت هستم چونکه پرسیدی اسیر
گشته ام بیمارو بی غمخوارو یار / کن توباری بر رضای کردگار
گفت برگو تا چه خواهی ازغذا / گفت باشد بر انارم اقتضا
گفت دارم من مریضی درحرم / خواسته از من انار آن محترم
کرده ام یکدانه پیدا بهر او / داد نیمی زان چو بودش آرزو
گفت زان نیم دگر یابم حیوة / ده بجب آنکه دادت این صفات
نیم دیگر داد هم بر مستحق / عشق حق را زان علی ع شدمصدق
تا تو بشناسی ولی فرد را / وز تمام ماسوی الله مرد را
خواست تکبیر ازملایك زان عمل / کاین بود گر مرد باقی شد دغل
گشت بر جبریل امرازکردگار / کز بهشت ازبهر زهرا ع برانار
چون بسوی خانه آمد شیر حق / دید رمانی عجب اندر طبق
گفت با صدیقه کاینها ازکجاست / گفت خود داناتر ازمائی براست
خود تو بفرستادهٔ ای مؤتمن / وانکه از تفصیل آن پرسی زمن
شخصی آورد این طبق بردرهمه / گفت حیدر داده بهر فاطمه
گفت آری باشد از محبوب من / داده از باغی که بد منسوب من
این عمل گر بینی ازچشم شهود / جز زحیدر ناید از کس دروجود
من بسی در علم اخلاقم دقق / گشته ام غواص این بحر عمیق
دانم آن وصفی که ممتازاست و خاص / برکه دارد در مراتب اختصاص

بود کردن با شروط افسانه‌است   آن کند کز غیر حق بیگانه است   آن کند که جان بپیشش خاک بود   جان آنکو بر تراز افلاک بود

با تو گویم شرطهای جود را   تا یابی گوهر مقصود را

در شرایط جود

شرط اول آنکه معطی درضمیر   خوشترا کمتر شمارد از فقیر   شرط دیگر آنکه پاداش عطا   نه عوض خواهد نه خدمت نه دعا
شرط دیگر کآن عطا داندکش   گر چه صد گنجهای عالمش   شرط دیگر کش نماند آن بیاد   از نظر سازد فراموش آنچه داد
شرط دیگر آنکه صد بار اردهد   زان نخواهد منتی بروی نهد   بل نخواهد تا شود معروف او   یا بپاداش عطا موصوف او
شرط دیگر که نخواهد زان عمل   دشمنی بر مهر دل گردد بدل   شرط دیگر آنکه وقت محنتی   زاو نخواهد با تمکن نصرتی
شرط دیگر آنکه نشناسد زحق   آن کرم را لی زخود مرمستحق   غیر از اینها شرطها باشد بکار   گر نویسم بگذرد از اختصار
اینچنین جودی نه کار هرکس است   آن کند کش کم دو کون از یک خس است   آن کند کاندخت جون دشمن خیو   بررخش یکجا گذشت ازقتل او

چون جنبش دید ازخود خشم را   دوخت از قتل مبارز چشم را

مقاتلهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام باعمرو بن عبدود

گفت عمرو عبدود با وی که دوست   با ابیطالب بدم چون لحم و پوست
میخواهم با تو آیم در نبرد   رو بوکوکآید دگر هست مرد   گفت پاس مهر حق واحترام است   یار او شو گر که مهرت رهبراست
ورنه من بر پاس مهر ذوالجلال   با تو خواهم گردد در میدان قتال   جان من پروردهٔ احسان اوست   میکشم آن را که با یارم عدوست
من سم فرزند کس نسل حقم   از سهمهای خلقی مطلقم   هم نور الله کشم بی رغرض   بست چشم بر ثوابی یا عوض
حقتعالی داده بیش از حلقم   آنچه باید از عطا و نعمتم   میخواهم بش ازان کو داده است   بهر من هر دولتی آماده است
تو درا از باب دولتخواهیم   تا بری صد ملک و گنج از شاهیم   اندراکت دردو کون افضل کنم   حاودات فارس یل یل کنم
نامهای عاریت بیهوده است   نام آن دارد که احمد دوده است   اندر را تا سگری میدان ما   فارس آنی در صف جولان ما
فر احمد نگری دی فر شوی   سر بپای او نهی سرور شوی   کشت و نزد مصطفی برد او سرش   سوی دشت افکند کوه پیکرش
گفت این افزون بود درراه دین   از ثواب اولین و آخرین   آنکه خود داد آنچه بودش درحساب   کو مر اورا چیست حاجت بر ثواب
جای احمد خفت و بر تقدیم کرد   سر بدش در سجده‌گه تسلیم کرد   دل بدلبر داد و جان برجان نواز   گشت اندر عشق جانان پاکباز
بعد خلافت حق او و اولاد او   هشت پر یاران گذشت از یاد او   گفت حق خواهم عدالت را اسیر   داد و گفت از تست این فی ازفقیر
گفت از حب خلائق باش دور   زانکه درحب تو باشم سرغرور   گفت دورم جز تو کس را دوستدار   میخواهم رستم از اغیار و یار
زانکه داور او دشمن او دوست کم   تا بیابد سر وحدت محکم   لعل شاهی در خور باج شه است   بی سزای هرگدای ابله است
عشق را باید زجان بگذشتهٔ   روی دل از هر دوعالم گشتهٔ   رند قلاش قلندر پیشهٔ   با قلندر پیشگان هم ریشهٔ
بار حیدر کی شود هر کودنی   تو یکی حیدر دلی حیدر تنی   آنکه او را در ارادت سده شد   فانی حق گشت و برحق زنده شد
حب اوا این نیست با هر نا کسی   ضم کند با حب هر جاروخسی   حب دنیا با پردازی ز دل   نیست راحت بر ولای معتدل
حب حیدر شرط مقصود و رهست   شرح ومتن لا اله الا الله است   گوش کن من کنت مولاه ار رسول   این بود توحید محض اندر اصول
پیروی کن کش ابراهیم را   جوئی ار توحید اگر تعلیم را   حقتعالی برگرفت اورا بدوست   هرکه حق یاراست مولای تو اوست
گفت پیغمبر مرا با دوست کیست   دوست آن کو اولی حق علی است   با پسر هرکه بود دوست او   مشرك و بیگانه ازحق اوست او
من بگویم برك کن شخصیرا   لیك بگذار جولی من عین را   هر که شناسد سوره ایش   بیند آن وحدت عیان اندر کثرتش
وحدت اندر کثرت آمد مختفی   شرح آرا موسو حو ار صفی   کثرت و وحدت دو وصف از ذات اوست   هر یکی در جای خود مرآت اوست
هست ازحق آنچه در ارض وسماست   گو بهرچیزی محیط از ماسواست   نیست محتاج او بافعال عباد   با کس آرد سرکشی یا انقیاد
از تو میجویند فتوی مردمان   در زنان یعنی ز میراث زنان   کزچه نصف ارث باشد با نسوان   حق دختر یا که حق خواهران
گو بایشان داده حق فتوی چنین   در کتاب خود بتوضیح متین   آنچه در میراث ایتام نساست   گرچه صاحب مال او یا بینواست
آن زنا نکه شما نهید باز   آنچه فرض است از خداشان زامتناز   بر نکاح آن زنان رغبت برید   تا که اموال ضعیفان را خورید
لاجرم منع نکاح دیگران   میکنید از طمع مال آن زنان   بود اندر جاهلیت رسم این   که یتیم ار دختری بد دلنشین
آن ولی آوردی اورا در نکاح   تا خورد مالش بصد گون افتضاح   ور نبودش حسن مانع بد ولی   از نکاحش با بیرك ار بد دلی
تا برد مالش مبادا دیگری   بسته بر بد در سرای اختری   ترغبون آن تنکحوهن ازان   حق بقبح این عمل سازد بیان
هست اندر قول لا تؤتونهن   تا بآخر دال ار چندین سخن   اول آنکه بر زنان میراث بود   منع اندر جاهلیت از جحود
دویم آنکه مسدادی صداق   زوجه را از جاهلی بالاتفاق   سیم آنکه دختر ارا اندرحال   باز میبنهادند بهر طمع مال
حقتعالی نهی ایشان زان سرشت   میکند زین آیه کآن عیب است وزشت   وان ضعیفان یعنی ایتام نسا   یا ز فرزندان خورد ار اقربا
که نمیدادندشان میراث هیچ   این عادت بس قبیح اندر بسیج   ایستادن واجب آمد بر شما   با عدالت بهر ایتام نسا
در مهم مهر و در میراثشان   رفع ظلم از رسم و احداثشان   بر یتیمان آنچه از نیکی کنید   حق بر آن داناست بگفت و شنید
ور زنی ترسد که اندر بسترش   سرزند باد از کراهت شوهرش   وز قرینه یابد اورا بی وثوق   یا که معرض ار بی منع حقوق
پس گناهی نیست دراصلاح اگر   وا گذارند از حقوق یکدگر   زن ببخشد چیزی ازمهرش باو   بگذرد و از بونش یکفتگو

مرد هم دارد حقوق زن نگاه
نفسها بربخل حاضر گشته اند
مردهم خستّ کند زاودرمعاش
پس بود مشکل که‌آن خوی سکش
پس خدا بر کارتان باشد خبیر
ورحریصید اندرآن یعنی مصرّ
مصطفی‌زاصلاح نسوان‌عذرداشت
میل پس ناریذ اندر اجتماع
مشکلست اعنی که فعل معتدل
آن بورامقدورواین مقدورنیست
میل دل پس گفت بریکرو مکن
پس گذارید آن زن مرغوبرا
در حدیث آمد که باشد بهرمرد
ور باصلاح آورید از اشتباه
پس خدا برماضی آمرزنده است
همچنین تا چار زن گردارد او
گشت چون بیمار میبردند بار
در یکی روز از معاذبن جبل
هر یك از زوجین گشتند از جدا
از فراوانی فضل‌و جود خویش
حکمش سازد وسایل بهر خلق
ما وصیت کرده ایم اندر خطاب
ور بترك امر حق کافر شوید
نی دگرکس رسد بروی زیان
هست از طاعات خلق خود غنی

هم جداش از خود نساند زاشتباه
گوئیا بر حقد و بخل آغشته اند
آنچنان کو کرد ضنّت در فراش
رفع گردد تا بجنبد یك رگش
اندراحسان و خصومت ناگزیر
تا نمائید ... و ... و ...
بر خدا اصلاحشانرا میگذاشت
میل دل یعنی بترك مستطاع
در عیان آید موفق میل دل
باشد از مقدور بهتر دور نیست
ترك احسان از زن بد خو مکن
چون معلق اندر احسان و جزا
کرد وزن پس بریکی‌زان میل‌کرد
آنچه کردید از حقوق زن تباه
مهربان هم در عطا زبنده است
نستش زاید شبی بگفتگو
بسترش هرشب بجائی رامیار
شد دوزن فوت از وما اندر محل
از ره ترك مواساة و ولا
یا بدل از بهرشان آرد ببش
وررهی محکم دهد روزی‌و خلق
بر شما سابق بر از اهل‌کتاب
سوی فرمان الهی بگروید
هم نه نفع از شکروحمد بندگان
گر برد فرمان اوکس ورکه نی

صلح باشد بهتر ازجنك وطلاق
زن کند برمرد ضنّت گرکه او
حقد و بخل اندر نهاد مردو زن
خوبی و پرهیز اگر گیرید پیش
ورکه نتوانید عدل و استوا
جز تساوی بینشان منظور نیست
کاینقدر باشد زمن باقی زتست
ملتان باشد بنصف و اعتدال
گفت زان به نیتی کز مؤمن‌است
بین نسوان بیت بر نصفت است
آنکه باشد در سمع ملك زن
مر معلق کیست در موضوع ما
در قیامت کرده باشد از غلو
هم بپرهیزید از امثال آن
مردی ازاوراست یکزن درطلب
مصطفی را بود نه زن در وثاق
تا از او خوشنود باشند آن همه
قرعه‌زد دردمش وکفن‌آن بیکدام
از دقیق و صاحب خود در مجار
میرساند رزقشان بر وفق حال
باشدازوی‌هرچه‌درارض‌وسماست
هم وصیت مینمایم بر شما
پس‌بود زوهرچه درارض‌وسماست
امر بر تقوی زبذل رحمت است
هم حمید اعنی ستوده‌است او بذات

همچنین به اتفاق از افتراق
با زن دیگر شود هم وصل جو
هست مدغم همچو رگها در بدن
وزنشوز اعراض بهریاس کیش
در میان آرید ما بین نسا
وین شما را درعمل مقدورنیست
کز تو هر اشکسته گردد درست
گرچه بس مشکل بود در احتمال
ازعمل‌کآن ممکن این لایمکن‌است
در عمل آوردن آنرا محنت است
میل دل بروی مکن نزدیکتر
آنکه نه‌بیوه است ونی مطبوع ما
نیمهٔ تن میل سوی پشت او
یعنی از ابطال حق آن زمان
هست یکشب حق او ازچار شب
بود هر شب با یکی بالاتفاق
بر کسی ناید جفا و مظلمه
تا مقدم دارد از ایشان کدام
حق نماید هر یکی را بی نیاز
کو بود بر بندگان واسع مجال
میرساند بهر هرکس‌هرچه‌خواست
تا بپرهیزید از شرك و هوا
هم‌غنی‌درذات خویش‌ازماسواست
نی که بربرهیزخلقش حاجت است
حمدش ازگویند ورنی ممکنات

وَلِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَكَفٰي بِاللّٰهِ وَكِيلاً ١٣٢ اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النّٰاسُ وَ

ومرخدار است آنچه‌درآسمانها وآنچه در زمین‌است وکافیست خدا کارگذار اگر خواهد ببردشمارا ای مردمان و

يَأْتِ بِآخَرِينَ وَكٰانَ اللّٰهُ عَلٰي ذٰلِكَ قَدِيراً ١٣٣ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوٰابُ الدُّنْيٰا

بیاورد دیگرانرا وباشد خدا بر آن توانا کسیکه باشد که‌خواهدثواب دنیارا پس‌نزدخداست‌ثواب دنیا

وَالْآخِرَةِ وَكٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً ١٣٤ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ

وآخرت وباشد خدا شنوای بینا ای‌آن کسانیکه ایمان‌آوردیدباشیدکارگذاران‌فرمان‌وابعدالت گواهان‌مرخدارا

وَلَوْ عَلٰي اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ اِنْ يَكُنْ غَنِيّاً اَوْ فَقِيراً فَاللّٰهُ اَوْلٰي بِهِمٰا فَلاٰ تَتَّبِعُوا

واگرچه‌باشدبر خودهاتان یاوالدین وخویشان اگرباشد توانگر یامحتاج پس‌خدا سزاوار تراست‌بآنهاپس‌پیروی‌مکنید

الْهَوٰي اَنْ تَعْدِلُوا وَاِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ١٣٥

خواهش‌خودرا که‌عدل‌کنید واگربپیچانیدیااعراض‌کنید پس‌بدرستیکه‌خداباشد بآنچه میکنید آگاه

هرچه باشد در سموات و زمین
اوست کافی بر مهم بندگان
این خلایق را کند زیروزبر
بر منال و مال دنیا غرّه اید

هست اورا از پی طاعت یقین
گر نداند یا نداند بنده آن
می پدید آرد زنو خلق دگر
لاف خورشیدی زنید وذرّه اید

جمله را بر درگهش روی نیاز
ایها الناس از خدا خواهد برد
از چه میباشید مغرور جهان
ذره باقی نیست الا ساعتی

بر مهمات خلایق کار ساز
مر شما را دیگرانرا آورد
کوست وایس مانده بگذشتگان
بر بقای خود ندارد طاقتی

کر وفر او دمی اندر هواست بین دم دیگر که چون معدوم ولاست
یکدم از بالد که شمس بی‌فیم هستیش گوید بآنی لاشیم

طلب کردن هرون الرشید پندی از بهلول

گفت با بهلول هرون الرشید گو مرا پندی که بس باشد مفید
گفت زین ملکی که نک در دست تست بود دست دیگران اندر نخست
بر تو شد زانها بجواری منتقل بر تو هم هرگز نماند مستقل
عنقریب افتد بدست دیگران تا نبندی دل زناداني بران
داد از دینار ها بروی هزار گفت مال مردمم ناید بکار
کی فقیر از مال و زر فربه بود گر دهی بر صاحبانش به بود
با شما گویند اصحاب قبور کای گرفتاران این دارالغرور
بسته اید اینگونه دل برمال وجاه برزن وفرزند و ملک و تخت و گاه
چون شما بودیم هم ما درفنون حاکمان کرد این چنین پست و زبون
ملک و گنج و عیش و نوش و فر و رور شد بدل برگور تنك و مار و مور
رفت ازدست آنحظوظ و آن شکوه نك بدینسانیم در رنج و ستوه
خانه ها و قصر ها برساختیم دل بحسرت زان همه پرداختیم
ملك بود خاك سیه مأوای ما فقر و حاجت عزّ و استغنای ما
زندگارا همچنین چون مرده گان میکند تبدیل حق در هرزمان
بس کسارا صبح بودی جاموگاه شامشان میبود جا در خاك راه
حق بر این ایجاد ها و اعدامها هست قادر هم منفی نامها
دختری سلمان منذر در خبر با خلیفه گفت یا شخص دگر
درجواب اوچوکرد ازوی سؤال بر شما نگذشت چون ایام و حال
کمترین حالی که صبحی در نمود بود مارا در نواحی هرچه بود
شام چون کردید برما کرد رحم هرکه مارا دید بر تصیده لحم
زین رقم نه ده نه صد نه صدهزار هر سحر جاریست ناصف النهار
نیست محتاج بیان پیدا تراست زانچه بینی گرچه مهرخاوراست
این کند حق درمقام خفض و رفع تا که دانی قادرش بر ضر و نفع
آنکه میخواهد بپاداش عمل خیر دنیای دنی از ما حصل
چون مجاهد کو رود سوی جهاد بهر تحصیل غنیمت با عناد
پس بود نزد خدا ذی‌مقدرت خیر دنیا هم ثواب آخرت
آنکه دنیاخواست اندك همت است وانکه جوید آخرت ذی‌رفعت است
میبرند این هردو بهر ازنعمتش لیك هر طالب بقدر همتش
آنکه شه بروی سپارد مخرفی شروی گر خواست باشد کودنی
حق بقول و فعل هر برنا و پیر گر همی دانی سمیع است وبصیر
پس سخنها کوست نیك وفعل زشت باطنش دوزخ بود ظاهر بهشت
گفت دارو بر مقالاتم سمیع همچنین بینا باعمال شنیع
تا بدانی لطف و بخششهای ژرف منتی باشد بمعنی نی بحرف
ای گروه مؤمنان باز ایستید بر اقامهٔ عدل گر حق زیستید
هم گواهان حق اندر راستی خارج اعنی از کجی و کاستی
این شهادت گرچه برنفس شماست آورید اقرار بروی حق وراست
گرشما را حق کس برگردنست اعتراف آثار صدق روشن است
آنکه برتوحید حق باشد گواه هم دهد برخود گواهی زاشتباه
هم دهد گر بهر مادر یا پدر یا زبهر اقربا در نفع و ضر
هست مشهودٌ علیه ار مالدار یاکه مسکین هردورا یکسان شمار
ده شهادت ازره انصاف و داد نی زروی میل نفس کج نهاد
درگواهی نه که برداری ضمیر زان تصور کان غنی است این فقیر
حق بر ایشانست اولی در امور تا کند زایشان رعایت بی‌قصور
بر هوا از حق بگردانید رو گفت چون لاتتبعوا ان تعدلوا
درگواهی بی زمیل نفس خویش ازطریق صدق و عدل آئید پیش
ور بپیچانید بر ما حق زبان بهر کیهان در حقوق مردمان
یا کشید اعراض از حق یك شعیر اوست بر اعمالتان یکجا خبیر

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِى اَنْزَلَ مِنْ
ای آن کسانیکه گرویدند ایمان آورید بخدا و رسول او و بکتابی که فروفرستاد بر رسولش و کتابیکه فرو فرستاد از
قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيداً ١٣٦ اِنَّ
پیش وهرکه کافرشود بخدا وفرشتگان او وکتابهای او ورسولان او وروز بازپسین پس حقیقت گمراه شد گمراهی دور بدرستیکه
الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا
ایمان آوردند پس کافرشدند پس گرویدند پس کافرشدند پس افزودند کفررا باشد خدا که بیامرزد ایشانرا ونه
لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ١٣٧ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِيماً ١٣٨ اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ
راه نماید ایشانرا راهی مژده ده منافقانرا بآنکه از برای ایشانست عذابی دردناك آنانکه میگیرند کافرانرا دوستان از
دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً ١٣٩
جز گروندگان آیا میجویند نزد ایشان عزت را پس بدرستیکه عزت مر خدا راست همه

ای گروه مؤمنان می بشنوید بر خدا و بررسولش بگروید
باشد این مقصود از اکمال دین تا که ظن تکمیل یابد بریقین
چون ندل دارید برحق اعتراف در عمل آرید آنرا بی خلاف
یا پس از تکمیل اعمال بدن گشت بر اخلاق باید ممتحن

یا پس از تعظیم امر ذوالجلال
باشد ایمان اول اقرار زبان
اصل چبود در عمل تطهیر قلب
شرح اینرا گفته‌ایم اندیش و باز
بر خدا آرید ایمان در قبول
همچنین آرید ایمان بر کتاب
وانکه کافر شد بحق هم بر ملك
دور ازمقصود وراهست و رفیق
وان بموسی بود ایمان یهود
کفرشان پس شد زیاد ازماقبول
نه تایدشان هدایت بر رهی
کافرانرا آن کسان گیرند دوست

روکنید از فرق بر جمع وصال
پس برآن گفتار تصدیق جنان
تا شود ازقلب جزحق جمله سلب
جای خود گوئیم چون آید نیاز
همچنین ازراه عرفان بررسول
کزحق آورد آن رسول مستطاب
برکتاب و بررسل ازریب وشك
ره نیابد از نشان بر طریق
کافر از گوساله گشتند زود
یعنی از انکار سلطان عقول
ره حق کی یابد ایشان الهی
بهرخود حرمؤمنان وین نیکوست
ارجمندی هست حقرا بالتمام

بعد تصدیق زبان بر حدود
پس نمودن سعی در اعمال شرع
یافتن از فرق بر جمع ارتقا
گفت زانرو گرمطیع و رهروید
یعنی او را بر کمال خویشتن
وان کتابی کزحق آمد پیش ازین
هم بروز آخرت پس کمره است
آنکسانیکه بایمان آمدند
توبه پس کردند وهم مؤمن شدند
نیست آن کآمرزد ایشانرا خدای
ده دو رویانرا بشارت بر هلاك
ارجمندی میکنند آیا طلب
هرکرا خواهد دهد عز و مقام

روکنید از دل بتوحید شهود
پس شدن در اصل مستغنی زفرع
رفته رفته تا فنا و تا بقا
بعد ایمان سوی ایمان بگروید
واشناسید از نشان عقل و فن
با رسولان از پی تعظیم دین
درضلالی بس بعید آن ابله است
بعد ایمان باز پس کافر شدند
باز پس کافر بعیسی آمدند
زانکه توبه ناورد از ماروای
باشد ایشانرا عذابی دردناك
نزد ایشان یا که قوت این عجب

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَئُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا
وبتحقیق فرستاد برشما در کتاب آنکه چون شنوید آیتهای خدارا که کفرورزیده‌میشود بآن واستهزاء کرده‌میشود بآن پس ننشنید
مَعَهُمْ حَتّٰي يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ اِنَّكُمْ اِذًا مِثْلُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي
باایشان تا آنکه شروع کنند درسخنی جزآن بدرستیکه شما آنگاه مانند ایشانید بدرستیکه خدا جمع کننده منافقان وکافراست در
جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠ اَلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ
دوزخ همه آنانکه چشم‌میدارند بشما پس اگرباشد مرشمارا فتحی ازنزدخدا گویند آیا نبودیم باشما و
اِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ
اگر باشد مرکافرانرا بهرهٔ گویند آیا غالب‌شدیم برشما وبازنداشتیم شمارااز مؤمنان پس‌خدا حکم‌میکند
بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ١٤١ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ
میان‌شما روز قیامت وهرگز نمیگرداند خدا ازبرای کافران بر گروندگان راهی بدرستیکه‌منافقان فریب‌میورزند
اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالٰى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ اِلَّا
باخدا واوست فریب‌دهنده ایشان واوچون برخیزند به نماز برخیزند سنگینان مینمایند مردمانرا ویاد نمیکنند خدارا مگر
قَلِيلًا ١٤٢ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ وَلَا اِلٰى هٰؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ١٤٢
اندکی مترددان در میان آن نه‌بسوی اینها ونه‌بسوی آنها وکسیرا که اضلال کند خدا پس‌هرگزنیابی ازبرایش راهی
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اَتُرِيدُونَ اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ
ای‌آن‌کسانیکه گرویدید فرا مگیرید کافرانرا دوستان از غیر روندگان آیامیخواهید که بگردانید ازبرای خدا
عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ١٤٤ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ١٤٥ اِلَّا
برشما حجتی آشکار بدرستیکه منافقان درطبقهٔ‌زیرترند از آتش وهرگزنیابی برای‌ایشان‌ناصری مگر
الَّذِينَ تَابُوا وَاَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ
آنانکه توبه‌کردند وباصلاح آمدند وتوسل جستند بخدا وخالص‌گردانیدند دینشانرا برای خدا پس آنها باشند باموْمنان وزودباشد که بدهد

اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ اَجْراً عَظِيماً ١٤٦ مَا يَفْعَلُ اللّهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَكَانَ اللّهُ شَاكِراً عَلِيماً ١٤٧

خدا مؤمنانرا مزدی بزرك چه‌میکند خداعذاب‌شما اگر شکرکردید وگرویدید وباشد خدا شکرپذیردانا

بر شما فرمود نازل در کتاب — بشنوید آیات حق چون در خطاب
حالکونی که شود کافر بدان — بروی استهزا کنند آن بددلان
حکم اندر مکه شد بر مؤمنین — که نگردد کس بمشرك همنشین
زانکه منکر دند استهزا بدین — هم بآیات و رسول و مؤمنین
در مدینه میکند تکرار باز — حق در این آیت بر ارباب باز
پس بنشینید با مستهزءآن — تا بیارند آن قبایح بر زبان
در حدیثی خوض غیر آن کنند — درهوای نفس خود جولان کنند
چونکه با ایشان نشینید از خوشی — همچو ایشانید اندر سرکشی
چون سوی نفس از فضای قلب و روح — رو کنید انفستان بود فتوح
دل بمیل نفس گردد منقلب — در هوا های طبیعت محتجب
زانکه میل نفس بر شرك وهواست — میل دل بر پاس میثاق و وفاست
بر منافق را و کافر را خدا — جمع سازد درجهنم هر دو را
بر دو روباند آنها کانتظار — بر شما دارند نکبت را زعار
برشما پس گر رسد فتحی زحق — خویش دانید از غنایم مستحق
از دغل گفتند آیا در غزا — با شما همره نبودیم ما
از غنایم پس بما بدهید سهم — که مدد بودیم در تدبیر و فهم
ورکه بهر کافران بودی نصیب — بر شما غالب شدند از ناشکیب
هم بایشان از دغل گفتند ما — غالب آیا خود نبودیم از شما
میتوانستیم یعنی کاردار — با شما کردن ز قوت و اقتدار
لیك ما ازجنگ نکشیدیم دست — تا نیاید بر شما وارد شکست
مؤمنانرا از شما مانع شدیم — در مدد یعنی از ایشان تن زدیم
سستشان کردیم از گفتار ها — تا شما غالب شدید اندر غزا
پس بما باب جدائی سد کنید — در غنیمتها شریك خود کنید
پس نماید حکم سلطان عزیز — بینتان اندر مقام رستخیز
کافرارا حق نگرداند یقین — غالب از راه حجج بر مؤمنین
تا کند الزام ایشان زان حجج — حجت ایشانراست بر هر ذی عوج
بر موحد مشرکی کی غالب است — زانکه حق از چشم جانش غایب است
گر ز روی جسم و صورت غالبند — نزد حجت ز اهل ایمان عارند
خدعه با حق میکنند اهل نفاق — حق جزای خدعه بدهد در سیاق
چونکه برخیزند از بهر نماز — کاهلان باشند اندر اهتزاز
مینمایند آن عمل بر مردمان — تا که مؤمنشان شناسند از گمان
گر ببیند هیچکس ز اصحابشان — جمله گردد ترك آن آدابشان
یاد نارند از خدا الا قلیل — خلقشان چون در عمل باشد دخیل
یاد حق از بهر خلق اندك شود — اندکی کآن لایق مشرك بود
ذکر حق یا از زبان گویند وفم — وان بود نسبت بذکر قلب کم
نفی مطلق یا مراد از قلت است — نام حق گر میبرند از علت است
تا بماند مال و جانشان در امان — وین منافق راست بهتر نشان
زان مذبذب گفت بین ذالکند — نه معین ناجی و نه هالکند
واله و مطرود بین این و آن — نه بوند از مؤمنان نز کافران
هرکرا حق واهلد در گمرهی — پس نیابی بهر او راه ازبهی
می نگیرید ای گروه مؤمنان — دوست غیر از مؤمنین فاش و نهان
هر که باشد دوست با اعدای دوست — زاو حذر کن کاولین خصم تو اوست
یا که میخواهید گرداند ازعتاب — حجتی برخود خدا را در عذاب
بر عذاب اعنی که در یوم القیام — حجت حق بر شما گردد تمام
ائتلاف کافران یعنی خطاست — موجب اتمام حجت بر جزاست
بر منافق راست جای اندر درك — پست تر جای از جهنم بی ز شك
هم نیابی بهرشان یار از ثقات — از درك تا بدهد ایشانرا نجات
دوزخ از بهر منافق جایز است — غیر آنکس که بتوبه فایز است
بازگشت اعنی بحق زان خوکنند — از دورونی روی دل آنسو کنند
هم بدین حق نمایند اعتصام — بر صلاح آید مفاسد تا تمام
دین خود خالص نمایند از دغل — بر رضای حق باخلاص عمل
پس جزو ایشانند اندر یوم دین — قدر رتبت در شمار مؤمنین
زود باشد تا دهد اجری عظیم — مؤمنانرا حق پس از امید و بیم
از چه فرماید شمارا حق عذاب — کو غنی است از گناه و از ثواب
شکر او گوئید گر بر نعمی — یا که تصدیقش بوحدانیتی
اجرتانرا حق نماید بر نعم — اوست دانا بر حقوق از شکر و کم

لَا يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللّهُ سَمِيعاً عَلِيماً ١٤٨ اِنْ تُبْدُوا خَيْراً

دوست‌نمیداردخدا صدابلندکردن‌ببدی از گفتار مگر کسیکه ظلم‌کرده‌شده‌باشد خدا شنوای‌دانا اگر آشکارکنید خوبیرا

اَوْ تُخْفُوهُ اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَاِنَّ اللّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيراً ١٤٩ اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ

یاپنهان‌کنیدش یادرگذرید ازبدی پس‌بدرستیکه‌خدا باشد درگذرنده‌توانا بدرستیکه‌آنان‌که‌کافرمیشوند بخدا ورسولان‌او

وَيُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ اَنْ

ومیخواهند که‌جدائی‌اندازند میان خدا ورسولانش ومیگویند میگرویم ببرخی وکافرمیشویم‌ببرخی ومیخواهند که

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ١٥٠ اُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ١٥١ وَالَّذِينَ

فراگیرند میان آن راهی‌را آنگروه‌ایشانند کافران براستی ومهیاکرده‌ایم‌ازبرای‌کافران‌عذابی‌خوارکننده وآنانکه

آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ اُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ اُجُورَهُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً

گرويدند بخدا ورسولانش وجدائى نينداختند ميان احدى ازايشان آنها زودباشدكه بدهيم ايشارا مزدهاشان وباشد خدا آمرزنده

رَحِيماً ١٥٢ يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتٰابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰاباً مِنَ السَّمٰاءِ فَقَدْ سَئَلُوا مُوسٰي اَكْبَرَ مِنْ

مهربان درميخواهند ازتواهل كتاب كه فروفرستى برايشان كتابى از آسمان پس بتحقيق سؤال كردند ازموسى بزرگتر از

ذٰلِكَ فَقٰالُوا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ

آنرا پس گفتند بنماى بماخدارا معاينه پس گرفت ايشارا صاعقه بسبب ظلمشان پس فراگرفتند گوساله را از بعد آنچه آمدايشارا

الْبَيِّنٰاتُ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنٰا مُوسٰى سُلْطٰاناً مُبِيناً ١٥٣ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا

معجزات روشن پس درگذشتيم ازآن ودادیم موسى را حجتى پيدا ورداشتيم زيرشان طوررا بسبب پيمانشان وگفتيم

لَهُمُ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لٰا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ

مرايشارا كه درروید اردر سجده كنان وگفتيم مرايشارا كه حدمگذرید درشنبه

حق ندارد دوست بر وجه عيان
تا كه خلق از حال او آگه شوند
آن جماعت بهر دمش روز و شب
ور كه غيبت بى سبب باشد بداست
تا نباشد از خدا غافل كسى
بشنود حق هرچه گوئيد از كسان
يا گذاريد آن بديها را بجا
اين تحريض است مر مظلوم را
آنكسانكه حق كافر شوند
بر خدا از روى دعوى بگروند
قصد از اين آيت يهود آمد نه غير
بهر خود خواهند گيرند از غلط
همچنين آماده بر كفار دين
بين ايشان هم بكردند اختلاف
هست آمرزنده حق بر سيئآت
يك كتابى ز آسمان در يكزمان
اين چنين گفتند با او ز اعتذار
بهر طلبى كه بطعنت در سؤال
همچنان كآباء ايشان در قديم
عفو پس كرديم ز ايشان اين گناه
در ميان يكدگر بنهد بيع
طور را بر داشتيم از فوقشان
در فلسطين بود كوهى بس عظيم
پس بسجده اوفتادند آن گروه
طور را دانند اهل دل دماغ
يعنى آنها را بعقل الزام كرد
امر آيد اعنى ارباب فنا
حطة گفتن مر شمار او اوجب است
شرح اين در سورهٔ ثانى گذشت

جز بظلمى سوء گفتار از كسان
حامى مظلوم از هر زه شوند
در محافل باز بگشودند لب
جرم بيلذت سبى پست ورد است
غيبت كس كى كند در مجلسى
هم بداند گر بگوئيد از لسان
رو بداد حق كشيد از ماسوى
تا ببخشد ظالم مجروح را
هم نه بر پيغمبرانش بگروند
وانكهى بر انبيا كافر شوند
كه بموسى قائلند و بر عزير
بين كفر و دين طريقى در وسط
باشد انما خود عذابى بس مهين
هم خدا ز ايشان نگيرد از گزاف
مهربان در حل جمله مشكلات
همچنان كآمد بموسى ناگهان
كه بيا بنما خدا را آشكار
بودشان از موسى فرخنده فال
خواهش رؤيت نمودند از كليم
بارشان بر توبه بنموديم راه
مى نباشد هيچشان ارخان دريغ
عهد ما باشد بگردن طوقشان
طور اسمعيل نامش از قديم
نيم رخ بر سجده نيمى سوى كوه
كوست جاى عقل كردارى سراغ
داين تسلط حق بر او اكرام كرد
بود موسوم آن بباب ايليا
در دخول آن كه قول تائب است
بك بآيت كرد بايد باز گشت

كرده باشد گركسى بر كس ستم
كرد مهمان جمعى كس را يك دفى
آمد اين آيت بعذر آن گروه
عفت خلق از شان غفلت است
همچنين بر ياد كردن عيب خلق
نيكوئى را گر نمائيد آشكار
پس بود ستار عفو آشناه جان
گرچه رخصت بر مظلوم دادشان
باز خواهند افكنند از صمدين
يا كه ميگويند بر بعضى رجال
پس بعيسى و محمد صم كافرند
كافرند اين فرقه بر تحقيق و راست
وانكسانكه بر خدا و بر رسول
آن گروهند اهل ايمان و ولا
از تو ميپرسند خود اهل كتاب
پس ز موسى قوم كردند اين سؤال
پس فرا بگرفت از آن ناطقه
هم بى تقليد آباء اين يهود
عجل بگرفتند پس بهر نجات
حجتى داديم بر موسى عيان
بود آن حجت تسلط در كلام
امر موسى چون برايشان شاق بود
فوق ايشان جبرئيل ارجمند
آمدند از روى عجز و احتياج
كرد موسى يعنى از عقل احتجاج
ور درى گفتيمشان داخل شويد
بايد از باب ولايت در رجوع
داخل از باب دگر گشتند پس
بعد ازين از منطق داودشان

شايد او را گر گشايد لب ندم
مهرشان آورد هيچ از خوردنى
وين بود در ظلم وجهى از وجوه
جز بعيب ظالمان كآن رخصت است
باشد از زشتى خلق و خبث دلق
يا كنيد آنرا نهان ز اغيار و يار
هم توانا بر عذاب عاصيان
ليك آرد عفو را بر يادشان
بر جدائى بين حق با مرسلين
مؤمنين اما نه بر بعضى از آن
در مقامى ذم و درجائى سرند
راست يعنى كفر ايشان راست است
از حقيقت كرده اند ايمان قبول
زودشان بدهيم بر نيكى جزا
تا كنى نازل برايشان در خطاب
بلكه دين اكبر بهنگام مقال
آن جماعت را زگردون صاعقه
از تو خواهند اين كتاب آرى فرود
بعد از آن كآمد بر ايشان بينات
گفت تا نكشند خودرا عاصيان
تا بر امرش سرنتابد خاص و عام
خواست كآيد كوهشان بر سر فرود
كرد آنرا قدر يك قامت بلند
در قبول امر موسى لا علاج
قوم گشتند از قبولش لاعلاج
در آريحا ساجد و تائب رويد
رو بيت المقدس اورا از خضوع
جاى حطة حنطه گفتند از هوس
باز گفتيم از ره معهودشان

مگذرید ازحد خود دریوم سبت
کسب میکردند روز شنبه قوم

نامتان ثبت است چون ازقوم ست
صید ماهی هم در آن فیروز یوم
مسخ پس گشتند زان کردار بد

چونکه اندر عهد داود آن یهود
صید ماهی بود در معنی حیل
تا تعدی ناورد مردی زحد

من تجاوز کرده بودند ازحدود
منعشان داود کرد از آن عمل

وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ١٥٤ فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللهِ وَ قَتْلِهِمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ

وگرفتیم ازایشان پیمانی درشت پس بجهة شکستن ایشان پیمانشان راو بکفرشان بآیتهای خدا وکشتن ایشان پیغمبرانرا

حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلًا ١٥٥ وَ بِكُفْرِهِمْ وَ

بناحق وگفتار ایشان کدلهای مادر غلافست بلکه مهر زدخدا برآنها بسبب کفرشان پس نمیگروند مگر اندکی وبسبب کفرشان و

قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ١٥٦ وَ قَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللهِ وَ مَا

گفتارشان بر مریم دروغی بزرگ وگفتارشان کهما کشتیم مسیح عیسی بسر مریم راکه رسول خداست و

قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ اِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

نکشتنداوراو نه بردار کردندش ولیکن شبهه شده ایشانرا وبدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در آن هر آینه در شکند از آن

یاد نگردیم رابشان در شهود
کشتن پیغمبران بر غیر حق
بر رموز علم الله ناقدیم
بل خدا در قلبشان بنهاده مهر

همچنین میثاق بر حفظ حدود
وان غلط گفتارشان بربی سق
نی زکس از راه دانش ناقدیم
تا که نشناسند تا پاکی ز ظهر
هم زکفری قوم آن قوم ظلیم

پس بنقض عهد و میثاق آمدند
که قلوب ماست دانش را غلاف
یا مراد ازغلف آن باشدکه نیست
بود این از کفر ایشان بیشکی
کآن بمریم بود بهتانی عظیم

هم بآیات خدا کافر شدند
نی بیاییم از تعلم بی خلاف
فهم گفتار تومارا کآن زچیست
نآورند ایمان پس الا اندکی

در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه السلام وچگونگی از حال

آنکه میگفت اوفرستادهٔ خداست
نه بکشتند و نه بردارش زدند
وان یهودان کج اندیش و قبیح
وان جماعت هرطرف درجستجوی
چند قولست اندر این معنی تمام
برد عیسی را ز روزن جبرئیل
پس یهودا کو رئیس قوم بود
بر گمانشان کوست عیسی پس بتیغ
چون یار خویشتن را ریختند
قول دیگر آنکه عیسی بد نهان
جمله را دیدند بر شکل مسیح
تا بقی گردید از کشتن خلاص
تا کشند او را بجای من یهود
پس ورا کشتند و بستندش بدار
سی درم دادند او را یا فزون
رفت عیسی شبه اوگشت آن دنی
اندر افعالش اذان فرموده حق
فرقهٔ گفتند او ابن اللهست

همچنین گفتند کشتیم از یقین
در سبیل طنز گفتند این هراست
شبهه شد لیك آن قوم پلید
یکجهت گشتند در قتل مسیح
تا کهآوردش بکف درشهروکوی
ذکر هریك لازم آمد در کلام
شد زمان فحص مردانجا طویل
گشت اندر حجره داخل با یهود
در زمان کشتند اورا سریع
وز درختی پس ورا آویختند
با حواری در سرائی ناگهان
گفت هرکس کاین بودسحری صریح
ورنه یکجا را کشیم ازعام وخاص
نك مردی زان میان برخواست زود
مشبه رایرو بر ایشان گشت کار
گشت ایشانرا بعیسی رهنمون
پس بکشتندش که بود او کشتنی
اختلاف افتاد ما بین فرق
دست خلق ازکشتن اوکوته است

ما مسیح ابن مریم را ز کین
ذکر نیکو در مکان زشت بود
بود تفصیل اینکه عیسی درحدود
مختفی گردید او در خانهٔ
تا که اورا در سرائی یافتند
بود طیطانوش نامی از یهود
ظن قوم این شدکه عیسی ز اضطرار
دید عیسی را نه طیطانوش را
هرچه گفت اومن غلام نی مسیح
پس شدند اندر نزاع وگفتگو
دشمنان بردند بر آنخانه پی
گر نشان بدهید عیسی را بما
گفت عیسی با حواری کز شما
گفت عیسای مسیح اینك منم
قول دیگر از حواریان یکی
داخل اندرحجره شد بی امتناع
مختلف گشتند باری مردمان
فرقهٔ گفتند او باشد اله
فرقهٔ گفتند رفت او بر فلك

که ازایشان گشت صادر وجحود
چونکه ساعی گشت درنفی یهود
با خواص خویش چون در دانهٔ
بهر قتلش اندر آن بشتافتند
شد بقتل عیسی اندر حجره زود
هست با آن مرد اندر کارزار
شبه عیسی گشت او رویوش را
کس نکرد اووی قبول آراصریح
که گراین عیسی است طیطانوش کو
ریختند آنجا بقصد قتل وی
کز شما باشد کدام آن مقتدا
کیست کو برمن کند جانرا فدا
گر شما را هست قصد کشتنم
بد منافق با مسیح او بیشکی
گفت بر قتل توم دارند اجتماع
اندر احوال مسیح از هرمکان
کی تواند کس بقتلش یافت راه
همچنین بودند در پندار و شك

مٰالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ اتِّبٰاعَ الظَّنِّ وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ١٥٧

بست مرایشارا بآن هیچ علمی مگر پیروی کردن گمان و نه کشتندش یگمان بلکه بلندکردش خدا بسوی خود وهست خدا غالب درست کردار

وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰابِ اِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ١٥٨

ونیست از اهل کتاب مگر که گرویدالبته باو پیش از مردنش وروز رستاخیز باشد برایشان گواه

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً ١٥٩

پس بسبب ستم آنانکه یهود شدند حرام کردیم برایشان پاکیزهائی که حلال شده بود ایشانرا وبسبب بازداشتنشان از راه خدا بسیاری را

وَ اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ اَكْلِهِمْ اَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَاَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ مِنْهُمْ عَذٰاباً

وگرفتنشان افزونی مال را وبدرستیکه نهی شده بودند از آن وخوردنشان مالهای مردمانرا بناحق ومهیا کردیم برای کافران از ایشان عذابی

اَلِيماً ١٦٠ لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مٰا اُنْزِلَ مِنْ

دردناك لیکن استواران در دانش از ایشان وگرویدگان میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بتو وآنچه فرو فرستاده شد

قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

پیش از تو وبرپادارندگان نماز ودهندگان زکوة وگرویدگان بخدا وروز بازپسین آنها زود باشد که دهیمشان

اَجْراً عَظِيماً ١٦١ اِنّٰا اَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ كَمٰا اَوْحَيْنٰا اِلٰى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَيْنٰا اِلٰى اِبْرٰاهِيمَ

مزدی بزرك بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح وپیغمبران پس از او ووحی کردیم بسوی ابراهیم

وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْاَسْبٰاطِ وَ عِيسٰى وَ اَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰرُونَ وَ سُلَيْمٰانَ

واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندزادگان وعیسی وایوب ویونس وهارون وسلیمان

وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً ١٦٢

ودادیم داودرا زبور

آنکسانکه نیست بروی علم هیچ
می نکشتندش یهودان بالیقین
اوست غالب هم حکیم اندر نظام
نیست کس زاهل کتاب اندر فنش
واقفند از راه و منزل جا بجا
تا هنوز است اندر آن حد مستقل
عارفی کو گوهر اسرار سفت
مردن اصلی است این نزد ثقات
چرخ چارم مرکز این عالم است
آرد ایمان عارف آنجا در دمش
بیند اندر چرخ چارم سالکش
یعنی اندر کشف اعیانی که حق
کثرت آنکه کز میان خیزد تمام
یا شود بر مبغضین خود گواه
شد حرام از ما برایشان طیبات
وز ره منعی که از راه خدا
ازهر اراهی که آن بر باطل است

تا چسان بگذشت حالش در بسیج
بلکه رفعت داد حقش از زمین
تا کند تدبیر خلق از هر مقام
جز که بر وی پیشتر از مردنش
تا بآخر گام کان باشد فنا
بر کمال خود بگشته متصل
جمع ذاتی را فنا فی الله گفت
کز مراتب روکند بر جمع ذات
نازل آنجا فیض روح اعظم است
میشناسد در ولایت خاتمش
داند از حق بر مراتب مالکش
غالب آید بر تمام ما خلق
خواست قائم شد قیامت والسلم
که بیاوردند ایمان بر اله
که بر ایشان بد حلال اندر حیوة
بودشان بر خلق بسیار از عما
همچو غصب ورشوه کانرا شاملست

هرکسی میگفت بر نوعی سخن
سوی خود فرمود او را مرتفع
داد عزت بر مسیح از عزتش
آرد ایمان یعنی اعراف عباد
مؤمنند او را بهنگام فتوح
هستش اعمی اندر آن حضرت مثال
این مقام از رتبها بگذشتن است
بود عیسی قطب عالم در کمال
زان بر اشیا میرسد فیض حیوة
پیش ازان کورا فنا حاصل شود
در زمان قائم آید بر زمین
ظاهر آید وحدت و کثرت نهان
در قیامت اوست بر ایشان گواه
از ره ظلمی که واقع گشته بود
شرحش آید اندر انعام ار بود
وز ربا کان بود منهی در کتاب
هم زما آماده شد بر کافران

نی زعلمی بلکه از پندار و ظن
وز مضیقی در مکان متسع
مقتضی بود آنچه شد با حکمتش
که شناسند امر مبدأ تا معاد
در مقام کشف قلب و سیر روح
پس بجمع ذات یابد اتصال
واصل اندر ذات مطلق گشتن است
بر سپهر چارمش باشد مثال
وجه روح الله در آن دارد ثبات
بر کمال ذات خود واصل شود
تا کند نصرت بر آن سلطان دین
مر قیامت هست نزدیك آن زمان
که بر او آورده اند ایمان بگاه
زانکسانکه بودشان دین یهود
عمر و توفیق از خداوند احد
و اکل اموال خلایق بیحساب
خود عذابی دردناك از هر کران

ليك درعلم آنچه زايشان راسخند   واندر اخلاص و عقايد شاخند
واچه آن پيش ازتوشد نازل‌زما   ازكتب واحكام دين بر انبيا
بر خدا از روی دانش مؤمنند   همچنين بر يوم آخر موقنند
چونكه اين آيت پيمبر بر يهود   خواند ايشان ازغضب‌گفتند دود
حق برّد قولشان فرمود ما   وحی بر سوی تو كرديم از خفا
هم بابراهيم و اسمعيل راد   هم باسحق و بعقوب از رشاد
همچنين شد وحی ما بر سايرين   يونس و هرون سليمان امين

مؤمنان كآرند ايمان سليم   بر هرانچه بر تو بفرستاده ايم
هم مقيمند آنها در صلوة   ميدهند از فرض دين حق زكوة
زود باشد كآنجماعترا دهيم   زانچه كردند از عمل اجری‌عظيم
بعد موسی از خداوند آيتی   بر كسی نازل نشد در بوقتی
همچنانكه وحی شد ازما بنوح   بعد از اوهم بررسولان درفتوح
هم باسباط معظم در حضور   هم بعيسی و بايوب صبور
بار هم داديم من داود را   ما زبور اعنی كتابی ز اجتبا

وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰي تَكْلِيماً ١٦٣

وپيغمبرانی چندكه بدرستيكه قصه خوانديمشان بر تو   از پيش   وپيغمبرانی كه نخوانديم قصه ايشانرا بر تو   وسخن كرد خدا   باموسی سخن كردنی

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً

فرستادگانی مژده‌دهندگان وبيم‌دهندگان تا نباشد   مردمانرا   بر   خدا   بهانه   پس‌ازارسال‌رسولان وباشد   خدا   غالب

حَكِيماً ١٦٤ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفٰي بِاللّٰهِ

درست‌كردار   ليكن   خدا   گواهی‌ميدهدبآنچه‌فروفرستاد   بتو   فرستادش   بدانش‌خود   وفرشتگان‌گواهی‌ميدهندوكافيست   خدا

شَهِيداً ١٦٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيداً ١٦٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

بگواهی   بدرستيكه‌آنانكه   كافرشدند   وبازداشتند   از   راه   خدا   بحقيقت‌گمراه‌شدندگمراهی   دور   بدرستيكه‌آنانكه‌كافرشدندو

ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ١٦٧ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ

ستم‌كردند   باشد   خدا   كه‌بيامرزدايشانرا ونه كه راه‌نمايدايشانرا راهی   مگر   راه   دوزخ   جاودانان   درآن   هميشه   و

كَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً ١٦٨ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً

باشد   آن   بر   خدا   آسان   ای   مردمان   حقيقت‌آمدشمارا   پيغمبر   براستی از نزدپروردگارتان‌پس‌بگرويدبهتراست

لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُونَ فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ١٦٩

مرشمارا   واگر   كافرشويد   پس‌بدرستيكه‌مرخدا‌است‌آنچه‌درآسمانهاوزمين‌است   وباشد   خدا   دانای   درست‌كردار

وان رسولانی كه ازهريك قصص   بر تو ما خوانديم با دانی نص
وان رسولانی كزايشان هيچ ما   قصه ننموديم بر تو زاقتضا
اين رسولان را نموديم از نقی   ما بخلقان مبشرين و منذرين
حق بود غالب در ارسال رسل   راستكار اندر نبوت در سبل
همچه نوع ازوحی واحكام‌وكتاب   درخوراست‌اوراهم‌اعجازوخطاب
ليك باشد حقتعالی شاهدت   بر هرانچيزيكه داده زآيدت
اوست‌شاهدبرتوكاحكامت‌سراست   معجزت افزون زهر پيغمبر است
جمله محتاجند و لابد مردمان   در معاش و در معاد خود بدان
هست كافی من تو را برحق‌گواه   كو ترا هم شاهد است وهم پناه
مردمانرا داشتند ازراه باز   از پی كتمان حق ازحرص‌و آز
هست او بر شكل وبرروی دگر   بر صفات ديگر وخوی دگر
می پوشيدند حق را در ظلم   بر پی كردند از كتمان ستم
جز بدوزخ نيست ايشانرا رهی   جاودان ايشان بود منزلگهی
بر شما آمد رسول ای مردمان   با بيانی راست از بهر نشان
اين نه من گويم كلام صادق‌است   قول صادق بر سخنها فايق است
جای خود زين نكته سازم آگهت   گر بجمع اهل دل باشد رهت

بيشتر زين سوره تا دامن‌وپيش   ذكرهريك گشته اندرجای‌خويش
حقتعالی گفت با موسی سخن   وين نهايت بد ز وحی ذوالمنن
تا نباشد مردمانرا بر خدا   حجتی بعد از رسل در اهتدی
تا كدام از انبيا را اختصاص   هست اندر هر زمان بروجه‌خاص
مقتضی با چون بود باحكمتش   هر نبی را در نزول و دعوتش
وانچه‌نازل برتوكرده‌است‌ازكتاب   معجزاست اجمله ازهرفصل‌وباب
حق فرستاد آن بعلم خويشتن   كه از او ماندند عاجز اهل فن
هم ملايك شاهد آن عادلند   در گواهی يكزبان و يكدلند
وانكسان كز بد دلی كافر شدند   وز ره حق مردمارا ره زدند
كاين محمدص نيست آن كاندركتاب   نعت او ثبت‌است درهرفصل‌وباب
گمرهند اين فرقه گمراهی بعيد   كه بباشد هيچشان مقصد پديد
نيست‌حق‌كآمرزدايشانرابخواست   هم بنمايد بر ايشان راه راست
وين‌بس‌آسان برخدانی‌مشكل‌است   در خلود از غافلی مستأصل است
قصد از بالحق علی مرتضاست   اهل حق دانند كاين‌معنی‌خاص
ازابيجعفر رسيده است اين خبر   وجه آن درياب اگر داری نظر
بر شما مردم رسولی نامدار   آمد ايشان بالحق از پروردگار

بالحق اعنی بر ولایت داعی است ‌ ‌ درسلوک خلق للحق ساعی است
پس باو آرید ایمان کو سر است ‌ ‌ بر شما را اندر ایمان بهتر است

ور بناو یا امر او کافر شوید ‌ ‌ بر نبوت یا ولایت نگروید
پس بود حق را بتحقیق مبین ‌ ‌ آنچه باشد در سموات و زمین

حق بود یعنی غنی از ماسوی ‌ ‌ تا چه جای کفر و ایمان شما
مقتضی گردید علم و حکمتش ‌ ‌ تا که خواند خلق را بر طاعتش

ورنه او را نیست هرگز حاجتی ‌ ‌ بر خلایق در ثواب و طاعتی
داشت آگاهی بخیر حالشان ‌ ‌ کرد زآن رو حکم بر ایمانشان

يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ لٰا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلٰا تَقُولُوا عَلَي اللهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَي بْنُ

ای اهل کتاب غلو مکنید در دینتان و مگوئید بر خدا مگر حق را جز این نیست که مسیح عیسی پسر

مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ اَلْقٰيهٰا اِلٰى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلٰا تَقُولُوا

مریم رسول خداست و سخن او افکندش بسوی مریم و روحی از او پس بگروید بخدا و رسولانش و مگوئید

ثَلٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللهُ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ اَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ

سه تا باز ایستید بهتر است مر شما را نیست خدا مگر خدای یگانه منزه است او از آنکه بوده باشد مر او را فرزندی مر او راست آنچه در آسمانها

وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَكَفٰي بِاللهِ وَكِيلًا ١٧٠ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ اَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰئِكَةُ

و آنچه در زمین است و کافیست خدا کارگذار مهمات هرگز ننگ ندارد مسیح از آنکه بوده باشد بنده خدا و نه فرشتگان نزدیک

الْمُقَرَّبُونَ ١٧١ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيعًا ١٧٢ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا

گردیدگان و آنکه ننگ دارد از پرستش او و گردنکشی کند پس زود حشر کندشان سوی او همه پس اما آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا

و کردند کارهای شایسته پس تمام دهد ایشان را مزدهاشان و زیاد دهد ایشان را از کرم خود و اما آنها که ننگ داشتند و گردنکشی کردند

فَيُعَذِّبُهُمْ عَذٰابًا اَلِيمًا ١٧٣ وَلٰا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيًّا وَلٰا نَصِيرًا ١٧٤ يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ

پس عذاب کند ایشان را عذابی پر درد و نیابند از برای ایشان از جز خدا دوستی و نه یاری کننده ای مردمان حقیقت

جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنٰا اِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ

آمد شما را حجتی از پروردگارتان و فرستادیم بشما نوری پیدا پس اما آنانکه گرویدند بخدا و چنگ در زدند باو

فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ اِلَيْهِ صِرٰاطًا مُسْتَقِيمًا ١٧٥ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللهُ يُفْتِيكُمْ

پس زود باشد درآورد ایشان را در رحمتی از خود و فضلی و راه نماید ایشان را بسوی او راهی راست فتوی میپرسند از تو بگو خدا فتوی میدهد شما را

فِي الْكَلٰالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهٰا نِصْفُ مٰا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهٰا

در کلاله اگر مردی بمیرد که باشد مر او را فرزندی و مر او را خواهری باشد پس مر او راست نیمه آنچه گذاشته و او میراث میبرد

ای یهود و ای نصاری از عتوّ ‌ ‌ دور باشید از تجاوز وز غلوّ
کآن بود افراط و تفریط صریح ‌ ‌ از غلط در حق عیسای مسیح

میشود ابلیس تلقین بر یهود ‌ ‌ کاین فاعل بد مسیح حق نمود
نسبت بد بروی و بر مادرش ‌ ‌ دادی از کفر آن یهود کافرش

وان نصاری غالی اندر وی شدند ‌ ‌ بر خدائی معترف از غی شدند
فرقهٔ گفتند هم کاین الله است ‌ ‌ این مقالات آنکه گوید گمره است

بر خدا جز حق نگوئید از عتوّ ‌ ‌ یعنی الا وصف عاری از غلوّ
درخور اینها نی بذات ایزد است ‌ ‌ کو بذاتش لم یلد لم یولد است

عیسی بن مریم رسول الله بود ‌ ‌ بنده کی را لایق آن درگاه بود
هم کلمه یعنی او سبحانهٗ ‌ ‌ بر بشارت داد مریم را بدو

گفت آید از تو فرزندی پدید ‌ ‌ بی مساس هیچ مردی از عبید
حق رسانید این بمریم درکلام ‌ ‌ یا کلمه هست خود عیسی بنام

هم بود روحی ز حق صادر شده ‌ ‌ وز دم روح القدس طاهر شده
محض تفخیم است گر حق نسبتش ‌ ‌ داد بر خویش از کمال رفعتش

همچنانکه گفت او آلصوم لی ‌ ‌ از پی تفخیم صوم منجلی
یا که ز امر حق بعین رابطه ‌ ‌ در وجود آمد بدون واسطه

یا از آن کاحیای موتی بالعیان ‌ ‌ از دم پاکیزه کردی در زمان
پس باو آرید ایمان بالتمام ‌ ‌ همچنین بر آن رسولان کرام

هم بگوئید ار که دارید التفات / من ثلثه کو بود یکتا بذات
هرعدد کز حد او گوئی حق است / راست گوئی نی که با او ملحق است
با عدد ها جمله همراهست و یار / نی که باشد من عدد را در شمار
واحد است اما نه آسان واحدی / کآید از بعدش عدد در موردی
واحدی باشد بذات خود احد / نیست یعنی بعد از او دیگر عدد
واحدی کز بعدش آید ثانئی / نیست غیر از حادث امکانئی
ازسه گر خوانی تو اوراهم یکی / غافلی از وحدتش یا مشرکی
راهتان خواهد شد از تثلیث گم / گفت زانرو انتهوا خیرٌ لکم
ایستید اعنی گرازوی بهر است / بی تعدّد ذات پاک داور است
نیست جز این کآن خدای ذوصفات / در الهیت بود یکتا بذات
میکنم یادش تنزیه وجود / کآید ازوی مثل و فرزندی نبود
هست اورا گر همی داری یقین / آنچه باشد در سموات و زمین
اوست کافی بر امور بندگان / بی مدد کاری غیری رایگان
نیست استنکاف و عاری بر مسیح / گر خدا را بندهٔ باشد صریح
بلکه باشد مفتخر زین بندگی / در قیامت همچو کاندر زندگی
بر عبودیت ملایک راست عار / بلکه زین نسبت نمایند افتخار
گر کسی را بندهٔ خود خواند او / در عبادش مفتخر گرداند او

مناجات

ای که اندر ذات خود پاینده / از تو دارد هم تمنا بنده
کز شمار بندگانت خوانیش / یا که خاک پای ایشان دانیش
گرچه لالست زبان ازاین سؤال / زانکه سر تا پا گناهم وانفعال
لیک تا بحر کرم در جنبش است / بنده را از حق امید و خواهش است
گر ببخشی جرم ما هم بی سبب / از کمال بخششت نبود عجب
وصف عبدیت عیسی و ملک / هست بر رد نصاری بی شک
کز غلط خواندند عیسی را اله / بود بر خویش او بعبدیت گواه
میپرستیدند بعضی از عباد / هم ملایک را ز روی اعتقاد
زان سبب گفت او ملایک یا مسیح / بندهٔ حقند و این نبود قبیح
ورنه باشد بس بدیهی کافتخار / هست هاندر بندگی کردگار
بر ملایک تا مسیحش بنده اند / بر کمال بندگی زیبنده اند
وانکه دارد ننگ از عبدیتش / یا نماید سرکشی از طاعتش
رودشان پس حشر سازد سوی خویش / جمله را بهر جزای دین و کیش
آنکسان کایمان بحق آورده‌اند / پس عملها در نکوئی کرده‌اند
پس من ایشان را دهد اجری تمام / هم فزایدشان جزا از فضل تام
وانکه استنکاف و استکبار کرد / هستشان از حق عذابی پر ز درد
هم نیابند آنگروه از مغز و پوست / بهر خویش از غیر حق یاری و دوست
آمد از پروردگار ای مردمان / حجتی روشن شما را در جهان
بر شما انزال بودیم از یقین / از کمال فضل خود نوری مبین
تا نماند بر شما عذری بجا / در پرستش راه دلیل و رهنما
گفته صادق وین نه از روی دور بود / مصطفی برهان و حیدر نور بود
گفت زان هرکس بنور راستم / میشناسد ره برد بر حضرتم
ور کسی نشناخت آن دریای نور / دیده اش را برق غیرت کرده کور
تا که نشناسد کسش جز عارفی / از رموز علم و عرفان واقفی
کی کلید گنج بدهد پادشاه / یا بخائن یا که بر دزدان راه
گر که حجتش نشناسد بیم دم / بر سعید ابن جُبیر آید ستم
درگذر زین شرح آیت کو صفی / کو که نور از کور ماند مختفی
پس کسانیکه بنورش بگروند / چنگ بروی در زنند و سرشوند
زودشان داخل کند در رحمتی / در آن خود بی عثرت و بی زحمتی
فضل او بر بندگان تا چون کند / هر زمانشان رحمتی افزون کند
هم نماید راهشان بر سوی خود / راست راهی بالقای روی خود
راه عشقست آن گرت میل و هواست / رهنمای او علی مرتضی است
یا علی ما هم گدای این دریم / خوشه چین خرمت از هر سریم
همت از مولاست گر خواهد فقیر / دست این افتادگان را هم بگیر
جابر انصار چون شد بیمار او / بر عیادت شد رسول نیکخو
گفت جابر مالدارم من بعین / نه ولد باشد مرا نه والدین
لیک دارم هفت خواهر یا که بیش / چون کنم قسمت بر ایشان مال خویش
این چنین کس را کلاله خوانده‌اند / وز پی وجهش سخنها رانده اند
از تو پرسم خواهم از صفت کنم / چون بر ایشان مال خود قسمت کنم
آمد آیت کز تو استفتا کنند / از کلاله تا که آن اجری کنند
گو بایشان میدهد فتوی خدا / قسمت میراث را بر مدعا
گر یکی مردی بمیرد بی ولد / خواهری واز والدین اورا بود
یا که تنها باشد آن اخت از پدر / پس ز نصف مال باشد بهره ور

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ

از او اگر نباشد مر او را فرزندی پس اگر باشند دوتا پس مر آنهاراست دو ثلث از آنچه گذاشته و اگر باشند برادران مردان و

نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زنان پس مر مرد راست مانند بهره دو زن بیان میکند خدا از برای شما مبادا که گمراه شوید و خدا بهمه چیزی دانا

در بیان میراث کلالة

همچنین بر عکس گر نبود ولد / مال خواهر بر برادر میرسد
خواهرانش ور دو میباشند فرد / پس دو ثلث از بهر ایشان فرض کرد
وز کلالاتند افزونتر ببین / هم رجال و هم نسا از والدین
یا که تنها از پدر زد فطن / بهرهٔ مرد است مانند دو زن

مرد را قسمت دو شد زن را یکی
این یقین است ار بباشی در شکی
مینماید حق بیان اندر کتاب
برشما حکم مواریث از صواب

کم نگردد تاره این روشن رهست
برشما هم حق ز هر چیز آگهست
اول این سوره گفت او بهر حد
حکم ارث والد و وارث ولد

ارث ازواج و دگر زوجات را
باز ارث اخوت و اخوات را
که بود از جانب مادر همه
و اندر این آیت بخیر خاتمه

حکم احوات است و اخوان کاقربند
وان برادر خواهر از اُمّ وز آمند
یا برادر خواهری بی اُشتلم
کز پدر باشند تنهائی ز اُمّ

نیست در ارث از برادر خواهرش
کز پدر باشد و هم از مادرش
ور نه با باشد کسی کو اقربست
کی برد ارث ابعدان کز مطلب است

زین سبب حق گفت هست اولی بغیر
بعضی از ارحام از بعض دگر
در کتاب فقه شرحش مو بمو
ثبت و ضبط است ار که خواهی رو بجو

بار الها چون توئی دانا بخیر
کن ز فضلت عاقبت ما را بخیر
عمر و توفیق از تو خواهم در کلام
تا کنم تفسیر قرآن را تمام

چون تو آگاهی بنام از کار من
واز ضمیر و نیت و گفتار من
گر دهی توفیق و عمرم در طلب
بهر نظم مثنوی نبود عجب

عمرو توفیق و مجال و علم و هوش
کن عطا وین بحر را آور بجوش
در رضایت تا بدون بدعتی
یابم اندر نظم قرآن فرصتی

سورةُ الْمائِدَةِ مِاَتهْ وَ عِشْرُونَ آيَةٍ وَهِيَ مَدَنيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهيمَةُ الْاَنْعامِ اِلّا مٰا يُتْلٰي عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي

ای آن کسانیکه گرویدید وفا کنید بعهدها حلال شد برشما اسم زبانهای چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما جز حلال دارندگان

الصَّيْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُريدُ ٢ يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لٰا تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ وَلَا

شکار وشما احرام بسته باشید بدرستیکه خدا حکم میکند آنچه خواهد ای آنکسانیکه گرویدید حلال مدارید نشانهای خدارا و نه

الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ الْهَدْيَ وَلَا الْقَلائِدَ وَلٰا آمّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰانًا ٣

ماه حرام را و نه قربانیرا و نه شتران با گردن بند او نه قصد کنندگان خانه کعبه میجویند افزونی از پروردگارشان و خشنودی

وَ اِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا وَلٰا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ اَنْ تَعْتَدُوا

وچون محل شدید پس شکار کنید و ندارد شمارا دشمنی گروهی که باز داشتند شمارا از مسجد الحرام که از حد در گذرید

وَ تَعٰاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَلٰا تَعٰاوَنُوا عَلَي الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَديدُ الْعِقٰابِ ٤

ومعاونت یکدیگر کنید در نیکی و پرهیزکاری ومعاونت همدگر مکنید در بزه و از حد در گذشتن و بترسید از خدا بدرستیکه خدا سخت عقوبت است

از پی تاکید عهد طاعتش
ابتدا کرد او بنام رحمتش
بعد بسم الله الرحمن الرحیم
مؤمنانرا خوانده بر عهد قدیم

گفت اوفوا بالعقود اعنی عهود
شرط ایمان پاس عهد است و عقود
عقد بیع و عقد شرکت یا نکاح
یا عقود دیگر از راه صلاح

بر شما گشته حلال از هر نشان
چار پایانی که سودشان زیان
غیر از آنچه خوانده گردد برشما
حرمت آن در کتاب رهنما

غیر از آن کآید بر صیدی محل
گاه احرام از جهات محتمل
یعنی اندر حال احرام از مقام
بر شما صید وحوش آمد حرام

حاصل آنکه بر شما باشد حلال
هر بهیمهٔ زندهٔ بی قیل و قال
غیر از آنچه گشته مستثنی بشرع
کآن بود بیشك حرام از اصل و فرع

ور شما باشید محرم بی کلام
بر شما صید وحوش آمد حرام
مینماید حکم حق بر ما یرید
یعنی از روی مشیت بر عبید

ای گروه مؤمنان نبود حلال
مر مناسك را شکستن در جدال
حطم ابن هند ز اشرار عرب
بود و آمد در مدینه بی ادب

از دواب و از غنایم در ایاب
کرد غارت هرچه دید از شیخ و شاب
از مدینه چون شدند اسلامیان
سوی مکه بهر عمره بعد از آن

اشتران خویشرا دیدند کو
بر کرایت داده اندر جستجو
خواستند او را بگیرند و کشند
آمد این آیت که این نبود پسند

در حرم این فعل قبح است و گناه
داشت باید حرمت حج را نگاه
پس بزرگست این شعائر بر امام
قتل بود سهل در شهر حرام

هم نه آن چیزیکه اهدی کرده اند
سوی کعبه همچو گاو و گوسفند
یعنی اَن لاتستحلوا من هدی
والقلائد لاتحلوا بالادی

یعنی از آنها که قربانی کنند
بردن قلاده شان نبود پسند
یا قلاده است آن علامتهای حج
که بگردن مینهادند از نهج

وان بد از چوب درختی که بحلق
حاج بستندی بدفع شر خلق
وقت رفتن سوی حج بود این نشان
بد علامت در ایاب از مویشان

تا بدانند او زحج آید کنون
وز تعرضها بود جانش مصون
هم گذارید ایمن از رنج و ستم
قاصدان این حریم محترم

زانکه از پروردگار این قاصدان
زین حرم جویند افزونی عیان
کافران نفع از تجارت واکتساب
مؤمنان خواهند زان اجر و ثواب

پس نشاید آنکه تا ایمن شوند
گرچه کافر یا که اهریمن بوند
هرکسی جوید زحق چیزی زیاد
یا رضای او ز حسن اعتقاد

چون برون آید ز احرام تمام
پس کنید ار صید خواهید ازمقام
بازتان باید ندارد بغضشان
حمل شنئآن کی کند جز بدشان

نازل این آیت بفتح مکه بود
بیشان با مکیان بغضی فزود
مؤمنی کشتند در ارض شرف
زانکه او بد با ابوسفیان حلیف

چون بگفتند این حکایت با رسول
زان عمل شد سخت غمگین و ملول
گفت لعن حق بود بر قاتلش
کوست کین جاهلیت در دلش

پس برون ازدل کنید این کینه را
همچنین صافی ز زنگ آیینه را
بهر آنکه منع کردند از طواف
در حدیبیه شمارا بی خلاف

بازتان مانند از بیت الحرام
بگذرید از حد کنون در انتقام
تا کنید از کینهٔ دیرینه هم
قصد مال قاصدان اندر حرم

پس کشید از یکدگر یاری سر
هم بتقوی و بعفو از جهر و سر
بر بدی یاری نباید تا کنید
هم نه بر عدوان و استم دم زنید

هم بترسد از خدا در هر مقام
کوست بر ظالم شدید الانتقام

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ

حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آواز داده شد بجز خدا بآن و خفه شده و بچوب مرده و از بالا در افتاده

وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ

و بضرب شاخ مرده و آنچه خورد درنده مگر آنچه بسمل کردید و آنچه گلو بریده بر بتان و آنکه بخش کنید بتیرهای قمار آنان بیرون رفتن از فرمانست

الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

امروز نومید شدند آنانکه کافر شدند از دین شما پس نترسید از ایشان و بترسید از من امروز کامل کردم برای شما کیش شمارا و

أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ

و تمام کردم بر شما نعمت خودرا و پسندیدم مر شمارا گردن نهادن کیش پس آنکه بیچاره شد در گرسنگی جز گراینده بر گناه

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

پس بدرستیکه خداست آمرزنده مهربان

میته و دم بر شما آمد حرام
لحم و شحم خوک و اجزایش تمام
واچه ذبح او کنند از ناروا
همچنین آواز بروی جز خدا

وان ذبیحهٔ کافر است از فرق
که کشند آنرا باسم غیر حق
منخنق باشد که گر حیوانیست او
یعنی از افشرده باشدش گلو

مرده باشد باضرب چوب و سنگ
از بلندی یا در افتد سرنگ
یا که حیوان دگر صاحب نطاح
کشته باشد مرورا با ضرب شاخ

یا که چیزی خورده زان درندهٔ
پس حرام است ارخورد زان بندهٔ
ور ز اقسامی که آمد در بیان
مانده باشد در تن اورا باز جان

جایز آمد اکل او با تذکیت
کوست قطع چار عضو از یکجهت
قطع رگها یعنی از حلقوم او
تا که عامل باشد این معلوم او

گوید ار کس میته اند آنها تمام
ذکر هر یک از چه آمد در کلام
میته را در جاهلیت چون عرب
خواندی آنکو خود بمیردی بی تعب

مابقی را جمله زین اقسام پنج
اکل آن جایز شمردی بی ذبح
میته آنها را نمی پنداشتند
خوردنش بر خویش جایز داشتند

زان سبب فرماید اینها بالتمام
میته است و اکلشان باشد حرام
دیگر آنچه نصب اندر سنگها
در ره بتها کنند از ننگها

مفرد انصاب باشد یا نصب
سیصد و شصت از حجر جهال عرب
دور کعبه کرده بودند آن نمط
از پی تعظیم و طاعت هم ضبط

لحم قربانی بر آنها زاحترام
وضع میکردند هرجا در مقام
خون قربانی بدیوار حرم
ریختندی بهر تعظیم صنم

شد حرام و رجس آن بر مسلمین
وانچه زازلام است قسمت همچنین
یعنی آنچه از تیر بی پر در قمار
منقسم گردد محرم گشت و عار

شرح بالازلام آن تستقسموا
گر همی خواهی بواد تاریخ جو
این شمارا فسق و نافرمانی است
وز طریق عقل روگردانی است

از شما امروز کفار عنید
جمله گشتند از ره دین نا امید
زانکه زین آیت همه افعالشان
گشت باطل شد بادا مالشان

پس شما زایشان نترسید از فتن
می نترسید از خدای ذوالمنن
تا قیامت مشرکانرا زین سپس
بر شما نبود بکاری دسترس

دینکم الیوم اکملت لکم
خصم کو ماند بدر رو اشلم
نعمت خود بر شما کردم تمام
راضیم بر دین اسلام از انام

بر خلایق کردم این دین اختیار
تا قیامت ثابتست و بر قرار
این بزعم شیعه بر نصب آیتست
مر علی را بر ولایت حجت است

بر پیمبر گشت امر از رب دین
تا که فرماید علی را جانشین
در غدیر خم رسول با شکوه
دست او بگرفت در پیش گروه

گفت هرداند بخویش اولی مرا
در دو دنیا مالک و مولا مرا
همچنین باشد علی مولای او
والی امروز هم فردای او

حق بود یارش که اورا یار گشت
وانکه خوارش کرد از حق خوار گشت
یار او یار من و یار حق است
یاریش کار من و کار حق است

او ولی حق بود بر خاص و عام
نعمت حق بر شما زاو شد تمام
دین اسلام از علی کامل شود
بی ولایش کیش و دین باطل بود

شاد باشید ای گروه مؤمنان
دینتان امروز کامل گشت از آن
این ولایت اصل دین و نعمت است
خلق را از حق نشان عزت است

عامه گر گویند اندر این مقام
خارج است این معنی از سوق کلام
بود گفتار از ذبیحهٔ مشرکان
همچنین ز اقسام میته رایگان

گفته حق زامروداینها شدحرام
چوندراین حج احد باکیزه‌کش
هرکسی بردین سابق زین وقوع
گفت جبریل این تورا آرادی است
شاد زی کو مؤمنان شادی کنند
دشمنات باش تا غمگین شوند
چون شنیدند این خبررا مشرکان
چون زندوراین ولایت برعلی ع
تدکت جر بر ولای مرتضی
میته بود حز خوراك حاور
پس اگر درضمن ذکرمیته حق
ترك حرمت شکرنعمت کردن است
پس باندازهٔ ضرورت بست عیب
اضطرار اندر مقام مخمصه است
پس حق آمرزنده است ومهربان
رفت روزی طفل آمرد عریر
بر شکایت رفت او پیش پدر
گر ندادم من بآن طفل ار طعام
گشت منعم بس ملول ارحال او

دینتان کامل شد و نعمت تمام
برکسان میداد وعدهٔ موت‌خویش
کرد خواهد از مسلمانی رجوع
بست جای غم زمان شادی است
در چمن زین سروآزادی کنند
با زحیرو سوز همبالین شوند
جلگی گشتند مأیوس از جهان
انقراضش نیست ممکن با ولی
می نیابد اقلی میته از هوا
چون مدکی شد شود قوت شر
از ولایت گفت و سر ما خلق
روی بر تکمیل نفس‌آوردست
دل خلاف وواجب است آن بی‌زریب
ی که مایل برگناه ازمخمصه است
بر خوردهٔ میه قدر حفظ جان
در سرای آن فقیر ار بی نور
ضت همسایه را زان ما حصل
بود بر تو واهل سنت آن حرام
تا چرا غافل شد ار احوال او

جای تعیین ولی الله نبود
مشرکان گشتند خرم زین خبر
داد جبریل این خبررا بررسول
کن علی‌را نصب اندر جای‌خویش
نوت خوشوقتی و مشتاقی است
زان علی را بر صغیرو بر کبیر
زانکه داستند دین مستقر
نکتهٔ دیگرکه بس باشد ادق
تا رگی جنبد هنوزت در بدن
رفه رفته تا شود نکتحا بدل
بس بجا بود اندراین حال و مقام
نفس گردد میته از اکل حرام
فی ر بهر لذت آلاید دهن
بیشتر ز اندازهٔ سد رمق
داشت صاحب دولتی همسایه
دید چیزی میخورند ازخوردنی
کرد با همسایه منعم آن گله
میته بود و میته برما قسمت است
کرد قسمت مال خود باوی تمام

گوید این کز سر کارآگه نبود
کو چو میرد نیست ازدینش اثر
زاستماعش بس پیمبر شد ملول
تا بماند پایدار این دین وکیش
کز علی تاحشر دینت باقی است
مصطفی فرمود نصب اندر غدیر
بر خلیفه بود خواهد مستمر
با توگویم داری اردل سوی حق
کن حلال این میته را اندرزمن
وصف حیوانی بوصف لم یزل
تا حلال آید پدیدار از حرام
جز که باشد اضطراری درمقام
ملکه باشد قصد استبقای تن
می نباید خورد زان برغیرحق
که سودش ملکی و مایهٔ
زان ندادند هیچ بر طفل غنی
گفت او سریست در این مسئله
لك ار بهرتو عیب وعلت است
حت اورا گشت زین نصفت مقام

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ

میپرسند از توکه‌چه‌چیز حلال شده‌مرایشان‌را بگو حلال شده‌مرشما‌را پاکیها وآنچه‌آموختید از مرغان وسگان‌شکارکنندگان‌آموختندشان

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

ازآنچه‌آموختشان خدا پس‌بخوریدازآنچه‌نگاهداشتند برشما ویادکنید نام خدارا برآن وبترسیدازخداهدرستیکه‌خداست

سَرِيعُ الْحِسَابِ ٧ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ

زود شمار امروز حلال‌شده‌شمارا پاکیها وخوراکی آنانکه دادهشدند نامهرا شایسته‌است‌شمارا وخوراکی شما

حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

شایسته‌است‌ایشانراوزنان‌آزاد از زنان گرونده وزنان‌آزاد از آنکه دادهشدندنامه‌را پیش‌ازشما چون

آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ

دادیدشان مهرهاشان پارسایان جز بلدکاران ونه‌گیرندگان دوستان وهرکه کافرشودبگرویدن پس‌حقاتباه‌چیزشد

عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا

کردارش واو در آخرت از زیانکاراست ای آن کسانیکه گرویدید چون‌برخیزید بنماز پس‌بشوئید

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ٩ وَإِنْ كُنْتُمْ

رویهاتانرا ودستهاتانرا تا مرفقها ومسح‌کنند سرهاتانرا وپایهاتانرا تا دو کعب واگر باشید

جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ

جنابت رسیدگان‌پس‌پاکی‌جوئیدواگرباشیدبیماران‌یا بر سفری یاآمد یکی ازشما از حدثی یابسودید زنانرا

فَلَمْ تَجِدُوا مٰآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰايُرِيدُاللّٰهُ لِيَجْعَلَ

پس‌نیابیدآبرا پس‌قصدکنید خاکی پاك پس‌مسح‌کنیدرویهاتانرا ودستهاتانرا ازآن نخواهدخدا که کند

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٠ وَاذْكُرُوا

برشما هیچ تنگی ولیکن میخواهدخداتاپاك‌گرداندتان وتمام‌کندنعمت‌خودرابرشما باشدکه‌شما سپاسگذارید ویاد کنید

نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثٰاقَهُ الَّذِي وٰاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ اَطَعْنٰا وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ

نعمت خدارا برشما وپیمان‌او که‌استوارکردتان بآن چون‌گفتیدشنیدیم وفرمانبردیم وبترسیدازخدا بدرستیکه‌خدادانااست

بِذٰاتِ الصُّدُورِ ١١ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ لِلّٰهِ شُهَدٰآءَ بِالْقِسْطِ وَلٰا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ

بسرایر سینها ای آن کسانیکه گرویدید باشید ایستادگان مرخدارا گواهان بعدل ونداردشمارا دشمنی

قَوْمٍ عَلٰى اَنْ لٰا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ١٢

گروهی برآنکه داد نکنید دادکنید که‌آن نزدیکتراست مرپرهیزکاری‌راوبترسیدازخداببدرستیکه‌خدا آگاه‌است‌بآنچه‌میکنید

وَعَدَاللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِيمٌ ١٣ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا

وعده‌دادخدا آنرا که گرویدند وکردند شایسته که‌مرایشانراست‌آمرزش‌ومزدی‌بزرك وآنانکه کافرشدندوتکذیب‌کردند

بِآيٰاتِنٰا اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ الْجَحِيمِ ١٤ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْهَمَّ قَوْمٌ

آیتهای‌مارا آنگروه اهل دوزخند ای‌آن کسانیکه گرویدید یادکنید نعمت‌خدارا برشماچون‌قصدکردندگروهی

اَنْ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٥

که‌درازکنند شما دستهای خودراپس‌بازداشت‌دستهاشانراازشماوبترسید ازخدا وبر خدا پس‌بایدتوکل‌کنند گروندگان

مردمارا از تو میباشد سؤال
هست هرچیزی حلال و رایگان
همچنین طیب بود بی‌منع و قید
آنچه آموزید ایشارا شکار
ور خورد نبود معلم ان ددواست
رده باشد گر که نام کردگار
می نترسند از خدا گو با شتاب
هم طعام صاحبان نامه ها
نیست با اهل کتاب اعنی حرام
مذهب جعفر در این باب ایغلام
هم حلال آمد زنان پارسا
یعنی‌آن نسوان که درحصن‌حدود
اندراین هم‌هست افزون‌اختلاف
بر شما باشند این نسوان حلال
باید آن باشد نفقت در نکاح
ورکه با ایمان شود کافر کسی
اوزیان کار است اندر آخرت
روی‌خودشوئید وتامرفق‌دودست
ورجنب گردید از مسی شما
ور که بیمارید یا اندر سفر

گر مطاعم چیست ایشارا حلال
تا مکرده شرح اصحاب آن
آنچه را کلب شکاری کرده صید
صیدشان باشد حلال از هر مقام
آنچه باقی مانده راوصاروبداست
چون فرستد کلب راسوی شکار
ازحلال و از حرامستش حساب
بر شما باشد بهر حالی روا
گر بدل سازید چیزی از طعام
غله را دانند گر دانی طعام
بنده یا آزاد از بهر شما
محصناتند از نصاری و یهود
نسخ داند جعفرارا بیخلاف
گرکه بدهید اجرشان بی‌قیل‌وقال
نی بپنهان و اخدان و سفاح
بر حلال و بر حرام حق بسی
بی نصیب و نا امید از مغفرت
شستن شریعت‌این برحق‌برست
شد طهارت واجب ازسر تاپا
کآب باشد از شما بر دور تر

کو حلال آمد شما را طیبات
زانکه اصل‌آمد اباحت درطعام
تا که عام‌است‌این بهرچیزی‌سپید
صید را بهر شما دارد نگاه
ور رحلهٔ سگ میرد جانور
آن حلال و پاك بهر مرده است
بر شما امروز حل شد طیبات
هم بود جائز که بر اهل کتاب
اندراین باب است افزون‌گفتگو
یا هرانچیزیکه هست ازجامدات
وازبان‌کاهل کتاب و اهل‌کیش
بهر خود دانند گر ایشان حلال
ذکر قول مختلف در هر مقام
دادن اجر التزامست آن مهر
شرح آن بگذشت در سورهٔ نسا
پس یقین باطل شود اعمال او
ای کسان کاهل ایمانید سار
مسح رأس و رجل تا کعبین هم
در جنابت غسل باشد فرض دین
بیم خصم و جانور باشد براه

غیر از آنچه باشد از مستثنات
هرکه سازد شرع چیزیرا حرام
گوتواند گرد صید ازکلب‌وطیر
هم مران چیزی‌خورد بی‌اشتباه
تا رسد صاحب شکاراورا بسر
وارد اندر حکم ماذ ذکیتم است
هر طعام پاك یعنی یا ثقات
از طعام خود دهید اندر نصاب
از کتاب فقه اگر خواهی نحو
نی ذبیحه یا طبیخ و مایعات
ار شما میبوده اند ایشان بپیش
ورکنند اعراض‌دوراست ازمقال
نیست لازم کامی است اصل‌کلام
نی که گردهی‌حرام‌است‌آن‌بقهر
باز سکر هوشت ارباشد رسا
منقلب گردد زشتی حال او
چونکه برخیزید از بهر نماز
کاستخوان برتراست آن برقدم
هم‌مساوی خواب وبیداری یقین
یا که باشد آب اندر قعر چاه

نیست بدی تا کشید از چاه بر ‖ یاکه بفروشند و نبود سیم و زر
وانگهی باشید حاجتمند آب ‖ از جنابت یا حدث در ارتکاب

پس تیمم کرد باید بخاك ‖ بردودست وروی زین ره نیست باك
شرح آن بگذشت زین پیش ار کم هست ‖ آن تیمم یادت اندر روی و دست

حق نخواهد بر شما گیرد تنگ ‖ لیك خواهد پاکتان از رجس و ننگ
هم کند اتمام نعمت بر شما ‖ در هر آنجا و مقامی ز اقتضا

دان یکی بد بر تیمم رخصتش ‖ تا شما گوئید شکر نعمتش
پس بیاد آرید از نعمتهای او ‖ جاب منعم میکنند آنگاه رو

همچنین میثاق او آرید یاد ‖ که بلیل العقبه بستید از وداد
چونکه گفتید این شنیدیم از توما ‖ در اطاعت آمدیم و اقتدا

از خدا ترسید در نقض وداد ‖ وز فراموشی نعمتها که داد
حق بود آگاه بر سر صدور ‖ میدهد بر قدر نیتها اجور

ابستید ای مؤمنان ازبهر حق ‖ ثابت و راسخ زعهد ما سبق
هم گواهان بقسط اعنی براست ‖ راستی از حسن میثاق ووفاست

هم نباید تا که بغض مشرکان ‖ بارتان دارد بنقض عهدشان
تا بگردانید رو از عدل و داد ‖ حمل آن دور است ازراه سداد

عدل بر تقوی شما را اقربست ‖ دل در ایمان عدل اصل مطلب است
وز خدا ترسید کو باشد خبیر ‖ بر هر آنچه میکنید از ناگزیر

وعده فرموده است حق بر مؤمنان ‖ وانکه کاری کرده نیکو در جهان
دل بپاس عهد و پیمان داشتن ‖ هم قدم بر راستی بگذاشتن

بهر ایشانست آمرزش یقین ‖ همچنین اجری بزرگ اندر بدین
وانکه بر آیات ما کافر شدند ‖ یا مکذب پس بدوزخ وارد اند

بیشك این قومند اصحاب جحیم ‖ عین دوزخ باشد آن خلق وخیم
ای گروه مؤمنان آرید یاد ‖ نعمتی کو بر شما ز اکرام داد

قصد چون کردند قوم آنکه که دست ‖ بر گشایند از پی قتل و شکست
دستشانرا از شما حق داشت باز ‖ تا نمانديد از جهاد و از نماز

می بترسید از خدای ذوالکرم ‖ از خلاف عهد و کفران نعم
مؤمنانرا پس توکل بر خدا ‖ کرد باید در نوا و در عنا

وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ بَنِي اِسْرٰآئِيلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قٰالَ اللّٰهُ اِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ

وبدرستیکه گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را وبرانگیزانیدیم ازایشان دوازده سالار وگفت خدا که من باشمایم هرآینه

اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَ اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَاُكَفِّرَنَّ

اگر بپادارید نمازرا وبدهید زکوةرا وبگروید برسولانم وبیرو دهید ایشانرا ووام دهید خدارا وامی نیکو هرآینه درگذرانم

عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ

ازشما بدیهای شمارا ودرآورم شمارا دربهشتها که میرود اززیرشان نهرها پس آنکه کافرشد پس ازآن ازشما پس بدرستیکه

سَوٰآءَ السَّبِيلِ ١٦ فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ

گم شد میان راه پس بسبب شکستن ایشان پیمانشانرا لعنت کردیمشان وگردانیدیم دلهای ایشانرا سخت میگردانند سخنانرا ازجاهایش

وَ نَسُوا حَظًّا مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ وَلٰا تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلٰى خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ اِلّٰا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وفراموش کردند بهره ازآنچه پندداده شده بدان وهمیشه دیده ورشوی بر اراسیی ازایشان مگر اندکی ازایشان پس درگذر ازایشان

وَاصْفَحْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٧ وَ مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا اِنّٰا نَصٰارٰى اَخَذْنٰا مِيثٰاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا

وروبگردان بدرستیکه خدا دوست داردنیکوکارانرا وازآنانکه گفتند بدرستیکه ماترسایانیم گرفتیم پیمانشانرا پس فراموش کردند بهره

مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ فَاَغْرَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَالْبَغْضٰآءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمٰا كٰانُوا

ازآنچه پندداده شده بدان پس برآغالانیدیم میانشان دشمنی وکینه تا روز قیامت وزودباشد که آگاه گرداندشان خدا بآنچه بودند

يَصْنَعُونَ ١٨ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰآءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّٰا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتٰابِ

میکردند ای اهل نامه بدرستیکه آمد شمارا فرستاده ما که بیان کند برای شما بسیاری ازآنچه بودید پنهان میداشتید از نامه

وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جٰآءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ

ودرگذرد از بسیاری بحقیقت آمد شمارا از خدا نوری وکتابی روشن راه مینماید بآن خدا کسی راکه پیروی میکند رضایش را

سُبُلَ السَّلٰامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٩ لَقَدْ كَفَرَ

براههای سلامتی وبیرون میارد ایشانرا از تاریکیها بروشنائی باذنش وهدایت میکند ایشانرا براه راست بتحقیق کافر شدند

الَّذِينَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً اِنْ اَرٰادَ اَنْ يُهْلِكَ

آنانکه گفتند بدرستیکه اوست مسیح پسر مریم بگو پس کیست که میتواند از خدا چیزیرا اگرخواهد که هلاک کند

الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ اُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً ٢٠ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا

مسیح پسر مریم ومادرش وهرکه در زمین است همه ومر خدار است پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست

يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢١ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصٰارٰى نَحْنُ اَبْنٰاۤؤُا اللّٰهِ وَ

میآفریند آنچه خواهد وخدا بر همه چیزی تواناست وگفتند یهودان وترسایان مائیم پسران خدا و

اَحِبّٰاۤؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاۤءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاۤءُ

دوستان او بگو پس چرا عذاب میکند شمارا بگناهانتان بلکه شما آدمیانید از جمله آنکه آفریده می آمرزد مر آنرا که خواهد وعذاب میکند آنرا که خواهد

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٢٢ يٰا اَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاۤءَكُمْ

ومر خدار است پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست وبسوی اوست مرجع ای اهل کتاب بتحقیق آمد شمارا

رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلٰى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاۤءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَلٰا نَذِيرٍ فَقَدْ جٰاۤءَكُمْ

رسول ما بیان میکند برای شما بر فاصله از رسولان مبادا که بگوئید نیامد مارا هیچ مژده دهنده وبیم کننده پس بدرستیکه آمد شمارا

بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٣ وَ اِذْ قٰالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ

مژده دهنده وبیم کننده وخدا بر همه چیزی تواناست وهنگامیکه گفت موسی مر قومش را ای قوم یاد کنید نعمت خدارا

عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيٰاۤءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتٰيكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ اَحَدٍ مِنَ الْعٰالَمِينَ ٢٤ يٰا

برشما چون گردانید درشما پیغمبران وگردانید شمارا پادشاهان وداد شمارا آنچه را که نداد هیچیک از جهانیان ای

قَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ

قوم من داخل شوید آن زمین پاک گردانیده را که نوشت خدا برای شما

حق ز اسرائیلیان بگرفت چون — عهد بهر جنگ جباران دون
پس دو و ده از نقیبان بصیر — بهرشان کردیم تعیین در مسیر
در زمین شام چون آرید رو — میدهم نصرت شما را بر عدو
بر رسولان آورید ایمان تمام — تقویت زایشان کنید از هر مقام
قرض انفاق است اندر راه حق — از خلوص و بندگی بر مستحق
بوستانی کآن مصون است از خزان — نهرها از زیر آن باشد روان
گمرهی را کرده برخویش اختیار — وز طریق راست باشد برکنار
هم بگردانیدیم زان سستی سی — در عقوبت قلبهاشانرا قسی
میکنند از عمد تحریف کلام — در قساوت این عمل باشد تمام
منقلب یعنی بتأویلات خام — میکنند احکام توراة و کلام
نیست زایل اطلاعت بر یهود — وان خیانتها کز ایشان رخ نمود
خائنند و بد سیر جز اندکی — که نماندند از دیانت در شکی
محسنانرا دوست میدارد خدا — نیک باشد عفو وصفح از هرخطا
تا موافق جمله با موسی شوند — سوی شام از مصر زامر حق روند
حقتعالی گفت با آنها که من — با شما هستم بهر جا بی سخن
گر بپا دارید با شرطش صلوة — هم دهید از مال بر مسکین زکوة
برخدا بدهید قرض از رزق و مال — قرض نیکو یعنی از وجه حلال
درگذارم تا گناهان از شما — اندر آرم در بهشت پر نوا
پس هر آنکو بعد از این عهدا کید — گشت کافر غیر گمراهی ندید
پس یقین ز اشکستن پیمانشان — باز راندیم از در احسانشان
قلب قاسی از نشان دوزخ است — در خور آن سست عهدی این فخ است
حرف توراة از مقام وموضعش — می بگردانند بر نا موقعش
حظ وافی رفتشان یکجا زیاد — که برایشان حق بوعظ و پند داد
دائم اعنی آگهی از حالشان — تا چه باشد پیشه و افعالشان
پس زایشان در گذر یعنی بپوش — آن قبایح وز بیاش شو خموش
عفو احسانست و بس مستحسن است — گر بکافر یا که آن بر مؤمن است

همچنین زانها که گفتندی صریح
ما نصارائیم وز انصار خدا
همچنان کردند ترک آنقوم نیز
پس بآن شومی بر افکندیم بر
ای یهود و ای نصاری بر شما
وز کثیری دان کند عفو از شما
مینماید حق بخلق اندر ایاب
تابع رضوان او راه سلام
مینماید .خارج از ظلماتشان
وانکه کافر گشت وگفت از ارووا
زانکه مریم بوده زاو اکبر مثال
گر عیان گردد ارادهٔ دیگرش
از خدا باشد زمین و آسمان
خلق حوا بی زام چون کرده بود
آفریند بی پدر همچون مسیح
از غلط گفتند ترسا و یهود
گو چگونه پس نماید حق عذاب
هست هم پاداش فعل دیگری
چون شما دارید هر یك اعتراف
پس نه احباب و نه ابناء اللهید
در ارادهٔ است غفران و عذاب
آمدای اهل کتاب از نزد ما
چونکه گوئید از طریق اعذار
تا که باشد امتحان جزء و کل
ای محمد ص آور از موسی یاد
چونکه گردانید او پیغمبران
چون شکاف بحر و نزل مائده
کآن فلسطین است ناحود ارض شام
چونکه ایشانرا ز جباران هراس

ما نصارائیم و از شهر مسیح
پس بهر تقدیر بگرفتیم ما
بهرهٔ کآن بود وافی در تمیز
دشمنی مابینشان تا رستخیز
بر رسولی با کتاب آمد زما
که همی دارید آنرا در خفا
ره زوی یعنی که از نور و کتاب
هست باز اندر طرف بروی تمام
سوی نور و امن از آفاتشان
بر مسیح ابن مریم را خدا
نیست حاذرا خدائی در مجال
که هلاك آید مسیح و مادرش
وانچه باشد این دورا اندر میان
بی پدر هم خلقت عیسی بود
یا که بی مادر چو حوائی صریح
ما پسر های خدائیم از عود
بر شما را در ذنوب بحساب
زد گرکس راجع اندر مطری
بر عذاب هر دو عالم بی خلاف
مل بشر باشد وخلق از آگهند
مستحق ناکیست بر عفو و عقاب
بر شما پیغمبری صاحب اوا
بهر ما نامد رسول از کردگار
خار ها موضوع گردد هم زگل
چونکه گفت او قوم خودرا ارو داد
در شما هم از شاهان و سران
نا شما را باشد افزون فائده
یا بود بیت المقدس آن سلام
بود در دل معبود بد التماس
کاش ما را بود سالاری بپیش

بود نصران قریهٔ کآنجا مکان
زان جماعت نیز پیمان که بود
داده بودیم آنچه را بر یادشان
زود باشد که دهد حقشان خبر
میکند روشن شماتُرا ازکتاب
آمد از حق بر شما نوری عیان
در هدایت نور حق پیغمبر است
یعنی آنکو خواست خوشنودی وی
این بود با اذن او یعنی که خواست
ابن مریم بودنش باشد گواه
کیست کو پس مالك و تا از خدا
یا هر انچیزیکه باشد در زمین
آفریند هرچه خواهد در زمین
بی اب و ام مینماید خلق گاه
حق بود قادر بهرچیزی براست
هم احبای خدا و اما و یار
زانکه فعلی هیچ بی پاداش نیست
هرکسی یابد جزای کار خویش
عجل را کردید سجده از فسون
همچو دیگر ها که خلقند و بشر
بر سموات و زمین شاهست او
بر شما روشن نماید او سبل
تا که ندهد مژده برما یا که بیم
حق فرستاد انبیا را بی بپی
کای گروه از سمت رب العباد
بر شما داد آنچه از خلق جهان
ای گروه من در آئید اندر رضا
آن زمین که حق نوشته بر شما
تا بسوی مصر بر گردید باز
بازمان میرد تا بر جای خویش

داشت عیسی نام نصرانیست زان
بر همانسان که گرفتیم از یهود
از ظهور احمد کامل نشان
بر هرانچه میکنید از بد سیر
آنچه مخفی میکنید از فضل و باب
هم کتابی کوست روشن بالبیان
یا ولی کو بداناتی سر است
باشد از آفات ایمن پی بپی
بهر ایشان تا نماید راه راست
اندر این کو بنده باشد نه اله
منع سازد هیچ شیئی بر ملا
جمله را تا بود فرماید چنین
همچو آدم کآفرید ازماء وطین
هم چو آدم را که از خاك سیاه
میتواند کرد هر کاری که خواست
کی معذب گردد از پروردگار
ور بود بدون زعدل واینی است
بودرسد بر فخر خویش و عار خویش
حکم شد کز یکدگر ریزید خون
از حق آیدشان جزای خیر و شر
هم باو برگشت هر بار و عدو
بر زمان فترت از وحی و رسل
آمد آنکس با چنین وصف عظیم
چون توانا باشد او بر کل شیء
که شما را داده او آرید یاد
بر کسی آنرا نداد از انس و جان
در زمینی پر هوا که پر نوا
زد قسمت تا در آن گیرید جا
با عقبان بودشان اینگونه راز

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٢٥ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ

وباز پس مروید بر پشتهاتان پس بگردید زیانکاران گفتند ای موسی بدرستیکه در آن گروهی جبارانند وبدرستیکه ما

نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ٢٦ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

داخل نمیشویم در آن هرگز تا بیرون روند از آن پس اگر بیرون روند از آن پس بدرستیکه ما داخل شوندگانیم گفتند دو مرد از آنانکه میترسیدند

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا

انعام کرد خدا بر آن دو که داخل شوید بر ایشان از آن در پس چون داخل شدید در آن پس بدرستیکه شما غالبانید وبر خدا پس توکل کنید

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ

اگر هستید گروندگان گفتند ای موسی بدرستیکه ما داخل نمیشویم در آن هرگز مادام که باشند در آن پس برو تو وپروردگارت

فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ٢٨ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

پس کارزار کنید که ما اینجا نشستهائیم گفت ای پروردگارم بدرستیکه من مالك نیستم جز خودم و برادرم را پس جدائی انداز میان ما و میان گروه

الْفَاسِقِينَ ٢٩ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٣٠

فاسقان گفت پس بدرستیکه آن حرام گردانیده شده بر ایشان چهل سال سرگردان خواهند بود در زمین پس اندوه مدار بر گروه فاسقان

گفت موسی برمگردید از طریق
رفعتها وز فراخی سوی ضیق
این ز ضعف و بی‌وثوقی بر خداست
پس حسران بازگردید این خطاست

قوم گفتند ای کلیم این سرزمین
جای جباران بود بود امین
وان گروهی پرهیبت و شوکتند
برتر از ما در قوام و قوتند

نیست ما را طاقت نیرویشان
تا بجنگ آریم رو بر سویشان
ما در آن داخل نگردیم ار فسون
جز که جباران روند از آن برون

چون برون رفتند ما داخل شویم
تا نه زایشان خوار و مستأصل شویم
یوشع و کالب دو مرد حق پرست
قوم را گفتند از خوف شکست

سوی جباران ز باب قریه تنگ
اندر آئید از هراس و بیدرنگ
راه بنهید آنکه بر صحرا روند
گر کنید این درزمان بی پا شوند

پس شما بی‌شك بر آنها غالبید
این کنید ار خیر خود را طالبید
نیستند ایشان بغیر از جسم و تن
خالی از قلبند و بعقل و فطن

تکیه بر پروردگار خود کنید
گر شما بر وعدهٔ او مؤمنید
قوم گفتند این نخواهد شد مگر
که درآئیم ایچ در این بوم و مرز

تا که جباران در آنجا ساکنند
هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند
از دو تن باور تو ای موسی سخن
میهمانی برده و صد انجمن

رو تو با پروردگارت در قتال
ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال
قصد ایشان بود هرون را کلام
دانکه سید خواند قوم او را بنام

چون ز موسی بود او اکبر بسال
سیدش زان قوم خواندی در مقال
قصدشان با بوده رب العالمین
حک کی یعنی حق از هست معین

نیست بر ما حاجت از یارت رب است
این جهت بر جهل ایشان اقرب است
حاصل اندر قوم زین ره شد نزاع
میکردند اندر آن امر اجتماع

گفت موسی کای خداوند احد
من بیم مالك بجز بر نفس خود
هم برادر گوست هرون یار من
واندا بود او معین در کار من

نیست با من قوم یعنی متفق
جز قلیلی از گروه مفترق
پس میان ما و قوم فاسقین
تو جدائی افکن ای سلطان دین

گفت حق پس گشت بر ایشان حرام
تا چهلسال آن زمین پاك نام
یعنی ارض مقدس از عصیانشان
سازم اندر تیه سرگردانشان

پس پشیمان گشت موسی زان دعا
سوی او آمد خطاب از کبریا
که مباش اندوهناك از فاسقان
گر که اندر تیه ماندند این زمان

زانکه ایشان ز امر حق سر وا زدند
مورد نفرین پیغمبر شدند
مستحق بودند بر نفرین تو
سر چو بکشیدند از تمکین تو

با مخاطب بد بلا تأس آن رسول
بر زقصهٔ تیه موسی شد ملول
حق تعالی گوید او را کی امین
تو مشو ز احوال آن مردم غمین

ز امر موسی چون همی سر وا زدند
لایق آن تیه و آن حیرت شدند
ماجرای تیه و اسرائیلیان
گر همی خواهی تو از تاریخ خوان

جای شرحش جمله در تفسیر نیست
گر چه بر من مشکل این تحریر نیست
میکند تأیید حقم در کلام
تا بنظم آرم حکایتها تمام

لیك زان ترسم که عمر آخر شود
تا تمام از نظم این دفتر شود
زان در این تفسیر بکر مختصر
آنچه لازم نیست سازم مختصر

شد صفی را سال بر نزدیك شصت
بر غنیمت دانم از عمر آنچه هست
بل بتوفیق خداوند ودود
سازم این تفسیر را منظوم زود

زان بسی دارم بنظمش اهتمام
تا مکرر گردد بعون حق تمام
یکدو سالی دیگر از پروردگار
باشم از توفیق و عمر امیدوار

ای خدا از راه احسان و کرم
کش یکی بر سیئآت من قلم
ویم بر نظم این تفسیر بخش
صحت و امنیت و تفریغ بخش

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ

و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را بحق هنگامیکه قربان کردند قربانی پس پذیرفته شد از یکیشان و پذیرفته نشد از دیگری گفت

لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٣١ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ

هر آینه خواهم کشت ترا البته گفت جز این نیست که میپذیرد خدا از پرهیزکاران اگر بگشائی بسوی من دست که بکشی مرا نیستم من گشاینده دستم را

إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ٣٢ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ

بسوی تو که بکشم ترا بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار جهانیانست بدرستیکه من میخواهم که بازگردی بگناه من و گناه خود پس شوی

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ٣٣ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ-

از اهل آتش و آن پاداش ستمکاراست پس آسان گردانید از برای نفسش کشتن برادرش را پس کشت او را پس گردید از

الْخَاسِرِينَ ٣٤ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى

زیانکاران پس برانگیزانید خدا غرابی را که کاوش میکرد در زمین تا بنماید او را چگونه بپوشاند جسد برادرش را گفت ای وای بر من

أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ٣٥ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

آیا عاجز شدم که باشم مانند این غراب پس بپوشم جسد برادرم را پس گردید از پشیمانان از برای آن

كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ

نوشتیم بر بنی اسرائیل که کسی که کشت تنی را بدون آنکه کشته باشد تنی را یا فسادی در زمین پس گویا کشته است مردمان را

جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ٣٦ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا

همه وکسیکه زنده گرداندش پس گویا که زنده گرداند مردمان را همه وبتحقیق آمد ایشان را رسولان با معجزات پس بدرستیکه بسیاری

مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ٣٧

از ایشان پس از آن در زمین اسراف کارانند

می نخوان برامت ای فخر بشر　　زان دو ابن آدم از بهر خبر
که بدند آن دو پسر از صلب او　　نامشان هابیل و قابیل عدو
این خبر باشد بحق یعنی که راست　　راستی مستلزم آیات ماست
میشد از حوا تولد نوبتی　　یک پسر یک دختر اندر صحبتی
دختر یکبطن را بر آن پسر　　دادی او کاو بود از بطن دگر
اولین فرزند او قابیل بود　　همرهش اقلیمای با نمود
بود پس اقلیما صاحب جمال　　هم بهابیل او ز امر حق حلال
نامزد چون گشت بر هابیل او　　ناگوار آمد بقابیل عدو
گفت با آدم بر این منهم رضا　　که دهی بر دیگری اخت مرا
گفت آدم این نه بر میل منست　　بلکه امر حضرتست و احسن است
ور نداری باور این نادانست　　هردو را تکلیف بر قربانی است
هر کرا گردید قربانی قبول　　زاو بود اقلیما دور از نکول
گوسفندی برد پس هابیل زود　　وز گیاه خشک مشتی آن عنود
دستهٔ از گندم کم دانهٔ　　بهر قربانی ببرد از لا نهٔ
آتشی آمد ربود آن گوسفند　　وان دگر شد نا قبول و ناپسند
گفت قابیل از حسد هابیل را　　بالله از قتلت نخواهم کرد ابا
گفت مر هابیل فرماید یقین　　حق چو قربانی قبول از متقین
که نفرمود از تو قربانی قبول　　باشد آن از ترک تقوی ای فضول
گر شد مقبول حق قربانیست　　نی ز من باشد ز ما فرمانیست
جرم من چبود که باید کشتنم　　بی ز تقصیری بخون آغشتنم
گر تو بر قتلم گشائی دست خویش　　من نیارم دست بر قتل تو پیش
زانکه من ترسم ز رب العالمین　　رو بترک امر او نارم یقین
من همی خواهم که تا گردی تو باز　　بر گناه قتل من اندر مجاز
تا که باشی حامل اجرام من　　هم بجرم خویش گردی ممتحن
هر که قتلی تا کند از بی تمیز　　بر تو باشد آن گنه تا رستخیز
زانکه اول از تو سر زد این گناه　　خلق را بر فعل بد دادی تو راه
پس تو باشی زین عمل ز اصحاب نار　　وین جزای ظالم است از کردگار
پس نمود آسان بر او قتل اخیه　　دیو سرکش یا که نفس آسفه
دید پس هابیل را روزی بخواب　　در رمه برداشت سنگی باشتاب
کوفت آنرا بی تأمل بر سرش　　کشت و اندر خون کشید آن پیکرش
گشت او پس در دو کون از خاسرین　　در حیوتش خوار و مطرود و غبین
اینچنین بودش زیان دیوی　　جست تا او را عذاب اخروی
پس ندامت او که با او چون کند　　در زمین آن جثه را مدفون کند
همچو دزدان داشت او را در کتف　　میکشیدش روز و شب بر هر طرف
پس بر انگیزاند زاغی را خدا　　کشت زاغ دیگری را از جفا
کرد زاغ مرده را در زیر خاک　　دید قابیل آن ز غم شد دردناک
گفت پس یا ویلتی بر عقل خود　　که مرا کمتر ز زاغی بد خرد
من شدم عاجز که باشم چون غراب　　وین بد از تأثیر فعل ناصواب
تا چو او پوشم برادر را بخاک　　ستم بر قدر زاغی علمناک
کرد مر قابیل را در خاک زود　　پس پشیمان گشت و غم بر غم فزود
زانکه رویش شد سیه حالش تباه　　کس نمی کرد از بدی بروی نگاه
آدم او را راند و شد دور از دیار　　کرد پس آتش پرستی اختیار
حال او بر خواری و توبیخها　　جملگی ثبت است در تاریخها
گفت پس مِن اجلِ ذلك در بیان　　ما نوشتیم این بر اسرائیلیان
حکم یعنی زین سبب کردیم ما　　که کس ار بکشد کسیرا ناروا
بی ز قتل نفس و اجرای قصاص　　که بود لازم بر او بی اختصاص
یا فسادی کرده باشد در زمین　　چون زنا و دزدی و شرک از یقین
هست احصان شرط قتل اندر زنا　　هم بدزدی بستن ره هر کجا
گر کشی آن دزد و زاینرا رواست　　کاندر آن آسایش خلق خداست
پس بدون این جهتها گر کشد　　هیچ نفسی نفس دیگر بی رشد
پس بر آن ماند که خلقانرا تمام　　کشته باشد زین تجری در نظام
وانکه گردد بر حیوة کس سبب　　کز هلاکش وارهاند و از تعب
پس بر آن ماند که احیاء نفوس　　کرده باشد جمله را اندر جلوس
گر کسی را شد کسی بر حق دلیل　　کرده احیا نفسها را در سبیل
سوی اسرائیلیان با بینات　　آمدند از ما رسولان بر نجات
اکثری ز ایشان پس از آن در زمین　　مسرفان بودند از آئین و دین
بودشان یعنی تجاوز از حدود　　وز طریق اعتدال آنسان که بود
قتل ناحق بعد تشدید عظیم　　مینمودندی بدون خوف و بیم
پس شد ارسال رسولان از خدا　　سوی ایشان بهر نهی از ناروا
در مدینه جمعی از ارض یمن　　آمدندی نزد آن فخر زمن
پس ملازم نزد پیغمبر شدند　　وز قبول دین او مسرور شدند
با مزاج آن جماعت سازگار　　چون نبود آب و هوای آندیار
و مسلمانان شدند آنجا علیل　　چون شنید احوال ایشان آن خلیل
گفت اندر اشتران شیردار　　بردشان باید که دارند آن شمار
چند روزی اندر آنجا بیگزند　　بول و شیر اشترانشان شد پسند
تا که صحت یافتند از رنج زود　　اشتری چند از پیمبر با نمود
زبده کردند از پی نام و نشان　　پس شدندی بر دیار خود روان
بد غلامی از نبی نامش یسار　　بر دهان و چشم او کردند خار
چون رسید این بر پیمبر در زمان　　بیست تن کرد از پی ایشان روان
جمله را بستند و آوردند زود　　در مدینه نزد آن سلطان جود

إِنَّمَا جَزَآءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ

نيست پاداش آنانكه حرب ميكنند با خدا ورسولش وميكوشند در زمين از راه فساد مگر آنكه كشته شوند يا بردار كرده شوند يا

تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

بريده شود دستهاشان وپاهاشان از خلاف يكديگر يا رانده شوند از زمين آن مر ايشان راست خوارى در دنيا وازبراى ايشانست در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٨ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٩ يَا

عذابى بزرگ مگر آنانكه توبه كردند پيش از آنكه دست يابيد برايشان پس بدانيد بدرستيكه خدا آمرزنده مهربانست اى

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٠

آن كسانيكه ايمان آورديد بترسيد از خدا وبجوئيد سوى او وسيله وجهاد كنيد در راه او باشد كه شما رستگار شويد

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بدرستيكه آنانكه كافر شدند اگر آنكه مر ايشان را آنچه در زمين است همه ومانند آن باشد با آنكه خود را باز خرند بآن از عذاب روز رستخيز

مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢

كه پذيرفته نشود از ايشان واز براى ايشانست عذابى دردناك ميخواهند كه بيرون روند از آتش ونيستند ايشان بيرون روندگان از آن ومر ايشان راست عذابيست دائمى

آمد آیت که جزای حاربین	با خدا و با رسول آمد چنین
مشتاند از فساد اندر زمین	بهر قتل و غارت و آشوب و کین
دست و پاشان یا ببرند از خلاف	از زمین رانندشان یا بی مصاف
اینست در دنیا بر ایشان خزی و بیم	هم عذاب آخرت باشد عظیم
درهر احالی چه زن باشد چه مرد	اندر این حکم است داخل بی نبرد
وارث مقتول یعنی گر کند	عفو او را بایدش کشتن بحد
پس کشندش صلب ور بردداست مال	قطع اطرافش کنند از امتثال
ور جراحت کرده حکمش دیگر است	بر قصاص و نفی هردو درخور است
بهر ترسانیدن کس می او	واجب آمد از بلد بی گفتگو
زانکه از بعد ثبوت از جاری است	توبهٔ او مانع حد هیچ نیست
گر محارب از عمل تائب شود	یاریش بر اهل دین واجب شود
شد وسیله حفظ امر و نهی حق	فعل طاعت ترك عصیان در نسق
تا شما گردید شاید رستگار	زان وسایل گر که خواهد کردگار
چونکه کشتی کشتهٔ خود بدروی	خرمن گندم نگردد جو جوی
مر که تم از دانهٔ پوشیده است	که بباید چیزی از کاری بداست
میروی بهر غنیمت در جهاد	نی ز روی اعتقاد و انقیاد
نی که اجری از خدا باشد ترا	جز که دل پاك از هوا باشد ترا
وان عملها را بر ایشان مو بمو	هر چه کاری بد روی نیکفکو
پس وسیله رو بحق آوردست	طاعت از اخلاص کامل کردست
هر که اندر مهر حق پاینده است	بندگان خالصش را بنده است
ای ولی حق بجان روشنت	در دو عالم دست ما و دامنت
گر خطائی آمد از ما در ظهور	تو مگیر از بندگان خود نفور
داند این یعنی که میداند صفی	کز کجا بود آن عنایات خفی
وانکسانکه کافر و احمق شدند	ساجد هرچیز غیر از حق شدند
یا دوچندان زانچه باشد در زمین	تا فدای خود کنند آنرا یقین
نیست آن مقبول ز ایشان این است	بی نثاری محض ذات ذوالمن است

یعنی آنها که کنند از فتنه غرب	با مسلمانان ز روی قتل و ضرب
آنکه خون از معدلت ریزندشان	یا بدار از حلق آویزندشان
آنجانکه هیچ در جائی مکان	کس بایشان ننهد از روی امان
مر محارب را که بر خوف ناس	میکند عریان سلاح آن ناسپاس
گر کسی را کشته باشد کشتنی است	وارث ار بخشد دفعش چاره نیست
ور بدون عفو باشد در قصاص	بایدش کشتن ندارندش خلاص
دست و پا یعنی ببرندش بر خلاف	پس کشندش نی دور از اختلاف
ور برهنه کرده باشد او سلاح	بی ز قتل و اخذ مال و افتضاح
غیر از آنها که بتوبه بگروند	پیش از آنکه سویشان قادر شوند
حق بدانید اینکه آمرزنده است	هم رؤف و مهربان بر بنده است
می بترسید از خدا ای مؤمنان	هم وسیله سوی او جوئید هان
هم جهاد اندر ره او با عدو	ظاهر و باطن باخلاص نکو
معنی شاید بفضل حق رجاست	نی که ظن و احتمال این نارواست
بهر امید از خصال مؤمن است	گرچه بر پاداش طاعت موقن است
مان مسکین منعمی باشد عبوس	نزد معبود آن نیرزد یك فلوس
گر نگردی کشته و غالب شوی	بهره نابی از منال دنیوی
محض طاعت رو نتانی در جهاد	اجر وافی یابی از رب العباد
پس بوبیم از نیت مغشوش دار	طاعت از اخلاص دل کن هوشدار
ورکه باشد جدر و آلش نجاست	مهر ایشان هم وسیلهٔ بر خداست
خاصه عبدی کو ولی غالب است	بر خلایق مهرش از حق واجب است
ما همان طفلیم کز هر محنتی	میگریزد بر پدر بی خجلتی
بر صفی حق کرد اسمائم نعم	خود تو دانی کز کجا بود آنکرم
پس مگیر الطاف خویش از ما تو باز	زانکه مفطوریم بر عشق و نیاز
گر که ایشانرا بود در کل حال	هرچه اندر عالمست از ملك و مال
نفس خود را یعنی از آن وا خرند	از عذاب یوم دین بیچون و چند
بهر ایشانست خسران و هلاك	وان عذاب بیحساب دردناك

هستشان خواهش که دور از فخ شوند
باب جنت سوی دوزخ شد چو باز
این عیان بینیم ما با چشم حس
خواهی آنرا بهر خود و اندر عمل
مؤمنان دیدی که از بهر جهاد
هر صفات نیك را دانی حسن
باعیالت خلق و خوی ار ناخوش است
ز تو آن حالی که داری شد جحیم
این نشان بد ز دوزخ ور بهشت

می برون از آتش دوزخ شوند
اهل نارایند اندر اهتزاز
هم تو بینی گر که باشی ملتمس
بخل و کذبت مانعت از ما حصل
چون روند ازروی عشق و اعتقاد
بر خلافش لیك میبازی رسن
جان تو زایشان فزون در آتش است
بینی از دور ار چه جنات نعیم
که بعودم باز بر نیکو سرشت
دزد نفست را نبرّی تا که دست

نیستند ایچ از برون آیندگان
تا برون آید زان در از جحیم
مردی ار بینی کریم و راستگو
باب جنت بر تو باز از جود شد
نوبنی در همرهی مایل شدی
همچنین بینی که خصلتهای بد
بینی آن همسایگان را صبح و شام
گر که دانی آن بهشت این دوزخست
حیف کاندر گوش دیوت پنبه کرد
جمع مالت در سرا بنهاده است

در عذابند آن جماعت جاودان
بسته گردد در شوند آنجا مقیم
پس تورا می‌آید آن خصلت نکو
چون نبودت آن صفت مسدود شد
تن زدت ره خائف و بیدل شدی
باب شادی جمله سازد بر تو سد
با وجود بینوائی شاد کام
انچه راضی قلب و روحت در فخ است
سر بگم از جمعه ات تا شنبه کرد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا جَزَآءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٣ فَمَنْ

ومرد دزد وزن دزد پس ببرید دستهای ایشان را پاداشی بسبب آنچه کسب کردند عقوبتی از خداست وخدا غالب درستکار است پس آنکه

تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤

توبه کرد پس از ستمش ونیکی کرد پس خدا توبه بپذیرد براو بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

مرد یا زن هر کسی کو سارق است
تا جزای آنچه کرد از کسب و کار
پس هر آن برگشت بر حق از ستم
چون نماید او بحق زاری و ایاب
بر بریدن دست نفس اولیتر است
میبرد از خانه دزدت دانه را
او زند ره زنده در گورت کند
با تو گویم یکنشان از سرقتش
از در عرفان و فقر آید برون
گوید افزونست ایمان ذوق تو
رفته رفته تا که خود بینت کند
از گدایان حاصلی نبود جوی
یك مریدی مالدار از صد فقیر
بست چشمت داد سرگین جای لعل
احمقست ار که هم در روزگار
چون بدست آوردی از بیهوده‌اش
میفزاید هر دمت بر حرص و آز
ور فقیران ضعیف ای خود فروش
این بود عرفان و فقرت بی محال
برده مالت جمله دزد بد سرشت
این یکی بود از نشان سارقت
برده ور چیزی در آر از مشت او

دستهایش بر بریدن لایق است
در عقوبت یابد از پروردگار
کار خود را کرد اصلاح از ندم
باز گردد هم بر او حق از عذاب
زانکه او دزد جواهر اکثر است
وان برد هم خرمن و هم خانه را
تا ببینی عیب خود کورت کند
تا بری ره بر زمان فرصتش
گردد اندر علم و دیت رهنمون
صوفئی کو در طریقت موق تو
رخنه اندر عقل و آیینت کند
شمع درویشان ندارد پرتوی
نه بود بر این بنده از آن نکیر
میزداو بر میخ و میدیدی تو نعل
اینچنین گاوی تورا گردد شکار
سخت آید بذل خون وروده‌اش
سستی قانع بچیزی ز احتراز
میگریزی همچو دیوی از سروش
لیك قطب وقت خویشی در مقال
نیست یارت کس جز آن اخلاق زشت
ما بقی را دان بعقل فارقت
پس ببر با تیغ قهر انگشت او

فاقطعوا ایدیهما گر خوانده‌ٔ
حق بحکمش غالبست وهم حکیم
رد کند بر صاحبش مال ار که هست
کوست آمرزنده کار مهربان
میبرد دزد ار که داری مال و زر
میبرد دزد از سرا کالای تو
دزد مالت احمقست ار برد
چون ز دنیا دیده خوار و مفلست
آید از بیگانگی بر خویشیت
کی بصیرت بوده هرگز عارفی
با امیران گشت بس باید رفیق
شو چو شیران در شکار گاو و میش
مینماید این کلامت بس نکو
آن شکار گاوت ار پندار بود
گفته بودت دو کای شیر ژیان
بیشتر قانع بدی بر قوت کم
پیش آن کزوی بچیزی طامعی
بر تو زین قانع بود آن پاك جیب
هم رسد وقتی که منی تا گهان
رفته مایهٔ ذکر و فکرت در تلف
ره مده او را بجود دررا ببند
ور بدزددبعد از آن چیز دگر

دست سارق ارچه برجا مانده‌ٔ
بعد توبه بر گنهکاران رحیم
ورنه نادم باشد از آن فعل پست
خواهد آمرزش بجرم بندگان
وان زند بر گنج ایمان و نظر
زان بگرید چشم خون بالای تو
وان بهر دم پردهٔ عقلت درد
کیمیای دل نماید بر مست
تا نماید پیشهٔ درویشیت
از رموز فقر و عرفان واقفی
واجبست این بهر ترویج طریق
پس بیار از بهر خرگوشان بپیش
بیخبر زان کز کجا شد راحت او
لیك شاخش پاره کردت تار و پود
هم خور زاو هم بدرویشان خوران
بك بود در هر رگت بهصد شکم
از سحر تا شب نشسته خاضعی
سست ار دهی بر او صد نقص و عیب
ماندهٔ تنها زیار و همرهان
نیست سودت غیر اندوه و اسف
حفظ کن کالای خویش از بد پسند
کن بحبسش تا بمیرد بر بتر

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ

آیا ندانستی که خدا مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین عذاب میکند آنرا که خواهد ومی آمرزد آنرا که خواهد وخدا بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٥ يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا

چیز تواناست ای پیغمبر اندوهناك نکند ترا آنانکه میشتابند در کفر از آنانکه گفتند گرویدیم

بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ

بدهنهاشان وبگروید بدلهاشان وازآنانکه یهودشدند شنوندکانندمردروغ‌را شنوندکانند مرگروهی دیکر

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

نیامدندت میکردانند سخن‌را از پس جایهای او میکویند اکر دادهشوید این‌را پس بکیریدش واکر نهدادندتان آن‌را پس بترسید

وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ

وآنکه‌خواهد خدا آزمایش‌اوراپس‌مالك‌نشوی‌مراوراز خدا چیزی آنکروه‌اند آنانکه حواسته خداکه‌پاك‌کردانددلهای‌ایشانرا

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٤١

مرایشانراست‌دردنیا خواری‌ومرایشانراست‌درآخرت عذابی بزرك

این ندانی کز خدا باشد یقین
هم توانا باشد او بر کل شیء
کر عنادت میشناسند آنکسان
ور کسانی هم‌که‌هستند از یهود
بشنوند از تو کلامی با فروغ
للکذب باشند سماعون چنین
نامدستند آن جماعت پیش تو
وان بد از توراة در رجم زنا
تازیانه با جهل باید زدن
شد زنائی اندر اشراف یهود
تا بپرسند از رسول معتمد
که نباشد حکم رجم اندر کتاب
میکنیم این امرخواهند اررجوع
حاضر آمد گفت پس پیغمبرش
هست درتوراة برگویا که هست
هست درتوراة و زان نبودشکی
گفت بهر آنکه زاشراف یهود
تا زنائی زابن عم پادشاه
ازچه برما منحصر شد حکم حق
پس بپوشیدیم آن حکم ازکتاب
آمد این آیت که تحریف کلام
پس نگیرید و بفعل آرید آن
خواهد ار حق فتنهٔ از بهر کس
یعنی ارخواهد عقوبت برکس او
هرچه اوخواهد شود ازبیش‌وکم
تا تواند داد تغییری برنگ
پاکی دل چون نخواهند ازملاك

پادشاهی سموات و زمین
بر عذاب و عفو قادر بی ببی
سوی‌کفروهست دیشان برلسان
منکر اسلام و دیند ارجحود
تا بر او پیرایه بندند از دروغ
با بر سماعون لقوم آخرین
هستند از دور غی ازکیش تو
که یهود از وی نبودندی اما
زانی و زانیه را در انجمن
گفتگو در حکم آن بسیار بود
که چه‌باشد حکم‌آن ازرجم‌و حد
گفت زامرحق رسول مستطاب
تا نماند اختلاف اندر وقوع
آنکه داری زخدائی باورش
حکم رجم‌اندردنا وانداره‌چیست
بهرآن کش‌نیست دردین مسلکی
این‌عمل سرزد شد حکمی‌که بود
شد عیان هم گشت پامال آنگناه
بر اعالی نیست این نظم ونسق
رجم بر حد شد مبدل در عقاب
مینمایند این جماعت از مقام
ور نماید حکم رجم آن بیگمان
فتنه میباشد عقوبت هر نفس
تو نهٔ قادر بدفعش یك نفس
از اراده و علم و اسرار قدم
یا کند با کلك آن نقاش جنگ
هم‌نخواهد حق برایشان قلب‌پاك
هم مرایشانراست دردیگر سرای

میکند بر هرکه میخواهد عذاب
ای رسول مستطاب اندوهناك
بر زمان گفتند آمنا وهیچ
شوند از بهرتکذیب تو حرف
آنچه تو نا گفته باشی‌پس بسهل
یعنی آنچه شنوند از تو همان
میدهند از مثل تغییر کلام
بودشان دعوی‌که درتوراة نیست
زانکه بر تفصیل شایع‌گشته بود
پس ز خیبر بر یهود یثرب آن
مصطفی بر رجم فرمان داد زود
کاندر این معنی بابن صوریا
پس بگفتند آنچه اوگوید بجاست
حاضرآور کزتوپرسم یك سخن
گفت ترسم گر نگویم صدق‌آن
گفت چونشد که یهود آنرا ابا
داشتند از خوف یا از رشوتی
عذری‌آمد پس اواسط راندست
تا نگردد ابن عمّ شاه رجم
تا که باشد عام حکم اندرحصول
اینچنین گویند گر داده شوید
پس نمائید از قبول آن حذر
پس نتوانی شدن مالك بکار
چون زمام اختیار اندر امور
نقشها بر پرده زد نقاش غیب
آنکسانرا هیچ علام الغیوب
هستشان رسوائی در این جهان
مرعذابی بس بزرك ازخدای

همچنین آمرزد و بدهد ثواب
می مباش از کفرارباب هلاك
نیستشان ایمان بقلب اندر سیح
از دروغی تا مگر بندند طرف
سنتش بر تونهند ازکفروجهل
باز گو سازند بهر دیگران
بعد ازآنکه وضع‌شد درهرمقام
حکم‌رجم این‌مل‌بموسی‌افتری‌است
این عمل ما بین اشراف یهود
عرضه کردند از پی نظم‌وشان
شد پدید انکار این‌حکم ازیهود
گوست دانا بر کتاب اندرشما
واقف‌ازتوراة‌وحکم ماممی‌است
صدق آن گوئی اگر دانی بمن
برقی آید بهر حرفم ز آسمان
میسمایند از تجاهل در دنا
مکتتم از بهر پاس حرمتی
کزچه‌پوشیدار که‌آن‌حکم‌حق‌است
بعد ازاین در ما ندارد رامرحم
برکسی عذری باشد در قبول
حکم زاو برحلد وجحیم ازامید
زانکه بدهد بر مراد ما ثمر
بهر اوچیزی زحق دررفع ضار
نیست بردست بواز نزدیك‌ودور
نقش کی داند زمورحسن وعیب
میخواهد تا شود طاهر قلوب
جزیه وخواری‌وترس‌ازمال‌و جان

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ

شنوندکان مردروغ‌را خورندکانند مرحرام‌را پس‌اکر آمدندترا پس‌حکم‌کن میانشان یاروی‌کردان ازایشان واکرروکردانی ازایشان

فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۴۷ وَ كَيْفَ

پس هرگز ضرر نتوانند رسانید ترا چیزی و اگر حکم کردی پس حکم کن میانشان بعدل بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت کنندگانرا و چگونه

يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰيةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۴۸

حکم میسازند ترا و نزد ایشانست توریة که در آنست حکم خدا پس برمیگردند پس از آن و نیستند آنگروه بگروندگان

اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ

بدرستیکه ما فرستادیم توریةرا که در آنست هدایت و نور حکم میکند بآن پیغمبرانی که پذیرای فرمان شدند برای آنانکه یهود شدند و خداپرستان کامل

وَالْاَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا

معرفت و دانایان دین و از آنچه خواسته شدند نگاهداریش را از کتاب خدا و بودند بر آن گواهان پس مترسید از مردمان و بترسید از من و بدل مگیرید

بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۴۹ وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا

بآیتهای من بهای اندکرا و کسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنگروه ایشانند کافران و نوشتیم برایشان در آن

اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ

اینکه نفس بنفس است و چشم بچشم و بینی ببینی و گوش بگوش و دندان بدندان و جراحتهارا قصاص

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۵۰

پس کسیکه تصدق کند بآن پس آن کفاره است مراورا و کسیکه حکم نکرد بآنچه فرو فرستاد خدا پس آنها ایشان ستمکاراند

نشنوند از تو سخنها با فروع　　بر تو تا بندند بهتان و دروغ
رشوه خواراند آنها بر حرام　　میدهند احکام تغییر از مقام
مرد بر در ماده سحتها مدن عیان　　هم بهای خمر و مزد کاهنان
وجه میته وجه میسر وجه کلب　　مهر بغی اعنی فجور از احد و جلب
و اندر اینجا سحت قصد از رشوه ست　　هر بیان در مقامش حکمت است
یا بگردان روی ورد کن ما روند　　سوی اهل ملت خود بگروند
پس تو خود باشی مخیر ای رسول　　گر کنی اعراض ور سازی قبول
از آن احکم بیهم که عنقریب　　شرحش آید گر ز مهمست صعب
ور که خواهی کرد حکمی ز اعتقاد　　حکم کن مابینشان از عدل و داد
زانکه توراة است نزد آنگروه　　و اندر آن حکم الله از کل وجوه
بلکه باشد قصدشان اهوان امر　　در هر آنچه آمد از سلطان امر
وان موافق اندر آئین مبین　　با کتاب حق و توراة متین
شد زما توراة نازل در امور　　و اندر آن باشد هدایتها و نور
اندر اجرای حقوق از هر مقام　　و آنچه میبود از حلال و از حرام
بهر آنقومیکه بودند از یهود　　شد زما توراة نازل در حدود
عالمان پاک ربانی تمام　　قصد ز احبار است و زهاد و کرام
بر کتاب حق بدند از شاهدان　　تا که تغییری نیابد ره بر آن
می ز من ترسید در تبدیل حکم　　تا جلیل آئید از تحلیل حکم
زانکه دنیا بس بود ناپایدار　　رشوتش تا چیست غیر از ننگ و عار
باز فرماید که در توراة خاص　　فرض فرمودیم ما اندر قصاص
چشم بر چشمی و هم گوشی بگوش　　بینی بر بینی بی روی پوش
هر جراحت را بمثل آمد عوض　　وین بود حکم حدود اندر فرض
حکم آن پس کرد باید بر دیت　　وز تصدق کرد کس بر تسلیت

بر خلاف آنچه ما بشنیده اند　　شرح با ابنای جنس خود کنند
سحت را فرمود حیدر رشوة است　　اندر احکام خدا وین سحت است
اجرت کسبی که اندر ضابطه　　گردد آن بر فسق و ظلمی واسطه
گفت صادق ع هرچه از راه حرام　　بر کف آید سحت باشد بالتمام
پس بیایند از تورا اهل کتاب　　بیشان کن حکم از راه صواب
با شرع خود کنند آنها عمل　　اصلح است این بر تو را ز اهل ملل
جمعی این تخییر را ز اهل خبر　　گفته منسوخست از حکم دگر
گفته در این آیت اعراض ار کنی　　نیست ضرری ور زیانها ایمنی
مقسطین را دوست دارد ذوالکرم　　پس عجب کایشان نمایندت حکم
نیست پس تحکیم مقصود یهود　　یا اقامهٔ شرع و اجرای حدود
پس کنند اعراض از حکم تو زود　　چونکه حکم رجم آری بر یهود
باور ایشانرا نباشد و اعتقاد　　هیچ بر حکم تو کآرند انقیاد
حکم با وی مینمودند انبیا　　که بدند از بعد موسی رهنما
آنکسان بر حکم خلاق العباد　　بودشان تسلیم محض و انقیاد
زان نبینید مقصود از یهود　　بودشان بر قوم زان حکمی که بود
بود امر از حق برایشان بخلاف　　حفظ آن توراة را از انحراف
پس مترسید از خلایق در نسق　　اندر اجرای کتاب و حکم حق
هم بنفروشید آیات مرا　　بر بهای اندك از وجه خطا
زانکه بر ما انزل الله یك لسان　　حکم نکند کافرانند آن کسان
نفس بالنفس آنکه یکتن را کشند　　بر قصاص یکتن این نظمست و پند
سن بالسن والجروح بالقصاص　　آنچه دارد بر مساوات اختصاص
حفظ حدی نیست ور ممکن تمام　　چون خراش پوست یا کسر عظام
عفو یعنی کرد آن بر ضاربش　　حق نماید عفو جرم غالبش

کرد آن کفارهٔ اجرام او	حق نویسد بر نکوئی ماه او	وانکه بر آنچه فرستادهٔ خدا	حکم نکند اندر احکام و قضا
	آنگروهند از ستمکاران یقین	وضع حق سازند بر ناحق بدین	

وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعيسَى بْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَ آتَيْناهُ الْاِنْجيلَ

وازپی درآوردیم بر اثرهاشان عیسی پسر مریم را درحالیکه تصدیق کننده بوده از آنچه پیش از اوست از توریة وداديم اورا انجيل كه

فيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقينَ ٥١ وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ

درآن هدایتی است ونوری وتصدیق کننده است مر آنچه را باشد میان دو دستش از توریة وهدایت وپندیست از برای پرهیزکاران وباید حکم کنند اهل

الْاِنْجيلِ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ فيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ ٥٢ وَ اَنْزَلْنا

انجیل بآنچه فرو فرستاد خدا در آن وآنکه حکم نکرد بآنچه فرستاد خدا پس آنگروه ایشانند فاسقان وفرو فرستادیم

اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ

بتو کتابرا براستی باوردارنده مر آنچه باشد میان دو دستش از کتاب ونگهبانست بر آن پس حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد

اللّٰهُ وَلا تَتَّبِعْ اَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ

خدا وپیروی مکن خواهشهای ایشانرا از آنچه آمد ترا از حق از برای هریك گردانیدیم از شما شریعتی وراه روشنی واگرخواستی خدا

لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فيما آتٰيكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً

هرآینه کردی شمارا امتی واحد ولکن تا بیازماید شمارا در آنچه داد شمارا پس پیشی گیرید یکدیگر را بخوبیها بسوی خداست مرجع شما همه

فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ ٥٤ وَ اَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلا تَتَّبِعْ اَهْواءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ

پس خبر میدهد شمارا بآنچه بودید در آن اختلاف میکردید وآنکه حکم کن میانشان بآنچه فرو فرستاد خدا و پیروی مکن خواهشهای ایشانرا و بترس از ایشان

اَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ اَنَّما يُريدُ اللّٰهُ اَنْ يُصيبَهُمْ بِبَعْضِ

که بفتنه اندازندت از بعضی آنچه فرو فرستاد خدا بتو پس اگر برگردند پس بدان که جز این نیست که میخواهد خدا که برساند ایشان را از بعضی

ذُنُوبِهِمْ وَ اِنَّ كَثيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ ٥٦ اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ

گناهانشان وبدرستیکه بسیاری از مردمان هرآینه فاسقند آیا پس داوری نادانی پیش را میجویند وکیست

وز پی آنها که بودند انبیا	بر اثرهاشان در آوردیم ما	عیسی مریم رسول پاك را	روشنی دیدهٔ افلاك را
او مصدق بود بر آنها که پش	ما فرستادیم از آیات خویش	بود آن توراة من سرپل را	پس باو دادیم ما انجیل را
رهنما بود او بتوحید و امور	همچنین بر علم احکام و امور	بر طریق حقتعالی روشنی	هم مصدق مر بتوراة سنی
هم بر آنچه بود از توراة پیش	در اصول و در فروع از دین و کیش	بود ارشادی خلایق را بحق	متقین را وعظ و پندی بر سبق
حکم تا ازوی کنند اهلش عیان	بر هر آنچه شد زحق نازل در آن	پس ایران کردند ترسایان عدول	بر هوا و میل نفس بی اصول
وانکه نکند حکم بر آنچه از وجوه	گشته نازل فاسقانند این گروه	هم بسویت ای رسول مستطاب	نازل از ما شد بصدق و حق کتاب
هم موافق هم مطابق بالیقین	با هر آنچیزیکه آمد پیش ازین	از کتب و آیات صدق منزله	حل شود زاو تا امور مشکله
هم مهیمن بروی اعنی بر کتاب	کز حق آمد تا بمیزان صواب	تا شود معلوم از آن کز ناحقی	داده رخ ز اهل کتاب از مطلقی
یعنی از تحریف حکمی کرده اند	احقی بر جای حق آورده اند	راز شود مکشوف آن اسرارها	یعنی از قرآن رموز کارها
هر چه شد تبدیل از احکام اله	باشد او بر سقم و صحتها گواه	حکم میکن پس بنور صدق و صواب	بین ایشان یعنی ارباب کتاب
بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق	در قصاص و رجم و احکام و نسق	فرقهٔ گویند چون فرموده حق	حکم کن فرض است ما را بر رفق
گر نکنند اعنی تراضی ببدل	خائن حکام ما اهل ملل	حکم کردن بهر ایشان واجب است	واندرین آراء امت غالبست
فرقهٔ گویند حکم اختیار	بر قبول و رد بود هم بر قرار	نیست منسوخ اعنی آن حکم نخست	که بتخییر آمد از حق پاکه ست
گفته میکن حکم گر خواهی تو خود	ورنه سوی شرع خودشان سازرد	حاکمان آن شریعت تا کنند	حکم بر وفق کتاب ارجمند

جز که نبود حکم حق در شرعشان
ز آرزوهاشان مکن هم پیروی
در میان هر گروهی از شما
شرع منهاجی که بود آن حق و راست
نه که مبود آن ارادهٔ برگزاف
دین هم آمد داری از عقل و ادب
لیک خواهد مر شما را آزمود
بازگشت جمله باشد سوی حق
بر هر آنچیزیکه در وی اختلاف
بر هر آنچه بر تو بفرستاده حق
بفسوق اعنی که از عدرت یهود
پس کنند اعراض اگر از سوی رای
یعنی آن اعراضشان گردد سبب
از جلا و قتل و جزیه ضرب و شتم
فاسقانند اکثر مردم یقین
این نه مخصوص تو است و دور تو
آمد آیت که کنند آیا طلب
وانچه در توراة و قرآنست رد

یا کتاب حق ز اصل و فرعشان
زانچه آمد بر تو تا غافل شوی
شرع و راهی وضع فرمودیم ما
در شما حق کرد وضع از آنچه خواست
از تناسب تا که باشد برخلاف
برجیوة سرمدی ای جان سبب
بر هر آنچه دادتان از نفع و سود
قطره‌ها راجع شود بر جوی حق
میکنید از شرع و دین بی‌خلاف
نی بوفق میل و آراء فرق
افکند اندر ضلالی در حدود
پس بدانکه بار میخواهد خدای
کافکند از جرمهاشان پرده رب
که بدنیا بهرشان گردنده حتم
تو مشو ز انکار ایشان دل غمین
گر چه یهودان مکرند از نور تو
حکم دور جاهلیت را ز رب
میبمایند از فساد و از حسد
بوده رسم جاهلیت این چنین

پس بود اجراء حکم از واجبات
هم ز حکم راست جوئی انحراف
مر شما کاهل کتاب از ایزدید
بد مناسب یعنی آن در هر زمان
مر شریعت در لغت شد راه آب
ور که حق میخواست میکردندمان
پس شما گیرید سبقت با کرام
پس خبر خواهد نمود او بر شما
وانکه فرمائی تو حکم اندر حدود
می مکن بر میل ایشان پیروی
وعدهٔ ایمان دهندت از دغل
که عقوبتهای بعضی از ذنوب
هم عقوبت های دنیا و آخرت
با دگر جبود عقاب اخروی
انبیا را بوده اند از منکران
مر یهودان بعد از آن گفتند ما
وان تفاضل در قصاص است و دیت
در قصاص یک عشر دو بن باشد
ی که باشد در کتاب اهل دین

واندر این قولست اجماع ثقات
بر کلام و ملل ایشان را اختلاف
امت موسی و عیسی واحدید
بهر نظم روزگار مردمان
دین بوی شبیهش آمد بر صواب
امتی واحد شما را در جهان
جانب خیرات و نیکی بالسهام
چون رسد وقت جزا دادن بجا
مشان یعنی نصاری و یهود
کن حذر کز فتنه شان گمره شوی
وان بباشد غیر رویز و حیل
جانب ایشان رساند بالوجوب
سوی ایشان رو کند بمغفرت
داند آنرا حق بر آن قوم غوی
ز اهل ادیان و ملل در هر زمان
مستعم از قلب بر حکمت رضا
در مقام قتل و جرح از معصیت
همچنین مردی بمیل زن کشند

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۵۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ

نیکوتر از خدا بداوری از برای گروهی که یقین میکنند ای آنکسانیکه گرویدید مگیرید یهود و ترسایانرا

أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۵۷

دوستان برخیشان دوستان برخی اند و هر که دوست دارد ایشانرا از شما پس بدرستیکه او از ایشانست بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ

پس می‌بینی آنانرا که در دلهاشان مرض است میشتابند در ایشان میگویند میترسیم که برسد ما را گردیدنی پس شاید خدا که

يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۵۸ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا

آورد گشایش یا فرمانی از نزدش پس گردند بر آنچه پنهان داشتند در تنهاشان پشیمانان و گویند آنانکه گرویدند

أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ۵۹

آیا این گروه آنانند که سوگند خوردند بخدا سخت‌ترین سوگندهاشان که ایشان با شمایند ناچیز شد کردارهاشان پس گشتند زیانکاران

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ

ای آنان که گرویدید آنکه برگردید از شما از دینش پس زود باشد که بیاورد خدا گروهیرا که دوست دارد ایشانرا و دوست دارند او را خوار و ذلیلانند

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

بر گروندگان درشتانند بر کافران کارزار میکنند در راه خدا و نمیترسند از سرزنش سرزنش کننده آنست افزونی خدا

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۶۰

میدهدش بهر که خواهد و خدا فراخ رحمت داناست

کیست نیکوتر زحق در داوری   بهر ارباب یقین و برتری
آن یکی گفت از یهودان بهر من   دوستان باشند خوب و ممتحن
گفت آن یك نیز ما قوم یهود   از نخستین هم مرا پیوند بود
آمد آیت کای گروه مؤمنان   می‌مگیرید از مخالف دوست هان
وانکه گیرد یار ایشان را و دوست   منشکست اینکه یك از ایشان هم اوست
از ره انس و وداد و اتحاد   نی ره وجه اتجار و اعتماد
پس تو بینی اندران دلها مرض   سوی ایشان مشتابند از غرض
این چنین گویند بهر اعتذار   خائفم از انقلاب روزگار
سازد این اندیشه را باطل خدای   بس شود شاید نصحی رهنمای
یا که فرمانی فرستد از حدود   بر جلاء و قتل و تخریب یهود
بس‌دورویان صبح‌کردند از فسوس   بر هرانچه بد نهادشان در هوس
بس پشیمان و ملول از بی‌شهود   واندران ازهیچ رو سودی نبود
واجترای آن جماعت بر خدا   ور یعنی لهو و سوگند خطا
جهد میکردند درسوگند خوش   که معند ایشان شمارا بردکش
ای گروه مؤمنان هرکه از شما   مشود مرتد عیان و برملا
پس خدا زود آورد قومی دگر   که بدانند از محب ما ز سر
حب حقشان ثبت باشد در ورق   همچنین باشد برایشان حب حق
دوستدار حق بود ثابت قدم   ورعدوی حق‌شد دوسته‌چین
پنج سجده کرد روزی مصطفی   رو به ترسیدند سرش اقتفا
سجده کردم وانکرامت بارگفت   ناضر محبوب حقیقت از نهفت
دوست دارم آن دو سبط با کرا   سجده کردم خالق اعلا را
سجده کردم بازگفتا حکم اوست   دوستم بادوستان دوست دوست
سجده کردم زین بشارت بازهم   پنج سجده بود بر شکر نعم
تا قیامت ملکه میکرد او سجود   بی بی از مژدهٔ رب ودود
میکند اندر ره حق کاردار   بی دحوف ولوم لائم مردوار
واسع است و مطلع برخلق حق   کیست تا برفضل وجودش مستحق
روز خیبر دو تن از مردان کار   بر کمر بستند بهر کارزار
شب پیمبر گفت کار این مرد   هست با آنکس که درمیدست مرد
صبح‌چون شد گفت پیغمبر کجاست   آنکه او غالب بهرکار از خداست
چون سبك گردد عیان دلدلش   هست یکسان پیش یا حرو بلش
چند مانی ذوالفقار اندر غلاف   مصطفی‌ماندهاست منکس‌درمصاف
تن علمرا سوی خیبر شوسوار   برکن‌ای شیرحق ازبیخ این حصار
هفت قلعه بعد یکدیگر کرد بود   وین نبود ازمردمان از مرد بود
دید روزی بکزنی را در عبور   کو کشیدی مشك آبی را بزور
گفت اورا با خضوع ازحوصله   گرچه داری از علی ایزن گله
اوکك بودم بهر کار از امور   میکشم رنج عیال ایك بزور
برد مشك آب او تا خانه اش   گنج رحمت رفت تا ویرانه اش
گفت بازن کاین علی مرتضی است   خواست‌عذراو گفت‌اینعذرت‌خطاست
زین نمط ریزم زدریا گرکه در   گردد این تفسیر بارصد شتر
آن ضرار ابن عبدالله بنام   بعد فوت مرتضی رفت او بشام
گفت‌رفت او نزدحق‌کاوراخواند   سنهٔ حق بود و برحق بازراند
گفت نبوی‌زین معاف اندرنشست   گوبمن زاوصاف حیدرهرچه‌هست
بالله او میبود اول مرد دین   که نبی را کرد اجابت از یقین
اکرم‌ازهرکس‌که‌اوکرده‌است‌نحر   هم سخی تر درسخا ازکان‌وبحر
گفت اوراکای ضرار افزوده‌گو   وصف اورا از هرانچه بوده گو
کس باو نتوان رسد اندیشش   در ذکا و عاقبت اندیشیش

برد پیغمبر دو تن زاصحاب او   مینمودند از دیانت گفتگو
لیك در مهر خداوند ورسول   دل بود از مهر آن قومم ملول
همچنین باقی بود پیوند من   زانکه در مهرند همسوگند من
سعی از قوم نصاری و یهود   جنس ایشان جنس دیگررا ودود
پس بود واجب که گیرند اجتناب   مؤمنان مسلم از اهل کتاب
راه ننماید خدا بر ظالمان   ظالم آنکو دوست‌شد بادشمنان
میشتابند اعنی از راه نفاق   بر وداد کافران و اهل شقاق
کار گردد ملکه یعنی بازگون   مؤمنان گردند مغلوب و زبون
مؤمنان بر کافران غالب شوند   کافران سرگشته و هارب شوند
یا باظهار نفاق بد دلان   کشف سر و قتل آن بدباطلان
یعنی از شك یا موالات عمل   که در آنها بود در کار رسول
مؤمنان گویند هم با یکدگر   از تعجب زان گروه بدسیر
کاین گروهند آنکسان آیا سار   که بحق سوگند میخوردند بار
شد عملهاشان همه باطل و خوار   صبح پس کردند درخسران مهار
بر زبان آرند قول ارتداد   از پس اظهار دین و اعتقاد
دوست‌ناحقند وحقشان یار و دوست   حق بود یار کسی کو یاراوست
ای موحد بر نصیحتم دارگوش   پس بجوهر شو در حب نکوش
خاضع و خاشع بود برمؤمنان   لیك سخت و کینه جو بر کافران
گفت داده جبرئیل ازحق پیام   کعلیء را دوست دارم ای همام
سجدهٔ دیگر نمودم گفت باز   از پیام ذوالجلال بی نیاز
بازگفتا گفته حق زاسرارشان   دوست دارم آنکه باشد یارشان
دوست هرکس باعلی مرتضی است   دوستان دوستش محبوب ماست
که فزون بد ذوق ازمان قبول   سجده تا بنجاه میکرد آن‌رسول
گفت‌حق‌بس‌آنکه باحقیقت‌دوست   قاهر و استیزه و با خصم اوست
بی عروی و کرامت راحدا   میکند بر هرکه میخواهد عطا
زود باشد تا که آید در نبرد   تا ببیند اهل خیبر جنك مرد
جانب خیبر زدند ایشان علم   در دو روز وسست برگشتند هم
صبح چون‌گردد علم بردست اوست   کوست یارحق وحق‌بااوست‌دوست
کو علی ذوالجلال و باشکوه   کش بود درجنك کافر دل چوکوه
تو ... ای ولی معتمد   چشم حق بین تو چون گیرد رمد
رفت حیدر گفت اورا مصطفی   روز میدان تواست ای ذوالوفا
رفت‌وکندوکشت‌وبست‌اندرجه‌بود   وان زنانرا بر اسیرآورد زود
ملك مردش بود با کفار این   ملك خضوعش را شنو بااهل‌دین
با خود او میگفت یارب حکم‌ما   کن ز صفت با علی مرتضی
گفت بفرستاده مردمرا جنگ   گشته برمن روزگارعش‌تنگ
گفت برمن ده سوی‌آب خویش   تا که آیم از قفایت روتویش
بد زنی آنجا و اورا میشناخت   آن ولی سك خورا میشناخت
من بهر روز آیتی بی مثنی   تا کسی‌عرض ارکه‌داری خدمتی
قصد ازین تفسیر آیت بود وبس   ای که وصف او بود مقدور کس
آن معویه ورا اندر خطاب   گفت برگو تا کجا شد بوتراب
گفت چیزی گوزوصفش بیخلاف   گفت‌خواهم زین‌مرادآری‌معاف
گفت‌چون خواهی‌کنون گویم‌یکی   از هزاران وز فروش اندکی
همچنین افضل زهرکس کو بتن   می پوشد او قبا و پیرهن
بهترین مردمان بعد از رسول   کآمد وشدکرد در عدل و اصول
گفت مردی‌سخت دوراندیش‌بود   در عقل ز اهل عالم بیش بود
فارق حق بد زباطل درکلام   علم وعقل وحکمت و عدلش تمام

بد روان از پهلویش جوی حکم
داشت از دنیا و زینتهای او
دایم اندر فکر حال آخرت
نانش ازخشکی خراشیدی دهن
سوی او مان قدرت دیدن نبود
بس ملایم بس فروتن با امام
کس سؤال ازوی چو کردی در خطاب
گفت اورا دوست داری تا چه حد
هرچه آن زاید بود نسبی کم است
راست گفتی ای صرار اماصفی
بود او بحری نهان در زیر کف
موجها دارند مایم سنگی
ناقش باید مگفتن رو ساب
کو خدا را دوست دارد حق ورا
جون بجهم جمع باشد در سخن
یعنی آنها کشد اوشان رهنمون
گفت با اصحاب روزی مصطفی
جنگ من باشد سربل شلاء
گفت بی بل آنکه دوزد موزمرا
مؤمنا را خاصع است و دلنواز
اهل ظاهر گفته اند از اعتهاد
در سرای دیگر اعطای ثواب
لیک گویند اهل معنی واهل راز
لیک حب بنده بشک حادث است
ور شئونات خودیت مضمحل
بر محو فانی از بود و نبود
بعد مردن از خودی بحودی

موج میزد در بیانش از سینه یم
وحشتی که مرد زافعی وز عدو
نی بغفلت از خیال آخرت
جامه های کهنه پوشیدی تن
کس بحرفی لب بیارستی کشود
درجلوس و در سلوك ودركلام
دادی از نرمی وخوشروئی جواب
گفت آنرا نیست حدی در سند
زین کمی پیوسته جانم درغم است
دارد از وی رازهای مخفی
زیرتر از بحر کف باشد صدف
بحر را از موج بود حسنکی
لك شنو تفسیر آیت از کتاب
غالب آید بر عدو در هر عزا
جمع بر معرد سدند اهل فن
بر جهاد اهل کفر و نفس دون
جنگ خواهد کرد مردی ازشما
او بنوبست جنگش با اساه
دوست دارد روزگر ما روزه را
در نبرد اعدا کش و کافرگدار
هست حب حقتعالی با عباد
بر نکوئی واجر و مزد حساب
یعنی ارباب حقیقت بی مجاز
وان قدم برحب حادث باعث است
به محب ماند بجا نه جان و دل
پس بحق باقی شود ماند وجود
راه ماند بر حبوه سرمدی

بی قوی را میفکندی در طمع
بود مستانش بحق در لیل تار
روزوشب با نفس خود در کارزار
با وجودی کز نهیب و سطوتش
میشستی آنچنان با ما بشفق
بود خندان دائماً بر روی ما
با فقیران مهربان و دلنواز
همچو برموسی است حب مادرش
گفت چو بی درفراق وفوت وی
آن صفات صورتش بود و تنش
بحر چون جنبش کند در هرمقام
ظاهر آن موجی که ازدریاشود
گفت گر در رزم اعدائند ست
گر کسی گوید که این وصف است عام
چونکه بود او برطریق حق دلیل
هر که اورا پیروآمد هم وی است
بعد من با ما رقیں و قاسطیں
دو نفر گمند آنا ابن فنا
مرد باویل است یعنی بوتراب
هست افزون در بجهم که گو
خواسن از بهر او بوصفی سانه
حب بنده با خدا بی گفتگو
حب حق در ذات او باشد قدم
چونکه سرزند از بجهم حب حق
پس بر گکرار بحوبه ورد
پس بجهم معنی فقر و بیاست
بار گرده سوی مصیر شلاه

نی ضعیف ازوی شدی بایأس جمع
وندو چشمش جاری ازخون جویبار
خوردو خوابش کم سجودش بیشمار
عکس سد قادر که بیند صورتش
که یك از ما بود مگفتی برفق
لیك ازان میگشت خلق وخوی ما
جمله از دنیا و اهلش بی نیاز
عذرخواهم زین قصور ازداورش
گفت چون یعقوب گم کرده سی
خاصگان دانند وصف ذوالمنش
موجها از وی پدید آید تمام
موج بنماند ولی دریا بود
در نبرد آید یکی چالاك وحست
بی که مخصوص است بریکتن تمام
ختم منسوب است بر اهل سبل
خودشعاع شمس منعك داوکی است
همچنین با ناکثین از اهل دین
راست آمد هیچ بر بالای ما
بر جهاد میس دارد صبر و تاب
با تو گویم شرح آن را موبمو
هم هدایت اندر این دنیا تمام
آنکه خود خالص کند ازغیراو
وین شد ارا حست آن اعرف بوبیم
فانی از خود گشت عبد مستغرق
نفحة دیگر که از خودش سرد
وان بحوبه ظهورات اقتاست
بعد وصف حال احباب و کرام

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٦١

جز این نیست که ولی شما خداست و رسولش و آنانکه گرویدند آنانکه برپا میدارند نمازرا و میدهند زکوة را و حالیکه ایشان در رکوعند

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٦٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

وآنکه دوست دارد خدا و رسولش را و آنکه گرویدند پس بدرستیکه گروه خدا ایشانند غالبان ای آن کسانیکه گرویدند

لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ

مگیرید آنانرا که گرفتند دین شمارا افسوس و بازیچه ازآنانکه داده شدند نامه را پیش از شما و کافرانرا

أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٣ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَوٰةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ

دوستان و بترسید ازخدا اگرهستید گرویدگان و چون ندا میکنید به نماز میگیرند آنرا باستهزا و بازی این بسبب

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ٦٤ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا

آنست که ایشان گروهی که در نمی یابند بگو ای اهل کتاب آیا ناخوش میدارید ازما مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و آنچه فروفرستاده شد بما

وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ٦٥ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ

وآنچه فرستاده شد ازپیش وآنکه بیشترین شما فاسقاند بگو آیا خبردهیم بدتر از آن در جزا نزد خدا

مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا

کسیکه لعنت کرد اورا خدا وخشم کرد براو وگردانید از ایشان بوزینگان وخوکان وپرستند طاغوت را آنها بدترند درجای

وَ اَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ٦٦ وَ اِذَا جَآؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ

وگم گشته ترند از میانه راه وچون آیند شما را گویند گرویدیم وبتحقیق داخل شدند بکفر وایشان بتحقیق بیرون رفتند بآن

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ٦٧ وَ تَرٰى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاَكْلِهِمُ

وخداست داناتر بآنچه هستند که پنهان میدارند ومی بینی بسیاری از ایشانرا که می شتابند در گناه ودشمنی وخوردنشان

السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٦٨ لَوْلَا يَنْهٰهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْاَحْبَارُ

حرامرا هر آینه بداست آنچه بودند میکردند چرا باز نمیدارند ایشانرا خداپرستان ودانایان دین دار

حق نتاید وصف آن کو درکمال
هم رسولش وآنکسانکه مؤمنند
میکنند انفاق در وقت رکوع
نه منافی یعنی آن انفاقشان
با نکوئی بد حضور اندر کمال
آنکه بیداری تو غیر از برق نیست
اختلافی نیست کس را در وقوع
وصف کل را کرده حق باجزئها
وصف او اینست اندر امتیاز
دانکه او در این عمل مخصوص بود
مؤمنانی را که دارند آن صفات
باشد این تعریض یعنی هر که نیست
زانکسانیکه ترا بگرفته اند
هم ز کفار دگر اصحاب و یار
چونکه میخوانید مردم را عیان
آن نداشان ناگوار آید بگوش
کی بمسجد تا رود فخر بشر
گفت ایشانند قومی بی خرد
نیست این الا که ما آورده ایم
از شما الا که اغلب فاسقید
بدتر از این گفته اند اعنی رکین
زانکسان کز حق بر ایشان لعنت است
هم پرستیدند طاغوت از سفه
آن جماعت راست بد بر جایگاه
وان بود افراط وتفریط از حدود
هر دو افراطست وتفریط وغلط
گفت زان خیر الامور اوسطاست
فرض کن خطها میان نقطتین
مابقی بین دونقطه معوج است
از تو باشد راست تا پروردگار
واختیار و جبر در افعال نیز
در مقامش گر خدا خواهد نکو
مؤمنان بر طعن وقدح آن یهود

بر خلافت لایق است از ذوالجلال
بر خدا و بر رسولش موقنند
بر مساکین بهر تکمیل خضوع
با حضور قلب و استغراقشان
چون شنید از سائل او بانگ سؤال
با دگرها در نبودش فرق نیست
زانکه حیدر داد خاتم در رکوع
تا نباشد قطره ها از یم جدا
که دهد خاتم بسائل ذکر عار
در ولایت از خدا منصوص بود
میدهند اعنی زکوة اندر صلوة
حزب حق او حزب شیطان غویست
دینتان را هزو و لعب و ریشخند
بهر خود گر مؤمنید وحق گذار
بر نماز ورس از بانگ اذان
هیچشان نبود نشان از عقل وهوش
مؤمنان را زان اذان باشد خبر
نیست چشم عاقبت بین از حسد
بر حق ایمان بی کژ و در پرده ایم
بر قبول دین حق ما لایقید
وز شرور نفس خود بر اهل دین
جاشان دور از ثواب و رحمت است
سامری شان زد چو بر گوساله ره
همچنین گمراه تر از حد راه
چون غلوّ و قدح ترسا و یهود
بر دو جانب رفتن از حد وسط
راست بین نقطتین آن یك خط است
وان دو نقطه حق و خلق آمد ببین
آنکه باشد راست بیشك منهج است
پاك از عیب یمین دور از یسار
هر دو باشد باطل ار داری تمیز
شرح آنرا وانمایم مو بمو
بر زبان هر کس بنوعی برگشود

غیر از این نبود که اولی بر شما
وصفشان اینست در سیر صفات
نیست ایشانرا منافی طاعتی
بهر ایشانست یکسان فرق و جمع
گر مساوی نیست اورا جمع و فرق
گر نتابد تابش او یکدم است
لفظ جمع ار گفت بر تعظیم بود
آن ولی ذوالتصرف بالعیان
مؤمنان متقی در معرفت
پس هر آنکو دوست باشد بالعیان
حزب حق پس غالبند ایشان بکار
ای گروه مؤمنان نباید فرا
آنکسانی کآمد ایشانرا فرود
دوستی با سرتان باشد شکست
آن ندا را هزو میگیرند و لعب
وضع شد بانگ اذان از بهر آن
بر یهودان آمد آن بس ناگوار
گو که ای اهل کتاب آیا شما
هم بر آنچه او فرستاده شما
گو دهم آیا شما را من خبر
بر مثوبت باشد از روی سند
مورد خشمند و حق بهر نشان
یا ز طاغوتست بر کاهن مراد
هست راه راست در حد وسط
بر نصاری خواند عیسی را خدا
هم یمین و هم یسارت انحنا است
از خطوط مستوی و منحنی
در میان آن خطوط از هر کنار
نی در آن افراط و نی تفریط هیچ
مرتضی فرمود توحید درست
امر ما بین دو امر آمد طریق
چون اضل عن سواء از کردگار
وان یهودان را بود اندر خطاب

بالتصرف حق بود در هر دو حا
که بپا دارند ارکان صلوة
طاعت دیگر چو آید نوبتی
نی که مانع دید عیب آید ز سمع
شمس بود هست نورش نور برق
ذوالتصرف آفتاب عالم است
هم بهر مؤمنان تکریم بود
هست یعنی در میان مؤمنان
تا شناسندش بر این خلق و صفت
بر خدا و بر رسول و مؤمنان
نیستشان از حزب شیطان اضطرار
می نگیرند از نهان و بر ملا
پیش از این از حق کتاب اعنی یهود
گر بترسید از خدا اولی تر است
وین بود بر مؤمنان ناچار صعب
تا علامت باشد آن بر مؤمنان
چیست میکنند از طعن این شعار
عیب می گیرند ز انکار و عمی
وانچه از پیش آمدان با انبیا
آنچه را گفتند در سابق بشر
نزد حق بیشك جزای قول بد
ساخته بوزینه و خنزیرشان
یا که آن کعب ابن اشرف درعناد
ز دو خط منحنی چون راست خط
وان یهودش داد نسبت بر خطا
در وسط زین هر دو بودن استواست
گوئیت هست از زداش روشنی
هست یك خط مستقیم ایزد کار
نی غلوّ و نی قصور اندر بسیج
بین تنزیه است و تشبیه ارجست
ره نبیکوئی نبود او بر طریق
گشت نازل بر رسول نامدار
بر مسلمانان بتعریض جواب

زانکه هریکتن ز احبار یهود / مطلع از مسخ اهل سبت بود
از زبان گویند ما آورده ایم / بر شما ایمان که دین پرورده ایم
حق بحال آنکسان داناتر است / آنچه را دارند پنهان واظهر است
میکنند اشتاب در کذب و حرام / هم تجاوز از حدود اندر کلام
اکلشان یکجا ربا و رشوتست / وین عمل سررشته در هر ملت است
پس کند وصف منافق را خدا / گفت چون آیند ایشان بر شما
کافرند آنقوم چون داخل شوند / هم در آن کفرند چون بیرون روند
اکثری بینی تو ایشان در شتاب / بر گنه یعنی که از اهل کتاب
اثم باشد آن گناهی که رسد / شر آن بر غیر و خارج شد ز حد
نهی چون نکنند زان کردارشان / عالم ربانی و احبارشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَ اَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ٦٩ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُاللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ

از گفتارشان بدرا وخوردنشان حرامرا هرآینه بداست آنچه را هستند که میکنند وگفتند یهود دست خدا بسته است بسته باد

اَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاۤءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ

دستهاشان ولعنت کرده شدند بانچه گفتند بلکه دو دست او گشاده است انفاق میکند چنانکه میخواهد وهرآینه می افزاید البته بسیاری از ایشان را آنچه فرو

اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاۤءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كُلَّمَا اَوْقَدُوا

فرستاده سوی تو از پروردگارت سرکشی و کفر وانداختیم میانشان دشمنی وکینه تا روز رستخیز هرگاه برافروختند

نَارًا لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٠ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ

آتش را برای کارزار خاموش کرد آنرا خدا و میشتابند در زمین از برای فساد کردن وخدا دوست نمیدارد فساد کنندگان را واگر آنکه اهل

الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰيةَ

کتاب گرویده بودند و پرهیزکار شده بودند هرآینه محو میکردیم از ایشان بدیهاشان را و در میآوردیمشان در بهشتهای پر نعمت واگر آنکه ایشان برپای داشته بودند توریة

وَالْاِنْجِيلَ وَ مَا اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ

وانجیل را وآنچه فرو فرستاده شد بایشان از پروردگارشان هرآینه میخوردند از بالاشان واز زیر پاهاشان از ایشانند گروهی میانه رو

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاۤءَ مَا يَعْمَلُونَ ٧١

وبسیاری از ایشان بداست آنچه را میکنند

زاکل سحت و قول کذب و فعل بد / که در ایشانست شایع بی سند
زانکه نهی از منکر است از واجبات / وان بهر کس مشکل آمد از جهات
تا کند سوراخ آنرا بشکنی / نهی از واجب بود بر هر تنی
ورنه جان جمله باشد در خطر / غرق گردد فلك و اهلش سربسر
از بداشان شصت و از نیکان چهل / چون نمیپایند ایشان مشتغل
گفت زان کایشان نگرفتند خشم / بر بدان دیدند چون زشتی بچشم
پس هم ایشان بر عقوبت درخورند / بر خود و بر غیر چون استمگرند
پس عذاب آن جماعت بهر اوست / مینماید کان عمل میداشت دوست
دست ایشان پس دیگی بسته باد / جانشان از فقر و ذلت خسته باد
این بود بر رد قول آن گروه / کس نگوید ورنه سنگیست کوه
هست این یعنی بدیهی نزد عقل / لیك باشد گوش ظاهر بند نقل
بر تشابه شد ز قرآن نسبتش / نیست بر تفسیر ظاهر رخصتش
کرد باید معنی از دانی همش / از تشابه بل بوفق محکمش
چون عطا و منع را از هر جهت / میدهی در کارها نسبت بدست
قادر است اعنی که بر منع و عطا / از اراده و حکمتش بر ماسوی
همچنین بی آلتست اندر صور / همچنین در جمله افعال دگر
معنی رحمن علی العرش استوی / فیض رحمانی بود بر ماسوی
میرسد بر قدر استعداد ها / بر خلایق دمبدم امداد ها
باشد از آیات این آیت اشد / از پی تهدید بر هر خوب و بد
قوم را باشد اندر کشتی / پس یکی گیرد تبر با دشتنی
تا بحدیکه ببندندش دو دست / فلك تا محفوظ ماند از شکست
گشت بر یوشع خطاب از کردگار / که هلاك آنقوم سازم صد هزار
گفت یوشع مستحقند از بدان / چیست حکمت در هلاك بخردان
روز و شب بودند با ایشان جلیس / نهی ننمودند ز افعال خسیس
گفت پیغمبر که مردی گر گذشت / بر بدان ورفتشان باهی نگشت
بار گفتند از فساد دل یهود / بسته باشد دست حق زافضال وجود
هم بر ایشان باد لعنت زان مقال / دست حق باز است اندر کل حال
یا که باشد باز دست آفتاب / در جهان از بهر بذل نور و تاب
بر حق اطلاق ید و سمع و بصر / یا یدین و وجه کاید در نظر
یعنی از آن دست تفسیر است دور / بایدش دادن بمحکمها ظهور
قصد از ید قدرت آمد در امور / در هر آنچیزی که خواهد بی قصور
بهر فهم عامه زانرو کار ساز / گفت باشد دست حق پیوسته باز
آلت سمع است گوش اصواترا / لیك آلت نیست سمع ذات را
نیستش تن تا نشیند در مکان / نیستش رخسار تا بینی تو آن
میرسد یعنی ز روی عدل وداد / فیض او بر خلق نی کم یا زیاد
پس بود وجه یداً مبسوطتان / اینکه لاتحصی است جودش بر جهان

میدهد روزی بهرکس خواهد او
کفر وطغیان سازد ایشانرا زیاد
هم در افکندیم ما مارا سحیر
عزم کردندی چو جنگ مؤمنان
چون نمودند از فساد و اختلاف
بعد از آن قسطوس رومی سدر نگ
پس بر ایشان اهل دین نشناخند
کند و فتنه هتك و اخفای نعم
ورکه ایشان بر رسول مصطفی
میکدشتیم از گناهاشان عیان
ور بپا میداشتند احکام را
بودشان تکلیف کایشان آورند
میشد اعنی رزق برایشان فزون
هم کثیری را بداست و ناپسند
نه شوند از روی اعیان یار او
میتوان که باشد او یادیگران

رزق باشد هم باندازهٔ کنو
زانچه نازل گشت ازرب العباد
دشمنی اندر یهود بی سیر
حق نمود از بد دلی مغلوبشان
آن گروه ازحکم تورایهٔ انحراف
یافت استیلا برایشان گاه جنگ
دست استیلا بر ایشان یافتند
سختی و تحریف توراة ازستم
جمله آوردندی ارباب حساب
جای میدادیمشان اندر جنان
حکم آن توراة و انجیل ازولا
بی بهانه منزلات ازجهند
همچنین بت کیش کلرارو لکاخ
زان جماعت هرچه گویند و کنند
نه کنند از بد دلی آزار او
از یهود و از نصاری بکمان
زانکه هرگز هیچ دینی مستدام

هست مختار او بتوسیع وتضیق
زاید اعنی در کثیری از یهود
هرکه آتش بهرحرب افروختند
حد کرت آمد اشانرا شکست
پس مسلط گشت بخت النصر فود
آن مجوسان بار مستأصل شدند
عادت ایشانراست افساد و عناد
حق ندارد مفسدانرا هیچ دوست
ور که پرهیز هم میبودشان
داخل ایشانرا بجنات النعیم
وانچه نازل گشت ازپروردگار
رزق میخوردند از بالای سر
امتی هستند ز ایشان مقتصد
مقتصد یعنی که بست بررسول
فرقهٔ گویند قصد از مقتصد
چند اران حق برفقای دین خویش
میستهاند حرکه برضعف امام

باشد اعطایش بقدر ماىلیق
میشود طغیان زقرآن در عنود
حق فرو بنشاند وخودزان سوختند
ازفسادی کاندرایشان بودوهست
بر یهودان زان تخلف بر عهود
تا دگرره بر سبی بد دل شدند
گفت زان یسعون فی الارض فساد
زانکه اصلاح جهان مقصوداوست
تا بر ملتهای باطل بودشان
میمودیم از ره فضل عمیم
سوی ایشان زامر و نهی استوار
هم ززیر پای خود شام و سحر
راستگوی و راستکار و معتمد
غالی و قاصر نبید اندر قبول
بر نجاشی بوده تا دانی بحد
میکند تاکید برنص و لیس

یا اَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ

ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شده بسوی تو از پروردگارت و اگر نکردی پس نرسانیده خواهی بود پیغامهای او را و خدا نگاه میدارد ترا

مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الْکافِرِینَ ۷۲

از مردمان بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه کافران را

ای پیمبر ای فرستادهٔ خدا
گر بیاری این نجا پیغام او
صحت عضو از حیوة قلب بود
حق تورا دارد نگاه ازشر ناس
داشت از اظهار این امر عظیم
یا براوشورند و گردد کارسخت
ورکه ترسی از خرابیهای دین
آن منافق با قیامت بد دل است
بود از ذیحجه روز هیجدهم
درحقیقت روز نصب آنرور بود
دانه شد سر سبز و آمد بر ثمر
درشکم غلطیم کان مارا خوش است
آور اندر یادشان عهد الست
تا نگردد قند صورت رهزنت
پیرهن بگذار و شو یوسف پرست
نام جانان برلبش پیوسته بود
وان نمیداست کو یاروی است
نی جمالش دیده روزی در گذر
گفت باشد آن فلان بن فخر زمن
تا که بشناسی چو بینی روی او
ای پیمبر سر وحدت گو بقوم
بازگونه پوش بر تن جامه را

امر ما را بر خلایق کن ادا
بر خلایق نارسانیدستی نکو
گر نباشد قلب زاعضا نیست سود
از عسی تا حفظ شه بود هراس
پس پیمبر در دل از اغیار وبیم
داشت بیم از بد دلان شور بخت
حافظم من دین خودرا هم یقین
حفظ او از بد دلی بیحاصل است
صورت روز الست ربکم
روزحق بر اهل حق فیروز بود
کاروان از مصر و هند آمد باشکر
جان درویش از ازل شکر کش است
تا که باشد بر سرعهد یکه ست
حاصل از یوسف شود پیراهنت
یوسف از پیراهن و پیرایه رست
چشم عرفانش ولیکن بسته بود
مستی وذوق ونشاطش زین میست
نی شبی را کرده درکویش سحر
گفت بس سهل است آن درویش من
همنشین او شوی در کوی او
بعد تبلیغ صلوة و حج و صوم
گو پس اسرار حقیقت عامه را

آنچه نازل بر تو ازپروردگار
اصل برجا مانده آنها فرع بود
بلکه اعضا درزمانی فاسداست
راه ننماید خدا بر کافران
تا مگر بر وارسد از امر حق
پس تو ای احمد مترس از جان خود
ورکه ترسی از نفاق بد دلان
پس پیمبر از حجاز اشتران
صورت روزی که عهد بندگی
گر نبودی خواب درباغ ای فقیر
کوری صفرائیان از بهر ما
طبل شیرینی زن ای شکرفروش
این ولایت شرط توحید حقست
بوی پیراهن هم از محبوب بود
عاشقی را دید روزی دلبری
سوخت دل معشوق را بر حال او
عاشق او گشته بود از نام او
گفت بامن گو که معشوق تو کیست
تا تو را بر وی رسانم متصل
ورکه نشناسی تو اورا از رهی
گو علی ع مرآت ذات ذوالمن است
ایها الناس این علی ع حق را ولی است

شد پس از احکام وامر استوار
قصد قوت بن زکشت وزرع بود
پس مترس از در کمینت حاسداست
بر نوزایشان تا رسد بیمی بجان
خام گردد کشتهای ما سبق
حق تو را دارد نگاه از چشم بد
گو بود کل خواره با گل توامان
منبری ترتیب داد و شد بر آن
حق گرفت از بندگان درزندگی
غنچه گل شد خنده اش بکر بپیر
پر شکر شد خانقاه و شهر ما
خوانساکارا بجان امب وگوش
وین مقید صورت آن مطلق است
نی براخوان بلکه بر یعقوب بود
با دل پر آتش و چشم تری
پیش او بنشست بهر جستجو
رفته از نامی ز دل آرام او
تا بیابم چارهٔ آن گر رهی است
لیك باشد شرط بینائی دل
عاشقی بر وهم خود نی بر مهی
یار او شد هرکه اویار من است
هرکه حق رادوست دارد باعلی است

این ولایت هرزمانی جاری است ‖ تاقیامت زانکش ازحق یاری است
تا نگردد مشتبه برخاص و عام ‖ سری است آن نی سماعی والسلام
هم بدانی چیست رنك جامه‌اش ‖ میدهی لیکن نشان بر عامه‌اش
ذکر او کن خود بغیری هم بگو ‖ تا رسی از نام او بر کام او
او بکاغذ هم ندیده شکل پیل ‖ پای پیل آری بود برشکل میل
نام او بردن بهرقسمی خوش‌است ‖ با بصیرت یا بعمیا دلکش است
یا کسی در خواب گوید ناگهان ‖ غرق گشتم دست من گیر ای فلان
لیك باشد وصف بحر او بی محا ‖ غرقه در یم میتوان شد هرکجا
گاه باشد آنکه درخواب از امور ‖ بند او چیزی و گوید بیشعور
غرقه در یم بودنش بیهوده است ‖ لیك رؤیائی حالش بوده است
‖ ما رزام سوی تفسیر این سر است

شرح آن را گفته ایم از پیش باز ‖ چون رسد موقع نگوئیم از نیاز
آن سماعی در مثل دانی که چیست ‖ عشق بریاری که نشناسش کیست
گفته شخصی از زبان دیگری ‖ هست در عالم بدینسان دلبری
من نخواهم زین نمط گویم سخن ‖ گو نهان درپرده این راز ای حسن
یا بود چون باد برزن گوش او ‖ هرکسی تا چیست فهم وهوش او
گوید از کوری که گرم است آفتاب ‖ راست گفت ارچه ندید آن ضوء و تاب
خفته او اندر میان بستر است ‖ نی یمی آنجا نه دربحر اندر است
لیك آنهم برد وقسم است ای عزیز ‖ هردو را کن فهم اگر داری تمیز
گرچه باشد اصل خواهش بیفروغ ‖ لیك حرفش راست باشد نی دروغ
گاه باشد کو ندیده هیچ خواب ‖ خواب و حرفش هردو باشد ناصواب
یك ندا بس در سرائی کر کس است

قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

بگوای اهل کتاب نیستید بر چیزی تا برپای دارید توریة وانجیل را وآنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگارتان

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَاناً وَكُفْراً فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ٧٣

وهرآینه افزون کند بسیاری از ایشان را آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت براهی وناسپاسی پس اندوه مدار بر گروه کافران

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارٰى مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً

بدرستیکه آنانکه گرویدند وآنانکه یهودشدند واز دینی بدینی روندگان وترسایان آنکه گروید بخدا وروز بازپسین وکرد کار شایسته

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٧٤ لَقَدْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ وَاَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمَا

پس نیست بیمی بر ایشان ونه ایشان اندوهناك شوند هرآینه بحقیقت گرفتیم پیمان فرزندان یعقوب را وفرستادیم بسوی ایشان رسولانی چند هرگاه

جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوٰى اَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَفَرِيقاً يَقْتُلُونَ ٧٥ وَحَسِبُوا اَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا

که آمد ایشان را پیغمبری بآنچه نه آرزومند بود نفسهائی ایشان گروهی را تکذیب کردند وگروهی را میکشند وپنداشتند که نباشد آزمایشی پس کور شدند

وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ٧٦ لَقَدْ كَفَرَ

وکر شدند پس توبه داد خدا بر ایشان پس کور شدند وکر شدند بسیاری از ایشان وخدا بیناست بآنچه میکنند هرآینه بحقیقت کافر شدند

الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَ

آنانکه گفتند بدرستیکه خدا اوست مسیح پسر مریم وگفت مسیح ای بنی اسرائیل بپرستید خدارا که پروردگار من

رَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰيهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ ٧٧

و پروردگار شماست بدرستیکه هرکه انبار فرا دارد بخدا پس بدرستیکه حرام کرده است خدا بر او بهشت را وجای اوست آتش ونیست مر ستمکاران را هیچ یاری کننده

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ وَاِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا

هرآینه بدرستیکه کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه خدا سیم سه است ونیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه واگر باز نایستند از آنچه

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٧٨ اَفَلَا يَتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّٰهُ

میگویند هرآینه برسد آنان را که کافر شدند از ایشان عذابی دردناك آیا پس توبه نمیکنند بسوی خدا وآمرزش نمیخواهند از او وخدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٩ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا

آمرزنده مهربانست نیست مسیح پسر مریم مگر پیغمبری که بحقیقت گذشتند پیش از او پیغمبران ومادرش بود بسیار راستگوی بودند

يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّٰى يُؤْفَكُونَ ٨٠ قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

كه میخوردند طعام‌را بنگر که چگونه بیان میکنیم از برای ایشان آیتهارا پس بنگر که چگونه برگردانیده میشوند بگو آیا میپرستید از جز

اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٨١ قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

خدا آنچه مالك نمیشود از برای شما ضرری و نه سودی را و خدا اوست شنوای دانا بگو ای اهل کتاب غلو مکنید در

دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا اَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ اَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

دینتان بنا حق و پیروی مکنید خواهشهای جمعی که بحقیقت گمراه شدند از پیش و گم کردند بسیاری را و گمراه شدند از میانه

السَّبِيلِ ٨٢ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي اِسْرَائِيلَ عَلٰى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِمَا

راه لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این بسبب آنست

عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٨٣ تَرٰى كَثِيرًا

که نافرمانی کردند و بودند که تعدی میکردند بودند که باز نمی‌ایستادند از منکری که میکردند آنرا هر آینه بد بود آنچه بودند که میکردند می‌بینی بسیاری

مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ

از ایشان را که دوست میگیرند آنانرا که کافر شدند هر آینه بد است آنچه پیش فرستاده برای ایشان نفسهاشان که خشم کرد خدا بر ایشان و در عذاب ایشانند

خَالِدُونَ ٨٤ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالنَّبِيِّ وَ مَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ اَوْلِيَاءَ وَ لٰكِنَّ كَثِيرًا

جاویدان و اگر بودند که میگرویدند بخدا و پیغمبر و آنچه فرو فرستاده شد باو نمیگرفتندشان دوستان ولیکن بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٨٥ لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ اَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ

از ایشان نافرمانانند هر آینه خواهی یافت سخت‌ترین مردمان را در دشمنی از برای آنانکه ایمان آوردند یهود را و آنانکه شرك آوردند و هر آینه خواهی یافت

اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارٰى ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ اَنَّهُمْ

نزدیکتریشان را در دوستی از برای آنها که گرویدند آنانکه گفتند بدرستیکه ما ترسایانیم آن بایست که از ایشانند کشیشان و صومعه‌نشینان و آنکه آنها

لَا يَسْتَكْبِرُونَ ٨٦ وَ اِذَا سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ تَرٰى اَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

سرکشی نمیکنند و چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد برسول می‌بینی چشمهاشان را که میریزد از اشك از آنچه را شناختند

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٨٧

از حق میگویند ای پروردگار ما گرویدیم پس بنویس ما را با شاهدان

آن یهودان نزد پیغمبر شدند
پس بگفتند از توداری اتفاق
آمد این آیت که با اهل کتاب
حکم آن توراة و هم انجیل را
تا بوقتی کآنچه نازل بر شماست
سرکشی و فتنه و کفر و غرور
زاهل ایمان وز نصاری و یهود
نیست خوفی پس برایشان از عقاب
چونکه بگرفتیم ز اسرائیلیان
پس برایشان فعل آبا حجت است
هر رسولی کآمد ایشانرا زجود

پس باو گفتند از عقل نژند
انسر این با ما یهودان بی نفاق
گو شما را نیست چیزی بر صواب
وانچه در این دو بود تنزیل را
دامر و نهی آنرا یادارید راست
یعنی از قرآنشان زاید شرور
همچنین از صابئون و اهل حدود
هم نه اندوهی زفقدان ثواب
عهد توحید و نبوت در زمان
کز کنند انکار ترك طاعت است
بر هرانچه نفسشان مایل نبود

هیچ بر توراة ایتاف تراست
اتفاقی نیست ما را با تو هیچ
نیستید اعنی که بر دین صحیح
وانچه خود ایمان برسول آورد دست
میکند در اکثری زایشان زیاد
پس مشو اندوهناك از کافران
هرکه زیشان برخدا و یوم دین
هیچ فعلی نیست ضایع نزد حق
یعنی از آباء ایشان کاعتراف
هم فرستادیم ما پیغمبران
فرقهٔ را چون محمد صم یا مسیح

گفت آری کآن بود برحق و راست
در هرانچیزیکه گوئی در نسج
تا بوقتی کایستید از دل صریح
هم قبول حکم قرآن کردن است
آنچه نازل گشته از رب العباد
نیست راحم فعلشان بر دیگران
آرد ایمان هم کند کاری متین
زانکه خیر از حق بود بر ما خلق
بودشان بر احمد از ایمان صاف
سوی ایشان بهر ما کردو نشان
در زمان کردند تکذیب صریح

فرقهٔ را هم بکشتند از عناد   همچو شعیا کو خبر از بعد داد
بر گناهشان مختفی از جزء و کل   نیستشان درقتل و تکذیب رسل
کورو کر گشتند پس زآیات حق   چون بر این بودند از حق مستحق
توبه پس کردند و حق زایشان گذشت   بازشان دل کورو کر ناجرام گشت
سوی کوری و کری بشتافتند   روی از پیغمبران بر تافتند
ناشناسی بر خدا و بر رسول   مدترین آفت آمد در حصول
زان مبدل شد بزشتی حالشان   هم خدا بیناست بر اعمالشان
پس بتحقیق آنکسان کافر شدند   که برون ازحد خود یکسر شدند
از غلط گفتند میباشد خدا   آن مسیح ابن مریم بی خطا
گفت اسرائیلیان را مر مسیح   جز بحق باشد پرستش بس قبیح
جله بپرستید او را ز اختیار   کوست بر ما و شما پروردگار
هرکه آرد شرك بروی از امام   پس یقین جنت بر اوگردد حرام
جای او دوزخ بود و اهل ستم   نیستشان یاری در آن مأوای غم
ممکن است این قول حق باشد صریح   یا ثنه قول عیسای مسیح
کافر آنکس شد که گفت از اشتباه   مر خدا باشد یکی از سه اله
وانکهی نبود ببرهان و شهود   در وجوب ذاتی الا یك وجود
بست هستی را قبول اشتراک   یا قبول افتراق و انفکاک
لازم ذاتش علو و وحدتست   هستی مادون خود را علت است
پس بهر گر باز ایستند از این مقال   مس نمایدشان عذابی بد مآل
بر نمیگردند آیا سوی حق   آب غفران تاخورند ازجوی حق
هم نمیباشند آمرزش طلب   بر طریق اهل توحید و ادب
حق بود آمرزگار و مهربان   بر عبادش خاصه بر مستغفران
می نباشد نزد ارباب عقول   آن مسیح ابن مریم جز رسول
پیش از او بودند هم اهل سبل   قَد خَلَت مِن قَبلِه قومُ الرُّسل
داشت گر او معجزات موجزی   جله را بود آیتی و معجزی
مرده او گر زنده کردی هم کلیم   اژدها میشد عصایش بس عظیم
والدی او را نبودی گر یقین   آدم آمد همچنین بی والدین
عیسی از امرش عجیب ومطلب است   امر موسی وامر آدم اعجب است
پس نباشد بر الوهت سبب   امر عیسی گرچه بس باشد عجب
مادرش صدیقه بود از کرام   هر دو میخوردند چیزی ازطعام
می بود خوردن دلیل احتیاج   نیست حق محتاج برطعم و مزاج
بین چگونه محکم روشن تمام   بر شما آیات خود را از کلام
پس نگرکردید برگردیده چون   دامر حق وزفهم آن درآزمون
میکنند اعراض یعنی از قبول   وین ز هر چیزیست اعجب در عقول
گو پرستید ای نصاری در جبوة   آنکه مالك بر شما نبود بذات
نیست یعنی قادر اندر ضرو نفع   یا توانا بر کسی در جلب و دفع
بشنود حق هرچه گویند این غلات   هم بداند جله سرّ ممکنات
گو که در دین خود ای اهل کتاب   از غلوّ باشید اندر اجتناب
درحق عیسی است ناحق وان نبود   آنچه گوئید از نصاری وز یهود
آن کنند افراط اندر مدح او   وین بذمش کرده بر مربط رو
پیروی نارید در اهواء قوم   یعنی اسلافی که بدشان بغض ولوم
کان جماعت گمره از آئین خویش   پیش از این گشتند دور از دین خویش
همچنین گردید گمراه از عباد   اکثری را از طریق اقتصاد
واندر آن ماندند یعنی در ضلال   منحرف از راه و رسم اعتدال
آنکه کافر شد زاسرائیلیان   کردشان داود لعنت یك لسان
پیش از این گردید در تفسیر ثبت   شرح صید ماهی واصحاب سبت
همچنین عیسی ابن مریم کرد نار   لعنت ایشانرا شدیدی زان گزاف
این زبان فرمان آن قوم بود   کز جهالت میگذشتند از حدود
آنچنان بودند کز اعمال زشت   کس نکردی نهی کس را در سرشت
زانکه آن بد بود کایشان از فنون   مرتکب بودند ازاعلی و دون
نهی از منکر بدآن فعلی که هم   سخت واجب بود در کل امم
بینی از ایشان تو بسیاری عیان   که تولاشان بود بر کافران
منتهی‌اند از عباد مسلمین   دوستی با اهل کفر و مشرکین
بد بود چیزیکه بفرستاده پیش   نفسهاشان اندرورئی بهر خویش
وان برایشان شد بخشم حق سبب   جاودان اندر عذابند و نصب
بود اگر کآرند ایمان بدلان   بر خدا و بر نبی از قلب و جان
وانچه بفرستاده ازحق سوی اوست   مشرکا را هیچ نگرفتی دوست
بود هم گوسد روی این خطاب   بر یهودان کاهل دینند و کتاب
یعنی از بودند ایشان معتقد   بر خدا و جله احکامش بحد
حکم توراتاست این کار ودین   می نگیرند اولیا از مشرکین
لیك بسیاری از ایشان فاسقند   خارج از ایمان و حکم ساعتند
منتهی‌اند از عباد مؤمنان   دوستی با مشرکان و دشمنان
سخت تریابی زمردم در عناد   کآرد ایمان برجهودان و اعتقاد
یا که آنهائیکه شرك آورده اند   این دو قوم از دشمنی پرورده‌اند
هم زمردم یابی اقرب تر کسی   کو بود با مؤمنان باشد بسی
آنکسان گویند از روی وداد   ما نصاراییم در زهد و سداد
می نباشد در نهان و در شهود   دوستی بامشرکاشان چون یهود
این از آن باشد که ایشان درخصال   راهبند و راستگو در کل حال
نیستند آن فرقه از گردنکشان   از قول حق چو بشنیدند آن
وین بود خاص نجاشی دانکه او   داشت پاس مسلمین را بس نکو
از مسلمانان ز مکه تا بحن   پیش او رفتند چندین مرد و زن
زانکه بد ز اعدایشان توبحها   شرح آن ضبط است در تاریخها
چونکه ایشان بشنوند از مسلمین   آنچه نازل شد بخیر المرسلین
چشمشان بینی تو پر از اشکها   ریزد از آن همچو آب از مشکها
از شناسائی بحرف حق وراست   رقت قلب اصل این حزن و بکاست
ربنا گویند یعنی ما بر این   هستمان ایمان و اقرار از یقین
پس توما را با گواهان کن حساب   نام ما بنویس زایشان در نصاب
بس ملامت کرد ایشانرا یهود   بر قبول دین حق آنگونه زود
سالها گفتند ما را داعیند   جانب اسلام و بر آن ساعتند
هیچمان باور شد قول رسول   چون شما را شد باین زودی قبول

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ٨٨ فَأَثَابَهُمُ

وچیست مارا که ایمان نیاوریم بخدا وآنچه آمد مارا از حق وطمع داریم که داخل گرداند مارا پروردگار ما با گروه شایستگان پس جزا دادشان

اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا بآنچه گفتند بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرها جاودانیان در آن وآن پاداش نیکو کارانست وآنانکه کافر شدند

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٨٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

وتکذیب‌کردند آیتهای‌مارا آن‌گروه اهل دوزخ‌اند ای آن کسانیکه گرویدید حرام‌مکنید پاکیزهای‌آنچه‌حلال‌گردانیدخدا

لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٩٠ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

ازبرای‌شماواز‌حددرمگذریدبدرستیکه‌خدادوست‌ندارد‌تعدی‌کنندگانرا وبخورید ازآنچه‌روزی‌دادشمارا‌خدا‌حلال پاکیزه وبترسیدازخدائی

الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٩١ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ

که شما باو گروندگانید مواخذه‌نمیکندشمارا‌خدا بلغو در سوگندهاتان ولکن مؤاخذه‌میکندشمارا‌بسبب بستنتان

الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ

سوگندهارا پس‌کفاره‌آن‌طعام‌دادن ده مسکین‌است از وسط آنچه اطعام‌میکنید اهلتانرا یالباس‌آنهاست یاآزاد کردن

رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ

گردنیست‌پس‌کسیکه‌نیابد پس‌روزه سه‌روزاست‌آن‌کفاره‌سوگندهای‌شماست‌چون‌سوگندخوردیدوخلاف‌کنیدونگاهداریدسوگندهاتانرا همچنین

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٩٢

بیان‌میکندخدابرای‌شماآیتهای‌خودراباشدکه‌شماشکرکنید

مؤمنان گفتند ایمان بر خدا	چیست ما را تا نیاریم از رضا	هم بآنچه آمد از حق بالیقین	از کتاب و آیت و احکام دین
وانگهی داریم از جودش امید	کآورد ما را بجنت رو سفید	با گروه صالحان اندر بهشت	آرد او گر هست مارا سرنوشت
پس خبر داد آن جماعت را خدا	زانچه گفتند از خلوص واحتفا	بوستانهائیکه از زیرش روان	هست جوها جاودانند اندر ان
وین بود پاداش نیکو کار ها	هم سزای نرمی از گفتار ها	وانکه کافر گشت وبر کذب انتساب	داد آیتهای ما را زارتیاب
این گره باشند ز اصحاب جحیم	دور ومحروم از بهشت واز نعیم	چند تن بودند ز اصحاب رسول	که ز دنیا بودشان خاطر ملول
عهد کردند آنکه لذتها تمام	بهر خود سازند در دنیا حرام	ترك گیرند آنچه دارد نفس‌دوست	قوتشان باشد گیاه و جامه پوست
زین خبر شد مرشد کامل مقام	یعنی آن سلطان و سرخیل امام	گفت این‌درشرع مامستحسن‌است	گرچه موجب بر کمال مؤمن است
به بستی میکشد بار ارچه لوك	لیك ممکن نیست جذبی بی سلوك	زآب وآتش نیست درطبخی علاج	خام را بر هر دو باشد احتیاج
سوزد ارکم گشت آب‌آتش‌فزون	خوان نعمت را نباید بر درون	پس بتعدیل آب وآتش لازمست	مرد اگر برطبخ نیکو عازم است
همچنین در راه مرد رهسپار	از سلوك و جذب آید بر عیار	ورکه مجذوبی سلوکش کامل‌است	ره بمنزل منتهی‌شد واصل‌است
فرق وجمعش شد مساوی در مقام	از سلوکش چاره نبود با عوام	گنج وگوهررا زکودك والدش	زان نهان داردکه گردد عایدش
ور بران درکودکی او یافت راه	ضایع و باطل کند بی اشتباه	لاجرم آنراه بر حق بردگان	خویش نبودند همچون‌مردگان
لب ببستند از کلامی کز عقول	بود بیرون اندر آئین و اصول	عاشقی کوهمنشین با یار شد	در سرایش محرم اسرار شد
کی کند کاری که سر دارش	فاش گردد هم ببرند از سرش	گفت زارومصطفی شان کین‌عمل	نیست مرضی نزد سلطان ازل
آمد آیت کی گروه مؤمنان	لا تحرّم طیبات بالعیان	آنچه را حق برشما کرده حلال	چون حرام آرید برخود زاشتغال
این‌برون رفتن ز حدحکم اوست	حق ندارد معتدین راهیچ‌دوست	عاشقی کو در مقام عشق یار	ترك خورد و خواب گیرد اختیار
میخورد بر نام یار خود قسم	که کند دوری ز لذات و نعم	بیندش معشوق چون در رنج تن	گوید این باشد خلاف میل من
گر تو این ازبهرعشق من کنی	از کجا زین بر رضایم ایمنی	زانکه مأمورت نکردم من‌براین	چون‌توئی باجان وجسم‌خودبکین
تاکندسردش زناری کاندراوست	گویدش زین‌پس‌نباشم باتودوست	گرچنین برخویش‌گیری کارتنك	بگذری ازخوردوخواب‌ونام‌وننك
هم خورید از رزقهائی که خدا	کرده روزی پاك و طیب برشما	هم بترسید از خدا گرمؤمنید	بروی اندر امر و نهیش موقنید
حق شما را بر یمین لغو خام	می نگیرد کو بود دور از مقام	لیك گیرد در چنان سوگند ها	که ببندید از پی پیوند ها
گاه باشد که خورد مردی قسم	که ببندد از خورش‌حلق‌وشکم	لغو باشد این قسم بی گفتگو	نیست جرمی گر نماید حنث او
یا خورد سوگند از روی گمان	برگمانش بوده آن کار آنچنان	گاهم باشدکه سوگندی بجاست	همچوپیمانی‌که حق‌بروی رضاست
میخورد سوگند اندر شرکتی	یا بمظلومی نماید نصرتی	یا نگوید فحش و ننماید ستم	یا نگیرد تنگ بر زن در حرم
گر خلاف آن نماید اندکی	پس مؤاخذ باشد از حق بیشکی	بایدش کفاره دادن بیکلام	وان ده مسکین بود بذل طعام
زانچه بدهید اهلیت خویش را	هم دهید از بین آن درویش را	یا بپوشاند ده تن را لباس	یا کنید آزاد عبدی را دنلس
ور میسر نیست این سه بهر کس	صوم سه روزاست درکفاره بس	این بود کفاره سوگندتان	چون قسم خوردید وشکستید آن

حافظ سوگند خود باشید سخت ‖ نشکند آن جز که خامی شوربخت ‖ یا نباید خورد بر چیزی قسم ‖ یا که حفظ آن کنید از پیش و کم
همچنین روشن کند حق آیتش ‖ تا کنید از جان سپاس نعمتش

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ

ای آنکسانیکه گرویدید جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلید است از کردار شیطان پس دوری کنید

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٩٣ اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ

از آنها باشد که شما رستگار شوید جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد میان شما دشمنی و کینه در خمر و قمار و

يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا

باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان و فرمانبرید خدا و فرمانبرید رسول را و حذر کنید

فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّمَا عَلٰى رَسُولِنَا الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ ٩٤ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس اگر اعراض کنید پس بدانید که نیست بر رسول ما مگر رسانیدن آشکار نیست بر آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا اِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ اَحْسَنُوا

گناهی در آنچه خوردند چون پرهیزکار شدند و گرویدند و کردند کارهای شایسته پس پرهیزکار شدند و گرویدند پس پرهیزکار شدند و نیکی کردند

وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٩٥ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ اَيْدِيكُمْ

و خدا دوست دارد نیکوکاران را ای آن کسانیکه گرویدید هر آینه می آزماید شما را خدا بچیزی از شکار که میرسد بآن دستهای شما

وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٩٦ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ

و نیزه هاتان تا جدا نماید خدا آن را که میترسید از او در نهانی پس کسیکه تعدی کرد پس از آن پس او راست عذابی پر درد ای آن کسانیکه

آمَنُوا لاٰ تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ

گرویدید مکشید صید را و شما باشید محرمان و کسیکه کشت آن را از شما از روی عمد پس جزا ایست مثل آنچه را کشت از شتر و گاو و گوسفند که حکم کنند

بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بَالِغَ الْكَعْبَةِ اَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ

بآن دو صاحب عدالت از شما قربانی رسنده کعبه یا کفاره است طعام مسکینان یا برابر آن روزه تا بچشد بدی

وَ بَالَ اَمْرِهِ عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ٩٧ اُحِلَّ لَكُمْ

عقوبت کارش را عفو کرد خدا از آنچه گذشت و آنکه بازگشت کرد پس انتقام میکشد خدا از او و خدا غالب صاحب انتقام است حلال کرده شد برای شما

صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَاتَّقُوا اللّٰهَ

شکار دریا و طعامش مایه تعیش برای شما و از برای قافله و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید محرمان و بترسید از خدائی که

الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٩٨ جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

که بسوی او محشور میشوید گردانید خدا کعبه را خانه محترم بجهت قوام مردمان و ماه حرام و قربانی را

وَالْقَلاٰئِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَاَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و قلائد را آن از برای اینست که بدانید که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بدرستیکه خدا بهمه چیز داناست

اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٩٩ مٰا عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ وَاللّٰهُ

بدانید که خدا سخت عقوبت است وبدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست نیست بر رسول مگر رسانیدن و خدا

يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ ١٠٠ قُلْ لاٰ يَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ

میداند آنچه آشکار میکند وآنچه را پنهان میدارید بگوی یکسان نیست پلید وپاکیزه واگرچه بشگفت آورده باشد ترا بسیاری پلید

فَاتَّقُوا اللّٰهَ يٰا اُولِي الْاَلْبٰابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٠١ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ اَشْيٰآءَ اِنْ

پس بترسید از خدا ای صاحبان خردها باشد که شما رستگار شوید ای آن کسانیکه گرویدید مپرسید از چیزهائیکه اگر

تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ اِنْ تَسْئَلُوا عَنْهٰا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَلَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهٰا وَاللّٰهُ غَفُورٌ

آشکار کرده شود مر شما را بد آید شما را واگر بپرسید از آن هنگامیکه فرو فرستاده میشود قرآن آشکار شود مر شما را درگذشت خدا از آن و خدا آمرزنده

حَلِيمٌ قَدْ سَئَلَهٰا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهٰا كٰافِرِينَ ١٠٢

بردبار است بحقیقت سؤال کردند آنرا جمعی پیش از شما پس گردیدند بآنها کافران

ای گروه مؤمنین خمر و قمار
برشما وانصاب وازلام است عار

رجس یعنی آنچه عقل و شرع ازان
دارد استنکار و اکراهی عیان

چه نجس العین باشد آن پلید
یا نجاست اندر آن بود پدید

فعل شیطانست و اصل افتضاح
دوری ازوی مر شما را شد فلاح

زو نمائید اجتناب از اختیار
تا بحق گردید شاید رستگار

خمر هرچیزی بود کان مسکر است
عقل استعمال آنرا منکر است

میسر اقسام قمار است از شناخت
وانچه بتوان کرد از وی بردوباخت

معنی انصاب و ازلام از نشان
پیش ازین با شرح بسط آمد بیان

غیر ازین نبود که دیو کج نهاد
بستان زان خواهد اندازد عناد

بازتان از ذکر دارد وز نماز
پس شما زان ایستید آیا که باز

از خدا و از رسول او برید
طاعت اندر امر و نهی از سر برید

پس کنید از ترک فرمانش حذر
ور کنید اعراض دام مستقر

پس بدانید اینکه نبود بر رسول
جز بلاغی در فروغ و در اصول

نیست بر آن کو بایمان کرده رو
باشد اعمالش ببرد حق نکو

هر گناهی را که خورده است از حرام
گر نبوده مشرک او بر حق تمام

بلکه ثابت بوده در ایمان خود
هم بر اعمال نکو و احسان خود

مستمر پس گشته بر تقوای خویش
راسخ اندر حرمت شرک و بدیش

مستمر پس در اطاعت واتقی
هم بود اعمال نیکش بر ملا

حق که نیکوکاری و نیکی از اوست
مرد نیکوکار را دارد بدوست

اهل توحید و طریقت بالیقین
کرده تحقیق اندر این آیت چنین

که بود عرفان و وصول سالکان
بر مقام معرفت بعد العیان

هست احسان کشف از این عرفان که گفت
بعد ایمان گوهری بنهفته سفت

از پس ثمّ اتقوا و آمنوا
کرده اشارت بثم احسنوا

بعد ایمان یعنی از عبد و ملوک
بر شما فرض است عرفان و سلوک

کی رسد ایمان مؤمن بر کمال
تا نیابد فعل و خلقش اعتدال

وان مستمر نیست جز با معرفت
زان شود تکمیل افعال و صفت

شرح این گفتم در تفسیر بیش
بازهم گوئیم اندر جای خویش

ای گروه مؤمنان اندر عمل
آزماید حق شما را از محل

درگه احرام بر چیزی ز صید
تا که دارد زهد و پرهیزی رصد

شیء اندک که رسد دست و رماح
مر شما را بر وی و هست آنجناح

تا خدا داند کز او ترسنده کیست
در مقام ترک و تقوی بنده کیست

یعنی آید علم غیبش در شهود
بر مطیع و عاصی آنچیزیکه بود

عین ثابت داشت هر نوع اقتضا
گردد اندر خلق ظاهر جابجا

پس هر آنکس ترسد از حق او بغیب
هست اعمالش بری از اغراض و عیب

پس هر آن کز حد گذشت از اختیار
واندر احرام او کند صیدی شکار

بعد ذلک پس بر او باشد عذاب
آنزمان کاید بخواری در حساب

صید نکشید ای گروه مؤمنان
تا شما باشید محرم در مکان

وانکه بکشد صید بر عمد از شما
مثل آنچه کشته پس بدهد جزا

از تعمد کشت صیدی را کسی
قصد از عمد او بدارد آنی بسی

ورنه قتل صید بر عمد و خطا
هر دو ممنوع است و فرض آمد فدا

مثل آنچه کشته فرض است از نعم
در فدا از اشتر و گاو و غنم

آنچه بروی حکم عدلین از شما
صادق آید که مماثل شد هدا

کرد باید ذبح هدی اندر حرم
حکم چون بر بالغ الکعبه است هم

یا بود کفارة جرمش طعام
بر مساکین یا بقدر آن صیام

روزه قدر قوت هر مسکین بود
معنی او عدل ذلک این بود

تا چشد او سختی فعل بدش
وان برون رفتن ز اندازه و حدش

حق گذشت و عفو کرد از ما سلف
کرد ابوالشرار که صیدی را تلف

وانکه برگردد بمثل این عمل
حق کشد زاو انتقام اندر محل

زانکه حق در حکم خود بس غالب است
در تمرد انتقامش واجب است

صید دریا بر شما باشد حلال
گر محلید ار که محرم بسؤال

نزد بعضی آن سمک باشد بجنس
نزد ما آن ماهئی کاوراست فلس

هم کنید آنرا شکار و هم طعام
کان شما را شد متاع اعنی بکام

همچنین آن کاروان را رواست
کز قدیدش توشه گیرند ار که خواست

صید بری هم شما را شد حرام
تا در احرامید از حد و مقام

وز خدا ترسید از اعلی و دون
واتقوا الله الیه تحشرون

محرمی گر کرد صیدی شد حرام
بر وی و بر محرم دیگر تمام

وز محلی کرد صیدی صید او
هست بر محرم محرم نی نکو

لیک نبود این بیان بی اختلاف
هم صفی در شرح آن بود معاف

هست اندر مذهب جعفر بنام
گر محل صیدی نماید در مقام

خود حرام است آن بمحرم بالیقین
عامه هم گویند بعضی این چنین

کعبه‌را کرده‌است حق بیت‌الحرام
اول این سوره شرح آن تمام
هم بتحقیق اوست دانا بالتمام
هم غفور و مهربان بر آنکه او
می بداند آن خدای جهر و سر
یعنی از بسیاری خبث درون
ای مسلمانان بپرسید از رسول
ورکه میپرسید هیچ ازامر و نهی
غیر موقع پس سؤالات ازرسول
از سؤال مردمان شد در غضب
گفت ازما نگذرار سرزند گناه
هیچ مینفزاید آنها بر شما
مینمودندی سؤال از چیزها
از صفی بشنو مقامات سؤال
گر فزون باشد مراعات ادب
ورکه محتاج است هم بر آن سؤال
بر زبانش را نبرند از وجوب
رتبهٔ مسؤل پس اندر سؤال
در سه نکر چه باشد فائده

امر مرده تا بر او باید قیام
گفته شد فاقوال جمله خاص و عام
بهر آن شیئی که دارد وصف و نام
از حرام وی نگردانید رو
آنچه را ظاهر کنند و مستتر
پاك اندك به زناپاك فزون
آنچه‌گردید از جواب آن ملول
آن شود ظاهر شمارا وقت وحی
مینمودی مردمان بوالفضول
آن رسول زد بار منتخب
بودمان چون جاهلیت رسم و راه
غیر اندوه و مشقت و ابتلا
قوم از پیغمبران پیش از شما
پس بکار از تجربت بر سلال
شرط باشد در سؤال و در طلب
معرفت میبایدش دروقت و حال
یا رسد او را نداری یا نجوب
بین‌که شرط اولست آن در خصال
آن سعی برجاست یا بقاعده

همچنین ماه حرام آنکوست چار
این بران باشدکه داند آن خدا
می بدانید اینکه حق باشد شدید
می نباشد جز رساندن بر رسول
گو نباشد مستوی پاك و پلید
پس مپرسید از حق ای اهل‌عقول
یعنی از چیزی که گر ظاهر شود
عفو کرده حق شمارا زان سؤال
یا زروی سخریت یا امتحان
خواست فاروق معظم عذر و عفو
یافت این‌آیت دراین موقع نزول
حق بود آمرزگار و بردبار
پس بدان گشتند قوم از کافران
اول آن مسؤل بنگر در شئون
نیست لایق ـــ بزرگی کوچکی
گر ندیم شاه گوید در سلام
تاچه‌جای آنکه دوراست ازطریق
ثانی اندر مرتبهٔ خودبین‌که چیست
گرکه پرسیدی وگفتندت جواب

هم دگر هدی و زقلائد بالمدار
داند آنچه در زمین است و سما
در عقوبت سخت یعنی در وعید
کو شود خوشنود نفسی یا ملول
ور تو آئی برشگفت از ماسزید
رسنگی یابید شاید در قبول
موجب اندوهتان در سرشود
گر نبی پرسید با صد قیل و قال
یا زنا دانی و تعطیل زمان
از پیمبر زان جسارتها و سهو
بهر ترک آن سؤالات از رسول
نیست عاجل بر عقوبت هیچ بار
بر عقوبت شد سبب بر نا گهان
از تو کم باشد بوجهی یا فزون
پرسد آنکش نیست حاجت اندکی
آنچه شب مگفت وقت چنگ و جام
نه ندیم است و نه همسر نه رفیق
آنچه پرسی هست حدت یاکه‌نیست
حاصلش آنست بهرت یا سراب

مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ
نگردانید خدا هیچ بحیرة ونه سائبه ونه وصیله ونه حامی ولیکن آنان که کافرشدند افترا میکنند بر خدا
الْكَذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ١٠٣ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُولِ قَالُوا
دروغرا وبیشترین ایشان درنمی یابند بعقل وچون گفته شود مر ایشانرا بیائید بسوی آنچه فرستاد خدا وبسوی رسول گویند
حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَاءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٠٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
بس است مارا آنچه یافتیم برآن پدران خودرا واگرچه باشد پدرانشان که ندانند چیزیرا وراه نیابند ای آنکسانیکه
اٰمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ
گرویدید برشماست نفسهای شما زیان نمیکند شمارا آنکه گمراه شد چون هدایت یابید بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر میدهد شمارا
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٥ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ
آنچه بودید که میکردید ای آن کسانیکه گرویدید گواهی میانتان چون حاضر شود یکی از شمارا مرگ هنگام وصیت کردن
اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ اَوْ اٰخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ
دوکس صاحبان عدالت باید از شما یا دو مای دیگر از جز شما اگر شما سفر کردید در زمین پس رسید شمارا حادثه
الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى
مرگ بازمیدارید آندورا بعد از نماز پس سوگند میخورند بخدا اگر شکی بهم رسانیده باشید که نگرفته ایم بآن بهائیرا واگرچه باشد صاحب قرابت
وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَمِنَ الْاٰثِمِينَ ١٠٦ فَاِنْ عُثِرَ عَلٰى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا فَاٰخَرَانِ
ونپوشیده ایم گواهی خدارا بدرستیکه ما آنگاه مر آینه از بدکاران باشیم پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه آندو مستحق شدند بدیرا پس دو تا دیگر برمیخیزند

يَقُومٰانِ مَقٰامَهُمٰا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلَيٰانِ فَيُقْسِمٰانِ بِاللّٰهِ لَشَهٰادَتُنٰا اَحَقُّ مِنْ شَهٰادَتِهِمٰا

بجای آن‌دو با از آنانکه مستحق شده ، ایشان که آن‌دو اولاند پس قسم میخورند بخدا که هر آینه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن‌دو

وَمٰا اعْتَدَيْنٰا اِنّٰا اِذاً لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ١٠٧ ذٰلِكَ اَدْنٰي اَنْ يَأْتُوا بِالشَّهٰادَةِ عَلٰي وَجْهِهٰا اَوْ يَخٰافُوا

وتعدی نکرده‌ایم بدرستیکه ما آنگاه باشیم از ستمکاران آن نزدیکتر است باینکه بیارند گواهی را بر وجهش یا بترسند

اَنْ تُرَدَّ اَيْمٰانٌ بَعْدَ اَيْمٰانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا وَاللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ ١٠٨ يَوْمَ يَجْمَعُ

که ردکرده شود سوگندهائی بعد از سوگندهاشان و بترسید از خدا و بشنوید وخدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را روزیکه جمع میکند

اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مٰاذٰا اُجِبْتُمْ قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا اِنَّكَ اَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ ١٠٩

خدا رسولان را پس میگوید چه چیز اجابت کرده شدید گویند نیست دانشی از برای ما بدرستیکه توئی دانای نهانیها

حق نفرمود از بحیره هیچ چیز ناقه نشکافته گوش از تمیز
سائبه هم یا وصیله یا که حام که بد اندر جاهلیت رسم عام
حق نفرموده‌است تعیین این چهار ملکه خود کردند جهال اختیار
بود رسم جاهلیت اینکه چون ناقه زادی پنج بطن ازآزمون
گر مدبر بود بطن پنجمش گوش او بشکافتند از رسم دین
زانتفاعش چشم بر میداشتند وز علف دورش نمی‌بگذاشتند
هرکسش میخواند بهر میمنت مر بحیره سائبه در ناحیت
گوسفندی هفت بطن از زادهم گر که انثی بود آن آخرشکم
ایست میکنند از ما یکدله سرش مندادند وانکه در گله
ورکه نر بد ذبح کردندش که این هست مخصوص خدایان بالیقین
ور یکی نر بود و دیگر ماده بار بر نمیکشتند بهر امتیاز
پس بکندند از ره آئین و کیش بر برادروصل گشت این‌ماده‌میش
هرکسی خواندش وصیله در سخن شیر اورا مرد میخوردی نه زن
همچنین فحلی که ده سال تمام ناقه روآسست شد خواندیش حام
پشت خود را کشته یعنی حامی او در یمن بود فحلی حامی او
جمله بود اینها ز جهال ابتداع بر کتاب و از نبی استماع
لیک آنها کز غلط کافر شدند افتری بر حق ببستند و زدند
نسبت تحریم اینها بر خدا میدهند از راه کذب و افترا
اکثری زانها ندارند آن خرد گمرهی تا باز دانند از رشد
یا که احکام الهی را تمام باز دانند از حلال و از حرام
عقل خود را مستمر سازند کار بهر تحقیق نکو نامی زعار
چونکه میگویندشان کآئید شاد سوی آنچه آمد از حق بر عباد
هم بسوی آن رسولش تا تمام گوید او حکم حلال و هم حرام
حسبنا گویند یعنی بس بود یافتیم آنچه از پدر ها در سند
میبود آیا پس آنچیزیکه هست از پدرهاشان ز نادانی بدست
آن پدرهاشان که نادان بوده‌اند راه بر لایهتدون پیموده‌اند
بر شما باد ای گروه مؤمنان حفظ نفس شود کز او ناید زیان
ملتزم یعنی شویدش بر صلاح هرکه خواهد گو بود دورازصلاح
گمرهی دیگران بهر شما کی زیانی وارد آرد بر ملا
خویش دارید اتصال اعنی نگاه چون شما خود یافته باشید راه
سوی حق گردند راجع سربسر از عملهاتان کند پس حق خبر
یعنی از وعدو وعید آگه شوید مطلع از امر و نهی آنگه‌شوید
مسلمی بهر تجارت و انتظام بادو تن رفت ازتجاری سوی‌شام
مردو اموالش سوی اهل‌وعیال بازبردند آن دو ترسا بسؤال
خودبرایشان چون وصیت کرده‌بود که رساند آن بر اولادش ز رود
وان یکی ظرفی که بود از نقره‌اش می ندادند آن دوخائن باز پس
ثبت مال خود ز جزمی بانشان کرده بود اندرخوت خود نهان
چون زخویش سربسر کردند باز آمد آن صورت بدست ازامتیاز
چون ندیدند آن اناء آنجا بجا خواستند از همرهان کردند اما
رفت آن دعوی بدربار رسول یافت اندر ساعت این‌آیت نزول
کز گواهان ای گروه مؤمنان در وصیت آورید اندر میان
ازشما حاضر یکی چون شد بموت بوصیت‌دست یک‌ازگشت فوت
پس بهنگام وصیت مرد و مرد عادل و منصف گوه بایست کرد
از اقارب وز مسلمانان اگر نیست کس آرید از خلق دگر
غیرکم یعنی ز غیر دین خود مر گواه آرید بر بالین خود
گر کنند اندر زمین وقتی سفر پس رسد پیک اجل ناگه بسر
یعنی‌آید مر شما را وقت مرگ وردرخت عمر ریزد بار وبرگ
پس دو شاهد ازمسلمان یا زغیر آورید اندروصف وایست خیر
درگواهی ورکه باشند آن شهود متهم بر استمی اندر نمود
حبسشان سازید تا بعد از صلوة یعنی اندر وقت اجماع ثقات
پس بحق بدهند ایشارا قسم گر که در ریبند زایشان برسم
خود بمضمون به لانشتری ظاهر خویش ازدغل سازد بری
نکنم اعنی دین مبدل بر ثمن بر دروغی تا خورم سوگند من
گرچه ذاقربی بود مشهود له ما گواهی را بپوشیم از که
ور شهادترا بپوشیم از یقین آزمان باشیم ما از آثمین
نیست یعنی از طمع سوگند ما بهر خود یا بهر هم پیوند ما
یافت ازحق‌چونکه این‌آیت نزول دادسوگند آن‌دوتن‌را پس‌رسول
بعد از آنکه منقطع آنحرف شد پیش از آنها آشکارآنطرف‌شد
باز بگرفتند از سر قال و قیل با تمیم و با عدی آل بدیل
مدعی گشتند کآنرا ما بسیم از بدیل از پیشتر بخریده ایم
چونکه ما را حجتی درکف نبود زان نکردیم اعتراف آنرا بزود
باز کردند آن بپیغمبر رجوع آمد این آیت بهنگام وقوع
پس اگر معلوم شد کاندوگواه کسب کردستند فعلی بر گناه
کرده اند اعنی خیانت اندران پس دو تن خیزند بازازشاهدان
جای دو خائن ز قوم مستمند که برایشان گشته واردآن گزند
اولیان وصف است بهر الذین بر علیهم استحق باشد معین

یعنی آنها کافشدند و هم احق
پس‌خورند ایشان قسم برماصدق
ماعتدینا یعنی ازاندازه ما
بردوتن پس‌هاست سوگنداختصاص
اینکه شد مذکور حکم اقرست
بودشان ترس ارسیم و ازعدی
راه ننماید خدا بر فاسقان
پس بدعوت گوید ایشارا که هم
از شما کردند اجابت هرچه چیز

بر بدیل از الذین استحق
بر شهادت اینکه ما باشیم احق
نگذریم اندر گواهی تاله ما
زان دوتن میبود یکتن عمروعاص
هم یأتوا بالشهاده انسب است
که بحلف آید هم باز از مدی
کز یمین کذب محویند امان
چون اجابت کرده گشتند از امم
وین بود توبیخ گر داری تمیز
انبیا گویند لا علم لنا

حاصل این کز قوم میت هم دوتن
ما گواهیم اینکه باشند آن دوکس
ورنه باشیم از ستمکاران یقین
آن ۱۱ بس گشت بعد ازقال و قیل
امر اعنی دانکه مغزاید ستم
از خدا ترسید و امرش بشنوید
اندرآن روزی که جمع آرد تمام
دعوت اعنی چون نمودید ازعباد
تا که بر ما زا احتتم انبیا
خود تو علام الغیوبی در خفا

بر گواه آید اندر انجمن
درگواهی خائن و صاحب هوس
چون رسد پاداش ظالم یوم دین
منتقل زان دو بوراث بدیل
بر وصیین ارکه بر گردد قسم
فاسق است آنکو ز امرش سرکشید
حقتعالی انبیا را در مقام
در ره توحید و آئین رشاد
شاهد امت بوند اندر جزا

اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلٰي وَالِدَتِكَ اِذْ اَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

چون گفت خدای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا بر تو وبر مادرت وقتیکه نیرو دادم ترا بروح پاکی

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا ١١٠ وَ اِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَ اِذْ تَخْلُقُ

سخن میکردی با مردمان در گهواره ودوموئی ووقتیکه آموختم ترا کتاب وحکمت وتوریة وانجیل وهنگامیکه میساختی

مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِي وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنِي

از گل چون شکل مرغی برخصت من پس میدمیدی در آن پس میشد مرغی باذن من وبهمیکردانیدی کورمادرزاد ادراو پیس را بفرمان من

وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰي بِاِذْنِي وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِي اِسْرَآئِيلَ عَنْكَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ووقتیکه بیرون میآوردی مردگان را باذن من وآنگاه که بازداشتم بنی اسرائیل را از تو وقتیکه آمدی ایشان را بحجتها پس گفت آنانکه کافرشدند

مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ١١١ وَ اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ اَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا

از ایشان نیست این مگر جادوی آشکار وهنگامیکه وحی فرستادم بحواریان که بگروید بمن وبرسول من گفتند

آمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ ١١٢ اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَي بْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ

ایمان آوردیم وگواه باش با آنکه ما منقادانیم هنگامیکه گفتند حواریان ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردگارت که فرود آورد

عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١١٣ قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَاْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ

برما خوانی آراسته از آسمان گفت بترسید از خدا اگر هستید گروندگان گفتند میخواهیم که بخوریم از آن و بیارامد

قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ١١٤ قَالَ عِيسَي بْنُ مَرْيَمَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا

دلهای ما وبدانیم ما که بتحقیق راست گفتی بما وباشیم برآن از گواهان گفت عیسی پسر مریم بارخدایا ای پروردگار ما

اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِنَ السَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِاَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ

فرست برما خوانی آراسته از آسمان که بوده باشد برای ما عیدی از برای اول ما وآخر ما ونشانی از تو وروزی ده ما را وتوئی بهترین

الرَّازِقِينَ ١١٥ قَالَ اللّٰهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَا اُعَذِّبُهُ اَحَداً

روزی دهندگان گفت خدا بدرستیکه من فرو فرستنده‌ام آنرا بر شما پس هر که کافر میشود پس از آن از شما پس بدرستیکه من عذاب میکنم او را شکنجه که عذاب نمیکنم بآن

مِنَ الْعَالَمِينَ ١١٦ وَ اِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَي بْنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ اُمِّيَ اِلٰهَيْنِ

احدی از جهانیان را وهنگامیکه گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مر مردمان را که فرا گیرید مرا ومادرم را دو خدا

مِنْ دُونِ اللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَكَ مٰا يَكُونُ لِي اَنْ اَقُولَ مٰا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ

از غیر خدا گفت منزهی تو نمیسزد مرا که بگویم آنچه نیست مرا سزاوار اگر هستم که گفته‌ام آنرا پس بحقیقت دانسته

تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَلاٰ اَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ ١١٧ مٰا قُلْتُ لَهُمْ اِلاّٰ مٰا اَمَرْتَنِي

آنرا میدانی آنچه در ضمیر منست و نمیدانم من آنچه در نفس تواست بدرستیکه توئی دانای نهانیها نگفته‌ام مر ایشانرا مگر آنچه فرمودی

بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ اَنْتَ

مرا بآن که بپرستید خدا را که پروردگار من و شماست و بودم بر ایشان گواه مادام که بودم در میان ایشان پس چون برداری مرا هستی تو

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١١٨ اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ

نگهبان برایشان وتو بر همه چیز گواهی اگر عذاب کنی ایشانرا پس ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشانرا پس بدرستیکه تو

اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١١٩ قٰالَ اللّٰهُ هٰذٰا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

توئی غالب درست کردار گفت خدا این روز سود بخشد راست گویان را گفتن ایشان مر ایشانراست بهشتهائی که میرود از زیر آنها

الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا اَبَداً رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٢٠ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ

نهرها جاودانان در آن پیوسته راضی شد خدا از ایشان و خوشنود شدند از او آنست کامیابی بزرگ مر خدا راست پادشاهی آسمانها

وَالْاَرْضِ وَ مٰا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٢١

و زمین و آنچه در آنهاست و او بر همه چیز تواناست

نعمتی کآن بر تو و بر مادرت
آنچنان گفتی سخن در مهد سهل
هم در آن سنت کتاب آموختم
تا باذنم زنده و پران شد او
وانکه از تو شر اسرائیلیان
این نباشد غیر سحری آشکار
گفت آمنا تو بر ما شو گواه
وانکه گفتند آن حواریین نزود
از خدا ترسید از اینسان سؤال
گفت این پرسش بود از شك و ریب
زانچه گفتی هرچه من با مادرم
بر تو باشیم از گواهان نصر
گفت عیسی ابن مریم کای خدا
تا که آن خوان باشد از تأیید ما
گشت در یکشنبه نازل مائده
آن نصاری چونکه آمد مائده
میکنند آنروز را در هفته عید
عید باشد بر من و بر قوم من
گفت حق من میفرستم بر شما
آن عذابی کاهل عالم را یکی
پس بعیسی امر شد کان خوان و نان
مسخ پس گشتند جمعی زانگروه
صوفیان گویند نبود مائده

آنزمانکه حضرت رب العباد
دادم و کردم مؤید دیگرت
که کند دانا سخن در سن کهل
همچنین توراة و انجیل و حکم
وآنکه وابرص هم از نفخت نکو
هم کفایت کردم اندر آنزمان
کو بما آورده بهر اعتبار
کافران را کردن نهادیم ای اله
میتواند ربت ای عیسی نمود
مؤمنید ار روی اندر هر کمال
لیك میخواهیم خورد از خوان غیب
از خدا خواهم دهد در محضرم
نی که ز اهل سمع و اقوال و خبر
مائده بفرست ما را از سما
اول و آخر بگیتی عید ما
زان سر سال عید آنروز آمده
ساجد و شاکر شدند از فائده
بر عبادت عود سازند از نوید
اول و آخر ز جمله مرد و زن
این چنین خوانی ز فضل و اجتبا
بر چنان رنجی بگیرم بیشکی
بر فقیران ده نه صاحب مکنتان
همچو خنزیران دوان در دشت و کوه
از خدا جز واردات زائده

گوید ای عیسی بن مریم کن یاد
هم بروح القدس حسی فر و نام
در طفولیت تورا عقل و کمال
وانکه سازی شکل مرغانرا زگل
وانکه آوردی برون از قبرها
که بایشان آمدی با بینات
وحی کردم بر حواری کز قبول
حال عیسی و حواریین بنام
مائده نازل نما از آسمان
هیچ دارید از قدرت باورش
تا که گردد مطمئن دلهای ما
هم بران باشیم ما از شاهدان
در گواهی از طریق استماع
چون توئی پروردگار ما عیان
اول اعنی زین زمان تا رستخیز
عید یعنی عود بر چیزیکه آن
در عبادت خانه بهر بندگی
گفت زآنرو تا کنیم آنروز را
آیتی و رزقی آن باشد چنین
پس هر آنکس گشت کافر بعد از آن
تا چهل روز از سما آمد بغب
اغنیا کردند شك در مائده
پس شکال آید در این بر ناسپاس
که رسد بر سالکان ره مدام

تا سخن در مهد گفتی با انام
بد چنان کاندر کهولت بسؤال
پس دمی در وی تو نفخ ای زنده دل
مرده کارا زنده با اعجاز و نما
گفت آنکو گشت کافر زان جهات
آورید ایمان بمن هم بر رسول
ذکر شد در سورهٔ عمران تمام
گفت عیسی در جواب تابعان
هم یقین بر صحت پیغمبرش
در مقام علم ان صدقتنا
گر کسی خواهد گواهی بالعیان
میفزاید جمله بر ریب و صداع
مائده بفرست هم ما را تو خوان
وآخر اعنی تا نمان کآید نیز
پس بود ممدوح نزد مردمان
مجتمع گشتند با شرمندگی
عید خرم نعمت فیروز را
از تو بر ما انت خیر الرازقین
میکنم او را عذاب و امتحان
خوان غنی بر رسول منتجب
کاین بود جادو و پس بیفایده
کی نماید مسخ کس خلاق ناس
هرکجا بر قدر و اندازهٔ مقام

وان جاعت پیش ازاستعداد کار
چون زمان آمد ماشد حاجتی
بهر ایشان ایك دارد بس خطر
بعد ازآن حق بهر تنبیه و نشان
ما الهیهم دون آن خدا
من نگویم آنچه نبود حق و راست
یعنی اندر قلب من کرده خطور
نیست قصد از نفس اینجا غیرذات
بر ذواتی خود تو علام الغیوب
بر پرستش آن عائید اختیار
ما بمادامیکه بودم بی نشان
توگواهی بر هرانچیزیکه هست
ور بیامرزی هم از فضل عمیم
حقتعالی گوید این روز از نمود
هست آنها راکه صدق آمد سرشت
جاودانند اندر آن بریك نسق
مر خدا را باشد از وجه یقین
قدرتی نی کاندر اوباشد گزاف
ای توانا نا توانی را بدل
هر عمل کزغیب آید بر شهود
پس فراهم کردن اسبابها
ازتواست اسباب وعلم اندرامور

میشدند از سر معنی خواستار
که نخواهد آن رسد بی محنتی
کس نخواهد گشت بروی مستقر
میکند توبیخ بر بیداشان
که بود ذاو عرش و مافیها بیا
وانزچون من بندهٔ نه ناسزاست
آنچه هست اندذات بیمثل بودور
که بر او باشد قوام ممکنات
من نگفتم جزکلامی بر وجوب
کوست بر ما و شما پروردگار
بر گرفتی پس مرا در آسمان
مطلع بر سروجهر ازفوق و پست
بندگانرا خود عزیزی و حکیم
راستگویانرا رساند نفع و سود
در جزا صد گونه بستان و بهشت
حق ازایشان راضی وایشان زحق
پادشاهی سموات و زمین
یا که ضعف وعجز وفقدان وخلاف
باز کن باب معانی متصل
فتحش بر شرطها موقوف بود
تا گشاید از سبب ها بابها
نیست از ما غیر فقدان و فتور

گفت عیسی اتقوالله زین مقال
چون مصر گشتند بر انزال آن
پس شود مستلزم ضعف و ضلال
گوید ای عیسی توگفتی هیچ گاه
گفت عیسی دان تو بیرونی و پاك
خود تو دانی گر من آنرا گفته‌ام
من ندانم وانچه اندر نفس تست
خودتودانی آنچه دردات من است
آنچه بود امر تو گفتم بر عباد
بوده ایشانرا گواهی من بحال
می میرانیدی و بردی بر سما
گر نمائی بندگانت را عذاب
غالب اعنی بر نوایی عقاب
آنچه شد ازراستی‌ز ایشان پدید
که رود جوها رززیرش هرطرف
این دخول اعنی بهشت پر نعیم
وانچه باشد اندرون اندر میان
قدرتی کروی شود شیء کلشئی
گاوره بمسیر قرآنرا نظم
اولین شرطش اراده سرمد است
پس گشودی باب معنی بر ضمیر
پس مبند آن درکه بگشودی بما

بر شما نبود زمان این سؤال
حقتعالی گفته سهل است این بیان
جزکسی کاوراست این ادراك وحال
بر مرا با مادرم گیرید اله
کت بود ممکن بطاعت اشتراك
یا که اندر نفس خود بنهفته ام
از رموز علم و اسرار نخست
کی مراداش بدات ذوالمن است
نی که حرفی گفته‌ام کم یا زیاد
هم بقول و فعل زامر ذوالجلال
پس تو بودی خود نگهبان قومرا
بنده اند ایشان تورا در انتساب
وزحکیم است آنچه سرزد مستطاب
هم جزای راستی خواهند دید
یعنی از زیر درختان و غرف
هست بهر آنکسان فوزی عظیم
او بحر جبریست قادر بالعیان
عقل مبهوت از توانائی وحی
تا بآخر کر توخواهی ایست عزم
هم دگر تقدیر و علم ایزد است
علم وعقل و نطق دادی بر فقیر
ای کثیر العفو سلطان هدی

سورة الْاَنْعَامِ مِائَةٌ وَخَمْسٌ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

ستایش مرخدارا که آفرید آسمانها وزمینرا وگردانید تاریکها وروشنی‌را پس آنانکه کافرشدند بپروردگارشان

يَعْدِلُونَ ٢ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضيٰ اَجَلًا وَ اَجَلٌ مُسَمًّي عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ٣

برابر میکنند دیگرا اوست که آفریدتان از گل پس تقدیر کرد اجلی‌را واجلیست نام برده شده نزد او پس شما شك میآورید

وَ هُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَ فِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ٤ وَ مَا تَاْتِيهِمْ

واوست خدا در آسمانها و در زمین میداند پنهان شما وآشکار شمارا ومیداند آنچه کسب میکنید ونمی‌آید ایشانرا

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَاْتِيهِمْ

هیچ آیتی از آیتهای پروردگارشان مگر آنکه باشند از آن روگردانندگان پس بتحقیق تکذیب کردند حق‌را چون آمد ایشانرا پس زود باشد که آید ایشانرا

اَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٦ اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ مَالَمْ

خبرهای آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیا ندیدند که چندانیرا هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنی که صاحب تصرف کردیمشان در زمین آنچه

نُمَكِّنْ لَكُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمَآءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاراً وَجَعَلْنَا الْاَنْهَارَ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

صاحب تصرف نكرديم شمارا وفرستاديم ماابررا براايشان پی درپی وگردانيديم نهرهارا كه ميرود از زيرايشان پس هلاك كرديم ايشانرا بسبب گناهاشان

وَ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ٧ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَاباً فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِاَيْدِيهِمْ لَقَالَ

وآفريديم ازبعدايشان قرنی ديگر واگرفروفرستاده بوديم برتو كتابی درکاغذی پس سودندی آنرا بدستهاشان هرآينه گفتندی

الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ٨

آنانكه كافرشدند نيست اين مگر جادوی آشكار

پرستايش ذات حق را درخوراست
قدر هستی هر يكی از ممكنات
حقّ حمدش را نداند كس تمام
از زبان ماسوی گويد ثنا
گويد آنجا حمد خويش ازذات خويش
نعت خود گويد كنون اندوجه خلق
كرد پيدا از كمون ظلمات و نور
يا خصال ديو و اخلاق سروش
خلق كرد او آسمان وارض را
ميكنند ازوی بغير او عدول
كرد پس حكم از زمان تا مدتی
يك اجل بعد ازحيوة اندموت دان
ابتدای زندگی و وقت موت
ليك بر بعثست مدت رهنمون
بعث را قائل چو گشتی بی ستيز
حتم باشد حتف انف ازمردنی
صوفيان گويند هنگام اجل
گر بگويم سر آن سروازلی
هم نه جز او بر عبادت مستحق
پس چو او داناست برما دمبدم
می نيايد كافرانرا آيتی
آنزمان كآمد برايشان اينكلام
يا نديدند و نداستند هيچ
داده بوديم آنكسان را مال وجاه
داشتند آنها فراوان عزو ناز
ابر و بارانرا فرستاديم هی
پس نموديم آنجماعت را هلاك
پس عجب نبود كه خلق مرده نيز
چند تن گفتند ما گر كافريم
پس دهند ايشان گواهی برنسق
پس براومی بگرويد ازقلب وجان
وان بقرطاسی بود بنوشته پس

كرسپاس ونعت خلقان برتراست
حمد او گويد از كل جهات
غير ذات بی تعين والسلام
بر خود او از ابتدا تا انتها
بی رغيراعنی زموجودات خويش
كاندر انجامند از پايان بخلق
ظلمت شب نورروز اندرظهور
ظلمت و نوربند گرباشی بهوش
جهل وعقل ونفس وجان مرفرصرا
غير او را ميپرستند از فضول
كآيد از موت طبعی نوبتی
وان دگر تابعث بعد ازفوت دان
هردورا گويند اجل اندووفوت
در دوم از ثم انتم تمترون
چاره نبود از قبول رستخيز
وان معلق قتل وضربت خوردنی
هست وقت قبض روح اندر محل
زانكه در فهم معانی كودنی
خالق خلق است و معبود بحق
حيف باشد گر گذاری كج قدم
هيچ از آيات رب در نوبتی
يعنی اين قرآن ز خلاق الانام
كه بقهاريت خود در بسيج
در زمين با وسعتی آرامگاه
مال و جاه و مكنت وعمر دراز
تا بر ايشان بود ريزان پی بپی
بر گناه و قصرهاشان گشت خاك
حق بر انگيزاند اندر رستخيز
ای محمد صم بر تو ايمان نآوريم
كاين بودقرآن كه نازل شد ز حق
جمله با نام ايقلان و اقلان
می بدست خود كنند اينقوم مس
می بگويند از عناد و از جحود

مرجع هر حمد و نعتی ذات اوست
قطره گويد حمد او برقدر خويش
پس خود او داند ثنای حضرتش
تا مقامی كاول و آخر چوگرد
اوست آنجا باقی و باقی فنا
ميكند اظهار فعل خود چنين
يا كه تاريكی جهل و نور علم
خوی نفست سر بسر تاريكيست
پس كسانيكه شدند از اختيار
اوست آنكس كآفريد ازخاكتان
مدتی هم كه معين نزد اوست
يا مراد از اول و آخر تمام
وان نداند كس بجز رب الاحد
زانكه گويد پس شما آريد شك
دو اجل گويند باشد نز حساب
گر بگردد كشته گويند آن فلان
خواه ميرد او بموت خويشتن
او خدا در آسمانست و زمين
داند او پنهان و پيدای شما
بل دريغ آيد چو آگاهست وی
جزكه ميباشد در اعراض ازان
زود باشد پس كه آيدشان عيان
چند كرديم از طوايف ماهلاك
بر شما تمكين نداديم آنچنان
صد هزاران از عبيد و از خدم
جويها گردانده بوديم از عيان
بعد ايشان كآفريديم از محل
لاشئی را چون تواند كرد شیء
تا بيايد نامهٔ از آسمان
مندرج باشد در آن نام دگر
آمداين آيت كه بفرستيم اگر
يعنی از ايشان برای المين هم
كاين بود سحريكه برما رخ نمود

هر ثنا گوخود يك ازآيات اوست
بحر گوشد در ثناش ازقطره بيش
هم خود اوگويد سپاس ومدحتش
خيزد آنجا ماند آن سلطان فرد
ذات باقی گويد از باقی ثنا
كآفريد آنكو سموات و زمين
يا كدورت واصفای خشم و علم
حال قلبت روشنی و نيكی است
كافر اندر نعمت پروردگار
كرد اصل از خلقت افلاكتان
وازمان بعث برد نكه جوست
باشد اين دو مدت از رب الانام
زانكه برعلم است وقدرت مستند
بعث را وين باشد ازايمان محك
يك معلق وان دگرحتم ازكتاب
رسته باشد تا رسد اورا زمان
خواه برّندش سر اندردم زتن
نيست معبودی جز او اندريقين
مطلع بر كسب و كالای شما
به نگردد حال وخلقت پی بپی
واز پی تكذيب حق بريكزمان
آنچه ميكردند استهزا بران
پيش ازايشان ازقرون بی بيم وباك
رو لكم مالم نمكن را بخوان
وزضياء و ملك واسباب و حشم
زير باغ وقصر هاشان بس روان
قوم ديگر تا بود زايشان بدل
هم تواند كرد خاك مرده حی
با چهار افرشته بر ما ناگهان
كه رسولی تو زخلاق البشر
بر تو ما ايشان كتابی در نظر
اين چنين بينند قرطاس و قلم

وَ قَالُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ اَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْاَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ٩ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً

و گفتند چرا فروفرستاده نشد براو فرشته واگر فروفرستاده بوديم فرشته هرآينه گذارده شده بود امر پس مهلت داده نميشدند واگر ميگردانيديمش فرشته

لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ١٠ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

هر آینه میکردیمش بصورت مردی وهر آینه میوشانیدیم بر ایشان آنچه میوشیدند وهر آینه تحقیق استهزا کرده شد برسولان از پیش تو پس فرو گرفت آنانرا که استهزا

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١١ قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ١٢

از ایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ

بگو مر کراست آنچه در آسمانها و در زمین است بگو مر خدا راست نوشته مر خودش رحمت را هر آینه جمع خواهد کرد شما را روز رستخیز

لَا رَيْبَ فِيهِ اَلَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٣ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

نیست شکی در آن آنان که زیان کردند در نفسهای خود پس ایشان ایمان نمیاورند و مر او راست آنچه آرمید در شب و روز و اوست شنوای

الْعَلِيمُ ١٤ قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ

دانا بگو آیا جز خدا را بگیرم ولی پدید آورنده آسمانها و زمین و او میخوراند و خورانیده نمیشود بگو بدرستیکه من فرموده شدم

اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٥ قُلْ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

که باشم اول کسیکه مسلمان شد ومباش البته از شرک آورندگان بگو بدرستیکه مترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارمرا

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٦ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ١٧ وَ اِنْ يَمْسَسْكَ

از عذاب روزی بزرگ کسیکه گردانیده میشود از او عذاب در آن روز پس حقیقت رحمت کرده او را واین است کامیابی آشکار و اگر برساند ترا

اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَ اِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٨ وَ هُوَ الْقَاهِرُ

خدا ضرری پس نیست دفع کننده آنرا مگر او و اگر رساند تو خیری پس او بر همه چیزی تواناست و اوست غالب

فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ١٩

فوق بندگانش و اوست درست کردار آگاه

کافران گفتند هم از ریب و شك   بر محمد ص چون نشد نازل ملك

ور فرشته ما فرستیم از سماك   حکم آید قوم را هم بر هلاك

یعنی از بیند افواج ملك   زایل از ایشان نگردد کفر و شك

ور بگردانیم ما پیغمبری   از ملك چون مرد نیکو منظری

یعنی آسان کز بشر پیغمبری   نك مسلم نیستشان از کافری

بعد از آن بهر تسلی رسول   بر حق این آیت نمود احق نزول

پس بر ایشان کرد احاطه کز رسل   سخریت کردند و گردید آن جو غل

از جزای فعل خود غافل شدند   چون رسید آن خوار و مستأصل شدند

پس کنید اندر زمین ایقوم سیر   بنگرید از چشم عبرت وایست خیر

بنگرید از ناحیتها در شهود   بر دیار عاد و بنگاه ثمود

گر که باشد چشم عبرت بین یکی   سیر گیتی نیست حاجت اندکی

بس کسان دیدیم کاین ارض فراخ   بر ایشان تنك بود از قصر و کاخ

من فلان شهزاده باشم یا وزیر   وانگهی دیدند مرا گردون بزیر

از جهان رفتند با آن فر و زور   شد تن سیمین دوچار مار و مور

آنکه موت و بعث را باور نداشت   سر بخاك حضرت از خواری گذاشت

وان ستمکاران که مال عمرو زید   میگرفتندی بضرب چوب و قید

هر که داند تا جزای بد بد است   وین نشان عدل وداد ایزد است

ما بما گوید که این پیغمبر است   هم کتابش قول حی داور است

پس دگر مهلت نباشد یکنفس   زان سپس که شد ملك ظاهر بکس

پس شود لازم هلاك اندر شهود   همچو قوم لوط و هم عاد و ثمود

لاجرم پوشیده گردانیم ما   آنچه خود پوشیده کردند از عمی

همچنان از طعنه گویند آن زمان   چون شما این دست جز از اسبان

آنکه از پیش از تو هم پیغمبران   رهن استهزا شدند از این و آن

آن عذابی که ندارد منتها   بر جزای سخریتها ز انبیا

گو مسلم گر ندارید آن عذاب   کامد آن بگذشتگان را بیحساب

تا چه بوده است آنکسان را عاقبت   که بتکذیب رسلشان بد نیت

ای خدای پرده پوش بی‌نیاز   چشم عبرت بین مرا کن تو باز

دیده ایم از چشم خود بس اعتبار   همچنین بینیم هر روزی هزار

بودشان غیرت برابر و از سپهر   کز چه تابد فوق ما این ماه و مهر

غافل از آن کاین سپهر تیز پر   هم کند از خاکشان ناچیزتر

باغها و قصرها باشد خراب   یا بدست غیری آمد با شتاب

وانکه میدید از تفرعن بر فقیر   نك ببین کز رخش کبر آمد بزیر

شد نصیب غیری آن مال و منال   مال تنها نی که هم اهل و عیال

گور ایشان ای محمد ص مرك راست   هر چه موجود اندر این ارض و سماست

گو بود از حق که خلاق همه است
رهنمائی بر صراط معرفت
بر غضب زان گفت سابق رحمتست
در وجود آمد مقدم رحمتش
پای ادراکت سود ارلك و سست
جمع سازدمر شما را در قبور
وانکه برخویش انزیانکاران بدند
هست او را در طهورات سبب
با نو گویند ارجهانجوئی نکوست
حاصل آنکه ملك و ملکوت انخداست
اوخوراند خلق را رزق وطعام
گو که مأمور از خدای عالمم
اخلص از خلق زمام در یقین
گوکه ترسم من شوم عاصی برب
درچنان روزی براو پس کرده رحم
ارخلایق کی رود کس در بهشت
جزکه باد رحمش گردد وزان
وررسد خیری بورا اندرد وی
قاهراست او برعباد خود فوق
هم حکیم است وخبیر او در امور
با نبی گفتند جهال قریش
یعنی از قوم نصاری و یهود

پس پرستش غیر او را مظلمه است
از نشان رحمت آمد در صفت
زانکه امکانرا بکونش حاجت است
تا شود هر شیء پیدا علتش
شرح آنرا با تو میگفتم درست
با عملهاتان الی یوم النشور
فطرت اصلیه را مانع شدند
آنچه باشد ساکن اندرروزوشب
گو بگیرم غیر او آیا که دوست
من جز او معبودی ارگیرم خطاست
بی ساز او خودزرزق خاص و عام
آن اکون اول من اسلم
باز گویندم مباش از مشرکین
گر پرستم غیر اورا در طلب
کز نهیبش عظمها ریزد زلحم
جز برحمت باشدش گرسر نوشت
هرکرا خواهد برد سوی جنان
پس بود قادر هم او بر کل شیء
خلق را بر خلق هستی زاوست طوق
راسی آگه زحال مار و مور
که درایشان بد نشان طرد وطش
کس مصدق نیست هیچت در عود

حق نوشته رحمت اندر نفس خویش
همچنین از رحمتش آثار ها
نیست ممکن بی زرحمت هیچ زیست
پس ز علتها عیان معلولها
زین گذشتم برسخن واجع شوم
اندر آن روزیکه دروی نیست ریب
نیست کایتان آورند آنفرقه باز
هم سمیع است وعلیم از ممکنات
یعنی از مامان حو دعوت بهل
او پدید آرندهٔ ارض وسماست
خلق محتاجند هر آن بوی
یعنی اول کس که او برحکم حق
تا پرستی غیر اورا از نشان
از عذاب روز اعظم در ایاب
باشد این رحمت زحق فوزی مبین
یعنی از راه عمل یا طاعتی
گر نماید ضری ازحق برتو رو
ضرو نفع و خیرو شر باشد تمام
نیست فوق از راه مقدار ومکان
هرچه هست آن مقتضای مصلحت
ما ندانیم اینکه باور کرده کس
یکنفر بما که تا باشد گواه

ملتزم برذات خود کردآن زپیش
هست کآن پیش است ازگفتارها
سابق ازرحمت نباشد هیچ نیست
ظاهر آید هر دم از معلولها
بر سماع آاز مستمع قانع شوم
بخشد وپوشد زرحمت جرم وعیب
منقلب شد چون حقیقت برمجاز
بر هران مسموع ومعلومی بذات
گر تو را دنیا بود مقصود دل
فاطر اعنی مبدع او برماسواست
احتیاج او را بچیزی لیك نی
میبهد گردن مسم از ما خلق
یا که مخلوق دگر را در جهان
وانکه گرداند ازاو حق آنعذاب
گر کسی را گردد اینرحمت معین
کس نبید بی ز رحمت جنتی
پس ندارد باز آنرا غیر او
جاری ازامرش همی در هرمقام
بل زوجه علو و استیلاست آن
میکند با بندگان ازهر جهت
بر تورا زاهل کتاب وعقل بس
بر تورا درقول وفعل ازهیچ راه

قُلْ اَیُّ شَیْئٍ اَکْبَرُ شَهٰادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ اُوحِیَ اِلَیَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِاُنْذِرَکُمْ

بگو چه چیزاست بزرگتردرشهادت بگو خدا گواه است میان من ومیان شما و وحی فرستاده شدبمن این قران تابترسانم شمارا

بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ اَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً اُخْرٰی قُلْ لٰا اَشْهَدُ قُلْ اِنَّمٰا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ

بآن وآنراکه برسد آیاشما هرآینه گواهی میدهیدکه با خداست آلهگان دیگر بگو گواهی نمیدهم بگو جزاین نیست اوخدائیست یکتا

وَ اِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ ٢ اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یَعْرِفُونَهُ کَمٰا یَعْرِفُونَ اَبْنٰآءَهُمُ الَّذِینَ

وبدرستیکه من بیزارم ازآنچه شرك میآورید آنانکه دادیمشان کتاب میشناسنداورا همچنانکه میشناسند پسران خودرا آنهاکه

خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لٰا یُؤْمِنُونَ ٢١ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِباً اَوْکَذَّبَ بِآیٰاتِهِ اِنَّهُ

زیان کردند ازجهة نفسهای خودپس ایشان نمیگروند وکیست ستمکارتر ازآنکه افتری کرد بر خدا دروغی رایاتکذیب کرد آیتهای اورا بدرستیکه

لٰا یُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ ٢٢ وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ اَشْرَکُوا اَیْنَ شُرَکٰآؤُکُمُ الَّذِینَ

اورستگار نمیکند ستمکارانرا وروزیکه حشر کنیم ایشانرا همه پس گوئیم ازبرای آنانکه شرك آوردند کجایند انبازانتان که بودید

کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٢٣ ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلّٰآ اَنْ قٰالُوا وَاللّٰهِ رَبِّنٰا مٰاکُنّٰا مُشْرِکِینَ ٢٤ اُنْظُرْ کَیْفَ

گمان میبردید پس نباشد معذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدا قسم که پروردگارماست که نبودیم مشرکان بنگر چگونه

کَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰاکٰانُوا یَفْتَرُونَ ٢٥ وَمِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْكَ وَجَعَلْنٰا عَلٰی قُلُوبِهِمْ

دروغ بستند بر خودهاشان و گمشد ازایشان آنچه بودند افترا میکردند وازایشان کسی است که گوش میداردبتو وگردانیدیم بر دلهاشان

اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذٰانِهِمْ وَقْراً وَاِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِهٰا حَتّٰي اِذٰا جٰآؤُكَ يُجٰادِلُونَكَ

پردها مبادا که بفهمند آنرا ودرگوشهاشان گرانی واگر ببینند همه علامتی‌را نگروند بآن تا آنکه چون آیند ترا مجادله کنند با تو

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذٰا اِلاّٰ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٢٦ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْاَوْنَ عَنْهُ

میگویند آنانکه کافر شدند نیست این مگر افسانهای پیشینیان واشان باز میدارند از آن ودوری میکنند از آن

گو بایشان چیست اکبر در قیام بر گواهی از گواهان بالتمام
گو گواه من شما و ما خداست در شهادت گر او را ماسواست
وحی کرده گشته این قرآن بس تا شما را بیم بدهم در رس
وانکه بروی آید از وی در رسد این زمان یا بعد از این در هر سند
آیتی بر هر که تا یوم القیام زان رسد حجت براو گردد تمام
مر شما شد آنکه آیا مشهد آنگواهی که بود با حق پدید
هم خدایان دگر یعنی بسان گو که ندهم گواهی من بدان
گو جز این بود که باشد آن اله واحد اندر ذات خود بی اشتباه
من بریم زانچه شرک آرند لیک یعنی از اصنام وآن دارند نیك
آنکسانکه داده ایشانرا کتاب میشناسندش بتحقیق و صواب
بر نمی دارند آسان معرفت که بر ایشان ز حلیه و ز صفت
می ربانکارند آنانکه بخود بر نمی آرند ایمان تا ابد
کیست استمکاره بر زان بی‌فروغ کافری بندد بحق او بر دروغ
یا کنند تکذیب آیاتش عیان رستگاری نیست دین بر ظالمان
هم رسد روزیکه ایشانرا تمام حشر ما سازیمشان از خاص و عام
مشرکانرا پس بگوئیم از ملا گو بگوئید آن خدایان شما
که شما را بدگمان کآنها دیك با خدا هستند در هستی شریك
پس نباشد بهر ایشان از جهات فتنت اعنی معذرت بهر نجات
جز که میگویند اندر اعتذار والله آنکو هستمان پروردگار
ما نبودیم از گروه مشرکین وین قسم کردند ایشانرا یقین
بر حق این سوگند از فسق خورند وز ره حیرانی و وحشت خورند
چون غلو اهل توحید و مقام منکرند آید بر سوگند خام
که بحق مشرك نبودیم از ازل ما پرستیدیم اصنام از دغل
بی‌جهت بستند بر خویش از دروغ چون ببینند از پرستشها فروغ
کم شود ز ایشان امید بهری زانچه مینمودند بر آن مفتری
چونکه بنشستند ایشان مجتمع هم از ایشانند بوده مستمع
گوش بدهند آنچه خوانی از کلام پس ورا افسانه پندارند و خام
مصطفی میخواند قرآن در حرم مشرکان بودند جمعی دور هم
نضر حارث را بگفتند از جحود کاو ز تاریخ عجم آگاه بود
آنکه میخواند محمد ص چیست هان گفت هست افسانهٔ پیشینیان
لب بجنباند چیزی بی ثمر من هم آن خوانم اگر خواهید نیز
بر قلوب آنکسان گردانده ایم پرده ها واندر عطاشان مانهایم
بی تفقه در کلام حق کنند خویشرا در فهم آن احمق کنند
هم نهادستیمشان در گوشها بس گرانی از پی روپوشها
تا کلام حق عظامت نشوند بشنوند ازهم بگیرند ایچ پند
هست بروی کار رسول محترم می‌خواندی چونکه قرآن در حرم
نهی میکردند او را مشرکان تا نبد آنرا بخواند بر زبان
بشنود می تا کسی آواز او یا بد از راه سماعی راه او
حق بر ایشان آزمان بگماشت نوم بشنوند آواز اورا تا که قوم
یا بکاری کردشان حق مشتغل تا ز احمد بار بردارند دل
گفت زان بنشیندشان بر گوش و هوش پرده تا آن صوتشان ناید بگوش
ور ببینند از تو هر نوع آیتی ناورند ایمان بآن در نوبتی
تا که چون آید از کفر و ضلال بر تو اندازند بس طرح جدال
هست حتی گرچه بر معنای تا لیك اینجا میدهند فعل ادا
اینکه میگویند کفار از گمان نیست این جز قصهٔ پیشینیان
وانکه ایشان خلق را دارند باز از نبی هم خود نمایند احتراز
به خود ایمان آورند اغنی باو نه گذارند آنکه آرد غیر رو
محتسب باشد در این آیت خبر از نزولش در تواریخ و سیر
پارهٔ گویند آمد بر رسول در حق بوجهل هنگام نزول
زانکه او خود یار پیغمبر ببود لیك یاری از قرابت مینمود
مانع آزار مردم بود از او گر کسی در جرح شدی زاو کینه جو
لیك خود دامن گرفت از وی بدور مینمود از دین و آئینش نفور
عامه میگویند حکم غالب است اینکه آیت در حق بوطالب است
از مقاتل و ز عطا آورده اند نقل در تفسیر خود وین کرده اند

در بیان ایمان ابوطالب علیه السلام

که پیمبر گفتش ای عم از چه رو ناوری ایمان بمن پس گفت او
گر من ایمان آورم دارم گمان رنجها یابم ز طعن مردمان
لیك حامی بود محض نسبتش تا برنجاند کس از هر بابش
هم جلال الدین رومی در کتاب کرده ابیات نقل و این بود صواب
این سخن باشد مرد با خلاف داشت او بر دین اسلام اعتراف
قول اهل البیت اول در سبل هست بر ایمان بوطالب دلیل
چون یك از ثقلین باشد در سیاق قول اهل البیت خود بالاتفاق
گفت پیغمبر کتاب و عترتم هر دو ثقلند اندر امتم
هرکه گیرد این دو را از بعد من هرگز او گمره نگردد در سنن
پس بود ایمان بو طالب یقین ز اجماع اهل بیت طاهرین
هم روایت گشته از ابن عمر اندر این باب از تواریخ و سیر
روز فتح مکه صدیق حول مر پدر را برد در نزد رسول
بوقحافه بود نام والدش شد مسلمان گشت احمد حامدش
گفت با صدیق پیغمبر چرا پیش ما آوردی این اشکسته را
پیش او بگذاشتی تا من روم خوشدل از دیدار و گفتارش شوم
گفت من میخواستم کو را خدا اجر بخشد زین چنین رنجی بجا
بالله از اسلام بو طالب دگر شاد بر باشم کز اسلام پدر
گفت پیغمبر که این گفتی نوراست وین عجب نبود ز صدیق این سزاست
بوده پس او ز اولیا و متقین ور نمیکرد اول او اظهار دین
بود قصد از حفظ جان احمدش تا که بد کیشی نخواند مرتدش
مینمود از عامه پنهان دین خود تا که باشد در حمایت معتمد
کس نگیرد دشمن اورا نزد کیش در نظرها باشد اندر عظم خویش

اول از میداشت اسلام آشکار ‌‌ قول اورا کس نمیکرد اعتبار ‌‌ داشت از قوم او بظاهر پیروی ‌‌ تا که گردد دین پیغمبر قوی
مختفی گرداشت چندی دین خود ‌‌ باعث این بود از خوی داری خرد ‌‌ ور جلال الدین رومی در کتاب ‌‌ گفته اورا بوده ز اسلام احتساب
بر سیاق عامه گفته است اینسخن ‌‌ وان نباشد هم برون از عقل و فن ‌‌ خلقی از باشند بر قولی مصر ‌‌ کس نگوید ضد قول مشتهر
ور نگوید کس نخواند عاقلش ‌‌ جز که هم باشند قومی همدلش ‌‌ صد هزار از است بر قولی قرار ‌‌ یومکو صد جز که باشد صد هزار
پس جلال الدین رومی هم مصاب ‌‌ بوده گر گفته است چیزی در کتاب ‌‌ بود لازم اینقدر در این مقام ‌‌ باز بر گردم بتفسیر کلام

وَ اِنْ يُهْلِكُونَ اِلاَّ اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ٢٦ وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلاَ

وهلاك نميكنند مگر نفسهای خودرا ونميدانند واگر ببيني هنگامى كه بازداشته شده باشند بر آتش پس گويند ايكاش ما بر گردانيده ميشديم

نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢٧ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا

و تكذيب نميكرديم آيتهای پروردگارخود را و ميبوديم از گروندگان بلكه ظاهر شده ايشان را آنچه بودند كه پنهان ميداشتند از پيش واگر بر گردانيده شوند

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ٢٨ وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ٢٩

عود ميكردند با آنچه نهی كرده شده بودند از آن و بدرستيكه ايشان دروغ گويانند و گفتند نيست آن مگر زندگانی ما در دنيا و نيستيم ما برانگيخته شدگان

وَ لَوْ تَرٰى اِذْ وُقِفُوا عَلٰى رَبِّهِمْ قَالَ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ

واگر ببينی هنگاميكه بازداشته باشند بر پروردگارشان گويد آيا نيست اين بحق گويند آری حق پروردگار ما گويد پس بچشيد عذاب را

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣٠ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللهِ حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا

بسبب بودنتان كافران بتحقيق زيان كردند آنانكه تكذيب كردند برسيدن بجزای خدا تا چون آيد ايشانرا قيامت ناگاه گويند ای

حَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ ٣١ وَ مَا الْحَيٰوةُ

حسرت ما بر آنچه تقصير كرديم در آن وايشان بر ميدارند وزرهای خود را بر پشتهای خود آگاه باشيد بد است آنچه بر ميدارند به پشت و نيست زندگانی

الدُّنْيَا اِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اَفَلاَ تَعْقِلُونَ ٣٢ قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ

دنيا مگر بازی و هزل وهر آينه سرای آخرت بهتر است از برای آنانكه ميپرهيزند آيا پس درنمی يابيد بعقل بتحقيق ميدانيم كه اندوهناك ميسازد

الَّذِي يَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ ٣٣ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ

ترا آنچه ميگويند پس بدرستيكه ايشان تكذيب نميكنند ترا وليكن ستمكاران بآيتهای خدا انكار ميكنند و بتحقيق تكذيب كرده شدند رسولان

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلٰى مَا كُذِّبُوا وَ اُوذُوا حَتّٰى اَتٰيهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ وَ لَقَدْ

چندی پيش از تو پس صبر كردند بر آنچه تكذيب كرده شدند و رنجانيده شدند تا آمد ايشانرا ياری ما و نيست بدل كننده مر سخنان خدارا و بتحقيق

جَاءَكَ مِنْ نَبَأِ الْمُرْسَلِينَ ٣٤ وَ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي

آمد ترا از خبر فرستاده شدگان واگر باشد كه عظيم آمده بر تو اعراض ايشان پس اگر توانی كه بجوئی نقبی در

الْاَرْضِ اَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ-

زمين يا نردبانی در آسمان پس بياری ايشانرا علامتی واگر خواستی خدا هر آينه جمع كردی ايشانرا بر هدايت پس مباش البته از

الْجَاهِلِينَ ٣٥ اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللهُ ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٣٦ وَ قَالُوا

نادانان اجابت نميكنند مگر آنانكه ميشنوند و مردگان برمی انگيزدشان خدا پس بسوی او بر گردانيده ميشوند وگفتند

نصف الجزو

لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قادِرٌ عَلي اَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ۳۸

چرا فروفرستاده نشد براو علامتی از پروردگار من بگو بدرستیکه خدا توانا است بر آنکه فروفرستد معجزه ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند

وَما مِنْ دابَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ

و نیست هیچ جنبده در زمین و نه پرنده که میپرد بدوبالش مگر آنکه اصنافی چند مثال شما تقصیر نکردیم در کتاب از

شَيْءٍ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ۳۹ وَالَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُماتِ مَنْ يَشَأِ اللّٰهُ

چیزی پس بسوی پروردگارشان حشر کرده میشوند و آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا کرانند و گنگانند در تاریکیها کسی را که میخواهد خدا

يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلي صِراطٍ مُسْتَقيمٍ ۴۰ قُلْ اَرَاَيْتَكُمْ اِنْ اَتٰيكُمْ عَذابُ اللّٰهِ اَوْ اَتَتْكُمُ

اضلال میکند او و کسی را که میخواهد میگرداندش بر راه راست بگو خبر دهید اگر آید شمارا عذاب خدا یا آید شمارا

السّاعَةُ اَغَيْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ ۴۱ بَلْ اِيّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ اِلَيْهِ اِنْ شاءَ

قیامت آیا جز خدارا میخوانید اگر هستید راستگویان بلکه اورا میخوانید پس میبرد از شما آنچه میخوانید بسوی او اگر خواهد

وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِكُونَ ۴۲ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلي اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ

و فراموش میکنید آنچه را شریک مینمایید و بتحقیق فرستادیم بسوی امتان پیش از تو پس گرفتیم ایشانرا بسختی و رنجوری باشد که ایشان

يَتَضَرَّعُونَ ۴۳ فَلَوْلا اِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَلٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا

زاری کنند پس چرا چون آمد ایشانرا سختی ما زاری کردند ولیکن سخت شد دلهای ایشان و آرایش داد از برای ایشان دیو رجیم آنچه بودند

يَعْمَلُونَ ۴۴ فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ اَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّي اِذا فَرِحُوا بِما اُوتُوا

کمیکردند پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند بآن گشودیم برایشان درهای هر چیزرا تا آنکه چون شاد شدند بآنچه داده شدند

اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَاِذا هُمْ مُبْلِسُونَ ۴۵

گرفتیم ایشانرا ناگاه پس آنگاه ایشان نومیدانند

کافران حرفش خودرا درهلاك
ور تو ای بیننده بینی راعتبار
تا دگر تکذیب آیات خدا
بیشان ایشان کنند ازهم ایاب
آنچه مخفی مینمودند از دغل
ور بدنیا باز بر گردند هم
دعوی ایشان نمایند از دروغ
بعث هرگز نکردیم از قبور
یا بموقف یا بپاداش فعال
میگویند آری آن حق بود و راست
هم بتحقیق از زیانکاران شدند
می نگویند ای پشیمانی بما
می بدانید اینکه بد باشد یقین
کافرانرا روز حشر آید پیش
گوید اعمال توام بنگر درست
پس شود بروی سوار اندر محل
هیچ نبود زندگانی جهان

مکند اندر بی و نای و بست باك
آن زمانیکه واقفند ایشان نار
ما وریم این بس که کردیم از غبا
بلکه ظاهر گشته ایشانرا عذاب
ظاهر آید روز پاداش عمل
عود بر عصیان نمایند و ستم
نیست در آن قول و اندعوی فروغ
رخت چون بندیم ازاین دار الغرور
حبسشان سازند چون بهر سؤال
هم بحق آن خدا کورب ماست
که مکذب بر لقای حق شدند
آنچه کردیم اندر آن تقصیرها
حمل بار و وزر بهر حاملین
صورتی منکر یکی از فعل خویش
خود بمن بودی سوار اندر نخست
او بماند چون حمار اندر وحل
غیر لعب و لهو نزد بخردان

سود ایشانرا شعور اینکه نیست
پس بگویند از برای سقیم
ور گروه مؤمنان باشیم هم
از عداست اعنی ارگویند این
آنچه مخفی بودشان از پیشتر
وانچه زان منهی شدند اندر جهان
می بگفتندی بدنیا منحصر
ور ببینی آنکه بر پروردگار
گوید آیا نیست این روز نشور
گوید ایشانرا پس او ذوقوا العذاب
چونکه آید ساعت ایشانرا پدید
وان کسان بر پشتهاشان حاملند
از قتاده وز سدی گردیده نقل
چون ز قبر آید برون گوید بوی
هم ترا باید شوم اکنون سوار
ساء ما یزرون ازان فرموده است
وانسرای ما آخرت پس بهتراست

سوی غیری راحم ارخشنودیست
کاش برگردانده بر دنیا شویم
وان کنیم ازقلب باور بی ندم
نی که ایشانراست تنبیهی بدین
میشود آنروز پیدا سر بسر
هم یقین آن فرقه اند از کاذبان
هست ما را زندگی در دهر و بس
واقف ایشان چون شوند از اضطرار
راست بود و سهل و نزدیك آن نمور
زانکه بروی بنگرویدند از عتاب
ناگهان یعنی قیامت وان وعید
وزرهای خویشرا تا فاعلند
هم موافق باشد این با حکم عقل
هیچ نشناسی مرا گوید که نی
حمل بار وزر خودکن ز اضطرار
بودنی خواهد شدن چون بوده است
نزد آن کش حق تقوی رهبر است

زانکه باشد دار باقی لامحال
ما بکو دانیم و هم بسیار این
یعنی انکار تو انکار حق است
صبر پس کردند از هر رهگذر
صبر کن یعنی تو هم با صبری
چو آیدت ز اخبار فرستادگان
منفذی پیدا کنی اندر زمین
بر روی بالا بران هر ساعتی
حکمتش ورمقتضی بودی خدای
پس مبین تو هیچ از جاهلین
بشنوند آنرا خود از سمع قبول
مردگانند این گروه بی خرد
پس سوی آن مکافات شده
یعنی آن معجز کزاوخواهیم ما
لیك زایشان میندانند اکثری
چون شما الا که باشند امی
این بود بسته تا دانیم هم
از امور علوی و سفلی بنام
وانکسان کآیات ما را بردروغ
هرکرا خواهد خدا خذلان دهد
گو چه میبینید گر آید عذاب
گر شما خود راست میگوئیدهیچ
از شما پس حق نماید برطرف
گر بخواهد ورکه باشد حکمتش
لیك وقت استراحت در امور
چون نمودند امان بکذیشان
شاید اززاری حق حاضر شوند
گر بزاری آمدندی سوی ما
آنچه بودند اندر آن پندارها
نیست هیچ ازعجب وخودبینی‌بتر
یعنی از بأساء وضراء آنچه زان
بازشان هشتیم اندر سؤ حال
گفت حیدر چون تورا آید سم
تا بوقتیکه اذان گشتند شاد

از بوائق خالص ایمن اززوال
که تورا گفتارشان سازد حزین
جاهد حق درضلال مطلق است
هرچه شد تکذیب و ایذا بیشتر
عنقریب آید پدید از فرصتی
صبرکن تا وقت نصرت بااحسان
با فراغت تا دراوگردی مکین
پس بیاری بهر ایشان آیتی
جمع ایشانرا نمودی بر هدی
دانی اینکه سبب اجباری بدین
زحمان کاین مشرکان بوالفضول
که نجهند ازصدا از جای خود
باز برگردانده گردند از وعید
بی کلامی بروی آگاهیم ما
کوست موجب بر بلا و محشری
درحیوب و موت و سقم وصحتی
که نماند کرد بر حیوان ستم
ثبت برلوح است برهر وصف و نام
حمل کردند از عقول بفروغ
یعنی اوراهم بخویش اووا نهد
بر شما را یا قیامت ز اقتراب
که خدایانند بها در سبح
آنچه‌را خوانید وزان داریداسف
مقتضی در دفع آن بر نوبتش
غیر اورا میپرستید از شرور
پس گرفتیم از پی تأدیبشان
نادم و گریان و مستغفر شوند
مندفع ز ایشان نمودیم آن بلا
مینمودند از تعجب کار ها
زانکه حق رامیبرد زود ازنظر
پند داده گشته بودند آنکسان
تا بنعمت غافل آیند از مآل
زان حذر کن تا باشد زهروسم
هم بما اوتوا نمودند اعتماد
خائب و خاشر بدند و نا امید

پستشان آیا تعقل نا کنند
بر تو میکنند تکذیب این فرق
هم چنین کردند تکذیب رسل
پس بد ایشان نصرت مادررسید
نیست مر تبدیل ده در هیچ حال
بر تو دشواراست وراعراضشان
تارسی زان منفذ اندرجوف ارض
مرکه سدی ملجأ اندر دینشان
پس زنادانان مباش اندر سنح
نیست جز اینکه اجابت میکند
که ندارند ایچ گوش استماع
مردگانرا می برانگیزدخدای
می نگفتند ازجه ازرنش براو
گو محقق آنکه بس حق قدراست
نیست هیچ اندر زمین جنبنده
در دلالات بر وجود صانعی
ما فرو نگذاشتیم اندر کتاب
پس سوی رب خودگردند حشر
کر بوند از استماع وگنگ ازان
هرکرا خواهدرد هم راه آنچه خواست
یا شما خوانید آیا جز خدا
مر بتانرا می بخوانید آزمان
یعنی آنچه کشف آن خواهید ازاو
حاصل آنکه وقت دردو ابتلا
ما رسولان را فرستادیم هم
خود ببأساء و بضراء از عرض
پس چرا آمد چو ایشانراعذاب
سخت لیکن گشته بد دلهایشان
یعنی آن ترك تضرع و ابتهال
پس فرامش چون نمودند آن گروه
پس برایشان باز بگشودیم ما
این چنین نعمت جزاستدراج نیست
حاصل آنکه باب نعمت زامتحان
بر گرفتیم آزمایشان ناگهان
لیس یعنی گشتشان حیرت شدید

فکر در این دار پردردوگزند
بل ستمکارند بر آیات حق
که بدندی ازنو پیش اندر رسل
صبررا نصرت ز پی گردد پدید
مر یکی بر وعده های ذوالجلال
پس بو آتی گرکه بهر رفع آن
بر فلك با سلمی سازی بفرض
پس بکن آن را پی تسکینشان
که بود ایشان اجباری بهیچ
دعوت را سامعان هوشمند
هم نیابند از کلامت انتفاع
دین حق را پس ندانند اهل رأی
آیتی ازان شد در جستجو
که فرستد آیتی کآن ظاهراست
با بالش در هوا پرنده
عالم و قدر بدون صانعی
هیچ از چیزیکه آید درحساب
بر جزای فعل خود در روز شر
خابط اندر ظلمت حیرت جهان
بر صراط مستقیم وراه راست
بر عذاب آنکه که بنماید لقا
بلکه خوانیدآن خدای‌است و جان
هم بسویش زان عذاب آریدرو
آورید از غیرحق رو بر خدا
آنچنان پیش ازتو برسوی امم
سختی و تنگی و قحطی ومرض
رو نیاوردند ما را بر جناب
دیو زینت داده بد ز اغوایشان
بود ازعجب اندرآن اعمال وحال
آنچه بد ماذکروا به ازوجوه
باب هر چیزی ز نعمت وز نوا
بهر سر ها تیغ باشد تاج نیست
ما بر ایشان برگشودیم از عیان
پس شدآن هنگامشان پوشیده‌جان

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ

پس بریده شد دنباله گروهی که ستم کردند وستایش مرخدارا که پروردگار جهانیاست بگوخبر دهید اگر گرفت خدا گوشتان و

أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

چشمهاتان ومهرنهاد بر دلهاتان کیست خدائی جز خدا که بیاورد شمارا بآن بنگر چگونه مکرر میاوریم آیتهارا پس ایشان

يَصْدِفُونَ ٤٧ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتٰيكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ٤٨

اعراض میکنند بگوخبر دهید اگر آید شمارا عذاب خدا بناگاه یا آشکار آیا هلاک کرده میشود مگر گروه ستمکاران

وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَاَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ ٤٩

و نمی‌فرستیم مرسلان را مگر بشارت‌دهندگان و بیم‌کنندگان پس آنکه گروید و شایسته شد پس بیمی برایشان و نه ایشان اندوهناک شوند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ٥٠ قُلْ لاَ اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسد ایشانرا عذاب بسبب بودنشان که فسق میکردند بگو نمیگویم مر شما را که نزد منست خزانهای

اللهِ وَلاَ اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ اَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلاَّ مَا يُوحَى اِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي

خدا و نمیدانم غیب را و نمیگویم مر شما را که من فرشته‌ام پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود بمن بگو آیا یکسانند

الْاَعْمَى وَالْبَصِيرُ اَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ ٥١ وَ اَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ اَنْ يُحْشَرُوا اِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ

نابینا و بینا آیا پس اندیشه نمیکنید و بترسان بآن آنانرا که میترسند که محشور شوند بسوی پروردگارشان نیست مر ایشانرا

مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٥٢ وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

از غیر او ناصری و نه شفاعت‌کننده باشد که ایشان بپرهیزند و مران آنانرا که میخوانند پروردگارشانرا بامداد و شبانگاه میخواهند

وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ

رضای او را نیست بر تو از حساب ایشان هیچ چیز و نیست از حساب تو برایشان هیچ چیز پس میرانی ایشانرا پس خواهی شد از

الظَّالِمِينَ ٥٣ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا اَهَؤُلاَءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا اَلَيْسَ اللهُ

ستمکاران و همچنین امتحان کردیم برخی از ایشانرا ببرخی هر آینه گویند آیا اینگروه‌اند که منت نهاد خدا بر ایشان از میان ما آیا نیست خدا

بِاَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ٥٤ وَ اِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ

داناتر بشکرگذاران و چون آیند ترا آنانکه میگروند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما

آخر آن قوم پس شد منقطع — که جحود کردند ظلم از ما نقع
حمدلله حضرت رب العالمین — بر هلاک مفسدین و ظالمین
یعنی باشد هلاک طاغیان — بهر ارباب صلاح اندر جهان
گوچه شد شداد و نمرود شد — که خدا خواندند خود را برعبد
گو بشان ما اگر داری خبر — یا که از آثارشان دانی اثر
گو چه بینید گر گیرد خدا — مر شما را گوش و چشم اندر جزا
تا شما باشید دور از فهم و هوش — بدار آنکه برگرفت او چشم و گوش
آن خدا از غیر او باشد کدام — باز آرد آنرا بر شما در هر مقام
بین بگردانیم چون آیات بر — ما به اسلوبی باسلوبی دگر
گوچه بینید و چه سازید ار شتاب — چونکه آید بر شما از حق عذاب
مرسلین را ما بفرستاده‌ایم — بهر بشارت آنکه تا بدهند و بیم
وانکه بر تکذیب آیات و کتاب — سعی کردند آید ایشانرا عذاب
گو بر ایشان من نگویم بر شما — نزد من باشد خزائن از خدا
هم ندانم غیب مادامی که وحی — ناید از حق بر من اندر امر و نهی
هم نگویم بر شما کافرشته‌ام — باشد از امکان بکف سررشته‌ام
پیروی نکنم جز آنرا که بمن — وحی آید از خدای ذوالمنن
هیچ آیا بر شما اندیشه نیست — می نگردید اندراین گفتار و پند
که ملایک افضلند از انبیا — چون ملک گویند بیم من زاقتضا
بس سخیف است این چو قوم بوالفضول — می بگفتند از تحکم با رسول
یا اگر پیغمبر است او در مقام — میخورد چون دیگران از چه طعام
کشتشان یعنی نماند اصل و سب — وین جماعت اولیا را بد زرب
شر ایشان را کفایت کرد حق — ز اهل عالم تا جهان ماند نسق
نیست آثاری از ایشان در ظهور — همچنین را تابعان حتی زکور
همچنین هر ظالمی و جابری — گر بی تحقیق لفظ داری
گو برید و شمر را مدفن کجاست — این سرای هر ستمکار و دغاست
کور تا باشد از هر حال و خبر — مهربان بنهد بدلها سر بسر
پس در آن صورت زعقل و فهم و فن — تا چه بینید اندر خویشتن
آنچه یعنی از شما بگرفته حق — کو جز او کان وا دهد بر مستحق
گاه بر رعب و بر بسته گاه — پس کند اعراض ایشان نابخواه
پس نابود آشکار و ناگهان — زان نگردد غیر استمکارگان
پس هر آن کامد بایمان و صلاح — حزن و خوفی نیست اورا در فلاح
چون ندید ایشان ز بیرون رفتگان — از اطاعت و انقیاد مؤمنان
ما که بنمایم شما را خود رحیب — آنچه میخواهید از اشیاء غیب
تا زمن پرسید هر چیزی جواب — بر شما گویم بتعجیل و شتاب
تا که هر کاریکه بتواند سروش — از من آید وین بود بیرون ز هوش
گو بود آیا مساوی در نظیر — نزد اهل هوش اعمی و بصیر
کرده‌اند این آیه را اندر مقال — بر دلیل خویش اهل اعتزال
افضل ایشان گر که بودند از ملک — باشد این آیت مناقض بی‌زشك
گرچه باید بهر او گنجی فرود — یا ندارد علم غیب اندر شهود
گفت زارو من ملایک نیستم — تا توانم بی طعامی زیستم

ملکه باشد اختصاص من بر آن
پس بگوی من بیم ده بر خائفان
خائفان را نیست غیر از حق حمیم
تا بتمیز آن صفا دید قریش
زانکه ما را زین جماعت هست عار
پس بکنند این بکاغذ بر نویس
که بران از مجلس خویش آنکسان
قصدشان از آن دعا و ابتهال
یعنی اندر بحر حق مستغرقند
آمد اورا هم علامت بر دو حرز
یک نشان دیگر اعراض از فقیر
اندرآیهم دو نشان باشد یک این
قسم سیم از اراده در ثبات
نیست خبری از حساب آنکسان
تا برائی بهر دنیا دار حمد
باشد از نفس مال و جاه و اعتبار
زرق درویش است تا من بی نکس
تا تو نبود تا که ایشان را زخود
دین وایمانی که هست از کردگار
ورکه سازی طرد ایشان را نقص
آزمودیم از علامات ضمیر
بر فقیران داده ایم اندر عوض
تا نگویند آن بزرگان از لسان
از میان ما برایشان منت است
بر تو چون آمد آیات کرشان
حاصل اینکه کرد این آیت برون
جوعشان قوت و عریانی لباس
کاین بیم ای داناست مالامال در
گفت یارب چیست آن سما رهم
با امیدی با نوائی یکسی

کاید از حق وحی بر من ناگهان
که همی ترسند برخویش از زیان
در امور خود ولی، یا شفیع
این چنین گفتند از طغیان و طیش
یا که بوقت بهرایشان ده قرار
تا که ما گردیم زان بعدت جلیس
که خدا خوانند از قلب و لسان
روز و شب باشد رضای ذوالجلال
بر بقای دائمی از حق لاتقند
اندر آن پی عورا گرداری بدر
وانکه بیند بر فنا بهرا حقیر
که بر دنیا نگذرد از بهر دین
اینکه مقصودش نباشد غیر ذات
بر تو بر اعمال و عادات نهان
آن جماعت را زخود دوری گزند
بس نبی ایشان فروشند افتخار
پس عجب گر یار ملک آرد مگس
طرد سازی بهر قومی بیرشد
حق تعالی زان بود بس بی نیاز
خود تو باشی از گروه ظالمین
اغنیا را بر ضعیف و بر فقیر
طاعت و توفیق و قلت بعرض
کاین گروهند ایج آیا آنکسان
در بزرگی گرچه مارا آیست
هست بر آیات ما ایمانشان
بهر درویشان صابر بر رسول
در دل آزادند از حزن و هراس
یعنی از طاعت اهل راه بر
از کرم بی زانچه کمی آگهم
ضعف و ناداری و فقد و مفلسی

پس منافی بود این در نزد هوش
حشر با گردند بر پروردگار
آنکسان راکاین صفت دارند جند
کاین غلامان وگدایان را زخویش
گشت راضی مصطفی بوجه عجب
چونکه بنوشتند آنرا بر ورق
می نماید اغنی از پروردگار
هستشان در بندگی صبر و ثبات
شد اراده بر سه قسم اندر عباد
یک علامت آنکه بر نقصان دین
قسم ثانی از اراده بنده را
بهر دین بر نقص دنیا شد رضا
این جماعت خاصرانی درکهند
از حساب تو بر ایشان نیز هم
نزد حق ایمان ایشانست به
از تو من هرگز نپرسم ای امین
گر کسی هم خوی خود سازد رها
بهر من باشد گر ایشانهای حق
بر تو می نبود حساب این گروه
هم بدینسان آزمودیم از عباد
هم فقیران را بر ارباب غنا
صحبت پیغمبر و اخلاص تباه
که بنعمتهای ایمان از کرم
نیست حق دانا بر آنها از عباد
پس سلام آن قوم را گو بر شما
فقر گرچه برده از بنیادشان
بر یکی از کاملان در اشتمال
آن متاعی کاندرین درگاه نیست
گفت آن باشد متاع انکسار
گفت زانرو تا رسول بکتاه

کو بود اصل تحقیق از سروش
هم جزا یابند از وی در کنار
بم ده شاید که تا گردند بند
دور کن تا ما هم آئیمت پیش
زانکه بر ایمانشان بس بد محب
جبرئیل آورد این آیت زحق
یاد در صبح منیر و لیل تار
وجهه باشد اشارت سوی ذات
اولین دنیای محض از اعتقاد
از پی دنیا رضا گشتن یقین
هست محض آخرت جوینده را
این دیگر تا مناصب ادولا
رسته از تمکین های فی الله‌اند
نیست خبری تا که آید در قلم
زان دو رویان تا نماند مشتبه
گرچه ایشان را باوردی بدین
میخواهند گشت هیبر تا هما
من خوشم تا مفلسان کهنه داق
تا زخود گردانی ایشان را وجوه
بعض ایشان را بعضی در نهاد
تا چه زایشان ظاهر آید ز ابتلا
عم و ایمان صدق و صحت در کلام
حق بر ایشان هشت منت دمدم
نیست تا شاکر بر اندر اعتقاد
زانکه در علم و عمل دارند پا
نیست خیری غیر حق بر یادشان
آمد الهام این چنین از ذوالجلال
گر بسازی طالب آنشاه غنی است
نیستی و عجز و فقر و اضطرار
چونکه آیند بر ایشان کن سلام

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ

نوشته پروردگار شما بر خودش رحمت بدرستیکه کسی کرد از شما بدیرا بنادانی پس توبه کرد پس از آن و صالح شد

فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥٥ وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ٥٦ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ

پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست و همچنین تفصیل میدهیم آیتهارا و تا روشن شود راه گناهکاران بگو بدرستیکه من نهی کرده شده

أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ٥٧

که پرستم آنانکه میخوانید از غیر خدا بگو پیروی نمیکنم مرادهای شمارا بتحقیق گمراه شده باشم آنگاه و نباشم از هدایت یافتگان

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ

بگو بدرستیکه من بر دلیلی روشنم از پروردگارم و تکذیب کردید آنرا نیست نزد من آنچه شتاب میکنید بآن نیست حکم مگر خدارا

يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ٥٨ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ

بیان میکند حق را واوست بهترین حکم کنندگان بگو اگر آنکه بود در من آنچه شتاب میخواهید آن را هر آینه گذارده شده بود کار میان من

بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ٥٩ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ

ومان شما وخدا داناتر است بستمکاران وتزد اوست کلیدهای غیب نمداند آنرا مگر او ومیداند آنچه در یابان و

الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلاَّ

درياست وساقط نشود هيچ برگی مگر که میداند آنرا ونه دانه در تاریکیهای زمین ونه تری ونه خشکی مگر

فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٦٠ وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّٰيكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضٰي

که در کتابی باشد روشن کننده واوست که موت میکند شمارا شب ومیداند آنچه کسب کردید در روز پس برمیانگیزاند شمارا در روز تا سپری کرده شود

اَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٦١ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ

اجل نامبرده شده پس بسوی اوست مرجع شما پس خبر دهد شمارا بآنچه بودید که میکردید واوست غالب فوق بندگانش ومیفرستد برشما

حَفَظَةً حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ٦٢ ثُمَّ رُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰيهُمُ

نگهبانان تاچون آید یکی از شمارا مرگ میرانند او را فرستادهای ما وایشان تقصیر نمیکنند پس بازگردانیده میشوند بسوی خدا خداوندشان

الْحَقِّ اَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ٦٣ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

که حق است آگاه باشید مر اوراست حکم واوست سریعتر حساب کنندگان بگو کیست که میرهاند شمارا از تاریکیهای بر وبحر

تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَئِنْ اَنْجٰينَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٦٤ قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا

میخوانیدش بزاری وپنهانی که اگر رهانید مارا از این هرآینه باشیم از شکرگذاران بگو خدا میرهاند شمارا از آن

وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ٦٥ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰى اَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ

واز هر اندوهی پس شما شرک می‌آورید بگو اوست قادر برآنکه برانگیزد برشما عذابی از زبرتان

اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَاْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ

یا از زیر پاهاتان یا بهم اندازدتان گروهانی غیر متفق وبچشاند برخی از شمارا آسیب برخی بنگر چگونه میگردانیم

الْاٰيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ٦٦ وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ

آیتهارا باشد که ایشان بفهمند وتکذیب کردند آنرا قوم تو واوست حق

گو بوشه بر شما پروردگار
بعد از آن پس توبه کرد از فعل خود
همچنین تفصیل دهیم از کتاب
گو مرا نهی از پرستش کرده‌اند
من نباشم وانگهی از مهتدین
از عقوبت آنچه بتوانی سما
میکنید آنچه شما تکذیب آن
وآسمان گوئید بر ما سنگ بار
حق بود باقصهای صدق وراست
گو اگر در نزد من بودی عذاب
یعنی اندر بین ما باصد شتاب
یعنی از دست من بودی بلا

رحمت اندر ذات خود لیل ونهار
هم نمود اصلاح آن کردار بد
هریك این آیات را بافصل وباب
آنچه را خوانید جز حق در پسند
گو منم بر حجتی از رب دین
وارد آور تا ببینم از قضا
مر شریك آرید او را از بتان
نیست آن با من بود با کردگار
که نمود اخبار بر چیزیکه خواست
یا بر آن قادر بدم در هیچ باب
گشته بودی آنچه باید ز انقلاب
کرده بودم بر شما نازل بجا

هر که کرد او از شما بد در عمل
پس حق آمرزنده است ومهربان
تا شود روشن طریق مجرمین
گو نگروم تابع اهوائتان
مشرکان گفتند تا چند از عذاب
آمد این آیه بوجه انحصار
نیست آن در نزد من یعنی عذاب
حکم در تعجیل و تأخیر عذاب
اوست خیر الفاصلین یعنی خدا
کی بدی حاجت بر استعجالتان
مسعودم بر شما جاری بخشم
لیك حق بر ظالمان داناتر است

جاهل از پاداش آن وز ماحصل
بگذرد زود از خطای مجرمان
باطل از حق فرق یابد همچنین
گمره آیم گر شوم تابع بر آن
میکنی تخویف ما را در خطاب
که منم بر حجت از پروردگار
که شما بروی کنید اینسان شتاب
نیست جز حق را واین باشد صواب
حق و باطل را ز هم سازد جدا
امر واقع گشته بد در حالتان
آنچه دارم بر نزولش باز چشم
تا بر ایشان کی زمان کیفر است

هم بَرد اوست مخزن‌های غیب
یا مراد از بحر و بر اندر وجود
در بهاران سر کشد از هر شجر
کس‌ندانست آن همه ورشئون
هم نیفتد دانهٔ اندر زمین
لوح محفوظست مقصود از کتاب
یعنی آنچه هست در غیب و شهود
اوست آنکس که بخواباند شب
اختصاص نیست شب بهر نوم
داندست این موت و بعث اندر بشر
سوی او گردید بر منفصل بار
یعنی اندر شب چو خفته از کهی
پس بمیراند شما را سر بسر
میفرستد هم نگهبان از کمین
موت آید تا یکی را از شما
چارده تن از ملک جبریل را
بس باشد جمله ملکش بر هوا
هست اعضا هر یکی را دو ملک
آنکه او مولاست بی‌نقص و قصور
گو که از ظلمات بر و بحر هم
زان همه حیرانی و اندوه و درد
خواندن از روی تضرع هم خفا
گو خدا بخشد نجات از آن ظلم
گو توانا باشد او کز فوقتان
حاکم ظالم عذاب فوق دان
یا درآمرد گروه اندر گروه
تا که اجامد مخالف بر قتال
وین شقوقش در خلایق پیداست
بین که گردانیم چون آیات را

کس نداند غیر او مأوای غیب
عالم غیب است و اعیان شهود
صد هزار اشکوفه و برگ و ثمر
بر کجا رفت از کجا آمد برون
نادر آن ظلمت شود روشن جبین
کاندر او اشیاست ثبت از فصل و باب
جمله ثبت لوح علم است از حدود
بر شما را تا بمیراند از تعب
هست عادت و اکتساب از بهر نوم
تا زمان زندگی آید بسر
بر حقیقت رو بتابد از بحر
میشوید افکنده بر روی زمین
پس بحشر از بعد آن بدهد خبر
بر شما یعنی کرام الکاتبین
حاش بر دارد ملایک بر شما
تا بعد الجمله عزرائیل را
جز او مردن بود فی و ملا
بر ظهور خیر و شر باشد محک
بندگان خویش را اندر امور
که رهاند مر شما را دمبدم
کیست برهاننده جز خلاق فرد
از زبان و قلب باشد در دعا
ور هر آن کربی که آید در قدم
برفرستد حق عذابی بس گران
ظلم او بر خلق کافوق دان
مر شما را باهم از روی ستوه
سالها مانند تا هم در جدال
یا ببینی بیجهت شخصی بداست
تا مگر فهمند زان اوقات را

واچه باشد در میان بحر و بر
تا مراد از جهر و سر ممکنات
چون خزان آید عروس نوبهار
هیچ برگی می نیفتد از درخت
هم نباشد دانهٔ از خشک و تر
یا که علم حق کران دریا و موج
علم دانی آن کتاب انور است
روح در شب میکشد قبض او بحبس
پس برانگیزاند اندر روزتان
خوابی آمد مر شما را بس گران
در قیامت بس کشد آگاهتان
زانچه کردستید در روز اکتساب
قدرت حق است فوق بندگان
تا که باشد مشرف احوالتان
زان نوبی هیچشان تقصیر نیست
هست از رحمت دگر هست از غضب
عقل باشد جمله ایشان با صلاح
بس بحکم ثم ردوا سوی حق
می نماید اینکه حکم از وی بود
نی اندر هر دمی در بحر و بر
منجی خود را ز روی اضطرار
می بگویید از که زین محنت نجات
پس بشرک آیند باز از آزمون
یا که از تحت قدمهاتان خراب
وارهان و بندگان بد معاش
هر گروهی را بیک میل و هوا
یا که بعضی را چشاند از شما
بوده‌ای در ملک و مالی شرکتی
قوم تو پنداشتند آنرا دروغ

از جماد و از نبات و جانور
همچنان کاندر بهار و دی نبات
ریزد از تن حلهٔ های مستعار
جز که او میداند آنرا هم بسخت
کان بباشد ثبت اندر دفترش
کشف ضامر جمله اشیا فوج فوج
که ورا تفصیل و اجمال اندر است
هم بداند روز گردید آنچه کسب
موت و بعث کل ز خوابی میدان
که ممیز نیست بیداری ازان
زانچه باشد از عمل همراهتان
حق بود آگاه و زان دارد حساب
وانچه باشد در کمین این و آن
آورند اندر حساب اعمالتان
واندر آن تقدیم یا تاخیر نیست
وندرون عقل و نفس اندر طلب
مهر او میزان بود نور و فلاح
باز گردید این بهانه ما خلق
هم وی اسرع در حساب ملکوند
مبتلا باشد قومی در خطر
خود شما خوانید پنهان و آشکار
بدهد او داریم بر شکر النعات
بر شان ثم انتم تشرکون
همچو بر فرعونیان خوش شد عذاب
آن عذاب تحت زلزله و بلاش
وان دگر را بر خلاف مدعا
رنج نفس دیگر از هر ناروا
بأس بعض است در هر نسبتی
اوست حق وار راستی دارد فروغ

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٦٧ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي

بگو نیستم بر شما وکیل از برای هر چیزی وقتی حقیقی است و روداشد که بدانید وچون بینی کسانیرا که گفتگو میکنند بیهوده در

آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى

آیتهای ما پس رو بگردان از ایشان تا درآیند در سخنی جز آن و اگر فراموش تو گرداند شیطان پس منشین پس از یاد آمدن

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٦٨ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٦٩

با گروه ستمکاران و نیست بر آنانکه میپرهیزند از حساب ایشان هیچ چیز ولیکن پند دادنیست باشد که ایشان بپرهیزند

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا

و واگذار آنان را که فرا گرفتند دینشان را بازی و هرزگی و فریفت ایشان را زندگانی دنیا و پند ده بآن مبادا که گرفتار بند شود نفسی بآنچه

كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ

کسب کرد نیست مر او را از جز خدا دوستی و نه شفاعت کننده و اگر فدا دهد هر فدائی گرفته نشود از آن آنگروه آنانند

أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ٧٠ قُلْ أَنَدْعُوا مِنْ

كه گرايده شدند بآنچه كسب كردند مر ايشانراست آشاميدنى از آب جوشان وعذابى دردناك سبب آنچه بودند كافر ميشدند بگو آيا بخوانيم از

دُونِ اللهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ

غير خدا آنچه نفع نميدهد مارا و ضرر نميرساند مارا و باز پس رويم بر پاشنهامان پس از آنكه هدايت كرد مارا خدا چون كسيكه از راه بيرون برده باشند او را شيطانها

فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ

در زمين حيران مر او را رفيقان باشد كه بخوانندش بهدايت كه بيا نزد ما بگو بدرستيكه هدايت خدا آنست هدايت و مأمور شديم كه گردن

لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٧١ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٧٢ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

نهيم پروردگار جهانيانرا واينكه بر پا داريد نماز را و بترسيد از او و اوست آنكه بسوى او محشور خواهيد شد و او ست كه آفريد آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ٧٣ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ

وزمين را براستى وروزيكه ميگويد مر او را شو پس ميشود گفتنش حق است ومر او راست پادشاهى روزيكه دميده ميشود در صور داناى

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ٧٤

نهان وآشكار واوست درست كردار آگاه

گو نگهبان نيستم من بر شما
زود باشد تا شما دانيد كار
پس تو اعراض از ايشان تا كنند
پس تو منشين با ستمكاران عنى
ديو راهم سوى ايشان نيست دست
هست زاوصاف ضعيف در مزاج
مسلمين گفتند مارا در طواف
منع نتوانم كرد از خوضشان
از حساب اهل خوض او را يكى
شايد ايشان مى بپرهيزند از آن
زندگى دنيى آنها را فريب
آنچه كرده نفسشان كسب اعمال
ور ز روى فرض خواهد تا فدا
آن گروهند آنكه سپرده شدند
زان سبب كايشان بدان كافر شدند
در پرستش نيست در وى انتفاع
باز ما از دين حق گرديم چون
زانطرف خوانند ديوانش بخويش
زانطرف خواندش اهل حق براه
تا بسوى آن رود يا سوى اين
ما كه ما گردن گذاريم از يقين
اوست آنكس كه بسويش برحرا
يا ز بالحق قصد بر پا بودست
يا ز بالحق قصد اظهار حق است
گفت زان فرعون كود آن خدا
ورنه عيب است از كسى آرد دليل

هر چه را وقتى بود در اقتضا
مرو را رد وقوع از امتياز
خوض در حرف دگر از ما پسند
بعد از آن كآمد يادت آن سخن
ورنه بر احكام شرع آيد شكست
ور ضعيف آدمى هم لا علاج
ترك تمكين نيست از اهل خلاف
هم بمدورى زان گروه آيد زيان
نهى از احرام ايشان اندكى
از كراهت يا حيائى در زمان
داده واز دين نفسشان يكجو نصيب
بر خلاف امر خلاق اجل
نفس ديگر را دهد اندر ملا
بر عذاب از اكتساب ناپسند
زامر ونهى حق همى سر وازدند
نه زيانى ترك اورا نى فراغ
آنكه شيطانش ربوده از جنون
كه بيا بر سوى ما مگذر زكيش
زينطرف غولان بسنگستان و چاه
مانده سرگردان و حيران در زمين
امر آن پروردگار عالمين
در قيامت مجتمع گرديم ما
حاجت اورا هم نه بر ابرو دست
چون صنايع را ز صانع رونقست
گفت موسى خالق ارض و سما
بر وجود موجد از عقل كامل

يعنى اندر وقت خود يابد قرار
چون نبى آنكسانرا كه كنند
ور فراموشت كند ديو لعين
سهو نسيان بر پيمبر يا امام
چونكه سياست لازم در شر
همچو نسيان از صفات عارضى است
چونكه بنشينيم در بيت الحرام
آمد آيت كه عماشد بر آن
لك بايدشان كه پندهند پند
واگذار آنها كه بگرفتند حد
پند بر قرآنشان ده تا هلاك
نفس مخذول آنكه او نبود مطيع
تا خرد خود را بدل از عذاب
هست ايشانرا شرابى از حميم
گو كه ميپرستيم آيا ما جز او
بار بر اعقاب گرديم از جحود
در زمين حيران و اورا همرهان
حاصل آنكس كو شود مرتد بدين
او بمرد در ميان ازمالك غول
گو كه دين حق بود آن راه وراست
وانكه هم داريم بر پا اين شعار
اوست آنكس كين سموات و زمين
آنچنان كش در نخستين آفريد
فعل بر فاعل نشان روشن است
اين دليل از بهر فهم عامه است
هر دليلى زانكه هم مخلوق اوست

هر چه كآن راهست سيرى در مدار
خوض بر آيات ما بر ريشخند
تا گهان اعراض را از مشركين
نيست جايز بنشست اين در كلام
شد مكرى غافل از مكر دگر
نسبش بر ديو دادن دور نيست
غير سخريت ندارند از كلام
كه بپرهيزند ز خوض كافران
هم نترساندشان از هر گزند
دين خود را لعب والهو وريشخند
من مسلم باد ايشانرا نساك
نيستش جز حق ولى يا شفيع
حق نگيرد زاو عوض اندر حساب
هم عذابى ز آتش دوزخ اليم
آنچه نبود نفع و ضرش يك نسو
بعد از آنكه راه بر ما حق نمود
بر طريق راست خواندش عيان
شد مذبذب در ميان آن و اين
وز صداى همرهان ذى عقول
كه بما فرموده اسرار آنچه خواست
هم در اعمالش بحق برسد باز
بالحق اينسان كرد خلق اعنى مبين
بر همان قدر و شرف باشد پديد
نيست محتاج دليل اين اين است
چونكه بيند اين رقوم از خامه است
عقل در هستى خود مسبوق اوست

حاصل این ارض وسما ازخلقتش ... هم بود آثار وحدانیتش
حشرامواتست از این کن مراد ... همچنین احیای ایشان در معاد
قول اوحق است و باشد درزمان ... حشر گردند این خلایق بر شان
باشد او را پادشاهی نز هم ... که دمده میشود در صور دم
ملك عاریت نکس باقی کی است ... هرشی اندرشاهی اولاشی است
غیب مطلق عالم علم اللهست ... وان مصافی غیب ملکوت شهاست

یاد کن روزیکه کن گوید خدا ... پس باشد دان کلام حق مرا
گوید اوسمی که در یوم النشور ... مر ذرات را در آید در قبور
همچنانکه روز اول گفت کش ... خلق شد پس هریك ازانشا حاش
هست باقی کس ز مخلوقات او ... تا که از شاهی نماید گفتگو
او بود دانندهٔ غیب و شهود ... یعنی آن ملکوت و ملك ما بود
هم حکیم است او بعث وحشر ناس ... هم خبیر از روحه ووقتش ز اساس

وَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِيمُ لِاَبِيهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنامًا آلِهَةً اِنّي اَرٰيكَ وَ قَوْمَكَ في ضَلٰالٍ مُبينٍ ٧٥ وَ كَذٰلِكَ

وهنگامیکه گفت ابراهیم مرپدرش آزر آیا فرامیگیری بتهارا خدایان بدرستیکه من میبینم ترا و قومترا درگمراهی روشن وهمچنین

نُرِي اِبْرٰاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنينَ ٧٦ فَلَمّٰا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰي

مینمودیم ابراهیمرا عجائب آسمانها وزمین وتاباشد از یقین کنندگان پس چون تاریك شد براو شب دید

كَوْكَبًا قٰالَ هٰذٰا رَبّي فَلَمّٰا اَفَلَ قٰالَ لٰا اُحِبُّ الْآفِلينَ ٧٧ فَلَمّٰا رَاَي الْقَمَرَ بٰازِغًا قٰالَ هٰذٰا رَبّي

ستاره را گفت این است پروردگارمن پس چون غایب شد گفت دوست ندارم فرو روندگانرا پس چون دید ماه را که برآمده گفت اینست پروردگارمن

فَلَمّٰا اَفَلَ قٰالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِني رَبّي لَاَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّٰالّينَ ٧٨ فَلَمّٰا رَاَي الشَّمْسَ بٰازِغَةً

پس چون غایب شد گفت هر آینه اگر راه ننماید مرا پروردگارم هر آینه خواهم بود البته از گروه ستمکاران پس چون دید آفتابرا طالع

قٰالَ هٰذٰا رَبّي هٰذٰا اَكْبَرُ فَلَمّٰا اَفَلَتْ قٰالَ يٰا قَوْمِ اِنّي بَرِيٓءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ ٧٩ اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ

گفت اینست پروردگارم این بزرگتر است پس چون غایب شد گفت ای قوم من بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریك میسازید بدرستیکه من متوجه کردانیدم رویم را

لِلَّذي فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ حَنيفًا وَ مٰا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ ٨٠ وَ حٰاجَّهُ قَوْمُهُ قٰالَ اَتُحٰاجُّونّي

ازبرای آنکه پدیدآورد آسمانها وزمین را حق گرای و نیستم من از شرك آورندگان ومحاجه کردند با او قومش گفت آیا محاجه میکنید با من

فِي اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانِ وَلٰا اَخٰافُ مٰا تُشْرِكُونَ بِهِ اِلّٰا اَنْ يَشٰاءَ رَبّي شَيْئًا وَسِعَ رَبّي كُلَّ شَيْءٍ

در خدا وبتحقیق هدایت کرد مرا ونمیترسم از آنچه شریك میکنید باو مگر آنکه خواهد پروردگارمن چیزیرا احاطه کرده پروردگارم همه چیزرا

عِلْمًا اَفَلٰا تَتَذَكَّرُونَ ٨١ وَ كَيْفَ اَخٰافُ مٰا اَشْرَكْتُمْ وَلٰا تَخٰافُونَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مٰا لَمْ

از راه دانش آیا پس پند نمیگیرید وچگونه بترسم از آنچه شریك گرفتید ونمیترسید که شما شریك گرفتید بخدا آنچه را

يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰانًا فَاَيُّ الْفَرِيقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٨٢ اَلَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

که فرو نفرستاده شد بآن برشما حجتی پس کدام یك از این دو فرقه سزاوارتر بدایمن بودن اگر هستید که میدانید آنانکه گرویدند و نیامیختند

اِيمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ٨٣ وَ تِلْكَ حُجَّتُنٰا آتَيْنٰاهٰا اِبْرٰاهِيمَ عَلٰي قَوْمِهِ

ایمانشانرا بستم آنگروه مرایشانراست ایمنی وایشانند هدایت یافتگان وآن بود دلیل ما که دادیم آنرا بابراهیم بر قومش

نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكيمٌ عَليمٌ ٨٤ وَ وَهَبْنٰا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنٰا وَ

بلند میگردانیم مراتب آنرا که میخواهیم بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست وبخشیدیم مراورا اسحق و یعقوب همه را هدایت کردیم و

نُوحًا هَدَيْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسٰي وَ هٰرُونَ وَ كَذٰلِكَ

نوح را هدایت کردیم ازپیش واز فرزندانش داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون وهمچنین

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٨٥ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيٰى وَ عِيسٰى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ٨٦ وَ اِسْمٰعِيلَ وَ

سزا دهیم نیکوکارانرا وزکریا ویحیی وعیسی والیاس همه از شایستگان بودند واسمعیل را و

اَلْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ٨٧ وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ

السع را ویونس را ولوط را وهمه را فزونی دادیم ما بر جهانیان وازپدرانشان وفرزندانشان وبرادرانشان

وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٨٨ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وبرگزیدیمشان وهدایت کردیمشان به راه راست آن هدایت خداست هدایت میکند بآن آنرا که میخواهد از بندگانش

وَلَوْ اَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ

واگر شرك آورده بودند باطل شده بود از ایشان آنچه بودند که میکردند آنگروه آنانند که دادیمشان کتاب وحکمت

وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ٩٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ

وپیغمبری پس اگر کافر شوند بآنها اینها پس بتحقیق بازمداریم ما بآنها گروهیرا که نباشند بآنها کافران آنگروه کسانی اند

هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰيهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعَالَمِينَ ٩١ وَ مَا

که هدایت کرد خدا بهدایتشان اقتدا کن بگو نه میخواهم از شما بر آن مزدی نیست آن مگر پند دادنی مرجهانیانرا وشناختند

قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ

خدارا سزای شناختنش چون گفتند فرو نفرستاد خدا بر آدمی هیچ چیزرا بگو کیست که فرو فرستاد برو کتاب

الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسٰى

که آورد آنرا موسی

یاد کن وقتی که ابراهیم گفت
گیری این اصنام را آیا اله
همچنین اورا نمودیم از یقین
از عجایبهای ملکوت برین
کوکبی را دید رخشان بر سپهر
پس فروشد آن ستاره گفت این
پس چو طالع گشت بر گردون قمر
پس نهاد آن نیز هم رو بر غروب
یعنی این هم در خور تغییر بود
گفت این آیا خداوند من است
چون براو پیدا شد آثار زوال
روی خود مطلق نمودم سوی آن
هم نیم من از گروه مشرکین
کشف اول بهر عارف در طریق
بر گمان افتند اعضا و حواس
مر مدارك پیش اوساجد شدند
چون بتابد نور روح از شرق دل
این بود اکبر همانا در ظهور
رو نماید از جهتها سوی او
باز گردم سوی ابراهیم راد

مر پدر را کو باحق بود جفت
من تو و قومت برون بینم زراه
روح و سر این سموات و زمین
تا که باشد او بکر از موقنین
قوم اورا سجده کردندی بمهر
آفل است و لا احب الافلین
سجده بنمودند قومش سر بسر
گفت از تأثیر علام الغیوب
حادثاترا در رسد تغییر زود
در تجلی اکبر است و این است
گفت ایشم یافت ای قوم انتقال
کافریده است این زمین و آسمان
که جز او گیرند معبودی بدین
کو بظلمات طبیعت بد غریق
کاینست مارا پرورنده بیقیاس
زانکه اظهر زاو ندیدند انیسند
رفت ظلمت شد کواکب مضمحل
تا نگردیده پدید الله نور
باقی از هر سو جویند روی او
تا چه گفت اندر مقام انقیاد

کن باهل مکه یعنی یاد او
از خرد گردیده اند آیا خدا
از بطون عالم اعنی مو بمو
پس چو آمد شب براو از روی فرض
گفت آیا این بود پروردگار
باچه جای آنکه خوانم موجدش
گفت ابراهیم آیا این خداست
ره بمن ننماید ار پروردگار
چونکه شب بگذشت وزد خورشید سر
این بد استدلال یعنی اینکه او
من بریم زانچه انباز و شریك
انحراف دین کاو بود در روزگار
نزد آنکش باب دل مفتوح شد
انکشاف نفس پر نور و بهاست
چونکه نور قلب تابد از افق
در شب دیجور طبع تیره گون
یافتند انوار قلبی احتجاب
زان سپس پیدا شود نور وجود
این تجلی ذاتی است از واقفی
چون بیردندش بنمرود عدو

خویش را دانند چون اولاد او
هیچکس خواند جمادی را خدا
منکشف کردیم عبرت را بر او
تیره گی شب بپوشاند ارض
نیست بود نزد خرد ناستوار
گردم از بهر عادت ساجدش
زاعتراض این گفت یعنی ناروا است
همچنین از کمرهانم در مدار
دید او را روشن و تابنده تر
اکبر آمد باز خواهد شد فرو
باخدا گیرید وآن جود نیست نیك
من نمودم دین توحید اختیار
این سه رتبه نفس وقلب و روح شد
کو شب چون نور زهره بر سماست
دزد شد معلوم کاین نبود قنق
اظهر از مه نیست چون آید برون
مه چه باشد چون در آمد آفتاب
غیب عارف جلکی گردد شهود
هیچ بر توحید ذاتش عارفی
دید مردی پس کریه المنظر او

ماهرویان گرد او از مرد و زن
پس باو حسد حجت قوم او
واسکهی ننموده نامی راه راست
زانکه سود از جمادی بشر
یعنی از خواهد ضرر او در سبب
این عجب بود که اشیا سر بسر
چون رسیده علم او یعنی بمن
یاد نارید اینچ آیا بهر پند
من چگونه ترسم از چیزی فقط
آنچه فرستاده است او بر شما
محض تقلید است یعنی این عمل
مشرکید و هم موحد دو فرق
هم تعلیم ایشان خود ساختند
وان همه برهان ما بود و دلیل
هرکرا خواهیم بر داریم ما
ما باو اسحق و یعقوب اعطاء داد
همچنین بر بعضی از دریش
موسی و هرون که اندر سیرها
بر نکوکاران کنیم احسان چنین
بار اسمعیل و یونس خلیل
همچنین آبائ و دریاشان
است دین حق که بنمود او براست
ورکه ایشان بر سبیل ورشکی
مشرکان را نکه پیوسته سخت
گر خدا داری بر دار ار دو کون
پس برد حاجت بجز حق بر کسی
حکمت شرع و نبوت پس اگر
نپسند ایشان بران کافر یکی
آنگروهند آنکه حقشان رهنمود
یعنی اخلاقی که از پیغمبران
هیچ بود در فروع و در اصول
اقتدا پس در صفات و سیرت است
نیست این بلغم و احکام بنی
ذره کی داند کتاب آفتاب
چونکه گفتند اینچ فرستاده حق

پس تعجب کرد و آمد در سخن
کز تو باشد ناپسند این گفتگو
حق بتوحیدش که او معبود ماست
احتمالی نیست زایشان بر ضرر
بر کسی چون تیرگی ناید زشب
از خدا دارند در خلقت ار
بر هر اچیزیکه او را هست نه
فرق تا سنجند بین رهبر و قید
که بحق انکار گردد از غضب
تا نبی آرند شرک اندر خدا
بر دلیل و حجت اندر محل
است تا برابی دین دواحق
می ستاد بر حال عدل آو حسد
که عطا کرده و الا بر جلال
ما ها در ارتفاع و اعتلا
می بخشیدیم و نمودیم راه
راه بنمودیم بر رشش
نامند از ما خدا و خیرها
باشی از درجه جزی المحسنین
وان یسع وان یونس ولوط اصل
وان برادرهای ما آباشان
بر عباد خود هر آنکس را که خواست
شرک می آورد بر حق یکنفس
هر کرا توحید بود است محب
نیست حاجت بر نشست از باروعون
نیست قدرش کمتر است از هر خسی
گشت کافر بس بر آنها از بشر
هم نباشند از وقوعش در شکی
پس بایشان اقتدا کن در عهود
یابی یک اقتدا مکن بران
اقتدا بر اسماء شان رسول
که بران مأمور او از حضرت است
جز که پندی بهر خلق عالمی
جز که او بر قدر خود شد و بساب
بر بشر چیزی سطری یا ورق

کای خدا این دیگرا را از چه حال
گفت با من هیچ آیا احتجاج
من بترسم راچه بگزینید آن
جز که خواهد از مکاره بر من
تا که دریا را کند اسباب غرق
باشد این پروردگار من محیط
دور بود پس اگر درعلم او
در بن شجر و قدر نور
می بترسید آنچه شرک آورده اند
بر شما باشد کتاب و حجتی
پس کدام از این دو ره درسنج
آنکسانی کایشان بحق آورده اند
هست ایشان را ره دورح ایمنی
تا بیان حجت شد بر قوم خود
هست این پروردگارت راستکار
نوح را هم پیش از ابراهیم راد
اوست داود و سلیمان در سنان
همچنین اینها شدند از ما بلند
هم زکریا یحیی و عیسی بنه
جمله را دادیم فضلی مستبین
برگزیدیم آن جماعت را که خواست
بر نکوکاران خود این باشد چرا
شد آن اعمالشان نابود و نیست
بر موحد گشت هر فضلی بناه
گر کسی را شد فرون علم و عمل
آن گروهند انبیاء مصطفی
قوم دیگر پس بران گماشتیم
یعنی از بعضی بر آنها کافرند
این اشارت هم بسوی انبیاست
می نشد مصطفی را اقتدا
زانکه اندر اصل دین شد نیست
گو نخواهم هیچ من مزد و عطا
قدر حق نشناختند آنسان که بود
تا که قطره قدر دریای شناخت
گو که فرستاده گوید آن کتاب

کرده از خود خلق بهر در جدال
میکنید امر خدا از اعوجاج
با خدا انبار بر ظن و گمان
چیزی آن پروردگار ذوالمنن
یا که آتش را سبب سازد بحرق
بر هر اچیزی هم از علم بسیط
باشد این ناید پس کره از عدو
ننهد آنکش نیست عقل و علم سر
بر خدا و انبار حرزی کرده اید
به دلیل آرید زان بر رخصتی
در شعور آید اگر دانید هیچ
ره بتوحیدش نبرده اند
زین حق بردند ورسند از بدی
در مقام بی شرک اندر رشد
هم بنفس و رتبه دانا در مدار
راد نموده بر وجه رشد
همچنین ایوب و یوسف از رسل
هم جزا بدهیم بر هر ارجمند
از همه الیاس شایسته مقام
از نبوت بر همه عالمین
راه بنمودیمشان بر راه راست
در ثواب و در نعیم و در عطا
لیک این دور است ما را ولی است
نحت و اقبالش بود کی بر ملاء
از بنای حق عالم در مثل
آنکه ما دادیم ایشان را کتاب
ور بنی ایشان بر داشتیم
بعض دیگر مؤمن و بکو فرید
که خداشان بنکوئی رهنماست
از پیمبر در اخلاق و ولا
وز تهاتم جمله ممنوح از نبی است
از نبی باداش دعوت از شما
حق قدرش در تأمل وجود
زانکه او را نیست حد و ظرف
نامدآن موسی باوصف حطاب

نُورا وَ هُدی لِلنّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطِیسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ کَثیرا وَ عُلِّمْتُمْ مالَمْ تَعْلَمُوا اَنْتُمْ وَلا

روشنائی و هدایت از برای مردمان میکردانید آنرا پارچه کاغذها ظاهر میکنید و پنهان میکنید بسیاری را و آموخته شدید آنچه را ندانستید شما و نه

آباؤُکُمْ قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ ٩٢ وَ هٰذا کِتابٌ اَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذی

پدرانشان بگو فرستاد خدا پس بگذار ایشان را اندر در آمدنشان بازی میکرده باشند و این کتابیست که فرو فرستادیم آنرا با برکت تصدیق کننده آنچه که

بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُری وَمَنْ حَوْلَها وَالَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلی صَلوتِهِمْ

که باشد میان دو دستش و از برای آنکه بترسانی اهل مکه را و آنکه باشد گرداگردش و آنانکه میگروند بآخرت میگروند بآن و ایشان بر نمازشان

يُحافِظُونَ ٩٣ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اَوْقالَ اُوحِيَ اِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ وَ

محافظت‌میدمایند وکیست ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی‌را یاگفت‌وحی‌کرده‌شدبمن ووحی‌کرده‌نشد باو چیزی و

مَنْ قالَ سَاُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَوْ تَرٰى اِذِ الظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلٰئِكَةُ باسِطُوا

کسیکه گفت زود باشد که فرو فرستم مانند آنچه فرو فرستاد خدا و اگر ببینی هنگامیکه ظالمان باشند در سکرات مرگ وملائکه باشند گشایندگان

اَيْدِيهِمْ اَخْرِجُوا اَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ

دستهای‌خودرا که بیرون کنید جانهای‌خودرا امروز جزا داده شوید عذاب خواری بسبب بودنتان که میگفتید بر خدا ناحق‌را و

كُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ٩٤ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادٰى كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما

بودنتان کهازآیتهایش سرکشی میکردید وهرآینه بتحقیق که آمدید سوی ماتنها همچنانکه آفریدیم شمارا اول‌بارو واگذاشتید آنچه را

خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرٰى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ

تملیک‌کرده‌بودیم شمارا به‌پس‌پشتهاتان ونمی‌بینیم باشما شفیعان شمارا که گمان کردید که ایشان درشما انبازانند بحقیقت بریده‌شد

بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٩٥ اِنَّ اللّٰهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ

میانتان وگم‌شد از شما آنچه‌بودیدگمان‌میکردید بدرستیکه‌خدا شکافنده دانه وهسته‌است بیرون‌میآورد زنده‌را از

الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٩٦ فالِقُ الْاِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ

مرده وبیرون‌آورنده‌مرده‌است از زنده ایشان خداست‌پس‌بکجاروگردان‌میشوید شکافنده عمودصبح وگردانید شب‌را

سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٩٧ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

آرامگاه وآفتاب وماه‌را بشماررونده‌گان‌آن تقدیر خدای غالب‌داناست واوست‌که گردانید‌برای‌شما ستاره‌هارا

لِتَهْتَدُوا بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٩٨ وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَكُمْ

تاراه‌یابید بسبب‌آنهادرتاریکیهای خشکی‌و دریا بتحقیق‌تفصیل‌دادیم‌آیتهارا ازبرای‌گروهی‌که‌میدانند واوست‌که‌آفریدشمارا

مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ٩٩

ازیک‌نفس پس‌جای‌قرار‌است وجای‌امانت بودی‌بتحقیق‌تفصیل‌دادیم‌آیتهارا برای‌قومیکه‌بفهمند

روشنی بخشنده و هم رهنما
آنچه خود خواهند سازید آشکار
یعنی آنچه میداستند آن
گو فرستاد آن خدای بی‌نیاز
گو خدا یعنی که سلطان دلست
یعنی اورا خوان وباقی‌وا گذار
واگذار این‌منکرانرا ای‌رسول
گو خدا یعنی که او ازجمله پس
مر مصدق وانچه راندیش اندو
یعنی اهل مشرق و مغرب تمام
یعنی آنکو برقیامت موقن‌است
کیست ظالمتر ازانکس کافترا

مردمان را سوی ایمان وولا
هم نهان سازید بسیاری ازان
نه شما و نه پدر هامان عیان
آنچه آنرا می ندانستید باز
بگذر از چیز دگرکو باطل است
حق را کافیست باغیرت چکار
در اباطیلی که گویند از فضول
مابقی از ماسوی باشد هوس
اندر احکام و اصول از جستجو
هرکجا کز خلق باشد ازدحام
برکتاب و بر پیمبر مؤمن است
بر خدا بندد زکذب و افترا

می بگردانند آنرا بارها
مر شما ایشان شدند آموخته
قصد میگویند دین باشد یهود
هست محذوف الخبر این مبتدا
هست افزون مبتدائیکه خبر
ثم ذرهم بگذر اعنی ازهمه
چون رجوع جمله آخر بر من‌است
این کتاب ما که بفرستاده ایم
تا کنی انذار ازان بر مکان
آنکه هست ایمان او بر آخرت
حافظونند آن جماعت بر نماز
گوید از جرئت منم پیغمبرش

صفحه ها قرطاسها طومارها
آنچه زان بودید نا اندوخته
شاید ازهم عام باشد در ورود
میتواند کز حبر باشد جدا
هست دروی چون‌قل‌الله درنظر
گو بلعب خود بمانند این رمه
روزی‌آید‌کاین نباها الکن‌است
بس فوائد اندر او بنهاده ایم
وانکه گرد مکه اند ازمردمان
آرد ایمان هم بوی بیمغفرت
کاندر او جمع است آداب نیاز
تا که‌آید سوی‌من وحی ازبرش

وانکهی وحی نشد هرگز بوی
زانکه میگفتند این هردو که وحی
مثل آنچه کرده نازل کردگار
وان ملایك دستها سازند باز
بر جزا داده شوید امروز خود
همچو اولاد و شریك از بهر او
با شما نه مال باشد نه حدم
ترك کردید آنچه را محض عطا
پشت سر هشتند همراه خویش
بودتان اندر گمان کآنها کسند
منقطع گردید ملك پیوستتان
دانه ها را حق شکافنده بود
دانهٔ کش استخوان باشد نوی است
یعنی اشجار و گل و برك و نبات
آورد از آب و چون بی اشتباه
آورد بیرون ز صلب جاهلی
این ممیت و محیی از سنبدراست
میشکافد صبح از ظلمات شب
آفتاب و ماه را داد از عیان
این دوار مهر و ماه اندر تمیز
اوست آنکس کآفرید استاره ها
این کواکب باشد اندر هر سبیل
اوست آنکس که شما را آفرید
دار در صلب پدرهاتان قرار
در قیامت هم در آرد از لحد

جز خرافاتی که گوید بی پی
مشود بر ما ز حق در امر و نهی
سوی عبد خود رسول نامدار
در عذاب آن گروه حیله ساز
بر عذابی سخت کش خوار بست حد
دعوی وحی و نبوت از عو
نه مددکار و نه فرزند و حشم
داده بودیم آن شما را از نوا
برده اید و نی فرستادید پیش
کمتر اینك ننگرید اندر خسند
منفصل هم گشت سد از سدتان
تاکه زاو روید نبات و بن شود
حب بودی استخوان و این بر ملاست
که نشو و نما دارد حیوة
هر زمان یوسف رحی بیرون چو ماه
عالمی یك اختری روشندلی
مر شما را در جهان آن خداست
هم شب آرد بهر تسکین از تعب
دور های مختلف بهر نشان
هست بر اندازه تقدیر عزیز
ره بآن یابید تا در چاره ها
رهروان را هم علامت هم دلیل
از تن واحد چه اسود چه سفید
پس بطن مادران اندر مدار
تا رساند بر مقر و جای خود
ما بیان کردیم آیتهای خویش

بر مسلم مورد است این آیه را
کیست هم ظالمتر از آنکس که گفت
ور که بینی ظالمان را وقت موت
این چنین گویندشان کز چنگ ما
زانچه میگفتید بر حق افترا
هم بدید از آتش دامن فشان
آنچنان که خلقتان کردیم فرد
یعنی آنها را بجا بگذاشتید
آن شفیعان را نبینم با شما
بر نه ایشان آن شریکان حقند
ضایع و باطل شد آنچه در گمان
همچنین هر دانه کو گردد شجر
زنده را آرد برون از مرده حق
آورد از دانه بیرون دمبدم
از میانهٔ شاخهٔ خشکی برون
مرده هم از زندهٔ آرد پدید
پس شما گردانده گردید از کجا
کرد شب را بر شما آرامگاه
تا که آن باشد علامت در حساب
غالب و دانا بتدبیر و سبب
خاصه در ظلمات بر و بحر نیز
پس مبین ساختیم آیات خود
یعنی از آدم که بود اصل بشر
پس بدنیا دادتان چندی سکون
هست آنجا یا که دوزخ یا بهشت
بهر ارباب فقه و اهل کیش

کاتب وحی او بود هم شد روا
میکنم نازل بزودی از نهفت
اندر آن سختی که شاید گاه فوت
نفس خود خارج کنید اعنی رها
غیر حق یعنی که چیزی ناروا
آمدید اینك بتنها موکشان
در رحم سر پا برهنه منفرد
که بخود پاینده میپنداشتید
که شما را بد بدیشان التجا
که بحق از راه شرکت ملحقند
بودتان اندر شفاعت از بتان
بر شکافد تا زند از خاك سر
این یکیست از صنع آن رب الفلق
یا ولد از نطفه مرغ از بیضه هم
میوه ها از هر قبیل آرد برون
همچو نطفه ز آدمی پاك دید
رو بغیر او توبید التجا
تا ز رنج روزتان باشد پناه
وقتها را سال و مه در انقلاب
هم بسیر مهر و ماه و روز و شب
که رود هم چاره از کف هم تمیز
بهر قومیکه بدانند از رشد
تا بباشید از توالد بی حجب
در لحد پس تا زمان سازد درون
تا چه باشد هر کسی را سرنوشت

وَ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ
واوست کافرو فرستاد از آسمان آبرا پس بیرون آوردیم بآن رستنی همه چیزرا پس بیرون آوردیم از آن سبزه که بر میآوریم از آن
حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا
دانه بریکدیگر سوار و از درخت خرما از شکوفه اش خوشهای نزدیك بهم و بوستانها از انگورها و زیتون و انار شبیه بهم
وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ اُنْظُرُوا اِلَى ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۰۰ وَ
و ناشبیه بهم بنگرید بثمرش چون بار میاورد و رسیدنش بدرستیکه در آن هر آینه نشانهاست از برای گروهی که میگروند و
جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا
گردانیدند از برای خدا انباران جن را و آفرید آنهارا و تراشیدند از برای او پسران و دختران بدون دانشی منزه است او و برتر است از آنچه
يَصِفُونَ ۱۰۱ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنّٰى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ
نسبت میدهند بحت آفریننده آسمانها و زمین است کجا باشد مر او را فرزندی و نباشد مر او را زنی و آفرید همه
شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۱۰۲ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
چیزرا و او بهمه چیزی داناست آنست خدا پروردگارتان نیست خدائی مگر او که آفریدگار همه چیز است پس بپرستید او را

وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٠٣ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ١٠٤

واو بر همه چیز کارگذاراست درنیابد اورا دیدها واو درمیابد دیدهارا واوست باریك‌بین آگاه

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ١٠٥

بتحقیق آمد شمارا دلیلهای بینش بخش از پروردگارتان پس هرکه بینا شد پس باشد برای نفس او و کسیکه کور ماند پس باشد بر خودش و نیستم من بر شما نگهبان

وَكَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ١٠٦ اِتَّبِعْ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنْ

وهمچنین مکرر میاریم آیتهارا وتا بگویند درس خوانده و برای آنکه بیان کنیم آنرا برای گروهی که میدانند پیروی کن آنچه وحی کرده شد بسوی تو از

رَبِّكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ١٠٧ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

پروردگارت نیست خدائی مگر او وروی بگردان از شرك آورندگان واگر خواسته بود خدا شرك نیاوردند و نگردانیدیم ترا برایشان

حَفِيظًا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ١٠٨ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا

نگهبان و نیستی تو برایشان کارگذار ودشنام مدهید آنرا که میخوانند از غیر خدا پس دشنام دهند خدارا از روی تعدی

بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٩ وَ

بدون دانش همچنین آراستیم برای هر گروهی کردارشانرا پس بسوی پروردگارشان بازگشت ایشان پس خبر دهد ایشانرا بآنچه بودند که میکردند و

اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ اٰيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ اِنَّمَا الْاٰيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ

سوگند خوردند بخدا سخت‌ترین سوگندهاشان که اگر آید ایشانرا آیتی هرآینه گروند بآن بگو جز این نیست که آیتها نزد خداست و چه چیز آگاه گرداند شمارا

اَنَّهَا اِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ١١٠ وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ وَاَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ

که آن آیات چون آمد ایشانرا ایمان نخواهند آورد و برمیگردانیم دلهاشانرا و چشمهاشانرا همچنانکه ایمان نیاوردند بآن اول مرتبه وا میگذاریمشان

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١١١ وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ

در طغیان خویشان که سرگردان باشند واگر آنکه فرستاده بودیم بایشان فرشتگان را و سخن گفته بودند ایشانرا مردگان و جمع آورده بودیم برایشان همه

شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ١١٢ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا

چیز را گروه گروه نبودند که ایمان آورند مگر آنکه خواسته باشد خدا ولکن بیشترین ایشان نادان میباشند وهمچنین گردانیدیم

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ

از برای هر پیغمبری دشمنی شیطانهای انس وجن میرساند بعضی از ایشان بسوی بعضی آراسته گفتار باطل را از برای فریب واگر

شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ١١٣ وَلِتَصْغٰى اِلَيْهِ اَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ

خواستی پروردگارتو نکردندی آنرا پس واگذار ایشانرا با آنچه افترا میکنند و تامایل کنند بآن دلهای آنانکه نگروند بآخرت

وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ١١٤ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ

و بپسندند آنرا و تا کسب کنند آنچه ایشان کسب کنندگانند آیا پس جز خدارا جویم حکم کننده واوست که فرو فرستاد بشما

الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ اٰتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ اَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ١١٥

کتابرا تفصیل داده شده و آنانکه دادیم ایشانرا کتاب میدانند که آن فرو فرستاده شده است از پروردگارت بحق پس مباش البته از شك آورندگان

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ١١٦ وَ اِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ

وتمام شد کلمه پروردگارت از روی راستی و عدالت نیست تبدیل کننده مر سخنانش را و اوست شنوای دانا   و اگر اطاعت کنی اکثر

مَنْ فِي الْاَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلاَّ الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاَّ يَخْرُصُونَ ١١٧ اِنَّ

کسانی را که در زمین اند گمراه میکنند تو را از راه خدا پیروی نمیکنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر آنکه بگمان حکم میکنند بدرستیکه

رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ١١٨ فَكُلُوا مِمّٰا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پروردگار تو اوست داناتر بکسی که گم میشود از راهش   و اوست داناتر بهدایت یافتگان   پس بخورید از آنچه یاد کرده شده نام خدا بر آن

اِنْ كُنْتُمْ بِآيٰاتِهِ مُؤْمِنِينَ ١١٩ وَ مٰا لَكُمْ اَلاّٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مٰا

اگر هستید بآیتهایش گروندگان   و چیست مر شما را که نخورید از آنچه یاد کرده شده نام خدا بر آن و بتحقیق که مفصل داد از برای شما

حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلاّٰ مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ وَ اِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِاَهْوٰائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ

آنچه را حرام کرد بر شما مگر آنچه مضطر شدید بآن   بدرستیکه بسیاری هر آینه گمراه میکنند بخواهشهاشان بدون دانشی بدرستیکه پروردگار تو او داناتر است

بِالْمُعْتَدِينَ ١٢٠ وَ ذَرُوا ظٰاهِرَ الْاِثْمِ وَ بٰاطِنَهُ اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمٰا كٰانُوا

بتعدی کنندگان   و واگذارید بیرون گناه و درونش را بدرستیکه آنهاکه کسب کنند گناه را زود باشد که جزا داده شوند بآنچه بودند

يَقْتَرِفُونَ ١٢١ وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ اِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ

که کسب میکردند   و مخورید از آنچه یاد کرده نشد نام خدا بر آن و بدرستیکه آن هر آینه فسق است و بدرستیکه شیاطین هر آینه میرسانند

اِلىٰ اَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجٰادِلُوكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ١٢٢ اَوَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَاَحْيَيْنٰاهُ وَ

نهانی بدوستانشان تا مجادله کنند با شما و اگر اطاعت کنید ایشان را بدرستیکه شما هر آینه باشید مشرکان آیا کسیکه بود مرده پس زنده کردیم او را و گردانیدیم

جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ لَيْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا كَذٰلِكَ زُيِّنَ

از برای او نوری که راه میرفته باشد بآن در میان مردمان چون کسی است که صفت او است که در تاریکیهاست نیست بیرون آینده از آن همچنین آراسته شد

لِلْكٰافِرِينَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٣ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اَكٰابِرَ مُجْرِمِيهٰا لِيَمْكُرُوا فِيهٰا

از برای کافران آنچه بودند که میکردند   و همچنین گردانیدیم در هر قریه بزرگان گناهکارانش تا مکر کنند در آن

وَ مٰا يَمْكُرُونَ اِلاّٰ بِاَنْفُسِهِمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ ١٢٤

و مکر نمیکنند مگر بخودهاشان و نمی‌دانند

اوست آنکس که فرستاد از سماك
پس هم آوردیم بیرون مانوی
آوریم از نخل هم خرما نهان
باغها از انگور و زیتون و انار
یا بهم مانند در شکل و نمود
بی‌مزه بی منفعت تا نارس است
اندر این باشد نشانها بر نسق
یعنی آن قومیکه گویند از ضلال
غیر واحد نیست ممکن فاعلی

یا که از آب تا روید زخاك
از نباتات و از گیاه از کل شی
وار شکوفه و غنچهٔ او بالعیان
مشتبه بریکدگرشان برگ و بار
بی ز وجه طعم و تاثیر وجود
چون رسد خوش در مذاق هر کسست
بهر قومی کآورند ایمان بحق
شر ز شیطانست و خیر از ذو الجلال
شر بود مجعول از آن گر عاقلی

لاله‌ها و باغها و افزون نبات
هم برویانیم سبزیها از آن
خوشهای متصل بر یکدگر
هم غیر مشتبه بعضی دگر
بنگرید آن میوها را در نعت
انظروا یعنی میان این دو حال
هم بگردانند اما زان نحل
از غلط گفتند یزدان و اهرمن
خلق را دانند شریك خالقش

بهر بعضی هست از هیچ النبات
دانه‌ها برهم نشسته خوشه سان
که نصب از وی برد نوع بشر
بی که مانند با هم بالاثر
چون برآید از شکوفه خردوست
عبرتی گیرید از نقص و کمال
بر خدا را فرقهٔ نا مطمئن
زان دو فاعل هادیند و راهزن
هر کسی که نیست عقلی لایقش

بهر او مانند هم از ترّهات
اوست کو ازنو پدید آرد چنین
آن ولد خواهد که محتاج زیست
این خدا که جامع این وصفها است
پس پرستید آنکه معبودی بجاست
در نمیابد مر او را دیده ها
هم بذات خود لطیف است وخبیر
زان یکی باریك بین وبس دقیق
بس بود رازی که آن با یاورت
لیك با او خفیه گرگوئی بجاست
لیك با حق گر نگوید نیست غیب
پس رساند بر مرادت در نهفت
بشکنی صد بار اگر عهد نخست
یعنی آمد بر بصائر آشکار
مع آن یعنی بود راجع بوی
من رسولم نی نگهبان بر شما
هست تصریف اعتبار ازنقل شی
زعمشان این بود کآن فخر کاد
پس بگردانیم آنها را است
آنکسانیکه ندارند اشتباه
نیست این نطق ازبشر آموخته
خارجست از نوع گفتار ایکلام
در پی آن رو که برسوی تو وحی
رو بگردان از گروه مشرکین
این منافی لیك با تکلیف بود
مر شما دشنام ندهند از ملا
همچنان کآراستیم از حالشان
اندر این بسیار باشد گفتگو
تا نه پنداریکه خداست این سر
لیك گفت این بی‌ثبات وفانی است
وز پی این شی فانی یکنفس
وانچه از دنیا نمایند اکتساب
پس چو برگردند بر پروردگار
برخدا سوگند خوردندی جهد
یا چو آنکه کرد جاری ازحجر
زین قبیل آیات پسند از عیان
خودچه چیز آگه شمارا کرده بار
ما بگردانیم ایشان را فؤاد
از کما لم یؤمنوا به شد یقین
بازشان هشتیم برعدوان خویش
ورکه میگفتند با ایشان سخن
هر گره میامد ایشانرا پیش
یعنی الا آنکه خواهد کردگار
همچنانکه ای محمد در زمان
بعضی ازایشان کنند ازبدسری
جن کنند اخبار بر بعضی دانس

بی ز دانائی ببین و هم بنات
بی مثلی این سموات و زمین
نه کسی کوفارغ ازوصف تن است
در یقین پروردگار او برشماست
بر پرستش مستحق ازماسواست
لیك یابد دیده ها را او بجا
ور لطافت نیست هیچ اورا نظیر
در امور خلق وهم یار و رفیق
گر بگوئی کوبد ازوحشت سرت
نیك یابد بنده را محرم خداست
کوست صاحب راز وهم دانای غیب
لطفش اینسان باهر بنده جفت
یانچون بروی کسی رویارست
پس نشانها نیك از پروردگار
بیند از خود مع بینش بی نبی
تا که بر اعمالتان بدهم جزا
یعنی از حالی بحالی بی بنی
گیرد این تعلیم از جبر و یسار
تابدانند این نه ازخلق ازخداست
کاین کلام ازحق بود برماسواه
بل بود شمعی زحق افروخته
داند آنکو باشدش علم و مقام
گشت ازپروردگارت راه و نهی
رأی ایشانرا نبی چون منتهی
حق بکس تکلیف برجبری نبود
آنچه را خوانند از غیر خدا
کارها را در نظر اعمالشان
کآن عملها از چه رو آراست او
خیر بود در فعال مقدر
لذت و بود و وجودش آنست
بهترشان آسایش ارباب هوس
پس بود دنیا پرستانرا صواب
ندهد ایشانرا خبر از سرکار
کآید ایشانرا گرآیاتی جهد
چشمهای آب موسی سر بسر
بر نمی آرند ایمان مشرکان
کآید آیت گر چنین ازکارساز
ما بران آیات نآرند اعتماد
که ندارند آن جماعت نور دین
تا که در سرگشتگی مانند بیش
مرده‌گان آسان که خواهنداسخن
در گواهی بر رسول پاك کیش
بهرشان ایمان بعلم استوار
مر تورا هستند افزون دشمنان
وحی یعنی وسوسه بر دیگری
آنچه زایشان باشیاطنند جنس

اوست پاك و برتر ازآنکش صفت
از کجا او راست فرزند و ولد
آفریده است او هرآنچیزیکه هست
نیست معبودی بجزوی برسزا
همچنین است او بهر چیزی وکیل
عقل یعنی سوی ذاتش نارساست
تا تو گویم چند معنی از لطیف
میتوانی گفت با وی رازها
همچنین با دوستان دلنواز
رازها باشد که هر معنی خجل
نشود هم در نهان آواز تو
در دعاها از ره پیوستگی
بر شما آمد علامتها پدید
پس هرانکس بیندش باآن نظر
وانکه اورا میندید از دوریش
هم ز حکمت می بگردانیم ما
گرچه گویند اهل مکه بی ترس
کآن دو بنده بوده‌اند ازاهل روم
میکنیم اینسان بیان آیات خود
نیست کس را ازبشر این نطق ولب
کی بشر را باشد این گفتار و سیر
هر عوامی را نباشد اطلاع
باش خود بردین توحید ای ودود
ور خدا میخواست هرگز ز ابتدا
ما نگردانیده ایم ایچ ای جلیل
ناسزا تا هم نگویند ازعناد
ما بهر هر گروه آراستیم
تا بچشم آن گروه اعمال زشت
نفس و دنیا را جدا از حکمتش
وین بود محسوس بر هر دیدهٔ
بی تعقل از مآل و حال آن
چون خدا زینت فزای عالم است
یعنی آنچه مینمودند از امور
همچو آیاتیکه حق بر انبیا
یاچوصالح کودرآوردی زسنگ
گو جز این نبود که اینها زحق
همچنین نآرند ایمان بررسول
هم بدینسان چشمهاشانرا ز نور
در نخست ایمان نیاوردند چون
میفرستادیم گر ما یك بیك
بهر ایشان ورکه میکردیم جمع
می نبودند آنکه ایمان آورند
لیك ایشان اکثری زین جاهلند
ما بگردانیم زانسان و پری
وحی القای کلام است از خفا
آن سخنهای بتکذب آراسته

مینمایند این چنین بی معرفت
جفت چون هرگز نبودش در سند
هم بود دانا بهر چیز ازالست
آفرینندهٔ هرآنچیزی بجا
مر نگهبان یعنی او را در سبل
لیك او زعقل و دانش رهنماست
جوهر ادراک از بود کثیف
که نگوئی هیچ با دمسازها
گر نگوئی از تو خویند احتراز
مانند از خود بگذرانند گر بدل
هم نگهدارد زلطف او راز تو
از تو اورا نیست هرگز خستگی
کآن بد ابواب بصیرت را کلید
بهر خود کرده است تحصیل بصر
بهر او باشد زیان کوریش
این چنین آیات خود را جابجا
خواندهٔ قرآن نو بر تعلیم ودرس
اخذ از ایشان کرده آیات وعلوم
بهر دانایان و ارباب خرد
گفت هر بشنید آن ذاك العجب
تا چه جای آنکه آموزد غیر
کاین سخن دارد زمخلوق امتناع
نیست غیر ازاو خدائی در وجود
شرك نآوردندی ایشان بر خدا
سوی ایشانت نگهبان یا وکیل
بر خدا ورجهل و طغیان وفساد
آن عملها شان که هم خود خواستیم
نیك آید هم بوفق سرنوشت
داده بر چشم خلائق زینتش
نیست غفلت هیچش ازنگزیدهٔ
تا چه باشد در جزا دنبال آن
عالم آرا همچنین بر آدم است
از بد و نیك آزمان یابد ظهور
داد چون احیای موتی بر ملا
ناقه را از بهر قومش بیدرنگ
باشد ار خواهد نماید بر فرق
حق بر این داناست نی هر ناقبول
در رسد کز نور دین گردند کور
عاقبت نآرند هم قوم حرون
بهر دعوت سوی ایشان ازملك
هرچه کآید نام او بر نطق وسمع
جز که حق خواهد مر آن را در پسند
وز اراده و امر باری غافلند
دشمنان از بهر هر پیغمبری
یا که حق یا باطل این باشد بجا
از اباطیل و فریبی خاسته

خواست وراىماشان پروردگار　　می نکردندی عداوت اکار
پس تو بگذار آن گروه بی‌فروغ　　وانچه می بافند بهم از دروغ
تا بگرداند قلب آنکسان　　که به بر آخر نبود ایمانشان
وانکه بپسندند آنرا بهر خود　　وانکه کسب آن کنند ادبیر شد
ور شما فرمان برید ایمومان　　زان شیاطین موسوس در نهان
اندر استحلال آنچه شد حرام　　پس شما باشید مشرك لا کلام
آنکه باشد مرده آیا در ضلال　　یا بکفر و جهل و نقصان و وبال
زنده پس کردیم اورا در ظهور　　از ره اسلام و عقل و علم و نور
نور از برهان بر او دادیم نیر　　تا دهد بر حق و باطل را تمیز
میرود با آن میان مردمان　　بر طریق راست بر امن و امان
همچو آنکو مانده بر ظلمات جهل　　هم برون آینده زان نبود بسهل
آن چنان کایمان بقلب مؤمنان　　یافت زینت بی توهم بی گمان
کافرانرا همچنین آراسته　　گشت در دل آنچه نفس آن خواسته
میکند آنچه از عبادت بر صنم　　وین صنم نیست جز ابلیس هم
سجدهٔ اصنام باشد حکم عام　　بر هر آنکس کو پرستد نفس خام
خود پرستی نزد اهل معرفت　　بدتر است از بت پرستی در صفت
شرك اعظم این بود گر مدرکی　　تو گریزان و گریز از مشرکی
نفس دون را هر کجا یابی بکش　　دست و پایش را ببر با تیغ هش
بتگراست او هم بت و هم بت پرست　　بشکن اورا هم بکش چو آری بدست
صد هزاران راه دارد در فنون　　هردم آید با تو از راهی برون
بر رهی آید که بیند هر شیش　　خوشان ازمن که تازی ازپیش
چون رسی بشناسیش بر جای خود　　گیری از وی جبه و کالای خود
پس کشی با ذوالفقارش ریز ریز　　گر نباشی سست و بیدل در ستیز
یکرهش را با تو گویم دار حلم　　چون درآید از طریق دین و علم
افکند صدگونه آشوب و جدل　　که شود هم عقل فاسد هم عمل
تا رسد کار از سخنهای درشت　　بر فضیحتها و فحش و چوب و مشت
چونکه گوئیش این فضیحت بود و ننگ　　علم را برهان بکار آید نه جنگ
کینه و جنگ و خصومت علم نیست　　شأن عالم جز سکوت و حلم نیست
گوید این بحث از بی دین بود و حق　　گر نمیکردم غلط میشد ورق
مشتبه میگشت مطلب بر عوام　　پس بجا بود این تعارض در کلام
نفس خود بین با تو کرد آن فعل شوم　　شد مخنث مرد میدان علوم
مابقی را جمله میکن زین قیاس　　گر که باشی نکته دان و ره شناس
گفت دان هر جا بیابی مشرکی　　در زمانش سر ببر گر سالکی
تو زآیت لفظ آنرا خواندهٔ　　لیك باز از فهم معنی ماندهٔ
اینقدر گفتیم بهر امتیاز　　گشت باید حاب تعمیر باز
همچنان که مجرمان هستند بس　　در زمین مکه از هر دین و کش
آفریدستیم ما در هر دهی　　از اکابر مجرمان کارهی
هست تخصیص اکابر بهر آن　　کاقویند ایشان بفعل از مردمان
یعنی آسان کآفریدیم اینچنین　　در زمین مکه ما از مجرمین
عاقبت شد کار ایشان منتهی　　بر فساد و مکر و ظلم و گمرهی
مکرشان باحق و خلقت آمریق　　مردمان را باز دارند از طریق
مکر جز با نفسهاشان کی کنند　　لیك شاعر نیستند از بد پسند
مکر جز بر صاحب بالایقش　　کی شود راجع ز حکم سابقش

وَ اِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّي نُؤْتي مِثْلَ ما اُوتِيَ رُسُلُ اللهِ اَللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ

وچون آید ایشانرا آیتی گویند هرگز نگرویم تا آنکه داده شویم مانند آنچه داده شد برسولان خدا خدا داناتر است که کجا میگرداند رسالتش را

سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ ١٢٥ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ

زود باشد که برسد آنانرا که گناه کردند خواری نزد خدا و عذابی سخت بسبب بودنشان که مکر میکردند پس کسیکه بخواهد خدا

اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَاَنَّما يَصَّعَّدُ

که راه نماید اورا میگشاید سینه اورا از برای اسلام وکسی راکه بخواهد که اضلال کند اورا میگرداند سینه اورا تنگ بسیار تنگ گویا بالا میرود

فِي السَّماءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ ١٢٦ وَ هٰذا صِراطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيماً قَدْ

در آسمان همچنین میگرداند خدا عذابرا بر آنانکه نمیگروند واینست راه پروردگار تو که راست است بحقیقت

فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٢٧ لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٨

تفصیل دادیم آیتهارا برای گروهیکه پند میپذیرند از برای ایشانست سرای سلامت نزد پروردگارشان و او ولی ایشانست بآنچه هستند که میکنند

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَ قالَ اَوْلِياؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ

وروزیکه حشر کند ایشانرا همه ای گروه جن بحقیقت بسیار گردانیدید از آدمیان وگویند دوستانشان از آدمیان

رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا اَجَلَنَا الَّذِي اَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْوٰيكُمْ خالِدِينَ فِيها اِلّا

پروردگارا ما برخوردار شدند برخی از ما ببرخی ورسیدیم ما باجلمان که تعیین کردی از برای ما گفت آتش مسکن شماست جاودانیان در آن مگر

مَا شَآءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٢٩ وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٣٠

آنچه خواست خدا بدرستیکه پروردگار تو درست کردار داناست و همچنین صاحب اختیار میکردانیم برخی از ستمکاران را برخی بسبب آنچه هستند که کسب میکردند

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقَآءَ

ای گروه جن و انس آیا نیامد شما را رسولانی از شما که میخوانند بر شما آیتهای مرا و بیم دهند شما را از رسیدن

يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلٰي اَنْفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ

روز تان این روز گفتند گواهی دادیم بر خودهامان و فریب داد ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خودهاشان که ایشان

كَانُوا كَافِرِينَ ١٣١ ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَ اَهْلُهَا غَافِلُونَ ١٣٢ وَ لِكُلٍّ

بودند کافران آن از اینست که نیست پروردگارت هلاک کننده اهل قریه‌ها را بستم و اهلشان باشند غافلان و از برای هر یک

دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ١٣٣ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اِنْ يَشَأْ

مرتبه‌ایست از آنچه کردند و نیست پروردگارت غافل از آنچه میکنند و پروردگارت بی‌نیاز صاحب رحمت است اگر خواهد

يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَآءُ كَمَا اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ١٣٤ اِنَّ مَا

میبرد شما را و جانشین میگرداند از بعد شما آنچه را خواهد همچنانکه پدید آورد شما را از فرزندان جمعی دیگر بدرستیکه آنچه

تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ١٣٥ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ

وعده کرده شده اید هر آینه آینده است و نیستید شما عاجز کنندگان بگو ای قوم من کار کنید بر وفق توانائی خود بدرستیکه من عمل کننده‌ام پس زود باشد

تَعْلَمُونَ ١٣٦ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ١٣٧ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَاَ مِنَ

که بدانید کسی را که میباشد مر او را عاقبت آن سرای بدرستیکه رستگار نمیشوند ستمکاران و گردانیدند از برای خدا از آنچه آفرید از

الْحَرْثِ وَ الْاَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هٰذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا

کشت و شتر و گاو و گوسفند بهره پس گفتند این از برای خداست بگمان فاسدشان و این از برای انبازان ماست پس آنچه باشد از برای انبازانشان پس

يَصِلُ اِلَي اللّٰهِ وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلٰى شُرَكَآئِهِمْ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ١٣٨ وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَ

نمیرسد بخدا و آنچه باشد از برای خدا پس آن میرسد بانبازانشان بد است آنچه حکم میکنند و همچنین آرایش دادند

لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَآءَ

از برای بسیاری از مشرکان کشتن اولادشان را انبازانشان تا هلاک سازند ایشان را و تا ملتبس گردانند بر ایشان دینشان را و اگر خواسته بود

اللّٰهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ١٢٩ وَ قَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ

خدا نمیکردند آنرا پس واگذار ایشان را با آنچه میبندند بدروغ و گفتند این شتر و گاو و گوسفند و کشتی است که حرام است نخورند آنها را مگر کسیکه

نَشَآءُ بِزَعْمِهِمْ وَ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ اَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَآءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ

میخواهیم بگمان فاسدشان و شتر و گاو و گوسفند که حرام گردانیده شد پشتهاشان و شتر و گاو و گوسفندیست که یاد نمیکنند نام خدا را بر آنها دروغ بستنی بر او زود باشد که

بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٤٠ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا

جزا دهد ایشان را بسبب بودنشان که افترا میکردند و گفتند آنچه در شکم این شتر و گاو و گوسفند است خالص از برای مردان ماست و حرام است بر جفتهای ما

وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ١٤١ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

واگر باشد مردار پس ایشان در آن انبازاند زود باشد جزا دهدایشان را وصفشان را بدرستیکه او حکیم داناست تحقیق زیان کردند آنانکه

قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِرَآءً عَلَى اللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا

کشتند اولادشان را بکم خردی بدون دانش وحرام گردانیدند آنچه روزی کردشان خدا از راه دروغ بستن بر خدا بدرستیکه گمراه شدند و

كَانُوا مُهْتَدِينَ ١٤٢

نبودند هدایت یافتگان

چون بر ایشان آیتی آید چنین از حسد گویند ناریم از یقین ما باین ایمان مگر آید بما مثل آنچه داده شد بر انبیا
حقتعالی خود براین داناتراست بر رسالت تاچه شخصی درخوراست هم بران شایسته‌تر داند ورا در رسالت خاص گرداند ورا
این نه بر مالست وجاه وفن بسن بلکه خواهد عقل وقلب مطمئن زود باشد که رسد بر آنکسان که بمکر ایشان شدند ازمجرمان
خواری و رسوائی از نزد خدا هم عذابی سخت زان مکر و ریا ازره مکری که کردند آنکسان از عناد و بد دلی با مؤمنان
پس هرآنکس را که میخواهد خدا که نماید ره بسر او را بر هدی شرح صدر اورا دهد بر منصل هم بر اسلامش گشاید باب دل
وانکه را خواهد که بگذارد فرو پس بگرداند هم از ایمانش رو سینه اشرا تنگ سازد آنچنان که گشایش را در او نبود زمان
سخت آید قول حقش از عمی که رود خواهد تو گوئی بر سما خواهد اعنی تا گریزد در زمن سوی گردون زاستماع آن سخن
همچنین سازد مسلط حق بر او رجس یعنی لعنت و رنج دو تو نی که حق مانع بود اورا محال تا شود برهان جبری در مثال
بلکه اوچون ازحق آرد اعتراض حق کند اورا مدد در انقباض چون زحق خواهی هدایت یار شد مینماید او ترا بی شك مدد
ور نخواهی زو هدایت بد شود بر تو ابواب هدایت سد شود راست باشد وین ره ازپروردگار نیست در وی اعوجاج واضطرار
ما بیان کردیم آیت ها تمام پند تا گیرند بروی خاص و عام این سرایشانرا سلامت خانه‌ایست وز مکاره نزد حق کاشانه ایست
اندر آن باشند در امن و امان از حوادث وز مصاریف زمان او ولی است آنکسان را ازدو کون آنچه کردند ازعمل هم یار وعون
یاد کن روزیکه محشور این رمه زانس وجن گردند درموقف همه یعنی اعضا وقوی وارکان ووهم داند این دانسته با عقل و فهم
پس بدیوان آید امر ازکردگار بر قد استکثرتم اعنی بشمار یافتید از انس اسیرانرا کز شقاق بر شما باشند تابع در سیاق
می بگویند اولیاشان از بشر که بفرمانش بدند از پا و سر رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ زین گره بودیم برخوردار ما
جن ز آدم آدم از جن منتفع بر مراد خود بدندی مجتمع ما به آنوقتی رسیدیم ای خدا که مقرر کرده بودی بهر ما
وازمان بعث باشد یا که موت اعترافست این برآنچه گشته فوت یعنی از شیطان و اتباع هوی آنچه طاعت کرده اند واقتدی
گوید آتش جاودان جای شماست جز که خواهد حقتعالی آنچه خواست باشد آن پروردگارت بس حکیم هم بحال انس و وضع جن علیم
همچنین بر بعضی از اهل ستم ما مسلط بعض را سازیم هم بر سزای آنچه کردند اکتساب از معاصی ور مناهی بی حساب
حق چوراضی باشد ازقومی کبیر بهرشان اخیار را سازد امیر ور نباشد راضی از اشرارشان سویشان سازد مسلط بر شان
تا که ایشانرا بر اعمال قبیح هم جزا باشد بتهدید صریح زانکه حق باشد مقلب برقلوب خاصه برقلب ملوك اززشت وخوب
ره غلط رفت ارکه شاهی راه دان آن مدان ازشه ز شاهنشاه دان گفت حیدر ترك معروف ار کنید بر شما گردد مسلط هر پلید
ای گروه جن و انس اندر سبل بر شما آیا زحق نامد رسل بر شما خواندند آیات و کتاب بیمتان دادند از حشرو حساب
اِن لقاء یومکم هذا تمام بود زین روز مهول وزین قیام در جواب آیند ایشان کاعتراف هستمان بر نفس خویش اندرخلاف
غره ایشانرا حیوة دنیوی کرده بد کز نفسشان بد پیروی شد فراموش آنکهاشان موت ونشر یادشان آورد هول روز حشر
پس گواهی بر نفوس خود دهند که بدند از کافران بد پسند شانی ارسال رسولان ازخداست ذلكَ اِن لم یكن ربك بجاست
دست مهلك بر قری پروردگار زان ستمها که نمایند آشکار وانکهی باشد غافل آن فرق سویشان نا رفته پیغمبر ز حق
حجتش تا بر کسی ناید تمام از ره تبلیغ و احکام و کلام نه کسی گردد مؤاخذ زاو قهر به هلاك از اهل ده یا اهل شهر
زاهل تکلیف ارغنی یا بینواست هر کسی را در عملها رتبهاست نیست وان پروردگارت بیخبر از فعال اهل خیر و اهل شر
هم بود پروردگارت بی نیاز از عبادت های خلقان جمله باز بر خلایق ذات اونورحمت است محض رحمت امر او بر طاعت است
تا که گردد موجب تجلیلشان نی که خواهد نفعی از تکمیلشان اِن یشأ یذهبکم ارخواهد برد او شما را یعنی آسان کاورد
وانکه را خواهد نماید جانشین بر شما بعد از شما اندر زمین همچنانکه کردتان اندر اثر ظاهر از ذُرِّیَّة قومی دگر
که شما هستید آنها را نتاج پس بود حق برشما بی احتیاج لیك ابقای شما سلطان جود میکند محض ترحم در نمود
غیرازین نبود بهرچه ازرب دین وعده بداده مشوید آمد یقین هم شما عاجزکننده حق نه اید در فرار ار قادر مطلق نه اید
گوکنید ای قوم هرکاریکه آن بر شما ممکن بود اندر مکان آنچه یعنی در تمکن هستتان آن عمل آید بکمر از دستتان
زانکه منهم عاملم اندر یقین در شکیبائی و در ترویج دین کرد خواهم آنچه بتوانم بکار بخت واقبال ار دهد پروردگار

نود باشد پس که نا دانید بار
زانکه ظالم نیست هرگز رستگار
یعنی از انعام و حرث آن ابلهان
می بکفند ایست بهر حق ز اصیب
وانکه باشد بهر خدا را بهره او
حق بود یعنی توانگر در سبیح
حکم ایشان بس بد اندر قسمت است
قتل فرزندانشان را در عمل
مینمودند آنچه بد مقدورشان
یا که بر تحریک سد نه جاهلان
یا که دیوان یا که خدام حرم
ور خدا میخواست این فعل خسیس
گفتی این انعام و حرث از اختیار
شرح آن بگذشت اندر مائده
هم بر آن انعام می سازند یاد
هم بگفتند آنچه باشد در بطون
زنده گر باشد وگر مرده است لیك
حق حکیم اندر امور وعلت است
بی ز علمی یعنی آن از جهل بود
یابد از ترس اسیری در سبب
حقتعالی رزقشان میداد و جان
زانچه بستند افترا بر حق زجهل

آنکه هست اورا ز عون بی‌نیاز
باش تا گلها پدید آید ز خار
بهره دادی بر خدا و بر بتان
وین بود حق شریکان از حسب
بر شریکان میرسد بی گفتگو
حاجتش نبود بمال خلق هیچ
کی خدا را باخلایق شرکت است
آن شریکانشان که دیو بد ودغل
دخترانرا زنده اندر گورشان
طفل خود کشتندی از بهر بتان
داشتندی بازشان بر آن ستم
کس نکردی باغوای ملبس
بهر ما باشد حرام و ناگوار
نیست بر تکرار شرحش فائده
اسم حق را در مقام اعتماد
خار پایان را بوجه آزمون
مرد و زن باشند در اکلش شریك
آگه از اسرار حل وحرمت است
قتل فرزندان بر ایشان سهل بود
قتل و غارت بد خوشایع در عرب
وان سفیهان را بدین عزم و گمان
گم شدند و گمرهیشان شد بسهل

داد عقبی بی سرای آب وگل
می بگرداندند از بهر خدا
زعمشان بود اینکه تا بدهند سهم
آن نصیبی که شریکانرا بود
لاجرم بهر شریکان بیکر
وین شریکانیکه ارچوبند و سنگ
همچنین آراسته دیو لعین
قتل اولاد است قصدار آنکه سهل
کشتن دختر روا میداشتند
بود بس شایع خود این فعل شنیع
تا برند از راهشان زان فعل شوم
پس بهرایشان را بحال خود گذار
کس بخشد هم نباید خورد ازان
چارپایان را حرامست از سوار
نسبتش دادند بر حق ز افترا
خالص است و خاص بر مردان ما
زود ایشان را دهد پاداش حق
در زیان ماندند وگم کردند ره
دخترانرا بعضی اعراب از غرور
یا ز ترس آنکه بایدشان جهار
ساختند آنرا حرام از ناروا
هم نباشند آن گروه ازمهتدین

آخر نیکو و حال معتدل
آنچه را او آفریده است ازعطا
بر خدا و بر شریکان بی ز فهم
پس نخواهد بر خدا هرگز رسد
بهره بر میداشتند از ما حضر
بس ضعیفند و فقیرو دست تنگ
بر کثیری از گروه مشرکین
دخترانرا می بکشتندی ز جهل
بهر خویش آن ننگ میپنداشتند
اندر اعراب ازشریف واز وضیع
دینشان پوشند بر لبس رسوم
وانچه بستند افتری بر کردگار
جز که ماخواهیم ونبدهیم از عیان
کس شود یا بر نهد بر پشت بار
زود یابند از دروغ خود جزا
هم محرم بجز ازواج و نسا
وصف کردند آنچه بر کذب آن ورق
آنکه فرزندان بکشتند از سفه
زنده میکردند بر ما حق نگور
داد وقت شوهر از هر چیز عار
که برایشان کرده بد روزی خدا
اندر آئین صواب و راه دین

وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَ جَنّٰاتٍ مَعْرُوشٰاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشٰاتٍ وَالنَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا اُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ

واوست که پدید آورد بستانهارا بر دارست انداختها وغیر بر دارست انداختها ودرخت خرمارا وکشت را مختلف ثمر خوردنی او وزیتون

وَالرُّمّانَ مُتَشٰابِهًا وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اِذٰا اَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا

وانار را شبیه بهم وناشبیه بهم بخورید از ثمرش چون ثمر دهد وبدهید حقش را روز درو بدنش واسراف مکنید

اِنَّهُ لٰا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ١٤٢ وَ مِنَ الْاَنْعٰامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ وَلٰا تَتَّبِعُوا

بدرستیکه او دوست نمیدارد اسراف کنندگان را واز شتر وگاو وگوسفند بار بردار وفرشی بخورید آنچه روزی کرد شمارا خدا وپیروی مکنید

خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٤٤ ثَمٰانِيَةَ اَزْوٰاجٍ مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

گامهای شیطان را بدرستیکه او مر شما را دشمنی آشکار است هشت جفت از میش دو واز گوسفند برینه

قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحٰامُ الْاُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ

بگو آیا آن دو نر را حرام کرداند یا آن دو ماده را یا آنچه را مشتمل باشد بر او رحمهای آن دو ماده خبر دهید مرا بدانش اگر هستید

صٰادِقِينَ ١٤٥ وَ مِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ اَمّٰا

راستگویان واز شتر دو واز گاو دو بگو آیا آن دو نر را حرام گرداند یا دو ماده را یا آنچه را

اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحٰامُ الْاُنْثَيَيْنِ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدٰاءَ اِذْ وَصّٰيكُمُ اللّٰهُ بِهٰذٰا فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى

مشتمل باشد بر آن رحمهای دو ماده آیا بودید حاضران چون وصیت کرد شما را خدا باین پس کیست ستمکارتر از آنکه بست

عَلَي اللهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٤٦ قُلْ لَا اَجِدُ فِيمَا

بر خدا بدروغ راتا گمراه کند مردم را بدون دانش بدرستیکه خدا راه نمینماید گروه ستمکاران را بگو نمی یابم درآنچه

اُوحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّماً عَلٰى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُونَ مَيْتَةً اَوْ دَماً مَسْفُوحاً اَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَاِنَّهُ

وحی کرده شد بمن حرام شده برخورنده که میخورد آنرا مگر آنکه بوده باشد مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوك پس بدرستیکه

رِجْسٌ اَوْ فِسْقاً اُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤٧ وَعَلَي

آن پلید است یا فسقی که نام برده شده از برای غیر خدا بآن پس کسیکه مضطر شد غیر باغی و نه تجاوز کننده پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده مهربانست و بر

الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا اِلَّا مَا حَمَلَتْ

آنانکه یهود شدند حرام کردیم هر صاحب ناخنی را واز گاو و گوسفند حرام کردیم برایشان پیه های آندو را مگر آنچه را برداشت

ظُهُورُهُمَا اَوِ الْحَوَايَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ ١٤٨ فَاِنْ كَذَّبُوكَ

پشتهاشان یا رودها یا آنچه آمیخته باشد باستخوان آن جزا دادیم ایشانرا بسبب ظلمشان و بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم پس اگر تکذیب کنند ترا

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١٤٩ سَيَقُولُ الَّذِينَ اَشْرَكُوا

پس بگو پروردگار شما صاحب رحمت وسیع است و باز داشته نمیشود عذابش از گروه گناهکاران زود باشد که بگویند آنانکه شرك آوردند

لَوْ شَاءَ اللهُ مَا اَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰي

که اگر خواسته بود خدا شرك نمیآوردیم ما و نه پدرانمان و نه حرام میکردیم هیچ چیز را همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان تا

ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ ١٥٠

چشیدند عقوبات ما را بگو آیا هست نزد شما هیچ علمی پس بیرون آرید آنرا برای ما پیروی نمیکنید مگر گمان را و نیستید شما مگر آنکه تخمین کار میکنید

اوست آنکس که پدید آورد بر
یا از آنچه کشته اند آن با شکوه
مختلف گیرند تا از وی ثمر
همچنین زیتون و رمان بارها
ترش بعضی حلو بعضی بالعیان
حق آن بدهید هم یوم الحصاد
یعنی از روز درو حق فقیر
هم ز انعام آنچه میباشد حمول
چار پایان بزرگند آن حمول
می نگردانید آن برخود حرام
از فعال جاهلیت بگذرید
بر ندارید ازپیش گامی بکار
هشت یعنی چار ماده چار نر
کو دو نر که کبش و تیس آمد بنام
یعنی آنچه از ماده و نر در رحم
همچنین از گاو و از اشتر دو زوج
دررحم یا هرچه از ماده است و نر
هست انکار اینکه آن رب الانام
بهر فهم حلّ و حرمت نیست راه

بوستانها بر داربست و ثمر
یا که خود برسته است اندر دشت و کوه
بهرا کل از طعم و برگ و بار
که بهم مانند در آثار ها
همچنین بعضی میان این و آن
صدقه یعنی بر فقیران از عباد
کی خدا از زرع حق بگشمیر
واچه باشد فرش بر صاحب عقول
همچو گاو و اشتر از روی قبول
هم کنید از لحمشان رزق و طعام
روزی حق را بحلیت خورید
کاو شما را دشمنی هست آشکار
در حمولند و دو فرش اندر شمر
حقتعالی بر شما کرده حرام
هست نعجه و معز را اندر شکم
آفرید او کزیشان کرد موج
این دو را یعنی ز اشتر یا بقر
کرده باشد بهرکس وقتی حرام
جز بکشف و سمع صادق از اله

آنچه شد برداشته از تاکها
آفریده نخل و زرع اندروحوب
زان حبوب اعنی فراوان چیزها
هست یعنی طعم و برگش مثل هم
زان درختان چون شود پیدا ثمر
اینست تأکیدی مؤکد هم شنو
مگذرید از حد خود هم درعطا
شعر و پشمش گردد اعنی در بسند
وانچه کوچك باشد آن را فرش خوان
آنچه را حق کرده روزی بر شما
تابع خطوات شیطان شد تمام
هشت زوج از اشتر و نر گاو و میش
ضأن اثنین است میش پشم دار
یا که نعجه و معز کان دو ماده اند
تك بدانائی خبر بدهید راست
زین دو کو کرده است حق بر را حرام
حاصل این کز چار جنس باثمر
هیچ حاضر بوده اید آیا شما
بر نبیّ چون شما می نگروید

وانچه افتاده بروی خاکها
زرع یعنی کش ثمر باشد حبوب
میوان پخت از ره تمیز ها
یا نه با هم مشتبه در کیف و کم
هم خورید از آن ثمرها بی ضرر
که مکن بر صدقه تأخیر از درو
که ندارد دوست مسرف را خدا
بهر فرش آن مستح چون گوسفند
ست این تحقیق هم دور از بیان
چون کنید آنرا حرام از افتروا
آنکه کرد از خود حلالی را حرام
آفرید از ماده و نر از امر خویش
معز اثنین آن بزیه زان چهار
یا دو جنسی کز رحم بنهاده اند
راست گوئید از که تحریم از خداست
بر شما یا ماده را در هر مقام
ماده و نر و در رحمشان سربسر
چونکه بر تحریم شد امر از خدا
پس نواند از کجا حکمی شنید

ورکه اینها باشد ازکشف وشهود
آمد از روی تعرض بر رسول
گفت او تحریم آنها باطل است
کیست ظالمتر ازانکس کافترا
راه ننماید خدا بر ظالمان
گو نیابم در قرآن وانچه وحی
یا که لحم خوک کان باشد پلید
وقت ذبحش غیرحق آوازها
یعنی اردر اکل میته مضطر است
اکل آن باشد بقدر و عسری
هم بر آنها که یهودند از انام
هم زگاو و گوسفند از هرکدام
آنچه آن بر پشت وپهلو ملصق است
او بود بر معنی و آواز کلام
هست این تحریم درهر دورشان
همچنین گویند ارباب بیان
حقتعالی کرد زان استم حرام
ملکه فضل محض باشد بر عباد
بر فقیران چونکه بگرفتند تنگ
حق بدفع آتشی اندوخته
این بود آثار لطفش بر فقیر
از بی اطفاء آن نار از شما
مادر اخباریم گفت از صادقان
پس بایشان گو بود رب شما
بأس او هرگز نخواهد گشت رد
گرخدا میخواست ما و آباء ما
این سخن جبر است وشرحش سربسر
یا که تکلیفی کند در صورتی
همچنانکه سعی در تکذیب تو
آنکسانکه بوده زایشان پیشتر
گو بر ایشان هیچ در ردشما
پس نما ظاهر کنید آنرا کنون
نیستند الا که گوئید افتری
نیستم مایل که در تفسیر من
می نپندارم که دارد حاصلی

می بگوئید آن مکاشف خودکه بود
عوف بن مالك نه بروجه قبول
نز خدا و نز شهود کاملست
سند اندر حل و حرمت بر خدا
که بر او بندند کذبی آنچنان
شد بمن چیزی حرام از امر و نهی
یا بفسقی باشد ازچیزی پدید
باز بر دارند آن خود سازها
قدرحاجت را خورد چون درخوراست
نی که از روی ستم یا لذتی
ذی ظفر گردید دام ماحرام
شحمشان کردیم بر ایشان حرام
یا بر امعا خارج از نهی حق است
چربی امعاست هم یعنی حرام
همچنین پاداش ظلم و جورشان
پادشاهانی بر اسرائیلیان
بهر ایشان آنچه شد ذکرش تمام
هر زمانی هم بوفق عدل و داد
وان سبب برقهر حق شد بیدرنگ
که شود زاوصد جحیم افروخته
تا نباشی بر فقیران سخت گیر
منع لذتها کنم اندر حرا
در حلال و در حرام از هرشان
رحمتش واسع بکل ماسوی
از گروه مجرمان در فعل بد
شرك ناوردیم هرگز بر خدا
گشت مذکور ارکه داری درنظر
که نداند نیست او را قدرتی
میکنند این قوم بر مکر از عتو
کرده تکذیب اورسل را بن بیشتر
هست آیا امر معلومی بجا
نزد حجت آورید آنرا برون
هم دروغی پس هویدا بر خدا
اعتراضی کس نتاید در سخن
اینکه آید در تخاصم عاقلی
اینقدر دان هیچ اگر با مدرکی

کرده کی پیغمبری آنرا حرام
گفت کردی تو حلال اندر مقام
آنچه کردند آن پدرهاتان حرام
مردمان را تا نماید گمره او
مشرکان گفتند انعام از حرام
برخورنده که خورد زان طعمهم
یعنی ارحیوان پاکی را عیان
پس اگر بیچارهٔ را شد ضرور
تا شود سد رمق زان نی زیاد
پس بود پروردگار آمرزگار
یعنی از هر جانور کاندرطهور
شحمشان پیه درو ست از نشان
عطف باشد یا حوایا بی شحوم
آنچه یا با استخوان آمیخته
همچو قتل انبیا و اکل ربا
از فقیران منع کردند از غرور
این باشد حکم عقل اینجا بایست
ورکه هم باشد جزای آن عمل
چونکه درویش ازغنی سوزد دلش
بهر ایشان کرد آن اشیا حرام
گفت حق گردید چون منع ازحلال
تا بهم باشید یکسان در خورش
پس نماید از که تکذیب یهود
گر دهد مهلت شمارا در عذاب
زود باشد گر طریق اعتذار
هم نکردیم چیزی را حرام
کی غنی مقتدر بر عاجزی
یا شود او را در اعمال معین
که نکرده منع مارا از قدم
تا چشیدند آن عذابکه سزا
که بدان آرند برهانی صریح
پیروی اندر مقال خویشتن
گرکه گویم شرح ظن بر اهل هوش
زین گذشتم کو نباید در جدال
جای خود در رد ارباب عقول
نیست از ظنت ثمر درمسلکی

یا مرهن کی شد ازعقلی تمام
آنچه کردند آن پدرهامان حرام
می نگردد آن محرم بر انام
بی زعلم و دانشی در جستجو
نیست برکس پس حرام آمدکدام
جزکه باشد میته یاه مسفوح دم
کشته باشندش بفسقی جاهلان
بهرحفظ جان خور زان نیست دور
وان بود بر غیر باغ و غیر عاد
هم رحیم و مهربان برمیته خوار
با خسش از سباع و از طیور
جزکه چسبیده بود بر پشتشان
شد حرام اعنی برایشان دررسوم
بر حرام است اینهمه آمیخته
خوردن اموال مردم بر جفا
اکل لحم وشحم آن جمله طیور
نهی شرعی از پی پاداش نیست
هست آن هم فصل دیگر درمحل
آتش اندازد بکشت و حاصلش
تا که گردد سهل تر کار عوام
آن فقیران را شد آتش انحصال
هم دهد برعدلشان حق پرورش
دانچه کردم بر تو وحی اندر حدود
نیست در امهالش اهمال ازعقاب
مشرکان گویند بعد از اضطرار
شرك وتحریم است یعنی زاوتمام
میکند جبر از بداش فایزی
پس باو گوید چرا کردی چنین
هیچ ازتحریم وشرك آن ذوالکرم
بود در تکذیب ایشانرا زما
برکلام خویش وان باشد صحیح
مرشمارا نیست غیرازوهم و ظن
مر اصولی سخت آید در خروش
آنکه دوراست ازبساط اهل حال
لازم و واجب بود علم اصول

قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ ١٥١ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ اَنَّ اللّٰهَ

بگو پس مرخدار است حجت بالغ یعنی دلیل تمام پس اگر خواسته بود خدا هر آینه هدایت کرده بود شمارا همه بگو بیاورید گواهان مر آنانکه گواهی میدهند که خدا

حَرَّمَ هٰذَا فَاِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

حرام کرده این را پس اگر شهادت دادند پس گواهی مده بایشان و پیروی مکن خواهشهای آنارا که تکذیب کردند آیتهای مارا وآنهاکه نمیگروند

بِالْاٰخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ١٥٢ قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا

باخرت وایشان بپروردگارشان برابر میکنند بتانرا بگو بیائید بخوانم آنچه حرام کرد پروردگارتان برشما که شریك مسازید

بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ اِحْساناً وَلا تَقْتُلُوا اَوْلادَكُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ اِيّاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا

باو چیزی‌را وبوالدین خوبی‌کردن ومکشید فرزندانشانرا از ترس ماروزی‌میدهیم‌شمارا‌واوایشارا وپیرامون مگردید

الْفَواحِشَ ماظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ

کارهای‌بدرا آنچه‌ظاهر‌باشدازآن‌وآنچه‌باطن‌باشد ومکشید نفسی‌راکه حرام‌گردانید خدا مگر بحق آن وصیت‌کردشمارا

بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٥٣ وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ اِلاّ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا

بآن باشدکه‌شمادریابیدبعقل وپیرامون‌مگردید مال یتیم‌را مگر بآنچه آن بهتراست تا برسد بقوتش وتمام‌دهید

الْكَيْلَ وَالْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلاّ وُسْعَها وَ اِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كانَ ذاقُرْبٰى وَ

پیمانه وترازورا بعدالت تکلیف نمیکنیم‌نفسی‌رامگربقدرطاقتش وچون بگوییدپس‌عدالت‌کنیدواگرچه‌باشدصاحب‌قرابت و

بِعَهْدِ اللهِ اَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ١٥٤ وَ اَنَّ هٰذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ

بعهد خدا وفا کنیداین‌است‌که‌وصیت‌کردشمارا‌باشدکه‌شما پند گیرید وآنکه این راهیست راست پس‌پیروی‌کنید

وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٥٥ ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى

آنراوپیروی‌مکنیدراههارا پس‌جداگرداندشمارااز راهش اینست‌که وصیت‌کردشمارا‌آن‌باشدکه‌شماپرهیزید پس دادیم موسی‌را

الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذِي اَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ

کتاب برای‌تمامی‌بر کسیکه خوبی‌کرد وبرای‌تفصیل‌مرهمه چیزرا وبرای‌هدایت ورحمت باشدکه‌ایشان‌بلقاء‌پروردگارشان

يُؤْمِنُونَ ١٥٦ وَ هٰذا كِتابٌ اَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٥٧ اَنْ تَقُولُوا اِنَّما اُنْزِلَ

ایمان‌آرند واین‌قرآن کتابیست‌که‌فرو‌فرستادیم‌مبارك پس‌پیروی‌کنیدآنراو‌بپرهیزیدباشدکه‌شمارحم‌کرده‌شوید که‌مباداگوئیدفروفرستاده‌شد

الْكِتابُ عَلٰى طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا وَ اِنْ كُنّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلِينَ ١٥٨ اَوْتَقُولُوا لَوْ اَنّا اُنْزِلَ عَلَيْنَا

کتاب مگربر دوطایفه پیش‌ازما وبدرستیکه‌هستیم‌ازخواندنشان‌هرآینه‌بیخبران یاگوئیدا گرآنکه‌فروفرستاده‌شده‌بودبرما

الْكِتابُ لَكُنّا اَهْدٰى مِنْهُمْ

کتاب هرآینه‌بودیم‌هدایت‌یافته‌تر‌ازایشان

گو خدا بالغ بود بس حجتش   عقل عاجز ماند اندر صحتش
کس ببیند نور خورشید اندکی   شمع نآرد تا چه جای کرمکی
پس شمارا خواست گر بر راه راست   جمله را بنمود راه از هر چه خواست
گو بیارید آن گواهارا شما   که گواهند اندر این تحریمها
پس بمانند از گواهی مشرکین   بهر صدق مدعای خود چنین
گر شوی تسلیم در گفتارشان   گشته اندر گواهی یارشان
کن نه بر اهواء ایشان پیروی   که بتکذیبند ز آیات قوی
حکم این عام است بر کل انام   یعنی ای خلق جهان از خاص و عام
بس بود کادم هوای نفس خویش   مذهب خود سازد و هم دین و کیش
گو بیائید ای گره تا من بنام   خوانم آنچه از حق شمارا شد حرام
وان دو تالی باشد این را بالیقین   وان نشد منسوخ اندر هیچ دین
اینکه با حق هیچ شیئی را شریك   ناورید این بر شما را هست نیك
نه کشید اولاد خود را ز احتیاج   تا کنید از فقر و درویشی علاج

پیش آن حجت دلایل باطل است   تا چه جای ظن که بس ناقابل است
حق بی اثبات قول مستطاب   حجتش روشن تر است از آفتاب
بد منافی لیك با تکلیف جبر   در مناقض همچنان کاشان وصبر
که خدا کرده حرام این بر امم   آنچه را انعام است و حرث از بیش و کم
درگواهی پس تو با ایشان مباش   کی مبین هرچه دارند اغتشاش
فاش کن امریکه عیب آلوده است   وان سخن هاشان که بس بیهوده است
بیستان ایمان بر آن دیگر سرای   آن نشان سازند همسر با خدای
بر کسی نآرید هرگز اعتقاد   کر هوای خود بود هیچش نهاد
کرده او عادت بچیزی بر اختیار   ترك آن باشد بس اورا ناگوار
در کتاب این آیت از حق در ثبات   با دو آیهٔ دیگر است از محکمات
هست ده حکم اندر ین از امر و نهی   ثابت از حق در شریعتها بوحی
هم کنید احسان و بر بر والدین   تا ز حق یابند احسانها معین
آنچنانکه بر شما روزی دهم   هم بر ایشان رزق و نیروزی دهم

پس چرا برفعل ما حق مرتکب   میشوید از ترس فقر منتسب
نزد بعضی آن کبائر از خطاست   گفته‌هم بعضی فواحش خود زناست
آن بزرگان عرب اندر خفا   مینمودند۳ از مجری ها زنا
ناپسند این هردو منهی وحداست   ما ظهر یا خمر ومابطن آن زناست
بالحق آمد قتل مرتد یا قصاص   یا که رحم دانی اندر اختصاص
حاصل این کز عمد بعضی گر کشند   تا ابد باشید در رنج شدید
شد وصیت بر نگهداری آن   تا شما را رشد و عقل آید عیان
حفظ آن بایست از روی تمیز   خرج او هم باید از اندازه نیز
کیل را وافی بپیمائید و تمام   همچنین میزان زعدل و اهتمام
ورکه گردد بیش وکم در کیلها   نی ز روی عمد یا از سهوها
نیست تکلیف اعنی از باشد زسهو   حقتعالی میکند از بنده عفو
کس نکاری یعنی از قادر نبود   حق کجا تکلیف بروی مینمود
چون سخن گوئید پس گوئید راست   زانکه در ناراستی کمی خطاست
قول تو باید بود صدق و صحیح   از غرض گفتن زمرد آمد قبیح
گر شود ملحوظ کاین یک دشمنست   وان دگر یک خویش و فرزندمنست
پس شهادت بر خلاف حق دهی   پیروی را گام با احمق نهی
بر شهادت با که جای آنکه لب   کس گشاید بر دروغی بی سبب
این شما را شد وصیتهای او   بند یا گیرید شاید مو بمو
حکم عاشر برشما جوام عیان   وان بود این کآنچه آمد در میان
پس کنید آنرا اطاعت پیروی   تا رسید از آن بصدق معنوی
کان شما را افکند در تفرقه   از ره حق وز ولای مطلقه
هست این احکام عقلی سرسر   ور قبولش نیست عقلی را گذر
دین نباشد جز مراعات تمام   بر آدمیت اندر اوقات و مقام
هر بدی که عقل بروی حاکم است   نهی او اندر هر آن دین لازم است
همچنین بر عقل نیکی انس است   بر دو خرد روز روز دوش شب است
عقل بر توحید حق باشد دلیل   همچنین عقلست افعال جمیل
نه تماشا را بچشمی درخور است   نه کسی میبویدش چون اسراست
لاجرم حکمی که آن زایل شد   عقل بر تغییر آن مایل شد
هر زمان پس آمد از حق ناقدی   تا کند رفع از که دارد فاقدی
نیست یعنی اندر ادوار زمان   بهر آن احکام تغییری عیان
آنهم از بی مدقت بی رفصل   هست فرعی که بود ملصق باصل
بعضی از آن گشت فاسد همچو قلب   شد حیوة از آدمی ناچار سلب
ور رسد رنجی بآلات نفس   بر سلامت را مکن دیگر هوس
عضو ها هم هست اندر آدمی   که زنقصش آدم آید در کمی
همچو کوری یا که گنگی یا کری   باشد از لذات هستی او بری
تا نمایند آن مرضها را علاج   هم رسد اعضا بصحت هم مزاج
عقل گر کامل بود خود رهبر است   رهبر ان دردو دوائی ابصر است
عقل ور ناقص بود اثبات را   میتواند یافت کلیات را
راه یابد بر صراط مستقیم   جزء وکل را بیند ازعین سلیم
سابقا از هر روش بر انبیا   پس بود زانجمله اعظم اینکه ما
هم کرامتها و نعمت ها تمام   بر نکوئی تا کند مردی قیام
بر بیان هرچه در دین آن نکار   جمله بر تفصیل آید در شمار
شاید ایشان رب خود را بر لقا   آورند ایمان لقا یعنی جزا
پیروی پس زاو کنید ازبیش وکم   وز تخلف می بپرهیزید هم
ان تقولوا بهر انزلنا یقین   علت آمد دال ازمعنی است این
غیر از این نبود که نازل شد کتاب   بر دو قوم ازقبل ما در انتساب
هم عائد از فواحش اجتناب   خود ز نزدیکش گریزید از شتاب
آنچه باشد درظهور و دربطون   نیست نیکو نزد عقل ذو فنون
آشکار اوباش و بی باکان زان   مرتکب بودند در شهرو دکان
نه کشند آن نفس کز حق شد حرام   کشتنش الا بحق در هر مقام
هست هم اینسان مقامات دگر   ذکر آنها نیست لازم سر بسر
این یک امر و چار نهی آمد بنقل   بر وصیت تا بیابید آن بعقل
همچنین لا تقربوا مال الیتیم   جز بوجه احسن و طبع سلیم
تا رسد برغایت رشد و بلوغ   کار او یابد بدانائی فروغ
کم نفروشید و نستانید بیش   خصم را بیند درمیزان چو خویش
حق نکرده بر کسی تکلیف هیچ   جز بقدر وسعت او در بسیج
گر که داری دانش و رأی دگر   لا نکلف راست معنای دگر
پس بوالی آنکه نفروشی نوکم   کیل خود دان گفت کن باك از ستم
خاصه در حکم وگواهی کاینست ره   گر چه ذالقربی بود مشهود له
راست گو گر عاقل و فرزانهٔ   در حق هر خویش و هر بیگانهٔ
مع خویشاوند و اصرار عدو   دیدن از غیرت بود بی گفتگو
زانکه حق جز راست مگوید مگو   مرد جز در راست گوید هم نکو
هم بعهد حق کنید احسان وفا   هم بعهدی که نمودید از ولا
اینست یک نهی وسه امر اندر نسق   که وصیت بر خلایق کرده حق
نفی از توحید و اخلاق سلیم   هست راه من که باشد مستقیم
می نگردید ازره حق منحرف   جانب آن راه های مختلف
این وصیت شد بحقشان در خصال   تا بپرهیزید شاید از ضلال
لاجرم درهیچ دین منسوخ نیست   دین نشد چون نسخ این منسوخ نیست
اصل آن تکمیل انسانیت است   حسن خلقت راخود آن آیت است
هم نگردد نسخ هرگز تا ابد   تا که بوده‌است اینجهان نبوده‌بد
ظلم را هرگز کسی نشمرده نیک   یا نمودن خلق را با حق شریک
سر زند ازمشرك از فعلی نکو   دان گلی کز منجلابی رسته او
اصل هردین پس بجز توحید نیست   وان بود عقلی دراین تردید نیست
باشد احکامی که از توحید خواست   عقل دراجرای آن تأئید خواست
داشت اجری حکم کلیات را   کز تغیر دو رنبود اثبات را
وانچه اندر نظم دین آن فرع بود   درزمان ها مختلف درشرع بود
یک مثالی گویم از مهمت بجاست   ظاهروباطن در آدم عضوهاست
همچنین باشد دماغ اندر ثبات   رنج او خامش کند شمع حیوة
چند روز از زنده ماند در نشست   تیره ز روز حیوتش ازشب است
زنده ماند آدم اما ناقص است   زانکه آن اعضا مدبر اشاخص است
حقتعالی کرد ارسال رسل   بهر تکمیل نفوس از جزء و کل
با خرد همدست گردند از هنر   کان رسول باطن است اندر بشر
میشناسد هم دوا هم درد را   رهنما باشد بنیکی مرد را
لیک در تعیین جزئی قاصر است   شد چو توام با پیمبر قاهر است
باز گردم سوی تفسیر کلام   ما وصیت کرده بودیم این تمام
از عطا دادیم موسی را کتاب   راه بنمودیم او را بر صواب
تا کند تبلیغ بر مردم نکو   یا نکو دانسته بود احکام او
هم نماید ره بر اسرائیلیان   هم رسد رحمت برایشان جاودان
این کتابی هم که بفرستاده ایم   نفع افزون اندر او بنهاده ایم
رحم کرده تا که شاید زان شوید   فیض یاب از دولت قرآن شوید
ما فرستادیم قرآن زان سبب   که شما گوئید ای قوم عرب
یعنی آمد بر نصاری و یهود   غافلیم از درسشان ما تا چه بود

پیش ما الفاظشان باشد عجب — فهم ناریم آنچه خوانند لب
یا که تا گوئید بر ما زاصحاب — گر که بفرستاده بودندی کتاب
زان تعمق میکنیم اندر طلب — در فنون علم و اشعار خطب
هست مخصص نصاری و یهود — محض شهرت کاندر آن دو فرقه بود
چون کتاب آمد بترسا ویهود — فهم ما زایشان بسی افزوده بود
ما بسی بودیم اولی زانکه ما — برتریم از خلق در ذهن و ذکا
هست ما را فهم آن گفتار ها — که ما گوئید ما تکرار ها
ما بدیم اهدی زایشان بی سخن — از علوّ فهم و ازکثار فطن
با وجود آنکه ما ایسیم — صاحب عرفان و علمی بیسیم
حاصل این قرآن فرستادیم زان — تا نگوئید ای گروه مکیان
گر ز امی بود یعنی در سبق — بر شما آیات و کتاب آید بحق
راه میبردیم هم بهر یقین — زانکسان کامل کنابد و امین

فَقَدْ جَآءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَصَدَفَ عَنْهَا

بس بدرستیکه آمد شما را حجتی از پروردگار تان وهدایت ورحمتی بس کیست ستمکار تر از آنکه تکذیب کرد آیتهای خدا را واعراض کرد از آنها

سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوٓءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ١٥٩ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ

زود جزا میدهیم آنانرا که اعراض میکنند از آیتهای ما بد عذاب بسبب بودنشان که اعراض میکردند آیا انتظار میبرند مگر آنکه

تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

آید ایشانرا ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت روزیکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگارت نفع نمیدهد

نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ١٦

نفسی را ایمان آوردنش که نبوده ایمان آورده باشد از پیش یا کسب کرده باشد در ایمانش خیری بگو منتظر باشید بدرستیکه ما منتظرانیم

اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ

بدرستیکه آنانکه متفرق ساختند دینشان را و بودند گروه گروه نیستی تو از ایشان در چیزی جز این نیست که کارشان با خداست پس خبر دهد ایشانرا

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ١٦١ مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰى

بآنچه بودند که میکردند کسیکه آورد نیکی را پس مر او راست ده چندان آن وکسیکه آورد بدی را پس جزا داده نشود

اِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ١٦٢

مگر مانندش وایشان ستم کرده نشوند

بر شما آمد پس از پروردگار — حجتی روشن بوجه انحصار
رهنمائی آمد و هم رحمتی — تا نماند راه عذر و علتی
کیست پس ظالم تر از آن در فرق — کرد کاو تکذیب آیتهای حق
زود ما بدهیم آنان را جزا — روی گرداندند گر آیات ما
انتظار آیا برند از وهم وشك — تا قبض روحشان آید ملك
جزکه آید سوی ایشان ازسماك — آن فرشتهٔ موت از بهر هلاك
یا که امر حق بقتل آن گروه — یا عذابی کان سیه سازد وجوه
باشد آثار قیامت این یقین — روزی آنکه شود ظاهر خود این
یا نکرده کسب در ایمان خویش — هیچ فعلی نیك اندك یا که بیش
گر کسی را باشد ایمان بر خدا — هر عمل را گفته او باشد جزا
که بران باشم هم ما منتظر — در ظهورش تا که باشد مفتخر
فرقه فرقه آمدند ایشان تمام — گشت هر یکی تابع امام
یا که درچیزی توزایشان نیستی — در امور از جمله مستغنی استی
هست پس در الذین فرّقوا — همچنین در لست منهم گفتگو
هست هم گویند ترسا و یهود — میتواند نسبتش بر جمله بود
در بیانش بس فصیح از هر جهت — که شما را باشد آن لفظ و لغت
رهنما و رحمت حق در نزول — تا که قرآست بیشك یا رسول
هم نبود اعراض ازان هم بازداشت — مردما را زانچه خود بر جا گذاشت
بر عذابی بد جزو بود اعراضشان — از کلام حق هم از اغماضشان
یعنی ایشان را نباشد انتظار — بعد اعراض آیات و لطف کردگار
یا که آید سویشان امری محال — یعنی آن پروردگارت در مثال
یا که بعضی زان علامات و عذاب — آید ایشان را ز رتبت احتجاب
آن زمان ایمان ندارد هیچ سود — بهر نفسی کش ز قبل ایمان نبود
باشد این برهان که گر بود عمل — دارد آن ایمان ودین بیشك خلل
ای محمد صم ای رسول نامدار — گو برید آیات ما را انتظار
آنکه بر تفریق دین خود شدند — با امامی هم بتشیع آمدند
تو از ایشان نیستی ایشان ز تو — هر کسی بر فعل خود باشد گرو
غیر ازین نبود که باشد با خدا — کار ایشان در عقاب و در جزا
پارهٔ گویند اهل بدعتند — یا گروه مشرکین ور سبتند
هر کسی کانداخت در دین تفرقه — گشت راهش منحرف بر زندقه

هر که دین را کرد بر دنیا بدل　　بر هوای نفس خود در هر عمل
یا مبدل کرد حق را بر هوا　　کرده او تفریق در دین خدا
وانکه دین حق بجز توحید نیست　　واندرآن تفریق یا تردید نیست
پس قیامت بعد ایشان را جزا　　بر هرانچه میکنید از خیر و شر
امت مرحومه در آئین و کیش　　فرقه ها گشتند از هفتاد و بیش
او نه ز ایشانست و نه ایشان از او　　بد رسد بر بد نکوئی بر نکو
هر که او آید بنیکی در عمل　　ده برابر گیرد از نیکی بدل
نیست از ده قصد تعیین عدد　　داد واجب را نباشد حصر و حد
کرده تعیین عدد بر اهل حس　　کوست بر پاداش خیری ملتمس
وانکه بد باشد طاعت اورا ازو داد　　کی بود پاداش فعلش هیچ یاد

جذبه

مرحبا آن عشق جمع پاکباز　　که یک ذره نمی ماند هیچ باز
او همی خواهد که میرد پیش دوست　　نه عوض خواهد نه جز در بند اوست
کی نهاد او جزا و خدمت است　　یا که این زحمت و این یک راحت است
شرح این باید نوشت از خون دل　　نیست جایش در کتاب و در سجل
من بسی این راه را پیموده ام　　تا چه دانی در چه حالی بوده ام
عشق خواهد کاین بیان افشا شود　　تا که عاشق تند و بی‌پروا شود
گر نیابی مستمع در جستجو　　سر فرو در چاه کن با خویش گو
همچو آن کو سر فرو در چاه کرد　　خاک را از سر خویش آگاه کرد
گفت من بودم نهان در ذات خود　　داشتم عشقی چنان بر ذات خود
عشق بر افشای رازم چاره کرد　　پردهٔ خلوت نشین را پاره کرد
از هویت آمدم ساری شدم　　شاه بودم رند با زاری شدم
عشق مستی کرد و رسوائی گرفت　　راه فرق از جمع یکتائی گرفت
جلوه‌گر شد عشق و عالم خلق شد　　جامهٔ شه بود دیبا دلق شد
چشم چون افکند از نزدیک و دور　　دید معشوقست یکجا در ظهور
جست تیری از کمان غیرتش　　شد نشان غیر آنچه بد در خلوتش
دید باقی در سرا جز یار نیست　　جلوه‌گر از غیر او دیار نیست
هست تنها در همان خلوت که بود　　جمع و فرقی نیست یا غیب و شهود
خلوتش هم نیست الا ذات او　　گر بری پی سوی او ز آیات او
راز دان هوش ما بیهوشی است　　ما چه این گوییم که ره خاموشی است
چون نباشد غیر من دمساز من　　چاه چبود تا که پوشد راز من
زور مستی باده چون افزون کند　　دور اول مست را مجنون کند
تا رسد بر دور آخر پی بپی　　مست دیگر نه قدح بیند نه می
هست ایهم مستئی از طور ما　　اول و آخر ندارد دور ما
گه سخن با دار و گه با چه کنم　　عقل را در افسانها گمره کنم
چه مگر دل گردد و محرم شود　　تا بآن گوش و زبان همدم شود
عشق را منزل بود از دل بود　　جمله دریا بود اگر ساحل بود
موج عشق از جزر و مد عاجلم　　خواهد از بحر افکند بر ساحلم
میوزد گوئی نسیم صبح باز　　بر سر آید بوی عقل و امتیاز
یا هنوزم مست و ناید بگوش　　اندر آن مستی صدای میفروش
گو بخود ناید ز روی اختیار　　از میان ره کشندش بر کنار
صبح روشن گشت و مردم در عبور　　یا نگه گویندش از نزدیک و دور
مغز او ریزند بیرون از دماغ　　تا ز می دیگر نگیرد کس سراغ
رو بپوشانید از بیگانه اش　　مست افتادید در میخانه اش
تا ز بوی باده باز آید بهوش　　یا ز بانگ چنگ و نی وقت خروش
صبح مستان را بهوش آرد تمام　　وین هنوز افتاده باشد تا بشام
شام چون شد دور بیهوشی سراست　　وقت مخموری و دور دیگر است
صبح دیگر مست شب باشد هنوز　　واندرین مستی نه شب داند نه روز
میرود بی‌جام و می از خود مدام　　تا چه باشد چون کشد پیوسته جام
خاصه کان مهر و دهد پیمانه اش　　خاصه گر گوید بگوش افسانه اش
خاصه پیشش تاب اگر گیسو دهد　　ره دل دیوانه اش بر مو دهد
فتنه سازد نرگس مستانه را　　مست گیرد با قدح دیوانه را
جای مستی نیست گر اینجا کجاست　　تا ابد ناید بهوش از او خاست
چاره را گویند در گوشش کنون　　آنکه دانی آمد از خلوت برون
نهی مستان کرد و گفت از هر کنار　　مستی ار یابید بکشیدش بدار
تا دگر مستی برون از میکده　　ناید اندر شهر و نارد عربده
سر نهد آنجا که میخورد از کدو　　ور کند غوغا ببریدش گلو
بی ادب را گو نه سر باشد نه تن　　سنگ بارانش کنید از مرد و زن
گرچه ایهم چارهٔ بیچارگیست　　تا ابد مستی چنین را چاره نیست
گر بدارش هم زنند از عشق یار　　نه خبر از سنگ دارد نی ز دار
خود صفی جان میسپارد بر لبش　　وان حدیث دلنشین و منزلش
بر کلام او دهد جان بیدرنگ　　گر کشند از تیغ او را گر ز سنگ
خون من گر یار خواهد ریخته　　خود شوم بر تیغ تیز آویخته
هم روم رقصان بدار ار خواست خود　　پیش او مردن به از عمر ابد
لیک من گر مست بودم گر خراب　　راز او پوشیدم اندر صد حجاب
مرد عشق از دار گردد سرفراز　　لیک من گفتم بچه پوشنده راز
تا که حفظ حکم او محکم کنم　　هم نه هیچ از نظم شهرش کم کنم
ور که هم مستی کنم از جام اوست　　مستی و بیهوشیم بر کام اوست
میدهد بر من قدح گوید بگیر　　پیش لعلم چون ز خود رفتی بمیر
بعد مردن زندهٔ باقی شوی　　بر همه میخوارگان ساقی شوی
لک ز بهر حفظ اسرار و مقام　　باز گردم سوی تفسیر کلام
تا بیک طاعت بگیرم ده جزا　　زانکه ذاتش واحدست اندر عطا
گرچه داد او نیاید در شمار　　هر دم احسانش رسد بیش از هزار
هیچ نارد جرم کس را در نظر　　رحمتش بارد بعاصی چون مطر
ور بسوء فعلی آید از خدا　　نیست او را جز بمثل آن جزا
مخطی و مأجور را از بیش و کم　　نیست وارد هیچ از وجهی ستم

قُلْ اِنَّنِي هَدٰانِي رَبِّي اِلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ اِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَمٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٦٣

بگو بدرستیکه من هدایت کرده پروردگارم براه راست دینی درست کیش ابراهیم حق گرای ونبود از شرک آورندگان

قُلْ اِنَّ صَلٰاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيٰايَ وَمَمٰاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ لٰاشَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَ

بگو بدرستیکه نماز من وعبادتم وزندگیم ومردنم مر خدایراست که پروردگار جهانیانست نیست شریکی مر او را وبآن فرمود شده‌ام و

اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ١٦٤ قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِي رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

من اول منقادانم بگو آیاجز خدارا بجویم پروردگارواوست پروردگارهمچیز وکسب نمیکند هر نفسی

اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ١٦٥

مگر براو وبرنمیدارد برداردنده بار گناه دیگری راپس بسوی پروردگارشماست بازگشت شماپس خبردهدشمارا بانچه بودید که درآن اختلاف میکردید

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتٰيكُمْ

واوست که گردانید شمارا خلیفها درزمین وبرتری داد بعضی شمارا بالای بعضی بمراتب تابیازماید شمارا درآنچه دادتان

اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه پروردگارتوزودعقوبت است وبدرستیکه اوهرآینه آمرزنده مهربانست

کو بمن پروردگارم کاوخداست
رهنمائی کرده سوی راه راست
آنچنان راهی که بس پاینده است
دین ابراهیم برحق زنده است

بر حنیف اعنی که ازدینها تمام
برگزید او را خلیل با مقام
می نبود او از گروه مشرکین
نه یهود و نه نصاری بالیقین

این بران میگفت که کل عرب
آل ابراهیم بودند از نسب
می شمردندش نبی پاك و جلیل
گفت زان باشد مرادادین خلیل

تا که دلهاشان برآن مایل شود
وازقلوب آن کفروکین زایل شود
ورنه با آن ملت آئین رسول
بس تفاوت داشت الا در اصول

در فروعش بود افزون اختلاف
اصل را پس خواند دین بیخلاف
کو نماز و طاعت و قربانیم
بهر حج و عمرة روحانیم

وانچه دارم زنده گانی من بران
وانچه خواهم مرد بروی ناگهان
یا که نفس زندگی و مردنم
هست حق را نوبت بسپردنم

آنکه او پروردگار عالم است
نه شریك اورا نه جفت و همدمست
یا که تفویض است این درکل حال
امرخود را بر ارادهٔ ذوالجلال

تا که او در هستی پاینده اش
هرچه میخواهد کند نابنده اش
هم سازی صرف شهوتها حیوة
هم بوارث باز بگذاری ممات

گو که مأمورم براین اقرب دین
اولم من خود بکل مسلمین
گو باهل شرك آیا زاختیار
جز خدا جویم دگر پروردگار

درعبادت تا کنم باوی شریك
هیچ معبود دگر این نیست نیك
او بود پروردگار کل شیء
چیزها یکجا بود مربوب وی

کسب نکند هیچ نفسی هیچ بد
جزکه هم بروی وبالش گشت رد
بر ندارد هیچ بردارندهٔ
بار دیگر را بفهم ار زندهٔ

هرکسی بکشد گناه خود بدوش
گرجوی داری بسر ادراك وهوش
پس شمارا در اصول و درفروع
هست برپروردگار خود رجوع

پس خبر بدهد شما را بیخلاف
زانچه بودید اندرآن بی اختلاف
یعنی اندر آخرت گردد عیان
اختلافاتی که بود اندر میان

اوست آنکس که شمارا درزمین
بر خلیفه ساخت بعد از سابقین
همچنین برداشت در پیرایها
بعضتان را فوق بعضی پایها

آزماید تا شما را بالمآل
درهرانچه داده است ازجاه ومال
در غنا تا کیست شاکر بی قصور
همچنین درفقر و ناداری صبور

آورد پروردگارت از حدود
در عقوبت ناسپاسان را بزود
هم وی آمرزنده است و مهربان
بر تمام صابران و شاکران

شکر نعمت بر صفی تحقیق یافت
کاو بتفسیری چنین توفیق یافت
داد نعمت پیش ازان کاید بنقل
صحت و امنیت و ادراك و عقل

وانچه لازم باشدم در زندگی
بی ز رنج و منت و شرمندگی
داده اندر عین آسایش مرا
از کمال و فضل و بخشایش مرا

نعمت دیگر که دارد اختصاص
برمن ازخلق جهان ازعام وخاص
برگشودم نطق ولب بی اضطراب
تاکنم نظم این کتاب مستطاب

این گمان هرگز نبودم که تمام
سورهٔ انعام گردد از کلام
شکراین نعمت کنم پیوسته من
تا شود نعمت زیاد اندر سخن

شکر چون افزوده گردد منعم
هم شود افزون زفضل حضرتم
پس بنظم آرم کلام الله را
تا بآخر چون نماید راه را

بر زبان و عقل فیروزی دهد
هم ز خوان معرفت روزی دهد
عفو کن یارب گناه بیحدم
واز ره توحید بر تا مقصدم

فضل کن اکرام کن توفیق ده
صدر شرح و دانش وتحقیق ده
تاقلم گیرم بر آن الطاف را
نظم سازم سورهٔ اعراف را

سورة الْاَعْرَافِ مِاَتَانِ وَسِتُّ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

نصف الجزو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓصٓ كِتَابٌ اُنْزِلَ اِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرٰى لِلْمُؤْمِنِينَ ٢

کتابیست فروفرستاده شدبتو پس نباید که باشد در سینه تو تنگی ازآن تابترسانی بآن وپندادنیست مرگروندگانرا

اِتَّبِعُوا مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلٰا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيٰاءَ قَلِيلًا مٰا تَذَكَّرُونَ ٣ وَكَمْ مِنْ

پیروی کنید آنچه فرستاده شده بشما از پروردگارتان و پیروی مکنید از جز او دوستانرا اندکی پند میگیرید و بسا از

قَرْيَةٍ اَهْلَكْنٰاهٰا فَجٰاءَهٰا بَأْسُنٰا بَيٰاتًا اَوْهُمْ قٰائِلُونَ ٤ فَمٰا كٰانَ دَعْوٰيهُمْ اِذْجٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا اِلّٰا اَنْ

قریه که هلاك گردانیدیم آنرا پس آمد آنرا عذاب ما شب هنگام یا بودند آنها خفته گان بروز پس نبود در خواستشان وقتیکه آمد ایشانرا عذاب ما مگر آنکه

قٰالُوا اِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ ٥ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ

گفتند بدرستیکه ما بودیم ستمکاران پس هر آینه خواهیم پرسید البته از آنانکه فرستاده شد بایشان و هر آینه میپرسیم البته از فرستادگان پس هر آینه خواهیم خواند بر ایشان بعلم

وَمٰا كُنّٰا غٰائِبِينَ ٧ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٨ وَمَنْ

و نیستیم ما غایبان و سنجیدن اعمال در آنروز حق است پس هر که گران آمد سنجیدنهایش پس آنها ایشانند رستگاران و هر که

خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمٰا كٰانُوا بِاٰيٰاتِنٰا يَظْلِمُونَ ٩ وَلَقَدْ مَكَّنّٰاكُمْ فِي

سبك آمد سنجیدنهایش پس آنها آنانند که زیان کردند نفسهای خود بسبب بودنشان که بآیتهای ما ستم میکردند و بتحقیق که صاحب تصرف کردیم شمارا در

الْاَرْضِ وَجَعَلْنٰا لَكُمْ فِيهٰا مَعٰايِشَ قَلِيلًا مٰا تَشْكُرُونَ ١٠ وَلَقَدْ خَلَقْنٰاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنٰاكُمْ ثُمَّ قُلْنٰا

زمین و گردانیدیم از برای شما در آن مایهای تعیش اندکی شکر میکنید و بحقیقت آفریدیم شمارا پس شکل دادیم شمارا پس گفتیم

لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلّٰا اِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّٰاجِدِينَ ١١ قٰالَ مٰا مَنَعَكَ اَلّٰا تَسْجُدَ

مر فرشتگانرا که سجده کنید مر آدمرا پس سجده کردند مگر ابلیس که نبود از سجده کنندگان گفت چه چیز منع کرد ترا که سجده نکنی

اِذْ اَمَرْتُكَ قٰالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ١٢ قٰالَ فَاهْبِطْ مِنْهٰا فَمٰا يَكُونُ

آنگاه چون امر کردم ترا گفت من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس فرو شو از آن پس نباشد

لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهٰا فَاخْرُجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰاغِرِينَ ١٣

مر تورا که تکبر کنی در آن پس بیرون رو بدرستیکه تو از ذلیلانی

بعد بسم الله چون مردان وقوف   غوطه ور گرده بدریای حروف
شد اشارت هر یکی بر عالمی   که نباشد زان برون چیزی همی
موج اول باشد از دریای ذات   نامش الله جامع کل صفات
لام باشد لطف حق در رابطه   در میان حق و خلق او واسطه
بر بیان دیگر آمد عقل کل   فیض بخش ممکنات از خار و گل
صاد گشت از ملك صورت ماصدق   عرش و فرش و ممکنات و ماخلق
جزء این چاراست هر چیزیکه هست   ماسوای ذاتش از بالا و پست
هستی اول بار عقل و روح و جسم   جسمت آن گنج معما را طلسم
حاصل آنکه گوید اندات وجود   من خدایم خالق غیب و شهود
اول و آخر منم ثابت بذات   سوی من باشد رجوع ممکنات
زان کند ترك از تعقل هوشمند   کش بود پروردگاری ارجمند
خود لطیفم در خدائی بر عباد   مقتدر بر ملك و صادق در وداد
از ره جبریل و عقل ذو فرج   تا نماند هیچ در صدرت حرج
تنگدل یعنی مباش از جور خلق   یابی افزون شرح صدر از جور خلق
پیروی باید کنند از اختیار   بر هر آنچه آمد از پروردگار
باشد اصنام ار که یا چیز دگر   پند گیرند اندکی زین رهگذر
پس عذاب ما بایشان در رسید   تا شدند از زندگانی نا امید
بهر گوهرها که چاراست از نهاد   وان الف هم گشت لام و میم و صاد
مر اشارت آن الف بر اول است   کاول اشیا بوجه اکملست
حق تجلی اول اندر وی نمود   زان تجلی شد هویدا هرچه بود
بر بیان گشت نامش جبرئیل   بر حیوة و هستی اشیا کفیل
میم باشد عالم غیب مضاف   خوانی از ملکوتهم بی گزاف
نیست بیرون عالمی از این چهار   درج در این چار عالمها هزار
همچنین در نفس خویش ار بنگری   چار رتبه ظاهر است از بشری
لیك در هریك مراتب بیحداست   هر یك آثار و ودیعهٔ ایزداست
مالکم بر ذات اشیا سر بسر   هم عقول و هم معانی هم صور
عقل را فضلم بدانائی نواخت   تا بوحدانیتم بتوان شناخت
روح را دادم ز امر خود مقام   پس نمودم صورت اشیا تمام
از پی اظهار لطف ای ذولباب   بر تو نازل گشت از ما این کتاب
هست دنیا بر تو گر سم الخیاط   یابی از تبلیغ امرم انبساط
خلق را بر این کتاب انذار کن   مؤمنان را پند ده اشعار کن
پیروی نآرید زانچه غیر اوست   دوست هم باآنچه نگرفتید دوست
پس ز اهل قریه ها و شهرها   حکم بر اهلاکشان کردیم ما
بودشان بیتوته همچون قوم لوط   در شب آمد بأس ما شان بیشروط

یا که در قیلوله در نصف النهار — خواب بودند از عذاب کردگار
اختصاص این دو وقت اندر بیان — زان بود کانراست راحت توامان
یعنی اندر وقت امنیت بجا — بأس حق بگرفتشان همچون قضا
می نبودند اندر آن دم منتظر — بر عذابی کان بد از ما منحصر
وقت آمدت بلائی بی حد — در مذاق هرکس آمد بس اشد
خواندن آن مردمان پس می‌بود — چون عذاب ما برایشان رخ نمود
جز که گفتند از تحسر وازندم — ما بنفس خویش کردیم این ستم
سودی ایشانرا نبد زان اعتراف — تا که از اهلاکشان دارد معاف
پس ز امتها بپرسیم از قبول — که برایشان شد فرستاده رسول
تا چه گفتند آن رسلرا در جواب — از پس تبلیغ احکام و کتاب
هم بپرسیم انبیا را از امم — آنچه دیدند از تجری وز ستم
تا شود ظاهر که خلاق الانام — کرده حجت را بخلق خود تمام
پس حکایت ما کنیم از جزء و کل — آنچه شد مابین امت با رسل
بوده ایم آگاه تا دانند ما — لیک کز ایشان غائب اندر اقتضا
هر یکی سنجیدن اعمالشان — در قیامت بر حق است از حالشان
وزن اعمال است یعنی عدل و راست — وزن گویند آن بمعنی قضاست
حکم حق یعنی در آن روز است حق — بی زیادت یا فزون بر ما خلق
پس گران باشد موازینش ثقیل — طاعتش یعنی فزون جرمش قلیل
رستگاراند بیشك آن گروه — کم بیش سنگ ایشان وزن کوه
ور موازینی خفیفست و قلیل — آن گروهند اهل خسران در سبیل
فطرت خود کرده ضایع در عمل — خوش بچیزی کرده خاطر پس اقل
زانکه بر آیات ما از بیش و کم — بودشان پیوسته تکذیب و ستم
ما شما را در زمین دادیم جا — هم معاش و مکنت و ساز و نوا
اندکی گویند شکران نعم — از شما گویند یعنی شکر کم
ما شما را خلق کردیم از کرم — این صور ها نقش بنمودیم هم
اصلتان یعنی که بود آن بوالبشر — خلق فرمودیم از بهر اثر
خلق آن از خاك بی تصویر بود — بعد از آن زان نقش صورتها نمود
سجده گفتیم تا ملایك راو کنند — کرده هریك جز بلیس خود پسند
غیر از او کردند باقی سجده زود — دانکه او را چشم حق بین بسته بود
گفت او را حق تعالی در ندا — چه بترك سجده مانع شد ترا
یا که اندر ترك آن مضطر شدی — چون نمودم امرت آوردی بدی
گفت من از وی بخلقت بهترم — او ز خاك و من ز نار انورم
این قیاسی بود کآورد او به پیش — علم حق را هشت و گفت از ظن خویش
او بدید از خاك و عشق و سادگی — وان نیاز و نیستی و افتادگی
وانکه چون زعجز خود باشد گواه — وانکه چون دارد امانت را نگاه
وانکه چون شد خلق عالم را مقر — وانکه چون در خود کند حفظ صور
وان گهرها کاندر او بد مختفی — کالکن است از شرح وصف و آن صفی
وانکه گنج ذات حق را شد طلسم — جامع کل صفات آمد باسم
عنصری را دید از خود پست تر — از ره ظاهر نه از عقل و نظر
لاجرم گفتا من از وی بهترم — او عرض نیست با او من جوهرم
گفت حق چون راه طاعت شد درست — پس فرود از اوج رفعت سوی پست
پس روا نبود ترا در آسمان — باشی از گردنکشان و عاصیان
پس فروشی بر ملایك سروری — کاهل طاعاتند وز آلایش بری
پس برون رو زآسمان یا از بهشت — چون نمودی ظاهر آن اخلاق زشت
هم بوئی از خوار و مردودگشتگان — باش خارج از شمار قدسیان
صورتی پس یافت مکروه آن پلید — گشت هم از رحمت حق نا امید

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٤ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ١٥ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ

گفت مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته میشوند گفت بدرستیکه تو از مهلت دادگانی گفت پس بسبب اضلال کردن تو مرا هرآینه مینشینم البته از برای ایشان

صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ١٦ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ

راه تو که راست است پس هرآینه میآیم ایشانرا از میان دستهاشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپهاشان و نخواهی یافت بیشترین ایشانرا

شَاكِرِينَ ١٧ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ١٨

شکرکنندگان گفت بیرون رو از آن نکوهیده رانده شده هرآینه آنکه پیروی تو کرد از ایشان هرآینه پر سازم البته دوزخ را از شما همه

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا

وای آدم ساکن شو تو و جفتت در بهشت پس بخورید از هر جا که خواسته باشید و نزدیک مشوید این درخت را پس خواهید شد

مِنَ الظَّالِمِينَ ١٩ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا

از ستمکاران پس وسوسه کرد مر ایشانرا شیطان تا ظاهر گرداند مر ایشانرا آنچه پوشیده بود از ایشان از عورتهاشان وگفت

نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَا

نهی نکرد شما را پروردگارتان از این درخت مگر آنکه شوید دو فرشته یا بشوید از جاودانان و سوگند خورد

إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ٢١ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا

از برای ایشان که من مر شما را هرآینه از نیکخواهانم پس فرود آورد ایشانرا بفریب پس چون چشیدند از آن درخت ظاهر گشت مر ایشانرا عورتهاشان و در ایستادند

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادٰيهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ اَقُلْ لَكُمَا

كمي چسبايندند برا مدو از برك بهشت وندا كرد ايشانرا پروردگارشان كه آيا نهي نكردم شمارا ازاين درخت ونگفتم مر شمارا

اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٢ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

بدرستيكه شيطان مر شمارا دشمني است آشكار گفتند پروردگارا ماستم كرديم بر نفسهامان واگر نيامرزي تو مارا و ببخشي مارا هرآينه باشيم البته

مِنَ الْخَاسِرِينَ ٢٣ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ ٢٤

از زيانكاران گفت فروشويد بعضي تان مر بعضي را دشمن ومر شمارا است درزمين جاي قراري ومايه تعيشي تا وقتي

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ٢٥ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي

گفت در آن زندگاني ميكنند ودرآن ميميريد وازآن بيرون آورده ميشويد اي فرزندان آدم بحقيقت فروفرستاديم بر شما پوششي كه بپوشد

سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوٰي ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٢٦ يَا بَنِي

عورتهاي شمارا واساس تجملي واساس پرهيزكاري آن بهتر است آن از آيتهاي خداست باشد كه ايشان پند گيرند اي فرزندان

آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا اَخْرَجَ اَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا

آدم نبايد كه بفريبد شمارا شيطان همچنانكه بيرون كرد والدين شمارا از بهشت برميكشد ازآنها رختشانرا تا بنمايد ايشانرا عورتهاشانرا

اِنَّهُ يَرٰيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

بدرستيكه او مي بيند شمارا اوولشكرش ازجائيكه نمي بينيد ايشانرا

گفت مهلت ده مرا تا یبعثون
رفت یکجا خرمنم بر باد او
تا توباشی امتحان زشت و خوب
نفس هم رتبه است یشك باابلیس
ور کج اندیشی درآید در ستیز
آدم از نفس و طبیعت وز مزاج
تا قیامت پس هوا با آدم است
عارفان را در سلوك و در فتوح
نکتها را گر نکو فهمی تمام
مینشینم برصراطت کوست راست
آیم ایشانرا زپیش و از عقب
وان نباشد مختفی بر خاص و عام
درگمان افتی که بعد از فوت تن
وانکه آید از قفا یعنی نهان
وانکه میآید برون ازامراست
حاصل از هر ره درآید بر عباد
بستشان بر نعمت منعم سپاس
شد گمان او کز او یکگفتگو
گفت حق اورا ز جنت رو برون
بعد از آن گفتیم با آدم عیان
لیك نزدیکی بسوی این شجر
ورخورید ازآن بظلم افسانه اید
آنچه بدپوشیده یعنی زان دوجفت

کینه تا بکشم زخصم ازصدفسون
کینه بکشم تا ابد ز اولاد او
هرکجا باشد رهت جز در قلوب
بلکه خودنفس است شیطان خسیس
گرچه مهلت دادش او تارستخیز
باشد اندر زندگانی لا علاج
دیوسرکش با هواهم توام است
تا مقام کشف قلب و سیر روح
اعتراضت منتهاند در کلام
بهر ایشان بر هراچه نارواست
گاه پیدا گاه پنهان در طلب
هست روشن تر زشمس بی غمام
چون تواند بود باقی نفس من
باشد آن دنیا و شیئیات آن
در عملهای نکو عجب و ریاست
تا دهد کشت عملها را بباد
وین نگفت الا که ازفرض و قیاس
اضعفند البته فرزندان او
عیب ناك و رانده وخوار و زبون
که تو با جفتت بمان اندر جنان
کوست گندم می نجوئید ازثمر
هم برون از این سرا وخانه اید
خود ندیدند آنرا بی زگفت

آنکه باعث گشت براین خواریم
گفت مهلت دادمت ایام چند
زانکه اندر قلب جای غیر نیست
تا که در نفسی طبیعت غالبست
اندرین معنی بود رمزی دقیق
گر طبیعت ماند اندر وی زکار
زان هوای نفس را ازاصل و فرع
کاندر آن گردد هویدا رستخیز
گفت شیطان پس چو کردی گمرهم
راهشان یعنی زنم از راه دین
آخرت یعنی که پیش آینده است
گوید ار کس رود روشن تیره است
غیر ازین عالم بود یا عالمی
حب جاه و مال سواخذ زر وسم
وانکه میآید زجب تاره زند
گفت ابلیس از بنی آدم یقین
زانکه چون مقصود خویش از بوالبشر
میتوان از راهشان بردن تمام
بالله ار زایشان کسی تابع شود
هم خورید ادهرکجا خواهید باز
میتوان دادن تمیز از آن بخود
وسوسه پس کرد دیو بد سیر
زان دوتن میخواست دیو بدخصال

کرد از باب کرم متواریم
تا که فرزندان آدم زنده اند
فوق خود مر نفس دون را سیر نیست
جنس خود را دان که شیطان جاذبست
گوش کن داری گر ادراکی عمیق
نیست اورا زندگانی بر قرار
خوانده شیطان کامل اندر نطق شرع
نیستشان راحت ز نفس پر ستیز
هم بترك سجده دور از درگهم
همچو دزدان که درآیند ازکمین
سهل بنمایم برایشان هرچه هست
عقلت ار باور نمائی خیره است
دیو دان کز پیش راهت زد همی
خواه باشد از ستم خواه از یتیم
لذت عصیان بدل شیرین کند
نیستند اکثر تورا ازشاکرین
کرد حاصل جمله ازاکل شجر
همچنانکه بردم از ره آن همام
از شما پر دوزخ از واقع شود
آن ثمرها که بران باشد نیاز
نیك وبدشد زان درخت نیك و بد
سویشان پر کشف سوء مستتر
کشف عورت را که یابند اتصال

گفته وارد در خبر کامل جنان
بود دیو آگاه کز اکل شجر
دو ملك باشید پس نیکو سرشت
با وجود آن وساوس بو البشر
مشفقم من در نصیحت در کلام
پس فرود آوردشان از آن درخت
مار و طاوس اندر آن وسواس و کار
چون چشیدند آن ثمر را بردمان
برگها میدوختند از هرچه بود
کرد اشان را ندا پروردگار
هم نگفتم کاین بلیس ز انکار
گفت بل کان باشد از شرمندگی
پس نگفتندی هم از شرم گناه
هم نبخشائی گناه ای رب دین
مار و شیطان آدم و طاوس از آن
شد شما را در زمین تا وقت مرگ
ای بنی آدم فرستادیم ما
مر عرب عریان شدندی در طواف
آمد این آیت که زد اهل هوش
مر لباس از بهر باشد در بسر
این شما را به بود زان جامه ها
جامه تقوی شما را بهتر است
جامه تقوی است بهر حفظ شرع
جامه تقوی بدن را ساتر است
بهر قلب صدق باشد در طلب
بهرهٔ سر رؤیت نور شهود
مستتر ماند هویت ها همه
اول و آخر نماند غیر او
هر که بود او قبل شیء و بعد شیء
این بود ز آیات حق یعنی لباس
تا بپندارد شما را در فتن
تا کند عوراتشان را آشکار
از هر آنجا که ببیندش شما

عورت ایشان ندیدندی عیان
جامه ها ریزد از ایشان سر بسر
جاودان از اکل گندم در بهشت
پس تأمل داشت در اکل شجر
زنده باید از خورید از وی مدام
از فریب و کید و آن سوگند سخت
با بلیس فتنه جو بودند یار
شد بر ایشان عورت مخفی عیان
عورت خود تا بآن پوشند زود
بهتان آیا نکردم استوار
دشمنی باشد شما را آشکار
زانچه بر من رفت اندر بندگی
ربنا انا ظلمنا یا اله
پس یقین باشیم ما از خاسرین
دشمن یکدیگرند از آن زمان
جایگاه و عیش و نوش و ساز و برگ
بر لباس و جامه از بهر شما
که زما در جامه ها سرزد خلاف
جامه باشد از قبایح روی پوش
ریش از ابریشم و پشم و وبر
که بپوشند اهل کبر از عامه ها
وان باکرام و بتواضع درخور است
وامر احکام آنچه هست از اصل و فرع
زانچه در شرع از بدنها ظاهر است
زان شود پوشیده شهوت هم غضب
شد کز آن اشیا نماند در عود
بی ز اشیا او است در اشیا همه
در شهود لا اله غیره
هم مع اورا اوست یعنی ذات وی
تا مگر گردند ایشان حق شناس
آنچنان کافکند آدم را ز من
بر شوند از هم بدانسان شرمسار
زین چنین خصمی بود بس ابتلا

آدم و حوا ندیدی هم صریح
گفتشان که بهشتان پروردگار
زنده یا مانید تا صد اعتلا
بهر ایشان خورد سوگند ایچنین
وان دوهم سوگند خوردند از پسند
یا که زد اماطشان را اعلی مقام
شرح آن در سورهٔ ثانی گذشت
ریخت یعنی از تن ایشان لباس
در گریز از شرم هریك سو بسو
که حذر گیرید از اکل اندرخت
کرد بر آدم خطاب آنکه که تو
میگریزم از گناه خویشتن
ما بنفس خویش کردیم این ستم
گفت پس هابط شوید اندر زمین
یا که مقصود از متاع آمد مدد
میزئید اندر زمین میرید هم
تا که عورات شما پوشد لباس
پس روا بود که باین جامه ها
جامه ها باشد لباس و ریشتان
وان لباسی که بپوشد آن بتن
هست تقوی جامهٔ اهل نیاز
بر دوگونه است از نکوداتی لباس
جامهٔ تقوی است از روی صفت
ور لباس تقوی آمد بهره مند
هست از تقوی محبت حفظ روح
ور لباس تقوی آن بهرهٔ خفا
آن هویت کوست ساری در وجود
گفت حیدر پیشوای متقین
یعنی آن شیء صوری ز آیات بود
ای بنی آدم ز شیطان عنود
راند او بین شما را از جنان
بیند آن ابلیس و لشکرهای او
پس تو در حق بر کند او پناه

عورت هم را که بس باشد قبیح
واین نکرد الا بسلب اعتبار
ره نیابد مرگ هرگز در شما
که شما را ملك منم از ناصحین
که کنند از وی قبول نصح و پند
سوی اسفل زان بقلب در کلام
گر که خواهی سوی آن بن بازگشت
حکمت این شد مقتضی از رب ناس
تا نکس ایشان را ببیند روبرو
تا به بیرون کشند از روضه رحت
میگریزی از من آیا سو بسو
ای که از پروردگار مؤمن
ور نیامرزی تو ما را از کرم
بعض را بعضی است دشمن بالیقین
که بهر حالی معاند با حسد
زان برون آئید هم در صور دم
آنچه شیطانی خواست کنمش در قیاس
در طواف آئیم اندر کعبه ما
ساتر از مستقبح و شوریشان
از تواضع وان بود زیرو خشن
که نباشد اهل کبر و اهل نار
آن یکی مر اهل ظاهر را اساس
خاص اهل فقر و حال و معرفت
قلب و روح و سر خفی اندرپسند
غیر مولی ستر زان شد در فتوح
بر هویت بین بقای او بجا
ماند و باقی رفت از چشم شهود
هیچ شیئی را ندیدم من یقین
چون بمعنی رفت باقی ذات بود
بر حذر باشید در دار وجود
کندشان از تن لباس عز و شأن
مر شما را هر طرف آرید رو
کز عدو دارد بهر حالت نگاه

اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۷ وَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا

بدرستیکه ما گردانیدیم شیاطین را یاوران از برای آنهاکه نمیگروند و چون کنند کار بدی را گویند یافته‌ایم ما بر آن پدران خود را

وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۲۸ قُلْ اَمَرَ رَبِّي

وخدا امر کرده ما را بآن بگو بدرستیکه خدا امر نمی‌کند ببدی آیا میگوئید بر خدا آنچه نمیدانید بگو امر کرد پروردگار من

بِالْقِسْطِ وَ اَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَاَكُمْ تَعُودُونَ

بعدل و راست دارید رویهاتان را نزد هر مسجدی و بخوانید او را خالص کنندگان از برای او دین را همچنانکه نخست آفرید شما را عود خواهید کرد

فَرِيقًا هَدٰى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ اِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ يَحْسَبُونَ

گروهی را هدایت کرد و گروهی را چنان کرد که ثابت گردید بر ایشان گمراهی بدرستیکه ایشان گرفتند دیوان رجیم را دوستان از غیر خدا و می‌پندارند

أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٢٩ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ

كه ايشانند هدايت يافتگان ای پسران آدم برداريد زينتتان را نزد هر مسجدی وبخوريد وبياشاميد واسراف مكنيد بدرستيكه

لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٣٠ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ

او دوست ندارد مسرفان را بگو كه حرام گردانيده زينت خدا را كه بيرون آورد برای بندگانش وپاكيزه‌ها از روزی بگو آن

لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣١ قُلْ

از برای آنهاست كه گرويدند در زندگانی دنيا خالص روز قيامت همچنين تفصيل ميدهيم آيتها را از برای گروهيكه ميدانند بگو

إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا

جز اين نيست كه حرام كرد پروردگارم زشتيها را آنچه ظاهر باشد از آن وآنچه باطن باشد وبدی را وستم ناحق را وآنكه شرك آوريد

بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣٢ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ

بخدا مادام كه فرو نفرستاده باشد در آن حجتی را وآنكه نگوئيد بر خدا آنچه را نميدانيد واز برای هر امتی وقتی است پس چون بيايد

أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ٣٣ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ

وقتشان بازپس نمی‌مانند ساعتی ونه پيش انديشی گيرند ای پسران آدم چون بيايد شما را رسولان از شما خواهند خواند

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقٰى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

بر شما آيتهای مرا پس آنكه پرهيزكاری كرد وشايسته شد پس نباشد بيمی بر ايشان ونه ايشان اندوهناك شوند وآنانكه تكذيب كردند آيتهای مرا

وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٣٥ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللهِ كَذِبًا

وسركشی كردند از آنها آنگروه اهل آتشند ايشان در آن جاويد باشند پس كيست ستمكارتر از آنكه افترا كرد بر خدا دروغ را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتّٰى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا

يا تكذيب كرد آيتهای او را آنگروه ميرسد ايشان را بهره ايشان از آنچه نوشته شد برای ايشان تا وقتيكه آيد ايشان را فرستادگان ما جان ستانند ايشان را گويند

أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلٰى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ٣٦

كجايند آنچه بوديد ميخوانديد شما از غير خدا گويند گم شدند از ما وگواهی دهند بر خودهاشان كه ايشان بودند كافران

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا

گويد خدا داخل شويد در امتانيكه بحقيقت گذشتند پيش از شما از پريان وآدميان در آتش هرگاه داخل شود امتی لعنت ميكند هم كيش خود را

ما شياطين را نموديم اوليا
سرزند چون فعل زشت از كافران
امر فرمودست برآن خدا
بر خدا گوئيد آيا افتری
راست گردانيد روی خويش را
در پرستش ناوريد او را شريك
چون باو خواهيد گشتن جمله باز
همچنانكه آفريد از ابتدا
فرقهٔ را رهنما شد بر كمال
فرقهٔ بردند يا ره بر بهشت

باكسی كش نيست ايمان برخدا
همچو فعل فحش وكشف كافران
كاوريم اين فعل باطل را بجا
آنچه را كه ميندانيد از عمی
وقت هر سجده بقبله زامر ما
خلق با خالق ستودن نيست نيك
بيكس و بی‌آشنا بی برگ و ساز
حق شما را پاك از عيب وخطا
هم گروهی حق ايشان بد ضلال
فرقهٔ ماندند در اخلاق زشت

از ره جنسيت و سنت كه هست
از ره تقليد گويند اين عمل
كو خدا نكند بفحشا هيچ امر
امر بر من كرده گو پروردگار
مينخوايد آن خدا را بالخصوص
مخلص آن باشد كه سازد جمله پاك
نيست چيزی باشما جز عجز و درد
هم باو خواهيد برگشتن تمام
زانكه بر نفس وهوا تابع شدند
دانكه شيطان را گرفتندی بدوست

بين ايشان از ره اخلاق پست
يافتيم از پدرها بی خلل
اينست بر حق افتری از زيد و عمرو
بر طريق راستی در نظم كار
در عبادت يعنی از محض خلوص
طاعت خويش از كدورت و اشتراك
پس بريد آنچه بر شه بی زگرد
خاك گردد خلق خاكی را مقام
بر سفال از ملكتی قانع شدند
اين گروه گمرهان چون لحم و پوست

هم بردند از غلط فرمانشان / وین سبب گردید برخدلانشان
ای بنی آدم بگیرید از نیاز / نزد هر مسجد لباس امتیاز
در نمازت جامه ستر عورتست / نزد اهل دل حضورت زینت است
همچنین گرقلب باشد بی حضور / هست عریان ازلباس قدس و نور
هم خورید و هم بیاشامید لیك / مرشمارا نیست هیچ اسراف نیك
کمبخارا گرکسی روزی توصرف / لیك در موقع نباشد با توحرف
مرعرب دروقت احرام از مقام / لحم و حرثرا بجوذکردی حرام
گو که کرده زینت حقرا حرام / زینتی کآورده بیرون بر انام
یا که بنموده حرام این طیبات / که شما را رزق باشد در حیوة
مشرك ار بامؤمنان باشد شریك / در حیوة دنیوی با رزق نیك
همچنان کآمد تفصیل این نشان / هم بتفصیل آید آیات از نشان
هسمان احکام دیگر بر عباد / وان مبین گشت خواهد با رشاد
ابن عباس از امیر مؤمنان ع / یافت رخصت تا باهل نهروان
بود او بر مرکبی بهتر سوار / جامه هایش با عود و شاهوار
آمدی هم سوی ما از بهربند / چون لباس حارات شد پسند
هرنکورا دوست دارد ذوالجلال / لیك باید باشد از مال حلال
مشرکارا ای محمد صم گو بنام / غیر ازاین بود که فرموده حرام
واچه پنهانست وآن ظاهرنگشت / شرح آن درسورهٔ ماضی گذشت
جاهلان در جاهلیت بالتمام / مر زنا را روز دانسی حرام
آمد این آیت که پیدا و نهان / خودحرامست اینعمل برمردمان
اثم هم گویند باشد شرب خمر / خواه باشد ازعنف آن یارسر
اثم و بغی است آن بغیرحق یقین / غیر حق باشد تأکیدت متین
هم حرامست اینکه شرك آرید باز / در عادت بر خدای بی نیاز
هم حرامست اینکه بندید افترا / بر خدا زانچه ندانید از عمی
پس چو برسر آید ایشارا زمان / نیست تأخیری و تقدیمی در آن
بر شما خوانند آیات مرا / اندر احکام شریعت جا بجا
کارخویش آرد باصلاح اوقریب / حزن وخوفی نیست ایشارا نصیب
یعنی از ایمان وحدانیتم / هم ز ایمان بر رسول و آیتم
کست پس ظالمتراز آن بیفروغ / کافری بندد خدا را بر دروغ
یا شما ردبر دروغ آیات او / آن گره را میرسد زاوقات او
بر جزای آنچه از احوالشان / ثبت شد در دفتر اعمالشان
حاملان موت یعنی از وضوح / سویشان تازند بهر قبض روح
پس نگویند آن ملایك درخطاب / مر ازا را باشد اینقالواجواب
کافران گویند ضلوا عنها / نیست زان کمگشتگان عون بما
گوید او داخل شوید اندرامم / کز شما بودند سابق در ستم

ترکمانشان اینکه دوره بوده اند / ره بحکم مهتدون ببوده اند
جامهٔ کآن زینت آمد در عود / می بپوشید اندر اوقات سجود
کشف عورت درطواف ودر نماز / نیست لایق نزد عقل و امتیاز
زینت خود را بتن سازید راست / چون شماراوقت طاعت باحداست
حق ندارد مسرفان را هیچ دوست / دوست داردآنچه درخلقت نکوست
ور که بیجا صرف سازی درهمی / کردهٔ اسراف مال حق همی
همچو آنان که برهنه درطواف / میشدند این آیت آمد بخلاف
چون کتان و پنبه یاپشم و حریر / از ساتات و زحیوان ناگزیر
گوکه هست این زینت واین طیبات / خاصه بهر مؤمنین و مؤمنات
خالص آمد بهرخاصان رزق حق / در قیامت بیشریك اندر طبق
میکنیم اعنی بیان آیات خویش / ما بتفصیلی که هم کردیم بیش
بهر آنقومیکه دانش پیشه اند / بهرهمند ازفهم و نیك اندیشه اند
رو کند بهرصیحت کز خلاف / نارشان دارد بوجه ائتلاف
این خوارج مرو را گفتند تو / بهترین مردمانی در علو
خواند قل من حرم اوراد درجواب / شد مخالف از جواب او مجاب
پس برایشان کرد طاهر بالتمام / آنچه بود ازحل و حرمت درمقام
آنکه باشد برمن اوپروردگار / از فواحش هرچه باشد آشکار
شد فواحش برفروع آن نسبتش / یا هران حرمی بزرگ ازشدتش
لیك میگفتند شب باشد حلال / وانکه مستوراست اندرشب فعال
هم حرامست آنچه بروی نیست حد / چون صغائر نزد ارباب خرد
بغی را هم ساخت برمردم حرام / وان ستمکاریست یا کبر از انام
پس بدیهی ورنه درهر مشربست / اینکه ناحق ظلم و مبغوض ربست
آنچه نفرستاده بر آن حجتی / درپرستش پاکه اندر طاعتی
هرگروهی راست وقت و نوبتی / در حیوة و زندگی تا مدتی
ای بنی آدم چو آید رهبری / بر شما ود قومتان پیغمبری
پس هران پرهیزد ازتکذیب آن / وز فواحش درعیان و در نهان
وانکه برآیاتما تکذیب کرد / سرکشی را پیشه زان ترتیب کرد
آن گروهند اهل آتش جاودان / وانچه بودند انفعولش سرگران
زانکه گوید دارد او فرزندوجفت / یا بحق نبند کلامی کو نگفت
بهره ازلوح آنچه شدثبت ازعذاب / واین نصیب آمد برایشان ازکتاب
لیك موقوفست اینحکم او زکل / تا که آید سویشان از ما رسل
هست حتی سلتان را منتهی / یا تواند بود حرف ابتدا
ملك کجایند آنکه میخواندیدشان / غیرحق کز قهرتان بدهند امان
هم بنفس خود شوند ایشان گواه / که بحق بودند کافر بی براه
از پری و آدمی بودند پار / باشما دردین روید اکنون بنار

در اقسام ظلم

شرکرا اقسام باشد بیشکی / بت پرستی باشد از آنها یکی
میکنند اظهار توحید از ریا / چشم بهر خلق پوشی از خدا
یا برنجانی دل صاحبدلی / یا کنی تصدیق برحرف باطلی
همچنین شرکت هرخوی بدت / زان شوی پیوسته دوراز مقصدت
چونکه دردوزخ در آیند امتی / مینماید اخت خود را لعنتی
اینست پیدا گرزند مردی رهت / تا که اندازد بکاری درجهت
حق تو را بنموده ره بی ابتلا / تا رسی از وی باوج اعتلا
یا بماتم خانه از دار السرور / میکنی نفرین مر اورا درحضور
مبرم گفت بگلزار از طریق / شب درآمد ماندی آنجا بیرفیق
مار ها گویند دیدی کآحرت / شد خوراك ما تن مستکبرت

یا کنی انکار آیات و کتاب / یا خوری مال یتیم از بی حساب
یا بری مال فقیران را بزور / یا کنی درحق مظلومان قصور
هرکه باشد خوی زشتش بیشتر / وارد اندر نار گردد پیشتر
کاقتدا در دین بایشان کرده اند / روی بر باطل زحق آورده اند
گر بعهد است اربسوآن بالیقین / لعنتش دایم کنی کزوی شداین
پس کسی کارد نواوجت برحضیض / یا بکاخی تنك ازارض عریض
کرد دیو آواره ات ازقصروکاخ / یا برهنه راندت اندر سنگلاخ
سنگلاخی برگزند و پر سباع / واز تو ازهرسو برد دزدی متاع
چون ببینی آنچنان هول وهلاك / نالها از دل براری دردناك

[illegible]

در صفت پیر مرشد

[illegible]

در اختصاص این تفسیر

[illegible]

حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا

وقتیکه ملحق شوند بهمدیگر در آن همه گوید آخرین ایشان پروردگارا اینها گمراه کردند مرا پس بده ایشان را عذاب دو چند

مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ٣٧ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا

از آتش گوید برای هر یک دو چند است و لیکن نمیدانید و گوید اولین ایشان مر آخرین را پس نیست شما را بر ما

مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ٣٨ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا

هیچ فضلی پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید کسب میکردید هر آینه آنانکه تکذیب کردند آیه های ما را و سرکشی کردند از آن

لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي

گشوده نشود برای ایشان درهای آسمان و داخل نشوند بهشت را تا وقتیکه درآید شتر در سوراخ سوزن و همچنین جزا دهیم

الْمُجْرِمِينَ ٣٩ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٤٠ وَالَّذِينَ آمَنُوا

گناهکاران را برای ایشان است از دوزخ بستری و از بالای ایشان پوشش و همچنین جزا میدهیم ستمکاران را و آنانکه گرویدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٤١ وَ

و کردند کارهای شایسته تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را مگر بقدر طاقتش آن گروه اهل بهشت اند ایشان در آن جاویدانند و

نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا

بیرون کشیدیم آنچه بود در سینه های ایشان از کینه میرود از زیر ایشان نهرها و گویند ستایش مر خدایراست که هدایت کرد ما را باین

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ

و نبودیم که هدایت یابیم اگر آن نبود که هدایت کرد ما را خدا هر آینه بتحقیق آمدند پیغمبران پروردگار ما براستی و ندا کرده شوند که اینست آن

الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٢ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا

بهشت میراث داده شدید آنرا بسبب آنچه بودید که میکردید و ندا کردند اهل بهشت اهل دوزخ را که بتحقیق یافتیم آنچه

مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ

وعده کرده بود ما را پروردگار ما حق پس آیا یافتید آنچه وعده کرده بود پروردگار شما حق گویند آری پس ندا کند ندا کننده میان ایشان که لعنت خدا

عَلَى الظَّالِمِينَ ٤٣ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ٤٤

بر ستمکاران آنانکه منع میکردند از راه خدا و میخواستند آنرا کج و ایشان بآخرت ناگرویدگانند

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن

و میان آن دو حجابی است و بر اعراف مردانند میشناسند هر یک را بعلامتش و ندا کنند اهل بهشت که

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ٤٥

سلام بر شما داخل نشده اند آن را و ایشان طمع میدارند

... ملحق شوند بهمدیگر ... همه گوید آخرین که پیرو ... شوایان را ... روی ... کای خدا این ...
... ما را ... ایشان ده ... دو چندان این ... آتش ...
... گوید ایشان را جواب که دو چندان هر ... شما را ... اضلال و اضلال ...

تابع و متبوع تا دانند لیك
حاصل ایشانرا شد جز بکیتی
تف یابد راه سوی مهر و ماه
فخر میکردید کاندر روز چند
تا شوید آزاد از زنجیر ما
تا بتخفیف عذابی مستحق
آنکه آیتهای مارا بر دروغ
مینگرند وان تکبر در جزا
روح مؤمن تا بهفتم آسمان
بر خلاف روح عاصی کش کشند
راه مهمدش خلایق بیگمان
داخل جنت نگردند از محل
هم دهیم ایشان جزای مدهاد
هم زما مانند این قوم اریقین
مشرکست آنکو پرستد غیرحق
ظالم آن کز میل نفس پرستیز
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند
ما نکردیم ایچ تکلیفی بحلق
هم بریم از سینهاشان مارون
در حدیث آمد که در باب جنان
بعد ازآن گردند داخل دربهشت
میرود از زیر آنها جوی ها
مر خدارا حمد کز فضل فرون
زانکه بی‌عون خدا والطاف او
مهتدی گشتیم ما دارشادشان
بودتان میراث زاعمالی که خود
معنی اورثتموا اعطیتمواست
یافتیم آنرا که در دارالقرار
وعده یعنی آنچه را پروردگار
پس مؤذن میدهد آواز از میان
مینمودند این طلب را از لجاج
گشته وارد اندر اخبار الرضاع
که بقرآن مرعلی را اسمهاست
بر تو داده است اوفیکامش خبر
کو زاسرار ولایت واقف است
این نگفتم من یکی گوینده‌ٔ
تا من از سودای عشق اندرتمم
کس نداست آن کجا بود و چه گفت
آن لب دریا بدان‌لب دیگراست
چشم بندی باشد این کاندرخمی
می‌نیفتد هرگز این‌دریا بجوش
چون بخم پیچد گهی آواز او
روز بیگه شد بر آمد آفتاب
گاه تفسیر از بیان مطلب است
هست براعراف آن مردان چند
هست بر بالای آن جای رجال

از عذاب آرفیق و این شریك
تا ابد ماندند اندر لعنتی
اوفتد بر ریش او بی اشتباه
آل حق بودند ما را زیربند
ور کشد قهر کافر گیر ما
خود شما باشید در فعلی زحق
حمل کردند آن گروهی بیفروغ
مر گشاده سویشان باب سما
بعد مردن میرود شادی کنان
راجع از گردون بسجین پرگرند
می براندش ز باب آسمان
بگذرد از چشم سوزن تا جمل
از جهنم باشد ایشان را مهاد
داده خواهد شد جزای ظالمین
کرده رو برشر خلق ازخیرحق
کرده خوار او روح وعقل بس عزیز
طاعت شایسته از حق کرده اند
جز بوسعش همچو لقمه قدر حلق
آنچه دروی غل وغش داردکنون
شد درختی جوئی از زیرش روان
فارغ از آلایش و آثار زشت
از پی آرایش و فرّ و بها
شد بر این توفیق مارا رهنمون
کس نیابد این مقام از جستجو
بر هدایت بود چون ارشادشان
از شما صادر شد از روی رشد
سدهٔ شایسته در اعطای اوست
وعده بر ما کرده بد پروردگار
بر شما فرموده بود اندر قرار
لعنت حق باد بهر ظالمان
وز ره ناراستی و اعوجاج
کاین مؤذن هست بیشك مرتضی
زان یکی باشد مؤذن وان‌بجاست

جمع آوردند جمعی بی اصول
هب بجاه افکند کافر کیش او
اهل حق گویند با اهل سعیر
ملك چرا بر یکدگر لعنت کنند
قالت اولیهم لاخریهم هلا
پس چشند اندر سهم خود عذاب
سرکشی کردند دان پس فتحباب
همچنانکه مؤمنانرا جان و روح
میگشایندش بهر گردون دری
حضرموت است آن بگفتار حدیث
کاین به ازارواح علیین است
شد محال اعمی که با اخلاق زشت
یعنی از آتش فراشی برشان
پس سه قسمند آنچه آمد درمیان
مجرم آن کو کرده تکذیب او زکل
دوزخ تابنده نفس سرکش است
آنچه تکلیف است از ما برعباد
کس بتکلیف ازعمل کرد آنچنان
غل و غش یعنی حسادت یا عناد
نام آن آبست کز ذاتی طهور
بعد ازآن در وصف منزلهایشان
چون رسند اهل جنت جای خود
ما نبودیم اینکه خود یابیم راه
آمدند از جانب پروردگار
پس ندا کرده شوند ایشان زود
همچنان کاولاد از مال پدر
هم کنند ازروی توبیخ آرمان
از ثواب آخرت برحق وراست
می بگویند آری آنها یك بیك
خار کاندر راه حق میکاشتند
بر سرای آخرت کافر بدند
همچنین از ابن عباس است نقل
مردمان زان نامها آگه بند

عامه را بر قتل فرزند رسول
تف چو لعنت بند شد برریش او
این توئی یا مادراین زندان اسیر
بار هم اجماع با امت کشید
مر شما را نیست افزونی بما
زانچه میکردید درکفر اکتساب
نیستشان از آسمان اندر صواب
سوی علیین برند اندر فتوح
باشدش هر دم فتوح دیگری
برد محقق ارض اخلاق خبیث
دل منافق سیرت و سجینی است
راه یابد اهل کفر اندربهشت
پوششی هم آتشین از فوقشان
مشرکان و مجرمان و ظالمان
در مقام کفر بر آیات و رسل
پیرو آن تا ابد در آتش است
وان بود بر قدر طاقت نی زیاد
آن گروهند اهل جنت جاودان
تا نباشد در میانشان جز وداد
شرب آن شوید زدل زنك شرور
حقتعالی گوید از بهر نشان
می بگویند از دل دانای خود
گر نه ما را رهنما گشتی اله
سوی ما بر حق رسولان کبار
کاینست آن جنت که حقتان گفته بود
میبرد میراث از حکم و خبر
اهل دوزخ را ندا اهل جنان
یافتید آیا شما آنچه سزاست
گشت وارد بهر ما نی ریب و شك
باز مردم را زره میداشتند
راه مردمرا ز طاعت میزدند
این روایت هم بود ثابت بنقل
غافل از اوصاف و اسماء وپند
مابقی را از صفی جو سر بسر
بر مسمی و بر اسماء عارفست
رازخود گفت اندهم آوازی ولی
وز دهان افکند بیرون شقشقه
خفته مسکین نی لبستش نی کفی
نك چنین کزوی بود پیدا تهی
از ته اندر جنبش آن قلزم شود
خشك لب افتاده برجا این خم است
تاسخن برلب رسد گوید بس است
آنچه برفهمش ندارد عامه طرف
پردهٔ باشد که نتوان زان گذار
نزد شهری بهر حفظ و چاره ها
انبیا را باشد اندر وی نشست

در بیان الهام غیبی

داد آواز از من از جوینده‌ٔ
بگذر از حرفی تراود از لبم
رفت مستی واین شتر برجا بخفت
گرچه در وی قلزم پهناوراست
شد محیطی مندرج یا قلزمی
جزکه لب برمن گزند اعنی خموش
تا کند مستانه کشف راز او
لب ببند از آنچه میگفتی بخواب
چون شب آمد وقت هذیان و تب است
در لغت اعراف شد جای بلند
کز خلایق اعرفند اندر جلال

شد ز آوازش دروم ممتلی
اشتری کف کرد و رست ازتفرقه
آنکه در مستی مدرّ اند صفی
هست این خم را برآن دریا رهی
خم چو شد هنگام طوفان کم شود
درزمان آن موج وبیم سنی کم است
آنکه لعلش را زدارهر کس است
خواب بودی میزدی درخواب حرف
کو میان اهل جنت و اهل نار
حاجزی یا چون بناره و باره ها
مرتفع از هرکجا وزهرچه هست

میشناسند آن‌جماعت در سرشت	هرکه باشد اهل دوزخ یا بهشت	بر علامتها که دارند آنگروه	در شناسائی بسیماء و وجوه
گفته‌صادق‌م هست اعراف‌ازنشان	پشته ها ما بین دوزخ هم جنان	هر نبی را با خلیفه و امتش	باز دارند اندر آن از حکمتش
چون نکوکاران بجنت روکنند	جای اندر روضه و مینو کنند	پس خلیفه آن نبی با عاصیان	گوید از روی نکوهش آنزمان
که ببینید آنکسان را دربهشت	با شما بودند یار و همسرشت	بر مقام خود رسیدند این چنین	بر شما ماندید محروم و غبین
پس‌گنه کاران کنند آنگه ندا	که تحیت باد از حق بر شما	در جنان داخل نکردند آنکسان	لیك دارند این طمع از شافعان

وَ اِذَا صُرِفَتْ اَبْصَارُهُمْ تِلْقَآءَ اَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٦ وَ نَادٰى
وچون گردانیده‌شود چشمهاشان بجانب اهل آتش گویند پروردگارامگردان‌مارا باگروه ستمکاران وندا کردند

اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا اَغْنٰى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ٤٧
اصحاب اعراف مردانیراکه‌میشناختندایشانرا بعلامتشان گویند کفایت‌نکرداز شماجمع‌کردن‌مال‌ورجالتان و بآنچه‌بودید که‌سرکشی میکردید

اَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٤٨
آیااینها کسانید که‌سوگندمیخوردید که‌نرساندشان‌خدارحمتی داخل‌شوید بهشترا نیست‌ترسی برشما ونه‌شما اندوهناك‌شوید

وَ نَادٰى اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَآءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قَالُوا
ونداخواهندکرداهل آتش اهل بهشترا که بریزید برما از آب یا ازآنچه‌روزی‌کردشمارا خدا گویند

اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ٤٩ اَلَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا
بدرستیکه‌خدا حرام‌گردانیدآندورا برناگروندگان آنانیکه گرفتند دینشانرا بهزل وبازیچه وفریفتشان زندگانی دنیا

فَالْيَوْمَ نَنْسٰيهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَ مَا كَانُوا بِاٰيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ٥٠ وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ
پس‌امروز فراموش‌میسازیمشان چنانکه‌فراموش‌کردند ملاقات روزشان این‌روزرا و بودنشان که‌بآیتهای‌ما انکارمیورزیدند وبتحقیق‌دادیم‌ایشانرا

بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلٰى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ
کتابی که‌تفصیل‌دادیم‌آنرا بر علم هدایت ورحمت ازبرای‌گروهی‌که‌میگروند آیاانتظارمیبرند مگر تأویلش‌راروزیکه

يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَآءَ
بیاید تأویلش خواهندگفت آنانکه فراموش‌کردندآنرا ازپیش‌بتحقیق‌آمدند رسولان‌پروردگارمابحق پس‌آیا باشدمرماراازشفیعان

فَيَشْفَعُوا لَنَا اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
پس‌شفاعت‌کنندازبرای‌مایابرگردانیده‌شویم بدنیاپس‌کنیم‌جزآنچه‌بودیم‌میکردیم بحقیقت‌زیانکردندبنفسهاشان وگمشد ازایشان‌آنچه بودند

يَفْتَرُونَ ٥٢ اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ
که‌افترامیکردند بدرستیکه‌پروردگارشماخدائیست‌که‌آفرید آسمانها وزمین‌را در شش‌روز پس‌مستولی‌شد بر عرش

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِاَمْرِهِ اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ
میپوشاندپرده‌شب روزرا که‌میجویدآنرا شتابکنان وآفتابرا وماهرا وستارگانرا تسخیرشدهابامراو آگاه‌باشیدمراوراست‌آفرینش‌وفرمان

تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥٣ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ٥٤ وَلَا تُفْسِدُوا
بزرگست خدا پروردگارجهانیان بخوانید پروردگارتانرا ازراه‌خشوع‌وپنهانی بدرستیکه‌اودوست‌ندارد‌حدگذرندگانرا وافسادمکنید

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ اِصْلاٰحِهاٰ وَادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً اِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ••

در زمین بعد از اصلاحش وبخوانیداورا ازروی بیم وامید بدرستیکه رحمت خدا نزدیکست به نیکوکاران

روی ایشان را بگردانند چون
بر تو یارب میبریم اینك پناه
می نگویند از شما بنموده دفع
زین عذاب آن عجب و استکبارتان
خاب عمار و سلمان و صهیب
که بر ایشان رحمت حق کی رسد
نك درآئید ای عزیزان در بهشت
اهل آتش پس بر اصحاب جنان
یا از انچه بر شما رب الانام
آنکسانیکه برگرفتند از پسند
پس فراموش آوریم امروزشان
مانده از دیدار معنی جمله دور
همچنان کایشان بآیتهای ما
یعنی از دانائی خود در امور
رهنما و رحمت آمد مالیقین
یعنی الا آنکه زان پایان کار
یا چه دیدی ظاهرش محکم چنین
گرکه فهمی بر چه داری انتظار
باطنش بحریست بی پایان وژرف
یوم یأتی آید اعنی روز آن
آمد از پروردگار ما رسل
پس بود آیا شفیعی بهر ما
با بوحدانیتش قائل شویم
بر نفوس خود بتحقیق آنکسان
یا مگر باشندشان آنها شفیع
گوید آن پروردگار ذوالجلال
رتبها یعنی شش آمد سر بسر
چونکه شد ایجاد عالم بر نطاق
قلب احمد یا که عرش اعظم است
این مثل گفت از پی فهم فرق
همچو استیلای خور بر صوٰو تاب
ور بعرش اوشد خدا از تختگاه
مستوی شد پس بعرش ازمشیتش
می بجوید روز راشب با شتاب
می نماید اینکه اندر انتزاع
خلق کرد او هرچه زامر مستقر
بس بزرگست او بوحدانیتش
در پرستش سوی اوآرید رو
رو زغربت بر دیار خود کنید
خواندن ازدل خواست آ سلطان جان
گر براق سوی او باشی بدل
آن صحابه شد بلند آوازشان

سوی دوزخ تا ببینند آن شئون
تا که با ایشان نباشیم از گناه
این عذاب اصار ونار و جمع و فم
هیچ برهاند آتش آمد یارتان
میکنند اعراف اشارت زامر غیب
نیستشان از حق بخشایش مدد
کان شمارا از ازل بد سرنوشت
میکنند آواز از احراق جان
کرده روزی ازشراب وازطعام
دین خود را لهوولعب و ریشخند
شد چو نسیان دولت فیروزشان
ور لقاء ربکم هداست کور
بودشان انکار از جهل و عما
درج دروی بحر های علم و نور
بر گروهی کاهل ایمانند و دین
ظاهر آید سربسر روز شمار
کن یقین کوراست تأویلی متین
ور نفهمی کن بظاهر اقتصار
نیست کسرا قدرفهمش حدوطرف
که شود بر جمله تأویلش عیان
بر درستی رهنمایان بر سبل
تا کند درخواست بر ما ازخدا
هم بامر و نهی او عامل شویم
کرده اند ازکرده های خودزیان
آرمان گردند مأیوس از جمیع
کاوست ذاتش جامع کل کمال
کاو شد ازهریك بوجهی جلوه‌گر
مستوی برعرش شد فوق النطاق
وان سریر پادشاه اقدم است
ورنه ایمان نیست استیلای حق
یا چو استیلای دریا بر حباب
عرش و ماهیها شود در دم تباه
عرش یعنی ظل رحمانیتش
اندر آید از پی اورا بی‌حجاب
هست اورا آفریدن واختراع
هشت در وی از توانائی اثر
در الوهیت هم اندر قدرتش
خود چو ادعو ربکم فرموده او
طاعت از پروردگار خود کنید
گفت خوانیدم اذان رو درنهان
خوانندهٔ حق را بنطق معتدل
از پی تکبیر او آغازشان

این چنین گویند کای پروردگار
هم‌کنند اصحاب اعراف این ندا
بودمان کبر از فقیران ور ثقات
بودمان ننك از صهیب و ازبلال
کاین رجال آیا باشند آنکسان
این بود ارشاد تا کس ما گزیر
بر شما نه خوف باشد از هلاك
می بریزید آنقدر برما ز آب
می‌نگویند آن شراب واین طعام
زندگانی جهان بی ثبات
چون گذشت ازحق گذارندش بخود
دیدن این روز را یکدم نیاد
این کتاب از علم آوردیم ما
آنچه خلقانرا تمام آید بکار
هیچ میباشند آیا منتظر
آنچه دروی باشد ازوعدو وعید
ره بتأویلش ندارد هر تنی
ظاهرش ازبهرومه روشنتراست
جز پیمبر یا ولی کاملی
می‌نگویند آنکسان کزناصواب
آرمان تکذیبشان کردیم رود
یا که برگردانده گردیم از محل
غیر از انچه ما بر آن عامل بدیم
گم شد از ایشان برآنچه مفتری
بعد از آن حق ازکمال اقتدار
آنکه شش روز آن سموات وزمین
شرح آن خوگرکه داری حوصله
عرش قلب عالم آمد در وجود
آنچنانکه شه نشیند بر سریر
ملکه باشد عین استیلای او
از سریرش گر شود شاهی جدا
پس مثال از بهر فهم عامه‌است
روشنی روز را او بر شب
آفتاب و ماه و کوکبها تمام
چیز ها یعنی شود از وی پدید
یا مراد از ملك و ملکوتست آن
آفرینش را بود پروردگار
ای غریب افتادگان در بدر
از ره پوشیده‌گی با عجز و درد
خفیه خواندن اقرب آمد برحضور
مصطفی اندر غزائی رفته بود
گفت پیغمبر بسوی نفس خود

با ستمکاران مکن ما را تو یار
بر رجالی که شناسند از صفا
در حیوة بی قرار و بی‌ثبات
سرکشی را نیست پایان و مآل
که شما خوردند سوگند ازلسان
نگرد از روی خواری بر فقیر
هم نگردید از رهی اندوهناك
که شود ساکن زما این التهاب
حقتعالی کرده بر کافر حرام
داد ایشانرا فریب از ترّهات
کو عیان در سهو و نسیان تا ابد
نگذرانندند از تغافل واجحاد
هم بتفصیلی بیان کردیم ما
در امور دین و دنیا استوار
جز که بر تأویل آن ازوجه سر
عاقبت گردد هویدا بر عبید
منتظر بر وی شود جز کودنی
بر خلایق تا قیامت رهبر است
بر مقام لی مع الله و آصلی
ترك کردند این کتاب مستطاب
یاد از روزی چنین ما را بود
سوی دنیا بهر اصلاح عمل
زان عملها بر جزا قابل شدیم
بر بتان بودند اندر یاوری
ذکر خلقت کرده بهر اعتبار
بی زآلت آفریده است اینچنین
گفته آمد در بیان مسئله
گشت مستولی بر آن شاه وجود
بهر استیلا بملك مستجیر
هستی هر ممکنی برجای او
تحت باشد همچنان باقی بجا
یافت معنی مردی از علامه‌است
می بپوشاند بتاریکی شب
امر او را شد مسخر در نظام
نافذ است امرش بچیزی کافرید
جسم را آورد در جنبش زجان
عالم و آدم باو دارد قرار
شاهان بر شهر دل دارد مقر
رو بآن سلطان دل بایست کرد
وز ریا و ریب میباشد بدور
شب بصحرائی مهول آمد فرود
باز گردید از صدا نبود مدد

او بود حاضر نه غایب از شما   بشنود هرکس کند پنهان دعا
در مقام خود کند ظاهر صفی   وجه ذکر قلب ز اسرار خفی
اینقدر کافیست اینجا در اساس   جمع از ذکر خفی گردد حواس
گر حواست جمع شود در طلب   نیست ذکر آن جز بیهوده لب
حد ذکر اینست و نزد حق نکوست   او ندارد معتدین را هیچ دوست
ای بسا خوابیدگان خفته دل   کز خدا باشند بر خود مشتغل
ای بسا بیدار هوش خفته تن   پاك ذکرش دمبدم با ذوالمنن
معتدین خوابیدگان غافلند   گشته از معنی بصورت مایلند
دردعا باشد مراد و حاجتش   آنچه دور است از اراده و مشیتش
تا کند تعیین بکس یا از ریا   رو نماید در نماز و در دعا
اینست نوعی از فساد اندر زمین   پس زمین نکنید افساد این چنین
بعد از آن کاصلاح آن فرمود حق   داد عالم را ز شرع خود نسق
هر عمل کان شد مخالف با کتاب   در زمین باشد فساد و ناصواب
حق فرستد انبیا را بر عباد   تا بر آرند از زمین بیخ فساد
هشت ناموس از پی اصلاح ارض   نفی مفسد پس ز ارض افساد و رفض
می بخواند از نشان آیتش   هم ز خوف قهر و طمع رحمتش
نیست هیچ از رحمتش کس بی نصیب   لیك آن بر محسنین باشد قریب
هر که او دارد بوجهی احتیاج   باشد از خوف و طمع داو و لاعلاج
خواندن بخوف و طمع آندیگر است   ز آن دور از عقول ابتر است
تا کسی بود در او سودای عشق   کی بود آگه ز استغنای عشق
آنکه خاکش شد نعمت یا نواست   باشد از ترس و طمع او را نجاست
لیك عاشق از دو کون آزاده است   امن جانان را بجان آماده است
حال عاشق را مپرس از حد و چون   در رهش یکسان بود عقل و جنون
از بهشت و دوزخست او را حذر   از ثواب و از عقاب و خیر و شر
من چگویم با تو شرح این مقام   داد آنکو رهبه این ره والسلام
تا کجاست آن رجالی گر رسید   ور رسد لیك گویم از بیم و امید
گفت خوابیدم هم از خوف گناه   هم ز طمع جنت و آن قدر و جاه
تا شما را باشد از رحمت نصیب   وان بود بهر نکوکاران قریب

وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّٰی اِذٰا اَقَلَّتْ سَحٰاباً ثِقٰالاً سُقْنٰاهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ

واوست که میفرستد بادها را بشارت دهندگان میان دو دست رحمتش تا چون بردارد ابر گران بار را رانیم آنرا از برای بلدی مرده

فَاَنْزَلْنٰا بِهِ الْمٰاءَ فَاَخْرَجْنٰا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ کَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتٰی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ٥٦ وَ

پس فرو فرستیم بآن آبرا پس بیرون آوریم بآن از همه ثمرها همچنین بیرون آوریم مردگان را باشد که شما پند گیرید و

الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لٰا یَخْرُجُ اِلّٰا نَکِداً کَذٰلِكَ نُصَرِّفُ

بلد پاکیزه بیرون میآید رستنیهاش باذن پروردگارش وآنچه پلید شد بیرون نیاید مگر اندك بیفایده همچنین میگردانیم

الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ ٥٧

آیتها را از برای گروهی که شکر میکنند

اوست آنکس که فرستد بادها   مژده بر رحمت دهد ز امدادها
پیش از آنکه بر زمین ریزد مطر   بادها بدهند از باران خبر
بادها تا چون بجود گیرند بر   ابرها که گرانند از مطر
هرچه باشد ابر از باران ثقیل   حمل آن بر بادها باشد قلیل
ابر را رانیم اندر اهتزاز   بهر احیای زمین مرده باز
پس بسوی آن زمین پاك آن سحاب   نازل از بحر عطا سازیم آب
پس بآن آریم بیرون از زمین   میوه ها از هر قبیلی دلنشین
هم بدینسان مردگان را از قبور   ما برون آریم در یوم النشور
یعنی آسان که زمین یابد حیوة   ز آب و روید ز آن بهر فصلی نبات
مردگان را هم ز خاك تیره گون   آوریم آنگه که وقت آید برون
نیست فرقی دارد از معنی خروج   درمیان آن خروج و این خروج
شاید از صورت بمعنی پی برید   وان بفهم آرید گر دانشورید
هر زمین پاك و شایسته که آن   قابل زرعست و صالح رایگان
رستنیها روید از وی صد هزار   چونکه فرمان باشد از پروردگار
وانکه باشد شوره و ناپاك و بد   زان برون ناید گیاه الا نکد
همچو قلب مؤمن و کافر بعرض   زد مثل آن هر دو را حق بر دو ارض
آن یك از آیات حق یابد رشاد   وین یکی زاید در او وحل و عناد
ما بگردانیم آیتهای خود   این چنین شرح از مثال نیك و بد
بر گروهی کز یقین دارند سهم   شکر نعمتها کنند از عقل و فهم
یك حکایت از معویه مراست   گر کسم ذکرش در این موقع بجاست
زان گذشتم لیك تا غیر من   نزد هر قومی بود پس مؤمن
کس نگوید کاین سخن مستهجن است   یا که آن بمانده یا موهن است
گر معویه چناست از چنین   عامه اش دانند خال المؤمنین
من نه از تقلید با کس منقصم   لیك در این یك عقیدت مرتصم
یا بکشتنی در این معنی دقیق   یا نداری عقل و ادراك عمیق
من تو خود دانی که صوفی مشربم   صلح کل با هر گروه و مذهبم
نی سخن گویم بتقلید و عناد   نی ز اصلاح آورم رو بر فساد
نیست صوفی را خصومت با کسی   خواه گل باشد در این ره یا خسی
لیك باید خار را از گل شناخت   بلبلان را دل بگل بایست باخت
هیچت از بود تمیز نیك و بد   چون صنم را میشناسی از صمد
جمع ضدین از که داری ننگ و نام   نیست ممکن لب فروبند از کلام
گر رسول حقتعالی بوده نوح   جز بدو نسبت کفار را نوح

لَقَدْ اَرْسَلْنٰا نُوحاً اِلٰی قَوْمِهِ فَقٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ اِنِّی اَخٰافُ عَلَیْکُمْ

بحقیقت فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی جز او بدرستیکه من میترسم بر شما

عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ ٥٨ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَرٰيكَ في ضَلالٍ مُبينٍ ٥٩ قالَ يا قَوْمِ لَيْسَ بي

از عذاب روزی بزرگ گفتند جمعی از قومش بدرستیکه ما می بینیم ترا در گمراهی آشکار گفت ای قوم نیست با من

ضَلالَةٌ وَلٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ ٦٠ أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ

گمراهی ولیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را رسالتهای پروردگارم و پند میدهم شما را و میدانم از

اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ ٦١ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ

خدا آنچه را نمیدانید آیا عجب داشتید که آمد شما را ذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بیم کند شما را و

لِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٦٢ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْناهُ وَالَّذينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذينَ كَذَّبُوا

تا بپرهیزید و باشد که شما رحمت کرده شوید پس تکذیب کردند او را پس رهانیدیم او را و آنها که با او بودند در کشتی و غرق کردیم آنان را که تکذیب کردند

بِآياتِنا إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمًا عَمينَ ٦٣

آیتهای ما را بدرستیکه بودند گروهی کوران

در بیان احوال حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام

نوح را دادیم ما پیغمبری / سوی قومی بت پرست از برتری
بر شما ترسم گر ایمان ناورید / بر عذابی پس بزرگ و پس شدید
که کسی ما را دلالات راشناه / بر اله واحد از حدیث اله
میرسانم بر شما پیغام حق / رب من پروردگار ما حق
قوم را آمد شگفت از وحی رب / نوح گفت آیا کنید از این عجب
بر زبان مردی از جنس شما / تا رساند شما را بر الا
پس ورا تکذیب کردند آن گروه / نوح شد زآزار ایشان در ستوه
وحی کرد اورا که سازد کشتی / کش بود هنگام طوفان پشتی
نوح را دادیم از طوفان نجات / وانکه با او بود در فلک از ثقات
دانکه بودند آن گره قومی عمین / کور یعنی از نشانهای دین
گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم / هیچ معبودی جز او نی اشتلم
قوم گفتند از انکار و ملاهی / ما تو را بینیم اندر گمرهی
گفت گمره نیستم من در یقین / بل رسولستم ز رب العالمین
ناصحم میدانم از وحی خدا / آنچه آن را نیستند آگه شما
کاید از بهر شما در قرار / بر شما پیغامی از پروردگار
تا بترسید و بخشیده شوید / شاید آخر خوب و بگزیده شوید
گرد نفرین شد دعایش مستجاب / امر از حق شد باهلاك و عذاب
رفت در کشتی خود او با چند تن / شد بطوفان غرق باقی مرد و زن
غرق کردیم آنکه بر آیات ما / بودشان تکذیب از جهل و عما
شرح حال نوح و طوفان را تمام / گویم اندر سورهٔ هود از کلام

وَإِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُودًا قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ ٦٤ قالَ الْمَلَأُ

و فرستادیم بقوم عاد برادرشان هود را گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی جز او آیا پس پرهیز نمیکنید گفتند آن

الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّا لَنَرٰيكَ في سَفاهَةٍ وَإِنّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكاذِبينَ ٦٥ قالَ يا قَوْمِ لَيْسَ

جماعت که کافر بودند از قومش بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا اندر کم خردی و بدرستیکه ما هر آینه گمان میبریم ترا از دروغگویان گفت ای قوم نیست با من

بي سَفاهَةٌ وَلٰكِنّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ ٦٦ أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبّي وَأَنَا لَكُمْ ناصِحٌ

کم خردی ولیکن من رسولی‌ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را رسالتهای پروردگارم و من شما را خیرخواه

أَمينٌ ٦٧ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ

امینم آیا عجب داشتید که آمد شما را ذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بترساند شما را و یاد کنید وقتیکه

جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزٰادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اللّهِ لَعَلَّكُمْ

گردانید شمارا جانشینان از پس قوم نوح وافزود شمارا در خلق زیادتی پس یاد کنید نعمتهای خدارا باشد که شما

تُفْلِحُونَ ٦٨ قٰالُوا اَجِئْتَنٰا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ كُنْتَ

رستگار شوید گفتند آیا آمدی مارا از برای آنکه پرستیم خدارا تنها او وا گذاریم آنچه بود که پرستیدند پدران ما پس بیاور بما آنچه وعده میدادی مارا اگر هستی

مِنَ الصّٰادِقِينَ ٦٩ قٰالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ اَتُجٰادِلُونَنِي فِي اَسْمٰآءٍ سَمَّيْتُمُوهٰا

از راستگویان گفت بتحقیق واقع شد بر شما از پروردگار شما عذابی و خشمی آیا مجادله میکنید بامن در نامهائیکه نامیدید آنهارا

اَنْتُمْ وَآبٰاؤُكُمْ مٰا نَزَّلَ اللّهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ فَانْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ٧٠ فَاَنْجَيْنٰاهُ

شما و پدرانتان فرونفرستاده خدا بآن هیچ حجتی پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظرانم پس رها دادیم اورا

وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَ قَطَعْنٰا دٰابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا وَ مٰا كٰانُوا مُؤْمِنِينَ ٧١

وآنانکه با او بودند برحمتی از نزد ما و بریدیم دنباله آنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا و نبودند گروندگان

در بیان قوم عاد و دعوت هود علیه السلام

از اخا هم قصد باشد در کلام
عادیان بودند قومی زورمند
حلکی با احتشام و مالدار
قال یا قوم اعبدوا الله مالکم
بت پرستی نیست فعلی برصواب
ما نورا بینیم راسخ در سفه
گفت من رد دیوتان ایقوم نه
میرسانم بر شما پیغام او
کاید اینسان پندی از پروردگار
یاد آرید اینکه بعد از قوم نوح
کرد زاید بسط خلقت در شما
قوم گفتند آمدی آیا بما
میپرستیدند آنرا از نحست
یعنی اورا آنچه گفتی از عذاب
میرسد البته از پروردگار
اندر اسماء یعنی اندر آن بتان
محض اسم است آن نه از وحیی عیان
با شما من نیز دارم انتظار
بودشان بخشایش این از نزد ما
دانکه میبودند دور از رأی ما
تا ببنداری که بادی گر وزد
جز که امر آید ز خلاق العباد
باد ها را گر شناسی پیش و پس
روکشی هر سو سپاهش بسته صف
وان یکت کافیست وقت گوشمال

هم فرستادیم ما بر عاد پیش
واحدی زایشان بتقریب تمام
هم بیاور هم بقامت بس بلند
بت پرستی بودشان پیوسته کار
من اله غیره اولی لکم
می بپرهیزید آیا از عذاب
که سپاری دین سابق را بکه
نیست ملصق با من از وحیی سفه
بهره تا یابید از اکرام او
سوی مردی از شما در افتخار
جانشین کرد او شمارا باالوضوح
قامت و قدرت بسرو دو بما
تا بگوئی که پرستیم آن خدا
ترک آن بر عقل ما باید درست
راستی گر داری ازحق مجاب
رجس یعنی آن عذاب بر شرار
که بهریک هشته اید اسمی جنان
حق نفرستاده برهانی بر آن
بر هر آنچه وعده دادم کردگار
خائفین را همچنین باشد رجا
از پی تکذیب آیتهای ما
میتواند برگ کاهی را گرد
که بکن ای باد از بیخ این بلاد
بینی اندر صد کمندی هر نفس
از زمین تا آسمان بر هر طرف
زان مگر بگریزی از آن محال

هود کایشانرا برادر بود و خویش
همچنانکه باز گوئی در ندا
در زمین از آنقبیله آن زمان
حق فرستد از کمال جود را
نیست معبودی شمارا غیر حق
پس بگفتند از بزرگان روبرو
هم گمان ما راست کاین باشد دروغ
لیک من باشم ز رب العالمین
من شما را ناصحی باشم امین
تا بترساند شما را از عذاب
دادتان در ارض احقاف او مکان
پس بیاد آرید نعمتهای حق
کاو بود تنها و بر داریم دل
پس بیاور آنچه گوئی از وعید
گفت هود اکنون علیکم قد وقع
همچنین خشم خدا عزوجل
هشته اید این نامها را خود شما
وآگهی بر جهلتان هستم مصر
هودرا دادیم پس ما خود نجات
هم بریدیم و بر کندیم سار
باد را دادیم فرمان تا ... ام
یا تواند برگی افکند از درخت
یا بگیر این کج سرکشرا گلو
دم بادی چونکه پیچد در شکم
از جنود او یک اردانی هواست
آنکه باشد عقل و معنی یاورش

مر کسانرا یا برادر یا اخا
اعظم و اکبر بود از مردمان
سوی ایشان بهر دعوت هودرا
هست بود اندر پرستش مستحق
آنچه کافر بوده اند از قوم او
که نگوئی هست واندروی فروغ
خود رسولی بر شما راسخ مبین
میکنید آیا تعجب هیچ از این
و از دوان بعد و سوءمآب
کرد مستغنی هم از مال جهان
رستگار آئید تا زاعطای حق
زانچه بود آبا ما را متصل
گر توئی از راست گویان یا سعید
بر شما واجب شد آنخوف و وجع
میکنید آیا شما با من جدل
وان پدرهاتان زطغیان و خطا
پس شوند اندر عذابی منتظر
وانکه با او بود از حال نقاب
پایه و بنیاد آن قوم از فرار
عادیان را برد بنیاد و متاع
دانکه جنش بر کندی بی سبب
یا برآرد از ریشش خود بشن دومو
سست را بر شد آری ورم
کاذه و شام اسیرش جا بجاست
میکند سوی شه از لشکرش

واسکه بخشش‌وازگون باشد بشاه
مکشد تا پای دارش موکشان
اوبخواهد چاره هیچ ازچاره‌ساز
میگریزد بر دوا هر درد مند
چون تنی رنجور خواهد دادگر
شد خلاص از دست قهاری دلیر
هرچه بینی درجهان اسباب اوست
جان وتن هم بندهٔ فرمان اوست
رو تانی بر قفا پیچد رگت
باد خونی را فرستد از قفاش

میگریزد همچو دندان در سیاه
میدهد هر جا بعصیانش نشان
جوید از خصم دگر امداد باز
آن دواهم باشد ایجان چشم بند
آن دوا بخشد بضد خود اثر
گوید او بر دیگری کوراکیر
با تو سرکش بندهٔ درگاه اوست
هرچند او باتو ازاحسان اوست
استخوان ارشکند گیرد سکت
تا بگیرد ریش و بنشاند نحاش
بعد ذکر قصهٔ اصحاب هود

پس بگیرد یك قلاوُزی دمش
کاین‌فلان‌دزداست‌کز‌سلطان‌گریخت
میگریزد او هوام اندر سباع
هست آن نمی یکی از لشگرش
ور کهی از چشم بدیهای او
مبتلا گردد برنجی در مزاج
جمله اعصابت سیاه ذوالمدد
تا تو هم آنی بهش تا اوشوی
یا که امر آید سرهنگان باد
بر کند از بیخ تا بساد او
میکند حق ذکر آن قوم ثمود

بندد از کاکل بدامی تا سمش
خون اورا گفته شه بایست‌ریخت
هم‌نسوی‌صرع‌و سرسام ازصداع
کرده پنهان در لباس دیگرش
خاصت بخشد شود رنجی نکو
کز طبیش نیست تمیزو علاج
تا نینداری تو را جزء تند
خاك آره ماه آن مینوشوی
کاین‌خسیس است ازتمه قوم‌عاد
هم بر افشاند زسبلت باد او

وَ اِلٰى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صٰالِحًا قٰالَ يٰاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَالَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جٰاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

وفرستادیم‌بثمودبرادرشان صالحرا گفت ای‌قوم‌من‌بپرستید خدارا نیست‌مرشمارا هیچ‌الهی‌جزاو بحقیقت‌آمدشمارا حجتی از

رَبِّكُمْ هٰذِهِ نٰاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهٰا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلٰا تَمَسُّوهٰا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ

پروردگارتان‌این ناقه خداست مرشمارا آیتی‌پس‌واگذاریدش‌که‌بخورد در زمین خدا ومس‌مکنیدش ببدی پس‌بگیردشمارا

عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٧٣ وَاذْكُرُوا اِذْجَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ

عذابی پردرد ویاد کنیدهنگامیکه‌گردانیدشمارا خلیفها از بعد عاد وجای‌دادتان در زمین که‌فرامیگیرید از

سُهُولِهٰا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبٰالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلٰاءَ اللّٰهِ وَلٰا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٧٤

جایهای‌نرمش‌قصرها ومیتراشید ازکوهها خانها پس‌یادکنید نعمتهای خدارا وتباهکاری‌مشتابیددرزمین‌فسادکنندگان

قٰالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صٰالِحًا

گفتندجمعی که‌سرکشی‌میکردند ازقومش مرآنانرا که‌ناتوان‌شمرده‌شده‌بودند‌مرآنراکه‌گرویدازایشان‌آیامیدانید که‌صالح

مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قٰالُوا اِنّٰا بِمٰا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ٧٥ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا بِالَّذِي

فرستاده‌شده‌است ازپروردگارش‌گفتندبدرستیکه‌مابآنچه‌فرستاده‌شده‌بآن‌گرونده‌گانیم گفتندآنانکه سرکشی‌کردند بدرستیکه مابآنچه

آمَنْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ٧٦ فَعَقَرُوا النّٰاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قٰالُوا يٰاصٰالِحُ ائْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ

گرویدید بآن‌کافرانیم پس‌پی‌کردندآن‌ناقه‌راوسرباززدنداز‌امرپروردگارشان وگفتند ای‌صالح بیاور بما‌آنچه‌وعده‌میدهی‌مارا

كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧٧ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ ٧٨ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قٰالَ

اگرهستی‌ازفرستادگان پس‌گرفتشان آوازی‌مهیب پس‌گشتند در خانهاشان‌فرومردگان پس‌روی‌گردانیدازایشان‌وگفت

يٰا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسٰالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لٰا تُحِبُّونَ النّٰاصِحِينَ ٧٩

ای قوم‌من‌حقیقت‌رسانیدم‌شما رسالت پروردگار وپندادم‌شمارا ولیکن دوست‌نمیدارید‌پنددهندگان‌را

در بیان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح علیه السلام

بعد ذکر قصهٔ اصحاب هود || میکند حق ذکر آن قوم ثمود || بوده اند ایشان گروهی ناپسند || واز منال و مال دنیا بهره مند

در توانائی و قدرت بینیاز
ثمد گوید آب اندك را عرب
سوی قومش که بدندی بت‌پرست
قوم بر تکذیب او کردند حد
گفت‌خواهیدآنچه مقصود شماست
از بتان خواهیم ما حاجات خود
صبح چون‌شد بر قرار خویشتن
منفعل گشتند اندر آزمون
ازخداپس‌خواست‌صالح بیدرنگ
جندع ابن عمر و از قوم ثمود
خوردی‌آب چشمه برغب باگزیر
شد شما را ناقة الله این شتر
رنج‌و قصاص بکس ناید زوی
نعمت حق را یاد آرید هین
جای داد اندر زمین حجرتان
خانها بهر زمستان هم زسنگ
پس بیاد آرید نعمت های او
قوم او ز اشرافشان گفتند باز
حود شما دارید آیا آگهی
مؤمنان گفتند برهرچه ازیقین
هست امرش اطهر از مهرفلك
بر هرانچه آورده اید ایمان شما
ناقه را پس کشته باشند آن همه
هم نگفتند آور ای صالح بما
پس گرفت آن بهشانرا زلزله
صالح ازآن قوم روگردانده بود
هم‌شدم ناصح شمارا شاهداوست
قصهٔ صالح بتفصیل است ضبط
از روایات و سیر هم محملی
شانزده از عمر صالح رفته بود
وجه عقر ناقه گر داری معاف
که بد در قتل او مارا گناه
گر بدست آرید اورا ناشتاب
بچه شد برکوهزاستیصال خویش
یکزنی بود از فواحش مدبب
ناقة را او کشت‌و در آخرزمان
مرتضی کوبود اول مرد دین
ناقة الله عقل دوراندیش تست
بچهٔ ناقه است اعمال نکو

بودشان جا بین شامات و حجاز
آنزمین کم بود آبش در طلب
ود می ظلم و ستم مخوورومست
چون برأی خود بدندی مستبد
موجب ایمان بنمود. شماست
هم تو میخواه از خداوند احد
خلق برصحرا شدند ازمردوزن
پس نگفتند ازسنگ آری برون
آمد اندراهتزاز آن لحظه‌سنگ
گشت مؤمن گفت برصالح درود
قدر آبهم در عوض میداد شیر
نعمت از حق برشما آورده‌پر
لا تمسوّ ها بسوء از کلشی
درزمین فرمودنان چون جانشین
هم تمکن بی ز رنج و زحرتان
آورید اندر خیالش بیدرنك
که شما را داده این نیرو ورو
ازطریق عجب و استکبارو ناز
انّ صالح مُرسَلٌ مِن ربه
شد فرستاده وی ازتوحیدو دین
عاقلی حاشا کز او افتد بشك
هم بران از کافران ناشیم ما
زانکه میبودند یار مظلمه
آنچه کردی وعده از رنج وبلا
بعد صیحه از زمین در هایله
زان زمان که ناقه‌را کشتند زود
لیك ناصح را نگرفتید دوست

بود زایشان صالح ازپشت ورحم
بود صالح پشت پنجم از ثمود
قوم خودرا گفت یاقوم اعبدوا
آیتی گفتند بنما تا که ما
قوم گفتند از نشان آزمون
هر که ازما شد دعایش مستجاب
هرچه استدعا نمودند آنزمان
اشتری آبستنی بسیار موی
ناقهٔ آمد برون در دم بزاد
ماتقی کردند انکارش مزید
گفت صالح قوم را کامد بکار
پس‌گذاریدش‌که تا ازارض‌حق
ور نه باشد بر شما سم هلاك
نعمتی باشد گر آرید آن بیاد
فصل تابستان بر افرازید قصر
تنحتون یعنی که بهر کاخها
هم بناهی ناورید اندر زمین
للذین استضعفوا یعنی بران
یعنی او پیغمبر است ازرب‌خود
ما بران داریم ایمان بالسلام
باز زاستکبار گفتند آنکسان
این سالف ناقه را پس کرد پی
سرکشی کردند زامر ذوالمنن
گر تونی ازمرسلین اندر سبل
پس سراها صبح شد ویرانه‌ها
از تحیر گفت ای قوم این‌عجب
تا باینجا بود تفسیر کلام

حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

که شد او مبعوث بر قوم ثمود
گفته‌اند اهل سیر بر اختلاف
کشت اورا بی نژادی بی پناه
از شما شاید شود رفع عذاب
قومرا چون دید بردنبال خویش
بد قطامه نام حبشی در عرب
کشت صالح راکسی از ناکسان
کس نبود ازهیچ ره با او قرین
وان قطامه نفس کافرکیش تست
ناقه پی شد بچه گرداند از نورو
قتل پیغمبر چو بیشت سهل‌ماند

دعوتش برقوم بود صدسال‌وبیست
حاصل آنکه ناقه چون گردید پی
گفت صالح بچه‌اش‌را هرطرف
قوم بر دنبال او رفتند زود
گفت صالح بیگمان آمد عذاب
ابن سالف را محرك‌گشت‌و وی
هم قطامه شد بکفر اوسبب
صالح‌المؤمن ازاین رو درکتاب
قوهٔ شهوانیت باشد قدار
می نماند هیچ او بی مادرش
مصطفی‌رفت ازسرا بوجهل‌ماند

زان اخاهم گفت ارسلنا بهم
گشت او مبعوث از رب ودود
زانکه می نبود الهی غیر او
قول تو گیریم برصدق از خدا
صبح باما سوی صحرا شوبرون
حق بود گیریم قولش برصواب
بر نیامد حاجت قوم از بتان
آوریم ایمان تورا بی‌گفتگوی
آنچنانکه قوم را بد بر مراد
وان شتر اندر مراعی میچرید
مر شما را معجز ازپروردگار
هرچه میخواهدخورد ازطعن‌ودق
آید از حقتان عذابی دردناك
جانشیند اینکه بعد از قوم عاد
از زمین زرسار آن بحصر
میکنید از کوهها سوراخها
می نباشید از گروه مفسدین
عاجزی کاو بود از ایمانیان
وانکه‌بروی‌نگرودخواراست‌ورد
بنده و محکوم آن تاج الکرام
نیست ما را هیچ ایمانی بران
ناقی راضی بدند از فعل وی
خالق و پروردگار خویشتن
صدق باشد پس یقین وعده‌مرسل
مرده بودند آن همه درخانه ها
من رساندم بر شما پیغام رب
جو زتاریخ آن شروحش‌را تمام
درتواریخ از برات هست ربط
زان بطم آرم شنو گرمایلی
مدارآن‌درمکه‌شد چندی بزیست
شد بصالح قوم بهر عذر وی
رفته باشد آورید اکنون نکف
کآورند اورابدست ازمهروجود
نیست بهر چاره ره بستندو باب
ناقه الله را نمود از کینه پی
تیغ تازد بر ولی حق سبب
خوانده او را حقتعالی زانتساب
کآن قطامه داردش برما بکار
هرچه جوئی پیش پای کترش

وَ لُوطاً اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ ٧٩ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

ویادکن لوط راهنگامیکه گفت قومشرا آیامیکنید کار زشترا پیشی نگرفته شمارا بآن هیچیك از جهانیان مرستیکه شما هرآینه مایند

الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۸۰ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

مردا را از روی شهوت از غیر زنان بلکه شمائید گروه اسراف کاران و نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۸۱ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۸۲

بیرون کنید ایشانرا از قریه خودتان که آنها مردمانید که پاك میشمارند خودرا پس نجات دادیم اورا و کسانش را مگر زنش را که بود در باقی ماندگان بهلاکت

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۸۳

و بارانیدیم بر ایشان بارانی پس بنگر چگونه بود انجام کار گناهکاران

در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

آمدیم اندر بیان قوم لوط
این چنین فحشا کنید آیا شما
خود شما آئید آیا از هوا
ترك آنها کردن از بهر وصال
می نبود اهل سدو ما را جواب
لوط را بیرون کنید از دیه خویش
زانکه آن مردم از این فعل بد
او شد با لوط بیرون از دیار
پس نگر پایان کار مجرمین
بهر ایشان کرد او حاضر طعام
جبرئیلش گفت ما بر مردمیم
بود واجب تا بو دان پاکی خبر
مرو را گفتند ما هستیم برون

تا شناسی بر نشان قوم لوط
وا مر آید از ره فحش از ملا
یعنی از شهوت بر زنان فی النساء
جمع گشتن با رجال آمد ضلال
سوی لوط اندر این خطاب
صحبتجوی ما رسد در دین و کیش
کار بد و دعوی پاکی کنند
ماند بر جا چونکه بد با قوم یار
وان جرا کز حق رسد در یوم دین
که مگر آمد مسافر در مقام
سکه فوق از آسمان و انجمیم
زانکه از حق بشوائی بر بشر
روکنون کاین قریه گردد سرنگون
صبح چون شد جمله شد زیر و زبر

قوم خود را چونکه گفت او از خرد
خود بر آن نگرفته پیشی هیچکس
این نتوسع است اسم چون زنان
بل شما هستند قومی مسرفین
هرکه گفتندی بهم جنسان زقهر
با بنات و پیروان او کنون
لوط را دادیم با اهلش نجات
پس ببارانیدیم ایشانرا بسر
با سروشی چند آمد جبرئیل
چون خورد داو شد اندر اضطراب
بهر نهی قوم لوط اندر زمین
پس روان گشتند زانجایش لوط
هفت قریه بود کشند آنها تمام
زنده در وی نبود از جانور

باید آیا بگذرد این فعل بد
زاهل عالم تا کس آیدشان زپس
بهتر و بیحد و نسل اندر جهان
گشته فعل دیوتان عادت چنین
اُخرجوا من قریة یعنی ز شهر
اندر میں خود کنید اورا برون
جز زن لوط آنکه بود از مشرکات
سنگها ناگاه بر سان مطر
گشت مهمان در سرای آن خلیل
زانکه بود این از خصومت قحباب
آمدیم از جانب دیان دین
تا برند از قوم خود تشویش لوط
جبرئیل از امر خلاق الانام

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

و فرستادیم بمدین برادر ایشانرا شعیب گفت ای قوم من بپرستید خدارا نیست مر شمارا هیچ خدائی جز او بتحقیق آمد شمارا حجتی از

رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

پروردگارتان پس تمام کنید پیمانه و ترازو را و کم مکنید مردم چیزهای ایشانرا و فساد مکنید در زمین بعد از اصلاحش

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۸۵ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

آن بهتر است مر شمارا اگر هستید گروندگان و منشینید بهر راهی که بیم دهید و باز دارید از راه خدا

مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

کسیراکه گرویده است و خواهید اورا کجی و یاد کنید هنگامیراکه بودید اندك پس بسیار کرد شمارا و بنگرید چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ۸۶ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا

مفسدکنندگان و اگر باشد طائفه از شما که گرویده باشند بآنچه فرستاده شده ام بآن و طائفه که نگرویده باشند پس صبر کنید

حَتّي يَحْكُمَ اللّهُ بَيْنَنا وَهُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ ٨٦ قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

تا حکم کند خدا میان ما و اوست بهترین حکم کنندگان گفتند آن جمعیکه سرکشی کردند از قومش

لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا قالَ اَوَلَوْ كُنّا

هرآینه بیرون کنیم ترا البته ای شعیب و آنانکه گرویدند با تو از قریه ما یا آنکه باز میگردید بکیش ما گفت آیا اگرچه باشیم

كارِهِينَ ٨٧ قَدِ افْتَرَيْنا عَلَي اللّهِ كَذِباً اِنْ عُدْنا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجّانَا اللّهُ مِنْها وَما يَكُونُ

کراهت دارندگان تحقیق بسته شیم بر خدا دروغ را اگر برگردیم در کیش شما پس از آنکه رهانیده ما را خدا از آن و سزد ما را

لَنا اَنْ نَعُودَ فِيها اِلاّ اَنْ يَشاءَ اللّهُ رَبُّنا وَسِعَ رَبُّنا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً عَلَي اللّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنَا

که باز گردیم در آن مگر آنکه خواهد خدا پروردگار ما احاطه کرده پروردگار ما همه چیز را از روی علم بر خدا توکل کردیم ای پروردگار ما

افْتَحْ بَيْنَنا وَبَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ ٨٨ وَقالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حکم کن میان ما و میانه قوم ما بحق و توئی بهترین حکم کنندگان و گفتند آن جمعی که کافر بودند از قومش

لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً اِنَّكُمْ اِذاً لَخاسِرُونَ ٨٩ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ ٩٠

اگر پیروی کردید شعیب را بدرستیکه شما آنگاه زیانکارانید پس گرفت ایشان را زلزله پس گشتند در سرای ایشان مردگان

اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كانُوا هُمُ الْخاسِرِينَ ٩١ فَتَوَلّي

آنانکه تکذیب کردند شعیب را گوئیا نبودند در آن آنانکه تکذیب کردند شعیب را بودند ایشان زیانکاران پس رو گردانید

عَنْهُمْ وَقالَ يا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسي عَلي قَوْمٍ كافِرِينَ ٩٢

از ایشان و گفت ای قوم من حقیقت رسانیدم شما را نامه‌های پروردگارم و پند دادم شما را پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران

وَما اَرْسَلْنا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ اِلاّ اَخَذْنا اَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ٩٣ ثُمَّ بَدَّلْنا

و نفرستادیم در قریه هیچ پیغمبری مگر که گرفتیم اهل آنرا بسختی و رنجوری شاید که ایشان تضرع کنند پس تبدیل کردیم

مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّي عَفَوْا وَقالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرّاءُ وَالسَّرّاءُ فَاَخَذْناهُمْ بَغْتَةً

بجای بدی خوبی را تا بسیار شدند و گفتند تحقیق مس کرد پدران ما را رنجوری و راحت پس گرفتیم ایشان را ناگاه

وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ ٩٤ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرَي آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ

و ایشان نمیدانستند و اگر آنکه اهل قریه گرویده بودند و پرهیزکاری کرده بودند هرآینه گشاده بودیم بر ایشان برکتها از آسمان

وَالْاَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ٩٥ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرَي اَنْ يَأْتِيَهُمْ

و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را بآنچه بودند کسب میکردند آیا پس ایمن شدند اهل آن قریه که آید ایشان را

بَأْسُنا بَياتاً وَهُمْ نائِمُونَ ٩٦ اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرَي اَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا ضُحًي وَهُمْ يَلْعَبُونَ ٩٧ اَفَاَمِنُوا

عذاب ما شبانگاه و ایشان خفتگان آیا ایمن شدند اهل آن قریه که بیاید ایشان را عذاب ما چاشتگاه و ایشان بازی میکنند آیا پس ایمن شدند

مَكْرَ اللّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ ٩٨ اَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْاَرْضَ مِنْ

از مکر خدا پس ایمن نشود از مکر خدا مگر گروه زیانکاران آیا راه ننمود مر آنها را که میراث بردند زمین را از

بَعْدِ اَهْلِهَا اَنْ لَوْ نَشَآءُ اَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ٩٩ تِلْكَ

اهلش کاگر میخواستیم میگرفتیمشان بگناهانشان ومهرمیزدیم بر دلهاشان پس‌ایشان نمی‌شنیدند این

الْقُرٰى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآئِهَا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا

قریها میخوانیم برتو از خبرهاشان بتحقیق‌آمدایشانرا رسولانشان بمعجزات پس‌نبودند کهبگروند بآنچه‌تکذیب‌کرده‌بودند

مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ١٠٠ وَمَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ

ازپیش همچنین مهرمیزند خدا بر دلهای کافران ونیافتیم برای‌بیشترین ایشان‌هیچ‌عهدی

وَاِنْ وَجَدْنَا اَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ١٠١

واگرچه یافتیم بیشترایشانرا هرآینه‌نافرمانان

در بیان ذکر قوم شعیب علیه السلام

هم سوی مدین فرستادیم باز / آن برادرشان شعیب دلنواز
گفت یاقوم اعبدوا الله فاتقوا / نیست معبودی‌شمارا خود جز او
گرچه از بهرشعیب اندر کلام / ذکر معجز حق نفرموده بنام
کیل ومیزانرا نکوسازید وراست / کم نیارید ازحقوق‌خلق‌و کاست
این شمارا بهتراست ارمؤمنید / بر خدا و روز دیگر موقنید
راه مردم‌را نبندید از عبور / مالشان ره نیست گیرید ازبزور
مینشستند آن جماعت در طریق / تا که حق راه گیرند ازفریق
درطریق حق مجوئید اعوجاج / تا نماند نفس معلول از علاج
پس شمارا کرد افزون درعدد / هم فزونی داد در مال و ولد
فرقهٔ از اهل مدین بر شعیب / داشتند ایمان بی انکار و عیب
گفت زانرو گرگروهی ازشما / بگرویدند از ره نور و هدی
هم گروهی زاهل انکارو عناد / که نیاوردند ایمان از فساد
اوست بیشك بهترین حاکمان / مؤمنان و کافران را در میان
مر تورا با مؤمنان سازیم دور / وین نشان سرکشی بودو غرور
از ره انکار گفت آیا که ما / کارهیم از ملت خلم شما
کرده باشیم افترا بر حق زآز / گر بدین افتری گردیم باز
اِن یشاءُ رَبنا اندر مقال / باشد آن موکول بر امر محال
برهرانچیزی‌رسیده است ازقرار / بر طریق علم خود پروردگار
ربنا اِفتحَ بین ما و قوم ما / حکم کن یعنی بعدل واستوی
گفت زاشراف قبیله زانکسان / که بحق بودند کافر بالعیان
پس گرفت آن جمعشانرا زلزله / جلگی مردند در آن هایله
آنکه میکردند تکذیب شعیب / بودشان سرها فروپیچان بجیب
گشت آن تکذیبشان خزی‌وبدی / دادشان ره برزیان سر مدی
از تأسف گفت کای قوم ظلام / من رساندم برشما از حق پیام
پس‌چرا انده خورم برکافرین / وانچنان سنگین دلان بی یقین
جز که بگرفتیم اهلش را تمام / ما بیأساء و بضراء از مقام
تا از ایشان دفع گردد آن بلا / روکنند ازظلم و عدوان برخدا
پس بدل کردیم بر جای بلا / صحت و نعمت نکوئی بر ملا

بود اوهم زآل مدین درنسب / حقتعالی گفت اخاهم زین سبب
هم شما را معجزی بس‌آشکار / آمد اندر امر از پروردگار
لیك شاید معجزش بود آن عصا / که بموسی داد و میشد اژدها
در زمین باشید عاری از فساد / بعد اصلاحش‌که حق گردانوداد
هم بننشینید چون دزدان براه / تا بکنید اکراه مردم‌را بگاه
هم ندارید از ره حق بازشان / نه شوید از بددلی غمازشان
یا که مردم را بعیب و سرزنش / باز دارند از شعیب حق‌منش
منتش آرید یاد از هر قبیل / چون شما بودید نادار و قلیل
بنگرید از مفسدین در اعتبار / تا چسان بودستشان پایان کار
فرقهٔ هم بوده اند از کافران / داشتند انکارش ازحکم و بیان
برهرانچه از موهبت زاده شدم / هم بران ازحق فرستاده شدم
مؤمنان را صبر پس بایست هم / تا که گردد حق میان ماحکم
قوم گفتند ازبزرگان آنکه‌بود / مابرون از قریه ات سازیم زود
عود اندر ملت خود یا کنید / که بران بودید در عین امید
عود چون برشیء مکروه‌آوریم / خاصه کاندر دین‌حق نیك اختیرم
ره نباشد تا که بر گردیم ما / سوی آن ملت مگرخواهد خدا
حق نخواهد یعنی امرپراکه آن / نیست بر وفق مشیت درعیان
ما توکل بر خدا کردیم و بس / هیچمان نبود تمنائی بکس
چون توبهتر فاتحی و حاکمی / در حکومت کاشفی و عالمی
پیروی گرخود نمائید ازشعیب / پس‌شما باشید درخسران‌و عیب
صبح اندر خانهای خود تمام / مرده بودند ازخواص و ازعوام
گوئیا هرگز نبودند اندر آن / مر جسدها اوفتاده بی زجان
چون‌شعیب احوال قوم‌آنگونه‌دید / روی‌گردانید و شد حزنش‌مزید
بس نصیحت کردم ازشفق‌و وداد / زان نشد حاصل شمارا جزعناد
نی فرستادیم ما پیغمبری / در ده و شهری بوجه بهتری
در تضرع شاید آیند آنرمه / آن نبی را بگروند ایشان همه
چون نشد تنبیه ایشانرا سبب / آن بلا و محنت و رنج و تعب
تا فزون گشتند اندرمال‌و حال / وان هم ایشانراسبب‌شد برضلال

حاصل آنکه بر بد و نیك جهان
هم رسید آباء مارا در جهان
باعثش نه کفر و نه ایمان بود
گر که اهل مکه یا اهل قری
ما بر ایشان میگشادیم این یقین
لیك چون کردند تکذیب رسل
پس شدند آیا که ایمن مکیان
وانگهی باشند یا ایشان بخواب
حاصل آنکه بعد تکذیب رسل
ایمن از مکر خدا باشند
راه می ننمود آیا از یقین
کرده ضبط خانه و اوقاتشان
منکشف یعنی نگفار قریش
آنکه بر ایشان رسانیم ارزمان
آن قری را خوانده ایم اندرخبر
پس نبودند آنکه ایمان آورند
حقتعالی مهر بنهد همچنان
یعنی آن عهدی که در وقت بلا

امتحان کردیم ایشانرا عیان
سختی و شادی ز ادوار زمان
رنج و راحت هست تا دوران بود
بگرویدندی بخلاق الوری
باب برکات از سموات و زمین
بسته شد ان ابواب وماندند ار سبیل
از عذاب ما که آید ناگهان
آید ایشانرا شبیخون عذاب
چاره نبود ازعذاب حق و کل
که بنکذیب نبی آمدند
بر کسی که گشت میراثش زمین
میخورند اموال و میروکاشان
حق بگرد آیا بهر اندوه و عیش
خود رساندیم آنچه بر پیشینیان
بر تو ما احوال اهلش سرسر
بر نبی بعد آن آیات و بند
بر قلوب این قریشی کافران
مینمودند از مخافت با خدا

می نگفتند این بدو نیك ازقرار
که فراخی گاه قحطی بوده است
پس گرفتیم آنگروه را ناگهان
هم شدندی عابد و پرهیزکار
مینمودیم ارض را یعنی فراخ
پس گرفتیم آنکسانرا برعذاب
در عذاب آنی که شب بردی برود
یا شدند ایمن که آید چاشتگاه
یا که گردد روز بازی یا که شب
پس نباشند ایمن از مکر خدا
یعنی آنانکه درآن ساکن شدند
میرسانیم ارکه خواهیم از عیان
که بجای آن امم بنشسته اند
مهر بنهادیمشان بر قلب و بند
آمد ایشانرا رحق پیغمبران
آنچه را تکذیب میکردند پیش
اکثری زانقوم را نا یافتیم
یافتیم اندر جفا و در علن

لازمهٔ کونست و طبع روزگار
آن یك اندر رنج وآن آسوده است
شاکر ایشان می نبودندی ازان
وز رسول حق بگشتی برکنار
با وفور نعمت اندر شهر و کاخ
زانچه میکردند ایشان اکتساب
یاکه در بیتوته زان شورش وسور
بأس ما وایشان بلعب اندر راه
تا چه باشد اندر آن فرمان رب
جز گروه خاسران واهل خطا
بعد اهلش که در اهلاك آمدند
هم بر ایشان ما جزای ذنبشان
دل بتان و ملك ایشان بسته اند
پس نفروی فهم ایشان بشنوند
چون شعیب وهود وصالح بالعیان
مستمر بودند بر انکار خویش
از وفای عهد زا برو یافتیم
اکثری زان فرقه را پیمان شکن

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰي بِاٰيَاتِنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پس برانگیختیم از پس ایشان موسی را بآیتهای ما سوی فرعون وجماعتش پس ستمکردند بآن پس بنگر چگونه بود انجام

الْمُفْسِدِينَ ١٠٢ وَ قَالَ مُوسٰي يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٠٣ حَقِيقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُولَ

کار فسادکنندگان وگفت موسی ای فرعون بدرستیکه من رسولی از پروردگار جهانیان سزاوار بر آنکه نگویم

عَلَي اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ

بر خدا مگر حق بتحقیق آمده ام شمارا به بینه از پروردگارتان پس بفرست بامن بنی اسرائیل را گفت اگر هستی تو که آمده

بِاٰيَةٍ فَأْتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠٤ فَاَلْقٰي عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ١٠٥ وَ نَزَعَ يَدَهُ

بآیتی پس بیاور آنرا اگر هستی از راستگویان پس انداخت عصای خودرا پس آنگاه اژدهائی شد هویدا وبیرون کرد دستش را

فَاِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنَّاظِرِينَ ١٠٦ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ١٠٧ يُرِيدُ اَنْ

پس آنگاه آن نورانی بود مر نگرندگانرا گفتند جمعی ازقوم فرعون بدرستیکه این هر آینه جادوگریست دانا میخواهد که

يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ١٠٨ قَالُوا اَرْجِهْ وَ اَخَاهُ وَ اَرْسِلْ فِي الْمَدَآئِنِ حَاشِرِينَ ١٠٩

بیرون کند شمارا از زمینتان پس چه میفرمائید گفتند باز دار او و برادرش را و بفرست در شهرها جمع آورندگان را

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ١١٠ وَ جَآءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ

که بیارندتورا هر جادوگر دانائی وآمدند ساحران فرعونرا گفتند بدرستیکه هرآینه باشد از برای ما مزدی

الْغَالِبِينَ ١١١ قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ١١٢ قَالُوا يَا مُوسٰي اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَ اِمَّا اَنْ نَكُونَ

اگر باشیم ما غالبان گفت آری وبدرستیکه شما هرآینه ازمقربانید گفتند ای موسی یا اینست که بیاندازی یا آنکه باشیم ما

نَحْنُ الْمُلْقِينَ ١١٣ قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَآؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ١١٤

اندازندگان گفت بیندازید پس چون انداختند جادوئی کردند چشمهای مردمان او ترسانیدند ایشان را و آوردند بسحری بزرگ

وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ١١٥ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ

و وحی کردیم ما بموسی که بینداز عصایت را پس هماندم آن فرومیبرد آنچه میبودند بدروغ پس ثابت شد حق و باطل

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١١٦

آنچه بودند میکردند

در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

گفت در قرآن خداوند کریم
ما فرستادیم موسی کلیم

پس برانگیزاندم از من بعدشان
آن رسل یعنی که آمد درمیان
موسی عمران بآیاتی زما
جانب فرعون و قومش بر ملا

ظلم پس کردند بر آیات دین
پس نگر پایان کار مفسدین
جانب مدین ز مصر او چون گریخت
بعد قتل قبطئی کش خون بریخت

ماند بر ده سال نزدیك شعیب
حاش نا شد صاحب اسرار غیب
بعد از آن برگشت با پیغمبری
بهر دعوت سوی مصر اندر تری

چونکه این بشنید فرعون از خدم
که دو تن باشند بر درگاه هم
از خدا گویند ما پیغمبریم
جانب فرعون و در دعوت سریم

زین خبر عقلش ز سر رفت او برون
گفت تا آرند ایشان را درون
چون درآمد گفت اورا کیستی
تا کدام آیت بدین دعویستی

گفت با فرعون موسی از یقین
من رسولستم ز رب العالمین
گفت گوئی این بجد یا بر مزاح
گر بجد گوئی نباشد بر صلاح

گفت این زیبد بعهد مستحق
تا نگوید بر خدا الا که حق
اندر این دعوی نگویم جز حقیق
گر مرا توفیق حق باشد رفیق

گفت داری حجتی در این مقال
تا نباشد قولت از جهل و ضلال
گفت از حق آمدم با بینات
بی‌دلیل اقوال باشد ترّهات

بر شما آوردم از پروردگار
صدق خود را معجزاتی آشکار
تا فرستی با من اسرائیلیان
هم دهی بر بندگی با من لسان

بر خدائی غیر آن یکتا خدا
نیست کس شایسته هم نبود سزا
عاجزی از هر توانائی بری
چون کند با موجد خود همسری

پس بحق در بندگی کن اعتراف
سبطیان را هم ز خدمت کن معاف
زانکه ایشانند از آل خلیل
گشته اندر دست جباران ذلیل

با من ایشان را فرست از جایشان
تا برم بر موطن آبائشان
گفت فرعون ار بدعوی صادقی
بر نمود معجز از حق لایقی

پس بیار آن را اگر باشد چنین
یعنی ار هستی بقول از صادقین
پس عصا را او بیفکندی ز کف
اژدها شد رو نمود از هر طرف

خواست تا فرعون و قصرش را تمام
در کشد از یك نهیب اندر بکام
این چنین دیدم بتاریخ و کتاب
کوفتاد از این برنج و اضطراب

گفت خواهم کرد بر میلت عمل
یك برون بر اژدها را زین محل
پس گرفت او را عصا شد در زمان
گفت تا دیگر چه داری زین نشان

دست خود موسی درآورد از بغل
گشت طالع نوری از وی بی‌خلل
یك سفیدی خارج از عادت یقین
خیره گشتند از فروغش ناظرین

خواست تا فرعون گردد تابعش
زین عمل گردید هامان مانعش
گفت مهلت ده مرا یکچند روز
گفت بادت مهلت الدّی تا تموز

موسی و هرون برون رفتند چون
گفت با فرعون پس هامان دون
که حبس این دو تن باشد صلاح
کت بملك اینگونه کردند افتضاح

خلق تا یابند از قهرت هراس
کس نیارد روی بر ایشان ز باس
پس فرستادند جمعی با شتاب
در سرائی که بدند ایشان بخواب

آن عصا شد اژدها و حمله کرد
در فرار ایشان شدند و روی زرد
تا وزیر و شاه گفتند آنچه بود
خوف و خجلت بازشان در دل فزود

این چنین گفتند سر فرعونیان
ساحری داناست این اندر عیان
او شما را خواهد از سحر و فنون
از دیار و شهرتان سازد برون

چون شنید این گفت فرعون لعین
پس چه فرمائید در تدبیر این
می بگفتند اندر این تدبیر نیك
نیست از تأخیر بهتر هیچ لیك

کن تسامح سخت اندر کارشان
تا شود کم در نظر مقدارشان
چون کنی تأخیر از صد یك شوند
رفته رفته کهنه و مندك شوند

هم فرست اندر مداین در جهان
گرد آور ساحران را در زمان
بر تو تا آرند هرجا ساحری است
حاذق و دانا و از این چاره نیست

فرستادن فرعون از پی ساحران

پس فرستاد او بجمع ساحران
در زمین مصر و اطراف جهان

دو برادر بوده اند اندر صعید
در فنون سحر در گیتی فرید
آمد ایشان را رسول پادشاه
وعده‌ها داد از وصول مال و جاه

عاقلان بودند ایشان در فتوح
خواستند امداد کار از عقل و روح
اینکه گویند اهل تاریخ و خبر
خواستند امداد از گور پدر

بر سر گور پدر رفتند زود
خواستند از وی گشایشها و سود
آمد او در خوابشان بنمود راه
تا چه باشد اصل آن بی اشتباه

نیست دورانهم زادراك و نظر
من پیمبر از خدا یا ساحرند
آن عصارا وقت خواب آن دوتن
ور که نتوانید دزدید آن عصا
پس روان گشتند ایشان نارسول
چون بشهر اندرشدند ازراه مصر
ساحری درشهرما افکنده رخت
جزعصائی نیستشان دروقت خواست
پس بگفتند آن دوساحر ما بسهل
تا در آنجائیکه او درخواب بود
شد هراسان گفت دارم از یقین
توبه کردند از یقین بردست او
ملك روید اندر مقام خویشتن
اجر ما گفتند پس باشد فزون
پس بروزی خاص درصحرا شدند
وان همه بودند بیش از ده هزار
موسی وهرون دوتن پشمینه پوش
از ادب گفتند جادوبان چست
گفت موسی ازطریق شفق و جود
ساخته بودند با چوب و رسن
چون که شد سیماب گرم از آفتاب
چون فکندند آن رسنهارا زدوش
هر یکی دانها سان یکدرخت
پس بموسی وحی کردیم آن زمان
سنك را در زیر پا میکرد نرم
مویها اندر تنش همچون سنان
خلق بنهادند رو اندر گریز

عقل بر هر بخردی باشد پدر
که بسحر اینسان محیط و قاهرند
گر بدست آرید باشد سحروفن
معجز است و از تصاریف خدا
سوی مصر ازامر فرعون جهول
یافتند اکرامها از شاه مصر
که بخواهد ازمن الا تاج و تخت
هرچه دارند ازفنون اندرعصاست
چارهٔ ایشان کنیم ازمصر واهل
رفت تا دزدد عصا را او نزود
بر خدا ایمان و برموسی و دین
پس شدند از مهر دل پابست او
دین خود پنهان کنید ازمردو زن
غالب آرائیم اندر آزمون
مجتمع با خلق در یکجا شدند
هم خلایق زاید از حدو شمار
هم ستاده یکطرف پرعقل وهوش
تو عصا اندازی ایموسی نخست
افکنید اول شما بهر نمود
شکلها مانند مار از مکرو فن
آمدند آن مارها درپیچ و تاب
آمد آن سیمابها در دم بجوش
زان خلایق را بترساندند سخت
که بیفکن هر عصا را بر نشان
خورد سحر ساحرانرا گرم گرم
چشمهایش تا بگردن خون فشان
زیر پا مردند جمعی بی تمیز

با خرد گفتند آیا این دو تن
عقلشان گفت ارکه ساحر شدبخواب
پس علاج سحر ایشان ممکن است
می نشاید با خدا شد در نبرد
با گروهی بیشمار از ساحران
گفت بدهم برشما بس مال و گنج
کرده برما روزروشن راچوشب
چارهٔ ایشان نماند ارکه یك
پس شدند ایشان تفتیش و سراغ
در زمان آمد عصا در اهتزاز
پس عصا برجای خود گردید باز
گفت موسی دین خود پنهان کنید
حق بقرآن کرده شرح این بیان
گفت آری هرشما زین اختصاص
ساحران از بهر اظهار فنون
یکطرف فرعون و قومش باالسهام
بوده آروز اول نوروز و ماه
یا که ما سحریکه داریم افکنیم
پس بیفکندند جادویان بکار
کرده بودی جوفش ازسیماب پر
یا بعجلت آن زمین را پیش ازان
مار ها گشتند از هرسو روان
گشته بودندی توگو رهت طلب
چون بیفکند اژدهائی شد سیاه
داشتی بجنی فزون درشکل وتن
تلقف مایأفکون یعنی که او
در هزیمت رفت فرعون ازسریر

که علك شه فکندند این فن
سحر او فاسد شود کارش خراب
زانکه هرسحری علاجش بین است
بندگی آرید پیش آن دو مرد
از پی اسیره با پیغمبران
گر مرا فارغ کنید ازدرد ورنج
خلق را افکنده دراندوه و تب
هرشما باشید در ملکم شریك
از مقام خواب موسی در فراغ
اژدها شد حمله ور گردید باز
وان دو تن بردند برموسی نماز
هرچه را فرعون گوید آن کنید
که بفرعون آمدند آن ساحران
خود زنزدیکان شوید وزخواص
یکطرف بستند صف زاعلاودون
کرده از بهر تماشا ازدحام
روز شنبه سال نو بی اشتباه
هرچه فرمائی بران طاعت کنیم
آن رسن ها را که بد برشکل مار
وان فروتر بد دبار سی شتر
گرم زآتش کرده بودند آنچنان
جادوئی آمد بچشم مردمان
زانکه آوردند سحری بس عجب
تب گرفتی هرکش کردی نگاه
ده گز افزون بودش ازفراز دهن
برد یکسر جادوئیها را فرو
گشت بیهش هم گرفت اورا زحیر

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۱۱۷ وَ اُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۱۱۸ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۱۹

پس مغلوب شدند آنجا وبرگشتند خوارشدگان وافکنده شدند ساحران سجده کنندگان گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان

رَبِّ مُوسٰي وَ هٰرُونَ ۱۲۰ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّ هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْ

پروردگار موسی وهرون گفت فرعون آیا ایمان آوردید باو پیش ازآنکه دستوری دهم شمارا بدرستیکه این حیله بود که حیله کردید

تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۱۲۱ لَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

آنرا در شهر تابیرون کنید از آن اهلش را پس زود باشد که بدانید هرآینه خواهم برید دستهاتان وپاهاتانرا ازخلاف یکدیگر

ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ ۱۲۲ قَالُوا اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۱۲۳ وَ مَا تَنْقِمُ مِنَّا اِلَّا اَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ

پس هرآینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند ما بپروردگارمان بازگشت کنندگانیم وبدعیداری ازما مگر آنکه گرویدیم بآیتهای

رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۱۲۴ وَ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

پروردگارمان چون آمد مارا ای پروردگارما بریز برما شکیبائی وبمیران مارا مسلمانان وگفتند آنجمع از قوم فرعون

اَتَذَرُ مُوسٰي وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ اَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي

آیا وامیگذاری موسی وقومش را تا فساد کنند در زمین ووا گذارد تورا وآلهان تورا گفت زودی میکشیم پسران ایشان او باقی میگذاریم

نِسآئَهُمْ وَ اِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ ۱۲۵ قالَ مُوسي لِقَوْمِهِ اسْتَعينُوا بِاللهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلّهِ

زنانشانرا وبدرستیکه مافوق ایشانیم غالبان گفت موسی مرقومش را یاری جوئید بخدا وصبر کنید بدرستیکه زمین مرخداراست

يُورِثُها مَنْ يَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ ۱۲۶ قالُوا اُوذِينا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ

میراث میدهد آنرا بهر که میخواهد از بندگان خود و انجام کار از برای پرهیزکاراست گفتند رنجانیده شدیم پیش از آنکه بیائی مارا و از بعد آنکه

ما جِئْتَنا قالَ عَسي رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

آمدی مارا گفت شاید پروردگارشما که هلاک کند دشمن شمارا و جانشین کند شمارا در زمین پس خواهد دید که چگونه میکنید

۱۲۷ وَ لَقَدْ اَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۱۲۸ فَاِذا جآئَتْهُمُ

وبتحقیق گرفتیم ما آل فرعون را بقحط سالها و کمی از میوهها باشد که ایشان پند گیرند پس چون آمد ایشانرا

الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هٰذِهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسي وَ مَنْ مَعَهُ اَلا اِنَّما طآئِرُهُمْ

خوبی گفتند مر مار است این و اگر میرسید ایشانرا بدی شوم میگرفتند موسی و کسیکه بود با او آگاه باشید جز این نیست که مشئامت شان

عِنْدَ اللهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ۱۲۹ وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما

نزد خداست ولیکن بیشترشان نمیدانند وگفتند هرگاه آوری مارا آن از آیتی تا سحر کنی مارا بآن پس

نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنينَ ۱۳۰ فَاَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَالْجَرادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفادِعَ وَالدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ

نخواهیم بود مر تورا گروندگان پس فرستادیم برایشان طوفان وملخ وکنه ووزغها وخون آیتهای مفصلها

فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمينَ ۱۳۱ وَلَمّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَي ادْعُ لَنا رَبَّكَ

پس سرکشی کردند و بودند گروهی گناهکاران وچون واقع شد برایشان آن عذاب گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگارت

بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَني اِسْرآئيلَ فَلَمّا

بآنچه عهد کرده نزد تو اگر دفع کنی از ما عذابرا هرآینه گرویم مر تورا و هرآینه فرستیم با تو بنی اسرائیل را پس چون

كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ اِلي اَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ اِذا هُمْ يَنْكُثُونَ ۱۳۲ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ

دفع کردیم از ایشان عذابرا تا مدتی که ایشان رسنده‌اند آنگاه آنها پیمان میشکنند پس انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیمشان در دریا

بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ ۱۳۳ وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

بآنکه ایشان تکذیب کردند آیتهای ما و بودند از آنها بیخبران و میراث دادیم گروهیرا آنانکه بودند که ضعیف شمرده شده

مَشارِقَ الْاَرْضِ وَمَغارِبَهَا الَّتي بارَكْنا فِيها وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْني عَلي بَني اِسْرآئيلَ

بودند مشرقهای زمین و مغربهایش که برکت پدید آوردیم در آن و تمام شد کلمهٔ پروردگارت که خوبست بر بنی اسرائیل

بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما كانُوا يَعْرِشُونَ ۱۳۴ وَ جاوَزْنا بِبَني

بآنچه صبر کردند ایشان و خراب کردیم آنچه بودند که میساختند فرعون و قومش و آنچه را که بودند برمی افراشتند و درگذرانیدیم بنی

اِسْرآئيلَ الْبَحْرَ فَاَتَوْا عَلي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلي اَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا يا مُوسَي اجْعَلْ لَنا

اسرائیل را از دریا پس گذشتند بر جمعی که پاس پرستش میداشتند بر بتهائی که مر ایشانرا بود گفتند ای موسی بگردان از برای ما

سورة الاعراف

اِلٰهاً كَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ١٣٥ اِنَّ هٰؤُلَاۤءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا

الهی همچنانکه مر ایشانراست الهان گفت بدرستیکه شما گروهی نادانانید بدرستیکه آنها تباه گردانیده شده آنچه آنها در آنند و باطل است آنچه هستند

يَعْمَلُونَ ١٣٦ قَالَ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِيكُمْ اِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ ١٣٧ وَ اِذْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ

که میکنند گفت آیا غیر خدا بجویم برای شما الهی واو افزونی داد شما را بر جهانیان وهنگامیکه رهانیدیم شما را از

آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوۤءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ اَبْنَاۤئَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاۤئَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاۤءٌ

آل فرعون که عذاب میرسانیدند شما را بدترین عذاب میکشتند پسران شما را و زنده میگذاشتند زنان شما را ودر آن بلائی بود

مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ١٣٨ وَ وَاعَدْنَا مُوسٰي ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَ اَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ

از پروردگارتان بزرگ و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام گردانیدیم آنرا بده پس تمام شد وقت مقرر پروردگارش چهل

لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسٰي لِاَخِيهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ١٣٩

شب وگفت موسی مر برادر خود هرون را که جانشین من شو در قوم و اصلاح کن و پیروی مکن راه فسادکنندگانرا

گشت غالب امر حق اندر محل ... باطل آنها هم که کردند از دغل
غالب آنجا که شدی موسی ساز ... مهره گشتند و خواران حیله بار
بلکه باشد معجزی از رب دین ... پس در افتادند در رو ساجدین
قالوا آمنا برب العالمین ... خالق موسی و هرون از یقین
پیش از آنکه من دهم دستوری ... بر شما در رفع هر معذوری
دست برهم داده اید از سحر و فن ... با وی اندر مصر پنهان بی علن
زود باشد تا جزای فعل خود ... باز یابید از بود نیک ارکه بد
ساحران گفتند ما گردیم باز ... جانب پروردگار بی نیاز
بر خدا و بر نشانهای او ... چونکه بر ما آمد از پیدای او
باز گفتند آنکه ای پروردگار ... ریز بر ما از شکیب اندر قرار
زآل فرعون آنگهی اشرافشان ... مر ورا گفتند از اجحافشان
تا کنند افساد اندر شهر ما ... هم ترا موسی گذارد در عنا
زود بکشیم آن پسرهاشان تمام ... زنده زنهاشان گذاریم از مقام
این چو بشنیدند اسرائیلیان ... جانب موسی شدند از غم روان
مر زمین باشد زحق میراث او ... هر که را خواهد دهد بی گفتگو
باز گفتند از طریق عجز پس ... قبطیان ما را کنند آزار بس
می بکشتندی زکین احبار ما ... متفق بودند در آزار ما
گفت موسی شاید آن خلاق پاک ... تخم دشمن را بر اندازد زخاک
واگذارد برشما این بوم و بر ... تا ببیند چون کنید از خیر و شر
زآل فرعون اعنی از خدام و رهط ... مبتلا گشتند بر تنگی و قحط
تا مگر گیرند زان آسیب پند ... کاین بود از کرده های ناپسند
نیکئی چون آمد ایشان را بپیش ... نسبتش دادند بر اقبال خویش
ور بر ایشان میرسیدی ابتلا ... این بود گفتند از موسی تا
رنج و راحت شر و خیر و نیک و بد ... از خدا بر خلق بی در پی رسد
قبطیان گفتند ای موسی بما ... هرچه آری آیت از قحط و عنا
تا بجادو آوری ما را مدام ... بر تو هرگز نگرویم از سحر خام
هست طوفان هرچه کان آید بطوف ... چون مطر یا سیل درهنگام خوف
هم فرستادیم بر ایشان ملخ ... همچنین قمل که بدشان سحن و فخ
هم ضفادع کامد از هر بابشان ... در طعام و جامهای خوابشان

پس شدند آن جادوان مغلوب و پست ... هم فرعون عود آمد شکست
ساحران دیدند و دانستند چون ... که نبود از سحر این صورت برون
گوئی ایشانرا کی افکندی بروی ... تا شوند از نطق دل توحید گوی
گفت پس فرعون آیا خود شما ... بر وی آوردید ایمان بر ملا
ایست تدبیری نهان کافکنده اید ... در مدینه چون بر آن زیبنده اید
تا کنید از مصر اهلش را برون ... بر شما خالص شود شهر از فنون
می ببرم دست و پاتان از خلاف ... بر درخت آویزم اندر اعتساف
تو نگوئی عیب ما در انتقام ... جز که آوردیم ایمان در مقام
پس نترسیم از وعید قتل و مرگ ... کان بود ما را در ایمان ساز و برگ
تا جزع ناریم اندر کار دین ... هم بمیران بارمان از مسلمین
داری آیا دست از موسی تو باز ... هم ز قومش آنگروه فتنه ساز
گفت او پس در جواب قوم خود ... از پی انکارشان در لوم خود
ما بر ایشانیم غالب وانگروه ... جمله مقهورند و از ما در ستوه
قوم خود را گفت او زین ظلم و جبر ... استعانت از خدا خواهید و صبر
بر عباد خود ببخشد او زمین ... عاقبت نیکوست بهر متقین
پیش از آن کآئی تو ما را زین گروه ... بود جان اندر عذاب و در ستوه
همچنین زان پس که با این بینات ... آمدی تو هستمان آن ناثبات
بر شما را بعد ایشان در زمین ... سازد از رحمت خلیفه و جانشین
زان جهت فرمود بگرفتیم هین ... آل فرعون آنچه بودی بالسنین
میوه هاشان یافت نقصان بر درخت ... باغها گردید خشک و کار سخت
این نشد بر پندشان لیکن سبب ... بلکه میافزودشان کبر و غضب
کز براین بودیم ما خود مستحق ... باشد از عادات جاری بی ز حق
آن تطیر که زدند از شر و خیر ... نزد حق است آن نه از موسی و غیر
لیک این را می ندانند اکثری ... چون بگردند از بهار جان بری
که بزعم تو است آنها معجزت ... هم نبود اظهار آنها جایزت
پس فرستادیم طوفان عیان ... ما بر ایشان بهر آثار و نشان
یا که بد موت مواشی و آمده ... یا که طاعون یا که دیگر هایله
قمل اشپش یا جراد بی براست ... یا [illegible] یا مورچه در دفتر است
هم دم اعنی آنچه خوردندی زآب ... داشت طعم و رنگ خون در انقلاب

این همه مسعود آیت ها زما
چون برایشان سخت میشد کارها
چونکه میشد دفع آن اندوه وغم
گفتی ای موسی بخوان ازبهرما
گر زما زایل نمائی این بلا
کشف پس کردیم چون زایشان عذاب
بی توقف پس شکستندی عهود
وارمانکه ساحرانرا کردپست
وانجماعت پس کشیدیم انتقام
زانکه بودند ازمآلش بی خبر
بر ضعیفان همچنین دادیم ما
چونکه شد فرعون واتباعش تباه
یا بشرق وغرب باشد قصد این
وازمین شام و بیت المقدس است
از ره صبریکه کردند آنگروه
وان حصارو کوشکهای ساخته
وانچه بود از باغهای کاشته
دانکه ایشانراهم این ره ملک بود
چون بقومی برگذشتند ازعرب
گفته اند آن بد تماثیل بقر
بربرستش تا که داریم آن نگاه
میکنید اعنی توهم در جهان
بر هرانچه در ویند ازآزمون
باطل است و زایل آنچه میکنند
تا بدین خود نگردید احتلاف
مر شما را حشك ابك از بحرها
همچنانکه بت پرستان در نظر
وانگهی کاو داد تفصیل ازیقین
که شما را میچشانیدند ازعذاب
وازانرا زنده می نگذاشتند
هم نجات از قومتان بد نعمتی
گشت چون فرعون مستغرق درآب
پس بطور آیا تو تا گویم سخن
از نبوی روزه آن مسواك برد
بود آنچنانکه از روی صلاح
گشت تورانه اندرآن ده روزبعد
تا در آن میقات از پروردگار

که مفصل شد بر ایشان هرکجا
سوی موسی میدویدند از نیاز
میفزودندی بطغیان و ستم
رب خود را تا شود رفع بلا
بر تو ایمان آوریم ازصدق ما
بر دعای موسی صاحب کتاب
تا دگر ره امتحانی رخنمود
داد فرعون و قومشرا شکست
غرقشان کردیم در یم بالتمام
وز عذابی کآید ایشانرا بدر
ارض را میراث از حکم قضا
وارث ایشان برزمین گشتندوشاه
که شدند آنقوم غالب در زمین
سمت وارزانی اندروی بس است
بر مکاره همچو بحرو همچو کوه
که بد از فرعونیان افراخته
تاکها از چوب و نی افراشته
گیتی از نحوت برآنها ملك بود
که بدیشان بود شاغل روزوشب
که پرستیدند قومی بیخبر
آنچنانکه هست ایشانرا اله
که عبادت کرد جز حق را توان
حقتعالی زودشان سازد نگون
از عبادتها بر اصنام تزند
گفت ادو کردیم بی دراوخلاف
ناشده گفتند یا موسی که ما
بهر خود سازند اله ازچوب ورز
مر شما را بر تمام عالمین
رنج و سختی وین بودسوءالعذاب
که ازایشان چشم خدمت داشتند
از پس رنج فراوان راحتی
خواست موسی تا رسد حق کتاب
بوی ناخوش آیدش دید از دهن
آنچه بود ازمشك بهتر پاك برد
بر ده دیگر بدی حج شد تمام
هم بموسی نازل از میثاق ووعد
بر من آمد آن کتاب نامدار
پیروی منما و بر راه مفسدان

سرکشی کردند از حکم و حدود
تا کند او رفع زایشان آنگزند
بار واقع چون برایشان شدعذاب
با تو ازعهدی که کرد اندرایاب
با تو بفرستیم اسرائیلیان
تا زمانیکه رسد ایشان بران
هست مروی آنکه موسی بیست سال
یکنفر ناورد ایمان زانگروه
زانکه آیتهای ما را بر دروغ
شرح غرقه گشتن ایشان بیم
بنی اسرائیلیان که زیر دست
شرقها و غربها از ارض شام
آنزمینی کاندر آن برکات ما
وعدهٔ پروردگارت شد تمام
هم نمودیم آن منازل را خراب
آنعمارت های عالی و ارجمند
ذکرایها میکند حق بررسول
بگذرانیدیم آل اسرائیل را
یعکفون یعنی اقامت میکنند
مر موسی قوم گفتند آزمان
گفت موسی خود شماورزیدجهل
این گروه بت پرستان زاشتراك
دین ایشان زود گردد خوارو پست
گفت روزی مرعلی ع رایك جهود
بود در تفسیر قولش گفتگو
ازتوخواهیم اینکه رسم دین کنی
گفت موسی من کنم آیا طلب
یاد آرید آنکه برهاندیم ما
بهر قتل نفس و ابقاء وجود
وین بلائی بر شما بود آشکار
وعده موسی قوم خودرا داده بود
وحی بروی شد پس از عرب الایام
کرد مسواك ازپی سی روزورف
گفت زان دادیم وعده بر کتاب
پس شد آن میقات او درارسین
گفت موسی مر برادررا که من
تو زمن در قوم من شو جانشین
کان بود ابرعقل ودین دارد زیان

زانکه میبودند قومی بس عنود
شرط میکردند کایمان آورند
سوی موسی مینمودندی ایاب
که نماید دعوتت را مستجاب
تابری هرجا که خواهیشان عیان
موت یا هنگام دیگر زامتحان
بود با فرعونیان اندر جدال
بودشان گوئی که دل ازسنگ کوه
حمل کردند آنگروه بی فروغ
گفته ایم و بعد ازاین گوئیم هم
بر گروه قبطیان بودندو پست
در تصرف آمد ایشانرا تمام
بازلست از اهتمام انبیا
آل اسرائیل را نیکو تمام
که بد آنها را بفرعون انتساب
قصرها و کاخهای بس بلند
تا زحال مشرکان باید ملول
از یم و بشکافتیم آن نیل را
بر بتان بهر پرستش از پسند
بهر ما میساز تمثالی چنان
کاین پرستش را همی گیرید سهل
گشته اندر جهل و نادانی هلاك
وین بتان بردست ما خواهد شکست
دون پیغمبر نگردید از عهود
بی که در پیغمبری واحکام او
مر خدایان بهرما معین کنی
بهرتان معبودی الا ذات رب
مر شما را زآل فرعون دغا
آن پسرهاتان بکشتند ازجحود
بس عظیم از جانب پروردگار
کاورد از حق کتابی با عمود
تا که گیرد روزه سی روز تمام
گفت صائم باش هم ده روززفت
ازپس سی شب بموسی درخطاب
تام از پروردگار عقل و دین
میروم بر طور زامر ذوالمنن
امر ایشان برصلاح آرای امین

وَلَمَّا جَآءَ مُوسٰى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرٰانِي وَلٰكِنِ انْظُرْ

وچون آمد موسی بوقت مقرر ما وسخن کرد بااو پروردگارش گفت ای پروردگار من بنما مرا که بنگرم بسوی تو گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر

اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرٰانِي فَلَمَّا تَجَلّٰى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسٰى

بکوه پس اگر قرار کرد در جایش پس زود باشد که ببینی مرا پس چون تجلی کرد پروردگارش مر کوه را گردانید آنرا ریزریز و در افتاد موسی

صَعِقاً ۱۴۰ فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ ۱۴۱ قالَ يا مُوسى اِنّي

بيهوش پس چون بهوش آمد گفت دانم پاك بودنش را باز گشتم سوى تو ومن اول گروندگانم گفت اى موسى بدرستيكه من

اِصْطَفَيْتُكَ عَلَى النّاسِ بِرِسالاتي وَ بِكَلامي فَخُذْ ما آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشّاكِرينَ ۱۴۲ وَ كَتَبْنا

برگزيدم تورا برمردمان برسالتهايم وكلامم پس بگير آنچه دادم تورا وباش از شكر گزاران و وشتيم

لَهُ فِي الْاَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَاْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِاَحْسَنِها

براى او در لوحهاى توريت از هر چيزى پندى وبيانى از براى همه چيز پس بگير آنرا بجد وجهد وامر كن قومت را كه اخذ كنند به نكوترش

سَاُريكُمْ دارَ الْفاسِقينَ ۱۴۳ سَاَصْرِفُ عَنْ آياتِيَ الَّذينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَاِنْ

زود باشد بنمايانم شما را سراى فاسقان بزودى ميگردانم از آيتهاى خود آنانرا كه كبر ميورزند در زمين ناحق واگر

يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها وَ اِنْ يَرَوْا سَبيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ۱۴۴ وَ اِنْ يَرَوْا سَبيلَ

بينند هر آيتى را نميگروند بآن واگر بينند راه حق را نگيرند آنرا راه واگر بينند طريق

الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلاً ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ ۱۴۵ وَالَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا

باطلى را ميگيرندش راه آن باينست كه ايشان تكذيب كردند آيتهاى ما را وبودند از آنها بيخبران وآنانكه تكذيب كردند آيتهاى ما را

وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ اِلّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ ۱۴۶

ورسيدن جزاى آخرت را نابود شد كردارشان آيا جزا داده ميشوند بجز آنچه بودند كه ميكردند

وانكه در ميقات با هفتاد تن
تابود الف از حق او اندر خطاب
خاصه گر باشد پيمبر يا ولى
هردم آيد وارداتى تازه اش
هر بنى آدم كه دارد عقل و جان
آدم اندر عشق و توبت فرد بود
زان تضرع كرد آن داناى راز
چونكه ما او خواست آيد در كلام
ظلمت اردافى اشارت برفناست
مينويسند آن دو كاتب در سند
غير آن روحانيان و عرشيان
وصفش اندر وصف حق شد منطمس
نز جسارت بود و نز ترك ادب
تا تو از خود با خبر درستى
تا نگوئى كاين طلب جايز نبود
گركه مسمومى ز حق ترياق خواست
ورنه جاير نيست بهر انبيا
ليك بنگر سوى كوه استوار
در زمان گرديد آنكه ريز ريز
بود آنكوه وجود موسوى
كوه اندر جاى خود اصلا نماند
گشت باقى بر بقاى كبريا
كه توان ديدن تورا غير از توكس

موسى آمد گفت حق با وى سخن
نكتها بشنيد در نظم و حساب
سر وحدت سازدش حق منجلى
تا چه باشد سير او و اندازه اش
باشدش از علم الاسما نشان
پاى تا سر انكسار و درد بود
آدم و آدم نشان را سرفراز
طور را بگرفت ظلمت بالتمام
رستگى جان ز قيد ماسوى است
هرچه هست از فعل نيك و فعل بد
كس نداند اورا بچشم اندر عيان
گشت پس بر كشف ذاتى ملتمس
بل بد از افزونى عشق و طلب
خلق و حق بينى در اثنينتى
چون تكشف ذات او فايز بود
عيب نبود كاو باستحقاق خواست
كه ز حق خواهد چيزى برخطا
گركه ماند در مكانش برقرار
وان كليم افتاد بيهوش و نميز
گفت بين گر ماند آن برجاى وى
رفت از خود هستى موسى نماند
آن لقائى كش زپى نبود فنا
من بسويت باز گشتم اين نفس

اين چنين گويد كز حق ميشنيد
وين عجب نبود كه اندر اربعين
آن تكلم باشد او را واردات
در بيان علم الاسماء بياه
از پدر آموخت چون رفتار او
ربنا انا ظلمنا گفت و رست
حق تكلم كرد با موسى بطور
هفت فرسخ دور او تاريك شد
دور از وى گفت گردد كاسين
در فنا مرد ره از افعال رست
زان تجلى جان او بيتاب شد
رب ارنى گفتن از مشتاقى است
گفت بنما روى تا بينم تورا
واقفى زان كه توئى تو من منم
بود جايز بلكه واجب آن طلب
فرقة گويند بهر رفع لوم
چون نمود او اين سؤال از عشق تاب
پس مرا باشد كه هم بينى بوزود
اوفتاده بود بيهش تا دو يوم
هم بود ممكن كه بينى آن جمال
گشت يكجا فانى از حيث وجود
پس ز نطق وحدت آمد در سخن
اول مؤمن منم در جهر و سر

تا چهل روز او كلام بس مفيد
راز ها گردد عيان بر مرد دين
در مقام كشف اسماء و صفات
كرده او تحقيق اين معنى تمام
كشف سازد حق بر او اسرار او
چون درستى ديده بود اندر شكست
وانكه بس در حب خود ديدش غيور
رفت كثرت جان بحق نزديك شد
چون شد از افعال مطلق سوى عين
بست كاب را در آن احوال دست
از كفش سر رشتهٔ آداب شد
حرص عاشق بر لقاى باقى است
گفت از طمس صفاتى بر ترا
محق سوى در وجود ذوالمنن
تا مهيا بر وصول آيد ز رب
كه نمود اين خواهش او بر مثل قوم
لن ترانى گفت حقش در جواب
پس تجلى كرد بر كوهى كه بود
هم نگردند آنكه با او بد دقوم
وين بود تعليق بر امرى محال
پس چو باز آمد بهوش اندر شهود
گفت زان اشى تو پاك اى ذوالمنن
بر بزرگى و جلال حق مقر

اهل صف اول اعنی از رجال كاهل توحيدند و ثالث در كمال
بعد از آنکه آن فناشان رخ نمود مر بقائی از پی ایشانرا نبود
ما که موت طبیعی روز و شب مات و مستغرق بدند از نور رب
هر مریضی یافت صحت دان ظهور گشت شیرین آبهای تلخ و شور
پس چرا آن طالبان رؤیتش مرده باشد از فروغ طلعتش
بر پیام و بر کلام خود تمام پس بگیر آنرا عمل کن در مقام
پس تو باش از شاکران منعمم شکر گو ما شاکران در حضرتم
هم نوشتم اندر الواح از عمود آنچه آن واجب ز امر و نهی بود
هفت لوح آن بود یا ده در نزول خود بقدر قامتش در عرض و طول
از خیال و روح و قلب و عقل و فکر نکتها کز حق رسیدش نغز و نکر

مردن هفتاد تن کشف از فناست موتوا ان قبل تموتوا گفت راست
بر نگشتند از مقام جمع راز سوی ملك فرق و کون امتیاز
کان تجلی بود اسباب کمال کی شود باعث بموت و ضعف حال
هر زمین شوره زاری شد چمن رست هر محبوسی از بند محن
پس بموسی گفت خلاق جهان بر گزیدم من تورا بر مردمان
آنچه دادم بر تو از تنزیل و وحی میرسان آنرا بخلق از امر و نهی
آنکسانکه بر گزیدم در مقام هریك ایشانرا از اخیار و کرام
از هر انچیز از حلال و از حرام بود آن پندی مفصل در کلام
اندر آنها بود ثبت از معنوی مر تفاصیل وجود موسوی
چند حرف اندر وی نگارم مجملی مر بران یابد تذکر عاقلی

در بیان ده حکم از توراية

کن مرا تسبیح و تقدیس از جهات که خدائی غیر من نبود بذات
شرك ماور شکر من کن مستدام شکر هم بر والدینت کن بنام

بازگشت جمله چون باشد بمن چون کسی این عیش تو گردد حسن
گر که گردی مرتکب بر قتل کس تنك گردد بر تو عالم هر نفس
نی گواهی ده بچیزی جز که آن نشنوی از گوش وبینی بر عیان
هم مبر مر مردم از چیزی حسد که باستحقاقشان از من رسد
از زنا شو دور تا زان احتراز روزی و رحمت نگیرم از تو باز
هم مکش ذبحی بجز بر نام من کان تورا گردد زیان بر جان و تن
خواه بر خلق آنچه خواهی بهر خود وین تورا بر حسن ذات آمد سند
گر بران ده حکم کس عامل شود نفس را و بیرون رود کامل شود
تا فرا گیرند بر نکوتران همچو صبر و عفو نزد امتحان
یعنی آنرا کن بنکوئی عمل بی اضافه و نسبتی در هر محل
زود باشد که نمایم بر شما آن سرای فاسقانرا هر کجا
زود باشد که بگردانم عیان هم ز آیتهای قدرت بر نشان
کبرشان یعنی بناستحقاق نیست کبر بر حق کز مسکین برغی است
تا بوحدانیت خود بر ملا کشف سازم هم صدق انبیا
می نگیرند آن ره ارشند لیك راه گمراهی بران پویند نك
از غرض بودند از آن پیحجر تا کسد از عزتی در وی نظر
کرد تکذیب آنکه بر آیات ما هم بدار آخرت یعنی لقا
مر جرا داده شوند آیا جزان

خون کس ناحق مریز از هیچ راه کان تورا باشد حرام و هم گناه
هم مخور از کذب بر نامم قسم که کسم دورت ز هر توفیق هم
زانکه فردا میدهند اعضای تو مر گواهی بر دروغت رو برو
کارمان ناشی عدوی معتصم دور ماند هر حسود از رحمتم
هم مدم بر تو باب آسمان تیره گردد از زنا مرآت جان
غدر کردن با زن همسایه نیز بس بزرك آمد گناهش در تمیز
هست در توراة عدل ارجمند جمله این ده حکم بهر وعظ و پند
پس بگیر الواح را با جد و جهد هم عقوبت امر کن بر حسن عهد
یا هر انچیزیکه در دانش نکوست یا بنیکی مطلق اندر جستجو است
هست نیکو امر و نهی کز خداست جمله را جایش عمل کردن بجاست
قصر آن فرعون و قومش سر بسر کز کسان خالی شد و زیر و زبر
آنکسانرا که تکبر میکنند در زمین بر غیر حق واز ناپسند
ور ببینند این گروه سرکشان کل آیتهای ما را بر عیان
نگروند ایشان بر آنها از عناد ور ببینند آن گره راه رشاد
این بر آن باشد که تکذیب از خطا اینکسان کردند بر آیات ما
بود آن علت ز حقد شومشان نی که بود امر حق معلومشان
شد تباه اعمالشان از جزء و کل نیستشان نفعی ز طاعت در سبل
که عمل کردند از سود و زیان

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسٰى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا

وگرفتند قوم موسی از بعدش از زیورهاشان گوساله تنی را که بود مر اورا آوازی مانند گاو آیا ندیدند که او سخن میکند ایشار او نه

يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ١٤٧ اِتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ١٤٨ وَلَمَّا سُقِطَ فِي اَيْدِيهِمْ وَرَاَوْا اَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

مینماید ایشارا راهی گرفتند آنرا وبودند ستمکاران وچون افکنده شد در دستهاشان ودیدند که ایشان بحقیقت گمراه شدند

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ١٤٩ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ

گفتند هرآینه اگر رحمت نکند مارا پروردگار ما و نیامرزد مارا هر آینه باشیم البته از زیانکاران وچون بازگشت موسی بسوی قومش

غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي اَعَجِلْتُمْ اَمْرَ رَبِّكُمْ وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ وَاَخَذَ بِرَاْسِ

خشمگین اندوهناك گفت بدا از جانشینی که گردید مرا از بعد من آیا پیشی گرفتید امر پروردگار تانرا وافکند الواح را وگرفت سر

اَخِيهِ يَجُرُّهُ اِلَيْهِ قَالَ ابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْاَعْدَاءَ

برادرش را که میکشیدش بخود گفت هرون ای پسر مادرم بدرستیکه قوم ضعیف شمردند مرا و نزدیك بودند که بکشند مرا پس شاد مگردان بمن دشمنانرا

وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ١٥٠ قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَلِاَخِي وَاَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ

ومگردان مرا با گروه ستمکاران گفت پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا و داخل گردان مارا در رحمت خود و توئی رحمت کنندهٔ

الرَّاحِمِينَ ١٥١ اِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ كَذٰلِكَ

رحمت کنندگان بدرستیکه آنانکه گرفتند گوساله را باشد که رسد ایشانرا خشمی از پروردگارشان و خواری در زندگانی دنیا و همچنین

نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ١٥٢ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّآتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا

جزا دهیم افترا کنندگانرا و آنانکه کردند کارهای بدرا پس توبه کردند از بعدش و گرویدند بدرستیکه پروردگار تو از بعدش هر آینه

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥٣ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَي الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًي وَ رَحْمَةٌ

آمرزنده مهربانست و چون ساکن شد از موسی خشم گرفت لوحهارا و در نوشتهٔ آنها بود هدایت و رحمت

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ١٥٤

از برای آنانکه ایشان مر پروردگارشانرا میترسیدند

در بیان فتنه سامری

بعد از آنکه رفت موسی سوی طور / قوم بگرفتند از جهل و فتور

از حللهائیکه بود از قبطیان / عجل یعنی جسم بی‌روح و روان

ساختند از آن حلل گوسالهٔ / هیکلی کش بود صوت و نالهٔ

سامری گفتا بهرون از حلل / امر کن بر قوم در جمع حلل

کرده اند ایشان تصرف بالتمام / وان شری و بیعشان باشد حرام

گفت هرون قوم را از داوری / جمع سازند آن بپیش سامری

پیش او بردند قوم آنها بزود / او بکار زرگری استاد بود

حله را اندر زمان بگداخت او / هیکلی بر شکل گاوی ساخت او

در گلوش کرده بد سوراخها / که ببیش باد میداد آن صدا

چونکه در آن ثقبها پیچید باد / چون صدای گاو می آواز داد

آن صدا بر گوش اسرائیلیان / چون درآمد سجده کردند از مکان

شرح این در سورهٔ طه تمام / گوید ار خواهد مرا رب الانام

عمر و توفیق از خداوند است و بس / هم بیان و هم روان و هم نفس

بی ارادهٔ او کجا گردد قلم / یا زبانی در دهانی دمبدم

خاصه اندر نظم تفسیر کلام / یارب این توفیق بر من ده تمام

کیستم من تا توانی لاشئی / جز که آن نائی دمد دم در نئی

بی ارادهٔ نائی آهم کی شود / ما که لا شیئی بشکل نی شود

پس نوازد نائی اندر وی دمی / نی شوم من گر بیم خواهی همی

ورنه هرگز کی شود نی چوب خشك / چون تو خواهی خون توان گردید مشك

تا ز طیب آن شود مشکین حواس / بر اجابت پس رسان این التماس

می بیامرز آنگناهیرا ز من / که شود مانع تحقیق و سخن

شکر احسانت مرا مقدور نیست / بازم از احسان بخشی دور نیست

موسی جان را تو آموزی کلام / سامری کی داند آنقدر و مقام

او بود منکر بر اسرار صفی / بر کلام و نظم و گفتار صفی

گوید آورد از کجا این نظم و هوش / غافلست از داد حق بی چشم و گوش

بر مسبب ننگرد از بی ادب / بر پرستش گاو را سازد سبب

گفت زار و حق که آیا در بسیج / می ندیدند و ندانستند هیچ

که بباید گاو زرین در سخن / راه ننماید کسی را در سنن

بر خدائی برگرفتند آن ز جهل / طالبان بودند نی دانا و اهل

چون پرستیدند پس نادم شدند / پیششان بنمود فعلی ناپسند

یادشان آمد از آن افضالها / که بر ایشان کرد حق در سالها

از تحیر دستشان اندر دهان / هم ز اندوه و اسف ماند آنزمان

باشد از لما سقط این مستفاد / که ز کار آن دستهاشان اوفتاد

یعنی از حسرت گزیدند آن بهم / یا در افتادن ز دندی بس بهم

می بدیدند آنکه گمره گشته اند / مجرم و مطرود درگه گشته اند

می بگفتند از ندامت و انکسار / رحمت ار نارد بما پروردگار

یا گناه ما بیامرزد یقین / آنزمان باشیم ما از خاسرین

گفته بصری غیر هرون هر که بود / رد بر گوساله آن ساعت سجود

زانکه موسی گفته خویش اندر دعا / با برادر شاید ار بخشی مرا

بعض هم گویند بعضی زانگروه / سجده کردند اینست بهتر از وجوه

بعضی از آن قوم اندر مظلمه / سجدهٔ گوساله کردی نی همه

واندعا بود دلیل آنکه قوم / جمله کردند آنچه در خورند لوم

در دعا گفت او که یارب کرما / شد قصوری کن بما عفو آن خطا

پس چو موسی سوی قومش بازگشت / خشم و اندوهش در آن از حد گذشت

گفت از من جانشینی بعد من / بد بسی گردید زان رفت این فتن

بود با هرون مر اورا این عتاب / مؤمنان بودند با او در خطاب

پیشی آیا خود گرفتید از خطا / اندر این بر امر و فرمان خدا

دین خود تغییر دادید از فساد / وز رجوع من نیاوردید یاد

بر سجود عجل مستعجل شدید / وز عنایتهای حق غافل شدید

صبر ناوردید کایم باز من / بر شما آرم نشان ذوالمنن

در بیان خشم گرفتن موسی ع برهرون

پس فکند الواح را او برزمین / از حمیتها که میبودش بدین

رأس هرون را گرفت اندر غضب / میکشیدش سوی خویش از قهر و تب

بسکه آن فعلش بعظم افزون نمود
هم بدانند ارتداد خود بدین
مر مرا عاجز گرفتند و زبون
هم مکن اسناد تقصیری بمن
گفتم این زامر تو میباشد خلاف
رب اغفر گفت یعنی مر مرا
بهتری چون تو از بخشندگان
کانکسانکه مار بگرفتند بز
بر قبول توبه وان بد بیدریغ
بد جزای عابدان عجل این
بگرویدند از طریق اعتذار
عابدان عجل زان فعل شنیع
تا بیامرزد خداوند آن گناه
این چنین کردند و آمد ظلمتی
چونکه روشن شد هوا هفتاد الف
کشته هرکس گشت اندر رحمت است
واندر آنها بود کتب از هر مقام
از سدی نقل است کز حق شد خطاب

اخذ رأس و لحیهٔ هرون نمود
مصحر باشند در آینده زین
بود نزدیکم که تا ریزند خون
که بسی زین فتنه بودم در حزن
چون تو ام داری خلافت بگزاف
با برادر عفو کن زین ماجرا
پس ببخش از فضل خود بر بندگان
بر خدائی عجل را از لی تمیز
که بقتل یکدگر بکشند تیغ
هم دهیم اینسان جزای مفترین
بر خدا و بر رسول کردگار
نادم و خائف چو گشتند آن جمیع
پس خطاب آمد بموسی از اله
اندر ایشان بهر منع شفقتی
کشته بودند از هم اندر عهد و خلف
وانکه باقی ماند بروی رحمت است
رهنمائیها و رحمت ها تمام
سوی موسی که زمردان صواب
تا کند از طاعت عجل اعتذار

کرد این تا عابدان عجل را
گفت هرون کای برادر وابن ام
پس مگردان دشمنانم را تو شاد
چون شدند این قوم گوساله طلب
چون زهرون دید موسی آن خلق
داخل اندر رحمت خود سازمان
شد چو فارغ از دعا و ابتهال
زود باشد که رسد در روزگار
ذلت ایشانرا رسد در زندگی
وانکسانیکه عمل بر سیئات
هست مر پروردگارت بعد از آن
با تضرع سوی موسی آمدند
شرط توبه این بود که بر نهند
تا نگردد مانع اعمی رحمشان
دل بر ایشان سوخت موسی را و خواست
چونکه موسی باز آمد از غضب
بهر آنقومی که از پروردگار
ز آل اسرائیل بر هفتاد تن
گشت منقاد او بامر کردگار

انفعالی باشد از فعل خطا
ان قوم استضعفونی کلهم
با ستمکاران مگیرم در عداد
خواستم کایم تو را اندر عقب
بر ترحم زود گرداند او ورق
بر مزید لطف خود بنوازمان
عابدان عجل را گفت از ملال
سوی ایشان خشمی از پروردگار
هم ز بعد پادشاهی بندگی
کرده اند و توبه زان پس بانثبات
بر کسان آمرزگار و مهربان
زاو باستغفار مستدعی شدند
تیغ در هم تا از این خسران رهند
از قتال یکدگر اندر عیان
عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست
بر گرفت الواح را اندر طلب
ترسناکاند در لیل و نهار
سوی طور از بهر عذر آن فتن

وَ اخْتَارَ مُوسٰى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْشِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ

و برگزید موسی از قومش هفتاد مرد برای میقات ما پس چون گرفتشان صاعقه گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا از

قَبْلُ وَ اِيَّايَ اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاۤءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاۤءُ وَ تَهْدِي مَنْ

پیش و مرا هم آیا هلاک میکنی ما را با آنچه کردند کم خردان از ما نیست آن بجز بلای تو اضلال میکنی بآن کسیرا که میخواهی و راه مینمائی

تَشَاۤءُ اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ١٥٥ وَاكْتُبْ لَنَا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا

کسی را که میخواهی توئی صاحب اختیار ما پس بیامرز ما را و رحمت کن ما را و تو بهترین آمرزندگانی و بنویس برای ما در این دنیا

حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاۤءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ

خوبی و در آخرت بدرستیکه ما باز گردیدیم بتو گفت عذابم میرسانم آنرا بهر که میخواهم و رحمتم فرا گرفته همه

شَيْءٍ فَسَاَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِاٰيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ١٥٦ اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ

چیز را پس زودی مینویسم آنرا برای آنانکه میپرهیزند و میدهند زکاترا و آنانکه ایشان بآیتهای ما میگروند آنانکه پیروی میکنند

الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ الْاِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ

آن رسول را که نبی امیست که مییابند نوشته شده نزد ایشان در توریت و انجیل میفرمایدشان بکارهای پسندیده

وَ يَنْهٰيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَاۤئِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ

و باز میداردشان از ناپسندیده و حلال میکند برای ایشان پاکیزه‌ها را و حرام میکند از ایشان پلیدیها را و فرو مینهد از ایشان بار گرانشانرا

وَالْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنْزِلَ

و آن تکالیف شاقه که بود بر ایشان پس آنانکه گرویدند باو و تعظیم کردند او را و یاری کردند او را و پیروی کردند آن نوری که فرو فرستاده شد

مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٥٧

باو آنگروه ایشانند رستگاران

در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام بطور

اختیار از قوم خود هفتاد مرد   بهر میقات آن کلیم الله کرد
بردشان در طور تا خود بشنوند   از خدا گفتار و بروی بگروند
که ندیدند او را قوم او   حق بموسی آمد اندر گفتگو
قوم گفتند این نداستیم ما   کاین کلام حق بود نی افتری
کوه آمد زان سخن در زلزله   می بمردند آنکسان از هایله
بل بر ایشان ارتعاشی دررسید   که شدند از زندگانی ناامید
چونکه موسی دید آنحال ازخدا   خواست تا دلهایشان آمد بجا
ناگهان غالب بهرون خواب گشت   حفت و درخفتن زعالم درگذشت
چونکه ازهرون بپرسیدند قوم   گفت او بگذشت اندر حال نوم
گفت نامن چند تن همره شوید   تا زحالش بر تمام آگه شوید
پس باو همراه شد هفتاد تن   اندر آن مدفن نمودند انجمن
منفعل گشتند و از حق زلزله   آمد ایشانرا بجان زان مسئله
کاندر آن حینی که بر میقات او   رفت تا گیرد ز حق تورية او
چونکه در میقات حاضر آمدند   هم زموسی طالب رؤیت شدند
بعد از ایشان حقتعالی زنده کرد   بر بقا بعد از فنا زینده کرد
بهر تأکید است تکرار صریح   هست از اقوال این قولی صحیح
گشت موسی زان جماعت ترسناك   که زوحشت گر شوند ایشان هلاك
گفت یارب خواستی گر پیش ازین   کردی ایشانرا هلاك اندر یقین
میکنی ما را هلاك آیا کنون   کرد گر نا بخردی فعلی زبون
هرکرا خواهی کنی گمره بآن   یعنی از آن ابتلاء و امتحان
دوست چون مارا توئی فاغفرلنا   رحم کن در عین آمرزش عنا
بر نو پس از بهر ما درایسرا   نیکوئی از راحت و عیش و نوا
همچنین اندر سرای آخرت   نیکوئی ده در مقام و مغفرت
حقتعالی گفت اشکنجه و عذاب   هرکرا خواهم رسانم در عقاب

قوم یا بودند درشك که کلام   کرده با موسی میان رب الانام
چون رسیدندی بمیقات انکراه   اری آمد رفت موسی در غمام
چونکه موسی ازغمام آمد برون   گفت بشنیدید قول حق کنون
همچنان باقی بود ریبی که بود   جز که بینیم آن خدارا در شهود
برد بعضی رجفه درحین طلب   بر هلاکت نامد ایشانرا سبب
گشت نزدیك آنکه منفصلها یشان   گردد از هم منقطع در جایشان
هست مروی هم که باهرون بطور   رفت موسی بوقتی بهر حضور
موسی اورا غسل داد ودفن کرد   آمد اندر قوم پس تنها و فرد
قوم گفتند این نباشد بر سند   بل بکشتی خود تواورا ازحسد
زنده سازم مرو را تا بخلاف   خود کسند بر مردن خود اعتراف
بر دعای موسیش حق زنده کرد   زاو شنیدند آنچه بود آن چندمرد
بعضی از ارباب تفسیر از نخست   اینچنین گویند و این باشد درست
برد آن هفتاد کس باخود بطور   تا گوه باشند او را در امور
در زمان آمد بر ایشان صاعقه   جمله مردند از وقوع بارقه
شرح آن گفتیم درآیات پیش   این همان میقات باشد نی که پیش
پس بهر تقدیر در آن هایله   صاعقه بگرفتشان یا زلزله
متهم گردد در اسرائیلیان   کس ندارد باور ازوی هیچ آن
میبودی هم هلاکم در سبیل   وقت غرق قبطیان در رود نیل
نیست این جز امتحانات بهرما   در سؤال رؤیت از روی عما
هرکرا خواهی شوی هم رهنما   بر امتحان از وجه تهدی من تشا
بهر از آمرزگاران یقین   یا الهی انت خیر الغافرین
عیش خوش با صحت و امیتی   هم زاطمینان بر اعدا نصرتی
زانکه ما سوی توبرگشتیم باز   گرچه از برگشت مائی بی‌نیاز
هم بهرشیئی است واسع رحمتم   وارسده بر دوکون از قدرتم

در تحقیق رحمت امتنانیه و وجوبیه

هست در زد محقق ای سؤال   رحمت حق بر دوقسم اندرمقال
امتنانیهٔ است و ذاتیهٔ یکی   مطلق ازهرشرط وقید ازمدرکی

اندرآن دریاست مستغرق دوکون   مر فرا بگرفته اشیا را بسون
هم بدون آنکه محتاجی کند   عرض حاجت فیض هستی تا برد
رحمت دیگر وجوبیهٔ است نیز   کان مقید باشد از داری تمیز
هست استحقاق بنده هم بران   از نتیجهٔ امتنانیه عیان
رحمتی کامد وجوبیهٔ بنام   زان مقید خوانده اند آنرا گرام
پس نویسم زود بهر متقین   آنکسان کز شرك پرهیزندمین
میدهند ایشان زکوة مالها   هستشان ایمان بآیت های ما
پیروندآن مؤمنان خود بررسول   وان نبیّ امیّ کامل وصول
هیچ نه بنوشته و نه خوانده بود   پیش پروازش ملایك مانده بود
وصف و نامش درصحف مرقوم بود   نزد ایشان رفعتش معلوم بود
آن محاسن جمله را معروف دان   هر قبیحی منکر است آنرا عیان
سازد ایشانرا حلال او طیبات   هم خبائث را حرام اندرجهات
همچنین بردارد آن اغلال و بند   که برایشان بود سابق دربسند

منتج از وی شد عطای ماسبق   بسؤال سایلی بر ما خلق
هست ازآن رحمت اشیارا وجود   هر یك اندر رتبهٔ دارد نمود
آنهم از آن رحمت ذاتیه باز   گشته فایض در حقیقت در مجاز
همچنانکه پیش ازرسم و سمت   کرد استحقاق هستی مرحمت
کان بود مشروط خود بر شرط چند   گاه قول و فعل نزد هوشمند
رحمت خودرا که آن دارد وجوب   بر خواص مؤمنین و اهل قلوب
از فرایض سخت تر باشد زکوة   دوست دارد مال چون هرذیحیوة
امی اعنی زاده شد چو ازمادرش   خواند نا نوشته حق پیغمبرش
آن نبی که یافتند او را بنام   ثبت در تورایة و انجیل از مقام
مینماید امر بر معروف هم   نهی از منکر خود آصاحب علم
عقل باشد بر محاسن رهبرت   شد بظاهر عقل کل پیغمبرت
بار ایشانرا فرو بنهد ندوش   وان تکالیفی که شاق آمد بهوش
پس مر آنانکه ز اسرائیلیان   نگرویدند این نبی را یکجهان

غیر ایشان یا که از قوم دگر ... بهر تعظیمش فرو بردند سر
آنچنان نوری که بروی داده‌شد ... ناوی الحق بود وبفرستاده شد
تسمیهٔ قرآن از آن آمد بنور ... کان حقایق‌است‌کاشف درظهور
بر ولایت گر کنی تعبیر نور ... نزد اهل حق بود روشن صدور
باید اول هر نبیء در صعود ... گردد از نور ولایت با شهود
با علی زان گفت احمد کای علی ... درنهان بودی تو با هر مرسلی
گرخدا خواهد بیان زین‌ظهور ... گویم اندر آیت اَللّٰهُ نور
لیک‌گویم چون رسید اینجا کلام ... مجملی اندر بیان این مقام
زان تجلی از ظهور سرمدی ... ظاهر آمد آفتاب احمدی
مروورا باشد دووجهای پاك دلق ... آن یکی برحق ودیگرسوی خلق
وحدت فی کثرت اندر افتتاح ... باشد آن گر هیچ دانی اصطلاح
وحدانی کان بخلق‌ازرانی است ... در رسالت جنبهٔ جسمانی است
در مقام نور داریم اتحاد ... بست اثنینیت آنجا یا تضاد
همچنین کزوحدتش ذات وجود ... در تجلی داد کثرت را عود

یاریش کردند از نزدیك ودور ... هم شدندش پیرو ازادراك نور
قصد زان نور است قرآن مجید ... تا ابد باقی است با او هم پدید
اینگروه ناصران و تابعان ... رستگارانند و مرحوم از نشان
بود آن نور ولایت با رسول ... کایت ازحق یافت درحین نزول
در نبوت پس شود صاحب علم ... با پیمبر پس علی بود از قدم
لیك با من در نهان وآشکار ... هم توبودی هم تونی درروزگار
هست امیدم کو دهد علم و جوة ... تا در آنجا باز گویم نور ذات
چون تجلی کرد ذات در صفات ... اندر اسماء و صفات ازغیب‌ذات
از نبوت آن تجلی نام یافت ... رتبهٔ پیغمبری اتمام یافت
وجه عالیرا ولایت دان بحق ... کان بود مطلق زقید ماخلق
خوانده‌اند این رتبه‌را وجه‌الاحد ... مطلقست‌ازاسم‌ورسم‌ووصف‌وحد
با علی زان گفت نور واحدیم ... در دو صورت برخلایق آمدیم
در مقام جسم هم او بامن است ... مر نبی را روح باقی باتن است
هم‌دراین‌کثرت‌جزاوموجودنیست ... گفتودانی غیر از این مقصودنیست

اینقدر کافی بد ار فهمی تمام ... باز گردم سوی تفسیر کلام

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً ١٥٨ اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلٰهَ

بگو ای مردمان بدرستیکه‌من‌رسول‌خدایم سوی‌شما همه آنخدائی‌که‌مراوراست‌پادشاهی‌آسمانها وزمین نیست

إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ

خدائی‌مگراو زنده‌میکندومیمیراند پس‌بگروید بخدا ورسولش آن‌نبی‌منسوب‌بام‌القری کمیگرود بخدا وکلماتش‌وپیروی‌کنید

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٥٩ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ١٦٠ وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ

اورا باشدکه‌شماراه‌یابید واز قوم موسی امتی‌باشدکه‌هدایت‌میکندبحق‌وبآن‌عدالت‌میکند وجداجداکردیم‌ایشاراد دوازده

عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ

سبط امان ووحی‌کردیم سوی موسی چون آب‌خواستنداز‌وقومش که‌بزن بعصایت آن‌سنگرا‌پس‌روان‌شد

مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ

ازآن دوازده چشمه بحقیقت دانستند مردم آبخورشانرا وسایبان‌کردیم‌برایشان ابررا وفروفرستادیم برایشان منّ

وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٦١ وَ إِذْ

وسلوی‌را بخورید‌از پاکیزه‌های آنچه‌روزی‌کردیم‌شمارا وستم‌نکردند‌برما ولیکن بودندکه‌بخودهاشان‌ستم‌میکردند وهنگامیکه

قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً

گفته‌شدمرایشارا ساکن‌شویداین قریه‌را وبخورید ازآن هرجا که‌بخواهید وبگوئیدفرونه‌ازمابار گناهارا وداخل‌شویددررا سجده‌کنان

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ١٦٢ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

میآمرزیم‌برای‌شما گناهان‌شمارا زودباشدکه‌افزائیم‌اجرنیکوکارانرا پس‌بدل‌کردندآنانکه‌ستکردندازایشان‌گفتاری‌غیرآنچه گفته مرایشارا

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ١٦٣ وَ اسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ

پس‌فروفرستادیم‌برایشان عذابی ازآسمان بسبب‌بودنشان که‌ستکردند وبپرس‌ایشانرا از قریه که بود

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ

نزديك دريا هنگاميكه تعدى ميكردند در شنبه چون ميآمدند ماهيانشان روز شنبه ايشان ظاهر برروى آب وروزيكه شنبه عيد داشتند

لَا تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٤ وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً

نمى آمدند ايشان را همچنين ميآزموديمشان بآنچه بودند كه نافرمانى ميكردند وهنگاميكه گفتند جمعى از ايشان كه چرا پند ميدهيد گروهيرا كه

نِ اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ١٦٥ فَلَمَّا نَسُوا

خدا هلاك كننده ايشانست يا عذاب كننده ايشانست عذاب سخت گفتند عذر خواستنى سوى پروردگار شما و باشد كه ايشان پرهيز كنند پس چون فراموش

مَا ذُكِّرُوا بِهِ اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوٓءِ وَ اَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا

كردند آنچه پند داده شدند بآن رهانيديم آنانرا كه نهى ميكردند از بدى وگرفتيم آنانرا كه ستم كردند بعذاب سخت بسبب

كَانُوا يَفْسُقُونَ ١٦٦ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَ اِذْ تَاَذَّنَ

بودنشان كه فسق ميكردند پس چون سرباز زدند از آنچه نهى شدند از آن گفتيم مر آنانرا كه شويد بوزينگان راندگان وچون اعلام كرد

رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ

پروردگار تو كه هر آينه برانگيخته ميشود بر ايشان تا روز قيامت كسى كه عذاب كند ايشانرا بد عذابى بدرستيكه پروردگار تو هر آينه زود عقوبتست و

اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٧ وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذٰلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ

بدرستيكه او هر آينه آمرزنده مهربانست وجدا جدا كرديم ايشانرا در زمين امتان بعضيشان باشند شايستگان وبعضى ايشان غير آن وآزموديم ايشانرا

بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٦٨ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ

براحتها و رنجها باشد كه ايشان باز گردند پس ماندند از بعد ايشان خلفهائى كه ميراث گرفتند كتابرا ميگيرند متاع

هٰذَا الْاَدْنٰى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ اِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ

اين ادنى را وميگويند زودى ميامرزند مارا واگر آيد ايشانرا متاعى مانند آن ميگيرند آنرا آيا گرفته نشد بر ايشان پيمان

الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ

كتاب كه نگويند بر خدا مگر حق وخوانده اند آنچه در آنست وسراى آخرت بهتر است از براى آنانكه پرهيزند

اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٦٩ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ١٧٠

آيا پس در نمى يابند وآنانكه تمسك مى جويند بكتاب وبرپا داشتند نماز را بدرستيكه ما ضايع نسازيم مزد مصلحان را

وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا اٰتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا

وهنگاميكه بلند كرديم كوه را بر زبر ايشان كه گويا آن سايبانى بود و گمان بردند كه آن فرود آينده است بآنها بگيريد آنچه داديم شمارا بقوت و ياد كنيد

مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٧١

آنچه در آنست باشد كه شما پرهيز كنيد

نصف الجزو

گو بخلق اى مردمان هستم رسول | بر شما يكجا زحق اندر نزول
آنكه هست اورا بتحقيق متين | پادشاهى سموات و زمين
نيست معبودى جز او بگفتگو | زنده گرداند بميراند هم او
گور سولم زانكه دارد اين صفات | واحد است او در كمال خود بذات
پس باو آريد ايمان در اصول | هم بداستان بر رسولش در قبول
اى نبى امى آنكو بر خدا | دارد ايمان هم بآيات هدا

بر سخن هائیکه بفرستاده حق
هست هم از قوم موسی امتی
هم بوی یعنی بحق اندر عباد
راسخ اندر دین وهم قائم بحق
اشهر این باشد که چون موسی گذشت
خواستند از حق گروهی از خواص
عدل در ایشان خود کردند چون
بعد شرح حال ایشان حق عود
گشت هر سبطی قبیله و امتی
هم بموسی وحی شد ازما جواب
یعنی آسنگی که گفت در گذار
در زمان بشکافت سنگ اندر شتاب
ابر را کردیم هم ما سایبان
گفتیم ایشانرا خورید از طیبات
زان ذخیره یا ز عصیان دگر
یادکن آنرا که چون گفتیم ما
زان خورید از هرچه میخواهیدتان
از تواضع خاضع و ساجد شوید
شرح آن در سوره ثانی وقوع
کلمة غیر الذی قیل لهم
پس فرستادیم رجزی ز آسمان
واهل آن بر شرع موسی بوده‌اند
یوم سبت ایشان ز صید ماهیان
واندر ایامیکه غیر از شنبه بود
مینمائیم اینچنین شان امتحان
روز دیگرشان در آوردند ز آب
حوضکه گفتند امتی زایشان چرا
اینچنین قومیکه حقشان مهلک است
اهل آن قریه بدندی بر سه قسم
نهی از منکر چو بر ما واجب است
تا بود کایشان بترسند از خدا
ما رهاندیم آنکسانرا که نهی
زانسبب کان قوم بودند از شر
پس بکشتیم آن جماعت را عیان
ای محمد صه یادکن چو اعلام کرد
هرکسی را تا بروز رستخیز
بعد داود و سلیمان بی شکیب
هم بود آمرزگار و مهربان
هم جماعتها که بعضی زان فرق
بر مسیح و بر محمد صه بیگمان
آزمودیم آنکسانرا سرسر
باز تا گردند شاید از فساد
که بعد از ماسلف قائمقام
می بگیرند آنچه باشد پست‌تر
می بگویند اینکه غفران از اله
هم گرایند مثل آن آراسته

بر وی و بر انبیای ما سبق
جمله بر یهدون بالحق آیتی
حکم حق جاری کنند از عدل و داد
بودشان اصناف در نظم و نسق
بعد اندر قوم او بسیار گشت
کز میان قومشان سازد خلاص
وصفشان زان کرده حق بر بعد لون
اندر آیت ذکر اخبار یهود
در آل یعقوب آنچه بود از حکمتی
زاو طلب کردند قوم از التهاب
بر عصا بردار گفت تا شیم نگار
زاو ده و دو چشمه جاری شد ز آب
بهرشان در تیه از گرمای آن
زانچه کردیم روزیتان اندر حیوة
ظلم بر ما میکردند آن حشر
مر شما گیرید در اینقریه جا
حطه هم گوئید کان باشد بیار
در وصول آن نعم حامد شوید
یافت گر خواهی در آن مکن رجوع
گر که فهمی لب ببند از اشتلم
بهر ایشان چون بدند از ظالمان
پس بعدی زامر حق بنموده‌اند
در شریعت بوده اند از مهیبان
نآمدند آن ماهیان نزدیک رود
آنچه میبودند در آن فاسقان
گشت واین حیلت در ایشان جمله‌تاب
پند میدهید اینکسانرا زین خطا
یا معذب ماهئی گر مدرک است
صاید و واعظ دگرسا کت باسم
پندشان ندهیم واین برغالبست
واز عذاب آخرت و از ابتلا
ماهیان بودند زان فعل حرام
خود دگرمان یا نهادندی بدر
که شما باشید خود بوزینگان
مرتورا پروردگارت گوش‌ورد
که چشاندشان عذابی در دهر
خواری ایشانراست پیدرپی نصب
بعد توبه بر گروه عاصیان
صالحند و پیرو فرمان حق
بودشان ایمان وباشد هر زمان
بر بد و نیك جهان از نفع و ضرر
سوی حق هم بر صلاح و بر سداد
وارث تورية گشتندی بنام
از متاع دنیوی اندر ثمر
زود ما را میرسد در هرگناه
آنکسانرا از متاع و خواسته

هم برید ای مردمان فرمان او
راه بنمایند بالحق متفق
فرقة بودند با عدل و حساب
قصد یا زان امت اندر اسباب
سوی قتل انبیا بردند دست
حق رهی بنمود ورفتند آنگرام
گفت پیمبر که من آنقوم را
گفت کردیم ازهم ایشانرا جدا
تا که از تفریقشان یابد تمیز
زن عصا بر سنگ وآب آور برون
در زمان آورد بیرون سنگرا
مردمان دیدند و دانستند رود
هم بر ایشان ما فرستادیم بار
پس ذخیره مینهادند از بهشان
لیك میبودند در حالیکه هم
کان اریحا وایلیا بد سربسر
یعنی از ما وضع کن یارب گناه
تا بیامرزیم شما را هر خطا
پس بدل کردند وظلم ایشان بحوش
حطه را گفتند حنطه در ورود
می بپرس از اهل آن ده از یهود
کن سؤال از شنبه از اهل کتاب
روی آب آنها شدندی آشکار
تا بروز شنبهٔ دیگر سمك
چاره پس کردند ایشان بهر صید
پس رحال آن جماعت کن سؤال
بعض یعنی بعض دیگر را زلوم
باشد از حقشان بدون معذرت
واعظان گفتند مارا اعتذار
نزد حق باشیم تا معذور ما
پس چو از نسیان نامد سودمند
هم گرفتیم آنکه اسم کاره بود
سرکشی کردند پس چون آنگروه
در جهان حالیکه محروم بدو دور
می برانگیزد برایشان او بزود
همچو قتل و ضرب و حربه و احتلال
هست مر پروردگارت زود گیر
هم پراکنده نمودیم از یقین
آنکسان تغییری اندر هیچ حال
هم ازایشان دون این بودند نیز
از غنا و صحت وعیش و نعم
آمدند از بعد ایشان همچنین
خود گرفتند آن بمیراث این خلف
رشوه گیرند اشتی انزراه صواب
خویش آمرزیده دانستی درب
یعنی از کالای دنیا مثل آن

ره مگر یابد بر عرفان او
واندر آن باشند با ایشان بحق
در زمان موسی از حکم کتاب
مؤمنان باشند از اهل کتاب
مؤمنان گشتند یکجا خوار و پست
بر دیار چین بامیت تمام
در شب معراج دیدم جا بجا
بر دو و ده سبط اندر احتبا
فاصل از معصول وهم خوار ازعزیز
آنکه اندر تو بره داری کنون
وان عصا را زد بوی آهنك را
مشرب خود را هر آن سبطی که بود
منّ وسلوی بی رنج واهتزاز
آنچه میآمد بر ایشان ز آسمان
بودشان بر نفسهای خود ستم
ور قرای بیت مقدس در خبر
چون درآئید از در قریه ز راه
بر نکوکاران فزایم در جزا
قول مأمور به از عصیان بیش
غیراز آنچه حق برایشان گفته بود
قریة کان بر کنار بحر بود
کامدندی ماهیان بر روی آب
روز سبت ایمن چو بودند از شکار
بر نیاوردی سر از آب ایچ یك
شنبه افکندند ماهی را بقید
از یهودان تا چه گویند از مقال
داشتندی باز اندر نهی قوم
مر عذابی سخت اندر آخرت
باشد از این وعظ بر پروردگار
هم بر ایشم از ره مقدور ما
آنچه را که پند داده مشدند
بر عذابی سخت و ایشان چاره بود
زانچه میبودند منهی زان وجوه
از عطا و رحمت رب الغفور
میکند یعنی مسلط بر یهود
که بر ایشان میرسد از سوء حال
در عقوبت کافرانرا تا گزیر
آل اسرائیل را اندر زمین
راه می بنمودشان اندر کمال
فاسق و استیزه روی ولی تمیز
وز بلا و فقر و بیماری و غم
خلف یعنی قوم دیگر جانشین
علم آن نآموخته از ما سلف
خاصه در احکام وتحریف کتاب
شب ز جرم روز و روز از جرم شب
گر بیابد هم بر ایشان رایگان

بازخواهند آنکه گیرند از اثام
باز نگرفته است آیا درحساب
خوانده‌اند آنرا که باشد درآن
نستشان آیا بعقل اندکی
بستشان زاحکام توراة انحراف
نزد ما ضایع نگردد یك نسو
زانکه بر احکام توریة ازدغل
نیم رخ بر سجده یعنی برجبل
آرمان گفتیم یعنی در خطاب

آنچه را حق کرده برایشان حرام
حق برایشان هیچ میثاق کتاب
وین ندیدند اندراوهاش وعیان
بر صلاح و بر فساد خود یکی
یا بقرآن کرده باشد اعتراف
مردشان کارند بر اصلاح رو
بودشان اهمال در حین عمل
تا برایشان کی فند کوه از محل
که بگیرید آنچه حکم است از کتاب
تا شما باشید مر پرهیزکار

با چنین اصرار بر اخذ حرام
که نگویند آن جماعت بر خدا
جز سرای آخرت نیکوتر است
وانکسانرا که تمسك بر کتاب
هم بپا دارند بر نیکی نماز
وازرمان کی یاد از بهر نشان
ضشان بود اینکه کوه آید فرود
می بگیرید از کمال جدو جهد
یاد آرید آنچه میباشد در او
اهل دین را درعداد و درشمار

چشم دارند از خدا غفران تام
غیر حق حرفی بنزد مدعا
آنکسانیرا که تقوی درخوراست
هست وازتحریف دارند احتناب
کان نبود بیاد طاعات و بیاد
کوه را بر داشتیم از موقشان
بر سر ایشان سراسر در سجود
بر شما دادیم آنچه ازروی عهد
از عهود وامر و نهی و فعل و خو

وَ اِذْ اَخَذَا رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

وهنگامیکه گرفت پروردگار تو از بنی آدم از پشتهای ایشان فرزندانشان وگواه گرفت ایشانرا برخودهاشان آیا نیستم من پروردگار شما

قَالُوا بَلٰى شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ ١٧٢ اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ

گفتند آری گواه شدیم مبادا بگوئید روز قیامت بدرستیکه بودیم ما از این بیخبران یا بگوئید جز این نیست شرك آوردند

آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ١٧٣ وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ

پدران ما از پیش وبودیم فرزندان از بعدایشان آیاپس هلاك میسازی مارا آنچه کردند تباه کاران وهمچنین مفصل میدهیم

الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ١٧٤ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ

آیتهارا وباشدکه ایشان بازگشت کنند وبخوان برایشان خبر آنکه دادیم اورا آیتهامان پس بیرون آمد از آنها پس ازپی رفت او را شیطان

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ١٧٥ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ فَمَثَلُهُ

پس شد از گمراهان واگرمیخواستیم هر آینه برتری میدادیم اورا بآنها ولکن او اقامت کرد درزمین و پیروی کرد خواهش خودرا پس مثل او

كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

مثل سگست اگر حمله میکنی براو زبان ازدهن بیرون میاورد و یا اگر واگذاریش زبان ازدهن بیرون میاورد آن مثل گروهی است که آنان تکذیب کردند آیتهای مارا

فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ١٧٦ سَاءَ مَثَلاً نِ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اَنْفُسَهُمْ كَانُوا

پس بخوان قصه‌هارا باشدکه ایشان اندیشه کنند بدست درمثل آن گروهی که تکذیب میکردند بآیتهای ماو برخودهاشان بودند که

يَظْلِمُونَ ١٧٧ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١٧٨ وَ لَقَدْ ذَرَاْنَا

ستم میکردند کسی راکه راهنماید خدا پس اوست راه‌یافته وکسی راکه اضلال کند پس آنگروه ایشانند زیانکاران وبحقیقت آفریدیم از برای

لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ

دوزخ بسیاری‌را از جن وآدمیان که مرایشانراست دلهای که نمی‌یابند بآن بابها ومرایشانراست چشمهائیکه نمی‌بینند بآنها ومرایشانراست

آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ١٧٩ وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ

گوشهائیکه نمی‌شنوند بآنها آنها چون چهارپایان اند بلکه ایشان گمراه‌ترند آنگروه ایشانند بیخبران ومرخدار است نامهای

الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي اَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٨٠

نیکو پس بخوانیدش بآنها ووا گذارید آنهارا که میل بباطل مینمایند در نامهای او بزودی جزا داده میشوند آنچه را بودند که میکردند

یاد کن بگرفت چون پروردگار
نسلشان از بعد نسلی درفزون
یعنی اندر عقلهاشان بر نهاد
بر شما آیا نیم پروردگار
نیست لازم ذکر آنها بالتمام
کو بود پروردگار این عباد
هستش داعیست او را بالعهود
گفت زان حق باملایك شاهدند
پس گواهش گر خود او باشد رواست
بر طبیعت گشت ایشانرا حجاب
می نگویند اهل غفلت با هوا
پیشتر یعنی که از ما جد و باب
پس کنی ما را هلاك آیا کنون
ما هم از پشت پدر ها آمدیم
یعنی از تقلید باطل ز اعتبار
که بر او دادیم آگاهی یکی
دیده بود او که رسولی آن زمان
چون نبی مبعوث گشت او از حسد
پس باو لاحق شد ابلیس از درون
بر هوای نفس خود کرد آن دعا
یا که عام این حکم باشد بخلاف
ور که ما میخواستیم اندر پسند
از ره رغبت بر آیات و کتاب
از دنائت میل بر پستی نمود
گر بحمله رانی او را از دهان
بلعم باعور هم بود این چنین
این مکن یعنی بر اسرائیلیان
این نشان نکبت و بدبختی است
حیف کادراکت ز غفلت خسته است
همچنین از اختلاج عضو ها
این مثل دارد بر آن قومی فروع
همچو آن بلعم که حالش گشت ذکر
بعد از ان کاگاه گشتند از حجج
حق نماید هر کرا بر خویش راه
ما نبی کردیم خلق از جن وانس
همچنین چشمی است ایشانرا برو
همچو انعامند ایشان بل اضل
تربیت یابند تا بر وضع خاص
گاو چون بیرون رود ز اصطبل خویش
مر خدا را اسمها باشد نکو
هر صفاتی راست نامی ناگزیر
همچنین هر وصف را نامی است نیك
خواندن او متصف گشتن بدوست
هر منافق داند آن اوصاف و نام
وصف خود بر وصف حق سازی بدل
واگذارید آنکسانرا که کنند

از بنی آدم بدور روزگار
همچنین آورد پی در پی برون
آنچه داعی بود بر رب العباد
جمله گفتند آری اینست آشکار
آنچه آن وافیست در نظم کلام
سر بپیچند از اطاعت وانقیاد
کش بود پروردگاری در وجود
کاین خلایق اندر این عهد آمدند
ور خداوند وملایك هم بجاست
رفتشان از یاد آن عهد و اناب
بیخبر بودیم زین اقرار ما
همچو ما بودند اندر احتجاب
بر ضلال گمرهان و مبطلون
غافل از عهد ربوبیت شدیم
رو بتحقیق و یقین آرند باز
ما بر آیتهای خود در مدرکی
میشود مبعوث بر خلق جهان
شد بر او کافر گذشت از علم خود
پس شد او از گمرهان در آزمون
لاجرم شد رانده از باب رجا
زهر آن گمراه دین جست انحراف
مینمودیم آنچنان کس را بلند
که باسم اعظمش بود انتساب
می نخورده هیچ بر مستی فرود
افکند بیرون بمحرومی زبان
می نبود الا که باحسن قرین
بر دعای بد که بس دارد زیان
هم دلیل خیرگی و سختی است
چشم و گوش و آرزوها بسته است
منبه گردی ز کل با جزو ها
کاشمردند آیات ما را بر دروغ
شاید اندر خود کنند ایقوم فکر
پس کنند انکار آیات و نهج
یافته است او راه پس بی اشتباه
بهر دوزخ چون بر آن بود نحس
که نبینند ایچ از آن آیات او
چار پایانی مماثل با مثل
مستقل گردند هم بر اختصاص
میرود خود بر شعار و حل خویش
پس ورا خوانید بر اسماء او
وصف قدرت نام او باشد قدیر
خوان تو زان نامهایش مشریك
بر صفاتی کان چو نام او نکو است
هم بر آن نامش توان خواند از کلام
لایزال آنی بوصف لم یزل
میل بر اسماء حق بز ناپسند

از ظهور اعنی که از اصلابشان
همچنین بگرفت ایشانرا گواه
اندر اقرار ربوبیت بجد
اندر این آیت سخن باشد فزون
این بود بر وجه تحقیق متین
هم نپرستند چیزیرا جز او
عقل و فهمش هم بر این باشد گواه
عقل و روح اعنی بشر را بر اله
پس چو بودند این ز رای لاعلاج
در قیامت چونکه گردد پرده باز
یا جز اینگونه نبود که بعد
ما بدیم از بعدشان ذریتی
یعنی این علت بود در آدمی
ما کنیم آیات خود تفصیل نیز
ای محمد خوان بر اسرائیلیان
شاعری بود از عرب او در سرود
داعیه بودش که باشد آن رسول
پس برون آمد چنان کز پوست مار
بلعم باعور نیا بوده است او
حال او ثبت است در تاریخها
شد ز علم و عمد دور از دین و کیش
میرسید اعنی که بر اوج از حضیض
کرد لیکن میل او سوی زمین
او مثالش در صفت پس چون سگ است
ور که بگذاری بر انی هم ورا
هم بخواب او دید وهم باوی حار
ور نگشت اورا سبب بر انتباه
همچنین آید برا هر دم براه
گر نهیش باشی بجد گر که باد
وانکه باشد غافل از علم و عمل
پس بخوان این قصه ها را القصص
بد نبی باشد مثال آن قوم را
بر نفوس خویش آوردند ظلم
وانکه را برخود نماید وا گذار
هست ایشانرا قلوبی بی ثمر
همچنین گوشی است کز وی نشنوند
زانکه گردند آن بهائم منزجر
هر بهیمه فهمد اندر مکسبش
وین جماعت از بهائم کمترند
اسمها باشد یعنی اسم ذات
یا بوصف رحمتش خوانی رحیم
خاص ذات اوست یعنی آن صفات
نی که خوانی نامهایش بر زبان
پس مراد از خواندن اسماء او
پیرو آنها نگردند از ضلال
نی ز اذن شرع بر حق اسمها

پشت در پشت از ره و آدابشان
بر نفوس خویشتن بی اشتباه
که بر آن هر نفس باشد مستعد
در میان اهل تفسیر و فنون
کز بشر بگرفت عهد آن رب دین
شرك بر وی ناورند از هیچ رو
وین گواهی را ملك دارد نگاه
شد بر اقرار عبودیت گواه
در ظهور خویش از طبع و مزاج
می پدید آید حقیقت از مجاز
می پدرهامان شرك از پیش چند
گر چو ایشانیم زین در غفلتی
کز فروغ زان نهد رو بر کجی
تا که باز آیند شاید بر تمیز
یا بقومت زانکس اخبار نهان
که کتاب آسمانی خوانده بود
خود وی وهم اوست مقبول عقول
زان همه آیات و علم اسرار
که بر اسرائیلیان شد کینه جو
وانچه بر وی باشد از توبیخها
کرد ترك علم و هم معلوم خویش
هم ز کوری شد بر ملك عریض
پیرو نفس و هوا شد از یقین
خستش هم دور باخون در رگست
افکند بیرون زبان در ماجرا
در سخن آمد بره کاین نیست کار
لحظه از کف نداد آن رسم و راه
آیتی از حق که بیانی ز اشتباه
یاد آری از هلاك قوم عاد
همچو آن کلب است کامد در مثل
بهر ایشان کامد از آیات نص
که بتکذیبند بر آیات ما
نی که بر نفس دگر گردد ظلم
آن گروه از اهل خسرانند و خوار
در نمی یابند با آن هیچ چیز
هیچ وعظی تا که بر وی بگروند
گر کسی بر زجرشان کرده مصر
که بدان کار از چه راند صاحبش
زانکه غرق غفلت از پا تا سرند
بعض دیگر اسم افعال و صفات
یا بوصف علم او آمد علیم
غیر او را نیست خود وصفی بذات
لیك باشی بیخبر ز اسرار آن
اینست کاری سوی او از غرور
کاسم بنهد از کجی بر ذوالجلال
میگذارند از ره جهل و عمی

مؤمنین که کرده بودند آن عرب بوالمکارم وابض الوجهش اب یاصاری حوالده اورا بوالسبح || وین اسامی بر خدا باشد قبیح
زود باشد که جزا داده شوند ... بر آنچه باشد و کنند

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ١٨١ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ

واز آنانکه آفریدیم گروه جماعتی باشند که هدایت یابند بحق و بآن عدالت میکنند وآنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا زود باشد در نوردیم مرتبه بمرتبه ایشان را از

حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٢ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ١٨٣ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ

آنجا که ندانند ومهلت میدهم مر ایشان را بدرستیکه گرفتن من سخت است آیا اندیشه نمیکنند که نیست صاحبشان را جنونی نیست او

إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ١٨٤ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

مگر بیم کننده آشکار آیا نمینگرند درعجایب آسمانها وزمین وآنچه آفریده است خدا از چیزی

وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ١٨٥ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا

ودر آنکه شاید که باشد بحقیقت نزدیک شده باشد اجلشان پس بکدام سخن پس از آن ایمان خواهند آورد کسی را که اضلال کرد خدا پس

هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٨٦ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

نیست هدایت کننده مر اورا و وامیگذارد ایشان را در زیادی رویشان که حیران میباشند میپرسند تورا از قیامت که کی خواهد بود وقوعش بگو جز این نیست دانش آن نزد

رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ١٨٧ يَسْأَلُونَكَ

پروردگارم ظاهر نمیکند آنرا در وقتش مگر او گران آمد در آسمانها وزمین نمیآید شمارا مگر ناگاه میپرسند از تو که

كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ١٨٨ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي

گویا تو دانائی از راه بسیار پرسیدن از آن بگو نیست علم آن مگر نزد خدا ولکن بیشتر مردمان نمیدانند بگو مالک نیستم از برای خود

نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ

سودی و نه زیانی را مگر آنچه را خواسته باشد خدا واگر بودم که میدانستم غیب را هر آینه بسیار کرده بودم از خیر ومس نکرده بود مرا

السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٨٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

بدی نیستم من مگر بیم کننده و مژده دهنده مر قومی که میگروند اوست که آفرید شمارا از نفس واحد و گردانید

مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ

از آن جفتش را تا آرام گیرد باو پس چون در بر گرفت آنرا برداشت باری سبك پس مستمر بود بآن پس چون گرانبار شد خواندند خدا

رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٩٠ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ

پروردگارشان را که اگر دهی ما را شایسته هر آینه خواهیم بود از شکرگذاران پس چون داد ایشان را شایسته گردانیدند مر او را انباران

فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ١٩١ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا

در آنچه داد ایشان را پس برتر است خدا از آنچه شریك میدانند آیا شریك میگردانند آنچه را که نمیتوانند آفرید چیزی را و ایشان آفریده میشوند و

يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ١٩٢ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ

نمیتوانند مر ایشان را یاری کردن و نه خودهاشان را یاری میتوانند کرد واگر بخوانی شما ایشان را بسوی هدایت پیروی نمیکنند شمارا یکسانست

عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ ١٩٣ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ

برشما خواه بخوانید ایشانرا یا شما خاموش باشید بدرستیکه آنانکه میخوانید از غیر خدا بندگانید مانند شما

فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٩٤

پس بخوانید ایشانرا پس باید اجابت کنند شمارا اگر هستید راستگویان

هم از آنها آفریدیم امتی
حق خبر داد از رجال مختفی
روی نارند از نکوئی برمدی
ما خبر از علم و اسرار کتاب
حق مرایشاراست برجود رهنما
فارغند از گفتگوی بیش و کم
اندك اندك زودشان گیریم ما
برگمانشان کان همه لطف است و بر
رود ایشاراست از ما مهلتی
می کند تعجیل آن در کار ها
تسمیهٔ آن شد بکید از بهر آن
موسم حج مصطفای پاك دید
گفت مردی از صفا دید قریش
فکر هیچ ایشان نکردند از غلو
گوید این اصنامتان سنگند و چوب
این بود دیوانه یا آنکس که نیز
مینکردید از دلیل آیا نظر
یا ندیدید آنچه را اشیا آفرید
هم نبینند اینکه شاید بحلل
ور بقرآن نگروند این مشرکان
هرکرا حق واگذارد در ضلال
از یهودان فرقهٔ یا از قریش
آمد آیت کز تو پرسند این و آن
گو جز این نبود که باشد علم آن
کس نداند امر آنرا آشکار
یعنی اندر هول و هیبت بس ثقل
از تو پرسند از حدوث آنچنان
گو جز این نبود که علمش نزد حق
مکیان گفتند ای احمد چرا
تا گران بفروشی و ارزان خری
نیستم آگه بهیچ از غیب من
نی رسیدی هم مرا هیچ از بدی
اوست آنکس که شمارا آفرید
آمد آن حوا ز ضلع او برون
پس چو پوشیدش بجفتن آن عفیف
می‌نخواندند آنخدارا زاضطرار
پس خدا چون داد ایشارا ولد
اندر این شرکت قرون باشد کلام
آنچه باشد حق تحقیق سخن

که بحق باشند رهبر در آئی
میشناسد آن جماعت را صفی
حکم برحق میکنند از بحردی
وانچه برحق نیست دارند اجتناب
کرده هم برخلقشان صاحب لوا
ور خیال نفع و ضر و مدح و ذم
از رهی کانرا ندانند از عما
غافلند از قهر های مستتر
بادشان گیریم پس در عقبی
که رفوتش نرسد او بسیار ها
که بران شاعر نبد این مردمان
خلق را میکرد انداری شدید
کاندر او بودی غرور از جاه و حشم
که جنونی هیچ گون نبود در او
سنك را کردن پرستش نیست خوب
سجدهٔ اصنام کرد از بی تمیز
یعنی از ادراك و عقل با اثر
کان بحد و حصر ناید بردید
هست نزدیك آنجماعت را اجل
گو بهرچیز نیست رهبر درجهان
نیست اورا رهبری درهیچ حال
با نبی گفتند از تخفیف وطیش
تا چه وقت آید قیامت برعیان
نزد آن پروردگارم در نهان
غیر او در وقت آن از استتار
باشد آن بر بندگان از هرقبل
که تو گویا عالمی بر وقت آن
هست مانند سطور اندر ورق
حق تورا ندهد خبر از برجها
نفعها زان اطلاع از وی بری
هرکه حق خواهد که دائم آیمن
کان بود ثابت بعلم ایزدی
از تن واحد نزد عقل و دید
تا که یابد قلب آدم زاو سکون
یافت حوا حمل از او حملی خفیف
آنکه بود آن هردورا پروردگار
صالح اعنی مستوی اندر جسد
نزد بعضی درمیان خاص و عام
با تو گویم دل گرت باشد یقین

هم بحق باشد بر ایشاراعدول
ما بگوئیم تا شناسی هم تو نیز
زیرك و مدرك خلق و بردبار
کم دو عالم پیش ایشان از جویست
رسته از خود برخدا پیوسته اند
وانکه بر تکذیب آیتهای ما
چون بعصیان رو نمایند و فساد
پس بیفزایند بر طغیان خویش
دیر گر گیریم ایشارا عیان
زانکه کید من متین باشد متین
فکر ایامی نکردند این کسان
میشدی بر کوه و نا فریاد او
یارانرا برده جن دیوانه است
آنکه را بت میپرستند برده جن
می پرستید آنچه مخلوق شماست
نیست او پس غیر ترسانندهٔ
در وجود این سموات و زمین
جمله را هم دارد از قدرت نگاه
تا شود این فکرشان بیمعذرت
برکدامین گفت زان پس بگروند
میگذارد باز در طغیانشان
کز قیامت چون تو میگوئی سخن
معنی ایّان مرسیها هاست این
نیست کس را از ملایك وز رسل
بر قیامت بس عظیم است و گران
آن نیاید جز شما را ناگهان
آگهی از وقت آن بی نقص و عیب
لیك از مردم ندانند اکثری
تا کی ارزان میشود یا کی گران
گو که مالك نیستم بر نفس خویش
ور زغیب آگاه بودم من بسی
نیستم من جز نذیر و جز بشیر
نفس واحد آدم است از گفت او
انس گیرد با چنان جفت جمیل
بود تا آن مستمر لیل و نهار
بدهی از ما را تو فرزند از کرم
می بگرداندند اورا خود شریك
ذکر آنها جملگی بیحاصل است
معنی این باشد که تا حب خدا

در قبول امر و نهی حق حول
از صفات و حالشان اندر تمیز
قانع و خاضع شفیق و با وقار
روز و شب از حقشان رزق نویست
تا بدانی دل بچیزی بسته اند
آمدند از کفر و انکار و ابا
نعمت ایشارا شود شاید زیاد
بیخبر از آخر و پایان خویش
می نگردد فوت از ما وقت آن
کید امر مخفی است از آن واین
که جنونی نیست اندر یارشان
منعشان ز اصنام کردی سو بسو
کان چنین ساعی بر این افسانه است
نی کسی کوراست قلب مطمئن
بر پرستش لایق آن خلاق ماست
سوی معبودی بحق خوانندهٔ
تا که باشد مالك ملك مبین
در هر آن زیست که دارند اداله
داعی اندر حال و کار آخرت
یا حدیثی را منکی شوند
واله و سرگشته و حیرانشان
کی شود گو تا قیامت بر علن
تا کی است اثبات وایقاعش یقین
آگهی از وقت آن بر جزو کل
بر خلایق در زمین و آسمان
کاعظم اهوال باشد هم گران
بیخبر کان باشد از اسرار غیب
که بجز حق نیست آگه دیگری
اطعمه هم امتعه در هر زمان
جلب نفع و دفع ضری زان پیش
جستمی در هر ره افزونی زخیر
بر کسی کاورده ایمان از ضمیر
وآفرید از جسم آدم جفت او
زانکه الجنس مع الجنس یمیل
رفته رفته تا که سنگین گشت بار
از سپاس آرندگان باشیم هم
در هر آنچیزیکه حقشان داد نیك
بعض دور از عقل و بعضی مشکل است
جب او آمد شریك آن هردورا

وین قرارحق بود هم‌حکم اوست ‖ که ولدرا اُم وآ‌سدارند دوست
وین بر آدم‌نیست جرم ارداشت دوست ‖ مر ولدرا کاینهم ازفرمان اوست
یعنی اول بود واحد همشان ‖ پس دوتا شد وین نباشد ذمشان
گفت دانرو فتنه اند اولادومال ‖ آدمی را باز دارند از کمال
نیست وافی نرد عقل ذو شئون ‖ فتعالی الله عما یشرکون
آنچه حقشان کرده‌بود ازخودعطا ‖ شد شریك اولادشان در خیرها
پس پی توبیخ مشرك گوید او ‖ شرك آیا برحق آرند ازعو
خوش مخلوقند و مخلوقی کجا ‖ میتواند شد نچیری رهنما
نه تواند آنکه یارخود شوند ‖ در محاسنها چو آنها را کشند
هست یکسان گراشما خوانیدشان ‖ یا خموش آئید ولی بدید ازان
یعنی از خوانی ماشما یا که نی ‖ بی تو از سنگی رسد آوازکی
پس خومیخوانیدشان باید کنند ‖ پس اجابت صادقید از دریسد
بایشان آیا برفی هیچ هست ‖ یا که ازبهر گرفتن هیچ دست
ورکه میگوئید اینها نیستشان ‖ پس شما باشید افضل از بتان
زین سخنها مشرکان ملزم شدند ‖ پس بتجویف پیمبر آمدند

میرسد کی ورنه طفلی بر ثمر ‖ بی زمهر مادر و حب پدر
نیست شرکت نی که باذات الاحد ‖ من شریك آورده آدم از ولد
این محبت لازم کونست است ‖ نی که باحق درعبادت شرکت است
هست بوجد موحد زیرکی ‖ از هرانچه اوراست بادل بستگی
وجه دیگر آنکه آن فرزند نیك ‖ گشت ایشانرا بدار حق شریك
کی نبی با حق انبار آورد ‖ هر نفس چون رو باو باز آورد
در عبادت با وی انباز آورند ‖ آنچه را کو جز دیگر نافرید
هیچ نتوانند تا باشند یار ‖ زانکه ایشانرا برسد زاختیار
بت پرستانرا بخوانید از بدین ‖ پیروی نارند از طغیان و کین
یا که اصنامند از آیت مراد ‖ نیست سودی‌برد خواندن درجهد
جزحق آنانرا که خوانید ازامید ‖ چون شما باشند مملوك و عبید
گرکه معبودند و میگوئید راست ‖ باید ازایشان اجابت زودخواست
چشم یا دارند تا بینند یار ‖ گوش یا تا بشنوند آوازو زار
نیست معقول این نرد عقل وکیش ‖ نا پرسند هیچکس معمول خویش
کاین الهارا بکوهش گرکسی ‖ می مدار از قهر ایشان ایمنی

اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهٰا اَمْ لَهُمْ آذٰانٌ

آیاایشانرا پایهائیست راهمیروندبآن یامرایشانراست دستهائی که‌بگیرند بآنها یامرایشانرا چشمهائیست که‌ببینندبآنها یامرایشانرا گوشهائی که

يَسْمَعُونَ بِهٰا قُلِ ادْعُوا شُرَكٰآءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاٰ تُنْظِرُونِ ١٩٥ اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ

شنوند بآنهابگو بخوانید انبارانتانرا پس مکرکنیدبامن پس مهلت مدهیدمرا بدرستیکه‌یاورمن خدائیست که‌فرو فرستاد

الْكِتٰابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ ١٩٦ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاٰ اَنْفُسَهُمْ

کتابرا واوست که‌یاری‌میکندشایستکارا وآنانکه که‌میخوانید از غیراو نمیتوانند یاری‌کردن‌شما راونه خودشانرا یاری

يَنْصُرُونَ ١٩٧ وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لاٰ يَسْمَعُوا وَتَرٰيهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ

توانندکرد واگر بخوانیدآنهارابسوی‌هدایت نمیشنوند ومی‌بینی‌ایشانراکه‌مینگرندبسوی تو وایشان نمی‌بینند

١٩٨ خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِينَ ١٩٩ وَاِمّٰا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰانِ نَزْغٌ

بگیرعفورا وامرکن‌شایسته وروی‌بگردان از نادانان واگرازجای‌درآردتورا از شیطان وسوسهٔ

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠ اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا اِذٰا مَسَّهُمْ طٰآئِفٌ مِنَ الشَّيْطٰانِ تَذَكَّرُوا

پس‌پناه‌گیر بخدا بدرستیکه‌اوشنوای‌داناست بدرستیکه‌آنانکه‌پرهیزکارشدندچون‌مس‌کندآنهاراوسوسهٔاز دیورجیم پندگیرند

فَاِذٰاهُمْ مُبْصِرُونَ ٢٠١ وَاِخْوٰانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاٰ يُقْصِرُونَ ٢٠٢ وَاِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ

پس آنگاه‌ایشان‌بینایانند وبرادرانشان میکشانندایشانرا در گمراهی‌پس کوتاهی‌نمیکنند وچون‌نیاری‌بایشان آیتی

قٰالُوا لَوْلاٰ اجْتَبَيْتَهٰا قُلْ اِنَّمٰا اَتَّبِعُ مٰا يُوحٰى اِلَيَّ مِنْ رَبِّي هٰذٰا بَصٰآئِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى

گویند چرااختیارنکردی‌آنرا بگوپیروی‌میکنم‌مگرآنچه‌وحی‌میشودبمن ازپروردگارم‌این‌دلیلهای‌بینش‌بخش‌است‌ازپروردگارشماوهدایت

وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٠٣ وَاِذٰا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٢٠٤

ورحمت‌ازبرای‌گروهیکه‌میگروند وچون‌خوانده‌شود قرآن پس‌گوش‌بازداریدآنرا وخاموش‌باشیدشاید‌کاشمارارحمت‌کنند

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ وَلا

ویادکن پروردگارترا در نفست ازروی زاری و نهانی وغیر بلندی از گفتار بامداد وشبانگاه ومباش

تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ ٢٠٥ اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

از بیخبران بدرستیکه آنانکه نزد پروردگار او اندسر نمکشند از پرستش او و تسبیح میکنند او را و مر او را سجده میکنند

گو شما خوانید انبازان خود
نیست با کی حق بود تا یار من
می تواند آنکه یار خود شوند
یا که خوانند ار بتارا کافران
بر تو بینند از ره تن بی رجان
یا بگیر آسانی اندر کار ها
از خذالعفو آن رسول بقرین
عفو کن بر آنکه زاو بینی ستم
امر کن بر قول و فعلی کان نکوست
روز جاهل گر نگر دانی بره
نیست جاهلتر ز نفس فتنه جو
هست مروی چونکه این آیت نزول
آمد اِمّا يَنزغنك در زمان
فاستعذ بالله یعنی بر پناه
آنکسان کز شرك وعصیان دور
طائف از طیفست مشتق درمقال
مر خدا را آنزمان آرند یاد
دیو ایشارا کشد در گمرهی
می نگویندت بافی از چه رو
گو جز این نبود که میباشم رهی
هست حجتهای باهر این کتاب
هم شود چون خوانده قرآن در نماز
یاد کن پروردگارت را بدل
بل میان جهر و سر کان مختفی است
نام حق را نقش دل کن صبح و شام
آنکسانکه نزد آن پروردگار
از پرستش نیست استکبارشان
سجده را گفتیم چبود پیش ازین
نایدم در سجده شکر اهتمام
ملك بنظم سورهٔ انفال هم
حق کند نیکو درینه فال ما
دارم امید آنکه فزاید حقم
یارب ازمن فیض معنی وامگیر
خاصه ماهی کان شاهش سنت است
اول مه صدقه گیر آن هر طرف
سالها گوید فقیرش در مقام
بد یقین کآنهم سخنی ناگزیر
من چگویم چون تو دانی بیمقال
نیستم از شرمساری روی آن

مجتمع گردید با ایشان بود
هم کفیل است و ولی در کار من
پس چه غم خوف ار کسی یابد شوند
نشنوند و نیستشان سمع و روان
نیستشان چون چشم حق بین درنهان
شاق تا باید بکس کردار ها
جست وقت پرسش ار روح الامین
هم عطا بر آنکه ماندت ارنعم
نزد عقل و شرع بس ممدوح اوست
میشوی با وی مقابل در سفه
پس بود نیك ار کنی اعراض ازاو
یافت از حق در یاد آمد رسول
که ز شیطان گر رسد نزغی عیان
پس تو از انگشت نزغش برا له
وز خدا برسند در کل امور
وان فرود آوردنست اندر خیال
پس ببینند آنچه خیر است و سداد
نیستشان ز اضلال آنها کوتهی
آیهٔ از نزد خود در گفتگو
در بیان خود رما یوحی الیّ
که بآن مرئی شود راه صواب
بشنوید آنرا بسمع ، امیار
از ره زاری و خشیت متصل
نزد اهل معرفت ذکر خفی است
اینست ذکر و فکر عارف بر مدام
از مکان نز مکان دارند بار
جمله تنزیه و نیست اذکارشان
گر بیادت باشد آن شرح متین

گر دهد توفیق بر کریم قلم
شرح صدر افزون کند ز افضال ما
دمبدم بر شرح صدر و منطقم
صدقه از شاهست واجب بر فقیر
مولدش در وی بنظم دولت است
بر در دولتسرایش بسته صف
هرچه داری در نظر دارم تمام
چون کند شاه ار ببخشد بر فقیر
حال ما را آنچه باشد ز افتقار
که کنم رو بر جناب آسمان

باهم اندر قصد من حیلت کنید
وانکه میخوانیدشان لیل و نهار
مؤمنان خوانند ور کفار را
بینی ایشارا که سویت بنگرند
تو فرا از عفوشان گیر از ادب
یا زکوة از اغنیا بر رفق گیر
رفت و پرسید آمدم از علام غیب
از عطا یعنی عودت با امید
روز نادانان نگردان گر رسد
اندر اخلاق است این آیت تمام
اوتورا ساعیست بنقص و شرور
گفت یارب شاید این کز یك نفس
منع رأفت تا نماید از تو او
بشنود حق استعاذهٔ بندگان
پس چو شیطانشان کند مس در طواف
یا که از طوفست آنرا اشتقاق
وانکه اخوان شیاطینند هم
هم چو از قرآن نیاری آیتی
چون فراهم ناوری از افتری
پیروی یعنی کنم آنرا که وحی
بر شما آمد فرود از ربان
همچنین باشید در سمعش خموش
پست بر آواز جهر و آشکار
از زبان قلب باید خواندنش
می مباش از غافلان در زندگی
یعنی آنها کاهل قرب و عزتند
سجدهٔ او را بتعظیم و ثبات
اصل آن از قید هستی رستن است

از هزار و سیصد و هفت ای عجب
چون شود تا چون عطا افزون دهد
نظم این تفسیر تا گردد تمام
خاصه کامروز اول ماه نو است
یا بوجه دیگر آن مه را بشاه
خاصه کان شه مشتهر باشد بجود
نیستم بر داده هایت ناسپاس
جز که از شاه آن فقیر ار بنده است
بر خذ العفو است امید صفی
یادم آید چونکه از اعطای شاه

هرچه بتوانید بی مهلت کنید
می نتوانیدتان گردید یار
بر هدایت نشنوند انکار را
ای محمد صم بی که بینا و اصرند
گر کلامی بر تو گویند از غضب
هم ده از مهر و شفقت بر فقیر
گفت پس با آن رسول پاك جیب
هم بر آن پیوند کو از تو برند
بر تو از ایشان رنجی از جهل و حسد
گر که باشی آگه از سر کلام
بر خلاف خلق نکو در امور
آنکه مستولی شود بر من غضب
بر کسی کز وی رسد رنجی بتو
هم نماند چارهٔ دیو از نهان
دورشان گیرد چو خصم اندر مصاف
میکند یعنی احاطه در سیاق
نیستز آن وسواسشان پرهیز و غم
کافران را در مقام حجتی
زان سخنها که بهم بافی فرا
میشود از رب من بر امر و نهی
مؤمنان را رهبر است و رحمت آن
رحم کرده بر شوید از راه گوش
هم نه اندر سر که ناید استوار
هم نمودن نقش بر لوح از فنش
نیست شرط بنده غیر از بندگی
ساکنان بارگاه حضرتند
میکنند آن واصلان جمع ذات
دل بآزادی بحق بربستن است
سورهٔ اعراف گشت اکنون تمام
هست امروز اول ماه رجب
هرچه نوشد باده بر مجنون دهد
زان فزونیها که بمقدر کلام
هر گدائی چشم او بر خسرو است
نیستی باشد که رانند اهل راه
تا چه بخشند بر فقیران در نمود
ور گناهی شد نبود از ناشناس
تا قیامت زان گنه شرمنده است
خود تو کردی امر بر عفو ای وفی
وانچه کردم من بجای آن گناه

من نبودم غیر ناچیزی فقیر — تو همی گفتی عطا آمد بگیر
با تو میگویم یکی از داد او — تا زعشق افزون عانی یاد او
تا که عالم پرشد از عرفان من — گشت هر دانائی ابجدخوان من
ورکه از بحر الحقایق یك ورق — برکف آری رهبری برگنج حق
یك فرورو اندر این بحر عمیق — یعنی این تفسیرا گرباشی دقیق
خودنهی انصاف کاینسان نطق ولب — خاص او باشد زبخششهای رب
عقل بر تصور آن نارد رجوع — تاچه جای آنکه آید در وقوع
جست موری تا کلام او بود — در مقامی وصف و نام او بود

گر شمارم بست آنرا عدوحد — قدر آنرا داند آنکو داده خود
اُمیّ بودم من اوار نزدخود — شرح صدری داد برمن بی زحد
گر دهی بر زبدة الاسرار گوش — تا بوقت مرگ بشنی زحوش
ورکه عرفان الحقد امد بدست — تا ابد بی باده مخموری و مست
تا بیان داد حق را مالسماه — بر صفی ازاین بیان واین کلام
جمع گرگردند خلق ازروی عزم — صفحهٔ تا آورند از آن نظم
گفتم این برشکرداد دوالمنن — ورنه ناچیزی چگوید در سخن
بك بگفتار آمدم خاموش باش — نظم اعمال است بشنوگوش باش

سورة الانفال ستٌّ و سبعونَ آيَة وَ هِيَ مَدَنِيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ اَطِيعُوا اللّٰهَ

میپرسند ترا از غنایم دارالحرب بگو انفال مرخداراست ورسول راپس بپرهیزید خدارا واصلحوا میانتان را واطاعت کنید خدا

وَ رَسُولَهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اِذَا تُلِيَتْ

ورسولش را اگر هستید گروندگان جز این نیست گروندگان آنانند که چون یاد کرده شود خدا بترسد دلهای ایشان وچون خوانده شود

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

برایشان آیتهای او بیفزاید ایشان را در ایمان وبر پروردگارشان توکل میکنند آنانکه برپا میدارند نمازرا واز آنچه روزی دادیم ایشانرا

يُنْفِقُونَ ٤ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ٥ كَمَا اَخْرَجَكَ

انفاق میکنند آنگروه ایشانند گروندگان براستی مر ایشانراست مرتبه‌ها نزد پروردگارشان وآمرزش وروزی خوب همچنانکه بیرون آورد ترا

رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ ٦ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا

پروردگارت از خانه‌ات براستی وبدرستیکه پاره‌ٔ از گروندگان هرآینه کراهت دارندگانند مجادله میکنند ترا در حق پس از آنکه

تَبَيَّنَ كَاَنَّمَا يُسَاقُونَ اِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ٧ وَ اِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ اِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ اَنَّهَا

ظاهر شده بود گویا رانده میشوند بسوی مرگ وایشان می‌بینند وهنگامیکه وعده میداد شمارا خدا یکی از دو طایفه که آنها

لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللّٰهُ اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

مرشماراست ودوست میداشتید که غیر صاحب شوکت بوده باشد مرشمارا ومیخواست خدا که ثابت کرداند حق را بسخنانش

وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ٨ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٩ اِذْ تَسْتَغِيثُونَ

وببرد دنبالهٔ کافران را تا ثابت گرداند حق را وناچیز گرداند باطل را واگرچه کاره بودند گناهکاران هنگامیکه استغاثه مینمودند

رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّي مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُرْدِفِينَ ١٠ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰي

پروردگارتانرا پس اجابت کرد مرشمارا بدرستیکه من مدد کننده‌ام شمارا بهزار از ملائکه ازپی درآیندگان ونگردانید آنرا خدا مگر مژده

وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ١١

وبرای آنکه بیارامد بآن دلهای شما ونیست یاری مگر از نزد خدا بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

ابتدا سازم بنام آن خدا
هم مؤاخذ نیست کس در اخذ آن
از غنیمتهای کفار ای رسول
گو غنیمتها بود بهر خدا
پس بترسید از خدا هم بر نزاع
هست ذات بینکم اصلاح حال
روز بدر اندر غنیمت مردمان
پس شدند اسلامیان در دم خموش
نزد ایشان از خدا دلهایشان
چون بر ایشان خوانده گردد آیتی
بیم و امید از خدا دارند و بس
مؤمنانند آنگروه از صدق و حق
هستشان آمرزش و رزق کریم
چون خروج تو ز خود از بیت و سراست
بود بو سفیان رئیس قافله
شد روان با مؤمنان اندر زمان
که بود اموال در عرض تلف
چونکه بشنیدند این ماجرا
میلشان نا جست از عیر و نفیر
نه که برداریم ما بر کاروان
پس ز انصار و مهاجر از کبار
زان خبر بدهد حق از اکراهشان
با تو در حق میکنند ایشان جدال
با بر ایشان گشت روشن از خبر
منکرند اعنی علامتهای مرگ
با شما را باشد آن ماجار الك
تا شما را باشد اندر هایله
هم برد بیخ کفار عنود
حق شمارا خواست یعنی سرفراز
اندر آمده که مفری از قتال
بر هزار از فرشته کایند از عقب
قلبهاتان تا بدان یابد قرار

کوست بخشاینده و صاحب عطا
در قیامت از گروه مؤمنان
از تو میپرسند از اسباب قبول
هم بود بهر رسولش هر کجا
روی نارید از پی مال و متاع
نزد پیغمبر و لغت بی قیل و قال
پس جدل کردند از بیرون خوان
حکم حضرت را بجان کردند گوش
مضطرب گردد ز ترس اندر زمان
زاید ایمانشان شود هر نوبتی
اعتمادی نیستشان بر هیچکس
بر عطا و عفو باری مستحق
که نگردد منقطع هیچ آن نعیم
راستی آن پروردگار از حق و راست
با سه تن از مشرکان بیفاصله
تاکه گیرد ره بر ایشان ناگهان
رو بامداد آورید از هر طرف
گفت زین دو یك بود بیشك مرا
اخذ آن یا جنك این بی ناگزیر
بیزار باشیم از قتال کافران
حرب را کردند بر ترك اختیار
که نبود آن کار بر دلخواهشان
حق بود امر جهاد از ذو الجلال
که بر اعدا باشد اشارا طعن
دان گریزانند از مأوای مرگ
غیر ذات الشوکه را دارید بیك
یعنی اخذ آن متاع از قافله
دین خود ظاهر کند بعد از عود
واهل بطلان را هلاك و خسته باد
بر شمارا می نبود از هیچ حال
مؤمنان را پی به پی داد العجب
نیست نصرت جز ز پروردگار

هم غنیمتها رساند بر عباد
این بود معنای رحمن الرحیم
نقل خوانده است آنکه بشمرا اران
تا کند قسمت بهر کس خواهد او
بر صلاح آرید نفس یکدگر
از خدا و از رسول ار مؤمنید
آمد این آیت که از حق است و بس
نیست جز این کاهل ایثار و سداد
چون بیاد اتقوا الله شوند
هم کنند آنقوم بر پروردگار
آنکسان دارند هم بر با تمار
رتبها دارند عالی و بلند
بعد از آن سازد بیان از جنگ بدر
کاروان از قریش اندر مقام
گشت بعضی خبر از حالشان
چونکه بو سفیان شنید این ز اضطراب
پس سپاهی از پیاده وز سوار
این چنین داده خبر پروردگار
فرقهٔ گفتند چون ما را سلاح
دید چون از جنگشان کاره رسول
وامتحان بود این بر مؤمنان
فرقهٔ از رفتن بر سوی بدر
بعد از آن کامد عیان و بی غبار است
کارهند آسان که گوئی سوی موت
یاد آرید آنکه داد اندر طریق
یعنی آن کز حث شدت ناعدد
هم خدا خواهد که تا ثابت کند
هم نماید امر باطل را تباه
یاد آرید آنکه چون فریاد رس
پس اجابت کرد حقتان در زمان
حق نگرداند این مدد را وا بدا
آنجنانی کوست غالب بر امور

بی تحرمت در قتال و در جهاد
اول انفال گر باشی علیم
کان ز حق فضلی بود بر مؤمنان
بیجدال و بی نزاع و گفتگو
در مواساة از ره عقل و نظر
هر زمان فرمان برید از هر نبید
وار رسولش هر غنیمت بیز کس
آنکسان باشند کاری چون بیاد
ترك هر عصیان کنند از خود روند
بر توکل در امور از اختیار
رزق خود را میکنند انفاق باز
نزد آن پروردگار ارجمند
تا فزاید مر نبی را شرح صدر
سوی مکه باز می آمد ز شام
گفت باید رفت و برد اموالشان
سوی مکه کس فرستاد از شتاب
آمدند از مکه بیرون با هزار
وان بود عیر و نفیر اندر فرار
نیست اندر جنگشان سود صلاح
گشت از تشویش عماکان ملول
در مقام اخذ مال و ترك جان
کارهند از مؤمنان تنك صدر
که جهاد از حق بر ایشان واجب است
میشناسند از علامت گاه فوت
وعده حقتان بر یکی زدو فریق
هست اندك دوست دارید آن احد
حق نهر وجهی بآیتهای خود
گرچه زان پس کارهند اهل گناه
خواستید از رب خود در هر نفس
که کنم امدادتان من در نهان
غیر مردهٔ نصرت از بهر شما
از طریق راستکاری بی قصور

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ

هنگامیکه عارض کرد او شمارا اینکی برای ایمنی از او و فرو میفرستد بر شما از آسمان آبی تا پاك سازد شمارا بآن و ببرد از شما

رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ١٢ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ

وسوسه شیطانرا و تا ببندد بر دلهای شما و ثابت کرد اند بآن قدمهارا هنگامیکه وحی میکرد پروردگار تو سوی ملائکه

أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ

که من با شمایم پس استواری دهید آنانکه گرویدند مرو باشد که بیندازیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس را پس بزنید بر زبر گردنها

وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ١٣ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ

و بزنید از ایشان همهٔ انگشتانرا این بسبب آنستکه ایشان مخالفت کردند خدا و رسولش را و هر که مخالفت کند خدا و رسولش را پس بدرستیکه

اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ ١٤ ذٰلِکُمْ فَذُوقُوهُ وَ اَنَّ لِلْکافِرینَ عَذابَ النّارِ ١٥ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا

خدا سخت عقوبتست ایست پس چشید آنرا و بدرستیکه کافرانراست عذاب آتش ای آن کسانیکه گرویدید

اِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْاَدْبارَ ١٦ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلّا مُتَحَرِّفاً

هنگامیکه ملاقات کنید آنانکه کافر شدند بانبوه پس بگردانید بایشان پشتهارا وهر که بگرداند بایشان در آن روز پشت خودرا مگر جولان نموده باشند

لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزاً اِلیٰ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْویٰهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ ١٧ فَلَمْ

از برای کارزار یاروی آورنده بسوی گروهی پس بدرستیکه بازگشته بخشمی از خدا و جایگاه او دوزخ است و بد مرجعیست پس

تَقْتُلُوهُمْ وَلٰکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لٰکِنَّ اللّهَ رَمیٰ وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنْهُ

نکشتید ایشانرا ولیکن خدا کشت ایشانرا و نینداختی و هنگامیکه انداختی مشت خاکرا ولیکن خدا انداخت و تا نعمت دهد مؤمنانرا از خود

بَلاءً حَسَناً اِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ ١٨ ذٰلِکُمْ وَاَنَّ اللّهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرینَ ١٩ اِنْ تَسْتَفْتِحُوا

نعمتی خوب بدرستیکه خدا شنوای داناست ایست و بدرستیکه خداست سست کنندهٔ مکر کافران اگر فتح میخواستید

فَقَدْ جاءَکُمُ الْفَتْحُ وَ اِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ اِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ

پس بدرستیکه آمد شمارا فتح و اگر باز ایستید پس آن بهتر است مر شمارا و اگر بازگشت میکنید بازگشت میکنیم و هرگز کفایت نکند

فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَلَوْ کَثُرَتْ وَ اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنینَ ٢٠ یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ

از شما جماعت شما چیزی را واگرچه بسیار شد و بدرستیکه خدا با گروندگانست ای آنکسانیکه گرویدید فرمان برید خدا و رسولش را

وَلا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ٢١ وَلا تَکُونُوا کَالَّذینَ قالُوا سَمِعْنا وَهُمْ لا یَسْمَعُونَ ٢٢

و برمگردید از او و شما میشنوید و مباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم و ایشان نشنیدند

هم چو پوشید آن خداوند غنی　بر شما خواب سبك در ایمنی
تا که یابد استراحت از تعب　داد که دار آرامشان یعنی ز رب

هست مروی کامدند ایشان فرود　در میان ریگ زاری در ورود
که در آن میشد فرو تا ساق پا　هم بدند از آب دور اندر فضا

مشرکان نزدیك آب از پیشتر　کرده بودند اندر آن منزل مقر
چون مسلمانان بحال آگه شدند　پس پریشان خاطر از آن ره شدند

حق برایشان کرد غالب خوابرا　تا برد اندیشهٔ اصحاب را
تا بوقت صبح هر کس خواب بود　از طهارت مضطر و از آب بود

صبح چون شد باد افتاد اضطراب　اندر ایشان کز کجا آریم آب
تا کنیم اندر طهارت اهتمام　بودشان چون آب واجب ز احتلام

بر شما پس حق فرستاد از سماء　از پی تطهیرتان ریزنده ماء
تا بآن گردید پاك از هر دنس　هم برد وسواس دیو از جمله پس

زانکه میگفت او جماعت یا ظفر　جمع ما هم کی شوند اندر اثر
پس برد آن آب کامد از سما　رجز شیطان یعنی آن وسواسها

هم ببندد تا شما را بر قلوب　بر امید از لطف علام الغیوب
هم کند ثابت بآن اقدامتان　بر زمین از بهر استحکامتان

یاد کن آنرا که چون پروردگار　بر ملایك وحی کرد از هر کنار
آنکه باشم با شما همراه من　اندر امداد و اعانت بی سخن

پس کنید آن مؤمنانرا دمبدم　در قتال مشرکان ثابت قدم
زود ما در قلب کفار افکنیم　از ثبات اهل ایمان رعب و بیم

پس زنید از فوق گردنهایشان　هم زنید آنجمله دست و پایشان
قصد از کل بنان انگشتهاست　بعض هم گویند جمله دست و پاست

از عنق یا بوده قصد اشرافشان　وار سان بیمایگان و سفلگان
نیست گویند اندر این معنی درنگ　که ملایك کرده با کفار جنگ

لیك گویند اهل تحقیق و شهود　قوهٔ ملکوتی ایشانرا فزود
مؤمنان گشتند پر دل در ستیز　مشرکان ترسان و هم یا در گریز

این بود تأویل و تأویل انسب است　نزد آن کآگه ز سر مطلب است
بهر فهم اهل حس معقول را　کرده محسوس آن رسول نیك را

از ملایك الف یعنی شد هزار　قوهٔ روحانی ایشانرا نکار
این بر آن باشد که گشتند از فضول　مر مخالف با خدا و با رسول

وانکه با ایشان بگردد از صواب　پس خدا باشد شدید اندر عقاب
پس چشید آنرا که بهر کافران　مر عذاب آتش است اندر نهان

ای گروه مؤمنان بر کافران　چون رسید آنگاه کانبوهندمان
آنچنان حصر غایت پیوستگی　از میانشان نیست راه رستگی

پس برایشان پشت آرید از گریز
یعنی از سوئی رود سوی دگر
رو بقوم حق کند هر سوی
بار گردد پس بچشمی از جدا
از صفا دید قریش اندر نبرد
پس بکشتید آن جماعت را شما
هم بیفکندی تو خاك ای مصطفی
تاشوند ایشان بخود مشغول وپس
رفت آن یکجا بچشم و حلقشان
تو بیفکندی چو افکندی رکف
یا مراد از رمی طعن است از نبی
کشت مردی را ورعبی اوفتاد
گوید آن کو صاحب تأویل بود
چون پیمبر باقی بالله بود
فعل را یعنی بوی منسوب کرد
هرچه تو آنرا کنی حق کرده است
آن بلا آمد حسن که بی فسوس
حق سمیع است اودعا را بشنود
سست سازنده است خلاق البشر
نصرت آنرا ده که میباشد احب
پس بیامد فتح آن دین بر شما
پس شمارا آن زهر ره بهتر است
دفع نکند اجتماع و اتفاق
نصرت ایشانرا بود چند از عدو
زانکه میگفتند با خیر البشر
تا زعین بندگی و پیروی
وزکسی جز حق نترسید آن سعد
پس فرستاد آیت ایشانرا خدا
یا زترك امر و فرمان رسول
عود برآن ورکنید از اختیار
هم بر این معنی مؤید باشد این
وانگهی کز من شما می‌شنوید

گرچه بس باشید اندك درستیز
از جماعت یا ظهور کر وفر
هم سردار سپاه از حاجبی
شد جهنم یار گشت او را وجا
کشته شد در بدر پس هفتاد مرد
لیك حقشان کشت در وقت غزا
سوی اعدا بلکه افکند آن خدا
زانکه ره بکشید مر هفتاد کس
پس بخود مشغول کرد از خلقشان
خاکرا کافکند حق برهر طرف
که فکند اندراحد خود برابی
در یهودان وان بد از رب العباد
در فنا حق برصحابه ره نمود
سلب فعل ازوی بفعل او نمود
اندر آن حیبی کرد اومسلوب کرد
وان زچشم مردمان درپرده است
فاش ایشانرا نماید از نفوس
هم علیم از نیت هریك و بد
مکر وحیلت کافرانرا سرسر
زد تو در دین و توحید وطلب
کو بود فاضلتر اندر نزد ما
همچنین برخیر دارین اظهر است
از شما هیچ از عقوبتهای شاق
در عدد باشند افزون رو برو
کن طلب از بهرما فتح وظفر
وز شکیبائی شدند آسان قوی
گوسفند از گوسفندی نی رمید
فتح گر میخواستید الحق شما
بهتر است آن مرشما را در قبول
بر شما هم باز گردیم از قرار
کای گروه مؤمنان واهل یقین
آنچه فرمایم بقرآن مجید
وانکه ایشان نشنوند ازفهم وهوش

وانکه پشت آرد بکافر روز رزم
یا بسوی قوم خود جوید پناه
جز بدین وجه ار کند برخصم پشت
از ثبات مؤمنان پاك صدر
هر کسی میگفت بهر افتخار
زانکه نصرت برشماداد از سروش
مشت خاکیرا بود آوردن وشان
مشت خاکیرا گرفت احمد بدست
مشت خاکیرا نباشد این اثر
یا بیفکندی تورعب اندر قلوب
یا که آن رمیه است کافکند او برود
اهل تحقیق اندراین معنی فرون
گفت کشت آنفرقه راحق نی شما
کرد سلب ازمارمیت آنرا زوی
چون توافکندی خدا افکند آن
تا عطا مر مؤمنانرا شد او
یا که آن باشد که بید مبتلا
کار این باشد که دیدید ارفنون
در دعا بوجهل میگفت ای خدا
آمد آیت پس که ان تستفتحوا
ایستید از یار باقی مانده کان
گر شما گردید باز از حربشان
گرچه باشند آنجماعت بیشمار
یا که ان تستفتحوا در انتساب
گفت میبودند قومی پیش ازین
تا که تنها یکسواری بر ثبوت
همچو ایشان گرشوید اندر صفت
پس رسید آن فتح وربازایستید
از تخلف یعنی ار باز ایستید
پس شما را سود سعد اجتماع
ازخدا فرمان برید و از رسول
مثل آنان هم مباشید از خطا
نی بهم لایسمعون داردو گوش

جز که گردد منحرف بر ساز و حزم
خویش را تنها چو بند در سپاه
نیست اورا غیر محرومی بهشت
منهزم گشتند اعدا روز بدر
من فلانرا کشتم اندر کارزار
کردهم شجیعتان برقلب و هوش
که رود بر چشم جمله دشمنان
سوی دشمن ریخت ازبهر شکست
تو مشو پس غافل از عجز بشر
بلکه آن افکند کشاف الکروب
روز خیبر جانب حصن یهود
هستشان گفتار ها از هرفنون
تا برند از حال خود ره بر فنا
بود پس در از رمیت اسرار حی
فهل تو فعل ویست اندر نشان
هم زنزد خود عطائی بس نکو
مبتلی را یار در عین بلا
کاهل حق غالب بباطل گشت چون
زین دوفرقه دوست داری هرکرا
گر طلب کردید نصرت را از او
از معادات رسول پاك جان
ما بنصرت یار گردیم آزمان
زانکه حق بامؤمنین دستست ویار
خود بسوی مؤمنان باشد خطاب
کز عدو دیدند خواریها بدین
میشد ازصفا سوی حضرموت
آنچنان گردید هم در عاقبت
از کسالتها که میگردد پدید
بهتر است آن مرشمارا برمزید
هرچه گیرید آن شود رنج وصداع
رو بگردانید زامرش درقبول
که بگفتند این شنیدیم از خدا

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ٢٢ وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

بدرستیکه بدترین جنبندکان نزد خدا کران گنگانند آنانکه نمی‌یابند بعقل وا گردانسته بودخدا درایشان خیری هرآینه شنوانیده بود ایشانرا

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٤ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ

واگر شنوانده بود ایشارا هرآینه روی گردانیده بودید وآنها روی گردانندگان بودند ای آنکسانیکه گرویدید اجابت کنید مر خدا و مر رسول را چون بخواند شمارا

لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَاتَّقُوا فِتْنَةً

برای آنچه زنده کند شمارا وبدانید که خدا حائل میشود میانهٔ مرد ودل او وبدرستیکه اوست که بسوی او محشور میشوید وبترسید فتنه‌را

لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٦

که نرسد آنانرا که ستمکردند ازشما تنها وبدانید که خدا سخت عقوبتست

بدترین جنبندگان اندر زمین
حق‌درایشان‌خیری اردانست هیچ
بشنواندی‌ورکه هم ار لطفشان
چون شمارا خواند اودرهرمقام
چون عارش‌شد تمام آسوشتافت
گفت بودی غافل آیا درفول
پس کید اورا اجابت درزمان
ما مخالف یا که آن باشد جهاد
اینست تمثیل ازکمال قرب حق
صاحبش غافل بود ران راز ها
یا تصرف میکند اندر قلوب
گفت حق مانع شوم هرنوتش
لیك گویند اهل تحقیق و نظر
یا که دل هادیست اول برصواب
نیست اقرب مردرا چیزی زدل
آدمی را پس بتحقیق شهود
آنکه باشد نقش بند قلب و تن
جزوجود آب‌کان اصل وی‌است
وآب اندر رتبهٔ خود طل اوست
این بود حیلوله گر فهمی تمام
بین ایشان گرببندکی حایل است
نیست دیگرقلب و روحی درمیان
نیست دیگر روی بر بهبودیش
هرکسی یابد جزای خود سیر
نی رسد تنها بر آنها که ستم
مرستمکار از ستم سوزد دران
مرتضی دربصره‌خواندآن برربیر
در خلاف آورد ما را آن فن
گفت ما عمار آن فخر زمن
برتو میباشد که با اصلح شوی
تو باو پیوند و باقی را بهل

زد حق‌آن صم بکمند از یقین
بشنواندی قول حقشان درسیج
باز میگشتند با اعراض ازان
فرض باشد طاعتش برخاص‌وعام
سوی آنسلطان نیکو رو شتافت
از ڪلام استجیبوا للرسول
بر هرانچه زنده میگردید ازان
ترکش اسباب هلاکت و فساد
بدمراچون قرب سطر اندرورق
که بود درقلب او درصدد حفا
بر ارادهٔ خویش علام الغیوب
بین قلب کافر و امیش
که بود از سر معنی با خبر
در نهایت پس بود حقرا حجاب
خیرد از دل فکروهوش معتدل
نیست چیزی‌اقرب ازدل‌جزوجود
اقرب ازقلب است در ملك بدن
وان رطوبت آبرا اندرپی‌است
وان تری آثار آب اندرسوست
ور نفهمی عذر خواهم والسلام
اندمراتب رسته رهرو‌واصل‌است
واحد مطلق نماند در عیان
گشت صادر حکم تا مسعودیش
گر بود شر یافت شرورخیر خیر
خاصه کردند از شما بربیش‌وکم
هم زترك امرونهی از دیگران
شد فرو در فکر مردتند سیر
پس رسید آنچه رسید ازمن عن
فتنها حادث شود از بعد من
با علی در هر مقامی مع شوی
چون تسد آنها و حیدرشاه دل
پس‌بدانید اوست سخت‌اندرع‌...

آنکه ماشند یعنی‌گنگ و کر
یعنی از قرآن شدی گر منتفع
هم کید ای اهل ایمان وعقول
بود از اعراب مردی در نماز
گفت‌چون‌دیر آمدی اندرحضور
گفت داستم کنون زین ندا کر
شاید آن باشد ولای معتدل
هم بدانید اینکه حق درجستجو
مطلع باشد تمکنونات قلب
یا که اندارد جدائی عاملش
مؤمنان دروقت حرب اندیشناك
تا همی باشند رسان و کسل
اهل دانش قلب را یابند چند
هم صفی را هست تحقیقی دقیق
مبع علم است و ادراك وجود
هستی مطلق که جان عالم‌است
شو فروتر در سخن تا پی بری
ذات مطلق هستی بیچون وچند
گرچه باآب آن‌رطوبت ملصق‌است
پس شود حایل بدیکی یا بدی
از مقام نفس و قلب وسر وروح
بر بدی ور درمیان حایل‌شود
پس باو محشور گردید این‌چنین
می بپرهیزید ازان جرم‌و جهل
بلکه چون پیدا شود اندر انام
گفته صری‌آمد این اندرعلی‌ع
گفت این آیت نخواندم سالها
از خلاف بیعتم با شیر حق
از نیام آید برون شمشیرها
زانکه درراهی روند ازماخلق
در سلوك ازتن نباشد خاصی
ستمکاران که دورند ازصواب

در نمی یابند حقرا در فکر
منمود از لطفشان حق مستمع
مر اجابت از خدا و ازرسول
خواند او را احمد کامل باز
گفت بودم در نماز ارشد قصور
خوانیم در هر محل آیم ز سر
گوست معنی بر حوزهٔ دین‌و دل
حایل آید بین مرد و قلب او
دانچه‌هم ازصاحبش گاهیست‌سلب
بین او با میل و مقصود دلش
بوده‌اند از کثرت خصم‌ازهلاك
گردد افزون‌هر دماشان خوف‌دل
عارفان دلرا بدلبر گم کنند
اندراین حیلوله گرباشی عمیق
وانچه مع باهستی‌است ازوارادات
اقرب ازدل دروجود آدم است
نیست اقرب آنرا هیچ ازتری
اصل هستیهاست زد هوشمند
ازتری باآب لیك‌اقرب حق‌است
بین مرء و قلب حیث سرمدی
گشته فارغ وز خفا دارد فتوح
نور استعداد از او زایل شود
نیك مردی‌گوست درره پیش بین
که رسد شرش بهرنا اهل‌و اهل
شرآن فتنه رسد بر خاص‌و عام
هم زبیر و طلحه عمار ولی
غافل ازآن‌گوست شرح حال ما
در رسید آن فتنه زامرفاسق
روبهان بندند ره بر شیر ها
ور ره دیگر بسها شیر حق
مکسل ازجان هیچ اگرصاحبدلی

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ فَآوٰيكُمْ وَاَيَّدَكُمْ
ویادکنید هنگامیکه‌شمابودیدکم ناتوان شمردگان‌درزمین میترسیدیدکه بربایندشمارامردمان‌پس جای‌داداوشمارا وتقویت‌کردشمارا
بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۲۷ يا اَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا لاتَخُونُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ
بنصرش وروزی‌دادشمارااز پاکیزهها باشدکه‌شماشکرکنید ای‌آنکسانیکه گرویدید خیانت‌مکنید باخدا ورسول
وَ تَخُونُوا اَماناتِكُمْ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۸ وَاعْلَمُوا اَنَّما اَمْوالُكُمْ وَ اَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ
وخیانت‌مکنید امانتهاتان‌را وشماءبدانید وبدانید جزاین‌نیست‌مالهاتان واولادتان بلاست وبدرستیکه‌خدا نردش
اَجْرٌ عَظِيمٌ ۲۹ يا اَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ
اجری‌بزرگست ای‌آنکسانیکه گرویدید اگرپرهیزیدازخدا میگرداندبرای‌شماتمیزی ودرمیگدرانداز‌شما گناهان‌شمارا

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٣٠ وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ اَوْ يَقْتُلُوكَ

و بیامرزد شما را و خدا صاحب فضلی است بزرگ و هنگامیکه مکر میکردند تو آنانکه کافر شدند که حبس کنند تو را یا بکشندت

اَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ٣١ وَ اِذَا تُتْلٰي عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا

یا بیرون کنندت و مکر میکردند و مکر میکرد خدا و خدا بهترین مکر کنندگانست و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما گویند

قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاۤءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ٣٢ وَ اِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ

حقیقت شنیدیم اگر میخواستیم هر آینه می گفتیم مانند این نیست این مگر افسانه‌های پیشینیان و هنگامیکه گفتند بار خدایا اگر باشد

هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاۤءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٣٣ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ

این که آن حق است از نزد تو پس بباران بر ما سنگها از آسمان یا بیاور بما عذابی دردناک و نباشد خدا

لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ٣٤ وَ مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ

که عذاب کند ایشان را و تو در ایشانی و نباشد خدا عذاب کننده ایشان و ایشان استغفار میکنند و چیست ایشان را که عذاب نکند ایشان را خدا و ایشان

يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا اَوْلِيَاۤءَهُ اِنْ اَوْلِيَاۤؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

باز میدارند از مسجد الحرام و نباشند دوستانش نیستند دوستانش مگر پرهیزکاران ولکن بیشترشان

لَا يَعْلَمُونَ ٣٥ وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَاۤءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

نمیدانند و نباشد نمازشان نزد آنخانه مگر صفیری و دست زدنی پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید

تَكْفُرُونَ ٣٦ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

که کافر میشدید بدرستیکه آنانکه کافر شدند انفاق میکنند مالهای خود را تا باز دارند از راه خدا پس بزودی صرف میکنند آنها را پس خواهد بود

عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اِلٰي جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ٣٨ لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ

بر ایشان حسرتی پس غالب میشوند و آنانکه کافر شدند بدوزخ محشور میشوند تا جدا سازد خدا ناپاک را از

الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلٰي بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ اُولٰۤئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٣٩

پاک و بگرداند ناپاک را بعضیش بر بعضی پس بر سر هم جمع کند آنها را همه پس بگرداند آنرا در دوزخ آنگروه ایشانند زیانکاران

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَ اِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ ٤٠

بگو مر آنان را که کافر شدند اگر باز ایستند آمرزیده شود مر ایشان را آنچه بتحقیق گذشت و اگر برگردند پس بحقیقت گذشت طریقهٔ پیشینیان

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّٰي لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ

و کارزار کنید ایشان تا نباشد فتنه و باشد دین همهٔ آن از برای خدا پس اگر باز ایستند پس بدرستیکه خدا بآنچه میکنند

بَصِيرٌ ٤١ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰيكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰي وَ نِعْمَ النَّصِيرُ ٤٢

بیناست و اگر اعراض کنید پس بدانید که بدرستیکه خدا مولای شماست خوب مولائی است و خوب ناصریست

یاد آرید اینکه بودید کم ‖ در زمین مکه بس بیچاره هم
پاکه گر بیرون روید از ساحت ‖ بر شما خود مشرکان آرند تاخت
روزی پاکیزه داد او بی‌ملال ‖ از غنایم کان بد سابق حلال
بودتان خوف از قریش آنجایگاه ‖ تا که بربایندتان چون پر کاه
پس شما را در مدینه جای داد ‖ کرد هم تعبیه بر نصر و گشاد
تا شما آیند شاید بر سپاس ‖ هم شوید از دادهٔ او حق‌شناس

در صحابه بود بعضی بوالفضول
آمد آیت کای گروه مؤمنان
همچنین اندر امانتها که هست
خاصه دانید اینکه‌خائن خائب است
هم بدانند اینکه درتحصیل آن
بر شما صرت دهد بمایقی
هم بپوشد ار شما احرامتان
ای محمد صم یاد کن کفار دون
یعنی از شمشیر های بی نشان
مجتمع گشتند در کار رسول
میکنند ایشان بدی پس ارخدا
مکر او نسبت بمکاران حراست
مکرسدیشد نکس درخوب‌ورشت
ور بر آیات الله اندر نوبتی
بست این جز قصهٔ پیشینیان
یعنی این‌قرآن گر اندیش تواست
یا بما آور عذابی دردناك
قصهٔ اسفندیار و رستم او
کشته‌شد درحبس زایشان چندتن
هم معذب بست ایشارا عیان
یعنی احمد رفت و استغفار ماند
گرکه اوحق است ای‌پروردگار
گشت این باعث بتأخیر عذاب
چیست ایشارا که‌حق‌نکندعذاب
هم بیند ایشان امین تولیت
نیست زان گفت‌ایولایت راسزا
هم باشدشان نماز اندر حرم
میزدند از کام چون مرغان صفیر
گفت زابرو نیستشان اندر نیت
میکنند انفاق کفار ار سفه
پس بر ایشانست اندوه و ندم
آمداین‌آیت که رود اموال‌خویش
این نماید بهر تمیزی خدا
اندر آنحالی که دارند احتماع
گو بر ایشارا که گربازایستند
در عداوت ورکه برگردند وکین
کرد با کفار باید کاردار
تا که باشد دین خدا را بالتمام
دین حق غالب شود یابد رواج
یعنی آندوری که اویابد ظهور
دین اگر باشد هزارارصدهزار
لیك گویند اهل معنی دین حق
پس اگر ازکفرخود بازایستند
ورکنند اعراض هیچ ازدین نکاست

چون کلامی میشنیدند از رسول
بر خدا و بر رسولش در نهان
مر شما را بین یکدیگر بدست
در شما ضبط امانت واجب است
هست اجری از خدا بر مردمان
کوست بین حق و باطل فارغی
می بیامرزد دهد آرامتان
تا تو چون کردند مکرازهرفنون
یا کنند اخراجت ارملك‌ومکان
تا چه رائی جمله را افتد قبول
هم رسد بر مکر ایشارا جزا
با تو آنسان که بوئی‌مشك‌خداست
خوب وبدرا مینماید در سرشت
خوانده‌گردد هم برایشان آیتی
مثلش ارخواهیم گوئیم از بیان
وین محمدص صاحب کیش تواست
گشت پس‌درحبس مقدار اوهلاك
خود معرب کرده بد درگفتگو
زان یکی بد نضرحارث لی‌سخن
تا در ایشانند از مستغفران
وان بی آمرزش ابرار ماند
سنك بر ما زآسمان ایدم ببار
بشنو این ازتوبه هرگز رومتاب
چیستشان یعنی که مانع برعقاب
برحرم ما کفروشرك و معصیت
غیر آن پرهیزکاران از خطا
جز صدا و دست کوبدن بهم
دست برهم کوفتند از ناگزیر
نزد بیت الاُمکاء و تصدیت
تا بگردانند مردم را ز ره
رفته مال و گشته مغلوبند هم
جمله را بدهند و مغلوبند پیش
تا خبیث آن گردد ازطیب جدا
زان ترا کم نیستشان هیچ انتفاع
از عداوت با رسول ایست پند
عادت ایشانرا گذشته زاولین
تا نماند فتنهٔ اندر دیار
اندر این آیت بسی باشد کلام
در میان اهل عالم لا علاج
زایل از گیتی شود نقص‌و فتور
اصل آن واحد بود وازکردگار
در فنای سالکست از ما خلق
پس خدا بیناست بر هرچه کنند
پس چو دانید اومددکارشماست
از کتاب الله بتوفیق خدا

فاش میکردند و ارباب نفاق
از خیانت بود باید بر حذر
خواه آن مالی بود یا مطلبی
هم بدانید اینکه نزد ابتلا
ای گروه مؤمنان هم گر شما
هم نگرداند محق را او جدا
حق چه باشد صاحب فضل‌ونعم
که تو را در خانهٔ سازند بند
هست اشارت این باجماع قریش
نیمه شب رفت ازمدینه سوی غار
بهتر از ایشان نماند مکر حق
آیه آنرا که آید رو برو
مکر پس درتست نی درکردگار
می بگویند این شنیدیم از امام
یادکن آنرا که گفتند ای‌خدا
سنك پس بر ما بباران زآسمان
یعنی آنکو قائل این قول بود
کاینست شیرین ترازاین افسانها
حق معذب نیست ایشارا نزود
مرتضی فرمود اندر مردمان
مشرکان گفتند کاندر ما چرا
شب چوشدگشتند نادم زان‌طلب
شد چو استغفار بر مشرك امان
وانکه ایشان مؤمنارا بالتمام
رد قولست اینکه میگفتند ما
تولیت نبود روا بر کافری
قولی آن‌باشد که‌عریان درطواف
یا که چون میشد پیمبر در نماز
پس چشید ار قتل‌و اسر بیکران
زود باشد کاین خسران بالتمام
بهر جنك بدر بودی ده نفر
وانکه درکفرند ثابت هم مقیم
جمع گرداند پلید آنرا و پس
پس بگرداند بدوزخ شان مقام
جرمشان بخشیده گردد لی‌اسف
یعنی آنچه رفته بر پیشینیان
قصد از فتنه غیر الشرك نیست
فرقه گویند یعنی اینکه‌ادیان
یا که جزیك دین نماند زائتلاف
یا که دین یکجا بود بهر خدا
اختلافات از ره نفس وهواست
کل دین آنگاه گردد از خدا
یعنی ایشارا خدای بیشریك
دوستانش را بود بر ناگزیر
جزء عاشر را نمائیم ابتدا

میرسانیدند آن براعدا ازاشفاق
در هران امریکه باشد مستتر
حفظ‌آن فرض است درهرمشربی
محنتند اموال و اولاد شما
می بپرهیزید و ترسید از خدا
خود زمبطل یا عدو را زاولیا
فضلی اعظم بر خلایق دمبدم
یا که بکشندت بوجهی ناپسند
سوی دارالندوه برتدبیروطیش
حفت بر جایش ولی کردگار
لوست خیر الماکرین اندرسبق
مینماید از محب و از عدو
چون‌که کشتی نجم مکرآمد بکار
یعنی ازامثال این حرف‌وکلام
گرکه این حقست وازتوسوی ما
همچو بر اصحاب فیل اندرزمان
نضر حارث نام آن بد در نمود
که محمد ص خواند و آرد نما
تا تو باشی اندر این قوم عنود
دوامان بدزان یکی‌رفت ازجهان
شد محمد صم برگزیده از خدا
پس باستغفار .بگشودند لب
چون نگردد بر موحد نور جان
باز میدارند از بیت الحرام
خود ولاة کعبه ایم ار اجبا
لیك این را میندانند اکثری
مرد وزن بودند نا هم بخلاف
مشرکان‌را بود این آهنگ وساز
ریح‌زان کفری که هستیداندران
مال خود انفاق سازند ار حرام
خرج لشگررا کفیل ازمال‌وزر
راندگان باشند ایشان بر جحیم
بعض را بربعض اندازد چوخس
من زیانکاران مشرك را تمام
از ره یغفر لهم ما قد سلف
تا که مستاصل شدند از مؤمنان
مشرکی هرجاست یعنی‌کشتنی‌است
خالص از ادیان شود اندرزمین
وین شود در دور قائم بخلاف
هرچه آن دین است یعنی بخطا
وان خدا اردین وارامرخداست
که نماند در تو هیچ از ماسوا
بدهد از فعل نکو پاداش نیك
بهترین مولی و هم نعم النصیر

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ

وبدانید که آنچه غنیمت گرفتید از چیزی پس بدرستیکه از برای خداست پنج یکش و از برای رسول و از برای صاحب قرابت و یتیمان و درماندگان

وَابْنِ السَّبِيلِ اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ

و راه گذریان محتاج اگر هستید ایمان آورده اید بخدا و آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود روز تمیز روزیکه بهم رسیدند آندو جماعت

وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤١ اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى وَالرَّكْبُ اَسْفَلَ

و خدا بر هر چیز تواناست هنگامیکه شما بودید در کناره نزدیکتر و ایشان بکناره دورتر و سواران قافله پائین تر بودند

مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ٤٢ لِيَهْلِكَ

از شما و اگر وعده کرده بودید هر آینه خلاف میکردید شما در وعده و لیکن تا فیصل آورد کاری را خدا که میبایست کرده شود تا آنکه هلاک شود

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيٰى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ٤٣ اِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ

کسی هلاک شد از روی دلیل و حجت و زنده شود کسیکه زنده شد از روی دلیل و بدرستیکه خدا هر آینه شنوای داناست هنگامیکه نمود بتو ایشان را خدا

فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ اَرٰيكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِيمٌ

در خوابت اندک و اگر نموده بود بتو ایشان را بسیار هر آینه سستی کرده بودید و نزاع کرده بودید در آن امر و لیکن خدا سلامت داشت بدرستیکه

بِذَاتِ الصُّدُورِ ٤٤ وَاِذْ يُرِيكُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي اَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ

او داناست بذات سینها و هنگامیکه نمود شما ایشان را چون بهم رسیدید در چشمهای شما اندک و گردانید اندک شما را در چشمهای ایشان تا فیصل

اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٤٥ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا

آورد خدا کاری را که بود کرده شده و بخدا برگردانیده میشود کارها ای آنکسانیکه گرویدید چون ملاقات کنید گروهی را

وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٤٦ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

پس پای دار باشید و یاد کنید خدا را بسیار باشد که شما رستگار شوید و فرمان برید خدا و رسولش را و نزاع مکنید پس سستی خواهید کرد و خواهد رفت

رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ٤٧ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا

دولت شما یا باد و هنگام فتح و صبر کنید بدرستیکه خدا با صبر کنندگانست و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از دیارشان بشادی

وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٤٨ وَاِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ

تمام و وانمود مردمان و منع میکردند از راه خدا و خدا بآنچه میکنند فرا رسنده است و هنگامیکه بیاراست مر ایشان را دیو رجیم

اَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ

کردارشان را و گفت نیست غلبه کننده مر شما را امروز از مردمان و بدرستیکه من پناه دهنده ام شما پس چون نمودار شدند آندو فوج برگشت

عَلٰى عَقِبَيْهِ وَقَالَ اِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ اِنِّي اَرٰى مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٤٩

بر دو پاشنه اش و گفت بدرستیکه من بیزارم از شما بدرستیکه می بینم آنچه را نمی بینید بدرستیکه من میترسم از خدا و خدا سخت عقوبت است

اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ

هنگامیکه میگفتند دورویان و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری که فریفته اینها را دین ایشان و هر که توکل میکند بر خدا

فَاِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۵۲

پس بدرستیکه خدا غالب درست کردار است

در بیان حکم خمس

هم بدانید ازغنایم هرچه هست
هم ز خویشان رسول منتجب
از فواید هرچه می‌آید بکف
که بمالك قدر آن معلوم نیست
هم بدارالحرب آنچه آید بدست
آنچه شد سهم خداوند و رسول
مابقی باشد بقسمی که بود
آنچه برآیتها فرستادیم ما
اندر آن روزیکه باهم دو گروه
آورید از عدوة الدنیا بیاد
دشمنان بر عدوة القصوی بدند
وان سواران مسلح در نظر
بر خلاف عدوهٔ قصوی شما
خلف میکردید در میعاد هم
آنچه یعنی کرده بد حق حکم آن
تا مگر گردد هلاك از حجتی
حق نگهدار شما باشد سمیع
پس بد او دانا که ایشانرا نمود
هم تنازع بودتان در کارزار
یاد آرید آنکه در وقت لقا
هم شما را کم نمود او در نظر
کمی اندر نظر بوجهل ازسلاح
اول ایشانرا چنان دیدند کم
تا نماید حکم امری را خدا
چونکه آئید ای گروه مؤمنان
از خدا آرید هم بسیار یاد
دور باشید از نزاع و ازخلاف
باد نصرت میرود آید بدور
نفحهٔ آمد شما را داد روح
رحمتی کان بود سابق بر غضب
هرکرا بنده مراقب دل دهد
پس چو آمد نفحهٔ رحمت بجست
رو کنی هرسو حیوة دل بود
حق بود با صابران پس صبر کن
آنچه بر ایشان رسد اندر احد
از بطر یعنی زروی سرکشی
چند روزی کرد اندر بدر عیش
مردمانرا اینکسان دارند باز
یادآرید آنکه چون بر کافران

چونکه آوردید ازکافر بدست
زآل هاشم وآل عبدالمطلب
ازتجارت و اززراعات و ز حرف
حکمش ازمعلوم شد مکنونیست
ازغنیمت وان بود ملك ازکه هست
بعد احمد هست زاولاد بتول
اندر آیت ز امر خلاق ودود
هم ببندهٔ خویشتن دادیم ما
التقا باشد در عین شکوه
بر کنار وادئی بی آب وزاد
می فرود اندر زمینی آمدند
تا سه فرسنگ ازشما بر دور بر
تا برابر بودتان در ریگ با
زانکه میدیدند خودراست وکم
در مقام علم از سود و زیان
آنکه باشد بر هلاکش قسمتی
هرچه اندیشد هم داند جمیع
در منامت بس قلیل و بیوجود
که بحرب آریم رو یا بر فرار
بر شما بنمودشان اندك خدا
پیش ایشان تا دلیر آیند ومرد
جنك کردن بهرما هست افتضاح
پس ملاقی چون بودیدی بهم
کان بعلمش بود وهست ازاقتضا
مر شما اندر قتال مشرکان
تا مگر یابند بر نصرت مراد
از ره آراء خود در اختلاف
چون دبور آید نماند فروزور
زندگی بخشید و اقبال و فتوح
دل نوازد جان فزاید درطلب
وانکه غافل مهرش اندردل نهد
شو مراقب زانکه وقت کارتست
فتح و نصرت بشر مستقبل بود
حکم پس بر آیات و ارکن
کی رسیدی هم نشد آنچه شد
واز رئاء الناس و فخرو بهشی
خلق تا دانندمان ذیجود و جیش
از ره حق زانریا وعجب و ناز
داد زیب اعمالشان دیو ازگمان

پنج یك دان ازخدا و ازرسول
هم یتیمان و مساکین زان سبیل
ور کنوز و غوص ومعدن بیکلام
هم زمینی آنکه ذمی مطلع
خمس براین جمله واجب دان یقین
هرکه باشد بعد پیغمبر امام
حکم خمس اینست آرید آن بجا
یوم فرقان یعنی اندر روز بدر
حق توانا باشد او بر کلشیء
بود ریگستانی آنجا پیش رو
بر کنار چشمهٔ آب روان
در میان کاروان یعنی که بود
وعده میدادید ور بر یکدگر
جمع پس در بدرتان فرمود حق
اولیا را نصرت فتح و ظفر
هم زید آنکس که میبایست زیست
یاد کن چون کافرانرا درمنام
ور که ایشانرا نمودی بیشتر
لیك سالم داشت حقتان زان فتور
چشمتان تا بیند ایشانرا قلیل
یعنی اندر چشمتان بنمود عزم
نیست یعنی هیچشان حاجت بجنك
مر خدا بنمودشان اندر نظر
باز گردانیده گردد سوی او
شاید ار باشید ثابت همچو کوه
از خدا فرمان برید اندر قبول
پس شما مستأصل و بد دل شوید
گر ورد بادی باقبال آن صباست
باد رحمت بود کامد شاد و رفت
رفت و باز آید بهنگام دگر
پس وزد گر در چمن بار دگر
چونکه گردد بازوبید روشنت
اندکی کن صبر باقی آن تست
گر نبشد آن تنازع و اختلاف
همچو آنان می نباشید از ریا
مکیان گفتند قبل از جنك بدر
گفت زان مانند ایشان از سرا
حق بکردار شما باشد محیط
گفت غالب بر شما امروز کس

باشد از تعیین خلاق عقول
هم بود سهمی ز ابناء السبیل
وز حلالی کوست مخلوط حرام
از مسلمان بوده است او مبیع
هست اجماع امامیه بر این
هم ذوالقربی است هم صاحب مقام
گر بحق آورده اید ایمان شما
که جدا شد حق و باطل لیل و بدر
نیست شیئی نیست کان مقهور وی
در زمینی بی پایان میشد فرو
از مدینه دور ومحفوظ ازدیان
آن ابوسفیان و اصحاب عنود
تا بحرب دشمنان جوئید فر
تا نماند حکم ز امر ما سبق
مشرکانرا دل و ضعف و خطر
ازهویدا حقی و این آیتی است
حق نمودت اندك و بیقدر و خام
میشدید البته بددل زان حشر
زانکه او داناست برسر صدور
قلبتان گردد قوی چون شیر و پیل
رو بگردانید از میدان رزم
زنده آرید این جماعت را بجنك
دو برابر مؤمنان را با ظفر
کارو حال جمله از یار وعدو
رو نتابید از قتال آن گروه
واز فرستادهٔ خدا یعنی رسول
مختلف بر آراء بیحاصل شوید
ورکه آید از قفا ویل و وباست
ظالمانرا جان وایمان داد و رفت
تا دهد بر قلب آرام دگر
شاخ خشك اروی شود خشکیده تر
بی چه زاید مریم آبستنت
خاك خاك خصم در میدان تست
در میان مؤمنان اندر مصاف
که بیرون آمدند از خانه ها
باید ازشرکشت بهر صیت قدر
در نیابید از ره عجب و ریا
کوست عالم بر مرکب بر بسیط
نیست هیچ ازمردمان دریکنفس

من شما را میدهم زنهار بس
چون قریش ازمکه بیرون آمدند
گفت من زان قومتان باشم پناه
جنگ باایشان شمارا حتمی است
بر عقب گردید باز ابلیس دون
بینم آنچه می نبینید آن یقین
من زحق ترسم نه کزوی ایمنم
یاد کن گفتند چون اهل شقاق
زانکه با فقدان اسباب و عدد
گوکنند هرکس توکل برخدای

باشم از قوم کنانه داد رس
از کنانه خائف و بددل بدند
بر نگردید ازچنین خوفی زراه
هم دلیل طاعت و قرب خداست
گشت باطل یعنی آن کید و فسون
یعنی افواج ملك را بر زمین
با کسی کاوراست دشمن دشمنم
وانکه دردل بودشان رنج و نفاق
بی سلاح و بی سپاه و بی مدد
واگذارد کار خود را بیرمای
بر توکل زندگان ازحکمتش

زانکه بودند اهل مکه بیمناك
خاستند از راه تا گردند باز
وز مسلمانان شما افزون ترید
پس چو آن هنگام دیدند اثر
گفت من بیزار و دورم ازشما
بهر امداد رسول و مؤمنان
سخت باشد چون عقوبتهای حق
گرچو تند این جماعت بی نصیب
کرده اند اینگونه عزم کارزار
پس خدای غالب اورا ناصراست
میوزد پیوسته باد نصرش

زان جماعت گفت زایشان نیست باك
دادشان دل دیو خوئی از مجاز
در شکوه وقوت و شوکت سرید
آن دو لشکر یکدگر را درنظر
هم ز زنهاریکه دادم بر خطا
پی به پی آید ملك از آسمان
نیست کس را تاب آن ازماخلق
دینشان داده است ایشانرا فریب
تا سپاهی همچوآتش شعله بار
کو بهر کاریکه خواهد قادر است

وَلَوْ تَرٰى اِذْ يَتَوَفَّي الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ٥٣

واگر میدیدی هنگامی راکه میمیرانیدند آنانراکه کافر شدند ملائکه میزدند بررویهاشان وپشتهاشان وبچشید عذاب سوزان

ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ٥٤ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

آن سبب آنچیزیست که پیش فرستاد دستهای شما و بدرستیکه نیست خدا بیدادکننده مربندگانرا چون شیوه فرعونیان وآنانکه بودند پیش ازایشان

كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥٥ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ

کافرشدند بآیتهای خدا پس گرفت ایشانرا خدا بگناهاشان بدرستیکه خدا نیرومند سخت عقوبست آن بآنست که خدا نباشد

يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰي قَوْمٍ حَتّٰي يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٥٦ كَدَأْبِ آلِ

تغییردهنده نعمتی راکه احسان کرد آنرا بر جمعی تاآنکه تغییردهند آنچه را باشد در نفسهاشان و بدرستیکه خدا شنوای داناست چون شیوهٔ

فِرْعَوْنَ وَالَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

فرعونیان وآنانکه بودند پیش ازایشان تکذیب کردند آیتهای پروردگارشانرا پس هلاك کردیمشان بگناهاشان وغرق کردیم فرعونیانرا

وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ٥٧ اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٥٨ اَلَّذينَ عَاهَدْتَ

وهمه بودند ستمکاران بدرستیکه بدترین جنبندگان نزد خدا آنانند که کافرشدند پس ایشان ایمان نمی آورند آنانکه پیمان گرفتی

مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ٥٩ فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ

ازایشان پس می شکنند پیمان خودرا در هر بار وایشان نمی پرهیزند پس اگر دریابی ایشانرا در حرب پس پراکنده سازبایشان

مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ٦٠ وَ اِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰي سَوَآءٍ اِنَّ اللّٰهَ

کسی راکه باشد از پس آنها باشدکه ایشان پندگیرند واگر بترسی البته از جمعی خیانتی پس بینداز بسوی ایشان بر یکسانی بدرستیکه خدا

لَا يُحِبُّ الْخَآئِنِينَ ٦١ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ٦٢ وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ

دوست نمیدارد خیانتکارانرا وپندارند البته آنانکه کافرشدند که پیشی گرفتند بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند وآماده سازید برای ایشان آنچه بتوانید

مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ

ازاسباب توانائی ازبستن اسبان که بترسانید بآن دشمن خدا ودشمنانرا ودیگران از غیرایشان نمیدانیدایشانرا خدا

يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللهِ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ وَ اَنْتُمْ لاٰتُظْلَمُونَ ٦٣ وَ اِنْ جَنَحُوا

میداندایشانرا وآنچه انفاق میکنید از چیزی در راه خدا تمامداده‌مشود‌شما وشماستم کرده‌شوید واگر میل کردند

لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦٤ وَ اِنْ يُرِيدُوا اَنْ يَخْدَعُوكَ فَاِنَّ

مرصلح‌رابس‌میل‌کن‌مرآنهارا وتوکل‌کن برخدا بدرستیکه‌اوست شنوای‌دانا واگرخواهند‌که‌مکرکنند باتو پس‌بدرستیکه

حَسْبَكَ اللهُ هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ اَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ

کافیست‌تراخدااوست‌که‌تقویت‌کردترا بنصرتش وبگرویدگان والفت‌داد میان‌دلهاشان اگرصرف‌مکردی‌آنچه‌در زمین‌است

جَمِيعاً مَا اَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰكِنَّ اللهَ اَلَّفَ بَيْنَهُمْ اِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٥ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ

همه الفت‌نمیافکندی میان دلهاشان ولیکن خدا الفت‌افکندمیاناشان بدرستیکه‌اوست‌غالب‌درست‌کردار ای پیغمبر

حَسْبُكَ اللهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٦٦

بس‌است‌تراخدا وآنکه‌پیروی‌کردترا ازمؤمنین

ورتو میدیدی که روح کافران
که چشیدایدون عذاب سوزناك
وانکه حق نبود ستمگر بر عباد
مشرکانرا با توشد داب ایودود
پس خدا بگرفت ایشانرا تمام
این برآن باشد که تغییر نعم
هست تهدید قریش ازاین مراد
بهر تکذیب نبی یکدل شدند
داْبشان چون‌داْب فرعونست وآل
پس نمودیم آن جماعت را تباه
هست حال این قبیلان قریش
چه ازقریشند آن‌جماعت‌چه‌ازیهود
در هران باری شکستند‌آن‌عهود
پس بایشان کن رمنده در قتال
کافرانرا ده بر ایشان گوشمال
تا مگر گیرند ایشان عبرتی
پس بفکن سویشان عهد کهن
چون شما کردید نقض‌عهدخویش
حق ندارد خائنین‌را هیچ‌دوست
بی زلوم آنست کایشانرا خبر
کی تواند عاجزی عاجز کند
مر شما آماده سازید از قبول
می بترسانید اعدا را بران
که نمیدانید ایشان را شما
مر جزا یابید آنرا تام و تم
زان مترس وکن توکل برخدا
حق بقول مشرکان باشد سمیع
اوست آنکو بر تو وبرمؤمنین
آن خصومتهای چندین ساله را

قبض میکردند چون روحهاشان
وین بود بهر شما اول هلاك
نا عذاب کس نماید بی فساد
همچو داْب آل فرعون عنود
زانچه کردند ازگناهان بردوام
حق بقومی‌ندهداسریش وکم
که فرودندی زکفران بر فساد
زان سبب نابود ومستأصل‌شدند
قبل از آنها هم زاتباع ضلال
غرقشان کردیم در نیل از گناه
همچوحال قبطیان درطوروطیش
ناورند ایمان ز انکارو جحود
بوده اند آنها قریظه از یهود
آنچه آید از قفاشان بی‌سؤال
تا پس از ایشان رمندت ازقتال
که زپی آیند هم با جرائی
قوم را بهر قتال اعلام کن
همچنین من بسم برعهد پیش
پاس عهد وقول نزد او نکوست
بدهی از امریکه داری درنظر
آنکه را قدرت بهر جایز کند
آنچه بتوانید از قوم و خیول
دشمن حق را وخود را درعیان
داند اما حقتعالی جا بجا
هم نباید برشما هیچ از ستم
کو نگهدار است ازحیلت تورا
هم ببنیهایشان دانا جمیع
میکند تأیید بر یاری یقین
برد وجای خارهشت اولاله را

با نمود آتشین بر روی و پشت
وین بران باشدکه فرستاده پیش
اوست عادل برجزای نیك و بد
وانکسانکه پیش ازایشان‌بوده‌اند
چون قویست و شدید اندرعقاب
هرکه خود تغییر بدهند از خطا
صم نمودند آن معادات رسول
حقتعالی نشود اقوالشان
بودشان تکذیب آیات و رسل
آل فرعون آنچه بودندی همه
بد ترین جنبندگان اندر زمین
آنکسانیکه با تو بربستند عهد
می نپرهیزند ازان پس‌کر حرب
یعنی‌ایشانرا چنان کن تارومار
کن چنان یابی چوبرایشان ظفر
ورکه ترسی از گروه ناقصین
ده خبریعنی که پیش از کارزار
تا تو باشی بر سویه و اقتصاد
نقض عهدخویش چون‌کردند قوم
می نپندار ای رسول مستطاب
یا که پیشی‌گیرد ازوی درمراد
یعنی از مردان با تیغ و سلاح
هم بترسانید کفار دگر
وانچه اندرراه حق خیری کنید
ور باستسلام قومی میل کرد
یعنی ازحیلت بود تا صلحشان
ورکه خواهند آنکه‌بدهندت‌فریب
الفت او افکند ما بین قلوب
گر نمودی خرج مافی‌الارض را

میزدند از قهروتهدیدی درشت
دستهاشان همچنین زاعمال‌خویش
هر جزا بر قدر فعل اورسد
کافر اندر آیت الله روز چند
مجرمانرا چاره نبود از عذاب
زانچه باشدشان قرین با نفسها
بر فساد بت پرستی بی اصول
داند آن اندیشه و اعمالشان
کامد ازپروردگارازجزء و کل
که ستم کردند برخویش آن‌همه
رد حق باشند کفار از یقین
نقض پس کردند وبشکستند عهد
یابی ایشانرا یکی درشرق‌وغرب
تا نیاید کس دگر درگیرو دار
تا بجنگت کافری ناید دگر
بر خیانت تا مگر باشی قرین
بسپر در عهد خود من برقرار
ناورند از غدر وحیلت برتویاد
هم بونقض عهد خودکن بی زلوم
کافران پیشی گرفتند ازعذاب
یا شود عاجز ز کامی ازو باد
وانمرا کی کامدراین باشد صلاح
غیر اهل مکه در هر بوم و بر
خود شما انفاق اندك یا مزید
صلح کن با آنجماعت بی نبرد
تکیه کن برحق مرانبود زیان
پس تورا کافی بود رب المجیب
اوس‌وخزرج‌رابس‌ازرنج‌وکروب
وین میسر نیست الا فرض‌را

اندر این الفت میان آن قلوب ‖ تو نبودی قادر ارشاهی و حوب ‖ لیك الفت داد حق مابینشان ‖ چون عزیزاست وحکیم آن بیشان
غالب است اعی که بر هر نتی ‖ هم مقلب بر قلوب از حکمی ‖ حسبك الله ای رسول بقرین ‖ وانکه باشد تابعت از مؤمنین

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَي الْقِتٰالِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صٰابِرُونَ يَغْلِبُوا مِاَتَيْنِ
ای پیغمبر ترغیب کن مؤمنان را بر کارزار اگر بوده باشد از شما بیست صبر کنندگان غالب شوند بر دویست
وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِاَئَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ ٦٧ اَلْاٰنَ خَفَّفَ
و اگر باشد از شما صد غالب شوند بهزار از آنانکه کافر شدند بسبب آنکه گروهی اند که نمی فهمند اکنون تخفیف داد
اللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِاَئَةٌ صٰابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِاَتَيْنِ وَ اِنْ يَكُنْ
خدا از شما و دانست که در شما ناتوانیست پس اگر باشد از شما صد صبر کننده غالب میشوند بر دویست و اگر بوده باشد
مِنْكُمْ اَلْفٌ يَغْلِبُوا اَلْفَيْنِ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰابِرِينَ ٦٨ مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَكُونَ لَهُ اَسْرٰي
از شما هزار غالب میشوند بر دو هزار بدستوری خدا و خدا با صبر کنندگانست نسزد مر پیغمبری را که باشد مر او را اسیران
حَتّٰي يُثْخِنَ فِي الْاَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيٰا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْاٰخِرَةَ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٩ لَوْلاٰ
تا آنکه کشش بسیار کند در زمین میخواهید متاع دنیا را و خدا میخواهد آخرت را و خدا غالب درست کردار است اگر نبود
كِتٰابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمٰا اَخَذْتُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ ٧٠ فَكُلُوا مِمّٰا غَنِمْتُمْ حَلاٰلاً طَيِّباً
نوشته از خدا که پیشی گرفته بود هر آینه مس کرده بود شما را در آنچه گرفتید عذابی بزرگ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید حلال پاکیزه
وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧١ يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي اَيْدِيكُمْ مِنَ الْاَسْرٰي اِنْ يَعْلَمِ
و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای پیغمبر بگو مر آنکسانی را که در دستهای شمایند از اسیران اگر داند
اللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمّٰا اُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٧٢
خدا در دلهای شما خیری بدهد شما را بهتر از آنچه گرفته شد از شما و بیامرزد شما را و خدا آمرزنده مهربانست
وَ اِنْ يُرِيدُوا خِيٰانَتَكَ فَقَدْ خٰانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧٣ اِنَّ الَّذِينَ
و اگر اراده کنند خیانت ترا پس بتحقیق خیانت کردند خدا را از پیش پس توانائی داد بر ایشان و خدا دانای درست کردار است بدرستیکه آنانکه
آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا اُولٰئِكَ
گرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا و آنانکه جای دادند و یاری کردند آنها
بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهٰاجِرُوا مٰا لَكُمْ مِنْ وَلاٰيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰي يُهٰاجِرُوا
بعضیشان دوستان بعضی اند و آنانکه گرویدند و هجرت نکردند نیست شما را از دوستی ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند
وَ اِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ اِلاّٰ عَلٰي قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ
و اگر یاری طلبند شما را در دین پس بر شماست یاری کردن مگر بر جمعی که میانه شما و میانه ایشان پیمانیست و خدا بآنچه میکنید
بَصِيرٌ ٧٤ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ اِلاّٰ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْاَرْضِ وَفَسٰادٌ كَبِيرٌ ٧٥
بیناست و آنانکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی اند اگر نکنید آنرا خواهد شد فتنه در زمین و فسادی بزرگ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

وآنانکه گرویدند وهجرت‌گزیدندوجهادکردند در راه خدا وآنانکه جای‌دادندویاری‌کردند آنگروهایشانند گروندگان

حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٧٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ

براستی مرایشاراست آمرزش‌وروزی‌خوب وآنانکه گرویدند از بعد وهجرت‌گزیدندوجهادکردند باشما پس‌آنهاازشمایند

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وصاحبان‌رحمها بعضی‌ازایشان‌اولی‌باشندبعضی در کتاب خدا بدرستیکه‌خدا بهمه چیزی داناست

ای پیمبر مؤمنان را بر قتال
ورکه باشند از شما صد مردکار
زانکه باشند آن گره لایفقهون
گشت پس مسوح حکم ما سبق
ازشما پس باشد ارصد ن‌صبور
این باذن حق بود وارعون او
چون در اول مؤمنان بودند کم
هم مدد میکرد حقشان در نمود
پرده گشت اسباب بر چشم یقین
هرچه امد از خلایق کمتراست
دیده باشی در مقام اضطرار
شرح این درجای خودگویم تمام
زانکسان بودند عباس و عقیل
هست در اسلام قتل و فدیه‌شان
یا که بکشند این اسیرارا امام
پس رضا برفدیه دادند اهل دین
گفت صدیق ای رسول مجتبا
گفت فاروق این‌بود ارحزم‌دور
گفتگو سیار شد از هرکنار
آمد آیت کز نبی نبود سرا
خواستهٔ دنیا شمارا خواهش‌است
حق بود غالب دهد بر دشمنان
گر نمی‌بود این چنین فرمان حق
میرسد البته از حق بر شما
بود انکار فدا از این سند
چون رسد این‌آیت ارباب غزا
فدیه باشد از غنایم بسؤال
گو برایشان ای نبی ذوالوفا
نیکیی بهتر دهد هم بر شما
هم بیامرزد دهد سودی عظیم
پیش ازاین یعنی بنقض‌عهدوغدر
آگهست او بر مآل بندگان
همچنین زاموال ونفس‌خود جهاد
آن گروهند اولیاء یکدگر
نیست چیزی از ولاشان برشما

کن همی تحریض اندر اقتتال
پس یقین گردند غالب بر هزار
عقلشان اندک بود غفلت فزون
خفف الله عنکم الان گفت حق
بردوصد غالب شوند ازفرودور
حق بود با صابران بیگفتگو
بودشان افزون مدد ازذوالکرم
با یکی زایشان ده تن ممرود
کم شدآن قوت‌که بد در مؤمنین
روی‌دل‌برحق‌فزون‌ازمضطراست
چون برآید حاجت ازپروردگار
لك شنو حال اسیران از کلام
مشورت درکارشان کردآن جلیل
اختیار از بهر ما بر هر شان
یا که زایشان فدیه‌گیرند ازنظام
فدیه بود اسهل زقتل مشرکین
من بورا هست این قوم اقربا
کشتنشان باید بتیغ اندر حضور
تا بفدیه یافت فکرتها قرار
کز اسیران گیرد او باید فدا
خواستید آنکه نه جزآرایش‌است
دوستان را نصرت اندر امتحان
که بود در لوح ثبت از ماسبق
در هرانچه برگرفتید از فدا
که بدند اسلامیان حکم درعدد
شد هراسان هرکس از اخذ فدا
وان بود بهر شما پاك و حلال
که اسیرانند در دست شما
زانچه بگرفتند ایشان از فدا
مرشما را کو غفور است ورحیم
کآمدندی با بد اندیشان ببدر
حکم او دانش کند در هرزمان
در ره حق کرده اند از اعتقاد
بعض بر بعضی معین درمال وزر
جزکه تاهجرت کنند ایشان زجا

از شما باشد صابر گرکه بیست
زانکسانکه بر خدا کافر شدند
مؤمنان‌را دل‌شد ازاین حکم بد
ضعف وسستی درشما امروز دید
ورکه باشد ازشما مردان هزار
علت این هر دو حکم مختلف
از جوهٔ خود نکالی با امید
پس‌جوافزون گشتشان‌حال‌ورجال
حکم ثانی شد که یکتن از شما
مستجاب آنکه دعا گردد ز رب
وقت دیگرکاضطرارت کمتراست
روز بدر از مکیان هفتاد تن
کاین اسیرارا کشیم اینك بتیغ
حکم‌ایشان‌نیست بیرون‌زین‌دوقسم
واندراین‌فدیه دهید اینسان قرار
واندر این اصحابرا بود اختلاف
بد ازاین شاید که اسلام‌آورند
تا مگر اهل فساد اندك شوند
وین برون بود ازصلاح مسلمین
تا کشد بسیار از ایشان در زمین
زان اسیران خواستند اعنی فدا
داد آنچه هست لایق بر عباد
که بدون نهی معلوم صریح
آن عذابی که بسی باشد بزرگ
چون قصه منعکس گردید چند
ترك آن کردند پس آیت رسید
هم بترسید از خدا در هرزمان
حق ببیند گر که در دلهایتان
داده اید او در فدا سیم وزری
هم خیانت با توخواهند ارکنند
پس برایشان حق توانائیت داد
آنکسان کایمان بحق‌آورده اند
وانکه جا دادند وهم گشتند یار
وانکسانکه هجرت‌ازملك‌ومکان
از شما خواهند ور یاری بدین

بست تن گردند غالب بردویست
بی تفقه ز امر حق سر وازدند
که یکی با ده مقابل چون شود
آنچه میداست یعنی شد پدید
هم بالعینند غالب در عیار
باتو گویم تا که باشی معترف
استعانت جو زخلاق مجید
بر قرار خود نماند آن اتکال
با دو تن باشد مقابل هر کجا
که شود امید مقطوع از سبب
بی دعا بر استجابت درخوراست
شد اسیر مؤمنان اندر زمن
یا فدا گیریم زایشان بیدریغ
یا که اسلام آورند ازرسم‌واسم
در احد آئیم تا درکارزار
یعنی اندر قتل و فدیه بخلاف
فدیه نگرفتن بود نه در پسند
از جهان آواره و مندك شوند
واز رضا و میل خیر المرسلین
عز اسلام اندر این باشد یقین
وآخرت بهر شما خواهد خدا
از عطا و منع در دفع فساد
بر کسی نارد عقوبت در قبیح
گاه هرگزفدیه کی گیرد زگرگ
پس باخذ فدیه مأذون آمدند
کز غنیمت هرچه میباشد خورید
کاو بود آمرزگار و مهربان
نیکوئی زایمان و اخلاص ازنهان
میدهد حق بر شما زان بهتری
این خیانت با خدا کردند چند
یمکن از گردد بورا مکنت زیاد
هجرت از مهر پیمبر کرده اند
اهل هجرت را زانصار کبار
می نکردند از گروه مؤمنان
در قتال مبغضین و مشرکین

برشما فرض است یاریشان بجهد
یعنی از با فرقهٔ آن مؤمنان
بر شما نبود روا امدادشان
همچنین از کافرانند اولیا
یعنی از بوند با هم پشت و یار
وانکسان کاندر حقیقت مؤمنند
وانکسانکه جای دارند استوار
در جهان آسایش و رزق کریم
همچنین هجرت نمودند از وداد
بعض از بعض دگر اولی ترند

جز بقومی کاهل میثاقند و عهد
که نکرده هجرت ازشهرو مکان
گرچه باید ره بنیکی دادشان
بعض بر بعض دگر در هر کجا
امر ایشان بس شود با استوار
بر خدا و بر رسولش موقنند
اهل هجرت را وهم گشتند یار
در جنان آمرزش و نور و نعیم
با شما گردند در میدان جهاد
در موارث ارچه دورازمحضرند
گشت آخر سورهٔ انفال ما

هست مابین شما وایشان عهود
در قتال آیند وآن فرقه بجهد
حق بود بینا بر آنچه میکنید
گرکه نکنند آنچه گفتم دروداد
کافران یابند در هر جا ظهور
کرده هجرت از دیار وار وطن
آن گروه از اهل ایمانند وحق
وانکه آوردند ایمان آنکسان
آن گروهند از شما در هر کجا
در کتاب الله و قرآن مبین
خواهم اندر توبه توفیق ازخدا

نقض پیمان تا نیاید در شهود
با شما باشند در پیمان و عهد
از وفا و نقض بر عهد سدید
درزمین حادث شود فتنه و فساد
فتنه دین اکبر باشد درامور
جاهدند اندر ره حق در علن
هستشان غفران ورزق اسرورق
از پس صلح حدیبه عیان
هم اولواالارحام یعنی اقربا
حق بهر چیزی بود دانا یقین

سُورَةُ التَّوبَةَ مِائَةٍ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارْ وَ مِنْ شَرِّ الْكُفَّارْ وَ مِنْ غَضَبِ الْجَبَّارْ اَلْعِزَّةِ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارْ

بَرَآئَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٢ فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ
بیزاریست ازخدا ورسولش سوی آنانکه پیمان بستیدار مشرکان پس سیرکنیددر زمین چهار ماه
وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ وَاَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ٣ وَاَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى النَّاسِ
وبدانید کهشما غیر عاجزکنندهخدائید وبدرستیکهخدارسواکنندهکافراست واعلامیست ازخدا ورسولش بمردمان
يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللّٰهَ بَرِيٓءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِنْ
روز حج بزرگتر بدرستیکهخداورسولش بیزاراست از مشرکان پس اگرتوبهکردیدپس آنبهتراست مرشمارا واگر
تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٤ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
اعراض کردیدپس بدانیدکهشما غیر عاجزکنندهخدائید وبشارتدهآنانرا کهکافرشدند بعذابیدردناک مگر آنانکه پیمان بستید
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ اَحَداً فَاَتِمُّوا اِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلَى
از مشرکان پس نقصان نرسانیدند شمارا چیزی وبههم پشت نشدند برشما احدیرا پس بهم گردانید باایشان پیمانشانرا
مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٥ فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
تامدتشان بدرستیکهخدادوستداردپرهیزکارانرا پس چون منقضی شودشهرهای حرام پس بکشید مشرکانرا هرجایابید ایشانرا
وَ خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِنْ تَابُوا وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ
وبگیریدشان وحبس کنیدشان وبنشینید برای ایشان بهرراهگذری پس اگرتوبهکردند وبرپایداشتندنمازرا ودادند زکوةرا
فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦
پس خالی سازیدراهایشانرا بدرستیکهخداآمرزندهمهربانست

توبه و انفال آمد در خبر
درمدینه یافت این هردو نزول
یعنی آن عهدی که مابین شماست

که بود یك سوره در اصل نظر
جزدوآیت کوست مکی بررسول
بر خلاف امر و فرمان خداست

زان در این سوره نیامد بسمله
حق بود بیزار و هم پیغمبرش
مشرکان کردند چون نقض عهود

تا نباشد در میانشان فاصله
از عهود مشرکان تا محشرش
بر شما هم نقض آن واجب نمود

صفحهٔ زین سوره سلطان انام
هر کجا خواهد آید و روید
جز بایمان بر شما نبود امان
هم بدانید اینکه نزد امتحان
حج اکبر گفت زان کاعلام حق
پس اگر گردید بازاز کفر وغدر
پس بشارت ده بکفار اثیم
می‌نکشند آنکسان پشت ومدد
وان‌کنانه وضمره‌اند ازمشرکین
بگذرد چون چار مه کامد حرام
بر اسیریشان بگیرید انصاف
پس اگر ازشرك وکین گردند باز
راهشان را پس بود خالی کنید
از عامه کشت مردی از کرام
ورنه بکشم یا خود آزادت کنم
ور کنی آزاد هم بخشندهٔ
گفت آزادت نمودم رو بجای
حسن خلقت بر نبوت شد دلیل
قوم خودرا گفت ما کس زاعقام
چون بپیغمبر رساندند این خبر
حاصل آنکه تا وفات مصطفی

جانب مکه فرستاد از مقام
چارمه دارید مهلت بی مزید
چارمه چون یافت اتمام از زمان
حق بود رسوا کنندهٔ کافران
بود در آن روز بر احکام حق
آن شمارا بهتراست اررروی قدر
بر عذاب درد ناك اعمی که بیم
بر کسی در جنگتان ارمان و عد
عهد خودرا کرده حفظ ازنقص وکین
مشرکان را کشت باید لا کلام
حبسشان سازید وهم منع ازطواف
مر بپا دارند از ایمان نماز
دست یعنی باید ازایشان کشید
مر اسیر اوکش امامه بود نام
تا کدام از جمله زامسادت کنم
مهتری را جوکه صاحب دیدهٔ
گفت این خلق است را اوصاف خدای
بی دعلت نیست چیزی درسبیل
سوی مکه هیچ نفرستند طعام
سوی او بنوشت سلطان بشر
قتل و فدیه هردورا بود اقتضا
هر دو محکم باشد و ثابت بدین

برد حیدر خواند وقت حج بلند
چارمه مهلت شمارا بیش نیست
می بدانید اینکه گر محکم پئید
این بود اعلامی ازحق وازرسول
بود اعلام اینکه حق باشد بری
ورکه بر گردید ازحق پس شما
جز کسانیکه نکردند ایچ کم
پس کنید اتمام ایشارا عهود
دوست دارد متقین را حق بعهد
هرکجا یابیدشان بکشید هم
بهر قتل و اسرشان درهرگذر
هم دهند آنها زکوة مال خود
حقتعالی چون غفور است ورحیم
گفت پیغمبر باو کاسلام آر
گفت گر بکشی بزرك قوم را
لیك دوراست اینکه اسلام آورم
آنکه نبود هیچ معبودی جز او
پس بسوی قوم خودگشت اوروان
جز از یمامه بد طعام مکیان
که مکن منع طعام از آنگروه
تا نگوید کس‌که این آیت نبود
بود وین مرسوم خیرالمرسلین

آگهی از بند پیمان داد چند
بعد ازآن ایام‌مهلت منقضی است
مر شما عاجز کنندهٔ حق نئید
سوی مردم روزحج اندروصول
هم رسول ازمشرکان معتری
نیستید آن عاجز آرندهٔ خدا
با شما در عهد و درمیثاق هم
تا زمانیکه مقرر گشته بود
هست ازتقوی یکی هم‌پاس عهد
گرچه در جلد ایشان یا حرم
بر شیبید و سدید آن ثمر
از پی اصلاح جان و حال خود
تائبان را ایمنی بخشد رحیم
یا بجز خود را بمال بیشمار
کشته باشی هم اگر گیری فدا
درقبیلهٔ خویش چون من مهترم
هم رسولی تو بری بیگفتگو
کرد پس منع طعام از مکیان
مر بحرآید زین ره مشرکان
تاور ایشارا زقحطی بر ستوه
نسخ آیاتی که اندر صلح بود

وَ اِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّي يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

واگر یکی از مشرکان پناه‌آوردتو پس‌پناه‌دهاوراتا بشنود کلام خدارا پس برسان‌اوراامنش‌این‌است‌که‌ایشان

قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۷ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ

گروهی‌اندکه‌نمیدانند چگونه باشد مرمشرکانرا عهدی نزد خدا ونزد رسولش مگر آنانکه عهدبستید

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۸ كَيْفَ وَ اِنْ

نزد مسجد الحرام پس‌مادام‌که‌استقامت‌ورزندازبرای‌شمااستقامت‌ورزیدبرای‌ایشان‌بدرستیکه‌خدادوست‌داردپرهیزکارانراچگونه واگر

يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ تَاْبٰي قُلُوبُهُمْ وَ اَكْثَرُهُمْ

غالب‌شوندبرشماانگاه نگاه‌نمیدارند درشما سوگندی ونه‌عهدی‌راخوشنودمیسازندشمارابدهنهاشان وابادارد دلهاشان وبیشترین‌ایشانند

فَاسِقُونَ ۹ اِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۰ لَا

فاسقان عوض‌گرفتند بآیتهای خدا بهای اندك‌راپس‌بازداشتنداز راهاو بدرستیکه‌ایشان‌بداست‌آنچه‌راهستندمیکنند نگه

يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۱۱ فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ

نمیدارند در مؤمنی سوگندی‌وپیمانی وآنگروه‌ایشانندازحددرگذرندگان پس‌اگرتوبه‌کردندوبرپاداشتندنمازرا ودادندزکوترا

فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۱۲ وَ اِنْ نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

پس‌برادران‌شمایندد‌ردین وتفصیل‌میدهیم آیتهارا ازبرای‌گروهی‌که‌میدانند واگر شکستند سوگندهاشانرااز بعد پیمانشان

وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ١٢ اَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً

وطعن‌زدند در دینتان پس کارزار کنید باپیشوایان کفر بدرستیکه ایشان نیست سوگندها شارا باشد که آنها باز ایستند آیا کارزار نمیکنید باجمعی

نَكَثُوا اَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ

که‌شکستند پیمانهاشانرا وقصدکردند به‌بیرون کردن رسول وآنهاپیشی گرفتندشمارا اول‌بار یامیترسید از ایشان پس خداسزاوارتر است که‌بترسید

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِاَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ

از او اگر هستید گروندگان کارزار کنید با ایشان که عذاب میکند ایشانرا خدا بدستهای شما و رسوا میکند ایشانرا و یاری میدهد شمارا بر ایشان و شفا میدهد

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ١٥ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَى مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

سینهای جمعی گروندگان وميبرد خشم دلهاشانرا وتوبه‌میپذیرد خدا ازآنکه‌میخواهد وخدادانای درست کرداراست

١٦ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ

آیاپنداشتید که‌واگذاشته‌شوید وهنوزندانسته خدا آنانراکه جهادکردند ازشما ونگرفتند از غیر خدا

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ١٧

ورسولش وغیر مؤمنان دوست همرازی وخداآگاه است بآنچه‌میکنید

ور یکی از مشرکین آرد پناه
تا تفکر در کلام الله کند
این امان از بهر آن باشد مگر
یعنی ایشان چونکه درپیمان خود
غیر دو قومی که پیمان بسته اند
تا که ورزند استقامت درعهود
کیف محذوفست اینجا فعل آن
کی کنند اعنی مراعات شما
تا نمایند از زبان خوشنودتان
می نمودند آیت الله را بدل
اینست کاری بدکه ایشان میکنند
وین کسان بگذشتگانند ازحدود
ور نحق گردند باز از سیئات
منکثیم آیات خود را مابیان
طعنه در دینتان زنند از بیخرد
راه مردمرا زنند از هر نسق
پس کشید آن طاغیانرا درمصاف
خود شما نکنید آیا کارزار
قصد هم کردند اخراج رسول
وان جماعت بر معادات و قتال
پس خدا باشد احق درنزد دید
هم برسوائی کند مقهورشان
تا برد اندوه و غیظ اوزانقلوب
این بود اخبار از توبهٔ عدو
بازگرداند بخویش آنرا که خواست
ام حسبتم یا رجال ان تترکوا

بر تو بعد از انقضای چار ماه
بعد از آن گر سرزایمان وازند
گر حقیقت نیست ایشانرا خبر
غدر کردند از فساد جان خود
با شما هم عهد خود شکسته اند
سویشان باشید بر عهدیکه بود
چون بعهد آیند یعنی مشرکان
حق سوگند و قرابت را بجا
قلبشان سر پیچد از مقصودتان
بر بهای اندك از آرزو امل
با پیمبر نقض پیمان میکنند
مشرکانند این جماعت یا یهود
بر نماز آرند روی و بر زکوة
بهر قومی که بفهمند از شان
پس ائمه کفر را کشتن سزد
پس رئیسانند بر کشتن احق
ایستند از طعنه شاید وز خلاف
با گروه ناکثین از اختیار
ابتدا هم اول ازنقض و نکول
ابتدا کردند از کفر و ضلال
که شما ترسید از او گر مؤمنید
بر شما نصرت دهد فاش و عیان
که بد از کفار در رنج وکروب
که بسوی حق کنند ازشرك رو
توبه زان گویم توفیق خداست
این گمان کردید آیا از غلو

ده ماه ربهار و هم سار ایمش
پس رسانش دروطن وانکه‌قتال
چون تواند مشرکانرا بود عهد
پس نباشد عهد و پیمان دگر
در حدیبیه که نزد مکه است
متقی را دوست دارد حق‌فزون
بر شما مانند وانگاه از طفر
از قسم واز عهدتان باشند دور
زانکه اکثر زان جماعت فاسقند
پس شدند از میل نفس‌وشهوتش
نیست تا در مؤمنی دارند گاه
نقض عهد ازهردوچونشد آشکار
پس در اسلامند ایشان با شما
مشرکان ور بشکنند اندرشهود
از ائمهٔ کفر قصد آمد رئیس
نیستشان درعهد وسوگند اعتبار
حکم این آیت مگردارد عموم
آنگروه اعنی‌که پیمانهای خویش
زانکه پیغمبر دراول بر کتاب
خود شما باشید آیا ترسناك
خودکشید آن مشرکانرا باشتاب
هم صدور مؤمنان یابد شفا
باز گردد حق بفضل وجود خود
بازگشتی چون بوی اوگشت باز
اوست دانا برهرانچه بودنیست
باز بگذارند بر وجه یقین

بشنوند تا قول حق براحسنش
کن بوی تادور باشد راحتیال
نزد حق یا نزد پیغمبر زجهد
زان جماعت نزد خلاق بشر
خود بایشان دادهاید ازعهددست
که بپیمانند ثابت ز آزمون
نیست از لایرقبوا فکم گذر
بر زبان گویند قولی بیحضور
کی بپاس عهد و پیمان لایقند
معرض از راه خدا و طاعتش
حق سوگند و قرابت را نگاه
پس مخاطب هردو اند ازکردگار
می برادر در عنایات خدا
ناگهان سوگند خود بعدازعهود
که باضلالند و اغوی چون بلیس
طعن دردین نقض عهداست آشکار
اندر اعصار از زنگندار زروم
برشکستند ازفساد رأی خویش
کرد دعوت هم بنرمی درخطاب
از قتال مشرکان واهل هلاك
تا کند بر دستتان حقشان عذاب
که بسی دیدند از ایشان جفا
توبه چون آرند از اعمال بد
هست ادبار ازتوفی زان دلنواز
هم‌کند حکم آنچه رافرمودنیست
راحت و ایمن شمارا این چنین

وانگهی که حق ندانسته هنوز
ازشما تا کیست شیروکیست یوز

علم اینجا هست بر معنای دید
از شما یعنی ندیده حق پدید

تا که آید بی توقف در جهاد
از شما از روی میل و انقیاد

بیشتر از حرف کی آید بحس
هر شجاعتها نجبن و در زمس

هر دو اندر علم حق معلوم بود
لیك معلوم اوست کآید درشهود

یعنی آنچه بود درعلمش نهان
باید آن معلوم آید در عیان

کرده نفی علم علام الغیوب
نفی معلومست زان قصد ازوجوب

حاصل آنکه نیست معلوم از عیان
تا که آید در جهاد از مردمان

دوستی هم مینگرید از نهان
جز خدا و جز رسول و مؤمنان

باید اعنی تا که گردد درجهاد
هر پدید ایمان هرکس زاعتقاد

امتحان این در جهاد اصغراست
تا چه باشد درجهادی کاکبراست

اندر آنجا ترك هستی گفته اند
رخش و رستم هردو برجاخفته اند

منع نفس است آن زلذات وهوا
گر تو مرد این چنین رزمی بیا

آن جهاد ارچند سخت ومشکل است
لیك آن کارتن اینکار دل است

دست خشم وشهوت اربستی چنان
که نگردد باز وقت امتحان

خصم کشته دان کهدرمیدان تست
دیو و آدم بندهٔ فرمان تست

حکایت آن مجاهدیکه درچله نشسته بود

عارفی بنشست وقتی در چله
تا ببندد راه نفس از مشغله

پس شنید آواز چاوشان بعزم
که بغزوه میشدند ارباب رزم

نفس گفتش خیز و رو با غازیان
چون دراین بیغوله مانی خسته جان

گوش کن آواز این مردان مرد
زن نه از مردیکه کم جوید نبرد

کی شود مردی بعالم سرفراز
تا نگردد در نبردی یکه تاز

ام حسبتم از کتاب آور بیاد
امتحان مؤمن است ازحق جهاد

گفت نعمائی تو ره بر نیکئی
درد نارد شمع در تاریکئی

یارب این ره را بمن هموار کن
آگهم از مکر این غدار کن

گشت ملهم کاین عدو از راه خاص
خویش را زین کشمکش خواهد خلاص

درریاضت بودن اردرگلشی است
هر نفس جان کندن و مردنی است

ماچه های آنکه دراین چاه تنگ
هردمش کوبنده گردد سرسنگ

نه کسی را باشد از حالش خبر
تاکه آرد رنج و مرگش درنظر

برسر اورا زان بود شوق نبرد
تا که خود را وانماید شیرومرد

کشته گوید گر شدم دررزمگاه
وارهم از صحبت این کینه خواه

هم بماند نام نیکم تا ابد
چون حرارت کوست باقی درکبد

ور تمام زنده باشم مفتخر
در بلادم در شجاعت مشتهر

کمترین آنکه شوم آزاد من
لیك دوروز از زخم این جلادمن

گفت کمی راست لیکن این مراد
در بیابان هرگزت در انقیاد

در ریاضت نفس را بگداختن
صعبتر باشد زمیدان تاختن

هردو ازجان وازهوا بگذشتن است
هرگذشت اورستم وروئین تن است

بازگردم سوی تفسیر این سر است
مرد رزم آن نیست کاندر محبس است

حق بکردار شما باشد خبیر
هم هرآنچه هست مخفی درضمیر

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ شَاهِدِينَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولٰئِكَ حَبِطَتْ

نباشد مرمشرکانرا که عمارت کنند مسجدهای خدارا گواهی دهندگان برخودهاشان بکفر آنها ناچیزشد

اَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ١٨ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

کردارشان ودر آتش ایشانند جاودانان جز این نیست که عمارت میکنند مسجدهای خدارا کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین و

اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰى اُولٰئِكَ اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

برپاداشت نمازرا وداد زکوترا ونترسید مگر ازخدا پس شایدآنها که باشند از راه یافتگان

١٩ اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ

آیا گردانیدید آب دادن وعمارت مسجد الحرامرا چون کسیکه گروید بخدا وروز بازپسین وجهادکرد

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٢٠ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا

در راه خدا یکسان نباشند نزد خدا وخداهدایت نمیکند گروه ستمکارانرا آنانکه گرویدند وهجرت کردند

وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ٢١

وجهاد کردند در راه خدا بمالهاشان وجانهاشان بزرگتر در مرتبه نزد خدا وآنگروه ایشانند کامیابان

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ٢٢ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اِنَّ

مژده میدهد ایشانرا پروردگارشان برحمتی ازاو وخشنودی وبهشتهائی ازبرای آنها که در آنهاست نعمتی جاودانان درآن همیشه بدرستیکه

اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنِ

خدا نزداوست مزدی بزرك ای آنکسانیکه گرویدید نگیرید پدرانتانرا وبرادرانتانرا دوستان اگر

اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمٰانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ ٢٤ قُلْ إِنْ كٰانَ

گزیدند كفررا بر ایمان وكسیكه دوست گردشان ازشما پس آنهاایشانند ستمكاران بگو اگر باشند

آبٰاؤُكُمْ وَأَبْنٰاؤُكُمْ وَإِخْوٰانُكُمْ وَأَزْوٰاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا وَتِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ

پدرانتان وپسرانتان وبرادرانتان وجفتهاتان وخویشانتان ومالهائیكه اندوختهایدآنهارا وبازرگانی كه میترسید

كَسٰادَهٰا وَمَسٰاكِنُ تَرْضَوْنَهٰا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَجِهٰادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰى

از كاسدشدنش ومسكنهائیكه خشنودیدازآنهادوستتراست بشما از خدا ورسولش وجهادكردن در راهش پس انتظاربریدتا

يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَاللّٰهُ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ ٢٥ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوٰاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ

بیاورد خدا فرمانش راوخدا هدایت نیكندگروه بیفرمانانرا محققی یاری كردشمارا خدا در جاهای بسیار وروز

حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضٰاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ

حنین هنگامیكه بشگفت آوردشمارا بسیاری شما پس كفایت نكرد از شما چیزی وتنگ شد برشما زمین بافراخیش

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ٢٦ ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ

پس برگشتید پشت گرداننگان پس فروفرستادخدا آرامشرا بررسولش وبرگروندگان وفروفرستاد لشكرهائیكه

تَرَوْهٰا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذٰلِكَ جَزٰاءُ الْكٰافِرِينَ ٢٧

ندیدیدشان وعذاب كردآنانرا كه كافرشدندوآنست پاداش كافران

بی پسررا باشد هر كجا
شد اسیرآنكه كه عباس ازمش
گفت گویند از مدها بس زیاد
كعبه را داریم معظم ازصواب
این گروه اعمالشان باشد تباه
وانكه او بریوم آخر مؤمن است
هیچ نا ترسیده باشد او یقین
شاید ایشان بس بوند ازمهتدین
یا عمارت كردن بیت الحرام
بیستند ایشان برابر نزدحق
طلحه و عباس كردند افتخار
او مجاهد باشد اندر راه دین
جای احمد خفت وجان تسلیم كرد
ظلم باشد گر مساوی دانیش
هم جهاد اندر رضای ذوالجلال
مژده بدهد ربشان بر رحمتش
حق بنزد اوبود اجری بزرگ
كفر گر دارند زایمان دوستر
دوستی را دانكه در غیر محل
لیك اندر امر دنیا جایز است
مالها كز كسب كردید آن زیاد
وز جهاد اندر سبیل استوار

هیچ عمر مساجد بر سرا
مؤمنان كردند او را سرزنش
ور مجالس هیجان دارید یاد
زائران كعبه را بدهیم آب
هستشان در نار دوزخ جایگاه
برصلوة و بر زكوة اوموفق است
جز كه ازحق در مقام شرع و دین
كه عمارت میكند آثار دین
همچو آن كایمان حق داردتمام
باشد آنكو گوید این باطل ورق
گر علی ما اهدیم اندر بار
بوده دائم در قتال مشركین
هستی خود بر خدا تقدیم كرد
خود تو با هر عالی و هردانیش
در ره او كرده اند ارجان ومال
هم برضوان و نعیم و جنتش
راچه كردند از عملهای سترك
بر گزینید آن خدمرا برگهر
وضع كردستند از رای اضل
خلطه با ایشان بهروجهی كه هست
ور تجارت دان بترسید از كساد
پس شما را برد باید انتظار

تا دهند ایشان گواهی بر تو
بود بر قطع رحم وحشتان
جست كفتند آنعباس گفت ما
آمد این آیت كه تعمیر حرم
است عمر مساجد در سما
داشته باشد بما دائم صلوة
این عمارت را نشاید با حصال
می نگردانید آیا از عوج
بر خدا و روز آخر مؤمن است
ظالمانرا راه ننماید خدای
بر سقایهٔ حاج و تعمیر حرم
هیچ نرسیده ست از كودكی
جان وسر درراه عرمش خاك بود
آنكسان كایمان حق آورده اند
اعظمند از روی جاه و مرتبت
اندر آن رضوان وجنات و نعم
اهل ایمان میگیرید از ولا
از شما دارندشان ورهیچ دوست
یعنی اندرمنع هجرت وامردین
گو اگر آبا و ابنا شما
خانه هائیكه پسندید از قبول
تا بیارد حقتعالی امر خود

بر هوس خود شرك تو بو
هم ز پرستیدن نوع بتان
هستمان تعمیر بیت الله بجا
می نشاید بر پرستندهٔ صنم
جز كه بر می آمن بالله روا
داده باشد هم زمال خود زكوة
جز كه باشد بس معلم ودین مثل
آب دادن حاجیانرا وقت حج
مر جهادش در ره حق بین است
عدل و انصاف است اصل اهتدی
آمد آیت كاین بسی باشد ستم
بود دور از كافری و مشركی
از هران عصیان وعیبی پاك بود
واز دیار خویش هجرت كرده اند
نزد حق هم رستگار ازهرجهت
جاودان باشند و پیوسته مقیم
مر پدر و اخوانتانرا اولیا
ظالم واستمگر اندردین خوداوست
تابع ایشان نگردید این چنین
تا كه اخوان یا زنان و اقربا
دوستتر دارید ازحق وازرسول
كان عقوبتهاست بر هر بیخرد

حق بفاسق راه ننماید عیان ⁂ از حدود امنی که بیرون رفتگان
حق شما را از کبیر واز صغیر ⁂ کرد یاری در مقامات کثیر

در بیان غزوه حنین

وان مواطن آنچه در تعداد بود ⁂ در حروف مصطفی هشتاد بود
همچنین اندر حنین از حکمها ⁂ داد نصرت مر شما را زآنکها

دو قبیله از هوازن واز ثقیف ⁂ قصد کردند ازوضیع واز شریف
بعد فتح مکه تا با مسلمین ⁂ در نبرد آیند ایشان از کمین
سوی ایشان شد نبی در کارزار ⁂ تا سپاهی بیشتر از ده هزار
چار الف اما بدند اهل خلاف ⁂ مؤمنان بودند ایمن در مصاف
زانکه خود را بیشتر دیدند و هم ⁂ دشمنانرا در مصاف خویش کم
ابتدا دادند اعدا را شکست ⁂ پس چو آمدشان غنیمتها بدست
هرکسی مشغول شد بر اخذ مال ⁂ فارغ از اندیشهٔ خصم و قتال
از تعصب مشرکان با یکدگر ⁂ متفق گشتند و گفتند ای حشر
میگریزید ازچه راه اینگونه سهل ⁂ وا بدشمن مینهید اولاد و اهل
حمله ور بر مسلمین گشتند باز ⁂ منهزم گردید ایشان را سپاه
چند تن ماندند باقی در ستیز ⁂ باقی گشتند یك دل در گریز
کرد پس عباس ایشان را صدا ⁂ کز چه ای یاران گریزید از غزا
یار گشتند اهل ایمان که چو ⁂ با گروه مشرکان از پشت و رو
جمله را کردند مقهور و اسیر ⁂ هرکسی گردید نوعی دستگیر
شد شکست اول ازعجب وغرور ⁂ تا نیاید بنده را دور از حضور
حق برایشان خورده زین علت گرفت ⁂ کامدتان کثرت خود در شگفت
رفع چیزی از شما کثرت نکرد ⁂ هرکه افزون در شما وحشت نکرد
ارض وادی بر شما گردید تنگ ⁂ با فراخی چون در آن گردید جنگ
پشت پس کردید یکجا زان مهم ⁂ هم شدید از حمله اعدا منهزم
پس فرستاد آن خدای عالمین ⁂ بر سکینه بر رسول و مؤمنین
هست مروی زان شه کامل سرشت ⁂ که سکینه هست بادی از بهشت
بوی او خوشتر ز بوی جنت است ⁂ همچو روی آدم اورا صورتست
دائما با هر نبی و هرولی است ⁂ وان نشان رحمت از رب العلی است
چون بقلب اهل دل گیرد مقام ⁂ زو جنود نفس یابند انهزام
تا که با او باشد افواج سروش ⁂ جنتها بینش خطوط ضد و نقوش
هست آن پنهان ز چشم عاقبه ⁂ زان ندیدید آن جنود ساز له
کافرانرا این چنین کرد او عذاب ⁂ کشته شد زایشان گروهی بی حساب
شش هزار اسلامیانرا شد اسیر ⁂ زان گروه از مرد و زن برنا و پیر
هم ز گاو و اشتران و ز گوسفند ⁂ بیش از پنجه هزار آمد بند
این چنین باشد جزای کافران ⁂ که شدند استیزه با پیغمبران
زان غنیمتها که آوردند پیش ⁂ شد مهاجر قسمتش ز انصار بیش
پس شدند انصار زان قسمت ملول ⁂ کافرانرا داد بیش از ما رسول
جنك ما کردیم و گردیدند جند ⁂ ... از غنیمت بهره‌مند
یافت امر او و شرع ما رواج ⁂ اینزمانش نیست بر ما احتیاج
چو شنید این مصطفی اندر زمان ⁂ جمع کرد انصار را در یك مکان
گفت ای انصار آیا بر شما ⁂ از ضلالت من نگشتم رهنما
بدحسارهٔ دوزخ اندرون جایشان ⁂ من برهاندم اران مأوایشان
جنگی بودید بیقدر و ذلیل ⁂ هم زمن گشتید افزون هم جلیل
جمله گفتند آنچه گفتی بود راست ⁂ در دو عالم هست بر جان ماست
گفت گر خواهید بتوانید گفت ⁂ در جوابم آنچه با صدقست جفت
که تورا راندند از شهر و بلد ⁂ ما تو را دادیم جا در ملك خود
همچنین بودی ملول و ترسناك ⁂ ایمنت کردیم ما از بیم و باك
داشتندت قوم بر کذب و دروغ ⁂ ما تو را تصدیق کردیم از فروغ
چون کلام اینجا رسید انصار زار ⁂ اینسان بگریستند از هر کنار
جمله بوسیدند اورا دست و پای ⁂ کای تورا جانهای ما یکجا فدای
بی ادب گر گفته حرفی زما ⁂ بوده بر حرص وطمع بر مالها
مال گمان کردند کز بقدری است ⁂ کآمده ... بدست
پس مرنج از ما تو ای بحر کرم ⁂ عفو کن گر رفته جرمی در قلم
دل دو قوم از بعد هنگامهٔ حنین
خود بسلام آمدند از روی یقین

ثُمَّ يَتُوبُ اللّهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَشآءُ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٨ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا
پس توبه میپذیرد خدا پس از آن بر هرکه میخواهد و خدا آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه گرویدید جز این نیست
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هٰذا وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ
مشرکان پلیدند پس نباید که نزدیك شوند بمسجد الحرام پس از سالشان این سال و اگر بترسید از درویشی پس زود باشد بی‌نیاز کند
اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شآءَ اِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٢٩ قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
شما را خدا از فضلش اگر خواهد بدرستیکه خدا دانای حکیم است کارزار کنید با آنانکه نمیگروند بخدا و نه بروز بازپسین
وَلا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَلا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ حَتّٰى يُعْطُوا
و حرام نمیکنند آنچه حرام گردانید خدا و رسولش و قبول نمیکنند دین حق را از آنانکه داده شدند کتاب را تا آنکه بدهند
الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ ٣٠ وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصارَى الْمَسِيحُ
جزیه را از دستی و ایشان باشند خواران و گفتند یهود که عزیر پسر خداست و گفتند ترسایان مسیح

ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون ٣١

پسر خداست این گفتار شاست بدهنهاشان مانند میشوند گفتار آنانراکه کافرشدند ازپیش کشت ایشانرا خدا چگونه برگردانیده میشوند

اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله والمسيح بن مريم و ما امروا الا ليعبدوا

گرفتند دانایانشانرا وزاهدانشانرا صاحبها از جز خدا ومسیح پسر مریم وفرموده نشدند مگر آنکه پرستش

الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون ٣٢ يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم

کنند الهی یکانه را نیست خدائی مگر او منزه است از آنچه شرک میآورند میخواهند که فرونشانند نور خدارا بدهنهاشان

و يأبى الله الا ان يتم نوره و لو كره الكافرون ٣٣ هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين

وابادارد خدا مگر آنکه تمام کند نورخودرا واگرچه کراهت دارند کافران اوست که فرستاد رسولش را به ایت ودین

الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون ٣٤ يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من

حق تاغالب گرداندش بر دین همه اش واگرچه کراهت دارند مشرک آورندگان ای آنکسانیکه گرویدند بدرستیکه بسیاری از

الاحبار والرهبان ليأكلون اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله والذين يكنزون

دانایان وزاهدان هرآینه میخورند مالهای مردمانرا بباطل وبازمیدارند از راه خدا وآنانکه نهفته مینهند

الذهب والفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم ٣٥ يوم يحمى عليها فى نار

طلا ونقره را وانفاق نمیکنند آنهارا در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک روزیکه افروخته شود در آنها در آتش

جهنم فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم

دوزخ پس داغ کرده شود بآنها پیشانیهاشان وپهلوهاشان وپشتهاشان این است آنچه نهادید نهفته برای خودهاتان پس بچشید آنچه را بودید نهفته

تكنزون ٣٦ ان عدة الشهور عند الله اثنى عشر شهرا فى كتاب الله يوم خلق السموات

مینهادید بدرستیکه شمار ماهها نزد خدا دوازده ماست در کتاب خدا روزیکه آفرید آسمانها

والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم و قاتلوا المشركين

وزمینرا ازآنها چهار حرام اینست دین درست پس ستم مکنید درآنها برخودهاتان وکارزار کنید با مشرکان

كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا ان الله مع المتقين ٣٧ انما النسئ زيادة فى الكفر

همگی همچنانکه کارزار میکنند باشما همگی وبدانید که خدا باپرهیزکاران است جز این نیست تأخیر دادن ماههای حرام زیاده ایست در کفر

يضل به الذين كفروا يحلونه عاما و يحرمونه عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما

اضلال کرده میشوند بدان آنانکه کافر شدند حلال میگردانند آنرا سالی وحرام میگردانند آنرا سالی تاموافقت نمایند شمار آنچه حرام گردانید خدا پس حلال میگردانند

حرم الله زين لهم سوء اعمالهم والله لا يهدى القوم الكافرين ٣٨

آنچه حرام کرد خدا آراسته شده ایشانرا بدی کردارشان وخدا راه ننماید گروه ناگرویدگانرا

آمد این آیت که بپذیرد یقین … حق زهرکس خواست توبه بعد ازین
همچنانکه فرقهٔ زان مردمان … بازگشتند از حق اندر نهروان
پس بر ایشان حق تعالی مهربان … هست آمرزندگار و مهربان

یعنی آن ایشان خواهد شد قبول … که زصدق دل نباشد بررسول
حق بود زان تائبان توبه پذیر … که عاید هیچشان شک درضمیر
ای گروه مؤمنان دانید پس … مشرکان باشند درمعنی نجس

پس نگردند ایچ نزدیک آنکسان
سوی مسجد یا حرم فاش و نهان
بعد از این سالی که خواندم این سوره را
بهر ایشان سرتهی اندر ملا
ور ز منع مشرکان ترسید زان
که کشید از رنج درویشی زیان
بسته گر در راه کسب و اتجار
پس شما افتید اندر اضطرار
زود باشد که ز فضل خود خدا
خواهد ار سازد توانگر جمله را
حق تعالی خود علیم است و حکیم
بر مآل و حال خلقش از قدیم
چون دری بندد بروی بندهٔ
کس جز او هم نیست بگشایندهٔ
باب دیگر بر گشاید سوی او
کان صلاح اوست هم نیکوی او
مؤمنان بکشید آنها را که هیچ
بر خداشان نیست ایمان در بسیج
هم نه ایمانشان بروز آخر است
قتل کافر واجب است این ظاهر است
هم نمیدارند چیزی را حرام
که خدا کرده حرام آن بر انام
دین حق را می نپذیرند از عناد
زانکسان که داده گشتند از کتاب

در بیان حکم جزیه

ایست سست بر نصاری و یهود
که نبی را کشتند از جحود
پس با ایشان کرد باید قتال
جزیه تا ندهند در هر ماه و سال
بی عنوان و کتل و بانی
بل دهند از دست خود در حاجتی
جزیه نبود بر نساء و بر صغیر
بر مجانین هم مسکین و فقیر
از یهودان آنکه عقلش کوته است
گفته اند اینکه عزیر ابن الله است
همچنین گفتند اتباع مسیح
کو پسر باشد خدا را پس صریح
این سخن نبود بجز از غفلتی
عاقلان هستند در هر امتی
قولشان اینست در افواه خود
بیخرد گویند بر دلخواه خود
در نشانه قولشان باشد چنان
که ز قبل از این کلام کافران
منتسب گردد نبی بر وجود
آنچه را بر شأن او لایق نبود
بکشد ایشانرا خدا بر ما کذب
که بحق گردند آن را منتسب
حق بباطل می بگردانند چون
چیست تا پاداش انی یؤفکون
بر گرفتند آن دو فرقه بی سند
راهبان و احبار را ارباب خود
دون حق فرمانشان بردند زود
یعنی اندر آنچه حکم حق نبود
همچنین خواندند از جهل و عما
بر مسیح ابن مریم را خدا
یعنی ابن الله خواندندش ز جاه
از ره ثالث ثلاثه آن عوام
وانکه ایشانرا نبود امری بر این
تا پرستند ایچ جز حق را بدین
آن خدائی که جز او موجود نیست
واحد است و غیر او معبود نیست
پاک باشد ذاتش از انباز و یار
وانچه میگیرند با وی از عثار
این اراده هستشان از حس هوش
نور حق را تا کنند ایشان خموش
با دهانهاشان که تکذیب کرام
میکنند از جاهلی در هر مقام
یعنی آن آثار و اسماء و صفات
که از آن گردد شناسا وجه ذات
نور یا باشد پیمبر یا کتاب
یا بهر دوری ولی مستطاب
حق نخواهد لیک آن از هیچ رو
یأبی الله الا ان یتم نوره
کارهند از جند کفار از عتاب
همچو خفاش از شعاع آفتاب
اوست آنکس که فرستاد از وداد
با چنین قرآن رسولی بر عباد
هم بدین حق که ظاهر سازد او
بر همه ادیانش اندر جستجو
گرچه زان باشد کاره مشرکان
کره ایشان ناورد در دین زیان
ای گروهی کامل ایمان بدو داد
باشد از احبار و رهبانان زیاد
که خورند اموال مردم را بزور
بالرشوت وین بود از انصاف دور
باز دارند از ره حق خلق را
تا شناسی دیو ازرق دلق را
وانکه از اهل کتاب و غیر آن
گنج سیم و زر نهند اندر نهان
هم نسازند از آن مال ایچ ایچ
در ره حق زان گروه‌های هیچ
پس بشارت ده بر ایشان ای حبیب
بر عذابی دردناک و بی نصیب
یوم یحمی یعنی آن روز که نار
گنجها را بر فروزد شعله بار
این اشاره است اعنی اندر مکمنش
گنجها آتش شود بر صاحبش
داغ کرده پس شود از سیم و زر
بر جبین و پشت و پهلو سر بسر
کاین بود آن گنجها کز بهر خود
روی هم بنهاده بودید از خرد
پس چشید اینک وبال گنجها
که ذخیره کرده اید از رنجها
با سکوتی هست هر مالی چنین
فرقها باشد میان لعل و طین
هست مثلی کان فزاید بر شرف
هم بود کاو آورد رنج و تلف
بر شمار ماههای مستطاب
نزد حق باشد ده و دو در کتاب
یعنی اندر لوح محفوظ مبین
روز خلق این سموات و زمین
زان ده و دو چار مه باشد حرام
اینست دین قیم از روی کلام
هم مکنید ای اهل ایمان کارزار
مشرکان را کافه در هر دیار
همچنانکه میکنند ایشان قتال
با شما از کافه در ماه و سال
هم بدانید ای گروه مؤمنین
حق بود با اهل تقوی متقین
غیر از این نبود که افزاید نسیء
بر عتو و کفر تا آید نسیء
بر فکندن حرمت ماه حرام
زمره دیگر که هست آن جزء عام
این فزاید کافران را بر ضلال
که حرامی را کنند از خود حلال
سال دیگر میکنند آنرا حرام
با موافق عده را سازند و تام
سوء اعمالی که شیطان خواسته
گشته اندر وهمشان آراسته
راه ننماید خدا بر کافران
گرچه باشد رهبر هر عقل و جان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ

ای آنکسانیکه گرویدید چیست مر شما را چون گفته شود مر شما را که بیرون روید در راه خدا سنگین میشوید بزمین آیا راضی شدید

بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ٣٩ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ

بزندگانی دنیا از آخرت پس نیست مایه تعیش زندگانی دنیا در آخرت مگر اندکی اگر بیرون نروید عذاب میکند

عَذاباً اَلِيماً وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلاٰ تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِلاّٰ تَنْصُرُوهُ

شمارا عذابی دردناك وبدل شما میگیرد گروهی غیر شمارا وضرر نمیرسانید اورا چیزی وخدا بر همه چیز تواناست اگر یاری نکنید اورا

فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ اِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ اِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ

پس حقیقت یاری کردش خدا وقتیکه بیرون بردندش آنانکه کافر شدند دویم دو وقتیکه آن دو در غار بودند هنگامیکه میگفت مر همراهش را

لاٰ تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ اَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ

که اندوه مخور بدرستیکه خدا باماست پس فرو فرستاد خدا آرامش را براو وتقویت کردش بلشکرهائیکه ندیدید آنهارا وگردانید کلمه آنانراکه

كَفَرُوا السُّفْلىٰ وَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيٰا وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤١ اِنْفِرُوا خِفٰافاً وَ ثِقٰالاً وَ جٰاهِدُوا

کافر شدند پائین وکلمه خدا آنست بالا وخدا غالب درست کرداراست بیرون روید سبك وگران وجهاد کنید

بِاَمْوٰالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٤٢ لَوْ كٰانَ عَرَضاً

بمالهاتان وجانهاتان در راه خدا آن بهتراست شمارا اگر باشید بدانید اگر بودی متاعی

قَرِيباً سَفَراً قٰاصِداً لاَتَّبَعُوكَ وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِاسْتَطَعْنٰا لَخَرَجْنٰا

قریب الوصول وسفری آسان هر آینه پیروی کرده بودند تورا ولیکن دور شد برایشان مسافت وبزودی سوگند خواهند خورد بخدا اگر توانسته بودیم هر آینه

مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ ٤٣ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى

بیرون آمده بودیم باشما هلاك میکردانید نفسهای خودرا وخدا میداند که ایشان هر آینه دروغگویانند عفو کرد خدا از تو چرا دستوری دادی ایشانرا تاآنکه

يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكٰاذِبِينَ ٤٤ لاٰ يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اَنْ

ظاهر میشد مر ترا آنانکه راست گفتند ومیدانستی دروغگویانرا دستوری نمیخواهند از تو آنانکه میگروند بخدا وروز بازپسین

اَنْ يُجٰاهِدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ٤٥ اِنَّمٰا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ

که جهاد کنند بمالهاشان وجانهاشان وخدا داناست بپرهیزکاران جز این نیست دستوری میخواهند از تو مگر آنانکه نمیگروند

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ٤٦

بخدا وروز بازپسین وشك کرد دلهاشان پس ایشان در شکشان مرددمیباشند

در بیان غزوه تبوك

مر شما را ای گروه مؤمنین || چیست چون گویند چاوشان دین
کز مکان درراه حق بیرون روید || از گرانی بر زمین مایل شوید
زآخرت راضی شدید آیا شما || بر حیوة دنیوی از ناروا
پس نباشد این حیوة دنیوی || غیر اندك نزد دار اخروی
گرکه نی بیرون روید امرقول || سوی حربی که بود امر از رسول
بر شما باشد عذابی دردناك || حق شما را سازد از وجهی هلاك
هم بدل سازد شما را درظهور || جز شما بر قومی از نزدیك و دور
هم بنتوانید چیزی تازیان || خود رسانیدش بتعطیل زمان
خود بهر چیزیست قادر در وجود || که هم ازوی دارد او بود و نمود
نصرت ار ندهید بر پیغمبرش || داد حق نصرت هم او شد یاورش
چونکه بنمودند کفارش برون || قصد قتلش هم نمودند از کمون
رفت و بوبکرش بصحبت یار بود || ثانی اثنین انهما فی الغار بود

رفتن پیغمبر بغار ثور

خفت آنشب مرتضی دربسترش || رفت با یار او بغار ازکشورش
صبح رفتند از پی او مشرکان || تا بغار ثور از راه و نشان

کم شد آنجا پی بردند ایچ‌راه
صاحبش را گفت او محزون مباش
کرد تاییدش بلشکر های غیب
باز گرداندند اعدا را سهام
داد رخصت دعوت اسلام را
ذکر قصهٔ غار خلاق الانام
نیست منصور خدا محتاج کس
گر غنی باشند یعنی یا فقیر
هم کنند ازمال و نفس خود جهاد
امر بررفتن چو شد سوی تبوک
فرقهٔ بودند کاره زان سفر
آمد این آیت که گر بود این سفر
لیک چون طی مسافت شد بعید
با شما می آمدیم اندر جهاد
داد آن دانندهٔ غیب و شهود
خواستند اذن توقف از رسول
آمد آیت کز چه داری از ایشان
بر پیمبر نی که این تقصیر بود
تا که گوید راست در آن اعتذار
پس بدی اولی که اندر ابتدا
از تو دستوری نجویند او وداد
نیست یعنی بر اجازت احتیاج
کرد چون عزم تبوک آن نیکنام
زانکه افتد صلح و برخیزد خلاف
زانکه باشد آن دورویان در کمین
چند روزی چون بر این آهنگ گشت
چون پیمبر دید گفتش گرچه رو
که علی را با زنان و کودکان
گفت بعد ازمن بغیر از بوتراب
باز گرد ای شیر حق بر جای خود
حاصل آنکه صبر دارد مرد کار
بر خلاف این منافق سیرتان

که عاصی رفته زانجا یا بجاه
زانکه حق با ما بود پنهان و فاش
تا بود محفوظ در مأوای غیب
مطمئن ماند تا در آن مقام
بر رسول اتمام کرد اکرام را
بهر این فرمود اندر این مقام
نصرت حق چون رسد از پیش و پس
یا سواره یا پیاده ناگزیر
در ره حق وایست نه از علم و داد
فرقهٔ گشتند ساعی در سلوک
لیک زامر حق بپیچیدند سر
سهل و نزدیک این کسان را در نظر
بهر ایشان صعب و شاق آمد بدید
باشد این گفتارشان کید و فساد
کاذبند ایشان سوگند و عهود
زانکه میبودند از رفتن ملول
عفو فرماید خدایت بیگمان
ترک اولی بلکه در تدبیر بود
کاذبان را هم بدانستی شمار
رخصت ایشان را ندادی بر ملا
مؤمنان متقی بهر جهاد
شیر باشد میل رزم او را مزاج
مرتضی را گفت ماند در مقام
نیست تشویش از نبرد و از مصاف
فتنه را پس صلاح آمد چنین
بیشه بر شیر از توقف تنگ گشت
آمدی هشتی سرا را بر عدو
هشت اندر خانه آن فخر زمان
نیست در دنیا و دین ذنب مناب
منتظر میباش بر هیجای خود
تا دهندش اذن بهر کارزار
کز تو خواهند اذن ماندن در مکان
در شک افتاده است ایشان را قلوب

مضطرب گردید یار نیکخو
حق فرستاد آن سکینهٔ رحمتش
شد جنودٌ لم تروها سوی غار
می بگرداند آن حدیث کافران
غالب و داناست حق در کارها
که بنفر اندر آن وقتی که بود
پس برون باید روید اندر تبوک
رفت باید سوی حرب از جزء و کل
گر که دانید این شما را بهتر است
وان ز انصار و مهاجر از کبار
فرقهٔ هم از منافق سیرتان
بهر طمع و زر و مال دنوی
زود باشد که خورند ایشان قسم
از یمین کذب بی تشویش و باک
زانکه دارند استطاعت بر خروج
منتقم داناست سلطان خرد
کز توقف قصدشان باشد فساد
بود اولی گر که میکردی درنگ
چون بودی واقف از احوالشان
تا که روشن میشدت از کردگار
که بود ایمانشان بی معذرت
چون فراهم گردد اسباب نبرد
گفته بودش زانکه جبریل این سفر
شیر حق را گو بمان اندر مکان
لاجرم فرمود او نایب مناب
بر میان بربست در دم تیغ تیز
گفت باشد در پناهم شهر و شاه
دیگران را برد با خود زائتلاف
تو مشو غمگین ز طعن دشمنان
وقت رزمت تا رسد با مشرکین
کی تواند کرد هرگز صبر مرد
نیست ایمان آنکسان را بالیقین
واندر آن ریبند حیران با ذنوب

سخت چون بودند اندر جستجو
مطمئن تا گشت دل در ساعتش
از پی حفظ رسول الله و یار
نیست و بیمقدار اندر امتحان
بر زوال خصم و عون یارها
یار او یکتن حقش یاری نمود
از تقلید از سنت بهر سلوک
با رسول آشنا و سرخیل رسل
درج اندر قطره بحر گوهر است
بوده اند ایشان برغبت و اختیار
خواستند اذن توقف در مکان
مینمودندت برفتن پیروی
کاستطاعت گر که ما را بود هم
نفس خود را افکنند اندر هلاک
لیک مایل نیست خاطرشان بر خروج
تا نماند آن دو رویان در بلد
نی که تنها شاغلی اندر جهاد
تا بود از روش شدی شهد و شرنگ
تا چه باشد علت اهمالشان
صدق و کذب واقفین در اعتذار
بر خدا و هم بروز آخرت
کی تواند بود ساکن شیر مرد
نیست لازم حیدر فرخنده فر
بهر حفظ شهر و اموال و زنان
آنکه را از زهرهٔ دریا شد آب
بر تبوک او شد روان بهر ستیز
لیک طعن دشمن آورده براه
بوده است از وی مکدر بخلاف
کی زمانی تنگ زره شد کاروان
حق بود آگه زحال متقین
تا دهند او را اجازت بر نبرد
بر خدا و بر کتاب و یوم دین

وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ لَاَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

واگر اراده کرده بودند بیرون رفتن را هر آینه آماده نموده بودند مر آنرا ساز و برگی ولیکن ناخوش داشت خدا برانگیزانیدنشان را پس بازداشت ایشان را و گفته شد

الْقَاعِدِينَ ٤٧ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَازَادُوكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَ لَاَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

بنشینید بانشینندگان اگر بیرون آمده بودند در شما نمی افزودند شما را مگر فساد و هر آینه شتافته بودند میانتان که بجویند برای شما فتنه

وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٤٨ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ

و باشند در شما سخن چینان مر ایشان را و خدا داناست بستمکاران بحقیقت جستند فتنه را از پیش و برگردانیدند برای تو

الْاُمُورَ حَتّي جٰاۤءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللهِ وَهُمْ كٰارِهُونَ ٤٩ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلٰا

امرهارا تاآمد حق وظاهرشدفرمان خدا وایشان بودندناخوشداران وازایشان کیست کەمیگویددستوری دەمرا

تَفْتِنّي اَلٰا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكٰافِرينَ ٥٠ اِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ

وفتنەمیندازمراآگاەباش کەدرفتنه افتادند وبدرستیکەدوزخ هرآینەاحاطەکنندەبکافراناست اگربرسدترا خوبی بدمیآیدایشانرا

اِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اَخَذْنٰا اَمْرَنٰا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ ٥١ قُلْ لَنْ

واگربرسدتورا مصیبتی میگویند بتحقیق گرفتیم کارمارا از پیش وبرگردند وایشان باشند شادمانان بگوهرگز نمیرسدمارا

يُصِيبَنٰا اِلّاٰ مٰا كَتَبَ اللهُ لَنٰا هُوَ مَوْلٰينٰا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ٥٢ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ

مگرآنچەرا نوشت خدا برمااوست صاحب اختیارماوبرخدا پس باید توکل کنندگرویدگان بگو آیا انتظار میبرید

بِنٰا اِلّاٰ اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذٰابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِينٰا

بما مگر یکی ازدو خوبرا کەنصرت وشهادتست وماانتظارمیبریم شماکەرساندشما خدا عذابی از نزدش یابدستهای ما

فَتَرَبَّصُوا اِنّٰا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ٥٣ قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ

پس انتظارکشیدبدرستیکەماباشماانتظارکشندگانیم بگو انفاق کنید خواه ناخواه کەپذیرفتەنخواهدشد ازشما بدرستیکەشماهستید

قَوْمًا فٰاسِقِينَ ٥٤ وَ مٰا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰاتُهُمْ اِلّاٰ اَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَلٰا

گروهی نافرمان بران ومنع نکردایشاراکه قبول کردەشودازایشان نفقهای ایشان مگرآنکەایشان کافرشدند بخدا وبرسولش و نیایند

يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ اِلّاٰ وَهُمْ كُسٰالٰى وَلٰا يُنْفِقُونَ اِلّاٰ وَهُمْ كٰارِهُونَ ٥٥ فَلٰا تُعْجِبْكَ اَمْوٰالُهُمْ وَلٰا

بنماز مگر وایشان کاهلان ونفقەنکنند مگر وایشانندناخوشداران پس شگفت نیاوردترامالهای ایشان ونه

اَوْلٰادُهُمْ اِنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ تَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ ٥٦ وَيَحْلِفُونَ

فرزندانشان نمیخواهد خدا مگرآنکەعذاب کندایشانراباآنهادرزندگانی دنیاوهلاک شودنفسهاشان وآنهاباشندکافران وسوگندمیخورند

بِاللهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمٰا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ٥٧ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ مَغٰارٰاتٍ اَوْ

بخدا کەایشان هرآینەازشمایندونیستندآنهاازشما ولیکن ایشان گروهی اندکەمیترسند اگرمییابند پناهی یا غارهائی یا

مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ٥٨ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقٰاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهٰا

سوراخ درخزیدنی هرآینەتحول کردەبودندبآن وایشان شتابندەمیرفتند وازایشان کیست کەعیب میکندترادرصدقها پس اگرداده شدندازآنها

رَضُوا وَ اِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهٰا اِذٰا هُمْ يَسْخَطُونَ ٥٩ وَ لَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰيهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَ

خشنودگشتندواگرداده نشدند ازآنها آنگاەایشان خشم میکنند واگرآنکەایشان راضی شدەبودندبآنچەدادشان خدا ورسولش و

قٰالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ اِنّٰا اِلَى اللهِ رٰاغِبُونَ ٦٠ اِنَّمَا الصَّدَقٰاتُ

گفتندی بس است مارا خدا زودباشدکەبدهدمارا خدا از فضلش ورسولاو بدرستیکەمابسوی خدارغبت دارندگانیم جزاین نیست صدقها

لِلْفُقَرٰاۤءِ وَالْمَسٰاكِينِ وَالْعٰامِلِينَ عَلَيْهٰا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقٰابِ وَالْغٰارِمِينَ وَ فِي

ازبرای درویشانست ودرماندگان وکارکنان برجمع صدقات وآنانکەبدست آوردەشددلهاشان ودرآزادکردن گردنها وقرضداران مفلسان ودر

سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٦١

راه خدا وراه گذریان محتاج قرض کردن از خدا وخدادانای درست کردار است

ور اراده مسعودند از رضا
حق کراهت داشت لیکن مشتر
بازشان پس داشت از ترس ازغزا
در میانتان آمدندی گر برون
فتنه میجستند بین مردمان
حق بود آگه ز حال ظالمین
نصرت و تأیید شاهی تا رسد
هم کسی گوید از ایشان که مرا
یا دلا فتنی این باشد مراد
دانکه ایشان در فساد افتاده اند
بر تو نیکی گر رسد زآن نیکها
می‌بگویند این خبر از ای خویش
ای محمد گو و بر ما کی رسد
کار ساز ماست او در کل حال
گر که نکشیم آن فتوح و نصرت است
یا که اندر دست ماهنگام حرب
بر شما داریم هم ما انتظار
جدب بن قیس ما فخر زمن
آمد آیت کاینست انفاق فضول
منع ایشانرا بکرد اندر قبول
نیستشان دل بر عار از غافلی
پس نبارد در شکست زانفاق
غیر ازاین سود که حق خواهد بدان
اندر آنحالی که در کفرند سخت
از شما وانکه باشند آنکسان
یا سوراخی که اندر وی خزند
عیب جویند از تو ارباب نفاق
پس بدلخواه خود از آن صدقها
ورشوند ایشان برضا گاه قبول
در غنیمت وانکه نفرستاده است
حاصل اینکه گر رضا باشند و شاد
بعد از آن در صحت فعل رسول
هم بود دیگر بهر عاملین
هم دگر از بهر تألیف قلوب
هم دگر تا کردنی در بندگی
غارمین دیگر یعنی وام دار
هم دگر در راه حق یعنی جهاد
حاصل آنکه این جماعت ازجهات

تا برون آیند ایشان بر غزا
زانبعاث این جماعت بر سفر
گفته شد باشید اندر خانها
بی شمارا جز تباهی شد فزون
ترس میدادندتان از رومیان
فتنه میجستند آنچه پیش ازین
امر حق گردید از پنهان پدید
اذن ده تا باز مانم در سرا
مفکن اندر رنج امرم در فساد
دل بکفر و بد دلی بنهاده اند
از غنیمت ور ظفر در جنگها
ما گرفتیم احتیاط خود ز پیش
سیر از آنجا شد وشته در سند
مؤمنان را هست بر وی اتکال
کشته ور گردیم روضه ورغنیمت
بر شما پیوسته آید قتل و ضرب
از هلاک و سوء حال واشتهار
گفت رخصت ده که مانم در وطن
نیست انفاقی چنین حقرا قبول
تا از ایشان نفقها گردد قبول
جز ز روی اضطرار و کاهلی
مال و هم اولاد ارباب نفاق
سازد ایشانرا عذاب اندر جهان
کافر از دنیا برون بکشند رخت
لیک بر سند از شما اندر نهان
روی از ترس شما آنجا کنند
چون کسی تقسیم صدقات ارسناق
گر عطا یابند یابیشان رضا
بر هر آنچه حق دهدشان هم رسول
بیش ازاین بدهد کاینک داده است
بر عطا گویند وایشان راعتقاد
مصرف صدقات را گفت از قبول
جامع صدقات یعنی زاهل دین
تا بدین گردند مایل بی کروب
وارهند از قید و بند بندگی
کز ادای دین دارند اضطرار
صرف آن فرض است اندر امداد
خاص میباشند از بهر زکوة

مستعدندی مهیا برگ و ساز
آمدندی گر که ایمان بر جهاد
درسرای خود شنید این چنین
وضع میکردند ما بین شما
در شما دارند جاسوسان مکر
هم بگرداندند بهرت کارها
وانکسان کاره شدند از کار تو
تو میفکن بی مرا اندر فتن
چون نباشد ممکن از بهرم سفر
مر جهنم کافرانرا دمبدم
از حسد گردند پس اندوه تک
چون ز مجلسهای خود گردند باز
یعنی اندر لوح کانجا بالوضوح
چشم میدارید هیچ آیا شما
چشم هم داریم ما گر حق عذاب
پس شما باشید بر ما منتظر
گو کنید از طوع و کره انفاق چون
لیک ندهم از منال و مال خود
چون شما هستید قومی فاسقین
جز که ایشان بر خدا کافر شدند
نی کنند انفاق هم ازمال خویش
دانکه نبود کثرت اولاد و مال
میرود جانشان بسختی از بدن
میخورند ایشان بحق سوگندهین
ملجائی یابند گر در خاره ها
یعنی از بندشان پناهی در خفا
کاین بود دور از طریق عدل وداد
ور که نی ز آن عطا داده شوند
فضل حق گویند بس باشد تا
ما بسوی حق بتحقیق و یقین
بهر ایشان بهر اندر اقتضاست
غیر ازاین نبود که باشد صدقها
وان بود موقوف بر رأی امام
همچنانکه بر حدوث الفتی
رد ما آن بندگان مؤمنند
قرض ایشانرا زبیت المال هم
هم دگر آن رهگذر وابن السبیل
این فریضه ثابتست از کردگار

کان بکارآید سفر را در جواز
زان حوی حاصل بود الا فساد
خائف و ترسنده دل با قاعدین
از سخن چینی فساد و فتنه را
که بر ایشان میبرند از ره جز
از مکاید وادخل در کارها
وز ظهور نصرت و آثار تو
تا شود ضایع منال و مال من
گر کسی تکذیب امم درخطر
خود محیط است و فرا گیرنده هم
ورمصیبت رو نهد واشکست و بال
شادمان باشند از آن عجز و بار
داده ما را اختصاص اندر فتوح
از دو نیکی جز یکی کاید بما
بر شما آید ز خسف و انقلاب
آنچه کان نیکیست اندرجهر و سر
نیست مقبول از شما اعمال دون
لشکرت را در تهیهٔ ره مدد
رفته بیرون ازحدود وحکم دین
هم برون ازامر پیغمبر شدند
جز ز روی کره اندک یا که بیش
غیر استدراج و حرمان و وبال
از علایق بر حیوة پر محن
گر شما باشد در اسلام و دین
در جبال و قلعه و مغاره ها
باز گشتندی شتابان از شما
بر یکی کم داد و بر دیگر زیاد
آن زمان گیرند خشم از ناپسند
زودمان بدهد زفضل خود عطا
راغب و امیدواریم این چنین
هر که راضی شد قسمت باخداست
بهر مسکین و فقیر و بینوا
هرچه باشد اجر او بدهد تمام
داد خاصانرا زصدقه قسمتی
که بسخت شدتی بر بسته‌اند
کرد نباید ادا از بیش و کم
که زمان خود بود دور آن خلیل
دوست دارا بر حقوق و راستکار

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ٦٢

وازایشان کسانیند کهمیرنجانند پیغمبر راومیگویند او شنوای سخن هرکسیست بگوگوش خیراست مرشمارا میگرود بخدا و تصدیق میکند گروندگانرا

وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٦٣ يَحْلِفُونَ بِاللهِ

ورحمتی است از برای آنانکه گرویدند از شما و آنانکه میرنجانند رسول خدارا از برای ایشانست عذابی دردناک سوگند میخورند بخدا

لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللهُ وَ رَسُولُهُ اَحَقُّ اَنْ يُرْضُوهُ اِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ٦٤ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ

برای شما تا خشنود کنند شما را و خدا ورسولش سزاوارترند که خوشنود کنندش اگر هستند گروندگان آیا ندانسته اند که هرکه

يُحَادِدِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَاَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ٦٥ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ

مخالفت میکند با خدا و رسولش پس بدرستیکه از برای اوست آتش دوزخ جاوید در آن اینست رسوائی بزرگ میترسند منافقان که فرو

تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا اِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ٦٦ وَ لَئِنْ

فرستاده شود بر ایشان سوره که آگاه گرداند ایشان را بانچه در دلهای ایشانست بگو استهزا کنید بدرستیکه خدا ظاهر کننده است آنچه را میترسید وهر آینه

سَئَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ اَبِاللهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ ٦٧ لَا

اگر پرسی از ایشان هر آینه گویند جز این نیست بودیم که صحبت میداشتیم و بازی میکردیم بگو آیا بخدا و آیاتش و رسولش بودید که استهزا میکردید

تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِاَنَّهُمْ كَانُوا

عذر نخواهید بتحقیق که کافر شدید پس از ایمانتان اگر عفو کنیم از پاره از شما عذاب خواهیم کرد پاره را بسبب آنکه ایشان باشند

مُجْرِمِينَ ٦٨ اَلْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

گناهکاران مردان منافق و زنان منافق بعضی ایشان از بعضی امر میکنند بناشایسته ونهی میکنند از شایسته

وَ يَقْبِضُونَ اَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُمْ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٦٩ وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وَ

و بهم میآرند دستهاشان را فراموش کردند خدا را پس فراموش کردشان بدرستیکه منافقان ایشانند فاسقان وعده کرده خدا مردان منافق و

الْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٧٠

زنان منافق و کافران را آتش دوزخ جاودانان در آن کافیست ایشان را و لعنت کرد ایشان را خدا و از برای ایشانست عذابی پاینده

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ اَكْثَرَ اَمْوَالاً وَ اَوْلَاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ

مانند آنانکه از پیش شما بودند سخت تر از شما بقوت و بیشتر بمالها و فرزندان پس کام جستند بنصیبشان

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا اُولٰئِكَ

پس کام جستید بنصیبتان همچنانکه کام جستند آنانکه بودند پیش از شما بنصیبشان و در آمد کردید همچنانکه در آمد کردند آنگروه

حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ٧١ اَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ

ناچیز شد کردارشان در دنیا و آخرت و آنگروه ایشانند زیانکاران آیا نیامد ایشانرا خبر آنانکه بودند

قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ وَاَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و آن زیر و زبر شدها آمد ایشان را رسولانشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧٢ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

بامعجزات پس نبود خدا که ستم کند ایشان را ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند و مردان گرونده و زنان گرونده

بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

برخی از ایشانند دوستان برخی امر میکنند بکارهای شایسته و نهی میکنند از ناشایسته و برپا میدارند نماز را و میدهند

الزَّكٰوةَ وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ اُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٧٣ وَعَدَ اللّٰهُ

زکوة را و فرمان میبرند خدا و رسولش را آن گروه زود باشد رحمت کند ایشان را خدا بدرستیکه خدا غالب حکیم است و وعده داد خدا

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ

مردان گرویده و زنان گرویده را بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان در آن و مسکنهای پاکیزه در بهشتهائی

عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٧٤

اقامت دائمی و خشنودی از خدا بزرگتر است آن آنست کامیابی بزرگ

هم از ایشانند کآزار رسول
حرفی از ما نشود گر بر ستم
از شما می نشود حرفی که آن
میکند تصدیق حق را در بیان
نی که او غافل ز احوال شماست
آنکسان کازار پیغمبر کنند
بر خدا سوگند ایشان میخورند
یعنی ار باشند مؤمن بر سبق
پس مر اورا شد جهنم جایگاه
مر پیمبر را منافق سیرتان
گر تا صد تازیانه بر رسد
سورهٔ کز قلب ایشان آگهی
گفته بودند از دوریان در تبوک
گردد این مقصود کی حاصل ورا
آمدند آن بددلان در اعتذار
می بگویند اِنّما کُنّا نخض
عذر هم نارید کان باشد دروغ
گر که بعضی را ببخشم از شما
آن منافق سیرتان از مرد و زن
هم ز معروفند ناهی خلق را
دست خود را بندد از خیرات ها
در گذشتند اعنی از فرمان حق
هر منافق را جهنم محبس است
هستشان پیوسته یعنی آن تعب
بوده اند آنها فزونتر هم اشد
خود شما هم بر نصیب خود چنان
همچنانکه خوض کردند آنکسان
آن گره نابود گشت اعمالشان
قوم نوح و همچنین قوم ثمود
هم دگر اصحاب مدین در گزند
آمد ایشان را رسل بهر نجات
بعد ذکر فاسقان سلطان ذات

میکند از گفتهای بی اصول
محوریم ار بهر نهی آن قسم
مبنی باشد نیکی در بیان
همچنین تصدیق قول مؤمنان
مشتبه با روی اقوال شماست
از ره اقوال و اعمال بزند
تا شما را راضی از عذری کنند
حق ز خلق اندر رضایت شد احق
جاودان ماند در او بی اشتباه
کردی استهزا میان خود چنان
به که آرد آیت او در نصح و پند
بنهد اندر بددلی و گمرهی
خواهد این گیرد بناهای ملوک
جز که گردد کارها مشکل ورا
کاین بود الا دغل رهسپار
خوض میکردیم و لعب اندر سخن
عذر غداران کجا دارد فروغ
بعض دیگر را عذاب آید ز ما
بعض از بعضی دوروتر بسخن
تا شناسی قوم ازرق دلق را
ور اعانت بر ضعیفان و ز عطا
بازشان بگذاشت رب ما خلق
در عقوبت نار و دوزخشان بسست
از نفاق و از حسد چون بولهب
از شما در قوة و مال و ولد
بهره ور گشتید کآن بشیبان
در حظوظ و عیش و نوش اینجهان
در دو دنیا هم بخسران حالشان
که بغرق و صیحه مردند آنچه بود
که یوم الظله مستأصل شدند
از خدا با معجزات و بینات
کرده وصف مؤمنین و مؤمنات

گوست گوش ار شنود نهی کلاه
گو که باشد اذن خیر آن نیکخو
نی سخنهائیکه دور است از فروغ
رحمت است او آنکسان را کز شما
پرده پوشی گر کند بر غفلت است
بهر ایشان از خدا باشد هلاک
بر احق باشد بخوشنودی خدا
بر خلاف آیا ندانند این عقول
این ورود و این خلود اندر جحیم
که مرتد باشد او در رأی خویش
آمد آیت کین منافق سیرتان
گو که استهزا کنند از حد فزون
آن شهارا خوار و مستأصل کند
گفت با عمار با سرّ مصطفی
آمد این آیت که گر پرسی تو باز
گو که آیا بر خدا و قول او
بعد ایمان کرده اید اظهار کفر
زانکه ایمان توبه کردند از نفاق
باهمند اعنی مشابه در نفاق
باز میدارند مردم را ز راه
کرده اند ایشان فراموش از خدا
کآن دورویان مشرکند از مرد و زن
دورشان کرده خدای از رحمتش
همچو ایشانید ای اهل نفاق
بهره بردند از نصیب این جهان
خوض کردید از عقول دانیه
وان سبب گردید بر اخلاق بد
امد آیا زان طوایفشان خبر
قوم ابراهیم کآخر در مغاک
قوم لوط آنها که در شب بیخبر
پس نباشد حق ستمگر بر امم
گرکه مردند اهل ایمان ورزند

میکند باور بزودی از اسلام
بشنود نهی که گه از نیکو
ور شما نشی بقدح است و دروغ
میکنند اظهار ایمان بر ملا
بلکه ستار او بخلق از رحمت است
در دو کون افزون عذاب دردناک
هم رسولش مؤمنان را بعطا
کرد هرکس با خدا و با رسول
هست خزی رسوائی و خزی عظیم
هر سخن نشناسند اندر جای خویش
مر حذر دارند کآید ز آسمان
اِنّ اللّه مُخرجٌ ما تحذرون
در سرا و کاخشان منزل کند
رو بگو این بودتان گفتار ها
تا چه میگفتند ایشان ار مجاز
هستشان سخریت اندر گفتگو
تا که ماند از شما ز آثار کفر
وین کسان ماندند در جرم و شقاق
امر بر منکر نمایند از شقاق
ور اطاعت بر رسول حق پناه
هم فرامش کردشان حق در جزا
وعده حقشان دوزخ آمد بی سخن
دائم ایشان راست نار و نقمتش
کز شما بودند سابق در سیاق
آنچه بد در زندگی تقدیرشان
بر حظوظ و استماع فانیه
هم باستهزا بر آیات ار حسد
که بدند از این جماعت بیشتر
بیش پشه کرد ایشان را هلاک
مر نگونشد شهرهاشان سربسر
لیک کردند آنکسان بر خود ستم
دوست بعضی بعض را در مأمند

امر بر نیکی نمایند از نیاز   هم زمنکر خلقرا دارند باز
از خدا فرمان برند و ازرسول   آنگروهند اهل ایمان و قبول
وعده داد او مردو زنرا نهرها   جنتی جاری بزیرش نهر ها
جنت عدنست در بطن بهشت   دائم و باقی بهر نیکو سرشت
اکبر ازاین جمله خوشنودی حق   کان زنعمتهاست افزون برطبق

هم بپا دارند ارکان صلوة   هم دهند از روی دانائی زکوة
رحمت ایشارا رسد زود ازخدا   کو عزیز است و حکیم از اقتضا
تا در آن مانند ایشان جاودان   مسکن پاکیزه پس درآن جنان
جوی نسیم اندرآن جاری مدام   علم توحید است آن نزد کرام
باشد این رضوان واین نوروسیم   مؤمنارا در یقین فوزی عظیم

يٰا اَيُّها النَّبِىُّ جٰاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنٰافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٥

ای پیغمبر جهادکن با کافران ومنافقان وسخت گیر برایشان وجایگاه ایشان دوزخست وبد جای بازگشتی است

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا وَلَقَدْ قٰالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ اِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ يَنٰالُوا

سوگند میخورند بخدا که نگفتند وبحقیقت گفتند کلمه کفررا و کافرشدند بعد از اسلامشان وخواهش کردند آنچه نرسیدند

وَ مٰا نَقَمُوا اِلاّٰ اَنْ اَغْنٰيهُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَاِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَ اِنْ يَتَوَلَّوْا

وکینه نورزیدند مگرآنکه بی نیاز کرد ایشانرا خدا ورسول او از فضلش پس اگر توبه کنند باشد بهتر مرایشانرا واگر روگردانند

يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذٰابًا اَلِيمًا فِى الدُّنْيٰا وَالْآخِرَةِ وَ مٰا لَهُمْ فِى الْاَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا نَصِيرٍ ٧٦ وَ

عذاب کند ایشانرا خدا عذابی دردناک در دنیا وآخرت ونباشد مرایشانرا در زمین هیچ دوستی ونه یاری کننده و

مِنْهُمْ مَنْ عٰاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتٰينٰا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصّٰالِحِينَ ٧٧ فَلَمّٰا آتٰيهُمْ

از ایشان کسی است که پیمان کرد با خدا که اگر بدهد مارا از فضلش هرآینه صدقه دهیم البته وهرآینه خواهیم شد البته از شایستگان پس چون دادشان

مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ٧٨ فَاَعْقَبَهُمْ نِفٰاقًا فِى قُلُوبِهِمْ اِلٰى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ

از فضلش بخیلی کردند بآن وروگردانیدند وایشان بودند اعراض کنندگان پس از پی آورد ایشانرا نفاقی دردلهاشان تا روزیکه ملاقات کنند آنرا

بِمٰا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ ٧٩ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ

بسبب آنچه خلاف کردند با خدا آنچه وعده کردند او را وبسبب آنچه بودند که دروغ میگفتند آیا ندانستند که خدا میداند نهانشانرا و

نَجْوٰيهُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ عَلاّٰمُ الْغُيُوبِ ٨٠ اَلَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِى الصَّدَقٰاتِ

رازشانرا وبدرستیکه خدا دانای پنهانهاست آنانکه عیب میکنند افزون دهندگانرا از گروندگان در صدقها

وَالَّذِينَ لٰا يَجِدُونَ اِلاّٰ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٨١

وکسانیراکه نمی یابند مگر طاقتشانرا پس استهزا میکنند از ایشان استهزا کرد خدا از ایشان ومر ایشانراست عذابی دردناک

ای پیمبر جنگ کن با کافران   در رواج دین بشمشیر و سنان
هم برایشان باش سخت وروترش   گرچه زین نابید ازمستی بهش
محورند ایشان قسم بر کردگار   که نگفتستند حرفی آشکار
وان بود دشنام بر فخر بشر   زان اما کردند چون شد مشتهر
چون پیمبر کردز ایشان بازخواست   پس قسم خوردند کاین تهمت بجاست
جمله بر قبح پیغمبر شدند   از پس اسلامشان کافر شدند
وان زیثرب بود اخراج نبی   تا که گردد پادشاه ابن ابی
واقدی باشد براین بی اعوجاج   هم بدینسان کلبی و دیگر زجاج
جای شکر نعمت حق بر غنا   کینه ور گشتند با بحر عطا
گفت از شر کسی مپدار بیم   که باو کردستی احسان القدیم
ور که برگردند باشد عذاب   بهر ایشان ازخدا اندر حساب

با منافق سیرتان هم مخرج   کن جهاد از تیغ الزام وحجج
بازگشت این جملهرا دردوزخست   مرغرا بئس المصیرایشان فخ است
وان کلمهٔ کفر را ازقهر و کین   گفته اند ایشان بتحقیق و یقین
مختلف گویند در وجه نزول   حاصلش بوده است تقبیح رسول
آمد آیت کاین باشد اتهام   گفته اند ایشان بتحقیق این کلام
قصد کردند آنچه را نا یافتند   هرچه در تحصیل آن بشتافتند
اهل عقبه یا بود زایشان مراد   که بقتل وی بد ایشانرا نهاد
کینه ایشانرا بپیغمبر نبود   جز که حقشان کرد مستغنی زجود
جمله بودند اهل یثرب بس فقیر   از قدوم او غنی گشتند و سیر
پس کنند ارتوبه ازرزق ونفاق   بهر ایشان بهتر آمد در سیاق
دردودنیا این عذاب ازفعل وخوست   نیستشان هم درزمین یاری ودوست

حکایت ثعلبه

ثعلبه نامی که بود از زاهدان ‖ خواست از پیغمبر آخر زمان
گفت پیغمبر که این نبود صلاح ‖ فقر را آخر بخیر است و فلاح
حاصل آنکه شد توانگر آن فقیر ‖ از دعای احمد روشن ضمیر
مردمان گفتند از حالش همه ‖ گوشده بس صاحب مال و رمه
پس پی اخذ زکوة اندر عیان ‖ بر قبایل ساخت مردیرا روان
گفت این جزیه است کو خواهد ز ما ‖ از مسلمان جزیه او گیرد چرا
آمد این آیت بحق ثعلبه ‖ تو ابا کرد از زکوة واجبه
نهد از فضلش خدا مالی فزون ‖ ما کنیم از آن زکوتش را برون
پس چو حقشان داد مال از فضل خویش ‖ از زکوتش بخل آوردند پیش
پس ز پی آورده ایشانرا نفاق ‖ در قلوب آن بخل و قبض اندر سیاق
زانچه با حق کرده اند ایشان خلاف ‖ وانچه وعده داده بودند از گزاف
آگهی آیا ندارند آنکه حق ‖ آگهست از سر قلب این فرق
یا نداند اوست علام الغیوب ‖ داند آنچه هست پنهان در قلوب
تا که جزء صدقها سازد رسول ‖ عیب او کردند جمعی بوالفضول
کاین ریا آورد کارد درعیان ‖ خویشش را او بیاد مردمان
ورنه میدانست او خود لاعلاج ‖ که ندارد کس از این صاع احتیاج
زاهل ایمان در اداء صدقها ‖ وانکسانرا که نیابند از نوا
پس کند سخریه ایشان را خدا ‖ میدهد یعنی سخریت جزا

تا توانگر سازدش پروردگار ‖ زانکه معسر بود و بس ذوافتقار
باز آمد گفت بهر من غنا ‖ شاید از خواهی که هستم بینوا
رفت سالی کو بیامد در ثمار ‖ جست حالش مصطفی ز اهل نیاز
بیستش فرصت که آید در نماز ‖ یا که بدهد روز و شب در امتیاز
چونکه او آمد بسوی ثعلبه ‖ شد دگرگون خلق و خوی ثعلبه
پس تکاهل کرد و هیچ آخر نداد ‖ بازگشت او نزد سلطان عباد
باشد از ایشان کسی کو با خدا ‖ کرده عهد ایسان که گر یابد غنا
صدقه بدهم از مال و از حشم ‖ از نکوکاران مگر باشیم هم
روی گرداندند و زان معرض شدند ‖ بودشان رسم از ناعراض آمدند
تا بروز حشر و هنگام جزا ‖ که کنند ایشان ملاقات خدا
هم از آنکه بوده اند از سمروع ‖ در خلاف وعده و قول دروغ
زانچه میگویند پنهان بهم ‖ کاین زکوة مال جزیه است و ستم
صاعی از خرما ببرد مصطفی ‖ نزد از انصار مردی با وفا
کرد اشارت بر طریق لمز و غمز ‖ یك منافق با رفیق خود برمز
تا دهد اورا بهر وقتی زکوة ‖ من نجلت یابد از عسرت نجاة
آمد آیت که کنند از ممر قدح ‖ زانکه خواهد مستحق گردد بمدح
جز که بر مقدار وسع و طاقتش ‖ پس کنند از بددلی سخریتش
مستحقند این جماعت بر هلاك ‖ هم بدیشان بر عذابی دردناك

اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا

خواهی آمرزش خواه ایشان را و خواهی آمرزش مخواه از برای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدا ایشان را آن باینست که ایشان

بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٨٢ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ

کافر شدند بخدا و رسولش و خدا راه ننماید گروه فاسقانرا شاد شدند بازگذاشتگان بنشستن شان از بعد فرستاده خدا و

كَرِهُوا اَنْ يُجَاهِدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ

ناخوش داشتند که جهاد کنند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا و گفتند مروید در گرما بگو آتش

جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ٨٣ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

دوزخ سخت تر است در گرمی اگر باشند که یابند پس باید که بخندند اندك و باید که بگریند بسیاری پاداشی بآنچه بودند که کسب میکردند

٨٤ فَاِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ اِلٰى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَاْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ اَبَدًا وَلَنْ

پس اگر باز گرداند ترا خدا بسوی پاره از ایشان پس دستوری طلبند از تو برای بیرون رفتن پس بگو هرگز بیرون نخواهید آمد با من هیچگاه و هرگز

تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ٨٥ وَلَا تُصَلِّ عَلٰى

کارزار نخواهید کرد با من دشمنی را بدرستیکه شما راضی شدید بنشستن اول بار پس بنشینید با بازماندگان و نماز مگذار بر

اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهِ اِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ٨٦

یکی از ایشان که مرده هرگز و بایست بر فراز گورش بدرستیکه آنها کافر شدند بخدا و رسولش و مردند و ایشان بودند فاسقان

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ

وشگفت نیاورد ترا مالهای ایشان وفرزندان ایشان جز این نیست میخواهد خدا که عذاب کند ایشان را در دنیا وهلاك شود نفسهاشان وایشان

كَافِرُونَ ٨٧ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ

باشند کافران وچون فرستاده شود سوره که ایمان آورید بخدا وجهاد کنید با رسولش دستوری خواهند از تو صاحبان ثروت

مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ٨٨ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

از ایشان وگویند واگذار ما را که باشیم با نشستگان راضی شدند بآنکه باشند با بازماندگان ومهر زده شد بر دلهاشان

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٨٩ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ

پس ایشان نمیفهمند لیکن رسول وآنانکه گرویدند باو جهاد کردند بمالهاشان وجانهاشان وآنگروه مر ایشانراست

الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٩٠ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

خیرات وآنگروه ایشانند رستگاران مهیا کرده خدا برای ایشان بهشتهائی که میرود از زیرشان نهرها جاودانیان

فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٩١

در آن آنست کامیابی بزرگ

خواه آمرزش برای این مجرمان　　یا نخواه آمرزش از بهر بدان
خواهی آمرزش اگر هفتاد بار　　بهر ایشان نیست سودی در شمار
حاصل آنکه تا که دارند این صفت　　نیست از حقشان رهی بر مغفرت
گر نخواهد گر بدی نیکو شود　　ور نخواهد دوست دشمن خو شود
دم نشاید زد در این معنی تمام　　مهر خاموشی است بر لب والسلام
زانکه ایشان بر خدا و بر رسول　　کافرند و خارج از راه قبول
شاد گردیدند واپس ماندگان　　بر قعود خود ز غزوه بر گمان
بد کراهتشان ز سوء اعتقاد　　تا کنند از مال و تن با او جهاد
نار دوزخ گو اشد است و احر　　گر که میبودند دانا بر مقر
زانکه دنیا جای عیش و خنده نیست　　بر فرح این تنگنای ارزنده نیست
شادیش مل گر نکو بینی غم است　　عیش آن نادیده وقت ماتم است
گریه کن با زهر با شکر عجین　　آن شکر پندار وآن زهرت یقین
عیش دنیا جمله زهر قاتل است　　هرکه بر شهدش زد لب عقلست
جای عشرت نی در این ویرانه است　　در روی آنخندد که خود دیوانه است
گریه کن کاید پس از شادی غمی　　محنت دایم بود عشرت دمی
پس اگر باز آردت حق از تبوك　　سوی قومی زین دورویان در سلوك
پس بگو بیرون نیائید از بلد　　با من اندر جنگ دشمن تا ابد
باز بنشینید با پس ماندگان　　هم دگر کاین میسزد بر راندگان
عرصهٔ میدان شد از نامرد صاف　　تا نیاید غیر مرد اندر مصاف
رفت چون از دار دنیا بی شقی　　خواست بگذارد نماز او نبی
بر دعا هم بر سر گورش مایست　　در حق او چون دعا مقبول نیست
مرده اند اندر نفاق و فاسقند　　بر نماز اهل حق نالایقند
مالشان افزون و فرزندان زیاد　　جملگی با قدر و قوت در نهاد
تا که در دنیا بجمع و حفظ مال　　سر بسر باشند در رنج و وبال
چون بهایم در الم تا زنده اند　　جان بمحرومی و سختی کنده اند
چون بر ایشان سورهٔ نازل شود　　مر بایمان قلبشان مایل شود

هست امر اینجا بمعنای خبر　　هست یکسان هر دو یعنی در اثر
پس نیامرزد منافق را خدا　　دست استغفار اشارا سزا
ترك خصلتهای بد غفران اوست　　آنهم اندر عقدهٔ فرمان اوست
وجه آن هم کس نداند کز کجاست　　ارچه این تیره دل آن روشن لقاست
خود منافق گفت غفران جوی نیست　　این نه از من بخل و از تو نهی است
فاسقان را راه ننماید خدای　　گرچه خود باشد بخلقان رهنمای
در سرای خود نشستند از خلاف　　با رسول حق بکره و انحراف
جانب این غزوه گفتند از فسون　　اندر این گرما نباید شد برون
باید ایشان پس بخندند اندکی　　هم فزون گریند چون باران یکی
شادی او را غم اندر پی بود　　عاقل اندر وی بشادی کی بود
صبح شادی تا رسد کی شام غم　　از شکر شیرین شدی غافل ز سم
غیر بیداری نبود آن شادیت　　دام دنیا زد ره آزادیت
عاقلان گریند بر خود روز و شب　　وانکه دیوانه است خندد بی سبب
زانکه باشد خنده را باعث نشاط　　از چه خندی پس در این ویران رباط
حق دهد پاداش در یوم الحساب　　آنچه کردند از بد و نیك اکتساب
پس بخواهند از تو رخصت در سفر　　تا برون آیند در غزوه دگر
بر نشستن چون شما راضی شدید　　بار اول که قتالی در رسید
زانکه باشد کار مردان کارزار　　نو عروسان حجله کردند اختیار
مرد کز رزم او نگردد سرفراز　　حیف باشد بر جنازهٔ او نماز
آمد آیت که مکن هرگز نماز　　بر یکی زایشان حقیقت یا مجاز
زانکه ایشان بر خدا کافر شدند　　هم برون از امر پیغمبر شدند
تا نیندازد شما را در عجب　　مال و اولادیکه دارند از عقب
غیر از این نبود که خواهد کردگار　　بهر ایشان بس عذابی بیشمار
روحهاشان پس رود بیرون ز تن　　وانگهی کافر بحق ذوالمنن
مرگ ایشان هم چو مرگ کلب و خر　　در ضلال کفر و خواری بر نتر
بر خدا آرید ایمان از وداد　　با رسولش رو کنند اندر جهاد

مراولوالطول‌ازتوخواهنداذن‌آن
اذن ده تا آنکه بنشینیم ما
خوشدلند از آنکه تاآرندزیست
بیتشان پس‌فهم آن کاندرجهاد
میکنند ازنفس ومال خودجهاد
رستگارند آنکسان وآماده است

که گذاریشان بجا با قاعدان
با اوالوالاغدار اندر خانها
با خوالف کاندرآنها خیر نیست
جیست حاصل ازنکوئی هم‌مراد
آنگره را هست یکی درنهاد
حسنی که وعده حقشان داده‌است
اندرآن‌جاوید واین‌فیروزی‌است

من اوالطولند نزد اتفاق
در سرا باشیم ایمن از زیان
مهر بنهاده شده دلهایشان
من پیمبر لیك وانکو باویست
نصرت و فتح وغنیمت در جهان
بوستانهائیکه میباشد روان
هم باداش ازحداشان روزیست

صاحبان مال از اهل نفاق
با مریضان و زنان و کودکان
تا ملایکشان شناسد از نشان
زاهل‌ایمان اندرآن محکم بی‌است
وانچه باشد خیر باقی در جهان
خوبهای علم و عقل از زیر آن

وَجَآءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ

وآمدند عذرگویندگان از بادیه‌نشینان که دستوری داده‌شود مرایشان‌را و نشستند آنانکه دروغ بستند بر خدا و رسولش رود باشد که برسد آنرا که

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٩٢ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ

کافر شدند از ایشان عذابی دردناك نیست بر ناتوان ونه بر بیماران ونه برآنانکه نمی‌یابند

مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ اِذَا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آنچه را صرف میکنند گناهی چون خالص شدند مرخدا و رسولش نباشد بر نکوکاران هیچ راهی و خدا آمرزنده مهربانست

٩٣ وَلَا عَلَى الَّذِينَ اِذَا مَا اَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا اَجِدُ مَا اَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ

ونه بر آنانکه چون آمدند ترا که سوار کنی ایشان‌را گفتی نمی‌یابم آنچه سوار کنم شما را بر آن برگشتند و چشمهاشان

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ٩٤ اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَاْذِنُونَكَ وَهُمْ

میریخت از اشك از غم که نمی‌یابند آنچه را صرف کنند جز این نیست که راه گرفت بر کسانیست که دستوری میطلبند از تو و آنها

اَغْنِيَآءُ رَضُوا بِاَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٩٥

توانگرانند راضی شوند بآنکه باشند با بازماندگان ومهر نهاد خدا بر دلهاشان پس ایشان نمیدانند

يَعْتَذِرُونَ اِلَيْكُمْ اِذَا رَجَعْتُمْ اِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ مِنْ

عذرخواهی خواهند آمد بسوی شما چون بازگردید بسوی ایشان بگو عذرمخواهید که هرگز باور نداریم شما را بحقیقت خبر داد ما را خدا از

اَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ

خبرهای شما بزودی خواهد دید خدا کارتانرا و رسولش پس بازگردانیده خواهید شد بسوی دانای نهان وآشکار پس آگاهی دهد

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا انْقَلَبْتُمْ اِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَاَعْرِضُوا

شما را بآنچه بودید که میکردید بزودی سوگند خواهند خورد بخدا از برای شما چون بازگردید بسوی ایشان تا روگردانید از ایشان پس روی بگردانید

عَنْهُمْ اِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٩٧ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا

از ایشان بدرستیکه ایشان پلیدند و جایگاهشان دوزخست پاداشی بسبب آنچه بودند کسب میکردند سوگند میخورند برای شما تا خشنود شوید

عَنْهُمْ فَاِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَرْضٰى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ٩٨ اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا

از ایشان پس بدرستیکه اگر خشنود شوید از ایشان پس بدرستیکه خدا خوشنود نخواهد شد از گروه فاسقان بادیه‌نشینان سخت‌ترند در راه کفر

وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٩٩ وَ مِنَ

ونفاق وسزاوارترند كه ندانند حدهای آنچه را فرو فرستاد خدا بر رسولش وخدای دانای درست كاراست و از

الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ

باديه‌نشينان كسست كه ميگيرد آنچه را صرف ميكند جای تاوان وچشم ميدارد بشما گردشهای روزگار برايشانست گردش بد وخدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٠

شنوای داناست

آمدندی هم ز عذر آرندگان
باز بنشستند قومی بی‌فروغ
عذر آنان شاید از مسموع بود
گفته ابن عباس بعضی را صحیح
در جهان بر قتل و غارت درخورند
نیست بر بیچارگان و عاجزان
زانکه قدرت شرط باشد بر فعال
بر نکوکاران نباشد ز احتساب
هم حرج نبود بر ایشان یا عتاب
گفتی آنان را بیابم راحله
رخ نهند اندوه و غم بر تافتند
توشه و مرکب بر ایشان بس نه کس
نیست جز اینکه ملامت یا عتاب
راضیند از آنکه باشند آنکسان
بعد از آن از حال مستقبل خبر
ای محمد ص گو نخواهید اعتذار
زانچه دارید از نفاق اندر خفای
پس شما خواهند گشتن جمله باز
زود بر سوگند آیند از نیاز
پس شما ز ایشان کنید اعراض سخت
میخورند از بهرتان سوگند ها
حق نباشد گر رضا از بنده پس
سخت دل وز علم و دانش بی‌خبر
پس سزاوارند و الیق بر عما
حق بر ایشانست دانا و حکیم
بد صلاح هرکه علم آموختش
دیگران مانند در جهل و تعب
غبن و تاوان میکند آن احتساب
بر که یابند دور گیتی انقلاب

بعضی از اعراب گاه امتحان
که بایشان با خدا گفتی دروغ
وین کسان را عذر نامشروع بود
بود عذر اندر تقاعد بی قبیح
هم بحسرت در سرای دیگرند
هم بعرصی حکم رفتن از مکان
خاصه شد شرط وجوب اندر قتال
سوی ایشان هیچ راهی بر عتاب
کامدند ایشان بسویت با شتاب
تا برم همراهتان با قافله
زانکه هیچ از مال می نایافتند
ز اهل دین دارند بهر ملتمس
آنکسان را در خورآمد در حساب
با خوالف قاعدین اندر مکان
بدهد از مستطاعان بی هنر
کز شما هرگز نداریم استوار
زود بیند کارتان را آن خدای
سوی آن دانای هر پیدا وراز
بر شما را جوار سفر گردید باز
چون پلیدند و خسیس و شوربخت
با شما گردید از ایشان رضا
نیست سودی گر رضا گردید کس
همنشین ناگشته با اهل هنر
تا نباشد آگه از اندازه ها
گرچه در کفرند و نادان مقیم
شمع دانائی بجان افروختش
مقتضی وین بود اندر بولهب
چون ندارد بروی امید ثواب
پایهٔ اسلام و دین گردد خراب
نشنود حق هرچه گویند از زبان

تا که رخصت داده گردند آن عباد
عذر ها گفتند کان بد ناقبول
یا بعذر آنها تعمم کرده اند
زود ایشان را رسد از کردگار
بعد از آن تعیین اعذار صحیح
هم بر آنان که نیابند هیچ زاد
در توقف نیست ایشان را گناه
چون حق آمرزنده است و مهربان
تا بتانی آن جماعت را سوار
بار از پیش تو گشتند آن مهان
تا کنند ایشان تدارک بر سفر
حاصل آنکه زانی بهیدستان در راه
گر تو میخواهند رخصت بر درنگ
مهرشان بنهاده بر دلها خدا
از شما باشند ایشان عذرخواه
زانکه داده خود خبر ما را خدا
هم رسولش تا که بار آید براه
پس خبر بدهد شما را در سیاق
تا کنید اعراض از تقبیحشان
جانگه دوزخ بودشان در مآب
پس شما خوشنود گر ز ایشان شوید
هست اشد کفر و نفاق اعراب را
در دبابها بود مأوایشان
زان حدودی که فرستاده است حق
آگهست از حال خلق از هر جهت
همچو اصحاب رسول و پیروان
هم کسی ز اعراب باشد بی‌ولا
هستش انفاق از تقیه در شمار
گردش گیتی بر ایشان باد بد
داند آنچه هستشان در دل نهان

از رسول اندر تخلف در جهاد
واز جهاد آن بد تخلف با رسول
وین کسان عذری بکذب آورده اند
بر عذابی سخت اندر اعذار
میکند حق اندر این آیت صریح
تا کنند اسباب راهی بر جهاد
چون ز دل فرمان برند و نیکخواه
آنکه را عذر از جهاد است آنچنان
هم بری باخود سوی کارزار
اشکشان از دیده ها بودی روان
بودشان هر لحظه انده بیشتر
در جهاد از ماسه کس نبود گناه
ور غنا دارند استعداد جنگ
پس ندانند از مآل کار ها
چونکه برگردید اندر جایگاه
جمله از اخبار و احوال شما
یا که مانند در نفاق و در گناه
زانچه گردید از نفاق وارو فاق
سرزنش نارید بر تصریحشان
بر جزای آنچه کردند اکتساب
حق نگردد راضی از قوم پلید
چون بنشناسند هیچ آداب را
جهل و نادانیست سرتاپایشان
بر رسولش از فرایض وز نسق
چیست تا در علم و جهلش مصلحت
که شدند از نور حق روشن روان
که غرامت میشمارد صدقه ها
بر شما دارد بنکبت انتظار
دور اسلام است باقی تا ابد

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ

وازباديه‌نشينان كسی است كه ميگرود بخدا وروز بازپسين وميگيرد آنچه را صرف ميكند نزديكيها نزد خدا ودعاهای

الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٠١ وَالسَّابِقُونَ

رسول آگاه باشند كه آنها نزديكيست برای آنها زود باشد كه در آورد ايشان را خدا در رحمتش بدرستيكه خدا آمرزنده مهربانست وسبقت داران

الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

نخستان از مهاجران وانصار وآنانكه پيروى كردند ايشانرا بنيكوئى خشنود شد خدا از ايشان وخشنود شدند از او

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠٢ وَمِمَّنْ

ومهيا كرده براى ايشان بهشتهائيكه ميرود از زيرشان نهرها جاويدان درآن هميشه آنست كاميابى بزرگ وازآنكه

حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

پيرامون شمايند از باديه نشينان منافقند واز اهل مدينه ايستادند بر نفاق نميدانى ايشانرا ما ميدانيم ايشانرا

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ١٠٣ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا

زود باشد عذاب كنيم ايشانرا دوبار پس برگردانيده ميشوند بسوى عذابى بزرگ وديگران اقرار كردند بگناهانشان آميختند كردارى

صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٠٤

نيكو وديگرى بد شايد خدا كه توبه پذيرد از ايشان بدرستيكه خدا آمرزنده مهربانست

هم زاعراب باز از مؤمنين
جمله را اسباب نزديكى رب
مى بدانيد اينكه انفاق از قبول
رودشان داخل كند حق در بهشت
سابقون الاولون اندر نشان
حق از ايشان راضى وايشان ز حق
اندر آن باشند جاويدان مقيم
نيست چندان حاصلى در ذكر آن
متصل هر قطره با درياوجوست
آن دو رويانند و آيند از بحار
توبه از حالشان آگاه و ما
ميكنند اظهار ايمان از نفاق
كان بود اخذ زكوة از روى داد
يا بود معناى لفظ مرّتين
در قيامت بعد از آن گردند نار
نادم و خائف شدند از فعل خويش
او بود در رنج و ما آسوده حال
خويش را بستند با سوگندها
توبه مى بود و تضرع كارشان
گفت بالله من هم ايشانرا رها
قوم ديگر كاعتراف اندر گناه
يعنى اندر جنگها بودند يار
كاو بود آمرزگار و مهربان
مال خود كردند پس بروى نثار

بر خدا و هم بود وابستى
بر دعاهاى پيمبر هم سبب
يا كه صلوات دعاهاى رسول
كان محل رحمت آمد در سرشت
كان بود انصار و هجرت كردگان
نامشان باشد بنيكى بر ورق
اين بود فيروزى و فوزى عظيم
خود تو باش از سابقين در عقل و جان
اين زمان يا آن زمان سابق از اوست
بر شهادت يا ببهلل و نماز
مى بدانيم آنكسانرا در خفا
دان شما آگه نبايد اندر وثاق
هم دگر تكليف جنگ و جهاد
بر عذاب جسم و جان در نشأتين
بر عذابى بس بزرگ و بس دراز
خوفشان بود از فساد دين و كيش
هردم ايشانرا فزون بودى ملال
بر ستون مسجد اندر بندها
تا مگر بخشد گنه غفارشان
نكنم آيد تا كه فرمان از خدا
ميكنند ايشان بدرگاه اله
اين سفر گشتند ساكن در ديار
رحمتش باشد پناه عاصيان
تا براه حق دهد فخر كبار
گفت من بر اخذ اموال شما

مى بگيرند آنچه بدهند او بداد
كه كند بر منفقان دايم دعا
موجب قربت بر درگاه حق
چون حق آمرزنده است و مهربان
وانكسان كز سابقين تابع شدند
بهرشان آماده باشد از خدا
هست اندر سابقين بس اختلاف
آنكه بر ادراك معنى لايق است
وانكه زاعراب اند در حول شما
هم ز اهل شهرتان قومى دو رو
كفرشان پنهان بود اندر قلوب
ما كنيم آنقوم را تعذيب زود
زانكه بود گر خود از عشق و ادب
بل منافق را كه باشد در حسد
چند تن بودند ز اهل دين دگر
منفعل گشتند و گفتند از ندم
آن تخلف بودشان از كاهلى
هيچ نگشايند خود را زاختيار
چون پيمبر باز گرديد از تبوك
در دم اين آيت ز خلاق مجيد
مختلط گردند از ضعف بشر
شايد از فرط عنايت ذوالكرم
پس پيمبر باز كرد از بندشان
كز تو مارا حب مال افكنده دور
نيستم مأمور و هم نبود روا

اندر انفاق از صدق يا جهاد
تا رسد شان خير دارين از خدا
آنكه را شد بر عنايت مستحق
بر همه مستغفران و منفقان
بر قبول امر حق ساعى بدند
جنتى جارى ز زيرش نهرها
تا كه بوده است اول آن بى خلاف
اندر اسلام از حقيقت سابق است
يعنى اندر دور شهر از هر كجا
ميبود كاندر دو روئى كرده خو
كس نداند غير علام الغيوب
بر دو نوبت اندر اجراى حدود
هر دو ايشانرا عذابست و تعب
هردم اورا دو عذاب از حق رسد
كه تخلف كرده بودند از سفر
بر رسول حق زما رفت اين ستم
ز نفاق و كافرى و بد دلى
تا كه نايد امر از پروردگار
ديد ايشانرا در آن سود او سلوك
بر قبول توبهٔ ايشان رسيد
كردهاى نيك با ذنب دگر
توبهٔ ايشان پذيرد بار هم
هم رسند از سور و غم خورسندشان
لاجرم مارا است زين مال نفور

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ

بگير از مالهاشان صدقه كه پاك سازى ايشانرا و پاكيزه گردانى بصدقه ودعا كن بايشان بدرستيكه دعاى تو مايه آرامست مر ايشانرا وخدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٠٥ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ

شنوای داناست آیا ندانسته اند که خدا اوست که میپذیرد توبه را از بندگانش و میگیرد صدقها را و بدرستیکه خدا

هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ١٠٦ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى

اوست توبه پذیر مهربان و بگو بکنید پس بزودی میبیند خدا اعمال شما را و رسولش و گروندگان و زود باشد که باز گردانیده شوید

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠٧ وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا يُعَذِّبُهُمْ

سوی دانای نهان و آشکار پس با گاهاند شما را بانچه بودید که میکردید و دیگران موقوفاند مر فرمان خدا را یا عذاب میکند

وَ اِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٠٨ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ

ایشان را و یا توبه بپذیرد از ایشان و خدا دانای درست کار است و آنانکه گرفتند مسجدی را برای ضرر رسانیدن و کفر و جدائی افکندن میان

الْمُؤْمِنِينَ وَ اِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰى

گروندگان و انتظار مر کسی را که حرب کرد خدا و رسولش را از پیش و هر آینه سوگند خواهند خورد که نخواستیم مگر خوبی را

وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٠٩ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَدًا لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ

و خدا گواهی میدهد که ایشانند هر آینه دروغگویان نایست در آن هرگز هر آینه مسجدی که بنا نهاده شد بر پرهیزکاری از اول روز سزاوارتر است

اَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ١١٠

که بایستی در آن در آن باشند مردانیکه دوست دارند که پاک شوند و خدا دوست میدارد پاک شوندگان را

آمد آیت که بگیر از مالشان — صدقه بر تطهیر جان و حالشان
بهر آن یعنی که تا گردند پاک — این جماعت از گناه و از هلاک
هم شود نیکوئی آنها را زیاد — چون دهند آن صدقه را اخلاص و داد
هم دعا کن بهر ایشان کز دعات — قلبشان ساکن شود در ثابتات
حق سمیع است آنچه دارند اعتراف — بر گناه خویش و عصیان و خلاف
هم علیم او بر ندامتهایشان — وانچه باشد در ضمیر از رایشان
گفته اند از حق قرآن مجید — المغ از این آیه بود در امید
اغلبی باشند بر این از ثقات — که بود رای صدقه مقصود از زکوة
از عباد آیا ندانند آنکه حق — توبه بپذیرد ز فضل ما سبق
هم بگیرد صدقهاشان از کرم — گشته ایشان جاری اورا در قلم
یا نمیدانند کان سلطان جان — باشد او توبه پذیر و مهربان
این ز حق گیرنده را باشد بیاد — غایت لطف است و رحمت بر عباد
گو عمائید ای گروه تائبان — استقامت در عملها آنچنان
پس برودی فعلتان بیند خدا — هم رسول و مؤمنان پارسا
زود برگردیده گردید از قرار — سوی آن دانای غیب و آشکار
پس شما را آگهی از وی رسد — بر هر آنچه کرده اید از نیک و بد
باز دیگر از تخلف کردگان — که سه تن بودند ایشان از بیان
هر سه گشتند از پیمبر عذرخواه — حکم ایشان یافت تأخیر از اله
تا که مرجون لامر الله را — بر چه آید حکم و فرمان از خدا
یافت تأخیر امرشان از زشت و خوب — گفت زان اِمّا یُعذّب او یتوب
دائم ار باشند نادم زان خلاف — هم بدیگر رو نیامد ازمصاف
شاید ایشارا ببخشد کردگار — بر عذاب و مغفرت تا چیست کار
حق بود دانا بحال عاقبت — هم حکیم اندر عذاب و مغفرت

در بیان مسجد ضرار

مسجدی کردند با اهلاف سا — نزد آن مسجد که بد نامش قبا
تا که بر ضد مسلمانان نماز — اندر آن مسجد گذارند از مجاز
چون ابو عامر کند رحلت زشام — اندر آن مسجد کنند اورا امام
هم بدین مضمون نوشت او نامهٔ — نزد ایشان چون بد او علامهٔ
خواستند از احمد کامل نیاز — کو کند اول در آن مسجد نماز
قصدشان زان بود اضرار و نفاق — ی که باشد از مصلین درساق
آمد آیت که گرفتند از نقار — مسجدی اهل نفاق اندر ضرار
تا رسانند اهل ایمان را زیان — نیست غیر از کفر و تفریق اندران
در میان آرند یعنی تفرقه — با رسول و مؤمنین از زندقه
انتظار آن برند از ما قبول — که بود از پیش حرب او با رسول
ابن عامر آنکه در بدر و احد — حاضر اندر جنگ با کفار بد
چون کسی گوید که این مسجد بنا — از چه رو کردید نزدیک قبا
میخورند ایشان قسم کز وی نبود — قصد ما جز خصلت نیک از نمود
خصلت نیکو که آن باشد نماز — توسعه هم بر ضعیفان پر نیاز
حق گواهی میدهد کاندر قسم — کاذبند این قوم پر مکر و ستم
پس تو هرگز اندر آن مسجد مایست — که از آن جز کفر و کین مقصود نیست
پس بران مسجد رسول مستطاب — در فکند آتش نمود آنرا خراب

ابن عامر زود هم در شام مرد
اندر احوالی که او باشد غریب
مسجدی کو گشته بر تقوی بنا
آنکه پاکی را ز دل دارند دوست
چیست باعث گفت مردی در جواب
نزد آنکش عقل و روح افلاکی است
قلب باشد مسجد روشن دلان
عقل ویران خواهد این سجاده را
قصد ایشان زانکه جز تفریق نیست

بیکس و مطرود و جز حسرت نبرد
بیکس و مطرود و از دین بی نصیب
از نخستین یوم آن باشد قبا
دوست حق پاکیزگان را هم نکوست
خویش را بعد از خروج شوئیم ز آب
نفس باشد سجده گاه غافلان
وز منافق نشود افسانه را
هیچشان در یکدلی توفیق نیست

زانکه چون کرد او جدل با مصطفی
ادعا را احد آمین گفت زود
هست الیق تا در آن ساری قیام
مصطفی پرسید از اهل قبا
نزد بعضی شستن قلب از خطاست
طاهرند اهل دل از هر رجس و ریب
زان پیمبر گفت آنرا بر کشد
هشته اند آن مهر صر مؤمنین

گفت کافر را عیان ادا خدا
ابن عامر گو تو آن دم مرده بود
کاندر آن دارند مردان مقام
حق شما را کرده بر پاکی ثنا
در خصالی کان خود از نفس و هواست
حب غیر حق بدل ناپاک است
و اهل نفس آلوده در هر شرک و عیب
مسجد تو هشته را ویران کند
فتنه اش نبود بجز آشوب و کین

اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللهِ وَ رِضْوانٌ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ

آیا پس آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر پرهیزکاری از خدا وخشنودی بهتراست یا آنکه اساس نهاده باشد بنایش را بر کنار کندگاه

هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ ١١١ لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذی بَنَوْا رِیبَةً

سیل خالی شده شکست خورده پس فرود آمد بآن در آتش دوزخ وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را همیشه باشد بناشان که ساختند شکی

فِي قُلُوبِهِمْ اِلاّ اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ١١٢ اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ

در دلهاشان مگر آنکه پاره شود دلهاشان وخدا دانای درست کاراست بدرستیکه خدا خرید از گروندگان جانهاشان

وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِي سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِي

ومالهاشانرا بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت کارزار میکنند در راه خدا پس میکشند وکشته میشوند وعده دادنی بر آن حق در

التَّوْریةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذي بایَعْتُمْ

توریت وانجیل وقرآن وکیست وفا کننده تر بعهدش از خدا پس شاد شوید بسبب فروختنتان که مبایعت کردید

بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ١١٣

بآن وآنست آن کامیابی بزرگ

هر کس آیا کو بنای دین خود
بر کنار رودی اعنی بر تهی
بر زمینی نا ایچنین هشتن بنا
راه ننماید خدا بر ظالمان
زاید از چیزیکه در دلهایشان
از نفاق و حقد و حسرت خسته اند
پاره پاره جز که گردد شان قلوب
حق بود دانا بنیت ها تمام
این بتحریص است از بهر جهاد
مالك مطلق مر او را بود داد
گر که آنی قطع فیض از وی شود
میدهد جنت مر ایشانرا عوض
از جهاد دشمنان ذی فر شوند
نفس باشد مایهٔ صد شر و شور
چون خرد او آنچه کان ملك ویست
وعده حق داده است ایشانرا بران

هشت بر تقوی ز حق نزد خرد
که ز سیلی گشته زیر آن تهی
سست تر بس باشد از بنیادها
زاید از مقصودشان اندر جهان
باشد از شك وز فساد رایشان
و اندر آن اندوه و غم پیوسته اند
بی ز ادراك از خصال زشت و خوب
هم بحکمت حاکم اندر انتقام
ورنه مال و جان هم او بخشیده داد
بی بسود خود که محض جود داد
نیست موجود او دگر لاشی شود
دادن جنت برایشان بد غرض
بر خلایق در دو عالم سر شوند
مال هم اسباب طغیان و غرور
هر که نفروشد نه در سلك ویست
وعدهٔ حق است ثابت بیگمان

هم برضوان بهتر آن یا ز اعتماد
ظاهرش بر پاستاده با شکاف
سست گردد اوفتد گردابش
لایزالست آن بناشان تا ابد
حقدشان افزود یعنی زان مهم
یا همیشه باشد آن تخریبشان
یا بتوبه و ندم بر مثل آن
حق خرید از مؤمنان خوش سرشت
عبد مملوکی که خود معدوم بود
چیست اورا تا که بفروشد بحق
لطف دیگر بود گفت از ذو الجلال
خواست تا گردند راغب بر جهاد
از زمین بیرون فتد تخم فساد
گفت مکن این دو فاسد را فدا
در ره حق میکنند از جان قتال
هست در توراة و انجیل این خطاب

بر شما حرف از بنائی کس نهاد
لیك مشرف بر فتادن بخلاف
در جهنم آن بنا با بانیش
که نهادند از عناد و از حسد
چون نمودند آن بناشان منهدم
هم بدوزخ متصل تمدیدشان
نزد آن دانای پیدا و نهان
جان و هم اموالشان را بر بهشت
از وجود و بود خود محروم بود
هر دمی باشد عیضی مستحق
میحرم از بندگانم جان و مال
ز آنهم ایشانرا بود خیر و مراد
پس رسند از دین و دنیا بر مراد
در زهم سان بهشت اندر جزا
میکشند و کشته گردند آن رجال
هم بقرآن وعده یعنی بر ثواب

کیست وافی تر بعهد ازشاه جود ‖ شاد پس باشید برآن بیع و سود
شاد یعنی برشری و بیع خویش ‖ که باو کردید این سودا زپیش
هست این بیع نکو بهر شما ‖ رستکاری بزرك از ذوالعطا

التَّآئِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّآئِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ

آن توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان آن روزه داران آن رکوع کنندگان آن سجده کنندگان آن امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان

عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٤ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا اَنْ

از منکر وآن نگهدارندگان مرحدهای خدارا ومژده ده گروندگانرا نباشد مرپیغمبرانرا وآنانکه گرویدند که

يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا اُولِي قُرْبٰي مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُمْ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ

آمرزش خواهند از برای مشرکان واگرچه باشند صاحب قرابت از بعد از ظاهر شدن مرایشانرا که ایشانند اهل آتش

١١٥ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِاَبِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ

ونبود آمرزش خواستن ابراهیم از برای پدرش مگر از وعده شده که وعده داده بود آنرا باو پس چون ظاهر شد مراورا که او

عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّاَ مِنْهُ اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَاَوَّاهٌ حَلِيمٌ ١١٦

دشمن است مرخدارا بیزار شد از او بدرستیکه ابراهیم بود هر آینه بسیار دعا کننده و بردبار

تائبون و عابدون و حامدون ‖ روزه داران بهر قهر نفس دون
صائمین را گفت سائح درکلام ‖ که ندارند ایچ در جائی مقام
در خبر آمد که درحسن سرشت ‖ هرکسی را هست جائی دربهشت
غیر صائم کاوست آزاد ازمکان ‖ گویدش حق هرکجا خواهی عنان
سیر میکن دربهشت از اختیار ‖ هرکجا نیك آیدت میکن قرار
سائحان یا سالکان عاجلند ‖ کرده راه نفس طی برمنزلند
صوم شد بهتر ریاضت مرد را ‖ هم بود بهتر دوا این درد را
نفس ازوی سالك اندرره شود ‖ تا زاسرار دوکون آگه شود
هست فردا اول ماه صیام ‖ کار ارباب ریاضت شد بکام
رفته از هجرت بسال اندرشمار ‖ یکهزار وسیصد و هفت ازقرار
خواهی ار روبره آری توبتست ‖ در طریقت شرط اول توبة است
تائبونرا زان مقدم گفت حق ‖ نقش عصیان شو نخستین ازورق
توبهٔ ظاهر زفعل ناروا است ‖ توبهٔ اهل دل از غیر خداست
بعد توبه بر عبادت کن قیام ‖ شرط خدمت را بجا آر از تمام
کن پرستش زانکه خلاق تواست ‖ دل بیاری ده که مشتاق تواست
در دوعالم کس جز او یارتوست ‖ وقت افتادن نگهدار تو بست
چونکه مانی از دگان وخانه باز ‖ باتو نبود کس جز آن دانای راز
یاد آن کن کز کسان وامانده ‖ وقت حاجت زار و تنها ماندهٔ
بینی آندم نیست یاری جز خدا ‖ لك باوجان در پرستش کن ندا
چون شد اخلاصت بطاعت رهنمون ‖ حمد او کن تا شوی از حامدون
کن بهر نعمت که اودادت سپاس ‖ خاصه بر آن که نمودت حق شناس
همچنین دادت زبان حمد گو ‖ تا گذاری شکر نعمتهای او
آن نگنجد گرچه دروهم وقیاس ‖ کن تو براندازهٔ دانش سپاس
روی حاجت چون تمام آسو شود ‖ دل تهی از یاد غیر او شود
شد برون غیر ازسرا دررا ببند ‖ روزه‌ات دربستن است ازناپسند
صوم تنها نی لب از نان بستن است ‖ بل زمألوفات کونی رستن است
چونکه بستی در بروی ما خلق ‖ میشوی سیار در آیات حق
سائحون زان گفت اهل صوم را ‖ تا شناسی از نشان آنقوم را
سیر افعالت در اینجا شد تمام ‖ گر بفهمی رمز آیات وکلام
چون شدی فارغ زسیر ممکنات ‖ روکنی از فرق بر جمع صفات
در صفات لم یزل فانی شوی ‖ وصف خلقی رفت وربانی شوی
حلقهٔ هستی زانگشت خضوع ‖ چون ولی حق درآری درركوع
واگذاری برگدا ملك شهود ‖ پس شوی فانی بذات اندر سجود
مر موحد رست یکجا از دوئی ‖ می نماند اندر میان ما وتوئی
آنکه باقی بود باقی ماند وبس ‖ غیر باقی کیست درکاشانه کس
اینست سر راکعون الساجدون ‖ رمز دیگر از صفی بشنوکنون
آمرون برنیکوئی تا کیستند ‖ در جهان بر نهی منکر زیستند
این جماعت عارفان حضرتند ‖ سوی فرق آیندگان ازوحدتند
تا بحق حفظ حدود الله کنند ‖ خلقرا ازفرق و جمع آگه کنند
این مقام انبیا و اولیاست ‖ مر موحد را بقا بعد از فناست
ده بشارت مؤمنان را از ولا ‖ که بآن وصفند موصوف ازخدا
مؤمن کامل نخوانندش ثقات ‖ که نباشد متصف براین صفات
از پیمبر خواستند اهل هدا ‖ تا که آباشان بیامرزد خدا
آمد این آیت زحق دردم صریح ‖ کز نبی وز مؤمنین نبود صحیح
که نمایند ازحق آمرزش طلب ‖ بهر شرك آردگان بی ادب
گر چه میباشند خویشاوندشان ‖ بعد ازآنکه گشت روشن ازنشان
کان جماعت مشرکند و اهل نار ‖ این دعارا نیست ره بر کردگار
عامه گویند آیت این برغالب است ‖ این که نازل درحق بوطالب است
وقت مردن گفت اورا مصطفی ‖ حقت افزونست بر من ز ابتدا
خواهم ایندم پردهٔ ایمان زنی ‖ بر شهادت مر مرا یاری کنی
گفت من باشم بدین منتجب ‖ دین ابراهیم و عبدالمطلب
پس بکفر او رفته از دنیا برون ‖ این خبر نبود بصحت رهنمون

زانکه‌آخرسوره‌بود این‌ررسول
ورکه هم‌باشد خبرصدق‌وصحیح
بوده بوطالب اگر بر دینشان
رو کنم براصل آیت ای سلیم
عمش اعنی‌که ند اورا چون‌پدر
یعنی آلی گر ىدن ممتحن
هم خلیل اورا بشفقت گفته بود
هم‌نخواهد گشت مؤمن هرگزاو

یافت سال تاسع ازهجرت نزول
هست بر ایمان بوطالب صریح
پس مسلمانست او در هر نشان
گفت ایشانند اصحاب جحیم
تربیت را حله از هر رهگذر
بر تو خواهم کرد استغفارمن
میکنم بهرت من استغفار زود
جست بیزاری روی چون‌بدعدو

هم ابوطالب ز هجرت پیشتر
زانکه عبدالمطلب بالاتفاق
هرچه‌اوبوده است‌گوباش ازنهاد
خود براهیم‌آنکه بد بردین‌راست
جز بهر وعده اورا از ادب
وعده داده بود آذر ر خلیل
پس چوروشن شد براابراهیم‌راد
بود اوّاه آن خلیل وبردبار

یافت فرمان وین یقین‌است‌ازخبر
بوده مسلم هم براهیم از سیاق
تو مسلمان باش و نکو اعتقاد
مغفرت بهر پدر هرگزنخواست
گفت خواهم بهرت‌آمرزش‌زرب
که شوم مؤمن در آیم در سبیل
کوست دشمن مرخدا رادر نهاد
صبر او افزون خضوعش بیشمار

وَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ اِذْهَدٰيهُمْ حَتّٰي يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ونباشدخدا که‌اضلال‌کند جمعیرا پس‌ازآنکه‌هدایت‌کردشان‌تاآنکه‌بیان‌کندبرای‌ایشان‌آنچه‌پرهیزکنندبدرستیکه‌خدابهمه‌چیزداناست

۱۱۷ اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا

بدرستیکه‌خدامراوراست‌پادشاهی‌آسمانها وزمین زنده‌میکند ومیمیراند ونیست‌مرشماراازغیر خدا هیچ دوستی‌ونه

نَصِيرٍ ۱۱۸ لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ عَلَي النَّبِيِّ وَالْمُهٰاجِرِينَ وَالْاَنْصٰارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ

یاری‌کننده بتحقیق‌توبه‌پذیرفت‌خدا بر پیغمبر ومهاجران وانصار وآنانکه‌پیروی‌کردنداورادرزمان دشواری

مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ اِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ۱۱۹ وَعَلَي الثَّلٰاثَةِ

از بعدآنکه‌نزدیک‌بود برگرددلهای‌پاره ازایشان پس پذیرفت توبه‌ازایشان‌بدرستیکه‌او‌بایشان‌مهربان‌رحیم‌است وبرآن سه‌که‌گذاشته

الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰي اِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْاَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ اَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا اَنْ

شدند تاچون‌تنگ‌شد برایشان زمین باآن فراخی وتنگ‌آمد برایشان نفسهاشان‌ویقین‌کردندکه

لٰا مَلْجَاَ مِنَ اللّٰهِ اِلّٰا اِلَيْهِ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ ۱۲۰ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ

نیست‌پناهی از خدا مگرسوی‌او پس‌توبه‌پذیرفت‌ازایشان تاثابت‌برتوبه‌بمانندبدرستیکه‌خدااوست‌توبه‌پذیرمهربان ای‌آنکسانیکه

آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ ۱۲۱

گرویدند بپرهیزیدازخدا وباشید از راست‌گویان

حق نسازد هیچ قومی را تباه
آنکسان کزمصطفی غایب شدند
باز پرسیدند زاعمالیکه پیش
یا که پیش ازحکم برتحریم خمر
از نبی گشتند مستفسرکه چیست
حق بهر چیزیست دانا ازامور
می نباشد مر شمارا جز خدای
چونکه داد اذن تخلف از قتال
بل زحب مال واز انس وطن
توبهٔ او باب توبهٔ امت است
یا که باشد توبه از نقص بشر
ازرضا م مرویست کزبهررسول
همرهش بودند یعنی در تبوک
بودشان عسرت ززاد و راحله

بعد ازآنکه گشتشان هادی براه
بیخبر از نسخ آیتها بدند
کرده بودندآنکسان دردین‌وکیش
یافت فرمان آنکه اوغافل زامر
حال ایشان‌گفت احدباک بیست
هم زقبل و بعد اشیا درحضور
کار سازی یا مدد کاری بجای
او باصار مهاجر در سؤال
هم بی آسایش و آرام تن
هم برامت بهرحذف رحمت است
چاره نبود زاین انابت در سیر
توبهٔ آن قاعدین آمد قبول
هم بعسرت بود ایشانرا سلوك
هم ربی آبی و بعد مرحله

تاکند روشن‌برایشان آنچه‌هست
باز چون گشتند ودیدند از نمود
آمد این آیت شأن آنکسان
یا که از تحویل قبله بی خبر
آمد این آیت که هیچ اعمال‌کس
هم مراوراشاهی ارض‌وسماست
حق بتوبه بر پیمبر گشت باز
زانکه بعضی زاجماعت ازجهاد
این بود ثابت بنزد اهل راه
یا که باشد توبهٔ او بر خدا
سوی‌حق‌برگشت‌هرکس‌قدراوست
وانکسانیکه پیروی ازحضرتش
فوق‌طاقت بودشان جوع وعطش
در چنان تنگی زسلطان رسل

واجب از پرهیز نزد حق‌پرست
حکمها بر قسم دیگر گشته بود
که بودند آنکه از تغییر آن
از جهان رفتند قومی پیشتر
حق نسازد ضایع اندریش‌وپس
زنده گرداند بمیراند براست
بر قبول توبه یعنی در اعتزار
داشتند اکراه اما تر عناد
که نباشد بر نبی جایز گناه
بهر استکمال رفعت و اعتلا
جزرو مد حرحزجام و سبواست
کرده اند امر رمان عسرتش
جان زگرماشان در آزارو طپش
پیروی کردند ایشان در سبل

بعد از آنکه بود نزدیك ازکروب   آنکه قومی‌را رها گردد قلوب
پس برایشان گشت حق برتوبه‌یار   زانکه بود ایمانشان دور ازعجار
چون برایشان حق رؤفست ورحیم   دادشان ره بر صراط مستقیم
گفت پیغمبر باصحاب کرام   که برایشان لب ببندند از کلام
تا برایشان تنگ شد زان امتناع   ارض امکان با وجود اتساع
پس بدانستند خود بی اشتباه   دست از حق جز بسوی او پناه
داشت ایشانرا بتوبه مستقیم   کوست در هرحال تواب الرحیم
توبه روزی گر کند صد بار کس   جمله را بپذیرد او از بنده بس
اتقوا الله ای گروه مؤمنان   دور باشید از خلاف آنچنان
از صفی بشنو علامتهای صدق   کیست با درهرزمان دارای صدق
دیگران گر مال دنیا وروگنج   بر ذخیره بنهد ازپاداش رنج
لب بحشاید بحرفی در خطاب   جز که گوید بر سؤالی راجواب
گفته‌اند این آیه درشأن علی است   گرچه باشد خلاف صدق نیست

یعنی از بیچارگی مرتد شوند   باز گردند از جهاد و بد شوند
دادشان توفیق کز وسواسها   توبه ها آرند و بپذیرد خدا
هم دگر بپذرفت توبه زان سه کس   کز غزا ماندند ایشان باز پس
هیچ با ایشان نگوید کس سخن   همچنین باشد جدا هرکس ز زن
همچنین شد تنگ دلهاشان زغم   میفزود اندوه و غمشان دمبدم
حق برایشان پس بتوبه گشت یار   دادشان توفیق توبه زاعتزار
گر تو خواهی علت رهنمون   توبه بپذیرنده یعنی بر فزون
واین بود از رحمت بیمنتها   کاندر او غرقند یکجا ماسوی
هم شما باشید اندر قول ودین   از گروه راستگویان بالیقین
اول آنکه با فقیران درسلوك   آنچنان باشد که با شاه و ملوك
هم نگردد عهد اوهرگز خلاف   هم نتابد روی دشمن درمصاف
گر بجائی خویشرا آسان بحلق   کانچنانی صادقی و پاك دلق
دانکه او درراستی معروف بود   بر صفات صادقان موصوف بود

مَا كَانَ لِاَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْاَعْرَابِ اَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوا

نبود مر اهل مدینه‌را وآنانکه پیرامون آنهاباشند از بادیه‌نشینان که بازمانند از رسول خدا ونه آنانکه نگذرند

بِاَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَؤُنَ

بسبب نفسهاشان از نفس او این بسبب آنستکه ایشان نرسد ایشان را تشنگی ونه سختی ونه گرسنگی در راه خدا ودرنوردند

مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا

گامی که بخشم آورد کافرانرا ونیابند از دشمنی یافتنی مگرآنکه نوشته شود برای ایشان کار خوبی بدرستیکه خدا

يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١٢٢ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا اِلَّا كُتِبَ

ضایع نسازد مزد نیکوکارانرا وانفاق نکنند نفقه کوچك ونه بزرگ بسیار وقطع نکنند وادیرا مگرآنکه نوشته شد

لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٢٣ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

از برایشان تاجزا دهدشان خدا نیکوتر ازآنچه بودند که میکردند ونباشد گروندگان که بروند همگی پس چرا نرفتند

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

از هر گروهی از ایشان پاره تادانش آموزند دردین وتابیم کنند قومشانرا چون باز گردند بسوی ایشان باشد که آنها بترسند

١٢٤ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا

ای آنکسانیکه گرویدید کارزار کنید آنانکه نزدیکند بشما از کافران وتابیابند درشما سختی وبدانید

اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ١٢٥ وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اَيُّكُمْ زَادَتْهُ هٰذِهِ اِيمَانًا

که خدا با پرهیزکارانست وچون فروفرستاده شود سوره پس ازایشان کسی است که میگوید کدام ازشما افزوداورا این سوره ایمانی

فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ اِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ١٢٦ وَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ

پس اما آنانکه گرویدند پس افزودایشانرا ایمانی وایشان شادمیشوند بسیار واما آنانکه در دلهاشان مرضی است پس افزود

رِجْساً اِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ ١٢٧ اَوَلَا يَرَوْنَ اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً

شان پلیدی بپلیدی ایشان ومردند وایشان بودند کافران آیا نمی بینند که ایشان آزموده میشوند در هرسال یکبار یا دو

اَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَايَتُوبُونَ وَلَاهُمْ يَذَّكَّرُونَ ١٢٨ وَ اِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ

بار پس توبه میکنند ونه ایشان پند میگیرند وچون فرو فرستاده سورة مینگرند بعضی از ایشان بعضی

هَلْ يَرٰيكُمْ مِنْ اَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَايَفْقَهُونَ ١٢٩ لَقَدْ جَاءَكُمْ

آیا می بینند شما را هیچ احدی پس برگشتند گرداند خدا دلهاشان را بآنکه ایشانند گروهی که نمی فهمند بتحقیق آمد شما را

رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١٣٠ فَاِنْ

رسولی از خودهاتان که صعب است بر او رنج کشیدنتان حریص است بر شما بگروندگان مهربان رحیم است پس اگر

تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اعراض کنند پس بگو بس است مرا خدا نیست خدائی بجز او بر او توکل کردم واوست پروردگار عرش بزرگ

بست بر اهل مدینه رایگان
ی رسد هم تا رنقس وی کسند
ی رسدشان شنگی و مخمصه
سیرند از امکنه سیردنی
جز که شد موشته ایشانرا بدان
می نگرداند خدا بی اشتباه
همچو مبح نعل اسب و نیم نان
هیچ هم نکنند طی وادئی
بهترین آنچه اندر راه دین
چون بتهدید تخلف کردگان
گرچه پیغمبر رود خود با سپاه
آمد آیت که نشاید مؤمنان
ارچه نی بیرون روند ازغرفه ها
باید ایشان سر بتهند از رشد
ای گروه مؤمنان از کردگار
یعنی آنها که بارض یثربند
هم بدانید اینکه حق باشد یقین
تا نگردد کشته خصم اقرب
فتح تا گردد بلاد و دوردست
سورهٔ نازل شود چون در رسد
از شما کبود که اورا برفزود
باشد اما آنکسانرا کاعتقاد
وانکسانکه هستشان دردل مرض
می نبینید اینکسان آیا که چون
هم نمیگیرند ایشان هیچ پند
پس بگویند از نفاق واز حسد
پس اگر بیند کسی ساکن شوید
یا شوند از آن فواید منصرف
شاید این باشد بعنوان دعا

وانچه راعرابند گردا گردشان
بر نفوس خویش رغبت ار پسند
هست هم یعنی که رنج و مخمصه
که بخشم از کافران آرد تنی
کار های نیك از بهر شان
نزد خود اجر کنه کاران تباه
کو کمی ناید بچشم مردمان
از زمین کافران با شائی
کرده اند ایشان عملها آن یقین
آمد آیاتی چنان از بعد آن
بر فرستد لشکری را که بخواه
باورند آن جمله از شهر و مکان
اکثری مانند هم باقی بجا
چونکه برگردند سوی قوم خود
امر باشد بر شما را کارزار
ضرب و قتل وجزیه را مستوجبند
نزد حفظ و نصرت او بامتقین
ره نگردد صاف وصافی مشربت
وین میسر بر شما ناچار هست
یا که بعضی از کتاب ارجمند
این بیان از راه ایمان در نمود
پس بر آن ایمانشان گردد زیاد
زاید ایشانرا شودرجس و غرض
میرسدشان فتنها در آزمون
سورهٔ گردد چو نازل سودمند
یکدگر را هل یریکم من احد
ورنه برخیزید و خود بیرون روید
که بقرآنست و حیثش مختلف
قلبشان یعنی بگرداند خدا

که کنند ایشان تخلف از رسول
هست این ترك خلف را که چون
ارمغان آنچه هست اندر سفر
هم بیابند از عدو در یافتن
باشد آن کردار های مستطاب
ی کنند انفاق اندك یا فزون
یا زاشترها قطار اندر قطار
جز که گردد ثبت در الواح رضا
هست احسن وصف احرار کردگار
مؤمنانرا جمله این گردند عزم
جمله میرفتند بیرون آنزمه
زانکه مختل گردد اوضاع معاش
تا بیاموزند هم احکام دین
تا که باشد تا کنند ایشان حذر
با کسانیکه بنزدیك شما
باید ایشان درشما سست بخویش
گفته حق کاعدای اقرب کشتنی است
مصطفی زان گفت اول دور خویش
دشمن نزدیك چون رفت از میان
پس کسی گوید ز ارباب نفاق
کست یعنی که بیفزودش یقین
شادمان گردند ایشان چون کنند
هم ببردند آنکسان در کفر خویش
مرة فی کل عام او مرتین
از کراهت میکنند ایشان نظر
یعنی آیا مسلمین بینندتان
باز پس گردند از بزم رسول
قلبهاشانرا خدا گردانده است
زانکه ایشانند قومی که زجهل

همچنین از امر و نهی او عدول
تا نمی باشند در سیر و سکون
تشنگی شان در راه حق اندر نظر
راه سر وقتل ونهب و رو بر باطن
نزد حق مستلزم اجر و ثواب
از پی اعزاز دین اندر شئون
کان ز زاد جاهدان باشد بیار
تا که بدهد حقتعالی شان جزا
کان نه است از فعل عدا زهر قرار
که بماند کس بجا آید چو رزم
خانه ها خالی بد از مردان همه
یابند امر دین و دنیا اغتشاش
در بموقف نزد خیر المرسلین
زانچه داده منشان رب البشر
باشد از کفار اندر هر کجا
غلظتی باید از اندازه بیش
کافری اقرب بود را از پس بیست
خالی از اعدا کنید از دور خویش
ره شود مفتوح بر فتح جهان
خود باستهزا و انکار از شقاق
زین بیان در فهم ودر ایمان ودین
مکر در آن سوره زادراك بلند
زاول ایشانرا بود ایمان و کیش
توبه پس نارند هیچ از دین وغین
بعضی اندر چشم بر بعضی دگر
چون یکی بیرون روید ازمدکمان
خشمناك و خائف و زشت وملول
تا زادراك معانی مانده است
در نیابند حقرا خود بسهل

بس پی تنبیه فرماید بجا
پس باو دشوار باشد زان سبب
مؤمنانرا بس رؤف و مهربان
پس تو میگو حسبی الله وین بست
من باو کردم توکل ز اهتمام

بر شما آمد رسولی از شما
آنچه زان افتید از رنج و تعب
رأفتش بسیار و رحمش بیکران
حق تورا کافی زعون هر کس است
کار خود بگذاشتم بروی تمام
حاصل آنکو عرش را دارد نگاه

یعنی از جنس شما کامل عیار
بس حریص است اندر اسلام شما
پس شوند ار معرض ازیاری تو
لا اله غیره یعنی که بست
کو خداوند است بر عرش عظیم
هم نگهدار است مارا در پناه

تا بجنسیت باو گردید باز
بر نکوئی تا بود نام شما
روی تابند از هوا داری تو
هیچ معبودی جز او وین ایمنی است
جسم اعظم عرش را گوید حکیم

سُورةُ یُونُسْ عَلَیهِ السَّلامْ مِاَئةِ وَتِسْعَ آیاتِ وَهِيَ مَکِّیَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓر تِلْكَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ ٢ اَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً اَنْ اَوْحَیْنَا اِلٰی رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ

این آیتهای کتاب با حکمتست آیا باشد مردمانرا عجبی که وحی فرستادیم بمردی از ایشان که

اَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْکَافِرُونَ اِنَّ هٰذَا

بترسان مردمانرا و مژده ده ایشانرا که گرویدند که مر ایشانراست سابقه خوبی نزد پروردگارشان گفتند کافران بدرستیکه این

لَسَاحِرٌ مُبِینٌ ٣ اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی

هر آینه سحریست آشکار بدرستیکه پروردگار شما خدائیست که آفرید آسمانها و زمینرا در شش روز پس مستولی شد

عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْاَمْرَ مَا مِنْ شَفِیعٍ اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ اَفَلَا تَذَکَّرُونَ

بر عرش تدبیر میکند کار کایناترا نیست هیچ شفیعی مگر پس از دستوری او آنست خدا پروردگار شما پس پرستید او را آیا پس پند نمیگیرید

از الف ور لام ور را بشنو حست
یا اشارت سوی اسماء الله هست
لطف او شد باعث ایجاد خلق
لا بشرط مطلقم در ذات خویش
ای بسمر کاول هر اولی
که بود این سوره یا قرآن بهم
ثبت لوح است آنچه از حکمت در اوست
مردمانرا هست آیا زین عجب
که خدا گر خواهد از جنس بشر
نزد ایشان برتری در مال بود
گفت زان حق میکند آیا عجب
حاصل آنکه وحی فرمودیم ما
پیشرفتی آنکه ایشار است بك
یا که باشد رهنمائی خرد

بعد بسم الله توفیق خدا
تا شناسی راه و منزل را درست
مردآن کز رمز اسماء آگه است
زد از رحمت بپا بنیاد خلق
پس نمودم جلوه در آیات خویش
لطف و رحمت را ظهوری کلی
جمله آیات کتاب با نظام
یعنی اندر علم حق محکم و است
که بمردی وحی کردیم از عرب
خود رسولی تا فرستد بك فر
وانکه مسکین ضعیف اقبال بود
کز شما گردد رسولی کس ز رب
سوی مردی کوست در اصل از شما
نزد آن پروردگار بیشریك
مرد را در کارها ازبك و بد

سورهٔ یونس عالیم ابتدا
این حروف ار هیچ داری در نظر
اول الاشارات یعنی در ظهور
حاصل آنکه گوید آیات قدیم
آیت اعظم رسول احمد است
میخورم سوگند بر احسان تو
بر تو نازل از حکیم مطلق است
جمله احکامش بحکمت رهنمون
گفت پیغمبر چو وحی آید عی
از چه سازد اختیار او در حشم
لاجرم او را شمردندی بکم
کو باشد از صنادید کبیر
بیم کن از قهر حق بر مردمان
سابق است آن در سعادت خاص را
نزد اهل معرفت حب خداست

نزد بعضی هست اسامی سور
لطف و رحمت ظاهر از وی بیقصور
هم الهم هم لطیفم هم رحیم
من احد در وصف ذات او احد است
هم بلطف و رحمتم بر جان تو
نزد حق بین از حق است و بر حق است
ثابت اندر لوح محفوظ ارشئون
مکیانرا بد تعجب زین سخن
آنکه را بد نزد بوطالب یتیم
بودشان از وی تعجب دمبدم
بل بود مسکین و بیقدر و فقیر
مژده ده بر مؤمنان بنشان بخوان
تا شناسی از ثبات اشخاص را
کان محب را بر سعادت رهنماست

جذبه

عشق چون آید رود تدبیر ها
یکقدم ننهد بجز بر حکم دوست
پیش از آن کاید ز محبوش پیام
عشق آمد عقل را از یاد برد

چون پیامی داند از درگاه اوست
جان بکف در بندگی دارد تمام
دفتر و طومار ما را باد برد

این قدم را صدق گویند اهل دل
میدود از بهر فرمانش بسر
نی نشان از صدق ماندم نی قدم

بگسلد عشاق را زنجیر ها
قلب گردد زاو بطاعت مستقل
کرده جان در کار یار از بیشتر
ملك بیجاهل وصف ایجاد و عدم

اوفتادم رفتم از مستی زدست
میشنیدم ز او خود این افسانه من
باید آوردش تدبیری بهوش
ساحران گفتند بر فخر کبار
حق شما را باشد او پروردگار
گشت پس بر عرش مسولی خود او
نیست بر تکرار حاجت کن رجوع
نیست کسرا شافعی از هیچ رو
آنخدائی کاین صفاستش بکار

تا کجا شد میفروش و می پرست
چند پیمودم بر او پیمانه من
تا نماند لب ز گفتارش خموش
ساحری این مرد باشد آشکار
آنکه از قدرت بدون عون و یار
شرح این اندر سورهٔ اعراف جو
بهر فهمش کز چه کرد ایسان شروع
در قیامت جز ز بعد اذن او
من شما را باشد او پروردگار
راینکه او جز بر سمام ماخلق

دور آخر گشت و جز ساقی بهوش
باید اندك بعد از اینش داد جام
گر بهوشم من وگر مست و خراب
این دلیل است آنکه قوم ناقبول
آفرید او این سموات و زمین
همچنین اندر بیان مسئله
میکند تدبیر بیهمدست و عون
تا بدانی نور بدهد آفتاب
پس بپرسید آنخدا را در بسند
بر پرستش نیست غیری مستحق

نیست کس انمی‌کشان خرقه‌پوش
زانکه مأمور است بر نظم کلام
باز گردم جانب نظم کتاب
غیر عادت دیده بودند از رسول
جمله را شش روز ایام مبین
سر شش روز آمد اندر مسئله
مقتضی گشت آنچه در ایجاد کون
جز باذن آنکه دادش نور و تاب
یا نمیگیرید آیا هیچ پند

اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

سوی اوست بازگشت شما همه وعده دادنی از خدا حق بدرستیکه او هست آفریدن خلق را پس بازمیگرداند او را تا جزا دهد آنانرا که گرویدند و کردند

الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَميمٍ وَعَذابٌ اَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ ٥ هُوَ

کارهای شایسته بعدالت وآنانکه کافر شدند مر ایشانراست شربتی از آب جوشان و عذابی دردناك بسبب بودنشان که کافر میشدند اوست

الَّذي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَالْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنينَ وَالْحِسابَ ما خَلَقَ اللّٰهُ

که گردانید آفتابرا روشنائی و ماهرا روشنی و مقرر داشتش منزلها تا بدانید شما سالها و حسابرا نه آفرید خدا

ذٰلِكَ اِلاّ بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٦ اِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّٰهُ

آنرا مگر بحق تفصیل میدهد آیتهارا برای جمعی که بدانند بدرستیکه در اختلاف شب وروز وآنچه آفرید خدا

فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ٧ اِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيا

در آسمانها و زمین و هر آینه آیتهاست از برای جمعی که میپرهیزند بدرستیکه آنانکه امید ندارند ملاقات مارا و راضی شدند بزندگانی دنیا

وَ اطْمَاَنُّوا بِها وَالَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ ٨ اُولٰئِكَ مَأْويٰهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ٩ اِنَّ

وآرامیدند بآن وآنانکه ایشان از آیتهای ما بیخبرانند آنها جایگاهشان آتش است بسبب آنچه بودند که کسب میکردند بدرستیکه

الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهْديهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيمانِهِمْ تَجْري مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ فِي جَنّاتِ النَّعيمِ

آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته راه نماید ایشانرا پروردگارشان بسبب ایمانشان میرود از زیرشان نهرها در بهشتهای بانعمت

١٠ دَعْويٰهُمْ فيها سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ ١١ وَ آخِرُ دَعْويٰهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ

خواندنشان در آن سبحانك اللهم است ودرودشان در آن سلام است وآخر خواندنشان اینکه الحمدلله رب العالمين

١٢ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ اِلَيْهِمْ اَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذينَ لا يَرْجُونَ

واگر تعجیل میکرد خدا از برای مردمان شر را تعجیل ایشان بخیر هر آینه رانده شده بود بسوی ایشان اجلشان پس وامیگذاریم آنانرا که امید

لِقاءَنا في طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ ١٣ وَ اِذا مَسَّ الْاِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْقاعِداً اَوْ قائِماً فَلَمّا

ندارند ملاقات مارا در زیاده رویشان که حیران میبوده باشند وچون مس کند انسانرا ضرری میخواند مارا خوابیده بپهلویش یا نشسته یا ایستاده پس چون

كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَاَنْ لَمْ يَدْعُنا اِلٰى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

دفع کردیم از او ضررش را میگذرد گویا که نخوانده است برای ضرری که مس کرده بود او را همچنین آراسته شد از برای مسرفان آنچه بودند که میکردند

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

وبحقیقت هلاک کردیم اهل زمانهارا ازپیش شما چون ستم کردند وآمد ایشارا رسولانشان بامعجزات ونبودند که ایمان آورند

كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ١٥ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَآئِفَ فِي الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ١٦

همچنین جزادهیم گروه گناهکارانرا پس گردانیدیم شمارا جانشینان در زمین از بعد ایشان تا به بینیم چگونه عمل میکنید

بازگشت جمله بروی از شماست
مؤمنانرا تا جزا اندر محل
یعنی از عدلی که ایشان بیقصور
هستشان از حق عطائی دردناک
ماهرا نورانی اندر دید کرد
اکثری گویند میباشد ضمیر
قدر شبهای شهور اندر سیاق
مشتمل بر ماهها چون بود سال
می نبود ایجادش از بیهوده بس
باشد اندر اختلاف روز و شب
آنچه کرد ایجاد رب العالمین
بر گروهی را که ترسند ازمآل
بر حیوة دنیوی خوشدل شدند
وانکه از آیات ما بر بی ثبات
وانکسان کایمان بحق آورده اند
مؤمنانی که ز اعمال نکو
کای خدا یاد تو برپاکی کنیم
هم تحیتهایشان باشد سلام
اینچنین گویند زاخلاص و یقین
دمبدم در جنت پر نعمتند
که کند اشتاب در خیر ازدعا
وقت دلتنگی کنی نفرین بخود
گوید از راه کرم ما کاش
پس گذاریم آنکسانرا خوار وزار
یعمهون یعنی که در سرگشتگی
گردد از پهلو بپهلو در فراش
قصد ایست از قعود و ازقیام
گوئیا ما را نخوانده هرگز او
دیو شان یعنی بچشم آراسته
حالکونی کآمد ایشانرا رسل
مشرکانرا هم دهیم اینسان جزا
بر شما کردیم یکجا واگذار

وعدهٔ حق بر شما حقست وراست
بعد از ایجاد نکو در عمل
کرده باشد اندر ایمان وامور
بر جزای کفر ارباب هلاک
کسب نورآن ماه از خورشید کرد
بر قمر راجع نه بر شمس منیر
جز دوشب که ماه باشد در محاق
ذکر همه را حق بکرد اندر مقال
یا شماری با مناطی یا هوس
یکدگر را تا در آید از عقب
از خلائق در سموات و زمین
ور خوانیم امور و سوء حال
مطمئن بر سبیل مستعجل شدند
غافلند و نیستشان هیچ التفات
کارهای نیک افزون کرده اند
زیر مسکنهایشان جاریست جو
حمد ذاتت را بپاکی کنیم
یکدگر را اندر آن اعلی مقام
حمد لله کوست رب العالمین
در سپاس و حمد ذات حضرتند
رانده گردد سویشان دردم قضا
یا باولاد و عیال از فعل بد
این سخن برنده نویسند هین
کز لقای ما نبند امیدوار
مانده اند ایشان زدین گمشتگی
یاد ما آنکه کند از اعتناش
کارما م خواند ازهر وصف ونام
اندر آن رنجی که دروی بدفرو
آنچه او زاعمال بد میخواسته
باشان و حجت ازحق در سبل
که جزا دادیم اندر ما مضی
مسکن و مأوایشان درروزگار

خلق را اول نمود ایجاد و باز
از عدالت کو کند بر ما یجب
وانکسانکه بر خدا کافر شدند
اوست معبودی که کرد ازاعتنی
بهر هریك کرد تقدیرآن مدیر
کرده تقدیر اعنی اواندرظهور
تا بدانید از شمار سالها
نافریند این جمله را ازقدرتش
مکثیم آیت خودرا ما بیان
برکم و بیش اختلافش مبنی است
هست برهان بر نفاذ قدرتش
آنکسانکه نیستشان ازصعدید
آنچنان کردند اندر وی قرار
آنکسان مأوایشان درآتش است
حق نماید راهشان در آخرت
اندر آن جنات پر نعمت مدام
ذکر ایشان برلقای لذت است
هستشان آخر دعا حمد خدا
عارفان را لذتی و نعمتی
گر کند تعجیل حق بر مردمان
زود یعنی میرسد آجالشان
حقتعالی این دعا را بر شتاب
رانکه کرد از اقتباس او این دعا
میگذاریم اندر استدراجشان
خواندکه اسنانرا کند مس رنج و ضر
یا نشسته یا ستاده در مصار
پس خود برداریم ازاوآن رنج و رود
مثل این آراسته بر مسرفان
ما تبه کردیم زاهل قرنها
می نبودند آنکه ایمان آورند
پس شما را ما بگردانیدیم هین
تا ببینیم از شما در خیروشر

زنده سازد بعد مردن کارساز
عدل یا بر عد باشد منتسب
می بنوشند از حمیم پر گزند
شمس را دارای ضوء و روشنی
بر منازل در فلك بهر مسیر
این منازل بهر مه گاه عبور
هم حساب وقت ها در حالها
جز بحق یعنی بوفق حکمتش
بهر قومیکه بدانند از عیان
یا خلاف ازتیرگی و روشنی است
بر کمال علم و صنع وحکمتش
بر ثواب و بر عقاب ما امید
که بوکونی نیستشان زانجا گذار
آنکسانی راکه آن بس ناخوش است
خود زایمان بر بهشت و مغفرت
اینچنین خوانند حق را درمقام
نی بعنوان عمل یا طاعت است
کو بود پروردگار ما سوی
نیست به ازحمد حق در نوبتی
بر اجابت در دعای بد چنان
بشود بیش ازرمان احوالشان
نیست حکمت گر نماید مستجاب
بر کلام بد سکیریم این گدا
دورو گمراه از ره و منهاجشان
خوانده اندرحسب خود مارا دگر
آزمان خواند خدارا ناضطرار
باز گردد بر همان غفلت که بود
میکنند آنچه از ملاهی بالعیان
آنچه کردند استم ازپیش ازشما
رو بحق زانکار وکفران آورند
جانشین از بعد ایشان درزمین
برچگونه است آن عملها سربسر

وَ اِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِّلْهُ

وچون خوانده میشود برایشان آیتهای ما روشنها میگویند آنانکه امید ندارند ملاقات مارا باور قرآنی غیر ازاین یا تبدیل

قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحَى اِلَيَّ اِنِّي اَخَافُ اِنْ

کنش بگو نسزد مرا که تبدیل کنم آنرا از پیش خودم پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود بمن بدرستیکه من میترسم

عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٧ قُلْ لَوْشَآءَ اللّٰهُ مَاتَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا اَدْرٰيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ

اگر نافرمانی کنم پروردگارمرا از عذاب روزی بزرگ بگو اگر خواسته بود خدا نخوانده بودم آنرا بر شما و نه اعلام کرده بودم شما را بآن پس بتحقیق درنگ

فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٨ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهِ

کردم در شما عمری پیش از آن ایا پس نمی یابید بعقل پس کیست ستمکارتر از آنکه بربست بر خدا دروغی را و تکذیب کرد آیتهای اورا

اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ١٩ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَالَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلَاءِ

بدرستیکه رستگار نشوند گناهکاران ومیپرستند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساند ایشانرا و نفع نمیدهدشان ومیگویند اینها

شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ قُلْ اَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمَالَا يَعْلَمُ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

شفیعان مایند نزد خدا بگو ایا خبر میدهید خدا را بآنچه نمیداند در آسمانها و نه در زمین منزه است او

وَ تَعَالٰي عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٠

برتر است از آنچه شریک میدانند

خوانده چون بر مشرکان از ما شود
بیشان امید یعنی در حساب
یعنی آنچه ما بخشم آئیم از آن
آیتی کآن بهر ما باشد امان
گو سزا نبود که قول معتمد
می بترسم گر شوم عاصی رب
هم نه بر قرآنتان دانا بود
من درنگ اندر میانتان چندسال
من نه قرآن خواندمی هم نی شما
این بود در نزد دانا حجتی
نی کتابی خوانده باشد از علوم
درج در وی حکمها از هر قبیل
مثلش از کونی بود ممکن صدور
زانکه هم بودند با او در نزاع
حاصل آنکه گفت او من بر خدا
کیست پس زانکس خود استمکاره‌تر
گو بد از حق بود مارا بدان
غیر حق را میپرستند آن حشر
گو خدا را مکنید آیا خبر
ذات پاک او بلند و برتر است
کرده ایم از پیش تحقیق وجود
تا بتکرارم کشد در دایره
یک تجلی کردم اشیا هست شد
جمله عالم جلوهٔ روی من است
رفتم از خود گر شناسی رفتنم
این سخن گو تا نپنداری صفی است
بازچون گردم بفرق از جمع من
بازچون سازد نهان در پرده روی

آیتی کآن واضح المعنی بود
در رسیدن بر عقابی یا ثواب
زامر او بهیش بهر ما باشد زیان
ذم معبودان ما نبود در آن
من بدل سازم بپیش نفس خود
از عذاب روز اعظم وان تعب
پس بود اعلامش از افضال و جود
کردم اندر عمر قبل از این مقال

بارهٔ گویند زین قوم عند
غیر از این بر ما تو قرآنی بیار
یا مبدل ساز آنرا بی سخن
قصدشان این بود کو بر حال خویش
پیروی میکنم ز حرفی در سخن
کو اگر میخواستی حق بر شما
حاصل این گر مشیت الله است و بس
پیش یعنی از نزول این کتاب

در اثبات معجزهٔ قرآن

کرده نی تحصیل علمی بر رسوم
در فصاحت در بلاغت بی بدیل
مالله از باشد ز فهمت هیچ بهر
هم بدند از اهل علم و اطلاع
میکنم از تبدیل قرآن افترا
کافتری گوید بخلاق بشر
وین نتوبیخست و تقریع از بیان
آنچه کاندر وی نباشد نفع و ضر
بر هرآنچه کو نداند در سیر
زانچه بر شبه و شریکی درخور است
کآن بوحدت ثابتست اندر شهود
تا گشود از طره باز آنچه گره
باده خوار از بوی می سرمست شد
هر دلی در تاب گیسوی من است
آنکه بینی تا نپنداری منم
بلکه آن گوینده در وی مختفی است
نیم او رفته است و من گویم سخن
بر من آموزد سخن گوید بگوی

نی شده با عالمی هرگز جلیس
عاجز از وی اهل آن لفظ و لسان
بود اگر ممکن ز اعراب عنود
گر که باشد فهم و عقلی در شما
افترای بل بر شما زیبنده است
بر خدا بندد دروغی سالمان
یا کند تکذیب قول کردگار
مر بتان را می بگویید این فرق
می نداند او شریکی ما یلیق
نزد دانا ناپسند آید نه نیک
نیست لازم تا کنم تکرار آن
تا که گوید غیر من دلدار نیست
نیست باقی دورهٔ کآخر کنم
شد دگرگون حال دل تا چون شدم
من ز خود رفتم شد او برجای من
که سخن گوید بتازی او همه
نیم گفتار است باقی در لمم
تک صفی برجای خود برگشته باز

که ندارند از لقای ما امید
که نگردد عیب ما زان آشکار
آیتی دیگر بجایش وضع کن
وا گذاردشان در آن آئین و کیش
جز که گردد وحی کرده آن بمن
من نخواندم منزلاتش بر ملا
این بیان نزمیل من یارای کس
که نشد وحی در هر فصل و باب
بودتان دانائی از وی ز اقتضا
شخصی از عمری بود در امتی
وانچنین آرد کتابی بس نفیس
تا کنند اتیان یک آیت بر آن
آرمان گویندهٔ آورده بود
در نمی یابند پس آیا چرا
گر که گوئید این کلام ایزد است
یا پرستند غیر او را از بتان
محرم است و نیست مجرم رستگار
که شفیعانند ما را نزد حق
بهر خویش اندر سموات و زمین
آنچه را گیرند بهر او شریک
گرچه تکرارش دهد تسکین جان
هیچ اندر جلوه‌ام تکرار نیست
در تجلی جلوهٔ دیگر کنم
یاد زنجیر آمدم مجنون شدم
هم زند از لای من الا ی من
که بنظم آنرا نماید ترجمه
زانچه میگفت او بگوش اندر تنم
تا کند تعمیر قول دلنواز

وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلاّٰ اُمَّةً وٰاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمٰا

وبودند مردمان مگر امت واحده پس اختلاف کردند واگر نبودند کلمه که پیشی یافته از پروردگارت هر آینه حکم کرده شده بود میانشان

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢١ وَ يَقُولُونَ لَوْلاٰ اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا

در آنچه در آن اختلاف میکردند ومیگویند چرا فرستاده نشد براو آیتی از پروردگارش پس بگو نیست غیب مگر خدا را پس منتظر باشید

اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ٢٢ وَ اِذٰا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰآءَ مَسَّتْهُمْ اِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ

بدرستیکه من با شما از منتظرانم وچون بچشانیم مردمان را رحمتی از پس از سختی رنجی که مس کرد ایشان را ناگاه مر ایشان را

فِي آيٰاتِنٰا قُلِ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْراً اِنَّ رُسُلَنٰا يَكْتُبُونَ مٰا تَمْكُرُونَ ٢٣ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي

مکریست در آیتهای ما بگو خدا زودتر است در مکر بدرستیکه فرستادگان ما مینویسند آنچه مکر میکنند اوست که میگرداند شما را در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتّٰى اِذٰا كُنْتُمْ فِى الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِيحٌ

بر وبحر تا چون باشید در کشتیها وجاری شوند با ایشان ببادی پاکیزه وشاد شوند بآن بیاید آنها را بادی

عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

سخت وبیاید ایشان را موج از هر جا وداننند که ایشان احاطه کرده شده با آنها خوانند خدا را خالص گردانندگان برای او دین را

لَئِنْ اَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ ٢٤

که اگر نجات دادی ما را از این هر آینه باشیم از شکرگذاران

می‌نمودند آنچه هست از مردمان

پس در ایشان گشت واقع اختلاف
هست هم واقع در این معنی خلاف

پیش از این تحقیق این معنی تمام
کرده‌ایم از باشدت یاد آن کلام

هر زمان در بشر بود اختلاف
از هوای نفس پرآشوب و لاف

گفت اهل مکه را فخر بشر
ما بفطرت بوده‌ایم از یک گهر

بود آنجا نی بتی نی بت‌پرست
غیر معبودی که او بوده است و هست

زین صفت اختلاف افزوده گشت
تا نزاع و اختلاف از حد گذشت

بینشان میرفت حکمی بی‌گزاف
آنچه در وی مینماید اختلاف

یعنی اعجازی که ما خواهیم از او
کرده‌ایم از وی بتکرار آرزو

این نمیداند شما را بر صلاح
غیر معقول است پس این اقتراح

بر شما ز انکار آیات و جحود
تا چه خواهد کرد در حکم وجود

مردمان را چون چشانیم از کرم
وسعت و صحت پس از قحط و الم

یا که در بارهٔ پیمبر مکر و کید
پاس سمت را کنند از عمرو زید

مینویسند آن رسولان از نشان
حافظان کتب یعنی مکرشان

آن خدائی کوست رانندهٔ شما
سوی بر و بحر اندر اقتضا

با کسانی کاندر آن دارند جا
باد نرم و خوش بردشان هرکجا

ناگهان بادی وزد سخت و غور
تا که دریا را در اندازد بشور

میکنند ایشان یقین زان ابتلا
که احاطه کرده ایشانرا بلا

آن زمان خوانند حقرا با خلوص
دین خود سازند خالص برخصوص

گردهی ما را نجات از این بلا
تا ابد از شاکران باشیم ما

غیر یک امت بتحقیق و نشان

شرح آنها جمله گفتن سود نیست
بهر بدکار ارچه نامحمود نیست

نزد ما توحید اصل مدعاست
واختلاف از نفس پرحرص و هواست

اصل ایشان بوده واحد در نخست
هست هر اشکسته شاهد بر درست

ما شما هم ریشه و هم دوده‌ایم
واحد اندر اصل فطرت بوده‌ایم

رو بباطل کردن از حق بهر چیست
این نه رسم آدمیت و آدمی است

گر نبودی قولی از پروردگار
که گرفته سبقت آن در روزگار

مشرکان مکه گویند از چه رو
آیتی نامد بر او از رب او

پس بگو حق راست غیب اعنی که او
مطلع بر مصلحت باشد نکو

منتظر باشید هم من با شما
باشم اندر انتظار ماجری

یا که باشم منتظر بر نصرتش
که بمن حق وعده داد از قوتش

که رسیده باشم ایشانرا ربد
میکنند آیات ما را طعن و رد

ای محمد ص گو بود حق زودتر
از شما اندر جزای مکر و ضر

بر ملایک چون بود چیزی پدید
چون نباشد بر خدای بی‌ندید

چون شما باشید در کشتی چنان
فلک‌ها کردند در دریا روان

میوزد آن باد بر وفق مراد
واهل کشتی زان بسی باشند شاد

آید از هرسو بر ایشان موجها
کشتی افتد در حضیض و اوجها

پس شود سد مسالک در نجات
بهر ایشان تا رسد یأس الحیوة

فطرت اصلیه آید در ظهور
عارضات نفس افتد در فتور

پس چو حق برهاندشان زان هول و غم
در زمین گردند ساعی بر ستم

فَلَمَّا اَنْجٰیهُمْ اِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ

پس چون حات دادشان آنگاه ایشان ستم میکنند درزمین ناحق ای مردمان بیست ستم شما مگر برخودهاتان در مایه تعیش

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٥

زندگانی دنیا پس سوی ماست بازگشت شما پس آگاه گردانیدیم شمارا با آنچه بودید که میکردید

باز میگردند جور و ستم آن زیاد تا زاستمکارگی و کجروی	در همان کاریکه بودند از فساد بهره یابید از حیوة دنیوی در هر آنچه میکنید اعمی عمل	غیر از این سودکه هست ای مردمان پس سوی ماست برگشت شما میکنیم اخبارتان در ماحصل	آن ستم بر نفسهاتان بیگمان پس کنیم اخبارتان از کارها

اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ

جز این نیست مثل زندگانی دنیا چون آبیست که وفرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن رستنی زمین از آنچه میخورند مردمان

وَالْاَنْعَامُ حَتّٰى اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهَا اَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا اَتٰيهَا

وچهارپایان تاچون گرفت زمین پیرایه اش وزینت یافت وگمان بردند اهلش که ایشان قدرت دارندگانند بران آمدآنرا

اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

امرما شبی یاروزی پس گردانیدیم آنرا درویده گویا که نرسته بود در زمان دیش همچنین مفصل میدهیم آیتهارا برای قومیکه اندیشه میکنند

٢٦ وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٧ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى

وخدا میخواند بسوی سرای سلامت وراه مینماید کسیرا که میخواهد بسوی راه راست از برای آنها که نیکی کردند نیکی است

وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٨ وَالَّذِينَ

وزیادتی و نپوشد رویهاشانرا گردی و نه خواری آنها اهل بهشتند ایشان درآن جاودانیانند و آنانکه

كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ كَاَنَّمَا اُغْشِيَتْ

کسب کردند بدیهارا جزای بدی بمثل آنست و فرو میگیرد ایشانرا خواری نباشد ایشانرا از خدا هیچ نگهدارنده گویا پوشانیده شد

وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ٢٩ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا

رویهاشان پاره از شب تیره آنها اهل آتشند درآن جاودانیان وروزیکه محشور میسازیمشان همه

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ اَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا

پس میگوئیم از برای آنانکه شرک آوردند باشید بر جاهاتان شما و انبازانتان پس جدائی میاندازیم ماشان و خواهند گفت انبازاشان

كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُونَ ٣٠ فَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ٣١

نبودید که مارا میپرستید پس کافیست خدا گواه میان ما و میان شما که بودیم از پرستیدن شما هر آینه بیخبران

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا اَسْلَفَتْ وَرُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰيهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

آنجا بیازماید هر نفسی آنچه پیش فرستاده و بازگردانیده شوند بسوی خدا که صاحب اختیار ایشانست بحق و گم شد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند

٣٢ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ

بگو کیست روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین یا که مالک میباشد گوش و دیدهارا و که بیرون میآورد زنده را از

مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٣

مرده وبیرون میاورد مرده را از زنده وکه تدبیر میکند کار کارا پس زود میگویند خداست پس بگو آیا پس نمی‌پرهیزید

فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ ٣٤ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ

پس آنخدا پروردگار شماست حق پس چیست بعد از حق مگر گمراهی پس بکجا برگردانیده میشوید همچنین لازم شد کلمه

رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٣٥ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ

پروردگارت بر آنانکه فسق ورزیدند درستیکه ایشان نگروند بگو آیا از شریکان شما کیست که میافریند خلق را پس

يُعِيدُهُ قُلِ اللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٣٦ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ

بازمیاوردش بگو خدا میآفریند خلق را پس بازمی‌اردش پس بکجا برگردانیده میشوید بگو آیا از انبازان شما کیست

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي

که هدایت میکند سوی حق بگو خدا راه مینماید مر حق را آیا پس کسیکه راه مینماید سوی حق سزاوارتر است که پیروی کرده شود یا کسیکه هدایت

إِلَّا أَنْ يُهْدٰى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٣٧

نمی‌یابد مگر آنکه هدایت کرده شود پس چیست شمارا چگونه حکم میکنید

غیر از این سود که عیش اینجهان
یاکه بعضی زان نبات از بوالعجب
چار پایان هم خورند از آن گیاه
از عود و فرهی کاندر نفوس
تاکه آمد امر ما شب یا که روز
باطل و برکنده و خشك وسیاه
همچنین روشن کنیم آیا زخویش
اول آنکه عیش دنیا چون مطر
یاکه این اوصاف یکجا باوی است
راه که دنیا جای رنج ومحنت است
آنکسانرا که نکوئی کرده اند
یاکه حسنی مغفرت نیکفتگوست
اهل آن دارالسلام اند استتار
گفته‌اند ازخوف حق روئی که او
وانکه کردند اکتساب سیئآت
نیست ایشانرا نگهداری یقین
این گروهند اهل آتش جاودان
جمله یا ترسید از روزی چنین
پس جدائی افکنیم اندر نشان
می‌بگویند این بتان مارا بخویش
که پرستنده زما هرگز شما
درشهادت بین ما کافی خداست
آزماید هر کسی در آن محل

در مثل آبیست کآید زآسمان
مختلط گردد بعضی زان سبب
خشك و تر یعنی علوفهٔ سبز وکاه
بد مزین در نکوئی چو عروس
بهر وراث مارض دل فروز
بی در او مزی نه آثار گیاه
بهر قومی که کنند اندیشه بیش
قطع گردد بعد یکدم در نظر
لذت آنرا زوال اندر پی است
دار سالم روضهٔ بی آفت است
هست هم پاداش نیکو و ارجمند
وان زیادت آنکه حق خوشنود از وست
روی ایشانرا نپوشاند غبار
اشك چشمی ریزد اندروی فرو
مثل آن باشد جزاشان در ثبات
از عذاب حقتعالی یوم دین
کرده کسب سیئآت اندر جهان
یا بدانید اینکه می آید یقین
بین اهل کفر و معبودانشان
داعیان بودند در طاعت زپیش
خود نمی بودید الا از هوا
کاوخبیر ازاصل و فرع ماسواست
آنچه بفرستاده پیش از هر عمل

پس بآن آمیخته گشت و عجیب
راچه مردم میخورند آن راختیار
تا بوقتی که زمین پیرایه اش
اهل ارض آنرا زخود پنداشتند
پس نمودیم آزمرا در نظر
چیست لم تغن که موجود اوزطس
چند قولست اندرین وجه شبه
یاکه آن دارد شباهت برگیاه
بندگانرا خوانده خلاق الانام
جانب دارالسلام او رهنماست
حق نکوئی را نکو پاداش داد
یا زیاده جنب او باشد بدل
هم نه آثاری ز ذلت بر جبین
نیست او را تیرگی و ذلتی
پوشد ایشانرا و بنشیند بروی
گوئیا پوشیده گشته زاضطرار
یاد کن روزیکه محشور این رمه
پس بگوئیم آنزمان با مشرکان
بت پرستانرا بگوئیم ازچه روی
حق درآرد آن بتانرا درسخن
بودتان داعی هوا از ما سبق
داند او که بیخبر بودیم ما
نفسها کردند رد هم سوی حق

خود نبات الارض کو رست اززمین
از حبوب و از بقول و از ثمار
بار بگرفت آنچه داد ازمایه‌اش
که بر آن قدرت مگر میداشتند
همچو ارض نا روئیده سر بسر
گوئیا هرگز نبوده است اوبامس
گویمت تا در خبر داری نگه
بعد روئیدن شود خشك و تباه
لی مدنیا بلکه بر دارالسلام
هرکرا خواهد برد برراه راست
بل جزا هست ازعمل صد ره زیاد
کآن فزونست ازفضای آب و گل
این گروهند اهل جنت خالدین
دارد از حق روشنی و نصرتی
گرد ذل و افتضاح ازچار سوی
رویشان در پارهای لیل تار
میشوند از نیك و بد درروی همه
با شریکان ایستید اندر مکان
می پرستیدید اینانرا بکوی
می بگویند آن شریکان درزمن
تا که شرك آرید در طاعت بحق
از وجود و از عبادات شما
چون بحق مولاست اوبرماخلق

گم شود از کافران آن بدسری
زآسمان باران باراند بگاه
هم کند زآهت یکجا حفظ آن
نطفه یا دانه است آن در التفات
زود باشد پس که گویند آن خداست
پس بگو آیا نترسید از خدا
هم شمارا اوست معبودی بحق
همچنان کورا ربوبیت سزاست
فاسقند و رفته اند از حد برون
آفرید خلق را یعنی ز نو
هم کند آغاز خلقت بی سخن
از شریکان شما گو هست کس
گو خدا للحق بخلقان رهنماست
یا کسی کو خود نداند راه وچاه

که اران بودند بر حق مفتری
ور زمین روید بهر قسمی گیاه
زانکه بس باشد اقرب بر زبان
باشد آن ظاهر ز حیوان و نبات
کاو سدهٔ تنها ماسواست
که شریك آرند با او دادرا
پروردهٔ جسم و جان ما خلق
به حراورا که زوالش در فعالت
وصف ایشان انهم لایؤمنون
بعد موتش زنده سازد بی غلو
هم نماید زنده بعد الموت تن
هیچ آیا رهنما در هر نفس
در کس از فهم دلایل بر سزاست
حر که غیرش رهنما گردد براه
پس آنکس که نبو نکس شما

گو شما را کیست تا روزی دهد
کیست یا دوالقدرتی کاندر اثر
کیست آن کآرد برون هر لحظه وی
کیست وانکس کو کند تدبیر کار
این بود در رددانا احتجاج
پس کسی کوراست ذات این صفات
پس چه باشد بعد حق غیر از ضلال
هم سزاوار است وواجب حکم او
گو که آیا از شریکان شما
پس هر انکوراست این شأن و صفات
از کجا پس عقلتان هیچ از رحاست
تا کسی را سوی حق باشد دلیل
رهنما آیا پس آنکو بر حق است
پس شمارا چیست همچون میکنید
خاصه بحاجید یا او بر شما

از سماء و ارض باشد گر خرد
آفریند در شما سمع و بصر
حی زمیت میت ازحی پی بپی
اهل عالم را نهان و آشکار
کز قبولش نیست آدمرا علاج
باشد او پروردگار ممکنات
پس ز آن گردنده گردید از نکال
بر هر ان کز حکم گردانید رو
هست کز خلقی نماید ابتدا
زید او را گر پرستندش بذات
بازگردانده شوند از راه راست
هست حجتها کند از هر قبیل
با دلایل در اطاعت الیق است
در سویه حکم زد عقل و دید

وَ مٰا یَتَّبِعُ اَکْثَرُهُمْ اِلاّ ظَنًّا اِنَّ الظَّنَّ لاٰ یُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً اِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ ٣٨

وپیروی نمیکنند بیشترشان مگر گمانرا بدرستیکه گمان بی نیاز نمیکند از حق چیزیرا بدرستیکه خدادانااست بآنچه میکنند

وَ مٰا کٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ اَنْ یُفْتَرٰی مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لٰکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ

ونباشد این قرآن که دروغ بسته شود از غیر خدا ولکن تصدیق آنچیزیست که باشدمیان دودستش وتفصیل دادن

الْکِتٰابِ لاٰرَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ٣٩ اَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰیهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا

کتاب ونیست شکی در آن از پروردگار جهانیان آیامیگویند بربست دروغ آنرا بگو پس بیاوریدسوره مانندش وبخوانید

مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ ٤٠ بَلْ کَذَّبُوا بِمٰا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمّٰا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ

هرکه را توانید از غیرخدا اگرهستید راستگویان بلکه تکذیب کردند آنچه را احاطه نکردند بدانستنش وهنوز نیامده ایشان را تأویلش

کَذٰلِكَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِینَ ٤١ وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ

همچنین تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس بنگر چگونه بود انجام ستمکاران وازایشان کسی است که میگرود بآن و

مِنْهُمْ مَنْ لاٰ یُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ ٤٢ وَ اِنْ کَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ

ازایشان کسی است که نمیگرود بآن وپروردگار تو داناتر است بتباهکاران واگر تکذیب کردند ترا پس بگو مر مراست کردارم و مر شماراست کردارتان

اَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمّٰا اَعْمَلُ وَ اَنَا بَرِيءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ ٤٣ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ اِلَیْكَ اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ

شما بیزارانید ازآنچه من میکنم ومن بیزارم از آنچه شما میکنید وازایشان کسی است که گوش میکنند بتو آیاپس تو میشنوانی

الصُّمَّ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَعْقِلُونَ ٤٤ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ اِلَیْكَ اَفَاَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَلَوْ کٰانُوا لاٰیُبْصِرُونَ

کرانرا واگرچه باشندکه نیابند بعقل وازایشان کسی است که نگاه میکند بتو آیاپس تو راه مینمائی کورانرا واگرچه باشند که نه بینند

٤٥ اِنَّ اللّٰهَ لاٰیَظْلِمُ النّٰاسَ شَیْئاً وَلٰکِنَّ النّٰاسَ اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ ٤٦

بدرستیکه خدا ظلم نمیکند مردمرا چیزی ولکن مردمان بخودهاشان ظلم میکنند

می باشد اکثری را پیروی
یعنی اندر رد عقل مستین
عقل برهان آورد اندیشه جنك
گردم ارتفصیل این مطلب خوش
یا تواند گفت جرحق اینچنین
هر کتاب اعنی که آمد مارسل
هم مصون از اندراس و انقراس
چون بود منزل ز رب العالمین
گو بوان گر بافت آنرا هم شما
هم بخوانید ار پی امداد خویش
حاصل آنکه هم نکسد اتیان چنین
ما رسا بد دانش ایشان برآن
یعنی ار تأویل آن ای احتلاف
چون بجستند ار تعقل راز او
تا که میکردند تکذیب رسل
هست زایشان که بقرآن مؤمنست
هم یقین پروردگارت اعلم است
پس بگو باشد مرا اعمال من
وانکسان هستند که سهندگوش
نشنوانی خود تو آیا بر گران
هم بود زایشان که بنماید نظر
راه بر کوران بوان آیا نمود
میتواند کرد کو ر ادراك شیء

جز بوهم خود نه عقل مستوی
ظن و تخمین نیست بر جای یقین
او بود واسع مجال این سینه سك
تا نباید آنکه دانی درخروش
تا که باشد مفتری آن و این
بر مصدق جمله را ارجزء و کل
تا قیامت وین بود بی اعتراس
تانتست این جمله بر عقل مبین
سورهٔ باوید مثلش بر ملا
هرکرا خواهید از هرجا بپیش
گر نگفارند هیچ از صادقین
ناچه باشد اصل و فرعش دربیان
همچنان نگشود بابی را کشاف
بیخبر ماندند از اعجاز او
هر نبی بود امتحان جار و کل
هم بود زایشان که اولایوقن است
در تبه کاران چوعلمش اقدم است
ور شما اعمالتان بد یا حسن
چونکه قرآن خوانی ارافعال وهوش
خاصه گر ایشان بیابند ایچ آن
سوی تو ارطعن و تعنت بیشتر
بی بصیرت خاصه گرخواهند بود
کوردل بین تا چه باشد درك وی
لیك برخود میکنند ایشان ستم

ظن نگرداند کسی را بینیاز
چون گمان از نفس ناسا بود
حق بود دانا بر آنچه میکنند
نیست این قرآن که بافندش بهم
لیك میباشد مصدق آنچه هست
هم هر آنچه شد نوشته برشما
بر بقایش هیچ نبود شك و ریب
مشرکان گویند آیا بافته است
زانکه اعلی ارشما درنظم و نثر
جزخداکه منزل است اروی کتاب
بلکه برتکذیب آن ساعی شدند
هم بدشان نامد ار تأویل او
هست قرآن معجز اعنی بسخن
همچو کفاریکه هستند اسرمان
پس نظر کن تا چه باشد عاقبت
آن بپوشد آنچه دانست ارعناد
گر که تکذیبت نمایند ای بره
هم شما بیزار ز اعمال منید
هم کسی بطلبم کس احکام دین
سمع و عقل ارهردوشد نامعتدل
بند آثار ثبوت را پدید
نه بصیرت چونکه باشد نه بصر
کی نماید ظلم حق بر مردمان
صرف بر ناحق هم ادراك وسمع

چیزی از حق در مقام امتیاز
هم یقین از عقل کار افزا بود
ار یقین یا از گمان اندر پسند
با چنین اعجاز و برهان وحکم
پیش وی ازقبل وبعد فوق و پست
از اوامر وز نواهی جا بجا
یا بحقائقش ز اسرار غیب
احمداترا نی که ازحق یافته است
بس بلیغند و فصیح ازوجه حصر
مابقی برعند در این آفتاب
که ز کنهش بیخبر یکجا بدند
چون نکردند ایچ در وی جستجو
ار ره معنی و لفظ ازذوالمنن
پیش ازاین هم بوده اند ازکافران
ظالمانرا وین بس اندر تسلیت
وین دگرشد برده جهلش زاجتهاد
تا که زایشان تا امید آتی همه
هم منم بیزار ار آنچه میکنید
تا که استهزا کند ازحقد وکین
حال معلوم است باقی را بهل
پس نماید باز آسان کو ندید
حال معلوم است تا چبود دگر
چیزی ار امداد حس وعقل وجان

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَاَنْ لَمْ يَلْبَثُوا اِلاَّ سَاعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا

وروزیکه حشر کند ایشانرا گویا که درنك نکردند مگر ساعتی ازروز شناخت یکدیگر دارند میانه خود بحقیقت زیان کردند آنانکه تکذیب کردند

بِلِقاءِ اللّهِ وَما كانُوا مُهْتَدينَ ٤٧ وَ اِمّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ

ملاقات جزای خدارا و نبودند هدایت یافتگان ویا میمنمائیم ترا برخی ازآنچه وعده میدهیم ایشانرا یا میمیرانیم ترا پس بسوی ماست بازگشت

ثُمَّ اللّهُ شَهيدٌ عَلي ما يَفْعَلُونَ ٤٨ وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

ایشان پس خدا گواه است برانچه میکنند وازبرای هرامتی رسولیست پس چون امد رسول ایشان حکم کرده شود میان ایشان بعدالت

وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ٤٩ وَ يَقُولُونَ مَتي هذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ ٥٠ قُلْ لا اَمْلِكُ لِنَفْسي ضَرًّا

وانها ستم کرده نشوند ومیگویند کی خواهد بوداین وعده اگر هستید راستگویان بگو مالك نیستم ازبرای خود ضرری

وَلا نَفْعاً اِلاّ ما شاءَ اللّهُ لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذا جاءَ اَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ ٥٠

ونه نفعیرا مگرانچه خواست خدا ازبرای هرامتی اجلی است چون امد اجل ایشان پس نه واپس مانند ساعتی ونه پیشی توانند گرفت

قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَتيكُمْ عَذابُهُ بَياتاً اَوْ نَهاراً ماذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ٥٢ اَثُمَّ اِذا ما وَقَعَ

نکوخبردهید اگر آید شمارا عذابش شب هنگامی یا روزی چه چیزرا بشتاب خواهند خواست ازان گناهکاران ایاپس چون بوقوع امد

آمَنْتُمْ بِهِ الآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ٥٣ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ

میگروید بآن اکنون وبدرستیکه بودید از آن شتاب میخواستید پس گفته شود مر آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب جاویدرا آیا

تُجْزَوْنَ اِلاّ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ٥٤ وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ اَحَقٌّ هُوَ قُلْ اِیْ وَ رَبِّي اِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا اَنْتُمْ

جزا داده میشوید مگر بآنچه بودید که کسب میکردید وخبر میپرسند از تو که آیا حق است آن بگو آری بحق پروردگارم که آن حق است ونیستید شما

بِمُعْجِزِينَ ٥٥ وَلَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ اَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا

عاجز کنندگان واگر آنکه بودی مر برای هر نفسی که ستم کرده آنچه در زمین است هر آینه فدا دادی بآن و پوشیده داشتند پشیمانیرا چون

رَاَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٥٦ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

دیدند عذابرا وحکم کرده شد میانشان بعدل وایشان ستم کرده نشوند آگاه باشید بدرستیکه خدا راست آنچه در آسمانها وزمین است

اَلَا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥٧ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٥٨

آگاه باشید بدرستیکه وعده خدا حق است ولیکن بیشترین ایشان نمیدانند او زنده میکند و میمیراند وبسوی او بازمیگردید

یاد کن روزیکه اندر وصف او
مبعث آیدم که گردند آن حشر
خود محسرانند بتکذیب آوران
برخی از آن گر نمائیمت عیان
حاضر ورجعده ات باید شما
پس خدا بر فعلشان باشد گواه
پس چو آمد سوی ایشان آن رسول
زانچه واصل شد بقوم از واردات
روز محشر هر نبی با امتش
کافران گویند تا کی آن عذاب
مشرکان مکه میگفتند این
گو که من بر نفس خود مالک نیم
هر چه باشد مقتضی با حکمتش
پس نباشد هیچ چون آید زمان
بر چه مؤجلست چون گردد پدید
بعد از آن آیا که گردد آن عیان
پس بدیشان گفته خواهد گشت هم
خود جزا داده شوید آیا شما
باشد این دعوی تو از حق وراست
آنچه میگویم بود بر صدق وحق
ورکه باشد بهر هر نفسی که او
کی شود زایشان قبول ذوالکرم
اوفتند از حسرت اندر پیچ و تاب
نیست هم کایشان ستم دیده شوند
پس نباشند آنکسان دارای شیء

گفت بعضیشان که لم یلبثوا
آشنا باشند هم با یکدگر
بر لقاء الله در آن روز گران
وعده بنمودیم کاین برکافران
فعلرا دانی که هست از پی جزا
تا از او خود جزای هر گناه
ره بتکذیبش زدند از ناقبول
وان رسول از حق نمودش حجت
آید اندر داوری در حضرتش
که کجا شد وعده آیا با شتاب
در جواب مؤمنان و ارباب دین
ضر و نفعی را که مملوک ویم
هم کند ظاهر رغیب مشیتش
اندکی تأخیر و تقدیم اندر آن
پس براستعجال آن نادم شوید
خود شما آرید هیچ ایمان بدان
که جحود کردید ازعصیان ستم
جز بر آنچه کسب کردید از جفا
وین کلامی کآوری گفت خداست
نیست هیچم حرفی از خود در ورق
کرده بر خود ظلم از زشتی خو
می بپوشند از هوا داران ندم
چونکه بینند آنکسان روی عذاب
در عملها چونکه سنجیده شوند
تا که خودرا واخرند از غم بوی
او نماید زنده میراند دگر

گوئی آنها را نبودستی درنگ
لیک از هول قیامت ناگهان
می نبودند آنکسان ره یافته
از عذاب و ابتلاء و سوء حال
قبل از آن رؤیت وگر یابی وفات
بهر هر قومی رسولی از خدا
بین ایشان پس هم از رب العباد
بر فعال خویش سنجیده شوند
پس نباشد حکم بی ظلم و ستم
صادق ار باشد در گفتار خود
زانکه میدادند ایشان دمبدم
هرکه چیزی بهر من خواهد خدای
هر گروهیراست وقتی در عذاب
گو شما دیدید آیا گر عذاب
بر چه چیز آروی کنید ای کوشتاب
هم بتحقیق آنکه را استهزا شتاب
پس چشید از آن عذاب مستدام
از تو میجویند از قرآن خبر
گو که آری بر خداوندم قسم
هم شما عاجز کنندهٔ حق نه اید
آنچه در ارض است از مال و منال
سربسر تا بکند از ایشان کسی
حکم کرده میشود بر عدل و راست
می بدانید اینکه هست از حق یقین
می ندانند اینکه وعده اوست حق
هم بسوی اوست برگشت ومفر

جز کمی از روز اندر جای تنگ
میکنند از خود فراموش آن زمان
رو ز ایشان بودشان بر سابقه
که بایشان میرسد بی احتمال
پس بسوی ماست برگشت از جهات
بود کایشانرا بحق بد رهنما
حکم کرده شد بوجه عدل و داد
تا نباد ایشان ستم دیده شوند
در میانشان آفریننده امم
چون نمی آید تا آن روز بد
بر عذاب و قتل و اسر از هر نشان
تا که گردم مالك آنرا زاقتضای
چونکه ایشانرا رسد وقت عقاب
بر شما روز آید آن یا وقت خواب
مر گنهکاران که دورند از ثواب
مینمودند آزمان بر این عذاب
که بود آلام و رنجش بر دوام
کان بود آیا حق از هر رهگذر
کان بود حق بیگزاف و بی ستم
پیش امر حقتعالی لاشیء اید
فدیه بدهد تا که برهد از نکال
زانچه دارند از پشیمانی بسی
بین ایشان بی زکم و بی زکاست
آنچه باشد در سموات و زمین
لیک نادانند اکثر زین فرق

يَا اَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥٩

ای مردمان حقیقت آمدتان پندی از پروردگارتان وشفائی برای آنچه در سینهاست وهدایت ورحمتی از برای گروندگان

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ ٦٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ

بگو بکرم خدا و برحمتش پس بآن پس بایدشاد شوند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند بگو خبر دهید که آنچه را فرو فرستاد خدا

لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً قُلْ آللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلَي اللّٰهِ تَفْتَرُونَ ٦١ وَ مٰاظَنُّ

برای شما از روزی پس گردانیدید از آن حرامی و حلالی بگو آیا خدا رخصت داد شما را یا بر خدا دروغ میبندید و چیست گمان

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ

آنانکه میبندند بر خدا دروغ را روز قیامت بدرستیکه خدا هر آینه صاحب کرم است بر مردمان ولکن بیشترین ایشان

لاٰ يَشْكُرُونَ ٦٢ وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلاّٰ كُنّٰا

شکر نمیکنند و نباشی تو در آن امری و نخوانی از آن هیچ خواندنی و نکنید هیچ کاری مگر آنکه

عَلَيْكُمْ شُهُوداً اِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلاٰ فِي السَّمٰاءِ

باشیم بر شما گواهان هنگامیکه شروع میکنید در آن و پنهان نمیماند از پروردگارت هم وزن ذره در زمین و نه در آسمان

وَلاٰ اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلاٰ اَكْبَرَ اِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ٦٣ اَلاٰ اِنَّ اَوْلِيٰاءَ اللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر در کتابیست روشن آگاه باشید که دوستان خدا نباشد ترسی بر ایشان

وَلاٰهُمْ يَحْزَنُونَ ٦٤ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ ٦٥ لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْاٰخِرَةِ

و نه ایشان اندوهناک میشوند آنانکه گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند مر ایشانراست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت

لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٦٦

نیست تبدیلی مر سخنان خدا را آنست آن کامیابی بزرگ

هم شفائی زانچه اندر سینهاست
هست قرآن بهر عامه وعظ و پند
عارف از وی سر اشیارا تمام
هر کسی را در مقامی رهنماست
فضل قرآنست و رحمت را امر است
بهتر است این را نچه دور از پیروی
فضل و رحمت بر صفی کرد او تمام
گو دهید ای مشرکان از من خبر
پس بگردانید و بنهادید نام
گو شمارا داد دستوری خدا
چیست آنهارا گمان در رستخیز
تو بکاری نیستی از کارها
بر شما باشیم الا ما گواه
قدر ذره کمتر از آن یا فزون
زانکه ایشان فارغند از ماسوی
نی شهید آنها و نی پیغمبرند
همدمی پرسید کاینها کیستند
نیست ایشانرا در آندم حزن و بیم

ایها الناس آمد از پروردگار
هست راه راس جهالت در خفا
خاصگان را راه آزادی رسد
میشناسد زاو شود صاحب مقام
ره بیابد هر که زاو مست هواست
شاد آنکو حق بر او این هر دو خواست
جمع کردید از حطام دنیوی
این کنی باور شناسی گر کلام
کانچه بفرستاده خلاق بشر
خود بر آنها کاین حلالست آن حرام
اندر این تحریم و تحلیل خطا
کافری بندند بر حق بی تمیز
هم ز قرآن می نخوانی برملا
خوض چون در وی کنید از انتباه
نیست جز محفوظ در لوح از کنون
نیستشان در دل هوائی جز خدا
لیک در محشر ز هر قومی سرند
گفت آنها کز خودی خالیستند
که بود دلها ز خوف و غم دو نیم

بر شما وعظی و پندی آشکار
مؤمنان را رهنما و رحمت است
بهر عاقل حجت نیک و بدش
حله قرآنست گر ذی مدرکی
گو بفضل حق شما باشید شاد
پس باین فضل خدا وین رحمتش
فضل او نه یا فزونی مال و در
گر بگویم شرح آن صد دفتر است
بر شما از رزق های بیکران
چون بحیره و سائبه و مانند آن
یا که گوئید افتری بر کردگار
حق بود ذو رحمت او بر کل ناس
هم نه ای مردم کنند از کارها
هیچ از پروردگارت در خفا
دوستان حقتعالی نیم دم
گفت پیغمبر که هستند از عباد
هر نبی و هر شهیدی لاجرم
جبشان با یکدگر محض حق است
جایشان بالای منبر های نور

درج در وی گنجهای حکمت است
بهر سالك رهنما تا مقصدش
رهنمای خلق عالم بیشکی
همچنین بر رحمت او یا عباد
مؤمنان باشند شاد از حضرتش
آن تورا کامل کند وین بی‌هنر
زان گذشتم نظم قرآن خوشتر است
که مقدر گشته اندر آسمان
یا ببعضی سود و بعضی را زیان
که بما کرده است امر او آشکار
لیك ز ایشانند اکثر ناسپاس
هیچ کاری جز که او بیند خدا
می نماند در زمین و در سما
اندر ایشان ره ندارد خوف و غم
بندگانی چند کامل در وداد
غبطهٔ ایشان خورند از بیش و کم
کارشان از حب دل با رونق است
رویشان چون مهر روشن در ظهور

باز گفتندش ولی الله کیست ‌‌ ‌ داد جبرئیل‌شان یعنی علی است
هست در هر دورهٔ حیدر یکی ‌ ‌ گویم اوصافش تو را گر باوکی
خورد و خوابش نیست الا اندکی ‌ ‌ صد کلام ار بشنود گوید یکی
پاك باشد دلقش از لوث ریا ‌ ‌ نیست غفلت هیچش از یاد خدا
وصفشان بیرون ز شرح و نامه است ‌ ‌ اینقدر هم بهر فهم عامه است
گوید اندر وصف ایشان رب دین ‌ ‌ نگرویدهٔ بر حقند اندر یقین
هم ز حقشان راختصاص معنوی ‌ ‌ مژدگانی در حیوة دنیوی
یعنی آنرا مردمان دارند دوست ‌ ‌ واین بشارت در حیوة از حق بدوست
نیست تبدیل ایچ در گفتار حق ‌ ‌ از وعید و وعد دادن ما سبق

مهر حق چون مه ز رویش لامعست ‌ ‌ واندر او صاف ولایت جامع است
همتش از دنیا قناعت بر قلیل ‌ ‌ نفس خود را کرده از هر ره دلیل
با خلایق بی ز مقصودی خلیق ‌ ‌ در امور حل و حرمت بس دقیق
نه بعدی دوست گردد با عوام ‌ ‌ نه بذمی آید اندر انتقام
جمله قرآن شرح وصف اولیاست ‌ ‌ من چگویم زانکه وصافش خداست
همتشان پرهیز کاری ز اهتمام ‌ ‌ زانچه حق کرده است بر ایشان حرام
وان بود رؤیای صادق بیگمان ‌ ‌ یا معاش نیك و مهر مردمان
از ملایکشان هم اندر آخرت ‌ ‌ مژده آید با سلام و تهنیت
آن بشارت بهر ارباب نعیم ‌ ‌ باشد از حق رستگاری عظیم

وَلَا یَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ٦٧ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ

و باید اندوهگین کند ترا گفتار ایشان بدرستیکه عزت مر خدار است همگی اوست شنوای دانا آگاه باشید بدرستیکه مر خدار است هر که در آسمانها

وَمَنْ فِي الْاَرْضِ وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَكَاۤءَ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ

وهرکه در زمین است و پیروی نمیکنند آنانکه میخوانند از غیر خدا شریکانرا پیروی نمیکنند مگر گمانرا و

اِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُونَ ٦٧ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّیْلَ لِتَسْكُنُوا فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً اِنَّ فِي

نیستند ایشان مگر آنکه دروغ میگویند اوست که گردانید برای شما شب را تا آرام گیرید در آن و روز را بینش دهنده بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ ٦٩ قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ

آن هر آینه آیتهاست از برای جمعی که میشنوند گفتند گرفت خدا فرزندی پاکیش را او است بی نیاز مر او راست در آسمانها و

مَا فِي الْاَرْضِ اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا اَتَقُولُونَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٧٠ قُلْ اِنَّ ربع

آنچه در زمین است نیست نزد شما هیچ حجتی باین آیا میگوئید بر خدا آنچه نمیدانید بگو بدرستیکه

الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا یُفْلِحُونَ ٧١ مَتَاعٌ فِي الدُّنْیَا ثُمَّ اِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ الْعَذَابَ

آنانکه میبندند برخدا دروغرا رستگار نمیشوند مایه تعیشی است در دنیا پس بسوی ماست بازگشت ایشان پس میچشانیم ایشانرا عذاب

الشَّدِیدَ بِمَا كَانُوا یَكْفُرُونَ ٧٢ وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ

سخت بودنشان که کافر میشدند و خوان بر ایشان خبر نوح چون گفت مر قومش را ای قوم من اگر باشد که عظیم آمده

عَلَیْكُمْ مَقَامِي وَ تَذْكِیرِي بِاٰیَاتِ اللّٰهِ فَعَلَی اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاۤءَكُمْ ثُمَّ

باشد بر شما اقامتم و پند دادنم بآیتهای خدا پس برخدا توکل کردم پس گرد آورید کارتانرا و انبازانتانرا پس

لَا یَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَیْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ٧٣ فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَمَا سَاَلْتُكُمْ مِنْ

نباید که باشد کارتان بر شما پوشیده یا انده پس گذارش دهید بسوی من و مهلت ندهید مرا پس اگر اعراض کردید پس نخواستم از شما هیچ

اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ ٧٤ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّیْنَاهُ وَمَنْ

مزدی نیست مزد من مگر بر خدا و فرموده شدم که باشم از مسلمانان پس تکذیب کردندش پس رهانیدیم او را و هر که

مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَاۤئِفَ وَ اَغْرَقْنَا الَّذِینَ كَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

بود با او در کشتی و گردانیدیم ایشانرا جانشینان و غرق کردیم آنهارا که تکذیب کردند آیتهای مارا پس بنگر چگونه بود انجام کار

الْمُنْذَرِينَ ٧٥ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا اِلٰى قَوْمِهِمْ فَجَآؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

بیم‌داده‌شدگان پس برانگیختیم از بعد او رسولان بسوی قومشان پس آمدند ایشانرا با آیتها پس نبودند که بگروند

بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلٰى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ٧٦

با آنچه تکذیب کردند آنرا از پیش همچنین مهر مینهیم بر دلهای تعدی کنندگان

تا نگردی ای رسول اندوهگین
من تورا در عز و دین یاری کنند
می نمایند اینکه هست از حق یقین
پیروی ایشان نمایند ارچه جز
پیروی نکنند جز پندار خویش
تا در او یابند آرام و قرار
باشد از آیات حق این روز و شب
ذات حق پاکست از فرزند و جفت
هست یکتا زان غنی بیقرین
هیچ میگوئید آیا بر خدا
ایست بر ؤ کم زدنا نی سند
زانکه بر توحید و بر حشر و کتاب
کای گروه ار بر شما باشد گران
پس توئم من توکل بر خدا
با شریکانی که دارید این زمان
نی که مکر اندر هلاك من کنید
هم نباید تا مرا مهلت دهید
این چنین میگفت با قوم عنید
در رسالت بر ادای حق خویش
گشته ام مأمور از حق در یقین
نوح را پس ما رهاندیم از عذاب
پس بگردانیدیم ایشان را یقین
بد چو بر آیات ما تکذیبشان
پس برآوردیم بعد از وی رسل
پس نبودند آن امم در هر زمان
بودشان تکذیب یعنی رسم و راه

از کلام اهل شرك و اهل کین
در هر احالت مدد کاری کند
هر که هست اندر سموات و زمین
که جز اورا داعید ازلی‌نیز
کاذنند الاکه در گمار خویش
کرد روشن روز را از بهر کار
بهر قومی کاشنوند اقوال رب
این سخن جز احمقی هرگز نگفت
آنچه هست اندر سموات و زمین
آنچه را دانا نه اید از افتری
یعنی این سستکه هست اورا ولد
میشندی کافر از هر فصل و باب
بودن من من شما را در میان
جمع پس گردید امر خویش را
یاوری خواهید در هر کار آن
بلکه آنرا ظاهر و روشن کنید
زانچه باهم وعده در خلوت دهید
این نبود الا رجس اعنید
از شما اندك نخواهم مزد خویش
تا که باشم از گروه مسلمین
وانکه با او بود در فلك از لباب
تا بر پس واماندگان اندر زمین
یافت طوفان دست بر تعذیبشان
سوی هر قومی و خلقی در سبل
کاورند ایمان بدان پیغمبران
نی که یابند از کلامی اشتباه

زانکه عزت جمله باشد از خدا
بشنود گوید هرچه اندر نجد
در سموات از ملایك بر شان
یعنی آنها را که از جهل و ضلال
اوست نو گرداند یعنی آفرید
تا در انجام مهمات از پناه
این چنین گفتند قومی بیرشد
او بود در ذات پاك بینیاز
نیست بر دینتان شما را اشتراکان
گو هر آنکس بر خدا بندد دروغ
پس بسوی ماست برگشت و ایاب
می بخوان از نوح بر ایشان خبر
گفت یا من شما را وعظ و پند
اتفاق اعنی کنید و انجمن
پس نباشد بر شما امر شما
بم اقضوا آورید اعنی بجا
در توکل نوح بد ثابت قدم
پس بگردانید ار من گر که روی
نیست مزد الا بحق در دعوتم
داشتندی قوم اورا بر دروغ
اهل کشتی گشته اند از مرد و زن
غرق کردیم آن دگر هارا تمام
پس نگر کانجام کار منذرین
پس شدند آنها بآیتها کفیل
زان سبب کایشان بتکذیب رسل
همچنین ما بر قلوب معتدین

اوست غالب بر تمام ماسوی
هم ندارد نیست هر یار و ضد
در زمین از آدمی واز غیر آن
کرده اند ایشان شریك ذوالجلال
بر شما شب را وگرد ایشان پدید
اندر آن یابید با سنش قیام
که خدا بگرفته بهر خود ولد
از شریك و جفت و از فرزند بار
حجتی کوراست بر فرزندی عیان
رستگاری نیست هیچش یا فروغ
سخت ایشان را چشانیم از عذاب
چونکه گفت او قوم خود را در حضر
با علامتهای روشن گاه جند
بر هلاك و قتل و صرف و طعن من
قصدتان پوشیده یعنی در خفا
در حق من آنچه خواهید از جفا
با وجود خصم افزون بار هم
ور قبول قول من در گمرهی
هم جز او نبود پناه از مجرمم
بودشان چون اصل و گوهر بیفروغ
بوده اند از مؤمنان هشتاد تن
اندر آن طوفان بوجه انتقام
بر چگونه است ار توئی دانا بر این
با نشان و معجزات از هر قبیل
پیش از آن بودند اندر جزء و کل
مهر بنهیم از نشان نظم و دین

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰى وَ هٰرُونَ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا

پس برانگیختیم از بعد ایشان موسی وهرون را سوی فرعون و جماعتش با آیتهای ما پس سرکشی کردند وبودند گروهی

مُجْرِمِينَ ٧٧ فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ٧٨ قَالَ مُوسٰى اَتَقُولُونَ

گناهکاران پس چون آمد ایشانرا حق از نزد ما گفتند بدرستیکه این هر آینه سحریست آشکار گفت موسی آیا میگوئید

لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ اَسِحْرٌ هٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ٧٩ قَالُوا اَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

مر حق را چون آمد شما را آیا سحر است این ورستگار نمیشوند جادوگران گفتند آیا آمدی ما را تا بگردانی ما را از آنچه یافتیم برآن

آبَآءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَآءُ فِي الْاَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ ٨٠ وَ قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي

پدران خود را و باشد مر شما دو را بزرگی در زمین و نیستیم ما مر شما دو را گروندگان و گفت فرعون بیاورید بمن

بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا ما اَنْتُمْ مُلْقُونَ ٨١ فَلَمّا اَلْقَوْا قالَ مُوسَى

هر ساحر دانا را پس چون آمدند ساحران گفت مر ایشان را موسی بیندازید آنچه شمائید اندازندگان پس چون انداختند گفت موسی

ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ اِنَّ اللهَ سَيُبْطِلُهُ اِنَّ اللهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ٨٢ وَ يُحِقُّ اللهُ الْحَقَّ

آنچه آوردید آن سحر است بدرستیکه خدا زود باشد که باطل کند آنرا بدرستیکه خدا اصلاح نمیکند کار مفسدان را و ثابت میگرداند خدا حق را

بِكَلِماتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ٨٣ فَما آمَنَ لِمُوسَى اِلّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

بکلماتش و اگرچه ناخوش داشته باشند گناهکاران پس ایمان نیاورد بموسی مگر فرزندانی از قومش بر ترس از فرعون

وَ مَلَائِهِمْ اَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ اِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ٨٤ وَ قالَ مُوسَى يا

و جماعت خودشان که مبادا در فتنه اندازد ایشان را و بدرستیکه فرعون هر آینه عالی بود در زمین و بدرستیکه او هر آینه از اسرافکاران و گفت موسی ای

قَوْمِ اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ٨٥ فَقالُوا عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا

قوم من اگر هستید ایمان آورده بخدا پس بر او توکل کنید اگر هستید منقادان پس گفتند بر خدا توکل کردیم پروردگار

لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِينَ ٨٦ وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ ٨٧ وَ اَوْحَيْنا اِلَى مُوسَى

ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران و نجات ده ما را برحمت خود از گروه کافران و وحی کردیم ما بسوی موسی

وَ اَخِيهِ اَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و برادرش که جای بازگشت گیرید از برای قومتان بمصر خانه‌ها و بگردانید خانه‌های خود را قبله و برپا دارید نماز را و مژده ده گروندگان را

٨٨ وَ قالَ مُوسَى رَبَّنا اِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَاَهُ زِينَةً وَ اَمْوالاً فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا

و گفت موسی پروردگار ما بدرستیکه تو داده فرعون و جماعتش را مایه آراستگی و مالهائی در زندگانی دنیا پروردگار ما تا گمراه

عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى اَمْوالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْاَلِيمَ

گردانند از راه تو پروردگار ما محو گردان بر مالهاشان و سخت گیر بر دلهاشان پس ایمان نیارند تا ببینند آن عذاب دردناک را

٨٩ قالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَلا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ٩٠

گفت بتحقیق اجابت کرده شد دعای شما پس ثابت باشید و از پی مروید راه آنان را که نمیدانند

بعد از ایشان هم فرستادیم زود
بعد آنها سوی فرعون آمدند
وان گره گردن کشیدند از قبول
پس بگفتند ایست سحری آشکار
این نه جادو بلکه آیات حق است
من نه جادوگر رسول حضرتم
من بجادوشان کجا باشم شبیه
می بگفتند آمدی آیا تا
تا که باشد کبریائی همچنین
گفت فرعون آورید از هر کجا

موسی و هرون بفرعون عنود
موسی و هرون بحق بر وعظ و پند
جرمشان چون بود حاجب بر عقول
گفت موسی از تعجب و اعتبار
جادوئیها ز آیتم بیرونق است
خوار گردد جادوئیها در آیتم
این نگوید غیر نادان سفیه
بازمان تا داری از راه و رجا
مر شما را بعد ما اندر زمین
ساحری دانا برای مدعا

یعنی از بعد رسولان بالوضوح
با علامات بزرگ از نزد ما
پس چو آن هنگام آمد قول حق
امر حق را آمد از حق بر شما
منم آیا من بر آن جادوگران
جادوئی باشد سرآب از پی دمی
ساحران فیروز و غالب کی شوند
باز گردانی از آنچه بیگمان
ما شما را نیستیم از پیروان
ساحران را جمع کردند آنچنان

کآمدند آنها پیاپی بعد نوح
چون ید بیضا و توریة و عصا
سوی‌شان از نزد ما بر یك نسق
سحر میگوئید آیا ساحری
آیتم روشنتر است از اختران
چیست آن با کوری و قدمی
پیش حراس قطعها لاشی شوند
یافتیم آباء خود را ما بر آن
هم بباید آنچه خواهد در جهان
که بپا گردید در اطراف آن

پس مقابل چون شدند آن ساحران / گفتشان موسی در اندازید هان
پس چوافکندندجادویان زکف / ریسمانها و عصا ها هر طرف
گفت موسی آنچه راکاورده اید / هست سحری کاینچنین خودکرده اید
زانکه حق نارد باصلاح وثبات / کار های مفسدان را ازجهات
زان سحرها که بمن فرموده او / راه نصرت ها بمن بنموده او
پس نیاوردند ایمان خود بوی / جز که فرزندان قومش پی به پی
زد دعوت او ز اسرائیلیان / جز جوانان زو نپذرفتند آن
بود من فرعون طاغی در زمین / هم زحد بگذشتگان ومسرفین
کای گروه من شمارا گر بحق / باشد ایمان جست بیم ازماحلق
بگذرید اعنی که ازخوف ورجا / واگذارید امر خودرا برخدا
قوم پس گفتند کردیم ازولا / ما بجان و دل توکل برخدا
هم خلاصی ده ببخششهای خویش / بارمان از کافران زشت کیش
وحی زان فرمود کردیم ازیقین / ما بموسی و برادرش اینچنین
خانها در شهر مصر اندر خفا / مسجد اعنی بهر طاعت ازخدا
هم بپا دارید در آنها صلوة / ده بشارت مؤمنان را بر نجات
در حیوة دنیوی مال و متاع / زینت و اموال و املاک وضیاع
ربنا اطمس علی اموالهم / سخت بر دلهایشان گیر ازمهم
گفت حق کردم زسر ما مضی / از تو و هرون اجابت ایندعا
پیروی نکنند هم اندر پسند / راه آنان را که در نادانید
حاصل آنکه صبر باید درامور

آنچه راکافکنده‌اند ازفنون / تاشود پیدا حق از باطل کنون
گرم شد ریق بشکل مارها / آمد اندر جستجو زاطوار ما
زود باشد که خدا سازد تباه / آنچه ظاهر کرده اید از اشتباه
لیك من خود عزم آسان کرده‌ام / تا کند ثابت هرانچه آورده‌ام
گرچه دان باشند کاره مجرمان / اوست وافی عهد خودرا بیگمان
وانچنان بودی که چون با سه / سوی مصر ازمدین آمد یکتنه
دانکه از فرعونشان میبود بیم / وز ملاء کاهسد در فتنهٔ عظیم
گفت موسی مؤمنان راچونکه دید / اندرایشان خوفی ازوی برمزید
بس بحق باید نمانید اتکال / گر که صفا دید اورا درفعال
آن توکل باشد از داری ضف / که ببینی جز مسبب از سبب
می‌مکن ما را توای پروردگار / آزمایش برگروهی ظلم کار
گفت موسی تا کنند آنها بنا / بهر طاعت مسجد اندر خانها
که فرا گیرند جای بازگشت / بهر قوم خود برای بازگشت
هم شما و قومتان درهر شئون / خانها را قبله سازید از درون
گفت موسی دادی ای پروردگار / تو بفرعون و گروهش بیشمار
دادی اینها تا فکنند اندر ضلال / بندگانت را زراهت لا محال
تا که بر ایمان نیابد انشراح / هم ببند آن عذاب و افضاح
پس شما باشید بی تشویش و بیم / در طریق دعوت خود مستقیم
علم یعنی بیشتان باری بوقت / که بود موقوف هرکاری بوقت
کانچه تقدیراست آید درظهور

وَ جاوَزْنا بِبَنِي اِسْرآئِيلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتّي اِذا اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ
وگذرانیدیم بنی اسرائیل‌را ازدریا پس ازپی رسیدایشان‌را فرعون ولشکرهایش ازروی ستم وتعدی تاچون دریافتش غرق
قالَ آمَنْتُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرآئِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٩١ اَلْآنَ وَقَدْ
گفت ایمان آوردم که نیست الهی مگر آنکه گرویدند باو فرزندان یعقوب ومن از منقادانم آلحال وتحقیق
عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٩٢ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ اِنَّ
نافرمانی کردی پیش وبودی از فسادکنندگان پس امروز میاندازیم موضع بلندی بر اندامت تاباشی برای کسان بعدازخودت آیتی وبدرستیکه
كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ ٩٣ وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي اِسْرآئِيلَ مُبَوَّءَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ
بسیاری از مردمان از آیتهای ما هرآینه بیخبرانند وبحقیقت فرودآوردیم بنی اسرائیل‌را درمنزلی خوب وروزی دادیم ایشان‌را
مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّي جاءَهُمُ الْعِلْمُ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ
از پاکیزها پس اختلاف نکردند تاآمدایشان‌را علم بدرستیکه پروردگارتو حکم میکند میانشان روز قیامت درآنچه بودند درآن
يَخْتَلِفُونَ ٩٤ فَاِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّا اَنْزَلْنا اِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ
اختلاف میکردند پس اگر باشی در شکی ازآنچه فروفرستادیم بتو پس بپرس ازآنها که میخوانند کتاب‌را پیش ازتو
لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ٩٥ وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللهِ
بتحقیق آمدترا حق ازپروردگارت پس مباش از شك کنندگان ومباش البته از آنهاکه تکذیب کردند آیتهای خدا

فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٩٦ اِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ٩٧ وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ

پس خواهی بود از زیانکاران و بدرستیکه آنانکه لازم شد برایشان کلمه پروردگار تو ایمان نخواهند آورد و اگر آمده باشد ایشان را هر

آيَةٍ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ ٩٨

آیتی تا آنکه ببینند عذاب پردردرا

وقت خود کردیم مشق نیل را
چونکه چون وارد شدند ایشان هم
گفت آوردم من ایمان برخدا
من بر معتقدانم او را هم یقین
هیچ فرمان مینبردی بیشتر
هست محققی دراین باب ار سان
اینقدر گویم فهمی گر مصر
در تفاسیر این چنین آورده‌اند
کاغذی دادش زاستفتا بدست
پس بکند ناخواجهٔ خودسری
اندر آمد کاو شد اندر جبرئیل
پس رهاییت دراین روز ارفن
تا مگر کاید تورا هر کس زپی
ما بنی اسرائیلیان دادیم هم
همچنین از هرچه بد یا کیزه‌تر
یعنی آن توریة با نور و نظام
یا بقولی علم جز قرآن نبود
میکند پروردگارت ای عزیز
یا که از احکام توریة و کتاب
پس بپرس از آنکسانکه بیشتر
اینست الزام از نصاری و یهود
از یهودان آنکه بود آگه تمام
عام باشد این خطاب اعنی کسی
خودکلامی برتو آمد صدق و راست
هم مباش ازآنکه در محلای حق
پس تو باشی از زیانکاران یقین
که حق از سختی دل نگروند

بگذرانیدیم آل اسرائیل را
آب دریا هشت در ده سر بهم
آنکه جز اوبیست معبودی بجا
بر سه وقت کرد اقرار اینچنین
بودی از اهل فساد اندر شر
لك در تفسیر بود جای آن
هست توحید اندراشیا مستتر
که بروری جبرئیل ارجمند
که شود گر بندهٔ مغرور و مست
ترك او گوید شود یکجا بری
داد آن فتوی نشانش جبرئیل
تاکه باشد عاری ازروحت بدن
باشد این خودآیتی ازبهروی
جایگاه صدق و پر رزق و نعم
روزیشان دادیم ما از خشك و تر
مختلف دروی شدند ایشان تمام
کاندر او شد مختلف رأی یهود
بین ایشان حکم اندر رستخیز
یا بتصدیق رسول مستطاب
ار تو زارباب کتابند و خبر
نام احمد در کتاب اعنی که بود
کرد او تصدیق چون ابن سلام
گر بشك باشد زپیغمبر سی
دانکه او پروردگار ماسواست
میکند تکذیب آیتهای حق
گر کسی تکذیب آیات مبین
دل برایشان تو هم هرگز مبند

آمدند آنگاه فرعون و جنود
یافت فرعون آرمان اندر بسیج
آنکه اسرائیلیان آورده اند
جبرئیلش مشت گل زد بردهان
دزد عفت سالها آواره بود
تا مبادا آنکه دور ازمطلب است
زان گذشتیم ارکه فهمی دور نیست
زد فرعون آمد اوچون ابردمان
خواجهٔ او مهرو را از هرشان
پس نوشت این بنده بس باشد بجا
گفت این فتوی تودادی بهر خویش
میدهیمت بر بدن یعنی نجات
اکثری از مردمان زآیات ما
بیت مقدس یا تمام مصر و شام
پس بدین جود نکردند اختلاف
یعنی اندر شرح و تأویلش فزون
یا که احمد بوده آن یکفتگو
اندر آن چیزیکه بودند ازخلاف
پس اگر هستی تو درشك یا غشا
خوانده اند ایشان همانا ازکتاب
اهل دانش را درآن انکار نیست
یا زرهبانان حبرا کاگهی
پس بپرس درانکه خوانده‌است او کتاب
پس مباش ایدون زشك آرندگان
میخورد نان شه اندر خوان او
شد برایشان واجب از پروردگار
گرچه آیدشان هرآیت ازسماك

از پی آنها زبغی وعدو رود
غرق خواهد گشت و سود چاره هیچ
بروی ایمان هم نوی روکرده‌اند
آوری یعنی که ایمان این زمان
گشت نافع ایده که دوراز چاره بود
وارند کاین بی موقع مدعا است
ورفهمی نگذر ارآن دورنیست
گاه دیوان مظالم بر عیان
داده باشد برتری بر دیگران
گر کنندش غرق در بحر فنا
آمد آرزوت که خودگمی بپیش
چونکه عاری گردد ازروح و حوة
مجز باشد از جهل و عمی
راست بودآن وعدهٔ حق برانام
تاکه علم آمد برایشان بی‌خلاف
مختلف گشتند از عالی و دون
بوده اند آنکه یهود ازنعت او
میبودند اندر آن چیز اختلاف
راانچه نازل برتوگردید آن زما
نعت و وصف احمد کامل نصاب
گرکند انکار جهل و خیره کیست
داشت از انجیل و بودش هرهی
وز غرض در گل بپوشد آفتاب
شك کند آنکو ندارد نور جان
پس کند نفرین هر زندان او
قولی آنکو ثبت لوحست ازقرار
تا که بینند آن عذاب دردناك

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا اِيمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ

پس چرا نبود قریه که ایمان آورده باشد پس نفع کرده باشد آنرا ایمانش مگر قوم یونس چون گرویدند دفع کردیم از ایشان عذاب رسوائی را

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ اِلٰى حِينٍ ٩٩

در زندگی دنیا و برخوردار کردیم ایشان را تا وقتی

پس نبودند اهل آن قریه چرا
قوم یونس لیك ایمان زاضطراب
می نبودند اعنی اهل قریه ها
بود آن ایمانشان از اختیار

کاوردند ایمان زپیش از ابتلا
برحق آوردند و شد برحق عذاب
که بهنگام نزول هر بلا
ور خلوص دل نه جبر واضطرار

پس رساند سود آن ایمانشان
ما بلا را زانگروه برداشتیم
منتفع گردند زایمان و ایاب
گشت لازم چونکه پیش آمد کلام

تاشود رفع آن عذاب ازحالشان
در جهانشان تا اجل بگذاشتیم
جز که قوم یونس آنوقت عذاب
قصهٔ یونس بیان سازم تمام

داد دعوت حق براهل موصلش
خواند مردم را بحق در سالها
یافت آزار او زقوم از هر طریق
حق تعالی گفت کن اخبارشان
این سه روز از حق شما را مهلت است
روز سیم کامد آن مهلت بسر
ناگهان دیدند اهل موصلان
میجهد رو دمبدم برق سیاه
دود بارش از سیاهی در شتاب
زانکه دانستند او گفته است راست
چاره جستند از بزرگ خویش چند
پیش گر یونس خدای ما واو
مهربان بر او خلق از مادر است
بر کشیدند از جگر آوازها
نیست یونس کاوریم ایمان بوی
گفته تو بنده را شادش کنید
گفته کافتاده را گیرید دست
ما ستم برخویش افزون کرده ایم
ما کنون اندر جنایت سائلیم
گفته دارید مهمان را عزیز
پس درآمد زان فغان ورآنخروش
خارها گردید گل در بوستان
یونس آمد پس برون آمد زکوه
گفت داده وعده ایشانرا بقهر
ترک اولی بود آن دلخواهیش
گشت چون در ازعیبی ممتحن
گرچنین باشدهم ایمان دور دست
رست زامر حق درحبی ازکدو
تاکه قوت یافت گفتش پس خدای
حق مراورا گفت توغمگین شدی
که دعا کردی برایشان در هلاک
پس روان گشت او سوی شهر خویش
گشت خوشحال آن شبان گفتا تمام

قصه حضرت یونس علیه السلام

پس شکایت کرد برحق زان فریق
بر عذابی سخت در انذارشان
زان سپس بارش عذاب و نقمت است
شد چنانک امر کرد دوزخ شرر
تیره ابرش پر شرار و پر دخان
آتش از وی چون مطر ریزد براه
بام و در را کرد چون پر آتش عذاب
وعده اش شد صدق و مبعوث از خداست
زانکه مهدی بود اوس هوشمند
هست حاضر کی رجهد وجستجو
ان مثاید رأفت حق دیگر است
بود با حق هر دلی را رازها
مشوی غایب تو هیچ از بنده ئی
هم خرید از مال وآزادش کند
ما کنون افتاده ایم اینگونه پست
بك بدرگاه توروی آورده ایم
خود بداری و فقدان قانعیم
ما تهیمان آمدیم از بی ثمر
بحر رحمت برگنهکاران بجوش
کار ما هم بر مراد دوستان
تا خبر گیرد زحال آن گروه
کادیم خوانند اگر رفتم بشهر
حق فکند اندر دهان ماهیش
ماهیش افکند بیرون از دهن
خرمدین ویران ما معمور دست
تا که باشد سایبانی بهر او
تاروت در قوم و باشد رهنمئی
دین کدو که همه با او بدی
واندرآن هیچت نبود اندوه و باك
دیده اندر ره شبانی را ببش
قوم مشتاق تو اند ای نیکنام
خلق بیرون شد باستقبال او

که بدانستند قول من براست
گو بر ایشان کاید از بعد سه روز
یونس ایشان را خبر داد آنزمان
کن روان قدر شهری سویشان
آمد و بگرفت یکجا شهر کوی
دارد اندر دل تو گوئی کینه ها
زهره ها شد ز اضطراب و وحشت آب
هر کجا گشتند اندر شهر و کوی
گفت یونس که چه او بیمار است
جمله ایمان آورید ازجان و دل
پس شدند ایشان بصحرا انجمن
کای خدا ماخرمان بودیم پست
گر بخشی ورکه نی ما بنده ایم
بك توخود این بندگانرا شاد کن
گفته خود هر که کرده است اوستم
گفته خود سائل ودرمانده را
بر یتیمان گفته مارید خشم
گفته بدهید مجرم را پناه
نفحه رحمت وزید از بادها
صادر از دیوان رحمت شد برات
مطلع گردید چون از کل حال
پس بدون اذن حق رفت از بلد
شرح این را بعد این گویم چه بود
بوده میگویند این معراج او
جو ازدهن ماهی فکندش بر کنار
مبتلی از کوه آمدی هر شب بزیر
خشك گردید آن کدو بر ناگهان
چون بکشتی بیکدل درامتحان
شو روان تك سوی قومی ارجمند
آن شبان بر دید اورا کای فتی
مژده پس برد آن شبان براهل شهر
حق ظاهر بر ورود اجلال او

کس شد بردعوت حق موصلش
جز دو تن کردند باقی راو ابا
گر فرستی نقمت ایشانرا سزاست
برشما از حق بلائی خانه سوز
خود شد اندر رخنهٔ کوهی نهان
تا ببیند حال شهر و کویشان
خانه سوز و خشمناك و شعله خوی
شد عیانها بند اندر سینها
از پی یونس دویدند از شتاب
کس نبرد ازوی پی اندر جستجوی
رأفتش نی چون خدای ما کجاست
پس بخوانیدش بزاری منفصل
یا برهنه خاك بر سر میدویدن
بك بونس مؤمنیم از هرچه هست
از وجود و بود خود شرمنده ایم
بی اسیر و داریمان آزاد کن
بر شما داو بگذرید ازبیش و کم
رد سازید از در جود و عطا
این یتیمان بر عطا دارند چشم
ما تو را بك در پناهیم ای اله
بر پراکندند ابر ها را بادها
آنگروه را بر فلاح و بر نجات
گشت غالب بر وی اندوه و ملال
روی بر صحرا نهاد آن معتمد
چون بسورهٔ انبیا یابم ورود
کر ما هشتند بر سر تاج او
بس ضعیف و خسته وزار و نزار
مرو را از امر حق میداد شیر
یونس از آن گشت غمگین آنزمان
بر نبوس صد هزار از مردمان
که بصدق ایمان بمن آورده اند
کیستی گفتا منم ابن متی
کامد آن بر لطف گرباشد بقهر

وَ لَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً اَفَاَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّٰي يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

واگر خواسته بودی پروردگار تو هر آینه گرویده بود هر که در زمین است همه آنها بتمام آیا پس تو اکراه میکنی مردمانرا تا باشند گروندگان

١٠٠ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تُؤْمِنَ اِلاَّ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ١٠١ قُلِ

ونبود مر نفسی را که بگرود مگر بدستوری خدا ومیگرداند ناپاکی را بر آنها که نمی یابند بگو

انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا تُغْنِي الْاٰيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠٢ فَهَلْ

بنگرید که چیست در آسمانها وزمین وکفایت نکند آیتها وبیم کنندگان از گروهی که نمیگروند پس آیا

يَنْتَظِرُونَ اِلاَّ مِثْلَ اَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ١٠٣

انتظار میبرند مگر مانند روزهای آنانکه گذشتند پیش از ایشان بگو پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظرانم

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۴ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ

پس میرهانیم رسولانرا وآنهاکه گرویدند همچنین است ثابت بودن برما که نجات دهیم گرویدگانرا بگو ای مردمان اگر

كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

باشید در شك از دین من پس عبادت نمیکنم آنانکه میپرستید از غیر خدا ولیکن میپرستم خدائیرا که میمیراند شمارا

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۵ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وفرموده شدم که باشم از گرویدگان واینکه راست گردان وجهترا برای دین حق گرای ومباش البته از شرك آورندگان

۱۰۶ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۰۷ وَإِنْ

ومخوان از غیر خدا آنچه نفع نمیبخشد ترا وضرر نمیرساند ترا پس اگر کردی پس بدرستیکه تو در اینهنگام خواهی بود از ستمکاران واگر

يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

مس کند ترا خدا بضرری پس نیست دفع کننده آنرا مگر او واگر خواهد بتو خیری پس نباشد منع کننده مر فضل او را میرساند آنرا بهر که

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ

میخواهد از بندگانش واوست آمرزنده مهربان بگو ای مردمان بتحقیق آمد شمارا حق از پروردگارتان پس کسیکه هدایت

فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۱۰۹ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

یافت پس جز این نیست که هدایت یافت برای خودش وهر که گمراه شد پس جز این نیست گمراه میشود بر خود و نیستم من بر شما نگاهدار وپیروی کن آنچه وحی میشود

إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سوی تو وصبر کن تا آنکه حکم کند خدا واوست بهترین حکم کنندگان

ای محمد خواهد ار پروردگار
پس تو آیا مکرهی از کراه ناس
ثابت اغنی باشد اندر علم حق
کو ز چشم عقل بیند و یقین
بهره بخشد بر چه جز آیات و بیم
دیدن آیات و انذار رسل
واقعاتی که گذشت از هر مهم
مرسلین را پس رهاندیم از بلا
انبیا و مؤمنان را آنچنان
احمد و اصحاب او یعنی نجات
پس نپرستم من آنان کز عمی
این بود تهدیدی از حق در خطاب
پس کنید آنرا بعقل خویش عرض
دیگر آنکه راست گردان روی خویش
یا که ثابت باش در دین حنیف
هیچ نبود اندر آن نفع و ضرر
ور که خواهد بر تو چیزی هیچ پس
گو که آمد بر شما ای مردمان
پس هر آنکس ره بایمان یافت او

کاورند ایمان خلایق ز اضطرار
تا که ایشان نگروند الا شناس
گشت ایمان پیشه یا باطل ورق
چیزها را در سموات و زمین
را نگر ره که نگروند ایچ از قدیم
سود بخشد هیچشان از جزو و کل
آن ایامها خلوا من قبلهم
چون بر امتها عذاب آمد قضا
که رهاندیم از عذاب و امتحان
هم ز ما یابند اندر سائبات
می پرستید آن شما غیر از خدا
رانکه کام وقت موتتش عذاب
تا چه گوید در جواب از حتم و فرض
از برای دین حق و اثبات کیش
کان بود اسلام و غیر از آن سخیف
گر کنی این پس بوئی ظالم سیر
فضل او را نیست گرداننده کس
از خدا پیغمبری برحق چنان
پس جز این نبود که اندر جستجو

پس بایمان آمدی تا گزیر
می نباشد هیچ نفسی را که او
حق مسلط سازد ایشان را عذاب
یعنی آنکو کر بو خواهد آیتی
یعنی اندر علم حق مکتوب نیست
پس نبیدارند چشم این مشرکان
منتظر باشید گو پس بر عنا
همچنین دادیم آنها را نجات
وعده ما باشد آن برحق و راست
گو شما ای مردم ار دارید شك
می نپرستم آن خدا را لیك من
حاصل این باشد خلاصه دین من
گشته ام مأمور از دیان دین
یا که گردان راست از کل جهات
هم مباش از اهل شرك و هم مخوان
حق رساند ار بتو کره از هیچ سو
میرساند بر عباد از هر که خواست
تا نباشد عذری از بهر شما
راه میابد ز بهر نفس خود

هر که در ارض است از برنا و پیر
نگرود الا باذن او بگو
که تعقل نیستشان اندر کتاب
گو که تا بینید چشم عبرتی
کآورند ایمان و هم معلوم نیست
غیر ایامیکه بگذشت از جهان
منتظر هم من بر ایشم با شما
که در ایشان بودشان پای ثبات
مؤمنان را هم نجات از امر ماست
صحت دین مرا از هیچ باب
گو بمیراند شما را در زمان
اندر اعمال و عقاید بی سخن
تا که باشم از گروه مؤمنین
روی خود را سوی قبله در صلوة
جز خدا که نیست سودی اندر آن
نیست اورا دفع سازنده جز او
کاو غفور و مهربان و ذوالعطاست
اندر اعمال و عقاید ز اقتضا
دیگری را نفعی از وی کی رسد

وانکه گره شد جز این سود که هم
پیروی کن ای محمد ص آنچه وحی
صبر کن یعنی که تا بانی ظفر
سورهٔ یونس سون شاه حود

گره او بر نفس خود گشت ارستم
میشود سوی تو امر امر و نهی
داور ما بر مشرکان چیره سر
شد تمام اکنون کنم تفسیر هود
گر کس از آیات او پرسد عدد

من نباشم بر نگهبان بر شما
ثابت اندر دعوت خود باش و هم
صبر کن تا حق کند حکم از یقین
جمله گویند اهل تفسیر و کتاب
بیست وسه آیت است از بعد صد

کشتهٔ خود بدرود هر کس بجا
صبر کن بر هر چه بینی رنج و غم
کاو بود بر خلق خیر الحاکمین
مکی است این سوره و بن باشد صواب

سورة هُودَ عَلَيْهِ السَّلامْ مِائَةٌ وَثَلاثٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً و هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرٰ كِتَابٌ اُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١ اَلاَّ تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّٰهَ اِنَّنِي لَكُمْ

کتابیست که محکم گردانیده آیتهایش پس تفصیل داده شد از نزد درست کردار آگاه که پرستید مگر خدا را بدرستیکه من شما را

مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ ٢ وَ اَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً حَسَناً اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى

از آن بیم کننده و مژده دهنده‌ام و آنانکه آمرزش خواهید از پروردگارتان پس بازگشت نمائید بسوی او که برخوردار کند شما را برخورداری نکو تا مدتی نام

وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ٣ اِلَى اللّٰهِ

برده شده و میدهد هر صاحب فضلی را فضلش و اگر روگردانید پس بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ بسوی خداست

مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤ اَلاَ اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ اَلاَ حِينَ يَسْتَغْشُونَ

بازگشت شما و او بر همه چیزی تواناست آگاه باشید که آنها سینه‌هاشان را تا پوشیده دارند از او آگاه باشید هنگامیکه بر سر میکشند

ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ٥ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٦ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ

جامه‌های خود را میداند آنچه آشکار میکنند و آنچه پنهان میدارند بدرستیکه او داناست بذات سینه‌ها و نیست هیچ جنبنده در زمین

اِلاَّ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٧ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ

مگر بر خداست روزیش و میداند قرارگاهش را و امانتگاهش را همه باشند در کتاب روشن و اوست که آفرید آسمانها

وَ الْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً ١٠

و زمین را در شش روز و بود عرش او بر آب تا آزماید شما را که کدامتان نیکوتر است در کردار

بعد بسم الله تابد ابتدا
اولت از الف باشد مراد
لازم اعلی شد بخلقان طاعتش
حاکم او ما بین خلقان در سبق
سوره سوره آیه آیه بر ملا
قصد ایست از کتاب و انبیا
مغفرت خواهند تا از کردگار
صحت و امنت و رزق و روان
شکر منعم یا که بر هر نعمت است
ور که برگردید پس من بر شما
هست برگشت شما یکجا بوی

حق‌تعالی از الف در لام و را
لام و را آن لطف و رحمت بر عباد
مستحق گردند تا بر رحمتش
باز تا دانند باطل را ز حق
حق و باطل را کند از هم جدا
تا که نپرستید چیزی جز خدا
پس باو گردید باز از اختیار
تا زمانیکه رسد بر سر زمان
یا که خلق نیك و حسن ست است
ترسم از روزی بزرگ اندر بلا
که توانا باشد او بر کل شیء

گفته‌ایم از پیش شرح این حروف
از الف یا محمد امر حضرت است
زان فرستاد این کتاب استوار
پس جدا کرده شده‌است از وی تمام
نازل از نزد خدای بی نظیر
ای محمد ص گو شما را من روی
بهره تا بدهد شما را ذوالجلال
بهرهٔ نیك از جهان تا آن بود
تا بهر ذی فضلی اندر دو سرای
روزی اندر هول و محنت بس عظیم
می بدانید اینکه در هم سینه ها

مبدء اسماست کرداری وقوف
لام اشارت بر لزوم طاعت است
جمله آیاتش بحجت بر قرار
آنچه محتاجند خلق از هر مقام
کو بخلق خود حکیم است و خبیر
مینهم بیم و بشارت پی به پی
بهرهٔ نیك از نعم وز عمر و مال
که روا حاجات خلق از وی شود
بر جزای فضل او بدهد خدای
هر دلی اندروی از وحشت دو نیم
می نوردند آنکسان از کینها

دردل اعی می بگیرند آنگروه کینه از پیغمبر صاحب شکوه
او عداوتهای خویش از ما قول می بپوشند از خدا واز رسول
میکشیدندی عبا ها را بسر تا ببینند آن جمال نیك فر
می بدانید اینکه چون برسر ثیاب میکشند از بد دلی وار اصواب
هست یکسان پیش آن دانای سر گر عیان سازند آن یا مستتر
در زمین جنبندهٔ نبود مگر بر خداوند است رزقش در مقر
گفته بعضی آنکه باشد مستقر از زمین مأوای کل جانور
یعنی اندر بیضه و صلب و رحم جمله در لوح است محفوظ این مهم
عالم جسمانی اعنی شش جهت بهر او فرش است نزد معرفت
عرش باشد عقل اول ای سنی آن بود در علم اول منتهی
باتوگفتم شرح خلقت پیش ازین گر ندانی نیست در دهر مبین
تا ازاودارند پنهان سر خویش فرقهٔ بودند از اهل نفاق
هم سپید مصطفی شان درعبور داند آن دانای پیدا و نهان
کو بود آگاه از سر صدور جمله حیوانات را اندر حیوة
لیك مستودع بود جا بالیقین اوست آنکس که بشش روز آفرید
بود پیش از خلقت ارض و سما بد مقدم غیب مطلق بر شهود
آزماید تا شما را در مقام مطلع زایشان نگردند اهل کیش
که بدیدند از نبی را زانفاق کینه میکردند پنهان در صدور
آنچه را دارند درقلب و زبان داند اندر سنك خارا حال مور
جایگه شان داند و هم در ممات قبل از استقرار ایشان درزمین
این سموات و زمین را برپدید عرش را بر آب بنهاد و سما
یعنی این اجسام کوئی در وجود تا نکوتر ازعمل باشد کدام

وَ لَئِنْ قُلْتَ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

واگربگوئید هرستیکه شماباشید برانگیخته شدگان از پس مرك هرآینه گویند آنانکه کافرشدند نیست این مگر جادوی آشکار

١١ وَ لَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِلٰى اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ اَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

وهرآینه اگر باز پس اندازیم از ایشان عذاب را امدی شمرده شده هرآینه میگویند چه باز داشت آنرا آگاه باشید در روزیکه بیاید ایشانرا نخواهد شد گردانیده از ایشان

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١٢ وَ لَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ

وفرودآمد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند وهرآینه اگر بچشانیم انسانرا ازخود رحمتی پس برداریم آنرا ازاو بدرستیکه او

لَيَئُوسٌ كَفُورٌ ١٣ وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ

هرآینه نومید وناسپاس است وهرآینه اگر بچشانیم اورا نعمتی پس از سختی برسد که مس کرد اورا هرآینه میگوید رفت بدیها ازمن بدرستیکه او هرآینه

فَخُورٌ ١٤ اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبِيرٌ ١٥ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ

شادمان نازنده است مگر آنکه صبر کردند وکردند کارهای شایسته آنها مرایشان راست آمرزش ومزدی بزرك پس شاید تو ترك کنندهٔ باشی

بَعْضَ مَا يُوحٰى اِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

برخی از آنچه وحی فرستاده میشود بسوی تو و تنگ میشود بآن سینهات که میگویند چرا فرستاده نشد براو گنجی یا نیامد با او فرشته

اِنَّمَا اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ١٦ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰىهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ

جز این نیست که تو بیم کننده و خدا بر همه چیزی وکیل است یا میگویند بدروغ بربسته آنرا بگو پس بیاورید ده سوره مانند

مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٧ فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ

آن بربافته شدها و بخوانید هرکه را توانید از جز خدا اگر هستید راستگویان پس اگر اجابت نکردند مر شمارا

فَاعْلَمُوا اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ١٨ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شد بعلم خداست وآنکه نیست خدائی مگر او پس آیا شما منقادانید کسیکه باشد که خواهد زندگی

الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ١٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

دنیا وزینت آنرا تمام میدهیم بایشان کردارهاشانرا درآن وایشان درآن کم کرده نشوند آنها آنانند که نیست مرایشانرا در

الْآخِرَةِ اِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠

آخرت مگر آتش وناپودشد آنچه‌کردند درآن وناچیزاست آنچه‌بودند کەمیکردند

ورتوگوئی ای محمد ص بعد موت
یعنی آسان که دهد جادوفریب
بار میگویند راستهرا چه چیز
یعنی اندر بعضی الاجزاء وقف
یعنی استهزا کنند آنفرقه چند
گفته بعضی این‌عذاب اندرشان
مردرا چون نیست عقل بندگی
حاق فعل ماضی اندرحاصل‌است
گوئیا بگرفته است اعنی ورا
پس بگیریم آن دوی پس ناامید
هست یعنی آدمی از ناشناس
گوید از من شد مصیبتها بدور
حاصل‌آن کاندر نعم باشد کفور
کرده اند اعمال نیکو در جهان
وین مقام قرب بنده با خداست
حق تورا گفتند چون گنجی نداد
پس توشاید تارك آئی زین‌ورق
تا مگر ز ایشان تانی دفع شر
کزچه نامد بر تو گنجی زآسمان
حاصل‌آنکه تو همان بازایرسول
حق بود بر کل اشیا کار ساز
گو شما آرید ده سورهٔ چنان
هم بخوانید آنکه بتواند هم
پس بدانید آنچه‌نازل برنبی‌است
هم نباشد هیچ معبودی جز او
هر که باشد از دنوّ همتش
یعنی آنانکه کنند اعمال نیك
اجرشان‌راهم‌دهد حق بر جهان
شد تمام اعمال ایشان سر بسر
در قیامت گر نباشد طاعتی
یا ثنای مرده او را در عمل
وان عطا میداد بر مردم زیاد
بود آن یك بس حلق و بردبار

منبعث‌خواهیدشد بی‌حرف‌وصوت
هم فریبنده‌است این قول وعجب
داشت بار آنرا زما بارستخیر
گرکه باشی واقف ازاجزاء وقت
گشته تا در دست مهدیین شوند
قتل جبریلست از مستهزءان
در دو دنیا عاریست از زندگی
وضع گردد موضع مستقبل است
بر جهات کفرانرا دانتلا
گردد او از فضل باری بی‌رندد
تا نردبی نا امید و ناسپاس
شادمان گردد کند فخر ازغرور
همچنین در شادی و نعمت فخور
هستشان آمرزش ازحق آنکسان
حاصل‌آن ازخلق سلیم ورضاست
یا ملك نامد بتصدیق ازسداد
وحی‌کرده آنچه شد سویت زحق
یا که ترسی تا تورا باشد خطر
تا کنی انفاق آن برمردمان
از رسالت زین مقامات فضول
یا گواه جمله آن دانای راز
بافته برهم زخویش اندر بیان
دون حق گر صادقید اندرهمم
جمله بر علم الهی مبنی است
مسلمید آیا شما پس بی علو
خواهد او بهرهٔ جهان وزینتش
بهر دنیا بی که بهر حال نیك
کاسته‌خود می‌گردد هیچ ازان
زانکه جزدنیا نبدشان درنظر
معنی آن بر خلوص نیتی
کاینست مردی عابد وشیخی اجل
تا که‌گویندش سخی‌طبع است‌وراد
تا نماید خویش را کامل عیار
اصل اخلاص است پس‌درهرعمل

کافران گویند از عقل زبون
ور که اندازیم تأخیر آنعذاب
امت معدوده گر دانی کلام
امت معدوده را معنی دگر
یوم یأتیهم بدانید اینکه نیست
شاید این باشد مراد ای معتمد
بر محیط آمد بدشان بیگمان
بهر تأکید وقوع آمد تمام
گر دهیم از خود بآدم نعمتی
ناسپاس از نعمت بگذشته پس
در جشانیمش پس ازرنج و الم
جای شکر نعمت آرد فخر و ناز
جز شاکه صابرند اندر بلا
همچنین مردی بزرك اندرعمل
گشته وارد کاقتراح مکیان
تنگدل میشد رسول از گفتشان
یعنی از بت الهان در کتاب
یا که شاید تنگ گردد سینه‌ات
تا چرا نامد فرشته تا گواه
از تو جز انذار نبود بر عباد
کافران گویند احمد بافته است
ده یکش را آورند ار پس شما
پس نکردند ار اجابت اینگروه
وان بود علمی که خلقان رانکار
یا که داخل میشوند آیا شما
هم یقین بینم ایشانرا تمام
نیستشان مقصود هیچ از آخرت
اینگروهند آنکسان کاندر قرار
گشت باطل آنچه کردند ازریا
نیست اجری یا ثوابی بهر او
آمد آن یك در غزا بی امتناع
وان یکی بد دائم الذکر ومتین
باطنش جون‌اژدها پرزهر وسوز
نیست گر خالص بود مکر وغل

نیست این جزسحر بین درفسون
تا که معدود زایشان درحساب
جمعی از اوقات باشد ای همام
قوم مهدی میشمارند از خبر
منصرف‌زایشان‌عذاب‌این‌بودنیست
که کند جبریلشان د رازخرد
آنچه میکردند استهزا بدان
وین بود بسیار واقع در کلام
تا که یابد در نعم لذتی
نیستی اورا جزبکفران دسترس
نعمتی یا شادئی از بعد غم
عمرخود ضایع کند درحرص وآز
شاکر اندر نعمت و عیش ونوا
که بهشت آن مزد را باشد اقل
بود افزون بر پیمبر در بیان
بافت این آیت نزول از بهر آن
آنچه باشد داری آنرا درحجاب
زانچه گویند اهل کفرو کینه اب
بر تو باشد در نبوت از اله
تنگدل پس ازچه گردی در نهاد
این‌سخن‌هارا نه‌کزحق‌یافته‌است
کافصحید از من بود گر افترا
آنچه را گفتید زاتیان ازوجوم
باشد آن اندر معاش و در قرار
اندر اسلام ازچنین امری جدا
ما جزاء کردها در هر مقام
تاکه خواهند از حطائی‌معصرت
نیستشان در آخرت الا که نار
چون بر اخلاص است طاعت‌زاسا
بوده اجرش درجهان عیش نکو
تاکه گویندش بود مردی شجاع
تاکه دین دارش شناسند و امین
ظاهرش چون گلستان دلفروز

اَفَمَنْ كَانَ عَلَي بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَي اِمَامًا وَرَحْمَةً

آیاکسیکه‌باشد بر بینه از پروردگارش‌وبخواندآنرا شاهدی ازآن واز پیشش کتاب موسی پیشوا ورحمتی

اُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْاَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَاتَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ اِنَّهُ الْحَقُّ

آنگروه میگروند بآن وهرکه‌کافرمیشود بآن از گروههای‌دشمن‌پس‌آتش‌وعده‌گاه‌اوست‌پس‌مباش‌در شکی‌ازآن بدرستیکه‌آن‌حق‌است

مِنْ رَبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۱ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا اُولٰٓئِكَ

از پروردگارت ولیکن اکثر مردمان نگروند و کیست ستمکارتر از آنکه بربافت بر خدا دروغ را آنها

يُعْرَضُونَ عَلٰي رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْاَشْهَادُ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلٰي رَبِّهِمْ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظَّالِمِينَ

عرض کرده میشوند بر پروردگارشان و گویند گواهان اینگروه آنانند که دروغ بستند بر پروردگارشان آگاه باشید لعنت خداست بر ستمکاران

۲۲ اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ اُولٰٓئِكَ لَمْ يَكُونُوا

آنانکه باز میدارند از راه خدا و میخواهند آنرا کج و ایشانند بآخرت ایشان کافران آنها باشند

مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا

عاجز کنندگان در زمین و نباشد مر ایشانرا از جز خدا هیچ دوستان مضاعف کرده میشود در ایشان عذاب نبستند که توانند

يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۲۳ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

شنیدن و نبستند که ببینند آنگروه آنانند که زیان کردند نفسهای خود و گمشد از ایشان آنچه بودند که

يَفْتَرُونَ ۲۴ لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ ۲۵ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

دروغ می بستند ناچار است بدرستیکه ایشان در آخرت ایشانند زیانکارتران بدرستیکه آنها که گرویدند و کردند کارهای شایسته

وَ اَخْبَتُوا اِلٰي رَبِّهِمْ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۶ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْاَعْمٰي وَالْاَصَمِّ

وآرمیدند سوی پروردگارشان آنگروه اهل بهشتند ایشان در آن جاویدانند مثل آن دوگروه چون کور و کر

وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۲۷

و بینا و شنواست آیا یکسان میباشند مثل آیا پس پند نمیگیرید

هر که اورا باشد آیا برقرار
جمله قرآنست برهان جمل
بینه یا خود بود برهان عقل
آن کتاب موسی از فرمان حق
آنگروه آرند ایمان بر کتاب
پس ازین موعد مباش اندر گمان
کیست استمکاره تر زان کافری
شاهدان گویند با قولی متین
کاینگروهند آنکسان کز سفروغ
آنکسانکه باز دارند از لجاج
مر خدا را نیستند ایشان یقین
میشود افزوده ایشانرا عذاب
اینگروهند آنکه بر تنهای خود
شبه نبود کانکسان در آخرت
هم گرفتند آرام و قرار
این دوفرقه در مثل از کفر و دین

مرو را برهان از پروردگار
شاهدش یا مصطفی یا جبرئیل
شاهد این قرآن بود بر شأن عقل
هست بر قرآن مصدق هر ورق
اهل برهان یعنی از عقل و صواب
کوست بر حق زآفریننده جهان
بندد او راه دروغی بر خدا
شاهدان یعنی کرام الکاتبین
کمه بر پروردگار خود دروغ
خلق را از راه حق بر اعوجاج
از رهی عاجز کننده در زمین
بهر اضلال و ضلالت در حساب
کرده اند ایشان زیانی بی حد
در زیان باشند و دور از مغفرت
خود بذکر و نام آن پروردگار
کور و کر بینا و شنوا همچنین
باز بر تذکار و تنبیه از عطا

ور نی اورا شاهدی باشد ز حق
بینه یا آنکه خود پیغمبر است
شاهد قرآن بود توراة نیز
بود توراة اهل دین را پیشوا
وانکه کافر شد بقرآن یا رسول
لیك بروی مردم اکثر نگروند
آنگروه گردند بر پروردگار
یا که اشهادند آن اعضایشان
می ندانند این بتحقیق و یقین
وانکه ایشانند بر دیگر سرای
هم مر ایشان را نباشد جز خدا
می نبودندی توانا در جهان
گم شد از ایشان خود آنچه افتری
وانکسان کاورده ایمان از خلوص
آنکسانند اهل جنت واندر آن
می بوند آیا برابر در مثل
میکند حق ذکر حال انبیا

کاین بود صادق نگهدار و نسق
شاهد او در ولایت حیدر است
پیش از آن در برد ارباب تمیز
واسطهٔ بخشایش و نعمت خدا
موعد ایشان است دوزخ در دخول
بر هوای نفس خود چون پیروند
عرض کرده نزد موقف در قرار
میدهند آنها گواهی بر شان
کز خدا لعنت بود بر ظالمین
کافر اعنی بی ز آیات و ولای
از پی دفع عقوبت اولیا
مر شدن را و دیدرا عیان
مینمودند از شأن امر جرا
کرده اند اعمال نیکو بر خصوص
هستشان جای آن جنات جاودان
چون نمیگیرند پند از ما حصل

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحاً اِلٰى قَوْمِهِ اِنّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبِينٌ ٢٨ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ اِنّي اَخافُ عَلَيْكُمْ

وبحقیقت فرستادیم نوح را سوی قومش بدرستیکه من مر شما را بیم کننده روشنم اینکه پرستید مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما

عَذابَ يَوْمٍ اَلِيمٍ ٢٩ فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَريكَ اِلَّا بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَريكَ اتَّبَعَكَ

از عذاب روزی دردناك پس گفتند آن جمعی که کافر شدند از قومش نمی بینیم ترا مگر انسانی مانند ما و نمی بینیم ترا که پیروی کرده

اِلَّا الَّذِينَ هُمْ اَراذِلُنا بادِيَ الرَّايِ وَ ما نَرى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبِينَ ٣٠ قالَ يا

باشند ترا مگر آنانکه ایشانند فرومایگان ما در مبداء اندیشه و نمی بینیم مر شما را بر خود هیچ زیادتی بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان گفت ای

قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ آتاني رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ اَنُلْزِمُكُمُوها

قوم من خبر دهید اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا رحمتی از نزدش پس پوشیده باشد بر شما آیا جبر کنم شما را

وَ اَنْتُمْ لَها كارِهُونَ ٣١ وَيا قَوْمِ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مالاً اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَ ما اَنَا بِطارِدِ

بآن و شما باشید مر آنرا ناخوش دارندگان و ای قوم من نمیطلبم از شما بر آن مالی نیست مزد من مگر بر خدا و نیستم من راننده

الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَلٰكِنّي اَريكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ٣٢ وَ يا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُني مِنَ اللّٰهِ

آنان که گرویدند بدرستیکه ایشانند ملاقات کنندگان خداشان ولیکن می بینمتان گروه نادانان وای قوم من کیست که یاری کند مرا از خدا

اِنْ طَرَدْتُهُمْ اَفَلا تَذَكَّرُونَ ٣٣ وَلا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدي خَزائِنُ اللّٰهِ وَلا اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا اَقُولُ

اگر برانم ایشان را آیا پس پند نمیگیرید و نمیگویم مر شما را که بدست منست خزانهای خدا و نمیدانم غیب را و نمیگویم

اِنّي مَلَكٌ وَلا اَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَري اَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْراً اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِما في اَنْفُسِهِمْ

بدرستیکه من فرشته ام و نمیگویم مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد چشمهای شما که هرگز نمیدهدشان خدا خیری خدا داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست

اِنّي اِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ ٣٤

بدرستیکه من آنگاه از ستمکاران بر خود باشم

نوح را گوید فرستادیم هم / سوی قومش گفت ای قوم از کرم
من ز حق باشم شما را بیم ده / بر هویدا زان شوید از منتبه
میکنم دعوت که پرستید بار / هر خدا را گر که دارید اعتبار
بر شما من ترسم از یوم الیم / کز عذابش زهره ها گردد دونیم
پس بگفتند آنکه بودند از عظام / کافر اندر وی ز قومش در مقام
ما نبینیمت بغیر از آدمی / مثل خود در عجز و فقدان او کمی
هم نبینیم آنکه تابع گشته کس / مر ترا غیر از اراذل زهوس
بی تأمل بی تفکر بی نظر / پیروی کردند از تو در سیر
چون مزیت بود نزد آن گروه / منحصر در مال دنیا از وجوه
وانکه از مالش نشد چیزی بدست / میشود اندر نظرها خوار و پست
زان سبب گفتند افزونی بما / هیچ از وجهی نباشد در شما
می نبینیم از شما فضلی یقین / جز که پنداریمتان از کاذبین
نوح گفت آیا گر آرم آیتی / کآن بود بر صدق قولم حجتی
داده باشد بر من آن پروردگار / حشمتی از نزد خود کامل عیار
پس عناد بر شما پوشیده آن / زانکه باشید از ساحل بدگمان
آن معنی اینکه گر من کاذبم / پس چگونید از بحجت غالبم
داده باشد حجتی بر من خدا / مخفی از ترك تدبر بر شما
آ: مان آیا کنیم الزامتان / بر قبول دعوت اسلامتان
وانگهی که کارهید از وی شما / نی کنیم اکراهتان بر اهتدی
من بتبلیغ رسالت از وجوه / از شما چیزی نخواهم ای گروه
مرد کاری را نباشم ملتمس / ملع و مالی که شاق آید بکس
می نباشد اجر من جز بر خدای / کو نمودم بر خلائق رهنمای
قوم گفتند این اراذل راز خویش / دور کن تا با تو بنشینیم بیش
گفت من هرگز نسازم طردشان / زانکه من بینم در ایمان فردشان
بستم راننده ایشانرا ز خویش / باشند از آنکه در ایمان و کیش
چون توان راند آنکه را حق خوانده است / اهل حق را هر که راند او رانده است
چون کنند ایشان ملاقات خدا / خصم پس گردند ما را نده ها
لیك من بینم شما را فرقهٔ / در بحار جهل یکجا غرقهٔ
یار من تا کیست ای قوم از امام / طرد ایشانرا ز حق در انتقام
در نمیابید آیا پس شما / آنکه باشد طرد ایشان بر خطا
قوم گفتند ایجماعت بی یقین / که نمائی مدح ایشان اینچنین
بر موافق با تو اندر ظاهرند / لیك در باطن همانا منکرند
نوح گفتا من نگویم نزد من / هست مخزنهای علم ذوالمنن
می نگویم اینکه دانم علم غیب / از بواطن تا خبر بدهم بعیب

هم بوحدانیت حق قائل است ‖ مؤمن اندر ظاهر او نی غافل است ‖ یا مراد نوح بود از این سخن ‖ که خزینهٔ رزق بود نزد من
یا نگویم احکم بر غیبها ‖ تا بدان گیرید بر من عیبها ‖ از تعجب تا کنند انکار من ‖ حاجت فضل شوند این انجمن
هم نگویم که من باشم ملك ‖ تا کس از قولم فتد در ظن وشك ‖ هم نگویم آنکسان کز ما گزیر ‖ چشمهاتان دید ایشانرا حقیر
حق نخواهد دادشان خیری که هست ‖ خود برایشان حق زما دادار است ‖ این تا نیم گر من استمکاره ام ‖ چون شما از ملك عقل آواره ام

قَالُوا يَانُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣٥ قَالَ اِنَّمَا
گفتند ای نوح بدرستیکه با ما مجادله کردی پس بسیار کردانیدی جدال را با ما پس بیاور بما آنچه وعده دادی ما را اگر هستی از راستگویان گفت جز این نیست
يَأْتِيكُمْ بِهِ اللّٰهُ اِنْ شَاءَ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ٣٦ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ
که آورد شما را آنرا خدا اگر خواهد و نیستید عاجز کنندگان و سود نمیدهد شما را پند دادنم اگر خواهم که پند دهم شما را
اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٣٧ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ
اگر خواسته باشد خدا که غایب گرداند شما را اوست پروردگار شما و بسوی او باز میگردید بلکه میگویند بر بافته آنرا بگو اگر بر بافته باشم
فَعَلَيَّ اِجْرَامِي وَ اَنَا بَرِيٓءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ٣٨ وَ اُوحِيَ اِلٰى نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا
آنرا پس بر منست وبال گناه من و من بیزارم از آنچه گناه میکنید و وحی کرده شد بسوی نوح که ایمان نخواهد آورد از قومت هرگز
مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٣٩ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي
مگر آنکه بدرستیکه ایمان آورده پس اندوهگین مباش بآنچه هستند که میکنند و بساز کشتی را بنگاهداشت او و وحی ما و درخواست مکن مرا در
الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٤٠ وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ
باره آنها که ستم کردند بدرستیکه ایشان غرق شدگانند و میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بر او جماعتی از قومش استهزا کردندی بر او گفت
اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ
اگر استهزا میکنید با ما پس بدرستیکه ما استهزا میکنیم با شما همچنانکه استهزا میکنید پس زود باشد که بدانید آنکس را که آید او را عذابیکه رسوا گرداند او را
يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ٤٢ حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ
وفرود آید بر او عذابی دایم تا وقتیکه آمد فرمان ما و برجوشید از تنور گفتیم بردار در کشتی از هر رومانده
اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيلٌ ٤٣ وَ قَالَ ارْكَبُوا
دوتا و کسانت را مگر آنکه پیشی گرفته بر او گفتار ما و نیز بردار هر که گرویده و نگرویده بودند با او مگر اندکی و گفت سوار شوید
فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰيهَا وَ مُرْسٰيهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٤ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ
در آن بنام خدا در وقت راندنش و وقت بازداشتنش بدرستیکه پروردگارم آمرزنده مهربانست و آن میبرد ایشانرا در میان موجها که بود چون
نَادٰى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ٤٥ قَالَ سَآوِي
کوهها و آواز داد نوح پسرش را و بود در کناره از کشتی که ای پسرك من سوار شو با ما و مباش با کافران گفت زود باشم
اِلٰى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا
که پناه برم بکوهی که نگاهدارد مرا از آب گفت نیست نگاهدارنده امروز از فرمان خدا مگر آنرا که ببخشد و حایل شد میان ایشان
الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ٤٦
موج پس شد از غرق شدگان

قوم گفتندش که بس باما جدال
گفت نبود غیر از این کار خدا
گر غوی خواهد شما را کردگار
ما کجا بد زین بیانشان اشتباه
یافتم گو وحی را گر من بهم
گفته بعضی بر پیمبر این ضمیر
گفت او از وحی حق گر من بهم
وحی پس کردیم بر نوح از نهان
می بنا کن فلک را با حفظ ما
هم مخواه از من بهنگام حساب
وقت کشتی ساختن گر پیش او
طعنه میزد هر کسی بیقاعده
گفت از من لیک بینید این سخریت
آنکه را کآید ز حق بر وی عذاب
نوح پس چون کرد کشتی را بپا
مختلف باشد سخنها در سور
نوح را گفتیم بردار اندر آن
جز کسی که یافت پیشی قول ما
کس نبُد مؤمن بنوح الا قلیل
باز خوانید آن خدای خود بنام
کو خدای من غفور است و رحیم
پس صدا زد نوح آنم بر سر
کاندرین روزند ایشان جمله غرق
گفت نوح امروز گرداننده
نگذرد آب از جبال مرتفع
کوهها اندیشهای خام تست
یافت طوفان اندر این بی‌اشتداد
کس نماند اندر زمین دارای روح

کردی ای نوح از جواب و از سؤال
گر که خواهد هر زمان آن بر شما
پس چه سود از پند و نصح بیشمار
در مقام أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيه
پس وبال آن بود بر گردنم
هست راجع بر کلامی کز ضمیر
نامم از نوح آنچه آرم در قلم
قوم تو نارند ایمان یکنهان
هم بوحی کن بکدیم اندر ما
بر ستمکاران شود رفع عذاب
میگذشتند آنگروه سفه خو
نیست اندر ذکر جمله فایده
سخریت گویم شما را عاقبت
در جهان غرق است در طوفان آب
امر ما آمد پس آندم در مقام
کآن بجا بوده است از نزدیک و دور
یعنی اندر فلک دو جنس از نشان
زهلاکش بوده و این حکم از قضا
مرد و زن هشتاد بود از هر قبیل
تا شود در آسمان کشتی بزام
مر شما را منجی از طوفان و بیم
کایستاده بد ز کشتی دور تر
خواهد از مؤمن منافق یافت فرق
نیست ز امر حق نگهدارنده
جز بحق باشد پناهی مغتنم
اندر این کشتی درآ کارام تست
موج حایل شد میانشان زامتداد
جز کسی کو بود در کشتی نوح

پس بیار آن وعدهٔ کاندر عذاب
مر شما عاجز کنندهٔ حق نه اید
او بود پروردگار بی نیاز
نوح یافت وحی را بر هم همه
من ز اجرام شما باشم بری
مشرکان گفتند یافت بروضوح
جرم من بر من بود نی بر شما
جز کسی کآورده ایمان پیش از این
یعنی از در داشت باشد خلل
زانکه ایشانند در طوفان غرق
خاصه از اشراف قوم اندر مثل
دشمن جاهل سی باشد عیان
همچنان کامروز استهزا کنید
هم بر او در آخرت آید فرود
آب از تنور جوشیدن گرفت
از ماش نیست حیدان حاصلی
ماده و نر از هر آن حیوان دو بن
همچنین بردار در فلک ای نجی
پس بنوح آمد خطاب از کردگار
چون که بسم‌الله گفتی روان
میکشان میرد اندر موجها
کای پسر باما بکشتی شو سوار
گفت کنعان زود میجویم پناه
هیچکس ممنوع نبود از عذاب
دین قامت گر بتن داری و روح
شد کلام نوح با کنعان دراز
گشت او با کافران در حال غرق
تا بشش مه جمله عالم آب بود

دادهٔ گر هست قولت بر صواب
سود ندهد نصحمان کاو پنید
سوی او خواهید گشتن جمله باز
نیست قولش از کلامی ترجمه
نیستم بر حق ز وحی مفتری
مر محمد بر هم این اخبار نوح
عاریم از آنچه گفتید افتری
پس مباش از فعلشان اندوهگین
با خود امور یعنی از وحی اعمل
چاره نبود از هلاک این فریق
مینمودندش مسخر زان عمل
کهچه باشد طعن و طنزش بر مهان
زود پس گردید دانا بر وعید
بر عذابی دائم از حکم خلود
آنچنان گزوی خردرا بدشگفت
عبرت از اصلش نوگیر از عاقلی
واهل خودرا جمله از فرزند و زن
آنکه را کو مؤمن است و ملتجی
که تو با قومت بکشتی شو سوار
میشد آن کشتی و ساکن همچنان
کآن بدی چون کوهها بر اوجها
هم مشو با کافران همراه و یار
سوی کوهی دارد او زام نگاه
جز کسی کش حق بخشد در مآب
مر پناهی نیست جز کشتی نوح
زانکه اورا بد رکشتی احتراز
شد خراب از آب یکجا غرب و شرق
نوح در وی زنده با اصحاب بود

وَ قِيلَ يٰا اَرْضُ ابْلَعِي مٰاءَكِ وَيٰا سَمٰاءُ اَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمٰاءُ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَي الْجُودِيِّ

وگفته شد ای زمین فرو بر آب خودرا وای آسمان بازگیر آبت را و کم کرده شد آب و گذارده شد کار و قرار گرفت بر کوه جودی

وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ ٤٧ وَ نٰادي نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَ اِنَّ وَعْدَكَ

وگفته شد دوری از رحمت باد مر گروه ستمکاران را و بر خواند نوح پروردگارش را پس گفت ای پروردگار من در ستیکه پسرم از کسان منست و بدرستیکه وعدهٔ تو

الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحٰاكِمِينَ ٤٨ قٰالَ يٰا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ فَلٰا تَسْئَلْنِ

حق است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی گفت ای نوح بدرستیکه او نیست از کسان تو بدرستیکه صاحب کرداری بود نا شایسته پس مخواه

مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعِظُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجٰاهِلِينَ ٤٩ قٰالَ رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَسْئَلَكَ

از من آنچه نیست مر ترا بآن دانش بدرستیکه من پند میدهم ترا که باشی از نادانان گفت ای پروردگار من بدرستیکه من پناه میبرم بتو که سؤال کنم از تو

مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اِلّٰا تَغْفِرْلِي وَ تَرْحَمْنِي اَكُنْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ٥٠ قِيلَ يٰا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلٰامٍ

آنچه نیست مرا بآن دانشی و اگر نیامرزی مرا و رحم نکنی مرا باشم از زیانکاران گفته شد ای نوح فرود آی بسلامی

مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤٩ تِلْكَ

ازما وبركتها برتو وبر گروهي چندازآنها كه باتواند وامتي چندكه برخوردار كنيمشان پس برسد ايشانرا ازماعذابي دردناك اين

مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ

ازچيزهاي نهانست وحي ميكنيم آنرا بسوي تو نبودي كه وبداني آنرا تو ونبودي خود و قومت پيش ازوحي پس صبركن بدرستيكه انجام نيك

لِلْمُتَّقِينَ ٥٠

مر پرهيز كاراراست

بر زمين شد امر از پروردگار
هم بگير اي آسمان آبي كه رود
زين اشارت نشف ارض است آنرا
پس بجودي يافت آنكشتي قرار
لاجرم بگذشت طوفانش ز سر
پس بجودي فلك نوح آمد فرود
خواند نوح ازبعد طوفان يكه پيش
وعده كردي گفتي اندر وارادات
اهل تو آنست كو همدين تست
ميدهم من بر تو پند ار رايگان
آنچه را كز وي نه آگاه من
گفته شد كاي نوح ازكشتي بزير
هم سلام ما بر امتهاي چند
پس برايشان ميرسد هول و هلاك
وحي ما كرديم سوي حال نوح
پس شكيبا باش بر ايذاء ناس

هم بد ايسان ماه را جذب هوا
كان توصل باشد است استوار
شو در اين معني فرو نيكو نگر
زانكه جودي عجز خود را دسه بود
رب خود را بارمان عجز خويش
بدهم اهلت را من ازطوفان نجات
نه نبي كو دشمن آئين تست
آنكه باشي از گروه عاقلان
گر بنامردي نبخشي در زمين
اندر اينك با سلامت برسرير
كاندر ايمان با قامت با تو اند
بعد عيش از ما عذابي دردناك
تو نبودي آگه ازوي در فتوح
دررسالت همچو نوح حق شناس

آبها گم گشت يكجا بر زمين
چونكه جودي زور طوفان سر بپيش
خود تاتنها نهال افتاده بيش
گفته شد بعد و هلاكت ازخدا
گفت كاي پروردگار ذوالمنن
گفت اي نوح او نبد ازاهل تو
پس مپرس ازمن تو هيچ او مدركي
گفت اي پروردگار من پناه
از زيانكاران همانا من يكم
پس سلامتها كه ازمن بر تو باد
همچنين باشند امتها كه رود
اين بيان اي احمد با كزه حسب
نه نبودي آگه اوروي بيش ازاين
زانكه ميباشد سر انجام نكو

كه فرو بر آب خود را ازقرار
از تو آمد بر زمين اول فرود
هشته شد فرمان رب العالمين
او نكند ارشرم ولرزان شد بخويش
سر بنه بر بندگي آزاده باش
بر ستمكاران بود در دوسرا
بود كنعان اهل وهم فرزند من
بل بد از كردار ناشايسته او
آنچه علمت نيست بروي اندكي
بر نوگيرد زانكه برسم داشتماه
اندر اين دارم يقين ني در شكم
همچنين بركات و افزوني وداد
بهره بخشيم آشكارا ازوجود
مي ورا ميباشد از اخبار غيب
هم نه قومت راه اهل نمرو د اهل دين
بهر پرهيزندگان نيكفكو

وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ٥١

وفرستاديم قوم عاد برادرشان هودرا گفت اي قوم من بپرستيد خدارا نيست مرشمارا ازهيچ خدائي جز او نيستيد شما مگر افترا كنندگان

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٥٢ وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا

اي قوم من نمطلبم ازشما برآن مزدي نيست مزد من مگر بر آنكه بيافريد مرا آيا پس درنمي يابيد عقل واي قوم من آمرزش خواهيد

رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ٥٣ وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا

ازپروردگار تان پس توبه كنيد بسوي او تا بفرستد آسمان برشما باران پي درپي وبيفزايد شمارا قوتي باقوت شما واعراض مكنيد درحاليكه

مُجْرِمِينَ ٥٤ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ

اصرار كننده بر گناهان گفتند اي هود نياوردي مارا حجتي روشن ونيستيم ما واگذارندگان خدايان خودرا از گفته تو ونيستيم ما مرترا

بِمُؤْمِنِينَ ٥٥ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ

گروندگان نميگوئيم مگر اينكه رسانيده است ترا برخي خدايان ما بدي گفت بدرستيكه من گواه ميگيرم خدارا وگواه باشيد كه من بيزارم

مِمَّا تُشْرِكُونَ ٥٦ مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ ٥٧ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي

ازآنچه شرك مي آوريد ازجز او پس مكر كنيد بمن همه پس مهلت مدهيد مرا بدرستيكه من توكل كردم بر خدا كه پروردگار

وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٨ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ

من وشماست نيست هيچ جنبنده مگر كه او گيرنده است موي پيشاني اورا بدرستيكه پروردگار من بر راه راست است پس اگر اعراض كنيد پس

أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ

بحقیقت رسانیدیم شمارا انچه فرستاده شدم بان بسوی شما و جانشین گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و ضرر نمیرسانید اورا چیزی بدرستیکه پروردگار من بر

كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٦١ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ

همه چیزی نگهبانست وچون امد فرمان ما رهانیدیم هودرا وانانکه گرویده بودند باو برحمتی ازما ورهانیدیم ایشانرا از

عَذَابٍ غَلِيظٍ ٦٢ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

عذاب درشت واینقوم هود انکار کردند ایتهای پروردگارشانرا و نافرمانی کردند پیغمبران اورا و پیروی کردند فرمان هر سرکش حق ناپذیررا

٦٣ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ٦٤

وپی اورده شدند در این دنیا لعنترا وروز قیامت اگاه باشید بدرستیکه عاد کافر شدند بپروردگارشان اگاه باشید هلاك باد مر عادرا که قوم هودند

در بیان ذکر هود ع

قصهٔ دیگر در این مقصود گفت — و الی عادٍ اخاهم هود گفت
گفت یاقوم اعبدوا الله واتقوا — که شمارا نیست معبودی جز او
من نخواهم از شما ایقوم من — مزد تبلیغ رسالت بی سخن
عادیانرا قطع باران شد سه سال — کاندر افتادند در قحط و وبال
هود گفت آمرزش ایقوم از خدا — باز خواهید از پی دفع عنا
بر شما باران فرستد ز آسمان — قوة اندر قوة افزاید عیان
رو نتابید از من از اعراضها — از گنهکاری خود و اغماضها
ما نه معبودان خود را تارکیم — از کلام تو که گوئی مشرکیم
هم نگوئیمت بشأن الا اعتراك — از الهات رسیده رنج و ساك
گفت من گیرم خدا را برگواه — هم شمارا خود گوه بی اشتباه
کید پس با من کنید از اهتمام — بر شما خود با خدایان بالتمام
پس مرا مهلت ندهید از هلاك — گر شما در دل ندارم هیچ باك
نیست هر جنبندهٔ الا که حق — موی پیشانیش گیرد بر سبق
بر خلایق مالك است و مقتدر — ذوالتصرف بر تمام جهر و سر
میکشاند سوی خود بر رتبت — هر وجودی را بقدر آن سمت
آنچه بفرستاده گشتم من بر آن — بر شما را آن رساندم باشان
تا که باشد آن شمارا حاشیی — ور شما یکتن نماند در زمی
زانکه آن پروردگار فرد حی — من نگهبانست خود بر کل شیء
هود را دادیم در ساعت نجات — وانکه با او داشت در ایمان ثبات
چار الف ایشان معین بوده اند — کز یقین بر هود مؤمن بوده اند
چونکه رستند از عذاب دنیوی — از رهند از عذاب اخروی
استخوانهاشان سراسر سوخته — ز آتشی کز قهر بود افروخته
چونکه از آیات حق سر وازدند — سرکش از پروردگار خود شدند
پیروی کردند بی ادراك و دید — آن گروه از کل جبار عنید
از پی آمد بهر ایشان لعنتی — اندرین دنیا فزون بر حسرتی
می ندانید آنکه بر پروردگار — عادیان گشتند منکر ز انکار

ما فرستادیم یعنی سوی عاد — هود را کو بود ناهی از فساد
خود شما نبوید غیر از مفترون — زاتخاد آن شریکان بر فسون
نیست مزدم جز ز آنکو آفرید — مر مرا دارید هیچ از عقل و دید
هم عقیم و عاقران نسوانشان — زین دو محنت شد جهان زندانشان
پس بسوی او شما گردید باز — کو بود بر بندگانش کارساز
گردد اولاد شما یعنی زیاد — دفع دشمن تا نمایند از بلاد
قوم گفتند ای نیاوردی تو بیش — حجتی بر صحت دعوی خویش
هم ترا ما نیستیم از مؤمنین — زانچه گوئی از صنمها ودین
کردهٔ ذم الهان پس فزون — مر ترا ز ایشان رسیده این جنون
آنکه بیزارم ز انبازانشان — وانچه میپرستند جز حق بازمان
تا همه از شورا نمائید انجمن — متفق گردید در اهلاك من
زانکه من کردم توکل بر خدا — کوست رب ما و هم رب شما
اخذ موی ناصیه تمثیل دان — زاقتدارش بر تمام ان مکان
هست رب بر صراط مستقیم — فعل او بر حق و عدلست از قدیم
پس کشید اعراض هیچ از دین کلام — پس رساندم من رسالتها تمام
گر کشید اعراض پس پروردگار — قوم دیگر آورد در روزگار
هم نسوازید با جزئی ضرر — بر من آرند از باشد درقدر
واندر آن هنگام کامد امر ما — بر عذاب آسان که بود اندر قضا
امر حق شد نازل ایشان برون — از میان قوم از عالی و دون
بودشان بخشایشی از ما نخست — بر نجات از آن عذاب پس درشت
این قبور عادیانست و دیار — که در احقافست پیدا ز اعتبار
گر کشید از دیدهٔ عبرت نگاه — بشنوید از خانمان افغان و آه
همچنین گشتند عاصی بر رسل — هست انکار یکی انکار کل
امر جباران برایشان شد مطاع — لیك از امر حق نمودند امتناع
همچنینشان درقیامت لعنت است — دوری آنهارا ز لطف و رحمت است
می ندانید آنکه در یوم القیام — عادیان دورند از رحمت تمام

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ

وبسوی ثمود برادرشان صالحرا گفت ایقوم بپرستید خدارا نیست شمارا هیچ خدائی جز او افرید شمارا از

الْاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ٦٥ قَالُوا يَا صَالِحُ

زمین وعمر داد شمارا دران پس امرزش خواهید از او پس بازگشت کنید سوی او بدرستیکه پروردگار من نزدیکست واجابت کننده است گفتند ای صالح

قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا اَتَنْهٰينَا اَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ اِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا

بدرستیکه بودی در ما امید داشته شده پیش از این آیا نهی میکنی ما را از آنکه پرستیم آنچه را میپرستیدند پدران ما و بدرستیکه ما هر آینه در شکیم از آنچه میخوانی ما

اِلَيْهِ مُرِيبٍ ٦٦ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي

را بآن که از آن شکی بگمان اندازنده است گفت ای قوم خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و داده باشد مرا از خودش رحمتی پس کیست که یاری کند

مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ٦٧ وَيَا قَوْمِ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا

مرا از خدا اگر نافرمانی کنم او را پس نخواهید افزود مرا جز نسبت زیانکاری وای قوم این ناقه خدا مر شما را آیتی است پس بگذاریدش

تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ٦٨ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي

بخورد در زمین خدا ومس مکنیدش ببدی پس خواهد گرفت شما را عذابی نزدیك پس پی کردند او را پس گفت زیست کنید در

دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ٦٩ فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

خانهاتان سه روز آن وعده ایست غیر دروغ پس چون آمد فرمان ما نجات دادیم صالح را وآنانکه گرویدند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ٧٠ وَاَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ

برحمتی از ما واز رسوائی آن روز بدرستیکه پروردگار تو اوست نیرومند غالب وگرفت آنان را که ستم کردند فریاد مهلك

فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٧١ كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا اِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ

پس گشتند در خانهاشان بر جای ماندگان گویا اقامت نداشتند در آن آگاه باشید بدرستیکه ثمود کافر شدند بپروردگار خود آگاه باشید هلاکت باد مر ثمود را

در بیان ذکر قوم صالح ع

عادیان بودند ایشان قوم هود ... بار صالح برد دعوت بر ثمود
زان اخاهم صالحا فرمود رب ... تو برادر بود با قوم از نسب
گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم ... من اله غیره و اولی بکم
غیر از او نبود خدائی کافرید ... مر شما را از زمین ایشان پدید
عمر افزون دادتان با ملك ومال ... در زمین هم قوت وقدر و مجال
پس روی خواهید آمرزش شما ... سوی او گردید باز از ماسوی
مر خدای من قریب است ومجیب ... بنده هر امیدواری را وحبیب
قوم گفتندش که امید صلاح ... بر تو ما را بود افزون هم فلاح
پیش از این که دعوی پیغمبری ... در میان ما کنی یا برتری
بودمان قصد اینکه باشی مستشار ... در میان ما بعز و اقتدار
راهرو بهتر رو نگردانیم بار ... باشدت در قوم هر نوع امتیاز
از تو ما گشتیم اینك ناامید ... زانکه بیمت برون از عقل ودید
نهیمان آیا نمائی زانچه بود ... پیشهٔ آباء ما اندر نمود
زانچه سی می‌پرستیدند سال ... گوئی از آن ما تائیم احرار
هم بتحقیق آنکه ما داریم شك ... زانکه خوانی سوی او ما را تو یك
ما بدین خود نداریم ایچ ریب ... تا بر آن گیری تو از ما هیچ عیب
گفت گر باشم من از پروردگار ... حجتی را در کمال اعتبار
داده باشد رحمتی از نزد خود ... راه تا یابند قومی بخرد
پس که باشد کو مرا یاری کند ... از عذاب حق نگهداری کند
ترك امرش گر نمایم از وجوه ... زد تبلیغ رسالت بر گروه
پس بیفزائید جز تخسیر هیچ ... بر من از اندیشهای پیچ پیچ
همچنین در باب ناقه گفت راست ... قوم را دربند کاین ناقه خداست
کرده آنرا بر شما حق آیتی ... تا مگر گیرید از وی عبرتی
پس گذاریدش خورد تا از گیاه ... نوشد آب از چشمه در ارض اله
نه رسانید ایچ آزاری بوی ... زانکه این ناقه حق است و نیك پی
پس رسید از قصد آزارش عذاب ... بر شما آید نزدیك از شتاب
ناقه را کردند پس پی از تبر ... شرح آن گوئیم در سورهٔ قمر
بعد عقر ناقه چه او بچکوه ... رفت و زد سه بانك از روی ستوه
آن زمان صالح بود اندر محل ... چونکه آمد گشت آگه زان عمل
گفت مباشید باقی در حیوة ... تا سه روز و بعد از آن نبود نجات
هیچ در این وعده نبود اختلاف ... غیر مکذوبست یعنی بی‌خلاف
چارشنبه زرد شد رخها چو کاه ... پنجشنبه سرخ و در جمعه سیاه
پس چو امر ما درآمد با شتاب ... رست صالح با مطیعین از عذاب
رحمتی بود این زما که مهتدی ... خود بره گشتند و محفوظ از بدی

واز عذاب آنچنان روز که بود ‖ جمله رسوائی و خواری بر ثمود
پس نوا ما باشد آن پروردگار ‖ بر نجات مؤمنان از هر قرار
باز غالب بر هلاك دشمنان ‖ نزد حکمت چون رسد هنگام آن
صیحهٔ اهل ستم را بر گرفت ‖ که نبود ازوی فزونتر درشگفت
در سراها جمله مردند آنچنان ‖ که نبد هرگز توگوئی کس در آن
می ندانند اینکه بودندی ثمود ‖ برخدای خویش کافر در عهود
هم ندانند اینکه از بهر ثمود ‖ هست دوری یعنی از نور وجود
بعد ذکر قوم صالح وان سقوط ‖ مینماید حق بیان از قوم لوط

وَ لَقَدْ جٰاۤئَتْ رُسُلُنٰا اِبْرٰهِیمَ بِالْبُشْرٰی قٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ فَمٰا لَبِثَ اَنْ جٰاۤءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ ٧٣

وبتحقیق امدند فرستادگان ما ابراهیم را بمژده فرزند گفتند سلاما گفت سلام پس درنك نکرد که اورد گوساله بریان در زیر سنك پخته شده

فَلَمّٰا رَاٰی اَیْدِیَهُمْ لاٰ تَصِلُ اِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قٰالُوا لاٰ تَخَفْ اِنّٰا اُرْسِلْنٰا اِلٰی

پس چون دید دستهاشان نمیرسد بآن ناخوش گرفت ایشانرا و در دل گرفت از ایشان ترسی گفتند مترس بدرستیکه ما را فرستاده اند بسوی

قَوْمِ لُوطٍ ٧٤ وَ امْرَاَتُهُ قٰاۤئِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنٰاهٰا بِاِسْحٰقَ وَ مِنْ وَرٰاۤءِ اِسْحٰقَ یَعْقُوبَ ٧٥ قٰالَتْ

قوم لوط وزن او ایستاده بود پس خندید پس مژده دادیم او را باسحق وازپس اسحق یعقوب گفت

یٰا وَیْلَتٰی ءَاَلِدُ وَ اَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذٰا بَعْلِی شَیْخاً اِنَّ هٰذٰا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ ٧٦ قٰالُوا اَتَعْجَبِینَ مِنْ اَمْرِ

ای وای من ایا فرزند اورم و من پیرزنم و این شوهر منست که پیر مرد است بدرستیکه این هر اینه چیزیست عجب گفتند ایا تعجب میکنی از امر

اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ ٧٧ فَلَمّٰا ذَهَبَ عَنْ اِبْرٰاهِیمَ

خدا رحمت خدا و برکتهای او بر شما اهل خانه بدرستیکه او ستوده بزرگوار است پس چون رفت از ابراهیم

الرَّوْعُ وَ جٰاۤئَتْهُ الْبُشْرٰی یُجٰادِلُنٰا فِی قَوْمِ لُوطٍ اِنَّ اِبْرٰاهِیمَ لَحَلِیمٌ اَوّٰاهٌ مُنِیبٌ ٧٨ یٰا اِبْرٰاهِیمُ

ترس وامد او را مژده فرزند سخن میکرد با ما در باره شفاعت قوم لوط بدرستیکه ابراهیم بود بردبار ناله کننده بازگشت کننده ای ابراهیم

اَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا اِنَّهُ قَدْ جٰاۤءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذٰابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ ٧٩ وَ لَمّٰا جٰاۤئَتْ

روی بگردان از این شفاعت بدرستیکه امد فرمان پروردگارت و بدرستیکه اینده بایشانست عذابی که رد نخواهد شد وچون امدند

رُسُلُنٰا لُوطاً سِیۤءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قٰالَ هٰذٰا یَوْمٌ عَصِیبٌ ٨٠ وَ جٰاۤئَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ

رسولان ما لوط را محزون شد بایشان و تنك شد بایشان در طاقت وگفت این روز سختست وامدند او را قومش که شتابان رانده میشدند

اِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کٰانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئٰاتِ قٰالَ یٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰۤءِ بَنٰاتِی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا

بسوی او و از پیش بودند که میکردند بدیها را گفت ای قوم این گروه دختران منند ایشان پاکیزه‌ترند برای شما پس بترسید از

اللّٰهَ وَ لاٰ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی اَلَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ ٨١ قٰالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا لَنٰا فِی بَنٰاتِكَ مِنْ

خدا و رسوا مکنید مرا در مهمانانم ایا نیست از شما مردی هدایت یافته گفتند بدرستیکه دانسته که نیست ما را در دختران تو هیچ

حَقٍّ وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِیدُ ٨٢ قٰالَ لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ آوِی اِلٰی رُکْنٍ شَدِیدٍ ٨٣ *

حقی و بدرستیکه تو هر اینه میدانی انچه را ما میخواهیم گفت کاش بودی مرا بشما قوتی یا منزل میگزیدیم بحامی سخت

در بیان ذکر قوم لوط ع

مژده افرشتگان خوش نهاد ‖ بر بشارت سوی ابراهیم راد
آن بشارت بود او را بر ولد ‖ زانکه ساره بد عقیمه و ذی عقد
یا بشارت زانکه آید در وجود ‖ احمد از نسل خلیل حق نمود
یا بشارت بر نجات لوط و هم ‖ بر هلاك قوم او از پیش و کم

پس بخوشروئی نمودندش سلام
بهرشان گوساله بریان نمود
تا مگر باشند ایشان خصم او
جفت او استاده بد اندر استماع
پس بشارت یافت بر اسحق زاد
شوهرم پیراست و هم دوراز ولد
بخشش و خیرات حق باشد زیاد
رفت ابراهیم چون ترس از دلش
زانکه بود او بس حلیم و بردبار
حاصل آنکش رحم ورقت بود بیش
پس بگفتندش ملایک در سؤال
هست آینده بر ایشان بك رسد
گشت او دلتنگ از دیدارشان
زانکه این قومند در افعال زشت
که دهد لوط از گواهی چار بار
پس شدند آگه زمهمانان لوط
پیش از ان بودند بر اعمال زشت
پس بترسید از خدا بدهد تنی
قوم گفتندش تو دانی کاحتیاج
لوط گفت ای کاش بوده قوتی
رو به دان گفتار ها میبافتند

شد جوابش هم بحث در مقام
پیش مهمان بی درنگ آورد زود
پس بگفتندش مترس ای نیکخو
آن سخن ها کرد ز ایشان استماع
او زما دیگر بیعقوب از مراد
عمر او چون بود افزون از نود
بر شما ای اهل بیت نیك زاد
هم اشارت بر ولد شد حاصلش
صابر اندر جور خلق از اختیار
با ملایك زان جدل آورد پیش
رو بگردان ای خلیل ازاین جدال
آن عذابی که نخواهد گشت رد
چونکه دید آن طلعت ورخسارشان
مستحق لعن و قهر اندر سرشت
بر خلاف نوع خود بی اختیار
قوم و رو هشتند بر سامان لوط
بیحیائی بودشان اندر سرشت
پیش مهمانان برسوائی من
نیست ما را بر بنات راغو حاج
دفعشان تا مینمودم ساعتی
تا جدار خانه را بشکافتند
چون بدیدند اضطرابش را چنان

او ندانست آنکسان افرشته اند
دستشان را نارسا دید او بخوان
ما رسولان حقیم اندر هبوط
پس بخندید از تعجب با سرور
گفت او یاویلتی از شرم وسوز
این عجب باشد نگفتند از ادب
حق ستوده است او باعطای نعم
مینمود او با ملایك بس جدل
آه میکرد از گناه بندگان
بر عذاب قوم تأخیر اوفتد
امر چو از پروردگارت آمده
آمدند آنگاه ایشان سوی لوط
بود فعل زشت قومش در نظر
چار نوبت کرد تکرار این سخن
مستحق گردند بر قهر و عذاب
سوی او گشتند از هرسو روان
لوط گفت ای قوم اندر ضیافت
دست آیا بر شما مردی رشد
هم بدانی آنچه مارا خواهش است
یا که گیرم جانب رکنی پناه
مضطرب شد لوط از آنهنگامه سخت
پس باو گفتند آن روحانیان

بر بساطش پا ز رحمت هشته اند
ترسی اندر دل فتادش زان کسان
میرویم از بهر نفی قوم لوط
زانکه فرزند از گمانش بود دور
من بزایم وانگهی باشم عجوز
میکنی آیا ز امر حق عجب
هم مجید از روی اظهار کرم
در خصوص قوم لوط از ماحصل
هم رجوع آرنده برحق هر زمان
توبه گفت آرند شاید قوم بد
بهرشان حکمی که میاید شده
بود خود مهمان بواری خوی لوط
گفت این روزی بود بر من بتر
هم بدینسان بود امر از ذوالمنن
شهرهاشان را کند آنگه خراب
پس دوشان میدوانید آنچنان
بهرتان از بهر تزویج این بنات
بند بدهد تا شما را بر مزید
واندر آن خواهش جان آسایش است
با عایم مهمان زین رسم و راه
کارخاصان دائم است الفاجعه سخت

قَالُوا يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا اِلَيْكَ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ

گفتند ای لوط بدرستیکه ما رسولان پروردگار توئیم نخواهند رسید بتو پس شب روی کن با کسانت در پاره از شب و نباید که ملتفت شود از شما

اَحَدٌ اِلَّا امْرَاَتَكَ اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ۸۴ فَلَمَّا

احدی جز زنت بدرستیکه رسنده او ست آنچه رسد بایشان بدرستیکه وعده گاه ایشان صبح است آیا نیست صبح نزدیك پس چون

جَاءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ

آمد فرمان ما گردانیدیم زبر آنرا زیر آن و بارانیدیم بر آن سنگهائی از سنگ گل بر هم نهاده شده نشان کرده نزد پروردگارت و

مَاهِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۸۵

نیست آن از ستمکاران دور

ما فرستادهٔ خدائیم ای امین
پس برخ مالیدشان جبریل پر
کس بوا پس ننگرد هیچ از شما
آنکه زرد او برقفا روکافر است
چون صدائی سخت بشنید از عقب
لیك این باشد صحیح اندر خبر
وقت آن پرسید لوط از جبرئیل
پس چو آمد امر ما جبریل چند
باز گرداندیم اندر برد و مات

کی رسند ایشان باضرارت زکین
کور گردیدند در دهلیز و در
جز زنی کو بود جفت در سرا
بر عذاب قوم لوط اودر خوراست
روی خود واپس نمود اندر نیمه شب
که بردش لوط و ماند اودرخطر
گفت صبح است ان بفرمان خلیل
شهرهاشان را زشهپر حمله کند
عالیاتش را بیکدم سافلات

تو ازایشان باش یکره بر کنار
گفت پس جبریل با اهلت برون
بوده است این مؤمنان را امتحان
لوط با اهلش چو بیرون شد زشهر
خورد سنگی بر سرش نابود گشت
گفت زاحق که رسنده برویست
ست آیا صبح نزدیك ای حبیب
برد بالا تا بگردون یا اثیر
پس بباراندیم بر ان سر زمین

بارشان بر ما باطمینان گذار
روتو صف اللیل زین قوم حرون
تا که واپس ننگرد زان مردمان
جفت او کز دین نبودش هیچ بهر
یار با ان قوم با مسعود گشت
انچه ایشانرا رسد واندر پی است
بلکه نزدیکست گر داری شکیب
سرنگون پس کرد زاینسوی زیر
سنگ از سجیل یعنی پخته طین

لی به لی بود آن حجاره‌و نامشان || قطعها از رنگ ها پیدا دران || عند ربک یعنی اندر علم حق || بود ثابت بر عذاب از ما سبق
گفته اند آن سنگ ها بد نامزد || بر کسی کو بود دور ازشهر خود || این نباشد از ستمکاران بدور || سنگ بارد گر بر ایشان تا نشور
گفت پرسیده رسول از جبرئیل || کیستند این ظالمان گفت احلیل || ظالم این امتند ای پاك جان || که بران سنگند تا محشر نشان
پس بپرسیدش از تو استمکارهٔ || بهر روز تنك خود کن چارهٔ || وقت مرگت بنی آنسنگ ازسقر || آمده استاده بر بالای سر

وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ

وبسوی مدین برادرشان شعیب‌را گفت‌ای‌قوم‌من بپرستید خدارا نیست‌مرشمارا هیچ الهی جزاو وکم‌مکنید پیمانه‌را

وَالْمِيزَانَ اِنِّي اَرٰيكُمْ بِخَيْرٍ وَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ٨٦ وَيَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ

وترازورا بدرستیکه‌من می‌بینم‌شمارا بامال‌وخیربسیار وبدرستیکه‌من میترسم برشما ازعذاب روزیکه احاطه‌کننده‌است وای‌قوم تمام‌دهید پیمانه

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاۤءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ٨٧ بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ

وترازورا بعدالت وکم‌مکنید ازمردمان چیزهای ایشان‌را وتباهی‌مکنید در زمین افساد کنندگان باقی‌گذاشته‌خدابهتراست

لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٨٨ وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ٨٩ قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصَلٰوتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ نَتْرُكَ

ازبرای‌شما اگرباشید گروندگان ونیستم‌من برشما نگهبان گفتند ای‌شعیب آیانمازتو میفرماید ترا که ترك کنیم

مَا يَعْبُدُ اٰبَاۤؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِي اَمْوَالِنَا مَا نَشٰۤؤُا اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ٩٠ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ

آنچه‌رامیپرستیدند پدران‌ما یاآنکه نکنیم در مالهامان آنچه‌میخواهیم بدرستیکه‌توهرآینه‌توئی بردبارهدایت‌یافته گفت ای‌قوم خبردهید

اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِيدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ اِلٰى مَا اَنْهٰيكُمْ

که اگر بوده‌باشم‌بر حجتی از پروردگارم‌وروزی‌کرده‌باشدمراازآن‌روزی‌خوب ونمیخواهم که‌خلاف‌کنم‌شمارا درآنچه‌نهی‌میکنم‌شمارا

عَنْهُ اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ ٩١

ازآن نمیخواهم مگرشایسته‌گردانیدن قدرآنچه‌توانم ونیست‌توفیق‌من مگر بخدا براو توکل‌کردم وباوبازگشت‌میکنم

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ

وای‌قوم‌بران‌ندارد‌شمارا مخالفت‌بامن که‌برسد‌شمارا مثل‌آنچه رسید قوم نوح یاقوم هود یاقوم صالح را

وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ٩٢ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ٩٣

ونباشدقوم لوط ازشما دوروآمرزش‌خواهیدازپروردگارتان‌پس‌بازگشت‌کنیدسوی‌او بدرستیکه‌پروردگارمن‌مهربان‌ودوست‌داراست

هم شعیب ازما بمدین شد رسول || که برادر بودشان اندر اصول || گفت اوبر قوم خودرا اعبدوا || زانکسی کونیست معبودی جزاو
هم نپمائید کم پیمانه را || بر حقوق خویش وهم بیگانه‌را || عدل باشد اصل توحید و کمال || اعتدال از نیست شرکست وضلال
من شما را بینم اندرحسن‌حال || بر توانگر یعنی ازمال و منال || حق‌گذاری این‌بودکزمال‌خوش || مردمارا بهره ور سازید بیش
نی که چیزی ازحقوق دیگران || کم کنید این‌نیست جزازجود زیان || من بترسم برشما ازآن عذاب || که فرو گیرد شما را بی حساب
پس بپیمائید اندر انتظام || وزنها را ایگروه من تمام || قسط را نیکو نگهدارید هم || می نسازید ازحقوق خلق کم
بر مینگیزید در عالم فساد || که باشد در به کاری مراد || آنچه حق باقی‌گذارد بهتراست || برشما را ازمن این‌گرباوراست
خود نگهبان نیستم من بر شما || بارتان با دارم از هر ناروا || قوم گفتند ای شعیب آیا نماز || کرده امرت بر مقالات دراز
ترك تا گوئیم انچه آباء ما || می پرستیدند بی آراء ما || یا که بگذاریم آن افعال خوش || زانچه میخواهیم دراموال‌خویش
برد باری چون تو و ره یافته || چیست این اقوال جز هم بافته || چون کسی‌که برکسی گویدبگفت || عاقلی تو مزلی چون حرف مفت
گفت شعید ایگروه من حجر || حجتی گر باشدم از داد گر || داده باشد ازخوب رزق نیك || بر من آن پروردگار بشریك
از سم دین و دنیا بشمار || داده باشد برمن این پروردگار || پس خیانت من‌کنم دروحی‌او || نزد بخرد این بود بد یا نکو
من نخواهم با شما گیرم خلاف || زانچه نهی ازآن کنم گزاف || نهیتان آیا کنم من رخیر || باکه آن مخصوص من باشد بغیر

من نخواهم بر شما الا صلاح
تکیه بران میکنم کو قادراست
ان رسد تا بر شما را که رسید
با شما یعنی قریبند از مکان

واچه باشد موجب خیرو فلاح
بازگردم سوی آنکو حاضراست
نوحیانرا آن زطوفان شدید
همچنین از حیث اوقات و زمان
باشد آن پروردگارم مهربان

آنچه نتوانم نکوشم در ولای
بس نکند بر ندارد انکروه
یا بقوم هود و صالح درظهور
مغفرت خواهید از پروردگار
دوست بر مستغفران و تائبان

نیست هم توفیق من جز باخدای
دشمنی من شما را از وجوه
از شما خود نیست قوم لوط دور
پس بسویش باز گردید از عثار

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ اِنَّا لَنَرٰيكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا

گفتند ای شعیب نمی یابیم بسیاری از آنچه میگوئی و بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا در میان خود ناتوان و اگر نبود رعایت جماعت تو هر آینه سنگسار میکردیم ترا

اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ٩٤ قَالَ يَا قَوْمِ اَرَهْطِي اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآءَكُمْ ظِهْرِيًّا

و نیستی تو بر ما غالب گفت ای قوم آیا جماعت من عزیز تر بود بر شما از خدا و گرفتید آنرا از دنبالتان پس پشت افکنده

اِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ٩٥ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٩٦ مَنْ

بدرستیکه پروردگار من با آنچه میکنید فرا رسنده است و ای قوم بکنید بر توانائیتان بدرستیکه من کننده ام زود باشد که بدانید که

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ٩٧ وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا

کیست که میاید او را عذابی که رسوا کند او را و کیست که او دروغگو است و چشم در راه باشید که من با شما چشم در راهم و چون آمد امر ما رهانیدیم

شُعَيْباً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

شعیب را و آنانکه گرویدند با او برحمتی از ما و گرفت آنانرا که ستم کردند فریاد مهلك پس گردیدند در خانهاشان بر جای ماندگان

٩٨ كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ٩٩

که گویا اقامت نداشتند در آنها آگاه باشید هلاك مر مدین را همچنانکه هلاك شد ثمود

قوم گفتند ای شعیب البته نیست
گر نبودند قومت از کبار
یعنی اقوام تو باشند از کرام
گفت آیا قوم من نزد شما
هست رب من بر آنچه میکنید
میکنم من هم برانچه موقعم
تا عذاب خزی آید بر کدام
چونکه آمد امر ما ظاهر زغیب
پس گرفت آن کافرانرا در سبیل
هرکه بود اندر سرا خامرده بود
میبدانند اینکه تا جان با تن است

فهم بسیاری زگفتارت که چیست
ما ترا کردیم ایندم سنگسار
ما گزیریم آنکسان را زاحترام
عزت ایشان است افزون از خدا
بر محیط اعنی بران باشد پدید
باشد آن اندر مکانت ممکنم
هم که میگوید دروغ اندر کلام
بد نجات از ما مگر قسم شعیب
صیحه کان بود بانك جبرئیل
همچو سنك افتاده و افسرده بود
دوری از رحمت بر اهل مدین است

ما ترا بینیم اندر خود ضعیف
نه که خوفی بودشان زان چند تن
تو نه بر مائی عزیز و ارجمند
خود گرفتستید چون آباء پیش
ای گروه من کنید آنرا عمل
زود باشد که بدانید این دو کار
منتظر باشید هم من انتظار
وانکه با او بوده اند ازمؤمنان
گفت او موتوا جمعاً درزمان
آنچنانکه گفتی آنجا از امام
آنچنانکه دور گشتند آن ثمود

ران باشیمت بازردن حریف
بلکه میگفتند راعزاز ایسخن
عزتت تا مانع آید از گزند
امر حق را ازوراء پشت خویش
که بران دارید امکان در محل
چون جزای فعل گردد آشکار
با شما دارم عذاب کردگار
رحمتی بود این رهاشان بالعیان
جملگی مردند بر جا ناگهان
در جهان هرگز نبد گیرا مقام
خود هلاك این هردو را از صیحه بود

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا اَمْرُ

و بدرستیکه فرستادیم موسی را با آیتهای ما و حجتی روشن سوی فرعون و جماعتش پس پیروی کردند امر فرعونرا و نبود امر

فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ١٠٠ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ١٠١ وَاُتْبِعُوا

فرعون درست پیش رو میشود قومش را روز قیامت پس در آورد ایشانرا در آتش و بد است آبخور و رود کرده شده و از پی داده

فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ١٠٢ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْقُرٰى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا

شدند در این وقت لعنت را و روز قیامت بداست آن عطیهٔ که عطا کرده شده این از اخبار قریهاست که میخوانیم آنرا بر تو از آنها

قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ ١٠٣ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوٓا اَنْفُسَهُمْ فَمَآ اَغْنَتْ عَنْهُمْ اٰلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

بر پاست و از آنها درویده شده و ظلم نکردیم ایشانرا ولیکن ظلم کردند خودهاشان پس کفایت نکرد از ایشان خدایانشان که میخواندند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَآءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ١٠٤ وَكَذٰلِكَ اَخْذُ رَبِّكَ

از غیر خدا هیچ چیز چون آمد فرمان پروردگارت و نفزودند ایشان را جز هلاک و همچنین است گرفتن پروردگارت

اِذَآ اَخَذَ الْقُرٰى وَهِيَ ظَالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهُ اَلِيمٌ شَدِيدٌ ١٠٥ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ

چون گرفت قریهارا و آنها ظالم بودند بدرستیکه گرفتن او دردناک سخت است بدرستیکه در آن هر آینه نشانیست برای آنکه ترسید از عذاب

الْاٰخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ١٠٦ وَمَا نُؤَخِّرُهُ اِلَّا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ ١٠٧

آخرت این روزیست که جمع کرده شود برای مردمان و این روزیست حاضر کرده شده و بتأخیر نمی اندازیم آنرا مگر از برای وقتی معین

يَوْمَ يَاْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلَّا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ١٠٨ فَاَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ

روزیکه بیاید سخن نمیکند نفسی مگر بدستوری او پس از ایشان باشد بدبخت و نیکبخت پس اما آنانکه بدبخت شدند پس باشند در آتش مر

فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ١٠٩ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ

ایشانراست در آن فریادی سخت و ناله جاودانیان در آن تا باقی است آسمان و زمین مگر آنچه خواست پروردگارت بدرستیکه پروردگار تو کننده است

لِمَا يُرِيدُ ١١٠ وَاَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا

آنچه خواهد و اما آنانکه نیکبخت شدند پس باشند در بهشت جاودانیان در آن مادام که باقی است آسمانها و زمین مگر آنچه

شَآءَ رَبُّكَ عَطَآءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ١١١

خواست پروردگارت بخششی غیر مقطوع

هم فرستادیم موسی را دگر — با کتاب و معجزاتی مستقر
حجتی دادیم بر وی آشکار — سوی فرعون و گروهش ز اقتدار
پس نمودند آن جماعت پیروی — در ضلال از امر فرعون غوی
کار فرعون آن نه بر وجه راست — درقیامت قوم خود را پیشواست
پس نماید وارد ایشانرا بنار — موردی بد باشد این اندر شمار
فاتبعوا فی هذه لعنت بدین — در دوعالم لعنت است او را چنین
بد عطائی باشد اندر رستخیز — بهر ایشان از خداوند عزیز
این صفی گوید که هرچه از خداست — نزد اهل معرفت نعم العطااست
تا نپنداری عطای حق بداست — این بدی پاداش نفس مرتد است
آتش از زان یار آتش جو بود — بهر عاشق کوثر و مینو بود
آنکه بیند آتش انباری چنین — هم سزاوار است بر آتش یقین
اینست ز انباء القری در بوم و خاک — یعنی آن دهها که گشتندی هلاک
قصهٔ آن بر تو میخوانیم ما — بعضی از آن باقی است و هم بپا
بعض دیگر گشته مفقود و خراب — همچو زرع بدرویده از عذاب
ما نکردیم ایچ بر ایشان ستم — بل بخود کردند ایشان ظلم هم
نفع ایشانرا نداد اندر بسیج — آن خدایانی که میخواندند هیچ
میپرستیدند آنها را براز — جز خدای کارساز بی نیاز
امر چو از پروردگارت در رسید — جز زیان نفزودشان هیچ از مزید
اینچنین باشد گرفتن های رب — چون بگیریم آن قری را در غضب
وانگهی باشند ظالم در فعال — ظلمشان گردد سبب بر سوء حال
مر گرفتنهای حق درعقل و دید — شد چو موت دردناک است و شدید
اینکه ما کردیم یاد از آن امم — عبرت ترسندگانست از نقم
آنکه ترسد از عذاب آخرت — عبرت آرد خواهد از حق مغفرت
این قیامت هست روزی کاندران — مجتمع گردند یکجا مردمان
این بود روزیکه حاضر گشته است — خلق عالم از بد و نیک آنچه هست
پس نمیداریم باز آنروز را — جز زبهر مدت بشمرده ما
مدتی کان مقتضی با حکمت است — چون شود آخر قیامت نوبت است
چونکه آنروز آید و گردد جزا — حادث و مشهود از حکم قضا
اندر آنروز مهول پر محن — جز بدستوری نگوید کس سخن
در حدیث آمد که در یوم النشور — چو اهل محشر ایستند اندر حضور
انبیا و راستان از هر طرف — همچنین از تشنگان بکشیده صف
پس ندا آید که بپرستیده است — مر مرا حق پرستش آنچه هست

زهره نبود تا بگوید جواب
بار آید این ندا از ذوالجلال
در فغان آید کای خلاق جان
آنکه بدبخت است اندر آتش است
جاودان باشد در آتش سای
جز که خواهد مرحدا و بدبخت نجات
کس اراده او نداند غیر او
تا بود برپا سموات و زمین
مر شقی و نیک بخت اندر جنان
پس مظاهر آمد آن اصلی که بود
این مقدر است ار جوی داری بوهوش

هر سری آمد پیش از شمع و شاب ¦ بد آید هم زبان او بکام
پس ملایک با هزاران اسهال ¦ آن ملایک که بمهر خود تمام
کی بورا طاعت تو اکرد آنچنان ¦ اهل محشر از شقی و از سعید

در بیان السعید سعید فی بطن امه

پس ایشان را چه باشد خلق و ذات ¦ زانکه صالست آن پروردگار
تا چه باشد در خلایق خیر او ¦ وانکه باشد نکبت و خوش سرشت
جز که خواهد حق تبدل اندرین ¦ هم عطاشان بدهد او نامنقطع
هستشان در نفس ام خود مقر ¦ هست معنی ثبت اندر علم حق
طرفه میباشد محال اندر وجود ¦ بود دانا بر حقیقت ها اله
خبر از عجز است گشا چشم و گوش ¦ داند او هر یک آید در ظهور
در مقام خویش شرحش را تمام ¦ گویم اینک رو بتفسیر کلام

هست نادر ذی شعوری بر کلام
بوده بر یک سجده یا بر یک قیام
از وعید و وعد در بیم و امید
در زمیر و ناله های ناخوش است
تا سموات و زمین باشد بجای
آنچه خود خواهد کند با اقتدار
پس بود جاوید او هم در بهشت
هر دم از حقند نوعی منفع
حالشان از خیر و شر بر یک نسق
پیش از اشاکان سعداست آن سیاه
لیک محوری زعلم اندر امور

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ اِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ اِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ

پس مباش در شك از آنچه میپرستند آنها نمی‌پرستند مگر چنانکه میپرستیدند پدرانشان از پیش و ما هر آینه تمام دهندهٔ ایشانیم بهره

نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ١١٢ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

ایشان را بدون کم و کاست وبتحقیق دادیم موسی را تورات پس اختلاف کردند در آن و اگر نبود کلمهٔ که پیشی یافته از پروردگارت

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ١١٣ وَ اِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ اَعْمَالَهُمْ اِنَّهُ بِمَا

هر آینه حکم کرده شده بود میانشان و بدرستیکه آنها در شکی باشند از آن که بگمان اندازنده است و بدرستیکه همه را هر آینه تمام خواهد داد ایشان را پروردگارت جزای

يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١١٤ فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١١٥ وَلَا

اعمالشان را که او با آنچه میکنند آگاه است پس پایدار باش چنانکه مامور شده و کسیکه توبه کرد با تو و از حد در مگذرید بدرستیکه او با آنچه میکنید بیناست و میل

تَرْكَنُوا اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ١١٦

مکنید بسوی آنانکه ظلم کردند پس مس کند شما را آتش و نباشد مر شما را از جز خدا هیچ دوستان پس یاری کرده نشوید

وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرٰى لِلذَّاكِرِينَ

و برپای دار نماز را دو طرف روز و ساعتهای نزدیک از شب بدرستیکه خوبیها میبرند بدیها را آن پندیست مر پندگیرندگان را

١١٧ وَاصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ١١٨ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ اُولُوا بَقِيَّةٍ

و صبر کن پس بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را پس چرا نبودند از قرنها پیش از شما صاحبان فضل

يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ اِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ اَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا اُتْرِفُوا فِيهِ وَ

که نهی کنند از فساد در زمین مگر اندکی از آنانکه رهانیدیم از ایشان و پیروی کردند آنانکه ستمکردند آنچه را متنعم کرده شدند در آن

كَانُوا مُجْرِمِينَ ١١٩ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَ اَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ١٢٠ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ

و بودند گناهکاران و نباشد پروردگار تو که هلاك کند قریه‌ها را بستم و اهل آنها باشند مصلحان و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه

النَّاسَ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

گردانیدی مردمان را امت واحد و همیشه باشند اختلاف کنندگان مگر آنرا که رحم کرد پروردگار تو و از برای آن آفریدایشان را و تمام شد سخن پروردگارت

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٢١ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ

کمر اینه پر کنم البته دوزخرا از جنیان ومردمان همه وهمه را میخوانیم بر تو از اخبار رسولان آنچه ثابت میکردانیم آن

فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ١٢٢ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا

دلترا وآمدتورا دراین حق وپندی ونصیحت‌اند برای گروندگان وبگو برای آنانکه نمیگروند کار کنید

عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ١٢٣ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ

برتوانیان بدرستیکه ما کنندگانیم ومنتظر باشید بدرستیکه ما منتظرانیم ومر خدا راست نهانیهای آسمانها ورمین وبسوی او

يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بازمیگردد امر همه آن پس بپرست اورا وتوکل کن براو ونیست پروردگار تو بیخبر از آنچه میکنید

پس تو ای احمد مباش اندر گمان
همچنان کامد هلاکت بر امم
آنچه آباشان پرستیدند نیز
بهره یا دادیمشان وافی وجود
بهره هاشان چونکه بد ناکاسته
چو اختلاف قوم بر قرآن تو
حکم کرده پس شدی در این جهان
هم رقم آمد ایشان در گمان
در اختلاف آرندگان بی هنر
حق بهرچه میکند باشد خبیر
می آن عهدی که کردی در ازل
پس امانت را جسان سازند رد
عهد خدمت بودی بر رسل
حمله را باید کشی تنها بدوش
هم ز امت از صحابه ور کرام
پس بود لازم بهرجا حفظ حد
بو علی دقاق را اندر طریق
میل اندک هم بر استمکارگان
تا که با ایشان نمائید اختلاط
کز شما دارند بار آن دوستان
دار بریا هم تار ای مسحب
لیك گویند اهل عرفان مستمر
پس بود کاندر نمازی مقصور
قلب ذاکر هرچه غیر از حق بود
اینست پندی بهر یاد آرندگان
پس نبودندی چرا ز اهل قرون
داشتندی خلق را باز از فساد
پیروی کردند هم آن کافران
گشت نعمت موجب کفران و کین
وانگهی باشد اهلش در صلاح
لیك این بود بوفق نظم و کار
جز کسی که کرده رحم آرا خدای

میپرستند آنچه را این مشرکان
پیش از اینها از پرستش بر صنم
هم پرستیدند ایشان بی تمیز
از نعیم این جهان چونکه بود
هم جزا بی نقص بد و آراسته
تا از آن غمگین باشد جان تو
از ثواب و از عقاب بی شمار
ریبتی کو رهزن عقل است و جان
قوم تو یا قوم موسی سر بسر
زاو نگردد فوت چیزی ملکشمیر
در ثبوت با حق آور در عمل
همچنان سازند حفظ اردردودد
حمل پس باید کسی آزار کل
زانکه آنها مفر بودند و تو هوش
خود ز خاصان پایه پایه تا عوام
هر تجاوز کرد دور است از خرد
ز استقامت گشت برسان یکرفق
هیچ منمائید پیدا و نهان
تا که اظهار مودت و انبساط
بار استمکارگان را از روان
درد و جد روز و در ساعات شب
یاد حق کن یعنی اندر جهر و سر
لیك هیچت نیست روئی بر حضور
دش او مردود و مسروق بود
صبر بر بدم کن از ره نهان
گر شما بودند سابق در شئون
اندکی بودند الك ارباب داد
ز آرزو هائی که بودند اندران
گفت زان بودند ایشان مجرمین
واندر ایشان باشد امید فلاح
زانکه باشد شرط یکدست اندر
عقل باشد بر صراطش رهنمای

شك مکن یعنی که اینها گمرهی است
طاعت ایشان می نکردند از نشان
ما هم ایشانرا رسانیدیم از تمام
ناسپاسی پس نمودند آن رمه
ما بحد دادیم موسی را کتاب
گر نبودی قولی از پروردگار
تا محق ممتاز از مبطل شدی
اضطراب و وهم را زاید کند
بر جزای آن عملهاشان تمام
پس تو ای احمد بدان شو مستقیم
در نظر آور که پیمانت چه بود
عهد کردی تو که باشی جان جان
حمل هر باری که آنها کرده اند
وانکه هم با تست اندر بازگشت
هر کسی را در معانی رتبه ایست
پس بحد درمگذرید از بیش و کم
گفت آن باشد که در سیر مقام
ام ظالم را سعیم از دید
پس شمارا مس کند البته نار
پس شما گر ظالمانرا پیروید
اهل ظاهر کرده تعبیر این تمام
بیماری، غفلت از حق کردست
پس بپادار از توالی آن نماز
گفت زان دانسته هر نیك و بد
صبر کن پس حقتعالی بالیقین
آنچه داوشان عقل و رأی و دین
زانکسانکه از کرم خواندیمشان
زندگی کردند بر عیش و خوشی
بود بی پروردگارت که هلاك
وز خدایت خواستی گردی مدام
زان همیشه مختلف باشند ناس
یا که در فقر و غنا شد اختلاف

عاقبتشان از هلاکت چاره نیست
جز که بر تقلید آباء از نشان
آنچه بدشان بهره از سوء الختام
مستحق گشتند بر خذلان همه
پس در او شد اختلاف از ناصواب
کان گرفته بیشی اندر خلق و کار
وانکه مبطل خوار و مستأصل شدی
عقل را شوریده و فاسد کند
داد هم خواهد یقین رب الانام
آنچنان کامرت بدان فرموده‌ایم
از امانت حمل بر جانت چه بود
روح بین تن نگهدارد جسان
از جفا و ضعف و رنج و گزند
قدرش اندر نیروی از حد گذشت
فهم خاصان همچو فهم عامه نیست
حق باعمال است بینا دمبدم
سر خویش از ماسوی پوشی تمام
یا دعا گوئید او را از امید
هم شمارا نیست جز حق دوستدار
هیچ یاری کرده هرگز کی شوید
بر نماز ظهر و عصر و صبح و شام
ذکر و فکرت رو باو آوردنست
کت بود دل جمله با دانای راز
نیکوئیها مر بدی ها را برد
بی شکند نابود اجر محسنین
که بدند اولوا بقیه در زمین
از عقوبت بار برهاندیمشان
وان سبب شد بر عتو و سرکشی
قریه را سازد از صد بیم و باك
مردمانرا امتی واحد تمام
تا قیامت اندر آئین و اساس
رحم حق باشد قناعت بیخلاف

بهر اینهم خلق بیحد وحساب / آفریده است او که تا دهد ثواب
از پری و آدمی بر هر نشان / یعنی از آن عاصیان و سرکشان
بر تو آمد آنچه بر حق است و راست / اندرین سوره که بر تأکید ماست
گو بر آنانرا که ایمان ناورند / اندر آیات او عمل نکنند
آنچه خواهید آن کنید اندر سیر / هست ما را هم عملهای دگر
منتظر باشید بر حالی شما / هست ما را انتظاری هم بجا
هست حق را آگهی اندر یقین / بر نهان این سموات و زمین
پس پرستش کن مر اورا که سزاست / هم توکل کن بوی الصدق وراست

قول رب یا عهد رب شد تمام / تا جهنم را کنم پر لاکلام
بر تو خواندیم از خبرهای رسل / تا بیار آمد دلت ای شخص کل
پند و ذکری باشد آن بر مؤمنین / چون بیاد آرند آیتهای دین
خود کنید آنرا عمل کاندر عیان / بر شمارا در مکانت باشد آن
میکنیم آن را عمل کان حال ماست / هم جزا مستلزم اعمال ماست
تا چه باشد انقلاب روزگار / بر شما و ما در این دو انتظار
هم بسویش باز گردد بالبداه / کار ها از جزو وکل در هرمقام
هست نی پروردگارت بیخبر / زانچه مردم میکنند از خیر و شر


سوره یُوسُفَ عَلَیْهِ السَّلامْ مِاَئةِ وَاحْدِي وَ عَشَرَ آيَةِ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرا تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

این آیتهای کتابیست روشن بدرستیکه ما فرو فرستادیم آنرا قرآنی بلغت تازی باشد که شما دریابید ما میخوانیم بر تو

اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ اِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ٤

نیکوترین حکایتهارا بآنچه وحی کردیم بتو این قرآنرا وبدرستیکه بودی تو پیش از این از بیخبران


در بیان حال عشق

آمدیم اندر بیان حال عشق / بی آنکو را بود اقبال عشق
بافت عکسی زان جمال بی ندید / ممکنات از عکس حسنش شد پدید
هریکی زان رتبهٔ گشت از وجود / تا بسرعت آمد اشیا در وجود
قدر هستی اندر آیات و صور / جلوه گر شد اصل اول زان نظر
زان ابا کردند این افلاک وارض / پس در آدم گشت این اندیشه فرض
عشق هم محواست مجنون پیشهٔ / تا خود از راه نظر هم ریشهٔ
در رهش گر بحر های آتش است / میکند هموار و با آتش خوش است
شرح این احوال اگر خواهی بس

بد حسین عشق حق بر ذات خویش / روی خود پس دید در مرآت خویش
آمد اندر حسن آن دریای نور / ریخت زان بیرون گهرهای صور
اصل وعلت چون در اشیا عشق بود / مرتبط گشتند تا هم در وجود
مظهری میخواست کامل درمقام / تا زیر بار عشق آید تمام
زانکه آدم محرم این خانه بود / دیده بود آنرا که او دیوانه بود
شانه بنهد محبت انبوه را / بر کند با موی مژگان کوه را
از بلائی هیچ ناید در فغان / جز بلای هجر کاید زان بجان
حق بقرآن گفته در بهر قصص

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ١٠١

کرد اشارت از الف ورلام ورا / ر ابتدای ما خلق تا انتها

از الوهیت الف دارد دوام / ور لزوم بندگی هم حرف لام
لطف معشوق ازل بس دلکش است / در رهش چند ار که کوه آتش است
رنج و سختیها که بردی درسفر / با حضور یار ناید در نظر
چون ز دیدارش شوی مدهوش و مست / بر رخ افشاند گلابت خود ز دست
چون ببینی آنهمه لطف خوشش / وان بدست خویش زلف دلکشش
بادهٔ وصلت بپیماید بجام / پرده از رخساره برگیرد تمام
آیتی بس روشن است این در خطاب / بشنو ازوی تلک آیات الکتاب
تا بفهمند ار که با عقل و جان / از زبان خود که دانید این زمان
بر تو ما خوانیم بهر قصهٔ / تا برند از لفظ و معنی حصهٔ
سوی تو این سوره ما با وحی ماست / زان تو بودی پیش از این غافل براست

حسن او یعنی چو دیدی بنده شو / در سلوک عشق او پوینده شو
را براحتهای بعد آمد مشیر / راحت دیدار یار بی نظیر
چون تورا خواند بزم خوش نار / از سر و رویت بر افشاند عبر
بنهدت سر بر سر زانوی خویش / آردت دیگر بهوش از بوی خوش
وانکه اندر بزم صدق مشتهر / بر نشاند آن بملک مقتدر
یاد از بعد از گدائی گنجها / بین کجا ماند بناد آن رنجها
ما فرستادیم قرآن را چنین / بر زبان تازی از وجه مبین
سورهٔ یوسف ازان مقصود بود / تسمیهٔ جز او باسم کل عود
لفظش اعجاز است و عاری از شکوک / جمله با واقع مطابق در سلوک
یعنی آن نشنیده بودی از کسی / عالمی تاریخ دانی موسی

طرز گفتار ار که هوشی در کس است
گفت زان احسن بود بی امتناع
در یکی روز احمد آن سلطان را
جبرئیل اندر زمان دادش سلام
گفت امت هر دو را خواهند کشت
ماند اندر بینوا تنها و خوار
چون شود او کشته از شمشیر و تیر
گفته ام در زبدة الاسرار من
وقت یاران در رسید یک گوش باش
گشت چون ابر بهاران گریه ور
بد امام او مظهر حسن اله
ساخت بهر خویش او بیت الحزن
گریه بس کرد او دو چشمش گشت کور
نالها کردند کی خلاق جان
شد جدا زو آنکه بودی جان او
بر مشیتها ندارید انقباض

بهر آن کاین وحی حق باشد بس است
یابی اندر ضمن تفسیر اطلاع
دو پسر دو قلب نور عین را
گفت داری دوسترین دو کدام
از شرار زهر و خنجرها عشت
دشمنانش در مقابل صد هزار
میبماند اهل بیتش را اسیر
شرح آن را با دقایق در سخن
قصهٔ یوسف شنو خاموش باش
در تسلی گفت جبرئیلش دگر
پس برادرها فکندندش بچاه
که مثال گشت آن در انده و محن
که ز چشمش بود نور دیده دور
کو چنان یک دیده پیدا در جهان
مظهر حسن تو و جانان او
آنچنان کاول تو دیدید اعتراض
بر شما را بود افسوس و اسف

نزد تاویل این حکایت بس شبیه
وجه دیگر گفته اند ارباب حس
بر پسر را او شناسد از خویشان
گفت هر دو قرة العین منند
آن یکی را زهر در کامش کنند
سر بریدش تشنه لب از مظلمه
جایشان ندهند در ویرانها
زبدة الاسرار را گر خوانده
مصطفی از گفتهای جبرئیل
یاد کن که تشنه را ای رسول
پس ورا بر زر [illegible]
تا چهل سال اندر فراقش خون گریست
عرشیان را از غمش آمد فرود
گرچه افکندی ندیمان در غمش
حقتعالی گفت کی روحانیان
خواستم چون خلقت آدم کنم
کاین نباشد جز که بر سفک و تلف

هست با انسان بوجهی بس وجیه
گرچه گفت این قصه را بهر قصص
بوسه میداد او بفرق و رویشان
هر دو محسودند و پارهٔ از تنند
وین سراسر نیزه بر شامش کنند
آنگروه نزدیک بهر علقمه
صدقه ایشان را برند از خانها
دست عشقت زنده هیچ ار مانده
خواستی از هر دو چشمش رود نیل
که ملایک بودی از حالش ملول
ور غمش جان پدر را سوختند
حکمتی بود آنکه تا آن غم زیست
تا که ماندند از رکوع و از سجود
بر خزان دادی بهار خرمش
مصلحتها اندر این باشد نهان
خاک را بر سر خود محرم کنم

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

هنگامیکه گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من بدرستیکه من دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدمشان که بودند مرا سجده کنندگان

٥ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ

گفت ای پسرک من مخوان خواب خود را بر برادرانت پس مکر کنند برای تو مکر بدی بدرستیکه دیو رجیم مر آدمی را دشمنی است

مُبِينٌ ٦ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ

هویدا و همچنین برگزیند تورا پروردگارت و بیاموزد تورا از تاویل خوابها و تمام کند نعمت خود را بر تو و بر آل

يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧ لَقَدْ كَانَ

یعقوب همچنانکه تمام کردش بر دو پدرت از پیش ابراهیم و اسحق بدرستیکه پروردگار تو دانای درستکار است البته که هست

فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ٨

در قصه یوسف و برادرانش نشانهای قدرت مر پرسندگان را

ای محمد صد یاد آور چونکه گفت
گفت با یعقوب دیدم من بخواب
گفت یعقوب ای پسر این خواب را
زانکه شیطان آدمی را دشمن است
این حسد با نفس آدم توام است
همچنانکه برگزیدت ذوالجلال
حسن آری قبلگاه عالم است
سر یعبد بمن عبده شد پدید
حسن چون بر دل زند او رنگ در
جست شاهی و نبوت پیش او
گر ترا دل بر کمندی بسته است

یوسف آن پیر پدر را در نهفت
یازده کوکب دگر مه و آفتاب
بر برادرها مگو آداب را
مردمی او را بوجهی رهزن است
بسکه بنیادش ز نفس آدم است
بر جمیع خوابکه دیدی در مثل
قامت هر ناظری پیشش خم است

مصطفی چون بود بر حزن و اسف
بر سر کوهی بلند آنها تمام
تا که ایشان حیلت آرند و حسد
پس مباش از کید اخوان مطمئن
هر که را بیند ز خویش افزون بجد
برگزیند در جهان پروردگار
حسن هر جا خیمه زد تا اوست عشق

جذبه

یا که ملک و ملکی در پیش او
یا بطرز صناعتی پیوسته ست

مست ملکی ملک یکجا ملک اوست
تا بود حرف من و افسانه ام

گشت موصوف آن بیوسف در سلف
سجده بنمودند بر من از مقام
بر تو از اغوای دیو بی رشد
هم ز تسویلات شیطان مطمئن
میبرد بروی ز نادانی حسد
بر نبوت بر شهی در روزگار
کارساز حسن هر مه روست عشق
گر محبت دل از خود برآمد
پس نهد بر جا چو عشق یکه تاز
چونکه طوفان امان در فلک اوست
حرف تا خود میزنم دیوانه ام

من سخن ناخوش گویم سال و ماه — از پی دل میروم بیگاه و گاه
اینسخن ها با خود و با دل کنم — نی که با هر کودنی غافل کنم
بست مردیوانه را هیچ آگهی — تا ثبوت چیست یا شاهنشهی
خواب شاه حسن را تعبیر کن — عکس رخسارش بدل تصویر کن
یوسفا آموزدت ز آدابها — حق مگر تعبیر جمله خوابها
عشق گوید روز ما و کار ماست — خواب کی در پیشه و بازار ماست
دیده گر هیچ آن دو چشم نیم‌خواب — چشمش از طوفان دل باشد خراب
گریه ای کو تا نکیبی رسد — چون صفی بر درد و غم رسیدهٔ
هر که شد روی خوبت شده است — نعمت شاهی تورا زیبنده است
حق کند اتمام نعمت در دو کون — هم تورا باشد بر غم یار و عون
یعنی ابراهیم و اسحق و جدود — که بر ایشان زحق پیوسته بود
آگهست اعنی ز استحقاق ها — تا کسی را باشد سزاوار احتما

میرود دل من ز پی میخوانمش — باز سر بر جای خود گردانمش
ور تو با من همدلی مستانه باش — شد چو ذکر زلف او دیوانه باش
وقت آمد هیچ اگر دیوانهٔ — از وجود و بود خود بیگانهٔ
تا که آید مهر و ماهت در سجود — خم شود پشت سپهرت در شهود
آخر این سوره شرح خواب من — تا تو گویم بك زیوسف گو سخن
خواب عاشق چون شب آمد زاریست — بیخبر از خواب و از بیداریست
خاصه گر یعقوب غم پرورده است — همچو یوسف دلبری گم کرده است
یوسفا تو شاه حسنی لا کلام — بر تو نعمتهای حق باشد تمام
بر تو و بر آل یعقوب ای همیم — ای کریم بن کریم بن کریم
همچنانکه کرد اتمام نعم — بر پدر هایت دو تن زاهل کرم
حق بود دانا و هم استوده کار — هر شجر را تا ثمر جود بار
باشد اندر یوسف و اخوان او — بس نشانها سائلین را مو بمو

اِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَاَخُوهُ اَحَبُّ اِلى اَبِينا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ ٩ اُقْتُلُوا

هنگامیکه گفتند هر آینه یوسف و برادرش دوستر بسوی پدر ما از ما و حال آنکه ماییم جوانان کارزار بدرستیکه پدر ما هر آینه در خطای ظاهر هویداست بکشید

يُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِينَ ١٠ قالَ قائِلٌ

یوسف را یا بیندازید او را در زمینی دور تا خالی ماند برای شما روی پدرتان و شوید پس از آن گروهی شایستگان گفت گوینده

مِنْهُمْ لاتَقْتُلُوا يُوسُفَ وَاَلْقُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ ١١ قالُوا

از ایشان که نکشید یوسف را و بیندازید او را در قعر چاه تا برگیرد او را بعضی از کاروانیان اگر هستید کنندگان گفتند

يا اَبانا مالَكَ لاتَأْمَنّا عَلى يُوسُفَ وَ اِنّا لَهُ لَناصِحُونَ ١٢ اَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ اِنّا

ای پدر ما چیست مر تو را که امین نمیدانی ما را بر یوسف و بدرستیکه ما مر او را از خیرخواهانیم بفرست او را با ما فردا تا برچرد و بازی کند و بدرستیکه

لَهُ لَحافِظُونَ ١٣ قالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ اَخافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ

ما مر او را هر آینه نگهبانانیم گفت بدرستیکه من غمناک میکند مرا که ببرید او را و میترسم که بخورد او را گرگ و شما باشید از او بیخبران

١٤ قالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنّا اِذاً لَخاسِرُونَ ١٥

گفتند هر آینه اگر بخورد او را گرگ و حال آنکه ما جوانان کارزاریم بدرستیکه آنگاه ما زیانکارانیم

گفت یعقوب ای بنی باور بپیش — خواب خود را با برادرهای خویش
پس شنیدند آن خبر اخوان او — رشك بردند ازعطف بر جان او
خواهی ار پوشیده ماند رازها — بر لب از دل بر میار آوازها
او و بن یامین برادرش از طلب — نزد یعقوبند از ما بس احب
یا که یوسف را برید از بیم سر — افکنیدش یا بارضی دورتر
تا که خالی ماند از بهر شما — روی یعقوب از ره مهر و ولا
کارمان با نزد یعقوب انتظام — یابد آنگه کو نباشد در مقام
کشتنش دوراست از راه صواب — افکنیدش بل بچاهی از شتاب
یعنی از مقصودتان دوری اوست — این کنید اولی جو مهجوری اوست
سوی یعقوب آمدند ازمکر و فن — که بود سرسبز صحرا و چمن
گفت من بیروی یوسف چون زیم — گر نباشد او همانا من نیم
چو از پدر گشتند مأیوس آمدند — نزد یوسف متفق با وی شدند
نزد یعقوب آمد آن ماه منیر — اذن تا گیرد تفرج را ز پیر

زانکه باشد آگه از تعبیرها — میکنند از کیده ات تدبیرها
هر خبر شایع شود اندر نسب — چون گذشت آن از دو تن یا از دو لب
یاد نی گفتند خو اخوان سربسر — دوستتر دارد زما او را پدر
وا کهی ما راست افزون فر و زور — از ره دانش پدر بس گشته دور
گفت شمعون با یهودا این سخن — دیوشان گردید ایشان راهزن
بعد از آن باشید قومی رستگار — بر صلاح از توبه آید شوم کار
گفت زایشان قائلی کاین نیست راه — سخت باشد جرم قتل بیگناه
رهسپاران تا در آرندش دگر — پس برندش سوی شهری دورتر
پس بر این گشتند یکجا متفق — کافکنند اورا بچاه از شد و دق
یوسف نوباوه را با ما روان — کن بصحرا بهر تفریح روان
می نداری این روا بر من شما — که شوم در رنج هجران مبتلا
گشت راضی او که با اخوان خود — جانب صحرا خرامد از بلد
بار از این فرمود یعقوب احتراز — تا سخنها در میانشان شد دراز

ما پدر گفتند اخوان چند تن
چون براو مارا نداری مؤمن
خاصه ما باشیم بروی نیکخواه
بر تو نداریم خوشحالش زراه
همره ما کن روانش در غدا
ما سپاریش دمی ازخود جدا
تا خورد از میوها شیرین وخوش
هم کند بازی نباشد روی‌ترش
ما نگهبانیمش اندر هر مقام
از مکاره و از سباع و ازهوام
گفت یعقوب است حرف محزن
برمن اورا گر برید ازپیش من
هست برمن سخت هجرش ناگوار
خاصه ترسم کش خورد گرگ ازگدار
چون شما ناگه زوی غافل شوید
یا بکاری باز مستعجل شوید
دیده بد درخواب که گرگان چند
میربایندند یوسف را گزند
باز گفتندی که بالله ارخورد
گرگ اورا یا که جامهٔ اودرد
خاصه ما در قدر و قوت برتریم
گرخورد گرگش بخسران درخوریم
میل یوسف دید چون یعقوب بیش
همچنین اصرار فرزندان خویش
داد تن خواهی نخواهی برقضا
گشت بر تقدیر ربانی رضا
بر تنش پوشیده من تسلیم را
بار پیراهان ابراهیم را
با زلیخایش بدرآمد زپیش
حفظ حق دارد نگه زآلودگش
شانه زد برزلف عنبر فام او
تا نگردد دل رها ازدام او
رفت‌خود افغان وخیزان همرهش
تا نماید از حقایق آگهش
گفت حاشا که بصحرا تا بشب
نونهالی ای نتیجهٔ هر ادب

نصیحت نمودن یعقوب بیوسف علیه السلم

گر مرا بی‌شمع رویت شب رسد
تا رسدم صبح جان برلب رسد
غمکون زد خیمه برصحرای من
ای پسر بشنو وصیتهای من
تا بهر حالت بود در تن رمق
می نشاید تا کسی غفلت زحق
جد او آن یاران دگرش بدل
دار دل را جمله با حق مشتغل
ور که درمانی بوقتی در بلا
هم مجو یاری جز ازفضل خدا
این نکو بسپار چون جدت خلیل
حسبی اللهم کفی نعم الوکیل
اصل حیله بود این گر رهروی
نکتها را بشنو و نیکو شوی
من فراموشم مکن هیچ ای پسر
تا فراموشت نسازم از نظر

در بیان سکینهٔ قلبیه

صورت فکریه ایست ای فقیر
نقش دل کی صورت زیبای پیر
چون زصورت رسته اوشاه دلست
فارغ از آلایش آب و گل است
چون توبندی نقش اورا درخیال
نقشت او بندد بچشم حق مثال
رفته رفته ازصور بیرون شوی
محو آن خورشید روزافزون شوی
اندراین هم نکتها ازحولی است
نی که هررخ صورت معقولی است
صورت یعقوب و اسحق و خلیل
همچنین تا آدم از وجه جلیل
بود واحد از ره معنی ببین
زین گذشتم یوسفا کن یاد من
تا کنم من یا دهم اندیشه‌ات
چون بصر افتد بری درشیشه‌ات
امتحانست آن بورا مکن حذر
صورت فکر آور آنجا در نظر
آن بود برهان رب دارش نگاه
کو نگهدارد ترا اندر پناه
نیش آن کاعظم بلا برسالکاست
خوراخوان چاه وزندان اندکست
آن بود برهان رب درهر رهت
هست تعویذ آن بزدان وجهت
زان خطرها که ترا باشد براه
بگذری زان تا عزل بانگاه
نور اخواست اول در رهت
یعنی انوار صنعت ناگهت
تومشوزان خسته ای سلطان دل
هست یعقوب ره برهان دل
چون شدی درچاه نفس خودفرو
تا بو یعقوبست آنجا رو برو
روح قدسی گیردت آندم بر
کان نورازشکل پیراست وپدر
روز بنگه میشود یابی صداع
بلک بسپردم بخدات درّوداع
چون نمودی روی برراه ابوی
مانقی را با تو میگوید صبی
او گشاید عقده های مشکلت
موبمو در هر قدم تا منزلت
داشت دنبا نام یوسف جواهری
لک شو کز اوست بربا محشری
خواب بود آندم که رفتند ازسرا
یوسف و یعقوب و اخوان جابجا
چونکه شد بیدار دید اورفته است
جان اخ ازتاب هجرت خسته است
گردسراپا و از پی بردوید
تا باشان در وداع او رسید
گفت با یعقوب چونکشتی رضا
تو رود گفت این بود حکم قضا
گر نگویم تا چکرد او در وداع
می تمام از سخن نوراستماع
رفته رفته دیده ام بینور شد
یوسف ازیعقوب ودنیا دورشد

جذبه

کشت نفس مطمئن با روح یار
رفت دل درسیر عشق دلوار
میرود بزم دل ازکف ره کنید
یاد مسکین ضره را آگه کنید
میروم یا میبرندم شیرها
تا کشد عشق و با زنجیرها
این پی تشبیه گفتم ورنه جد
نیست حاجت تا که بندندم بند
کرد اشارت دلبرم تدبیر چیست
چونکه اوگوید بیا زنجیر چیست
خورد برهم طرهٔ جانانه باز
شد دگرگون حالت دیوانه باز
این مدم یابی زخود بیرون شدم
جذبه‌چون هشتم درآن بیچون شدم
آن صنمی کایدم جادوداو کجاست
در تکلم داشت بر ما روکجاست
وین که میگوید سخن درجامه کیست
کرده زاقامت با هنگامه کیست
بارگیدم شد مرید آن آردها
بر کشند از بهر قتلم کاردها
وانکهی بر قالب خاکی رسید
این طلسم نازکورا شکنید
چشم بند است این بدام باطلسم
یا چه بست نور مطلق رابجسم
یا که این تن پردهٔ آن طلعت است
درحجاب آن صورت بصورتست
چون بصورت آید او آدم شود
در سرای دل بجود همدم شود
مر زمن سرزد کلامی بی ادب
کوکرد بر من زشت پرده‌لب
گویدم بی پرده گشت اسرار ها
با خبر باش اندك از گفتار ها
بند کن این سیل گیتی‌کوب را
داد پنهان سر آن محبوب را
تب گرفت تا که صرعی برشتاب
یاکه مستی یا سخن‌گوئی بخواب
بودم آگه که کسی گاهی بوغش
گوئی آنکه حرفها دیوانه وش
درتوماما آن مرض دائم شده است
تب بکردی چاره بالازم شده است
این همه هست و مافرون یارمن
خود کشاید پرده از گفتار من
لیك او پاکست از تقصیر ها
بهر ما باشد سزا تقصیر ها
هست برما نیست باك و پلید
نی برآنکو نیك و بدرا آفرید
او بود از پاك و ناپاکی برون
ره بتنزیهش ندارد چندوچون
ای بری زاندیشه و آداب ما
پاك کن ز آلودگی ها آب ما
ما اگر مجرم وگرنیك اخیریم
از تو هر دم بر امیدی دیگریم
چون تودانی عجز و ناداری ما
می ببخشا برگنه کاری ما
گرتوبخشی عاجزیرا درخوراست
خاصه گرعاجز ترومسکین‌تراست
بر دل یعقوب و یاریهای او
وان غم و بیداری شبهای او
عفو کن ما را سازاری ببخش
جرمها از راه غفاری ببخش

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ

پس چون بردند اورا واتفاق کردند که اندازندش در قعر چاه

گشت چون یعقوب نارامدروثاق   دید در هر گوشه نقش الفراق
میشنید ازچوب وسنگ آوازهجر   گشت در بیت الحزن دمسازهجر
باز بشنو حال آن گمگشته را   چواز پدر شد او بناکامی جدا
مدوانیدندش سیلیها براه   نیلگون کردند آنروی چوماه
که مدد زان مهرو مه جو ایغلام   که تورا کردند سجده در منام
رحم بر یعقوب پیغمبر کنید   ور خدا اندیشه وزمحشر کنید
آن پدر را کو پیمبر بود وپیر   تیره گردید ابد اندیشی ضمیر
آن تظلمها تمام افسانه بود   با برادر حقدشان بر میفزود
همچنین بر قصد خود بایست بود   افکنیدش در میان چاه زود
شهروکو یکجا پر از اندوه وغم   بر زمین از آسمان بارد الم
در خیال یوسف تو ماوه شد   کو زچشم پاك بینش یاوه شد
اوفتاد اندرپی خونخوار چند   بر فکندندش زدوش ازبایسند
سوی هریك میدوید اوچاره جو   می طپانچه میزدش برفرق ورو
گفت گر دارید بامن این حسد   بر پدر نبود روا جور از ولد
با شما چون آید اندر انتقام   گرچه هستند آن دل آئینه فام
باطنی کرمهرومه روشن تراست   هر غبار آلوده کرد او کافراست
خواستند اورا کشند ازقهروکین   گفت شمعون قصد ماند غیرازین
یکتر دیدند این وجه ازوجوه   ایست شرح واجمعوا ان یجعلوه

افکندن برادران یوسف علیه السلام را بچاه

منفق گشتند یعنی کینه خواه   کاوفکند آن ماه معنی را بچاه
گفت یوسف حسبی الله ابتدا   من سپردم بر تو خودرا در بلا
گر تمام ستر عورت شایدم   ور بمیرم هم کفن میبایدم
پس در آوردند با قهر ازتنش   تا بگرگ آیت بود پیراهنش
پس بریدند آنرسن در نیمه راه   اوفتاد او از وسط در قعرچاه
که بگیر این بندهٔ آزاده را   دل بطوفان بلا بنهاده را
رفته بود ازهوش آن ماه تمام   روی سنگی دادش آهسته مقام
از بهشت آرد زبهر او طعام   هم جراحاتش تاید التیام
کو تورا ما بهر تاج و بهرگاه   آفریدستیم نی از بهر چاه
جبرئیلش سر براو بر گرفت   چون بهوش آمد بسی کرداوشگفت
کرد بنیاد شکایت ما پدر   آنچه زاخوان مرورا آمد بسر
ناله میکرد ازغمش روح الامین   در صدا و شکل یعقوب حزین
گفت نی یعقوبم ای غمدیده من   ملکه جبریلم امین ذوالمنن
حق سلامت میرساند ای همام   گویدت غمگین مباش ازجورعام
پس بکندندش برون کی پیرهن   گفت یوسف مرده هم خواهد کفن
بار گفتندش که مهرومه ددور   بر تو پوشاند پیراهن زنور
پس رسن بستند بربازوی او   در میان چاه بردندش فرو
جمله گشت از زندگانی ناامید   شد بجبریل امر از رب مجید
در زمان ازسدره پرزد جبرئیل   برگرفتش در هوا زامر جلیل
امر شد کز جامهای جنتش   پوشد اندر تن امین حضرتش
گفت چون آید بهوش آن دلنواز   مرو را بنواز و یاری کن توباز
شو تو بر شکل پدر بروی عیان   تا تسلی یابدش یك لحظه جان
در کنارش آنکه مهراندیش او   آمده است ازبهر یاری پیش او
پشت و پهلوکه جراحت کشته بود   بر امین حقتعالی می نمود
اندکی چون یافت تسکین حال او   پس بشکلی خوش براوبنمود رو
آمدم کزخوف و غم برهانمت   ور خطر ها مطمئن گردانمت
یافت خواهی درجهان ازدادگر   علم و شاهی و نبوت سربسر

وَ اَوْ حَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٦ وَ جَآؤُا اَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ ١٧

ووحی کردیم بسوی یوسف که هرآینه آگاه کنی ایشانرا بکارشان این وایشان ندانند که تو یوسفی و آمدند نزدپدر خود شبانگاه گریه میکردند

گفت زان کردیم وحی آندم بوی   از زبان جبرئیل پاك پی
وانگهی باشد ایشان بیشعور   هیچ نشناسندت اعنی درحضور
خواست چون برسدره پرزدجبرئیل   باز فرمان آمد از رب جلیل
تا زدیدارت دلش خرم شود   فارغ از اندوه و درد وغم شود
رفت شمعون نیمه شب نزدیك چاه   تا بپرسد حال او بی اشتباه
گیستی گفت ای که پرسی حال من   گفت شمعون ای غریب ممتحن
نه بود روی زمین از زندگان   نه بزیر ازرفتگان زین خاکدان
گشت شمعون زاسخنها بیقرار   گریه ور شد همچو ابر نوبهار
صبح چوشد بار آن پیراهنش   می بیالودند بر خون ازفنش
بشنو ازیعقوب غم پرورده ساز   تا چه آمد نقش اوبرپرده باز
گشت با دنیا برون ازشهرسخت   زارو نالان تا بپای آندرخت
که توخواهی کرد اخوانرا خبر   راچه آوردند ازخواری بسر
سوی او رهسد چوازقحط عجب   شرح آنرا ما توگوییم عنقریب
که بمان روزی دوبا یوسف بچاه   همدم او باش در بیگاه وگاه
میرفتند آنشب استمکارگان   سوی کنعان بهرتعطیل زمان
گفت ای کز زخم هجر آزردهٔ   جست حالت زندهٔ یا مردهٔ
گفت چون باشد توگوحال کسی   اوفتاد است او بدستان محبسی
بیکس و تنها غریب و خسته حال   همچو مرغی اش شکسته پرو بال
ناکسش اخوان چوشبدند ازقصور   آمدند از جه بردندش بدور
سوی کنعان پس روان اندرشدند   بعد از یوسف و آنچه شدند
شام چوشد دید فرزندان او   بار با گشتند شد در جستجو
که مسمی گشته بود اوبروداع   آنشب آنجا ماند با سوزو صداع

نه زسوئی شد هویدا روی دوست
حال هجران دیده را دانی تمام
خواهد از دل گر برآرد هیچ آه
چون صدائی آیدش تا که بگوش
چشم وگوش از کار افتد تا گریز
من فراوان دیده ام این روز و شب
محملی بود اینکه گفتم با و من
صبح دانی چون شود شاه عشق
عاشق ایسان میکند صبح از امید
جان عشق در نگر تا چون بود
صبح یعقوب از افق ایسان دمید
گفت آری لیك با ایشان براه
سالها از مکر و فن برساختند
آمدندش چون بسر دیدند پس
چون بهوش آمد بگفت اندون کجاست

نه شنید آواز نسیمی بوی دوست
که کند چون شب سحر یا روز شام
ندهد انبوه غمش در سینه راه
تن رحدش بازماند سر زهوش
مویها بر تن شود شمشیر و تیر
گر تو آن نا دیدهٔ ذاك العجب
زخم دل باشد نه چون ناسور تن
کشتهٔ گر هیچ در دریا غریق
آید از دلدار او پیك و نوید
این بیان هل کز بیان بیرون بود
ناگهان از دور شد گردی پدید
نیست یوسف لی رشاهد این سپاه
با پدر هم برد بر صبح ساختند
رفته روحش دست هیچ او را مس
یوسف من چون شدش گر من جداست
گفت اخوان را چه شد فرزندمن

دیده باشی گرشبی را در فراق
چون شنید رفته از زانو دگر
خواهد ارگرید دل آید سوی چشم
تا مگر کآمد دره آن دلنواز
وقت و ایام ارچه باشد درگذار
بوده جانم در فراقی سالها
بود یعقوب اینچنین تا صبحگاه
گرچه آن از حال هجران اندکیست
صبح چون گردد رسد بروی خبر
آنچنان صبحی مباد از بهر کس
گفت با ندبا همانا جان من
آمدند ایشان مرد یك پدر
از فغان وا اخا وا یوسفا
پس ببردندش سوی خانه زود
بار رفت ازهوش تا نزدیك شام
روح من ریحان من دلبند من

تا سحر با انتظار و اشتیاق
چونکه برخیزد فتد بر رو دگر
راه اشکش بندد اندر جوی چشم
یا که خود پیکی رسد از یار باز
نگذرد زاو ماندش بر یك قرار
مو بمو میدانم آن احوالها
آنچنان صبحی که روزش بد سیاه
وارهر اران درد و اندوهش یکیست
که بخورد آنجان جان را مجاور
قوهٔ پیغمبری بایست و بس
در تن آمد بیك بین در انجمن
جامه بر تن کرده چاك ازرهگذر
رفت یعقوب ازخود افتاد وزپا
تا بروز دیگر او بیهوش بود
چون بهوش آمد زیوسف بردنام

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا

گفتند ای پدرما بدرستیکه رفتیم ما که اسب بتازیم یا اندازیم و وا گذاشتیم یوسف را نزد اسباب خود پس خوردش گرگ و نیستی تو باور دارنده مر مارا

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ١٨ وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ

واگرچه باشیم راستگویان وآوردند بر پیراهن او خون دروغی گفت بلکه زینت داده در نظرهای شما نفسهای شما کاری بزرگ پس صبر

جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ١٩ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا

من صبر بزرگیست و خداست یاری خواسته شده در آنچه می ستائید وآمدند کاروانی پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوش را چاه گفت ای

بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ

مژده این پسریست و پنهان داشتند ش چه سرمایه و خدا دانا است بآنچه میکنند و فروختند اورا ببهای اندك چند درهم شمرده شده

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ٢١ وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ

و بودند در آن از بی رغبتان وگفت آنکه خرید اورا از مصر مر زن خود عزیز بر گو دار جایگاه او را شاید که

يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللّٰهُ

فایده دهد مارا یا بگیریم او را بفرزندی و همچنین مکنت و قوت دادیم مر یوسف را در زمین و تا بیاموزیم او را از تعبیر خوابها و معبر و خدا

غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٢٢

غالب است بر کار خود ولکن بیشتر مردمان نمیدانند

پس باو گفتند ایشان متفق
تا که او باشد نگهبان بر متاع
گرچه ما هستیم با صدق و فروغ
پس بیاوردند پیراهن برود
چون بهوش آمد بگفت اینجا کجاست
یوسفم اینجاست گفتندش که نی

یا ابا انا ذهبنا نستبق
غافل از آنکه بود آنجا سباع
لیك میداری تو ما را بر دروغ
که بخون بر دروغ آلوده بود
عالم باقی است یا دار فناست
باقی هستند آن ابناء حی

ما بپیشی گام چون بر داشتیم
ماند تنها گرگ او را بر درید
هست ما را حجتی روشن بدست
چون بدید آن بار دیگر شد زهوش
رفته بودم من باقلیمی فراخ
گفت چون دل نیست پیدا در وجود

یوسف اندر جایکه بگذاشتیم
وین زما باور نداری تو بدید
ایست پیراهن که گرگش خورده است
خون بیش از پیرهن آمد بجوش
بازگشتم چون در این تنگین مناخ
از شئونات طبیعت بست سود

آدمی را کو نباشد دل بدست
این ز یعقوب ای اخی برياد گیر
هیچ جائی یعنی انوی پاره نیست
کرده آسان برشما کاری بزرك
زانچه اورا مکنید ایدون صفت
روز چارم آمدندی کاروان
پس فرستادند وارد را زراه
وحی شد بروی نشین دردلو باز
دید اندر دلو خویش آگاه را
بوده بشری یا که نام خواجه اش
باشد ان گفتند ارنقصان هوش
پس شدند اخوان خبر کامد درون
پس بپیش مالك اورا ...افتند
گفت بفروشید اگر اورا بمن
شرط کردند آنکه زنجیرش کنند
اندر او بودند از بی رغبتان
زان یکی که متهم شد بر گریز
چون بقبرستان رسید آن کاروان
بس شفقتهای ما در یاد کرد
گفت بودآنها که گفتند ازتوراست
خواجهٔ مصر آنزمان بودی عزیز
پس فرستاد او بمالك تا بگاه
سوی شهرش برد در روز دگر
هرکس از دیدار او شد درشگفت
هم عزیزش شد خریدار ازنظر
بد زلیخا جفت او درخانه اش
گفت اورا برنشان برجای نیك
بردش اندردل نشاند اورا بحث
جفت باشد گردهی جایش برون
ایزمان مهمان نوازی بهتراست
یار آمد وقت مهمان داری است
می بیارا بهر او کاشانه را
کمترین آنکه تو پیشش لاشوی
اکرمی مثواه را مکن تمیز
شاید از وی نفع باشد بهر ما
همچنین کردیم بروی مهربان
واقف اندرارض مصرش ساختیم
حاصل اینها بهر آن کردیم ما
بود یا بر امر یوسف غالب او
پس بدیهی باشد اینکه آفتاب

تو نخوانش آدمی دیو و دد است
هرچه جز یوسف بود بر باد گیر
گفت کذبست اینسخن زین چاره نیست
می نهید این تهمت از جهلی بگرگ
از هلاك یوسف عالی جهت
زد آنچه که بدی یوسف دران
بهر آب آوردن ایشان سوی چاه
پس در آن بنشست ماه ملك ناز
کرده روشن چرخ را وچاه را
یا بجود کردان خطاب او خواجه وش
بر متاعی بس مناسب بر فروش
آن مهی کز مهر گردون بد فزون
سوی او از هر جهت بشتافتند
محترم بر درهمی چند از ثمن
بند بر پا بهر تدبیرش کند
یا بر آن وجه قلیل اندر عیان
وان شود اسباب تعطیل وستیز
دید یوسف قبر مادر در زمان
وانچه دوران بروی از بیدادکرد
که خیانت پیشه و اسیزه راست
هم وزیر شاه وهم صاحب تمیز
سوی بازار آورد در روز ماه
شد قیامت شهر مصر از بام ودر
وز تحیر دست بر دندان گرفت
داد بر مقدار وزنش سیم وزر
راحت جان رونق کاشانه اش
بهر اوکن جامه از دیبای نیك
کار دل را اول نظر گردید سخت
جای بهر داد گو لبریز خون
وقت آشوب زمان دیگر است
نوبت دلداری و غمخواری است
زان برون کن محرم و بیگانه را
قطره بر دریا دهی دریا شوی
داد نیکو جای مهمان عزیز
یا بود فرزند ما در شهر ما
ما عزیز مصر را بر رایگان
مهرش اندر قلبها انداختیم
مسند آرا شود ما رهنما
هیچ جز برمشیتش سوده رو
هست روشن یا که دارد ضوء و تاب

رو بی دل با طبیعت خو مکن
چونکه دید آن پیرهن یعقوب راد
بل شما را نفستان آراسته است
کار من پس صبر نیکو کردن است
چون شنیدند این شدند اخوان خجل
سوی مصر ایشان زمدین میشدند
شغل او این بود ومالك نام داشت
یافت وارد دلو را سنگین بچاه
گفت یا بشری مدد کن در مقام
پس درآوردند یوسف را زچاه
حق تعالی آگهست از کارشان
آمدند اندر میان قافله
کاین غلام ماه رو باشد زما
پس بهده درهمش بفروختند
تا مبادا آنکه بگریزد زراه
یا که بیرغبت بدند آن قافله
پس شدند اخوان نگهبان رهسپار
از شتر خود را بزیر اندرفکند
چون موکل دیدش آمد بسکون
پس بدیدش صدخواری بمصر
یافت آگاهی که آمد کاروان
شست مالك روی ومویش ازغبار
هرکس اورا دید دل تسلیم کرد
بر تماشا خلق گشتند انجمن
بیت خودرا جنت ازدلخواه کرد
برد اورا بروی ازآئین سپرد
پس بتکریمش زلیخا بر شتافت
جای یوسف طلعتان آری داست
توچرا ای دل شدی زیرو زبر
آمد آن مهمان غیبی درسرای
یار آمد خانه پردازی خوش است
راهش از مژگان و موجاروب کن
کار آمد خدمت در خانه کن
گفت بر زنرا عزیز پر خرد
زانکه ایشان را نبد فرزند هیچ
جای دادیمش درآن ایوان وگاه
هم بوی آموختیم آداب ها
حق بود غالب بامر خویشتن
این بدیهی نزد اهل معنی است
اکثری لیکن نبد آگه بران

جز که بریوسف جمالی رو مکن
دید در وی نیست آثار فساد
اینچنین وزعقل وداش کاسته است
بر خدای مستعان رو کردنست
پیر کنعان داد بر اندوه دل
خیمه بر نزدیك آن چه بر زدند
دلو را او پس فرو درچه گذاشت
در تعجب شد بچه کرد او نگاه
یا بشارت ده مرا براین غلام
داشتند اورا نهان از اهل راه
هم ز سر و مایه و مقدارشان
جستجو کردند او را یکدله
دی زما بگریخت از فعلی خطا
چشم از سود دو دنیا دوختند
سوی کنعان سخت دارندش نگاه
از وجوهی بروی اندر مرحله
کاروان همزان مکان کردند بار
از دل افغان برکشید آن دردمند
کرد رویش را بسیلی نیلگون
آمد آن خورشید بازاری بمصر
هست اندر کاروان ماهی چنان
جامه ها پوشاند بروی زرنگار
بر خریدارش جان تقدیم کرد
آمدند از خانه بیرون مرد و زن
مشرق خود بود برج ماه کرد
مر بهشتی را بحورالعین سپرد
جائی از دل بهر او بهتر بیافت
بهر مهمان عزیز این منزلست
آمدت مهمان مشو دور از مقر
تو زخانه میروی بیرون کجای
سر بپایش هشته جا سازی خوش است
آنچه شایسته است با محبوب کن
گیسوانش از ریشهٔ دل شانه کن
ما ورا گیریم بر جای ولد
بد عقیم او یا که عنین در صحیح
یا که دادیمش نجات از بند وچاه
معنی و تعبیر جمله خوابها
نیست کس را حد نطق ودم زدن
هم زتحقیق و بیان مستغنی است
که چه باشد حکمت از وضع جهان

وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٢٣ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ

وچون رسید بنهایت جوانی خود دادیم اورا علم شریعت وداش وهمچنین جزا دهیم نکوکارانرا وآمدورفت میکرد بنزد او زنیکه یوسف در سرای او بود

نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللهِ اِنَّهُ رَبِّي اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

از نفس یوسف ومحکم بست درهارا و گفت بشتاب بسوی چیزی که آماده است تورا گفت پناه میبرم بخدا بدرستیکه او ست پروردگار من نیکو کرد جایگاه مرا بدرستیکه رستگار

الظَّالِمُونَ ٢٤ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَآى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ

میشوند ستمکاران   وهر آینه خواهش آشکار زشت کردی آن   اگر نبودی که دیدی حجت پروردگار خودرا   همچنین کردیم تا بگردانیم از او گناه و کار

وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ٢٥ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَاَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَي

زشت   بدرستیکه او از بندگان ما بود که پاك کرده بود از شقاوت و پیشی گرفتند آن زن و یوسف در خانه را و پاره کرد پیراهن او را از پس سر و یافتند شوهر زلیخا را

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوٓءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢٦

در درخانه   گفت آن زن نیست سزای کسیکه خواهد که کند بأهل تو کار بدی   مگر آنکه محبوس شود یا عذابی   پر درد

واندرآن هنگام که یوسف رسید / بر کمال شدت از سن شد رشید
علم و حکمت را باو دادیم ما / تا نماید حکم در هر جا بجا
همچنین بدهیم ما پاداش خیر / بر مطیعان و نکوکاران سیر
دمبدم میگشت عشق او زیاد / تا نبود از وی تمنای مراد
عشق نبود تا بود باقی هوس / کی گذارد عشق شهوت بهر کس
کی گذارد غیرت سلطان عشق / که نماند نفس در سامان عشق
پس اراده بروی از نفسش نمود / آن زنی که یوسفش در خانه بود
چین بزلف عنبر افشان میکند / تا در اندازد تکبرش در کمند
تا که او بر میل او موجب شود / وصل اورا در نظر طالب شود
پس فرستادش بدان خلوت سرا / او شد از پیش و زلیخا از قفا
غلقت ابواب و قالت هیت لك / باش با من کز تو بشنوم بی رشك
کرده نیکو جای من پروردگار / چون بر او عاصی شوم زین رهگذار
وان عزیزم کرده نیکوئی بحاش / چون کنم با وی خیانت در سراش
نیست هم شأنی که بود رستگار / هرگز استمکاره اندر روزگار
دفع او را کرد قصد اندر گریز / زانکه بودش بس بدانائی تمیز
همچنانکه مرد بشنید زین / زانکه دیوان هر دو را شد راهزن
وین بود دور از بیان ما سبق / کاستعاده زان عمل کرد او بحق
خشم و شهوت بر فروغ پاکی / لازم آمد در نهاد آدمی
غالب او گردد که برهان باویست / هم بنش روی او هم در پی است
صورتی کان روح بخش عالم است / در دل عارف شکل آمده است
صورتی کان جلوه‌گر شد بر رسول / همچو دحیهٔ کلبی از داری قبول
زد انگشت ما ملك بر پشت او / که بجست آن شهوت از انگشت او
حاصل اینکه یوسف ازهم کرد میل / نیست نقصی چون از خطا پاکست ذیل
بر زلیخا نفس لوامه است کو / بس بود مایل بقلب نیکخو
همچو تلوین در مقام روح ساز / بر وجود قلب اندر اهتزاز
بهر تزیین صفات و لذتش / وانچه بر لوامه باشد نسبتش
راههای فکر و منفذ های نور / بند شود ازقلب وماند ازروح دور
رؤیت برهان رب ادراك اوست / بر جنس تلوین و برهانی نکوست
همچنانکه گفته شد درقصه بار / دید پس یعقوب را آن پاکبار
وانکه زد برسینه یا پشتش انگشت / باشد آن تأئید عقلی بر ولد
آن منافذ که زشهوت بود سد / هم شود مفتوح از نور خرد
رؤیت برهان بود پس قلب را / انتقال دل بتلوین بی خطا
زانکه هست او از عباد مخلصین / پاك از آلایش نفس دو بین
اندر آن ساعت زلیخا روی ان / پردهٔ افکند تا باشد نهان
تا مبادا آنکه ازمعبود خویش / شرمسار آئیم درمقصود خویش
خالقی کو عالم است و حاضر است / بر نهان و آشکارا ناظر است

وان بود ناسی رهگاه بلوغ / قوه و حس در بدن یابد فروغ
خلق بردندی تراهم بر عبیر / وان بوی میکرد راجع از تمیز
از زلیخا شد و حال دلش / که بیوسف بود عشقی کاملش
با طبیعت عشق او آلوده بود / آن اراده لاجرم بیهوده بود
عشق باشد آفتابی خاره سوز / وان هواها همچو برف اندر تموز
در تو باقی است چیزی از هوا / دور باشد دل زعشق جانفزا
بر هوای خود گراو مخواستی / هر دمی خودرا بحسن آراستی
خانهٔ بر ساخت پر نقش و نگار / نقش خود بگذاشت درآغوش یار
دست او بر گردن و لب بر لبش / بر شود حاصل بدین فن مطلبش
هفت حجره بود درهم تو بتو / شد چو داخل بست درها را براو
گفت یوسف زین بحق گیرم پناه / کاوست زیرم دارد از ظلمم نگاه
رتبهٔ من برتر است از مهر و ماه / چون بسجین رو کنم زان جایگاه
گر شوم بر حق نعمت ناسپاس / نیستم هرگز بوجهی حق شناس
پس زلیخا قصد او کرد از شبق / قصد کرد او هم که بگریزد بحق
گفته بعضی کرد او هم قصد او / تا که بنشستند با هم رو برو
جحدش در این بیان بی ادب / هست لولا ان رأی برهان رب
ورکه او هم کرده باشد قصد زن / این نباشد بس عجب زاوصاف تن
گر نباشد در وجودی ناقص است / غالب آنکو شد بشهوت شخص است
چیست برهان صورتی که پیش ازین / با تو گفتم اشدب گر لنشین
صورتی کان نفخه برمریم دمید / گشت آبستن بروح الله چو دید
پس بیوسف گشت برهان جلوه‌گر / چونکه خندان طبیعت در بشر
یا که شد روح الامین ظاهر باو / تا که یعقوب نبی در پیش رو
چون زمسیرت معطر گشت مغز / بك شنو تأویل و تحقیقات نغز
هست تلوین قلب را اندرمقام / بر ظهور نفس لوامه تمام
قلب راجاذب شود اوسوی خویش / اندر استیلای خود بروی بیش
سد نماید درظهورش بالوضوح / راههای قلب را برسوی روح
تا ندارد قلب تمکین مایل است / سوی نفس و برتنزل قابل است
بنگرد با نور عقل و چشم سر / آن تلون راشود زاو منزجر
یا که بشنید آن صدایش ازفوق / عقل باشد بر پدر نزدیك ذوق
بشنود چون سالك ازعقل انحروش / ترك تلوینها کند آید بهوش
دل زنور عقل نورانی شود / خارج از ظلمت بآسانی شود
گفت زانرو تا بگردانیم ازو / همچنین ازوحی دل فحشاء وسو
هست ازسجاد ع مروی این خبر / کاندرآن حجره بتی بود ازحجر
گفت یوسف این چرا کردی بگفت / تا که ماند فعل ما زاو در نهفت
گفت پس من بر حیا باشم احق / زآفرینندهٔ تمام ما خلق
توکنی شرم ازبتی کش نیست دید / شرم ازان اولی که ما را آفرید

بود این برهان او از ذوالجلال ‌ ‌ که بر این دادش ز شفقت انتقال
گفته اند از بهر برهان وجهها ‌ ‌ نیست لازم جمله در تفسیر ما
اصل آن دان صورت زیبای پیر ‌ ‌ ساکن از غیب از بدل گشت ای فقیر
در سلوک چونکه او همره شود ‌ ‌ از تو دست اهرمن کوته شود
تاخت بر در یوسف از آن حجره زود ‌ ‌ بی کلید آن قفلها بر می گشود
هم دوان از پی زلیخا بافش ‌ ‌ بر گرفت او ز تن در پیراهنش
جانب خود بازش اندر پس کشید ‌ ‌ پیرهن بر طول از پشتش درید
یافتند آن هر دو بر در از گریز ‌ ‌ سید خود را که آن بودی عزیز
دیدشان او چونکه اندر اضطراب ‌ ‌ یافت کاری گشته واقع در غیاب
پیشتر زان کو نماید جستجو ‌ ‌ پیش دستی کرد زن در گفتگو
گفت تا چه بود جزای آنکه خواست ‌ ‌ بر اهلت آنچه زشت و ناروا است
تا نماید که ز یوسف بد گناه ‌ ‌ من بری از فتنه ام بی اشتباه
پس چه می باشد جزای فعل گر ‌ ‌ جز که زندان یا عذابی سخت تر

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ

گفت یوسف این زن حیله کرد با من جهة تحصیل کام خود از من و گواهی داد گواهی از خویشان زلیخا که اگر باشد پیراهن یوسف پاره شده است از پیش پس

هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٢٧ وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٢٨ فَلَمَّا رَاٰى

راست گفته زلیخا و یوسف از دروغگویانست و اگر باشد پیراهن او که پاره شده از پس سر پس دروغ گفته زلیخا و یوسف از راستگویانست پس چون دید

قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ٢٩ يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا وَ

عزیز پیراهن او پاره شده از پس سر گفت این کار از مکر شما است بدرستیکه مکر شما زنان بزرگست ای یوسف روی گردان از این کار زشت و

اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ اِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ٣٠

آمرزش خواه ای زلیخا برای گناه خود بدرستیکه تو ای زن هستی از خطاکاران

گفت یوسف که زلیخا مر مرا ‌ ‌ خواست بر خود من نبودم راوا اما
گفت دانیم از کجا این قول راست ‌ ‌ چون گواهی نیست گفتا حق گواست
بر تو این را هم خدا روشن کند ‌ ‌ کذب او معلوم و صدق من کند
پس شهادت شاهدی داد آن زمان ‌ ‌ خود ز خویشان زلیخا بالعیان
گفته اند او بوده است ابن عمش ‌ ‌ داد از حکمت گواهی در دمش
گر دریده پیرهن از پیش روی ‌ ‌ هست در دعوی زلیخا راستگو
یوسفست از کاذبین ور پیرهن ‌ ‌ از قفا بدریده دان تقصیر زن
زانکه پیراهن دریده است از پیش ‌ ‌ مهر زلیخا رانده یوسف را ز خویش
ور دریده است از قفایش بی ستر ‌ ‌ از زلیخا بوده یوسف در گریز
پس زلیخا نیست در قولش فروغ ‌ ‌ یوسفست او راستگو زن بر دروغ
پس چو دید آن را عزیز منتجب ‌ ‌ بود پیراهن دریده از عقب
گفت بر اینست خود از مکر شماست ‌ ‌ مکر زن باشد بزرگ اینست راست
صدق یوسف شد چو ظاهر بر عزیز ‌ ‌ گفت یوسف را که بگذر زین تو نیز
زین سخن بگذر نهان دار از کسان ‌ ‌ فاش شد راز آن چو آمد بر لسان
هم تو آمرزش طلب بر ذنب خویش ‌ ‌ ای زلیخا چون تو بودی ظلم کیش
گفت معنی معنی این باشد که خود ‌ ‌ عذر از یوسف بخواه از کار بد
زانکه از روی تو او را بیگناه ‌ ‌ ور تو می بود این که بی اشتباه
گرچه داد این قصه را تسکین عزیز ‌ ‌ لیك کی ماند نهان خود عشق نیز

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَاَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتٰيهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرٰيهَا فِي

و گفتند جمعی زنان در مصر که زن عزیز آمد و رفت میکند با غلام برای تحصیل کام خود از نفس او بحقیقت شیفته کرده این غلام او را از راه عشق

ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣١ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَاً وَ اٰتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

بدرستیکه ما میبینیم او را در گمراهی آشکار پس چون شنید زلیخا مکر ایشان را فرستاد بدعوت ایشان و مهیا کرد برای ایشان تکیه گاهی و داد بدست هر یك از

مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَاَيْنَهُ اَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ

ایشان کاردی و ترنجی و گفت بیرون آی بر ایشان پس چون دیدند او را بزرگ داشتندش و بریدند دستهای خود را و گفتند پاکست خدا

مَا هٰذَا بَشَراً اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ٣٢ قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ

نیست این آدمی نیست این مگر فرشتهٔ بزرگوار گفت زلیخا پس این غلام است که ملامت میکردید مرا در عشق او و هر آینه بدرستیکه مکر

نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرِينَ ٣٣ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ

کردم با و بحیله کام از تن او پس خود را نگاهداشت و هر آینه اگر نکند آنچه فرمایم او را هر آینه محبوس شود البته و هر آینه خواهد شد از خوارشدگان گفت ای پروردگار

اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَ اِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٣٤

من‌زندان‌دوستر است‌بسوی‌من‌از آنچه‌میخوانندمرابسوی آن‌و اگر نگردانی‌ازمن‌مکر ایشان‌رامیل‌میکنم‌بسوی‌ایشان وباشم از نادانان

پس بگفتند آن زنان ساده دل   که زلیخا بر غلامش داده دل
خواست یعنی تا که بدهد کام او   شهر پرشد از حدیث و نام او
حب یوسف در دلش ره یافته   عشق پردهٔ قلب او بشکافته
دور ما بینیمش ازراه صواب   که دهد دل بر غلامی بیحجاب
با وجود آنکه دارد چون عزیز   همسری ذی‌حشمت وصاحب تمیز
چون دلیخا مکر ایشان را شنود   کاینچنین گویندپنهان زان ورود
کرده تعسر سخن بر مکر زان   کآن سخن میداشتند ازوی نهان
آن زنان را پس بدعوت خواست او   مجلسی از بهرشان آراست او
بهرشان آماده کردی تکیه گاه   تا بیاسایند از تشویش راه
یا طعامی بهر شان آماده کرد   کهبسکین بود حاجت وقت خورد
سفره‌چون‌گسترده‌گشت‌از خوردنی   دست هر یك داد سکین ذایعنی
تا برند از آن ترنج و هم طعام   پس بیوسف گفت کآید درسلام
تا ببینند آن زنانش در حضور   چون ورا دیدند ازنزدیك‌ودور
پس بزرك آمد برایشان درجمال   محو او گشتند و بغافل زاشتغال
تا که ایشانرا یوسف دیده‌بود   دستها را هر کسی ببریده بود
یا چو بر دیدار او فایض شدند   درزمان ازشوق دل حایض شدند
حاش لله پس بگفتند آن زنان   کاین ملك باشد نه آدم درزمان
پاك ازعجزاست یعنی ذوالجلال   کآفریند اینچنین حسن و جمال
یا مراد از حاش‌لله باشد این   که تو داری حق عشق اویقین
گرکه دلداری تهر او رواست   هر ملامت بر توکرد اوبرخطاست
این نه آدم زاده بل‌کاو فرشته است   شایدت گر دل بعشق آغشته است
پس زلیخا گفتشان هست‌این‌همان   که بمن در وی ملامت بودتان
و لقد راوَدْتُهُ عن نفسه   پس بمیل من نکرد اوهمرهی
داشت یعنی‌خویش را ازمن‌نگاه   ورکه نکند آنچه گویم زانتباه
پس‌بزندان رفت خواهد ناگزیر   افتد از رفعت شود خواروحقیر
یوسف‌این‌بشنیدوزایشان‌روبتافت   هردمی پس در قفای او شتافت
بر بهانهٔ اینکه ساریش ملوم   پس بجود خواندند اورابررسوم
سك آمد یوسف از گفتارشان   وز خیال شوم باهنجارشان
گفت یارب سخن را داره نکو   راچه خواهند اینزنان نادم براو
مکر ایشان گر نگردانی زمن   میل برایشان کنم زآشوب تن
پس زنادانان شوم ناجار و پست   ز ارتکاب آنچه ناسوده است

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٣٥ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَاَوُا

پس‌بپذیرفت‌دعای‌اوراپروردگارش‌پس‌بگردانیدازاومکر ایشانرا بدرستیکه‌او شنوای‌داناست پس‌ظاهر شدمرایشانرا پس ازآنکه‌دیدندعلامات

الْاٰيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ ٣٦

عصمت‌یوسف‌راکه‌البته‌درزندان‌کنندش‌تازمانی‌مرك

پس‌اجابت حق نمودش در زمان   باز گرداند رو کید زنان
زانکه اومی بشنود آوازخلق   هم بداند در تضرع رازخلق
چون زنان‌گشتند ازوی ناامید   پس زلیخا را بگفتند از نوید
که صلاح است کورا چند روز   حبس درزندان کنی ای‌دلفروز
تا ببند سختی زندان و بند   رام گردد با تو آید در کمند
پس بگفت او با عزیزاراین غلام   من شدم بد نام اندرخاص‌و عام
گر بزندانش فرستی چند روز   من‌شوم فارغ ازاین‌شویش‌وسوز
این سخن گردید مقبول عزیز   گفت بر زندان برندش بی تمیز
پس‌هویدا شد برایشان بعدازان   که بدیدند آن علامتها عیان
رایشان بگرفت خود برایں قرار   که بزندانش فرستند از حصار
بارمانی خواست پس زآهنگران   سخت زنجیری که بندندش بران
گفت با زنجیر پس با بر شتر   بر نشانند آنکه بود آزادوحر
دور گرداند کاین باشد سزا   خائنانرا در حریم پادشا
رفت خود با جامهٔ تبدیل او   برسر ره تا کند چون گفتگو

جذبه

پس بدینسان شد سوار راحله   باز رفتش دست و پا درسلسله
چون دل من‌که شد اندرزلف‌یار   کرده خود زنجیر ماما اختیار
تا بحیم رفته درگیسوی دوست   جونداردهیچ جزناموی دوست
می ندارد جز بآن گیسو نثار   بوده ماما از ازل زنجیر ساز
گشته تسلیم او بموی مهوشان   میکشندش تا زهرسو موکشان
بست یارا جز بمویت دلخوشی   هین بکش زنجیر ما تا میکشی
سد ندم جمله بند موی تست   حلقم اندر حلقه گیسوی تست
تا توانی زلف مشکین را بتاب   تا شود خوبین تر ایندل یا که آب
من مقام رو ازان زنجیروبند   گو شود هر مو کمند اندرکمند
با خود ازجان بر کمندت تاختیم   سوی گردوت کمند انداختیم
دل بزنجیر و کمندت بسته ایم   با کشاکش همچنان پیوسته ایم
هر بمولی باشدش پیوستگی   بودش هیچ از کشاکش خستگی
گربزندان ورکه درچاهش‌کنند   راندور ازشهرودرگاهش‌کنند
گفت‌یوسف‌کای خدای ذوالمنن   آگهی در سروجهر از حال من
جور اخوان رنج غربت بس‌نبود   که بزندانم برند این‌گونه زود
خواجه بودم عبد گشتم زرخرید   ملك شدم زندانی از خود نا امید
میندانم چارهٔ ای چاره ساز   جزکه جویم استعانت برتو باز
در زمان آن پیك خلاق جلیل   دلنواز حق پرستان جبرئیل
دررسید ازامربرحق هوش او   رازها گفت ازحق اندرگوش او

یوسفا غمگین مشو در مرحله — چون تورا خواهم من اندر سلسله
آمد ای یوسف زلیخا در رهت — تا که بیند درحزع بر ناگهت
رومکن زنهار ای یوسف ترش — چین بر ابرو در میفکن دارهش
باش خندان گر بزندانت برند — سوی سجن ازباغ و ایوانت برند
هست حکمتها مرا در کار تو — این بود معراج تو فی طارتور
شد بلند از درد او آهنگها — مزدی برابسته هرکس سنگها
ل زتقصیرش بزندان میبرند — باغل و زنجیرش اینسان میبرند
دیگری گفت ای خداوند مجیب — رحم کن براین دل افکار غریب
ناله و افغان مرد و زن بپای — بود اندر شهروبازار و سرای
یعنی این باشد سزای مجرمان — در حریم خسروان و محرمان
بهتراست این خواری از آن فعل خوا. — که بود پاداش او نیران و نار
گفت یوسف این زلیخا چون شنید — پس حسود بپیچیدو شد زاو ناامید
تنگ بروی گیر از هر رهگذر — تا متك آید کند ایسو نظر
شیر از زنجیر هیچش ننگ نیست — چاه و زندان بهر رهرو ننگ نیست
تا کرا از بهر استخلاص خود — سوی اوسازی شفیع ازنیك و بد
رو مگردان بریمین و بر یسار — هیچ سر ازپیش رویت برمدار
بر تو زندانرا کنم خرم بهشت — تا نگردی تنگدل زانجای زشت
پس ببردندش ببازار ازسرای — مردودن گشتند جمع ازهرکجای
هرکسی گفتی که مظلوم است او — ورگنه بالله که معصوم است او
دیگری گفت ازوطن آواره است — ویچنین در شهرما بیچاره است
دیگری گفت این بحر سادیست — آنکه کرد این هیچش ازحق یادنیست
چون نزدیك زلیخا آمدند — آن منادی گفت حرف ناپسند
گفت بس حرف نا یوسف چنین — که بگواین نه ز قهر رب دین
من نکوش او رسانم راز تو — بشنود لیکن غیر او آواز تو
پس فرستاد او بزندان بان پیام — که بده برجای تاریکش مقام

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّى اَرَانِي اَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الْآخَرُ اِنِّي اَرَانِي

ودررفتندباو درزندان دوجوان گفت یکی ازایشان بدرستیکه من دیدم درخواب که میفشردم شرابرا وگفت آن دیگری بدرستیکه من دیدم خود را

اَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۳۷

که برداشته بودم برزبرسرخودنانی که میخوردمرغی از آن آگاه کن مارابتعبیرش بدرستیکه می بینیم تورا ازنیکوکاران

بردن یوسف علیه السلام را بزندان

چون بزندانش بردند آنزمان — گشت داخل نیز باوی دوجوان
یکدگررا کرده بودند آن دوتن — متهم در نزد ریّان ازوطن
گفت طباخ اوبخمرت کرده زهر — کت برد ازرندگانی حظ وبهر
گفت هم طباخ را خورزین طعام — اوبخورد ازطبخ و ثابت شدکلام
یوسف از زندانیان زاقبالشان — پس تفقد مینمود از حالشان
مینمودی مر مریضانرا علاج — میفزودی گاهشان بر ابتهاج
گفت من یوسف پسرزادهٔ خلیل — ابن یعقوب ابن اسحق نسل
لیك تقصیری کنون در خدمتت — می نخواهم کرد بهر رفعتت
زان دوزندانی یکی گفت ازخطاب — بوستانی دیدهام من خوش بخواب
بود جام پادشه در دست من — میفشردم در وی انگور آنزمن
حمل کردم فوق رأس خویش ان — که سه سفره پر زنان میبود آن
ده خبر ما را تو از تعبیر این — چون تورا بینیم ما از محسنین
وان دویك ساقی ویك طباخ شاه — که برایشان تهمتی بود از گناه
گفته بد ساقی بریّان در مقام — که مخورچون زهر ما کست این طعام
گفت باساقی ملك کاین جام می — توبخورخود در هماندم خوردوی
هردورا پس حکم برزندان نمود — متهم را چاره از زندان نبود
جامهٔ بدریدهشان میدوختی — علم و دین برجمله می آموختی
عامل زندان بپرسیدش که تو — کیستی ای ماه روی نیك خو
گفت عامل گر توانستم تو را — ای پسر زاده میکردم رها
می نشستی روزها درپیش وی — گشته بوداندر ارادت خویش وی
بودم اندر زیر تاکی با طرب — که سه خوشه بود بروی ازعنب
گفت آن دیگر که دیدم من بخواب — بودم اندر مطبخ شه کامیاب
می بخوردندی از آنها مرغها — که بدند از فوق رأسم درهوا

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ اِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَكُمَا ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّى

گفت نیاید شمارا طعامی که روزی داده شوید آنرا مگر آگاه گردانم شمارا بتعبیر این خواب پیش از آنکه بیاید آن طعام شمارا این از جمله علمهائیست که آموخت مرا

اِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۳۸ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ

پروردگارم بدرستیکه من واگذاشتم کیش گروهی که نمیگروند بخدا و ایشان بآخرت ایشانند کافران وپیروی کردم کیش پدرانم را ابراهیم

وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ

واسحق ویعقوب نسزد مارا که انبازقرار داریم بخدا هیچ چیزرا این از فضل خداست برما وبر مردمان

وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٣٩ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ

ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکنند ای‌دورفیق زندان آیاخدایان متعدد بهترند یا خدای یگانه

الْقَهَّارُ ٤٠ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

غالب‌برهمه نمی‌پرستید از جزاو مگرصاحبان نامهائیرا که‌نامیده‌آنهاراشماوپدرانتان فرونفرستاده‌خدابآن هیچ حجتی

اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

نیست حکم مگر خدایرافرموده‌است که‌نپرستید مگراورا اینست دین‌راست‌ودرست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند

٤١ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ اَمَّا اَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ اَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ

ای‌دورفیق درزندان اما یکی‌ازشما پس‌باشاماند خواجه‌خودرا شراب واماآندیگری پس‌بردار کرده‌شودپس‌میخورد مرغ از

رَأْسِهِ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ٤٢

سراو حکم کرده‌شدکارخوابی‌که‌درباب‌آن‌تعبیر میخواستید

تعبیر نمودن خواب زندانیان‌را یوسف ع

گفت ناید مر طعامی بر شما
گویم اعنی ما چه آید پیشتان
ترك‌کردم زانکه من ازناپسند
پیروی نموده ام هم از رشد
نیست بهر ما رواکانبازو جفت
داده مارا برتری بر کل ناس
ای دو یار سجن آیا بهتر است
نی پرستید از ورای او تمام
بر عبادت نیست فرمان از خدا
اینست دین راست ماداند لیك
پس بیاشاماند او ماند پیش
پس خورند ازمغزاونی‌شك طیور

که خورید از آن بوقت اقتضا
تا که بر توحید باشد کیشتان
ملت قومیکه بر حق نگروند
بر رسوم و ملت آباء خود
با خدا گیریم ہمتا و نهفت
اکثر از خلقند لیکن ناسپاس
آنخدایان پرا کنده که هست
غیر اسمائیکه خود هشتید نام
جز خدا را از تمام ماسوی
اکثری ازمردمان بد یاکه نیك
خمر اندر بزم برمولای خویش
شد قضا اینگونه جاری درامور
پس بردند آندورابعد ازسه‌روز

جزکه من دهم تأویلش خبر
اینکه گفتم کرده تعلیم خدای
هم نداد آخر ایشان کامرند
کوست ابراهیم کامل اعتقاد
نی روا سازیم جزئی ماشریك
منعم اعنی که ما بر مردمان
یا خدای واحد القهار کو
مر شما وآبائتان کز رخصی
امر کرد از گفتهٔ پیغمبران
ای دویار سجن من یك ازشما
وان دگرراکوست طباخ ازنصیب
آنچه را جستید تأویلش زمن
مربرون ازسجن وپیداشد رموز

پیش ازآن کآید شمارا درنظر
نزکهانت باشد این یا ازهوای
راابتدا بر کرهی تا آخرند
هم دگر اسحق و اسرائیل‌راد
وین‌خود ازفضل‌خدا برماست‌بیك
خلق ازاین‌نعمت ندارند امتنان
غالب و یکتاست اندر جستجو
حق نفرستاده بر وی حجتی
آنکه نرسید جز اورا عیان
میشود سه روز دیگر او رها
منزند از حکم شاهش برصلیب
ممتنع باشد خلافش نی سخن

وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَاَنْسٰهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ

وگفت یوسف مرآنراکه میدانست که‌اورستکارمیشود ازآن دو هرکه یادآوری کن مرا نزدخواجه‌خودپس‌ازیادبرداوراديورحم یادکردن

رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ٤٣

اورا نزدخواجهٔ‌خودپس‌درنگ‌کردندرزندان‌هفت سال

گفت یوسف‌آنکه را بودش‌گمان
عرض نی تقصیریم را بر ملك
پرزد او بشکافت تا هفتم زمین
پس بیوسف‌گفت آنکومارو مور

بر نجات از امر خلاق جهان
میرسان رستی‌توچون ازسجن‌لك
دید سنگی پس بارمی هفتمین
هست اینسان‌پیش‌علمش‌درحضور

اذکرونی عند ربك یافتی
پس درآمد جبرئیل از کردگار
سنك‌هم بشکافت پس‌دید اندران
کی بود غافل زاحوال تو او

نزد شه یاد از من آر اعنی‌بجا
برد یوسف را ززندان درکنار
هست‌کرمی برك سبزش بردهان
که‌کنی بر خلق ازخلاق رو

خلق گر باشند زانرو درحجاب ‌ ‌ تو چرا رو تافتی زان آفتاب
چون بمخلوق ازخدا جستی پناه ‌ ‌ هفت سال باشد اینجا جایگاه
قدرتش دیدی توچون بیعاجزی ‌ ‌ رو بعودی ازچه رو بر عاجزی
چونشدی غافل چنین ازذوالجلال ‌ ‌ بایدت بودن بزندان هفت سال
چوشنیداین یوسف ازوی شدخجل ‌ ‌ زاشك چشمش خاك زندان گشت گل
گفت گرحق نگذرد زین غفلتم ‌ ‌ سهل باشد هفت سال این محتشم
ذکر رب چون برد دیو ازیاداو ‌ ‌ ماند چندین سال درزندان فرو
گریه میکرد اوبزندان روزو شب ‌ ‌ بود خود آنگریه را افزون سبب
هجرو محرومی و دوری ازدیار ‌ ‌ وانکه کرد اوغفلت از پروردگار
گریه و افغان او شد متصل ‌ ‌ اهل زندانرا براو میسوخت دل
بود کارش گریه در شام و سحر ‌ ‌ بر زلیخا رفت از حالش خبر
گفت تا سازند اززندان دری ‌ ‌ بهر تسکینش سوی معبری
بر نشاندش بران در یك تنه ‌ ‌ تا بیرون ننگرد از روزنه
تا شود مشغول از دیدار ها ‌ ‌ بشنود از عابرین گفتار ها
داشت روزی چشم برراه عبور ‌ ‌ دید خود اشترسواریرا زدور
آن شتر بکشید ازدستش زمام ‌ ‌ سوی زندان شد باشتاقی تمام

گفتگوی یوسف علیه السلام بامرد اعرابی

خفت دربیرون آن روزن بجای ‌ ‌ چون کسی ناید سوی آشنای
بد زبان حالش اینکه میروم ‌ ‌ سوی کنعان ای اسیربند غم
سوی یعقوب ارکه پیغامی توراست ‌ ‌ گوکه تابروی رسانم من براست
خواست اعرابی که خیزاند زجای ‌ ‌ آن شتررا سخت باضرب عصای
کردیوسف بانك سوی آن عرب ‌ ‌ کز کجائی ای اخی گفت ازادب
کاهل کنعانم عمرم شد بیار ‌ ‌ بهر کاری میروم آنسوی باز
گفت برگوزین شترکوارکجاست ‌ ‌ که زحالش ظاهر آثار وفاست
گفت در مرعای آن یعقوبیان ‌ ‌ بس جریده و ودهٔ است اورامکان
گفت جون بدحال یعقوب ازعنان ‌ ‌ گفت زین بگذر که باید درمان
خانهٔ کرد است بر پا از محن ‌ ‌ نام آنرا هشته او بیت الحزن
روزوشب میگرید آنجا زارزار ‌ ‌ از فراق یوسف سیمین عذار
نالهٔ او هر کرا آید بگوش ‌ ‌ گردد ازخود بیخبر ماند زهوش
گشته چشمش کورازاندوهو اشك ‌ ‌ ابرها روی برید ازگریه رشك
گفت از من گر این گوهر تمام ‌ ‌ سوی کنعان بربری محزون پیام
گو پیامی دارم از زندانئی ‌ ‌ بر غم و درد و فراق ازدانئی
آنزمان کت غم بود بر منتها ‌ ‌ کن بمهجوران زندانی دعا
ما نکردیمت فراموش از نظر ‌ ‌ تو مکن مارا فراموش هم دگر
گفت نامت را نگو تا گویمش ‌ ‌ گفت از نامم فزاید بر غمش
لیك درمن کن نگه وزشکل وروی ‌ ‌ هرچه بینی با نشان با اوبگوی
ور زحال گونه پرسید ازسیاق ‌ ‌ شستهشد گرزآب چشم اندرفراق
گر رسانی این سلام من بوی ‌ ‌ از دعایش سودها یابی بسی
هردعائی خواهی اندوجه صواب ‌ ‌ کن بنا زاو که گردد مستجاب
چون رسی آنجا بمان تا شامگاه ‌ ‌ کز ترددباز ماند اهل راه
آنزمان پیغام مهجوران رسان ‌ ‌ کو بود فارغ زغوغای کسان
بستدآن گوهرروان شدسوی دشت ‌ ‌ وآبچشم یوسف ازسربرگذشت
گفت راحیلم نیزاد ایکاش ‌ ‌ تا که بینم اینچنین غمهای فاش
چون رسید ازره بکنعان آعرب ‌ ‌ صبرکرد او تا که شد نیمی زشب
جانب بیت الحزن برداشت گام ‌ ‌ داد بر یعقوب در درگه سلام

پیغام آوردن اعرابی ازیوسف بیعقوب علیه السلام

چون صدا یعقوب پیغمبر شنید ‌ ‌ ناگهانش راحتی بر دل رسید
بردوید اوسوی درگاه ازسرا ‌ ‌ گفت برگو تا که آئی از کجا
گفت باشم قاصد زندانیان ‌ ‌ میرسم از مصروگفت آنداستان
قاصدم از نزد مهجوری غریب ‌ ‌ که بزندان بود بی صبروشکیب
بر تو داد اینگونه اززندان پیام ‌ ‌ بر نجاتش کن دعا خوشند مقام
گفت یعقوب از پیامت بیمقال ‌ ‌ بر مشامم میرسد بوی وصال
مژدهگانی گو چه میخواهی زمن ‌ ‌ گفت هیچ الا دعا ای ممتحن
آنچه باید مژدهگانی راورسد ‌ ‌ از توام غیر ازدعا سود امید
گفت یارب بروی اندروقت فوت ‌ ‌ یاد دار آشدتی کآید موت
وین شتررا وارهان از فاقه ها ‌ ‌ ناقهٔ کن در بهشت از ناقه ها
وان جوانرا ده نجات از بستگی ‌ ‌ ده بخویشانش دگر پیوستگی
بار الها حق یعقوب وفی ‌ ‌ حال پیرانرا نکو کن باصفی

مناجات

روحشان تا باشد ازمن جملهشاد ‌ ‌ بر صلاح آر ار بجا استم فساد
تو بدیها را توانی کرد خوب ‌ ‌ سر عیب آید ز ستار العیوب
از تو دانی خیر خودرا نیزغر ‌ ‌ ازتو نخواهم عاقبت را هم بخیر
عمر گر بگذشت برلهو و مجاز ‌ ‌ عفوکن بگذر ببخش ای بی نیاز
غفلتی گررفت وقتی در حضور ‌ ‌ یا خلافی از من آمد در ظهور
قصد خود دانی چه بودم درضمیر ‌ ‌ برگناهی کآن نبود ازدل مگیر
این زمان عجزو فقرو بندگیست ‌ ‌ ورنه ما را حق این گفتار ست
عاجز و مسکین و محتاجیم و تو ‌ ‌ هرچه را خواهی کسی نی گفتگو
گربیخشی ورکنی فرمان توراست ‌ ‌ ملك ازتوخلق ازتوجان توراست
ما کئیم ای ذوالجلال مستعان ‌ ‌ که بگویم اینچنین کن وانچنان
این دعا مارا هم ازفرمان تست ‌ ‌ درد ها را راه بردرمان تست
کرد زان یعقوب یوسفرا دعا ‌ ‌ که خلاصش کن ز زندان ابتدا
آن قضا بد کزوطن آواره شد ‌ ‌ هم قضا را آن دعایش چارهشد
بر سر آمد روز اندوه وغمش ‌ ‌ باد فیروزی وزید اندر دمش

وَ قَالَ الْمَلِكُ اِنِّي اَرٰي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ اُخَرَ

وگفت پادشاه بدرستیکه من می بینم هفت گاو فربه که میخورند آنهارا هفت گاو لاغر وهفت خوشه گندم سبز وهفت خوشه

يَابِسَاتٍ يَا اَيُّهَا الْمَلَأُ اَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ٤٤ قَالُوا اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ وَ مَا

دیگرهمه خشك ای گروه معبران فتوی دهیدمرا در خوابمن اگرهستید که خوابهارا تعبیر میکنید گفتنداین خوابهای آشفتهاست و نیستیم

نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْاَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ٤٥ وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

ما تعبیر خوابهای آشفته دانایان وگفت آنکه رهائی یافته بود از آن دو یار و خاطرش آمد سخن یوسف پس از مدتی من آگاه کنم شما را

فَاَرْسِلُونِ ٤٦ يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ اَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ

بتأویلش پس فرستید مرا پس آمد و گفت ای یوسف ای بسیار راستگوی اعلام نما بما تعبیر را در اینکه هفت گاو فربه که میخوردندشان هفت گاو لاغر وهفت

سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ اُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي اَرْجِعُ اِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ٤٧

خوشهٔ گندم سبز و هفت دیگر خشکها باشد که من برگردم بسوی مردمان باشد که ایشان بدانند

خواب دیدن ملك مصر

دید ریان ملك اینگونه خواب ‖ کآمدند از جوی خشکی بی زآب
هفت گاو فربه و خوردند زود ‖ هفت گاو لاغر آنها را که بود
فربهانرا چونکه خوردند ازمراد ‖ در شکمهاشان نشد چیزی زیاد
هفت خوشهٔ سبز با انبار نو ‖ هفت دیگر خشك و نزدیك درو
خشکها پیچیده برآن سبزها ‖ زیر خود کردند پنهان جمله را
پس ملك گفت ایگروه کاهنان ‖ آگهم سازید بر خوابی چنان
گر شما از علم رؤیا آگهید ‖ در طریق علم و حکمت کرهید
پس بگفتند آن جماعت با خدیو ‖ کاین مگر باشد زتسویلات دیو
خواب اعنی فاسد و بیهوده است ‖ از خیالات طبیعت بوده است
ما نه دانائیم بر این خوابها ‖ بلکه دایم از بود زآداب‌ها
رؤیت شوریده را تعبیر نیست ‖ گر ندانیم این زما تقصیر نیست
شد فرو ریان بفکر خواب خویش ‖ یادش آمد ساقی از احوال پیش
وانکه یوسف گفت درزندان باو ‖ یاد من کن نزد شه در گفتگو
آمدش از بعد ز ایامی بیاد ‖ زان غریب مانده درزندان بیاد
گفت میدهم خبرزین خوابمان ‖ پس فرستیدم بزندان اینزمان
تا بپرسم زانکه بر تعبیر خواب ‖ دارم آگاهی بگو آرم جواب
هست درزندان کسی کو آگهست ‖ گوئی او را بر حقیقتها رهست
گفت ریان زود رو آور خبر ‖ سوی زندان گشت ساقی رهسپر
گفت ای یوسف که صدیقی بقول ‖ ده خبر مارا زخوابی پرزهول
هفت گاو فربه آمد ره سپرد ‖ هفت گاو لاغر آنها را بخورد
هفت خوشه سبز بود اندر عیان ‖ هفت خوشهٔ خشك پیچید اندران
سبزها را خشك کردند ازشتاب ‖ جمله بادانند زین گو تا جواب
تا چو گردم باز سوی پادشاه ‖ گویم آنچه بشنوم بی اشتباه
شاید از فضل تو یابند اطلاع ‖ هم زسر خواب خود بی امتناع

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَاَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ اِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ٤٨ ثُمَّ يَأْتِي

گفت میکارید هفت سال بر عادت مستمر پس آنچه را درو کردید پس وا گذارید آنرا در خوشه آن مگر اندکی از آنچه میخورید پس بیاید

مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ اِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ٤٩ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

از پس آن هفت سال سخت که بخورند آنچه را پیش اندوختید از برای آنها مگر اندکی از آنچه نگاه میدارید پس بیاید از پس

ذٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ ٥٠ وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ

آن سالیکه در آن فریادرسیده شوند مردمان و در آن نجات میابند وگفت پادشاه بیارید او را نزد من پس چون آمد او را فرستاده گفت

ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ٥١ قَالَ مَا

بازگرد بسوی خواجه خود پس از او که چه بود حال آن زنانی که بریدند دستهای خود را بدرستیکه پروردگار من بمکر آنها داناست گفت چه

خَطْبُكُنَّ اِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَاَةُ

بود حالتان هنگامیکه کامجوی شدید فریب یوسف را از نفسش گفتند حاش لله ندانستیم براو هیچ بدی گفت زن

الْعَزِيزِ الْاٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ٥٢ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي

عزیز اکنون ثابت شد حق من کامجو شدم فریب او را از نفسش و بدرستیکه هر آینه او از راستگویانست این برای آنکه بداند که من

لَمْ اَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لٰايَهْدِي كَيْدَ الْخٰاۤئِنِينَ ٥٢

خيانت نكردم اورا به پنهانی و بدرستيكه خدا هدايت نميكند حيلهٔ خيانت كنندگانرا

تعبير خواب نمودن يوسف عليه السلام

گفت يوسف كه شما درهفت سال … كشت بر عادت نمائيد از مجال
تا بماند بيعلل در خوشها … وان ذخيره گردد از بهر شما
پس بيايد بعد ازان سبعٌ شداد … هفت سال سخت يعنى بى مراد
جز قليلى كه نهيد از بهر زرع … مابقی‌را پس خوريد از اصل و فرع
حق خلايق را شود فرياد رس … يا رسد باراناشان از ملتمس
يعنى ازانگور و زيتون با كه شير … بر فراخى اين بود مارا مشير
كرد چون تعبير يوسف خوابرا … رفت ساقى سوى شه آدابرا
شاه گفت آريد اورا درحضور … تا كه خود سازد نيازش بى‌قصور
گفت يوسف بازرو درپيش شاه … گو بپرسد زان زنان از بيگناه
آگهست از مكرشان پروردگار … هم بداند كيدشانرا شهريار
تا ببينندش حقير از بى تميز … كايست آنكو بود خائن بر عزيز
چونكه باز آمد رسول و گفت حال … شه زنانرا كرد حاضر درسؤال
جمله گفتند آن زنان بيخوف و باك … حاش لله حق بود از عجز پاك
ما ندانستيم بر وى از بدى … هيچ ما از خامى و نابخردى
راست گرديد اينزمان وهم درست … من طلب كردم خود اورا در نخست
خود بنا كاندرحضورت اى همام … بكشم از اين خود پرسان انتقام
ملكه اين درخواست كردم از سير … تا بپندارد مرا خائن عزيز
راه ننمايد خدا بر خائنين

مدرويد آنچه پس ازغلات خويش … بار اندر خوشه بگذاريد بيش
جز قليلى كه شما از آن خوريد … سوى انبار و دكان باقى بريد
پس خوريد اين سالهاى قحط كيش … نيمى اهلش آنچه بنهادند پيش
پس بيايد از پس آن سالها … سالهاى نيك اندر فالها
اندر آن سال دگر كه قحط نيست … بر فشارند آنچه را كافشردنيست
داد يوسف زين خبر راسالها … كه نكو گردد بوسعت حالها
با ملك گفت آنچه راو شنيده بود … سر خوابيرا كه زيان ديده بود
پس رسول آمد دگر نزديك او … كش ببرد تا كند آنها روبرو
آزمانيكه بريدند از وله … دستهاى خويش را اندر نكه
خواست يوسف درنخستين بانسند … بيگناهى خويشرا واضح كند
هست لازم بهرهركس زاهل كيش … نفى تهمتها نمايد تا زخويش
گفت چون بدم شمارا كار و حال … چون طلب گرديد اورا بر وصال
كافريند اين چنين خوى عفيف … نيست مثلش در وضيع ودرشريف
هم زليخا كرد بر اين اعتراف … كه زمن ميبود نزوى آن خلاف
شه بيوسف داد پس پيغام رود … كه زنان كردند اقرار آنچه بود
گفت يوسف نيست قصدم زين بيان … اينكه تا بكشم عقوبت از زنان
من ورا خائن نبودم درغياب … هم نشستم خط احسانش برآب
اين بود بر اهل دانش مستبين

وَ مٰا اُبَرِّئُ نَفْسِي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّٰارَةٌ بِالسُّوۤءِ اِلاّٰ مٰارَحِمَ رَبِّي اِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥٤ وَ قٰالَ الْمَلِكُ

و برى نميگذارم نفسم را بدرستيكه نفس امر كننده است بدى مگر آنكه رحم كرد پروردگارم بدرستيكه پروردگارم آمرزنده مهربانست و گفت پادشاه

ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمّٰا كَلَّمَهُ قٰالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنٰا مَكِينٌ اَمِينٌ ٥٥

بياريد اورا از من تا خاص گردانم اورا براى خودم پس چون سخن كرد با او گفت بدرستيكه تو امروز نزد ما با منزلت و امانتى

اين بد از حفظ خدائى بى كه من … ميكنم تنزيه نفس خويشتن
نفس دورا بر خطا باشد مدار … جز كه توفيق آيد از پروردگار
بر ملك گفتند چون گفتار او … شوق او افزود بر ديدار او
پس فرستاد اسب زرّينه لجام … تا بايوان آيد او با احتشام
پس درآوردندش اززندان گروه … سوى شه بردند نازش با شكوه
باب شادى شاه بروى بازكرد … بر نشاندش بر سرير اعزاز كرد
زانكه زبان آگه ازآن جمله بود … با وى اندر منطقى زان لب گشود
گفت اصلش را كزان درپردهٔ … گويمت كآنرا فرامش كردهٔ
خواب ديدى رود نيل ازهم شكافت … هفت گاو آسانكه مثلش كس نيافت
آب نيل آنكه فروشد درزمين … وز ميان گل درآمد همچنين
بى زشير و بى زپستان پس درشت … جمله را چسبيده اشكمها بپشت
بر شكستند استخوان و مغزشان … ميمكيدند استخوان مغزشان
هفت خوشه بازهم خشك و سياه … رست و ميكردى تو ازعبرت نگاه
آتشى زان خشكها پس برفروخت … خوشه‌هاى سبز و خرم را بسوخت

نفس غدار است و امر بر بدى … جز كه باشد عفو ورحم ايزدى
حق بود آمرزگار و مهربان … چشم پوشد از خطاى بندگان
گفت آريدش بسويم درمصاص … تا كنم اورا زبهر خويش خاص
هم فرستاد او اميران پى بپى … تا كه با اعزاز آيد سوى وى
چون بنزديك ملك شد درورود … گفت بروى هم سلام وهم درود
پس ملك باوى درآمد درخطاب … يوسف از چندين زبان دادش جواب
گفت اينك لب گشا تقرير كن … خواب من درپيش من تعبير كن
بعد از آن تعبير آن گويم تمام … كه ملك ديده‌است آنرا درمنام
فربه و اسپيد و پستان پرزشير … زان برون آمد بخوبى بينظير
هفت گاو ديگر آن لاغر ميان … زرد يا همرنگ خاك اندرشان
پنجه و دندانشان چون سگ بير … پس بر آن گاوان شدندى حمله‌ور
هفت خوشهٔ گندم از نورست باز … سبز و خرم پرزدانه پرزساز
پس برآمد باد تندى پس دژم … خشكها بر سبزها آمد بهم
پس تو برجستى زخواب از اضطراب … غير از اين نبود كه ديدى تو بخواب

الجزء الثالث عشر

بس تعجب کرد ریان زین کلام
حواب اورا چونکه خود تقریر کرد
گفت گو با هرچه گندم یا حواست
شد چو وقت بدرویدن بارها
چارپایان هم خورند آن ساقه ها
ماقی را کن ذخیره بهر سد
آزمان تو فارغی از رنجها
بر مراد خود فروشی گندمت
گفت ای یوسف توام روزی یقین

گفت اینست آنچه دیدم درمنام
پس چنانکه گفته شد تعبیر کرد
جمع سازند ارکه کهنه یانواست
گو بهند از خوشه در انبارها
تا نمیرند آرمان از فاقه ها
جونکه آید نحسها از بعد سعد
بر نهی از زرو گوهر گنجها
خر دولتها کنند دوش از تخت
نزد ما با آبروی وبس امین

اکثری زان رفته بود ازیادمن
گفت شه تدبیر آنرا بی‌خلل
وانچه در انبار خود داری تمام
تا که ایمن باشد ازکرم وگزند
آنچه حاصل گردد اندرهفت سال
چونکه گردد منقضی این هفت سال
سویت از هر شهر وملك آرند رو
آنچنانکه هیچ شاهی مثل آن
آنچه داری آرزو ازمال و جاه

یادم آمد چونکه گفتی درزمن
چیست رأیت تا کنم بروی عمل
کن زراعت تافزون گردد طعام
دانه ها در وقت گیرند و یزند
خس آنرا قوت کن بی احتمال
هفت سال قحط آید بی سؤال
جای گندم گوهر است ازچارسو
نه شنیده نه بدیده بر عیان
گو بمن کارم نما بی اشتباه

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ الْأَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ٥٦

گفت بگردان مرا برخزانهای زمین کمن نگاهدار سعدا ایام

گفت گردان بر خزائن والیم
آگهم ضایع نگردانم همی
در تفاسیر است مذکور اینکه شاه
وان عزیز از کارشه معزول گشت
بر ملك هردم بقدرش میفزود
چون زدنیا شد عزیز مهر زاد
گفت عنین بود و بمردی عزیز
گفت یوسف بهتر است این یا خود آن
من جوان بودم بنیکوئی قرین
مبتلا گشتم بمردی کاینچنان

گر شناسی در امانت عالیم
زانچه برمن وا گذاری درهمی
از مرصع کرد اورا تاج و گاه
اندکی نگذشت کوخود درگذشت
تا که زاو اقرب کسی برشه نبود
شه زلیخا را بیوسف خواندوداد
دان عاشم بکروبس پاکیزه نیز
که تو میخواندی بر ایم از زبان
هم ندیدم چون تو یاری دلنشین
می نگردد مبتلا کس درجهان

تا که آن صرف زراعتها کنم
یا که دانم حکمها را در مقام
بر سپرد او را کلید مخزنش
یوسف اندر مصر ازفضل و هنر
عقل وفضل افزون جودید ازچهر او
چونکه خلوتکرد واورا برگرفت
شد زلیخا را ز یوسف دو پسر
گفت ای یوسف ملامت خودتو مار
عشق تو بگرفت جا بر جان من
حاصل آنکه گشت یوسف کامکار

من حفیظم صرف آن برجا کنم
یا شناسم هرزبان وهر کلام
ساخت مختار او بملك و مسکنش
گشت بعد از چند ماهی تاجور
میفزودش هر زمانی مهر او
بکردیدش راوپرسید ازشگفت
وان بد افرائیم و یوشا ازخبر
می مکن بر من که دانائی وراز
ند بهم اندیشه و ارکان من
بر زمین مصرهم فرمان گذار

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَآءُ وَلَا نُضِيعُ

وهمچنین تمکن دادیم مر یوسف را در زمین کمنزل گزینند از آن هرجا که خواهد میرسانیم برحمت خود هر کرا خواهیم وضایع نسازیم

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٥٧ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٨

مزد نیکوکاران را وهر آینه مزد آخرت بهتر است از برای آنانکه گرویدند و بودند که پرهیزکاری میکردند

گفت زان رو همچنان دادیم جای
هم رسانیم آنکه را خواهیم ما
اجر عقبی نزد ما نکوتر است
یوسف از احسان و از تقوی وجاه
چونکه سال قحط ازپی دررسید
سال اول مصریان ازنقدخویش
سال سیم از غلام و از کنیز
سال هفتم جمله خط بندگی
هرچه را بگرفته بود ازجزو وکل
مر ستایش کردگاریرا سزاست
مظهر حسن خدا این آدم است
گر نداری معنی نی آدمی
تا چه جای آنکه زاو افراسیاب
گر نمائی اندکی در خود نظر

ما بارض اورا وشد فرمانروای
رحمت خود از نصیبٌ من یشآ
آنکه را مؤمن ندارد دیگر است
یافت رفعت شد بمصر او پادشاه
کرد آن کزغیر او کس منندید
غله بخریدند زاو کم یا که بیش
سال چارم از مواشی وز جهیز
مر بوی دادند اندر زندگی
رد بایشان کرد محبوب رسل
کاینچنین آدم زخاکی کرد راست
صورت وسیرت زحسنش باهم است
نقش حمامی بهیکل رستمی
زهره اش گردد بگاه جمله آب
واشناسی نیك و بد را سربسر
از منافق یك نشان گویم زصد

ساختی جا هرکجا میخواست او
ضایع و باطل نگردانم هیچ
می‌بوند ایشان ازان پرهیزکار
ذکر تقوایش شنیدی چون تمام
گشت قحطی درتمام مصر و شام
سال دویم از طلا و آلاتشان
سال پنجم باز ضیاع و از عقار
پیش ریان جمله را تعداد کرد
چون ملك دید اینچنین احسان ازو
وصف نیکو اینچنین است ای فقیر
بر نیاید کار از دعوی دوجو
رستم گرمابه گر نو سبلت است
وصف مردان گر نداری ایفقیر
تو نرفتی هیچ اندر خود فرو
عیب غیری بیند او نه عیب خود

قلعها و خانها آراست او
اجر نیکو کارگان را دربسیج
از فواحش وز قبایح برکنار
ذکر احسانش شنو برخاص وعام
شد خلایق جمله محتاج طعام
وز نفایس آنچه بد زاو قماشان
در ششم از فرزندشان بی اختیار
در زمان آن جمله را آزاد کرد
گفت در دم لا اله غیره
بت پرست ازوی شود ایمان پذیر
مرد بر معنی بود جانش گرو
کی ز گرز و سبلتش جوزی شکست
دم مزن از فقر روکنجی بمیر
تا بداند حق ضمیری یا دورو

وَ جٰآءَ اِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ ۵۹ وَ لَمّٰا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰازِهِمْ قٰالَ ائْتُونِی

وآمدند برادران یوسف پس داخل شدند براو پس شناخت ایشان او آنها بودند مر اورا ناشناسندگان وچون سامان کرد ایشان را بساز سفرشان گفت بیارید

بِاَخٍ لَکُمْ مِنْ اَبیکُمْ اَلٰا تَرَوْنَ اَنّی اُوفِ الْکَیْلَ وَ اَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ ۶۰ فَاِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ

مرا برادری که مر شما راست از پدرتان آیا نمی بینید که من تمام میدهم پیمانه را ومن بهترین فرودآورندگانم پس اگر نیارید نزد من اورا

فَلٰا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدی وَلٰا تَقْرَبُونِ ۶۱ قٰالُوا سَنُرٰاوِدُ عَنْهُ اَبٰاهُ وَ اِنّٰا لَفٰاعِلُونَ ۶۲ وَ قٰالَ لِفِتْیٰانِهِ

پس نباشد شما را پیمانه نزد من ونزدیک مشوید مرا گفتند زودی چاره جوئی میکنیم از او پدرش را و بدرستیکه ما هر آینه کنندگانیم وگفت مر غلامانش

اجْعَلُوا بِضٰاعَتَهُمْ فی رِحٰالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَهٰا اِذَا انْقَلَبُوا اِلٰی اَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ۶۳

بگذارید مایهٔ تجارتشانرا در رحلهاشان باشد که ایشان بشناسند اورا چون بازگردند بسوی کسانشان باشد که ایشان بازگشت کنند

سوی یوسف بازران کاخوان او / میرسد از قحط بر ایوان او
عزم کردند آنکه ره پیمای مصر / حمله کردند از پی مولای مصر
هم بایتام و مساکین دلنواز / هم باباء السبیل اوکار ساز
پس اجازت داد یعقوب حزین / جز به بنیامین که بودش همنشین
هم بنام ابن یامین در قطار / اشتری بردند تا آن حس و بار
پس بجبری رسم خدمترا بجای / اندر آوردند از بهر عطای
رانکه اندر کودکی اورا رها / کرده بودندی بکنعان بینوا
بر سریر پادشاهی مستقر / تاج زرینش پر از گوهر بسر
یا زپشت پرده یوسف گفت راز / زان سبب نشناختندش هیچ باز
پس بگفتند اهل کنعانیم ما / ور شبانان خسته ازقحط و بلا
قحط اندر شهر ما گردیده عام / شاید از جودت رسد ما را طعام
باز گفتند ای ملك ما ده نفر / جلگی باشیم نسل یك پدر
گفت دارد چند فرزند ای ثقات / یازده گفتند اینك در حیوة
وان یکی کز مادر او بد پدر / بهر خدمت داشت باخود درمقر
کس بگفتند اندر اینجا نیست کو / واقف از احوال ما باشد بگو
پس بگفتند آوریمش بعد ازاین / تا نمائی تو بصدق ما یقین
ماند شمعون پس در آن بیت السکون / قرعه چون بر نام او آمد برون
وانزمان که کارشان یوسف بساخت / هر یکی را داد یکبار و نواخت
گفت آرید آن برادر سوی من / کز پدر دارید بی تدبیر و فن
بهترینم از فرود آرندگان / چون رسد مهمانم اندر بزم و خوان
گر نیارید آن برادر را بنام / نیست نزدم بر شما کیل از طعام
پس بگفتند آوریم او را بزود / وز پدر گیریم بازش در ورود
گفت یوسف مر غلامانرا همه / که امین غله بودند آن رمه
بر طریق خفیه نی بر آشکار / مر نگردند آن جماعت شرمسار
شاید ایشان باز نشناسد آن / باز چون کردند بر اهل و کسان

شد چو درکنعان پدید آثار قحط / سخت بر یعقوبیان شد کار قحط
تا پدر گفتند کاندر مصر هست / پادشاهی بس کریم وحق پرست
گر که فرمائی سویش زاهتمام / گام بر گیریم از بهر طعام
رفت باقی هر یکی با اشترش / بار او ازپشم وکشك اندرخورش
آمدند اخوان یوسف سوی مصر / پس براو داخل شدند از کوی مصر
بازشان نشناخت یوسف چون بدید / لیك کس نشناخت زایشان آن فرید
آنزمان بگذشته بد زان سالها / خاصه دیدندش بدان اجلالها
فیلسوفان گفته اند از معصیت / میرود از دیده نور معرفت
گفت یوسف خود شما ایدر دوان / کیستید و از کجا آئید هان
آمدیم اینجا که از جودت مگر / بار گردیم از طعامی بهره ور
گفت جاسوسان باشید از بلاد / کآمدید اینجا بتفتیش از فساد
نام او یعقوب وخود پیغمبر است / نسل ابراهیم ابن آذر است
بودمان هم از برادر خود یکی / خورد او را گرگ اندر کودکی
گفت اینجا خود بود آیا یکی / که شناسد مر شما را بیشکی
گفت آرید آن برادرتان بمن / تا شناسم راستگوتان در سخن
گفت ماند یکنفر در این بلد / از شما کآرید اورا گر بود
گفت یوسف تا بضاعتهایشان / بستدند و داد گندم جایشان
خواستند افزوده یکبار دگر / بهر آن یك کو بود نزد پدر
یا نبینید آنکه پیمایم تمام / بار مر پیمانه در حق انام
هیچ از اکرام واحسان برعباد / باز نگذارم فرو زانصاف وداد
بعد از این نائید اندر شهر من / هم نیارید این بضاعت بهر من
حیله اندیشیم و آریمش بجهد / ما کنیم آنرا که گوئیمت زعهد
که بضاعتهایشان را پس دهید / در میان بارهاشان بر نهید
بودش اندر دل همان مهر قدیم / وان بضاعت بود گفتی یا ادیم
مر بسوی مصر برگردند باز / آورند آنکه بر او بودش نیاز

فَلَمّٰا رَجَعُوا اِلٰی اَبیهِمْ قٰالُوا یٰا اَبٰانٰا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنٰا اَخٰانٰا نَکْتَلْ وَ اِنّٰا لَهُ

پس چون بازگشتند بسوی پدرشان گفتند ای پدر ما بازداشته شد از ما پیمانه پس بفرست با ما برادرمانرا تا پیمانه گیریم و بدرستیکه ما مر اورا

لَحٰافِظُونَ ۶۴ قٰالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ اِلّٰا کَمٰا اَمِنْتُکُمْ عَلٰی اَخیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللّٰهُ خَیْرٌ حٰافِظًا وَهُوَ

نگاهدارندگانیم گفت آیا امین گردانم شما را براو مگر همچنانکه امین گردانیدم شما را بر برادرش ازپیش پس خدا بهتر است از راه نگاهدارنده بودن واوست

اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٦٥ وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَيْهِمْ قَالُوا يَا اَبَانَا مَا نَبْغِي

رحم کننده‌ترین رحم کنندگان و چون گشادند متاعشانرا یافتند مایهٔ تجارتشانرا که رد کرده شده بود بایشان گفتند ای پدر ما چه میخواهیم

هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ اِلَيْنَا وَ نَمِيرُ اَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ اَخَانَا وَ نَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ٦٦

اینست مایهٔ تجارتمان که باز پس داده شده بما و میآریم طعامی برای اهلمان و نگهداری میکنیم برادرمان را و زیاده میکنیم پیمانهٔ شتری را این پیمانه‌ایست اندك

قَالَ لَنْ اُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰي تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ اِلَّا اَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ

گفت هرگز نخواهم فرستاد او را با شما تا آنکه بدهید مرا پیمانی از خدا که هر آینه بیاریدش البته نزد من مگر آنکه احاطه کرده شود بشما پس چون دادند

مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّٰهُ عَلٰي مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٦٧ وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

پیمانشانرا گفت خدا بر آنچه میگوئیم وکیل است و گفت ای پسران من داخل نشوید از یك دروازه و داخل شوید از

اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا اُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

درهای جدا گانه و کفایت نمیکنم از شما و از خدا هیچ چیز نیست حکم مگر مر خدا را براو و توکل کردم و

عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ٦٨

براو پس توکل میکنند توکل کنندگان

پس چو برگشتند بر سوی پدر	حال خود گفتند با او سر بسر	گفت آمدیم ما ما بود آن شهریار	بکوئی کآئیم راسو شرمسار
بد ز فرزندان یعقوب از کسی	پیش از این با ما نکرد او سی	گفت شمعون چون شد ای ابامن	در گرو گفتند ماند او بی‌سخن
زانکه از ما کل را او داشت بار	بد مگر بر ابن یامینش سار	داشت شمعون را نگه در نزد خویش	تا بریمش ابن یامین را به پیش
پس برادر را تو با ما کن روان	بهر آن گیریم با کیل آنچنان	ما نگهبانیم او را بی سخن	آوریمش تا که باز اندر وطن
گفت یعقوب از کجا دانست هین	که برادر هستشان دیگر چنین	پیش او گفتند ما را از مهم	کس بجاسوسی نبودی متهم
حال خود گفتیم چون بر پادشاه	خواست از ما این برادر بر گواه	تا بصدق قول ما باشد دلیل	بك فرستش سوی آن صدر جلیل
گفت گیرم باران آیا امین	بروی آنسان که یوسف پیش از این	پس خدا باشد بحفظ او خوبتر	گوست بخشاینده‌تر در هر خطر
شاید او را حق ببخشد هم ثمن	با نکردم بر فراقش ممتحن	هم ببخشاید بضعف و پیریم	بر غم و مهجوری و دلگیریم
چونکه بگشودند بار خویشرا	یافتند آن هدیه ها قیمتش را	گشته بود آنها بر ایشان حمله رد	پس بگفتند ای پدر هذه السند
چه کنیم افزون طلب زان شهریار	پیش از این کو کرده با ما اقتدار	کرده رد بر ما بضاعتهای ما	که بر او بردیم از بهر بها
هر که برگردیم سویش را اهتمام	آوریم از بهر اهل خود طعام	خود بر این امین نگهبانی کنیم	اخذ کیل افزون بآسانی کنیم
آوریم این یك شتر هم بار گیر	بر رگندم ذلك كيلٌ يسير	گفت نفرستم من او را با شما	تا که سوگند آوریدم از خدا
با خورید اعنی بنام حق قسم	کآورید او را بسویم باز هم	جز فرو گیرد شما را ناگهان	ابتلائی که هلاك آئید ازان
پس باو دادند عهدی زان قبل	گفت حق بر گفت ما باشد وکیل	ابن یامین را پس از دلخواهشان	کرد یعقوب آنزمان همراهشان
گفت ای ابناء من گاه ورود	داخل از یکدر نگردید از عود	بل در آئید از جهات مختلف	کز شما گردد نظرها منصرف
دفع نکنم من بدین نصح از شما	هیچ جز از مشیت و حکم خدا	جز که خواهد هر چه او خواهد شدن	من براو کردم توکل بی‌سخن
	با شمارا او کند حفظ از وبال	هم بر او باید نمودن اتکال	

وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ اَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ

و چون داخل شدند از جائی که فرمود ایشانرا پدرشان نشد که کفایت کند از ایشان از خدا هیچ چیز جز حاجتی در نفس

يَعْقُوبَ قَضٰيهَا وَ اِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦٩ وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلٰي

یعقوب که بجا آورد آنرا و بدرستیکه او هر آینه صاحب علم است مر آنچه را تعلیم دادیم او را و لکن بیشتر مردمان نمیدانند و چون داخل شدند بر

يُوسُفَ آوٰي اِلَيْهِ اَخَاهُ قَالَ اِنِّي اَنَا اَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٧٠ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ

یوسف کشید در بر خود برادرش را گفت بدرستیکه منم برادرت پس غمگین مباش بآنچه بودند که میکردند پس چون سامان کرد آنرا

بِجَهٰازِهِمْ جَعَلَ السِّقٰايَةَ فِي رَحْلِ اَخِيهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَيَّتُهَا الْعِيرُ اِنَّكُمْ لَسٰارِقُونَ ٧١

بسازسفرشان گذاشت آبخوارمرا در رحل برادرش پس ندا كردندا كننده اى قافله بدرستيكه شماهر آينه دزدانيد

پس نمودند آزمان كايشان ورود
از حسد يا چشم زخم مردمان
تا مبادا كه بفرزندان رسد
زانكه بد يعقوب دانا بى زعيب
غافل از آنكه حذر دفع قدر
او نقاب افكنده بود اندر برو
كرد آن پير دل افروزت دعا
پس به بنيامين نمود اوروى و گفت
مادرم چون مرد من بودم صبى
گفت هر دوتن كه از يك مادريد
اشك اندر چشم او گرديد پر
گفت با من تو بيا هم خورداش
گفت گوكاين گريه را چبود نهاد
يوسف ازطاقت برو شد برشتاب
مى مباش ازفعلشان اندوهناك
آب ديده بر گذشت از دامنش
ليك لب بايست بست ازرازهء
گر تورا در پيش خود دارم نگاه
گفت مأذونى بر اين بيگفتگو
بارشب باخود خواندش درطعام
واندر آن بار برادر بر نهاد

از همانجا كه پدرشان گفته بود
باز دارد حكم حق را درعيان
ناروا از چشم بد يا از حسد
آنچه را كآموختم اورا زغيب
هيچ نكند عقل گردد كورو كر
بارشان پرسد ز اخلاق نكو
هم فرستاد آن برادرش تورا
چيست نامت ما بماند در بهت
نام زانم هشت يعقوب نبى
بر سر يك خوان نشيد وخوريد
گفت يوسف چيست گريه وقت خور
من برادر داشتم رخ كم خراش
گفت دست يوسفم آمد بياد
برفكند ازروى روزافزون نقاب
حق چوشد يار غريبان نيست باك
دست كرد ازشادى اندرگردنش
گو بماند در گلو آواز ها
بر پدر از دردو غم گردد تباه
من نتابم از تو درهر حال رو
گشت هم بالين براورا درمنام
مشربهٔ زرين جفيه از وداد
آن ندا در داد اندر قافله

مى بيد رايشان نمايد تا كه دفع
ليك اندر نفس يعقوب ارامبد
پس نمود آنرا هويدا درظهور
ليك مردم اكثر آگه نيستند
پس زدرها چونكه درمصر آمدند
مى بگفتند آنكه ما كمايان
آنكه گفتى آوريش درحضور
گفت نامش گفت باشد اين چه نام
داشان اذن آنكه بنشستند بار
هردوتن خوردند ازيكخوار طعام
گفت ياد از آن برادر آمدم
سوى خود داد اوبرادر را مقام
باشد اين دست ملك چون دست او
گفت من خود يوسفم اى ارجمند
ابن يامين چون بديد آن روى و موى
جست ازوى حال اخوان درنهفت
گفت دور از توبكردم هيچ من
جز كه بر غيبت نمايم متهم
گفت رو در نزد اخوان لب ببند
گفت پس كنعانيانرا كاروبار
چونشدند ازمصربيرون كاروان
كه شما دزديد اندر مرحله

چيزى ازحكم خدا دروقت صنع
حاجتى بود از شفقتها پديد
هم وصيت كرد بروى زان امور
بيخبر از عالم معنستند
هم بيوسف آنزمان داخل شدند
آمديم از بهر شكر و امتنان
ما نكرديم ايچ درفرمان قصور
برمصيبت ديده گفت اين شد تنها
گفت تا آرندشش خوان زاعزاز
ابن يامين ماند تنها در مقام
كه بخوردش گرك ومن تنها شدم
زار شد در گريه هنگام طعام
از نشانى دل شدم پابست او
پس مخور غم زانچه اخوان كرده اند
رفت ازخود بست لب از گفتگوى
با برادر آنچه بروى رفت گفت
گفت اين ميسور نبود اين زمن
با نكه دارم بحرمت زان متهم
تارسد هنگام آن اى هوشمند
مى بردارند از هر رهگذار
پس غلامانرا نمود ازپى روان

قٰالُوا وَ اَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مٰاذٰا تَفْقِدُونَ ٧٢ قٰالُوا نَفْقِدُ صُوٰاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جٰاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَاَنَا

گفتندوروى كردند برايشان كه چه گم كرده ايد گفتند مىجوئيم آبخوارهٔ ملك را وبراى كسيكه آوردآنرا بار شتريست ومنم

بِهِ زَعِيمٌ ٧٣ قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مٰا جِئْنٰا لِنُفْسِدَ فِي الْاَرْضِ وَمٰا كُنّٰا سٰارِقِينَ ٧٤ قٰالُوا فَمٰا جَزٰآؤُهُ

بآن كفيل گفتند بخدا كه حقيقت دانستيد كه نيامده ايم تا فساد كنيم در زمين ونيستيم ما دزدان گفتند پس چيست پاداش

اِنْ كُنْتُمْ كٰاذِبِينَ ٧٥ قٰالُوا جَزٰآؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزٰآؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ ٧٦

آن اگر باشيد دروغگويان گفتند پاداش آن كسيكه يافت شد در متاعش پس آنكس جزاى آنست همچنين جزا ميدهيم ستمكارانرا

فَبَدَاَ بِاَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعٰاءِ اَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهٰا مِنْ وِعٰاءِ اَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنٰا لِيُوسُفَ مٰا كٰانَ

پس ابتدا كرد بظرفهاى ايشان پيش ازظرف برادرش پس بيرون آورد آنرا از طرف برادرش همچنين حيله كرديم براى يوسف نبود

لِيَأْخُذَ اَخٰاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ اِلاّٰ اَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ ٧٧

كه بگيرد برادرش را در دين پادشاه جز آنكه خواهد خدا بلند گردانيديم مراتب آنرا كه خواهيم وبالاى هر صاحب دانشى داناييست

چونشنيدند آل يعقوب اين ندا
آنكسان گفتند ميجوئيم ما
يعنى آنكو آرد آنرا لاكلام

سوى ايشان رو نمودند از قفا
مشربهٔ زرين كه بود ازپادشاه
بهر او يك اشتر آمد از طعام

مى بگفتند از شما گم شدچه چيز
و لمن جاء به حمل بعير
مى بگفتند آن پيمبر زادگان

كه ندا اينسان كند اى باتميز
ضامنم خودمن براين برما گزير
تالله اعنى بر خداى انس وجان

خود شما دانید ما هستیم امین
ما ز کنعان نامدیم اینجا یقین
مصریان گفتند پس چبود جزا
آنکه صاحب مال گیرد دزد را
پس غلامان کاروانها را ز راه
پس بار ابن یامین یافتند
تا جزای کید اخوان را چنین
آن غم و اندوه و خجلتهای بیش
دل شکستند آن پدر را بی‌سبب
تا که وصف عدل هم یابد ظهور
گفت بگذشتم من از اعمالشان
پس خریداران یعقوب افعال
این بد در کیش مصر و دین شاه
پس باسترقاق بگرفت او مکر
که جزای دزد بر صاحب متاع
تا که گردد منتهی بر ذات حق
شرح آن در جای خود سازم بیان
از شما صادر چرا گشت این عمل

مخانت بفساد اندر زمین
تا کنیم افساد در این سرزمین
گر که باشند اندر این کاذب شما
مهر خدمت تا سالی مزد را
باز گرداندند بر درگاه شاه
چونکه آخر بار او بگشادند
بدهد از تعلیم ما اندر زمین
بودشان پاداش آن افعال بیش
سالها بگریست اندر روز و شب
گرچه اندک بد جزا او را قصور
هم تو بنگر رحمتی بر حالشان
گشت وارد بر بیان گشته حال
او برادر را بجود دارد نگاه
با ارادهٔ حق برادر را دگر
هست سانی بندگی بی امتناع
یوسف دانا بر رموز ما خلق
گفت یوسف بك چه با کنعانیان
در دیانت بودتان پنهان دغل
کان راحیل این چه فعلی بد شدم

اشتران را بسته‌ایم ایشان دهان
ما نه دزدیم و نه دزدی کار ماست
پس جزا گفتند گر در بار کس
همچنین پاداش ستمکارگان
ابتدا کردند پس در جستجو
ما بیوسف اینچنین آموختیم
نیست فعلی بیجزا چند ار خدای
آنکه افکندند یوسف را بچاه
گرچه حق بخشیدشان لیکن جزا
بود آنهم از دعاهای پدر
پس بد این تدبیر از الهام حق
جمله کردند از نشان بد منش
دال بر عزامت بود سارق را زمال
کید حق بود اینکه آن کنعانیان
رتبه‌ها خواهیم چون افزون کنیم
علم حق دانست علم است از صفات
خود شما گفتید ما آزاده ایم
پس برادرها به بدنامی خطاب
کز تو سر زد خواری آمد بر جمیع

تا بلب نارند از زرع کسان
هرچه دور از عقل باشد عار ماست
یافت گردد مال دزدی یکفدس
مندمج اعنی که دزد را عیان
پیش از بار برادر رو برو
شمع تدبیرش بوحی افروختیم
مجرمان را بخشد از فضل و عطای
پس سپردندش بمالك یکماه
شرط باشد هر عمل را بی خطا
که برد اعمال ایشان از نظر
تا که بر یوسف نباشد طعن و دق
برد یوسف بر برادر سرزنش
هم زدن با تازیانه لا محال
اینچنینشان گشت جاری بر زبان
کان فوق کل ذی علم علیم
نیست حق را وصف او زاید بذات
پس امینیم و پیمبر زاده ایم
این چنین کردند از قهر و عتاب

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ

گفتند اگر دزدی کند پس بتحقیق که دزدی کرد برادری مر او را از پیش پس پنهان داشت آنرا یوسف در نفس خود و ظاهر نکرد آنرا برای ایشان گفت شما بدترید

شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ٧٨ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا

از راه منزلت و خدا داناتر است بآنچه وصف میکنید گفتند ای عزیز بدرستیکه مر او راست پدری پیری بزرگ پس بگیر یکی از ما را

مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٧٩ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ ٨٠

بجای او بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکوکاران گفت معاذالله که بگیریم مگر آنرا که یافته ایم متاع ما را نزد او بدرستیکه ما آنهنگام باشیم هر آینه ستمکاران

پس بگفتند ای ملك بود عجب
ما کنعانی بوده گویند از حسب
عمه اش یا آن کمر بندیکه بست
چون شنید این یوسف از اخوان بدل
که سرقت آن پسر را از پدر
پیرهن کردید رنگینش بخون
حق بود داناتر اندر معرفت
دست بروی زد صدائی شد بلند
در چه افکندید و ظلم افروختید
گفت میگوید که باشد زنده او
گفت گشته خشمگین دیگر سخن
خشمگین گردید روئیل از عزیز
خشمگینش دید یوسف گفت مشت
گفت با اخوان مرا کردید مس
زانکه هست او را پدر شیخی کبیر
هریك از ما را که خواهی جای او

از وی این کار که سر زد بی ادب
در سرا یعقوب را روزی مگر
بر کمر او را و گفت او بر دهاست
داشت پنهان گرچه نباشد مشتعل
دور افکندید از وجهی شر
که بخورده گرگ او را بر فسون
راچه او را میکند اکنون صفت
گفت دانید اینچه گوید سودمند
بر بهای اندکش بفروختید
هم شما بینیدش اندر جستجو
می بگوید با کس اندر انجمن
گفت بر ما ده برادر بی ستیز
مر پسر را با زند او را بمشت
یا که از یعقوبیان جز ماست کس
خسته و محزون بکنج غم اسیر
باز گیر او را بهل بیگفتگو

زد دزدی هم اخ اعادیش
سایلی آمد بدروان ماکان
با نگه دارد مر او را پیش خود
می بکرد آنرا بر ایشان آشکار
در چه افکندید و پس بفروختید
عاق پیغمبر شدید از بد نشان
در خبر آمد که جامی داشت او
دو ده گوید برادر بوده اید
گفت بنیامین گر او ارزنده است
گفت هم دیگر بپرس از وی که هشت
پس باستخلاص بنیامین بیند
ورنه فریادی زنم بك كز صدا
درزمان ساکن شد آن قهر و غضب
با تضرع پس بگفتند ای عزیز
بعد یوسف که شد او را از نظر
چون ز نیکوکاران تورا بینیم ما

پیش او رامین و این بود ابتداش
داد بروی یوسف از هر کس نهان
زانکه با او داشت مهری بیحد
گفت بدتر مردمید از روزگار
جان یعقوب از فراقش سوختید
این نهان میگفت بی فاش و عیان
کان کهانت را بد اسباب نکو
از پدر دور آن یکی بنموده اید
زین بپرس او مرده یا خود زنده است
صاع را در بار من بر نام زشت
هرچه گفتند آن نیامد سودمند
بار بنهند آن زمان در خانه ها
کرد روئیل او ز حال خود عجب
کن رها او را باحسانهات نیز
الفتش نبود بجز با این پسر
مر غریبان را باحسان بر فزا

بر خدا گفتا که میگیرم پناه

زانکه گیرم دیگریرا بر گناه
پس ستمکاریم گر غیری تحاش

غیراز آنکه یافتیم ازجستجو
از گیریم این بود ظلمی فاش

ما متاع خویش را در بار او

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ

پس چون نومید شدند از او تنها شدند رازگویان گفت بزرگشان آیا نمیدانید بدرستیکه پدرتان بحقیق گرفت بر شما پیمانی از خدا

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ

وازپیش آنچه تقصیر کردید در یوسف پس هرگز نروم از این زمین تا دستوری دهد مرا پدرم یا حکم کند خدا برای من و اوست

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٨١ ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا

بهترین حکم کنندگان بازگردید بسوی پدرتان پس بگوئید ای پدرما بدرستیکه پسر تو دزدی کرد و گواهی ندادیم مگر بآنچه دانستیم

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ٨٢ وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ٨٣

ونباشیم مر نهانرا نگاهدارندگان و بپرس از آن قریه که بودیم در آن و قافله که آمدیم در آن و بدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم

پس زوی گشتند چون مأیوس از
خود عبدایند آیا از ولا
اینچنین گردید واقع از قصا
پس نگردم من جدا زین سرزمین
تا که آید راست بر من حکم حق
حکم خواهد کرد حق در کار ما
کابن یامین کرد دزدی بردشاه
ما نه بر غیبیم حافظ کاتهام
سوی کنعان چو شدیم ازمصر باز

یکطرف رفتند بر شورا و راز
که پدر پیمان گرفته است از شما
پیش ازین کردید هم تقصیر ما
تا دهد اذنم پدر اندر یقین
گشته گردم بی زتشویش وقلق
بهتر است او حکمران ازماسوی
ما بر این باشیم دانا و گواه
بوده این یا آنکه واقع لاکلام
آمدند از پی غلامان برکتار
حال را گفتند یکجا با پدر

گفت روبیل آنکه اکر بد سن
من خدا را کار با رآنی کند
یعنی اندر کار یوسف شدقصور
یا برحمت سوی کنعان بیدرنك
یا برادر را ستانم زین گروه
پس شما سوی پدر گردید باز
ما بندهیم این گواهی بی نمون
هم بپرس از اهل این قریه شان
تا بدانی راست گوئیم ایکلام
او نکرد این باور ازروی خبر

بی زیعقوبم ما خود مطمئن
از بکاره حفظ سیاهی کند
کز پدر اورا خود افکندید دور
یا کنم با مصریان ناچار جنك
یا بدست افتد تنم مانند کوه
می بگوئید از نشیب و ارفراز
حز که صاع آمد زبار او برون
کاندراین بودیم وهم ازکاروان
ماند پس روبیل ورفتند آن تمام

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ

گفت بلکه خوب وا نمود برای شما نفسهای شما امری را پس صبریست نکو شاید خدا که بیاورد بمن ایشانرا همه بدرستیکه اوست دانای درست

الْحَكِيمُ ٨٤ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ٨٥

کردار وروی گردانید از ایشان و گفت ای اندوه بر یوسف وسفید شد دوچشمش از اندوه پس او بود خشم خورنده

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ٨٦ قَالَ إِنَّمَا

گفتند بخدا که همیشه باشی که یاد کنی یوسف را تا شوی بیمار یا شوی از هلاك شدگان گفت جز این نیست

أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٨٧

که شکایت میکنم پریشانی حالم را و اندوهم را بخدا و میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت بل آراسته نفس شما
شاید ایشانرا بمن پروردگار
پس ز فرزندان بگردانید روی
هردو چشمش شد زحزن وغم سفید
عاقبت گردی مریض و ناتوان
واگذاریدم بر این اندوه و درد

کاری آنکه خواستید از بار اوا
باز آرد جمع بعد از انتظار
جانب بیت‌الحزن شد باز اوی
خشم فرزندان مر اورا بد مزید
یا کشد اندوهت ازدردی چنان
شکوه نارم جز بران خلاق فرد

پس شکیبائی نمایم پیشه من
زانکه اوداناست بر اسرارمن
زد ما اسفی علی یوسف نفس
می نگفتندش بوی پس دردناك
کف نبود غیراز این کز درد وغم
درحدیث آمد که چون اودرمقال

نگذرانم شکوه در اندیشه من
راستکار و حکمران در کارمن
ای غم یوسف نباشی باش وبس
از غم یوسف شوی آخر هلاك
من شکایت با خدای خود کنم
گفت اشکو حی شد ازذوالجلال

کای پیمبر یوسف ارهم مرده بود ‖ زنده اورا میرسانم برتو زود ‖ گفت از این مژده دانم از خدا ‖ آنچه را من میندانید آن شما
کرد داو همسایهٔ روزی سؤال ‖ کزچه گشتی اینچنین بشکسته بال ‖ گفت از اندوه یوسف ای حبد ‖ چشم من شد کورو قد من خمید
وحی بروی گشت زاندامای راز ‖ که مخلق از من نمائی شکوه باز ‖ عهد پس کرد او که نارد برزبان ‖ نام یوسف پیش کس ماند نهان

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ

ای پسران من بروید پس تفحص کنید از یوسف وبرادرش ونومید مشوید از رحمت خدا بدرستیکه نومید نمیشود از رحمت خدا

اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ٨٨ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ

مگر گروه کافران پس چون داخل شدند براو گفتند ای عزیز مس کرد ما را وکسان ما را آزار وآورده ایم مایه تجارت

مُزْجَاةٍ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ٨٩ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا

اندکی پس تمام بده ما را پیمانه وتصدق کن برما بدرستیکه خدا جزا میدهد صدقه دهندگان را گفت آیا دانستید آنچه را

فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ ٩٠

کردید بیوسف وبرادرش هنگامیکه شما بودید نادانان

پس نگفت او یا بنی اذهبوا ‖ می کنید ازیوسف من جستجو ‖ نی شوید از رحمت حق ناامید ‖ راحت ازروحش نخواهد رسید
می نگردد نا امید از رحمتش ‖ جز که او کافر بود بر حضرتش ‖ پس بیوسف نامهٔ بنوشت او ‖ کاینست از یعقوب پیغمبر بتو
که ملیك مصر و صاحب رحمتی ‖ برتوحق داده است ملك و نعمتی ‖ اهلبیت درد و اندوهیم ما ‖ حق موکل کرده بهر ما بلا
حلهٔ اجداد ما تا بوالبشر ‖ در بلا بودند غرقه سر بسر ‖ بود فرزندیکه در سامان من ‖ دوستتر بود او زفرزندان من
پس ببردندش برادر های او ‖ سوی صحرا ماند خالی جای او ‖ پس بگفتند آنکه اوراخورده گرگ ‖ گشت برمن درد واندوهش بزرگ
چشم من از فرقتش گردیده کور ‖ گریه بس کردم بهرشام وسحر ‖ یك برادر داشت ازمادر که من ‖ راو تسلی داشتم اندر محن
تو بدزدی کردهٔ او را بند ‖ از بواین تهمت ما نبود پسند ‖ ما نه ایم از خاندانی که ما ‖ باشد این نسبت سزاوارو روا
گرکه بفرستی بمن غمخوار من ‖ پس بترس از آه آتشبار من ‖ میکنم بر تو دعائی در سحر ‖ که بپشت هفتمت بخشد اثر
ریشه ات از بن بر اندازم بیاه ‖ ارمی است این برتوحجت والسلم ‖ پس بفرزندان سپرد آن نامه را ‖ تا برند آنگاه زرین جامه را
هم برند ازکشك وپشم وروغنش ‖ هدیه از کنعان بوجهی احسنش ‖ پس چودرمصر آمدند ایشان فرود ‖ متفق گشتند با روگیل زود
پس بدرگاه ملك داخل شدند ‖ نامهٔ یعقوب را حامل شدند ‖ پس بگفتند ای عزیز نیکبخت ‖ گشته برما و اهل ماتنگ کار سخت
از بضاعت اندکی آورده ایم ‖ وان بر احسانت بهانه کرده ایم ‖ مختلف باشند ازرباب خبر ‖ کچه بوده است آن بضاعت درنظر
بوده چیزیکه بیرزد درهمی ‖ پس ببردند آن بدرگاهش همی ‖ کیل را پس کن زبهر ما تمام ‖ کن تصدق بی بهائی ده طعام
حق دهد بخشندگانرا بر جزا ‖ پیش ازآنکه دهد ایشان عطا ‖ نامهٔ یعقوبرا هم پیش تخت ‖ بر نهادندی بفیروزی بخت
چون بخواند او نامه رانگریست زار ‖ رفت از دستش عنان اختیار ‖ رو باخوان کرد وگفت آیا شما ‖ هیچ دیدید آنچه کردید از جفا
در جهان با یوسف وهم با اخیه ‖ که بود از فعلها آنرا شبیه ‖ چون شما نادان وهم جاهل بدید ‖ سخت از قطع رحم غافل بدید
این بگفت اوبرطریق سرزنش ‖ درگریبان نیست اینوصف وروش ‖ خواست تا یابند درنفس انتباه ‖ هم رسد غفرانشان زود ازاله
پس برایشان برفکند ازرخ نقاب ‖ بی حجابش تا ببینند آفتاب ‖ مرو را از روی و موشناختند ‖ خویشرا بر پای او انداختند

قَالُوا ءَاِنَّكَ لَاَنْتَ يُوسُفُ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ

گفتند آیا بدرستیکه تو هرآینه توئی یوسف گفت منم یوسف واینست برادرم بدرستیکه بخشش کرد خدا برما بدرستیکه کسیکه پرهیزکاری میکند

فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ٩١ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ٩٢

وصبر مینماید بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را گفتند بخدا که بتحقیق برگزیدترا خدا برما وبدرستیکه ما هستیم هرآینه خطاکاران

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٩٣

گفت نیست سرزنشی برشما امروز میامرزد خدا شمارا واو ارحم کننده ترین رحم کنندگانست

یوسفی آیا تو ای کامل خصال
چون بدیدندش بآن فروشکوه
واینست بنیامین برادر مرمرا
زانکه هرکس کو بترسد از خدای
گفت بالله برگزیدت حق بما
زانچه کردیم از عملها برخلاف
حق بسا سرزد شما را بیگمان
مرگمانتان چیست برمن کز حدود
آنچه با من کرده اید از هر قبل
ظلمهان گفتند نبود جز بحیر
گفت خواهم باشما کرد آنچه پیش
ملکه گوئی بود از ایشان او خجل

جز تو را نبود چنین حسن وجمال
بس عجب آمد چشم آنگروه
که بزادستیم ار یك مادرا
هم نماید صبر در رنج و بلای
از کمال سیرت و حسن و سخا
بر خطای خویش داریم اعتراف
کاوست بخشنده ترا ربخشندگان
برشما جاری نایم سخت ورود
خود شما دانید بحرف و دلیل
در تو چون درحود نمادی رغیر
کرد یوسف با برادرهای خویش

این بگفتند ازتعجب زانکه بود
گفت آری یوسفم من بسخن
حق بما ازفضل خود منت نهاد
پس خدا ضایع نسازد بالیقین
مرتورا بود این نکوئی درسرشت
گفت یوسف برشما امروز پس
روز فتح مکه گفتا مصطفی
مکیان ار خوف او سوی حرم
طلبان برمن چه باشد خود شما
تو کریمی هم پدر بودت کریم
پس نوازش کرد اخوان را چنان

در نظرشان زابتدا بس بی نمود
برسراین باشد نشان زاحدادمن
ازسلامت و از کرامت وزرشاد
در دو عالم هیچ اجر محسنین
بود مارا هم سرشت افعال زشت
هیچ نبود سرزنش ازهیچکس
مکیارا چونکه کم من با شما
خسته بودندی پناه ازبیش و کم
مر تلافی را هم از آن کردها
حون سخائی بر این مشت لئیم
که بند گوئی بیاد افعالشان
تا باشد از عمل ها منفعل
بر گنهکاران برحمت یاوری

مناجات

ای کریمی کز کریمان د . ی
مرصفی هم ازگنهکاران یکیست
طن ما برتو نه تنها آن بود
در میان بندگانت بوده اند
جای نیکان هرکسی نیکو کند
خلق اشیا یکسان ارجود اوست
چندروزی درجهان برحودزیست
هرنفس برهریك ازمخلوق خویش
تاکه نعمت ز امتنان افزون کند
آنکه محتاجی بوی درهردمی
هرچه خواهی رواوکن زو بخواه
می نگیرد دادهٔ خویش ازتو باز
داشت یوسف درنظرا کرام حق

هم امیدش جز باکرام تو نیست
که ببخشی جرمهای بی زحد
که بد آنرا بر عطا بفزوده اند
نیکوئی برجای عصیان او کند
بودها فانی و باقی بوداوست
جود او هم جز که برمعدود نیست
جودو اکرامی کند زاندازه بیش
رحمی افزوده بر ممنون کند
میزداید جودش از حاجت غمی
لب ببند ازشکوه یا دارازگناه
با کریمی اینچنین بهر نیاز
هشت اخوانرا همان نان درطبق

جرم اورا هم ببخش ازوی مگیر
ملکه داریم از توامید ای اله
ما چه جای آنجدای بیشریك
جود مخلوق ازغرض باشد بهم
هر کریمی در جهان آمد بدرد
پس کرم بر ذات ممتلی سزد
همچنان جودیکه دروی منتی است
گرکریمی برتو وقتی کرده جود
کم نکرد اوهرگزت هیچ ازعطا
کو ببخشد جرم و غفاری کند
نیکی حق را بیاد آرای فقیر
چونکه ایشانرا بنکوئی نواخت

تو بذات خود غنی ما فقیر
که دهی نیکی بپاداش گناه
اوست اولی تا دهد پاداش نیك
جود ذاتی هست خاص ذوالکرم
گرچه گوی نیکی ازکیی ببرد
کز ازل جاریست جودش تاابد
گفت گرمنت برید ازرحمتی است
شکر او گوئی فزون ازآنچه بود
هرچه کم کردی تو باز از مهرو وفا
پرده پوشد بازو ستاری کند
کن بهرکس نیکی ازبراو پیر
پس شد اندرکار یعقوب ازشناخت

اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذٰا فَاَلْقُوهُ عَلٰي وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَأْتُونِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ ٩٤ وَلَمّٰا

ببرید پیراهن مرا این پس بیندازیدش بر روی پدرم که میآید بینا وبیاورید نزدمن کسانتانرا همه وچون

فَصَلَتِ الْعِيرُ قٰالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلٰا اَنْ تُفَنِّدُونِ ٩٥ قٰالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي

جداشد قافله گفت پدرشان بدرستیکه من هرآینه مییابم بوی یوسف را اگر بنقصان عقل منسوب نسازیدم گفتند بخدا بدرستیکه تو هرآینه باشی

ضَلٰالِكَ الْقَدِيمِ ٩٦ فَلَمّٰا اَنْ جٰاءَ الْبَشِيرُ اَلْقٰيهُ عَلٰي وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً ٩٧ قٰالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ

درحیرت که سابق بود پس چون آمد اورا مژده دهنده انداخت آنرا بر رویش پس گشت بینا گفت آیا نگفتم مرشمارا

اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰالٰا تَعْلَمُونَ ٩٨

که من میدانم از خدا آنچه نمیدانید

گفت ای اخوان برید ازمسکنم
هم بیارید اهلبیت خود تمام
نك برم این پیرهن من سوی او
پس مهیا کرد یوسف درزمان
خواست دستوری زحق بادصبا
بوی یوسف میرسد ازهر کنار

سوی کنعان بر پدر پیراهنم
با فراغت تاکنید اینجا مقام
خوش کنم تا خاطر نیکوی او
سیصد اشتر نقد وجنس ازبهرشان
تا بیعقوب او برد بوی ولا
گر بنقص عقل ندهیدم قرار

افکنید آنرا بفرق و روی او
پس یهودا گفت خون آلودمن
پیرهن را برگرفت و میشتافت
چون جداشد کاروان ازشهرمصر
چون رسیدش بوی یوسف برمشام
پس بگفتند آنکه تالله الکریم

چشم ما روشن کند ازبوی او
چون ببردم بر پدر آن پیرهن
بوی آنرا پیش ازآن یعقوب یافت
سوی صحرا بهره مند ازبهرمصر
گفت آید بوی آن ماه تمام
تو هنوزستی بگمراهی قدیم

پس در آمد آن بشیر دلنواز   پیرهن بر روی او افکند باز
هم صبا آمد مرا از کوی دوست   بر مشامم خورد بوی موی دوست
شاید ار گوید عقل از سر شده است   طرهٔ دیوانه بندم ره زده است
گفت آیا من نگفتم با شما   می بدانم من نه از خود کز خدا
پس ز کنعان جمله بر بستند بار   سوی مصر و شهر و عشق و کوی یار
گشت بینا رست از آن اشکستگی   وز فراق و انتظار و خستگی
میشود پیوسته خرم خاطرم   میرسد مانا که از پی دلبرم
حال عاشق ظاهر است از وصل یار   رو که یعقوب است اندر انتظار
آنچه را کز کوی شما خود غافلید   آست اصل بم شما برساحلید

قَالُوا يَـا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّـا خَاطِئِينَ ۹۹ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گفتند ای پدرما آمرزش‌خواه برای ما گناهان‌مارا که ما هستیم‌خطا کاران   گفت زود باشد که آمرزش‌طلبم برای شما از پروردگارم

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۰

بدرستیکه اوست آمرزنده مهربان

خواستند ابناء یعقوب از پدر   عذرها از جرم رفته سرسر
از خدا ای پیر روحانی بخواه   تا که از ما درگذارد این گناه
بگذر از ما وز حق آمرزش جو   چون تو از ما بگذری بگذشته او
شو بدرگاه خدا ما را شفیع   تا ببخشد از کرم ما را جمیع
ما اگر باشیم چند از خاطئین   جرم ما را عفو حق و شد یقین
از من آید جرم و عصیان و خطا   وز تو رسد عفو و اکرام و عطا
کو بود آمرزگار و مهربان   زود میبخشد خطای بندگان
پس بیوسف از طریق آمد خبر   کامد امروزت رسد از ره پدر
تا برایشان خواهد آمرزش ز حق   پس نماند نقش عصیان بر ورق
گر گنهکاریم هم ما از تو ایم   دانهٔ این خرمنیم ار چه جویم
گر گنه نبود کجا گردد عیان   عفو حق یا رحمت پیغمبران
در شفاعت حق ترا برگزیده است   چون تو بخشی او یقین بخشیده است
هم صفی دارد خدایا اعتراف   بر گناه و بر خطا و بر خلاف
گفت یعقوب آنکه خواهم از خدا   زود آمرزش من از بهر شما
علت تأخیرش این بد در دعا   که کند هم یوسف از اخوان رضا
خانه را از غیر پرداز ای پناه   که رسید آن پیر روحانی ز راه
هم تو خالی کن سرا را ای فقیر   از وجود غیر کامد نور پیر
رو باستقبال آن مهمان راز   کامد از غیب از تو لی مهمان نواز

اسرار

نور او اول بدل تابید و رفت   پس ترا آرام جان بخشید و رفت
گر تو گشتی غایب او غایب نگشت   هم بدل راجع بامو حب نگشت
رفتنش هم چشم بندی بود و راز   ورنه کی از دل جدا شد دلنواز
هر کجا در پرده میشد مختفی   جمله میدیدش بچشم دل صفی
تا شد اندر پردهٔ غیب الغیوب   پرده بگرفتم نشستم بر وجوب
لیك پرده‌ای که در آن پرده است   گم شد پی او پی از گم کرده است
هرگز از این پرده هم نامد برون   و اندر اینجا میکنجد چند و چون
بودم آگه من که این افسانه است   یار در این پرده و این خانه است
خواهد آمد زاو برون البته یار   پس مراقب را که بشنید نگار
پی مکن گم کو فریبنده است سخت   هر دم اندازد سوئی فرش و رخت
بر سراغت سوی مصر از امتحان   میکند ابناء خود را که روان
آن بود در کار دل عنوان پیر   هست با وی جذب آن روشن ضمیر
آن نه صورت بل مثال حضرتست   در قفایش صورت بصورت است
وان شئون نفس پر جور و جفا   زان سپس گردند اخوان صفا
جمله بر تمکین تو از دانبند   همره روحند و یار جانبند
چاه و زندان پیش این ملك کبیر   اندکی بد تکیه کن بك بر سریر
رو برون از شهر باسلطان مصر   کامد اندر جسم مصر آن جان مصر
نوبت اکرام و استقبال تست   رحمتی رو کرده وان ز اقبال تست
خواهم اندر حق احسانت جدا   او ترا از نطق دل گوید دعا
داد فرمان خلق تا بیرون روند   از سرا و کوی بر هامون روند
جان فدای نام پیر و یاد پیر   شاد و درویشی که گشت آزاد پیر
گشت نازل در زمانش جبرئیل   گفت کای نو باوهٔ باغ خلیل
در غمت بودند غمگین سالها   ملك زنند اندر سرورت بالها
تا نداند حاضری یا غایبی   رخت خود بنهاد و رفت از موجبی
بینی اندر عین غیبت ظاهرش   گشت غایب تا که سازی حاضرش
پرده ها را تا گشائی از میان   بلکه شد در پرده‌های دل نهان
رفتم از پی دیدمش در هر خفا   چشم بندی گرچه کرد او ز اختفا
از پس آن غیر او آگه نبود   اندر آنجا دانکه دیگر ره نبود
که برون زین پرده ناید دلنواز   میشنیدم از درون پرده راز
تا نگیرد دست کودن دامنش   بود آنهم رمز پی گم کردنش
هم جز او نارد برون از وی سری   هم ندارد این سرا دیگر دری
بار تا پرده نبی روی او   پس مراقب شو نشین در کوی او
کو کند ناچار از آن راهت گذار   چشم از بیگراه و یك خط برمدار
غیر بینامیی بران باقی ز خویش   چیست اینها خطره ها کاید پیش
کز جمال او شود یك پرده بار   فکر را محکم نگهدار از نثار
مطمئنه گردد آن نفس شریر   چون نشست آن صورتت اندر ضمیر
با هر آنکس که بود منسوب تو   آمد ای یوسف کنون یعقوب تو
تا ابد زین پس بمصر جان شهی   در ریاضت خانه گر بودی رهی
شاه غیب آمد بدل تجلیل کن   هم باستقبال رو تعجیل کن
پیر کنعانی کز او بودم امید   گفت باریان که از کنعان رسد
کاو ز حق بر انس و جان پیغمبر است   گر باستقبالش آئی درخور است
در دو عالم تا تو نی شاهت کند   گر دعائی او بدلخواهت کند
بهر استقبال پیر از بارگاه   هم شد او خود همعنان با پادشاه
بود حیران زان شکوه دلپسند   آمد آب یعقوب بر تلی بلند
در نشاط خود سپاه آسمان   سوی بالا کن نظر بنگر عیان
پیش دریا قطره ها مستهلکند   پیش آنها خلق عالم اندکند
جمله افواج ملك در اجلال تو   آمدند اینک باستقبال تو

فَلَمّاٰ دَخَلُوا عَلٰى يُوسُفَ آوٰى اِلَيْهِ اَبَوَيْهِ وَ قاٰلَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْشاٰءَ اللّٰهُ آمِنِينَ ١٠١ وَ رَفَعَ اَبَوَيْهِ

پس‌چون‌داخل‌شدند‌بر یوسف کشید در بر خود‌والدینش‌را وگفت داخل‌شوید‌در‌مصر اگرخواسته‌باشد‌خدا‌ایمنان وبالا‌برد‌والدینش‌را

عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قاٰلَ ياٰ اَبَتِ هٰذٰا تَأْوِيلُ رُؤْياٰيَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهاٰ رَبّى حَقًّا

بر تخت وبر او افتادند برادران مر او را سجده‌کنان وگفت ای پدر من اینست تعبیر خوابم ازپیش حقیقت گردانید آنرا پروردگارم حق

وَ قَدْ اَحْسَنَ بِى اِذْ اَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جاٰءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّيْطاٰنُ

وبتحقیق‌خوبی‌کرد‌بمن‌هنگامیکه بیرون‌آورد‌مرا از زندان وآورد‌شمارا ازبادیه پس‌ازآنکه افساد‌کرد شیطان

بَيْنِي وَ بَيْنَ اِخْوَتِي اِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِماٰ يَشاٰءُ اِنَّهُ هُوَالْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ١٠٢ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ

میان‌من‌و‌میان‌برادرانم بدرستیکه‌پروردگارم‌لطف‌کننده‌است‌مر‌آنرا‌که‌خواهد‌بدرستیکه‌اوست‌دانای‌درست‌کردار پروردگار‌من‌بدرستیکه‌دادی‌مرا

ربع الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحاٰدِيثِ فاٰطِرِالسَّمٰواٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْياٰ وَالْآخِرَةِ

از پادشاهی وآموختی‌مرا از تاویل حدیثها پدید‌آورنده‌آسمانها وزمین توئی‌یاور‌من در‌دنیا وآخرت

تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ اَلْحِقْنِي بِالصّاٰلِحِينَ ١٠٣

بمیران مرا‌مسلمان وملحق‌کن‌مرا‌بشایستگان

چون بیوسف چشم‌یعقوب اوفتاد
دیدهٔ در فرقت یاری عمی
بوده‌ئی در عشق روئی در تبی
بر دلت افتاده از عشق آتشی
من چگویم کن قیاس از کار خود
راه‌که با من گفت آن پیر‌طریق
من ز‌عشق یوسفم آرام نیست
من زخود رفتم کنون ای همقدم
یعنی اندر نوبت خاموشیم
چون بهوش آیم تورا گویم دعا
تو بمان با یوسفت ایخوش‌خصال
کار خود را کرد با من آنکه‌کرد
سر تورا بر سینه یوسف برگرفت
مر پدر را برد یوسف درسرای
هر یکیرا باز برحالش نواخت
خانمانش رفته بر سیلاب عشق
بود او هم خوشه چین خرمنت
هم زلیخا را بدلداری بپرس
چونشد آن نیکوئی رخسار و زیب
وان لب چون شکر و گفت چو قند
عشق کرد ارکان او زیرو زبر
برد اورا هم باو رنگی‌که داشت
چونکه داخل درسرای اوشدند
بردشان چون بر فراز تخت او
گفت یوسف مر پدررا درخطاب
کرد نیکوئی بجای من خدای

تاچه‌آمد تا چه رفت از‌آن وداد
پیش چشمی رفتهٔ ازخود همی
کردهٔ روز از غم ماهی شبی
بسته حالت بر‌کند سر‌کشی
شد صفی محو از خود و آثار خود
چون تو بودی در ره عشقم رفیق
توزعشق آنکه با کس رام‌نیست
تو مهل تنها مرا یك لحظه‌هم
هوش را اهل باش ما بیهوشیم
کت بر آرد حق مراد و مدعا
من گذشتم از فراق واز وصال
نه دگر در بند درمانم نه درد
یار با من جور خویش از‌سر گرفت
بر دل و بر دیده‌اش گسترد جای
بس‌عطا ها بهرشان آماده‌ساخت
دیده روی‌دلکشت درخواب‌عشق
بین که تا آتش نگیرد دامنت
بر بهره کن زوی یاری بپرس
وان‌قدچون سرو و حسن دلفریب
وان پی صید آمده زلف‌چون‌کمند
گشت هرچیزی از‌آن چیز دگر
یافت از‌او جلوه‌ورنگی‌که‌داشت
بهره ور هم از لقای اوشدند
هر دو افتادند در سجده برو
کاین مرا باشد مگر تعبیر‌خواب
چون درآوردم ز‌زندان ازعطای

باقی از خود پس اگر دلدادهٔ
دست عشقت بسته بر پا رشتهٔ
خوردهٔ هیچ از نگاهی ناوکی
رفته عمرت سال و ماه اندر‌فراق
آنهمش اعنی ز‌احتمال‌خوب رفت
بودهٔ با من بهجران سال‌و‌ماه
من رسیدم لیك بوصل یار‌خویش
همدمی کن یکدم دیگر مرا
تا چنانکه من رسیدم بر‌وصال
تا زغرقاب فنا بیرون شوی
خون‌شد آندل کاو‌زغم بیتاب‌بود
تو شبی با یوسفت بر‌تخت ناز
من خوشم با مهر او و جور او
داد منسوبان و اخوانرا تمام
یوسفا باشد گرفتاری دل
بر سر راهت نشسته پیر‌و‌کور
آه وزاری گرچه ازعاشق‌خوشست
ای زلیخا چون‌شد آن‌مال‌و‌جمال
وانکه بودت بر‌زمین‌فخر‌از‌روش
یوسفا بشنو زمن احوال او
داد عزت ذلت و خواری گرفت
چون پدر بامادرش کاو‌خاله‌بود
گفت وارد اندراین مسکن‌شوید
همچنین اخوان و باقی مردمان
بعد سال و ماه افزون از قرار
همچنین از بادیه آورد او

در ره یاری چو خاك افتادهٔ
دل بمهر گلعذاری هشتهٔ
رفتهٔ در دام ترك چابکی
تفته جانت صبح و شام ازاشتیاق
در ره دل همره یعقوب رفت
من بکنعان تو بکنج خانقاه
تو هنوزی در غم دلدار خویش
تا بهوش آرد کجا دلبر مرا
هم تو بر مقصود خود یابی مجال
بعد فقر از وصل او قارون شوی
غرق گشتن چاره درگرداب بود
هل مرا با ایندل و آن دلنواز
می بجویم طوری الا طور او
در سرا ها با سر افرازی مقام
هم خریداری ببازاری دل
مر که گیرد دامنت را درعبور
آه او سوزنده تر ازآتش است
ازچه‌گشتی اینچنین اشکسته‌حال
وان همه رعنائی و ناز و منش
تا که گویم با تو شرح حال او
کرده عشق ایسان سی‌سود‌شکست
سالها یعقوب را هم ناله بود
ور خدا خواهد زقحط ایمن‌شوید
بهر تعظیمش ستادند از مکان
راست گردانید آنرا کردگار
مر شما را سوی من در‌جستجو

بعد از آن کافکنده شیطان از عناد ‌‌ ‌ سوی من واخوان من از بدفساد
لطف او مر هرکرا رهبر شود ‌ ‌ ‌ گرکه خاك ره بود سرور شود
کرد صد تدبیر اندر کار من ‌ ‌ ‌ تا که شد ویران من گلزار من
بعد هفده سال گویند از خبر ‌ ‌ ‌ یافت اندر مصر فرمان مر پدر
بست وسه سال چوار فوتش گذشت ‌ ‌ ‌ موت نگذشتن فرزند گشت
من برحمانه بر مصر آمدم ‌ ‌ ‌ تا بدیدار تو روشن دل شدم
شاهی یعقوب تا بینی تو هم ‌ ‌ ‌ اندر این مصر حقیقت بی الم
ملك و شاهی دادیم درروزگار ‌ ‌ ‌ هم بتعبیرم شدی آموزگار
ای پدید آرندهٔ ارض و سما ‌ ‌ ‌ تو ولیی مر مرا دردو سرای
مصریان هشتند نعشش در رخام ‌ ‌ ‌ پس بقعر نیل دادندش مقام
چون لطیف او جله بر تدبیرهاست ‌ ‌ ‌ میکند تدبیر برکاریکه خواست
خواست از لطفم مکر پروردگار ‌ ‌ ‌ تا شوم بعد شبانی شهریار
هست بس دانا بتدبیر امور ‌ ‌ ‌ بخشد از حکمت سلیمانی بمور
برد یوسف سوی بیت المقدسش ‌ ‌ ‌ کرد دفن آنجسم پاك اقدسش
دید مر یعقوبرا یوسف بخواب ‌ ‌ ‌ کانتظارترا کشم ایسوشتاب
شاهی تو دیدم اندر مصر تن ‌ ‌ ‌ نك تو ازویرانه روکن سوی من
چونکه شد بیدار گفت از ایتنی ‌ ‌ ‌ با تضرع رب قد آیتنی
تا بخس از خوابها آگه شوم ‌ ‌ ‌ دایم آن مضی و صاحب رهشوم
مر مسلمانم بمران از جهان ‌ ‌ ‌ ملحقم کن همچنین با صالحان
تا نماید آب نیل اروی عبور ‌ ‌ ‌ منقسم گردد بشهر اندر مرور

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَ
آن ازچیزهای نهانست کوحی میکنم آنرا بتو وسودی تو نزدایشان هنگامیکه اتفاق مکردند در کارشان وآنها مکرمیکردند و
مَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ١٠٤ وَمَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ
باشند اکثر مردمان واگرچه حریص باشی وگروندگان ونمیخواهی ازایشان برای هیچ مزدی نیست آن مگر پندی از برای
لِلْعَالَمِينَ ١٠٥ وَكَاَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ١٠٦ وَمَا
جهانیان وبسا از نشانه در آسمانها وزمین کهمیگذرند برآنها وایشان ازآنهااعراض کنندگانند وایمان
يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ١٠٧ اَفَاَمِنُوا اَنْ يَاْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ اَوْتَاْتِيَهُمُ
نمیآورند اکثرشان بخدا مگروایشان مشرکانند آیاپس ایمن شدندکهبیایدایشانرا فروگیرنده از عذاب خدا یابیایدایشانرا
السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٠٨ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي
قیامت ناگاه وایشان ندانند بگواینست راهمن میخوانم بسوی خدا بر بینائی من وآنکه پیروی کرد مرا
وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٠٩ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ
ومنزهاست خدا ونیستم من از مشرکان ونفرستادیم پیش از تو مگر مردانی کهوحی میکردیم بایشان از
اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
اهل قریها آیاپس سیر نکنند در زمین پس بنگرند چگونهبود انجام آنانکهبودند پیش ازایشان وهرآینهسرای آخرت
خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١١٠ حَتّٰى اِذَا اسْتَيْاَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ
بهتراست از برای آنانکهپرهیزند آیاپس درنمیابید عقل تاچونکه نومیدشدند رسولان ودانستند کهایشان تکذیب کردهشدند آمدشان
نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَاْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١١١ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي
نصرت ما پس رهانده شدآنکه خواستیم وبازگردانیده نشود عذاب ما از گروه گناهکاران هرآینه باشد درقصهای ایشان پندی مرصاحبان
الْاَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
خردهارا نباشد حدیثی کهدروغ بستهشود ولیکن تصدیق آن چیزیست کهباشد میان دودستش وبیان همهچیز وهدایت ورحمت از برای گروهی کهمیکروند

ای محمد ص این بد از اخبار غیب
درچه اندازند یوسف را مگر
اکثری ازمردمان چند ارمصر
می‌خواهی مزداز ایشان گرچه هیچ
بس شانیهاست از پروردگار
یعنی اندر وی بچشم افتکار
ایمن آیا پس شدند از غاشیه
یا که آیدشان قیامت ناگهان
می بخوانم بندگانرا سر بسر
حق بود پاك ازشریك اندر یقین
که زما مر وحی میشد سویشان
یعنی اندر آن زمینها که زما
عقبتشان تا چسان بسوده اند
هست بس بهتر سرای آخرت
تا بهنگامیکه با وعد و وعید
یا گمان کردند قوم از افتری
آمد آن پیغمبرانرا نصر ما
هست اندر قصهٔ قوم و رسل
لیك میباشد مصدق زانتساب
شرح رؤیا با تو نك گویم تمام
هرچه بیند آن شود تغییر بست
روح اندرخواب چون یابدصعود
هرچه بیند جمله عین واقع است
هست با واقع مطابق گاه گاه
پس بتعبیر است محتاج از تمام
لیك خواب این‌خلایق نادراست
هم بود ممکن که از عامه کسی
پس‌جوشد بدار اوخواند شهش
هست آنرا چند وجه اندر سبیل
روح او دربحر وحدت است غرق
یا که باشد ه‌ة‌الی کآگهش
تا نگوید بودم از این بیخبر
پس‌چویوسف دید اندرخواب‌در
وانکه دید اوسجده‌کردندش‌تمام
سالها بگذشت تا آن خواب او
دیدی اندر خواب هستی زابتدا
خواب خودرا هیچ باایشان مگو

که نمودم برتو وحی ازکارغیب
مکر میکردند اخوان با پدر
تو بر ایمانشان شوی ازجهروسر
نزد تبلیغ رسالت در بسیج
در سموات و زمین بر آشکار
می بینند و نگیرند اعتبار
کآید ایشارا عین و حاشیه
وایشجماعت بیخبر باشند ازان
من بران زیرا که باشم دیده‌ور
هم نباشم من زقوم مشرکین
زاهل شهروده ز حسن خویشان
گشته نازل هر زمان در وی بلا
آنکسانکه پیش ازایشان بوده‌اند
آنکه را پرهیزد او بیمغذرت
آن رسل گشتند زامت نا امید
که رسولانراست کذب وافتری
چونکه وقت آمد فنجی من نشأ
عاقلانرا عبرتی از جزء و کل
آنچه سابق گشته نازل ازکتاب
زان یکی رؤیای صادق شد بنام
هیچ وان محتاج بر تعبیر نیست
سوی غیب از عالم جسم‌و شهود
در سلوك وسیر خود بیماست
نادر است این نی مدام از اشتباه
دور یا نزدیك تا چبود مقام
کآن بتعبیرآید این‌بس‌ظاهراست
بیند او مرعین واقع را بسی
بر نوازد جامه بدهد ناگهش
با تو گویم آن وجوه بس جلیل
نیست اورا هیچ روی دل بفرق
حق بطلو می کند بر ناگهش
نیست جد بر مست درحکم بطر
مر پدر را کز جهان میکن سفر
باکواکب مهر و ماه اندر منام
یافت تعبیری چنان زآداب او
سجده کردندت تمام ماسوی
کز حسد سازند در چاهت فرو
رفته چون از یادت آنرؤیا بمام

تو بودی نزد ایشان ای رسول
چون تواین شبههٔ از مردمان
بر ظهور معجزات از هر قبیل
ملکه قرآن نیست ازوجه مبین
نگذرند ازوی سی این مردمان
اکثری میگروند ازضعفرای
از حق ایشارا فرو گیرد عذاب
ای محمد ص گو که در کار معاد
وانکه ازمن‌کرده‌است اوپیروی
سابق از تو نی فرستادیم ما
سیر مکنند ابچ آیا در زمین
همچو قریهٔ عاد و هم ارض ثمود
بر جهان مشعوف بودند ازغلط
می بیندیشید آیا کآن سراست
هم ندانستند کاندر نزد قوم
تازظنوا انهم قد کذبوا
هم نگردد باز گردانید نیز
نیست قرآن گفت بر هم بافته
بخشش‌است‌و رحمت‌است‌ورهنمای
وان بود ناوحی ازیك سرزمین
زانکه باشد قوه های طبع‌وحس
قوه های طبع و نفسش تاسد
لیك خواب مؤمنان کاندر رهند
لیك از اضغاث احلامست دور
فرق آن باخواب دیگر مردمان
زانکه باشد قوه های حس‌قوی
همچو محبوسی که بیند در منام
همچنین بیند اندر هر مقام
یا که علت باشد آنرا اضطرار
گردد آثار طبیعت بس ضعیف
یا که باشد طالبی کش در منام
محملی بود این تعقل کن بفهم
عین‌واقع بود و وحی پرده‌سوز
چون هنوز او در ره ازتأثیر بود
خود نوباشی یوسف وقت ایعزیز
عرضه کردی آن روح نیك‌رای
هم مرو همراهشان درسیر و گشت
زین قصص‌یادآردت حق والسلام

رأی‌خودکردند چون‌جمع‌ازفضول
پس‌یقین زاخبارغیب‌است این‌بیان
نگروندت هرگزایشان ای‌خلیل
غیر پندی از خدای عالمین
روی گردانند و غافل زان‌نشان
جز که ایشانند مشرك بر خدای
چون زمان آن در آید برشتاب
راه من باشد همانا بر رشاد
بر بصیرت باشد از عقل قوی
بر رسالت جز رجالی زاقتضا
پس ببینند از تعقل وز یقین
کاهل بینش‌را ازان عبرت‌فزود
عاقبت آن بودشان بهج و عطا
مر شما را در تعقل بهتر است
نیستشان عوائی الا کذب ولوم
تافتند از یکدیگر ناچار رو
قهر ما از کافران پرستیز
یا رسولش از خیالی یافته
برهر آنکوراست ایمان برخدای
خاص شد بر اولیای مرسلین
مر مطیع روح واز وی مقتبس
از پی ضبط صور بیماسد
نی سهام ازملك وملکوت‌آگهند
زانکه نبود روح غالب را فتور
این بودکه نیست اضغاث اندران
نیستشان ره بر بساط معنوی
شد خلاص ازبندور بدان‌یافت‌کام
خواب با واقع مطابق این‌عوام
زانکه مضطر نیستش باغیر کار
پس بواقع بر خورد روح‌لطیف
حق کند امام حجت لا کلام
ماتقی را گر زفهمت هست سهم
ازجهان‌شد برجنان بعدازسه‌روز
خواب او محتاج بر تعبیر بود
نیست یادت‌خواب‌خویش‌ازهیچ‌چیز
گفت پنهان دار زاخوان‌هوای
که زیاروح حواهی دور گشت



سورة الرَّعد ثَلاثَ وَ اَرْبَعُونَ آيَة وَ هِيَ مَكيَّة

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِى اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

این آیتهای کتابیست وآنچه فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است ولیکن اکثر مردمان نمیگروند

۲ اَللّٰهُ الَّذِى رَفَعَ السَّمٰوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

خداست که برافراشت آسمانها بی ستون که میبینید آنهارا پس مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب وماهرا

كُلٌّ يَجْرِى لِاَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْاَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۳ وَ هُوَ الَّذِى

هریك میروند تا مدتی نام برده شده تدبیر میکند کار کارها تا بیان میکند آیتها را باشد که شما بر سیدن جزای پروردگارتان یقین کنید واوست که بگسترد

مَدَّ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ اَنْهَارًا وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي

زمینرا وگردانید درآن کوهها ونهرها واز همه ثمرها گردانید درآن دوصنف دوتا میپوشاند پرده

الَّيْلَ النَّهَارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۴ وَ فِي الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ

ازشب روزرا بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست از برای قومی که تفکر میکنند ودر زمین قطعه هاست نزدیك بهم وبوستانها از

اَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقٰى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ فِي

انگورها وزراعت وخرمای بنان دو تا از یك اصل رسته وجز آن که آب داده میشود بیك آب وزیادتی میدهیم برخی از آنها از برخی در

الْاُكُلِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۵ وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اَئِذَا كُنَّا تُرَابًا اَئِنَّا لَفِى

ثمر بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست از برای گروهی که دریابند بعقل واگر عجب میداری پس عجب است گفتارشان که آیا چون باشیم خاك آیا بدرستیکه

خَلْقٍ جَدِيدٍ ۶ اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ اُولٰئِكَ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

ماهرآینه در آفرینش تازه ایم آنگروه آنانند که کافر شدند بپروردگارشان وآنگروه باشد غلها در گردنهاشان وآنها اهل آتشند ایشان

فِيهَا خَالِدُونَ ۷ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَ اِنَّ رَبَّكَ

درآن جاودانیانند وشتاب میخواهند از تو بدیرا پیش از خوبی وبدرستیکه گذشت پیش از ایشان عقوبتها وبدرستیکه پروردگار تو

لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۸

هرآینه خداوند آمرزش است مر مردمان را بر ستمشان وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه سخت عقوبت است

سورة الرعد است ز آیات کتاب ... ارمون وهم ثلاث اندر حساب
کرد اشارت بر الف ز آلاء خویش ... لام بر لطفش بخلق از بعد وپیش

میم هم بر ملك بی پایان او ... را برزق رأفت و رضوان او
تلك آیات الکتاب اعنی که این ... هست ز آیتهای قرآن مبین

یاکه این اوصاف ذات مطلق است ... یاکتاب از جمع وحدت مشتق است
وانچه شد نازل بسویت از خدا ... حق بود تا منتهی از ابتدا

لیك بسیاری ز مردم نگروند ... زانکه از سمع تعقل نشنوند
آن خدائی کافرید این آسمان ... بی ز استون که شما بینید آن

یا ستونش نفس پاك آدم است ... مظهر جامع که سر عالم است
وان بود پوشیده از ابصار خلق ... بیند آنکو واقف است از کار خلق

عرش را پس کرد مستولی بر آن ... قلب انسانست عرش اندر نهان
آفتاب و ماهرا فرمود رام ... بر صلاح حال خلق از خاص وعام

هریك از آن میرود بر نظم وطور ... تا زمانیکه معین شد بدور
هستشان هر روز از شرقی طلوع ... همچنین بر مغرب دیگر رجوع

خلق تا گردند ز آنها منتفع ... تا که گردد سیر آنها منقطع
میکند تدبیر فرمارا بکار ... بر نظام ملك وملکوت از قرار

همچنین تفصیل آیات از کتاب ... میدهد در امر و نهی از فصل و باب
یا بتفصیل از کتاب ما خلق ... بهر عبرت میکند اظهار حق

تا شما گردید شاید بیگمان ... در قیامت بر لقاء ربتان
هم زمینرا برکشید از روی آب ... کرد ساکن تا حبابش ز انقلاب

کوهها را آفرید از بهر این ... تا که گردد استوار از وی زمین
جویها جاری نمود از نهر وشط ... میوه ها پس کرد خالق از هر نمط

از دو صنف اعنی که شیرین یا ترش ... هریکی بر جای خود مطبوع وخوش
می بپوشاند مگر شب را بروز ... روز را هم بر شب آن گیتی فروز

بس نشانی اندر این آثارهاست ... بر تفکر آنکه را در کارهاست
در زمین هم پارها بر یکدگر ... متصل باشند گر داری نظر

بعضی ازآن شوره وخشك وسیاه که بروید هیچ ازان وقتی گیاه
باغها زانگور وخرما بس فراخ رسته‌ازیك اصل چندین برگ وشاخ
بعض را بر بعض افزونی دهیم بهرخوردن طعم و موزونی دهیم
کاندر اشجار و ثمرها بیخلاف اینچنین باشد نمایان اختلاف
ورنه میباید که ازیك آب وخاك یك ثمر روید چوانگوری زتاك
زانکه از یك نطفه آمد نطفه‌ها گشته اند از چار عنصر ابتدا
دونفر وانگه چو بینی در بسیج نیست دریکصورت ویك صورت هیچ
گر تعجب میکنی ای متعجب شاید از اقوالشان کردن عجب
میشویم آیا که زان پس زنده بار چشم فکرت اینکه مرا نیست باز
کافرند این قوم بر پروردگار بودشان خواهد بگردن غل زنار
دوزخی سودند تر ازجهل بست وان سزد اهل دانش سهل نیست
رنج استیصال چون تأخیر نیست اندر این امت که سابق میشتافت
پیش ازآنهاوانگهی نگذشته است داستانها هست و امثالش بدست
هم بود پروردگارت سخت گیر

سخن دیگر نرم وصالح بهر زرع رویدازوی هرگیاه ازاصل وفرع
میجورد این کشت وبستان فزون در تمام ارض یك آب از عیون
مرد لاالتهاست بش ازحصر وحد اندر این از بهر ارباب خرد
نیست این نی اختیار صانعی که بقدرت نیست او را مانعی
همچنین باید که بریك شکل وخو جمله باشند این خلایق سوبسو
هیچ نبود اختلافی اندر او از طریق اصل وهم ازرنك وبو
همچنین بر یکصفات ویك خصال ویست جز ازقدرت بیچون محال
که شویم آیا شدیم آنگه که خاك باز ما در خلقت نو زایست باك
کانکه اول کرد ایجاد بشر هست قادر باز بر عود دگر
جاودان اینقوم اندر دوزخند گرهشان داد و ایشان درفخند
بر عقوبت میکنند ایشان شتاب پس بورا قبل از نکوئی و ثواب
بود تأخیرش بنکوئی بر انام میکنند آنرا طلب با اهتمام
صاحب آمرزش بود پروردگار مردمانرا بر ستمها آشکار
بر عقوبت کافران را ناگزیر

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ٧

ومیگویند آنانکه کافرشدند چرا فروفرستاده‌شد براو آیتی ازپروردگارش جزاین نیست که تو بیم کننده‌ای وبرای هرقومی راه نماینده‌ایست

بر پیمبر کافران گویند نیست ازچه نازل آیت ازرب کرسی است
بیم ده تو خلق را بر آزادگی هم بهرقومی است ازحق هادئی
هرزمان کآمد نبی پاك دلق بل مناسب معجزش باوضع خلق
فوق آنرا داد بروی کردگار تا بود حجت بخلق روزگار
سحر هم درعهد موسی بود بیش وان عصا آورد در تبلیغ خویش
این زمان علم فصاحت شایع است وان کلام اندرفصاحت خاتم است
تا قیامت هیچ بر لفظ عرب این چنین باید کلامی بوالعجب
سورة گر مثلش آرید ازشجاع نیست حاجت هیچ بر جنك ونزاع
گر نگویم درسخن باشد قصور هم بود زاوصاف و دانائی بدور
گر کس آرد بعد قرآن دعوتی هم نباشد جز بیانش حجتی
احمد آورد این نشان دردعوتش جز بیان الا که باشد حجتش
قطره با بحر ار نماید همسری خنده آید بحر را زان داوری
شد چوقرآن معجز ازسابق بخلق حکم سابق سابقست ای پاك دلق
پارسی یا تازی آنچه گفتنی است بعد قرآن بالیقین اعجاز نیست
تا چو تفسیر صفی دانی مگر تا قیامت در جهان ناید دگر
نی که باشد معجزی و حجتی لیك چون دارد بقرآن نسبتی
سورة را نظم کن در امتحان همچوآب و آینه صاف وروان
گفتم از اظهار داد حضرتش ناسپاسی کرده ام بر نعمتش
ای خدا دانی توخود سر نهفت که صفی ازخود ستائی این نگفت
میخواهم تا کسی را من بکیش زین‌سخن مایل نمایم سوی خویش
سال عمرم هست نزدیك شصت از هوسها تا چه دیگر باقی است
شصت سالم داده نان بی منتی هم بر آورد ازکه بودم حاجتی
آنچه قسمت در نخستم داده بود بی تکلف بهر من آماده بود
صحت و آسایش و امنیتم داد و بر افزون صفای نیتم
آنچه بر من داده سلطان ملیك بالله ار باشد کسی بامن شریك
گفت من‌ورقت دهم بی‌رنج خلق همخواه ازمن تو ملك وگنج وخلق
وانچه بروی نیست هیچت احتیاج درجهان و از وی باشی لاعلاج

آیتی یعنی که ما خواهیم ازاو نی که خود آورده‌است آن نامحو
بر تو یعنی نیست چیزی جزبلاغ از مراد مردمت باشد فراغ
آنچه شایع بود در ایام او از کمال و علم اندر جستجو
مرده زنده کرده عیسی بر نشان بد چو شایع علم طب درآن زمان
همچنین هر عصر هر پیغمبری فوق خلقش بود فرهنك و فری
یافت هم بروی فصاحت احتشام باید این باشد کس ازتازی کلام
معجزاتست ار شما دارید هوش هست ایمان کافی ازجنك وخروش
چون رسید اینجا کلام دلپذیر با تو گویم نکته‌ای ای فقیر
تا پنداری که باشد قصد من نی قومی لك پیش آمد سخن
نیست مکی دعوت اورا بیان کآن بد از پیغمبر آخر زمان
گر بتازی آمد آرد پس یقین پیش قرآن چیست کش خوانی متین
شبهه را سازم قوی گرچندقوم مثل قرآن باشد آن ازبیش و کم
بعد از آن بود دگر معجز بیان جز که باشد چیز دیگر در نشان
گر شناسی پارسیرا ای رفیق اندکی شو اندر این دعوی دقیق
گوبداری کس ممکن است اینسان سخن بشنو از وی لیك تو باور مکن
مثلش آوردن نمی باشد شگفت گر توانی کی کنت ره برگرفت
نفس را ستایم الا آنکه هست شکر منعم حقم بهر حق پرست
اندر این اکرام خاص ازماخلق برگزیده من صفی را عون حق
بلکه شکر نعمت ذوالطول کرد وان زقلب وهش بمحض قول کرد
یا که خواهم مزدی ازخلق‌خدا یا که جویم پشت وعون جزخدا
ورکهم باقی‌است چیزی ازامید کافی از خلق است خلاق مجید
هرگز از دنیا نبودم درهمی هم خوردم بهر تحصیلش غمی
ازکه خواهم درجهان چیزی‌دگر با وجود آنچه دادم دادگر
نیستم همسر بکس درهیچ کار تا کنم با کس مکاری کارزار
یا که باشم پس بامری در نزاع منت ارید را نداد بی صداع
آنچه محتاجی توبروی بی طلب بدهمت خود با سبب یا بی سبب
واگذار آنرا بر این خلق مجاز خود ردنیا وآخرت کس بی‌نیاز

تا بملك معرفت ميرث كنم
اين توراثه پاكه ملك هردوكون
هر زمانی باشد اندر دعوتی
كاندراين آيت مخاطب مرتضی است
كه شد اين آيت چونازل بررسول
شاد آنكوهاديش دروه علی است
در سلوك آنجان وسربسپردست
اهل ظاهر را علیع باشد امام

صاحب اين نطق وتقريرت كنم
چشم ولعل يار نه يافتش و لون
رهنما پيغمبری بر امتی
بر همه خلق جهان اورهنماست
دست بر سينه نهاد اندر قبول
هر زمانی درولايت باولی است
در حقيقت پيش جانان مردست
راه و منزل اهل باطنرا تمام
دگنرم زين نگذرد جداززمان

نظم تفسير از تمامی جايز است
گو كتاب امروز برهاست وبس
جله در تفسير كل قوم هلد
فخررازی گفته درتفسيرخويش
كه نبی منذرم من بر عباد
در سلوك فقر و سير مرحله
درطريقت ره بری بركوی يار
حق پرستانش بحق دانندو بس
دامنش نگذارد ازكف عشق جان

تاشود ظاهر كه قرآن معجز است
نيست برهان بر مراد وميل كس
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد
بعض ديگر هم زاهل دين وكش
هم تو اشی ای علی مولاوهاد
متصل سازد بحيدر سلسله
درحقيقت دين و دل سازی نثار
حق بود بر قول درويشان نفس

اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ١٠ عَالِمُ

خدا ميداند آنچه بر ميدارد هر ماده وآنچه را مكاهد رحمها وآنچه رامی افزايد وهمه چيز نزداو باندازه است دانای

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ١١ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

نهان وآشكاراست بزرگست برتراست يكسانست ازشما كسيكه پوشيد گفتاررا وكسيكه آشكاركرد آنراوكسيكه او پنهانست

بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ١٢ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

بشب وآشكاراست بروز مراوراست ازپی هم درآيندها ازپيش روی او وازپس پشت اوكه نگهبانی ميكنندش از امر خدا بدرستيكه خدا

لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ

تغير نميدهد آنچه باجمعيست تاوقتيكه تغير دهند آنچه در نفسهای ايشاست وچون خواهد خدا بجمعی بدی پس بگردانيدن نباشد مرآنرا ونباشد

مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ١٣

مر ايشانرا غير خدا هيچ مددكاری

گو خدا داند كه هرزن حمل او
نم بود راعضاش اعمی دررحم
زرد او هر چيز باشد نيز هم
هست يكسان گر كسی قولی نهان
وانكه اودرشب طلبكار خفاست
شد مساوی پيش آن دانای راز
تا نگهداری كنندش زامرحق
ده ملك باشد موكل بی نكول
جياشان ميربودند از زمين
روزی آمد عامر ابن طفيل
در خلافت گفت داريم استوار
گفت پس ندهی چه منصب ناگزير
با تو خواهم كرد تنها گفتگو
از قفا تاكه پيغمبر زند
تافت برقی زود و خادمرا فشرد
در ره اومركب بحرومی فتاد
در خبر باشد كه چون تحريم خمر
شيشهٔ بود از شرابش در بغل

دررحم چبود بداست آن يا نكو
ياكه اندرون هست مستوراين مهم
هر باندازه بدون بيش و كم
سازد از وی ياكند فاش عيان
فعل خود پوشيده اندر پرده است
كاو بداند سر و جهر جمله باز
هر ملايك از حوادث بر نسق
بندهرا وين هست اشارت برعقول
رمز معقولست اين نيكو ببين
سوی او با جملهٔ اصحاب وخيل
بعد خودگفت اين بودبا كردگار
گفت بر اصطبل واسبانی امير
تا دانم حق و باطل را نكو
بيخبر كآن تيغ بر خود بر زند
گوتوان شمشير بروی خوردومرد
دست وپايش خوردگشت وجان نداد
شد مأكد زامرحق بزريدوعمر
چون فتادش چشم بر شاه اجل

بر بود يا ماده كوته يا دراز
مقصد يا مدت بود ران بيقال
اوست دانا بر نهان و آشكار
يعنی اندر نفس سازد مختفی
وانكه اوظاهر كنندهٔ فعل خود
خود بوند آيندگان اوراز پی
يا نويسند آن كرام الكاتبين
در حديث آمد نگشت ازملك
گفته اند اين آيه ازوجه نزول
گفت اسلام آورم گرمن براست
گفت بر قومی كنی فرمان روا
گفت حاجت نيست براين منصبم
گشت راضی مصطفی با اونشست
احمد آنرا ديدوگفت ای ذوالمنن
رفت عامر گفت از لشكر بزود
اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
بود روزی مصطفی اندرعبور
گفت يارب پرده يكبار دگر

كاهد ازوی يا شود افزوده باز
اندكش شش مه فزون نزديك سال
بس بزرگ و بس بلند ازاقتدار
يا كه گويد فاش با يار وفی
هست اندر روز نزد نيك و بد
هم زپيش روی و هم ازپشت وی
قول و فعل بنده را اندر زمين
بر موكل بندگانرا يك يك
هست راجع برضميرش بررسول
چيست بهرم گفت آنچه عامه راست
گفت نی بر عدل اين باشد بنا
زانكه من اسبان خودرا صاحبم
گفت خادم حربهٔ گيرد بدست
كن كفايت شر ايشانرا زمن
بركنم اين شهررا من ازجنود
جزكه خود سهند تغيرآن زلوم
يك جوانی ديد زانصاراو زدور
بركشی بر روی كار من اگر

ترک این عصیان کنم تائب شوم ‖ سترکن ای پرده پوش ذوالکرم ‖ گفت پیغمبر مر اوراچیست این ‖ گفت باشد سرکه ای سلطان دین
گفت آور پیش تا بینم که چیست ‖ چون چشید او دید غیراز سرکه نیست ‖ هم چشیدند ازوی آن اصحاب و یار ‖ بود سرکه آن جوان بگریست زار
گفت بود این خمر ای سلطان جان ‖ چون تورا دیدم نمودم توبه زان ‖ گفت پیغمبر که آری خمر بود ‖ توبه کردی یافت تغییر آن بزود
حق نخواهد بهرکس جز نیکوئی ‖ گربدآید پیش خود باعث توئی ‖ نیکوئی از نیکوئیها زایدت ‖ بد کنی آن بد یقین پیش آیدت
حکمت حق چونکه یابد اقتضا ‖ تا که قومیرا رسد سوء القضا ‖ هست پس ردکردن آن را ایحلاف ‖ باز نتوان داشت یعنی برگزاف
ما لهم من دونه من وال را ‖ باش موقن تا شناسی حال را ‖ غیر حقشان والیی یعنی که نیست ‖ تا که دارد باز ازایشان گربدیست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ١٤ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ

اوست که مینماید شمارا برق برای بیم دادن وامیدوار گردانیدن و پدید میاورد ابرهای گرانبار را و تسبیح میکند رعد بستایش او وفرشتگان

مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاۤءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

از ترس او ومیفرستد صاعقهارا پس میرساند آنرا بهرکه میخواهد وایشان مجادله میکنند در خدا واو سخت عقوبتست

١٥ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاۤءِ

مراوراست دعوت حق وآنانکه میخوانند از غیر او اجابت نمیکنند مرایشانرا بچیزی مگر چون گشاینده دو کفش سوی آب

لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاۤءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ ١٦ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ

تا برسد بدهنش ونیست آن رسنده بآن ونیست خواندن کافران جز در گمراهی ومرخدارا سجده میکند هرکه در آسمانها و

الْاَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصَالِ ١٧ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ

ودر زمین است خواه وناخواه وسایهاشان در بامداد وشبانگاهها بگو کیست پروردگار آسمانها وزمین بگو خداست

قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاۤءَ لَا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِيرُ

بگو آیا پس گرفتید از غیر او دوستان که مالک نمیباشند از برای خودهاشان سودی ونه زیانی بگو آیا مساوی میباشند نابینا وبینا

اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاۤءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ

یا آیا مساوی میباشند تاریکیها وروشنی یا گردانیدند برای خدا انبازانیکه آفریدند چون آفریدن او پس مشتبه شد آفرینش برایشان بگو

اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ١٨ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۤءِ مَاۤءً فَسَالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ

خدا آفریننده همه چیز است واوست یکتای قهرکننده فرو فرستاد از آسمان آبرا پس روان شد رودخانها از آن آب باندازه خود پس برداشت

السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاۤءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ

این آب روان کف بلندرا وازآنچه میافروزند بر آن در آتش از برای طلب پیرایه یا مایه تعیش کف است مثل آن همچنین میزند

اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاۤءً وَ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ

خدا مثل حق وباطل را پس اما کف پس میرود انداخته شده واما آنچه نفع میدهد مردم را پس دیر میماند در زمین همچنین

يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنٰى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي

میزند خدا آن مثلهارا از برای آنانکه اجابت نمودند مر پروردگارشانرا خوبیست وآنانکه اجابت نکردند مراورا اگر آنکه بودی مرایشانرا آنچه در

الْاَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ اُولٰئِكَ لَهُمْ سُوۤءُ الْحِسَابِ وَمَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ١٩

زمین است همه ومثلش با آن هرآینه فدا داده بودند بآن آنها از برای ایشانست بدی حساب ومنزل ایشان دوزخ است وبد است آن بستر

اوست آنکس کونماید بر شما
درهوا گردد پدید ازوی سحاب
یاکه چون آواز رعدآید بگوش
کم بود کز مهردل یادش کنی
هست ایهم نوعی ازالطاف او
ترسی ازموشی‌که جسد درحصیر
ورکنی یادش‌دمی ازروی‌مهر
نقل از باقر ع نماید این‌خبر
میکنند ایشان جدال اندر خدای
حق بود س‌سخت قوت درمحال
ن اجابت کرده برچیزی شوند
تشنهٔ کو بر سر چاهی رسد
زانکه نه داناست رخواننده‌آب
خواندن ایشان ناشد جز ضلال
یازطوعی چون ملایك وان عباد
سایه اهل سموات و زمین
ای محمد ص کیست کوپروردگار
گو فرا گیرید آیا پس شما
کور و بینا گو که آیا در بصر
ساختندی با خدا آیا شریك
یعنی آسان کو جهان آفرید
گو خدا کاو واهب تمیزهاست
آب را نازل نمود اودآسمان
پس‌کفی‌را حمل‌کرد آن سیل بر
هست‌چون‌آن‌کف‌که‌باشدروی‌آب
در مقام میرود بعضی از او
پس‌رودکف ساقط‌ومطروح‌وپست
حق مثلها را زند اینسان تمام
وانکه ننمودند اجابت راویقین

برق‌را از خوف و طمعی‌درهوا
ابرهائیکه گرانبارند زآب
میکند تسبیح سامع زانخروش
جز که بیم از قهرجلادش‌کنی
کت‌نماید سوی خویش‌ازخوف‌رو
زاوبترسی این‌دلیل است ایفقیر
از تو اندیشد برفتارش سپهر
ما روایتی بس صدیق و معتبر
کزچه چیزاست اوبعقل مقتدای
هم مگر ابله کند دراوی جدال
ن عقصودی رتمزی شوند
یبرسن ن دلو از راهی رسد
هم نه قادر تا بر اوگیرد شتاب
هیچ بر اصنامرا ما انتهال
که کنندش طاعت ازعشق‌ووداد
صبح وشامش سجده آرندازیقین
بر سموات و زمین بر استوار
غیر او معبود و گیرید اولیا
بر مساوی باشد از روی‌نظر
آنچه را نبوند بر خلقی‌املیك
هم کنند ایشان نوخلقی‌پدید
آفرینندهٔ تمام چیز هاست
رودها زان پس‌بهرسوشد روان
یعنی آورد از تموج بر زبر
همچنانکه ذکرشد در انساب
در عروق ارض هم بعضی فرو
وان فلز ماند بقعر اندرنشست
تاکه عبرت باشدآن‌بر خاص‌وعام
گرکه زایشان باشدآنچه درزمین
آنگره باشند در سوءالحساب

مر مسافر را بود ازبرق بیم
میکند بر حمد او تسبیح رعد
زانکه‌موجب‌ماك‌اوبر خشیت‌است
زان بترساند ترا از کل‌شیء
گر زمهری روی دل باوکنی
گرجوی برسی محلوتها زحق
مر صواعقرا فرستد از سماك
صاعقه بر مؤمن و کافر رسد
یا جدل سازند با پیغمبرش
هست اورا خواندن‌حق‌وانکسان
جز مثل آنکه بگشاید کفش
آنرا خواند کش آید در دهن
خواندن کفار هم باشد چنین
میکند سجده خدا را بالیقین
یا زکرهی همچو کفار دیار
سر ایجاد این نه مرپیرایه‌است
هست ایشانرا حوالی کوخداست
که بنفس خویش مالك نیستند
یا برابر باشد آنظلمات و نور
همچنانکه آفریده است آنخدای
حاصل آنکه خالقی نگرفته‌اند
در الوهیت بود یکتا بذات
درهران وادی بقدروسع‌و تاب
وآنز هرانچه برفروزند آن‌نار
حق زند مرحق و باطلرا مثل
هست بالای فلز یا روی آب
وانچه باشد نفع مردمرا در ان
یعنی آنها که اجابت آورند
یاکه باشد مثل آن با او همه
مر جهنم باشد ایشانرا ایاب

لیك طامع زاوست بارانزاعقیم
چونکه یابد حکم غریدن بوعد
یادحق کردن در آندم نوبتست
تاکنی ازترس وخوفی یادوی
بعدت از خلق عالم ایمنی
می ترسند از نشان ما خلق
تا کند زاوهرکرا خواهدهلاك
جز بر آنکوز کر حق باوی‌بود
کاوصفت ازحق‌کند درمحضرش
که بغیر او بخوانند از بتان
سوی آب از دور بهرمصرفش
نی رسنده باشدش آب ای‌حسن
مربتانرا نیست سودی اندراین
آنچه باشد در سموات وزمین
که بخواندش بگاه اضطرار
هرچه حادث باشد اوراسایه‌است
زین‌کنی‌الزامشان‌بدصدق‌وراست
هم نه برسود وزیان مبنی‌استند
نور ایمان ظلمت شرك وغرور
تاتشابه نبود اندر خلق ورای
که تواند آفرید از خلق چند
غالب اوبرهرچه هست ازممکنات
نی فزون زاندازه تاسازدخراب
بهر زیور یا متاعی اهل کار
بر چنان آبی که آید در محل
قول باطل چون‌کفی دراتقلاب
پس بماند در زمین صافی‌روان
رب خودرا هم نیکی درخورند
فدیه سهند آن بحق یوا همه

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ٢٠

آیا پس آنکه بداند که آنچه فرو فرستاده شد بتو از پروردگارت حق است چون کسی است که او کور است پند نگیرند صاحبان خردها

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

آنانکه وفا میکنند بپیمان خدا و نمی‌شکنند پیمانرا وآنانکه می‌پیوندند آنچه‌را امرکرده خدا بآن که پیوندکرده شود

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

ومیترسند از پروردگارشان وبیم‌دارند ازبدی حساب وآنانکه صبرکردندبرای طلب وجه پروردگارشان وبرپای‌داشتندنمازرا

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ٢٣ جَنَّاتُ

و انفاق نمودند ازآنچه‌روزی‌دادیمشان‌نهان وآشکار ودفع‌میکنند بخوبی بدیرا آنها مرایشانراست‌عاقبت‌آنسرای بهشتهای

عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ

اقامت دائمی که‌داخل‌میشوند‌آنهاراوکسیکه‌شایسته‌شد‌ازپدرانشان وجفتهاشان وفرزندانشان وملائکه داخل‌میشوند برایشان از

كُلِّ بَابٍ ٢٤ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ٢٥ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

هر دری سلام برشما بسبب آنچه صبر کردید پس خوبست انجام آنسرای وآنانکه میشکنند پیمان خدارا پس ازاستوار

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

کردنش ومیبرند آنچهرا امر کرده خدا بآن که وصل کرده شود وفساد میکنند در زمین آنهامر ایشانراست لعنت ومر ایشانراست

سُوءُ الدَّارِ ٢٦ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

بدی آنسرای خدا وسیع میکند روزیرا برای آنانکه میخواهد وتنك میگرداند وشاد شدند بزندگانی دنیا ونیست زندگانی دنیا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ٢٧ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ

در آخرت مگر متاعی ومیگویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد براو آیتی از پروردگارش بگو بدرستیکه خدا گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ٢٨ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

میگذارد آنرا که میخواهد وهدایت میکند بسوی خود آنرا که بازگشت کرد آنانکه گرویدند ومیآرمد دلهاشان بذکر خدا آگاه باشید بذکر خدا

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ٢٩ كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ

میآرامد دلها آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته خوش باد مر ایشانرا ونیکوئی بازگشت همچنین فرستادیم

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ

در امتی که گذاشتند از پیش آنها امتها تا بخوانی برایشان چیزیرا که وحی فرستادیم بتو وایشان کافر میشوند بخدای بخشنده بگو

هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ٣٠ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ

اوست پروردگار من نیست الهی مگر او براو توکل کردم وباوست بازگشت من واگر آنکه میبود قرآنی که برفتار در آورده شدی بآن کوهها یا

قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ

پاره پاره شدی بآن زمین یا بسخن در آورده شدی بآن مردگان بلکه مر خداراست امر همگی آیا پس ندانستند آنانکه گرویدند که اگر میخواست

يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ٣١

خدا هر آینه هدایت کرده بود مردمانرا همگی

داند آیا کس فرستادند باز
غیر ازین نبود گران گیرندپند
وانکه پیوندند با آن کامرشان
هم بودشان خشیت ازحق درعقاب
از پی خوشنودی پروردگار
آنچه ازما بودشان رزق ومعاش
نیکی آوردند بر پاداش بد
اندر آن گردند داخل از فلاح
داخل آن افرشتگان ازکل باب
گفت پیغمبر رسیدی بر خدا
نیست چیزی به زفقر اندرخصال
وانکسانکه نقض عهد حق کنند
میکنند اندر زمین ظلم و فساد

سویت آنچه از کردگار بی نیاز
صاحبان عقلهای ارجمند
کرده حق روی بتحقیق ونشان
هم هراسانند از سوء الحساب
ز ریا و سمعة یا زاشتهار
نفقه پسدادند ازان پنهان و فاش
عفو کردند و عطا از قلب و ید
وانکه با ایشان بود مع درصلاح
در سلام آیندشان بی اجتناب
از فقیری بهتر آمد کز غنا
داد نکو فقر خودرا ای بلال
بعد محکم کردن آنرا بشکنند
دوریست از رحمت ایشانرا نیاد

راست باشد بی زتشکیك وگمان
آنکسان کایشان بعهد حق وفا
باشد آن پیوندشان بالاتصال
وانکسانکه از مکاره یا جهاد
داشتند از فرض هم بر پا نماز
دفع کردند از نکوئیهای چند
باشد ایشانرا یقین انجام نیك
ازپدرها و اززنان واولادشان
بر شما باد از شکیبائی درود
زانکه اهل فقر آنجا سرورند
بس بود نیکو سر انجام فقیر
قطع سازند امرحقرا زان باصل
بد بودشان بس سرای آخرت

واعمی است آنکس که کرد انکار ان
میکنند از غیر نقضی بی جفا
با هر انچه عقل ازان یابد کمال
صابرند و ثابت اندر اعتقاد
بر فقیران نفقه کردند از نیاز
آنچه بود آن زشت ویست وناپسند
جنت عدن و مقام بیشریك
باشد ار بر خیر استعدادشان
صبرتان چون در بلا افزوده بود
نزد حق ازدیگران نکو ترند
نعم عقبی الدار بشنو آن بگیر
که بدان زاو حکم بوداست ووصل
یا که سوء عاقبت بیمغفرت

رزق هرکسرا که میخواهد خدا از ره حکمت گشاید هرکجا
گشته‌اند این اهل دنیا جمله شاد بر حیوة دنیی بی اعتماد
کافران گویند نازل از چه رو میگردد آیت از ربش بر او
ره نماید هم بر آنکو باز گشت کرد بر وی و از مینها گذشت
می بدانند اینکه بر ذکر خدا مطمئن گردد قلوب با صفا
باشد ایشانرا خوشیها بی حساب درحرا طوبی لهم حسنُ مآب
امتی که برگذشت است از نشان پیش از ایشان بوده آنچه از امتان
گرچه هیچ ایشان برحمن نگروند نام او از سمع ایمان نشنوند
بسمله چون بر نوشتند ابتدا مشرکان کردند از رحمن ابا
آنکه معبودی جز او نبود بذات من بر او کردم توکل از جهات
مشرکان گفتند با خیر الوری که تو گوئی من رسولم از خدا
پس باین قرآن جبال مکه را دور کن تا ارض ما یابد فضا
جد خود یعنی قصی ابن کلاب زنده کن اورا بقول مستجاب
چون زعیسی بهترم گوئی صریح مرده را میکرد زنده پس مسیح
یا زمین بشکافه کشتی بدان مرده یا زنده شود زاو درزمان
حق بر آیاتیکه کردند اقتراح قادراست اما برآن نبود صلاح
می نگشتند ایچ آیا با امید مؤمنان زایمان این قوم عنید

هم نماید تنگ بر هرکس که خواست وسعت و تنگی ارزاق از خداست
زندگی این جهان پر صداع نیست اندر آخرت غیر از متاع
گو کند گمره خدا آنرا که خواست یعنی آنکو بازگشت از راه راست
مؤمنان آرام یابد قلبشان هم بذکر حق که سازد جلبشان
آنکسانکه بگرویده بر حقند کرده اند اعمال نیکو والیقند
ای محمد صم همچنین از رحمتی ما فرستادیمت اندر امتی
تا که برخوانی بر ایشان آنچه وحی شد زما سوی تو اندر امر و نهی
چونکه در صلح حدیبیه نوشت عهد نامه آن رسول خوش سرشت
ما برحمن نسیم آگه براست گو که او پروردگار ماسوی است
هم بسوی اوست مارا بازگشت هم تمام ماسوی را بازگشت
هست وین قرآن زحق نازل بمن خواهی از تابع شوید سخن
ارض را بشکاف تا گردد روان جویها بهر زراعت در زمان
تا که در حقیقت گردد گواه گوید این باشد پیمبر از اله
آمد این آیت که قرآن گر که بود اینکه راند کوهها را ازحدود
هم نیاوردندی ایمان این گروه ورنه زین قرآن شود برکنده کوه
حاصلی گر داشت بر ایمانشان بود کافی زان همه قرآنشان
یا ندانستند آیا که خدا ره نماید گر که خواهد جمله را

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّي يَأْتِيَ وَعْدُاللهِ

وهمیشه آنانکه کافر شدند میرسد ایشانرا بسبب آنچه کردند مصیبتی سخت یا فرود میآئی نزدیک خانه ایشان تا بیاید وعده خدا

اِنَّ اللهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ٣٢ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ

بدرستیکه خدا خلاف نمیکند وعده را وبتحقیق استهزا کرده شد برسولان پیش از تو پس مهلت دادم مر آنانرا که کافر شدند پس گرفتمشان

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ٣٣ اَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ قُلْ

پس چگونه باشد عقوبت من آیا پس کسیکه او نگهبانست بر هر نفسی بآنچه کسب کرد وگردانیدند از برای خدا شریکان بگو

سَمُّوهُمْ اَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْاَرْضِ اَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

نام برید آنهارا بلکه خبر میدهید اورا بآنچه نمیداند در زمین بلکه بظاهریست از گفتار بلکه آراسته شد از برای آنها که کافر شدند حیله ایشان

وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَالَهُ مِنْ هَادٍ ٣٤ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

و باز داشته شدند از راه وکسیرا که اضلال کرد خدا پس نباشد مر اورا راهنمائی مر آنهارا عذابیست در زندگانی دنیا وهر آینه عذاب

الْآخِرَةِ اَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ وَاقٍ ٣٥ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

اخرت سخت تراست ونباشد مر ایشانرا از خدا هیچ نگاهدارنده مثل بهشتی که وعده داده شد پرهزکاران میرود از زیرش

الْاَنْهَارُ اُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَي الْكَافِرِينَ النَّارُ ٣٦ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

نهرها میوه‌اش دائمی است وسایه‌اش اینست انجام انانکه پرهیزکار شدند وانجام کافران اتش است وانانکه دادیم ایشانرا

الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَ مِنَ الْاَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَاللهَ

کتاب شاد میشوند بآنچه فرو فرستاده شد بتو واز طایفهای دشمن کسی است که انکار میکند برخی از انرا بگو جز این نیست فرموده شدم که بپرستم خدارا

وَلَا اُشْرِكَ بِهِ اِلَيْهِ اَدْعُوا وَ اِلَيْهِ مَآبِ ٣٧ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ حُكْماً عَرَبِيّاً وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ

وشرك نیاورم باو بسوی او میخوانم وبسوی اوست بازگشت وهمچنین فرو فرستادیم انرا حکمی عربی واگر از پی روی خواهشهای ایشانرا

بَعْدَ مٰا جٰآئَكَ مِنَ الْعِلْمِ مٰالَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا وٰاقٍ ٣٨

پس از آنچه آمد ترا از دانش نباشد مر ترا از خدا هیچ ناصری و نگاهدارنده

دایم آنارا که خود کافر شدند
یا تو بر نزدیکشان آئی فرود
تا که آید وعدهٔ حق بی‌خصوصت
سخریت پیش از تو هم شد بر رسل
باشد آیا آنکه بر هر نفس او
اینست یعنی قادر ذوالاقتدار
می بگردانند از بهر خدا
پس بینند آن صفتها در امور
یا خبر بدهید او را از چنین
بلکه زینت داده گشته زاشتباه
داشته مر مار هم گردیده اند
کافرانرا هست اندر این جهان
هم نگهدارندهٔ نبود بجا
جاری انهارش در زیر قصرهاست
این بود عقبای هر پرهیزکار
زانچه بفرستاده ایم آن بر تو ما
واز نصاری همچنین هشتاد تن
منکر بعضند ز آیات مبین
تا بیکتائی پرستم من خدا
همچنانکه من فرستادم عیان
که مترجم اوست بر لفظ عرب
می باشد از عذاب حق تورا
بر پیمبر سرزنش کردند پس

میرسدشان زانچه کردند و کنند
از دیار اعلی حدیبیه نزود
فتح مکه یا قیامت یا که موت
پس بدادم مهلت آنانرا زکل
مر نگهبان یا جزا ده بی غلو
با ضعف عاجزی یکسان مکار
کافران از چیز ها انبار ها
هیچ از ایشان خواهد آمد در ظهور
بر هر آنچه کو نداند در زمین
کافرانرا مکرشان بی انتباه
از ره حق واز طریق ارجمند
مر عذاب و ابتلا از هرشان
تا نگهشان دارد از قهر خدا
میوه هایش دایم اندر جاهاست
عاقبت هم کافرانرا هست نار
وان یهودانند دارباب ولا
که باسلام آمدندی ممتحن
که موافق بیششان باشرع و دین
هم نیارم شرک بروی چون شما
انبیا را بر زبان قومشان
تا کنند ادحسن آن قوم عجب
هیچ یاری یا نگهداری بجا
که شدافزون برنکاح او راهوس

قارعه که بر کنند از محشان
این وقایع بهرشان یابد وقوع
وعدهٔ حق نیست اندروی خلاف
پس گرفتم آنکسانرا بر عذاب
بر هر آنچه آن نفس کرده اکتساب
حذف گر باشد خبر در این کلام
گو بهر از بهر ایشان وصف و نام
گر شود ظاهر بوجهی ما یفید
یا منازرا نام بر ظاهر نهید
در نظر یعنی اباطیلی قبیح
واگذارد هر کرا حق در ضلال
در سرای آخرت باشد دگر
وصف آن جنت که در نظم و نسق
سایهٔ آن قصرها در ایمنی
وانکه دادیم آن جماعت را کتاب
یعنی آنها که باسلام آمدند
هم زخیش کفر ز ارباب کتاب
ای محمد گو جز این نبود که من
خلق را خوانم بسویش درخطاب
هم فرستادم تورا محکم کتاب
گر شوی تابع تو بر اهوائشان
گفت این دانند تا قوم ازقرار
هم او صرفست یکجا با زنان

راسر وقتل و قحط و غارت ناگهان
بر قوارع باشد ایشانرا رجوع
و اندر آیات اقتراح واختلاف
پس چگونه کافرانرا بد عقاب
از نکوئی و از بدیها بحساب
هست از وجه قرینه در مقام
همچو حی و قادر و خالق انام
بر پرسش پس همانا لایقید
نز حقیقت محض قولی بل بعید
جلوه گر گشته است بر شکلی صحیح
هادئی نبود مر او را بسؤال
مستحقان را عذابی صعب تر
کرده پرهیزندگانرا وعده حق
همچو سایهٔ این جهان منسوخ نی
شاد میگردند ایشان بیحساب
تابع پیغمبر و قرآن شدند
کان یهودند و نصاری دانتساب
گشته ام مأمور از حق بیسخن
هم بسوی او بود مارا ایاب
در زبان قوم تو بافصل و باب
بعد از آن کامد توراعلم و عیان
کان زوحی اوست زان پروردگار
بوده کی پیغمبری را این نشان

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنٰا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ اَزْوٰاجاً وَ ذُرِّيَّةً وَ مٰا كٰانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

و بتحقیق فرستادیم رسولان چند از پیش از تو و گردانیدیم از برای ایشان زنان و فرزندان و نباشد مر رسولی را که بیاورد آیتی را

اِلاّٰ بِاِذْنِ اللّٰهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتٰابٌ ٣٩ يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰآءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتٰابِ ٤٠ وَ اِمّٰا

مگر بدستوری خدا از برای هر اجلی نوشته ایست محو میگرداند خدا آنچه خواهد و ثابت میدارد و نزد اوست اصل کتاب و اگر

نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِنَّمٰا عَلَيْكَ الْبَلٰاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسٰابُ ٤١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّٰا

بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا یا بمیرانیم ترا پس جز این نیست بر تست رسانیدن و بر ماست حساب آیا ندیدند که ما می آئیم

نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ اَطْرٰافِهٰا وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لاٰ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ٤٢ وَ قَدْ

زمینرا کم میکنیم آنرا از اطرافش و خدا حکم میکند نیست رد کننده مر حکم او را و اوست زود حساب و بدرستیکه

مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مٰا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفّٰارُ لِمَنْ عُقْبَى الدّٰارِ

مکر کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس مر خدار است مکر همه میداند آنچه کسب میکند هر نفسی و زود باشد که بدانند کافران که مر کراست انجام آن سرای

٤٣ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ

و میگویند آنانکه کافر شدند نیستی تو فرستاده شده بگو کافیست خدا گواه میان من و میان شما و کسیکه نزد اوست دانش کتاب

آمد آیت که فرستادیم ما / پیشتر از تو رسولان زاقتضا
همچنین دادیمشان فرزند و زن / پیش ازآنچه برتودادیم این‌زمن
هم رسولی را نشاید کآیتی / آورد جز کش دهد حق رخصتی
هر زمانی راست حکمی ازخدا / که نوشته بر عباد از ابتدا
مقتضی با حال خلق آزمان / ازشرایع و از رسوم این‌جهان

در معنی محو و اثبات

مختلف چون باشد اوقات ازقدر / حکم وقتی نیست چون وقت دگر
یا که احوال خلایق را تمام / هست حکم اعنی نوشته درنظام
محو سازد هرچه را خواهد خدا / یعنی آن بر نسخ دارد اقتضا
هم نماید ثابت آنرا که صلاح / باشدش با حکمت اندر افتتاح
هم بود در نزد او ام الکتاب / لوح محفوظ اعنی ازوجه صواب
در بیان محو و اثبات بطور / فلسفی قایل بود بردور و کور
سیصد وشصت وسه الف اندرمدار / نگذرد چون ازشمار روزگار
دور گیتی بر سر آید بالتمام / دور دیگر ثبت گردد در نظام
هست اندر محو و اثبات ازدلیل / اختلافاتی فزون از هر قبیل
گفته اند ارباب تفسیر آن تمام / ذکر جمله نیست لازم درکلام
حاصل آن جمله را سازد صفی / بر تو ظاهر تا نماند مختفی
آنچه باشد ثابت اندرعلم ذات / بی زتغییر از وجود ممکنات
لوح محفوظ آن بود کزوجه تام / داند اسرار حقایق را تمام
پس بود تغییر در وی ممتنع / هم در آن اسرار اشیا مجتمع
وانچه ازغیب آید آن اندرشهود / مختلف گردد در اطوار وجود
یافت آن بر محو و اثبات اعتبار / شد چوحکمش مختلف درروزگار
اختلافش تا ثمر از تخم و نبت / جمله اندر لوح محفوظست ثبت
همچنانکه تخمها در خاکها / اختلاف اوراست در نشو و نما
تخم تا گردد شجر ندهد ثمر / پس شود رزق و حیوة هر بشر
محو گردد هرزمان حالی روی / حکم دیگر باشد ازحالش رپی
اصل آن ثابت بود درخاک وآب / لیک یابد در مقامات انقلاب
همچنین دان رتبه ها را جابجا / هر مقامی راست حکمی زاقتضا
تا مقامی کآن بحکم واحد است / قصد ها راجع بعلم قاصد است
صدقه یعنی صدقه را باشد اثر / محو سازد هست اگردرره خطر
هیزم آن یك میکشد از اهتمام / گفت عیسی کشته عمر این تمام
روز عمرش تا شام آید سر / سالمش دیدند در روز دگر
گفت با عیسی حواری کزچه رو / این نگفتی نیست رنجی اندراو
جست عیسی وجه آن از جبرئیل / گفت صدقه داد ورست اودرسبیل
بودش اندر دست نانی بهر خورد / زاوفقیری خواست داد آنرا بمرد
جستجو کردند پس‌چون مردمش / بود ماری در میان هیزمش
در دهانش بود سنگی کاوفتاد / گفت این سنگست آن نان که‌داد
این خبر را داد بهرآن صریح / حسن صدقه تا کند ظاهرمسیح
باز بر تفسیر گردم زین جهت / گفت بنمائیمت ار بر مصلحت
بعضی ازآن را که وعده داده‌ایم / کافرانرا زاسروقتل و قحط و بیم
یا بمیرانیم پیش از آن تورا / نیست کارت هیچ برآن ماجرا
بر تو نبود غیر تبلیغ و پیام / هست هم برما شمار فعل عام
منکران آیا نمی بینند این / آنکه میآئیم ما اندر زمین
یعنی آید بر زمین کافران / حکم ویرانی زما زاطراف آن
حق نماید حکم و آنرا در طلب / نیست موجودی که اندازد عقب
هم بود او بس سریع اندرحساب / کافرانرا بعد نقض و انقلاب
کافران کوپیش‌ازایشان بوده‌اند / با رسل کردند مکر و غدر چند
مکرها پس نزد حق باشد تمام / داند آنچه کسب‌کردند این انام
زود دانند این گروه کافران / کآخر نیکو که دارد درجهان
کافران گویند نبوی تورسول / گو تو ای احمد بقوم ناقبول
که بود کافی گواهی را خدا / در میان من دگر بین شما
وانکه باشد نزد او ام الکتاب / یعنی آن روح الامین بوتراب
آنچه زاخبار دوفرقه منجلی‌است / قصد ازام‌الکتاب ایدر علی‌است
لیك گویند اهل تحقیق واصول / عام باشد این بر ارباب وصول
تا قیامت یعنی اندر هر زمان / شاهدان هستند ز ارباب عیان
تا گوه باشند در هر محضرم / کاین کتاب ازحق ومن پیغمبرم

سُورَةُ اِبْرٰاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلاٰمْ اِثْنَتٰانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الۤرٰ كِتٰابٌ اَنْزَلْنٰاهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّٰاسَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ اِلٰى صِرٰاطِ الْعَزِيزِ

کتابیست کەفروفرستادیم‌آنرابتو تابیرون‌آوری‌مردمانرا ازتاریکیها بروشنائی باذن‌پروردگارشان‌بسوی‌راه غالب

الْحَمِيدِ ٢ اَللّٰهِ الَّذِي لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَ وَيْلٌ لِلْكٰافِرِينَ مِنْ عَذٰابٍ شَدِيدٍ ٣

ستوده خدائیکه‌مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه‌در زمین‌است ووای‌مرکافرانرا از عذاب سخت

اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا عَلَي الْاٰخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً اُولٰئِكَ

آنانکه برمیگزینند زندگانی دنیارا بر آخرت وبازمیدارند از راه خدا ومیخواهندآنرا کج آنها

فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٤ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي

در گمراهی دورند وفرستادیم هیچ رسولی رامگر بزبان قومش تابیان کند برای ایشان پس گمراه میکند خدا آنرا که میخواهد وهدایت میکند

مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

آنراکه میخواهد واوست غالب درست کردار وبدرستیکه فرستادیم موسی رابآیتهایمان که بیرون آور قومترا از تاریکیها

إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّٰهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٦ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

کفر بنورایمان وپنددهایشانرا بروزهای خدا بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست ازبرای هرصبرکننده شکرگزاری وچون گفت موسی

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ

مرقومش راکه یادکنید نعمت خدارا برشما چون نجات دادتان از فرعونیان که عذاب میکردند شمارا بدترین عذابی ومیکشتند

أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ٧ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ

پسرانتانرا وباقی میگذاشتند زنان شمارا ودرآن بلائی بود از پروردگارشما بزرگ وهنگامیکه اعلام کرد پروردگارشما که اگر

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ٨ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ

شکرکنید هرآینه زیاده میدهم شمارا واگر کافر شوید بدرستیکه عذاب من هرآینه سخت است وگفت موسی اگر کافرشوید شما وهرکه

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٩ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ١٠

در زمین است همه پس بدرستیکه خداهرآینه بینیاز ستوده است آیا نیامد شمارا خبر آنانکه بودند پیش ازشما قوم نوح وعاد وثمود

بعد بسم الله لطیف رهنما
بر تو ای پیغمبر کامل نصاب
یا که از تاریکی پندارو وهم
تا که آن راه عزیز ارجمند
آنخدا کاندر سموات و زمین
آنکسانکه زندگی این بنای
این کره باشند اندر گمرهی
تا بیان سازد معانی از وجوه
هم شود آنرا که خواهد رهنما
قوم خود را تازظلمت سوی نور
یعنی ازآن روز ها که برامم
عارفان گویند هست آن روزها
گر بلا آید بود مؤمن صبور
نعمتی کانعام کرد او بر شما
تیغ بر ابنائشان بگذاشتند
که کند این ملك را زیروزبر
وین بلائی بود از پروردگار
که کنید ارشکر نعمتهای من
شکر افزاید نعمت پی به پی
هرکه هست اندرزمین ازانس وجان
پس زیان ناسپاسی بر شماست

کرد اشارت ازالف وزلام ورا
ما فرستادیم از لطف اینکتاب
رهنما گردی بنور عقل و فهم
منتهی گردد بمنزل بی گزند
هرچه هست اوراست بروجه یقین
دوستتر دارند از دیگر سرای
گمرهی دور وابعد ز آگهی
هم زبانش را بفهمند آنگروه
کاوست غالب راست زاوهم کارها
آوری بیرون تمامی در قصور
رفته بر پاداش کفرازرنج وغم
روز های وصل عشق آموز ها
ورکه نعمت روکند باشد شکور
چون رهاند از آل فرعون دغا
وان زنانتان را بخدمت داشتند
دولت فرعون از او آید بسر
بر شما را بس بزرك وناگوار
نعمت افزایم شمارا بی سخن
تا رساند بنده را برقرب وی
بی نیاز است اوزشکر مردمان
نی برآنکوخالق ارض وسماست

اول هر اولی یعنی حق است
تا خلایق را زظلمات شرور
وین شود با اذن وفرمان خدا
نیست درره سالکانرا عون ویار
رنج ومحنت باشد ازهررهگذر
باز میدارند از راه خدا
نی فرستادیم ما پیغمبری
پس خداگمره کند آنراکه خواست
ما فرستادیم موسی را چنان
پندشان ده آور اندر یادشان
یا زایامیکه بودیدی اسیر
اندر آن باشد بس ازآیات حق
یاد کن چون گفت موسی قومرا
میچشانیدندتان از هر عذاب
کامشان گفته بودند ازوعید
پس زاسرائیلیان هرزن که زاد
یاد آرید آنکه کرد اعلامتان
ناسپاسی ورکنید از سوء بخت
گفت موسی ایگروه ار ناسپاس
ازهران شکری غنی است وحمید
بر شما نامد خبر آیا که پیش

کاو بخلقان رهنمای مطلق است
آوری بیرون بسوی علم و نور
هم بتوفیقش که یابد اهتدی
جز خدای غالب استوده کار
کافران را از عذابی سخت تر
مردمان را کاین کجست ونارو
جز بنطق قوم او درکشوری
یعنی آنکو خودگذشت ازرامراست
با عصا و معجزاتی بیکران
روز های حق باستمدادشان
زیر دست قوم فرعون شریر
بهر هر صبار شاکر بر نسق
نعمة الله اذکروا یا قومنا
رنج و سختی بیشمارو بیحساب
گردد از یعقوبیان طفلی پدید
گر پسر بد می بکشتند ازعناد
حق پی افزونی امتنان
بر عذابم ناسپاسانراست سخت
گر شما گردید خود ناکل اساس
ماطلبند اشیا بشکرش بر مزید
وانکسانکه از شما بودند پیش

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللّٰهُ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا

وآنانکه بودند بعد از ایشان نمیداند ایشانرا مگر خدا آمد ایشانرا رسولانشان بامعجزات پس برگردانیدند دستهاشانرا در دهنهاشان وگفتند

اِنَّا كَفَرْنَا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَاِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا اِلَيْهِ مُرِيبٍ ١١ قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِي اللّٰهِ

بدرستیکه ما کافر شدیم بآنچه فرستاده شدید بآن وبدرستیکه ما در شکیم از آنچه میخوانید مارا بآن که بگمان نداندازنده است گفتند رسولانشان آیا در خدا

شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى

باشد شکی که پدید آورنده آسمانها وزمین است میخواند شمارا تا بیامرزد شمارا از گناهانتان وبآخر اندازد شمارا تا وقتیکه نام برده شده

١٢ قَالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ

گفتند نیستید شما مگر انسانی مانند ما میخواهید که باز دارید مارا از آنچه بودید که میپرستیدند پدران ما پس بیاورید بما حجتی

مُبِينٍ ١٣ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰى مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ

روشن گفتند مر ایشانرا رسولانشان نیستیم ما مگر انسانی مانند شما ولیکن خدا منت مینهد برآنکه میخواهد از بندگانش

وَمَا كَانَ لَنَا اَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ ١٤ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٥ وَمَا

ونباشد مر مارا که بیاوریم شما حجتی مگر باذن خدا و بر خدا پس باید توکل کنندگان گروندگان وچیست

لَنَا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰينَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلٰى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

مارا که توکل نکنیم بر خدا وبدرستیکه هدایت کرد مارا براههای ما وهرآینه صبر خواهیم کرد البته بر آنکه رنجانیدید مارا و بر خدا پس باید توکل کنند

الْمُتَوَكِّلُونَ ١٦ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ اَرْضِنَا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَاَوْحٰى

توکل کنندگان وگفتند آنانکه کافر شدند مر رسولانشانرا هرآینه بیرون کنیم شمارا از زمین خود یا هرآینه برمیگردید در کیش ما پس وحی

اِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ١٧

فرستاد بایشان پروردگارشان که هرآینه هلاک میگردانیم ظالمانرا

کس نداند آن جماعت را عدد
می بیاوردند بر پیشینیان
نگرویدستیم گفتند آنچه را
ما در آن باشیم بر شک وگمان
هست آیا در وجود او شکی
مر شما را خواند او بر دین وراه
قوم گفتند آن رسولانرا دگر
حجتی آرید بر ما پس متین
لیک حق منت گذارد از وداد
جز که آن باشد بفرمان خدا
بلکه ما را نیست جز بر امر حق
چیست ما را که توکل ناوریم
صبر ما بالله کنیم از اعتماد
بر رسل گفتند کفار از عیان
پس قسم خوردند تا زاین دو کار

وانکسان کز بعدشان آمد بود
از قرونی جز خداوند احد
بینات انبیا از هر نشان
که فرستاده شدید آنرا بما
که شما خوانید خود مارا بدان
کی کند شک در خدا ذی‌مدرکی
تا بیامرزد شما را از گناه
نیستید الا شما چون ما بشر
اینست فأتونا بسلطان مبین
بر هر آن عبدی که خواهد از عباد
بی زامرش نیست راهی بر هدا
هرچه او بنوشته خوانیم از ورق
بر خدای خود کز او روشن قریم
بر اذیت ها که بینیم از عباد
کز زمین خود کنیم اخراجتان
خود یکی واقع شود اندر قرار
کرد خواهم یعنی ایشان را هلاک

از قبیل نوح و عاد و هم ثمود
قریها بودند و اهل آن فزون
پس بگرداندند راه کار و حسد
یعنی اندر زعم خود نیک اخرید
پس بگفتند آن رسولان بهوش
آفریننده سموات و زمین
باز پس دارد شمارا در سداب
بازمان خواهید دارید از جفا
باز گفتند آن رسولان قوم را
نیست مارا حجتی کز اقتراح
هر نبی را معجزی گردید خاص
پس توکل مؤمنانرا برخداست
یعنی او بنموده بر ما راه راست
بر خدا باید توکل پس کنند
عود یا بر ما کنید از روی کیش
پس بر ایشان وحی آمد با قسم
جسمشان ویران کنم جان را هلاک

کس جز حق نداد از چند و چون
دستهای خویش بر افواه خود
وار خدا بر ما شما پیغمبرید
ما شما را بر خدا خوانیم وبس
شک کند در وی مگر بی‌عقل ودین
تا بوقت نام برده از حساب
میپرستیدند زانچه آباء ما
ما نه ایم الا بشر همچون شما
آن شما خواهید از ما بی صلاح
جز بر آن اورا نباشد اختصاص
بی توکل نیست کس بر رام راست
هم بدست او زمام کارهاست
واندر آن باشند راسخ وارجمند
یعنی اندر ملت و آئین بیش
بر هلاک اهل ظلم از ذوالکرم

وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامِي وَ خٰافَ وَعِيدِ ١٨ وَاسْتَفْتَحُوا وَ خٰابَ كُلُّ

وساکن میگردانیم شمارا در آن زمین از پس ایشان آن از برای کیست که ترسید از مقام من و ترسید از وعده عذابم و طلب فتح کردند و نومید شد هر سرکش

جَبّٰارٍ عَنِيدٍ ١٩ مِنْ وَرٰآئِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقٰى مِنْ مٰآءٍ صَدِيدٍ ٢٠ يَتَجَرَّعُهُ وَلاٰ يَكٰادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ

حق ناپذیری از پیش رویش دوزخ است و آب داده میشود از آبی که خون جراحتست جرعه جرعه میآشامد آنرا و نزدیك نباشد که فرو بردش بآسانی و میآید مرك اورا

مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَمٰا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرٰآئِهِ عَذٰابٌ غَلِيظٌ ٢١ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمٰالُهُمْ

از همه جا ونیست او مرده وازپیش رویش عذابیست سخت مثل آنانکه کافر شدند بپروردگارشان کردارشان

كَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عٰاصِفٍ لاٰ يَقْدِرُونَ مِمّٰا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِيدُ

چون خاکستریست که سخت بوزد بآن باد در روزیکه باد سخت میآمده باشد قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر چیزی آنست آن گمراهی دور

٢٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ٢٣

آیا ندانی که خدا آفرید آسمانها وزمین را براستی اگر خواهد ببرد شمارا و بیاورد خلقی تازه

وَمٰا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ ٢٤ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعاً فَقٰالَ الضُّعَفٰآءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ

ونیست آن بر خدا دشوار وظاهر شدند بر خدا همگی پس گفتند ضعیفان مر آنانرا که طلب بزرگی کردند بدرستیکه بودیم ما مر شمارا

تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا مِنْ عَذٰابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ٢٥ قٰالُوا لَوْ هَدٰانَا اللّٰهُ لَهَدَيْنٰاكُمْ سَوٰآءٌ

پیروان پس آیا شما هستید کفایت کنندگان از ما از عذاب خدا هیچ چیز گفتند اگر هدایت کرده بود مارا خدا هدایت کرده بودیم شمارا

عَلَيْنٰا اَجَزِعْنٰا اَمْ صَبَرْنٰا مٰا لَنٰا مِنْ مَحِيصٍ ٢٦ وَ قٰالَ الشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ

یکسانست بر ما خواه جزع نموده باشیم یا صبر کرده باشیم که نیست مارا هیچ گریزگاهی و گوید شیطان چون گزارده شد امر بدرستیکه شمارا وعده داد خدا

وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَاَخْلَفْتُكُمْ وَمٰا كٰانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ ٢٧

وعده راست و درست و وعده دادم شمارا پس خلاف کردم شمارا و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی

مر شما را بر زمینشان جا دهم بعد ایشان اندر آن سکنا دهم

گفت پیغمبر هران همسایه را می برنجاند بوفق آیه را
حق کنند زان شهر و بیت آواره‌اش خانه را غیری برد رخت و اش

این بود امری مقرر بی‌سخن ترسد ار کس از مقام حکم من
یعنی از آن موقفی کز انتقام باز دارند اهل عالم را تمام

یا که ترسد از وعیدم بر عذاب کان بود موجود در یوم الحساب
گرچه نزد آنکه عقلش رهبر است هر دمی حشر و حساب دیگر است

پس طلب کردند نصرت از خدا یا که حکم اندر ترافع انبیا
باز رستند انبیا شد نا امید هر کسی کو بود جبار عنید

بعد از این هم دوزخ آمد جایشان میدهند از آب آتش زایشان
جرعه جرعه میخورند ایشان از او نیست نزدیک آن ز تلخی بر گلو

گر قباحتهای نفس بد سیر بشنوی این پیش آن باشد شکر
آید او را رنج موت از هر مکان لیک نبود مرده دارد بلکه جان

با وجود این چنین محنت ربی سخت تر باشد عذابی بهر وی
اینست وصف آنکسان کز حالشان بر خدا باشد بکفر اعمالشان

همچو آن خاکستری که تند باد بگذرد بر وی بوقت اشتداد
میکند آنرا پراکنده چنان که نماند زاو اثر اندر مکان

فعل یک کافران باشد چنین تخم حنظل کی دهد بار انگبین
نیستشان قدرت بچیزی در جزا زانچه کردند اکتساب از خیرها

هر عمل کان نیست از حزم و حضور هست گمراهی و از مقصود دور
هیچ ای بنده آیا ننگری یا ندانی از طریق برتری

کافریده است آن خدا از روی حق این سموات و زمین را بر نسق
یعنی از حکمت نه بر لغو و مجاز کاوست از بیهوده کاری بی‌نیاز

مر شما را میبرد گر خواهد آن آورد خلق جدیدی در جهان
نیست این اعدام و ایجاد از امور بر خدای مقتدر دشوار و دور

مر برون آیند ز امر حق تمام مردگان از قبر در یوم القیام
ظاهر از گفت او شدند اندر شهود از تحقق بر وقوع امر بود

عاجزان گویند پس با سرکشان پیروان کفر یعنی آنچنان
که شما را ما بجان تابع بدیم منکر پیغمبران آسان شدیم

مك شما هستید آیا کز شتاب چیزی از ما دفع سازید از عذاب
گفت گر بر ما نماید ره خدا هم شما را ره نمائیم از ولا

پس نگویند از ره عجز و فزع	صبر ما باشد مساوی بر جزع	نیست مارا خود پناهی برقرار	دیو گوید امر چون شد برگذار
وعدهٔ حق مرشمارا بود راست	وعدهٔ من گشت ظاهر که خطاست	اینکه گفتم نیست حشری درمیان	ور بود باشد شفاعت تاثبان
پس شمارا وعدهٔ من شد خلاف	آنچه گفتم بود برکذب وگزاف	بر شما از وعدهای بی نمود	حجت و سلطانی ازمن نبود

اِلآّ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ

مگر آنکه خواندم شمارا پس اجابت کردید مرا پس ملامت مکنید مرا وملامت کنید نفسهای خودرا نیستم من فریادرس شما ونیستید شما فریادرس من

اِنّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢٨ وَاُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

بدرستیکه من کافر شدم بآنکه شریك گردانیدید مرا از پیش بدرستیکه ظالمان مرایشانراست عذابی پردرد ودرآورده میشوند آنانکه گرویدند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ٢٩

کردند کارهای شایسته دربهشتهائیکه میرود اززیرشان نهرها جاودانان درآن باذن پروردگارشان درودشان درآنها سلام است

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ ٣٠ تُؤْتِي اُكُلَهَا

آیا نمی بینی که چگونه زد خدا مثلی را کلمه پاکیزه چون درخت پاکیزه ایست که اصلش ثابت است و فرعش در آسمان داده میشود میوه‌اش

كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٣١ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

هر حین باذن پروردگارش ومیزند خدا مثلهارا از برای مردمان باشد که ایشان پندگیرند و مثل کلمهٔ پلید چون درخت

خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ٣٢ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي

پلیدیست که ریشه کن شده باشد از بالای زمین که نباشد مرآنرا هیچ قراری ثابت میگرداند خدا آنانکه گرویدند بگفتار ثابت در

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَآءُ ٣٣ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ

زندگانی دنیا ودر آخرت واضلال میکند خدا ستمکارانرا ومیکند خدا آنچه میخواهد آیا نگریستی بآنانکه

بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًا وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ٣٤ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ ٣٥

تبدیل کردند نعمت خدارا بکفر وفروآوردند قومشانرا سرای هلاك که دوزخ است درآیند آنرا و بدست آن جای قرار

جزکه من خواندم شمارا برضلال	پس شما کردید اجابت بی‌سؤال	پس شما برمن ملامت ناورید	زانکه هم خود برملامت درخورید
مر شما را من نیم فریادرس	هم شما نبوید برمن دادرس	من شدم کافر بر آن کز پیش ازین	ما حق انبازم گرفتید از یقین
پاکه من کافربحق بودم زپیش	خود ببرك سجده ازطغیان خویش	پس نه من امروزتان بیزاریم	باشد از شرك شما بیزاریم
زانکه امروز است طالم اعقاب	چاره نبود مشرکانرا ازعذاب	این سخن بشنوهم امروزازعدو	نیست حاجت محشری تاگوید او
عقل در معنی بود پیغمبرت	بر تو سازد کشف حال محشرت	نفس‌را بینی که میلش برهواست	میکند امرت بفعلی کان خطاست
چونشدی همراه میل نفس دون	حزن و اندوهی ترا گیرد فزون	درتوگردد وهم غالب دل‌ضعیف	خویش بینی پیش هردونی‌خفیف
گوئی ازچه من چنین بیدل شدم	خائف و غمگین و مستأصل شدم	شهررا والی و در چشم امیر	همچودزدان ارچه گشتم سربزیر
این‌همانروزاست واین‌حال حسس	که بخود یابی بود قول بلیس	گر بدین یابی تنبه ذی هشی	ورنه تو نی آدم کآدم کشی
نفس هردم افکند درصد فخت	دوزخی‌خودنیست‌تنگ از دوزخت	دوزخی سوزنده ترهیچ‌ازتونیست	سوزی‌اندرخود همین اهریمنیست
بعد ذکر حال کفار و وعید	وعدهٔ ایمانیان از حق رسید	گفت اُدْخِلَ الَّذِينَ آمنوا	که عملها کرده اند ایشان نکو
در بهشتی دل پذیر و دلنشین	جاری ازوی جوی شیروانگبین	نزد اهل معرفت شیر و عسل	گشته مر تعبیر بر علم و عمل
جاودان دارند اندر وی مقام	زامر حق افرشتگانشان درسلام	هیچ آیا ننگری ای دیده ور	حق‌مثلها چون زند درخیروشر
مرکلام پاك گفت اندرسرشت	چون درخت پاك باشد دربهشت	آن‌سخن تهلیل و توحیدخداست	اصل ثابت فرع آن اندرسماست
چون‌شجرکه اصل آن باشدبخاك	شاخ ایمان رفته ازوی برسماك	هر زمان ازرخصت پروردگار	میوهٔ شیرین و خوش آرد بیار
میزند حق این‌مثلها زاختصاص	تا که دریابند آنرا عام و خاص	یا که باشد حب وایمان‌آندرخت	اصل اندر دل بتوحیداست سخت
شاخها باشد عملهای نکو	کز زمین برچرخ هفتم رفته‌او	هر زمان ازمشیت حق بارور	اهل دانش میخورند ازوی‌ثمر

وان کلام کفر باشد در مثل ‖ چون درختی کان خبیث است از ازل
نیست اورا هیچ پایان و قرار ‖ هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار
در حیوة دنیوی بی معذرت ‖ همچنین اندر سرای آخرت
هم کند ثابت بمؤمن در جزا ‖ وعدهٔ خود را در اکرام و عطا
واگذارد یعنی اندر گمرهی ‖ تا نگویند آن کلام از آگهی
ای رسول آیا ندیدی که چسان ‖ نعمتم کردند تبدیل آنکسان
وَاَحلوا قومهم دارالبوار ‖ جایشان دادند در بئس القرار

همچو حنظل تلخ و ناخوش بوی و بد ‖ رسته ازروی زمین بی بیخ و حد
میکند بر مؤمنان ثابت خدای ‖ پس بقولی ثابت اندر عقل و رای
یا بدنیا بدهد ایشان را ثبات ‖ تا بآخر در کلامی بر نجات
ظالمانرا هم نماید گمره او ‖ تا نیابد ره بتوحیدش عدو
میکند آنرا که میخواهد خدای ‖ مصلحت را بر عباد از اقتضای
نعمت حقرا بکفر اعنی بدل ‖ مشرکان کردند اندر هر محل
همچو اولاد امیه که یزید ‖ با خود آنها را بدوزخ درکشید

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْداداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النّارِ ٣٦ قُلْ لِعِبادِيَ الَّذِينَ

وگردانیدند از برای خدا مانندها تا گمراه گردانند از راهش بگو کامرانی کنید پس بدرستیکه بازگشت شما بآتش است بگو مر بندگان مرا آنانکه

آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ يُنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَ عَلانِيَةً مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَلا

گرویدند که برپا دارند نماز را و انفاق کنند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکار پیش از آنکه بیاید روزی که باشد بیعی در آن و نه

خِلالٌ ٣٧ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً

دوستی خداست که آفرید آسمانها وزمین را وفرو فرستاد از آسمان آب پس بیرون آورد بآن از میوه روزی

لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهارَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ

از برای شما و رام کرد برای شما کشتی را تا روان شود در دریا بامرش و رام کرد برای شما نهرها را و مسخر کرد برای شما آفتاب

الْقَمَرَ دآئِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهارَ وَ آتٰيكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَئَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ

و ماه را دو کوشندهٔ دائمی و رام کرد برای شما شب و روز را و دادتان از هر آنچه خواستید آنرا و اگر بشمارید نعمت خدا را

لا تُحْصُوها اِنَّ الْاِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ ٣٨ وَ اِذْ قالَ اِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي

احصا نتوانید کرد آنرا بدرستیکه انسان هر آینه سخت ستمکار ناسپاس است و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را امن و دور دار مرا

وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنامَ ٣٩ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَاِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ

و پسرانم را آنکه پرستیم بتان را ای پروردگارم بدرستیکه آنها گمراه کردند بسیاری را از مردمان پس هر که پیروی کرد مرا پس بدرستیکه او از

عَصانِي فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٤٠

من است و هر که نافرمانی کرد مرا پس بدرستیکه تو آمرزندهٔ مهربانی

می بگردانند همتایان زیاد ‖ مر خدا را در عبادت از عناد
گو بایشان ای رسول جانفروز ‖ بر خورند از آرزوها یکدو روز
گو تو بر آن بندگانم زامتیاز ‖ که بپا دارید با ایمان نماز
پیش از آنکه روز دین گردد پدید ‖ کاندر آن نبود فروشی یا خرید
آن خدائی که آفرید ارض و سما ‖ کرد نازل زآسمان بر ارض ما
فلك را فرمودتان رام از امور ‖ تا رود با امر باری در عبور
هم بدأب خود مسخر مهر و ماه ‖ شد شما را زامر حق بی اشتباه
هرچه باشد در زمین از مهر و ماه ‖ بر صلاح آیند در بیگاه و گاه
روز ره پایید بر کسب معاش ‖ شب کنید آسایش از آن رنج فاش
یعنی آنچه از نطق و استعداد خویش ‖ خواستید آنرا نه از اندازه بیش

مردمان را تا که بر دلخواهشان ‖ خود کنند از راه حق گمراهشان
چند که باشید در کفر استوار ‖ جایگه باشد شما را پس بنار
هم کنند انفاق اندر جهر و سر ‖ زانچه حقشان داده روزیها زبر
هم بنتوان دوست بگرفتن در آن ‖ تا شفیعی باشد اورا در امان
پس برون زان آب آورد او زخاك ‖ میوه ها تا شد شمارا رزق پاك
هم مسخر بر شما انهار را ‖ کرد تا گیرید ازان اثمار را
بار ور گردند تا اشجار ازان ‖ پخته و شیرین شوند اثمار ازان
روز و شب را بر شما هم کرده رام ‖ منتفع گردید تا هر صبح و شام
بر شما داد از هر آنچه خواستند ‖ جسم و جان خود بدان آراستید
آنچه بود آن مقتضی با حکمتم ‖ بر شما دادم ز ملك و نعمتم

گرکه خواهید از نعیم کردگار
هست انسان بس ظلوم وناسپاس
رَبِّ اجعل آمِنا هذاالبلد
گرکسی گویدکه چونشدکان دعا
خاص میگوئیم ند آن عام نی
گرچه دانندکاین دعای مستطاب
که کند تنبیه فرزندان خویش
گر شما در بت پرستی بایستید
از وجوهی کاهل تفسیروکلام
پس مرانکس پیروی کرداوزمن
حق من بود اینکه براخلاف خویش

بر شمردن هیچ ناید در شمار
کم بودکزنعمت است اوحق شناس
از مکاره و از مخاوف تاابد
ر اجابت نامد از رب الورى
خاص گردد عابد اصنام مکی
میخواهد شد ندرگه مستجاب
ت نپرستند اندر دین و کش
زآل ابراهیم پس خود نیستند
گفته اند این بهتر آید درمقام
اندر آئین ارمن است اوبسخن
زین مصرع رهنما گردم بکیش

نیست قدرت درشمار احصای آن
یادکن چون گفت ابراهیم راد
س مرا کن دورو فرزندان من
زانکه بودندآن قریش ازآل او
وجه دیگر آنکه شرط بندگی
لیك آید آنچه در فکر صفی
اینست یعنی زشت ای اولادمن
هم بد ارشاد این دعایش هم نیاز
گفت ای پروردگار من بتان
وانکه عصیان آورد در امتحان
لیك تا خود خالق هر بندهٔ

شکر یا بر قدرآن برجای آن
در دعای خویش با رب العباد
از پرستش بر بتان درهرزمن
میپرستیدند بت در شهر و کو
بود او را این دعا درزندگی
بوده این قصد براهیم وفی
حق خود کردم ادامن بسخن
هم ادای حق فرزندان براز
گشت بس گمراه ازایشان مردمان
پس توئی آمرزگارو مهربان
ر عباد خویش آمرزندهٔ

رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ

ای پروردگارمن بدرستیکه من ساکن گردانیدم برخی از فرزندانم بدامن کوهی غیرخداوند زراعت نزدخانه توکه حرام گردانیده شده پروردگارما تابرپا بدارند نمازرا

اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ٤١ رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا

پس بگردان دلهای برخی از مردمان راکه شتابد سوی ایشان وروزی ده ایشان از ثمرها باشدکه ایشان شکرگزاری کنند ای پروردگارما بدرستیکه تو میدانی

نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

انچه را پنهان میداریم وانچه اشکار میکنیم وپوشیده نباشد برخدا هیچ چیزی در زمین ونه دراسمان ستایش مر خدایرا که

وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ٤٢ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلٰوةِ

بخشید بمن درپیری اسمعیل واسحق را بدرستیکه پروردگارمن شنونده دعائی ای پروردگارمن بگردان مرا برپادارنده نماز

وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ٤٣ وَلَا

وبعض فرزندانم ای پروردگارما وقبول کن دعای مرا ای پروردگارما بیامرز مرا وو الدینم را ومرمؤمنان را روزی که قائم شود حساب و

تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْاَبْصَارُ ٤٤ مُهْطِعِينَ

مپندار الله خدا را بیخبر از انچه میکنند ستمکاران جز این نیست که واپس میداریم ایشان را برای روزی که گشاده میماند در ان چشمها شتاب زدگان

مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَاَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ ٤٥

بالادارندگان سرهاشان را برنمیگردد سوی ایشان چشمهاشان ودلهاشان باشد خالی و بیم کن مردمان را از روزیکه ایدایشانرا عذاب

فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا اَخِّرْنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ ٤٦

پس گویند انانکه ستمکردند ای پروردگارما بازپس بر مارا تامدتی نزدیك

رَبَّنا اَسْكَنْتُ مِن ذريتي
چونکه اسمعیل ازهاجر شام
در زمینی که آبادی درآن
رام حق پس برد ابراهیم هم
گفت یارب دادم ایشارا سکون
دادم ایشارا سکون ای بینیاز

اَنْتَ ربِّيَ عالمٌ بالغيبِ
مر تولد یافت اندرارض شام
می نباشد شد بکفراو درزمان
هاجر و فرزند در ارض حرم
در زمینی خشك وبی آب و عیون
تا بپا دارند در طاعت نماز

می نمودم ساکن ازامر تو خود
رشك آمد ساره را باشوهرش
آمد او را پیك خلاق جلیل
در زمین مکه بی یار و معین
نزد خانهٔ تو که کردستی حرام
پس بگردان قلب بعضی راز ناس

درزمینی غیر ذی زرع این ولد
گفت کن دور این پسر بامادرش
کانچه گوید ساره بپذیر ایخلیل
بازشان هشت آنخلیل پاکدین
اندر آن هتك و تهاون را تمام
سوی ایشان زایگان ازهرپاس

ده براهل این بلد رزق آنچنان   از ثمرها می شوند ازشاکران
رحم تو بر ما زما باشد فزون   کاگهی ازحال بیرون و درون
بر خدا پوشیده نبود هیچ چیز   در زمین و در سماء روح نیز
آن خدا را حمد گویم بمدد   که بمن بخشید در پیری ولد
مر مرا گردان توای پروردگار   در نماز و در حضورم پایدار
کن تو ای پروردگارما قبول   این دعا را ای تو خلاق عقول
اهل ایمان‌را هم افزون کن ثواب   اندر آن روزیکه قایم شد حساب
غیر از این نبود که اندازد پس   رنجشان را بهرروزی سخت بس
مهطعین یعنی که اشتابندگان   سوی اسرافیل خواننده عیان
از تحیر و اضطراب و ابتلا   باز ماند سوی بالا رأسها
یعنی از حیرت نخود کردن نگاه   نیست ممکن بهرشان درهیچگاه
قلبها از خوف یا بر حلقها   باز ماند همچو شیئی در هوا
پس نگویند آنکسانکه ستم   کرده اند ازشرک وازتکذیب‌هم

خود تو دانی ای خداوند علیم   آنچه پنهان و آشکارا میکنیم
عرض‌حاجت محض‌عجز و بندگیست   ورنه حاجت عرض‌درحاجات نیست
آنچه یعنی گوئی آرا بازنان   یا سر دل بداند بیشان
داد اسمعیل و اسحق آن ندیم   مر دعا را رب من باشد سمیع
همچنین بر بعضی از ذرتیم   ده تواین توفیق خیراز خصلتم
والدینم را هم ای پروردگار   مغفرت کن‌چون توئی آمرزگار
می مپندار ای رسول پاك‌جان   حق بود غافل زفعل ظالمان
کاندر آن مرخیره‌گردد دیده ها   تا نزول آید بروشان از قضا
که خلایق را بمحشر خواند او   مات‌و حیران آنچنان گرداند او
باز نآید چشمها بی اشتلم   ایست لا یرتد الیهم طرفهم
همچنین باشد زسوء رایشان   خالی از فهم و خرد دلهایشان
آنذرالناس ای‌رسول مستطاب   بیم ده از یوم یأتیهم عذاب
ده تو ما را مهلت ای‌پروردگار   تا زمانی بس قریب ازروزگار

نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ اَوَلَمْ تَكُونُوا اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مٰالَكُمْ مِنْ زَوٰالٍ ۴۷ وَ سَكَنْتُمْ فِي

تااجابت‌نمائیم‌دعوت‌تورا و پیروی کنیم رسولانرا آیا نبودید که سوگندمیخوردیدازپیش که‌نیست‌مرشمارا هیچ‌زوالی وساکن‌شدید در

مَسٰاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ وَ ضَرَبْنٰا لَكُمُ الْاَمْثٰالَ وَ قَدْ مَكَرُوا

مسکنهای آنانکه ستمکردند بنفسهاشان‌او ظاهر شد مرشمارا که‌چگونه‌کردیم‌بایشان وزدیم‌ما برای‌شما داستانهارا و بدرستیکه‌حیله کرد

مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللّٰهِ مَكْرُهُمْ وَ اِنْ كٰانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبٰالُ ۴۸ فَلٰا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ

مکرشانرا ونزدخداست جزای‌مکرشان‌وا گرچه‌بود مکرشان کەزایل‌شود ازآن کوهها پس‌مپندار البته‌خدارا خلاف کننده

وَعْدِهِ رُسُلَهُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ذُوانْتِقٰامٍ ۴۹ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ

وعده‌اش‌برسولانش بدرستیکه‌خداغالب‌صاحب‌انتقام‌است روزیکه‌تبدیل‌کرده‌میشودزمین‌غیر این‌زمین وآسمانها و ظاهرشدند برای‌خدا

الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ ۵۰ وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفٰادِ ۵۱ سَرٰابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرٰانٍ وَ تَغْشٰى

یکتای غالب ومیبینی گناهکارانرا آنروز قرین‌کرده‌شدگان‌در غلها پیراهنهاشان از قطران ومیپوشید

وُجُوهَهُمُ النّٰارُ لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ ۵۲ هٰذٰا بَلٰاغٌ لِلنّٰاسِ

رویهاشانرا آتش تاجزادهد خدا هرنفسی آنچه‌کسب‌کرده بدرستیکه خدا زود حساب‌است این‌کفایت است‌مرمردمانرا

وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا اَنَّمٰا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ اُولُوا الْاَلْبٰابِ

وتاترسانیده‌شوندبآن وتابدانند که‌جز این‌نیست که‌اوست‌خدای‌یکتاو تاپندگیرند صاحبان خردها

جواب ملائکه آنانرا که گویند ما را بدنیا برگردانید

خواندنت را تا اجابت ما کنیم   پیروی خود ازرسل یکجا کنیم
پیش از اینتان بود سوگند محال   که بدنیا هیچتان نبود زوال
آن غرور و کبر و اخلاق دغل   شومی اعمال و آن طول امل
وانکه مخزنها نهادی از گهر   همچنین صندوقها از سیم و زر
کار مردم تا شود دشوار تر   خلق گردند از خورش نادار تر
میشدی هر چند بیرو ناتوان   حرص‌و آزت بیش‌میشد درجهان

پس بگویند آن ملایك باشکوه   که شما آیا نبودید ای گروه
یا که اعمال شما بودی دلیل   بر بقای جان و مال ازهرقبیل
وان عمارتها و بستان ها همه   که فکندی از شرور و مظلمه
مینمودی ضبط در انبار ها   بیشتر از رزق خود خروار ها
مر که بفروشی بربح وگندمت   بیشتر وار ده شود صد گزدمت
دیگران را هرچه میدیدی زطمع   رفت ازکف آنچه را کردند جمع

هیچشان برجا نماند از ملك و مال / رفت اندر خانهٔ غیری عیال
هیچ نگرفتی ازان یکذره پند / بسته بودت چشم خود بین از پسند
میفرودی بر قبایح دمبدم / خوردهٔ در زیستن گفتی قسم
وانگهی بودید ساکن خود شما / در مکان ظالمان بر نفسها
یعنی اندر مسکن عاد و ثمود / زان تبه هیچشان وقتی نبود
گشت ظاهر مر شمارا در عیان / کاین منازل بوده ایشانرا مکان
هیچشان لیکن نامد در نظر / کاین مساکن ارچه شد زیر و زبر
چو شدند آنها که ما بر حایشان / ساکنیم و غافل از مأوایشان
تا بایشان ما چه کردیم از شتاب / خانهاشان شد چو گورستان خراب
مرده این ویرانها زان بومهاست / وین حرمها مسکن محرومهاست
ما زدیم ایسان مثل از حالشان / تا شما یابید ره زامثالشان
کوشش آوردند اندر مکر ها / نزد حق تا مکر را چبود جزا
مکر ایشان بود در شدت چنان / که برد مرکوهها را از مکان
یعنی احکام و شرایع که چو کوه / بود آنها در ثبات و در شکوه
خواستند از مکرشان زایل کنند / امر حقرا فاسد و باطل کنند
وان نبود الا خیالات محال / کی رود از باد پر بق جبال
گفته اند این قصهٔ نمرود بود / که ببالا کرد با کرکس صعود
خواست بر گردون رود با کرکسی / وین نباشد بس عجب از ناکسی
یعنی او آنکش خوی نبود خرد / سوی گردون اینچنین خواهد پرد
بخردانرا زین بسی باشد شگفت / کادم این اندیشه چون در سر گرفت
شرح این در سورهٔ نحل از مقام / باشد ار توفیق حق گویم تمام
پس مپندار آن خدا را در سبل / وعده اش یابد تخلف با رسل
اوست غالب و انتقام اولیا / میکشد ز اعدایشان اندر جزا
اندر آن روزیکه میگردد بدل / این زمین ارض دگر اندر محل

در تحقیق يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ

همچنین این آسمان اندر نظر / میشود مانا سموات دگر
اندر آن کون مثالی بیسؤال / آسمان و ارض هم دارد مثال
شرح عالمها تو را گفتم زپیش / زان یکی باشد مثال ایجوب کیش
جمله اشیاء شهودی را در آن / هستی باشد مثالی بالعیان
مردهٔ را بینی اندر خواب در / باهمان صورت که بودت در نظر
گرچه اورا صورتی نبود کنون / لیك باشد بر همان شکل و شئون
هم صدایش گر نمائی التفات / همچنان باشد که بود اندر حیوة
همچنین دان این سموات و زمین / در مثال آسمان که ملك باشد چنین
چونکه آنرا بنگری معنی تمیز / تا سماء و ارض و دنیا هیچ نیز
اصل تحقیق این بود ای تیزهوش / لب ببند از مابقی هم قلب و گوش
مردمان پس سر درآرند از تراب / اندر این صورت بعنوان حساب
بر حساب آن خدای بیشریك / واحد القهار سلطان ملیك
مجرمان را بینی آن روز از نژند / دست و گردن بسته بر غلها و بند
آن قیود و آن منیتهای زشت / بند و غل بر دست و پا گردید و هشت
باشد ایشان را ز قطران پیرهن / وان بود دهنی سیه گون پیسحن
وان بود فخریه ها و عجب و ناز / که بقطران شد مثل دانای راز
می بپوشد آتش آن روهایشان / کسب کردند آنچه اندر خوهایشان
بر جزای آنچه کردند اکتساب / زود آید از خدا وقت حساب
این رساندن بود بر مردمان / بم تا یابد هر آن نفسی بدان
تا بدانند او خدای واحد است / بر فعال و حال خلقان شاهد است
پند تا گیرند ارباب خرد / هستشان چون خود تمیز نیك و بد

سورة الْحِجْرِ تِسْعَ وَ تِسْعُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ ٢ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ٣ ذَرْهُمْ

این آنهای کتاب وقرآنست روشن بسا که آرزو کنند آنانکه کافر شدند که کاش بودند مسلمانان واگذار ایشانرا

يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٤ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ

تا بخورند وکامرانی کنند ومشغول کند ایشانرا آرزو وپس زود باشد که بدانید وهلاك نکردیم هیچ قریه را مگر و بود مر اورا نوشته معلوم

٥ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ ٦ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ

پیش نیفتد هیچ امتی از اجلش وباز پس نمانند وگفتند ای آنکه فرو فرستاده شده بر او ذکر بدرستیکه تو هر آینه

لَمَجْنُونٌ ٧ لَوْمَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٨ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا

دیوانهٔ چرا نمی آری بما فرشتگانرا اگر هستی از راستگویان فرو نمفرستیم ملائکه را مگر بحق ونباشند

كَانُوا اِذاً مُنْظَرِينَ ٩ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ١٠ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

آنگاه ازمهلت‌دادگان بدرستیکه مافروفرستادیم ذکررا وبدرستیکه مامراورانگاهدارندگانیم وبدرستیکه فرستادیم پیش ازتو

فِي شِيَعِ الْاَوَّلِينَ ١١ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ١٢ كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ

درگروههای پیشینیان ونمی‌آمدایشانرا هیچ رسولی مگرکه‌بودندبآن استهزامیکردند همچنین درمیاریم‌آنرا دردلهای

الْمُجْرِمِينَ ١٣ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ ١٤ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا

گناهکاران ایمان‌نمی‌آورند بآن وبدرستیکه گذشته‌است‌آئین‌پیشینیان واگرمیگشادیم برایشان دری از آسمان پس‌میشود

فِيهِ يَعْرُجُونَ ١٥ لَقَالُوا اِنَّمَا سُكِّرَتْ اَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ١٦

درآن‌که‌همه‌روزه‌بالامیرفته‌باشندهرآینه‌میگفتندجزاین‌نیست‌بسته‌شده‌چشمهای‌مابلکه مائیم‌گروه سحرکرده‌شدگان

کرد هم در سورة الحجر ابتدا
زان تجلی عقل اول شد بپا
بر نبی با جبرئیل اندرخطاب
ای بسا که‌کافران دارند دوست
مؤمنان گردند شاد و شیرگیر
بهره مند آیند از هر نیک‌وبد
ما نکردیم اهل دیهی را تباه
هیچ نگرفتند پیشی ساعتی
ورجنون خویش از روی کلام
گر توئی از راستگویان بی‌زشك
جز بحق یعنی که اندر ساعتی
هم فرستادیم پیش از تو یقین
همچنین که سابقین را در قلوب
همچنین اندر قلوب مجرمان
لیك ایمان ناورند ازذکرو پند
بازخواهند ازرسولان بر صلاح
می‌بگویند آنکسان بود جزاین

حقتعالی از الف ور لام و را
باطنش جبریل و ظاهرمصطفی
آمد از حق تلك آیات الکتاب
کاش‌ما بودیم مسلم‌کآن نکوست
دشمنان مغلوب و مفلوك و اسیر
وآرزو هاشان کند مشغول خود
جز زمانی که مقدر بد بگاه
وقت را هم پس نماندند امتی
خود سفیه بدمان خوانی مدام
بر گواهی نزد ما آور ملك
که نباشد بهر ایشان مهلتی
بر رسولان در گروه اولین
عظمت ذکر اندرافکندیم خوب
ذکر را ظاهر غائم ایرمان
عادت پیشینیان بگذشته چند
معجزهٔ دیگر بوجه اقتراح
سُكِّرَتْ اَبْصَارُنَا بالسحر هین

هست الف اشاء ازذات الاحد
لام ورا یعنی که جبریل‌ورسول
هست قرآن مبین درهر ورق
واینست وقتی‌که مسلمان قوی
واگذار ای احمد کامل بیان
زود باشد که بدانند آنزمه
یعنی آن مکتوب اندر لوح بود
کافران گفتند ای آنکونزول
تو چرا ناری تما فرشتگان
حقتعالی گوید اشانرا جواب
ما فرستادیم قرآن را و چند
هم بدیشان نامد از پیغمبران
از پی اتمام حجت در سبل
افکنیم اعنی بقلب اینگروه
عادت حق بر هلاك طاغیان
رآسمانشان درگشائیم ازکه چند
بلکه ما هستیم مسحورون همه

که تجلی کرده از خود او بجود
ختم ازایشان دورامکان‌درنزول
بر جدا سازندهٔ باطل زحق
گشته باشد از فتوح معنوی
تاخورندازهرچه‌خواهند اینجهان
شومی کردار و سوء خاتمه
آمد از غیب قدر پس در شهود
یافت بروی ذکر مجنون وگول
بر گواهی در رسالت زآسمان
بی فرشته ما فرستیم از شتاب
حافظیم آنرا خود ازهر ناپسند
جز که میکردند استهزا بدان
پس نیاوردند ایمان بر رسل
عظم‌قرآنرا که‌خاص‌است ازوجوه
گشته جاری یعنی اندر هرزمان
تا که هرروزی بران بالاروند
چشم ما را بسته اند ازواهمه

وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ١٧ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ١٨ اِلَّا

وبدرستیکه‌گردانیدیم درآسمان برجها وآراستیم‌آنرابرای‌نگرندگان ونگاهداشتیم‌آنرا از هر شیطان راندهشده مگر

مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ١٩ وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ اَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ اَنْبَتْنَا فِيهَا

آنکه‌بدزدیده گوش‌فراداشت‌پس‌ازپی‌رفت‌اوراشهاب‌روشن وزمین وسعت‌دادیم‌آنراوافکندیم‌درآن کوههای‌استوار ورویانیدیم‌درآن

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ٢٠ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ٢١ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ

از هر چیز سنجیده وساختیم‌برای‌شما درآن مایه‌های‌تعیش وکسی‌راکه‌نیستیدمراوراروزی‌دهندگان؛ ونیست‌هیچ چیز

اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٢ وَ اَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ

مگر نزدما خزینه‌هایش ونمیفرستیم‌آنرا مگربانداز‌ةدانسته‌شده وفرستادیم‌بادهارابارگرفته‌هاپس‌فروفرستادیم از آسمان

مٰآءً فَاَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمٰا اَنْتُمْ لَهُ بِخٰازِنِينَ ٢٢ وَ اِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوٰارِثُونَ ٢٤

آبرا پس نوشانیدیم شمارا از آن و نیستید شما مر او را خزانه داران و بدرستیکه ماهر اینه ماایم که زنده کنیم و میرانیم و ماایم وارثان

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ٢٥ وَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ٢٦

وبتحقیق دانستیم پیش رفته گانرا از شما وبتحقیق دانستیم واپس ماندگان را وبدرستیکه پروردگار تو او محشور میکند ایشانرا که او درست کار داناست

هم بتحقق آنکه گردادیم ما || خلق یعنی برجها اندر سما
داشتیم از دیو مردودش نگاه || تا نیابند از صعود انحای راه
پس ورا آید زپی اندر شتاب || تا بسوزد ناگهش روشن شهاب
هم برویانیدیم ما اندر زمین || خود ز کل شئی مؤزون و مبین
همچنین بر ساختیم از بهرتان || آنکه را نبوید روزی ده بران
نیست زاشیا چیزی اندر مسکش || جز که نزد ماست اصل و مخزنش
یعنی آنچه خلق را آید بکار || وان بود بروفق و نظم روزگار
باد ها یا میکند آبستن آن || مر درختانرا باثمار آنچنان
زاسمان پس بر فرستادیم آب || پس خورانیدیم آن شمارا برحساب
ملکه ما انرا نگه دارنده ایم || در مقام خود نگار ارنده ایم
وارث خلقیم ما خود بی سخن || باقی اندر بعد افناشان زبن
می بدانیم از شما تا کیست پیش || کیست واپس مانده هم ز اسلام و کیش
بامصلین بود درصف صبح وشام || یکری در حسن و نیکوئی تمام
بعض دیگر آمدند اندر عقب || در تماشا تا کند او را طلب
میکند پروردگارت مجتمع || هر دو را اندر مقامی مستمع
در عیون ناظرین آراستیم || از کواکب انچه دروی خواستیم
جز کسی کو زآسمان دزدد سخن || چون رود بر استراق اجابفن
هم زمیرا برکشیدیم از قرار || کوهها در وی فکندیم استوار
هم نگردانیدیم اسباب معاش || بر شما را این زمین پیداوفاش
چون مواشی یاخدم کم یاکه بیش || که شما داندشان مرزوق خوش
می نفرستیم جز آنچه سزاست || هم باندازه که ان معلوم ماست
بر فرستادیم داستعداد ها || حاملان مر ابر ها را باد ها
باد گر زاندازه اید بیشتر || نه بجا ماند درختی نه ثمر
نیستید ارا شما ار خازنین || تا نگه دارید در عمق زمین
زنده ما سازیم مر اجسامرا || هم بمیرانیم جسم نام را
مرگ باشد جمله را جز ذات ما || وین یکست اندر بقا زایات ما
یا زمردم از زمان بوالبشر || انچه مرده وانچه میرد بعد تر
بیشتر رفتند بعضی زاهل صف || تا ببینند ان پری را در طرف
امد این ایت که میداند خدا || زانکه رفت او برحلو یا برقفا
باشد او محکم فعال و راستکار || مطلع هم بر نهان و آشکار

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٢٧ وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

وبتحقیق که افریدیم انسانرا از گل خشك شده از لای ریخته شده و پدر پریان افریدیمش از پیش از اتش سوزان

٢٨ وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٢٩ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ

وهنگامیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستیکه من افریننده ام انسانی از گل خشك از لای بدبوی پس چون راست کردم او را و دمایدم

فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ٣٠ فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ٣١ اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰى اَنْ

دراو از روحم پس بیفتید مر اورا سجده کنندگان پس سجده کردند مر او را فرشتگان همه ایشان تمامی بجز شیطان که اباکرد که باشد

يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣٢ قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَالَكَ اَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ٣٣ قَالَ لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ

باسجده کنندگان گفت ای شیطان چیست مر ترا که نباشی باسجده کنندگان گفت که نیستم که سجده کنم

لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ ٣٤ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ٣٥ وَ اِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ

مر انسانیرا که افریدی او را از گل خشك شده از لای ریخته شده گفت پس بیرون رو از ان پس بدرستیکه تو رانده شده و بدرستیکه بر تست لعنت

اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ ٣٦ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٣٧ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٣٨ اِلٰى يَوْمِ

تا روز جزا گفت ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه بر انگیخته شوند گفت پس بدرستیکه تو از مهلت دادگانی تا روز

الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٣٩ قَالَ رَبِّ بِمَا اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ٤٠ اِلَّا

وقت دانسته شده گفت پروردگار من با انکه اغوا کردی مرا هر اینه اراسته میکنم از برای ایشان در زمین و هر اینه بازدارم ایشانرا همگی مگر

اِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٤١ قالَ هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ٤٢ اِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

مگر بندگان‌توازایشان که‌مخلصان‌اند گفت‌این راهست بر من‌راست بدرستیکه‌بندگان‌من‌نیست مرتورا برایشان

سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ ٤٣ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ ٤٤ لَها سَبْعَةُ اَبْوابٍ لِكُلِّ

تسلطی مگرآنکه‌پیروی‌کردتورا از گمراهان وبدرستیکه‌دوزخ‌هرآینه‌وعده‌گاه‌ایشان‌است‌همه مرآنراست‌هفت‌در مرهر

بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ٤٥ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ ٤٦ اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ ٤٧

دربراست‌ازایشان‌پارهٔ‌قسمت‌کرده‌شده بدرستیکه‌پرهیزکاران‌باشنددربهشتهاوچشمه‌ها داخل‌شویدآنهارابسلامتی‌ایمنان

آفریدیم آدم از صلصال ما — از گل خشک اعنی اندرابتدا — وان گلی بد تیره وبگرفته بوی — همچو لای قعر حوض وقعر جوی
جان که پریانرا پدر ازپیش بود — آفریدیمش زناری بی زدود — کز لطافت میرود اندر مسام — وین بود از قدرت رب الانام
یادکن‌پروردگارت چونکه گفت — مر ملایك را سابق در نهفت — کافرینم از گل خشکی بشر — کاوست بدبو یا مصور دراثر
پس چوسازم راست یعنی مستعد — میدمم در وی زروح خودمجد — چون نمایم زنده اورا ازالیقین — پس بروی افتید اورا ساجدین
پس‌درآدم چون نمود اونفخ‌روح — سجده کردندش ملایك بالوضوح — جملگی کردند سجده جز بلیس — که نشد باساجدین مع آن‌خسیس
حقتعالی گفت ای ابلیس چون — سجده ناری ما لك اِلا تکون — گفت ساجد من نگردم حاصلش — آدمی را کافریدی از گلش
بد گلی خشك و سیاه وبوی‌ناك — هم اخس‌عنصر اعنی آب‌وخاك — چون زسجده کرد ابا و امتناع — اوفتاد از اوج عز و ارتفاع
گفت‌حق‌پس‌روبرون‌ای‌بدسرشت — زآسمان یا از ملایك یا بهشت — بر تو باشد رانده‌گی تایوم دین — صد لعنت هم عذاب وایسین
گفت مهلت دەبس ای‌پروردگار — تا بروز بعثم اندر روزگار — گفت پس باشی تو مهلت یافته — تا بوقت خاص رو برتافته
روزموعودی که آن معلوم ماست — ثبت اندر دفتر مکتوم ماست — گفت اُو رَبِّ بِما اغویتنی — می بیارایم زبهر هر تنی
در زمین کانجا بود دارالغرور — از معاصی واز مناهی وازشرور — جمله را گمراه سازم از فساد — جز عباد خالصت را در نهاد
گفت حق‌زاخلاص‌باشدرامراست — سوی‌من‌وازطاعت اصل‌مدعاست — یا صراط من باخلاص قویم — میشود بر بندگانم مستقیم
مر تو را نبود برایشان سلطنت — اندر اضلال و فتن از هر جهت — جزکسی کز تو نماید پیروی — باشد او ازگمرهان و هم غوی
مر صفی را سکتهٔ آمد بهوش — شاید آن باشد زالهام سروش

معنی خاص درغفران الهی

گفت حق نتوانی افکندن بگاه — بندگانم را تو اندر آن گناه — که نه بروی عفو من دردم رسد — گر بود کوهی پرا کنده اش‌کند
آنچه تو عمری زنی ره برگناه — می ببخشم در دمی بی اشتباه — هرچه اغوا را کنی افزوده‌تر — پیش عفو من شود بیهوده تر
اینست هم وجهی که گفتمزاینی — گر تو این تحقق بی باورکنی — سخت مغروری بطاعات یقین — هل مرا با مجرمین و مذنبین
تا مگر با عاصیان شرمسار — خود بعفو حق شویم امیدوار — لیك آن کز عفو من شد ناامید — جور و اغوای توبرایشان رسید
پس جهنم هست بیشك وعده‌گاه — پیروانت را که خود بردی زراه — هست دوزخرا همانا هفت در — هر دری مقسوم بر اهل سقر
باب های آن بود حرص و هوا — بخل و کبروخشم وحقد وهم ریا — وقت خشم ازحلم کردی رستهٔ — یکدر دوزخ بخود بر بستهٔ
ورخضوع آری بجای کبر پیش — باب دیگر بستهٔ برروی خویش — همچنین هرخلق بد را سر بری — از جهنم بستهٔ بر خود دری
دوزخت‌نفس‌است‌وابواب اینخیال — داعیت ابلیس برویل و وبال — کن نوی لعنت مرو بر دعوتش — چون شدی واقف زفعل‌و نیتش
حق فرستاد انبیا را پی به پی — تا کنند آگاهت ازتسویل‌وی — تاتوگفتندآنچه بود ازخوب‌وزشت — ازره و منزل زدوزخ وزبهشت
عقل باشد در تو زایشان نایبی — حاضراست اوگرتوزایشان غایبی — عقل خواند بر کتاب ایزدت — ره نماید بر همه خوب و بدت
می نگشتی متفق با آن‌فریق — پس‌روی همراه دزدان درطریق — پس منال ازدوزخ ازخودکن‌گله — زانکه ماندی از رفیق‌و قافله
پیشوایت عقل با تمیز کن — وازهوای نفس دون پرهیز کن — در عیون و جنتند آن متقین — اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ
این بود قول ملایك با عباد — سالمید اعنی زهر فقر و فساد

وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ ٤٨ لا يَمَسُّهُمْ فِيها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها

وبیرون‌کشیدیم‌آنچه‌بوددرسینه‌های ایشان‌ازکینهٔ‌برادران برسریرهای‌روبهم‌دارندگان نمیرسدایشانرادرآنهارنجی وباشندایشان‌راازآنها

بِمُخْرَجِينَ ٤٩ نَبِّئْ عِبادِي اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٠ وَ اَنَّ عَذابِي هُوَ الْعَذابُ الْاَلِيمُ ٥١ وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ

بیرون‌شدگان خبرده‌بندگان‌مراکه‌بدرستیکه‌منم‌آمرزنده‌مهربان وبدرستیکه‌عذاب‌من‌آنست عذاب‌دردناك وخبرده‌ایشان‌رااز

ضَيْفِ اِبْرٰاهِيمَ ٥٢ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلاَماً قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ٥٣ قَالُوا لاَ تَوْجَلْ اِنَّا

مهمانان ابراهیم هنگامیکه داخل شدند بر او پس گفتند سلام گفت بدرستیکه ما از شما ترسندگانیم گفتند مترس بدرستیکه

نُبَشِّرُكَ بِغُلاَمٍ عَلِيمٍ ٥٤ قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي عَلٰى اَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ٥٥ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ

مژده میدهیم به پسری دانا گفت آیا بشارت دادید مرا بر آنکه مس کرد مرا پیری پس بچه چیز بشارت میدهید مرا گفتند بشارت دادیم ترا براستی

فَلاَ تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ٥٦ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلاَّ الضَّالُّونَ ٥٧

پس مباش از نومیدان گفت و کیست که نومید شود از رحمت پروردگارش مگر گمراهان

گفت ما بیرون کنیم از سینها
نرسد رنجی برایشان در بهشت
ای پیمبر ده خبر بر بندگان
ده خبر از ضیف ابراهیمشان
گفت ابراهیم ترسانیم ما
گفت از ما بیمکن بیم ای همام
گفت آیا مژده میدهید این نفس
مژده گفتندش که دادیمت براست

اهل جنت را حسد یا کینها
بر روند ایشان برون از خلق زشت
من غفورم بر شما بس مهربان
کامدندش سه فرشته میهمان
از شما زین بود علت ترس را
که بشارت میدهیمت بر غلام
که مرا پیری چنین کرده است مس
پس مباش از ناامیدان حق خواست
نا امید از رحمتش گردد کجا

همچو اخوانند در صدق ضمیر
خلقشان یعنی نگردد بر بدی
من عذابم کان الیمست وشدید
چون بر او گشتند داخل در مقام
که بدون اذن او داخل شدند
مژده میدهمت بفرزندی ادیب
مژده میدهید آنچه دور از عادتست
گفت ابراهیم کبود آنکه او
غیر گمراهی که دور است از هدی

رو برو بنشسته با هم بر سریر
تا شود باعث بنزع و دشمنی
میخواهی جز که بر عاصی رسید
پس باو گفتند با بهجت سلام
هم نخوردندش ز خوان چون آمدند
نامش اسحق از نبوت با نصب
این شگفت از ما نه دور از قدرتست
نا امید از رحمتش آید بسترو

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٥٨ قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٥٩ اِلاَّ آلَ لُوطٍ اِنَّا

گفت پس چیست کارتان ای فرستادگان گفتند بدرستیکه ما را فرستادند بسوی گروهی گناهکاران مگر خاندان لوط بدرستیکه

لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِينَ ٦٠ اِلاَّ امْرَاَتَهُ قَدَّرْنَا اِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ٦١ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ٦٢

ما رهاننده ایشانیم همه مگر زنش که تقدیر کردیم که او هر آینه باشد از بازماندگان پس چون آمد آل لوط را فرستادگان

قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ٦٣ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ٦٤ وَ اَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَاِنَّا

گفت بدرستیکه شما ایید گروه ناشناخته گفتند بلکه آمدیم ترا با آنچه بودند در آن شك میکردند و آوردهایم ترا احق و بدرستیکه

لَصَادِقُونَ ٦٥ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

ما هر آینه راستگویانیم پس بیرون بر اهلت را در پاره از شب و پی ام شو قفاهای ایشان را و باید التفات نکند از شما احدی و بروید جائیکه

تُؤْمَرُونَ ٦٦ وَقَضَيْنَا اِلَيْهِ ذٰلِكَ الْاَمْرَ اَنَّ دَابِرَ هٰؤُلاَءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ٦٧ وَجَاءَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

مامور شدهاید وگذارش دادیم بسوی او این امر را بدرستیکه دنبال اینهاست بریده شده صبح کنندگان و آمدند اهل شهر شادمانی میکردند

٦٨ قَالَ اِنَّ هٰؤُلاَءِ ضَيْفِي فَلاَ تَفْضَحُونِ ٦٩ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلاَ تُخْزُونِ ٧٠ قَالُوا اَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ

گفت بدرستیکه اینها مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا و بترسید از خدا و خوار مسازید مرا گفتند آیا منع نکردیم ترا از

الْعَالَمِينَ ٧١ قَالَ هٰؤُلاَءِ بَنَاتِي اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٧٢ لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ٧٣ فَاَخَذَتْهُمُ

جهانیان گفت اینست دختران من اگر هستید کنندگان بجان تو که ایشان هر آینه در مستیشان حیران میزیستند پس گرفت ایشان را

الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ٧٤ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ٧٥ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

فریاد هلاك داخل در روز شدگان پس گردانیدیم زبرش را زیرش و باریدیم برایشان سنگها از سنگ گل بدرستیکه در این هر آینه آیتهاست

لِلْمُتَوَسِّمِينَ ٧٦ وَ اِنَّهٰا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ٧٧ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٧٨ وَ اِنْ كٰانَ اَصْحٰابُ الْاَيْكَةِ

مراهل فراست را وبدرستیکه آن هر آینه راه ثابت است درستیکه در آن هر آینه آیتست مرگروندگانرا واگرچه بودند یاران ایکه

لَظٰالِمِينَ ٧٩ فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ وَ اِنَّهُمٰا لَبِاِمٰامٍ مُبِينٍ ٨٠

هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از ایشان وبدرستیکه آندو هر آینه در راهی روشنند

گفت ابراهیم چبود کارتان
گفت بفرستاده اند اندر زمین
اهل او باشند از ما در امان
لوط گفتا از شما دیگانگان
بر هر آنچیزی که قومت بوده اند
راستگوئیم ما وز عیب پاك
اهل خودرا پیش افکن باشتاب
یا بصغرا یا بسوی مصر و شام
تا بصبح اعنی که بر جا نشوید
مژده دادندی زمهمانان بهم
می رسید از حق ایقوم ضلال
ما نکردی حامی هر رهگذر
مر شما را پند من باشد صلاح
مستی شهوت بد ایشانرا فزون
شهرهاشان کرد یکجا سرنگون
باشد اندر این نشانها بیشمار
اندر این که یاد کردیم از یقین
شرح یوم الظله را اندر عذاب

غیرازاین اندرزمین و اسرارتان
حمله ما را سوی قوم مجرمین
جزرش او باشد از پس ماندگان
ترسم از شری نجود زین مردمان
در عذاد و فسق و شك آلوده اند
میکنیم این لحظه قومت را هلاك
ور قفاشان رو تو خود کامد عذاب
کان زمین را نیست دمی ز انتقام
در سحر نابود و مستأصل شوید
گفت لوط آن قوم را نایم وغم
تا نیابم خواری از مهمان بحال
چون گذشتی از شروط مستقر
بهر بد این دختران بهر نکاح
دهش و حیران چوارباب حنون
روشنی روز چون آمد برون
بهر ارباب فراست و اعتبار
آیتی باشد زبهر مؤمنین
حای خود مذکور سازم در کتاب

مر بشارت بود کامی پاك ملك
سوی قوم لوط یعنی بر هلاك
پس در آن هنگام کایشان آمدند
گفت بی بیگانه ام از ما صرر
راستی آورده ایمت بر وعد
اهل خودرا پس بدر بیرون شب
از شما می ننگرد یکتن بس
حکم ما کردیم سویش کایست کار
آمدندی سوی خانه لوط شاد
مر مرا باشند مهمان این کسان
می نکنید از غریبان نهی ما
گفت باشند این بنات ایگروه
ای محمد ص بر حیوة تو قسم
صیحه پس بگرفتشان اندر زمین
پس نمودیم آن همه زیر و زبر
آن بلاد اندر سر راه شماست
بوده اند اصحاب ایکه ظالمان
ایکه و مدین براه روشن است

کار دیگر هستتان پس بی رشك
غیر آل او بدون اشتراك
خانوادهٔ لوط را داخل شدند
بر تو باید آمدیمت تا مگر
که برایشان دادی از قهر شدید
پارهٔ چون رفت از شب بی سبب
خود روید آنجا که مامورید بس
شد بریده صبح را اهل این دیار
اهل شهر از بهر آمال و فساد
پس ساریدم بر رسوائی شان
بر تو بودیم آیا بار ها
گر کنید آنرا که گویم بی ستوه
که بدند ایشان بسکر دمبدم
صیحه یعنی بانك جبریل امین
هم بباراندیمشان بر سر حجر
در عیون رهگذریان بر ملاست
ما کشیدیم انتقام از آن کسان
عابرین بیندو آن بس این است

وَ لَقَدْ كَذَّبَ اَصْحٰابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ٨١ وَ آتَيْنٰاهُمْ آيٰاتِنٰا فَكٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ٨٢ وَ كٰانُوا يَنْحِتُونَ

وبحقیقت تکذیب کردند اصحاب حجر رسولانرا وداد یمشان آیتهای خود پس بودند از آنها اعراض کنندگان و بودند متراشیدند

مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً آمِنِينَ ٨٣ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ٨٤ فَمٰا اَغْنٰى عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ٨٥

از کوهها خانه ها ایمان پس گرفت ایشان را فریادی مهلك بامداد کنندگان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند

وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا اِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ اِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

ونیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر بحق وبدرستیکه قیامت هر آینه آینده است پس در گذر در گذشتنی خوب

٨٦ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلّٰاقُ الْعَلِيمُ ٨٧ وَ لَقَدْ آتَيْنٰاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثٰانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ٨٨ لٰا تَمُدَّنَّ

بدرستیکه پروردگار تو اوست آفریدگار دانا وبتحقیق دادیم تورا هفت آیت از سورهٔ که دوبار ازل شده و قرآن عظیم مگشای بجواهش البته

عَيْنَيْكَ اِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ اَزْوٰاجاً مِنْهُمْ وَلٰا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ٨٩ وَ قُلْ اِنِّي

دوچشمت را بآنچه کامرانی دادیم بآن اصنافیرا از ایشان واندوه مخور برایشان وفرود آور بالترا از برای گروندگان وبگو بدرستیکه

اَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ٩٠ كَمٰا اَنْزَلْنٰا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ٩١ اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ٩٢ فَوَرَبِّكَ

من منم بیم کننده آشکارا همچنانکه فرو فرستادیم بر آنانکه قرآن را پاره پاره و جزء جزء کردند و آنانکه گردانیدند قرآن را پاره ها یا سحرها یا اکذیبها پس بپروردگار تو

لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ۹۳ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۹۴ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۹۵ اِنَّا

قسم که هر آینه خواهم پرسید ایشان را همه از آنچه بودند که میکردند پس آشکار کن بآنچه مامور شدی و روبگردان از مشرکان بدرستیکه

كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ۹۶ اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۹۷ وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ

ما کفایت میکنیم از تو استهزا کنندگان را آنانکه میگردانند با خدا خدائی دیگر پس زود باشد که بدانند و بتحقیق میدانیم که تو

يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۹۸ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۹۹ وَاعْبُدْ رَبَّكَ

تنگ میشود سینه‌ات بآنچه میگویند پس تسبیح گوی ستایش پروردگارت و باش از سجده کنندگان و بپرست پروردگارت را

حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

تا بیاید تورا مرگ

هم بتکذیب آمدند از مرسلین — اهل حجرا عنی ثمود از شرک وکین
چونکه از صالح کتابی بست یاد — شاید از آیت بود معجز مراد
میتراشدند ایشان از جبال — خانها کایمن شوند از اختلال
می‌نکرد از آنچه کردند اکتساب — دفع چیزی را ازان رنج وعذاب
جز بحق یعنی بوفق عدل وداد — وان ملایم نیست دایم با فساد
باشد آینده قیامت ای همام — زاهل تکذیبت کشد حق انتقام
خالق داناست آن پروردگار — حکم از حکمت کند در علم وکار
کرد اندر خاطر پاکش خطور — کاهل اسلامند مضطر دراءور
آمد آیت که تورا دادیم ما — هفت آیه از مثانی بر ملا
آن تورا بهتر زمال این خسان — کان همه گنجست واین رنجی بجان
ملك وهم ملکوت وجبروت ومثال — هم دگر اعیان و اسما برکمال
وان مثانی را بقا بعد از فنا — گر که خوانی بس بود جانا بجا
بهر آن سبع المثانی گفت حق — ای محمد ص به زجله ما خلق
می مکش دو چشم خود یعنی مند — زانچه بر خلق مجاز آمد پسند
مال دنیا بس بود خوار و قلیل — پیش این ملك عظیم بی بدیل
کن تواضع مؤمنارا بس نکو — وان دوبال خویشتن را بر فرو
گو نذیرم من عیان و آشکار — بیمتان معنی دهم از کردگار
بر کسانیکه ز استهزا و شر — حش میکردند از قرآن سور
یا که بر سحرو کهانت وافتری — منسودی منقسم آیات را
بعد بعثت مصطفی تا مدتی — خلق را میکرد پنهان دعوتی
هم بگردان روی خویش از مشرکین — گو نمانند از گمان خود بکین
آنکسانیکه خدای دیگری — با خدا سازند مع از ابتری
ما بدانیم اینکه میگردد بتنك — سینه ات زاقوال ایشان بیدرنك
باش هم از ساجدین واندر سجود — رو نما از فرق برجمع وجود
باشد این موت ارادی در شهود — عارفش خوانند فنای فی الوجود
شد دوئیت ازمیان باقی حق است — بی تعین ذات پاك مطلق است

یا بصالح که نبی بد بر ثمود — اکثری دادیم زآیت ها سجود
پس ازان بودند ایشان معرضین — رو بگرداندند از آیات دین
صیحه پس بگرفتشان وقت صباح — در زمان مردند ؟ باصد افتضاح
ما فریدیم این سموات و زمین — وانچه باشد در میان آن و این
مقتضی زان گشت حکمت از اله — بر هلاك سرکشان بی اشتباه
در گذر تو فصفح الصفح الجمیل — صفح عفو بی عتابست ای خلیل
دید احمد هفت رشته کاروان — زاقمشه وز زر و گوهر بار آن
بس گرسنه بس برهنه بس فقیر — مشرکانرا باشد این زرو حریر
هفت آیهٔ فاتحه است آن ازکتاب — باز قرآن عظیم از فصل و باب
قصد از سبع المثانی در شهود — رتبه های هفتگانه است ازوجود
کشف گردد این مراتب در صعود — پس فنای عارفست اندر وجود
این فنا و این بقا را پیشتر — شرح کردیم ارکه داری درنظر
گر که بر اسرار قرآن مدرکی — بر تمام آفرینش مالکی
بهره ما دادیم زان انصاف را — بر تو افزون کرده ایم الطافرا
هم مباش از سرکشان اندوهگین — یا که از فقر صحابه این چنین
یا که خوشرونی بود خفض جناح — در حضور اهل ایمان و صلاح
هست گر نارید ایمان بر شما — چون عذابی که فرستادیم ما
که فلان سوره زمن باقی زنو — وین نبود الا ز طغیان و عتو
پس بحق کردگارت که سؤال — میکنم از آنچه کردند از ضلال
جبرئیل آورد آیت کاشکار — کن هرانچه کرده امرت کردگار
ما کفایت از تو کردیم ای همام — شر آن مستهزئین را بالتمام
زود پس آگه شوند ازکار خود — چون جزا یابند از کردار خود
ملتجی شو پس بحق تسبیح کن — ذکرش ازدل حمدش از تصریح کن
کن پرستش رب خودرا همچنین — تا بوقت مرگ کآن باشد یقین
عابد و معبود آنجا یك شود — هرچه غیراز حق بود مندك شود
نه مراتب ماند آنجا نه مقام — جز شهود ذات مطلق والسلام

سُورَةُ النَّحْلِ مِائَةٌ وَ ثَمَانٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَتي اَمْرُ اللّٰهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ ٢ يُنَزِّلُ الْمَلٰئِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ

آمد فرمان خدا پس طلب تعجیل مکنید آنرا دائم پاك بودنش را و برتر آمد از آنچه شرك میآورند فرو میفرستد ملائکه را باروح از امرش

عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ اَنْ اَنْذِرُوا اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلاّ اَنَا فَاتَّقُونِ ٣ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ

بر آنکه میخواهد از بندگانش که بیم دهید بدرستیکه نیست الهی مگر من پس بترسید از من آفرید آسمانها وزمین را

بِالْحَقِّ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ ٤ خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٥ وَالْاَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ

براستی برتر آمده از آنچه شرك میآورند آفرید انسانرا از نطفه پس آنگون او ستیزه جدال کننده آشکار و شتر و گاو و گوسفند آفرید آنهارا

فِيها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ ٦ وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ ٧ وَ

برای شما در آنهاست گرمی و منفعتها و از آنها میخورید و برای شماست در آنها تجملی در وقتیکه باز میآرید از چراگاه و هنگامیکه سر میدهید

تَحْمِلُ اَثْقالَكُمْ اِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ اِلاّ بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٨ وَالْخَيْلَ

و بر میدارند بارهای گران شما را و میبرند بشهری که نباشید در رسنده آن مگر بسختی نفسها بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان رحیم است و اسبها

وَالْبِغالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ ٩ وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْها جائِرٌ

و استرها و خرها را تا سوار شوید آنهارا تا باشد آرایشی و میآفریند آنچه را که نمیدانید و بر خداست راستی راه و بعضی از آن منحرف

وَلَوْ شاءَ لَهَدٰيكُمْ اَجْمَعِينَ ١٠ هُوَالَّذِي اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

است و اگر خواستی هر آینه هدایت کردی شما را همه اوست که فرو فرستاد از آسمان آبرا برای شما از آنست نوشیدنی و از آنست درختی در آن

تُسِيمُونَ ١١ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْاَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

میچرانید میرویاند برای شما بآن کشت را و زیتون و درختان خرما و انگورها و از همه ثمرها بدرستیکه در آن

لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٢ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِهِ

هر آینه آیتیست از برای قومیکه اندیشه میکنند و مسخر کرد برای شما شب را و روز را و آفتاب و ماه را و ستارها مسخر شدگانند بفرمان او

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٣

بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهی را که در میابند بعقل

سورة النحلست از روی عدد — صد و بیست و هشت آیت آن ارشد
در تفاسیر اینچنین آورده‌اند — مشرکان تعجیل بس میکرده‌اند
می بگفتند اهل عدوان لا کلام — این نباشد جز فریب و اتهام
یعنی از ما رد کنند رنج و بلا — بر الهان چونکه رو آریم ما
وان بود یا خود قیامت یا عذاب — پس شما دارید بر وقتش شتاب
پاك و برتر باشد آن شاه ملك — زانچه میگیرید هم با وی شریك
باعث آن خود بر حیوة دل شود — تا که موت جهل از آن زایل شود
تا کنند اندار خلقان بر علن — زانکه می نبود خدائی غیر من
آفرید او خود سموات و زمین — بالحق یعنی از ره حکمت چنین
برتر است از آنکه گیرد کس شریك — با وی اندر هیچیك ز افعال نیك
بد نه هیچ از فهم وادراکیش سهم — پس رساند اورا باوج عقل و فهم
قصد از این باشد ابی ابن خلف — کاستخوان مرده بگرفت او بکف

بعضی از آن مکی است و بعض هم — در مدینه نازل است از ذوالکرم
بر هر آنچه وعده‌شان دادی رسول — از قیامت یا عذاب بس مهول
ور بفرض آنرا که گوئی رو کند — آن ز ما لطف بتان یکسو کند
آمد آیت که رسید امر خدا — بر وقوعش هست نزدیك و بجا
میرسد یعنی در آن تعطیل نیست — هیچ حاجت بر چنین تعجیل نیست
میفرستد بر ملایکرا بروح — کوست قرآن یا که علم اندر فتوح
ز امر خود بر هر که خواهد از عباد — میدهد علم و نبوت بر مراد
پس بترسید از من اندر امر و نهی — زانچه گفتند انبیا از راه وحی
بر صفات و شکل و وضع مختلف — تا بیکتائی شویدش معترف
آفریده است آدمی ز آب منی — کان جمادی بود بیجا و دنی
پس نماید احتجاج او با جدل — در مقام نفی بعث اندر محل
با پیمبر گفت من یحیی العظام — وان بود پوسیده چون یابد نظام

آمد آیت که بد این اول جهاد
هشت صنف از چارپایان آفرید
میخورید از لحمشان وارکشك وشیر
بار گردند از چرا چون وقت شام
سوی شهری که بدان سویند هیج
حمل بیم آن بکار او کنند
آفرید او اشتر واسب و حمار
گفته اند از شرح مالا تعلمون
از وجود و بود شئی وازاثر
هست اندر هر یکی آثار ها
وانکه هم بینی و دانی فصل آن
از مکس پرسید شخصی ازامام
گفت باشد ماده و نر از نبات
پس چو بر مایه فرودآید مکس
باشد از باقی خدا آگاه وبس
شد هویدا رمز مالا تعلمون
هست بر حق باکند واضح طریق
زان طرق بعضی است گمراهی وکج
راه تا یابید بر قصد السبیل
هم ازان باشد درخت اندرشان
زرع رویاند زآب ازهر قبیل
رام کرد او بر شما لیل ونهار
این فواید را تو بینی هر نفس

یافت ازما حس ونطق اندر نهاد
تا زپشم و مویشان پوشش کنند
همچنین از روغن وپیه و پنیر
هم بمرتع صبح چون گیرند گام
خود رسنده با گرانبار از بسیج
عمر وطاقت نصف شد هم جان وتن
بهر زینت تا شوید آنها سوار
هست اولیتر سکوت از چه دوچون
بر تمامی کی توان گشتن خبر
وآید از هر یك بخلقت کار ها

از چه استدلال اورا در سبیل
غیر از این هم منفعتها بیحساب
هم در آنها زینت و آرایشی
تحمل اثقالکم یعنی کشند
جز بشق انفس ای سخت وشاق
این چنین پروردگار انس وجان
آفرید هم زهرگون جانور
وانکه دانش را بر آنسوراه نیست
جانور ها هست در جو هوا
نام آن نشنیده کس نا سنش

در سر خلقت مکس

هرچه روید از زمین در التفات
بار ورگردد تورا این نفع بس
نیست آگاه از تمامش هیچکس
داند آنرا هستی بیچند و چون
تا نماند کس بگمراهی غریق
منحرف از مقصد ودور از نهج
واین نه برحکمت بود بی قال وقیل
چارپایارا چراند اندران
بر شما زاعناب وزیتون ونخیل
همچنین شمس و قمررا درمدار
مابقی را اهل هش دانند و بس
هم در این باشد علامتها فزون

بر گیاه بر نشیند چون ذباب
معنیا در اوست از خلاق شیٔ
کل اشارا چنین دان زالعذاب
هم بود بر خدا قصد السبیل
حل و حرمت نفع وضر وخیر وشر
خواستی بر وجه الجاء ازخدا
او فرستاد از سما یا ازسحاب
میخورند ازبرك آن یعنی نگاه
ور هران میوه بود وین آیتی
بهر انضاج فواکه هم بگاه
واین کواکب زامر حق باشند رام
خوان لایات لقوم یعقلون

بر افاده ناورید انسان دلیل
بر شما را باشد اندر انتحاب
بر شما را باشد وبر آسایشی
بارهامان حمل در هر راه چند
حمل آن باشد بر ابدان درسیاق
بر شما باشد رؤف و مهربان
که بداند آن شما رااصل واثر
ممکن ازایجاد خلق آگاه نیست
هم بجوف ارض بحد و انتها
تا چه جای آنکه داند علتش
جمله بی دانی از یا اصل آن
کز وجودش هست حاصل درنظام
دست و پا آلوده سازد برلعاب
این یکی بود ازخواص و نفع وی
از جماد و هم زحیوان و نبات
راه موصل بر حق اعنی ازدلیل
جمله را ظاهر عاید بر بشر
بر شما را جمله گشتی رهنما
بر زمین ماء لکم منه شراب
قصد باشد از شجر یا هر گیاه
آنکه را باشد تفکر ساعتی
زان توان کردن حساب سال وماه
بر شناسائی راه از هر مقام

وَ مٰا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُخْتَلِفاً اَلْوٰانُهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٤ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ

وآنچه را آفرید برای شما در زمین که مختلف است اقسامش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مر گروهی راکه درمییابند بعقل واوست که تسخیر کرد

الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوٰاخِرَ فِيهِ وَ

دریارا تابخورید ازآن گوشتی تازه وبیرون آرید ازآن پیرایهٔ که میپوشیدآنرا ومی بینی کشتیهارا شکافندگان آب سینه درآن

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥ وَ اَلْقٰى فِي الْاَرْضِ رَوٰاسِيَ اَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ اَنْهٰاراً وَ

تابجویند از فضلش وباشدکه شما شکرکنید وافکند در زمین کوههای استوار مباداکه لندبا شما ونهرها و

سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٦ وَ عَلاٰمٰاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ١٧ اَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لاٰ يَخْلُقُ اَفَلاٰ

راهها باشدکه شما راه یابید وعلامتها وبستاره ایشان راه می یابند آیاپس آنکه می آفریند چون کسیست که نمی آفریند آیاپس

تَذَكَّرُونَ ١٨ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ

پند نمیگیرید واگر شمارید نعمت خدارا بشمار درنتوانیدآوردش بدرستیکه خدا هرآینه آمرزنده مهربانست وخدا میداند آنچه را پنهان میدارید

وَ مٰا تُعْلِنُونَ ٢٠ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ٢١ اَمْوٰاتٌ غَيْرُ

وآنچه را آشکار میکنید وآنانراکه میخوانند از جز خدا نمیتوانند آفرید چیزیرا وایشان آفریده میشوند مردگانند نه

أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ ٢٢ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ٢٣ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ

زندگان و نمیدانند کی برانگیخته میشوند خدای شما خدائیست یگانه پس آنانکه نگروند بآخرت دلهای ایشان

مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ٢٤ لَا جَرَمَ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ٢٥ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

ناشناساست و ایشان سرکشانند ناچار بدرستیکه خدا میداند آنچه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند بدرستیکه او دوست ندارد

الْمُسْتَكْبِرِينَ ٢٦ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٧ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ

سرکشانرا و چون گفته شود مر ایشانرا چه چیز فرستاد پروردگار شما گویند افسانه‌های پیشینیانرا تا بردارند بارهای گناهانشانرا

كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ٢٨ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ

تمام روز قیامت و از بارهای گناه آنان که گمراه میکنند ایشانرا بدون علمی آگاه باشید بد است آنچه بر میدارند بتحقیق مکر کردند آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللّٰهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ

بودند پیش از ایشان پس آمد فرمان خدا بناهاشان را از بیخ پس فرود آمد بر ایشان بام از بالاشان و آمد ایشانرا عذاب از

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٩ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

جائیکه نمیدانستند پس روز قیامت خوار میکند ایشانرا و میگوید کجایند انبازان من که بودید مخالفت میورزیدید در آنها

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ٣٠

گفتند آنانکه داده شدند دانش را بدرستیکه رسوائی امروز و بدی بر کافرانست

رام کرد او بر شما هم درزمین
درهر آن یك صنع حق باشد پدید
ماهی آرید یعنی از دریا مدام
هم بغوص آرید از دریا برون
فلك را راننده بینی در بحار
بر شما کرده معیشت را سبب
هست وانها حرص وغفلت شغل وغم
کشتی دریای غم باشد رضا
ور شوی بر کشتی ذکر اسوار
باز ذکر نعمت دیگر کند
بر شما یعنی نگردد مضطرب
جویها هم آفرید از هر قبیل
کرد پیدا هم علامتها براه
راه یابند از ستاره عام وخاص
پس شما آیا ندارید این بیاد
نعمتش را کی توانید اندکی
مهربان یعنی از این تقصیر هم
وانکسانیرا که جز حق از بتان
مرده اند ایشان و عاری از حیوة
مر خداتان آن خدای واحداست
زانکه از صانع دهد هرشی خبر
حاصل آنکه از دو فاعل در امور

چیز های مختلف بس دلنشین
مر کسانیرا که هستند اهل دید
زان باشد مر شما چیزی حرام
حلیه تا پوشید از بهر نمون
چون شکافد آب را اندر گذار
تا مگر شاکر شوید از فضل رب
فلکها هم کرده ایجاد از حکم
ساحل آن شادی آمد زاقتضا
آئی از دریای غفلت برکنار
کوهها را بر زمین لنگر کند
هم نگرداند شما را منقلب
درزمین همچون فرات ورود نیل
بر روندہ تا نگردد اشتباه
برقریش این داشت گرچه اختصاص
عقل و دانش در شما چون او نهاد
بر شمردن وز هزاران صد یکی
نعمت خود را نسازد هیچ کم
می‌خوانند اهل شرك اندر عیان
کی نمود دارد جمادی التفات
خود بیکتائی ذاتش شاهداست
پس دوصانع نیست ممکن درنظر
فعل واحد ممتنع دان در ظهور

مختلف از حیث شکل وطبع و لون
بحر را هم رام کرد او زاقتضا
حر که در نزد امامیه بود
بهر زینت آورید یعنی نکف
بحر را هم رام کرد او در وجود
همچنین در نفس آدم بحر ها
تا کنند ارباب دانش زان عبور
شد قناعت فلك اندر بحر آز
بندی از بر کشتی توحید طمع
زان در اهکند آن رواسی درزمین
مر زمین از کوهها گشت استوار
راهها هم کرد اندر وی عیان
کرد هم استارگان را مستقر
پس کسی کو آفریند چون کسی است
گر که خواهید آورید اندر شمار
اوست آمرزنده تقصیر از کبید
آگهست او زانچه پنهان یا پدید
چون توانند آفریدن هیچ چیز
یا کجا دانند چون اشیاء حی
وحدتش باشد پدید از کل شیء
در بیان شرح این آیت دیش
پس هران شیئی بیکتائی گواه

لازم آمد حمله در ایجاد کون
لحم تازه تا خورید از آن شما
غیر ذی فلسش حرام اندر سند
وانچه مرجانست ولؤلؤ درصدف
تاکه جوئید از کوشش نفع و سود
کرده خلق از حکمتی رب الورا
شد توکل فلك شغل اندر امور
زان رسی بر ساحل زهد ویسار
آئی از بحر تفرق سوی جمع
تا شود مایل شما را این چنین
وانکه بد برروی آب اول قرار
مر شما یابید راه از هر نشان
رهنما باشند تا در بحر و بر
که نتاند بر وجود خویش زیست
نعمتش را نیست ممکن زافتقار
در ادای شکر آن شاه فرید
از عقیدهٔ حق و باطل میکنند
زانکه خود مخلوق و نادارند نیز
که شوند ایشان بر انگیزنده کی
خود بیکتائی دلیل ذات وی
ذکر برهان کرده‌ایم از روی کش
باشد از شیئیت خود بر اله

پس کسانیکه روز آخرت ‖ نیستشان ایمان بدون معذرت
صدق وحق است این خدا داند تمام ‖ سر پنهان وآشکارا از انام
چون برایشان گفته گردد که خدا ‖ بر شما نازل چه فرمود ازسما
قائلان این سخن یوم القیام ‖ حمل وزر خود نمایند از تمام
سنتی بنهاده هرکس بر خلاف ‖ حمل وزرش او کند بی اختلاف
پیش از ایشان مکر میکردند هم ‖ با ببین هر گروه زاهل ستم
منهدم گشت از قواعد هرچه بود ‖ پس بر ایشان سقفها افتاد زود
اندر آمد پس برایشان را عذاب ‖ بیخبر بودند و فارغ تا بخواب
گوید ایشان را که انباران من ‖ جونشدند و درکجایند این زمن
می بگویند آنکسان که داده شد ‖ دانش ایشانرا و قلب آزاده شد

قلبهاشان ناشناسنده است وپست ‖ وان جماعت سرکشند وخودپرست
سرکشانرا حق ندارد هیچ دوست ‖ دور از منکردلان سرکش اوست
از ره سخریه میگویند آن ‖ بود مانا قصهٔ پیشینیان
هم روز آنکسان کزراهشان ‖ برده اند از غیر علمی گمرهشان
بد بود باریکه ایشان میکشند ‖ تا اند با بار خود در آتشند
آمد از حق حکم بر بنیاشان ‖ تا نماند هیچ از بناهاشان نشان
اوفتاد آن سقفها از فوقشان ‖ لعنت از گردنکشی شد طوقشان
پس شود قائم چو آن روز شمار ‖ حق نماید بازشان رسوا وخوار
آن شریکانی که بودند ازگزاف ‖ اندر ایشان با نمین درخلاف
هست رسوائی دراین روز و بدی ‖ کافرانرا ز انتقام ایزدی

اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوٓءٍ بَلٰي اِنَّ اللّٰهَ

آنکه قبض روح میکنندشان فرشتگان ظالم شدگان بر خودهاشان پس در انداختند صلح را که نبودیم که بکنیم هیچ بدی آری بدرستیکه خدا

عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۳۱ فَادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۳۲

داناست آنچه بودید میکردید پس درآئید درهای دوزخرا جاودانان در آن پس هرآینه بدست آرامگاه گردنکشان

وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ

وگفته شد مر آنانرا که پرهیزکار شدند چه چیز فرو فرستاد پروردگارتان گفتند نکوئی یعنی قرآن از برای آنانکه نکوئی کردند در این دنیا نیکوست

وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۳۳ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ

وهرآینه سرای آخرت بهتر است وهر آینه خوبست سرای پرهیزکاران بهشتهای اقامت دائمی داخل میشوند آنرا میرود از زیر آنها نهرها

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاۤؤُنَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ ۳۴ اَلَّذِينَ تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ

مر ایشان است در آنها آنچه را میخواهند همچنین جزا میدهد خدا پرهیزکارانرا آنها که میمیراندشان فرشتگان پاکیزهها میگویند

سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۳۵ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ

سلام برشما درآئید بهشترا بآنچه بودید که میکردید آیا انتظار میبرند مگر آنکه آید ایشانرا ملائکه

اَوْ يَأْتِيَ اَمْرُ رَبِّكَ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ

یا آید فرمان پروردگار تو همچنین کردند آنانکه بودند پیش از ایشان وستم نکرد ایشانرا خدا ولیکن بودند که بخودهاشان

يَظْلِمُونَ ۳۶ فَاَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ۳۷ وَ قَالَ الَّذِينَ

ستم میکردند پس رسیدشان بدیهای آنچه کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند وگفتند آنانکه

اَشْرَكُوا لَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا اٰبَاۤؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ

شرک آوردند اگر میخواست خدا نمیپرستیدیم ما از غیر او هیچ چیزرا ما ونه پدران ما وحرام نمیکردیم بغیر حکم او هیچ

شَيْءٍ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَي الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۳۸ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ

چیزرا همچنین کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس آیا باشد بر رسولان مگر رسانیدن آشکار وبحقیقت برانگیختیم در هر

اُمَّةٍ رَسُولًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

امتی رسولیرا که بپرستید خدارا ودور شوید از طاغوت پس از ایشان کسیست که هدایت کرد خدا واز ایشان کسی است که ثابت شد بر او گمراهی

فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٣٩

پس سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان

آنکسانیرا که میرانندشان
مرگ را بینندو صلح آرند پیش
خود گنه کاریدو شرك پیشه بل
این چنین اهل تکبر را سزاست
چه فرستاده شما را کردگار
نیکوئی کردند و نیکوئی خدا
جنت عدنی که آیند اندر ان
وقت قبض روحشان افرشگان
زانچه میکردید بر نیکی عمل
یا که فرمان آید ازپروردگار
حق نفرمود ایچ برایشان ستم
هم فرود آمد بدیشان زآزمون
ما و نی آباء ما بر هیچ شیء
این زاستهزا بگفتند از عناد
پس چه باشد جز رساندن بررسول
او فرستاد این رسل با بینات
ما بر انگیزانده ایم اندر امم
پس بد ازایشان کسی کوراخدای
پس شما آرید سیر اندرزمین

بر ملایك چونکه آید وقت آن
ما نبودیم ایچ بدکردارو کش
حق بود دانا شما را بر عمل
جایگاه بد بر ایشانرا بجاست
بنکوئی گویند مجد و شمار
دادشان اندر عوض بر مدعا
نهر ها از زیر آن باشد روان
که بسی پاکیزه باشند ازنشان
این بود پاداش نیك از لم یزل
تا بانسیصالشان سازد دوچار
بل بخود کردند ظلم آنقوم هم
شر ماکانوا بـه یستهزؤن
سجده کی کردیم گرمیخواست وی
نی که ازاخلاص وتوحید و وداد
گر قبول آید بکس یا ناقبول
تا بدانند امر و نهیش کاینت
از رسولان بهر تکمیل نعم
شد زتوفیقش بطاعت رهنمای
بنگرید اندر مآل مشرکین

اندر آنحالی که استمکاره اند
میکنند اقرار بر توحیدو دین
پس درآئید اندر ابواب جحیم
هم شود بر گفته آنارا دگر
قَالَ خَيْرًا لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا
لیك دار آخرت نیکو تر است
هرچه خواهند اندرآن باشدیقین
بر شما گویند باد ازحق سلام
منتظر باشند آیا کافران
همچنین کردند آنانکه زپیش
پس رسند اندر جزای سیآت
مشرکان گفتند گرمیخواست ما
هم نمیکردیم چیزی را حرام
همچوایشان پیش ازاین کردند نیز
انبیا گفتند اعمال ثرند
پس نماید امر بعثت را بیان
آنکه بپرستند حق را برصواب
هم بد ازایشان کسی کزحکم حق
تاچسان بوده است اندرجزوکل

بر نفوس خویش وبس بیچاره اند
قابضین روح گویندش چنین
جاودان باشد اندر وی مقیم
که بدند اندر جهان پرهیزگر
اندر این دنیا نبود الا نکو
بهر پرهیزندگان واندرخوراست
حق چنین بدهد جزای متقین
در بهشت آئید و بر اعلا مقام
اینکه آیدشان ملك درنزع جان
بوده اند از اینگروه ظلم کیش
آنچه کردند از بدیها درعتوة
کی پرستیدیم چیزی جز خدا
نی زحکمش ما بخود برهیچ نام
که عری بودند از عقل و تمیز
از شما سود بنزد حق پسند
سنتش جاری چنین شد هرزمان
هم کنند از دیووطاغوت اجتناب
شد بخذلان و ضلالت مستحق
حال آن مردم بتکذیب رسل

اِنْ تَحْرِصْ عَلٰى هُدٰيهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٤٠ وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ

اگر حرص ورزی بر هدایت ایشان پس بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که اضلال میکند و نیست مر ایشانرا هیچ یاری کنندگان و سوگند خوردند بخدا

جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلٰى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

مغلظه ترین سوگندایشان که بر نمی انگیزد خدا کسی را که میمیرد آری وعده واو نیست براو حق ولکن بیشتر مردمان نمیدانند

٤١ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ٤٢ اِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ

تابیان کند از برای ایشان آنچه اختلاف میکردند در آن و تا بداند آنانکه کافر شدند که ایشان بودند دروغگویان جز این نیست گفتار ما مر چیزیرا

اِذَا اَرَدْنَاهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٤٣ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي

چون بخواهیم آنرا آنکه بگوئیم مر اورا که شو پس میشود وآنانکه هجرت کردند در راه خدا از بعد آنکه ستم کرده شدند هر آینه جای میدهیم

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤٤ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ایشانرا در دنیا جای خوب و هر آینه اجر آخرت بزرگتر است اگر باشد که بدانند آنانکه شکیبائی نمودند و بر پروردگارشان توکل میکنند

٤٥ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٤٦

ونفرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی میکردیم بسوی ایشان پس بپرسید از اهل ذکر اگر باشید که ندانید

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٤٧ اَفَاَمِنَ

بحجتها وکتابها وفرو فرستادیم بتو ذکررا تابیان کنی از برای مردم آنچه فرو فرستاده شد بایشان و باشد که ایشان اندیشه کنند آیا پس ایمن

الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّآتِ اَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

شدندآنانکه‌مکرکردند بدیهارا کەزبروزبرکند خدا مرایشان زمینرا یابیایدایشانرا عذاب از جائیکه ندانند

٤٨ اَوْ يَاْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ٤٩ اَوْ يَاْخُذَهُمْ عَلٰى تَخَوُّفٍ فَاِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٥٠

یابگیردایشانرا در گردیدنشان‌پس‌نیستند ایشان‌عاجزکنندگان یابگیردایشانرا برترسی‌پس‌بدرستیکه‌پروردگارشما مرآینه‌مهربان‌رحیم‌است

گر حریصی بر هدایتشان زدل
برخدا خوردند سوگند از ثبوت
خلق برخیزند آری بی خلاف
تا بیان سازد برایشان بگزاف
غیر ازاین نبود که قول ما پدید
وانکسانکه هجرت اندرراه‌دین
جای ایشانرا شهر نیك تر
صبر اندر غربت و آزار ها
که برایشان وحی کردیم ازیقین
پس زاهل ذکر پرسید این‌رسوم
هم کمال آدمی را زاهل ذکر
چون شبنی در حضورش باسق
یا وصی است این نبی را یاولی
هستشان هم بینات و هم زبر
بر تو قرآن را فرستادیم ما
ایمن آیا پس شدند از بیرشد
آن عذابی که ندانند ازکجاست
یا نگیرد باز اندر خوفشان
گاه باشد آنکه شخصی مالدار
گرکه باشد دیده صدسال‌ودویست
پس نماید سیم وزر را زیرخاك
پس خدا باشد رؤف ومهربان

بین سر لایهدی من یضل
قولشان لایبعث الله من یموت
نیست اندر وعدهٔ حق اختلاف
آنچه را در وی نمایند اختلاف
بر هرانچیزیکه خواهیم آفرید
کرده اند ایشان زایمان و یقین
اندر این دنیا دهیم ازآن سیر
کرده اند و هم توکل برخدا
گشته جاری عادت ماری بر این
یعنی از ارباب تاریخ و علوم
تارجوئید ار نه اید آگه بفکر
بینی از آینهٔ او وجه حق
که دل از ذکر اونموده صیقلی
پر بود صندوقشان ازلعل‌و در
تا کنی روشن بمردم هرکجا
آنکسانکه مکر ها کردند بد
ازچه‌گردد چاره وهم ازچه‌خاست
پرشود ازخوف وخشیت جوفشان
پرسد از نقصان مالش بیشمار
مردوالی بهر مالش هیچ‌نیست
ماند آن درخاك واین‌گردد هلاك
می نگیرد بر عقوبتها بجان

پس‌خدا نارد براه‌آنراکه‌خواست
سخت تر سوگند درانکارخود
لیك مردم این ندانند اکثری
کافران دانند هم کزبی فروغ
این بود گوئیم اورا که بباش
بعد از آنکه ستم کرده شدند
هستشان اکبر هم اجر آخرت
پیش از تو نی فرستادیم هم
بر رسالت تا فرستیم آدمی
گرنه اید آگه شما زین امریك
یعنی از آنکو بدل همدم شده
لحظهٔ دیدار او در کل حال
اهرذکراست‌آنکه اوصاحبدلست
بر خلاف‌آنکه صندوقی تهی‌است
آنچه باشد سویشان نازل درآن
زانکه حقشان‌درزمین سازد فرو
یا که گیردشان درآن آمد شدن
می ندانند آن تخوف را سبب
که مبادا مال من گردد تمام
الك خوفی دردل اندارد خداش
این‌یکی‌بود ازهزاران قسم‌خوف
میدهد یعنی که مهلت در عقاب

گرهش‌هم‌نیستشان یاراین‌بجاست
خورده اند از بعث قوم بیرشد
کاندرایشان نیست ازداش‌فری
بوده اند ایشان همانا بر دروغ
پس بباشد بی زتعطیلی معاش
از قریش و برحاشی ره زدند
گر بدانند اجر خود درمغفرت
بر رسالت جز رجالی پاك دم
نی ملك را نیستشان چون‌همدمی
بد نبی هر عصر آدم نی ملك
رسته از حیوانی و آدم شده
بهتر است از طاعت هفتاد سال
راه او گردیده طی برمنزلست
یا دراوجزخبث ولعنت هیچ‌نیست
فکر شاید تا کنند این‌مردمان
یا عذابی آرد ایشان را برو
نیست کس عاجز کنندهٔ حق‌نفن
تا رسد در خوف مرك بولهب
پس‌شوم بی آبرو درخاص وعام
که نماند لذت ازمال و نواش
دورشان اینگونه وهم‌آید عطوف
شاید آرند از خطا روبرصواب

اَوَلَمْ يَرَوْا اِلٰى مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَآئِلِ سُجَّداً لِلّٰهِ وَهُمْ

آیاندیدند بسوی‌آنچه‌آفرید خدا از چیزی‌کەمیگردد سایه‌هایش از راست وچپها سجده‌کنندگان‌وایشان

دَاخِرُونَ ٥١ وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ذلیلانند ومرخدارا سجده‌میکندآنچه‌درآسمانها وآنچه‌در زمین‌است ازجنبنده وملائکه وایشان سرکشی‌نمیکنند

٥٢ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٥٣ وَقَالَ اللّٰهُ لَا تَتَّخِذُوا اِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ اِنَّمَا هُوَ

میترسند ازپروردگارشان‌ازبالاشان ومیکنندآنچه‌مامورمیشوند وگفت خدا که‌نگیرید دوالهرا که‌دوتاست‌جزاین‌نیست

اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَاِيَّايَ فَارْهَبُونِ ٥٤ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ

که‌او الهیکتاست‌پس‌ازمن‌بترسید ومراوراست‌آنچه‌درآسمانها وزمین‌است ومراوراست‌دین‌که‌دائمی‌است‌آیاپس‌جزخدامیپرهیزید

٥٥ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَاِلَيْهِ تَجْاَرُونَ ٥٦ ثُمَّ اِذَا كَشَفَ الضُّرَّ

وآنچه‌باشماست از نعمتی پس‌از خداست‌پس‌اگر برسدشمارا ضرری پس‌باو مینالید پس‌چون‌دفع‌کرد ضررا

عَنْكُمْ اِذٰا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٥٧ لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٥٨

انشما همانگاه پاره ازشما پروردگارشان شرك ميآورند تا كفران ورزند بآنچه داديمشان پس برخوريد پس زود باشد كه بدانيد

وَ يَجْعَلُونَ لِمٰا لاٰ يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمّٰا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ٥٩

وميگردانند براى آنچه نميدانند بهره ازآنچه روزى داديمشان بخدا سوگند هرآينه پرسيده ميشويد ازآنچه بودند افترا ميكرديد

هيچ آيا مينديديد آن فرق — سوى آنچه گشته خلق ازماخلق
خاضع و ساجد بود هرذى وجود — در تفاصل مراتب تا شهود
موجدش را درخضوعست وسجود — داد آنكش داده ذيجودى وجود
همچنين دان ماسوى را سرسر — خاضع اورا از معانى تا صور
هم نمايد سجده حق را از يقين — آنچه باشد در سموات وزمين
رب خود را خائفند ازفوقشان — امر حق در بندگى شد طوقشان
ميكنند آنرا كه مأمور اوبند — بى زامدادش بهستى لاشيند
غير ازاين نبود شمارا آن اله — واحداست و نيست درايناشتباه
هست اورا هر سموات و زمين — همزروى فرض وواجب زاوست دين
ور رسد چيزى شمارا ازنعم — هم بود از جانب او بيش وكم
پس رسد گر برشما ناكه ضرر — با تضرع هم بخوانيدش دگر
ازشما قومى بحق مشرك شوند — وز خدا بر غفلتى تارك شوند
برخوريد اززندگى پس چند گاه — زود پس دانيد و يابيد اشتباه
بهره زانچه ما بايشان داده ايم — جمله از انعام و فلك وزر وسيم

ميگردد بر يمين و بر شمال — سايه هاشان درسجود ذوالجلال
سايهٔ هر شاخ و برگى درزمين — بين بجنبش بر يسار و بريمين
پيش او باشد ذليل و خاكسار — بالطبيعه نيا زروى اختيار
آدمى كاوزين تذلل غافل است — پست آدم كمتر ازسنك وگل است
از همه جنبندگان وافرشتگان — سركشى نارند از حق بيم آن
فوق يعنى زير فرمان حقند — بى بهستى خود سرند ومطلقند
گفت خود هم حقتعالى دوخدا — مى نگيريد از پرستش مرشما
پس بترسيد اى عباد من زمن — كه شريك آريد اندر ذوالمنن
پس شما ترسيد آيا جز زوى — تاوجودش نيست موجودى بشىء
يعنى ازرسيد ازچيزى زكس — مى بترسيد او بوددآراو بس
از شما برداشت سختيها چه او — فرقهٔ آرند پس بر شرك رو
كفر تا ورزند بى امدوبيم — بر هرانچه ما بايشان داده ايم
مى بگردانند بهر اين بتان — كه زعلم و عقل دورند ازشان
تالله از آن جمله پرسيده شوند — وانچه بندند افترى ازناپسند

وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنٰاتِ سُبْحٰانَهُ وَ لَهُمْ مٰا يَشْتَهُونَ ٦٠ وَ اِذٰا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً

وميگردانند براى خدا دختران دائم پاك بودنش راو مرايشار است آنچه ميخواهند وچون مژده داده شود يكى از ايشان بمؤنث ميگردد روى او سياه كرده شده

وَ هُوَ كَظِيمٌ ٦١ يَتَوٰارىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مٰا بُشِّرَ بِهِ اَيُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرٰابِ

واوباشد پر ازخشم پنهان شود از قوم ازبدى آنچه مژده داده شد بآن كه آيانگاه داردش برخوارى يا پنهان كندش درخاك

اَلاٰ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ٦٢ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلىٰ وَ هُوَ الْعَزِيزُ

آگاه باشيد بد است آنچه حكم ميكنند ازبراى آنانكه نگروند بآخرت مثل بد است وازبراى خداست مثل برتر واوست غالب

الْحَكِيمُ ٦٣ وَلَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَكَ عَلَيْهٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى

درست كردار واگر مؤاخذه ميكرد خدا مردمان را بستمشان نگذاشته بود برروى زمين هيچ جنبنده ولیكن ازپس ميدارد ايشانرا تا وقتى نام برده شده

فَاِذٰا جٰاءَ اَجَلُهُمْ لاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَلاٰ يَسْتَقْدِمُونَ ٦٤ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مٰا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ

پس وقتيكه آمد اجلشان بازپس نمانند ساعتى وپيش نمى افتند وميگردانند ازبراى خدا آنچه ناخوش ميدارند ووصف ميكند

اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنىٰ لاٰ جَرَمَ اَنَّ لَهُمُ النّٰارَ وَ اَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ٦٥ تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنٰا

زبانهاشان دروغ را كه مرايشانراست خوبى ناچار بدرستيكه مرايشار است آتش وبدرستيكه ايشانند پيش فرستادگان بخدا سوگند بحقيقت فرستاديم

اِلىٰ اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ ٦٦

بسوى امتانى پيش ازتو پس آراسته كرد براى ايشان ديو رجيم كردارشانرا پس اوست دوست ايشان امروز ومرايشانراست عذاب دردناك

هم بکردانند بهر حق بنات
بریکی جون مژده آید زانکسان
از ندی آن خبرکش داده اند
داردش آیا که برخواری نکاه
آنکسانرا بر سرای آخرت
کر بکیرد خلق را برظلم وکین
پس‌جوایشارا درآیدوقت خویش
با وجود این زبانشان بردروغ
الحق ایشانرا سزاوارآتش‌است
پس برایشان کرد دیوآراسته

پاك ازاین نسبت بودآنشاه ذات
دختری را بر ولادت آنزمان
داغ شرم و غم براونهاده اند
پوشدش یا آنکه بر خاك سیاه
نیست ایمان هیچ ازان سوءصفت
ننهد او جنبندهٔ را بر زمین
لحظهٔ زان نی‌شود پس‌یاکه پیش
وصف برایشان کند خیروفروغ
پیشی ایشانرا بآتش بس‌خوشست
کارهاشانرا که بس بد کاسته

هم مر ایشانراست خود بیکفتکو
روی او کردد سیاه ازننك‌ولوم
اندر این اندیشه خواهدشد فرو
بس بداست اینکارکایشان‌میکنند
وصف اعلی هست بهر کردکار
لیك تأخیر او کند در انتقام
آنچه را دارند مکروه آنفرق
از خدا باشند طامع بر بهشت
تـالله از صدق انبیا را برامم
بس مرایشانراست دیوامروزدوست

بت پرستان آنچه دارند آرزو
پرشود ازخشم و متواری‌زقوم
تا چه تدبیری کند درکار او
هر بدآری زشت کیشان میکنند
در امور او غالبست وراست‌کار
تا بوقتی که شد آنرا بردهٔنام
می بکردانند آن نسبت بحق
وان مثوت باچنین اخلاق‌زشت
پیشتر از تو فرستادیم هم
هم مرایشانرا عذابی سخت‌زاوست

وَ مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ اِلاّٰ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٦٧

ونفرستادیم ما بر تو کتابرا مکر ازبرای آنکه بیان کنی برای ایشان آنچه اختلاف کردند درآن وهدایت ورحمت ازبرای قومی که میکروند

وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَحْيٰا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٨ وَ

وخدا فروفرستاد ازآسمان آبرا پس‌زنده‌کردبآن‌زمین‌را پس‌ازمردنش بدرستیکه‌دران‌هرآینه ایتیست‌مرقومیراکه‌می‌شنوند و

اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خٰالِصًا سٰائِغًا لِلشّٰارِبِينَ

بدرستیکه‌مرشماراست‌درشتروکاووکوسفندعبرتی مینوشانیم‌شمارااز انچه‌درشکمهای انهاازمیانه‌سرکین‌وخون شیری‌بیغش‌کوارامراشامندکانرا

٦٩ وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِيلِ وَ الْاَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ

وازثمرها درختان‌خرما وانکورها میکیرید ازان شکری یاروزی خوبرا بدرستیکه‌دران‌هرآینه‌ایتیست‌مرقومیرا

يَعْقِلُونَ ٧٠ وَ اَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا يَعْرِشُونَ

کهدرمی‌یابندبعقل‌ووحی‌فرستادپروردکارتو بسوی‌زنبور که بکیر از کوهها خانه‌ها واز درخت وازانچه‌بسازندازچوب

٧١ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوٰانُهُ

پس‌بخور از همه ثمرها پس‌بروراههای پروردکارت‌ارام‌شدکان‌بیرون‌میایدازشکمهای انهااشامیدنی‌که‌مختلف‌است‌رنکهایش

فِيهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٧٢ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ وَ مِنْكُمْ

دران‌شفائیست برای‌مردمان‌بدرستیکه‌دران هرآینه‌نشانیست‌مرجمعی‌راکه‌فکرمیکنند وخدا افریدشمارا پس‌میمیراندشمارا واز شما کسیست

مَنْ يُرَدُّوا اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلٰا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٧٣

کهردکردهمیشودبسوی فرومایه‌ترعمر تانداند پس‌انداستن چیزی بدرستیکه‌خدا دانای‌تواناست

آنچه اندر وی نمودند اختلاف
حق فرستاد از سما آبی‌وساخت
اندر این باشد علاماتی پدید
مر شما دارند وانچه اندربطون
وزثمر ها جمله زاعناب و نخیل
نیست این تعبیر خمر اندرورق
بس علامتهاست در این بی‌نلول
خانه ها واندر شکاف کوهها

بی فرستادیم قرآن بر تو ما
زامر توحید و معاد بیخلاف
مرزمینرازنده‌چوازموتش‌کداخت
برکسی کز سمع جان آنراشنید
شیر خالص از میان فرث‌وخون
زان فرا کیرند بر وجه جمیل
ذکر نعمتهای خود بل‌کردحق
نزد اهل علم و ارباب عقول
افکنید و در درختان هرکجا

جز که ایشانرا کنی روشن بجا
رهنما و رحمت است آن بالیقین
یا که قرآن بود آن آیکه وی
هم بود از چارپایان بر شما
سائغاً للشاربین یعنی کنند
سکر آرنده کزو کردید مست
بلکه‌آنرا خوانده ضد اندرسخن
وحی فرمود آنخدای لم یزل
آن درختان که بیا مردم کنند

بر کروهی کامل ایمانندو دین
قلبهای مرده را زاو کرد حی
عبرتی زایشان نیوشانیم ما
شربت آشامندکان زان سودمند
رزق نیك آرید هم ازآن‌بدست
کر سخن فهمی توبا رزق حسن
هم بینهانی بزنبور عسل
پایهایش بر بلندی ها زنند

پس خورید از هر ثمر وز هر گیاه | پس روید اندر ره از امر اله
شربتی از بطنشان آید برون | مختلف در رنگ و دیدستی فزون
حق تعالی مر شما را آفرید | پس بمیراند شما را آن فرید
سن پیری یعنی آن کز روی نقل | هست آن هشتاد در نقصان عقل
حق بود دانا بعمر شیخ و شاب

یعنی اندر خانهاتان بر نسق | آنچنانکه بر شما شد وحی حق
مردمان را باشد اندر وی شفا | آیتست این با طراز اندر خفا
وز شما باشد کسی که رد شود | سوی عمری ارذل اعنی خوار و بد
بعد دانستن فراموش او کند | چیزها را هم بماند بی خرد
هم توانا بر فزونی و انقلاب

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

وخدا افزونی داد برخی از شما را بر برخی در روزی پس نباشند آنانکه افزونی داده شدند برگردانندگان روزیشان را بر آنچه مالك شده دستهاشان

فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٧٤ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ

پس ایشان در آن یکسانند آیا پس بنعمت خدا انکار میکنند وخدا گردانید برای شما از خودهاتان جفتها وگردانید برای شما از

اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ٧٥

جفتهاتان پسران ونوادگان وروزی داد شما را از پاکیزهها آیا پس بباطل میگروند وبنعمت خدا ایشان کفران میورزند

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ شَيْئاً وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ٧٦

ومیپرستند از غیر خدا آنچه مالك نمیباشد برای ایشان روزی از آسمان وزمین چیزی را و توانائی ندارند

فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٧٧ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لَا يَقْدِرُ

پس مزنید برای خدا مثلهارا بدرستیکه خدا میداند و شما نمیدانید زد خدا مثلی بندهٔ درم خریده که قادر نیست

عَلٰى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

بر چیزی وکسیکه روزی دادیم اورا از خود روزی خوبی پس او انفاق میکند از آن پنهان وآشکارا آیا یکسان میباشد ستایش مر خدارا

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٧٨

بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

بعض را حق کرده بر بعضی فزون | از شما در رزق و مال اندر نمون
بندگان را خواجگان یعنی شریك | در منال خود کنند از خلق نیك
پس کنند آیا بنعمتهای حق | مردمان انکار بر ما مستحق
حق پدید آورد از جنس شما | بهرتان اندر سنن جفتها
داد روزی هم دگر از طیبات | مر شما را بر معیش در حیوة
میپرستند آن بغیر حق که نیست | مالك ایشارا برزقی بهر زیست
یعنی از آنکه آید ز آسمان | وز گیاهی کز زمین روید عیان
زانکه حق داند فساد قولتان | نیستید آگه شما واز قبح آن
هم مر آزادی که از نزدیك خویش | رزق نیکو داده باشیمش بیش
پس چو عبد عاجزی با مالکش | نیست یکسان گر که دانی اندکش
پس چسان اصنام بی‌روح و اثر | باشد از وهمی شریك دادگر
تا چه جای آنکه باشد مستحق | بر پرستش غیر او از ماخلق

پس ببند آنانکه در مال افضلند | مال خود بر زیردستان تا دهند
پس شوند ایشان مساوی در نظر | در میانشان نیست تمیزی دگر
مکر نعمت حق آن گشت ایك | که کنند در طاعتش غیری شریك
هم بگرداند از زنان پیدا بنین | بر شما واولاد اولاد این چنین
پس بباطل هیچ آیا بگروند | هم بنعمتهای حق کافر شوند
از سموات و زمین بر هیچ چیز | واستطاعت نیستشان بر خویش نیز
پس بسازند از برای حق مثال | یا شبیهی در پرستش از خیال
حق مثل زد عبد مملوکیکه هیچ | قدرتش نبود بچیزی در بسیج
پس کند انفاق ز آن فاش و نهان | این دو یکسانند آیا در نشان
هر دو باشد ارچه مرزوق یکی | همچنین مملوك ملك کس یکی
حق سزاوار است بر حمد و ثنا | لیك حر او از خلق نادار گدا
او ز توحیدش بنا بنموده راه | واین ندانند اکثر از رای تباه

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ اَحَدُهُمَا اَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلٰيهُ اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ

وزد خدا مثلی دو مرد یکی از آن دو گنگ است که قادر نیست بر چیزی واوست گران بر صاحبش هرکجا متوجه میگرداندش

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٩ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوَاتِ

نیارد خیری آیایکسانست او وکسیکه میفرماید بعدالت واوست بر راه راست ومرخداراست نهانی آسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨٠

وزمین ونیست فرمان قیامت مگرچون بطر انداختن چشم یاآن نزدیکتراست بدرستیکه خدابر هر چیزی تواناست

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

وخدابیرون آوردشمارا ازشکمهای مادرهاتان که نمیدانستید چیزیرا وگردانید برای شما گوش ودیدهها ودلهارا باشدکه شما

تَشْكُرُونَ ٨١ اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ

شکرکنید آیانمیدیدند سوی پرندهٔ رامشدگان درمیان آسمان نگه نمیداردشان مگر خدا بدرستیکه در آن

لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٢ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ

هرآینه آیتهاست مرجمعی که ایمان میآورند وخدا گردانید برای شما از خانههاتان آرامگاه وگردانید برای شما ازپوستهای شتر وگاو وگوسفند

بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ اَصْوَافِهَا وَ اَوْبَارِهَا وَ اَشْعَارِهَا اَثَاثًا وَمَتَاعًا اِلٰى حِينٍ ٨٣

خانهها که سبك میشماریدآنهارا روز کوچتان و روز ماندنتان و ازپشمهای آنها وکرکهایشان وموهاشان پوشش وفرش ومایهٔ تجارت تاهنگامی

حق مثل زد بردو مردی کابکم است | زان دویك قادرنه بریکشیء هست
هست از فهم سخنها بی تمیز | ور صنایع میبداند هیچ چیز
هست برمولای خود ثقل و وبال | کلکی درمانده مولایش بحال
هرکجا اورا فرستد بهرکار | بار ناید بر نکوئی سوی یار
زانکه عاجز باشد ازگفت وشنود | نه بفهمد نه بفهماند نزود
او بود آیا مساوی باکسی | کوست من یأمر بعدل ایدون بسی
یعنی او باشد سخن گو در مقام | با کفایت باز و بارشدی تمام
وصف او بر عدل رانکرد ازکمال | زانکه باشد عدل جامع درخصال
باشد اودرنفس خود برراه راست | قصدش ازهرکار حاصل بی خطاست
مر خدا را باشد از وجه یقین | علم بر غیب سموات و زمین
نیست خود کار قیامت سر بسر | نزد حق الا کلمح بالبصر
بلکه ازآن هم قیامت اقربست | زانکه آن دوفعل واین یکفعل است
بستن و بگشودن است آن دیده را | وایست بستن یا گشودن بر ملا
این نه دررفتار ماه و هفته است | تا زنی چشمی قیامت رفته است
حق بهر چیزیست قادر بیشکی | بعث وحشر از قدرتش باشد یکی
مر شما را حقتعالی در حیوة | اندر آورد از بطون امهات
مینداستید چیزی را شما | از منافع یا مکاره زابتدا
مر شما را داد اندر جلتها | گوشها و چشمها و قلب ها
شاید اورا شکر گوئید و سپاس | گرکه باشید از معما حق شناس
بنگرند آیا خلایق سوی طیر | رام در جو سما از بهرسیر
جز حق ایشانرا نمیدارد نگاه | مؤمنان را ایست آیات از اله
خانها بر ساخت حقتان استوار | تا در آن یابید آرام و قرار
همچنین بر ساخت از بهر شما | از جلود چارپایان خانها
پرده ها یعنی که درصحرا زنید | وان زپشم میش واشتر برکنید
در سفرها تا بروز حمل و نقل | برشما باشد سبك ازروی عقل
یا که دروقت اقامت در مقام | یعنی اندر راه و منزل بالتمام
هم ز پشم میش و ازمار شتر | هم زموی بز پدید آورد بر
بر شما پوشیدنیها نزد حس | نرم و نیکو تا که گرددمندرس

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ

وخدا گردانید برای شما از آنچه آفرید سایهها وگردانید برای شما از کوهها خانههای پنهان بودن وگردانید برای شما پیراهنها که نگاهداردتان

الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ٨٤ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا

از گرما و پیراهنهای جنگ که نگاهداردتان از آسیب شما همچنین تمام میکند نعمت خود ابر شما باشدکه شما منقادشوید پس اگر رو گردانند پس نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٨٥ يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ٨٦ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ

برتو مگررسانیدن آشکار میشناسند نعمت خدارا پس انکارمیکنندآنرا وبیشترشان کافرانند وروزیکه برانگیزانیم

مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٨٧ وَ اِذَا رَاَي الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر امتی شاهدیرا پس داده شود مر برای آنانکه کافر شدند و نه ایشان طلب رضاجوئی کرده شوند و چون ببینند آنان که ستم کردند

الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ٨٨ وَ اِذَا رَاَي الَّذِينَ اَشْرَكُوا شُرَكَاۤئَهُمْ قَالُوا

عذابرا پس سبك نشود از ایشان و نه ایشان مهلت داده شوند و چون ببینند آنانکه شرك آوردند انبازانشانرا گویند

رَبَّنَا هٰؤُلَاۤءِ شُرَكَاۤؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَاَلْقَوْا اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ٨٩ وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ

پروردگارا ما اینها شریکان ما هستند و آنانکه بودیم میخواندیم از غیر تو پس بیندازند بایشان گفتار را اندر ستیکه شما هر آینه دروغگویانید و بیندازند باخدا

يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٩٠ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ

آنروز صلح را و گمشد از ایشان آنچه بودند افترا میکردند آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا افزودیم

عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ٩١

ایشانرا عذاب بر بالای عذاب بآنچه بودند افساد میکردند

هم شما را ساخت زانچه آفرید
هم عود از کوهها بسیار ها
هم زآهن از آتشان او پیرهن
ورکه برگردند پس اندر فراغ
اکثری زایشان عنود و کافرند
اذن پس بر کافران ندهند بار
چون ببینند آن ستمکاران عذاب
می بگویند ای خدا ایمان نوبند
حق بتان را یعنی آرد درخطاب
سوی حق آنروز اندازند صلح
کافر آنانکه شدند اندر یقین

سایبان ها تا توانید آرمید
مر شما را جاها و غار ها
ساخت تا درجنك پوشیدآن تن
بر تو نبود بر هویدا جز بلاغ
پیر و اهواء نفس ابترند
تا که عذر آرند زافعال مجار
پس سبك زایشان نگردد این عقاب
آن شریکانی که میخواندیم چند
تا که گویند بت پرستانرا جواب
بر قبول امر حق سازند صلح
هم بصدّ وعن سبیل الله رهین
آنچه را بودند ایشان بر فساد

از درخت وکوه و اظلال و بنا
هم بگردانید از صوف و کتان
نعمت خود کرد اتمام این چنین
نعمت حق را شناسند این گروه
روزی آید که بر انگیزیم ما
نه طلب کرده شوند ایشان محال
هم نه مهلت داده گردند آن زمان
سوی ایشان پس فکندندی کلام
که شما در قولتان نبود فروغ
کم شود زایشان ازآنچه بر خدا
زاید ایشان را نمودیم ازحساب
رنجشان شد فرض تا باشد زیاد

نعمت است این نیز ازحق برشما
پیرهن تا باشد از گرما امان
شاید اسلام آورید ازقلب ودین
پس کنند انکار ایشان ازوجوه
از هران امت گواهی بر ملا
تا که جویند آن رضای ذوالجلال
چون ببینند آن شریکان مشرکان
که شما باشید کاذب بالتمام
آنچه میگوئید کذبست و دروغ
می ببستندی دروغ و افترا
ما عذابی سخت بالای عذاب

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلٰى هٰؤُلَاۤءِ وَ نَزَّلْنَا

وروزیکه برمی انگیزیم در هر امتی شاهدی بر آنها از خودهاشان و آوردیم تورا شاهد بر آنها و فرو فرستادیم

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًي وَ رَحْمَةً وَبُشْرٰي لِلْمُسْلِمِينَ ٩٢ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ

برتو این کتابرا بیانی کامل مر همه چیز را و هدایت و رحمت و بشارت مر مسلمانانرا بدرستیکه خدا میفرماید بعدالت

وَ الْاِحْسَانِ وَ اِيتَاۤءِ ذِي الْقُرْبٰى وَ يَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و نیکوکاری و عطاکردن صاحب قرابت و نهی میکند از کار زشت و ناپسند و ظلم پند میدهد شمارا شاید شما پند گیرید

٩٣ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ

و وفا کنید بعهد خدا چون عهد کردید و مشکنید سوگندها را بعد از استوار کردنش و بحقیقت گردانیدید شما را خدا بر خودتان

كَفِيلًا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ٩٤ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ

گواه بدرستیکه خدا میداند آنچه میکنید و مباشید چون زنی که گردانید رشته اش را از بعد محکمی پارهای تاب بازداده میگیرید

أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ

سوگندهاتان را مفسدهٔ میانتان که باشید گروهی افزونتر از گروهی جز این نیست که می آزماید شمارا خدا بآن و هر آینه بیان خواهد کرد

لَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٩٥ وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ

برای شما روز قیامت آنچه بودید در آن اختلاف میکردید واگر خواسته بود خدا هر آینه گردانیده بود شمارا امت واحد ولیکن گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٦ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

میکذارد آنرا که خواهد و هدایت میکند آنرا که خواهد و هر اینه پرسیده میشوید البته از آنچه بودید بکردید و فرامگیرید سوگندها را مفسده میانتان

فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٩٧

پس بلغزد قدمی بعد از ثباتش و بچشید اندوه را بآنچه باز داشتید از راه خدا و از برای شماست عذابی بزرك

اندر آن روزیکه در هر امتی	شاهد انگیزیم ما بر حجتی	خویشان از نفسشان بی اشتباه	هم تورا آریم بر ایشان گواه
بر تو قرآن را فرستادیم ما	که بیانی روشن است و رهنما	بهر هرچیزیکه باشد بالیقین	رحمت است و مژده بهر مسلمین
میکند بر عدل و احسان امر حق	هم عطا دادن بخویشان دفاق	منع کرد از مکر و فحشاء و بغی	نهیتان اندر مقام امر و نهی
میدهد پند او شما را بیگزند	تا از او شاید شما گیرید پند	هم کنید از جان وفا بر عهد او	عهد چون بستید با او بس نکو
مشکنید ایمان خود را در قرار	چونکه کردید آن قسمها استوار	می گردانید حق را با امام	ضامن خود بر قسمها بالتمام
بر هرآنچه میکنید او آگه است	از یمین وعهد و نذر او بر حجت است	لا تکونوا کالتی نقضت تو را	کافی است از قبح نقض عهدها
چون زنی یعنی مباشد آنکه بافت	ریسمانها پس گشود و می شکافت	بعد از استحکام کان میداشت تاب	پس مباشید آنچنان در انتساب
یعنی آسانکه بگیرید آن یمین	بر خیانت یا دغل با آن و این	عهد و سوگندیکه باشد بینتان	بر خیانت بناورید اندر میان
زانکه مباشید قومی بیشتر	از عدد وز مال از قوم دگر	غیر از آن نبود که حق در امتحان	آزماید مر شما را خود بدان
تا نماید بر شما در رستخیز	آنچه در وی مختلف بودید نیز	ور که خواهد حقتعالی بیستوه	مر شما را هم نماید یک گروه
لیك خواهد هرکرا گمراه او	میگذارد هم بگمراهی فرو	وانکه را خواهد شود هم رهنما	تا شود پرسیده هرکس در جزا
هم مگیرید آن قسمها که بود	بینتان از مکر و غدر از پی برشد	پس بلغزد گامتان زین شوم کار	بعد از آنکه گشت در ره استوار
هم چشید اندوه و رنج از آن سبب	که بماندید از ره حق در طلب	وان عذابی بر شما باشد عظیم	بی در آن سودی بجز اندوه و بیم

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٩٨ مَا عِنْدَكُمْ

و عوض مگیرید بپیمان خدا بهای اندك را بدرستیکه آنچه نزد خداست آن بهتر است مر شمارا اگر باشید که بدانید آنچه نزد شماست

يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٩٩ مَنْ

سپری میشود و آنچه نزد خداست پاینده است و هر آینه جزا میدهیم آنانرا که صبر کردند مزدشانرا بهتر از آنچه بودند که میکردند هر که

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ

کند کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد پس زندگانی دهیم اورا زندگانی پاکیزه و جزا دهیم ایشانرا مزدشانرا

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٠٠ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ١٠١ إِنَّهُ

بهتر از آنچه بودند که میکردند پس چون بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدا از شیطان رانده شده بدرستیکه

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ١٠٢ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ

نیست مراورا تسلطی بر آنانکه گرویدند و بر پروردگارشان توکل میکنند نیست تسلطش مگر بر آنانکه

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ١٠٣ وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا

دوست میدارندش و آنانکه ایشان باو شرك آورندگانند و چون تبدیل کنیم آیتی را بجای آیتی و خدا داناتر است بآنچه فرو فرستد گویند

اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٠٤ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

جز این نیست که تو افترا کننده بلکه بیشترشان عیدانند بگو فرو آورد شروح پاکی از پروردگارت بحق تا ثابت گرداند

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرٰي لِلْمُسْلِمِينَ ١٠٥

آنانرا که گرویدند وازبرای هدایت وشارت ازبرای مسلمانان

نی بعهد الله خرید از پی تمیز
فانی آن گردد که درنزد شماست
هرکه کرد او کارنیك ازمردوزن
زانچه کردند از عملها بر ملا
نیست او را سلطنت بر مؤمنان
یا بر آنها که هم اوگردد سبب
هرچه حق وقتی فرستد درخوراست
آیتی وقتی کند نازل خدا
غیر ازاین گویند سود کافتراست
کرچه رفت آن حکم سابق ازمیان
مؤمنان را تا بدان بخشد ثبات

بر بهای اندکی کو نیست جز
هست باقی آنچه درنزد خداست
هم بود مؤمن دهیمش بسخن
بهترین مزدیست ایشانرا رما
که حقشان امکانست آن چنان
سرکشان را برخدادرروزو شب
آیتی نسخ ار شد او داناتراست
که در آن وقتست آنرا اقتضا
آنچه گوئی یعنی آن نی ازخداست
حکم دیگر آمد اندر جای آن
هم دهدشان مژده در راه نجات

آنچه در نزد خدای اکبر است
صابران را ما جزا بدهیم بل
زندگی پاك نیكو در محل
پس چو قرآن را خوانی بر پناه
غیر ازاین نبود که سلطانی اوست
آیتی را چون بدل سازیم ما
حکمها باشد بحکمت مستند
وقتها را داند او در مصلحت
بل نمیدانند زایشان بیشتر
گو فرود آورد با این اصطفی
مسلمین را رهنمائی برخداست

گرکه دانید آن شما را بهتراست
مزد ایشانست بهتر در عمل
هم جزای نیك در اجر عمل
تو ز دیو رانده گشته بر اله
برکسی که گیرد اورا یارودوست
آوریمش آیت دیگر بجا
نیست حکمی در زمانی بی سند
حکمها را هم بجا داند جهت
علت اثبات و نسخ اندر ثمر
این کتاب از رب آن روح القدس
هم بشارت بر علو واعتلاست

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَ هٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

وهرآینه میدانیم بدرستیکه ایشان میگویند جز این نیست که میآموزد او را انسانی زبان کسیکه میگرداند گفتار را بسوی او عجمیست واین زبان عربیست

مُبِينٌ ١٠٦ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٠٧ اِنَّمَا يَفْتَرِي

روشن بدرستیکه آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا راه نمینماید ایشان را خدا وازبرای ایشان عذابیست دردناك جز این نیست که می بندند

الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ١٠٨ مَنْ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِهِ

دروغ را آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا وآنگروه ایشانند دروغگویان کسیکه کافر شد بخدا از بعد ایمان

اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ

آوردش جز آنکه مجبور کرده شد ودلش آرمیده بود بایمان ولیکن کسیکه باز شد بکفر از سینه پس برایشانست خشمی از خدا

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٠٩ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَي الْآخِرَةِ وَ اَنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

وازبرای ایشانست عذابی بزرگ آن بایست که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیارا بر آخرت وبدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه

الْكَافِرِينَ ١١٠ اُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

کافرانرا آنگروه آنانند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان وگوششان وچشمهاشان وآنگروه ایشانند بیخبران

لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١١١ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ

ناچار بدرستیکه ایشان در آخرت ایشانند زیانکاران پس بدرستیکه پروردگار تواست ازبرای آنانکه هجرت کردند از بعد آنکه عذاب کرده شدند پس

جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٢ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

جهاد نمودند وصبر کردند بدرستیکه پروردگار تو از بعد آن هرآینه آمرزنده مهربانست روزیکه آید هر نفسی که مجادله کند از خودش

وَ تُوَفّٰي كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ١١٣

وتمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کرده وایشان ستمکرده میشوند

ما بدانیم آنچه میگویند قوم ‖ در تو و گفتار تو از طعن ولوم
بوفکیهه یعنی ایها را باو ‖ میکند تعلیم اندر گفتگو
سوی اوگفتار اورا اعجمی است ‖ بر فصاحت اندر آن گفتاریست
قول پست اعجمی را بر عرب ‖ چیست سست خاصه ایکفتارولب
یعنی از بطلان حرف خویشتن ‖ آگهند ازحقد گویند این سخن
باشد ایشارا عذابی دردناك ‖ جهل بش ازهرعذابست و هلاك
آنکسانیکه بهرگز نگروند ‖ بر نشانهای خدا و کذبند
قلب او باشد بایمان مطمئن ‖ هم بران جان آفرین جان مطمئن
کرده حفظ جان بقولی ناصواب ‖ زین به است ارهم نماید احتساب
آب خواریها روان در بهراوست ‖ هم عذاب بس بزرك ازبهراوست
زنده بودن را بدار آخرت ‖ میدهد ترجیح و هم برمغفرت
این گروهند آنکسان که حق نهاد ‖ مهرشان برگوش وچشم وهم فواد
پس کسانیرا بر آن پروردگار ‖ که نمودستند هجرت از دیار
صبر بنمودند درآن هر دو بیم ‖ زین سپس ربت غفوراست ورحیم
میشود داده بهر نفسی تمام ‖ برجزای هرچه کرده است او مدام

غیر ازاین بود که آموزاندش ‖ این زبان را آدمی چون خواندش
قولشان را پس خدا فرمود رد ‖ که لسان آنکه گردانید خود
وین کلام تازی است وظاهراست ‖ در فصاحت برزبانها قاهر است
که عرب زاتیان مثلش عاجزاست ‖ این سخن دانند خود نی جایزاست
آنکسانیکه بآیات خدا ‖ نگروند و نیستشان هم رهنما
غیر ازاین نبود که یعلم و فروغ ‖ بر خدا بندند بهتان و دروغ
بعد ایمان آنکه شد کافر بحق ‖ جزکه بر اکراه دارندش فرق
لیك آرد حرف کفراندر زبان ‖ می نباشد بهر ایمانش زیان
لیك بگشاید بکفر از سینه کس ‖ بهر اوخشم است ازحق هرنفس
ایست بهر آنکه میدارند دوست ‖ این حیوة دنیوی ازمغز و پوست
راه ننماید خدا بر کافران ‖ که بجود بستند راه فهم جان
غافلانند آنگروه الحق چنان ‖ که نقبی نیستشان غیر اززیان
بعد زحمتها و هم رنج زیاد ‖ آمدند ازمال وجان پس برجهاد
اندر آن روزیکه هر نفسی جدل ‖ میکند با خود زنقصان عمل
خود ستمدیده نگردند و زبون ‖ روز واپسا و هم لایظلمون

وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْيَةً كٰانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهٰا رِزْقُهٰا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ

وزد خدا مثل قریه را که بود این آرامیده میآمد آن را روزیش فراوان از همه جا پس کفران ورزیدند

اللّٰهِ فَأَذٰاقَهَا اللّٰهُ لِبٰاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ ١١٤ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

نعمت خدا پس چشانیدش خدا پوشش گرسنگی و ترس بآنچه بودند کهمیکردند و بتحقیق آمد ایشانرا رسولی از ایشان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذٰابُ وَ هُمْ ظٰالِمُونَ ١١٥ فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰالًا طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ

پس تکذیب کردند اورا پس گرفتشان عذاب وایشان بودند ستمکاران پس خورید از آنچه روزی داد شمارا خدا حلال پاکیزه وشکر کنید نعمت

اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ ١١٦ إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ

خدارا اگر هستید اورا میپرستید جز این نیست حرام کرد برشما مردار وخون وگوشت خوك وآنچه آواز برده شد برای غیر

اللّٰهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بٰاغٍ وَلٰا عٰادٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١١٧ وَلٰا تَقُولُوا لِمٰا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ

خدا بآن پس آنکه مضطر شد که نه باغی باشد و نه عادی پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست ومگوئید برای وصف کردن زبانتان

الْكَذِبَ هٰذٰا حَلٰالٌ وَ هٰذٰا حَرٰامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَي اللّٰهِ

دروغرا این حلال است واین حرام تا ببندید بر خدا دروغرا بدرستیکه آنانکه میبندند بر خدا

الْكَذِبَ لٰا يُفْلِحُونَ ١١٨ مَتٰاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ١١٩ وَ عَلَى الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا مٰا قَصَصْنٰا

دروغرا رستگار نمیشوند مایه تعیش کمی است و ابرای ایشانست عذابی پردرد وبر آنانکه یهود شدند حرام کردیم آنچه خواندیم

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَلٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١٢٠ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ

برتو ازپیش وستم نکردیم ایشانرا ولیکن بودند که بخودهاشان ستم میکردند پس بدرستیکه پروردگار تو است مر آنانکه کردند

بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢١

بنادانی پس توبه کردند پس از آن سامان آمدند بدرستیکه پروردگار تو پس از آن آمرزنده مهربانست

زد خداوندت مثل وانست این
مردمی که بوده معمور و متین

ایمن و آسوده از کل زیان
رزقشان آمد فراخ از هر مکان

پس بنعمتهای حق کافر شدند
زانچه کردند از ره نابخردی

زایمنی بر فسق و کفران آمدند
حق مر ایشانرا بهنگام وقوع

فسق و عصیان ناسپاسی و بدی
پس چشانید از لباس جوع و خوع

آمد ایشانرا هم از ایشان رسول
پس بتکذیبش شدند از ناقبول

پس فرا بگرفت ایشانرا عذاب
چون ستم کردند بر خود بی‌حساب

پس خورید ایمؤمنان از آنچه حق
داده روزی بر شما از هر نسق

پس حلال و طیب و پاك و نکو
شکر باید پس بنعمتهای او

شکر منعم واجب آمد در عطا
میرسید ار که اورا خود شما

غیر ازاین نبود که میباشد حرام
خون و هم مردار و خنزیر آن تمام

ما اُهِلَّ لِغَیرِ اللّٰه بِه
بر شما خود تا نماند مشتبه

فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ باغٍ لاوعاد
یعنی الا مضطر از حد نی زیاد

پس حق آمرزنده است و مهربان
حرم آ کل میته را بخشد ازان

در دوم سوره بیان شد در تمام
شرح و تفصیل اندر این باب از تمام

می‌مگوئید آنچه وصف اندر کلام
میکنید این کاین حلالست این حرام

کذب تا بندید بر پروردگار
وانکه بندد نیست هرگز رستگار

آن متاعی اندك آمد از جهان
هستشان لیکن عذابی بس گران

بر کسانیکه شدند ایشان یهود
شد حرام از ما همانا در حدود

آنچه قصه بر تو کردیم آن زپیش
رفت در انعام شرح آن مکیش

ما نکردیم ایچ بر ایشان ستم
لیك ظلم ایشان بخود کردند هم

پس خداوندت کسانکه گناه
کرده اند ایشان بجهل واشتباه

ثُمَّ تابوا بَعدَ ذلك واصلحوا
باشد اندر حال آمرزنده او

اِنَّ اِبْراهِيمَ كانَ اُمَّةً قانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٢ شاكِراً لِاَنْعُمِهِ اجْتَبٰهُ وَ

بدرستیکه ابراهیم بود امتی مطیع از برای خدای حق گرای و نبود از مشرکان شکر کننده مر نعمتهای اورا برگزیدش و

هَدٰهُ اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٢٣ وَآتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَاِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ ١٢٤ ثُمَّ

هدایت کردش براه راست ودادش در دنیا خوبی و بدرستیکه اوست در آخرت هر آینه از شایستگان پس

اَوْحَيْنا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٥ اِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ

وحی فرستادیم بسوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم‌را حقگرای و نبود از مشرکان جز این نیست که گردانیده شد شنبه‌را

عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَاِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٢٦

بر آنانکه اختلاف کردند در آن و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند

اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ

بخوان براه راست پروردگارت بحکمت و پند خوب و مناظره کن با ایشان با آنچه خوبتر است بدرستیکه پروردگار تو اوست

اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ١٢٧ وَاِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ

داناتر بآنکه گمشد از راهش و او داناتر است بهدایت یافتگان و اگر عقوبت کنید پس بمانند آنچه عقوبت شدید بآن

وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ ١٢٨ وَاصْبِرْ وَما صَبْرُكَ اِلّا بِاللّٰهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا تَكُ

و اگر صبر کنید هر آینه آن بهتر است از برای صبر کنندگان و صبر کن و نیست صبر تو جز بتوفیق خدا و اندوه مخور بر ایشان مباش

فِي ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ ١٢٩ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَهُمْ مُحْسِنُونَ

در تنگی از آنچه مکر میکنند بدرستیکه خدا با آنهاست که پرهیزکار شدند و آنانکه ایشان نیکوکارانند

اِنَّ ابراهیم كانَ اُمَّةً
جمع دریکتن نشد آن فضل و داد

قانتاً لله حنیفاً ملةً
جز که در اشخاص بسیار از عباد

میتوان خواندش بتنها امتی
هم بتوحید و بایمان ملتی

امت اعنی بوده ابراهیم او
جامع هر فضل و اوصافی نکو

پیش از آن یا کافکند اورا نثار
مؤمنی جز وی نبد در روزگار

یا چو ترسا و یهود و بت پرست
معترف بودندش از عالی و پست

حقتعالی خوانده زانرو امتش
شا کر نعمت بد آنچه ذوالجلال
یکش دادیم در دنا بدین
که مد او مایل زادیان سخیف
بر کسایکه نمودند اختلاف
خوان بسوی راه آن‌پروردگار
پند ده با نیکوئی در هر عمل
مشرکان کردند مثله حمزه را
آمد آیت که عقوبت گر کنید
صابران رالك صبراولیتر است
هم مباش ازمکر ایشان تنگدل

اندر ادیان کرده شایع ملتش
کرده بود انعام بروی از کمال
هم بود در آخرت ازصالحین
هم نبد مشرك بدش دین‌حنیف
دروی اندر حیله یا صید گزاف
مردمان را با دلیلی استوار
کن بوجهی نیك با ایشان جدل
بعد کشتن در احد از کینها
مثل ماءوقبتم آرید آن پدید
صبرکن‌بوفیق صبرتدرخوراست
حق بود با متقین بر متصل
مؤمنین و متقین و محسنین

می نبود او بر خدا ازمشرکین
برگزید و ره نمودش بی زنیم
پس بسویت وحی فرمودیم ما
غیراز این سود که گردانیده شد
بینشان ربت کند در رستخیز
حجتی کان شبهه را زایل کند
رب تو بر گمرهان داما تراست
چون شد این‌گفت پیغمبر که من
یکفر کردند یعنی مثله چون
وان باشد جز بتوفیق خدا
وان نکوکاران وارباب خلوص
ربنا سلم علیهم اجمعین

دل موحد بود و کامل در یقین
بر صراط حق و راه مستقم
پیروی کن کیش ابراهیم را
احترام شنبه وان مفروض بد
حکم درآن اختلاف و آن ستیز
امر حق را ثابت اندر دل‌کند
همچنین برمهتدون اوابصراست
مثله هم زایشان کنم هفتاد تن
کرد باید مثله یکتن نی فزون
می مشو غمگین برایشان زان بلا
که بتوحید و ایمان برنصوص



سُورَةُ بَنِي اِسْرٰآئِيلَ مٰاَتَه واحِدِى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

سُبْحٰانَ الَّذِى اَسْرٰي بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَي الَّذِي بٰارَكْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ

دائم‌پاك‌بودن‌آنکه‌بردشب بنده‌اش شبی از مسجد الحرام مسجد اقصی که‌برکت‌دادیم پیرامونش‌راتابنمایم

مِنْ آيٰاتِنٰا اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٢ وَ آتَيْنٰا مُوسَي الْكِتٰابَ وَ جَعَلْنٰاهُ هُدًي لِبَنِي اِسْرٰآئِيلَ

اوراآیتهای‌خودبدرستیکه‌اوست‌شنوای بینا ودادیم موسی‌را تورات وگردانیدیمش هدایت‌ازبرای‌فرزندان‌یعقوب

اَلّٰا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِى وَكِيلًا ٣ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنٰا مَعَ نُوحٍ اِنَّهُ كٰانَ عَبْداً شَكُوراً ٤ وَ قَضَيْنٰا

که‌مگیرید ازغیرمن کارگذاری فرزندان‌آنکه حمل‌کردیم بانوح بدرستیکه‌اوبودبندهٔ‌شکرگزار واعلام‌نمودیم

اِلَى بَنِي اِسْرٰآئِيلَ فِي الْكِتٰابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً ٥ فَاِذٰا جٰاءَ

به بنی‌اسرائیل در کتاب که‌فسادخواهیدکرددرزمین دوبار وهرآینه‌سرکشی‌خواهیدکردالبته‌سرکشی‌بزرك‌پس‌چون باید

وَعْدُ اُولٰيهُمٰا بَعَثْنٰا عَلَيْكُمْ عِبٰاداً لَنٰا اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجٰاسُوا خِلٰالَ الدِّيٰارِ وَ كٰانَ وَعْداً مَفْعُولًا

وعده‌نخستین‌آن ومیفرستیم‌برشما بندگانی مرمارا صاحبان‌قوت‌سخت پس‌روندبجستجومیانه‌خانها وباشد وعده‌کرده‌شده

ثُمَّ رَدَدْنٰا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاَمْدَدْنٰاكُمْ بِاَمْوٰالٍ وَ بَنِينَ وَجَعَلْنٰاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيراً ٧

پس‌برگردادیم‌برای‌شما ظفرترابرایشان ومددکنیم‌شمارا مالها وپسران وبگردانیم‌شمارابسیارتر ازراه‌مردومدد

پاکی آنذات مقدس راسزاست
هست بیرون ازاشارت هم‌زاسم
ره بیابد کس بوی هیچ ازرهی
پر مجرد سازد او را عون حق
قلب را فرموده زان بیت‌الحرام
زانکه می ببود عروج و ارتقا
شب‌شد قصدکان معشوق جان برتو

که‌برون‌ازحدو وصف ماسواست
اسمهاشد گنج ذاتش راطلسم
جز که از راه فنا گرآگهی
در عبودیت ز وصف ما خلق
کش محرم شد قوای نفس‌خام
ممکن الا با همین طبع و قوا
عبد خود را داد رفعت درنهان

نیست محدود اوبحدی دروجود
هم مقدس از حدود واز جهات
وان‌نگنجد دربیان ازچندوچون
از مقام قلب او را در فتوح
لیل یعنی اندراین ظلمات تن
یعنی الا آنکه درسیرو طلب
برد از بیت الحرامش بی خلاف

وانچه درحد آید ازغیب‌وشهود
هم مبرا از عقول ممکنات
جزکه خودگردد بمبدی رهنمون
میبرد تا مسجد الاقصای روح
وین غواشی طبیعت وین بدن
جسم باشد پر ترقی را سبب
جانب اقصای روح از انکشاف

کان زملك جسم باشد دور تر　　ست خیرات و فضایل زان بدر
تا که بنمائیمش ازآیات خویش　　کوسمیع است و بصیر ازذات خویش

بشنود یعنی مناجات و ندا　　در مقام سرّ بادراك فنا
هم بصیر اعنی باستعداد او　　قدر ادراکش کند امداد او

رفته رفته تا که از غیب وشهود　　وارهد یابد فنای فی الوجود
رتبها را طی کند زادنی مقام　　تا مقام جمع ذات و اصل تام

ما زخود دادیم موسی را کتاب　　رهنما کردیم اورا بر صواب
سوی اسرائیلیان تا غیر من　　میبگیرند ار وکیلی در سنن

خود زفرزندان او کاندر بلا　　حمل با نوحش نمودیم از ولا
قصدازاین سام است کاندرفلك بود　　حد ابراهیم صاحب ملك بود

کان نوح اِنَّهُ عبداً شکور　　در عبودیت بحق کامل حضور
شد بر اسرائیلیان اعلام این　　خود زما اندر کتاب مستبین

کز شما گردد تباهی آشکار　　در زمین ازجهل و نادانی دوبار
کشتن شعیاست اول زان مراد　　قتل یحیی دومین است ازفساد

عالی اندر سرکشی گردید هم　　پس بزرك اندر غرور و درستم
پس بهنگام اندر آید زان خطا　　وعدهٔ حق اولین ره بر شما

می بر انگیزیم برپاداش ها　　بندگان خویش با بر حاش ها
صاحبان قتل و قهر و کارزار　　بر شما گردند داخل در دیار

قتل وغارتها کنند ازشیخ وشاب　　مسجد و شهرشما گردد خراب
بوده تحت النصر وبرقول صحیح　　عامل لهراسب او بوده صریح

سوی بیت المقدس ان عامل روان　　گشت وکردآنرا که کردند ازعیان
وعدهٔ مفعول هست این در میان　　میشود واقع همانا بر شما

پس بکردانیمتان غالب دگر　　بعد مغلوبی دهیم از نو ظفر
هم مدد بدهیم ازمال و ولد　　بیشتر گردید از روی عدد

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهٰا فَاِذٰا جٰآءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ

اگر خوب کردید خوب کردید برای خودهاتان و اگر بدکردید پس مرخودهاتار است پس چون بامدوعده دیگر تابدسازند رویهاتارا

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمٰا دَخَلُوهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا مٰا عَلَوْا تَتْبِيراً ۸ عَسٰي رَبُّكُمْ اَنْ يَرْحَمَكُمْ

وتاداخل شوند درمسجد همچنانکه داخل شدندآنرا اول بار وتاتباه گردانندآنچه راکه غالب شدند تباه گردانیدنی شاید پروردگارشاکه رحم کندشمارا

وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنٰا وَ جَعَلْنٰا جَهَنَّمَ لِلْكٰافِرِينَ حَصِيراً ۹ اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ وَ

واگرعودکنیدخواهیم کردوگردانیدیم دوزخ راازبرای کافران حای حبس بدرستیکه این قرآن هدایت میکندبآنچه درست تراست و

يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْراً كَبِيراً ۱۰ وَ اَنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ ۱۱

بشارت میدهدآن مؤمنانرا کمی کنند کارهای شایسته اینکه مرایشاراست مزدی بزرك واینکه بدرستیکه آنانکه ایمان نیاورند

بِالْآخِرَةِ اَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً اَلِيماً ۱۲ وَ يَدْعُ الْاِنْسٰانُ بِالشَّرِّ دُعٰآءَهُ بِالْخَيْرِ وَكٰانَ الْاِنْسٰانُ عَجُولاً

بآخرت مهیاکردهایم برایشان عذابی دردناك ودرخواست میکند انسان شر راامثل درخواست کردنش خیر راوبود انسان شتاب کننده

۱۳ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنٰا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنٰا آيَةَ النَّهٰارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ

وگردانیدیم شب وروزرا دوآیت پس محوکردیم آیت شب‌را وگردانیدیم‌آیت روزرا نوردهنده‌چشم‌تاجوئیدفضلرا از

رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسٰابَ وَكُلَّ شَيْئٍ فَصَّلْنٰاهُ تَفْصِيلاً ۱۴ وَ كُلَّ اِنْسٰانٍ اَلْزَمْنٰاهُ طٰائِرَهُ

پروردگارتان وتابدانید شمارسالها وحسابرا وهر چیزرا تفصیل دادیم آنرا تفصیل دادنی وهر انسانی ملازم گردانیدیم اورا عملش

فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتٰاباً يَلْقٰهُ مَنْشُوراً ۱۵ اِقْرَأْ كِتٰابَكَ كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً ۱۶

در گردنش وبیرون آوردیم برای اوروزقیامت نامه که خواهددیدآنرا گشوده بخوان نامه اترا بس است نفس تو امروز بر تو حساب کننده

نیکوئی گر میکنید آن نیکوئی　　بر نفوس خود کنید از پیروی
ورکنید از بدوبالش برشماست　　فعل ها راجع بفاعل درجزاست

مرتضی فرمود هرگز من بکس　　نه بدی کردم نه نیکی یکنفس
پس بخواند این آیه دراثبات مرد　　باخود اعنی میکند خلق آنچه کرد

پس چو آید وعدهٔ دیگر پیش　　مر شما را درعقوبتهای بیش
فرقهٔ دیگر زروم اندر رسد　　رویهاتان تا نماید زشت و بد

سوی بیت المقدس آیند آنچنان　　کامدند از پیش آن ایرانیان
تا هلاك و نیست سازند آنچه‌را　　که بر او گردند غالب هرکجا

شاید آنکه بر شما پروردگار
یعنی آید بر شما رنج دگر
هادی این قرآن بود بر راه راست
هستشان اجری بزرگ از کردگار
کرده ایم آماده ما از قهرشان
حق اجابت نکند آنرا از ولا
روز و شب را خود بگردانیدیم ما
آیت دیگر نمودیم آشکار
تا بدانید از شمار سالها
لازم اندر گردن هر آدمی
آوریم او را برون در رستخیز

رحم فرماید زفضل بیشمار
ذلت و خواری زسابق بیشتر
یعنی اسلام اقوم آن از راههاست
در قیامت برجزای فعل و کار
خود عذابی دردناك از بهرشان
ورنه مستأصل شود او زان دعا
دو علامت بهر اظهار و عیا
روز را یعنی عیان در روزگار
هم حساب کارها و حالها
فعل او کردیم ما در محکمی
صفحهٔ بلقیه منشور از تمیز
بر تو امروز است نفس تو حسیب

نوبت دیگر هم ار کردید باز
هم نگردانیم دوزخ را حصیر
مژده بدهد مؤمنارا این نوی
وانکسان کایمان بروز آخرت
آدمی خواند خدا را در غضب
هست انسان بس عجول اندر امور
آیتی را محو پس کردیم زود
تا شما جوئید اندر روشنیش
از هر اچیزیکه دارید احتیاج
رزق او یا لازم است از ذوالمنش
نامهٔ خود را بخوان از نیك و بد
هم تورا ز افعال خود باشد حسب

باز هم کردیم ما تان زاحتراز
ما زبهر کافران اندر جهید
بر هرانچه میکند از نیکوی
نیستشان هم بر عقاب و مغفرت
پر شر و رآسان که در خیر از طلب
میشتابد در طلب هرسو چو مور
ظلمت شب یعنی از خور در شهود
در معیشت فضلها از رب خویش
ما بیان کردیم آن بی اعوجاج
عهدهٔ آن فعل یا در گردش
خود نوئی بر کرده‌های خود سند

مَنِ اهْتَدٰی فَاِنَّمٰا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا وَلٰا تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰي وَمٰا

آنکه هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت برای خودش و آنکه گمراه شد پس جز این نیست گمراه میشود بر خودش و بر ندارد هیچ بردارنده بار گناه دیگری را

كُنّٰا مُعَذِّبِينَ حَتّٰي نَبْعَثَ رَسُولاً ١٧ وَاِذٰا اَرَدْنٰا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنٰا مُتْرَفِيهٰا فَفَسَقُوا فِيهٰا

و نباشیم عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم رسولی را وچون خواهیم که هلاك کنیم قریه را امیفرمائیم بطاعت نازو نعمت سرشدگانش را پس نافرمانی میکنند

فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنٰاهٰا تَدْمِيراً ١٨ وَكَمْ اَهْلَكْنٰا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفٰي بِرَبِّكَ

در آن پس ثابت میشود بر آن حکم پس هلاك میگردانیم آنرا هلاك گردانیدنی و بسیار هلاك گردانیدیم از قرنها از بعد نوح و کافیست پروردگارت

بِذُنُوبِ عِبٰادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ١٩ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْعٰاجِلَةَ عَجَّلْنٰا لَهُ فِيهٰا مٰا نَشٰاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ

بگناه بندگانش آگاه بینا کسیکه خواهد آن شتابنده را تعجیل میکنیم برای او در آن آنچه میخواهیم از برای آنکه میخواهیم پس

جَعَلْنٰا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلٰيهٰا مَذْمُوماً مَدْحُوراً ٢٠ وَمَنْ اَرٰادَ الْآخِرَةَ وَسَعٰي لَهٰا سَعْيَهٰا وَهُوَ مُؤْمِنٌ

میگردانیم برایش دوزخ را که در شود در آن نکوهش کرده شده مرانده شده و کسیکه خواست آخرت را و کوشش کرد برای آن کوشش خود را و او مؤمن است

فَاُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً ٢١ كُلّاً نُمِدُّ هٰؤُلٰاءِ وَهٰؤُلٰاءِ مِنْ عَطٰاءِ رَبِّكَ وَمٰا كٰانَ عَطٰاءُ رَبِّكَ

پس آنها باشند سعیشان مقبول هر یك را مدد میکنیم آنها را و اینها را از بخشش پروردگار تو و نباشد بخشش پروردگار تو

مَحْظُوراً ٢٢ اُنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلٰي بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ اَكْبَرُ دَرَجٰاتٍ وَاَكْبَرُ تَفْضِيلاً ٢٣

بازداشته شده بنگر چگونه افزونی دادیم برخی از ایشان را بر برخی و هر آینه آخرت بزرگتر است بمراتب و بزرگتر است از جهت افزونی دادن

وانکه گمره شد جز این نبود پیش
هم نبودیم ما معذب تا کسی
امر فرمائیم ما بر منعمان
پس شود واجب بر ایشان از عیان
بر ذنوب بندگان خود بس است
مینمائیم او را زیرا در نه آن
وانکه خواهد آخرت وانجا شتاب
وان گروه هم ز عطای کردگار
کن نظر تا چون فزونی داده‌ایم

هرکه یابد ره نباشد غیر از این
کو شود گمره بضر نفس خویش
تا بر انگیزیم پیغمبر بسی
بر عبادت را و طاعت را عیان
بر کنیم از بیخ پس آن شهر و باب
رب تو دانا و بینا زانچه هست
بهر هر کس تا چه خواهیم از جهان
او بود آنگاه مؤمن بر حساب
در سرای دنیا کامکار و بهره ور
بعض را بر بعض وره بگشاده ایم

که زبهر خویش یابد ره یقین
بر ندارد هیچ بر دارندهٔ
چونکه خواهیم اهل شهری را هلاك
وز رسولان بندگی و پیروی
ما هلاك از اهل هر شهر و قرون
هرکه باشد از دو طبع خوش
پس جهنم را همانا شاید او
سعیشان مشکور باشد آن گروه
منع کرده نیست اعطای خدای
آخرت از حیث رتبه اکبر است

جرم و وزر نفس دیگر بنده
ما نمائیم از ره طغیان و باك
پس بفسق آیند ان قوم غوی
کرده ایم از بعد نوح اندر قرون
بر شتابنده بجمع مال بیش
تا در آن مذموم و مدحور آید او
میکنیم امداد هر یك از دو وجه
بر کسی در این سرا و آن سرای
هم بافزونی رتبت در خور است

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللهِ اِلٰهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً ٢٤ وَ قَضٰي رَبُّكَ اَلاَّ تَعْبُدُوا اِلاَّ اِيّاهُ وَ

مگردان با خدا خدای دیگر پس بنشینی نکوهش کرده شده تنها واگذاشته شده وحکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر اورا و

بِالْوالِدَيْنِ اِحْساناً اِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ اَحَدُهُما اَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما

بوالدین نیکوئی کردن اگر برسد نزد تو به پیری یکیشان یا هردوشان پس مگوی مرآن دو را اف و زجر مکن اندو را

وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً ٢٥ وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي

وبگوی مرانرا گفتنی خوب وفرود آور برای آن دو بال تواضع را از مهربانی وبگو پروردگار من رحمت کن آن دو تا را همچنانکه تربیت کردند

صَغِيراً ٢٦ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ ٢٧ فَاِنَّهُ كانَ لِلْاَوّابِينَ غَفُوراً ٢٨

مراکه بودم خورد پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست اگر باشید نیکوکاران پس بدرستیکه او باشد مر بازگشت کننده گانرا آمرزنده

وَآتِ ذَاالْقُرْبٰي حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً ٢٩ اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا اِخْوانَ

وبده صاحب قرابت را حقش و بیچاره را وره گذریان را و مباش باشیدن باسراف بدرستیکه باشندگان باسراف باشند برادران

الشَّياطِينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً ٣٠

شیاطین و باشد شیطان مر پروردگارش را ناسپاس

با خدا اندر الوهیت مگیر من اله دیگر از شرک ضمیر ایست لا تجعل مع الله اله کت جرا دوزخ بود بی اشتباه
پس تو بنشینی بدوزخ زان جهت رانده و مخذول اندر عاقبت حکم از پروردگارت شد بجا که نپرستید جز او را شما
هم کنید احسان شما بر والدین تا که بر ایشان رد لتنگی رسد یا رسد ان هردو بر سن کبر پس مگو اف یا عادر یا پدر
تا که بر ایشان ردلتنگی مرن برم و نیکو گو مر ایشانرا سخن هل فرو بال تواضع بهرشان رحمت اور بی که قهر از قهرشان
گو خدایا رحم کن براین دو پیر تم بپروردند چون بودم صغیر گفت پیغمبر که چیزی نیك نیست هم بر حمتهای حق نزدیك تر
نیست از احسان و بر بر والدین به ز هر خیریست این در شأنین حقتعالی بر شما دانا تر است انچه اندر سینهاتان مضمر است
گر شما باشید از شایستگان در مقام والدین از امتحان پس باوابین مر او باشد غفور یارب ارما عفو کن گر شد قصور
جرمها نیك به صدیش ارحداست نیك کن هر خصلتی کرما بداست ده بذالقربی حقوق او تمام یعنی از خویشان نزدیکت بنام
گفته‌اند ارباب اخبار و اصول دارد این سمت خویشان رسول در اسیری گفت زین العابدین شامیئی را خوانده قران یقین
گفت اری گفت ذاالقربی تو را گشته معلوم ایچ از قول خدا ان مگر مائیم گر داری نظر خوانده این ایت براو پس سر بسر
چونکه این ایت رسد ازکبریا داد بر زهرا فدک را مصطفی از عبید الله موسی از فدک کرد استفسار مأمون بی رشك

اشارت از فدك است

این خبررا او نوشت اندرجواب پس فدک را کرد رد او بر شتاب

صدق مطلب را خدا داند همه تا چرا شد منتزع از فاطمه نیست بر صدیق و فاروق امین از خردمند احتمال ظلم و کین
بعد احمد بوده اند ایشان امیر بر امور خلق وحکم حق بصیر فاطمه لیك این یقین شد نیست شك که یقین بوده است از نزع فدك
مسلمین را هم دران گر بوده حق ترضیة او بود اولی بر فرق در ره خیر الشر اسلامیان میگذشتند از تمام مال و جان
از زمینی چون ز فرزند رسول بودشان اهمال این نبود قبول خاصه کو باشد مدعی با اهتمام که ببن بخشیده این خیرالانام
قول او هم بی تأمل حجت است چون بشأن اوز تطهیر آیت است شیعه گوید خواستند ازوی گواه تا چه بوده است اصل ان داد اله
راست کرداری چو صدیق شفیق عادلی یا همچو فاروق دقیق این کند ارعقل دور امد یقین وانگهی با اجتماع مسلمین
عالم و حاکم بهر کاری خداست میدهد پاداش هر کس هرچه خواست دور از تفسیر گشتیم ایخلیل حق مسکین هم بده وابن السبیل
صرف بر ناحق مکن مال نفیس زانکه مسرف شد برادر با بلیس فکر و اعضارا مکن صرف هوا هم حواس و مشعر و ضعف قوی
ناسپاسی باشد این بر رب ناس هست شیطان مر خدارا ناسپاس

وَ اِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً ٣١ وَلا تَجْعَلْ يَدَكَ

واگر اعراض کنی از ایشان برای طلب رحمتی از پروردگارت که امیدداری او را پس بگوی مر ایشان را گفتاری نرم ونگردان دستت را

مَغْلُولَةً اِلٰى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً ٢٢ اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

بسته بگردنت و مگشایش همگی گشادن پس نشینی ملامت کرده شده مغموم بدرستیکه پروردگارت گشاده میگرداند روزی را برای

يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ٢٣ وَلَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ

آنکه میخواهد و تنگ میگرداند بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا و مکشید فرزندانتان از بیم تنگدستی ما روزی میدهیم ایشانرا

وَ اِيَّاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً ٢٤ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰى اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ٢٥ وَلَا

و شما را بدرستیکه کشتن ایشان باشد گناهی بزرگ و پیرامون مگردید زنا را بدرستیکه آن باشد کاری زشت و بد است از جهت راه و

تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا

مکشید نفسی را که حرام کرد خدا مگر بحق و کسیکه کشته شد مظلوم پس بحقیقت گردانیدیم از برای وارثش تسلطی پس نباید

يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ٢٦ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ

که اسراف کند در قتل بدرستیکه او باشد یاری کرده شده و پیرامون مگردید مال یتیم را مگر بآنکه آن بهتر است تا برسد بکمال

اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ٢٧ وَ اَوْفُوا الْكَيْلَ اِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

قوتش و وفا کنید به پیمان بدرستیکه پیمان باشد پرسیده شده و تمام کنید پیمانه را چون پیمانید و وزن کنید بترازو و پاقپان درست

ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٢٨ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

آن بهتر است و خوبتر بحسب عاقبت و پیرو مشو آنچه باشد مر ترا بآن دانش بدرستیکه گوش و چشم و دل آنها

اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ٢٩ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحاً اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ

باشد از آن پرسیده شونده و راه مرو در زمین از روی کبر و ناز بدرستیکه تو رخنه نتوانی کرد زمین را هرگز و نخواهی رسید هرگز

طُولًا ٤٠ كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ٤١ ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

بکوهها در بلندی همه آن باشد بدیش نزد پروردگارت ناخوش داشته شده آن از آنچیز است که وحی فرستاد بتو پروردگارت از حکمت

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً ٤٢

و مگردان با خدا الهی دیگر پس انداخته شوی در دوزخ ملامت کرده راندهشده

از فقیران ور بگردانی تو رو
هم مگردان بسته دستت بر عنق
پیرهن بر سایل او داد از نیاز
این بود در حکم عقل مستقیم
ورکه خواهد تنك سازد هم فساد
در زمان جاهلیت دختران
گفته ایم از پیش شرح این تمام
قتل فرزندان خطائی اکبراست
بر شما هم قتل نفس آمد حرام
امر و استیلا وقدرت در قصاص
همچنین نزدیك بر مال یتیم
غبطه اش یعنی نگهدارید بار
هم بعهد خود کنید از حق وفا

انتظار رزق را از بهر او
بحل میناور بمسکین و فنق
چون برهنه بد نیامد بر نماز
لك بس صعب است در پیش کریم
او بود دانا و بینا بر عباد
زنده میکردند در گور اسران
قتل ایشان گفت کفراست و حرام
هرکشد فرزند خودرا کافراست
جز بحکم راست یعنی انتقام
پس بقتل اسراف نارد زاختصاص
می نگردید ار امینید و سلیم
ضبط اموالش کنید از امتیاز
عهد مسؤلست بر عهد ولا

از خداوندی کزاو داری امید
هم مکن بذل آنچه داری از اساس
آمد این آیت که مگشا دست خویش
میگشاید رزق را پروردگار
واز شما از خوف فقر اندر نمط
تا مگر نبوند قادر بر جهاز
رزق آنها وشما از جزء و کل
مینگردید ایچ نزدیك زنا
کشته شد ورکس بظلم و ناروا
وارث دم باشد او منصور لیك
جز بوجهی خوبتر تا او رسد
تا رسد بر غایت رشد و بلوغ
هم بپیمانید کیل آنرا که جست

پس بگو قولی نکوشان با نوید
تا نشینی خود برهنه از لباس
بر هرآنچه داری ارکم یا که بیش
بر هرآنکه خواهد اندر روزگار
قتل فرزندان بود کفر و غلط
منفعل گردند از خلق بجز
هست برما نیست کس برکس عقل
کوست فعلی زشت وراهی بدنما
بر ولی او بگردانیدیم ما
بر همانقدریکه مشروع است ونیك
بر کمال رشد از روی سند
هم بعقل ارهیچ ازان دارد فروغ
صدق و موزون باترازوی درست

بهتراست ازروی تأویل این یقین ‖ یعنی اندر عاقبت از روی دین
از پی آن می مرو در هر مقام ‖ کت نباشد دانشی بروی تمام
زانکه گوش و چشم ودل بیواهمه ‖ جله مسؤلند هریك زان همه
زین نصیحت مرصفی را درنظر ‖ هیچ ناید پند و وعظی نیکتر
یعنی آنکه گفت حق ازپی مرو ‖ آنچه را کزوی نداری علم تو
هم مرو راه ازتکبر تو بارض ‖ که بشکافی زمین را تو بفرض
این بود ازخود پسندی هم فرح ‖ گفت زان لاتمش فی الارض مرح
در بلندی کی رسی هرگز بکوه ‖ پس تذلل کن نه کبر و شکوه
کل اینها سیئه است و ناپسند ‖ نزد ربت هست مکروه و نژند
بیست وپنج ازامرونهیست ای پناه ‖ تا باینجا از مع الله اله
یازده امر است و نهیش چارده ‖ بوده اینها ثبت اندر لوح شه
اینست آنچیزیکه وحی ازکردگار ‖ بر تو شد از حکمت کامل عیار
می بگردان باخدا دیگر خدای ‖ که در امی در جهنم زاقتضای
مر ملامت دیده و رانده شده ‖ شرك تو خود دوزخست وغمکده

أَفَأَصْفٰكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ اِنَاثاً اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِيماً ٤٣ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

آیا پس مخصوص کردشمارا پروردگارشما به پسران وگرفت ازفرشتگان دختران بدرستیکه شما هرآینه میگوئید سخنی بزرك وبحقیقت بیان کردیم مکرر

فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ اِلاَّ نُفُوراً ٤٤ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ اِذاً

دراین قرآن تاپندگیرند ونیفزودایشانرا مگر نفرت بگو اگربود بااو الهان همچنانکه میگویند آنگاه هرآینه

لَابْتَغَوْا اِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً ٤٥ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً ٤٦ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوَاتُ

جسته بودند بسوی صاحب عرش راهی منزه است او و برتراست ازآنچه میگویند برتری بزرگی تسبیح میکنند مراورا آسمانهای

السَّبْعُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاَ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اِنَّهُ

هفتگانه وزمین وهرکه درآنهاست ونیست هیچ چیز مگرکه تسبیح میکنند بستایش ولیکن نمیفهمید تسبیح ایشانرا بدرستیکه

كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ٤٧ وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً

اوباشد بردبار آمرزنده وچون بخوانی قرآنرا میگردانیم میان تو ومیانه آنانکه نمیگروند بآخرت پرده

مَسْتُوراً ٤٨ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْراً ٤٩ وَاِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ

پوشیده وگردانیدیم بر دلهاشان پوششها مباداکه فهمند آنرا ودر گوشهاشان گرانی وچون ذکرکنی پروردگارترا

فِي الْقُرْاٰنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى اَدْبَارِهِمْ نُفُوراً ٥٠ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ اِذْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ

در قرآن تنها برگردند برپشتهاشان رمندگان ما داناتریم بآنچه گوش میدارند بآن هنگامیکه گوش میدارند بسوی تو

وَاِذْ هُمْ نَجْوَى اِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلاَّ رَجُلاً مَسْحُوراً ٥١ اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ

وآنگاه که ایشانند درازگوئی آنگاه که میگویند ظالمان پیروی نمیکنید مگر مردیرا سحرکرده شده بنگرچگونه زدند برای تو

الْاَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً ٥٢

مثلهارا پس گمراه شدند پس نمیتوانندیافت راهی

بر گزید آیا خدای عالمین ‖ مر شما را نزد قسمت بالبنین
وز ملایك دختران را بر گرفت ‖ بهرخود پس باشد این قسمت شگفت
از شما باشد بزرك این قول پس ‖ آنچنانکه باید اندر عقل کس
تهمت اولاد بر حق می نهید ‖ پس در آن تفصیل خودرا میدهید
اندر این قرآن بگردانديم ما ‖ از ولد خود را بری درچند جا
پند تا گیرند اما جز نفور ‖ هیچشان نفزاید الجهل وغرور
با خدا بود از خدایان دگر ‖ آنچنانکه مشرکان گویند بر
بر خدای عرش میجستند راه ‖ تا شوند ازوی همانا کینه‌خواه
نفیشان چون کرده حق یعنی فزون ‖ عاجز ایشان گر نبودند ازشئون
با خدا باید کنند ایشان جدال ‖ یا که از خود نفی عجزواختلال
پاك و برتراوست ازگفتارشان ‖ بلکه عالی واکبر ازوصف وبیان
مر بتسبیحش سموات و زمین ‖ وانچه درآنهاست زاشیا مالبقین
نیست چیزی هیچ اندر جستجو ‖ جزکه در تسبیح و در تحمید او
لیك خود تسبیح ایشان را شما ‖ در نیابید از جهل و عمی
او تعالی بردبار است و غفور ‖ زین تغافل زین تساهل زین قصور
نیست شیئی کز زبان خلقتش ‖ ناطق او نبود بحمد حضرتش
هستیش یعنی دلیل موجداست ‖ کوبذات خویش فردوواحد است
گرکه بدهی گوش جان ازالتفات ‖ بشنوی تمدیح او از ممکنات

چونکه قرآن را بخوانی درحرم
تا نفهمد آنچه خوانی از کلام
همچنین بر گوششان سنگینی
پشت زانرو مینمایند از عناد
راز میگویند چون با یکدگر
ز تو بین ما چون زدند ایشان مثل

ما بگردانیدیم ای فخر امم
بسته گردد گوش وهوش اینقوام
فهم تا نکنند از خود بیشی
کز خدایانشان یکی ماری یاد
آن ستمکاران بعقل و هنر
پس شدند ایشان بگمراهی اصل

بین تو وآنانکه بر روزحساب
می بگردانیم بر دلهایشان
چون بقرآن یاد یکتائی او
ما بآنچه بشنوند آگه تریم
که نمیباشید تابع از غلو
پس بتوانند زین گفتار خام

ناورند ایمان مستوری حجاب
پوششی کان مانع است ازفهم آن
میکنی ایشان بگردانند رو
گوش چون دارند سویت وابصریم
غیرمردی را که مسحوراست او
یافتن راهی باضلال کرام

وَ قَالُوا ءَ اِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً ءَ اِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ٥٣ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً اَوْ حَدِيداً

وگفتند آیاچون باشیم استخوانها وریزهریزها آیاماهرآینه برانگیخته شدگانیم بآفرینشی تازه نگوباشید سنگها یا آهن

اَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ

یاخلقی ازآنچه عظیم آید درسینهاتان پس بزودی خواهندگفت کیست که بازمیآوردمارا نگوآن کسیکه پدیدآورد شمارااول بار پس نزدیک بجنبانند

اِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتٰى هُوَ قُلْ عَسٰى اَنْ يَكُونَ قَرِيباً ٥٤ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

سوی توسرهاشانرا ومیگویند کی خواهدبودآن نگو شایدکه بوده باشد نزدیک روزیکه میخواندتان پس اجابت میکنید

بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيلاً ٥٥ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ

بستایش اووگمان میبرید که درنگ نکرده ایدمگر اندکی وبگوی مربندگان مراکه بگویندآنچه آن خوبتراست بدرستیکه دیورجیم فسادمیکند

بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوّاً مُبِيناً ٥٦ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ

میانشان بدرستیکه شیطان باشد مرانسانرا دشمنی آشکار پروردگارشماداناتراست بشما اگرخواهدرحم کندشمارایااگر

يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ٥٧ وَ رَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَقَدْ

خواهدعذاب کند شمارا ونفرستادیم ترا برایشان کارگذار وپروردگارتوداناتراست بکسیکه درآسمانها وزمین است وبتحقیق

فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلٰى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً ٥٨ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

که افزونی دادیم بعضی ازپیغمبرانرا بر برخی ودادیم داودرا زبور نگو بخوانید آنانراکه دعوی کردید ازغیراو پس

يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلاً ٥٩ اُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

مالک نباشند رفع ضرررا ازشما ونه تغییررا آنهارا که میخوانند میجویند سوی پروردگارشان وسیله

اَيُّهُمْ اَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوراً ٦٠

هرکدامشان که نزدیکترند وامیدمیدارند برحمتش واومیترسند ازعذابش بدرستیکه عذاب پروردگارت باشدحذرکرده شده

عظمها پوسیده و نکسته
یا بزرگ ازهرچه آید درگمان
زود پس گویند از انکاروصوت
زود باشد کز تعجب زین خبر
یوم یدعوکم اجابت پس کنید
گو عبادم را که گویند این سخن
دیو آدم راست خصمی آشکار
خواهد ار بخشد شما را بیحساب
رب توداناتراست ازحق و فرض

هم بگفتند آنزمان آیا که ما
می شویم آیا زنو انگیخته
مر شما را همچو کوه و آسمان
کیست مارا زنده سازد بعدموت
می بجنبانند مر سوی تو سر
مرو را با حمدش ازخوف وعید
کاحسن است آن دفع شیطان ازبغی
در خصومت هیچ نشنبند زکار
ورکه خواهد هم بگیرد برعذاب
برهرآنچه اندرسموات وارض

استخوان گردیم و خاک بینوا
گو شما باشید گر سخت و شدید
پس بمیراند شما را حق یقین
گو کسی کاول شما را آفرید
می بگویند این شود کی ای حسب
مکنید اینسان گمان آنروز تنک
زانکه دیو اندازد ازراه عناد
اعلم آمد بر شما پروردگار
ما تورا خود ای رسول بیعدیل
بعضی از پیغمبران را ما مگر

همچو سنگ وکوه یاهمچون حدید
زنده سازد همچنین دریوم دین
آدمی را کرد از خاک او پدید
گوکه شاید این سی باشد قریب
که نکردید ایچ جز اندک درنگ
بین مردم در سخن گفتن فساد
بر عذاب و عفو دارد اختیار
نی فرستادیم بر ایشان وکیل
برتری دادیم بر بعض دگر

همچنین دادیم داود را زبور
غیر او پس مالك ایشان نیستند
مر ملك را يك قبیله ازعرب
هرکدام اقرب بسوی حضرتند

تا قروف ماشد او را در امور
کشف ضری از شما تاچیستند
میپرستیدند از روی طلب
بیشتر زاو بر امید رحمتند

گو بخوانید آن کسارا خود شما
قحط و بیماری و رنجی ازشما
آنکروهیرا که خواهند آنکسان
می بترسید از عذاب داد گر

که گمان کردید ایشان را خدا
بر نمیدارند ور تغییر ها
مروسیله سوی حق جویند هان
کرد باید از عذاب حق حذر

وَ اِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلاّ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً كٰانَ ذٰلِكَ فِي

ونیست هیچ قریهٔ مگر کهمائیم هلاك‌کنندهاش پیش‌از روز قیامت یاعذاب‌کنندهاش عذابی سخت باشد آن در

الْكِتٰابِ مَسْطُوراً ٦١ وَ مٰا مَنَعَنٰا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ اِلاّ اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ وَ آتَيْنٰا ثَمُودَ

کتاب نوشته‌شده وبازنداشت‌مارا کهبفرستیم آیتهارا مگر آنکه تکذیب‌کردندآنرا پیشینیان ودادیم ثمود را

النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا وَ مٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ اِلاّ تَخْوِيفاً ٦٢ وَ اِذْ قُلْنٰا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحٰاطَ

ناقه بینا کننده پس‌ستمکردند بآن و نمی‌فرستیم آیتهارا مگر برای بیم‌دادن وهنگامیکه گفتیم مرترا بدرستیکه پروردگار تو احاطه

بِالنّٰاسِ وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي اَرَيْنٰاكَ اِلاّ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

کرده‌بمردمان ونگردانیدیم آن‌خوابیرا که نمودیم ترا مگر ابتلائی برای مردمان و آن‌درخت‌لعنت‌کرده‌شده درقرآن وبیم‌میدهیم ایشانرا

فَمٰا يَزِيدُهُمْ اِلاّ طُغْيٰاناً كَبِيراً ٦٣ وَ اِذْ قُلْنٰا لِلْمَلٰائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلِيسَ قٰالَ

پس نمی‌افزایدشان مگر زیاده‌روی عظیمی وچون گفتیم مرفرشتگان را سجده کنید مرآدم را پس سجده کردند مگر ابلیس گفت آیا

ءَ اَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً ٦٤ قٰالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلىٰ يَوْمِ

سجده‌کنم از برای آنکه آفریدی از گل گفت خبرده مرا که این کسیکه تفضیل دادی برمن هرآینه اگر بازپس‌داری مرا تاروز

الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلاّ قَلِيلاً ٦٥

رستخیز هرآینه ببادبر اندازم البته فرزندانش‌را مگر اندکی

نیست هیچ آن قریهٔ الا که ما
این بود در لوح محفوظ از یقین
یعنی آن‌معجز که‌خواهند از رسول
ناقه را دادیم بر قوم ثمود
ما بنفرستیم هیچ آیات خود
یاد کن گفتیم چون رب الانام
ما نگردانیدیم رؤیای تو را
در حدیبه چنین دید او بخواب
آن دو رویان طعنها گفتند بس
مردمان در فتنه افتادند بس
نیست جای جله در تفسیر ما
زین غمین گردید سلطان بشر
میکنند اتباع و فرزندان تو
زان‌سپس اورا کسی‌خندان ندید
گفتم اوراصبح چونکردی‌خراین
مابقی را گر نویسم متصل
ما نگردانیدیم خوابت را مگر
بر ابوجهل است تعبیر شجر

میکنیم آنرا هلاك اعنی فنا
ثابت و مسطور از جان آفرین
زاقتراحات نفوس بوالفضول
آیتی بود آن مبرهن در ثمود
جز بترسانیدن هر بیرشد
مردمان را خود فروگیرد تمام
جز که فتنهٔ مردمان در ماجرا
که بد اندر حج و عمره باشتاب
گرچه خواب اونشد معلوم پس
طعنه‌میزد زاترهش هرخاروخس
خواب او کشفست در تعبیرما
جبرئیلش داد زین معنی خبر
یابد از ایشان خلل بنیان تو
که زجبریل آن حکایتها شنید
کافرستان آن مه برج یقین
گردم از دیده جاری خون‌دل
فتنه ئی و آزمونی بر بشر
یا که بر آل امیه سر بسر

پیش از روز قیامت یاعذاب
میدارد بار ما را یا ثقات
جز که خود کردند از پیشینیان
پس بدان کافر شدند ایشان همه
پس مکرمانند زان پس ناقبول
چون بطغیان ثابت ویکدل شوند
اندر این خوابست بسیار اختلاف
گفت وین‌واقع نگشت آسال هان
هست هم قولی که آن‌معراج بود
خوابهای دیگر اوهم دیده بود
زان یکی‌بود اینکه دیدبرمنبرش
که بوند آل امیه آن گروه
واقعاتی را که بد آن در بهفت
گفت منهال عمر روزی بشام
گفت بر آنسان که اسرائیلیان
شسته گردد دفتر تحریر من
هم درختی را که ملعونست آن
ما بترسانیمشان اندر سخن

میکنیم از بسند اهل صواب
اینکه بفرستیم آنسان معجزات
بر رسل تکذیب زانها مالعیان
وان سبب شد بر هلاك آنرمه
هست استیصالشان حتم از اصول
جمله بردست تو مستأصل شوند
در میان اهل تفسیر و عفاف
سال دیگر گشت تعبیرش عیان
دید خواب آنرا که درقصه‌بود
واندراخباراست مشروح‌آن‌شهود
میرود بوزینگان بر منبرش
اهل حق آیند زایشان بر ستوه
جمله را با سند لولاك گفت
من بزین العابدین کردم سلام
در میان آل فرعون آنزمان
زین گذشتم گوش‌کن تفسیر من
شد بقرآن ذکر بهر امتحان
پس بجز طغیان نیفزایند هیچ

چونکه گفتیم آن ملایك‌را کنید
کافریدستی تواش ازخاك‌و گل
بر من اعلی ده خبرتا ازچه‌بود
بر همانسانکه بندند از علن

سجدهٔ آدم زروی عقل و دید
بر منش تا چیست فضل‌معتدل
فضل او بر من که بتوانی نمود
چارپایان را خلایق بر رسن

سجده پس کردند آنها جزابلیس
گفت آیا هیچ دیدی خود تواین
باز پس گرداریم تا رستخیز
من بفرزنداش در هر مسلکی

گفت آیا سجده آرم برخسیس
که گرامی داریش برمن چنین
یابم استیلا بفرزنداش نیز
میشوم مستولی الا اندکی

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَوْفُوراً ٦٦ وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ

گفت برو پس کسیکه پیروشودترا ازایشان پس بدرستیکه دوزخ جزای شماست جزای تمام ولغزشده کسیرا کەتوانی

مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ

ازایشان بآوازت وفریادزن برایشان باسوارات وپیادکات وانبازشودایشانرا در مالها واولاد ووعده‌ده ایشانرا و

مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُوراً ٦٧ اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا

وعده‌نمیدهدایشانرا شیطان مگر فریب بدرستیکه‌بندگان‌من‌نیست‌مرترا برایشان تسلطی وبس‌باشدپروردگارت وکیل

٦٨ رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً ٦٩ وَاِذَا

پروردگارشماست‌کەمیراندبرای‌شما کشتی‌را در دریا تابجوئید از فضلش بدرستیکه‌اوباشدبشمامهربان و چون

مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجّٰيكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْاِنْسَانُ

مس‌کندشماراضرر در دریاگم‌میشودآنراکەمیخوانید ازغیر او پس‌چون‌نجات‌دادتان‌سوی‌بیابان رویگردان‌شدیدوباشدانسان

كَفُوراً ٧٠ اَفَاَمِنْتُمْ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ اَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

ناسپاس آیاپس‌ایمن‌شدید کەفروبرددباشما طرف برّرا یافرستد برشما تندبادسنگریزه‌باشی‌راپس‌نیابیدبرای خود

وَكِيلًا ٧٠ اَمْ اَمِنْتُمْ اَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً اُخْرٰى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ

حافظی‌را یا ایمن‌شدیدکەبازگرداندشمارا دران باردیگر پس‌فرستدبرشما درهم‌شکننده‌از باد پس‌غرق‌کندشمارا

بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعاً ٧٢

بسبب‌آنکه کافرشدیدپس‌نیابیدبرای خود برما بآن‌ازپی‌اینده

گفت روهرکس تورا گرددمطیع
یعنی از عادت بخند هر کسی
می برانگیزان برایشان لشکرت
خشم وشهوت حوت وعجب‌وریا
ور شناسی هم بپندارم بکار
این بود بر مرد و نامرد آزمون
شرکت اندر مال و فرزنداشان
. عبادم نیست استیلا تو را
تا نگهشان دارد ازوسواس‌تو
تا کنید ازفضل اوروزی طلب
چون‌رسد سختی شمارا درعبور
پس چواو برهاندتان برسوی بر
پس شدید آیا که ایمن از هلاك
پس نیابید ایچ اندرشهرخویش
پس فرستد باد همچون بر فتان

پس بدوزخ جایتان باشد جمیع
جزکه باشد درره طاعت خسی
از سوار و از پیاده دربرت
هر یك اندازندت اندر صد بلا
هیچ‌ازایشان جان‌نبری درگیرودار
تا بدانی حد خود را در شئون
هم تا در وعدهٔ احسانشان
می نبینند از رهی اصلا تورا
واز هوای نفس وازارجاس تو
رحمتش بهر شما سازد سبب
غیر او نارید چیزی درخطور
رو بگردانید زاوبار دگر
او فروتان میتوان بردن بخاك
بر نگهدارندهٔ از بهر خویش
بشکننده تا نماید غرقتان

این جزا موفور باشد بر شما-
هرکرا پس میتوانی تا بصوت
از سواراش تو را بدهم خبر
همچو باد صرصر آیندت تاخت
تا زنی چشم و بگردانی کلاه
گفت زانرو ازپیاده واز سوار
وعدشیطان‌نیست جزکذب‌وفریب
بس بود پروردگارت درسبیل
بر شما باشد کسی پروردگار
بر شما باشد خدا بس مهربان
گم شود از یادتان درجستجو
هست انسان بس‌بنعمت ناسپاس
یا فرستد برشما بادیکه سنگ
ایمن آیا هم شدید ازآنکه باز
از پی کفرانتان پس‌سوی ما

پس بجنبانشان توانی گر زجا
می بجنبان برمراد خود زصوت
ناشناسی چونکه گردد حمله ور
هر زمانی با لباسی ناشناخت
روزگارت گشته در یکدم سیاه
بر خلایق حمله کن از هرکنار
کس‌نبرد ازغیرخواری زان‌نصیب
بندگان خویشرا یارو وکیل
که براند فلکها را در بحار
حل مشکل ها کند درهر زمان
میپرستید انچه را الا که او
میشود طاغی چوگشت اوبیهراس
برشما بارد چو باران بی درنگ
خودتان بعهد بدریا زاهتزاز
ره نیابید اندر آن غرق و فنا

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَي

وبتحقیق گرامی گردانیدیم فرزندان ادم‌را و برداشتیم ایشانرا در بابان ودریا وروزی دادیشان ازپاکیزها وافزونی دادیشان بر

كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ٧٢ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ

بسیاری از انکه افریدیم افزونی دادنی روزیکه میخوانیم همه مردمان را بامامشان پس از انکه داده شد کتابش بدست راستش پس انها

يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ٧٤ وَ مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ

میخوانند نامهٔ خودرا وستم کرده نمیشوند بمقدار فتیلی وکسیکه باشد دراین دنیا کور پس اوست در آخرت کور وگمراه

سَبِيلًا ٧٥ وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَ إِذًا لَاتَّخَذُوكَ

تراست وبدرستیکه نزدیك بودند که فتنه اندازند ترا ازآنچه وحی کردیم بسوی تو تاافترا ببندی برما جز آنچه وحی کردیم آنرا واو آنگاه بگیرند ترا

خَلِيلًا ٧٦ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ٧٧ إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ

دوست واگر نه اینکه ثابت داشتیم ترا هرآینه نزدیك بود که میل کنی بسوی ایشان چیزی را اندك آنگاه هرآینه میچشانیدیم ترا دوچندان عذاب زندگی

وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ٧٨

ودوچندان عذاب مردن پس نمی یافتی برای آن دورفع عذاب اری کننده

ما مکرم کرده ایم اندر جهان — حمله فرزندان آدم را چنان
رزقشان دادیم هم از طیبات — هم فزونی بر کثیر از کاینات
فضل عامش درمقام خلقت است — فضل خاص ازوجه عشق ووحدتست
پیشوایا هست عقل و اعتقاد — کوست هادی بر صلاح وبرفساد
هرگروهی‌را دهند ازهرکجاست — نامهٔ اعمالشان بر دست راست
هرکه دردنیاست ازبینش بدور — هم بود در آخرت ناچار کور
بل زکورانست و هم گمراه تر — باشد او کی بر حقایق دیده‌ور
آوریم اسلام زان پس بیدرنگ — وان بتارا بشکنیم آندم زسنگ
وان اراذل را زخودمیکن بدور — تا که بنیوشیم قولت در حضور
آمد آیت که شدند ایشان قریب — کافکنندت در بلائی ای حبیب
آزمانت تا مگر گیرند دوست — کی‌شود یار آنکه درمعنی عدوست
تو بدی نزدیك تا مایل شوی — سوی ایشان واندکی همدل‌شوی
بر دوچندان از عذاب دیگران — بر تو یعنی آمدی بر ناگهان
تا کجا بر داشتیم اندر سیر — ما خود ایشان را بحمله بحروبر
فضل آدم بردوقسم است ازخدا — فضل عام و فضل خاص ازاجتبا
یاد کن روزیکه میخوانیم ما — با امامش هرگروهی را بجا
یا عملهای نکو و افعال بد — یا پیمبر یا بلیس پیرشد
پس‌خوانند آن کتاب ازهرقبیل — نیست استمدیده کس قدر فتیل
دیده نگشود اعمی ازیزدیك و بد — هم رسد اورا که برکوران سزد
مشرکان گفتند مارا ده امان — تا بسالی بت پرستیم از عیان
یا بگفتندش گروهی بت پرست — که تو ازنفی بتان برداردست
بهراسترضای ایشان خواست او — تا شود راضی مگر بیند رو
زانچه کان‌سوی توبودآن وحی‌ما — تا کنی برما جز آنرا افترا
گر نه آن باشد که دادیمت ثبات — تا بعصمت یافتی خود التفات
میچشانیدیم آزمانت از عذاب — درحیوة وموت بر ضعف ازشتاب
بهر خود پس ناصری نایافتی — تا بدفع محنتت بشتافتی

وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ إِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ٧٩ سُنَّةَ

وبدرستیکه نزدیك بود که بلغزانند ترا از زمین تابیرون کنند ترا از آن وآنگاه درنك نمیکردند پس از تو مگر اندکی دستور

مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ٨٠ أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ

آنکه بحقیقت فرستادیم پیش از تو از رسولان‌ما ونیابی مردستورمارا تغییری برپادار بدنماز را نزد زوال آفتاب تاتاریکی

اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ٨١ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى

شب وخواندن صبح‌را بدرستیکه خواندن صبح باشد حاضر شده ملائکه شب وروز وازشب پس بیدارشو بآن زیادتی مر تراشاید

أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ٨٢

که جا دهد ترا پروردگارت بجایگاه ستوده

بود نزدیك اززمینت زان فسون
مشرکان از مکه وزیثرب یهود
مسکن ارکیری تودرشام از بلاد
یکدومنزل ار مدینه هم برون
گرچنین باشد پس ازاندك زمان
جله محفوظند ایشان از عداب
سنت ما آنچه بوده است از نشان
از زوال شمس یعنی تاغروب
میکند افرشتگان شب صعود
از نمازت شمهٔ گفتیم پیش
چون کسی کاندر کسی دارد لقا
همچو ذرات هوا در آفتاب
هم نمازی را ماحاست سام
هم نماری کان سام است اقتاد
عبد از هستی خود فانی شود
بعضی از شب بر تهجد کن قیام
وان بود ختم ولایت بالتمام

تا ملفرانند و سازندت برون
خواستند اورا برون سازند زود
ما بتصدیقت گرائیم از وداد
رفت سوی شام تا گیرد سکون
خودشوند آواره ایشان ازمکان
پس باخراجت کند ازچه شتاب
می نیابی هیچ بدلی در آن
غسق الست آن عشامین اروجوب
هم نزول افرشتگان روز زود
ملك شو تفصیل آن اجمال خویش
وان گردد واقع الا درخفا
دست چیزی ما که آید درحساب
در مقام سرّ محقیق گرام
بر مقام نفس دارد استناد
باقی اندر هست ربانی شود
زاید ارواحت کران پانی مقام
بر ظهور مهدی کامل مقام
شرح آنرا گفته ایم از پیشتر

بعد بیرون رفتنت پس خوددرنگ
هود گفتندش رسولانرا مقام
اوچنین پنداشت کایشان خیرخواه
آمد این آیت که خواهند ازسرور
عادت حق گشته جاری ازقدم
سنت این کردیم خود بر انبیا
داد بر پا بر نماز اندر زوال
هم نماز صبح را برپای دار
چون ببیند آن نماز صبحگاه
پنج قسم آمد نماز اندر یقین
یعنی اندر عالم اخفی که هست
هم نماز دیگر از وجه شهود
هم نمازی کان حضور آمد سام
لدلوك الشمس یعنی راستوات
اندر این حالت وجودی نه او
دان بر انگیزاندت پروردگار
چون رسد دور ولایت برکمال
بار هم گوئیم در جای دگر

ناورند الا قلیل از عار و ننگ
بوده تابوده است ازحق ارض شام
باوبند از این صحبت یکناه
کز زمین یثربت سازند دور
که نبی تا بود در قوم هم
آنچه پیش از تو فرستادیم ما
تا باریکی شب اندر مجال
کوست مشهود ملایك در گذار
بر مصلین میشوند ازحق گواه
اولین باشد نماز واصلین
جله هستیها دران معدوم و پست
در مقام روح آید در عود
جای آن قلبست گر دانی مقام
شمس وحدت رو نماید بر فنات
نیست تا باشد مصلی مو بمو
بر مقامی بس پسندیده مکار
خاتمیت را در آن باشد محال

وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيراً

وبگو پروردگارمن داخل گردان مرا داخل گردیدن راستی و بیرون آور مرا بیرون آوردن راستی وبگردان از برای من از نزدت تسلطی یاور

وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً ۸۴ وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُوَ شِفَآءٌ

وبگو آمد حق وناچیز شد باطل بدرستیکه باطل باشد ناچیز وفرو فرستیم از قرآن آنچه آن شفا

وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلاَّ خَسَاراً ۸۵ وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلَي الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَاٰبِجَانِبِهِ

ورحمتی است از برای گروندگان ونمی افزاید ستمکاران را جز زیان وچون انعام میکنیم بر انسان روی بگرداند ودور شود بیکطرف

وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُساً ۸۶ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَي سَبِيلاً

وچون مس کند او را شر وسختی باشد ناامید بگو هر کس میکند مانندش پس پروردگار شما داناتر است بآنکه اودرست راست ازجهت راه

۸۷ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي وَ مَا اُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاَّ قَلِيلاً ۸۸ وَ لَئِنْ

ومیپرسند ترا از روح بگو روح از امر پروردگار من است وداده شدید از دانش مگر اندك واگر

شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَاتَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً ۸۹ اِلاَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّ

بخواهیم هر آینه ببریم آنچه وحی کردیم بتو پس نیابی برای خود بآن برما کارگذاری مگر رحمتی از پروردگارت

فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيراً ۹۰ قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ

بدرستیکه فضل او باشد برتو بزرگ بگو هر آینه اگر جمع شوند آدمیان وپریان بر آنکه بیاورند بمانند این قرآنرا

لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ۹۱

نیاورند مانندش را واگرچه باشند بعضی شان مر بعضی را هم پشت

محل استجابت دعا

گومرا داخل کن ای پروردگار
یا خارم چون توگشتی رهنمون
لیك تحقیق این بود گر مایلی
مدخل مرضیّ و بگو کالتمات
مخرج صادق که دورازآفت‌است
واز صراط استقامت واعدال
ناصری کآن باشد اندر کار من
گوکه آمد حق و باطل‌شد برون
گشت ناچیزآنچه باطل بودورشت
بوده فانی فانی الذات از ازل
مافرستیم آنچه ازقرآن شفاست
چون که برناسان کنیم انعام ما
ورکه بروی رنج وفقری‌دررسید
پس بود رب شما سقال و قال
از تو میرسند ازروح این‌زمن
نی شما داده شدید از مدرکی
یعنی این قرآن که باشد بحر نور
رحمتی الا که از پروردگار
کس نیابد بهر محوش هیچ‌دست

راست اندر قبرو زصدقم درآر
هم سلامت آور از خارم برون
اسماعش را بوجه کاملی
دیده را نبود بسوی غیر ذات
نی‌دران‌زاشوب وتلوین‌علت است
ست یکمواحراف ازهیچ حال
از پی اثبات و تمکین یارمن
یعنی آمد هستی بیچندو چون
یعنی آن هستی امکانی سرشت
باقی الذات باقی لم یزل
مؤمنانرا پاکه رحمت وبن بجاست
صحت و امنیت و ملك و غنا
از خدا گردد بر ودی نا امید
اعلم عمّن هو اهدی سبیل
گو که آن باشد زامر رب من
هم زدانائی غیر از اندکی
محو سازیم ازصحایف وزصدور
بر تو آنرا خود نیابد واگذار
تا قیامت در خلایق باقی است
مثل آن نارند هرگز آیتی

یعنی اندر وقت بعثم درحضور
یا که داخل کن بشرب نیکفر
که مرا داخل بعین الجمع کن
هم بسوی کثرت و تفصیل باز
سوی نفس وآن صفات و تفصیل
هم بگردان بهر من ازبرد خود
اندر اشیا باشم از بعد فنا
هستی موهوب حقانی نشان
کآن بود لایق بتغییر و زوال
آنچه گفتم بود ناویل کلام
لیك نفزاید بر استمکارگان
رو بگرداند زحق از ناشناس
گوکند هر کس‌هرانچ‌ازخوب‌ورشت
هست دانا بر بران یعنی‌که‌راه
نیست او از عالم خلق وز حد
میبریم آنرا اگر خواهیم هم
هم نیابی تو بدان بر ما وکیل
بر تو میباشد بزرك افضال حق
گو شوند ازجمع یکجا انس‌وجان
خلق هم پشت ار شوند از قوی

با کرامت آورم بیرون زگور
تو مرا هم آر بیرون با ظفر
وحدت بکثرت اعنی بسخن
خارج اعنی زاجمع‌کن درجواز
نی دران بعد از هدی باشدضلال
حقتی یاری کننده در رشد
ثابت اندر حال تمکین و بقا
که نه تبدیل‌است و تغییری‌دران
هستی وهمی است فانی لا محال
لیك به تفسیر نیز مهم عام
هیچ قرآن غیر خسران وزیان
دور سازد نفس خودرا ازسپاس
آن بود برصنعت وشکلی‌که هشت
یافته است او بر صوابی از اله
تا که تعریفش بحس ممکن بود
که بسویت وحی کردیم از کرم
تا که آنرا گیرد از رب جلیل
ماند اندرامت بیحرف و دق
تا که مثلش آورند اندرجهان

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَاَبٰى اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كُفُوراً ٩٢ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

وبتحقیق مکرر گردانیدیم برای مردمان دراین قرآن ازهر داستانی پس سرباززدند ابر مردمان مگر ناسپاسی را وگفتند ایمان نیاریم

لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْاَرْضِ يَنْبُوعاً ٩٣ اَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهَارَ

مرترا تاآنکه روان کنی برای ماز زمین چشمه یاباشد مرترابوستانی از خرمابان وانگوربس روان‌سازی نهرهارا

خِلَالَهَا تَفْجِيراً ٩٤ اَوْ تُسْقِطَ السَّمَآءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً اَوْ تَأْتِيَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ قَبِيلًا

درمیانش روان ساختنی یابیفکنی آسمانرا همچنانکه دعوی کردی برما پاره‌پاره یابیاوری خدا وفرشتگانرا کفیل‌یاشاهد

٩٥ اَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَآءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا

یاباشد مرترا خانه از طلا یابالاروی درآسمان وباورنداریم هرگز مربالارفتن ترا تاآنکه فرودآوری برما

كِتَاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ اِلَّا بَشَراً رَسُولًا ٩٦ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوا اِذْ

کتابیکه بخوانیم آنرا بگو منزه‌است پروردگارم آیاهستم مگرانسانی رسول ومنع‌نکرد مردمانرا که‌ایمان‌آرند چون

جَآءَهُمُ الْهُدٰى اِلَّا اَنْ قَالُوا اَبَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولًا ٩٧ قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ

آمدایشانرا هدایت مگرآنکه گفتند آیابرانگیخت خدا انسانرا رسول بگو اگربودی در زمین ملائکه

يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَآءِ مَلَكاً رَسُولاً ٩٨

که را میرفتند آرمیدگان هر آینه فرو فرستاده بودیم بر ایشان از آسمان ملکی را رسول

هرکجا گردانده ایم از بهر ناس
بر تو گفتند آنکه ایمان ناوریم
اَوْ تَكُونَ جنّةٌ لك من نخيل
یا ملایك را بیاری با خدا
هرگز ایمان بر تو ناریم از عیان
گو بود پروردگارم پاك ازان
منع مردم را خود از ایمان نکرد
گو اگر بودی ملایك در زمین

مادر این قرآن ز هر نوعی اساس
جز که از تو خارقی را بنگریم
تفجر الانهار فيها كالسبل
بر گواهی نبوت نزد ما
یا بیاری کتابی ز آسمان
که بر آن حکمی توان کرد از گمان
چون هدایت آمد از خلاق فرد
جای ایمردم که هستند اینچنین
میفرستادیم بر ایشان ملك

پس نمودند اکثری از آن ابا
چشمهٔ آب از زمین سازی روان
آسمان را یا که بر ما بفکنی
خانهٔ از زر بود یا مر تو را
تا بخوانیم امر آن تصدیق تو
هستم آیا من همانا جز بشر
جز که گفتند آدمی آیا خدا
مشی میکردند بی اندوه و بیم
بر رسالت ز آسمان و از ملك

خواستند الا که کفران و دغا
یا نمائی بوستانی در میان
پاره پاره گر بزعمت موقنی
یا بود بر آسمانت ارتقا
که نوشته از پی توفیق تو
که فرستاده بخلقم داد گر
بر رسالت می بر انگیزد بما
اندر ان حالی که بودندی مقیم

قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً ٩٩ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ

بگو بس است خدا گواه میان من و میان شما بدرستیکه او باشد بندگانش آگاه بینا وکسیرا که هدایت کند خدا پس اوست

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ عُمْياً

راه یافته وکسیرا که گمراه کند پس هرگز نخواهی یافت مر ایشان را یاوران از غیر او و حشر کنیم ایشان را روز قیامت بر روهاشان کوران

وَ بُكْماً وَ صُمّاً مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً ١٠٠ ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا

وگنگان وکران جایگاهشان دوزخ است هرگاه فرو نشیند زیاده کنیم ایشان را از جهة افروختن آتش آن جزای آنهاست بسبب آنکه ایشان کافر شدند بآیتهای ما

وَ قَالُوا ءَاِذَا كُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً ١٠١ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي

وگفتند آیا چون باشیم استخوانها و ریزه ریزهها آیا ما ایم هر آینه بر انگیخته شدگان خلقی تازه آیا نمی بینید بدرستیکه خدائی که

خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ اَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَاَبَى الظَّالِمُونَ

آفرید آسمانها و زمین را تواناست بر آنکه بیافریند مانند ایشان را و گردانید برای ایشان اجلی که نیست شکی در آن پس سر باز زدند ستمکاران

اِلَّا كُفُوراً ١٠٢ قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّي اِذاً لَاَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ وَ كَانَ

مگر ناسپاسی بگو اگر شما مالك میبودید خزینهای رحمت پروردگارم را هر آینه امساك میکردید شما از ترس آخر کردن و باشد

الْاِنْسَانُ قَتُوراً ١٠٣ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْئَلْ بَنِي اِسْرَآئِيلَ اِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ

انسان بخیل و بحقیقت دادیم موسی را نه نشانه روشن پس بپرس از بنی اسرائیل وقتیکه آمد ایشان را پس گفت

لَهُ فِرْعَوْنُ اِنِّي لَاَظُنُّكَ يَا مُوسٰى مَسْحُوراً ١٠٤ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا اَنْزَلَ هٰؤُلَاءِ اِلَّا رَبُّ السَّمٰوَاتِ

مر او را فرعون بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده شده گفت بتحقیق دانسته که فرو نفرستاده اینها را مگر پروردگار آسمانها

وَالْاَرْضِ بَصَآئِرَ وَ اِنِّي لَاَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً ١٠٥ فَاَرَادَ اَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَاَغْرَقْنَاهُ

و زمین دلیلهای روشن و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای فرعون هلاك کرده شده پس خواست که بر کند ایشان را از زمین پس غرق کردیمش

وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً ١٠٦

و هر که با او بود همه

گو بود کافی شهادت را خدا   در میان من دگر بین شما
بر هدایت کرد حکم او هر کرا   اوست پس ره یافته بر مدعا
حشرشان سازیم اندر رستخیز   گنگ وکوروکر بروی پرستز
اینست ایشانرا جزا کافرشدند   جله بر ایات ما کافر شدند
می نبینند ایچ ایا کاین جنین   افریده است او سموات وزمین
هم بگردانده است اندانای غیب   بهرشان وقتی که دروی نیست ریب
گو بر ایشان گرشما مایل شوید   بر خزانهٔ رزق خلاق مجید
هست ضنت ز احتیاج ادمی   ثابت اندر وی بافزون یا کمی
معجزاتی کز تواریخ و کتب   هست واضح نزد اهل قشرولب
گفته بوده است اینکه بر پروردگار   شرك نارید از نهان و اشکار
هم زسحر و ازسعایت وزرنا   هم زقذف محصنات از ناروا
زال اسرائیل پس میکن سؤال   امد ایشان را چوموسی درمقال
گفت فرعونش که درپندار من   عقل تو گشته مخبط ای سخن
گفت موسی که بدل زین اگهی   گرچه برلب ناوری از گمرهی
هست این ایات روشن برصر   جز که اب سنده ماشد کوروکر
یا که عقلت رفه پندارم زسر   نیست هیچت التفات از نفع وضر
خواست فرعون ال موسی را زکین   دورشان سازد بخواری ازرمین

زانکه باشد ان خدای بینظیر   بر عباد خویش اگاه و بصیر
وانکه را گمره نماید از فرق   پس نیابی دوست اورا غیر حق
جایشان دوزخ دهیم اندرسکون   اتش سوزانشان هر دم فزون
که شویم انکه که خاك واستخوان   میشویم انگیخته از نو عیان
هم تواند مثلشان را افرید   صعب نبود بهر او خلق جدید
پس ابا کردند استمکارگان   وین نبود الا زکفران عیان
میکنید امساك و بخل اندیش   خود زترس فقرودرویشی خویش
ما مگر دادیم موسی را عیان   نه ز ایات مبین بر نشان
لیك پرسید از بنی اسریك یهود   کان نه ایت چیست خود برگوتوزود
هم زخون ریزی نمائید احتناب   وز زنا و سرقت اندروی کتاب
وز جهاد ایدون بگریزید هم   بوده این نه حکم جاری در امم
زانچه شد ما بین او باقبطیان   یا که این ایات از ایشان چونعیان
زانچه ای موسی توگوئی بیهده   خود تو ناشی جادوئی کرده شده
که بفرستاده این ایات هان   غیر خلاق زمین و اسمان
بر گمان من توای فرعون بز   بر هلاکت مشرفی اندر ستیز
بود ان پندار فرعون ازگزاف   لیك بد پندار موسی بخلاف
غرق پس کردیم او را ما بنیل   وانکه با او بود یکجا درسبیل

وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي اِسْرَآئِيلَ اسْكُنُوا الْاَرْضَ فَاِذَا جَآءَ وَعْدُالْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً وَ بِالْحَقِّ

وگفتیم ما پس از او مر بنی اسرائیل را که ساکن شوید آن زمین را پس چون آید وعده آخرت آوریم شمارا آمیخته باهم وبحق فرو

اَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ١٠٧ وَ قُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَي النَّاسِ

فرستادیم قرآن را وبحق فرود آورد و نفرستادیم ترا مگر مژده دهنده وبیم کننده وقرآنی که جدا جدا کردیم آنرا تا بخوانی آنرا بر مردمان

عَلٰي مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً ١٠٨ قُلْ آمِنُوا بِهِ اَوْلاَ تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

بارام وفرو فرستادیم آنرا فروفرستادنی بگو بگروید بآن یا نگروید بدرستیکه آنانکه داده شدند علم را پیش از آن

اِذَا يُتْلٰي عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّداً وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً

چون خوانده میشود بر ایشان برو می افتند بذقنها سجده کنان ومیگویند منزه است پروردگار ما بدرستیکه باشد وعده پروردگار ما هر آینه کرده شده

١٠٩ وَ يَخِرُّونَ لِلْاَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً ١١٠ قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيّاً مَا

وبرو می افتند بذقنها میگریند ومی افزاید ایشانرا تضرع بگو بخوانید خدارا باسم الله یا بخوانید بنام رحمن هر کدام که

تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰي وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً ١١١ وَقُلِ

بخوانید پس مراوراست نامهای نیك وبلند مکن نمازت را وآهسته مکن آنرا وبجوی میانه آن طریقی و بگوی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً

ستایش مر خدایرا که نگرفت فرزندی ونبودی مراورا انبازی در پادشاهی ونبوده مراورا یاوری از خواری وتعظیم کن مراورا تعظیم کردنی

پس باسرائیلیان گفتیم این   که شما گردید ساکن در زمین
در قیامت میشوید انگیخته   خود بهم پیچیده و امیخته
بود یعنی حق و ثابت دراصول   هم بحق کردیم نازل بررسول
خضر تلقین کرد این ایت براو   بروحع برخواند ودردم شدنکو
تا بما گردند خلق امیدوار   هم بترسند از گنه دراعتذار
تا که خوانی از ره شایستگی   بر خلایق جله با اهستگی

پس چواید وعده اریم ازردیف   مر شما را ازکم جتنا لفیف
ما فرستادیم قرانرا براست   هم فرود امد بحق کرماسزاست
هست مذکوراین خبرزاین سماك   که شد اوبیمار ومشرف برهلاك
نی فرستادیم ای روشن ضمیر   ما تو را الا مبشر هم نذیر
هم پراکنده فرستادیم هین   بخلف یعنی که قرانرا چنین
هم فرستادیم انرا بیست سال   هر زمان برانقضای وقت وحال

ای محمدص گو که ایمان اورید   خود بقران یا که نارید ازپدید
هیچ ازوی کم نگردد یازیاد   مؤمنان دارند بر وی انقیاد
انکسانکه علم را داده شدند   از اثل در راه ایمان امدند
یاکه پیش‌ازاین بیان‌واین‌خطاب   خوانده‌اند ایات حق‌را ازکتاب
خوانده‌گرددچون برایشان‌سوی‌او   بر زنخها میفتند اعنی برو
یعنی افتند از تشکر در سجود   رب ما گویند خود پاکست‌وجود
ازخلاف وعده بر چیزیکه داد   شد وفا هر وعدهٔ او بر عباد
میفتند اسر زنخها زانوقوع   میفزایدشان زقران پر خشوع
گو که الله را بخوانید ازبسیج   یا که رحمن را نباشد فرق هیچ
هست نیکوخواندن این هردونام   نامهای نیك پس او راست تام
صوت خود را برمدار اندرنماز   هم مکن اهسته بیش ازحد توباد
کن‌طلب راهی میان جهروسر   باش در خیر الامور اعنی‌مسیر
جمع کن یعنی میان عالمین   کوست فرق‌وجمع پس‌دوین بین

تحقیق

جمع صورت با حقایق بالتمام   ناید الا از تو ای فخر انام
یا ولیی کو خلیفه مصطفی است   اگه از سر بقا بعد ازفناست
جله احکام شریعت هم شهود   با حقیقت کرده جمع ازتار و پود
سر هر شیئی بداند مو بمو   مینگردد نکتهٔ مفقود ازو
در تصوف چون‌گشاید نطق‌ولب   نیست پنهان‌موئی ازوی نیشب
وا نماید نکتها را مو بمو   تا مقام وحدت بی کثرت او
چون کسی‌کاندرسرای خودتمام   هست واقف‌کاین‌کدامست‌ان‌کدام
همچنین ازشرع و صورت باخبر   اینچنانکه صیرفی برسیم وزر
یا که از راه ومنازل کاروان   سرّ جله بیند از عین عیان
حاصل انکه درمیان جهروسر   جو رهی اندر نماز مستتر
گونچ سپاس و حمد حق را بیعدد   کآن بنگرفت ازبرای خود ولد
هم نه درشاهی تورا باشدشریك   هم نه‌یارودوست کآنهم‌نیست‌نیك
یعنی ان کز عجز باشد واحتیاج   باشد امر دوستی زو لاعلاج
هم بما تعظیم و تکبیرش چنان   که بدانی بر تر از وصفست آن
کس نداند وصف او جزذات‌او   وصف دریا باید ازرشحات او
وصف خود ممکن نداند سربسر   تا چه جای وصف خلاق البشر
عقلها دروصف اومبهوت و مات   کن بوسع خود تو پس تکبیرذات
منت ایزد را که اندراین‌مقام   شد رتفسیر صفی نیمی تمام
هم دگرخواهم زلطف حق‌مدد   بیم دیگر تا باتمام ان رسد

خروج از طبع جلد اول اردی‌بهشت ۱۳۱۸

بعون الله تعالی

جلد دوم

تفسیر صفی

للعارف الکامل جناب مستطاب
سراج الوهاج افتخار الحاج حاجی میرزا حسن
الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمایهٔ شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خیام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

اردیبهشت ۱۳۱۸



سورة الكهف مائة و عشرون آية و هي مكّيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي اَنْزَلَ عَلي عَبْدِهِ الْكِتابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً ٢ قَيِّماً لِيُنْذِرَ بَأْساً شَدِيداً مِنْ

ستایش مر خدایرا که فرو فرستاد بر بنده‌اش کتابرا و نگردانید مر اورا کژی راست درست تا بترساند عذابی سخت از

لَدُنْهُ وَ يُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْراً حَسَناً ماكِثِينَ فِيهِ اَبَداً ٣ وَ

نزد او و مژده دهد گروندگانرا که میکنند کارهای شایسته که مر ایشانراست مزدی نیکو مکث کنندگان در آن همیشه و

يُنْذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً ٤ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلا لِآبائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ

بیم دهد آنانرا که گفتند گرفت خدا فرزند نباشد مر ایشانرا بآن هیچ علمی و نه مر پدرانشانرا عظیم آمد آن کلمه که بیرون میاید از

اَفْواهِهِمْ اِنْ يَقُولُونَ اِلاّ كَذِباً ٥ فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلى آثارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ

دهنهای ایشان نمیگویند مگر دروغی را پس شاید تو هلاك کننده خودت را بر اثرهای ایشان اگر ایمان نیاورند باین کلام از راه

اَسَفاً ٦ اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً ٧ وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما

اندوه بسیار بدرستیکه ما هر آینه گردانیدیم آنچه بر زمین است زینتی مر آنرا تا آزمائیم ایشانرا که کدامشان خوبترند از راه کردار و بدرستیکه ما هر آینه گردانندگانیم

عَلَيْها صَعِيداً جُرُزاً ٨

آنچه را بر آنست زمین ساده

بعد بسم‌الله که در کار ابتداست
اعظم نعمای حق بر بندگان
حمد خود را کرده خلاق ودود
شرح آن گفتیم از پیش ای رفیق
جامع آن احمد کامل دم است
یا نبیند غیر او را در نهج
مستقیم و معتدل از حزاف
الذین یعملون الصالحات
بیم و آسا را دهد که گفته اند
یعنی اباشان هم این از نا اهل
این نمیگویند الا بر دروغ
حسرت وانده خوری از حالشان
ما بگردانیدیم برارض آنچه هست
تا نمائیم آزمایش در محل
تا که باحق درعمل نیکو و راست
یعنی اینها جمله گر درخاک و پست

هر ثنا و حمدی از بهر خداست
هست قرآن نزد دانا بیگمان
از زبان فرق و تفصیل و شهود
گر سعادت باشد آن شرح دقیق
رافرینش اقدم است و ارجاست
تا که آید ز سقامت برعوج
دور بر افراط و ز تفریط خلاف
مردشان نیکوست بالحق از جهات
حق گرفته هیچ فرزند از پسند
از ره نادانی گفتند و جهل
نیست بر گفته ز گفتگویان دروغ
سخت گیری برحود از اقوالشان
زینتی اهل زمین را در نشست
که از ایشان کیست بهتر در عمل
در عیان ودر نهان نیکو فر است
دل بر آنها حرکه مادانی نیست
صورت خوبان و زلف مهوشان

آنکه بفرستاد بر عبدش کتاب
کانچه از نظم معاش است ومعاد
حق کند که حمد خویش از نطق ذات
اندر اینجا کرده حمد ذات خویش
تا نماید حمد او بی اعوجاج
قیماً لینذر باساً شدید
بیم ده بر کافران از نزد خود
مرمقیمند اندران اجر از سند
هیچشان علمی بدین گفتار نیست
پس بزرگ است این کلام بی سکون
پس همانا خود تو در قتل ومهم
ناورند ایمان اگر بر این حدیث
از جماد و هم ز حیوان و نبات
آزمائیم اعنی اهل ارض را
باز گردانیده ایم این قصر و گاه
شهر ها یکجا شود زیر و زبر
خاک گردد مینماند زان نشان

مینگرداند از کجی در وی خطاب
اندران در جست ینقدو فساد
بی نشانی از وجود ممکنات
ازرم تفصیل در آیات خویش
نیست یعنی سوی غیرش احتیاج
من لدنه و یبشر بالعبید
هم مبشر مؤمنان را تا ابد
در ثبوت ما کثین فیه ابد
کس نه داناشان بدین گفتار زیست
کز دهانشان بر غلط آید برون
باخع نفسک علی آثارهم
پس مخور غم جنده بردونی خبث
یا که ز اهل علم واوتاد وثقات
بر وجود اولیا و اصفیا
که تو بینی هم زمینی بی گیاه
وین بناها جمله خاک رهگذر

اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ آيٰاتِنٰا عَجَباً ٩ اِذْاَوَي الْفِتْيَةُ اِلَى الْكَهْفِ

ملکه پنداشتی که بدرستیکه اصحاب کهف ورقیم بودند از آیتهای ما عجب هنگامیکه جای گزیدند آنجوانان سوی غار

فَقٰالُوا رَبَّنٰا آتِنٰا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنٰا مِنْ اَمْرِنٰا رَشَداً ١٠ فَضَرَبْنٰا عَلٰي آذٰانِهِمْ فِي الْكَهْفِ

پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزدت رحمتی و آماده گردان برای ما از کار ما راه یافتن بحق پس زدیم بر گوشهاشان در آن غار

سِنِينَ عَدَداً ١١ ثُمَّ بَعَثْنٰاهُمْ لِنَعْلَمَ اَيُّ الْحِزْبَيْنِ اَحْصٰى لِمٰا لَبِثُوا اَمَداً ١٢ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاَهُمْ

سالها بشماره پس برانگیختیم ایشان را تا بدانیم که کدام از آن دو گروه شماره نگاهدار نده تر است مر آنچه درنگ کردند از راه مدت ما میخوانیم بر تو خبر ایشان را

بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدىً ١٣ وَ رَبَطْنٰا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اِذْ قٰامُوا فَقٰالُوا رَبُّنٰا

بحق بدرستیکه ایشان بودند جوانانیکه گرویدند به پروردگار خود و افزودیمشان هدایت و بستیم بر دلهاشان هنگامیکه برخواستند پس گفتند پروردگار ما

رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلٰهاً لَقَدْ قُلْنٰا اِذاً شَطَطاً ١٤ هٰؤُلٰاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا

پروردگار آسمانها وزمین است هرگز نخوانیم از غیر او خدائی هر آینه گفته باشیم آنگاه دور از صواب این‌ها قوم ما گرفتند

مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلٰا يَاْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَي اللّٰهِ كَذِباً ١٥

از غیر او الهان چرا نمی‌آرند بر ایشان حجتی روشن پس کیست ظالم‌تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را

در بیان قصه اصحاب کهف

برگمان آیا تو داری کز قدیم
سیصدونه سال گر رفتند خواب
نام آن وادیست یا آن که رقم
یا که بوده نام لوحی از رصاص

قصه اصحاب کهف و هم رقیم
بازشان بیدار کردیم از شتاب
که در آن گشتند آن مردان مقیم
که در آن بد ثبت نام آن خواص

باشد از آیات ما ما بس عجب
کهف باشد نام غاری زآنحدود
یا که باشد نام آن ده در سوی
آن جوانان از عتاب شهریار

بل عجب بود ز قدرتهای رب
که جوانی شهر دقیانوس بود
کامدند اصحاب کهف از وی برون
جای بگرفتند چون درجوف غار

رب قالوا من لدنك اتنا   رحمة هيئ لنا من امرنا
کن مهیا بهر ما از نزد خود   بخششی پروردگارا بر رشد
پرده پس هشتیم نزد اقتضا   سالهای چندشان بر گوش ما
خوابشان کردیم یعنی سالها   تا نباشند آگه از آن حالها
زان سپس کردیم ما بیدارشان   تا بدانیم از دو قوم اخبارشان
خود کدامین آگهند اندر عدد   از پی احصی لما لبثوا امد
یعنی اهل دو کتاب مستبین   یا که اهل قبل و بعد و کفر و دین
وین دو فرقه که بدانش برخورند   از زمان لبثشان آگه ترند
قصه‌ها اخبارشان بر صدق و راست   میکنیم اکنون تورا وین بس بجاست
بوده اند ایشان فتی حد ازفتی   آمنوا بالله وزدنا هم هدی
قلبشانرا در ثبات و در قرار   ساختیم آسان که باید استوار
در مقام صبر و هجرت از بلد   هم جدائی ز اهل اوطان و ولد
چونکه استادند با قلب قوی   نزد طقیانوس یا دیو غوی
کرد چون بر بت پرستی دعوت او   پس بگفتند آنجوانان بر عدو
رب مارب سمواتست و ارض   طاعتش بر ماسوی حتم است و فرض
ما به پرستیم هرگز غیر او   هیچ معبود و الهی رو برو
گر که بپرستیم غیری بر غلط   قول ناحق گفته باشیم از شطط
برگرفتند این گروه از قوم ما   بر خدایان دگر غیر از خدا
بت پرستان حجتی نارند چون   بهر ایشان اندرین تکلیف دون
کیست پس ظالمتر از آن بیفروغ   کز ضلالت بر خدا بندد دروغ

وَ اِذِا عْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّٰهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ

وچون کناره گیرید از ایشان و آنچه میپرستند از جز خدا پس جای گیرید بآن غار تا بگستراند برای شما پروردگارتان از رحمتش و

يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقاً ١٦ وَ تَرَى الشَّمْسَ اِذٰا طَلَعَتْ تَزٰاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذٰاتَ الْيَمِينِ وَ

آماده کند برای شما از کارتان مایهٔ انتفاع را و می‌بینی آفتاب را چون برآید منحرف شود از غارشان بجانب راست و

اِذٰا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذٰاتَ الشِّمٰالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذٰلِكَ مِنْ آيٰاتِ اللّٰهِ مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ

چون فرو شود قطع کند ایشانرا بجانب چپ و ایشان بودند در فراخنائی از آن آن از آیتهای خداست کسیرا که هدایت کند خدا پس

الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّاً مُرْشِداً ١٧ وَ تَحْسَبُهُمْ اَيْقٰاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذٰاتَ

اوست راه یافته و کسیرا که اضلال کند پس هرگز نیابی مر او را یاوری ارشاد دهنده و می‌پنداری ایشانرا بیداران و ایشان خفتگان بودند و میگردانیدیمشان بجانب

الْيَمِينِ وَ ذٰاتَ الشِّمٰالِ وَ كَلْبُهُمْ بٰاسِطٌ ذِرٰاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِاطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرٰاراً

راست و جانب چپ و سگشان گسترانده بود دو ساعدش را بآستانه آن در غار اگر دیده ور میشدی بر ایشان پشت میگردانیدی از آنها بگریختن

وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً ١٨

و هر آینه پر کرده میشدی از ایشان از ترس

پس بخلت چونکه مهلت جو شدند   از گروه کافران یکسو شدند
تا که نپرستند غیری یکنفس   بر پرستش بر خدا آرند و بس
پس بایشان گفت تملیخا بحال   چونکه از کفار جستید اعتزال
پس بسوی غار برگیرید جای   گستراند بر شما خود ناخدای
بخشش خود را کند یعنی فزون   هم شود بر خیر باقی رهنمون
هم ببارد بر شما از کارتان   آنچه را گیرید نفعی بیش از آن
پس شدند ایشان بغار اندر نهفت   هر یکی بنهاد سر بر سنگ و خفت
بینی ای بیننده تو چون آفتاب   طالع از مشرق شود پرضوء و تاب
مایلست از غارشان بر دست راست   رو چو بر قطب شمال آنجا بجاست
هست تا قطب شمال آن روبرو   هم نتابد شمس در روی یکتسو
هم چو بر مغرب کند رو در زوال   برد از ایشان بگردد بر شمال
و انجماعت در فراخی یکسرند   در وسط یعنی که از غار اندرند
از هواشان میرسد روح و نسیم   نیستشان از کرب غار آسیب و بیم
این بود ز آیات حق آنرا که او   ره نماید بر هدایت یافت رو
وانکه را گمره کند پس رهنما   می‌نیابی بهر او هیچ از ولا
خود تو پنداری مگر بیدارشان   خفته اند ایشان ولی در غارشان
میکردانیمشان بی احتمال   عاقبت را بر یمین و بر شمال
اینست حال هفت مرد از اولیا   که از ایشانست این عالم بپا
چون بتحقق آیم از تفسیر باز   شرح سازم حال آنمردان راز
خود تو پنداریکه با تو همدمند   خفته لیك از عالم واز آدمند
در مقام شرع و صورت باتو یار   لیك فانی در حق از خود برکنار
بر دو دست خویش هم سر کلبشان   هشته و بنشسته اندر آستان
بوده آن سگ زان شبان که گشته یار   در ره ایشانرا و رفت و تا غار
گر بیابی تو بر ایشان اطلاع   رو بگردانی نمائی انقطاع
پر شوی از خوف و رعب و بر فرار   رونمائی دل نماند بر قرار

وَ كَذٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاۤءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَاۤئِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

وهمچنین برانگیختیم ایشانرا تاپرسش کنند میاشان گفت گوینده از ایشان که چند درنگ کردید گفتند درنگ کردیم یك روز یا بعضی از روز

قَالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهَا اَزْكٰى

گفتند پروردگار شما دانا تراست با آنچه درنگ کردید پس بفرستید یکی تانرا بادرمتان این سوی شهر پس بهبیند که کدام از اهل شهر پاکیزه تراست

طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَداً ١٩

طعامش پس بیاوردتان روزی از آن و باید که نرمی و تلطف کند و باید که آگاهی دهد شما احدی را

رفت طغیانوس پس دنبالشان   تا مگر جویدشان از حالشان
یافت چون باشد در آن غار تنگ   ماه آنرا کرد سد از خشت و سنگ
حالشانرا بر نوشتی بر رصاص   بر در غار اهل افسوس از خواص
مرد طغیانوس در اندك زمان   ماند دور از ملك و مال جهان
چند کس گشتند زان پس شهریار   سیصد و نه سال نگذشت از مدار
بیدروس آنکه شد آنجا پادشاه   بود شاهی حق پرست و نیکخواه
شبهه افتاد اندران دور از سند   در میان خلق در حشر جسد
حقتعالی خواست تا با حجتی   منکرانرا وا نماید آیتی
یك شبانی را بدانجا شد گذار   کرد بهر گوسفندان فتح غار
جمله کرد آن سگ در آمد در ستیز   آن شبان بگریخت زانجا ماند زیر
حقتعالی کرد پس بیدارشان   خواب کرد آسانکه اندر غارشان
گفت زانشان منبعث کردیم ما   بر شهود از غیب آوردیم ما
منبعث کردیم ایشانرا بحال   تا کنند از یکدگر ما را سئوال
گفت هر گوینده زایشان درنگ   چند که گردید در این غار تنگ
می بگفتند این درنگ ما بنوم   یا که یومی بود یا بعضی زیوم
لیك از آثار ناخنها و موی   خلق گشتند در حیرت فروی
زانکه افزون گشته بود از حد دراز   باعث آنرا ندانستند باز
ربنا گفتند پس داناتر است   بر درنگ از آنچه گردید ابصر است
وجه آنرا چون ندانستیم باز   بر مهم خود نه از گیریم ساز
یکتن از خود بادرمهائی که هست   سوی شهر اینك فرستید از رهست
تا که آرد بهر مان رزق و طعام   بنگرد پس تا بود طیب کدام
باید او نرمی کند تا بر شما   کس نگردد مطلع از شهر ما

اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا اِذاً اَبَداً ٢٠ وَ كَذٰلِكَ

بدرستیکه ایشان اگر دست یابند بر شما سنگسار کنند شمارا یا باز گردانند شمارا در کیش خود و هرگز رستگار نشوید آنگاه هرگز و همچنین

اَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ اَنَّ السَّاعَةَ لَارَيْبَ فِيهَا اِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ

واقف گردانیدیم بر ایشان تا بدانند بدرستیکه وعده خدا حق است و بدرستیکه قیامت نیست شکی در آن هنگامیکه نزاع میکردند میان خود در کار ایشان

فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً

پس گفتند بنا کنید بر ایشان بنائی پروردگار ایشان داناتر است با ایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر امر ایشان هر آینه میسازیم بر ایشان مسجدی

٢١ سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ

بزودی میگویند سه تا بودند چهارمشان بود سگشان و میگویند پنج تن بودند ششم ایشان بود سگشان انداختنی بناپیدا و میگویند هفت تن بودند

وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ ٢٢

وهشتم ایشان بود سگشان بگو پروردگار من داناتر است بشمار ایشان نمیدانند ایشانرا مگر اندکی

مطلع گردند گر ایشان بر کار   میکنند ایدون شما را سنگسار
یا شمارا همچنانکه خوانده پیش   باز گردانند بر آئین خویش
می نگردید ایچ هرگز رستگار   آنزمان کآگه شوند از حال و کار
از قبول دینشان یا رستگی   نیست دیگر بر شما در بستگی
حاصل آنکه رفت تملیخان بنام   سوی شهر از بهر تحصیل طعام
چو رسید او سوی شهر از رهگذر   شهر و اهلش دید بر وضع دگر
گشت حیران پس در آوردند رم   تا خرد نان گفت آن خباز هم
کز کجا این گنج آوردی بدست   بار بنما بی تر این خواهی تو رست
رفته رفته تا که بر حاکم رسید   پس بوی کردند تهدید شدید
گشت ملجا قصهٔ خود بار گفت   شد روان آنسو چو از وی این شنفت
با کثیری زاهل شهر از بی‌شکیب   از پی تفتیش آن امر عجیب
جمله دیدند آنحوالارا بغار   تا ابدش بوده مرجرك و غبار
لوحرا خواندند کانجا هشته بود   و اندران احوالشان بنوشته بود
گفت اعثرنا کذلك از نشان   مطلع گردند تا بر حالشان

می بدانند ان وعدالله حق
پارهٔ گفتند گر در مبعث
بودشان ایسان مان خودجدال
فرقهٔ گفتند دیواری بلند
این چنین باید بنائی ساخته
آنچه یعنی آن زمان و ان زمان
دود پس باشد که گویند آنکسان
این بود سگی بتیر انداختن
بوده یا گویند ایشان هفت تن
بود در عهد رسول افزون سخن
در سه میبوده است اقوال یهود
مسلمین گفتند بودند اهل غار
رجم بالغیب اعنی از روی هوا
هم بیدا آگاه از آن جراندکی
روح وقلب وعقل اندر اصطفی
کلب ایشان نفس حیوانیه است
آنچه بر وی نقش اعضا وحواس
عالم جسمانیست اندر شان
هر سبقی اندر ادوار و قرون
سبعه باشد ارکه داری مدرکی
گفت ما هرهفت تنها خودمنم
هست اینجا جای شرح این کلام
احمد وحیدر حسین و هم حسن
تا زمانی کز بطون یابد ظهور
من نگویم هم تو بگذر زین بیان
ی که گویم نیست حجت عقل وهوش
هرچه عقلت بیشتر حاضر شود
بهر مرغان گفتم این ی بهر تو
آنکه با ما همزبان و همدلست
مرغی از خواهد بفهمد بیگزاف

در قیامت نیست ریب وحرف ودق
روح تنهائی که با جسم رثث
کرد اینسان پس هویداذو الجلال
هشت باید تا بر آن ساید گزند
که شوند از ان ما بشناخته
ز اهل کهف آورده مردم برز ان
سه نفر بودند و رابع کلبشان
ی ز دانائی بیانی ساختن
کلبشان بوده است هشتم ی سخن

در بیان عدد اصحاب کهف

خود بتعیین پیمبر هفت یار
قول سیم بد نص مصطفی
که خود از آن سبعه میباشد یکی
قوهٔ قدسیه و سر و خفی
حارس اشراف روحانیه است
گشت وشد در لوح وتصویر ازشناس
وادیئی که کوه کهف آمد در آن
باشد از آن هفت تن اندر شئون
جمع هم هر هفت اندر هر یکی
درج باشد هفت عالم در تنم
ملك بیان سبعه را بشنو سلم
باز سلمان و اویس ممتحن
این تو کی فهمی بود نطق طیور
ور که گویم هم نفهمی بی گمان
ملکه زین صوت بودنگاه گوش
مشتری از فهم آن قاصر شود
فهمد از مرغی بود در شهر تو
میبوردد بحر و اندر ساحل است
ایربان گو کن سفر در کوه قاف

چونکه میبودند ایشان در نزاع
پارهٔ گفتند با هم روح و تن
بودشان یا گفتگو بهر بنا
هم دهی بایست نیکو از وجوه
هست دانا تر برایشان کردگار
وانکه میبودند شان غالب بدین
همچنین گویند بوداستند پنج
بیستشان یعنی که آگاهی رجال
کو بود داناتر آن پرورکار

آن دو میگفتند از بیدارو و هم
قوم سیم مبتنی بر صحبت
رفته از ظاهر فرو در بطن جسم
عقل را میدان دو عقل اندر محل
کهف باشد باطن جسم عظیم
ثبت در وی نامهاشان بالتمام
عالم علویست آن قریه کز او
آدم و ادریس و ابراهیم و نوح
گشت جوبا سائلی ان با برید
ما بدانی کاین بن از یك آدم است
در زمان احمد کامل صفات
دیگران مهدی که دانی قائمش
کی صفی این نکته را افشا کند
هر کسیرا هست ذوق ومشربی
از صدای مرغ یا صوت جرس
ورکه گوئی پس چرا گفتی تو این
جای دریابیست اندر بهر تو
تا گشاید لب صفی اندر سرش
تا که سیمرغت باموردد زمان

زد امر دین خود بالا جتماع
منبعث گردند در یوم المحن
که کنند آنجا بنائی خوش بپا
کرد مر بنیاد در این پای کوه
زآنچه زایشان گفته خلق روزگار
مسجدی گفتند گیریم اندر این
کلبشان بوده است سادس بی ز رنج
قولی انداختند از وهم و خیال
از هوس آنجماعت ور شمار
تا مگر بودند ایشان چند تن
وان هماری قولشان بر بیج بود
ی کار روی کتاب وعقل وفهم
اندرین قل ربی اعلم حجت است
هفت گنج غیب را تن چون طلسم
زان یکی باشد نظر دیگر عمل
خوانده عارف ظاهر آنرا رقیم
همچنین احوال و اطوار و مقام
آمدند ایشان برون در جستجو
موسی و عیسی محمد در فوح
که تو نی زان هفت ایزد وحید
مال در آن هجده هزار از عالم است
سبعه بودند ارکه داری التفات
هم در ادوار ولایت دائمش
پرده از چهر معانی واکند
زانکه فهمی چونکه دور از مطلبی
او چه فهمد چون رسد بر گوش کس
جونکه میدانی نفهمد کس یقین
هست قند عارفان و زهر تو
فهمد اسرار سخن تا آخرش
بس کنیم الله اعلم بالبیان

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَآءً ظَاهِراً وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ اَحَداً ٢٢ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّي فَاعِلٌ

پس جدال مكن درايشان مكر جدالى ظاهر وفتوى مجوى درايشان ازآنها احديرا ومكوى البته مرچيزيرا كه من كننده ام

ذٰلِكَ غَداً اِلَّا اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسٰى اَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِاَقْرَبَ

آنرا فردا مكر آنكه خواهد خدا وياد كن پروردكارترا چون فراموش كردى وبكو شايد كه هدايت كند مرا پروردكارم تا نزديكتر شوم

مِنْ هٰذَا رَشَداً ٢٤ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعاً ٢٥ قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا

باين از راه هدايت يافتن ودرنك كردند در غارشان سيصد سال وافزودند نهرا بكو خدادانا تراست بآنچه درنك كردند

لَهُ غَيْبُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْ بِهِ وَاَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ اَحَداً ٢٦

مراوراست نهانى آسمانها وزمين چه بيناست او وشنواست نيست ايشانرا از غير او هيچ يارى وشريك نميكند در حكمش احديرا

پس در ایشان می مکن با کس جدال
می مکن یعنی تعمق در جدل
که سخن گویند از پندار ها
می مگو در هیچ کاری ازیقین
من کنیم یعنی که تا کاری کنم
زانچه پرسیدید از حکم و دلیل
پس چو آمد آیت آورد اینچنین
آنکه او از رأی خود غافل بود
این تو بشنو که بغیر از ما و من
محض تقلید این بگوئی در امور
یك شان دیگرش ترك حسد
یاد کن پروردگارت را بگر
گو بمن شاید نماید ره خدای
نیست چندان قصهٔ ایشان عجب
نیست هیچ ارداری ازدانش نصیب
گر تو نشناسی که قرآن معجز است
حق تواند آنکه مس را زر کند
گفتم اینهم زامر والهام سروش
مردخودبین پیش ما کم از خس است
بگذر از این قصهٔ اصحاب کو
یا که سیصد سال شمسی بوده است
بر علاوه بوده روز و دو ماه
نیستیم آگه زنه کان از کجاست
مر ورا غیب سموات و ارض
امر او یعنی بود خارج یقین

جز جدالی آشکار اندر مقال
خوان ز قرآن آنچه باشد بی خلل
هم ز رجم غیب نز علم و صفا
که کنم فردا چنان من یا چنین
جز که خواهد ذوالجلال ذوالمنن
بر امید اینکه آید جبرئیل
یعنی الا ان یشاء از رب دین
کی جدا آتی بر استثنا شود
نیست هیچت تکیه گاهی در سخن
نی که از روی تعقل یا شعور
یا که ترك حرص از هر نیك و بد
چون فرامش کرده باشی از ضرر
آنچه اقرب ایست در رشد و هدای
در حقیقت پیش قدرتهای رب
همچو قرآن در جهان چیزی عجب
اندرین تفسیر غورت جایز است
خاك را زافلاك عالیتر کند
منت ایزد راکه بوم خودفروش
آنچه پس من گویم از دیگر کس است
چندبودند آنکسان درخواب کو
نه بر آن اهل دیار افزوده است
سیصد شمسی شود بی اشتباه
آیت آمد که بگو دانا خداست
هم بدو زاو پوشیده هیچ از طول و عرض
خود ز درك سامعین و مبصرین
هم نه در حکمش کند کس را شریك

هم مجو فتوی بگفتار و خطاب
چونکه تو زان آگه از وحی دلی
لا تقولن لشیء یا فتی
جز که الا ان یشاء الله ز پیش
با یهودان گفت پیغمبر جواب
پس نیامد او دو هفته بر رسول
بهر ارشاد است این مر خلق را
بلکه استثناست از یا ما سرش
بلکه جز خود را سببی در طلب
گر ز دل گوئی در آن باشد شان
اندکی غور ار کنی در این سخن
یعنی استثنا فراموش ار شده است
بدهدم یعنی علاماتیکه آن
بلکه قصهٔ مصطفی بس اعجب است
بعد از آن باشد عجب تفسیر من
معجز قرآن در این تفسیر بین
بر صفی بدهد چنین حق ولی
میفروشد آنکه خوددرویش نیست
شعر بود این شناسی گر سخن
سیصد و نه سال در آن غار تنگ
سیصدونه تا که از سال قمر
ما نمی گفتند سیصد از حساب
اعلم است او بر درنگ آن گروه
ابصر او بر کل شیء و اسمع به
هست یکسان پیش علمش اینولی
نیست کس در حکم آن شاه ملیك

اندر ایشان از یکی ز اهل کتاب
حاجتت نبود بقول جاهلی
اسمع انی فاعل ذلك غدا
گوئی از امرش باضمحلال خویش
روز دیگر گویم از وحی و خطاب
پس پیمبر گشت زین معنی ملول
در خطاب آن شاه روشن دل ترا
بر زبان گر جه نیارد دیگرش
هست ان شاء الهت هم باد لب
یك نشانش ناامیدی زین و آن
میکنی در حال خود تصدیق من
بر لب آر آنگه که در یاد آمده است
او صحیح از اصحاب کهف است از عیان
نزد آن کاگه ز سر مصطفی است
هم ز قرآن است این تقریر من
وین ز لطف حق و عون پیربین
کوست روشنتر ز ماه اندر شبی
اندرین باغ از ذبابی بیش نیست
بل بود تأیید محض از حق بمن
بود ایشانرا زامر حق درنگ
در شمار آید در اخبار و سیر
بوده آنچ آمد بما اندر کتاب
او شناسد آنچه حق است از وجوه
من ولی ما لهم من دونه
آنچه باشد از خفی واز جلی

وَاتْلُ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ٢٧ وَاصْبِرْ
وبخوان آنچه وحی فرستاده شد بتو از کتاب پروردگارت نیست بدل کننده مر کلامهای او را و هرگز نیابی از غیر او پناهی وشکیبا گردان
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
نفسترا با آنانکه میخوانند پروردگارشانرا بامداد وشامگاه میخواهند رضای او را و نباید در گذرند دو چشمت از ایشان
تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ وَكَانَ اَمْرُهُ
که میخواسته باشی آرایش زندگانی دنیارا واطاعت مکن کسیرا که غافل کردیم دل او را از یاد خود وپیروی کرد آرزویش را وباشد کارش
فُرُطاً ٢٨ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
تباه وبگو حق از پروردگار شماست پس هر که خواهد پس بگرود و هر که خواهد پس کافر شود بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران
نَاراً اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَاِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ
آتشی را که احاطه کرده باشد بایشان سراپرده آن واگر فریادرسی جویند فریادرسیده شوند بآبی چون فلز گداخته که بریان میکند رویها را بداست آن آشامیدنی و
سَاءَتْ مُرْتَفَقاً ٢٩ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً
بداست از جهة تکیه گاه بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته بدرستیکه ما ضایع نسازیم اجر کسی را که خوب شد از راه کردار

٣٠ أُولٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ

آنها مرایشان راست بهشتهای جای اقامت الی میرود از زیرشان نهرها پیرایه کرده شوند در آنها از دستوانها از زر و میپوشند

ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً ٣١

جامهای سبز از دیبای نازک و دیبای سطبر تکیه زنندگان در آنها بر تختها خوبست از ثواب و نیکو است جهة تکیه گاه

واتل ما او حی الیك من کتاب
با می گفتند اشراف و عرب
چون تو با دونان باشی همنشین
بهر استرضای آن مستکبرین
صبر کن با آنکه خوانند از خوشی
وجه او جویند یعنی در نهان
خواهی ار گفتار آن قوم غوی
ورنه بس پیداست این کور اسود
کرده ایم از یاد خود غافل دلش
بر گذشته یعنی از راه صواب
اینکه قرآنست قول حق وراست
پس هر آنکس خواست روی بگرود
کرده ایم آماده ما بر ظالمان
گر شوند از تشنگی فریاد خواه
یا چو درد زیت یا چون ریمها
وان نکوکاران ایمان پیشه لیك
هیچ نتوان بود فعلی بی جزا
باشد آن پیرایه ها اندر طلب
بر ارائك تکیه اندر بهشت
قصد باشد از طلا توحید ذات
سندس است آن موهبتهای نهان
وان ارائك اسمهای حضرت است

آمد از پروردگارت در خطاب
زان رخ خویش این مفلسان بی سبب
ما تو بنشینیم در صحبت یقین
بر قوی دایشان شود اسلام و دین
رب خود را بالغداوة و العشی
جز رضای حق نخواهند از جهان
زینت و زیب حیوة دنیوی
هیچ رغبت بر جهان بی سود
بر هوای نفس سرکش مایلش
نیست هیچش از طریقی فتح باب
از خداوند شما بی کم و کاست
ور نخواهد گو بر آن کافر شود
بر فروگیرنده ناری پر دهان
پس رسیده میشوند از دادخواه
هست زان نوشند کارا بیمها
نیست ضایع اجرشان زاعمال نیك
یا که ضایع اجر کاری تردما
وجه فیها من اساور من ذهب
وین بود پاداش کردار و سرشت
کوست عاری از شئون ممکنات
کالطف است از هر چه پنداری بر آن
کان مبادی بر صفات و طاعت است

نی مبدل مر ورا کس بر کلام
که بود ما را از ایشان ننگ و عار
بر خیالش کرد این معنی خطور
آمد این آیت که نفس خود نگاه
میپرستند آحدا را روز و شب
مگذر از این مفلسان خرقه پوش
می مکن یعنی متابعت نفس خویش
می مبر فرمان آنکه غافل است
پیروی کرده است از هر آرزو
گو بر ایشان که هوا را تابعند
من کنم بر مقتضای این عمل
ایست تهدیدی ز حق بر بی اصول
بر سرادقهایش اعنی پر دها
خود بآبی چون مس بگداخته
باشد آن بئس الشرابی برفرق
آنگروه جنات عدن از بهرهاست
سته ایشانرا شود وافراخته
جامه ها پوشند سبز اندر بطر
نیك پاداشی است ایشان را از حق
وان لباس سبز باشد در ظهور
کسب اخلاق از ریاضتها صبر
آن تجلیهای اسمائی تو را

نی پناهی غیر از او یابی تمام
چونکه میباشیم در قوم از کبار
تا شود ز ایشان مگر چندی بدور
دار ما این مفلسان حق پناه
نیستشان چیزی بیاد از غیر رب
لا تعد عيناك عنهم دار گوش
با کسی کوراست دنیا دین و کیش
قلب او از یاد ما نی شاغل است
هست پیش افتاده از حق کار او
وار فقیرات صحبت مانعند
نی که بر میل شما در هر محل
نی که رخصت داده بر ترك قبول
که محیطست اهل خود را هر کجا
حق بی یشوی الوجوه آن ساخته
شربهم بئس وساءت مرتفق
بهرشان کز زیر آنها نهرهاست
از طلا دستینه های ساخته
سندس و استبرقست آنها بر
جنت و آن تختگاه مرتفق
وصف نیکو که فزاید بر سرور
باشد آن استبرق جامه سطبر
تکیه گه شد بر ارائك ز اقتضا

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا

و بزن برای ایشان مثلی را دو مرد که گردانیدیم برای یکی از ایشان دو بستان از انگورها و فروگرفتیم آندو را بدرخت خرما و گردانیدیم

بَيْنَهُمَا زَرْعاً ٣٢ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً ٣٢ وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَراً وَ

میان آن دو را کشت زار هر دو بستان آوردند ثمر خود را و کم نکردند از آن چیزیرا و روان کردیم میان آن دو تا نهری و

كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَراً ٣٣ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ

بود مر او را ثمری پس گفت مر صاحبش را و او گفتگو میکرد با او که من بیشترم از تو در مال و عزیزترم از تو در مردومدد و داخل شد در بوستانش

وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً ٣٤ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ

و او ظلم کننده بود بر نفسش گفت گمان نمیبرم که خالی شود از این هرگز و گمان نمیبرم قیامت را قائم و اگر برگردانیده شوم

رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنْقَلَباً ٣٥ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

بسوی پروردگارم هر آینه میابم بهتر از اینها جای بازگشت گفت مر او را رفیقش و او گفتگو میکرد با او آیا کافر شدی بآنکه

خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰيكَ رَجُلاً ٣٦ لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبّي وَلا اُشْرِكُ بِرَبّي اَحَداً

آفریدت ازخاك پس ازنطفه پس درست ساخت ترا صورت مردی لیکن من میگویم او خداست پروردگارم وشریك نمیگردانم بپروردگارم احدیرا

٣٧ وَلَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ماشاءَ اللّٰهُ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ

وچرا هنگامیکه داخل شدی در بوستانت نگفتی آنچه خواست خدا نیست قوتی مگر بخدا اگر بینی مراکه من کمترم از تو در مال و

وَلَداً ٣٨ فَعَسٰي رَبّي اَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً

فرزند پس شاید پروردگارم که دهد مرا بهتر از بوستان تو وفرستد بر آنها صاعقها از آسمان پس گردد زمینی

زَلَقاً ٣٩ اَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً ٤٠ وَ اُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ

ساده یا گردد آبش بزمین فرو رفته پس نتوانی هرگز مر او را جستن واحاطه کرده شده ثمرش پس گردید که برمیگردانید دو کفش را

عَلٰى ما اَنْفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ اُشْرِكْ بِرَبّي اَحَداً ٤١ وَلَمْ

بر آنچه صرف کرده بود در آن وآن افتاده بود بر سقفهایش ومیگفت ایکاش من شریك کرده بودم بپروردگارم احدیرا ونبود

تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً ٤٢ هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ هُوَ

مر او را گروهی که یاری کنندش از غیر خدا ونبود منع کننده آنجا سلطنت مر خدا راست که حق است اوست

خَيْرٌ ثَواباً وَ خَيْرٌ عُقْباً ٤٣ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا كَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ

بهتر از راه جزاو خیر و بهتر از راه عاقبت وبزن برای ایشان مثل زندگانی دنیا را که چون آبیست که فرستادیمش از آسمان پس آمیخت بآن

بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً ٤٤

رستنی زمین پس گردید درهم شکسته که پراکنده کند او را بادها و باشد خدا بر همه چیزی توانا

بهر ایشان زن مثال آن دو مرد
بود آن را عاب محفوف از نخیل
میوه میدادند هر فصلی تمام
میوه ها بودش دگر بر اتصال
پس ستمکار او بنفس خویشتن
باز گردانیده گردم گر برب
کافر آیا بر کسی گشتی که او
گویم او باشد خدای من ولیك
چون نگفتی آنچه حق خواهد شود
شاید آن پروردگارم پس دهد
یا رود آبش فرو اندر زمین
صبح چو شد می نگرداند آن دو دست
ارض و اثمارش تباه از انقلاب
می نبود اورا گروهی که دهند
یافت چون ست زوال از پیش و پس
زین مثال زندگانی جهان
دسته شد آنچ از زمین پس بامداد
حاصل آنکه زندگانی را مثل

که دو بستان دادشان خلاق فرد
بین آن دو کشت زاری بی بدیل
صاحب خود را مترتب و نظام
گفت پس مر صاحبش را از جدال
گفت این هرگز مرا باید مظن
باغی از این به نیابم در طلب
کرد خلق از خاکت اندر جستجو
ناورم کس بر خدای خود شریك
قوتی نبود جز او را تا بود
بهتر از باغ تو بر من در مدد
پس تو نتوانی طلب کردن یقین
بر هم از افسوس کان شد خشك و پست
وان عمارتها همه خاك و خراب
یاری از غیر خدایش در گزند
اندر آندم یاری از حق است و بس
بهرشان مانند آبیکه خود آن
خشك و بر کنده هما فاشد ز باد
بر گیاهی میزند رب اجل
تا شوی از زندگانی شادکام

هر دو اخوان هم ز اسرائیلیان
میوهٔ خود هر دو میدادند هم
هم روان کردیم نهری بافراغ
هم فزونم از تو در مال و نفر
که شود فانی مرا این بوستان
گفت او را صاحبش اندر جواب
پس ز نطفه پس نمودی مستوی
از چه ناوردی بگفت از بی رشد
اینکه مبینی مرا که کمترم
هم فرستد برقی از گردون نگاه
راست پس فرمود حق گفتار او
زانچه در وی کرده بد خرج از درم
می بگفت ایکاش بر پروردگار
هم بد یاری دهنده خویشتن
راست گفتاریکه او از عاطفت
ما فرستادیم آنرا از سما
سبز و تر نبود بگیتی مستمر
کز زمین میروید از آب سما
رخت باید زود بربست از مقام

از پسرشان ارث آن دو بوستان
از ثمر چیزی نکردندی ستم
نهر شرب اندر میان آن دو باغ
شد بباغ خویش آن استیزه گر
هم نپندارم قیامت کاید آن
و آن جدل میکرد با او در خطاب
راست یعنی تا شدی مردی قوی
چونکه گشتی داخل اندر باغ خود
از تو در مال و ولد هم دیگرم
بوستانت پس شود خشك ار گیاه
قهر حق بگرفت باغش را فرو
سقفهاش افتاده بد برروی هم
من نکردم کس شریك از نابکار
یا کشنده انتقام از ذو المنن
بهتر است اندر صواب و عاقبت
پس بآن شد مختلط ست و گیاه
حق بهر چیزیست ما را مقتدر
پس شود بی نفع و خشك از بادها

اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَالْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَخَيْرٌ اَمَلاً ٤٥

مال وپسران آرایش زندگانی دنیاست وباقیهای شایسته بهتر است نزد پروردگارت از راه ثواب وبهتر است از راه امید

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَتَرَى الْاَرْضَ بارِزَةً وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً ٤٦ وَعُرِضُوا عَلي

وروزیکه روان میگردانیم کوهها را ومی‌بینی زمین را ظاهر وحشر کنیم ایشان را پس وانگذاریم از ایشان احدیرا وعرض کرده شوند بر

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ اَنْ لَنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً ٤٧ وَ

پروردگارت صف کشیده بتحقیق آمدید ما را همچنانکه آفریدیم شما را اول بار بلکه ادعا کردید که هرگز نگردانیم برای شما وقت وعده و

وُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَي الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهٰذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً

گذاشته شد کتاب پس بینی گناهکاران را که ترسندگانند از آنچه در آنست ومیگویند ای وای بر ما چیست مر این نامه را که وانگذاشته گناه خوردیرا

وَلا كَبِيرَةً اِلاّ اَحْصٰيها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَداً ٤٨ وَاِذْ قُلْنا لِلْمَلٰئِكَةِ

ونه بزرگیرا مگر آنکه در شمار آورده آنرا ویافتند آنچه کرده بودند حاضر وستم نمیکند پروردگارت هیچکس را وهنگامیکه گفتیم مر فرشتگان را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ

سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که بود از جن پس بیرون رفت از فرمان پروردگارش آیا پس میگیرید اورا وفرزندانش

اَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً ٤٩ ما اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ

دوستان از غیر من وایشان مر شما را دشمنند بد است مر ستمکاران را بدل آنچه بجای خدا گرفتند حاضر نکردیم ایشانرا در آفرینش آسمانها و زمین

وَلا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً ٥٠

ونه در آفریدن خودهاشان ونبودم گیرنده گمراه کنندگان را مددکار

مال و فرزندان بود آرایشی — زندگی را هم سبب ز آسایشی
نزد رب آن خدای لم یزل — بهتر است اندر ثواب وهم امل
هر دو بر نیکی شود پس سبب — نزد پاداش از عاقبتهای رب
وین زمین را بنگری ظاهر شده — مردگان از زیر بر روی آمده
عرصه کرده حمله کردند آن رمه — صف کشیده بر خداوندت همه
بیکس و بیجاه و مال و برهنه — بی رونق و بی معین و یکسه
نه چنان بود آنکه میپنداشتید — نیست آن موعد که وعده شد دید
پس ببینی مجرمانرا ترسناک — وای بر ما می بگویند از هلاک
از صغیره واز کبیره اندران — هر که نشمرده است آنرا برشان
نه نماید بر کسی رب ستم — رسته بینند آنچه بل کشتند هم
سجده پس کردند جز ابلیس دون — کان بد از جن رفت از فرمان برون
پس شما آیا که میگیرید دوست — دیو و فرزندان اورا که عدوست
بد بود بر ظالمان حق را بدل — دیو و ذریاتش اعنی بیجدل
شور ز ایشان تا کنم در نیک و بد — یا بکاری جویم از ایشان مدد
تا که باشد آگه از غیب امور — این بگوید جز سفیهی بیحضور
راجع است اشهدتهم یا در طلب — بر ضمیرش سوی کفار و عرب
ک شما حاضر بدید اعنی که من — خلق کردم عرش و فرش و مرد و زن

باقیات الصالحات اندر ایاب — نزد حق هم به باید و ثواب
شاید آن مالت شود اسباب خیر — وآن ولد از کاملان در ستر و سیر
یاد کن روزیکه گردد کوهها — رانده و برکنده از جا در هوا
جمعشان سازیم یکجا بر قرار — نی که یکتن گردد از ما وا گذار
گوید ایشان را خدا آخر شما — آمدید آنسان که بودید ابتدا
همچنانکه آفریدیم از نخست — ما شما را بیکس و عریان و سست
میشود آن نامه ها بگذاشته — که عملها ثبت در وی داشته
بهر ما ما ناچه بوده است اینکتاب — که فرو نگذاشته هیچ از حساب
می بیابند آنچه را که کرده اند — نزد خود حاضر نه زان در پرده اند
چونکه ما گفتیم بر فرشتگان — سجده بر آدم نمائید از مکان
شرح آنرا گفته ایم از کیف و کم — نیست بر تکرار حاجت نیز هم
او و ابنائش شما را دشمنند — غیر من گیرید یار از خصم چند
ما نکردایمشان حاضر یقین — وقت خلق این سموات و زمین
هم نبودستند حاضر آن زمن — که نمودم نفسهاشان خلق من
نیستم گیرنده من از گمرهان — بر مدد کاری و پشتی نیم آن
که بخواندند آن ملایکرا بنام — دختران حق ز عقل نا تمام
تا بخلقت از شما بعضی شوید — شاهد بعضی دگر از عقل و دید

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً

وروزیکه گوید ندا کنید یاران مرا که دعوی کردید پس ندا کردند ایشان را پس جواب ندادند مر ایشان را و گردانیدیم میان ایشان جای هلاک شدن

٥١ وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً ٥٢ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي

و ببینند گناهکاران آتش را پس دانستند که ایشان افتادنیاند در آن و نیافتند از آن جای برگشتنی و بتحقیق مکرر آوردیم در

هٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ٥٣ وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ

این قرآن از برای مردمان از هر داستانی و باشد انسان بیشتر چیزی از راه جدل و منع نکرد مردمان را که

يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ

بگروند وقتیکه آمد ایشانرا هدایت و آمرزش خواهند از پروردگارشان مگر آنکه آید ایشانرا عادت پیشینیان یا آید ایشانرا عذاب روی

قُبُلاً ٥٤ وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْ

باروی و نمیفرستیم فرستادگان را مگر بشارت دهندگان و بیم کنندگان و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بباطل تا زایل

حِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنْذِرُوا هُزُواً ٥٥ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ

گردانند بآن حق را و گرفتند آیتهای مرا و آنچه بیم کرده شدند باستهزاء و کیست ستمکارتر از آنکه پند داده شد بآیتهای پروردگارش

فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ

پس روگردانید از آنها و فراموش کرد آنچه را پیش فرستاد دو دستش بدرستیکه ما گردانیدیم بر دلهاشان پوششها مبادا که فهمند آنرا و در گوشهای ایشان

وَقْراً ٥٦ وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً ٥٧ وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ

گرانی و اگر خوانی ایشانرا سوی هدایت پس هدایت نمی یابند آنگاه هرگز و پروردگار تو است آمرزگار صاحب رحمت اگر

يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً ٥٨ وَ

مؤاخذه میکرد ایشانرا بآنچه کسب کردند هر آینه تعجیل مینمود برای ایشان عذاب بلکه مر ایشان راست وقت وعده که نیابند از غیر او پناهی و

تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً ٥٩

این قریها هلاک کردیم ایشانرا چون ستمکردند و کردیم برای هلاکشان وقت وعده

یاد کن روزیکه حق گوید عیان
پس مر ایشانرا اجابت نکنند
ناروا چون میکنند آن مشرکان
ما در این قرآن بیان کردیم ما
و اندر انکار و خصومت بمحل
هم نه در استغفارشان مانع چنین
نی فرستادیم ما پیغمبران
حق بدان بیهوده تا زایل کنند
اظلم از وی کیست کو چون در طلب
دستهایش یعنی اندر هر محل
بازشان سنگینی اندر گوشها
رب آمرزنده و بخشنده است

مر شریکان مرا خوانید هان
عاجزان از کس اجابت کی کنند
شد یقینشان که در افتند اندران
پند را للناس من کل مثل
کان انسان اکثر شیء جدل
انتظار الا برسم اولین
جز مبشر نیز منذر در جهان
واهل حق را دست از باطل کنند
یاد کرده شد بآیتهای رب
پیش فرستاده از سوء عمل
هشته ایم اندر پی رو پوشها
دیر گیر و زود بخش از بنده است

که بدند از زعمشان همراز من
وجعلنا بینهم موبق نجاست
هم راهش می نیابند ایچ نیز
که بدان دارند در نظم احتجاج
منع از تصدیق مردم را نکرد
منتظر بر سنت پیش از غلو
و آنکسانکه نگرویدند از ضلال
هزو بگرفتند آیتهای ما
پس کند اعراض از آن و زیاد خویش
ما نهادستیم بر دلهایشان
خوانی از سوی هدایتشان تو بار
گر بگیرد کافران را بر عذاب

پس نخوانید ار بود انباز من
جای اهلاک آنکسانرا کجاست
بازگشتن را مکانی در گریز
ور دلایل وز قصص بی اعوجاج
رهنما چون آمد از خلاق فرد
یا که آیدشان عذابی رو برو
میکنند ایشان ببیهوده جدال
و آنچه بد بر خلق انذار از خدا
میبرد آنچه فرستاده است پیش
پوششی تا در نیابند این بیان
مهتدی هرگز نگردند از نیاز
زود بر چیزی که کردند اکتساب

مهلت ایشانرا بندهد دم بدم — میشتابانند بپاداش ستم — لیک نکند هیچ تعجیل اندران — تا که ایشانرا رسد وقت و زمان
که نباشد آنزمان جز حق پناه — تا بسوی او گریزند از گناه — آن قرائی کاهل آنها را نگاه — ما نمودیم از ستمهاشان تباه
هم بلوح اهلاکشان مرقوم بود — مرایشانرا وعدهٔ معلوم بود

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰي لِفَتٰهُ لَا اَبْرَحُ حَتّٰي اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا ٦٠ فَلَمَّا بَلَغَا

وهنگامیکه گفت موسی مرجوانمردش را پیوسته خواهم رفت تا برسم محل جمع شدن دو دریا یا روم روزگاری دراز پس چون رسید

مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ٦١ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتٰهُ آتِنَا غَدَاءَنَا

بمجمع میانه آندو فراموش کردند ماهیشانرا پس فرا گرفت راهش را در دریا نقبی پس چون گذشتند گفت موسی مرجوانش بیاور چاشته ما

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا ٦٢ قَالَ اَرَاَيْتَ اِذْ اَوَيْنَا اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

بدرستیکه دیدیم از سفرمان این تعبی گفت یوشع آیا دیدی هنگامیکه ماه زل گزیدیم آن سنگ پس بدرستیکه من فراموش کردم

وَ مَا اَنْسَانِيهُ اِلَّا الشَّيْطَانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ٦٣ قَالَ ذٰلِكَ مَا كُنَّا

آن ماهی را و از یاد من نبرد آنرا مگر شیطان که مذکور سازم او را و او گرفت راهش را در دریا عجبی گفت آنست آنچه ما بودیم

نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلٰي آثَارِهِمَا قَصَصًا ٦٤

که می جستیم پس برگشتند بر اثرهاشان پی جویان

حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

قصه موسی و خضر آمد بپیش — حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش
بیستم زانکه گفتم بوسته سیر — سوی بحر و در کسب علم و خبر
پس رسیدند از پس رنج و ندم — مجمعی را که بدان بین دو یم
ماهی پخته که گفتش کردگار — ره نماید او ترا بر سوی یار
پس تجاوز چون نمودند از حدود — یعنی از مجمع که جفتشان گمشده بود
آن طعام ما برون آر از بنه — که بسی گشتیم خسته و گرسنه
گفت داری تو خبر کردیم جا — چون کنار چشمه در آن صخره ما
کاگهی ندهم تو را زان در طلب — راه خود بگرفت در بحر او عجب
گفت موسی اینست آنچیزیکه ما — در پیش بودیم در صبح و مسا
تا بدانجائی رسیدند از قدم — که بدانجا رفته بد ماهی بدم

گفت موسی با جوانمردش که بود — یوشع بن نون در آن هنگام زود
تا رسم بر مجمع البحرین باز — میروم یا من زمانی بس دراز
در کنار بحر کردند آرمان — ماهی خود را فراموش از مکان
راه خود بگرفت در دریا چنان — که سردابه شود مجری روان
روز دیگر چونکه آمد چاشتگاه — گفت موسی مر فتی را بر دراه
زین سفر دیدیم افزون رنجها — تا چه باشد قسم ما از گنجها
کردم از ماهی فراموش در نهاد — وان نبرد الا که شیطانم زیاد
هر کجا میرفت می شد راه باز — هم زمین بحر خشک از امتیاز
باز پس گشتند بر آثار خویش — از پی آن رهی که رفت پیش
پس رهی دیدند خشک و بس گشاد — اندر آن گشتند وارد را اعتماد

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ٦٥ قَالَ لَهُ مُوسٰي

پس یافتند بنده از بندگان مارا که داده بودیم او را رحمتی از نزد ما و آموخته بودیم او را از نزد ما علمی گفت مر او را موسی

هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰي اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ٦٦ قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَ

آیا پیروی کنم ترا بر آنکه بیاموزی از آنچه آموخته شده برای رسیدن بحق گفت بدرستیکه تو هرگز نمیتوانی با من صبر کردن و

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰي مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِي اِنْشَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَلَا اَعْصِي لَكَ اَمْرًا ٦٩

چگونه صبر میکنی بر آنچه احاطه نکرده بآن از راه دانش گفت زودی بیابی مرا اگر خواسته باشد خدا صبر کننده و نافرمانی نکنم مر ترا در کاری

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠

گفت پس اگر پیرو شوی مرا پس مپرس مرا از چیزی تا آنکه ابدا کنم برای تو از آن یادی را

ملازمت نمودن حضرت موسی مر خضر علیه السلام را

بندهٔ پس از عدم یافتند ‌ ‌ با ارادت سوی او بشتافتند ‌ ‌ بنده‌ای کز ما بدش بخشایشی ‌ ‌ داشت اندر ظل فضل آسایشی
داشتی آموختیم از خود بدو ‌ ‌ علم باطن بود آن نکته‌گو ‌ ‌ گفت موسی مر ورا اندر زمن ‌ ‌ پیروی آیا نمایم از تو من
خود بشرط آنکه از علمت مرا ‌ ‌ می بیاموز آنی از رشد وهدا ‌ ‌ راجه آنرا بر تو آموزانده اند ‌ ‌ سوی تو بر کس آنم خوانده اند
گفت هرگز استطاعت نبودت ‌ ‌ صبر با من آنچنانکه بایدت ‌ ‌ گفت چون صابر نباشم گفت زان ‌ ‌ که توئی بی بهره از حکم و بیان
جمله احکامت بروی ظاهر است ‌ ‌ ور حقایق سهو و غفلت قاصر است ‌ ‌ شاید از من امری آید در ظهور ‌ ‌ که نداند حکمتش تا بی قصور
چون شوی صابر بر آنچه از نظر ‌ ‌ که بر آن نبود احاطه در خبر ‌ ‌ گفت باشد زود که بینی مرا ‌ ‌ صابر اندر کار گر خواهد خدا
ناورم عصیان برا در هیچ کار ‌ ‌ گرچه باشد آنچه بینم ناگوار ‌ ‌ گفت پس گر پیروی آری ز من ‌ ‌ پس بپرس از من ز چیزی در علن
تا کنم من بر تو احداث از بیان ‌ ‌ ابتدا یعنی مکن تو خود بیان ‌ ‌ باید احداث سخن باشد ز من ‌ ‌ حکمتش تا کشف سازم بی‌سخن

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا ۖ قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ٧١

پس رفتند تاچون سوارشدند در کشتی سوراخ کردآنرا گفت آیاسوراخ کردی آنرا تاغرق کنی اهلش را بتحقیق آوردی چیزی ناشایسته

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٢ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ

گفت آیانگفتم بدرستیکه توهرگز نتوانی بامن صبرکردن گفت مؤاخذه مکن مرا بآنچه فراموش کردم و مرسان مرا از

أَمْرِي عُسْرًا ٧٣ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

کارم دشواررا پس رفتند تاچون دیدند پسررا پس کشت اورا گفت آیاکشتی نفسی پاک را بغیرقصاص نفسی بتحقیق آوردی

شَيْئًا نُكْرًا ٧٤ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٥ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ

چیز قبیحی‌را گفت آیا نگفتم مر ترا بدرستیکه توهرگز نتوانی بامن صبرکردن گفت اگر بپرسم ترا از چیزی

بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ٧٦ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا

پس ازآن رفاقت مکن بامن بحقیقت رسیدی ازنزدمن بعذر پس رفتند تاچون رسیدند باهل قریه خواستند طعام

أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ ۖ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ٧٧

از اهلش پس اباکردند که مهمانی کنندآندو را پس یافتند در آن دیواری که میخواست که فرود آید پس راست کردآنرا گفت اگر خواسته بودی هرآینه گرفته بودی برآن مزدی

مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

کرد موسی آن تمام ازوی قبول ‌ ‌ پس روان گشتند هر سه بی‌نکول ‌ ‌ تا که اندر ساحل دریا سوار ‌ ‌ بر سفینه هر سه گشتند آن سه یار
خضر پنهان ز اهل کشتی نابر ‌ ‌ کرد سوراخ آن سفینه بیحذر ‌ ‌ لوحی از الواح آن برکند زود ‌ ‌ چند جا سوراخ کشتی را نمود
گفت موسی فلک را کردی تو غرق ‌ ‌ اهل آنرا تا کنی آیا تو غرق ‌ ‌ امری آوردی که بس باشد شنیع ‌ ‌ زان عجب‌تر نیست چیزی بر مطیع
خضر گفت آیا نگفتم در عهود ‌ ‌ صبر با من خود تو نتوانی نمود ‌ ‌ دید موسی داخل از آن ثقبه آب ‌ ‌ در سفینه ماند اندر انقلاب
یافت پس کان معجز است و حکمت است ‌ ‌ گرچه آن دور رسوم صورتست ‌ ‌ گفت موسی لاتؤاخذنی که من ‌ ‌ رفته بود از یادم آن عهد کهن
از تو خواهم عذر اندر اعتراض ‌ ‌ سخت بس برمن مگیر از انقباض ‌ ‌ پس برون رفتند از کشتی بگاه ‌ ‌ در دهی وارد شدند از گرد راه

الجزو السادس عشر

یا غلامان یك غلامی دید او ... سبز خط و مشکموی و ماهرو
گفت موسی کشتی این نفس زکی ... خود تو آیا بیگنه در کودکی
ظاهر او از قتل ناحق بود پاك ... بیگناه او را چرا کردی هلاك
گفت آیا من نگفتم نیست ... صبر با من نیست هرگز ممکنت
پس مشو با من مصاحب در سخن ... زانکه بر عذری رسیدستی ز من
پس برفتند آن سه یار از آن مقام ... بر دهی گشتند وارد وقت شام
خواستند از اهل ده نان و طعام ... از ضیافتشان ابا کردند هم
داد استحکام با سنگ و گلش ... برفتادند چونکه دید او مایلش
راست کردی از چه پس دیوارشان ... بی مزدی آمدی در کارشان
در کنارش خواند و کشتش بیدرنگ ... یا صبی کوفتش یا سر بسنگ
غیر از آنکه کشته نفسی را بجاس ... کشته باشد تا بر او واجب قصاص
چیزی آوردی بظاهر ناپسند ... در شریعت نیست جز زشت و نژند
گفت زین پس گر کنم چیزی سؤال ... از تو شاید گیری از من گر ملال
باشی از همراهیم معذور تو ... شاددار خود کردی از من دور تو
خواستند ایشان که تا داخل شوند ... بسته بد در وار نگشودند بند
یافتند آنجای دیواری بلند ... خواست کامد قائمش کرد ارجمند
گفت موسی اهل این قریه بما ... نه طعامی بار دادند و نه جا
خواستی گر میگرفتی در مقام ... اجرتی کز آن خریم آیا طعام

قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً ٧٨ اَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ
گفت اینست جدائی میان من و میان تو زودی خبر دهم ترا به تفسیر آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن اما کشتی پس بود
لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَاَرَدْتُ اَنْ اَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَآءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً
از مسکینانی که کار میکردند در دریا پس خواستم که معیوب کنم آن را و بود در پیش راه ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی را بغصب
٧٩ وَ اَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ اَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَ كُفْراً ٨٠ فَاَرَدْنَا اَنْ يُبْدِلَهُمَا
واما پسر پس بودند والدینش دو مؤمن پس ترسیدیم که تکلیف کند آن دو را یا در آورد روی در عصیان و کفر پس خواستیم که بدل دهد آن دو را
رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكٰوةً وَ اَقْرَبَ رُحْماً ٨١ وَ اَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ
پروردگارشان بهتر از او در پاکی و نزدیکتر در عطوفت و اما دیوار پس بود از دو پسر که دو یتیم اند در شهر و باشد
تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ اَبُوهُمَا صَالِحاً فَاَرَادَ رَبُّكَ اَنْ يَبْلُغَا اَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً
در زیرش گنجی از آن دو و بود والدین این دو نیکوکار پس خواست پروردگار تو که برسند بقوتشان و بیرون آورند گنجشان را رحمتی
مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ اَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً ٨٢
از پروردگار تو و کردم آن را از رای خود اینست تفسیر آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن

مفارقت نمودن خضر از موسی علیهما السلام

گفت خضر آمد زمان افتراق ... در میان ما و تو هذا فراق
زودت آگه سازم از تعبیرشان ... کز شکیبش پس تو باشی ناتوان
آن سفینه بود اما در پسند ... اندر آن دریا ز محتاجان چند
پس اراده کردم از امر خدا ... تا کنم معیوب خود آن فلك را
میمباید غضب هر جا کشتی است ... کان بود نو یا که هیچش عیب نیست
صاحبان آن بکلی نا امید ... هم نگردند از معاش و از نوید
پس بترسیدیم کایشان را رسد ... کفر و طغیان از وجود آن ولد
بهتر از روی زکاو رحم رفق ... کون او با نظم کون آید بوفق
حکم شرح این نیست کاری اشتباه ... کز چه کشت او آن پسر را بیگناه
اصلش آن باشد که نقاش ارز دود ... نقش خود را عیب نبود در وجود
بد پدرشان مرد نیکی از خواص ... گنج دارد بر یتیمان اختصاص
خلق میبردند مال کودکان ... خواست پس پروردگار آن را نهان
گفته بودی اعتراض ارشد سه بار ... ترك کن با من دگر صحبت مدار
ظاهرش دیدی و بودی بی خبر ... زانچه در باطن بد از تو مستتر
ده برادر پنج بیمارند و پیر ... پنج در بحرند عامل پس فقیر
زانکه باشد پادشاهی در عقب ... غاصب و جبار و بیرحم و ادب
کردم آن معیوب تا یابد امان ... از شرور غاصبان و ظالمان
وان غلام کشته گشته پس بداو ... خود شقی و والدینش پس نکو
خواستیم آن پس که حق بدهد عوض ... بکتر زاو آن دو را دور از مرض
اینقدر باشد بفهم عامه خوب ... آگه از باقیست علام الغیوب
گفته بود او خود که میباید براست ... امر من باشرع و ظاهر این بجاست
وان جدار اما بود از دو یتیم ... زیر آن گنجیست پنهان ای کلیم
گر که می افتاد مانا این جدار ... میشد از زیرش مگر گنج آشکار
تا رسند آن هردو بر رشد و تمیز ... گنج را یابند بی حرف و ستیز

زان سبب کردم من این دیوار راست — تا بدانی رمز امری کز خداست
نفس باشد غاصب فلك بدن — از ریاضت تن رهد زاو بی‌سخن
شرح آن هرجا مکرر گفته‌ایم — در معنی بس مفصل سفته ایم
او چه گردد کشته این ظاهر شود — منتقم از خضر صاحب سر شود
رسته چون از قوه‌های طبع پاك — هست نزدیك آنکه تا گردد هلاك
پس نماید دست خضر آن را قوی — بر کمالات و صفات معنوی
این بود تعبیر آنها از جمیع — که تو در صبرش نبودی مستطیع

آن سفینه تن بود کاو را شکست — در ریاضت تا ز شر نفس رست
کشتن نفس است قتل آن غلام — کار خضر از قتل او گردد بکام
هست نفس مطمئنه آن جدار — کان پس از اماره گردد پایدار
زانکه گردد از ریاضات زیاد — بی ز حرکت بی ز قوت چون جماد
جان او را کرده تعبیر از سد — بر جداری کاو بیفتادن رسد
این اشارت بس بود در این مقام — هست در تفسیر شرحش بالتمام

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً ٨٣ اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَآتَيْنَاهُ

ومیپرسندترا از ذی القرنین بگو زودی خواهم خواند بر شما از او یادی بدرستیکه ما تمکن دادیم در زمین و دادیمش

مِنْ كُلِّ شَيْئٍ سَبَباً ٨٤ فَاَتْبَعَ سَبَباً حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ

از هر چیزی سببی پس از پی رفت سببی را تا چون رسید بجای غروب کردن آفتاب یافت آنرا که غروب میکند در چشمهٔ لای دار

وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً ٨٥ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً ٨٦ قَالَ

ویافت نزد آن گروهیرا گفتیم ای ذوالقرنین یا عذاب میکنی ایشان را ویا آنکه میگیری از ایشان نیکوئی را گفت

اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلٰى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُكْراً ٨٧ وَ اَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ

اما آنکه ظلم کرد پس زود باشد که عذاب کنیم او را پس برگردانیده شود سوی پروردگارش پس عذاب کند او را عذابی سخت و اما آنکه ایمان آورد و کرد کار

صَالِحاً فَلَهُ جَزَآءً الْحُسْنٰى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْراً ٨٨

خوب پس مر او راست پاداش نیکی و بزودی خواهیم گفت مر او را از فرمان خود آسانی

یك شنو تفصیل ذوالقرنین باز — گر تو پرسند ای رسول دلنواز
هم ورا خوانند ذوالقرنین از آن — که دو قرن گشت بر گرد جهان
یا که شاه ظاهر و باطن بد او — یا که بود است او اصیل از هر دو سو
نیست قصد از شخص او تا بوده چون — قصه اش فرموده حق بهر سون
ما باو دادیم مکنت از طلب — در زمین هم از هر آنچیزی سبب
تا رسد آنجا که میشد آفتاب — مرفرو در چشمهٔ از گرم آب
یا بکش این قوم را از چارسو — یا که هل ما بیشان شرع نکو
زود باشد ما کنیم او را عذاب — میکشیم آن هرچه باشید از شتاب
وانکه مؤمن گردد و شایسته کار — پس جزای نیك باید بیشمار

بوده آن اسکندر از روی کلام — پادشاه مشرق و مغرب تمام
یا که بودش در تصرف غرب و شرق — نافذ امرش هردو سو را همچو برق
یا دو قرن از مردمان در دور او — برگذشتند از جهان رنك و بو
زود باشد گو که تا خوانیم ما — قصه و اخبار او را بر شما
کان وسیله بودش اندر کارها — میشد از پی هر سبب راه هر کجا
یافت نزد آن گروهی بت‌پرست — ما باو گفتیم از حکم الست
قال اما من ظلم یعنی ستم — کرد هر کس یافت زان پاداش هم
هم چو بر پروردگارش گشت رد — پس کند او را عذابی سخت و بد
زود باشد که ورا گوئیم ما — کاری آسان ز امر خود کامل جزا

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً ٨٩ حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

پس از پی رفت سببی را تا چون رسید بجای برآمدن آفتاب یافت آنرا که بر می آید بر گروهی که نگردانیده بودیم برای ایشان از

دُونِهَا سِتْراً ٩٠ كَذٰلِكَ وَ قَدْ اَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً ٩١ ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً ٩٢ حَتّٰى اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ

پیش از آن پوششی همچنین و بدرستیکه احاطه داشتیم بآنچه بود نزد او از روی آگاهی پس از پی رفت سببی را تا چون رسید میانه دو سد

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً ٩٣ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ

یافت از پیش آن دو تا گروهیرا که نزدیك نبودند که فهمند سخنی را گفتند ای ذوالقرنین بدرستیکه یأجوج و مأجوج

مُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلٰي اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا ٩٤ قَالَ مَا

فساد کنندگانند در زمین پس آیا نگردانیم برای تو خرجی برآنکه سازی میان ما و میان ایشان سدی گفت آنچه

مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَاَعِينُونِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً ٩٥ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

تمکن داده مرا در آن پروردگار من بهتر است پس مدد کنید مرا بقوتی که بسازم میان شما و میان ایشان سدی بیارید نزد من پارچه‌های آهن

حَتّٰي اِذَا سَاوٰي بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتّٰي اِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي اُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً

تا وقتیکه برابر شود میانه آن دو کوه گفت بدمید تا وقتیکه گردانید آنرا آتش گفت بیارید نزد من تا بریزم بر آن مس گداخته

٩٦ فَمَا اسْطَاعُوا اَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً ٩٧ قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ٩٨ فَاِذَا جَاءَ

پس نتوانستند که بالا روند آنرا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن گفت این رحمتی است از پروردگارم پس چون آید

وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ٩٩

وعده پروردگار من میگرداندش ریزه ریزه و باشد وعده پروردگار من حق

پس ربی شد سبب راه رجوع ... تا رسد آنجا که خود یابد طلوع
همچنان بود امر او که علم ما ... کرد احاطه از خبر ما ماورا
گشت تابع پس سبب را از وجوه ... تا رسد او در میان هر دو کوه
پس بذو القرنین گفتند آن گروه ... با اشارت با مترجم پیش کوه
از پس اینکوه چون آیند در ... میبرند و میخورند از خشک و تر
ما تو را آریم خرج از مال خود ... تا کشی آیا میان ما تو سد
گفت تمکین داده مر من کارساز ... اندر آن یعنی زمالم بی نیاز
همچو سنگ و چوب و آهن بیشمار ... تا کشد سدی میانشان استوار
تا مساوی شد میان هر دو کوه ... سخت و محکم ساخت سدی با شکوه
یکصد و پنجاه گز سدی مکند ... تا مساوی گشت با کوه بلند
نتوانستند کر آلات خویش ... ثقبهٔ در وی کنند احداث بیش
پس چو آید وعدهٔ پروردگار ... سازد آن را خرد و مردار هر کنار
چونکه ذو القرنین آمد بر نهاد ... عزم ران پس کرد بر فتح بلاد
یافت طالع شمس را در خوششی ... بر گروهی که نبدشان پوششی
یا جنود و مکنش بود آنچنان ... که محیط الا که حق بودی بر آن
یافت قومی پیش آن کوه از سخن ... که زبانی میفهمیدند هیچ
در زمین یاجوج و ماجوج آشکار ... میکنند افساد از هر رهگذار
بهر ما بر خوردی مانند خر ... بی ز حیوان و مواشی یا جهیز
آنچه خواهی آوریمت ما جمیع ... تا کشی ما بین ما سدی رفیع
پس مرا یاری کنید از چیزها ... یعنی از اسباب و آلاتی شما
پس زمین را کند تا نزدیک آب ... قطعها افکند ز آهن بیحساب
گفت آهنها بآتش بر دمید ... تا که بر بالای آن ریزم حدید
ناتوان گشتند بر یأجوجیان ... تا برآیند ایچ بر بالای آن
گفت اینکه یابید آسایشی ... از خدای من بود بخشایشی
وین ز آثار قیامت بی خطاست ... وعدهٔ حق باشد آن بر صدق و راست
خلق را میخواند بر توحید و دین ... یکجهت بر قلع و قمع مشرکین

وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً ١٠٠ وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ

و وا میگذاریم بعضی ایشان را آن روز که با ضطراب داخل میشوند در بعضی و دمیده شد در صور پس جمع کردیم ایشان را جمع کردنی و نمودار کردیم دوزخ را

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً ١٠١ اَلَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

آن روز برای کافران نمودار کردنی آنانکه بود چشمهاشان در پرده از یاد من و بودند که نمیتوانستند

سَمْعاً ١٠٢ اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي اَوْلِيَاءَ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

شنیدن آیا پس پنداشتند آنانکه کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از غیر من صاحبان بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را

لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً ١٠٣ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالاً ١٠٤ اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

از برای کافران ما حضری بگو آیا خبر دهیم شما را بزیان کارتران در کردارها آنانکه ضایع شد سعیشان در زندگی دنیا

وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً ١٠٥

و ایشان می‌پندارند که ایشان خوب میکنند کار را

جن وانس اعنی زروی اضطراب
عرض گردانیم دوزخ را عیان
هم بنتوانند بشنیدن نگوش
غیرمن گیرند یعنی اولیا
یا کنیم آماده پس بی حایلی
آنکه ضایع گشت وکم از کجروی
اصل طاعت را که تصدیق دلست

واگذاریم اندران روز وخروج
در هم آمیزند همچون موج آب
اندران روز از برای کافران
قول حق و آیات را از فقدهوش
از تنان یا از ملایك و انبیا
مر جهنم کافران را منزلی
سعی ایشان در حیوة دنیوی
طاعت اوزایمان نباشد باطل است

بعضشانرا ماز فی سمعی یموج
پس دمیده مشود در صور دم
آنکسانکه چشمهاشان در غطا
میکنند این کافران آیا گمان
یعنی آیا جز من ارگیرند دوست
که دهم آیا خبر من مالعیان
هستشان طاعات از روی ریا
مکنند اینسان گمان در کارها

جمع پس سازیم ایشانرا بهم
باشد از ذکر اعنی از آیات ما
آنکه گیرند از عبادم دوستان
هیچ شی بهرشان درجستجوست
در عمل از بدترین خلقتان
ی که ار احلاص وایمان وولا
که ..کو کارند از پندار ها

اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْنًا ١٠٦

آنها آنانند که کافر شدند بآیتهای پروردگارشان وملاقاتش پس ناچیز شد کردارهاشان پس قرار نمیدهیم برای ایشان روز قیامت وزنی

ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا ١٠٧ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

اینست پاداش ایشان دوزخست سبب آنکه کافر شدند وگرفتند آیتهای مرا ورسولان مرا باستهزاء بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند

الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ١٠٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ١٠٩ قُلْ لَوْ

کارهای شایسته باشد برای ایشان بهشتهای فردوس منزلی جاویدان درآنها نجویند ازآنها انتقالی بگوا گر

كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بودی دریا مداد ازبرای سخنان پروردگارم هرآینه آخر شدی دریا پیش از آنکه آخر شود کلمات پروردگارم واگرچه آورده بودیم مثل آن امدد

١١٠ قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحٰي اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

بگوجز این نیست که من آدمی ام مانند شما که وحی فرستاده میشود که نیست خدای شما مگر خدای یکتا پس کسیکه باشد که امیددارد ملاقات پروردگارش

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا

پس باید بکند کار شایسته وشریك نسازد برستش پروردگارش احدیرا

این گروهند آنکه بر آیات رب
پس تبه گردید مر اعمالشان
آن جزاشان دوزخ آمد در پسند
وانکسانکه بگرویدند و عمل
جاودانند اندر ان دار المقر
بحر گردد فانی از آن بیشتر
حکمتش را نیست حد وانتها
جزکه وحی آید سوی من زحق
پس هر آنکو هست از پروردگار

کشته کافر نیستشان ره در طلب
تا چه باشد در قیامت حالشان
بر هر آنچه ازخود سری کافر شدند
بر نکوئی کرده اند از هر محل
زان نجویند ایچ مرجای دگر
که کلام رب من آید بسر
آنقدر گوید که دارد اقتضا
او بود یکتا بذات از ما خلق
در جزای فعل خویش امیدوار

وز لقای حقتعالی بیصبب
پس میزانی سنجیم ایچ ما
وانکه بگرفتند آیات مرا
باشد ایشانرا ز تعظیم رسل
کو شود بحر از نوشتن وامداد
مثل آن بحر آوریم ار هم مداد
کو جز این نبود که من باشم بشر
غیر از این نبود که معبود شما
باید او پس تا کند اعمال نیك

همچو بیماری کوا ماند از طبیب
آنچه کردند از عمل روز جزا
هم رسولانم بهزو واحتری
بر جزا جنات فردوس نزل
در کلام رب من ار هر مراد
یعنی ار مثلش کنیم آنرا زیاد
چون شما در وضع وطبع وخواب وخور
واحداست و بی نظیر ار ماسوی
کس بطاعت ننورد باوی شریك



سورة مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَمَانٌ وَ تِسْعُونَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

كهيعص ١ ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ٢ اِذْنَادي رَبَّهُ نِدَآءً خَفِيًّا ٣ قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ

بیان مرحمت کردن پروردگار تواست بنده اش را زکریا هنگامیکه خواند پروردگارش را خواندنی پنهان گفت پروردگارا بدرستیکه سست شد استخوان

مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا ٤ وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ٥ وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآئِي

ازمن ومشتعل شد سرازراه پیری ونشده ام خواندن تو ای پروردگارم محروم وبدرستیکه من میترسم از بنی اعمام از بعدم

وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ٦ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

وباشد زنم نازاینده پس ببخش مرا از نزدت ولی که میراث بردارمن ومیراث برد از آل یعقوب وبگرداناش ای پروردگارم

رَضِيًّا ٧ يَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى ٨ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٩ قَالَ رَبِّ اَنَّى

پسندیده ای زکریا بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا به پسری که نام او یحیی است که نگردانیدیم مر او را از پیش همنامی گفت ای پروردگارمن

يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ كَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ١٠

از کجا میشود مرا پسری وباشد زنم نازاینده وبدرستیکه رسیده ام از پیری بنهایت ناتوانی

بعد بسم الله الرحمن الرحیم
کاف هست از سر کان الله کان
بود و غیر از بود او بودی نبود
امتیاز اعنی که از برهان ذات
اکبر اعنی زانکه آید در نعوت
بس کبیر از خلق و کافی بر عباد
کرد ایجاد خلایق از کرم
هست هستیها تمام از هست او
نیست یا بست وجودی بل بجون
سرو جهرش اعنی که از وجه وجود
ها اشارت پس بهادی زین رهست
عین یعنی در مقام علم ذات
یعنی آنچه شد پدید از زشت و خوب
صاد یعنی صادقست او در کلام
اینست تحقیقی صحیح و معتبر
کاف وها یا عین وصاد است المراد
خواند چون پروردگارش را نهان
گشت پیری از سرم افروخته
من بترسم از موالی بعد خود
پاك فرزندی که باشد یار من
هم ورا گردان توای پروردگار
نافریدستیم اورا پیش از این

کوست ماب علم الله العلیم
کان قبل آن یکون الخلق آن
هم نخواهد بود بودی در وجود
خود بود برهان خود سلطان ذات
کی شناسد مرده وصف لایموت
در کمال و در کرم کامل وشاد
آن کرم که برتر است از کیف و کم
وزپی توحید او سر مست او
گشت ساری تارسد هستی بکون
رهنما شد در نزول و در صعود
داده این کزراه ورهبر آگهست
گشت ثابت عین جمله ممکنات
خلق کرد از عدل علام الغیوب
یا بوعده آنچه داد از هر مقام
کو بود در کاف و ها رمز دگر
رحمت رب تو بر عبدش بیاد
خواند نی با نطق و دل نی با زبان
سازش اعنی عظم ولحم سوخته
کز شر از آل یعقو بند و بد
بعد من اولی بود در کار من
بررضای خویشتن شایسته کار
ما سمیتی کش بود نامی چنین
زانکه نازاینده میباشد زنم

کن الها شرح صدرم را زیاد
پیش از آن یعنی که ماشئت بیج شیء
همچنانکه بوده خواهد بود نار
در ظهور اسم شاید گر فقیر
وصفها در قدر عقل مردم است
کامل اندر وصف وخلق وعزوقام
هاست حاکی از هویت در ثبات
با وجود آنکه عین هر شیء است
چون بفرق از جمع آزادی شود
در نزول این خلق را ایجاد کرد
یا بود در علم و افعال جمیل
یافت برعدل احقاق اقتضا
هستیش یعنی چنان بد مقتضی
یاکه صنعش جمله بر صدقست وحق
لیك برسر صفی بس لامع است
ذکر رحمت باشد از پروردگار
گفت ای پروردگارم گشت سست
من نبودم هرگز اندر خواندنت
زوجه ام نازاست و از سن ممتلی
باشد او از مال من میراث بر
ای زکریا ما تورا بر آن غلام
گفت ای پروردگار من چسان
کرده پیری خشك اعصاب وتنم

تو بحق کهیعص
بود اندر بود خود موجود وی
هست ما بودش وجودی زامتیاز
خواندش کافی مطلق وهم کبیر
ورنه کی از کنه معرا آگهست
در کمال ذات خود فوق التمام
کاوست ساری در تمام ممکنات
مطلق از اشیا بدات خود وی است
خلق را در جهر وسرهای دشود
در صعود از راه ایمان شادکرد
بر یدالله فوق ایدیهم دلیل
اینست تعبیر از علی العرش استوی
کافرید او را خود آن ذات العلی
ذات صمدانی بحق ما خلق
که مطابق این بیان با واقع است
بنده خود مر زکریا را بکار
استخوان من که بد سخت ودرست
با امیدای رب من در سالمت
پس ببخش از نزد خود بر من ولی
همچنین از آل یعقوب آن پسر
مژده می بدهیم کش یحیی است نام
بهر من باشد غلامی بر عیان

قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا ١١ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي

گفت همچنین گفت پروردگارت که آن بر من آسانست وبدرستیکه آفریدیم ترا از پیش ونه بودی چیزی گفت پروردگارم بگردان برای من

آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ١٢ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحَى

علامتی گفت علامت تو آنست که سخن نکنی با مردمان سه شب که صحیح باشی پس بیرون رفت بر قومش از محراب پس اشاره کرد

اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا ١٣ يَا يَحْيَي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ١٤ وَ

بايشان كه نماز كنند بامداد وشامگاه اى يحيى بگير آنكتابرا به‌نيروى يزدانى ودادیمش حكم دركودكى و

حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكٰوةً وَ كَانَ تَقِيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ١٥ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ

رحمتى ازنزدخود وپاكيزكى وبود پرهيزكار ونيكى‌كننده‌بوالدينش ونبود سركش نافرمان وسلام براو

يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ١٦

روزيكه‌زاده‌شدوروزيكه ميميرد وروزيكه‌برانكيخته‌ميشودزنده

گفت جبريلش كه در پيرى‌تورا
بر من آسانست اين كز قبل‌وى
گفت باشد اين علامت كه كلام
كرد اشارت سوى قومش‌بسته‌لب
چون تولد يافت يحيى پاك هوش
خودتواى‌يحيى‌بگير اكنون‌كتاب
وحنانا من لدنا و زكوة

همچنين بدهيم اين فرزند ما
كردمت خلق و نبودى هيچ‌شى
مى نگوئى سه شبانروز تمام
تا كه تسبيحش كنيد از صبح‌وشب
گشت اندر كودكى بشميه پوش
زان نو حكمتها كه داديمت‌بباب
بود پرهيزاز گناهش در ثبات
با درحمت بروى آوردى كه‌زاد

گفت جبريل اين‌ز گفت‌كردگار
گفت يارب مى بگردان بهر من
پس برون‌رفت‌او بسوى‌قوم‌خويش
قوم دا ستند كان‌وعده‌است‌راست
داشت بر طاعات روز وشب قيام
هم باو در كودكى داديم ما
بود نيكوكار بس با ام و اب
روز موت وروز بعثش در معاد

گفت يعنى اينچنين پروردگار
يك علامت در ظهور اين‌سخن
از مصلى بسته لب از حكم پيش
داده‌حق فرزند اورا اانچه‌خواست
ساكن بيت الله اندرصبح و شام
علم و حكمت عقل وفهم و احتبا
نى كه نافرمان و عاصى بى ادب

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِانْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ١٧ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

ويادكن در كتاب مريم هنگاميكه‌كناره‌گريداز اهلش درجائى شرقى پس‌گرفت ازپيش‌ايشان سترى

فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ١٨ قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ

پس‌فرستاديم بسويش‌روح‌خودجبرئيل‌راپس‌ماننده‌شدمرانسانى‌رادرست‌اندام گفت بدرستيكه من‌پناه‌ميبرم‌بخداى‌بخشنده‌ازتو اگرهستى

تَقِيًّا ١٩ قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ٢٠ قَالَتْ اَنّٰي يَكُونُ لِي غُلَامٌ

پرهيزكار گفت‌جزاين‌نيست‌من‌مگر فرستاده پروردگارتو تابه‌بخشم مرترا پسرى پاكيزه گفت ازكجا باشد مرا فرزندى

وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ بَغِيًّا ٢١ قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ

ومس‌نكرده‌مراانسانى ونبوده‌ام بدكار گفت‌همچنين گفت پروردگارتو كه‌آن‌برمن‌آسانست‌وتاكردانيم‌آنرا‌آيتى‌از براى مردمان

وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ اَمْرًا مَقْضِيًّا ٢٢

ورحمتى ازما وباشد امرى‌قرارداده‌شده

كن بقرآن ياد مريم را چواو
بود هنگام طلوع آفتاب
هست دورى‌از مقام طبع‌ونفس
پس فرستاديم روح القدس را
صورتى روشن تر از مهرمنير
ناگهان پيداشد اورا در عيان
عفت مريم نگر كاو بر اله
تا نگيرد بر من ازكار توتنك
يا مگر نبود ترا ترس از اله
پس‌من از بد بين بحق‌گيرم‌پناه
او فرستاده مرا بى اشتباه

گوشهٔ بگرفت از يار و عدو
اندمكان شرق وين باشدصواب
وز قوا هاى طبيعت گاه رفس
سوى‌او چون گشت پاك‌ازناروا
دلفريب و دلنشين و دلپذير
روح‌قدس از لامكان‌اندرمكان
ازچنان صورت بجان‌جويد پناه
پس برو نزد من برونشوبيدرنك
كه چنين خيره كنى برمن‌نگاه
تا مرا در حصن خود داردنگاه
كه‌تو از من سوى اوگيرى‌پناه

از پى تطهير در جائى كه بود
نزد تاويل اصالت ان بروح
پردهٔ بگرفت زايشان پيش رو
پس مصور شد بمريم درنظر
صورتى بس مستوى و معتدل
آب‌وگل‌راحق‌چوداداين‌اسطقس
گفت من گيرم پنه اندرنهفت
هيچ اگر از حق توپرهيزنده
قصد خلوت باشدت بامن چنين
گفت من نبود جزاين‌كزذوالمنن
من پناه هر پناه آرنده ام

جانب مشرق بتعيين و حدود
عالم قدس آن بود گاه فتوح
يا پس‌ديوار و كوهى رفت‌او
او بشكل آدمى بسكو سير
همچو اندر سرّ عارف نوردل
تاچه سازد صورت ازروح‌القدس
ازتو بر بخشنده‌كش دست‌حفت
نيستى طاغى مطبع و بندهٔ
اين نباشد از شان متقين
بر تو ميباشم رسولى مؤتمن
در پناه خود نگهدارنده ام

مر پناه ممکناتم کرده حق
ور کهم پوشی تورو ارو منم
جبرئیلم من رسول ذوالجلال
تك نگارم نقش فرزندی زکی
از تعجب گفت مریم چون پسر
گفت جبریلش که آری ز نکاح
ل ز مردی یعنی اعطاء ولد

تا پناه آرند بر من ما خلق
رو بهر سوئی کنی آنسو منم
نیست بیرون هیچم ازحکم وجلال
مر تو را اندر رحم با زیرکی
باشدم زیرا سو د ستم بشر
کس تورا بنموده‌مس هم ز سفاح
میتوانم کرد هر وقت ار سزد
وین مگر امریست مقضی ازامور

آنکه از من میگریزی سوی او
از من اینجا میگریزی بر کجا
کرده حقم نقش بنده ماسوی
وان بود پیغمبری کامل صفات
از نکاحم بوده دست مرد دور
گفت مر پروردگارت اك این
تا کنیم آن آیتی بر مردمان
ره‌بروی حکم وهم یابد صدور

من خود آنم می میوش ازمن تورو
رو کنی بر تا امیدی از رجا
تا نگارم نقش هر شیئی بجا
کر دم او مرده را باشد حیوة
هم نبودم زاهل غی یعنی فجور
بر من آسانست گرداری یقین
هم تو را باشد بقدرتها نشان

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ٢٢ فَاَجَآءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ

پس بارگرفت باو پس کناره‌گزید باو درجائی قرارداده‌شده پس آوردش درد زادن بسوی تنه درخت خرما گفت ایکاش من مرده بوده

قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ٢٤ فَنَادٰيهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

پیش از این وبودم فراموش‌شده از یادرفته پس ندا کرداو را عیسی یاجبرئیل از زیرش که اندوه مدار که بدرستیکه گردانید پروردگار تو در زیر ت نهری

٢٥ وَهُزِّي اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ٢٦ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَاِمَّا

وبکش بسوی خود تنه درخت خرمارا که فرو میریزاند بر تو رطب تازه چیده پس بخور وبیاشام وبیارام از را چشم پس اگر

تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا ٢٧ فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا ٢٨ فَاَتَتْ

ببینی از انسان احدیرا پس بگوی من نذر کرده‌ام برخدای بخشنده روزه پس سخن نکنم امروز آدمیرا پس آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ٢٩ يَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا كَانَ اَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ

اورا نزد قومش که برداشته بود او را گفتند ای مریم بحقیقت آوردی چیزی عجب ای خواهر هرون نبود پدرت مرد بدی

وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيًّا ٣٠ فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ٣١ قَالَ اِنِّي

ونبود مادرت بدکار پس اشاره‌کرد باو گفتند چگونه سخن گوئیم با کسیکه باشد در گهواره کودك گفت بدرستیکه منم

عَبْدُ اللّٰهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ٣٢ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَمَا كُنْتُ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَ

بنده خدا داده‌مرا کتاب وگردانیده‌مرا پیغمبر وگردانیده‌مرا بابرکت هرجا باشم ووصیت‌کرده‌مرا بنماز و

الزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ٣٣ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ٣٤ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

زکوة مادامیکه باشم زنده ونیکی بمادرم ونگردانیده‌مرا سرکش بدبخت وسلام برمن روزیکه زاده‌شوم .

وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا ٣٥

وروزیکه میمیرم وروزیکه بر انگیخته‌شوم زنده

گشت مریم پس رضا بی‌فاصله
پس ورا آورد مر درد مخاض
پس ندا در داد از زیرقدم
گرکه دانی بوده این زالطاف او
از حدیث جاهلان بی ادب
تا بیاشامی و شوئی تن دراو
نخل خشکی که تورا باشد بپیش

شد ز نفخ جبرئیلی حامله
سوی جذع النخلة با صد انقباض
جبرئیلش که مباش اینسان بهم
از چه محزونی و درخجلت فرو
باش بی پروا نه درحزن و تعب
یا بود جو عیسی پاکیزه خو
ازپی خرما بجنبان سوی خویش

گوشهٔ بگرفت پس دور از بلد
گفت بودم مرده کاش از ابتدا
بل بتکریم خدا خرسند باش
یار چون باتست زاغیارت چه باك
بین بزیر پای خود جوئی عیان
غم مخور یعنی کت از زیرقدم
تا که تمر تازه ریزد مر تولن

ر انفعال حمل از خویشا نخود
قبل هذا کنت نسیا منسیا
که تورا داد اختصاص ازماسواش
تا حق ار گویند حرفی عیب‌ناك
کت نمود او بهر آسایش روان
روح بخش عالمی بر زد علم
وین جود ز آثار غیبت یك نشان

پس بیاشام و بخور با خرمی
روزهٔ صمت است این درنزد من
قوم گفتندش تو بودی ذی‌نسب
بوده او از آل هرون بیغلو
نه پدر نه مادرت بودند بد
زانکه من با روزه‌ام امروز جفت
گفت آن کودك بنا گه در خطاب
پس مبارك ساخت حقم بر عباد
ساخت نکو کار هم با مادرم
رحمت حق و سلامش بر منست

دیده روشن کن بفرزندت همی
با بشر امروز نایم در سخن
آمدی اکنون بشئی بس عجب
بوده یا هرون عابد عم او
بر تو تا این زشتی از ست رسد
اید او از گوهر ذاتش بگفت
بندهٔ حقم بمن داد او کتاب
نفع و خیرم هر کجا باشد زیاد
تا بود او راضی از فعل اندرم
روز میبودی که زادم واین است
باشدم در حال سلامی دمبدم

پس اگر بینی کسی را توزقوم
پس بیاورد او بقوم اندر محل
که نبود ای اخت هرون مثل آن
در صلاح و زهدو تقوی بودمفرد
پس اشارت کرد مریم بر مسیح
قوم گفتند او چسان گوید سخن
هم سیم ده بر هر پیغمبری
هم وصیت بر صلوة و بر زکوة
هم نفرمود او مرا یعنی نساخت
روز موت و روز بعثم در نشور
در حیوة وموت و بعث ازذوالکرم

ما اشارت مدرکو دارم صوم
عیسی روشن روان را در نقل
اندر اقوامت ز مردان یازنان
در میان قوم خود آن پاك مرد
که ازاو پرسد این معنی صریح
کودکی در مهد کو گوید لبن
هر سرایم گردد از لب کوثری
کرده حقم تا که هستم در حیوة
سرکش و بدبختوز لطفم نواخت
که در آیم زنده در ارض حضور

ذٰلِكَ عِيسَي بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ٣٦ مَا كَانَ لِلّٰهِ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ

آنست عیسی پسر مریم گفتن درست که درآن شك میکنند نباشد خدا که فرا گیرد هیچ فرزندی منزه است او

اِذَا قَضَي اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٣٧ وَ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ

چون قرار آفرینش میدهد امری را پس جز این نیست که میگوید مر اورا بشو پس میشود و بدرستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شماست پس پرستید او را اینست راه

مُسْتَقِيمٌ ٣٨ فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٣٩ اَسْمِعْ بِهِمْ

راست پس اختلاف کردند طایفها از میانشان پس وای مر آنانرا که کافر شدند از حضور روزی بزرك چه شنوا بد بایشان

وَاَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِيَ

وچه بینا روزی که آیند مارا لکن ستمکاران باشند آنروز درگمراهی آشکار وبیم ده ایشانرا ازروز حسرت چون گذارش داده شود

الْاَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ٤١ اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٤٢

کار وایشانند در غفلتی وایشان نمیگروند بدرستیکه ما میراث میبریم زمین را وکسیکه بر آنست و بسوی ما باز میگردند

ذلك عیسی بن مریم قول حق
او منزه باشد از فرزندو زن
آن خدا رب من و رب شماست
وای آنکو گشت کافر بی زیم
کافران چه بنگرند و بشنوند
ظالمان امروز لیك ازبی غمند
کن زیوم حشر نی اندازشان
ما زمین و اهل آن را وارثیم

که بشك باشند اندروی فرق
یاکه از هر نسبتی زاوصاف تن
پس پرستیدش که این شدراه راست
وقت حاضر گشتن روزی عظیم
در قیامت چون بما حاضر شوند
در ضلال روشنند و محکمند
ساخته چو امر حق شدکارشان
خود چو میرانندهٔ هر حادثیم

مر سزا نبود که تا گیرد ولد
چون کند حکمی بباشد پس جزاین
هر گروهی پس نمودند اختلاف
تا روائی گفت یا حرفی قبیح
سود نکند بهرشان سمع و بصر
یا که بباشد امر یعنی بازشان
وانیکه در غفلتند و نگروند
سوی ما این حادثان راجع شوند

حق تعالی یا که جفتی بهرخود
گوید او را باش پس باشد یقین
بینخود از نا صواب و از گزاف
درحق عیسی و مریم از صریح
چونکه بینند آن و عید جان شکر
ای نبی شنوا و بینا سازشان
صح و پند ناصحان را نشنوند
چون تهی دست از جهان بیرون روند

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤٣ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

ویادکن در کتاب ابراهیم را بدرستیکه او بود راستگوی پیغمبر چون گفت مر پدر خود را ای پدر من چرا میپرستی آنچه نشنود

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٤ يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ

ونمی بیند وکفایت نمیکند از تو چیزی را ای پدر من بدرستیکه آمد مرا از دانش آنچه نیامد تورا پس پیروی کن مرا تا هدایت کنم ترا

صِراطاً سَوِيًّا ٤٥ يا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّيْطانَ اِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ٤٦ يا اَبَتِ اِنّي اَخافُ

براه راست   ایپدرمن مپرستدیورجیم‌را   بدرستیکه‌شیطان باشد مرخدای‌بخشاینده‌را نافرمان   ایپدرمن بدرستیکه‌من میترسم

اَنْ يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطانِ وَلِيًّا ٤٧ قالَ اَراغِبٌ اَنْتَ عَنْ آلِهَتي يا اِبْراهيمُ

که‌مس‌کندترا عذابی ازخدای‌بخشنده پس‌باشی مرشیطان‌را قرین گفت آیا درگذرنده‌تو از خدایان‌من ای‌ابراهیم

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْني مَلِيًّا ٤٨ قالَ سَلامٌ عَلَيْكَ سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبّي اِنَّهُ كانَ

هرآینه‌اگرباز نه‌ایستی هرآینه‌سنگسارکنم‌تراودوری‌کن ازمن مدتی‌مدید گفت سلام‌وداع برتو زودی‌آمرزش‌میخواهم‌برای‌تو ازپروردگارم بدرستیکه‌اوباشد

بي حَفِيًّا ٤٩ وَاَعْتَزِلُكُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَاَدْعُوا رَبّي عَسٰى اَلّا اَكُونَ بِدُعاءِ

بمن مهربان وکناره‌میکنم‌ازشما وآنچه میخوانید ازجز خدا ومیخواهم پروردگارمراشایدنبرده‌باشم بخواندن

رَبّي شَقِيًّا ٥٠ فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَهَبْنا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنا

پروردگارم‌بدبخت پس‌چون‌کناره‌گزیدازایشان وآنچه‌میپرستیدندازجز خدا بخشیدیم مرا اسحق ویعقوب وهمه‌را گردانیدیم

نَبِيًّا ٥١ وَوَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٢

پیغمبر وبخشیدیم‌مرایشان‌را از رحمت‌خود وگردانیدیم‌برای‌ایشان‌زبان راستی‌که‌بلنداست

کن ز ابراهیم یاد اندر کتاب   او نبی بود صادق در خطاب
نیست اورا قدرت اندر هیچ کار   وز تو نکند دفع مکروه ومضاد
پیروی کن پس مرا تا رام راست   برتو بنمایم که آن دور ازخطاست
ای پدر من بر تو ترسم ازعذاب   کت رسد از حق تعالی درعتاب
گفت گردانی تو آیا چون عدوی   ای براهیم از الهام توروی
دور شو از من زمانی بس دراز   نا رسیده از منت رنج و گداز
در جواب آن خشونت وان ملام   گفت بادا بر تو ای آذر سلام
من همانا گوشه گیرم از شما   وانچه میخوانید از غیر خدا
یعنی از رحم نباشم نا امید   وین بر آذر بود تهدید و وعید
پس چو جست ازبت پرستان اعتزال   وانچه میخواندند غیر ازذوالجلال
پس نبیره اوکه یعقوب نبی است   وصف جمله بر نبوت مبتنی است
همچنین دادیمشان اندر پسند   ما لسانی راست وزآن بس بلند

مر پدر را گفت بپرستی چرا   آنچه ازسمع است و بینائی جدا
ای پدر آمد مرا از علم آن   که نیامد مر تو را هیچ آنچنان
ای پدر مپرست شیطان راکه او   بر خدا عاصی بود بر ما عدو
پس توباشی دیو دوراد وستدار   میشوی یعنی که راو وا گذار
ایستی باز ارنه از ذم بتان   سنگسارت من نمایم بی گمان
گشت ابراهیم زان قهر شدید   چونکه از ایمان عمش نا امید
زود باشد خواهم آمرزش عیان   بر تو از پروردگار مهربان
رب خودرا من پرستم شاید آن   که باشم من شقی اورا بجان
از بیان یعنی که از بهر شما   نیست غیر از نا امیدی دردعا
ما ببخشیدیم فرزندی نبیل   که بد اسحق او زساره برخلیل
هم ببخشیدیم ایشارا ز خود   رحمتی بیش از حساب و ازعدد
یا زبان مردمان را ما بلند   از پی تصدیقشان کردیم چند

وصفشان تا اهل ملتها تمام   مر زبان آرند با صد احترام

وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسٰى اِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً وَكانَ رَسُولاً نَبِيًّا ٥٣ وَنادَيْناهُ مِنْ جانِبِ

ویادکن درکتاب موسی‌را بدرستیکه بود خالص‌گردانیده‌شده‌وبود رسولی پیغمبر ونداکردیم‌اورا از جانب

الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَقَرَّبْناهُ نَجِيًّا ٥٤ وَوَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا اَخاهُ هٰرُونَ نَبِيًّا ٥٥ وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ

طور ایمن ونزدیک‌کردیم‌اورا ازگوینده وبخشیدیم‌مراورا ازرحمت‌خودبرادرش هرون‌را پیغمبری ویادکن در کتاب

اِسْمٰعيلَ اِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَكانَ رَسُولاً نَبِيًّا ٥٦ وَكانَ يَاْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ

واسمعیل‌رابدرستیکه‌اوبود راست وعده وبود رسولی نبی وبودکه‌امرمیکرد کسانش‌را بنماز وزکوة

وَكانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٧ وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِدْريسَ اِنَّهُ كانَ صِدّيقاً نَبِيًّا ٥٨ وَرَفَعْناهُ

وبود نزد پروردگارش‌پسندیده ویادکن در کتاب ادریس‌را بدرستیکه‌اوبودراستگوی نبی وبالابردیم اورا

مَكاناً عَلِيًّا ٥٩ أُولٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ

جائی بلند آنها آنانند کهانعام کردخدابرایشان ازپیغمبران از فرزندان آدم وازآنانکه برداشتیم بانوح

وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْراهِيمَ وَإِسْرائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنا وَاجْتَبَيْنا إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا

وازفرزندان ابراهیم واسرائیل واز آنانکه هدایت کردیم وبرگزیدیم چون خوانده شود برایشان آیتهای خدای بخشنده و رو درافتند

سُجَّداً وَبُكِيًّا ٦٠

سجده کنان وگریه کنندگان

کن بقرآن یاد از موسی که او / هم موحد بود و هم پاک و نکو
بد فرستاده و نبی کردیم ما / مر ورا از وادی ایمن ندا
یعنی از طور آنکه بود آن دست راست / درمقام سر که آن اقرب بماست
ساختیم از قرب او دارا ز کو / هم ببخشیدیم از رحمت باو
همچو هرون کش برادر بود و یار / هم نبی از جانب پروردگار
کن بقرآن یاد اسمعیل کو / بود اندر وعده خود راستگو
هم فرستاده حق و پیغمبرش / کرده بد حق بر گروهی رهبرش
فرقهٔ گویند فرزند خلیل / مرد او پیش از پدر بیقال وقیل
این خود اسمعیل بن خرقیل بود / نیست دور ار باشد اینسان در شهود
حاصل آنکه بود آمر بر صلوة / اهل خود را هم بایتاء زکوة
بد پسندیدهٔ حق اندر حال و کار / شاد مردی کش پسندد کردگار
یاد کن هم در کتاب ادریس را / بود صدیق و نبی او از خدا
رفعتش دادیم بر عالی مکان / یعنی اندر اوج علم و عرش جان
این گروهند از بیین آنکسان / که بر ایشان داده نعمت بیکران
نی که نعمت بهر ایشان خاص بود / بل بنعمت ذکر خاصان را نمود
یعنی ایشان بوده اند از آن فرق / که برایشان بدل نعمت کرده حق
یعنی آن نعمت که خاص اولیاست / نی که عام از بهر خلق بینواست
اینگروهند از نبیین در سبل / انعم الله علیهم من رسل
خود نفرزندان آدم در فتوح / وز نتاج آنکه بد در فلك نوح
هم ز فرزندان ابراهیم راد / هم ز اسرائیل کامل اعتقاد
وانکسانیرا که بنمودیم راه / برگزیدیم از جهان بی اشتباه
شد برایشان خوانده چو آیات خدای / میفتادندی به سجده با بکای

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلوٰةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ٦١ إِلّا مَنْ تابَ

پس بازماندند ازبعدایشان خلفهائیکه ضایع کردند نمازرا وپیروی کردند خواهشهارا پس زودباشد که ببینند شررا مگر کسیکه توبه کرد

وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا يُظْلَمُونَ شَيْئاً ٦٢ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ

وبگروید وکردکاری شایسته پس آنها داخل میشوند بهشترا واستمکرده نمیشوند چیزی بهشتهای بااقامت دائمی که وعده کرد

الرَّحْمٰنُ عِبادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ٦٣ لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً إِلّا سَلاماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ

خدای بخشنده بندگانش را بنادیده بدرستیکه باشد وعده او بجای آورده شده نشنوند درآنها لغوی مگر سلام و مر ایشانراست روزیشان

فِيها بُكْرَةً وَعَشِيًّا ٦٤ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا ٦٥

درآن بامداد وشبانگاه اینست آن بهشتیکه بمیراث میدهیم از بندگان خود آنرا که باشد پرهزکار

آمدند از بعد قوم ذی شرف / باز فرزندان سوء ناخلف
که نماز ایشان فرو هشتند و پس / پیرو شهوات گشتند و هوس
زود باشد که رسند از بدسرشت / آنجماعت بر جزای فعل زشت
جز که تائب گشته باشد از فساد / مؤمن و صالح شوند از انقیاد
در بهشت آیند و راحت بغنوند / هم نه برچیزی ستم کرده شوند
جنت عدن که از بخشایش او / وعده کرده بر عبادش بی غلو
هست غایب آن بهشت از آنکسان / یا که ایشانند غایب زان چنان
هستشان ایمان بوعده ذوالجلال / خواهد آمد وعدهٔ او لا محال
نشنوند از بیهده دروی کلام / اهل جنت جز که تبریك و سلام
رزق ایشانست از رب الانام / در جنان پیوسته اندر صبح و شام
قصد از این روز و شب پیوستگی است / ورنه آنجا هیچ صبح و شام نیست
هست میراث این بهشت اندر قرار / بر عبادم زانکه شد پرهیزکار

وَما نَتَنَزَّلُ إِلّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ ما بَيْنَ أَيْدِينا وَما خَلْفَنا وَما بَيْنَ ذٰلِكَ وَما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

وفرونمی آئیم مگر بامر پروردگارتو مراوراست آنچه میان دستهای ماست وآنچه درپس ماست وآنچه میان آنست ونباشد پروردگارتو فراموشکار

٦٦ رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبٰادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٧ وَ

پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان آنهاست پس بپرست اورا و پای دار مر پرستش اورا آيا ميدانی مر اورا مانندی و

يَقُولُ الْاِنْسٰانُ ءَاِذٰا مٰامِتُّ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيًّا ٦٨ اَوَلاٰ يَذْكُرُ الْاِنْسٰانُ اَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

ميگويد آدمی آيا چون بميرم هر آينه خود باشد بيرون آورده شوم زنده آيا فكر نكند انسان كه ما آفريديم اورا از پيش و نبود

يَكُ شَيْئًا ٦٩ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيٰاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٧٠ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

چيزی پس بحق پروردگار تو كه حشر كنيم ايشان را با شياطين پس هر آينه حاضر خواهيم كرد ايشان را گرداگرد دوزخ بزانو در آينده پس هر آينه بيرون ميكنيم

مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ٧١ ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلٰى بِهٰا صِلِيًّا

از هر گروهی هر كدام ايشان سخت تراست بر خدا از راه نافرمانی پس هر آينه مائيم داناتر بآنان كه ايشان سزاوارترند داورا بانداختن

٧٢ وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ٧٣ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ

و نيست از شما مگر كه وارد شونده آنست باشد بر پروردگار تو واجب حكم كرده شده پس ميرهانيم آنان را كه پرهيزكاری كردند و ميگذاريم

الظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا ٧٤ وَ اِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

ظالمان را در آن بزانو در آينده و چون خوانده شود بر ايشان آيتهای ما كه روشن است گفتند آنانكه كافر شدند مر آنان را كه گرويدند

اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقٰامًا وَ اَحْسَنُ نَدِيًّا ٧٥

كه كدام يك از آن دو گروه بهتر ند از راه ماوی و خوبترند از راه مجلس

گفت با جبريل اندر وعده ها ماندی اين چند گاهم از چرا زانكه آن پرسندگار اندر خطاب گفت فردا تا شما گويم جواب

گشت نازل كش نيامد جبرئيل پس چو آمد زاو بپرسيد آن خليل گفت هرگز ما نيائيم فرود تا نيايد امر ربت در ورود

آنچه پيش از ما و بعد از ماست آن و آنچه باشد اين و آن را در ميان حاصل آنكه رهن امر حضرتيم بی ز امرش خارج از هر سببيم

هم فراموشی ندارد هرگز او مينفرستد وقت خود ما را بتو او پديد آرندهٔ ارض و سماست و آنچه درما بينشان از چيزهاست

پس پرستش كن تو در هر حالتش هم شكيبا باش اندر طاعتش يعنی ار دانسی آنخلاق فرد مر فراموش ايچ شيئی را نكرد

در عبادت باش پس ثابت قدم هم مباش از طعن بد گويان دژم دانيش آيا سميی در مقام كاو بود الله يا رحمن نشلم

حقتعالی اين دو نام مستطاب داشت از بهر ذات اندر حجاب تاكسی ننهد مر آنرا بر نشان يا بچيزی غير ذات بی نشان

يا كسی را دانی اندر ما خلق كه بود بر نام و وصفی مستحق چاره پس نبود ز تسليم و رضا اندر احكامی كز او باشد قضا

يا وليد بن مغيره يا ابی گفت ز انكار و تعجب با نبی كاستخوان ما شود زان پس كه خاك زنده گردد باز زين ماراست باك

آمد اين آيت كه گويد آدمی بعد مردن زنده گرديم اين همی پس برون آورده گرديم از قبور اين بود از عقل گرد ما بدور

ياد آيا نكند انسان كه ز طين آفريديم آدمی را پيش از اين اندر آندم هم نبود او هيچ شئی خواستيش چونكه زنده گشته وحی

پس بآن پروردگار تو قسم حشر با ديواشان سازيم هم حول دوزخ پس كنيم احضارشان كامده باشند بر زانو چنان

پس برون از هر گروه آريم ما آنكه را سركش تراست او بر خدا پس يقين مائيم دانا تر بر آن كه بدوزخ اولیند آن مردمان

از شما نبود جز آنكه او بنار گشته وارد واجبست حتم از كردگار پس دهيم ارباب تقوی را نجات ظالمان را وانهيم اندر فوات

يعنی اندر دوزخ و آن منكران همچو مردانی بزانو آمده چونكه خوانده ميشود بر مشركان آيتی كان روشنست اندر بيان

گويد آن كو نگرويدند از ظلام مؤمنان را زين دو فرقه به كدام يعنی از ما و شما بهتر كدام از غنا و مجلس و ملك و مقام

وَ كَمْ اَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثٰاثًا وَ رِءْيًا ٧٦ قُلْ مَنْ كٰانَ فِي الضَّلاٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ

و چه بسيار هلاك گردانيديم پيش از ايشان از جمعی كه آنها نكوتر بودند از اثاث و هيات بگو كسيكه باشد در گمراهی پس بايد مهلت دهد

الرَّحْمٰنُ مَدًّا ٧٧ حَتّٰى اِذٰا رَاَوْا مٰا يُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذٰابَ وَ اِمَّا السّٰاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ

اورا خدای بخشنده مهلت دادنی تا چون ببينند آنچه وعده داده ميشوند يا عذاب و يا قيامت پس زود باشد بدانند كه كيست كه او بدتر است

مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ٧٨ وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ٧٩ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

از روی جای وضعیف‌تر از روی لشکر   و افزون میکند خدا   آنانرا که هدایت یافتند هدایتی   و کردارهای پاینده شایسته   بهتراست   نزد

رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا ٨٠ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَ وَلَدًا ٨١ أَطَّلَعَ

پروردگار تو از روی ثواب و بهتر از روی بازگشت آیا پس دیدی آنرا   که کافر شد بآیتهای ما   و گفت هر آینه داده شوم البته مال و فرزندانرا   آیا اطلاع یافته

الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ٨٢ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ٨٣

بر غیب   یا فرا گرفت   از نزد خدای بخشاینده پیمانی   نه چنانست بزودی مینویسیم آنچه میگوید و طول میدهیم برای او از عذاب طول دادنی

وَ نَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ٨٤ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ٨٥ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ

و ارث میشویم او را آنچه میگوید و می آید سوی ما تنها و گرفتند   از   غیر   خدا   الهان تا باشد از برای ایشان ارجمندی نه چنانست بزودی انکار کنندش

بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ٨٦ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا

پرستش ایشانرا   و باشند   بر ایشان   ضدی   آیا ندیدی   که ما فرستادیم   شیاطین را   بر کافران که در جنبانند ایشان را در جنبانیدنی

٨٧ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ٨٨

پس شتاب مکن   بر ایشان جز این نیست میشماریم برای ایشان شمردنی

ای بسا که پیش از ایشان ما تباه   کرده ایم از اهل هر قرنی بگاه   که بدند آنها فزون از جاه و مال   وز اثاث و هیات و حسن و مقال
کو بود هر کس که او در راه رشد   مهلتش را پس خدا ممتد کند   تا بهنگامیکه بینند آنکسان   وعده کرده میشوند آنچه بدان
وان عذاب دنیوی یا اخرویست   زود پس دانند بدتر تاکه کیست   عکس بینند اعنی از روی مکان   آنچه اندیشیده اند اندر گمان
کیست و اضعف باز از روی سپاه   یعنی اصحاب مطیع نیك خواه   میفزاید حق مر آنانرا که راه   یافتند از وی بیکی ز انتباه
هست بهتر با قیات الصالحات   نزد ربت زین جهان بی ثبات   هم بود بهتر ز روی بازگشت   زین جهان چون با نکوئی درگذشت
مسلمی از مشرکی بس بی ادب   داشت اندر مزد کار خود طلب   در ادا میکرد اهمال آمد او   پس بوی بگرفت سخت آن نیکخو
گفت مشرك بس بدی تو بردبار   تك بسختی از چه خواهی مزدکار   گفت من هم کیش بودم با تو بیش   بستم ار با تو هم آئین و کیش
زان رهم در اخذ حق خویشتن   تا نماند نزد کافر مال من   گفت بر زعم شما اندر جنان   مال و زر بسیار باشد بیگمان
پس مراهل ما که مدهم بی تعب   در بهشتت هر چه داری طلب   از تو من دارم در آنجا را نکه بیش   مال و نعمت وا گذارم وام خویش
آمد این آیت که آیا دیدی آن   که شد او کافر بآیتها چسان   گفت بالله میدهندم بی عدد   در بهشت عدن از مال و ولد
خورد سوگند او باستهزا و قال   داده خواهم شد فزون اولاد و مال   گشته آیا مطلع بر غیبها   یا گرفته هیچ پیمان از خدا
نه چنان باشد که بنویسیم زود   آنچه میگوید ز انکاران عنود   بر کشیم او را عذابی هم بساز   آن عذابی که بسی باشد دراز
هم ز وی میراث گیریم از عیان   آنچه دادیمش ستانیم آن زمان   زانچه گوید که بمن خواهند داد   سوی ما آید بتنها بی مراد
بر گرفتندی خدایان حز خدای   تا بودشان عزتی در آنسرای   از بتان گردند یعنی تا عزیز   از خیال نفس خود بر بی تمیز
نه چنان باشد کنند انکار زود   آن عبادتها کز ایشان مینمود   بلکه با ایشان بجان دشمن شوند   چون بذل و خواری از ایشان روند
مر ندیدی که فرستادیم ما   دیو را بر کافران اندر خفا   تا بجنبانندشان ار هر حهت   بارشان دارند هم بر معصیت
پس مکن تو هیچ بر ایشان شتاب   از پی آن کاید ایشان را عذاب   غیر از این نبود که بشماریم ما   روز هاشان تا رسد بر منتها

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ٨٩ وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ٩٠ لَا يَمْلِكُونَ

روزیکه حشر میکنیم پرهیزکارانرا سوی خدای بخشنده سواران و اردشده و میرانیم   گناهکارانرا سوی دوزخ   تشنگان   مالك نمیباشند

الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ٩١ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا

شفاعت را   مگر کسیکه   گرفت   از نزد   خدای بخشاینده پیمانی   و گفتند   گرفت   خدای بخشنده فرزندی بدرستیکه آوردید چیزی سخت

٩٢ تَكَادُ السَّمٰوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدًّا ٩٣ اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً

نزدیك شد آسمانها چاك چاك شود از آن و شكافد زمین و برو در افتند كوهها فرو ریختنی بجهة خواندن ایشان برای خدای بخشنده فرزند

وَ مٰا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً ٩٤ اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِلاّٰ آتِي الرَّحْمٰنِ

و سزاوار نیست مر خدای بخشاینده را که بگیرد فرزندی نیست هر آنکه در آسمانها و زمین است جز آنکه آینده خدای بخشاینده

عَبْداً ٩٥ لَقَدْ اَحْصٰيهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَرْداً ٩٦ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

است بنده بدرستیكه ضبط در آورده ایشان را و شمرده ایشان را شمردنی و همه ایشان آینده او یند در روز رستاخیز تنها بدرستیكه آنان كه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا ٩٧ فَاِنَّمٰا يَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ

كردند كارهای شایسته زودی مگرداند برای ایشان خدا دوستی را پس جز این نیست كه آسان گردانیدیمش بزبان او تا مژده دهی بآن پرهیزكاران را و بیم دهی

بِهِ قَوْماً لُدًّا ٩٨ وَ كَمْ اَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً

بآن گروهی سخت خصومت را و بسیار هلاك كردیم پیش از ایشان از قرنی آیا می یابی از ایشان هیچ كس یا میشنوی مر ایشان را آوازی

اندران روزی كه جمع آریم زود
سوی دوزخ مجرمان را ما شتاب
یعنی او را داده از بخشش خدا
مر ملایك یا كه عیسی و عزیر
گشت دان نزدیك كاشكافد سما
نیست هر كس در سماوات و ارض
هم شمرده بازشان شمردنی
آنكه باشد مؤمن و شایسته كار
غیر از این نبود كه قرآن را چنان
ای بسا كه پیش از ایشان ماتباه
یعنی آمد چونكه ایشان را عذاب

مقصد را سوی رحمن در ورود
تشنه هم رانیم چون حیوان در آب
بر شفاعت اذن در یوم الجزا
بهر او باشند فرزندان خیر
هم زمین و افتد شكسته كوهها
جز كه آید بنده او را در عرض
نیست بیرون از شمار او تنی
حق برایشان رود سازد دوستدار
كرده ایم آسان تورا پس بر لسان
كرده ایم از قرنها در وقت و گاه
حمله مستاصل شدندی از شتاب
نی ببینی در نشانی بازشان

جنت اعلی كه مقام رحمت است
بر شفاعت نیست مالك هیچكس
ی نكنند از عما و از رمد
چیزی آمد كافران را در مقال
آنكه خوانند از برای حق ولد
حق نموده حصر ایشان را تمام
بالقیمة كلهم آتیه فرد
دوست یعنی مهرشان گرداند او
مژده بدهی تا بآن بر متقین
هیچ یابی یا كه بینی زانكسان
آنچنان گشتند معدوم الوجود
نی بپنهان شنوی آواز شان

بخشش حق اندران هر نوبت است
جز كسی كز حق گرفته عهد و بس
حق بخشاینده نگرفته ولد
كه بود بس زشت اندر اتفاق
وان سزا نبود خدا را در خرد
از ره اشخاص و هم افعال و نام
از عمل تا در جهان هر كس چكرد
قلبها را چونكه بینندش برو
هم ترا سازنده گان بیم از یقین
یكنفر ما شنوی صوتی نهان
كه نداری از ایشان هیچ بود

سورة طٰهٰ مٰائةٌ وَ خَمْسٌ وَ ثَلٰثُونَ آيٰاتٌ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشنده مهربان

طه مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقٰى ٢ اِلاّٰ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشٰي ٣ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ نصف الجزو

ای پیغمبر برگزیده فرو نفرستادیم بر تو قرآن را كه مشقت كشی لكن پند داد نیست مر كسیكه میترسد فرو فرستادنی از آنكه آفرید زمین را

وَ السَّمٰوٰاتِ الْعُلٰي ٤ اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى ٥ لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا

و آسمانهای بلند را خدای بخشاینده بر عرش مستولی شد مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو تاست

وَ مٰا تَحْتَ الثَّرٰى ٦ وَاِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفٰي ٧ اَللّٰهُ لٰا اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ لَهُ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰى ٨

و آنچه زیر طبقه آخرین زمین است و اگر آشكار كنی گفتار را پس بدرستیكه او میداند نهان و پنهان تر از آن را خدا هست نیست خدائی مگر او مر او راست نامهای نیكو

آن خداوندیکه بخشاینده است رحمتش بر بندگان پاینده است
کرد اشارت بر چنان فضل عمیم حق ز بسم الله رحمن الرحیم
طا بسوی الطول است اشارت در سبق ها مشیر از هیمنه بر ما خلق
ها هویت را مشیر آمد بذات یافت هستی ز او تمام ممکنات
هر منافی باشد آن با قدس ذات پاک و ممتاز است ذاتش وان صفات
اندرین ره تا تو گویم یک مثال تا بیابی نکتها را بی ملال
طیب را بر کل هدایت کرد او هم نکته را بر حصر بی گفتگو
این هدایت راست از حق واسطه عقل اول اندر معنا رابطه
ای نبی طاهر از رجس هوا بر تو قرآن نی فرستادیم ما
سخت گیری بر خودای شمع عقول دعوت را تا کنند ایشان قبول
بل فرستادیم این ذکر بلند تا از آن ترسندگان گیرند پند
آفرید ارض و سموات بلند خالق بخشنده رب ارجمند
گشت مستولی بعرش خویش حق کاو بود مستولی بجمله ما خلق
بی جو خود بر ذره استیلای وی بل باستیلاست گوئی عین شی
می‌شد و فاش گرگوئی کلام سر و اخفی را بس او داند تمام
وان نماند در دو دنیا انقطاع دارد از ذات قیاس امتناع
گر که فهمی نکته از گفتار ها هست اندر طا و ها اسرار ها
طاست یا بر طول افضالش دلیل هست یعنی طل رحمانی طویل
یا که تا مفتاح اسم طاهر است پاک از هر نقص و این بس ظاهر است
ها اشارت بر هدایتهای او ست زان هدایت هر چه بر جایش نکوست
پروریدن باد را او رهنماست تا وزد هر جا بوقتی که بجاست
این بی مفهوم گفتم ما فقیش فهم کن از دانش و ادراک خویش
مظهر عقل احمد صاحب دعاست گر هدایت فیض بخش عالمست
تا که خود را در سلوک و در طلب افکنی در محنت و رنج و تعب
یا که در ضعت شوی محرور دو خواب یا مبون از گفتهای ناصواب
شد فرستاده از آنکو آفرید این زمین و آسمان کامد پدید
معنی رحمن علی العرش استوی گفته ایم از پیش در تفسیر ما
هر چه دارد بهره هستی مو بمو باشد اندر تحت استیلای او
هست او را آنچه در ارض و سماست وانچه در مابین و در تحت الثری است
آن خدا که نیست معبودی جز او باشد او را جملهٔ اسماء نکو

وَهَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى ٩ اِذْ رَاٰي نَاراً فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنِّي آنَسْتُ نَاراً ١٠ لَعَلِّي آتِيكُمْ

و بدرستیکه آمد ترا حکایت موسی چون دید آتشی پس گفت مر کسانش را درنگ کنید بدرستیکه من دیدم آتشی را باشد که بیارم شما را

مِنْهَا بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١١ فَلَمَّا اَتٰيهَا نُودِيَ يَا مُوسٰى ١٢ اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

از آن گرفته شعله یا بیابم بر آن آتش هدایتی پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که ای موسی بدرستیکه منم پروردگار تو پس بیرون کن نعلین خودرا

اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٣ وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحٰى ١٤ اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي

بدرستیکه تو بوادی پاکیزه طوائی و من برگزیدم ترا پس گوش بدار مر آنچه وحی کرده شود بدرستیکه منم خدائی که نیست خدائی مگر من پس بپرست

وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ١٥ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكَادُ اُخْفِيهَا ١٦ لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى ١٧

و برپای دار نماز را برای ذکرمن بدرستیکه قیامت آینده است میخواهم پنهان دارمش تا جزا داده شود هر تنی بآنچه میکوشد

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ فَتَرْدٰى ١٨

پس باز ندارد ترا از آن کسیکه ایمان نیاورد بآن و پیروی کرد خواهش را پس هلاک شوی

در بیان حکایت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام

آمد آیا بر تو از موسی خبر آتشی چو از دور دید او در نظر
برف می‌بارید و شب بس بود تار سنگ و آهن هرچه زد ناورد نار
شد صفورا وضع حملش بس قریب درد از او بربود آرام و شکیب
گفت دیدم آتشی را شعله بار اندر این موقع شما مانید باز
رهنمائی یا از آن آرم بدست بر توان از خوف این شب باز رست
شعله بار از پای تا سر زان درخت نی کس آنجا در تعجب ماند سخت
دیوش او رد این بوهم اندر مقام که مگر ز ابلیس باشد این کلام
زانکه از هر جانب آید این خروش هم هر آن عضوم بر این صوت است گوش
زانکه دید از سبزی نخل آن وفی می نگردد هیچ آتش منطفی
یا که چون نزدیک میشد او بنار سوی دیگر وفتی آتش ز اختیار
گفت با اهلش کنید اینجا درنگ کآتشی دیدم بدور اسپید رنگ
رفته بود از بر فشان از دست راه در بیابان نی جداری نی پناه
در فکند او سنگ و آهن را ز خشم دید از دور آتشی را پس بچشم
تا روم من شاید اندر چارهٔ آرم از آتش همانا پارهٔ
چونکه آمد نزد آتش باز دید از درختی سبز ناری بس سفید
بر ندا کرده شد آنگاه از هدی که من ای موسی تورا باشم خدا
گفت موسی پس زعقل مقتدا نیستم شک کاین بود قول خدا
هست بر وی چونکه دید آن نخل و نار گشت ترسان کرد رو اندر فرار
هم نه آتش سوخت برگ آن درخت از شهود این عجب ترسید سخت
خواست بگریزد شد آتش روبرو بانگ ای انی انا الله زد باو

موسیا من باشمت پروردگار   نك زپا نعلین کونین اندرار
اینست وادی مقدس که طوای است   باید افکند ار که نعلینی پاست
بر گزیدم من تورا پس گوش‌دار   وحی کرده آنچه گشت از کردگار
دار برپا بهر یاد من نماز   یاد معبود است واجب در نیاز
تا بهر آن سعی جرا داده شود   بر هر آنچ اشتاند او از نیك و بد
گشته تابع برهوای نفس دون   پس‌هلاك ار وی شوی در آزمون
شو مجرد جمله از نفس و بدن   وصف خودرا کن فنادر وصف من
عالم روح اعنی آنکو برتر است   از علایق که بصورت درخوراست
من خدای برحقم نبود خدای   غیر من پس بندگی کن مرمرای
باشد آینده قیامت بیگمان   هست نزدیك آنکه مخفی سازم آن
باز پس باید ندارد زان نورا   آنکه مؤمن نیست در یوم الجزا

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَامُوسَى ١٩ قَالَ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّؤُ عَلَيْهَا وَ اَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ

وچیست اینکه در دست راست تواست ای موسی   گفت آن   عصای من است تکیه میکنم بر آن   و فرو میریزم   برگ درختان بر گوسفندم و مراست

فِيهَا مَآرِبُ اُخْرَى ٢٠ قَالَ اَلْقِهَا يَامُوسَى ٢١ فَاَلْقَيهَا فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ٢٢ قَالَ خُذْهَا وَلَا

در آن مطالب   دیگر   گفت بینداز آن   ای موسی   پس انداخت آن را پس آنگاه ماری بود که میشتافت   گفت بگیرش و مترس

تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْاُولَى ٢٣ وَاضْمُمْ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً

زود باشد که بازدهیم او را   خلقش را که اول بود   و ببند دستت را   بال یا گریبانت که بیرون می‌آید سفید و درانی   از   غیر   بدی که آیت

اُخْرَى ٢٤ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ٢٥ اِذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ٢٦ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ

دیگر است   تا بنمایم ترا   از   آیتهای ما   که بزرگ است   برو   بسوی   فرعون   بدرستیکه او ز حد در گذرد در عصیان گفت پروردگارا

لِي صَدْرِي ٢٧ وَ يَسِّرْلِي اَمْرِي ٢٨ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ٢٩ يَفْقَهُوا قَوْلِي ٣٠ وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً

گشاده کن برای من سینه امرا و آسان کن برای من کار مرا و بگشای   گره   از   زبان من   که بفهمند   گفتار مرا   و بگردان برای من وزیری

مِنْ اَهْلِي ٣١ هٰرُونَ اَخِي ٣٢ اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِي ٣٣ وَ اَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي ٣٤ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً

از   اهلم   هارون   برادرم را   قوی ساز باو   پشتم را   و انباز کن او را   در   کار من   تا تسبیح گوئیم ترا   بسیار

وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً ٣٥ اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً ٣٦

و یاد کنیم ترا   بسیار   بدرستیکه تو هستی حال   ما   بینا

چیست ای موسی تورا بر دست راست   گفت موسی تکیه‌گاه من عصاست
بر فرو ریزم بدان برك ار شجر   از برای گوسفندان گاه خور
هست حاجتهای دیگر هم بدان   بهر من در این عصا از هر نشان
گفت ای موسی بینداز این عصا   چون فکند او گشت در دم اژدها
میشتابید از هر آنسو چون شتر   هرکسی ار دیدنش شد زهره‌بر
زیر پایش نرم گشتی سنگ سخت   تا بریشه بلع کردی هر درخت
چونکه موسی دید آن جنبنده‌نیز   رو نهاد از دیدن او بر گریز
قال خذها لاتخف باشد که رود   بدمش بر هیأت اول نمود
مطمئن شد زان خطاب و رفت پیش   برگرفتش شد همان بر شکل خویش
هست مروی کرد چون موسی فرار   ز اژدها گفتش پس آندم کردگار
که گریزی ار عصای خود چرا   این همان باشد که بودت متکا
تا بدانی جز بحق در هر نمط   تکیه کردن نیست جز نقص و غلط
بر فرو بر پهلوی خود دست خویش   پس برون آید سفید آن فی‌جویش
هم بغیر سوء یعنی ار برص   باشد آنت آیت دیگر بنص
تا که بنمائیمت ار آیات خویش   معجزاتی کان بزرك آید ببیش
رو باین دو معجزه بهر رشد   جانب فرعون بگذشته ز حد
با خود اندیشید موسی کز عناد   من چسان با وی توانم ایستاد
با چنین الکنت که دارم برزبان   او توانا من فقیر و ناتوان
گفت یارب شرح صدرم ده که تا   گنجد اندر سینه ام اسرار ها
طاقت و صبرم شود یعنی فزون   می توانم کرد کافر را زبون
نزد سختیها نکردم تنگدل   ور مهم خود نمانم منفعل
هم تو آسان ساز بر من کار من   هم زبان بر فهمشان گفتار من
از زبانم عقده بگشا تا کنند   فهم گفتارم بوجهی دلپسند
روزی ار کودکی بر کند او   در کنارش ریش فرعون عدو

در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را در کودکی

گفت ایست آنکه گویند از نجوم   خصم من گردد بملك آرد هجوم
بینم او را این نشان در ناصیه   عذر پس زن او خواست در دم آسیه
کاین بود کودك چه داند مهر و کین   بر جواهر دید دشت را چنین
دست افکند این نشان کودکیست   ورنه خصمی با تواش در یاد نیست
آتش ار باشد کند دست اندر آن   چونکه بیند اشتعال و تاب آن
آتش آوردند و لؤلؤ در برش   برد کف جبریل سوی آذرش

دردهان برد وزبانش سوخت زان
گفت زان یا رب تو بگشا این گره
هست هرونم برادر زان مرا

عقدهٔ ماندش بدانسان در زبان
بهر گفتار از زبانم یکسره
پشت محکم ساز در این ماجرا
کی نسبحك و نذكرك كثير

در تکلم بود زان آزار سست
هم مرا گردان وزیری زاهل من
تا که اندر کارمن باشد شریك
انك كنت بنا ربی بصیر

کس نفهمیدی کلامشرا درست
تا که باشد پشت من درهر محن
بهر خود زاو به بدنم یاربك

قَالَ قَدْ اُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسٰي ٣٧ وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْرٰي ٣٨ اِذْ اَوْحَيْنَا اِلٰي اُمِّكَ مَا

گفت بدرستیکه داده شد خواسته‌ات ترا ای موسی و بدرستیکه منت نهادیم بر تو بار دیگر و هنگامیکه وحی فرستادیم بمادرت آنچه وحی

يُوحٰي ٣٩ اَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

فرستاده میشود که در آورش در تابوت پس بینداز ش در دریا پس باید که بینداز داو را دریا بکنار تا بگیردش دشمنی که مراست و دشمنی

لَهُ وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي ٤٠ وَلِتُصْنَعَ عَلٰي عَيْنِي ٤١ اِذْ تَمْشِي اُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰي

که او راست و انداختم بر تو مهری را از خود تا تربیت کرده شوی در نگهداری من هنگامیکه میرفت خواهرت پس میگفت آیا دلالت کنم شمارا بر

مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ اِلٰي اُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ

کسیکه کفایت کند او را پس باز گردانیدیم ترا بمادرت تا بیاساید چشمش و اندوهناك نباشد و کشتی تنی را پس رهانیدیم ترا از غم و

فَتَنَّاكَ فُتُوناً ٤٢ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي اَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰي قَدَرٍ يَا مُوسٰي ٤٣ وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ٤٤

آزمودیم ترا آزمودنی پس ماندی سالها در اهل مدین پس آمدی بر اندازه ای موسی و گزین کردم ترا برای خودم

آنچه گفتی شد بر آورده تمام
چونکه میکشتند آن فرعونیان
آتشی آمد سراو قصر او
که هلاك تو بود بر دست او
چون تولد یافتی تو مادرت
ما فرستادیم بر شکل بشر
باید اندازد یم اندر ساحلش
بود نهری جاری از دریای نیل
برگرفتند و درش کردند باز
تخم مهرت را بدلها کاشتیم
تا تو یابی پرورش بر دیدنم
وانچنان بودی کهچون صندوقرا
دید رفت اندر سرای شاه او
دایه بهرش خواستند از هر مقام
آسیه گفت ار کنی این با توهم
گفت زان حق بروسیله خواهرت
بست اندر وعده ما پس خلاف
نه بهجرانت شود اندوهناك
شرح قتل قبطی و خوفش بنص
وفتناك فتون یعنی شدی
تا رسیدی تو باندازه کمال
برگزیدیمت ز بهر حب خویش
وحی میبود انبیا را در نهان

قال قد اوتیت سؤلك یا کلیم
بر تو زان منت نهادیم ای همام
تا که جویند از تو در جانی نشان
سوخت یکجا شد در آن آتش فرو
قبطیان گردند صید شست او
مضطرب گشت از جفای کافرت
از ملایك سوی امت یکنفر
تا فرا گیرد عدوی قاتلش
بر سر او بلع فرعون محیل
کودکی دیدند در وی دلنواز
هرکست را بر محبت داشتیم
تربیت یابی بفضل و روشنم
مادرش افکند در نیل از قضا
رفت در پی هم بدان درگاه او
شیر کس را هیچ نگرفت او بکام
من بسی از مال و زر احسان کنم
باز گردانیم سوی مادرت
نی کنم در وعده من با کس خلاف
هم ننوشی تو بغیر از شیر پاك
گویم از تفصیل در سوره قصص
خالص از محنت که از پی آمدی
اندر این وادی شدی فرخنده حال
بود این فضلی دگر زاندازه بیش
با تو من کردم تکلم بالسان

منت ما بر تو زین باشد عظیم
وحی چون کردیم سوی مادرت
دیده بد در خواب فرعون عنود
کاهنان گفتند در تعبیر آن
زان سبب هر طفل کامد در وجود
چونکه آن فرعونیان در جستجو
گفت موسی را بصندوقی گذار
آنکه باشد دشمن من خصم او
برد آن صندوقرا آب اندر آن
مهری از اوشان بقلب اندر فتاد
زوجهٔ فرعون اندر پیش خود
یاد کن وقتی که آمد خواهرت
خواهرش رفت از عقب تا بد آن
گفت فرعون این مرا باشد پسر
خواهرش گفتا شما را من دلیل
رفت و آگه کرد مادر را ز حال
کرده بودم زانکه با او وعده من
پس رسانیدم دو من بر مادرت
قبطئی کشتی رهاندیمت ز غم
پس بدین سالها کردی درنك
زامتحانها آمدی نیکو برون
بشنوی از ما خطاب از برتری
بهر خود یعنی ز بهر طاعتم
وین ترا باشد نشان اختصاص

کافکند از خوف در بحر اندرت
کز محلهٔ آل اسرائیل زود
زاده گردد طفلی از یعقوبیان
گر پسر بود از شما کشتند زود
آمدند اندر سرای از چار سو
پس ورا در رود نیل اندر سپار
پس چنین کرد آن زن از خوف عدو
آمد آن در چشم فرعون از مکان
بر تو بر دلها فکنده این وداد
پرورش میداد زان مهرش که بد
بر تجسس سوی ایشان یکسرت
در کجا با آب خواهد شد روان
آسیه گرفت چون جانش ببر
میشوم بر دایه کش گردد کفیل
برد او را سوی ایوان جلال
کت رسانم سوی او بی رنج تن
دیده تا روشن کند بر منظرت
از مودیت هشته زان الم
نامد اندر امتحان پایت بسنك
تا زان فزودی جلهٔ بر صبر و سکون
یابی ایسان رتبهٔ پیغمبری
هم بخلقان بر اقامهٔ حجتم
همچو بر درگاه سلطان میرخاص

اِذْهَبْ اَنْتَ وَ اَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ٤٢ اِذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى ٤٣ فَقُولَا لَهُ

برو تو و برادرت با آیتهای من و سستی مکنید در ذکر من بروید سوی فرعون بدرستیکه او از اندازه روی گردید پس بگوئید مر اورا

قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى ٤٤ قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى ٤٥

گفتنی نرم شاید که او پند گیرد یا بترسد گفتند پروردگارا بدرستیکه ما میترسیم که پیش گیرد کیفر ما یا آنکه از اندازه روی گرداند در عصیان

قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَ اَرَى ٤٦ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ

گفت مترسید بدرستیکه من با شمایم میشنوم و می بینم پس آمدید او را پس گوئید بدرستیکه ما دو فرستاده پروردگار توایم پس بفرست با ما بنی اسرائیل را

وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى ٤٧ اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا

و عذاب مکن ایشان را بتحقیق آمدیم ترا با آیتی از پروردگارت و سلام بر آنکه پیروی شد هدایت را بدرستیکه او وحی فرستاده شده بما

اَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ٤٨ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ٤٩ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ

که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و روی گردانید گفت پس کیست پروردگار شما ای موسی گفت پروردگار ما آنکسی است که داد بهر

شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ٥٠ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولَى ٥١ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ

چیزی خلقش را پس هدایت کرد گفت چیست حال قرنهای نخستین گفت علم آن نزد پروردگار است در کتابی که خطا نمی نماید

رَبِّي وَلَا يَنْسَى ٥٢ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

پروردگار من و فراموش نمیکند آنکه گردانید برای شما زمین را بستری و پدید آورد برای شما در آن راهها و فرستاد از آسمان

مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ٥٣ كُلُوا وَارْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي

آبرا پس بیرون آوردیم بآن اصنافی از رستنی جدا گانه بخورید و بچرانید شتر و گاو و گوسفند را بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای

النُّهَى ٥٤ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرَى ٥٥ وَ لَقَدْ اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا

صاحبان خردها از آن آفریدیم شمارا در آن ارمیبریم شمارا و از آن بیرون میآوریم شمارا بار دیگر و بتحقیق نمودیم فرعون را آیتهای

كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ اَبَى ٥٦

ما همه اش پس تکذیب کرد و ابا نمود

اذهب انت و اخوك یا كلیم ... با همه آیات ما بی خوف و بیم
رو بمصر آور تو با هارم درست ... هم نه در پیغام ما باشند سست
رو تو با او سوی فرعون حرون ... که زحد خویش رفست او برون
پس باو گوئید گفتاری نرم ... می بترسد پند گیرد یا زشرم
رفت موسی از همانجا سوی مصر ... دید هرون را مگر در کوی مصر
گفت با او حالرا از بیش و کم ... وحی ایشارا شد آنجا باز هم
که رویدا کنون فرعون اقرار ... کان شده طاغی سی بر کردگار
می بگفتند ای خدا ترسیم ما ... که کند ما را عقوبت آن دغا
پیش از آن کاظهار آیاتی کنیم ... یا بنرمی در سخن راهی زنیم
یا کلامی بر تو گوید بی ادب ... یا بطغیان آید افزون از غضب
حقتعالی گفت هستم با شما ... بشنوم بینم نترسد از دغا
لحظهٔ من از شما غافل نیم ... از که ترسد آنکه داند با ویم
پس بگوئیدش چو رفتید از قبول ... سوی او مائیم از ربت رسول
پس تو بفرست آل اسرائیل را ... همره ما در مکان قبل ما
کن رها این قوم را از بندگی ... در مقام خود ز بهر زندگی
کوست بیت المقدس اندر ارض شام ... مسکن مألوف آباء کرام
هم مکن تکلیفشان در امر شاق ... که بر ایشان آن بود مالا یطاق
این جماعت بر پیمبر زاده اند ... بر تو خط بندگی کی داده اند
ما رسولان حقیم از حجتی ... آمدیم از وی تو را با آیتی
بر سلامت بر کسی در اهتداست ... که نماید پیروی بر راه راست
وحی کرده شد بما از کردگار ... که بود آنرا عذاب بیشمار
که کند تکذیب بر پیغمبران ... یا که اعراض از نبیین در عیان
پس بفرعون آمدند از هر دو یار ... مدتی ماندند بر در زاضطرار
تا میسر شد لقای آن عنود ... پس رساندند آن پیامی را که بود
گفت ای موسی که باشد ربتان ... گفت رب ماست آن خلاق جان
آنکه فرموده عطا بر کل شی ... صورتیرا که بود لایق بوی

آفریده هرچه را برجای خویش
چشم را هم هشته برجایش برو
راه پس بنمودشان برخیر و شر
گر که بیند داردش چیزی زیان
گفت فرعونش فما بال القرون
گفت موسی داند آن پروردگار
نه کند پروردگار من خطا
کرد نازل در آسمان هم آب را
هم خورید ازآن که هست انعامتان
ما شما را آفریدیم از زمین
گفت این تا آنکه فرعون عنود
او شدنتیه و زاو آیات خواست
پس بدان آیات هیچ او نگروید

از خلایق سربسر را عطای خویش
تا بعبرت بنگرد آیات او
دان بداند نفع خود هر جانور
میگریزد زاو جودزد از بی زیان
حال آن پیشینیان بوده است چون
که بود علمش محیط از هر قرار
نه فراموشش شود چیزی بجا
رستنیها پس برون آریم ما
هم چرا باید اندر آن انعامتان
در زمین هم باز آریم از یقین
بد آرد کاصل او از خاک بود
پس بیفکند او عصا از دست راست
زان خبر داد انجمن رب مجید
کرد می تکذیب موسی از عناد

گوشرا بنهاد بر جای سماع
در کشید این شکلها را سربسر
میرود زانسو که بیند خیر خود
پس بهر شیئی قدر آن شیئیش
که خدا را هیچ نرسیده اند
کس نداند علم غیب الاخدا
فرش کرد آنکوز میرا بهرتان
رستنی زاصناف گوناگون بدست
اندر این باشد نشانها بیحد
باز هم آریمتان بیرون دگر
واگذارد آن غرور و کبر خویش
هم ید و بیضا نمود اوراچنان
که نمودیمش تمام آیات خویش
بر ابا افزود انکار و فساد

تا کلام حق نماید استماع
همچو نقاشی که بنگارد صور
هم نماید احتراز از شیء بد
ره نمائی کرده است خلقش
حد موت اعنی حسان گردیده اند
ثبت لوح است آنچه هست از ماسوا
راهها بنمود از هر سو در آن
آوریم از غیب چیزیکه هست
بر خداوندان ادراک و خرد
مبعث گردیده یعنی سر بسر
از ره سکبی و عجز آمدنش
که بسابق گشت شرح آن بیان
یکقدم نامد زجهد کفر بش

قَالَ اَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَي ٦٠ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ

گفت آیا آمده ما راتابیرون کنی مارا از زمین ما بسحر خود ای موسی پس هرآینه آوردیم ترا سحری مانند آن پس بگردان میان ما میان تو

مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا اَنْتَ مَكَانًا سُوًي ٦١ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ اَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ٦٢

وعده گاهی که خلاف نکنیم آنرا ما و نه تو بجای همواری گفت وعده گاه شما روز آرایش است و آنکه جمع کرده شوند مردمان چاشتگاه

فَتَوَلَّي فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ اَتَي ٦٣ قَالَ لَهُمْ مُوسَي وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا ٦٤ فَيُسْحِتَكُمْ

پس بازگشت فرعون پس فراهم آورد مکرش را پس آمد گفت مر ایشانرا موسی وای بر شما مبندید بر خدا دروغ را پس برانداز دشمارا

بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَي ٦٥ فَتَنَازَعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوَي ٦٦ قَالُوا اِنْ هٰذَانِ

بعذابی و بدرستیکه نومید شد آنکه افترا است پس کشایند نزاع کارشانرا میانه خود و پنهان داشتند رازرا گفتند بدرستیکه این هردو

لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ اَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَي ٦٧ فَاَجْمِعُوا

هرآینه ساحرند میخواهند که بیرون کنند شمارا از زمینتان بسحرشان و براندازند بر راه شما که خوبتر است پس جمع کنید

كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَ قَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَي ٦٨

مکرتانرا پس بیائید صف کشیده و بدرستیکه کامیاب شد امروز آنکه فایق آمد

گفت آیا آمدی ما را کنون
کز من و تو مینگردد آن خلاف
یعنی اندر روز عید مصریان
آمد او با ساحران که جمع کرد
مضطر اوسازد شمارا بر عذاب
ساحران کردند پس گفت و شنود
گفت او جز گفتهٔ جادوگر است
با خود این دادند جادویان قرار
دید فرعون چون نجوایشان
ساحرانیکه زسحر و مکر و زور
جمع پس سازید آلات حیل

از زمین سازی بجادوئی برون
درمکانی کان بود هموار و صاف
چاشتگه که جمع گردد مردمان
وان همه بودند هفتاد و دو مرد
مفتری کی گردد از حق بهره یاب
در مهم خویش هرچیزیکه بود
وضع و حالش بر نشان دیگر است
که اگر گردیم ما غالب بکار
گفت چون ساحران شور ایشان
از مکان خواهند تا سازند دور
صف زده آئید پس بهر عمل

پس بیارند از برایت مثل آن
گفت موسی از من اینشان مهلت است
گشت پس فرعون درحال ابی
گفت موسی ویلکم لا تفترو
گشت بی بهره هر آنکو افترا
بینشان یعنی سخنها شد دراز
راز خود را داشتند اندر نهان
پس نباشد شک که او جادوگر است
ساحران گفتند ما در این فنیم
هم برند آئینتان را از میان
هرکه غالب شد علو اورا سزد

کن معین موعدی را در میان
مر شما را وعده روز زینت است
فجمع کیده ثم اتی
بر خدا نبندید کذب از زشت خو
ست بر حق از جسارت و افترا
کاین بجادویان نماند هیچ باز
در حق موسی از آن فرعونیان
ورکه غالب شد بما پیغمبر است
تا چسان مااین دو ساحر ره دهیم
که نه از هر مذهبی میباشد آن
افلح الیوم من استعلی و قد

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ٦٦ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ

گفتند ای موسی یا اینست که می اندازی و یا آنکه باشیم اول کسیکه انداخت گفت بلکه بیندازید پس آنگاه رسنهاشان و

عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ٧٠ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ٧١ قُلْنَا لَا تَخَفْ

عصاهاشان وا نموده میشد بموسی از سحر ایشان که آنها میشتابند پس یافت در خودش بیمی موسی گفتیم مترس

إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ٧٢ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ

بدرستیکه تو توئی برتر و بینداز آنچه در دست راست تو است تا فرو برد آنچه را ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته اند حیله ساحر است و کامیاب نمیشود

السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ٧٣ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ٧٤

ساحر هرجا آید پس در افکنده شدند ساحران سجده کنان گفتند گرویدیم بپروردگار هارون و موسی

ساحران گفتند ای موسی بصف افکنی آیا عصا را تو ز کف
یا که ما خود افکنیم اول رسن که بهم آورده ایم از سحر و فن
گفت بلکه بفکنید اول شما پس بیفکندند ایشان حبلها
پس بموسی شد نموده کان حبال میشتابند از هر آن سو در خیال
گشت در اطراف شرحش گرچه رو آمد آن چوب و رسن در جستجو
یافت موسی پس بدل ترسی از آن تا مباد افتند خلق اندر گمان
فرق یا ندهند اندر انکوئی در میان معجزه یا جادوئی
یا که پیش از آنکه اندازد عصا کس نمانده باشد از مردم بجا
یابد از صف شرحوف واسف پس باو گفتیم ما بالا صف
من تو باشی برتر از روی یقین پس بیفکن از آنچه داری در یمین
تا عصای تو برد دردم فرو کرده های ساحران را رو برو
فعل ایشان نیست جز مکر و فریب کی توان آرند با معجز شکیب
کی شود من ساحری فیروزمند هر کجا آید بود خوار و نژند
پس بیفکند آن زمان موسی عصا اژدها گشت و بخورد آن سحرها
جادوان در سجده افتادند زود قالوا آمنا به حین السجود
رب هرون رب موسی کز یقین بندهٔ خود را کند غالب چنین

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ

گفت آیا ایمان آوردید مر او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را بدرستیکه آن هر آینه بزرگ شما که آموخت شما را سحر پس هر آینه خواهیم برید البته دستهای

وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ٧٥ قَالُوا

شما و پاهای شما را از خلاف یکدیگر و هر آینه بردار کشم شما را در تنه های درخت خرما و هر آینه خواهید دانست که کدام از ما سخت تر است از راه عذاب و پاینده تر

لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَوةَ

گفتند هرگز اختیار نخواهیم کرد ترا بر آنچه آمد ما را از حجتهای روشن قسم بآنکه آفرید ما را پس حکم کن آنچه تو حکم کننده جز این نیست حکم میرانی در این زندگانی

الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ٧٦

دنیا بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار مان تا بیامرزد برای ما گناهانمان را و آنچه را که بجبر باز داشتی ما را بر آن از سحر و خدا بهتر است و پاینده تر

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ٧٧ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ

بدرستیکه آنکه آمد پروردگارش را گناهکار پس او راست دوزخ نمیمیرد در آن و نه زندگانی میکند و آنکه آید او را با ایمان که بتحقیق کرده باشد

الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ٧٨ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

کارهای شایسته پس آنها مر ایشانراست مرتبه ها بلندتر بهشتهای جای اقامت دائمی که میرود از زیر آنها نهرها جاودانیان در آن

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ٧٩

و آن پاداش کسی است که پاک باشد

گفت فرعون از ره قهر و سخط   بروی آیا بگروید از غلط
هستتان اوخود بزرگ واوستاد   بر شما آموخت سحر اندر بلاد
تا بدانند اینکه از روی عذاب   کیست از ماسختتر واندر عقاب
آنچه برما آمده است از بینات   ز آفریننده تمام ممکنات
هست اندر این حیوة دنیوی   کی بوددر ملك دین جاری حوی
تا به بخشد جرمها ما کا همان   وانچه بنمودی بران از امتهان
هرکه آید رب خود را درگناه   یعنی از شرکی و طلمی بر اله
وانکه آید مؤمن و شایسته کار   آن گره را پس درآن دارالقرار
جاریست از زیر آنها نهر ها   جاودانند اندر آن از نهر ها

پیش ازآنکه برشما رخصت دهم   منت او اکرامتان بر جان نهم
پس ببرم دست و پاتان از خلاف   و اندرآویزم بنخل از اعتساف
ساحران گفتند نکنیم اختیار   من تو را بر آیت پروردگار
حکم کن پس گر کنی حکمی بما   غیر از این نبود که حکمت درقضا
ما خود آوردیم ایمان بر خدا   کو بود پروردگار ما سوای
کردی اکراه اعنی اندرجادوئی   حق بود پاینده تر در نیکوئی
پس جهنم باشد او را درثبات   نه بمیرد نه در آن دارد حیوة
باشد از حق رتبهای پس بلند   جنت عدن و مقام ارجمند
این جزای آنکه از شرك ودنس   پاك باشد ور هوا و از هوس

وَ لَقَدْ اَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰي اَنْ اَسْرِ بِعِبَادي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً ٨٠ لَا تَخَافُ دَرَكاً

وهرآینه وحی کردیم   بموسی که شب ببر   بندگان مرا   پس ببر برای ایشان راهی   در دریا خشك   بیم نخواهی داشت دریافتن

وَلَا تَخْشٰي ٨١ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَ اَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدٰي

ونخواهی ترسید   پس از پی رفتشان فرعون   بالشکرهایش پس دریافت ایشانرا از دریا آنچه دریافت ایشانرا و گمراه کرد فرعون   قومش را و هدایت نکرد

٨٢ يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ

ای پسران یعقوب   بدرستیکه رهانیدیم شمارا از دشمنانتان   و وعده دادیم شمارا جانب   طور   ایمن   و فرو فرستادیم   برشما

الْمَنَّ وَ السَّلْوٰى ٨٣ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ

منّ   وسلوی را   بخورید   از   پاکیزهای آنچه روزی دادیم شمارا   و تعدی مکنید   درآن   پس فرود آید برشما   سخط من   وهرکه

يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوٰي ٨٤ وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدٰي ٨٥

فرود آید براو   سخط من   پس بدرستیکه هلاك شد و بدرستیکه من آمرزنده ام مرآنرا که توبه کرد و گروید کرد   کاری شایسته   پس هدایت یافت

وحی بر موسی نمودیم اندرون   که ببر شب بندگانم را برون
پس مکن اندیشه از فرعونیان   که شما را در یابند از مکان
پس در آمد از پی ایشان بزود   از پی تعظیم فرعون و جنود
قوم خود را کرد فرعون عنید   گمره و ننمودشان ره بر امید
وعده پس دادیمتان برکوه طور   از ره ایمن که لامع گشت نور
من وسلوی ما فرستادیم هم   بر شما بودید چون در تیه غم
فیه لاتطغو از حد خویش هم   نگذرید از ما سپاسی در نعم
هستم آمرزنده گرد از توبه کس   گشت مؤمن کار نیکو کرد پس

زن رهی در بحر خشك از بهرشان   آید از پی گرچه خصم از شهرشان
هم مترس از آنکه تا گردی غریق   سالم از دریا در آیند آن فریق
پس فرو بگرفت دریاشان حویش   آنچه بد بگرفتنی از کم و بیش
ای بنی یعقوب از اعدائتان   ما نجات آنروز دادیم آنچنان
از پی انزال توریة قویم   یا که از بهر مناجات کلیم
همچنین گفتیم بروجه ثبات   ما رزقنا کم کلوا من طیبات
بر شما پس خشم من آید فرود   چونکه خشم آمد هلاکت رخ نمود
پس ز اعمال نکو حق گر که خواست   یافت بیشك در سلوك او راه راست

وَ مَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسٰي ٨٦ قَالَ هُمْ اُولَاۤءِ عَلٰى اَثَرِي وَ عَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضٰي ٨٧

وچه چیز شتاب آورد ترا از   قومت   ای موسی   گفت   ایشانند   اینان   بر   اثر من   وشتافتم   بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود شوی

قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ٨٨ فَرَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفاً

گفت پس بدرستیکه ما مبتلا کردیم قوم ترا   از   بعد تو   وگمراه کرد ایشانرا سامری   پس بازگشت   موسی   بسوی قومش خشمناك بسیار غصه آلوده

٨٩ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً اَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ

گفت ایقوم   آیا نه   وعده داد شمارا پروردگار و عده دادنی نیکو   آیا پس دراز شد بر شما   آن زمان   یا خواستید   که فرود آید   برشما

غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِى ٩٠ قَالُوا مَا اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَ لٰكِنَّا حُمِّلْنَا اَوْزَاراً مِنْ

سخطی از پروردگارتان پس خلاف کردید وعده مرا گفتند خلاف نکردیم وعده ترا باختیار مان ولیکن ما بار کرده شدیم احمال را از

زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذٰلِكَ اَلْقَى السَّامِرِيُّ فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هٰذَا

پیرایه قوم پس انداختیم آنها را پس همچنین انداخت سامری پس بیرون آورد برای ایشان گوساله کالبدی که بود مر او را فریاد گوساله پس گفتند

اِلٰهُكُمْ وَ اِلٰهُ مُوسٰى فَنَسِيَ ٩١ اَفَلاَ يَرَوْنَ اَلاَّ يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاَ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلاَ نَفْعاً ٩٢

اینست خدای شما و خدای موسی پس فراموش کرد آیا پس نمی بینند که بر نمیگرداند بسوی ایشان سخنی را و مالک نباشد برای ایشان زیانی و نه سودی را

رفتن موسی علیه السلام با هفتاد تن بکوه طور

بعد فرعون آن جماعت از کلیم
که بیا با جمعی از قومت بطور
چونکه شد نزدیك پیش از قوم او
گفت قوم آیند اینك بر اثر
سرعت اندر امتثال امر دوست
یعنی ایشانرا نمودیم امتحان
شرح کاو و سامری را در فساد
بیشتر اندوه او زین که مباد
وعده آیا بر شما پروردگار
شد دراز آیا زمانم بر شما
بر شما یا خواستند آید فرود
عابدان عجل گفتند از قرار
زانچه نگرفتیم ما بر عاریت
بهر ایشان پس برون آورد او
کرد موسی پس فراموش او زرب
عابدان عجل را پس ذو الجلال

خواستند آداب شرعی مستقیم
تا دهیمت ما کتابی در حضور
رفت سوی طور بهر گفتگو
من شدم بهر رضایت بیشتر
موجب خوشنودی و تعظیم اوست
طاعت گوساله را بر ناگهان
گفته ایم از پیش کرداری باد
باز ما کردند قوم از ارتداد
منداد از نیکوئیها بیشمار
زانچه دادم وعده از صدق و صفا
خشم حق زین فعل زشت مدسود
خلف وعده نه از ما را اختیار
از حلل ز ایشان ما جدا مدریت
کالبد کاو راست صوتی در گلو
رفت سوی طور او را در طلب
حقتی آورده لازم در مقال
نیست مالك ضر و نفعی را مجا

کرد موسی در مناجات این سؤال
رفت با هفتاد ز اسرائیلیان
شد خطاب او را که ای موسی چه بود
مر که این تعجیل در راه طلب
گفت پس در فتنه افکندیم ما
سامری آنجمله را گمراه کرد
گشت پس موسی سوی قوم باز
قوم را گفت از ملامت و رعتاب
وعدهٔ حق ورندیدید از شهود
گشت یعنی بشر از ارسین
پس شما کردید بر وعده خلاف
لیك چون برداشتیم از قبطیان
پس در افکندیم اندر آتش آن
پس بگفتند این خداوند شماست
گشت یعنی گمره و رفت از خطا
پس نمیبینند آیا در خطاب
میپرستند از چه پس گوساله را

شد خطاب از بارگاه ذو الجلال
هشت هارون را بجایش در مکان
که بر قوم اشتاب کردی در ورود
زود بر خوشنودیت کر در سبب
بعد بیرون رفتنت قوم تو را
جز قلیلی را از آن مردان مرد
خشمناك اندوهگین با احتراز
بر خطا رفتید آیا از صواب
راست بود و هم وفا بر آن نبود
که شما را وعده دادم من بر این
اندر افکندید در قوم اختلاف
وقت بیرون آمدن باری گران
سامری پس هم فکند از اعیان
هم خدای موسی صاحب عصاست
از خدای خویش بر دیگر خدا
سویشان راجع نگردد ز او جواب

وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هٰرُونُ مِنْ قَبْلُ يَاقَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَ اَطِيعُوا

و بتحقیق گفت مر ایشانرا هارون از پیش ای قوم جز این نیست مبتلا شدید بآن و بدرستیکه پروردگار شما خداست پس پیروی کنید مرا و اطاعت نمائید

اَمْرِي ٩٣ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنَا مُوسٰى ٩٤ قَالَ يَاهٰرُونُ مَامَنَعَكَ اِذْ

امر مرا گفتند همیشه خواهیم بود بر آن مقیمان تا بازگردد بسوی ما موسی گفت ای هارون چه باز داشت ترا

رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا اَلاَّ تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِي ٩٥ قَالَ يَابْنَ اُمَّ لاَ تَاْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَاْسِي اِنِّى خَشِيتُ

وقتیکه دیدی ایشانرا که گمراه شدند که پیروی نکردی مرا آیا پس عصیان ورزیدی امر مرا گفت ای پسر مادر من مگیر محاسنم را و نه سرم را بدرستیکه من ترسیدم

اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ٩٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ

که گوئی جدائی افکندی میان بنی اسرائیل و رعایت نکردی سخن مرا گفت پس چه بود کار تو ای سامری گفت دیده ور شدم

بِمٰالَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهٰا وَ كَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ٩٧ قٰالَ

بآنچه‌ندیدمورنشدند مآن پس‌گرفتم‌مشتی از اثرآن‌فرستاده پس‌انداختم‌آنرا وهمچنین خوب‌واعودبرای‌من‌مسم کفت

فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُولَ لاٰمِسٰاسَ وَ اِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ اِلٰى اِلٰهِكَ

پس‌برو پس‌بدرستیکه‌مر تراست‌درزندگی که‌نکونی روانیست‌مس‌کردن‌من‌وبدرستیکه‌مر تراست‌وعده‌که‌خلاف‌کرده‌نشوی‌آنرا‌وبنگر به الهت

اَلَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عٰاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً ٩٨

که‌کشتی تمام‌رود برآن مقیم‌پرستش‌هر آینه‌میسوزانیم‌آنرا پس‌هر آینه‌می‌افشانیمش‌دردریاافشاندنی

گفت هرون‌پیش‌ازان کای‌کلیم
هست بخشاینده ان پروردگار
قوم گفتندش کجا زایل شویم
تا که موسی بازگردد سوی ما
گفت موسی‌پس‌بهارون که‌چه‌چیز
سرکشیدی دامر من ایا توبیز
برمن‌ای‌موسی مکن‌زین‌رەغضب
بین قومم تو مکندی تفرقه
کی نصیحتهای من کس میشود
یعنی این‌کارار چه‌سبی درخیال
دیدم انچه کس ندید ار قوم کول
دیدم امد بر زمین روحانئی
پس زخاك کام اسبش قبضتی

قوم را کاین فتنهٔ باشد عظیم
نه حراوطاعت حراو راهست‌عار
دین پرستش حمله‌اد جان پیرویم
تا چه باشد امر او برخوی ما
کرد منعت چونکه دیدی‌این‌سیز
که بایشان نامدی اندر ستیز
زان تورا من نامدم‌اندر عقب
حفظ قولمرا نکردی ای ثقه
حرف من درگوش ایشان بادبود
که فکندی قوم ما را در ضلال
بر گرفتم خاکی از گام رسول
کش بود اندر نکوئی ثانئی
بر گرفتم بهر رفع حاجتی

غیر از این نبود که بروی مبتلا
پیروی من کنید اندر امور
پیش او باشیم از زیندگی
او شود گوساله را چون‌نامطیع
دیدی اعمی‌کان رمه‌گمره شدند
گفت هرونش که ای بن مادرم
هم نکردم سخت با ایشان قتال
که بگفتی بعد من در قوم من
دید هرون را چو از جرم بری
چیست این‌کاریکه کردی ایعدو
بود این آثار نعل جبرئیل
یافتم کاو باشد از افلاکیان
پس فکندم در دل گوساله زان

گشته اید از جهل و طغیان و عما
اوریدا از من اطاعت یقصور
هم مجاور در مقام بندگی
یا که این داند ز افعال شنیع
اینکه آئی از پیم زین ما پسند
می‌مگیراز خشم خودریش وسرم
زان بترسیدم که گوئی در مقال
کن تو اصلاح‌ار شود حارثفتن
قال فما خطبك یا سامری
قال بصرت بمالم یبصروا
وقت غرق قبطیان در رودنیل
پاك از طبع و مزاج خاکیان
زنده شد امد بآواز ازمان

در بیان گذشتن موسی علیه‌السلام از قتل سامری

این چنین‌آراست برمن نفس‌من
کدراو وصف‌سخاوت غالب‌است
اری ان‌کز‌جود کرد ایجاد خلق
هرکهی که اندر اید حق بوی
پس‌برون روپس‌تورا باشدرناس
لاجرم کردند مردم زاو نفور
در تفاسیر است مذکور از یقین
نه نمایند اندران موعد خلاف

در نظر این فعلم امد بس‌حسن
قلب‌وحاش‌بس‌باحسان راغب‌است
کی‌گذارد کز سخی برند خلق
دستگیر اوست ان خلاق حی
فی الحیوة ان تقول لامساس
بدگریزان هرکه میدیدش زدور
که بدند اولاد او هم‌این چنین
نه تو رادارند ار دوزخ معاف
می بسوزانیمش از نار الم

قصد قتلش کرد موسی روترش
خلق کردند از جودش منتفع
گفت پیغمبر سخی را ار گناه
پس زقتل سامری‌موسی گذشت
از حق این‌اداش بودش ازغضب
همچو حیوانات وحشی می‌گشت
بی تخلف هم تو را باشد عذاب
بین سوی ان الهت آسفا
پس پراکنده کنیم اورا بیم

وحی امدپس زحق کاورامکش
روح او را زان نخواهم منتزع
مگنرید او را چو گیرد دست‌اله
اِلك گفت از قوم باید دورگشت
که هر انکس دید او را کردتب
روز و شب تنهامیان کوه‌ودشت
موعدی و اندر قیامت در عقاب
الذی ظلت علیه عاکفا

اِنَّمٰا اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِي لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْئٍ عِلْماً ٩٩ كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبٰاءِ

نیست الهشماجزخدائی‌که‌نیست الهی مگر او احاطه کرده‌همه‌چیزراانرامداش همچنین میخوانیم برتو از خبرهای

مٰاقَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنٰاكَ مِنْ لَدُنّٰا ذِكْراً ١٠٠ مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وِزْراً

آنچه‌بحقیقت‌گذشته وبدرستیکه‌دادیمت از نزدخودقرآن‌بانام‌نیک کسیکه‌روی‌گرداند ازآن‌بدرستیکه‌او برمیدارددر وزقیامت بارگرانی

۱۰۱ خالِدِينَ فِيهِ وَساءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ حِمْلاً ۱۰۲ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ

جاودانیان درآن وبداست آن مرایشان از روز قیامت باری روزیکه دمیده شود در صور وحشر عالم گناهکاران از روزی چنین

زُرْقاً ۱۰۳ يَتَخافَتُونَ بَيْنَهُمْ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا عَشْراً ۱۰۴ نَحْنُ اَعْلَمُ بِما يَقُولُونَ اِذْ يَقُولُ اَمْثَلُهُمْ

کبودچشمان پنهان گویند میان خود که درنك نکردید مگر ده روز مادانا تریم بآنچه میگویند هنگامیکه خواهند گفت خوبترشان

طَرِيقَةً اِنْ لَبِثْتُمْ اِلّا يَوْماً ۱۰۵ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً ۱۰۶ فَيَذَرُها قاعاً

درمسلك که درنك نکردید مگر روزی ومیپرسند ترا از کوهها پس بگو برافشاند آنهارا پروردگارم برافشاندنی پس واگذارد آنرا ساده

صَفْصَفاً لا تَرى فِيها عِوَجاً وَلا اَمْتاً ۱۰۷ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْاَصْواتُ

هموار که نبینی درآن کژی ونه برآمدگی روزی چنین در پی میشوند خواننده را نباشد کژی براش وپست میشود آوازها

لِلرَّحْمٰنِ فَلا تَسْمَعُ اِلّا هَمْساً ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ

برای خدای بخشنده پس نشنوی مگر آواز آهسته آنروز سود نکند شفاعت مگر آنکس که دستوری داده باشد مر اورا خدای بخشنده وبرضا داده باشد

قَوْلاً ۱۰۹ يَعْلَمُ ما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً ۱۱۰ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ

مر اورا گفتار میداند آنچه باشد میان دستهاشان وآنچه باشد پس پشتشان واحاطه نکنند باو از راه دانش وخوار شد رویها برای خدای زنده

الْقَيُّومِ وَقَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً ۱۱۱ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا يَخافُ ظُلْماً وَلا هَضْماً ۱۱۲

پاینده وبدرستیکه نومید شد آنکه برداشت ظلمی را وکسیکه میکند از خوبیها واوست مؤمن پس نخواهد ترسید از ستمی ونه شکستی

غیرازاین نبود شمارا او خداست	کەجز او نیست معبودی براست	خود بهر شیئی رسیده علم او	همچنین قصه نمائیم ان تو
واقعاتی را که بد در ما سبق	بر تو آگاهی دهیم از صدق وحق	بر تو ما دادیم قرآنرا ز خود	وانکه کرد اعراض از وی از حسد
در قیامت کرده بار حمل وزر	نیست این اعراض جز آثار وزر	جاودان باشد در آن بار بد	در قیامت زیر و زر و بار بد
هست روز ینفخ فی الصور آن	ما فراهم آوریم آن مجرمان	چشمشان آن روز میباشد کبود	حاملان بار وزر اندر نمود
در عرب میبود شایع این صفت	بر نشان دشمنی از معرفت	کش جگر باشد سیاه اندر نمود	شارش زرد است وچشم او کبود
پس بهم گویند آهسته بحشر	آن جماعت ما نمانیم غیر عشر	ما بآن دانا تریم اندر سند	چون بگویند آنکه بیش اسنش خرد
بل شما بودید در آن دار تنگ	روزی از روی توقف بادرنگ	از تو میپرسند از وضع جبال	که چه خواهد بودشان در حشر حال
پس پراکنده بگو خواهد نمود	جمله را پروردگارم در شهود	پس گذارد ارض را بر حال خود	همچنان هموار بی تل و عقد
نه بلندی باشدش نه اعوجاج	خیزد اعمی از میان طبع ومزاج	پیرو ند آن روز مردم بر ملا	داعی خود یعنی اسرافیل را
لاعوج له یعنی از آن خواندش	کس نتاند منحرف شد از فنش	چون نخواهد هر کراکه خوانده است	از اجابت ممکنی را چاره نیست
سست للرحمن شود آوازها	شنوی پس جز که زم ارارها	نبود آن روز از شفاعت هیچ سود	جز که بدهد اذن رحمن ودود
هم رضای او بود در قولها	دم زند کی کس اگر او بود رضا	داند آنچیزیکه ایشانراست پیش	وانچه هست اندر بعدشان از علم خویش
کس نبوی اما محیط اندر روی ذات	می نگردد بل بجزئی از صفات	زانکه جز او هرچه باشد فعل اوست	کی بفاعل او محیط از هیچ روست
کرد ذکر این بهر تذکار عوام	ورنه این باشد بدیهی بر کرام	یعنی آنچه شد توان بروی محیط	هست مخلوق از مرکب تا بسیط
کس ندارد آگهی از ذات او	بل ز چیزی کم ز معلومات او	شرح این در آیة الکرسی تمام	گفته ام گر باشدت فهم کلام
خوار باشد روبهای ممکنات	بر خدای حی قیوم از جهات	پس بود بی بهره از هر خیر هم	آنکه او برداشت باری از ستم
	وانکه کرد او فعل نیک او مؤمن است	پس نترسد از ستم هم ز شکست	

وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً

وهمچنین فرو فرستادیم آنرا قرآن عربی ومکرر آوردیم درآن از وعید باشدکه ایشان پرهیز نمایند یا پدید آرد برای ایشان پندگرفتنی

۱۱۳ فَتَعالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضى اِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ

پس برترآمد خدا پادشاه حق وشتاب مکن بقرآن پیش از آنکه گذارش داده شود بتو وحیش وبگو ای پروردگار من

زِدْنِي عِلْماً ١١٤ وَ لَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ١١٥ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ

زیادکن مرا دانش ومدرستیکه عهدکردیم ما بآدم از پیش پس واگذاشت ونیافتیم مر اورا عزمی وهنگامیکه گفتیم مر ملائکه را

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبٰى فَقُلْنَا يَا آدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا

که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که سرباز زد پس گفتیم ای آدم بدرستیکه این دشمن است مر ترا و مر جفت ترا پس نباید که بیرون کند شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰى ١١٦ اِنَّ لَكَ اَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرٰي ١١٧ وَ اَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحٰي

از بهشت پس تعب کشی بدرستیکه مر تراست که نه گرسنه شوی در آن و نه برهنه شوی وبدرستیکه نه تو تشنه شوی در آن و نباشی در آفتاب

١١٨ فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ اَدُلُّكَ عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلٰى ١١٩ فَاَكَلَا

پس وسوسه کرد مر اورا شیطان گفت ای آدم آیا دلالت کنم ترا بر درخت جاودانی وپادشاهی که کهنه نشود پس خوردند

مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصٰى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوٰى ١٢٠

آن دو از آن پس ظاهر شد مر آنهارا عورتهاشان وشروع نمودند میچسبانیدند بر آن دو از برگ بهشت ونافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس بیبهره شد

ما فرستادیم قرآنرا چنین — در زبان تازی از حق مبین
شاید ایشان می بپرهیزند چند — یا کند قرآنشان احداث پند
پادشاهی کاو بود ثابت صفات — راست کردار است و کامل در صفات
حکم یعنی می‌مکن بر هیچ چیز — پیشتر از وحی قرآن در تمیز
یا مر احکام شریعت کن فزون — علمم ای دانای پاکان ویکون
یافتیم اورا نه در عزمش ثبات — گفته بودیمش مخور ازاین نبات
چونکه ما گفتیم با فرشتگان — سجدهٔ آدم نمائید از مکان
پس بگفتیمش که هست او دشمنت — همچنین دشمن بود او یا زنت
ان لك الا تجوع گرسنه — نه شوی یعنی در آن نه برهنه
پس بآدم وسوسه کرد آن بلیس — گفت ای آدم خبیری سر نفیس
می‌نمیرد هر که خورد از آن درخت — کهنگی پادشاهیش برنست رخت
ایستادند و بچسبانیدند زود — برگ جنت را بعورتشان که بود
کرد آدم چون خلاف رب خود — پس نماند از آنچه اورا قصد بد

هم مکرر ما نمودیم از شأن — از وعید آیات بسیار اندر آن
پس بلنداست آنخدا در ذات خویش — هم بلندار وصف مخلوقات خویش
خود بقرآن می‌مکن تعجیل تو — قبل ان یقضی الیه وحیه
هم بگو پروردگارا کن زیاد — دانشم را بر کتاب از انقیاد
عهد ما کردیم با آدم ز پیش — پس فرامش کرد ونامد عهد کیش
تو مکن یعنی فراموش امر ما — همچنان کاو کرد اندر اقتضا
سجده پس کردند ازوی هر کجا — جز بلیس او کرد زین معنی ابا
پس شمارا باید از جنت برون — نکند او کافتید در رنجی فزون
نه شوی تشنه نه محتاجی بآب — در جنان هم نبوی اندر آفتاب
رهنما کردم تورا آیا که من — واندرخت خلد باشد بسخن
هردو پس خوردند از آن پس شد پدید — عورت آن هردو وسسته دید
شرح آن گفتم در اول تمام — نیست بر تکرار حاجت این کلام
گشت بی بهره زعمر جاودان — یا از آنچه بودش اصلح در نهان

ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدٰى ١٢١ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ

پس برگزید اورا پروردگارش پس توبه پذیرفت از او و هدایت کرد گفت فرو شوید از آن همه بعضی از شما مر بعضی را دشمن پس اگر آید شمارا

مِنِّي هُدًى ١٢٢ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقٰى ١٢٣ وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ

از من هدایتی پس آنکه پیروی شد هدایت مرا پس گمراه نشود و تعب نکشد وآنکه رو گردانید از ذکر من پس بدرستیکه مر اوراست

مَعِيشَةً ضَنْكاً ١٢٤ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰي ١٢٥ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمٰى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً

زیستنی تنگ وحشر میکنیم اورا روز قیامت نابینا گفت پروردگار من چرا حشر کردی مرا نابینا و بدرستیکه بودم بینا

١٢٦ قَالَ كَذٰلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسٰي ١٢٧ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَلَمْ

گفت همچنین آمد ترا آیتهای ما پس واگذاشتی آنرا و همچنین امروز واگذاشته شوی وهمچنین جزا میدهیم کسی را که اسراف کرد و نگروید

يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَشَدُّ وَ اَبْقٰى ١٢٨ اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ

بآیتهای پروردگارش وهر آینه عذاب آخرة سخت‌تر و پاینده‌تر است آیا پس هدایت نکرد شان که بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از

الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي النُّهٰي ١٢٩ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

قرنها [redacted] میروند در مسکنهای ایشان بدرستیکه‌درآن هرآینه‌آیتهاست‌مرصاحبان‌خردهارا واگر نبود کلمه که‌پیش‌رفته‌ازپروردگارت

لَكَانَ لِزَامًا وَ اَجَلٌ مُسَمًّي ١٣٠

هرآینه بود لازم ومدتی‌نام‌برده‌شده

برگزید او رادگر پروردگار
اهبطا مها حمعا گفت حق
آن‌هدی را پس‌کند هرپیروی
در قیامت میشود محشور هم
حقتعالی گوید اورا در حواب
هم دهیم‌اینسان حزای مسرفان
آن یکی ضنك معیشت درجهان
راه میسود آنا گردگار
چون مسکنهای ایشان میروند
گر میبود آسحن کز ذوالمنن

ر قبول توبه اندر آشکار
دشمن بعضی‌است بعضی زافرق
ه شود گمره نه‌رنجنش حوی
اعمی اعمی ل بصیرت چون غنم
همچنین مد فعل تو ر ماصواب
که نحدّ نگدشته ازشرك عیان
وان دگر درآخرت رنج گران
مشرکانرا ر طریق اعتبار
مکیان اندر تجارت بیست بند
حسته پیشی آن براهل این زمی
بودشان لازم عذاب وارده

توبه‌اش پذیرفت واورا ره نمود
برزمین پس‌گرکه ارمن بر شما
وانکه گردانید رو از پند من
گویدای پروردگار از چه ضریر
تو فرامش کردی از آیات ما
هم بآیتهای ربش نگروید
هست رنج آخرت سخت واشد
پیش‌ار ایشان اینکه بس‌کردیم ما
آن علامتها که بیند آن وصول
که مؤخرّ دارد ایشارا عذاب
ماش لك تا وقت نامیده شده

این‌هم ازتوفیق حق بربنده بود
آید از بهر هدایت رهنما
تنگ گشتش زندگی و زیستن
حشرمن‌کردی چوبودم من‌بصیر
ترك کرده زان‌شدی امروز را
دو عقوبت زان براو گردد پدید
همچنین پاینده‌تر چون دررسد
خود هلاك انسان زاهل قرنها
هست کافی بهر ارباب عقول
تا بروز مدر یا یوم‌الحساب

فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ

پس‌صبرکن‌برآنچه میگویند وتسبیح‌کن‌بستایش‌پروردگارت‌پیش‌ازبرآمدن آفتاب وپیش‌ازفروشدنش وازساعتهای شب

فَسَبِّحْ وَ اَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰي ١٣١ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

پس‌تسبیح‌کن‌واطراف روزباشد که‌توخوشنودشوی ومگشای البته دوچشمت‌راسوی آنچه‌کامیاب‌کردیم‌بآن‌اصنافیرا

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ اَبْقٰى ١٣٢ وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا

خوشی‌زندگانی‌دنیا تاممون‌سازیمشان‌درآن وروزی پروردگارتوبهتروپاینده‌تراست وامرکن‌کسانترا بنماز وصبرکن برآن

لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰى ١٣٣ وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ

نمیخواهیم‌ازتوروزی روزی‌میدهیم‌تراوانجام‌نیك‌مرپرهیزکاراست و گفتندچرا نمی‌آوردمارا آیتی از پروردگارش‌آیانیامدایشارا

بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْاُولٰى ١٣٤ وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ

حجت‌آنچه‌بوددرکتابهای نخستین واگرآنکه‌ماهلاك‌میکردیم‌ایشانرابعذاب ازپیش‌آن هرآینه‌میگفتندپروردگارماچرانفرستادی

اِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزٰى ١٣٥ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ

بما رسولی پس‌پیروی‌میکردیم‌آیتهای‌ترا ازپیش آنکه‌خوارشویم‌ورسواگردیم بگوهرمنتظرپس‌انتظارکشیدپس‌زودی‌خواهیددانست*

مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدٰي

که‌کیست‌اصحاب راه‌راست وکیست که‌هدایت یافت

پس توکن برهرچه میگویند صبر
سبح اعنی از صفات غیر او
صورت آن در شریعت دان‌نماز
هم ساعات شب اندر افتقار

تا درآید شمس بصرتها زابر
کن منزه ذات خودرا مو بمو
کان بود مقرون بحمد بیناز
پس توکن‌تسبیح و اطراف‌النهار

نك شنو از سر او فی حبك
در فنای ذات حق حمد حق
صبحگه قبل از طلوع آفتاب
ازتو مرخشنود گردد ذوالجلال

معنی سبح بحمد ربك
ظاهر آید بی‌نشان از ماخلق
شام پیش‌از آنکه یابد احتجاب
هم‌کند راضی تورا درکل حال

بنده‌گر راضی شد ازحق درامور
کرد مهمانی پیغمبر ورود
گفت اونیهم زگندم نیم جو
در تسلی آمد این آیت براو
صنفها از کافران واهل کتاب
روزی پروردگارت در اثر
از تومانکنیم در رزقت سؤال
مشرکان گفتند نارد مصطفی
نامد آیا بهر ایشان این کتاب
یعنی آیاشرح حال آن قرون
گرکه میکردیم ایشانرا هلاک
ازچه نفرستادی ای پروردگار
گو بایشان هریك از ما وشما
ما بصرت نیز داریم انتظار

آمدن مهمان بخانه پیغمبر صلی‌الله علیه و آله

خوردنی درخانه‌اش چیزی نبود
جزکه بگذاری متاعی بر گرو
که مکش عینین خویش ای نیکخو
زینت دنیاستشان گر بحساب
هست بهرت بهتر و پاینده تر
رزق توبرماست فی‌رنج و ملال
معجز ازپروردگارش چون نما
که بود روشن دلیلی درخطاب
ست درقرآن تفصیل از سنن
پیشتر زاو بر عذابی دردناك
سوی ما پیغمبری کامل عیار
منتظر باشم اندر کارها
تاچه‌خواهد ربی‌دوخواهش کردگار
زود پس‌باشد که تادانید کیست

بر یهودی او فرستاد از مقام
در عوض خود نگذاشت پیش‌آن‌یهود
سوی آن چیزیکه برخوردارشان
آزمائیم آنچه ایشانرا درآن
اهل خود را امرفرما در نماز
هست ماثارات خدای بیشریك
یعنی آن معجزکه ماخواهیم ازو
در صحف بود آنچه ازپیشینیان
که زبعدار معجزات آمد عذاب
پیشتر یعنی ز قرآن یا رسول
پیروی کردیم تا ز آیات دین
نکبت ما را شما خواهید وهم
منتظر باشد پس درجهرو سر
اهل راه راست وانکه مهتدیست

او بود ارزنده راضی فی‌قصور
خواست‌ازوی‌قرض‌چیزی ازطعام
پس‌گرفت ازبهرمهمان آرد زود
کرده‌ایم از زندگی درامتحان
بهرهٔ فانیستشان اندر جهان
صبرکن بروی شد ازرنجت دراز
بهر پرهزیدگان انجام نیك
گربود در دعوت خود راستگو
زانبیا و قومشان در امتحان
ازحق‌ایشانرا که خواستار کتاب
می‌نگفتند این گروه نقول
پیش‌از آنکه خوارگردیم اینچنین
قوت و اقبال خود را دمبدم
آنچه را هستیم هردو منتظر

سورة الْاَنْبِیاء عَلَیْهِ السَّلام مَأْتِه وَ اَثْنَي عَشَرَ آیَةٍ وَ هِيَ مَکِّیَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسٰابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ ٢ مٰایَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ اِلاَّ

نزدیك‌شدمر مردمارا حسابشان وایشان باشنددربیخبری‌اعراض کنندگان نمی‌آیدایشانرا هیچ پندی ازپروردگارشان تازه‌آورده‌شده‌مگرکه

اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ ٣ لاٰهِیَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذٰا اِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ

شنیدندآنرا واوایشان بازی میکردند غفلتورزنده دلهاشان وپنهان داشتندرازرا آنانکه ظلم کردندآیا این باشد مگرانسانی مانندشما

اَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٤ قٰالَ رَبِّي یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمٰاءِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِیعُ

آیاپس‌میائید سحررا وشمامی‌بینید گفت‌پروردگارمن‌میداند گفتار رادر آسمان و زمین واوست‌شنوای

الْعَلِیمُ ٥ بَلْ قٰالُوا اَضْغٰاثُ اَحْلاٰمٍ بَلِ افْتَرٰیهُ بَلْ هُوَ شٰاعِرٌ فَلْیَأْتِنٰا بِآیَةٍ کَمٰا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ

دانا بلکه گفتند فراهم‌آورده‌خوابهاست بلکه‌بدروغ‌بست‌آنرا بلکه‌او شاعراست‌پس‌باید‌که‌بیاوردمارا آیتی‌همچنانکه‌فرستاده‌شدندپیشینیان

٦ مٰا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنٰاهٰا اَفَهُمْ یُؤْمِنُونَ ٧ وَ مٰا اَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ اِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي

نگرویدندپیش‌ازایشان هیچ قریه کههلاك‌کردیم‌آنرا آیاپس‌ایشان‌میگروند ونفرستادیم پیش‌ازتو مگرمردانی‌که‌وحی‌کردیم

اِلَیْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاٰتَعْلَمُونَ ٨ وَ مٰا جَعَلْنٰاهُمْ جَسَداً لاٰ یَأْکُلُونَ الطَّعٰامَ

بایشان پس‌بپرسید ازاهل ذکر اگرهستید که‌نمیدانید ونکردیم‌ایشانرا جسدی که‌نخورند طعام‌را

وَمٰا کٰانُوا خٰالِدِینَ ٩ ثُمَّ صَدَقْنٰاهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَیْنٰاهُمْ وَ مَنْ نَشٰاءُ وَ اَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ ١٠

ونبودند جاودانیان پس‌راست‌کردیم‌ایشانرا وعده پس‌رهانیدیم‌ایشانرا وکسی‌راکه‌میخواستیم وهلاك‌کردیم مسرفانرا

بعد بسم‌الله که اصل وابتداست
گشت مر نزدیک مرده را حساب
چشم تا رهمزنی حشری گذشت
جزکه آنرا او بسمع نشنوند
داشتندی مستتر نجوای خویش
احداعنی چون شما جز آدم است
چونکه سد آدم است او نی ملك
گفت ایشانرا بگو اندر جواب
بلکه قرآنرا بگفتند از شکست
گرچنین بود بیارد پس بما
هست این آیت جواب این کلام
که نبودیم آن جماعت را تباه
بی فرستادیم پیش از تو عیان
پس بپرسید این بیان ز اهل کتاب
هم نبودند انبیا اندر جهان
پس دغم دادیم ایشان را نجات

نوبت تفسیر سورهٔ انبیاست
معرضند ایشان و درغفلت بخواب
پس دریغ از ران یکی مفقود گشت
وانکه ازغفلت بوی بازی کنند
آنکسان کاستم بخود کرده بیش
اینکه داعی بر نبوت مرده است
میروید افقید آیا تا شك
داند آن پروردگارم بیحجاب
می‌بود اضغاث احلام آنچه هست
معجزی کزپیش کردند انبیا
در مقام حجت از رب الانام
نگروند آیا پس ایشان را نباه
جز رجالی وحی میشد سویشان
خود ندانند ار که بروجه صواب
اینکه باشند این جماعت جاودان
خواستیم آنرا که هم باز ارتقات
مسرفین را هم تبه کردیم بار

مکی است آن جمله گردانی نکو
حشر صغری این بود که هر زمان
نامد ایشانرا ز روی اعتبار
نشنوند و هست زچیز دگر
داشتند اعنی نهان این قولرا
میروید آیا بجادوئی براو
زین عباره حقتعالی بر رسول
قول هرکس در سموات و زمین
بل محمد[4] نامه است آنرا بهم
بل بآن معجز فرستاده شدند
نگرویدند از ظهور معجزات
یعنی ازآن معجزات آری نویز
یعنی افرشته نبودند آن کسان
هم ندادیم آن بدشان در لهو
راست گردانیدیم پس آنوعده را
بود زحکمت بقایش در اصول
که براماشان نبود اقبال وساز

بعدصد باشد دو و ده آیت او
بگذرد برخلق و درخوابند زآن
هیچ پندی تازه ازپروردگار
قلبشان مشغول و ازخود بیخبر
کاین بود آیا جزآدم چون شما
آدم آنکه نگرویدش رو برو
کرد اخبار از گروه ناقبول
او بود شنوای دانا بالیقین
بل بود او شاعری کامل رقم
یکتنه زان بردو صد لشکر زدند
اهل شهری پیش از ایشان ازجهات
نگروند این قوم پرلج و ستیز
چون تو بودند آدمی صاحب لسان
که نباشد حاجت ایشانرا بخور
که بایشان کرده بودیم ازولا
مرکسند اولاد او ایمان قبول

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١١ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً

بحقیقت فرستادیم برشما کتابی کدرآنست پندشما آیاپس درنمی‌یابید عقل وبسیاردرهم‌شکستیم از قریه کهبود ستمکار

وَ اَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِينَ ١٢ فَلَمَّا اَحَسُّوا بَأْسَنَا اِذَاهُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ١٣ لَا تَرْكُضُوا

وپدیدآوردیم پس‌ازان گروهی دیگررا پس‌چون احساس کردندعذاب مارا آنگاه‌ایشان ازان میگریختند مگریزید

وَارْجِعُوا اِلَى مَا اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ ١٤ قَالُوا يَاوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

وبازگردید سوی انچه‌متنعم‌شدید دران وسکناتان باشدکه‌شمابرسیده‌شوید گفتندای‌وای بر ما بدرستیکه‌مابودیم‌ستمکاران

١٥ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوٰيهُمْ حَتّٰى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ ١٦ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَ

پس‌بودپیوسته این نداشان تا کردیمشان درویده‌سرك افسردگان‌بیافرورمرد گار ونیافریدیم اسمان وزمین را و

وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ١٧ لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ١٨ بَلْ نَقْذِفُ

انچه‌باشدمیان‌انددو بازی‌کنندگان اگرمیخواستیم‌کهفراگیریم لهوبرا هراینه‌فرامیگرفتیم‌ارااز نزد خود اگربودیم‌کنندگان بلکه‌می‌اندازیم

بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٩ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ

حق‌را برباطل پس‌می‌شکندار اپس‌انگاه‌ان نابشدناچیز وبرشماست وای ازانچه‌وصف‌میکنید ومراوراست‌هرکه‌دراسمانها

وَ الْاَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ٢٠ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا

وزمین‌است وانکه‌نرداوست سرکشی‌نمیکنند ازپرستش‌او ومانده نمیشوند تسبیح‌میکنند شب وروز

يَفْتُرُونَ ٢١ اَمِ اتَّخَذُوا اٰلِهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ٢٢ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا

سست‌نمیشوند بلکه‌فراگرفتند الهایرا از زمین که‌ایشان‌نشرمیکنند اگربودی‌دران دوتا الهان که غیرخدااست هراینه‌تباه

فَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٣

شده‌بودندان‌دوپس‌منزه‌است‌خدا پروردگار عرش‌ازانچه‌وصف‌میکنند

برشما کردیم نازل این کتاب
کان شمارا برشرف گردد سبب
بعد ایشان قوم دیگر را پدید
یاس ماچون اهل آن ده یافتند
آنچه در وی بر تنعم بوده‌اید
ازشما پرسند ازخرد و درشت
می‌نکفتند از اسف یا ویلنا
نافریدیم این زمین و آسمان
یعنی از حس مجرد کافرند
فاعل ار بودیم لهویرا نسار
شکند پس آنچه را برباطل‌است
بود باطل را چوسنگی بر زجاج
هست اورا آنچه درارض وسماست
روز وشب تنزیه گویند ازجهت
گرکه بودی درزمین و آسمان
زآنچه وصفش میکنند از بیخرد
ذکر آن ازبهرفهم عامه است
پیش عاشق بر ثبوت دلبرش
شاهد اراوگوید این افسانه‌است
پیش آن کوهاست اسرار صمی
برکه‌گرنی این‌حس‌زار ای‌حکیم
که باشد غیر ازین یك آفتاب

کاندرآن باشد شرافت بی‌حساب
مفتخر گردید بر عالم عرب
جایشان کردیم واین باشد وعید
برگریز از قریه می شتافتند
سالها سکنا در آن بنموده‌اید
اینکه این بعمراساز را که کشت
زانکه میباشم اسمکاره منا
ما بازی وآنچه باشد بشان
آن بماوا دوجه ثبت اسند
مکرفتیم آنچه بهر بود بار
باطل آن هنگام محو وزایل‌است
شکند آنرا بجستی لاعلاج
وآنچه نزدش ازملایك راعلاست
هم نکردند ارتذلل هیچ سست
می خدایان جز خدای ذوشان
بر اتحاد لغو و انداد و ولد
بی‌که بهر مرد صوفی خامه است
گردلیل آری شکفت اندر برش
یا که این افسانه‌گو دیوانه است
چیست با برهان وگفت فلسفی
مرده سود دراین کور و کلیم
آفتاب دیگری بر ضوء و تاب

ارجمند آئید از وی بر ملا
ای بسا از قریه کاشکستیم پیش
گفت بر تهدید کفار عرب
می‌نکریزید و برگردید باز
برمساکن باز گردیده شوید
خادمان برسندتان یا درسؤال
بس همیشه بودشان می‌خواندن این
خواستیم ار لهو را گیریم ما
یا رواشودار ما ورزند ودن
بل بیندازیم حق را که جداست
حجت ما غالبست اعنی جهان
برشماویل است وجرن ازهرجهت
کس ندارد سرکشی از طاعتش
می‌نگیرند از خدایان از زمین
هردوبس‌گشتی تباه این عرش وفرش
ایست برهان ساطع بکمان
آنکه حاش جزعرو وحدتست
گوئی او را که برهانی درست
من ازاین افسانه‌ها گردد سرم
غیرحق‌گوچیست جز صرف عدم
این برآن ماند که آردکس دلیل
بس بدیهی باشد از سعه‌ایست

در نمی یابند آیا پس شما
اهل آنرا که بسمشان بودکیش
هم شمارا هست این یعنی سبب
بر تنعمها و آمال دراز
مرشما شاید که پرسیده شوید
چیست فرمان تا نمائیم امتثال
احملنا هم و حصیدا خامدین
میکردیم آن زرد خود بجا
میگرفتیم آن زجنس خویشتن
سخت برباطل بوجهی‌که سزاست
که اگرمیگشت محسوس و عیان
را که دروی میکنید اوراصفت
هم نه مانده میشوند از خدمتش
مرده‌گان تازنده سازند ازیقین
پس بود پاك‌آن خدا خلاق عرش
محملی کمسم از پیش این بیان
گوش اوکی بر دلیل وحجت است
آن طلای دابر و معشوق ست
پای تا سربند زلف دلبرم
با دلیل آری سفیش از حکم
بر ثبوت آفتاب بیعدیل
که بحرك هستی اندرهست‌هست

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ٢٤ اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هٰذَا ذِكْرُ

پرسیده نمیشود از آنچه کند وایشان پرسیده میشوند بلکه گرفتند ازغیراو خدایان بگو بیارید دلیل خودرا اینست ذکر

مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ٢٥ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

کسانیکه بامنند وذکر کسانیکه پیش ازمن بودند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حق را پس ایشان روی‌گرداننده‌گانند و نفرستادیم پیش ازتو

مِنْ رَسُولٍ اِلَّا نُوحِي اِلَيْهِ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدُونِ ٢٦ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

هیچ رسولیرا مگرکه وحی میفرستادیم باو که نیست خدائی مگرمن پس بپرستیدمرا وگفتند مرا گرفت خدای بخشنده فرزندی دائم پاك بودنش را

بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ٢٧ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ٢٨ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

بلکه بندگانند گرامی داشتگان پیشی نمیگیرند اورا بگفتار وایشان بامراو کار میکنند میداند آنچه بوده میان دستهاشان وآنچه باشد پس پشتشان

وَلَا يَشْفَعُونَ ٢٩ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ٣٠ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنِّي اِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ

وشفاعت نمیکنند مگر برای کسیکه راضی باشد وایشان ازترس او باشند خائفان وآنکه بگویند ازایشان که منم الهی ازجز او

فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ٣١ اَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

پس آن سزا میدهیمش دوزخ همچنین سزا میدهیم ستمکارانرا آیا ندیدند آنانکه کافرشدند که آسمانها وزمین

كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اَفَلَا يُؤْمِنُونَ ٣٢ وَجَعَلْنَا فِي الْاَرْضِ

بودند بسته پس گشاده کردیم آنهارا وگردانیدیم از آب هر چیز زنده را آیا پس نمیگروند وگردانیدیم در زمین

رَوٰاسِيَ اَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا فِجٰاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٣٢ وَ جَعَلْنَا السَّمٰاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً

کوههای استوار مبادا که میل کند بایشان وگردانیدیم درآن کربوهای وسیع کمراهاست باشد که ایشان هدایت یابند وگردانیدیم آسمان را بامی محفوظ

وَ هُمْ عَنْ آيٰاتِهٰا مُعْرِضُونَ ٣٤

وایشان باشند از آیتهای آن روی گردانندگان

نیست حق درفعل خودمسئول کس لیك مسئولند او را خلق بس حز خدا آیا خدایان دگر برگرفتند این گروه کور و کر

گو دلیل خود بیارید اندرین گر شمارا هست برهانی چنین اندر ایشان نیست یکمو قدرتی واین بود برنفی تقلید آیتی

زانکه تقلید است ازپندار وظن بی زعلم وعقل نزد اهل فن ایست ذکری آنکه رااو امن است وانکه پیش ازمن بوحی ذوالمن است

یعنی این قرآن که هست ام الکتاب همدگر تورية و انجیل ازخطاب پس ببیند اندرآنها هست هیچ غیر توحید خدا بی بند و پیچ

بلکه حق را میندانند اکثری چیست تا فرقش زشیئی دیگری حق وباطل را ندانند چون پس زحق باشند زاین ره معرضون

نی فرستادیم ما هیچ از رسل سابق از تو رهنما اندر سبل جزکه میشد وحی سویش اندرون لا اله الا انا فاعبدون

غیر من نبود خدا یعنی بذات پس پرستیده ز روی التفات میکنند اینکه بگرفت او ولد از ملایك بی‌دلیل و بی‌سند

اوست پاك وهم ملایك در شئون می‌بوند ایشان عباد مکرمون برخدا پیشی نگیرند از کلام کار بر امرش نمایند آن تمام

داند اسرار ملایك هر نفس آنچه زایشان پیش باشد یا که پس نه کنند از کس شفاعت برخدا غیر آنکه حق برآن باشد رضا

هم بود ازخشیت حق ترسناك تا شوند از نقص طاعتها هلاك وانکه گوید از ملایك یا بشر من خدایم جز خدای دادگر

پس جزا دوزخ دهیمش وین سزاست همچنین هرظالمیرا این جزاست می‌ندانستند آیا خود زبند آنکسانکه برخدا کافر شدند

اینکه بودند این سموات وزمین بسته و برهم نهاده پیش ازین پس گشادیم ازهم آنها جمله ما زنده گردانیدیم هرچیزی زما

نگروند آیا که با این بینات مشرکان که نیستشان ره برنجات کوهها کردیم در ارض استوار مردمارا تا نجنبانند مکار

هم نگردانیدیم درآن کوهها راهها تا راه یابند از ولا هم بگردانیدیم ما این آسمان سقف محفوظ از فتادن درعیان

زانکه دارنده است این رهنمون لیك زآیاتند ایشان معرضون

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ الَّيْلَ وَالنَّهٰارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٣٥ وَ مٰا جَعَلْنٰا لِبَشَرٍ

واوست که آفرید شب وروزرا وآفتاب وماهرا هریکیدر گردونی که میروند ونگردانیدیم مرانسانی

مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ اَفَاِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخٰالِدُونَ ٣٦ كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ

پیش از تو بودن جاویدرا آیا پس اگر بمیری تو پس ایشان جاویدانند هر تنی چشنده مرگست ومیآزمائیم شمارا بشر و

الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ ٣٧ وَ اِذٰا رَاٰكَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَتَّخِذُونَكَ اِلاّٰ هُزُواً اَهٰذَا الَّذِي

خیر آزمودنی وبسوی ما بازگردانیده میشوید وچون ببینندترا آنانکه کافرشدند نمیگیرندت مگراستهزا آیا اینست

يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كٰافِرُونَ ٣٨ خُلِقَ الْاِنْسٰانُ مِنْ عَجَلٍ سَاُرِيكُمْ آيٰاتِي

که ذکر میکند آلهان شمارا وایشان بذکر خدای بخشنده ایشانند کافران آفریده شد انسان از شتاب زود باشد بنمائیم آیتهای خود

فَلٰا تَسْتَعْجِلُونِ ٣٩ وَ يَقُولُونَ مَتٰي هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ٤٠ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ

پس شتاب مکنید بامن ومیگویند کی خواهد بود این وعده اگر هستید راستگویان واگر بدانند آنانکه کافرشدند وقتی را

لٰا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النّٰارَ وَلٰا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلٰا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤١ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ

که باز نمیتوانند داشت از روهاشان آتش را ونه از پشتهاشان ونه ایشان یاری کرده شوند بلکه میاید ایشانرا ناگهان پس متحیر میگرداندشان

فَلٰا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهٰا وَلٰا هُمْ يُنْظَرُونَ ٤٢ وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا

پس نتوانستند برگردانیدن آنرا ونه ایشان مهلت داده شوند وبتحقیق استهزا کرده شد برسولان از پیش تو پس احاطه کرد بآنانکه استهزا کردند

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٤٣

ازایشان آنچه بودند بآن استهزا میکردند

درفلك باشند اشناور همی
پس توآیا گر بمیری در جهان
گفت زانرو کس همیشه زنده نیست
مرگ را باشد چشنده هر نبی
هم بسوی ما شما گردید بار
گفت زاستهزا که اینست ازگزاف
مینگرندت بجز بر هزو هم
آدمی گردیده مخلوق از شتاب
می بگویید این مواعید ازخطاست
آتش از روها وپشت خویشتن
پس بتوانند ازخود داشت باز
پس بایشان کرد احاطه آن جزا
آمد ازذوالنون مصری درخبر
بود ازمهتاب آن روشن شبی
از پیش رفتم چونی پس رسید
حیرتم افزود وگفتم حکمتی است
کرده قصد خفته یك ماری بقهر
دفع آنهم بود ممکن بی سبب
گرکه بینی آنحوادث را بخواب
تو بجای شکر احسان این چنین
حفظ خود گر مار گیرد بیم دم

اوست آنکس کافرید این روز و شب
همچو ماهی که شناند در یمی
جاودان خواهند ماندن در جهان
این جهان بر هیچکس پاینده نیست
کس ندارد زیستن را دائمی
بر هرآنچه کرده اید ازفعل وساز
من پیمبر بر بنی عبد مناف
کایست آنکس کز خدایان کرده رم
عاجل است ارچه نباشد آن عذاب
پس کی است این وعده گر گوئید راست
بیستان هم ناصری اندر محن
هم نه مهلت باشد ایشانرا بسار
که نه اندر سخریت بر انبیا

آفتاب و ماه راهم بر سبب
آدمیرا ما نگردانیدیم همان
مشرکان گفتند کی باشد که زود
گر بمیری زنده بر جاودان
ما ببیکی و بدیهان در جهان
بر قریش احمد بروزی برگذشت
آمد آیت که بورا بنگرند چون
از خدایان کرده ذم دلخورند
زود بنمائیمتان آیات خویش
کز ندانند آن کسان در احتراز
بلکه آیدشان قیامت ناگهان
همچنین سخریه کردند آن امم
کیست گو آنکو شمارا روز و شب

در بیان حکایت ذوالنون مصری

یك وزغ زان جونها که سر کشید
اندرین فهمید باید تا که چیست
عقربش بردوش و کشت اورا بقهر
کرد این تا ظاهر آید حفظ رب
عظم ولحمت گردد آب ازاضطراب
روز و شب باحافظی در جنگ و کین
بوشوی براصل خود یعنی عدم

برنشست آن عقرب اندر پشت او
از پیش گشتم بعدی رهسپار
ازهمانجا عقرب آمد باز گشت
آدمیرا هست در لیل و نهار
حق نماید از تو دفع آن حادثات
بلکه گیری غیر اورا یار و دوست
جمله ذرات وجودت بر هواست

پیش از تو جاودان اندر جهان
مصطفی میرد رهیم از بار و دود
آن بمیرد که ندارد نور جان
آزمائیم آزمونی بر نشان
زان میان بوجهل بروی خیره گشت
آنکسانیکه کافرند و بدورن
لیك خود بر ذکر رحمن کافرند
پس بخشتانند از اندازه بیش
آزمایند که ندارند ایچ باز
پس کند مبهوتشان اندر زمان
پیش از تو بر رسولان ازستم
شد نگهدار عذاب و از تعب
که شبی رفتم برون ازشهر در
میرود دیدم بسرعت عقربی
بگذراند او را بدانسو زآب جو
دیدم افتاده است مستی برکنار
خفته شد بیدار وگفتم سرگذشت
کرب وغم زانپیش کاید در شمار
تا توانی بود باقی در حیات
غافل از آنکو نگهدار تو اوست
هستی موهوم تو معدوم ولاست

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ٤٤ أَمْ لَهُمْ

بگو که نگاه میدارد شمارا شب وروز از خدای بخشنده بلکه ایشانند از یاد پروردگارشان روی گردانندگان بلکه مر ایشانراست

آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ٤٥ بَلْ مَتَّعْنَا هٰؤُلَاءِ وَ

الهان که کفایت میکند ایشانرا غیرما نتوانند یاری کردن خودهاشانرا و نه ایشان از ما همراهی کرده میشوند بلکه کامیاب کردیم اینهارا و

آبَاءَهُمْ حَتّٰى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ

پدرانشانرا تا دراز شد برایشان مدت زندگانی آیا پس نمیبینند که ما می آئیم زمینرا که کم میکنیم آنرا از اطرافش آیا پس ایشانند

الْغَالِبُونَ ٤٦ قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ٤٧ وَلَئِنْ

غالبان بگو جز این نیست که بیم میکنیم شمارا بوحی ونمیشنوند کران خواندنرا چون بیم کرده میشوند واگر مس کند

مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٤٨ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

ایشانرا وزیدن بوئی ازعذاب پروردگارت هر آینه گویند ای وای برما بدرستیکه مابودیم ستمکاران ومیگذاریم ترازوهای درست برای

لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفٰى بِنَا

روز قیامت پس ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزیرا واگرچه باشد مقدار دانه از خردل بیاریم آنرا وبسیم ما

حَاسِبِينَ ٤٩ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى وَهٰرُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ٥٠ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ

حساب‌کنندگان وبدرستیکه دادیم موسی وهارون‌را جداکننده‌حق ازباطل‌ونور وپندی مرپرهیزکاران آنانکه‌مترسندااز

رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ٥١ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ اَنْزَلْنَاهُ اَفَاَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٥٢

پروردگارشان‌درنهانی وایشان‌باشند ازقیامت ترسندگان واین‌ذکریست‌بابرکت‌که‌فروفرستادیم‌آنرا آیاپس‌شماهستید آنراانکارکنندگانید

کیست تا دارد شمارا کو نگاه ارعذاب روز وشب بیگاه وگاه
بلکه از ذکر خدای خویشتن میکند اعراض وغافل زان محن
هستشان آیا خدایانی که باز دارد از ایشان عذاب ما بساز
بلکه نتوانند معبوداتشان نفس خودرا کرد یاری بیگمان
نیست هم مصحوبشان یاری ما تا توانند از نگهداری ما
کافران وآبائشان را بهره ور بلکه ما کردیم ازهر رهگذر
عمرشان تا گشت درمدت دراز پس نمیبینید آیا هیچ باز
اینکه ارض کافرارا میکنیم ناقص از اطراف تا یابند بیم
آوریم اعنی بحورهٔ مسلمین قریه ها و قسمهاشانرا چنین
گردد از هرجا بناها سرنگون پس بوند آیا که ایشان غالبون
گو بترسانم شمارا من بنش خود بوحی حق نه ازگفتارخویش
خواندنی را نشنوند اما کران هم کرده چون شوند ازسروران
گر رسد برکافران چیزی قلیل از عذاب کردگار از هرقبیل
میگویند ای وای ما یا ویلنا پس خود بودیم استمکاره ما
میگذاریم آن ترازوهای عدل برجزای روز حشر رای عدل
پس ستم دیده نگردد آن نفس خردلی از قدر حقش هیچکس
آوریم آنرا و درمیزان بهم هم بجزای بقدر آن دهیم
یعنی آن مثقال را گر حبهٔ دل است میسنجیم ارچه باشد خوارویست
ما بسی باشیم‌کافی در حساب هم بحفظ جمله دانا برصواب
ما بموسی وبهارون درخطاب از عطا دادیم فرقان و کتاب
هم ضیاء و پند بر پرهیزکار کانکسان ترسند از پروردگار
خوف خود دارند ازمردم نهان وازقیامت ترسناکند آنکسان
وین بود ذکری مبارک ازخدا که فرستادیم آنرا برشما
یعنی این‌قرآن‌که خیرستش عیان پس کنید آیا شما انکار آن

وَلَقَدْ آتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ٥٣ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هٰذِهِ

وبتحقیق دادیم ابراهیم‌را رشدش از پیش وبودیم باودانایان چون‌گفت مرپدرش‌راوقومش‌را چیست‌این

التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ٥٤ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ٥٥ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ

تمثالها کهشمائید مرآنهارا مقیمان‌برپرستش گفتندیافتیم پدرانمانرا مرآنهاراپرستندگان گفت‌بتحقیق‌باشیدشما

وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥٦ قَالُوا اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ٥٧ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ

وپدرانتان درگمراهی آشکار گفتند آیاآمدی‌مارابراستی یاهستی‌توازبازی‌کنندگان گفت‌بلکه‌پروردگارشما

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٥٨ وَتَاللّٰهِ لَاَكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ

پروردگارآسمانهاوزمین‌است کهآفریدآنهارا ومن‌برآن ازشاهدان وبخداقسم‌که‌مرآینه‌چاره‌خواهم‌کردالبته‌بتان

بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ٥٩ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا اِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ٦٠

شمارا بعدازآنکه‌برگردیدپشت‌کنندگان پس‌گردشان‌پاره‌پاره‌مگربزرگی‌که‌بودمرآنهارا باشدکه ایشان باورجوع کنند

در بیان قصه ابراهیم در شکستن اصنام را

هم بابراهیم دادیم از علن رشد یعنی ره بنیکی یافتن
هم باو بودیم ما دانا ز پیش چونکه گفت او بابپدر واقوام خویش
این صورچبود که پیوسته شما عاکفان باشید آنرا بر ملا
گفت ما آبا خود را یافتیم برهمین که ما بدان بشتافتیم
میپرستیدند این تمثالها گفت او بودید عاری ازهدی
سخت اندر گمرهی آشکار هم شما و هم پدرهاتان زعار
گفت آوردی بما حرفی توصحب این بما گوئی تو ازجد یاازلعب
گفت بل رب شما اندر یقین هست رب این‌سموات و زمین
آفرید این جمله را ماناالاه من برایم ازگواهان یك گواه
تالله اندر این‌بتان کیدی کنم درنهان یعنی زجاشان برکنم
بعدازآنکه میبگردانید پشت خردشان پس‌کرد ازخرد ودرشت
روز عیدی‌کاهل‌شهر ازمردوزن سوی صحرا میشدند او درزمن

يك تبر بكرفت ودربتخانه شد
تا باو كردند باز اندر سئوال

پاره پاره كرد زاصنام آنچه بد
كاين بتانرا اينچه كردی خسته‌حال
چونكه دربتخانه در شاه آمدند

جزبت اعظم‌كه آنرا واكذاشت
تا كه بر نمروديان پر لجاج
درتحير زين چنين غوغا شدند

پس تبر بردوش اونرا كذاشت
او نمايد اندراين باب احتجاج

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا اِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ٦١ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ٦٢

گفتند كه كرد اين را بالهان ما بدرستيكه او هر اينه باشد از ستمكاران گفتند شنيديم جوانی كه بدی يادميكرد آنها را كه گفته ميشود مر اورا ابراهيم

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلٰى اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ٦٣ قَالُوا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ

گفتند پس بياوريد اورا برابر چشمهای مردمان باشد كه ايشان شهادت دهند گفتند آيا تو كردی آنرا بالهان ما ای ابراهيم

٦٤ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ٦٥ فَرَجَعُوا اِلٰى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ

گفت بلكه كرد آنرا بزرگشان اين پس بپرسيد از ايشان اگر هستند سخن ميكويند پس رجوع كردند بخودهاشان پس گفتند بدرستيكه

اَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ٦٦ ثُمَّ نُكِسُوا عَلٰى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ٦٧ قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ

شمائيد ستمكاران پس نكون كرده شدند بر سرهاشان بدرستيكه ميدانی كه نباشند اينها كه سخن كنند گفت آيا پس ميپرستيد از

دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اُفٍّ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ٦٨

غير خدا آنچه سود نكند شمارا چيزی و زيان نكند شمارا اف مر شمارا و مر آنچه ميپرستند از جز خدا آيا پس درنمی‌يابيد بعقل

باخدايان می‌بكفتند اين كه كرد
آنكه زابراهيم او شنيده بود
فرقهٔ گفتند هم از نك جوان
پس چنين گفتند آن نمروديان
پس بگفتندش كه آيا اين‌چنين
كرده خشم ازآنكه سرسند حون
پس بپرسيد اين كه‌كرد ازلی‌ادب
پس‌سوی نفسهاشان زان سخن
زين سئوالی كه شما كرديد ازو
پس نكون‌كردند سرهارا سش
چونكه‌ميداستی اين‌خودكه سخن
هم و ضرّی اندران برسدگی

هست زاستمكاركان دراين نبرد
لاكيدن شهادت داد زود
ما شنيدسيم بس ذمّ سان
كاوريد اورا بچشم مردمان
باخدايان خود توكردی دراهن
باوجود او مر ايشانرا كنون
گركه دارند اين‌خدايان نطق‌ولب
بازگشتند آن گروه در انجمن
ساخت ملزم رودتان درگفتكو
خوشند آگاه از الزام خويش
می‌نكويند اين بيان اين‌بود فن
كس پرستد غيرحق در زندگی
پس شما آيا چوآن آساه بش

فرقهٔ را داشت نمرود عدو
كاين‌چنين اوگفت‌واين‌كار ويست
نامش ابراهيم مكويند هست
تاگواه باشد بروی‌رآنچه‌گفت
گفت ابراهيم بل‌كرد اين عمل
خشم اوهم بربتان باشد بجا
هستشان يا عقل و ادراكی مبين
می‌نگفتند از ره حيرت بهم
ميپرستند اين آنچه‌ری بوهم
پس نگفتند ارچه كمی درمقال
گفت آيا پس شما از بی‌تمير
باد زشتی در عبادت بر شما
در نمی‌يابيد قبح فعل خويش

تا كنند اورا بسرعت جستجو
غير اوخصم الهان كس‌كی است
اين بتانرا شايد او درهم‌شكست
كس روی ذمّ الهان گرشنفت
خود بزرك اين خدايان درمحل
تا يكی كس ميپرستد صدخدا
مشناسند آنكه كرده‌است اينچنين
كه شما كرديد خود برخود ستم
كه‌ندارد چشم وگوش‌ونطق‌وفهم
گرزبان باشدكنيد اين‌را سئوال
ميپرسيد آنچه سود هيچ جز
ميپرستيد آنچه را غير از خدا

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ٦٩

گفتند بسوزانيد اورا و ياری كنيد الهان خود را اگر هستيد كنندگان

پس بگفتند آن گروه با يكدگر
كرد پس‌نمرود برپا يك حصار
گفت تا جمع اندرآن هيزم كنند
تا زهيزم‌گشت چون كوهی بلند
بست ابراهيم را بر منجنيق
باشد اين يك بنده برروی‌زمين

می بسوزانيد او را بر شرر
زين معبوداتان ياری كنيد

حكم كردن نمرود بر سوزانيدن حضرت ابراهيم عليه‌السلام

وين عملرا حملهٔ مردم كنند
پس درآن ازعقل خام آتش‌فكند
می نموداورا معنی زان‌فريق
كه تورا خواند بيكتائی چنين

تا عامی هيزم آنجا برد وزن
منجنقی ساخت زاغوای بلس
خواست آندم نالهٔ زافلاكيان
كی برد كس نامی ازپروردگار

گركنيد اين داد دينداری كنيد
تا درآن سوزد خليل حق نار
بردی از قهر خليل ممتحن
ديوخوئی كه مراورا بد جليس
كی خدای بی شريك بی نشان
گرسوزند اين موحد را بنار

شد خطاب از حق برایشان ارشد
گفت مر افرشتهٔ باد آزمان
گفت افرشتهٔ زمینش که نکو
گفت من در پیش امر ذوالمنن
بنده‌ام من بنده کرود تا که او
چون درآتش شد نگون ازمنجنیق
کار حق باقاضی الحاجات نیست
حیف آن این جان درغم وسوزش گست
گر تورا عشقی است دای گو چه گفت
که مکش آه ازجگر خاموش باش

که اگر خواهد کنید اورا مدد
افکنیم این نار بر نمرودیان
تا برم این جمله را در وی فرو
کرده‌ام فانی ارادهٔ خویشتن
باشدش در حکم مولا گفتگو
جبرئیلش در رسید اندر طریق
آنکه او محتاج کس در ذات نیست
وین شرار از بهر جانم یکدم است
این گل از بستان عاشق بر شکفت
راز عشق افشا مکن روپوش باش
تو برین ده کار رهل تا من کنم

آمدند افلاکیان ز امر جلیل
تا بسوزند از صغیر و از کبیر
هریک از اهل سموات اینچنین
در بلایم گرچه دل خرسند اوست
من چه غم دارم که عالم آتش است
گفت هیچ ار حاجتی داری بگو
حاجتی زین همرا نبود کنون
کاش جان بسیار بود آتش مدام
خواست تا از دل کشد آهی زعشق
که زآهت آتش افتد در جهان
بر تو آتش جنت وگلشن کنم

تا کنند ایشان اعانت بر خلیل
کس نماند هیچ از این قوم شریر
آمدند او را بیاری بر زمین
می‌پسندم هرچه آن اپسند اوست
سوختن گر خواهد او برما خوش است
گفت داند حاجت هر بنده او
که شوم درآتش از عشقش نگون
کاندر او میسوخت تا یوم القیام
ردراو یارش دگر راهی زعشق
سوزد از وی این زمین و آسمان

قُلْنا یانارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلي اِبْراهِیمَ ۷۰ وَ اَرادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْناهُمُ الْاَخْسَرِینَ ۷۱

گفتیم ای آتش باش سرد وسلامت بر ابراهیم و خواستند باو مکری پس گردیم ایشان را از زیانکارتران

پس برآتش حکم از داور رسید
در زمان آتش فتاد از اشتعال

آیت یا نار کونی در رسید
شعلها شد حله جنات وصال
خواستند از بهر او کیدی چنین

باش ای آتش برابراهیم سرد
پس برون از آن بهشت دلفروز
پس شدند آنها زیانکار وغبین

هم سلامت نفسرد تا او زبرد
شاد و خرم آمد او بعد از سه روز

پشه را پس داد فرمان درفراغ
تا که حیوانی چنان نابود وخرد

مامور شدن پشه برهلاکت نمرودیان

رفت با نمرودیان را بر دماغ
مغز آن نامردان را جمله خورد

آنکه آید تا خدا اندر نبرد
تو زکرکس میشدی بر آسمان
آنکه زور پشه میجرند براو
این زمینم بهر گنجایش کم است
راه آن ازما ومن بگذشتن است
چون توئی درنیل خود بی‌سوار
رو تو ابراهیم سوی ارض شاه
گفت زان دادیم بالوطش نجات

راو برآرد پشهٔ بایست کرد
برنشاندت پشه بر بال آنچنان
حاجتش نبود بکرکس یکسو
تنگ برجسم مدمع عالم است
از وجود خویش فنی گشتن است
ربندانی کت پشهٔ سازد مهار
لایقت بالین باشد بر مقام
سوی شاه از ارض بابل با نبات

این دماغ افرون بدازخرطوم پیل
گفت من بر آسمانت دوربر
بادبال نی برد اورا بر جای
بایدم زین ره شدن بر آسمان
هل خودیت بامن آگر لامکان
گویدت گردون بجای احمق است
رو تو تا نرود را بی عایقش
وآن زمینی جانفزا و پربهاست

چون ربیش پشهٔ گشتی ذلیل
میبرم از کرکسان ای مغز خر
نالد آنکه که بکنجم در فضای
بی‌پراهش بل و بال کرکسان
نکبرانم بر تورا در یکزمان
رهنما تا دور خت کابی نی است
من برم آنجا که باشد لایقش
رحمت وبرکت در آن بارلزماست

وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطاً اِلَی الْاَرْضِ الَّتِی بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ ۷۲ وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً

ورهانیدیم اورا ولوطرا سوی زمینی که برکت دادیم ما در آن از برای جهانیان وبخشیدیم مراورا اسحق ویعقوب که نواده بود

وَ کُلّاً جَعَلْنا صالِحِینَ ۷۳ وَ جَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ

وهمه را گردانیدیم شایستگان وگردانیدیمشان امامانیکه هدایت میکردند باشند بامرما ووحی کردیم بایشان کردن کارهای خوبرا و

اِقامَ الصَّلٰوةِ وَ اِیتاءَ الزَّکٰوةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ ۷۴ وَ لُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّیْناهُ

بر پای داشتن نمازرا ودادن زکوةرا وبودند مرمارا عبادت کنندگان ولوطرا دادیمش حکم وعلم ونجات دادیم اورا

مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِي کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِینَ ۷۵ وَ اَدْخَلْناهُ فِي رَحْمَتِنا

از قریه که بودند میکردند بدیهارا بدرستیکه ایشان بودند گروه بدان فاسقان وداخل کردیم اورا در رحمت خود

اِنَّهُ مِنَ الصّالِحِينَ ٧٦ وَ نُوحاً اِذْ نادىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ

بدرستیکه او بود از شایستگان   و نوح را   هنگامیکه ندا کرد   از پیش   پس اجابت کردیم مر او را پس رهاندیم او را و اهلش را   از   اندوه

الْعَظِيمِ ٧٧ وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا اِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاَغْرَقْناهُمْ اَجْمَعِينَ ٧٨

بزرگ   و یاری دادیم او را از آن قوم   که تکذیب کردند   آیتهای ما را   بدرستیکه ایشان بودند گروه بدی پس غرق کردیم ایشان را همه

هم ببخشیدیم ما اسحق را / بارهم یعقوب او را از عطا / نافله باشد عطیه در لغت / یا ولد اندر ولد از موهبت

جمله را کردیم ما شایسته‌کار / پیشوا و رهنما و حقگذار / سوی ایشان وحی هم کردیم باز / بر نکوئی و اقامت در نماز

هم بایتاء زکوة اندر عیان / چون ز ما بودند ایرستندگان / علم و حکمت لوط را دادیم هم / کز بیین بود جاری در امم

هم رهاندیمش از آن قریه که بود / اهل آنرا کار های بد عنود / وانگره بودند قومی زشتکار / رفته بیرون ز امر و شرع کردگار

هم درآوردیم اندر رحمتش / بد جوار شایسته‌کاران حضرتش / نوح را کن یاد چون خواند از وداد / مر خدا را پیش از ابراهیم راد

پس نمودیمش اجابت در دعا / پس رهاندیمش ز اندوه و بلا / اهل و فرزندانش از کرب عظیم / باز برهاندیم ور آسیب و بیم

نصرتش دادیم برقومی که بود / کارشان تکذیب آیات از جحود / آنگره بودند قومی بد سرشت / جمله را کردیم غرق از فعل زشت

وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ اِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ ٧٩

و داود را   و سلیمان را   هنگامیکه حکم میکردند در کشت   وقتیکه چرید شب در آن گوسفند   قوم   و بودیم   مر حکم ایشان را شاهدان

کن ز داود و سلیمان باز یاد / حکم چون کردند در کشت از رشاد / مشترکشتند چون در لیل تار / گوسفند قوم در آن کشت زار

ما بدان حکمی که شد مابینشان / خود گوه بودیم یا دانا بدان / شاهدیم از آنچه رفت از بیش و کم / بین صاحب زرع با صاحب غنم

آمدن ایلیا و یوحنا در محضر حضرت داود ع بمرافعه و حکم نمودن سلیمان ع مابین ایشان

آمد این قصه چنین اندر خبر / روزی از بهر ترافع دو نفر / سوی دارالشرع داود آمدند / ایلیا در ماه و یوحنا بدند

بود دهقان ایلیا اندر سبب / داشت زرعی یا که باغی از عنب / بود یوحنا همانا گله دار / وز غنم بودش بصحرا بیشمار

ایلیا گفتا که گله او ز راه / رفته درشب کرده زرعم را تباه / یا که درشب باغ انگور مرا / کرده فاسد گوسفندان در چرا

گفت یوحنا که من بودم بخواب / گشته واقع بی‌سبب این ناصواب / گفت داود از بهای گوسفند / داد باید آن زیان بیچون و چند

ارزش آن گوسفندان ور که هم / هست قدر آن زیان از بیش و کم / گوسفندان را بصاحب زرع پس / داد باید حکم شرع است این و بس

چون ز دارالشرع رفتند آن دو تن / تا سلیمان باز گفتند آن سخن / یازده بگذشته بود او را ز سال / نامد این حکمش موافق در فعال

شد بدارالشرع و بر داود را / گفت بهتر زین توان کرد این قضا / ایلیا را تا ز هل این گوسفند / تا شود از پشم و شیرش بهره‌مند

هم بیوحنا سپاران باغ رود / تا رساند بر همان حالی که بود / پس کند تسلیم آن بر ایلیا / و او ستاند باغ خود را بر ملا

تا که بی‌بهره نمانند هیچ یک / گفت داودش که الله معك / حکم این باشد که گفتی پس نمود / حکم بر ایشان چنان کو گفته بود

زین قصه بر رسولش ذوالجلال / داد از بهر حکومت انتقال / گفت فهماندیم از علم مبین / ما حکومت بر سلیمان این چنین

فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ

پس فهمانیدیم آنرا سلیمان

آید اشکال اندرین معنی درون / که دو حکم ضد بود از وحی چون

یا ز علم و حکمت بی‌اختلاف / که باشد اندر آن ظن و گزاف / جز که زان باشد یکی بر اجتهاد / فرقه زین آیه کردند اعتماد

بر جواز اجتهاد اندر رسل / پس مظنه آمد اندر حکم کل / گر نبودی آن روا بر انبیا / ارچه شد حکم سلیمانی روا

حق تحقیق این بود که حکم حق / بود آنچه کرد داود از نسق / وان زمان منسوخ گشت آن حکم پیش / حکم دیگر شد بر اهل دین و کیش

وانکه از نطق سلیمان نسخ کرد / حکم سابق را خود اندامای مرد / بود بهر اینکه نبود اشتباه / که سلیمان بعد داود است شاه

شاهی و حکمت مر او را داده حق / نیست کس بر حکم جزوی مستحق / زانکه داود را پسر بسیار بود / هریکی را دعوی این کار بود

خواست تا ظاهر کند پروردگار / که سلیمان یافت بر امر انحصار / اتفاقی باشد این اندر رشاد / کانبیا باشند نافی راجتهاد

گفت ملحی چون بود رای رسل ... افضل از رای هرآنکس در سبل
پس جواب ایست از بهر رسل ... وحی چون ممکن بود در جزو کل
پیش نور شمس بهر روشنی ... روز کس آرد چراغ از ابلهی
بر نبی گر بود جایز اجتهاد ... بود جایز هم خلافش بر عباد
همچنانکه مجتهد را مر مجتهد ... هست جایز نفی دیگر مجتهد
زانکه پیغمبر مطاعست در حوراست ... خلاف امر پیمبر کافر است
بر طریق اول اورا پس زداد ... هست جایز در مقامات اجتهاد
پس نباشد جایز او را اجتهاد ... که بود منتج ظن در هر مراد
یا بجائیکه بود ممکن یقین ... اکتفا بر ظن کند درشرع ودین
تا نمایند اجتهادات زید وعمر ... پس کند نفیی درقول و امر
بر خلاف او کند یعنی عمل ... لیک این نبود روا دراین محل
اینقدر کافیست اندر ایمقام ... یاوران برشرح تفسیر وکلام

وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ٨٠ وَعَلَّمْنَاهُ

وهريك راداديم حكم وعلم ومسخر كرديم با داود كوهها را كه تسبيح ميكردند وپرندهرا وباشيم كنندگان و آموختيم اورا

صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ٨١ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً

ساختن لباس جنك براى شما تانگاهدارد شمارا از آسيب شما پس آيا شما شكر كنندگانيد ومرسليمانرا باد كه تندبود

تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ٨٢ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ

ميرفت بفرمانش بسوى زمين كه بركت داديم مادر آن وهستيم ما بهمه چيز دانا واز ديوان كسانيكه بدريا

يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ٨٣

فرو ميشدند برايش وميكردند كارى غير آن وبوديم مرايشانرا نگاهدارندگان

تتمه بيان حال داود وسليمان عليهما السلام

هردو را داديم حكم وعلم ما ... رام شد داود را مر كوهها
هم باو تعليم فرموديم ما ... تا زره سازد ز بهر جنگها
پس شما آيا كنيد ازحق سپاس ... گر كه باشيد اندكى نعمت شناس
در زمين شام كاندروى زما ... هست بركات و هم نعمتها
ما بهرچيزيم دانا بى خلاف ... اين بحكمت بود نى بر گزاف
همچنين ازبهر ديگر كارها ... بود پى آسانى دشوارها
بود درتسبيح با او كوه و طير ... ماعليم اين جمله را باخود بخير
آن لباس آمد شمارا روز حرب ... تانگهبان دارد ازهر زخم وضرب
بر سليمان باد را كرديم راه ... بود جارى تند زامر او مدام
هركجا ميخواست ازشهر وبلاد ... مرو را ميبرد دريك لحظه باد
وز شياطين رام فرموديم هم ... مرو را از بهر غواصى بيم
حافظ ايشانرا بديم از ناپسند ... تا بپيچندش سراز فرمان وبند

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ٨٤ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ

وايوب را هنگاميكه ندا كرد پروردگارش را كه مس كرد مرا آزار وتو رحم كننده ترى رحم كنندگانى پس اجابت نموديم مر اورا پس رفع نموديم آنچه

مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ٨٥

با او بود از آزار وداديم اورا اهلش ومثلشان بايشان رحمتى از نزدما وپندى مرپرستندگانرا

دربيان حال حضرت ايوب على نبينا وعليه السلام

يادكن ايوب را چون خواند چند ... رب خودرا چون رسيد اورا گزند
يادم آمد حال ايوب صبور ... گشتم ازصبروسكون يكباره دور
بود صبرش از محبت بر اله ... آن امين راه حق روحى فداه
در محبت امتحان دوست را ... كند ازتن بارضايت پوست را
كشد آهى دربلا باشد صبور ... درمحبت تا نجوى بايد قصور
كه مرا مس كرد ضرى اينچنين ... تو بحالم ارحمى از راحمين
منقلب شد حالم از احوال او ... آمدم چون درنظر تمثال او
گريه گر بگذاردم گويم تمام ... حال آن بگزيدهٔ رب الانام
آنكه باحق كارعشق اينسان كند ... ترك ملك ومال وجسم وجان كند
جان بنامش گرد هى نبود گران ... صد سلام اورا بجان ازعاشقان

مال و ملکش بود بیش از حصر و حد هم غلام و اسب و استر بیعدد
بود مشغول عبادت صبح و شام دل نبودش جز بمهر حق مدام
روزی آمد جبرئیل از حق براو داد پیغام از حق اورا رو برو
گفت بودی عمری اندر عیش و ساز آن سرآمد وقت اندوهست باز
نعمتت گردد مبدل بر نقم صحتت بر رنج و هم شادی بغم
فقر و ناداری رسد بعد از غنا میشوی بر ضعف و خواری مبتلا
گفت دادم دل براین جمله یقین گر رضای دوست باشد اینچنین
کی توانم از رضای او گذشت باغ ما چو از یاد مهرش تازه گشت
پس براق عشق آمد شد سوار سوی معراج فنا هم رهسپار
نوح سان بنشست در فلک رضا داد دل یکجا بطوفان قضا
بر بلای دوست بود او منتظر تا که فرمان کی بجهر آید زسر
بود روزی در عبادتخانه او کامد از ره پیک عشق از چارسو
که تلف شد گله و خیل و رمه رفت بر سیل حوادث آن همه
کشتها و باغها را زد سموم گرد ویران هرچه بود از مرز و بوم
پس خبر آمد که افتاد از مقام سقف بر فرق فرزندان تمام
بود مشغول او بذکر ذوالجلال می‌نماند از آن خبرها زاشتغال
فوت فرزندان دل آوردش بدرد پس بسجده اوفتاد و شکر کرد
بانگ زد غیرت عشق غیور کای زمان دل را نگهداری صبور
در حضورش کن نگهداری دل یارت آید تا که برباری دل
دادهٔ حق بود اینها بی‌سخن یار چون خواهد زجان تسلیم کن
کی تورا جان بود یا جز دگر یا که هیچت از وجود خود خبر
او تورا جان داد و عقل و علم و دید هم زمعنی‌ها که پی در پی رسید
آنچه خود داد ار کنم بگرفت باز منت او بنه دار و با محنت بساز
در ره اینها امتحان عاشق است تا که بر زخم ارادت لایق است
بار آمد امتحان بیمار شد مدت رنج و مرض بسیار شد
هیچ عضوی سالم از وی برنماند جز زبان و دل که حق زان می‌خواند
زخم گشت اعضای او سر تا بپای در کناسه پس ورا دادند جای
زوجه بد مشغول خدمتکاریش مینمود اندر مرض غمخواریش
هفت سال اینگونه بود احوال او کس نپرسیدی ز غربت حال او
گفت زوجه چون نخواهی از خدا تا تورا بدهد ز علتها شفا
گفت از این کو مرا هشتاد سال داد نعمت صحت دارم اقبال
که ز رنج کم روی خواهم شفا یاد نارم آن همه عیش و نوا
بحر رحمت زین بیان آمد بجوش او روا نیست ار شود عاشق خموش
هر صباحی از غم و بیماریش بار پرسید از پی دلداریش
که بود چون حالت ای بیمار من عافیت جوئی تو یا دیدار من
گفت آرامم تو دانی ای خدا گر ببینم یا نه جان در مدعا
بر بیاید کار بر دعوی من کار باشد بر قبول ذوالمنن
بود صبحی منتظر در سر و هوش آن خطاب حق ورا نامد بگوش
آن زمان لب بر شکایت باز کرد رب انی مسنی آغاز کرد
پس بدیدیم آن دعایش مستجاب هم مبدل بر شفا رنج و عذاب
رنج او برداشتیم از فضل ما باز دادیمش ز علتها شفا
هم دوچندان زانچه بودش بیشتر زاهل و اولاد و مال و گنج و زر
تا باینجا بود تفسیر کلام ملک بتحقیق آمدیم اندر مقام
گوش دل بگشا بتحقیق صفی آشنائی گر باسرار خفی

تحقیق

وقت موج بحر باشد هوشدار بر گهرهای معانی گوشدار
نیست تفسیر هر که گوید این گدای کرده این تفسیر را صوفی برای
بلکه تحقیق است و ز اسرار وجود گر بفهمی تو گناه از ما نبود
کرد حق اختیار چون ایوب را درمقام قرب و اوج اعتلا
کان بود معراج مردان و ملوک که بره کردند مردانه سلوک
جان و دل پرداخت از کثرت تمام وز خیال جسم و جان و ننگ و نام
گرد دل خالی زیاد غیر دوست رفت بیرون از جهات مغز و پوست
ریخت از خود هرچه اورا قید بود زانکه خود در دام عشق او صید بود
عیش و صحت خانه و فرزند و مال اشتر حق را بماند چون عقال
وقت مستی کرد آنرا تار و مار پس بمعراج فنا شد رهسپار
ماند غافل هم زجان و هم زتن وین بود درراه عشق اول سخن
بن چو از تعمیر آن گردی بدور میشود زنجور و فاسد زان قصور
سوی کثرت چون ز وحدت گشت باز دید بر جا نیست هیچ از برگ و ساز
رفته بر باد آن همه آثارها نی‌بماند خشتی از دیوارها
گشته آن بنیادها یکجا خراب یافته اوضاع گیتی انقلاب
آنچه قابل بر فنا بوده است آن گشته فانی نیست هیچ از وی نشان
ملک آنکو گنج وحدت باوی است درغم فقدان دیناری کی است
آمد او با گنج وحدت ز آسمان هرچه خواهد هست با وی در زمان
در سرا بارید بر رویش طلا این بود بعد از فنا سر بقا
گشت بر روی باز ابواب عطا از نشان رحمة من عندنا
تا که پندی باشد این بر عابدین صبر در محنت کند اهل یقین

وَ اِسْمٰعِيلَ وَ اِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ٨٦ وَاَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ٨٢

واسمعیل وادریس وذاالکفل همه بودند از صبرکنندگان ودرآوردیم ایشانرا در رحمت خود بدرستیکه ایشان بودند از شایستگان

یاد اسمعیل کن و ادریس راد هم دگر ذی‌الکفل را آور بیاد
هریک از این سه بدند از صابرین ثابت اندر راه ایمان و یقین
اندر آوردیم زان صبر و سکون جمله را در رحمت از حد فزون
بوده‌اند آن جمله بس شایسته کار در گروه صالحین اندر شمار

وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

وصاحب ماهی را چون رفت خشمناک پس گمان کرد هرگز تنگ نخواهیم گرفت براو پس ندا کرد در تاریکیها که نیست خدائی مگر تو

سُبْحانَكَ اِنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ ٨٨ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ ٨٩

منزهی تو بدرستیکه من هستم از ستمکاران پس اجابت کردیم مراورا و رهانیدیم اورا از اندوه و همچنین میرهانیم گروندگان را

در بیان حال حضرت یونس علی نبینا علیه السلام

یادکن از صاحب ماهی که رفت / او غضبناک از میان قوم رفت
زانکه وعده کرده بود او از شتاب / قوم خود را بر هلاك و بر عذاب
شرح آن گفتیم در آیت پیش / پس غضب فرمود او بر نفس خویش
پس گمان کرد او که حق نگرفته هیچ / تنگ بروی راه رزق اندر بسیج
حق نگیرد تنگ بروی زان عمل / یا نسازد تنگ بهر او محل
عزم دریا کرد و بر کشتی نشست / شد بیکی راهشان بر بحر بست
اندر این کشتی بگفتند از تمیز / بندهٔ باشد ز مولا رو گریز
خاست یونس گفت آن بنده منم / که ز خواجهٔ خود گریزنده منم
زدن بقرعه پس نمودند اعتماد / قرعه بر نام وی اندر دم فتاد
ماهیی بگشود بهر او دهان / آمد این بر اهل کشتی بس گران
جانب دیگر بزدندش ز یم / باز آمد ماهی و بگشود هم
ماهی اندر دم فرو بردش بگاه / بطن ماهی گشت معراجش تمام
شد دوعالم حلقه زیر آن قدم / وان همای حادثست اندر قدم
گو ز یونس کو ببطن ماهی است / بطن حوتش بارگاه شاهی است
کاین مطعمهٔ تست دار اورا نگاه / بل بونی گردون این رخشنده ماه
هفت یا سه یا چهل روز تمام / بطن حوتش بود معراج و مقام
راست گویند لیك این از طبع نیست / معجز است و آیت پیغمبری است
سیر میکرد او بدریای شهود / در سه تاریکی و نورش مفرود
پس در آن تاریکی و تشویش را / خواند اندر دل بر خدای خویش را
ما ز خود بیگانه گشتیم ای خدا / تا تو باشی از دوعالم یار ما
من ز استمکارگان بر نفس خویش / بودم از نقصان از اندازه بیش
گفت کردیم آن دعایش مستجاب / هم رهاندیم از غم او را از شتاب

بر خود او نگرفت زان رو بس غضب / که چرا رفت او برون بی اذن رب
چونکه آمد حاشا را باز جست / جنگی بودند بر حال نخست
گرچه از حق خواست بر قومش عذاب / یا چرا بی اذن حق رفت از شتاب
یا گمان کرد او که چون بی اذن حق / رفته بود از قوم بیرون از غلق
پس چو بیرون شد ز سوی از غضب / رفت تا نزدیك بحری خشك لب
موجها برخاست با مانند کوه / اهل کشتی آمدند اندر ستوه
شورش بحر است از طغیان او / بر خداوندش نگاه جستجو
بایدم در بحر بیرونی فکند / تا شما سالم بمانید از گزند
رفت کاندازد بدریا خویش را / باز ماند شورش و تشویش را
کافکند اندر دهان ماهیش / بحر از حکمت الهیش
پس توکل کرد بر نعم الصبر / خویش را افکند از کشتی بزیر
یکقدم برداشت از خود سوی دوست / نیست جز آن یکقدم تا کوی دوست
نیك دانند آن قدم را اهل دل / دل ندارد هر شکم خوار این بهل
گفته اند ارباب تفسیر این چنین / که بماهی شد خطاب از رب دین
گر مکان ماهیش انداختیم / ماهیش را عرش وحدت ساختیم
فلسفی گوید ز برهان متین / خارج از حکم طبیعت باشد این
داند این کز هست خود فانی شده / از طبیعت رسته ربانی شده
میشنید آواز اشیا در حوت / جمله در تسبیح حی لایموت
کای خدائیکه خدائی جز تو نیست / آشنا را آشنائی جز تو نیست
من کیم تقدیس و تسبیح توران / که کنی پاك از عیوب جسم و جان
کرد چون بر ظلم نفس او اعتراف / حق نجاتش داد از غم بی خلاف
مؤمنان را هم رهانیم این چنین / کالتجا آرند بر ما از یقین

وَ زَكَرِيّا اِذْ نادٰى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَ اَنْتَ خَيْرُ الْوارِثينَ ٩٠ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ

وزکریارا چون ندا کرد پروردگارشرا ای پروردگار من وامگذار مرا تنها و توئی بهترین وارثان پس اجابت کردیم مراورا و بخشیدیم مراورا

يَحْيٰى وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا

یحیی و شایسته کردیم برای او جفتش را بدرستیکه ایشان بودند میشتافتند در خیرات ومیخواندند مارا از راه امید و بیم وبودند مر مارا

لَنا خاشِعينَ ٩١ وَالَّتي اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمينَ

خضوع کنندگان وآنرا که نگاهداشت فرجش را پس دمیدیم در او از روح خود وگردانیدیم او و پسرشرا آیتی برای عالمیان

٩٢ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ٩٣ وَ تَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ اِلَيْنا

بدرستیکه این ملت شما کدین واحداست ومنم پروردگار شما پس بپرستید مرا وپاره پاره کردند امرشان را میانشان همه باشند بسوی ما

راجِعُونَ ٩٤ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ ٩٥ وَ

بازگشت کنندگان پس آنکه کرد از کارهای شایسته واوست مؤمن پس نیست ناسپاسی مرسعیش را وبدرستیکه ما اورا نویسندگان و

حَرامٌ عَلی قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها اَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ ۹۶ حَتّی اِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ

حرام است بر قریه که هلاک گردانیدیم آنرا آنکه ایشان رجوع نکنند تا چون گشاده شود یاجوج و ماجوج و ایشان از

کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ ۹۷ وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذا هِيَ شاخِصَةٌ اَبْصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یا وَیْلَنا

هر بلندی می‌شابند و نزدیک شود وعده درست پس آنگاه آن بازمانده شد دیدهای آنانکه کافر شدند ای وای بر ما

قَدْ کُنّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا بَلْ کُنّا ظالِمِینَ ۹۸ اِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

بدرستیکه بودیم در غفلتی از این بلکه بودیم ستمکاران بدرستیکه شما و آنچه میپرستید از غیر خدا هیمه افروختن دوزخید

اَنْتُمْ لَها وارِدُونَ ۹۹ لَوْ کانَ هٰؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ کُلٌّ فِیها خالِدُونَ ۱۰۰ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ

شمائید مر او را واردشوندگان اگر میبودند اینها الهان وارد نمیشدند آنرا و همه باشند در آن جاویدان مر ایشانراست در آن ناله زار

وَ هُمْ فِیها لا یَسْمَعُونَ ۱۰۱

و ایشان در آن نشنوند

در بیان احوال حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام

وار زکریا یاد میکن در ولا
شد دعایش مستجاب آن نیکخو
جلگی بودند این پیغمبران
یاد کن آن زن که فرج خویش را
می‌نگردانیدیم اورا ما مسیح
دین بود ماست آن دور از خطا
پاره پاره امر دین خویش را
این گروه مختلف در هر زمان
ناسپاسی نیست پس بر سعی او
نیکوئی ضایع نگردد روز دین
اینکه برگردند برفطرت که بود
کان قوای نفس باشد هم بدن
که مر ایشانرا محل بود و مقر
خیره گردد چشمهای کافران
یعنی ازاین روز پرتشویش وغم
جلگی خود هیزم اندردوزخید
این نشان یعنی ندند ازایتی

خواند چون پروردگار خویش را
ما بخشیدیم یحیی را باو
پس شتابنده بخیرات عیان
کرد حفظ از ناپسند و ناروا
آیتی بر اهل عالم بس صریح
بوده بر آن اتفاق انبیا
بس خود کردند مردم بر خطا
سوی ما باشند برگردندگان
اجرش اعنی نیست ضایع نکسو
لا یضیع الله اجر المحسنین
اصل آن توحید در حکم وجود
چونکه مضمحل گشت این ترکیب تن
برذهاب و بر زوال از رهگذر
از نهیب رستخیز و هول آن
بلکه ما بودیم استمکار هم
همچو صیدی بگذرنده زان نجد
کی بد از دوزخ برایشان آفتی
واندران گفتار نیکی شنوند

لاتذرنی فردا ای نعم المعین
بر صلاح آمد زنش بعدار عقم
هم خوانندن جمله بودند از یقین
پس دمیدیم اندراوازروح خود
باشد این ملت شما را ای تقی
بر شما بیشك منم پروردگار
فرقه فرقه آمدندی از گزاف
وانکسی کوکردکاری از فعال
مینویسم آنچه زاو صادر شود
ممتنع بر قریهٔ شد کز ازل
تا شود بگشوده اندر آشکار
میشتابند ازهرآن پست و بلند
گشته نزدیك وعدهٔ کوست راست
می‌بگویند از اسف یا ویلنا
خود شما ای مشرکان اندرجزا
گرخدا بودند ایشان در وجود
واندران باشند ایشان جاودان
یا کلامی که بدان خرم شوند

انت ربی انت خیرالوارثین
بر ولادت قابلش کردیم هم
راغب وراهب بما واز خاشعین
تا دراو شد دمده روحانی ولد
ملتی واحد برروی عقل ودین
پس مرا باید پرستند از قرار
پس شدند آن جمله باهم درخلاف
نیك واو مؤمن بود در اشتغال
ثبت لوح اجره وکل درسرشود
حکم بر اهلاکشان رفت ازمحل
سدان یاجوج وماجوج ازقرار
یعنی ازاعضای تن لحد و سد
استقصه پس درآن حین که بماست
غافل ازآن سخت میبودیم ما
وآنچه میپرستند از غیر خدا
کی بدوزخ میبودندی ورود
هردم افزون در زفیر ودرفغان

اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنّا الْحُسْنی اُولٰئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ ۱۰۲ لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَها وَ هُمْ فِیما

بدرستیکه آنانکه سبقت یافته مر ایشانرا از ما خوبی آنها باشند از آن دور کرده شدگان نمیشنوند صدای حوش آنرا و ایشان باشند در آنچه

اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ ۱۰۳ لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ وَ تَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰئِکَةُ هٰذا یَوْمُکُمُ الَّذِي

خواست نفسهاشان جاویدان غمگین نسازد ایشانرا فزع اکبر و ملاقات کنند ایشانرا ملائکه این روز شماست که بودید

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ١٠٤ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً

کو وعده کرده میشدید روزیکه در مینوردیم آسمانرا چون در نوردیدن طومار برای نامها همچنانکه آوریدیم اول خلقی را اعاده میکنیم آنرا

عَلَيْنَا اِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ١٠٥ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

وعده کردنی بر ما بدرستیکه ما باشیم کنندگان وبتحقیق نوشتیم در زبور از بعد ذکر آنکه زمین میراث برندش بندگان

الصَّالِحُونَ ١٠٦ اِنَّ فِي هٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ١٠٧

من که شایسته اند بدرستیکه در این هر آینه کفایت است مر گروه پرستندگان را

مشرکان بنهاده بودندی مقیم / سیصد و شصت از بتان اندر حطیم
کرد با آن قوم آغاز سخن / در عبادت جز بذات ذوالمنن
آیت حصب جهنم خواند پس / قهرشان افزوده گشتی هر نفس
روز دیگر باوی آمد از لجاج / در حضور مشرکین در احتجاج
پس چگوئی در ملایک یا مسیح / که پرستیدندشان قومی صریح
که خود ایشان را زان میداشت بار / ای ملایک یا مسیح پاکبار
آن گره باشند از دوزخ بدور / بود زان پرستندگانشان پس نفور
جاودان باشند در آنچه آرزو / نفسهاشان راست گاه جستجو
چون درآید از قبور اندر زمان / پیشواز آیندشان از فرشتگان
باشد آن روزیکه پیچیم از حکم / آسمانها را چو طوماری بهم
همچنان کآغاز کردیم از نخست / آفریدن را ترتیبی درست
آوریم آن وعده را بیشک بجا / فاعلیم آنرا که دارد اقتضا
ثبت فرمودیم ما اندر زبور / از پس تورية موسی در سطور
بعد از این از بهر پرستندگان

رفت وبنشست آن رسول خوش کلام / گردشان یکروز در بیت الحرام
ساخت ملزم بت پرستان را تمام / در مقام احتجاج اندر کلام
مشرکی گفتا که فردا در حرم / من محمد را کنم الزام هم
گفت گوئی تو که معبودان ما / جز خدا دارند در دوزخ مقام
گفت ایشان را مگر معبودشان / بود دیو از شیوهٔ مردودشان
آمد این آیت کسانرا که هست / سابقه نیکی زماشان از الست
نشنوند آواز آتش را بگوش / هست در وی ما اشتهیشان جان و هوش
نیست گر ترسی شوند اندوهناک / ترسی اعظم از هر آن ترسی و باک
می بگویند این بود روز شما / که بدان بودید موعود از خدا
باشد آنروزی کجا از حشر ولب / گاه کطی السجل للکتب
باز گردانیم آنرا همچنان / وعده چون کردیم بر عود آن زمان
یعنی آن بر وجه علم و حکمت است / نی گزافی بل ز روی قدرت است
کار حق هست میزان از قرار / بر عبادم آنکه شد شایسته کار
خود کفایت باشد از روی عیان

وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ١٠٨ قُلْ اِنَّمَا يُوحَى اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ اَنْتُمْ

و نفرستادیم ترا مگر رحمتی مر عالمیانرا بگو جز این نیست که وحی کرده میشود بمن که نیست اله شما مگر اله واحد پس آیا هستید

مُسْلِمُونَ ١٠٩ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَاِنْ اَدْرِي اَقَرِيبٌ اَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ

مسلمانان پس اگر روی گردانند پس بگو آگاه کردیم شما را بر یکسانی و نمیدانم که آیا نزدیک یا دور است آنچه وعده داده میشوید

١١٠ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ١١١ وَاِنْ اَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ اِلَى

بدرستیکه او میداند آشکار را از گفتار و میداند آنچه پنهان میدارید و نمیدانم شاید که آن فتنه باشد مر شما را و کامیابی تا

حِينٍ ١١٢ قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

وقتی گفت پروردگار من حکم کن بحق و پروردگار ما بخشاینده است که یاری خواسته شده بر آنچه وصف میکنید

نی فرستادیم بر خلق زمین / ما تورا جز رحمة للعالمین
که شما را اوست معبود خدا / واحد و یکتاست بیچون و چرا
پس بگو کاگاهتان کردم عیان / بر سویه آنکه مامورم بدان
من ندانم که قریب است آن وعید / که شمارا داده است او یا بعید
بر شما گردند غالب مسلمین / داند او تا کی شود واقع خود این
هم ندانم من نشد چون وحی رب / چیست تأخیر عقوبت را سبب
یا که برخود دارئی شاید بود / تا بوقت مرگتان چون دررسد
زان همی میگفت در میدان ابی / حکم کن مابین ما و مشرکین

گو بمردم انما یوحی الی / نیست جز این کان خدای فرد حی
پس شما هستید آیا مسلمون / گر که برگردند پس از رای دون
یعنی آئین عدالت بر امور / کان بود از میل و خود رائی بدور
یعنی آنچه وعده داده میشوید / خود زقتل و اسر و انذار شدید
حق بداند آنچه گوئید آشکار / وانچه را دارید هم در استتار
شاید آن باشد شما را امتحان / چو آزماید نیک و بد را در جهان
ای پیمبر امر خود با حق گذار / گو تو رب احکم بحق لیل و نهار
ربنا الرحمن خدای مستعان / بر هر آنچه میکنید اوصاف آن

مازحق خواهیم یاری دمبدم ، برهرآنچه ثبت لوحست از قدم ، یعنی آنچه کان بوفق مشیت است ، حکم آن صادر زکلك قدرتست
برخلاف حق بود آنچه شما ، میلتان باشد بعفوی ما ، تاکه ما غالب شویم وکامکار ، هم شما مغلوب ما در کارزار

سورة الحج ثمانية و سبعون آية و هي مدينة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّٰاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ١ يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ

ای مردمان بترسید از پروردگارتان بدرستیکه زلزلهٔ قیامت چیزیست عظیم روزیکه خواهید دیدآنرا غافل شود هر شیردهنده

عَمّٰا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَى النّٰاسَ سُكٰارٰي وَ مٰاهُمْ بِسُكٰارٰى وَلٰكِنَّ

ازآنچه شیرداد ومیگذارد هرصاحب حملی حملش را ومی بینی مردمانرا مستان ونباشند ایشان مستان ولکن

عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ ٢ وَمِنَ النّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطٰانٍ مَرِيدٍ ٣

عذاب خدا سخت است واز مردمان کسی است که مجادله میکند در خدا بدون دانش وپیروی میکند هر شیطان سرکش را

كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلّٰاهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ اِلٰى عَذٰابِ السَّعِيرِ ٤

نوشته شد براو که کسیکه تابع شد اورا پس او گمراه میکندش وراه مینمایدش سوی عذاب آتش سوزان

ای گروه مردمان از مرد و زن ، می‌ترسید از خدای خویشتن
ارض تن درحشر صغری یکدله ، افتد اندر اضطراب و زلزله
گرتو بینی یکزمان آن اضطراب ، عظم ولحمت گردد از اندیشه آب
چشم تا برهم زنی شد محشری ، ازپی است این لحظه حشر دیگری
کبر کردی بر فقیر و بینوا ، یا بچشم اندکش دیدی بجا
ورنه حاضرباش گربی محشریست ، حبش ازصحت دخول دیگریست
بازهم گرمی‌بیابی انتقال ، بار دیگر یابد ازپی اشتغال
وان نه دمباشد نه صدنه صدهزار ، قهرحق را نیست اندازه وشمار
پس زخوددرهرنفس برحق گریز ، بازگرد اندر فقیری از ستیز
روی عذر و توبه از تقصیرمان ، نیست تا خواهیم از قهرت امان
یعنی ازتواست اندر جان ودل ، نی ز راحتها که باشد منفصل
در زمینی چون فرستی زلزله ، صد قیامت حاضر است آنجا هله
مانده یعنی قوهٔ غاذیه بار ، زانکه بر اعضا رساند برك وسار
بینی ای بیننده مردمرا چنان ، که مگرمستند از سکری نهان
لیك چون باشد عذاب حق شدید ، میشود آثار مستی زان پدید
بی زدانش وزره جهل مزید ، تابع است از کل شیطان مرید
کاین کتاب یعنی که قرآن متین ، نیست جز افسانهای سابقین
آمد این آیت که این بحث وجدال ، نیست هیچ از دانشی اندر مقال
پس نماید گمره او را ناگزیر ، ره نماید از ضلالش بر سعیر

زانکه جنبیدن محشر ز بیم ، مرزمین را باشد آن شیئی عظیم
وضع آنرا ازصفی بشنوکنون ، کزنهیبش دل بود لبریز خون
غفلتت لکن بود مانع زدید ، زان مطری دمبدم برخودجوید
باتو گویم یکنشان ازمحشرش ، درتو تامردم چه باشد کیفرش
زود از این اندیشه استغفار کن ، سهل برخود کار بس دشوارکن
خواری وخجلت رسیدت ناگهان ، که شوی راضی بمرك خویش از ان
برتوآید یك خبر کروی تنت ، لرزد و دوزخ شود پیراهنت
اینقدر هم گفتم از بهر عون ، تا ازاین اندك بری ده برفزون
ایحدا بیچاره تر زاینم ما ، که دهان خنبد بکام اندر دعا
خود تودانی چیست یارب شان خاك ، عجز و ناداری وفقدان وهلاك
گرتوخواهی روضه راسازی جحیم ، هم ز دوزخها کنی نور و نعیم
بگریزد آنرود که ماندهاست دور ، مرضعه ازطفلش ازخوف وفتور
افکند بار از نهیب و ولوله ، آن زمان هرزن که باشد حامله
وانگهی کایشان نباشند مست ، بلکه داد از حولشان آنحال دست
هست از مردم کسی کاندرخدا ، مینماید او جدال از ناروا
نضر حارث با رسول ذوالجلال ، بود دایم بی‌زدانش در جدال
یا بنات‌الله بود افرشتگان ، یا نباشد عود بهر مردگان
دیو سرکش را نوشته بهراوست ، اینکه باشدهرکه اورایارودوست

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ

ای مردمان اگر هستید در شك از بعث پس بدرستیکه ما آفریدیم شمارا از خاك پس از منی پس

مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْاَرْحَامِ مَا نَشَآءُ اِلَى اَجَلٍ

ازپارچه‌خون بسته پس از پارچه‌گوشتی تمام‌خلقت وغیر تمام‌خلقت تابیان‌کنیم برای‌شما وقرار میدهیم دررحمها آنچه‌میخواهیم تامدتی

مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَى اَرْذَلِ

نام‌برده‌شده پس بیرون‌میاوریم شمارا کودکی پس تابرسید بکمال‌بالا وازشماکس‌است کهوفات‌میشود وازشماکس‌است که‌ردکرده‌میشودبفرومایه‌ترین

الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ

زندگانی تاآنکه‌نداند از بعد دانستن‌چیزیرا وبینی زمین‌را خشك افسرده‌پس‌چون‌فروفرستیم‌برآن آبرا حرکت‌کند

وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ٦ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتٰى وَ اَنَّهُ

وافزونی‌پذیرد وبرویاند از هر صنفی که‌خوش‌است آن‌سبب‌اینست‌که‌خدا اوست‌حق وآنکه‌اوزنده‌میگرداندمردگانرا وآنکه‌او

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٧ وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ اَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ٨ وَ

برهمه چیز تواناست وآنکه قیامت‌آینده‌است نیست‌شکی درآن وآنکه‌خدابرمیانگیزد آنانراکه‌باشنددرقبرها و

مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ٩

از مردمان‌کس‌هست که‌مجادله‌میکنددرخدا بدون علم ودانشی‌ونه هدایتی‌ونه کتابی‌نوردهنده

ایها الناس ار ز بعث اندر شکید
زان پس از مقدار خون بستهٔ
این چنین دادیمتان ما انتقال
هم کنید ازاین تبدل در سبیل
می‌نگردد ازرحم سقط آن جنین
پس رسید اندرکمال رشد وعقل
پیش ازآن کاید سرحد بلوغ
یعنی اندرسن پیری که خرف
ارض را بینی چنین خشك وخراب
می‌برویاند زهرصنف از نبات
هم بهر چیزی توانا باشد او
هم برانگیزاند او از قبرها

بی عقل راصل خوددر مدرکید
پس زپارهٔ گوشت بپیوستهٔ
لحظه لحظه هردم اندحالی بحال
برمعاد از مبداء هستی دلیل
تا زمانی نام برده گشته معین
هم سختیهای خود زین حل ونقل
گیرد ازادراك ودانائی فروغ
گردد او وزعقل ودانش منحرف
پس براو نازل کنیم ازابرآب
تازه و سبکو بروید حیوة
مقتدر بر کل اشیا باشد او
مردگانرا چون مطر از ابرها
بی زعلم و بی دلیلی رهنما

ما شما را آفریدیم از تراب
که بود در خلقت او وجهی تمام
تا بیان سازم شما را زین روش
میدهد اندر رحمها برقرار
پس برونتان اندراین دار حیوة
از شما باشد کسی در جستجو
ورشما باشد کسی کو میرسد
تا نداند بعد دانش هیچ چیز
پس کند جنبش درآید در نمو
زانسب که حق بود ثابت بذات
برقیامت نیست شکی اندرآن
هست ازمردم کسی کوهم جدال
بی کتاب روشنی بر مدعا

پس زنطفه یعنی ازیك قطره آب
تاتمام ازنقص اعضا درمقام
تا چسان یابید از ما پرورش
آنچه را خواهیم ماند استوار
کودك آریم از بتون امهات
که بطفلی یا جوانی میرد او
برخبیس زندگانی گوست بد
گردد ازوی عقل‌وادراك و تمیز
چون خمیر مایه جوشان از عتو
زنده سازد مردگانرا در ثبات
که بباید چون رسد وقت‌وزمان
در کلام حق کند بی‌انتقال

ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

منحرف‌سازنده‌جانبش‌تاگمراه‌کرداندازراه خدا مراوراست‌دردنیا رسوائی ومیچشانیم‌اورادرروز قیامت ازعذاب‌آتش سوزان

١٠ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ١١ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰى

این سبب‌آنچیزیست‌که‌پیش‌فرستاددودست‌تو وبدرستیکه‌خدانیست ستمکار مربندگانرا وازمردمان‌کیست‌که‌میپرستدخدارا بر

حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ

کناری پس‌اگر رسیداورا خیرآرمید بآن واگررسیداورا بلائی‌برگشت بررویش زیان‌کرد دردنیا وآخرت

ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ١٢ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

آنست آن زیان آشکارا میخواند از غیر خدا آنچه ضررنمیرساندش وآنچه‌سودنمیدهدش آنست آن گمراهی دور

۱۳ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلٰى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ ۱۴

میخواند مرآنکسی‌راکه‌ضررش نزدیکتر است از نفعش هر آینه بد خداوندیست و هر آینه بد معاشریست

اندر آنحالیکه پیچیده بود گردن از کبرش به بروجه خرد
خواری دنیاست اورا بی‌حساب هم چشانیمش محشر از عذاب
کشته بروی یعنی اضالت سبب از تو باشد گر رسد پیشت تعب
باشد ازمردم کسی کو صیق ظرف میپرسد او خدا را محض حرف
بس نباشد تاکه بروی مشته ان اصابه خیر اطمئن به
فتنهٔ وریابد ازفقر و مرض رو نگرداند ز کل ما وعرض
میپرسد جزحق اوچیزیکه هیچ صر و نفعی نیستش رود رنج
خواند آنرا که زیانش بهر وی باشد اقرب ز انتفاعش پی بپی

تا نباید کره از راه خدای مردمانراهم ز عقل ودین جدای
می‌نکوئیم این عذاب بر زدود دستهایت پیش فرستاده بود
نیست استمکاره حق بر بندگان بدرود هرکشتهٔ خود را عیان
خواند اورا بازبان نزقلب‌وجان تاچه باشد خواندن ازمحض لسان
یعنی از خیری رسد بروی پدید پس بدان آرام گیرد بی‌تردید
در دو دنیا باشد زیانکار و یقین این مراورا هست خسرانی مبین
این پرستیدن ضلالی بس بعید باشد اورا تا نباشد ان عبد
هست بدیاری مراورا درجهان هم معاشر یا قرینی بد نشان

اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ اِنَّ اللّٰهَ

بدرستیکه خدادرمیاوردآنرا که گرویدند و کردند کارهای شایسته دربهشتهائیکه میرود از زیر آنها نهرها بدرستیکه خدا

يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۱۵ مَنْ كَانَ يَظُنُّ اَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلَى

میکند آنچه‌میخواهد کسیکه باشد که‌گمان‌بردکه‌هرگز یاری‌نخواهد کرد اوراخدادر دنیا و آخرت پس‌بکوکه‌دراز کند ریسمانی‌بر

السَّمَاۤءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ۱۶ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ اٰيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَاَنَّ

آسمان پس قطع کند پس نظر کند که‌آیا میبرد حیله اش آنچه‌را خشم‌میارد وهمچنین فرو فرستادیم آنرا آیتهای روشن وبدرستیکه

اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ۱۷ اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَ النَّصَارٰى وَالْمَجُوسَ

خدا هدایت‌میکند آن‌کس راکه‌میخواهد بدرستیکه‌آنانکه ایمان‌آوردند و آنانکه یهودشدند وصابئان وترسایان وگبران

وَالَّذِينَ اَشْرَكُوا اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۱۸ اَلَمْ تَرَ

وآنانکه شرک‌آوردند بدرستیکه‌خدا حکم‌میکند میانشان روز قیامت بدرستیکه‌خدا برهمه چیز گواه‌است آیا ندیدی

اَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَ

که‌خداسجده‌میکند مراورا هرکه‌در آسمانها و هرکه در زمین‌است وآفتاب وماه وستارگان وکوهها و

الشَّجَرُ وَالدَّوَاۤبُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۱۹ وَ مَنْ يُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ

درخت وجنبندگان وبسیاری از مردمان وبسیاری ثابت‌شدبراو عذاب وکسی‌راکه‌خوارکندخدا پس‌نیست‌مراورا

مُكْرِمٍ اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاۤءُ ۲۰

هیچ‌عزیزدارنده بدرستیکه‌خدامیکندآنچه‌میخواهد

حق درآرد مؤمنارا در جنان وانکه کرده‌کار نکو در جهان
میکند آنرا که میخواهد خدا یفعل الله مایرید و مایشاء
هم‌نبدهد یاری او را دردوکون آنچنانکه وعده داد اورا بعون
باید آویزد سقف خانه او ریسمانی پس ببندد بر گلو
پارهٔ گویند یعنی زان رسن برفلك بالا رود اندر زمن
پس ببیند مکید او آیا برد آنچه حقش در مشیت پرورد

بوستانها که مرآنها را ز زیر میرود جوهای آب اندر مسیر
هرکرا هست این‌گمان اندرخفا که نباشد یار پیمبر خدا
یا که این باشد‌گمان که رازقش نیست رزاق‌العباد از سائقش
بکشد آنرا قطع تا گردد نفس وارهدجانش ازاین تنگین قفس
تا نماید دفع حسرت از رسول یا کند دررزق خودجهد آن‌فضول
این مثل باشد چنان کزما یکی چاره نتواند چو درکار اندکی

پس بگویندش کرامت گر توراست
این نهایت باشد انچه زیرکه او
تا شود منصور خیرالمرسلین
یا رود در آسمان بر چاره‌اش
هرکرا خواهد نماید ره خدای
یعنی استاره پرستان در نشان
حق بهرچه پرست ذات او گواه
مهر وماه وانجم و کوه وشجر
حق ولازم شد برایشان اعداد

زین عمل خودرا بحلق آویزداشت
میرسد فکرش بدان درجستجو
یا بباشد راضی ازرزق اینچنین
برشود ساکن دل غمخواره‌اش
بیست حر او بندهٔ را رهنمای
ورصاری و مجوس و مشرکان
هم نه‌کس را غیر ذات او پناه
جاریا هست آنچه اندر بحر و بر
که بسجده سرکشیدند از عقاب
میکند کاریکه خواهد ذوالکرم

یا که رو ازغیظ خود برآسمان
حاصل این کرحکم حق گرما کسی
گوکه خودرا اندر آویزد بحلق
نازل ازخود ماعودیم این چنین
آنکسانکه نگرویدند از یقین
بس ایشان پس خدا سازیم ما
برخدا سجده کنند اورا یقین
هم کثیر ازمردمان ساجد حق
خوار سازد هرکرا خواهد خدا
از اعانت وار اهانت نیستم

ناتوانی برسائی دفع آب
نیست راضی خشم ازآن داردسی
تا بمیرد وارهد ازحقد خلق
برنشانهای هویدا در زمین
وازیهودان وارگروه صائبین
درقیامت چونکه آن گردد بنا
هرکه هست اندر سموات وزمین
هم کثیری بر عذابش مستحق
مکرمی پس درجهان نبود ورا

هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا في رَبِّهِمْ فَالَّذينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

این دوخصم خصومت کردند در پروردگارشان پس آنانکه کافر شدند بریده میشود برای ایشان جامها ازآتش ریخته میشود از بالای سر

رُؤُسِهِمُ الْحَميمُ ٢١ يُصْهَرُ بِهِ ما في بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَديدٍ ٢٢ كُلَّما اَرادُوا

هاشان آن آب گرم گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست وپوستهاشان ومرایشان راست گرزها از آهن هرگاه اراده کنند

اَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اُعيدُوا فيها وَذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ ٢٣ اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذينَ آمَنُوا

که بیرون روند ازآن از آزردگی بازگردانده میشوند درآن وبچشید عذاب آتش سوزان بدرستیکه خدا درمیآورد آنانرا که گرویدند

وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِباسُهُمْ

وکردند کارهای شایسته در بهشتها که میرود اززیرآنها نهرها زیور کرده شوند درآن از دستبرنجها اززر ومروارید وپوشش ایشان

فيها حَريرٌ ٢٤ وَهُدُوا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا اِلىٰ صِراطِ الْحَميدِ ٢٥

درآن پرنیانست وهدایت کرده شدند بپاکیزه از گفتار وهدایت کرده شدند براه خدای سزاوار ستایش

این دوفرقه یکدگر را دشمند
پس کسانیکه بحق کافر شدند
آب گرمی که گدازد در بطون
گرزها باشد برایشان از حدید
وین بود از کثرت اندوه وغم
خصم دیگر کاهل ایمانند ودین
منجلی در وی ز زیورها شوند
جامه ایشانراست درجنت حریر
همچنین سوی صراط بس حمید
قول طیب هست حمد کردگار
عشق گوید کار عاشق شد تباه
من لجا دردش بدرمانها دهم
برتنم ورسر نهد هردم هزار
غیر عشق او قسم برحان او
دلربا چند ارکه نزدیک آمدی
دل نمادی تا درآن حاجت دهم
عذر خواهی تو زکشتهٔ خویشتن
راه یابد عاشق فرسوده‌اش

که جدل درکردگار خود کنند
بهرشان بریده گردد بار چند
آنچه ایشانراست زاحشا در بطون
که برآنهاشان بکوبند از شدید
گر گریزانند بر آتش دمبدم
کرده‌اند اعمال نیکو از یقین
صاحب دسیه از زرها شوند
تا که باشند از لطایف نی‌عطیر

در ره دین داختیار واضطرار
جامهٔ از آتش انگیخته
پوستهاشان هم شود بگداخته
زآتش ار خواهند تا بیرون روند
اینچنین گویندشان درسور وتاب
حق درآردشان تحت درجزا
شرح آنها گفته‌ایم از بیشتر
ره نموده هم شوند ایشان تمام

جذبه

وقت معشوقست ولطفش درمقام
حال چه باشد تا بپیماها دهم
جمله را دیگر کنم بروی نثار
خواهم ازهیچ ازسروسامان او
برسر این کشتهات نیك آمدی
سر بهشتی تا که برنایت نهم
عذر خواهم من زعفرت بدهن
بر صراط ثابت ستوده اش
من چگویم برهذیان و تمم

ازصفی شوکه لك میدان اوست
لی ز زخمش آگهم زمرهمش
سرفکندن در رهش آئین ماست
درد او برهان من مأوی گرفت
گر بپردازم بتعطیت بخش
حله فرمائی که بوشندم تنن
آری آنکو جان بفرمان ویست
پیش او جون کشته و افکنده شد
رفته است ازکف عنان مطلبم

میکند ایشان بسختی کار زار
هم شود از فرق سرشان ریخته
ظاهر و باطن زداش ساخته
بازگردانده اندر وی شوند
کای اسیران هوا ذوقو عذاب
حتی کزاوست جاری نهرها
چیست تا ممنی ز مروارید وزر
سوی طیب زد گفتار وکلام
ره نموده میشوند اندر امید
راه طیب بر موحد وصل یار
عشق آمد نوبت جولان اوست
کوسری کزنو نهم برمقدمش
هرچه باشد کارعشق اودین ماست
دل دراول ترك درمانها گرفت
نیست ورجان بهرتقدیت بخش
برتنی کو مانده معذور از کفن
گرکشد هم‌جان دهد کان ویست
هم بذات بزوالش زنده شد

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ

بدرستیکه آنها که کافر شدند وبازمیدارند از راه خدا ومسجدالحرام که گردانیدیم آنرا برای مردمان که یکسان باشد مقیم

فِيهِ وَالْبَادِ ٢٦ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ٢٧ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ

درآن وداردازخارج وکسیکه اراده کند درآن بسبب عدول از حق بغیر حق درچشانیم اورا ازعذاب پردرد وهنگامیکه تعیین کردیم برای ابراهیم جای

الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ٢٨ وَأَذِّنْ فِي

آنخانه که شریك مگردان بامن چیزیرا وپاك گردان خانه مرا برای طواف کنندگان وایستادگان ورا کعان ساجدان وندادرده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ٢٩ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

مردمان حج تابایندترا پیادگان وبر هر شتری لاغر که آیندار هر راه دوری تاحاضر شوند منافعی که برای ایشانست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ

ویادکنند نام خدارا در روزهای معلوم برآنچه روزی کردایشان را از زبان بسته شتروگاووگوسفند پس بخورید ازآنها و

أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ٣٠

بخورانید سختی کشیده درویش را

آنکسانکه بر خدا کافر شدند
مسجدی کز بهر مردم ساختیم
ره ندادن حاج را در خانه‌ها
حکم فاروق معظم شد چنین
تا درآنجا حاجیان منزل کنند
ما چشانیمش عذابی دردناك
پس باو گفتیم کای کامل تمیز
وانکسانیکه راکعند و ساجدند
سوی تو آیند ازنزدیك و دور
از ره دور وفراخ ازهرطریق
نام حق وانبهرآن کآرند یاد
ذکرحق در وقت نحر افزون کنند
کافران قربانی از بهر بتان

ازره حق مردمانرا ره زدند
هست یکسان اندران باد ومقیم
هست خود مکروه اهل مکه را
آن خلیفهٔ ثانی اندر ملك دین
بی زکره این بل زمیل دین کنند
تا درآن ماند بخسران وهلاك
شرك برما می‌میاور هیچ چیز
در عبودیت نشان واحدند
طاعت حق را دراین دارالحضور
میرسند از وجه من فج عمیق
روزهای خاص معلوم آن عباد
ذبح آن بسته زبانان چون کنند
مینمودند و نمیخوردند از آن
گفت زانها هم‌خورید وهم دهید

یار میدارندشان هم در کلام
یعنی ازصحرانشینان واهل‌شهر
بلکه باشد نزد عامه آن حرام
که نبندند اهل مکه وقت حج
وانکه خواهدگردد او ازرامهم
یادکن کردیم تعیین چونکه ما
پاك کن بیتم ز بهر طائفین
کن ندا مرمردمانرا بهر حج
بر سواره بر شترهای نزار
بر منافع تا مگر حاضر شوند
کان خودازذیحجه عشر اول است
که برایشان است روزی ازخدای
حق بهم زد آن رسوم باطله
بر هر آن محتاج کش محنت رسید

از طواف مسجد و بیت‌الحرام
جمله دارند ازطواف کعبه بهر
که شود کس مانع حاج از مقام
بابهای خانها را برنهج
در زمین مکه زالحاد و ستم
بهرمکان بیت ابراهیم را
هم ز بهر قائمین این زمین
که پیاده یا سواره بیحرج
که سوی مکه آیند ازدیار
تائب و مسعود ومستغفر شوند
طاعت اندروی بتحقیق افضل است
چارپایان زبان بسته بجای
که برایشان را برآن بد مشغله

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣١ ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ

پس بایدازاله نمایند کثافاتشانراو باید وفا کنند نذرشانرا وطواف کنند خانه دیرینه را آنست وکسیکه تعظیم کند حرمتهای خدارا

فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ

پس آن بهتر است مراورا نزد پروردگارش وحلال شده است برای شما چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود برشما پس اجتناب کنید پلیدیهارا از بتان

وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ٣٢ حُنَفَاءَ لِلهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

واجتناب کنید قول دروغرا مخلصان مرخدایرا غیرشرك آورندگان باو وکسیکه شرك آورد بخدا پس گویا درافتاده از آسمان

فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ٣٢ ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ

پس ربایدش پرنده یا فرود آردش باد او باد در جائی دور آنست کسیکه تعظیم علامتهای خدارا پس بدرستیکه از

تَقْوَى الْقُلُوبِ ٣٤ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ٣٥

پرهیزکاری دلهاست مرشمار است در آنها منفعتها تا مدتی نام برده شده پس محل آن بسوی بیت عتیق است

پس گذارند آن مناسك را تمام | پیش از این گفتیم شرحش درمقام
خانهٔ آزاد از طوفان و غرق | یا کسانرا از تملك کرد فرق
اینت امر حج که شد ذکر از سبق | کرد هر تعظیم حرمتهای حق
چارپایان بر شما باشد حلال | وقت احرام یا درکل حال
از پلیدی پس نمائید اجتناب | وان بود اصنام اندر انتساب
دین حق گیرید و میل آسو کنید | بر خدا از غیر شرکی رو کنید
وانکه شرك آرد بحق باشد چنان | کاوفتاد او برزمین از آسمان
بادش اندازد بجائی یا که دور | ازمکانی مرتفع تا صد قصور
پس خودآن باشد بتقوای قلوب | که بود پاکیزه از نقص و عیوب
آن شعائر شد مناسك بالتمام | خاص یا باشد بدن اندر کلام
مرشما را اندر آنها سودهاست | تا بوقت نام برده کان هدی است
پس محل آن مناسك یا که نحر | سوی آن بیت العتیق آمد ز بهر
هم وفا بر نذرهای خود کنند | هم طواف خانه در هر حد کنند
یعنی از تفریق بین مردمان | تا شود مالك بحشتی کس بدان
مرورا نزد خدایش بهتراست | هم جزایش درنکوئی اکبراست
غیراز آنچه خوانده گردد برشما | یعنی آنچه میته است و ناروا
هم نمائید اجتناب ازقول زور | بت پرستی اصل گدست وفجور
طاعتش یعنی نمائید از خلوص | مثل یا کم درعموم و درخصوص
پس ربایندش طیور جیفه خوار | میکنند اعضای اورا تار ومار
حق امر این بود در نزد خرد | وانکه تعظیم شعار الله کند
یا مرکی از فساد اعتقاد | یا مری از ضلال و ارتداد
اشتران کارند یعنی بهر نحر | خوب و فربه از هر آن وادی وشهر
یا مراد از نفع آن باشد ثواب | درقیامت حاصل ازحکم کتاب
بر محل نحرحج اندر منی است | جای نحر عمره مکه بی خطاست

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ

وازبرای هر امتی گردانیدیم قربانیرا تا یاد کنند نام خدارا بر آنچه روزی داد ایشانرا از زبان بسته شتر و گاو و گوسفند پس اله شما اله واحد است

فَلَهُ اَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ٣٦ اَلَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلٰى مَا اَصَابَهُمْ

پس مراورا منقاد شوید و بشارت ده فروتنانرا آنانکه چون ذکر کرده شود خدا بترسد دلهاشان و شکیبایان بر آنچه رسید ایشانرا

وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٧ وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ لَكُمْ فِيهَا

و بر پای دارندگان نماز و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند و شتران تنومند گردانیدیم آنهارا برای شما از علامتهای خدا مرشمار است در آنها

خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ اَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

منافع دنیوی و اخروی پس یاد کنید نام خدارا بر آنها صف زدهها پس چون فرود آید پهلوشان پس بخورید از آنها و خورانید قانع و معترر

كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٣٨ لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ

همچنین مسخر کردیم آنهارا برای شما باشد که شما شکر کنید هرگز نمیرسد خدارا گوشتهای آنها و نه خونهای آنها ولکن میرسد اورا

التَّقْوٰى مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰيكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ٣٩ اِنَّ اللّٰهَ

پرهیزکاری از شما همچنین مسخر کرد آنهارا برای شما تا بزرگ دارید خدارا بر آنچه هدایت کرد شمارا و مژده نکوکارانرا بدرستیکه خدا

يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ٤٠

کفایت میکند از آنانکه ایمان آوردند بدرستیکه خدا دوست نمیدارد هر خیانتکاری هر ناسپاسی را

بهر هر امت بگرداندیم ما
یاد نام حق کنند ازآنچه بود
پس خداتان ای خلایق یکخداست
آنکسانکه چون شود ذکر خدای
وانکسان دارند که برپا نماز
وزشترها ما بگرداندیم هم
هست نکیها شما زا اندران
پس چو پهلوهایش افتد برزمین
قانع آن محجوب ناخواهنده است
لحم وخونشان نرسد هرگز بحق
همچنین کردیم رام انعام را
برهرانچه ره نمود او بر شما

بر محل طاعتی اندر رجا
رزق ایشان از بهیمه در عود
مر ورا گردن نهیدار صدق وراست
قلبهاشان ترسد و لرزد رجای
رزق خود انفاق سازند از بار
از علامتهای دین محترم
فاذکروا اسم الله علیها باللسان
زان خورید وهم خورانید ازیقین
معتران کو بر سئوال آورده دست
برقبولش میرسد لیك از ورق
برشما آسایش واکرام را
ده بشارت بر نکوکاران زما
خائنان ازعون حق باشد دور

تا نمایند اندر آنجا یاد حق
گوسفند وگاو واشتر کرفتین
مژده براهل تواضع ده که هم
مژده ده هم صابرانرا در بلا
زانچه ما دادیمشان از رزقها
بدن باشد اشتران سخت تن
وقت نحر اعنی چو بربندند صف
بر تمام قائم و معتبر ضمام
همچنانکه وصف شد کردیم رام
گر بتقوی باشد آن وزصدق دل
تاخدا را آورید اندر نهاد
حق نماید دفع شر کافران
لا یحب کل خوان کفور

ذبح قربانی نماید از نسق
نحر میکردند اندر راه دین
در دو دنیا ایمنند از رنج وغم
آنچه ایشان را رسیده زابتلا
میکنند انفاق بی روی و ریا
تسمیهٔ ان کشت بر عظم بدن
برد باید نام حق از هرطرف
زان دهید ازحسن اکرام تمام
برشما کارید برشکر اهتمام
گشت تا بر صدق نیت منتقل
بربزرگی از خلوص اعتقاد
زانکسانکه بگرویدند از عیان

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ٤١ اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ

دستوری داده شد مرآنانکه کارزار کرده شدند بسبب آنکه آنها ستم کرده شدند و بدرستیکه خدا بر نصرت ایشان هر آینه تواناست آنانکه بیرون کرده شدند از

دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّآ اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ

سرا هاشان بغیرحق مگر آنکه میگفتند پروردگار ما خداست واگر نبود دفع خدا مردمانرا بعضی از ایشان را ببعضی هرآینه ویران

صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

کرده شده بود صومعها و معبدها و نمازها و مسجدها که ذکر کرده میشود در آن نام خدا بسیار و هرآینه یاری خواهد کرد خدا البته کسرا که یاری میکند

اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٢ اَلَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ وَ

اورا بدرستیکه خدا هرآینه توانا غالبست آنانکه اگر متمکن گردانیمشان در زمین برپای دارند نماز را ودهند زکوة را و

اَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ ٤٣ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ

امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر ومر خدا راست انجام کارها واگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ اِبْرٰهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسٰى

پیش از ایشان قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم وقوم لوط واهل مدین وتکذیب کرده شد موسی

فَاَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٤ فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ

پس مهلت دادم مر کافرانرا پس گرفتم ایشانرا پس چگونه بود انکارم پس بسا از قریه که هلاك گردانیدیم آنرا و آن بود ظالم

فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ ٤٥

پس آن فرود آمده است بر سقفهایش وچاه معطل مانده وکوشك رفیع

داد رخصت آنکسانرا کردگار
آنکسانی کز دیار و دار خویش
جز که میگفتند رب ما خداست
دفع کردن ور نبود از دادگر
هم کلیسای جهودان بد خراب

که بدل دارند میل کار زار
بیرون کرده شدند ازظلم بیش
بودشان تقصیر یعنی قول راست
مردمانرا بعضی از بعض دگر
که بصلوات است مذکور ازکتاب

زانکه استم دیده گشتند آنکسان
غیر حق یعنی بعدوان وستم
معترف بودند بر توحید حق
یافتی بیع و صوامع انهدام
هم مساجد کاندر آنها از شئون

پس خدا قادر بود بر نصرشان
خارج از بیت ولد گشتند هم
مشرکانرا بود ازان انکار ودق
دیر رهبانان و ترسایان بنام
یاد کرده نام حق شد بر قرون

پس کند یاری خدا برهرکه او   میکند یاری خدارا او نکو
آنکسان کز ثبات دیشان   در زمین دادیم ما تمکینشان
آمراسر نیکوئیها آمدند   ناهی ازهرزشتی دردین شدند
گرتورا تکذیب ایشان میکنند   پیش‌از ایشان هم‌بتکذیب آمدند
واهل مدین یارهم موسی بلوم   همچنین تکذیب کرده شد زقوم
بار بگرفتمشان چوست پس   ناپسندی ما برایشان هرنفس
وانکهی بودند ظالم بی‌سخن   پس فتادندی بعرش خویشتن
چاهها در هرمحل باشد فزون   نیست‌کس تا آب ازآن‌بکشدبرون
حق بنصرتها قوی است وعزیز   قادر وغالب براعدا جمله نیز
داشتند ازبندگی برپا صلوة   هم‌بدادند از عبودیت زکوة
هست مرحق را سرانجام امور   تا چه ازمشیت نماید درظهور
قوم نوح وعاد وهم قوم ثمود   قوم ابراهیم و لوط با ثمود
مهل پس دادیم ما بر کافران   تا زمانیکه رسد اجلالشان
پس بسا ازاهل شهر ودهکه ما   کردهایم آنرا هلاک از هرکجا
یعنی اندر سقفهای خود همه   بود این پاداش کفر ومظلمه
کوشککها بس عالی و افراخته   خنگی از ساکنان پرداخته

اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا اَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا

آیاپس نرفتند در زمین پس بوده باشد مرایشان را دلهائی که دریابند بآنها یاگوشهائیکه بشنوند بآنهاپس بدرستیکه

لَا تَعْمَي الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَي الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ٤٦ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ

نباشند کوران دیدهاولکن کورباشد آن دلهائیکه درآن سینهاست وبشتاب میخواهند از توعذاب واوهرگز خلاف نکند

اللّٰهُ وَعْدَهُ وَاِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ٤٧ وَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَمْلَيْتُ لَهَا

خدا وعده‌خودرا وبدرستیکه روزی نزد پروردگارتوچون هزارسالست ازآنچه بشمارید وبسا از قریه‌که مهلت‌دادم مرآن‌را

وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ اَخَذْتُهَا وَاِلَيَّ الْمَصِيرُ ٤٨ قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا اَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٤٩

واوبود ظالم پس‌گرفتیم‌اورا بسوی‌منست بازگشت بگو ایمردمان جزاین نیست که‌منم مرشمارابیم‌دهنده آشکار

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٥٠ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا

پس‌آنانکه ایمان‌آوردند وکردند کارهای‌شایسته مرایشان‌راست‌آمرزش‌وروزی‌خوب وآنانکه‌شتافتند درکمان یاابطال یاانکار آیتهای

مُعَاجِزِينَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ٥١

ماطالبان‌عاجزگردانیدن‌آنها اهل دوزخند

سیر آیا پس‌نکردند ازوجوب   درزمین پس بوده باشدشان قلوب
یا که گوشی که بآنها بشنوند   قصه پس ایست نزد هوشمند
قلبهای تیره اندر سینها   پرزغفلت وار هوا و کینها
حق نخواهد کند وعدهٔ خودرا خلاف   میرسد شان آنزمان بی‌اختلاف
یا که یکروز عذاب اوبطول   چون هزارارسال باشد درحصول
ای‌بسا از اهل دهها آنکه ما   مهلتی دادیمشان بر اقتضا
بار بگرفتیمشان پس بر عذاب   هم بسوی ماست برگشت و ایاب
پس هرآنکو بگرویدند از ولا   هم نکوئی کرده‌اند ازکارها
وانکسانیکه سعی درآیات ما   کرده‌اند ابطال آنرا ازجفا
برنفی غالب شوند ازمکر وفن   مرو را عاجز کنند اندرسخن
که بآن یابند ماها چیزها   یا که بدهند از خرد تمیزها
که نباشد چشمهاشان هیچ کور   قلبشان لکن زبینائیست دور
ازتو میخواهند ایشان با شتاب   تا بتعجیل ازخدا خواهی عذاب
هست یکروز شما اندر سبق   باهزاران سال یکسان نزد حق
پس‌چرا تعجیل دارید این چنین   بر عذاب لازمان بی‌قرین
وانکهی بودند استمکاره‌حد   بود مهلت ازپی تنبیه و پند
گوبمردم غیرازاین نبود که من   برشما باشم نذیر اندر علن
باشد ایشان را بدون‌خوف وبیم   از خدا آمرزش و رزق کریم
زعمشان اینست کاندر معجزات   بگذرند ازما بکید و ترهات
این گروهند اهل دوزخ آشکار   جایشان نبود مگر درقعر نار

وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنَّى اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي اُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ

ونفرستادیم پیش‌ازتوهیچ رسولی ونه پیغمبری مگرآنکه چون تلاوت کردیاآرزو نمودانداخت شیطان درتلاوتش یاآرزویش پس زایل میکند خداآنچه‌رامیاندازدشیطان

ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٢ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

پس‌محکم‌میسازدخدا آیتهایش‌را وخداست‌دانای‌درست‌کار تابگرداند آنچه‌رامی‌اندازدشیطان بلا ازبرای‌آنانکه‌در دلهاشان

مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِى شِقَاقٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ

مرض است وسخت است دلهاشان وبدرستیکه ستمکاران هرآینه باشند در خلافی دور وتابدانند آنانکه داده شدند علم را که آن حق است

مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٤

از پروردگار تو پس ایمان آورند بآن پس نرم شود برای آن دلهاشان وبدرستیکه خدا هرآینه راه نماینده است آنان را که ایمان آوردند سوی راه راست

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰي تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً اَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ٥٥

وهمیشه باشند آنانکه کافر شدند در شکی از آن تا بیاید ایشان را قیامت ناگاه یا بیاید ایشان را عذاب روزی نازاینده

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ٥٦ وَالَّذِينَ

پادشاهی در چنین روز مر خدا راست حکم میکند میانشان پس آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته باشند در بهشتهای با ناز و نعمت وآنانکه

كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ٥٧ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا

کافر شدند وتکذیب کردند آیتهای ما را آنها مر ایشان راست عذابی خوار کننده وآنانکه هجرت گزیدند در راه خدا پس کشته شدند

اَوْمَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٥٨

یا مردند هرآینه روزی دهد البته ایشان را خدا روزی نکو وبدرستیکه خدا هرآینه اوست بهترین روزی دهندگان

نفرستادیم ما پیش از تو هیچ
حقتعالی پس نماید باطل آن
تا بگرداند مر آن را آزمون
وانکسانکه قلب ایشانست سخت
دیگر آنکه میبدانند آنکسان
قول دیو آمد چو کرمك در حساب
حقتعالی آنکسان را رهنماست
تا که آیدشان قیامت ناگهان
یا مراد از عقیم آن باشد که وی
پس هر آنکاورده‌اند ایمان ز دل
وانکسانکه نگرویدند از عمی
وانکسانکه هجرت اندر راه دین
رزق ایشان را دهد نیکو خدا
نیست در مهمانسرای عاشقان
وعده گیرد گر زعاشق دلبرش
خاصه گر دلدار او ذی‌مکنت است
خاصه هست ار مشفق و صاحب کرم
نك پاداش آنچه خواهی مر تراست
اوفتد از پا رود از خویش باز
بیخبر از فانی و باقی شود
هرچه هر دم بیشتر بنوازدش
زان تلطف او شود مدهوشتر
در کف آمد طرهٔ جانانه‌ام
نه زبان در کام و نه جان در تنست
میکشد گاهی بخود بحرم فرو
من نماندم در من این گوینده کیست

خود رسولی یا نبی در بسیج
کافکند دیو از وساوس در میان
که کند القا رکید ابلیس دون
سخت دل شد هر شقی تیره بخت
که بر ایشان داده شد علم و عیان
تا چه ماند پیش نور آفتاب
نگروند آنکه سوی راه راست
یا عذاب روز نزاینده زان
روز دیگر نیست هیچ اورا ربی
کرده‌اند اعمال نیکو متصل
کرده هم تکذیب آیتهای ما
کرده‌اند از مکه از روی یقین

چونکه چون کرد او تلاوت درفکند
پس کند محکم خدا آیات خود
آنکسانرا که در دلشان مرض
دستشان زان بر ستم باشد دراز
اینکه قرآن باشد از پروردگار
پس بقرآن نگروند از عقل و دید
آنکسانکه نگرویدستند باز
روز بدر اعنی گر ایشان نسلها
شاهی آن روز است محض حق و بس
جایشان باشد بجنات نعیم
آنکه ره باشد پس ایشان را یقین
کشته پس گشتند آنها در قتال

دیو خود را در کلامش ناپسند
کو علیم است و حکیم از ذات خود
باشد از تردید وانکار و غرض
هست ظالم بر شقاقی دوربار
زان بود القای شیطان بر کنار
نرم گردد قلبهاشان از امید
دائما باشد در شك و اضطرار
منقطع گردد نماند کس بجا
میکند ما بینشان حکم او نه کس
بیستشان دردل ز روحی حزن و بیم
روز واپسا عذابی بس مهین
یا بمردند اندر آن هنگام و حال
کاوست خیر الرازقین اندر جزا
روزنی به از لقای میزبان
پس چه خواهد دیگر از دلدار خویش
خاصه عاشق گر براهش دیده رنج
رنج و سختیها کشیدی هر زمن
هرکه خواهد پیش او میرد دگر
راصطلاح ما فنای فی‌الصفاست
کوثری ما گیرد اندوی بر کنار
هرچه خواهی گو بکن فرمان تست
رفتی بیرون ز بیداری و خواب
راز گویم با کسی بی‌نطق و لب
لب ببستم موج آن دریا شدم
لب چه باشد با لب الای من
درحضورش خسته و خاموش او

جذبه

چونکه او وارد شود در محضرش
بهر مهمانش فراوان نعمت است
قدردان و حق شناس و ذوهمم
پس چه از عاشق دگر باقی بجاست
بعد آن شاهی شود درویش بار
مست و محو از طلعت ساقی شود
لذت و نعمت فزودن سازدش
پیش لعلش مرده و خاموش تر
این منم یا من ز خود بیگانه‌ام
نامیم همراز او یا او من است
که برآرد گوید اسرارم مگو
بحر میگوید سخن این نی صفی است

چشمش افتد بر جمال یار خویش
خاصه گر شاهی بود با ملك و گنج
عذر از او خواهد که اندر راه من
کی بخوان و سفتی دارد نظر
این فدی عاشق از بعد مقاست
گیرد از خاکش نگار گلعذار
گوید این شاهی و این ملك آن تست
رفتم از خود هان ببین نظم و کتاب
مختصری بشنو نه روز است این نه شب
این نه من گویم من از خود لا شدم
یعنی او خود گوید از لبهای من
گشته لا یا رفته است از هوش او

من عادم تو بتان ای ماه من
آریم باز ار بهوش از بیهشی
بربهای خون خویش وجان خویش
شایداین آنراکه بروی لایق است
عاشق ازتوراضی است ار بیتش
گر بیارد برسر اورا بیغ تیز

شاهد من شهرهٔ من شاه من
زان نوازشها دگربارم ڪکشی
کشتنی خواهم هم ازجانان خویش
نی کسیرا که بروبت عاشق است
گرکه بردوزخ بری یا جنتش
نیست هیچ ازقهر یارش روگریز
لیك از محض عنایت دلبرش

تو نوازی ڪکشته خودرا بچون
من خوشم باکشتنت در هر نظر
گوئی ازسر خود آگاهت کنم
عاشق ازآگاهی وشاهی گذشت
مل نداند کاین کجا وآن کجاست
سر نبنهد جزبخاك کوی دوست
سارد اندر مقعد صدق اندرش

کشتهٔ تو چون کند ملك دوکون
خونبهایم را بعکش بار دگر
برتمام ماسوی شاهت ڪکنم
کی کند جز برمائی بازگشت
هم نداند گرچه ازیارش رضاست
برکشند ازتن گرش هرلحظه پوست

لَنُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ٥٩ ذٰلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ

هرآینه درمیاوردایشانرادرآوردنی که پسندیدآنرا وبدرستیکه خداهرآینه داناای بردبار است اینست وکسیکه عقوبت رساندمانندآنچه عقوبت رسانده شدبآن پس ستم

عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٦٠ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ

کرده شدبر اوهرآینه یاری میکنداوراخدابدرستیکه خداهرآینه درگذرنده آمرزنده است آن بآنست که خداداخل میکرداندشب رادرروزوداخل میگرداندروزرا

فِي الَّيْلِ وَ اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٦١ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ

درشب وآنکه خدا شنوای بیناست آن باین است که خدااوست حق وباینکه آنچه رامیخوانند ازغیراو آنست باطل

وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٦٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً

وآنکه خدا اوست رفیع بزرك آیا ندیدی که خداوفرستاد ازآسمان آبرا پس میکردد زمین سبز

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ٦٣ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٦٤ اَلَمْ تَرَ

بدرستیکه خداباریك بین آگاه است مراوراست آنچه درآسمان وآنچه درزمین است وبدرستیکه خداهرآینه اوست بی بازستوده آیاندیدی

اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَ يُمْسِكُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى

بدرستیکه خدارام کرد برای شماآنچه درزمین است وکشتی میرود در دریا بفرمان او ونگاه میدارد آسمانرا از آنکه افتد در

الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهِ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ٦٥

زمین مگر بدستوری او بدرستیکه خدا بمردمان هرآینه مهربان رحیم است

دان درآرد کمت در آوردنی
اینست امرحق عقوبت هرکند
پس دهد نصرت خدایش لامحال
عفو و آمرزش دراین موقع زحق
نصرحق مظلوم را اندر عقب
تا شود تعدیل مابین دوحرب
باشد ازآنجمله اینکه لیل را
کاهد از هریك بوجه اعتدال
در دعا مظلوم را باشد پناه
گرساند جمشان ازهر ضرر
زان سبب که او علی است وکبیر
زانکه باطل آن بود کرخود بذات
نیست استقلالی ایشان را بذات
پس حقیقت غیرحق موجود نیست
که فرستاد آبی او از آسمان

راضی وخوش دربهشت وسکنی
مثل آن بروی عقوبت پس رسد
چون عفو است وغفور آن ذوالجلال
مهرآن باشدکه در حکم و سبق
این بود هیچ از خردمندی سبب
که معاند باهمند آن هردو نیز
اندر آرد در نهار از اقتضا
بر دگر افزاید اندر حسن حال
هم ز ظالم در تظلم دادخواه
در زمان گردند معدوم الاثر
پاك و مطلق ازشریك وازنظیر
نیست اورا هستئی اندر جهات
غیر ذات واحد کامل صفات
دانکه بود غیراو خودبود نیست
شدزمین سرسبز وخرم در جهان

حق بود دانا بحال و بردبار
پس ستم کرده شود آن کانتقام
این بود اندر مظالم حکم عام
منتقم باشد مصاب از کردگار
که بود او قادر ذوالاقتدار
از حرارت گرنگردد صاعداب
اندر آرد روزراهم در شب او
حق سمیع است وبصیر ازروی ذات
زان سبب که حق بودثابت بذات
زان سبب باشدکه خوانند آنچه را
نیست شیئی چون بذاتش مستقل
پس بمعنی کل اشیاء باطلند
وررهی حقند اشیا سر بسر
خود تو این آیا ندیدی دیدهٔ
سبزی ارض است دالم زان سبب

مرحبا آن لطف وآن احسان وکار
بکشد اورا عاقبت خود در مقام
خاص بود بهرکس در انتقام
زانکه کرده است او عمل برنظم کار
غالب آرد کار را بعضی بکار
عالم ازافزونیش گردد خراب
از پی تعدیل نظم مطلب او
بشنود بیند فعال ممکنات
جمع سازنده وجود ممکنات
مشرکان باطل بود غیراز خدا
غیراو پس باطل است ومضمحل
زانکه درهستی زغیری حاصلند
که بود از ذات واحد جلوه‌گر
نیست شك دانسته و فهمیدهٔ
وان یکی باشد ز آیتهای رب

او بخلق خود لطیفست و خبیر | رزق بخشد برکبیر و برصغیر | هست اورا آنچه درارض وسماست | بینیاز وهم ستوده بر سزاست
برستایش او سزاوارست وبس | غیر او نبود سزا برحمد کس | خودتواین آیا ندیدی آنکه رام | کرده آنچ اندرزمین آنراست تام
فلك را فرموده رام آن ذونعم | تا بامر او روان باشد بیم | آسمانرا دارد از قدرت نگاه | زانکه افتد بر زمین بی اشتباه
جزکه بر فرمان او نبود یقین | بودن این آسمان برپا چنین | زانکه حق باشد رؤف و مهربان | برتمام مردمان او هر شان

وَ هُوَ الَّذِي اَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ ٦٦ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً

واوستکه زنده کردشمارا پس میمیراندشمارا پس زنده میکندشمارا بدرستیکه انسان هرآینه ناسپاس است ازبرای هرامتی گردانیدیم طریقه که

هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْاَمْرِ وَادْعُ اِلَى رَبِّكَ اِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ ٦٧ وَ اِنْ جَادَلُوكَ

ایشان مسلوك دارنده اندآنرا پس نباید که نزاع کنند باتو درآن امروبخوان بسوی پروردگارت بدرستیکه توهرآینه برراه راستی واگرمجادله کنندباتو

فَقُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ٦٨ اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ٦٩ اَلَمْ

پس بگوخدا داناتراست بآنچه میکنید خدا حکم میکند میانتان روز قیامت درآنچه بودید درآن اختلاف میکردید آیا

تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ٧٠ وَ يَعْبُدُونَ

ندانستی که خدامیداند آنچه درآسمانها وزمین است بدرستیکه آن درلوح محفوظ است بدرستیکه آن بر خدا آسانست ومیپرستند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٧١ وَ اِذَا

از جز خدا آنچه فروفرستاده نشده بآن حجتی وآنچه نیست مرایشانرا بآن دانستنی ونیست مرستمکارانرا هیچ یاوری و چون

تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ

خوانده شود برایشان آیتهای ماکه روشن اند میشناسی در روهای آنانکه کافرشدند انکار رانزدیك باشندکه حمله کنند بآنانکه میخوانند

عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ اَفَاُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ٧٢

برایشان آیتهای مارابگو آیاپس خبردهم شمارا ببدتر از آن آتش وعده داده است آنراخدا بآنانکه کافرشدند وبداست آن جای بازگشت

اوست آنکس که شمارازنده کرد | هم بمیراند وبراین زنده کرد | زنده پس سازد شمارا زین اساس | آدمی باشد همانا ناسپاس
باوجود آنهمه لطف و خوشی | میکند انکار بعث ازسرکشی | هرگروهیرا بگردانیدیم چند | مسکلی کانرا پذیرنده شوند
یعنی آئینی و شرعی که عمل | بروی ازداش کنند ازهرملل | یا بود منسك مکان ائتلاف | یا محل طاعت اندر اعتکاف
یا که منسك موضع قربانی است | درمنی یاغیر آن هرجاکه هست | پس نبایدکاهل ادیان در نزاع | باتو در این امرباشند از دفاع
مردمانرا خوان برب کوخداست | چونکه میباشی توخودبرراه راست | ورجدال آرند پس گو اعلم است | حق برآنچه میکنید این اسلم است
درقیامت بینتان حکم او کند | زانچه کردید اختلاف ازهرسند | این ندیدی خود تو آیا رایگان | دیده و دانسته علم بالعیان
کان خدای رازدان داند یقین | آنچه باشد در سموات و زمین | این همه بنوشته گشته در کتاب | لوح محفوظ اعنی از وجه ثواب
علم براشیا تمام ازبیش و کم | بس بود آسان خدا را در قلم | میپرستند آن بجز حق مشرکان | که نگشته حجتی نازل برآن
آنچه بر وی نیستشان دانائی | بلکه نبود جزکه ازخود رائی | ظالمند و نیست ظالمرا زحق | در جهان مریاوری از ماخلق
خوانده چون گردد برایشان درملا | آیتی بین خود از آیات ما | میشناسی در وجود کافران | حالت انکار بروجهی عیان
هست نزدیك آنکه بجهند ازغضب | تا بگیرند آنکسانرا زان سبب | یعنی آنهارا که میخوانند باز | برهرشان آیات ما را با نیاز
گو کنم آیا شما را من خبر | برهرآنچه بدتر آمد در نظر | زانچه خواهید آن شما برتالیان | نار دوزخ یعنی از راه عیان
هست ازخشم شما آن صعبتر | خون شوددلهای شیران زان شرر | کرده آنراوعده حق برکافران | بد بود بئس المصیر آنجاان

يَا اَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَ

ای مردمان زده شد مثلی پس گوش بازداریدمرآنرا بدرستیکه آنانکه میخوانید از جز خدا هرگزنتوانندآفریدمگسی را و

لَوِاجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ٧٣ مَا قَدَرُوا

اگرچه اجتماع نمایند مرآنرا واگر برباید از ایشان مگس چیزیرا نتوانند استخلاص کردن آنرا از آن ناتوان آمد طالب ومطلوب شناختند

اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٧٤ اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ

خدارا حق شناختن او بدرستیکه خدای هر آینه توانای غالب است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان واز مردمان بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٧٥ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٧٦ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

شنوای بیناست میداند آنچه را باشد میانه دستهاشان وآنچه را باشد پس پشتشان وبسوی خدا بازمیگردد کارها ای آن کسانیکه گرویدید

ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٧٧ وَ جَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ

رکوع کنید وسجود کنید وبپرستید پروردگار خودرا وبکنید خیررا باشد که شما رستگار شوید وجهاد نمائید در راه خدا حق جهادش او

هُوَ اجْتَبٰيكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمّٰيكُمُ الْمُسْلِمِينَ

برگزید شمارا ونگردانید برشما در دین هیچ تنگی کیش پدرتان ابراهیم او نام نهاد شمارا مسلمانان

٧٨ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ فَاَقِيمُوا

از پیش ودر این تا باشد رسول گواه برشما وباشید گواهان برمردمان برپای دارید

الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ

نمازرا وبدهید زکوترا ومتوسل شوید بخدا اوست خداوند شما پس خوبست آن خداوند وخوبست آن یاور

ایها الناس این مثلها شد زده
باورسید آن بهر گر یك ذباب
طالب ومطلوب پس باشد سست
حق تعالی او قوی است و عزیز
برگزید از ملایك حق رسل
هم نبی باشد میان حق و خلق
یعلم ما بین ایدیهم و ما
هم بسویش بازگشت کارهاست
در رکوع و در سجود آرید رو
آنچنان کاید بجا حق جهاد
دین ابراهیم ابینا باشد این
تا محمد برشما باشد گواه
پس بپاد آرید ای مردم صلوة
برکتاش هم تا شد اعتصام

در پرستش مرشمارا بلك و به
مجتمع چند ار که گردند از شتاب
هم ذباب وهم بتان یعنی بهجست
غالبست اندر توانائیش سر
همچنین از مردمان اندر سبل
واسطه دربا کی دیدار ودلق
خلفهم ترجع الیه امرها
مرجع ومنجای کل ماسوی است
ربکم یا ایها الناس اعبدوا
برگزید اوچون شمارا در رشاد
کاو شمارا نام کرده مسلمین
تا که عصیان کرد وطاعت براله
هم دهید از الصدق ومال دل زکوة
این تمسك فرض باشد برامام

بشنوید آنرا من آنارا شما
ور رباید زان بتان چیزی مگس
میکردند آنکسان تعظیم حق
برخلاف آنچه خوانند این گروه
تا بود از فرشته از حق واسطه
حق بتحقیق او سمیع است وبصیر
داند اعنی آن عملها که کنند
ای کسانیکه بگرویده بر حقید
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون
برشما در دین نگرداند اوحرج
پیش از این قرآن وهم در وی بنام
هم شما باشید شاهد در رشاد
چنگ بر فضل خدا هم بزنید
اوست مولای شما نی دیگری

که همی خوانید از غیر خدا
نتوانند آنکه تا گیرند پس
آنچه باشد حق تعظیم از سبق
کاید از هرعاجزی اندر ستوه
انبیا را در مقام رابطه
بستر او پوشیده چیزی یك شعیر
مردمان دانسته وبگذشته چند
در عبودیت بذات مطلقند
جاهدوا فی الله ایست آزمون
ملکه وسعت داد از فضل وفرح
خوانده اوتان مسلم از رب الانام
آنکه دعوت را رساند اوبرعباد
اعتماد او را بطاعتها کنند
بهترین مولا و نیکو یاوری

سورة الْمُؤْمِنُونَ مِاَئَةٌ وَ ثَمَانَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ٢ اَلَّذِينَهُمْ فِي صَلوتِهِمْ خاشِعُونَ ٣ وَالَّذِينَهُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ٤ وَالَّذِينَهُمْ

حقیقت رستگار شدند گرویدگان آنانکه ایشانند در نمازشان خشوع کنندگان وآنانکه ایشانند از لغو روی گردانندگان وآنانکه ایشانند

لِلزَّكوةِ فاعِلُونَ ٥ وَالَّذِينَهُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ ٦ اِلاّ عَلى اَزْواجِهِمْ اَوْما مَلَكَتْ اَيْمانُهُمْ

مر زکوة را اداکنندگان وآنانکه ایشانند مر عورتهاشان را نگاهدارندگان مگر بر زوجهاشان یا آنچه را مالك شد دستهاشان

فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٧ فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَاُولئِكَ هُمُ الْعادُونَ ٨ وَالَّذِينَهُمْ لِاَماناتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ

پس بدرستیکه ایشانند غیر ملامت کرده شدگان پس آنکه جوید سوای آن پس آنها ایشانند تعدی کنندگان وآنانکه ایشانند مر امانتهاشان را و پیمانشان را

راعُونَ ٩ وَالَّذِينَهُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ ١٠ اُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ ١١ اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

رعایت کنندگان وآنانکه ایشانند که بر نمازشان محافظت میکنند آنگروه ایشانند وارثان آنانکه میراث میبرند فردوس را

هُمْ فِيها خالِدُونَ ١٢

ایشان باشند در آن جاودانیان

مؤمنان گشتند از حق رستگار ... در تبارند آن جماعت رستگار
مؤمن اندر نور اعظم داخلست ... در حضورش جان جانان واصلست
معرضند ایشان ز هر بیهوده ... وین باید از هر آن آلوده
بر زکوتند آن جماعت فاعلون ... باشد ایشان در محک آزمون
یا بر آنچه گشته مالك دستشان ... پس ملامت نیست ایشان را در آن
گشته مایل ابحلال او بر حرام ... درگذشته از حدود و از مقام
وانکسانکه بر صلوة خود تمام ... حافظوند از هر آن وقت و مقام
وارث از آن خواندشان پروردگار

یا درون در تبارند آن کسان ... در تواضع قلب بر وفق لسان
در ظهور نور عظمت در شهود ... خشیت و هیبت بدل یابد ورود
لغو باشد هرچه آن غیر از خداست ... معرض از وی عارف اندر اجتناست
وانکسانکه بر فروج اندر مهم ... حافظند الا علی ازواجهم
پس هر آن جوید بجز ناحیت خود ... خلوت او بگذشته از قانون وحد
وانکسانکه در امانات و عهود ... میکنند ایشان رعایت آنچه بود
وارثند آن قوم پس فردوس را ... جاودان دارند در فردوس جا
که بود فردوس حق آن کبار

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ١٣ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ ١٤ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ

و بتحقیق که آفریدیم انسان را از صاف کشیده از گل پس گردانیدیم اورا نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آن نطفه را

عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ

پاره خونی بسته پس گردانیدیم آن پاره خون بسته را پاره گوشتی پس گردانیدیم پاره گوشت را استخوانها پس پوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی پس آفریدیم اورا

فَتَبارَكَ اللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقِينَ ١٥

آفریدنی دیگر پس برتر آمد خدا که بهترین آفرینندگانست

در بیان حال نطفه

آفریدیم آدمی را ما یقین ... از خلاصه کان شده بیرون ز طین
پس بگردانیدیم آن نطفه سفید ... خون سرخی آنچنان کامد پدید
ثم انشاناه خلقا آخرا ... زنده شد یعنی ز روح آن دیگرا
با قوی کردیم ایجاد اندر او ... یا مراد از هر سه باشد خود نکو
خلق آخر گفت یاران که جماد ... بود و حیوان گشت زان پس در گشاد
شرح خلقت در کتاب طب تمام ... گفته‌اند ارباب حکمت در مقام
پس بزرگست و بلند او در یقین

نسل اورا پس ز نطفه در مقر ... مستقر کردیم از روی اثر
پس بگردانیدیم لحمش پس عظام ... پس بپوشیدیم بر اندام آن تمام
یافت جنبش زان سپس که بد جماد ... صورتش باشد افاضه در نهاد
صورت و روح و قوی یعنی تمام ... یافت خلق از صورت و معنی نظام
کور و کر بد چشم و گوشش داد رب ... بود ابکم داد اورا نطق و لب
نیست در تفسیر جای آن بیان ... گر که خواهی رو تشریح آن بخوان
هم بود نیکوترین تقدیرش این

ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٦ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ ١٧ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ

پس بدرستیکه شما میشوید بعد از آن هرآینه مردگان پس بدرستیکه شما روز قیامت برانگیخته میشوید و بتحقیق آفریدیم زبر شما هفت

طَرَآئِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ١٨ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّٰهُ فِي الْاَرْضِ وَ

طبقات بالای هم و نباشیم از خلق بیخبران و فرو فرستادیم از آسمان آبرا باندازه پس ساکن گردانیدیم او را در زمین و

اِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ لَقٰدِرُونَ ١٩ فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ

بدرستیکه ما بر بردن آن هرآینه توانائیم پس پدید آوردیم برای شما بآن بستانها از خرما و انگورها شما راست در آنها میوههای

كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُونَ ٢٠ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَآءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْاٰكِلِينَ

بسیار و از آنها میخورید و درختی را که برون میآید از طور سینا میروید با روغن و نانخورش برای خورندگان

٢١ وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَاْكُلُونَ

و بدرستیکه مر شما راست در شتر و گاو و گوسفندها هرآینه عبرتی می آشامانیم شما را از آنچه در شکمهای آنهاست و مر شما راست در آن منفعتهای بسیار و از آنها میخورید

٢٢ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٢٣

و بر آنها و بر کشتی بار کرده شوید

بعد از این ایجاد و استکمال پس ... می نمیرید ارکه میدید ارکه زن
پس ز بعد از خلقت اعضا ... موت و نعمی هستان در هر مقام
پس شما خود منبعث در رستخیز ... گشت خواهید از پس اینجمله نیز
حق بر بالای شما هفت آسمان ... ما نبودیم است ره را سازگان
آفریدستیم زآنچه در این ... نیستیم از هیچ یک ما بیخبر
آب را باران نمودیم از سما ... ما بمقدارش که واجب بود ما
ساکنش کردیم در ارض از قرار ... قدرت اندر بردنش داریم باز
بوستانها پس بآن آب از نخیل ... حق ما کردیم و اعناب و نخیل
میوها باشد در آنها بس مزید ... هم شما زان میخورید و میخورید
هم درختی کان بود زیتون بنام ... رسته آن از طور سینا در مقام
... در ارض احسان و پرورش ... هم بنش را طور سینا گفت از آن
که بجسمی در سینه است از آن مکان ... که بان گیرید عبرت از ...
شما شربت دهم از شیرشان ... در بطون آن باشد از بارشان
از هر آن خیری و منافع بیکسون ... هم بر آنها هم بکشتیها سوار
اندر آنها منفعت باشد فزون ... میشوید اندر زمین و در بحار

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهٖ فَقَالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ اَفَلَا تَتَّقُونَ ٢٤

و بتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ الهی جز او آیا پس نمی پرهیزید

فَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهٖ مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ اَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ

پس گفتند آن جمعی که کافر شدند از قومش نیست این مگر انسانی مانند شما میخواهد که افزونی یابد بر شما و اگر

شَآءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِينَ ٢٥ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا

خواسته بود خدا هرآینه فرو فرستاده بود ملائکه را نشنیدیم این را در پدران ما که پیشینیانند نیست او مگر مردی که با او ست جنونی پس انتظار برید

بِهٖ حَتّٰى حِينٍ ٢٦ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٢٧

باو تا وقتی گفت پروردگار من کیاری ده مرا بسبب آنکه تکذیب کردند مرا

در بیان دعوت نوح هم قوم را

سوی قومش نوح را ما بریقین : خود فرستادیم دعوت را چنین

گفت یا قوم اعبدوا الله مالکم / من اله غیره اولی بکم
پس بگفتند آن ملاء از قوم او / آنکسانیکه بگرویدند از عتو
خواستی ورحق فرستادی ملك / بر رسالات در خلایق بی‌شك
کادمی گردد پیمبر بر بشر / غیر یك معبود ما بود دگر
پس بریدش تا زمانی انتظار / که بمیرد یا گذارد کبر و دار
نوح چون مایوس شد ز ایمانشان / گفت ای پروردگار بی نشان
او خدای برحق است آیا شما / می‌بپرهیزید از شرك و دغا
نیست این جز آدمی مثل شما / خواهد افزونی از این جوید تا
هیچ نشنیدیم این را ما بکیش / در پدرهامان کزین بودند پیش
نیست نوح الا که مردی در جنون / که در او بوده است از صرع و جنون
باز بینیدش حبس تا وقتی که او / نیك آید بگذرد زین گفتگو
ده مرا یاری و برهان از محن / زانچه کردند این گره تکذیب من

فَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ ٢٨ فَاسْلُكْ فِيهَا
پس وحی کردیم باو که بساز کشتی را بنگاهداشت ما و وحی ما پس چون آید فرمان ما و بجوشد تنور پس درآور در آن
مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ اَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا
از هریك دو صنف جفت هم که دو تا است و اهلت را مگر آنکه سبقت گرفته بر او گفتار از ایشان و مخاطبه مکن با من در آنهاکه ستم کردند
اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ٢٩ فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَي الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجّٰينَا
که ایشانند غرق کرده شدگان پس چون برآمدی تو و آنانکه باشند با تو بر کشتی پس بگوی ستایش مر خدا راکه رهانید ما را
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٣٠ وَ قُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ٣١ اِنَّ فِي ذٰلِكَ
از گروه ستمکاران و بگو پروردگارا فرود آور مرا فرود آوردنی با برکت و تو بهترین فرود آورندگانی بدرستیکه باشد در آن
لَاٰيَاتٍ وَ اِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ٣٢ ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ٣٣
هر آینه آیتها و بدرستیکه بودیم هر آینه ما آزمایندگان پس آفریدیم از بعد ایشان گروهی دیگر

وحی پس کردیم سویش که بساز / فلك را با حفظ ما و وحی باز
پس چو آید امر ما اندر ظهور / آب برجوشد بناگاه از تنور
ماده و نر از هر آن حیوان که هست / آور اندر فلك در بالا و پست
هم مکن بر من خطاب اندر دعات / اندر استمکارگان بهر نجات
پس چو در کشتی شدی با استوا / واکه باشد با تو گو حمد خدا
پس فرود آوردنی اندر زمین / بس مبارك وانت خیر المنزلین
میکنیم اعمی بهر کارش مدد / ما تورا از روی وحی معتمد
وقت طوفانست در کشتی در آر / پس ز هر صنفی دو زوج اندر شمار
و اهل خود را هم جز آنکو برشتاب / جسته پیشی قول حقش بر عذاب
زانکه ایشانند از مستغرقین / بیستان ره بر خلاص آنها یقین
آنکه برهانیدمان زاهل ستم / کو فرود آرم خدایا بارهم
اندر این است آیت و باشیم ما / بر ستمکاران رساننده بلا
خلق پس کردیم بعد از آنکسان / قوم دیگر را ز نو بر جایشان

فَاَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ ٣٤ وَ قَالَ الْمَلَاُ
پس فرستادیم در ایشان رسولی از ایشان که بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ الهی غیر او پس آیا نمی‌پرهیزید و گفتند آن جمع
مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْاٰخِرَةِ وَ اَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مَا هٰذَا اِلَّا
از قومش آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند ملاقات آخرت را و متنعم کردیم ایشان را در زندگانی دنیا نیست این مگر
بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ ٣٥ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ٣٦ وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ
انسانی مانند شما میخورد از آنچه میخورید از آن و میآشامد از آنچه می‌آشامید و اگر فرمان برید انسانی مثل خود را
اِنَّكُمْ اِذًا لَخَاسِرُونَ ٣٧ اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا اَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ ٣٨
بدرستیکه شما آنگاه هر آینه زیانکارانید آیا وعده میدهد شما را که چون مردید و شدید خاك و استخوانها بدرستیکه شمائید بیرون آورده‌شدگان

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ٣٩ اِنْ هِيَ اِلَّا حَيٰوتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

دوراست دور مرآنچه وعده داده میشوید نیست آن مگر زندگانی ما در دنیا میمیریم و زنده میشویم و نباشیم برانگیخته شوندگان

٤٠ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ٤١ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا

نیست او مگر مردی که می بندد بر خدا دروغ و نیستیم ما مر او را گروندگان گفت پروردگار من یاری ده مرا بسبب

كَذَّبُونِ ٤٢ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ٤٣ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا

آنکه تکذیب کردند مرا گفت از آنچه گذشت اندکی هر آینه میگردند البته پشیمان پس گرفت ایشان را بانگ مهلک بحق پس گردانیدیم ایشان را خاشاک بر روی سیل پس هلاک باد

لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٤٤ ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ٤٥

مر گروه ستمکاران را پس آفریدیم ما از بعد ایشان جماعتهای دیگر

در بیان دعوت هود علیه السلام قوم را

پس فرستادیم در ایشان رسول
پس شما آیا نپرهیزید هیچ
هم بتکذیب از لقای آخرت
چون شما این جز بشر کمتر نیست
طاعت از مردی که بر مثل شماست
بعد مردن کاستخوان پوسید و رفت
دور باشد دور آنچه میشوید
چون یکی میرد بزاید دیگری
نیستیم اورا ز باور کردگان
گفت حق مقدار زمانی بس قلیل
پس بگردانیدیم ایشان را تمام

هم از ایشان تا باشد قبول
می نترسید از عذابش در سخ
آمدندی ور عقاب و معرفت
میخورد هم باز از آنچه خوردنیست
گر کنید آن خود زیانتان بر ملاست
بعضها از یکدگر خواهد گسیخت
هم بر آنچه وعده داده میشوند
نی برانگیزنده گردیم از بری
آنچه را بدهد خبر بر رایگان
کافران گردند نادم در سبیل
همچو آب آورده خاشاکی تمام
قرنهای دیگران هم هیچکس

اینکه بپرستید حق را من شما
گفت پس از قوم هود اشراف شان
داده بودیم اندرین دار فنا
می بیاشامد از آنچه هم شما
وعده کرد آیا که چون گشتید خاک
بر شما وعده دهد از این رسول
زندگی نبود بجز در این جهان
نیست این مردی مگر که بر خدا
گفت یارب یاریم ده زین وجوه
صیحهٔ جبریلشان پس در گرفت
بود دوری پس بقوم ظالمین
می نماند از وعدهٔ خود بیش و پس

که نباشد غیر او دیگر خدا
آنکسانکه نگرویدندی بدان
نعمت بسیارشان بر مدعا
زان بیاشامید در صبح و مسا
زنده گردید و درآئید از مغاک
زندگی را نکند گیجی قبول
که بمیریم و برآئیم آنچنان
بسته بر حق از دروغی افترا
زانچه تکذیبم نمودند این گروه
صیحهٔ بالحق که بس بود آن شگفت
بعد از ایشان خلق پس کردیم هس

مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ٤٦ ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ اُمَّةً رَسُولُهَا

پیشی نگیرد هیچ امتی اجلش را و نه پس می مانند پس فرستادیم رسولانمان را از پی هم هر گاه آمد امتی را رسولشان

كَذَّبُوهُ فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ٤٧

تکذیب کردند او را پس تابع گردانیدیم بعضی از ایشان بعضی را و گردانیدیم ایشان را حکایتها پس هلاک کردیم مر گروهی را که ایمان نمی آورند

کس بنگرفت ایچ پیشی بر عذاب
هرکه آمد مرسلی در امتی
هم بگردانیدیمشان عبرت شان

زان امم هم پس نماندند از عقاب
قوم تکذیبش نمود از دعوتی
مانند احادیثی از ایشان در جهان

بر تواتر پس فرستادیم ما
پس در آوردیم از پی بعض پاک
پس ز رحمت دور میباشند چند

مرسلین را بعدهم در اقتضا
بعض ایشان را زبعضی در هلاک
آنکسانکه بر نبی نگروند

ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسٰى وَاَخَاهُ هٰرُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ٤٨ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا

پس فرستادیم موسی و برادرش را هارون با آیتهای ما و حجتی روشن بسوی فرعون و جماعتش پس گردنکشی کردند

وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ ٤٩ فَقالُوا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ ٥٠ فَكَذَّبُوهُما

وبودند گروهی متکبران پس گفتند آیاایمان آوریم مردو آدمی را که باشندمانندخودماوقوم آنهامارا پرستندگانند پس تکذیب کردندآندورا

فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ٥١ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٥٢ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ

پس شدندازهلاک کردگان وبتحقیق دادیم موسی را توریة باشد کهایشان راه یابند وگردانیدیم پسر مریم

وَ اُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْناهُما اِلى رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِينٍ ٥٣

ومادراورا آیتی وجای ساختیم آندورا مکانی رفیع صاحب آرامگاه وآب جاری

در بیان دعوت حضرت موسی علیه السلام ترسا

پس فرستادیم موسی را دگر بابرادرش اوست هرون پیمبر ... با عصا و معجزات روشنی حجتی ظاهر ندان بر هرتنی
سوی فرعون وملاء با دلخوشی پس کردند از گردنکشی پس گفتند آوریم آیا که ما گرویدن ایمان خود در اقتضا
وانگهی که قوم ایشان بندهاند حمله ماراهم بر آن زینسته اند پس گفتند این دروغ است ازیقین وانکه بودند آن گروه ازمهلکین
هم دگر دادیم موسی را کتاب راه تا یابند قومش بر صواب ابن مریم را نگردانیدیم هم آیتی با ام او اندر امم
در بلندی بارشان دادیم جای سوی بیت المقدس از کل بنای پس رفیعست آنمکان اندر زمین ربوة ذات قرار و معین

يا اَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٥٤ وَ اِنَّ هذِهِ اُمَّتُكُمْ

ای پیغمبران بخورید از پاکیزه وبکنید کارهای شایسته بدرستیکه من بآنچه میکنید دانایم وبدرستیکه این ملت شماست

اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ٥٥ فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

کملت واحداست ومنم پروردگارشما پس بپرهیزیدازمن پس جداجدا کردندامرشان را امعاشان پارها هر گروهی باشند بآنچه نزدایشانست شادمانان

٥٦ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّى حِينٍ ٥٧ اَيَحْسَبُونَ اَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ ٥٨ نُسارِعُ

پس واگذار ایشان را درغفلتشان تا وقتی آیامی پندارند که آنچه مددمیکنیم ایشان را باآن از مال وپسران میشتابیم

لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ ٥٩ اِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٦٠ وَالَّذِينَ هُمْ بِآياتِ

برای ایشان درخوبیها بلکه نمیدانند بدرستیکه آنانکه ایشان از ترس پروردگارشان ترسانندند وآنانکه ایشان بآیتهای

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ٦١ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ ٦٢ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ

پروردگارشان مگروند وآنانکه ایشان بپروردگارشان شرک نمیآورند وآنانکه میدهند آنچه را داده اند از صدقات ودلهای ایشان ترسانست که ایشان

اَنَّهُمْ اِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ ٦٣ اُولٰئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ ٦٤

بسوی پروردگارشان بازگشت کنندگانند آنها میشتابند در خوبیها وایشانندمرآنهارا پیشی گیرندگان

ای پیمبرها خورید از طیبات هم کنید اعمال نیکو در حیوة آگهم من بر هر آنچه میکنید این شمارا ملتی باشد پدید
ملتی واحد منم پروردگار هم شما را پس بترسید از عثار پس نمودند امر دین را مردمان پاره پاره بین خود در هرزمان
شاد هر قومی بدانچه نزد اوست بر گمانش آنچه هست اوراتکوست شرح این معنی نویسم گر تمام درخروش آیند بر من خاص وعام
دلق و دستارم بدرند ازغضب که بشرع و فقرشان باید سبب پس بهاراباشد نهان در پرده راز سوی تفسیر کلام آئیم باز
حقتعالی گفته در قرآن همه آنچه حق است آنچه باطل زین رمه پس بگرداب ضلالت واگذار این کسانرا تا غرند از قرار
میکنند آیا گمان کزما مدد هستشان این قوم ازمال و ولد میشتابیم از پی خیراتشان بل نفهمند اینکه نبود آنچنان
اینست استدراج نی سرعت بخیر کی بهایم را بود این فهم وسیر وانکسان کزخشیت پروردگار مشفقون باشند یعنی ترسکار

وانکه برآیات ربشان بگروند ‖ شرک بر حق وانکه میآرند چند ‖ وانکسانکه میدهند از التفات ‖ آنچه میدهند آن زصدقات وزکوة
قلب ایشانست ترسان از خدا ‖ سوی حق گردند چون باز ازولا ‖ برنکوئیها شتابند آنکسان ‖ سابقند ازآن سبب بر مردمان

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٦٥ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ
وتکلیف نمیکنیم نفسی را مگر طاقتش ونزد ما کتابیست که سخن میکند بحق وایشان ظلم کرده نمیشوند بلکه دلهاشان در غفلت است
مِنْ هٰذَا وَلَهُمْ اَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ٦٦ حَتّٰى اِذَا اَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ
از این ومر ایشانراست کردارها غیر آن که ایشان باشند مر آنهارا کنندگان تاچون بگیریم منعمان ایشانرا بعذاب
اِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ٦٧ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ اِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ ٦٨ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلٰى عَلَيْكُمْ
آنگاه ایشان زاری کنند زاری مکنید امروز بدرستیکه شما از ما یاری کرده نخواهید شد بدرستیکه بود آیه‌های من که خوانده میشد بر شما
فَكُنْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ٦٩ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ ٧٠ اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ اَمْ
پس بودید بر پاشنهاتان . پس بر میگشتید تکبر کنندگان بان افسانه در شب گویان که هذیان میگفتید آیا پس تامل نمیکردند گفتار را
جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْاَوَّلِينَ ٧١ اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ٧٢ اَمْ يَقُولُونَ
یا امد ایشانرا انچه نیامد پدران ایشانرا که بودند پیشینیان یا نمی شناختند رسولشانرا پس ایشان بودند مر اورا ناشناسندگان یا میگفتند
بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَاَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ٧٣ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ
باو جنونیست بلکه امد ایشانرا بحق واکثرشان بودند مر حق را ناخوش دارندگان واگر پیرو میبود حق مرادهای ایشانرا هر اینه تباه شده بود
السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٧٤ اَمْ تَسْأَلُهُمْ
آسمانها وزمین وهر که در انهاست بلکه دادیم ایشانرا ذکرشان پس ایشان از ذکرشان روی گردانندگان یا در خواست میکنی
خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٧٥
از ایشان مزدی پس مزد پروردگار تو بهتر است واوست بهترین روزی دهندگان

شاق نبود هیچ تکلیفی زما ‖ لا نکلف نفسا الا وسعها
بلکه دلهاشان ازاین باشد نبی ‖ هست اندر غفلتی و حیرتی
میکنند اعمال ناپاک و پلید ‖ برعلاوه شرک فساق عنید
آنکه ایشان میکنند ازحد برون ‖ استغاثه پس اذاهم یجارون
بود آیتهای قرآن که بما ‖ خوانده میشد هر زمانی برشما
مینمودید اعنی از آن اعراض ‖ داشتند از استماعش انقباض
مینمودید ازبدی اورا بیاد ‖ بودتان اعراض زاسلطان راد
یا بدیشان آمد آنچه در یقین ‖ بر پدرهاشان نیامد پیش ازین
ناشناسند انکارش از بی‌معرفت ‖ بلکه نشناسندش از رسم وصفت
بلکه آمدشان بحق پیغمبری ‖ کارهون بودند حق را اکثری
واندر آنها هر که هست از ذی‌عقول ‖ نیست یعنی میلشان جز بر فضول
پس خودایشان روی گردانداران ‖ یعنی از ذکری که آمد در بیان
پس بود مزد تو از پروردگار ‖ بهتر او بهتر زخلق روزگار

نزد ما باشد کتابی در شئون ‖ ینطق بالحق وهم لا یظلمون
غیر از ایشان باشد اعمالی زند ‖ غیر شرک اعنی که باشد ناپسند
تا بهنگام معین در عقاب ‖ از احدنا مترفیهم بالعذاب
می‌کشید افغان که یاری کرده هیچ ‖ می‌شوید از ما شما اندر بسیج
پس شما برقهقری بودید آن ‖ که همی‌کشید بر اعقابتان
سرکشان بودید ودرشب درحرم ‖ ذکر پیغمبر چومیشد دمبدم
میکردید ابج آیا در کلام ‖ یعنی این قرآن تدبر درمقام
یا که هیچ آیا رسول خویشرا ‖ باز نشناختندی از عمی
یا که میگفتند آیا که رسید ‖ جن بوی یعنی جنونی برمزید
تابع ارگشتی حق ازاهوائشان ‖ برتبه گشت این زمین وآسمان
بل کتابی بازشان دادیم چند ‖ تا که باشد بهرایشان وعظ وپند
خواهی آیا مزد دعوت زین‌گروه ‖ یا طمع داری چیزی از وجوه
بر خلایق اوست خیر الرازقین ‖ که دهدشم حلق وهم رزق ازیقین

وَاِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٧٦ وَاِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ
وبدرستیکه تو هر اینه میخوانی ایشانرا براه راست و بدرستیکه انانکه نگروند بآخرت از راه هر اینه بیرون روندگانند

۷۷ وَلَوْ رَحِمْناهُمْ وَكَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۷۸ وَلَقَدْ اَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ

واگر بخشائیم ایشان را و رفع نمائیم آنچه بایشان رسیده از ضرر هر آینه لجاج کنند در زیاده رویشان که حیران باشند و بتحقیق گرفتیم ایشان را بعذاب

فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَما يَتَضَرَّعُونَ ۷۹ حَتّي اِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَديدٍ اِذا هُمْ

پس ذلیل نشدند مر پروردگارشان را و زاری نمودند تا چون گشادیم برایشان دری صاحب عذاب سخت آنگه ایشان

فِيهِ مُبْلِسُونَ ۸۰ وَهُوَ الَّذي اَنْشَاَلَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَليلاً ما تَشْكُرُونَ ۸۱ وَهُوَ الَّذي

در آن بودند ناامیدان و اوست که آفرید برای شما گوش و دیدهها و دلها کم شکر میکنید و اوست که آفرید

ذَرَاَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَاِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۸۲ وَهُوَ الَّذي يُحْيي وَيُميتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ

شما را در زمین و بسوی او حشر میشوید و اوست که زنده میکند و میمیراند و مر او راست اختلاف شب و روز

اَفَلا تَعْقِلُونَ ۸۳ بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ الْاَوَّلُونَ ۸۴ قالُوا ءَاِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَعِظاماً ءَاِنّا

آیا پس در نمییابید بعقل بلکه گفتند مانند آنچه گفتند پیشینیان گفتند آیا چون بمیریم و باشیم خاک و استخوانها آیا ما

لَمَبْعُوثُونَ ۸۵ لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَآباؤُنا هٰذا مِنْ قَبْلُ اِنْ هٰذا اِلّا اَساطيرُ الْاَوَّلينَ ۸۶

برانگیخته شوندگان بحقیقت وعده داده شدیم ما و پدرانمان این را پیش از این نیست این مگر افسانههای پیشینیان

قُلْ لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فيها اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۸۷ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلا تَذَكَّرُونَ ۸۸ قُلْ

بگو مر کراست زمین و آنکه در آنست اگر هستید که میدانید زودی خواهند گفت مر خدا راست بگو آیا پس پند نمیگیرید بگو

مَنْ رَبُّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ ۸۹ سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلا تَتَّقُونَ ۹۰ قُلْ

کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم زودی خواهند گفت مر خدا راست بگو آیا پس نمیپرهیزید بگو

مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجيرُ وَلا يُجارُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۹۱ سَيَقُولُونَ

کیست که بدست اوست پادشاهی همه چیز و او پناه میدهد و پناه داده نشود بر او اگر هستید که میدانید زودی خواهند گفت

لِلّٰهِ قُلْ فَاَنّي تُسْحَرُونَ ۹۲ بَلْ اَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَاِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ ۹۳

مر خدا راست بگو پس از کجا فریب داده میشوید بلکه آوردیم ایشان را حق و بدرستیکه ایشان هر آینه دروغگویانند

خود بخواهشان بسوی راه راست
ور ببخشائیم و برداریم ما
باز بگرفتیمشان چون بر عذاب
تا گشودیم آن درایشان را پدید
وین مراد از روز فتح مکه بود
تا کنند آیات او فهم از تمیز
اوست آنکس که نماید زنده هم
بلکه گفتند این بود مانند آن
مینهادند ایشان اعضا امتیاز
پیش از آن کاید محمد در عیان

نگروند ایشان بدانچه مدعیست
آنچه از سختی است ایشان را بجا
پس نکردند استکانت بر صواب
کان خداوند عذابی بد شدید
که برایشان باب خواری برگشود
اندکی باشید شاکر لیک نیز
میمیراند چو آید وقت غم
که بگفتند ... پیشینیان
میشویم آیا برانگیزنده باز
نیست جز این قصهٔ پیشینیان

وانکسانکه بگروند از افول
هستشان در گمرهی خود لجاج
نه نمودند از تضرع و اضطرار
آنکه ایشان ناامید از خویش سخت
اوست آنکس کافرید اندر شما
آفرید او مرشما را در زمین
باشد از وی اختلاف روز و شب
میگفتند اینکه آیا بعد موت
وعده داده ما و آبامان همه
گو برایشان از که میباشد زمین

بر قیامت هستشان وره عدول
واله و سرگشته تر در اعوجاج
در شدائد روی بر پروردگار
اندر آن خواری بعد از سوء بخت
چشم و گوش و قلب از حس عطا
هم نماید حشرتان زین پس یقین
پس کسید آیا تعقل در طلب
چونکه خاک و استخوان گردیم و فوت
بودهایم این گفتگو را آن همه
وانکه اندر اوست گردانید این

زود باشدکه نگویند ازخداست ‌ ‌ کو پس آیا پند نمیگیرید ساز ‌ ‌ کیست پرورد گار این هفت آسمان ‌ ‌ رب این عرش عظیم اندر نشان
زود گویند اینکه میباشد خدا ‌ ‌ کو نپرهیزید آیا پس چرا ‌ ‌ کیست آنکس کو که هست اورا بدست ‌ ‌ شاهی هرچیز از بالا و پست
میدهد زنهار بروی زینهار ‌ ‌ کس ندهد گرکه دانید آشکار ‌ ‌ زود باشد که نگویند این شئون ‌ ‌ هست حق را قل فانی تسحرون
بلکه آوردیمشان برحق وراست ‌ ‌ وعدهٔ کزحشر و نشر آن برملاست ‌ ‌ وانکه ایشان بردروغند و دغل ‌ ‌ برهرآنچه میرسند از محل

مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ اِذاً لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلٰى بَعْضُهُمْ

فرانگرفت خدا هیج فرزندی و نباشد بااو هیج الهی انگاه هراینه برده بودهر الهی انچه افریده بودهراینه برتری جسته بودبرخیشان

عَلٰى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩٤ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٩٥

بر برخی دانم پاك بودازخدا انچه وصف میکنند دانای نهان واشکار پس برترامدازانچه شرك اورند

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ٩٦ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٩٧ وَاِنَّا عَلٰى اَنْ

بگوپروردگارمن اگرنمائی مراانچه وعده داده میشوند پروردگارمن پس مگردان مرادر گروه ستمکاران وبدرستیکه ماراینکه نمائیم

نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ٩٨ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ٩٩ وَقُلْ

ترا انچه وعده میدهیم ایشان راهر اینه توانائیم دفع کن بانچه خوبتر است بدیرا مادانا تریم بانچه وصف میکنند وبگو

رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ١٠٠ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ ١٠١

پروردگارمن پناه میبریم بتواز وسوسهای شیاطین وپناه میبرم بتوای پروردگارمن از انکه حاضر شوندمرا

حقتعالی هیج نگرفت از ولد ‌ ‌ نیست با او هم خدائی بالابد ‌ ‌ گرکه بودی هرخدائی بردی او ‌ ‌ آنچه را خود آفرید ازجستجو
همچنین بر بعض بعضی برتری ‌ ‌ میجستند از شان همسری ‌ ‌ زین تعالی میشدی برپا فساد ‌ ‌ عالم ایجاد میرفتی بباد
گفت زارو دوخدا گر میشدی ‌ ‌ این جهان درلحظهٔ فاسد شدی ‌ ‌ پاك میباشد حق ازهرچون وچند ‌ ‌ وزهرآنچه خلق وصفش میکنند
اوست دانای نهان و آشکار ‌ ‌ زانچه شرك آرند برتر زاقتدار ‌ ‌ گو خدایا گرنمائیم از عتاب ‌ ‌ آنچه را که وعده کردی ازعذاب
پس مگردانم بر قوم ظالمین ‌ ‌ میمکن یعنی بآن قوم قرین ‌ ‌ قادریم آنرا بدات بیشریك ‌ ‌ برعقوبت ماسدهم ان بریك
دفع کن باخصلتی کان بهتراست ‌ ‌ خصلتی را آنکه زشت وابتراست ‌ ‌ ما بسی داناتریم از هرجهت ‌ ‌ برهرانچه میکنند ایشان صفت
تا مرا الحست شرك و ولد ‌ ‌ یا تورا ازسحر وار اوصاف بد ‌ ‌ گو خدایا بر تو میگیرم پناه ‌ ‌ من ز وسواس شیاطین زاشتباه
بر توهم گیرم پناه ای ذوالمنن ‌ ‌ زانکه تا گردند حاضر برد من

حَتّٰى اِذَا جَآءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ١٠٢ لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ

تاچون آمد احدی ازایشانرا مرك گوید پروردگارمن بر گردان مرا شایدبکنم من کارخوبی درآنچه وا گذاشتم

كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَآئِهِمْ بَرْزَخٌ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٠٣ فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا

چنانست بدرستیکه آن کلمه ایست که او گوینده آنست وازپس ایشان حایلی است تاروزیکه برانگیخته شوند پس چون دمیده شوددرصور پس نباشد

اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠٤ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ١٠٥

نسبها میانشان روزی چنین و نپرسند از یکدگر پس آنکه سنگین است ترازوهای او پس انگروه ایشانند رستکاران

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُولٰٓئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ١٠٦ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ

وانکه سبك است ترازوهای او پس انگروه آنانندکه زیان کردند درنفسهاشان در دوزخند جاودانیان میسوزاند رویهاشانرا

النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ١٠٧ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٨ قَالُوا

آتش وایشان باشند در آن ترش رویان آیا نبود آیتهای من که خوانده میشد برشما پس بودید آنها تکذیب میکردید گفتند

رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ١٠٩ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ١١٠

پروردگارما غالب شد بر ما بدبختی ما وبودیم گروهی گمراهان پروردگار ما بیرون آور ما را از آن پس اگر عود کنیم پس بدرستیکه ما ستمکارانیم

تا بهنگامیکه خود بی‌زاد و برگ	بر یکی زایشان رسد ناخوار مرگ
تا کنم از تو تلافی بی‌زصوت	آنچه ازمن درغلط گردیده فوت
درجهان حاشا که گردد باز او	بل کند ازحزن وخوف این گفتگو
پس دمیده چو شود در صور دم	پس نباشد بینشان انساب هم
پس هر آن سنگین‌تر از وی وی است	رستگاری آنکه را در پی است
کرده پس برنفسهای خود زیان	هستشان جا در جهنم جاودان
می‌بسود آیات من آیا که خوش	خوانده میشد برشما در آزمون
می‌بگویند ان گروه بی‌اتفاق	گشت غالب ای خدا بر ما شقاق
	اوراز نار ای خدا ما را برون

گوید از حسرت که ای پروردگار	در جهان باز گردان زاختیار
کارها شایسته شاید تا کنم	آنچه ازغفلت نمودم ترك هم
از پس ایشان همانا مانعی است	تا بوقت بعثشان مرفوع نیست
یعنی از خویشی در آن روز ایچشان	نیست وزهم می‌نپرسند آنکسان
وانکه میباشد سبك میزان او	در زیانند آن گره بی‌گفتگو
رویشان را سوزد آتش سو بسو	واندر آن باشند ایشان زشت‌رو
پس شما تکذیب بر آیات حق	مینمودید از فساد ماسبق
بود بر ما این مگر بدبختی	هم بدیم از گمرهان با سختی
اردن عدنا فانا ظالمون	

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١١١ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

گوید دور شوید در آن و سخن مگوئید با من بدرستیکه بود گروهی از بندگان من که میگفتند ای پروردگار ما گرویدیم پس بیامرز ما را

وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ١١٢ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ

ببخشای ما را وتوئی بهترین بخشایندگان پس گرفتید ایشانرا استهزا تا فراموش گردانیدند شما را یاد من وبودید از ایشان

تَضْحَكُونَ ١١٣ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ١١٤ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ

خنده میکردید بدرستیکه جزا دادم ایشانرا امروز بآنچه صبر کردند که ایشان بکام رسیدگان گوید چقدر درنگ کردید در زمین

عَدَدَ سِنِينَ ١١٥ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ١١٦ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ

شمار سالها گویند درنگ کردیم یکروز یا بعضی از روز پس بپرس از شمرندگان گوید درنگ نکردید مگر اندکی

أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١١٧ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ

اگر آنکه شما باشید که دانید آیا پس پنداشتید که آفریدیم شما را عبث وآنکه شما بسوی ما باز نگردید پس برتر آمد خدا پادشاه

الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا

حق نیست خدائی مگر او که پروردگار عرش کریم است وکسیکه میخواند با خدا خدائی دیگر که نیست حجتی مر او را بآن پس جز این

حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ١١٨ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

نیست که حسابش نزد پروردگار اوست بدرستیکه رستگار نشوند کافران وبگو پروردگار من بیامرز و رحمت کن وتوئی بهترین رحمت کنندگان

گوید او باشید ای مرده خموش	اندر آن بی‌حرف و گفتار و خروش
که خود آوردیم ایمان ای خدا	پس بیامرز و ترحم کن تو ما
پس خود ایشانرا شما بر ریشخند	برگرفتید از کلام ناپسند
میدهم ایشانرا جزا امروز من	صبر کردند آنچه ایشان در محن
گوید اندروی شمار اندر زمین	چند بودی درنگ اندر سنین
پس بپرس آنرا ز ارباب شمار	کاگهند از عدد در روزگار

زانکه شان اینست اندر اعتقاد	فرقه بودند وگفتند از عباد
چون توئی بهتر ز بخشایندگان	جز تو بخشاینده نی بر بندگان
تا ببرد از یادتان ذکر مرا	خنده میکردند چون بر اولیا
رستگارانند امروز آنگروه	کز شما بودند در رنج و ستوه
پس بگویند آن درنگ ما نبود	جز که روزی یا کمی زان در وجود
گوید آن گوینده یعنی جبرئیل	بد شما را نی درنگ الا قلیل

گر نمائید اینکه دنیای قصیر | پس بود درحسب این عالم حقیر | پس شما پنداشتید آیا که ما | برعبث خود خلقتان کردیم ما
هم بما راجع نمیگردند باز | بوده است ایجادتان لهو و مجاز | پس بود برتر خدای بی‌نیاز | زانکه خلقی آفریند برمجاز
پادشاهی که سزاوار است او | بر خدائی لا اله غیره | خالق عرش کریم اعلی محیط | ماسوی را از مرکب تا بسیط
وانکه خواند باخدا دیگر خدا | نیست او را حجتی در ادعا | پس جزاین نبود که باشد برقرار | برحسابش نزد آن پروردگار
رستگاری کافرانرا نیست هیچ | برخلاف مؤمنان اندر بسیج | گو تو ما را بر وبخش ای رب دین | چون توئی برخلق خیرالراحمین

سورة النور اربع و ستون آية و هي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشنده مهربان

سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَ اَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢ اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي

سوره ایست که فرو فرستادیم آنرا و فرض کردیم آنرا و فرو فرستادیم در آن آیتهای واضح باشد که شما پند گیرید زن زناکار و مرد زناکار

فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

پس بزنید هریك از آندورا صد تازیانه و نباید بگیرد شمارا بآندو رأفتی در دین خدا اگر هستید که میگروید

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣ اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ

بخدا و روز بازپسین و باید که حاضر شوند عذاب آندو را گروهی از گروندگان مرد زناکار نکاح نکند مگر زن زناکار یا

مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ٤ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ

زن مشرك را و زن زناکار نکاح نکند او را مگر مرد زناکار یا مشرك و حرام کرده شده آن بر گروندگان و آنانکه نسبت زنا دهند

الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَ

زنان با عفت پس نیاورند چهار گواه پس بزنید ایشانرا هشتاد تازیانه و قبول مکنید مر ایشانرا گواهی هرگز

اُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥ اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦

آنگروه ایشانند فاسقان مگر آنکه توبه کردند پس از آن و صالح شدند پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

در بیان حکم زانی و زانیه

سوره است اینکه فرستادیم ما | فرض هم کردیم احکامش بجا | نازل آیتها در آن کردیم چند | پس هویدا تا شما گیرید پند
زانی و زانیه هریك را زنید | در جزا صد تازیانه بر شدید | تا نگیرد مر شما را رأفتی | این دو را برحفظ دین بر نوبتی
گر شما باشید مؤمن بر خدا | هم بروز واپسین در حکمها | باید آنکه طایفه حاضر شوند | وقت اجراء حدود و بشنوند
باید آنکه طایفه از مؤمنین | وقت حد کردند حاضر بالیقین | پس نکند زانی نکاح از معرکه | هیچ جز زانیهٔ یا مشرکه
زانیه هم ناورد اندر نکاح | جز که زانی یاکه مشرك رافتضاح | وین بود بر مؤمنین زشت وحرام | در نسا گفتیم شرحی زین مقام
مرزنانرا رمی آن کز محصنات | مینمایند ارچه باشند از ثقات | پس نیارند ازگواهان چارمرد | باید ایشانرا بحد تعذیر کرد
تازیانه تا ثمانین بر زنند | پردهٔ را زانکه بی‌شاهد درند | هم گواهشان بهرگز در امور | خود بنپذیرید درغیب وحضور
زانکه باشند آنگروه از فاسقان | جز که توبه کرده‌اند از بعد آن | هم کنید اصلاح نیت درنهان | پس حق آمرزنده است و مهربان

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَآءُ اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

وآنانکه نسبت زنا دهند جفتهاشان و نباشد مر ایشانرا شاهدان مگر خودهاشان پس گواهی یکیشان چهار گواهی

بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ٧ وَالْخَامِسَةُ اَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٨ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا

بخداست که او هست هر آینه از راستگویان و همچنین پنجم آنکه لعنت خدا بر او اگر باشد از دروغگویان و رفع کند از آن زن

الْعَذَابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ٩ وَالْخَامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا

عذاب که گواهی دهد آن چهار گواهی بخدا که او هست هر آینه از دروغگویان و پنجمین آنکه خشم خدا بر آن زن

اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٠ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَاَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ١١

اگر باشد آن مرد از راستگویان و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمت او و اینکه خدا توبه‌پذیر درستکردار است

وانکسانیکه بر زنان خویشتن   رمی کردند آن جماعت من
هم نباشد شاهدان از بهرشان   جز نفوس خود مر ایشانرا در آن
پس دهد زان یک گواهی چاربار   بهر صدق قول خود بر کردگار
آنکه اندر حق زن او راستگوست   لعن حق پنجم گواهی را بر اوست
یعنی از خدا از قسم بر صدق خویش   لعن او بر خود کند از روی کیش
شاهد پنجم خود این بر لایق است   کو در آن دعوی همانا صادق است
اندر آن نسبت که بر زن داده او   نیست کاذب صادق است و راستگو
هم بدفع حکم حد از خویشتن   چار شاهد بالله آرد بار زن
چاربار از پی خورد بر حق قسم   که بود آن مرد بر کذب و ستم
پنجم آنکه خشم حق باشد بر او   شوهر ار صادق بود در گفتگو
چون در این موقع گواهی سخت بود   بهر آسانی شد این حکم از حدود
علت تنزیل باشد مختلف   خاطر از تفصیل آن شد منصرف
گر نبد فضل خدا و رحمتش   کاوست تواب و حکیم از عزتش
کرد کاذب را فضیحت در زمان   کارها میشد هویدا از نهان

اِنَّ الَّذِينَ جَآؤُا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ

بدرستیکه آنانکه آوردند دروغ بزرگ جماعتی اند از شما مدارید آنرا شر برای شما بلکه آن خیر است برای شما از برای هر مردیست

مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِي تَوَلّٰى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٢ لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ

از ایشان آنچه را کسب کرد از بدی و آنکه بر خود گرفت معظم آنرا از ایشان مر او راست عذابی بزرگ چرا هنگامیکه شنیدید آنرا ظن بردند

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هٰذَا اِفْكٌ مُبِينٌ ١٣ لَوْلَا جَآؤُا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ

مؤمنان و مؤمنات بخودهاشان خیر را و گفتند این دروغ بزرگیست آشکار چرا نیاوردند بر آن چهار گواه

فَاِذْ لَمْ يَاْتُوا بِالشُّهَدَآءِ فَاُولٰئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ١٤ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

پس وقتیکه نیاوردند آن گواهانرا پس آن گروه نزد خدا ایشانند دروغگویان و اگر نبود فضل خدا بر شما و رحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ١٥

در دنیا و آخرت هر آینه مس میکرد شما را در آنچه گفتگو کردید در آن عذابی بزرگ

در بیان افك عایشه

آنکه آوردند از سستی دین   کذبی اندر شأن ام المؤمنین
لغو گفتند از شما جمعی فضول   در مقام عایشه جفت رسول
چونکه میگشتند باز از مصطلق   ماند او از کاروان با حفظ حق
رفت نزدیک مدینه یکشبی   او خود از هودج برون بر مطلبی
همرهان رفتند و او برجای ماند   مردی او را برد و بر منزل رساند
شرح آن در نظم ما ناید بکار   بددلان گفتند حرفی زشت و خوار
آمد این آیت که جمعی از شما   بر روی آوردند حرفی ناروا
بهر خویش آنرا مپندارید زشت   بل شما را بهتر است آن در سرشت
هر گروهی ز اهل بهتان را جزا   هست زانچه کرده کسب او از خطا
وانکه بگرفت او معظم تر از آن   مر عذابی اعظم است او را چنان
چون شنید این مرد و زن از اهل کیش   ظن نبردند از چه بر نیکی خویش
یعنی آنسانکه ز بهر خویشتن   چشم نیکی داشتند از ذوالمنن

تا نگفتند این بود افکی مبین ‌ بیست اندرحق او شایسته این ‌ ازچه ناوردید براین قول شهود ‌ چارشاهد گرنبود آن کذب و رد
چارشاهد پس نیاوردند چون ‌ نزد حقند آن جماعت کاذبون ‌ گرنبد فضل خدا و رحمتش ‌ در دو دنیا میرسد الحضرتش
در هرآنچه خوض کردید اندران ‌ مرعذابی برشما سخت و گران

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ

هنگامیکه فرامیگرفتید آنرا بزبانهاتان ومیگفتید بدهنهاتان آنچه نیست مرشمارا بآن دانشی مپنداریدآنرا سهل وآن نزدخدا

عَظِيمٌ ١٦ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

بزرك وچراوقتیکه شنیدیدآنراگفتید نباشد مرمارا که سخن گوئیم باین منزهی تو اینبهتانیست بزرك

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ

پندمیدهدشمارا خدامبادا که عودکنید بمانندآن هرگز اگرهستید گروندگان وبیان میکندخدا برای شماآیتهارا وخدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١٨ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ١٩

دانای درست کاراست بدرستیکه آنانکه دوست دارند که فاش شود ستیزشتکاری درآنانکه ایمان آوردند مرایشان راست عذابی پردرد

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ٢٠ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ

در دنیا وآخرت وخدا میداند و شما نمیدانید واگرنبود فضل خدا برشما ورحمتش وبدرستیکه

اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ٢١ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

خدا مهربان رحیم است ای آنانکه گرویدید پیرومشوید گامهای شیطانرا وکسیکه پیروی کند گامهای

الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ

شیطانرا پس بدرستیکه اوامرمیکند بکارزشت وناپسند واگر نبودفضل خدا برشما ورحمتش پاک نشدازشما هیچکس

أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٢

هرگز ولیکن خدا پاک میگرداندآنراکه میخواهد وخداشنوای داناست

آزمایشی برگرفتید آن سخن ‌ برزبان وگفتشان بد بی دهن ‌ آنچه بی علمی درآن بداشتید ‌ وان سخن را سهل میپنداشتید
وان بُرد حق سهل نی باشد عظیم ‌ که شما گفتید بی تشویش و بیم ‌ ازچه وقتیکه شنیدید اینسخن ‌ می‌نگفتید این سخن خویشتن
کاین تکلم نیست ازما درسزا ‌ حق بود پاک ومنزه زین خطا ‌ یعنی ازاینکه کند کس ازستم ‌ قدح در حضرت رسول محترم
هست بهتانی بزرك الله این ‌ در حریم پاک خیرالمرسلین ‌ حق شما را مینماید وعظ پس ‌ تا بمثل این نگوید باز کس
عود براین گفت ناریدایچ باز ‌ گرشما دارید در ایمان نیاز ‌ حق مبین برشما آیات خویش ‌ میکند زالطاف ازاندازه بیش
باشد او دانا بحال نیك وبد ‌ راست کار اندر امور و معتمد ‌ آنکسانکه دوست دارند اینکه فش ‌ در برای مؤمنان گردد بحاش
رنجشان سخت است اندر دوسرا ‌ وانچه حق داند ندانید آن شما ‌ گرنبد فضل خدا و رحمتش ‌ که رؤفست ورحیم آن حضرتش
برشما ازحق عقوبت میرسید ‌ پس عیوب مخفی گشتی پدید ‌ ایگروه مؤمنان بر ماوقع ‌ گام شیطانرا نباشید از تبع
دراشاعه فعل زشت و فحشه ‌ خاصه برعما قذف عایشه ‌ گام برخطوات شیطان هرکه هشت ‌ دیو امرش میکند برکار زشت
تا که گردد ظاهر ازوی ناپسند ‌ هم نباشد هیچ سود اورا زپند ‌ گرنبودی فضل و رحمت ازخدا ‌ کس نگشتی پاک هرگز ازشما
تا ابد بودید درافاك و دروغ ‌ تا زمان مرك یعنی از بلوغ ‌ لیك خواهد هرکرا حق بی‌ریبم ‌ پاك سازد کوسمیع است وعلیم

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

ونبایدسوگندخورند صاحبان افزونی ازشما وتوانگری نمیدهند صاحبان قرابت ودرماندگان وهجرت کنندگان در

سَبِيلِ اللّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا اَلَا تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٢ اِنَّ الَّذِينَ

راه خدا وبايد كه‌درگذرند وعفوكنند آيادوست‌نميداريد كه‌بيامرزدخداشما وخدا آمرزنده‌مهرباست بدرستيكه‌آنانكه

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٤ يَوْمَ

زنامى‌دهند بزنان عفيفه بيخبر گرويدگان لعنت‌كرده‌شدند دردنيا وآخرت واز براى‌ايشانست‌عذابى‌بزرگ روزيكه

تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٥ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ

گواهى‌دهند برايشان‌زبانهاشان ودستهاشان وپاهاشان بآنچه‌بودندكه‌ميكردند روزى‌چنين‌تمام‌ميدهدايشانراخداجزاشان‌كه‌حق است

وَيَعْلَمُونَ اَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ٢٦ اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ

وميدانند كه‌خدااوست حق آشكار پليدها براى‌پليداست وپليدان براى‌پليدهاست وپاكيزه‌ها

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ اُولٰئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٧

براى‌پاكانست‌وپاكان براى‌پاكيزه‌ها آنگروه‌منزه‌اند ازآنچه‌ميگويند مرايشان‌راست‌آمرزش‌وروزى خوب

بايد آنكه صاحبان فضل وحال
با سرويشان وهجرت كردگان
خورد سوگند اوكه تا هرگزدگر
بايد آنكه نگذرد او در مقام
او بود آمرزگار و مهربان
يعنى ايشانند غافل از عفاف
هستشان يعنى عذابى بس عظيم
زانچه ايشان كرده‌اند اندرمحل
مى‌بدانند اندران روز ازيقين
هم پليدانند شايان بر مزيد
هركلام پاك يعنى درخوراست
يا بصفواست راجع اين ضمير

كه فروشند ازحسب وزملك‌ومال
در ره دين ورضاى حق چنان
نكند ازصدقات اورا بهره‌ور
روى گردانند همانا ز انتقام
نگذرد زود از خطاى مجرمان
زانچه‌بستشان دهند اندرخلاف
اين سزاى هر ستمكار وخيم
زافك وقذف وسوء وگفتاروعمل
سرّ انّ اللّه هو الحق المبين
برسخنهائى كه زشت است و پليد
آنكه را پاكى‌بذات وگوهراست
هم بنام المؤمنين شمس مبين
هستشان آمرزش و رزقى نكو

نى خورند ايشان قسم زينسان
داشت خويشى بسوا صديق داد
آمد اين‌آيت‌كه اين سوگند نيست
دوست آيا ميداريد آنكه هم
ميكند آنانكه رمى محصنات
در دودنيا دور باشند آنكسان
روزى آنكو ميدهد ايشانرا جزا
ميدهد ايشانرا حق آن روز ارتمام
آن سخنهائى كه نابايست وبد
طيبات آمد ز بهر طيبين
مبرءا آن گروهند از خطا
يعنى آنها هردو پاكند ورى
بر سراى آن سخنها روبرو

نفقه تا ميدهد بر خويشتان
بود زاهل افك‌هم آن نامراد
بررضاى حق كه غفار وغنى‌است
حق بيامرزد شما را از كرم
محصنات الغافلات المؤمنات
از نكونامى برنجى بس گران
برگواهى خود زبان ودست وپا
آنچه ميباشد سزاوار مقام
بر پليدان و ناپاكان سزد
طيبون للطيبات اين يقين
دركلامى كان بود بر ناروا
زانچه‌گويند اهل افك ازكافرى

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلٰى اَهْلِهَا ذٰلِكُمْ

اى‌آنكسانيكه گرويديد داخل‌مشويددرخانهائيكه‌غيرخانهاى‌خودماست تاآنكه‌دستورى‌طلبيدوسلام‌كنيد بر اهلش آن

خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٨ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَاِنْ

بهتراست‌براى‌شماباشدكه‌شمايندگيريد پس‌اگرنيابيد درآن احديرا پس‌داخل‌مشويد آنهارا تااذن‌دهندشماراواگر

قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكٰى لَكُمْ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٩ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ

گفته‌شودمرشماراكه‌بازگرديد پس‌بازگرديدآن‌پاكيزه‌تراست‌مرشمارا وخدا بآنچه‌ميكنيد داناست نيست برشما گناهى‌كه‌داخل

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ٣٠

شويد خانهاى غير مسكون كه‌درآنهاتمتعى‌است مرشماراوخداميداندآنچه‌آشكارميكنيدوآنچه‌پنهان‌ميداريد

در بیان منع بی‌اذن داخل شدن در خانه مردم

مؤمنان درخانهای غیر خود
این‌شما را بهتر آمد در پسند
تادهد صاحب سرا اذن دخول
زانکه‌برهر نوع تهمت‌درخوراست
پس شما را گربگویند ارجعوا
حق برآنچه‌میکنید او آگه است
تا که برخوردار گردید اندران

دریابید این بسی‌عیب است و بد
مرشما شاید کزین گیرید پند
ثانیست این نزد عقل با اصول
خاصه گرخالی زمرد ومهتراست
باز گردید از سرا بی‌گفتگو
تا که زیرك درعمل با امله است
مال و جان محفوظ ماند اززیان

تاکید اعلام وهم دیگر سلام
پس بیابیدار درآنها هیچ کس
بی زرخصت در سرا و خانهٔ
از شما راست آنجهتها بیشتر
بازگشتن مرشمارا هست به
درسرای غیر مسکون وردراه
حقتعالی داند ازاسرار کار

بعد دستوری زاهل آنمقام
درسرا داخل نگردید ایچ بس
کی رود جز از خرد بیگانهٔ
پس مشو داخل بیتی بی‌خبر
بیکراهت تا نباشد مشتبه
کس درآید ازشما نبود گناه
زانچه پنهان میکنید وآشکار

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰي لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا

بگو مرمؤمنان‌را که‌فروگیرند دیدهاشان‌را ونگاهدارند عورتهاشان‌را آن پاکیزه‌تر است برای‌ایشان بدرستیکه خدا آگاه است

يَصْنَعُونَ ٣١ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلَّا

بآنچه میکنند وبگو مرزنان‌باایمان‌را که‌فروگیرند دیدهاشان‌را ونگاهدارند عورتهاشان‌را وظاهرنسازند پیرایهٔ‌خودرا مگر

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰي جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ آبَائِهِنَّ

آنچه‌آشکار آمداز آن وباید که‌فروگذارند مقنعه‌هاشان‌را بر گریبانهاشان وظاهرنسازند پیرایه‌خودرا مگر برای‌شوهراشان یاپدراشان

اَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنَائِهِنَّ اَوْ اَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوَانِهِنَّ اَوْ بَنِي اِخْوَانِهِنَّ اَوْ بَنِي

یاپدران‌شوهرشان یاپسراشان یاپسران‌شوهراشان یابرادراشان یاپسران‌برادراشان یاپسران

اَخَوَاتِهِنَّ اَوْ نِسَائِهِنَّ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ اَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ اَوِ الطِّفْلِ

خواهراشان یازناشان یاآنچه‌رامالك‌باشد یمینهاشان یاپیروان غیر صاحبان‌حاجت از مردمان یاکودکان

الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلٰي عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ

که‌اطلاع نیافته‌اند بر عورتهای زنان ونباید که‌بزنند بپاهاشان تادانسته‌شود آنچه‌پنهان میدارند ازپیرایه‌شان و

تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٢

بازگشت کنید بسوی خدا همه ای‌مؤمنان باشد که‌شما رستگار شوید

ای محمد[ع] بازگو با مردمان
اینست بهتر بهرایشان درپسند
زینت خود هم نسازند آشکار
گفته‌اند ارباب فقه از موقعش
برزنند و برگدارند آن زمان
ظاهرآن زینت نسازند از بدن
یا برادر هیچ اگر اورا بود
آن زنان یعنی که هم‌دین وبند
نزد بعضی شد اعم ملك یمین
اینست رای عایشه هم شافعی
موضع‌اربوشدزعبداین‌درخوراست

چشم تا پوشدار نامحرمان
حق‌خبیر است ازهرآنچه میکنند
جز هرآنچه نیست ممکن استتار
باشد از زینت مراد الموضعش
مقنعه باید بگردنها عیان
جز ز بهر شوهران خویشتن
یا پسر های برادر های خود
حافظ اسرار وآئین وبند
از اماء و ازعبید اندر یقین
نیست نزد بوحنیفه واقعی
هم‌امامیه براین واین اشهراست

فرجهای خود نگهدارند هم
هم‌بگو تاچشم پوشند آن زمان
همچوچادر یا که کفش ورروی‌بند
ورنه نبود دیدن زینت حرام
تاشود پوشیده زایشان بعدروی
یاپدر یا خود پدر شوهر بنام
یاپسرهائی‌که هست ازخواهرش
دستهاشان‌وانچه رامالك شده‌است
موضع زینت بر ایشان گزیدید
نکنند اوتجویز یعنی اینچنین
پیروانیکه غیر محتاجند باز

از زنا و ازلواط ازبش وکم
از رجال غیر محرم در زمان
باشد ازظاهر نباشد نابسند
وین بود معلوم وثابت درکلام
گردن و موی وبناگوش‌وگلوی
یا پسرها یا پسر شوهر تمام
یا زنی همکیش اگرباشد برش
ازکنیزان‌کافره یا حق‌پرست
شد همانا نیست زان منع شدید
گرچه محبوبست وعین عبدمین
برزنان از پیری و عمر دراز

کودکان‌هم که ندارند اطلاع　هیچ برعورات نسوان وز جماع　نزنند آن پایها هم برزمین　تا که زینتها نگردد مستبین
برزمین یعنی نراند آهسته پس　تا نگردد خفیه‌ها معلوم کس　تا نیابد نار شهوت اشتعال　ازصدای آن حلل اندر رحال
مؤمنان توبو الی‌الله جمیع　گرشما باشید منقاد و مطیع　بازگشت آرید سوی کردگار　تا شما گردید شاید رستگار

وَانْكِحُوا الْاَيَامٰي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَاِمَائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ

وترویج‌نمائید بی‌حفتارا که ازشما آمدونیکوکارانرا از بندگانتان وکنیزانتان اگر باشند درویشان غنی میسازد ایشانرا خدا

مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٣٢ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتّٰي يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ

از فضلش وخدا فراخ‌رحمت‌داناست وبایدعفت‌ورزندآنانکه نیابند نکاحی تاآنکه‌غنی‌کند ایشان‌راخدااز‌فضلش

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ

وآنانکه طلب‌میکنند مکاتبه‌را ازآنچه‌مالك‌شد پیمانهاتان پس‌مکاتبه‌کنیدایشانرا اگردانسته باشیددر ایشان‌خیری وبدهیدایشانرا

مِنْ مَالِ اللّٰهِ الَّذِي آتٰيكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَي الْبِغَآءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا

ازمال خدا که‌دادشان ومجبورنامدارید کنیزانتانرا بر زنا اگر اراده‌داشته‌باشند عفت‌را تاجوئید

عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٤ وَلَقَدْ

متاع زندگانی دنیارا وکسیکه اکراه‌کندایشان‌راپس‌بدرستیکه‌خدااز‌بعد اکراه‌ایشان آمرزنده مهربانست وبدرستیکه

اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ٣٥

فرستادیم‌شما آیتهای روشن ومثلی ازآنانکه گذشتند پیش‌ازشما وپندی‌ازبرای پرهیزکاران

درنکاح آریدآن زنها که نیست　شوهر ایشانرا وآن برایشی است　بندگانی تا که آن شایسته اند　نیکو یا نیك وند داسته‌اند
ورکه ایشان تنگدستند و فقیر　حق غنیشان سازد ازفضل کثیر　واسع و داناست اوخود بر عباد　میتواند داد وسعتها زیاد
باید آنها نیز خودداری کنند　که نکاحی از نیابند ازجهند　تاکند حقشان زفضل خود غنی　کارها یابد زنصرت روشنی
بندگان‌خواهند ور خودرا خرند　بس‌مکاتبشان کنید وبهره‌مند　میشناسد که کنند از آن اما　کی ازادند ازاشان بجا
یعنی ازمال‌گدائی خویش را　می‌نبخرند از پی تفتیش را　هم دهید ازمال آنچه داده‌حق　برشما آن بندگانرا بی‌عنق
مرکنیزانرا ندارید ایچ هم　بر زنا ازروی اجبار و ستم　گرکه ایشانراست پرهیز ازغلط　تا ورا گیرید مالی بر سخط
بدترین مال از حیوة دنیوی　این بودهست ازردیسان پیروی　هر کنیزانرا کند اکراه او　حال فتانست رآمرزش نکو
حق برایشانرا غفوراست ورحیم　وانکه‌کرد اکراهشان اوراست بیم　بهر جاران بود رنج و وبال　که‌کنند اکراه هیات ازضلال
ما فرستادیمتان آیات خویش　آنچه روشن‌گشته درآئین وکیش　هست یا روشن کننده درحدود　هرحلال و هرحرامرا که بود
این‌تفاوت باشد اندرفتح وکسر　یاسمین یاسمین شد بحصر　هم‌مثل زامثال آن بگذشتگان　گرشما بودند سابق درجهان
　وعظ وپندی هم زبهر متقین　تا که زین آیات یا بند بدین

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ

خدا نور آسمانها ورمین‌است‌مثل نورش چون‌چراغ دانیست کەدرآن‌باشدچراغی‌کەآن‌چراغ باشددرآبگینه‌کەآن آبگینه

كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا

گویاباشدستاره‌درخشان کەبرافروخته‌میشوداز‌درخت مبارکه زیتون کەنەشرقی‌است ونەغربی نزدیك‌باشد روغنش

يُضِيٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلٰي نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَآءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ

کەروشنائی‌بخشدواگرچه‌مس‌نکرده‌باشدآنرا آتش‌نوریست‌برنور‌هدایت‌میکندخدا برای‌نورش‌کسی‌راکەمیخواهد ومیزند خدا مثلهارا

لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٣٦ فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ

برای مردمان وخدا بهمه چیزی داناست درخانهائی که اذن دادخداکه بلند کرده شود وذکر کرده شود درآنها نامش تسبیح میکند

لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ ٣٧

مراورا درآنها در بامدادان وشبانگاهان

حق بود نور سموات و زمین آفرینش جمله راو روشن جبین
هرکسی نوعی کند تعبیر نور دین یکی کاشیازوی دارد ظهور
اوبدید آرندهٔ ارض وسماست مرمور ماسوی را در ضیاست
لیك بر تعبیر ارباب شهود نور نبود جز بمعنای وجود
اوست یعنی عین هستی بیغلو هستئی نبود جز هستی او
هستی اشیا نموداست و حباب چون شکست ان نیست چیزی غیر آب
کین دهست عارضی صرف طر نیس چه ماند بعد ازاو باقی دگر
سردقیق است اندکی کن التفات حق بود پاك از نشان ممکنات
هستی حق دکه بااشیا یکی است بلکه اشیا جز نمودی هیچ نیست
چونکه ظلمت نیست جز صرف عدم نام شیئی ناید آنجا درقلم
کرد زان تعبیر هستی را بنور تا که هستیها نماید در ظهور
هرچه را آری بادراك آن درست هستش مدرك شود اندر نخست
گرچه از ادراك این ادراك تو غافلی کن غور تا یابی نکو
مینماید مخفی از فرط ظهور هستی مطلق چوخوددرضوءونور
شمس وحدت شد منور زان بی حجاب لیك بینی آنچه زونوراست وتاب
از شجر بینی ثمود وبرك وبر غافل ازآبی که شد اصل شجر
آب پنهان دروی ازپیدائی است دید آن موقوف بر بینائی است
اندکی گردد شجر بینی نکو اصل آن آبست پیداتر ازو
این مثل بود و مثلها ناقص است بی مثل نادر مراد آید بدست
بینی ازاشیا تو آثار و ثمود هستی از اشیاست پیداتر بود
بی دهستی ماسوی ازبیش وکم زد ادراك خود محض عدم
شد چو پیدا رایت الله نور جمله هستیها نمود اندر ظهور
پیش گفتار درآیت نیست ریب درتو باشد هستی اندر غیب غیب
وصف نور هستی حق درمثال همچومشکوة است بی نقص وزوال
واندرآن باشد چراغی درصبوح چون جسد کان روشنست از نور روح
وان حواس آمد مانند کردرون روشنی روح ازآن تابد برون
در زجاجه باشد این مصباح نور یعنی ان قلب منور در ظهور
که زنور روح باشد متصل همچو قندیل ازچراغ مشتعل
روشن اوزان شعلهٔ تابنده است غیر خودرا روشنی بخشنده است
باشد آن قندیل پرضوء و بها چون بزرگ استارهٔ اندر سما
مرفروزان گشته آن روشن چراغ ازدرختی کوست زیتون درسراغ
پس مبارك باشد آن نیکوشجر هم کثیرالنفع در دهن و اثر
نفس قدسیه است بابا اندرخت درفضای قلب برگسترده رخت
شرقی و غربی نباشد بلکه آن هست اوخود این وآنرا درمیان
نی شرق روح وغرب جسم او باشد اندر کروفر وهای وهو
نه وجودش واجب آمد نه محال شد بلاشرقی و لاغربی مثال
هستش اخلاق وعمل نفع وثمر وان کمالات و ترقی در اثر
یاکه نفس از روح وجسد روحرا مرمکان ازشرق وغرب وجدوجا
هست نزدیك آنکه خود بی آتشی روشنی بخشد زنور وتابشی
مستعد یعنی چنان باشد بکار که فروزد از تلألؤ بی زنار
فعل نفس اعلی بود ازفعل روح پس قریب اندر ظهور ودروضوح
هم دگر نور وجود و نور عقل هست اونور علی نورت نقل
یاکه هم برنور استعداد خود آن کمال حاصلت افزوده شد
مینماید حق بنور خویشتن هرکرا خواهد هدایت بر علن
حق مثلها را زند هرجا بجاش میکند معقول را محسوس وفاش
تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی نقص وخلل
حق بهر چیزیست دانا بالتمام داد آنچه کرده خلق از هرمقام
درسوتی باشد آن مشکوة نور که خداشان دادرخصت بر حضور
که شود آوازها درآن بلند یاد کرده دروی اسم ارجمند
مینماید اندرآن تسبیح حق صبح وشام ازحسن عهد ماسبق
خواند این آیت مگر خیرالانام گفت مردی این سرا باشد کدام
گفت باشد خانهٔ پیغمبران گفت ابابکر صدیق اندرزمان
این سرای حیدر است و فاطمه یافت آیت را نکو او ترجمه

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ

مردانیکه باز نمیداردایشان را ازرگانی و نه خرید و فروختنی از ذکر خدا و برپاداشتن نماز ودادن زکوة بیم دارند

يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصَارُ ٣٨ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ

روزیکه میگردد درآن دلها ودیدها تاجزادهدایشانرا خدا بهتر ازآنچه کردند وزیاده دهدایشانرا ازکرم خود وخدا

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ مَاءً

روزی میدهدآنرا که میخواهد بدون حساب وآنانکه کافر شدند کردارهاشان چون سرابیست درزمین هموار که می پنداردآنرا تشنه

حَتّٰى اِذا جاۤءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّٰيهُ حِسابَهُ وَاللّٰهُ سَريعُ الْحِسابِ ٤٠ اَوْ

تاچون آمدآنرا نيافتش چيزى ويافت خدارا نزدش پس‌تمام‌داداورا حسابش وخداستزود حساب ياچون

كَظُلُماتٍ في بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشيٰهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ

تاريكيهائى دردريائى عميق كه‌فرو پوشداورا موجى كه‌باشدازبالايش موجى‌از بالايش ابرى تاريكيهاست‌بعضشان بالاى بعضى

اِذا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَريٰها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ ٤١ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

چون‌بيرون‌آرد دستش‌را نزديك نيست كه‌ببيندش و كسيكه نگردانيدخدا برايش نورى پس‌نباشدمراورا هيچ‌نورى آيانديدى‌كه خدا

يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَالطَّيْرُ صَآفّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ وَاللّٰهُ

تسبيح‌ميكندمراورا آنكه‌در آسمانها وزمين‌است وپرندگان ايستادگان‌درهوا همه بتحقيق‌دانسته نمازش‌را وتسبيحش‌را وخدا

عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ ٤٢

داناست‌بآنچه‌ميكنند

آن رجالى كه نيارد مشتغل ... قلبهاشان‌را شغلهاى منفصل
يا تجارت يا كه بيع از ذكر حق ... ور نمار آيد چو وقتش برنسق

هم ز انفاق زكوة اندر قبول ... مى‌ترسند ازچنان روز مهول
كه در آن از ادراك گردد قلبها ... هم زديدن ديدهاى با صفا

تا جزا بدهد خداشان بيكتر ... زآنچه كردند آنگروه نيك‌فر
هم ز فضلش ميفزايد بر ثواب ... هم دهدروزى چوخواهد بيحساب

ميدهدروزى‌خدا هركه خواست ... ميفزايدش ازفزونى را سزاست
وانكسانيكه نگرويدند ازنفر ... هست اعمال نكوشان سربسر

چون‌سرابى برزمين‌صاف‌وراست ... تشنه پندارد كه آب‌آن‌بى‌خطاست
پس‌چوآرد سوى او ازدور رو ... مى‌نيابد چيزى اندر جستجو

نزد خود يابد خدا او درعذاب ... كش تمام آرد جزارا درحساب
حق نمايد هر حسابى را بزود ... تا عملها چيست در يوم‌الورود

يا بود كردار نيك آن فريق ... همچو درتاريكى بحرى عميق
كه بپوشد روى آنرا موجها ... فوق هم اندرحضيض و اوجها

فوق آن باشد سحابى درهجوم ... كه شود زان ستر انوار نجوم
بعضى از آن تيرگيهاى چنان ... فوق بعض ديگر آمد درمكان

پس‌كسى كاندر ميان آن ظلم ... مانده باشد غرق اندرموج و يم
دست‌خودراچون برون آردش ... دست نزديك‌آنكه بيندخويش

هركه او را ميگرداند اله ... نورى اوراست نورازهيچ راه
بيست يعنى رهنمائى يا رهى ... عقل روشن يا كه قلب آگهى

هيچ آيا بنديدى كه خدا ... جمله تسبيحش نمايد از ولا
هركه باشد در سموات وزمين ... مرغهاى بال نگشوده چنين

جمله از تعليم حق دانسته‌اند ... خواندن وتسبيح خودرا ميكنند
حق بوددانا بر آنچه خلق او ... ميكنند از جزء وكل بد يانكو

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصيرُ ٤٣ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُزْجي سَحاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ

ومرخداراست‌پادشاه آسمانها وزمين وبسوى‌خداست‌بازگشت آيانديدى كه‌خدا آهسته‌ميراندابررا پس‌بهم‌مياورد

بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكاماً فَتَرَي الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمآءِ مِنْ جِبالٍ فيها مِنْ

ميانش‌راپس‌ميگرداندآنرابالاى‌هم‌آينده‌پس‌ميبينى‌باران‌راكه‌بيرون‌ميآيدازميانش وفرومى‌فرستد از آسمان از كوههائى كه‌درآن از

بَرَدٍ فَيُصيبُ بِهِ مَنْ يَشآءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشآءُ يَكادُ سَنابَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْاَبْصارِ ٤٤ يُقَلِّبُ

تگرك پس‌ميرسانيدبآن‌كسى‌راكه‌ميخواهدوميگرداننداورا ازكسيكه‌ميخواهدنزديكست‌تابش‌برقش ببردچشمهارا ميگرداند

اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ اِنَّ في ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي الْاَبْصارِ ٤٥ وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دآبَّةٍ مِنْ مآءٍ فَمِنْهُمْ

خدا شب وروزرا بدرستيكه‌در آن‌هرآينه‌عبرتى‌است‌مرصاحبان‌ديده‌هارا وخداآفريد هرجنبنده‌را از آب پس‌بعضى

مَنْ يَمْشي عَلٰى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلٰي رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلٰي اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ

ازآنهاست كه‌راه‌ميرودبشكمش وبعضى ازآنهاست كه‌راه‌ميرودبدوپاى وبعضى از آنهاست كه‌راه‌ميرودبرچهارپاى‌ميآفريندخدا

مَا يَشَآءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٤٦ لَقَدْ اَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ

آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیزی تواناست محقق که فرستادیم آیتهای روشن وخدا هدایت میکند آنرا که میخواهد

اِلٰي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

براه راست

راوست شاهی زمین و آسمان   بازگشت جمله بروی همچنان
میکند تالیف ایشانرا بهم   بعض را بعضی کند بر بعض ضم
یعنی اعنی آنکه بارانها برون   از میان ابرها آید برون
هر تگرگی سخت ریزان ازسحاب   هرکرا خواهد رساندزان عذاب
کوهها هست ازتگرگ اندرسما   که تگرگ ازآن بارش آیدبجا
بازدارد ورکه هم خواهد بسی   آن زیان ازکشت وزرع هرکسی
میگرداند خدای ذوالمنن   روز و هم شب را برفتن وآمدن
اندراین که گشت مذکور ازشان   هست اولوالابصارراعبرت بجان
یا مراد از آب در تفسیرها   هست آبی کوست اصل چیزها
بعض دیگر میرود بادست وپای   آفریند هرچه میخواهد خدای
ما فرستادیم برتحقیق وراست   روشن‌آیاتی که هادی برخداست

هیچ آیا می ندیدی آنکه حق   می‌براند ابرها را بر نسق
ثم یجعله رکاما و اتصال   فتری الودق یخرج من خلال
میفرستد بارهای بی شکوه   که در آنها قطعها باشد چه کوه
یا فرستد برد را زان کوهها   که بود در آسمان انبوهها
حق چو خواهد کشتها و باغ برگ   میشود نابود و معیوب ازتگرگ
هست نزدیک آنکه نور برق آن   دیده‌هارا در رباید در زمان
دان متعاقب ولی یا حر و برد   یا بنور وظلمت آن داناى فرد
کرد هرجنبنده راخلق او زآب   یعنی از نطفه بوجه انقلاب
بعضی ازآن میکند مشی ازشکم   بعضی ازآن میرود هم برقدم
چون توانا باشد او برکل شی   کس نداند سر خلقت غیر وی
چون هرآنکس راکه خواهد میرسد   ره نماید بر صراط مستقیم

وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ اَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلّٰي فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا اُولٰٓئِكَ

ومیگویند ایمان آوردیم بخدا وبرسول واطاعت کردیم پس برمیگردانند پاره‌ از ایشان از بعد آن ونباشند آنها

بِالْمُؤْمِنِينَ ٤٧ وَ اِذَا دُعُوا اِلَي اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ٤٨ وَ اِنْ

مؤمنان وچون خوانده شوند بسوی خدا ورسولش تاحکم کند میانشان آنگاه باشند پاره‌ از ایشان اعراض کنندگان واگر

يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا اِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ٤٩ اَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا اَمْ يَخَافُونَ اَنْ يَحِيفَ

باشد مرایشانرا حق همی آیند بسوی او فرمانبردار آیا باشد در دلهاشان مرض یا شك کردند یا میترسند که جور کند

اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٥٠ اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ اِذَا دُعُوا اِلَي اللّٰهِ

خدا برایشان ورسولش بلکه آنها ایشانند ستمکاران جز این نباشد سخن مؤمنان چون خوانده شوند بسوی خدا

وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥١ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ

ورسولش تاحکم کند میانشان که بگویند شنیدیم واطاعت کردیم وآنگروه ایشانند رستگاران وهرکه فرمان برد خدا

وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللّٰهَ وَ يَتَّقْهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَآئِزُونَ ٥٢

ورسولش را وبترسد ازخدا وبپرهیزد از او پس آنگروه ایشانند بمراد رسیدگان

از خدا گویند ما فرمان بریم   وارد رسول او که پس بیك احتریم
می نباشند این گروه ازمؤمنان   بل منافق میرسند و تیره جان
خواست تااو را منبعی برملا   رد نماید بر علیّ مرتضی
یک منافق گفت با آن ناخلف   که پیمبر ازعلی گیرد طرف
چونکه خوانده میشوند از اختیار   بررسول و برکتاب استوار
ورکه با ایشان بود حق پس روند   سوی او تاحکم حق را بشنوند
هستشان آیا بدل هیچ از مرض   یا که درشك اوفتادند ازغرض
این گروهند ازستمکاران یقین   هستشان دل تیره وعاری زدین

فرقه رایشان نگردانند رو   بعداز این اقرار پس از حکم او
شخصی از اسلامیان بخریده بود   آب یا ملکی ز جبدر باحدود
شد مخاصم بینشان پس درقبول   شد بنا تاحکم خواهند ازرسول
پس ابا کرد اوزحکم مصطفی   آمد این آیت در آن حال ازسما
بین ایشان تاحکم گردد رسول   میکنند اعراض قومی ناقبول
میبرند اعنی ازاو فرمان کهی   که بود حق سوی ایشان از رهی
یا ازآن ترسند که حق حیف وجور   یا رسولش آرد ایشانرا بطور
غیر از این نبود که قول مؤمنان   خوانده چون گردند ایشان هر زمان

برخدا و بررسولش تا کشد   پی ایشان حکم از شرع رسد   شد سمعنا و اطعنا گفتشان   رستگارند آن گروه اندرشان
هرکه اوطاعت نماید از خدا   ور رسولش ترسد از حق درخرا   هم بپرهیزد ز خشم ذوالجلال   رستگارند آن گروه در کل حال
چون رسید این آیت از حق بدلان   بهر دفع تهمت ازخود در عیان   گفت بالله گر دهد فرمان رسول   بگذریم از مال وجان اندر قبول
بس بی تکذیبشان آمد فرود   این چنین آیت زخلاق ودود

وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ

وسوگند یاد کردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان که اگر فرموده بودی ایشان را هر آینه بیرون میرفتند بگو سوگند مخورید طاعتی است معروف بدرستیکه خدا آگاه

[illegible] بِمَا تَعْمَلُونَ ٥٣ قُلْ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ

است بآنچه میکنید   بگو فرمان برید   خدا را   وفرمان برید   رسول را   پس اگر روی گردانید پس جز این نیست که بر اوست آنچه بار کرده شده

مَا حُمِّلْتُمْ وَ اِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٥٤ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

و بر شماست آنچه بار کرده شدید و اگر اطاعت کنید او را راه یابید و نیست بر   رسول   مگر   رساندن آشکار   وعده کرده خدا آنانکه گرویدند

مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ

از شما   و کردند   کارهای شایسته   که هر آینه خلیفه خواهد کرد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه کرد آنان را که بودند پیش از ایشان و هر آینه ممکن خواهد کرد

لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

برای ایشان دینشان را که پسندید   برای ایشان و هر آینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان از بعد خوفشان   امنی پرستند مرا شریک نسازند بمن چیزی را

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٥٥

وآنکه   کافر شد پس از آن   پس آنها اند بیرون رفتگان از فرمان

میخوردند ایشان سوگندی شدید   برخدا سوگند ادیم و امید   که بفرمائی گر ایشان را کنون   میروند از خانمان خود برون
گوچه حاجت بر قسم این ناروا است   طاعت معروف مطلوب از شماست   وان بود اخلاص در طاعات و بس   داند آنچه میکنید او هر نفس
گو کنید از حق اطاعت و در رسول   پس بگردانید گر روی از قبول   پس جز این نبود که میباشد بر او   آنچه بر وی حمل گشته مو بمو
نیست یعنی غیر تبلیغ از یقین   بر رسول حق ز احکام مبین   بر شما هم بار گشته است از رشاد   آنچه آرید از اطاعت و انقیاد
گر نمائید از پیمبر پیروی   ره بحق یابید و خیر معنوی   می نباشد بر رسول الا بلاغ   راه روشن خواهد ار کس در سراغ
سوی هجرت کرده گان از فرقه ها   بود بس پیغامهای غم فزا   بدریم اندر مساء و در صباح   مؤمنان را هم ز اسباب سلاح
میکنند این شود آیا که هم   مطمئن روزی شویم از رنج و غم   آمد آیت که نموده وعده حق   آنکه را شد ز عطایش مستحق
آنکه یعنی بگرویده از شما   هم بود شایسته کار و نیک را   تا نمایدشان خلیفه در زمین   همچو ایشان که بوده پیش از این
دینشان را هم ممکن بخشد او   که پسندیده است و نگرنده نکو   هم بدل سازد خداوند غنی   بهرشان از بعد خوفی ایمنی
تا پرستند آنکسان از مهر   همشریک من نسازند ایچ چیز   وانکه مرتد شد از این شد فاسقست   حکم او بر حکم کفر سابق است

وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٥٦ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

و بر پا بدارید نماز را   و بدهید زکوه را   وفرمان برید   رسول را   باشد که شما رحمت کرده شوید   مپندار البته آنان را که

كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَمَاْوٰيهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٥٧ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَاْذِنْكُمُ

کافر شدند عاجز کنندگان   در   زمین و جایگاه ایشان آتش است و هر آینه بد است آن جای بازگشت ای آنکسانیکه   ایمان آوردید باید که دستوری خواهند

الَّذِينَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ

آنانکه   مالک شد یمینهاتان   وآنانکه نرسیده اند بحد احتلام   از شما   سه بار پیش   از نماز صبح

الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلوٰةِ الْعِشَآءِ ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ووقتيكه مى‌نهيد جامهاتان از ميان‌روز واز بعد نماز خفتن سه عورت مرشمارا نيست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ

برشما و برايشان گناهى بعدازآنها گردندگان باشند برشما بعضيتان بر بعضى همچنين بيان ميكند خدا

لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٨

براى شما آيتهارا وخدا داناى درست كرداراست

گوييا داريد اى مردم نماز	همچوكوه قرس سعد ارداد	هم عائد از سمر بروى	رحم كرده مى‌شويد و همقوى
مى‌ميداراى رسول ارجمند	كافران عاجز بندهٔ حق شوند	آتش ايشاراست مأوا ومصير	بربداست‌آن بازگشت‌وآن‌سرير
مؤمنان بايد كه رخصت دردخول	ازشما خواهند بى‌نقص ونكول	بندگان وكودكان روزى سه‌بار	كودك نا گشته بالغ آشكار
وقت سحر و وقت وضع جامعها	سرور اعنى پى قيلوله را	همچنين بعدار عشا كه اين سه‌وقت	هست عورت‌آشكار وهشته رخت
بعدار اين سه‌وقت‌آيند‌اندرون	نيست‌حرجى برشما وايشان كنون	بايد اعنى جمله اوقات و مقام	اذن ازمولاة خود خواهد غلام
مرغلام بالغ اعنى در نمود	اذن‌خواهد چون كند بروى ورود	غير بالغ ليك دارد اختصاص	كاذن‌خواهد اندر اين سه‌وقت‌خاص
برشما باشند زيرا در طواف	بعض بربعض اين باشد پس خلاف	خود عمالك كنديمى روزوشب	مرموالى را بخدمت در طلب
گرهميشه اذن خواهند از بهج	آيد اندر كارشان عسر و حرج	همچنين آيات را سازد عيان	حق كه دانا وحكيم‌است ازبيان

وَ اِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ

وچون‌رسند كودكان ازشما بحدبلوغ پس‌بايدستورى خواهند... داناانكه‌بودندپيش‌ازايشان همچنين‌بيان‌ميكند

اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٩ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَآءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

خدا براى‌شما آيتهايش‌راوخداداناى‌درست‌كاراست وشستگان ازز نانكه اميد ندارند تزويج‌را پس نيست

عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ اَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ

برايشان گناهى كه بنهند جامهاشانرا غيرظاهر سازندگان زينتى‌راواينكه عفت‌جويند بهتراست‌مرايشانرا وخداى

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٦٠

شنواى داناست

چون رسند اطفالتان براحتلام	اذن‌پس‌بايدكه خواهند اينست‌عام	همچوآنكه گشت بالغ پيش‌ازآن	حق كندآيات خودروشن‌چنان
كوبود دانا بحال و راستكار	حكم ازداتش كند براستوار	وانزنانكه قعده و آزاده‌اند	گشته بيرو از نكاح افتاده‌اند
نيستشان يعنى اميد ازشوهرى	تا برند ازعمر دربيرى برى	پس برايشان نيست‌حرجى گرنهند	مرثياب خويش گركلفت رهند
ليك درحاليكه نى‌ظاهر كنند	موضع زينت كه آن بود پسند	عفت ارجويند لكن بهتراست	كان‌زن‌بيروحوارا درخوراست
بشنود حق راچه باميردان‌سخن	ميكنند ايشان وداند مكر زن	آگهست اعنى ز اسرار نهان	زان‌بيرج جيست تا مقصودشان

لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰى اَنْفُسِكُمْ

نيست بر كور گناهى ونه‌بر لنگ گناهى ونه‌بر بيمار گناهى ونه بر خودهاتان

اَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اُمَّهَاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اِخْوَانِكُمْ اَوْ

كه‌بخوريد از خانهاتان ياخانهاى‌پدرانتان يا خانهاى مادرانتان يا خانهاى برادرانتان يا

بُيُوتِ اَخَوَاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَعْمَامِكُمْ اَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ اَخْوَالِكُمْ اَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ

خانهای خواهرانتان یا خانهای عموهاتان یا خانهای عمه‌هاتان یا خانهای خالوهاتان یا خانهای خاله‌هاتان

اَوْمَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ اَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً اَوْ اَشْتَاتاً ٦١ فَاِذَا

یا آنچه مالك شدید کلیدهای آنرا یا دوستانتان نیست برشما گناهی که بخورید باهم یا جدا جدا پس چون

دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَى اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ

داخل شوید در خانها پس سلام کنید بر خودهاتان سلام کردنی از نزد خدا بارکت پاکیزه همچنین بیان میکند خدا برای شما

الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٢

آیتهارا باشد که شما دریابید بعقل

بست درمرضی وهم برکور ولنگ ‖ حرج ونه بر سپاهشان بیدرنگ
چون سراهای پدرها و امهات ‖ وانکه را خواهرست و آخوات از ثقات
یا بیوت آنکه مالك گشته‌اید ‖ برخزاینشان وزان سررشته‌اید
هم بیوت آنکسان کاندر طریق ‖ باشما باشند در یاری صدیق
نیست یار از وی دگر چیزی مخواه ‖ واهل اورا ترك جلد روزی براه
این بود کم ور شود پیدا توهم ‖ سهل دان جان ریزیش تا در قدم
یار داند قدر یار مهربان ‖ جور عاشق پیشهٔ اسرار ان
شرح آن درقوهٔ تقریر نیست ‖ اینزمان جز بوت مصدر نیست
چون درآئید اندرآن بیت ومقام ‖ پس شما برخود کنید آندم سلام
بر درودی ثابت ازبرد خدا ‖ طیب و نیك و مبارك باندا

که خورید ازخانهای خود طعام ‖ یا بیوتی کامد از نسبت تمام
هم بیوت عم وهم عمات خویش ‖ همجنس خالات وخال مهرکیش
زین بود قصد ازوکلان واولیا ‖ کارسازان امین ما ولا
خواهی از یاری اگر وقتی درم ‖ گوید او خواهی تو چند از بیش و کم
یار آن باشد که مال خود تمام ‖ از تو داند چونکه پیش آید مقام
ندهی ازجان یار مهراندیش را ‖ پس خسیسی کن ملامت خویش را
عشق گوید ازره آید چونکه دوست ‖ جان وسر لایق به رتقدیم اوست
برشما نبود گناهی گر طعام ‖ جمع و پرکنده خورید اندر مقام
یعنی آن همدین وهمکیشان خویش ‖ که چونفس واحدید ازروی کیش
حق چنین سازد بیان آیات خویش ‖ خود نمائید ار تعقل نزدکیش

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى اَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّي

جز این نیست که مؤمنان آنانند که گرویدند بخدا ورسولش وچون باشند بااو برکاری جمع آورنده نمیروند تاوقتیکه

يَسْتَأْذِنُوهُ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ اُولٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ

دستوری خواهند از او بدرستیکه آنانکه دستوری خواهند از تو آنگروه آنانند که میگروند بخدا ورسولش پس چون دستوری خواهند از تو برای بعضی

شَأْنِهِمْ فَاْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٣ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ

کارهاشان پس دستوری ده مر آنراکه خواهی از ایشان و آمرزش خواه برای ایشان از خدا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست مگردانید خواندن رسول را

بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذاً فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ

میانتان چون خواندن برخی ازشما برخی را بحقیقت میداند خدا آنانراکه میروند آهسته آهسته ازشما از راه پناه گرفتن پس باید باز ترسند آنانکه مخالفت میورزند از

اَمْرِهِ اَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٦٤ اَلَا اِنَّ لِلّهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ

فرمانش که برسد ایشانرا بلائی یا برسد ایشانرا عذابی دردناك آگاه باشید بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانها و زمین است بحقیقت میداند

مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ اِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آنچه را شما برآنید وروزیکه برگردانیده میشوند بسوی او پس خبر میدهد ایشانرا بآنچه کردند و خدا بهمه چیزی داناست

غر ازین سودکه آنکو مؤمن است
چون بامری مجتمع باوی شوند
آنکه رخصت از تو جویند آنکسان
ده تو رخصت پس چو خواهی هر کرا
می‌نگردانید چون خواند رسول
که تواند کیرد آن را کر سهل
از پیمبر خویشرا پوشند باز
آزمونی ناکه ایشان را رسد
داند آنرا که برآیند از جوار

برخدا و بررسولش موقن است
پس نباید تا که بی‌اذنش روند
برخدایند و رسول از مؤمنان
مغفرت جو هم برایشان ازخدا
مرشما را بهرکاری از قبول
رد بحرد ایست نادانی و جهل
در پناه یکدگر جویند ساز
یا عذابی دردناك وسخت و بد
هم بروزی که براو کرددار
او بهر چیزیست دانا موبمو

بگرویده برخدا و بررسول
همچو استسقا واعیاد و حروب
از تو دستوری جو خواهند اهل کیش
کو بخلق خود غفوراست و رحیم
خواندن او را چو خواندنهای خود
داند آنانرا خدا بیچون وچند
پس بترسند آنکسانیکه خلاف
ازخدا باشد بدانند این یقین
پس کند آگاه او زاعمالشان
کس نداند هیچ از آنچه داند او

مؤمنان ازروی ایمان بی‌نکول
یا بنزد مشورتها بر وجوب
تا روند ایشان پی اشغال خویش
برگنهکاران بود عفوش عظیم
که بخواند بعض بعضی رازود
کاندك اندر انشما بیرون روند
مینمایند امر حق را از کزاف
آنچه هست اندر سموات وزمین
راجع کردند ازبدونیك آن زمان

سُورَةُ الْفُرْقَانِ سَبْعٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً ١ اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ
افزون آمد آنکه فرو فرستاد جدا کننده حق را از باطل را بر بنده‌اش تا بوده باشد مر عالمها را بیم دهنده آنکه مر او راست پادشاهی آسمانها و
الْاَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً ٢
زمین و فرا نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و آفرید همه چیز را پس تقدیر کردش تقدیر کردنی
وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ٤ وَلَا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعاً
و فرا گرفتند از غیر او الهانی که نمی‌آفرینند چیزیرا و آنها آفریده میشوند و مالك نباشند برای خودهاشان ضرری و نه منفعتی
وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيٰوةً وَلَا نُشُوراً ٥ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ افْتَرٰيهُ وَ
و مالك نباشند مرگی را و نه زندگی را و نه حشری را و گفتند آنانکه کافر شدند نیست آن مگر دروغی که بربافت آنرا او
اَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَآؤُا ظُلْماً وَ زُوراً ٦ وَ قَالُوا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلٰى
یاری داد بر او بر آن گروهی دیگران پس بحقیقت آمدند ستمی را و باطلی را و گفتند افسانهای پیشینیانست که نویسانید آنرا پس آنرا خوانده میشود
عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً ٧
بر او بامداد و شبانگاه

حق کثیر الخیر و صاحب برکتست
آنکسی کوراست ازروی یقین
آفرید از هرچه پس اندازه کرد
برگرفتند اهل کفر الا خدای
نیستشان قدرت بنفس خویشتن
نه بر اماتت نه بر احیا نه نشور
بافته است آنرا زپیش خود بهم
پس بتحقیق آمدندی بر ستم
هم بگفتند این سخنها بالعیان

کارساز بندگان هرساعت است
پادشاهی سموات و زمین
آنچنان اندازهٔ ممتاز و فرد
مر خدایان دگر از سؤ رای
ضر و نفعی را بپنهان یا علن
هم نه قادر برحیوة و برنشور
مر محمد بهر آمال و نعم
هم بهتانی که ناید در قلم
هست بر افسانهٔ پیشینیان

نازل این قرآن ببنده خود نمود
هیچ او نگرفت بهر خود ولد
بر مهیا ساخت او را بامتیاز
نافریدند آن خدایان هیچ چیز
تا که از خود دفع آفاتی کنند
کافران گفتند این گفتارها
داده یاری هم باو قومی دگر
یا که برقائل بود راجع ضمیر
بنویسانده است آنرا پس تمام

اهل عالم را کند تا بیم زود
نه شریك او را بشاهی می‌بود
بهر افعالی کز او میخواست باز
آفریده گشته اند آنجمله نیز
یا که جلب نفع را راهی زنند
نیست هیچ الا که افك وافتری
تا بهم بربسته آنرا سربسر
یعنی این قولست بهانی کثیر
خوانده گردد پیش او در صبح وشام

قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً ٨ وَ قٰالُوا مٰا لِهٰذَا

بگو فرو فرستاده آنرا آنکه میداند پنهانرا در آسمانها وزمین بدرستیکه او باشد آمرزنده مهربان وگفتند چیست مراین

الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْاَسْوٰاقِ لَوْلٰا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مَلَكٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً ٩ اَوْ

رسولرا که میخورد خوردنی را ومیرود در بازارها چرا فرو فرستاده نشد باو فرشته پس باشد باو بیم کننده یا

یُلْقٰی اِلَیْهِ کَنْزٌ اَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْهٰا وَ قٰالَ الظّٰالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً

چرا انداخته نمیشود بسوی او گنجی یا چرا نمیباشد مر او را بوستانی که میخورده باشد از آن و گفتند ظالمان پیروی نمکنید مگر مردیرا سحر کرده شده

١٠ اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلٰا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً ١١ تَبٰارَكَ الَّذِی اِنْ شٰاءَ جَعَلَ

ببین چگونه زدند برای تو مثلها پس گمراه شدند پس نتوانند یافت راهی افزون آمد آنکه اگر خواهد گرداند

لَكَ خَیْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ وَ یَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً ١٢ بَلْ کَذَّبُوا بِالسّٰاعَةِ

برای تو بهتر از آن بهشتهائیکه میرود در زیر شان نهرها ومیسازد برای تو قصرها بلکه تکذیب نمودند قیامت را

وَ اَعْتَدْنٰا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسّٰاعَةِ سَعِیراً ١٣ اِذٰا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکٰانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهٰا تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً

وآماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد قیامت را آتش سوزان چون ببیند ایشانرا از جائی دور شنوند مر او را جوش و خروش را

١٤ وَ اِذٰا اُلْقُوا مِنْهٰا مَکٰاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنِینَ دَعَوْا هُنٰالِكَ ثُبُوراً ١٥ لٰا تَدْعُوا الْیَوْمَ ثُبُوراً وٰاحِداً

وچون افکنده شوند از آن جای تنگ تر بسته شدگان میخوانند در آنجا هلاک را میخوانید امروز هلاک واحد را

وَادْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً ١٦

ومیخوانید هلاک بسیار

ای محمد گو فرستاد این یقین
چیست گفتند این پیمبر را کجا
نی فرستادند چون او فرشته
یا شد افکنده گنجی سوی او
بین چسان بهرت زدند امثال را
پس بزرگ و برتر است ار خواهد او
سازدت هم قصرهای با فروغ
بیند ایشانرا چو باز از جای دور
چون کسیکه بیند از روی غضب
بسته اند اعنی چو دزدان سبل
برخود اعنی دمبدم نفرین کنند

آنکه داند سر افلاك و زمین
که خورد چیز و رود در سوقها
سوی او هیچ ازپی سررشته
یا که باغی در معیشت بس نکو
ره نپیمودند جز اضلال را
تا که سازد بخشد اندر جستجو
بل گرفتند آن قیامت را دروغ
بشنوند آواز آنرا بی فتور
بر کسی کاندازدش در رنج و تب
دست و گردنهایشان بربند وغل
چون ز آتش بستر و بالین کنند
بل بخوانید این ثبورا را فزون

او بود آمرزگار و مهربان
دعویش گر بود بر صدق ار شان
تا بکس امرش عاید مشتبه
پیروی گفتند اهل ظلم هان
پس توانائی ندارند از سبیح
بهتر از این گنج و بستان آنچنان
کرد هر تکذیب حشر از کردگار
یعنی آواز و خروش خشم آن
چون شوند انداخته در جای ضیق
میخوانند از پی تعتیش را
قایلی گوید در امروز از ستوه
کاتش افروسان کند خوار و زبون

پرده پوشد بر عیوب بندگان
حال او بد بر خلاف دیگران
تا وی او باشد بخلقش بیم ده
نیکنید الا بمسحوری عیان
تا بالزامت رهی یابند هیچ
بر تو کز زیرش بود جو هاروان
بهرش آماده است سوزاننده نار
که بجوشد بهر بلع کافران
اندر آتش بسته برهم آن فریق
بر خود آنجا مر هلاك خویش را
یك ثبورا میخوانید ایگروه

قُلْ اَذٰلِكَ خَیْرٌ اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصِیراً ١٧ لَهُمْ فِیهٰا

بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاودانی که وعده کرده شده پرهیزکاران باشد مر ایشانرا پاداش و بازگشت مر ایشانراست در آن

یَشٰاؤُنَ خٰالِدِینَ کٰانَ عَلٰی رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً ١٨ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مٰا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

آنچه میخواهند جاودانان باشد بر پروردگارت وعده خواسته شده وروزیکه حشر کند ایشانرا و آنچه میپرستند از غیر

اللّٰهِ فَيَقُولُ ءَاَنْتُمْ اَضْلَلْتُمْ عِبَادِى هٰؤُلَاۤءِ اَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ١٩ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِى

خدا پس گوید آیا شما گمراه کردید بندگان مرا ایشان یا ایشان خود گم کردند راه را گفتند منزهی و پاکی نباشد سزاوار

لَنَا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاۤءَ وَ لٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاۤءَهُمْ حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا

مر مارا که فرا گیریم از غیر تو از دوستان ولیکن کامیاب کردی ایشان را و پدران ایشان را تا فراموش کردند ذکر را و بودند

قَوْمًا بُورًا ٢٠ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ٢١ وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ

گروهی تباه پس محقق تکذیب نمودند شما را با آنچه گوئید پس نتوانید گردانیدن و یاری کردن و هر که ستم کند از شما

نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ٢٢

میچشانیم او را عذابی بزرگ

ای محمد گو که آیا این جهان
یاد روزی کن که حشر ایشان کنان
کرده ایشان را نبودند از وجوه
پاك و بیمثلی تو گویند ابتدا
لیك برخورداری ایشان را چنان
زانکه بودند این گروه از هالکین
پس نتوانند معبودان هلا

هست بهتر یا بهشت جاودان
میشوند ایشان و معبودانشان
بندگان من که باشد این گروه
نیست هیچ از ما سزاوار و روا
با پدرهاشان تو دادی از جهان
پس بسان تکذیبشان کردند هین
دفع مکروهی بیاری از شما

آنچه میخواهند از پروردگار
میپرستند آنچه را غیر از خدا
یا خود ایشان گشتند از ره چنین
تا که از غیر تو ما گیریم دوست
تا بمردند از خطر یاد ورا
را چه میگوئید و نبود هیچ باك
هر که ستم آرد او شرك ار صبر

وعد مسئولست در دار القرار
پس خدا گوید که هیچ آیا شما
از غرض و اخلال عقل مستبین
جز تو هر گیرد ولی گمراه اوست
صرف کردند از غلط داد تو را
که شما گیرید کس با حق شریك
میچشانیمش عذابی بس کبیر

وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا اِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْاَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ

و نفرستادیم پیش از تو رسولان مگر آنکه ایشان هر آینه میخوردند خوردنی و راه میرفتند در بازارها و گردانیدیم بعضی تان را

لِبَعْضٍ فِتْنَةً اَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ٢٣ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاۤءَنَا لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا

برای بعضی مایه آزمایش آیا صبر میکنید و باشد پروردگار تو بینا و گفتند آنانکه امید ندارند ملاقات ما را چرا فرو فرستاده نشد بر ما

الْمَلٰۤئِكَةُ اَوْ نَرٰى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ٢٤ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلٰۤئِكَةَ

ملائکه یا چرا نمی بینیم پروردگارمان را بتحقیق زیاده طلب شدند در نفسهاشان و تمرد کردند تمردی بزرگ روزیکه ببینند فرشتگان را

لَا بُشْرٰى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ٢٥ وَ قَدِمْنَا اِلٰى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ

نیست بشارتی روز چنین برای گناهکاران و میگویند جدائی ممنوع و متوجه شدیم بسوی آنچه کردند از کردار پس گردانیدیم او را

هَبَاۤءً مَنْثُورًا ٢٦ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ اَحْسَنُ مَقِيلًا ٢٧ وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاۤءُ

ذره در هوا پراکنده اهل بهشت روزی چنین بهتر از راه جای قرار و خوبتر از جهت جای آسایش و روزیکه میشکافد آسمان

بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلٰۤئِكَةُ تَنْزِيلًا ٢٨

با ابر و فرو فرستیم ملائکه را فرو فرستادنی

ما نفرستادیم ما هیچ از رسل
از شما خود بعض بر بعض دگر
میکنید آیا که صبر اندر مقام
چون بما نازل نمیکردند ملك

ساق از نو بر معاد از جزء و کل
ما نمودیم آزمایش در سیر
رب تو بینا است بر حال انام
رب خود یا چون نبینیم یك

جز که میخوردند ایشان از طعام
اغنیا را بر فقیران و ایمنی
میگفتند آنکسانکه امید
سخت استکبار کردند آن گروه

راه میرفتند در بازار و بام
هم فقیران را بمردان غنی
بر لقای ما ندارند از نوید
نفس خویش اعظم شمردند از وجوه

پر زاندازه گذشتند از عتو
هست روز موت آن یا روز حشر
قصد ما گردیم اندروی نشان
بهترند آن روز یاران بهشت

مرعتوی اکبر از حد عتو
بیست مژده کافران را روز شر
سوی آن کردار خوب کافران
از مکان مستقر در سرنوشت
هم فرستاده شوند از فرشتگان

یاد آن روزی که بند آزمون
می‌نگویند آن ملایك برشما
پس بگردانیم آن را درهما
یادکن روزیکه شکافد عجب
... فرستند ... در آرمان

مشرکان از فرشتگان را بالعیان
حجر محجور است یعنی ناروا
که پراکنده بود اندر سما
آسمانها از غمام اندر سبب

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً ٢٦ وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلٰي

پادشاهی روز چنین حق است مر خدای بخشاینده را و باشد روزی بر کافران دشوار و روزیکه بدندان میگزد ظالم بر

يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً ٢٧ يَا وَيْلَتٰي لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً ٢٨ لَقَدْ

دو دستش میگوید ایکاش فرا گرفته بودم با رسول راهرا ای وای کاش نگرفته بودم فلانرا دوست بتحقیق

اَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَذُولاً ٢٩ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ

گم گردانید مرا از ذکر بعد از آنکه آمد مرا و باشد دیو مر انسان را و بگذارنده و گفت آن رسول ای پروردگار من

اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً ٣٠ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِينَ

بدرستیکه قوم من گرفتند این قرآن را متروك و همچنین گردانیدیم برای هر نبی دشمنی را از گناهکاران

وَكَفٰى بِرَبِّكَ هَادِياً وَنَصِيراً ٣١

و بس باشد پروردگار تو راه نماینده و یاری دهنده

ثابت آن روز است شاهی بر خدا
گویدای کاش آنکه از راه قبول
من ای یعنیکه از پیغمبرم
ذکر حق را زان سپس کآید بمن
گفت تا گوید نبی کای رب من

صعب بر کفار آن روز جزای
مگرفتم من طریقی با رسول
گشت نامم گرد تاریك اخترم
برد از یادم همانا اهرمن
قوم من هذیان گرفتند این سخن
بس بود پروردگارت هادی او

یادکن روزی که استمکار زد
وای بر من کاش نگرفتم بدوست
زد گمراه او مرا ور ذکر حق
زانکه شیطانست بر آدم خذول
ما بگردانیدیم اینسان هر زمان
دوست را نصرت دهنده بر عدو

دستهای خود بدندان میگزد
آنکه موجب بر عدامم مهر اوست
داشت باز اینك بازم مستحق
وا گذارد چونکه زد راه آن فضول
هر نبی را دشمنی از مجرمان

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

و گفتند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده شد بر او قرآن همه یکدفعه و همچنین تا ثابت داریم بآن دل ترا و بآئی فرستادیمش

تَرْتِيلاً ٣٢ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ اِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَاَحْسَنَ تَفْسِيراً ٣٣ اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلٰي وُجُوهِهِمْ

بتأنی فرستادنی و نیاوردند ترا مثلی مگر آنکه آوردیم ترا حق و خوبتر از راه بیان آنانکه حشر کرده میشوند بر روهاشان

اِلٰي جَهَنَّمَ اُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَاَضَلُّ سَبِيلاً ٣٤

سوی دوزخ آنها را بدتر بدار جهت جای و گمراه تر بدار جهت راه

هم بگفتند از جهه انکار ازخطاب
هم شود باعث تسکین فؤاد
این تحدد خاص این پیغمبر است
یا فرستد دمبدم بروی پیام
گفت فاروحق بوجه احسنی
جزکه ما آریم بروجه صریح
مشرك آنانند کز روها شوند

بر نبی نازل نگردد این کتاب
در توهم گردد بصیرتها زیاد
در خصوصیت دلیل دیگر است
که چنین آن یا حان در انتظام
بر تو خواندیم آن ببابی خواندنی
آن جوابی کو بحق و صحیح
بر جهنم حشر و بر سر میروند

مختلف کردیم نازل این چنین
زانکه در تجدید وحی از کردگار
گر که شاهی یا امیری مؤتمن
این دلیل بزرگی باشد بر آن
ناورند ازبهر قدحت آن مثال
بهر رد قول ایشان اظهر است
بدترند آن قوم اندروی مکان

تا شود قلب بوثابت در یقین
دل بهر روزی زنو یابد قرار
راز گوید روز و شب در انجمن
که رسد حکمی بسویش یکزمان
که بود مشکل جوابش در مقال
ور ره ... بس نیکوتر است
هم ز روی راه گمره‌تر عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هٰرُونَ وَزِيراً ٣٨ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ

وبتحقیق دادیم موسی را توراة وگردانیدیم با او برادرش هارون وزیر پس گفتیم بروید شما دو تا بسوی آن قومی که

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً ٣٩ وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ

تکذیب کردند آیتهای ما را پس هلاک کردیم ایشانرا هلاک کردنی وقوم نوح چون تکذیب کردند رسولانرا غرق گردانیدیم ایشانرا وگردانیدیم ایشانرا برای مردمان

آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً ٤٠ وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً

آیتی وآماده ساختیم برای ستمکاران عذابی دردناک وعاد را وثمود را واصحاب رس را وقرنهای میان آنرا بسیار

٤١ وَ كُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً ٤٢ وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ

وهمه را زدیم برای آن مثلها وهمه را هلاک کردیم هلاک کردنی وبتحقیق آمدند بر قریه که باران باریده شد

مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً ٤٣ وَ إِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ

باران بد آیا پس نبودند که میدیدند آنرا بلکه بودند که امید نمیداشتند حشر را وچون ببینند ترا نمیگیرند ترا

إِلَّا هُزُواً أَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً ٤٤ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا

مگر باستهزا آیا اینست آنکه برانگیخت خدا رسول بدرستیکه نزدیک بود که گمراه کند ما را از خدایان ما اگر نه آن بودی که صبر کرده بودیم

وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلاً ٤٥ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ

برآنها وزود باشد که بدانند وقتیکه ببینند عذاب را که کیست گمراه تر در راه آیا دیدی آنکه گرفت الهش را خواهش نفس خود آیا پس تو

تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً ٤٦ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ

باشی براو وکیل یا پنداری که بیشتر ایشان می شنوند یا می یابند بعقل نیستند ایشان مگر مثل چهارپایان بلکه

هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً ٤٧

ایشان گمگشته ترند در راه

ما یقین دادیم موسی را کتاب
پس بگفتیم این زمان بایدروید
واندید آقوم سرِ ایشان نگاه
غرقشان کردیم و گردانیدیم بار
هم چنین عاد وثمود وقوم رس

بار او کردیم هرون راسباب
سوی قوم قبطیان سخت وشدید
پس نمودیم آن جماعت را تباه
بهر مردم آیت ایشانرا ستار
قرنها که بودشان مابین بس
هم زدیم از بهر هریك مامثل

تاکه باشد یار او واسرارها
آنچنان قومی که بر آیات ما
هم گروه نوح را ازحرف وکل
ظالمانرا شد مهیا درهلاك
بیشان یعنی ز اهل قرنها
بیست فرمودمشان اندر محل

هم برادر هم ممد در کارها
کرده تکذیب وبرسید ازولا
چونکه نمودند تکذیب رسل
درجهان از ما عذابی دردناك
پس تبه کردیم درهرقرن ما

در بیان باریدن سنگ براهل سدوم

بارش بد سنگ یعنی زآسمان
یعنی ازچشم بصر بر چشم دل
چون تورا بینند فی گیرند جد
بود نزدیك اینکه بر ناگهان
زود دانند این چو بینندآعذاب
پس توباشی خود براو آیاوکیل

آمدند اورون قریش اندر دهی
وان بدند اهل سدوم اندر شان
می ندیدند آنمکانرا متصل
هرکسی کوراست درخورریشخند
از خدایان سازد او گمراهمان
کیست گمره‌تر زره در انتساب
تا بمعش بار داری از سبیل
بیستد الا چوانعام این گروه

که بر آن بارید باران ناگهی
پس نبودند آنکه آیا در مرور
بی‌توقع بلکه بودند از نشور
کاین بود آنکس که گشت ازحق رسول
گرنه آن بودیکه صبر ما برآن
دیدی آیا آنکه بگرفت او اله
بل تو پنداریکه ایشان بشنوند
بل تر از چارپایان ازوجوه

بنگرند آن بلکه دیدند ازقصور
زان ندیدند آن زچشم عقل ونور
میبرانگیزاند حقش در نزول
کردمان ثابت بوجه امتحان
بهر هوای خویش را بی‌اشتباه
قول حق را یاتعقل میکنند

اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْشَآءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۴۸ ثُمَّ

آیا ندیدی بسوی پروردگارت که چگونه پهن گردانید سایه را و اگر خواسته بود هر آینه گردانیده بود آنرا ساکن پس گردانیدیم آفتابرا بر آن دلیل پس

قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ۴۹ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

فراگرفتیم آنرا بسوی خود فراهم گرفتنی آسان واوست آنکه گردانید برای شما شب را پوشش وخواب را آسایش و گردانید روز را برانگیختن

۵۰ وَ هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً طَهُورًا ۵۱ لِنُحْيِيَ

واوست آنکه فرستاد بادها را بشارت دهنده پیش رحمتش وفرو فرستادیم از آسمان آبی پاک گرداننده تا احیا کنیم

بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَ اَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۵۲ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا

بآن بلده مرده را و بنوشانیم از آنچه آفریدیم چهار پایان را و مردمان بسیار و بتحقیق مکرر گردانیدیم آنرا میانشان تا پند گیرند

فَاَبٰى اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كُفُورًا ۵۳ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ۵۴

پس ابا نمودند اکثر مردمان مگر ناسپاسی را و اگر خواسته بودیم هر آینه برانگیخته بودیم در هر قریه بیم دهنده را

می‌نبینی خود نوای صاحب نظر
شمس را کرده بر ظل پس دلیل
هست تحقیق اندر این آیت بجا
وصف دانائی هستی‌اش فقط
پس بنور ظاهر شد اشیاء هر چه بود
خواست ور ساکن نگردانیدیش هم
ذات اندر وی وجود کل شئی
عقل باشد قصد اینجا زآفتاب
اوست آنکس که گردانید اساس
تا برانگیخته شوید آنکه حق
پیش از آنکه رحمتش باشد روان
بلدهٔ میت زمینی دان که آن
می‌بگردانیم پس مردمان
پس ابا کردند ناسپاسی بر بس

هیچ آیا صنع آن رب البشر
پس گرفتیم آن بخود از رای سبیل
تا بدانی اصل شمس و سایه را
مر وجود مطلق اعنی بی‌غلط
بار از کم عدم هم در نبود
ساختیش اعنی که ذات در عدم
نیست خود صرف عدم یعنی که وی
سایه را از وی شناسی بی‌حجاب
بر شما تاریکی شب را لباس
بهر تحصیل معاش از حق و دلق
نفحهٔ رحمانی اعنی در فنون
گشته خشک اندر زمستان و خزان
مامطر را بند تا گیرند از آن
چون ببندد ایشان نعمت ناسپاس
بیم دهنده یعنی بحق آن همه

که چگونه گسترانید سایه را
مر ورا نگرفتی آسان و سهل
هست ماهیات اشیا بر نسق
مدش اظهارش بود بر اسم نور
سوی هستی اضافی زاقتضا
وان جزائی هستی آمد در حساب
شمس را فرمود بر وجه جلی
سایه بود بر بقایش متصل
هم براهم راحت و آسایشی
اوست آنکس که فرستد از اثر
زآسمان آبی فرستادیم پاک
تا شود سیراب از آن انعام و ناس
ما مکرر ذکر آن کردیم چند
خواستیم از بعثت میساختیم
تا دعوت در ره آمد آن رمه

خواستی ورسا کنش کردی بجا
روشن است این بر عقل بی‌ز جهل
هم حقیقتهای اعیان ظل حق
آن وجود خارجی اندر ظهور
باشد از معلومیت آن روشن صفا
لوح محفوظست وهم ام‌الکتاب
ما نگردانیدیم بر سایه دلیل
ماتقی را رو مهم اندر دل
روز واشرا ربی آرایشی
باد را مژده دهنده بر مطر
زنده ما اروی کنیم این مرده خاک
کافرید سیم بسیار از شناس
در کتاب از آنکه تا گیرند پند
ما رسولی در هر ان ده بهر بیم

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۵۵ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

پس اطاعت مکن کافرانرا وجهاد کن با ایشان بقرآن جهادی بزرگ واوست که بهم آمیخت دو دریارا این شیرینست بسیار شیرین

وَ هٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا ۵۶

واین شوریست بسیار شور وگردانید میانشان حایلی ومانعی صاحب منع

پس مبر فرمان کفار وجهاد / کن بقرآن احتجاج اعنی زیاد
اوست آنکس که بهم بگذاشت باز / هردو بحر شور وشیرین راساز
آب آن یک عذب و خوب و خوشگوار / وین یک آبش شور و تلخ و بیمار
برزخی مابینشان که شد حراه / هردو را درهم شدن در انتظام

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمٰآءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كٰانَ رَبُّكَ قَدِيراً ٥٧ وَ يَعْبُدُونَ

واوست آنکه آفرید از آب انسانرا پس گردانیدش نژادی و پیوندی و باشد پروردگار تو توانا ومیپرستند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰالاٰ يَنْفَعُهُمْ وَلاٰ يَضُرُّهُمْ وَكٰانَ الْكٰافِرُ عَلٰي رَبِّهِ ظَهِيراً ٥٨

از غیر خدا آنچه را نه منفعت میدهد ایشانرا و نه مضرت میرساند ایشانرا و باشد کافر بر پروردگارش هم پشت

تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

اوست آنکس کافرید آدم ز آب / پس نمودش ذی نژاد از انساب
صاحب پیوند و پشت از ظهور / کرد اورا از اناث و از ذکور
پس توانا باشد آن پروردگار / بر هر آنکاریکه خواهد ز اختیار
از نژاد و صهر اندر زین جهه / هست مقصود از علی و فاطمه
اهل تفسیرند بر این و اهل فن / کآمد این آیت نشان این دو تن
چونکه شد تزویج حیدر با بتول / نازل این آیت ز حق شد بر رسول
در جمیع داماد و بر ایشان نژاد / رحمت حق دمبدم افزوده باد
هست هر پروردگار ما قدیر / که بر ایشان بخشد این پر قدر
یارب افزون کن بما عرفانشان / حق نسل پاک و فرزندانشان
همچنانکه نورشان کردی زیاد / هرچه خامش خواستند اهل عناد
پر در تفسیر گردانم ورق / گفت میپرستند اینان دون حق
آنچه ندهد هیچشان سود و زیان / گر که بپرستند با نی مردمان
کافران باشند همیشه از تمام / خود دهد فرمان رب الانام

وَ مٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلاّٰ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ٥٩ قُلْ مٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلاّٰ مَنْ شٰآءَ اَنْ يَتَّخِذَ

ونفرستادیم ترا مگر مژده دهنده و بیم کننده بگو نمیخواهم از شما بر آن هیچ مزدی جز آنکه خواست که فرا گیرد

اِلٰي رَبِّهِ سَبِيلاً ٦٠ وَ تَوَكَّلْ عَلَي الْحَيِّ الَّذِي لاٰ يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفٰي بِهِ بِذُنُوبِ

بسوی پروردگارش راهی وتوکل کن بر خدای زنده که نمیمیرد وتسبیح گوی بحمدش وبس باشد او بگناهان

عِبٰادِهِ خَبِيراً اَلَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوٰي عَلَي الْعَرْشِ

بندگانش آگاه آنکه آفرید آسمانها و زمین را وآنچه میان آن دو است در شش روز پس مستوی شد بر عرش

اَلرَّحْمٰنُ فَاسْئَلْ بِهِ خَبِيراً ٦١ وَ اِذٰا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ قٰالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ اَنَسْجُدُ لِمٰا

پس بپرس از آن آگاهی را وچون گفته شود مر ایشانرا که سجده کنید مر خدای بخشاینده را گویند وچیست رحمن آیا سجده کنیم مر آنچه

تَأْمُرُنٰا وَ زٰادَهُمْ نُفُوراً ٦٢ تَبٰارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمٰآءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهٰا سِرٰاجاً

میفرمائی مارا و افزود ایشانرا امرت افزود آمد آنکه گردانید در آسمان برجها وگردانید در آنها چراغی

وَ قَمَراً مُنِيراً ٦٣ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ خِلْفَةً لِمَنْ اَرٰادَ اَنْ يَذَّكَّرَ اَوْ اَرٰادَ شُكُوراً

وماهی نور دهنده واوست که گردانید شب وروز را از پی هم آینده برای آنکه خواست که پند گیرد یا خواست شکر کردنی را

٦٤ وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَي الْاَرْضِ هَوْناً وَ اِذٰا خٰاطَبَهُمُ الْجٰاهِلُونَ قٰالُوا سَلاٰماً

وبندگان خدای بخشنده آنانکه میروند بر زمین بآرام وآهستگی وچون خطاب کنند ایشانرا نادانان گویند سلامی

٦٥ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيٰاماً ٦٦

وآنانکه شب بروز میآرند برای پروردگارشان سجده کنندگان و برپای ایستادگان

نی فرستادیم ای کامل رشاد ‌ : جز مبشرهم نذیرت بر عباد
جز بیکردار آنکسی کز آگهی : خواست گیرد سوی رب خود رهی
کن توکل پس بحی لایموت : کوست برتر ازدلیل و ازثبوت
معنی سبح بحمده باشد این : که بتنزیهش سپاس آور قرین
اوپسندیده است و کافی نا گزیر : بر ذنوب بندگان خود خبیر
خلق فرمود اوبشش روز ارشان : شرح آن گفتیم زین پیش ار بیان
امرش اشیارا گرفت اعنی فرو : تا نحمد موئی الا رامر او
ورکه خواهی قلب احمد اولی است : عرش را که حق بر آن مستولی است
یا بپرس ازمعنی رحمن که او : نسبتش چبود بعرش ار جستجو
چون شود گفته مرایشان که کنید : سجده رحمن را زروی عقل ودید
که تو فرمائی بما امر ار سم : بس زایماشان شود افزوده دم
هم بگردانید امر وی سراج : مهر روشن ماه تابان در رواج
بهر آنکو خواهد او آرد بیاد : امر خودرا یا کند شکر الجهاد
جاهلان آیندشان چون در خطاب : با سلامتشان دهند آنها جواب

کو بتبلیغ رسالت در جزا : می نخواهم اجر ومزدی از شما
مزدم اعنی طاعت اهل الله است : که دل از ایمان حقشان آگه است
هم زنقصانش بیا کی کن تویاد : هم دل ازحمدش بما پیوسته شاد
حمد کن یعنی چنانش در نعم : که خدای برتراست از کیف وکم
آن خدائی کافرید ارض وسما : وانچه باشد درمیانشان زاقتضا
گشت مستولی بعرش آنگاه باز : شان محیط آمد براشیا در امتیاز
عرش رحمن گشت یعنی استوار : رحمت رحمانیش بر خلق بار
پس بپرس ارآنکه میباشد خبیر : هرچه خواهی ارحقایق در ضمیر
یا بپرس از خلقت ارض وسما : یا بشش روز ازچه کرد آن را خدا
میگویند اینکه رحمن حسب باز : سجده چیزیرا کنیم آیا بساز
ازحمد است و بزرگ آنکو نمود : برجها درآسمان خلق ارحدود
اوست آنکو کرد خلق روزو شب : برخلاف یکدگر اندر طلب
بندهٔ رحمن کسی باشد بعرض : کز تواضع میرود برروی ارض
وانکسانکه شب بودآرند رود : رب خودرا در قیام و درقعود

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ

وآنانکه میگویند پروردگارما بگردان ازما عذاب دوزخ را بدرستیکه عذابش باشد لازم بدرستیکه آن بداست از راه قرارگاه و

مُقَامًا ٦٧ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ٦٨ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ

مقام وآنانکه چون انفاق کنند اسراف ننمایند و تنگ نگیرند و باشد میان آن اعتدالی وآنانکه نخوانند

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ

با خدا الهی دیگررا و نمی کشند تنی راکه حرام گردانید خدامگر بحق وزنا نکنند و کسیکه میکند

ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ٦٩ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ٧٠ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

آنرا میابد عقوبت را مضاعف میکنند مراورا عذاب روزقیامت وجاوید میباشد در آن خوار مگر آنکه بازگشت نمود و گروید

وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٧١

وکرد کارشایسته را پس آنها بدل میکند خدا بدیهاشان را بخوبیها و باشد خدا آمرزندهٔ مهربان

وانکسانکه می‌گویند ای خدا : رنج دوزخ را بگردان تو زما
وانکسانکه وقت انفاق اردرلك : نه کنند اسراف و نه گیرند تنك
وانکسانکه میخوانند ار ار : با خدای خود خدایان دگر
نه کنند ایشان زنا ور کس کند : آنچه شد ذکر ازجزا بروی رسد
جز که آرد بازگشت و بگرود : کارها شایسته و نیکو کند
کاوست آمرزنده و بس مهربان

زانکه دوزخ مرعذابش دائمست : مستقری بد مقامی زشت و پست
ایستاده باشد آن انفاقشان : بی‌تقصیر و هم اسراف ارشان
نکشند آن نفس را کزحق حرام : قتل اوشد جز بحق در انتقام
باشدش درحشر دوچندان عذاب : جاودان درخواری ورنج وعقاب
آنکه را پس خدا سازد بدل : سیئاتشان بنیکی در عمل
بخشد از رحمت گناه بندگان

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ٧٢ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا

وآنکه توبه نمود وکرد کارنیکی پس بدرستیکه او بازگشت مینماید بسوی خدا بازگشتنی وآنانکه حاضر نمیشوند باطل را وچون بگذرند

بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ٧٣ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ٧٤

بلغو بگذرند کریمان وآنانکه چون پندداده شوند بآیتهای پروردگارشان بروی نیفتند برآنها کران و کوران

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ اَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَاماً ٧٥

وآنانکه میگویند پروردگارا ببخش مارا از جفتهامان و فرزندانمان آسایش چشمها وبگردان مارا برای پرهیزکاران پیشوا

اُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَاماً ٧٦ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً

آنها جزا داده میشوند درجه بلند بسبب آنچه صبر کردند ودر رسانیده میشوند در آن دعای خیر وسلام را جاودانان در آن خوبست از روی آرامگاه

وَ مُقَاماً ٧٧ قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاۤؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً

ومقام بگو چه کند وچه وزن وقدر نهد شمارا پروردگار من اگر نباشد دعای شما پس بتحقیق تکذیب کردید پس زود میشود لازم

وانکه توبه کرد وشد بسوده کار پس بگردد باز سوی کردگار
واکسانکه بر گواهی دروغ حضرایشان میکردند ازفروغ
بگذرند اعنی بداستان که کرام نگذرند بر جمع از دال لئیم
لم بحروالی فتند اعنی برو همچو کوران وکران در جستجو
تا بود آن روشنی چشم ما سازمان بر متقین هم پیشوا
یعنی ازپاداش صبراندر سرشت غرفها یابند عالی در بهشت
جاودانند اندران نیکو غرف از مقر و ازمقام اندر شرف
یعنی از اورا نپرسند بار نیست قدری همچنان در اعتبار
رود پس باشد که گردد درجزا

بازگشتی باشدش او بس نکو بر جزای توبه که آورد او
حونکه بر لغو آجماعت بگذرند حاصل از من وا کرام امیرند
واکسانکه یاد کرده جون شوند بر آیتهای رب از روی پند
وانکه میگویند ای پروردگار از زنان مارا ببخش اولاد و یار
آنگروه پاداش داده میشوند غرفه را ازصبر جون آسوروند
همعطا داده شوند ایشان نمه سوی جنت بر تحیت بر سلام
گوید رهم حوری برشما گر نباشد طاعت او یا دعا
پس شما گردید تکذیب ازگزند بر شما گردیم آنچه اردین پسند
آن ملازم بی که لازم برشما

سورة الشُّعَرَآءِ مِائَتَانِ وَ ثَمَانٍ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

طٰسٓمٓ ١ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ٣ اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ

این آیتهای کتاب واضح کننده است شاید که تو باشی هلاک کننده خودت را از برای آنکه نشوند مؤمنان اگر خواهیم فرو فرستیم

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاۤءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ٤ وَ مَا يَاْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ

برایشان از آسمان آیتی پس گردد گردنهای سرانشان مر آنرا خضوع کنندگان ونمی آید ایشانرا هیچ ذکری ازخدای بخشنده نو پدید آورده

اِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ٥ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَاْتِيهِمْ اَنْبَاۤؤُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٦ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى

شده مگر آنکه باشند از آن روی گرداننده گان پس بتحقیق تکذیب نمودند پس زود باشد که بیاید ایشان را اخبار آنچه بودند بآن استهزا میکردند آیا ندیدند سوی

الْاَرْضِ كَمْ اَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ٧ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

زمین که چندان رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو هر آینه در آن هر آینه آیتی است ونباشد اکثرشان گروندگان

٨ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٩

وبدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

بعد بسم الله رحمن الرحیم	مسمایم شرح طا وسین و میم	طا اشارت سوی طاهر شد پناه	سین مشیر آمد بساتر یا سلاه
میم یعنی آن محیط مقتدر	هست مالك بر تمام جهر و سر	طاست یا بر طالبان ره مشر	سین ببین سالکان مستتر
میم اشارت جز منزل هیچ نیست	یا مشاهد کو بمنزل منتهی است	اینست ز آیتهای این روشن کتاب	تا شود معلوم از فصل الخطاب
نفس خودرا تو کنی شاید تلف	پس زحال مشرکان داری اسف	است افسوسی که از روی یقین	چون نباشند ایشان مؤمنین
ما فرستیم آیتی از آسمان	گر که خواهیم از پی الحائشان	آیتی کاعناقشان اندر وقوع	اوفتند بر زیر او از روی خضوع
ناید ایشارا ز رحمن پر مزید	وعظ و پندی هیچ کان باشد جدید	جز که میباشند روگردان از آن	پس دروغ آنرا شمارند از گمان
رود باشد پس که آیدشان خبر	آنچه را کردند استهزا بسر	منکران حشر آیا ننگرند	بر زمین کز آن برویاندیم جد
از هران صنفی پسندیده گیاه	پس علامتها دراین هست از اله	اکثری زایشان نبد از مؤمنین	تا وجود آن شهود مستبین
	درینی پروردگارت غالب است	بر امور و مهربان بر طالب است	

وَ اِذْ نَادٰي رَبُّكَ مُوسٰى اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۱۰ قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا يَتَّقُونَ ۱۱ قَالَ رَبِّ اِنِّي

وهنگامیکه ندا کرد پروردگار تو موسی را که برو بسوی گروه ستمکاران قوم فرعون آیا نمی پرهیزند گفت پروردگارا من میترسم که

اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ ۱۲ وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُونَ ۱۳ وَلَهُمْ عَلَيَّ

میترسم که تکذیب کنندمرا وتنگ میشود سینه ام وتمی کشاید زبانم پس بفرست سوی هرون ومرایشانراست بر من

ذَنْبٌ فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ۱۴ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۱۵ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا

گناهی پس میترسم که بکشندمرا گفت نه چنین است پس بروید شما دو تن با آیتهای ما بدرستیکه مائیم با شما شنوندگان پس آمده فرعون را پس گفتند

اِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۶ اَنْ اَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَآئِيلَ ۱۷

که مائیم رسول پروردگار جهانیان که بفرست باما بنی اسرائیل را

در بیان خواستن موسی علیه السلام هرون را بیاری خود

نادکن فرمود موسی را ندا	چون نزدیك شجر رب الوری	که توجه کن بقوم ظالمین	قبطیان کایا نترسند از یقین
گفت من میترسم ای پروردگار	که ندارندم بگفتار استوار	سینه ام تنگ آید از تکذیبشان	هم نگشاید مرا عقدهٔ زبان
پس بهرون کن روان جبریل نیك	در نبوت تا شود باهم شریك	جرمی ایشانراست بر من بی غرض	ترسم از آنکه کشندم درعوض
قال کلا فاذهبا بآیاتنا	مستمع مائیم آنجا با شما	هردو با اعجاز ما آنسو روید	تا شما با من بهر گفت و شنید
نیست از ما هیچ یعنی در نهان	غالب آرم هردورا بر قبطیان	بر فرعون اندر آئید آن نفس	ما رسولیم از خدا گوئید پس
نك فرست از حکم رب العالمین	آل اسرائیل را با ما یقین	تا بریم آنقوم را از این مکان	در فلسطین مسکن آبائشان

قَالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۱۸ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ

گفت آیا پرورديم ترا درميان خود کودك وماندی کمتران درميان ما از عمرت سالها وکردی کردهات را که کردی و

اَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۱۹ قَالَ فَعَلْتُهَا اِذًا وَاَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۲۰ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ

توئی از ناسپاسان گفت کردم آنرا آنگاه ومن بودم از گمراهان پس گریختم از شما چون ترسیدم از شما پس بخشید

لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۱ وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَنِي اِسْرَآئِيلَ

مرا پروردگارم حکم وگردانیدمرا از مرسلان واین نعمتی است که منت مینهی آنرا بر من که بنده گردانیدی بنی اسرائیل را

۲۲ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۲۳

گفت فرعون وچیست پروردگار جهانیان

در بیان آمدن موسی علیه‌السلام بدر خانه فرعون وسؤال و جواب ایشان

موسی و هرون رامی ارجمند	چونکه بردرگاه فرعون آمدند
دید موسی را چو او دردم شناخت	زانکه اورا روزگاری می‌نواخت
سالها اندر سرای ما درنگ	کردی اندر عمر و پس رمی بننك
خود توئی از اسپاسان بر نعم	کافری کردی چو رآئین ستم
قتل اوبد در حقیقت برصواب	گرچه بود آن خطا بر شیخ و شاب
یا که گمره بودم اعنی بیخبر	زانکه از مشتی بمیرد جانور
پس مرا بخشید ربم بعد از آن	حکم وگرداندم ز فرستادگان
نعمتی کزوی نهی منت بمن	زان سبب بدکه کرمی از محن
خوارشان کردی فکندی در تعب	کشتی اولاد سنین بی سبب
گر نکو کردی تو تعهد از جفا	از رجال و از نسأ قوم مرا
آنچه میبرد تو برمن منت است	بیست نعمت بلکه رنج و نقمت است
یاد آری نیکئی کان بد بدی	وز جنایتهای خود غافلشدی
مال ما نگرفتی آنچه بود تو	پس بجرح صاحبش کردی دو جو
کی تو بودی مربی مرمرا	مال خود خوردم بخانهٔ دیگرا
آنکه بگرفتی تو بهرم دایهٔ	مادر من بود نی همسایهٔ
حق آنکه بوده‌ام در خانه‌ات	میبرم برگلش از ویرانه‌ات
چون جواب خویش فرعون عنید	راجع بروی ظن بزد زوشنید
مدتی بگذشت تا فرعون دون	گشت آنکه خواندشان اندر درون
گفت آیا من نپروردم کجا	در میان خود بفرزندی تورا
کردن را کردی ازروی فتن	کشتی آن قبطی که بد خباز من
گفت موسی کردم آن قتل آن زمان	که بدم دررعم نو از گمرهان
قتل اوهم قصد من اصلا نبود	مل زدم مشتی وسردآن بیوجود
از شما بگریختم پس لاکلام	زانکه ترسیدم زقتل و انتقام
داد یعنی علم وفهم و حکمتم	پس فرستاد اینچنین بر دعوتم
آل اسرائیل را بر بندگی	کردی اخذ مالشان در زندگی
زان مرا حق درسرای توفکند	در تلافی تا زمن یابی گزند
مرمرا کردند قومم تربیت	بر توکی محتاج بودم زین جهت
قوم من کردی ذلیل از نقمتی	پس نهی منت بمن در نعمتی
کمان بود تعبید اسرائیلیان	هیچ یاری رانچه کردی در بیان
می‌بود از حسن ذات و گوهرم	کس مربی برمن الا مادرم
هم نه از پستان بخوردم لبن	ناکسه شرك آرم بذات ذوالمنن
اقدرهم حق بو آرم بجا	که شوی خواهم زکفروکین رها
برتبهای کهنهات بدهم بوی	حق دیگر نیست برمن حوی
گفت برگو چیست رب العالمین	که تو زو پیغمبری دراین زمین

قَالَ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٢٤ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ اَلَا تَسْتَمِعُونَ

گفت پروردگار آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست اگر هستید یقین‌کنندگان گفت مرآنان راکه بودند پیرامونش آیا نمی‌شنوید

٢٥ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ ٢٦ قَالَ اِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

گفت پروردگار شما وپروردگار پدران شماکه پیشینیانند گفت بدرستیکه رسول شماکه فرستاده‌شده سوی شما هرآینه دیوانه است

٢٧ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ٢٨ قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلٰهاً

گفت پروردگار مشرق ومغرب وآنچه در میان آندوست اگر هستید که می‌یابید بعقل گفت هرآینه اگر فرا گرفتی الهی

غَيْرِي لَاَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ اِنْ

غیر من هرآینه خواهم گردانید ترا از بندشدگان گفت آیا اگرچه آورم تورا چیزی روشن گفت پس بیاور آنرا اگر

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣١

هستی از راستگویان

گفت آنکو خالق ارض وسماست	وآنچه درمابینشان ازما سوی است
گفت با آن که دور او بدند	بشنوید آنچه گوید مرد وچند
کردی موسی بقولش التفات	گفت آن پروردگاریکه بذات
می بود داعی که فرعون آن زمان	تا که باشد خالق آبائتان
گفت مرفرعون قوم خویش را	این فرستاده است مجنون برشما
ملتفت بروی نشد موسی دگر	گفت باز از بهر تاکید طر
گر شما هستید هیچ از مؤمنین	عالمید اعنی باشیا در یقین
برسماعی منزوی از اصل شیء	اودهد بر من جواب از فضل وی
از بدست او شمارا در یقین	هم پدرهاتان که بودی پیش از این
پس همانکس که شمارا خالق است	خالق آبائتان در سابق است
دیگر بدو اوراکه بدهد در خطاب	با سؤال ما مطابق یك جواب
رب شرق وغرب ومابین آنچه هست	از خرد دارید چیزی گر بدست

نزد عاقل کو بود باریك بین	خود حوائی برشما بود سزاین	ذانکه کس ازکنه ذات آگاه نیست	عقل را برفهم ذاتش راه نیست
ذات حق باشد منزه زانکه کس	باشدش فهم حقیقت دست رس	ماند فرعون ارجواب اوفرو	گفت ازقهر و غضب ماما باو
که اگر گیری خدائی غیرمن	حکم .رسحنت تایم بی سحن	گفت درزندان کنی آیا مرا	گرچه آرم حجتی روشن هلا
تا که آن باشد گواه قول من	هم دلیل صنع حیّ ذوالمنن	کرداستعداد ارآن گفنا کجااست	پس بیار آرا اگرگوئی توراست

فَاَلْقٰي عَصٰاهُ فَاِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ ٣٢ وَ نَزَعَ يَدَهُ فَاِذٰا هِيَ بَيْضٰآءُ لِلنّٰاظِرِينَ ٣٣ قٰالَ لِلْمَلَاءِ

پس انداخت عصایش راپس آنگاه آن بوداژدهائی آشکار ، وبرآورد دستش راپس آنگاه آن بودسفیدنورانی مرنگاه کنندگانرا گفت مرآنجماعت

حَوْلَهُ اِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ ٣٤ يُرِيدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمٰا ذٰا تَأْمُرُونَ ٣٥ قٰالُوا

راکه بودندپیرامونش بدرستیکه این هرآینه ساحریست داناميخواهدكه بيرون كندشمارا اززمينتان سحرش پس چه میفرمائید گفتند

اَرْجِهْ وَ اَخٰاهُ وَ ابْعَثْ فِي الْمَدٰآئِنِ حٰاشِرِينَ ٣٦ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّٰارٍ عَلِيمٍ ٣٧ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقٰاتِ

بازداريداورا وبرادرش راوبفرست در شهرها جمع آورندگانرا که بیارندترا هرساحری داناپس جمع کرده شدندساحران برای وعده‌گاه

يَوْمٍ مَعْلُومٍ ٣٨ وَ قِيلَ لِلنّٰاسِ هَلْ اَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ٣٩ لَعَلَّنٰا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ اِنْ كٰانُوا هُمُ الْغٰالِبِينَ

روزی معلوم وگفته شدمرمردمانراکه آیاشماهستید اجتماع کنندگان باشدکه ماپیروی کنیم ساحرانرا اگرباشند ایشان غالبان

٤٠ فَلَمّٰا جٰآءَ السَّحَرَةُ قٰالُوا لِفِرْعَوْنَ اَئِنَّ لَنٰا لَاَجْراً اِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِينَ ٤١ قٰالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ

پس چون آمدندساحران گفتند مرفرعون راکه آیابدرستیکه باشدمرمارا مزدی اگرباشیم ما غالبان گفت آری وبدرستیکه

اِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٤٢

شمائیدآنگاه هرآینه ازنزدیکان

دربيان انداختن موسى عليه السلام عصارا واژدها شدن آن

پس بیفکند اوعصارا بی‌اختیار	در زمان شد اژدهائی آشکار	پس بترسید ازظهور آن مهم	حاضران گشتند دردم منهزم
روی بر فرعون آورد اژدها	تا برد اورا فرو درخود بجا	گفت ایموسی بگیرش پس گرفت	شد عصااراو بدستش بی شگفت
گفت داری هیچ دیگر آیتی	دست خود راپس درآورد آن فتی	بود دست او درخشنده وسفید	ناظران دیدند آنرا پس پدید
گفت با اشراف که دورش بدند	ساحری داناست اینمرد ار پسند	خواهد ازسحریکه دارد درفنون	مرشمارا زین زمین سازدبرون
پس چه فرمائید اندر کار او	مشورت را تاکنیم آنرا بگو	این‌دلیل است آنکه فرعون ازنخست	عاجز ازموسی شدازفهمی درست
زانکه آمد از ربوبیت بزیر	مشورت با بندگانرا شد مشیر	وانکه گفت ازملکتان خواهدهمان	تا برون سازند این جادوگران
کرد استشعار زاستیلای او	بر زمین مصر اندر گفتگو	هم ز موسی کردمرتعبیرشان	تا باو ایمان بیارند از نشان
گفت ازسحریکه اینجوش کند	ازمکان و ملکتان بیرون کند	پس بگفتند امراین دومرد را	کن بتاخیر از پی حیلت رها
هم برانگیز ازپی جمع آوری	کاورند ازملك هست ارساحری	کی روان مردان که تاحاضرکنند	ساحرانرا که بجادو ذی‌فنند
ساحران گشتند پس درمصر جمع	روز معلومی که اورا بود طمع	مردمانرا گفته شد کایا شما	مجتمع گردید از بهر تا
پیروی شاید کنیم ازساحران	غالب ار گردند اندر امتحان	پس چوبروی آمدند آساحران	میبگفتند این بفرعون کران
هیچمان آیا بود مزدی زتو	غالب ارباشیم ماخود بر عدو	گفت آری مرشمارا اجرهاست	هم ز نزدیکان شمائید اینجاست

قٰالَ لَهُمْ مُوسٰي اَلْقُوا مٰا اَنْتُمْ مُلْقُونَ ٤٣ فَاَلْقَوْا حِبٰالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنّٰا

گفت مرایشانرا موسی بیندازید آنچه راشمائیداندازنده پس انداختند ریسمانهاشان راوعصاهاشانرا وگفتند بعزت فرعون بدرستیکه

لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ٤٤ فَاَلْقٰي مُوسٰى عَصٰاهُ فَاِذٰاهِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ ٤٥ فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سٰاجِدِينَ ٤٦

ماهر آینه ماییم غلبه کنندگان پس انداخت موسی عصایش را پس آنگاه آن میربود آنچه را مینمودند بدروغ پس درافکنده شدند ساحران سجده کنندگان

قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسٰي وَ هٰرُونَ ٤٨ قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ

گفتند گرویدیم بپروردگار جهانیان پروردگار موسی وهرون گفت آیا ایمان آوردید مراو را پیش از آنکه دستوری دهم شمارا بدرستیکه

لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤٩ لَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاٰفٍ

آن بزرگ شماست که آموخته است شمارا سحر پس هر آینه زود باشد که بدانید هر آینه خواهم برید دستهاتان و پاهاتان را از خلاف یکدیگر و

وَ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ ٥٠ قٰالُوا لٰاضَيْرَ اِنّٰا اِلٰى رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ ٥١ اِنّٰا نَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لَنٰا رَبُّنٰا

هر آینه بردار خواهم کرد شمارا همه گفتند نیست باکی بدرستیکه ما بسوی پروردگارمان بازگشت کنندگانیم بدرستیکه ما طمع داریم که بیامرزد مارا پروردگار ما

خَطٰايٰانٰا اَنْ كُنّٰا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥٢

گناهانمارا که هستیم اول مؤمنان از قوم فرعون باحضار

ایمان آوردن ساحران بموسی علیه‌السلام

گفت موسی ساحرانرا کافکنید
پس حوردند این قسم در او نتش
موسی از کف درفکند آندم عصا
ساحران بر ره فتادی ساجدین
چون شنید این خواست فرعون از شتاب
مرشما را او بزرگ و مهتر است
می برم دست و پاتان از خلاف
ما طمع داریم آمرزش زحق
پس ردند آن حق برستانرا بدار

آنچه را افکنده گاید ازامید
که بفرعون وعنو و عزتش
آمد اندر جنبجو شد اژدها
قالو آمنا برب العالمین
ساحرانرا گفت از روی عتاب
بر شما آموخت سحری کاظهر است
هم بدار آویزم از این اعتساف
که ز ما بخشد گناه ماسبق
مهرشان بگریست موسی زارزار
سالها دعوت نمود از آنگروه

پس فکندند آن رسنها و عصا
این زمان انا لنحن الغالبون
خورد آنچه کرده بودند از فسون
رب موسی رب هرون که ما
نگرویدید ابج آیا پیش از آن
پس بدانید این شما باشد برود
جاودان گفتند نبود ضر ویم
که بدیم از فرقه فرعونیان
جایشانرا پس موسی حق نمود
آمد از طغیانشان تا بستوه

که بدارسیماب پر در آن عصا
موسی وهرون شوند از مار بون
از بیان تلقف ما یافکون
رهنما گشتند بر راه هدی
که دهم رخصت شمارا من عیان
چه عقوبت مارتان خواهم نمود
ما برب خویش برگردنده‌ایم
اولیم اینك حق از مؤمنان
زان تسلی یافت قلب آن ودود

وَ اَوْحَيْنٰا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَسْرِ بِعِبٰادِي اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ٥٣ فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدٰائِنِ حٰاشِرِينَ

ووحی کردیم موسی که شب بر بندگان مرا بدرستیکه شمائید از پی رفته شدگان پس فرستاد فرعون در شهرها جمع کنندگان

٥٤ اِنَّ هٰؤُلٰاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ٥٥ وَ اِنَّهُمْ لَنٰا لَغٰائِظُونَ ٥٦ وَ اِنّٰا لَجَمِيعٌ حٰاذِرُونَ ٥٧ فَاَخْرَجْنٰاهُمْ

بدرستیکه اینها هر آینه فرقه باشند اندك و بدرستیکه ایشان مرمارا بخشم آورندگانند و بدرستیکه ما همه ایم آمادگان یا حزم دارندگان پس بیرون کردیمشان

مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ ٥٨ وَ كُنُوزٍ وَ مَقٰامٍ كَرِيمٍ ٥٩ كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنٰاهٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ ٦٠ فَاَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

از بوستانها و چشمه‌سارها وگنجها وجای خوب همچنین و بمیراث دادیم آنرا ببنی اسرائیل پس از پی رفتند ایشان طلوع دریافتگان

٦١ فَلَمّٰا تَرٰاءَ الْجَمْعٰانِ قٰالَ اَصْحٰابُ مُوسٰي اِنّٰا لَمُدْرَكُونَ ٦٢ قٰالَ كَلّٰا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٦٣

پس چون دیدند یکدیگر را دو جماعت گفتند اصحاب موسی بدرستیکه ما هر آینه دریافته شده گانیم گفت نه چنین است بدرستیکه مهر باست پروردگارم بزودی راه نماید مرا

در بیان بردن حضرت موسی علیه‌السلام سبطیانرا ازمصر خفیه و رفتن فرعون از پی

سوی موسی وحی پس کردیم ما که برد ازمصر درشب قوم‌را
آنچنان کی که کس ازفرعونیان می‌نگردد واقف ازاحوالشان
چون زپی آیندتان بعد از خبر می‌شتابد ازشما حزبی اثر
زان موسی پس گرفتند ابتدا سبطیان از قبطیان پیرایها
پس برون رفتند شب ازراه مصر بیخبر ازقبطیان وز شاه مصر
روز چون شد قبطیان آگه شدند آگهی را نزد فرعون آمدند
که شب موسی وقومش رفته‌اند جمله زینتهای ما بگرفته‌اند
پس فرستاد او بهر شهر ودرش در زمان از بهر جمع لشکرش
گفت باشد این فتنه پس قلیل که خشم آورده مارا زین قبیل
ما مگر هستیم قومی باحذر از عدو یا از خلاف امرسیر
پس برون رفتند باصدساز وبرگ قبطیان ازمصر سوی غرق ومرگ
گفت زان بردیم ایشانرا بسوز ما زجنات وعیون وآن کنوز
یعنی ازآن باغهای ساخته چشمه‌ها وگنج بس پرداخته
هم زمنزلها که بود آراسته قصرها از زر وگوهر خواسته
اینچنین کردیم ومیراث آن نعم ما باسرائیلیان دادیم هم
آمدند ازپی پس ایشانرا چنین قبطیان فاتبعوهم مشرقین
سوی مشرق یا بشرق آفتاب ازپی ایشان رسیدند ازشتاب
یکدگر را پس چودیدند آندوقوم گفت موسی را مراصحابش زلوم
کاینزمان یابند مارا این گروه آورند از کینه مارا بستوه
گفت نبود این چنین پس کردگار ضامن است و ره نماید درگذار
اضطراب قوم را موسی چودید ناله کرد او سوی خلاق مجید
که نبینی حال ما ازپیش وپس اوّل وآخر تونی درکار وبس

فَاَوْحَيْنا اِلى مُوسى اَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظيمِ ٦٤ وَ

پس وحی کردیم سوی موسی که بزن بعصایت دریارا پس شکاف خورد پس بود هرپاره چون کوهی بزرگ و

اَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرينَ ٦٥ وَ اَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ اَجْمَعينَ ٦٦ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْآخَرينَ ٦٧ اِنَّ فى ذلِكَ

جمع کردیم آنجا دیگرانرا و نجات دادیم موسی را و هرکه باو بود همه پس غرق کردیم دیگرانرا بدرستیکه در آن هرآیه

لَآيَةً وَ ما كانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ ٦٨ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ ٦٩ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْراهيمَ

آیتی است و نباشند اکثرشان گروندگان و بدرستیکه پروردگار تو هرآیه اوست غالب مهربان و برخوان برایشان خبر ابراهیم را

٧٠ اِذْ قالَ لِاَبيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ ٧١ قالُوا نَعْبُدُ اَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفينَ ٧٢ قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ

هنگامیکه گفت مر پدرش را و قومش را که میپرستید گفتند میپرستیم بتانرا پس میگردیم مرآنهارا ایستادگان و مقیمان بر پرستش گفت آیا میشنوند از شما هنگامیکه

اِذْ تَدْعُونَ ٧٣ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ ٧٤

دعا میکنید یا نفع میدهند شمارا یا ضرر میرسانند

در بیان عصا زدن حضرت موسی بدریا و راه پیدا شدن و گذشتن موسی و قوم از دریا و غرق شدن فرعون و قوم او

پس بموسی وحی فرمودیم ما که بزن بربحر این‌ساعت عصا
زدعصا بربحر وبحرازهم شکافت هرکه ازبحر اوتواند راه یافت
پس شدان هرپاره چون کوه عظیم روی‌هم گردید بریکجا مقیم
بر ته دریا وزید آن لحظه باد خشک کرد آن راه کآسان برگشاد
هریکی ازسبطیان رفت ازرهی سوی دریا همچو دراثری مهی
راسپس نزدیک گرداندیم هم قبطیانرا برکنار ژرف یم
دید راهی باز فرعون اندر آب خواست تا دروی درآید باشتاب
گفت هامانش مرو کاین راه بست بلکه این ازسحرهای موسویست
خواست برگردد زراه ازخوف جان اسب او بکشید از دستش عنان
رفت دربحر ازپی یك رهنمای تاجه بوده است اصل آن داند خدای
خیلش ازپی چون همه داخل شدند برهلاك خویش مستعجل شدند
آب دریا هشت دردم سر بهم رفت موسی ماند فرعون او یم
موسی وهرکس که با او بد زراه وارهاندیم ازیم ایشانرا نگاه
پس نمودیم آن دگرهارا غریق تا مگر گیرند عبرت در طریق
مر علاماتیست روشن اندر این می‌نبودند اکثری از مؤمنین
باشد آن پروردگارت بیگمان ای محمد غالب و هم مهربان
خوان برایشان ازابراهیم آن خبر چون پدررا گفت وقومشرا دگر
چیست آنکه میپرستید آن شما گفت بپرستیم این اصنامرا

پس مرایشانرا همیشه عاکفیم	در عبادت حاضریم و واقفیم یاکه نفعی میرسانند ازوفا	گفت آیا بشنوند ایشان کلام دفع ضرّی یا نمایند از شما	چونکه ایشارا بخوانید ازمقام

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٧٥ قَالَ اَفَرَاَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ٧٦ اَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمُ

گفتند بلکه یافتیم پدرانمارا کههمچنین میکردند گفت آیادیدهایدآنچهرا هستیدکه میرستید شمایدرانتان کهپیشیانند

الْاَقْدَمُونَ ٧٧ فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي اِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ٧٨ اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ٧٩ وَالَّذِي هُوَ

پس مرستیکهایشاندشمنمراجزپروردگار جهانیان آنکهآفریدمرا پس‌اوهدایت‌میکند مرا وآنکه او

يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ ٨٠ وَ اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ٨١ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ٨٢ وَالَّذِي اَطْمَعُ

میخوراند مراو می‌آشاماندمرا وچون بیمارشوم پس‌اوشفامیدهدمرا وآنکهمیمیراندمراپس‌زندهمیکندمرا وآنکه طمع‌دارم

اَنْ يَغْفِرَلِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ٨٣ رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ٨٤ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ

کهبیامرزدمرا گناهانم روز جزا پروردگارمن‌عطاکن‌مراحکمی‌ودررسان‌مراشایستگان وبگردان‌مرمرازبان

صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ٨٥ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ٨٦ وَ اغْفِرْ لِاَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ٨٧

راستی درآخرآن وبگردان‌مرا از وارثان‌بهشت مالروحمت وبیامرزپدرمرا بدرستیکهاوبود ازگمراهان

می بگفتند این باشد بالیقین	یافتیم آباء خود لیك اندراین	می‌پرستیدند یعنی این بتان	ما بر ایشانیم تابع بی‌گمان
گفت ابراهیم آیا دیدهاید	میپرستید آنچه را بیعقل ودید	وانچه بود آبائشانرا اختیار	دمن اعدایند جز پروردگار
دشمنم یعنی من ایشارا زیاد	زانکه بودحب وبغضی درجماد	جز آنکو آفریدیم برسراست	پس‌خود اوبنمود برمن راه‌راست
وانکه او برمن دهد رزق کلو	هم طعام وهم شرابم هست‌ازو	چون شوم بیمار او بدهد شفا	جون بمیرم زنده پس‌سازد مرا
وانکه زاو دارم امید مغفرت	روز محشر از خطا بیمعذرت	رب هب لی یعنی ای پرودگار	ده مرا حکمی بدین‌اسوار
هم عا ملحق مرا باصالحین	انبیای رستگار پاك دین	می‌بگردان بهرمن نطقی براست	درجهان ارنام نیکو کرجاست
کن بلند آوازهام دررورگار	اندر آنها کزپی آیند آشکار	هم عا ار وارثان جنم	دار یعنی برثواب و طاعتم
هم بیامرزم پدر را درامان	عم من یعنی‌که بود ازگمرهان	یعنی اورا رهنمائی‌کن بدین	تا بباشد ار گروه مشرکین
بعد فوت عمش ارکرد این دعا	بوده او مؤمن هما در خفا	زانکه غفران بهرمشرك خواستن	انبیا را نیست درخوری سخن

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ٨٨ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ٨٩ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

ورسوامکردان روزیکه برانگیختهمیشوند روزیکهنفع نمیدهدمال‌ونهپسران مگرکسیکهامدخدارا بادلی درست

٩٠ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ٩١ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ٩٢ وَ قِيلَ لَهُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

ونزدیك‌گردانیدهشدبهشت‌برای‌پرهیزکاران وظاهر شددوزخ‌ازبرای‌گمراهان وگفتهشدمرایشار اکهکجاست‌انچهبودیدپرستید

٩٣ مِنْ دُونِ اللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ اَوْ يَنْتَصِرُونَ ٩٤ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ٩٥ وَ جُنُودُ

ازغیر خدا آیا یاری‌میکنندشمارا یایاری‌میدهند پس‌بروی‌افکندهشوندرآن‌ایشان‌وگمراهان ولشکرهای

اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ ٩٦ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ٩٧ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٩٨ اِذْ

شیطان همه گفتند و ایشان در آن خصومت میکردند بخدا قسم‌که هر آینه ما بودیم در گمراهی آشکار هنگامیکه

نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٩٩ وَ مَآ اَضَلَّنَآ اِلاَّ الْمُجْرِمُونَ ١٠٠ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ١٠١ وَلاَ صَدِيقٍ حَمِيمٍ

برابر میکردیم شمارا با پروردگار جهانیان وگمراه نکردند مگر گناهکاران پس نباشد مارا هیچ شفاعت کنندگان و دوستی نزدیک

١٠٢ فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠٣ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

پس کاش بودی مر مارا باز گشتی پس میشدیم از گروندگان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و نباشند اکثرشان مؤمنان

١٠٤ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٠٥

وبدرستیکه پروردگار تو اوست غالب مهربان

هم مکن رسوا مرا در یوم نشر
جز کسی کاید بحق با قلب پاك
هم بگمراهان شود ظاهر جحیم
اینك آیا هیچتان یاری دهند
احتجاجست این برار باب شرور
همچنین ابلس ولشکرهای او
از طریق دشمنی با یکدگر
اذ نسویکم برب العالمین
نیست پس مارا کسی از شافعان
آنچه شد مذکور باشد آیتی

مبعث گردند چون این خلق و حشر
از هوای نفس و کفر و اشتراك
برخلاف اهل جنات و نعیم
یا که خویش از انتقامی میرهند
ور به بت رانیست تکلیف وشعور
میشوند افکنده در دوزخ برو
یا بدیوان یا بتان زشت فر
خود شما را ما نمودید اینچنین
هم نه صدیقی حمیم و مهربان
عاقلان را در مقام عبرتی
بر عدو پروردگارت غالب است

یوم لاینفع که ندهد سود هیچ
اندران روزیکه نزدیك ار سرشت
مشرکان را گفته گردد چون شدند
پس فکنده میشوند اندرو بنار
یا مراد ازبت خود آن درحجت است
کافران گویند از تشویش و بیم
از شما دیوان قسم بر کردگار
هیچ مارا از طریق حق نبرد
پس نبدا بودمان برگشت کاش
می‌بودند اکثری از مؤمنان
مهربان هم بر مطیع و تائب است

مال و اولاد ایچکس را در بسیج
میشود مر اهل تقوی را بهشت
آنچه جز حق میپرستیدید چند
ت پرستان وبتان از هر کنار
کوست بتکریابت اوراصورتست
گرچه میباشند ایشان در جحیم
ما بدیم اندر ضلالی آشکار
جز گنهکاران کسی گمره نکرد
تا بدیم از مؤمنین معلوم وفاش
قوم ابراهیم بوهم و گمان

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ١٠٦ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلاَ تَتَّقُونَ ١٠٧ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم نوح فرستادگان را چون گفت مر ایشان را برادر ایشان نوح آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مر شمارا رسولی

اَمِينٌ ١٠٨ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١٠٩ وَ مَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاَّ عَلٰي رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بترسید از خدا و فرمان برید مرا و نمیخواهم از شما بر آن هیچ مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمیان

١١٠ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونَ ١١١ قَالُوا اَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ ١١٢ قَالَ وَ مَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا

پس بپرهیزید از خدا و اطاعت کنید مرا گفتند آیا ایمان باور یم مر ترا و پیروی کردند ترا فرومایگان گفت و نیست دانستم بآنچه هستند

يَعْمَلُونَ ١١٣ اِنْ حِسَابُهُمْ اِلاَّ عَلٰي رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ١١٤ وَ مَآ اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ١١٥ اِنْ

که میکنند نیست حسابشان مگر بر پروردگارم اگر دانید ونیستم من راننده گروندگان باشم

اَنَا اِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ١١٦ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ١١٧ قَالَ رَبِّ اِنَّ

من مگر بیم دهنده آشکارا گفتند هر آینه اگر باز نایستادی ای نوح هر آینه خواهی شد از سنگسار شدگان گفت پروردگار من بدرستیکه

قَوْمِي كَذَّبُونِ ١١٨ فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١١٩ فَاَنْجَيْنَاهُ

قوم من تکذیب کردند مرا پس حکم کن میان من و میان ایشان حکمی و نجات ده مرا و آنکه با منست از گروندگان پس نجات دادیم

وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١٢٠ ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ١٢١ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ مَا كَانَ

اورا و هر که با او بود در کشتی پر پس غرق کردیم بعد از آن باقی بازماندگان را بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و نباشد

اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٢٢ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٢٣

اكثرشان مؤمنان وبدرستيكه پروردگار تو هر آينه اوست غالب مهربان

دربيان تكذيب نمودن نوح عليهما السلام را قوم او

اينچنين تكذيب كردند از و صوح
من رسولی برشما باشم امين
پس بترسيد از خداوند شفيق
پيروی كردند از تو سفلگان
گفت نبود يا چه باشد علم من
گر بود ايمانشان از قلب وجان
مؤمنارا من كجا رانم زخويش
آيتی گفتند قومش گر نه باز
گفت ای رب كه بيمثلی و ضد
هم مراهم آنكه هست از مؤمنين
غرق پس كرديم باقی ماندگان

جمله پيغمبرندگان را قوم نوح
پس بترسيد از خدا و اطيعون ماليس
پيروی وارونكنند اندرطريق
كه ندارند اچ درمقدر وشان
آنچه را هستند عامل يمكن
يا ز روی كسب مال و انند ن
نيستم من طرد ار حق كش
توروشوت يا كه از انداز و ساز
قوم من كردند تكذيبم بجد
دامن او رهانشان از ظلم وكين
اندران هست آيتی بر مردمان
هست رب غالب او بر كافران

چون برادرشان كه بد نوح از ولا
ازشما مزدی نخواهم مزد من
برتو ما گفتند ايمان آوريم
تابعند ايشان ترا نز دانشی
هستشان با حق حساب زشت و خوب
نيست ايشان را بجز با حق حساب
نيم ده يعنی بخلقم نز هوس
تو مرجوم عنی اعنی راندگان
حكم كن پس بين من با ايكروه
پس رهانديم او و با او هر كه بود
مؤمن از ايشان نبودند اكثری
هم مؤمن در مجانش مهربان

گفتشان آيا نترسيد از خدا
نيست جز پروردگار ذوالمنن
وانكهی ما ذيمال وسروريم
بلكه محض طمعه است وخواهشی
گر كه داند اوست علام الغيوب
گر شعوری هستتان دراتساب
نيستم مختار خود برطرد كس
ميكشيمت زير سنگ اندر زمان
حكمی از صفت بوجهی از وجوه
اندرآن فلك پر از آدم نزود
بر خدا و ملت و پيغمبری

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ هُودٌ اَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ

تكذيب كردند عاد مرسلان را هنگاميكه گفت مر ايشان را برادرشان هود آيا نمی پرهيزيد بدرستيكه من مرشما را رسولی امينم

١٢٦ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ ١٢٧ وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بپرهيزاز خدا وفرمان بريدمرا ونميخواهم ازشما بر آن هيچ مزدی نيست مزدمن مگر بر پروردگار جهانيان

١٢٨ اَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ١٢٩ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ١٣٠ وَاِذَا بَطَشْتُمْ نصف الجزو

آيا بنا ميكنيد بهرجای بلند علامتی كه بازی ميكنيد وفرا ميگيريد قصرهای محكم باشد كه شما جاويد بمانيد وچون حمله ميكنيد

بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ١٣١ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ ١٣٢ وَاتَّقُوا الَّذِي اَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ١٣٣ اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ

حمله كنيد ستمكاران پس بترسيد از خدا وفرمان بريد مرا وبپرهيزيد از آنكه امداد كرد شما را با آنچه ميدانيد امداد كرد شما را بچهار پايان

وَبَنِينَ ١٣٤ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٣٥ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٣٦ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا

وپسران وبوستانها وچشمها بدرستيكه من ميترسم برشما عذاب روزی بزرگ را گفتند يكسانست برما

اَوَعَظْتَ اَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ١٣٧ اِنْ هٰذَا اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِينَ ١٣٨ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

خواه پند داده باشی يا نبوده باشی از پنددهندگان نيست آن مگر عادت پيشينان ونباشيم ما عذاب كرده شدگان

١٣٩ فَكَذَّبُوهُ فَاَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٤٠ وَاِنَّ

پس تكذيب كردند اورا پس هلاك كرديمشان بدرستيكه در آن هر آينه آيتی است و نباشند اكثرشان مؤمنان وبدرستيكه

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٤١

پروردگار تو اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن هود علیه‌السلام را قوم او

همچنین تکذیب کردند ازعاد ‖ مرسلین را بی‌تأمل قوم عاد
چون برادرشان بگفت اعنی که هود ‖ از خدا آیا نترسید و حدود
من رسولم از خداوند رفیع ‖ پس بترسید وشوید ازمن مطیع
من نخواهم ازشما مزدی یقین ‖ هست مزدم با خدای عالمین
برفلندیها کنید آیا بنا ‖ خانها لغو و عبث بی‌اقتضا
حوضهای آب مگیرید سخت ‖ با قصور و باغهای پردرخت
گوئیا باشید جاوید اندران ‖ سخت‌گیری پس نمودید ای سران
سخت گیریهای جبارین خلق ‖ بی‌شفقت چون سگی کافتد بدلق
پس بترسید ازخدا و پیروی ‖ هم‌کنید از من بوجه مستوی
می‌بترسید از خداوند احد ‖ که شما را کرده ازهر ره مدد
آن مددها را شما دانید هین ‖ که نمود او خود بانعام و بنین
بوستانها چشمه های پر زآب ‖ برشما ترسم من‌از یوم عذاب
قوم گفتندش مساوی بردما ‖ گفتن وناگفتنت شد وعظها
اینکه بپرستیم ماخودداین تان ‖ نیست غیراز عادت پیشینیان
ما بعادتها معذب نیستیم ‖ پس ورا دادند برتکذیب بیم
پس نمودیم آن جماعت را تباه ‖ اندراین باشد نشانها براه
بیشتر زایشان نبودند از یقین ‖ برخدا و بررسول از مؤمنین
غالب است ومهربان پروردگار ‖ برعذاب و برثواب خصم ویار

کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ١٤٢ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صَالِحٌ اَلَا تَتَّقُونَ ١٤٣ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ

تکذیب کردند ثمود مرسلان را چون گفت مرایشان را درشان صالح آیا نمی پرهیزید بدرستیکه من مر شما را رسولی امین

١٤٤ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١٤٥ وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس بترسید ازخدا و فرمان برید مرا و نمیخواهم ازشما بران هیچ مزدی نیست مزدم مگر بر پروردگار جهانیان

١٤٦ اَتُتْرَكُونَ فِيمَا هٰهُنَا آمِنِينَ ١٤٧ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ١٤٨ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ١٤٩

آیا وا گذاشته میشوید در آنچه هست اینجا ایمنان در بوستانها وچشمها وزرعها وخلی که شکوفه‌اش لطیف است

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ١٥٠ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ ١٥١ وَلَا تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ١٥٢

ومیتراشید از کوهها خانها ماهران پس بترسید از خدا و فرمانبرید مرا واطاعت مکنید امر اسراف کنندگان را

اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ١٥٣ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ١٥٤ مَا اَنْتَ

آنانکه افسادمیکنند در زمین واصلاح میکنند گفتند جز این نیست که توئی از سحر بسیار کرده شدگان نیستی تو

اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَاْتِ بِآيَةٍ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٥٥ قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ

انسانی مگرمانندما پس‌بیاورآیتی اگرهستی از راستگویان گفت این است ناقه مرآنرا است آب خورش و مرشما راست آب

يَوْمٍ مَعْلُومٍ ١٥٦ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَاْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٥٧ فَعَقَرُوهَا فَاَصْبَحُوا نَادِمِينَ ١٥٨

خورش روزی معین ومس مکنیدش بیدی پس بگیرد شما را عذاب روزی بزرگ پس پی کردند او را پس گردیدند پشیمانان

فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٥٩ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٦٠

پس گرفت ایشان را عذاب بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و نباشند اکثرشان گروندگان وبدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن صالح علیه‌السلام را قوم او

هم ثمود آمد بتکذیب رسل ‖ چون زگمراهان بدند از جزء وکل
گفت چون صالح برادرشان بجا ‖ می‌نترسید ایچ آیا از خدا
من رسولی پس امینم فاتقوا ‖ پیروی ازمن کنید ایدون نکو
ازشما مزدی نخواهم من بر آن ‖ هست مزدم با خدای مستعان

مر شما بگذاشته آیا شوید … اندران جنتکه دروی میروید
زرعها و نخلهای بس طریف … که بود اشکوفه‌اش نرم و لطیف
پس بترسید ازخدا در کل حال … پیروی ودمن‌کنید اندر فعال
امر خود نارند هرگز بر صلاح … میفزایند از عمل بر افتضاح
تو نه جز آدمی مانند ما … راستی را آیتی آور بجا
گفت ناقه‌است اینکه خواهید از شتاب … خود نصیبی مرورا باشد زآب
هست یکروز اعنی ازبهر شما … روز دیگر بهر این ناقه جدا
مرشما را گرد آرد رنج عظیم … درچنان روزی بزرك ازهول وبیم
شرحش اندر سورهٔ اعراف شد … جمله مذکور آنچه درتفسیر بد
می‌بودند اکثری از مؤمنان

ایمن و آسوده بی‌هر آزمون … یعنی اندر بوستانها و عیون
میتراشید از حجر ورکوهها … خانها در شادمانی و اعتلا
پیروی نارید زامر مسرفین … که بوند اهل فساد اندر مبین
قوم گفتندش جزاین نبود که تو … جادوئی کرده شدستی و بنو
یعنی ازباشی توهیچ از صادقین … باید آوردن شان برصدق دین
هم شما را بهرهٔ بی‌گفتگو … روز معلوم است زآب نهروجو
لاتمسوها بسوای قوم من … که عذاب آید شما را درزمن
ناقه را کردند پی ازکینه پس … زان پشیمان سخت گشتند آن نفس
پس گرفت آنقوم را ناگه عذاب … واندراین باشد نشانها برصواب
حق بخلقش غالبست و مهربان

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ١٦١ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلَا تَتَّقُونَ ١٦٢ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند قوم لوط مرسلانرا چون گفت مرایشانرا برادرشان لوط آیا نمی‌پرهیزید بدرستیکه من مرشمارا رسولی

اَمِينٌ ١٦٣ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ١٦٤ وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

امینم پس بپرهیزید ازخداو فرمان برید مرا ونمیخواهم ازشما برآن هیچ مزدی نیست مزدمن مگر برپروردگار عالمیان

١٦٥ اَتَاْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ١٦٦ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَلْ

آیامیائید مذکرهارا ازجهانیان و وا میگذارید آنچه‌را برای شما پروردگاران ازجفتهاتان بلکه

اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ١٦٧ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ١٦٨ قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ

شمائید گروهی تعدی کنندگان گفتند هرآینه اگر بازنایستی ای لوط هرآینه خواهی شد از بیرون کرده شدگان گفت بدرستیکه من مرکردار شمارا

مِنَ الْقَالِينَ ١٦٩ رَبِّ نَجِّنِي وَ اَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ١٧٠ فَنَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِينَ ١٧١ اِلَّا عَجُوزاً

از دشمنانم پروردگارا برهان مرا واهلمرا از آنچه میکنند پس رهانیدیم اورا واهلش را همه مگر پیرزنی

فِي الْغَابِرِينَ ١٧٢ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٧٣ وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٣ اِنَّ فِي

در بازماندگان پس هلاك کردیم دیگرانرا و بارانیدیم برایشان بارانی پس بد بود باران بیم کرده شدگان بدرستیکه

ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ١٧٥ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ١٧٦

درآن هرآینه آیتی است و نباشد اکثرشان گروندگان و بدرستیکه پروردگارتو هرآینه اوست عزیز رحیم

در بیان تکذیب نمودن لوط علیه‌السلام را قوم او

همچنین کردند تکذیب رسل … قوم لوط از مرد و زن وز جزء و کل
من رسولی بس امینم ما وداد … فاتقوا الله و اطیعون یا عباد
خود شما آئید آیا بر رجال … از میان اهل عالم زاشتغال
میگذارید آنکه حق بهر شما … آفرید اعنی زنان پارسا
آیی گفتند گر ز نصح و پند … تو ز بیرون رفتگانی باگزند
لوط گفتا من بکردار شما … دشمنم بیرون زحد و انتها
پس رهاندیم او و اهلش را تمام … جز زنش کوماند باقی در مقام
ساء مطر المنذرین یعنی بداست … بارشی کان بهر قومی مرتداست
اندراین باشد علامتها یقین … هم نبودند اکثری از مؤمنین

لوط کایشانرا برادر بود گفت … می‌ترسید ازخدا اندر نهفت
می‌نخواهم ازشما مزدی بکار … نیست مزدم جزکه بر پروردگار
میکنید اعنی که با مردان لواط … هیچ از این معنی نداریداحتیاط
بل شما باشید قومی بس عنود … فرقهٔ بگذشتگانید از حدود
یعنی اخراجت نمائیم از بلد … بافضیحتهای بیش از حصر وحد
ده مرا یارب تو با اهلم نجات … زانچه ایشان میکنند ازسیئات
جمله کردیم آن دگرها را هلاك … می‌باراندیم برسر سنگ وخاك
بود آن بارش مگر کبریت سنگ … که بسرباریدشان دروقت ننگ
هست مر پروردگارت غالب او … مهربان برمؤمنان طالب او

كَذَّبَ اَصْحٰابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۷ اِذْ قٰالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلاٰ تَتَّقُونَ ۱۷۸ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کردند اصحاب ایکه مرسلانرا چون گفت مرایشانرا شعیب آیا نمی‌پرهیزید بدرستیکه مرشمارا رسولی

اَمِينٌ ۱۷۹ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ ۱۸۰ وَ مٰا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاّٰ عَلٰى رَبِّ

باامانت ودیانتم پس بپرهیزید از خدا و فرمان بریدمرا و نمیخواهم از شما برآن هیچ مزدی نیست مزدم مگر بر پروردگار

الْعٰالَمِينَ ۱۸۱ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۱۸۲ وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۳ وَلاٰ

جهانیان تمام کنید پیمانه‌را و نباشید از زیان رسانندگان و وزن کنید با ترازو و باقپان درست و کم

تَبْخَسُوا النّٰاسَ اَشْيٰاءَهُمْ وَلاٰ تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۴ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ

مکنید مردمانرا چیزهاشان و تباه‌کاری مکنید درزمین افسادکنندگان وبپرهیزید از آنکه آفرید شمارا وخلق پیشینانرا

۱۸۵ قٰالُوا اِنَّمٰا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۸۶ وَ مٰا اَنْتَ اِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكٰاذِبِينَ

گفتند جز این نیست که توئی از سحر بسیار کرده شدگان و نیستی تو مگر انسانی مانند ما و بدرستیکه گمان میبریم ترا که هر آینه از دروغگویانی

۱۸۷ فَاَسْقِطْ عَلَيْنٰا كِسَفاً مِنَ السَّمٰاءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ ۱۸۸ قٰالَ رَبِّي اَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ

پس فرود آور برما پارها از آسمان اگرهستی از راستگویان گفت پروردگار من داناتر است بآنچه میکنید

۱۸۹ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذٰابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ كٰانَ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۹۰ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان عذاب روز آن سایه‌بان بدرستیکه آن بود عذاب روزی بزرگ بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است و

مٰا كٰانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۹۱ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۹۲

نباشند اکثرشان گروندگان و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قوم او

همچنین کردند تکذیب شعیب
اهل ایکه وز پیمبرها ز ریب
چون بایشان گفت او آیا شما
می‌نپرهیزید ای قوم از خدا
من رسولی بس امینم از وجوه
فاتقوالله و اطیعون ایگروه
از شما مزدی نخواهم در سؤال
نیست مزدم جز زرب ذوالجلال
بر تمام آرید وزن چیزها
کم نپیمائید وزن کیل را
وزن بایدکرد با میزان راست
کم سازید ازحق کس کز بجاست
می‌نجوئید از تباهی درزمین
تا شما باشید هیچ از مفسدین
مرشما و قوم پیشین را پدید
غیر ازاین نبود بگفتند آنکه تو
سحرکرده گشته‌ ئی گفتگو
برحذر باشید زان کو آفرید
کاذبت البته دانم این همی
از آسمان افکن بما پس پارهٔ
هستی ار تورات کو بیچارهٔ
هستی تو مثل ما جز آدمی
هست داناتر زانکه یا مزید
پس بتکذیب آمدندش پس گرفت
مرعذاب یوم ظله بس شگفت
گفت ربم برهرآنچه میکنید
وان عذابی بود پرهول وعظیم
اندراین باشد علامات ازوجوه
غیر مؤمن بود اکثرزان گروه
سایبان آتش اعنی روز بیم
هست رب اوعزیز وهم رحیم
خلق را تا زاو بود امید و بیم

وَ اِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ ۱۹۴ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

و بدرستیکه آن فروفرستادن پروردگار عالمیانست فرود آورد آنرا روح الامین بر دلت تا بوده باشی از بیم دهندگان

١٩٥ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ١٩٦ وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ ١٩٧ اَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً اَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَآءُ

بلغت تازی واضح وبدرستیکه آن هر آینه باشد در کتب پیشینیان آیا نباشد مر ایشانرا آیتی اینکه میدانند آنرا دانایان

بَنِي اِسْرَآئِيلَ ١٩٨ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلٰى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ ١٩٩ فَقَرَاَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ٢٠٠ كَذٰلِكَ

بنی اسرائیل واگر فرو فرستاده بودیم آنرا بر بعضی عجمان پس خوانده بود آنرا بر ایشان نبودند بآن گروندگان همچنین

سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ٢٠١ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ ٢٠٢ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

مسلوك داشتیم آنرا در دلهای گناهکاران ایمان نمی آورند بآن تا آنکه ببینند عذاب پردرد پس بیاید ایشانرا ناگاه و ایشان

لَا يَشْعُرُونَ ٢٠٣ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ٢٠٤ اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ٢٠٥

نداند پس گویند آیا ما ائیم مهلت دادگان آیا پس عذاب مارا شتاب میخواهند

این بود تنزیل رب العالمین / گشته نازل همره روح الامین ‖ بر دل تو تا شوی از منذرین / در زبان تازی از وجه مبین
ذکر قرآن در کتاب سالف / بود چون رخشنده لؤلؤ در صدف ‖ نیست آیا بهر ایشان آیتی / یعنی از بهر قریش از عبرتی
اینکه قرآنرا بداند از کلام / عالمان آن یعقوب کرام ‖ یعنی اسرائیلیان اندر کتاب / دیده‌اند اوصاف قرآن بیحجاب
این کتاب ار میفرستادیم هم / بر یکی مردی که او بود از عجم ‖ از عرب وانگاه میخواند او بکو / گرویدندی بدان بی گفتگو
که مهمیم این زبانرا هیچ ما / تا بآن آریم ایمان را اقتضا ‖ یا محولات عجم ازاین کتاب / میفرستادیم ما بافصل و باب
مؤمن ایشان میشدند اما عرب / میکنند انکار ایشان بی ادب ‖ همچنین اندر قلوب مشرکان / اندر آریم آن چو خوانی بر عیان
باورند ایمان باو تا در هلاك / می‌بینند آن عذاب دردناك ‖ پس بناگه آید ایشانرا بسر / زان نبودشان بشعوران بیخبر
پس نگویند ایچ باشد مهلتی / تا که ایمان آوریم از فرصتی ‖ مینمایند این زمان آیا عذاب / هیچ مارا زان نبوقف برشتاب

اَفَرَاَيْتَ اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ٢٠٦ ثُمَّ جَآئَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ٢٠٧ مَا اَغْنٰى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ

آیا دیدی که اگر کامیاب سازیم ایشانرا سالها پس آید ایشانرا آنچه بودند که وعده داده میشوند کفایت نکند از ایشان آنچه بودند کامیاب کرده میشدند

٢٠٨ وَمَا اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ٢٠٩ ذِكْرٰى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ٢١٠ وَمَا تَنَزَّلَتْ

وهلاك نکردانیدیم هیچ قریه‌را مگر که بود مر آنرا بیم دهندگان پند دادنی ونبودیم ستمکاران وفرود نیاوردند

بِهِ الشَّيَاطِينُ ٢١١ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ٢١٢ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ٢١٣ فَلَا

شیاطین ونمی سزد مر ایشانرا ونمی توانند بدرستیکه ایشانند از شنیدن هر آینه عزل شدگان پس

تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ٢١٤ وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ ٢١٥ وَاخْفِضْ

مخوان با خدا الهی دیگر پس بشوی از عذاب کرده شدگان وبیم کن خویشانت را که نزدیکترند وفرود آور

جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٢١٦ فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ٢١٧ وَتَوَكَّلْ

بالت را برای آنکه پیرو شد ترا از گروندگان پس اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو بدرستیکه من بیزارم از آنچه میکنید وتوکل کن

عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ٢١٨ اَلَّذِي يَرٰيكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٩ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ٢٢٠ اِنَّهُ

بر غالب مهربان آنکه می بیند ترا وقتیکه بر میخیزی واگردیدنت از حالی بحالی در سجده کنندگان بدرستیکه

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٢٢١

اوست شنوای دانا

دیدی آیا اینکه اندر سالها
دفع ننماید از ایشان حق عذاب
ر هلاکت نامد از ما هیچ ده
مشرکان گفتند احمد کاهن است
مر شیاطین را نباشد این سزا
پس مخوان با حق خدایان دگر
بیم کن خویشان خودرا کاقربند
یعنی از مهر و تواضع گو سخن
اقربایت یعنی ار سرکش شوند
کن توکل برخدای مستعان

گر که برخوردارشان سازیم ما
آنچه را بودند از آن بهره یاب
جز که در وی بر رسولی بیم ده
دیوش آموز دسخن از هرچه هست
استطاعت بستشان هم بیخطا
پس عذاب آید تورا از دادگر
مر شرافترا بتوحید اسبد
ناکسی کو نگرود بیمکر و فن
برخدای فرد واحد نگروند
کاوست غالب برامور و مهربان
همچنین گردیدت در ساجدین

پس نیایدشان بداینچه بوده‌اند
یعنی آن مال و منال و عزّ و نار
از پی الزام حجتها و پند
گفت دان حق مانزلت به
کانگروه از سمع اقوال و سروش
زانکه مشرکرا نماید حق عذاب
بال خودراهل فرو آرا که شد
پس نماید ارکه عصیان کو صریح
دست نکشند از پرستش بتان
آنجدا که بیندت درجهر و راز
کوسمیعست و علیم اندر یقین

خودندان موعود ازرنج وگزند
رنج ما رایشان ندارد هیچ باز
تا نباشد ظلمی از ما درگزند
دیو ناورد این کمان کز ردابلهی
جمله معزولند وازمعنی خموش
آنکه شرك آورده باشد ردباب
پیروت ازمؤمنان ازقلب وود
ارشما بیزارم از فعل قبیح
کوری باشم من از اعمالتان
چونکه برخیزی ومجلس برنماز

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَي مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ٢٢٢ تَنَزَّلُ عَلَي كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ٢٢٣ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ

آیا خبردهم شمارا برکسیکه نازل میشود در او شیاطین نازل میشود در هر دروغگوی گناهکاری می‌اندازند گوش‌را واکثرشان

كَاذِبُونَ ٢٢٤ وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ٢٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ٢٢٦ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ

دروغگویانند وشاعران پیروی میکنندشان گمراهان آیا ندیدی که ایشان در هر وادی سرگشته میروند وآنکه ایشان میگویند

مَا لَا يَفْعَلُونَ ٢٢٧ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ٢٢٨ وَانْتَصَرُوا

آنچه‌را نمی‌کنند جز آنکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته ویاد کردند خدارا بسیار وانتقام کشیدند

مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

از بعد آنکه ظلم کرده شدند وزودی خواهند دانست آنانکه ستم کردند که بکدام جای بازگشت میکردند

خودشما را من کنم آیا خبر
قول دیوانرا سمعی خاذند
شاعران مشرك از ایشان کسند
هم سفیهی چند از دال عرب
خود تو آیا می‌بینی کز فسون
می‌بگویند آنچه نکنند ازپسند
بگرویدستند یا آن شاعران
یاد حق درشعرشان باشد فزون
خود کشیدند انتقام ایشان بجا
شعرها گفتند از راه قبول
زوددانند اهل ظلم ازسرگذشت
هر صفات بد بود بئس المصیر

تا فرود آید کرا دیو از اثر
اکثری زایشان نگفتن کاذبند
پیروی جهال و بی‌عقلان حند
پیروی کردند زایشان زوروش
درهرآن وادی بپیوسند چون
فسق نا کرده بخود نسبت دهند
هستشان گفتار نیك اندر بیان
یا که نعت احمد کامل شئون
پس‌جواستم دیده کشندد ازهجا
درسپاس ایزد و نعت رسول
باز برچه مسکنی خواهندگشت
وصف بگویم توبحشی برفقیر
وصفی ارید باشدم بنگوش کن

میشود بر کل افاك اثیم
پس نباشد بر سزاوار رسول
هجوکردند از پیمبر چندتن
آمد آیت کاین گروه ظلمند
چون بهایم که روند از بی‌شعور
تابعند از شاعران یاوه گو
فعل شایسته‌است گفتار نکو
یا ندارد شغل شعر از امتیاز
هجو کردند آنکسان راکه هجا
چون حسان و بن رواحه آرمان
نارالها مر صفی جوید پناه
کن بدل وصفی که میدانی توزشت
بحررحمت کو بجام جوش کن

نازل ارخاطر شیاطین رجیم
تا نیاید قول دیوانرا قبول
شاعران یاوه گو در انجمن
تابع و متوغشان درحسرتند
ره بجائی مییابند از قصور
مردمان الاالذین آمنوا
شاعران را درمقال وگفتگو
آنجماعت وارطاعت هیچ باز
ربی گفتند و اصحاب رجا
مدح اوکردند وهجو مشرکان
برتو ز اوصاف بدو آنجایگاه
ازفقیری کافتقارستش سرشت

سورة النَّمل خَمسَ وَتِسْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

طسٓ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ٢ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ

این آیتهای قرآن وکتاب واضح هدایت است وبشارت برای مؤمنان آنانیکه برپای میدارند نماز را

وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ

ومیدهند زکوة را وایشان بآخرت ایشان یقین میدارند بدرستیکه آنانکه ایمان نمی آرند بآخرت آراستیم برای ایشان

اَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ٥ اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ ٦

کارهاشان پس ایشان حیران میباشند آنها آنانند که مر ایشان راست بدی عذاب وایشان درآخرت ایشانند زیانکاران

وَاِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ٧

وبدرستیکه تو هر آینه فراداده میشوی قرآن را از نزد درست کردار دانا

طس یعنی که ذات ذوالجلال   مر سلامت یعنی آنچیزیکه بست   ظاهر است وسالم از نقص وزوال   درخور ذاتش نکار ومنتفی است
هادی است و مژدده بر مؤمنان   هستشان بر آخرت ازجان یقین   آنکسان باشند گر خواهی نشان   وانکسی کو نگرود بر یوم دین
آنکه باشد در سوء العذاب   ور زیانکاران بهنگاه حساب   کاو بر نزدیک حکیمی بس علیم   بر و الفا میکند آن ای علیم
مر طهارت اصل هر وصف نکوست   نقص وعیب اعمی بکلی مسلوب ازوست   این بود آیات قرآن مبین   هم کتاب مستنیر مستبین
درکمال خود یقیمون الصلوة   ساعی اندر وصف یؤتون الزکوة   داده ایم از بهرشان زینت براست   آن عملهاشان که حیرترا سزاست
ای محمد تو ز جبریل امین   میکنی قرآن تلقی بالیقین

اِذْ قَالَ مُوسٰى لِاَهْلِهِ اِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ اَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ

هنگامیکه گفت موسی مر اهلش را که من دیدم آتشی را زود باشد که بیاورم شما را از آن خبری یا بیاورم شما را شعله گرا بیده باشد که شما

تَصْطَلُونَ ٨ فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ اَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ

گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا کرده شد که برکت داده شد آنکه باشد در آتش وآنکه باشد پیرامون آن و مبراست خدا پروردگار

الْعَالَمِينَ ٩ يَا مُوسٰى اِنَّهُ اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٠

جهانیان ای موسی بدرستیکه منم خدای غالب درست کردار

در بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام بوادی مقدس از پی آتش

گفت چون موسی باهل خود که من   آتشی از دور دیدم بی سخن   زود باشد کاورم از آن خبر   بر شما یا شعلهٔ زآتش مگر
گرم تا گردید شاید زان شما   وارهید از رنج سرما زاقتضا   یعنی آرم یا که راهی من بدست   یا که آرم آتشی زانجا که هست
پس چو موسی آمد او نزدیک آن   شد ندا کرده مرا و از هر کنار   گشته برکت داده و فایز بخیر   آنکه در نار است و گردش بی زغیر
پاک باشد آن خداوند جهان   تا بتشبیهش بیاری در گمان   پاک یعنی زانکه با چیزی شبیه   سازدش کس هیچ ازوجهی وجیه
در تعجب شد کلیم از آن ندا   ازکجا گفت آید آیا این صدا   گفت بار الهی انا الله الحکیم   من عزیزم من حکیم ای کلیم

وَاَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَاَنَّهَا جَآنٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسٰى لَا تَخَفْ اِنِّي

وبینداز عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکند گویا که آن ماریست باریک برگشت باز پس رونده والتفات ننمود ای موسی مترس بدرستیکه

لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ١١ اِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢

نمیترسند نزد من مرسلان مگر آنکه ظلم کرد پس بدل آورد نیکی را پس از بدی پس بدرستیکه من آمرزنده مهربانم

وَاَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنَّهُم

وداخل‌کن دسترادر گریبانت که‌بیرون‌آیدسپید نوراف‌ازغیر بدی در نه‌گانه آیتها بسوی فرعون وقومش بدرستیکه

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ١٣ فَلَمَّا جَآئَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ١٤ وَ جَحَدُوا بِهَا

ایشان بودند گروهی فاسقان پس‌چون‌آمدایشارا آیتهای‌ما که‌بینا کننده‌است گفتنداین‌است جادوی آشکار وانکار کردندآنرا

وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ١٥

ویقین‌داستند آنرا نفسهاشان‌ازراه‌ستم وکبر پس‌نگر چگونه‌باشدانجام کار فسادکنندگان

می‌پینداز این عصارا چون فکند
یا بچالاکی و چستی بود حان
موسی ازوی‌روبگرداندای‌عجب
لیك برخود هرستم‌کرد از زلل
غفلت اعنی کرکه سر رد رانبیا
هم درآوردست خودرا درغل
سوی فرعون وگروهش برشان
مبصر اعنی نس‌نماینده و بدید
نکمان بد نسشان یعنی ندان

جستجو کرداو چوماری پرگزند
اژدها درجسه و شکل وتوان
ور توهم برگشت اندر عقب
وان ندی پس‌کرد بریکی‌بدل
بار نادم گشت وراجع سوی ما
تا سفید آید برون‌دوراز خلل
چونکه ایشانند قومی فاسقان
پس‌بگفتند این‌بود سحری شدید
لیك میکردند انکار اززبان
پس‌توای‌بینده چون‌بوده‌است‌بین

حیهٔ باریك و چست و تیزرو
بود یاجان چون فکندش درزمین
ملك‌مترس ایموسی ازغیراین‌زمن
شد پشیمان‌گشت تائب در زمان
پس باطمینان کم خوفش بدل
باشد اعنی عاری ازنقص‌وبرص
پس بهنگامیکه آیتهای ما
پس بآن گشتند منکر ازجحود
از ستمکاری و عدوان وعلو
آخر و انجام کار مفسدین

خوفناك و پرنهیب ازراه ودو
اندك اندك گشت ثعبانی مبین
می‌ترسند انبیا در پیش من
پس منم آمرزگار و مهربان
جزنکوئی نبودش تا در عمل
وین دو باشد ازنه آیات اخص
آمد ایشارا عیان و برملا
گرچه ثابت امرحق برحمله بود
خویش عالی میشمردند از علو

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

وبتحقیق‌دادیم داودرا وسلیمانرا دانش وگفتندستایش‌مرخدارا که‌افزونی‌دادمارا برسیاری ازبندگانش که‌مؤمنانند

١٦ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ اُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِنَّ

ووارث‌شد سلیمان داودرا وگفت ای مردمان آموختندمارانطق پرنده وداده‌شدیم از همه چیز بدرستیکه

هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ١٧

این‌هرآینه مزیتی‌است‌آشکار

در بیان دانستن سلیمان علیه‌السلام نطق مرغان را

وزیقین دادیم دانش ز اختیار
بر کثیری از عباد مؤمنین
گفت ایمردم شدیم آموخته
گفت طاوس این سراید برملا
طوطی این‌گویدکه هرزنده بتن
تا بیابد این بوقت احتیاج
مرقطاره گوید آنکو بست لب
این همی گوید خروس اندرفغان
هم‌عقاب این‌گوید اندوری ناس
بلبل این‌گویدکه بهدجان‌زقوت
من‌شنیدم خود ززنبوری که گفت

ما بداود سلیمان آشکار
که فزونند از تمام عالمین
نطق مرغان ورعلوم اندوخته
هرجزا بینی همان یا بی‌جزا
می‌میرد هم‌شود هرنو کهن
همچوصحت وقت علت بر مزاج
از تکلم گشت سالم ازتعب
از خدا آرید یادی غافلان
جمع گردد دل بیارامد حواس
برهرآن مخلوق حی لایموت
رحم هرکس‌کرد شدبارحم جفت

وان دوگفتنداز خداوندی سپاس
هم زداود آن‌سلیمان بی‌شگفت
چندرمز ازمنطق‌الطیرش بیان
هدهد این‌گویدکه آمرزش نگاه
گوید آن‌خطاف درآواز خویش
رخمه گوید جزخدا هرچیزهست
گوید این بیغا که برآن بادویل
نسر گوید یابن آدم در جهان
سار گوید ای‌خدای جانفروز
فاخته گوید مراین‌را هم غراب
من‌نخواهم برتو زدنیش ایحقیر

که فزونی دادمان برکل ناس
دروراثت ملك وشاهی راگرفت
سازم اندرنظم تفسیر ازنشان
ای گنهکاران نخواهید از اله
که فرستیدازخود ازچیزیست‌پیش
مرو رابی‌شك روان‌اندربی‌است
که نباشد حزکه مردنیاش میل
هرچه مانی آخرخود مرگ دان
ازتوخواهم قوت‌خوداروزروز
که لدواللموت وابنواللخراب
گرکه بیرحمی نداری درضمیر

رحمت اراقزون بود برخلق پس ‖ رتو نشنید بیرحمی مگس ‖ مابقی را فهم کن ار ماهشی ‖ که نه از دست وزبان صوفی کشی
ارسلیمان گوش کن گفتا که داد ‖ منطق الطیرم خداوند ازو داد ‖ هم بهاداده است او ازکل شئی ‖ باشد این فضلی عیان برمانوی
‖ رصفی هم نظم تفسیری چنین ‖ انّ هذا لهو الفضل المبین ‖

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٨ حَتّٰى اِذَا اَتَوْا عَلٰى وَادِ

وجمع گردانیده شد برای سلیمان لشکرهاش از جن و انس و برنده پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند بوادی

النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٩

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید درمسکنهاتان که نه درهم شکنند شمارا سلیمان ولشکرهایش وایشان ندانند

در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوادی نمل

برسلیمان جمع شد بروجه خیر ‖ جیشها ارجن واِنس ووحش وطیر ‖ داشته بادآن همه برجای خود ‖ برنسق بودند بی خارج زحد
ملك وشاهی بهراوزان بودیش ‖ که توان آردکس اندرذهن خویش ‖ تا که در وادی نمل اوراعبور ‖ شد بوقتی باسپاه از راه دور
گفت باموران یکی موری که بود ‖ مهتر موران درآن وادی نزود ‖ فی المساکن ایها النمل ادخلوا ‖ تا سلیمان بگذرد با جیش او
تا شمارا نشکنند ایشان بهم ‖ پایمال اعنی نسازند از ستم ‖ وانکه ایشان نیستند آگه زحال ‖ که شما خواهید گشتن پایمال
نطق حال است این اگردانی کلام ‖ حق رساند آنرا بفهم او تمام ‖ تاشود آگه زحال مار ومور ‖ عدل ورزد درسکون و در عبور

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ

پس تبسم نمود خندان از گفتارش وگفت پروردگار من الهام کن مرا که شکر کنم نعمت تورا که انعام کردی برمن وبر والدینم

وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰيهُ وَ اَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ٢٠

وآنکه بکنم نیکی راکه پسندی آنرا وداخل کن مرا برحمت دربندگانت که شایسته اند

خورد برگوش سلیمان این صدا ‖ فتبسم ضاحکا من قولها ‖ خنده اش بود ازتعجب یاکه شاد ‖ گشت ازآن کش خدا این علم داد
گفت بشنید اوچوحرفی ناملك ‖ رب اوزعنی ان اشکر نعمتك ‖ آنچه برمن کردی انعام ازکرم ‖ همچنین بروالدینم زان نعم
ده مرا توفیق ای پروردگار ‖ تا که باشم درعمل شایسته کار ‖ باش راضی کن برحمت داخلم ‖ در عباد صالحینت عاجلم
گفت پس باموز میکرد ازکجا ‖ لشکرمن پایمالت در هوا ‖ گفت قصد من نبود آنکه شوند ‖ درزمین پست وشکسته مورچند
بلکه گفتم درمساکن دررونید ‖ تا نباد ازیاد حق غافل شوند ‖ بنگرند این جاه و ملك مستقل ‖ جای گیرد حب دنیاشان بدل
‖ تا تو دانی حب دنیا هرکراست ‖ قدرموری گربراو نتهی بجاست ‖

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَالِيَ لَا اَرَى الْهُدْهُدَ اَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ٢١ لَاُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا اَوْ

وجویا شد پرندهرا پس گفت چیست مراکه نمی بینم هدهدرا یا باشد از غایبان هرآینه عذاب کنمش البته عذابی سخت یا

لَاَذْبَحَنَّهُ اَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ٢٢ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ اَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ

هرآینه بکشم اورا البته یاهرآینه بیاوردمرا البته حجتی روشن پس درنك نمود مدتی دور پس گفت احاطه کردم بآنچه احاطه نکردی بآن وآوردم ترا

مِنْ سَبَاٍ بِنَبَاٍ يَقِينٍ ٢٣

از سبا خبری بتحقیق

در بیان غایب دیدن سلیمان علیه السلام هدهد را

روزی ازمرغان تفحص کردیش ‖ دیدهدهد نیست اندرجای خویش
پس سلیمان گفت چبود مرمرا ‖ که نبینم هیچ هدهد رابجا
هست یا ازغائبان اوراعذاب ‖ کرد خواهم من عذابی بیحساب
سازم انجفتش جدا اندرقفس ‖ حبس ناصدش تمایم بازپس
بکشمش یابهر عبرت درزمن ‖ یا که آرد حجتی روشن بمن
پس درنگ اوکرد اندکی بعید ‖ چونکه آمد واچنان تهدیدید
باسلیمان گفت احطت لم تحط ‖ دیدم آنچه تو ندیدی منضبط
آمدم سویت زشهری کان سباست ‖ بانبأ یعنی که اخباری براست

اِنِّی وَجَدْتُ اَمْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْئٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ٢٤ وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا

بدرستیکه من یافتم زنی را که پادشاهی میکند ایشان را وداده شده ازهمه چیز ومراوراست تختی بزرگ یافتم اورا وقومش را

يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

که سجده میکنند مرآفتاب را ازجز خدا وبیاراست برای ایشان شیطان کارهاشان را پس بازداشتشان ازراه پس ایشان راه نمی یابند

٢٥ اَلَّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْأَ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

چرا سجده نمیکنند مر خدا را که بیرون میآرد پنهان را در آسمانها وزمین ومیداند آنچه را پوشیده میدارید و آنچه آشکار میکنید

٢٦ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ٢٧ قَالَ سَنَنْظُرُ اَصَدَقْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

خدا نیست الهی مگر او که پروردگار عرش بزرگ است گفت زودی نظر خواهم کرد که آیا راست گفته یا هستی از دروغگویان

٢٨ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا فَاَلْقِهِ اِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ٢٩

ببر نامه مرا این پس بینداز برایشان پس رو بگردان از ایشان پس ببین چه جواب میگویند

در بیان عرضه داشتن هدهد تفصیل شهرسبا را خدمت حضرت سلیمان ع و بردن نامه

یافتم آنجا زنی بلقیس نام ‖ پادشاهی میکند باحتشام
اوتیت من کل شیئی لااقل ‖ ولها عرش عظیم فی المحل
یافتم اورا و قومش ناصواب ‖ سجده میکردند جزحق زآفتاب
داده زینت دیوشان کردارشان ‖ داشته باز ازره و رفتارشان
پس نکردند آنکسان ره یافته ‖ رو ز راه راست می برتافته
زانکه سجده ناورند ایشان بحق ‖ کاورد بیرون نهانها بر نسق
همچو قطرات مطر کاندرسحاب ‖ مخفی است ودانها درخاك وآب
آورد پوشیده ها را کافرید ‖ در سموات وزمین هرسان پدید
داند آنچیزیکه دارند آن نهان ‖ وانچه را ظاهر نمایند از زبان
آنخدا که نیست جز اوکردگار ‖ عرش اعظم راست او پروردگار
گفت باشد زود تا بینیم این ‖ صادقی آیا تو یا از کاذبین
سوی ایشان برکتابم این زمان ‖ درفکن پس رو بگردان شونهان
پس نگر تا برچه میگردند باز ‖ برد هدهد نامه را آنسو بساز
هشت پیش تخت بلقیس آن کتاب ‖ نامه را برخواند چون برشد زخواب

قَالَتْ يَا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ٣٠ اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ

گفت ایجماعت بدرستیکه مرا افکنده شد بسویم نامه گرامی بدرستیکه آن از سلیمان و بدرستیکه آنست بنام خدای بخشاینده

الرَّحِيمِ ٣١ اَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَاْتُونِي مُسْلِمِينَ ٣٢ قَالَتْ يَا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اَفْتُونِي فِي اَمْرِي مَا كُنْتُ

مهربان که برفعت مجوئید برمن وبیائید مرا منقادان گفت ایجماعت فتوی دهید مرا درکارم نیستم عزم

قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰى تَشْهَدُونِ ٣٣ قَالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ وَ اُولُوا بَاْسٍ شَدِيدٍ وَالْاَمْرُ اِلَيْكِ

جزم کننده کاری را تا حاضر نشوید مرا گفتند مائیم صاحبان قوت وصاحبان کارزار سخت وکار با تو است

فَانْظُرِي مَاذَا تَاْمُرِينَ ٣٤ قَالَتْ اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا

پس نظر کن که چه میفرمائی گفت بدرستیکه پادشاهان چون داخل شوند قریه را تباه میسازند آنرا ومیگردانند عزیزان اهل آن را

اَذِلَّةً وَ كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ ٣٥ وَ اِنِّي مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ٣٦

دللان وهمچنين ميكنند وبدرستيكه من فرستندهام بسوى ايشان هديه پس نظركنندهام كه بچه برميگردند فرستادگان

در بيان مشورت كردن بلقيس با امراى خود

گشت ترسان گفت با اعيان خويش ‖ سويم اين نامهٔ كريم افتاد پيش
هست بر نام خدا عنوان آن ‖ خالق بخشندهٔ بس مهربان
گفت بلقيس اى اميرانم دهيد ‖ فتوى اندر كار من گر آگهيد
مى‌نگفتند اينكه ما مردان كار ‖ صاحبان قوتيم و كارزار
گفت چون در قريهٔ داخل شوند ‖ پادشاهان گركه از راهى روند
ميكشند و ميبرند افزون اسير ‖ ميكنند اينسان هم ايشان ناگزير
يعنى افرستادگان آيد باز ‖ كار بينيم تا چسان باشد ساز
باشد از نزد سليمان اين كتاب ‖ كاو بانس وجن بود مالك رقاب
كه بزرگى ناوريدم در پيام ‖ سوى من آئيد مسلم بالتمام
من نكردم قطع امرى بى سخن ‖ تا نميگشتيد حاضر پيش من
اختيار اين امر را ماتست وبس ‖ تا چه فرمائى ز صلح وجنگ پس
ميكنند آن قريه را ويران وپست ‖ وان عزيزانش ذليل و زيردست
ميفرستم سوى ايشان هديه چند ‖ پس ببينم چون بما راجع شوند
پس رسولى با هدايا و تحف ‖ بر سليمان او فرستاد آنطرف

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ اَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَيْكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ

پس چون آمد سليمانرا گفت آيامددميكنيد مرا بمال پس آنچه دادمرا خدا بهتراست ازآنچه دادشمارا بلكه شمائيد كه بهديتان

تَفْرَحُونَ ٣٧ اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا

شاد ميباشيد برگردسوى ايشان پس خواهم آورد ايشارا لشكرهائى كه طاقت نباشد ايشانرا بآنها وهرآينه بيرون خواهم كردايشانرا

اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ٣٨

البته ازآن دليلان وايشان باشندخواران

چونكه آمد بر سليمان از رشد ‖ گفت بر مالم كنيد آيا مدد
من نه محتاجم نه بر مال انقياد ‖ بل بهديهٔ خود شما گرديد شاد
قصد من زايشان نه مالست ومنال ‖ بلكه باشد پيروى ذوالجلال
لشكرى كايشان بدان نارند تاب ‖ چون مقابل ايستند اندر شتاب
ملك وشاهيشان رود يكجا زدست ‖ هم اسير وبنده گردند از شكست
يافت بلقيس آنكه او پيغمبر است ‖ جنگ واستيزه نه باوى درخوراست
غالب آيد او بما درگير و دار ‖ ميشويم البته بيمقدار و خوار
كز طريق بندگى و انقياد ‖ خواهم آمد بر جنابت خوب وشاد
آنچه حق فرمود پس برمن عطا ‖ بهتر است از آنچه داده بر شما
سوى ايشان باز گرد از راه خويش ‖ كو بمن آيند از طاعت بپيش
بالله ار نايند آرم بر سبا ‖ لشكرى بيرون زحد و انتها
سازم از شهر و بلد بيرونشان ‖ ذلت وخوارى دهم افزونشان
شد رسول و باز گفت آنچه ديده بود ‖ آنچه ديده بود و هم بشنيده بود
گفت با اعيان خود نبود صلاح ‖ با سليمان جنگ كارد افتضاح
راى او كردند اشرافش قبول ‖ داد رحمت بر سليمان پس رسول
تخت خود درحجرهٔ بنهاد باز ‖ شد روان سوى سليمان باناز

قَالَ يَا اَيُّهَا الْمَلَأُ اَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ اَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ٣٩ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ

گفت اى جماعت كدامتان ميآورد مرا تخش پيش از آنكه آيند مرا منقاد گفت ديوى از جن

اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ ٤٠ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ

من ميآرم ترا باو پيش از آنكه برخيزى ازجايت وبدرستيكه منم بر آن هرآينه قوى امين گفت آنكه بود نزدش علمى

مِنَ الْكِتَابِ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا

از كتاب من ميآورم تو آنرا پيش از آنكه برگردد سوى تو چشم تو پس چون ديد آنرا قرار يافته نزدش گفت اين از

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ

تفضل پروردگار منست تا بيازمايد مرا كه آيا شكر ميگويم و ناسپاسى ميكنم وكسيكه شكر كند پس جز اين نيست كه شكر ميگويد براى خودش وكسيكه ناسپاسى كرد پس

رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ٤١ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ٤٢

بدرستیکه پروردگار من بی نیاز کریم است گفت سازید نامعلوم برای او تختش را ببینیم آیا می یابد یا باشد از آنانکه نمی یابند

در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام

پس سلیمان گفت با اشراف خویش — از شما آرد کدام آن تخت پیش
قبل از آن یعنی که آید از یقین — سوی من باشند و آنکه مسلمین
خواست آرد تخت او را پیش از آن — تا نماید عقل ملتمس امتحان
خواست تا آن تخت را حاضر کند — تا که بر وی معجزی ظاهر کند
گفت عفریتی ز جن آرم تورا — پیش از آنکه تو ز جا خیزی رها
من بر این کارم قوی و هم امین — بی رقصی مهم آرا بر زمین
گفت زیشهم زودتر ممکن بود — وان نه کار هر بشر یا جن بود
گفت آنکس کاگه از اسرار بود — نزد او از علم دین بسیار بود
پیش از آنکه چشم را برهم زنی — آرم آن تخت از طلبکار ارمی
دید پس چون بود تخت اندر مقر — نزد او گفت اینست فضل دادگر
آزماید تا مرا خلاق ناس — که بفضلش شاکرم یا ناسپاس
هر سپاس آورد بس بود حز این — شاکر است او بهر نفس خود یقین
شکر او نعمت کند بروی زیاد — وانکه شکر نعمت او از دست داد
بس بود پروردگارم ز اعتبار — از سپاس و ناسپاسی بی نیاز
ثعلبی کو از روات عامه است — نقل از وی این خبر در نامه است
که برسید از رسول این سلام — بود که آورندهٔ تخت از مقام
گفت گرداری ولایت از ولی — آورنده آن نبود الا علی
این نبود راز اسرار و دانه اهل هوش — گر تو زان بیگانه برگیر گوش
گفت زان بودی تو با هر مرسلی — در نهان در کل ادوار ای علی
ایک با من در نهان و آشکار — بوده پیوسته اندر روزگار
پس سلیمان گفت تا اعیان کنید — ناشناسا تخت را رو چونکه دید
عقل او تا بنگریم از امتحان — یافته ره یا که هست از گمرهان

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ٤٣ وَ

پس چون آمد گفته شد آیا چنین است تخت تو گفت گویا آنست و داده شدیم علم را پیش از آن و بودیم مسلمانان و

صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ٤٤ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ

باز داشته بود او را آنچه بود که میپرستید از غیر خدا بدرستیکه او بود از گروه کافران گفته شد او را داخل شو در صحن یا قصر

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ ٤٥ قَالَتْ رَبِّ

پس چون دید آنرا پنداشتش آب بسیار و برد از دو ساقش گفت بدرستیکه آن صحنی است ساده از آبگینه‌ها گفت پروردگار

إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦

من بدرستیکه من ستم کردم بر خود و اسلام آوردم با سلیمان مر خدا پروردگار جهانیان است

در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

پس چو آمد گفته شد کایا چنین — بوده تختت گفت بر او مانند این
داده شد زین پیش ما را علم و فهم — بر تو در پیغمبری بی ظن و وهم
هم ز معتادان و گردن هشتگان — بر سلیمانیم نزره گشتگان
حق تعالی داشت من بلقیس را — باز از آنچه میپرستید از خطا
جز خدا را میپرستید اعنی او — بد ز قوم کافران در جستجو
گفته شد او را بقصرا تو ز تاب — چونکه دید آن صحن را پنداشت آب
بر کمانش دجلهٔ آبست آن — جامه را برداشت از ساق آن زمان
گفت ای بلقیس جامه هل فرو — ساخته است از شیشه این قصر نکو
گفت ای پروردگار من ستم — کردم از بیدانشی بر خویش هم
باز آوردم من اسلام از یقین — با سلیمان بر رب العالمین

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ٤٧ قَالَ يَا

وبحقیقت فرستادیم بسوی ثمود برادرشان را صالح که بپرستید خدا را پس آنگاه ایشان دو فریقه شدند که نزاع میکردند گفت ای

قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٨ قَالُوا اطَّيَّرْنَا

قوم من چرا شتاب میخواهید بدی را پیش از خوبی چرا آمرزش نمیخواهید از خدا باشد که شما رحمت کرده شوید گفتند شوم گرفتیم

بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ٤٩ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ

بتو و با آنکه با تواست گفت شوم شما نزد خداست بلکه شما هستید گروهی که مبتلا میشوید و بودند در شهر نه نفر

يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ٥٠

که افساد میکردند در زمین و اصلاح نمیکردند

در بیان احوال قوم ثمود

هم فرستادیم ما سوی ثمود … مر برادرشان که صالح بود زود
آنکه تا پرستید حق را در سیر … دو گروه گشتند و خصم یکدگر
هریکی گفتند حق در سوی ماست … شرح آن گفتم در اعراف راست
گفت دارید از چه رو هم از جهات … قبل نیکوئی ز زشتیها شتاب
ازچه آمرزش نخواهید از خدا … رحم کرده می شوید اندر جزا
در جوابش قوم گفتند از زمد … بر تو و بر همرهت ما خود فال بد
وانکه باشد با تو از راه و رسوم … جمله بر ما شد نامیمون و شوم
گفت صالح این بد و شومی شماست … بر شما فال بد از نزد خداست
بل شما هستید قومی فتنه گر … آزموده می‌شوید از خیر و شر
یعنی آنچه میکنید از خوب و زشت … نزد حق ثبت است یکجا در سرشت
گر کسی گوید ز راه تست چاه … پیش پای خود نبیند بیگاه و گاه
فعل بدگوئی مزن بر من نخست … فال بد این فکر نامیمون تست
بود در شهری که صالح بد در آن … نه نفر در فتنه بیش از دیگران
رهط از آن فرمود کاشراف بلد … هستشان حکم جماعت در عدد
تابعین هریکشان دارند حشم … نیز کشان از حشمشان گیرند حشم
در زمین بودند ساعی بر فساد … عاری از رسم صلاح و عدل و داد

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ اَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ اَهْلِهِ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ ٥١

گفتند سوگند خورید باهم بخدا که هر آینه شبیخون میزنیم او را و اهلش را پس هر آینه میگوئیم مر وارثش را که حاضر نبودیم در جای هلاک اهل او و بدرستیکه مائیم هر آینه

وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٥٢ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ اَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ

راست گویان و مکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم مکر کردنی و ایشان نمیدانستند پس بنگر چگونه بود انجام مکر ایشان که ما هلاک کردیم ایشان را

هُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ ٥٣ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٥٤ وَ

و قومشان را همه پس اینست خانهاشان فرو ریخته بسبب آنکه ستم کردند بدرستیکه در آن هر اینه آیتی است از برای گروهیکه میدانند

اَنْجَيْنَا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ٥٥

رهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و بودند پرهیز میکردند

نه نفر گفتند باهم بس شدید … که بحق سوگند میباید خورید
یا بگفتند این بحالی که قسم … خورده بودند از تبه‌کاری بهم
که شبیخون آوریم اندر طلب … بر وی و بر اهل او در نیمشب
جمله را بکشیم و بر صاحب دمش … اینچنین گوئیم اندر ماتمش
ما نبودیم ایچ حاضر که قتیل … گشت صالح هم به بر خویش دخیل
راست گوئیانیم ما در گفتگو … بیخبر بودیم و دور از قتل او
مکرشان این بود و هم کردیم مکر … ما بجای مکر او کردیم مکر
مکر ایشان فتنه را کنکاش بود … مکر ما آن مکر را پاداش بود
می‌نبود آن بی‌شعورانرا خبر … تا چه آرد مکرشان آخر بسر
پس ببین چون بد مآل مکرشان … جمله را کردیم نابود از نشان
هست پس افتاده خالی و خراب … خانه‌هاشان باید انبیتی جواب
زانچه کردند از ستم باشد در این … آیتی بر اهل دانش بالیقین
هم رهاندیم آنکسانرا که باو … بودشان ایمان و پرهیزی نکو
جمله با صالح بدند آنجمع یار … مؤمنان بودند و هم پرهیزکار

وَ لُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ٥٦ اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

و لوط را هنگامیکه گفت مر قومش را آیا میآئید آن کار زشت را و شما می‌بینید آیا بدرستیکه شما هر آینه می‌آئید بمردان از روی شهوت از

دُونِ النِّسَآءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ٥٦ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلاَّ اَنْ قَالُوا اَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ

غیر زنان بلکه شمائید گروهیکه جهل میورزید پس نبود جواب قومش مگر آنکه گفتند بیرون کنید آل لوط را

مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ٥٨ فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ٥٩ وَ

از قریه خودتان بدرستیکه ایشان مردمانی اند که پاك میخواهند باشند پس رهانیدیم اورا و اهلش را مگر زنش را که مقرر داشتیم اورا که باشد از آن بازماندگان و

اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ٦٠ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ءَآللّٰهُ خَيْرٌ

بارانیدیم برایشان بارانی پس بد بود باران بیم داده شدگان بگو ستایش مرخدا راو سلام بر بندگانش که برگزید آیا خدا بهتر است

اَمَّا يُشْرِكُونَ ٦١ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَنْبَتْنَا بِهِ حَدَآئِقَ

یا آنچه شرك می آورند یا آنکه آفرید آسمانها وزمین را وفروفرستاد برای شما از آسمان آبی پس رویانیدیم بآن باغهای

ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ٦٢

صاحب بهجت نباشد مر شمارا که برویانید درخت آنهارا آیا الهی است با خدا بلکه ایشان گروهی اند که عدول میکنند

لوط هنگامیکه گفت او قوم را
بر رجال آئید هیچ آیا شما
پس نبود اورا جواب از قوم او
پس رهانیدیم او و اهلش جز زنش
بد بود باران قوم منذرین
بهتر است آیا خدای ستار
وآسمان کردیم نازل برشما
میباشد مرشمارا تا که بجت
هست آیا با خدا دیگر خدای

میکنید آیا که کاری ناروا
از طریق شهوت از غیر نسا
جز که گفتند آل لوط اخرجوا
که مقدر شد هلاك از ذوالمنن
که گردید اغنیا در منذرین
آنکه یا انباز گیرید از حجار
آب و رویانیدیم با آن باغها
زان برویانید دانه یا درخت
کشته باشد محقق ماسوای

برشما آئید بر فعلی قبیح
بس شما باشید قومی بی تمیز
یعنی ایشان را برون ازره کنند
چونکه گشت آن قریها زیر و زبر
مرخدارا گو سپاس و هم سلام
آنکس آیا کافرید از قدرت او
بوستانهائیکه صاحب بهجت است
[illegible] اعی شما قادر بر آن
بلکه ایشانند قومی که عدول

وآنگهی بینید فحش را صریح
که ندانید از عواقب هیچ چیز
وانکه ایشانند پاك و ما پلید
سنگ باراندیمشان دیگر بسر
بر عباد برگزیده اش بالتمام
این سموات و زمین را تو بتو
تازه است و خرمیرا علت است
که برویانیدمات از بوستان
کرده اند از راه عدل از بی اصول

اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلاَلَهَا اَنْهَاراً وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً

آیا آنکه گردانید زمین را مستقر و گردانید میانش جویها و گردانید مرآنرا کوههای ثابت و گردانید میان دو دریا حایلی

ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ٦٣ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوٓءَ وَ

آیا با خدا الهیست بلکه اکثر ایشان نمیدانند آیا آنکه اجابت میکند مضطر را چون بخواند اورا ورفع میکند بدیرا و

يَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ الْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ٦٤ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ

میگرداند شمارا جانشینان در زمین آیا الهی با خداست اندکی پند میگیرید آیا آنکه راه مینماید شمارا در تاریکیهای بیابان و

الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

دریا وآنکه میفرستد بادهارا بشارت میان دو دست رحمتش آیا الهی با خداست برتر آمد خدا از آنچه شریك میدانند

٦٥ اَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قُلْ

آیا آنکه نخست آفرید خلق را پس اعاده میکندش وآنکه روزی میدهد شمارا از آسمان وزمین آیا الهی با خداست بگو

هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين ٦٦ قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب الا الله

بیاورید دلیلتانرا اگر هستید راستگویان بگو نمیداند آنکه باشد درآسمانها و زمین غیب را مگر خدا

و ما يشعرون ٦٧ ايان يبعثون ٦٨ بل ادارك علمهم في الاخرة بل هم في شك منها بل هم منها عمون ٦٩

و نمیدانند که کی برانگیخته میشوند بلکه بکمال رسید علمشان درآخرت بلکه ایشانند در شك اندازان بلکه ایشانند ازآن کوران

آنکه گرداند این زمین آرامگاه
کوست بحر شور و شیرین دررسوم
نیست آیا که نماید مستجاب
مضطر آن باشد که از خود ناامید
شسته لوح دل زنقش ممکنات
گفت کی یا شیخ بهر من دعا
هم بگرداند شمارا در زمین
از شما یا اندکی گیرید پند
وانکه بهر مژده فرستد ریاح
بهر آیا نیست آن خلاق خود
وانکه بدهد ازرمین وآسمان
گو نداند در زمین و آسمان
بل رسیده علم ایشان گرکه دنك

نهرها آورد راطرافش نگاه
یا خلیج فارس یا دریای روم
خواندن بیچاره را درهیچ باب
گشته باشد در مهمات شدید
نیست رویش جز که بر سلطان ذات
تا دهد حقم ز بیماری شفا
از پی پیشینیان مر جانشین
نیست از شکر منعم بهره‌مند
پیشتر زاران رحمت بر صلاح
کافرید ورعدم بدهد وجود
بر شما روزی باوقات زمان
غیب را کس جز خدای غیب‌دان
بر وقوع آخرت هرچند لیك
علم آن یعنی که بر تقلید نیست

کوهها را ساخت مسمار زمین
هست هیچ آیا خدائی با خدا
چون بخواند مر ورا از اضطرار
همچو بیماری که باشد محتضر
شیخ داود طائی رفته بود
گفت تو مکن دعا که مضطری
مر خدائی باشد آیا با خدا
رهنما آیا شما را هست کس
با خدا دیگر خدائی هست نیك
پس دهد اورا اعاده بارهم
با خدا دیگر خدائی پس کجاست
خود نمیدانند ایشان تا کجا
در شکند از آن همانا بلکه کور
حق دانش جز عیان و دید نیست

حاجزی بین دو بحر مستبین
بل ندانند اکثر این آثارها
زو کند دفع آنچه باشد ناگوار
یا غریقی بر هلاکت منتظر
بر عیادت خسته‌ٔ را خود ز خود
نیست حاجت بر دعای دیگری
یاد اولئك کنید اندك شما
هیچ در ظلمات بر و بحر بس
بر براست او زانچه گیرندش شریك
در قیامت بعد از آنکه بد عدم
گو دلیل آرید گر گوئید راست
می برانگیزانده گردند از خدا
نیستند آگه بتحقیق از شور

و قال الذين كفروا ائذا كنا ترابا و اباونا ائنا لمخرجون ٧٠ لقد وعدنا هذا نحن و

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا چون باشیم خاك و پدران ما آیا بدرستیکه ماشیم هرآینه بیرون آوردەشدگان هرآینه بدرستیکه وعده داده شدیم این

اباونا من قبل ان هذا الا اساطير الاولين ٧١ قل سيروا في الارض فانظروا كيف كان

راماوپدرانمان پیش ازاین نیست مگر افسانهای پیشینیان بگو روید در زمین پس بنگرید چگونه بود

عاقبة المجرمين ٧٢ ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق مما يمكرون ٧٣ و يقولون متى

انجام کارگناهکاران واندوهگین مباش برایشان ومباش در تنگی از آنچه مکر میکنند و میگویند کی خواهد

هذا الوعد ان كنتم صادقين ٧٤ قل عسي ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون

بود این وعده اگر هستید راستگویان بگو شاید باشدکه برسد شمارا برخی از آنچه شتاب میخواهید

٧٥ و ان ربك لذو فضل علي الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون ٧٦ و ان ربك ليعلم ما

وبدرستیکه پروردگار تو هرآینه صاحب فضل است با مردمان ولیکن بیشتر ایشان شکر نمی‌کنند و بدرستیکه پروردگار تو هرآینه میداند

تكن صدورهم و ما يعلنون ٧٧

آنچه پنهان میدارد سینهاشان وآنچه آشکار میکنند

وانکسان گفتند که کافر شدند
وعده داده ما را این و آبائمان
سیر گویاید کنید اندر زمین
کافران گویند این وعده است کی
هست ذو فضل آن خداوند بناس

هم نبدشان علم و ادراکی بلند
گشته‌ایم ازپیش و ژاژ است این بیان
فانظروا کیف مآل المجرمین
راست گوئید ار شما وین نیست غی
لیك اکثر می‌ندارندش سپاس

بعد از آن که میشویم آیا که خاك
نیست غیر از قصه‌ها که گفته‌اند
هم مشو غمگین برایشان هم مباش
کو بسا باشد ردیف اندر نمون
رب تو داند هر آنچه در صدور

ما و آبامان درآئیم از مغاك
سابقین کاندر عدم تك خفته‌اند
در مضیق از مکرشان پنهان و فاش
با شما بعض الذی تستعجلون
هستشان مخفی و پیدا در ظهور

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۷۸ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي

ونیست هیچ نهانی در آسمان وزمین مگرکههستدرکتابیواضح بدرستیکهاینقرآن میخواند بر بنی

إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۷۹ وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۸۰ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

اسرائیل اکثرآنچهایشان درآن اختلافمیکنند وبدرستیکههرآینههدایتورحمتاستمرمؤمنانرا بدرستیکهپروردگارتوداوری

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۸۱ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۸۲ إِنَّكَ لَا

میکندمیانشانحکمش واوستغالب دانا پستوکلکنبر خدا بدرستیکهتوئیبر حق آشکار بدرستیکهتو

تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۸۳ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا

نمیشنوانیمردگانراونمیشنوانیکرانراخداچون برگردندپشتبرکردانندگانونیستیتوراهنماینده کورانازگمراهیشان نمیشنوانی مگر

مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۸۴ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ

آنراکهمیگرود بآیتهای ما پسایشانمنقادانند وچونواقع شودگفتار برایشانبیرونآریمبرایایشان جنبنده از زمین

تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ۸۵ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ

کهسخنکندباایشانکهمردمانبودند کهبآیتهایمایقین نمیکردند وروزیکه حشرمیکنیم از هر امتی گروهی ازآنکه تکذیب

بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۸۶ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا

کردآیتهایماراپسایشانبازداشتهمیشوند تاچونآیند گوید آیا تکذیب کردیدآیتهایمرا واحاطهنکردید بآن ازراهدانش

أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۸۷

آیاچهچیزبودکهبودیدهکردید

از نهانی نیست درارض و سما
اکثر آنهارا که کردند اختلاف
بینشان ربت نماید داوری
پس توکل برخداکن زایمنی
چونکه برگردند وگرداندپشت
جزکسی واگو بآیتهای ما
دابه یعنی یکی جنبندهٔ
در زمان آخر از دور وجود
آید از ارض بدن یعنی برون
آن نپنداری که ازتوخارج است
یادکن روزی که بهر حکمتی
باز پس دارندشان اندر مقر
خود شما آیا که آیتهای من

هرکه در لوح مبین در اقتضا
مستبین گردد ز قرآن بیخلاف
هرحکم عدل خویش ازبرتری
زانکه تو بر راستی روشنی
می‌کنند اعراض ازتودرو درشت
بگرود پس مسلمند ایشان بجا
تا سخن گوید بحق گویندهٔ
آنچنان جنبندهٔ کامل نمود
دابه کوبود پنهان درقرون
بینی‌آنوقتش که روحت‌عارج است
منبعث موجی کنیم از امتی
اول و آخر بجای یکدگر
بردروغ انگاشتید ازمرد وزن
خود چه بود آیا شمارا زان‌سبب

خواند این قرآن براسرائیلیان
رهنما و رحمت است‌آن بالیقین
او بهر حکمی عزیزاست وعلیم
انک لا تسمع الموتی ولا
نیز هادی کوران از ضلال
چون شود گفتار واقع بالیقین
مردمانیرا که بر آیات ما
اندر آرد از زمین ماجرا سر
نفس کلی آزمان مشهور تست
زین گذشتم شرحش ارگویم تمام
یعنی از اشراقشان که بد اما
تا که چون آیند درموقف تمام
وانگهی گرداشتی برآن محیط
کانچنان کردید تکذیب ازعجب

آنچه ایشانرا خلافست اندرآن
درهمه اهل کتاب ازمؤمنین
غالب و دانا بوجه مستقیم
تسمع الصم الدعا ای مصطفی
شنوان یعنی ایشانرا مقال
بهرشان آریم بیرون از زمین
بی‌یقین بودند اندر ماجرا
هست شرحش اندر اخبار وسیر
وان بوجهی مهدی موعودتست
عامیان گیرند راهم در کلام
همچنین تکذیب ازآیات ما
گوید ایشانرا مگر رب‌الانام
نامدید ازعقل وادراکی بسیط

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ۸۸ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ

وبوقوعآمدگفتار برایشان نسبتآنکهظلمکردندپسایشانسخنمیکنند آیاندیدندکهماگردانیدیم شبراتاآرامگیرند درآن وروزرا

مُبْصِراً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٨٩ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ

بینش‌بخش هر آینه درستیکه در آن آیتهاست ازبرای گروهی که میگروند و روزیکه دمیده میشود در صور پس هراسان شود هرکه در آسمانها و

مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلاَّ مَنْ شَآءَ اللّٰهُ وَ كُلٌّ اَتَوْهُ دَاخِرِينَ ٩٠ وَ تَرَي الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ

که در زمین است مگر کسیکه خواست خدا و همه آینداو را ذلیلان و بینی کوهها را پنداری آنها را ساکن و آنها

تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ٩١ مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ

میروند روش ابر کردن خدائیکه درست ساخت همه چیزرا بدرستیکه او آگاهست بآنچه میکنید آنکه آورد خوبیرا

فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ٩٢ وَ مَنْ جَآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

پس مر او راست بهتر از آن وایشان از هراس روز چنین ایمنانند و آنکه آورد بدیرا پس نگونسار کرده شود رویهاشان در آتش

هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاَّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩٣

آیا جزا داده میشوید جز آنچه بودید که میکردید

قول پس واقع شود یعنی عذاب
می‌بینید ایچ آیا از عمی
اندر این باشد نشانهای چند
پس بترسد هرکه در ارض و سماست
جمله پس میرند از خوف و فزع
بقی اندر ذات و از خود رسته‌اند
اندر آن حالی که منقاد و ذلیل
وان کُهی کار امروز است و ذهاب
صنعت حق آنکسی کو استوار
باشد او دانا بافعال شما
وانکسانند ایمن آنروز از فزع

سوی ایشان از ستمها بی‌شتاب
اینکه شب را آفریدستیم ما
بهر قومی کز علامت بگروند
جز کسی کورا خدا باقی بخواست
قوّتهای روح جسم از ما و قم
وان شهیدان که بحق پیوسته‌اند
جمله باشند از کثیر و از قلیل
چون مروری که عاست از سحاب
کرد هر شئی بجایش با عیار
هم بوفق مقتضای بدهد جزا
فارغ از اندوه و مصون از وجع
میشوید آیا جزا داده شما

پس بگویند ایچ بر عذری سخن
تا در آن گیرند آرام و سکون
یادکن روزیکه بر طیّ رقم
نفخه اولی است و اسرافیل این
غیر آنانرا که میخواهد خدا
مردمان آیند در موقف تمام
کوهها را خود تو بینی در مکان
نیست مدرک مرکسیرا آن مرور
صنعت اوراست یا حسنی مرید
آنکه میآید بنیکی بهر او
وانکه آید بر بدی پرداخته
جز بافعال از صواب و از خطا

از تحیّر یا ز اندوه و محن
روز را کردیم روشن در نمون
مر دمیده میشود در صور دم
میرسد بر کل ایشان از یقین
فانیان فی‌الله اعنی از ولا
بعد نفخه ثالثه از خاص و عام
برگمانت کایستاده است آنچنان
مستتر تا چون شود اندر شرور
نیک باشد هرچه یعنی آفرید
هست خیری بهتر از آن پس بگو
رویشان گردد نگونسار انداخته

اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ

جز این نیست فرموده شدم که بپرستم پروردگار این بلد را که حرام گردانیداو را و مر او راست همه چیز و فرموده شدم که باشم از

الْمُسْلِمِينَ ٩٤ وَ اَنْ اَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَي فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ اِنَّمَا اَنَا مِنَ

منقادان و آنکه بخوانم قرآنرا پس آنکه هدایت یافت پس جز این نیست که هدایت می‌یابد برای نفس خودش و آنکه گمراه شد پس بگو جز این نیست که من از

الْمُنْذِرِينَ ٩٥ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بیم‌کنندگانم و بگو ستایش مر خدا راست زودی مینماید شما را آیتهایش پس بشناسید آنرا و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه میکنید

غیر از این نبود که فرموده شدم
آنخدائیکه تو داست او حرام
امر کرده هم شدم از ربّ دین
راه یابد پس هر آن نبود جز این
گو ستایش مر خدا را مر سزاست

که پرستم ربّ این شهر و حرم
آنچه آنرا هست ملک احترام
اینکه باشم مر ورا از مسلمین
که ز بهر خویش یابد ره یقین
وین نبوّت بر من اعلام از خداست
نیست ربّت غافل از آنچه کنند

مکه یعنی کان سرا و شهر ماست
هست هر چیزی مر اورا از پسند
یا که قرآنرا بخوانم مستدام
وانکه گمره شد پس ای احمد بگو
زود آیتهای خود را بر شما
با تو ایشان از پسند و ناپسند

این بیان بر مکیان از مصطفی است
جمله یعنی عبد و مملوک و بند
هم بامر و نهی آن سازم قیام
نیستم جز بیم‌ده از امر او
او نماید پس شناسیدش بجا

سُورَةُالْقَصَصِ ثَمانٍ وَ ثَمانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

طٰسٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسٰى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اینست آیتهای کتاب واضح میخوانیم برتو از خبر موسی و فرعون بحق برای گروهی که میگروند

٣ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ وَ

بدرستیکه فرعون برتری یافت در زمین وگردانید اهل آنرا گروه گروه ضعیف میداشت گروهی را از ایشان میکشت پسران ایشانرا و

يَسْتَحْيِي نِسآءَهُمْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ٤ وَ نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي

باقی میگذاشت زنان ایشانرا بدرستیکه او بود از فسادکنندگان و میخواستیم که منت گذاریم بر آنانکه ضعیف داشته شده بودند در

الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ٥

زمین وبگردانیمشان پیشوایان وبگردانیم ایشانرا وارثان

بعد بسم‌الله رحمن‌الرحیم
طا اشارت بر طهارت دان تمام
قلب عارف طاهر از تعظیم غیر
طاهراست اسرار ارباب شهود
سین اشارت باشد ازدانی پسر
سرّ صوفی‌را گرت اندیشه است
آن کجا گوید کجا دانی صفی
منت دیگر باهل‌عشق ازاوست
تا بنظم آرد کتابش را تمام
واگذارآنرا که زاغراض‌وحسد
پس بیان کو درجهالت تا ابد
برتو خوانیم ازخبرچیزیکه هست
اینکه فرعون از رهِ استکبری
یك‌گره را کرده مغلوب‌وضعف
کاهنان گفتند ایشان یك نفر
احمق ازآن بدکه گرآن کاهنان
بود او ازمفسدین ما خواستیم

ابتدا سازم زطا و سین ومیم
هرکجا برسبت خود در کلام
حرخدایش ناید اندر یاد وسیر
از توجه جزبسلطان وجود
اهل حق دارند سرّش مستتر
داندآنکو باصفی همریشه است
سرّ مخفی کو بماند مختفی
داندآنکورا بدل بگرفت دوست
بودخاص این نعمت از رب‌الانام
گشته فاسد دانش و دین وخرد
همچنین در نحل و انکار وحسد
بالحق ازموسی وازفرعون پست
جست اندر ارض مصر اوبرتری
زآل یعقوب ازوضیع ازشریف
میکند ملك تورا زیر و زبر
راست گفتند آنچه گفتند ازشان
تا برآن مستضعفین منت نهیم
پیشوایاشان نمودیم آنچنان

رمزها مخفیست زیر این‌حروف
طاهر آمد من نفوس عابدان
طاهر ارواح محبان دانکه باز
مرموحّد را بود طاهر حفا
عاصیان را یافت آنکوسرّ ذات
سرّ دیگر هست وسودای دگر
میم اگر دانی‌مراد ازمنت است
برصفی منت بدین تفسیر هشت
گردمان دانی و بشناسی سخن
بارد این تفسیررا او در نظر
گفت این‌سوره‌است‌زآیتهای‌دین
مرگروهیرا که برحق مؤمنند
دوگروه از سبطیان و قبطیان
کشتی ابنائشان‌وی‌ازحقی‌که‌داشت
کشتی ابنا را بگیرد تا کهی
کشتن بسیار دفع آن فساد
که شدند اندرزمین مصرخوار
وارث مال ومکان قبطیان

رمزی‌ازآن‌گویم ازداری وقوف
غیر اورا نی‌پرستد آن مهان
چشمشان گردد بجز بر دلنواز
رانکه چیزی غیرحق‌بیند بجا
داندآن سلطان جان بخشدنجات
داند آنکورا زبن کندند سر
کش بحلقاش درنوا ونعمت است
مرزباش‌این‌نطق‌واین‌تقریرهشت
خاص دانی منتش برجان من
غیر شعر وشاعری پا تا بسر
از کتاب مستطاب مستبین
مرخبرها کز حق‌آید موقند
ساخت اهل مصررا او در عیان
وازنانشان جمله باقی‌میگذاشت
پای ازایشان برقفای اوشهی
کی نمودی هیچ باورد این یاد
زیردست قبطیان بد شمار

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْاَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ٦

وتمکین دهیم مرایشانرا در زمین وبنمائیم فرعونرا وهامانرا ولشکرهای آندو را از ایشان آنچه بودند که بیم میداشتند

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّ مُوسٰى اَنْ اَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِى الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

ووحی کردیم بمادر موسی که شیر دهاورا پس‌چون بترسی براو پس بینداز شردردریا ومترس و اندوهگین مشو

إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ٧ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

بدرستیکه ما بازگرداننده‌ایم او را بسوی تو و گرداننده‌ایم او را از مرسلان پس برگرفتند او را کسان فرعون تا باشد مر ایشان را دشمنی و اندوهی

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ٨ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ

بدرستیکه فرعون وهامان ولشکرهای آندو بودند خطاکاران وگفت زن فرعون آسایش چشم است مر مرا و مر تورا

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ٩

مکشید او را شاید که نفع دهد ما را یا برگیریمش فرزند وایشان نمیدانستند

جایشان بدهیم ما اندر زمین — تا که بر فرعون بنمائیم این
وان بوقتی بد که میگشتند غرق — هیچشان سودی نداد آن مکر و زرق
هست از دانشوران تعبیر آن — خواب او کردند بهر این چنین
که شود ملك تو و زیر و زبر — لك بود نزدیك کاید آن پسر
یعنی از ابناء اسرائیلیان — کودکی بر جا ماند آن زمان
چون تولد یافت موسی وی — داشتند او را زهر کس مخفی

هم بهامان و بلشکرهایشان — آنچه زایشان بد حذر در رایشان
دید در خواب او که ناری برفروخت — قصر و باغش زان شرار تفته سوخت
که ز اسرائیلیان در این بلد — زاده خواهد گشت ما را یك ولد
پس امری کرد تعیین آن عنود — تا کشد هر طفل کاید در وجود
مادر موسی چو گشت او حامله — حمل خود میکرد پنهان یکدله
تا که پی بردند از آن فرعونیان — آمدند اندر سرایش ناگهان

در تنور افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش

در تنور افکندش از خوف او ز دوش — ور نبود الا ز الهام سروش
وحی پس کردیم سوی مادرش — که خفیه شیر ده شو یاورش
می‌مترس از آنکه او گردد هلاك — در فراقش هم مباش اندوهناك

هیچ طفلی را ندیدند آن رمه — بازگشتند از سرای او همه
پس چو بترسی بر او از مرد و زن — پس ورا اندر بحر نیل اندر فکن
زانکه بازش بر تو ما سازیم رد — کرده‌ایم از مرسلیش تا رشد

بدریا افکندن موسی علیه‌السلام را مادرش و گرفتن آل فرعون

پس فکند او را بدریا آن زمان — آل فرعونش گرفتند از مکان
زانکه آن فرعون و هامان و جنود — از خطا کشتند هر طفلی که بود
زوجهٔ فرعون گفت او را مبر — مرمرا و تو نور چشم است این پسر
قتل او نارید یعنی در خطر — گرچه از ایشان رها گشت این پسر
آسیه زان گفت زین فکرت درا — تا که باشد یار یا فرزند ما
بیخبر بودند ایشان کان ولد

بوده باشد بهر آنها را عدو — بر فزاید حزنشان پیوسته او
یا بهر حزنی بدند از خاطئین — چون ندیدشان عقل و امانی متین
مرو را نکشد شاید کانتفاع — باشد از وی بهر ما بی امتناع
زانکه فرعون اوفتاد اندر گمان — تا مبادا آنکه دیدار باشد آن
زانکه فرزندی نبودش هیچ او — گفت گیریمش بفرزندی نکو
آسیه اندر خانهٔ او زید

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ

و گردید دل مادر موسی تهی از شادی یا از اندوه بدرستیکه بود نزدیک که هر آینه آشکار کند او را اگر نه آن بود که بستیم بر دلش تا باشد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٠ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١١ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ

از مؤمنین وگفت مر خواهرش که از پی برو او را پس دیدش از دور و ایشان نمیدانستند و حرام گردانیدیم بر او

الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

شیردهندها را از پیش پس گفت خواهرش آیا دلالت کنم شما را بر کسان خانه که بر خود گیرند پروردن او را برای شما و ایشان باشند مر او را نیکخواهان

١٢ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ١٣

پس بازگردانیدیم او را بسوی مادرش تا بیاساید چشمش و اندوهگین نباشد و تا بداند که وعده خدا راست است ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

رد نمودن موسی علیه السلام را بمادر او

چونکه در دریا فکند اورا بحر
شد دلش فارغ ز اندیشه پاک
تا که باشد از گروه مؤمنین
پس چو بر درگاه فرعون آمد او
ما براو از دایه هر شیری حرام
گفت آیا ره نمایم بر شما
پس بگفتند آور اورا مادرش
بی خورد اندوه و داند آنکه حق

گشت قلب مادرش خالی ز صبر
تا رشادی یا بعدم بودی قریب
وعده ما را نماید او یقین
دید از دور او بنگاه جستجو
هیچ پستانی نگرفت او بکام
سوی اهل خانه صاحب ولا
رفت و گفت و برد آنجا مادرش
وعده اش حق است و دارد مصدق

چونکه شد او که صندوق اوفتد
او نماید راز خود را آشکار
گفت پس با خواهر موسی خبر
که در آوردند موسی را زیم
پیش از آنکه آید آنجا خواهرش
تا بدین کودک شود شان کفیل
رد سوی مادرش کردیم ما
الک بسیاری ندانسند آن

در کف فرعون و نعشش برگشاد
گرنه ما کردیم قلبش استوار
از برادر رو بگیر از خیر و شر
زن تفحص بحر بودند هم
واقف از احوال گردد نکسرش
نکهواره او بزند از هر قبیل
تا بروزی کی تقرّ عینها
عرق چون بودند در وهم و گمان

وَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٤ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلٰي

وچون رسید بکمال قوت خود و استوار شد دادیم اورا حکمت و دانش و همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را و داخل شد در شهر بوقت

حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ

غفلتی از اهل آن پس یافت در آن دو مرد را که کارزار میکردند این از شیعه او و این از دشمنش پس یاری طلبید

الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسٰى فَقَضٰى عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

اورا آنکه بودی از شیعه اش بر آنکه بود از دشمنش پس مشت زد اورا موسی پس کشت اورا گفت این بود از کار شیطان

اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ١٥ قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ١٦

بدرستیکه او دشمن اضلال کننده آشکار گفت پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم بر خودم پس بیامرز مرا پس آمرزید اورا بدرستیکه اوست آمرزنده مهربان

قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ١٧

گفت پروردگار من بآنچه انعام کردی بر من پس نشوم هرگز پشتیبان گناهکاران

در بیان کشتن حضرت موسی هم قبطی را بحمایت سبطی

چون رسید او بر کمال رشد و حد
شد بشهر اندر زمان غفلتی
زان یکی از پیروان دیگر عدو
خشم پس بگرفت موسی بر عدو
گفت ای پروردگار من بخویش
بودش این آثار غفران اله

قد او شد راست هم محکم خرد
زاهل آن میبدون جستجی
بود قبطی خاهد و غالب بر او
کشت ناچشش قبطی بدر او
ظلم کردم تو ببخش از لطف بیش
داشت گر فرعونیان اورا نگاه
پس نباشم مجرمان را یار و پشت

حکمت و دانش باو دادیم ما
یافت در جنگ و نزاع آنجا دو مرد
پس بوی کرد استغاثه سبطی
گفت از شیطان بد این کردار و کار
پس بدامردم پس آمرزید حق
گفت ای پروردگار ذوالمنن
بود مجرم آنکه مرد از زخم مشت

محسنین را میدهیم اینسان جزا
که زوجهی بودشان با هم نبرد
دانکه دشمن بود ذوی [illegible]
کان عدو گمره کننده است آشکار
کو غفور است و رحیم از ماسبق
بر هر آنچه انعام فرمودی بمن

فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْاَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسٰى اِنَّكَ

پس گشت در آن شهر ترسان مترصد میبود پس ناگاه آنکه یاری طلبیده بود اورا دیروز فریاد رسی خواست اورا گفت مر اورا موسی بدرستیکه تو

لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ١٨ فَلَمَّا اَنْ اَرٰادَ اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذى هُوَ عَدُوٌّ لَهُمٰا قٰالَ يٰا مُوسٰى اَتُرِيدُ اَنْ تَقْتُلَنِي

هر آینه گمراهی آشکار پس چون خواست که حمله بکند با آنکه او دشمن بود مر آن دو نار اگفت ای موسی آیا میخواهی که بکشی مرا

كَمٰا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْاَمْسِ اِنْ تُرِيدُ اِلاّٰ اَنْ تَكُونَ جَبّٰاراً فِي الْاَرْضِ وَمٰا تُرِيدُ اَنْ تَكُونَ

همچنانکه کشتی نفسی را دیروز نمیخواهی جز اینکه باشی ستمکار در زمین و نمیخواهی که باشی

مِنَ الْمُصْلِحِينَ ١٩ وَجٰاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعٰى قٰالَ يٰا مُوسٰى اِنَّ الْمَلَاَ يَاْتَمِرُونَ

از اصلاح کنندگان و آمد مردی از آنتهای آنشهر که میشتافت گفت ای موسی بدرستیکه جماعت مشورت میکنند

بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ اِنِّي لَكَ مِنَ النّٰاصِحِينَ ٢٠

درباب تو که بکشندت پس بیرون رو بدرستیکه من مر ترا از خیرخواهانم

در بیان تضیه روز بعد از کشتن حضرت موسی قبطی را

پس دیگر درشهر آنشب بامداد | خائف و ترسنده زامری کوفتاد
پس بیاری خواندش آنکو خوانده بود | روز بگذشته در آن جنگ و جهود
گفت موسی مر ورا ای گیرودار | خود تویی در گمرهی آشکار
قصه اکبری کسی ازبد صفات | دست غرمت هیچ برصبر و ثبات
تا زسبطی دفع شر او کند | گفت ای موسی تو خواهی بی سند
می نخواهی تو که باشی در زمین | جز که جباری که خوانند جور و کین
چونکه اوشنید این گفتار رفت | هردو را ازیکدگر بنهاد و رفت
گفته شد فرعون که بی جحدی | می نشاید کشت کس را بوثقی
پس بردندی بفرعون این خبر | که ورا کشته است موسی درگذر
مردی آمد زآخر شهر آن زمان | یعنی از درگاه فرعون ازنهان
 | که تورا بکشند ازروی قصاص

مضطر بود او کش آید از عقب | چون قبطی را بکشد از روی غضب
داشت او با قبطی دیگر نزاع | خواند موسی را بیاری زان صداع
دی بقتل بکمر گشتی سبب | یک بابن مرد دوری جنگ و غضب
پس اراده کرد موسی آن زمان | تا بگیرد آنکه بود از دشمنان
که مرا بکشی میان رهگذر | آنچنانکه دی بکشی یکنفر
هم نخواهی باشی از شایستگان | که کنند اصلاح بس این و آن
قتل آن جبار چون بد مشتهر | تا که اورا کشته زاهل شهر وده
چون نکرد انکار موسی درمقال | قتل قبطی را ببرد آن رجال
مشورت کرد او باتباع و خواص | حکم شد برقتل موسی در قصاص
بود ساعی گفت ای موسی بتو | مشورت کردند این قوم از عتو
روز رون گفتم زبندت اختصاص |

فَخَرَجَ مِنْهٰا خٰائِفاً يَتَرَقَّبُ قٰالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ ٢١ وَلَمّٰا تَوَجَّهَ تِلْقٰاءَ مَدْيَنَ قٰالَ

پس بیرون رفت از آن ترسان که مترصد بود و گفت ای پروردگار من برهان مرا از گروه ستمکاران و چون متوجه شد سوی مدین گفت

عَسٰى رَبِّي اَنْ يَهْدِيَنِي سَوٰاءَ السَّبِيلِ ٢٢ وَلَمّٰا وَرَدَ مٰاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ اُمَّةً مِنَ النّٰاسِ

شاید که پروردگار من که هدایت کند مرا میان راه و چون وارد شد آب مدین یافت بر آن گروهی را از مردمان

يَسْقُونَ ٢٣ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَاَتَيْنِ تَذُودٰانِ قٰالَ مٰا خَطْبُكُمٰا قٰالَتٰا لٰا نَسْقِي حَتّٰى يُصْدِرَ

که آب میدادند مواشی خود را و یافت از وراء ایشان دو زن را منع میکردند گفت چیست کار شما گفتند آب نمیدهیم تا آنکه بازگردند

الرِّعٰاءُ وَاَبُونٰا شَيْخٌ كَبِيرٌ ٢٤ فَسَقٰى لَهُمٰا ثُمَّ تَوَلّٰى اِلَى الظِّلِّ فَقٰالَ رَبِّ اِنِّي لِمٰا اَنْزَلْتَ

شبانان و پدر ما پیری است بزرگ پس آب داد از برای آندو پس برگشت بسوی سایه پس گفت پروردگار من بدرستیکه من برای آنچه

اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ٢٥

فرو فرستادی بمن از خیر محتاجم

در بیان فرار کردن حضرت موسی ع از مصر و رسیدن بر سر آب مدین و دیدن دختران شعیب ع را بر سر آب

پس برون از شهر شد بی‌راحله | گرسنه تنها بدون عائله
بود خائف داشت در ره انتظار | گریش تیر گفت ای کردگار
ده نجاتم از گروه ظالمین | در پناه خود نگهدارم چنین
پس روان شد سوی مدین او ز راه | ره نماید شنیدم کفا اله
از سه ره کامد بپیشش بی‌غلط | او سوا کرد اختیار اعنی وسط
زان دو ره رفتند آنها کز عقب | مهر را بودند ساعی در طلب
داشت حق مستور زیشان راه راست | کو وسط میرفت و حق اینگونه خواست
شد بمدین هشت منزل بود آن | تا بعض و خارج از فرعونیان
آمد او بر آب مدین در ورود | وان چهی اندر کنار شهر بود
یافت قومیرا ز مردم گرشناب | مر مواشیرا همی دادند آب
بر کناری دید از مردم دو زن | گوسفندان داشته دور آن دو تن
تا نیاید آن رمه نزدیک آب | یافت ایشانرا بعفت در حجاب
رفت موسی کرد از ایشان سؤال | چیست تا مطلوبتان زین اشتغال
گوسفند دور میدارید ز آب | در رمه تا در نریزند از شتاب
میگفتند آب ندهیم این رمه | تا که فارغ میکردند این همه
پس بماند هرچه فاضل زانشان | بر مواشی ما دهیم از بعد آن
همسان پیر کهن سالی پدر | نیست قادر تا خود آید در گذر
بالضروره خواهران آنیم ما | تا که ندهیم آب مر اغنام را
ما شبانان گفت موسی گرچه تاب | این زنانرا زودتر ندهید آب
آب ما گفتند ندهیم از نگاه | تو توانی داورا برکش ز چاه
آب میده این دو زن را زودتر | این ناشتهرا نکندند آن حشر
زانکه بود آن کارده مردوی | عبرت آمد در نهاد موسوی
برکشید آن دلو برجسمی رفاه | داد آب اغنام شوانرا بگاه
کرد پس بر سایه نخلی رجوع | از حرارت یا که از طغیان جوع
گفت پس نزد ربی یکتا کرم | آنچه بفرستی بمحتاج فقیر
از تو میخواهم که محتاجم بر آن | خوردنیرا گرچه باشد دم نان
دختران را دید در خانه پدر | آمدند امروز از ره زودتر
زان سبب پرسید گفتند آنچه بود | گفت آریدش کنون درخانه زود

فَجَآئَتْهُ اِحْدٰيهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ اِنَّ اَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

پس آمد او را یکی از آن دو که راه میرفت با شرم گفت بدرستیکه پدرم میخواند ترا که پاداش دهد ترا مزد آنچه آب دادی برای ما

فَلَمَّا جَآئَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٦ قَالَتْ اِحْدٰيهُمَا

پس چون آمد او را و خواند بر او قصه‌ها را گفت مترس نجات یافتی از گروه ستمکاران گفت یکی از آن دو

يَا اَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ ٢٧ قَالَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اُنْكِحَكَ

ای پدر من مزدوری گیر او را بدرستیکه بهتر کسی است که مزدوری گیری توانای امین است گفت بدرستیکه من میخواهم که تزویج کنم

اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا

ترا یکی از دو دخترم این دو تا بر آنکه مزدور شوی مرا هشت سال پس اگر تمام کردی ده را پس از نزد توست و نمیخواهم

اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْشَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ٢٨ قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ

که رنج نهم بر تو زود باشد که یابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شایستگان گفت اینست میانه من و میانه تو که هر کدام از آن دو مدت

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ٢٩

را که بپایان رسانیدم پس نباشد تعدی بر من و خدا بر آنچه میگوئیم وکیل است

در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب ع

پس یکی زان دختران آمد ز راه | گر حیا در پیش با بودش نگاه
گفت او را آن یدعوک ابی | تا جزا بدهد ترا از موهبی
مزد آنچه آب دادی بهر ما | پس چو آمد سوی او با صد رجا
خواند یکجا قصهٔ خود بر شعیب | از ولادت تا خروجش بی ز ریب
گفتی او را می‌مترس ای مجتبی | کز گروه ظالمین گشتی رها
پس ز وجه میهمانی در مقام | نی بمزدی گفت آریدش طعام

دان دودختر مر پدررا گفت ملك
گفت خواهم بر تو بسپارم نکاح
می نخواهم بر تو گیرم هیچ شاق
گفت این عهدیست بین ما که گذشت
یعنی آسانکه خوده سالم گذشت
بر شبانی چون روان شد ارشعب

کی اجیر اورا پی اغنام ملك
زین دو دختر من یکی را بر صلاح
من بکاری کان بود ملایطاق
هر کدام از این دو مدت که گذشت
حق دگر نبود باشد هم بهشت
خواست موسی یکعصا از الهام عب

را که یکو تر کسی باشد بدین
هشت سالم با مکر باشی اجیر
زود باشد گر خدا خواهد مرا
پس بعدی یا فزون خونی بس
بر هر آنچه بریکه گوئیم آن اله
داد بر موسی همانا آن عصی

همراحرت کوقوی است وامین
گر شود ده از تو فضلی شدکثیر
یابی از شایستگان اندر وفا
داوری از هشت یا ده نی سخن
کارساز ماست درایں و گواه
که بسی زو شد عیان آثارها

فَلَمَّا قَضٰي مُوسَي الْاَجَلَ وَسٰارَ بِاَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جٰانِبِ الطُّورِ نٰارًا قٰالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنِّي

پس چون بپایان رسانید موسی آن مدت را وروان شد با اهلش دید از جانب طور آتشی را گفت مر اهلش را که درنگ نمائید بدرستیکه

آنَسْتُ نٰارًا لَعَلِّي اٰتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ اَوْجَذْوَةٍ مِنَ النّٰارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ٢٠ فَلَمّٰا اَتٰيهٰا نُودِيَ مِنْ

من دیدم آتشی را شاید که آورم شما را از آن خبری یا گرایده شعله از آتش باشد که شما گرم شوید پس چون آمد آنرا ندا کرده شد از

شٰاطِئِ الْوٰادِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يٰا مُوسٰي اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ

کناران وادی که جانب راست بود در قطعه زمین برکت داده شده از آن درخت که ای موسی بدرستیکه منم من خدا که پروردگار جهانیانم

٢١ وَاَنْ اَلْقِ عَصٰاكَ فَلَمّٰا رَاٰهٰا تَهْتَزُّ كَاَنَّهٰا جٰانٌّ وَلّٰي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يٰا مُوسٰي اَقْبِلْ

وآنکه بیفکن عصایت را پس چون دید آنرا که حرکت میکرد گویا آن بود ماری برگشت از پس رو نهاده و رجوع نکرد ای موسی بیا

وَلٰا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ٢٢

ومترس بدرستیکه توئی از ایمنان

در بیان دیدن موسی علیه السلام آتش طور را

پس چوموسی هشت مدت را تمام
یا که میشد سوی بیت المقدس آن
راه گشت وضع حمل زن رسید
آتشی از جانب طور او بدید
زانکسانکه نزد آتش واقعد
پس چوآمد شد ندا کرده خوداو
از درختی کان بوادی رسته بود
شرح آن بگذشت پیش از حد و چون
چند وجه آراست از روی کلام
همچنانکه گفته گردد در امور
بر سر مثلی که نزد اندوی حسان
بار درجائی دگر گوئی نکته شاه
باشد این تکرار ثابت در کلام
مثل اوند آبروی او بریحت
نی که خارج از فصاحت باشد آن
چون کلامیرا مکرر گفت شاه
ارخدا آسم موسی شد ندا
بود درسرعت بسان بره مار

یافت رخصت ارشعیب یك ماه
از ابی عبدالله است این در بیان
وان رمه از برف وسرما میرمید
گفت اهلش را درنك اینجا کنید
ره بپرسم گر که بزره عارفید
از یمین وادی اندر جستجو
بود عوسج یا که عناب از عود
نیست بر تکرار مان حاجت کنون
سر اصلی را خدا داند تمام
مال مظلومی ببرد آنکس بزور
نیست زین تکرار چاره در بیان
داد مظلومان دهد نی اشتباه
بارگوئی بیت ظالم را دوام
رشته کارش از آن ازهم گسیخت
این بیابد جز دقیقی نکته دان
وقتش او اید بدل بر اهل جاه
... مکن ای آدم ار کف عصا
لیك درجنبه چو ثعبان بی قرار
موسیا پیش آ مترس از جنبشین

تا رود در مصر نزد مادرش
برد اهل و مال خویش آن نیکمرد
می نجست ارسنك وآهن هیچ نار
آتشی دیدم از آن شاید خبر
بر شما یا زآتش آرم پارهٔ
درمکان پرمبارك بود شاط
زاو ندا آمد موسی اینچنین
ورکسی گوید که تکرار ازچه باب
زان یك این باشد که دارد هر سخن
بارگوئی بهر صاحب استماع
چونکه گوید این نزاع از بهر چیست
همچو آن مظلوم اورا روبرو
همچو آن ظالم که آن مظلوم را
پس مکرر در مکرر شد کلام
وجه دیگر آنکه در اندار و بند
چند وجه دیگراست اندر کلام
پس چوموسی درفکند آنرا زکف
منهزم شد موسی از دیدار او
چونکه میباشی تو نیز از آمنین

هم برادر واقربا با خواهرش
همره خود بس شبی تاریك وسرد
ماند حیران سخت بروی گشت کار
بر شما آرم زره یابم اثر
گرم تا گردید اندر چارهٔ
شد ندا کرده در آن خرم بساط
من حقم پروردگار عالمین
کرده حق این داستان را در کتاب
ربط برقول دگر اندر علن
داشت آن مظلوم با ظالم نزاع
گوئی آن جز بهر مال برده نیست
خواست ورظالم گرفت اموال او
رنجه کرد افکند ظلم اورا زپا
جمله هم برجا بد ارفهمی مقام
هست تکرار ارخردمندان پسند
مانم ار تفسیر گر گویم تمام
گشت ماری میدوید ازهر طرف
پشت کرد وباز ناگرداند رو

اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَاضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

در آر دست را در گریبانت که بیرون آید سفید نورانی از عیب وفراهم آور بسوی خود بال را از ترس پس این

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٣٣ قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا

دو تا دو دلیل اند از پروردگارت بسوی فرعون وجماعتش بدرستیکه ایشان باشند گروه تباه کاران گفت ای پروردگار من بدرستیکه من کشتم از ایشان تنی را

فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ ٣٤ وَاَخِي هٰرُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْاً يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ

پس میترسم که بکشند مرا وبرادرم هرون اوست فصیحتر از من بزبان پس بفرست او را بامن مددکار که تصدیق نماید مرا بدرستیکه من میترسم

اَنْ يُكَذِّبُونِ ٣٥ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ اِلَيْكُمَا

که تکذیب کنند مرا گفت زود باشد که قوی گردانیم بازوی ترا ببرادرت وبگردانیم برای شما سلطنتی پس نخواهند رسید بشما دو تا

بِاٰيَاتِنَا اَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ٣٦

بآیتهای ما شما دو تا وآنکه پیروی کردند شما را غالب آیند

دست خودرا برگریبان بر فرو تا سفید آید برون بی عیب سو دستها کن جمع سوی خویش باز زانچه ترسیدی ز چه زاهتزاز
جمع کن یعنی وحشت نفس را رد خصم آنگه که اندازی عصا زانکه خوفت موجب نقصان شود چون عصا اندازی ثعبان شود
این دو بس باشد دو حجت بکار سوی فرعون وگروه از کردگار زانکه ایشانند قومی فاسقین رفته بیرون ز امر حق وز راه دین
گفت ای پروردگار از پیشتر کشته‌ام من زین جماعت یکنفر می‌ترسم که کشندم در قصاص زانکه بد فرعون را او عبد خاص
هست هارون افصح از من در لسان با من او را پس فرست آنجا روان تا که باشد در مکاره پشت من هم کند تصدیقم اندر انجمن
زانکه میترسم من از تکذیب قوم تا رسد از قبطیانم خشم ولوم گفت بازوی ترا بیخوف وبیم بر برادر زود ما قوت دهیم
هم نگرداستان بر دشمنان ما مسلط از براهینی عیان پس رسد ایشان نه هرگز بر شما بر دیانیرا بآیتهای ما
خود شما وانکس که کرده پیروی مر شما را غالب آید از وی

فَلَمَّا جَاۤءَهُمْ مُوسٰى بِاٰيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَاهٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي اٰبَاۤئِنَا

پس چون آمد ایشان را موسی بآیتهای ما که روشن بودند گفتند نیست این مگر جادوئی بر بافته شده وشنیدیم این را در پدرانمان

الْاَوَّلِينَ ٣٧ وَقَالَ مُوسٰى رَبِّي اَعْلَمُ بِمَنْ جَاۤءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ

که پیشینیانند وگفت موسی پروردگار من داناتر است بکسی که آمد بهدایت از نزدش وکسیکه باشد مر او را عاقبت

الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ٣٨

آن سرای بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران

پس چو با آیات بین سویشان شد کلیم اندر بشیر و کویشان نیست این گفتند از بیهوده غیر جادوئی بهم بر بافته
مثل این جادو نشنیدیم پیش از پدرهامان که پیشین بودند بیش گفت دانا تر بود پروردگار بر کسی کو رهنما آمد بکار
داند او ما را که من باشم محق یعنی از نزدیک حق بر معق هم کسی کو دارد آنجا نیکو هست دانا بر خدا برهان او
میکردند اهل استم رستگار ظالم آن کو نیست او فرمان گذار

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرِي فَاَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ

وگفت فرعون ای جماعت نمیدانم مرشما را هیچ الهی غیر من پس بر افروز برای من ای هامان بر گل

فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي اَطَّلِعُ اِلَى اِلٰهِ مُوسٰى وَ اِنِّي لَاَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ٣٩ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ

پس بساز برای من کوشکی باشد که من اطلاع یابم بر اله موسی و بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم او را از دروغگویان و بزرگی کردند او و

جُنُودُهُ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ٤٠ فَاَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ

لشکرهایش در زمین بناحق وگمان کردند که ایشان بسوی ما برگردانیده نشوند پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را

فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ٤١ وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

در دریا پس بنگر چگونه باشد انجام کار ستمکاران وگردانیدیم ایشان را پیشوایان که میخوانند بسوی آتش و روز قیامت

لَا يُنْصَرُونَ ٤٢ وَ اَتْبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ٤٣ وَ لَقَدْ آتَيْنَا

یاری کرده نمیشوند و از پی کردیم ایشان را در این دنیا لعنت و روز قیامت ایشانند از زشت کرده شدگان و بتحقیق دادیم

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْاُولٰى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً

موسی را کتاب از بعد آنکه هلاک گردانیدیم قرنهای پیشین را که دلایل های بینش بخش است برای مردمان و هدایت و رحمتی است

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٤

باشد که ایشان پند گیرند

گفت فرعون ای گروه من نجای	من ندانم بر شما جز من خدای	پس تو ای هامان برافروز آتشی	بر گل آن تا پخته گردد یفشی
پس بساز از بهر من کاخی بلند	تا روم بالا بر آن از خود پسند	شاید آنکه بار یابم اطلاع	از خدای موسی اندر ارتفاع
من گمان دارم ورا از کاذبین	کرد تکبر او هم جنودش در زمین	این بکردند بناحق سوی ما	بر گمانشان باز ناید از عمی
سوی ما راجع نگردند این گروه	یا که ما آنهم از ایشان بر ستوه	پس گرفتیم او و لشکرهای او	غرقشان کردیم دریم دان عدو
پس نگر انجام استمکارگان	ای محمد تا چه بوده ست آن کسان	ما در این عالم بگردانیدشان	پیشوایان ضلال اندر نشان
خلق را خوانند ایشان سوی نار	در قیامت نیستشان فرعون و یار	و اندر آوردیم از پی آفتی	اندر این دنیا بر ایشان لعنتی
همچنین از زشت رویانند باز	در قیامت از نشان امتیاز	وز یقین دادیم موسی را کتاب	کاندر آن بد درج هر حکم از خطاب
بعد از اهلاک قرون اولین	تا بصیرت مردمان یابند زین	رهنما بود آن کتاب و رحمتی	پند از آن گیرند شاید امتی

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ اِذْ قَضَيْنَا اِلٰى مُوسَى الْاَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٥ وَ لٰكِنَّا

و نبودی در جانب غربی هنگامیکه گذارش دادیم سوی موسی امر را و نبودی از حاضران و لیکن

اَنْشَاْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِياً فِي اَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لٰكِنَّا

آفریدیم قرنها پس دراز شد بر ایشان مدت زندگانی و نبودی مقیم در اهل مدین که خوانی بر ایشان آیتهای ما را و لکن

كُنَّا مُرْسِلِينَ ٤٦ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَيْنَا وَ لٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا اَتٰيهُمْ

ما بودیم فرستندگان و نبودی بجانب طور هنگامیکه ندا کردیم و لیکن رحمتی است از پروردگار تو تا بیم دهی گروهی را که نیامد ایشان را

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٤٧ وَ لَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

هیچ بیم دهنده پیش از تو باشد که ایشان پند گیرند و اگر نبود آنکه برسد ایشان را مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان پس میگفتند

رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٤٨

پروردگارا چرا نفرستادی سوی ما رسولی پس پیروی میکردیم آیتهایت را و میبودیم از گروندگان

تو نبودی جانب غربی بطور
یا مقیمش بودی تو گواه
یعنی انبیا باشد ازاخبار غیب
زنده سالی پس برایشان شد دراز
آنچه اعلام ازتو فرمودیم هم
ازمیان رفت آن بطول روزگار
تا برایشان خوانی آیتهای ما
هم نبودی ای محمد توبطور

تاچه گفتیم باوی ازآداب تو
بیم تا بدهی قومی کزتو پیش
کرنبود آنکه برایشان میرسید
پس نگفتندی خدایا ازچه راه
که بموسی نگذرانیدیم آن امور
شد چو بر هفتادتن امر ازاله
تونبودی خود که دانی این عجب
مدتی بگذشت زان یعنی که ما
ما ازاین پیمان گرفتیم از امم
پس فرستاده توگشتی زین قرار
کز شعیب وموسی آمد ازسما
چون ندا کردیم اورا درحضور

زاهل بیت و امت واصحاب تو
بیم ده نامد برایشان کیش
از عذاب و ازعقوبت بی مدد
نی فرستادی رسولی تو بما
مفرستادیم برایشان عذاب
هم نبودی ازگواهان درعیان
لیك ما کردیم وحی آن قصه را
آنکه آوردیم بیرون قرنها
مندرس گردید ازطول زمان
از ظهور احمد وشرع مبین
می نبودی ای محمد در قدیم
یعنی اینهارا نخواندی پیش کس
مستودی خودکه آنجا بشوی

رحمتی لیکن بد از پروردگار
شاید ایشان آنکه بپذیرند پند
دستهاشان زانچه فرستاده است
تاکنیمت پیروی زآیات دین
خود برایشان دار دجون جهد وشتاب
چونکه شد مأمور برفرعونیان
تا شوی آگه زغیب ازمامعی
از پی هم داشت آنچه انبیا
وضع شرع و نعت احمد درشان
آگه ایشانرا نمودیم اینچنین
درمیان اهل مدین تو مقیم
لیك ما برتو فرستادیم وبس
آنچه بروی شد خطاب معنوی

برتوکت داده خبرزان حال وکار
برنجات آید ازحق بهره مند
بیشتر ور بهرشان آماده است
هم تورا باشیم ما از مؤمنین

فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسٰي أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ

پس چون آمد ایشانرا حق از نزدما گفتند چرا داده نشد مانند آنچه داده شد بموسی آیا کافر نشدند بآنچه داده شد

مُوسٰي مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ٤٩ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ

موسی از پیش گفتند دوسحرند که همپشت شدند وگفتند بدرستیکه ما بهمه کافرانیم بگو پس بیارید کتابیرا از

عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدٰي مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ

نزدخدا که آن هدایت کننده تر باشد از آندو که پیروی کنم آنرا اگر هستید راستگویان پس اگر اجابت نکردند مرترا پس بدان جز این نیست پیروی میکنند

أَهْوَآءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰيهُ بِغَيْرِ هُدًي مِنَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١

خواهشهاشان را وکیست گمراه تر از آنکه پیروشد هوایش را بدون هدایتی از خدا بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

پس بهنگامی که حق از نزدما
یا چرا انسان که تورية از نبود
کافرا تا می کشندی چنین
ما باینها هیچیك میگرویم
رهنمابر باشد اوزین دوکتاب
پس ننمایند اجابت گرتورا
باشد ازغیر هدایت از خدا
آمد ایشانرا یعنی مصطفی
آمد آن یکدفعه برموسی فرود
زانچه داده شد بموسی پیش ازاین
قول این گوینده کافرا نشنویم

یعنی ازتورية وقرآن درخطاب
پس بدانکه تابمانند از هوا
کزخدا باید بود بشك هدی
نیست آن جزگمرهی درراه دین
ازچه گفتند اونشد داده چنان
نازل این قرآن شد یکدفعه نیز
این دورا گفتند که ظاهر شود
گو شما آئید پس بهر نسق
پیروی تاران کنیم از لایقید

کیست گمره تر ازآن کج غوی
زانکه هم شاید هوائی در نسق
راه ننماید خدا بر ظالمین
که بموسی داده شد بهرشان
بر محمد این باشد جز ستیز
برشما سحرست نی کایت بود
تا کتابی کان بود از نزدحق
در کلام خود شمانا صادقید
کزهوای خود نماید پیروی
وفق ندهد یا رسومی کوست حق

نصف الجزء

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٥٢ اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

وبتحقیق پیوستگی دادیم برای ایشان گفتار را باشد که ایشان پند گیرند آنانکه دادیم ایشانرا کتاب پیش از آن ایشان بآن ایمان می آورند

٥٣ وَ إِذَا يُتْلٰي عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ٥٤ أُولٰئِكَ

وچون خوانده شود برایشان گویند ایمان آوردیم بآن که آن حق است از پروردگار ما بدرستیکه ما بودیم پیش از آن مسلمانان آنگروه

يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٥٥ وَ إِذَا

داده شوند مزدشان را دومرتبه بسبب آنکه صبر کردند ودفع میکنند بخوبی بدی را وازآنچه روزی دادیم ایشان را انفاق میکنند وچون

سَمِعُوا اللَّغْوَ اَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ٥٦

شوند لغورا اعراض نمایند از آن وگویند مر ماراست کردارما و مر شماراست کردارتان سلام برشما نمیجوئیم نادانان را

هم تحقق آنکه ما کردیم وصل   بهر ایشان قول را از فرع و اصل
تا از آن گیرند شاید هیچ پند   ور صلاح نفس خود مانند هند
بگروند ایشان بقرآن بخلاف   در حقایق می‌نبینند اختلاف
آمده از رب ما از صدق وحق   پیش از این مسلم گردیده بحق
صبر یعنی آنچه کردند از یقین   بر یکی بر دو پیغمبر دو دین
واندر این هر دو بودند اهل ثبات   بر خدا و بر رسولان اثبات
وانچه روزی داده‌ایم از بیش و کم   ما بر ایشان میکنند انفاق هم
کار ما گفتند راجع سوی ماست   بر شما راجع هم اعمال شماست
صحبت جاهل نمیجوئیم ما

یعنی آنهای قرآن مبین   ما فرستادیم پی در پی یقین
آنکسانکه پیش از این قرآن کتاب   ما بایشان داده‌ایم از انتساب
خواند قرآن چونکه بر ایشان شود   گویند آمنا به هرکس بود
آنگروه را داده خواهد شد دوبار   اجر ایشان را شکیب بی‌شمار
پیش از این بودند بر دین مسیح   پاک باشند بگرویدند از صریح
دفع ایشان بر نکوئی میکنند   سیئات و زشتی خود در پسند
چون شنیدند آن جماعت لغو را   زان بگرداندند رو در انتها
بر شما باشد سلام از ما به لغو   بر سرای لغوتان از روی سهو
ره نه بر نفس و هوا پوئیم ما

اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ٥٧

بدرستیکه تو هدایت میکنی آنراکه دوست داری و لیکن خدا هدایت میکند آنراکه میخواهد و او داناتر است بهدایت یافتگان

در بیان ایمان ابیطالب علیه السلام و سنتی

اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ

ای محمد ره تو نتوانی نمود   هر کسی نیکش دوست داری خود در وجود
حق بحال مهتدین داناتر است   اهل ره را دوستی دیگر است
کاوبدش بس میل بر ایمان عم   داشت و از ایمانش وحشی رنج و غم
آنکه داری جهد بر ایمان او   نوید ایمان در او حق یکسو
اول آنکه رای مرسل از رسول   گر مخالف شد بود دور از قبول
پس مراد خواست با حق یکی است   آنکه گوید غیر از این اندر شکی است
ذکر بوطالب مفصل شد بیان   اندر امام ارکه خواهی رو بخوان
زانکه کرد از حب کار نبی حق   خاصه بر معنی صاحب نسق
گرکه دارد دوست کس را بی است   تو بهر دو آنکه باشد مؤمن است
رهنمائی بهر بی سوس   نیست جز تعلیم و دعوت بر نفوس
نیست واقف غیر ذات ذوالجلال   بر ضمیر خلقت از وجه کمال
بخشد آگاهی رسولش را اله   آنچه باشد واجب از مقصود و راه
آن باشد سر خلقت بحقی   گرچه شد ابلیس منفی عاصی
نامند آنجامه را ار چه سیاه   وین دگر را روسفید و دین پناه

حقه نی مینماید اینک راه   هر که را خواهد سپید او یا سیاه
گفته اند این آیت از حق بر رسول   نامه در حق بوطالب نزول
آمد این آیت از آن بر مصطفی   مل ثبت اغنی خلاف علم ما
اندر این معنی بود چندین نظر   مجملی زان گویم از داری حضر
خواهد از او آنچه را که حق خواست   نیست بر عمر یقین اهل هواست
ناطقه در دانشش باشد قصور   یا بود مغرض در احکام و امور
همچنین این آیت از نهی قال   هست بر ایمان بوطالب دال
بس ندارد دوست کافر را رسول   تا که بر ایمان او باشد عجول
زین که شد نیم آمده اندر کلام   از پی تحقیق آیت در مقام
هادی مطلق باشد غیر حق   کاو بود از لطف خلق ما خلق
آنکه دانش ره نما شد بر عقول   باشد آگاه از قبول و نا قبول
بخشد او را علم و حکمت بر مزید   هم نماید کان سیاهست این سفید
گشت آن مردود و گمراه و مضل   رهنما وین بار بر ارباب دل
پس تو ای احمد خواه آنرا که حق   خواست بر خلقتان ز حکم ماسبق

وَ قَالُوا اِنْ نَتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ اَرْضِنَا اَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبٰى اِلَيْهِ

وگفتند اگر پیروی کنیم هدایت را با تو ربوده‌شویم از زمین خود آیا جای ندادیم مر ایشان را حرمی آمن که آورده میشود سوی

ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٥٨ وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ

آن ثمرهای همه چیز روزی از نزد ما ولکن اکثر ایشان نمیدانند و بساکه هلاک گردانیدیم از قریه

بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ٥٩

که کفران نمود معیشتش پس اینست مسکنهاشان که مسکون نشد از بعد ایشان مگر اندکی و هستیم ما وارثان

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ حَتّيٰ يَبْعَثَ فِي اُمِّهَا رَسُولاً يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي

و باشد پروردگار تو که هلاک کنند قریها را تا و قتیکه برانگیزد در اصلش رسولی که بخواند بر ایشان آیتهای ما را و نیستیم ما هلاک گردانندگان

الْقُرىٰ اِلاَّ وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ ٦٠ وَ مَا اُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ

قریها مگر و اهل آنها باشند ظالمان و آنچه داده شدید از چیزی پس مایه تعیش زندگی دنیاست و پیرایه اش و آنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ اَبْقىٰ اَفَلاَ تَعْقِلُونَ ٦١ اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاَقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ

بهتر و پاینده تر است آیا پس نمی یابید تعقل آیا پس کسیکه وعده دادیمش وعده خوب پس او یابنده است چون کسی است که دادیم او را مایه تعیش زندگانی

الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٦٢

دنیا پس او هست روز قیامت از حاضر کرده شدگان

بارها گفتند دائم ای رسول
از حرم ما را کنند ایشان برون
راستی را با تو آئیم از پسند
در حرم یا ایمنی آیا که جا
رزقشان دادیم ما از رد خود
پس کنند از حرمت توحید صم
لیک بسیاری ندانند این
ما هلاک از قریها کردیم بس
یافت کیفر پس بر ایشان اتلاف
بین دیار قوم لوط و قوم عاد
وارثان مائیم زایشان در زمین
تا برانگیزد رسولی ذی سداد
ما نبودیم ایچ مهلک زان بلاد
نیست برخورداری الا زین جهان
پس شما آیا نیندیشید هیچ
اوست پس یابنده آن موعود را

ما تو را پیغمبر و هست این قبول
نیست ما را نیز از این تاب و سکون
این گروه از آسمان بیرون کنند
بر شما را ما ندادیم از عطا
این چنین با شیرسی بی زحد
مشرکان با احترامات حرم
که بود روزی ز نزد ما یقین
کز معیشت بودشان بسیار بس
خانه هاشان گشت اشکسته و خراب
سرنگون تا چون شد ایشان آن بلاد
بعد از اشیاء نحن و شماوارثین
اندر آن شهری که هست اعظم بلاد
جز که بودند اهل آن ظالم نهاد
بر شما را یا که زینتهای آن
گر سر دارید عقل و دست هیچ
باشد از حق وعدهٔ محمود را
پس بود روز قیامت در حساب

و آنچه گوئی هست در حیران سبب
آمد این آیت که گفتند آن فریق
ما ربوده میشویم از جهان
آورند از هر کجا در وی ثمر
در زمین غیر ذی زرع اینچنین
در بارهٔ آنکه شما را پس حسان
پس سزاوار این بود کایشان زرب
شاد بودند از معیشتها فزون
پس نبود آن مسکن و مأوایشان
بعد از ایشان کس نشد ساکن مگر
نیست رب آنکه قومی را تباه
تا بر آنها خواند آیتهای ما
آنچه را داده شدید از هیچ شیء
و آنچه باشد نزد حق پس اخیر است
پس کسیکه وعده آیا دادهایم
چون کسی باشد که او را بهره مند
او ز حاضر گشتگان بد در حساب

لیک و اظهارش بود خوف از عرب
گر شویمت تابع دین و طریق
گر کنیم اظهار ایمان در عیان
از هر آن چیزی که آید در نظر
رزق چون بدهیم ما بر مشرکین
از خوف و از تخطف در امان
در عیان ترسند بر قهر عرب
طاغی از نعمت شدند اندر قرون
خالی از خوبی نشان از حالشان
اندکی گر هیچ داری در نظر
سازد از اهل قری بیگاه و گاه
هم کنند اتمام حجتهای ما
جز متاع دنیوی پس نیست وی
کان شما را بهتر و باقی تر است
وعدهٔ نیکو ورا بی خوف و بیم
کردهایم از متاع دنیا روز حشر

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٦٣ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

و روزیکه ندا کند ایشان را پس گوید کجایند شریکان من که بودید گمان میبردید گفتند آنانکه لازم آمد بر ایشان قول

رَبَّنَا هٰؤُلاَءِ الَّذِينَ اَغْوَيْنَا اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِيَّانَا يَعْبُدُونَ ٦٤ وَ قِيلَ

پروردگارا اینها آنانند که گمراه کردیم ایشان را همچنانکه گمراه شدیم بیزاری جوییم بسوی تو نبودند که ما را پرستند و گفته شد

ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ رَاَوُا الْعَذَابَ لَوْ اَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ٦٥ وَ

بخوانید شریکانتان را پس خواندند ایشان را پس جواب ندادند ایشان را و دیدند عذاب را اگر آنکه ایشان بودند که هدایت می یافتند و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ٦٦ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لاَ يَتَسَاءَلُونَ

روزیکه ندا کند ایشان را پس گوید چه جواب دادید مرسلان را پس کور شود بر ایشان خبرها روزی چنین پس ایشان سؤال کرده نشوند

٦٧ فَاَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَعَسَي اَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ٦٨

پس اما آنکه توبه کرد و ایمان آورد و کرد کار شایسته پس شاید که بوده باشد از رستگاران

اندر آن روزیکه میخواند خدا : مشرکان را پس بگوید در ندا
درکجایند آن شریکان این زمن : که گمان کردیدشان انباز من
خود چنین گویند ایشان از عتق : که بر ایشان گشته واجب قول حق
کاین کسان باشند آنان ای خدا : که بجد گمراهشان کردیم ما
گمره ایشان پس شدند از اختیار : همچو ما که گمرهیم اندر شعار
لیک تبرا سویت از ایشان کنیم : هم بری بودیم زایشان از قدیم
نی پرستنده شدند ایشان زما : می پرستیدند بل نفس و هوا
مشرکان را نیز هم گفته شود : که شما خوانید انبازان خود
پس همیخوانند ایشان را ز هش : از حجیم آنکه از امید خوش
پس مر ایشان را اجابت ناورند : پس ببینند آن عذاب پرگزند
می کشند ایشان تمنا آنکه کاش : یافتندی ره رهند از رنج هش
یاد کن روزیکه فرماید خدا : اهل تکذیب و جحد را در ندا
چه جواب از مرسلین دادید چون : بر خدا خواندندتان در آزمون
پس بر ایشان میشود پوشیده بار : آن خبرها که بر انشان بود سار
میکنند اعمی فراموش آنچه را : گفته‌اند اندر جواب انبیا
اندر آن روز از نهیب رستخیز : انهم ایشان هم نپرسند ایچ چیز
پس خود اما توبه آن کز شرک کرد : بگرویده و بدان خلاق فرد
بعد از آن کردار شایسته نکو : شاید آن کز رستگاران باشد او

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاۤءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالٰي عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٩ وَ

و پروردگار تو می‌آفریند آنچه میخواهد و اختیار میکند نباشد مر ایشان را اختیار پاکست خدا و برتر آمد از آنچه شریک میآورند

رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ٧٠ وَ هُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولٰي وَ

و پروردگار تو میداند آنچه را پنهان میدارد سینه‌شان و آنچه آشکار میکنند و اوست خدا نیست الهی مگر او مر او راست ستایش در دنیا و

الْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٧١

آخرت و مر او راست حکم و بسوی او بر گردانیده شوید

میکند حق آنچه خواهد بی گذار : هم نباشد آنکه بگست اختیار
بر رسالت برگزیند یعنی او : آنکه باشد بهتر اندر وصف و خو
تا نگوید هر خسی بوالفضول : بر چه کرده حق محمد را رسول
از عرب باید نماید اختیار : دیگری را کاوست با نام و تبار
همچنین هستند هر دور ابهام : که کنند اسپس روی با زمام
هر دمی آرند انکاری ز رو : چون سگی کز نور ماه آید بعو
من از این نامردمان بسیار چیز : دیده و بشنیده‌ام گاه ستیز
شرحی ار گویم از آن کفارها : خیره از حیرت شود انصارها
هست ظاهر نزد ارباب خرد : کینها که خیزد از حقد و حسد
در کند از آن قابل تقریر نیست : ایرمان حیرت تفسیر نیست
پاک از آن باشد خدای لم یزل : که کند بر اختیار کس عمل
هم بلند و برتر از آن کاورد : شرک بر روی بوالفضولی بیخرد
داند آن پروردگارت در صدور : آنچه میپوشند از حقد و شرور
هم بداند آنچه سازند آشکار : ضمن قرآن و نبی را زان گذار
و هو الله لا اله غیره : در دو دنیا حمد باشد بهر او
هم بود در حکم او فرمانروا : سوی او گردید راجع در جزا

قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً اِلٰي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ

بگو خبر دهید که اگر گرداند خدا بر شما شب را پاینده تا روز قیامت کیست الهی جز خدا که بیاورد شما را

بِضِيَاۤءٍ اَفَلَا تَسْمَعُونَ ٧٢ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً اِلٰي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ

روشنائی آیا پس نمیشنوید بگو خبر دهید که اگر گرداند خدا بر شما روز را پاینده تا روز قیامت کیست

اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ اَفَلَا تُبْصِرُونَ ٧٣ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ

خدائی جز خدا که بیاورد شما را شبی که آرام گیرید در آن آیا پس نمی‌بینید و از رحمت خود گردانید برای شما شب و

النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٧٤

روز را تا آرام گیرید در آن و تا بجوئید از فضلش و باشد که شما شکر کنید

ای محمد بارگو بر منکران ‌‌ می‌بینید این شما آیا عیان
تا بروز رستخیز این آفتاب ‌‌ برباید ماند اندر احتجاب
تا بتحصیل معاش آید چند ‌‌ شنوید آیا شما پس وعظ و پند
تا قیامت کو خدائی غیر او ‌‌ تا که آرد برشما شب را برو
باشد از بخشایش او که قرار ‌‌ برشما داد اینچنین لیل و نهار
‌‌ آنچه از فضلش مقرر شد سپاس

برشما گرداند ار شب را خدای ‌‌ سرمد اعنی مستدام اندر سمای
جز خدا کو خدائی تا که او ‌‌ روشنی آرد شمارا پیش رو
گو برایشان بنگرید آیا شما ‌‌ برشما دایم کند روز از خدا
تا در آن یابید آرام و سکون ‌‌ پس نمی‌بینید آیا این شئون
تا بشب آرام گیرید از تعب ‌‌ روز هم گردید ناروزی طلب
تا کشید از منتش شاید سپاس

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَآئِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ٧٥ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً

و روزیکه ندا کند ایشانرا پس گوید کجایند انبازان من که بودید که گمان میبردید و برآوردیم از هر امتی شاهدی

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ٧٦

پس گفتیم بیاورید دلیلتانرا پس دانستند که حق مر خدا راست وگمشد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند

یاد کن روزیکه آید در ندا ‌‌ مر شرکا را بگوید پس خدا
هم برون آریم از هر امتی ‌‌ ما گواهان از برای حجتی
تا دهند ایشان گواهی در مقام ‌‌ مشرکان را بر ضلال و بر ظلام
چیست بر گوئید برهان شما ‌‌ که پرستیدید چیزی جز خدا
‌‌ گمشود زایشان در آنده از یقین

در حجت دشمند انبازان من ‌‌ که گمان کردید انبار آن زمن
حصر آرید انبیا را آن همه ‌‌ بر گواهی یعنی اندر محکمه
پس بگوئیم آنچه میداشتید ‌‌ آورید از حجتی زان داشتید
پس بدانید اینکه حق بهر خداست ‌‌ در عبادت یا حجج یا قول راست
‌‌ وآنچه بر میبافتند از کذب و لین

اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰى فَبَغٰى عَلَيْهِمْ وَ اٰتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ

بدرستیکه قارون بود از قوم موسی پس تفوق جست برایشان ودادیم اورا از گنجها آنچه که کلیدهایش بتحقیق هرآینه گرانی میکرد بگروهی

اُولِي الْقُوَّةِ اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٧٧ وَابْتَغِ فِيمَا اٰتٰيكَ اللّٰهُ

انبوه صاحبان نورهنگامیکه گفتند مر اورا قومش که شادمانی مکن بدرستیکه خدا دوست نمیدارد بسیار شادیها را و بجوی در آنچه داد ترا خدا

الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ

سرای آخرت وفراموش مکن بهره‌ات را از دنیا و احسان کن همچنانکه احسان کرد خدا بتو و مجوی فساد را

فِي الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ٧٨

در زمین بدرستیکه خدا دوست نمیدارد فسادکنندگان را

در بیان حکایت قارون

قصهٔ قارون کنون آمد بپیش ‌‌ بود او ابن عم موسی و که خویش
ما عطا کردیم براو بس گنج ‌‌ که بد از حمل مفاتیحش برنج
یادکن گفتند چون قومش زپند ‌‌ که مشو مغرور وشاد از مال چند
می‌بجو درآنچه حق کردت عطا ‌‌ تو سرای آخرت را بی‌خطا
کن تو نیکی بر عباد ایسان که حق ‌‌ بر تو نیکی کرد بی‌خوف وقلق

پس برایشان خواست جوید برتری ‌‌ در فساد او بود همچون سامری
صاحبان قوت از حمل کلید ‌‌ رنج میبردند پس بود آن پدید
حق فرحناکان ندارد هیچ دوست ‌‌ وانکه عاقل هر فرحناکی از اوست
بهرهٔ خودرا فراموش از جهان ‌‌ هم مکن از بد پرستی و توان
هم تبه‌کاری مجوی اندر زمین ‌‌ اِنَّ اللّٰهَ لا یحب المفسدین

قَالَ اِنَّمَا اُوتِيتُهُ عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِي اَوَلَمْ يَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ

گفت جز این نیست که داده شدم آنرا بر دانشی که نزد منست آیا ندانست که خدا بحقیقت هلاک کرد پیش از او از قرنها آنکه او

أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ٧٩ فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ

سخت‌تر بود از او از راه قوت و بیشتر بود از راه جمعیت و پرسیده نمیشوند از گناهانشان گناهکاران پس بیرون آمد بر قومش در زینتش

قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

گفتند آنانکه میخواستند زندگانی دنیا را اکاش بودی برای ما مثل آنچه داده شد بقارون بدرستیکه او هر آینه صاحب بهره عظیم است

٨٠ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰيهَا

وگفتند آنانکه داده شدند دانش را وای بر شما ثواب خدا بهتر است از برای آنکه گروید و کرد نیکو را و داده نمیشوند آنرا

إِلَّا الصَّابِرُونَ ٨١

مگر شکیبایان

گفت من داده شدم بود جز این
من ز اسرائیلیان آنکه ...
گفته‌اند او داشت علم کیمیا
پس پی توبیخ او فرمود حق
قوت و جمعیت از وی بیشتر
هم نه پرسیده شوند آن مجرمین
پس برون شد قارون شد برون
از طریق عظمت و ذات الها
پس ز اربابان تمنا گفت چند
زینتی گو بر ... و ...
رفته رفته از غرور جاه و مال

من و اموالی که دارم این چنین
نزد ... اینها را زان درخوره
یا علمی است که داری بیا
او ندانست این خود آیا در سبق
بودشان هم مدت و هم قوت و ...
از گناه خود که باشدشان سبب
در گروه خود بیامد قارون
من آنچه یافت قارون از عطا
آنکه بودی زداشت بهره‌مند
تکرود هم باشد او شیفته‌کار
گشت ضامن گرد موسی ...

خود زعمی که بود زد لاف من
زانکه از نسب و ولایت و اجر
عند الله باشد علامات و نشان
که ز رنش از روی حق از اهل قرون
تا چسان فرمود ایشان را هلاک
نی از ایشان شود استجه
پس بگفتند آن کسانی که زیاد
کاو ز دنیا باشدش بهره عظیم
ویل باد از آن بما و بر شما
می‌باید ایچی توفیق را
شرحش از سر بیح جوان گر مقتضی است

و آن بود از عقل و رای نیک من
... این ملک و مال بی‌شمار
گر که گویم از ... از ...
که ز روی بود از هر زه ...
... عظیم الا که ...
هم بدور ... بی‌سوال انداخته
بودشان رغبت بدنیا و اعتماد
... او ز ملک و مال و زر و سیم
بهتر از اینهاست پاداش خدا
جز شکیبایان صابر در بلا
درخور این دفتر و تفسیر نیست

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

پس فرو بردیم اورا و خانه‌اش را بزمین پس نبوده مر اورا هیچ گروهی که یاری کنند اورا از غیر خدا و نبود از نصرت یافتگان

٨٢ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

و بامداد نمودند آنانکه آرزو کردند مرتبه‌اش را در دیروز میگفتند آیا نمیدانی یا تحقیق که خدا گشاده میگرداند روزیرا برای آنکه

مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ٨٣ تِلْكَ

از بندگانش و تنگ میگرداند اگر نه آن بود که منت نهاد خدا بر ما هر آینه فرو برده بود مارا آیا نمیدانی که رستگار نمیشوند کافران این است

الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ٨٤ مَنْ

سرای آخرت میگردانیم آنرا از برای آنانکه نمیخواهند تفوقی در زمین و نه فسادی و انجام نیک برای پرهیزکاران است آنکه

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا

آورد خوبی را پس مر او راست بهتر از آن و آنکه آورد بدیرا پس جزا داده نمیشوند آنانکه کردند بدیها را جز آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ٨٥

هستند که میکنند

پس فرو بردیم او را از کین
با سرا و گنج ومالش درزمین
یا عـابی را اذاو دارند باز
یا نند زانان که بتواند سود
و یکان الله بگفتند از عجب
گر نبودی آنکه حق منت نهاد
مینماید برصواب این حال وکار
ایست دار آخرت واندر نشان
هست انجام پسندیده و نکو

با سرا و گنج ومالش درزمین
دون آن قدرت نمای کارساز
ازخود او دفع عذابی درحدود
این کلامت ازتعجب درعرب
خود نما که مال دنیامان نداد
که نکردند اهل کفرآن رستگار
ما نگردانیم بهر آنکسان
ازبرای اهل تقوی حله رو
وانکه کار بدکند آید پیش

پس گروهی همچنین ازیاران بود
هم بود او تدموسی در مقام
صبح کردند آنکسانکه روز پیش
میگشاید برعبادش رزق نك
درزمین بردند هم مارا فرو
تا کسی کو نگرویده برخدای
می نخواهند آنکسان اندر یقین
هرکه آید خصلتی را برنکو
هم مراورا مثل آنچه کرده خویش

تا که بتوانند اذاو یاری نمود
زانچه با او کرد بکشد انتقام
حسرت قارونشان میبود پیش
مینماید چونکه خواهد بندرنك
منتی باشد خوداین برما از او
رستگاری نیست در دوسرای
کبر و افساد وعدوی درزمین
بهر از آنچه درجزا باشد براو

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي

بدرستیکه آنانکه واجب ساخت برتو قرآنرا هرآینه بازگرداننده تواست بجای بازگشت بگو پروردگار من داناتر است بآنکه آورد هدایت را وآنکه اوست در

ضَلَالٍ مُبِينٍ ٨٦ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

گمراهی آشکار ونبودی توکه امیدداشته باشی که القا کرده شود بتو کتابرا مگر رحمتی از پروردگارت پس مباش البته

ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ٨٧ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا

معین مرکافرانرا وباید که باز دارند ترا از آیتهای خدا پس از آنکه فرو فرستاده شد بسوی تو وبخوان بسوی پروردگارت ومباش

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٨٨ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

البته ازشرك آورندگان ومخوان با خدا الهی دیگررا نیست الهی مگراو همه چیز هلاك وروان بمیرد

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

مگر وجه او مراوراست حکم وبسوی او بازگردانده میشوید

چون زمکه مصطفی هجرت نمود
کرد یعنی من تورا پیغمبر او
یا که قصد ازبازگشت اندرمعاد
ای محمد گو خدا دانا تراست
خود تورا هرگز نبود این امید
پس مشو با کافران هم پشت ویار
بعد از آنکه گشت نازل برتوان
هم مخوان با آن خدا دیگر خدا

شوق مولد در دلش افزوده بود
بروطن گرداندت باز او نکو
بعث بعد در وعدهٔ رب العباد
برکسی کاورا هدایت درخوراست
کت شود القا کتاب ایشان بدید
تا کنی برمیل ایشان خودتو کار
سوی رب مردمارا می بخوان
نیست غیر از او خدائی رهنما
سوی اوهم باز گردیده شوید

آمد این آیت که آنکو کرده فرض
خشدت بر کافران دین ظفر
می براگراهت یعنی چنان
وانکه هست او درضلالی آشکار
لك بود آن بخششی اندررقم
مرتورا باید ندارند ایچ باز
همچنان المشرکین یعنی بقوم
کلشی هالك الا وجهه
درحساب خویش سجده شوید

برتو قرآن تا کنی برخلق عرض
مهتدی برمکه عوداوبی خطر
که نباشد جزتوکس را آن شان
مشرکان که نازلند اندرديار
برتو از پروردگار ذوالکرم
جمله زآیتهای حق از اعتراض
بیمدارا شو مترس ازضعف ولوم
هم بود فرمانروائی بهر او

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ تِسْعٌ وَسِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ٢ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ

آیا پنداشتند مردمان که واگذاشته شوند که بگویند ایمان آوردیم وایشان امتحان کرده نشوند وبتحقیق امتحان کردیم آنانراکه بودند

قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۳

پیش از ایشان پس هر آینه بداند الله خدا آنان راکه راست گفتند و هر آینه بداند الله دروغگویان را

خواهم امداد از خدای لایموت ازپی تفسیر سورهٔ عنکبوت هست اشارت آن الف وان لام و میم از انا الله مالک ملک عظیم
میکند آیا گمان این مردمان که فرو هشته شوند از امتحان چونکه گویند آن کسان بی آزمون قول آمنا وهم لایفتنون
همچنانکه آزمودیم آنکسان که بدند از پیش از ایشان درجهان امتحان یعنی که در کل امم بوده است و باز خواهد بودهم
تا بداند حق که دردین راستگوست هم بمقدار امتحانها کاذب اوست یعنی آنچه بود ثابت در ازل درظهور آید ز آثار و عمل
تا که باید احتصص و امتیاز مؤمن از کافر حقیقت از مجاز

اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ اَنْ يَسْبِقُونَا سَٓاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۴ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَٓاءَ اللّٰهِ

یا پنداشتند آنانکه میکنند بدیها را که عاجز شمارند ما را بداست آنچه حکم میکنند کسیکه باشد که امیدمیدارد ملاقات خدارا

فَاِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ لَاٰتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۵ وَ مَنْ جَاهَدَ فَاِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

پس بدرستیکه وقت مقدر خدا هر آینه آینده است و اوست شنوای دانا و آنکه مجاهده کند پس جز این نیست مجاهده میکند برای خودش بدرستیکه خدا هر آینه

الْعَالَمِينَ ۶ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَحْسَنَ الَّذِي

بی نیاز است از جهانیان و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته هر آینه محو کنیم از ایشان گناهانشان را و هر آینه جزا دهیم ایشان را خوبتر از آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ۷

بودند که میکردند

نیکه بدارند آنانکه کنند بدبود حکمی که ایشان میکنند آن بدیها که بود پس ناپسند از قیاسی بی زعقل ازخرد آنکه برگیرند خود پیشی زما هر امید او را لقاءالله بود ورعذابی کوست واجب درجزا میرسد وقت حق از آگه بود
اوست شنوا بر ناتوان عباد حق بود چون بی نیاز از عالمین مصبع هم برفعال و اعتقاد خلق محتاجند او را بالیقین پس جز این نبود که هرکس جهاد وانکسان که باوردند ایمان حق بهر نفس خودکند تا یارباد کارهای پاک کردند آنفرق
محو ما سازیم از آنها سیئات بر جزای فعل نیکو از جهات بیشتر بدهیم پاداش آنچه را کرده اند از نیکوئیها رامما

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ اِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

ووصیت کردیم انسان را بوالدینش خوبی را واگر مجاهده کنند با تو که شریک سازی بمن آنچه نیست مر ترا بآن علمی پس اطاعت مکن آن دو را

اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۸ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ۹

سوی منست برگشت شما پس خبر دهیم شما را آنچه بودید که میکردید و آنانکه گرویدند و کردند کار شایسته هر آینه میکنیم ایشان را در صالحان

امر ما کردیم بر کل بشر نیکی اندرحق مادر هم پدر گرکه بستیزند کوشش با جدال تا که شرک آری بذات ذوالجلال
در هر آنچه نیستت علمی بآن پس تو ایشان را مباش از تابعان سوی ما باشد شما را بازگشت پس خبرتان بدهم اندرسرگذشت
آنچه باشید اندرآنکه میکنید ازنکوئی یا بدی کاندر پدید یعنی آنچه در مقام والدین میکنید وهست نیکی فرض عین
وانکه با ایمانشان کردارها هست بر نیکی چشودی ما اندر آریم آنکسان را بیگمان بار اندر جملهٔ شایستگان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ فَاِذَا اُوذِيَ فِي اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ وَلَئِنْ جَٓاءَ

وازمردمان کسی هست که میگوید ایمان آوردیم بخدا پس چون آزار رسانیده شود در خدا میگرداند بلای مردمان را چون عذاب خدا واگر آید

نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ اَوَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ۱۰ وَلَيَعْلَمَنَّ

نصرتی از پروردگار تو هر آینه گویند البته بدرستیکه ما بودیم با شما آیا و نیست خدا داناتر بآنچه باشد در سینهای جهانیان وهر آینه بداند البته

اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ١١ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا

خدا آنانرا كه ايمان آوردند وهر آينه ميداند البته منافقانرا وگفتند آنانكه كافر شدند مر آنانرا كه ايمان آوردند كه متابعت كنيد طريق مارا

وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢

وبايد كه برداريم گناهان شمارا و نباشند ايشان بردارندگان از گناهانشان هيچ چيز بدرستيكه هر آينه ايشانند دروغگويان

باشد از مردم كسيكه گويد او
سخت آيد يعنى اورا در بصر
چون شما باشيم مؤمن ما بنيك
حق نداند آنكه مؤمن ريشه است
من مؤمن يا منافق تا تميز
پيروى ما كنيد از روى كيش

بالله آمنا ولى باشد دورو
بگمرد از دين و ايمان سربسر
تا كه گردد وز غنيمتها شريك
داند آنهم كه منافق پيشه است
باشد اندر نزد حق و خلق پس
يعنى اندر مسلك و آئين پيش
جرم آنها نه بردارنده‌اند

پس اذيت كرده چون دردين شود
چونكه آيد نصرت از پروردگار
هست دانا بر حق آيا بالتعيين
پس كدارد فرق فيمابينشان
كافران گفتند با اهل قبول
تا كه ما حمل خطاياتان كنيم
هيچ جز وجود تكذيب آ كنند‌اند

جور خلقش چون عذاب حق بود
پس بگويد با شما بوديم يار
بر همه منى صدور العالمين
در جهان از ابتلا و امتحان
كه بحق گردند تصديق رسول
اينكه ميگويند لغواست وسقيم

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ١٣ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

وهر آينه بردارند البته بارهاى گناهان شانرا و بارهاى گناهى با بارهاى گناهشان وهر آينه پرسيده ميشوند روز قيامت از آنچه بودند كه افترا مى بستند و بتحقيق فرستاديم

نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ١٤

نوح را بسوى قومش پس درنگ كرد در ايشان هزار سال جز پنجاه سال پس گرفت ايشانرا طوفان وايشان بودند ستمكاران

بلكه وزر خويش و وزر ديگران
نوح را كاو بود شيخ الانبيا

بار بردارند پيدا و نهان
سوى قوم او فرستاديم ما
پس گرفت آنقوم را طوفان همه

در قيامت باز پرسيده شوند
در هزار الا كه پنجه سال ماند
زانكه استمكاره بودند آن رمه

زانچه ميبافند زوهم نابسند
درميان قوم و برحقشان بخواند

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ١٥ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللّٰهَ

پس رهانيديم اورا واهل كشتى را و گردانيديم آنرا آيتى براى جهانيان وابراهيم چون گفت مر قومش را كه بپرستيد خدارا

وَاتَّقُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٦ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ

وبپرهيزيد از او آن بهتر است از براى شما اگر باشيد كه بدانيد جز اين نيست كه ميپرستيد از غير خدا بتانرا و مى بنديد دروغ

إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ وَ

دروغ را بدرستيكه آنانكه ميپرستيد از جز خدا مالك نميباشند براى شما روزيرا پس بجوئيد نزد خدا روزى را و

اعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١٧ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى

بپرستيد او را و شكر كنيد مر اورا بسوى او باز ميگرديد واگر تكذيب ميكنيد پس بتحقيق تكذيب كردند گروهاى پيش از شما و نيست بر

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٨

رسول مگر رسانيدن آشكار

پس رهانديم او و يارانش تمام
هم براهيم آنزمان كه گفت او
غير از اين نبود كه بپرستيد باز

كه بدند اهل سفينه آن كرام
قوم خودرا كاعبدوا الله واتقو
آنچه را جز حق نمى‌بند ارمجاز

مى بگردانيديم آنرا در زمين
اين شمارا بهتر است ار آگهيد
مر دروغيرا بيافند آنكسان

عبرتى و آيتى بر عالمين
بر سفهر حق و بيدانى مهيد
كه بجز حق را برستند ارگمان

ورشما در ررق قادر نیستند سوی او خواهیدگشتن حمله باز ار امم کردند تکذیب رسل
پس رزق حوئید ررق نگرید یك شکر نعمش گیرید ساز پیش ازاین هم در بنه حزب و کل بر فرستاده و رسول کردگار
و اعبدوه و اشکروا یعنی کنید در رسالت ورشما تکذیب من قوم در تکذیبشان درجهر و سر می‌باشد حز بلاغی آشکار
دو پرستش دوسپاس ازعقل و دید مکنید این بوده امر هرزمن حزقیلی هرزمان بودی مصر

اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَي اللّٰهِ يَسِيرٌ ١٩ قُلْ سِيرُوا فِي

آیا ندیدند که چگونه می‌آورید خدا خلق را پس اعاده میکند آنرا بدرستیکه آن بر خدا آسانست بگو سیر کنید در

الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَءَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّٰهُ يُنْشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ

زمین پس بنگرید که چگونه آورید خلق را پس خدا پدید می‌آرد پدید آوردن بازپسین بدرستیکه خدا بر همه چیز

قَدِيرٌ ٢٠ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ اِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ٢١ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ

تواناست عذاب میکند آنرا که خواهد و رحمت میکند آنرا که خواهد و بسوی او برگردانیده شوید و نیستید شما عاجز کنندگان در زمین

وَلَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٢٢ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَ

و نه در آسمان و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ یاوری و نه یاری دهنده و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا و

لِقَائِهِ اُولٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢٣ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ

رسیدن جزای او آنگروه نومید شدند از رحمت من و آنگروه مر ایشان راست عذابی دردناك پس نبود جواب قومش مگر آنکه

قَالُوا اقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ فَاَنْجٰيهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٤

گفتند بکشید اورا یا بسوزانیدش پس رهانید اورا خدا از آتش بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست برای گروهی که میگروند

می‌بدیدید ایج آیا که چسان گفت ابراهیم که گفته من حق را ، او چگونه آفرید میکند آنرا که میخواهد عذاب هم شما عاجز کنندهٔ ربان همشما را نیست از غیر خدای آنگروهند از نشان خصم پس نبود اورا جواب از آنگروه
ابتدا حق کرد درخلق جهان حقتعالی کو خلق ازمرد و زن آورد پس نشئه دیگر پدید هم کند رحم ارکه خواهد بحساب نیستید اندر زمین و آسمان دوستی و یاوری در دوسرای نا امید از بخشش و از رحم حرکه گفتند اقتلوه اوحرقوه
پس مراورا سر گرداند دگر سیر ارفکرت کنید اندرزمین چون توانا باشد او برنشئی هم بحکمش باز گردیده شوید ارعذابش نکنید اعجاز واکسان کافرشان باآیات خدا هست ایشانرا عذاب اندرجحیم پس بخشش حق ز آتش دادوابی
وین بس آسانست بررب البشر پس نکو بنید ارچشم یقین قادر شی نیست نکند آنچه وی برفعل حود حرا دیده شوید ماقضا توان نمودن گیر و دار نگروند و برلقایش در حزا آن عذابی دردناك پس الیم آیتی بد بهر قوم مؤمنین

وَ قَالَ اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ

وگفت جز این نیست فرا گرفتید غیر خدا بتانرا دوستی میانتان در زندگانی دنیا پس روز قیامت انکار

بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَاْوٰيكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٥ فَاٰمَنَ لَهُ

خواهد کرد برخی از شما برخی را و لعنت خواهد کرد بعضیتان بعضی را و جایگاهتان آتش است و نباشد مرشما را هیچ یاری کنندگان پس گروید مر اورا

لُوطٌ وَ قَالَ اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلٰي رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٦ وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ وَ

لوط وگفت بدرستیکه من هجرت کننده‌ام بسوی پروردگارم بدرستیکه اوست غالب درست کار وبخشیدیم مر اورا اسحق و یعقوب و

جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَ اٰتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

گردانیدیم در فرزندان او پیغمبری و کتابرا ودادیم اورا مزدش در دنیا و بدرستیکه او در آخرت هر آینه از شایستگانست

٢٧ وَ لُوطاً اِذْقالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمِينَ ٢٨

ولوط را هنگامیکه گفت مر قومش را بدرستیکه شما هر آینه می آئید کار زشت را پیشی نگرفته شما را بآن هیچ احدی از جهانیان

اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَما كانَ جَوابَ

آیا بدرستیکه شما هر آینه می آئید مردان را و قطع میکنید راه را و می آئید در انجمنتان ناپسند را پس نبود جواب

قَوْمِهِ اِلاَّ اَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ ٢٩ قالَ رَبِّ انْصُرْنِي

قومش مگر آنکه گفتند بیاور بما عذاب خدارا اگر هستی از راستگویان گفت پروردگار من یاری کن مرا

عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ٣٠

بر گروه فساد کنندگان

گفت قومش را چرا این بود شما برگرفتند آن نشان غرار خدا
پس شود کافر بروز رستخیز از شما بعضی ببعض و کینه خیز
نیست هم یاری کننده در بلا ما شما را سازد از آتش رها
گفت من باشم مهاجر بی مقام سوی ربم کو عزیز است و حکیم
پس ببخشیدیم اورا دو پسر بود آن اسحق و یعقوب آن دگر
در جهان نامد رسولی در سبیل جز که آن میبود از نسل خلیل
لوط هنگامیکه او بر قوم خود گفت بر کاری شما آئید بد
خود شما آئید آیا بر رجال راه مردم را برید از وبال
وز تصارط هیچتان نبود حیا هم بکشف عورت اندر هر کجا
گر که باشی راستگو از کردگار آن عذابیرا که میگوئی بیار
بهر شما را این مودت در میان هست اندر زندگی این جهان
پاره‌ٔ لعنت کنند بر پاره‌ٔ جایگهتان آتش است از چاره‌ٔ
پس بوی آورد ایمان لوط کو بود خواهرزادهٔ آن نیکخو
میروم یعنی بداسو کامر اوست حافظم چون او ز اضرار عدوست
هم بگردانیدیم در ذریتش ما نبوت هم کتاب از رتبتش
هم باو دادیم اجرش در جهان باشد اندر آخرت از صالحان
که بگرفته است پیشی بر شما هیچکس ز اهل جهان آن فعل را
میشتابید از مواجه پیش هم بر لواطه میخوابید از ستم
پس نبود اورا جواب از آن رمه جز که گفتندش راستهرا همه
گفت ده نصرت مرا ای رب دین در عذابت بر گروه مفسدین

وَلَمّا جاءَتْ رُسُلُنا اِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا اِنّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَها

و چون آمدند فرستادگان ما ابراهیم را بمشارت گفتند بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم اهل این قریه را بدرستیکه اهلش

كانُوا ظالِمِينَ ٣١ قالَ اِنَّ فِيها لُوطاً قالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيها لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ

باشند ستمکاران گفت بدرستیکه در آنست لوط گفتند ما داناتریم بآنکه در آنست هر آینه نجات میدهیم او را و اهلش را مگر زنش که

كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ ٣٢ وَ لَمّا اَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا

باشد از بازماندگان و چونکه آمدند فرستادگان ما لوط را محزون شد بایشان و تنگ شد بایشان در طاقت و گفتند

لا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ اِنّا مُنَجُّوكَ وَ اَهْلَكَ اِلاَّ امْرَاَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ ٣٣ اِنّا مُنْزِلُونَ عَلى

مترس و نه اندوهگین شو بدرستیکه ما رهاننده‌ایم ترا و اهلت را مگر زنت را که باشد از بازماندگان بدرستیکه ما فرود آورندگانیم بر

اَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ ٣٤ وَ لَقَدْ تَرَكْنا مِنْها آيَةً

اهل این قریه عذابی از آسمان بسبب آنکه هستند که تباهکاری میکنند و بتحقیق واگذاشتیم از آن علامتی

بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٣٥

آشکار را برای گروهیکه می‌یابند بعقل

در بیان درخواست کردن از خدا عذاب را بر قوم

چون رسولان آمدند از نزد ما … بر بشارت مر ابراهیم را
پس ورا گفتند انا مهلکوا … اهل هذا القریه قومی زشت خو
گفت لوطست اندران گفتندمان … خویش دانیم اینکه لوطست اندران
چونکه بر لوط آن رسولان آمدند … لوط بد دل گشت و غمگین از گزند
چون بدیدندش چنان در اضطراب … این چنین کردند سوی او خطاب
ما کسانت هر که هست الا زنت … مار رهانیم و سازیم ایمنت
زانکه نافرمان بدند ایشان همه … کارشان بد کفر و فسق و مظلمه
یعنی آن جبریل با جمعی ملک … از پی فرزند اورا یک بیک
اهل آنجا را که استمکاره‌اند … از دیار مردمی آواره‌اند
او و اهلش را رهانیم از بلا … حزنش کو ماند اندر ابتلا
تنگدل گردید و بی‌طاقت بکار … از پی تدبیر ایشان در قرار
که نما در دل مدار اندوه و بیم … که تورا زین قوم برهانده‌ایم
ما فرو دارنده‌ایم از آسمان … اهل این ده را عذابی ناگهان
پس هلاک ایشان شدند از هرچه بود … شرح آن بگذشت در تفسیر هود
آیتی هشتیم ما زان پس عیان … بهر ارباب تعقل در جهان

وَ اِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ

وبسوی مدین برادرشان را شعیب پس گفت ای قوم من بپرستید خدا را و آرزو کنید روز بازپسین را و تباه‌کاری مکنید در زمین

مُفْسِدِينَ ٣٦ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ٣٧ وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ

فسادکنندگان پس تکذیب کردند او را پس گرفتشان زلزله یا صیحه پس گردیدند در جاهاشان بر جای ماندگان و عاد را و ثمود را و بتحقیق ظاهر شد

لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ٣٨

بر شما از مسکنهاشان و بیاراست برای ایشان دیو رجیم کردار ایشان را پس بازداشت ایشان را از راه و بودند بینندگان

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاۤءَهُمْ مُوسٰى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوا

وقارون را و فرعون را و هامان را و بتحقیق آمد ایشان را موسی بمعجزها پس سرکشی کردند در زمین و نبودند

سَابِقِينَ ٣٩ فَكُلًّا اَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ

پیشی گیرندگان پس هر یک را گرفتیم بگناه او پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم بر او تندبادی با سنگریزه و بعضی از ایشان کسی بود که گرفت او را صدای جبرئیل

مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْاَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٤٠

و بعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم او را بزمین و بعضی از ایشان کسیکه غرق کردیم او را و نبود خدا تا ستم کند ایشان را و لیکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند

سوی مدین هم فرستادیم ما … مر برادرشان شعیب رهنما
هم بجوئید از خلاف عدل و داد … در زمین رسم تباهی و فساد
جاثمین فاصبحوا فی دارهم … پس کنون بنیادشان را منهدم
قد تبین من مساکنهم لکم … زین الشیطان لهم اعمالهم
همدگر قارون و فرعون عدو … از آن هامان پرمکر و دورو
سرکشی کردند پس اندر زمین … می‌نبودند آن گروه از سابقین
پس گرفتیم آنکسان را بالعیان … که بدان شد بر گناه و انتقام
بر فرستادیم یعنی تیز رنگ … سوی او بادیکه در وی بود سنگ
بعض دیگر را از ایشان هم چنین … منخسف کردیم ما اندر زمین
گفت یا قوم اعبدوا الله بالیقین … بر امید آخر روز واپسین
پس ورا کردند تکذیب آن گروه … صاعقه بگرفت پس بر آن گروه
همچنین آن فرقهٔ عاد و ثمود … بر شما ماوای ایشان روشن بود
دیو ایشان را پس از ره داشت باز … گرچه مستبصر بدند از راه و ساز
موسی او با بینات آشکار … سوی ایشان آمد از پروردگار
پیشی اعنی تا که بر حکم خدا … باز گیرند از پی دفع قضا
پس از ایشان بود بعضی غالباً … خود من ارسلنا علیه حاصباً
هم بد از ایشان که بر وجهی شگفت … بر عذاب صیحه اورا برگرفت
برخ دیگر را از ایشان باز هم … غرق فرمودیم در طوفان و یم
حق نکرد استم بر ایشان لیک خود … ظالمان بودند بر خود بی‌حد

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِيَاۤءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ

مثل آنها که فرا گرفتند از غیر خدا دوستان مانند مثل عنکبوتست که گرفت برای خود خانه‌را و بدرستیکه سست‌ترین خانه‌ها هر آینه

لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٤١ اِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ

خانه عنکبوت است اگر باشند که بدانند بدرستیکه خدا میداند آنچه را میخوانند از غیر او از چیزی و اوست غالب

الْحَكِيمُ ٤٢ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلَّا الْعَالِمُونَ ٤٣ خَلَقَ اللهُ السَّمٰوَاتِ

درست کردار و این مثلها میزنیم آنها را برای مردمان و نمی‌یابد تعقل آنها مگر دانایان آفرید خدا آسمانها

وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ٤٤

و زمین را براستی بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است از برای گروندگان

داستان آنکسانکه دوستان — جز خدا بگرفته‌اند از این و آن
سست تر بیت آنچه نبی از عنکبوت — می‌باشد خود زبیت عنکبوت
تار تارش جمله را از هم درد — بهمادی گروند او را برد
هرچه را جز حق تو گیری یار و دوست — همچو بیت عنکبوت آن جای اوست
او بملك خود عزیز است وحکیم — غالب و استوده کردار از قدیم
آفرید ارض وسما را او بحق — مؤمنین را آیة است این درنسق
درمثل باشد همچون عنکبوت — که مرا گیرد زبهر خود بیوت
نه ورا سقفست و دیوار و ستون — نه پناه از حر و برد اندرسکون
هیچ اگر باشند دانا درعمل — هست تا دیشان موافق این مثل
حق بداند آنچه را خوانند باز — از هر آنچیزی جز او بی‌امتیاز
این مثلها میزنیم از بهر ناس — غیر دانایان نفهمند از شناس

اُتْلُ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْكَرِ وَ

بخوان آنچه را وحی کرده‌شود بتو از کتاب و برپای‌دار نماز را بدرستیکه نماز نهی میکند از کارزشت و ناپسند و

لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ٤٥ وَلَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ

هر آینه ذکر خدا بزرگتر است و خدا میداند آنچه میکنید و مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بآنچه آن بهتر است

اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَ اِلٰهُنَا وَ اِلٰهُكُمْ

الا آنانکه ستم کردند از ایشان و بگوئید ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستاده شد بما و فرو فرستاده شد بشما و اله ما و اله شما

وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ٤٦ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ

یکی است و ما اویم مر او را منقادان و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب را پس آنانکه دادیمشان کتاب ایمان می‌آورند

بِهِ وَ مِنْ هٰؤُلَاۤءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِاٰيَاتِنَا اِلَّا الْكَافِرُونَ ٤٧

بآن و از اینها یعنی کفار قریش و اهل مکه کسی هست که میگرود بآن و انکار نمیورزد بآیتهای ما مگر کافران

اتل ما اوحی الیك من کتاب — دار برپا مر نماز ای ذو لباب
هر نمازی ناهی است از منکری — هم گشاید پرتو از معنی دری
هر مقامی را نمازی درخور است — ذکر الله اندر اخفی اکبر است
شرح این معنی بتفصیل تمام — گفته‌ایم از پیش هرجا درکلام
تا چه باشد فعل هر عالی و دون — گفت والله یعلم ما یصنعون
هست یا بر اهل نجران این مقال — یا بود منسوخ از حکم قتال
درمقام گفتگو باید سخن — هر زمان باشد بوجهی بس حسن
ما بایمانیم گوئید از ولا — بر هر آنچیزیکه شد نازل بما
هست واحد خالق ما و شما — گردن اندر حکم اوهشتیم ما
کان خود از فحشاء و منکر نهیست — وازهرآنچه زشتی وگمراهی است
درمقام جسم و نفس و قلب و روح — سر اخفی و خفی اندر فتوح
کاندرآنجا جمله از خود فانی است — نیست خلقی ذکر او ربانی است
لکن مجدد سیر درشرح سور — حاجت از داری بتجدید نظر
مر جدل مکنید با اهل کتاب — جز بنیکوتر بیانی در خطاب
لیك برزعم صفی منسوخ نیست — چون قتال آخر دوا در ایمنی است
غیر استمکارگان زاهل ضلال — کابتدا کردند ایشان برقتال
وانچه نازل برشما شد بقصور — یعنی آن توریة و انجیل و زبور
همچنانکه انبیا را ما کتاب — سابقا نازل نمودیم از صواب

هم فرستادیم قرآن بر تو نیز ¦ پس‌خود ارباب خرد واهل تمیز
از صفات ونعت پیغمبر باو ¦ نگرویدند اهل دین بگفتگو
کس بودکه او بقرآن بگرود ¦ غیر کافرکه بر او منکر شود
نگروند ایشان بقرآن بیسخن ‖ پیش‌ازاین یا نگرویدند اهل فن
زین‌گروه کاهل کتابیند بار ‖ یا که اهل مکه و اعراب‌حجاز
کس نشد منکر بآیتهای‌ما ‖ غیرکافرکاوست دوراز رای ما

وَمٰا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتٰابٍ وَلٰا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ اِذاً لَارْتٰابَ الْمُبْطِلُونَ ٤٨ بَلْ هُوَ آيٰاتٌ

ونبودی که بخواندی پیش از آن هیچ کتابی ونمی نوشتی آنرا بدست راستت که آنهنگام هر آینه شك کنند باطل کیشان بلکه آن آیتهائیست

بَيِّنٰاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ وَ مٰا يَجْحَدُ بِآيٰاتِنٰا اِلاَّ الظّٰالِمُونَ ٤٩ وَ قٰالُوا لَوْلٰا اُنْزِلَ

ظاهر در سینهای آنانکه داده شدند علم را وانکار نمیورزند بآیتهای ما مگر ستمکاران وگفتند چرا فرو فرستاده نشد

عَلَيْهِ آيٰاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّمَا الْآيٰاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اِنَّمٰا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٥٠ اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ اَنّٰا

بر او آیتها از پروردگارش بگو جز این نیست که آن آیتها نزد خداست وجز این نیستم من مگر بیم کننده آشکار آیا کافی نبود ایشانرا که

اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ يُتْلٰى عَلَيْهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرٰى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥١

فرو فرستادیم بر تو آنکتابرا که خوانده میشود بر ایشان بدرستیکه در آن هر آینه رحمتی و پندیست برای گروهیکه میگروند

تو نبودی آنکه خوانی پیش از این ¦ مرکتابی یا نویسی با یمین
میفتادندی نه کافران شك ¦ کز کجا این باشد از وحی ملك
کی کنند انکار آیتهای ما ¦ غیر استمکاره از جهل و عما
گو چرا این نبود که آیتها تمام ¦ باشد اندر رنجش از هر مقام
هست ایشانرا بسند آیا کجا ¦ که فرستادیم قرآن بر تو ما
گرنکو بیند دروی پس خود آن
گرکه خواننده و نویسنده بدی ‖ کجروان آنگاه درشك میشدی
بل نشانهای روشن باشد آن ‖ در صدور اهل دانش بیگمان
کافران گفتند بروی از جه رو ‖ آیتی نازل نشد از رب او
هم جز این نبودکه باشم بیم ده ‖ من بخلقان تا باشد مشتبه
خوانده تا گردد برایشان بهر پند ‖ کاندر اعراب اعلمند وافصحند
رحمت و پندیست بهر مؤمنان

قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً ٥٢ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ

بگو کافیست خدا میان من ومیان شما گواه میداند آنچه در آسمانها وزمین است وآنانکه ایمان آوردند باطل

وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ اُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ٥٣ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَلَوْلٰا اَجَلٌ مُسَمًّى لَجٰاءَهُمُ

وکافر شدند بخدا آنگروه ایشانند زیانکاران وشتاب میخواهند از تو عذابرا واگر نبودی وقتی نام برده شده هر آینه آمده بود ایشانرا

الْعَذٰابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ٥٤ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ

عذاب وهر آینه خواهد آمد البته ایشانرا ناگهان وایشان ندانند شتاب میخواهند از تو عذابرا وبدرستیکه دوزخ هر آینه احاطه کننده است بکافران

يَوْمَ يَغْشٰيهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٦

روزیکه فرو گیرد ایشانرا عذاب از بالاشان واز زیر پاهاشان وگوید بچشید آنچه را بودید که میکردید

کو بود کافی بهر وحی اله ¦ تا بود بین شما و من گواه
وانکسان کایشان بباطل گروند ¦ بر خدا کافر شدند از بیسند
میکنند اشتاب ایشان بر عذاب ¦ از ره انکار وتکذیب وعتاب
خواهد آمد بر ایشان ناگهان ¦ آنزمان وایشان نفهمیدند آن
اندر آنروزیکه پوشدشان عذاب ¦ از زبر وز زیر پاشان بر شتاب
فرقة هجرت نکردند از حرم ¦ میکشیدند از بد اندیشان ستم
بك داند آنچه در ارض وسماست ‖ صدق گفتار مرا هم او گواست
آنگروهند از زیانکاران یقین ‖ هستشان حرمان وحسرت یوم دین
گر نبودی آن زمان برده نام ‖ آمد ایشانرا عذاب انتقام
بر عذاب اشتاب دارند آنکسان ‖ هم جهنم شد محیط کافران
گوید آن گوینده ذوقو در ندا ‖ بر جزای آنچه کردید از خطا
بد نسب یا فقر یا حب وطن ‖ کرد این آیت نزول از ذوالمنن

يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ اَرْضِي وٰاسِعَةٌ فَاِيّٰايَ فَاعْبُدُونِ ٥٧ كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ اِلَيْنٰا

ای بندگان من که ایمان آوردید بدرستیکه زمین من فراخ است پس مرا پس پرستید هر نفسی چشنده مرگ است پس بسوی ما

تُرْجَعُونَ ٥٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

برگردانیده میشوید وآنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته هرآینه‌جای میدهیم ایشانرا از بهشت غرفهائیکه میرود از زیر آنها

الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نِعْمَ اَجْرُ الْعامِلِينَ ٥٩ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَي رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٦٠ وَ كَاَيِّنْ

نهرها جاودانیان درآن خوبست پاداش عمل کنندگان آنانکه صبرکردند وبرپروردگارشان توکل میکنند وبسا از جنبنده

مِنْ دابَّةٍ لاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّهُ يَرْزُقُها وَ اِيّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦١

که برنمیدارد روزیش را خدا روزی میدهد او را و شما را واوست شنوای دانا

یا عبادی الذین آمنوا   ارض من واسع بود آرید رو
هست هر نفسی چشنده مرگ چون   هرکجا ثم الینا ترجعون
ازجنان بدهیمشان جا درغرف   جویها جاری ز زیرش هرطرف
اندرآن باشند ایشان جاودان   نعم اجر العاملین نعم الامان
برتوکل باشند ایشانرا مدار   در امور خویش بر پروردگار
میکند یعنی ذخیره جانور   رزق خودرا تارسد هنگام خور
حق دهد روزی برآنها وشما   کوسمیع است وعلیم اندر عطا
هم نداند کزکجا روزی دهد   ورچه راهی فتح وفیروزی دهد

ایمنی جوئید در هجرت همه   پس بپرسیده بدون واهمه
آنکسانکه بگرویدند از یقین   کارها کردند شایسته و متین
گفته‌ایم آنرا گرت معلوم نیست   که مراد از تحتها الانهار چیست
آنکسان کاندر اطاعت وابتلا   صبرکردند و توکل بر خدا
باشد از جنبندگان بسیارکان   برندارد روزی خود در توان
میخورند از آن باندازهٔ دهن   حمل نتواند کرد آنرا بتن
شود یعنی که گوئید از کجا   میرسد درهجرت آن روزی ما
شود یا اسعانه مور و مار   درمجاعت هم نداند سر کار

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ فَاَنّي يُؤْفَكُونَ

وهرآینه اگر بپرسی ازایشان که کیست که آفرید آسمانهارا وزمین را ومسخرکرد آفتاب وماه را هرآینه گویند خدا پس بکجا برگردانیده میشوند

٦٢ اَللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ اِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ٦٣ وَ لَئِنْ

خدا گشاده میکرداند روزی را برای آنکه میخواهد ازبندگانش وتنگ میکرداند برایش بدرستیکه خدا بهمه چیز داناست وهرآینه اگر

سَاَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَحْيابِهِ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِها لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ

بپرسی ازایشان که کیست که فروفرستاد از آسمان آبی را پس زنده گردانید بآن زمین را از بعد موتش هرآینه گویند خدا بگو ستایش مرخدا را

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لايَعْقِلُونَ ٦٤

بلکه اکثرشان نمی‌یابند بعقل

ورکه ازآنها بپرسی که چنین   آفریده است این سموات وزمین
برکجا پس باز گردانده شوند   خود زتوحید خدای ارجمند
زانکه حق دانابود برکل شیئی   هم بود قادر بقبض وبسط وی
کرد احیا مرزمین را پس ز آن   بعدازآن که مرده بود اندرخزان
جله براین معترف باشند لیك   باوی آرند ازپی طاعت شریك
بلکه اکثر درنیابند از گمان   نکتهٔ معقول را این مردمان
گرچه حقم داده تقریری عجب   لیك باید نکته‌ها برنطق ولب
زانکه معقولات خود فهمید نیست   بی بیان یا سماعی تاکه جست
آنهم از توفیق حق باشد رفیق   هم کند باید برعقل دقیق

رام کرد این مهر ومه را درفلك   می‌نگویند آنخدا بی ریب وشك
حق گشاید رزق هرکس را که خواست   ازعبادش هم کند تنك ازمجاست
ورکه ازایشان بپرسی کآب را   برزمین بارل که بنمود از سما
می‌نگویند آنخدا بیگفتگو   میکند این کارها بی غیر او
گوسپاس وحمد حق را کت نگاه   داشت او ازشرك وطغیان دربناه
نکته‌ها هست ارچه گفتش جایزاست   لیك راظهارش صفی بس عاجز است
ورکسی زان بحرجان آید بجوش   کمتری فهمند از ارباب هوش
اندکی دربحر قرآن شو فرو   رمز معقولات تا یابی نکو
سمع وگفت آسان بود درهرمقام   لیك بس مشکل بود فهم ای غلام

وَ ما هذِهِ الْحَيوةُ الدُّنْيا اِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنَّ الدّارَ الْاَخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ

ونیست این زندگانی دنیا جز هزل وبازی وبدرستیکه سرای بازپسین هرآینه آنست سرای زندگانی اگر باشند که بدانند

٦٥ فَاِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّا نَجّٰهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذاهُمْ يُشْرِكُونَ

پس چون سوار شوند در کشتی بخوانند خدارا اینش دارندگان برای او دین را پس چون نجات داد ایشان را بسوی دشت آنگاه ایشان شرك می آورند

٦٦ لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٦٧ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ

تا کفران ورزند بآنچه دادیم ایشان را و تا کامیاب شوند پس بزودی خواهند دانست آیا ندیدند که ما گردانیدیم حرمی را امن و رروده میشوند

النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ اَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ ٦٨ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي عَلَي

مردمان از پیرامونشان آیا پس باطل میگروند و بنعمت خدا کفران میورزند و کیست ستمکارتر از آنکه بست بر

اللّٰهِ كَذِباً اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمّا جاۤئَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكافِرِينَ ٦٩ وَالَّذِينَ جاهَدُوا

خدا دروغرا یا تکذیب کرد حق را چون آمد اورا آیا نیست در دوزخ جای اقامت برای کافران و آنانکه مجاهده کردند

فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

در ما هر آینه هدایت میکنیم ایشان را راههای خودرا و بدرستیکه خدا هر آینه با نیکوکاراست

این حوة دیوی بی خطو سهو — بست یك ار بگری حزلب و لهو
پس چو در کشتی شوند ایشان سوار — می بخوانند آن خدارا زاضطرار
در خطر آندم نه ت نه دیگر است — دشتها بردرگه حق یکسر است
بس چو برهاند خداشان زان خطر — یعنی از بحر آوردشان سوی بر
تا ندادهٔ ما ازآن کافر شوند — مجتمع گردند چون هم بهره‌مند
جای شکر آرند شرك و کافری — زود پس آگه شوند از بدسری
مکه را یعنی بامنیت حرم — تا درآن باشند ایمن از ستم
قتل و غارت اندر اطراف حرم — هست پیش از آنکه آید درقلم
پس بباطل هیچ آیا بگروند — هم بنعمتهای حق کافر شوند
یا کند تکذیب حق یعنی رسول — یا که قرآن کامد او را در نزول
وانکسانکه کوشش اندر دین ما — مینمایند از خلوصی نز ریا
در مصاف دشمنان باشد مرد — همچنین با نفس سرکش در نبرد
راههای معرفتشان یا عیان — میکنیم ایشان که ره بر کاروان
حق بود با محسنین در کل حال — عارفان رهرو نیکو خصال
داردیگر زندگانیرا سراست — ملك باقی گر بدانند آن سراست
کشتی ارموج افتد اندر پیچ و تاب — مخلصند او را بدین از اضطراب
زانکه برهاننده را دانند حق — نی دگر کسرا ز کل ماخلق
آنزمان آرند شرك از خوی خویش — آنچنانکه بودشان عادت زپیش
برخورند اعنی باجماع آنکسان — از پرستش خود براصنام وبتان
می ندیدند ایچ آیا مکیان — اینکه گردانیدیم ماخود بهرشان
وانکه اردورش ربوده میشوند — مردمان یعنی که ایشانرا کشند
واهل آن باشند در مهد امان — نیستشان بیمی زآفات جهان
کیست ظالمتر از آن کو برخدا — بردروغی بست از واقع جدا
بست آیا در جهنم جایگاه — کافران را که غلط کردند راه
روز و شب بیدار و پنهان در جهاد — باعدو باشند از صدق و سداد
ما هدایتشان کنیم اندر سبل — بر جهات خیرخویش از جزء و کل
یا هر آن کوشش کند بر راه راست — مارسانیمش بمقصودی که خواست
محسن است آنکس که حقش رهنماست — حق بود با آنکه هم او با خداست

سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ ٢ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ٣ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ

سوگند باین حروف مغلوب شدند روم در نزدیکترین زمین وایشان از بعد مغلوب شدنشان بزودی غالب میشوند در اند سال مرخدار است امر

مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ٤ بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاۤءُ وَ هُوَالْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٥

از پیش و از پس و روزی چنین شادمیشوند گروندگان بیاری خدا یاری میکند آنراکه خواهد و اوست غالب مهربان

بعد بسم‌الله الرحمن الرحیم   بازگویم ازالف وزلام و میم
لام یعنی گشت لایح شمس حق   در مرایای وجود ماخلق
هرکرا خواهدکند مغلوب وپست   همچو روم ازفارس هنگام شکست
بعد مغلوبی دگر غالب شوند   زود در بضع سنین بیچون وچند
سرالف باشد اشارت بر احد   نیست اورا اول و آخر بحد
میم یعنی مالکیت و مقتدر   برملوک وملك اندر جهر وسر
رومیان مغلوب گشتند اذ بقر   در زمینی برعرب نزدیکتر
یعنی از سه تا نه از سالها   منقلب گردد بر ایشان حالها

در بیان محاربهٔ عجم با رومیان

ازعجم گشتند مغلوب از خبر   بازهم یابند بر ایشان ظفر
گشت ازپرویز شهریران روان   سوی روم ازبهرجنگ رومیان
رومیان را کرد مغلوب اوبجنگ   بد بهم سال اینزمبعث بیدرنگ
رومیان بودند چون زاهل کتاب   فرسی مردم مجوس ازشیخ وشاب
در شماتت بودشان براهل دین   که شما اهل کتابید از یقین
هست ازتفسیر وتاریخ این یقین   شرح وتفسیراین حکایترا چنین
بود شهریران شجاعی از عجم   شد سرداری سوی روم هم
چون شکست رومیان رابررسول   بار گفتند او شد ازاینره ملول
مشرکان گشتند شاد ازاین خبر   مژده میدادند زین بریکدگر
واین چنین گشتند مغلوب وزند   برعلو خود تفال میزدند

در بیان گرو بستن ابی ابن خلف با ابوبکر صدیق در باب غلبهٔ روم با عجم

گفت ازغیرت ابوبکر صدیق   شاد زین معنی نباشد ایفریق
ازکجا گفتندگوئی این سخن   گفت از قول رسول مؤتمن
با ابی فرمود صدیق امین   کای عدوالله دروغ ازتست هین
گفت صدیق نکوفر نامه سال   رومیان گردند غالب بی‌سؤال
گفت پیغمبر خطا کردی تواین   بین سه تا نه بود بضع سنین
رفت و کرد او سال‌را نه بد مقصد   پس گروبرد اوصدیق گفت خود
شرح آرا اهل تاریخ اینچنین   خود رقم کردند از کلك متین
مادرش آنکه فرخان داشت نام   داشت اندر بزم شربی اومقام
شد خبر خسرو وشهریران نوشت   که بکش اوراکه دیدم خواب زشت
این زشهریران بدل بگرفت شاه   نامه برفرخان نوشت اوآینه‌خواه
او بشهریران بگفت این ماجرا   هردورادل بدشد از شه زین خطا
تا بما پرویزداد اینسان جزا   گرکه خواهی هم دهیم اورا سزا
گشت شاد او زیسخن اندرزمان   لشکری آراسته کرد او روان
رومیان گشتند غالب زان سبب   درزمینی کان بد اقرب برعرب
چشمتان روشن مباد ازاین خبر   رومیان گردند هم غالب دگر
بن خلف کوراسوداردین فروغ   گفت باشد یاابوالفصل این دروغ
گفت ابی گرراست باشد حرف تو   کن معین وقتی ازبهر گرو
پس گرو برده شتر بستند تام   گفت این صدیق با خیرالانام
رو بمال و مدت افزا در گرو   پس یقین صدقست وعده وقول تو
روز بدر آمد خبر بر مؤمنان   برعجم گشتند غالب رومیان
چون که غالب گشت شهریران بروم   کرد ویران سربسر آنمرز وبوم
گفت فرخان خواب دیدم من چنان   که نشاندر تخت پرویزم مکان
شد مکدر زینشان این گفتگو   عذر برقتل برادر گفت او
گر برادر راکشی بوازمت   جای او برفارس والی سازمت
نامه بنوشتند بر سلطان روم   که زما ویران توراشد مرز وبوم
لشکری بفرست وبی‌تاجون کنیم   ملك را ازدست اوبیرون کنیم
تاخت شهریران بپرویز ازشتاب   برشکست وکرد ملکش راخراب
حق تعالی داد زین قصه خبر   وین بود زاعجاز قرآن در بطر

در تأویل آیهٔ مبارکهٔ مذکوره

چونکه ازتفسیرگشتی بهره یاب   نك شنو تأویل آیت بر صواب
باشد آن مغلوب در اقرب زمین   ارزمین نفس وصدراست آن یقین
در ظهور قلب هنگام رجوع   سوی حق وین بیشکی یابدوقوع
امر و اذن ازقبل وبعدآمدزحق   کوست مبدی هم معید ماخلق
واندر آنروزیکه غالب میشوند   رومیان برفارسان بعد چند
هرکرا خواهدکند یاری خدا
روم باشد پست گرفهم توپست   آن قوی کاندر بدن روحاپست
بعد مغلوبی شود غالب همی   برقوای نفس پست اعجمی
جست آن بضع سنین اطوار وحال   کاندران باشد ترقی برکمال
حکم باشد جمله از پروردگار   کارها اوراست اندر اختیار
شاد آنروزند بیشك مؤمنین   که کند یاری خدا براهل دین
غالبست و مهربان بر ماسوی

وَعْدَ اللّٰهِ لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٦ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ

وعده‌کردن خداست خلاف نمیکند خدا وعده‌اشرا ولیکن بشترین مردمان نمیدانند میدانند ظاهری از زندگانی

الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ ٧ اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰواتِ

دنیا یعنی محسوسات و مشتهات و ایشان از آخرت ایشانند غافلان آیا تفکر نکنند در خودهاشان که نیافرید خدا آسمانها

وَالْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّى وَ اِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ بِلِقاۤءِ رَبِّهِمْ

وزمین را و آنچه میان آندو است مگر حق و مدتی نام‌برده‌شده و بدرستیکه بسیاری از مردمان بملاقات پروردگارشان

لَكافِرُونَ ٨ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا اَشَدَّ

هرآینه کافرانند آیا نرفتند در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار آنانکه بودند پیش از ایشان بودند سخت‌تر

مِنْهُمْ قُوَّةً وَ اَثارُوا الْاَرْضَ وَ عَمَرُوها اَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَ جاۤئَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما

ایشان در توانائی و برگردانیدند زمین را و آباد کردند آنرا بسیارتر از آنچه آباد کردندش و آمد ایشانرا رسولانشان با معجزات روشن پس

كانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٩ ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ اَساۤؤُا السُّوۤاٰى

نبود خدا که ظلم کند بر ایشان ولیکن بودند که بر خودهاشان ستم میکردند پس باشد عاقبت آنانکه بد کردند بدتر

اَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّٰهِ وَكانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ ١٠

که تکذیب کردند آیتهای خدا را و بودند که بآن استهزا میکردند

وعده حق فرمود ننماید خلاف
می‌ندانند آنچه باشد آشکار
غافلند از آخرت و ز کار آن
حق سموات و زمین را نافرید
از پی وقتی معین از زمان
سیر ننمودند آیا در زمین
بوده‌اند آنها از ایشان سخت‌تر
همچنین کردند تعمیر اندر آن
آمد ایشانرا ز نزد حق رسل
لیک بودند آنکسان ظالم بخویش
حق نخواهد حرکتی بر خلق

وعدهٔ خود را بدون اختلاف
از حیوة دنیوی در روزگار
آنکه از ظاهر ز معنی بی‌نشان
و آنچه باشد بین این هردو پدید
که ز حکمت نام برده گشته آن
پس ببینند از مآل سابقین
در توانائی و قوت سر بسر
بیش از آنکه کرده‌اند آن مکیان
با بیان و بینات از جزو و کل
بود فعل زشتشان زاندازه بیش
لیک خار آنکو خورد گیرد بحلق
آنکه بشمردند آیتهای حق

لیک مردم این ندانند اکثری
یعنی از امر معاش و زندگی
فکر اندر نفسهای خویشتن
جز بحق یعنی حکمت تا چه خواست
بر لقای رب خویش اکثر ز ناس
تا چگونه بوده است انجامشان
واثاروا الارض یعنی منقلب
از بنائین و بیوت و کاخ و قصر
پس نبود آنکه خدا از بیش و کم
ظلمشان گردید بر خسران سبب
پس بود انجام بدکاران بدی
کذب و میکردند استهزا و دق

که ندارند از بهار جان بری
بی ز معقولات و حسن بندگی
نیستشان آیا که بر وجهی حسن
هم بمقصود صحیح آن کرد راست
کافران باشند و دور و ناسپاس
پیش از ایشان از نشان و نامشان
ساختند آنرا فزون از مایجب
غرس اشجار و قناة و جو حصر
کرده باشد هیچ بر ایشان ستم
بهر خود کردند آن خواری طلب
بر بدان آید عذاب ایزدی

اَللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ١١ وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ١٢ وَ

خدا می‌آفریند خلق را پس اعاده میکندش پس بسوی او برگردانیده میشوید و روزیکه قایم شود قیامت نومید شوند گناهکاران مشرکان و

لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكاۤئِهِمْ شُفَعٰۤؤُا وَكانُوا بِشُرَكاۤئِهِمْ كافِرِينَ ١٣ وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ

نباشد مر ایشانرا از شریکان شفیعان و باشند بشریکانشان انکارورزندگان و روزیکه قایم میشود قیامت

يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ١٤ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ١٥ وَاَمَّا

روزی چنین متفرق میشوند یعنی مؤمنان و کافران از هم جدا میشوند پس اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته پس ایشانند در چمنی که مسرور میشوند و اما

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَلِقاۤءِ الْآخِرَةِ فَاُولٰۤئِكَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ ١٦ فَسُبْحانَ اللّٰهِ

آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند آیتهای ما را و ملاقات آخرت را پس آنهااند در عذاب حاضرکردگان پس تسبیح خدا

حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ١٧ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ١٨

هنگامیکه شبانگاه میکنید وهنگامیکه بامداد میکنید ومراوراست ستایش در آسمانها وزمین وطرف آخر روز وهنگامیکه ظهر میکنند

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ١٩

بیرون میآورد زنده را از مرده وبیرون میاورد مرده را از زنده وزنده میگرداند زمین را پس از موت آن وهمچنین بیرون آورده میشوید

آفرید او خلق را از ابتدا / عود خواهد بعد مرگ آنجمله را / پس بسویش جمله میگردند باز / برحقیقت رحمت آرند از مجاز
اندرآن روزی که بنماید قیام / در قیامت مجرمان اندر مقام / جمله میگردند از حیرت خموش / تا امید از حال خود بعقل وهوش
شافعی نبود مر ایشانرا براست / هم ز انبازاشان در مانخواست / کافر ایشان خود بانبازان شوند / یاشریکانشان بری زایشان شوند
گردد آنروزی قیامت که بپا / مردمان ازهم شوند آنجه جدا / پس خود اما بگرویدند آنکه هم / کارها شایسته کردند ازامم
پس بوند ایشان بروضه شادوخوش / فارغ وآسوده از رنج و طپش / پس خود اما نگرویدند آنکه باز / بودشان تکذیب آیات ازمجاز
هم لقای آخرت پس آنگروه / فی العذاب محضرونند از وجوه / پس ورا تسبیح گوئید از فزون / حین تمسون وحین تصبحون
یعنی اندر بامداد و وقت شام / بر نماز آورد مباید قیام / حمد مر اوراست درارض و سما / می بوند اندر ستایش ماسوی
وقت عصر و وقت ظهر آرید رو / از پی تسبیح وحمد ذات او / یا بهرحالی نهان و آشکار / حمد و تسبیحش کنید ازاحتیاط
زنده را آرد برون ازمیت او / همچو انسانرا زنطفه تو بتو / یا که عالم را زجاهل در نژاد / یا موحد را خود از مشرک نهاد
همچنین میت زحی آرد برون / برخلاف آنچه شد ذکر اندرون / مر زمین را زنده سازد بعد موت / همچنین آرد برون مان بعد فوت

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ٢٠ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ

وازآیتهایش آنکه آفرید شما را از خاک پس آنگاه شما آدمیانید که پراکنده میشوید وازآیتهایش آنکه آفرید برای شما

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٢١

از خودهاتان جفتها تا آرام گیرید شما سوی آنها وگردانید میانتان دوستی ومهربانی بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست برای گروهیکه تفکر میکنند

این بود ز آیات آن خلاق پاک / که شما را آفریده است او زخاک / اصلتان از خاک باشد کادم است / آفرید از خاکش این مبهم است
یا زنطفه اصلتان وان ازغداست / وان غذا روید زخاک این برملاست / منتشر گشتید پس اندر زمین / چون بشر بودید خلق ازماوطین
وز علاماتش اینکه آفرید / مر زنان از نفسهاتان پدید / سوی شان گردید تا ساکن شوید / از ره جنسیت وشکلی که بد
هم پدید آورد مابین شما / دوستی و مهربانی ز اقتضا / ان فی ذلک لآیات لقوم / که بوند اهل تفکر بی‌ز لوم

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ

واز آیتهایش آفریدن آسمانهاست وزمین واختلاف زبانهای شما ورنگهای شما بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست

لِلْعَالِمِينَ ٢٢ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

برای دانایان وازآیتهایش خواب شماست بشب وروز وجستن شماست از فضلش بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست برای گروهی

يَسْمَعُونَ ٢٣ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ

که می‌شنوند وازآیتهایش آنکه مینماید شما را برق را از بیم وامید وفرو میفرستد از آسمان آبرا پس زنده میگرداند بآن زمین را

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٤ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

بعد از موت آن بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست برای گروهیکه می یابند بعقل واز آیتهایش آنکه برپای میباشد آسمان وزمین بامرش

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ٢٥

پس چون خواند شما را خواندنی از زمین آنگاه شما بیرون می‌آئید

هم بود ز آیات او اندر یقین	درعیان خلق سموات و زمین
بودیکسان گرکه صوت وشکل ناس	موجب آمد برتجاهل والتباس
واختلاف السنت والوانتان	هم نشانیهاست بر خلق جهان
مصلحت را وین بسی بد برخلاف	پس بوفق حکمت است این اختلاف

در بیان اختلاف صوت و صورت

نیست دو صوت ودو صورت مثل هم	وین کمال صنع باشد زان علم
این نه کار طبع باشد یا مزاج	گردد ادراک باشد اعوجاج
از عناصر وز مزاج مؤتلف	کی پدید آید شئون مختلف
نی بدینسان اختلاف بیحد	که درآن افتد تحیرافی خود
هم دگر زآیات اوخواب شماست	درشب وروزودراین راحت قوی است
درشب اعنی استراحت شدقوی	روزتان تحصیل رزقست ازخدا
ورعلامتهای صنعش هر کجا	برق باشد که عاید بر شما
می فرستد آبرا از آسمان	ارض مرده زنده پس سازد مدان
وز نشانیها توانائی او	بر فعال ممکنه در جستجو
وین زقدرتهای او یکقدرتست	حافظ هرممکنی درست است
	اخرجوا یا ایهاالموتی تمام
نیک گردی گردراین معنی دقیق	قدرت صانع یابی ای رفیق
بل طبیعت فعل او برضد این	باشد اندر نزد عقل خورده بین
اختلاف اوهم پدید آید یکی	در مقامی نیست غیراز اندکی
این نیاید دروقوع از ناظری	جز زخلاق حکیم قادری
هم شما را در مقام جستجو	جستن روزی ز بخششهای او
واندراین باشد دلالتها عیان	بهر قومی کاشنوند ازگوش جان
برمسافر راوست خوف صاعقه	طمع باران برمقیم از بارقه
اندراین باشد نشانها بیقصور	بهر ارباب عقل در ظهور
این بود کاستاده است ارض وسما	راست او بی استن والت بپا
پس بخواند چون شما راخواندنی	از زمین آئید بیرون هرتنی
از قول آید بیرون لا کلام	

وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ٢٦ وَ هُوَالَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ

ومراوراست هرکه در آسمانها ورمین است همه مراورا فرمان برانند واوست آنکه می آفریند حلق را پس اعاده میکند آنرا و آن

اَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَالْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢٧ ضَرَبَ لَكُمْ

آسان تراست براو ومراوراست وصف برتر درآسمانها ورمین واوست غالب درست کار زد برای شما

مَثَلًا مِنْ اَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَاَنْتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ

مثلی از حودهاتان آیا مرشماراست از آنچه مالك شد سینهاتان ازشریکان درآنچه روزی دادیمشان پس شما باشید در آن یکسان

تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٢٨ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَهْوَاۤءَهُمْ

که بیم مداشته باشید ازایشان چون بیم داشتنتان از خودها تان همچنین میدهیم آیتهارا ازبرای گروهی که می یابند بعقل بلکه پیروی کردند آنانکه طلم کردند

بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٢٩

خواهشهاشانرا بدون داشی پس که هدایت میکند آنرا که اضلال کرد خدا و نیست مرایشانرا هیچ یاری کنندگان

هست اورا آنچه درارض وسماست	جمله فرمانبر بهرحالی که خواست
زنده کردن هست بر رب البشر	در دوم بار از هستیش سهلتر
هرچه باشد درسموات وزمین	وصف او گوید بیکتائی یقین
گوئی ازلیس کمثله شیئی هست	یامثل خود لااله الا الله است
اول اعنی نیست چیزی مثل او	چیزی الا او بثانی جست کو
چست یعنی غیراو تاگوئی آن	نیست مثل ذات پاك بی نشان
عبد مملوك ازشما دارید نیك	که بملك ومالتان آید شریك
تا بوند ایشان مساوی بیسخن	با شما در دادههای ذوالمنن
پس چرا شایسته دانیداین بحق	آورید اورا شریك از ماخلق
پیروی بل مینمایند آنکسان	که ستم کردند برخود بالعیان
رهنما پس کیست آنراکه خدا	در ضلالت هشت و درعین عمی
اوست آنکس کافریند زابتدا	پس نماید زنده باز از انتها
وصف اعلی بهرذات حضرتست	وحدت ذاتی و فردانیت است
اوست غالب برتمام ممکنات	جمله افعالش بحکمت ازجهات
وجه اول زابن عباس است وتام	وجه ثانی ازقتاده در کلام
نزد ما قول قتاده احسن است	زانکه درتوحید باری این است
زد مثل از نفسهاتان برشما	هست آیا اینتان هرگز روا
یا کسی خواند شریك آن بنده را	برهرآنچه داده روزیتان خدا
خوفتان زایشان بود زین رهگذر	همچنانکه خواجگان ازیکدگر
شرح آیتها نمائیم این چنین	بهرقومی که بفهمند از یقین
پیروی از غیر ذاتش میکنند	ز آرزوهاشان بوجهی ناپسند
بستشان خود یاوری اندرحساب	تا نگهشان دارد ازرنج وعذاب

فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّينُ

پس راست کردان رویت را برای دین حق گرای آفرینش خدارا که آفرید خلق را بر آن بست تغییری مر آفرینش خدارا اینست آن دین راست

الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٠

ودرست ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند

روی خود پس راست گردان بهر دین ‖ یکجهت از کل ادیان ما لقین
خلق مفطورند بر دین الست ‖ که بمندازروی فطرت حق پرست
همچنانکه عقل در آدم نهاد ‖ دین عقلی اندرایشان هم بهاد
یك مثل گوید دراین معنی صفی ‖ تا نماند بر بصیرت مختفی
همچنین باعقل ودین آمد بشر ‖ از خدا درفطرت ازروی نظر
دین حق مبدل نگردد بی خلاف ‖ مرمصونند از تغیر واختلاف
بست دردین خدا تبدیل هیچ ‖ دین فطری گیر و برباقی مپیچ
دین قیم آن بود لکن ز ناس ‖ می‌ندانند اکثری از ناشناس

وان بوفق فطرتست از کردگار ‖ خلقتان کرد او بدین استوار
بازشان برفطرت ار بنهی تمام ‖ هست برتوحیدشان میل ومقام
عقل ودین باهم همانا توامند ‖ خلق از حق در نهاد آدمند
آب کاید ز آسمان صافست وخوش ‖ چون کمی در هر که میگردد ترش
پس شدند ازکیش اصلی منحرف ‖ عقلها و کیشها شد مختلف
اختلافات ازره نفس وهواست ‖ تا نپنداری که این دین جداست
دین فطری دین اسلامست وبس ‖ طرفه از توحید نبود بهرکس

مُنِيبِينَ اِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٣١ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا

باز کشت کنندگان بسوی او وبپرهیزید ازاو وبرپادارید نمازرا وماشید از شرك آورندگان از آنانکه پاره پاره کردند

دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ٣٢ وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

دینشا را وشدند گروهها هر گروهی بآنچه نزد ایشانست شادمانند وچون مس کند ناس را ضرری میخوانند پروردگارشانرا

مُنِيبِينَ اِلَيْهِ ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٣٣ لِيَكْفُرُوا بِمَا

باز کشت کنندگان بسوی او پس چون چشاند ایشانرا ازخود رحمتی آنگاه پاره از ایشان بپروردگارشان شرك میآورند تاکفران ورزند آنچه

آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣٤

دادیمشان پس کامرانی کنید پس زود باشد که بدانید

رو سوی او عائد از وجوه ‖ پا منیبین اله فاتقوا
چون نماز آمد بتوحیدت دلیل ‖ ترك آن نبود پسند اندر سبیل
هرگروهی آنچه باشد نزدشان ‖ زامر دین باشد برآن شادمان
سوی اوکردند باز ازغیر او ‖ هم براخلاص ونیاز آرند رو
دفع بیماری وفقر ورنج و غم ‖ حق کند تاایشان فزاید برکرم
تا بود انجامشان کام شدن ‖ زانچه ما دادیمشان در هرزمن
مر سرانجام تمتع را بزود

واقیموا الصلوة ای مردمان ‖ هم مباشید از گروه مشرکان
زانکسانکه دین خود کردند چند ‖ مرجدا زو فرقه فرقه‌هم شدند
مس نماید مردمارا چون ضرر ‖ رب خودرا بازخوانند از اثر
پس رساند چونکه ایشانرا خدا ‖ رحمتی از نزد خود اندر بلا
فرقهٔ زایشان بحق مشرك شوند ‖ جای شکر نعمت از دفع گزند
پس بنعمتهای این دنیا شوید ‖ بهره‌مند ازفقد عقل و سمع دید
باز دانید ازعقوبت در شهود

اَمْ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ٣٥ وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا

یافرو فرستادیم برایشان حجتی پس او سخن کند بآنچه هستند که بآن شرك میآورند وچون چشانیم مردمانرا رحمتی شادشوند

بِهَا وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ اِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ٣٦ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ

بآن وا کر برسد ایشانرا سختی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان آنگاه ایشان نومید میشوند آیا ندیدند که خدا کشاده میکرداند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٣٧ فَآتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ

روزیرا برای آنکه میخواهد وتنك میکرداند بدرستیکه در آن مر آیتهاست برای کروهی که میکروند پس بده صاحب قرابت را حقش ودرمانده

وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٣٨ وَ مَا آتَيْتُمْ

وابن سبیل را آن بهتراست مر آنان راکه میخواهند خشنودی وقرب خدارا وآنگروه ایشانند رستکاران وآنچه میدهید

مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ

از زیادتی تا بیفزاید در مالهای مردمان پس افزون نمیشود نزد خدا وآنچه دادید از زکوتی که میخواهید خوشنودی

اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ٣٩

خدارا پس آنها ایشانند افزون کنندگان

ما فرستادیم آیا حجتی
یعنی امر صحت اطوارشان
مردمارا چون چشانیم ارشان
یعنی از آن سیئات بی‌حساب
این ندانستند آیا که خداست

یا بیانی کاورا گوید همی
ناطق آن حجت شود در کارشان
رحمتی گردند زآن شادمان
که بود پاداش آن رنج و عذاب
رزق گشاینده بر هر کس که خواست
پس بذی‌القربی بده تو حق او

پس بحکم او بکند بر نطق ولب
حاصل آنکه آمد آیا نوبتی
در رسیدشان محنتی کم یا که بیش
میشوند ایشان همانا نا امید
دل بسازد هم چو خواهد و اندراین
قصد زین اعطای خمس آمد نکو

زانکه شرک آوردند ایشان زان سبب
در فعال دست پرستان حجتی
دستهاشان زانچه فرستاده پیش
زانچه ایشانرا رنج و غم رسید
هست آیتها بهر مؤمنین

در بیان بخشیدن فدک بحضرت صدیقهٔ طاهره ع

هم مسکین آنکه او بی قوت شان
هست این اینها خود ار اهمال تک
رستگارانند خود این مفتقان
پس زیادت آن میکردد نزد حق
زان ثواب حق شما خواهد و بس

گفته‌اند آمد چو این امر از خدا
بهر قدر ده مر اورا تو زمان
نزد آن پروردگار بی‌شریک
باشد احق اندر آیی امتحان
خیر و برکت خیزد از وی در نسق
نیست زاعراض و ریا یا از هوس

داد بر زهرا فدک را مصطفی
همچنین ابن السبیل رهگذر
آنکسانرا که خواهند از خصال
وانچه از ربوا دهید اندر عطا
وانچه بدهید از زکوة واجبه
آنگروه پس صاحب افزونیند

شرح اینها گفته‌ایم از پیشتر
ذات حق یعنی رضای ذوالجلال
تا فزاندشان در اموال آن بجا
همچنین از صدقها بی‌شایبه
که یکیرا الف و صد یابند چند

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ

خداست که آفرید شمارا پس روزی داد شمارا پس میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا آیا از شریکان شما هست کسیکه بکند از آن

مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٠ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

هیچ چیز منزه است او و برتر است از آنچه شرک میآورند ظاهر شد تباهی در بر و بحر بسبب آنچه کسب کردند

أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤١ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا

دستهای مردمان تا بچشاند ایشانرا برخی از آنچه کرده باشند که ایشان برگردند بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ٤٢ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ

که چگونه بود انجام کار آنها که بودند از پیش بودند اکثر ایشان مشرکان پس راست دار روی برا برای دین راست و درست

قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ٤٣ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ

پیش از آنکه بیاید روزی که نیست باز گردانیدن مر اورا از خدا روزی چنین جدا میشوند آنکه کافر شد پس بر اوست کفرش و آنکه کرد

صَالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ٤٤ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ

کار شایسته برای خودهاشان آماده می‌کنند تا جزا دهد آنهارا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته از فضل و رحمتش بدرستیکه

لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٤٥

او دوست نمیدارد کافرانرا

حق بود آنکو شمارا آورید	رزقتان پس دادهم تا زنده اید	پس میراند شما را جمله بر	پس نماید زنده اندر رستخیز
هست آیا کس ز انبازتان	که کند ازهیچ چیز اینها عیان	هست یعنی آنکه نتواند عود	خلق و احیاء و اماته در شهود
پاك و برتر باشد آن خلاق حی	زانکه شرك آرند ازوجهی بوی	شد تباهی ظاهر اندر بحر و بر	دستهاشان کسب کرد آنچه زشر
درزمین از قتل واسر وهدم وحرق	دربحور از آفت طوفان و غرق	باشد این ازشومی کردارشان	وز فساد نفس استکبارشان
تا چشاندشان بپاداش عمل	پارهٔ از آنچه کردند از دغل	تا که شاید آنکسان آیند باز	سوی عجز وبندگی از کبر وناز
گو روید ای مشرکان اندرزمین	پس چگونه بوده بینید از یقین	آخر آنان که میبودند پیش	زین گروه ازمشرکین بودند بیش
آن بناها وعمارات و قصور	گشته بی‌عین و اثر یکجا قبور	روی خود پس راست گردان اوروحوه	بهر دین استوار با شکوه
که رسیده زاستقامت بر کمال	باش ثابت دروی اندر کل حال	بیشتر از آنکه یوم لا مرد	بر تو آید از خداوند احد
آید آن روزیکه نتواند هیچ	باز گرداند او را در بسیج	باز آنرا یا نگرداند خدا	کان بود ثابت بعلمش زاقتضا
روی آن از هم جدا گردند باز	اهل جنت واهل نار از امتیاز	هر که کافر گشت پس بروی رسد	هم جزای کفر او و اعمال بد
وانکه نیکی کرد بهرخود ز پیش	گسترانند آنکسان ماوای خویش	میکنند اعنی که تمهید فراش	در بهشت جاودان بی‌اغتشاش
تا که بدهد حق جزای مؤمنان	زانچه کردند از نکوئی درجهان	قدر استحقاقشان بدهد جزا	حق ز بخششهای خود بر اقتضا
	کافرانرا حق ندارد هیچ دوست	هم بمؤمن این زبخششهای اوست	

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا

واز آیتهایش آنکه میفرستد بادهارا بشارت دهندگان و تا بچشاند شمارا از رحمتش و تا جاری کند کشتی را بامرش و تا بجوئید

مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ٤٦ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از فضلش و باشد که شما شکر کنید و بتحقیق فرستادیم پیش از تو رسولان سوی قومشان پس آمدند ایشان را با آیتها

فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ٤٧ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ

پس انتقام کشیدیم از آنانکه گناه کردند و باشد ثابت بر ما یاری کردن گروندگان خدا آنست که میفرستد بادهارا

فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا

پس برمیانگیزد ابررا پس پهن میکندش در آسمان چگونه که میخواهد و میگرداندش پارهها پس می‌بینی باران که بیرون میآید از رخنهایش پس چون

أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٨ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ

برساند بآن اوراکه خواهد از بندگانش آنگاه ایشان شادی میکنند و اگرچه بودند پیش از آنکه فرو فرستاده شود برایشان

مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ٤٩

پیش از آن هر آینه نومیدان

هم زآیتهایش این کز دادها	میفرستد در مواقع بادها	هم مبشرها بباران بوتش	تا چشاند برشما از رحمتش
هم شود جاری بدریا فلکها	زامر اوکه شد بیازان ملکها	درتجارت تا شما جوئید ازاو	بخشش اعنی روزی اندر جستجو
تا شما شایدکه شکر اوکنید	از سراب وهم براثیم روکنید	ما فرستادیم پیش از تو رسل	هم بسوی قومشان اندر سبل
آمدندی آن رسل با بینات	سوی قوم خود بتاکید وثبات	بعضی از آنها بایمان آمدند	بعض دیگر زانگروه سرکش شدند
پس کشیدیم انتقام ازمجرمان	باز دادیم اهل ایمانرا امان	یاری مؤمن بود بر ما سزا	نصرت ایشانرا دهیم اندر ولا

حق بود آنکو فرستد بادها | پس برانگیزد سحاب اندر هوا || پس نماید در سمایش منبسط | بر هر آنطوریکه خواهد منضبط
قطعه قطعه سازد او را صف صف | یا غلیظ و منجمد از هر طرف || پس تو بینی کز میان آن مطر | می برون آید بهر سو سربسر
پس رساند چونکه باران را زیاد | بر بلاد هرکه خواهد از عباد || میشوند آنگاه ایشان شادمان | زان بشارتها که آمد در بیان
پیش از آن بودند ایشان ناامید || که شود نازل مطر یا آن نوید

فَانْظُرْ اِلٰى آثارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتٰى وَ هُوَ عَلٰى

پس بنگر بسوی اثرهای رحمت خدا چگونه زنده میکند زمین را پس از مردن آن بدرستیکه آن زنده کننده مردگانست واو بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَرْسَلْنٰا رِيحًا فَرَاَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ٥١ فَاِنَّكَ لٰاتُسْمِعُ

هر چیز تواناست و هر آینه اگر فرستادیم بادی را پس دیدند او را زرد گردانیده شده هر آینه گردیدند از پس آن که کفران میورزیدند پس بدرستیکه تو نمیشنوانی

الْمَوْتٰى وَلٰا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ اِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٥٢ وَمٰا اَنْتَ بِهٰادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلٰالَتِهِمْ اِنْ

مردگان را و نمیشنوانی کران را خواندن چون برگردند پشت کنندگان و نیستی تو راه نماینده کوران از گمراهی ایشان

تُسْمِعُ اِلّٰا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ٥٣ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضُعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

نمیشنوانی مگر آنرا که میگرود بآیتهای ما پس ایشانند گردن نهندگان خدا آنست که آفرید شما را از ناتوانی پس گردانید

ضُعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضُعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ٥٤

پس از ناتوانی توانائی پس گردانید از پس توانائی ناتوانی و پیری می آفریند آنچه را که میخواهد و اوست دانای توانا

پس تو بر آثار رحمتهای حق | درنگر از چشم فکرت بس ادق || تاچسان سازد زمین را زنده آن | بعداز آنکه مرده بود اندر خزان
آنکه خاک مرده را بخشد حیات | آورد اشجار و اثمار از نبات || مردگان را هم تواند زنده کرد | بعد موت از زندگی زینده کرد
او بهرچیزیست قادر بی خلاف | هم نه اندر قدرتش باشد گزاف || ور که بفرستیم بادی سخت و بد | که بکشت و زرع ایشان بروزد
کشتهاشان پس شود زرد و تباه | بعدازآن کافر شوند اندر اله || مردگان را نشنوانی پس تو پند | هم کران را خواندن از صوت بلند
چونکه برگردند از خوانندگان | پشت برایشان کنند اندر زمان || تو بکوران می نباشی رهنما | از ضلالتهایشان اندر لقا
جز کسی کایات ما را مؤمنند | مر ترا منقاد امر و موقنند || مر خدای بر حق است آن کز نخست | خود شما را آفرید از چیز سست
کاوست نطفه داد بعد از ضعف پس | قوتی از روح تن را هر نفس || داد بعد از قوتش ضعفی دگر | پیرئی بعد از جوانی در اثر
آفریند هرچه خواهد بی قصور || کاوست دانا و توانا بر امور

وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ٥٥ مٰالَبِثُوا غَيْرَ سٰاعَةٍ كَذٰلِكَ كٰانُوا يُؤْفَكُونَ ٥٦ وَ قٰالَ الَّذِينَ

و روزیکه قایم میشود قیامت سوگند میخورند گناهکاران که درنگ نکردند جز یکساعت همچنین بودند که برگردانیده میشدند و گفتند آنانکه

اُوتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذٰا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُمْ

داده شدند دانش و ایمان را بتحقیق که درنگ کردید در کتاب خدا تا روز رستخیز پس اینست روز رستخیز و لکن شما بودید

كُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ٥٧ فَيَوْمَئِذٍ لٰا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلٰاهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٥٨ وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا

که نمیدانستید پس روزی چنین سود نکند آنانکه ستم کردند عذرخواهی ایشان و نه ایشان خواسته میشوند بآنچه عتاب زایل کند و بدرستیکه زدیم برای

لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلّٰا

مردم در این قرآن از هر مثلی و اگر آوری ایشان را آیتی هر آینه گویند آنانکه کافر شدند نیستید شما جز

مُبْطِلُونَ ٥٩ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الَّذِينَ لٰا يَعْلَمُونَ ٦٠ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰا

باطل کیشان همچنین مهر مینهد خدا بر دلهای آنانکه نمیدانند پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است و نباید

يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ

كه‌ازجاى‌درآوردترا‌آنانكه‌يقين‌نميكنند

در بيان حال قيامت

گردد آروزيكه برپا رستخير
باز گردانيده باشند اينچنين
كه شما راندرنك اندر جهان
تا روز بعث و آنروزاست‌اين
تا نجويند اعنى آنچيزازحساب
اى محمد[ع] آرى از هر آيتى
حقتعالى مهر ننهاد اينچنين
ره نيابد درتو يعنى در فتور

ميخورند سوگند مجرم بى‌تميز
از طريق صدق بركند سبين
آنچه بود اندركتاب الله آن
مى‌ندانستيد ليك آنرا چنين
كه‌كند زايشان ازاله برعتاب
منكر آنرا در مقام دعوتى
برقلوب آنكه ندانند زين
از شرور بى‌يقينان در شور

اينكه مارا غير يكساعت درنك
وانكسان گويند كازاده شدند
هست يعنى مدّت لبث شما
عذرهاشان سود پس ندهدكنون
مادراين قرآن زديم ازبهرناس
پس نگويند اهل‌كفر اندرفسون
صبركن پس ان‌وعدالله حق
يا كه انكار بهودت بر شتاب

مى‌بود اندر جهان بر شرنگ
علم و ايمان‌را زحق دادهشدند
ثبت اندر لوح محفوظ خدا
آن ستمكاران ولا يستعتبون
ازمثل هرچيز دارد ارساس
از عناد ان انتم الامبطلون
تا ندارندت خفت يا غلق
ناورد نابهرشان خواهى عذاب

سوره لُقْمٰانَ اَرْبَعَ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداى بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ٢ هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ٣ اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

است آيهاى آن‌كتاب محكم هدايت‌ورحمت ازبراى‌نيكوكاران آنانكه برپاى‌ميدارندنمازرا وميدهند

الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ٤ اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥

زكوةرا وايشان‌بآخرت‌ايشانندكه‌يقين‌ميكنند آنهاند برهدايت از پروردگارشان‌وآنهاايشانندرستكاران

ازالف وزلام وميم آن‌ذوالمنن
از لسان حكمت آمد درخطاب
حاكمست‌آن درحلال و درحرام
باشد اين آيات معلوم متين

كرد اشارت‌وابتدا ازلطف‌ومن
بارسول ازتلك آيات‌الكتاب
محكم و استوده يا در هرمقام
رهنما و رحمتى بر محسنين
برهدايت آنگره از كردگار

اول هر اولى يعنى خداست
يعنى ازسه الف هم‌لام وميم
يانكه باشد اين‌كتاب استوار
آنكسان‌كاهل صلوتند و زكوة
حملكى باشند وروى رستگار

كاكه او از قبل‌وبعد ماسواست
ايست آيتهاى قرآن حكيم
ازخداوند حكيم راستكار
بيگمان برآخرت ازحسن ذات

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُواً اُولٰٓئِكَ

وازمردمان كس‌هست كه‌ميخردهزل كلامرا تاگمراه‌كند از راه خدا بدون علمى وبگيرد‌آنرا‌باستهزا آنها

لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ٦ وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلّٰى مُسْتَكْبِراً كَاَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَاَنَّ فِي اُذُنَيْهِ

مرايشانراست‌عذابى‌خواركننده‌وچون‌خوانده‌شودبراو‌آيتهاى‌ماروى‌گرداند‌تكبركنان گويا كه نشنيد آنرا گويا كه‌در گوشش

وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ٧

گرانيست‌پس‌مژده‌ده‌اورا‌بعذابى‌پردرد

درسان آوردن نضر بن حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن در مجالس

گفته کلبی نضر حارث رفته بود
خوانده‌ی آنرا درمجامع درقریش
لاف میزد نضر حارث که نبود
من‌هم از آن خسروان ناهجو
کان مصاحیك است وگفتار فضول
لهو را سازد بقرآن او شبیه
یا که از لهوالحدیث آمد غنا
می‌بردند اهل دین‌را در سزا

درعجم بهر تجارتها و سود
مشتهدی شیفته در بزم عیش
گر محمد قصهٔ عاد و ثمود
قصه گویم وزعجم بهتر از او
نیست آنرا اعتباری در اصول
قول حق را هرو داد آن سفیه
وان کنیزان مغنی با نوا
تا که ایشان شوند آن نغمه‌ها
بود این از جاهای معمولشان

داستان رستم و اسفندیار
بودشان درذکر آنها اشتغال
از سلیمان یا زداود او خبر
آمد این آیت که هست از مردمان
تا که گمره سازد از راه خدا
آنگره باشند مرایشانرا یقین
آن کنیزانرا خریدندی بفن
می‌گفتند این تغنی خوشتر است
تا کنند از دین بدین مشغولشان

سوی مکه برده بود ازآن دیار
ترك قرآن مینمودند از ضلال
میدهد وز موسی و قوم دگر
که خرد لهوالحدیث او در میان
مردمانرا بی زدانش از هدی
مر عذابی خوار سازنده مهین
تا شوند از اهل ایمان راهزن
زان سخنهائی که از پیغمبر است

در بیان خذا

در غنا باشد فزون و نجها
گوئیا نشنیده آن هرگز بگوش
رو بخوان گرخواهی از ارجها
یا گرانی باشدش درگوش هوش
خوانده چون گردد براوآیات حق
پس اشارت ده مراورا برهلاك
روی گرداند زند از کبر دق
برجحیم و بر عذاب دردناك

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِيمِ ۸ خالِدِينَ فِيها وَعْدَ اللهِ حَقّاً وَ هُوَ

بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته مرایشانراست بهشتهای بانازونعمت جاودانیاند درآن وعده کردنی ازخدا راستی و اوست

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۹ خَلَقَ السَّمٰواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ اَلْقى فِي الْاَرْضِ رَواسِيَ اَنْ تَمِيدَ

غالب درست کردار آفرید آسمانهارا بغیرستونی که ببینیدآنرا وافکند در زمین کوههای ثابت مباداکه بگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

باشما وپراکند درآن از هر جنبنده وفروفرستادیم از آسمان آبرا پس رویانیدیم درآن از هر صنفی نیکو

۱۰ هٰذا خَلْقُ اللهِ فَاَرُونِي ماذا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظّالِمُونَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ۱۱

اینست خلق خدا پس بنمائید مرا که چه چیز آفریدند آنانکه باشند از غیر او بلکه ظالمانند در گمراهی آشکار

وانکسان که بگرویدند و کردند
راست باشد وعده پروردگار
کوهها اندر زمین انداخت باز
کوهها دادش سکون از انقلاب
هم فرستادیم آب از آسمان
اینست صنع وآفریدهای حق

کارها شایسته و بس ارجمند
اوست غالب براموروراستکار
تا نجنبد مضطرب در اضطرار
تا نباشد مر شما را اضطراب
پس رویانیم هر صنفی ازآن
فارونی بوبما ماذا خلق

بهر ایشانست جنات نعیم
آسمانرا آفرید او بی‌ستون
بود اول ارض مانا بیسکون
هم پراکنده نمود اندرزمین
یعنی ازهرسان گیاهی درقرار
آنکسانکه دون اویند از بتان

واندران باشند جاویدان مقیم
آنچنانکه بینی اورا در سکون
وانقلابش بود ظاهر در نمون
ازهرآن جنبنده میبینی توآن
که بود افزوده عدش از شمار
ظالمان بل درضلالند از عیان

وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ

وبتحقیق که دادیم لقمانرا حکمت که شکرکن مرخدارا وآنکه شکر میکند پس جز این نیست که شکر میکند برای خودش وآنانکه کفران میورزد

فَاِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ۱۲

پس بدرستیکه خدای بی نیاز ستوده است

در بیان حال لقمان علیه‌السلام

ما بلقمن حکمتی دادیم هم … قول صائب فعل کامل درحکم
آنچنانکه خصم از برهان او … مات گردد عقل او مبهوت و
کسب ملکات تمام از حوصله … قدر طاقت بر همان فاصله
قول وفعلش باشد اشیی در سبق … جمله بر وفق اراده و علم حق
بست حزاین هر سپاس حق کند … او سپاس نفس خود کرد از خرد
حکمت از معنی اقامهٔ حجت‌است … فاش در توحید حق وین آیت‌است
یا که استکمال نفس آدمی … بر علو عقل آن باشد همی
حکمت آن باشد که حق گوید صریح … در بهاش هرچه کردی بد صحیح
داد این حکمت بلقمان رب ناس … گفت پس بر دادهٔ ما کن سپاس
وانکه کرد او ناسپاسی پس خدا … خود غنی است وحید از ماسوی

وَ اِذْ قٰالَ لُقْمٰانُ لِاَبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يٰا بُنَيَّ لٰا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۱۳ وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسٰانَ

وهنگامیکه گفت لقمان مر پسرش را واو پند میدادش ای پسرک من شرک میار بخدا بدرستیکه شرک هر آینه ظلمی بزرگ ووصیت کردیم انسان را

بِوٰالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوٰالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ

درباب خوبی کردن بوالدینش برداشت اورا مادرش سستی بر سستی و بریدنش از شیر باشد در دو سال که شکر کن مرا و والدینت را بسوی من است بازگشت

۱۴ وَ اِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلٰا تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا

واگر بکوشش خواهند که بر دار بدارند ترا بر آنکه شریک گردانی بمن آنچه نیست برا تو بدان دانش پس اطاعت مکن آندو را وهمراهی کن هر دو را در دنیا

مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنٰابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۵ يٰا بُنَيَّ اِنَّهٰا

بخوبی وپیروی کن راه آنکه بازگشت کرد بسوی من پس بسوی منست بازگشت شما پس خبر دهم شمارا بانچه بودید که میکردید ای پسرک من بدرستیکه

اِنْ تَكُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ

آن اگر باشد مقدار دانه از خردل پس بوده باشد در گران سنگی یا در آسمانها یا در زمین میآرد آنرا خدا

اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۱۶ يٰا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى

بدرستیکه خدا باریک‌بین آگاه است ای پسرک من بر پای دار نماز را وامر کن بمعروف ونهی کن از منکر وصبر کن بر

مٰا اَصٰابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ۱۷ وَلٰا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّٰاسِ وَلٰا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا

آنچه رسد ترا بدرستیکه آن از کارهائیست که سهل نباید انگاشت ومگردان بتکبر روی خود را برای مردمان وراه مرو در زمین از روی اشحار

اِنَّ اللّٰهَ لٰا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ ۱۸ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوٰاتِ

بدرستیکه خدا دوست ندارد هر خرامنده نازش دارنده را ومیانه گزین در رفتارت وباز کم کن از آوازت بدرستیکه ناخوشترین آوازها هر آینه

لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ۱۹

آواز خرانست

در بیان پند دادن لقمان علیه‌السلام مر پسر را

یادکن چون گفت لقمان با پسر … پند او میداد چون در خیر و شر
هست این یک پندکافی گر یکی … باشد آگاه از معنی اندکی
هم وصیت آدمی را ما معین … کرده‌ایم از نیکوئی بر والدین
باز بگرفتن ز شیرش دو سال … شکر تا گوئی مرا در کل حال
ور که بر شرکت بمن کوشش کنند … آنچه را علمی بر آن نیست چند
پس ممبر فرمانشان واندر جهان … باش با ایشان بصحبت رایگان
برخدا تو شرک باور یا بنی … شرک چون ظلمی بزرگ آمد بوی
هست هرچیز اندر این پیکیداو … گر تو نی در عقل هم بود او
حمل کرد او را بشفقت مادرت … سستی بد فوق سستی را حقش
همچنین شکر پدر هم مادرت … سوی من برگشت باشد دیگرت
یعنی از عهد بر برهان تام … یا دمی شرک د هان شد تمام
پیروی کن راه آنکس را مدین … کش بود برگشت سوی من یقین

او بتوحید و باخلاص عمل　　بار برحق گشته یعنی بی خلل
پس بمن باشد شما را بازگشت　　پس کنم آگاهتان از سرگذشت
راچه یعنی کرده اید اندر سند　　درجهان با والدین اندیک وبد
از وصیتهای لقمان بر پسر　　حقتعالی میدهد دیگر خبر
ای پسر گر آدمیرا در جهان　　قدر خردل خصلتی باشد نهان
زیر سنگی درسموات و زمین　　آورد اندر حساب آنرا یقین
زانکه حق باریکدانست وخبیر　　برهر آن موجودی اندبالا و زیر
دار در وقت ای پسر برپا نماز　　کن بنیکی امر وازرشت احتراز
باش در رنج و مشقتها صبور　　ان ذلک کل من عزم الامور
یعنی اندر کارها عزم خداست　　چاره بود راچه درحکم قضاست
می مگردان روی خویش از مردمان　　کاینست فعل اهل کبر اندر شان
ره مرو در ارض از روی نشاط　　شاد و بخرامد یعنی را انبساط
این نباشد جز که ازعجب وغرور　　لایحب کل مختال فخور
شو برفتارت میانرو برجمیع　　در ره اعنی نه بطی و نه سریع
صوت خود کوته کن وآور بزیر　　انکر الاصوات لصوت الحمیر
صوت خررا جونکه بر دارد شو　　کان زبهر شهوت است وکام وخو
مردمان آیا نبیند اینکه رام　　کرده از بهر شما رب الانام
آنچه باشد در سموات و زمین　　ز آفتاب وماه و بحر و بر حس

اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ

آیا ندیدید که خدا رام کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و تمام گردانید بر شما نعمتهایش را ظاهری و

بٰاطِنَةً وَمِنَ النّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلٰا هُدىً وَلٰا كِتٰابٍ مُنِيرٍ ٢٠ وَ اِذٰا قِيلَ لَهُمُ

باطنی و از مردمان کسی است که مجادله میکند در خدا بدون دانش و نه هدایتی و نه کتابی روشن کننده و چون گفته شود مر ایشان را

اتَّبِعُوا مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا اَوَلَوْ كٰانَ الشَّيْطٰانُ يَدْعُوهُمْ اِلٰى عَذٰابِ

که پیروی کنید آنچه را فرو فرستاد خدا گویند بلکه پیروی میکنیم آنچه را یافتیم بر آن پدران خود را اگرچه بوده باشد دیو رجیم که میخواند ایشان را بسوی عذاب

السَّعِيرِ ٢١ وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى وَ اِلَى اللّٰهِ عٰاقِبَةُ

آتش سوزان و کسی که باخلاص می آورد روی خویش را بسوی خدا و اوست نیکوکار پس بدرستیکه چنگ در زده بدستگیره محکم و بسوی خداست انجام

الْاُمُورِ ٢٢ وَمَنْ كَفَرَ فَلٰا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ اِلَيْنٰا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ

کارها و کسیکه کافر شود پس نباید که غمگین سازد ترا کفرش بسوی ماست بازگشت ایشان پس خبر خواهیم داد ایشان را بآنچه کردند بدرستیکه خدا داناست

الصُّدُورِ ٢٣ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ اِلٰى عَذٰابٍ غَلِيظٍ ٢٤

بسرایر سینها کامیاب میگردانیمشان اندکی پس مجبور میسازیمشان بسوی عذاب سخت

در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی

بر شما فرمود نعمتها تمام　　ظاهر و باطن بهر نام و مقام
نعمت ظاهر بود رزق و حیوة　　صحت و امنیت و عیش و ثبات
ملک ومال وخانه وجفت وولد　　عزت و آسودگی اندر بلد
نعمت باطن کمال و عقل و دین　　علم وایمان و امانت با یقین
عدل و انصاف و مروت ماعداد　　جود و احسان خلق نیکو در نهاد
بهتر از هر خصلتی عشق خداست　　کان سرآمد بر تمام وصفهاست
عشق حق گر باشدت باقی بهل　　که شود رو هر خصالی معتدل
بر عنایت وان بود موقوف و بس　　بخشد آنرا گر خدا خواهد بکس
شرح این معنی برون است از بیان　　گر بگویم سوزدم کلک و زبان
لک شو تفسیر های خود ز عشق　　گویمت بر مدعای خود ز عشق
باشد از مردم کسی کو در مقال　　مینماید در کتاب حق جدال
بی ز دانش کز دلیلی مستفاد　　باشد آن وز رهنمائی در رشاد
هم نه از روی کتاب روشنی　　بل بمحض جهل و تقلید و منی
پیروی گویندشان جون خود کنید　　راچه بفرستاده خلاق مجید
پیروی گویند بل ز آن کنیم　　راچه ایشانرا بر آن ما یافتیم
دیو آیا خواند ایشانرا مگر　　بر عذاب دوزخ و نار سقر
پیروی آیا مر ایشانرا رواست　　زانچه آن معنی تقلید و هواست
وانکه او خود نماید واگذار　　از ره تسلیم بر پروردگار
وانکهی نیکو بود کردار او　　هم نکو در راه دین رفتار او
پس زده چنگ او بدستاویز سخت　　از عنایت باشد این یا حسن بخت
کارها انجام آن سوی خداست　　هم بروی قبل و بعد ماسواست
وانکه کافر شد مباد اندهخوری　　بر ز کفرش گر نماید کافری
سوی ما خواهند کردن بازگشت　　پس خبرشان بدهم از آنچه گذشت
بر هر آنچه کرده اند اعنی جزا　　بدهم ایشانرا بوجه اقتضا

زانکه حق داناست برسر صدور تاچه اندر سینها دارد خضور ازجهان ندهیمشان بهره قلیل بارشان سازیم مضطر در سبیل
برعذابی س غلیظ اعنی ززآن همچو حرم نقبها اندر شان

وَ لَئِنْ سَئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ

وهرآینه اگر بپرسی ازایشان که که آفرید آسمانها وزمین را هرآینه میگویند خدا بگوستایش مرخدارا بلکه اکثرایشان نمیدانند

٢٥ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٦ وَلَوْ اَنَّ ما فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

مرخدار است وآنچه درآسمانها وزمین است بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده واگرآنکه باشد آنچه درزمین است ازدرخت

اَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ما

قلمها و دریا امداد میداداورا ازبعدش هفت دریا تمام نمیشد کلامهای خدا بدرستیکه خدا عزیز و حکیم نیست

خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ اِلّا كَنَفْسٍ واحِدَةٍ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٢٨

آفریدن شما وبرانگیختن شما مگرچون نفس واحد بدرستیکه خدا شنوای بینا است

ورپرسی زانکسان که آورند این سموات و زمین کاید پدید | می نگویند آنخدا گوحمد پس کاینچنین الزامشان حق کرد بس
ملیدانند اکثری زایشان که حمد زاینچنین اقرار مبرم میشوند | باشد ازحق آنچه درارض وسماست کوغنی و هم حمید از ماسواست
بی نیاز است ز طاعتهای خلق وزسپاس آرندگان زاناهای خلق | گر نباشد حمد تا گویند سپاس او بذات استوده باشد بقیاس
درزمین است آنچه اشجاراز نهاد گرقلم گشتی و دریاها مداد | وان مداد آید بپایان سربسر مدادآن هم هفت دریای دگر
درکتابت وان همه گشتی تمام از علوم و قدرت رب الانام | پس بپایان نامدی از یکورق شرح معلومات ومقدورات حق
زانکه آن بی حدها وبی منتهی است وصف بی حد در خورمحدود نیست | حق عزیزاست وحکیم از اختیار غالب اعنی در امور وراستکار
نیست خلق و بعثتان ایمردمان هرجوخلق وبعث یکنفس ازعیان | تانگوئی چون برانگیرد خدای این خلایق را بمحشر جابجای
بعث یکتن باهزار و صدهزار هست یکسان نزد آن کردگار | شود بند خدا نزدیک نسق قول و فعل جمله این ماخلق

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آیا ندیدی که خدا درمیآوردشب را در روز وداخل میگرداند روز را در شب ومسخر گردانید آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى وَ اَنَّ اللّٰهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٢٩ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ

هریك میروند تا مدتی نامبرده شده بدرستیکه خدا بآنچه میکنید آگاه است آن بآنست که خدا اوست حق و اینکه

ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ٣٠ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي-

آنچه را میخوانند از غیراو باطلست وآنکه خدا اوست رفیع بزرگ آیا ندیدی که کشتی میرود در

الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ ٣١ وَ اِذا

دریا بنعمت خدا تا بنمایدشمارا از آیتهایش بدرستیکه درآن هرآینه آیتهاست برای هرصبرکننده شکرگذاری و چون

غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمّا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما

فروگیردایشان راموجی چون سایه گسترها بخوانند خدارا خالص دارندگان برای اودین راپس چون رهانیدایشان را بسوی بر پس ازایشانند ثابت برطریقه

يَجْحَدُ بِآياتِنا اِلّا كُلُّ خَتّارٍ كَفُورٍ ٣٢

حق وانکار نمیکنند بآیتهای مامگر هرعهدشکننده کفران ورزنده

مرندیدی توکه چون پروردگار — ظلمت شب را درآرد در نهار
رام کرد اومهر ومه را درفلك — تابوند این هردو جاری بی‌درشك
حق بر اعمال شما باشد خبیر — آنچه هست آن ازقلیل واز کثیر
وانکه خوانند آنچه را دردون حق — هست باطل نام او درهر ورق
مرندیدی این تو آیا که سم — میرود کشتی بدریاش هم
اندراین باشد نشانها بر وفور — بر مجرد کاوست صبار وشکور
می‌بخوانند ازخلوص اورا بدین — از ره فطرت که صدق است ویقین
میشود توحید فطری آشکار — از خلوص آرند رو بر کردگار
ثابت اعنی برطریق عدل وراست — یا وفا برعهد وپیمان کان بجاست

روشنی روزهم داخل کند — در شب و آثار آن زایل کند
تا زمانی نام برده درسما — دورهریك تا رسد بر انتها
این بر آن باشدکه حق است اوبود — واجب اندر ذات وثابت دروجود
هم دگر زانکو علی است وکبیر — هم بهرچیزی محیط ازفوق وزیر
تا نماید برشما آیات خود — که روان کشتی بدریا از چه شد
موج گیردشان فروچون انبوه — بر مثال سایبان یا ابر و کوه
اضطراب و اضطرار اردیدشان — دور سازد آندم از تقلیدشان
پس چوایشانرا رهاند هم بجد — سوی بر باشد بعضی مقتصد
کس نشد کافر بآیهای ما — غیر غدر آرنده کافر تا

يٰا اَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْماً لاٰيَجْزِي وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلاٰمَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ

ای مردمان بپرهیزید از پروردگارتان و بترسید از روزیکه کفایت نکند پدری از فرزندش و نه زاده‌شده‌ای او کفایت کننده است از

وٰالِدِهِ شَيْئاً ٣٣ اِنَّ وَعْدَاللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيٰا وَلاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ٣٤

پدرش چیزیرا بدرستیکه وعدهٔ خدا حق است پس باید که فریب ندهد شمارا زندگانی دنیا و باید که فریب دهد شمارا بخدا آن فریب‌دهنده

اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مٰا فِي الْاَرْحٰامِ وَمٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰا

بدرستیکه خدا نزد اوست علم قیامت وفرو میفرستد باران را ومیداند آنچه در رحمهاست ونمیداند هیچ نفسی که چه

تَكْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کسب میکند فردا ونمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین میمیرد بدرستیکه خداست دانای آگاه

ایگروه مردم از پروردگار — می‌بپرهیزید و ترسید آشکار
هم نه فرزند ازپدر دررستخیز — میتواند مرقضا گرد ایج چیز
پس حیوة دنوی باید فریب — مرشمارا ندهد ازبهره و نصیب
گفت مردی ازعرب کرنج چیز — ای پیمبرکن مرا آگاه نیز
هم مرا فردا چه فعلی را اقتضاست — مدفنم دیگر بگو کاخر کجاست
میفرسد بارش او در هرمکان — وآنچه در ارحام باشد داند آن
هم نداند هیچ نفسی از عباد — هست موتش درچه ارضی ازبلاد

آنچنان روزیکه والد از ولد — دفع نکند هیچ چیزی کس رسد
راست باشد در ثواب و درعقاب — وعدهٔ پروردگار اندر حساب
هم نباید تا کند مغرورتان — دیو بفریبنده بر حق ناگهان
کی مطر بارد شودکی رستخیز — زن چه زاید گرکه دانی ازتمیز
آمد این آیت که باشد نزد حق — علم ساعت علم غیث و ماسبق
مینداند هم تا فردا چه خبر — مینماید کسب از وجه ممر
حق بود دانا و آگاه ازتمام — نیست چیزی خارج ازعلمش مدام

سورة السَّجْدَة ثَلٰثُونَ آيَة وَهِيَ مَكِّيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ٢ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَالْحَقُّ

فروفرستادن آن کتابست نیست شك درآن از پروردگار عالمیان آیا میگویند بدروغ بست آنرا بلکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ٣ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ

از پروردگارت تا بیم کنی گروهیراکه نیامد ایشانرا هیچ بیم‌کننده پیش از تو باشد که ایشان هدایت یابند خداست آنکه آفرید آسمانها

وَ الْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَي الْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلاٰ

وزمین را وآنچه میان آن دو باشد درشش روز پس مستوی شد برعرش نیست مرشمارا از غیراو هیچ یاوری و نه

شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٤ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

ونه شفاعت کننده آیا پس حز اینید نمیگیرید سامان انجام میدهد امر را از آسمان سوی زمین پس عروج میکند سوی او در روزیکه باشد مقدارش

اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ٥ ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦ اَلَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ

هزار سال از آنچه میشمارید آن دانای غایب وحاضر است عزیز است ورحیم است آنکه نیکو ساخت هر چیزی

خَلَقَهُ وَ بَدَءَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَآءٍ مَهِينٍ ٨ ثُمَّ سَوّٰيهُ وَ

که آفرید آن را او ابتدا کرد آفریدن انسان را از گل پس گردانید نسلش را از صاف کشیده از آبی خوار داشته شده پس راست کرد آن را و

نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ٩

دمید در آن از روحش و گردانید برای شما گوش و چشمها ودلها اندکی شکر میکنید

باز گویم از الف ور لام و میم — اول و آخر هو الله العلیم
ایست قرآن بیشکی اندرین — نازل از پروردگار عالمین
اینچنین گویند آیا کاین سخن — مر محمد بافته است آنرا بفن
بلکه آن حق است از پروردگار — تا تو باشی بیمده در روزگار
مر گروهی را که پیش از تو بجا — منذری نامد بایشان از خدا
باشد آنها تا مگر یابند راه — وارهند از گمرهی در اشتباه
حق بود آن کافرید ارض و سما — وانچه باشد بینشان از ماسوی
مدت شش روز پس شد مستوی — عرش را از اقتدار معنوی
من ولی مالکم من دونه — نه ولی و نه شفیع الا نه
پس نمیگیرید پند آیا شما — زین صنایع که بیان شد هر کجا
میکند تدبیر هر امری یقین — او ز اسباب سماوی در زمین
پس کند آن امر کامد در وجود — سوی او از ارض در معنی صعود
در هر آن روزی هزاران ساله راه — گر شمارید آن شمارش را نگاه
او بود دانای پنهان و آشکار — وانچه خواهد بود اندر روزگار
غالب او بر امر و تقدیر از نشان — مهربان هم در امور بندگان
آنکه نیکو ساخت هر چه آن کافرید — داشت اندر حد خود حسنی پدید
آدمی را اول از خاک آفرید — ور سلاله نسلش آورد او پدید
ز آب خواری یعنی از نطفهٔ حقیر — راست کرد اعضای او پس بی نظیر
پس در او اندر دمید از روح خویش — وین اضافه باشد از تعظیم بیش
دادهم او گوش و چشم و قلبتان — اندکی گوئید لیکن شکر آن

وَ قَالُوا اَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْاَرْضِ اَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ١٠ بَلْ هُمْ بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ١١ قُلْ يَتَوَفّٰيكُمْ

وگفتند آیا چون گم شویم در زمین آیا هر آینه هستیم در آفرینش تازه بلکه ایشانند بملاقات پروردگارشان ناگروندگان بگو میمیراند شما را

مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٢ وَ لَوْ تَرٰى اِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا

فرشته مرگ که موکل شده بشما پس سوی پروردگارتان بازگردانیده میشوید وا گر ببینی آنهنگام که گناهکاران زیر افکندگانند

رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مُوقِنُونَ ١٣ وَلَوْ شِئْنَا لَاٰتَيْنَا

سرهاشان را نزد پروردگارشان پروردگارا دیدیم و شنیدیم پس برگردان ما را تا کنیم کار شایسته بدرستیکه ماییم یقین کنندگان واگر میخواستیم هر آینه

كُلَّ نَفْسٍ هُدٰيهَا وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ ١٤ فَذُوقُوا

داده بودیم هر نفسی را هدایتش و لیکن ثابت شد این سخن از من که هر آینه پر سازم البته دوزخ را از جنیان و مردمان همه پس بچشید

بِمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا اِنَّا نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٥

پس آنکه فراموش کردید ملاقات روزتان این روز بدرستیکه ما واگذاشتیم شما را و بچشید عذاب دائمی را بسبب آنچه بودید که میکردید

درزمین گفتند گم چون ما شویم — آفریده خود ز نو آیا شویم
بلکه ایشان بر لقاء رب خویش — کافرند و نیستشان ایمان و کیش
گو بمیراند شما را لامحال — مر فرشته موت وقت ارتحال
آن فرشته که موکل از خدا — گشته او بر قبض ارواح شما
پس بسوی رب خود گردید باز — در حقیقت در عائد از مجاز
گر ببینی بنده بینی چون افکنند — مشرکان سرهای خود زیر افکنند
نزد رب خود ز شرم و انفعال — ربنا ابصرنا سمعنا فی المآل
بازمان گردان بدنیا تا کنیم — کارهای نیک کاینک موقنیم
یکسان یعنی بدین روز مهول — وانچه میگفتند و میامد قبول
ما بدانیم ار که خود میخواستیم — هر کسی را ره براه مستقیم

لیك این قولست حق ازمن همی برشود دوزخ ز دیو و آدمی
پس چشید ازآنچه شد فرموشتان ازرسیدن باز برروزی چنان
هم زخاطر ناقصان مردیم ما غیر نسیان نیست نسیارا جزا
جاودان باشید اینسان درعذاب زانچه میکردید فعل ناصواب

اِنَّما یُؤمِنُ بِآیاتِنَا الَّذینَ اِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ

جز این نیست که ایمان میآرند بآیتهای ما آنانکه چون پند داده شوند بدان در روی در افتند در سجده کنان و تسبیح کنند بحمد پروردگارشان و ایشان سرکشی نمیکنند

۱۶ تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ ۱۷ فَلا تَعْلَمُ

برخیزد پهلوهاشان از خوابگاه میخوانند پروردگارشان را از راه بیم و امید و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند پس نمیداند

نَفْسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ ۱۸ اَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ

کسی آنچه پنهان کرده شد برای ایشان از آسایش چشمها پاداش بسبب آنچه بودند که میکردند آیا پس کسیکه باشد مومن چون کسی است که باشد

فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ ۱۹ اَمَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْوی نُزُلاً بِما کانُوا

فاسق یکسان نیستند اما آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را پس برای ایشانست بهشتهای جای اقامت ما حضری بسبب آنچه بودند که

یَعْمَلُونَ ۲۰ وَ اَمَّا الَّذینَ فَسَقُوا فَمَأْویهُمُ النّارُ کُلَّما اَرادُوا اَنْ یَخْرُجُوا مِنْها اُعیدُوا فیها وَ

میکردند واما آنانکه فسق کردند پس جایگاه ایشان آتش است هرگاه خواهند که بیرون آیند از آن برگردانیده شوند در آن و

قیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّذی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ ۲۱ وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْاَدْنی دُونَ

گفته شود مر ایشانرا بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید وهر آینه بچشانیمشان البته از آن عذاب نزدیکتر غیر

الْعَذابِ الْاَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ۲۲ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْها

عذاب عظیمتر باشد که ایشان بازگشت کنند وکیست ظالمتر از آنکه پند داده شد بآیتهای پروردگارش پس روی گردانید از آن

اِنّا مِنَ الْمُجْرِمینَ مُنْتَقِمُونَ ۲۳

بدرستیکه ما از گناهکاران انتقام کشندگانیم

نیست جز اینکه بآیتهای ما برکلام و حکم حجتهای ما
آنکسان از روی ایمان بگروند چونکه ایشان پندداده میشوند
اوفتند ایشان بروی اندر سجود همچنین تسبیح گویند از شهود
از پی آسایش پروردگار هم نه ایشانند سرکش در شعار
دور گردد جنبشان از خوابگاه رب خودرا چون بخواندی بگاه
از ره خوف اعنی از خوف غضب یا که از امید رحمت در سبب
اینست حال شبروان دوفنون که بذکر آید از سر برون
وانچه روزی ما بایشان داده‌ایم میکنند انفاق از طبع کریم
پس نداند هیچ کی آنچه درخفا هستشان از روشنی دیده‌ها
اجرشان داند خدای لم یزل برجزای آنچه کردند از عمل

در بیان امتیاز مؤمن از فاسق

پس بود آیا کسی کو مؤمن است چون کسی کو فاسق و نامؤمن است
نیستند ایشان برابر در جزا چون موحد باشد آن مشرك کجا
مؤمنان که کرده‌اند اعمال نیك پس مر ایشانراست جنتها ولیك
بوستانها کوست در واقع مقر وز حق ایشانرا چو مهمان ماحضر
برجزای کرده‌های نیکشان برچنان جنت کشند نزدیکشان
فاسقان اما که هم از راه دین می‌برون رفتند سوی کفر و کین
پس مر ایشانراست آتش جایگاه برجزای کفر وطغیان وگناه
هرقدر خواهند زان بیرون روند باز برگردانده در آتش شوند
برجهنم هردم ایشانرا ایاب هست وقیل لهم ذوقوا عذاب
آتشی که بودتان تکذیب زان چونکه میکردند وصفش رایگان
میچشانیم از عذابی کوست رود جز عذاب اکبر از روی خلود
رنج اولی قتل واسر وغارتست رنج اکبر دوزخ پرآفت است
شاید ایشان برخدا راجع شوند باقی برحکم حق تابع شوند
کیست ظالمتر از آنکس نترسند پند داده گو بآیتها شود
پس کند اعراض از آن اندر مقام ماکشم از مشرکان خود انتقام

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٢٤

وبتحقیق دادیم موسی را توریة پس مباش در شك از ملاقاتش وگردانیدیم آنرا هدایت از برای بنی اسرائیل

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ٢٥ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

وگردانیدیم از ایشان پیشوایانی که هدایت میکردند بفرمان ما چون صبر کردند و بودند که بآیتهای ما یقین میکردند بدرستیکه پروردگار تو او

يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢٦ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ

حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند آیا هدایت نکرد ایشان را که چه بسیار هلاك کردیم پیش از ایشان از قرنها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ٢٧ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى

که میرفتند در مسکنهاشان بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست آیا پس نمیشنوند آیا ندیدند که ما میرانیم آب را

الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ٢٨ وَ يَقُولُونَ

بزمین بیگیاه پس بیرون میآوریم بآن زرعی را که میخورند از آن چهارپایان وخودهاشان آیا پس نمی‌بینند و میگویند

مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٢٩ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ

کی خواهد بود این فتح اگر هستید راستگویان بگو روز فتح سود نکند آنانرا که کافر شدند ایمان آوردنشان و نه ایشان

يُنْظَرُونَ ٣٠ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ

مهلت داده شوند پس روگردان شو از ایشان و منتظر باش بدرستیکه ایشان منتظرانند

ما یقین دادیم موسی را کتاب — پس مکن شك از لقایش در خطاب
هم نگردانیم از ایشان راهنماه — پیشوایانی که بنمودند راه
میکند پروردگارت او جدا — بین ایشان روز محشر آنچه را
راهشان بنمود آیا خود اله — پیش از ایشان بس قرون آمد تباه
اهل مکه میروند اندر عبور — سوی مسکنهای ارباب غرور
هست آیتها و عبرتها در این — بشنوند آیا سخنها این چنین
کشتها پس می‌رویانیم از آن — چارپایان تا خورند آنرا چنان
می‌نگویند اهل مکه بالوضوح — کی بود گر راست گوئید این فتوح
هم نه مهلت داده گردند از عذاب — پس بگردان روی از ایشان با عتاب

می‌نگردانیدیم آنرا رهنما — بهر اسرائیلیان در اقتضا
صبر کردند آنچه در طاعات ما — بر یقین بودند بر آیات ما
که در آن خود مینمودند اختلاف — از میان ما برتعم کردد خلاف
گر یکی بیند زادراك و ادب — باشد آن بیشك هدایت را سبب
کس بپندارد که آن شهر و دیار — بوده وقتی جای کس در روزگار
این نمی‌بینند آیا کآب را — در زمین بی کیارابم ما
هم خورند از میوه و از دانه‌اش — پس نمی‌بینند آیا در معاش
سود روز فتح گو ندهد نگاه — کافرانرا که شد ایمانشان تباه
منتظر شو نصرت حق را بکار — زانکه ایشان نیز دارند انتظار

سُورَةُ الْأَحْزَابِ ثَلَاثٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللّٰهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٢ وَاتَّبِعْ

ای پیغمبر بپرهیز از خدا و اطاعت مکن کافران و منافقانرا بدرستیکه خدا باشد دانای درست کردار و پیروی کن

مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ٣ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا ٤

وحی کرده میشود بتو از پروردگارت بدرستیکه خدا باشد بآنچه میکنید آگاه و توکل کن بر خدا و بس است خدا نگهدار مهمات

بعد بسم‌الله گشایم باب را در حقایق سورهٔ احزاب را
کوشتان‌هم در قیامت شفعند بهرما اندر پرستش مافند
این سخن شد بر پیمبر سخت شاق روبهم نکشید از اهل شقاق
واگذار این قومرا بر دین خود باش تو بر کیش و بر آئین خود
گفت بود نقض عهد ار مادرست چون امان دادیشان اندر نخست
می‌مبر ازمشرکان واهل نفاق هیچ تو فرمان وزایشان باش طاق
پیروی کن آنچه از پروردگار بر تو آید وحی درهرعمل وکار
مشرکان گفتند بر لات ومنات هل تو مارا ای رسول باثبات
هم تورا ما واگذاریم از ولا تا کنی طاعت خدای خویش را
گفت اورا یکدوروئی بی‌ادب که شنو این حرف زاشراف عرب
گفت فاروق ای رسول رشکاک اذن ده تا سازم ایشانرا هلاک
آمد آیت کاتق الله ای نبی سخت و ثابت باش درراه ای نبی
حق بگفتار عدو باشد علیم هم براصلاح مفاسد او حکیم
زانکه برهرچه کنید اندرفعال آگهست آنکردگار ذوالجلال
کن توکل برخدا اندر سبل بس بود او وکفی بالله وکیل

مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ

نگردانیده خدا برای مردی هیچ دودل دردرونش ونگردانیده جفتهای شمارا که اظهار میکنید ازایشان مادرانتان

وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاۤئَكُمْ اَبْنَاۤئَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي

ونگردانیده پسرخواندههای شمار ا پسرانتان آن گفتار شماست بدهنهاتان وخدا میگوید راست واو هدایت میکند

السَّبِيلَ ٭ اُدْعُوهُمْ لِاٰبَاۤئِهِمْ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا اٰبَاۤئَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي-

راه را بخوانیدایشان را بپدرانشان که آن دوست تراست نزد خدا پس اگر ندانید پدرانشان را پس برادران شمایند در

الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا اَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دین ودوستان شما ونیست برشما گناهی درآنچه خطا کردید درآن ولکن آنچه را عمد کند دلهاتان

وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً ٦

وباشد خدا آمرزنده مهربان

نافریده بهرمردی حق دو دل در درونش بر وجه مستقل
گفته‌اند این برمثل فرموده است درعرب یا این مثالی بوده است
که نبودهم جفت کس هم مادرش تا حرام آید ازاین برشوهرش
هم‌پسر خوانده نباشد چون‌پسر عارضی بود چواصلی در اثر
هم پسر خوانده که ازدیگر پدر باشد اونبود بواقع او پسر
باشد از که به امور آگاه او برطریق حق نماید راه او
از دلی تابرحق او کافر شود هم موحد بادل دگر شود
کانچنانکه نیست دودل دررجال بهر یکزن‌هم شداین معنی محال
حق زنانرا نگرداند امهات که ظهار آرید ازایشان درحیوة
بد ظهار اندر عرب بالاتفاق هم درآن ایام در حکم طلاق
دردهانها این مقالات شماست وانچه‌فرماید خداحق‌است وراست
آمد این درحق زید حارثه این‌چنین بوده‌است شرح حادثه

در بیان ذکر حال زید بن حارثه

زید بنده بود از روی خبر میورا بخریده بد خیرالبشر
حارثه بس با ابوطالب بگفت کوبرادرزاده‌ات را در نهفت
بس پیمبر گفت آسوده است زید هرکجا خواهد رود بی‌بند وقید
حارثه گفت او بعهد من است گفت پیغمبر که دلبند من است
زوجهٔ خودرا چو بد اندر وثاق داد او از روی ناخواهی طلاق
آن جحودان ومنافق پیشگان طعنه هرکس میزدی بروی از آن
گفت حق نبود پسرخوانده پسر لغو باشد این سخنها سربسر
بر پدرهاشان اگر خوانید هین راست‌تر باشد نزد حق یقین
برشما نبود گناهی زان خطا که ازآن جاهل بدید از ابتدا
ورزبان یا که ازسبق لسان بعدازاین خوانید حرمی نی درآن
برثبوت شد چو مبعوث آن رسول کرد اسلام او پیغمبر قبول
که نماید زید را آزاد او یا که بفروشد بزر بی‌گفتگو
او نرفت وماند ازخدمت ملول دوستی بس بود اورا بارسول
من ورا دارم بفرزندی قبول زان ورا خواندند زیدبن‌رسول
بود زینب بنت‌جحش اندر بنام در نکاح آوردش آن فخر انام
کاو زن وفرزند آرد درنکاح نهی ما وانکه کند زین افتضاح
خود شما گوئید حرفی ازفضول حقتعالی داند اسرار و اصول
ورپدرهاشان ندانید این‌نکوست که‌بدین‌خوانیدشان‌اخوان‌ودوست
زانکه یعنی زیدرا از پیش‌ازین خوانده‌اید اولاد خیرالمرسلین
لیک‌جرم‌است آنکه دلهاتان کنند قصد آنچه پیش آمد در سند
حق بود آمرزگار و مهربان هم بصاحب‌عمد کارد توبه آن

اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي

نبی اولیست بمؤمنان از خودهاشان وجفتهایش مادران ایشانند وصاحبان رحمها بعضیشان اولی باشند ببعضی در

كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلٰى اَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ

کتاب خدا از مؤمنان ومهاجران مگر آنکه بکنید بدوستانتان خوبی را باشد آن در کتاب

مَسْطُورًا ٧ وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسٰى وَ عِيسَى ابْنِ

نوشته شده وهنگامیکه گرفتیم از پیغمبران پیمانشان را واز تو واز نوح وابراهیم وموسی وعیسی پسر

مَرْيَمَ وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ٨ لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا اَلِيمًا ٩

مریم وگرفتیم از ایشان پیمانی سخت تا بپرسد راستگویان را از راستیشان وآماده کرده برای کافران عذابی دردناک

درسوره احزاب شد ذکر مقر — هر کسی بیرون رود سوی سفر — پارهٔ گفتند ما از والدین — اذن گیریم آمد این آیت معین

که نبی اولی بود بر مؤمنین — ازنفوس مؤمنین در مال و جان — هم زنانش امهات آنچه هست — از ره تحریم بر عالی و پست

هم اولوالارحام در میراثها — اولیند از بعض بعضی رامها — هست اندر لوح محفوظ اینچنین — یا که درقرآن و احکام مبین

زاهل ایمان وزهجرت زدگان — اقربند ارحم زایشان در نشان — جز وصیت کرده باشید از عطا — خیری ازمال از برای اولیا

این بود مسطور و ثابت درکتاب — علم حق یعنی بر است از صواب — یادکن چون ما گرفتیم ایرسول — از نبیین عهد ایمان و قبول

از تو و از نوح و ابراهیم راد — موسی وعیسی بن مریم درعداد — که اولوالعزمند و اندر انبیا — خاص در تاکید میثاق ولا

ما از ایشان جمله بگرفتیم نذر — عهد وپیدی مؤکد بر اعتذار — تا بپرسد راهل صدق ازصدقشان — بر پاس عهد اندر هرشان

کرد بهر کافران آماده هم — بس عذابی دردناک و پرستم

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید یاد کنید نعمت خدارا برشما هنگامیکه آمد شمارا لشکرها پس فرستادیم برایشان بادی و

جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ١٠ اِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ

لشکرهائی که ندیدید آنهارا وبود خدا بآنچه میکردید بینا هنگامیکه آمدند شمارا از بالای شما واز پائین تر ازشما

وَ اِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا ١١ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ

وهنگامیکه حیران شد چشمها ورسید دلها حنجرها وگمان میبردید بخدا گمانها آنجا امتحان کرده شدند مؤمنان

وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ١٢

ولرزانیده شدند لرزشی سخت

آیگروه مؤمنان آرید یاد — نعمتی که برشما حق باز داد — چونکه آمد برشمارا لشکری — پس فرستادیم باد صرصری

خصمهاشان تا که برکندآن زجا — لشکری هم که ندیدید آن شما — ازملایک آمد اعنی بر مدد — برشمارا بد هزاران در عدد

حق بود بینا برآنچه میکنید — در امور دین زروی عقل ودید — هست این آیت هم آیات دگر — کاید اربی شرح احزاب ازحذر

با یهودان مشرکان باقول — متفق گشتند بر جنگ رسول — سوی یثرب آمدند ازمکه زود — ده هزار ازمشرکان وازیهود

در بیان کندن خندق بتعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود
با حضرت امیرالمومنین علیه السلام و کشته شدن عمرو

گفت سلمان خندقی بایست کند — تا مدینه ایمن آید از گزند — مسلمین را رای او آمد پسند — خندقی کندند آسان روز چند

پس رسیدند ازقبایل فوج فوج — لشکری ازهرطرف مانندموج — یادکن چون آمدند از فوقشان — همچنین از زیر وغم شد طوقشان

گشت ازخود دیدهها وخیره شد / روزبان ازحروف وحیرت تیره شد

هرکسی را مدعی وعی گمان / مطمئن بودند و ثابت مؤمنان

وان منافق بشگان گفتی چنین / کاین گره نایشد بش ازمسلمین

امتحان آمد ز رب العالمین / ممتحن گشتند و ممتاز اهل دین

بست دوران هردولشکر روبرو / مدتشه حشمناک و رزم جو

تاکه عمرو عبدود روزی سوار / گشت و آمد توهسان درکارزار

برشما ظاهرکنم امروزمن / کاخه گوید مصطفی بدستورمن

بود معروف اوبملیل درعرب / هم نبردی کرد درمیدان طلب

گفت اورا کیستی فرمودمش / ابن ابوطالب ولی ذوالمنن

زانکه بودم با ابوطالب صدیق / پاس حق اوست وصیم درطریق

کشته خواهم گردی اندر دست من / باشد ارکشم تورا اشکست من

چاره خواهی من روا سازم یکی / گفت آری اندراین نبود شکی

گفت این مکن باشد بسخن / کوکه داری دین خویش اردست من

عالی ارگردد ایشان در نبرد / قصد توحاصل شده ازین سوروددرد

گفت گرمن این کنم نسوان قوم / هم بس آرند استهزا ولوم

گفت پس شو پیاده بخلاف / تاکشم این لحظه ما باهم مصاف

گفت دانی ازکجا تو کین زمن / می‌نگردی کشته با شمشیر من

تیغ تیر آورد برحیدر فرود / اوسپر برسرکشید ازحرب رود

گفت ضرب خود دردی ضربی بنوش / خشم ازبود وجود خود بهوش

برد سوی احمد[ع] آن سرافکند / آنکه بدسرهای شیران بند

برحناجر قلبها شد زاضطراب / ورغم افتادند اندر پیچ وتاب

حق یقین خواهد سوداگر وعد / غالب و قاهر شویم ازجهت سعد

پس چو برما حمله ور یکدلشوند / منهدم معلوب ومستاصل شوند

مسلمین گشتند خندق سخت / همچو ازبادوزان برگ درخت

درمیان حمله بردی سخت وخلت / حرکه افکندند برهم بیروسک

کرد از خندق سبقت اوعبور / اسب را جهاند وگفتا ازغرور

در شجاعت بود مشهور آن سوار / روز میدان بدمقابل با هزار

ره براو بگرفت امیرالمؤمنین / آرمان باجیه مرد ازاهل دین

گفت نارش کای علی[ع] بو بازگرد / تا بگردی کشته ازمن در نبرد

گفت من برپاس مهرذوالجلال / باتو خواهم بود ساعی در قتال

الک من اشده ام تو بارها / گفته و کرده افرارها

گفت ازمن خصم را کی فوت / وان بود تصدیق بردین رسول

گفت دیگر آنکه مارا بادریش / واگذاری وین صف آرائی وحش

ورکه ماعات شوبه امدادخویش / تو بجا آورده ازشرط کیش

این بران گوئی که گوید ازگزاف / ازعلی[ع] برسید عمرو را درمصاف

گفت ازقلت مرا آید دریغ / روکه سالم منی ازاین دست وتیغ

درغضب شدعمرو ازگفتار وی / شد پیاده و اسب خودرا کرد پی

تیغ ازاسب گذشت آمد سر / زخم اندک یافت فرق تاجور

تیغ زد افکند درمیدان سرش / همچو کوه افتاد در ره پیکرش

نوفل ازورق که بد ناهمر ویار / اوفتاد و شد بخندق سنگسار

در بیان ذکر حال نعیم بن مسعود و تدبیر کردن او در پریشانی لشکر قریش

از نعیم ابن مسعودت کنون / گویم اوتدبیر با افکند چون

ابک بتوانم که سازم آشکار / خانمم درقوم خود راغبار وبار

گفت تدبیری درایں لشکر نما / که زتدبیراست اعنی کارها

پس بسوی قوم قریظه شدنعیم / چون بایشان داشت صدقی ازقدیم

اینکه غطفان وقریش ازحاشدند / جمله در حرب محمد[ع] آمدند

زانکه ایشانند ازشهری بعید / گرشکستی تاکه ایشان رسید

جانب اوطان خود گردند باز / پس شما مانید دررنج وگداز

دست اصحاب محمد[ع] تاگریز / میشود اطفال و زنهاتان اسیر

حرکه باشد ازپیمان ممتحن / درگرو گیرید زایشان چندتن

چون بودند این یهودان استماع / صدق داستند آن سالاجماع

گفت رازاست حرفی پیش من / گویم ار دارید پنهان زانجمن

ایچنین شده امروز از محل / که پشیمان گشته‌اند ازاین عمل

کرده‌اند راضی شوی از مشرکان / حدتن پیشت فرستیم ارکلان

کشته احمد[ع] همبراین پیمان‌رضا / عاقبت بیم بد ازاین ماجرا

که شما را گرکه باشد عرمه جنگ / بامحمد هست باعث بر درنگ

چون شنیدند این یهودان درجواب / این چنین گفتند کاین بودصواب

دیگراینکه تاکه شدید اورحان / چندتن برما گرو بی قیل وقال

گرشکستی بس شود وارد جنگ / برشما چون ما نباشد کارتنگ

ما بپیمانیم اندراین وادی اسیر / درکف اسلامیان برنا و پیر

آمد او در نزد خیرالمرسلین / گفت دارم من تو ایمان اریقین

کوش کاری کنون کردست من / آن برآید درنهان بی در علن

تا مگر یابد درایشان ره فتور / مختلف گردند در عزم امور

گفت صدق منشما را ظاهراست / صحبح من باشد ثشفق این ماهر است

برشما را از اماکن کرده دور / برشما زینره نیم حرفتور

تا محمد[ع] شان نباشد تاب جنگ / دیگربر آرند رو پس بیدرنگ

می‌بینم آنکه با اسلامیان / برشما را اندکی باشد توان

خاصه چون پیمانشان اشکسته‌اند / عهد با اعدای ایشان بسته‌اند

تا شکستی زاهل اسلام اررسد / ممکنان باشد ناچار ازمدد

پس براو گردند زینرای آفرین / رفت پس زآنجا بنزد مشرکین

باشما عهد این یهودان کرده‌اند / در اما کسان برون آورده‌اند

برمحمد[ع] داده‌اند ایشان پیام / که بعهد سابقیم اینک تمام

تاکه ایشان را کشی در انتقام / ماتوهم یاریم زین پس بکلام

مضطرب گشتند و مقامی برود / مشرکان دادند ایشان بر یهود

کرد فردا باید آغاز نبرد / تا نگشته زار اسب وخام مرد

هست فردا شنبه و درایش ما / بدبود کردن بکاری ابتدا

برمحمد[ع] جنگ ما بود ز حرم / زانکه برما غالبند ایشان بزرم

روکنید ار ارض یثرب بروطن / نیست همراه شما فرزند وزن

چون شنیدنداین قریش اربودنیم / راست آمد نزدشان گفت نعیم

آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان

بین ایشان شد نزاع و اختلاف
می‌بکند از جنبها میخ وطناب
است و اشترگشتمان یکجا تلف

هر طرف بودی سخنها برگزاف
شد دعای احمد آری مستجاب
خود خوریم ازقوت خود باید اسف
هم چنین رو شد نقی علل زدر

روز دیگر بادی آمد تند وسرد
گفت بوسفیان که ما اینجا براه
پر زوحشت پر زخوف و پر زدرد
بود به از پهلوانی آن گریز

که نماند از بهر کس فکر سرد
بر نوض نامدیم از جایگاه
شد سوار و روسوی مکه کرد

وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اِلَّا غُرُوراً ١٢ وَ اِذْ

وهنگامیکه گفتند منافقان وآنانکه بود دردلهای ایشان مرض وعده نکرد ما را خدا و رسولش مگر فریب وهنگامیکه

قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ

گفتند گروهی از ایشان ای اهل یثرب نیست جای اقامت مرشما را پس برگردید ودستوری میخواستند پاره از ایشان ازنبی میگفتند

اِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَاراً ١٤ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطَارِهَا

بدرستیکه خانهای ما استوار نیست یا جای ترس نا ایمن و نبود آنها ناستوار نمیخواستند مگر گریز را و اگر درآمده شده بودند برایشان از اطراف مدینه

ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا اِلَّا يَسِيراً ١٥ وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ لَا

پس خواسته شده ودنبال ساد وا فتنه را هر آینه آورده بودند آنرا ودرنگ نکردند آن مگر اندکی و بتحقیق بودند که عهد کردند با خدا از پیش که

يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُولًا ١٦ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اَوِ

نگردانند پشتها را وباشد عهد خدا پرسیده شده بگو هرگز سود ندهد شمارا گریز اگر گریزید از مردن یا

الْقَتْلِ وَ اِذاً لَا تُمَتَّعُونَ اِلَّا قَلِيلًا ١٧

کشته شدن و آنگاه کامداده شوید مگر اندکی

چونکه گفتند آندورویان از غرض
اینکه گفت او فتح شام و هم یمن
فرقه گفتند زایشان در کلام
روکنید از این مقام پرخطر
بر بهانه که بیوت ما خلل
جایهاشان محکم است وبی خلل
فتنه برخیزد برایشان بر زنند
هم برآن نارند جرانند درنگ
در احد کردند برقصد گریز
می‌پرسند از عهود حق یقین

بودی اندر قلبهاشان چون مرض
کشتن وملك و قیصر وکسری بس
اهل یثرب باورید اینجا مقام
بر مدینه بگذرید ازشور وشر
دارد اندر شهر ودین باشد خلل
برگریز ازجنك آرند این دغل
دعوت ایشان را بشرك اعدی کنند
بیشتان حزناد ازایشان بجنك
پس ازآن گشتند ادم از تمر
تاجسان برسر رساند اهل دین
نیست برخورداری آن هنگامان

که خدا وهم رسولش می نداد
خواست تا اصحاب خود را او فریب
جای ماندن نیست اینجا بر حوار
وز پیمبر اذن هم قومی دگر
میدویم آنرا نمائیم استوار
ورشود داخل برایشان ناگهان
پس کنند ایشان اجابت آن سؤال
قوم دیگر هم نبدند از اهل دین
عهد کردند اینکه اندر کارزار
گوشمارا سود ندهد این گریز
ارحیوة الا قلیلی ازرمان

وعد برما جز فریب اندر مراد
ندهد از این وعده نباشد شك
سوی منزلهای خود گردید باز
خواستند از بهر رخصت بی مفر
زود برگردیم بهر کار زار
لشکر کفار از اطرافشان
زود میآیند بر شرك وضلال
با خدا بستند عهد از پیش ازین
برنگردانند پشت اندر فرار
چاره برمکست یا از قتل بر

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوءاً اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ

بگو کیست که نگاهدارد شمارا از خدا اگر خواسته باشد بشما بدی یا خواسته باشد بشما رحمتی و نیابند

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيراً ١٨ قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِاِخْوَانِهِمْ

برای خودشان غیر خدا صاحبی یا دوستی و یاوری بتحقیق میداند خدا بازدارندگان از شما و گویندگان مر برادران‌شان را

هَلُمَّ اِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلَّا قَلِيلاً ١٩ اَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَاَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ

که بیائید بسوی ما و نمی‌آیند کارزار را مگر اندکی بخیلان بر شما پس چون آید بیم می‌بینی ایشان را که می‌نگرند

اِلَيْكَ تَدُورُ اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاَلْسِنَةٍ

بسوی تو میگردد چشمهاشان چون کسیکه بیهوشی طاری شده باشد بر او از سکرات موت پس چون رود بیم سخن زنند شمارا بزبانهای

حِدَادٍ اَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ اُولٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاَحْبَطَ اللهُ اَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً ٢٠

تیز بخیلان بر خیر آنها ایمان نیاوردند پس احبط گردانید خدا کردارهای ایشان را و باشد آن بر خدا آسان

گوئیاشان نیست تا دارد نگاه	مر شمارا راه حق اندر پناه	خواهد از بد بر شما او یا که بیث	سوی راحت رسد ناچار ایک
می‌یابند این خلایق بهر خویش	دوست یا یاری سوای حق بکیش	می‌بداند بهر موی را خدای	از اعانت بر رسول مقتدای
وانکه میگویند بر اخوانشان	که سوی ما آئید از شان	بر خوشی و عیش یا بد اشتغال	وارهید از محنت جنگ و قتال
می‌نیایند آن دو رویان در نبرد	حرفشان در مردی سهل و سرد	ثم بجنگ آید یعنی یا اندک	جنگ اندک از نفاق پر کرید
بر بخیلانند ایشان بر شما	در ظفر یا در غنیمت یا نوا	پس چو آید خوف دشمن یا قتال	بینی ایشانرا زحس و احتلال
سوی تو منگرند از تدبیر	چشمهاشان گردد اندر دور سر	چون کسی کاید بر او اندر غش	پس چو رفت آن خوف و اندوه و طیش
می‌برنجانندتان از بی‌مهر	با زبانهای حداد افعی که تیر	اندران حالیکه در نیکی بخیل	بر شما باشند و اندر قال و قیل
که شما از ما غالب شدید	ورنه بس معیوب و بی‌اصل بدید	این جماعت نیستند ایمان مقیم	کرده حق اعمالشان باطل تمام
	سهل و آسانست وین بس بهر حق	که نشوید نقش اعمال از ورق	

يَحْسَبُونَ الْاَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ اِنْ يَأْتِ الْاَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ اَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْاَعْرَابِ

می‌پندارند آن طایفه‌های دشمن را که نرفته‌اند و اگر آیند طایفه‌های دشمن دوست میدارند که کاش ایشان بادیه نشین بودندی در عربان

يَسْئَلُونَ عَنْ اَنْبَآئِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا اِلَّا قَلِيلاً ٢١ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ

صحرانشین که می‌پرسیده باشند از خبرهای شما و اگر بودندی در شما کارزار نمیکردند مگر اندکی بتحقیق بود مر شمارا در رسول

اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَ ذَكَرَ اللهَ كَثِيراً ٢٢ وَ لَمَّا رَاَى

خدا اقتدائی خوب مر کسی را که بود که میخواست خدا را و روز بازپسین را و یاد کرد خدا را بسیار و چون دیدند

الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ قَالُوا هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ

مؤمنان آن طایفه‌های دشمن را گفتند اینست آنچه وعده داد ما را خدا و رسولش و راست گفت خدا و رسولش و نیفزود ایشان را

اِلَّا اِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا ٢٣ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى

جز ایمان و انقیاد از مؤمنان مردانی اند که راست گردانیدند آنچه را پیمان بستند با خدا بر آن پس از ایشان کس است که سر

نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً ٢٤ لِيَجْزِيَ اللهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ

آورده مدتش و از ایشان کس است که انتظار میکشد و نه بر گردانیدند تغییر دادنی تا پاداش دهد خدا راستان را براستی ایشان و عقوبت کند

الْمُنَافِقِينَ اِنْ شَآءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ٢٥

منافقان را اگر خواهد یا توبه پذیرد از ایشان بدرستیکه خدا باشد آمرزنده مهربان

برگمانشان بددلان مرده عیش اینکه لشکرهای غطفان وقریش
کشته پنهان درسراها همچو زن دشمنان یارای بیرون آمدن
حزبها آیند ور بار دگر دوست دارند اینگروه بدسیر
ازجبانت میکنند ایشان طلب مسکن صحرانشینان ازعرب
منتظر بودند تا اهل شوید وزعدو مغلوب ومستأصل شوید
ورنه خندق با شما بودند یار می‌نکردندی جز اندک کارزار
وان ثبات وصبر باشد در نبرد هرکه کرد اورا تأسی اوست مرد
یا تأسی بروی اندر هر صفت هست نیکو میفزاید معرفت
وانکه ذکر حق کند بسیار او شد باسوه نیک برخوردار او
راست باشد وعدهٔ حق هم رسول زین خبر دادند برما درحصول
بر ایشان می‌نشد چیزی زیاد زان طوایف جز که ایمان وانقیاد
آنچه را پیمان بر آن بگرفت حق ثبت آن برقتال اندر ورق
عهدکردند آنکه اندر رزم جند یکجهه کوشند تا کشته شوند
پس بود زایشان کسی کاندر غزا کرد او بر نذر وعهد خود وفا
عهد خودرا می‌ندادند آنکسان هیچ تغییری وتبدیلی عیان
هم منافق را نماید او عذاب گرکه خواهد بر جزای ناصواب
باز ناگردیده‌اند ازآن مهم پستشان باورکه گشته منهزم
هرچه گوئی مهره گشتند قوم نشنوند این حرف را گوئی بوم
اینکه باشد جایشان در بادیه زین بلد گویند بهر بادیه
می‌پرسند از خبرهای شما حالتان تا بوده چون در ابتلا
زان بپرسند اخبار شما شاد تا گردند زآزار شما
هستان ای بددلان ناقبول حصنی بس نیک درداب رسول
شکند گرفرق ودندانش بسنگ بر جرح آید نتابد رو زجنگ
برکسی کاورا امیدست ازیقین برخدا وهم بروز واپسین
مؤمنان دیدند چون احزاب را وعدهٔ حق است گفتندی بما
یا نصرت وعدهٔ حق است راست که بما داد آن ظفر ازبهرماست
مردها هستند اندر مؤمنین باخدا گفتند صدق ازصدق دین
بر نزول این آیه را بود این سبب که رجالی چند بُد در ضف
همچو حمزه باچو مصعب یا انس گفت زان حق درحق آن چندکس
هم بود زایشان کسی که انتظار میکشد با اعتقاد استوار
بر خدا بدهد جزا بر صادقین بر ایشان صدقشان اندر یقین
بازگردد یا برایشان در امان که بود آمرزگار و مهربان

وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا

وبرگردانید خدا آنانرا که کافر شدند باخشم خوردنشان که نیافتند خیری وکفایت کرد خدا مؤمنان را کارزار وباشد خدا توانای

عَزِيزًا ۲۶ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

غالب وفرود آورد آنانرا که پشتی کردند ایشانرا از اهل کتاب ازحصارهاشان وانداخت دردلهای ایشان هراس

فَرِيقًا ۲۷ تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَؤُهَا

پاره‌ئرا میکشید واسیر مینمودید پاره‌ئرا ومیراث دادشمارا زمینشان وسراهاشان ومالهاشان را وزمینی راکه نوردیده بودید

وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۲۸

آنرا وباشد خدا بر همه چیز توانا

حاصل آنکه مشرکین رای قتال بازگرداند ازمدینه ذوالجلال
خشمناک ازآنکه برگشتند پست وز غنایم نامد ایشانرا بدست
حق کفایت کرد ازجنگ وستیز مؤمنین را کوقویست و عزیز
عمرو چون شد کشته بردست علی شد سبب برخوف خصم آن پردلی
قتل عمرو داد فصل آن مهم گشت بوسفیان زاحد ؏ منهزم
ردّ عودی آنطوایف را تمام سوی منزلهاشان رب الانام
لم ینالو خیر رو برتافتند نی که نصرت یا غنیمت یافتند
شد کفی الله مؤمنین القتال ازعلی ؏ و عمر اشارت در مقال
دل عابد آعشر کارا بر نبرد پشت نامردان شکست ازضرب مرد

در بیان حال یهود بنی قریظه

از قریظه گوش کن چون گشت باز برمدینه احمد کامل نیاز
جبرئیل آمد رساند ازحق سلام که برو کار قریظه کن تمام
زامرحق باید گذارد وقت عصر او نماز اندرقریظه هم بعصر
مردهاشان کشته شد زنها اسیر دفع خون فاسد ازتن کن نگیر
عهد پیغمبر شکستند از حسد آمدند اعدای او را برمدد
فرقهٔ شد کشته یعنی از رجال فرقهٔ هم شد اسیر ازسوء حال
شد سوار ازشهر بیرون رفت وگفت هرکه جانش با علیتهاست جفت
شرحش ازتاریخ برخوان تاکه چیست در قرآن لازم دراین عصر نیست
حقتعالی آورد مانا فرود پشت احزاب آنکه گشتند ازیهود
ازقلاع و حصنشان آورد زیر رعبشان افکند درقلب و ضمیر
ارض واموال ودیار آن گروه حق شمارا داد میراث ازوجوه

هم زمینی را که ننهادید گام ؛ مالك آن ما نمودید از مقام
خیبران یا فارس باشد یا که روم ؛ یا زمینی کان شد فتح از هجوم
یعنی آن ارضی که اندر فتح ماست ؛ خود بگیرید با خیل و رکاب
حق توانا باشد او بر کل شیئی ؛ باشد این تسخیر سهل از حکم وی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ

ای پیغمبر بگو مر زنانت را اگر هستید که میخواهید زندگانی دنیا و پیرایه آرایش آنرا پس بیائید تا سرمایه دهم شمارا و

أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ٢٩ وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ

رها کنم شمارا رها کردنی خوب و اگر هستید که میخواهید خدا و رسولش را و سرای آخرت را پس بدرستیکه خدا آماده کرده برای نیکوکاران

مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ٣٠

از شما مزدی بزرگ را

ای پیمبر گو تو بر زنهای خویش ؛ گر حیوة دنیوی خواهید بیش
از جهان خواهید زینتها و زیب ؛ بیشتر از آنچه شد شان نصیب
پس بیائید آنکه تا سازم رها ؛ مر شما را هم دهم بهره و نوا
در رهائی بهرهٔ نیکو دهم ؛ بیشتر از مهر او بر او دهم
ور خدا خواهید هم پیغمبرش ؛ هم رسولش وان سرای آخرت
پس خدا آماده بهر محسنات ؛ کرده اجری بس بزرگ اندر حیوة
اجرشان افزون دهد پروردگار ؛ شق ثانی گر نمایند اختیار
باعث این آیه بود این در نزول ؛ کز زنان خویش دلخور شد رسول
خورد سوگند اینکه ماهی با زنان ؛ حفصه با رد گوشه گیرد از عیان
زانکه از وی بد نمودی بی ادب ؛ بیشتر از نفقه و کسوت طلب
هریکی از بهر حسن اتباع ؛ روز و شب بودند با وی در نزاع
حفصه روزی کرد باوی شور و شر ؛ خواست پیغمبر حکومت از عمر

بر آشفتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حفصه

حفصه را فرمود فاروق ای غبی ؛ گو ببینم تا چه گوئی با نبی[4]
حفصه گفتا با پیمبر که سخن ؛ میمگو جز راست ای محترمن
رفت فاروق از کلامش در غضب ؛ خواست تا مشتش زند بر فرق و لب
گفت پیغمبر از او بردار دست ؛ که زنان را گفت این باشد که هست
گفت فاروق ای عدو الله رسول ؛ می نگوید جز که صدق و با اصول
حاصل آنکه بودشان دایم نزاع ؛ با پیمبر از پی مال و متاع

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى

ای زنان پیمبر آنکه آرد از شما کار بدی گناه کبیره آشکار بر افزوده میشود برای او عذاب دو چندان و باشد آن بر

اللّٰهِ يَسِيرًا ٣١ وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا

خدا آسان و آنکه طاعت ورزد از شما مر خدا و رسولش را و کند کار شایسته را میدهیم او را مزدش دو بار و آماده کردیم

لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ٣٢ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

برایش روزی نیکو ای زنان پیغمبر نیستید چون احدی از زنان اگر پرهیزکاری میکنید پس نرمی مکنید بگفتار پس طمع کند

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ٣٣ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ

آنکه در دلش مرض است و گوئید گفتنی پسندیده و قرار گیرید در خانهاتان و ظاهر مسازید زینت مر دان بیگانه ظاهر ساختن جاهلیه

الْأُولٰى وَ أَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَ آتِينَ الزَّكٰوةَ وَ أَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

پیشین و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و فرمان برید خدا و رسولش را جز این نیست که میخواهد خدا که ببرد از شما

الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً ٣٤

پلیدی را | اهل بیت | و پاك گرداند شما را پاك گردانیدنی

چونکه این آیت رسید از کردگار | شق ثانی شد زنان را اختیار
سرزنش از وی بظاهر ناصواب | پس دوچنداست ایشان را عذاب
از شما وانکس که طاعت ورزد او | از حق و پیغمبرش نیکو
هم کند آماده اورا از سرشت | روزی نیکو دوچندان در بهشت
همچو یکزن از زنان روزگار | گر شما باشید مرد پرهیزکار
پس نباید تا طمع کس در شما | کش بود بیماری اندر دل بجا
از شما دید درشتی در کلام | تا ز نرمی بر غلط ننهد گام
نه کنید اظهار زینتها چنان | که در اول جاهلیت آن زنان
غالب این را اجماع امت است | بعد عیسی تا زمان بعثت است
هم بپا دارید در وقتش صلوة | هم دهید از مالهای خود زکوة
غیر از این نبود که میخواهد خدا | تا کند زایل پلیدی از شما
شیعه گوید اهل بیت از همه | آن دو سبطین و علی و فاطمه
در فریقین اندر این مطلب سخن | هست بیش از آنکه سازم شرح من
خواست ازواج نبی را حق بری | در شریعت از عیوب ظاهری
هست در عرف اهل بیت آل و سلیل | نیست این محتاج برهان یا دلیل
لیك حشمش را بجای پادشاه | هیچ ننشانده کس بر تکیه‌گاه
این تنازع از میان فریقین | دور کی گشته پیدا شد یقین
آنکسان باشند اندر روز ازل | پاك از رجس و هوا دور از خلل
وان زنان پادشه را در حرم | هم توان گفت اهل بیت محرم

ای زنان مصطفی هر که از شما | آید او بر فحش زشت و ناروا
بر خدا نباشد این تضعیف سهل | هست مام کاین نبی را بوده اهل
هم کند کردار نیکو پس دهیم | اجر اورا ما دوچندان در نعیم
هیچ ای زنهای پیغمبر شما | می نباشید از نشان احیا
پس شما نارید نرمی در سخن | آنچنانکه نرمی آمد رسم زن
باشدش یعنی بدل قصد فجور | قول نیکو هم بگوئید آن نه زور
هم شما گیرید آرام و قرار | در سرای خویشتن لیل و نهار
جاهلیت کاوست اولی اندر آن | هست حرف آن بوده تا کی از زمان
هم تبرج گفته‌اند اندر سند | که بمعنی خرامیدن بود
هم اطاعت از خدا و از رسول | آورید اندر فروع و در اصول
پاکتان ای اهل بیت احمدی | سازد از هر عیب و عصیان و بدی
نیستش بود ازواج رسول | ز علی خاص است و سبطین بتول
لیك شاید داد تعمیم این کلام | تا مگر شامل شود بر خاص و عام
لیك ظاهر کرده بود اندر ازل | اهل بیت خاص او را از دغل
دختر شاه از ندارد شه پسر | سر شده کاوشد بجایش تاجور
واضحست این نکته اندر زعم من | می ندارد هیچ منکر بی سخن
اهل بیت خاص او بی واهمه | حیدر است وآن دو سبط و فاطمه
آنسرا اندر پناه عصمت است | دور اندر ریب و خطا و عثرت است
حد نگهدار از تولی کامل مقام | حافظ حد راست رحمت والسلام

وَاذْكُرْنَ مٰا يُتْلىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيٰاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ لَطيفاً خَبيراً ٣٥ اِنَّ

و یاد کنید آنچه خوانده میشود در خانهای شما | از آیتهای | خدا و حکمت | بدرستیکه خدا باشد صاحب لطف آگاه | بدرستیکه

الْمُسْلِمينَ وَالْمُسْلِمٰاتِ وَالْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَالْقٰانِتينَ وَالْقٰانِتٰاتِ وَالصّٰادِقينَ وَالصّٰادِقٰاتِ وَالصّٰابِرينَ

مردان گردن نهندگان و زنان گردن نهنده مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان پرستار و زنان پرستار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکیبا

وَالصّٰابِرٰاتِ وَالْخٰاشِعينَ وَالْخٰاشِعٰاتِ وَالْمُتَصَدِّقينَ وَالْمُتَصَدِّقٰاتِ وَالصّٰائِمينَ وَالصّٰائِمٰاتِ وَالْحٰافِظينَ

و زنان شکیبا و مردان با خضوع و زنان با خضوع و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردان نگهدارنده

فُرُوجَهُمْ وَالْحٰافِظٰاتِ وَ الذّٰاكِرينَ اللّٰهَ كَثيراً وَالذّٰاكِرٰاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظيماً ٣٦

فرجهای خود و زنان نگهدارنده و مردان یادکنندگان خدا را بسیار و زنان یادکننده آماده کرده خدا برای ایشان آمرزش و مزدی بزرگ

یادآرید ای زنان مصطفی | آنچه را که خوانده گردد بر شما
حقتعالی چون لطیف است و خبیر | بر شما پیدا و پنهان ناگزیر
راستگویان از رجال و از نسا | صابران از مرد و زن در هر کجا
وان رجال صدقه ده بر مستحق | هم زن صدقه دهنده راه حق
آنکه دارد فرج خود یعنی نگاه | مرد یا زن زانچه زشت است و گناه
| حق مهیا کرد بهر ایگروه

در سراهاتان ز آیتهای حق | هم ز حکمتها که شاید در سبق
مسلمین و مؤمنین و اهل ثبات | مسلمات و مؤمنات قانتات
ترسندگان فروتن از رجال | هم زنان با تواضع در خصال
مرد صائم هم زنان صائمه | حافظین فرجها زایشان همه
وانکه یاد حق کند از نطق و دل | مرد یا زن بیشمار و متصل
بس بزرگ آمرزش و اجر از وجوه |

وَ مَا كَانَ لِمُؤمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَمْرًا اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ

و نمی باشد مر مرد باایمان را و نه زن باایمان را چون گذارش دهد خدا و رسول او امری را که بوده باشد مر ایشان را اختیاری از امر ایشان

وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ٣٧ وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اَنْعَمْتَ

و کسیکه نافرمانی کند خدا را و پیغمبر او را پس بتحقیق که گمراه شد گمراه شدنی هویدا و چون میگفتی مر آنرا که احسان کرد خدا بر او و احسان کردی

عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللّٰهُ

بر او نگاهدار بر خود جفت خود را و بپرهیز از خدا و پنهان دار در نفس خود آنچه را خدا ظاهر کننده است و میترسیدی از مردم و خدا

اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ

سزاوارتر است آنکه بترسی از او پس چون واگذارد زید از او حاجت را تزویج کردیم تو او را تا نبوده باشد بر مؤمنان تنگی

فِي اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولًا ٣٨

در جفتهای پسرخواندههای ایشان چون گذارند از ایشان حاجت را و میباشد فرمان خدا کرده شده

در بیان قصهٔ زینب وزید

هست مروی چونکه زینب را رسول
برگمانش که پیمبر مرو را
آمد آیت نیست بر مؤمن سزا
چونکه شد حکم خداوند و رسول
وانکه عاصی بر خدا و بر رسول
من حکمت رانصم گفت آنچه هست
ابن ابراهیم در تفسیر خود
گفت تحسین خالقی را کافرند
گفت شاید کرده میل آن تقتدا
زید آمد نزد آن بهر عطا
گفت بی بالله کز آن پاکیزه خو
گفت پیمبر که دار اورا نگاه
حق کند اخبار پیمبر از این
زوجه ات را دار بهر خود نگاه
از نکاح زینب ار ندهد طلاق
که پیمبر از پسر نگرفت زن
چون بوداستی که زینب جفت تست
این عتابی بر پیمبر شد زحق
پس خوا آنهنگام که بگذارد زید
که زن و فرزند خوانده در امام

خواست بهر زید گشت او زین ملول
بهر خود خواهد رضا شد زان ندا
همچو عبدالله جحش از نارضا
بر دکاری وایست نامت در اصول
اشت خود کرده است گمراهی قبول
عقد وی پس مصطفی بازید بست
کرده ذکر اینسان ز اخبار و سند
اینچنین حسنی که مثلش کس ندید
گر که خواهی خدمت آیدم رها
جفت خود را گفت من سازم رها
من ندیدم جز نکوئی یك تسو
ور خدا ترس از طلاقش بی گناه
که نیا دارای رسول پاکدین
می پرهیز از خدا زین نابجواه
زید اورا یا اراده آن سیاق
گفت اورا ده طلاقش بهر من
از تو پنهان گر کسی باید درست
کام زینب را چه پوشی از فرق
حاجت خود را ز زینب رفت قید
دست چون در جاهلیت آن حرام
یابد امری که خدا خواهد وقوع

بد چو عمه زادهٔ پیمبر او
یافت چون کاورا ز بهر زید خواست
هم زنی کو مؤمنه چون زینب است
اینکه باشد بهر آنها اختیار
هست در گمراهئی بس آشکار
هم فرستادش صداق از مال خویش
که بحجرهٔ زید روزی مصطفی
چونکه آمد دید زینب گفت بار
گفت شاید گر توام بدهی طلاق
گفت باعث چیست مارا خدمتی
از شرافت ایك یا روی نکو
کرد او اصرار در باب طلاق
چونکه گفتی بر کسی کانعام کرد
یاد کن کردی چو در نفست نهان
بود ترس از مردمت در سر زرش
حق احق است آنکه تا ترسی از او
طعن مردم خائفت زاظهار کرد
آنچه من خواهم که سازم برملا
با تو تزویجش نمودم از فرح
چونکه بگذارند زایشان در سیاق
درمقامات از اصول و از فروع

هم حیله کرد اما زان شوهر او
در غضب شد گفت این باید راست
تا بیچد سر دامری کز رب است
از امور خویش هست از حق گذار
چون شنید این زینب آمد ناچار
داد مردم را طعام افزون و بیش
رفت دید او زینب نیکو لقا
آنچه بشنید از رسول پاکباز
او نخواهد میکردم جفت طاق
گشته نفرت ازوی بود یا تهمی
بس ترفع مینماید بر من او
در طلاق ازجفت تا گردید طاق
سمت خود بروی آنحلاق فرد
آنچه حق ظاهر کننده بود آن
ورلب هر کج خیالی بدمنش
کو بداند رازها را مو بمو
زانچه حقت داد و برخوردار کرد
تو کنی از خلق زاظهارش حیا
تا دگر بر مؤمنین نبود حرج
حاجت خویش از نکاح و از طلاق

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

نمیباشد بر پیغمبر هیچ تنگی در آنچه مقرر داشته خدا برایش دستور خدا در آنانکه گذشتند پیش از این

وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ٣٩ اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللّٰهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا

وباشد امر خدا فرمایشی فرموده شده آنانکه میرسانند رسالتهای خدارا و میترسند از او و نمیترسند از کسی

اِلَّا اللّٰهَ وَكَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيبًا ٤٠ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ

مگر خدا و بس است خدا حساب کننده نیست محمد پدر یکی از مردان شما ولکن پیغمبر خدا و ختم

النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٤١

پیغمبران است و میباشد خدا بهر چیزی دانا

غیرتی بود کاین حکمی اندران ... که زحق شد ورش ... بردگان
این نه مخصوص نبی در قسمت است ... بلکه آن از جمعشان سنت است
آن رسل یعنی نبی بودند پیش ... حق برا پاهشت سنتهای خویش
آنکسان بودند یعنی انبیا ... میرسانیدند رسالات خدا
کافی است ازحق خلاق محاسب ... وکفی بالله مولانا حسب
تا نبود بروی حرام اندر سند ... مرزنی چون ... پدر زوج ولد
الله باشد رسول ذات کبر ... هر رسولی هست بر امت پدر
هم بود خاتم نبی را بهام ... که نبوت ختم بروی احسند
حق بود دانا بهر چیزی که هست ... جای سررا داد او را جای دست
گشته ... یعنی از حق بر عباد ... هست ... رزق ... یا زیاد
همچو سنتها که در پیغمبران ... هشته آنان که گذشتند از جهان
امر حق باشد باندازه و عیار ... بامر و هشته شده در روزگار
بودشان ترس ازخدا در هر نفس ... برد تمام رسالت ... کس
میپدر بود محمد بی ریشک ... خود بمردان شما از هیچ یک
آمد این ... حرف بدهش ... کالدرش ... داوررا سررش
بلکه مشفق ... ناصح ومشفق بود بی گمکو
تا شود ... کرده شد بوی ... نی ... ایدرزی
بر نبوت ... داند لایق او ... هست برامری که خواهد فایق او

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصِيلًا ٤٢ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي

ای گروه آنانکه گرویدند یاد کنید خدارا یاد کردنی بسیار و تسبیح کنید او را بامداد و شبانگاه واوست آنکه صلوة میفرستد

عَلَيْكُمْ وَمَلٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ٤٣ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ

برشما و فرشتگان او تا بیرون کند شمارا از تاریکیها سوی نور و میباشد بگروندگان مهربان تحیتشان روزیکه ملاقات میکنندش

سَلَامٌ وَاَعَدَّ لَهُمْ اَجْرًا كَرِيمًا ٤٤ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ٤٥ وَدَاعِيًا

سلام است و آماده کرد برای ایشان پاداشی خوب ای پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم ترا آگاه و بشارت دهنده و بیم کننده و خواننده

اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ٤٦ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلًا كَبِيرًا ٤٧ وَلَا تُطِعِ

سوی خدا باذنش و چراغی نور بخش و مژده ده مؤمنان را باینکه مر ایشان راست از خدا افزونی بزرگ و اطاعت مکن

الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ اَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ٤٨

کافران و منافقان را و واگذار آزارشان را و توکل کن بر خدا و بس باشد خدا آنکه کار او واگذاشته میشود

در بیان ذکر

اذکروا الله ایگروه مؤمنان ... ذکر بسیار از ره قلب ولسان
ذکر بسیار از طریق انقیاد ... ذکر قلبی در یقین باشد مراد
یا بود حب خدا ذکر کثیر ... کی رود مریاد محبوب از ضمیر
غافل ار شد دل زیادش نیم دم ... حب محبوب اقتدردان هست کم
اوست آنکس که فرستد مردرود ... هم ملایک بر شما گاه ورود
تا برون آرد شما را از ظلم ... سوی نور قدس و فردوس نعم
همچنین تسبیح داش صبح وشام ... میکنید آسان که شد ورد انام
زانکه ممکن نیست ذکر متصل ... حقتعالی را بجز از خلق دل
هرچه را داری بجان ودل تو دوست ... بر زبان ودل مدامت نام اوست
چون شود یکجا فراموش از نظر ... یاد عبرت نحل ذکر آمد ثمر
ازخداوندان درودش رحمت است ... وز ملایک مژدهها در طاعت است
یا ز ظلمات طبیعت در فتوح ... سوی نور و روشنی قلب وروح

یا زتاریکی تن بر نور جان   کاو بود بر اهل ایمان مهربان
دارد این رحمت بمؤمن اختصاص   کش دهد ازفرق ره برحم خاص
بهرشان با آن تحیت در نعیم   کرده است آماده او مزدی کریم
شاهدی بر حال امت ناگزیر   هم مبشر بر خلایق هم نذیر
چون بتاریکی شود پیدا سراج   بگرود هر کس بسویش لاعلاج
هم نذیر فرمان کفار از جهت   هم منافق سیرتان بد نیت
ی توکل بر خداوند جلیل   بس بود او وکیلی بالله وکیل
حاصل آنکه ذکر حق باشد سبب   بر خروج از فرق بر رحم ادب
یوم یلقونه تحیتهم سلام   که بر ایشانرا بود جنت مقام
ای پیمبر ما تورا بر بندگان   خود فرستادیم از فضلی عیان
سوی حق خواننده با فرمان او   هم چراغ روشنی کارند رو
مژده ده بر مؤمنین کز بهرشان   فضل حق باشد بزرگ اندرشان
دست هم بردار زایداشان نهان   می‌نباش اندر مقام انتقام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون نکاح کنید زنان ایمانیرا پس طلاق دهید آنانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا پس نیست مر شمارا بر آنها

مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ٤٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ

هیچ عده که شمار در آرید آنرا پس متاعی دهید آنهارا و رها کنید ایشانرا رها کردنی نیکو ای پیمبر بدرستیکه ما حلال گردانیدیم برای تو جفتهایت را

اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ

که دادی آنهارا مهرهاشان وآنچه را مالک شد دست از آنچه غنیمت گردانید خدا بر تو ودختران عمت را ودختران عمهایترا

وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ

ودختران خالترا ودختران خالهایترا آنانکه هجرت کردند با تو وزن باایمانرا اگر بخشد نفس را مر نبی اگر

أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ٥٠ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ

خواهد پیغمبر که نکاح کند آنرا خاص است مر ترا از غیر مؤمنان بتحقیق دانسته‌ایم آنچه را فرض گردانیدیم بر ایشان در جفتهاشان

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٥١

وآنچه مالک شد دستهاشان تا نبوده باشد بر تو تنگی وباشد خدا آمرزنده مهربان

ایگروه مؤمنان چون از صلاح   مهرشان را آورید اندر نکاح
پس بر ایشان بر شما زاعده نیست   تا که شمارندگان بر چند و چیست
ور که در عقد نکاح او ذکر مهر   می‌نکرده بایدش هم داد بهر
متعه در عقدی بود که ذکر مهر   می‌نگشته تا نبود معلوم بهر
سرحوهن رها یعنی کنید   چونکه ایشانرا بنیکی ره زنید
بر تو کردیم ای پیمبر ما حلال   جفتهایت کاجرشان دادی زمال
دختران عم بنات عمه ها   هم بنات خال وخالات آن ترا
نازل این آیت چو اما پیش بد   شرط هجرت بعد از آن منسوخ شد
پس بپس گفتا توئی بر من حرام   چون نکردی هجرت از شهر و مقام
بی زعقد ومهر میباشد حلال   بر تو آن زن گر که خواهی بی سؤال
اینست مخصوص تو غیر از مؤمنین   خارج ایشانند از امری چنین
قصد ما تفسیر اصل آیت است   شرح آن در فقه ثبت از حجت است
جمله ما دانسته‌ایم اندر شان   فرض کردیم آنچه در ازواجشان
تاحرج نبود تورا اندر نکاح   آنچه گیری بر تو میباشد مباح
حق بود آمرزگار و مهربان   زانچه عسرت باشد آن بر بندگان
پس شما ندهید ایشانرا طلاق   پیش از آنکه می‌کنید اندر سیاق
می‌تواند شد شوهر در زمان   موعدی نبود براو هیچ از عیان
متعوهن دهیدش متعه پس   چیزی اعنی قدر وسع از مال بس
ور که گشته ذکر نصف مهر را   داد باید بر زن از روی رضا
بی زایذا و ملالت از حرم   باید ایشانرا برون سازید هم
وانچه را که گشته مالک دستهات   وز غنایم بار گردانده خدات
شد حلال آنها که هجرت کرده‌اند   در مدینه با تو و اندر پرده‌اند
ام هانی که مخطوبه رسول   چون شدم من یافت این آیت نزول
نفس خودرا ورزنی زاهل صلاح   بر نبی بخشد گر او خواهد نکاح
گر که خالص باشد آن بخشیدنش   بر تو با خاص است وخالص دیدنش
شرح این احکام بر وجه وجیه   جو تفصیل از شرایع وز فقیه
فقه باشد غیر تفسیر کلام   اهل فقه آنرا شناسند از تمام
دستهاشان وانچه را مالک شدست   شرح آن در فقه یکجا آمده است
چار زن در عقد بهرامت است   بر تو در ازواج از حق وسعت است

تُرْجِي مَنْ تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي اِلَيْكَ مَنْ تَشَآءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكَ

بازپس مداری آنرا که خواهی از ایشان وجای میدهی سوی خود آنرا که میخواهی و آنرا که خواستی   از آنانکه ترک کردی پس نیست گناهی   بر تو

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ وَلاَ يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

این نزدیکتر است با آنکه آرام گیرد چشمهاشان   و غمگین نشوند و خوشنود گردند   با آنچه دادی ایشانرا همه ایشان و خدا میداند   آنچه در دلهای شماست

وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَلِيماً ٥٢ لاَ يَحِلُّ لَكَ النِّسَآءُ مِنْ بَعْدُ وَلاَ اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَلَوْ

و باشد   خدا   دانای بردبار   حلال نمیشود مر ترا زنان   از   بعد   و نه اینکه بدل کنی ایشانرا   بجفتهائی   و اگرچه

اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ اِلاَّ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً ٥٢

خوش آمده باشد ترا حسنشان جز آنچه مالک شد   یمین تو   و باشد   خدا بر همه   چیزی   نگهبان

تا بس داری کسی ترک ار نسا ‖ هر کرا خواهی ترجی می تشا ‖ سوی خود وانرا که خواهی جا دهی ‖ هم نخود منصم کسی ماوی دهی
یا دهی آنرا که میخواهی طلاق ‖ وانکه را خواهی نمایی در وثاق ‖ منکنی بارش بدلخونی طلب ‖ آنکه را کردی کناره زو عجب
بر تو پس نبود گناهی یا قصور ‖ گر بجود نزدیک سازی یا که دور ‖ این بود نزدیکتر در هر مقام ‖ چشمهاشان تا شود روشن تمام
بستشان اندوه و حزن راضیند ‖ آنچه بدهیشان بدون چون و چند ‖ چونکه دانسته حکمت مستویست ‖ کس بعزلت وانتفا مخصوص نیست
حق بداند آنچه در قلب شماست ‖ چون علیم و بردبار آن ذوالعطاست ‖ بعد از این بعد نی تورا بود حلال ‖ مردمان دیگر اندر اشتغال
هم حلال آن نیست تا سازی بدل ‖ بردن دیگر یکی را در محل ‖ حسنشان چند آردت گر در شگفت ‖ غیر از این بزن دگر نتوان گرفت
جز که مالک گشته دستت در نصب ‖ حق بهر چیزیست تا دانی رقیب ‖ فرقه دانند نسخ این آیه را ‖ تا چه باشد اصل آن داند خدا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ اِلاَّ اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اِلٰى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ اِنَاهُ

ای آنکسانیکه   ایمان آوردید   داخل مشوید در خانهای نبی مگر آنکه دستوری داده شود مر شما را سوی   طعام   غیر انتظار   کشندگان

وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي

رسیدنش را ولیکن چون خوانده شوید پس در آیید پس چون خوردید پس پراکنده شوید و نه انس جویندگان حکایتی بدرستیکه آن باشد که رنجه میدارد

النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللّٰهُ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ اِذَا سَاَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَآءِ

نبی را   پس شرم میکند از شما و خدا شرم نمیکند   از   حق   و چون خواهید   از ایشان   متاعی پس خواهید از ایشان از پشت

حِجَابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَلاَ اَنْ تَنْكِحُوا

پرده   آن   پاکیزه تر است مر دلهای شما را ودلهای ایشانرا   و نباشد مر شما را   که   رنجانید   رسول خدا را   و نه آنکه   نکاح کنید

اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيماً ٥٤ اِنْ تُبْدُوا شَيْئاً اَوْ تُخْفُوهُ فَاِنَّ

جفتهایش را   از   بعد او   هرگز بدرستیکه   آن   باشد   نزد   خدا   بزرگ   اگر آشکار کنید چیزی را یا پنهان دارید پس بدرستیکه

اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٥٥

خدا   باشد   بهمه   چیز   دانا

ایگروه مؤمنان لاتدخلوا ‖ در سراهای نبی بی اذن او ‖ جز که بدهد اذن و خواهد بر طعام ‖ منتظر نبوید برای کل آن مقام
لیک چون گشتید خوانده از رسول ‖ پس کنید اندر سرای او دخول ‖ ما حضر چون خورده شد بیرون روید ‖ از مقام خود پراکنده شوید
هم ننشینید از بهر سخن ‖ بعد از آنکه بر پراکند انجمن ‖ این توقف از پس صرف طعام ‖ یا که استیناسدان اندر کلام
موجب رنجاندن پیغمبر است ‖ پس کند شرم از شما و دلخور است ‖ حق ندارد شرم لیک از گفت راست ‖ کان شما را سوی ذاتش رهنماست

چونکه خواهید از زنان مصطفی / زآمده یا اطعمه چیزی شما : از وراء پرده پس خواهیدشان / این ز پشت پرده خواستن زنشان
هست مر دلهاتان پاکیزه تر / هم مر دلهای زنان از هر خطر : می‌نشاید مر شما را ای گروه / که نبی را آورید اندر ستوه
نه خود آزار رسول‌الله کنید / نه نکاح ازواج او ما که کنید : گر بمیرد یا که بدهدشان طلاق / می‌نباید هرگز این اتفاق
همسرانش را کرهی در حریم / ان ذلك كان عند الله عظیم : چیزی از ظاهر کنید اندر زبان / یا بدل باشد شما را در نهان
پس خدا دانا بود بر کل شئی / هست مخفی چیزی از وی هیچ نی

لَاجُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ

نیست گناهی برایشان در پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه پسران برادرانشان و نه پسران

أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

خواهرانشان و نه زنانشان و نه آنچه را مالك باشد یمینهاشان و بترسید از خدا بدرستیکه خدا باشد بر همه چیزی

شَهِيدًا ٥٦ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

گواه بدرستیکه خدا و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبران ای آنکسانیکه ایمان آوردید رحمت فرستید براو

وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ٥٧

و سلام کنید سلام کردنی

در بیان آیه حجاب

یافت چون حکم حجاب از حق نزول / می‌نکردند آن صحابه از رسول : حکم آن با اقربا با زنان / جست تا باشد بمرد و زن عیان
آمد آیت نیست جرمی بر زنان / اینکه ننمایند روی خویشتن : بر پسرها و بر پدرهاشان عیان / هم برادر هم برادرزادگان
هست خواهرزاده هم محرم یقین / وان زنان مؤمنه از اهل دین : وانچه مالك گشته‌اند ایشان بدست / از غلامان و کنیزان هرچه هست
لیك گویند اهل تحقیق و تمیز / حکم باشد خاص از بهر کنیز : واتقین الله ان الله کان / بر هر آنچیزی گواه اندر نهان
میفرستد حقتعالی بر درود / بر ملایك بر نبی ذی‌عهود : هم دهید ای اهل ایمان و سداد / بر درود اورا بروی اتقاد

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا

بدرستیکه آنانکه میرنجانند خدا و رسولش را لعنت کرد ایشان را خدا در دنیا و آخرت و آماده کرد برای ایشان عذابی خوار کننده

٥٨ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

و آنانکه میرنجانند مردان باایمان و زنان با ایمان را بدون آنچه کسب کردند پس بتحقیق متحمل شدند بهتانی و گناهی

مُبِينًا ٥٩ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ

آشکارا ای پیغمبر بگو مر جفتهایت را و دخترانت را و زنان مؤمنان را که فروپوشند بر خود از چادرهاشان

ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٦٠ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ

آن نزدیکتر است باینکه شناخته شوند پس رنجانیده نشوند و باشد خدا آمرزنده مهربان هر آینه اگر باز نه ایستند منافقان و

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

و آنانکه در دلهاشان مرض است و اراجیف‌سازان در مدینه هر آینه برگماریم البته ترا بایشان پس مجاور نشوند ترا در آن مگر اندکی

مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا ٦٢ سُنَّةَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ

لعنت کرده شدگان هرکجا یافته شوند گرفته شوند و کشته کردند کشتنی بلیغ دستور خدا درآنانکه گذاشتند از پیش و هرگز نیابی مر

لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا ٦٣

دستور خدارا تغیری

آنکسانی کز خدا و از رسول — میکنند ایذا ز نقصان عقول
وانکسان کز مؤمنین و مؤمنات — میکنند ایذا بلاوجه ازجهات
حمل وزری کرده‌اند ایشان یقین — هم گناهی بس هویدا و مبین
اینکه بر روی ازپی ستر و حجاب — چادری گیرند در وقت ذهاب
اقرب این باشد معرفت بی‌ستیز — تا که نشناسندشان اهل تمیز
حق بود آمرزگار و مهربان — برگناه رفته و اصلاح عیان
وانکه دردلشان مرضها زخباست — ملتشان زفسق و عصیان وریاست
که نساء مسلمین اندر مکان — مبهرم گردیده‌اند از کافران
برکنارندی بر ایشان درزمین — قاررونشان ساری ازشهر و وطن
یعنی ازهمسایگیت آواره‌اند — خرمی وزعهد آن بیچاره‌اند
خود گرفته میشوند و کشته هم — کشتنی درشدت خواری و غم
قتل ایشان سنت است ازز سدین — اندران بگذشتگان ازپیش ازین

در وجود ایشان کند لعنت نفی — شد معرا نفرشان ز رحمی مهی
یعنی ازغیر حمایت که زحق — میبوند ایشان باید مستحق
ای پیمبر گو بازواجت چنین — هم بدخت هم نساء مؤمنین
تا بپوشند سینه و رویهاشان — ساق و ساعد پشت و پهلوهایشان
تا که ایذا کرده زاهل امصاح — میکردند ایست مدی برصلاح
آن دوورویان بارگری ایستند — از عناد آنرسول ازحسد
وانکه اخبار اراجیف ازضرار — میدهند اندر مدینه انتشار
تا شود قلب مسلمانان ضعیف — یا خبرهای دگر ازاین ردیف
پس بتورا سوید ایشان درجوار — غیراندک رانده گردند از دیار
مانده اندر لعنت حق درمزید — یافت چون گردند هرجای ورسید
یعنی از کنند ترک باسند — باید ایشان رانده و کشته شوند
سنت حق را نیابی در جهان — هیچ تبدیلی و تغیری درآن

يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٤

میپرسند ترا مردمان از قیامت بگو جز این نیست که علمش نزد خداست و چه چیز آگاه میسازد ترا شاید که قیامت باشد نزدیک

اِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ اَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ٦٥ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

بدرستیکه خدا لعنت کرد کافرانرا وآماده کرد برای ایشان آتش سوزان جاودانان در آن همیشه نمی‌یابند صاحبی و نه ناصری

٦٦ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَ اَطَعْنَا الرَّسُولَا ٦٧ وَ قَالُوا رَبَّنَا

روزیکه گردانیده میشود رویهاشان درآتش گویند ایکاش که ما فرمان برده بودیم خدارا وفرمان برده بودیم رسول را وگویند پروردگارما

اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِيلَا ٦٨ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا

بدرستیکه ما اطاعت کردیم سرکردهامانرا پس گمراه کردند مارا از راه پروردگارما بده ایشانرا دو چندان از عذاب ولعنت کن ایشانرا لعنی

كَبِيرًا ٦٩ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسٰى فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ

بزرگ ای آنکسانیکه گرویدید مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را پس بری ساخت ویرا خدا از آنچه گفتند وبود

عِنْدَ اللّٰهِ وَجِيهًا ٧٠ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ٧١ يُصْلِحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ

نزد خدا گرامی ای آنکسانیکه ایمان آوردید بپرهیزید از خدا و بگوئید گفتنی صواب که شایسته گرداند برای شما کردهاتانرا

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ٧٢

و بیامرزد مر شمارا گناهانتان وهرکه اطاعت کند خدا ورسولش را پس بتحقیق کامیاب شد کامیاب شدنی بزرگ

ازتو پرسند از قیامت مردمان — ازقیامت گو جزاین نبود که آن
کافرانرا کرده لعنت کردگار — هم مهیا بهرشان سوزنده نار
نزد حق‌دانا برآن کردت چه‌چیز — شاید آن نزدیک باشد در تمیز
جاودانند اندران چون لحم و پوست — می‌بابند ایچ یاری یا که دوست

اندران روزیکه گرداند شود / رویشان درنار چون رانده شود
کاش گوید ازخدا و از رسول / ما اطاعت مینمودیم از قبول
همچنین ازذال گویند ای خدا / طاعت ازسادات خود کردیم ما
پس نمودند آنکسان گمرهان / دمدوچندانشان عذاب ای ربجان
لعن کن لعنی بزرك از الهیم / این بزرگانرا کزایشان گمرهیم
میباشد اهل ایمان چون کسی / که برنجانیدند موسی را بسی
پس خدایش پاك گردانیده دلق / زانچه درحقش همی گفتند خلق
بود موسی نزدحق باقرب وجاه / کرد اجابت خواستی هرچه ازاله
اهل ایمان میترسید ازخدا / قول حق گوئید محکم هرکجا
تا باصلاح آورد اعمالتان / هم بیامرزد گنه در حالتان
وانکه فرمان ازخدا وازرسول / مبرد اندر فروع و دراصول
پس شود فایز بخیرات عمیم / وزخدا فیروزئی یابد عظیم

اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمٰانَةَ عَلَى السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبٰالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهٰا وَ اَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَحَمَلَهَا

بدرستیکه ماعرض کردیم امانت رابر آسمانها وزمین وکوهها پس اباءنمودند که بردارند آنرا وترسیدند ازآن وبرداشتش

الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ كٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً ۷۳ لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنٰافِقِينَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكٰاتِ

انسان بدرستیکه او باشد ستمکار نادان تاعذاب کند خدا مردان بانفاق وزنان بانفاق ومردان شرك آورنده وزنان شرك آورنده را

وَ يَتُوبَ اللّٰهُ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

وتوبه‌پذیرد خدا ازمردان گرونده وزنان گرونده وباشد خدا آمرزنده مهربان

در تحقیق حمل امانت

عرض ما کردیم امانت در محال / بر سموات و زمین و بر جبال
پس ابا کردند وترسیدند از آن / حمل پس کرد آدمی اندر زمان
زانکه میبود او ظلوم وهم جهول / کرد زان حمل امانت راقبول
یا که باشد آن امانت اختیار / یا که تکلیف ازکه عاقلی تویار
در امانت حرفها باشد زیاد / عارفان گویندعشق است و وداد
حمل عشق آدم تواند کرد وبس / غیر اورا نیست این تاب ونفس
چون بحمل عشق آمد برسره / این سپهر باشکوه وارض وکوه
گشت پیدا زان میان دیوانهٔ / هم زذاتش هم زدل بیگانهٔ
آمد ازمیخانه بیرون محو ومست / کف بلب آتش بجان ساغر بدست
ماسوی را هشته زیر پا تمام / فارغ ازدنیا ودین ودنك ونام
تن مجرد از لباس ماخلق / گم زمین وآسمانش از برق
سر نه اورا برکف از بهر نثار / بلکه سررا کرده زیرپا غبار
گفت حمل بارعشق آن خاص ماست / آنکه زیبد شانهٔ ما را کجاست
غرض ما این کار درلولاك بود / خاك کی برارض و برافلاك بود
عقل ماند درشگفت ازکار عشق / رفت عاشق پیشه زیر بار عشق
سر کنت کنز آمد در نمود / تا که آن گنجی که بدپنهان چه بود
آدمی آمد طلسم گنج ذات / مظهر کل شرح اسماء و صفات
ظلم وجهلش عین عدل وداش است / وضع شیء برموضعش درپیش است
شاه اگرگوید که زیراین سرای / هست گنجی برکند هرکس زجای
بهر او آن گنج دارد اختصاص / هم شود خود درغلامان از خواص
این نماید بهر حضارش محال / غیرعاشق کوست جویای وصال
برکند اوگرچه باشد کوه وسنگ / ز کلیدی بلکه ازمژگان وچنك
ظالم است او برخود اماظلم او / عدلها را برده اندر خود فرو
او کجا دارد بر این معنی شعور / کاین براوعدلست یاخود ظلم وزور
برکند تادارد اوجان خانه را / جیست مانع عاشق دیوانه را
او نه فکر گنج ونه بند تن است / هم نه یادش ازحیوة ومردن است
حدبه آمد مروم بیخود زهوش / آنکه دانی میرسد بانکش بگوش
کز خرابات این صفی دیوانه رفت / ره بگیریدش که مست ازخانه رفت
میکند غوغا کنون درشهر ودر / گرد رد زنجیر بندیدش دگر
سقفش نبود بزنجیر و رسن / جز سار موی عنبرفام من
ذکر دلفم بهر تدبیرش کنید / مردین افسانه زنجیرش کنند
او بوقت هوشیاری سرخوش است / تاچه باشدچونکه مست وبیهش است
گردگردد گرم شد چون توسنش / کوه وارض وآسمان در رفتنش
ملك بندیدش که تودهٔ خاك را / گرد سازدهم براه افلاکرا
مست چون گردد زبوی می صفی / پردهها بردرد از راز خفی
سر بپوشانید خمها را ز وی / نی رسد تا بر مشامش بوی می
جانب میخانه‌اش آرید باز / در کناری برنشانیدش بناز
جمله درها را ببندید از درون / تا مبادا بررود تاکه برون
چنك را گوئید ننهد نائیش / مرشود ساکن دل سودائیش
نشنود یکدم زچنگ ونی خروش / بحرجانش مرکه بنشیند بجوش
خویش را ساقی بوی ننهد نشان / دورگردید ازکنارش میکشان
نام جام می نیارد کس بلب / هم نگوید کس سرودی ناطرب
باز نگذارید تا بردر زند / ناگهان دیوار و دررا برکند
بس شکسته است او در میخانها / وقت مستی همچو آن دیوانها
بار دیگرگر شود دیوانه او / بررود مست از در میخانه او

برکشد در شهر و کوی آوازها ... سرسر بی‌پرده گردد رازها
زان سپس یابند اگر صوفی وشی ... برکشند از آتشش بر آتشی
گرچه این دیوانه را نبود خبر ... گر جهان یکجا شود زیر و زبر
او بفکر دلبر دل برده است ... می‌نداند زنده کس یا مرده است
دیده است آنچشم میگو را بخواب ... چه غمش که دور گردون شد خراب
زانکه از نطق ولش تقریر عشق ... میتراود خاصه در تفسیر عشق
آنکه او گویا زهر نطق ولی است ... از غمش هر سو خروش یاربی است
گر نداری طمع خفاشی یکی ... اندر این دفتر فرو رو اندکی
کرده خود روشن بدین نظم و کلام ... جمله عالمهای معنی را بنام
ور منافق پشه و خفاش خوست ... رو زخورشید ار بگرداند نکوست
گشت انسان بر امانت انتخاب ... تا منافق را نماید حق عذاب
حق پذیرد توبهٔ هر مرد و زن

خلق را برخود بشوراند تمام ... استخوانش را بکوبند این عوام
خام گردد پختهای سر او ... از دماغ آرند برون مغز او
گیرد این ارض و سمارا جمله آب ... کاخ امکان سرسر گردد خراب
نی بود از هستی و همی ملول ... در فنای خود ظلوم است و جهول
لیک باید گر زمستی او بهوش ... باید از معنی دگر صوتی بگوش
چشم خفاش ار ندید آن ضوء و تاب ... تو بر غمش گو متاب ای آفتاب
نطق اورا کرده خاص اندر کلام ... تا که قرآنرا منظم آرد تمام
نی ندانی کافتاب روشن است ... نزد تحقق معانی این است
گر نباشد چشم ادراکی ضریر ... یا حسود آفتابی بس مثیر
زانکه نور آفتاب بر شعاع ... بهر خفاشک هلاکت و صداع
مرد و زن کایشان دوروی و مشرکند ... حاسد پیغمبرند و هالکند
که غفوراست و رحیم آن ذوالمنن

سُورَةُ السَّبَاٰ اَرْبَعٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ

ستایش مر خدایرا که مراوراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است و مر اوراست ستایش در آنجهان واوست درست کردار

الْخَبِيرُ ۱ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا

آگاه میداند آنچه داخل میشود در زمین وآنچه برون میاید از آن وآنچه فرود میآید از آسمان وآنچه عروج میکند در آن

وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۲

واوست مهربان آمرزنده

بعد بسم‌الله از سورهٔ سبا ... میکنم از حمد باری ابتدا
هم ستایش باشدش در آخرت ... حمد ذاتش را سزد بی‌معذرت
در قیامت نعمتش بی‌واسطه ... میرسد بر بندگان از رابطه
دوستان و دشمنان اوراسپاس ... میکنند از فضل و عدل بیقیاس
داند آنچه در زمین گردد فرو ... واانچه بیرون از زمین آید در او
او بخلقان مهربانست و غفور ... جرم بخش و پرده پوش از هر قصور

هر ستایش هر سپاسی مر وراست ... که بود رو هرچه در ارض و سماست
در دو دنیا نعمتش بر بندگان ... پیش از آن باشد که آید در زمان
زان سپاسش در قیامت اظهر است ... هرچه آن بیواسطه پیداتر است
او بذات خود حکیم است و خبیر ... در امور خلق و اسرار ضمیر
وانچه میآید فرود از آسمان ... وانچه بالا میرود باز اندر آن
پرده پوشد از کرم بر عیبها ... داشت زان مخفی ز خلقان غیبها

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلٰى وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ

وگفتند آنانکه کافر شدند نمی‌آید مارا قیامت بگو آری قسم بپروردگار من که هر آینه خواهد آمد شمارا که دانای غیب است مستور نمیباشد از او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرُ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره در آسمانها ونه در زمین ونیست خوردتر از آن ونه بزرگتر مگر که باشد در کتابی واضح

۴ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ۰ وَالَّذِينَ سَعَوْا

تا جزا دهد آنانرا که ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته را آنگروه برای ایشانست آمرزش وروزی خوب وآنانکه شتافتند

فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِیمٌ ٦ وَ یَرَی الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْكَ

در آیتهای ما طالبان عاجز کردن آنگروه برای ایشانست عذاب از عقوبت دردرد و می‌بینند آنانکه داده شدند علم را که آنچه فرو فرستاده شد بتو

مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی اِلٰی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ٧

از پروردگارت آن حق است و هدایت میکند براه خدای غالب ستوده

آنکسان گفتند که کافر شدند
خورد سوگند آن ابوسفیان بلات
آن خدای عالم الغیبی کز او
هر که مکنونست در روشن شتاب
آنگروه را باشد آمرزش یقین
تا مگر عاجز کننده باشوند
آنکه سوی آیتش از پروردگار

که بما ناید قیامت تا بچند
که نیاید یعنی از بعد وفات
نیست پنهان هیچ قدر یکسو
لوح محفوظ است وان در استان
همچنین رزق کریم اندر دین
از الم رجزی بد ایشانراست چند
آنچه باشد او بسی صدق و استوار

کو بلی و ربی آید بر شما
ای محمد هم تو بر پروردگار
در سموات و زمین زین خوردتر
تا جزا بدهد بر آنکه بگروید
وانکه بر ابطال آیتهای ما
می‌بدانند آنکسانکه داده شد
رهنما باشد براه آنکه او

بر قیامت وقت آن داند خدا
خورد قسم کاید قیامت آشکار
یا از آن اکبر که آید در سطر
کردهم کردار نیکو مر مزید
سعی کردند آنکسان از ازروا
علم ایشانرا بحق وآماده شد
غالب و ستوده است آن بی غلو

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ

وگفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شما را بر مردی که خبر دهد شما را چون پاره کرده شدید هر پاره کردنی بدرستیکه شما باشید هر آینه

جَدِیدٍ ٨ اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِباً اَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذابِ وَ

در آفرینش تازه آیا بست برخدا دروغی یا او راست جنونی بلکه آنانکه ایمان نمی‌آورند بآخرت باشند در عذاب و

الضَّلالِ الْبَعِیدِ ٩ اَفَلَمْ یَرَوْا اِلٰی ما بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنْ نَشَأْ

گمراهی دور آیا پس نگریستند سوی آنچه باشد میان دستهاشان و آنچه باشد پشت سرشان از آسمان و زمین اگر خواهیم فرو

نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّماءِ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ ١٠

بریم ایشانرا بزمین یا فرو اندازیم برایشان پاره از آسمان بدرستیکه در آن هر آینه آیتی است مر هر بنده بازگشت کننده

وانکسان گفتند که کافر شدند
یا کنند استهزا پس بعد هلاک
آفریده می‌شوید از نو همه
حق ورا گیرد کلامی از دروغ
کافران آیا نمی‌بینند پس
در میان محصور و سوا شد چند
یا بر ایشان افکنیم از آسمان

زره اعلام بلکه از ریشخند
که شوید آن پاره پاره زیر خاک
جمع گردد عظم و لحم این رمه
میکند القا او از بیفروغ
سوی ایشان آنچه پیش است آنچه پس
تا که از اقطار آن بیرون روند
قطعهٔ مانند تا در زیر آن

سوی مردی ما شویم آیا دلیل
خصمان یابد تفرق پس شوید
برخدا بندد دروغی یا به او
بل هر آنکو بر قیامت نگروید
از زمین و آسمان از پشت و رو
ان نشا نخسف بهم یعنی بخواست
عبرتی باشد در این قبل از وقوع

خود شما را که خبر داد آن خلیل
انکم کل لفی خلق جدید
مرجنونی باشد از این گفتگو
در عذابست و ضلالی بس بعید
جلگی بگرفته ایشانرا فرو
بر زمینشان در بریم ایدون براست
بهر عبدیکه کند بر حق رجوع

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً یا جِبالُ اَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ

و بتحقیق دادیم داود را از خود مزیتی ای کوهها تسبیح گوئید با او و طیر و نرم گردانیدیم برایش آهن را که بساز زرههای رسا و اندازه

وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صالِحاً اِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ١١ وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ

نگاهدار در بافتن و بکنید کار شایسته بدرستیکه منم بآنچه میکنید بینا و مر سلیمان را باد بامدادش ماهی بود

وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَاَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ

وشبانگاهش ماهی وجاری کردیم برایش چشمهٔ مس گداخته و از جن کسی بود که کار میکرد پیش دستش باذن پروردگارش و آنکه سر میپیچد

مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ١٢ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَآءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَ

از ایشان از فرمان ما میچشانیدیم اورا از عذاب آتش سوزان میساختند برای او آنچه میخواست از عبادتگاهها و قصرها و تمثالها و

جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ١٣ فَلَمَّا

کاسها وحوضها ودیگهای برجا ... بزرگی تن تحویل نشد کنید آل داود شکر و اندکی از بندگان من شکر کننده پس

قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ اِلَّا دَآبَّةُ الْاَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَاَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ

چون گذارش دادیم او مرگ دلالت نکرد ایشان را بر مرگش مگر جنبنده زمین که آنرا میخورد عصایش پس چون بروی در افتاد ظاهر

اَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ١٤

شد جن که اگر بودند که میدانستند غیب را نمیماندند در عذاب خوار کننده

در بیان تفضلات حق تعالی در حق حضرت داود علیه السلام و بیان حال سلیمان علیه السلام

ما عطا کردیم از ردت خود — فضل وافزونی بداود آنچه بد
اوبی یعنی که گردانید ... — صوت خود تاوی تسبیح و ...
نرم کردیم آهن اندر دست او — تا زره سازد بی عزم عدو
هم بگفتیم او و اهلش را کنید — کارهای نیک بر شکر ...
من باعمال شما باشم بصیر — دست زان پوشنده قدر یک شعر
مسخر یعنی اورا در صعود — آن هواهای ضعیف از وجود
همچنین بسودی اندر شام راه — قدر ماهی در طریق اشتباه
یعنی آن جسم ملوث منجمد — سروان در ضاعت و تقوی بحد
جمله یعنی قوة وهم و خیال — بد بفرمانش ... ذوالجلال
سرکشی وانکس که کرد از ... — رامها که بود مأمور او بدان
طبعی از میکرد یعنی سرکشی — دوستان از حکم عقل از بیهشی
بهر او کردند دیوان آنچه خواست — ساختندی عرفهائیکه ... است
هم قدور راسیات اندر قرار — دیگها یعنی بزرگ و استوار
موت پس بروی چشیدار ما قضا — مرده بود و تکیه بودش بر عصا
پس فتاد و شد هویدا آنکه جن — گرکه میدانست غیب از مطمئن
داشت یعنی قوة وهم ار که راه — در مقام سر بدون اشتباه

کوهها گفتیم با او ... — هرزمان تسبیح با صوت بلند
همچنین کردیم مرغان ندا — ... گردند با او هم صدا
... را دارد اندازه نگاه — حلقهها یعنی مساوی کن نگاه
شکر نعمتهای بیرون از شمار — باشد اعمال نکو در روزگار
مرسلیمان باد را کردیم رام — رفت راه دو مه اندر صبح و شام
راه یک مه رفت در هر بامداد — در سلوک بندگی با سیر باد
جاری اورا ساختیم از ساحه — عین قطر اعنی مس بگداخته
هم ز جن بودند معنی پیش او — کار میکردندش اندر پیش رو
باشد این تاویل با تنزیل جفت — فلسفی تا ناورد لغوی نگفت
میچشانیدیمش شود ... — از عذاب و آتش افروخته
در ریاضت سخت اورا گداخت — تا بواند با مراد عقل ساخت
هم تماثیل و جفان کالجواب — کاسها و حوضها از بهر آب
آل داود اعملوا شکرا لنور — و قلیل من عبادی الشکور
کس سوتش واقف ایشان را نکرد — غیر موری که عصاش از ته بخورد
میبکردندی در تک اندر عذاب — بی کشیدی رنج تعمیر از شتاب
کی شدی مشغول در اعمال پست — تا بصیرت حاصلی آرد بدست

لَقَدْ كَانَ لِسَبَاٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ

متحقق که بود مر سبا را در مسکنهاشان آیتی دو بوستان از راست و چپ بخورید از روزی پروردگارتان و شکر کنید مر اورا

بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ١٥ فَاَعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ

بلدی پاکیزه و پروردگاری آمرزنده پس روی گردانیدند پس فرستادیم برایشان سیل باران سخت و بدل دادیم ایشان را از دو باغشان دو باغ صاحب از میوه

اُكُلٍ خَمْطٍ وَاَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ١٦ ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي اِلَّا الْكَفُورَ

تلخ و شوره گز وچیزی از کنار اندکی آن سزا دادیم ایشان را بسبب آنچه کفران ورزیدند و آیا جزا میدهیم جز ناسپاس را

١٧ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

وگردانیدیم میان ایشان و میانه قریهائی که برکت دادیم درآن قریها ظاهر رایعنی بر سر راه و مقرر داشتیم در آنها رفتن را سیر کنید

فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ ١٨

در آنها شبها و روزها ایمنان

در بیان حکایت اهل سبا

در مساکن بودشان اهل سبا ... آیتی از حسن اندر نوا
بود نعمت پیش از آن کاید بگفت ... با هوایش ایمنی بود جفت
که خورید از هر چه روزی داده حق ... بر شما گویند شکرش بر نسق
باشد آمرزنده هم پروردگار ... آنکه را باشد زبان حقگذار
آب سدی کان ورا بلقیس بست ... موشها سوراخ کردند و شکست
شد مبدل جنتین اندر ظهور ... بر دو باغ از میوه‌های تلخ و شور
شد کرسان باغهای پرنخیل ... ور درخت سدر آکل را قلیل
بین ایشان ما بگردانیدیم هم ... وان قرای دیگر از جود و کرم
قریهای ظاهره بر اتصال ... جمله بر ظهر طریق اندر مجال
یا مقادیر مراحل اندر آن ... اندر آوردیم در هر جا عیان
نیست کس محتاج زاد و راحله ... هم نه آبادی در آنها فاصله
هر کس اندر خانه‌اش یعنی چنین ... بد دو باغ اندر یسار و در یمین
سرده قریه بد ایشان با صفا ... مرسلی در هر یک آمد از خدا
اینچنین شهری پسندیده و نکو ... در ارایش گفت باید شکر او
پس بگرداندند روی از شکر هم ... پس فرستادیمشان سیل العرم
یا که سیلی آمد از کهسار قهر ... کرد ویران جمله آن باغات و شهر
حمض یا باشد درخت خاردار ... میوه تلخ آورد اما بار
این جزا دادیمشان بر ناسپاس ... نیست آیا جز جزای ناسپاس
چون فلسطین و اریحا در رجوع ... بودشان برکات دائما روز و روع
سیر مرده بد در آن تقدیر ما ... تا براحت بگذرند از قریها
اندر این دهها بدون هر تعب ... راه هر وقتی روید از روز و شب
ایمنید از خوف قطاع الطریق ... وز عطش وز جوع در ره بی رفیق

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي

پس گفتند پروردگارا دوری افکن میان سفرهای ما و ستم کردند بر خودهاشان و گردانیدیمشان حکایتها و پراکنده کردیمشان هر پراکنده کردنی بدرستیکه در آن

ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ١٩ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ-

هر آینه آیتهاست مر هر شکیبای شکرگذار و بتحقیق راست گردانید بر ایشان ابلیس گمانش را پس پیروی کردند اورا جز پاره از

الْمُؤْمِنِينَ ٢٠ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي

گروندگان و نبود مر اورا بر ایشان هیچ تسلطی مگر برای آنکه بدانیم آنرا که میگرود بآخرت از آنکه او از آن در

شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ٢١

شك است و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است

پس بگفتند اغنیاشان ربنا ... دوری افکن بین منزلهای ما
پس ستم کردند بر خود زین دعا ... یا که زین کفران نعمتهای ما
شد خراب آن قریه‌ها اندر زمن ... که میان شام بود آن تا یمن
پس پراکندیم ایشان را چنان ... که نباید آن تفرق در میان
پس بر ایشان ظن خود را کرد راست ... دیو کز بهر شر این فتنه خواست
می‌نبود اورا بر ایشان حجتی ... یا که استیلا بگاه دعوتی
از کسیکه باشد از آن در گمان ... یعنی از حشر و حساب اندر نشان
تا که بتوانند کردن مردی سفر ... بی ز زاد و راحله هیچ از مقر
پس بگردانیدیمشان تا از عجب ... هر کسی گوید سخنهاشان بلب
خلق تا گفتند از ضرب المثل ... شد سبا را عیش بر عسرت بدل
اندر این باشد نشانها بر حضور ... مر کسی را کوست صبار و شکور
پیروی کردند اورا پس عیان ... جز گروهی از خواص مؤمنان
جز که دانیم و کنیم اورا جدا ... که بود ایمانش بر دیگر سرا
باشد آن پروردگار از فوق و پست ... بر نگهبان بر هر آن چیزیکه هست

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

بگو بخوانید آنان را که گمان بردید از غیر خدا نمیباشند مالك مقدار ذره در آسمانها و نه در زمین

وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۲۲ وَلاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ اِلاّٰ لِمَنْ اَذِنَ لَهُ حَتّٰى

و باشد مرایشان را در آن دو تا هیچ شرکی و نباشد مراورا از ایشان هیچ مددکاری و سود نبخشد شفاعت نزد او مگر برای آنکه دستوری داد برایش تا چون

اِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰاذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ قٰالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۲۳ قُلْ مَنْ

برداشته شود ترس از دلهاشان گویند یعنی ملائکه بعضیشان ببعضی چه گفت پروردگار شما گویند حق و اوست رفیع بزرگ بگو کیست

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ وَ اِنّٰا اَوْ اِيّٰاكُمْ لَعَلٰى هُدًى اَوْ فِى ضَلاٰلٍ مُبِينٍ

که روزی میدهد شمارا از آسمانها و زمین بگو خدا و بدرستیکه ما یا شما هر آینه بر هدایتیم یا در گمراهی آشکار

۲۴ قُلْ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا اَجْرَمْنٰا وَلاٰ نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ۲۵ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنٰا

بگو پرسیده نمیشوید از آنچه بدکردیم و پرسیده نمیشویم از آنچه میکنید بگو جمع میکند میان ما پروردگار ما پس حکم میکند میانه

بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّٰاحُ الْعَلِيمُ ۲۶ قُلْ اَرُونِيَ الَّذِينَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكٰاءَ كَلاّٰ بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۲۷

ما بحق و اوست حکم کننده دانا بگو بنمائید مرا آنانکه رسانیدید باو از انبازان نه چنین است بلکه اوست خدای غالب درست کردار

گو نمائید آنکسان را که کنون
دست ایشانرا در آنها نا خدا
سود هم ندهد شفاعت نزد او
در فزع باشند یعنی جمله سر
بعضشان گویند بر بعض از نهفت
آن خدای ما علی است و کبیر
گو تو خود اندر جواب این سئوال
گو شما پرسیده از اجرام ما
بین ما گو جمع سازد رب ما
گو نمائید از شریکان آنچه را

غیر حق کردید یعنی از بیان
شرکتی از هیچ ره از هیچ جا
جز بدستوری بحق بیگفتگو
شافع و مشفوع اندر رستخیز
در شفاعت کردگار ما چه گفت
هست برداشت شفاعت ناگزیر
که دهد روزی خدای ذوالجلال
می نگردید ایچ اندر ماجرا
پس نماید حکم بالحق بینما
که بحق کردید الحاق از عما
گو توکلا بل هوالله العزیز

مالک ایشان می نباشند از یقین
هم خدارا نیست زاصنام و ملک
تا ز دلهاشان شود سلب فزع
پس شفیعان را ز دیدار قلوب
گفت میگویند حق گفتار راست
گو شما را از سماء و از زمین
از شما و ما کدام از قرار
ما نکردیم از شما پرسنده هم
میکند حکم او بداش در میان
یعنی اوصاف بتان را از کدام
غالب دانا بحکم جمله چیز

قدر ذره در سموات و زمین
مر مددکاری و پشتی بی زشک
اذن پس ندهدشان بر ماوقع
آن فزع سلطان کشاف الکروب
که شفاعت اهل ایمان را سزاست
کیست کو روزی دهد ایشان کین
بر هدایت یا ضلالی آشکار
از هر آنچه میکنید از بیش و کم
حاکمی داناست او بر مردمان
میکنید ابدا ما رب الانام

وَمٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلاّٰ كٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ۲۸ وَيَقُولُونَ

و نفرستادیم ترا مگر عام مر مردمان را مژده دهنده و بیم کننده و لیکن اکثر مردمان نمیدانند و میگویند که

مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ۲۹ قُلْ لَكُمْ مِيعٰادُ يَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَلاٰ

کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان بگو مر شماراست وعده روزی که باز پس نمی مانید از آن ساعتی و پیش

تَسْتَقْدِمُونَ ۳۰ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلاٰ بِالَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرٰى

نمی افتید و گفتند آنانکه کافر شدند نگرویم باین قرآن و به آنچه باشد میان دو دستش و اگر ببینی

اِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

هنگامیکه ستمکاران بازداشته شدگانند در نزد پروردگارشان بر میگرداند بعضیشان ببعضی سخن را میگویند آنانکه ضعیف گرفته شدند

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلاٰ اَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ ۳۱ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَنَحْنُ

مر آنان را که بزرگی جستند اگر نه شما بودید هر آینه بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه بزرگی جستند مر آنانرا که ضعیف گرفته شدند آیا ما

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

باز داشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب و روز هنگامیکه میفرمودید مارا که کافر شویم بخدا و بگردانیم مر او را همتایان و پنهان داشتند

النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانرا چون دیدند عذابرا و گردانیدیم غلهارا در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

بی فرستادیمت الا آنکه عام
وعده‌تان گویندکی باشد راست
وان قیامت یا بود وقت وفات
به آنچه پیش از آن آمد فرود
کافران حال رسول مستطاب
نفی کردند آن تمام از حقد و کین
ورسیبی ظالمان باز ایستند
رد قول هم نمایند از جدال
واهل استکبار گویند اینچنین
ما نگردانیدیمشان از راه دین
بل به ما کافر شدید از میل و آز
هم براو کریم همتایان نکیش
وان ندامت را نهان دارند هم
پیشوایان یا بر اتباع ضلال
بدتر از غفلت غبی بر گردنی

مژده ده هم بیم ده خود بر اله
صدق گر گوئید و مشکل از خداست
روز روشن چون شب است از سیئات
که در آن بعث بشر جمله بود
باز میجستند از اهل کتاب
یافت این آیت برون از رب دین
چونکه رد رب خود هموار و بند
می نگویند آن ضعفان در مقال
در جواب فرقهٔ مستضعفین
بل شما بودید خود از مجرمین
مکر روز و شب بر ایمان داشت باز
کفرمان بود از شما بر حرف خویش
چونکه بینند آن عذاب پر الم
آن نه پنهان کند از ضعف حال
دست تا باشد نشان کودنی

لیك نادانند اکثر مردمان
گو شما را وعده روزیست بس
می نگفتند آنکه خود کافر شدند
یعنی آن توریة و انجیل متین
وصف او گفتند باشد بی‌قصور
کاین حق گویند عذر از عناد
در گردانند بر بعضی سخن
سرکشانرا که بودید از شما
باز تن ما داشتیم آیا ز راه
باز گویند آنچه بجز ره بدند
امر مکر دید وقتی که ما
هر دو فرقه بعد از آن کم شوند
یا شوند اندر پشیمانی نهان
همچنین غلها نمائیم آتشین
میشوند آیا جزا داده مگر

از کمال و رتبه پیغمبران
که دمی ناید از وی پیش و پس
ما بقرآن نگرویم از ما پسند
که به موسی و مسیح آمد یقین
بس بتوریة و بانجیل و زبور
که بر آنها نیست ما را اعتماد
سوی بعضی دیگر اندر آن زمن
ما بدیم از مؤمنان بی ما جرا
بعد از آن کامد شما را اشتباه
بر کسان کز امر حق سرکش شدند
اینکه تا کردیم کافر بر خدا
در ندامت غرقه اند و سست سود
یا ندامت ظاهر آید زان کسان
اندر اعناق آنکه کافر شدند این
بهر آنچه میکنند از خیر و شر

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٣٤ وَقَالُوا

و نفرستادیم در هیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پروردگارش بدرستیکه ما آنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد

وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٦ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنگ میکرداند ولیکن اکثر مردمان نمیدانند و نیست مالهای شما و نه فرزندان شما چیزی که نزدیك گرداند شمارا از ما

زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ

نزدیك کردنی لیکن آنکه گروید و کرد کار شایسته را پس آن گروه مر آنهار است جزای افزون بآنچه کردند وایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ إِنَّ رَبِّي

ایمنان وآنانکه می شتابند در آیتهای ما طالبان عاجز کردانیدن آنها باشند در عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنگ میکند برایش و آنچه انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما در هیچ ده   یا که در شهری رسولی بیم ده
مکرویم و منکریم از جزء وکل   بود نعمت وجه تکذیب رسل
اندر این دعوی که ما پیغمبریم   بر شما از هر جهت اولی تریم
کو گشاید رزق رب من زیاد   تنگ هم سازد چو خواهد بر عباد
مال و اموال شما نبود خودان   که نماید نزد ما نزدیکتان
پس دو چندان باشد ایشان را جزا   بر عملهائیکه کردند از رضا
و آنکه ساعی اندر آیتها بوند   تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
کو گشاید بر عبادش رب من   رزق را هم تنگ سازد بیسخن
دو ملك بر منفق و ممسك دعا   هر صباحی میکنند اندر جزا
اوست خیر الرازقین در ضابطه   ما بقی باشند از حق واسطه

جز که گفتند اهل نعمت ما بر آن   که فرستاده شدید از ربان
می نگفتند از نکر وز حسد   ما فزونیم اندر اموال و ولد
بر عذابی ما معذب نیستیم   یا عذابی نیست تا زان نیستیم
محض حکمت بی ز راه کم و دین   خلق ناداسند اکثر لیك از این
موجب قربت ایمان و عمل   آن عمل که صالح آید در محل
و آنکسان در غرفهای جنتند   از مکاره ایمن و از آفتند
آنگروه باشند در رجی فرون   آن قوم فی العذاب محضرون
وانچه را انفاق از چیزی کنند   پس خدا بدهد عوضها بر مزید
گو بدان بر منفقان بخش ای اله   گوید این کن مال ممسك را تباه
رزق کس ندهد جز آن اخلاق خلق   که بود هم رزق از وهم جان و حلق

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اَهٰٓؤُلٰٓاءِ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قَالُوا سُبْحَانَكَ اَنْتَ

وروزیکه حشر میکند ایشانرا همه پس میگوید مر ملائکه را آیا اینها شمارا بودند که پرستیدند گفتند دایم پاك بود تو از تو نی

وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب ما از غیر ایشان بلکه بودند میپرستیدند جن را اکثر ایشان بودند بآنها گروندگان پس امروز مالك نباشد بعضی تان

لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ٤٢

مر بعضی را سودی و نه زیانی و میگوئیم آنانرا که ستم کردند بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید

وَ اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ

و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشنهاست گفتند نیست این مگر مردی که میخواهد که باز دارد شما را از آنچه بودند که میپرستیدند

آبَاۤؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی افترا کرده شده و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشانرا نیست این مگر

سِحْرٌ مُبِينٌ ٤٣ وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ٤٤ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشانرا از کتابها که درس خوانده باشند آنها را و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٤٥

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و نرسیدند بده یك آنچه دادیم ایشانرا پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یاد کن روزی که جمع آرد خدا   مشرکانرا اندران یوم القضا
پس بگویند آن ملایك کای اله   زان تو پاك و برتری بی اشتباه
قاصریم اندر عبودیت تمام   تا چه جای اینچنین حد و مقام
میپرستیدند دیوان این کسان   بیشتر و ایمانشان بودی بدان
ما باستمکارگان گوئیم هم   میچشید این رنج آتش دمبدم
چونکه خوانده میشود بر کافران   جمله آیتهای ما روشن چنان
که بخواهد باز مان دارد عیان   زانکه آبامان پرستیدندی آن
وانکسان گفتند که کافر شدند   بر حق اعنی بر رسول ارجمند
کاین نباشد جز که سحری آشکار   لفظ یا سحر است و معنی بمیار
تا که بر بطلان قرآن و رسول   از دلیل آرند قولی با اصول
نی فرستادیم ما هم سویشان   بیم ده پیش از تو مردی با نشان
نیستشان وجهی بمهر و کین خود   یا بتکذیب تو یا در دین خود

پس ملایکرا بگوید کاین کسان   عابدان بودندتان آیا عیان
یعنی از آنکه پرستند جز تو کس   تو ولیّ ما و مولائی و بس
دوستی نبود جوی ما بین ما   تا شویم از فعل بدکیشان رضا
جویك از فالیوم لایملك خبر   بعضکم لبعض نفعاً لا و ضر
التی کنتم بها تکذبون   این همان نار است یعنی در متون
می بگویند اینچنین با یکدگر   نیست این الا که مردی در نظر
واین سخن گویند نبود جز دروغ   کافری بر حق کند از بی فروغ
یا باسلام و نبوت یا کتاب   چون بدیشان آمد از حق در خطاب
مشرکانرا ما ندادیم از کتب   درس تا خوانند آن از قشر و لب
یا که اندر صحت اشراك خود   هیچ استدلالی آرند از سند
حاصل اینکه مشرکان مکه را   ملتی نبود بجز جهل و عمی
همچنین کردند تکذیب از عناد   پیش از ایشان انبیا را در بلاد

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ٣٢ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ

باز داشتیم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گفتند آنانکه ضعیف گرفته شدند مر آنانرا

اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَأْمُرُونَنَا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا وَاَسَرُّوا

که بزرگی جستند بلکه حیله شب و روز هنگامیکه میفرمودید مارا که کافر شویم بخدا و بگردانیم مراورا همتایان و پنهان داشتند

النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلَالَ فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٣

پشیمانیرا چون دیدند عذابرا و گردانیدیم غلهارا در گردنهای آنانکه کافر شدند آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند

نی فرستادیمت الا آنکه عام | مژده ده هم بیم ده خود بر انام
وعده‌تان گوید کی باشد براست | صدق گر گوئید و شك از حداست
وان قیامت یا بود وقت وفات | روز روشن چون شب است از سیئات
نه بآنچه پیش از آن آمد فرود | که در آن بعث نبی حجت بود
کافران جمل رسول مستطاب | بار میجستند از اهل کتاب
نفی کردند آن تمام از حقد و کین | یافت این آیت نزول از رب دین
ور ببینی ظالمان بار ایستند | چونکه رد رب خود خوار و نژند
رد قول هم نمایند از جدال | می بگویند آن ضعیفان در مقال
واهل استکبار گویند اینچنین | در جواب فرقهٔ مستضعفین
ما بگردانیدمشان از راه دین | بل شما بودید خود از مجرمین
بل نه ما کافر شدیم از میل و آز | مکر روز و شب بر ایمان داشت باز
هم براو گیریم همتایان بکیش | که فرمان بود از شما بر جرم خویش
وان ندامت را نهان دارند هم | چونکه بینند آن عذاب پر الم
پیشوایان یا ز اتباع ضلال | آن ندم پنهان کنند از ضعف حال
بدتر از غفلت غنی برگردنی | نیست ما باشد نشان کودنی

لیك نادانند اکثر مردمان | از حکمان و ز نبه پیغمبران
تو شما را وعده روزیست بس | که دمی نایید از وی پیش و پس
می نکنند آنکه خود کافر شدند | ما بقرآن نگرویم از ما پسند
یعنی آن توریة و انجیل پس | که موسی و مسیح آمد یقین
وصف او کنند باشد بی قصور | بس بتوریة و بانجیل و زبور
کاین حدیث گویند کفر از عناد | که بر آنها نیست ما را اعتماد
برگردانند می بعضی سخن | سوی بعضی دیگر اندران زمن
سرکشانرا که بودید از شما | ما نبیم از مؤمنان پی ما چرا
باز تن ما داشتیم آیا ز راه | بعد از آن کامد شما را دلخواه
باز گویند آنچه بیچاره بدند | بر کسان کز امر حق سرکش شدند
امر میکردید وقتی که ما | اینکه تا گردیم کافر بر خدا
هر دو فرقه بعد از آن گمره شود | در ندامت غرقه اند و دست سود
یا شوند اندر نشیمای نهان | یا ندامت ظاهر آید زان کسان
همچنین غلها نمائیم آتشین | اندر اعناق آنکه کافر شد بدین
میشوند آیا جزا داده مگر | بر هر آنچه میکنند از خیر و شر

وَ مَا اَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٣٤ وَ قَالُوا

و نفرستادیم در هیچ قریه هیچ بیم کننده مگر گفتند نعمت پروردگارش بدرستیکه ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم و گفتند

نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالًا وَ اَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٣٥ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد

وَ يَقْدِرُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٦ وَ مَا اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا

و تنگ میگرداند و لیکن اکثر مردمان نمیدانند و نیست مالهای شما و نه فرزندان شما چیزی که نزدیک گرداند شمارا از نزد ما

زُلْفٰى اِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولٰٓئِكَ لَهُمْ جَزَآءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ

نزدیك گردانیدنی لیکن آنکه گروید و کرد کار شایسته را پس آن گروه مر آنهاراست جزای افزون بآنچه کردند و ایشان باشند در غرفهائی

آمِنُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ اُولٰٓئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ٣٨ قُلْ اِنَّ رَبِّي

ایمنان و آنانکه می شتابند در آیتهای ما طالبان عاجز کردن ایشان آنها باشندر در عذاب احضار کرده شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٣٩

فراخ میکند روزیرا برای آنکه میخواهد از بندگانش و تنگ میکند برایش و آنچه را انفاق کردید از چیزی پس او عوض میدهد آنرا و اوست بهترین روزی دهندگان

نی فرستادیم ما در هیچ ده … یا که در شهری رسولی بیم‌ده
منکرویم و منکریم از جزء و کل … بود نعمت وجه تکذیب رسل
اندر این دعوی که ما پیغمبریم … بر شما از هر جهت اولی‌تریم
گو گشاید رزق رب من زیاد … تنگ هم سازد چو خواهد بر عباد
مال و اموال شما نبود خودان … که بیاید نزد ما نزدیکتان
پس دو چندان باشد ایشان را جزا … بر عملهائیکه کردند از رضا
و آنکه ساعی اندر آیتها بوند … تا مگر عاجز کنندهٔ ما بوند
گو گشاید بر عبادش رب من … رزق را هم تنگ سازد بی‌سخن
دو ملك بر منفق و ممسك دعا … هر صباحی میکنند اندر جزا
اوست خیر الرازقین در ضابطه … ما بقی باشند از حق واسطه

جز که گفتند اهل نعمت مر ان … که فرستاده شدید از ربنان
می نگفتند از تکبر ور حسد … ما فزونیم اندر اموال و ولد
بر عذابی ما معذب نیستیم … یا عذابی نیست تا زان نیستیم
محض حکمت بی‌زراه کفر و دین … خلق ناداند اکثر لیك از این
موجب قربت ایمان و عمل … آن عمل که صالح آید در محل
و آنکسان در غرفهای جنتند … از مکاره ایمن و از آفتند
آنگروه باشند در رنجی فرون … ان قوم فی العذاب محضرون
وانچه‌را انفاق از چیزی کنید … پس خدا بدهد عوضها بر مزید
گو بدان بر منفقان بخش ای اله … گوید این کن مال ممسك‌را تباه
رزق کس ندهد جز آن اخلاق خلق … که بود هم رزق از او هم جان و خلق

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَميعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اَهٰٓؤُلٰٓاءِ اِيّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ ٤٠ قالُوا سُبْحانَكَ اَنْتَ

وروزیکه حشر میکند ایشان را همه پس میگوید مر ملائکه‌را آیا اینها شما را بودند که پرستیدند گفتند دانیم پاك ودست‌دار توئی

وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ٤١ فَالْيَوْمَ لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ

صاحب ما از غیر ایشان بلکه بودند میپرستیدند جن را اکثر ایشان بودند بآنها گروندگان پس امروز مالك نمیباشد بعضی‌تان

لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ ٤٢

مر بعضی را سودی و نه زیانی و میگوئیم آنان را که ستم کردند بچشید عذاب آتشی را که بودید آنرا تکذیب میکردید

وَ اِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هٰذا اِلّا رَجُلٌ يُريدُ اَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ

و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشنهاست گفتند نیست این مگر مردی که میخواهد که باز دارد شما را از آنچه بودند که میپرستیدند

آباۤؤُكُمْ وَ قالُوا ما هٰذا اِلّا اِفْكٌ مُفْتَرًى وَ قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاۤءَهُمْ اِنْ هٰذا اِلّا

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی افترا کرده شده و گفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشان را نیست این مگر

سِحْرٌ مُبينٌ ٤٣ وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها وَ ما اَرْسَلْنا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذيرٍ ٤٤ وَ

سحری آشکار و ندادیم ایشان را از کتابها که درس خوانده باشند آنها را و نفرستادیم بایشان پیش از تو هیچ بیم کننده و

كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلي فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ ٤٥

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و نرسیدند بده یك آنچه دادیم ایشان را پس تکذیب کردند رسولان مرا پس چگونه بود انکار من

یادکن روزی که جمع آرد خدا … مشرکان را اندر آن یوم القضا
پس بگویند آن ملایك کای اله … زان تو پاك و بری بی‌اشتباه
قاصریم اندر عبودیت تمام … تا چه جای اینچنین حد و مقام
میپرستیدند دیوان این کسان … بیشتر وایمانشان بودی بدان
ما بستمکارگان گوئیم هم … میچشید این رنج آتش دمبدم
چونکه خوانده میشود بر کافران … جمله آیتهای ما روشن چنان
که بخواهد باز مان دارد عیان … زانکه آبامان پرستیدندی آن
وانکسان گفتند که کافر شدند … بر حق یعنی بر رسول ارجمند
کاین نباشد جز که سحری آشکار … لفظ یا سحر است و معنی بعیار
تا که بر بطلان قرآن و رسول … از دلیل آرند قولی با اصول
نی فرستادیم ما هم سویشان … بیم‌ده پیش از تو مردی با نشان
نیستشان وجهی بمهر و کین خود … یا بتکذیب تو یا در دین خود

پس ملایکرا بگوید کاین کسان … عابدان بودندتان آیا عیان
یعنی از آنکه پرستند جز تو کس … تو ولی ما و مولائی و بس
دوستی نبود جوی مابین ما … ما شویم از فعل بدکیشان رضا
جویك از فالیوم لا یملك خبر … بعضکم لبعض نفعاً لا و ضر
التی کنتم بها تکذبون … این همان نار است یعنی در عیون
میگویند اینچنین با یکدگر … نیست این الا که مردی در نظر
واین سخن گویند نبود جز دروغ … کافری بر حق کند از بی‌فروغ
یا باسلام و نبوت یا کتاب … چون بدیشان آمد از حق در خطاب
مشرکانرا ما ندادیم از کتب … درس تا خوانند آن از قشر و لب
یا که اندر صحت اشراك خود … هیچ استدلالی آرند از سند
حاصل اینکه مشرکان مکه را … ملتی سود بجز جهل و عمی
همچنین کردند تکذیب از عاد … پیش از ایشان انبیا را در بلاد

ن رسیدی بعشر آنچه ما   دادهایم این فرقه‌را از هر نوا   یا ندادیم ایچ بر پیشنیان   آنچه را دادیم ما بر مکیان
پس بتکذیب رسولان آمدند   پس چگونه باشد از من ناپسند   یعنی انکارم برایشان درروش   هم عذابم بر جزای بدمنش

قُلْ اِنَّمٰا اَعِظُكُمْ بِوٰاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنٰى وَ فُرٰادٰى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

بگو جز این نیست پند میدهم شمارا بخصلتی که برخیزید مر خدارا دودو و یك یك پس اندیشه کنید که نیست صاحب شمارا هیچ جنونی نیست

اِنْ هُوَ اِلّاٰ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذٰابٍ شَدِيدٍ ٤٦ قُلْ مٰا سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ

او مگر بیم کننده مر شما پیش روی عذابی سخت بگو آنچه خواستم از شما از مزد پس آن مر شمار است نیست

اَجْرِيَ اِلّاٰ عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ٤٧ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلّاٰمُ الْغُيُوبِ

مزدمن مگر بر خدا واوست بر همه چیز شاهد بگو بدرستیکه پروردگار من القا میکند حق را دانای غیبهاست

٤٨ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ مٰا يُبْدِئُ الْبٰاطِلُ وَ مٰا يُعِيدُ ٤٩ قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ فَاِنَّمٰا اَضِلُّ عَلٰى نَفْسِي وَ

بگو آمد حق و نمی‌آورد باطل را و نه اعاده کند بگو اگر گمراه شدم پس گمراه شوم مگر بر خودم و

اِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمٰا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّي اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ٥٠ وَ لَوْ تَرٰى اِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ

اگر هدایت یافتم پس بآن چیزیست که وحی میکند بمن پروردگارم بدرستیکه او شنوای نزدیکست و اگر ببینی هنگامیکه بترسند پس نباشد فوتی و

اُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ ٥١ وَ قٰالُوا آمَنّٰا بِهِ وَ اَنّٰى لَهُمُ التَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ ٥٢ وَ قَدْ

گرفته شوند از جائی نزدیك و گویند ایمان آوردیم باو و از کجا باشد مر ایشانرا تناول از جای دوری و بتحقیق

كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ ٥٣ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مٰا يَشْتَهُونَ ٥٤

کافر شدند بآن از پیش و می‌اندازند غیب را از جای دوری و حدائی افکنده شد میان ایشان و میان آنچه میخواستند

كَمٰا فُعِلَ بِاَشْيٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كٰانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

چنانکه کرده شد بامثال ایشان از پیش بدرستیکه ایشان بودند در شکی تهمت اندازنده

گوجز این بود که بدهم پندتان   یک آیین یایك خصلت نهان   اینکه برخیزید از بهر خدا   دو دو ویک یک بدون هرهوا
دو و دو تا مشورت باهم کنید   یک یک بی‌فکر تا هردم کنید   حال وکارم رابتدا آرید یاد   تاکنون بی‌مکر وتقلید وفساد
هم تأمل اندر اطوارم کنید   فکرهم درقول وکردارم کنید   تا نمائید اینکه بود ازجنون   هیچ دراین یارتان برآزمون
حاصل اینکه درتأمل بر شما   حال می روشن شود دوراز خطا   که بسی از فهم وعقلم بهرمند   نیست قولم ازجنون و ریشخند
بلکه عقل عقلان پیشم کم است   سحرها درباغ فکرم شبنم است   نیست الا بیم ده او بر شما   پیش از آن کآمد عذاب و ابتلا
تو هرآنچه خواستیم ازمزد ما   در رسالت اوست پس بهر شما   نیست مزد دعوتم جز براله   که بهرچیزیست زاشیا او گواه
گوکه آن پروردگار بر وحوب   یقذف بالحق علام الغیوب   وحی را القا نماید بی‌علق   رمی باطل میبماید یا بحق
گوکه آمدحق که قرآنست ودین   یا که اسلام ورسول حق حبیب   ناورید شیئی باطل هیچ جیز   یعنی آن ابلیس یاآن بی‌تمیز
هم نسنجد عود جزی درسیج   نیست او قادر بخلق وبعث هیچ   گو اگر گمره شدم بود ضرر این   که شده گمره نفس خود یقین
هست بر من بر وبال گمرهی   نه بغیر من بدرد آگهی   ور روم برراست راه اندرطلب   پس بود وحی آن هدایت راسبب
وحی سوی من فرستد رب من   که سمیع است و قریب او هر زمن   پس چوبینی کافرانرا ترسناک   نزد مرگ و وقت بعث اندرهلاك
پس نگردد فوت زایشان درگریز   آن عذاب پر نهیب هول خیز   هم مرایشان‌را بگیرند ازکمین   از مکانی بس قریب اعنی زمین
یعنی اندروی زمینشان تا گریز   میکشند ازقهر و ناخواهی بزیر   آن زمان گویند آمنا به   که زمان آخر شد و ره منتهی
مرفرا نگرفتن ایمان از کجا   باشد ایشان‌را سهل از دورجا   یعنی ایمان‌را تناوش کی کنند   از مکان دور تاران دم زنند
وانکهی که نگرویدند آن کسان   بر پیمبر یا ببعث از پیش از آن   وان سخنها میفکندندی بغیب   نی زعلمی بلکه ازپندار و ریب
بود مخفی یعنی آن گفتارها   که بلا یعنی بگفتند از خفا   از مکان دور یعنی از گمان   بی‌رروی دانش و دیدی عیان

بین ایشان وآرزوهاشان یقین افتد البه جدائی یوم دین
همچنانکه این عمل از پیش ازین رفت با اشباهشان از مشرکین
همچنان ازعقل وجان نبودعجب انهم کانوا فی شاك مریب

سورة الفاطر خمس و اربعون آية و هي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ جاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلًا اُولي اَجْنِحَةٍ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُباعَ

ستایش مرخدارا پدیدآورنده آسمانها وزمین گرداننده فرشتگان رسولان صاحبان بالها دو بادوتا وسه باسه وچهارچهار

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ١ ما يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ

می افزاید در آفرینش آنچه میخواهد بدرستیکه خدا بر همه چیز تواناست آنچه را گشاید خدا برای مردمان از رحمت

فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ يا اَيُّهَا النّاسُ

پس نیست بازگیرنده آنرا و آنچه را بازگیرد پس نیست فرستنده مراورا پس از او واوست عزیز درست کردار ای مردمان

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ لا اِلٰهَ

یادکنید نعمت خدارا برشما آیا هیچ باشد آفریننده جز خدا که روزی دهد شمارا از آسمان وزمین نیست الهی

اِلّا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ ٣ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٤

مگر او پس بکجا بازگردانیده میشوید واگر تکذیب میکنند ترا پس بتحقیق تکذیب کرده شد رسولان را پیش از تو وبخدا بازگردانیده میشود امرها

حمد ذاتی را که حق اوست ورس وافریدهٔ سمواتست و ارض
بررسولانشان فرستد رایگان اوست گرداننده از فرشتگان
اختلاف اجنحه اندر ملك راختلاف رتبها شد بی رشك
میکند آنرا که میباشد بوی بر تواناباشد او بر کل شیئی
واچه گیرد باز او از مردمان نیست فرستنده اورا بعد از آن
ورکه چیزی گیرد او ازبنده باز کس نباشد تادهد بازش بساز
هم عزیز وهم حکیم ازعلت است جمله کارش برصلاح وحکمت است
هست آیا خالقی غیراز خدا که دهدتان روزی از ارض وسما
گرکه تکذیب نمایند ای رسول ورتو ننمایند دعوت را قبول

هرستایش هرسا که هست وبود باشد اورا کاوست خلاق وجود
صاحب آن بالهای بیشمار دو و دوهم سه وسه هم چارچار
میکند زاید درآنچه آورند آنچه خواهد واست درخور برمزید
آنچه بگشاید زبخشایش بناس نیست گیرنده کس آنرا درشناس
یعنی اوبدهد اگرچیزی بکس نیست کس با گیرد ازوی باز پس
اوست برارسال و برامساکها غالب و دانا دهد گیرد بجا
ای گروه مردمان آرید یاد نعمت حق را که داد او برعباد
غیر او نبود خدائی بی ندید هر کجا پس باز گردانده شوید
همچنین تکذیب کرده خود شدند آن رسل که از تو سابق بوده‌اند
سوی وی گردید باز اندرجزا هست برحق بازگشت کارها

یا اَيُّهَا النّاسُ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ٥

ای مردمان بدرستیکه وعده خدا حق است پس باید البته فریفته نکند شمارا از زندگانی دنیا ونباید که فریفته کند البته شمارا بخدا آن فریب دهنده

اِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا اِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحابِ

بدرستیکه شیطان مر شمار است دشمن پس بگیریدش دشمن جز این نیست میخواند گروهاش را تا باشند از اهل

السَّعِيرِ ٦ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ ٧ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

آتش سوزان آنانکه کافر شدند مرایشان راست عذابی سخت وآنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته مرایشان راست آمرزش

وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ٢٢ إِنَّا

و نه مردمها بدرستیکه خدا میشنواند آنرا که میخواهد و نیستی تو شنواننده آنانکه در قبرهایند نیستی تو مگر بیم کننده بدرستیکه

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ٢٣ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ

ما فرستادیم ترا بحق مژده دهنده و بیم کننده و نیست هیچ امتی مگر آنکه گذشت در آن بیم کننده و اگر تکذیب میکنند ترا پس تحقیق

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ٢٤ ثُمَّ أَخَذْتُ

تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان آمد ایشان را رسولان ایشان با معجزها و با مصحفها و با کتاب روشن گرداننده پس گرفتم

الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٥ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ

آنانرا که کافر شدند پس چگونه بود انکار من آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بآن

ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ

ثمرهائی که مختلف است رنگهای آنها و از کوهها راهها سفید و سرخها که مختلف است رنگهاشان و سیاهی سیاه و از مردمان

وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

و جنبندها و شتر و گاو و گوسفند که مختلف است رنگهایش همچنین است جز این نیست که میترسند از خدا از بندگانش دانایان بدرستیکه خدا غالب

غَفُورٌ ٢٦ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

آمرزنده است بدرستیکه آنانکه میخوانند کتاب خدا را و بپای داشتند نماز را و انفاق کردند از آنچه روزی دادیم ایشان را پنهان و آشکار

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ٢٧ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٨

امید میدارند بازرگانی که هرگز نابود نشود تا تمام دهد ایشان را مزدهاشان و بیفزاید ایشان را از احسانش بدرستیکه او آمرزنده شکرپذیر است

نیست یکسان کور و بینا در امور — هم نباشد مستوی ظلمات و نور
سایه یکسان با حرارت نیست هان — هم نه یکسان زندگان با مردگان
بشنواند هر کرا خواهد خدا — این است ان الله یسمع من یشاء
بشنواننده نه تو در حضور — ای محمد مردگان را در قبور
یعنی آنها که اندر بند تن — مرده‌اند ایشان بگورستان تن
نیستی ای محمد جز نذیر — ما فرستادیم بالحق بشیر
می‌نبودند امتی هیچ از امم — هر که در آن بیهده نگذشت هم
گر که تکذیبت نمایند این خسان — پیش هم کردند تکذیب آنکسان
کامد ایشان را رسل با بینات — هم بر ایشان رهنما بد بر نجات
هم کتاب روشن اندر اصل و فرع — هم حلال و هم حرام از حکم شرع
پس گرفتیم آنکسان را در زمین — پس چگونه بود آن انکار من
منکری آیا نه ای بیننده کان — حق فرستاد از سما یا از سحاب
پس برون زان آب آوردیم ما — میوه‌های مختلف از رنگها
وز میان کوهها اسفید راه — سرخ از هر نوع و هم دیگر سیاه
رنگ سرخی مختلف اندر سبل — رنگ بعض از آن که از بعضی قلل
وان بود سود و غرابیب از عیون — که سیاهی باشدش از حد فزون
همچنین از مردم و جنبنده‌گان — خاصه است از دواب اندر نشان
جاریان آیا مختلف الوانشان — همچو انهار و جبال اندر نشان
غیر از این نبود که ترسد از خدا — از عبادش عالمان نیک رای
ترسش افزون هر که او داناتر است — هم ز زهر و بیش خوف رهبر است
زانکه حق غالب بود در انتقام — گرچه هست آمرزگار او بر انام
آنکه خوانند از کتاب الله مدام — بر صلوة است آن جماعت را قیام
میکنند انفاق از رزقی که ما — داده‌ایم اندر نهان و بر ملا
در نهان تا از ریا ایمن بود — فاش تا غیری بدان راغب شود
دارد امید آن تجارت از اله — کاندر او خسران نباید هیچ راه
مزدشان تا حق بپردازد تمام — هم فزایدشان ز فضل خود مقام
کو غفور است و شکورا در محل — بعد آمرزش دهد اجر عمل

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ

و آنچه را وحی کردیم بتو از کتاب آنست حق تصدیق کننده مر آنچه را باشد میان دو دستش بدرستیکه خدا به بندگانش آگاه بیناست

٢٩ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتٰابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ

پس بمیراث دادیم آن کتاب را بآنانکه برگزیدیم از بندگان خود پس بعضیشان ستم کننده‌اند بر نفس او و برخیشان میانه رونده‌اند و بعضیشان

سٰابِقٌ بِالْخَيْرٰاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٣٠ جَنّٰاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهٰا يُحَلَّوْنَ فِيهٰا مِنْ

پیشی گیرندگانند بخوبیها باذن خدا این است آن فضل بزرگ بهشتهای جای اقامت درروند در آنرا زیور کنند درآنها از

اَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبٰاسُهُمْ فِيهٰا حَرِيرٌ ٣١ وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى اَذْهَبَ عَنّٰا

دستوانها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در آنها ابریشم است وگویند ستایش مر خدارا که برد از ما

الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنٰا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ٣٢ اَلَّذِى اَحَلَّنٰا دٰارَ الْمُقٰامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لٰا يَمَسُّنٰا فِيهٰا نَصَبٌ وَلٰا

اندوه را بدرستیکه پروردگار ما هر آینه آمرزنده شکر پذیر است آنکه در آورد ما را بسرای اقامت از احسانش مس نمیکند ما را در آن تعبی و مس

يَمَسُّنٰا فِيهٰا لُغُوبٌ ٣٣ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لٰا يُقْضٰى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلٰا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ

نمیکند ما را در آن خستگی وآنانکه کافر شدند برای ایشانست آتش دوزخ نه حکم کرده میشود بر ایشان پس بمیرند و نه تخفیف داده میشود

مِنْ عَذٰابِهٰا كَذٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ ٣٤ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهٰا رَبَّنٰا اَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحًا

از ایشان هیچ عذابش همچنین جزا میدهیم هر ناسپاسی را وایشان فریاد میکنند در آن که پروردگار ما بیرون آور ما را تا کنیم کار شایسته

غَيْرَ الَّذِى كُنّٰا نَعْمَلُ اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مٰا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جٰاءَكُمُ النَّذِيرُ ٣٥

جز آنچه بودیم که میکردیم آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که پند میگرفت در آن کسیکه پند گرفت وآمد شما را بیم کننده

فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ٣٦

پس بچشید پس نیست مر ستمکاران را هیچ یاوری

وحی کردیم آنچه سویش از کتاب / باشد آن حق و مصدق بر صواب
آنچه را که بوده است از پیش از آن / از کتاب آسمانی در بیان
یعنی از توریة و انجیل و زبور / جمله را باشد مصدق در ظهور
حق بحال بندگان باشد خبیر / هم بجهر و سرشان یکجا بصیر
ثم اورثنا الکتاب اندر رشاد / الذین اصطفینا من عباد
گفت میراث اوعضارا زان سبب / که بکف میراث آید بی تعب
پس ستم بعضی بنفس خود کنند / از خلایق که بقرآن نگروند
مقتصد بعضی هم اعنی زان فریق / خود میانه رو بوند اندر طریق
هم از ایشان سابق اندر خیرها / راه و فرمان خدا در سیرها
غفلت از حقشان نباشد یکشمر / وین بود فضلی مر ایشانرا کبیر
باغهای با اقامت خواسته / کاندر آیند اندران پیراسته
دستوانهائی ز لؤلؤ وز ذهب / لبسشان دروی حریر اندر حسب
ما تو ما گفتیم اینها پیش ازین / نی بتکرار است حاجت همچنین
می‌گویند اینکه حق را سپاس / که زما انده برد آن رب ناس
رب ما آمرزگار است و شکور / بر سپاس کم دهد اجر از وفور
الذی احلنا دارالمقام / کردمان ساکن در این بیت السلام
از ره بخشش که مارا اندران / نه رسد رنجی نه انده وزیان
وانکسانکه نگرویدند از لئیم / بهرشان آماده شد نار جحیم
حکم نبود بهرشان از ذوالکرم / در جهنم تا بمیرند از الم
تا بموت اعنی رهند از رنج وتاب / هم سبک زایشان نخواهد شد عذاب
همچنین هر ناسپاسی را جزا / میدهیم اینسان که دارد اقتضا
میکنند ایشان در آن فریادها / که برون از نارمان آر ای خدا
کارها شایسته و نیکو کنیم / غیر از آنچه مینمودیم از قدیم
ما ندادیم ایچ آیا عمرتان / آنقدر که پند گیرند اندران
آنکه گیرد پند وآمد بیم ده / برشما از ما بهر شهری و ده
پس بچشید اینک شما رنج سعیر / خود فما للظالمین من نصیر

اِنَّ اللّٰهَ عٰالِمُ غَيْبِ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ٣٧ هُوَ الَّذِى جَعَلَكُمْ خَلٰائِفَ فِى

بدرستیکه خدا دانای نهان آسمانها و زمین است بدرستیکه اوست دانا بضمایر سینها اوست که گردانید شما را خلیفها در

الْاَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِلَّا مَقْتاً وَلَا يَزِيدُ

زمین پس آنکه کافرشد پس براوست کفرش وزیاده نمیکند کافرانرا کفرشان نزد پروردگارشان جزدشمنی و نمی افزاید

الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ اِلَّا خَسَاراً ٣٨ قُلْ اَرَاَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

کافرانرا کفرشان جززیانکاری بگوخبردهید ازشریکانتان آنانکه میخوانید از جز خدا

اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ

بنمائیدمرا که چه چیزآفریدند اززمین یا مرایشانراست انبازی درآسمانها یا دادیمشان کتابی پس ایشانند بربینه

مِنْهُ بَلْ اِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً اِلَّا غُرُوراً ٣٩ اِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

ازآن بلکه وعده نمیدهند ستمکاران بعضیشان بعضیرا جز فریب بدرستیکه خدا نگاه میداردآسمانها و زمین را

اَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ٤٠

از آنکه زایل شوندوهرآینه اگرزایل شوندنگاهندارد آندو ازاهیچکس پس ازاو بدرستیکه او باشد بردبار آمرزنده

حقتعالی داند این باشد یقین | هر جهان را در سموات و زمین
اوست آنکس که شمارا جانشین | کرد از پیشینیان اندر زمین
نیفزاید کافران را جز عناد | کفرشان در نزد آن رب العباد
گو شما دیدید آیا در عیان | هیچ زانباران خود بر امتحان
آفریدستند ایشان تا چه چیز | اززمین پیدا و پنهان در تمیز
دادهام آیا کتابی ما چنان | حجتی تا باشد ایشان را از آن
تا چنان بود که در فعل قبیح | مشرکانرا حجتی باشد صریح
حق نگهدارد زمین و آسمان | زانکه تا زایل نگردد ازمکان
 | بردباراست آن خداوند غفور

اوست هم دانا باسرار صدور | وانچه اندرخاطری یابد خطور
پس هرآن شد ناسپاس و کفرجو | پس براو باشد زیان کفر او
هم نیفزاید بر کفروشرکشان | کافران را غیر خسران و زیان
آنکه میخوانیدشان ازدون حق | بازنمائیدم از ماذا خلق
هستشان با هیچ آیا شرکتی | درسموات از نشان خلقتی
نامه حجت پس مرایشانرا شریك | باخدا سازند گر فهمند نیك
وعده می دهند بعضی در نصیب | بعض دیگررا جزاز مکروفریب
ورشوند این هردوزایل پس نگاه | کس ندارد بعدازایشان جز اله
مرکسی کو باز گردد ازشرور |

وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ اَهْدٰى مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ

وسوگندخوردندبخدا سخت ترین سوگندهاشان کاگرآیدایشانرا بیم کنندههرآینه باشندهدایت یافته تر ازهریك ازامتهاپس چون آمدایشانرا بیم کننده

مَا زَادَهُمْ اِلَّا نُفُوراً ٤١ اِسْتِكْبَاراً فِي الْاَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا

نیفزود ایشانرا جزنفرت ازراه سرکشی در زمین واندیشیدن بدی واحاطه نکنم اندیشیدن بد مکر

بِاَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ٤٢ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ

باهلش پس آیا انتظار میبرند جزدستور پیشینیانرا پس هرگز نیابی مردستورخدارا تغیری وهرگز نیابی مر دستور خدارا

تَحْوِيلاً ٤٣ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا

گردیدنی آیاوسیرنکردند در زمین پس نگریدکه چگونه بود انجام آنانکه بودند پیش ازایشان و بودند

اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ اِنَّهُ كَانَ عَلِيماً

سخت ترازایشان درتوانائی و نباشد خدا که عاجزکنداورا هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بدرستیکه او باشد دانای

قَدِیراً ٤٤ وَلَوْیُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِمٰا کَسَبُوا مٰا تَرَکَ عَلٰی ظَهْرِهٰا مِنْ دٰآبَّةٍ وَلٰکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ

توانا وا گر مؤاخذه کردی خدا مردمان بسبب آنچه کسب کردند نگذاشتی بر پشتش هیچ جنبنده ولیکن تأخیر میدارد ایشانرا

اِلٰی اَجَلٍ مُسَمّیً فَاِذٰا جٰآءَ اَجَلُهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِیراً

تا وقتی نام برده شده پس چون آید اجلشان پس بدرستیکه خدا باشد به بندگانش بینا

واقسمو بالله جهد ایمانهم / گشته‌اند اعنی که برخود ملتزم / مشرکان مکه یعنی با امید / برخدا خوردند سوگند اکید
که بیایدشان ز حق گر بیم ده / پس شوند ایشان از او ره یافته / از یکی زان امان پیش از این / چون نصاری ویهود و صابئین
پس چو آمدشان نظیر اندر ظهور / از خدا ماردادشان الا نفور / از طریق سرکشی اندر زمین / هم ز مکر بد که زشت است و غبین
بی احاطه مینماید مکر بد / جز باهل آن بتحقیق و سند / پس نگرند آیا که ایشان انتظار / جز که سنتهای پیشین را زعار
عادت الله بد چنین جاری ز کل / که عذاب آمد ز تکذیب رسل / منتظر باشند ایشان هم عیان / بر عذابی سخت چون پیشینیان
پس نیابی سنة الله را نگاه / هیچ تبدیلی در آن از هیچ راه / نی تواند کرد یعنی زانقلاب / کس عذابش را مبدل بر ثواب
هم نباشد از مقامش باقیی / عادتش را هیچ گردانیدیی / سیر نکنند ایچ آیا در زمین / تا چگونه بوده بینند از یقین
بر سر انجام کسانی را که آن / پیش از ایشان بوده اندر جهان / در توانائی از ایشان سخت تر / تا چه سیمای از ایشان اثر
زآتش قهر استخوانشان سوخته / بارشان دنی هنوز افروخته / نیست حق تا عاجز از چیزی شود / در سموات و نه در ارض این بود
او بود دانا بهر عالی و پست / هم توانا بر هر آنچیزیکه هست / حق نبودی گر ز مردم بازخواست / کس نکردند آنچه را از کم و کاست
هیچ از جنبنده بر پشت زمین / یک نفر نگذاشتی بر جا یقین / نی که تنها از بری و از بشر / بل ز هر جنبنده کاید در نظر
لیک دارد بازشان پس در نسق / تا زمانی نام برده گشته حق / پس چو آیدشان اجل بر ما گزر / پس بود حق بر عباد خود بصیر
داند اعنی جمله را جای و مکان / هر کرا خواهد بگیرد در زمان / هر وجودی کاندر امکان ویست / کی برون از علم و فرمان ویست

سُورَةُ یٰسٓ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثَلٰثٌ وَ ثَمٰانُونَ آیَةً وَ هِیَ مَکِّیَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

یٰسٓ ١ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ٢ اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ٣ عَلٰی صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ ٤ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ٥

قسم بآن قرآن مشتمل بر حکمت که توئی هر آینه از مرسلان بر راه راست فرو فرستادن غالب مهربان

لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اُنْذِرَ آبٰآؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ ٦ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لٰا یُؤْمِنُونَ ٧

تا بیم دهی گروهی را همچنانکه بیم داده شد پدرانشان پس ایشان غافلانند بتحقیق ثابت شد سخن بر اکثرشان پس ایشان نمیگروند

اِنّٰا جَعَلْنٰا فِی اَعْنٰاقِهِمْ اَغْلٰالاً فَهِیَ اِلَی الْاَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ٨ وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ سَدّاً وَ

بدرستیکه ما گردانیدیم در گردنهاشان غلها پس آن تا ذقنهاست پس ایشان سر بهوا کرده شدگانند و گردانیدیم از میان دستهاشان سدی و

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لٰا یُبْصِرُونَ ٩

از پس سرشان سدی پس فرو انداختیم پرده بر چشمهاشان پس ایشان نمی بینند

از عطا و عون رب العالمین / آمدیم اندر بیان یا و سین / کی توانم شکر این احسان نمود / که رسید این نامه بر یاسین زود
عمر داد و صحت و علم و حیوة / نعمت و امنیت و نطق و ثبات / تا که این تفسیر بر یاسین رسید / همچنین از فضل او دارم امید
تا رسد روزی بپایان این کلام / نظم این تفسیر یعنی بالتمام / کامل التام ای که هر شیئی کمال / از تو یابد تا بیار آید نهال

بی‌عنایات تو کی گردد قلم
خود تو دانی اصل آن تا که چیست
دانی این کز من تو بر من اقربی
نی لب من مال لب دریای اوست
مثل شیئی بر ساحل پیدای ما
این هم از حق بود کاوردم بگفت
رو نبود از هر بقائی بر فنا
یا که زین سر خیزم از خیر بدهام
یا که بهر کس سقایم خویش را
موسویم باشد اورا در سپاس
حفظ کرد از صد هزاران آفتم
داده این منطق که بینی در کلام
داد بر من نطق و تقریری چنین
یا و سین یعنی که ای انسان کل
مرتسم در این کتاب استوار
اینکه حقت در رسالت برگزید
هست تنزیل خداوند عزیز
بیم تا بدهی بقومی که نبود
تا بدیری نامد ایشان را زرب
خود تو ایشان را زعصیان بیم ده
گشت واجب بهر ایشان منتشر
پس ز حکم سابق ایشان نگروند
غل بگردنشان در اندازیم ما
مقمحون آن شترها کز شتاب
یا چو قصد قتل پیغمبر کند

تا چه جای اینچنین نظم و رقم
کس مثلش هست قادر یا که نیست
آورندهٔ چنین نطق ولی
چون بموج آیدش گویای اوست
ما بموج آید کجا دریای ما
نی لم ما خودستائی گشت جفت
کوفت هستیها بزیر سنگ لا
جون زخود و زخلق بگزیدهام
چیست ما حاجت بکس درویش را
خاصه کو کرده حق نعمت شناس
داد هرجا قدر حاجت نعمتم
از پی تفسیر قرآن با نظام
تا تمام نظم تفسیری چنین
سید و سالار بر خیر و رسل
یا که حاکم درمیان خصم و یار
بر صراط مستقیم ای پاک دید
غالب اندر امر و ملکش جمله نیز
بیم ده آبائشان را در شهود
ورکه آمد بود از غیر عرب
راه و رسم بندگی تعلیم ده
آن وعید و آن عقاب مستقر
بود عالم کان گروه گمره شوند
پس رسد آن تا ذقنها بر ملا
سر بالا میکنند از روی آب
دست و گردنشان بغل یکسر کند
بس فروگیریشان زان مکر دون

کز بیانش عاجز نداین انس و جن
این تو دانی که زبان گویا ز تست
اینچنین لب که لب موج یم است
کی تو آگاه از چنین موج و یمی
دفتر گویندگان دارد نورد
رسته از بود و وجود خود فقیر
تا چه جای آنکه گوید ما و من
هرچه خواهم داده حقم برفزون
داد نان بی‌منت خلقم خدای
گر شما رم دادهمایش یکبیک
عاقبت کرده بخیر از حسن حال
شکر این احسان کجا آید ز من
شرح یاسین است لب خاموش باش
یا که یا باشد اشارت بر یقین
یا حکیم اعنی که آیتهای او
راست در دین یا بحجت یا بحق
مهربان بر خلق خود ور رافتش
آن پدرهاشان که در فترة بدند
یا نبود ما اندر اینکه ناگزیر
پس بوند ایشان همانا غافلان
حکم حق بگذشته بد در ماسبق
بر ملایک داد زین معنی خبر
دستهاشان بسته بر گردن چنان
غل بود انکار بس بی‌اصول
سدی اندر پیش رو و از پشتشان
هم فاغشینا فهم لا یبصرون

این کند باور نه هر نامطمئن
این زمین و آسمان برپا ز تست
بر لب وی بحرها چون شبنم است
چون نه ما دریانوردان همدمی
کاسر این گردون بود هر گفته کرد
زیرتر بنشسته از بالا و زیر
یا که باشد از من این نطق و سخن
تا چه خواهم دیگر از مخلوق دون
منتش باشد بجان این گدای
جمله را مخصوص دانی بی‌زشك
بعد از آن کز عمر رفتم شصت سال
قدر برگ و بارش از بدهد بهن
پای تا سر بر بیانم گوش باش
که تویی بهر سموات و زمین
جملگی باشد حکمت بی‌غلو
در امور دین و دنیا بی‌غلق
کرد ارسال رسل در دعوتش
بیخبر از دین و از دعوت بدند
همچو بر آبائشان کامد نذیر
زانچه انداز خدا باشد بیان
تا که ایشان را سیه باشد ورق
قول ثابت گشت و پیدا در اثر
سرکشند از تاب آن بر آسمان
که بود مانع ز تصدیق رسول
میگذارد ز اربی ضیق مکان

وَ سَوآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١٠ اِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ

ویکسانست برایشان خواه بیم داده باشی ایشان را و خواه بیم داده باشی ایشان را ایمان نمی‌آورند جز این نیست که بیم میدهی کسی را که پیروی کند ذکر یعنی قرآن را

الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ اَجْرٍ كَرِيمٍ ١١ اِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتٰى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ

و بترسد از خدای بخشنده در نهان پس مژده ده اورا بآمرزش و پاداش خوب بدرستیکه ما زنده میسازیم مردگان را و مینویسیم آنچه را پیش فرستاده‌اند

آ ثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ ١٢

و اثرهاشان را و همه چیز ضبط کردیم آن را در مقتدای بیان کننده

پس بود یکسان بر آنها ای همام
غیر از این نبود که بیم از بهر اوست
پس بشارت ده بآمرزش ورا
نکتب ما قدموا و آثارهم
هم نوشته میشود هر کارشان

گر دهی یا ندهی ایشان را تو بیم
که ز قرآن پیروی اورا نکوست
هم ثواب خالص از شوب ریا
در طریق حق بدون اشتلم
که بود در منهج اسلامشان
یعنی اندر لوح محفوظ مبین

هیچ بر آیات ایشان نگروند
هم بترسد درنهان بی‌گفتگو
مردگان را زنده گردانیم ما
آنچه بفرستاده‌اند اعنی که پیش
هرچه را از نیك و بد بنوشته‌ایم
کاندر آن ثبت است هر چیزی یقین

نه ز انذار و نه از گفتار و پند
از خدای پاك بخشاینده او
یا قلوب مرده را در سینها
از عملهای نکو کم یا که بیش
در کتاب روشنی که هشته‌ایم

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُونَ ١٣ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا

وزن برای ایشان مثلی اصحاب قریه هنگامیکه آمدند ایشانرا فرستاده شدگان وقتیکه فرستادیم سوی ایشان دوکس پس تکذیب کردند

فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ١٤ قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ

آن دو تارا پس قوی کردیم آن دو را بسیمی پس گفتند بدرستیکه مائیم بسوی شما فرستادگان گفتند نیستید شما مگر انسانی مانند ما و نفرستاده خدای بخشنده

مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ ١٥ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ١٦ وَمَا عَلَيْنَا اِلَّا

هیچ چیزرا نیستید شما مگر دروغ میگوئید گفتند پروردگار ما میداند که ما سوی شمائیم هر آینه فرستاده شدگان و نیست بر ما مگر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ١٧ قَالُوا اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ

رسانیدن آشکار گفتند بدرستیکه ما فال بد گرفتیم شما اگر باز نایستادید سنگسار میکنیم البته شما را و هر آینه مس میکند البته شما را از ما عذابی

اَلِيمٌ ١٨ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ١٩

دردناك گفتند شومی شما با شماست آیا پند داده شدید بلکه شمائید گروه اسراف کاران

در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بانطاکیه

مکیارا ای محمد کن بیان
این مثل کز حالشان باشد نشان

اهل آن ده که در انطاکیه بود
چون رسولان آمدند آنجا فرود
از دعاشان گشت بیماری نکو
شد در انطاکیه فاش این گفتگو
بی رخوفی باز گفتند اینکه ما
داعیم از نزد عیسی بر شما
هم زکش بت پرستی بگذرید
سجده بر حق وامر پیغمبر برید
حجت این گفتند یابد کور وکر
از دم ما درزمان سمع و بصر
مدتی بگذشت تا روزی براه
ذکر حق کردند پیش پادشاه
این خبر آمد شمعون الصفا
شد بانطاکیه بالهام خدا
با توسط یافت تا ره بر ملك
گشت در سلك ندیمان مسلك
تا که صحبت رفت روزی زآن دو تن
گفت شمعون آور ایشانرا بمن
چونکه از زندان بایوان آمدند
از شناسائی شمعون تن زدند
ما بگفتند آن رسول ایزدیم
بهر تبلیغ اندر این شهر آمدیم
گفت حجت چیست گفتند از خدا
اکمه وابرص ز ما یابد شفا
گفت شه سحر است شمعون گفت نی
چشم را جادو ببخشد روشنی
گفت زانکه چون فرستادیم ما
سوی انطاکیه دو تن زاوصیا
غالب ایشانرا بسوم ساختیم
جانشان ازقلب وغش پرداختیم
قوم گفتند از تغافل که شما
نیستید الا بشر مانند ما
رب ما گفتند داند بی‌گمان
اینکه ما باشیم ز افرستادگان
قوم گفت انا تطیرنا بکم
بد گرفتیم از شما بی‌اشتلم
دانه شد نابود وخشك اشجار ما
موش قحط افتاد در انبار ما
بر شما باشد یقین بیم هلاك
میرسد وازما عذاب دردناك
پند داده گر شما آیا شوید
نسبت آن را بفال بد دهید
یا که منشین زیر این سقف ای فلان
که خرابست و درافتد ناگهان

بهر دعوت از حواریین دو مرد
خود روان عیسی بانطاکیه کرد
تا شنید این پادشاه آن دیار
خواست ایشان‌را وپرسید از شعار
بر نبوت تا کنید اورا قبول
گر خدا و نداست بر خلقان رسول
گفت حجت چیست در این باب تان
تا مگر افتد قبول آن داستان
گفت ملك گردید بار اندر مقام
تا کنم اندیشه در این کلام
در غضب شد شاه وگفت از کرو ناز
تا بزندان هردو را بردند باز
تا کند یحیی و قومان خلاص
طرح الفت ریخت آنجا با خواص
چون ورا شه یافت مردی هوشمند
میگرفت ازوی بهر گفتار پند
تا که با ایشان نمایم گفتگو
بشنویم ازهستشان حرفی نکو
گفت شمعون ارکجائید ایمهان
آمدید اینجا چرا گوئید هان
تا کشند از بت پرسی باز دست
هم‌شوند ازراه عیسی حق پرست
زامر شمعون کوری آوردند زود
گشت روشن از دعاشان در ورود
بلکه باشد معجز این بس بین است
هم نه از غیر نبی ممکن است
داشتند آن هردو تن‌را بر دروغ
پس بثالث یافتند ایشان فروغ
هر سه پس گفتند با آن قوم چون
یکزبان انا الیکم مرسلون
حق نفرستاده هیچ از وحی چون
بر شما ان انتم الا تکذبون
نیست بر ما جز بلاغی آشکار
آنچه را دادیم امر از کردگار
خود شما بودید بر ما فال بد
از قدمتان گشت قحطی در بلد
باز گر نایستید ازحرف وکار
میکنیم اکنون شمارا سنگسار
می‌بگفتند آن رسولان فال بد
با شما باشد ببینید آن زخود
گر کسی گوید که اندر راه تو
هست چاهی بین بیفتی تا دراو
تو عائلی حمل آن بر فال بد
پس تو نی آن فال بد را ریشه خود

بل شما باشید از سرگشتگان
هم ز حد خویشتن بگذشتگان

وَ جٰآءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعٰي قٰالَ يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ٢٠ اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ يَسْئَلُكُمْ

وآمد از دورترين جاى آن شهر مردى كه مى شتافت گفت اى گروه پيروشويد مرسلانرا پيروشويد آنراكه نميخواهد از شما

اَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ٢١ وَ مٰا لِيَ لاٰ اَعْبُدُ الَّذِى فَطَرَنِى وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٢ ءَ اَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ

مزدى وايشانند هدايت يافتگان وچيست مراكه نپرستم آنراكه پديدآورد مرا وبسوى او باز گردانيده ميشويد آيا بگيرم از غير او

آلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلاٰ يُنْقِذُونِ ٢٣ اِنِّي اِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ

الهانى كه اگر خواهد بمن خداى بخشاينده گزندى كفايت نكند از من درخواستشان چيزيرا ونه رهانندم بدرستيكه منم آنگاه هر آينه در گمراهى

مُبِينٍ ٢٤ اِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ٢٥ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قٰالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ٢٦ بِمٰا

آشكار بدرستيكه من گرويدم بپروردگار شما پس بشنويد از من گفته شد كه داخل شو در بهشت گفت ايكاش قوم من آگاهى مى يافتند باينكه

غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِى مِنَ الْمُكْرَمِينَ ٢٧ وَ مٰا اَنْزَلْنٰا عَلٰى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمٰآءِ وَ

آمرزيد مرا پروردگارم وگردانيد مرا از گرامى داشتگان وفرونفرستاديم ما بر قومش از بعد او هيچ لشكرى از آسمان و

مٰا كُنّٰا مُنْزِلِينَ ٢٨ اِنْ كٰانَتْ اِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَاِذٰاهُمْ خٰامِدُونَ ٢٩ يٰا حَسْرَةً عَلَي الْعِبٰادِ مٰا

نبوديم فروفرستندگان نبود جز فريادى واحد پس آنگاه ايشان شدند افسردگان مرگ ايدريغ بر بندگان كه نيايد

يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٣٠

ايشانرا هيچ رسولى جز آنكه هستند بآن استهزا ميكنند

جاء من اقصى المدينة بالعيان
پيروى گفت ايگروه از مرسلين
بر حق ايشانند خود ره يافته
هم بما او خواهيد گشتن جمله باز
گر كه حق خواهد رسد بر من ضرر
نى رهاننده رحمت در بسيج
با رسولان گفت پس ما آرمون
گفته شد اورا درآى اندر بهشت
رانچه آمرزيده آن پروردگار
هم نه ايم از ما زلين از آسمان
جنگى مردد دريك لحظه چون
اى تأسف بر عبادى كاينچنين

نيك مردى كه شتابنده بدآن
خودكنيد ازروى اخلاص ويقين
خيرى ازحق سوىتان بشتافته
باشد از طاعات خلقان بى نياز
دفع سمايدكس ازمن آن خطر
پس من ايشانرا پرستم گر كه هيچ
اى امت بربكم فاسمعون
گفت يعنى نطق حالش در سرشت
هم نگرداند از بزرگان درشمار
لشكرى بهر هلاك كافران
صيحه آمد فاذاهم خامدون
عمرشان شد صرف كفر وفسق وكين

زانطرف كه بود يعنى دورتر
آنكسانيكه نخواهند از شما
مر مرا خود كه نپرستم بديد
تا فرا گيرم بغير از آن خداى
گر كنند اغنى شفاعت آن ملاى
باشم آنكه در ضلالى آشكار
پس ورا كشتند اهل آن بلد
گفت او يا ليت قومى يعلمون
ى فرستاديم بر قومش فرو
ل عقوبتشان نبد در عائده
همچو آتش كه بميرد در سبيل
هم رسولى نامد ايشانرا جز آن

گشت مردى سوى ايشان رهبر
منبد تبليغ رسالات خدا
آنكه را ازآب وخاكم آفريد
من خدايان دگر بر ماوراى
حاصلى نبود بدفع آن زيان
قصد او كردند قوم ازهركنار
زيرسنگ وچوب وزمشت ولگد
كاش ميبودند داناز ين شئون
زآسمان جندى زبعد قتل او
ناگهان الا كه صيحة واحدة
جمله مردند از خروش جبرئيل
كه براوشان بود استهزا عيان

اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ ٣١ اَنَّهُمْ اِلَيْهِمْ لاٰ يَرْجِعُونَ ٣٢ وَ اِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ

آيا نديدند كه بسيار هلاك كرديم پيش از ايشان از قرنها كه ايشان بسوى ايشان بر نميگردند ونيستند همه مگر جمع كرده شده

لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ ٣٣ وَ آيَةٌ لَهُمُ الْاَرْضُ الْمَيْتَةُ اَحْيَيْنٰاهٰا وَ اَخْرَجْنٰا مِنْهٰا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

نزدما حاضر كردانيدگان وآيتى است مرايشانرا زمين مرده كه زنده كرديم آنرا وبيرون آورديم از آن دانه را پس از آن ميخورند

٣٤ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ٣٥ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ

وگردانیدیم در آن بستانها از خرما بنان و انگورها و روان کردیم در آن از چشمها تا بخورند از ثمرش و

مَا عَمِلَتْهُ اَيْدِيهِمْ اَفَلَا يَشْكُرُونَ ٣٦ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ وَمِنْ

نساخت آنرا دستهاشان آیا پس شکر نمیکنند دائم پاک بودن آنکه آفرید اصناف را همه آنها از آنچه میرویاند زمین و از

اَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ٣٧ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ٣٨ وَالشَّمْسُ تَجْرِي

خودهاشان از آنچه نمیدانند و آیتی است مر ایشان را شب که بیرون میکشیم از آن روز را پس آنگاه ایشانند داخل شدگان در تاریکی و آفتاب سیر میکند در برای

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٣٩ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتّٰى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ٤٠

جای قراری مر او راست آن مقرر دادن خدای غالب و داناست و ماه را مقرر داشتیم مر او را منزلها تا آنکه بازگشت مانند چون چوب خوشه خرمای کهنه

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا اَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ٤١

نه آفتاب میسزد مر آنرا که دریابد ماه را و نه شب پیش از روز است و هر یک در گردونی آمد و رفت مینماید

هیچ آیا ننگرند از بینش چون … ما تبه کردیم بسیار از قرون
بعث ما را گرنه عقل افسرده است … آیت ایشان را زمین مرده است
پس کنند آن دانه‌ها را اطعمه … میخورند از آدم و حیوان همه
چشمه‌ها کردیم جاری اندران … تا خورند از میوه‌هایش مردمان
شکر پس کنند آیا هیچ حق … زین نعمها کاندران باشند غرق
آنکه کرد اصناف را خلق از نظام … زانچه رویاند زمین در هر مقام
همچو معرفت جری که خفیست … از شهود خلق و ان مشهود نیست
روز را آریم زان بیرون چو پوست … پس جهان یکجا بتاریکی فرو است
یعنی آن حد معین که بدور … منتهی گردد باو در سیر و فور
هم مقدر کرده‌ایم از بهر ماه … از بروج و از منازل تا بگاه
نه سزد مر شمس روشن راه را … اینکه دریابد زمین ماه را
این نجوم و مهر و ماه اندر شتاب

اینهم لا یرحمون شوند هم … بردما حرجمع حاضر بیش و کم
که زباران زنده‌اش کردیم باز … دانه آوردیم زان بیرون بساز
آفریدیم اندران هم در سبب … بوستانها از نخل و از عنب
وز هر آنچه دستهاشان در تعب … درعمل آرد ز دوشاب و مویز
پاک باشد ذات علام الغیوب … هم مبرا از نواقص وز عیوب
همچنین از نفسهای مردمان … وازهر آنچه نیست کس دانا بدان
شب نشان دیگر است از آیتش … بهر ایشان بر کمال قدرتش
از نشانهای دگر هست آفتاب … که رود از در مقرش بر شتاب
اینست تقدیر خداوند عزیز … غالب و داناست او بر همه چیز
بار تا گردد بعودش در علن … همچو خوشهٔ تمرکان گردد کهن
هم نه شب بر روز پیشی گیرد او … یکدگر را نه ربی در جستجو
در فلک سیار چون ماهی در آب

وَ آيَةٌ لَهُمْ اَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ٤٢ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ٤٣ وَ

و آیتی است مر ایشان را که ما بار کردیم فرزندان ایشان را در کشتی پر کرده شده و آفریدیم برای ایشان از مثل آن آنچه سوار میشوند و

اِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ٤٤ اِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا اِلٰى حِينٍ ٤٥ وَ اِذَا

اگر خواهیم غرق میگردانیم ایشان را پس نیست فریادرسی مر ایشان را و نه ایشان خلاص کرده میشوند مگر رحمتی از ما و تمتعی تا وقتی و چون

قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٤٦ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ

گفته شود مر ایشان را که بپرهیزید از آنچه میان دستهای شماست و آنچه پس پشت شماست باشد که شما رحمت کرده شوید و نمی آید ایشان را هیچ آیتی از آیتهای

رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ٤٧ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

پروردگارشان مگر که باشند از آن روی گردانندگان و چون گفته شود مر ایشان را که انفاق کنید از آنچه روزی کرد شما را خدا گویند آنانکه کافر شدند

لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٨

مر آنان را که ایمان آوردند آیا خوراکی دهیم کسی را که اگر میخواست خدا خوراکی داده بود او را نیستید شما مگر در گمراهی روشن

آیت دیگر ـــــه درباتشان
ذکر آباء دان بذریت بود
مثل فلك نوح یعنی در بتون
پس باشد پیرشان فریادرس
نارشان ساریه برخورد ازحیوة
وانجه باشد مرشما را درعقب
نامد ایشانرا بوجه اعتبار
مشرکانرا جونکه گویند اعموا
گوید آنکو گرویده ازدمش
بیسید الا بگمراهی شما

حمل ما کردیم درکشتی حمان
که خود آباء اصل ذریات بود
بهرشان من‌مثله مایرکبون
هم نه برهانده ازمراك آن نفس
تا بهنگام اجل مقدار ثمات
ازعقوبتهای افزون در تعب
آیتی زآیات آن پروردگار
راجه روزی برشما فرموده او
اهل ایمانرا رضمن و سررشش
که کنید امر از الخلاف اقتضا

یعنی آن آباشان درفلك نوح
مثل آنهم آوریده از قرار
غرقشان خواهیم جون سازیم ما
جرکه اشان را بخشائیم هم
جون برایشان گفته گردد راه ایش
برامید اینکه شاید از شما
جرکه بودمرا بنظر کردن درآن
راجه حق ان داده یعنی بر مید
ما خفیه آید بهم آنرا نگاه
یعنی آنچه برخلاف مشـ است

کان مدارهرنوع پراندروضوح
درسفرها تا شوند ایشان سوار
بحر را درموج اندازیم ما
بخششی از ردخود درموج ویم
که ندهند راچه بوده پیش
نگذرند و رحمت آید از خدا
بی‌تأمل روی گرداننده‌گان
هم‌محتاجان و درویشان دهید
که خدا گرخواستی دادی طعام
خود باعطا قادر آن دو قدرست

وَ يَقُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤٩ مَا يَنْظُرُونَ اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

ومیگویند کی باشد این وعده اگر هستید راستگویان انتظار نمیبرند مگر فریادی واحدرا که خواهد گرفت ایشانرا

يَخِصِّمُونَ ٥٠ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا اِلٰى اَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ٥١ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ

وایشان خصومت میکرده باشند پس نتوانند وصیت کردن و نه بسوی کسانشان برمیگردند ودمیده شد درصور پس آنگاه ایشان از

الْاَجْدَاثِ اِلٰى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ٥٢ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ

قبرها بسوی پروردگارشان میشتابند گویند ای وای برما که برانگیخت ما را از خوابگاهمان این است آنچه وعده داده بود خدای بخشنده

صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ٥٣ اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ٥٤ فَالْيَوْمَ لَا

وراست گفتند رسولان نباشد مگر فریادی واحد پس آنگاه ایشان همه جمع کرده شده نزدما حاضر کرده شدگان پس امروز

تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥٥ اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ

ظلم کرده نشود نفسی هیچ چیز وجزا داده نشوید مگر آنچه هستید که میکنید بدرستیکه اهل بهشت امروز در کاری شادی کنان

٥٦ هُمْ وَ اَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْاَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ٥٧ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ٥٨

ایشانند وجفتهاشان در سایها بر سریرها تکیه زنندگان مرایشانراست درآن میوه ومر ایشانراست آنچه خواهش میکنند

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ٥٩ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ٦٠

سلام گفتنی از پروردگار مهربان وجدا شوید امروز ای گناهکاران

باز میگویند خواهد بود کی
نفخهٔ صعق است قصدازاین خروش
دردمد تا گاه اسرافیل صور
پس دمد آن نفخهٔ دیگر بصور
ویلنا گویند آندم زانتباه
می‌نمود این واقعه بر ما اگر

وعده‌تان گر صادقید و بیشکی
که زمستی تا که آردشان بهوش
جسمها بر مردگان گردد قبور
آنکه ایشان پس درآیند ازقبور
که برانگیزاندمان از جایگاه
جرکه صیحهٔ واحدهٔ نفخهٔ اخیر

منتظر نبود جزیك صیحه را
وانکه ایشان درخصومت باهمند
برو صیت نیستشان امکان وسار
سوی رب خود شتابند از مقام
اینست آن وعده‌که برما کرده‌حق
آنکه ایشان پس فراهم آمده

که بگیردشان بفرمان خدا
شاغل اندر کاردنیا آن دمند
نه بسوی اهلشان گردند باز
اندران صحرا که دانی درقیام
راست گفتند آن رسولان بافرق
نزد ما باشند وهم حاضر شده

جذبه

پس خطاب آید که این روزی بود
اندران روزند اصحاب جنان

که نس استم کرده زچیزی شود
جمله درکار نعیم و شادمان

نه جزا داده شوید اندر اثر
کارایشان عشق ولذت بردنست

جز بآنچه کرده‌اند از خیروشر
چیست کارعاشقان خون‌خوردنست

کی بود در یادشان عدل وجزا
یا کدامین دل کنند آنجا نشاط
ناله خواهد تا کشد بار از دل او
باز ماند اهل محشر از حساب
بر کشد اندر دل ناکامی خروش
گویدآن گیسوی مجنون گیر کو
دل کجا در مسکنی گیرد قرار
مگر دلی یارم از تدبیر عشق
آنکسان وارواجشان در سایها
ولهم مایدعون یعنی شود
باشد آن گفتن سلامی بارحق

یا که آن لطفست واین قهر ولا
باشد آن جناتشان سم الخیاط
جان کند خواهد نظر قابل او
حالها یابد ز حالش انقلاب
اوفتد دیگر رود از تاب وهوش
دل ز نو دیوانه شد زنجیر کو
کر نشست آن نحر در زلف یار
که نگنجد در بیان تفسیر عشق
در جنان باشند با پیرایه ها
حصر آنچه خاحش ایشان را بود
در سلامتهاست وارا مصدق
ای گنهکاران شما را اهل ولا

به رحمت آگه و بر دورخند
دیده خواهد تا بارد چون مطر
چون کنندش وارد اندر رستخیز
چونکه گویندش که آزادیست
چون بهوش آید شود بیتاب‌تر
میرود یاران دل ازخود چاره چیست
ماو دردعشق وخاک کوی دوست
کو رحمت ونعیم و خویش
بر ارائک متکی واندر جنان
باشد ایشان را سلامت هم جنان
بر شما یعنی که ای اهل ستم
خود شوید امروز منساید جدا

مد زلف پرشکنج و پرفند
خاک خواهد تا کند دیگر بسر
دل پرازخون دیدهٔ خونابه ریز
یار حاضر وقت وصل وشادیست
اشکش ازاده شود خوناب‌تر
از دو عالم بوت آواره گشت
وردوعالم گوشهٔ ابروی دوست
ورقصور وحور وطیب وطوبیش
هستشان ازمیوهها در هرزمان
گفتن از پروردگار مهربان
خیر ونیکی باد از رب رحیم

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦١ وَأَنِ اعْبُدُونِي

آیا پیمان نفرستاده سوی شما ای بنی آدم که عبادت مکنید شیطان را بدرستیکه او مر شما راست دشمنی آشکار و اینکه پرستید مرا

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ٦٣ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي

این است راه راست و بتحقیق گمراه کرد از شما خلقی بسیار آیا پس نبودید که دریابید بعقل این است دوزخی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٦٤ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٦٥ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا

بودید وعده داده میشوید بچشید حرارتش را امروز بسبب آنچه بودید که کفر میورزیدید امروز مهر میگذاریم بر دهنهاشان و سخن میکنند باما

أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٦٦ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

دستهاشان و گواهی میدهند پاهاشان بآنچه بودند که کسب میکردند و اگر میخواستیم هر آینه محو میکردیم بر چشمهاشان پس پیشی گرفته بودند راه را

فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ٦٧ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ٦٨ وَ

پس چگونه میدیدند و اگر میخواستیم هر آینه مسخ میکردیم ایشان را بر جایشان پس نتوانستندی رفتن و نه برمیگشتند و

مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ٦٩

کسی را که عمر دراز میدهیمش نگون میگردانیمش در خلق آیا پس در نمی یابند بعقل

عهد آیا من نکردم با شما
کاو شما را هست خصمی آشکار
هم بدین پیمان که برستید هیچ
دیو گمره کرد خلقی بی مزید
این جهنم باشد آن که در جهان
اندر امروز ازپی قطع سخن
میدهند اعضا گواهی در عمل
درجهان بر چشمهاشان ماردم
یا که میگیرند پیشی در طریق
مسخ ورخواهیمشان سازیم نیز
بیسند اعمی که مادر یکنفس

ای بنی آدم بوقت عهدها
رانداندم راز رحمت خوار وزار
مر مرا از روی ایمان و یقین
ازشما آیا نبودید اهل دید
هم بر آن موعود بودید از نشان
مهرشان ننهیم ما خود بردهن
دست وپاها راچه کردند ازدغل
میکشیم ارمحو گرخواهیم هم
باچنین کوری که دارند این فریق
برمکانهاشان که کس ندهد تمیز
تا روند ازموضع خودپیش وپس
باشد این تبدیل وتنکیس ازخدا

اینکه بر شیطان سرکش نگروید
عهد حق باشد براهین وصحیح
این پرستیدن بودخودراه راست
می‌نبودید ایچ آیا عقلمند
اندران آئید امروز از خلود
پس سخن گویند باما درخطاب
همچنین اعضای مؤمن بر اله
پس طریق حق کنند ایشان طلب
پس چسان بینا شوندایشان بآن
پس بتوانند رفتن پیشتر
من نعمره نکس درمحل
در نمی‌یابید آیا پس شما

قول او درشرک وعصیان نشنوید
خلق را ازعقل ونقل اندرنهج
تا بمقصودیکه شرط اندرهداست
تا تعقل اندران آرید حد
زانچه پوشیدید حق را ازجحود
دست وپاشان راچه کردند اکتساب
بر نکوئی باشد ازحالش گواه
وانکهی باشند زان کورای عجب
بی زالطاف خداوند از عیان
هم نه برگردند باز ازآن مقر
گردد اورا آفرینش خود بدل

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ٧٠ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا

و نیاموختیم اورا شعر و سزاوار نیست آن مگر پندی و قرآنی واضح تا بیم دهد کسی را که باشد زنده

وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧١ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ

و ثابت شود سخن بر کافران آیا ندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه ساخت دستهای ما شتر و گاو و گوسفند پس

لَهَا مَالِكُونَ ٧٢ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ٧٣ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ

ایشانند مر آنها را مالکان و رام گردانیدیم آنها را برای ایشان پس از آنها سواری ایشان و از آنها میخورند و مر ایشانراست در آنها نفعها و

مَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ٧٤ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ٧٥ لَا يَسْتَطِيعُونَ

آشامیدنها آیا پس شکر نمیکنند و گرفتند از غیر خدا آلهه باشد که ایشان یاری کرده شوند نتوانند یاری کردن

نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ٧٦ فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

ایشان را و ایشان مر آنها را سپاهی اند حاضر کردگان پس نباید که اندوهگین سازد ترا گفتار ایشان بدرستیکه ما میدانیم آنچه را مخفی میدارند و آنچه را ظاهر میکنند

٧٧ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٧٨

آیا ندید انسان که ما آفریدیم اورا از منی پس آنگاه آن خصومت کننده ایست آشکار

مشرکی گفتا محمد ع شاعر است — آمد آیت کاین سخن ژاژ است و بهت
نیست این بر مردمان جز دل‌روند — هم کتاب روشنی بس ارجمند
تا بیداری و بود عجمی — نی که اشعار است منبر صمی
تا عجم بر فهم قرآن پی برند — نی عرب هم اتباع از وی برند
لفظ قرآن را عرب داند نکو — نی که باشد آگه از اسرار او
حاصل این تفسیر را الهام جداست — نی که شعر و شاعری وین برملاست
عارفان از حق شناسند اصل وی — گوش کن لینذر من کان حی
منکران نی بر قرآن دل مرده است — که نهی بر هستی خود برده است
این نمی‌بینید آیا کزیشان — آفریدیم آنچه بهر نفعشان
چارپایان ز اسب و گاو و گوسفند — پس مر آنها را خود ایشان مالکند
بعض دیگر را خورند از بودها — هستشان در چارپایان سودها
هم گرفتند آلهه غیر از خدا — بر امید یاری اندر کارها
بت‌پرستان نی مر آنها را ناصرند — نزد ایشان خود سپاهی حاضرند
یا بمحشر بت‌پرستان با بتان — حاضر آید از پی رفع گمان
جمله میدانیم ما آنچه نهان — می‌کنند از حقد هم فاش و عیان
— پس بکند آنگاه در عیب او جدال

شعر ما ناموختیم او را بهیچ — هم نشاید این مر او را در بسیج
شعر باشد از تعقل در کلام — هست قرآن وحی خلاق الانام
نکته الهامی بنطق پارسی — باشد از حق گر بفهم آن رسی
شعر گر بنداری آیا شاعران — کو بنظم آرند یکسو زه جوان
جز قبلی کز حقایق آگهند — از عرب یا از عجم و اهل زهند
عقل دانایان در این دریاست غرق — فکرها در پیش نورش صوت برق
زنده را نبی بود انذار و بس — زنده کبود مؤمن روشن نفس
و یحق القول یعنی تا شود — کافران را قول حق واجب بحد
زانچه کرده بی‌شریک و بی‌معین — دستهای قدرت ما اینچنین
رام گردانیم بر مطلوبشان — بعضی از آن پس بود مرکوبشان
هم ز آشامیدنی از دوغ و شیر — شکر آیا پس بگویند از ضمیر
وان بتان یاری نتوانند داد — چند آید یاری از سنگ و جماد
تا که بر سندشان لیل و نهار — هم کنند از آن بتان دفع مضار
پس نباید تا ترا محزون کند — قولشان گویند آنچه از بیخرد
آدمی آیا نداست و ندید — خلق چون کردیمش از نطفه پدید
محضر زان کاین بود از کفر و ضلال

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ٧٩ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي

وزد برای ما مثلی و فراموش کرد آفرینش خود را گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را و آنهاست پوسیده بگو زنده میکند آنکه آفرید

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ٨٠ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا

آنها را نخستین بار و اوست بهر خلقی دانا آنکه گردانید برای شما از درخت سبز آتش را

فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ۸۱ اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ

پس آنگاه شما از آن در می افروزید آیا و نیست آنکه آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آنکه آفریند

مِثْلَهُمْ بَلٰى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۸۲ اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۸۳

مثلشان آری و اوست آفریدگار دانا جز این نیست امرش چون خواهد چیزیرا جز آنکه گوید مر او را بشو پس میشود

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْئٍ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس دائم پاك بودن آنکه بدست اوست پادشاهی همه چیز و بسوی او بر گردانیده میشوید

در بیان آوردن ابی بن خلف استخوان پوسیده را خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله

رد برای ما مثل کاین استخوان
نسی خلقه قال من یحیی العظام
یافتی گفتند ابن ابی ابن خلف
کو بروی زنده سازد او درست
آنکسی کاو کرد پیدا و آفرید
دو شجر گویند در بعض از دیار
نیست آیا آنکسی کاندر یقین
اوست بسیار آفریننده و علیم
باشد او پس چونکه گفت او را ناش
پس بود پاك آنکه هست او را بدست

که بدانیشان حال وهم و زیاد آن
وهی عظم رمیم بالتمام
بر گرفت او استخوانی را بکف
استخوان را کافرید اندر نخست
از درخت سبز آتش بر دید
هست کان یك مرخ باشد یك عفار
آفریده است این سموات و زمین
تا چسان احیا کند عظم رمیم
میکند خلق آنچه را خواهد بخاش
پادشاهی هر آنچیزیکه هست
بر مجازاتش رسید اندر ایاب

زنده خواهد گشت و هم آیا دگر
نیست یعنی کاستخوانهارا کشاد
پس فشرد و داد او را بر هوا
او بود بر خلق خود دانا همه
پس خود افروزید آتش زان شجر
چون بهم ساید انگیزد شرر
بر تواناکافرید مثل آن
نیست خرابی شان آن بیگمگو
زان اشاره است از معاد ای مرحق
بار چون بندید از ملك مجاز
بیحضا والله اعلم بالصواب

هی قدرت گردد از رب البشر
زنده چون پوسیده گشت و شد بباد
گفت دیگر زنده گردد این کجا
منبعث گردد پس از موت این رمه
قدرتیش بر اعاده بیشتر
گرچه بس باشد هر دو سبز و تر
قادر است اعنی بود مردمان
چونکه خواهد آفرید چیزی او
چون کند تکوین اشیا بر سبق
سوی او خواهید گشتن جمله باز

سورة الصَّافَّاتِ مائة وَ اثْنَتَانِ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ۲ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ۳ فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ٤ اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ٥ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ

بصف زدگان صف زدنی پس زجر کنندگان زجر کردنی پس قرائت کنندگان ذکر را بدرستیکه الهٔ شما هر آینه یکی است پروردگار آسمانها

وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ٦ اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ۷ وَ حِفْظًا

و زمین و آنچه میان آندو است و پروردگار مشرق هاست بدرستیکه ما آراستیم آسمان نزدیك تر را بزینتی که ستاره هاست و نگهداشتنی

مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ۸ لَا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاءِ الْاَعْلٰى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۹ دُحُورًا وَ

از هر شیطان سرکش گوش فرا نتوانند داشت سوی جماعت بالاتر و انداخته میشوند از هر سوئی برای راندن و

لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۱۰ اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۱۱

برای ایشانست عقوبتی دایمی در آخرت مگر آنکه بدزدید ربودنی پس از پی در آمد او را شعلهٔ فروزان روشن

حق آن افرشتگان که ستهصف — بهرطاعت درملك او هرطرف
یا سزاوار خلایق بالبهام — که هران در رتبهٔ دارد مقام
زاجرات اعنی بافواج ملك — که شیاطین را براننده از ملك
تا تانند ابرها را مستمر — اندر اطراف جهان بر مستمر
یا بزوار ریاضت کز عفاف — زجرنفس خودکنند ازهرخلاف
یا بامال ذکر زعشق و شغف — قبشان دار بودور روز وشب
همچنین هرملك زموجودات او — قدر سود گوید ذکر ذات او
واحد بین آسمانست و زمین — رب مشرقهاست رب العالمین
یا که هرکوکب سزاوار مشرقی است — هیچ کوکب درفلك بی شرق نیست
این سما دنیوی چون در نظر — اقربست اهل زمین را در بصر
هست مروی از امیرالمؤمنین — شهرهاییداینکواکب چون زمین
تا بداری که صنع حق بسی — هست براین ارض وعالم منحصر
موحد آن جمله ذات واحداست — هرشیئی بروحدت او شاهداست
آسمانرا داشتیم اندر پناه — ما زهرشیطان سرکش خود نگاه
طاقت اشارا نباشد کاشنوند — حرف قومرا که بالاتر بوند
درمیان دارند راهم زادها — دیو از ایشان نشوند آوازها
یعنی آن افرشتگان راندشان — جای خود از قهر بشاندشان
حرفی رایشان که برآید کلام — از ملایك دزدد اعنی ناسپاه

یا قلوب صافی ازژنك هوا — یا که ارواح محبین در لقا
ازعناصر تا بافلاك و عقول — صف صف اندرعوالم از قبول
یا که آن افرشتگان کزاسباب — گشته‌اند ازحق موکل برسحاب
یا سعی غزیان کاندر عزا — زاجرند اعدای دین را برملا
پس بآن افرشتگان که مدام — هستشان بردکر وتسبیح اهتمام
عشق باشد در روح اندرشر — عقل باشد ذکرش ادراك ونظر
انکه معبود شما او واحداست — این سموات وزمین را موحداست
سیصد و شصتست مشرقها سال — مشرقی هرروز خور زار اهقال
ما سماء این جهان آراستیم — برکواکب چون زینت خواستیم
گفت زان دادیم زینت بوزرا — برکواکب تا ببیند آن صبا
هست هرکوکب چوابی ارض وسیع — ملکی وخلقی اندروی جمع
کی توانی جمله عالمهای حق — هست زانها عالمی این نه طبق
جمله اشیا رد او از هرقبل — هست برکتائی صانع دال
تا نماند راه در املاك روح — قومهائی طمع و مس میموج
آن ملایك خودکه اردیدار اوح — مطلع باشند بر اسرار لوح
میشوند از هرطرف انداخته — زآسمان از آتشی بگداخته
هستشان در آخرة بی انقطاع — آمدنی که نباید انقطاع
پس شهاب ثاقب از دنبال وی — آید وسوزد مراورا ند وبی

فَاسْتَفْتِهِمْ اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمْ مَنْ خَلَقْنَا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ١٢ بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ

پس طلب بیان کن که آیا ایشان سخت تر بدار راه آفرینش یا آنانکه آفریدیم اندر سکه ما آفریدیم ایشانرا از گل چسبنده بلکه تعجب نمودی واستهزا میکنند

١٣ وَ اِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ١٤ وَ اِذَا رَاَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ١٥ وَ قَالُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ

وچون پندداده شوند پند نپذیرند وچون ببینند آیتی استهزا میکنند وگویند نیست این مگر جادوئی

مُبِينٌ ١٦ ءَاِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ١٧ اَوَ آبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ ١٨ قُلْ نَعَمْ وَاَنْتُمْ

آشکار آیا چون بمیریم وشویم خاك واستخوانها آیا مائیم هرآینه برانگیخته شدگان یا پدران ما که پیشینیانند بگو آری وشما

دَاخِرُونَ ١٩ فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ٢٠ وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ٢١

خواران پس نیست این جز بانگی واحد پس آنگاه ایشان مینگرند ومیگویند ای وای برما اینست روز جزا

هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ٢٢

اینست روز تمیزی که بودید آنرا تکذیب میکردید

دوسر ارمشرکین خود بسند — درعرب لاف شجاعت میزدند
می‌پرس ازمشرکان آیا شما — سخت تر باشید درخلقت کجا
ماخود اشارا هم از ربیدهٔ — خلق کردیم از گل چسبندهٔ
نگرویدند اکثری چون ازعرب — کرد ازانکارشان اوسر عجب
توشگفت آری ازایشان خیره چند — وانکه ایشان بر تو استهزا کنند
چون ببینند آیتی اندر شان — ریشخند آرند و استهزا بدان
هم بگویند اینکه چون گشتیم خاك — هم عظام از بعد مردن درمغاك
زنده هم گردند ما آبائمان — کز نخستین بوده‌اند اندر جهان
وانگهی باشید بیمقدار و خوار — درسرای آخرت خورد و کبار

اندراین نازل شد ازرب احد — آیت فاستفتهم اهم اشد
یا کسانیکه خلقت مشر — خلق ما کردیم رایشان بیشتر
بد بپیمبر راگمان که بشوند — هرکه قرآنرا براو میکرود
آمد آیت که نباشد بل چنان — که تورا مبعود از قومت گمان
پند بپذیرند و نبود سودمند — چونکه ایشان پند داده میشوند
نیست این گویند جز سحری مبین — جادوئی خوانند آیاتی چنین
لحم وعظم ازیکدگر شد ریخته — پس شویم آیا که بازانگیخته
کوکه آری با پدرهاتان همه — منبعث گردید دور از واهمه
پس جزاین نبود که یك راندن بود — نفخ اسرافیل یعنی چون دمد

زنده پس‌گردند وهم‌برده برون ازقبور آیند اذاهم ینظرون بنگرند اعنی قیامت را بچشم که بدایشانرا ازآن انکاروخشم
هم بگویند ای عجب ما ویلنا روز پاداش است این زاعمالها اینست یوم‌الفصل آری درعون الذی کنتم به تکذبون

اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ اَزْوَاجَهُمْ وَ مَا کَانُوا یَعْبُدُونَ ۲۲ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ اِلٰی صِرَاطِ الْجَحِیمِ

جمع کنید آنانرا که ستم کردند و اصنافشان و آنچه بودند که پرستیدند از غیر خدا پس دلالت کنید ایشانرا براه دوزخ

۲۴ وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ۲۵ مَالَکُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ۲۶ بَلْ هُمُ الْیَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ۲۷ وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

و بازدارید ایشانرا بدرستیکه ایشان پرسیده‌شدگانند چیست شما را که یاری یکدیگر نمیکنید بلکه ایشانند امروز انقیادکنندگان وروی آورند بعضیشان

عَلٰی بَعْضٍ یَتَسَاءَلُونَ ۲۸ قَالُوا اِنَّکُمْ کُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْیَمِینِ ۲۹ قَالُوا بَلْ لَمْ تَکُونُوا مُؤْمِنِینَ

بر بعضی میپرسیدند از یکدیگر گفتند بدرستیکه شما بودید که می‌آمدید از راست یعنی از راه خیرخواهی گفتند بلکه نبودید مؤمنان یعنی با اختیار خود

وَمَا کَانَ لَنَا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ کُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِینَ ۳۰ فَحَقَّ عَلَیْنَا قَوْلُ رَبِّنَا اِنَّا لَذَائِقُونَ

و نبود مر ما را بر شما هیچ سلطنتی بلکه بودید گروهی از حد در گذرندگان پس ثابت شد بر ما سخن پروردگار ما بدرستیکه مائیم هر آینه چشندگان

۳۱ فَاَغْوَیْنَاکُمْ اِنَّا کُنَّا غَاوِینَ ۳۲ فَاِنَّهُمْ یَوْمَئِذٍ فِی الْعَذَابِ مُشْتَرِکُونَ ۳۳ اِنَّا کَذٰلِکَ نَفْعَلُ

پس گمراه کردیم شما را بدرستیکه ما بودیم گمراهان پس بدرستیکه ایشان روز چنین در عقوبت انبازانند بدرستیکه ما چنین میکنیم

بِالْمُجْرِمِینَ ۳۴ اِنَّهُمْ کَانُوا اِذَا قِیلَ لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یَسْتَکْبِرُونَ ۳۵ وَ یَقُولُونَ اَئِنَّا لَتَارِکُوا

با گناهکاران بدرستیکه ایشان بودند چون گفته میشد مر ایشانرا که نیست الهی جز خدا سرکشی میکردند و میگفتند آیا ما ترک کنندگانیم

آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ۳۶ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِینَ ۳۷ اِنَّکُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْاَلِیمِ

آلهه‌مان را برای شاعری دیوانه بلکه آمد بحق و تصدیق نمود مرسلان را بدرستیکه شمائید هر آینه چشندگان عذاب پردرد

۳۸ وَمَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۳۹

و جزا داده نمیشوید جز آنچه بودید که میکردید

پس ندا آید ملایک را سمیع
جمع چون کشتند بنمائید راه
مر شما را چیست گویند ای حشر
بعض روی آرند بر بعض دگر
آمدید اغوای ما را از یمین
در ره اعنی خود نبودید آن زمان
قول رب ما بما پس گشت راست
زانکه ما خودهم ز گمراهان بدیم
مجرمان را ما دهیم ایسان جزا
بود استکبار ایشانرا بجد
بست ایشان بل محمد عقل کل
ایها القوم انکم لذائقوا

که کنید اهل ستم را جمله جمع
پس براه دوزخ ایشانرا نگاه
نیست یاری هیچتان از یکدگر
می‌پرسند ازهم ازعجز آن حشر
ناقسم یعنی که حق بود این خبر
کرده باشد تا کسی گمراهتان
بنت حشنده ازعذابیم و نجاست
غافل از حق تابع شیطان بدیم
نیست می‌پاداش فعلی نزد ما
زین کلام صدق پاک دلپسند
بالحق آمد کرد تصدیق رسل
ازعذاب دردناک از آن عتو

هم تبع و از واجشان در رستخیز
بازشان دارید دیگر در سؤال
نیست ایشانرا جواب ازچند و چون
غاویان با مغویان گویند گاه
مغویان گویندشان بود چنین
بر شما ما را نبد سلطانتی
پس کنند ایشان باغوا اعتراف
پس بود آنروز جمله در عذاب
انهم کانوا اذا قیل لهم
کز کلام شاعری مجنون کنیم
یعنی آورد او بایشان آنچه را
نی جزا داده شوید الا بر آن

وانچه جز حق میپرسیدید نیز
زانکه مسئولند ایشان لامحال
بل بوند امروز خود مستسلمون
که شما کردید اغوامان ز راه
قوما بل لم تکونوا مؤمنین
بل بطغیان خود بدید از زمانی
که زره دادیمتان ما انحراف
مشترک باشند باهم زاتساب
لااله الاالله آن بی‌اشتلم
ترک معبودان خود این چون شدیم
که بانی بودند مبعوث از اله
که عمل کردید در دار جهان

اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ ۴۰ اُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۴۱ فَوَاکِهُ وَهُمْ مُکْرَمُونَ ۴۲ فِی جَنَّاتِ

مگر بندگان خدا که خالص کرده شدگانند آنها مر ایشانراست روزی معلوم میوه‌ها و ایشانند گرامی داشتگان در بهشتهای

النَّعِيمِ ٤٣ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ٤٤ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ٤٥ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ٤٦ لَا

با ناز و نعمت بر تختهای روی بروی یکدیگر بگردش در آورده میشود بر ایشان پیاله از شراب جاری سفید که لذت است مر آشامندگان را نه

فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ٤٧ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٤٨

در آنست فسادی و نه ایشان از آن مست میشوند و نزد ایشانست زنان فرو هشته چشم فراخ حدقه گویا ایشان بیضهای شتر مرغ در ستر نگهداشته اند

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٤٩ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ٥٠ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ

پس روی آورد بعضشان بر بعضی پرسیدند از یکدیگر گفت گوینده از ایشان بدرستیکه بودم همنشینی که میگفت آیا تو هر آینه از

الْمُصَدِّقِينَ ٥١ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ٥٢ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ٥٣ فَاطَّلَعَ

تصدیق کنندگانی که آیا چون بمیریم و شویم خاکی و استخوانهائی آیا ما بهر آینه جزا داده شدگان گفت آیا شما اندرونگرندگان پس فرا نگریست

فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٥٤ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ٥٥ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

پس دید او را در میانه دوزخ گفت بخدا که هر آینه نزدیک بود که هلاک گردانی مرا و اگر نبود منت پروردگار من هر آینه بودم از احضار کرده شدگان

٥٦ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ٥٧ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٥٨ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

آیا پس نباشیم ما مردگان مگر مردن نخست و نباشیم ما عذاب کرده شدگان بدرستیکه اینست هر آینه آن کامیابی بزرگ

٥٩ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ٦٠

برای مثل این پس باید بکنند کنندگان

رزق داسته شده آن میوهها —
مکرم و سد آنجا عات بی رسم
هست درگردش ز دست حورعین
خود فساد و آفتی نبود در آن
کرده بر تختها شیر مرغ او شده
وجه دیگر که شتر مرغ از تمام
رو بعض آرند بعضی بی ملال
گوید آن گوینده زایشان که من
سر رش مکرد ومیگفت او علی
بعد از آن آیا جزا داده دگر
یا که این گوینده باشد ذوالجلال
گوید او را تالله این نزدیک بد
بستم از مرده گان آیا که ما
هم نباشد هیچ بهر ما عذاب

جز عباد الله مخلص کاین گروه
که بهره لذتی او را جداست
در بهشت پر روان پر نعیم
هر دم ایشان را بکاس من معین
مستی نبرد ز آشامندگان
روی حوران از دو وجه بس وجیه
بعضه را پوشد زیر پر مدام
میکنند از حال یکدیگر سؤال
در جهان بودم قرینی بد سخن
که تو نی آیا ز باور کردگان
ما شویم از عقل دور است این خبر
یا که یك از فرشته نیکو خصال
که مرا سازی هلاك از گفت خود
اندر اینجا زنده گشتیم از اینجا
هم نه برخیزیم در حشر و حساب
پس ز بهر مثل این باید عمل

رزق معلومستشان ملك از وجوه
حظ معنی را که آن عاید شود
متکی بر تختها باصد مراد
باشد آن جاری گوارا و سفید
عندهم و قاصرات الطرف عین
زان یکی کاندك زردی مایل است
روی خود پوشدهم حوران چنین
رانچه حقشان کرده ارزام اندگر
که بد او خود منکر بعث و نشور
چونکه ما آیا بمیریم و شویم
با رفیقان گوید او آیا شما
پس ببین او را پس او می نگرد
بخشش حق گر نبودم در جهان
تو بگفتی که جز موت نخست
این چنین نعمت که بر ما شد عطا
عاملان را باشد اندر هر محل

زکه از آن قوتی زاید شود
روبروی یکدگر بنشسته شد
لذت آشامند کان را زان مزید
کانهن بیض مکنون مکین
وان صباحت را مثالی کامل است
از عفاف اندر دو زلف عنبرین
صاحب خود را دهد از آن خبر
داشتی زاحسان مرا بوسه دور
خاك با جزی و با عظم رمیم
آگهید از وی که باشد در کجا
در میان دوزخش با حال بد
با تو میبودم ز حاضر کشتگان
نیست ما را هیچ موت از سخت و سست
رستگاری بزرگست از خدا

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ٦١ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ٦٢ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ

آیا آن بهتر است در مایه ضیافت یا درخت زقوم بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا ابتلائی برای ستمکاران بدرستیکه آن درختی است که بیرون میآید در قعر

الْجَحِيمِ ٦٣ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ٦٤ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ٦٥

دوزخ که شکوفه اش گویا که سرهای دیوهاست پس بدرستیکه ایشان هر آینه خورندگانند از آن پس پر کنندگانند از آن شکمها را

ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ ٦٧ ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَي الْجَحِيمِ ٦٨ اِنَّهُمْ اَلْفَوْا آبَاۤءَهُمْ

پس بدرستیکه ایشان راست بر آن هر آینه آمیختنی از آب گرم پس بدرستیکه بازگشت ایشان هر آینه بسوی دوزخ بدرستیکه ایشان یافتند پدرانشان را

ضَآلِّينَ ٦٩ فَهُمْ عَلَي آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ٧٠ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ اَكْثَرُ الْاَوَّلِينَ ٧١ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا فِيهِمْ

گمراهان پس ایشان بر اثرهاشان شتابانه میروند و بحقیقت گمراه شد پیش از ایشان اکثر پیشینیان و بحقیقت فرستادیم در ایشان

مُنْذِرِينَ ٧٢ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ٧٣ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ ٧٤

بیم کنندگان پس بنگر چگونه بود انجام بیم کرده شدگان جز بندگان خدا که خالص کرده شدگانند

این بهم آیا بهست اندر نزول یا درخت شوم زقوم از حصول

ما بگردانیدیم آن را امتحان بهر استمکارگان اندر جهان
آن شجر در قعر دوزخ رسته است هر ستمگر بهر خویش آن جسته است

میوه‌اش یا خوشه‌هایش گوئیا هست سرهای شیاطین در انما
در عرب باشد درختی آتشی نیز پس کریه است و قبیح اندر نظر

اندر اعراب اندرخت ازمستی هست بر رأس الشیاطین مشتهر
زان سبب پروردگار لم یزل رد بر آن زقوم دوزخ را مثل

اهلها فانهم لآکلون ثم منها فمالئون البطون
پس بدیشان را بر آن آمیختن دان که ره دوزخست اندر زمن

پس زبعد از صرف زقوم و حمیم هست مرجع‌شان سوی جحیم
این است زان که ایشان را یافتند ضال و بر آثارشان بشتافتند

پیش از ایشان اکثر پیشینیان خود شدند ایشان بگمراهی‌شان
ما فرستادیم زوجه یقین راستا اندر میاشان منذرین

پس بنگر تا بوده چون انجام کار منذرین را از عذاب کردگار
جز عباد الله مخلص یقین پاک کرده گشتگان از شرک و کین

وَ لَقَدْ نَادٰينَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ٧٥ وَ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ٧٦ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ

و بتحقیق خواند ما را نوح پس هر آینه خوب اجابت کنندگانیم و نجات دادیم او را و اهلش را از اندوه بزرگ و گردانیدیم اولادش را

هُمُ الْبَاقِينَ ٧٧ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ٧٨ سَلَامٌ عَلَي نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ٧٩ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي

ایشان باز ماندگان و واگذاشتیم بر او در پسینیان سلامت بر نوح در جهانیان بدرستیکه ما همچنین جزا میدهیم

الْمُحْسِنِينَ ٨٠ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ٨١ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ٨٢ وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْرَاهِيمَ ٨٣

نکوکاران را بدرستیکه اوست از بندگان ما که مؤمنند پس غرق کردیم دیگران را بدرستیکه از پیروان اوست هر آینه ابراهیم

هم بتحقیق آنکه ما را خواند نوح پس نمودیمش اجابت ما و صلوح
صحبت پس ما المجیبون جزاه او و اهلش را رهانیدیم از بلا

هم بگردانیدیم فرزندانش هان از پس طوفان زباقی ماندگان
هم براو هشتیم بر روی زمین ذکر نیکو در میان آخرین

در میان اهل عالم بر نوح پس سلام است و درود از بهر نوح
همچنین بدهیم نیکان را جزا از عباد مؤمن است او زما

زانکه او را ایمان کامل از عذاب غرق کردیم آن دگرها پس در آب
باشد ابراهیم از اتباع نوح پیروی را او داشت اندر عقل و روح

اِذْ جَآءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٨٤ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ٨٥ اَئِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِيدُونَ

وقتیکه آمد پروردگارش را با دلی درست چون گفت مر پدرش و قومش را که چه چیز را میپرستید آیا از راه دروغ الهانی غیر خدا میخواهید

٨٦ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٨٧ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ٨٨ فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ ٨٩ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ

پس چیست گمان شما به پروردگار جهانیان پس نگریست نگریستنی در نجوم پس گفت بدرستیکه من بیمارم پس اعراض کردند از او

مُدْبِرِينَ ٩٠ فَرَاغَ اِلَي آلِهَتِهِمْ فَقَالَ اَلَا تَأْكُلُونَ ٩١ مَالَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ٩٢ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً

پشت کنندگان پس بچاره جوئی رفت بسوی الهانشان پس گفت آیا چرا نمیخورید چیست مر شما را که سخن نمیگوئید پس زدن بر ایشان زدنی دست

بِالْيَمِينِ ٩٣ فَاَقْبَلُوا اِلَيْهِ يَزِفُّونَ ٩٤ قَالَ اَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ٩٥ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ ٩٦

راست پس رو آوردند سوی او می شتافتند گفت آیا میپرستید آنچه را میتراشید و خدا آفریده شما را و آنچه را میسازید

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَاَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ٩٦ فَاَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَسْفَلِينَ ٩٧

گفتند بنا کنید برای او بنائی پس بیندازید اورا در آتش بسیار شعله ور انبوه پس خواستند باو چارهٔ پس گردیمشان پائینیان

در بیان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام اصنام را و در آتش افکندن نمرود آن حضرت را و بردوسلام شدن آتش بروی

یادکن آمد چو ابراهیم خوش — رب خودرا بادلی خالی زغش
چونکه گفت او باپدر واقوام خویش — چیست اینکه میپرستیدش بپیش
از دروغ آیا خدایان غیر حق — خود اراده میکنید از ماخلق
پس گمانتان چیست بر پروردگار — که جز اورا میپرستید از شعار
از چه جنس اورا کنید اعمی گمان — که تا ازدش همثل بانشان
پس بگفتندش که امروز است عید — تو بیا با ما بصحرا بهر دید
پس نظر کرد او بحیرت در نجوم — یا که درنجم زمین از آن رسوم
شد تفکر از قوم واعمال قبیح — گفت من زینها سقیمم بی صحیح
یعنی این استارگانرا هست اول — کی پرستد آدمی جز کج وتول
تا شما بواه آمد یکقدم — باشد از اهل هوا اندر سقم
یا که باشد قلب وروح من علیل — زانچه دارد دوره اقرب حمل
یا سقیم باشد برنج ازاین قیاس — که بود این مشرکان زوناشناس
حاصل اینکه گفت دارم رنج ودرد — کی بواه باشما شد ره ورد
روی گردان پس شدند اوزی براه — از سرا رفتند سوی عیدگاه
ماند ابراهیم تنها در زمان — پس بجمعه شد روان سوی بتان
گفت خود آیا شمارا است خون — گفت دیگر مالکم لاتنطقون
پس بپنهانی برایشان زد تبر — تابیین شکستشان اندام و سر
نایبی یعنی که خورده بد قسم — کان بتانرا شکند روزی بهم
جز بت اعظم که بردوشش تبر — هشت یعنی کرده او این شوروشر
آمدند ازعیدگه چون قوم باز — جانب بتخانه رفتند از نیاز
آن عمل دیدند گفتند آن فتن — کار ابراهیم باشد بی سخن
پس بسویش رو نمودند از شتاب — سوی نمرودش بردند از عتاب
شرح آنرا پیش گفتیم از مقال — پس باو کردند آغاز جدال
گفت آیا میپرستید از فساد — آنچه را خود میتراشید از جماد
مرشما را آفریده است آنخدا — وانچه میسازید خود با دستها
گشت پس نمرود ملزم باخواص — شبهه لیکن تا کند برعام وخاص
مرورا گفتند بنائی کنید — بهر هیزم پس نارش افکنید
خواستند ازبهر او کیدی دگر — پس بگرداندیمشان بر زیرتر
ساختیم اعمی که باطل مکرشان
شدگلستان نار بی تاب و دخان

وَ قَالَ اِنِّي ذَاهِبٌ اِلٰى رَبِّي سَيَهْدِينِ ٩٨ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ٩٩ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ١٠٠ فَلَمَّا

وگفت که من رونده سوی پروردگارم زود باشد که هدایت کند مرا پروردگار من ببخش مرا از شایستگان پس مژده دادیمش بپسری بردبار پس رسید

بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ١٠١ قَالَ يَا بُنَيَّ اِنِّي اَرٰى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰى ١٠٢ قَالَ يَا

باو کوشش را گفت ای پسرك من بدرستیکه من می بینم در خواب که ذبح میکنم ترا پس بنگر که چه می بینی گفت ای

اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْشَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ١٠٣ فَلَمَّا اَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ١٠٤

پدرمن بکن آنچه فرموده شده مرود باشد که یابی مرا اگر خواسته باشد خدا از شکیبایان پس چون گردن نهادند و انداخت اورا بیکطرف پیشانی

در بیان هجرت حضرت ابراهیم بشام و بیان ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام

قصد هجرت کرد زانشهر و دیار — میروم گفتا سوی پروردگار
زود باشد کو نماید ره مرا — سازد از مقصود وراه آگه مرا
گشت سوی شام از بابل روان — ساده هاجر را بدو داد ازعیان
گفت یارب ده مرا از صالحین — یك پسر کوباشد از من جانشین
مژده پس دادیم اورا زاعتزاز — برغلامی بردبار و دلنواز
دید درخواب اوسه شب تجلیل را — که بکش درمهرم اسمعیل را
برد اورا پس بقربانگاه دوست — گفت خواهم کشتنت درراه دوست
اندرین بنگر که تا بینی چه چیز — گفت اسمعیل ازهوش و تمیز
کای پدر کن آنچه ماموری بران — خواهد ازحق یابیم از صابران
گفت گر داری وصیت گو بمن — کاورم آنرا بجا ای ممتحن
گفت اینست از وصیتهای من — کز رسن بندی تودست وپای من
تا مبادا کاضطراب آرم بخو — تیزی تیغم چوآید بر گلو

کم شود مارا بدان حسرت اجور
تا بروی من تورا نبود نظر
یعنی این جان قابل آنکوی نیست
باشد اندر رسم این در طلب
مهرما دربر ولد باشد عیان
دست وپایش بس ببست اومارسن
هردوکردند امر حق را انقیاد
درغضب شدکارد را ازکف فکند

در ملا خوانند ما را ناصبور
غم تورا افزون شود زین رهگذر
گرقبول افتدعجب زان خوی نیست
چون سوی خانه برگردی توشب
هست معذور ارکه برگیرد فغان
برزمین هشت آن رخ چون یاسمن
برجبین اورا درافکند او وداد
گفت تا اوکارد نا صوت سد
هست مروی که زمس یا از حدید

اینست اندر دگرکه روی من
دیگر آنکه این بدات اقربست
از فعال خوش داری اعمال
گر خروشد مادرم اندر عزا
برمزارم حودبوباش اورا دلیل
از قضا اسلما آمد یقین
تیغ برحلقش نهاد ازراه دوست
که کجی حشم ازچه برمن ای خلیل
حلقة در حلق اوآمد پدید

برنهی درخاك در ذبح این زمن
درخضوع وعجز وحواری اسست
حق طاعت نیست مارا در محال
تو براو ماری عتاب اندر حرا
کرد دقت از ماس او خلیل
که درافکند اوپسر را للجبین
راو سحراشید ازیك ذره پوست
رااسکه بهم زین کند زب خلیل

وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ ١٠٥ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٠٦ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ

وندا كرديم اوراكه اى ابراهيم بتحقيق راست گردانيدى خواب را بدرستيكه ماهمچنين جزا ميدهيم نيكوكارانرا بدرستيكه اينست هرآينه

الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ١٠٧ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ١٠٨ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٠٩ سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ

آن امتحانى هويدا وفدادادیم اورا بذبح بزرگى ووا گذاشتيم براو درپسينيان سلام بر ابراهيم

١١٠ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١١١ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١١٢ وَ بَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

همچنين جزاوپاداش دهيم نيكوكارانرا بدرستيكه اوست از بندگان ما كه مؤمنانند وبشارت داديم اورا باسحق پيغمبرى از شايستگان

١١٣ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلٰى اِسْحٰقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ ١١٤

وبركت كرديم براو وبر اسحق واز نسل آن دوتا نيكوكاراست وستم كننده برنفسش راآشكارا

در بيان فدا آمدن بجهة حضرت اسمعيل عليه السلام

هم ندا كرديم ابراهيم ع را
گوسفندى پس زجنت جبرئيل
تاكه ذبح اين فداى بس عظيم
وجه اول كو براهم همم
خود ضمير عظمت اعنى بس صريح
هم محل باشد عظيم اندر حساب
رد آنرا نيست حاجت بر دليل
برثنايش تا كه بگشايند لب
نيست فعلى بحر اندر يقين
او نبى بودهم از صالحان
نسلشان باقيست يعنى تا ابد

راست كردى خواب خودرا درفدا
كرد حاضر رابامرحق نزد خليل
جاى اسمعيل ع از طبع كريم
آن عمل درنزد حق بس بدعظيم
هست واجب مرنذر يا بر ذبح
هم معظم اوزه اجر و ثواب
هم نه حاجت برسائى زين قبيل
اهل هرقربى بتعظيم و ادب
اين بود پاداش فعل محسنين
هردورا داديم بركت درجهان
بعضى ازايشان نيكوهم در سند

همچنين بدهيم نيكارا جزا
گفت شد مقبول حق قربانيت
معنى ذبح عظيم در نظر
وجه ديگركان فدا آمد فرو
هردورا شأنى عظيم ازحضرتست
فرقة گويد ذبيح اسحق بود
باقى اندرآخرين زاهل جهان
بر براهيم از خدا باشد سلام
بدبراهيم از عباد مؤمنين
يا زمارك سوت شد مراد
بعضى ازاولادشان نيكو سخن

اين بد اورا امتحانى برملا
پس برسيد اين فدا در ثابت
بر دووجه آيد بتحقيق دگر
بر سماعيل عظيم الرتبه زود
هم عظيم آن هردوفعل ازطاعتست
اين سخن را دست ورلى درنود
وصف نيكو رونهاديم از عيان
همچنين بدهيم نيكارا مقام
مژده داديمش باسحق اين چنين
ما قيامت يا كه اولاد و نژاد
بعضى هم ظالم بنفس خويشتن

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلٰى مُوسٰى وَ هٰرُونَ ١١٥ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ١١٦ وَ نَصَرْنَاهُمْ

وبحقيقت منت نهاديم برموسى وهرون ونجات داديم ايندوتاراوقومشانرا از غمى بزرك ويارى كرديم ايشانرا

فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ١١٧ وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ١١٨ وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ١١٩

پس بودند ايشان غالبان وداديم آندوتاراكتابى واضح وهدايت كرديم آندوتارا راه راست

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ١٢٠ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَٰرُونَ ١٢١ اِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و واگذاشتیم برایشان درپیشینیان سلام بر موسی وهارون بدرستیکه ماهمچنین پاداش دهیم نیکوکارانرا

١٢٢ اِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٢٣

بدرستیکه آندوتا اندار بندگان ما که گرویدگانند

موسی و هرون بر آنها مبتنی … ما نهادیم از ایشان رحمتی
وصرناهم فكانوا غالبین … هم و آتینا كتاب المستبین
هم‌ثنای نیك رایشان درجهان … باز ماهشتیم اندر امتان
هردو بودند از عباد مؤمنین …

همخود و هم قومشانرا بی زبیم … بار رهاندیم ازکرب عظیم
راه بنمودیمشان بر راه راست … كه بحت موصل آنهم برلقاست
بد برموسی و برهرون سلام … هست این پاداش نیكان بالتمام
بر مصدق بر همه احكام دین

وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ

وبدرستیکه الیاس هرآینه ازمرسلان است چون گفت مرقومش را آیا نمی پرهیزید آیا میخواهید بعل را وواميگذاريد بهترين

الْخَالِقِينَ ١٢٦ اللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ ١٢٧ فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٢٨ اِلَّا

آفرینندگانرا خدا پروردگارشما و پروردگار پدران شما که پیشینیانند پس تکذیب کردند پس بدرستیکه ایشانند حاضر کردگان مگر

عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ ١٢٩ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٣٠ سَلَامٌ عَلَىٰ اِلْيَاسِينَ ١٣١ اِنَّا

بندگان خدا که خالص کردگانند و واگذاشتیم براو در پسینیان سلام بر الیاسین بدرستیکه

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٣٢ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٣٣ وَ اِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٣٤

ماهمچنین پاداش میدهیم نیکوکارانرا بدرستیکه اوست ازبندگان ما که گرویدگانند وبدرستیکه لوط هرآینه بود از مرسلان

اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِينَ ١٣٥ اِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ١٣٦ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ١٣٧ وَ اِنَّكُمْ

هنگامیکه رهانیدیم اوراو اهل اوراهمه جز پیرزنی که در بازماندگان پس هلاك كردیم دیگرانرا و بدرستیکه هرآینه

لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ١٣٨ وَ بِاللَّيْلِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٣٩

میگذرید برایشان بامدادکنندگان وشب آیا پس در نمی یابید بعقل

بودهم الیاس رافرستادگان … حان براه حكم یزدان دادگان
بعل راخواهید كز اهرمن است … واهلید آن خالقیرا كاحسن است
شرح آنرا جمله ازتاریخ خوان … اینقدر كافیست ازما در بیان
جز عبادالله مخلص رانگروه … كه مراورا نگرویدند از وجوه
هست ازحق بهر الیاسین سلام … هم خود الیاسین مراورا بودنام
آل یاسین خوانده بعضی راختتام … لیك این دوراست ازسوق كلام
لوط هم بد از رسل آور بیاد … چون رهاندیم او واهلش رابداد
خودشما ای اهل مكه درزمین … لتمرون علیهم مصبحین
خود شما را نی تعقل اندران

یادكن چون گفت قوم خویشرا … می نترسید آیا از خدا
آنخدا كاو افریننده شماست … واولین آبائتانرا هم خداست
پس ورا كردند بر تكذیب چون … قوم اوفانهم لمحضرون
بروی اندر آخرین نگذاشتیم … این ثنا كورا بدان میداشتیم
همچو میكائیل ومیكال این دواسم … واحداست وخوانده گردد دو قسم
محسنین را هست پاداش اینچنین … بود الیاس ازعباد مؤمنین
جز عجوزیرا كه بود از غابرین … پس تبه كردیم باقی را چنین
هم‌شب یعنی بروروشب مرور … میكنید ازآن زمینگاه عبور
[illegible] گرچه‌گشته ویران آنمكان

وَ اِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٤٠ اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ١٤١ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

وبدرستیکه یونس هرآینه ازمرسلانست وقتیکه گریخت بسوی کشتی پر کرده شده پس قرعه زد پس شد انداخته شدگان

١٤٢ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ١٤٣ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ١٤٤ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ

پس فرو بردش ماهی و او بود ملامت کننده　پس اگر نه اینکه او بود از تسبیح کنندگان　هر آینه میماند در شکمش

إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ١٤٥ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ١٤٦ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ١٤٧ وَأَرْسَلْنَاهُ

تا روزیکه برانگیخته میشوند　پس انداختیمش در جائی بی پناه و او بود بیمار　و رویانیدیم بر او درختی از کدو　و فرستادیم اورا

إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ١٤٨ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ١٤٩ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ

بسوی صد هزار　یا زیادی آمدند پس ایمان آوردند پس کامران کردیمشان تا وقتی پس طلب بیان کن از ایشان که آیا مر پروردگار تراست دختران و مر ایشانراست

الْبَنُونَ ١٥٠ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ١٥١ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ١٥٢

پسران　یا آفریدیم　فرشتگانرا مؤنثها و ایشان بودند حاضران　آگاه باش که ایشان از دروغشان هر آینه خواهند گفت

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٥٣ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ١٥٤ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ١٥٥

فرزندان آورد خدا و بدرستیکه ایشانند هر آینه دروغگویان　آیا برگزید دختران را بر پسران　چیست مر شما را چگونه حکم میکنید

دربیان فرار کردن یونس ع از قوم خود و درکام ماهی افتادن

بود یونس از رسل هم ناجه گشت　شرحش اندر سورهٔ یونس گذشت
یاد کن بگریخت چو از قومش بگاه　برد سوی فلك مشحون او پناه
قرعه زد با اهل کشتی بی‌بهی　پس فتاد آن قرعه‌ها بر نام وی
خویشرا افکند از کشتی بزیر　ماهیی بردش بکام از ما گزیر
نفس خود را بوده در تقبیح و لوم　که بدون اذن حق رفت او ز قوم
پس نبود ار او مذکر لایموت　تا بروز بعث بد در بطن حوت
پس فکندیمش بارضی بی‌گیاه　مدسقیم و بی‌غذا و بی‌پناه
پس برویاندیم درساعت بر او　بهر آسایش درختی از کدو
تا که قوت یافت وآسودش بدن　آن کدو شد خشك یا خود ریشه‌کن
پس تأسف خورد از خشکیدنش　که بداروی عیش و آرامدنش
آمد از حق بر ضمیر او خطاب　کز کدوئی کردی اینسان اضطراب
گر بچشم صد هزاران خلق من　خوشتر آید بر من از رنج دو تن
رو بسوی آن گروه بیشمار　که بورا خوانند از پروردگار
پس فرستادیم اورا در اثر　سوی صد الف از گره یا بیشتر
پس باو میگرویدند از یقین　بهره‌ور گشتند از دنیا و دین
ای محمد ای رسول منتجب　حکم از ایشان اندرین قسمت طلب
که بود پروردگارت را بنات　واجماعت را پسرها در ثبات
چیست علت که بنات او را سزاست　هم پسرها درخور از بهر شماست
یا در ایجاد ملایك بوده‌اند　حاضر ایشان که اناث آمده‌اند
بد ملك حاضر در ایجاد بشر　وادم از ایجاد آنها بیخبر
باش آگه کاین گروه از افك خود　افترا بندند بر حق در ولد
کاذبند ایشان بقول خود یقین　برگزید آیا بنات او بر بنین
مر شما را چیست که اینسان کند　حکم در این امر بی‌تحقیق و دید

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٥٦ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ ١٥٧ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٥٨ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ

آیا پس پند نمیگیرید　یا مر شماراست حجتی روشن　پس بیارید کتابتانرا　اگر هستید راستگویان　و گردانیدند میان او

وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ١٥٩ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٦٠ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

و میانه جن　نسبی و بحقیقت　دانستند　جن که هر آینه ایشانند احضار کرده شدگان دائم پاك بودن خدا از آنچه وصف میکنند مگر بندگان خدا

الْمُخْلَصِينَ ١٦١ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ١٦٢ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ١٦٣ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ١٦٤

که خالص کرده شدگانند　پس بدرستیکه شما و آنچه میپرستید　نیستید شما بر او　تباه کنندگان　مگر آنرا که اوست　درآینده بدوزخ

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ١٦٥ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ١٦٦ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ١٦٧ وَإِنْ

و نیست از ما　جز که مر اوراست مقامی معین　و بدرستیکه مائیم هر آینه صف زنندگان　و بدرستیکه مائیم هر آینه تسبیح کنندگان　و اگرچه

كَانُوا لَيَقُولُونَ ١٦٨ لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ ١٦٩ لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ ١٧٠ فَكَفَرُوا

بودند که هر آینه میگفتند   اگر اینکه بود نزدما ذکری از پیشینیان   هر آینه بودیم از بندگان خدا که از اهل اخلاصند پس کافر شدند

بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ١٧١

بآن پس زود باشد که بدانند

مکر میکنند ایچ آیا ... بود   ذات حق مستغنی از جفت و ولد
پس بیارید آن کتابی گر شماست   از شما نازل اگر گوئید راست
زان توانند ناقلند از رشتگان   بر فهم کرده اند از بدگمان
آن برادر خالق خیر است و نور   وین برادر فاعل شر است و زور
خویشی و پیوند بین او و جن   جنیان دانند و بر این مطمئن
ذات حق با کست رایشان وصفها   کادمی گوید بحق بر ناسزا
پس شما و آنچه پرستید هم   فاتن اورا نیستید از بیش و کم
یعنی الا آنکه اهل دوزخست   از شما کی بای یک کس در فخ است
این بود نقل از کلام جبرئیل   بر پیمبر گفت او راه جلیل
که مقام ما ملایک حق و راست   در عبودیت معین از خداست
پیش از بعثت میگفتند از شتاب   آن قریش از بود نزد ما کتاب
همچنان بودیم ما در کار دین   هم بطاعت از عباد مخلصین
زود باشد پس که دانند این رمه

یا شما را حجتی باشد عیان   اندر این معنی محقق و نشان
ورقه میگفته اند اینکه خدای   کرده وصلت با زنان جن سرای
که خدا با دیو سرکش در محل   دو برادر بوده اند اندر ازل
گفته زان در حق ایشان ذوالجلال   ساختند آن کافران تیره حال
قائل این قول در روز حساب   حاضران باشند از بهر عذاب
جز عباد الله مخلص کان گروه   وصف او گویند بالحق از وجوه
تا نگیرید اغوا عبادش را رسم   هیچ الا من هو صال الجحیم
نیست از ما در عبادت هیچکس   جز که معلوم است جای او و بس
اندر اصطفاف کسانی کز هوا   می پرستیدند مر افرشته را
از حقیم انا لنحن الصافون   هم ز حق انا لنحن المسبحون
از قبل آنچه بر پیشینیان   گشت نازل در صحبت ز آسمان
پس چو قرآن گشت نازل از خدا   پس باو کافر شدند از ابتدا
آخر و انجام کفر و مظلمه

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ١٧٢ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ١٧٣ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

وبتحقیق که پیشی گرفت کلمه ما بر بندگان ما را   که مرسلانند   بدرستیکه ایشان هر آینه ایشانند یاری شدگان و بدرستیکه لشکر ما ایشانند غالبان

١٧٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٥ وَاَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٧٦ اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ١٧٧ فَاِذَا نَزَلَ

پس روی بگردان از ایشان تا وقتی   و ببین ایشان را پس زود باشد که ببینند   آیا بعذاب ما را شتاب میخواهند   پس چون فرود آمد

بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ١٧٨ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ ١٧٩ وَاَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ١٨٠

بفضای ایشان   پس بد است صبح بیم شدگان   وروی بگردان از ایشان تا وقتی   و ببین   پس زود باشد   که ببینند

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨١ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ١٨٢ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دانم پاک بودن پروردگار تو پروردگار عزت از آنچه وصف میکنند   و سلام   بر مرسلان   و ستایش مر خدا را که پروردگار جهانیان است

قول ما بگرفته پیشی بالیقین   بر عباد مرسلین واست این
غالبت عالما در حجت است   انبیا را کی بوجه صورتست
گشت عیسی گرچه مغلوب یهود   لیک غالب بر تمام خلق بود
مکری کرسک دای کان برید   بود غالب با حسین اندر امید
وان هم از حق حجتی واجب بود   که بلشکرها نبی غالب بود
پس نبی رودشان خوار و زبون   قال وابصرهم فسوف یبصرون
در سراشان بد بود صبحی چنین   اینست فساء صباح المنذرین
یعنی آن صبحی که آرد در رسوم   دشمن ایشان را ز هر جانب هجوم
بین تو تا بینند هم کفار دون   حالها وابصر فسوف یبصرون
زانچه وصف او کنند و بست یک   ز اتخاذ جفت و اولاد و شریک
هر سپاس و هر ستایش بالیقین

که رسولانند منصورون تمام   هم جنود ماست غالب بر انام
گر شود مغلوب هم وقتی بکار   در حقیقت غالب است و کامکار
زانکه غالب بود اندر حجت او   کی نبد اندر سده مغلوبیت او
گاه هم گردند غالب بالعیان   چون کلیم صف شکن بر قبطیان
پس بگردان روی از قوم ضلال   تا زمانی کامر آید بر قتال
بر عذاب ما کشید آیا شتاب   پس بهنگامی که آید آن عذاب
بد عرب را وقت غارت در سحر   صبح منذر گفت از این رب البشر
رو بگردان ای رسول از کافران   تا سر آید وقت مهلت همچنان
برتر و پاک است مر پروردگار   رب تو آن غالب ذوالاقتدار
هم بر افرستادگان بادا سلام   یا عبادی سلموا هذا الکرام
هست بهر ذات رب العالمین

سُورَةُ صٓ ثَمانَ وَ ثَمانُونَ آيَة وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ ٢ كَمْ اَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

بقرآن صاحب ذکر بلکه آنانکه کافر شدند در سرکشی ومخالفت اند بساکه هلاك گردانیدیم از پیش ایشان از

قَرْنٍ فَنادَوْا وَلاتَ حِينَ مَناصٍ ٣ وَ عَجِبُوا اَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هٰذا ساحِرٌ

اهل روزگار گذشته پس ندا کردند و نبود آن هنگام هنگام گریز و عجب داشتند که آمد ایشان را بیم کننده از ایشان وگفتند کافران که این جادو گرست

كَذّابٌ ٤ اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلٰهاً واحِداً اِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجابٌ ٥

بسیار دروغگو آیا گردانید الهها را اله واحد بدرستیکه این هر آینه باشد چیزی عجب

حمد بسم‌الله خوان در مفتح باب   ص والقرآن ذی‌الذکر از کتاب
برچنین قرآن ذی‌عزت قسم   کاندر او شد ذکر هرچیزی اتم
بل کسانیکه بقرآن نگروند   از تکبر در عنادی می‌بوند
پس ندا کردند از بهر خلاص   از عذاب و نیست وقت مناص
می‌بود آن لحظه هنگام فرار   رفته بود از چاره پس آنکه شرار
اینست ساحر هم دروغ آرنده   تخم دعوت برغلط کارنده
از قریش آنانکه خود مهتر بدند   نزد بوطالب بحرمت آمدند
میکند رب الهان بالتمام   عاقلان ما سفیه آرد بنام
کرد ابوطالب پیمبر را طلب   گر تو اند این قوم از روی سبب
گفت دارم یك تمنا نز من   تا کشیدم همرهی در یك سخن
بل عجم هم زان کلام منتجب   طاعت آرند الدل وجان برعرب
پس زوی کردند اعراض آنگروه   که خدا او را یکی کرد از وجوه
که بگردانید آیا مهر ما   از خدایان مر محمد یك خدا
سیصد و شصت اند این کشور خداست   کار یك مکه از ایشان نیست راست

صاد اشارت باشد از صدق رسول   یا بصدق دل کند صید عقول
یا بذکر ذات باری محتوی است   یا بذکر امم وبهش منطوی است
ای بسا کز پیش از ایشان ما تباه   کرده‌ایم از قرنها بی‌اشتباه
استغاثه پس نمودند از شتاب   بر رسل تا رفع گردد آن عذاب
پس عجب کردند کامد باشتون   منذر عنهم فقال الکافرون
ارسی چون حمزه کرد ایمان قبول   یافت اندك قوتی دین رسول
که تو بر ما مهتری ذوالوفا   حکم کن مابین ما و مصطفی
اندکی مانده است کز این فتنه ما   عاجز و مضطر شویم اندر ملا
کن تو با ایشان مدارا درامور   بی تکلفی راقرنهای خود عبور
زان سخن بی‌زحمت تدبیرتان   میشود ملك عرب تسخیرتان
چیست آن گفتند برگو گر رواست   گفت قول لااله الاالله است
آمد این آیت که گویند از عجب   مشرکان مکه و اشراف عرب
این بود حرفی عجب کاورده او   میزند بر مردمان بی‌پرده او
کار یکعالم تمام از یك خدا   راست چون گردد عجب باشد بما

وَ انْطَلَقَ الْمَلَاُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلٰى آلِهَتِكُمْ اِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ يُرادُ ٦ ما سَمِعْنا بِهٰذا

ورفتند آنجمع از ایشان که بروید وشکیبائی ورزید بر الهها تان بدرستیکه این هر آینه چیزیست که خواسته میشود نشنیدیم این را

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هٰذا اِلَّا اخْتِلاقٌ ٧ ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

در کیش آخرین نیست این جز دروغ ساختنی آیا فرو فرستاده شد بر او ذکر از میان ما بلکه ایشانند در شك از

ذِكْرِي بَلْ لَمّا يَذُوقُوا عَذابِ ٨ اَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهّابِ ٩ اَمْ لَهُمْ

ذکر من بلکه هنوز نچشیده‌اند عذاب مرا آیا نزد ایشانست خزینهای رحمت پروردگارت که غالب بخشاینده است آیا مر ایشان راست

مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَما بَيْنَهُما فَلْيَرْتَقُوا فِي الْاَسْبابِ ١٠ جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاَحْزابِ

پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست پس باید که بالا روند در سببها لشکری اند آنجا شکسته شده از طایفهای دشمن

١١ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُوالْأَوْتَادِ ١٢ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اَصْحَابُ

تكذيب كردند پيش از ايشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب ميخها و ثمود و قوم لوط و اهل

الْاَيْكَةِ اُولٰئِكَ الْاَحْزَابُ ١٣ اِنْ كُلٌّ اِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ١٤ وَ مَا يَنْظُرُ هٰؤُلَاءِ اِلَّا

ايكه آنها بودند طايفه‌هاى دشمن نبودند همه جز كه تكذيب نمودند رسولان را پس لازم شد عقوبت من و انتظار نميبرند آنها جز

صَيْحَةً وَاحِدَةً مَالَهَا مِنْ فَوَاقٍ ١٥ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ١٦

فريادى واحد نيست مر آنرا هيچ درنگى و گفتند پروردگار ما زود بده بما حصه ما را پيش از روز شمار

پس روان گشتند و گفتند از علو / مر خدايانتان ان امشوا و اصبروا
يا بود مقصود از شى اى مراد / اينكه او دارد اراده بر فساد
دين عيسى هم كه آخر ملت است / بر ثلاثه نى بوحدانيت است
گشته قرآن نازل اندر جستجو / از ميان ما بر ويش آيا بر او
پس كتاب از مشيدى از ره حق / از چه بر اشرف نيامد زين فرق
بلكه در شكند ايشان از كتاب / اينكه نشد از من آن وحى و خطاب
نى چشيدستند ليك ايشان هنوز / آن عذابى كه باشد كامسوز
آن خداى غالب بخشنده كاو / هرچه خواهد مركرا بخشد نكو
پس بمانند تا بالا بر روند / در معارج تا بعرش اندر شوند
وانكه ايشانند جندى بى قدر / منهزم لشكر ايشان روز بدر
نيست اين تكذيب مخصوص بوهين / پيش هم كردند تكذيب اينچنين
قوم لوط اصحاب ايكه از حجر / مى‌بودند آن جماعت سر بسر
بر سرايش بود انشان را عقاب / گشت واجب بهرشان از ما عذاب
نيست آن يك صيحه را هيچ از فواق / واقع آن البته گردد در سياق
قوم گفتى ربنا عجل لنا / قطنا قبل الحساب اندر ثنا

نيست چيزى حادث و آراسته / بهر ما دهر اين بود خواسته
ما ز ملتها نشنيديم اين / در بيان حق ز دين آخرين
نيست اين توحيد جز در بافته / هركه از پيش خود آن بر بافته
زانكه خود را اشرف كه داشتند / اشرف از وى بار ميپنداشتند
بل نه آن باشد كه گويند از ستم / كه محمد ناقه است آن را بهم
غالبا باشد ز حقد انكارشان / وز خلاف معتقد گفتارشان
نزد ايشانست آيا بر قرار / مخزن بخشايش پروردگار
يا كه شاهى زمين و آسمان / وانچه ما بين است باشد زين كسان
نظم عالم تا دهند ايشان ز كل / وحى ميرسند و آيات و رسل
از قبل آن گروه كه بيدرنك / با رسولان خدا كردند جنگ
قوم نوح و عاد و فرعون آنكه بود / صاحب اوتاد و هم قوم ثمود
هركه ميكردند تكذيب رسل / زان معذب آمدند از جزء و كل
اينجماعت هيچ نكشند انتظار / جز كه يك فرياد را بر انحصار
گفته بود آنكه كه مشرك را دهند / نامه‌اش بر دست چپ نابوده مند
ايجدا شتاب اندر آن وعد / كه دهد بر ما محمد بر شدند

اِصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ ١٧ اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ

صبر كن بر آنچه ميگويند و ياد كن بنده ما را داود صاحب قوت بدرستيكه او بود رجوع كننده بدرستيكه ما رام كرديم كوهها را با او تسبيح ميكنند

بِالْعَشِيِّ وَ الْاِشْرَاقِ ١٨ وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ اَوَّابٌ ١٩ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ

شبانگاه و وقت بر آمدن آفتاب و مرغان جمع كرده شده همه بودند مر او را رجوع كننده و سخت گردانيديم پادشاهيش را و داديم او را حكمت و تميز

وَ فَصْلَ الْخِطَابِ ٢٠

كه از سخن پى بيان روشن بى اشتباه

در بيان حكايت داود عليه السلام و اوريا

زين سخنها اى رسول حق شناس / غم چه دارى صبر كن بر گفتشان
ياد كن داود را كاو از عباد / بنده ما بود و ذا الايد و سداد
مرجوعش بر خدا بسيار بود / روز و شب در ذكر و استغفار بود
رام هم كرديم مرغان را بر او / دور او بودند جمع از پشت و رو
چون گشود او ناى كه تسبيح لب / جمله ميكردند با او ذكر رب
با خدا سازنده جسمانى بود / در ميان خلق و باطل برد حد

زانچه ميگويند در تخريب تو / هم باستهزا و بر تكذيب تو
صاحب قوه بد اندر جنگها / يا عزاى نفس وان نيرنگها
كوهها را رام كرديمش ز جاه / ذكر ميگفتند شام و صبحگاه
كوهها و مرغها او را تمام / بار گردنده بدند از هر مقام
شاهيش محكم نموديم از شتاب / حكمتش داديم و هم فصل الخطاب
معنى فصل الخطاب اندر مقال / هست از فصلى بفصلى انتقال

آنچه لازم درمیانش فاصله‌است
در نکاح او بجفت اوریا
آنکه دارد دعوی پیغمبری
سبها اینگونه فاش و برملا
خاصه گرباشد بزرگی سرفراز
مثل داود نبی با حفت غیر
هوش وحس را اندکی کن مجتمع
مرزنی را از اکابر اوریا
خواست‌پس‌داود ع اورابهر خویش
بود این بروی سزاوار ازوجوه
وجه دیگرکابهم آمد در حد
این‌دووجه ازروی صحت‌قابل‌است

فارقش‌فصل‌الخطاب‌آن‌مسئله‌است
اختلاف افزون بود در گفتها
کی کند فعلی زرسم دین بری
که نویسند ازوی اندر نامه‌ها
چشمها باشد براو در عیب باز
عشق بازد سست دراین‌گفته خیر
ایست ممکن پس‌نکر یا ممتنع
خطبه کرد اوبد وجیهه و پارسا
وین بود اقوی سندیده‌نکیش
که شود ساعی صلح آنگروه
وان ز راه عقل باشد دورتر
وجه دیگرهرچه باشد باطل‌است

گفت حیدر بینه بر مدعی‌است
اغلبی کاوردهاند آنرا بنقل
سدار آنهم مردمان را پیروی
دیده باشی مردمان عیجو
دررمان خود بسی این دیده‌ایم
وانگهی که پیش از عقد ونکاح
جزکه وجهی باشد آنرا برملا
شد براعی بیشان پیش‌ازنکاح
زانکه زن بسیار بودش درحرم
این روی‌بدترك اولی درسوم
وصف حسن‌زن بمی بشنیده بود
حاصل ازاین ترك اولی‌حق‌خبر

هم‌عن برمکراین جزفصل‌نیست
هست بیرون‌ازرسوم‌شرح وعقل
باشد اقوی زاعتقاد معنوی
حرف را کوهی کنند ازهست مو
وازکتاب و از خبر بشنیده‌ایم
وصل او جوید تاید افتضاح
که بچندان عقل ازان جویدابا
ترك آن وصلت بنودند اصلاح
بود این براوریا ازوی ستم
گشت‌ازحق‌پس درآن وصلت‌ملوم
راوریا تفریق آن خواهش نبود
ندهد بر احمد بیکو سیر

وَ هَلْ اَتٰيكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرٰابَ ٢١ اِذْ دَخَلُوا عَلٰى دٰاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قٰالُوا لٰا

وآیاآمدتراخبرمدارعان هنگامیکه بالارفتندبه‌دیوارعادت‌خانه وقتیکه‌داخل‌شدند بر داود پس‌ترسید ازایشان گفتند مترس

تَخَفْ خَصْمٰانِ بَغٰى بَعْضُنٰا عَلٰى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنٰا بِالْحَقِّ وَلٰا تُشْطِطْ وَاهْدِنٰا اِلٰى سَوٰاءِ الصِّرٰاطِ

کەدوفرقه‌مدارعیم که‌ستمکرده‌بعضیمان بر بعضی پس‌حکم‌کن‌میان‌مابحق وجورمکن وهدایت‌کن‌مارا میان راه

٢٢ اِنَّ هٰذٰا اَخِى لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وٰاحِدَةٌ فَقٰالَ اَكْفِلْنِيهٰا وَ عَزَّنِى فِي الْخِطٰابِ

بدرستیکه‌این برادرمن‌مراوراست‌نودونه‌میش و مراست میش واحد پس‌گفت‌واگذاربمن‌آنرا ومغلوب‌کردمرادرآمطالبه

٢٣ قٰالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِكَ اِلٰى نِعٰاجِهِ وَ اِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطٰاءِ لَيَبْغِى بَعْضُهُمْ عَلٰى

گفت‌بتحقیق‌ستم‌کرده‌بتو بخواستن میش‌او بسوی‌میشهای‌خود وبدرستیکه‌بسیاری‌ازباهم‌آمیختگان‌هرآینه‌ستم‌میکند بعضیشان بر

بَعْضٍ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ قَلِيلٌ مٰا هُمْ وَ ظَنَّ دٰاوُدُ اَنَّمٰا فَتَنّٰاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ

بعضی مگرآنانکه گرویدند وکردند کارهای‌شایسته‌واندکی‌اندایشان وگمان‌برد داود که‌ماآزمودیم‌اوراپس‌آمرزش‌خواست‌ازپروردگارش

وَ خَرَّ رٰاكِعاً وَ اَنٰابَ ٢٤ فَغَفَرْنٰا لَهُ ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَآبٍ ٢٥

وبرودرافتادرکوع‌کنان وبازگشت‌نمودپس‌آمرزیدیم‌اوراو بدرستیکه‌مراوراست‌نزدماهرآینه‌قرب‌وخوبی‌بازگشت

برتو آیا قصه خصمان رسید
گشت پس داود زایشان بیمناك
روزطاعت بود و دربانان بدر
پس بگفتندش مکن از ما توبیم
حکم‌کن مابین ما زانصاف وداد
این‌مرا باشد برادر وز عدد
یعنی آنرا هم بما تملیك من
گفت‌داود ع برتوکرده‌است اوستم
بعض بربعضی کنند آنکه ستم
پس ملایك درزمان غایب‌شدند
خواست پس‌آمرزش‌ازپروردگار
زاشك چشم‌اوگیاه ازخاك رست

که شدند ایشان بران قصرمشید
تا مگرباشند برقصد هلاك
منع مردم مینمودند ازگذر
زانکه ما از دشمنان تو نه ایم
زانکه برحکم تو داریم اعتماد
باشد اورا نه زمیجه بنا بود
درنصیب آن تا بود نزدیك من
خواست‌چون‌پیش‌توبهرخویش‌هم
زان تخالط گاه بیش وگاه کم
یافت پس‌داودکه بد تعریض وپند
رو درافتاد آمد اندر اعتذار
دفتر عصیان‌خویش ازگریه شست
نزد ما قربست اورا بی‌حساب

آزه‌ای که بالا بر شدند
زانکه بنمودند باشکلی عجیب
برگمانش که بوند از دشمنان
راشدیم اینجاکه توباشی حکم
حکم بین ما بحق‌کن نی بجور
مرمرا یك میش باشد درسبیل
گشت‌غالب برمن‌او دراین‌خطاب
از شریکان ای بسا نامنضبط
جزکسانیکه مؤمنند و نیك‌کار
برد ظن‌داست یعنی کان‌فسون
درامانت سوی حق همت‌گماشت
پس زوی زان فعل ناپسندیده ما
حسن جان‌حسن‌مکان حسن مآب

بر عبادتخانه‌اش خصمان چند
درلباس ووضع وصحبت‌بس‌مهیب
بهر قتلش آمده در آن مکان
بعضی ازما کرده بربعضی ستم
راه بنما بالسویه کن توغور
گفت پس‌گردان مرا برآن کفیل
خطبهٔ زن کرد یعنی بی‌حساب
مال خود سازند باهم مختلط
واندکند ایشان‌چویکی درهزار
بیست غیرار امتحان و آزمون
تا چهل‌شب سربسجده برنداشت
در زمان گشتیم آمرزنده ما

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ

ای داود بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میانه مردمان بحق و پیروی مکن خواهش نفس را پس بیرون برد ترا

سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ٢٦ وَمَا

از راه خدا بدرستیکه آنانکه بیرون میروند از راه خدا مر ایشانراست عقوبتی سخت بآنکه فراموش کردند روز شمار را و

خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آن دوتاست بیهوده است گمان آنانکه کافر شدند پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش

٢٧ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

آیا میگردانیم آنهارا که گرویدند و کردند کارهای شایسته چون مفسدان در زمین یا میگردانیم پرهیزکاران را چون نابکاران

٢٨ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ٢٩

کتابیست که فرو فرستادیم آنرا بسوی تو برکت داده شده تا تامل کنند در آیاتش و تا پند گیرند صاحبان خردها

ما نگردانیدمت ای داود هین ۔ در امور حق خلیفه در زمین ۔ حکم بین مردمان کن پس بحق ۔ بی هوا را باش تابع در نسق
راه تورا گمراه سازد [illegible] ۔ ور نه حق دارد [illegible] ۔ آنکسان کز راه حق گمره شوند ۔ همشان الحق عذابی سخت [illegible]
زانکه شد فراموششان روز شمار ۔ ور نه ایشان برخلاف این کار ۔ ما نیافریدیم این سما و این زمین ۔ وانچه باشد بینشان باطل یقین
اینکه بیحاصل کنند آیا گمان ۔ هست ظن آنکه کافر شد بدان ۔ وای آنکس را زآتش که شدید ۔ قول حق پس گشت کافر نگروید
ما بگردانیم آیا آن کسان ۔ کاهل ایمانند و از شایستگان ۔ چون تبهکاران ارض اندر ثواب ۔ متقین را یا چو فجار از حساب
ما فرستادیم سوی احمدی ۔ خود کتابی پس مبارک سرمدی ۔ تا در آیاتش کنند اندیشه [illegible] ۔ هم اولوا الالباب از او گیرند پند

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ٣٠ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ٣١

و بخشیدیم مر داود را سلیمان خوب بنده بدرستیکه او بود رجوع کننده هنگامیکه عرض کرده شد در طرف عصر اسبان تمام سم دو تا یکدست و کنار سم یکدست ایستاده تیزرو

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ٣٢ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ

پس گفت بدرستیکه من دوست داشتم دوستی اسب را از ذکر پروردگارم تا پنهان شد در حجاب برگردانید آنهارا بمن پس شروع کرد

مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ٣٣ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ٣٤

مسح کردنی ساقها و گردنها و بتحقیق آزمودیم سلیمانرا و انداختیم بر کرسیش بدنیرا پس رجوع کرد

در بیان قصهٔ حضرت سلیمان علیه السلام

هم ببخشیدیم ما داود را ۔ خود سلیمان کثیر السود را ۔ بندهٔ بود آن سلیمان که رجوع ۔ سوی ما میکرد بسیار و خضوع
عرضه شد بروی چو هنگام عشاد ۔ بالعشی الصافنات الجیاد ۔ آخر روز اسبها که بد هزار ۔ پیشش آوردند درسان و شمار
شد نمازش فوت او زان سان و سیر ۔ پس بگفت احببت انی حب خیر ۔ اختیار اعنی نمودم حب مال ۔ خود بذکر کردگار ذو الجلال
تا که شد پوشیده یکجا آفتاب ۔ این بود حتی توارت بالحجاب ۔ گفت ردوها علیّ از وثوق ۔ گردشان پی فطفق مسحاً بسوق
هم برید از حله کردن در مقام ۔ کرد قربان اسبها را بالتمام ۔ نفس را باشد بر این فعل اعتراض ۔ گرچه گشت آن بی‌زبانان زانقباض
گر تصدق کرده باشد او خوب ۔ نیست بحثی وارد او را در اصول ۔ دوست‌تر چون بوده اسبان نزد او ۔ کرد آنها را تصدق بی‌غلو
فرقهٔ گویند هم زارباب لب ۔ داغ کرد او یا و گردشان [illegible] ۔ گفته بعضی شمس را او کرد رد ۔ تا بوقت آرد بجا طاعات خود
داند این راهم خدا کو قادر است ۔ شمس بر تعظیم امرش حاضر است ۔ گفته‌اند اهل روایات این کلام ۔ که سلیمان داشت صد زن در مقام
گفت خواهم زاختلاط این زمان ۔ صد پسر بدهد مرا حق یکرمان ۔ تا براه حق کنند ایشان جهاد ۔ پس نیاورد ایچ استثنا بیاد

پس نگشت آبستن ازآنها سار | حزیکی کاورد طفل مرده باز | گفت زارو حقتعالی کاینچنان | ما سلیمانرا نمودیم امتحان
برکندیم آن حسد برتخت او | گشت پس مار اوبحق وآورد رو | آن سر یا بوده برسن شتاب | ارفجا مرد او بتخت آنجناب
قصه انگشتر و دیو آنچه هست | که مهی عفریت برجایش نشست | قصهای قصه خواناست و بس | آن نگوید هرکه دیوی پرهوس
| حاصل آنکه امتحان شد در بلا | اصل وعلت جمله را داند خدا |

قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِي اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ

گفت پروردگارمن بیامرز مرا وبخش مرا پادشاهی که سزاوار نباشد برای احدی پس ازمن بدرستیکه توئی غایت بخشاینده پس مسخر کردیم برای او باد

تَجْرِي بِاَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ اَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ٣٧ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْاَصْفَادِ

که میرفت بفرمان او آهستگی هر جاکه اراده کرده بود ودیوهارا هربنا کننده وهر فرو رونده بدریاها ودیگرانرا قرین کرده شدگان در غلها

٣٨ هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَحُسْنَ مَآبٍ ٤٠

اینست بخشش ما پس عطاکن یانگهدار بدون شمار وبدرستیکه مراوراست نزدما هر آینه قربی و خوبی بازگشت

خواست پس آمرزش از پروردگار | رب اغفرلی بگفت از اضطرار | اضطرار از اینکه قطع چارهها | که شود دل منقطع از ماسوی
ده مرا ملکی که آن خودش سزد | بعد من را بعد من ازخوب و بد | خودتوئی بخشنده برحق وراست | هرچه خواهی بدهی آنرا کرسزاست
بعد او را سود این دعا | بعد من حق خود کرد از خدا | آنچه باشد حق من یعنی بس | بی عطا وان بود ملك بیقرن
نیست حاجت هیچ توضیحی دگر | هست کافی این در ارباب نظر | راه پس کردیم اورا باد ما | رومی از نرمی بامرش هرکجا
رامهم کردیم دیوانرا سار | هر بنائی و غواصش بار | دیگران یعنی که دیوان مرید | بسته در اغلال بودندش مزید
این عطای ماست بر تو بیحساب | فامنن اوامسك میر هرحساب | نزد ما اوراست جاهی بس بلند | بازگشتی بس نکو و ارجمند

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ٤١ اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ

وبیادآر بنده ما ایوب را هنگامیکه خواند پروردگارش را که مس کرد مرا شیطان برنجی وآزاری بزن بپایت زمین را

هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ٤٢ وَوَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرٰى لِاُولِي

این چشمه ایست بجهة شستشوی سرد است وآشامیدنی وبخشیدیم او را اهلش را ومثلشان را با ایشان رحمتی از ما وپندی مر صاحبان

الْاَلْبَابِ ٤٣ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً ٤٤ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ ٤٥

خردهارا وبگیر بدست دسته پس بزن بآن وخلاف سوگند مکن بدرستیکه ما یافتیم اورا شکیبا خوب بنده بود بدرستیکه او بود رجوع کننده

در بیان قصه حضرت ایوب علیه السلام

عبد ما ایوب را آور بیاد | چون بخواند اورب خودرا با اعتماد | اینکه شیطان میرساند عذاب | مرمرا رنج و تعب نصب وعذاب
من تورا اندر بلاها صابرم | دیو لیك اندر دهد بر ظاهرم | که تورا گرحق نکرده رد باب | چون رعایت را نسازد مستجاب
ارتو نگرفت آنچه بودت من وجاه | همچوخاك کرده بت پامال راه | امرشد که برزمین برزن تو پا | چون که رد پیداشد آبی با صفا
گفت حق بر نفسش که هذا مغتسل | سرد وآشامیدنی در این محل | یا چو بهرغسل درآب اوگذاشت | محوشد رو دردمان رنجی کهداشت
چون تنش شدپاك زآزاروم ببس | می ببخشیدیم ار اهلش عوض | مثلهم معهم فزون کردیم ما | بردوچندان بس اولاد ورا
زانکه گشت ازما ببخشش فایض او | تا بود بر عاقلان پندی نکو | خورده بد سوگندکه صدچوب او | بزنند بررحمه جفت نیکخو
ازپی پاداش قوت منکری | که ز رحمه سر زند اندر محضری | خواست تاسوگندخودسازد دراست | دل بدادش راه ایات آنرا کهخواست
زانکه در بیماریش درصبح وشام | خدمت خود کرده بدبروی تمام | گفت حق برگیر اندر دست خویش | دسته را کان بود صد ازحشیش
پس بزن زن را بآن دسته گیاه | ترك سوگندت مکن چون نیست راه | بود این باعث که ابلیس عدو | گفت باری من کنم اورانکو

شرط اینکه چوبکه به شد بملا حاصل این کابوس نامد درحرج	گوید او من دادمام اورا شفا دان همه محنت که بودش در وجع بندهٔ نکو بد او صاحب اياب	زن شوهر گفت واوشد درغضب گفت دان حق یاد مش درحضور برحق اوراهم رجوعی محتسب	گفت صدچوب زنم اواین سبب بربلا و فقر و بیماری صبور

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِى وَالْاَبْصَارِ ٤٦ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ

و یادکن بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوبرا صاحبان قوتها دردین و صاحبان دیدها بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا بخصلت

ذِكْرَى الدَّارِ ٤٧ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ ٤٨

بمثی که ذکر آن سرا است و بدرستیکه ایشاندرنزد ما هر آینه از برگزیدگان که نیکانند

ارشاد به یدان معنی حلیل یا خداوندان نعمت بعباد منشا اخلاص شد بی مدرت	هم ذکر اسحق و یعقوب حلیل صاحب عمل صافی راحح اد یاد کردن از سرای آخرت مقرّب بودند ایشان بی سخن	صاحبان دستها و دیده ها خالص ایشانرا نمودیم ارخصوص جمله ایشانند از برگزیدگان آنزمان را بای حسن خویشتن	اندر اعمال و معارف هر کجا هر خویش از خصلتی کان بدخلوص رد هم نیک عمل و پاک جان

وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْاَخْيَارِ ٤٩ هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ

و یادکن اسمعیل و الیسع و ذاالکفل را و همه از نیکانند این ذکریست و بدرستیکه برای پرهیزکاران است هر آینه

مَآبٍ ٥٠ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْاَبْوَابُ ٥١ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ

خوبی بازگشت بهشتهای جای اقامت دایم گشاده شده برای ایشان درها تکیه زدگان درآنها میخواهند در آنها میوهٔ بسیار و

شَرَابٍ ٥٢ وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ اَتْرَابٌ ٥٣ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ٥٤ اِنَّ هٰذَا

شرابرا و نزد ایشانست زنان فروهشته چشم همسن این است آنچه وعده داده میشدید برای روز شمار بدرستیکه اینست

لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ٥٥ هٰذَا وَ اِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ٥٦ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ٥٧

هر آینه روزی ما نیست مر آنرا هیچ بآخر رسیدنی اینست و بدرستیکه از برای ریادمروان درعصیانست بدی بازگشت دوزخست که داخل میشوند در آن پس بدبستریست

هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ٥٨ وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ اَزْوَاجٌ ٥٩ هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا

اینست پس باید که بچشند آنرا آب جوشانست و چرک جراحت و دیگری از مثل او که اصنافست آن جمعیست انبوه داخل کرده شده باشما خوش مباد

مَرْحَبًا بِهِمْ اِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ٦٠ قَالُوا بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ

ایشانرا که ایشان درآیندگان در آتش گفتند بلکه شمائید مباد مرحبا شمارا شمایید فرستادید آنرا برای ما پس بدقرارگاهیست

٦١ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ٦٢ وَ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا

گفتند پروردگارما آنکه پیش فرستد برای ما این را پس زیاده کن عقوبتش را دو چندان در آتش و گفتند چیست ما را که نمی بینیم مردانیرا

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْاَشْرَارِ ٦٣ اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ ٦٤ اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ ٦٥

که بودیم می شمردیمشان از شریران آیا گرفتیم ایشانرا باستهزا یا کردید از ایشان دیدها بدرستیکه این هر آینه راستست که منازعه اهل آتش است

یاد ز اسمعیل کن هم زالیسع	یاد ذالکفل اعظم اهل ورع	برگزیده جمله بودند این کسان ‖ ذکر نیک از حق بودشان درجهان

متقین را هست برگشتی نکو / برگشوده باب جنتشان برو
میوها لذات افزون انحداست / کز لقاشان برجمال سرمد است
جلکی از راه سن برسان هم / یا بجسن از دیگران باید کم
اِنّ هذا لرزقنا ما له / من نفاذ اعنی نگردد قطع او
اِنّ للطاغین لشر مآب / دوزخی کاید در وی بیحساب
آن عذاب سخت وآب گرم وریم / گفت هذا فلیذوقوه حمیم
باشد آنها حلقهای زشت بد / یا سخنهائیکه گفتی از حسد
کردی آزار کسان ازدست واب / مال مظلومان گرفتی بی سبب
آن هذا فوج ممکم مقتحم / مرحبا نبود برایشان در مهم
بامان آیدم نمودشان جواب / این چنین گویند درحال خطاب
بالجحیم ادم اا قدمتموه / وزشما باشیم ایشان بر شوه
می نگویند ابحدا آنکس که پیش / داشت این را بهرما از کفر خویش
اینچنین گویند باهم در مقال / حیست مارا که نبینیم آن رجال
میگرفتیم آنکسانرا ریشخند / پس بد آیا که بدوزخ در کزند
یا بود قصد اینکه نکندیم چشم / سوی ایشان از تکبر یا که خشم

متکی باشند درآن بر سریر / می نخوانند از فوا که خود کثیر
قاصرات الطرف یعنی آرمان / بردشان کوتاه چشم از دیگران
ایست آنوعده که از یوم الحساب / برشما میداد حق اندر ثواب
حال اهل جنت این بود از نعیم / ملك شو از حال اصحاب جحیم
پس بسی باشد بدان آرامگاه / ایست پس بایدچشند اهل گناه
هم عذاب دیگراست ازشکل آن / نوعهای مختلف در هرزمان
هرزمان گردی بنوعی طعن وغمز / زاهل ایمان که بعش و که برمز
اندر آید این زمان ما تابعان / زانچه گردید اندرین بئس المکان
آنکسان آمدگان در آتشند / زشرار خلق بد آتش کشند
بل بران باشید لایقتر شما / نه بود بر جانتان لا مرحبا
هست دوزخ بهر ما بئس القرار / ورشما داریم این رنج و شرار
کن زیاد اورا دو چندان ازعذاب / که شدیم ازسان زاضلالش مثاب
که زاشرار آنکسانرا درجهان / میشمردیم و نمی بود آن حسان
بار ایشان کرده میل این دیدها / که ندیم ایج لك را ما بجا
پس بتحقیق و یقین از اضطرار / ذلك الحق تخاصم اهل نار

قُلْ اِنَّمٰا اَنَا مُنْذِرٌ وَ مٰامِنْ اِلٰهٍ اِلاَّ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ ٦٦ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ

بگو جز این نیست که من بیم کننده‌ام و نیست هیچ الهی جز خدا که یگانه قهر کننده است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو تاست غالب است

الْغَفّٰارُ ٦٧ قُلْ هُوَ نَبَؤٌ عَظِيمٌ ٦٨ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ٦٩ مٰا كٰانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاءِ الْاَعْلٰى اِذْ

که آمرزنده است بگو آن خبریست بزرگ که شما از آن رو گرداننده گانید نبود مرا هیچ دانشی بجمع برتر هنگامیکه

يَخْتَصِمُونَ ٧٠ اِنْ يُوحٰى اِلَيَّ اِلاَّ اِنَّمٰا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٧١

گفتگو کردند وحی کرده نمیشود بمن مگر آنکه البته منم بیم دهنده روشن

گو جز این نبود که باشد بالیقین / من شما را منذری از رب دین
آفریننده سموات و زمین / وانچه باشد بینشان پیدا چنین
گو عظیمست آن خبر و امری خطیر / معرضید از آن شما برنا و پیر
یعنی از ابلیس وآدم وز ملك / چون خصومت مینمودند از محك
وحی کرده کی شود بر سوی من

هم سزاوار پرستش نیست کس / جز خدای واحد القهار و بس
عالم او برخلق و بر اهل رجا / هست غفار از که آرند التجا
هم نبودم دانشی زین پیش هیچ / بر کلام قوم برتر در بسیج
بودشان با یکدگر یعنی جدال / هر یکیرا بود قولی در مقال
غیر از اینکه من نذیرم بر علن

اِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ ٧٢ فَاِذٰا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

وقتیکه گفت پروردگار تو مر ملائکه را بدرستیکه من آفریننده‌ام انسانی را از گل پس چون درست کردمش و دمیدم در آن از روحم

فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِينَ ٧٣ فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ٧٤ اِلاَّ اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كٰانَ مِنَ الْكٰافِرِينَ ٧٥

پس بروی در افتید مر آنرا سجده کنان پس سجده کردند ملائکه همه ایشان جملگی جز ابلیس که سرکشی نمود و بود از نا گروندگان

گفت چون رب ملایك را چنین / کافرینم آدمی را من ز طین
آورم بادست خویش آنرا بجای / تا که فضلی باشدش بر ماسوای
پس چو سازم زنده اورا پیش او / سجده آرید و درافتیدش برو
گفته‌ام از پیش وجهش یکبیك / گرچه آدم گشت مسجود ملك
غیر شیطان کاو ابا کرد از سجود / کافر ابدم گشت یا از پیش بود

پس نمایم خلقتش را چون تمام / میدمم از روح خود در وی مدام
روح چون بروی زاشیا اقربست / گردمم گفتا در آدم انسبست
سجده پیش آدم روشن جبین / سجده بر حقست کرداری یقین
پس ملایك سجده کردندش تمام / سر آدم بد چو معلوم کرام
خویش را اعظم شمرد از آدم او / کرد استکبار و انکار ادم او

قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ٧٦ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ٧٧ قَالَ

گفت ای ابلیس چه باز داشت ترا از آنکه سجده کنی مر آنچه را آفریدم بدو دست قدرتم تکبر کردی یا بودی از بلند مرتبگان گفت

اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ٧٨ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ٧٩ وَاِنَّ عَلَيْكَ

من بهترم از او آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس بیرون رو از آن پس بدرستیکه توئی رانده شده و بدرستیکه بر تو است

لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ ٨٠ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ٨١ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ٨٢

لعنت من تا روز جزا گفت پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت پس بدرستیکه توئی از مهلت داده شدگان

اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ٨٣ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ ٨٤ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ٨٥

تا روز آن وقت معلوم گفت پس بعزت تو که هر آینه گمراه خواهم کرد ایشان را همه جز بندگان ترا از ایشان که خالص کرده شدگانند

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ اَقُولُ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِينَ ٨٦ قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ

گفت پس درست است و راست میگویم که هر آینه پر خواهم کرد دوزخ را از تو و از آنکه پیروی کند ترا از ایشان همگی بگو نمیخواهم از شما بر آن

مِنْ اَجْرٍ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ٨٧ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ٨٨ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حِينٍ

هیچ مزدی و نیستم من از بر خود بستگان نیست آن مگر پندی مر جهانیان را و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از هنگامی

گفت حقش کای بلیس از سجده باز ... کرد چه منعت که ناوردی ساز
کردی استکبار آیا سر شدی ... خویش را حج یافتی کافر شدی
منجر باشند ازخود در شهود ... نیست تکلیفی بر ایشان در سجود
ایدم استکبار کردی یا ز پیش ... بودی از مستکبران از ظن خویش
من ز آتش گشته‌ام خلق او ز طین ... خود تو ما را آفریدی اینچنین
گفت شو دور از بهشت و آسمان ... یا از آن خلقت که حضرت بد بدان
بر تو باشد لعنتم تا یوم دین ... پس خوشد مردود رب العالمین
گفت حق باشی تو پس از منظرین ... تا بیوم وقت معلوم از یقین
جز عباد تو ز مقربان او ... که ز شرک و رجس پاکند و نکو
گفت حق فالحق والحق اقول ... از تو دوزخ را کنم پر بی نکول
ای محمد گو باهل مکه من ... از شما مزدی نخواهم زین سخن
چون لسانی شکر تسمع میکند ... ظاهر از خود آنچه را در آن نبد
این خبر را می‌بدانید از یقین ... یعنی این گفتار قرآن بعد حین
زندگان و مردگان بی امتناع ... زین خبر یابند جمله اطلاع

آنچه را که آفریدیم محض خیر ... خود بدست قدرتم بی ربط غیر
یا ز عالینی که محو آن فرقه‌اند ... اندر انوار جمالم غرقه‌اند
آن گروه از رتبها عالیستند ... از عقول و از ملائک هستند
گفت رو من بهتر اندر خلقتم ... غالب اندر لطف و نورانیتم
اول تفسیر این تحقیق را ... گردنم رو در نگر توفیق را
زانکه تو از راندگان حضرتی ... مانده از اقبال و دور از رحمتی
گفت ای پروردگار از بیم ... تا بیوم یبعثون ده مهلتم
گفت پس بر عزتت بی اشتباه ... میبرم اولاد آدم را ز راه
یعنی آنانکه بوصف عصمتند ... از قبایح در پناه حضرتند
یعنی از جنس تو وآنان کز انام ... بیرون باشند ایشان بالتمام
هم بیم من آنکه چیزی از خویش ... بر تکلف ندهم از اندازه بیش
نیست قرآن جز که پندی از خدا ... بر تمام جن و انس اندر هدی
یعنی اندر وقت موت و روز حشر ... یا ظهور دین حق یعنی که بدر
زندگان از ذوالفقار جان شکر ... مردگان از قهر خلاق البشر

سورة الزُّمَر خَمْسٌ وَ سَبْعُونَ آيَة وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشنده مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصاً

فرو فرستادن آن کتاب است از خدای غالب درست کردار بدرستیکه ما فرو فرستادیم بتو آن کتاب را براستی پس بپرست خدا را خالص دارنده

لَهُ الدِّينَ ٣ اَلاٰ لِلّٰهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيٰاۤءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ اِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا

برایش دین را داشته باشد که برای خداست دین بیغش وآنانکه فرا گرفتند از غیرش دوستان نمی پرستیم ایشان را مگر برای اینکه

اِلَي اللّٰهِ زُلْفٰي اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمٰا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٥ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ

نزدیک کنند ما را بخدا نزدیک گردانیدنی بدرستیکه خدا حکم میکند میانشان در آنچه ایشان در آن اختلاف میکنند بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که او است دروغگوی

كَفّٰارٌ ٦ لَوْ اَرٰادَ اللّٰهُ اَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفٰي مِمّٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ سُبْحٰانَهُ هُوَ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ

ناسپاس اگر خواسته بود خدا که بگیرد فرزندی هر آینه برگزیده بود از آنچه می آفریند آنچه را میخواست منزه است پاک بودنش را اوست خدای یگانه

الْقَهّٰارُ ٧ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَي النَّهٰارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهٰارَ عَلَي اللَّيْلِ

قهر کننده آفرید آسمانها و زمین را براستی می افزاید شب را بر روز و می افزاید روز را بر شب

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُسَمًّي اَلاٰ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّٰارُ ٨

و مسخر کرد آفتاب و ماه را همه میرود برای وقتی نام برده شده دانسته باشید که اوست عزیز آمرزنده

باشد این تنزیل قرآن درقرار	از خدای غالب استوده کار	ما فرستادیم سوی تو بحق	این کتاب جامع اندر هر سبق
پس پرستش آن خدا را اینچنین	که تو باشی مخلص او را خود بدین	مینماید اینکه از بهر خداست	دین پاک از شرک و غیر اعمی سزاست
وانکسانی که گرفتند اولیا	غیر او یعنی خدایان از خطا	میگویند اینکه معبودان پست	ما نپرستیم الا آنکه هست
آن پرستش موجب قرب و هدی	میکند نزدیک ما را بر خدا	بیشان حاکم بود حق بیگزاف	زانچه اندروی نمایند اختلاف
راه ننماید یقین خلاق ناس	آنکسی کاو کاذبست و ناسپاس	ور خدا میخواست تا گیرد ولد	برگزیدی خود ز مخلوقات خود
آنچه را میخواست یعنی اختیار	مینمود از بهر خود فرزند و یار	آنخدای واحد القهار اتك	هست پاک از جفت و فرزند و شریك
خلق کرد ارض و سما را بالحق او	بی ملعو و بیهده در جستجو	اندر آرد لیل را او در نهار	روز را هم در شب آرد در مدار
همچنین فرمود رام او مهر و ماه	میرود هریك بوضع خویش راه	تا زمانی نام برده که بسر	اندر آید دورهٔ شمس و قمر
	مینماید اینکه باشد آنخدای	غالب و غفار خود بر ماسوای	

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْاَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ اَزْوٰاجٍ يَخْلُقُكُمْ

آفرید شما را از نفسی واحد پس برگردانید از آن جفتش را و فرو فرستاد برای شما از شتر و گاو و گوسفند هشت جفت می آفریند شما را

فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلٰثٍ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لاٰ اِلٰهَ

در شکمهای مادرانتان آفریدنی از بعد آفریدنی در تاریکیهای سه گانه اینست خدا پروردگار شما مر او را پادشاهی نیست الهی جز او

اِلاّٰ هُوَ فَاَنّٰي تُصْرَفُونَ ٩ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لاٰ يَرْضٰي لِعِبٰادِهِ الْكُفْرَ وَاِنْ تَشْكُرُوا

پس کجا برگردانیده میشوید اگر کافر میشوید پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از شما و نمی پسندد برای بندگانش کفر را و اگر شکر کنید

يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰي اِلٰي ثُمَّ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٠

می پسندد آن را برای شما و بر نمیدارد بردارنده بار گناه دیگری را پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر دهد شما را به آنچه بودید که میکردید

اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ١١

بدرستیکه او داناست بذات سینها

خلقتان کرد او ز نفس واحده
کردهم ایجاد از بهر شما
مر شما را در بطون امهات
درسه ظلمت صلب وبطن وهم رحم
ملك دان او و شاهی خاص او
پس اگر کافر شوید ای مردمان
ور سپاس آرید بپسندد خدا
برندارد هیچ بردارندهٔ
پس شمارا میدهد آنجا خبر

رو بگردانیدهم در فایده
او زانعام شما نی زاقتضا
خلق میداز خلق سازد مانات
پس رهاند از جهات منظلم
بل بهستی لا اله غیره
یا بگردانید بر شکرش زبان
بر شما آنرا نه برخود زاقتضای
وزر دیگر گر ثقل ارزندهٔ
رانچه کردید اندرین دنیا دگر

زوج اویعنی که حوا را پدید
یعنی ازمیش وبز وگاو و شتر
نطفه را یعنی نماید علقه آن
آنکه کرد اوخلق این اشیاچنین
پس کجا گردید گردانیده باز
ازشما پس بی نیاز است آنخدا
یعنی اومحتاج شکر ازخلق نیست
پس شمارا جای برگشت استهم
پس جزا بدهد شما را بی قصور

یعنی اورا ازهمان نفس آفرید
کرد خلق ازبهر تان افزون وبر
علقه را هم مضغه وانرا استخوان
آفریننده شما باشد یقین
از ره توحید وحق جز برمجاز
برعبادش نیست بر کفر اورضا
بلکه خودشکر از شرو طاند کیست
سوی آن پروردگار ذوالکرم
کا گه است اوجله برسر صدور

وَ اِذا مَسَّ الْاِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً اِلَيْهِ ثُمَّ اِذا خَوَّلَهُ نِعْمَة مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُو

و چون مس کند انسانرا ضرری میخواند پروردگارش را بازگشت کنان باو پس چون دهد اورا نعمتی از خود فراموش کند آنچه را بود که میخواند

اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ اَنْداداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً اِنَّكَ مِنْ

بآن از پیش و گردانید برای خدا همتایان تا گمراه کند از راه او بگو بر خور بکفرت اندکی بدرستیکه توئی

اَصْحابِ النّارِ ١٢ اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْاخِرَةَ وَ يَرْجُو

از اهل آتش آیا کسیکه اوست عبادت کننده در اوقات شب سجده کننده و ایستاده بیم دارد از آخرت و امید میدارد

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ اِنَّما يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ ١٢

بخشش پروردگارش را بگو آیا یکسانست آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که پند میگیرند صاحبان خردها

قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَاَرْضُ اللّٰهِ

بگو ای بندگان من آنانکه ایمان آوردید بپرهیزید از پروردگارتان برای آنانکه خوبی کردند در این دنیا خوبیست و زمین خدا

واسِعَةٌ اِنَّما يُوَفَّي الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ ١٤

وسیع است جز این نیست تمام داده میشوند صبر کنندگان مزدشان را بدون شمار -

چونکه انسانرا کند مس رنج وغم
بعد از آنکه حق عطا فرمود باز
یا رود از یادش آنرا که زپیش
گو بکافر تو بکفر خویشتن
آنکه استاده است آیا بیمشب
گو بود آیا مساوی در مقام
گردمی باشی بطاعت با یقین
خواند این آیت یکی اندر نماز
گفت اورا تا نماند مشتبه
گوز شفقت ای رسول نیکخو
اندراین دنیا باحسان ساعیند
یعنی ازشهریکه دروی مضطرید
غیر از این نبود که صابر را ثواب

یا که قحط وابتلائی بیش وکم
نعمتی ازخود بوی با اعزاز
خواند وهمتان یا گرید اورا بکیش
باش برخوردار دراندك زمن
ساجد و قایم دعارا نزد رب
آنکه دانا وانکه نادانست وخام
به که عمری بی یقین ازساجدین
کرد پس قنبر توقف واز نیاز
خفتن او بلکه از طاعات به
یا عبادی الذین آمنوا
غیر نیکی نیست ایشانرا پسند
روی برشهر دگر زانجا برید
برتمامی داده گردد بیحساب

پس بخواند رب خودرا بس نکو
خود فراموش اوکند اندرزمان
میپرستد هرچه را غیر از اله
زود آید سر همانا روزگار
میترسد از عذاب آنسرای
غیر از این نبود که میگیرند پند
مرتضی درکوفه باقنبر شبی
مرتضی فرمود چونکردی درنك
چون عیان شد بود زارباب نفاق
می بپرهیزید از پروردگار
هست ارض حقتعالی بس فراخ
یا مراد ازارض واسع جنتاست
کرده صبر اندر بلا وفقر و درد

باز گردنده بود برسوی او
آنکه حق را خواندی اندر دفع آن
تا کند گمره خلایق را زراه
پس تو خواهی بود ازاصحاب نار
هست امید رحمت اورا از خدای
زین مثلها عاقلان هوشمند
میگذشت آمد صدای یاربی
گفت ماندم زین صدا بر جا چو سنك
نیست پس دانا چونادان در سیاق
آنکسانرا که بود نیکی شعار
رو بآن آرید ازین تنگین مناخ
یا دل پاك ازقصور و آفت است
یا بطعن دشمنان حرف سرد

قُلْ اِنّي اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدّينَ وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمينَ ١٥ قُلْ اِنّي

بگو بدرستیکه من فرموده شده‌ام که بپرستم خدارا خالص دارنده براپش دین‌را وفرموده شده‌ام که باشم اول مسلمانان بگو بدرستیکه

اَخافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبّي عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ ١٦ قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دينى ١٧ فَاعْبُدُوا ماشِئْتُمْ

من میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم را ازعذاب روزی بزرگ بگوخدارا میپرستم خالص کننده برایش دینم‌را پس‌بپرستید آنچه را خواهید

مِنْ دُونِهِ قُلْ اِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ

از غیراو بگو بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان کردند در نفسهاشان و کسانشان روز قیامت دانسته باشید که آنست آن زیان

الْمُبينُ ١٨ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبادَهُ يا عِبادِ

آشکار مر ایشانراست از بالاشان سایبانها از آتش و از زیرشان سایبانها آن بیم میدهد خدا بآن بندگانش را ای بندگان من بپرهیزید

فَاتَّقُونِ ١٩ وَالَّذينَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ اَنْ يَعْبُدُوها وَاَنابُوا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰى فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذينَ

ازمن وآنانکه اجتناب کردند از طاغوت که بپرستند آنرا وبازگشت نمودند بخدا ایشانراست مژده‌گانی پس مژده ده بندگان مرا آنانکه

يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰئِكَ الَّذينَ هَدٰيهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبابِ ٢٠

میشنوند سخن‌را پس‌پیروی میکنند خوبترش‌را آنها آنانندکه هدایت کرد ایشانرا خدا وآنها ایشانند صاحبان خردها

گوکه مأمورم من ازحکم و نصوص
گویم عصیانش ازمن هست بیم
دین خودرا دشمن از بهر خدا
مشرکان گفتند تو کردی زیان
درة امت که بود هرکس حقیر
هست ایشانرا زموی و تحتشان
چون حزن باشد عقوبتها فزون
سوی حق گشتندهم باز از یقین
پیروی پس آنجماعت میکنند
درعملها آنچه بهتر واقوم است

اینکه پرستم خدارا با خلوص
ترسم اعنی ازچنان روزی عظیم
پاك سازنده زهر شرك و ریا
که زدین ما گذشتی ناگهان
میبایند اهل خودرا در سعیر
سایبانها از آتش ازوصف و نشان
در قیامت یا عباد فاتقون
مژده‌ها باشد مر ایشانرا بدین
بهترش را در اعمال از پسند
ابتدا پیروی کنند این الزام است
آنگروهند از بشنن عاقبه

پاك سازم دین اورا از زیان
گو پرستم من خدائی را بحق
فاعبدوا ما شئتم اعنی جز خدا
ای محمد گو خسران است آن
می‌نمایند اینکه خسران مبین
ذلك یخوف الله به
وانکسانیکه زطاغوت اجتناب
مژده ده پس بر عبادم آنکسان
عمورا راجح شمارند از قصاص
آنگره که تابع شکوترند
صاحبان عقلهای صافیه

باشم اول کس زگردن هشتگان
پاك سازم نقش باطل زین ورق
هرچه خواهید آن پرستید ازهوا
که باهل ونفس خودکرد اوزیان
آن بود گرهست هیچ ازعقل ودین
بندگانش را که یابند آگهی
کرده‌اند از پرستش واجتناب
کاشوند آنقول حق را نگهبان
صدقهٔ پنهان زپیدا ز اختصاص
حق نموده راهشان یك‌احرند

اَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النّارِ ٢١ لٰكِنِ الَّذينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ

آیاپس آنکه لازم شد براو سخن عذاب آیاپس تو نجات میدهی آنراکه باشد در آتش لیکن آنانکه ترسیدند از پروردگارشان برای ایشانست

مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ وَعْدَ اللّٰهِ لا يُخْلِفُ اللّٰهُ الْميعادَ ٢٢ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ

غرفهائی که از بالای آنهاست غرفهائیست بنا کرده شده که میرود از زیر آنها نهرها وعده دادن خدا خلاف نمیکند خدا وعده را آیا ندیدی که خدا

اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابيعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً اَلْوانُهُ ثُمَّ يَهيجُ

فروفرستاد از آسمان آبرا پس روان گردانید آنرا چشمها در زمین پس بیرون آورد بآن کشتنی را که مختلف است اصنافش پس خشك میشود

فَتَرٰيهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً اِنَّ في ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبابِ ٢٣ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ

پس بینی آنرا زرد شده پس میگرداند آنرا شکسته ریزه بدرستیکه در آن هر آینه پندیست مر صاحبان خردهارا آیاپس کسیکه گشادگی داد خدا سینه‌اش را

لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ٢٤

برای اسلام پس اوست بر نوری از پروردگارش پس وای بر آنانکه سخت است دلهای ایشان از یاد خدا آنهانند در گمراهی روشن

آنکسی آیا که واجب شد براو   قول تهدید عذاب ایضا له
لیك برهیزند کارا از شرف   غرفها مبنی بود فوق غرف
جاری ایشانرا ز زیر غرفهها   باشد انهاری روان ازطرفهها
بارن آیا می‌بینی این که کرد   آنرا از آسمان خلاق فرد
پس برون زان آب آرد کشت زار   رنگهایش مختلف بیش از هزار
چون برنج وگندم وهم ماش وجو   میوه‌ها از هر قبیلی نو بنو
پس بگرداند مرآنرا زرد زیر   اندراین پندیست مر اهل تمیز
با وسیله قوهٔ ادراك و عقل   وردلیل وحجت وبرهان و نقل
یا که اوازنورحق روشن‌دل است   شرح صدر از نورحقش حاصلست
برقلوب قاسیه پس ویل و وای   کان نباشد روشن از ذکر خدای
ذکر باشد یاد علام‌الغیوب   که حق آنرا داده سبت برقلوب
صورت فکراست کرداری حضور   وجه نورالله فی کل الدهور
دست دیو نفس بند ازواصفی   ازسلیمان حشمتی یا آصفی
از مضلات ازحق جوئی پناه   بالله ازهچت برد دیوی زراه
هادی حنفاں بود قرآن وبس   یا که صاحب سینهٔ کامل نفس

پس توآیا میرهانی ز آتشش   زده چون دست قضا آتش‌اتشش
آنکسانی که زحدا ترسنده‌اند   سال ومه در بندگی پاینده‌اند
ایست وعده حق که داده بیشمار   خلف نکند وعده خود کردگار
بس مکاریر ویتابیع این چنین   اندر آورد آب از قعر زمین
یا مراد از مختلف الوانه   باشد آن اصناف واجناس نکو
میشود خشك‌آن پس ازسبزی دگر   بینی آنرا پس‌توزرد اندر نظر
پس کسی آیا که بگشاده خدای   صدر وقلبش‌را باسلام ازعطای
یا که ازمحض عنایت در قرار   وان بود پس نوری ازپروردگار
هست‌چون‌آنکس که باشدسینه‌اش   تنك و تاریك وسیاه آینه‌اش
در ضلالی آشکارند این گروه   که بود دلهایشان ازسنگ وکوه
هرکه معرض‌شد زفکر وراه فکر   باب قلبش را ببندحق زذکر
نی که هروجهی بود رخسار شه   لعل‌را باشد شناسی از شبه
آن سلیمان صورت پیمبر است   آصف اندر ره ولی رهبراست
رهبر ازتفسیر منزلی که گشت   شرح قرآن‌رانکه تفسیرصفی است
وین‌دو همدستند باهم درسلوك   همچو حورقماع ظلمات شکوك

اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ

خدا فرو فرستاد بهترین سخن را کتابی متشابه مثانی که بلرزد از آن پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان پس نرم میشود

جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ

پوستهاشان ودلهاشان بذکر خدا آن ارشاد خداست که هدایت میکند بآن کسی را که بخواهد وکسیرا که اضلال کند خدا پس نیست

مِنْ هَادٍ ٢٥ اَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

مر اورا هیچ هدایت کننده آیا پس کسیکه نگاهداری کند بروی خویش از بدی عذاب روز قیامت وگفته شد مر ظالمانرا که بچشید آنچه بودید که

تَكْسِبُونَ ٢٦ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتٰيهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ٢٧ فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ

کسب میکردید تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس آمد ایشانرا عقوبت از جائیکه نمیدانستند پس چشانید ایشانرا خدا

الْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٢٨ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هٰذَا

خواری در زندگانی دنیا وهر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند وبتحقیق زدیم از برای مردمان در این

الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٢٩ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٣٠ ضَرَبَ

قرآن از هر مثلی باشد که ایشان پند گیرند قرآنی عربی نه صاحب کجی باشد که ایشان بپرهیزند زد

اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

خدا مثلی مردی که در آنند شریکان مخالفان یکدگر ومردی خالص مر مردی را آیا یکسانند در حالت ستایش مر خدارا

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٣١

بلکه اکثر ایشان نمیدانند

حق فرستاده نکوتر از حدیث
یا که آیاتش بطرز یکدگر
لرزد ازوی پوستهای آنکسان
یعنی ازغفران چومیآرند یاد
وانکه را گمراه سازد در سبیج
چون کسی باشدکه در یوم القیام
پیش ازایشان بزتکذیب ارشتاب
خواری دنیا و رنج اخروی
هست قرآنی بگفتار عرب
حق زد اندرشرک وتوحید ایمثل
هرشریکش حدمقی گوید زدور
تا بود مردی غلام یکنفر

یعنی این قرآن برغم هرخبیث
درفصاحت درتناسب در خبر
کزخدا ترسند گاه امتحان
نرم گردد قلبهاشان زاعتماد
پس مراورا رهنمائی نیست هیچ
هست ایمن از عذاب و انتقام
زانسا کردند و آمدشان عذاب
اکبراست آن گرنداسد آروی
اندراو سودکجی و ن ی عجب
هست مردیرا شریکان درعمل
هیچیک باید نانهام آن امور
مردم ازخود ساردش خوشنودتر
هست حق را هرثنا وهرسپاس

مر مشابه باهم اندر انتظام
مرمثانی منطوی یعنی بنص
پوستها و قلبهاشان پس شود
باشد این خود رهسودن ازخدا
آنکه پرهیزد پس آیا درحساب
گفته گردد ظالمان را که چشید
اندرهی که دور بودند از شعور
اندراین قرآن زدیم الیهر اس
نیست درروی هیچ وجه انحراف
چند مولا باشدش .گر بندهٔ
هم ازاو نبود راضی هیچیک
درشباهت این دو باشد مثل هم
بل ندانند اکثراین ارناشناس

بعض بعضی را مصدق بالتمام
ازره تکرار احکام وقصص
نرم سوی ذکر حق اندر رشد
زان شود آراکه خواهد رهنما
مر بوجه خویش انسوءالعذاب
مرجزای آنچه کسب آن کرده‌اند
پس حق ایشانرا چشاند اندرظهور
از مثلها بهریند اندر شناس
مرپرهیزند شاید از خلاف
برخلاف یکدگر جوینده
فش اوخواهند تا سازند حک
هیچ آیا همچنانکه مدح وذم

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ٣٢ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ٣٣ فَمَنْ اَظْلَمُ

بدرستیکه تومرنده و بدرستیکه ایشانند میرندگان پس بدرستیکه شماروز قیامت نزد پروردگارتان نزاع میکنید پس کیست ظالمتر

مِمَّنْ كَذَبَ عَلَي اللّٰهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ اِذْجَآءَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ٣٤ وَالَّذِي

ازآنکه دروغ بست بر خدا وتکذیب نمود راستیرا چون آمد اورا آیا نیست در دوزخ مقام مر کافرانرا وآنکه

جَآءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ٣٥ لَهُمْ مَا يَشَآؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ

آورد صدق را و تصدیق نمود آنرا آنگروه ایشانند پرهیزکاران مرایشانراست هرچه خواهند نزد پروردگارشان آنست پاداش نیکوکاران

٣٦ لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ٣٧

تا محو کند خدا ازایشان بدترین آنچه کردند و پاداش دهد ایشانرا مزدشان بنیکوترین آنچه بودند که میکردند

اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیانیست خدا کفایت کننده بنده‌اش مراو و میترسانندترا بآنانکه ازغیراویند وکسی راکه اضلال کرد خدا پس نیست مراورا هیچ هدایت کننده

٣٨ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ٣٩

وکسیراکه هدایت کرد خدا پس نیست مراورا هیچ گمراه کننده آیانیست خدا غالب صاحب انتقام

مشرکان گفتند داریم انتظار
بعد موت اندر مقام رستخیز
کردهم تکذیب برگفتار راست
نیست آیا از مجازات عیان
آنگروه ایشان بوند از متقون
هستشان در نزد رب خود چنین
هم دهد پاداش حق درکارشان
مشرکانت بیم بدهند ازبیان
حق اگر گمره کند دروادئی

موت احمد تا رهیم ازگیرودار
خصم هم درنزد حق باشند نیز
یعنی این قرآن که از صدق ازخداست
درجهنم جایگاه کافران
هم مصدق هم صدیق اندر شئون
گر یقین داری جزاء المحسنین
برنکوتر چیزی ازکردارشان
زانچه غیرازحق پرستند انقیان
بنده را پس نیست بهرش هادئی
نیست آیا غالب آن رب الانام

آمد آیت که تو وایشان بالتمام
کیست پس ظالمتر ازآن برملا
چونکه آمد بروی ازحق بافروغ
وانکه آورد اوکلامیرا براست
هست ایشانرا بجنت دمبدم
تا بپوشاند خدای لمیزل
نیست حق بربنده‌اش آیاکه بس
که زنی گر بربتان ما تر
وانکه راکرد اوهدایت ناگهش
برهرآنچیزی ز روی انتقام

متصف بر وصف موتند ارعطاء
که دروغی گفت آنکس برخدا
داشت پس گوینده‌اش رابردروغ
وانکه تصدیقش نمود اوکزخداست
آنچه خواهند ازکرامات و نعم
بدترین آنچه کردند از عمل
تاکند رو دمع صر درهرنفس
برتو ار ایشان بود بیم خطر
پس نباشدکس که سازد گمرهش

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

واگر بپرسی ازایشان که که آفرید آسمانها وزمین را هرآینه خواهند گفت الله که خداست بگو آیا پس خبر دهید که آنچه را میخوانید ازغیر

اللّٰهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ

خدا اگر خواست خدای بمن ضرری آیا ایشانند دفع کننده ضررش یا خواست بمن رحمتی آیا ایشانند نگاه دارندگان

رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ٤٠ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي

رحمتش بگو بس است مرا خدا براو توکل میکنند توکل کنندگان بگو ای گروه بکنید بر توانائیتان بدرستیکه

عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤١ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ

من کننده ام پس زود باشد که بدانید کسرا که آیدش عذابی که خوارکند اورا و فرود آید براو عذابی پاینده بدرستیکه ما فرستادیم برتو

الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ

آن کتاب را برای مردمان بحق پس کسیکه هدایت یافت پس باشد برای نفسش و کسیکه گمراه شد پس جز این نیست که گمراه میشود بر آن و نیستی تو برایشان

بِوَكِيلٍ ٤٢ اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ

نگهبان خدا قبض میکند روحها را وقت مردنش وآنکه نمرده است در خوابش پس نگاه میدارد آنرا که گذارش داد

عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤

برآن مرگ را وسر میدهد ومیفرستد دیگری را تا وقتی نام برده شده بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست برای گروهی که فکر میکنند

ور بپرسی مشرکان مکه را
گو پس آیا آنچه را دون از خدا
ور بخواهد رحمتی دارند باز
گو کنید آنرا عمل ای قوم من
آنکسی کاید سوی او عذاب
را که نازل بر تو کردیم این کتاب
وانکه گمره گشت پس بود جز این
حق نگیرد جمعهارا عین موت
وانچه هست از زنده گیرد نفس او
که بود این خلقت ارض وسما
می بخوانید از الهان خود شما
این بدان آنرا زمن آیا بساز
که توانید از خصومت ور من
محنت رسوا کننده بی حساب
بر هدای مردم از حق و صواب
که شد او گمره بنفس خود یقین
هم بگیرد در منام از قبل موت
سوی ابدان باز پس بی گفتگو
اندرین باشد علاماتی دگر
می بگویند آن خدای ذوالجلال
حق بخواهد گر زیانی بهر من
بود کافی خدایم که براو
عالمم من هم بحد در کار خویش
هم فرود آید براو رنجی مقیم
بر هدایت هرکه پس زان بردیی
تو بر ایشان خود نگهبان نیستی
پس نگهدارد نفوسی را که آن
تا بهنگام اجل آید زمان
بهر ارباب تفکر در نظر
اندرین ره نیست حاجت بر سؤال
دفع آن آیا کنند ایشان ز من
تکیه کرد اهل توکل بی عنو
زود پس باشد که دانید این ز پیش
بعد رنج دنیوی اندر جحیم
فائده آن هست بهر نفس وی
تا که بر ایمانشان سخت ایستی
موت بروی شد قضا در اینجهان
بر همای مؤمنان و کافران

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ٤٥ قُلْ لِلّٰهِ

آیا گرفتند از غیر خدا شفیعان بگو آیا واگرچه باشند که مالک نباشند چیزیرا و نه فهمند بگو مر خدار است

الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٤٦ وَإِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ

شفاعت همگی مراوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس سوی او برگردانیده میشوید وچون ذکر شود خدا تنها

اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ٤٧

درهم شود دلهای آنانکه ایمان نمی آورند بآخرت وچون ذکر کرده شود آنانکه از غیر اویند آنگاه ایشان شاد میشوند

قُلِ اللّٰهُمَّ فاطِرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما

بکونار خدایاپدیدآورنده آسمانها وزمین دانای غیب است وحضور تو حکم میکنی میان بندگانت درآنچه

كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ ٤٨ وَلَوْ اَنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا ما فِي الْاَرْضِ جَميعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ

بودند در آن که اختلاف میکردند واگر آنکه بودی مرآنان راکه ستم کردند آنچه در زمین است همگی ومثلش با او هر آینه فدا میدادند آن از

سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ٤٩ وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما

بدی عقوبت روز قیامت وظاهر شد مرایشان را از خدا آنچه نبودند که گمان برند وظاهر شد مرایشان را بدیهای آنچه

كَسَبُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٥٠ فَاِذا مَسَّ الْاِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ اِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً

کسب کردند واحاطه کرد بایشان آنچه بودند که بآن استهزا میکردند پس چون مس کند انسان را ضرری خواند ما را پس چون دادیم اورا نعمتی

مِنّا قالَ اِنَّما اُوتيتُهُ عَلي عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ٥١ قَدْ قالَهَا الَّذينَ

ازما گوید جز این نیست که داده شده آن را بر علمی بلکه آن بلائی است ولکن اکثرایشان نمیدانند بتحقیق گفتند آنرا آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَما اَغْني عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ ٥٢ فَاَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَالَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ

بودند پیش از ایشان پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند پس رسید ایشان را بدیهای آنچه کسب کردند و آنانکه ستم کردند از

هٰؤُلاءِ سَيُصيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزينَ ٥٣ اَوَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

اینها زودی میرسد ایشان را بدیهای آنچه کسب کردند و نیستند ایشان عاجز کنندگان آیا ندانستند که خدا گشاده میگرداند روزی را برای

يَشاءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّ في ذٰلِكَ لَاٰياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥٤

کسیکه میخواهد و تنگ میگرداند بدرستیکه در آن هر آینه آیتهاست مرگروهی راکه ایمان میآورند

می‌نیاوردند ایمان این فرق — مل گرفتندی شفیعان دون حق
گوشفاعت هست مرحق را جمیع — هرکرا خواهد مکن سازد شفیع
هست اورا شاهی ارض و سما — پس بسوی اوست برگشت شما
آن قلوبی کره کفراشان — بست بردیگر سرای ایمانشان
گوکه ای معبود برحق و یقین — آفریننده سموات و زمین
حکم کن بین عبادت بیخلاف — آنچه را کردند در وی اختلاف
هم بمثل آن دوچندان در حساب — خویش تا بخرند از سوءالعذاب
هم شود ظاهر برایشان از حجاب — سیئات آنچه کردند اکتساب
مس چو ایشان را کند فقر و مرض — خواند او مارا درآندم بیعوض
گوید او نبود جزاین بر متفق — من براین بودم بداتش مستحق
لیک زایشان می‌ندانند اکثری — کان بهم باقمت است از دیگری
پس نه زایشان داشت خود مازان عذاب — آنچه کردند از زر و مال اکتساب
واین ستمکاران که درعصر تواند — زود باشد که رسدشان بس گزند
مینداننسند آیا حق براست — میگشاید رزق هرکس راکه خواست

گو بود آیا شفیع ارچه بند — مالك چیزی و هم بی عقلمند
باشد این حق را بادن واختیار — این اوانا برکه بخشد کردگار
چون که ذکر حق بکتائی شود — مشما ذکر در قلوب بی رشد
وان مثارا غیرحق چوآرید یاد — آنکه ایشان تاره روکردند وشاد
عالم غیب و شهادت برقرار — رانچه پنهاست وانچه آشکار
ورکه استمکاره کارا آنچه هست — درزمین هدیه دهد ایشان بدست
در قیامتشان شود ظاهر خودآن — که میکردند بهر خود گمان
هم محیط آید برایشان آزمان — آنچه میکردند استهزا بران
پس چوما دادیم اورا در طلب — بخششی ازخود بدفع آنکرب
آنچنان بودکه گوید ملکه هست — امتحان آنچه ازنعم دارد بدست
پس ازایشان بودشان هم این مثال — که خداشان دادهند مال ومنال
پس جزای مکسبشان در رسید — کان نبود الا عقوبات شدید
برجزای آن بدیها هم نیند — این کسان عاجز کنندهٔ ماچند
هم نماید تنگ هداز وسعتی — از ود مرمؤمنان را آیتی

قُلْ يا عِبادِيَ الَّذينَ اَسْرَفُوا عَلي اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعاً

بگو ای بندگان من که اسراف کردند برخودهاشان نومید مشوید از رحمت خدا بدرستیکه خدا می‌آمرزد گناهارا همه

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٥ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ٥٦

بدرستیکه او است آمرزنده مهربان وبازگشت کنید بسوی پروردگارتان و انقیاد ورزید مراو را پیش از آنکه آید شما را عذاب پس یاری کرده نشوید

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٥٧ أَنْ

و پیروی کنید بهترین آنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگارتان پیش از آنکه آید شما را عذاب ناگاه و شما ندانسته باشید آنکه

تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ٥٨ أَوْ تَقُولَ

گوید نفسی ای اندوه و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردم در قرب خدا و بدرستیکه بودم از پیش هر آینه از استهزا کنندگان یا گوید

لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ٥٩ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً

اگر آنکه خدا هدایت کرده بود مرا هر آینه بودم از پرهیزکاران یا گوید وقتیکه بیند عذاب را کاش بودی مرا بازگشتی

فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٦٠

پس میشدم از نیکوکاران

ای محمد بندگانم را بگو
کو بیامرزد گناهان را تمام
پیش از آن کاید شما را بر عذاب
از خداوند شما اندر عیان
ای ندامت بر من از افراط و دق
تا که از حسرت نگوئی با فسوس
یا که گوید ره نمود از حق مرا

یا عبادی الذین اسرفوا
چون غفور است و رحیم او بر انام
هم نه یاری داده گردید از نصاب
پیش از آن کاید عذابی ناگهان
یعنی از تقصیر من در جنب حق
من بدنیا بودم از اهل فسوس
بودم از پرهیزکاران بخطا
یعنی اندر وقت رؤیت بر عذاب

بر نفوس خود عصیان مرید
باز سوی رب خود گردید شاد
پیروی آرید هم در مایده
هم شما باشید از آن بیخبر
جنب حق را در ولایت روبجو
مینمودم یعنی استهزا و دق
یا که گوید باز اگر گشتم یقین
انّ لو کرة بگوید بر شتاب

میشوید از رحمت حق نا امید
هم نمائید امر او را انقیاد
زانچه بهتر بر شما نازل شده
زان کراهت تا نگوید یکنفر
پس مکن تقصیر اندر جنب او
بر کتاب و بر رسول و امر حق
بودمی در بازگشت از محسنین

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ٦١ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

آری بتحقیق آمد ترا آیتهای من پس تکذیب نمودی آنها را و سرکشی کردی و شدی از کافران و روز قیامت

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ٦٢ وَيُنَجِّي

خواهی دید آنها را که دروغ بستند بر خدا روهاشان سیاه شده آیا نیست در دوزخ مقامی تکبر کنندگان را و میرهاند

اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٦٣ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ

خدا آنان را که پرهیزکار شدند بوسیله رستگاریشان مس نکند ایشان را بدی و نه ایشان اندوهناک شوند خداست آفریننده همه چیز واوست

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ

بر همه چیزی نگهبان مراو راست کلیدهای آسمانها و زمین و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا آنها ایشانند

الْخَاسِرُونَ ٦٤ قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ٦٥ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى

زیانکاران بگو آیا پس غیر خدا را میفرمایید مرا که بپرستم ای نادانان و بتحقیق وحی کرده شد بتو و بآنها

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ٦٦ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ

که بودند پیش از تو که اگر شرک آوری هر آینه نابود خواهد شد عملت و هر آینه خواهی شد البته از زیانکاران بلکه خدا را پس

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ٦٧ وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

بپرست وباش از شکرکنندگان وشناختند خدارا حق شناختش ودمین همه گرفته شده دردست اوست روز قامت و

السَّمٰوٰاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٦٨

آسمانها پیچیده شدگانند دردست راستش پاکا و برتر آمد از آنچه شریك میگردانند

حق بگوید بلکه آیاتم بتو
بیی آمارا برور رستخیز
حق رهاند متقیں را ار تعب
آورینندهٔ هرآنچیزی خداست
وانکه کافرشد بآیات خدا
وحی ما کردیم دراحکام خویش
وز زیانکاران توباشی بسخن
می‌نکردند ایچ تعظیم خدا
این زمینستش بقضه اقدار

آمد و کردی توتکذیب ازعتو
که دروغی برخدا بستند نیز
از اطاعت که بفوز است آنسب
هم نگهبان او بهرچیزی بحاست
آنگروهند از زیانکاران بجا
سوی تو وآنانکه بودند ازتوپیش
وایست برامت خطاب ازذوالمنن
قدر قدرو قدر تعظیمش بجا
درقیامت وین سپهر اندر مدار
ذات او پاك وبلنداست ازیقین

سرکشی کردی بدی ازکافرین
رو سیاه آیا باشد پس نگاه
به رسدشان سؤ حالی دریقین
هم مقالید سموات و زمین
گو بجرحق امر آیا میکند
آوری گرشرك اعمال تو پس
بل خدارا کن پرستش باش هم
آنچه بود اعنی سزای عظمتش
هست پیچیده شده با رفعتش
زانچه شرك آرند بروی مشرکین

عقل ودین دادی گرمی کفروکین
دوزخ آن گردکشان را جایگاه
به رهنمای شوند اندوهگین
باشد اورا وین بودش مستبین
تا پرستم ای بجهل خود مزید
حبطکی باطل شود ازیش وپس
از سپاس آرندگان اندر نیز
بل سزای اندکی ازعرش
درکف تقدیر وبیعهٔ قدرتش

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ

و دمیده شد در صور پس بهوش شد آنکه بود در آسمانها و آنکه بود در زمین جز آنکه خواست خدا پس دمیده شد در ان دیگر پس

فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ٦٩ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ

آنگاه ایشان ایستادگان که مینگرند و روشن شد زمین بنور پروردگارش ونهاده شد کتاب وآورده شد پیغمبران و شهیدان

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٧٠ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا

وحکم کرده شد میانشان براستی وایشان ظلم کرده نشوند وتمام داده شد هر نفسی آنچه را کرده بود واوست داناتر بآنچه

يَفْعَلُونَ ٧١ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ

می‌کنند ورانده شدند آنانکه کافر شدند سوی دوزخ فوج فوج تاچون آمدند آنرا گشوده شد درهایش وگفتند مرایشانرا

خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا

خازنانش ایا نیامد شمارا رسولانی ازشما که میخواندند برشما ایهای پروردگارتانرا وبیم میکردند شمارا ملاقات روزتان این

قَالُوا بَلَىٰ وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ٧٢ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

گفتند آری ولیکن لازم آمد سخن عقوبت بر کافران گفته شد که داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان

فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٣

دران پس بداست مقام تکبر کنندگان

هم دمیده مشود در صور دم || نفخه صعق از سرافیل امم || یعنی امتهای اعصارو دهور : فای اول دم شوداز نفخ صور

جلکی مدهوش گردند ازکین
پس بعزرائیل گوید کیر نك
پس خطاب آید دخلاق جلیل
دایم وباقی توئی زاجلال خویش
پس نماند سجده جبریل امین
عارفان گویند من شاءالله است
درقامت پس عیرند آنگروه
ازمقام نفس و قلب وروح وعقل
نفخه دیگر پس اندر صور باز
واله ومبهوت اندر انتظار
نفس آید بر عدالت اتصاف
انبیا راهم بیارند آزمان
حکم کرده پس شود در آزمون
اوست دانا بر هرآنچه میکنند
مردمن یعنی گروه اندر گروه
خازان گویند آیا بر شما
میگویند آمد آری بر صواب

هرکه اندر آسمانست و زمین
جان میکائیل و اسرافیل یك
زنده دیگر کیست گوید جبرئیل
میت و فانی منم درحال خویش
جان کند تسلم بر جان آفرین
خاص براهل بقایش کاکه است
دفعه دیگر بوحهی از وجوه
میکند اندر فنا پیوسته نقل
هم دمیده میشود در امتیاز
تاچه باایشان کند از اختیار
ظل شمس وحدتست آن بی خلاف
بهر الزام حجج بر امتان
بینهم بالحق وهم لا یظلمون
بندگانش از بسندو نابسند
فوج فوج و فرقه فرقه ناستوه
از شما نامد رسولی رهنما
لك واجب قول حق شد بر عذاب
اندر آئید از در دوزخ براه

غیر آنارا که میخواهد خدا
چون بگیرد گویدا وراخود بسر
ایها الباقی بقای وجه ذات
پس خطاب آید که جز حق زنده کیست
رتبهٔ بود بحاجز ذات او
زنده ایشانرا کند سلطان جود
زانکه ایشانرا باو باشد حیوة
تا شوند از رتبها فانی تمام
پس بنا که زنده کردند آن تمام
اشرقت ارض بنور ربها
وضع کردند نامه ها بهرحساب
وان شهیدان که گواه صادقند
داده هر نفسی شود اورا تمام
وانده از عفو و عدلت سوی او
تاندوزخ چون درآیند از نزول
بر شما تاخواند آیتهای رب
هست یعنی واجب آن بر کافران
بدبود کردنکشانرا جایگاه

یعنی آنچار از ملایك زاعتلا
درفنا میرد زامرش ناگزیر
هم دگر جبریل فانی از جهات
جبرئیلا چاره هیچ ازموت نیست
کل شیء هالك الا وجهه
بعد موت اعنی فنای فی الوجود
فانند از نفسهای بی ثبات
پس باو گردند باقی والسلام
فاذاهم ینظرون اندر قیام
ارض حشر از عدل گردد بر بها
لوح محفوظ آن بود نامش کتاب
وان ملك پاکیشگان عاشقند
برجزای آنچه کرده است آنمقام
بر دمی گردند کفتار از قرار
بابهاشان بگشوده گردد بر دخول
ور جهنم روزی برساند عجب
گفته ایشانرا شود پس کایرمان

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّى اِذَا جَاۤؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

وراندهشدند آنانکه ترسیدند از پروردگارشان سوی بهشت فوج فوج تاچون آمدند ازاو گشوده شد درهایش وگفتند ایشانرا خازنانش

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ٧٤ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا

سلام برشما پاك شدید پس داخل شوید درآن جاودانیان وگفتند ستایش مرخدائیرا که راست گردانید با ما وعده اش را و میراث داد مارا

الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاۤءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ ٧٥ وَتَرَى الْمَلٰۤئِكَةَ حَاۤفِّينَ مِنْ حَوْلِ

آن زمین که مسکن سازیم از بهشت هرجا که خواهیم پس خوبست مزد عمل کنندگان وبینی فرشتگانرا فروگرفتگان از پیرامون

الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عرش تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان وحکم کرده شد میانشان براستی. گفته شد ستایش مرخدارا که پروردگار جهانیانست

هم برانند اتقیارا بر بهشت
خازنان بعد از سلام واردین
دادشان میراث جنت را وجا
مرفرو نگرفته آنروز از عیان
جملگی مستغرق بحر صفات

فوج فوج از حسن اطوار سرشت
قال طبتم فادخلوها خالدین
هرکجا خواهیم گیریم از ولا
بنگری از حول عرش افرشتگان
در سپاس و حمد آن سلطان ذات
مؤمنان گویند در عین الیقین

تاجنت چون درآیند از سود
حمد گوید آنخدائی را سزاست
پس بود بس نیك اجر عالمین
حمد رب خودبپاکی میکنند
حکم کرده پس شود در حق وراست
حمد لله کاوست رب العالمین

باشان بگشوده باشد در ورود
وعدهٔ خودکو بمافرمودراست
در ریاض جنت و خلد برین
نغمهٔ سبحان ربی میزنند
در میان بندگان بی کم و کاست

سُورَةُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

حمٓ ١ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ٢ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ٣ ذِي

فرو فرستادن آن کتابست از خدای غالب دانا آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه سخت عقوبت است صاحب

الطَّوْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٤ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللّٰهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ

نعمت نیست الهی جز او بسوی اوست مرجع مجادله نکند در آیهای خدا مگر آنانکه کافر شدند پس باید که فریب دهد

تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ٥ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

ترا گردیدنشان در شهرها تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح و طوایف دشمن از بعد ایشان و قصد کردند هر امتی برسولشان

لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ٦ وَ كَذٰلِكَ حَقَّتْ

که بگیرندش و او را و مجادله کردند بباطل تا باطل کنند بآن حق را پس گرفتیم ایشان را پس چگونه بود عقوبت من و همچنین لازم شد

كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ٧

سخن پروردگار تو بر آنانکه کافر شدند که ایشانند اهل آتش

بعد بسم الله رحمن الرحیم | آمدیم اندر بیان حا و میم
مظهر حق بالحقیقة احمد است | ظاهر از این مظهر اسرار صمد است
ذنب آمرزنده و توبه پذیر | در عقوبت دیرگیر و سخت گیر
نیست معبودی بصدق و حق جز او | باز گشت جمله بروی مو بمو
پس ترا ندهد فریب ای ممتحن | گردش کفار در شاه و یمن
گرچه مهلت دادهام بر آن گروه | با وجود شرک و طغیان ار وجوه
بعد از ایشان هم گروهی شور بخت | بودشان از انبیا انکار سخت
آمدندی با رسولان در جدال | حق بباطل تا بپوشند از ضلال
پس گرفتیم آن گروه را بر عذاب | پس چگونه بوده ایشان را عقاب
گشته واجب حکم آن پروردگار | مشرکان را انهم اصحاب النار

حا مشیر آمد بحق محتجب | در حجاب مصطفی محتجب
هست بفرستادن قرآن ز حق | غالب و دانا بکل ما خلق
صاحب طول اعنی او در مکرمت | نعمتش ممتد بود از هر جهت
اندر آیات خدا نبرد جدال | جز کسی کو بگرود بر ذو الجلال
کثرت اموال و ثروتهای بیش | عیش و نوش و ملک و مکنتهای بیش
پیش از ایشان قوم نوح از وی بجد | بودشان تکذیب و در آن مستعد
هر گروهی قصد کردند از حسد | بر رسول خود که گیرندش بجد
از خصومت تا که حق باطل کنند | با اباطیل امر حق زایل کنند
همچنانکه شد عقوبات و نقم | حتم و واجب پیش از اینها بر امم
آنکسانیکه بحق کافر شدند | جاحد آیات حق یکسر شدند

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

آنانکه برمیدارند عرش را و آنانکه پیرامونشند تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان و میگروند بآن و آمرزش میطلبند از برای آنانکه

آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ

گرویدند پروردگارا گنجایش دادی همه چیز را از راه بخشش و دانش پس بیامرز مر آنانرا که توبه کردند و پیروی نمودند راه ترا و نگهدارشان از عذاب

الْجَحِيمِ ٨ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

دوزخ پروردگارا و در آورشان در بهشتهای جای اقامت دائمی که وعده دادی ایشانرا و آنرا که شایسته شد از پدرانشان و جفتهاشان و اولادشان

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٩ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِكَ

بدرستیکه تو توئی غالب حکیم و نگهدارشان از بدیها و هر که را نگهداری از بدیها در روز چنین پس بتحقیق بخشیدی او را و آنست

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللّٰهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ

آن کامیابی بزرگ بدرستیکه آنانکه کافر شدند ندا کرده شوند که هر آینه دشمنی کردن خدا بزرگتر است از دشمنی شما با خودهاتان هنگامیکه خوانده

إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ١١ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ١٢

میشدید بایمان پس کافر میشدید گفتند پروردگارا میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم بگناهانمان پس آیا باشد بسوی بیرون آمدن هیچ راهی

آنکسانکه حامل عرشند هان — وانکه تسبیحش کنند ازگرد آن
میکنند آمرزش ازحضرت طلب — ازبرای مؤمنین در روز وشب
یا بهرچیزی رسیدی زاحتواء — از طریق بخشش وداش تمام
دارشان از آتش دوزخ نگاه — از عقوبت با بودت در پناه
از پدرها و زناشان درنسل — هم ز ذریاتشان از جزء وکل
وانکه را داری نگاه ازسیئات — درجزایش کردهٔ رحمت نجات
وانکسانکه کافرند و نگروند — درقیامت خود ندا کرده شوند
پس ملایکشان گویند ازشکست — دشمنی حق شما را اکبر است
چونکه خوانده سوی ایمان میشوید — پس تان ازخشت ناضی نگروید
شنوند این چون نگویند احدا — تو دوبوبمان بمیرادی هلا
مرده یعنی آوریدی مرتین — زنده کردی همچنین در ثانیین

حمد اوگویند وبروی مؤمنند — هم بیکتائی ذاتش موقنند
چون بهرچیزی رسیده برقرار — رحمت وعلم توای پروردگار
تائبانرا پس بیامرز ای خدا — پیروی کردند چون راه تورا
ربنا ادخلهم بجنات ازفرح — التی وعدتهم و من صلح
انك انت العزیز انت الحکیم — هم نگهشان دار از رنج الم
وین بود آن رستگاری عظیم — گرتو باشد وعده براهل نعیم
برنفوس خود نکند اعنی ندا — باخصومت کبرشما بود این جفا
دان خصومتها که بعضی ازشما — هستشان برنفس یا برخود بجا
حاصل آنکه خصمتان حق گشت چون — خوانده سویش نگرویدیدازدرون
زنده کردی هم دوبوت بخلاف — پس بجرم خویش داریم اعتراف
پس بود آیا ره بیرون شدن — هیچ مارا زین عذاب مقترن

ذٰلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ اِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ١٢

این بآنست که چون خوانده شد خدا تنها انکار کردید واگر شریك آورده شد باو مگروید پس حکم مرخدایراست که رفیع وبزرگست

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا مَنْ يُنِيبُ ١٤ فَادْعُوا اللّٰهَ

اوست که مینماید شما آیتهایش را او فرومیفرستد برای شما از آسمان روزیرا وپند نگیرد جز کسی که بازگشت مینماید پس بخوانید خدارا

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ١٥ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ

خالص کنندگان برای او دین را واگرچه ناخوش داشتند کافران بلند مراتب صاحب عرش می افکند روح را از امرش

عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ١٦ يَوْمَهُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

برآنکه میخواهد از بندگانش تا بیم کند روز ملاقات را روزیکه ایشان ظاهرانند پوشیده نباشد بر خدا از ایشان چیزی

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ١٧ اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

مرکراست پادشاهی آنروز مرخداراست که یکتای قهرکننده است امروز جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب کرد نیست ستمی امروز

اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ١٨

بدرستیکه خدا زود حساب است

این عذاب ازآن شمارا شد دوتو — خوانده چون میشد خدای وحده
یعنی ازمیشد کسی مشرك بوی — برشریکان بودتان ایمان روی
آن خدائی که نماید بر شما — ازنشانهای وحدت هرکجا
پس بخوانید آن خدارا مخلصین — بی ریا یعنی بطاعتها و دین
اوست بردارندهٔ این رتبها — داده هرجا رتبهٔ بر ماسوی
فهم این معنی است مارا ممتنع — ما چنان کرد آسمان را مرتفع
صاحب عرش است یعنی خالقش — تا بخلقت یك ذای فایقش
افکند روح خاص یعنی وحی دل — قلب مرده زنده شد زو متصل
تا دهد او بیم از یوم التلاق — کاتصال است آن ز بعد افتراق
یاکه این باشد مراد ازبارزون — که عیان گردد سرائر ازکمون
بندگانرا یاد این معنی ظهور — که نبوده رو نهان هیچ ازامور
این صفی گوید زنطق ممکنات — جزتو نبود مالکی یکتا بذات

خود نکتائیش کافر میشدید — ورکه شرك آورده میگشت اوشدید
تؤمنوا فالحکم لله العلی — هم کبیر است هرخصم و ولی
میفرستد زآسمان رزق ونصیب — پند ازاین نپذیرد الا من ینیب
گرچه بس زان کافران بی تمیز — هستشان اکراه ازآن اخلاص نیز
یا که باشد مرجع اورا صفات — عالی است ازعقل وفهم ممکنات
تاچه جای آنکه آید در جنان — رفعت عز و جلال ذوالجلال
افکند از امرخود روحی نهان — برهرآنکه خواهد او از بندگان
شاید ازقرآن بود او یا رسول — یا ولی کاوست سرخیل عقول
اندران روزی که باشد آشکار — یا برهنه خلق محشر بی شمار
می نماند برخدا چیزی نهان — اندر آن روز از فعال بندگان
گوید او امروز شاهی بهرکیست — جز ز حق واحدالقهار نیست
ما گذشتیم وگنهکار وعدم — توشهی آمرزگار وذوالکرم

گرنگیری مالکی و مقتدر	ور ببخشی مجرمیم و مفتقر	این جهان و آن جهان ست بماست	ور نه حق درهردو عالم پادشاست
چونکه خواهی مرغ بمرابر کنی	مردمش را دوزخ و محشر کنی	وانکه را باشد نیکی سرنوشت	هرنفس بروی کنی خرّم بهشت
ماحساب نفس خود را کرده‌ایم	رو ز عصیان بر درت آورده‌ایم	هست هرساعت که خواهی درسبب	یوم تُجزی کلّ نفسٍ ما کسب
	نیست ظلم امروز بر کس زاکتساب	حق بود هردم سریع اندر حساب	

وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ اِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ١٩ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ

وبیم کن ایشانرا ازروز آن نزدیك وقتیکه دلهاست نزد حلقها خشم فروخوردگان نیست مرظالمانرا هیچ خویشی و نه درخواهنده که

يُطَاعُ ٢٠ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ ٢١ وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

اطاعت کرده شود میداند خیانت چشمهارا وآنچه پوشیده میدارد سینها وخدا حکم میکند حق وآنهاراکه میخوانند از

دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٢٢ اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

غیراو حکم نمیتوانندکرد بچیزی بدرستیکه خدا اوست شنوای بینا آیا وسیر نکردند در زمین پس بنگرند چگونه

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْاَرْضِ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ

بود انجام کار آنانکه بودند پیش از ایشان بودند آنها سخت‌تر از ایشان در توانائی واثرها در زمین پس گرفت ایشانرا خدا

بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَاقٍ ٢٣ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَاْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا

بگناهانشان ونبود مرایشانرا از خدا هیچ نگهدارنده آن بسبب آنستکه ایشان بودند که می آمد ایشانرا رسولانشان بامعجزات پس کافر شدند

فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ اِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٢٤

پس گرفتشان خدا بدرستیکه او نیرومند سخت عقوبتست

	کن زیوم الازفه انذارشان	کافران اردیداست زابصارشان	
آنزمان دلهای مردم یکسره	آید از وحشت قریب حنجره	پربود ازدرد و غمها آنقلوب	یا خورنده خشم خویش اندر کروب
نیست استمکاره را در رستخیز	مشفقی وهم شفاعت کار نیز	شافعی که قول او باشد مطاع	ورشفاعت بودش هیچ امتناع
داند اوچشمی که دردو خائن است	وانچه مخفی در صدور و کامن است	یعنی آن چشمی که بیند از نهان	در حرام و برعیوب مردمان
وانچه یعنی از نفاق وحقد وکین	هست پنهان درقلوب آن و این	حق نماید حکم او برحق وراست	وانکه میخوانند جزحق راخواست
حکم می‌نکنند بر چیزی بیاد	زانکه میباشند نادار و جماد	بر کلاه و برفعال بندگان	حق سمیع است وبصیراز هرنشان
درزمینشان نیست سیرآیا که چون	بوده پس بینند حال آن قرون	حال اهل قرنها یعنی که پیش	بوده‌اند از این گروه کفرکیش
اندر آثار وتمکن در حدود	بوده‌اند افزون وازایشان در نمود	پس گرفت آنجمله راحق برگناه	هم نگهداری نبدشان از اله
زانکه آوردند برایشان رسل	بس کتاب معجزات اندر سبل	نگرویدند وگرفت او برشتاب	کاو قوی است وشدید اندرعقاب

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ ٢٥ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ٢٦

وبتحقیق فرستادیم موسی‌را باآیتهای ما وحجتی روشن بسوی فرعون وهامان وقارون پس گفتند ساحری است بسیار دروغگو

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ

پس چون آوردایشانرا حق ازنزدما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویدند باو وزنده گذارید زنان ایشانرا ونیست حیله

الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ ٢٧ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي اَقْتُلْ مُوسٰى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ

کافران مگر در گمراهی وگفت فرعون بگذارید مراکه بکشم موسی‌را وباید که بخواند پروردگارش را بدرستیکه من میترسم که بدل کند

دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ٢٨ وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ

دین شمارا یا آنکه ظهور آورد در زمین تباهی را وگفت موسی بدرستیکه من پناه میبرم بپروردگارم و پروردگار شما ازهر تکبرکننده

لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ٢٩ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ

که نگرود بروز شمار وگفت مردی گرونده از کسان فرعون که پنهان میداشت ایمان خودرا آیا میکشید مردیراکه

يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا

میگوید پروردگار من خداست وبتحقیق آورده است شمارا دلیلها از پروردگارتان واگر باشد دروغگوی پس براوست دروغش واگر باشد راستگوی

يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ٣٠ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

برسد شمارا برخی از آنچه وعده میدهد شمارا بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی راکه اوست اسراف کننده دروغگو ای جماعت مر شماراست پادشاهی امروز

ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ

غالبان در زمین پس کیست که یاری کند مارا از عذاب خدا اگر آید مارا گفت فرعون که نمی نمایم شمارا جز آنچه می بینم

مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ٣١

و هدایت نمیکنم شمارا مگر راه راستی

ما فرستادیم موسی را یقین
اختصاص این سه‌تن اندر داں
پس چو آورد آنکه مرا دین راست
ره نگذارید زنهاشان حلال
گو بخواند رب خود را از فش
یا شود در ارض ما ظاهر فساد
آنکه بر یوم حساب او نگرود
برخدای خویش و رب شما
قصد قتل مردی آیا میکنید
واگهی کاورده است او بینات
ور که باشد راستگو بعضی رسد
ایگروه من لکم الملك یوم
گرد امری پس نگردید ازگمان
بر شما بود براهی من دلیل

با نشانها و سلطان مبین
هست رافزون کفر از دیگران
او ز رد ما که از ما برسزاست
هست آید کافران جز در ضلال
تا مرا مانع شود از کشتنش
چونکه گردد تابعان او زیاد
تا که دفع شر او ایمن شود
می پناه آوردهام زین ماجرا
رانکه گوید ربی الله یا عبید
از خدای خود شمارا از جهات
بر شما پس زانچه وعده میدهد
غالب اندر مصر بر موسی و قوم
که زوال ملکتان باشد در آن
جز که نیم اندران خیری جلیل
گر نگردد کشته او در رهگذر

جانب فرعون مردود شریر
پس بگفتند او بود در ادعا
میگفتند آنجماعت اقتلوا
گفت فرعون سرکش باحشم
من نترسم کو ره دیگر زند
گفت موسی من برب خود پناه
زین ماشید ایگروه من ملول
گفت مردی زآل فرعون عنود
یعنی این مردم خدای مالکی است
پس اگر گوید دروغ از بهر اوست
راه ننماید حق از حد گشته را
کیست پس آنکو دهد یاری ما
گفت پس فرعون مر خیل را
بر شما ننمایم الا راه راست
این زمین اندر فساد است و خطر

همدگر قارون و هامان وزیر
ساحری کذاب نز راه خدا
حمله ابناء الذین آمنوا
واگذاریدم که موسی را کشم
دین و آیین شما مبدل کند
از هر آن گردنکشی گیرم بگاه
نیست او قادر شتم درقبول
که نهان ایمان او از قوم بود
کی کند شك گر کسی را مدرکیست
مر وبال کذبش این بی گفتگوست
کاذب از راه دین بگذشته را
از عذاب و باس حق ان جائنا
ما اریکم قومی الا ما اری
وان هلاك موسی صاحب‌عصاست

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ

و گفت آنکه ایمان آورد ای جماعت بدرستیکه من میترسم برشما مثل روز طایفهای دشمن مانند شیوه قوم نوح و عاد و

ثَمُودَ ٣٣ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ٣٤ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

ثمود و آنانکه بودند از بعد ایشان و نیست خدا که بخواهد ستمی مر بندگان را و ای جماعت بدرستیکه من میترسم برشما روز یکدیگر

التَّنَادِ ٣٥ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ٣٦ وَ

ندا کردنرا روزیکه برگردانیده شوید واپس روندگان نباشد مر شمارا از خدا هیچ نگهدارنده وهرکه اضلال کند خدا پس نیست مراورا هیچ راه نماینده و

لَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَآءَكُمْ بِهِ حَتّٰى اِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ

بتحقیق آمد شمارا یوسف از پیش با بینتها پس پیوسته بودید در شك از آنچه آورد شمارا بآن تا چون هلاك شد گفتید هرگز

لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ٣٧ اَلَّذِينَ يُجَادِلُونَ

برنه‌انگیزد خدا از بعد او رسولی همچنین اضلال میکند خدا کسیرا که اوست اسراف کننده شك آورنده آنانکه جدال میکنند

فِي آيَاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ اَتٰيهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ

در آیتهای خدا بدون حجتی که آمد ایشانرا عظیم آمد از راه دشمنی نزد خدا و نزد آنانکه گرویدند همچنین مهر میکذارد خدا

عَلٰى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ٣٨ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ ٣٩

بر هر دل تکبر کننده جفاکاری وگفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی رفیع باشد که من برسم بوسیلها

اَسْبَابَ السَّمٰوَاتِ فَاَطَّلِعَ اِلٰى اِلٰهِ مُوسٰى وَ اِنِّي لَاَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ

وسیلهای آسمانها پس آگاهی یابم باله موسی وبدرستیکه من هر آینه گمان میبرم او را دروغگو همچنین آراسته شد از برای فرعون بدی

عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ اِلَّا فِي تَبَابٍ ٤١ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

کردارش وبازداشته شد از راه ونیست چاره‌گری فرعون مگر در زیانکاری وگفت آنکه ایمان آورد ایقوم من پیروی کنید مرا

اَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ٤٢

تا هدایت کنم شمارا براه راستی

گفت آنکو بود مؤمن برخدا
هم جزای داب آن عاد و ثمود
روی برگردانده روزی که شوید
حق گذارد هرکرا برخویش باز
پس شما بودید دایم در گمان
همچنین گمراه گرداند خدا
اندر آیتهای حق بی حجتی
مهر مینهد حق بقلب هرکسی
تا رسم شاید براه آسمان
برگمانم کاو بدعوی کاذبست
مانده باز الحق و صد عن سبیل
یعنی الا ظلم وخسران و گناه

من همی ای قوم ترسم برشما
واجماعتها پس از ایشان که بود
سوی دوزخ مدبرین زانجا روید
پس نباشد هادئی او را بساز
زانچه آورد او شما را با نشان
مسرف مرتاب را درهرکجا
کامد ایشان را ز لطف وز حجتی
که بود جبار و گردنکش بسی
یا بدرها یا بمنزلهای آن
از تقلب گفت او وین غالب است
گشت ابلیسش براه کج دلیل
بد تباهی حاصل فکر تباه
کای گروه آئیدم از پی زاعتقاد

مثل یوم حزبها اندر هلاك
حق نخواهد استمی خود برعباد
نیست آن روز ایچتان از هیچ راه
یوسف آمد پیش از او با بینات
چون که او شد فوت گفتند از عدول
نگذرنده احد آن شکاك ضال
پس بزرگ است آن ز روی بغض و کین
گفت فرعون او بهامان منیع
بر خدای موسی آگه پس شوم
همچنین آراسته فرعون را
کید فرعون و سلوك ناصواب
گفت آنکو بگرویده بود او
تا نمایم برشما راه رشاد

مثل داب قوم نوح از سم وباك
برشما ترسم من از یوم التناد
از عذاب حق نگهداری نگاه
برشما در مصر ودیدید آن صفات
بعده من یبعث الله من رسول
که کنند با آیهای حق جدال
نزد حق وانکس که هست از مؤمنین
کن بنا کاخی زبهر من رفیع
چون بگردون زان بنا بالا روم
سوء کردارش شد از دیو دغا
می‌بود از دیو الا فی تباب
بعد تلبیسات فرعون عدو

يَا قَوْمِ اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ٤٣ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزٰى

ایجماعت جز این نیست که این زندگانی دنیا مایه اندك تمتعی است وبدرستیکه آخرت آنست سرای آرام آنکه کرد بدیرا پس جزا داده نمیشود

اِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْاُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ

مگر مانندش وآنکه کرد کاری شایسته از مذکر یامؤنث واوگرونده است پس آنها داخل میشوند در بهشت روزی داده میشوند

فِيهٰا بِغَيْرِ حِسٰابٍ ٤٤ وَيٰا قَوْمِ مٰالِي اَدْعُوكُمْ اِلَي النَّجٰوةِ وَتَدْعُونَنِي اِلَي النّٰارِ ٤٥ تَدْعُونَنِي لِاَ كْفُرَ

در آن بیشمار وای جماعت چیست مرا که میخوانم شمارا بسوی نجات ومیخوانید مرا سوی آتش میخوانید مرا که کافر شوم

بِاللّٰهِ وَ اُشْرِكَ بِهِ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلَى الْعَزِيزِ الْغَفّٰارِ ٤٦ لٰا جَرَمَ اَنَّمٰا تَدْعُونَنِي

بخدا و شریک سازم باو آنچه نیست مرا بآن دانشی ومن میخوانم شمارا سوی خدای غالب آمرزنده ناچار است که آنچه میخوانید مرا

اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيٰا وَلٰا فِي الْاٰخِرَةِ وَ اَنَّ مَرَدَّنٰا اِلَى اللّٰهِ وَ اَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ اَصْحٰابُ

سوی آن نیست مر اورا خواندنی در دنیا ونه در آخرت واینکه بازگشت ما سوی خداست واینکه اسراف کنندگان ایشانند اهل

النّٰارِ ٤٧ فَسَتَذْكُرُونَ مٰا اَقُولُ لَكُمْ وَ اُفَوِّضُ اَمْرِي اِلَي اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ ٤٨ فَوَقٰيهُ اللّٰهُ

آتش پس زودی یاد خواهید کرد آنچه میگویم مر شمارا وباز میگذارم کار مرا بخدا بدرستیکه خدا بیناست بندگان پس نگهداشت اورا خدا

سَيِّئٰاتِ مٰا مَكَرُوا وَ حٰاقَ بِاٰلِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ الْعَذٰابِ ٤٩ اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ

از بدیهای آنچه اندیشیدند واحاطه کرد بکسان فرعون بدی عقوبت آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد وشبانگاه و

يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ اَدْخِلُوا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذٰابِ ٥٠

روزیکه قایم شود قیامت وداخل کنید کسان فرعون را در سخت‌ترین عقوبت

ایگروه من جزاین سود که هست — زندگی این جهان برخوردنیست
هرکه کاری بد کند پاداش آن — پس نباشد جز که مثلش درجهان
آنگروه پس داخل اندر جنتند — رزق داده بحساب از حصر تند
پس زبانها گشت برطعنش دراز — داشتی از دین خود دست ازچه باز
گفت او یا قوم مالی یا ثقات — اینکه میخوانم شما را بر نجات
میخوانیدم که تا من بر خدا — کافر و مشرک شوم بر ناروا
یا بیم دانا برآنکه جز خدا — میتواند بود معبودی بجا
نانشست اینکانچه خوانیدم برآن — نیست اورا خواندنی دردوجهان
اینست حق که بازگشت ما تمام — جمله باشد سوی خلاق الانام
زود باشد پس که تا آرید یاد — آنچه می‌گویم شما را از وداد
پس نگاهش داشت حق از بدسیر — وز بدی مکر ایشان سربسر
کرد پس جبریل برکوهی قرار — کوه گشت از امرحق بروی حصار
حاق بال اعنی که بر فرعونیان — میرسید ازحق عذابی ناگهان
نار از سوء العذاب آمد بدل — که برایشان عرضه گشت اندر محل
اندر آید آل فرعون از خبر — در قیامت بر عذابی سخت‌تر

این متاعی اندک اندک اعتبار — واسرای آخرت دارالقرار
وانکه کرد او کار نیک از مرد و زن — وانکه او مؤمن بود بی‌مکر و فن
قوم از گفتار خربیل آنچنان — فهم ایمان کرد هرکس دربیان
دین موسی را نمودی اختیار — گشتی ازفرعون ودینش برکنار
پس شما خوانید سوی آتشم — وین نود خواندن زدیو سرکشم
با خدا آرم شریک آنرا که نیست — مرمرا علمی باصل آن که چیست
من همیخوانم شما را از قرار — بر خدای غالب آمرزگار
دعوت فرعون را یا از خدا — استجابت نیست در هر مدعا
وان زحد خویش بیرون رفتگان — جملگی اصحاب نارند ازنشان
واگذارم کار خودرا من بحق — کاوست بینا برعباد و ماخلق
زانکه قصد قتل اوفرعون کرد — چونکه او آگه شد از ایمان مرد
هرکه رفت آنجا بقصد قتل وی — از حقش سوء العذاب آمد زپی
غرق باشد یا مراد از حاق بال — که ببحر آنجمله گشتند ازضلال
ناردوزخ یا برایشان صبح وشام — دارد اندر سوزش خویش اهتمام
وان عذاب حسرتست و انفعال — یا ندم کاندرآید او برسوء حال

وَ اِذْ يَتَحٰاجُّونَ فِى النّٰارِ فَيَقُولُ الضُّعَفٰٓاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ

وهنگامیکه نزاع میکنند در آتش پس میگویند ضعیفان مر آنانرا که بزرگی کردند بدرستیکه ما بودیم مر شمارا پیروان پس آیا شما هستید کفایت کنندگان

عَنّا نَصِيباً مِنَ النّارِ ٥١ قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنّا كُلٌّ فِيها اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ ٥٢ وَ

ازما بهره را از آتش گفتند آنان که بزرگی کردند بدرستیکه ما همه در آنیم بدرستیکه خدا بتحقیق حکم کرد میان بندگان و

قالَ الَّذِينَ فِي النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ ٥٣ قالُوا اَوَلَمْ

گفتند آنانکه در آتشند مر خازنان دوزخ را بخوانید پروردگار تانرا سبک گرداند از ما روزی از عذاب را گفتند آیا نبود

تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلىٰ قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ اِلّا فِي ضَلالٍ

که می‌آمد شمارا رسولان تان با بیّنتها گفتند آری گفتند پس بخوانید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی

٥٤ اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهادُ ٥٥ يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظّالِمِينَ

بدرستیکه ما هر آینه یاری کنیم رسولانمانرا و آنانکه گرویدند در زندگانی دنیا و روزیکه ایستاده شوند شاهدان روزیکه سود ندهد ظالمانرا

مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ ٥٦ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدىٰ وَ اَوْرَثْنا بَنِي اِسْرائِيلَ

عذرشان و مر ایشانراست لعنت و مر ایشانراست بدی آن سرای و بتحقیق دادیم موسی را هدایت و میراث دادیم بنی اسرائیل را

الْكِتابَ هُدىً وَ ذِكْرىٰ لِاُولِي الْاَلْبابِ ٥٧ فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ

آن کتاب هدایتی و پندی مر صاحبان خردهارا پس صبر کن بدرستیکه وعده خدا حق است و آمرزش خواه مر گناهت را و تسبیح کن بستایش

رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكارِ ٥٨

پروردگارت را بشبانگاه و بامداد

یادکن وقتیکه در نار احتجاج　　باهم ایشان میکنند از اعوجاج　　پس بگویند آن ضعیفان روبرو　　در تخاصم الذین استکبروا
یا که چیزی کم کنید از این نصیب　　ما شما چون بودمان هر جا شکیب　　ما تبع بودیمتان اندر فنون　　دفع نار از ما کنید آیا کنون
سرکشان گویند انا کل فیه　　چون شما خود در عذابیم و تیه　　ان الله قد حکم بین العباد　　می‌نگردد حکم او کم یا زیاد
خازنانرا می بگویند اهل نار　　که شما خواهید از پروردگار　　تا سبک گرداند از ما این عذاب　　قدر روزی که شد از ما صبر و تاب
بر شما گوینده آیا در حیات　　نامدندی آن رسل با بیّنات　　می‌بگویند آمدند آری بما　　پس شما خواهید گویند از خدا
از شما تا او نماید کم عذاب　　نیست ما را بر شفاعت اذن و آب　　آن دعای کافران در کل حال　　نیست هرگز هیچ الا در ضلال
انبیا و مؤمنان را ما دهیم　　نصرت اندر زندگانی بی ربیم　　هم بروزیکه گواهان ایستند　　نصرت از ما بهر ایشانست چند
اندر آنروزیکه ندهد هیچ نفع　　ظالمانرا عذر ایشان بهر دفع　　لعنت ایشانراست از پروردگار　　هم سرای بد جحیم شعله بار
ما زخود دادیم موسی را هدا　　یعنی احکام و شرایع در ندا　　هم بمیراث اندر اسرائیلیان　　بار ما هشتیم توریة از نشان
بهر راه حق نمودن بهر پند　　مر اولوالالبابرا از چون و چند　　پس تو کن صبر ان وعدالله حق　　خواه آمرزش ز دنبت در نسق
ذنب او یا خشم را قول بداست　　ذنب امت یا که از آن مقصد است　　حرف سخت مشرکان خیره چشم　　گاه آوردی بمهر را خشم
گفت زار و صبر کن و ز خشم خویش　　خواه آمرزش ز حق از بعد و پیش　　گوی تسبیحی که باشد مقترن　　شام و صبح آن بر سپاس ذوالمنن

اِنَّ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ اَتٰيهُمْ اِنْ فِي صُدُورِهِمْ اِلّا كِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِيهِ

بدرستیکه آنانکه مجادله میکنند در آیتهای خدا بدون حجتی که آمده باشد ایشانرا نیست در سینه‌هاشان جز بزرگی نباشد ایشان رسندگان بآن

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٥٩ لَخَلْقُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَ لٰكِنَّ

پس پناه جوی بخدا بدرستیکه او اوست شنوای بینا هر آینه آفریدن آسمانها و زمین عظیم‌تر است از آفریدن مردمان ولکن

اَكْثَرَ النّاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٦٠ وَ مٰا يَسْتَوِي الْاَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحٰاتِ

بیشترین مردمان نمیدانند ویکسان نیستند نابینا وبینا واآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته

وَ لَا الْمُسِيُٓ قَلِيلًا مٰا تَتَذَكَّرُونَ ٦١

ونه بدکار اندکی پندمی گیرند

آنکسانکه میکنند ایشان جدال — اندر آیات خدای لایزال
صاحب ما بستی گفتند تو — مل مسبح ابن داود است او
یعنی آن دجال کز وصف وشان — میشود ظاهر وی از آخر زمان
بیستشان جز کبر ونخوت در صدور — نی رسند هم بآن قصد وامور
هم صفی را گوکه تا گیرد پناه — از حسودان زمانش بر اله
گوید آن احمق که دلگیرش بود — چیست قرآن تا که تفسیرش بود
نور قرآن برگشت از مهر وماه — تو ندیدی دل بدت کور و سیاه
روی مبدادی نشان برخلق وموی — بر سراغ مشتری درشهر وکوی
کو بماند رازها درپرده باره — رو تو با اشباه معذورت سار
شور سردی نیست هیچ اندر سرت — یاوه سیمائی سدل و خجرت
رهروان هستند اندر ره بسی — چون تو با ایشان ماکو با کسی
تاچه جای خالق این ههحجاب — که بیغمبر نرسد او کتاب
یا که خلق مردم از داشوری — لیك مردم این نداند اکثری
همچنین آن مؤمن شایسته حال — نیست یکسان نامسیئ و مفضال

بوده اندر باب دجال این جدال — که یهودان را در آن بودی مقال
که رسد شاهی او بر بر وبحر — میشود با او روان درراه نهر
نی ز برهان بدون حجتی — کامده باشد برایشان نوبتی
بس پناه از شر بدینان نگیر — برخدائی کاو سمیع است و بصیر
خاصه در تفسیر اوکز گفتگو — می قرآن مکنند از کین او
تو چه دانی ایچهون مدرس — که بدیوی ز آدمیت منعکس
نوت مردان ندیدی در مصاف — با فواحش میزدی ازچهره لاف
عاقی را من نگویم ازحیا — حق بود سار بگذار آن بجا
مهم آنها جنه مدام ولیك — نیستم پروای آن گفتار نیك
روشنی درجاه با آن کار وبار — صحت از قرآن وتفسیرش مدار
هم صفی کزین فقرش دولی است — حاجتش درهرزه گوئی چون تو نیست
بار کردم برسخن روشنتر است — خلقت ارض وسما آن اکبر است
مستوی نبود اعمی و بصیر — وین مثل باشد مقصود ونظیر
اندکی گیرند پند این مردمان — زین مثلها و نظایر در بیان

اِنَّ السّاعَةَ لَآتِيَةٌ لٰا رَيْبَ فِيهٰا وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لٰا يُؤْمِنُونَ ٦٢ وَ قٰالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ

بدرستیکه قیامت هر اینه آینده است نیست شکی در آن ولیکن اکثر مردمان ایمان نمی آورند وگفت پروردگار شما بخوانید مرا تا اجابت کنم

لَكُمْ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِينَ ٦٣ اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

شمارا بدرستیکه آنانکه سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل شوند دوزخ را ذلیلان خداست آنکه گردانید برای شما

اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لٰا

شب را تا آرام گیرید در آن وروز را بیش حش بدرستیکه خدا هر اینه صاحب فضل است بر مردمان ولیکن بیشترین مردمان شکر نمیکنند

يَشْكُرُونَ ٦٤ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ فَاَنّىٰ تُؤْفَكُونَ ٦٥ كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ

است خدا پروردگار شما آفریننده همه چیز نیست خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید همچنین برگردانیده

الَّذِينَ كٰانُوا بِآيٰاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ٦٦ اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ قَرٰاراً وَ السَّمٰاءَ بِنٰاءً وَ

میشوند آنانکه بودند بآیتهای خدا انکار میورزیدند خداست که گردانید برای شما زمین را آرامگاهی و آسمانرا بنائی و

صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ ٦٧

تصویر کرد شما را پس خوب ساخت پیکر شمارا وروزی داد شمارا از پاکیزه‌ها آنست خدا پروردگار شما پس افزون آمد خدا را که پروردگار جهانیان است

خود قیامت بیگمان آینده است — نیست شك در وی کس ارداننده است
گفت آن پروردگار ماسوا — میخوانید از عبودیت مرا
باتو گویم نکتهٔ دراین مقام — خوان خدارا درحوائج والسلام

لیك بسیاری ز مردم نگروند — زانکه نی درراه فکرت رهروند
تا اجابت من کنم گرمقتضی است — خارج از حکمت مرآن یعنی که نیست
گرکه اورا خوانی ازقلب وضمیر — رفت میل نفست از دل ناگزیر

خوان مرا گفت او نه میل نفس را
هر شود از طاعت من سرکش او
مر خدای برحقست آن کافرید
هم بحاجتها کنید از ره شتاب
آنخدا کاو آفریننده شما است
همچنین کز دین شما گشتید بر
آنخدای برحقست او کز اثر
ساخت تصویر شما را مو بمو
آنکه باشد فاعل اینها خداست

مستجاب از نفس کی گردد دعا
زود آید در جحیم و آتش او
بر شما شب تا در آن ساکن شوید
هم معاش خود نمائید اکتساب
خالق هر چیزی او بر مقتضاست
بار گردانده گشتند از ستر
بر شما کرد این زمین را مستقر
کرد صورتهاتانرا پس نکو
پرورنده و آورنده شماست

یا شما خوابید بر یکتائیم
داخرین یعنی ذلیل و خوار ویست
روز را هم آفرید اینسان عیان
لیك زین باشند اکثر ناشناس
غیر آن یکتای پاك ارچند وچون
آنکسانیکه بآیات خدا
هم بنائی چرخ را برداشته
داد روزی بر شما از طیبات
پس بود برتر خدائی کریقین

اجر تا یابید از دارائیم
سرکش اندر نار دوزخ وارداست
چیزها را تا ببینند اندران
اندکند از مردمان حق شناس
نیست معبودی هانی تؤفکون
بودشان انکار از جهل و عمی
قبهٔ بالای ارض افراشته
پاك و خوش یعنی ز حیوان و جماد
باشد او پروردگار عالمین

هُوَ الْحَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٦٨ قُلْ اِنِّي نُهِيتُ

اوست زنده که نیست خدائی مگر او پس بخوانیدش و اخالص گردانندگان برای او دین را ستایش مر خدارا که پروردگار جهانیان است بگو بدرستیکه نهی کرده شدم

اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَ اُمِرْتُ اَنْ اُسْلِمَ لِرَبِّ

مرا از آنکه بپرستم آنانرا که میخوانید از غیر خدا چون آمد مرا بینتها از پروردگارم و فرموده شدم که منقاد شوم مر پروردگار

الْعَالَمِينَ ٦٩ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ

جهانیانرا اوست که آفرید شمارا از خاك پس از نطفه پس از خون بسته پس بیرون میآورد شمارا کودکی پس

لِتَبْلُغُوا اَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا اَجَلًا مُسَمًّى وَ

تا برسید بکمال قوت خود پس تا شوید پیران و از شما کس هست که متوفی میشود از پیش و تا برسید بوقتی نام برده شده و

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٧٠ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٧١

باشد که شما در یابید بعقل اوست که زنده میکند و میمیراند پس چون قرار شدن دهد امری را پس جز این نیست که میگوید مر او را شو پس میشود

زنده باشد بر حیوة ذاتی او
دین خود خالص کنید از بهر او
میپرستید آنچه را جز حق شما
حکم رب العالمین از کیف و کم
یا بد اصورت بوحی مستبین
پس بشیخوخیت آرد از شتاب
تا بیابید آن شما شاید بعقل
که بگوید باش پس باشد یقین

پس ورا خوانید بر وجه نکو
منهیم کومن که پرستم کجا
هم شدم مأمور که گردن نهم
خون بسته که منی در ارسین
یعنی از طفلی قوی گردید و شاب
تا اجل از سن آرد منتقل
پس چو حکمی او کند بود جز این

نه که جز او لا اله غیره
هر ستایش هر سپاسی بالیقین
آن زمان که بینات آمد بمن
اوست آنکس کافرید از خاکتان
طفل آوردتان برون از بطن ام
باشد از آن پیش بعضی را وفات
اوست آنکس که نماید زنده باز
حکم اورا چونکه خواهد بوقتی

هست از پروردگار عالمین
و آیت از پروردگار ذوالمنن
پس ز نطفه پس ز خون چالاکتان
بعد از آن لتبلغوا اشدکم
در رسید اعنی بپیری در حیات
هم بمیراند شما را از مجار
نیست حاجت بر اساس و آلتی

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ اَنّٰى يُصْرَفُونَ ٧٢ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا

آیا ندیدی بسوی آنانکه منازعه میکنند در آیتهای خدا که بکجا برگردانده میشوند آنانکه تکذیب نمودند کتابرا و آنچه را

اَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ٧٣ اِذِ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي

فرستادیم بآن رسولانمان را پس زود باشد که بدانند هنگامیکه غلهاست در گردنهای ایشان و زنجیرها کشیده میشوند در آب گرم پس در

النَّارِ يُسْجَرُونَ ٧٤ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ

آتش انداخته میشوند پس گفته شود مر ایشان را کجاست بودید که شریك میساختید از غیر خدا گفتند گم شدند از ما بلکه نبودیم که

نَكُنْ نَدْعُومِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكَافِرِينَ ٧٥ ذٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

میخواندیم اویش چیزیرا همچنین اضلال میکند خدا کافرانرا آن بسبب آنست که بودید شادمانی میکردید در زمین ناحق

الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ٧٦ اُدْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٧٧

وبسبب آنچه بودید که می نازیدید داخل شوید دردرهای دوزخ جاودانیان درآن پس بداست مقام تکبر کنندگان

فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ٧٨ وَلَقَدْ

پس صبرکن بدرستیکه وعده خدا حق است پس یا مینمائیم ترا برخی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا یا میتوفی میسازیم ترا پس سوی ما بازگردانیده میشوند و بتحقیق

اَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ

فرستادیم رسولانی را پیش از تو از ایشان کسی است که خواندیم قصه ایشان را بر تو و از ایشان کسی است که نخواندیم بر تو و نسزد مر رسولی را

اَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ فَاِذَا جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ٧٩

که بیاورد آیتی مگر باذن خدا پس چون بیاید فرمان خدا حکم کرده شود بحق و زیان میکنند آنجا باطل کیشان

نگری آیا مرایشان که جدل
داشتند ایشان همانا بردروغ
وحی و تنزیل است و حکم آن در قضاء
پس شوند ایشان در آتش سوخته
می بگویند آنکسان گشتند گم
لم نکن ندعوا الی من قبل شیئی
این عذاب امروزتان گردد وس
ازوقوع رنج و گرهی وز رسل
بارها شادی ما در جهان
لك درآئید اندر ابواب جحیم
پس تو میکن صبر بر جور و رق
یا بمیرانیمت از زان بیشتر
بعضی از ایشان بوند آنها که ما
می بد پیغمبری را در سق

اندر آیات الله آرند از دغل
هم رسول هم کتاب با فروغ
رود پس باشد که دانند آن تباه
آتشی زاخلاق بد افروخته
آنهمه افسانه بود و اشتلم
بودمان اندر گمان اینگونه که
شاد چون بودید دردنیا بارس
میشکفتند استماعش را چو گل
کن بداستان که بوباشی شاد از آن
واندران باشید جاویدان مقیم
ای پیمبر ان وعدالله حق
پس بما گردند باز ایشان دگر
برتو فرمودیم قصه هرکجا
کاتیی آرد بدون اذن حق
مؤمنان بد آن دوقوم و کافران

تا چسان گرداننده ایشان میشوند
وانچه را که بر رسولان دادهایم
چونکه دراعناقشان غلها بهم
پس بگویند آن ملایک چونشدند
بلکه ظاهر شد بودند ایچ چیز
کافرانرا واگذارد حق چنین
غیر حق میبودتان آن انبساط
مؤمنانرا دل شود زاندوه آب
ای کرآن شادی تو باشی با رضا
پس بداست آرامگاه سرکشان
پس نمائیم ارتورا بعضی از آن
ما فرستادیم برنام و نشان
بعض دیگر را نخواندستیم هم
پس چو آمد امر حق حکمی براست
واهل بطلان میکنند آنجا زیان

برعلاوه کاتیی را نگروند
قرآن بر خلق بفرستادهایم
والسلاسل یسحبون فی الحمیم
آن خدایانتان که غیراز حق بدند
ما غلط پنداشتیم از بی تمیز
پس ملایکشان بگویند ازکه ن
وانچه میکردید دردنیا نشاط
چونکه خواندند آن بلایا درکتاب
برتو ران گیرم پناه ای ذوالعطا
از حصال بدکه بودند اندران
که مرایشان وعده دادیم آنچنان
پیشتر از تو بسی پیغمبران
قصهٔ ایشان تورا از بیش وکم
میشود بین دوقوم این برسزاست

اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٨٠ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا

خداست آنکه گردانید برای شما چهارپایانرا تا سوار شوید برخی از آنها و از برخی از آنها بخورید و مرشماراست در آنها منفعتها و تا برسید

عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ٨١ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَاَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ

بر سواری آنها بحاجتی که باشد در سینهاتان و بر آنها و بر کشتی بارکرده میشوید و مینماید شمارا آیتهایش پس بکدام آیات خدا

تُنْكِرُونَ ٨٢ اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا اَكْثَرَ

انکار میکنید آیا پس نرفتند در زمین پس بنگرند چگونه بود انجام آنانکه بودند از پیش ایشان بودند بیشتر

مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْاَرْضِ فَمَا اَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٨٣ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

از ایشان و سخت تر از راه توانائی و اثرها در زمین پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند کسب میکردند پس چون آمد ایشانرا رسولانشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٨٤ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا

با حجتها شادشدند بآنچه بودنزدایشان از دانش واحاطه کردبایشان آنچه بودندبآن استهزامیکردند پس چون دیدندعذاب مارا گفتند

آمَنَّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ٨٥ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

گرویدیم بخدا تنها وکافرشدیم بآنچه بودیم بآن مشرکان پس نباشد که سوددهدایشانرا ایمانشان چون دیدندعذاب مارا

سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

دستور خداکه بحقیقت گذشت دربندگانش وزیان کردند آنجا کافران

ترکنوا منها ومنها تاکنون
هم برآنها هم بکشتیها سوار
برتجارت دریمن یا ارض شام
اکثر ازایشان بدند اندرعدد
پس بهنگامیکه آمدشان رسل
پس گرفتند آن رسولان را حقیر
زاهل یونان گرحکیمی میشنید
وین سخنها زیرهشتندی دوگوش
هم در این ایام گیرد فلسفی
خنده میکردند اندر امر وحی
یافتند ازباس ما چون آگهی
کافریم اینك بآنچیزیکه ما
سنةالله گشته جاری در اصول

حق کسی باشدکه انعام آفرید
سودها باشد شمارا زان فزون
سوی بحر وبرشوید اندرگذار
منکران آیا نرفتند از مقام
هم زروی قوة و آثار اشد
باشان ومعجزات ازجزء و کل
هم بدانش هم بآیات کثیر
نام وحی اوروی درهم میکشید
یعنی این باور ندارد مردهوش
گوش خویش ازذکر تفسیر صبی
بر کلام انبیا وحکم و وحی
بالعیان گفتند آمنا به
زان بدیم ازپیش کافر برخدا
که نباشد وقت باس ایمان قبول
مرغ بیهنگامرا شاید که سر

برشما تا نفعها زآنها برید
تارسید اندر سفرها کاوست دور
برشما آیات خود سازد پدید
تا چگونه بوده بینند از سفر
دفع پس زایشان نکردایچ آن عذاب
شاد گشتندی بآنچه نزدشان
فلسفه بوده است یا طب آن علوم
همچنین ازذکر آیات و رسل
کارشان نزدانبیا تحقیر بود
گوبمان درجهل وانکاری حکیم
پس فروبگرفتشان درآزمون
برخدائی کوبود یکتا بذات
پس نبد کایمانشان سودی دهد
آن طریقه که نهاد او در عباد
برکنندش یا برندش زودسر

سوی حاجتها که هست اندرصدور
هرکدام از آیت الله منکرید
آخر آنان که بوده بیشتر
آنچه کردند از تمکن اکتساب
بد زدانش هم زگفتار و بیان
هندسه هم یا طبایع یا نجوم
لنگ میشد پایشان نزدیك پل
سنگرا زافسردگی زاکسیر بود
کی برابر تواند اهل سیم
حکم ما کانوا به یستهزؤن
کرده ارسال رسل با بینات
چونکه دیدند آنعذاب بی زحد
کافران خسران نمودند ازعباد

سُورَةُ السَّجْدَهْ اَوْ فُصِّلَتْ اَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ٢ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ٣ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

فروفرستادنیست ازخدای بخشاینده مهربان کتابیست تفصیل داده شده آیهایش قرآنی عربی برای گروهیکه میدانند مژده دهنده وبیم کننده

فَاَعْرَضَ اَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ٤ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي اَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ

پس روی گردانیدند اکثرشان پس ایشان نمی شنوند وگفتند دلهای ما در حجابست ازآنچه میخوانیدمارا بآن ودرگوشهای ماگرانیست واز

بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ اِنَّنَا عَامِلُونَ ٥ قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ

میان ما ومیان تو مانعست پس عمل کن که ماهم عمل کنندگانیم بگو جز این نیست که من انسانم مثل شما وحی کرده میشود بمن جز این نیست اله شما الهی است

وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا اِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ٦ اَلَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ

یکتا پس روآورید باو وآمرزش خواهیدازاو ووای مرمشرکانرا آنهاکه نمیدهند زکوةرا وایشان بآخرت

هُمْ كَافِرُونَ ٧ اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ٨ قُلْ اَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ

ایشانند کافران   بدرستیکه آنهاکه گرویدند وکردند کارهای شایسته   مرایشانراست پاداشی غیر مقطوع   بگوی آیا شما هر آینه کافر میشوید

بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَاداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٩

بآنکه آفرید زمین را در دوروز و میگردانید مراورا همتایان آنست پروردگار جهانیان

آن حقیقت کاحد است اندر ظهور | موج اول باشد از دریای نور
جلوه گر گشت از مقام اقدمی | در صفات و در لباس آدمی

زین اشارت رفت اندر حامیم | در نزول از حق رحمن الرحیم
یعنی از بخشندگار مهربان | یافت تنزیل این کتاب حق نشان

فصلت آیاته یعنی نکو | یافته تفصیل آیتهای او
هست قرآن عربی در بیان | بهر قومی که بدانند این زبان

یا بدانند از شان معرفت | نکته آیات را از هر جهت
این کتابی که بشیر است و نذیر | مؤمنان و منکران را ناگزیر

مژده ده مر مؤمنان را در بهشت | کافران را بیم ده بر جای زشت
فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون | وان بشارت را نیابند از درون

هستشان گفتند دلها در غلاف | زانچه خوانیمان سوی آن بخلاف
هم بود سنگینی اندر گوششان | آنچه خوانی نشنویم ایچ آن بیان

هست بین ما و بین تو حجاب | پرده چون باشد چه خوانی بر شتاب
پس عمل میکن تو بر آیین خویش | زانکه ما باشیم هم عامل بکیش

گو جز این نبود که من باشم بشر | چون شما در شکل و طعم و خواب و خور
هم نباشد دعوتم از عقل دور | تا شما را بود از آن نفور

وحی سوی من شود بود جز این | که بود معبود ما واحد یقین
پس نمائید استقامت سوی وی | مغفرت خواهید هم زو پی به پی

ویل باشد مشرکین را بی نجات | کان کسان منعند از دادن زکوة
اعظمست اندر رذایل این صفت | بستشان ایمان بهور آخرت

این صفت از بخل زاید در وجود | مشرکین را بود اکثر بخل و جود
اختصاصش پس ز بهر مشرکین | خود زترك تزکیت باشد یقین

قول تهلیل ار بود از مدرکی | بی تأمل نفس را سازد زکی
چون زکوة مال گروی وجوب | پاك سازد مالها را از عیوب

همچنین توحید باری چون زکوة | پاك سازد نفس را از ترهات
لا اله الا الله ار گوئی یکی | نفس مغشوشت شود پاك و زکی

مینمودند اهل شرك اطعام حاج | لیك بی بر مؤمنان در احتیاج
وانکسان کآورده‌اند ایمان بحق | کرده‌اند اعمال نیکو بر نسق

اجرشان باشد بدون منتی | یا بدون انقطاع از موتی
بگروید آیا شما میگو بقوم | آنکه را خلق زمین کرد او دو یوم

وان دو یوم است امر و قول اندر نظر | هم دگر یوم قضا یوم قدر
صورتست و ماده یا قصد از آن | اندر این دوشکل ارض آمد عیان

اولست اجزای ارضیه تمام | صورت نوعیه ثانی ز اسطقس
بهر او همتا و اشباه آورید | اوست رب العالمین کاین آفرید

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

وگردانید درآن کوههای استوار ازبالای آن وبرکت داد درآن وتقدیر کرد درآن خوردنیهای اورا درچهار روز مساوی برای خواهندگان پس پرداخت

اِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْاَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً اَوْ كَرْهاً قَالَتَا اَتَيْنَا طَائِعِينَ ١١ فَقَضٰيهُنَّ

باسمان   وآن بود دودی   پس گفت مرآنرا و مرزمین را که بیائید خواه یا ناخواه   گفتند آمدیم فرمان برداران   پس قرارداد آنهارا

سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ اَوْحٰى فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ

هفت اسمان   در دوروز   ووحی کرد در هر اسمان کارارا   وآراسته کردیم آسمان دنیارا   بچراغها   ومحافظتی اینست

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ١٢ فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ ١٣ اِذْ جَاءَتْهُمُ

قرارداد خدای غالب   دانا   پس اگر روی گردانیدند پس بگو بیم دادم شمارا صاعقه   مثل   صاعقه   عاد   وثمود   هنگامیکه آمد ایشانرا

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَاَنْزَلَ مَلٰئِكَةً فَاِنَّا

رسولان ازمیان دستهاشان   وازپس سرشان که نپرستید مگر خدارا   گفتند اگر خواسته بود پروردگار ما فرستاده بود ملائکه را پس بدرستیکه

بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ١٤

ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم

هم زفوقش کوههای مرتفع
زین کند عبرت مگرذی مدرک
داد برکت کوهها را برقرار
کرد تقدیر اندران ارزاقرا
هرمرکب یابد از وی لاعلاج
قصد پس فرمود خلق آسمان
هردوگفتند آسمان وهم زمین
کرد پس هفت آسمان‌را محکم‌او
کرد یعنی وحی بر هر آسمان
برمصابیحش چنین آراستیم
شرح اینرا گفته‌ایم از پیشتر
اینست تقدیراعنی اندازه زحق
همچو برعاد وثمود اندر سلل
آنکه پرستید چیزی جز خدا
پس چیزی که فرستاده شدند

راست کرد ازهست هوشت‌مجتمع
نیست کش درآفریننده شککی
از معادن وز منابع بی‌شمار
در چهار ایام مر افاق را
بالسویه اعتدال و امتزاج
وان بخاری بود ودودی‌درعیان
خالق خود را اتینا طائعین
در دویوم اعنی دوحیث اعظم‌او
چیست تاکارش زرفتار ونشان
صاف وبرزیش‌چنین محواستیم
از مکرر رو بتکرار مطر
غالب و دانا بوضع ماحلق
وآمده بود آنکه ایشارا رسل
قوم گفت ارخواستی خودرب‌ما
ما بآن می‌نگرویم از هروعد

زانکه ارض وکوه زرد امتیاز
هردو محتاجند این‌کوه و زمین
یا بود راجع ضمیران برزمین
رواست کیفیات اربع مرمراد
هست یکسان آن زبهر سائلین
پس بگفت ارض وسما را ائتیا
قصد ازاین اتیان و امتثال
ماده استوصورت آن‌درحکم‌عقل
آسمان اولین کو اقرست
یعنی این استاره‌گان کاسر فراغ
هم نگه ما داشتیم ازآفتش
پس کنند اعراض گر ازصاعقه
هم زپیش وهم زپشت آنگروه
تا که برستیم چیزی بی‌زشك
زانکه میباشید بر مانند ما

وضع اثقال است براثقال باز
برنگهداری که هست اقوی‌یقین
برکت ارض است یعنی اینچنین
یا عناصر در مزاج ودر مواد
هرکه مرزوقست یعنی درزمین
طوعاً اوکرهاً بامر واذن ما
این دورا تکوین ذاتست ازمقال
وحی هریکرا نمود امرش نقل
در صفا ودرلطافت اغلب است
میدرخشند ازفلك همچون چراغ
وزشیاطین در کمال رفتنش
پس بگو انذرتکم عن صاعقه
پند دادند ازصواب وازوجوه
میفرستادی بنزد ما ملك
آدمی همشکل وهم پیوند ما

فَاَمّا عادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذي

پس اماعادپس سرکشی کردند در زمین ناحق وگفتند کیست سخت‌تر ازما درتوانائی آیا ندیدند که خدائی که

خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ١٥ فَاَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي اَيّامٍ

آفریدایشارا اوست سخت‌تر ازایشان درتوانائی وبودند آیتهای مارا انکار میکردند پس فرستادیم برایشان بادی پرخروش در روزهای

نَحِساتٍ لِنُذيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ اَخْزىٰ وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ ١٦ وَ

شوم تاچشانیمشان عذاب خواری در زندگانی دنیا وهرآینه عذاب آخرت خوارکننده‌تراست وایشان یاری کرده نشوند و

اَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ فَاَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ

امانمود پس هدایت کردیم ایشارا پس اختیار کردند کوری را ازهدایت پس گرفت ایشانرا صاعقه عذاب خواری بسبب آنچه بودند کسب میکردند

١٧ وَ نَجَّيْنَا الَّذينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ ١٨

ونجات دادیم آنانراکه ایمان آوردند وبودند پرهیز میکردند

در بیان قصه عاد و ثمود

عاد پس اما بارض ازغیر حق
می‌ندانستند اوشان کافرید
پس فرستادیم بادی سهمناك
اندر ایامی که نحس وشوم‌بود
ورکه باران فرستد بی‌زیاد
رنج وخواری درحیوة دنیوی
هم ثمود اما پس‌ایشارا ذلیل
پس فرا بگرفتشان مر صاعقه

سرکشی کردند درظلم وفسق
سخت‌تر باشد بقوت نزد دید
که زآوازش شدند ایشان هلاك
بهر ایشان دوزخ معلوم بود
آن نشان رحمت آمد بر عباد
زان بود اخزی عذاب اخروی
ما شدیم اندر هدایت برسبیل
ازعذاب الهون بوقت بارقه
هم رهاندیم اهل دین‌را از نقم

می‌نگفتند از توانائی ز ما
میبدند ایشان بآیتهای ما
یا که بادی سرد کزسردی آن
چون خدا خواهدبقومی‌رنج‌وضر
اندر آن ایام باد آمد چنان
هم نه زایشان هیچکس یاری‌کند
برگزیدندی پس‌ایشان‌کوری‌خواست
زانچه میکردند کسب اندر سبب
زانکه پرهیزنده بودند ازظلم

سخت‌تر کبود هم‌ازمال وبوا
آنکه میکردند انکار ازعمی
جلگی مردند دربیت و دکان
بهرشان بادی فرستد بی‌مطر
تا چشانیم ازعذاب خزیشان
هم نه دفع رنج و مداری‌کند
جهل وکوریرا مگر برزامراست
رنج صالح عقر ناقه در طلب

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ اَعْدَآءُ اللّٰهِ اِلَى النّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ١٩ حَتّي اِذا ما جآؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

وروزیکه حشر کرده شوند دشمنان خدا بسوی آتش پس ایشان بازداشته میشوند تاچون آمدند آنرا گواهی داد برایشان گوش ایشان

اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠ وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا اَنْطَقَنَا اللّٰهُ

و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه بودند که میکردند وگفتند مر پوستهای خود را چرا گواهی دادید بر ما گفتند سخن آورد ما را خدائی.

اَلَّذِى اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢١ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ

که سخن آورد هرچیزرا واوآفریدشمارا نخستین بار وبسوی او بازمیگردید ونبودید که پنهان مشدید که

يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا اَبْصارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمّا

گواهی میدهد بر شما گوش شما ونه دیدهای شما ونه پوستهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری را از

تَعْمَلُونَ ٢٢ وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِى ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدٰيكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِينَ ٢٣

آنچه میکنید وآن بود گمان شما که گمان کردید بپروردگارتان هلاك گردانید شمارا پس گردیدید از زیانکاران

یادکن چون حشر کرده میشوند	دشمنان حق بنار پر گزند	بارشان دارند هرجا زابتلا	دمبدم حتی اذا ما جائها
برگواهی میدهد سمع و بصر	بهر ایشان از وقایع سربسر	پوستهاشان همچنان باشد گواه	برفعال زشت و کردار تباه
با جلود خود بگویند از چه راه	میدهید از ما گواهی برگناه	میبودیم از شما ما دفع ضر	همچنین خواهیمتان دور از خطر
اینچنین گویند اعضا در جواب	ناورید از ما ملامت یا عتاب	هم خدا آورد ما را در سخن	که بهرچیزی دهد نطق ودهن
اوشما را اولین بار آفرید	سوی او هم باز گردیده شوید	می نبودید آنکه ازحق مستتر	خود شما کردید اندرجهرو سر
زانکه تا ندهد گواهی بر شما	گوشها و چشمها و جلدها	مستتر میداشتند از مردمان	فعل ناشایست خودرا در جهان
بیخبر از آنکه آن دانای غیب	درتکلم آورد ما را بعیب	داشتند این ظن که آنچه مکنید	حق نداند اکثررا بر بدید
ظنتان اینگونه بر پروردگار	که گمان بردید مردود وخوار	زان گمان بد زخساران شدید	اندراین روز از زیانکاران شدید
درحدیث آمد که حق بیگفتگو	هست در نزد گمان بنده او	تا ترا چبودگمان از نیك وبد	برتو جز پاداش ظنت کی رسد
گرترا ظن نکو باشد براو	طاعتت نیك است وپاداشت نکو	ورکه ظنت بدبود پاداش آن	هم بدآید وین سزد بر بدگمان

فَاِنْ يَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوىً لَهُمْ وَ اِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ٢٤ وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَنآءَ فَزَيَّنُوا

پس اگرصبر کنند پس آتش مقام است مرایشان را واگر طلب خوشنودی کنند پس نباشند از عذر پذیرفته شدگان و برگماشتیم برای ایشان رفیقان پس آرایش

لَهُمْ ما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ

دادند مرایشان را آنچه بود میان دستهاشان وآنچه بود پس سرشان وثابت شد برایشان سخن در امتانی که بحقیقت گذشتند پیش از ایشان از جن و

الْاِنْسِ اِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ ٢٥ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

وانس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران وگفتند آنانکه کافر شدند مشنوید مراین قرآن را وهرزه درائی کنید در آن باشد که شما

تَغْلِبُونَ ٢٦ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذاباً شَدِيداً ٢٧ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَءَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ ٢٨

غالب شوید پس هرآینه میچشانیم البته آنان را که کافر شدند عذابی سخت وهرآینه جزا دهیمشان بدترین آنچه بودند که میکردند

ذٰلِكَ جَزآءُ اَعْدآءِ اللّٰهِ النّارُ لَهُمْ فِيها دارُ الْخُلْدِ جَزآءً بِما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ٢٩ وَ قالَ الَّذِينَ

اینست جزای دشمنان خدا آتش مرایشان راست در آن سرای جاودانی پاداشی بسبب آنچه بودند آیتهای ما را انکار مکردند وگفتند آنانکه

كَفَرُوا رَبَّنا اَرِنَا الَّذَيْنِ اَضَلّانا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ اَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْاَسْفَلِينَ ٣٠

کافر شدند پروردگارا بنمای ما را آن دوکس را که گمراه کردند ما را از جن وانس تابگردانیم آندو را در زیر قدمهامان تاباشند از فروتران

پس شکیبائی کنند ارکافران
یا که گردد باز ازخشم وعتاب
وان شیاطین بهرشان آراستند
همنشینان این بود وسواسشان
صاحب ملکند ومال وگنج وزر
تا بدین افسانهای بی‌فروغ
ورکه باشد دار دیگرهم بجا
وانگهی بودند امتها زپیش
مشرکان گفتند دربیت‌الحرام
درمیان خواندنش یعنی سخن
پس چشانیم آن کسان‌را برمزید
آن عذاب سخت روز بدر بود
زان سبب که دایم ازجهل وعمی
کان دوکس‌راایحدا اراس وجان

جایشان پس دوزخ آمد بیگمان
نیست ایشان‌را اجابت زانجناب
زامتعه دنیا که خود میخواستند
چونکه بنشینند با اجناسشان
توچومرغی مانده بی بال وپر
عقل مردم‌را بمزدند از دروغ
این شتوقاتش بودصدق ازکجا
ازپری و آدمی زین قوم پش
یکدگر را گوش مدهید این کلام
افکنید الاغو ویاوه ازمن
ماعذابی سخت زان کفر شدید
بدترش در آخرت خواهد نمود
بودشان انکار برآیات ما
واغا گردند کان گمراهان
تا که باشد ازگروه اسفلین

ورکنند ازحق تمنای رضا
ازقضا کردیم تقدیر این چنین
بین ادیهم متاع دیویست
که ببین این حسرات راچسان
آخرت را دیده کس کی برملا
بودشان برسر هوای برتری
قول پس واجب برایشان گشت وحق
مستحق گشتند ایشان برعذاب
خواند اعنی چونکه قرآن مصطفی
هم بتقلیدش زهر جانب شوید
هم جزا بدهیشان بدتر جزا
آن جزا اعداء حق‌را آتش است
آن کسان گویندکه کافر شدند
تا بگردانیمشان در زیر گام
یا در اسفل رتبه دوزخ مکین

تا شود خوشنود ازایشان خدا
مشرکانرا دوستان و همنشین
خلفهم بعداز امور اخرویست
درترفع برگذشتند از کسان
گفته‌اند این مفلسان بینوا
این کنند باور جزاز دانش بری
قول یعنی آن عذاب با غلق
هست خسران کافران را بی‌حساب
نشنوید و افکنید اقوالها
تا شما شاید براوغالب شوید
زانچه کردند از عملها ناسزا
جان دراشان جاودان آتش کش است
چونکه وارد درجهنم آمدند
ما لگدکوب آنچنان درانتقام

اِنَّ الَّذِینَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰئِکَةُ اَلاّٰ تَخٰافُوا وَلٰا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا

بدرستیکه آنهاکه گفتند پروردگارماخداست پس ایستادگی کردند فرومیاید برایشان ملائکه که مترسید واندوهگین مشوید وشادمان شوید

بِالْجَنَّةِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ ٣١ نَحْنُ اَوْلِیٰاؤُکُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْاٰخِرَةِ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا

بهبهشتی که بودیدوعده داده میشدید مائیم دوستان شما درزندگانی دنیا ودر آخرت ومرشماراست درآن آنچه

تَشْتَهِي اَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَدَّعُونَ ٣٢ نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ ٣٣ وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا اِلَی

میخواهد نفسهای شما ومرشماراست درآن آنچه میخواهید ماحضری از خدای آمرزنده مهربان وکیست خوبتردرسخن ازکسیکه خواندبسوی

اللّٰهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِینَ ٣٤ وَ لٰا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِی

خدا وکرد کارشایسته وگفت بدرستیکه من ازمسلمانانم ویکسان نیست خوبی وبدی دفع کن باآنچه

هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَاالَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِیمٌ ٣٥ وَ مٰا یُلَقّٰیهٰا اِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ مٰا

آنست بهتر پس آنگاه کسیکه میانه‌تو ومیانه‌اوست دشمنی گویااوست دوستی مهربان وداده‌نشوندآنرامگرآنانکه صبرکردند وداده

یُلَقّٰیهٰا اِلّٰا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ ٣٦ وَ اِمّٰا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ٣٧

نشوند آنراجزصاحب‌بهره‌بزرگ واگرازجای‌درآوردتراز شیطان وسوسه پس‌پناه برخدابدرستیکه‌اوست‌اوشنوای‌دانا

ربنا الله آنکه گفتند ازکسان
می‌بگویندش مترسید از هلاک
ما شمارا دوستان ماشیم ویار
حاضر است ازبهرتان بیگفتگو
پیشکش درحالتی که باشد آن
باشدش کردار نیکو در فعال
دفع کن آن سیئاتی کابتر است
عفوکن یعنی بپاداش گناه
ازنشان حسن خلق اندر عمل

هم‌نمودند استقامت خود بدان
هم‌مباشید از گناه اندوهناک
در جهان بودیمتان ناصر بکار
آنچه دارد نفسهاتان آرزو
از خداوند غفور مهربان
برعلاوه حسن وگفتار و مقال
برنکوئیها که آن نیکوتر است
ورکنی احسان بهست آن‌زاشتباه
دشمنی بردوستی گردد بدل

بر ملایکشان فرود آید بنور
شادمان درجنت آئید از امید
همچنین اندر سرای آخرت
هست درعقبی شما را بی‌نزاع
کیست بهتر از ره گفتن ازو
می بگوید که منم از مسلمین
یعنی ار باشد دونیکی درنظر
پس چو بین او وتو باشد عناد
داده این خصلت نگرددجز بر آن

وقت موت و وقت اخراج ازقبور
آنچه برآن وعده داده میشدید
باشما باشیم یار از هر جهت
آنچه را دعوی کنید از انتفاع
که بخواند برخدا بی‌گفتگو
نیست یکسان خوب وبدازروی دین
دفع کن بدرا بآن کاو نیکتر
دوستی گردد حمیم و زو وداد
که نماید صبر بر رنج و زیان

هم عطا کرده نگردد این کمال ‖ جز بصاحب بهرهٔ اعظم خصال ‖ ورکه دیوت خار وسواسی نهد ‖ گویدت نیکی مکن برجای بد

پس پناه از شرّ او بر بر خدا ‖ کاو بود دانا وشنوا برشما

سجده واجبه

وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي

واز آیتهایش شب است وروز وآفتاب وماه وسجده مکنید مرآفتاب ونه مرماه را وسجده کنید مرخدائی را که

خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ٣٨ فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ

آفرید آنهارا اگر هستید اورا میپرستید پس اگر سرکشی کنند بس آنانکه نزد پروردگار تواند تسبیح میکنند مراورا شب وروز و

هُمْ لَا يَسْأَمُونَ ٣٩ وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنَّكَ تَرَي الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ

ایشان ملول نمیشوند واز آیتهایش اینکه تو می بینی زمین را فرسوده افسرده پس چون فروفرستادیم بر آن آب را حرکت کند وافزونی پذیرد

اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتٰى اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠ اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ

بدرستیکه آنکه زنده گردانید آنرا هرآینه زنده کننده مردگانست بدرستیکه او برهمه چیز تواناست بدرستیکه آنانکه میل باطل میکنند در آیتهای ما پوشیده نباشند

عَلَيْنَا اَفَمَنْ يُلْقٰى فِي النَّارِ خَيْرٌ اَمْ مَنْ يَاْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

برما آیا پس کسیکه انداخته شود در آتش بهتر است یا کسیکه بیاید ایمن روز قیامت بکنید آنچه خواستید بدرستیکه او بآنچه می کنید بیناست

٤١ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ٤٢ لَا يَاْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

بدرستیکه آنانکه کافر شدند بآن ذکر چون آمد ایشانرا وبدرستیکه آن هرآینه کتابیست گرامی نیاید آنرا باطل از میانه دو دستش

وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ٤٣ مَا يُقَالُ لَكَ اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو

ونه از پس سرش فروفرستادیست از درست کار ستوده گفته نمیشود مرتورا مگر آنچه بحقیقت گفته شد مررسولانرا پیش از تو بدرستیکه پروردگار تو هرآینه

مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ اَلِيمٍ ٤٤

صاحب آمرزش است وصاحب عقوبت بدرد

ودرشبهای او روز است وشب ‖ زانخدائی که شما را آفرید
فرقه‌ها هستند اندر رد رب ‖ وز علامتهای او اندر وقوع
منفتح گردد برآید چون خمر ‖ او باحیا و اماته قادر است
وانکسانکه منحرف ناگه شوند ‖ بشنویم اقوالتان را سرسر
هست بهتر یا کسی کاو بی‌ستیز ‖ نگروید آنکو بذکر آمد چو آن
یاعزیز از روی حجت درنظر ‖ درروی اعنی آنچه فرموده است حق
میگویند این معاند کافران

وآفتاب و ماه در دور طلب ‖ سجده آرید ار که پرستنده‌اید
اربی تسبیح او در روز وشب ‖ اینکه می‌بینی زمینرا باخشوع
روید اندوی لاله وگل ناگزیر ‖ هم‌بهرچیزی که بروی ظاهراست
اندر آیتهای ما وزره شوند ‖ وان کلام لغو و گفت بیشمر
ایمن آید ذاتش اندر رستخیز ‖ سویشان یعنی کتاب از آسمان
کش باتیان نیست قادر از بشر ‖ نیست کش ازحکم بعد وماسبق
برتو الا آنکه بر پیغمبران ‖ زانکه ربت بی‌سؤال وبی‌جواب

سجده نارید آفتاب و ماه را ‖ زانکه مخلوقند ایشان چون شما
پس بود ارسرکش از پروردگار ‖ ذیل قدرش را بنشبند غبار
اینچنین پیوسته دارند اشتغال ‖ هم نگیرند از عبادتها ملال
خشك وپس پژمرده بفرستیم باز ‖ آب بروی آید اندر اهتزاز
آنکه کرد احیا زمین مرده را ‖ زنده سازد مرده‌گانرا زاقتضا
دارد اعنی قابلیت بر ظهور ‖ پس نکلك مشیتش یابد صدور
مختفی برما نگردند از یقین ‖ در اباطیل اینگروه ملحدین
آنکس آیا که شود انداخته ‖ ناگهان در آتش پرداخته
هرچه خواهید آن کنید از ناگزیر ‖ حق براعمال شما باشد بصیر
ذکر یعنی بهترین اندر پسند ‖ بهر یاداست این کتاب ارجمند
ناید اورا باطلی ازپیش وپس ‖ کس بابطالش ندارد دسترس
هست نازل از خدای بی‌ندید ‖ برمصالح کوحکیم است و حمید
گفته‌اند از پیش ارباب هلاك ‖ پس مباش ازگفتشان اندوهناك
صاحب آمرزش است و ذوعقاب

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً اَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلاَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَ اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ

واگرميكردانيديم آنراقرآنى عجمى هرآينه‌ميگفتندچرابيان كرده‌نشدآيتهايش آياقرآن‌عجمى‌است ومخاطب‌عرب بگو او براى آنانكه

آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى اُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ

گرويدند هدايت وشفاست وآنانكه ايمان نمى‌آورند در گوشهاشان گرانيست واو برايشان كوريست آنها ندا كرده‌ميشوند از

مَكَانٍ بَعِيدٍ ٤٥ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

جائى دور وبدرستيكه داديم موسى را توريت پس اختلاف كرده‌شددرآن واگر نبود كلمه كه پيش رفته از پروردگار تو هرآينه حكم كرده‌شده بود

بَيْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ٤٦ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ

ميانشان وبدرستيكه ايشان هرآينه درشك اند از آن بدگمان‌كننده كسيكه كرد كار شايسته پس براى خودش است وآنكه بد كرد پس برخودش است و نيست پروردگار تو

بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ ٤٧ اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ اَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ

ستمكار مر بندگانرا بسوى او برگردانيده‌ميشود دانش قيامت وآنچه بيرون مى‌آيد از ميوه‌ها از غلافهايش وبار نگيرد هيچ

اُنْثَى وَلاَ تَضَعُ اِلاَّ بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ اَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ٤٨ وَضَلَّ

مؤنثى ونهد جز بعلم او وروزيكه ندا كند ايشانرا كجايند انبازان من گويند اعلام نموديم ترا كه نيست از ما هيچ گواهى وگم شد

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٤٩

از ايشان آنچه بودند كه ميخواندند از پيش وداستند كه نيست مر ايشانرا هيچ گريزگاهى

گركه نازل مى‌نموديم از رقم — ما خود اين قرآن بگفتار عجم
اين كلام اعجمى آيا تمام — پس عرب باشد مخاطب زين كلام
حاصل اينكه ما نازل اين كتاب — نازل ايشانرا نبودى ارحجاب
وانكه ميگويند ناندكاو كتاب — ورسى آرد بما اسر خطاب
بهردم عمر و اكثر خفى — گفت آن گوينده تفسير صفى
كس نگويد ما بفهم اين اسنى — راكه تازى باشد اندروى سنن
وركه آرى درفنون انكار ودق — بوده اين انكار رسم ارسابق
وانكسانكه نگرو ساز قص هوش — هستشان ثقلى وسنگينى بگوش
وانگروه ايشان ندا كرده شوند — از مكانى دور وبانگى شنوند
گرنبودى آن سخن كه برگرفت — پيشى از پروردگارت بى‌شگفت
انهم منه لفى شك مريب — ريب ازشك است اعظم اى ادب
وركسى بدكرد كارى پس براوست — مهربان فعلش آنچه با نكوست
گفت باداكى قيامت كى شود — آيت آمد كاين علم وى شود
هم برون نايد ثمرها از غلاف — مادهٔ حملى نگيرد بى‌خلاف
چونكه خوانده مشركين راذو المنن — كه كجا باشند انباران من
يعنى آن تنها كه ميخوانديد پيش — هم‌يقين ايشان كنند از كفر خويش
— پس حريص است آدميزاد وجهول

ميگفتند از چه بر لفظ عرب — نامد آياتش مفصل اين عجب
بايد اعجمى تركه باشد تازى آن — تا بفهم ما رسد ملك اين بيان
ورعشيره و قومشان بعدى — هم برسيديم آيات آورى
نيست جز انكار وكفر ولجاج — ايچنين گويند نبد لاعلاج
هم عجم روبيرد بند هم عرب — مى‌نهند هركه خواهد بى‌سبب
از بى فهم عجم شد ورسى — گركدارى حقد برفهمش رسى
اى محمد گركه اين بر مؤمنان — هادى است وهم شفا وشربهان
وان برايشانست پوشيده مديد — هم آن سود مرايشان را پديد
از يقين داديم موسى را كتاب — مختلف دروى شدند از شيخ وشاب
پوست تا خير عذاب ازقوم تو — درشان ميبود حكم ازآن عدو
هركه نيكوكار باشد درعمل — اوست پس درنفس او درهرمحل
زت استمكاره سود بر عباد — بى يار است ازصلاح و از فساد
بازگردانيده يعنى سوى اوست — علم ساعت گردلى درجستجوست
هم بنهد بر خود بى‌كم مكو — هيچ وقو حز بدانش او
قالو اذناك ما منا شهيد — گم شد ازايشان هر آنچه ميبديد
كه نباشد هيچشان جاى گريز — من محيص مالهم يوم التميز
بايد ابح ازخواهش نيكى ملول

لاَيَسْأَمُ الْاِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ ٥٠ وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ

ملول نميشود انسان الدعاء خير واگر مس كند اورا شرى پس ناامبد است اميد وهرآينه اگر در چشانيم اورا رحمتى ازخود از

بَعْدِ ضَرّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذا لي وَ ما اَظُنُّ السّاعَةَ قآئِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ اِلى رَبّي اِنَّ لي

پس سختی که مس کرد او را هر آینه خواهد گفت البته که این مراست و گمان ندارم قیامت را قائم و هر آینه اگر باز گردانده شوم بسوی پروردگارم بدرستیکه مراست

عِنْدَهُ لَلْحُسْنى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَليظٍ ٥١ وَ اِذا اَنْعَمْنا

نزد او هر آینه خوبی پس هر آینه اخبار خواهم کرد البته آنهارا که کافر شدند بآنچه کردند و هر آینه بچشانیم البته ایشانرا از عذابی درشت وچون انعام کنیم

عَلَى الْاِنْسانِ اَعْرَضَ وَ نَا بِجانِبِهِ وَ اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعآءٍ عَريضٍ ٥٢ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كانَ

بر انسان روی گرداند و دور شد بجانبش را وچون مس کند او را شر پس صاحب دعای پهن است بگو خبر دهید که اگر باشد

مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ في شِقاقٍ بَعيدٍ ٥٣ سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَفي

از نزد خدا پس کافر شدید بآن کیست گمراه‌تر از آنکه اوست در مخالفتی دور از حق زود باشد که بنمائیم ایشانرا آیتهای خودمان در آفاق ودر

اَنْفُسِهِمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ ٥٤ اَلا اِنَّهُمْ في

خودهاشان تا آشکار گردد مرایشانرا که اوست حق آیا کافی نیست پروردگارت که اوست بر همه چیزی گواه بدانید که ایشان در

مِرْيَةٍ مِنْ لِقآءِ رَبِّهِمْ اَلا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ

شکدار ملاقات پروردگارشان دانسته باش که او بهمه چیز احاطه کننده است

گر رسد اورا بدی که هبوط / پس در آن حالت یؤس است وقنوط
ورچشانیمش زخود بخشایشی / بعد سختی کش رسد آسایشی
می‌پندارم قیامت را که آن / قائم آید ار درایی باشد گمان
کافرانرا پس کنیم آگه زحد / زانچه کردند درعمل آورده‌اند
که زعظمت گوئیا بیش وکم / خود نورا کشیم به بلای هم
رو بگرداند زشکران بحضور / جانب خودرا از آن دارد بدور
گوشها دیدید سر از خرد / گرکه این قرآن زنزد حق بود
گشت پس گمراهتر از کو بود / درخلافی دور از راه رشد
تا شود روشن ایشانرا که اوست حق / یعنی آن معمر کامل نسق
درعیان صنع افلاک و بلاد / در نهان کشف حقایق بر عدد
رآیت اما وجدنا شد بلند / گردن گردنکشان آمد ببند
رتبها مرسل بمرسل نیی / درسلوک ره وردان کشف ضعی
بار برسیمرغ عرش شد راه وقف / عالم از گرد هوا گردید صف
می‌دانید اینکه درشک در رب / ارلقای رب خویش از قس وعب
بهر و گرده شم و قدرش

با امید اعانی رحمت در عیان / بعد در پروردگارش بدگمان
گوید این نیکی که شد رد امنی / نیست جز ازفعل وخوی نیك من
ورکه گردم بر بپروردگار / نزد او دارم نکوئی بشمار
هم صوابش را جشم از عذاب / آن عذاب سخت در یوم الحساب
چون کنیم انعام ونگشائیم در / بی نعمت آدمی را بر اعتذار
ورکه گردد آگه نعمت اویا مرض / پس دعای اوست بسیار وعریض
پس بدان کافر شوید اندر سبیل / بی‌تامل و اتباع هر دلیل
زود بنمائیمشان آیات خویش / که اندر آفاق ودر انفس هست بیش
بعد از آفاق وانفس شد نوح / کاهل دین را باشد اندرجسم وروح
اندر آفاق از ظهور معنوی / دولت اسلامیان آمد قوی
اندر انفس مشرح شد صدرها / برگذشت از آسمانها قدرها
مکشف حق پرده‌های راز کرد / تا بها دراهل معنی ناز کرد
نیست آیا مربورا کافی الله / هست زنت بر همه چیزی گواه
هم بدانید اینکه حق سبحانه / کرده براشیاء احاطه علم او
ماسوی را در ظهور وحدتش .

سورة الشورى ثلث و خمسون آية و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشنده مهربان

حمٓ ١ عٓسٓقٓ كَذٰلِكَ يُوحي اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ٢ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ

همچنین وحی میفرستد بسوی تو وبسوی آنانکه بودند پیش از تو خدای غالب درست کردار مراوراست آنچه در آسمانها

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٣ تَكَادُ السَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ

وآنچه در زمین است واوست بلند مرتبه بزرگ نزدیک است که آسمانها چاك چاك شوند از بالاشان وملائکه تسبیح میکنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٤ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

بستایش پروردگارشان و آمرزش می‌طلبند برای آنکه در زمین است دانسته باش که خدا اوست آمرزنده مهربان وآنانکه گرفتند

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَآءَ اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٥ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا

از غیراو دوستان خداست نگهبان برایشان و نیستی تو برایشان گماشته وهمچنین وحی کردیم بتو قرآنی

عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرٰى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ

عربی تا بیم کنی اصل قریه‌ها را وآنکه پیرامون آنست وبیم کنی از روز جمعیت نیست شکی در آن پاره باشند در بهشت و پاره باشند

فِي السَّعِيرِ ٦ وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ

در دوزخ واگر خواسته بود خدا هر آینه کرده بود ایشانرا امتی واحد ولکن داخل میکند آنرا که خواهد در رحمتش وستمکاران نیست

مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٧ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَآءَ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتٰى وَهُوَ

مر ایشانرا هیچ دوستی و یاری کننده بلکه گرفتند از غیراو دوستان پس خدا اوست خداوند واو زنده میکند مردگانرا واو

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٨ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبِّي عَلَيْهِ

بر همه چیزی تواناست وآنچه اختلاف کردید در آن از چیزی پس حکمش بخداست آنست خدای پروردگار من براو

تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ٩

توکل کردم وبسوی او باز گشت مینمایم

گفته‌ایم اندرش شرح جا و بیم ‌ عین و سین و قاف جود ای حکیم

هم بسوی آنکه بودند از پیش ‌ از رسولان هرکه در عصر خویش

هم ذات خود علی است و عظیم ‌ نارسا در عظمتش عقل سقیم

هست نزدیك آنکه اشکافند زهم ‌ نه سپهر از هیبتش در یکدم

مغفرت خواهند بر اهل زمین ‌ از جناب قدس رب العالمین

وانکه بگرفتند حق را یار و دوست ‌ بر عملهاشان نگهبان جمله اوست

زین کتاب تازی اندر ماجری ‌ تا تو بدهی بیم بر ام القری

بدهی از روز قیامت بیمشان ‌ نیست شك دروی کی تعدیمشان

ور خدا میخواست میگرداندشان ‌ امتی واحد بیك دم و شان

دوستی یاری که در یوم الحساب ‌ مر ایشانرا رهانند از عذاب

زنده سازد مردگانرا جمله وی ‌ هم توانا ذات او بر کل شئ

هست حکمش هم مفوض بر خدا ‌ ذالکم الله ربی بالعطا

حق مطلق عالم سر قدم ‌ همچنین سویت کند وحی از کرم

آن خدای غالب دانا براست ‌ باشد اورا آنچه در ارض و سماست

هست یعنی عقل و وهم ممکنات ‌ اندر ادراك علوش محو و مات

هم تسبیحش ملایك صبح و شام ‌ بر سپاس رب خویش اندر مقام

می‌بدانند اینکه خلاق جهان ‌ اوست آمرزنده‌گار و مهربان

نیستی ما تو برایشان وکیل ‌ بر تو وا اینسان وحی کردیم ای خلیل

وانچه بر اطراف مکه است از بلاد ‌ از بیان جمع مسکون در رشاد

فرقه باشند وایشان در بهشت ‌ فرقه هم در سعیر و جای زشت

لیك یدخل من یشاء فی رحمه ‌ ظالمون مالهم فی نقمه

بل گرفتندی جز از حق دوستان ‌ پس خدا باشد ولی نه غیر آن

وانچه دروی مینمایند اختلاف ‌ از هر آنچیزی که هست اندر دو صف

من براو کردم توکل در امور ‌ باز گردم هم بسویش بالحضور

فَاطِرُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ

پدید آورنده آسمانها و زمین گردانید برای شما از خودهاتان جفتها واز شتر و گاو و گوسفند جفتها پراکنده میگرداند شما را اندر آن نیست

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ١٠ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَيَقْدِرُ

مانند اوچیزی واوست شنوای بینا مر اوراست کلیدهای آسمانها و زمین وگشاده میگرداند روزی برای آنکه میخواهد و تنگ میگرداند

اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١١ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّي بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا

بدرستیکه او بهمه چیزی داناست آئین نهاد برای شما از دین انچه وصیت کرد بان نوح را وآنچه وحی کردیم سو وانچه وصیت کردیم

بِهِ اِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسٰي وَ عِيسٰي اَنْ اَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَي الْمُشْرِكِينَ ١٢ مَا تَدْعُوهُمْ

بآن ابراهیم وموسی وعیسی که برپای دارید دین را وجدائی مکنید درآن گران آمد بر مشرکان انچه میخوانید ایشانرا

اِلَيْهِ اَللّٰهُ يَجْتَبِي اِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ١٣

بان از توحید خدا میکشد سوی ان انرا که میخواهد وهدایت میکند سوی انکسی را که بازگشت مینماید

او شکافندهٔ سموات و ارض / آفرید از جنس تان طول و عرض
اندر این تدبیرتان سازد فزون / نسل از ازواج کاید در تنون
کاف زاید مر را تاکید کرد / نی که مثلی دارد آن یکتای فرد
او بذات خود سمیع است وبصیر / نی جوهر بینا و شنوا در ضمیر
هم ببیند هرچه آن دارد وجود / زآفتاب و ذره در غیب وشهود
این بدیهی بود در نزد خواص / گفت تا باشد این را اختصاص
مر مقالید سموات و زمین / باشد اورا از هر آن حتی قفس
او بهرچیزیست دانا بیخلاف / داند استحقاق هرکس بیگزاف
وحی کردیم آن وصیت را صریح / بر تو و ابراهیم و موسی و مسیح
وان بود توحید وتصدیق رسل / هم بروز آخر ایمان در سبل
پس بود شاق و گران بر مشرکین / آنچه خوانیشان بران یعنی که دین

آفرید از جنسهاتان زوجها / صنفها دائم هم بهر شما
دست جزی مثل او اندر وجود / کان بود باقی و بی آفت بود
یا که امثالش بود اوصاف ذات / هم ندارد مثل و مانندان صفات
شود او صوت هر خوانندهٔ / در زمان واحد از دانندهٔ
ممکنی کی دارد این سمع وبصر / گفت لا مثله تکرار نظر
نیست ممکن همچو واجب در صفات / هم دو واجب نیست ممکن در ثبات
میگشاید رزق چون خواهد بکس / هم تاید تنگ آنرا باز پس
کرد روشن بر شما دینی که نوح / خود نمود آنرا وصیت بالوضوح
مر وصیت کرده آن را آمدند / مشرک در اصل آن هر سه بدند
دین بپا دارید و در دید اندران / هیچ تفریق نیست از ایمان شان
هر کرا خواهد کشد حق سوی خود / ره نماید هر منیب اندر رشد

وَ مَا تَفَرَّقُوا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ اِلَي اَجَلٍ مُسَمًّي

ومتفرق نشدند مگر پس از انچه امد ایشانرا دانش از راه ستمی که بود میان ایشان واگر نبود کلمه که پیش رفته از پروردگارت تا مدتی نام برده شده

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّ الَّذِينَ اُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ١٤ فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ

هراینه حکم کرده شده بود میان ایشان و بدرستیکه انانکه میراث داده شدند کتاب را از بعد ایشان هرآینه در شکی اند از ان که بگمان اندازنده پس برای ان پس بخوان و

اسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتَابٍ وَ اُمِرْتُ لِاَعْدِلَ

ثابت باش چنانکه فرموده شدی و پیروی مکن مرادهای ایشانرا وبگوی گرویدم بانچه فرو فرستاد خدا از کتاب و فرموده شدم که عدالت کنم

بَيْنَكُمُ اللّٰهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا

میان شما خداست پروردگار ما و پروردگار شما مر ماراست کردار ما و مر شماراست کردار شما نیست خصومتی میان ما و میان شما خدا جمع میکند میان ما

وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ ١٥ وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

وبسوی او بازگشت وانانکه خصومت میکنند در خدا از بعد انکه اجابت کرده شد مراورا حجت ایشان باطل است نزد پروردگارشان

وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ١٦

وبرایشانست خشمی و مرایشاراست عذابی سخت

می پراکنده نگشتند آن فرق / جز بعد از علم کامدشان بحق
یعنی از دانستگی بر مرسلین / امتان را بود حقد وکبر و کین
بر کتاب و بر رسل از عنشان / وین بد از جور وستم ماینشان
همچنین دانسته گشتند اندر رسول / مر جدا این مشرکان ناقبول

گنبد سقف گرفته بر کلام
وانکسانکه داده گشتند از کتاب
کامد این قرآن پس از چندین کتاب
پس بآین تقریب فاذع فاستقم
هم مکن تو پیروی در اهوائشان
آمد آیت کاین مقالاتست خام
همچنین مأموره از رب الکریم
هست ما را بر جزای کرده ها
ظاهر است وغالب اعنی ذوالجلال
بین ما را جمع حق خواهد نمود
در ازل کردند توحیدش قبول
حجت ایشان را مگر در رد رب

از خدا تا وقت آنکه برده نام
ازپس بگذشتگان در انتساب
بهر ایشان وزعطا بگشود باب
آنچه را باشی تو مأمور از مهم
وانچه خواهند بران زارایشان
تو بدعوت باش یکدل برامام
برسویه بینتان باشم حکم
هم شما بینید از کرده جزا
در سخن نبود خصومت را مجال
سوی او برگشت خواهد بود درود
یا یهودان پیش از ان کاید رسول
باطلست وهست برایشان غضب

حکم کرده میشدی مابینشان
قصد از ایشاند ترسا و یهود
پس درآن کردند شك باشدی
باش ثابت یعنی اندر دعوتت
مشرکان گفتند بدهیمت یقین
نگرویدستم بگو من بر صواب
آن خدا کوخالق اشیا همه است
می تاند ازقوت حق رآیتی
زین سپس دیگر کس از ردّ احتجاج
حجت اندرحق کسانی که آمدند
بروی از بعثت وصفت مؤمن بدند
هم عدای باشد ایشان راشدید

ازعذابی سخت و بد برعیشان
یا که کفار قریش اندر نمود
آنچنان شکی که بود از ریبتی
هم بهرحکمی رسد هر نوبتت
مال و دختر گر که برگردی ز دین
آنچه را حق کرده نازل از کتاب
آورنده شما و ما همه است
خصمی نباشد ما یا حجتی
آن نباشد جز عناد و جز لجاج
روا حاجت کرده ز ان پس که شدند
سر بیکینش چو آمد وا زدند
شد بحك بدر آثارش پدید

اَللّٰهُ الَّذِی اَنْزَلَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزٰانَ وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ قَرِيبٌ ١٧ يَسْتَعْجِلُ بِهَا

خداست که فرو فرستاد کتابرا بحق ومیزانرا وچه چیز آگاه گرداند ترا شاید که باشد قیامت نزدیك شتاب میخواهند آنرا

الَّذِينَ لٰا يُؤْمِنُونَ بِهٰا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ يَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلٰا اِنَّ الَّذِينَ يُمٰارُونَ

آنانکه نمیگروند بآن وآنانکه گرویدند ترسندگانند از آن ومیدانند که آن حق است آگاه باشید بدرستیکه آنانکه شك میکنند

فِي السّٰاعَةِ لَفِي ضَلٰالٍ بَعِيدٍ ١٨ اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ١٩

درقیامت هر آینه در گمراهی دوری اند خدا صاحب لطف است بندگانش روزی میدهد آنرا که میخواهد واوست توانای غالب

آن خدا کوخالق ارض وسماست
شرع را زان گفت میزان که بآن
گفت زان جدرمه میزان وراه
هم قیامت بر قیامش قائم است
ملیقین است اینکه ازمژگان ومو
گرچه اندرصحن گفتار و کلام
نایدم باور جز این تفسیر بر
قصد استهزا بود بر اشاشان
می بدانید آنکسانیکه جدل
حق بود بر بندگان خود لطف
بر خصوصیات فضلش بر عبید
یاکه لطفست آنکه خواهد برامم

خود فرستاد این کتاب از حق وراست
میشود سنجیده اعمال کسان
گردد از من رفع ریب و اشتباه
وین در ادوار ولایت دائم است
بر تو اقرب باشد آن بی گفتگو
گفته ام اسرار ان را بالتمام
تو وانکارت مهمی هیچ چیز
کان بود مستعد از آدابشان
میکنند اندر قیامت بی محل
لطف باشد ازقوی بر هر ضعیف
دان بود باریکتر کاید پدید
حسن حال وفی سؤ از دمبدم
هم توانا در ظهور مرحمت

بر میزانرا که باشد راه شرع
یا بود میزان پیمبر یا ولی
مؤمن وفسق شدند اعنی بدید
بر چه جرئت کرده دانا ای حبیب
وقت کشف سر آن نبود هنوز
ایك تو نه تازئی نه پارسی
برقیامت میکنند ایشان شتاب
درهراس ازحشر مؤمن برسزاست
درضلالی پس بعید از عمی
لطف یعنی درجزای خیر بش
هم ازآن بسیارتر کاید بگفت
میدهد روزی بهرکس خواهد آن
هم بامرش غالب اندر مصلحت

حاصل ازعدل حقیقی زاصل وفرع
که خفایا میشود زو منجلی
فاسق است آن کز ولایش سرکشید
برقیامت شاید آن باشد قریب
پرده بردارد صفی نازان رمور
تا بمطلب زان زبان یا زین رسی
آنکه بروی نگروند از ناصواب
وانکه آن دانند باشد حق وراست
چون خدا خواهد شود چبود اما
شکر ادراك خواهد از مرزوق خویش
یا شود احصی پدیدار و بهفت
قدر استحقاق روزی خوارگان

مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ

کسیکه اراده میکند زراعت آخرترا می افزائیم او را در زراعتش وکسیکه اراده میکند زراعت دنیا را میدهیمش از آن و

مٰا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ٢٠ اَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَلَوْلٰا

نیست مراو را در آخرت هیچ بهره بلکه مرایشانراست شریکان آئین نهادند برای ایشان از دین آنچه را دستوری نداد بآن خدا و اگر نبود

كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ٢١ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا

کلمه فصل یعنی تقدیر تاخیر هر آینه حکم کرده شده بود میان ایشان و بدرستیکه ستمکاران مر ایشانراست عذابی دردناک می بینی ستمکاران را ترسندگان از آنچه کسب کردند

وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ

وآن واقعست برایشان وآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته باشند در چمنهای بهشتها مر ایشانراست آنچه خواهند نزد

رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٢٢ ذٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پروردگارشان آنست آن تفضل بزرگ اینست آنچه مژده میدهد خداوند بندگانش را آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً

بگو نمی خواهم از شما برآن مزدی مگر دوستی در قرابت و کسیکه کسب کند خوبی را می افزائیم مر اورا در آن خوبی

اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ٢٣

بدرستیکه خدا آمرزنده شکر پذیر است

کرد اراده هرکه حرث آن سرای / حرث او زاید تمام اقتضای
وانکه دنیا باشد از کشتش امید / زان دهم اورا نصیبی کو مزید
هرکه کرد او طاعت از بهر خدا / حق سپرد کار اورا در دوجا
وانکه باشد خیر دنیا پیش / بر بهشت رو نهد حمیش
کافران را بکه هست انبازها / از شیاطین در عیان و در خفا
گر نبودی قول فصل اندر قضا / حکم یوم الفصل یعنی را قضا
در میان مؤمنان و کافران / کرده میشد حکم حق اندر زمان
مشرکان بینی تو در یوم الحساب / بس هراسان را چه کردند اکتساب
وانکسانکه بگرویدند از عیان / کرده اند اعمال نیک اندر جهان
نزد آن پروردگار بی نظیر / وین مر ایشان را بود فضلی کبیر
گو که بر تبلیغ احکام خدا / هیچ مزدی من نخواهم از شما
گر که گوئی آوریم اموال خویش / تا نمائی جمله صرف حال خویش
جز مودت بر نزدیکان من / من نخواهم از شما در هر زمن
فرقه ای این قول دارند استوار / کاقربای اوست مخصوص این چهار
حق بود آمرزگار از هر خطا / هم شکور اعنی فزاید بر جزا
که مگر خواهد رسول بکمام / کاهل بیتش بعداز او باشد امام

هر یکی را در عوض ما هفتصد / میدهیم اندر جزا بل بیعدد
نیست یعنی در آخرت هیچش نصیب / بهر خوری ترک کل کرد این عجب
در دو عالم باشد اورا کارساز / قسم او از غیر دارد بی نیاز
حاصل او رزق مقسوم است و بس / نیستش در کار عقبی دسترس
بهر ایشان آن شیاطین وضع کیش / کرده بی با اذن حق کرای خویش
یا نبود از سبق وعده در صدور / حکم حق را تا نشان یوم النشور
بهر استمکارگان اندر جزا / هر عذابی دردناک است از خدا
وانگهی باشد فرود آینده خود / سوی ایشان هر جزای فعل بد
هستشان در روضه جنت جای / بهرشان هست آنچه خواهند از خدای
این بشارت باشد از پروردگار / بر عباد مؤمن شایسته کار
گفت با پیغمبر انصار از وداد / دخل تو اندک بود خرجت زیاد
آمد آیت که نخواهم از شما / هیچ چیز الا که حب اقربا
وان بود حب علی[4] و فاطمه[4] / وان دو سبط پاک زآلایش همه
کس نکی هر کند با این وداد / میکنم آن نیکوئی در وی زیاد
آمد آیت چون بحب اقربا / بعضی آنرا برگرفتند افترا
ست یعنی حکم حق با مثل اوست / کاهل اورا مردمان دار بدوست

اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰى عَلَى اللهِ كَذِباً فَاِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمْ عَلٰى قَلْبِكَ وَ يَمْحُو اللهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ

یا میگویند بست بر خدا دروغ را پس اگر خواهد خدا مهر نهد بر دلت و محو میکند خدا باطل را و ثابت میکرداند

الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٢٤ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ

حق را بکلماتش بدرستیکه او داناست بسرایر سینه ها واوست که قبول میکند توبه را از بندگانش ودرمیگذرد از بدیها

وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ٢٥ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ

ومیداند آنچه میکنید واجابت مینماید آنانراکه گرویدند وکردند کارهای شایسته و زیاد میدهد ایشانرا از فضلش وکافران

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ٢٦ وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَآءُ إِنَّهُ

مرایشان راست عذابی سخت وا گر فراخ کرده بودخدا روزی را برای بندگانش هر آینه ستم کردندی در زمین ولیکن فرو میفرستد باندازه آنچه خواهد بدرستیکه او

بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ٢٧ وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

ببندگانش آگاه بیناست واوست که فرو میفرستد باران را بعد از آنکه نومید شدند و منتشر میکند رحمتش را واوست خداوند ستوده

٢٨ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَآبَّةٍ وَ هُوَ عَلٰى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ

واز آیتهای اوست آفریدن آسمانها وزمین وآنچه پراکنده کرد در آن دو از جنبنده واو برجمع کردنشان چون خواهد

قَدِيرٌ ٢٩ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ٣٠ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

توانا است وآنچه رسید شما را از حادثه پس است که کسب کرد دستهای شما ودرمیگذرد از بسیار ونیستید شما عاجز کنندگان

فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ٣١

در زمین ونیست مرشما را از غیر خدا هیچ دوستی ونه یاری کننده

آمد آیت ام یقولون افتری / برخداست او دروغ ازخود کجا / پس حق ارخواهد نهد مهرت بدل / گرکسی قصد دروغ ارمحتمل

یعنی این قرآن دلیل صدق اوست / معجزی کی ازجدا آیات اوست / میکند نابود باطل را خدای / هم کند اثبات حق را ازاقتضای

یاکلام خودکه وحی صدق است / هرسخن کز وحی باشد فایق است / حق نداند آنچه اندر سینهاست / وانچه پندارند کان برافتراست

اوست آنکس که پذیرد توبهها / ازعبادش هم کند عفو از خطا / هم نداند از پسند و ناپسند / هرعمل کز عمد وسهو ایشان کنند

یستجیب الذین آمنو / کرده هم باشد اجابت نیکو / هم برایشان فضل خود سازد مزید / کافران راهم بود رنجی شدید

رزق گرحق میگشادی برعباد / میکشیدند از طریق اقتصاد / سرکشی میکردند یعنی در زمین / اغنیا ایستند راهل کم ودین

لیك میفرستد بمقداری که خواست / وان بوفق حکمت اندر اقتضاست / زانکه او باشد بحال بندگان / دمبدم دانا و بینا بالعیان

او فرستنده است باران را فرو / بعداز آنکه نا امید آیند ازو / رحمت خودرا نماید منتشر / برجبال و برصحاری مستمر

تا از آن نشو و نما یابد نبات / او ولی است و ستوده درصفات / ورعلاماتش بقدرت در یقین / هست خلق این سموات وزمین

وانچه دراین هردو باشد منتشر / ازهرآن جنبندهٔ درجهر و سر / هم توانا باشد او برجمعشان / چونکه خواهد این جهان یا آن جهان

برشما هرچه ازمصیبت میرسد / زان بودکه کسب کردید آن بید / او نماید عفو بسیار از گناه / آنکه را امید عفو است ازاله

برشما عاجز کننده نیستید / درزمین حق را بفعل ازبیستید / هم نباشد دوستی جز کردگار / برشمارا کارساز اعنی و یار

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلٰى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي

واز آیتهای او کشتیهای روانست در دریا چون کوهها اگرخواهد ساکن گرداند باد را پس گردند ایستادها بر پشتش بدرستیکه در

ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٣٢ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ٣٣ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ

هرآینه آیتهاست مرهر صبر کننده شکرگذاری یاهلاك گرداند آنهارا بآنچه کسب کردند وعفو کند از بسیاری ومیداند آنانکه

يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٤ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللهِ

مجادله میکنند در آیتهای ما که نیست مرایشان را هیچ گریزگاهی پس آنچه داده شدید از چیزی پس مایهٔ تعیش زندگانی دنیاست وآنچه نزد خداست

خَيْرٌ وَ أَبْقٰى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ٣٥ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

بهتر وپاینده تراست از برای آنها که گرویدند وبر پروردگارشان توکل میکنند وآنانکه اجتناب میکنند از کبیرهای گناه وکارهای زشت

وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ٣٦ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورٰى بَيْنَهُمْ وَ

وچون خشم میگیرند ایشان عفو میکنند وآنانکه اجابت نمودند مر پروردگارشان را وبرپای داشتند نماز را وکارشان مشورتست میان خود

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ٣٧ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ٣٨ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا

وآنچه روزی دادیشان نفقه میکنند وآنانکه چون رسید ایشانرا ستمی ایشان انتقام کشند و پاداش بدی بدیست مانند آن پس انکه عفو کرد

وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ٣٩

واصلاح نمود پس مزد او برخداست که او دوست ندارد ستمکارانرا

هم بود زآیات او اندر بحور
ورکه خواهد باد را ساکن کند
وین زآیات وی است اندر شان
بگذرد هم زاکثری از سیئات
هستشان بگریزگاهی از عذاب
وانچه باشد از ثواب آخرت
وانکه ایشان از کبائر اجتناب
کرده‌اند وانکه از پروردگار
بد هجرت ایست شورائی که داد
هست پیروی که شد بدعت پدید
چون برکسی آید ایشانرا ستم
مثل آن باشد جزای کار بد

مرکبهای جاریه واندر ظهور
کان سبب بررفتن کشتی بود
بهرهر صبار شاکر بیگمان
ندهد ایشانرا زهول و عمق نجات
حق وخواهد بهرکس رنج وعقاب
نزد حق بهتر بود مغفرت
هستشان ورفعل زشت وناصواب
داشتی بربا بنار آن حق گذار
روی تربیت ابو ایوب داد
که درامر خود شوری کار کرد
میکنند از عفو انصاف هم
در قصاص و در کلام زشت رد
حق ندارد ظالمانرا هیچ دوست

هست کالاعلام یعنی همچو کوه
پس نگرداند ساده بی‌عبور
یا اگر خواهد کند غرق وتباه
تا بدانند آنکه در آیات ما
آنچه پس داده شدیدار چیزی آن
بهر آن کاورده‌اند ایمان بحق
برکسی چون میکنند ایشان غضب
هستشان درکار ایمان مشورت
هم نزیش از آن بکه مؤمنان
میکنند انفق رزق خویش را
میکشند آنکه از خصم انتقام
نگذرد هرکدام ستمکارش براست
کش مقامش از سویه اش اوست

موجهای بحر یا فلك از شکوه
فلکهارا جمله در پشت بحور
آنچه را که کسب کردند از گناه
میکنند ایشان جدال از ناروا
هست برخورداری از عیش جهان
تکیه بروی کرده‌اند از ماخلق
رود ایمان نگذرند از آن سبب
در میان خود بدون مغفرت
مشورت باهم نمودندی چنان
که مر ایشانرا عطا کردیم ما
مغفرت ازهم میکنند ایشان تمام
صلح کرد اجر او پس برخداست

وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ٤٠ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ

وهرآینه آنکه انتقام کشید پس ازظلم او پس آنها است برایشان هیچ راهی نیست راه مگر برآنانکه ستم میکنند مردمانرا و

يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ

فساد میکنند در زمین بناحق آنگروه است ایشانرا عذاب دردناک وهرآینه آنکه صبر کرد وعفو نمود بدرستیکه آنست هرآینه

عَزْمِ الْأُمُورِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ

از رهنی قوی و از آنکه اضلال کرد خدا پس نباشد او را هیچ یاوری از بعد آن وبینی ستمکارانرا که چون بینند عذابرا گویند آیا باشد

هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ٤٤ وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ

بسوی بازگشتن هیچ راهی وبینی ایشانرا عرض کرده‌شده بران خشوع کنندگان از خواری می‌بینند بسوی تو از چشمی پنهان

وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

وگفتند آنانکه ایمان آوردند بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان کردند خودهاشان و کسانشان روز قیامت آگاه باشید که ظالمانند

فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ٤٥ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

در عذابی پاینده ونباشد مرایشانرا هیچ دوستان که یاری کنند ایشانرا از غیر خدا و از آنکه اضلال کرد خدا پس نباشد مراورا

مِنْ سَبِيلٍ ٤٦ اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ

هیچ راهی اجابت کنید مرپروردگارتانرا پیش از آنکه آید روزیکه نباشد بازگردانیدن مراورا از خدا نباشد مراورا هیچ پناهی روزی چنین

وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ٤٧

و نباشد مر شمارا هیچ انکاری

زانکه نکشد کینه را ستمکار خود
هر کسانکه ظلم بر مردم کنند
وانکه بخشید و ظلمی شد صبور
وانکسرا که گذارد حق فرو
هست میگوید آیا خود رهی
عرض کرده بنی ایشان را شوند
مؤمنان گویند انّ الخاسرین
می‌نهادند اینکه ستمکارگان
آنکه را که واهد بر خود اله
آنچنان روزی که می‌بود از او

بعد از آنکش ظلمی از ظالم رسد
در زمین از حد خود بیرون روند
انّ ذلک و لمن عزم الامور
نیست زان پس کارسازی بهر او
بازگشتن را بدنیا تا گهی
برحیم سر فرو پس بنگرند
که زیان کردند ایشان اینچنین
هستشان جا در عذابی جاودان
پس نباشد بهرشان هیچ راه
بار گردیدن در آن از هیچ سو
هم نباشد راه انکاری بیش

نیست راه آنقوم را پس بر عقاب
بی‌بحق و بعضی پس آنگروه
یعنی این غفران بود زان کارها
بینی ای بنده تو ستمکارگان
[illegible] از آنچه رفت از ره قصور
بنگرند ایشان بآتش در نهان
بر خود و بر اهل خود در رستخیز
نیستشان از دوستان در آن گروه
[illegible] از جزای خود کند
[illegible] بود شما را [illegible] شوید
تا کنید انکار از اعمال خویش

نیست جز آنکه بود راه عقاب
در عذاب دردناک کند از وجوه
که [illegible] قوت ایمان صلا
چون ببینند آن عذاب سرگران
خود [illegible] دارالغرور
زیر چشم [illegible] زهول و خوف آن
لایق آتش شدند از بی‌تمیز
[illegible] حق [illegible] از ایشان کنند
پیش از آن آید شما را از وعید
ملتجی نبود در آن روز شدید

فَاِنْ اَعْرَضُوا فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا اِنْ عَلَيْكَ اِلَّا الْبَلَاغُ وَ اِنَّا اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً

پس اگر روی گردانند پس نفرستادیم ترا بر ایشان نگهبان نیست بر تو مگر رسانیدن و بدرستیکه ما چون چشانیدیم انسان را از خود رحمتی

فَرِحَ بِهَا وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ كَفُورٌ ٤٨ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ

شاد میشود بآن و اگر برسد ایشانرا بدی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهای ایشان پس بدرستیکه انسان سخت ناسپاس است مر خدا راست پادشاهی آسمانها

وَ الْاَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ اِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ٤٩ اَوْ يُزَوِّجُهُمْ

و زمین می‌آفریند آنچه میخواهد میبخشد مر آنرا که خواهد دختران و میبخشد مر آنرا که خواهد پسرها یا هر دو دهد ایشانرا

ذُكْرَانًا وَ اِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا اِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ٥٠ وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا

پسرها و دخترها و میگرداند آنرا که میخواهد نازاینده بدرستیکه او ست دانای توانا و نبود مر بشر را که سخن کند با او خدا مگر

وَحْيًا اَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ ٥١ اَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِاِذْنِهِ مَا يَشَآءُ اِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ٥٢

بوحی یا از پس حجاب یا بفرستادن رسولی پس وحی کند باذن او آنچه خواهد بدرستیکه او ست رفیع حکیم

وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْاِيمَانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنَاهُ

و همچنین وحی کردیم بتو روحی را از امر خود نبودی که دانی چیست کتاب و نه ایمان و لکن گردانیدیم آنرا

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ اِنَّكَ لَتَهْدِي اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٥٣ صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ

نوری که هدایت میکنیم بآن آنرا که خواهیم از بندگان خود و بدرستیکه تو هر آینه راه مینمائی براه راست راه خدائی که مر او راست

مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ اَلَا اِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْاُمُورُ

آنچه در آسمانها و آنچه درزمین است دانسته باشید که بخدا باز میگردد کارها

بس نگرداند روی ازمشرکان　از اجابت دعوتت را بالعیان
برتو بود ای پیمبر جز بلاغ　ازقبول وردشان مبحو فراغ
ورسد ایشانرا رسد کم یاکه بیش　دستهاشان راجه فرستاده پیش
شاهی ارض وسما باشد زحق　آورید خواهد آنچه از ماخلق
حمت بخشد یاکه دختر یاپسر　هم بهر بطنی خلاف یکدگر
می‌نشاند آدمی را در ...　اینکه تا گوید سخن باوی خدا
یا سخن میگوید ازپشت حجاب　که سخنگویست معنی درحجاب
تاکشد الفا کلام ذوالمنن　بروی ازرحمت محکم مشیء
که کلام ازاو رسد بواسطه　که مراد باشد سبب درواسطه
روح قرآنرا بدان گفتار حیات　که قلوب مرده زان یابد حیوة
تونبودی پیش از وحی ایدر　اینکه تو دانی بود قرآن ...
لیك گردانیم آنرا روشنی　تا که بنماییم ره ما ایمنی
تو براه راست میخوانی عرس　راه حق کاوزا سمواتست وارض

پس فرستادیم اندر ظهور　ما برایشانت نگهبان در امور
چون بچشانیم آدمی‌را ...　رحمتی خوشنود گردد بی زحد
پس بود ... درآندم ناسپاس　یادنارد خیر پیش آن ناشناس
هرکرا خواهد ببخشد دختر او　یا پسرچون کرد اراده دیگراو
هم‌کرداند عقیم آنراکه خواست　اوست دانا وتوانا خودبراست
جزبوحی ... که از راه نهان　یا بالقا یا بالهام است آن
یا رسولی را فرستد از ملك　تا سخن‌گوید بشر را بی زشك
اوست برتر زانکه آید درصور　پس سخن گوید بحکمت با بشر
وحی کردیم ما بحکمی بر انبیا　وحی‌شد قرآن بنوبت زامر ما
یا مراد ازروح باشد جبرئیل　آن امین وحی خلاق جلیل
ای نبی ما ... ما الکتاب　هم نه از دعوت بایمان وایاب
هرکرا از بندگان خواهیم خود　ره بآن نورش نمائیم از رشد
می‌بدانند اینکه جمله سوی حق　بازگردد کارهای ما خلق

سُورَةُ الزُّخْرُفِ تِسْعٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٣ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بحق کتاب روشن بدرستیکه ما گردانیدیم آنرا قرآنی عربی باشد که شما دریابید بعقل و بدرستیکه آن دراصل کتاب نزدما

لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤ اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ٥ وَكَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ

هرآینه بلندمرتبه محکم است آیاپس بگردانیم ازشما ذکررا اعراض ازبهرآنکه هستند گروهی اسراف‌کاران وبسیار فرستادیم از پیغمبری

فِي الْاَوَّلِينَ ٦ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٧ فَاَهْلَكْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا

درپیشینیان ونمی‌آمدایشانرا هیچ پیغمبری مگرکه بودند بآن استهزامیکردند پس‌هلاك کردیم سخت‌تر ازایشانرا درقوت

وَ مَضَى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ ٨

وگذشت داستان پیشینیان

بعد بسم‌الله رحمن الرحیم　محورد سوگند حق برحامیم
یا قسم براسمهای احسن است　کاسدایش حامیم این‌امن‌است
که بیان کردیم بالفظ عرب　تا شما یابید شاید در طلب
یا که اندر لوح محفوظ مبین　هست احکامش بحکمت بس‌متین
چون شما هستید قومیکه زحد　رفته بیرون ورهتان گشته سد
نامد ایشانرا رسولی بهر پند　جزکه میکردند بروی ریشخند
قصهٔ پیشینیان بگذشته پس

آن حقیقت یعنی اندر اعتلا　کاولش حقست وآخر مصطفی
هم بقرآن مبین مستطاب　یعنی این‌آیات واین‌روشن‌کتاب
هست در ام‌الکتاب او نزدما　بس بزرگ ومحکم ازنقص وخطا
ما شمارا وازنیم آیا از آن　دورتان سازیم یعنی زین بیان
ای بسا کز جنس آن پیغمبران　ما فرستادیم در پیشینیان
پس تبه کردیمشان بروجه بد　در توانائی بدند ایشان اشد
اندراین قرآن بهرجا پیش‌وپس

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ٩ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

وهرآینه اگر بپرسی از ایشان که که آفرید آسمانها وزمین‌را هرآینه خواهندگفت البته آفرید آنهارا خدای غالب دانا آنکه گردانید برای شما

الْاَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠ وَالَّذِى نَزَّلَ مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً بِقَدَرٍ

زمین را بستری وگردانید برای شما در آن راهها باشد که شما هدایت یابید وآنکه فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه

فَاَنْشَرْنٰا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ١١ وَالَّذِى خَلَقَ الْاَزْوٰاجَ كُلَّهٰا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ

پس زنده گردانیدیم بآن جای مرده را همچنین بیرون آورده میشوید وآنکه آفرید اصناف را همه آنها و گردانید برای شما از کشتیها

وَالْاَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ ١٢ لِتَسْتَوُوا عَلٰى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ

وچهارپایان آنچه سوار میشوید تا قرار گیرید بر پشتهای آن پس یاد کنید نعمت پروردگارتان را چون قرار گیرید بر آن

تَقُولُوا سُبْحٰانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِينَ ١٣ وَ اِنّٰا اِلٰى رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ ١٤ وَجَعَلُوا

وبگوئید پاک بودن آنکه رام گردانید برای ما این را و نبودیم مر آنرا توانائی دارندگان وبدرستیکه ما بسوی پروردگارمان بازگردندگانیم وگردانیدند

لَهُ مِنْ عِبٰادِهِ جُزْءاً اِنَّ الْاِنْسٰانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ١٥

مر او را از بندگانش بهره بدرستیکه انسان هر آینه ناسپاس است هویدا

برسی از این مشرکین که آورید
آنکه فرمود این زمین را چون بساط
وانکه فرستاد آب از آسمان
وانکه کرد اصناف را خلق از رشاد
در جهاد از راه ضم است و مزاج
داست چون بر پشت مرکبها شوید
پاک باشد یعنی از شبه و شریك
باز ما گردیم بر پروردگار
اعتراف ایشان کنند از بندگیان

این زمین و آسمان کاید پدید
تا مقر باشد شما را زانبساط
قسمت حیات بر بلاد و بر مکان
همه حیوان و نباتات و جماد
هم بانثی و همهم از امتزاج
یاد نعمتهای رب خود کنید
آنکه کرد از بهر ما این رام نیك
عاقبت بر مرکب چوبین سوار
پس ورا گیرند جزء از بندگان
زانکه انسان ناسپاسند آشکار

میگویند آنخداوندیکه هست
هم پدید آورد در وی راهها
ارض مرده زنده شد زاو اینچنین
صنف حیوان و نبات اندر طبور
کرده پیدا فلك و انعام از قرار
راست چون گشتید گوئید از ثنا
ما نباشیم از توانائی خویش
می باشد داکر بر ماله را
جزء نسبی بر ولد نسبت دهند
ناسپاسی ایست بر پروردگار

علیم ودانا بهر عالی و پست
تا شما یابید ره بر هر کجا
مرده گان آیند بیرون از زمین
هست ماها از اناث و ازذکور
تا سحر ور شوید آنرا سوار
قول سبحان الذی سخرلنا
مهر را فرمانروا کم یاکه بش
گرنخواهد در رکوب این آیه را
... ملائك ... اوراست چند

اَمِ اتَّخَذَ مِمّٰا يَخْلُقُ بَنٰاتٍ وَ اَصْفٰيكُمْ بِالْبَنِينَ ١٦ وَ اِذٰا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِمٰا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً

آیا گرفت از آنچه آفرید دختران وبرگزید شما را به پسران وچون مژده داده شود یکی شان بآنچه زد برای خدای بخشاینده مثل گردد

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ ١٧ اَوَمَنْ يُنَشَّؤُا فِى الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِى الْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ ١٨ وَ

رویش سیاه واوست پرخشم آیا وآنکه تربیت یافته میشود در زینت واوست در مخاصمه ناآشکار کننده و

جَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ اِنٰاثاً اَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ ١٩

گردانیدند ملائکه را که ایشانند بندگان خدای بخشاینده مؤنثها آیا حاضر بودند آفریدن ایشان را زود نوشته شود گواهی ایشان و پرسیده شوند

وَ قٰالُوا لَوْ شٰآءَ الرَّحْمٰنُ مٰا عَبَدْنٰاهُمْ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلّٰا يَخْرُصُونَ ٢٠ اَمْ آتَيْنٰاهُمْ

وگفتند اگر خواسته بود خدای بخشاینده نمی پرستیدیم ایشان را نیست مر ایشان را بآن هیچ علمی نیستند ایشان جز آنکه دروغ میگویند آیا دادیم ایشان را

كِتٰاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ٢١ بَلْ قٰالُوا اِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰآئَنٰا عَلٰى اُمَّةٍ وَ اِنّٰا عَلٰى آثٰارِهِمْ

کتابی پیش از آن پس ایشانند بآن چنگ در زنندگان بلکه گفتند که ما یافتیم پدران ما را بر طریقه وبدرستیکه ما ئیم بر اثرهاشان

مُهْتَدُونَ ٢٢ وَكَذٰلِكَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا

هدايت يافتگان وهمچنين نفرستاديم پيش از تو در قريه هيچ [illegible] مگر گفتند متنعمانش بدرستيكه ما يافتيم پدرانمارا

عَلٰى اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلٰى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ٢٣ قَالَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا

بر طريقه وبدرستيكه ما بر اثرهای ايشان اقتدا كنندگانيم گفت آيا و اگر چه آورم شمارا هدايت تر ازآنچه يافتيد برآن پدرانتانرا گفتند

اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٢٤ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٢٥

كه ما بآنچه فرستاده شديد [illegible] پس انتقام كشيديم از ايشان پس نگاه كن چگونه بود عاقبت تكذيب كنندگان

دختران آيا گفت او [illegible]	[illegible] راحه آن [illegible]	پس شمرا [illegible]	يست اين قسمت [illegible] ازمشركين
مژده داده چون شود رايشان يكى	راحه [illegible]	[illegible]	[illegible] واحم [illegible] و حد
آرد [illegible]	كه [illegible] حق [illegible]	روى او [illegible]	[illegible] در [illegible]
بر خدا [illegible]	آنكه در [illegible] پرورده شده	[illegible]	[illegible]
يست اورا عقل ورای مؤنس	[illegible]	پس خدا [illegible]	[illegible] قول [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	كه خدا را [illegible]	[illegible]	بوده آيا [illegible]
داشتند آيا حضور اين مشركان	وقت [illegible] ملائك [illegible]	اين گواه [illegible]	[illegible] كردند از شهود
خواستى [illegible] ايشان [illegible]	كى ملائك [illegible]	مى [illegible] اين رسم و [illegible]	[illegible]
داده‌ايم آيا كه ايشانرا [illegible]	پيش از اين قرآن [illegible]	پس [illegible]	[illegible]
ميكنند اينكه ما [illegible]	[illegible]	همچنين ما [illegible] اثرهاشان [illegible]	راه [illegible] ازشان [illegible]
همچنين پيش از تو [illegible]	ما رسولى [illegible]	[illegible] خويش	[illegible] آيا [illegible]
ما شديم [illegible]	[illegible]	[illegible] او آيا كه اى قوم [illegible]	[illegible]
گرچه من آورده‌ام [illegible]	[illegible]	راحه [illegible] خويش	[illegible]
قوم گفتند [illegible]	آنچه را كه آمدند [illegible] آن	ما از ايشان پس [illegible] انتقام	[illegible]

وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰاهِيمُ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ اِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ٢٦ اِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَاِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً

وهنگاميكه گفت ابراهيم مر پدرش را و قومش را بدرستيكه من بيزارم ازآنچه مى‌پرستيد مگر آنكه پديد آورد مرا پس بدرستيكه او زود راه نمايد مرا وگردانيد آنرا

بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٨ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ آبَائَهُمْ حَتّٰى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ ٢٩

كلمه باقى در عقبش باشد كه ايشان بازگشت كنند بلكه كامرانى داديم اينهارا و پدرانشانرا تا آمد ايشانرا حق و رسولى ظاهر

وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ وَ اِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ٣٠ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلٰى

وچون آمد ايشانرا حق گفتند اين جادوست وبدرستيكه ما بآن كافرانيم وگفتند چرا فروفرستاده نشد اين قرآن بر

رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ٣١ اَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

مردى از آن دو قريه كه بزرگست آيا ايشان قسمت ميكنند رحمت پروردگارترا ما قسمت كرديم ميانشان معاش ايشانرا در زندگانى دنيا

وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ٣٢

وبلند گردانيديم بعضى ايشانرا بالاى بعضى از مراتب تا بگيرند برخيشان برخى را بكار باداشتن و رحمت پروردگار تو بهتر است ازآنچه جمع ميكنند

یادکن چون گفت ابراهیم راد
جز کسی کاو آفریدم پس رود
می بگرداند آن کلام باقی او
اندر اولادش خدا باقی گذاشت
تا که دادم بهره من بر این گروه
احمد کامل صفات نادره
نگرویم و نیست مارا باور این
یعنی اهل مکه و طایف بجان
قول و حکمش نافذ اندر هر مهم
رحمت پروردگار این بهشتان
آنچه یعنی زندگانی را سبب
پس زنند اندر رسالات از چه دست
آن یکی باشد رسعت زدن شاد
تا که از این قبض و بسط و خفض و رفع
تا معین هم شوند اندر معاش

پس پدرهم قوم خود را ارشاد
راه بر من از کرم خواهد نمود
که بود آن لا اله غیره
لا اله الا الله از حبی که داشت
بر پدرهاشان همه اینسان از وجوه
با بیان و معجزات باهره
کاوست یعنی در رب العالمین
که بزرگند از ره قدر و مال
کز سجد سر ز امرش لا کلام
میکنند آیا که بخش این و آن
در جهان باشند رزق اندر ضنک
کان خود اعلا رتبهٔ انسانی است
وان یکی از تنگی آن نامراد
مردمان از یکدگر یابند نفع
بگذرد کار جهان بی اغتشاش

زانچه پرستند من بیزاری
یعنی اندر راه توحید ایزدم
در عقب یعنی که در اولاد خود
باز تا گردند در دین پدر
تا حق آمد یعنی این قرآن براست
پس بگفتند اینکه آورده بما
هم نگفتند از چه این قرآن مبین
آن ملاکس یا ملاکی کاندر عرب
دور از آن کاملی نبوت معنویست
ما معیشتهایشان را بخش ما
چونکه از تدبیر قسمت میکنند
بعض را برداشتیم از بعض ما
آن یکی از زور خود اندر غرور
بعض بر بعض دگر باشد رام
رحمت پروردگارت بیش تر است

نیست آن الا که شرک و کافری
میرساند رود هم بر مقصدم
بوده اند ایشان موحد بر احد
خلق یا گردند زایشان بی سبب
بهر ایشان بار سولی کاو زماست
مصطفی سحر است نزد خدا
بر کسی نامد ز اهل قریتین
هستشان مال و حشم قدر و نسب
بی نیاز از ملک و مال دنیوست
کرده ایم اندر میانشان جا بجا
رزق خود را این گروه مستمند
در مراتب تا بود فوق از نوا
وان یکی از ضعف و فقر خود صبور
آن یکی بست آن یکی عامه
وانچه جمع آرند ایشان بهتر است

وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ
و اگر نه آن بودی که شدندی مردمان جماعتی واحد هر آینه گردانیدمی برای آنانکه کافر میشوند بخدا برای خانهاشان سقفها از نقره و
مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ٣٣ وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ٣٤ وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذٰلِكَ
نردبانها که بر آن بر آیند و برای خانهاشان درها و سریرها که بر آن تکیه کنند و زینتها و نباشد همه آن
لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ٣٥ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ
مگر مایه عیش زندگانی دنیا و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است و کسیکه اعراض کند از یاد خدا میگماریم
لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ٣٦ وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ٣٧ حَتّٰى
برای او شیطان را پس اوست مر او را رفیق و بدرستیکه آنها باز میدارند ایشان را از راه و می پندارند که ایشانند هدایت یافتگان تا چون
إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ٣٨ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ
آمد ما را گوید ایکاش بودی میان من و میان تو دوری مشرقین پس بد رفیقی بودی و هرگز سود ندهد شما را امروز چون
ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٩
ستم کردید که شما در عذاب شریکانید

گر نبودی آنکه در کفر و گمان
می بگردانیدیم بهر کافران
بابها و تختها در هر یکی
آخرت در نزد ربت بالیقین
دیو بفریبندهٔ کوران ز ن
آنکه ایشان در رهند و ساعیند
گوید آن عاشی قرینش را ببین
عاشیان را گوید آن از فرشه زود

امتی واحد شوند این مردمان
خانهها کز نقره باشد سقف آن
که بر آن گردند ایشان متکی
جنت اعلی هست بهر متقین
باشد اعنی صبح و شامش همنشین
یا که دیوان بر هدایت راغبند
بودمان ایکاش بعد المشرقین
این تمنا ندهد امروز ایچ سود

بر حطام دنیوی مایل شوند
نردبانها که بر آن بالا روند
کردمی آنها ز نقره وز طلا
وانکه خویش از ذکر رحمن داشت کور
بارشان دار د آن دیوان ز راه
یا که آن عاشی و شیطانش بما
تا نمی دیدم تو را هرگز چنین
چون ستمکاری و عاری از صواب

از خدا و آخرت غافل شوند
خود زمام خانهها ظاهر کنند
نیست اینها جز متاع این سرا
بهر او تقدیر سازیم از امور
در گمان آن عاشیان از اشتباه
هر دو باز آیند در روز جزا
اندر این بعد مکان ای بد قرین
مشترک باشید باهم در عذاب

اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ اَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٤٠ فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ

آیاپس تو میشنوانی کرانرا یاراه مینمائی کورانراوآنکه باشد در گمراهی آشکار پس اگر ببریم ترا پس بدرستیکه مائیم ازایشان

مُنْتَقِمُونَ ٤١ اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ٤٢ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوحِيَ اِلَيْكَ

انتقام کشندگان یامینمائیم البته ترا آنچه وعده کردیم ایشانرا پس مائیم برایشان قدرتداراندگان پس چنگ درزن بآنچه وحی کرده شد بتو

اِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٤٣ وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ ٤٤ وَاسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا

بدرستیکه توئی برراه راست وبدرستیکه آن هرآینه ذکریست مرترا ومرقوم تراو زود باشد که پرسیده شوید وبپرس ازآنکه فرستادیم

مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ٤٥

پیش ازتو از رسولان ما آیا گردانیدیم ازغیر خدای بخشاینده آلهها که پرستیده شوند

شنوائی برکران آیا توحرف / یا نمائی ره بکوران بی ظرف / وانکه باشد در ضلالی آشکار / کی میسر گردد این درهیچ بار
پس بومکن افضار اندر بلاغ / خطر خودرا ده از ایشان فراغ / پس بریم ار درجوار خود تورا / ما کشیده انتقام از اشقیا
ما کشنده انتقامیم از عدو / هم نمائیم ارکه خواهم آن بتو / وعده دادسیم آنچه از عقب / ما برایشان خاصه دریوم الحساب
ما برایشادیم ما را مقدر / آنچه خواهیم آن کنیم از خیر وشر / چنگ پس درزن بآنچیزیکه وحی / میشود سوی تو اندر امر ونهی
خودتوئی برراست راه از هرطرف / وان بود بهر تو وقومت شرف / یعنی این قرآن که موحی بتراست / زود پرسیده شوند ازآن براست
می بپرس از اهل توریة و کتاب / وانکه بودند از پیش اندرخطاب / آن رسل یعنی که از پیش از توما / خود فرستادیمشان بر فرقها
می بپرس از اهل علم و دینشان / صاحبان آیت و آئینشان / هیچ گردانیده‌ایم الا خدای / کاوست بخشاینده خود برماسوی
ماخدایان که پرستیده شوند / خلق ایشان را بطاعت بگروند / حاصل آنکه امر آیا کرده‌ام / بپرستش جزخدارا از قدیم

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيَاتِنَا اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ اِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٦ فَلَمَّا جَاءَهُمْ

وبتحقیق فرستادیم موسی را بآیتهای ماسوی فرعون وجماعتش پس گفت بدرستیکه منم فرستاده پروردگار جهانیان پس چون آوردشان

بِآيَاتِنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ٤٧ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ اِلَّا هِيَ اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا وَاَخَذْنَاهُمْ

آیتهای مارا آنگاه ایشان ازآن خنده میکردند ونمی نمودیم ایشانرا هیچ آیتی مگرکه آن بزرگتر بود از مثلش وگرفتیم ایشانرا

بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٤٨ وَ قَالُوا يَا اَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ اِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ

بعذاب باشد که آنها بازگشت کنند وگفتند ای جادوگر بخوان برای ما پروردگارت را بآنچه پیمان کرده نزد تو بدرستیکه مائیم هدایت یافتگان

٤٩ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ٥٠

پس چون دفع کردیم ازایشان عذاب را آنگاه ایشان پیمان میشکستند

چون فرستادیم موسی را عیان / سوی فرعون وملاء معجزشان
که رسولم من ز رب العالمین / پس جواو آورد آیات مبین / خنده میکردند ایشان آن زمان / زان علامتها که می‌آورد آن
ما ننمودیمشان هیچ آیتی / بردیف یکدگر در حجتی / جز که بود اکبر زاخنش درنظر / یعنی ازآن یك که بود از پیشتر
پس گرفتیم آنگروه را بر عذاب / مرمحق گردند باز از اصواب / زاستغاثه میگفتند آنکسان / رب خودرا ایه الساحر بخوان
زآنچه کرد ست عهدش زانتساب / واست ایمان یا دعای مستجاب / حاصل آنکه بهرما میکن دعا / تاکه اوبردارد این محنت زما
برتو ایمان آوریم از مندفع / گردد از ما این عذاب مجتمع / پس چوزایشان دفع کردیم آنعذاب / عهدخود دردم شکستند ازشتاب

وَ نَادٰى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا

وندا کرد فرعون درقومش گفت ای قوم من آیا نیست مرا ملك مصر این نهرها میرود از زیرم آیا پس

تُبْصِرُونَ ٥١ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ٥٢ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ٥٣ فَلَوْلَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوِرَةٌ

نمی بینید بلکه من بهترم ازاینکس که اوست خوار ونزدیك نیست که بیان تواند کرد پس چرا انداخته نشد براو دستوانها

مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ٥٤ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ٥٥

از زر یا یا آمدند باو فرشتگان همنشینان پس ازجای برآورد قومش را پس اطاعت کردند او را که ایشان بودند گروهی نافرمان برداران

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ٥٦ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ ٥٧

پس چون خشم آوردند ما را انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشان را همگی پس گردانیدیم ایشان را سابقان و مثلی برای آیندگان

کرد پس فرعون درقومش ندا — نیست گفت ایقوم آیا مر مرا — ملك مصر این نیست یا جوهای نیل — زیر قصرم جاری ازبهر نیل

یا زمین تحتی بود قصد از بیان — که بود جوها بحکم من روان — یا که در تحت تصرف ازمنند — زیر امرم شاز نش ایمنند

پس نمیبینید آیا یار من — از اندال موسی و اعزاز من — بهرمن ملکی زنی مردی که هست — درزمین مصر بی مقدار و پست

نیست هم نزدیك تا روشن کند — گفت خود کاشنا مرد وزن کند — باوجود ضعف وذات یعنی او — نیست کس را فهم گفتارش نکو

راست گر گوید که ازنزد خدا — نامزد شد بر رسالت بر احتما — پس چرا افکنده چون بروی زرب — دستوانهائی که باشد از ذهب

یا بیامد باوی از او فرشتگان — تا باو پیوسته باشد از نشان — گر رسولی شه فرستد از خواص — میکند با او روان از اختصاص

نیست پس خوار که بفرستد خدا — بر رسالت مرد درویش وگدای — یافت قوم خود سبك پس در خرد — در قبول گفتهای خام رد

پس نمودندش اطاعت جمله زین — قوم او بودند چون از فاسقین — رفته بیرون یعنی ازفرمان حق — یا زحکم عقل جمله آن فرق

خشمگین مارا چو کردند آن زمان — کینه بکشیدیم سخت از دشمنان — بهر حق حرف رواهر گر کی است — لیك حزن اولیاحزن وی است

موسی ازفرعون وقومش شد حزین — حق کشید ازدشمناش کین ازین — غرقشان کردیم دریم با اسف — در دولحظه مجعلناهم سلف

هم مثل کردیم ایشانرا چنان — بهر قوم آخرین در هر زمان

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا اِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ٥٨ وَ قَالُوا ءَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ

وچون زده شد پسر مریم مثلی آنگاه قوم تو ازآن فریاد برمیآوردند وگفتند آیا الهان ما بهترند یا او نزدند آنرا برای تو

لَكَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ٥٩ اِنْ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي اِسْرَائِيلَ

جز جدلی بلکه ایشانند گروهی خصومت کنندگان نیست او جز بنده که احسان کردیم براو وگردانیدیم او را مثلی برای بنی اسرائیل

٦٠ وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلٰئِكَةً فِي الْاَرْضِ يَخْلُفُونَ ٦١ وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ

واگر خواهیم هر آینه گردانیم از شما ملائکه را در زمین که جانشین باشند وبدرستیکه اوست هر آینه علمی برای قیامت پس شك منمائید در آن و

اتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ٦٢ وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٦٣

پیروی کنید مرا اینست راه راست وباز ندارد البته شمارا شیطان بدرستیکه او مر شمارا است دشمنی آشکار

شد زده بر ابن مریم چون مثل — که پرستدش نصاری در محل — چون مسیح وعابدینش در جحیم — جنگی باشند با رنج و الم

با الهان گو که ما باشیم هم — اوست بهتر یا الهان نیست غم — عیسی ازحصب جهنم باشد او — گو که ما باشیم هم نی گفتگو

می نگفتند این مثل جز بر جدل — در خصومت اینگروه سختند بل — وجه دیگر آنکه چون مدح مسیح — مصطفی میکرد با مریم صریح

مشرکان گفتند قصد اوست این — که پرستدش چو عیسی از یقین — وجه دیگر آنکه روزی با علی — گفت پیغمبر نکمدار جلی

کاندراین امت تورا باشد مثل — همچو عیسی نزد قومش در عمل — فرقه غالی شدند او را بحق — فرقه کردند از وی ضغن ودق

خنده کردند اهل غمز ازاین کلام — کاین عمش گشت پیغمبر مقام — آمد این آیت که بر عیسی مثل — این عمت را ردی چون در محل

گفت مشرك گر علی چون عیسی است — بهتر از عیسی است بت هم بت پرست — نیست عیسی غیر عبدی که براو — کردهایم انعام ما بی گفتگو

می‌نگردانیم او را ما مثل   بهر اسرائیلیان در هر محل
بی‌روالد کی وحودی یا گرفت   وین زقدرتهای ما بود شگفت
نه درآیند ار بی‌هم جون شما   اینچنین تبدیل سهل آید بما
اوست آنچیزی که دانسته بآن   میشود مانا قیامت ناگهان
دان حقیقت کس نیابد آگهی   جز که گردد محرم سرالهی
دیده‌باشی خواب حیزیراکه روز   عین آن واقع شود بی‌درد وسور
بور روحت اندك ار لازم شود   هرجه بینی عین آن واقع شود
هست اسباب الهی عرار آن   که توانی درضعیت دو نشان
جون گرشد اژدها بود عجب   کان الهی بود نز طبع وسبب
عقلی ارباور نکرد این سررا   تو مپند جان احق‌را ز راه
لا مرین بها یعنی که شك   ناورید اندر قیامت هیچ یك
ناربان باید ندارد دو کرك   کان شمارا دشمنی باشد بزرك
قصهٔ یعنی که بس باشد غریب   نزد آن کو دارد اندانش حسب
ورکه‌هم خواهم گردانیم هین   از شما ار فرشتگان اندرزمین
بر ملائك سنهٔ آدم مثل   ما کنیم این اعجب‌است‌اندرمثل
یعنی اینکه عیسی آمد بی‌پدر   باشد از علم قیامت در اثر
اینك زبن رمزت صعی‌گویدیکی   گر اشارت فهم وصاحب مدرکی
نیست‌درخواب‌ارطبیعت درشروع   هیچ اسبابی که آن یابد وقوع
آنچه در ملك طبیعت واقع‌است   درحقیقت عین آن بی‌مانع است
آنکسی بیندکه ارین رسته‌است   حاش ار بند طبیعت‌جسته‌است
خارق عادات جمله اینچنین   باشد ار روشن‌دلی و نزبین
در قیامت مپند آنرا لاعلاج   بارشد جون برده طبع ومزاج
هم تنگند ار رسولم پیروی   اینست راه راست نزد معنوی
دشمنی خود بود او آشکار   کرده‌بیرون‌تان‌زجنت خوارو زار

وَ لَمّا جٰاءَ عيسي بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذي تَخْتَلِفُونَ فيهِ فَا

وجون‌آورد عیسی معجزاترا گفت‌بدرستیکه‌آوردم‌شمارا‌حکمترا وتابیان‌کنم‌برای‌شما‌بعضی‌ازآنچه اختلاف‌میکنید درآن

تَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطيعُونِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ ٦٥ فَاخْتَلَفَ الْاَحْزٰابُ

پس‌بترسیدازخدا وفرمانبریدمرا بدرستیکه‌خدااوست‌پروردگارمن‌وشماپس‌بپرستیداورا اینست‌راه‌راست پس‌اختلاف‌کردند طایفها

مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذٰابِ يَوْمٍ اَليمٍ ٦٦ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السّٰاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ

ازمیان‌ایشان پس‌وای‌مرآنانکه‌ستم‌کردند ار عذاب‌روزی پردرد آیاانتظارمیکشند جز قیامترا که‌آیدایشانرا ناگاه و

هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ ٦٧ اَلْاَخِلّٰاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقينَ ٦٨

ایشان ندانند دوستان روزی‌چنین‌بعضی‌ازایشان‌مربعضی‌رادشمنندمگر پرهیزکاران

جونکه عیسی آمد او با بینات   گفت اسرائیلیان را ز الصفات
برشما آنرا که دارید اختلاف   اندران در امر دین‌دوراز خلاف
اوست ما و شما پروردگار   پس شما اورا پرستید آشکار
ار میان آن مسیحی مدعیان   که برایشان بود مبعوث اوعیان
شرح آن‌بگذشت در مریم بیان   تا جه بود آن اختلافت ارامام
تا که ایشانرا فرو گیرد سر   وآگهی باشند ایشان بیخبر
غیر پرهیزکاران ار اهل دین   که بهم باشند احباب و معین
جون حجاب جسم خیزد ارمیان   دوستیها اصل آن گردد عیان
دوستی اسما و اوان   هردم افزاید صفا اندرضیا
آمدم من برشما با حکمتی   تاکنم روشن براه دوزی
پس بترسید ارخدا ورمن کنید   پیروی تاحکم خدای بی‌ندید
ایست‌راه‌راست بی‌کبر وخلاف   فرقه‌ها گردند زان پس‌اختلاف
وای‌پس برآنکه‌کرده‌است اوستم   ار عذاب دردناك پر نقم
انتظار آیا کشند این مردمان   جز قیامت را که آید ناگهان
آنکه باهم‌دوست ارجان وتند   بعض را آنروز بعضی دشمنند
دوستی کزعقل خیزد ایمنی‌است   دوستی کز مس آید دشمنی است
مفزاید مهر اگر ایمانی است   دشمنی گردد وگرنفسانی است
دوستی تن پرستان بد شود   تیرگی برتیرگی بی‌حد شود

يٰا عِبٰادِ لٰا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لٰا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ٦٩ اَلَّذينَ آمَنُوا بِآيٰاتِنٰا وَ كٰانُوا مُسْلِمينَ ٧٠

ای‌بندگان‌من نیست‌بیمی برشما امروز ونه‌شما اندوهگین میشوید آنانکه گرویدند بآیه‌های‌ما وبودند منقادان

اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ اَنْتُمْ وَ اَزْوٰاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ٧١ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِصِحٰافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اَكْوٰابٍ وَ فيهٰا مٰا

درآئید در بهشت‌شما وجفتهاتان‌که‌برافروخته‌شاط‌نموده‌باشید گردانیده‌شوددرایشان کاسهای‌پهنی‌که‌ازطلاست‌وکوزهای‌بی‌دست‌گیره‌ودرآنست آنچه

تَشْتَهيهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ وَ اَنْتُمْ فيهٰا خٰالِدُونَ ٧٢ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتي اُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ

خواهش‌داردآنرا نفسها ولذت‌میبرندچشمها وشمائیددرآن جاودانان واینست‌آن‌بهشتی که‌بارث‌داده‌شدید‌آنرا بسبب‌آنچه‌بودید

تَعْمَلُونَ ۷۳ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ۷۴ اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۷۵ لَا

کمکردید مرشمارا است در آن میوه بسیار که از آن میخورید بدرستیکه گناهکاران در عقوبت دوزخ جاودانان

يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ۷۶ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ۷۷ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ

تخفیف داده نشود از ایشان و ایشان در آن نومیدانند و ستم نکردیم ایشان را و لکن بودند ایشان ستمکاران و ندا کردند که ای مالک

لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ اِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ۷۸ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

باید که حکم کند بر ما پروردگار تو گفت بدرستیکه شما درنگ کنندگانید بدرستیکه آوردیم شما را حق و لکن اکثر شما بودند مر حق را ناخوش دارندگان

۷۹ اَمْ اَبْرَمُوا اَمْرًا فَاِنَّا مُبْرِمُونَ ۸۰ اَمْ يَحْسَبُونَ اَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰيهُمْ

بلکه محکم کردند کاری را پس بدرستیکه ما محکم کنندگانیم یا می پندارند که ما نمی شنویم نهانی ایشان را و رازشان را

بَلٰى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ۸۱

آری و رسولان ما نزد ایشان می نویسند

پس شوند آن بندگان مسرور
آنکسان که ایشان با جفتهای ما
جملگی مسرور گردانده شده
هم بر ایشان اکواب می گردها
آنچه نفس اشتهی نماید آرزو
زان عملها که شما کردید پیش
گفته ام تاویل آنها جمله من
اندر آن باشند ایشان جاوید
...
...
...

... حجاب دلنوازش ...
مؤمنند و ... ارشرک ...
خوان نعمت را خورید ازمائده
جمله آنچه دلها ...
واچه ... چشمها گردد ازو
داده ان ارشان خدا از لطف خویش
هرکجا آمد ... اندر ...
ازرنج ... عذابی شدید
خواه ... حدا
ازرس حق که ... است
ارموا امرا فانا مبرمون
... آری ...

که ... ازین ... است
اندر آید ای ... خوش ... بهشت
میشود گردان برایشان ...
... الانفس ... است
اندران باشید جاویدان شما
در بهشت ... ازمواکه ... بشمار
مجرمینهم در جهنم جاودان
... برایشان ... اسمی
گوید او ... جاودان دارید ...
... حق
برگشتند ... اوو ایشان
... آن ... یکیت

راکه ... شهوت ...
مرشما و جفتهاتان در بهشت
کاسهها را انواع ... اردهب
... اندر آن است
ارث باشد برشما این دلگشا
تا خورید از آن شما در اختیار
در عذابند و نگردد ... وآن
خود ستمکاران ... ایشان همی
... اندر این ... سرا
... اسرار ارسق
... و ...

قُلْ اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِينَ ۸۲ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ

بگو اگر باشد مر خدای بخشاینده را فرزندی پس من اول پرستندگان پاکست پروردگار آسمانها و زمین پروردگار عرش

عَمَّا يَصِفُونَ ۸۳ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۸۴ وَ هُوَ الَّذِي فِي

از آنچه وصف میکنند پس واگذار ایشان را که صحبت دارند و بازی کنند تا آنکه ملاقات کنند روز شان را که وعده داده شوند و اوست آنکه در

السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَ فِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۸۵ وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

آسمان الهست و در زمین الهست و اوست درست کار دانا و افزون آمد آنکه مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین

وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۸۶ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ

و آنچه میان آنهاست و نزد اوست دانش قیامت و بسوی او باز گردانیده میشوید و مالک نباشند آنانکه میخوانند از غیر او شفاعت کردن را

اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۸۷ وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَاَنّٰى يُؤْفَكُونَ ۸۸

مگر کسیکه گواهی داد حق و ایشان میدانند و اگر پرسی از ایشان که که آفریدشان هر آینه گویند الله پس از کجا برگردانیده میشوند

وَقِيلِهِ يَا رَبِّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ٨٩ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

وقولش ای پروردگار من بدرستیکه اینها گروهی اند که ایمان نمی آورند پس اعراض کن از ایشان و بگو سلام پس زود باشد که بدانند

ای محمد گو دار حق را واله | اول آرا من بپسندیدم حمد
پاك از آن که باشد شرحمت و واله | یا رهرو صمی که دور است از خرد
تا بهنگامی که روز حوش را | آرند ایشان بوعده در جزا
او حکم است و شهم اسرامور | راستکار و آنکه او سر تدور
دایم البرکات کاو را هست این | پادشاهی سموات و زمین
همبود علم قیامت نزد او | هم او گردید راجع مو بمو
حق ... | هم شهادت داده ... از یقین
پرسی از ایشان که خالق شما | ... مگویند البته خدا
ویه یا رب ان هؤلاء | گرده این قوم از روی ولا
گو سلام اشی ... | خود بو ... از ...
| رود معنی کاره ... صبور

پاك باشد خالق ارض وسما | رب عرش از وصف ... ناروا
نارشان نگذار پس بگذار گو | تا بود اندر یخوضوا یلعبوا
اوست معبود ملاك در سماء | در زمین معبود حق و اوست پاك
وین بود مخصوص علام الغیوب | که بود دانا با سرار قلوب
واحد فرد مهین ارض وسما است | حکم او جزی جمله سوی است
آنچه را خوانند جز حق ... | بر شفاعت مالك آن ... نیستند
هم ندا د ارذل آن را که شب | خود گواهی داده بر موفق رب
پس حکم ... بر گرد ... شوند | غیر اورا در پرستش بگروند
پس با اعراض از ایشان ... | می بگردان از مکافات عدو
این زمین ... | پس ندا د آنچه حکم غیب بود
پس ... هست از امور |

سوره الدخان تسع و خمسون آیة و هي مکیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ٢ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ٣ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ

بکتاب آشکار کننده بدرستیکه ما فرستادیم او را در شبی برکت داده شده بدرستیکه هستیم بیم کنندگان در آن جدا کرده میشود هر امری مواقف

حَكِيمٍ ٤ اَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ٥ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٦ رَبِّ

حکمت امری از نزد ما بدرستیکه هستیم فرستندگان رحمتی از پروردگار تو بدرستیکه اوست او شنوای دانا پروردگار

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٧ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ

آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر هستید یقین کنندگان نیست الهی مگر او زنده میکند و میمیراند پروردگار شما و پروردگار

آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ ٨ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ٩ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَاْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ١٠ يَغْشَى

پدران شما پیشینیان بلکه ایشان در شك بازی میکنند پس انتظار کش روزی که می آورد آسمان دودی آشکار فرو میگیرد

النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ١١ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ ١٢

مردمان را اینست عذاب دردناك پروردگارا دور کن از ما عذاب را بدرستیکه مائیم گروندگان

حم بسم الله خورد شاه هدی | بر حیوة و حب و حلم خود قسم | بر محمد مظهر و مرآت اوست
هم کتاب روشن ما نزول | یافت در این مبارك بر رسول | وان شب قدر است و خیرش در جهان | بیش از آن کاید تعداد و بیان
| وحب دانی کاو این آیات اوست |

گشت آن از لوح محفوظ مجد
رشن آنرا داد آنرا انتساب
ليلة القدر است ليل اتصال
فصل اعنى يابد و گردد عيان
حكمهاى بى نهى كاندر شهود
مقتضى اين باشد از پروردگار
پرورنده آسمانست و زمين
او بود رب شما صدق و درست
كاورد اين آسمان دودى پديد
زان علاق كز طبيعت حاصل است
يا كه گويند اين سخن از شتگان
از زمين برخواست دودى اين چنين
او دعا فرمود كاى پروردگار
هم بود مر روى كه اين دود دخان

نازل اندر آسمان عقل و ديد
كاملش از خلقت خويش در حجاب
عاشقان دانند سر اين مقال
او منافع و رمضار كل در آن
ظاهر آيد جمله از غيب وجود
يعنى ارسال رسل در روزگار
واجب منعى است دارين ارتقى
هم مرهداتان كه بود از جهت
مردمانرا آن فرو گيرد شديد
ترك آن جز رستگاران مشكل است
كان عذاب دردناكست اين دخان
خواستند از احمد كامل يقين
تو رها بردار رنج و اضطرار
مرد از پيش از قحط ناگهان
از دعا سازد بلا را مرتفع

مرده عرف اين شب معراج اوست
سير سالك هست ظاهر بركنى
ما قرآن خلق را بدهيم بد
همچنين هر حكم كاندر عرش شان
ما فرستنده كتابيم و رسل
او دعاى بندگان را بشنود
نيست معبودى جز او بى گفتگو
بد كه در شكم بارى مردمان
وان بود دودى كه در ربع روان
جمله گويند اين عذاب آيت و بس
در زمين قحط در قوم مضر
گر كه برداريم اين عذاب
بر تو ما پروردگارا مؤمنيم
مردمانرا ميرود در چشم و گوش
اوست بر اسرار اشيا مطلع

گشت مبارك باشد ار ديدار دوست
جز كه آثارى از آن گردد عيان
كل فيها يفرق امر حكيم
ميشود صادر ز درگاه جلال
عادت الله اين بود در حكم كل
در صلاح كارشان دانا بود
زنده گرداند بميراند هم او
پس مراقب باش روز را چنان
بيجد اندر چشم و گوش مردمان
كه نهانكاشت حق از پيش و پس
كه بدند ايشان بكه و كهى مصر
بر و ايمان آورند از شيخ و شاب
بركان لطف و قهرت موقنيم
خلق زان گردند دور از تاب و هوش

أنّى لهم الذّكرى وقد جاءهم رسول مبين ١٣ ثمّ تولّوا عنه وقالوا معلّم مجنون ١٤ انّا

كجاست مر ايشانرا پند گرفتن و بدرستيكه آمد ايشانرا رسولى آشكار كننده پس روگردانيدند از او و گفتند آموخته شده ايست ديوانه بدرستيكه

كاشفوا العذاب قليلا انّكم عائدون ١٥ يوم نبطش البطشة الكبرى انّا منتقمون ١٦ ولقد

مادفع كننده عذابيم اندكى بدرستيكه شما بازگردندگانيد روزيكه سخت گيريم آن سخت گرفتن عظيم تر بدرستيكه ما انتقام كشندگانيم و بتحقيق

فتنّا قبلهم قوم فرعون وجاءهم رسول كريم ١٧ ان ادّوا الىّ عباد الله انّى لكم رسول

كه آزموديم پيش از ايشان قوم فرعون و آمد ايشانرا رسولى شريف كه بسپاريد بمن بندگان خدارا بدرستيكه من مر شمارا رسولى

امين ١٨ وان لا تعلوا على الله انّى آتيكم بسلطان مبين ١٩ وانّى عذت بربّى وربّكم

امين و آنكه برفعت مجوئيد بر خدا بدرستيكه من آورنده ام شمارا حجتى روشن و بدرستيكه من پناه بردم به پروردگار من و شما كه

ان ترجمون ٢٠ وان لم تؤمنوا لى فاعتزلون ٢١ فدعا ربّه انّ هؤلاء قوم مجرمون ٢٢ فاسر

سنگسار كنيد مرا و اگر باور نداريد مرا پس كناره كنيد از من پس خواند پروردگارش را كه اينان گروهى اند گناهكاران پس ببر

بعبادى ليلا انّكم متّبعون ٢٣ واترك البحر رهوا انّهم جند مغرقون ٢٤ كم تركوا من جنّات

بندگان مرا در شب بدرستيكه شما پى برده شدگانيد و واگذار دريارا آرميده بدرستيكه ايشان لشكرى غرق شدگانند بسا كه واگذاشتند از باغها

وعيون ٢٥ وزروع ومقام كريم ٢٦ ونعمة كانوا فيها فاكهين ٢٧ كذلك واورثناها قوما

وچشمها و كشتها و جاى خوب و نعمتى كه بودند در آن متنعمان همچنين است و ميراث داديم آنرا گروهى

آخرين ٢٨ فما بكت عليهم السّماء والارض وما كانوا منظرين ٢٩

ديگر پس نگريست برايشان آسمان و زمين و نشدند مهلت دادگان

برملایك بعهد آن رب البشر … آمده ارای اهم ذکری خبر
برتذکر بود این اعظم سبب … از سببهای دگر ذات العجب
زان غلامان این بیان آموخته … یا بود مجنون به عقل اندوخته
درزمان اندك اما مسکید … عود برکفران سابق ملزمید
پیش از ایشان اندر امکندیم ما … مرفته قوم فرعون دغا
آن عادالله که در داه شما … مبتلا باشند در رنج و بلا
وانکه برحق کرم ار سوانی … ای آنکم سعظا [illegible]
گفت من بردم [illegible] خود سه … تا گریده سنگسار اشوی براه
خواند پس پروردگارش را بدون … هؤلاء ان قوم مجرمون
بحر را [illegible] خودهال منعرج … در آن گردند یکجا مندرج
ای بسا کان قطعنی [illegible] … بوسه [illegible] داشتند
نعمتی هم که بدندی [illegible] … [illegible] بوده دروی شیخ و شاب
هیچ از آن ارض و سما [illegible] … [illegible] همچنان [illegible]
برخلاف [illegible] و اولیا … که [illegible] ارض و سما
وانکه امری بود فتنش [illegible] … شاید از دلها او گردد [illegible]
لك هرگز [illegible] چشم [illegible] … بر ستمکاری شقی [illegible] هوس

بد چگونه بد رازایشان وفا … وانکه آمدشان رسولی برملا
پشت رو گردند وگفتند آشکار … یاد تعلیم از جبر و یسار
باز جو آرد اسعانه در ایاب … ما از ایشان بازداریم این عذاب
یوم نبطش بطشة الکبری تمام … میکشیم آنروز زایشان انتقام
آمد ایشان را رسولی ارجمند … گفت بفرستید سوی من گزند
یعنی اسرائیلیان را در یقین … برشما الحق رسولم من امین
چونکه موسی گفت حق صح و بد … پس بقتل و رجم او برخاستند
ور رمی [illegible] … پس [illegible] ازمن کناره بی‌محن
گفت حق [illegible] عده را شب … برشما را دانکه آید از عقب
اندر آید [illegible] راهها … مغرقوند این جنود اندر بلا
برر اشجار و عیون وزرع و کشت … وان مکانهای نکو همچون بهشت
[illegible] امرازان بوم و بر … ارث ما دادیم بر قوم دگر
[illegible] ایشان [illegible] لعنت نکرد … بعدازایشان رحم و همرحمت نکرد
[illegible] عرش … آمدند اهر ترازل عرش و فرش
[illegible] … گریه کرد آمد در احبار آنچنان
[illegible] گروه از [illegible] … مهلت ایشان را بود از رب دین

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ٣٠ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

وتحقیق نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده از فرعون بدرستیکه او بود برتری جوینده از اسراف کنندگان

٣١ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ٣٢ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ٣٣

وبتحقیق اختیار کردیم ایشانرا بر دانش بر جهانیان ودادیمشان از آیتها آنچه بود درآن محنتی آشکار

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ٣٤ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ٣٥ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ

بدرستیکه اینها هرآینه میگویند نیست آن مگر مردن ما نخستین ونیستیم ما برانگیخته‌شدگان پس بیاورید پدران ما را اگر

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣٦ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ٣٧ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هستید راستگویان آیا ایشان بهترند یا قوم تبع وآنانکه بودند پیش از ایشان هلاك کردیم ایشانرا بدرستیکه ایشان بودند گناهکاران

٣٨ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ٣٩ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ونیافریدیم آسمانها وزمین را وآنچه میان آندو است بازی کنندگان نیافریدیم آندو را مگر بحق ولیکن اکثر ایشان نمیدانند

خود نمودیم آل اسرائیل را … از عذاب خوار شد ده رها
برگزیدیم او و قومش را چنین … از ره دانش بر اهل عالمین
وزنشانهاشان بدادیم ار قرار … آنچه درآن محنتی بود آشکار
می‌بگویند این گروه اعنی قریش … درجواب مؤمنان ز انکار وطیش
بعدازاین نبود حیوتی نیست شك … زنده‌هم ما می‌نگردیم ایحك
بهترند آیا قریش اندر سند … یا که قوم تبع از روی عدد
ما نمودیم آن جماعت را تباه … چون زحد بگذشته بودند ازگناه
خودمسلمان بوده است وحق‌پرست … قوم او دور از خرد مغرور و مست
نافریدیم این سموات و زمین … وانچه باشد بین آنها لاعبین

که بد از فرعونشان بسیار و بد … بود او عالی و بگذشته ز حد
علم یعنی بوده‌ان از ما سبق … که بعقلند این جماعت مستحق
مر بلا را خواه نعمت را که آن … مر کسیرا هست ما را امتحان
نیست آخر کار ما امر عیان … جز که از مرگ نخستین درجهان
گر شما باشید در این راستگو … آورید آباء ما را روبرو
وانکسان که قوم تبع بد پیش … بوده اندر در عدد زاندازه بیش
بوده تبع حق پرست و خوب او … کنیتش ما ابو ایوب او
حال او گر خواهی از تاریخ خوان … نیست در این نظم گنجا شرح آن
نافریدیم این دو را الا بحق … لیك نادانند اکثر زین نسق

اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ اَجْمَعِينَ ٤١ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٢ اِلَّا

بدرستیکه روز تمیز است وعده گاه ایشان همگی روزیکه کفایت نمیکند دوستی از دوستی چیزیرا وه ایشان یاری کرده شوند جز آنرا

مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٤٣ اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ٤٤ طَعَامُ الْاَثِيمِ ٤٥ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي

که رحمت کرد خدا بدرستیکه اوست عزیز مهربان بدرستیکه درخت زقوم خوراك گناهکار است چون فلز گداخته میجوشد در

الْبُطُونِ ٤٦ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ٤٧ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ اِلٰى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ٤٨ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ

شکمها چون جوشیدن آب گرم بگیریدش پس بکشیدش بمیان دوزخ پس بریزید بالای سرش از عذاب

الْحَمِيمِ ٤٩ ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ٥٠ اِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ٥١ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي

آب جوشان بچش بدرستیکه تو بودی عزیز گرامی بدرستیکه اینست آنچه بودید در آن شك میاوردید بدرستیکه پرهیزکاران اندر

مَقَامٍ اَمِينٍ ٥٢ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٥٣ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ٥٤ كَذٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ

جائی امین در بهشتها وچشمها میپوشند از دیبای نازك و دیبای سطبر روی بهم دارندگان همچنین است و جفت میکنیم ایشان

بِحُورٍ عِينٍ ٥٥ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ اٰمِنِينَ ٥٦ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولٰى

با حوران فراخ چشم میخواهند در آنها هر میوه را آسوده نچشند در آنها مرگ را جز مرگ نخستین

وَوَقٰيهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ٥٧ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥٨ فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ

و نگهداشت ایشانرا از عذاب دوزخ تفضلی است از پروردگارت آنست آن ظفر عظیم پس جز این نیست که آسان کردیم آنرا بزبانت تو باشد که ایشان

يَتَذَكَّرُونَ ٥٩ فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

پند گیرند پس انتظار بکش بدرستیکه ایشان منتظرانند

ان یوم الفصل کان بشك بود ... حق جدا آنروز ازباطل شود
نی که یاری کرده گردند آنکسان ... از پی دفع عذاب از دوستان
کاوست غالب برعذاب عاصیان ... همچنین براهل طاعت مهربان
چون مس بگداخته او درخروش ... زان بطون اهل نار آید بجوش
گوید آتش را بخسوه فاعتلوه ... درمیان اصل دوزخ از وجوه
میگویندش بچش از این حمیم ... انك انت العزیز انت الکریم
اینست آن رنجی که در دنیا شما ... از وقوعش بودتان شك بر ملا
جامه‌هاشان سندس واستبرقست ... پیش روی هم بودشان برشست
موت را هم در نیابند اندر آن ... جز که آن موت نخست اندر جهان
هم نگهدارد بر ایشانرا اله ... از عذاب نار سوزان در پناه
پس جز این نبود که آسان بر لسان ... ما چنین کردیم قرآنت عیان
منتظر پس باش کایشان منتظر ... بر تو هم باشند اندر جهر و سر

آنزمان حمد حق ازمعبر پوست ... دفع نکند دوستی چیزی ز دوست
کرده باشد جز که رحم آنرا خدا ... تا کند اروی شفاعت اولیا
هست زقوم اندرحقی در جحیم ... که خورد زان هرکه هست از اثیم
درمثل کالمهل یغلی فی البطون ... گفت کغلی الحمیم اندر نون
ثم صبوا فوق راسه من عذاب ... تا شود بگداخته زین گرم آب
بودمان قوم خود بودی شد ... تن پرستی بس بزرك و ارجمند
متقین در جای امن اندر جنان ... پر ز اشجار و عیون جاری در آن
هست حال اهل جنت اینچنین ... همقرین سازیمشان با حور عین
نیست یعنی در بقا بعد از فنا ... میوهائی نابتست اندر بقا
فضل رب ایست بر اهل نعیم ... وان بود فوزی بهر مطلب عظیم
تا مگر گیرند از آن قوم توپند ... سر اروی اهل حق را بهره مند
تا چه آید بر تو و ایشان فرود ... بر تو نصر آید بر ایشان در ودود

سورة الجاثيَة سَبْعٌ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمٓ تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ اِنَّ فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ٣ وَ

فروفرستادن کتاب است از خدای غالب درست کردار هر آینه در آسمانها و زمین هر آینه آیتهاست مرگروندگان راو

فِي خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٤ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ ما اَنْزَلَ اللهُ

در آفرینش شما و در آنچه می پراکند از جنبنده آیتهاست برای گروهی که یقین میکنند و اختلاف شب و روز و آنچه فرو فرستاد خدا

مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْيابِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ٥ تِلْكَ

از آسمان از روزی پس زنده گردانید بآن زمین را بعد از مردنش و گردانیدن بادها آیتهاست برای گروهی که می یابند بعقل این

آياتُ اللهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِاَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آياتِهِ يُؤْمِنُونَ ٦ وَيْلٌ لِكُلِّ اَفّاكٍ اَثِيمٍ

آیتهای خداست که میخوانیم آنرا بر تو براستی پس بکدام سخن بعد از خدا و آیتهایش میگروند وای بر هر دروغگوی بزهکاری

٧ يَسْمَعُ آياتِ اللهِ تُتْلي عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَاَنْ لَمْ يَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ اَلِيمٍ ٨ وَ

میشنود آیتهای خدا را که خوانده میشود بر او پس اصرار میورزد در سرکشی کشان که گویا نشنیده آنرا پس مژده ده او را بعذابی دردناك و

اِذا عَلِمَ مِنْ آياتِنا شَيْئًا اتَّخَذَها هُزُوًا اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ ٩ مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلا يُغْنِي

چون بداند از آیتهای ما چیزیرا میگیرد آنرا بافسوس آن گروه مر ایشانراست عذابی خوار کننده از پس رویشان دوزخست و کفایت نکند

عَنْهُمْ ما كَسَبُوا شَيْئًا وَلا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِياءَ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ ١٠

از ایشان آنچه کسب کردند چیزیرا و نه آنچه گرفتند از غیر خدا دوستان و مر ایشانراست عذابی بزرگ

حق بمرآت محمد در خطاب جلوه‌گر شد کرد تنزیل کتاب
در سموات از نجوم و شهب و مه در زمین از اشجار و وان بحر و کوه
وانچه ایجاد شما از ابتدا در شئون مختلف تا انتها
و اختلاف حس و شکل و فهم و ام هست آیات اهل ایقان را تمام
وانچه باران ز آسمان کرد او ان یا رزق از رزقها یعنی مطر
بادها را می بگرداند هم مختلف از بهر نعمت یا نقم
هریک آیت بر کمال قدرت است نزد آنان کز خردشان قسمت است
که آیتهای قرآن است این پس بوی گر نگروند این منکرین
ویل بهر هر از دروغ ورزیم هست مانا بهر افاک اثیم
بس شنید اسرار او ز امر و عند هست گردنکش ز خلاق العباد
چون بداند چیزی از آیات ما گیرد آن را ریشخند اندر ملا
دوزخست از پی رو و ریشتشان یعنی اندر این جهان و آن جهان
هم نه آنچه که ورا بگرفته‌اند دوستان از غیر حق اندر پسند

باشد این تنزیل صدق استوار از خدای غالب استوده کار
از جماد و زنده مار و ورستنی مؤمنان را شد نشانها ز ایمنی
از تغیر ور تجدد هر زمان وانچه بپراکنده است از جنبندگان
واختلافاتی که هست از روز و شب هریک آید یکدگر را درعقب
مرزمین را زنده بعد از مردگی کرد و بعد از خشکی و افسردگی
بوت رحمت شماست و صبا وقت نقمتها دبور است و وبا
این نشانهای قدرت از خداست بر تو خوانیم آن بحق یعنی براست
بر چه قولی بعد آیت خدا آورند ایشان نمایند اقتدا
کاشنود آیات حق را چون براو خوانده گردد زان بگردانند رو
هرگز آن را گوئیا نشنیده وی ده بشارت بر عذابش پی بپی
هست بهر فرقهٔ مستهزئین خوار سازنده عذاب یوم دین
می ندارد باز چیزی از عذاب زانکسان مالی که کردند اکتساب
هست شان از حق عذابی بس عظیم حاصل از کوبیشان باشد جحیم

هٰذا هُدًي وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٌ ١١ اَللهُ الَّذِي سَخَّرَ

اینست هدایت و آنانکه کافر شدند بآیتهای پروردگارشان مر ایشانراست عذابی است از عقوبتی پر درد خداست که رام کرد

لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِاَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٢ وَ سَخَّرَ لَكُمْ

برای شما دریا را تا روان شود کشتیها در آن بفرمانش و تا طلب کنید از فضل او و باشد که شما شکر کنید و رام کرد برای شما

مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٣ قُلْ لِلَّذِينَ

آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است همه از اوست بدرستیکه در آن هرآینه آیتهاست برای جمعی که اندیشه کنند بگو از برای آنانکه

آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ اَيّٰامَ اللّٰهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ١٤ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً

گرویدند که عفو کنند مر آنانرا که امید ندارند روزهای خدارا تا جزا دهد گروهیرا بسبب آنچه بودند کسب میکردند کسی که کند کار شایسته را

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٥

پس برای نفس اوست و کسیکه بد کند پس بر آنست پس بسوی پروردگارتان بازگردانیده شوید

رهنمائیراست این قرآن تمام رحمر باشد سحب رنجی درددت گشت جاری فلکها با امر او رام فرمود آنچه در ارض و سمواتست در زمین از کوه و دریا و دواب ور زمین ارض صنعت شده اد جمله این آیات باشد در سبیل یعنی آثار را که از صنعش واحاج آنکسانکه نیست ایشانرا صنع تا دهد پاداش حق اندر حساب وانکه بد کرد آن سزای فعل بد

دیگر و بدانکه در این روش کلام در جزای شرك وظلم اندر هلاك اندر آن باشد ناخود ورق حو مر شمارا بهر جمع این مر ملاست رام فرمودی بهر اکتساب کان شما را هست اندر اقتصاد بر وجود صانع دانا دال تا مسلمانان نمایند احتجاج اندر ایام خدا بر ما و هم بهر آنچه کرده هر کس استحقاق باشد اورا ور بکرده مستحق

یا بهر آیت که هست از کردگار آنجدائیکه شمارا رام کرد میشود از فضل او دریا نورد در سموات آفتاب و ماه را ازسما یا قعد روح روشن است ان فی ذلك لایات اتوم مؤمنانرا گو که بد از انتقام تا هم ایشان نکردند از انقم روزها یعنی که حق بر مشرکان هر که دکاری کو پس بهر اوست پس بسوی حق شما راجع شوید

همچنان زجری ور جی مشمار حق وا سنان بر شما ایراد کرد مر سپاس آرید از فضلی که کرد رام کرد از بهر روزی جوادرا کان شما را رام در ارض است در اهل مکه در هبوط و یوم سعو ایشانرا زقون و مس ماه زم گفتی بمی آرد در کلام کرده ایشان عذاب اندر جهان مر جزای فعل بد از مرحوست کشته خود هرچه بدند بدروید

وَلَقَدْ آتَيْنٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ الْكِتٰابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَفَضَّلْنٰاهُمْ

وبتحقیق دادیم بنی اسرائیل را کتاب و حکومت و نبوت و روزی دادیمشان از پاکیزه ها و افزونی دادیم ایشانرا

عَلَى الْعٰالَمِينَ ١٦ وَآتَيْنٰاهُمْ بَيِّنٰاتٍ مِنَ الْاَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا اِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً

بر جهانیان و دادیم ایشانرا بیناتی از امر پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه آمد ایشانرا دانش از راه ستم

بَيْنَهُمْ اِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٧ ثُمَّ جَعَلْنٰاكَ عَلٰى

میانشان بدرستیکه پروردگار تو حکم میکند میانشان روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند پس گردانیدیم ترا بر

شَرِيعَةٍ مِنَ الْاَمْرِ فَاتَّبِعْهٰا وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوٰاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ١٨ اِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ

طریقه از امر دین پس پیروی کن آنرا و پیروی مکن خواهشهای آنانرا که نمیدانند بدرستیکه ایشان هرگز کفایت نکنند از تو از خدا

شَيْئاً وَاِنَّ الظّٰالِمِينَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ١٩ هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَهُدًى

چیزیرا و بدرستیکه ستمکاران بعضی ایشان دوستان بعضی و خداست دوست پرهیزکاران است اینهاست بینش بخش از برای مردمان و هدایت

وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٢٠ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئٰاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

ورحمت از برای گروهیکه یقین میکنند آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیهارا که گردانیم ایشانرا مانند آنهاکه گرویدند و

عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَوٰاءً مَحْيٰاهُمْ وَمَمٰاتُهُمْ سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ ٢١

کردند کارهای شایسته یکسانست زندگیشان و مردگیشان بداست آنچه حکم میکنند

ما بنی اسرائیلیان دادیم خود
حاکمی گربستش حکمت بکار
هم دگر کردیم اعطا بهترین
داشتی کان بود بی‌حد و گزاف
پس نکردند اختلاف اندر اصول
میکند پروردگارت بی ستیز
بعد از ایشان بر شریعت پس تورا
هم مکن راه هواء آنان پیروی
ت پرستانند شاید زین مراد
تا عواء انسان تابع شوند
نیستشان قدرت بدفع حادثات
حق بود مانا ولی متقین
یعنی این قرآن وهادی هم بدین
خارجه دستست یعنی کسب بد
یا مساوی در حیوة و در ممات

حکم و تورية و نبوت ازرشد
درحکومت نیست الا حق برقرار
بینات روشن اندر امر دین
اندر ایشان موجب رفع خلاف
هر زمعدار علمشان برابن رسول
بین ایشان حکم روز رستخیز
ما نگردانیدیم زامرت پیشوا
که نداند هیچ برهان قوی
یا یهودان که گذشتند از سداد
ازخدا برخلق دون قائم شوند
مش پس در امر شرعت ما ثبات
مش تا ایشان توئی با مشرکین
بخششی هم بهر ارباب یقین
کردهاند از جارحه یعنی زبد
این چه مکر بیند و برهات
بد بود حکمی که ایشان میکنند

حکم یعنی حکمتی کان لازم است
رزقشان دادیم هم از طیبات
پس نکردند اختلاف ایشان درآن
زان عداوتهای ثابت درسرشت
از بی کتمان امر احمدی
اندرآن چیزیکه درآن اختلاف
پیروی کن پس ازآن شرع کو
نیستشان یعنی که اندرکش خود
منحرف گشتند ازحکم وکتاب
پیروی رایشان مکن تو کاین فرق
ظالمان بعضی ببعضی از نفاق
حافظست از شرخلقت حق سپاس
کردهاند آیا گمان ازخبث ذات
آنکه گردانمشان روز شمار
درحیوة است که اندر راحتند
برتساوی حال خودهم تا بسند

درحکومت گربعدل اوعازم است
برتری از اهل عالم وزجهات
جز زبعداز علم کامدشان عیان
درمیانشان از ریاستهای زشت
مختلف گشتند در رای بدی
مینمودند و بدآن دور ازخلاف
که نباشد هیچ نقصانی دراو
حجتی مبنی بعلم اندر سند
ازهوای نفس عاری ازصواب
دفع نکنند از تو چیزیرا زحق
در معادات تو دارند اتفاق
این بصیرتهاست مانا بهرناس
آنکه کردند اجتراح سیئات
برمثال مؤمنان نیك کار
هم حیی در آخرت بی آفتند

وَ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزٰي كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ وَهُمْ لٰا يُظْلَمُونَ ٢٢

وآفرید خدا آسمانها وزمین را براستی وتاجزاداده شودهر نفسی بآنچه کسب کرد وایشان ستم کرده نشوند

اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ وَ اَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰي عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلٰي سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰي

آیاپس دیدی آنرا که گرفت الهش راخواهشش واضلال کردخدا او علمی ومهرنهاد بر گوشش ودلش وگردانید بر

بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلٰا تَذَكَّرُونَ ٢٣ وَ قٰالُوا مٰاهِيَ اِلّٰا حَيٰوتُنَا الدُّنْيٰا

چشمش پرده پس کههدایت میکنداوراازپس خدا آیاپس پندنمیگیرید وگفتند نیست آن جز زندگانی دردنیا

نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا يُهْلِكُنٰا اِلَّا الدَّهْرُ وَ مٰالَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلّٰا يَظُنُّونَ ٢٤ وَ اِذٰا

کهمیمیریم وزنده میشویم وهلاک نمیکندمارامگر دهر ونیست مرایشانراآن هیچ دانشی نیستندایشان مگرکهگمان میکنند وچون

تُتْلٰي عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ مٰا كٰانَ حُجَّتَهُمْ اِلّٰا اَنْ قٰالُوا ائْتُوا بِآبٰائِنٰا اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

خوانده شود برایشان آیتهای ماکه روشنست نباشد دلیل ایشان جز آنکه گویند بیاورید پدران مارا اگرهستید راستگویان

٢٥ قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلٰي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لٰا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ

بگو خدا زنده میکندشمارا پس میمیراندشمارا پس جمع میکندشمارا تا روز قیامت نیست شکی درآن ولکن

اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ ٢٦

بیشترین مردمان نمیدانند

حقتعالی این سموات و زمین
تا که هرنفسی ازاو یابد جزا
هست مروی از سعیدبن جبیر
ترك سعی مینمودند آن حشر

کردخلق ازراستی وزعدل هین
برهرآنچه کسب کرد از فعلها
بود عزی سنك اسپیدی بسر
میپرسیدند آن شیئی دگر

مقتضای عدل آن باشدکه فرق
فی ستمدیده شوند اندر حساب
میپرستیدند آنرا مشرکان
حق بپیغمبر چنین گفت ازشگفت

بیهد او مابین مخلص واهل رزق
مردمان اندر ثواب و درعقاب
بهتر ازآن چیزی ازگشتی عیان
می‌نبینی آنکس آیا که گرفت

از هوای نفس خود معبود را   هیچ نشناسد زیان و سود را
درضلالت وانهاد آنرا خدا   برچنان دانش که بودش زابتدا
مهر بنهادش بگوش ودل زخشم   پوششی گرداندهم اورا بچشم
معنی مهری که حق بردل نهاد   پیش از این گفتیم گرداری بیاد
کیست پس آنکه نماید ره براو   بعداز آنکه حق نماید ره نکو
پند بپذیرید آیا پس شما   پند چبود دوری ازنفس وهوا
نیست گفتند آن خسیسان غوی   زندگانی جز حیوة دنیوی
می بمیریم و دگر زنده شویم   یعنی ازام باز زاینده شویم
چون نماید شخصی اندنیا گذر   زاده گردد دیگری بازیب وفر
حاصل آنکه نیست بعدازموت تن   زندگانی دگرمان بی سخن
هم فنای ما نسازد غیر دهر   بر مرور از جنه او وشیم زهر
دور گیتی قابض ارواح ماست   نی ملک قابض نه امری ازخداست
نیست اینها در هلاك ما دلیل   بلکه دهراست وطبیعت خود اصیل
زین طبیعی مذهبان درعصر ما   همچنین هستند بیش از حصرما
نیست ایشارا براین گفتارها   دانشی الا که از پندارها
برگمان خویش گویند این مقال   نی که از برهان و علمی و انتقال
خوانده گردد چونکه آیتهای ما   ظاهر ایشان را زحجتهای ما
درمقابل نیست ایشارا دلیل   جز که گویند ازطریق قال وقیل
آورید آباء مارا رو برو   هیچ اگر باشید حق وراستگو
گو شما را در بطون امهات   زنده سازد خالق کامل صفات
پس میراند شما را لاکلام   ثم یجمعکم الی یوم القیام
هیچ نبود شکی وریبی درآن   لیك نادانند اکثر مردمان

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ٢٧ وَ تَرٰى

ومرخدار است پادشاهی آسمانها وزمین وروزیکه قایم شود قیامت آنروز زیان میکنند باطل کیشان وبینی

كُلَّ اُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٨ هٰذا كِتابُنا يَنْطِقُ

هرامتی را زانودرآینده هرامتی خوانده میشود بکتابش آنروز جزا داده میشوید آنچه را بودید که میکردید اینست کتاب ما سخن میگوید

عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٩ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

برشما بحق بدرستیکه ما بودیم که مینوشتیم آنچه را بودید که میکردید پس اما آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای شایسته

فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ٣٠ وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا اَفَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلٰى

پس داخل میسازد ایشارا پروردگارشان دررحمتش آنست آن کامیابی آشکار واما آنانکه کافر شدند آیا پس نبود آیتهای من که خوانده میشد

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ ٣١ وَ اِذا قِيلَ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَالسّاعَةُ لا رَيْبَ

برشما پس سرکشی میکردید وبودید گروهی گناهکاران وچون گفته شود که وعده خدا حق است وقیامت نیست شکی

فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِى مَا السّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلاّ ظَنّاً وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ٣٢

درآن گوئید ندانیم چیست قیامت گمان نبریم مگر گمانی ونیستیم ما یقین دارندگان

باشد از حق شاهی ارض وسما   قادر است او بر اعاده هرکجا
چون قیامت قایم آید مبطلون   اندران روز ند درخسران فزون
بینی آنروز از نشان قاعده   هرگروهی را بزانو آمده
یا که آنروزند فرقه فرقه خلق   یا فراهم گشته درهم تنك حلق
هرگروهی خوانده گردد با کتاب   وان صحیفه است ازعملها درحساب
پس جزا داده شوید امروزهان   زانچه کردید ازعملها در جهان
این کتاب ماست کاینك هشته اند   مر کرام الکاتبین بنوشته اند
یعنی این طومار اعمال شماست   که زامر ما نوشته شد براست
برشما باشد کوه گوید سخن   بردرستی هرچه کرده مرد وزن
خود باستنساخ اعمال شما   امر فرمودیم کردید آنچه را
پس کسانیکه مؤمنند ایشان بحق   کرده اند اعمال نیکو اندرق
آورد در رحمتش پروردگار   رستگاریش بود این آشکار
وانکسانکه برخدا کافر شدند   پس ملایکشان چنین گویند چند
برشما نامد رسولان هرکجا   خوانده زایشان تاشود آیات ما
پس شما کردید ابا بی اشتباه   فرقهٔ بودید ساعی در گناه
و اذا قیل ان وعدالله حق   هم قیامت نیست دروی ریب ودق
پس شما گفتید این معلوم نیست   ما قیامت را ندانیم چیست
نیست مارا هیچ ظنی اندراین   جزگمانی که بود دور ازیقین
ما نه از مستیقنینیم اندران   درشماهم بلکه داریم این گمان
برشماهم نیست یعنی این یقین   ظنمان در حقآن باشد چنین

وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّآتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٣٣ وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسٰكُمْ كَمَا

وظاهر شد مر ايشانرا بديهاى آنچه كردند واحاطه كرد بايشان آنچه بودند بآن استهزا ميكردند وگفته شود كه امروز فرو ميگذاريم شما را همچنانكه

نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا وَ مَأْوٰيكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ٣٤ ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ

فروگذاشتيد ملاقات روزتان امروز وجاى شما آتش است و نباشد مر شما را هيچ يارى كنندگان آن بسبب آنست كه شما گرفتيد آيتهاى

اللهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ٣٥ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ

خدارا استهزا وفريفت شمارا زندگانى دنيا پس امروز بيرون آورده نميشوند از آن ونه از ايشان قبول عذر شود پس مر خدا راست

رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٣٦ وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

ستايش پروردگار آسمانها و پروردگار زمين پروردگار جهانيان ومر او راست بزرگوارى در آسمانها و زمين

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست غالب درستكار

ظاهر ايشانرا شود در حالتى كفته گردد ماترا از يادتان رفته ايا اديد پس امروز هم اين بران باشد كه نگرفتيد هزو پس در آن روز آن كسان در آتش برون كرده ايجاد اين زمين وآسمان غالست او برهر آن شيئى كه هست كبريائى مرو را زيبنده است

آنچه هست از سيئات اعمالشان چون شما ازيادمان برديدهان بازهشته يعنى اندر درد و غم آية الله را برحوت كل و حرو مى يابيد از ولا يستعتبون حرو كل و وحش وطيرو انس وجان پس مدبر بر هر آن عالى و پست هم عظمت ذات او پاينده است

هم فرود آيد بيشان بر آن چون ديدن اين روز را يعنى باد جايتان در آتش است و مر شما مر شما را آزرده برخود شيفته حمد پس حق راست رب العالمين هست اورا كبريائى و جلال ميكند تدبير اشيا بر نظام عظمتش پاينده وملكش عظيم

امر ما كانوا به يستهزؤن هيچ ناورديد از فسق و فساد نيست يارى يا مددكارى تجا زندگى اين جهان وافريفته آفريننده سموات و زمين در زمين و آسمان فى كل حال با حكمت داده بر ملك انتظام غالب اندر امر و در خلق او حكيم

سورة الْأَحْقَافِ خَمْسٌ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

فرو فرستادن كتابست از خداى عزيز درستكار بيافريديم آسمانها وزمين را وآنچه ميان آندو است مگر بحق

وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ٣ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ

ومدتى نامبرده شده وآنانكه كافر شدند از آنچه بيم كرده شدند اعراض كنندگان بگو خبر دهيد از آنچه ميخوانيد از جز خدا

أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا أَوْ

بنمائيد مرا كه چه چيز آفريدند از زمين يا مر ايشانراست شركتى در آسمانها بياريد مرا كتابى پيش از اين يا

أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٤ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ

بازمانده از دانش اگر هستيد راستگويان وكيست گمراهتر از آنكه ميخواند از جز خدا آنرا كه اجابت نميكند مر اورا

اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعٰآئِهِمْ غٰافِلُونَ ٥ وَ اِذٰا حُشِرَ النّٰاسُ كٰانُوا لَهُمْ اَعْدٰآءً وَكٰانُوا

تا روز قیامت وآنها از خواندن ایشان بیخبراند وچون حشر کرده شدند مردمان باشند مرایشانرا دشمنان وباشند

بِعِبٰادَتِهِمْ كٰافِرِينَ ٦ وَ اِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰآئَهُمْ

پرستش ایشان انکارکنندگان وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما که روشن است گویند آنانکه کافر شدند مرحق را چون آمد ایشانرا

هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ ٧ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ اِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلٰا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا هُوَ

این سحریست آشکار بلکه میگویند بدروغ است آنرا بگو اگر دروغ بستم آنرا پس مالك نباشید مرا از خدا چیزی او

اَعْلَمُ بِمٰا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفٰى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٨

داناتر است بآنچه سخن میکنید در آن بس باشد او گواه میان من و میان شما و اوست آمرزنده مهربان

شد حق از نطق محمد در خطاب / از پی تنزیل آیات و کتاب / خود فرستاد این کتاب استوار / آن خدای غالب استوده کار

ما فریدیم این سموات و زمین / وانچه باشد در میان آن و این / از پی حکمت و ما خلق / جز حکمت جز صنعت جز بحق

تا زمانی نام برده که آن / منتهی گردد مقادیر و زمان / کافر آنکو گشت عما اندروا / معرضون یعنی بگرداندند رو

گو که می‌بینید این آیا شما / میپرستید آنچه را غیر از خدا / چیزی از آن واتنائیدم غرض / کافریده‌اند از اجزاء ارض

یا که ایشان راست شرکت از کمان / در سموات اعنی اندر خلق آن / برمن آرید آن کتابی را بدین / کامده باشد شما را پیش از این

یا که آثاری زعلم از ماشماست / گرد این دعوی شما گوئید راست / یعنی ار دارید برهان و دلیل / آورید از علم اثرون یا قلیل

یعنی اندر بت‌پرستی خود شما / گر دلیلی هست آرید آن بما / لیك زان گمراه‌تر که خواند او / غیرحق آنرا که اندر جستجو

تا قیامت خواندش گر در خطاب / زان دعای او نگردد مستجاب / وز دعاهاشان بیان بس غافلند / که بر آنها در تضرع مایلند

حشر روزیکه شوند این مردمان / دشمنان باشند این جماعت را بتان / حق بنطق آرد مرایشانرا چند / تا برابر بستدگان کافر شوند

خوانده چون گردد بر ایشان برملا / ماشان روشن آیتهای ما / کافران حق را که آمدشان چنین / میبگویند این بود سحر مبین

زین عجب‌تر ام یقولون افتریه / بافته است آنرا به کامد از اله / گو که گر من افتری بندم بحق / پس منم خود بر عذابش مستحق

پس شما قادر نیستید بر من / هیچ نوید از عذاب ذوالمنن / گر بفرض از بهر اشفاق شما / بر خدا بندم بدینسان افتری

تا که معبودان باطل را کنید / ترك و رو بر خالق یکتا نهید / پس چو او نازل کند برمن عذاب / لی بدفعش قادرید از هیچ باب

پس مرا این افترا بستن چه سود / هر چند از عمران و وجود / اوست داناتر برآنچه میکنید / خوض در آن ضمن قرآن را پدید

هم گواهی را میان ما بس اوست / که غفور و مهربان بر هرکس اوست

قُلْ مٰا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَ مٰا اَدْرِي مٰا يُفْعَلُ بِي وَلٰا بِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلّٰا مٰا يُوحٰى

بگو نیستم من نو در آمدی از رسولان و ندانم که چه کرده شود با من و نه با شما پیروی نیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود

اِلَيَّ وَ مٰا اَنَا اِلّٰا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٩ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شٰاهِدٌ

بمن و نیستم من مگر بیم دهنده آشکار بگو خبر دهید که اگر باشد از نزد خدا و کافر شوید بآن و گواهی دهد شاهدی

مِنْ بَنِي اِسْرٰآئِيلَ عَلٰى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ اِنَّ اللّٰهَ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ١٠ وَقٰالَ

از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورد و سرکشی کردید بدرستیکه خدا هدایت نیکند گروه ستمکارانرا و گفتند

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كٰانَ خَيْرًا مٰا سَبَقُونٰا اِلَيْهِ وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ

آنانکه کافر شدند برای آنانکه ایمان آوردند اگر بودی خیر سبقت نیگرفتند مارا بسوی آن وچون هدایت نیافتند بآن پس بزودی خواهند گفت

هٰذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ ١١ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هٰذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا

اینست دروغی کهنه ویش ازآنست کتاب موسی امام ورحمت واین کتابست تصدیق کننده زبان عربی

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرٰى لِلْمُحْسِنِينَ ١٢ اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ

تا بترساند آنانرا که ستم کردند ومژده باشد مر نیکوکارانرا بدرستیکه آنانکه گفتند پروردگار ما خداست پس ایستادگی کردند پس نیست بیمی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٣ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ١٤

برایشان ونه ایشان اندوهناک شوند آنها اند اهل بهشت جاودانان در آن پاداشی بآنچه بودند که میکردند

گوباشم من بر و پیدا شده | می ندانم تجه بمن میکنند | ار رسولان اندرایں محکمه | مکه دعوت در آنچه کرده اند

پیروی نکنم جز آنچیزیکه وحی | ما شما هم از پیمبر و ناسند | لشکر جور را ایں سش است | بی خبری شما آورده اند

گو حسان بید آیا این شما | میشود بر من زحق در امر و نهی | شرار ایمه سست عمی خودنگار | حال مشرك درعذاب وآتش است

هم شهادت داده باشد شاهدی | گرکه قرآن باشد از نزد خدا | گشته نسبه آنکسی کافر دتن | بیستم من جز نذیری آشکار

حاصل ازحق گرکه باشد این کلام | زآن بعقوبش مثل ازواحدی | وان بود معنی توریة و کتب | خوست پس بد حال کافران

بیسند آیا شما از کبر هان | هم زاو شاهد بود ابن سلام | کاندر اسرائیلیان او اعلماست | کاوست قرآنرا مصدق درصواب

گفته بعضی قصد ازیں شاهد که گفت | ماده از اسر به جدل تامنان | راه نه بد خدا بد ضالمین | کاصل توریة این کتب محکم است

کرده تصدیق او قرآن ورسول | دست در موسی که بصدقست جهت | بوده او برمن این قرآن گواه | واگذاردسان مگر درکه روکی

آمد آیت کاهل کفر ایمان کنند | اندرآن توریة بعدل و اصول | نیس گفت اربود در اسلام خیر | کاوست توریة مکرم از اله

چون بقرآن راه می نایابند | ضمن آنس لعل دین ومومند | که گرایمن بود نه ازکیش ما | ما برآن بوده راغب بر رغیر

پیش ازاین قرآن بحقان ندامام | رود پس گفتند قومی خودسند | این دروغ کهنه است ومثل آن | کس برآن سبقت بجست اندیش ما

برکتاب موسی و آیات او | مرکتاب موسی فرخنده نام | بخشش دنیا و عقبی را سبب | گمهاد از امری پیشیان

برنکوکاران بشارت ده هم آن | هم بهرچه از آسمان آمد فرو | بر لسان تری از غیر عجم | وین کتاب آمد مصدق درطلب

خوف وحزنی نیست هیچ ازبرشان | درنجات ابرار و ایصال جان | رضا الله آنکه گفتند از یقین | تا کنند انذار ازباب ستم

آنگروهند اهل جنت جاودان | برجزای آنچه کردند ازعمل | ایستادندی پس اندر راه دین | محض حب ذوالجلال لم یزل

وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُونَ

ووصیت نودیم انسانرا بوالدینش خوبی کردن برداشت اورا مادرش بدشواری ونهادش بدشواری وحملش وبریدنش از شیر سی

شَهْرًا حَتّٰٓى اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ

ماهاست تاچون رسید توانائیش ورسید بچهل سال گفت پروردگارا بر من در دزمن اندار که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی

عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰىهُ وَ اَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ وَ اِنِّي

برمن وبر والدینم واینکه بکنم کارشایسته راکه بپسندی آنرا وشایستگی ده مرا در اولادم بدرستیکه من بازگشت نمودم بسوی تو وبدرستیکه

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ١٥ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّاٰتِهِمْ فِي اَصْحَابِ

منم از منقادان آنها آنانندکه می پذیریم از ایشان بهترین آنچه کردند ودرمیگذریم از بدیهای ایشان باشند در اهل

الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ١٦

بهشت وعده راستی که بودند وعده داده میشدند

هم وصیت کرده ایم از فرض عین | کاد می نیکی کند بر والدین | مادرش چون حملش از سختی نمود | هم نهاد اورا بسختی آنچه بود

حمل او تا گیردش ازشیر باز
چون رسد او برچهلسال‌ازقرار
زانچه برمن کردی انعام ازکرم
برصلاح آور مرا از بیتم
آنگروهند آنکه بیکوتر عمل
درمیان اهل جنت که خدای

سی مه است ازحکم آن دانای راز
گوید ارشاش که ای پروردگار
هم چنین بر والدینم دمبدم
جاری آنرا سار در ذریتم
گردد از ایشان قول لمیزل
وعده داد ازراستنشان رعطای

تارسید ازکودکی ازروی نقل
کن مرا اربخشش بی علت
هم شوم ملهم بکردار نکو
برتو گشتم بر زاشیاء جهان
درگذشته هم‌شود ز احرامشان
وعدهٔ که وعده داده میشدند

برکمال قوت وادراك و عقل
مولع و ملهم بشکر نعمت
موجب خوشنودیت آیا شد او
هم تورا باشم زگردن هشتگان
برنکوئی ثبت گردد نامشان
بربهشت عدن و جای ارجمند

وَالَّذِى قَالَ لِوٰالِدَيْهِ اُفٍّ لَكُمٰا اَتَعِدٰانِنِي اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِى وَ هُمٰا

وکسیکه گفت مر والدینش را اف مر شمار دو را آیا وعده میدهید مرا که بیرون آورده‌شوم وبتحقیق درگذشتند قرنها از پیش من وآن دو

يَسْتَغِيثٰانِ اللّٰهَ وَيْلَكَ آمِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مٰا هٰذٰا اِلاّٰ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٧ اُولٰئِكَ الَّذِينَ

استغاثه میکردند بخدا وای برتو ایمان آور بدرستیکه وعده خدا حق است پس میگفت نیست این مگر افسانهای پیشینان آنها آنانند که

حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ ١٨ وَ

کلمات شد برایشان سخن درامتانی که درگذشتند از پیش ایشان از جن وانس بدرستیکه ایشان بودند زیانکاران و

لِكُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمٰالَهُمْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ١٩ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى

برای هریك مرتبهاست از آنچه کردند وتمام دهد ایشانرا کردهاشان وایشان ستم کرده نمیشوند وروزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر

النّٰارِ اَذْهَبْتُمْ طَيِّبٰاتِكُمْ فِي حَيٰوتِكُمُ الدُّنْيٰا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهٰا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ

آتش بردید پاکیزهاتانرا در زندگیتان در دنیا وتمتع گرفتید بآن پس امروز جزا داده میشوید عذاب خواری بسبب آنچه بودید

تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمٰا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ٢٠

سرکشی میکردید در زمین بناحق وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید

وانکه گوید والدین خویشرا
قرنها بگذشته پیش‌ازمن هزار
ویلك آمن ان وعدالله حق
حق برایشان گشته قول‌اندرامم
پیش‌از ایشان ازپری و آدمی
این دو فرقه هریکرا رتبه‌ها
یادکن روزیکه برآتش شوند
صرف شهوتها نمودید آنچه

برشما اف باد یعنی ناسزا
زنده زانکه کی‌شد در روزگار
آنکه گوید ایست قصهٔ ماسبق
که گذشته پیش‌از ایشان بزهم
گشته بود آن قول‌جاری‌بودهمی
هست نزد حق بکردار وجزا
عرصه کرده کافران خوار وژند
برشما ماند از حسابش مظلمه
زان تکبرها که ناحق درزمین

وعده آیا میدهیدم از فسون
افسانه پس نمایند از خدا
نیست جز افسانهٔ پیشینان
گشته واجب قول یعنی درعذاب
آن امم با این قریشی کافران
هم جزاهای عملهاشان تمام
خود شما بردید بهره در حیوة
تك جزا یابید از رنج فرون
بودتان وزترك فرمان اینچنین

که پس‌ازمردن زقبر آیم برون
تا نماید راه آن فرزند را
اینگروهند از خلایق آنکسان
قول باشد حکم سابق برعقاب
جملگی باشند ساعی در زمان
بی زیانتر بدهد آن رب‌الانام
از حظوظ دنیوی وز طیبات
هم‌عذاب الهون بما تستکبرون

وَ اذْكُرْ اَخٰا عٰادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقٰافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ اَلاّٰ

ویادکن برادر عاد را هنگامیکه بیم کرد قومش را در ریگزارها وبتحقیق درگذشتند بیم‌کنندگان ازمیان دو دستش وازپس سرش که عبادت نکنید

تَعْبُدُوا اِلاَّ اللّٰهَ اِنِّى اَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ٢١ قٰالُوا اَجِئْتَنٰا لِتَأْفِكَنٰا عَنْ آلِهَتِنٰا

مگر خدارا بدرستیکه من میترسم برشما ازعذاب روزی بزرگ گفتند آیا آمدی ما را که برگردانی ما را از الهاءِ ن

فَأْتِنٰا بِمٰا تَعِدُنٰا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ ٢٢ قٰالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مٰا اُرْسِلْتُ بِهِ

پس بیار بما آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی ازراستگویان گفت نیست آن علم مگر نزد خدا ومیرسانم بشما آنچه فرستاده شده‌ام بآن

وَ لٰكِنّي اَرٰيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ٢٣ فَلَمّا رَاَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ قالُوا هٰذا عارِضٌ

ولیکن می بینم شمارا گروهی که جهل میورزید پس چون دیدند آنرا ابرای پهن شده در افق متوجه وادیهای ایشان گفتند این ابریست پهن شده

مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ اَلِيمٌ ٢٤ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْئٍ بِاَمْرِ رَبِّها فَاَصْبَحُوا

در افق که باراننده ماست بلکه آنست آنچه بشتاب میخواستید آن بادیست که در آن عذابیست بردرد که هلاک میسازد همه چیزرا بامر پروردگارش پس گشتند چنانکه

لا يُرىٰ اِلّا مَساكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ٢٥

دیده نشد جز مسکنهاشان همچنین پاداش میدهیم گروه گناهکاران را

بار از هود نبی آور بیاد که برادر بود او با قوم عاد
باقریش اعنی بگو احوال هود چونکه کرد انذار قومش را چه بود

اندر احقاف ای ارض ریگزار همه بگذشته ند زو بیشمار
یعنی از پیغمبران دی بدر پیش از او وز بعد از او بودند پر

دعوتش بود این بقوم اندر ملا که بپرستید جز حق را شما
بر شما دارم من از آن روز بیم که عذابش بهر عاصی شد عظیم

آمدی گفتند در سامان ما باز مان داری ز معبودان ما
پس بیاور زانچه وعده میکنی از عذاب ار صادقی و امینی

هود گفتا من بدانم این براست غیر از این سود که دانا زین خداست
کار من باشد رساندن آنچه را که فرستاده شدم زان بر شما

لیك می بینم شما را در بسیج از گروهی که ندانید هیچ
پس چو آن هنگام دیدند از شتاب آنچه را موعود بودند از عذاب

بود آن ابری عریض آورده روی سوی ایشان برگرفته شهر و کوی
پس بگفتند این مگر ابریست پهن که بما باران دهد بینقش و وهن

هود گفت این ابر باران بار نیست بل همانست از ره بر سید چیست
که بر آن بنمود استعجالتان بر دگرگون زان شود احوالتان

بادی اندر وی عذاب و درد ناك که کند یکلحظه نابود و هلاك
هرچه هست از نفسها و مالها وز بهایم جمله با امر خدا

پس بگشتند آنچنان در جایشان نه به پیدا غیر مسکنهایشان
همچنانکه یافتند آنها سزا مجرمان را هم دهیم اینسان جزا

وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِيما اِنْ مَكَّنّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ اَبْصاراً وَ اَفْئِدَةً فَما اَغْنىٰ عَنْهُمْ

و بتحقیق تمکن دادیم ایشانرا در آنچه تمکن ندادیم شمارا در آن و گردانیدیم مرایشانرا گوش و دیدها و دلها پس کفایت نکرد از ایشان

سَمْعُهُمْ وَلا اَبْصارُهُمْ وَلا اَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْئٍ اِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللّٰهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما

گوششان و نه چشمهاشان و نه دلهاشان هیچ چیز چون بودند که انکار میورزیدند بآیتهای خدا و احاطه کرد بایشان آنچه

كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ٢٦ وَ لَقَدْ اَهْلَكْنا ما حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بودند که بآن استهزا میکردند و بتحقیق هلاك گردانیدیم آنچه را پیرامون شماست از قریها و مکرر آوردیم آیتهارا باشد که ایشان بازگشت کنند

٢٧ فَلَوْلا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ اِفْكُهُمْ وَما

پس چرا یاری نکردند ایشانرا آنانکه گرفتند از غیر خدا وسیله تقرب که الهانند بلکه گم شدند از ایشان و اینست دروغشان و آنچه

كانُوا يَفْتَرُونَ ٢٨

را بودند که بر می بافتند

ما ندادیم آن تمکن بر شما که بقوم عاد خود دادیم ما
گوش و چشم و قلب گرداندیمشان تا ببینند و بیابند از نشان

چشم و گوش و قلب زایشان بس داشت بازچیزی زانچه برایشان گماشت
دفع زایشان میکرد اعنی عذاب بودشان بر لغو اعضا در ذهاب

بود بر تقلید قول و کارشان هم بآیات خدا انکارشان
هم بگرد آورد ایشان را عیان آنچه میکردند استهزا بآن

وانچه گردا گردشان بود از قری ما تبه کردیمشان ملك و سرای
ما نجد گردانده بودیم از رشد اندر ایشان جمله آیتهای خود

تا مگر گردند باز از کفر خویش رو کنند از گمرهی بر دین و کیش
نصرت ایشانرا نکردند از چه پس آنکه میبگرفته بودند از هوس

دون حق بهر تقرب بر خدا خود الهان دگر محض هوا
بلکه گم گشتند زایشان بر شتاب وقت محنت یعنی انزال عذاب

وین دروغی بود ز ایشان و اجتری آنچه میکردند بر آن افتری
یعنی آنکه ما تقرب سوی حق زین بتان جوئیم خود از ما خلق

وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا اَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ

وهنگامیکه گردانیدیم بسوی تو جماعتی را از جن که می‌شنیدند قرآن را پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خواموش باشید پس چون گذارده شد

وَ لَوْا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ٢٩ قَالُوا يَا قَوْمَنَا اِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ

برگشتند بسوی قومشان بیم‌کنندگان گفتند ای قوم ما بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که فرو فرستاده شد از موسی تصدیق کننده مر آنچه را

يَدَيْهِ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ وَ اِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ٣٠ يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ

باشد میانه دو دستش هدایت میکند بسوی حق و راه راست ای قوم ما اجابت کنید خواننده خدا را و ایمان آورید باو تا بیامرزد شما را از

ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ٣١ وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ

گناهانتان و برهاند شما را از عذاب پر درد و آنکه اجابت نکند خواننده خدا را پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست مر او را

مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءُ اُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣٢

از جز او یاوران آنهااند در گمراهی آشکار

در بیان آنکه وجود جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده‌اند

یادکن کردیم سویت منصرف ‌ ‌ چونکه قومیرا ز جن هم معرف

جن بود مکلف زتاویل حکیم ‌ ‌ هم ندارد زان اما عقل سلیم

با وجود جن و گفتار وحی ‌ ‌ نیست لازم ذکر قول فلسفی

ای بسا محسوس کاندر موردش ‌ ‌ نیست کس رو مطلع جز موجدش

لیك عاقل زین بیان اندیشه کرد ‌ ‌ که توان جن را کسی اندر شیشه کرد

مخترق یا عصرش ز آتش کنند ‌ ‌ یا چو مصروعش ببندغش کنند

یا که سنگ اندازد اندر خانهٔ ‌ ‌ این تو گر باور کنی دیوانهٔ

گیردش جن گر خرد معذور ماند ‌ ‌ ور نشان آدمیت دور ماند

ای پیمبر یاد کن سوی تو میل ‌ ‌ جنیان را داد حق چون وقت لیل

یکدگر را پس بگفتند انصتوا ‌ ‌ بشنوید اندر خوشی صوت او

حق سخن گوید کنون بدهید گوش ‌ ‌ جن و انس این بشنود الا بهوش

باز چون گشتند گفتند از شتاب ‌ ‌ ایگروه جن شنیدیم آن کتاب

آنچه ز و بوده است پیش از جزو و کل ‌ ‌ هم مصدق از کتاب و از رسل

ایگروه ما اجیبوا بالقبول ‌ ‌ داعی حق را که آن باشد رسول

تا حق آمرزد گناهان شما ‌ ‌ هم رهاند از عذاب پر عنا

نیست او عاجز کننده حق یقین ‌ ‌ نی بدهی از عذابش در زمین

هست در تحقیق جن بس گفتگو ‌ ‌ نیست حاجت لیك بر تحقیق او

دیده‌اند ارباب کشف اندر شهود ‌ ‌ هم بنص انبیا دارد وجود

خلق اشیا کرده آنکو خود تمام ‌ ‌ هم خبر داده است از جن در کلام

تا چه جای شیئی نامحسوس کان ‌ ‌ باید اندر دید کس فاش و عیان

یا کسی بهر فریب عامه‌اش ‌ ‌ رام سازد در طلسم و نامه‌اش

یا عزایم یا کسی خواند برش ‌ ‌ یا بقا زوره کند خاکسترش

جنی است آنکس که گوید از شگفت ‌ ‌ آن فلان مجنون شد شیشه جن گرفت

شرح آیت گو که ماندیم از کلام ‌ ‌ نیست سود از ذکر مجنونان خام

چونکه قرآنرا نمودند استماع ‌ ‌ حاضر آن ساعت شدند بی صداع

واگذارید این هجوم و همهمه ‌ ‌ قول حق است این بنوشید آن همه

پس چو قرآن خوانده شد مؤمن شدند ‌ ‌ منذرین بر قوم خود از جن شدند

که پس از موسی ز حق نازل شده ‌ ‌ حکم سابق را مصدق آمده

سوی حق از لفظ و معنی رهنماست ‌ ‌ بر صراط مستقیم و راه راست

آورید ایمان بوی و اذعان کنید ‌ ‌ طاعت و تصدیق او از جان کنید

داعی حق را اجابت هر نکرد ‌ ‌ حق تعالی را از این معجز نکرد

نیست او را هم بجز حق عون و یار ‌ ‌ در ضلالی این گروهند آشکار

اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى

آیا ندانستند که خدائی که آفرید آسمانها و زمین را و وامانده نگشت در آفریدن آنها قادر است بر آنکه زنده گرداند مردگان را

بَلَى اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣٣ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا

آری بدرستیکه او بر همه چیزی تواناست و روزیکه عرض کرده میشوند آنانکه کافر شدند بر آتش آیا نیست این حق گویند

بَلٰي وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ٣٤ فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا

آری پروردگارما گویند پس بچشید آن عذاب را بسبب بودتان که کفر میورزیدید پس صبر کن همچنانکه صبر کردن صاحبان ثبات از رسولان

تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا اِلّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ

وبشتاب مخواه برای ایشان گویا ایشان روزیکه می بینند آنچه را وعده کرده میشوند درنك نکردند جز ساعتی از روز رسانیدنیست پس آیا هلاك میشوند

اِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ

جز گروه فاسقان

این نداستند آیا که خدا ... آفرید ازقدرت این‌ارض وسما
شرح این درآیة الکرسی‌عیان ... گفته‌ام بادقت ازخواهی-بجوان
یاد کن روزیکه اهل کفر چند ... خود بدوزخ عرضه‌کرده میشوند
می‌بگویند آری‌این‌حق‌است‌وراست ... حق آنکوفاش وپنهان‌رب ماست
صبرکن پس‌همچنان کاندر سبل ... صبر کردند آن اولوالعزم‌ازرسل
گوئیا روزی‌که بیند این گروه ... اچه وعده داده گشتند ازوجوه
این بلاغی بود پس آیا تباه

هم‌شد زین آفریدن در تعب ... همگشت ازحفظ اشیاءمانده‌رب
هست براحیاء موتی قادر او ... بل بهرچیزی توانا بی‌غلو
پس ملایکشان بگویند این‌عذاب ... نیست آیا برشما حق و صواب
پس موکل گوید اوذوقوا العذاب ... زانچه پوشیدید حق‌رادرحجاب
هم مکن تعجیل ایکامل نصاب ... بهر نفی مشرکین یا بر عذاب
می نکردستند در دنیا درنك ... جزکه یکساعت خودازیکروزتنك
میشود جز فاسق گم کرده راه

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَضَلَّ اَعْمالَهُمْ ٢ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا

آنانکه کافرشدند و بازداشتند از راه خدا ضایع گرداند کردارهاشان را وآنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته وایمان آوردند

بِما نُزِّلَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ هُوَالْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ ٣ ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِينَ

بآنچه فروفرستاده شدبر محمد واوست حق از پروردگارشان در گذرانید از ایشان گناهاشان را واصلاح آورد حالشان را این بآنست که آنانکه

كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ اَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّاسِ اَمْثالَهُمْ ٤

کافرشدند پیروی کردند باطل را واینکه آنانکه ایمان آوردند پیروی کردند حق را از پروردگارشان همچنین میزند خدا از برای مردمان مثلهای ایشانرا

فَاِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّٰى اِذا اَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ ٥ فَاِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ اِمّا فِداءً

پس چون ملاقات کنید آنانرا که کافر شدند پس زدن گردنها تا وقتیکه بسیار بکشید ایشانرا پس سخت کنید بندرا پس یا منت نهادنی بعد از آن و یا فدا گرفتنی

حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ اَوْزارَها ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

تا بنهد کارزار آلاتش را اینست واگر میخواست خدا هر آینه انتقام کشیده بود از ایشان ولیکن تا بیازماید بعضی از شما را ببعضی

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ اَعْمالَهُمْ ٦ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بالَهُمْ ٧ وَ يُدْخِلُهُمُ

وآنانکه کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضایع نمیگرداند کردارهاشانرا بزودی هدایتشان کند و بسامان آرد حالشانرا ودرآوردشان

الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ٨

بیهشت که‌تعریف کردانرا برای ایشان

آنکسانیکه نگرویدند از عمی ... بار استادند از راه خدا ... یا که مردم را دره‌مانع شدند ... برهوای نفس دون تابع شدند
حق مگرنابود کرد اعمالشان ... که نبودی نیك آن افعالشان ... چندتن بودند زاعیان قریش ... که طعام وخرج دادندی بجیش
برستیزهٔ احمد[ع] پاکیزه خو ... باز تا مانند از آئین او ... گفت‌حق کاعمال مشرك‌باطل‌است ... برکسان اصنامشان بیحاصل است
لیك این حکم‌است عام اندرعباد ... هرعمل کان باشد ازجوروفساد ... یا عطائی کز ریا و شهرتست ... گرنبود پاداش آنرا نقمت است
ترك هستی ازعطاها جمله به ... مال حق بر ناحقی هرگز مده ... مال میدادند تا با اهل حق ... درنبرد آیند از زال فرق
کی کند اینسان عطا جزا حقی ... خواهد ازوی تاشود باطل‌حقی ... وانکسانکه بگرویدند از ولا ... میکنند اعمال نیکو بیریا
بگرویدند آنچه را نازل زحق ... برمحمد[ع] گشت زاحکام و سبق ... اوست حق یعنی‌که قرآن مجید ... کامد ازحق بررسول بی‌ندید
آنکسانیرا که باشد این صفات ... بگذراند حق از ایشان سیئات ... کارشانرا آوردهم بر صلاح ... آخر ایشانراست رفوز و فلاح
اینست بهرآنکه ارباب ضلال ... پیروی کردند از باطل محال ... کافران کردند یعنی پیروی ... از تبه کاری چوشیطان غوی
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند ... پیروی ازحق فرمان کرده‌اند ... یعنی از قرآن که ازپروردگار ... گشته نازل برده فرمان زاختیار
حق بدینسان میکند بر مردمان ... حال ایشانرا زکفر ودین عیان ... پس ماند ازکافران تاب زبید ... هرکجا بینیدشان گردن زنید
آزمان یعنی‌که قائم‌گشت حرب ... زودوسخت آریدشان برقتل وضرب ... تا ثخانت را وغلظت را زحد ... بگذرانید اندر ایشان ماسند
یا گران‌سازیدشان‌چندان ضرب ... که نباشد ازرهی قادر بحرب ... بندشان محکم بدست و پا نهید ... تا که نگریزند چون دست‌آورید
یا برایشان پس شما منت نهید ... بی‌عوض ازبندشان رخصت‌دهید ... بعداز آنکه برشما گشتند اسیر ... یا فدا گیرید از ایشان دلپذیر
تاکه ننهنداهل حرب‌آلات خود ... باقی اینحکم است‌تا آنوقت وحد ... کار اینست ارخدا خواهدکشد ... انتقام از کافران بی‌رشد
لیك خواهد تا نماید امتحان ... بعض را بربعض خلاق جهان ... کارزار آنانکه درراه خدا ... میکنند اعمالشان نبود هبا
زود بنماید ره از اقبالشان ... هم باصلاح آورد بر حالشان ... داخل ایشانرا نماید در بهشت ... کرده‌تعریفش برایشان در سرشت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ٩ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا

ای‌آنانکه ایمان‌آوردید اگریاری‌کنید خدارا یاری‌کندشمارا وثابت‌کردند قدمهای شمارا وآنانکه‌کافرشدند پس نگونساری

لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ١٠ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ١١ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي

مرایشانرا وضایع‌گردانید کردارشانرا آن‌بانیست که‌ایشان ناخوش‌داشتند آنچه‌را فرستاد خدا پس ناچیز گردانید کردارشانرا آیاپس سیرنکردند در

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ١٢

زمین پس‌بنگرند چگونه‌بود انجام‌کار آنانکه‌بودند پیش‌ازایشان هلاك‌کردخداایشانرا وبرای کافراست امثال آن

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ١٣

آن‌بانیست که‌خداست‌یاور آنانکه ایمان‌آوردند وبدرستیکه‌کافران نیست یاوری مرایشانرا

مؤمنان یاری دهند ار برخدا ... اوکند منصورتان در هرکجا ... تا شوید اندر غزا صاحب قدم ... قوت و نصرت فزاید دمبدم
وانکسانکه نگرویدند ار وداد ... پس بلغزد گامهاشان در جهاد ... یا که از القای رعب اندر قتال ... بایشان ارزید وگمشدکار وحال
باشداین اضلال وتعس‌ازکرهشان ... که بد ار ما انزل‌الله درشان ... پس‌خدا باطل نمود آن کردها ... که ازایشان گشت صادرتاکجا
کافران نکنند سیر آیا فزون ... درزمین بوده است تابینید چون ... آخر آنانرا کز ایشان پیشتر ... بوده درتکذیب‌وظلم وشوروشر
گردشان منکوب ومستاصل خدا ... مشرکانند این چنین در منتها ... این بران باشدکه‌حق‌یاراست ودوست ... مؤمنانرا اوورازآن کاوکیه‌جوست
کافرانرا نیست مولائی و یار ... وزبتان ناید برایشان هیچ کار

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

بدرستیکه‌خدا داخل‌میکرداند آنانرا که‌ایمان‌آوردندو کردند کارهای شایسته دربهشتهائی که‌میرود از زیرشان نهرها وآنانکه‌کافر شدند

يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْاَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ١٤ وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ اَشَدُّ قُوَّةً

کامرانی میکنند ومیخورند همچنانکه میخورند چهارپایان وآتش مقام است مر ایشان را وبسا ازقریها که آن سخت تربود در توانائی

مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي اَخْرَجَتْكَ اَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ١٥ اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

از قریه تو که بیرون کرد ترا هلاک کردیم ایشان را پس نیست مر یاوری ایشان را آیا پس کسیکه باشد بر حجتی از پروردگارش

زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا اَهْوَآءَهُمْ ١٦ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا اَنْهَارٌ مِنْ مَآءٍ

چون کسی است که آراسته شده باشد برای او بدی کردارش وپیروی کنند خواهشهاشان را مثل بهشتی که وعده داده شده بمتقیان که در آنست نهرها از آب

غَيْرِ آسِنٍ وَ اَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ١٧ وَ اَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ

نامتغیر ونهرها از شیری که نگشته طعم آن ونهرهاست از خمری که لذتست برای آشامندگان ونهرهاست از شهد بی غش

مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَآءً

ومر ایشان راست در آن از همه میوها وآمرزشی از پروردگارشان چون کسی است که او جاوداست در آتش وآشامانیده شدند آبی

حَمِيمًا فَقَطَّعَ اَمْعَآءَهُمْ ١٨

جوشان پس پاره پاره کرد روده‌هاشان را

حق نماید داخل از حسن سرشت	مؤمنان وصالحان را در بهشت	حتی جاری ز زیرش نهرها	علم وادراکست وان از بهرها
کافران که بهره از دنیا برند	میخورند آسان که حیوان خورند	در جهانشان خوردنست آمال وراه	وآتش است اندر قیامت جایگاه
ای بسا از قریها کایشان اشد	بوده‌اند از قریه تو در سند	راهش مکه بوده‌اند اعنی فزون	خود بقوت که نمودندت برون
ما نمودیم آنجماعت را هلاک	پس نبدشان ناصری در بیم وباک	هر بود بر حجتی آیا ز رب	هست چون آنکس بنست در سبب
که مر اورا دیو دشت آراسته	سوء اعمالش چنانکه خواسته	کرده‌اند از آرزوشان پیروی	بیسند این هردو یعنی برسوی
وصف آنجنت که وعده داده حق	متقین را این بود بیقص و دق	جویها باشد در آن زانی چنان	که نگردد طعم ورنك وبوی آن
نهرها علم است وعقل و معرفت	بی تغیر در شان از هر جهت	می نیابد ره در آن عیب وفساد	هم تغیر در اصول و اعتقاد
جویهای شیرهم باشد در او	از صفاتش لم تغیر طعمه	علم واخلاقست وایمان و یقین	از ریاضت در ریاض السالکین
هست هم از خمر خالص نهرها	شاربین را لذتی بی منتها	از محبت هیچ اگر داری مثل	حسن ذاتی الذاذ متصل
جویهاهم در بهشت از عسل	واردات عارفست آن بی خلل	آنکه غیر از عشق یارش کار نیست	شرفی شیرین‌تر از دیدار نیست
بهرشان باشد در آن از هر ثمر	ورحق آمرزش بنایی بشتر	هست مانند کسی کاندر شهود	کاندر آتش در جزا دارد خلود
	همچشانیده شود از آن حمیم	که درد روده‌هاشان در حمیم	-

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ حَتّٰى اِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا

وار ایشان کسی است که گوش میدارد بتو تا چون بیرون روند از نزد تو گویند مر آنان را که داده شدند علم را که چه گفت همین ساعت

اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا اَهْوَآءَهُمْ ١٩ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتٰيهُمْ

آنها کسانی اند که مهر نهاد خدا بر دلهاشان وپیروی نمودند خواهشهاشان را وآنانکه هدایت یافتند افزود ایشان را هدایت وداد ایشان را

تَقْوٰيهُمْ ٢٠ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَآءَ اَشْرَاطُهَا فَاَنّٰى لَهُمْ اِذَا جَآءَتْهُمْ

تقواشان را پس آیا انتظار میبرند جز قیامت که آید ایشان را ناگاه پس بتحقیق که آمد علامتهایش پس از کجا باشد ایشان را چون آمد ایشان را

ذِكْرٰيهُمْ ٢١ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ

پندگرفتنشان پس بدان که نیست خدائی مگر خدا وآمرزش خواه از برای گناهت واز برای مردان گروندہ وزنان گرونده وخدا میداند جای گردشتان

وَ مَثْوٰيكُمْ ٢٢ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ

وآرامگاهتانرا ومیگویند آنانکه ایمان آوردند چرا فرو فرستاده نشد سوره پس چون فرو فرستاده شود سوره محکم وذکر کرده شود

فِيهَا الْقِتَالُ رَاَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْلٰى

درآن کارزار بینی آنانراکه در دلهای ایشان مرض است که مینگرند بسوی تو نگریستن طاری شده بیهوشی بر او از مرگ پس اولی است

لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ٢٣

برای ایشان طاعت و گفتار خوب

وانکسانند آنکه می‌بدهند گوش | بر تو تا برون روند از لب خموش
باصحابه کاینکه از شرعند و دین | داده حقشان علم و ایمان و یقین
اینگروهند آنکسان که حق نهاد | مهرشان بر قلبهای بدنهاد
وانکسانکه یافتندی ره خدا | زاید ایشانرا کند نور هدی
کان نیاید سوی ایشان ناگهان | شد علاماتش هماناً بس عیان
همچنان گیرند پند از آن اساس | در وقوع ساعت از هول و هراس
دافع هر حزن و خوف و محنت است | آنکه ذاتش متصف بر وحدت است
منقطع شو یعنی از مادون حق | دل بپرداز از وجود ماخلق
از هر آن قیدی رهی بر قدر آن | تائت خوانند ماها رهروان
جز موحد را نباشد این فنا | تا شناسی توبه‌ها را جابجا
حق نداند از شما بی اشتباه | جای گردایدن و آرامگاه
پس فرستاده شود چون درقتال | سوره محکم بلا نسخ و زوال
قلبشان ماناً مریض است از نفاق | نیستشان در امر اسلام اتفاق
هست اولی پس مر ایشان را عذاب | یا بود اولی جهاد از هر صواب
میگوید اعنی اندر زندگی | کار بنده طاعت است و بندگی

چون ز نزدیک تو میگردند دور | میگویند از نفاق و از غرور
او چه میگفت آنفاً یعنی رسول | ما نکردیم ایچ فهم آن اصول
کرده‌اند از آرزوشان پیروی | هم تهاون بر کلام معنوی
هم دهد تقوی بکشد انتظار | جز قیامت را پس ایشان زاضطرار
از کجا پس باشد ایشانرا ایاب | چون قیامتشان درآید با شتاب
پس بدانید اینکه معبود حق | نیست جز پروردگار ماخلق
از حق آمرزش طلب بر ذنبهات | هم بذنب مؤمنین و مؤمنات
چیست توبه گر که گویم توبت است | رستن از قید تعین توبت است
تا بکلی وارهی از هرچه هست | این فنای عارفان بالله است
اینقدر کافی است باقی را بفهم | هیچ اگر از عقل و علمت هست سهم
مؤمنان گویند از شوق و داد | سورهٔ نازل شد چون در جهاد
واندران ذکر قتال از ما فرض | بینی آنانرا بدل باشد مرض
سوی تو بینند چون آنکس که غش | گیردش در وقت موت اندر طپش
طاعت و گفتار نیکو در جهاد | مر سزاوار است از بهر عباد

فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ ٢٤ فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي

پس چون لازم شد امر پس اگر راستی ورزیده بودند با خدا هر آینه بود بهتر از برای ایشان پس آیا نزدیک شدید اگر والی شوید که فساد کنید در

الْاَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا اَرْحَامَكُمْ ٢٥ اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَ اَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ ٢٦ اَفَلَا

زمین وقطع کنید رحمهاتانرا آنگروه آنانند که لعن کرد ایشانرا خدا پس کر گردانیدشان وکور گردانید چشمهای ایشانرا آیا پس

يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ اَمْ عَلٰى قُلُوبٍ اَقْفَالُهَا ٢٧ اِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

تفکر نمیکنند درقرآن یا بردلهائیست قفلهاشان بدرستیکه آنانکه برگشتند بر پشتهاشان از بعد آنکه ظاهر شد

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمْلٰى لَهُمْ ٢٨ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ

مرایشانرا هدایت شیطان خوب وا نمود از برای ایشان وطول امل داد برای ایشان آن بسبب اینست که ایشان گفتند مر آنانرا که ناخوش داشتند آنچه را فرو فرستاد

اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْاَمْرِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِسْرَارَهُمْ ٢٩ فَكَيْفَ اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ

خدا که بزودی فرمان بریم شما را در بعضی از امر وخدا میداند از گفتن پنهان ایشانرا پس چگونه باشد وقتیکه میراندشان ملائکه میزنند

وُجُوهَهُمْ وَ اَدْبَارَهُمْ ٣٠ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا اَسْخَطَ اللّٰهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ ٣١

رویهاشانرا وپشتهاشانرا آن بسبب آنکه ایشان پیروی نمودند آنچه بخشم آورد خدارا وناخوش داشتند خوشنودیش پس ناچیز کرد کردارهاشانرا

پس حولازم گشت وحزم امر قتال
پس بود آیا توقع از شما
از شما بود بعد اینسان فساد
فکر در قرآن آیا چرا
بعد از آنکه گشتشان روشن هدی
زین سبب بود اینکه گفتند آنکسان
زود باشد کز شما فرمان بریم
حق بداند جمله اسرارشان
همچنین در شتهاشان کز گذشت

با حق از گفتند صدق آندم رجال
والی خلق از شوید و پیشوا
همچو عهد جاهلیت از عناد
نیست دلها جز که دارد قفلها
دیوشان آراست در چشم از خطا
با یهودان یا منافق پیشگان
نزد معصی از امور خودسریم
تا چگونه باشد آخر کارشان
زانکه کردند پیروی از حق بشت
بد زخوشنودی حق اکراهشان

در دو دنیا بهر ایشان بود نیك
آنکه افساد آورید اندر زمین
اینگروهند آنکه حقشان کرده دور
الدین ازند عمی ادبارهم
او فکند اعنی در آمال دراز
آنکسانیکه کراهت داشتند
یعنی اندر نهی قرآن ورسول
قبض روح از فرشتگانشان چون کنند
زانکه ایشان پیروی کردند از آن
حق عملهاشان تبه فرمود از آن

از نشستن بازمان در خانه لیك
قطع خویشیها کنید از طمع وکین
از در رحمت کرند آنقوم وکور
بازگشتند اعنی از حق درمهم
بابوهم آوردشان پس حرص وآز
زانچه بفرستاده حق زاحکام وپند
وانچه از حق یافت در طاعت نزول
گرزهای آتشین بر رو زنند
کاورد حق را بقهر اندر عیان

اَمْ حَسِبَ الَّذينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغانَهُمْ ٢٢ وَلَوْنَشاءُ لَاَرَيْناكَهُمْ

بلکه پنداشتند آنانکه در دلهاشان مرض است که هرگز بیرون نخواهد آورد خدا کینهای ایشانرا و اگر میخواستیم هرآینه نموده بودیم تو ایشانرا

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ اَعْمالَكُمْ ٢٣ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّي نَعْلَمَ

پس شناخته بودی شان بعلامتشان و می شناسی ایشانرا در روش گفتار و خدا میداند کردارشمارا و هرآینه می آزمائیم البته شمارا تا بدانیم

الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَ الصّابِرينَ وَ نَبْلُوَ اَخْبارَكُمْ ٢٤ اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ

جهادکنندگانرا از شما و صبرکنندگانرا و می آزمائیم خبرهای شمارا بدرستیکه آنانکه کافر شدند و بازداشتند از راه خدا

وَ شاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدي لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً وَ سَيُحْبِطُ اَعْمالَهُمْ ٢٥ يا اَيُّها ـ

ومخالفت ورزیدند با رسول از بعد آنکه ظاهر شد برایشان راه هدایت هرگز ضرر نتوانند رساند خدا را چیزی و زودی باچیز گرداند کردارشانرا ای

الَّذينَ آمَنُوا اَطيعُوا اللّٰهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَكُمْ ٢٦ اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا

آنکسانیکه ایمان آوردید فرمان برید خدارا و فرمان برید رسولرا و باطل مکنید کردارهاتانرا بدرستیکه آنانکه کافر شدند وبازداشتند

عَنْ سَبيلِ اللّٰهِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ٢٧ فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا اِلَي السَّلْمِ وَ اَنْتُمُ

از راه خدا پس مردند و ایشان بودند کافران پس هرگز نیامرزد خدا ایشانرا پس سستی مکنید و مخوانید صلح و شما

الْاَعْلَوْنَ وَ اللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ اَعْمالَكُمْ ٢٨

برترانید و خدا باشماست و هرگز کم نمیکند از شما کردارهاتانرا

خود گمان کردند آیا از غرض
بر تو بنمائیم اگر خواهیم ما
حق بود دانا بر اعمال شما
آزماید همچنین اخبارتان
حفص یاءون خوانده است این هرسه را
با نبی کردند خصمی در نهان
بر خدا نارد ضرر چیزی وزود
باطل وفاسد نسازید از ریا
پس نگردیدی بکفر و کینها
می نخوانید اعنی ایشانرا بصلح

آنکسانکه هستشان در دل مرض
با علامات آنکسانرا هرکجا
آزماید در جهاد آنجمله را
آنچه گوئید اعنی از کردارتان
آزمائیم اعنی ایشانرا بجا
بعد از آنکه گشت روشن راهشان
خواهد او اعمالشان باطل نمود
یا زسمعه آن عملهاتان شما
هرگز ایشانرا نیامرزد خدا
نیست حاصل کفر وکینشانرا بصلح
حق نسازد ناقص اعمال شما

آنکه هرگز کینهاشانرا خدا
تا که بشناسی تو ایشانرا تمام
تا مجاهد را بداند کیست باز
آن سخنها کز قدح وازحسن
نگرویدند آنکسانیکه ز اشتباه
گشته بد ظاهر برایشانرا هدی
ایگروه مؤمنان اندر قبول
آنکسانکه برخدا کافر شدند
پس نگردید ایچ سست از کارزار
وانگهی که برتر و غالب ترید
هم برد از ثواب و از جزا

ناورد بیرون نسازد بر ملا
هم بسیماهم بگفتار و کلام
هم گذارد صابرانرا امتیاز
از شما صادر شود در هر زمن
داشتندی باز خلقانرا ز راه
یا مقتند احمد شهست و مقتدا
طاعت آرید از خدا وازرسول
مردمانرا ازره حق وا زدند
هم نه بر اصلاحشان باشید یار
با شما باشد خدا و صفدرید

إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ

جز این نیست کهزندگی دنیا بازی وهزلیست واگرایمان آرید وپرهیزکاری کنیدمیدهدشمارا اجرهاتان ونمیخواهداز شما مالهاتانرا

٣٩ إِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ ٤٠ هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي

اگرخواهدازشما آنهارا پس بجدگیردشمارا بخیلی کنیدوبیرون آوردکینهای شمارا اینک شما اینان خوانده میشویدتاانفاق کنید در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ

راه خدا پس ازشما کسی است که بخل میکندوآنکه بخل کند پس بازمیگیردمگرازخودش وخدا بی نیازاست وشما محتاجاید واگررو

تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

گردانید بدل میآورد گروهی جزشما پس باشند امثال شما

این حیوة دنیوی نبود جز این — که بود لعبی ولهوی همچنین

وربپرهیزید و ایمان آورید — حق شمارا اجر بدهد بر مزید
هم نخواهد مالهاتان را خدا — چونکه ندهد بر شما مزد وعطا

یا نخواهد مالهاتانرا تمام — بلکه خواهد عشر آنرا درمقام
عشر بدهد بر فقیر اعنی غنی — حاصل آن صحت است وایمنی

مالتان خواهد زعشر ار بیشتر — میشوید از بخل بد وکینه ور
اندکی ور جد نماید در طلب — پس شما آئید در قهر وغضب

خوانده گشتید این بدانید ار ولا — تاکنید انفاق در راه خدا
خود شما باشید آنان کامدید — در ره اسلام چون خوانده شدید

تاکنید انفاق پس بعد از شما — بخل آرد در زکوه و در عطا
وانکه کرد او بخل خود ببود جز این — کاو بنفس خویش بخل آرد یقین

حق غنی زانفاق ومحتاجست وبس — جمله محتاجید بر وی هرنفس
گر زامر او بگردانید رو — جایتان قوم دگررا آرد او

تا برایشان رونق وروزی دهد — نصر ونیرو فتح وفیروزی دهد
در شجاعت دین خود ظاهر کند — برجهاتشان غالب و قاهر کند

پس باشد آنجماعت چون شما — بلکه صحت وثابت اندر ولا
رو بپرسیدند کایشان کیستند — گفت غیراز قوم سلمان نیستند

یعنی اهل فارس باشد آنگروه — که برایشان دین حق یابد شکوه
زاین بیان قصد اصفهان وفارس نیست — بلکه توحید و مقام معنویست

بود سلمان رسته از آب وگل او — داشت جا درشهرما یکدل او
همچو او آیند یعنی در سلوک — ره نوردان قویدل از ملوک

دوره دیگر که دور اولیاست — کار مردان بر مراد و ادعاست
مال چبود تا که در بنیان دهند — چیست جان تا گویم آسان جان دهند

درطریق از ماسوی همره شوی — زان دیار واهل آن آگه شوی

سورة الفتح تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ٢ لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ

بدرستیکه ماقرار فیروزی دادیم برای توقرار فیروزی دادنی تابیامرزدمر ترا خدا آنچه پیش افتاداز گناهت وآنچه پس افتاد وتمام گرداند نعمتش را برتو و

يَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ٣ وَيَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِيزًا ٤ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ

هدایت کندترا براهی راست وباری کندترا خدا یاری کردنی باعزت اوست آنکه فروفرستاد آرام را در دلهای

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ٥

مؤمنان تابیفزایند گرویدنی رابا گرویدنشان ومرخدار است لشکرهای آسمانها وزمین وباشدخدا دانای درست کردار

سورة الفتح است نكشا مابدل
بعد كشف قلب باشدكشف روح
بهر آن موئى كه بود اندرتنش
ظاهر اما فتحها از ورود
چون گشايد حق بروى كس درى
اى سپهدار معانى از يقين
آن گناهى كز توسرزد اى سند
يا كه جرم مكان باشد مراد
تا مقام وصل مطلق هرحجاب
ايست ذنب ماتقدم بعد ازآن
بودماست اين كشف محصول رسول
نكته دانان واقفند از رازها
ره نمودت بر صراط مستقيم
عزتت را دمبدم افزون كند
كرد آرام اعنى ايشارا قلوب
زايد ايمانشان كند ازآنچه بود

گوش كن اسرارجان زارباب دل
وان بود فتح مبين اندر فتوح
دادحق حق چشمى وفتحى روشنش
در حديبه فتح مكه بود
چيست پيشش فتح ملك وكشورى
ما تورا داديم فتحى اينچنين
وان گناهى كز توزين پس سرزند
حق ببخشد آنچه كردند از عناد
بود ذنبى نزد عقل ذولباب
كامد اندر فرق ازجمع جان
نكيرا غير او زاهل وصول
تا چه اندر پرده بود آوازها
تا مقام جمع مطلق بى زنيم
ذات بيچون ماتوبين تاچون كند
كه بد ازاعدا هراسان درحروب
امن با ايمان ايشان بر فزود
حق عليم است وحكيم اندرامور

ما گشوديم اى رسول پاكدين
وصف خلقيت شود اينجا بدل
فتح مكه يا حديبيه يكى
فتح گردد برتو يعنى اين بلد
خاصه آنرا كه گشود از سرذات
اين سبب شد تا بيامرزد اله
يا مراد ازاين گناه امت است
ليك اندر زعم صوفى مشربان
از مقام فرق تاجمع وجود
لازم فرق و شهوداست احتجاب
هست اين تحقيق هم خاص صفى
اى محمد بر تو خلاق الانام
هم كند يارى تورا تارستخيز
اوست آنكس كه سكينه درقلوب
آن سكينه مؤمنان را دمبدم
هست حق را لشكر ارض وسما
رو نيابد جز بحر امرى صدور

مرتورا بگشود فى ظاهر مدين
برصفات و بركمال لميزل
از فتوحش بود بى ريب وشكى
بود اين صلح ازنشانش درسند
حق بجانش باب اسماء وصفات
ما تقدم ما تاخرت از گناه
زانكه اومعصوم و پاك ازذلتست
ذنب اوبد پردههاى جسم وجان
منكشف شد پردهايش درصعود
وان سپس گفتا تورانبود حجاب
داند آنكو فهمد اسرار خفى
نعمت خود كرده از هرره مقام
كه شود منصور ازاويارى عزيز
كرد نازل مؤمنانرا بر وجوب
كرد دراسلام ودين ثابت قدم
ميكند زايشان مدد بر اوليا

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّآتِهِمْ

تاداخل كند مردان باايمان وزنان باايمان رابهشتهائيكه ميرود از زيرآنها نهرها جاودانيان درآن ودركذراند ازايشان گناهانشانرا

وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً ٦ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ

وباشد آن نزدخدا كامياىى بزرك وعذاب كند مردان بانفاق وزنان بانفاق ومردان مشرك وزنان مشركه را

الظَّآنِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ

كه گمان برند گمان بد بخدا برايشاست گردش بد وخشم كرد خدا برايشان ولعنت كرد برايشان اومهيا كردى براى ايشان دوزخ

سَآئَتْ مَصِيراً ٧ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ٨

و بداست اندراه بازگشت ومرخدار است لشكرهاى آسمانها وزمين وباشد خدا غالب درست كردار

تا نمايد مؤمنين و مؤمنات
مى بپوشد جرمهاشان هست واين
كه بحق باشند ايشان بدگمان
حق برايشان خشم بگرفت ونمود
باشد ازحق لشكر ارض وسما
پارهٔ گفتند چه فتحست اين
گشت آن صلح وحديبيه سبب
هركرا خواهد خدا سازد بلند

درجنان داخل عفو سيئات
نزدحق فوزى عظيم اندر يقين
بكند اعنى نصرت اسلامشان
دورشان از رحمت خوددرحدود
جمله منقاد امر اورا جابجا
كه رجوع گشتيم ممنوع اينچنين
بهر فتح مكه كامد در عقب
هم بضدش زودمغلوب و نژند

جنتى جارى ز زيرش نهرها
ان دورويا را عذاب ازمرد وزن
هم برايشانست گردشهاى بد
هم جهنم بهرشان آماده ساخت
در حديبيه رسول حق مراد
بدگمان گشتند وز آن بيخبر
حاصل اين بد بدگمانى برخدا
غالب است اوبرعدو در انتقام

جاودان ازحق برايشان نهرها
ميكند هم مشركانرا بى سخن
سوء ظن را اين بود پاداش وحد
بدبود آن بازگشت اندر شناخت
چونكه برفتح اهل دين راوعده داد
كه بود آن منع مفتاح ظفر
هست ازحق هستى اين ماسوى
هم حكيم اندر فعال خود تمام

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً ٩ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بدرستيكه ما فرستاديم تراگواه وبشارت دهنده وبيم كننده تاايمان آريد بخدا ورسولش وتقويت كنيداورا وتعظيم نمائيداورا وتسبيح گوئيد

بُكْرَةً وَ اَصِيلًا ١٠ اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُاللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ

اورابامدادوشبانگاه بدرستیکه آنانکه بیعت کردند باتوجزاین نیست که بیعت کردند باخدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس آنکه شکست

فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا ١١ سَيَقُولُ لَكَ

عهدنمودپس جزاین نیست که میشکند برخودش وکسیکه وفا کند بآنچه پیمان بست برآن باخدا پس بزودی میدهداورا اجری عظیم زودباشد که بگویند

الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَ اَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي

مرترا بجاگذاشتگان ازبادیه‌نشینان که بازداشت ماراامو المان وکسانمان پس آمرزش خواه برای ما میگویند بزبانهاشان آنچه نیست در

قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ

دلهاشان بگو پس کیست مالك شودبرای شما ازخدا چیزیرا اگرخواهد بشما ضرری یاخواهد بشمانفعی بلکه باشد خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ١٢ بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ اِلٰى اَهْلِيهِمْ اَبَدًا وَزُيِّنَ

بآنچه میکنید آگاه بلکه گمان بردید که هرگز نخواهد گشت رسول وگروندگان سوی کسانشان هرگز وآراسته شد

ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ١٣ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ

آن در دلهاتان وگمان برید گمان بد وهستید گروهی هالکان وکسیکه ایمان نیاورد بخدا ورسولش

فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ١٤ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

پس بدرستیکه ما مهیا کردیم ازبرای کافران آتش سوزان ومرخدار است پادشاهی آسمانها وزمین می‌آمرزد آنرا که میخواهد وعذاب میکند آنرا که میخواهد

وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ١٥

وباشد خدا آمرزنده مهربان

ما فرستادیم بر خلقت بگاه	هم مبشر هم نذیر و هم گواه	تاکنند ایشان بصدق دل قبول	این عبادت برخدا و بر رسول
یازحق باشید و دردین مسد	یاری ازدیش کنید اعنی بجد	هم‌شناسید امر وفرمانش بزرگ	این کند آنکوست ارکانش بزرگ
یادش از پاکی کنید ازدل مدام	ایست تسبیح مصلین صبح‌وشام	چونکه کفار ازدخول اندر حرم	منع پیغمبر نمودند از ستم
یافت حرف قتل عثمان انتشار	کاو بمکه رفت برتفتیش کار	شرحش آید عنقریب اندر کلام	آنزمان اصحاب را خیرالانام
مجتمع فرمود در زیر شجر	خواست پیمانی مجدد هم دگر	جنگی کردند بردست رسول	بیعت رضوان درایمان واصول
آمد آیت کان کسان کاینجا کنند	باتو بیعت باحق آن اجرا کنند	از یدالله فوق ایدیهم بجاست	اینکه دست مصطفی دست خداست
زانکه حق را نیست اعضادست او	هست دست آنکه شد پابست او	دست احمد[ع] بودشان بالای دست	حاصل آنکه دست اودست منست
زاهل بیعت یا بود دست خدا	برتر اندر نصرت دین هدی	یا زفضل بندگان حق پرست	دست پاداش خدا بالاتر است
گفته جابر ما هزار و چارصد	اندرآن بیعت بدیم اندر عدد	آنکه تاهنگام موت ازکارزار	رو نگردانیم هیچ اندر فرار
غیر بن قیس منافق کو نهان	گشت در زیر شترها آنزمان	پس بی‌ترهیب ناکث عهد را	حق فرستادآیت اینسان زاقتضا
پس شکست آنکس که بیعت پس جزاین	بست کاین نکثش شکست آردبدین	هست خسرانش زبعد نفس او	در دوگوش نیست روی واو رو
گفته‌اند اورا بودراجع سه‌چیز	مکر وظلم وعهد سست از بی‌تمیز	وانکه هم برعهد خودکرد او وفا	برهرآنچه کرد عهد او باخدا
پس دهد زودش خدا اجری عظیم	درجهان ودرجنان بی‌حزن وبیم	هست مروی زابن‌عباس اینکه چون	عزم مکه کرد احمد[ع] زآزمون
خواست اعراب نواحی را بر	تاکنندش همرهی درآن سفر	بست پس احرام تا دانند خلق	قصد عمره کرده شاه پاک دلق
می‌ندارد هیچ یعنی قصد جنگ	زین رفاقت کرده هرقومی درنگ	که رفاقت با گروهی نیست راه	که شوند ازمکیان خوار وتباه
حق خبرداد اینکه گویندت همان	از عربها زود واپس ماندگان	از رفاقت باتو مارا مشتغل	ساخت اموال وزنان ازضعف دل
زان سبب ماندیم دوراز خدمتت	عذرمسموعست چون درحضرتت	نامدیم اندر رکابت زین سبب	بهرما آمرزش ازحق کن طلب
می‌بگویند از زبان این بیهشان	آنچه نبود درقلوب اندر نشان	درجواب عذرشان گوکیست پس	تا شود چیزی زحق مالك بکس
تا اگر خواهد رساند او ضرر	برشما یا نفع گر خواهد دگر	یعنی ازحق گراراده ضر وسود	نیست کس قادر بدفعش در وجود

بلکه حق داناست زانچه مکنید
سوی اهل‌خود رسول ومؤمنان
دین حق باطل شود افتد بدور
نگرود هر برخدا و بررسول
هست بهر آن خدای عالمین

از تخلف چیست تاقصد و امید
برنگردند ایچ هرگز درمکان
زین گمان گشتید ماما قوم بور
ترزبان کز صدق دل دور ازنکول
پادشاهی سموات و زمین
حق غفور است ورحیم از رأفتش

بل گمانشان کار رسول منتجب
دیوتان آراست وین در قلبها
مشرقید اعنی بقهر ذوالمنن
پس بود آماده ازما درنهان
هرکرا خواهد ببخشد بی‌حساب
برغضب بگرفته پیشی رحمتش

مینگردد باز آن لن ینقلب
کاین گمان بد ببرید ازخطا
زین فساد اعتقاد و سوء ظن
آتشی افروخته بر کافران
هرکرا خواهدکند رنج وعذاب

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ

زودباشدکه بگویند بجا گذاشتگان چون بروید بسوی غنیمتها که برداریدآنرا بگذاریدمارا که از پی آئیم شمارا میخواهندکه تغییردهند سخن

اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ

خدارا بگو هرگز از پی نخواهید آمد مارا همچنین گفت خدا ازپیش پس زودباشدکه گویند بلکه حسد میبرید بما بلکه هستند که نمی فهمند

إِلَّا قَلِيلًا ١٦ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ

مگر اندکی بگوی مربجاگذاشتگان‌را از بادیه‌نشینان زودباشدکه خوانده‌شوید بسوی گروهی صاحبان آسیب سخت که کارزار نمایند باایشان یا

يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ

مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید میدهد شمارا خدا مزدی خوب و اگر روی بگردانید همچنانکه روی گردانیدید از پیش عقوبت کند شمارا

عَذَابًا أَلِيمًا ١٧ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ

عقوبتی پردرد نیست بر کور گناهی و نه بر لنگ گناهی و نه بر بیماران گناهی

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ١٨

وکسیکه فرمان برد خدا و رسولش‌را داخل‌مکرداندش دربهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرها و کسیکه روی گرداند عذاب کند او را عقوبتی دردناک

دوششم سال ازحدیبیه رسول
غیر آنکو در حدیبیه رفق
پس بگفتند آن تخلف‌کردگان
آمد این‌آیت که گوید زود آن
پیروی ماورا بگذارید از شما
گوبرون ناما بیائیم این سفر
درغنایم با شما تاما شریك
گوئیا پس‌ماندگان زاعراب زود
تا که ایشان‌ را کشند اندرزمن
نزد بعضی قاسطینند از ضلال
لشکر از امر ابوبکر صدیق
پس اگرفرمان برید از اعتقاد
همچنانکه رو نگردانید پیش
چون وعید آن تخلف‌کردگان
تاچه باشد حال ما اندر مآل
وانکه او فرمان‌برد با اعتقاد

کرد هجرت ماه ذیحج درقبول
بوده امر درخروج ودرطریق
خود بقصد رد امر حق چنان
کز حدیبیه بد اربس‌ماندگان
تاکنندم امر جهاد و در غزا
همچنین گفته است حق از پیشتر
مینباشیم این‌گمان کفر است لیك
خوانده خود خواهیدگشتن درنبود
یا که اسلام آورند ازمردوزن
که صفین با علی کردی قتال
رفت‌وکرداندشان درخون غریق
زانکه خواند اوشمارا برجهاد
درحدیبیه زضعف رای وکیش
گوشزد شد عاجزان را آنچنان
یافت این آیت نزول‌ذوالجلال
ازخدا و از رسولش درجهاد
وانکه رو گرداند ازامر جهاد

بعد ماهی شد خیبر گفت پس
داده بود او برصحابه وعده‌ها
همره ارماورا برید از اعتیاد
چونکه برسوی غنیمتها روید
میبخواهند آن منافق روی چند
رود پس‌باشد که‌گویند این‌چنین
در نباشد ایچ بل غیراز کمی
سوی قومی مالدار و باشکوه
بوده‌اند ایشان هوازن‌درسر
یا که اهل رده ایشان بوده‌اند
لیك اصح ایست کاندر جنگها
میدهد حق برشما مزدی نکو
حق شما را برعذاب دردناك
سخت برسیدند و گفتندارسر
نیست براعمی و برلنك وسقیم
حق درآرد دربهشتش‌ها کزیر
درعذاب دردناك ازحق فتاد

این سفر بامن نیاید هیچکس
برفتوح ورغنیمت زان غزا
ما بهودان میکنیم از جان جهاد
تا که برگیرید آنرا از نوید
اینکه تبدیل کلام‌الله کنند
حق نگفته‌است‌ازحسدگوئید این
وان بود دنیا که بود جز دمی
صاحب باس شدیدند آنگروه
یا که اهل فارس یاروم از خبر
که پس‌از فوت نبی مرتد شدند
خوانده ورد انشاهشان زآهنگها
ورکه زین داعی بگردانید رو
میکند تعذیب در حین هلاك
ما تخلف‌کرده‌ایم ازعجز ودرد
تنگی و بگرفتی‌هم نیست بیم
جویها کارا بود جاری ززیر

لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ

تحقیق خوشنود شد خدا از مؤمنان وقتیکه بیعت کردند تو در زیر آن درخت پس میدانست آنچه در دلهای ایشاست پس فرو فرستاد آرام

عَلَيْهِمْ وَ اَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ١٩ وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً ٢٠ وَعَدَكُمُ

بر ایشان و پاداش داد ایشانرا فتحی نزدیک و غنیمتهای بسیار که مر گیرند آنرا و باشد خدا غالب درست کردار وعده کرد شمارا

اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَ كَفَّ اَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً

خدا غنیمتهای بسیار که مر دارید آنهارا پس معجل داد شمارا این و باز داشت دستهای مردمانرا از شما و تا باشد آیتی

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ٢١

برای مؤمنان و هدایت کند شمارا راهی راست

چون رسید اندر حدیبیه رسول
گفت پیغمبر بودش عادت این
از خزاعه کرد مردی را روان
پس نشد کس ملتفت بر قول وی
با قریش او کرد تحدید تمام
پس بگفتندش تورو بگذار حج
پس ورا گشتند مانع از رجوع
کان هزار و چارصد یا پانصد
پس باو کردند بیعت آنچنان
بیعت الرضوان ورا هشتند نام
پس خدا داند که در دلهایشان
داد ایشان را پاداش از عقب
حق بود غالب بهر کار و حکیم
حق شما را وعده داد اندر قرار
که شما گیرید بشک آنحدود
اهل خیبر یعنی آن کز بیم آن

ناقه او گشت از رفتن زبون
لیك مردش حبس فیل این چنین
سوی مکه بر قریش از بهر آن
اشترشرا از عقب کردند پی
که بود مقصود حج زین اهتمام
بست رخصت دیگر آنرا در بیچ
یافت قتلش در حدیبیه شیوع
بوده و افزون بیست و پنج از عدد
که شد اندر شك تعجیلش بدان
گفت چون درحقشان رب الاله
جست از اخلاص و صدق ایشان
را چنین بیعت مکن فتحی قریب
گشت فتح مکه زین صلح قریب
مر غنیمتهای بیرون از شمار
بر شما معجل پس زین یاك بود
شد قلاع و مسکنان تسلیم‌شان
هم و یهدیکم صراط مستقیم

حجت آنجا پس یکی زاصحاب گفت
داشت یعنی فیل را از مکه باز
تا قصد اعلام ایشان را ز حال
شد گریزان مردی داد این خبر
هیچ بود قصد قتل و غارتی
گفت حج مصطفی نشد خلاف
پس رسول اصحاب را زیر درخت
این اصح و اشهر است اندر خبر
راه این بیعت می گفتا سی
گشت حق زین مؤمنین خوشنود سخت
پس فرستادی بر ایشان حق سکون
هم خبر داد از غنیمتها بر خوشی
حکمتش را مصلحت بود این چنین
در بلاد شرق و غرب اندر وضوح
گفت ایدی الناس یعنی داشت باز
برگرفت از رعبشان کمی رمی
کان بود اسلام و آئین قویم

ایست دفرمان که بی تاب بجفت
پس فرود آمد هم اینجا را عتراز
کامدیم اینجا بعمره نی قتال
او روان فرمود عثمان را دگر
که نگهدارید زین ره متقی
بوی آید بود در سعی و طواف
ساخت حاضر از پی پیمان سخت
آنچنانکه گفته‌اند اهل سیر
مسخواهد رفت در دوزخ کسی
گاه بیعت با تو در زیر درخت
وان سکینه بود الطافی فزون
که ورا گیرند آن بسیار و بیش
که شود در صلح این فتح مبین
یا که روم و فرس هنگام فتوح
دست مردم واز شماربن اخذ باز
لتكون آیة للمؤمنین

وَاُخْرٰى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ٢٢ وَلَوْ

و دیگرها یعنی غنایم دیگر که قادر شده بر آنها بدرستیکه احاطه نموده خدا بآنها و باشد خدا بر همه چیز توانا و اگر

قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً ٢٣ سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ

کارزار کرده بودند با شما آنانکه کافر شدند هر آینه گردانیده بودند پشتهارا پس نمی یافتند دوستی و نه یاوری دستور خداست که بتحقیق گذشت

مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ٢٤ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

از پیش و هرگز نیابی مر دستور خدارا تغییری و اوست که باز داشت دستهای ایشانرا از شما و دستهای شمارا از ایشان

بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ٢٥

در وادی مکه از بعد آنکه فیروزی داد شمارا بر ایشان و باشد خدا بآنچه بکنید بینا

نصف الجزء

از حدیبیه رسول برده سوز
پانزده روز اندر آنجا جنگ بود
گفت او را کی نهنگ یم نبرد
رفت و کشت و کند و بست و برد و بر
صلح پس کرد با ایشان کانچه هست
چون حدیث خیبر آمد بر فدك
گفت دیدار از غنیمتها و چون
حق بهر چیریست قادرهم شود
پشتهاشان بارگشتی در فرار
یافتندی هم نه یار و ناصری
هم نیابی هیچ تبدیل از وعد
وقت صلح آمد فرود از کوهسار
تا نگردد قتل واقع در حرم
همچنین دست شمارا داشت باز
جمله بردست شما گشتند اسیر

کردرحمت چون تبعداز بست روز
روز روشن بریهودان تنك بود
روتو آسان ساز کار این نبرد
مرحب و حصن واسیر وقصورر
حزلبس خود دهندایشان ندست
صلح کردند از مخافت یکیك
که بر آن سوید قدر تاکنون
برشما فتح مداین وبی نبرد
دوستی نا یافتندی هم نه یار
کارساز اندر مهم و قادری
سنةالله را که حکمه او بهاد
چندتن چون سنی بهر کارزار
آمد این آیت در این هنگامهم
راکسان دربطن مکه راسرار
حق بر اعمال شما باشد بصیر

شد بخیبر بهر جنك آنگروه
گفت پیغمبر که فتح این حصار
کی بدون پنجه خیبر کنست
حصنها از مال مالامال بود
شرح آن ثبت است درهر دفتری
حق دهد بعداز فتوح خیبرش
مکه است آن قد احاط الله بها
گر نمودی مشرکان واهل ضلال
پشت میکردند یعنی در سبیر
حق نهاده بر شمارا در میان
هست مروی درحدیبیه رسول
جمه را در دم گرفتند اهل دین
اوست آنکس کز شما دست عدو
بعدار آنکه داد برایشان ظفر
در آنچه میکنید از نکوئی

با هزار وچارصد تن باشکوه
قامرد شد برعلی[ع] از کردگار
مشکلی حل شد بیزکن خوشنت
مؤمنانرا دولت و اقبال بود
خوان زتاریخ ارتو خودداشوری
از غنیمت و عدههای دکرش
یا هوازن یا که دیگر شهرها
با شما اندر حدیبیه قتال
بر شما اندر هزیمت در گریز
سنتی کز پیش الاین در امان
چونکه اوفرمود باقومش نزول
کردشان آزاد خیرالمرسلین
کردمنع از کوه چون آمد فرو
برشما را تا گرفتند آن نفر
میدهد پاداش خیر و اخروی

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا

ایشانند آنانکه کافر شدند وبازداشتند شمارا از مسجدالحرام وقربانی را بازداشته شده از اینکه برسد بجایش واگرنه

رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ

مردانی مؤمن وزنان مؤمنه که نمی شناختید ایشانرا که پایمال میکردید پس میرسید شمارا از ایشان عاری بدون علمی تا داخل

اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٦

گرداند خدا در رحمتش آنرا که میخواهد اگر جدا شده بودند هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند از ایشان عقوبتی پر درد

باعث منع دخول مسلمین
اشترانراهم ز قربانی دگر
منعشان کردند پس چون متفق
تا که آسیبی نیاید نابسند
مینهادید از ره آن بودی که کام
یا که بود ازمشرکانشان ظن و دق
بی برداش مینمودید این خطا
چون شما در رحمتش داخل بدید
مؤمنان وکافران از یکدگر
حق سپس مؤمنان نیك کار
چون مکررشد پیام و گفتگو
که اگرخواهید تا وقتی عیان
گر دراین مدت نمودید انقیاد
گر چنین نکنید بالله لامحال
برنوشتند اینچنین پس بدرنك
وزقریش اندر مدینه هرکسی
پس بگفتند از قبایل روبرو
گفت پیغمبر که بگذارید هم

درحرم بود اینکه گوید رب دین
تا بجای خود رسند از رهگذر
برقتالند آنجماعت مستحق
مؤمنین را که اسیر مکه اند
درقتال مشرکین بر آن کرام
که بکشتید اهل حق را ناحق
برشما بود این ملامت هرکجا
خواست رحمت برشما از مرید
گرجدا بودند و پیدا در نظر
قتل وغارت کرد دورازاین دیار
که نه برجنك اوبمکه کرده رو
باشما باشیم هم عهد آنچنان
ملت اسلام را بیم الرشاد
باشما خواهم نمودن من قتال
که نباشد بینشان ده سال جنك
آید او ایمن بود ازخود بسی
آید اندرعهد هرکس خواهد او
برطواف آئیم اینك در حرم

آنکسند این کافران که داشتند
عمره ایشانرا شر هماد بود
لیك ما داریم باز از قتال
گرنبودند اهل ایمان مرد وزن
میشدند آمرد وزن یعنی هلاك
پس شما را میرسید از این جهت
پس بخانود این کسند هم کرنخاست
بود اینهم حشتی از کارساز
کافرانرا زاهل مکه ما هلاك
قصهٔ صلح حدیبیه چنین
مانکه دارد قصد عمره پس پیام
که نه مارا باشما باشد جدال
ورنه اندر شهر ومسکنهای خود
ممکنان کردند براین عهد میل
هرمکه آید از اسلامیان
ور بعنوان اطاعت کس رود
فرقهٔ رفتند در عهد رسول
پس سهیل عمرو گفت امسال حج

ازحرمتان باز و یك انگاشتند
بهر قربانی وان معتاد بود
اندراین سال ازچه باشدتان ملال
که ندانید آنکسان را تن بتن
پس شما زان میشدید اندوهناك
هم کراهت هم ملالت هم دیت
داخل اندر رحمتش آنرا که خواست
کز ملامتها شما را داشت باز
مینمودیم از عذاب دردناك
بوده است اینسان بتحقیق و یقین
داد ایشانرا نیکی از مقام
نه شمارا نامن اندر هیچ حال
برشید ایمن از تنهای خود
سوی اوشد بهر این پیمان سهیل
برتجارت یا بحج بود زیان
درمدینه مرو را سازند رد
نص را عهد قریش آمد قبول
نیست ممکن بگذرید از این نهج

سال دیگر خود سه‌روز ازمکه‌ما   میرویم آئید بهر حج شما
پس براندندآن هدی راسوی راه   بس گران بود این براهل انتباه
کس بقول او ننمود التفات   زان روش بودند خلقان محوومات
کن تونحرهدی وحلق رأس خویش   می‌مکن مادیگران تکلیف بیش
ازپس تقصیر ونحر ازآنمکان   بر مدینه گشت اندر دم روان
زان یکی که مسلمان بوبصیر   آمد از مکه بیثرب ناگزیر
تا برند اورا سوی مکه بار   آنچنانکه بودشان پیمان و ساز
پس تو را باید بمکه گشت باز   تا نگردد ضایع این سعی دراز
پس یکیرا کشت در ره زان دوتن   دیگری بگریخت از آن ممتحن
مسلمین رفتند سویش چار وپنج   که بمکه بودشان تشویش ورنج
هرکه میکرد از قریش آنجا عبور   میشد اندرگور زایشان پاکه عور
در مدینه کس فرستادند زود   که گذشتیم ازقرار و ازعهود
پس بیثرب خواند ایشان را رسول   حق نمود این قصه تاشاه عقول

اینزمان ذبح هدی آرید ساز   در همانجاتان که ما داریم باز
گفت پس پیغمبر پاکیزه دلق   تاکند هرکس درآنجانحر وحلق
رفت اندر خیمهٔ خود خشمناك   ام سلمه گفتش ازاین بیست باك
کرد پس خودنحر وتراشید سر   دیگران گشتند در دم بی سیر
واقعاتی داد در این ضمن رو   شرح جمله نیست حاجت هم بگو
عتبة ابن ولیدش بود نام   پس فرستادند دو تن زاهتمام
گفت پیغمبر که با ما مشرکین   اینچنین کردیم پیمان پیش ازاین
پس روان شد سوی مکه بوبصیر   درزمان با آن دو تن بر ناگزیر
بوبصیر او شد بجائی ذیمقام   در کنار بحر اندر راه شام
تا شدند آنجا گروهی مجتمع   شد عبور مکیان زان منقطع
تنگ شد برمکیان زان فتنه کار   ترك عهد خود نمودند ازقرار
میخواهند آنکسانرا سوی خویش   ورکس آیدهم نگهدارید پیش

اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰى رَسُولِهِ وَ عَلَي

هنگامیکه گردانید آنانکه کافر شدند دردلهاشان تعصب تعصب جاهلیت پس فرو فرستاد خدا آرامش را بر رسولش و بر

الْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰي وَ كَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَ اَهْلَهَا وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ٢٧

گروندگان ولازم گردانید ایشانرا کلمه تقوی وبودند سزاوارتر بآن واهل آن وباشد خدا بهمه چیزی دانا

لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْشَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ

بتحقیق راست نمود خدا رسولش را آن خواب بحق که هر آینه داخل خواهید شد البته مسجد الحرام را اگر خواسته باشد خدا ایمنان تراشندگان سرهاتانرا

وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَالَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً ٢٨

وکوتاه کنندگان که نترسید پس دانسته بود آنچه را ندانسته بودید پس گردانید از پیش آن فیروزی نزدیك

یاد آور چون بگردانیدند هان   در قلوب خود حمیت کافران
غیرتی کز جاهلیت در عرب   بود شایع کینه راو ای منتسب
کرد نازل بهرایشان آن سخن   که بود موجب بتقوی هر زمن
وین کسان برمکه میباشند احق   هم زاهلش ازقبایل ور فرق
حق بود دانا بجمله چیزها   برحمت بر سکینه هر کجا
باصحابه گفت خوابی را که دید   زین قلوب اهل ایمان آرمید
که بودی راست رؤیای رسول   زانکه ما گشتیم ممنوع ازدخول
راست گردانید حق خواب رسول   آنچه دیده بود بالحق در وصول
خواب او دور است زاضغاث وظلم   میشود البته داخل در حرم
باشد استثنا زبهر آنکه هست   وقت وعده نیس ازین کوتاه دست
آمنین آئید در کعبه بطوف   هم محلق هم مقصر بی زخوف
پس بگردانید خلاق مجیب   پیش ازاین بهر شما فتحی قریب
یا بود صلح حدیبه مراد   باز از فتح قریب اندر رشاد

تا که مدهدت شهر مکه راه   زانکه از بو دین ایشان شد تباه
حق فرستاد او سکینه پس فرون   بر رسول ومؤمنان اندر سکون
وان سخن دربرد اهل اعتراف   لااله الاالله آمد بخلاف
یعنی ازاین مشرکان ناقبول   مؤمن است اولی بمکه در دخول
دیده بد درخواب سلطان انام   که درآمد سهل در بیت الحرام
درمدینه چونکه برگشتند بار   شد زبان بعضی براین قول باز
حق بتصدیق رسول وخواب او   برفرستاد این چنین آیت فرود
بود درآن حکمی معلوم بین   تاموحد از دو دل یابد تمیز
چندگی مانده در بیت الحرام   میشوند ارخواهد اوداخل تمام
پارهٔ بیمار و بعضی مرده‌اند   بعضی دیگر غایب و دربرده‌اند
پس بداند حق بداند آنچه را   خاصه درصلح حدیبه شما
از دخول بیت یعنی پیشتر   گوست فتح خیبر از روی خبر

هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰي وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفٰي بِاللّٰهِ شَهِيداً

اوست که فرستاد رسولش را باهدایت ودین حق تاغالب سازدش بر دین همه‌اش و کافی باشد خدا شاهد

٢٩ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰيهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ

محمد رسول خداست وآنانکه با اویند سختهایند بر کافران رحیماند میانه خودبینی ایشانرا رکوع کنندگان سجودکنندگان

فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَمَثَلُهُمْ فِي

که جویند تفضلی از خدا و خوشنودی علامتشان در رویهای ایشانست از نشان سجده اینست صفتشان در تورية وصفتشان در

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

انجیل چون کشتی که بیرون اورد سبزه و رسته نازکش پس قوی کرد آنرا پس سطبر شد پس ایستاد بر ساقهایش که شگفت می آورد زارعانرا تا چشم آورد بایشان کافرانرا

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

وعده داده خدا آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته از ایشان آمرزشی و پاداشی بزرك

اوست آنکس که فرستاد از عطا
حق بود کافی وهم بروی گواه
بینی ای بیننده ایشانرا مدام
هست ایشانرا علامت در وجوه
وان بهستند اهل عرفان ویقین
یعنی ایشانرا ستوده در کتاب
پس قوی گرداند آرا پس شود
این مثال احمد است ومؤمنان
گفت این تشبیه بهر اهل دین

بر هدایت من رسول خویش را
که محمد شد فرستاده اله
راکع وساجد بهر حین و مقام
از نشان سجدهٔ حق باشکوه
بی کسی کاورا نباشد نور دین
زین صفت رب العباد اندر ثواب
اوسطبر وسخت و بر ساق ایستد
که شدند ایشان بتدریج آنچنان
تاشود کفار زایشان خشمگین
درجهان و در جنان پر نعیم

هم بدین راست تعالی شد پسند
وانکسانکه با ویند از مؤمنین
ازخدا جویند فضلی بر مزید
قصد از این سیما بود نور شهود
باشد این وصف از ایشان مؤمنان
همچو دانهٔ کاشته کاندر نخست
آنچنان کز دیدنا ورکه عجب
بعد ضعف اعنی قوی گشتند وسخت
وعده کرد آن مؤمنانرا کردگار
هستشان آمرزش و اجر عظیم

دین حق را بر هر آن دین از سند
سخت بر کفار وبس بر قهر وکین
همچنین خوشنودی او را امید
که بتابد از رخ اهل سجود
گشته در تورية وانجیل آن بیان
شاخها آرد برون باریك وسست
رو کنند اهل زراعت در طلب
همچو بعد از رستن وماندن درخت
که بود کردارشان نیك از عیار

سُورَةُ الْحُجُرَاتِ ثَمَانَ عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢ يَا

ای آنکسانکه ایمان آوردید پیشی گیرید با هر دو دست خدا ورسولش وبترسید از خدا بدرستیکه خدا شنوای داناست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

آنانکه ایمان آوردید بلند مسازید آوازهاتانرا بالای آواز پیغمبر وبلند خطاب مکنید مراورا در گفتار چون بلند گفتن برخی

لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٣ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ

از شما مر برخی را که ناچیز شود کردارهاتان وشما ندانید بدرستیکه آنانکه پست میسازند آوازهاشانرا نزد رسول خدا

أُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوٰى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ٤ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَآءِ

آنها آنانند که آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری برای ایشانست آمرزش ومزدی بزرك بدرستیکه آنانکه ندامیکنند ترا از پشت

الْحُجُرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ ٥ وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً

حجرها اكثرايشان نمي‌يابندبعقل وا گرايشان صبركنند تابرون آئي باايشان هرآينه‌باشد بهتر

لَهُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٥

براي ايشان خدا آمرزنده مهربانست

ايگروه مؤمنان و اهل قبول
اين بود دور ازموالات وادب
زان يكي كه از پيمبر گركسي
يا كه پيش از مصطفي دركارها
مي‌بترسيد از خدا اندر حضور
مؤمنان لاترفعوا اصواتكم
ميزند فرياد ازراه و دكان
ميزدند دركوچه اعراش صدا
گرعزيزي را ز زشت جامه‌اش
نام اوهم برلب آوردن خطاست
بستيد آگاه و دلتان غافل‌است
ايگروهند آنكه آنحلاق جان
آنكسانكه ميكنند ايشان ندا
گر شكيبائي نمودند اندكي

درهرآن امرازخدا و ازرسول
كه تقدم بردن[ع] جوئيدورب
پرسشي ميكرد اندر مجلسي
راي مي‌دادند از گفتارها
تا از او گيرند سبقت درامور
فوق آواز پيمبر راشتلم
كاي فلان تا آيمت درحاجتمان
كاي محمد[ع] مي فلان شيخم درا
كس نخواند خواند اوديوانه‌اش
جزبتوقير و بتعظيم وبن‌سجاست
داينكه اعمال شمازين باطل‌است
كرده دلهاشان بتقوي امتحان
مرمي را از برون حجره‌ها
سويشان آئي تو بيرون تا يكي
حق بود آمرزگار ومهربان

برشما نبود كه تاپيشي كنيد
اندراين آيت سبها بر درون
پيش‌ازاين‌كايد پيمبر درخطاب
ليك‌اين‌حكم است عام اندرسبب
اوبود شنوا و دانا هرزمان
همچنين لاتجهروا بالقول له
اين بود دور از شان ترمت
اين بود درعامه‌هم زشت وژند
تاچه جاي شهريار و سروري
زان عملهاتان شود نابود وفوت
وانكسانكه صوت‌خود سازند نرم
هستشان آمرزش واجري عظيم
اكثري‌ازدرا كشان‌زايشان كم‌است
بهرايشان بود بهتر كت ندا
برشمي كوتوه كرد ازعمل آن

خودسري وفكرت انديشي كنيد
گفته‌اند ارباب تفسير و اصول
مينمود اقدام هركس برجواب
سبقت ازشاهان بود دور ازادب
برمقال و برفعال بندگان
همچو خواندن همسرا بعضي بره
مردمي‌را نيست اين خلق‌وصفت
تاچه جاي خاصگان ازحمد
يا امام و رهبر و پيمبري
ازخلاف رسم يعني رفع صوت
نزد پيغمبر مگر زآزرم وشرم
در دو دنيا از ره اميد و بيم
كي بهائم را نشان آدم است
برزنند ايشان ز بيرون سرا

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ جٰاۤئَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلٰي

اي آنكسانيكه ايمان‌آورديداگرآردشما فاسقي خبري‌پس‌تفتيش‌كنيدمباداآسيب‌رسانيدگروهيرانادانستگي پس‌شويد برآنچه

مٰا فَعَلْتُمْ نٰادِمِينَ ٦ وَاعْلَمُوا اَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللّٰهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْاَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلٰكِنَّ

كرديد پشيمانان و بدانيد كه‌درشماست رسول خدا اگراطاعت‌ميكردشمارادربسياري ازامرهرآينه‌هلاك‌شده‌بوديدوليكن

اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيمٰانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيٰانَ

خدا محبوب‌گردانيدبشما ايمانرا وآراسته‌كردآنرادردلهاي شما وناخوش‌گردانيدبشما كفررا وفسق‌را ونافرمانيرا

اُولٰئِكَ هُمُ الرّٰاشِدُونَ ٧ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٨

آنهاايشانند راه‌صواب‌يافتگان تفضلي از خدا ونعمتي‌وخداست‌داناي درست‌كردار

ايگروه مؤمنين چون برشما
خود شما باشيد زايشان بيخبر
درخبرها كرد بايد جستجو
كه برد فرمانتان يعني كند
شد وليد از امر فخر كاينات
پس باستقبال قوم مصطلق
باز گشت و گفت بافخر بشر
گفت كن تفتيش اول درنهان
چون‌رسيد او وقت‌عصر آنجاي‌از

فاسقي آرد خبر برناروا
افكنيد ازجهل ايشانرا بشر
تا پشيماني نبيند هيچ رو
قولتانرا او قبول از بي‌سند
سوي قوم مصطلق بهر زكوة
آمدند او را بعزت متفق
كشته‌اند اين قوم مرتد سربسر
تا نگردد ازتو خبطي برعيان
ديد هستند آنجماعت در نماز

فحص بايد كرد چندانكه سزد
پس شما نادم شويد ازفعل خود
مي‌بدانيد اينكه هست اندرشما
بس شما اندركسري ازامور
پيش‌از اين مابين آنقوم و وليد
اوچنان پنداشت كايشان سوي او
كرد خالد را روان او با سپاه
ازتداد ارشد محقق كن قتال
بستد از ايشان زكوة و بازگشت

برگروهي تانه مكروهي رسد
چونكه دانستند بوداين ضم وبد
مخبر صدق و فرستادهٔ خدا
اوفتيد اندر تعب زان ضمّ وزور
خوني اندر جاهليت شد پديد
مجتمع آيند آسان كينه جو
سوي قوم مصطلق دردم براه
ورنه رنج كس مده تا احتمال
با پيمبر گفت يكجا سرگذشت

آمد این آیت که شد مذکور آن   این شود مفهوم از سوق بیان
که پیمبر را بجنگ مصطلق   داشتندی باز جمعی ناحق
زاهل تقوی فرقهٔ دیگر خوش   زد پیمبر بعد از حزم و هوش
گفته حق در مدحشان لکن خدا   حبب الایمان الیکم والولا
داده زینت زان شما را در قلوب   یعنی از ایمان ثابت بر وجوب
سویتان هم کرده مکروه از وثوق   آنچه باشد کفر و عصیان و فسوق
راشدو بدآنگروه اندر صلاح   برده یعنی راه بر فوز و فلاح
اینست فضل و نعمت از حق در ظهور   کاو علیم است و حکیم اندر امور
مفتری را داند او از خلقتش   کرد بر تفتیش حکم از حکمتش
اینست مدح آنکه در نزد رسول   لب ز قوم مصطلق بست از فضول

وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰيهُمَا عَلَى الْاُخْرٰى

واگردوگروه   ازمؤمنان   کارزار کنند باهم پس اصلاح کنید میان آن دو پس اگر ستم کند یکی از آن دو   بر   دیگری

فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيٓءَ اِلٰى اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ فَآءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ اَقْسِطُوا

پس کارزار کنید   با آنکه ستم میکند تا رجوع نماید   بامر خدا   پس اگر رجوع نمود پس اصلاح کنید میانشان   براستی و عدالت کنید

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ١٠ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ

بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت کاران را   جز این نیست که مؤمنان برادرانند   پس اصلاح کنید میان   برادرانتان   و پرهیزید از   خدا باشد که شما

تُرْحَمُونَ ١١ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسٰى اَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا

رحمت کرده شوید   ای آنکه   ایمان آوردید باید که استهزا نکند قومی   بقومی   شاید که بوده باشد   بهتر   از ایشان   ونه

نِسَآءٌ مِنْ نِسَآءٍ عَسٰى اَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الْاِسْمُ

زنانی از زنانی شاید که باشند   بهتر   از ایشان و عیب مکنید خودها تا را   و بد مخوانید   بلقبها   بد نامی است

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِيمَانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ١٢

فسق   بعد از ایمان   و آنکه توبه نکند   پس آنگروه ایشانند   ستمکاران

ور دوقوم ازمؤمنین با یکدگر   در نزاع آیند پس بر دفع شر
صلحشان بدهید باهم ور ستم   زان یکی بر دیگری آورد هم
حکم حق را نیست راضی بر صلاح   گوشمالش واجب آمد با سلاح
با فزون جو کرد باید کارزار   تا بامر حق گردد باز کار
پس چو گردد باز از آشوب و کین   پس کنید اصلاحشان از عدل و دین
عدل را در کارها آرید پیش   دوست دارد مقسطین را حق بکش
قسط آن باشد در احکام و امور   که نباشد فرق در نزدیك و دور
خوبیت را دوستی الهی با ولد   هم خواهی دشمنت بی حق شود
چون چنین شد بیتهم بر صلاح   از تو آید کارها بی افتضاح
کرد سید فخر کامد در جهان   در زمان دولت نوشیروان
حاصل اینکه بهر ایشان را عدال   میکند اصلاح امر از امتثال
در نزولش اختلاف این آیت است   گر که باشد عام حکمش رخصت است
غیر از این نبود که باهم مؤمنین   اخوتند و صلح باید بینشان
صلح پس بدهیدشان را علی و دون   فاتقوا الله لعلکم ترحمون
ایگروه مؤمنان با یکدگر   حرف استهزا نگوئید ایست شر
از شما قومی بقومی میکنند   از رسوم جاهلیت ریشخند
شاید آنکو بر وی استهزا شده   بهر استهزا کننده آمده
هم بدینسان لا نساء من نساء   ان یکن خیر منهن عسی
از زی یعنی مبادا سخریت   برتر دیگر شود از منزلت
عیب نفس خویش نکنید از فتن   عیب همدینست عیب خویشتن
هرگز از خود عیب گوید هیچکس   یکتنشان اهل دین ایست وبس
هم بالقابی که آن زشتست وبد   یکدگر را مینخوانید از حسد
یا ز غفلتها که در نفس شماست   نام کس نارند بزشت این خطاست
بعد ایمان بد بود نام فسوق   بر کسی بگذاشتن از ناوثوق
گوید از شکل و شمایل یا نمود   کاین نماند مجوس است ویهود
زین مقالات آنکه او توبه نکرد   آنگروه استمگرند وروی زرد

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ

ای آنکه   ایمان آوردید اجتناب کنید بسیاری   از گمان   بدرستیکه بعضی از گمان گناه است و تفحص عیوب مکنید   و غیبت مکنید

بَعْضاً اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوااللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ ١٢

بعضی را آیادوست میدارد یکی ازشما که بخورد گوشت برادرش را مرده پس ناخوش داشتید آنرا و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خدا توبه پذیر مهربانست

يٰا اَيُّهَا النّٰاسُ اِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثىٰ وَ جَعَلْنٰاكُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا اِنَّ

ای مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شمارا از مذکری و مؤنثی وگردانیدیم شمارا شعبها وقبیلها تا بشناسید یکدگر را بدرستیکه

اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰيكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٤

گرامی ترین شما نزد خداست پرهیزکارتر شما بدرستیکه خدادانای آگاه است

دور باشید ایگروه مؤمنان … راستجزی ازظن بد زاین وآن
هم تجسس از بدیها و عیوب … ناورید ازکس نهان نیست خوب
هرکسیرا عیب ونقصی درخفاست … آنکه ازهرعیب پاکست آن خداست
آنچه حق پوشیده است ومخفی است … تو کنی فتنش آن انصاف نیست
قصها دارم در این مطلب زیاد … گر نویسم مانم ازاصل مراد
دوست دارد ازشما آیا جومرد … مر برادر لحم اورا تا که خورد
می بترسید از عقوبات الیم … زر وی ان الله تواب رحیم
قصد فتنه بینی ار دارد کسی … تو باهم دین وهم عهدت بسی
نیست حاجت هیچ برشرح وبیان … هرچه باشد بر مسلمان زیان
بل بگوئی حال اورا گر بکس … واجب الغیبة تولی الغیبة بس
یا کند توهین اوتادو خواص … نی بسهوی بل بعمد واختصاص
حاصل آنکه جای غیبت را بدان … تونهش والله اعلم بالبیان
وجعلناکم قبایل و شعوب … یکدگر را تا شناسید از وجوب
روز فتح مکه از بهر اذان … رفت بربام آن بلال پاک جان
گفت مردی مرندارد کس سراغ … مصطفی بهراذان جزاین کلاغ
آمد این آیت که این گفتارها … نیست لایق درحق حق یارها
آن گرامی تر بود نزد خدا … کاوست اتقی از عباد پارسا

ظن کثیری زان بودانم وگناه … ازدوصد یکرا بعجب نیست راه
چون نخواهی باشد عیبت برو … هم مکن ازعیب مردم جستجو
پس تجسس می مکن از عیبها … تا که ستارت بپوشد عیبها
پس کند از هم زغیبت جستجو … تو مباش آزرده حال آشفته مو
ازشما بعضی که باشد عقل مند … غیبت بعضی نباید تا کند
پس شما اکراهتان باشد ازین … پس کنید اکراه ازغیبت چنین
لیك غیبت درمقامی واجب است … گوییت گردل بفهمش راغب است
عیبش واجب بود بی گفتگو … تا که مردوزن بپرهیزند ازو
از کسی در امر دنیا یا که دین … کشف حال او بود واجب یقین
یا شکایت گر کسی در پیش تو … مینماید نفی دین و کیش تو
تا نگرداند کسیرا ازطریق … غیبتش کن کاوست دزدی نی رفیق
ایگروه مؤمنان خلق شما … ما ز مرد وزن نمودیم از عطا
پس نباشد ره که خودرا بی نظیر … درنسب دانید و غیرترا حقیر
بعضی از اهل ضلالت راملال … یافت ره برخاطر ازبانك بلال
هرکسی چیزی بگفت ازطعن ودق … ذکر آن جمله بیدارم بحق
جمله از یك مادرید و یك پدر … وین نسب کافیست از بهر بشر
حق بود دانا و آگاه ازعباد … کیست تا اولی و اسبق درنهاد

قٰالَتِ الْاَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنٰا وَلَمّٰا يَدْخُلِ الْاِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

گفتند آن بادیه نشینان که گرویدیم بگو ایمان نیاوردید ولیکن بگوئید که اسلام آوردیم و هنوز داخل نشده ایمان در دلهای شما و

اِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لٰا يَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمٰالِكُمْ شَيْئاً اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٥ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

اگر اطاعت کنید خدا ورسولش را کم نگرداند شمارا از کردارهاتان چیزیرا بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست جز این نیست که مؤمنان

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتٰابُوا وَ جٰاهَدُوا بِاَمْوٰالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ

آنانند که گرویدند بخدا ورسولش پس شك نکردند وجهاد کردند بمالهاشان ونفسهاشان در راه خدا آنگروه

هُمُ الصّٰادِقُونَ ١٦ قُلْ اَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ بِدِينِكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ

ایشانند راستگویان بگو آیا آگاهی میدهید خدارا از کیشتان وخدا میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وخدا بهمه

شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٧ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لٰا تَمُنُّوا عَلَيَّ اِسْلٰامَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ

چیز داناست منت مینهند بر تو که اسلام آوردند بگو منت مگذارید بر من اسلامتانرا بلکه خدا منت میگذارد بر شما که

هَدٰيكُمْ لِلْاِيمٰانِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ١٨ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ

برای ایمان اگر هستید راستگویان بدرستیکه خدا میداند پنهان آسمانها وزمین را وخدا بیناست بآنچه میکنید

قالت الاعراب آمنا توبگو | درجواب آنقوم را لم تؤمنوا
نامده درقلبشان ایمان هنوز | صبح کاذب نیست نورش همچو روز
لیك ایمان باشد آن تصدیق دل | وان نباشد بر مرادی محتمل
گر شما فرمان برید اندر قبول | باخلوصی ازخدا و از رسول
زانکه آمرزنده گاراست آن اله | مهربان بخشنده در عفو گناه
مؤمنان باشد که بعد از آن بحق | بعد ایمان پس نیاوردند شك
راست باشد گرنباید این گروه | دعوی ایمان بهر وجه از وجوه
گوبدهید آیاخبر از دین خویش | مرخدارا کاو بود دانا زبیش
برتو منت میگذارند ایرسول | زانکه اسلام ازتو بنموده قبول
برشما که راه بر ایشان نمود | راست گر گویند دردین ازشهود
 | هم بود بینا درآنچه میکنند

زانکه ایمان برتر از ظن شماست | لیك اگرگویند اسلمنا بجاست
من مسلمانیت اقرار لسان | تا بماند مال و جانش درامان
بذل مال و جان بی ایمان کند | نی که اندر بذل مالی جان کند
کم نسازد چیزی از اعمالتان | اجر وافی بدهد اندر حالتان
نیست جزاین مؤمنانند آن کسان | بررسول و برحق ازقلب ولسان
درجهاد فی سبیل الله براین | ترك مال وجان نمودند ازیقین
یا بود با نفس سرکش درغزا | آنکه باحق است گوید درولا
داند آنچه درزمین است وسما | هم بهرچیزیست دانا جابجا
گو منت منهید از اسلام خویش | منت بل حق نهد منت بیش
حق بداند غیب ارض وآسمان | وانچه پوشیده است اندراین وآن
جمله اندر علم او باشد پدید |

سُورَةُ قٓ خَمْسٌ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قٓ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ٢ بَلْ عَجِبُوا اَنْ جٰآءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقٰالَ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا شَيْءٌ عَجِيبٌ

بقرآن بزرگوار بلکه عجب داشتند که آمد ایشانرا بیم کننده از ایشان پس گفتند کافران کاین چیزیست عجب

٣ اَئِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰابًا ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ٤ قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنٰا كِتٰابٌ حَفِيظٌ

آیاچون بمیریم وشویم خاك آن بازگشتی است دور بتحقیق دانسته ایم آنچه ناقص میکند زمین از ایشان ونزد ماست کتابی نگاهدارنده

٥ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰآءَهُمْ فَهُمْ فِي اَمْرٍ مَرِيجٍ ٦ اَفَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَى السَّمٰآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

بلکه تکذیب نمودند حق را چون آمد ایشانرا پس ایشانند در امری مضطرب آیاپس نگریستند بآسمان بالای ایشان که چگونه

بَنَيْنٰاهٰا وَ زَيَّنّٰاهٰا وَ مٰا لَهٰا مِنْ فُرُوجٍ ٧ وَالْاَرْضَ مَدَدْنٰاهٰا وَاَلْقَيْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ وَ اَنْبَتْنٰا فِيهٰا

بنا کردهایم آنرا وآراسته ایم آنرا ونیست مرآنرا هیچ ازشکافها وزمین کشش دادیم آنرا وافکندیم درآن کوههای استوار ورویانیدیم درآن

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ٨ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرٰي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ٩

از هر صنفی خوش آینده برای بینائی وپند مرهر بنده از گشت کننده

قاف قلب خاتم آمد زانساط | کوهست کوه قاف وارض آنرا محاط
یا بقول محکم حکم بلند | هم بقرآن مجید ارجمند
کافران گفتند پس باشد عجیب | این بیان یا این رسالت زین حبیب
بعد از آن یعنی که خاك اندرشویم | زنده باخود نوبت دیگر شویم
نزد ما باشد کتابی کاندر او | ثبت باشد حال اشیا موبمو
پس بوند این قوم درکاری مریج | فاسد وشوریده زآثاری مریج

برمحیط ماسوی یعنی قسم | یا قوام امر و جریان قلم
بل عجب کردند قومی مشتبه | کامد ایشانرا ازایشان بیم ده
ائذا متنا و کنا التراب | ذلك رجع بعید اندر ایاب
ما بدانیم آنچه کرداند زمین | ناقص از ایشان زلحم وعظم هین
بلکه ایشان برغلط هستند سم | کذبوا بالحق لما جائهم
ننگرند آیا که برسوی سما | فوقشان کردیم تاچون ما بنا

هم ورا آراستیم از اختران | هیچ می نبود شکافی اندران | هم‌کشیدیم این زمیرا برقرار | کوهها در وی فکندیم استوار
هم‌نبات از وی برویاندیم ما | ازهرآن صنفی چنین بهجت فزا | بر نظر کردن زعبرت زین‌عجب | تا نماید یاد از او عبد منیب

وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً مُبَارَكًا فَاَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ١٠ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا

وفرو فرستادیم از آسمان آب بركت داده شده پس رویانیدیم بآن بوستانها ودانه درویده شونده ودرخت خرمای بلند که مرآنراست

طَلْعٌ نَضِيدٌ ١١ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ اَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ١٢ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

شکوفه درهم رسته روزی برای بندگان وزنده گردانیدیم بآن بلده مرده را همچنین است بیرون آمدن تکذیب کردند پیش از ایشان قوم

نُوحٍ وَ اَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ ١٣ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ اِخْوَانُ لُوطٍ وَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ وَ قَوْمُ

نوح و اصحاب رس و ثمود وعاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم

تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ١٤ اَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

تبع همگی تکذیب نمودند رسولان را پس لازم شد وعید من آیا پس ناتوان شدیم بآفریدن نخست بلکه ایشان درشکند از آفریدن نو

١٥ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ١٦

و بتحقیق آفریدیم انسان را ومیدانیم آنچه وسوسه میکند بآن نفسش و ما نزدیکتریم باو از رگ گردن

هم فرستادیم آبی ز آسمان | پرمبارك پس برویاندیم ازآن | بوستانها پر زمیوه نو بنو | دانه‌ها که میکنند آنرا درو
چون برنج وگندم وجوارسات | وز درختان یا زنخل باسقات | آنچه یعنی بلند و باردار | برهم و پیچیده گلهاشان بیار
جمله رویاندیم اینها از زمین | بندگان را تا بود رزق اینچنین | زنده کردیم ارض مرده بانمان | همچنین باشد خروج مردگان
پیش ازاین کردندهم تکذیب پس | قوم نوح ازانبیا واصحاب رس | هم ثمود وعاد وفرعون ازسقوط | واهل ایکه همچنین اخوان لوط
هم گروه تبع این جمله زکل | هرزمان کردند تکذیب رسل | مانده ازخلق نخست آیا شدیم | ناتوان از خلق ثانی چون قدیم
بلکه ایشان درشکند ازخلق و | جاشان در علم ما باشد گرو | خلق کردیم آدمیرا تو بتو | علم و ما توسوس نفسه
میدانیم آنچه نفسش میکند | وسوسه ازحسن وقبح ونیك وبد | ازرگ وجان ما باشان اقربیم | بروی آگه تر زوی روزوشبیم

اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ١٧ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

هنگامیکه فرا گیرند آن دوفرا گیرنده که ازراست و از چپ نشسته بیرون نیفکند ازدهن هیچ سخنی مگر که نزد اوست نگهبانی آماده

١٨ وَ جَآءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ١٩ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ

و آمد بیهوشی مرگ بحق اینست آنچه بودی که ازآن میگریختی و دمیده شد درصور اینست روز

الْوَعِيدِ ٢٠ وَ جَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَآئِقٌ وَ شَهِيدٌ ٢١ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا

وعید و آمد هر نفسی باوست راننده وشاهدی بتحقیق بودی در بیخبری ازاین پس برانداختیم

عَنْكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ٢٢ وَ قَالَ قَرِينُهُ هٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ٢٣ اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ

ازتو پرده ترا پس دیده‌است امروز تیزاست وگفت رفیقش اینست آنچه نزدمن آماده‌است بیندازید در جهنم

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ٢٤ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ ٢٥ اَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللهِ اِلٰهاً آخَرَ فَاَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

هر ناسپاس عناد کننده منع کننده مرخیر را متعدی کننده شك آورنده آنکه گردانید باخدا الهی دیگر پس بیندازیدش در عذاب

الشَّدِيدِ ٢٦ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا اَطْغَيْتُهُ وَلٰكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ٢٧

سخت گفت رفیقش پروردگارما طاغی نکرده اورا ولیکن بود در گمراهی دور

اندرآن حین که قرا گیرندشان دو فرشته از قرا گیرنده گان
از دهان حرفی بیندازد برون هرکه باشد نزد او درآزمون
آورد بیهوشی موت از حست که مزیل عقل شد امری درست
اینست آنچیزیکه بودی تو ازآن درحیوة خود گریزان دردسان
این بود روز وعید اندر عیان که خبردادی خلایق را بدان
توبدی گویند در غفلت ازاین پرده ات برداشتیم از دیده هین
گوید اورا همنشینش در زمن اینست آنچه بد مهیا نزد من
پس خطاب القیا آید پدید فی جهنم کل کفار عنید
آنچنان شخصی که گردانیده لیك با خدا دیگر خدائیرا شریك
باقرین خود کند خصمی چواو که مرا زد راه این دیو عدو
لیك خودبود او بگمراهی ودور

وان دوباشد ازیمین و ازشمال نزدشان بنشسته بر ضبط فعال
بر نگهبانی مهیا که رقم میکنند آنرا نافزون یا بکم
ازسعادت وزشقاوت هرچه هست اصل آن آید بهروجهی بدست
پس دمیده میشود درصور دم زنده میکردند آدم خلق هم
هرکسی آید بود با او براه خود یکی راننده و دیگرگواه
دیدهٔ تو پس بود امروز تیز آنچه را که می‌ندیدی تو بیز
گوید اعمی آمدت کش یار بود نامهٔ اعمالت اینست از شهود
خیر را بسیار مانع یك بیك بگذرنده ازحد و بسیار شك
پس رواباشد برایں شوریده بخت افکنیدش درعذاب و رنج سخت
آن قرینش گوید ای پروردگار من ورا طاغی نکرده هیچ بار
داشتی ازقون اهل حق نفور

قَالَ لَاتَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ٢٨ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا اَنَا بِظَلَّامٍ

گفت نزاع مکنید نزدمن وبتحقیق پیش فرستادیم بسوی شماوعیدرا تغییرداده میشودسخن نزدمن ونیستم من ستمکار

لِلْعَبِيدِ ٢٩ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَاْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ٣٠ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

مربندگانرا روزیکه گوئیم مردوزخرا آیاپرشدی وگوید آیا هیچ زیادتی هست و نزدیك کرده شده بهشت برای پرهیزکاران نه دور

٣١ هٰذَا مَاتُوعَدُونَ لِكُلِّ اَوَّابٍ حَفِيظٍ ٣٢ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

اینست آنچه وعده کرده میشدید برای هر بازگشت کننده نگاهدارنده آنکه ترسد ازخدای بخشاینده بنهانی و آمد بادلی بازگشت نماینده

٣٣ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ٣٤ لَهُمْ مَايَشَاۤؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ٣٥ وَكَمْ اَهْلَكْنَا

داخل شوید دربهشت بسلامتی اینست روز جاودانی مرایشانرا آنچه خواهند درآن ونزدماست زیادتی و بسیار هلاك کردیم

قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ٣٦ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰي

پیش ازایشان ازقرنی که آنها سخت تربودند ازایشان درقوت پس راه انداختند در شهرها آیا هیچ بود گریزگاهی بدرستیکه دراین هرآینه پندیست

لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ٣٧

مرای آنکه باشد مراورا دلی یا انداخت گوش و او باشد شاهد

حقتعالی گوید اندر نزد من هیچ می‌نکنید خصمی این زمن
می‌نیاید نزد ما تبدیل قول یافت چون در رتبهٔ تکمیل قول

سویتان چون ما فرستادیم پیش بارسولان ازوعیدو وعدخویش
من‌نیم استم کننده بر عباد کشتهٔ خودبدل کند هرکس حصاد

اندران روزیکه گوید بر جحیم پرشدی آیا ز کفار و اثیم
گوید او هل من مزید اندر مجاز اینست حال نفس و وجه حرص و آز
میشود نزدیک گردانده بهشت متقین را دور نبود این سرشت
آدمیرا اقرب از حلق و صفات تا چه باشد عقل از آن دارد حیوة
اصل جنت خلق و خوی نیک دان بر خود آنرا همچو جان نزدیک دان
اینست آنچه بودتان وعده بدان بر هر اواب حفیظ است این نشان
برکسی یعنی که برگشتش باوست حافظ هر فعل نیکی بر نکوست
ترسد از پروردگارش در نهان آورد قلبی بحق برگشته آن
بالغیب اعنی که حق ز او غایب است لیک خوف حق بجانش غالب است
می بگویند ادخلوها با درود سلام ذالك یوم الخلود
آنچه خواهند از لذاید در بهشت هست نزد ما زیاد از سرنوشت
پیش از ایشان ای بسا راهل قرون که تبه کردیم ایشانرا فزون
یعنی از کفار مکه بیشتر قوت و قدر و غناشان بیشتر
پس بریدند آنکسان ره در بلاد هیچشان آیا پناه از مرگ داد
اندر این پندیست آنرا که بود قلب دانا که بفکر اندر رود
یا که باشد از رجال زنده دل یافته از حق حیوة متصل
یا که بنهد گوش و باشد حاضر او تا نماید فهم قرآنرا نکو
شود آسان که گوئی آنجلیل آن شنیده از نبی یا جبرئیل

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ ٣٨ فَاصْبِرْ عَلٰى

وبتحقیق آفریدیم آسمانها وزمینرا وآنچه میان آنهاست در شش روز ومس نکرد ما را هیچ تعبی پس صبر کن بر

مٰا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ ٣٩ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ اَدْبٰارَ

آنچه میگویند تسبیح کن بستایش پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب واز شب پس تسبیح کن او را و عقبهای

السُّجُودِ ٤٠ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنٰادِ الْمُنٰادِ مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ ٤١ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ

سجود وشنو روزیکه ندا میکند نداکننده از جائی نزدیک روزیکه میشنوند فریاد را براستی آنست روز

الْخُرُوجِ ٤٢ اِنّٰا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ اِلَيْنَا الْمَصِيرُ ٤٣ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرٰاعاً ذٰلِكَ

بیرون آمدن بدرستیکه ما زنده میکنیم و میمیرانیم وبسوی ماست بازگشت روزیکه شکاف خورد زمین از ایشان شتابندگان آن

حَشْرٌ عَلَيْنٰا يَسِيرٌ ٤٤ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ وَ مٰا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّٰارٍ ٤٥ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخٰافُ وَعِيدِ

حشریست بر ما آسان ما دانا تریم بآنچه میگویند ونیستی تو بر ایشان تسلط دارنده پس پند ده بقرآن کسرا که میترسد از وعید من

آفریدیم این زمین و این سما و آنچه باشد بین آن شش روز ما
هم نه ما را ماندگی و خستگی زان رسید این یاوی از بوستگی
برخلاف آنکه گوید بی شهود که بشنبه راحت از رنج او نمود
کن شکیبائی بدین گفتارها هم بتسبیح و بحمدش اکتفا
حمد کن پیش از طلوع آفتاب همچنین پیش از غروب ای ذولباب
باز کن تسبیح او اندر عهود و من اللیل و ادبار السجود
بعضی از شب و ز پس هر سجده باز در تهجد یا بهر وقت از نماز
عارفان گویند بعد از هر نفس این بود تسبیح اهل عشق و بس
داند آنکو بوده عاشق نوبنی حال عاشق چیست اندر طاعتی
واستمع یوم ینادی المناد از مکانی کاوست نزدیک بلاد
اندران روزی که مردم بس قریب بشنوند آن صیحه راست و مهیب
بالحق اعنی آنچه بر صدقست و راست موت و بعثست آن اگر هوشت بجاست
این بود یوم الخروج از امتیاز زنده ما سازیم و میرانیم باز
هم بسوی ماست برگشت از یقین اندر آن روزیکه بشکافد زمین
میشود زایشان زمین یعنی که زود مردگان آیند بیرون از قبور
میشتابند از مکان وین نیست دیر اینست حشریکه بود بر ما یسیر
یعنی آسان این برانگیزاندنست برخدا کو خالق جان و تن است
ما بسی داناتریم از کارها و آنچه میگویند از گفتارها
تو مسلط نیستی بر مشرکین تا بجبر و قهرشان آری بدین
پس بقرآن پند گوی آنرا که او از وعید من بترسد مو بمو
یعنی آنکو مرتفع گردد ز پند نی که برگیرد سر آنرا ریشخند

سورة الذاريات ستون آية و هي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

وَالذّارِياتِ ذَرْواً ٢ فَالْحامِلاتِ وِقْراً ٣ فَالْجارِياتِ يُسْراً ٤ فَالْمُقَسِّماتِ اَمْراً ٥ اِنَّما تُوعَدُونَ

سرا گیزنده‌کنندگان برانگیختنی گرد پس بردارندگان بار را پس روندگان باسانی پس قسمت‌کنندگان امر را که بدرستیکه آنچه وعده داده

لَصادِقٌ ٦ وَ اِنَّ الدِّينَ لَواقِعٌ ٧ وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ ٨ اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ٩ يُؤْفَكُ عَنْهُ

میشود هر آینه راست است و بدرستیکه جزا هر آینه بوقوع آینده است باسمان صاحب زینتها یا راهها که بدرستیکه شما هر آینه در گفتاری مختلف برگردانیده میشود

مَنْ اُفِكَ ١٠ قُتِلَ الْخَرّاصُونَ ١١ اَلَّذينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ ساهُونَ ١٢ يَسْئَلُونَ اَيّانَ يَوْمُ الدِّينِ ١٣

از او آنکه برگردانیده شد کشته شدند دروغگویان آنانکه ایشانند در فرو رفتگی جهل بیخبران میپرسند که کی باشد روز جزا

يَوْمَهُمْ عَلَى النّارِ يُفْتَنُونَ ١٤ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ١٥

روزیکه ایشان بر آتش عذاب کرده میشوند بچشید عذاب را این است که بودید شما آنرا بشتاب میخواستید

میخورد سوگند حق بر بادها
باد نفحات الهیه است کان
پس بکشتیهای در دریا روان
پس بآن قسمت کننده کارها
غیر از این نبود که بر صدقست و راست
والسماء ذات الحبك یعنی قسم
یا سماء روح از آن باشد مراد
خود شما ای اهل مکه بیخلاف
هر که شد مصروف راه خدا کتاب
کرده یعنی لعنت ایشانرا خدای
بر سبیل سخریت پرسند هین

که برانگیزنده گرد امدادها
بر ظرف سازد غبار از روی خاک
سبعهٔ سیاره یا در آسمان
که بآن مأمور باشند از قضا
وعده داده گشته آنچه بر شماست
بر سحابی از کواکب پر رقم
که بسویش رو بود راه رشاد
جنگی دارید در قول اختلاف
کشته برگردیده رایشان بیحساب
کرگمان کمند بر حق افتری
از سبب کی بود تا یوم دین
سودش خود را چشند اینست چون

ابرها یا خاکها را چون ورد
پس بسر دارندگان بارها
یا عواصف در محل جاری شوند
قصد ادانی بانا که جارا فرشته‌اند
هست شکی اندر این از هیچ باب
یا که باشد صاحب راه نکو
زینت وحس وصفای آن فزون
گاه خوانید این نبی را شاعرش
کشته خراصون شدستند از دروغ
آنکسان باشند در جهلی فرو
باشد آن روزیکه در آتش حریق
الذی کنتم به تستعجلون

آنچنان برکندگی گروی سزد
ابرهای پر باران در هوا
کشتیها از روی باسانی روند
که هر آن یکرا بکاری هشته‌اند
که جزا واقع بود اندر حساب
راههای نیك سیار اندر او
دانکه آید در عیان و در عیون
کاهن و مجنون وگاهی ساحرش
که بود تحبیشان دور از فروغ
غافلان از امر و نهی حکم او
میشوند از حصنت خویش این فریق

اِنَّ الْمُتَّقينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ ١٦ آخِذينَ ما آتيهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنينَ ١٧

بدرستیکه پرهیزکاران اند در بهشتهائی و چشمه‌سارهائی فراگیرندگان آنچه داد ایشانرا پروردگارشان که ایشان بودند پیش از آن نیکوکاران

كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ ١٨ وَ بِالْاَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ١٩ وَ فِي اَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ

بودند که اندکی از شب خواب میکردند و در سحرها ایشان آمرزش میخواستند و بود در اموالشان بهره برای سئوال کننده

وَالْمَحْرُومِ ٢٠ وَفِي الْاَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنينَ ٢١ وَ فِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ ٢٢ وَ فِي السَّماءِ

ومحروم ودر زمین آیتهاست برای یقین کنندگان ودر خودهاتان آیا پس نمی‌بینید ودر آسمانست

رِزْقُكُمْ وَما تُوعَدُونَ ٢٣ فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ٢٤

روزی شما وآنچه وعده کرده میشوید پس بپروردگار آسمان وزمین که آن هر آینه حق است مثل آنکه شما سخن میگوئید

واهل تقوی از فیوض ساریه
پیش از این بودند ایشان نیك کار
همچنین در مالهاشان با نسق
از بساطت وز معادن وز عیون
همچنین در نفسهاتان ز امتیاز
همیقین در رزقتان گردد فزون

در بهشتند و عیون جاریه
خواباشان کم بود در شبهای تار
بوده بهر سائل و محروم حق
هم ز حیوانات از احصا فزون
زاو نشانیهاست گر بینید باز
فی السماء رزقکم ما توعدون

جمله باشند از فرا گیرندگان
در مناجات وتضرع جمله شب
مر نشانیهاست حق را در زمین
از طیور و از بهایم وز سباع
پس شما مینگرید آیا در این
پس قسم بر خالق ارض و سما

دادهٔ حق را ز روی امتنان
بوده در اسحار آمرزش طلب
زد قدرتها ز بهر موقنین
حاصل از هریك هزاران انتفاع
تا کنید از هستی صانع یقین
اوست حق چون حرف گفتن از شما

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ٢٥ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلٰاماً قَالَ سَلٰامٌ قَوْمٌ

آیاآمد ترا حکایت مهمانان ابراهیم گرامی داشتگان هنگامیکه داخل شدندبراو پس گفتندسلاما گفت سلام گروهی

مُنْكَرُونَ ٢٦ فَرٰاغَ اِلٰى اَهْلِهِ فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ٢٧ فَقَرَّبَهُ اِلَيْهِمْ قَالَ اَلٰا تَاْكُلُونَ ٢٨ فَاَوْجَسَ

ناشناختگان پس پنهانی رفت بسوی کسانش پس آورد گوساله فربه پس نزدیک ساخت آنرا بایشان گفت آیا نمیخورید پس برداشت

مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لٰا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلٰامٍ عَلِيمٍ ٢٩ فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا

نهانی از ایشان ترسی گفتند مترس و مژده دادند اورا به پسری دانا پس شروع کردزنش درفریاد پس زد برویش

وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ٣٠ قَالُوا كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٣١ قَالَ فَمٰا خَطْبُكُمْ

وگفت پیرزالی ام نازاینده گفتند همچنین گفته است پروردگارت که او وست درست کردار دانا گفت پس چیست کارشما

اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ٣٢ قَالُوا اِنّٰا اُرْسِلْنٰا اِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ٣٣ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ ٣٤

ای فرستاده شدگان گفتند بدرستیکه ما فرستاده شدیم بگروهی گناهکاران تا سردهیم برایشان سنگها از گل

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ٣٥ فَاَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٣٦ فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ

نشان کرده شده نزد پروردگارت برای اسراف کاران پس بیرون کردیم آنکه بود درآن از مؤمنان پس نیافتیم درآن جز

بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٣٧ وَ تَرَكْنٰا فِيهٰا آيَةً لِلَّذِينَ يَخٰافُونَ الْعَذٰابَ الْاَلِيمَ ٣٨

خانه از مسلمانان و واگذاشتیم درآن علامتی ازبرای آنانکه میترسند ازعذاب پردرد

برتو آیا آمدی کامل نهاد … حرف مهمانان ابراهیم راد
ده فرشته بوده‌اند آن یاکه هفت … زان یکی جبریل امین وحی رفت
چون باوداخل شدند اندر ورود … پس بگفتندش سلام وهم درود
برشما یعنی ندارم اطلاع … کز کجائید و که آید این اجتماع
عجل بریانی بیاورد او سمین … پیششان نزدیک بنهاد او زمین
زاکل کردند امتناع اندرنهفت … ساره ابراهیم را زان حال گفت
زانکه میبود ارکسی دشمن بکس … از طعامش مینخوردی یکنفس
پس بدادندش بشارت درکلام … بر غلامی عالم و کامل مقام
پس طبانچه زد بروی آن دلفروز … که ز زادن من عقیمم هم عجوز
ما نگوئیم اعنی این از پیش خود … بلکه هست از جانب رب الاحد
هشت ابراهیم خوف و اشتلم … گفت پس یا مرسلون ماخطبکم
می بگفتندش فرستاده شدیم … ما بقوم مجرمین زان آمدیم
وان حجرها نزد ربت آمده … مسرفین را خودنشان کرده شده
پس نیابیم اندران جزیك سرا … که بود از مسلمین ماباجا
آیتی باقی گذاریم اندران … بهر آنکو ترسد از رنج گران

که گرامی بُرد حق سبحانه … بوده‌اند آن ضیفها یا نزد او
آمد ابراهیم را ایشان گمان … که بود ایشان مراورا میهمان
گفت از ایشان بعد از سلام … ناشناسائیدی ای قومم تمام
کرد پس میل او بسوی اهل خویش … تا طعامی بهرشان آرد بپیش
گفت آیا نی‌خورید ازاین طعام … همزه بر تاکید اکل است ایمقام
آمد ابراهیم را افزون شگفت … پس از ایشان ترس درخاطر گرفت
پس بگفتندش که ما افرشته‌ایم … می‌مترس ازما که از آن رشته‌ایم
سوی خانه پس نهادی رودش … مرد او فریاد اندر رودنش
پس بگفتندش ملایك همچنین … این بود گفتار رب العالمین
کرد حکم او بر ولدهم دادداو … که عقیمی و نزادی هیچ تو
چیست آن کار بزرگی که بآن … آمدید از امر حق ازآسمان
تا برایشان خود فرستیم ازسما … ما حجاره از گل ایست اقتضا
پس برون خواهیم آورد آن زمان … هرکه باشد اندران از مؤمنان
وان سرای لوط و دخترهای اوست … مابقی اندرزمین قریه فروست
یعنی احجار مسوّم کز هلاك … شد علامت وز عذاب دردناك

وَ فِي مُوسٰى اِذْ اَرْسَلْنٰاهُ اِلٰى فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰانٍ مُبِينٍ ٣٩ فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ وَ قَالَ سٰاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ

و در موسی هنگامیکه فرستادیم اورا بسوی فرعون باحجت واضح پس گردید بیکسویش وگفت جادوگر است یا دیوانه

٤٠ فَاَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ وَهُوَ مُلِیمٌ ٤١ وَ فِي عادٍ اِذْ اَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ

پس گرفتیم او را ولشکرهایش راپس انداختیم ایشانرا در دریا و او بود ملامت آورنده ودر عاد هنگامیکه فرستادیم برایشان بادبی ثمر

٤٢ ما تَذَرُ مِنْ شَيْئٍ اَتَتْ عَلَیْهِ اِلاّ جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیمِ ٤٣ وَ فِي ثَمُودَ اِذْ قِیلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّی

که نمیگذاشت هیچ چیز را که میگذشت بر آن مگر که میگردانیدش چون پوسیده ریزه ریزه شده ودر ثمود هنگامیکه گفته شد ایشانرا که برخورید تا

حِینٍ ٤٤ فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ ٤٥ فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِیامٍ وَ

وقتی پس سرکشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفتشان صاعقه و ایشان مینگریستند پس نتوانستند هیچ برخواستنی و

ما کانُوا مُنْتَصِرِینَ ٤٦ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ ٤٧

ونبودند انتقام کشندگان وقوم نوح از پیش بدرستیکه ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از فرمان

همچنین در قصهٔ موسی نشان   هست بهر اعتبار آزردگان
پس تولا کرد او بر رکن خود   کرد یعنی قوتش را مستند
پس گرفتیم او و لشکرهاش هم   پس بیفکندیم ایشانرا بیم
همچنین در قصهٔ عاد از قرار   هست آیتها بر اهل اعتبار
یعنی آستن نمیشد زاو درخت   بود قهری برگروه شوربخت
حاصل آنکه سویشان ریح العقیم   ما روان کردیم براندار و بیم
هرکه آنرا کرده مانند رمیم   کهنه و ریزنده آن باد عقیم
چون بایشان گفته شد که برخورید   از معاش و عمر تا وقت وعید
پس زامر رب خود سرکش شدند   زان سبب مستوجب آتش شدند
پس نبدشان استطاعت بر قیام   تا که بگریزند ازآن آشوب عام
یا که بکشند انتقام از ما پدید   زان عقوبتها که برایشان رسید

چون بفرعونش فرستادیم ما   خود بحجتهای روشن برملا
گفت موسی را که ساحر باشد او   یا که دیوانه بدون گفتگو
آنزمان بود او بنفس خود ملیم   چونکه خودرا دید دردریای یم
چون برایشان ما فرستادیم باد   که عقیم آن بود برسان جماد
یا عقیم اینست وجهی ازوجوه   که نبودی قطع فعل آنگروه
هیچ می نگذاشت آثاری بجا   برهرآنچه برگذشت از هرکجا
همچنین در قصهٔ قوم ثمود   عبرتی بر اهل ایمانرا فزود
وان سه روز ازبهرعقرناقه بود   نازل آمدم ریح فوق الطاقه بود
پس گرفت آنمردمانرا صاعقه   حمله میدیدند روز آن حاقه
هم نبودند آنکه بررفع عذاب   یار یکدیگر شوند از هیچ باب
بوده قوم نوح از ایشان بیشتر   زمره قومی ازحدود خود بدر

وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِاَیْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُونَ ٤٨ وَالْاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ ٤٩ وَ مِنْ کُلِّ شَیْئٍ

و آسمان بنا کردیمش بقوت بدرستیکه مائیم وسعت دهندگان و زمین گستردیم آنرا پس خوب گسترانندگانیم و از هرچیزی

خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ٥٠ فَفِرُّوا اِلَی اللّهِ اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ ٥١ وَلا تَجْعَلُوا

آفریدیم دوصنف باشد که شما پندگیرید پس بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارا و مگردانید

مَعَ اللّهِ اِلٰهاً آخَرَ اِنِّی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ مُبِینٌ ٥٢ کَذٰلِكَ ما اَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ

با خدا الهی دیگر بدرستیکه من مر شمارا از او بیم کننده آشکارم همچنین نیامد مر آنانکه پیش از ایشان بودند هیچ رسولی

اِلاّ قالُوا ساحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ ٥٣ اَتَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ ٥٤ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما اَنْتَ

مگر گفتند جادوگر است یا دیوانه آیا وصیت یکدیگر کردند بآن بلکه ایشانند گروهی زیاده روندگان پس اعراض کن از ایشان پس نباشی تو ملامت

بِمَلُومٍ ٥٥ وَ ذَکِّرْ فَاِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ ٥٦

کرده شده و پند ده پس بدرستیکه پند سود میدهد مؤمنان را

بعد ذکر انبیا و قومشان حق زقدرتهای خود سازد بیان
یا بچیزی اوسع ازوی دروجود یا دهد وسعت بررق اندر نمود
گستراننده نکو مائیم پس قادر اندر هرعمل مائیم وبس
آفریدیم از هرآنچیزی دوجفت پند تا گیرند ماما در نهفت
همچنین نامد بدیشان ازرسول پیش‌ازایشان جزکه‌گفتندارفضول
س وصیت کرده‌اند آیا باین سابقین برلاحقین از کفر وکین
پس‌بگردان‌روی‌ازاین نکبی‌فرق پس نهٔ تو برملامت نزد حق

چرخ را کردیم ازقوت بنا وربنای آن توانائیم ما
همزمین را گسترانیدیم اینچنین بر صلاح بندگان خود یقین
وان کنیم از بهر اصلاح بشر ی که مارا هیچ ازآن نبشد ثمر
پس بسوی‌حق کنید ازخود فرار من شمارا رو دهم بیم آشکار
کاین مگر جادوست یا دیوانهٔ قول حق را ساختند افسانهٔ
بلکه خود ایشان بطغیان اندرند رفته از فرمان برون کین‌آورند
پند ده مراهل ایمان راکه پند هم بخشد مؤمنانرا در پسند

وَمٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونِ ٥٧ مٰا اُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمٰا اُرِيدُ اَنْ يُطْعِمُونِ ٥٨

و مانیافریدیم جن وانس رامگر برای آنکه بپرستند مرا یاشناسند مرا نمیخواهم از ایشان هیچ روزی و نمیخواهم که اطعام کنند مرا

اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ٥٩ فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحٰابِهِمْ فَلا

بدرستیکه خدا اوست روزی دهنده صاحب قوت قوی پس بدرستیکه مرآنانرا که ظلم کردند نصیب است مانند نصیب یاران ایشان پس باید

يَسْتَعْجِلُونِ ٦٠ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

که بشتاب خواهند ازمن پس وای برآنانکه کافر شدند از روزشان که وعده داده میشوند

نافریدیم ایچ جن و انس را جزکه بپرستند مارا از ولا
آفرید او تا که بر مقصود او بهره ورگردند خلق ازجود او
راه گنج ارجود برخلقان نمود این هم از اکرام اوبرخلق بود
گفت رزقی من ازاین مخلوق دون منخواهم ما ارید آن یطعمون
حقتعالی اوست روزی بخش وبس کیست جزاو تادهد روزی بکس
پس بود بهر ستمکاران ذنوب چون ذنوب یاراشان بروجوب
پس نباید تاکنند ایشان شتاب دروقوع وعدهٔ حق بر عذاب
وان بود روز قیامت یاکه بدر تنگ شد مرکافرانرا قبر وصدر

نی‌که‌حق راحاجتی برطاعت است فیض‌بخشی بلکه اصل علت است
لیك طاعت بود موجب برثواب تا برند ازگنج او در بیحساب
تا بنیکان فیض او بهتر رسد ورنه او روزی‌دهد برنیك وبد
بلکه باشد ار صفات فعل من که دهم رزق وکلو ضمه ودهن
او بود ذوالقوه وذی اقتدار در توانائی و متین و استوار
بهرهٔ یعنی‌که باشد از عذاب مقتضی این است برعدل وثواب
وای پس برکافران از روزشان روزوعده کاوست رنج اندورشان
وعدهٔ حق اندر اونبود خلاف زهره‌ها آنروز گردد صدشکاف

سورة الطُّور تِسْعٌ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالطُّورِ ٢ وَكِتٰابٍ مَسْطُورٍ ٣ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ٤ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ٥ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ٦ وَالْبَحْرِ

بطور وکتاب نوشته شده درورقی یادرپوستی گشوده‌شده وبیت معمور وسقف بلند برافراشته شده و دریای

الْمَسْجُورِ ٧ اِنَّ عَذٰابَ رَبِّكَ لَوٰاقِعٌ ٨ مٰالَهُ مِنْ دٰافِعٍ ٩ يَوْمَ تَمُورُ السَّمٰاءُ مَوْرًا ١٠ وَ تَسِيرُ

دریابرافروخته بدرستیکه عذاب پروردگارتو هرآینه واقع شدنیست نباشد مراورا ازدفع کننده روزیکه موج زند آسمان موج زدنی وروان شوند کوهها

الْجِبٰالُ سَيْرًا ١١ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٢ اَلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ١٣ يَوْمَ يُدَعُّونَ اِلٰى

روان شدنی پس وای روزچنین برتکذیب کنندگانی که ایشانند در گفتگوی که بازی میکنند روزیکه زجر انداخته شوند در

نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ١٤ هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٥ أَفَسِحْرٌ هٰذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ١٦ اِصْلَوْهَا

در آتش دوزخ انداختنی این است آتشی که بودید آنرا تکذیب میکردید آیا پس سحر است این یا شما نمی‌بینید درآورید

فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ١٧

در آن پس خواه صبر کنید یا صبر نکنید یکسانست بر شما جز این نیست جزا داده میشوید مگر آنچه را بودید که میکردید

طور باشد کوه موسی در سراغ برد تأویل است اشارت بر دماغ مظهر عقل است و معلق اندر اثر میخورد سوگند حق بروی دگر
هم کتابی کاوست بنوشته شده ثبت اندر رق منشور آمده یعنی آن لوحی که محفوظ اندر او هست اسرار حقایق مو بمو
هم قسم بر بیت معموری که آن هست آباد از وفور طائفان بیت معمور است آن در آسمان یا که باشد صورت محسوس آن
یا مراد از قلب روشن سینه است کان جمال غیب را آئینه است سقف مرفوعست افلاک بلند یا که فوق قلب روح ارجمند
بحر مسجور است بیك اندوخته قلبهای از محبت سوخته بعد از این حالتکه پیش آید مقام شرح آن دل با تو میگویم تمام
حاصل آنکه میخورد رب الکریم خود بر این اشیاء مذکوره قسم که عذاب کردگارت واقع است کس نیست ماله من دافع است
اندر آن روزیکه یابد اضطراب آسمان آن اضطراب بحساب میزند بر دور خود پیوسته موج که چو کشتی در محیطی که با اوج
همروان گردند از جا کوهها چون هبا پراکنده بر روی هوا وای پس آنروز بر آن بیفروغ داشتی کو قول حق را بر دروغ
آنکسان کاندر شروع باطلند حق نباری شمرند و غافلند دفع کرده کافران سوی جحیم میشوند آنروز دعی بس وخیم
هذه النار التی کنتم بها که بدان تکذیب گردید از عمی این بود آیا که جادو در شان یا که کورید و نمی‌بینید آن
وحی حق را سحر میپنداشتید این همان سحر است گر دارید دید یك بدوزخ اندر آئید از شتاب صبر پس نابدکنید اندر عذاب
صبر یا نکنید یکسان بر شماست صبر و بی صبری مفر بی زین بلاست غیر از این نبود جزا داده شوید بر هر آنچه مینمودید آن پدید

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ١٨ فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ١٩ كُلُوا

بدرستیکه پرهیزکاران در بهشتهائی و نعمتی متنعمان با آنچه داد ایشانرا پروردگارشان و نگاهداشتشان پروردگارشان از عذاب دوزخ بخورید

وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٢٠ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ٢١ وَ

و بیاشامید گوارا با آنچه بودید که میکردید تکیه‌زدگان بر سریرهای بهم پیوسته و جفت کردیم ایشانرا با حوران فراخ چشم و

الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ

آنانکه ایمان آوردند و پیروی کردند ایشانرا اولادشان بایمان در میرسانیم بایشان اولادشانرا و کم نکردیم ایشانرا از کردارشان هیچ چیز هر

امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ٢٢ وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٣ يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا

مردی با آنچه کرده در گرو است و پیاده عطا میکنیم ایشانرا میوه و گوشت از آنچه خواهش دارند میگیرند از هم در آنجا جامی که نه

لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ ٢٤ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ٢٥ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ

لغوی در آنست و نه اسناد بگردن دادن و گردش میکنند بر ایشان ساده پسرانی که مر ایشانراست که گویا ایشانند مروارید در صدف نگاهداشته و رو آوردند بعضیشان بر

بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ٢٦ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ٢٧ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ

بعضی میپرسند از یکدیگر میگفتند بدرستیکه ما بودیم پیشتر در کسانمان ترسندگان پس منت نهاد خدا بر ما و نگاهداشت ما را از عذاب آتش نفوذکننده

٢٨ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ٢٩

بدرستیکه ما بودیم از پیش که میخواندیم او را بدرستیکه او وست نیکی کننده مهربان

برخلاف اشقیا و اهل جحیم / متقی در جنت و در نعیم
وز نگهداری رشان از عذاب / وز جحیم پر زقهر و پر زتاب
متکی بر تختهای زرنگار / که بهم پیوسته اندر هر کنار
پیرو ایشانراست فرزندانشان / در بهشت و روضهٔ رضوانشان
از عملهاشان نسازیم ایچ کم / یعنی از پاداش اعمال امم
بر مواکه می‌کنیم امدادشان / هم بلحم از آنچه آید یادشان
کاسهای خمر گیرند و دهند / یکدگر را در بهشت دلپسند
دور ایشان خادمان اندر طواف / از پسرهای نکورو بی‌خلاف
بعضی از ایشان بعضی آرند رو / می‌پرسند از غمهای نکو
درمیان اهل خود گویند ما / مشفقی بودیم و ترسان از خدا
پیش از این بودیم گروهی خاص / می‌پرستیدیم او را با خصوص

جمله اندر لذتند و حال و هوش / زانچه حقشان داده از افضال خوش
اکل و شرب اندر گوارائی کنید / زانچه گردید از عملها بر مزید
جفت گرداندیمشان با حور عین / وانکسانکه مؤمنند و پاک دین
از ره ایشان که بد الحاق ما / جمله فرزندانشان اشفاق ما
هست بر مرد مکاسب او رهین / بهر آنچه کرده کسب اندر یقین
یعنی از لحم آنچه دارند آرزو / در زمان حاضر شود در پیش رو
آنچنان خمری که نبود اندر آن / حرف لغوی یا گناهی بهرشان
در صفا و در صباحت هر طرف / همچو مروارید پنهان در صدف
که شده است اولین سعادت را سبب / وجه آنرا می‌کنند از هم طلب
حق بما منت نهاد از این رسوم / خود نگهمان داشت از نار سموم
پس نکوکاراست او بر بندگان / در دو عالم بس ببخش و مهربان

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ٣٠ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ

پس پند ده پس نیستی تو بنعمت پروردگارت کاهن و نه دیوانه یا میگویند شاعریست که انتظار میبریم باو حوادث روزگار را

٣١ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ٣٢ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ

بگو منتظر باشید پس بدرستیکه من باشما از منتظرانم یا امر میکند ایشانرا خردهاشان باین یا ایشانند گروهی زیاده روان

٣٣ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ٣٤ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ٣٥ أَمْ خُلِقُوا

یا میگویند بافت آنرا بلکه ایمان نمی‌آورند پس باید بیاورند کلامی مانند آن اگر هستند راستگویان یا آفریده شدند

مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ٣٦ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ٣٧ أَمْ عِنْدَهُمْ

از غیر چیزی یا ایشانند آفرینندگان یا آفریدند آسمانها و زمین را بلکه یقین نمیکنند یا نزد ایشانند

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ ٣٨ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

خزانهای پروردگار تو یا ایشانند تسلط داران بر دیگران یا مر ایشانراست نردبانی که گوش میکنند در آن پس باید که بیاورد شنونده ایشان حجتی واضح

٣٩ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ٤٠ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ٤١

یا مر اوراست دختران و مر شماراست پسران یا میخواهی از ایشان مزدی پس ایشانند از تاوان گرانبار شدگان

پند ده پس ای رسول محترم / باش هم در کار خود ثابت قدم
نعمت حق بر تو وحی صادق است / وان نه بر لغو و کهانت لایق است
بر وی اعنی حادثات روزگار / در رسد تا موت دارند انتظار
باشما من نیز مانم استوار / دارم اعنی بر هلاکت انتظار
بر تناقض باشد اعنی قولشان / نیست هیچ از عقل اندر حولشان
بلکه ایشانند از ره گشتگان / قومی از حد ور خود بگذشتگان
بلکه ایمان می‌نیارند این فرق / قولشان اندر تقول نیست حق
راست گر گویند و دارند این شناخت / که چو قرآن میتوان اقوال ساخت
خالقی یعنی ندارند این رمه / یا که بر ناچیز شد خلق این همه
یا که ایشان آفریننده خودند / خود نگهدار خود و رسته خودند
بلکه می‌نایند ایشان بر یقین / آفریده یا که اشیا را چنین
تا دهند آنرا که خواهند از عطا / کیست یا دانند بر رحمت سرا
سلم آیا هستشان تا بر رهند / بر سما قول ملک تا بشنوند
هست آیا مر خدا را دختران / هم پسرها مر شما را چو اختران
زالتزام آنچنان تاوان شوند

یعنی بر نعمت پروردگار / کاهن و مجنون نهای کامل عیار
می‌بگویند اوست شاعر در دو / منتظر هستیم از ریب المنون
گو شما باشید ما منتظر / نکبت و مرگ ورا در جهر و سر
بل نماید امر ایشان را حجی / عقلهای خام شوریده باین
کانکه از نفی خرد باشد جنون / شاعر و کاهن بود عقلش فزون
بلکه گویند این گروه بیخرد / بافته این را محمد پیش خود
گر تقول باشد این پس آورند / مثل قرآن خود کلامی ارجمند
گشته‌اند آیا که حق از غیر چیز / یعنی از بی چیزی اندر تمیز
یا بمانند جمادات و حجر / بی پدر پیدا شدند و بی‌مدر
آفرینستند آیا این چنین / یا که ایشان این سموات و زمین
گنجهای فضل آن پروردگار / نزد ایشانست آیا بر قرار
غالبند آیا بر اشیا در ظهور / باشند از علم تدبیر امور
مستمعشان باید آرد بی زریب / حجتی بر صدق سمع خود ز غیب
خواهی آیا اجر و مزدی زین گروه / تو بتبلیغ رسالت از وجوه
پس گرانبار این غم اندیشان شوند

اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٢ اَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ٤٣ اَمْ لَهُمْ

یا نزد ایشانست غیب پس ایشان مینویسند یا اراده دارند مکری پس آنانکه کافر شدند ایشانند مکر کرده شدگان یا مر ایشانراست

اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤٤ وَ اِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمَآءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ

الهی جز خدا منزهست خدا از آنچه شرک می‌آورند واگر ببینند پاره از آسمان فرود آینده گویند ابریست برهم

مَرْكُومٌ ٤٥ فَذَرْهُمْ حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ٤٦ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً

نهاده پس واگذار ایشانرا تا ملاقات کنند روزشانرا که در آن هلاک گردانیده شوند در صاعقه روزیکه کفایت نکند از ایشان مکرشان چیزیرا

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ٤٧ وَ اِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٤٨ وَاصْبِرْ

ونه ایشان یاری کرده شوند وبدرستیکه برای آنهاکه ستم کردند عذابست پیش از آن ولیکن اکثر ایشان نمیدانند وصبر کن

لِحُكْمِ رَبِّكَ فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ٤٩ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ اِدْبَارَ النُّجُومِ

مر حکم پروردگارترا پس تو ئی بمعاینت ما و تسبیح کن بستایش پروردگارت وقتیکه برمیخیزی واز شب پس تسبیح گویش و در پشت کردن ستارها

هست آیا نزد ایشان غیبها — پس نویسند از هنر و ریبها
یا تو میخواهند آیا کرد کید — بهر اخراج از بلد یا قتل و قید
خود وبال مکر و کید اعدی شمار — سوی ایشان گردد از هر گونه کار
حق منزه باشد از او کل شیئ — را که شرک آرند از چیزی بوی
هم ببینند از فرود آمد سما — پارهٔ زان پس بگویند از عمی
پس بحو بگذارشان در تفرقه — رود خود بینند تا در صاعقه
مینداد هر زایشان مکرشان — رنج و یاری نی ز غیر و مکرشان
وان عذاب قبر یا قحط و بلاست — یا که قتل و اسر زان دانا جداست
شو شکیبا حکم رب خویش را — پس تو ئی اندر دیدهای ما
اندران وقتی که برخیزی ز خواب — سعی از شب تا کنی بر حق ایاب
صبح یعنی چو شود روشن ز فجر

تا مدان گویند گر حشر و حساب — قول پیغمبر نباشد بر صواب
آنکسانکه نگرویدستند پس — مکر کرده گشته‌اند ایشان و بس
خود بر ایشانراست آیا بر سرا — هیچ معبود و الهی جز خدا
قول خود گفتند گر صدقست زود — بر سر ما آسمان آور فرود
ابر مرکوم این بودی آسمان — نی که از انکار بار آید از آن
نیست سود آرور شان در آزمون — کیدهم شیئا و لاهم ینصرون
بهر استمکارگان هست از نقر — غیر رنج آخرت رنج دگر
هست محنتها درون اندر جهان — لیک نادانند بسیاری از آن
یاد کن حق را باکی همساس — گو بچشمهای رب بقیاس
پس نما تسبیح ز آتش بر رسوم — تا بهنگامی که برگردد نجوم
ذکر او کن نی که برامید اجر

سُورَةُ النَّجْمِ اِثْنَتَانِ وَ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰى ٢ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوٰي ٣ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى ٤ اِنْ هُوَ

بستاره چون فرو شود یار آید بار و افتد که گمراه شد صاحب شما و بر باطل رفت وسخن نمیکند از خواهش نفس نیست آن

اِلَّا وَحْيٌ يُوحٰى ٥

مگر وحی که وحی کرده میشود

میخورد سوگند علام الغیوب
هستی وهمی که از او بد مقتبس
چون بتابد نور خورشید وجود
چون پیمبر کرد ابطال بتان
آمد آیت که قسم بر جان او
کی شود گمره کسی کاو را خدا
هر دری که باز سوی مسجد است
بددلان گفتند این حکم از خطاست

بر ستاره چونکه بنماید غروب
در وجود مطلق آید منطمس
نجم را هرگز بیداری که بود
مکیان گفتند گمره شد فلان
یاران گمره شد بی گفتگو
ره نماید بار دارد از خطا
سد کنند امر از خدای واحد است
میل او زین حکم سوی مرتضی است
از هوی حرفی نگفت از امر وحی

وان وجود کاملست اندر فنا
نجمها گردند یکجا محو و مات
صورت استاره در خود گم شود
که ز آئین پدرها در گذشت
محو اشارت بردن پاک وی است
باعث این آیه شاید در روش
در سرای مرتضی[4] و فاطمه[4]
آمد آیت که نشد یار شما
هست نقشش جز که از تنزیل و وحی

در تجلی پاکه قلب مصطفی
جمله در خورشید رو دار ون ذات
قطره چون باشد که در قلزم شود
گمره آمد عقل ورایش یاوه گشت
بر روان و جان چالاک وی است
بوده این که گفت یا مرده رسول
خانها را در ببندند آن همه
گمره و حکمی فرمود از خطا

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوٰي ٦ ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوٰى ٧ وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى ٨ ثُمَّ دَنٰى فَتَدَلّٰى ٩ فَكَانَ

آموخت او را سخت قوای صاحب توانائی پس راست ایستاد واو بود در افق برتر پس نزدیک شد پا تواضع نمود پس بود

قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى ١٠

قدر دو کمان یا نزدیکتر

بروی آموزاند جبریل امین
صاحب روی نکو استاد بیش
شد عیان بر صورت اصلی که بود
بود آن فرشته در اعلی افق
چون بهوش آمد بدیدش بر در خویش
دست خود بر سینه و پشتش نهاد
سر درآورد از افق یعنی برش
بر پیمبر گشت یعنی او قریب
بود این تفسیر ظاهر ای وفی
در ترقی از مقام جبرئیل
فانی اعنی هستی امکانی است
قوس دیگر در تدلی طی شود
این دو قوس اندر صعود و در نزول
قوس ثانی آن بقا بعد از فناست
اقرب از شیئی ببند او حق را بشی
هیچ بردی پی چه گفتم ای فقیر
مردنی که زهستی خود لا شوی
زین قوس آنجاست حرفی بر عقول
چون درآمد از خودی بیگانه بود
هستی موهومش غالب شود

نطق و وحی از نزد رب العالمین
مر و را بر صورت اصلی خویش
در دو بارش در صعود و در نزول
دیدش آنجا رهبر کل طرق
بر همان شکلی که دیده بود پیش
مدهد از فرش خبر رب العباد
خویش را آویخت بالای سرش
بار اقرب چون حسی با حسب
نک شنو تأویل و تحقیق از صفی
بر گذشت آن رهسپار بعدیل
ذات حق باقی و باقی فانی است
چون بخلق از حق رجوع وی شود
طی شود در سیر ارباب وصول
در مقام فرق جمعیت بجاست
ملکه معدوم است شی بی بود وی
گر ببردی پی مکن پی رو سیر
از حیوة و موت بر بالا شوی
ز وجود غیر حق بعد از وصول
همرهش خانه خدا با خانه بود
نی که ممکن در فنا واجب شود

آن فرشته که شدیدستش قوی
خواست بیند احمد[4] یا نیزه دلق
در کنار بر تراب غیب وما
مشرق و مغرب تمامش زیر پر
یعنی اندر صورت و حسن بشر
پس شد او نزدیک بر فخر زمن
یا تدلی و دنی اندر مقام
بد مسافت بین ایشان دو کمان
چون بمعراج احمد[4] کامل روح
فانی اندر وحدت ذاتی شد او
این بود سر دنی اندر کلام
از مقام جمع مطلق سوی فرق
قاب قوسین چو شد کشف از سروش
واقفست از آن هویت مرد راه
پس ز قوسین است حق نزدیکتر
مردی که بگذری زافلاک ور
از عناصر بگذری و از فلک
میهمان بر دعوت جانانه رفت
نیست اینجا قرب و بعدی در رسوم
چون تو گشتی فانی اندر شاهجود

داده حقش قوه بیش از ماسوی
بر همان شکلش که حق فرموده خلق
دید با ششصد پر او را مصطفی
زان نظر بیهوش شد خیر البشر
که فرودی مر و را نور بصر
وز سرش آویخت پس بر هر سخن
هست بر یک معنی از دانی کلام
یا از آن نزدیکتر اندر عیان
باز بگذشت از مقام قلب و روح
لیست وجه هالک الا وجهه
قوس خلقی در اینجا شد تمام
باز گردد آفتاب حق چو برق
سر او ادنی شنو از سمع هوش
که بسریان دارد اشیا را نگاه
در شهود عارف کامل نظر
نی از آن مردی روی در خاک گور
ور معراج و خلع و اسان و ملك
هستی خود هشت و اندر جا برفت
گفت او ادنی بنی فهم عموم
او ور ... ز حقانی وجود

فَاَوْحٰي اِلٰى عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰى ١١ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَاٰي ١٢ اَفَتُمَارُونَهُ عَلٰى مَا يَرٰي ١٣ وَلَقَدْ

پس وحی کرد به بنده اش آنچه وحی کرد تکذیب نکرد دل آنچه را میدید آیا پس مجادله میکنید او را آنچه میدید و بتحقیق

رَاٰهُ نَزْلَةً اُخْرٰى ١٤ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى ١٥ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَاْوٰى ١٦ اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشٰي

که دیدش بار دیگر نزد سدرة المنتهى که نزد آنست بهشت آرامگاه هنگامیکه پوشیده سدره را آنچه پوشیده

١٧ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى ١٧ لَقَدْ رَاٰى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى ١٩

بگردید جانبی چشم وتجاوز از حد ننمود تحقیق که دیدار آیتهای پروردگارش که بود بزرگ

وحی کرد او بس سوی بنده‌اش — آنچه وحی او کرد و بد رسیده‌اش
کشف او عاری از جبریل بود — همرهش در سیر دل جبریل بود
بار دیگر دید مر جبریل را — در همان صورت سدره مصطفی
شی نماند ماوراء آن کجاست — برین از درك عقول و حدود خاست
نور عظمت آنکهان در دیدش — سدره را پوشنده بد پوشیدنش
چشم فیش میل ار سوئی نگشت — هم بران حدی که بود اندر گذشت
دید از آیات رب خود رسول

پس پیغمبر گفت آنرا دروغ — که عیان دید آنموج از فروغ
با محمد میکنید آیا جدال — را نچه در معراج دیدار کشف و حال
هست سدرة منتهی هفتم فلك — که نهایت باشد از سیر ملك
جنت الماوی بود نزدیك آن — هست ارواح شهیدارا مکان
دید یعنی احمد روشن عیان — مستند سدرة در نور جلال
سوی حق ... است ... او نظر — این بود تحقیق ماراغ البصر
اکثر از آن کاندر آید در عقول

اَفَرَاَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزّٰى ٢٠ وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى ٢١ اَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْاُنْثٰى ٢٢ تِلْكَ اِذًا

پس خبر دهید از لات وعزی وم ت سومی که دیگراست آیا مر شما راست مذکر و مر اوراست مونث این انگاه

قِسْمَةٌ ضِيزٰى ٢٣ اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاۤءٌ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاۤؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

بخش کردنیست مخالف عدالت نیست آن جز نامهائیکه نامیدید آنهارا شما ویدران شما نفرستاد خدا بآن هیچ حجتی

اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاۤءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدٰى ٢٤ اَمْ لِلْاِنْسَانِ مَا

پیروی نمیکنند مگر گمانرا وآنچه را خواهش دارد نفسهاشان وتحقیق آمد ایشانرا از پروردگارشان هدایت یا مر انسانراست آنچه آرزو

تَمَنّٰى ٢٥ فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُولٰى ٢٦ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ٢٧ اِلَّا

میکند پس مر خدار است آنجهان واینجهان وبسیاری از فرشته در آسمانهاست که کفایت نمیکند شفاعت ایشان چیزی مگر

مِنْ بَعْدِ اَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشَاۤءُ وَيَرْضٰى ٢٨ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلٰۤئِكَةَ

از بعد آنکه اذن دهد خدا برای کسیکه خواهد وخوشنود شود بدرستیکه آنانکه ایمان نمی‌آورند بآخرت هر آینه نام می‌نهند ملائکه را

تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى ٢٩ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

نام نهادن مونث ونیست مر ایشانرا بآن هیچ دانشی پیروی نمیکنند مگر گمانرا وبدرستیکه گمان کفایت نمیکند از حق

شَيْئًا ٣٠ فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ٣١ ذٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

چیزیرا پس اعراض کن از آنکه روی گرداند از ذکر ما وخواست جز زندگانی دنیا را آنست منتهای رسیدنشان از دانش

اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدٰى ٣٢

بدرستیکه پروردگار تو اوداناتر است بآنکه گمشد از راهش واو داناتر است بآنکه هدایت یافت

لات و عزی بنگرید آیا شما — وان منات آن سه‌مین بت راجا
بنگرید آیا کسند ار احتمال — خلق راچه آفریده ذوالجلال
مر شما را هست آیا نر ولد — بهر حق فرزند ماده می‌پسند

حاصل اینکه این سه بت کاعظم ترند — و اگر اندر نزدتان ازدیگرند
برشما آرند یا نفع و ضرر — یا کنند ازعابدانشان دفع شر
نزد بعض اینست یعنی که شما — دخترانرا خوار بینید از خطا

زنده درگور افکنید از ننگشان
میزید از بدخلی بی ننگشان
اینچنین قسمت نباشد استوار
که شما به را نمائید اختیار
هم پدرهاتان که این اسمارا
هشته‌اند این نامهای خام را
پیروی نکنند درآن و بیش
جز گمان وجز هوای نفس خویش
هست آیا آدمی را آنچه او
می‌نماید در مهمات آرزو
هرچه را خواهد بهرکس میدهد
بی‌زامرش کی بکس چیزی رسد
آن شفاعتها نکنند هیچ سود
جز رسد اذن حق سلطان جود
آنکسان کایشان ندار آخرت
نیستشان ایمان بدون معذرت
نیست هیچ از علم ایشان‌ران
پیروی نکند جز ظن و گمان
پس‌بگردان روی ازآنکو درملا
رو بگردانیده است از ذکرما
غایت اینست از رسیدنهایشان
زد علم و دانش اندر رایشان
رب تو داناتراست ای رهنماه
بر کسی کاوگشته گمراه او رراه
لات و عزی‌که نامند ازجه‌رو
پس پرستید این‌بود بد یا نکو
این بتان نبوند جز اسماء چند
که شما هشتید نام از بدپسند
حق نیفرستاده برآن حجتی
نزد عقلش نیست یکجو صحتی
هم متحقق آمده است اندر درب
آنچه باشد بر هدایتشان سبب
پس خدارا باشد امر هرجهت
مملکت دنیا و ملك آخرت
ای بسا بر افرشتگان آسمان
چشم دارند ازشفاعت مشرکان
بهرهرکس خواهد وپسندد او
ندهد آن در خواستن خفی نکو
بر ملایك نام ندهد از پسند
آنجنان نی‌که بر نسوان نهند
ظن ندهد سود ازحق هیچ جز
یعنی از اصل حقیقت در تمیز
خواسته نی ازعملها در بسیج
جز حیوة دنیوی نیست هیچ
هم و همتشان بود یعنی تمام
صرف لذتهای دنیا راهنماه
هم بود اعلم بهر ره یافته
ور ایمان قبس آگه یافته

وَ لِلّٰهِ مٰافِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰافِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اَسٰآؤُا بِمٰا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ اَحْسَنُوا

ومرخداراست آنچه‌در آسمانها وآنچه‌در زمین‌است تاجزادهد آنانراکه بدی کردند بآنچه‌کردند وجزادهد آنانراکه خوبی کردند

بِالْحُسْنٰي ٣٢ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰآئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوٰاحِشَ اِلَّا اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ

بخوبی آنانکه اجتناب‌مینمایند از بزرگهای گناه وکارهای زشت مگرصغیره بدرستیکه‌پروردگارتوفراخ آمرزش‌است او

اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَ اِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ فَلٰا تُزَكُّوا اَنْفُسَكُمْ

داناتراست بشماهنگامیکه که‌پدیدآوردشمارا ازرمین وهنگامیکه‌شمابودید اطفال رحم‌درشکمهای مادرانتان پس پاك‌شمارید نفسهاتانرا

هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰي ٣٤ اَفَرَاَيْتَ الَّذِي تَوَلّٰي ٣٥ وَاَعْطٰي قَلِيلًا وَاَكْدٰي ٣٦ اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

اوداناتراست بآنکه‌پرهیزکارشد آیاپس‌دیدی کسیراکه‌روی‌گردان‌شد ودادا اندکی وامساك نمود آیانزداوست‌علم غیب

فَهُوَ يَرٰي ٣٧ اَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسٰي ٣٨ وَ اِبْرٰاهِيمَ الَّذِي وَفّٰي ٣٩ اَلّٰا تَزِرُ

پس‌اومی‌بیند آیاخبرکرده‌نشد بآنچه درصحیفهای‌موسی‌است وابراهیم که‌تمام اداکرد که‌بر نمیدارد بردارنده

وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰي ٤٠

بار گناه دیگری‌را

هست‌حق‌راآنچه‌درارض‌وسماست
راسفل‌واعلی‌که برجایش‌سزاست
تا جزا بدهد بدانرا برعمل
هم‌نیکان اجر نیکی بی‌بدل
آنکسانکه مینمایند اجتناب
از گناهان بزرك اندر حساب
جز صغیره کان‌بود سهل ازگناه
هست مغفور آن بنزدیك اله
اوست داناتر باحوال شما
آفرید او ازرمینتان چون بجا
نفس خود را پس بستائید هیچ
یاد آرید آن فساد پیچ پیچ
دیدی آیا آنکه گردانید رو
کرد اعطا اندکی ازمال او
تا بدان بدلش ببخشد حق گناه
داشت باقی را ز بهرخود نگاه
گفت وزرترا که ازوی‌دلخوری
مجرم بده برمن آن با اشتری
نی شده است‌آیاخبرزانچه‌براست
درصحف موسی وابراهیم راست
درصحف این هردورا باشدبحق
ضبط از پروردگار ماخلق
کرده خلق اواس‌وجن‌رابرنظام
طاعت حق تا نمایند این تمام
بربدان بدهد جزای آن بدی
برنکوکاران ثواب سرمدی
وزفواحش‌کان بود زشت وقبیح
می‌کشدبرشرك اصرارش صریح
رب تو بسیار آمرزنده است
عفو وغفرانش فزون بربنده است
آنزمان کاندر بطون امهات
خود شما بودید خرد و بی‌ثبات
اوست داناتر بپرهیزندگان
که بود اعمالش ازاخلاص جان
رو بگردانید یعنی از جهاد
داد مالی کم بجبران فساد
علم غیب آیا بود در پیش او
تابداند کیست وزرانديش او
حق نماید ازمن آنرابارخواست
چونکه میزان عملها گشت راست
آنکه بر نیکی نمودی او وفا
آنچه را مأمور می‌بود ازخدا
اینکه بردارنده نبود هیچکس
بار جرم دیگرانرا یکنفس

وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسانِ اِلاّ ما سَعٰي ٤١ وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرٰى ٤٢ ثُمَّ يُجْزٰيهُ الْجَزٰاۤءَ الْاَوْفٰى ٤٣

وآنكه نيست مر انسان را جز آنچه كوشش نمود و آنكه سعيش بزودی ديده خواهد شد پس جزا داده شود جزای تمامتر

وَ اَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى ٤٤ وَ اَنَّهُ هُوَ اَضْحَكَ وَ اَبْكٰى ٤٥ وَ اَنَّهُ هُوَ اَماتَ وَ اَحْيٰى ٤٦ وَ اَنَّهُ

وآنكه بسوی پروردگار تواست نهايت كارها وآنكه بدرستيكه او خنداند وگرياند وآنكه او بميراند وزنده گرداند وآنكه

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤٧ مِنْ نُطْفَةٍ اِذا تُمْنٰى ٤٨ وَ اَنَّ عَلَيْهِ النَّشْاَةَ الْاُخْرٰى ٤٩ وَ اَنَّهُ

او آفريد دو صنف مذكر ومؤنث از نطفه چون ريخته شد وآنكه بر اوست پديد كردن ديگر وآنكه

هُوَ اَغْنٰى وَ اَقْنٰى ٥٠ وَ اَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰى ٥١ وَ اَنَّهُ اَهْلَكَ عاداً الْاُولٰى ٥٢ وَ ثَمُودَ فَما

او غنی گردانيد وسرمايه داد واوست پروردگار ستاره شعری وآنكه او هلاك گردانيد عاد نخستين را وثمود را پس باقی

اَبْقٰى ٥٣ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كانُوا هُمْ اَظْلَمَ وَ اَطْغٰى ٥٤ وَالْمُؤْتَفِكَةَ اَهْوٰى ٥٥ فَغَشّٰيها

نگذاشت وقوم نوح را از پيش بدرستيكه ايشان بودند ايشان ستمكارتر وطاغی تر وآن زير و زبر شده ها را فرو افكند پس پوشانيد اورا

ما غَشّٰى ٥٦ فَبِاَيِّ آلاۤءِ رَبِّكَ تَتَمارٰى ٥٧ هٰذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْاُولٰى ٥٨ اَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ

آنچه پوشانيد پس بكدام يك از نعمتهای پروردگارت شك می آری اين بيم كننده ايست از جنس بيم كنندگان نخستين نزديك شد آن نزديك شونده نيست

لَها مِنْ دُونِ اللّٰهِ كاشِفَةٌ ٥٩ اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ٦٠ وَ تَضْحَكُونَ وَلا تَبْكُونَ ٦١ وَاَنْتُمْ

مر آنرا از غير خدا دفع كننده آيا پس از اين سخن تعجب می كنيد وميخنديد ونمی گرييد وشمائيد

سامِدُونَ ٦٢ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا

غافلان پس سجده كنيد مر خدای را واورا پرستيد

وایکه باشد سعی بر یکی روا — لیس الانسان الا ما سعی
پس شود پاداش داده برحرا — بر تمامی آنچه دارد اقتضا
درصحیفه آن دو باشد نیز این — کو بخنداند بگریاند یقین
وانکه او میراند و زنده کند — قدرت خود تا نماینده کند
خود ز نطفهٔ مادهٔ و نر تا کجا — در تمنا گشت از ایشان جدا
اوست آنکس که تواند ساز داو — هم دهد سرمایه و نوازد او
رب شعری گفت اد آن کاندر عرب — می پرستیدند آن کوکب شب
برخلاف اختران که یك بیك — سیرشان ازعرض باشد در فلك
اولین بودند ایشان در هلاك — بعد نوح از امتان برروی خاك
هم ثمود آورد ایشانرا بسر — پس بجا نگذاشت زایشان یکنفر
جمله شهرستان قوم لوط را — کردهم در لحظهٔ گرد هوا
پس زنعمتهای ربت بر کدام — میکنی شك یادراین جمله وکلام
بساعتی نزدیك شدکه خواهد آن — گشت نزدیك از یقین نی ازگمان
افمن هذا الحدیث تعجبون — یعنی ازقرآن شگفت آرید چون
خود شما بازی کننده و غافلید — بر هلاك خود زغفلت عاجلید
ای عبادم برخشوع آرید رو

آدمی گرد آنچه سعی اندر عمل — زود بیند اجر خود راما حصل
وایکه باشد سوی ربت در رجوع — منتهای کار خلق اندر وقوع
باغ را خنداند از باد صبا — ابر را گریاند از بهر نوا
وانکه آورد ازخلایق درظهور — ازدوصنف یعنی اناث وهم ذکور
وانکه بعدازموت مارا برخواست — نشأ دیگر که آن روز جزاست
درصحف هم باشداین گرانقدار — رب شعری باشدآن پروردگار
اختصاص اینکه سیر اومطول — باشد اندر آسمان ضدالعقول
وانکه آن پروردگار مهروماه — کرد قوم عاد اولی را تباه
یا که اولی بوده‌اند از مردمان — درغنا ومکنت و تاب و توان
قوم نوح از پیشترهم کانگروه — اظلم واطغی بدندی از وجوه
پس بپوشاند زبر سنگها — آنچه پوشاند در فرسنگها
این نبی باشد نذیری ازچند — زان نذر کاندر نخستین بوده‌اند
نیست کس ظاهر کنندهٔ وقت آن — از خلایق جز خدای راز دان
می بخندید ازچنین آیت چنان — وزوعیدش مینگرئید ایچ هان
هست مروی چونکه این آیت رسید — کس پیمبر را دگر خندان ندید
فاسجدوالله و ادعوا واعبدوا



سُورَةُ الْقَمَرِ خَمْسٌ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ ۱ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۲ وَ كَذَّبُوا

نزدیک شده است و شکافت خورد ماه واگر بینند آیتی روی گردانند وگویند سحریست همیشگی وتکذیب کردند

وَاتَّبَعُوا اَهْوٰاۤئَهُمْ وَ كُلُّ اَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ۳ وَ لَقَدْ جٰاۤئَهُمْ مِنَ الْاَنْبٰاۤءِ مٰافِيهِ مُزْدَجَرٌ ۴ حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ

وپیروی شدند خواهشهاشان را وهر امری قرار گرفته است وبتحقیق آمد ایشان را از اخبار آنچه در آنست منزجر شدن حکمتی است کامل

فَمٰا تُغْنِ النُّذُرُ ۵ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدّٰاعِ اِلٰى شَيْءٍ نُكُرٍ ۶ خُشَّعًا اَبْصٰارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ

پس سود نمیدهد بیم دادن پس اعراض کن از ایشان روزیکه میخواند خواننده سوی چیز ناخوش داشته فرورفته چشمهاشان بیرون آیند از

الْاَجْدٰاثِ كَاَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ ۷ مُهْطِعِينَ اِلَى الدّٰاعِ يَقُولُ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا يَوْمٌ عَسِرٌ ۸

قبرها گویا ایشانند ملخ پراکنده شتابروندگان سوی آن خواننده گویند کافران که این روزیست دشوار

اقتربت الساعة و انشق القمر	وقت شد نزدیک ومه شکافت بر	هست اغلب اهل ملت را قبول	که قمر شق شد بانگشت رسول
بعض هم گویند هست این انشقاق	از علامات قیامت در سیاق	آنکه گفت این گشت واقع راست گفت	خود قیامت اندر است اندر نهفت
از نشانهایش بود شق قمر	نیست این معنی شکفت اندر نظر	داده باشد گر قیامت را نشان	در وجود خویشتن بر منکران
نزد عارف این معانی بین است	گر فهمد سینه چشمی ممکن است	گر ببینند آیتی این کافران	از علامتهای قدرت در زمان
میکنند اعراض اندر جهر و سر	می بگویند اینست سحری مستمر	مهر را دارند بر کذب وکنند	پیروی راه هوای خود بکش چند
کل امر مستقر گیرد قرار	جای خود هر امر یعنی در مدار	آمد اهل مکه را در ناحیه	از خبرهای قرون ماضیه
آنچه در آن بار دارنده بود	از مناهی کفت بنده بود	حکمتی بالغ در آنست از مقال	که رسیده است آن بسر حد کمال
حکمة بالغ فما تغنی النذر	یوم یدع الداع الی شیئی نکر	سود ندهند انبیا بر امان	نشنوند از حرفشان را رایگان
پس بگردان روی از ایشان بیحدال	تا شوی مأمور از حق بر قتال	آنچنان روزیکه خواند از سرشت	آن یکی خواننده بر شیئی زشت
چشمهاشان آنزمان افتاده پیش	که درآیند از قبور از خوف خویش	گوئی ایشانند روز واهمه	چون ملخهای پراکنده همه
جانب داعی شتابند آنزمان	یا که گردنها کشند از هر مکان	کافران گویند از شوریده بخت	این بما روزیست بس دشوار وسخت

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنٰا وَ قٰالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۱۰ فَدَعٰا رَبَّهُ اَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح پس تکذیب کردند بنده ما را وگفتند دیوانه ایست وزجر کرده شده پس خواند پروردگارش را که بدرستیکه من مغلوبم پس انتقام بکش

۱۱ فَفَتَحْنٰا اَبْوٰابَ السَّمٰاۤءِ بِمٰاۤءٍ مُنْهَمِرٍ ۱۲ وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمٰاۤءُ عَلٰى اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۱۳

پس گشودیم درهای آسمان را بآبی سخت ریزنده وروان کردیم از زمین چشمها پس بهم پیوست آب بر کاری که بدرستیکه قرارداده شده بود

وَ حَمَلْنٰاهُ عَلٰى ذٰاتِ اَلْوٰاحٍ وَ دُسُرٍ ۱۴ تَجْرِي بِاَعْيُنِنٰا جَزٰاۤءً لِمَنْ كٰانَ كُفِرَ ۱۵ وَ لَقَدْ تَرَكْنٰاهٰا

وبرداشتیم آنرا بر صاحب تختهائی ومیخهائی که میرفت بنگاهداشت ما جزای برای کسیکه بود انکار کرده شده و بحقیقت گذاشتیم آنرا

آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۱۶ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ ۱۷ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

آیتی پس آیا هست هیچ پندگیرنده پس چگونه بود عذابم وبیم دادنم وبتحقیق آسان کردیم قرآنرا برای پند پس آیا هست

مِنْ مُدَّكِرٍ ١٨ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ١٩ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي

هیچ پندگیرنده تکذیب نمودند عاد پس چگونه بود عذابم و بیم‌دادنم بدرستیکه ما فرستادیم برایشان بادی پرخروش در

يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ٢٠ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ٢١ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ

روز شومی استمرار دارنده که بر می‌کند مردم را که گویا ایشان بودند تنهای خرمای کنده از بیخ پس چگونه بود عذابم و بیم دادنم

٢٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٢٣

و بتحقیق آسان کردیم قرآن را از برای پند پس آیا هست هیچ پندگیرنده

پیشتر از قوم تو اندر وضوح
این بود دیوانه گفتند آن گروه
رب خود را پس دعا کرد او بسر
هم چون ارض را اندر عیان
پس بکشتی حمل او کردیم ما
ایست معنای این کان کفر
پس چگونه بد عقوبتهای من
هیچ پس باشد قبول آرنده
پس چسان بود آن عذاب و بیم ما
مردمان را کندی از جا مستمر
پس چگونه بود آیا آن عذاب

کرده تکذیب از قیامت قوم نوح
با ردعوت ماند و آمد بر ستوه
که منم مغلوب ربی فانتصر
ساختیم از هر طرف هر جا روان
که بدارا تختها و میخها
که بدیدش قوم بر کفران مصر
همچنین انذار و آیتهای من
منبسط تا گردند از وی سدة
چون روان شد باد با تعلیم ما
کانهم اعجاز نخل منقعر
که برایشان روی بنمود از رحجاب
سهل ما کردیم قرآنرا حبیب

داشتندی این گروه بفروغ
وار دچار بد قول ایشان ناسزا
بر بگشودیم ابواب سما
شد ملاقی آنها با یکدگر
با نگهداری ما مرفت آن
باقی آنرا در جهان هشتیم چند
سهل ما کردیم قرآنرا عیان
عادهم کردند تکذیب از رسل
باد صرصر را فرستادیم سخت
همچو تنهای درار نخلها
بیهده آسانکه در سوراخها
کست پس تا نند گیرد راه دین

بنده ما را همانا بر دروغ
جن زعقلش داشته استماعی که بار
ما بآبی سخت ریزان از هوا
آنچنان کاندازه بود اندر قدر
بر حرای نوح و احر مؤمنان
پس بود آیا کز این گیرند پند
در میان از بهر پند مردمان
چونکه دعوت کردشان اندر سبل
روز نحس مستمر بر شوم بخت
که بود کنده و افتاده هر کجا
میشد و میکند از جا کاخها

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ٢٤ فَقَالُوا أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ٢٥ ءَأُلْقِيَ

تکذیب کردند ثمود بیم کنندگان را پس گفتند آیا بشر است یکی که از ما است یکی پیروی کنیمش بدرستیکه ما آنگاه هر آینه باشیم در گمراهی و دیوانگی آیا افکنده

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ٢٦ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ٢٧ إِنَّا

شد ذکر بر او از میان ما بلکه او دروغگوی بسیار خودپسند است زود باشد که بدانند فردا که کیست دروغگوی خودپسند بدرستیکه

مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ ٢٨ وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ

ما ئیم فرستندگان ناقه بلائی مر ایشانرا پس چشم در راه باش ایشان را و صبر کن و آگاه کن ایشان را که آب قسمت است میان ایشان هر حصه آبی حاضر کرده شده است

٢٩ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ٣٠ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ٣١ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً

پس خواندند یارشان را پس متحمل شد پس پی کرد پس چگونه بود عذابم و بیم‌دادنم بدرستیکه ما فرستادیم برایشان فریادی

وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ٣٢ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٣٣

واحد پس شدند چون درهم شکسته خطیره‌ساز و بتحقیق آسان کردیم قرآنرا از برای پند پس آیا هست هیچ پندگیرنده

هم ز صالح کرده تکذیب آن ثمود ، بیم کردن را که از قوم او بود
در میان ما بود تنها و فرد ، به حشم دارد نه مالی این که کرد

پس بگفتند آدمی کر جنس ماست ، پیروی از وی کنیم آیا رواست
گر کنیم این در ضلال و آتشیم ، آتش سوزنده را هیزم کشیم

یا کنیم این گر که ما دیوانه‌ایم
گر بنا باشد که وحی آید زحق
زود پس دانند فردا این گروه
ما برون آریم ناقه مدیم
پس نگهبان باش بین تا چون کنند
روزی ایشان او روزی ناقه راست
یا ز بهر شرب هر کس در دو
یار خودرا پس خواندند آن عدو
گشت نازل پس عذاب ذوالمنن
پس شدند ایشان ز صیحه بیم دم
چای سنگ یعنی برد آنرا بکار

گمرهیرا در جهان افسانه‌ایم
ما ازاو باشیم اولی و احق
کیست کاذب کیست خودبین ازوجوه
فتنه ایشان را بدان مصر شدیم
باش هم صبوری درگرند
وانچنین حش از عذابهای ماست
مشدی حاضر چو آمد روز او
بد قدار ابن سالف کیه جو
پس چگونه بد عذاب و بیم من
چون درخت خشك شكسته بهم
چونکه خواهد زد بنیاد حدار
سهل ما کردیم قرآن بهر پند

گشته القا کرده آیا او بوحی
ملکه کذاست او وخودپسند
پس طلب کردند ازوی تا چون
پس حضاب ازحق صالح شد سر
زآب چشمه آگه ایشانرا تا
کل شرب محتضر یعنی قریب
بر کسی بمدسرور زان حش هیچ
در ره ناقه نشست از کینه وی
صیحهٔ واحد فرستادیم رود
که کند صاحب حظیره جمع آن
یا گیاهی حشك کاندروقت خورد
هست آیا هیچ یاد آرنده چند

درمان ما کند تا امر وبهی
خواهد اندر قوم گردد ارجمند
آورد از سنگ ناقه ز آزمون
آنمورا فارتقبهم واصطبر
که بود مابینشان قسمت زما
کند حاضر هر کسیرا زان حبیب
پس شدند ایشان عکر پیچ پیچ
ناقه را ازتیغ عدوان کرد پی
ما برایشان وان دم جبریل بود
بهر حفظ سقف انبار و دکان
گوسفندان درخطیره کرده خورد

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ٣٤ اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً اِلاَّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ٣٥ نِعْمَةً مِنْ

تکذیب کردند قوم لوط بیم دهندگان را بدرستیکه ما فرستادیم برایشان تندباد سنگریزه باش جز آل لوط که نجات دادیمشان در سحر نعمتی از

عِنْدِنَا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ٣٦ وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ٣٧ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ

نزد ما همچنین پاداش میدهیم کسیرا که شکر گذاری نمود و بحقیقت ترسانیدشان از گرفتن پس مجادله نمودند با آنچه بیم داده میشدند و بتحقیق خواهان کام شدند او را از

ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ٣٨ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ٣٩ فَذُوقُوا عَذَابِي

مهمانانش پس محو کردیم چشمهاشان را پس چشید عذابم را و بیم دادنم و بتحقیق آمد ایشان را اول روز عذابی برقرار پس چشید عذابم

وَنُذُرِ ٤٠ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٤١ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ٤٢

و بیم دادنم را و بتحقیق آسان گردانیدیم قرآن را برای پند آیا هست هیچ پند گیرنده و بدرستیکه آمد آل فرعون را آنچه بآن انذار کرده میشود

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَاَخَذْنَاهُمْ اَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ٤٣ اَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اُولٰئِكُمْ اَمْ لَكُمْ

تکذیب کردند آیتهای ما را همه‌اش پس گرفتیم ایشان را گرفتن عالی توانا آیا کافران شما بهترند از ایشان یا شما راست امان نامه

بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ٤٤ اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ٤٥ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ٤٦

در کتابها یا میگویند ما باهمیم انتقام کشندگان زود باشد که هزیمت داده شوند آن جمع و برگردانیده شوند پشت در

لوط را کردند تکذیب اینچنین
او و دختر های اورا در سحر
قوم خودرا می‌بترسانید لوط
هم طلب کردند اندر جستجو
پس چشید اینك عذاب پس الم
پس چشید البته زان رنجی که لوط
هم بفرعون و بقومش بیم ده
پس گرفتیم آنگروه مقتدر
یا بقوت یا عدد از این گروه
یا شمارا در زبر باشد برات

قوم او راندارها بر آن و این
باد برهاندیم زان رنج وخطر
از گرفتنهای ما گاه سقوط
بر مراد خویش مهمانان ازو
وانچه مازان برشما دادیم بیم
بیمشان میداد کردانیك هبوط
آمد یعنی موسی گردون سه
چیست تا اخذ عزیز مقتدر
که بیان شد حالشان یا درشکوه
کانکه کافر شد بود اورا نجات
منهزم کردند زود این جمع پر

ما فرستادیم بادی سنگبار
بودشان این نعمتی از نزد ما
پس شك آوردند ایشان بر نذر
چشمهاشان محو پس کردیم ما
کرد وقت فجرشان پس بامداد
سهل ما کردیم قرآنرا فهم
پس دروغ انگاشتند آیات ما
آنکسانیکه نگرویدند ازشما
بهترند آیا که درآئین و کیش
یا که میگویند کفار از امام
حرب چو آید ویولون الدبر

سوی ایشان غیرلوط واهل ویار
همچنین بدهیم شاکر را جزا
وان بلی وبند وعظ همچو در
می‌فتادندی بروی چشمها
آن عذاب مستقر کاو وعده داد
کیست آیا پس کش از بداست سهم
کل آنرا عاقل از سطوات ما
بهترند ای اهل مکه در نوا
یا ازایشان هیچه ندارند بیش
مجتمع باشیم ما در انتقام

بَلِ السّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسّاعَةُ اَدْهٰى وَ اَمَرُّ ٤٧ اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ ٤٨ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي

بلکه قیامت است وعده‌گاه ایشان و قیامت سخت‌است در بلیه و کریه‌تر و تلخ‌تر بدرستیکه گناهکاران هستند در گمراهی و آتشهای سوزان روزیکه کشیده میشوند در

النّارِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ٤٩ اِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ ٥٠ وَ ما اَمْرُنا اِلّا واحِدَةٌ

آتش بر روهاشان بچشید مس کردن دوزخ را بدرستیکه ما هر چیزی آفریدیم آنرا باندازه و نیست امر ما مگر واحدی

كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ٥١ وَ لَقَدْ اَهْلَكْنا اَشْياعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ٥٢ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ٥٣

چون نگریستن چشم شتاب و بتحقیق هلاک کردیم امثال شما را پس آیا هست هیچ پندگیرنده و هر چیزی که کردند آنرا در کتابهاست

وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ٥٤ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ ٥٥ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

و هر صغیره و کبیره نوشته شده است بدرستیکه پرهیزکارانند در بهشتهائی و انهار در مجلس پسندیده نزد پادشاهی توانا

بل بود روز قیامت از قرار | وعده‌گاه اصلی ایشان را بسر
هست ساعت صعب‌تر هم سخت‌تر | از عذاب بدر قتل و اسر و ضر
داهیه باشد بسیار شدید | که بدفعش حیله نبود پدید
مجرمین اندر ضلال و آتشند | روزی آنسان که در آتش کشند
سوی دوزخشان کشند از روی و سر | که چشید از سودن و مس سقر
پس ز عدل خود بیان سازد که ما | هرچه را کردیم خلق از اقتضا
هست آنرا در وجود اندازهٔ | کش بود لایق حد و آوازهٔ
نیست امر ما بغیر از یک سخن | چون کنیم ایجاد شیئی در زمن
جاری از یک حرف کن گردد دگر | هست در سرعت کلمح بالبصر
ما تبه کردیم در ماضی اجله | مثلشان پس از قرون ماضیه
هیچ آیا هست پندپذیرندهٔ | پند یعنی از شما گیرندهٔ
کل شیئی فعلوه فی الزبر | نامها از اعمالشان گردیده پر
یا که اندر لوح محفوظست ضبط | جملگی اعمالشان سهو و خبط
هست هر خورد و بزرگی از فعال | ثبت اندر لوح اندر کل حال
متقین در جنت و نهرها | هستشان از انواع نعمت بهرها
قوم دیگر از گروه متقین | برترند و حالشان هست از یقین
در مکان و مجلس صدق استوار | نزد شاهی مالک ذوالاقتدار
مقعد صدق ملیک مقتدر | وحدت ذاتیه است از وجه سر
هست جای عاشقان محو مست | که ندارند آگهی از هرچه هست
وصف آن ناید بگفتار و بیان | بی‌نشانند اهلش از نام و نشان

گذشتن حضرت موسی ع بویرانهٔ و دیدن غریبی را

بود روزی میرفت موسی سوی طور | تا شود مستغرق بحر حضور
شد عبورش از در ویرانهٔ | پس شنید او نالهٔ مستانهٔ
چون نگه کرد اندران اخشوبات | دید عریانی که جمله او نجات
خشت زیر سر پلاسی در برش | داشت زاری زیر لب با دلبرش
کای خدا تو آگهی از عزم | همره فقر و جوع و رنج و سقم
اینچنین باشد که سپی جان من | واقفی از فقر و استیصال من
شد چو موسی در مناجات و نیاز | آمد او را پس خطاب از دلنواز
گرچه حال آن فقیر خسته جان | مرحمت برما مکردی ایرمان
گفت خود آگهی از احوال حق | اول و آخر تو دانای حال خلق
او حدیث از وحدت خود مینمود | مشنودی آنچه میگفت آن ودود
پس خطاب آمد که از ما بر پیام | سوی او بسپار تحیات و سلام
تو نه تنها که من یار توام | مونس و همراز و غمخوار توام
موسی آمد گفت پیغام اله | دید رد مرد و افتاد او براه
موسی آمد بردوش راه دیر | تا که بردارد جنازه آن فقیر
دید آثاری از آن درویش نیست | جز پلاس وحشی آنجا بیش نیست
گفت یارب چو شد این یا کجاست | گرگ خوردش یا زمین بردش فرو
پس ندا شد وحی از رب البشر | کاین گمان بر دوستان ما مبر
قابض ارواح بروی ره نبرد | تا نماید قبض روحش چونکه مرد
خواست رضوان روح او را در جنان | تهمت گوید جنت از روی نشان
گفت یارب پس چه شد آن ناکس | گفت شد نزد ملیک مقتدر
این مقام از جنتها بالاتر است | وحدت ذاتیه را اندر خور است
اهل آن در بحر توحیدند غرق | نیستشان هیچ آگهی از جمع و فرق
عشق آمد جمله دفترها بشست | راه عشق الا خراباتی نجست
مقعد صدق آن خرابات فناست | هستی آنجا محض ذات کبریاست

سورة الرَّحمن ثمانٍ وَسَبعُونَ آيَة وَ هِيَ مكّيَّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ٢ خَلَقَ الْاِنْسانَ ٣ عَلَّمَهُ الْبَيانَ ٤ اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ ٥ وَ النَّجْمُ وَ

خدای بخشاینده بعدم داد قرآنرا آفرید انسانرا آموزانیدش بیانرا آفتاب وماه بحسابند وستاره یا

الشَّجَرُ يَسْجُدانِ ٦ وَالسَّمٰاءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْميزانَ ٧ اَلّا تَطْغَوْا فِي الْميزانِ ٨ وَ اَقيمُوا الْوَزْنَ

گیاه ودرخت سجود میکنند وآسمان بلند گردانیدش وقرار داد ترازورا که تعدی مکنید در میزان عدالت وبرپا دارید سنجیدنرا

بِالْقِسْطِ وَلا تُخْسِرُوا الْميزانَ ٩

بعدل وکم مکنید میزانرا

رحمت اول عدم را بود کرد
هست رحمن اسم رب مستعان
داد یعنی عقل قرآن تمام
چونکه این سوره بتعداد نعم
سورة الرحمن از آنش ساخت نام
معنی رحمانست آنکو بی سبب
وانکه در نوع بشر مخصوص بود
از حقیقت چون بصورت رد عدم
بر کدامین تا کنند انکار کس
اول اورا داد نطق اعنی تمر
گفت جاری میشود خورشید وماه
ذکر آن زان کرد از بهر عباد
باشد از نفع فروش زان یکی
هر گیاه و هر شجر کاندر نبود
امر کرد اشیی بعدل اندر ظهور
عدل واصافت اصل اندر روش
که بپا دارید میزانرا تمام
کم دهی کم میکند از مایهات
تو ندانی سر آن کمتر دهی
پس مکن میل از ترازو یا علم
قدر آن باید کند انصاف وداد

نام حق مفتاح گنج رحمتست
در دوم تکمیل دین از جود کرد
رد ابداع زمین و آسمان
کرد خلقت چونکه انسانرا بنام
گشته مقصود از خطاب ذوالکرم
زانکه رحمن شد زمنعم اسم عام
رحمتش واسع بود بر کل شئی
آمدش قرآن ز جمع خود فرود
کرد قرآن را باو تعلیم هم
این بیان را زان مکرر کرد پس
گفت عنه الناس زین شد عریر
با حساب اندر فلک بی اشتباه
که بر ایشان نفع آن باشد زیاد
روز وشب گر هوش داری اندکی
از زمین روید ؟ کند حق را سجود
تا ز میزان نگذرید اندر امور
داد عالمرا بعدلش پرورش
که ز سنجیدن بیارید ارتطام
خشک میگشت ارچه شیر دایهات
ده فروتر بمدی بر ترحقی
کر حساب و احر خلق آری تو کم
بر خود افزود از تعلق انصاف داد

بر ظهور خلق اصل وعلت است
آن نخستین رحمت رحمانی است
کرد قرآن بر نبی تعلیم حق
پس بیان آموختش یعنی نهاد
هست دروی ذکر نعمت محتوی
فیض رحمانیش اندر نسق
مظهر جمع که انسان نام اوست
درمقام جمع قرآن با رسول
تا شنو کاو ذکر نعمتهای خویش
آدمی تا آرد آلایش یاد
هست چون دروی تمیزیك وبد
هستشان یعنی مقرر سیر وطور
فصلها و وقتها و ماه و سال
ابتدا کرد او بذکر نیرین
آسمانرا داد رفعت بر زمین
عدل بیش آرید اندر دخل وخرج
بر اقیموا الوزن بالقسط او دگر
تا بوقت وضع میزان معتدل
ای یکی بود از هر ارش کاشتم
ناله آری گر نه بردم جامه سال
منحصر بود میزان این قصور
قسط پس باشد یك از اعضای او

رحمت خاص رحیمی ثانی است
یا باستعداد انسان در نسق
دروی آن نطق ممیز از رشاد
از مهم دنیوی و اخروی
گشت جاری بر تمام ماخلق
در بیان مخصوص ارا نام اوست
یك حقیقت بود گرداری قبول
بر خلایق میکند بر اندازه بیش
میکند تکرار نعمتها که داد
کرد بهرش ذکر نعمتهای خود
دیگر اندر ابیع اندر سیر خود بدور
میشود شناخته زان لامحال
زانکه باشد اصل نعمتها متین
وضع میزان کرد از عدل متین
تا نگردد زندگانی هرج ومرج
کرد تاکید عدالت بر بشر
درقیامت کس نگردد منفعل
آری از جاری کت آمد زیر دم
ناله کم کن زانکه کم کردی رکیل
هر کسی راهست شغلی از امور
یاد آری تا ز نعمتهای او

وَالْاَرْضَ وَضَعَها لِلْاَنامِ ١٠ فيها فاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذاتُ الْاَكْمامِ ١١ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحانُ

وزمین فرو گستردش برای مردمان در آنست میوه ودرخت خرمای صاحب غلافهای خوشبو ودانه صاحب برك ورستنی خوشبوی

١٢ فَبِاَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ١٣ خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ ١٤ وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ

پس بکدام یك نعمتهای پروردگار تان تکذیب میکنید آفرید انسانرا از گل خشك مانند سفال پخته وآفرید جنرا از شعله بیدودی

مِنْ نارٍ ١٥ فَبِاَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ١٦ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ١٧ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ١٨ فَبِاَيِّ آلاءِ

از آتش پس بکدام یك نعمتهای پروردگار تان تکذیب میکنید پروردگار دو مشرق وپروردگار دو مغرب پس بکدام یك نعمتها

رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ١٩ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ ٢٠ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ ٢١ فَبِاَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ

پروردگار تان تکذیب میکنید سر داد دو دریارا که بهم میرسند میانشان حایلی است که زیادتی بهم نمیکند پس بکدام یك نعمتهای پروردگار تان تکذیب میکنید

۲۲ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ۲۳ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۴ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي

بیرون می‌آید از آندو لولؤ ومرجان پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید ومر اوراست کشتیهای رونده در

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۲۵ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۶

دریا چون کوهها پس کدام یك از نعمتهای پروردگارت تکذیب میکنید

ارض را بنهاد در آب این چنین
همدگر در منزل جان که بخلاف
همدگر آن دانها کو راست گاه
پس ریاحین کز زمین روئیدنیست
در کدامین نعمت پروردگار
باعث تکرار آن در هر مقام
زانکه از رسم سخن بیگانه
که زنی چون دست بروی در پسند
وان ابوالجن است و ابلیس عدد
از دو عنصر کاتش و باد است او
آن خدائی کاو ست رب المشرقین
یا بود زین هر دو مقصود اله
خود شما دارید از حق اختصاص
ساحت جاری آن دو بر رای فور
سطحشان باهم بدیدی تیمس
نفع بحر شور و شیرین برعدد
زین دو دریا لؤلؤ مرجان برون
روح بحر عذب و جسم آن بحر شور
زان دو گردد ... در التقا
هست اورا خود جوار منشئات
یاکند اشا ... در بحار

بهر مردم تا شوند آنرا مکس
بچه تا گردد بود اندر غلاف
برگهای خشك یعنی ...
خوردنی بر خلق وهم بوئیدنی است
پس کنید انکار پنهان و آشکار
هست لازم در فصاحت از کلام
خوی ... قصه و افسانه
هر دم آوازی شود از وی بلند
از زبانهٔ آتش او را آورید
آفریده گشت جن بی گفتگو
صبحی و شتوی و رب المغربین
مشرقین و مغربین مهر و مه
بر نظام این منافع و این خواص
آن یکی شیرین و دیگر تلخ و شور
داخل اندر هم نگردد از هراس
امن است از شمس اگر داری خبر
بهر نفع مردمان آید برون
نفس حیوانی برزخ بی فتور
آن عنوه ... و جزئی ما
در میان ... هلك جاری از جهات
در میان کوههای استوار
در چه نعمت پس ز خلاق مجید

اسرار هست از هر که محساب
د ... از هیچ داری همدمی
دانها و ... هر یك جدا
بوی خوش قوت است از بهر دماغ
این خطاب انحود تو بوی عرجس
لیك بداری تو کاین تکرارها
خلق آدم از گل خشك او تو بود
باطنش را پوست از جس مسد
گفته محیی الدین که زوج آتش است
در کدامین پس ز نعمتهای رب
... زمستانی و تابستانی است
خاصه‌ها هست بیرون از شمار
در کدامین نعمت حق پس شما
میرسد آن هر دو برهم در عیان
نشان باشد ز قدرت جاری
در کدامین نعمت پروردگار
هر دو بحرین است قصد از جسم و روح
... و نطفه روح اورا بس
در کدام از نعمت رب العباد
کش بود از هر طرف برداشته
معنی باشد عظیم این در نبود
... تکذیب پنهان ناپدید

خلق تا گردد ز آنها بهره یاب
گرد بهر ... با آدمی
قوت انسان است و حیوان از خدا
مغز را باشد ز بوی خوش سراغ
یا بمرد و زن بود یا جن و انس
هست دور از شیوهٔ گفتارها
چون گل پخته مجوف در نمود
روح حیوانش خواند اهل سر
در هوا مر روح و این شرحی خوش است
میکنید انکار این باشد عجب
بس تواند زین دو فصل آمد بدست
زین دو شرق و غرب اندر روزگار
میکنید انکار در جهر و خفا
من ایشان برزخ لا یبغیان
تو بفهمی بل رهیدش عاجزی
پس شما دارید تکذیب از قرار
در وجود آدمی اندر شروح
... احداد هیولائی کدر
پس شما دارید تکذیب ... ادنهاد
بادبانهای ... ... افراشته
... ز تجارتها و سود

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۲۷ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۲۸ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

هر کس که بر آنست در معرض فناست وباقی میماند ذات پروردگار تو که صاحب جلال و گرامی داشتن است پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید

۲۹ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۳۰ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۱

سئوال میکند از او هر که در آسمانها و زمین است هر روز او در کاریست پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۳۲ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۳

زود باشد بپردازیم شمارا ای دو گرانمایه نوع پس کدام یك از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید

هر که هست اندر زمین فانی شود
زین عدم نبود مراد الا فنا
چیست اندر جای عرض امتنان
یادمردن کردن آن خود طاعت است
رستن اعنی از مقامات وجود

مانده باقی ذات وبرداز شود
زنده آن باشد که هست از خود بپا
د ... اعدام فنا اندر بیان
در یقین یاداش طاعت جنت است
پایه پایه تا لقای شاه جود

وجه رب ذوالجلال ذوالکرم
پس بنعمتهای آن رب الانام
بردو وجه است آن یکی کر یاد مرگ
برد خاصان لیك ذکر این فنا
در تصور نیست به زین نعمتی

هست و هستیها شود یکجا عدم
مر شمارا هست انکار از کدام
بهر خود سازد هر آنکس ساز و برگ
باشد آن کز بعد او باشد بقا
که شود شه مفلسی ذی عزتی

پس نهد گرمنت او برما محاست ، کاین فنارا درقفا اینسان بقاست ، گفت آنهم تاشود شکرت مزید ، در سپاس افزون شود قرب وامید
خواهد او تا فرقها یابند تاج ، نی که دارد بر سر و تاج احتیاج ، حاجت از وی هر که در ارض و سماست ، خواهد و هر روز در کاری خداست
بخشد و آمرزد و روزی دهد ، رهروانرا فتح و فیروزی دهد ، هر دمش هست از شان کاف و نون ، در تجلیهای اعمالش شئون
بر کدام از نعمت رب البشر ، پس شمارا هست تکذیبی دگر ، زود فارغ از شما گردیم ما ، ایگروه انس و جن اندر جزا
که گرانبارید یا قومی گران ، ایست تهدیدی ز حق بر بندگان ، در سمرغ هست اسراری خفی ، لیک گردد از انکشافش بر صفی
که مگر گریابی این راز خوش ، ما فلندر فارغ از کونین باش ، زین گذشتم زود باشد کز شما ، فارغ آئیم ای دو قوم اندر جزا
بر کدام از نعمت حق میکنند ، پس شما تکذیب گردارید دید

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

ایجماعت جن وانس اگر توانید کهبگریزید بیرون روید از اطراف آسمانها وزمین بیرون روید بیرون وانمیروید

اِلَّا بِسُلْطَانٍ ٣٣ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٤ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

مگر بتسلط پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید سر داده میشود بر شما شعلهائی از آتش ومس گداخته پس دفع نتوانید کرد

٣٥
فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٦ فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ٣٧ فَبِاَيِّ آلَاءِ

پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید پس چون چاک چاک گردد آسمان پس شود گلگون چون پوست سرخ پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٣٨

پروردگار تانرا تکذیب میکنید

ایگروه جن وانس از بهر دور ، گر توانائید بر بیرون شدن ، خود ز اقطار زمین و آسمان ، تارهید از مرگ و رنج اندر عیان
پس روید اینک برون اندر فرار ، نیست بر بیرون شدن راه گذار ، جز بقهاریت و سلطانیم ، واقتدار و قدرت ربانیم
قصد از این بر بندگان است اتقال ، ور نه بس باشد بدیهی بی مقال ، که برون از حیطهٔ حق در تمیز ، هیچ ممکن نیست از راهی گریز
مور لنگی در میان شیشهٔ ، جز بتسلیم از چه اندیشهٔ ، رنج خود داده است گر هر سو که رو ، آرد افتد باز اندر شیشه او
چار عنصر همه صد پیکر ، مجتمع در هیکلی این المفر ، این بس است از ضعف وعجز آدمی ، هست او زون او عین کمی
تاخه جای آنکه بند سته صف ، در کشش حارسان از هر طرف ، دور او باشد حصار آهنی ، آتش مود سر بر سپهر منحنی
زه بقصد جان او قوس قضا ، بر شاست از جذبش شد رها ، موسویش بسته هر سو یکسه ، در کمند غالب ذوالهیمنه
کی تواند کرد از راهی فرار ، جز که سر بنهد بحاك اضطرار ، داند الا حق کس اورا یار نیست ، در دو عالم حافظ ومختار نیست
کش رهاند از مکاره وار محن ، باشدش رهبر ز دیو راهزن ، بر کدامین پس ز نعمتهای او ، میکنید انکار و گردانید رو
میفرستد بر شما بی اشتباه ، از زبانه آتش و دود سیاه ، رفته باشید از زمین او برون ، از زبانه نارمان سرد زبون
یا نحاس آمد مس بگداخته ، کار مشرك زو شود پرداخته ، پس شما نصرت نتوانید کرد ، یکدگر را اندر آن آسیب و درد
بر کدامین پس ز نعمتهای حق ، میکنید انکار یا تکذیب ودق ، بردن او مجرمان را در جحیم ، هست بهر مؤمنان نور ونعیم
گر ز اعدای تو بکشند انتقام ، امسان باید تورا زان اهتمام ، دشمن دین بدتر است از خصم جان ، سوز دار این جسم و ران روح وروان
پس چو بشکافد سپهر لاله گون ، میشود چون روغن زیت از تون ، یا شود سرخ از بحستین همچو ورد ، پس شود چون دهن زیت او سرخ و زرد
رنك او یعنی بگردد هر زمان ، از شرار دوزخ ودود و دخان ، بر کدامین نعمت پروردگار ، پس کنید انکار اندر روزگار

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٣٩ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٠ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ

پس در آن روز پرسیده نشود از گناهش انسی ونه جنی پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید شناخته میشوند گناهکاران

بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْاَقْدَامِ ٤١ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٢ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ

بعلامتشان پس گرفته شود بموهای پیشانی وقدمها پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید اینست دوزخی که تکذیب میشود

بِهَا الْمُجْرِمُونَ ٤٣ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ٤٤ فَبِاَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٤٥ وَلِمَنْ

آنرا گناهکاران میگردند میانهٔ آن ومیانهٔ آب جوشان پس کدام یک از نعمتهای پروردگار تانرا تکذیب میکنید وبرای کسیکه

خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ ٤٧ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٤٨ ذَوٰاتٰا اَفْنٰانٍ ٤٩ فَبِاَيِّ آلٰآءِ رَبِّكُمٰا

ترسد مقام پروردگارش دو بوستانست پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید صاحبان انواع پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا

تُكَذِّبٰانِ ٥٠ فِيهِمٰا عَيْنٰانِ تَجْرِيٰانِ ٥١ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٥٢

تکذیب میکنید در آن دو تا دو چشمه است که جاری میباشد پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

— | ی شود پرسیده آنروز ازگناه
نیست حاجت هیچ یعنی بر سؤال | ظاهر آید مجرم از سیما و حال
پردهٔ کس زانکه ستارالعیوب | می‌درد در دو عالم بر ذنوب
یعرف المجرم بسیماهم ببین | این بود تعریف کفار ازیقین
پس گرفته میشوند ایشان تمام | خود باقدام ونواصی از مقام
برکدامین پس ز آلاء و نعم | میکنید انکار وتکذیب از ستم
اینست آن دوزخ که از روی عناد | مشرکان منکر بدند از بدنهاد
هرچه نعمت میکنید انکار پس | از خدای ذوالنعم در هرنفس
وز برای آنکه ترسد از خدا | در مقام ایستادن در جزا
حاصل اینکه برچنین نیکوسرشت | ازخدا باشد معین دو بهشت
وان دوجنت صاحبان شاخها | باشد اندر قصرها و کاخها
پس کنید از نعمت حق بر کدام | خودشما تکذیب جمله خاص وعام
وان بود ادراکهای جزء وکل | زد ارباب نظر و اهل سبل
— | هرچه نعمت پس ز نعمتهای اله

آدمی‌زاد و پری بی‌اشتباه | —
یا گنهکاران مؤمن راخدا | می‌پرسد ازگناه اندر جزا
غیر مشرك یا كه اسكاره را | كاو دریده پردهٔ خود برملا
از کبودی چشم و تاریکی رو | میشوند اشناخته بی‌گفتگو
موی بشاف و پاهاشان بلند | می‌بگیرند و بدوزخ در کشند
یعنی آنکو منکر آلاء ماست | درمقام وستجیر اینش جزاست
اهل دوزخ را دهند آب حار طواف | هم میان آب جوشان بخلاف
شد فراموش از که آن امدادتان | دوزخ آرد درکشاکش یادتان
یا از آن ترسد که بر اعمال او | حق بود شاهد اگر بد یانکو
بر کدام از نعمت رب العباد | پس کنید انکار گردارید یاد
هست هرشاخی بشان از نعمی | که درآن بود زوال و آفتی
در دوجنت هست دوچشمه روان | هرکجا خواهند آید در عیان
شرح آنها گفته‌ایم از بیشتر | چیست تا تحقیق هریك درنظر
میکنید انکار ودارید اشتباه | —

فِيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ ٥٣ فَبِاَيِّ آلٰآءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٥٤ مُتَّكِئِينَ عَلٰى فُرُشٍ بَطٰآئِنُهٰا

در آن دو تاست از هر میوه دو صنف پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید میکنید تکیه بر فرشهائی که آستر آنها

مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَجَنَا الْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ ٥٥ فَبِاَيِّ آلٰآءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٥٦ فِيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ

از دیبای سطبر است و چیده شود آن دو بهشت نزدیك است پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید در آنهاست فروهشته چشمان

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلٰا جٰانٌّ ٥٧ فَبِاَيِّ آلٰاءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٥٨ كَاَنَّهُنَّ الْيٰاقُوتُ وَالْمَرْجٰانُ

که مس نکرده باشد ایشانرا انسانی پیش از ایشان و نه جنی پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید گویا آنها یاقوت و مرواریدند

٥٩ فَبِاَيِّ آلٰآءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٠ هَلْ جَزٰآءُ الْاِحْسٰانِ اِلَّا الْاِحْسٰانُ ٦١ فَبِاَيِّ آلٰآءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ٦٢

پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید آیا باشد پاداش نیکوکاری جز احسان پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

ور مواکه اندر آن دو بوستان | هست دوصنف از برای دوستان
برکدامین پس ز نعمتها که هست | میکنید انکار از عالی و پست
میوهای چیدنی زان دو جنان | بر زمین نزدیك باشد یا دهان
واندران باشد بر کوته چشمها | جفتشان از حور عین بی‌خشمها
پس بآلاء خداوند از چه جنس | هست انکار شما ای جن وانس
یا زنان پارسا اندر جنان | شوهران را می‌نماید آن چنان
باشد آیا خودجزای فعل نیك | غیر نیکی از خدای بی‌شریك
خوف ازحق را جزا امنیت است | نقمت دنیا جزایش نعمت است
گوتکی بر سوائی گرعطا | اوکند درحقت از نیکی دعا
ور باشد تمکنش در هرکجا | گوید ازجان چون مقام آید ثنا
برکدامین پس زاحسانهای او | میکنید انکار اندر جستجو
— | تاشما گیرید ترك فعل زشت

زان یکی معروف وان دیگر غریب | که ندیده مثل آن کس در نصیب
متکی بر فرشها کاندر مقر | دارد از استبرق آنها آستر
هرچه نعمت پس بظاهر یا نهان | میکنید انکار هیچ ای انس وجان
که نسوده پیش از ایشان هیچکس | ز آدمیزاد و پری در یکنفس
گوئی آن حوران بسرخی وبها | همچو یاقوتند و مرجان درلقا
هرچه نعمت پس ز نعمتها که هشت | هستتان تکذیب آیا در بهشت
توبه را باشد جزا ازحق قبول | هم اجابت مردعا را در وصول
هم جزای آن فنای فی‌الله‌ست | خود بقا بالله ازجان آگه است
ور تانی درحق کس خدمتی | بخشدت گر قادر است او نعمتی
اینقدر کافست گفتن را بسهم | مابقی را گر توجان داری بفهم
ساخت آگهتان زلطف معنوی | که بود نیکی جزای نیکوی
رو بنیکی آورید اندر سرشت | —

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ٦٢ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٤ مُدْهَامَّتَانِ ٦٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

واز غیر آن دو نادو بهشت است   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید هر دو در سیاهی رسیده پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

٦٦ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ٦٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٦٨ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ

در آنهاست دو چشمه است هر دو بر جوشنده   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید   در آن دو باغ است میوه   و نخل   و انار

٦٩ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٠

پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید

هم دوستان دگر هست از شان	قرب آن دو بوستان یا حسب آن	حست روح است و ذات آن در شهود	وان بود مر سابقین را در ورود
پس ز نعمتها که دارد اختصاص	بر کدامین میکنید ار عام و خاص	سبزئی کان در سیاهی مایل است	آن دو جنت را ز لطف شامل است
بر کدامین پس ز آلاء اخص	هستتان تکذیب اندر عقل و نص	هست در این دو جنان جاری دو جوی	که بجوشد از میان آن بروی
وان دو چشمه گر که داری واردات	علم توحید است در ذات و صفات	بر کدامین نعمت از علم و کمال	پس شما دارید تکذیب و ملال
میوهها در آن دو جنت مشتهاد	باشد از آن جمله خرما و انار	هست اشارت زان دو ورد اهل حال	بر تجلی جمال و هم جلال
بهر فهم عامه چاره زین نبود	که کشند معقول را محسوس رود	نخل و رمان بهر فهم عامه است	ور نه روح است آن بوصف این جامه است
آدمی باقی بود از روح و جان	نی ز روی جامه و جسم و مکان	زان میل زد حق بخرما و انار	کاین دو اند از میوهها به در عیار
اختصاصش هست ذکر اندر کتب	کرده ایراد اهل ضار قشر ولب	جای ذکر آن در این تفسیر نیست	نیست ضد این نظم تفسیری است
	بر چه نعمت پس ز نعمتهای روح	میکنید آیا که تکذیب از وضوح	

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ٧١ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٢ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ٧٣ فَبِأَيِّ آلَاءِ

در آنهاست خوب زنان نیکو   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید حوران پرده نشینند   در خیمها   پس کدام یك از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٤ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ٧٥ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٦ مُتَّكِئِينَ

پروردگارتانرا تکذیب میکنید   مس نکرده ایشانرا انسان پیش از ایشان و نه جنی   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید   تکیه زدگان

عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ٧٧ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ٧٨ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ

بر بالشهای سبز   و کار عبقری   نیکو   پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتانرا تکذیب میکنید   افزون آمد نام پروردگار تو

ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

که صاحب بزرگی   و مکرمت است

هست در این چار جنت از زنان	کاندر اوصافند خیرات حسان	حسن و خلق جمله میباشد نکو	پاك روی و نیکخوی و نیکو
نیست خلقی بهر ایشان نابسند	از هر آن عیبند پاك و ارجمند	بر چه نعمت پس کنید انکار ازو	که بود زانها یکی جفت نکو
جفت نیکو نعمتی بی منتهاست	وان بنده فضل خاصی از خداست	وان بود پرهیزکار و شرمناك	خوبروی و نرمگو و نرقص پاك
این چنین زنرا خدا باشوهرش	اندر آرد در بهشت و کوثرش	جفت بدشد هرزهگوی و بدسخن	هم دهان هم جسد او باشد عفن
بی سلوك و زشتخو ناسازگار	باه رو بازار گرد و نابکار	گر نداری اینچنین زن نعمت است	صد هزار از کردگارت منت است
زین گذشتم باز گردم بر کلام	حور مقصورات گفت او فی الخیام	یعنی اندر پردهها پوشیدهاند	در حفاظ و ستر خود کوشیدهاند
آن شئونات جلال حضرتند	محتجب کاندر حجاب وحدتند	بر کدامین پس ز آلاء مبین	هستتان تکذیب در دنیا و دین
از پری و آدمی ناکرده مس	پیش از ایشان آسمان را هیچکس	بیشتر یعنی ز اصحاب بهشت	شوهران حوریان خوش سرشت
یعنی انوار جمال دلفروز	بر کسی از پرده ننموده بروز	بر کدامین پس کنید انکار هین	از نعم گر جمله باشد حور عین
متکی بر فرشهای سبزگون	هم بساطی که کند خیره عیون	بر بساطند اعنی ارباب یقین	متکی اندر جنان با حور عین
نیست جز در جنت ذات وصفات	مسکن اصحاب فنا را یا ثقات	عبقری باشد متاعی کز عجب	بر بلاد جن دهد نسبت عرب
بافته یعنی که جن این جامه را	پس لطیفت وصرین عامه را	هستی موهوب حقانی است آن	که بود از عالم غیبش نشان

بل بود ازغیب غیب اورا نمود　　کس نداند جزخدایش کان چه بود　　برکدامین پس کنید انکاروعیب　　از عنایتهای آن علام غیب
پس بزرگست اسم رب ای همام　　ذوالجلال و ذوالکرم فوق التمام　　ذکر نعمتهای خود پروردگار　　جمله در این سوره فرمود آشکار
گرچه نعمتهای او بر بندگان　　هست بیرون از شمار و ازبیان　　برتذکر تا کنند ازآن قیاس　　اینقدر فرمود ذکر از بهرناس
یک مثالی با تو گویم شود فوق　　در مثالم داری ار فهمی عمیق　　چشم باشد نعمتی ازحق برو　　که از آن بینی بهرشیئی نکو
لیک درهرنظر بگشائی نظر　　تو بچیزی نعمتی باشد دگر　　جمله اشیا را ز خلاق الانام　　نعمتی دان لحظه لحظه والسلام

سورة الْواقِعَةِ ستٌّ وَتِسْعُونَ آيَة وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خداوندبخشاینده مهربان

اِذٰا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ ٢ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كٰاذِبَةٌ ٣ خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ ٤ اذٰا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجّا ٥ وَبُسَّتِ

وقتیکه بوقوع آمدآن بوقوع آمدنی نیست مر وقوعش راتکذیب کننده پس گردانیده است شدگردانیده است وقتیکه حرکت داده شود زمین حرکت سخت وشکسته

الْجِبٰالُ بَسّا فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثّا ٧ وَ كُنْتُمْ اَزْواجاً ثَلٰثَةً ٨ فَاَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ ٩ مٰا اَصْحٰابُ الْمَيْمَنَةِ

شودکوهها ریزه گردانیدن پس باشد ذره پراکنده وباشید اصناف سه گانه پس یاران جانب راست وچه یاران جانب راست

وَ اَصْحٰابُ الْمَشْئَمَةِ مٰا اَصْحٰابُ الْمَشْئَمَةِ ١٠

ویاران جانب چپ وچه یاران جانب چپ

یاد آرید آنکه چون یابد وقوع　　ساعت واقع شونده در رجوع
نیست در ذکر وقوعش کاذبی　　همچو مکذوبی ز ذکر حادثی　　میدهد اندر خبرها از دی خبر　　که زبی خواهد رسید آن از شرر
این خبررا منکر ندارآنکه نخواهد　　چون رسد دیمکری باقی نشد　　تا که بود دروقوع آن دروغ　　این خبر باشد یقین صدق وفروغ
نیست ریبی درقیامت واقع است　　اهل خودرا خافض است ورافع است　　آنکه را ندهم سازد فرو　　پست را رفعت دهد بی گفتگو
یاد آرید آنزمان کاید زمین　　خود بجنبش همچو سیماب اتیقین　　آنچنان جنبد که از قبور　　مردگان ریزند بیرون همچومور
کوهها گردند چون گرد هوا　　زز زیر و زبرا کنده رها　　خود شما باشید ارواح ثلاث　　اندرآن روزیکه باشد انبعاث
یعنی اصناف سه گونه درصف　　روح گوید صحرا منا عرب　　پس یکی زانهاست اهل میمنه　　کسند اهل یمین را میمنه
صاحبان یوم که بی مر خواست　　نامهها ندهندشان زدست راست　　بودهاند اهل سعادت گر نحست　　در یمین آدم استادند چست
چونکه شدذریت ازصلبش برون　　بودهاند از میمنت فخر قرون　　در قیامت چونکه برگردد ورق　　ایستند اندر یمین عرش حق
قوم دیگر هست اهل مشئمه　　ایستند اهل یسار ایشان همه　　شوم حال و دست طبع وزشت رو　　در عرب ضرب المثل برسوء خو
گوید او مبنی فلان بالشمال　　باشد این وصف ازشئامت درمقال

وَالسّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ ١١ اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ١٢ فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ ١٣ ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ ١٤ وَ قَلِيلٌ مِنَ

و پیش گرفتگان پیش روانند آنها ایشند نزدیک شدگان در بهشتهای بازو نعمت گروهی از پیشینیان وقلیلی از

الْآخِرِينَ ١٥ عَلٰي سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ١٦ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهٰا مُتَقٰابِلِينَ ١٧ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ

پسینیان برسریرهای بافته از زروجواهر تکیه زنندگان برآنها وروی یکدیگر میگردند برایشان پسران جاودانیان

١٨ بِاَكْوٰابٍ وَ اَبٰارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ١٩ لٰا يُصَدَّعُونَ عَنْهٰا وَلٰا يُنْزِفُونَ وَفٰاكِهَةٍ مِمّٰا يَتَخَيَّرُونَ

بقدحها وابریقها وجامی ازشراب جاری دردسر نمیکند ازآن ونه ازخودروند ومیوه ازآنچه اختیار کنند

٢١ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٢٢ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ٢٣ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگوشت مرغ از آنچه میخواهند وحوران فراخ‌چشم چون امثال مروارید در ردهانگاهداشته پاداش بسبب آنکه بودند که میکردند

٢٤ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ٢٥ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ٢٦

نمی‌شنوند در آن لغوی و نه اسناد بزهکاری مگر گفتن سلامی سلامی

قوم سبقت بردند از چند وجون " خواندشان والسابقون السابقون
درخلایق اینکه بودند از ملوك در صفا نزدیکتر اندر سلوك
بوده‌اند از کودکی دور از فساد کرده بذل مال وجان اندر جهاد
مت نرسیده هرگز یککس اسبق از ایشان در ایمان نیست کس
اقربند ایشان بحضرت هم در صراط عدل وایمان مستقیم
قوم بسیارند از پیشینان واندکی از آخرین در امتحان
لك در تحقیق ارباب یقین اهل صف اولند در اولین
قوم محجوبند از ارواح و صفوف نی محبت از حجب داری وقوف
رتبهٔ ایشان زمحجوبی نه است واهل صف ...ن اسم است
بالعکس است زاین امت خواص بیش از پیشینیان نزد اختصاص
متکی آن قوم سابق بر سرر کان مرصع باشد از یاقوت ودر
روبروی هم بر آنها هر یکی با فرح باشند ایشان بی شکی
کودکان با صباحت دورشان بر خدمت در طواف اعنور شان
کوزه‌ها بدستهشان بردست هین و اباریق و کأس من معین
دردسر نکشند زان نیکو عقار نیست یعنی خمر وحد را خمار
همچنین با میوه‌ها اندر طواف گردشان ولدان بهرده بی‌گزاف
همچنین حورها شان از هر طرف بر مثل در مکنون در صدف
شنوند اندر بهشت اقوال لغو آنچنانکه بوده در دنیا سبو

سابق اندر فعل ودر توحید ودین " در بهشت و در وصول ودر یقین
در مقام و مرتبت نزدیك حق هستشان سبقت زکل ما خلق
پیش از اشیا خوانده حق را بی‌شریك نی که وقتی بوده‌اند بس گشته پاك
پاك و طاهر بوده‌اند از هر خطا خوانده حق این فرقه را از اولیا
خود حجابی نیست بهر آن ثقات در صفات از ذات ودر ذات از صفات
یعنی از این سابقین اندر امم بیش از این امت بدند ایشان نه کم
یعنی اولی بر عنایات در ازل نی زراه‌های قبل و بعد ملل
وان قلیل از آخرین آنکسان کز محمدند در وصف ونشان
نی که باشد اولون از آن امم واخرون از امت مرحومه هم
زان بیمبرگفت هستند این دو ثلث زامت من هر سه فرقه بی‌غلق
وان مشبك تختها پیوسته‌اند وز گهر بر یکدگر دربسته‌اند
موهبتها باشد آن بر اتصال که بر ایشانست جم از ذوالجلال
خودان آن کودکان ماه رو بی تغیر مانده با حسن نکو
جامها یعنی بر از خمر وصال ورشراب عشق و عرفان وکمال
هم بران باشند بر از عقل وهوش میشود قطع آن شراب از باده نوش
میل میوه چون کنند از اختیار هم زلحم طیرشان هست از نکار
بر جزای آنچه را عمل نکو کرده‌اند ایشان بدنیا بی‌غلو
بی‌گناه واثم وبحث است از کلام قولشان باشد سلام اندر سلام

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ٢٧ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ٢٨ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ٢٩ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ٣٠

ویاران جانب راست چه‌یاران جانب راست در درخت کنار بی‌خار وموز از بر هم چیده وسایه همیشه کشیده شده

وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ٣١ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ٣٢ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ٣٣ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ٣٤ إِنَّا أَنْشَأْ

وآبی ریزان شده ومیوه بسیاری نه گسسته شده است و نه منع شده وفرشهای بالا برده شده که ما آفریدیم

نَاهُنَّ إِنْشَاءً ٣٥ وَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ٣٦ عُرُبًا أَتْرَابًا ٣٧ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ٣٨ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ٣٩ وَ

آنهارا آفریدنی پس گردانیدیمشان دوشیزه شیفته شوهر خود همسن برای یاران جانب راست گروهی از پیشینیان و

ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ٤٠ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ٤١ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ٤٢ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ

گروهی از پسینیان ویاران جانب چپ چه‌یاران جانب چپ در آتش موذ کننده واندر آب جوشان وسایه از دود سیاه

٤٣ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ٤٤ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ٤٥ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ

نه سرد ونه پسندیده بدرستیکه آنها بودند پیش از این بناز و نعمت خود سرشدگان و بودند که اصرار مینمودند بر گناه بزرگ

٤٦ وَكَانُوا يَقُولُونَ ٤٧ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ٤٨ أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ٤٩

وبودند که میگفتند که آیا وقتیکه بمیریم وبشویم خاکی واستخوانهای بدرستیکه ما برانگیخته شوندگانیم یا پدرانمان که پیشینیانند

قُلْ اِنَّ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ٥٠ لَمَجْمُوعُونَ اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ٥١

بگو بدرستیکه پیشینیان و پسینیان هر آینه جمع‌شوند تا وقتی مقرر تا روزی معلوم

بعد ذکر سابقین و اولین می‌نماید ذکر اصحاب یمین
پس معظم پس مکرم پس کبار جایشان زیر درخت بی‌خار
هم درخت موز دیگر پا تا بسر از شکوفه خوش بود پر وز ثمر
معنی معقول را حق در بیان زین مثال محسوس کرد از بهرشان
ظل ممدود آن کشیده سایه‌ها که بگردد بر صرف هرگز رها
هست دیگر میوه‌های بی‌شمار از هر آن چیزیکه سزید اختیار
ور برای استراحت فرشها روی هم برداشته بر عرشها
وین بیان باشد بر این آیت مشیر گر بباشد مستتر در روی سریر
پس بگردانیمشان دوشیزه باز یار و همرازان شوهرها بساز
جملگی باشند بر سن شباب مدام اندر جمال و رونق و آب
آن زنان را می‌کنیم انشا چنین ما همانا بهر اصحاب یمین
یعنی از آن امتان که بوده پیش هم در این امت بود آنفرقه بیش
یعنی اصحاب یمین از فضل و سعد قوم بسیارند تا اقبال سعد
چون صحابه خاص بین دیگران یا که همه وشیری در احوال‌شان
آنگروهند اهل رسوائی و بیم جای ایشان فی سموم و حمیم
نی‌خنک چون سایه دیوار و شجر که دهد معنی نسیمی بر ضرر
از حرام اعنی دلان وش و نعیم بودشان اصرار بر جرم عظیم
بودشان این حرف کاید مدرک کاو شوند اعضای ما اسمر و رنگ
کو شما از اولین و آخرین مجتمع گردید و محشور از یقین

این بیان اصحاب دست راست راست نیستند آیا که اهل دست راست
حل سدر است آن درخت اندر بهشت سایه افکند بهر نیکو سرشت
چون در اعراب آمد درخت سدر و مور بود بسیار و از آنشان بوده فوز
قصد از این دو درخت نفس است و قلب بورداش گر دقت بست سلب
ماء مسکوبست آبی که برو از بهشت عدن می‌ریزد فرو
نه شود مقطوع و دور از دسترس نه شود ممنوع از آن هیچکس
یا که مقصود از فرش باشد زنان که بدا بوده یا حور جنان
که کنیم ایجاد ایجاد دگر بی‌ولادت آن زنان را خوبتر
حب و عشق اندوسان بر شوهران بی‌رسیدنی که نقص آید در آن
لبس ایشانست اندر ازدواج بی‌در روی عمر وضع و مزاج
اهل دست راست از روی شان قوم بسیارند از پیشینیان
من اولین همی بود زین هم بداسان ثلة من آخرین
اهل صف اول اعنی سابقین هم در اصحاب یمینند از یقین
قوم سیم را شود از وصف حق که برد آن جمع اصحاب شمال
هم میان سایه و دود سیاه ظل من یحموم‌شان بود جایگاه
زانکه ایشان شان از آن رنج روان سرد و نعمت بودشان اندر جهان
نام شهوت دیده اندر روش یافتند از زر و نعمت پرورش
استخوان و خاک چون گشتیم خوش منبعث گردیم ما آیا پیش
سوی میقاتیکه آن روز جزاست وقت آن معلوم در نزد خداست

ثُمَّ اِنَّكُمْ اَيُّهَا الضَّآلُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ٥٢ لَاٰكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ٥٣ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ

پس بدرستیکه شما ای گمراهان تکذیب نمایندگان هر آینه خورندگانید از درختی از زقوم پس پر کنندگانید از آن شکمها را

٥٤ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ٥٥ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ٥٦ هٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ٥٧ نَحْنُ خَلَقْنَا

پس آشامندگانید بر آن از آب جوشان پس آشامندگانید آشامیدن شتران تشنه این است مهمانی ایشان روز جزا ما آفریدیم شما را

كُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ٥٨ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ٥٩ ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ٦٠ نَحْنُ قَدَّرْنَا

پس چرا تصدیق نمیکنید آیا پس خبر دهید که آنچه را که میریزید آیا شما می‌آفرینید آنرا یا مائیم آفرینندگان ما مقرر دادیم

بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ٦١ عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ اَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ ٦٢

میان شما مرگ را و نیستیم ما مغلوب بر اینکه بدل آریم امثال شما را و بیافرینیم شما را در آنچه ندانید

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْاَةَ الْاُولٰى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ٦٣

و بتحقیق دانستید آن آفرینش نخستین پس چرا تفکر نمی‌کنید

پس شما ای گمرهان کاندر غرور بودتان تکذیب از بعث و نشور
زان درخت آن همی پر خور و حفاست میوه‌هایش شهوت و شرک و هواست
پر کنید اشکمها از آن درخت روی آن نوشید ز آب گرم سخت
گفت زان فشاربون من حمیم همچنین فشاربون شرب هیم
یا که وهمیات نفس بی‌سکون کش بود جوع و عطش هر دم فزون

تا کنون هستید آن روز از نیام زان درختی کش بود زقوم نام
از ثمرهایش که زهر قاتل است زان یکی تکذیب قول کامل است
پس بنوشند از حمیم وارده بر مثال اشتر تشنه زده
این بود حرص و طمع بر ما خلق سیر از آن ناید رسد گر تا بحلق
هرچه بر دنبال میل نفس دون میروی شهوات او گردد فزون

این بودشان پیشکش روز جزا
پس شما دیدید آیا ز امتیاز
تا رسد نرحد انسانی تمام
ساختیم اشیی مقدر ارازل
خود بدل سازیم اندرحالتان
نیست کس عاجز کنندهٔ ما دراین
نشاه اولی شما دانسته‌اید
همچنین تصویر آن اندر فتوح
پس چرا نارید هیچ ازوی یاد

اکل وشربی بس مناسب بس بجا
در رحم چیزی که میریزید بار
یا که مائیم آفرینندهٔ انام
ما زمان موت هریك در محل
آوریم اندر ظهور امثالتان
تا شود مانع زرای مسس
کانتقال است ازمقامات آن پدید
برچنین شکل ودرآن ایلاج روح
تاکنند آنرا دلیل اندر معاد

ما شما را آفریدیم از نخست
خود شما آن نطفه را آیا دگر
کرده‌ایم ارسد ایجاد شما
حکس شما سبقت خواهد نمود
یعنی از برخیابان خلق دگر
هم دگر باره حکم ایجادتان
نطفه وهم علقه ومضغه وعظام
جملگی دارید آنرا اعتراف
بر وجود شیء دیگر بزود

پس چرا باور ندارید آن درست
آفریند ایچ بر شکل دگر
موت را مابسان تقدیر ما
گر مبدلتان حکم اندر نمود
آوریم اندر تبدل از بشر
برچنان صورت که نادانید از آن
هم لحوم اعصاب و اوتار ارتمام
کاوریدیم اینهمه مابی خلاف
هرکه آن کردا این یقین خواهد نمود

اَفَرَاَیْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ٦٤ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ٦٥ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً فَظَلْتُمْ

آیا پس خبر دهید که آنچه میکارید آیا شما میرویانید آنرا یا مائیم رویانندگان اگر خواهیم هر آینه گردانیم آنرا خاشاك پس گردیدید

تَفَكَّهُونَ ٦٦ اِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٦٧ اَفَرَاَیْتُمُ الْمَآءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ ٦٨ ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ

که تاسف خورده باشید ما تاوان زدگانیم بلکه مائیم بی بهرگان آیا پس خبر دهید که آن آبی که می آشامید آیا شما فرو فرستادید آنرا

مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ٦٩ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَاهُ اُجَاجاً فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ٧٠ اَفَرَاَیْتُمُ النَّارَ الَّتِی

از ابر یا مائیم فرو فرستندگان اگر خواهیم گردانیم آنرا تلخ شور پس چرا شکر نمی‌کنید آیا پس خبر دهید که آتشی که

تُورُونَ ٧١ ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ٧٢ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعاً لِلْمُقْوِینَ

برمی آرید آیا شما آفریدید درختش را یا مائیم آفرینندگان ما گردانیدیم آنرا یادآوری ومایهٔ تعیش برای صاحبان قوت

٧٣ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ ٧٤

پس تسبیح گوی بنام پروردگارت که بزرگست

پس شما بینید آیا در سرشت
می برویانید آنرا خود شما
پیش از آن یعنی که آید برثمر
میکنید از آن قضیه گفتگو
دیده‌اید آیا پس آن آبی شما
گر که ما خواهیم آنرا تلخ وشور
پس شما دیدید آیا کاورید
کرده‌اید ایجاد آن آیا شما
همچنین بهر ورود آینده‌گان

آنچه را که میکنید ازدانه کشت
یا که رویانندهٔ ایم آن پس ما
خوردشان سازیم وخشك اندر ظر
که شما آیا غرامت کرد رو
که بباشامید و زرد ابره
می نگردانیم از نزدیك و دور
از درخت سبز آتش بر پدید
آفرینیم آنرا یا که ما
دربابان بهره وبرخورد از آن
پس بپاکی نام آن پروردگار

یعنی از تخمی دهد اجازه هین
لو نشاء لجعلناه حطام
پس همه روزی تعجب زان کنید
ما بسی تاشیم زین تاوان زده
آن شما آیا فرستید از سحاب
پس نگوئید ازچه رو شکر نعم
بردهید آیا که از شاخ شجر
ما نگردانیدیم آتش را زیاد
پس بخوانید که حق اندرآتش است
یادکن کامد برای از اقتدار

که کنند آنرا نهان اندرزمین
پیش از آنکه سوادآن گیرند وکام
دست بردست از پشیمانی زنید
بلکه هم بدبخت ومحروم آمده
یا که میرسیم ما از ابر آب
ازخدای روزی بخش ذوالکرم
از برون آوردن آتش خبر
تذکره تا از جحیم آرید یاد
پیش از آن کاینده کرآتش خوشست

فَلَا اُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ٧٥ وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ٧٦ اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِیمٌ ٧٧ فِی كِتَابٍ

پس سوگند یاد میکنم بمنازل ستاره‌ها وبدرستیکه آن سوگندیست اگر بدانید بزرگ بدرستیکه آن قرآنیست گرامی در کتابی

مَكْنُونٍ ٧٨ لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ ٨٠ اَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ اَنْتُمْ مُدْهِنُونَ

مسطور مس نمیکند آنرا مگر پاك کرده شدگان فرو فرستاده ایست از پروردگار جهانیان آیا پس باین کلام شما مداهنه کنید

٨١ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ٨٢ فَلَوْلَا اِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ٨٣ وَ اَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ

ومیکردانید روزی تانرا درستیکه شما تکذیب مینمائید پس چرا وقتیکه میرسد حنجر وشما درآنوقت مینگرید

٨٤ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ٨٥ فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ٨٦ تَرْجِعُونَهَا

وماردیکتریم سوی او ازشما ولیکن نمی بینید پس چرا اگر هستید غیر جزاداده شوندگان برگردانیدش

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٨٧ فَاَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ ٨٩ وَ اَمَّا اِنْ

اگر هستید راست گویان پس اگر باشد از نزدیک شدگان پس راحتی است وروزی وبهشت نعمت واما اگر

كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩٠ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ ٩١ وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ

باشد از یاران دست راست پس سلامتی است ترا از یاران دست راست واما اگر باشد از تکذیب کنندگان

٩٢ الضَّآلِّينَ ٩٣ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ٩٤ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ٩٥ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ٩٦ فَسَبِّحْ

گمراهان پس مهمانی است از آب جوشان ودر آوردن در دوزخ ودرستیکه این هر آینه آنست حق یقین پس تسبیح گوی

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

بنام پروردگارت که بزرگ است

پس خورم سوگند بوقت نجوم واندران وقتست عبارت حواس زاهد اعنی آنچه گردید اسماع پس ورا نکند جز پاکیزگان گشته آن نازل ز رب العالمین پس چرا چون میرسد جان بگلو ما باو باشیم پس نزدیکتر باز روح مختصر را در حسد یعنی از آن ستوش ازسه گروه رحمتی کامدوه از او رایل شد باشد اما ورکه زاصحاب یمین برتو باشد ای محمد یا سلام هست حق مختصر یعنی بی ستو پیشکش پس باشد اورا از حمیم

یا غروب اختران اندر هجوم روح گردد ز غوغای حس هست قرآنی ... الاسماع جز ملایک پس ساده یعنی آن پس تهاون میکنید آیا براین وقت مردن گوید ازینت ورو ازشما ... راست گوئید گردانید خود او ز مردن می یابد ... دمدمه ... سالمست از خوف ومکر واین یقین خود زاصحاب یمین در هر مقام برتو پس باشد سلام از روح او واندر آوردن در آتش در جحیم پس تا تسبیح رب صبح وشام

اصلش پس احمد باشد آن گرنباید ایست سوگندی عظیم در ... وانبود نوشده صنعت تا گردد آنکه از اول وی میگردانید ... خویش ازو ... مرده حیرت زده ... مختصر پس باشد اما گر ... پس باوزا باشد از جنان وروح هم دگر باشد ... پس تورا باشد ز اهل دست راست شاد و ایمن ز شکایشان سالمند باشد اما اهل تکذیب ازکه او آنچه در این سوره شد ... کاوست اعظم در صفات وذات ونام

خود بروح القدس در ... کانچه خواند اوهست قرآنی کریم لوح محفوظ ... اندر علم ورفعت حواس و عارفان ... اینکه ... ارسوخو ... ز وحشت آمده ... مهجور و دلیلان آمده خود ز نزدیکان درگاه خدا راحت وهم رزق خوش ودر ... بوستانی پرنعیم از سبز وبرك آن سلامی کاهل دست راست راست ... در بهشت از ... وز گروه گمرهان ... ان هذا لهو حق الیقین

سُورَةُ الْحَدِيدِ تِسْعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ يُحْيِي

تسبیح گفت مر خدارا آنچه در آسمانها ورمین است واوست عزیز حکیم مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین زنده میکند

وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٣ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

ومیمیراند واوست بر همه چیز توانا اوست اول وآخر وظاهر وباطن واوست بهمه چیز

عَلِيمٌ ٤ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا

دانا اوست آنکه آفرید آسمانها وزمین را در شش روز پس مستوی شد بر عرش میداند آنچه در

يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا

شود در زمین و آنچه برآید از آن وآنچه فرود میآید از آسمان وآنچه بالا میرود در آن واوست با شما هرجا

كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٥ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٦ يُولِجُ

باشید وخدا بآنچه میکنید بیناست مر اوراست پادشاهی آسمانها وزمین وبخدا برگردانیده میشود امرها درمی آورد

اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٧

شب را در روز ودرمی آورد روزرا در شب واوست دانا بذات سینها

گرد تسبیح حق از حکمت وجود
غالب و داناست او بر ماسوی
اولست یعنی که پیش از ممکنات
اولست یعنی بذات خود قدیم
گرد ذات او تجلی در ازل
آنچه اشیا زو شد اول ما بهی
ظاهر و پیداست از وجه وجود
این منافی نیست بر این گوش رس
یا بود ظاهر بدون اقتران
یا بود ظاهر بعنوان احد
خواهم ار بنویسم از این حرف نام
می مکن ای بنده برکس اعتماد
ظاهرت را من بنیکو صورتی
دادمت عقل و کمال و زندگی
او بود دانا بهر چیزی که هست
تا که باشد بر حدوث ممکنات
داند ایچ آید بارض اندر امور
وانچه آن از آسمان آید فرود
هم بود بینا بر آنچه میکنید
اندر آرد لیل را اندر نهار

در سموات و زمین شیئی که بود
باشد اورا شاهی ارض و سما
یعنی که اورا اولی باشد بذات
آخر یعنی بعد اشیاهم مقیم
اولیت این بود دور از خلل
سوی او گردند آخر منتهی
باطن از وجه حقیقت شاه جود
پیش کمه اوست گردد غیب غیب
هم بود باطن بدون احتجاب
باطن از وجهی که می باشد صمد
ماندم دیوان دیگر در کلام
حرس کت کارسازه در مراد
آفریده بی زعب و عنی
تا تو با من چونکی در بندگی
پیش علمش جمله یکسان فوق و پست
حجت این تدریج هست از التفات
چون مطرازان یا کج و بدور
وانچه بربالا رود در آن ورود
خواه پنهان باشد آن یا خود پدید
روز را هم در شب آرد بی سیار
هم بود دانا بسر سینها

هست در تسبیح ذاتش هرچه هست
زنده گرداند میراند مدام
اول یعنی کرده بر حق ابتدا
چون تمامی هیچ موجودی بجا
واخر از بعد فنای ممکنات
ظاهر است یعنی بآثار و شئون
هستی ارچه در حجاب اختفاست
هست در غیب از حقیقت ذات او
یا بود در ظاهر اشیا ضمیر
ظاهرش یکتائی ایمن بر شدید
حاصل آنکه گوید آن سلطان جود
در وجود آوردم اول از عدم
باطنت را ساختم کامل فتوح
ذات اورا اول و آخر یکی است
اوست آنکس کافرید ارض و سما
زان سپس گردیده مستولی عرش
وانچه بیرون آید از وی هر زمان
باشما هرجا که باشید اوست مع
اوست بر ارض و سما فرمانروا
یا کند از روز کم زاید بشب
چون صور که بینی از آنها

هستی این ممکنات از فوق و پست
قدرتش باشد بهر چیزی تمام
اولی بی ابتدا او را ابدا
او بماندهم بذات خود بقا
ماند او یعنی بذات دو صفت
باطن است یعنی زحق در کمون
لیک از فرط ظهور اندر خفاست
لیک ظاهر باشد از آیات او
در بطون و سر هرشیئی خبیر
وجه صمدانیش نبود پدید
اول و آخر منم اندر وجود
سوی من آخر تو گردی بازهم
از نشان نفس وقلب و سر روح
ظاهر و باطن مساوی بیشکی است
در شش از ایام و بودایی اقتضا
گرد تدبیر نظم عرش و فرش
چون نبات و معدنیت از عیان
عالم و قدیر بحق از ما وقع
هم بسویش باز گشت کارها
یا بروز افزاید از باشد عجب

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَنْفَقُوا لَهُمْ

ایمان آرید بخدا ورسولش وانفاق کنید ازآنچه گردانید شمارا خلیفه گردانیده شده درآن پس آنانکه ایمان آوردند ازشما وانفاق نمودند مرایشانرا

اَجْرٌ كَبِيرٌ ٨ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ اَخَذَ مِيثٰاقَكُمْ

اجری بزرگ وچیست مرشمارا که ایمان نمی آورید بخدا ورسول میخواند شمارا که ایمان آرید بپروردگارتان وبتحقیق گرفت پیمان ازشما

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٩ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلٰى عَبْدِهِ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى

اگرهستید ایمان آورندگان اوست آنکه فرومیفرستد بربنده اش آیتهای واضح تابیرون بردشمارا از ظلمتها بنور

النُّورِ وَ اِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ١٠ وَ مٰا لَكُمْ اَلاّٰ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِيرٰاثُ السَّمٰوٰاتِ

که خداست شمارا آینه مهربان رحیم وچیست مرشمارا که انفاق نمیکنید در راه خدا ومرخداراست میراث آسمانها

وَالْاَرْضِ لاٰ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ اُولٰئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ اَنْفَقُوا

وزمین برابرنیست ازشما آنکه انفاق کرد از پیش فتح وکارزار نمود آنها بزرگ ترند درپایه از آنانکه انفاق کردند

مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١١ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ

ازپس کارزار نمودند وهمه راوعده داده خدا خوبی را وخداست بآنچه میکنید آگاه کیست آنکه آنکس وام دهد خدا را

قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ ١٢

وامی نکو پس زیاده گرداند اورا ومراوراست پاداشی سودمند

هم دهید ازآنچه گرداند اینچنین
می پنداریدکاین مال از شماست
عبرت ازآنان نگیرید اندراین
پس کسی کاورده ایمان ازشما
پس شمارا چیست کایمان ناورید
چه کنید ازناورید ایمان حق
اوست آنکو بررسول بنده اش
حقتعالی او رؤفست و رحیم
وآنکهی هست ازخدای عالمی
بشمر یعنی زفتح مکه او
آنکسان کز بعد فتح مکه مال
لیك نباشد تفوت در مقام

پس بوحداست حق بگروید
مر شما را اندران مستخلفین
بلکه هرمالی که هست آن ازخداست
که بخوردند و نهادند اینچنین
مال خودرا داده در راه خدا
برخدا و بر رسول پاك دید
اوبخواند تا کتاب اندر سبق
آیت روشن فرستد خواجه وش
برشما خواهد رسد نور و نعیم
جمله میراث سموات و زمین
دادمال و کرد جنك او باعدو
داده اند و کرده اند ایشان قتال
حق بود دانا براعمال انام
پس کند آنان را بروی فزون

هم مصدق بر رسول او شوید
یعنی ازمالی که از پیشینیان
پس بهر مصرف که حق فرموده است
از شماهم رود باید انتقال
در دو دنیا هستشان اجری کبیر
مرشمارا خواند او تا برخدا
حق نموده اخذ میثاق ازشما
تا زظلمات طبیعت تاسرور
مرشمارا چیست کانفاق ازبلا
نیست یکسان هر نباید مال خویش
خود دراعسار ومهاجر اینگروه
جمله را حق وعده داده بعلو
کیست آنکو وام بدهد برخدا
بدهدش اجری نکو بیحد وچون

برشما گردید میراث جهان
صرف سازید ارنه بیهوده است
برکسان دیگر این مال و منال
حرمتی بدهد بپاداش شهیر
آورید ایمان شوید اهل ولا
هیچ اگر هستید مؤمن برخدا
آورد بیرون شمارا سوی نور
مال خود میکنید درراه خدا
ازشما انفاق خود از فتح پیش
اعظمند ازرتبه و قدر وشکوه
برجنت و برمثوبات نکو
وام نیکو مال خودرا بیریا

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعٰى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمٰانِهِمْ بُشْرٰيكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي

روزیکه بینی مردمان باایمان وزنان باایمان که میشتابد نورشان میانه دستهاشان وبجانب راستشان بشارت شما امروز بهشتهائیست که میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٣ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَالْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِينَ

از زیرآنها نهرها جاودانیان درآنها اینست کامیابی بزرگ روزیکه گویند مردان بانفاق وزنان بانفاق مرآنانرا که

آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ

ایمان آوردند نظر کنید بما تا اقتباس نمائیم از نور شما گفته شد که برگردید بعقب خود پس جوئید نوری پس کشیده شد میانشان دیواری

لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ يُنادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى

که مراو راست دری که باطنش در آنست رحمت و ظاهرش از پیش آنست عذاب ندا کنند ایشانرا که آیا نبودیم با شما گویند آری

وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتّى جاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَ غَرَّكُمْ

ولیکن شما فریفتید شما خودهاتانرا و انتظار بردید و شك آوردید و فریب داد شمارا وی بس دهنده آرزوها تا آمد امر خدا و فریب داد شمارا

بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ١٤ فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلٰكُمْ

خدا فریب دهنده پس امروز گرفته نشود از شما فدائی و نه از آنانکه کافر شدند جایگاه شماست آتش آن اولیست شما

وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١٥ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

و بد است آن بازگشت آیا نرسید وقت مر آنانرا که ایمان آوردند که مایل است دلهاشان برای ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق

وَلا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ

و نباشند چون آنانکه داده شدند کتابرا از پیش پس دراز شد برایشان زمان پس سخت دلهاشان و بسیاری

مِنْهُمْ فاسِقُونَ ١٦

از ایشان فاسقاند

اندر آوردی که بنی بر صراط گویند ایشانرا بشنوید از خدا وان منافق نشگان از مردوزن گفته ایشانرا شود گردند باز و اندر او رحمت بهر مؤمنان مؤمنانرا میخوانند از وجع نفسهای خویشتن را از نفاق در موت شك نمودید از رسول دادتان دیو فریبنده فریب حای ایشان و شما در آتش است نامد آیا وقت آنکه مؤمنان کرده نازل آنچه را از قول حق پس برایشان چون زمان آمد دراز

مؤمنات و مؤمنین را راساط مژده امروز است جنت بر شما مؤمنرا میگویند آن زمن در جهان ور روشنی گیرید باز کاندر آید اوست در جنت جنان با شما آیا نه ما بودیم هم اندر افکندید در رنج و شقاق آرزوتان کرد مغرور از فسون بر خدا کافر شد از رحمت نصیب وین شمارا بس سزاوار و خوشست قلبشان خاشع شود بر ذکر هان یعنی این قرآن با نظم و نسق سخت شد دلهای ایشان در مجاز

نور ایشان پیش روی و دست راست که رود میجوئیا از زیر آن انظرونا نقتبس من نورکم پس جداری نشان گردد زده ور برون آن دو دنیا سحاب مؤمنین گویند آری آن زمن میکشیدید انتظار از هر زمان تا که آمد امر حق بر قبض روح پس گرفته فدیه امروز از شما در خور آمد بس شما بئس المصیر نرم گردد برسد از ذکر خدا لا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب اکثری کشتند زایشان فاسقون

میرودشان با شتاب از هر کجاست وین بود فوزی بزرگ و جاودان را که ما در تیرگی هستیم سم در بطون اورا دری در و بسه حس دوزخ هم ز نزد آن عذاب ما ان افکندید خودتانرا در مس بر مصاب بر رسول و مؤمنین تا که بر مدیان نه این شروح میکردند هم ز کار ده نه بود در بازگشت بد اسیر قلبهای زمره از عهدت رجا پیش از این یعنی یهود بر عذاب رام بر حق رهند از عهدت برون

اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١٧ إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ

بدانید بدرستیکه خدا زنده میگرداند زمین را بعد از موت آن بتحقیق بیان کردیم برای شما آیتهارا باشد که شما دریابید بدرستیکه مردانیکه صدقه دادند

وَالْمُصَّدِّقاتِ وَ أَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ١٨ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ

و زنانیکه صدقه دادند و وام دادند خدارا وامی نیکو زیاده کرده میشود برای ایشان و آنهاراست پاداشی سودمند و آنانکه ایمان آوردند بخدا

وَ رُسُلِهِ اُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ

ورسولش آنهاینداِیشان صدیقان وشهدان زدپروردگارشان کهایشار است اجرشان ونورشان وآنانکه کافرشدند و

كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱۹

تکذیب کردندآیتهای ماآنهایند اهل دوزخ

می‌نمایندایکه حق بحرف وصوت مرد تصدیق آورنده بر خدا راید انحقشان شود مال و نعم شت نپوردند در اخبارشان هر ایشاست اجر و نورشان

زنده سازد ارض را ازعدموب همبری کاوراست تصدیق ازولا در دو دنیا و ایهم اجر کریم هم دراحکام ونسب وکارشان مال آنچه بوده آن مطورشان آشکاره باشد اصحاب جحیم

روشن آیتهای خودکردیم چند وام برحق دانداندازه‌ئی خویش واکسانیکه تکذیب کردند از یقین آشکاره باشد صدیقان بوند واکه کافر گشت و برآیت ما درعذاب و آتش دوزخ مقیم

تا شما گردید شاید عقلمند وام بیکو اجرایشاست بیش برخدا وبررسول از متقین همشهیدان چنه بردرب خود کرد تکذیب و نبود آنرا ابا

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ

بدانید بدرستیکه زندگانی دنیا بازیست وآرایش ونازش برتری میانتان ولاف بسیاری در اموال واولاد

كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ

مثل درانیکه شگفت آرد کفاررا رستنیش پس خشک شود پس بینی اوراز رد شده پس شود درهم شکسته ریزریزه ودر آخرت عقوبتی است

شَدِيدٌ ۲۰ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۲۱

سخت وآمرزش ازخدا وخشنودی ونیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب

می‌نماید اینکه نبود بی رسهو جز تفاخر جز تکاثر زینتش درفزونی مال و اولاد و عدد شادیش گردد مثل بر غم همه مرتعی کشت اولش دیناکاست برزمین آید برود زان گیاه مؤمن و کافر راشود عجب آن شود ادراک معقولش فزون یاکه اسباب و ثمرات زرع احمق ازسند زمین و آسمان آن یکی بنهاده بیرون با زاون برگ گردد زودیگر خشک وزرد سبززردی خشک واشکسته شود درجهان باشد روان آن پدید

این جوهٔ دنوی حرامست ولهو نیست درمان و ولد یا نعمتش آنچه بخشد حاصل این مال وولد زینتش ریزد فرو از هم همه اوسطش باشد عنا وآخر فنست کافرانرا در شگفت آرد نگاه مرتعجب هردورا باشد نصیب وین زمحسوسات یا بهدیرون یاکه صنعها و اشیاء بدیع بنگرد جرخاك ازاین هردودارآن وین دگربسته مکون را ز کون می‌فزاید بر شکوه ورور مرید همچنین مثل جهان فانی بود لیك اندر آخرت رنجش شدید زندگی این جهان پر شرور

بازی اطفال و مشغولی بد نیست جز آرایشی یعنی که آن رود این درجه گردد برطرف آنچه فخر ومبهی که بود حق بدنیا میرند ایسن مثل مؤمن اعجابش ز دنیا عبرتست آن شود برقدرت حق مستقل ازصنعت بنگرد در شهرها عارف ازبرك برگیاهی در نبود از ضمیر داشتان دی دوتی این زبرك زرد بسند نیف می گفت زان ثم یهیج فتریه ناورد بروی خردمند التفات چونکه برگرددازان صورت ورق می‌باشد جز متاعی از غرور

بارتان دارد ز خیرات امد هم منافست و تفاخر بسان مانند ازوی برتو اندوه واسف چون شراره آتش افتد ازسود کان بود مانند باران درمحل کافرانراهم شگفت ازنیت است وین شود برصورت آن مشتغل بنگرد جز باغها و نهرها پی‌برد براصل وعنوان وجود هردورا اندرکمال آن علم وفن وان سند سبزی و ترکیب وی زرد وخشك ازبعدسبزی آن گیاه زانکه اورا نیست جزروی ثبات هست خشنودی وآمرزش زحق

سَابِقُوا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا

پیشی گیرید بسوی آمرزشی ازپروردگارتان وبهشتی که عرض آن چون عرض آسمان وزمین است آماده شده برای آنانکه آوردند

بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَ اللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٢ مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

بخدا ورسولش آن فضل خداست ميدهدش بكسيكه بخواهد وخداست صاحب فضل بزرك نرسيد هيچ مصيبتى

فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهَا اِنَّ ذٰلِكَ عَلَي اللّٰهِ يَسِيرٌ ٢٣

در زمين ونه در نفسهاى شما مگر در كتاب پيش از آنكه پديد آريم آنرا بدرستيكه آن بر خداست آسان

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَي مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتٰيكُمْ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ٢٤ اَلَّذِينَ

تا غمگين نشويد بر آنچه فوت شد از شما وشاد نشويد بآنچه داد شمارا وخدا دوست ندارد هر متكبر نازانرا آنانكه

يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَالْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٥

بخل ميورزند وامر ميكنند مردمانرا ببخل وكسيكه رو گرداند پس بدرستيكه خدا اوست بى نياز ستوده

خود بهم گرديد پيشى درمدار
عرض تنها گفت از آن كا مدر وصول
اين بهشت آماده گشته در اصول
هر كرا خواهد دهد عون وعطا
همچو قحط ونقص اموال وزروع
اينهمه سهل است وآسان بر خدا
هم ز چيزى مى نگرديد ايچ شاد
اين نشان زاهد وارسته است
بر جهان خوش شود گشتن داختار
هم بخيلانرا ندارد هيچ دوست
وانكه رو گرداند زانكش آفريد

سوى عفرانهاى آن پروردگار
هيچ ممكن نيست عرض بى طول
بهر مؤمن بر خدا و بر رسول
صاحب فضل بزرگست آنخدا
همه اندر نفسها از سقم وجوع
كه شود واقع در اشيا جابجا
كه شمارا حق ز جود خويش داد
كه بحق دل از دو عالم بسته است
موجب كبر است وعجب وافتخار
كه نسازد صرف چيزى كامر اوست
پس خداوند او غنى است وحميد
كرد زانهاى امر او ناشوند

همسوى جنتى كه پهناست عرض
ليك طولى بر عرض آن ممكن است
فضل حق است آنكه بى آن بهره ياب
نى رسيده است از مصائب يا رسد
جز كه ثبت لوح بود از پيش از آن
تا از آنچه از شما گرديد فوت
نى بود اندوه دنيا را قرار
تا كه باشد بند شادى و غم او
حق ندارد دوست اين فخر وسرور
يا كه دارد بخيلى ناس را
مى نباشد ايكه از اخلاق خلق
خلق از پاداش نيكى بهره مند

همچو عرض آسمان و پس زمين
در فصاحت اين بيان منحصر است
تا نگردد بر عطا و بر ثواب
در زمين از آنچه مكروه است وبد
كافريديم اين زمين يا نفس وجان
نى شويد اندوهگين زان فقد وموت
نى فرح يا بسط آنرا اعتبار
نيست زاهد هم نه با دل همدم او
لا يحب كل مختال فخور
همچو خود اشخاص حق شناس را
هم ستوده برتر از اخلاق خلق

حكايت

يك حكايت يادم آمد گرچه من
صاحب آنخانه بازن در مقام
رفت وبيرون كرد زود از خانه اش
شوهر ديگر نمود آن زن مگر
ديد زن سائل بود شوى نخست
زانكه مى خورديم روزى مرغ ونان
چون تو دادى هر چه بود از مرغ ونان

نيستم افسانه گوئى رسم و فن
بود وهم مشغول بر اكل طعام
خورد نان ومرغ تا در دانه اش
روزى اندر خانه باشوى دگر
گريه ور شد مرد از او پرسيد چيست
ناوى اندر خانه وقت خورد وخوان
روى از آن يادم آمد اينزمان
تا بدانى حاصل اكرام را

يك فقيرى شد بسوى خانه
مرغ بريان بد ايشانرا پيش
بعد سالى شد فقير و بى نوا
مرغ ونان مى خورد كامد سائلى
گريه كردى گريه گفت اين مردود
كامد اندر سائلى اورا زدر
گفت گر بشناسى آن سائل منم
ور نه مستغنى است زاكرامت خدا

تا برد مورى ز خرمن دانه
زان سائل مى ندادار بخل خويش
ساخت ز انرا چون سودش ز رزها
مرد دادش هر چه بد بى مشكلى
شوى سابق زان مرا رفت فرود
راند وهيچ اورا نداد از ماحضر
داد مال و خانه وزن ذوالنعم

لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ اَنْزَلْنَا

بدرستيكه فرستاديم رسولانمانرا با بينها وفرو فرستاديم با ايشان كتاب وميزانرا تا قيام نمايند مردمان بعدل و فرستاديم

الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّ اللّٰهَ

آهن را در آنست آسيبى سخت ومنفعتها براى مردمان وتا بداند خدا كسرا كه يارى كند او را ورسولانش در نهان بدرستيكه خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٦ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحاً وَ اِبْرٰاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتٰابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ

تواناى عزيز وبتحقيق فرستاديم نوح را وابراهيم را وگردانيديم در اولاد آندو پيغمبرى را وكتاب را پس بعضى از آنها هدايت

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ ٢٧ ثُمَّ قَفَّيْنٰا عَلٰى آثٰارِهِمْ بِرُسُلِنٰا وَ قَفَّيْنٰا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنٰاهُ الْاِنْجِيلَ

يافتند وبسيارى از ايشانند فاسقان پس از پى درآورديم بر اثرهاى ايشان رسولانمان را واز پى آورديم عيسى بن مريم را ودادیمش انجيل

وَ جَعَلْنٰا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبٰانِيَّةَنِ ابْتَدَعُوهٰا مٰا كَتَبْنٰاهٰا عَلَيْهِمْ اِلَّا ابْتِغٰاءَ

وگردانيديم در دلهاى آنانكه پيرو شدند آنرا مهرى ورحمتى ورهبانيى كه بدعت ساختند او را ما ننوشتيم آنرا بر ايشان مگر جستن

رِضْوٰانِ اللّٰهِ فَمٰا رَعَوْهٰا حَقَّ رِعٰايَتِهٰا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ اَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ

رضاى خدا پس رعايت ننمودند آنرا حق رعايتش پس داديم آنانرا كه ايمان آوردند از ايشان اجرشانرا وبسيارى از ايشانند فاسقان

٢٨ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ

اى آنكسانيكه ايمان آورديد بپرهيزيد از خدا وايمان آوريد برسولش كه خواهد دادشما را دو نصيب از رحمتش وخواهد گردانيد براى شما

نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٩ لِئَلّٰا يَعْلَمَ اَهْلُ الْكِتٰابِ اَلّٰا يَقْدِرُونَ عَلٰى

نورى كه راه رويد بآن وخواهد آمرزيد شما را وخداست آمرزنده مهربان تا ندانند اهل كتاب اينكه قدرت ندارند بر

شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

چيزى از فضل خدا وبدرستيكه فضل در دست خدا است ميدهدش بآنكه بخواهد وخداست صاحب فضل بزرگ

ما فرستاديم فرستادگان ‖ با علامتهاى روشن درکسان
هم ترازو تا كه مردم بفساد ‖ ايستند از مردمى برعدل وداد
هم فرستاديم با ايشان حديد ‖ كارزار سخت زان گردد پديد
تا بداند حق كه اورا در سبل ‖ ميدهد يارى شود يار رسل
هم فرستاديم ما از اجتبا ‖ برخلايق نوح و ابراهيم را
پس از ايشانند بعضى رهنماه ‖ واكثرى زايشان برون رفته زراه
آن رسولان در پى آورديمشان ‖ عيسى مريم رسول پاك جان
در دل اتباعش افكنديم بر ‖ رأفت و بخشايشى بر يكدگر
هست رهبانيت از بهر فريق ‖ غايت پرهيز كارى در طريق
فرض آن از ما برايشان مى‌نبود ‖ لازم خود كرده بودند ازجهود
يا نبود آن كتب زايشان درورق ‖ بلكه بدشان عرض خوشنودى حق
پس بداديم آنكسانرا اجرشان ‖ كه بدند المؤمنان جان فشان
ايكه ايمان بررسل آورده‌ايد ‖ اتقوا الله بر رسولش بگرويد
يؤتكم كفلين من رحمته است ‖ دو نصيب از رحمتش اوبر شماست
تا بگرداند شما را روشنى ‖ كه رويد ازآن ره اندر ايمنى
تا بدانند از يقين اهل كتاب ‖ ايكه قادر نيستند ازهيچ باب
ايكه افزونى است بردست خدا ‖ ميدهد آنرا كه خواهد زاقتضا

هم فرستاديم با ايشان كتاب ‖ برتميز حق وباطل بر صواب
از برا وقصد عدل محكم است ‖ كان سبب برانتظام عالم است
معنيهاى دگر از بهر ناس ‖ هست كان بيش است زاندازه قياس
بى تظاهر كان بود رسم نفاق ‖ بلكه از روى قلب واشتياق
هم بگردانديم در اولادشان ‖ ما نبوت هم كتاب ادادشان
ثم قفينا على آثارهم ‖ كه پى رفتندشان در هر مهم
هم عطا كرديم انجيل از كسب ‖ ما بآن پيغمبر با حلم و حسب
راه رهبانيت از نو بهرشان ‖ ابتدا كرديم بررسم و نشان
انزوا ازخلق و دورى ازبلا ‖ خواب وخوركم طاعت وتقوى زياد
محض خوشنودى حق آن ابتداع ‖ كرده بودند ازخشوع و ارتفاع
پس رعايت مى‌نكردند آن تمام ‖ آنچه بدحق رعايت در مقام
واكثرى زايشان بدند ازفاسقان ‖ رفته بيرون ازحد آن بالايقان
زانكه موقوفست ايمان بررسول ‖ خود بدين پيغمبر اندر جزء وكل
آن يكى ازبهر تصديق رسل ‖ وان يك از تصديق سلطان سبل
جرمتان تابخشد از فضل عميم ‖ حقتعالى چون غفوراست ورحيم
هيچ برچيزى زفضل ذوالجلال ‖ كاوست خاص اهل ايمان وكمال
مى دهد از رحمت وجود عميم ‖ من يشاء الله ذوالفضل العظيم



سورة الْمُجٰادِلَةُ اِثْنَتٰانِ وَعِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللّٰهَ

بتحقیق شنید خدا گفتن آنزنیکه مجادله میکرد با تو در روحش وشکایت میبرد بخدا وخدا میشنید گفتگوی شمارا بدرستیکه خدا

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٢ اَلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَآئِهِمْ مَاهُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلاَّ اللاّٰئِي

شنوای بیناست آنانکه اظهار کنند ازشما از زنانشان نیستند آنها مادران ایشان نباشند مادران ایشان جز آنزنانیکه

وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً ٣ وَ إِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ٤

زادند آنهارا وایشان میگویند ناپسندی از گفتار ودروغی وبدرستیکه خداست درگذرنده آمرزنده

کرد مردی زوجهٔ خود را ظهار
زن بسی ممنون زان ره تنگدل
پس تلاوت کرد این آیات را
شکوه بنمداشت سوی حق مدام
حقتعالی او سمیع است وبصیر
خواند انرا حقتعالی زان جدل
تومرا یعنی چو پشت مادری
مادراشان جز زنانی نیستند

زن شکایت کرد با فخر کبار
عرض حال خویش کردی متصل
که شنید اقوال آنرا خدا
حق شود آن بازگشت اندر کلام
واقف از اسرار هرکس باکریر
یعنی آن بد خارج ازرسم وعمل
مرطلاق این بوده گر مستحضری
که بزادستندشان بی ریشخند
منکر است آن گفتها ازقول وزور

گفت پیغمبر شدی بروی حرام
در پی پس شد پدید آثار وحی
که جدل می بود باو بیکـرش
که سخنها درسؤال و درجواب
چون نبود اقوال زن ازهرقبیل
آنکسانیکه زنان خویش را
نیستند ایشان حقیقت امهات
می نگویند این چنین پرداخته
حقتعالی او عفو است و غفور

واندراین معنی مکرر شد کلام
حرالمش بود آمدم یار وحی
اندر آنچه رفته بد باشوهرش
ردیکدیگر نمودند ارخطاب
هیچ براحکام شرعیه دلیل
خود ظهار ایشان نباید ازشما
کس شد مادر زقول بی ثبات
قول نادانسته و نشناخته

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَآسَّا

وآنانکه ظهار کنند از زنانشان پس عود نمایند مرآنچه را گفتند پس آزاد کردن رقبه ایست از پیش از آنکه بهرسند

ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٥ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ

آن دو آن پند داده میشود بآن وخداست بآنچه میکنید آگاه پس کسیکه نیابد پس روزه دوماه تمام پی درپی است پیش از آنکه

أَنْ يَتَمَآسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ

بهرسند آن دو پس کسیکه نتواند پس اطعام شصت مسکین است این برای آنکه ایمان آرید بخدا ورسولش واین حدهای

اللّٰهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦

خداست وبرای کافر است عذاب پردرد

وانکسانکه از زنان خویشتن
باز پس گردند برگفتار خویش
یا مراد ازعود باشد در شمار
بندهٔ آزاد در محضر کنند
تا شما باز ایستید از لفظ بد
هر نیابد بنده پس بی اشتباه
شصت مسکین را براو باشد طعام
برفقیه ار داری آنرا احتیاج
برشما فرض است این حکم ازقبول

کرده‌اند ایشان ظهار اندرعلن
آنچه اندر جاهلیت گفته بیش
بر ارادهٔ وطی یانقض ظهار
پیش ازآنکه مس یکدیگر کنند
وانچه منکر باشد ودور ازخرد
روزه پس باید گرفت اورا دوماه
این بود قائم مقام اندر صیام
کن رجوع از وی بجوی ازوی علاج
هست امرحق و تصدیق رسول

بوده یعنی بر ظهار اقدامشان
پس برایشاست بر کفاره را
نیست جایز هیچکس زاینها یقین
این شمارا هست قولی که بدان
هست دانا حق برآنچه میکنید
پیشتر ازمس یکدیگر بساز
باقی احکام ظهار ازکیف وکم
این از آن باشد که تا آگه شوید
این حدود حق بود وزنقص پاک

کرده وارا قطع دراسلامشان
که کنند آزاد عبدی جاره را
جز پس ازکفاره اندرشرع دین
پند داده میشوید از زبان
حل وحرمتها براو باشد پدید
استطاعت ور بروزه نیست باز
درکتاب فقه مضبوط است هم
برخدا و بررسولش بگروید
هست کافر را عذابی دردناک

یعنی آنکو بر حدودش نگرود
چون پیمبر گفت احکام ظهار
هم نیم قادر بصوم از اختیار
گفت پیغمبر توآیی درمقام
شد می برپانزده صاعش معین

تا بود دررنج و درخواری بود
خواست مردار هرسه وجهش اعتذار
بایدم خوردن بهر روزی دوبار
اینکه مدهی شصت مسکین راطعام
برمسا کین تا کند اطعام زین
خنده آمد مربیی را زان سخن

وزمظاهر عاجز است از این تمام
گفت برمالی ندارم دسترس
ورنه گردم خسته ورنجور من
گفت نی کرخویشتن درویشتر
گفت زانکس فقرمن باشدفزون
گفت پس رو دم باستغفار زن

لفظ استغفار گوید زان کلام
که توام کرد عبد آزاد پس
بل شوم از زندگی معذور من
نگرم درشهر مسکینی دگر
که خورانم این بود درآزمون

اِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ اَنْزَلْنَا آيَاتٍ

بدرستیکه آنانکه مخالفت میکنند خدا ورسولش را نگونسار شدند همچنانکه نگونسار گردانده شدند آنانکه پیش از ایشان وفرو فرستادیم آیتهای

بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۷ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا اَحْصٰيهُ اللّٰهُ وَنَسُوهُ وَاللّٰهُ

روشن و برای کافر است عذابهای خوار کننده روزیکه برانگیزد ایشان را خدا همگی پس خبر دهد ایشان را بآنچه کردند ضبط کرد آن را خدا و فراموش کردند و خداست

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۸ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ

بر همه چیزی شاهد آیا ندیدی که خدا میداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است نباشد هیچ

نَجْوٰى ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا اَدْنٰى مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ اِلَّا

راز سه کس جز که اوست چهارمین ایشان ونه پنج جز که اوست ششمین ایشان ونه کمتر از آن ونه بیشتر جز که

هُوَ مَعَهُمْ اَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۹

اوست با ایشان هر جا باشند پس خبر میدهد آنها را بآنچه کردند روز قیامت بدرستیکه خداست بهر چیزی دانا

وانکسانکه باخدا و با رسول
هم بتحقیق آنکه آیتها پدید
اندر آنروزیکه حق آنجمله را
حق شمرده است آن عملهارا همه
این ندانستی تو آیا که خدا
آن سه کس بودند که گفتند حق
هم نه کمتر ازسه نی اربع بیش
پس خبر دهد بآنچه کرده اند
هست یکسان پیش علمش درحضور
آن یهودان می نشستندی براه
دین پیمبرگشت واقف با عتاب

میکنند ایشان خلاف از فضول
ما فرستادیم بروعد و وعید
می برانگیزاند او از قبرها
خود فراموش کرده اندر مطلقه
داند آنچه هست درارض وسما
داند آیا جمله راز ماخلق
جز که با ایشان بود ازعلم خویش
روز رستاخیز که پی برده اند
از جلیات و خفیات امور
غمز ونجوی می نمودند از سپاه
کرد نهی وزان نمودند اجتناب

می شوند ایشان نگونسار آنچنان
هست بهر کافران که نگروند
پس خبر دهد خداشان درمحل
هست حاضر بر هر آنچیزی خدا
می نباشد راز گفتن از سه کس
هم نباشد پنج کس همداستان
هرکجا باشند ایشان رازگو
او بهرچیزیست دانا و خبیر
سربه چون کردی روان خیرالبشر
یا دو رویانرا بدی غارت چنین
بود چندی بازگردند این چنین

که نگون گشتند آن پیشینیان
آن عذابی که کند خوار و زبون
بر هرآنچه کرده اند ایشان عمل
هم دهد بروفق عدل اورا جزا
جز که رابعشان خداوندست وبس
جز که اوسادس بود در رازشان
بیست بعدی یا که قربی بهر او
نگذرد هیچ ار که فکری درضمیر
وآمدی اخبار ایشان دیرتر
زان مسلمانان شدند اندوهگین
آمد این آیت ز رب العالمین

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوٰى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

آیا ندیدی بسوی آنانکه نهی کرده شده از راز گفتن پس عود میکنند بآنچه نهی کرده شده از آن ورازمیگویند ببدی ودشمنی

وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ اِذَا جَآؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللّٰهُ وَ يَقُولُونَ فِي اَنْفُسِهِمْ لَوْلَا

ونافرمانی رسول وچون آیند تحیت گویند ترا بآنچه تحیت نگفت ترا بآن خدا ومیگویند در خودشان چرا

يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا

عذابکندمارا خدا بآنچه مکوئیم بس است آنهارا دوزخ که درمی آیند در آن بس بداست آنجای بازگشت ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ

رازباهم گوئیدپس رازمگوئید ببدی ودشمنی ونافرمانی رسول ورازگوئید بنیکوئی وپرهیزکاری وبپرهیزیدازخدا

الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ١١ اِنَّمَا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْئًا

که بسویش حشرکرده خواهیدشد جزاین نیست که این رازگفتن ازشیطانست تاغمگین شودآنانکه ایمان آوردند ونیست ضرررساننده ایشان را چیزی

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١٢

مگر باذن خدا و بر خدا بایدتوکل کنندمؤمنان

نکری آیا سوی آنکسان که زنجوی نهشان کردی عیان
راز می‌گویند باهم بی اصول هم زعدوان وزعصیان رسول
سام اندر لفظ ایشان بیدریغ بود مردن کشته گشتی با تیغ
روزی این گفتند دروقت درود عایشه شنید و بر خشمش فزود
گفت پیغمبر باو آهسته هین زم خونی کن نه پرخاش اینچنین
مستجاب است آنچه گفتم درجواب نیست برمن قول ایشان مستجاب
برهرآنچه گفت تحیت حق نگفت واین چنین گویند باهم درنهفت
یعنی ازپیغمبر است احمد چرا حق نیما نازل سازد زین بلا
ایکسان کاورده اید ایمان شما راز چون گوئید باهم هرکجا
رازگوئید ازنبی پرهیز وبر گفت باید خیرخلق از خیروسر
غیرازاین نبود که نجوی گرخفاست ازابلیس و وسوسهٔ دیو دغاست
نیست یعنی مؤمنانرا زان ضرر هیچ چیز الا باذن دادگر

پس بآنچه نهی کرده زان شدند باز گشتند و زه ازنجوی ردند
چون یهودان نزد پیغمبر شدند گفتی السام علیك از ناپسند
گفت پیغمبر جواب آن گروه برشما باد آنچه گفتند ازوجوه
گفت السام علیکم والسخط داد وعده اورزحمت حق بی غلط
گفت شنیدی چه گفتند این یهود گفت کردم رد برایشان هم برود
آمد این آیت که گویندت یهود چونکه آیندت تحیت یا ورود
حق چرا نکند باین مارا عذاب که نگوئیم از خطاب ناصواب
پس برایشان را بود نار سعیر چون درآیند اندران بئس المصیر
رازپس باهم نگوئید ازفضول وزگناه و ظلم و عصیان رسول
می‌ترسید ازخدا زانچه کنند آنکه سویش حشرکرده میشوید
مؤمنان را تا کند اندوهناك ورنه ازنجوای کافر نیست باك
پس توکل مؤمنانرا برخداست باید ایشانرا توکل وین سزاست

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَ اِذَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردیدهرگاه گفته شودمرشمارا جاوا کنیددر مجالس پس جاوا کنید کندخدابرای شما وچون

قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

گفته شودکه برخیزید تابلند گرداند خدا آنانراکه ایمان آوردنداز شما وآنانراکه دادهشدند علم مرتبها وخداباآنچه میکنید

خَبِيرٌ ١٣ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ

آگاهاست ای آنکسانیکه ایمان آوردیدچون رازگوئید بارسول پس مقدمدارید پیش ازدوست رازتان صدقه را آن بهتراست

لَكُمْ وَ اَطْهَرُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٤ ءَاَشْفَقْتُمْ اَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ

برای شماوپاکتر پس اگر نیابیدوجه صدقه را پس بدرستیکه خداآمرزنده مهربانست آیامی ترسیدآن که مقدمدارید پیش ازدوست راز گفتن

صَدَقَاتٍ فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ

صدقهارا پس چون نکردید وبپذیرفت خداتوبه ازشما پس برپایداریدنمازرا وبدهیدزکوترا واطاعت نمائید خدا و

وَ رَسُولَهُ وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ١٥

رسولش‌را وخدا آگاه است بآنچه میکنید

ایگروه مؤمنان چون برشما
جای پس بگشاده برمردم کنید
هم زجا گویند برخیزید چون
وانکسانکه علم را داده شدند
درحضور احمد صاحب خصال
زاجتماع خلق و اقوال فضول
پس بیش‌آرید صدقه از قبول
گفت این تازحمت اروی کم‌شود
اغنیا ازبعل ودرویشان زعسر

گفته گردد اینکه بگشائید جا
تا گشاید جایتان حق بر مزید
زود برخیزید کاین به ازسکون
از شما تا رتبه ها سازد بلند
مردمان بیهوده کردی قیل‌وقال
میشد آن سلطان مشتاقان ملول
در ارادهٔ راز گفتن بارسول
تاوی آنکش‌دل بود همدم شود
امتحان ایست زاهل‌عسرویسر
راز گوید بی‌زصدقه با رسول

توسعه بدهید یعنی در جلوس
ازمکان رزق‌وهم شرح صدور
یرفع الله الذین آمنوا
حق بود دانا برآنچه میکنید
بی‌زشغلی می نمودند اجتماع
آمد آیت کای گروه مؤمنان
دادن این صدقه باشد در سیر
چون رسید این‌آیت بس‌ارجمند
پس نیابد ارکه هیچ اززروسیم
صدقه ازلاشئی حق‌دارد قبول

یکدگر را بی‌زانکار و عبوس
همچنین اندر بهشت و درقبور
از شما در امتثال امر او
قدر فعل خودجزا داده شوید
دادی اوراهرکس‌ازحرفی‌صداع
رازچون گوئید با فخر زمان
مرشمارا بهتر و پاکیزه تر
مرمزاحم مردمش کمتر شدند
بهرصدقه حق‌غفور است ورحیم

جذبه

داده هرچه بود اورا از وجود
سکه درغمخانه بودش رنج وآه
بدسری آهم زدوش انداختم
من نه بیرون آمدم‌زان کو دگر
گرزهستی پرسی‌آن ازدوست‌برد
من‌کجا بودم کنون‌اینجا کجاست
می بترسیدید آیا خود شما
چون‌نکردید اینچنین پس‌بازگشت
آورید ازروی ایمان و اصول

دادی‌ارهم چیزی اورا بازبود
برتصدق شدبدان زلف سیاه
پای کوبان درقماری باختم
بی‌درآن سودا شدم محتاج سر
انچ‌ازاوبدبرد و باقی پوست‌بود
مطم تفسیرم چه‌شد گوگربجاست
که دهید ار رازگفتن صدقه ها
برشما حق یعنی ازصدقه گذشت
پیروی زامر خداوند ورسول

مصطفی را یك دلی لبریز خون
سالها شد که ندارم زو خبر
درخراباتش نهادم بر کنار
تا بپرسم حال آن شوریده را
من چه دارم‌تادهم دررازدوست
آری اندر راز ماندی بارسول
یعنی اندر راز گفتن بارسول
کرد عفو او فاقیموا الصلوة
هم خدا داناست بر اعمالتان

آب چشم آن‌هم‌برد ازتن برون
تاچه آن سرگشته را آمد بسر
زانکه گفتندم در اینجا سرمیار
گوی چوگان محبت دیده را
بشنوم تازان دهان آوازدوست
چون نبودت صدقه درکوی‌قبول
بیشتر مدهید صدقه بی نکول
و اطیعوا الله و آتوالزکوة
پس جزا بدهد بوفق حالتان

اَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مٰاهُمْ مِنْكُمْ وَلاٰ مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَي الْكَذِبِ

آیاندیدی‌بسوی‌انکه دوست‌گرفتندگروهیراکه‌غضب‌کردخدا برایشان نیستندایشان‌ازشما ونه‌ازایشان وسوگندیادمیکنندبر دروغ

وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ١٦ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً اِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ١٧ اِتَّخَذُوا اَيْمٰانَهُمْ

وایشان‌میدانند امادەکرده خدا برای‌ایشان‌عذابی‌سخت بدرستیکه‌ایشان بداست‌انچه‌که‌میکنند گرفتند سوگندهاشانرا

جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ ١٨ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوٰالُهُمْ وَلاٰ اَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً

سپری‌پس‌بازداشته‌شدندازراه خداپس‌برای ایشانست عذابی‌خوارکننده‌کفایت‌نکنندازایشان‌اموال‌ایشان‌ونه‌اولادایشان از خدا چیزی‌را

اُولٰئِكَ اَصْحٰابُ النّٰارِهُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ ١٩ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمٰا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

انهایند اهل اتش‌انهایندرانجاجاودانیان روزیکه‌برانگیزاندخداهمگی‌پس‌سوگندیادمیکنند برای‌اوهمچنانکه‌سوگندیاد میکنند

وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ عَلٰي شَيْءٍ اَلاٰ اِنَّهُمْ هُمُ الْكٰاذِبُونَ ٢٠ اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطٰانُ فَاَنْسٰيهُمْ ذِكْرَ

برای‌شماومی‌پندارندکه‌ایشانند برچیزی دانسته‌باش‌که‌ایشانندایشاندروغگویان استیلایافت‌برانها شیطان‌پس‌فراموش‌گردانیدانهارا ذکر

اللّٰهِ اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطٰانِ اَلاٰ اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطٰانِ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ٢١

خدا انهایند سپاه شیطان دانسته‌باش‌که‌سپاه شیطان انهایند زیانکاران

فکری آیا بسوی آنکسان
بوده‌اند ایشان دوروبانی که بود
بردروغ اهلی که دراسلام و دین
بودکاری بد که آن میکرده‌اند
مردمارا از ره‌حق زان نفاق
مالهای پیش و فرزندانشان
پس‌خورند ازبهرحق سوگندهم
می‌ندانید این زایمان و فروغ

که منافق پیشه اندر تیره جان
بعضشان ناحق ولاشان نایهود
وانگهی‌دانند خوداین کفروکین
برنفاق و بر بدی پرورده اند
داشتندی باز ودارندابن سیاق
هیچ ازقهر خدا از جانشان
آنچنانکه می‌خورند اکنون قسم
اینکه ایشانند برکذب ودروغ
لشکر دیوند و دانیدایکه هست

دوست گردیدند باقومی عجب
زیهودند آنجماعت نز شما
کرده حق آماده اندر نشأتین
درگرفتند آن قسمهاشان سپر
پس‌مرایشاراست رنجی س‌مهین
این‌گروهند اهل آتش جاودان
برکماشان که ازاین کذب‌وجحود
گشته مستولی برایشان دیوهم
حزب شیطان‌درزیان ودرشکست

که برایشان کرده‌حق خشم‌وغضب
می‌خورند ایشان قسم بر ناروا
برعذابی سخت ایشانرا ببین
تا بآن مانند ایمن از ضرر
دفع زایشان بازنکنندروزدین
یوم یبعثهم جمیعاً بی‌گمان
هستشان چیزی‌کزآن یابند سود
ذکر حق ازیادشان‌برد از ستم

اِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ اُولٰٓئِكَ فِي الْاَذَلِّينَ كَتَبَ اللّٰهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلِي اِنَّ اللّٰهَ

بدرستیکه‌آنانکه مخالفت‌مینمایندخدا ورسولش‌را آنهایند در خوارترین نوشت‌خدا که‌هرآینه‌غالب‌میشویم‌من‌ورسولانم بدرستیکه‌خداست

قَوِيٌّ عَزِيزٌ ٢٢ لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ

قوی عزیز نیابی گروهیراکه‌ایمان‌آورده‌بخدا وروز بازپسین که‌دوست‌دارندآنراکه‌مخالفت‌نمودخداورسولش‌راوا گرچه

كَانُوا آبَآئَهُمْ اَوْ اَبْنَآئَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْعَشِيرَتَهُمْ اُولٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيمَانَ وَاَيَّدَهُمْ

باشند پدرانشان یاپسرانشان یابرادرانشان یاخویشان آنها نوشت در دلهاشان ایمان‌وقوت‌دادایشانرا

بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا

بروحی ازآن‌وداخل‌مگرداندایشارابهشتهائی‌که‌میرود از زیرآنها نهرها جاودانیان‌درآنها خشنودشدخداازایشان وخشنودشدند

عَنْهُ اُولٰٓئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ازاو آنها سپاه خدایند آگاه‌باش‌که‌سپاه‌خداآنهایند رستکاران

فی الاذلینند بی‌شك این گروه
که نباشد فارس چون‌ارض‌عرب
یعنی‌اندرلوح محفوظست‌وضبط
می‌نیابی آنگروه که بگروند
گرچه می‌باشند ایشان را پدر
آنگروه بنوشته ایشانرا خدا
داخل ایشانرا نماید در جنان

آنکسانکه میکنند ایشان خلاف
خوارتر یعنی‌زخواران ازوجوه
که توان آنرا گرفتن بی‌سبب
که بود غالب مراشبابی زخط
برخدا ویوم دین‌کایشان شوند
آن مخالف پیشگان یاخود پسر
دردل ایمان داده یعنی‌سخت‌جای
جویها جاریست کاندر زیر آن
حزب حقند این‌گروه حزب او

ماخدا ومارسول ازکذب ولاف
چون‌سخن ازفتح‌روم‌وفارس‌گفت
آمد آیت‌که نوشته حق که من
حقتعالی او قوی و غالب است
دوست با آنکس‌که باشددرخلاف
یا برادرها و خویش آوندشان
تقویت فرموده ایشانرا بروح
جاودانندا ندران راضی‌است حق
رستگارند این بدانید از نکو

مرمنافق طعنه میزد در نهفت
مارسولان غالبیم در هردمن
بررسل درغالبیت واهی است
ماخدا و بارسولش زانحراف
بستند البته هم پیوندشان
کان زرد اوست براهل فتوح
رانکسان‌وایشان‌زحق‌بی‌شوب‌ودق

سُورَةُ الْحَشْرِ اَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَما فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ

تسبیح کرد خدارا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست عزیز حکیم اوست آنکه بیرون کرد آنانرا که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِيارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ

کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان در اول راندن گمان نبرده بودید که بیرون روند و گمان برده بودند ایشان باز دارندگانست

حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَأَتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ

حصارهاشان از خدا پس آمد ایشانرا خدا از جائیکه گمان نبرده بودند و انداخت در دلهاشان هراس که خراب میکردند

بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ ٢

خانهاشانرا بدستهای خودشان و دستهای مؤمنان پس عبرت گیرید ای صاحبان دیدها

خوانده بر پاکی خدارا از یقین / آنچه باشد در سموات و زمین
چونکه بشکستند آنقوم نضیر / از یهودان عهد سلطان بشیر
بر تواریخ ار که داری هیچ ربط / شرح آن اندر کتب ثبت است و ضبط
یافت این درباره ایشان نزول / کانکس است او ز ادراک و عقول
اول الحشر اعنی از جهد تمام / اندر اول راندن ایشان شام
کی شمارا بود هرگز این گمان / که روند آنقوم بیرون از مکان
یعنی آن حصن و حصار استوار / می‌کند منع از عذاب کردگار
ترس و رعب افکندشان پس در قلوب / در جلا تا دل نهادند از کروب
هم بدست مؤمنان تا راهها / کرد ایشانرا فراخ از هر کجا
لیك می‌کردند خودهاشان خراب / خانهای خود ز جهل بی‌حساب
او عزیز است و حکیم اندر جهات / غالب و استوده‌کار اعنی بذات
حکم شد کز آن نواحی وان دیار / سوی دیگر ارض برشدند بار
واین بود فتحی ز بهر مؤمنین / که شدند ایمن ز بدخواهان دین
که برون کفار را ز اهل کتاب / کرده یکسر از دیار او با شتاب
حشر اخراجست گر داشوری / جمع را از جا بجای دیگری
هم گمان بردند آنقوم از خطا / هست مانع حصنهاشان از خدا
پس رسید از حق عذاب و امتحان / از رهی کاشان نکردند آن گمان
خانهای خود خراب از دست خویش / می‌نمودند از تعصبهای بیش
مؤمنان آنجا بنارا منهدم / می‌نمودند از ثواب مغتنم
تا کس از ساکن شود ویران بود / یا که چوب آن بکار آسان رود
پس شما زان انهدام و اضطرار / یا اولوالابصار گیرید اعتبار

وَلَوْلا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النّارِ ٣

واگر نه این بود که نوشته بود خدا بر ایشان این جلا هر آینه عذاب میکرد ایشانرا در دنیا و برای ایشانست در آخرت عذاب آتش

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللّٰهَ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقابِ ٤ ما قَطَعْتُمْ مِنْ

این بآنست که ایشان مخالفت نمودند خدا و رسولش را و کسیکه مخالفت نماید خدا و رسولش را پس بدرستیکه خداست سخت عقوبت آنچه را بریدید از

لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَةً عَلىٰ أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللّٰهِ وَلِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ ٥ وَما أَفاءَ اللّٰهُ

درخت خرمای خوب یا واگذاشتنش ایستاده بر اصلهایش پس بود باذن خدا و تا خوار نماید فاسقانرا و آنچه را باز گردانید خدا

عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلا رِكابٍ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ

بر رسولش از ایشان پس برنتاختید بر آن از اسبی و نه شتری ولیکن خدا تسلط میدهد رسولانش را بر آنکه

مَنْ يَشاءُ وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٦

میخواهد و خداست بر همه چیز توانا

گرنه آن باشد که بنوشته خدا   بهر ایشان این خروج و این جلا
هستشان آنسان که اندر آخرت   آتش دوزخ بدون معذرت
با خدا وانکس که آید در شقاق   حق شدیدستش عقاب واحراق
زین یهودان پس شدند اندر غضب   پس بکندند از ره طعن و غضب
عدل این باشد که نخلستان ما   می‌بسوزاندی و برکندی رها
که مفاد این بود ظلم و فساد   یعنی از مستضعفین با سداد
بعض می‌گفتند باید زد قطع   بعض از قطعش نهی کردند منع
ایستاده بر اصول خویشتن   جمله پس باشد همه بر ذوالمنن
بر زمین وانچه بی‌سلک و جدال   باز گرداند حق از املاک و منال
تا بچیزی از غنیمها شوید   مستحق زان ره نبادا یا مزید
این غنیمت پس باو شد واگذار   تا دهد بر هرکه خواهد زان یسار
می‌نمودند آنجماعت را عذاب   دوجهان از قتل و اسر بیحساب
اینست زان باعث که کردند بخلاف   با خدا و با رسول ذی‌عفاف
حکم شد خرما باشار افکنند   جنگی و ویران وانجا برکنند
ای محمد ص بوکنی دعوی که من   بر عدالت داعیم از ذوالمنن
بر پیمبر ص شاق بس گشت این مقال   همچنین رفتند بعضی در خیال
در میانشان پس در این رفت اختلاف   کاین بود بر عدل یا ظلم و گزاف
آمد آیت کانچه از خرما بنی   قطع گردید آنچه هشتید آنچنان
تا نماید خوارشان اندر نمود   آنچه بیرون رفتگانند از حدود
می‌نتازاندید بر تحصیل آن   هیچ اسب و اشتری فاش و نهان
لیک مسولی نماید و این عطاست   حق رسول خویش را بر هرکه خواست
حق بهر چیزی توانا باشد او   تا شما را غالب آرد بر عدو

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ

آنچه را بازگردانید خدا بر رسولش از اهل قریه‌ها پس برای خداو رسولست و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ

و ابن سبیل تا نبوده باشد دایر دولت میانه اغنیاء از شما و آنچه داد شما را رسول پس بگیرید او را و آنچه نهی کرد شما را

عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ٨ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

از آن پس باز ایستید و بپرهیزید از خدا بدرستیکه خداست سخت عقوبت برای محتاجان مهاجر است آنانکه بیرون کرده شدند از

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ٩

دیارشان و اموالشان میجویند فضلی از خدا و خشنودی و یاری میکنند خداو رسولش را آنهایند آنها راستگویان

پر رسول آنچه حق ز اهل قری   باز گرداند بی‌چون و چرا
گاه پنهان بی‌سپاه و بی‌قتال
در ذوی‌القربی و ایتام دلیل   هم بر مسکینان و ابناء السبیل
حکمها باشد در این آیت فزون   هل که ماند این بیان اندر کمون
فکرت ما دور از این تصویر بود   اینقدرهم لازم تفسیر بود
وانچه از فیئی و غنمها رسول   بر شما بدهد بگیرید از قبول
هرکه ننماید ز نهیش اجتناب   جاودان اندر هلاکت و عذاب
وان فقیران مهاجر کز بلد   گشته‌اند اخراج بی‌مال و مدد
کردی از آن هجرت و رنج و تعب   از خدا افضال و خوشنودی طلب
از ره حب خداوند و رسول   هجرت و محنت نمودندی قبول
یاری دین خدا یاری اوست   یاری احمد ص مددکاری اوست
گاه با هنگامه در جنگ و جدال
از منال و مال بی‌حرب و قتال   از خدا و از رسولت آن منال
هست ذی‌القربی بر این قول   اهل بیت و عترت و خویش رسول
گفته‌اند احکام آنرا سربسر   باشی از واقف ز تاریخ و خبر
می‌باشد تا که آنچیز از شما   در تداول در میان اغنیا
واجبه نهی از آن نماید بر شما   باز پس زان ایستید از مدعا
از خدا ترسید و از روز حساب   زانکه باشد بس شدید او را عقاب
چون نمودند از سراهاشان برون   منعشان کردند از مال و شئون
قصدشان یعنی از آن هجرت نبود   غیر خوشنودی خلاق ودود
یاری حق می‌کنند از جان و مال   هم اعانت بر رسول ذوالجلال
اینگروه ایشان بوند از راستان   راستکار و راستگو در امتحان

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

و آنهاکه جایگاه ساختند آن دار را و ایمان را از پیش از ایشان دوست میدارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی‌یابند در سینه‌هاشان خواهشی

مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

از آنچه داده شد و برمیگزینند بر خودهاشان و اگرچه باشد با ایشان احتیاج و آنکه داشته شود از بخل نفسش پس آنهایند آنها

لْمُفْلِحُونَ ١٠ وَالَّذِينَ جَآؤُا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْاِيمَانِ

رستگاران وآنانکه آمدند ازبعد ایشان خواهند گفت پروردگارما بیامرز ما را و برادران ما را آنانکه پیشی گرفتند ازما بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ ١١ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا

ومگردان دردلهای ما کینه مر آنان را که ایمان آوردند پروردگارما بدرستیکه توئی مهربان رحیم آیا ندیدی سوی آنانکه نفاق ورزیدند

يَقُولُونَ لِاِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ

که میگفتند مر برادرانشان را آنانکه کافر شدند از اهل کتاب که اگر بیرون کرده شوید بیرون میرویم باشما و اطاعت نمیکنیم

فِيكُمْ اَحَداً اَبَداً وَاِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ١٢ لَئِنْ اُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ

درشما احدی را هرگز و اگر قتال کرده شوید یاری میکنیم شما را و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغگویان اگر بیرون کرده شوند بیرون نخواهند رفت

مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ١٣ لَاَنْتُمْ اَشَدُّ

باایشان و اگر قتال کرده شوند یاری نخواهند کرد آنها را و اگر یاری کنند ایشان را میگردانند پشت ها پس یاری کرده نشوند هرآینه شما سخت ترید

رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ١٤ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً اِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ

از راه بیم در سینهای ایشان از خدا آن بآنست که ایشان گروهی اند که نمی فهمند کارزار نمیکنند باشما همگی مگر در قریهای مستحکم

اَوْ مِنْ وَرَآءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰى ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

یا از پشت دیوارها کارزارشان میان خود سخت است می پنداری آنها را همگی باهم و دلهاشان پراکنده آن بآنست که آنها گروهیند که

يَعْقِلُونَ ١٥ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ١٦

نمی یابند بعقل چون مثل آنانکه بودند پیش از ایشان نزدیک چشیدند بدی عاقبت کارشان را و مر ایشانست عذابی پردرد

فئی باشد آنکسان را که زجای … بار بگزیدشان اندر سرای
شد مدینه دار وایمان نام او … یاد آن خالص شد ایمانها نکو
می‌نیابند هیچ ایشان در صدور … حاجتی را کاوست داعی بر قصور
خواست پیغمبر مر آن انصار را … ذکر احسانهایشان کرد ابتدا
گفت خواهید ارکه اموال نضیر … بر شما قسمت کنم خورد و کثیر
بر مهاجر یا دهم آن مال چند … وز سراهای شما بیرون روند
میل ما ایست گفتند از ولا … بر مهاجر تا دهی این مالها
زانکه خیر است آن قدمهاشان بما … کرد پیغمبر برایشان پس دعا
بر نفوس خویش در مال و مکان … دیگران را اینگروه از مؤمنان
گرچه می‌باشد مر ایشان را بدان … احتیاج و افتقاری بیکران
پس بغیری واگذارد بی‌سبب … ارخصاص آدم این بود عجب
وانکه نفس خویش را از بخل او … باز دارد و آورد بر جود رو
وانکه می‌آید ازپی در جهان … بعد انصار و مهاجر بر نشان
آنکسان کایشان بایمان سابقند … هم بدین پیشی گرفتن لایقند
زین تو فرما حفظ از لطف عمیم … ای خدا چون تو رؤفی و رحیم

هم در ایمان بر خدا و بر رسول … یعنی انصار معظم در قبول
دوست می‌دارند هجرت هرکه بود … سوی ایشان جای بدهند ار عهود
یعنی از رشک و حسد در احتمال … آنچه داده بر مهاجر شد ز مال
آنچه نیکی کرده بودند آنگروه … یا که امداد مهاجر از وجوه
وان مهاجر در سراهای شما … همچنان باشد چون سابق بجا
بر امور خود کنند ایشان قیام … میل انصار است زین دو یا کدام
همچنین باشد چون روشن چراغ … درسرا و مسکن ما با فراغ
آمد اندر شأنشان از کردگار … که کنند ایثار بعضی اختیار
یعنی انصار آن مهاجر را نهند … بر نفوس خویش تقدیم از پسند
هست ایثار آنکه شخصی لاعلاج … باشد از چیزی در روی احتیاج
شرح ایثار ار خدا خواهد بکام … در بیان هل اتی گویم تمام
گردد از بخل طبیعت رستگار … پس بود آنقوم بیشک رستگار
می‌بگویند ای خدا اغفر لنا … وان برادرها که بودند ابتدا
می‌مگردان در دل ما از نهان … کینه و حقد و حسد بر مؤمنان
تو نگاه آیا نکردی در سیاق … سوی آنانکه کنند ایشان نفاق

با برادرهای خود گویند زود
هیچ وقت از کس بفرمان نبریم
حق بود شاهد که ایشان کاذبند
نصرت ایشانرا ندهند از قرار
در هزیمت میروند اعمی که رود
این از آن باشد که ایشان بی‌خبر
حمله نکنند این یهودان باشما
بی که جنگ هستشان زین رهگذر
خود بوسداری که دارند احتیاط
این از آن باشد که بس لایعقلند
خود چشیدند آن وبال امر خویش

زانکسانکه بگرویدند ازیهود
در جدال باشما نی یاوریم
گر جهودان خود برون کرده شوند
ور دهند از فرص نصرت بست کار
پس بیاری کرده گردند این یهود
جمع باشند از حلال دادگر
جز زپشت قلعه و دیوار ها
سخت باشد جنگشان با یکدگر
این یهودان از تفرق و اجتماع
از صلاح خود بکلی غافلند
وان نبود الا که از شتماه بش
درجهان گشتند رسوا و هلاک

گر برون کرده شوند از خانمان
باشما ایشان نیایند از قتال
بدروند ایشان برون همراهشان
زانکه برگردند زود از پشتها
زانکه باشد دردل ایشان افزون
ورنه بایستی که ترسند از خدا
نیستشان قوت که آید از حصون
لیك باشد از شما بس ترسناك
قلبهاشان لیك از حقد و حسد
همچو آنانست ایشانرا مثال
کشتگان بدر از آن باشد مراد
هم بعقباشان عذابی دردناك

باشما آئیم ما فاش و عیان
بر شما بدهیم یاری لامحال
ور قتال آید زپی ناگاهشان
گر زما بینند چون در مشها
از شما رهبت که از حق دردرون
این دو رویان منافق بر شما
سوی صحرا بهر جنگ ایشان برون
افکند حقشان بدل این بیم و باك
پس دراکند داست وعاری از زشد
که از ایشان بیشتر نزدیك بل
یا گروه دیگر از اهل فساد

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

چون مثل شیطان هنگامیکه گفت مر انسانرا کافر شو چون کافر شد گفت بدرستیکه من بیزارم از تو بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار

الْعَالَمِينَ ١٧ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ١٨

جهانیانست پس باشد انجام آن دو تا اینکه باشند در آتش همیشه جاودانی در آن واینست جزای ستمکاران

مثل شیطان کادمی را گفت هم
گفت من بیزارم از تو در یقین
کار او بردار کرد او چون تمام
گفت هم بوجهل را من باشما
گفت من بیزارم از احمق که او
من سلك آن آستانم غالبم
چون نمودم استخوانش ریز ریز
تا که بدهم ره بهر بیگانهٔ
زین گندمشم ترسم از مشی دگر
پس بود در آخر و انجام کار

باش اندر کفر خود ثابت قدم
ترسم از پروردگار عالمین
بعد از آن کافکندش از شهوت بدام
هر هم در جنگ احمد هر کجا
باخدا گردد زحق او جنگجو
در پلنگی کاوست خصم صاحبم
باشدم رو بس از آن بس گریز
همچنانکه پاسبان خانهٔ
رازها بی پرده گردد سر بسر
جاودان آن هردو را ماوی مقر

من تورا یار و معینم در عمل
چون بر صعای عابد عهد بست
گفت من بیزارم از تو ای دملك
کس نتواند شمارا کرد پس
هیچ آید باخدا کس در ستیز
آنکه از فرمان او آرد گذر
آنکه راند از زمرهٔ خویشم شاه جان
آنکه دیدی سرکشیدم زان کمند
خواند آدم را بمکر اندرون
این بود پاداش استمکاره ها

پس چو محکم شد دراو کفر و دغل
که تورا باشم پناه از هر شکست
کس رسد برجام زهد اینکو بسك
پس چو در بدر آمد ایشانرا شکست
باید از خشم خدا جستن گریز
مر کسیم باجنك و دداش حکر
خواست تا باشم مقیم آستان
بدنفسی در نظر یا چشم بد
پس گریزد زو چو بکشیدش بحون
که بجود بستند راه چاره‌ها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید بترسید از خدا و باید بنگرد نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و بترسید از خدا بدرستیکه خدا آگاهست

بِمَا تَعْمَلُونَ ١٩ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٢٠ لَا

بآنچه میکنید و مباشید چون آنانکه فراموش نمودند خدا را پس فراموش گردانید بر آنها خودهاشانرا آنهایند آنها فاسقان

يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ٢١

یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت اهل بهشتند ایشان کامیابان

ایکروهی کاهل ایمانید بس
بهر فردای قیامت گر که آن
باید او اللّٰه بترزد مدام
هست تقوای محسنین از عوام

می‌ترسید ازخدا در هر نفس
هست طاعت شکر حق گوید جهان
از تقوبهای خلاق الانام
وان دوم مخصوص خاصان وکرام

هرکسی باید کند درخود نظر
ورکه عصیانست پس باید کند
او بود دانا بر آنچه میکند
هست تقوای عوام از بایسند

تا چه بفرستاده پیش از خیر وشر
توبه و تقوی زفعل زشت بد
پس چو دانند او بنیکی ره کند
وانچه اندر شرع زشت و زید

لیک تقوای خواص از ماسواست	واجتناب از هر چه مادون خداست	همچو آنان می‌مباشید ایچ پس	که فراموش از خدا کردند بس
پس فراموش از نفوس خویشتن	ساختشان پروردگار ذوالمنن	یا چو بردند از که حق را زیاد	توبه برد از یادشان رب العباد
این گروه از فاسقانند از یقین	رفته بیرون از حدود و حکم دین	نیست یکسان اهل جنت و اهل نار	از جحیمند اهل جنت رستگار

لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ

اگر فرو فرستاده بودیم این قرآن را بر کوه هر آینه دیده بودی آن را فروتن شکاف خورده از ترس خدا و این مثلها

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٢٢ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ

میزنیم آنها را برای مردمان باشد که ایشان فکر کنند اوست خدا که نیست خدائی مگر او دانای نهان و آشکاراست اوست

الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ٢٣ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ

بخشاینده مهربان اوست خدائی که نیست خدائی مگر او که پادشاه پاک بری از نقص ایمن گرداننده نگهبان عزیز

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢٤ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ

تسلط گرداننده بزرگوار است پاکست خدا از آنچه شریک میسازند اوست خدائی آفریننده پدید آورنده صورت بخشنده اوراست نامهای

الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

نیکو تسبیح میکند او را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز حکیم

می‌فرستادیم این قرآن اگر	ما بکوهی می‌بدیدی در نظر	خاشع و از یکدگر بشکافته	در زمین از خوف حق رو تافته
کوه را گر دادمی یعنی تمیز	می‌شد از تأثیر قرآن ریز ریز	این مثلها میزنیم از بهر ناس	تا کنند اندیشه شاید با هراس
آنکه قرآن را فرستاد او خداست	غیر از او نبود خدائی هم رواست	باشد او دانای پنهان و آشکار	هستی اشیا بدو دارد قرار
اندر اعیان ماسوی از زشت و خوب	محتجب بودند در غیب الغیوب	از افاضهٔ نور سلطان قدم	کرد خود اظهار ایشان را رقم
دادشان ره از عدم سوی وجود	ورسانید غیب را ارض شهود	اوست رحمن یعنی اندر ابتدا	کرد ایجاد او وجود ماسوی
رحمتش یعنی که از غیب عدم	کرد ظاهر ماسوی را دمبدم	هم رحیم اعنی رساند از حسن حال	ماسوی را بر نهایات از کمال
اوست آنکس که خدا نبود جز او	می‌نباشد لا اله غیره	پادشاهی که ز فرمانش برون	نیست موجودی نباشد یا فزون
ملک ملک او و شاهی زان اوست	هر وجودی بستهٔ فرمان اوست	هست ملکش از حین تا ابد	بی‌نیاز و مطلق از مادون خود
هر کرا خواهد نماید ارجمند	هر کرا خواهد کند پست و نژند	نیست جزئی چونکه او گوید مباش	چونکه گوید باش هست اشیا بجاش
هست قدوس اعنی از وجه وجوب	پاک و مطلق از نقایص وز عیوب	نیست هیچ او را بقوه از صفات	بلکه بالفعل است و جمع اوصاف ذات
نیست وقتی دون وقتی اعنی آن	این بود نقص وجود از بی‌نشان	ور نه تا این جمله دانش مطلق است	آنکه باشد کامل التام آن حق است
سالمست از عیب و آفات و علل	هم بری از عجز و تغییر و خلل	باشد او ایمن کنندهٔ بندگان	از عقابهای کونی هر زمان
هم مهیمن هست یعنی ذات حق	خود نگهبان [illegible] ما خلق	عالی اندر ذات خود بر کل شیئی	یا دهد عزت بهر کس خواست وی
هست جبار اعنی از ایجاد وجود	هر یکی پیوند از او دارد بود	در نهایات از علو و کبریا	هر کسی او را حقیر از ماسوی
پاک از آن کارند بهر او شریک	شرک او را نیست نزد عقل نیک	خالق است اعنی مقدر حضرتش	جمله اشیا را بوفق مشیتش
باری اعنی آورد ذات آن پدید	آنچه را از روی حکمت آفرید	صورت اشیا برسائی نگاشت	ارکان علم و حکمتها که داشت
آنچنان زیبا که گر بینی نکو	وسم هر شیئی است خوش بر جای او	ذره دارد آن جان و ضوء تاب	که بجای خویش دارد آفتاب
هست او را نامهای پاک چند	نزد عقل و شرع و معنی دلپسند	پیدش از پاکی کند آنچه هست	در سموات و زمین بالا و پست
	ارجمند و راستکار اندر امور	هست هر ناآلایق از وصفش بدور	

مناجات

ای بری از اندیشه و اوهام خلق	برتر از احکام اول و انجام خلق	پاک بی‌همتا و بی‌مثل و شریک	اسمها و وصفهایت جمله نیک
ره ندارد در تو فقدان و فتور	عجز و نقص از ذیل تو پاکی تو دور	آیت اشیا از توانائی تو	هر یکی برهان یکتائی تو
ناتوانی چون مرا بی‌عایقی	این چنین دادی بیان و منطقی	تا بپایان در دو سال این نامه را	آورم در کف چو گیرم خامه را

این مکی بود اردمی کامد دمی ⁝ برمنج آیست گردد مرتبی
اول ماه رجب شد ند لك ⁝ سورهٔ حشر است آخر بی شك
این نبود ارمی دعمل شاه بود ⁝ که ربا داری من آگاه بود
تا ببیند اهل عصران نامه را ⁝ معرف گردند ... نکدشه‌ها
گرکه آید سورهٔ کو عظم کن ⁝ حشم کردی لطف فرما نظم کن
یارب امروز اول ماه نو است ⁝ این گدا محتاج امداد نو است
خود کردی فصل کردی زین سان ⁝ شکر آن سوان صمی کردار ...
چون تو دادی اینچنین نعمت که ... ⁝ شکر آن متصور ما ...
⁝ سهل کی برفضل احدخوان عشق

سال سابق اول ماه رجب ⁝ گشت آخر نظم اعراف از طرب
کی مرا هرگز گذشت این در خیال ⁝ کم بود این موهبت از ذوالجلال
خواستی کراسوان کم ز مور ⁝ آنچه مشکل تر بود یابد ظهور
کس نگوید هست این اندیشه ⁝ آید از هر مرید شاعر پیشه
مرد ... باید در معنی ⁝ ما شد ... بنوائیم ارگزاف
تا هر آنچه مانده باقی از کلام ⁝ اندر این مه گردد ار عوت تمام
شکر آن الهم ... ⁝ شکر دوالمن باشد اردوالمن نکو
هم بوکن ... شکر خود ما را مدد ⁝ هست این هم ... وجودی بی عدد
نظم ... مستمدین دیوان عشق ⁝

سُورَةُ الْمُمتَحِنَةِ ثَلٰثٌ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا

ای آنکسانیکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا ودشمن خودمان را دوستان میفرستید بسوی ایشان دوستی وبتحقیق کافر شدند بآنچه

جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا

آمد شمارا از حق بیرون میکنند رسول را وشمارا که بیرون میآرید بخدا پروردگارتان اگرهستید که بیرون میآئید برای جهاد

فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ

کردن در راه من وجستن رضای من پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی ومن داناترم بآنچه پنهان میکنید وآنچه آشکار میکنید وآنچه

يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ٢

میکند آنرا از شما پس بتحقیق که گم شد ازمیان راه

باشد این سورهٔ مودت وامتحان ⁝ کاوره ارفضل باری در میان
آنکه باشد باشما و من عدو ⁝ کی بهرگز باشما شد دوست او
بعد قصهٔ ... ساره نام ⁝ پس از او پرسید سلطان انام
رفع چون گردید عریانی وجوع ⁝ بازخواهم کرد بر مکه رجوع
گفت ... ازواقعه ... ارفسوس ⁝ کس نکردی ... از ...
داد حاطب نامی اوهم جامهٔ ⁝ بروی او بنوشت پنهان نامهٔ
پس شما باشید حاضر بهر جنك ⁝ تا سلاح آرید از هرجا بچنك
تا ستاند نامه را از ساره بار ⁝ زن بود ... ابا و اصرار
کرد تهدید او بکشتن دیگرش ⁝ نامه بیرون کرد ازموی سرش
تا خبر یابند ار تعجیل آن ⁝ تاچه بنوشت وکه بنوشت آنچنان
ورنه من رسوا کنم درمحشرش ⁝ معترف گردید حاطب در برش
چون مهاجر هریکی دارند بس ⁝ از عشیره واقربا در مکه کس
خواستم برمکیان حقی زمن ⁝ ثابت از این نامه آید بی سخن

می‌مگیرید ایگروه مؤمنان ⁝ دوستان از بهر خویش از دشمنان
در مدینه آمد از یثرب زنی ⁝ کاو مغنیه بد و ... فنی
آمدی کاسلام آری گفت نی ⁝ آمدم بهر لباس و خوردنی
گفت پیغمبر چه شد مکیان ⁝ ما تعنی ... نکرمی و نان
پس باو دادند جامه و راحله ⁝ آل عبد المطلب بی فاصله
سوی اهل مکه کاید مصطفی ⁝ سوی ... البه از بهر غزا
زین خبر شد احمد الوحی ... ⁝ پس علی[4] را ساخت ...
پس بکشتند آن ... عشق را تمام ⁝ نامه ران پیدا شد تا اهتمام
در مدینه بار با نامه شدند ⁝ سوی مسجد جمع پس عامه شدند
گفت پیغمبر هرآن کرد این خلاف ⁝ باید او تا خود نماید اعتراف
گفت بالله این نکردم از نفاق ⁝ بلکه تدبیری بد این دور از سیاق
من ندارم هیچ کس را تا کند ⁝ اهلتم را ... خواهان مدد
تارعایت ز اهل واولادم کنند ⁝ ... که انجا ... و بیادم کنند

کرد تصدیقش پیمبر زین کلام ... آمد این آیت پس از رب الانام
دوستی را میکنید القا شما ... سوی ایشان که نبند اهل ولا
وانگهی که کافراند آن فرق ... آنچه را که برشما آمد ز حق
میکنند از مکه اخراج رسول ... هم شمارا بهر ایمان و قبول
نگرویدستید زانکه بر خدا ... که بود پروردگار او بر شما
خود شما گیرید ایشارا بدوست ... گر شما خواهند تا بکشند پوست
گر شما هستید گر بهر جهاد ... آمدید از خانه بیرون باسداد
تا کنید از جان براه من قتال ... هم رضای من بجوئید از کمال
سویشان پس میرسید از نهان ... دوستی را از کتابت ناگهان
از شما دانا ارم من وعید ... آنچه پنهان از مودت میکنید
وانچه میدارید ظاهر راعتدار ... آگهم من بر نهان و آشکار
میکند هر کس که این کار از شما ... گشته گم راهش رود ره برخطا

اِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَآءً وَيَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ وَاَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوٓءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

اگر یابند شمارا باشند مرشمارا دشمنان وگشایند بشما دستهاشان وزبانهاشان ببدی وآرزو کردند کاش کافر بودید

٢ لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحَامُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٤

سودی ندهد مر شمارا رحمهاتان ونه فرزندانتان روز قیامت جدائی میاندازد میانتان وخداست بآنچه میکنید بینا

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرٰهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا

بتحقیق که باشد مر شمارا اقتدای نیکو در ابراهیم وآنانکه بودند با او هنگامیکه گفتند بقومشان بدرستیکه بیزاریم از شما وازآنچه

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَآءُ اَبَدًا حَتّٰى تُؤْمِنُوا

میپرستید از غیر خدا انکار ورزیدیم بشما وپدید آمد میانما ومیانشما دشمنی ودوری همیشه تاکه ایمان آرید

بِاللّٰهِ وَحْدَهُ اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِيمَ لِاَبِيهِ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ

بخدا تنهاست او مگر گفتن ابراهیم مر پدرش را که هر آینه آمرزش خواهم من برای تو ومالک نیستم برای تو از خدا هیچ چیز پروردگار ما بر تو

تَوَكَّلْنَا وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ٥ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا اِنَّكَ

توکل کردیم وبسوی تو بازگشت نمودیم وبسوی تست بازگشت ٥ پروردگارا مگردان مارا مبتلای برای آنانکه کافر شدند وبیامرز مارا پروردگار ما بدرستیکه

اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٦ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ

توئی عزیز حکیم بتحقیق که باشد مر شمارا اقتدای نیکو مر کسی را که هست امیدواری بخدا وروز باز پسین

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٧ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

وآنکه روی گرداند پس بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده شایدکه خدا بگرداند میانشما ومیانه آنانکه دشمن داشتید

مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللّٰهُ قَدِيرٌ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٨

از ایشان دوستی وخدا تواناست وخدا آمرزنده مهربان است

مشرکان یابند اگر در کینه در ... مرشما یابند یعنی گر ظفر
میکشایند از کین دست و زبان ... سویتان بر قتل ودشنام از عیان
بهر شمارا دشمنانند و عنود ... بعد القای مودت هیچ سود
دوست میدارند گر کافر شوید ... سوی دین سابق خودهم روید
دشمن آنچه که باشد خوشتر ... خواهد از خصمش کند معوبر
خوشتر ازدین باشد هیچ چیز ... دشمن آن مشعر باشند نیز
نفع کی ارحام و فرزندانتان ... مرشما هرگز دهند آسانتان
بهر فرزندان مودت باعدو ... تا کنید آنرا نفعی بسترو
حق جدائی افکند در رستخیز ... دمان باشید کرمم روگریز
حق بدانچه میکنید از ناگزیر ... از عناد و دوستی باشد بصیر
هست در این موالات عدو ... مرشما را سیرت وخلقی نکو
اندر ابراهیم بودآن وصف نیک ... وانکه با او بوددرخصلت شریک

قوم خودرا چونکه گفتند ازشما
دشمنی وبغض آشکاراست ودست
غیر قولیرا که ابراهیم گفت
ازعذاب حق نتوانم محکو
زانکه مشرك را نیامرزد خدا
گفت با اصحابش ای پروردگار
می‌مگردان فتنه ای رب صمد
تا نگویند از مدد ایشان بحق
خود شما را خصلتی باشد حسن
وانکه روگرداند از این اقتدا
هست امید آنکه گرداند خدا
حق بهر کاریست قادر بالامان

واچه میپرستید بیزاریم ما
بین ما شد ظاهر و پیوسته است
میبدند را از سخط در هفت
از توچون دفع سازم یك تسو
پس بایشان من تورا گویم دعا
ما توکل بر تو کردیم استوار
خود نمارا بر کسی تو نگروید
کی اسیر ما شدی با عنق
اندر ابراهیم و قومش بی‌سخن
دوستی با دشمنان آرد بجا
در میان آنجماعت با شما
هم حق است آمرزگار ومهربان
همچنین بودند ثابت بر عهود

هر خداکاورا پرستیدن رواست
تا که ایمان بر خدا آرید وبس
خواهم از بهر تو آمرزش زحق
باقی انما لوشرك اعنی حین
حاصل آنکه چون براهیم غیور
هم بسویت باز گشتیم از رجا
یعنی ایشانرا مکن غالب بما
ده بما آمرزش ای پروردگار
آنکه را او بر خدا دارد امید
پس خداوند او غنی است و حمید
که شماشان دشمن از دین داشتید
کرده بد پیمان خزاعه اینچنین
آمد این در باره ایشان فرود

نگرویم آنراکه معبود شماست
کاو بود یکتا وبا او نیست کس
گر بری گردی ز کیش این فرق
نیست استغفار بهر مشرکین
از عدوی حق بری باشید و دور
بر تو باشد بازگشت ماسوی
تا شود آن آزمایش و ابتلا
چون توئی خودغالب ودانابکار
هم بروز آخر از وعد ووعید
بدار اسوده ز اعمان عدد
آن مودت که نمیداشتید
کاین از آن قوم باشد اهل دین

لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ

نهی نمیکند شمارا خدا از آنانکه کارزار نکردند باشما در دین و بیرون نکردند شمارا از دیارتان اینکه نیکو دارید ایشانرا

وَ تُقْسِطُوا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٩ اِنَّمَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ

وخوبی کنید بعدالت بایشان وخدادوست میدارد عدالت کنندگانرا جز این نیست که نهی میکند شمارا خدا از آنانکه کارزار کردند باشما دردین

وَ اَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلٰى اِخْرَاجِكُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ

وبیرون کردند شمارا از دیارتان و هم پشت شدند بر بیرون کردن شما که دوست دارید ایشانرا وآنکه دوست میدارد آنهارا پس آنهایند آنها

الظَّالِمُونَ ١٠ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِهِنَّ

ظالمان ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون که آید شمارا زنان باایمان هجرت کرده پس آزمائید ایشانرا خدا داناتر است بایمانشان

فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ

پس اگر دانستید آنهارا باایمان پس باز مگردانید آنهارا بسوی کفار نه آنها حلالند برای ایشان و نه ایشان حلال میباشند برای

آتُوهُمْ مَا اَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا

آنها و بدهید آنهارا آنچه انفاق کردند و نیست گناهی برشما که نکاح کنید آنهارا چون بدهید آنها اجرهاشانرا و چنگ مزنید

بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْئَلُوا مَا اَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْئَلُوا مَا اَنْفَقُوا ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١١

بعلاقه‌های زنان کافره و بخواهید آنچه را انفاق کردید و باید که بخواهند آنچه را انفاق نمودند اینست حکم خدا حکم میکند میان شما و خداست دانای حکیم

نهی نکند حق شمارا زانکسان
آنکه با آنقوم نیکوئی کنید
فرقه‌ئی هم گفته‌اند از سالکان
نیست جز این نهی کرده کردگار
اینکه با ایشان شما گردید دوست

که قتال ایشان نکردند ازمکان
سویشان بر عدل دلجوئی کنید
قصد از این باشد زنان و کودکان
زانکسان که کرده دردین کارزار
که شمارا دشمنند ازمغز و پوست
شد چو واقع در حدیبیه بعین

در امور دین و مدت ز آزمون
یا که قسط بهره بدهید از طعام
پس نکرده نهی از ایشان ز دین
خود نمودند از سراهاتان برون
هرکه دارد دوست ایشانرا یقین
با شرایط صلح بین فرقتین

هم نکردند از سراهاتان برون
در سراها آنچه دارید از تمام
گفت ان الله یحب المقسطین
هم بر این گشتند همپشت ازفنون
آنکرده باشد پس از ظالمین

بود یکشرط آنکه گر آید همی خود زمکه بر مدینه مسلمی باز گرداند بزودی دیگرش سوی مکه بر ملا پیغمبرش
بد هنوز اندر حدیبیه رسول که گروهی زاهل ایمان و قبول آمدند از مکه سویش مشککی بدسبیعه بنت حارث زان یکی
شوهرش نزد رسول آمد بعهد گفت ردکن زوجه‌ام کاین بود عهد گفت پیغمبر که شرطی آنچنان بهر مردان بود نی بهر زنان
هم بدان موجب که او فرموده بود جبرئیل آورد این آیت فرود مؤمنان از مؤمنات آید چون کرده هجرت بر شما از آزمون
پس شما اورا بنائید امتحان هجرتش تا باشد از تصدیق جان این بظاهر بر شما را درخوراست حق بایمانشان یقین داناتراست
پس بدانیدش بودید از یقین برنگردانیدشان بر مشرکین شوهران مشرك اعنی در خصال نیستند آنها بیکدیگر حلال
شوهرانشانرا دهید آنراکه خرج کرده‌اند از مهر و در سطر است درج گفته مفسر هم که بوده است اینچنین مشرکان پیمانشان با اهل دین
که زنی آید ز ما گر سوی تو رد کنی آنرا بما بیگفتگو ورکه دیت را بوده است او قبول ده صداقش را بشوهر بی‌نکول
هم گناهی بر شما نبود اگر در نکاح آرید ایشانرا دگر اجرشانرا داده باشید از شما اجر باشد مهر واجب بیخطا
چنگ بر عقد زنان کافره نکنید از آنکه هست او نادره مؤمنان دادند زین آیت طلاق هر زنی کان بود کافر در سباق
می‌بخواهند ار که مرتد شد زنی خرجشان از کافران دو رازقی می‌بخواهید از شما هم کافران خرج کردند آنچه در مهر زنان
آنچه شد مذکور فرمان خداست بستان حکم از طریق استواست اوست دانا بر صلاح بندگان حکم برحکمت کند مابینشان

وَ اِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ

واگر رفت از شما چیزی از جفتهاتان بسوی کافران پس نوبت داشتید پس بدهید آنانرا که رفت جفتهاشان مثل

مَا اَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ١٢ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ

آنچه انفاق نمودند و بپرهیزید از خدا که شما بدان گروندگان ای نبی چون آیند ترا زنان باایمان بیعت کنند باتو

عَلَى اَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

که شریك سازند باخدا چیزیرا ودزدی کنند وزناتن دردهند وبکشند اولادشانرا وبیارند دروغیرا

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ اَيْدِيهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ

که ببندند آنرا میان دستهاشان وپاهاشان ونافرمانی نکنند ترا در خوبی پس بیعت کن باآنها وآمرزش خواه برای آنها از خدا بدرستیکه خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٢ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

آمرزنده مهربانست ای آنکسانیکه ایمان آوردند دوست مدارید گروهیرا که غضب کرد خدا بر ایشان بتحقیق نومید شدند از آخرت

كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ

همچنانکه نومید شدند کافران از اصحاب قبور

ورنکی زازواجتان بر کافران گشت ملحق زانرا نداد اندر عیان
فوت شد خرج از شما پس عاقبت باشما باشد ظفر از هرجهت آورید آخر غنیمتها بدست چون زایشان از شما آمد شکست
یا زعقبتم عقوبت شد مراد گر شما وارد شود بر بدنهاد پس دهید آنانکه رفت ازواجشان سوی دارالکفر از دارالامان
مثل آنچه نفقه کردند از مهور می‌بترسید از خدا اندر امور آن خداوندیکه بروی مؤمنید امر ونهیش راهم از جان موقنید
ای پیمبر چونکه آیند زنان بگرویده بهر بیعت هر زمان اینکه برحق شرك نارند بس چیزی از اصنام واوثان یکنفس
هم ندزدند و زنا ندهند باز هم نکشند از قتل اولاد احتراز ورجنین نکشند بر قصد هلاك هم نه دخترهای خود در زیر خاك
می‌نیارند ایچ بهتان و افتری آنچه ایشانراست بین دست و پا بر کسی ندهند معنی از ستم نسبت طفلی که هست اندر شکم
بر تو عاصی هم بکردار نکو می‌نگردند و نگردانند رو باشرایط با تو گر بیعت کنند پس تو بیعت کن بایشان بی‌گزند
بهرشان پس خواه آمرزش زحق زانچه ایشان کرده‌اند از ماسبق پس خداوند او غفوراست ورحیم توبه بپذیرد کند این زنیم
مر مودت ای گروه مؤمنان هیچ می نکنید ظاهر یا نهان با گروهی که برایشان حق غضب کرده وایشانند اندر قهر وتب
از ثواب آخرت نومید و دور همچو یاس کافران زاهل قبور

سورة الصّفّ اَربع وعشر آية و هي نزلتْ بمدنيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٢ يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

تسبیح کرده مرخدارا آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است واوست عزیز حکیم ای آن کسانیکه ایمان آوردید چرا

تَقُولُونَ مٰالٰا تَفْعَلُونَ ٣ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ اَنْ تَقُولُوا مٰالٰا تَفْعَلُونَ ٤ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

میگوئید آنچه راکه نمی کنید بزرگ آمده دشمنی از روی نزد خدا که گوئید آنچه راکه نمی کنید بدرستیکه خدا دوست میدارد آنانکه

يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَاَنَّهُمْ بُنْيٰانٌ مَرْصُوصٌ ٥

کارزار کنند در راهش صف زده گویا که ایشانند بنائی استوار ساخته شده

یاد ازحق کرد بر پاکی یقین	آنچه هست اندرسموات وزمین
همحکیم استان بهرحکم وعمل	که دراحکامش نباشد ره خلل
دراحد کردند چون مردم فرار	گشت احمد اندرآنجا خوار وزار
آنچه را که ناورید اندر عمل	نزدحق باشد بزرك ازخشم مل
کشت یا دربدر مردیرا صهیب	کربی[٤] وز مؤمنان میگفت عیب
گفت فاروق این بودولش گزاف	ملکه کشت اورا صهیب اندرمصاف
گفت احمد[٤] چون نگوئی خودسخن	گفت من کشتم ز بهر ذوالمنن
حاصل آنکه آنچه گوید مردهوش	باید آرد درعمل بی لاف وجوش
دوست میدارد مجاهد را خدا	بسته صف در پیش اعدا جابجا
آنچه زین آیت عیان ومنجلی است	ازخدا روی تخاطب باعلی است[٤]
روزمیدان بود کفی در حساب	پیش او دریای لشکر ناذباب
رونکرد الا که تنها در نبرد	زانکه در میدان کبی بود فرد
درنبرد نفس با یکدل شویم	ازدمت حلال این مشکل شویم
آنچه با ما کرد نفس دون ستر	همی کی در غزا خوش ...
عالم است اوآنچنان درحکم بس	که نگردد هیچ مغلوب اوزکس
با پیمبر مؤمنان گفتند ما	مال و جان سازیم درراهت فدا
آمد آیت کای گروه مؤمنان	آنچه میگوئید حرفی از زبان
آنکه گوئید آنچه نی خواهید کرد	این نمی باشد عجب ازگفت مرد
گفت پیغمبر که کشت این بفروغ	گفت مردی من بکشتم اندروغ
بود حاضرخود صهیب امانحوش	تا نباشد خودنما و دین فروش
نی که گوییدم ما اندر قبول	آمد این آیت ازآن رو بررسول
ماروی نگشاده را اندر مصاف	بسته میباشد زبان کذب و لاف
تا کنند اندر ره او کارزار	چون بناها هشته زاوزیراستوار
کاو جواستادی همه کارزار	بود کفتی کوه آهن در قرار
زیر سمش روی گردون گرد بود	رنك مردان درنبردش زردبود
ای علی[٤] مرتضی روحی فداك	قلب ماهم کی زهر اندیشه پاك
آنکه ازتن تو صاحبدم شود	شاید از روئین تن ورستم شود
ازنجست آنکس که حیدردوده است	درنبرد خصم ثابت بوده است

وَ اِذْ قٰالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ فَلَمّٰا

وهنگامیکه گفت موسی مرقومش را ای قوم چرا میرنجانیدمرا و بتحقیق میدانید کهمنم رسول خداسوی شما پس چون

زٰاغُوا اَزٰاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ وَاللهُ لٰا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ ٦ وَ اِذْ قٰالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يٰا بَنِي

کشتند گردانید خدا دلهاشان راو خدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را وهنگامیکه گفت عیسی پسر مریم ای بنی

اِسْرٰائِيلَ اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي

اسرآئیل بدرستیکه منم رسول خدا بسوی شما تصدیق کننده مرآنچه را میان دودست من از تورات وبشارت دهنده مررسولی که میآید

مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ ٧ وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰي

ازبعدمن نامش احمدپس چون آمدایشانرا بابینها گفتنداین سحریست آشکار وکیست ظالم تر ازآنکه بست دروغی

عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعٰى اِلَى الْاِسْلَامِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۸ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

بر خدا دروغرا واو خواسته میشود بسوی اسلام وخدا هدایت نمیکند گروه ظالمانرا میخواهند که خاموش کنند

نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۹

نور خدارا بدهنهاشان وخدا کامل کننده است نورشرا واگرخوش نداشته باشند کافران

یادکن چون گفت موسی قوم را / مکنید ایذا مرا آخر چرا
پس چو گشتند از قبول امر او / قلبشان گرداند حق برگشته خو
یادکن عیسی بن مریم چو که گفت / امت خودرا عزیزی در نهفت
مر مصدق آنچه را کز من بپیش / آمد از توریة بر موسی بکیش
پس چو او با بینات آمد چنان / سویشان گفتند سحر است این عیان
خواستند وانکه اوست بر اسلام ودین / راه ننماید خدا بر ظالمین
یعنی از گفتار ناهموار زشت / که براهل حق کنند از بدسرشت
وانگهی دانید از روی قبول / کز خدا من بر شما باشم رسول
هشتشان در وادی خذلان چنان / راه ننماید خدا بر فاسقان
کای بنی یعقوب من باشم رسول / از خدا سوی شما اندر نزول
هم مبشر بر رسولی کاحمد است / نامش آید بعد من واراد است
کیست ظالمتر از آنکو افتری / از دروغی گفت خود سر بر خدا
میخواهند آنکه نور حق فرو / با دهانهاشان نشانند از علو
نور خود کامل کند حق چنان / کافرانرا گرچه هست اکراه از آن

هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۱۰

اوست آنکه فرستاد رسولش را بهدایت ودین حق تاغالب سازد آنرا بر دین همه واگرچه ناخوش داشته باشند شرك آورندگان

اوست آنکس که فرستاد اورداد / مر پیمبر بر ارشد عباد
تا کند غالب بر دین دین حق / مشرکانرا گرچه هست اکراه ودق
مرحسین ع او بود غالب بر یزید / گرچه از تیغ یزید اوشد شهید
حجت مرد است برهان ودلیل / حجت نی خط و خال وقال وقیل
دختران حیدر کامل مقام / بر اسیری میشدند ایشان بشام
آن صدا را شود دنیا پرست / نشنود ازغیرایشان هرچه هست
همچو رهبانان که اندر دیرها / میشدند آن صدا در سیرها
واینچه باشد مر هدایت را سبب / برطریق دین حق اندر طلب
غالبت از طریق حجت است / نی ز روی ازدحام و کثرتست
نیست حجت کشتن وکشته شدن / حجت آور روز اگرداری بتن
مرد گوید حجتی حیدر خراست / زن که دارد حجت از خلقی سراست
میبرند آن اشتران بهره براست / اینکه محملهای حق بر پشت ماست
خاصه آنکو آگه و کامل فن است / هشن از او ار برهان روشن است

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ۱۱ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید آیا دلالت کنم شمارا بر سوداگری که رهاند شمارا از عذاب دردناك ایمان آورده باشید بخدا ورسولش

وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۱۲ يَغْفِرْ

وجهاد کرده باشید در راه خدا بمالهاتان وبجانهاتان آن بهتر است از برای شما اگر هستید که بدانید می آمرزد

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ

مر شمارا گناهانتانرا وداخل میگرداند شمارا در بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرها ومسکنهای پاکیزه در بهشتهای اقامت

ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱۳ وَ اُخْرٰى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۱۴

این است کامیابی بزرك ودیگری که دوست میدارید آنرا یاریست از خدا وفتحی نزدیك وبشارت ده مؤمنانرا

مؤمنان آیا که چون یار خلیل / در تجارت برشما کردم دلیل
کان رهاند مرشما را ازهلاک / وز جحیم و از عذاب دردناک
بر خدا و بر رسولش بگروید / بر جهاد کافران یکدل شوید
در ره حق وز پی اعلان دین / مال وجانرا سهل دانید اندراین
این شمارا بهتراست ار آگهید / چون تن افتد برسپهر جان مهید

حق بیامرزد خطیئات شما | واندر آرد در بهشت بر نوا | که ز زیرش جویها باشد روان | جمله مسکنهای پاکیزه نشان
اندران جنات عدن پر نعم | اهل غفرا راست این فوزی عظیم | نعمتی دیگر که آن دارید دوست | غیر از آنچه در بهشت از فضل اوست
از حق است آن نصرت و فتحی قریب | فتح مکه وان بود امری عجیب | ای پیمبر مژده ده بر مؤمنان | که رسد این هردو نعمت بیگمان

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا اَنْصٰارَ اللّٰهِ كَمٰا قٰالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوٰارِيِّينَ مَنْ اَنْصٰارِي اِلَى اللّٰهِ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید باشید یاوران خدا همچنانکه گفت عیسی پسر مریم مر حواریین را که کیست انصار من سوی خدا

قٰالَ الْحَوٰارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصٰارُ اللّٰهِ فَآمَنَتْ طٰائِفَةٌ مِنْ بَنِي اِسْرٰائِيلَ وَ كَفَرَتْ طٰائِفَةٌ فَاَيَّدْنٰا

گفتند حواریان که مائیم انصار خدا پس ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل وکافر شدند گروهی پس مروری دادیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلٰى عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظٰاهِرِينَ

آنرا که ایمان آوردند بر دشمنانشان پس گردیدند غالبان

مؤمنان باشید بر انصار خدا | نصرت دینش دهید ای شما | همچنانکه عیسی مریم بگفت | با حواری که بنصرت کیست جفت
کیستند انصار من سوی خدا | پس بگفتند آن حواریین که ما | نحن انصار الله ای در طریق | یاورت مائیم و در هرجا رفیق
بر نصاری مشتهر گشتند ازین | دو و ده تن بوده اند ایشان یقین | بعد رفع عیسی اندر آسمان | بودشان دعوت بر اسرائیلیان
پس ز اسرائیلیان قومی صریح | بگرویدند از حواری بر مسیح | فرقهٔ گشتند هم کافر بکیش | گشت در تفسیر ذکر آن ز پیش
پس قوی گردیم و غالب بر عدو | آن مسیحی مؤمنانرا بی غلو | پس شدند آن مؤمنان غالب همه | بر گروه کافران بی واهمه
در جهاد و در معارک در حروب | یا که در حجت که دور است از عیوب | هردو برهانند بر وجه جمیل | در مقام خویش شمشیر و دلیل
نطق برهان لیک آن گویا راست | چون نشد مسموع حجت کیفر است | منت ایزد را که هر دو بوده کان | کاملِ مقرند و طریقت هر زمان
روز میدان رستم دریا دلند | وقت برهان قلزم بساحلند | چونکه امر آید که میداست و جنگ | چون کشد بگر بموج یم نهنگ
دیده باشی گرچه سر رزم و نبرد | دیدهٔ لیکن کجا میدان مرد | نیست بك هنگام میدان و مصاف | تیغ دشمن کش نمان کو در غلاف
هم صفی را سر ز طفلی در کف است | وقت برهان وقت رزم اندر صف است | آنکه در تن جان خود ندارد عزیز | نیست مرد راه فقر از وی گریز

سورةُ الْجُمُعَةِ اِحْدىٰ وَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ

تسبیح کند خدارا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است آن پادشاه پاك عزیز حکیم اوست آنکه برانگیخت

فِي الْاُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كٰانُوا

در امیها رسولی را از ایشان میخواند بر ایشان آیتهایش را و پاك میسازد ایشانرا و می آموزدشان کتاب و حکمت را و بدرستیکه بودند از

مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ ٣ وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٤ ذٰلِكَ فَضْلُ

پیش هر آینه در گمراهی آشکار و دیگرانند از ایشان که لاحق نشدند بایشان و اوست عزیز حکیم آن فضل

نصف الجزء

اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُوا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٥ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰيةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ

خداست که میدهد بکسیکه بخواهد وخداست صاحب فضل بزرگ مثل آنکه بار کرده شدند توریت پس برنداشتند آنرا چون مثل خر است

الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٦

که بردارد کتابهارا بداست مثل گروهی که تکذیب کردند آیتهای خدارا وخدا هدایت نمیکند گروه ستمکارانرا

میکند تنزیه حق را آنچه هست ... در سموات و زمین از فوق و پست
پادشاهی کاوست ملکش بی‌زوال ... پاک از نقص و عیوب و اختلال
ارجمند و غالب و ذو الاقتدار ... در همه افعال حکیم و راستکار
اوست آنکس کاندر امیین بود ... منعث پیغمبری زایشان که بود
خواند آیتها برایشان از خدا ... پاکشان سازد ز رجس شرکها
هم بیاموزد کتاب و حکمت او ... بر عوام امی اندر آیت او
کبدند آن مردگان در روزگار ... پیش از او اندر ضلالی آشکار
هم بقومی دیگر از ایشان که بار ... ملحق ایشانرا نگشتند از نیز
لیك لاحق بعد از این خواهند شد ... تابعین یعنی که می‌آیند خود
حقتعالی غالب است و استوار ... دین خود محکم کند در روزگار
اینست فضل حق دهد بر هر که خواست ... صاحب فضل بزرگست او براست
در مثل آنانکه بر توریة چند ... بار کرده گشته اند اندر پسند
حمل آنرا پس نکردند آنکسان ... آنچنانکه بود حق حمل آن
بر مثال آن حماری کز عقب ... مینماید حمل اسفار و کتاب
مخبر از پشت خویش آن بی‌تمیز ... کانچه در بار است میباشد چه چیز
بد بود بدنا مثال آنگروه ... که بآیات خداوند از وجوه
آنکسان تکذیب کردند از گمان ... راه ننماید خدا بر ظالمان

قُلْ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

بگو ای آنکسانیکه یهودیت اختیار کردند اگر ادعاء نمائید که شما دوستان خدائید از غیر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید

صَادِقِينَ ٧ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٨ قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي

راستگویان وآرزو نخواهند کرد آنرا هرگز بسبب آنچه پیش فرستادند دستهاشان وخدا داناست بستمکاران بگو بدرستیکه آن مرگی که میگریزید

تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٩

از او پس بدرستیکه آن ملاقات کننده شماست پس بر گردانیده میشوید بعالم غیب وشهادت پس خبر خواهد داد شمارا بانچه بودید که میکردید

نامه بنوشت احمد بر یهود ... خواندشان بر دین اسلام آن ودود
پس نوشتند آن یهود اندر جواب ... که نبوت داشت بر ما انتساب
کال موسائیم واز ابنای رب ... آوریم ایمان چسان بر یك عرب
که نبوت در میان قوم او ... در جهان هرگز نبود از جستجو
از عرب ما برنتابیم ای عجم ... زانکه ابناء و احباء حقیم
آمد آیت کای کسانی کاختیار ... هستتان دین یهود اندر قرار
دون مردم گر زعم خودشما ... بر خدا هستید ابنا و اولیا
موت را خواهید پس گر صادقید ... مر لقای رب خود را شایقید
آرزو نکنند هرگز لیك موت ... هست محض دعوی این گفتار و صوت
دستهاشان زانچه فرستاده پیش ... یعنی اعمالیکه مردود است بیش
حق بود دانا بر استمکاره گان ... در بلاد ایمنی آواره گان
ای محمد گو که آن موتی کز او ... میگریزید او کند ناچار رو
بر شما پس میرسد آن بی‌خلاف ... در وقوعش نیست تعطیل و گزاف
باز گردانیده گردید از قرار ... سوی آن دانای پنهان و آشکار
پس خبر بدهد بدآنچه میکنید ... مر شمارا آن خدای بی‌ندید
میدهد یعنی بنیك و بد جزا ... هر عمل را هست پاداشی سزا

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

ای آنکسانیکه ایمان آوردید چون ندا کرده شود برای نماز از روز جمعه پس بشتابید بسوی ذکر خدا ووا گذارید بیع را

ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ١٠ فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ

آن بهتر است برای شما اگر هستید که بدانید پس چون گذارده شود نماز پس پرا کنده شوید در زمین وبجوئید از

فَضْلِ اللهِ وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١١ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً نِ انْفَضُّوا إِلَيْهَا

فضل خدا ویادکنیدخدارا بسیار شایدکه رستگارشوید وچون ببیند تجارتی یالهوی متفرق شدهمیروندسوی آن

وَتَرَكُوكَ قَائِماً قُلْ مَا عِنْدَاللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

ووامیگذارندترا ایستاده بگوآنچه نزدخداست بهتراست ازلهو واز تجارت وخداست بهترین روزی دهندگان

ایگروه مؤمنان بانگ نماز … چون بروز جمعه گویند از نماز
این شمارا بهتراست ازماحصل … هیچ اگر هستید دانا بر عمل
پس پراکنده شوید اندرزمین … از پی کسب معاش و نظم دین
یاد نعمتها کنید از کردگار … تا شما گردید شاید رستگار
وقت قحطی آمد ازره کاروان … در مدینه با طعام بیکران
کس نماند آنجا بغیرا زچندکس … یافت این آیت نزول آنحضه پس
بانگ لهواعنی که نامردم روند … وز ورود کاروان آگه شوند
گومحمد آنچه در نزد خداست … بهر ازلهو وتجارت برشماست
قدرقمت لهذه السورة فی بهار … میرساند رزق را جان آفرین

پس سوی ذکرحق ساعی شوید … واگذارید این فروش واین خرید
پس نماز جمعه چون با اجتماع … کرده شد درمسجد ازحکم شیاع
هم شوید ازفضل حق روزی طلب … رزق را یابید ز فضل او سبب
یاد حق هرجا بدان سبقت کنید … ذکر در نعمت بود شکر مزید
پس زمسجد خلق رفتند ازشتاب … تا بدست آرند چیزی از طعام
چونکه بازرگان ببیند آمده … یاکه لهوی را بچیز وارده
تفرقه گردند سوی کاروان … واگذارندت ستاده همچنان
واستماع طبل و سمع اتجار … هست افزون خیرهای کردگار
بر شما والله خیرالرازقین … الجمعه قبل ازظهر وهذا سم الاتفاق

سورة الْمُنَافِقُونَ إِحْدَى عَشَرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّ

چون آمدندبسوی تومنافقان گویند گواهی میدهیم توئی رسول خدا وخدا میداند آنکه تورفرستاده اوئی وخداگواهی میدهد آنکه

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ٢ إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

منافقان دروغگویانند گرفتند سوگندهاشان اسپری پس منع نمودند از راه خدا که ایشان بدباشند از آنچه میکنند

٣ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ٤ وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

آن بسبب اینست ایمان آوردند پس کافر شدند پس مهر نهاده شد بردلهاشان پس ایشان نمی فهمند وچون ببینی ایشان را خوش آیدت جسمهاشان

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ

وچون سخن کنند بشنو قول ایشانرا گوئیا ایشان چوبهای بدیوار تکیه زده می پندارند هر فریادرا بر ایشان ایشان دشمن اند پس حذرکن از ایشان

قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ٥

قتال کند با ایشان خدا چگونه برگزیده میشوند

چونکه آیندت منافق پیشگان … باتو گویند ازنفاق وخبث جان
حق گواهی میدهد کز ناپسند … این دورویان درگواهی کاذبند
بازمیدارند ازراه این فرق … مردمانرا یعنی از آئین حق
اینست زانکه بگرویدند ازقبول … بعداز آن گشتند کافر بررسول

تو فرستادهٔ خدائی و خدا … داند اینکروی رسولی بی‌خطا
برگرفتند آن دورویان زاقتضا … اسپری سوگند خود را دربلا
پس بداست این کارکایشان میکنند … راه مردمرا ز دین حق زنند
مهر پس بنهاده شد بر قلبتان … پس نمی‌فهمند هیچ ازنور جان

جونکه بینی آن دورویارا بنام	درشگفت آرندت ازجسم وکلام	گر سخن گوئید بر گفتارشان	گوش منهی برطلیقند از بیان
میکنی باورز حسن ظن خویش	آنچه میگویند کذب اندین وکیش	وانگهی کایشان چوچوب خشک پشت	هشته بر دیوار و درهیکل درشت
یا خشب چوبیست کش در مغز بر	کرم افتاده است ودوراست ازثمر	برگمانشان هر صدائی که بلند	میشود واقع بر ایشانست چند
میشوند ازهر صدائی ترسناک	تا باشد بهر ایشان بیم و باک	دشمنانند این گروهت کن حذر	پس زمکر وحقد ایشان سربسر
بکشد ایشانراخدا گرداندچون	میشوند ازراه حق در آزمون	یؤفکون یامشتق ازافک است پس	بین دروغ ایشان چسان گویندبس

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَاَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

وچون گفته شود مر ایشانرا بیائیدتا آمرزش خواهد برای شما فرستاده خدا پیچندسر ایشانرا وبینی ایشانرا میگردند وایشان باشندتکبر کنندگان

٦ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

یکسانست برای ایشان آمرزش کرده باشی یااستغفار کرده باشی برای ایشان هرگز نیامرزدخدا مر ایشانرا بدرستیکه خدا هدایت نکند گروه

الْفَاسِقِينَ ٧ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰي مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ حَتّٰي يَنْفَضُّوا وَ لِلّٰهِ خَزَآئِنُ

فاسقانرا ایشانندآنانکه میگویند انفاق مکنید برآنکه نزد رسول خداست تامتفرق شوند وخدایرا خزینها

السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ٨

آسمانها وزمین است ولیکن منافقان نمی فهمند

گشت این آیت چو نازل بردمی	قوم او گفتند بر ابن ابی	یافت درحق تواین آیت نزول	روکه خواهد مغفرت بهرت رسول
سربپیچید و نگرداند رو	گفت گفتندم که ایمان آر تو	پس آورده من ایمان بادات	گفت میباید دهی دادم زکوة
مانده برجااین یک اندردسترس	بر محمد سجده باید کرد و بس	آمد اینکه بر منافق سبزبان	چونکه میگویند مردم درعیان
می‌نیاید اینکه خواهد مغفرت	بر شما غمز اندر معصرت	می‌بپیچانند سرهاشان وران	میکنند اعراض نبی را چنان
هستشان گردنکشی از اعوجاج	ما برای ینی نداریم احتیاج	هست یکسان خواهی آمرزش اگر	یا نخواهی بهر ایشان در اثر
هرگز ایشانرا نیامرزد خدا	هم منافق می‌باشند رهنما	آنکسان گویند از شومی نفاس	نفقه ندهید وطعام و هم لباس
آنکه را نزد رسول الله بود	از فقرای مهاجر بعدد	تا زعریانی وجوع ایشان همه	تفرقه گردند برسان رمه
مرغلامان نزدخواجهٔ خود روند	هم پسرها تا پدر ملحق شوند	هرمنافق اوخبیس است وبخل	بنده هرخودرا نخواهد درسبیل
میکند تحقیق آنکو نفس خویش	مینهد برمستحق در حفظ کیش	همچنین کان بددلان انصار را	نهی میکردند از بذل نوا
هست حقرا نزدروی بندگان	جمله مخزنهای ارض و آسمان	هست یعنی آن مفاتح از بیاه	در ید قدرت در ارزاق انام

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَي الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

میگویند اگر بازگردیم بسوی مدینه بیرون خواهدکردالبته عزیزتر ازآن ذلیلتررا ومرخدایراست عزة وبرای رسول وی وبرای گروندگان

وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ٩ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنْ

ولیکن منافقان نمیدانند ای آنانکه گرویدید غافل نگرداند شمارا اموال شما ونه اولاد شما از

ذِكْرِ اللّٰهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ١٠ وَ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ

یاد خدا وانکه کنداین را پس آنگروه ایشانند فراموش شدگان وانفاق کنید ازآنچه روزی گردانیدیم شمارا پیش ازآنکه بیاید

اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا اَخَّرْتَنِي اِلٰي اَجَلٍ قَرِيبٍ فَاَصَّدَّقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

یکی ازشمارا مرگ پس گوید ای پروردگار من اگر پس بیندازی مرا مرمدتی نزدیک پس صدقه بدهم وبشوم از نیکان

١١ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً اِذَا جَآءَ اَجَلُهَا وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

وهرگز پس‌بستندآزادخدانفسی‌را هرگاه بیاید مدتاووخدا آگاه‌است‌بآنچه‌میکنید

می‌بگویند ارکه ما گردیم باز ... زین سفر سوی مدینه زاعتراز
از اعزبد قصد نفس پست او ... ور اذل پیغمبر پاکیزه خو
گفت حق ررد قول آن عصون ... هست عزت ارخدا و اررسول
آن دورویانرا ولیکن فهم نیست ... معنی عزت نمیدانند چیست
ایکروه کاورده اید ایمان ز دل ... هیچنان باید سازد مشغل
وانکه‌کرداین یعنی ارحق بازماند ... آنگروه پس درزیان دواسه‌راند
پیش‌ازاین کاید شمارا پیك مرك ... ریحی واسددرخت‌ازباروبرك
مهلتم نبهی بتأخیر زمان ... تا بوقتی کاوست نزدیك امان
باشم از شایستگان در طاعت ... توبه آرد روکنم برحسرتت
حون زمان رحلت آید ناگزیر ... حق بود ازهرعمل هردم خبیر
هم خدا داناست برحال شما ... هرکرا بدهد بفعل او جزا
تا بوقت موت حسرت کم خورید

میکند بیرون اعز خلق خود ... ازمدینه آن اذل را کوست رد
که بداو اشرف رکل ممکنات ... نفس یا کش درکمال ودرصفات
هم زبهر مؤمنان کن اعتراز ... کرده حقشان دردوعالم سرفراز
عزت اندرعلم عقل وحکمت است ... نی بملك ومال وفر وزینت است
مالتان و اولادتان ارذکر حق ... درشما دارد گرایشان ماصدق
همکنید انفاق در راه خدا ... رانچه حق داده است روزی برشما
گوید ارحسرت پس آنکس کی خدا ... موت ارمن پس بنداری چرا
تا نمایم من تصدق از وثوق ... همکنم ارمال اخراج حقوق
هرگز آنرا نکند حق تار پس ... هیچ نفس ارمردان یعنی یکنفس
حاصل اینکه چونکه دانستید هم ... موت را تأخیر نبود یکدم
پس هرآنچ آید بیرون رودتر ... ازحقوق خود بود محمود تر
لیکه شادئی چوآید غم خورید

سُورَةُ التَّغَابُنِ ثَمَانَ عَشَرَةَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢

تسبیح میکند خدارا آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است مر اوراست پادشاهی ومر اوراست ستایش واوست بر همه چیز توانا

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٣ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ

اوست پدیدآورد شمارا پس بعضی کافرند وبعضی ازشما مؤمن وخدا بآنچه میکنید بیناست آفرید آسمانها

الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٤ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ

وزمین را براستی وصورت داد شمارا پس نیکو گردانید صورتهای شمارا وسوی اوست بازگشت میداند آنچه درآسمانها وزمین است

يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٥

ومیداند آنچه‌را پنهان کنید وآنچه‌را آشکار نمائید وخدا داناست بذات سینها

میکند یادحق ازتنزیه محض ... هروجودی درسموات و ارض
شاهیش برملك وملکوتست وی ... قادراست و مقتدر برکل شئی
اوست آنکس کافرید او ازعدم ... مرشمارا داد پس رزق و نعم
اهل کفر واهل ایمان درنصاب ... فرقه‌ها باشد بیرون از حساب
آفرید او این سموات و زمین ... بالحق اعنی راست ازحکمت چنین
تا بجائی داد صورترا نمود ... که شد اندرحسن مرآت شهود

هست اورا ملك وحمد بقیاس ... پادشاهی و ستایش هم سپاس
آنچه را خواهد دمی بخشدوجود ... وانچه‌را خواهدکند نابودرود
از شما پس بعض کافر بروند ... بعض دیگر مؤمن ونیکوپسند
درمقام کفر وایمان بربدید ... حق بود بینا بآنچه میکنید
کرد تصویر شما پس بیکتر ... ساخت صورتهایتان اندر نظر
شدچوظاهر ذاتش از وجه جمال ... گشت انسان مظهر او در کمال

ایکه بینی روی خوب از هر طرف
روی خوب اندر نمای فانی است
ورسید دیدمات جز آب و رنك
هست سویش بازگشت ما یقین

میبرد ایمان وجان ودل زکف
حسن را نبود فنا ربانی است
روکه نبود زین شات غیر ننك
داند آنچه درسما است وزمین
هم بود دانا بر اسرار امور

زان بود کو برجمالش مظهراست
گر بآن حسن ازبتان داری نظر
باز برگردیم برآیت خود او
هم بداند آنچه را کر یکدگر
آنچه هست اندر خفایای صدور

این کشش زین سر نباشد زان سراست
برمصور عاشقی نی بر صور
گفت صورتهایتان کرد او نکو
محتقی دارید و ظاهر سر بسر

اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذاقُوا وَ بالَ اَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ ٦ ذٰلِكَ بِاَنَّهُ

آیا نامد شمارا خبر آنانکه کافر شدند از پیش پس چشیدند بدی کار شار او ایشانراست عذابی دردناك آن بسبب این بود

كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالُوا اَبَشَرٌ يَهْدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِيٌّ

که آمد ایشانرا رسولان ایشان شواهد پس گفتند آیا آدمی هدایت میکند مارا پس کافر شدند و روگرداندند و بیسار آمد خدا وخدا بی نیاز

حَمِيدٌ ٧ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلٰى وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ

ستوده است گمان بردند آنانکه کافر شدند آنکه برانگیخته نخواهند شد بگو بلی وای پروردگار من برانگیخته شوید پس خبر داده شوید بآنچه کرده اید

ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ٨ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي اَنْزَلْنا وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ٩

واین بر خدا آسانست پس بگروید بخدا و رسول او وآن نوررا که فرستادیم وخدا آنچه میکنید آگاه است

نامد آیا برشما افزون و بیش
در جهاشان بودآن رنج وهلاك
پس بگفتند آدمی آیا چو ما
می‌آوری از حق آمد پس بدید
آنکسانکه نگرویدند از نفس
گو که آری مبعث بیگفتگو
بر حق این آسان بود پس بگروید
تسمیه قرآن بنور این بین است

ایگروه احبار آن کفار پیش
هم بود زین پس عذاب دردناك
می‌تواند گشت ما را رهنما
کو بذات خود غنی است وحمید
دعوی داش نبودند این حنین
میشوید اندر قیامت موبمو
برخدا و بررسول‌ای اهل دید
که تابنده طریق ارذوالمن است
پس بوفق هر عمل بدهد جزا

پس چشیدند آن وبال کار خود
این بر آن باشد که آمدشان رسل
بر رسولان کافر ایشان پس شدند
بی‌نیاز است اعنی از خلق او بذات
که چوگشت این جسم ازهم ریخته
پس خبر داده شوید اندر جزا
هم بنوری که فرستادیم آن
حق بر اعمال شما باشد خبیر
هر عملرا هست پاداشی جدا

وان عقوبتهای بیش از حصر وحد
باشان و بینات اندر سبل
رونگرداندند وهم سر وا زدند
ور ستایش وز سپاس ممکنات
نمی‌شوند ایشان مگر رانگیخته
بر هر آنچه کرده اید از کارها
ما بپیمبر یعنی این روشن بیان
بر هر آنچه میکنید از ناگزیر

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ

روزیکه جمع کند شمارا برای روز جمع آنست روز مغبون کردن وکسیکه ایمان آورد بخدا و میکند کارشایسته درمیگذراند از او بدیهایش

وَ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها اَبَداً ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وداخل میکند او را در بهشتهائی که میرود از زیر آنها نهرهای جاوید بودند در آن همیشه اینست کامیابی بزرك وآنانکه کافر شدند

وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا اُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١١ ما اَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ اِلّا

وتکذیب کردند آیتهای ما آنهایند یاران آتش جاوید بودند در آن وبد بازگشتی است نرسید هیچ مصیبتی مگر

بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٢ وَ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ

باذن خدا وکسیکه ایمان آورد بخدا هدایت کند دلش را و خدا بهمه چیز داناست وپیروی کنید خدارا و پیروی کنید رسول را

فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاِنَّما عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ ١٣

پس اگر روگردانید پس جز این نیست که بر رسول ماست رسانیدن آشکار

اندر آنروزیکه سازد مجتمع بهر روز جمعتان لا ینقطع
جامع است آن روز بر فضل و جزا یا بحق انس فش و بر ملا
آن بود یوم التغابن بی گمان یعنی آورند بکدیگر زیان
بگرود آنکس که او بر کردگار هم کند کار نکو در روزگار
سیئاتش را بپوشاند خدا واندر آرد در بهشتش از عطا
که رود زیر جویها از زیر آن واندر آن باشند ایشان جاودان
آن در آوردن جنات نعیم هست بهر بندگان فوزی عظیم
وانکسی که نگروید او بر خدا کردهم تکذیب آیتهای ما
آنگروه اصحاب نیرانند و نار جاودان دارند در دوزخ قرار
نارکش راست دوزخ جای بد که بر اهل آن زفعل بد رسد
نرسد هیچ مصیبت در سبیل جز بفرمان خدا از هر قبیل
هرکه ایمان آورد پس بر خدا ره نماید حق قلبش از ولا
یعنی ار گردد رضا بر حکم او مطمئن گردد دلش بی گفتگو
حق بهر چیزیست دانا در نظر هرچه دل دانا کند لطفش اثر
طاعت آرید از خدا و از رسول در هر آن امر از فروع و از اصول
پس ز طاعت گر بگردانید روی پس جز این نبود سوی گفتگو
بر رسول ما نباشد جز بلاغ مر بلاغی آشکار اندر فراغ

اللهُ لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون ١٤ یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم

خدا نیست خدائی جز او و بر خدا پس توکل بکنند گروندگان ای آنانکه گرویدید بدرستیکه جفتهای شما

و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم ١٥

واولاد شما دشمنند برای شما پس برحذر باشید و اگر درگذرانید و عفو کنید و ببخشید پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

انما اموالکم و اولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم ١٦ فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا و اطیعوا

جز این نیست که اموال شما و اولاد شما بلاء اند و خدا نزد او مزد بزرگست پس بترسید از خدا آنچه توانید و بشنوید و اطاعت کنید

و انفقوا خیرا لانفسکم و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ١٧ ان تقرضوا الله قرضا

وانفاق دهید آنرا برای نفس خود و آنکه نگاهداری شد از بخل نفسش پس آنگروه ایشانند رستگاران اگر وام دهید خدا را وام

حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم والله شکور حلیم ١٨ عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم

نیکو زیاد کند آنرا برای شما و بیامرزد شما را و خدا شکرپذیرنده بردبار است دانای غیب و شهادت عزیز حکیم

هست الله لا اله غیره نیست معبودی بحق الا که او
بر خدا پس مؤمنان بایدکند خود توکل بی ز غیر او باید
ایگروه مؤمنان بی اشتباه انّ من ازواجکم و اولادکم
مر شما را دشمنانند از ... زین جهت فرزند و زن باید حذر
عفو و صفح و غفر ایشان گر کنید عذرشان را در پذیرید از امید
حق نماید بر شما هم آنچنان کاوست آمرزندگار و مهربان
غیر از این نبود که باشد بر شما مال و فرزند آزمایش و ابتلا
تا که بند دل شتی نیست هم بحق از حق نماید التفات
نزد حق مزدی بزرگ آراسته کو ناورد از حب حق بر غیر رو
فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا یا عبادی واطیعوا وانفقوا
هست این بر نفسهاتان نکو یارتان بر حق کند ره دیگر
هر که جان او نفس خود دارد نگاه رستگارند این گروه بی اشتباه
مر خدا را گر شما بدهید قرض قرض نیکو کان شما را گشته فرض
صدقه بدهند داء ... از صدق و خلوص بر شما راید بحق زان خصوص
هم بیامرزد شما را کردگار کاو جزا بدهنده است و بردبار
مر جزا بدهنده یعنی بر سپاس بردبار اندر عقوبتهای ناس
واقف از پنهان و پیدا هرکجا تا عمل را خلاص باشد نه ریا
عالم اندر امتحان ممسکان که ادای حق واجب نکند آن
حکمران اندر ثواب و در عقاب منفقان و ممسکان را تا حساب
حکم او باشد حکمت بی گزاف هم نه در حکمش غیر و اختلاف
اللهم اجعلنا من المنفقین لمرضاتک بمحمد و آله علیه السلام

سورة الطلاق اثنتا عشرة آیة و هی مدنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ اَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ لَا

ای پیغمبر چون بیتوتید زنرا پس طلاق دهید ایشانرا وقت عدتشان وضبط کنید عدهرا و بپرهیزید از خدا پروردگار خود

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ اِلَّا اَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ

بیرون مکنید ایشانرا از خانهای ایشان و باید بیرون روند مگر آنکه بیاورند ازشتی ظاهر و آن حدهای خداست و کسیکه درگذرد

حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا ٢ فَاِذٰا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ

از حدود خدا پس بحقیق که ستم کرده بر خود نمیدانی شاید که خدا پدید آورد بعد از آن امری را پس چون برسند مدتشان پس نگهدارید ایشانرا

بِمَعْرُوفٍ اَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ اَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ اَقِيمُوا الشَّهٰادَةَ لِلّٰهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ

بخوبی یا سر دهید ایشانرا بخوبی وگواه گیرید دو عادل از خود و بپا دارید شهادترا برای خدا آنست که پند داده شوند

بِهِ مَنْ كٰانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ٣

بآن آنکه بوده است که ایمان بخدا و روز قیامت و کسیکه بپرهیزد از خدا میگرداند او را بیرون شدن و روزی دهد او را از جائیکه گمان نبرد

ای پیمبر چون زنان خود طلاق / میدهید از تنگی اندر وثاق
عده آن طهریست که تا آن مساء / گشته باشد پس بنزدیک از وفاء
در تهاون میرسید از خدا / که بود پروردگار او شما
عدهٔ ایشان شود تا منقضی / هم بدن بیرون رود تا منقضی
هست فحشا آنچه حکم حد را او / وارد است از شرع آن که مکو
تو ندانی شاید امری را خدا / بر گرداند پس از این بر شما
مهر زن در قلبش اندر عهود / چونکه بسپرده او حفظ حدود
شوهرشان بنیکوئی رجعت کنید / یا جدا زایشان بنیکوئی شوید
دو گواه اندر طلاق و در رجوع / هم شما گیرید عدل در وقوع
هم بپرهیزد از کسی در مجری / دعوی میراث نکند دیگری
آنچه شد داده آنکسی کو مؤمن است / پند داده میشود کو موقن است
باقی احکام طلاق از هر قبل / در کتب فقه مسطورست ای خلیل
مخرجی گرداند اورا حق پدید / جای بیرون گشتن از ضیق شدید
کرد پرهیز از اکراه وارهی / حق کند پس بر حلالش مهتدی

پس بوقت عده باید دهید / خود طلاق آن زنان تا وارهید
تا سه طهر از عده هشان بشمرید / پس فواید کاندرین احصی برید
آنچه دانسید از زنها طلاق / هیچشان نکنید بیرون از وثاق
هر که آیدت زنان بر فعل زشت / پس برون از خانه گو رو بد سرشت
این حدود حق بود وانکس زحد / بگذرد ظالم بود بر نفس خود
شاید ای مرد بعد از این وقوع / تازه آید در فرماید رجوع
پس بآخر مدت ایشان چون رسند / پس نگه دارید شان نیک ار پسند
آنچه می باشد آن فرض طلاق / خود دهید از مسکن و نفقه و صداق
هست حکمها در این حکم مهم / زان یکی که زن نگیرد متهم
ای گواهی وقت حاجت بر دهید / بر گواهی تا از زان آگهید
دارد ایمان بر خداوند از تمیز / هم بود آخر اعنی رستخیز
هر که ترسد در مناهی از خدا / مرتکب باید نهی ناروا
فرع از اندوه داریش کند / دل جوار ناحق بخوف حق کند
بدهد آنرا روزی از جائی که آن / می نباشد هرگز اورا در گمان

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بٰالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ٤

وکسیکه توکل کند بر خدا پس اوست کافی او بدرستیکه خدا رساننده امر است بتحقیق که گردانیده خدا برای هر چیزی اندازه

وَاللّٰائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسٰآئِكُمْ اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ وَاللّٰائِي لَمْ يَحِضْنَ

وآن زنان که نومید شدند از حیض از زنان شما اگر شک دارید پس عده ایشان سه ماه است وآن زنان که حایض نشوند

وَ اُولٰاتُ الْاَحْمٰالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ يُسْرًا ٥

وصاحبان حمل مدتشان آنست که فرو گذارند بار خود را وکسیکه بپرهیزد از خدا میگرداند برای او از امر او آسان

ذٰلِكَ اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهُ اِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّاٰتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ اَجْرًا ٥

آن امر خداست فرو فرستاد او را بسوی شما و کسیکه پرهیزدار خدا نگاه دارد از او گناهانش را و بزرگ شود مر او را اجرش

هر توکل بر خدا کرد او کند
بر هر آنچیزی که گرداننده حق
رفت مردی نزد شاهی راه دین
کار ما بنهیم بر آن بی‌هنر
از عمل یکباره ببرید او امید
گفت هر کاریکه خواهی لك تراست
خواند این آیت را او پس مرد هوش
پس زنان عده‌شان باشد سه‌ماهه
وان زنان باردار اندر یقین
حمله باید وضع گردد بوسعی
عصمت زوجیت اما منقطع
حق نگرداند پدید آرد براو
حکم حق باشد که فرستاده او

بر مهماتش کفایت از سند
قدر آن اندازهٔ از ما خلق
خواست کاری زان خدیمه آن امین
که بود از علم قرآن بی‌خبر
پس خدیمه روزی از راهش بدید
گفت کاری من نخواهم خود براست
یادگر از وی همیار داری توکوش
که گردد رفع ریب و اشتباه
شد نهایتشان وقت عده این
ی که گر یکطفرا بنهاد زن
میشود زو گر رحمتی مسقط
رامش خود آسانی بی‌گفتگو
بر شما از لوح محفوظش فرو
هم بنهد مزد او را حق بزرگ

حق رساننده است امرش را تمام
یا که مقداری ز اوضاع زمان
گفت قرآن خوانده‌ئی گفتا که نی
زان ضمن آموخت قرآن بر دعاه
گفت قرآن هیچ خواندی گفت مرد
آیتی خواندم ز قرآن کان مرا
وانکه نومیدند از حیض آن ساء
ور بس لم یحضن آن زنان
تا که بگذارند ایشان بار خویش
میتوانند شد بعقد دیگری
هر که ترسد از خدا و آرد وثوق
اینکه شد مذکور در آیت همه
هر که پرهیزد ز حق بند نجات
اجر این است از عمل باشد سترك

بر هر آنچه خواهد او در هر مقام
که بیفتد پیش و پس آنی از آن
گفت رو آموز قرآن زایمنی
تا بدین آیت رسید اندر کلام
خواندم آری دایم آن را فرد فرد
کرد مستغنی ز هر کار ای کیا
در شک افتند از فضیلت وانکه شما
عدهٔ ایشان سه مه شد همچنان
گر یکی باشد ز یك ور هست بیش
گرد او دخل طفلی شوهری
هم ببرید او مراعات حقوق
از طلاق و عده و رحمت همه
می بپوشاند حق از وی سیئات

اَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ اِنْ كُنَّ اُولَاتِ حَمْلٍ

ساکن کنید ایشانرا از جائیکه ساکن شده‌اید از وجدانتان و آزار مکنید ایشان را که تنگ گیرید برایشان و اگر باشند صاحبان حمل

فَاَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَاْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

پس انفاق کنید برایشان تا بگذارند حمل خود را پس اگر شیر دهند برای شما پس بدهید مزدهایشانرا و فرمان برید میان خود بنیکوئی

وَ اِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْرٰى ٦ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ

و اگر معاسره نمائید پس خواهد داد شیر مر او را زن دیگر که انفاق کند صاحب وسعت از وسعت خود و آنکه تنگ شده باشد بر او روزی او پس باید انفاق

مِمَّا اٰتٰيهُ اللّٰهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا اٰتٰيهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ٨

باید از آنچه داد او را خدا تکلیف نکند خدا نفسی را مگر آنچه داد او را زودی خواهد گردانید خدا بعد از دشواری آسانی

آن زنان را مسکن و مأوی دهید
رنج هم ندهیدشان هیچ از زمان
یا برایشان می‌نگیرید ایچ تنگ
آن زنان باشند ور خود حامله
اجرشانرا پس شما بدهید هم
بر نکوئی باید اعنی والده
دیگری ندهد ز بهر مرد شیر
وانکه بر وی تنگ رزق او شده است
هر کسی یعنی بقدر وسع خویش

از هر آنجا که شما خود ساکنید
تنگ تا سازید برایشان مکان
در رجوع وعده گر مرد است تنگ
پس کنید انفاق برایشان همه
مرد گر خواهند تا بود سهم
می‌خواهند بیش اجر از فائده
کان نباشد سخت حرف و سخت‌گیر
هست یعنی بس فقیر و تنگدست
باید او انفاق سازد بی که بیش
زود باشد که پدید آرد خدا

یعنی از معنی زمسکنهای خویش
تا خروج از بهرشان گردد ضرور
شرح اینها جمله را از قضا
تا که بگذارند حمل خویش زن
سازگاری در میان یکدگر
سخت‌گیری ور کنید اندر رضاع
نفقه باید تا دهد صاحب غنا
پس کند بایست انفاق او بزن
حق نکرده هیچ تکلیف او بکس
بعد عسر یسری از فضل و عطا

قدر وسع خود لازم است آن یا که بیش
این بود از انصاف و دینداری بدور
کفته‌ایم از پیش در سورهٔ نسا
ور والد را بهرش ندهند شیر
پس کند امر رضاع منتشر
رود پس آن طفل را بی امتناع
از غنایش بر وی کوشد رها
را نچه حق داده است او را بی‌سخن
حرج بر کس آنچه را داده است پس

وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا

و بسا از قریه که سرکشی کرد از امر پروردگارش و پیغمبران او پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عذابی زشت

٩ فَذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها وَكانَ عاقِبَةُ اَمْرِها خُسْراً ١٠

پس چشید عاقبت کارش را و بود انجام کارش زیان

پس ز اهل قریه‌ها کایشان بدند	باز سر زامر حق و کافر شدند	هم زامر آن رسل پس ما حساب	مکنیم اندر قیامت زاکتساب
یعنی از ایشان حسابی سخت شد	تا که از حکم رسل گردن کشید	هم نمائیم آن جماعت را عذاب	آن عذاب زشت در یوم الحساب
یا که باشد آن عذاب اندر جهان	بود زخم و قتل و غرق و غیر آن	پس چشیدند آن و بال امر خود	بود خسران عاقبتشان لا مرد

اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ عَذاباً شَديداً فَاتَّقُوا اللّٰهَ يا اُولِي الْاَلْبابِ ١١ اَلَّذينَ آمَنُوا قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكُمْ

آماده کرد خدا برای ایشان عذابی سخت پس بترسید از خدا ای صاحبان عقل آنانکه گرویدند بتحقیق که فرستاد خدا بسوی شما

ذِكْراً رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللّٰهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ

ذکر را رسول را که میخواند بر شما آیات خدا را که واضح است تا بیرون برد کسانی را که ایمان آوردند و کردند کار شایسته از

الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ

تاریکیها بسوی روشنی و آنکه ایمان آورد بخدا و کند کار نکو داخل کند او را در بهشتهائی که جاریست از زیر آنها نهرها

خالِدينَ فيها اَبَداً قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقاً ١٢ اَللّٰهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ

جاویدند در آن همیشه بتحقیق که نکو کرد خدا برای او روزیش را خداست آنکه آفرید هفت آسمانها را و از زمین

مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ

مثل آنها فرود آید امر میان آنها تا بدانید بتحقیق که خدا بر همه چیز تواناست و بدرستیکه خدا

اَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً

احاطه نموده بهر چیز از جهت علم

کرده حق آماده بهر مشرکان	هم عذابی سخت در هر دو جهان	پس بترسید از عذاب ای دگار	ای خداوندان عقل و اعتبار
ای کسان که اهل ایمانید و مکر	کرده از سوی شما حق ذکر	قصد قرآنست یا جبریل از آن	هر دو ذکرند از خدا بر بندگان
هم فرستاد او رسولی خاص را	کآیات الله را بخواند بر شما	آیتی روشن شده در ظهور	کاورد بیرون ز ظلمت سوی نور
آنکسان کایشان بحق آورده‌اند	کارها شایسته و او زون کرده‌اند	وانکه او آورد ایمان بر خدا	کار نیکو کرد بیشوب و ریا
آرد او را در بهشتی که روان	جویها باشد بزیرش جاودان	دائمند از حق در آن خرم بهشت	کرده نیکو رزق هر نیکو سرشت
آن خدائی کافرید او اینچنین	هفت افلاک معلق بی معین	همچنین زمثل آن هفت آسمان	هفت ارض ایجاد فرمود از شان
بین ارض و آسمان آید فرود	دمبدم فرمان خلاق ودود	تا بدانید آنکه حق بر کل شیئی	هست قادر گشت بر هر چیز حی
هم رسیده است از ره دانش تمام	بر هر آنچیزی دانشش لا کلام	علم او یعنی محیط است از شهود	بر هر آنچیزی که داد او را وجود

سُورَةُ التَّحْريمِ اِثْنَتا عَشَرَةَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١ قَدْ فَرَضَ

ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه را که حلال کرد خدا برای تو میجوئی خشنودی جفتهایت و خدا آمرزنده مهربانست بتحقیق که قرار داد

اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ٢ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ

خدا برای شما حلال بودن سوگندهای شما و خدا صاحب اختیار شماست و اوست دانای حکیم و هنگامیکه پنهان گفت نبی بسوی بعضی

أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا

از ازواجش سخنی را پس چون خبر داد او و اطلاع داد او را خدا بر او بیان کرد بعضش را و اعراض نمود از بعضی پس چون خبر دادش

بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ٣

باو گفت کی خبر داد ترا این گفت خبر داد مرا دانای آگاه

اگرچه ای پیغمبر[٤] کامل مقام | تو حلال حق بخود کردی حرام
ماریه بوده است یا اکل عسل | که بخود کرد او حرام از ما حصل
شرح آن باید ترا خواندن بکار | هست در تفسیرها ثبت از قرار
حق مبارک اولی آمرزنده است | در رجوعش مهربان بر بنده است
تا کند زایل قسمها را بدین | کرده یعنی فرض کفاره یقین
اوست دانا بر صلاح بندگان | بر صواب است آنچه فرماید در آن
مر حدیثی را که از افشای آن | داشت ابا کرد آن رسول پاک جان
هم بخود کردم حرام آن ماریه | که نمی بودی حلال آن جاریه
چونکه آن هنگام کرد او را خبر | ساخت ظاهر بر پیمبر دادگر
قصه ماریه که گفتم سر | فاش کردی داد که مستتر
پس بهنگامی که کرد او را خبر | زانچه کرده بود فاش او سر بسر
گفت پیغمبر که نبانی العلیم | کاو خبیر است از سرایر از قدیم
نحله بوده است اصل آن داستان | خوان ز تاریخ آن بها از تفسیر ما
وان بخاطر خواهی از نسوان بود | بر وی این آیت از آن آمد فرود
را نچه بر تحریم میجوئی تو پیش | ای بی خوشنودی زنهای خویش
حق تعالی کرده تقدیر از شان | آنچه سوگند شما بگشاید آن
حق تعالی هست مولای شما | کارساز دین و دنیای شما
یاد آرید از نبی[٤] چون راز گفت | یاران خویش یعنی در نهفت
حفصه را فرمود یعنی در سریر | کان دو شیخ از بعد من باشند امیر
تو نهان دار این مگو با هیچکس | گفت او با عایشه آن را ز پس
بر پیمبر حق شناساند اعنی آن | کرد او با حفصه بعضی را بیان
کرد از بعضی دگر اعراض او | حفصه را باور د هیچ اعنی برو
گفت زین کردت که آگه در مدار | که بوده راز تو من آشکار
پیش از آن یعنی که آید در ضمیر | هیچ فکری ذات او باشد خبیر

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ

اگر توبه کنید سوی خدا پس بحقیق که گشت دلهای شما و اگر هم پشت شوید بر او پس بدرستیکه خدا اوست یاری دهنده جبرئیل و

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ٤ عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا

صالح مؤمنان و ملائکه بعد از آن پشتیبانند شاید پروردگارش اگر طلاق دهد شما را که عوض دهد شما را جفتها بهتر

مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

از شما زنان مسلمان زنانیکه مؤمن اند زنان عابده طاعت زنان توبه کننده زنان عبادت کننده زنان هجرت کرنده بیوه و دوشیزه ای آنانکه

آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

گرویده اید نگاهدارید خودتان و کسانتان را از آتش که هیمه اش مردمان و سنگهاست بر اوست ملائکه درشت سخت نافرمانی نمیکنند

اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

خدا را آنچه که امر کند ایشان را و میکنند آنچه که امر کرده شوند ای آنانکه کافر شدید عذر میاورید امروز جز این

تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٨

ست که جزا داده میشوند آنچه بودید که میکردید

پس کنید ازتوبه و گردید باز
وانچه گردیده است دلهای شما
پس خدا اوراست مولا و معین
مرقند اندراین زیرکدلی
ندهد اورا درعوض خالی رشر
دختران با حجاب شرمناک
مردمان کبریتان سوزنده اند
هیچ عصیان آورند ایشان نجا
ای کسانیکه شما کافر شدید

از اذیت بر نبی ٤ و افشای راز
رام واجب گاو ست حفظ رازها
جبرئیل و صالحی از مؤمنین
که بود خود صالح المؤمن علی ٤
مهربانی از شما شایسته تر
همچنین کز معصیت باشند پاک
هم حجاره بروی افروزنده اند
زانچه فرموده است ایشانرا خدا
ناورید امروز عذرایشان شدید

یافت گشته است آنچه از وجه طلب
ورشما هم پشت گردید ای دوزن
بعد حق یعنی که اورا یاور است
شاید آن پروردگار اندر سیاق
مسلمات و مؤمنات و تائبات
مؤمنان دارید نفس خود نگاه
واندر آن آتش بوند افرشتگان
میکنند آنرا که مامور از حقند
غیراز این بودجرا داده شوید

موجب توبه است برترک ادب
خود بر آزار رسول ممتحن
جبرئیل و پشت و عونش حیدر است
گر زنانرا مصطفی گوید طلاق
عابدات و سائحات و ثیبات
واهل خودرا زآتشی بردود وآه
بس غلاظ وبس شداد اندر عیان
درعذاب آنکه بس دور ازحقند
آنچه را کاندر عمل آورده اید

يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

ای آنانکه ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا بازگشتی خالص شاید پروردگارشما در گذرد ازشما گناهان شمارا

وَ يُدْخِلَكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ يَوْمَ لٰا يُخْزِى اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

وداخل کند شمارا بهشتهائیکه میرود از زیر آنها نهرها روزیکه خوار نسازد خدا پیغمبر را وآنانکه گرویدند باو

نُورُهُمْ يَسْعٰى بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمٰانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنٰا اَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا وَاغْفِرْ لَنٰا اِنَّكَ عَلٰى

نورایشان میرود میانه دستهای ایشان وبسمتهای ایشان میگویند پروردگارا تمام کن برای ما نورما وبیامرزمارا بدرستیکه تو بر

كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ ٩ يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَالْمُنٰافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ١٠

هر چیز توانائی ای پیغمبر جهادکن با کفار ومنافقان وسخت گیر برایشان وجایگاهشان دوزخ است وبد بازگشتی است

مؤمنان توبوا الی الله بانصوح
یعنی آن توبه که از حرق گناه
شاید از این توبه پروردگار
اندر آن روزیکه رسوائی بدند
میشتابد نورشان از پیش رو
هم بیامرز ازکرم ما را تکسان
خود درشتی کن بایشان در فغان

توبهٔ خالص اعنی آن توبه نصوح
صبح باشد جامهٔ تقوی نگاه
از شما پوشد گناهان بشمار
دورد حق بررسولی بی ندید
هم بدست راست ایشانرا کو
چون توئی قادر بهر چه راز شان
دوزخ ایشانراست ماوی سؤال

بر نصوحست ارصحت جامه را
شاید ازهم ارصحت باشد آن
واندر آرد در بهشت برنوا
وانکسان کز اهل ایمان بوند
ربنا گویند اتمم نورنا
ای نبی کن تو بکفار جنگ
بد بود بر کافران آنجایگاه

که بهم دوزند ثوب عامه را
مرنفس خویش و نفس دیگران
که بود جاری رزیرش نهرها
در اطاعت باخدا محکم پیند
توبهم ازره نمرل هرکجا
با منافق سرکشان هم بدرنگ
بازگشتی ناپسند و ناخواه

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَاَةَ نُوحٍ وَ امْرَاَةَ لُوطٍ كٰانَتٰا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبٰادِنٰا صٰالِحَيْنِ

زد خدا مثلی ، ای آنانکه کافر شدند زن نوح وزن لوط بودند آن دو تا زیر دو بنده از بندگان ما هرو و شایسته

فَخٰانَتٰاهُمٰا فَلَمْ يُغْنِيٰا عَنْهُمٰا مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النّٰارَ مَعَ الدّٰاخِلِينَ ١١ وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً

پس خیانت کردند آندو وایس کفایت کرد از آن دو بنده از خدا چیزی راو گفته شد داخل شو مردو در آتش با داخل شوندگان و زد خدا مثل

لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَاَةَ فِرْعَوْنَ اِذْ قٰالَتْ رَبِّ ابْنِ لِى عِنْدَكَ بَيْتاً فِى الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِى مِنْ فِرْعَوْنَ

رابرای آنانکه گرویدند زن فرعون هنگامیکه گفت پروردگار من بنا کن برای من نزد خود خانه در بهشت ونجات ده مرا از فرعون

وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ ١٢ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتي اَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيهِ

وعمل او و رهاننده‌مرا از گروه ظالمان ومریم دختر عمران که نگاهداری کرد عورتش را پس دمیدیم در آن

مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ

از روح ما و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کتابهایش وبود از اطاعت کنندگان

حقتعالی خود مثالی را بیان — کرده درمعنی زن کافران
این دوزن بودند هردو نالیقین — تحت عبدین ازعباد صالحین
آن دو پیغمبر زدوزن هیچ دفع — می‌نکردند ازعذاب حق بهم
وقت مردن گفته شد باداخلین — اندر آئید اندر آتش اینچنین
حاصل اینکه نیست این وصلت سبب — ایمنی را از عذاب وقهر رب
یادکن چون گفت او رب ابن لی — نزد خود بیتی بجنت معتلی
حق دعایش کرد دردم مستجاب — رفع گشت ازپیش چشم او حجاب
گفته بد فرعون دون از کینه‌اش — سنگ بگذارند روی سینه‌اش
بار مریم دخت عمران کو نگاه — دامن خود داشت ازفحش وگناه
داشت باور کلمهای رب خود — آنچه دادش وعده جبریل از وداد
خواستم شرحی ز فصل فاضه[4] — در بیان آرد مجیر خامه
او ز افراد خلایق فرد بود

بود زوجهٔ نوح ولوط این دو همه — هم آن یك واعله وین واهله
پس خیانت هردو کردند آن دو زن — با دو عبد سرفراز ممتحن
زوجهٔ نوح او بطوفان گشت غرق — سنگ زوجهٔ لوط باریدش بفرق
این مثل شك نیست در مرد عقول — هست بر تحذیر زنهای رسول
هم مثل کرد او بهر مؤمنین — زوجهٔ فرعون را اندر بیان
ده زفرعون و زاعمالش نجات — همچنین از اهل ظلم وسیئات
پیش از آن کاید برون روحش زتن — جای خود دید او بجنت درزمن
پیش از آن کاو رارسد بر سینه سنگ — رفته بد روحش بجنت بیدرنگ
پس دمیدیم اندر او از روح خویش — بارور شد بر مسیح خوب کیش
داشت هم تصدیق بر جمله کتب — هم بدار فرمانبران در هرحساب
لب گزیدم من تمنای رشك ناك — کاو بود دست از شمار خلق و پاك
نیست جفت او را که جفت مردود بود

سورة الْمُلْكِ ثَلثُونَ آيَة وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبارَكَ الَّذي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ٢ اَلَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ

افزون آمد آنکه بدست اوست پادشاهی واوست بر هرچیزی توانا آنکه پدیدآورد مردن را و زندگی را تا بیازماید شمارا

اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفُورُ ٣ اَلَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰواتٍ طِباقاً ما تَرى في خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

کدام خوبترید از کردار واوست عزیز آمرزنده آنکه آفرید هفت آسمانها طبقه طبقه نمبینی دربدید کردن بخشاینده

مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ ٤ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ

تفاوتی پس بازگردان چشمرا آیا بینی هیچ نقصانی پس برگردان چشمرا کرة بعد آخری برمیگردد سوی تو چشم

خاسِئاً وَ هُوَ حَسيرٌ ٥ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطينِ وَ اَعْتَدْنا لَهُمْ

ناکام واوست مانده شده و بتحقیق که آراستیم آسمان دنیارا بچراغها و گردانیدیم آنرا راندگان مرشیطانرا وآماده گردانیدیم برای

عَذابَ السَّعيرِ ٦ وَ لِلَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ ٧

ایشان عذاب آتش را و برای آنانکه کافر شدند بپروردگار خود عذاب جهنم است وبد بازگشتی است

بس بزرگست وممتلی ذات حق ⁝ در صفات خود زوصف ماخلق ⁝ یا که برکاتش فروست ازشمار ⁝ یا بافضالست دایم برقرار
آنکه می‌باشد بدست قدرتش ⁝ شاهی ملکوت وملك ازقدرتش ⁝ هم بهرچیزی تواناا ازجهات ⁝ خلق کردآنکس که اوموت وحیات
آزماید تاشما را در محل ⁝ ازشما تاکیست بهتر در عمل ⁝ یا که دارد عقل وفکر معنوی ⁝ در فواید از حیوة دنیوی
غالب وآمرزگار است اوجمیع ⁝ رمسئی اندر حرا و بر مضیع ⁝ آنخدائی کافرید اواین رواق ⁝ در عیان سبع سموات طباق
هیچ ای بیننده اندر امتیاز ⁝ بنگری درخلق رحمن خودنوباز ⁝ اختلاف و اعوجاجی یا خلل ⁝ بی‌تناسب یاکه چیزی در محل
بلکه هرچیزی بجای خویشتن ⁝ هست درخلقت جواتصا درمدن ⁝ چشم راگردان سوی آن دگر ⁝ زان فطوری بینی آیا در نظر
کن نظر درحق افلاك ازوقوع ⁝ بازهم بردندش پس کن رجوع ⁝ بررجوع اواین قانع مشو ⁝ بل دراین گردون نظرکن نوبنو
پس دوبوت هرزمانی دیده بد ⁝ رحمتی ازبعد رحمت راامتیاز ⁝ بازگرد تا سوت چشم تو ⁝ هست دور از روئت عیبی ازو
بنگرد عیب آنچه گردافزون نظر ⁝ تا نماند ازنظر کردن دگر ⁝ زیت از مصابحها دادیم هین ⁝ آسمانی کوست اقرب بر زمین
زآسمان راندیم راها حصم شوم ⁝ انشاطین و حمتاها رجوم ⁝ کردمایم آماده ما نار سعیر ⁝ بهر دیوان مداز این سوذ وزحیر
وانکسانی همکه بر پروردگار ⁝ کافر وسرکش شدند اراختیار ⁝ در جهنم واندران بئس المصیر ⁝ هستشان ازون عذاب ازما گزیر

اذا ألقوا فيها سمعوا لها شهيقاً وهي تفور ٨ تكاد تميز من الغيظ كلما ألقي فيها فوج سألهم

چون انداخته شوند درآن شنوند مرآنرا خروشی وآن میجوشد نزدیك شد پاره‌پاره شود ازخشم هرگاه انداخته شود درآن جمعی سئوال کند

خزنتها الم يأتكم نذير ٩ قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا و قلنا ما نزل الله من شيئ

ایشانرا خازنان ش آیا نیامد مرشمارا بیم دهنده گویند آری آمد ماراببم‌دهنده پس تکذیب کردیم و گفتیم نفرستاده خدا هیچ چیز

ان انتم الا في ضلال كبير ١٠ و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير ١١

نیستید شما مگر درگمراهی بزرك وگفتند اگربودیم که میشنیدیم یا می‌یافتیم نبودیم ما در یاران آتش

فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعير ١٢ ان الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة

پس اقرار کردند بگناهانشان پس ازرحمت دور باد مراهل آتش سوزان بدرستیکه آنانکه میترسند از پروردگار در نهان مرایشان راست آمرزش

و اجر كبير ١٣ و اسروا قولكم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور ١٤ الا يعلم من

و مزد بزرك و پنهان سازید سخنانرا یا آشکارا کنید آنرا بدرستیکه اوداناست بذات سینه آیا نمیداند آنکه

خلق و هو اللطيف الخبير ١٥ هو الذي جعل لكم الارض ذلولا فامشوا في مناكبها و

پدیدکرد و اوست لطف خبیر اوست آنکه گردانید برای شما زمین را رام پس سیرکنید در اطرافش و

كلوا من رزقه و اليه النشور ١٦

بخورید از روزی او و بسوی اوست بازگشت

⁝ جون درافکنده شوند اندرجحیم ⁝ همچو هیزمها که درنار عظیم ⁝
شنوند ازدوزخ آوازی بگوش ⁝ همچو آواز حمار اندر خروش ⁝ پس بجوش آید شود نزدیك کو ⁝ پاره پاره گردد ازغیظ عدو
دوزخست آن شهیقش بشنوند ⁝ آن صدا از دوزخ نفس زنند ⁝ هر ایشانست درجوش وخروش ⁝ هرچه دروی افکنند آید بجوش
هرکه افکنده شود فوجی دران ⁝ زانکسان پرسند ماناخازنان ⁝ بر شما آیا نیامد بیم ده ⁝ کافران گویند آری آمده
رد پس ایشانرا نمودیم ازشان ⁝ هم مصر گشتیم درتکذیبشان ⁝ هیچ نفرستاده حق گفتیم ما ⁝ زانچه میگویند از بهتان شما
نیستید الا که در گمراهئی ⁝ زین ندارید ایچ خود آگاهئی ⁝ هم نگویند ار تاسف گرکه ما ⁝ می‌شنیدیم آن نصیحت زانبیا
یا تعقل مینمودیم از ضرر ⁝ بنك نمی‌بودیم ز اصحاب سعیر ⁝ پس بذنب خودکنند اقرارها ⁝ پس کند دوراهل دوزخ راخدا

وانکه می‌ترسد از پروردگار ‖ درنهان باشند وز دل ترسکار
قول خود درحق پیغمبرنهان ‖ گر همی دارید یا فاش وعیان
یا که عام است‌این‌بحال‌خاص‌وعام ‖ واقفست‌از جهروسر یعنی تمام
خاصه کاندر کارها فاش ونهان ‖ باشد اوباریك بین باریك دان
اوست آنکس‌که زمین رابرشما ‖ رام وفرمابر نمود ایسان‌بجا
قصد باشد ازمناکب یا جبال ‖ وان بود دوش زمین دراحتمال
هستشان آمرزش و مزدی کبیر ‖ زانخدائی کآگهست اوراضمیر
نزد حق یکسان بوداندر ظهور ‖ کوبود دانا بر اسرار صدور
نیست آیا آگه او سر صدور ‖ آنکه خلق سینها کرد وخطور
هم ز مکنونات اشیا مطلع ‖ علمش از شیئی نباشد منقطع
پس‌بدوش ارض هرجانب روید ‖ وین مثل باشد زتمکین شدید
هم خورید ازروزی‌حق بی‌نفور ‖ هم بسویش نشرگردید از قبور

ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمٰاءِ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ فَاِذٰا هِيَ تَمُورُ ١٧ اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمٰاءِ اَنْ

آیاایمن‌شدیدازآنکه‌درآسمانهاست‌که فروبردباشما زمین‌را پس‌آنگاه‌موج‌مزده‌باشد آیاایمن‌شدیدازآنکه‌درآسمانهاست که

يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حٰاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ١٨ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ

بفرستد برشما تندباد پس‌خواهیددانست‌چگونه‌باشدبیم‌دهنده وبتحقیق‌که‌تکذیب‌نمودندآنانکه ازپیش‌ایشان‌بودندپس‌چگونه‌است انکارمن

١٩ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صٰافّٰاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مٰا يُمْسِكُهُنَّ اِلاَّ الرَّحْمٰنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

آیاندیدندبسوی پرنده بالای‌ایشان‌که‌بال‌کشاده‌اندوفراهم‌میآرند چه‌چیزنگاه‌میداردآنهاراجز خدای مهربتکه‌اوبهر چیز

بَصِيرٌ ٢٠ اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ اِنِ الْكٰافِرُونَ اِلاَّ فِي

بیناست آیا کیست‌این‌که‌او لشکراست‌برای‌شماکه‌یاری‌میکندشماراازغیر خدا نیستند کافران جز در

غُرُورٍ ٢١ اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ ٢٢ اَفَمَنْ يَمْشِي

غرور آیاکیست که‌روزی‌میدهدشمارا که‌بازگیرد روزیش‌رابلکه لجاج‌کردنددرسرکشی‌وسرباززدن آیاپس‌آنکه‌راه‌میرود

مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهِ اَهْدٰى اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٢٣

وسرنگون‌بر رویش هدایت‌یافته‌تریاآنکه‌میرود درست‌ایستاده‌برراه راست

ایس آیا خود شدید ایکافران ‖ رانکه اومیباشد اندر آسمان
کاوشما را درزمین سازد فرو ‖ پس زمین آندم بجنبش آید او
کاو فرستد برشما بادی شدید ‖ سنگریزه کاندرآن باشد پدید
جمله تکذیب رسل بنموده‌اند ‖ آنکسانکه پیش‌از ایشان‌بوده‌اند
ننگرند آیا بسوی طیرها ‖ فوق ایشان‌صف کشیده درهوا
مرنگهشان می‌ندارد درهوا ‖ از سقوط الا بجنبانش خدا
کیست آیا کان بود جند شما ‖ تاکند یاری شمارا جز خدا
کیست آیا آنکه بدهد رزقتان ‖ رزق خود گرباز گیرد مستان
کافران داند این‌لیك ازغرور ‖ درلجاجند و عتو و در نفور
هست او ره یافته‌تر یاکسی ‖ که رود استاده برراه او بسی
ایس آیا دان شدید ازامتحان ‖ کاوست برزعم شما درآسمان
رود پس باشدکه زانذارم‌بجان ‖ آگهی یابید تا چون آسمان
پس چسان باشد عقوبتهای من ‖ چون برایشان در رسداندرزمن
در پریدن بالها گسترده‌اند ‖ هم فرا گیرند و بریهلو زنند
هریکی‌را داده طبعی درمسیر ‖ کاو بهرچیزیست بینا و بصیر
بستند این‌کافران‌جز در غرور ‖ راچه گفته دیوشان اندرقصور
کیست‌یعنی‌آنکه‌حق‌گررزق‌خویش ‖ باز گیرد اودهد روزی زپیش
میرود آیا پس‌آنکس‌کاونگون ‖ دمبدم افتد بروی اندر نگون
راست یعنی میرود برراه‌راست ‖ سدآنچه دردوسوی وپیش‌ماست

قُلْ هُوَالَّذِي اَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصٰارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ ٢٧ قُلْ هُوَ

بگواوست‌آنکه آفریدشمارا وگردانیدبرای‌شما گوش وچشمها ودلها اندکی شکرمیکنید بگو اوست

الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ٢٥ وَ يَقُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

آنکه پراکنده‌کرد در زمین وبسوی‌او محشورمیشوید ومیگویند کی‌خواهدبود وعده اگرهستید راستگویان

٢٦ قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ٢٧ فَلَمَّا رَاَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بگوجزاین نیست که علم نزد خداست وجزاین نیست که منم بیم دهنده آشکار پس چون بینند آنرا نزدیك بدشود روبهای آنانکه کافرشدند

وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ ٢٨ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ وَ مَنْ مَعِيَ اَوْرَحِمَنَا فَمَنْ

وگفته شود اینست آنچه بودید که آنرا میخواستید بگو آیا دیدید اگر هلاك سازد مرا خداوهر که بامن است و یا رحمت کند مارا پس کیست

يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ ٢٩ قُلْ هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

آنکه پناه گیرد کافرانرا از عذاب دردناك بگو اوست بخشاینده ایمان آوردیم بآن و براو توکل کردیم پس زودی خواهی دانست بسبب آنچه اوست

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٣٠ قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَاْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

در گمراهی آشکار بگوخبردهید اگر گردد آب شمارا فرورفته پس کیست دهد شمارا آبی روان

اوست کو آنکس که کرد ایجادتان
داد گوش و چشم و دل زامدادتان
شکر نعمت لیك گوئید اندکی
از هزاران یا یکی یا دو یکی
هم بسوی او شما گردید حشر
پس جزا یابید اندر یوم نشر
گو جز این نبود که نزدیك خداست
علم ساعت وانچه مخفی از شماست
آشکار اعنی شما را من خبر
میدهم کان روز آید پرزبر
زشت گردد رویهای کافران
زان شود آثار نکبتها عیان
گو شما بینید آیا گر هلاك
سازدم حق وانکه بامن هست پاك
قل هوالرحمن آمنا به
تکیه بروی کرده‌ایم از آگهی
گو چه می‌بینید آیا گر زرو
آبهاتان در زمین گردد فرو
حاصل آنکه شکر منعم بر عباد
واجب است آن نعمت آرد چون بیاد

تا شماها بشنوید و بنگرید
در حقایق در دقایق پی برید
اوست آنکس کو شما را آفرید
منتشر پس در زمین کرد او پدید
مشرکان گویند کی آید کجاست
وعدهٔ که میدهد ار هست راست
هم جز این سود که باشم بیم ده
من شما را تا باشد منتبه
چون بخود نزدیك بینند آن عذاب
کاوست یوم ندیا روز حساب
مؤمنان گویندشان روزیست این
که شما میخواستید از اهل دین
یا ببخشد کیست پس گر رنج بد
کافرانرا آنکه زنهار او دهد
زود پس باشد که دانید اینکه کیست
از شما و ما بگمراهی و نیست
کیست آن پس کاورد ماء معین
مر شما را آشکارا بر زمین

سورة القلم اثنتان و خمسون آية و هي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشندهٔ مهربان

نٓ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ٢ مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ٣ وَ اِنَّ لَكَ لَاَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ ٤

بقلم وآنچه مینویسند که نیستی تو بنعمت پروردگارت مجنون وبدرستیکه مر تراست پاداش بدون منت

وَ اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥

وبدرستیکه تونی برخلق عظیم

نون مراد از نفس کلیه است هم
عقل کلی نیز مقصود از قلم
صورت اشیاست زین نون وین قلم
که شد اندر لوح امکانی رقم
آنچه بنگارندگان این صور
می‌نویسند از قلم زیر و زبر
نیستی دیوانه ای فخر کبار
تو بنعمتهای آن پروردگار
آنکه در عقل و نبوت خاتم است
عقل او گویند بعقلان گشت
نیست غیری در وصولش واسطه
تا بود منت تورا از رابطه

یافت از تأثیر عقلان تود
صورت این ممکنات اندر شهود
پس قسم بر سطر سطر ممکنات
زانچه شد بنوشته با کلك از دوات
هست آن باز از بتن داری روان
صورت اشیا و ماهیات آن
آنچنانکه بر تو این نسبت دهند
احمق و دیوانه و مجنون چند
مر تورا اجریست بی منت زکس
در نبوت یعنی از حق است و بس
خود تو بر خلق بزرگی ایرسول
که کنی از قومت این ایذا قبول

هست اندر حسن خلق افزون سخن ... با تو گویم بعضی از آن جمله من
گفته بعضی خلق این باشد بچشم ... که کند خشم ار کسی
گفته منصور اینست که بر نیك و بد ... بنگری از چشم حق نز چشم خود
پس دقیق است این کلام عام نیست ... هست بهر پخته بهر خام نیست
لیك میگوید صفی شو منتقل ... هست خلق ادراك ار شد معتدل
وان میسر نیست بهر هیچ کس ... جز که بند دست وسواس و هوس
بستن آنهم بود دور از گمان ... جز که آید پای عشق اندر میان
چونکه آمد عشق هر فکری که هست ... دان که از شهر حواس او بار بست
او نخواهد جز رضای یار خویش ... فارغست از راحت و آزار خویش
پس نکرد او فعلی آن محبوب کرد ... کرد محبوب ار که کاری خوب کرد
این لسان دیگری بد ملك سخن ... گویم از قانون تفسیر ای حسن
خلق نیك این است گر داری محل ... وصف تو ر وصف حق گردد بدل
متصف چون ز صفات حق شدی ... رستی از قید خودی مطلق شدی
آن نه خلق تست دیگر خلق اوست ... خلق او خود هم ز ترك و هم نکوست
آب جو وارد چو در قلزم شود ... موج آن در موج دریا گم شود
تا باصل خلق باشی منتبه ... ز تو چیزی زان نباشد مشتبه

فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ٦ بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ٧ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ

پس زود باشد که ببینی تو و به بینند بکدام یك از شما مفتون اند بدرستیکه پروردگار تو است او دانا تر با نکه گم شد از راهش واوست داناتر

بِالْمُهْتَدِينَ ٨ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ٩ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ١٠ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ١١

بهدایت شدگان پس اطاعت مکن تکذیب کنندگان را آرزو کردند کاش نرمی کنی پس نرمی کنند پس اطاعت مکن هر سوگند دروغ خورنده

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ١٢ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ ١٣ عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ ١٤ اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ١٥

عیب کننده رونده بسخن چینی را باز دارنده از خیر تعدی کننده بدکار زشت جفاکار بعد از آن حرام زاده را از اینکه هست صاحب مال و پسران

اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٦ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ١٧ اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا

چون خوانده شود بر او آیات ما گوید افسانهای پیشینیان است زود باشد داغ کنیمش بر خرطوم بدرستیکه ما مبتلا کردیم ایشانرا چنانکه مبتلا کردیم

اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِذْ اَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ١٨ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ١٩ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ

یاران باغ را هنگامیکه سوگند یاد کردند که قطع میکنیم آنرا در ورکنندگان و استثنا نکنند پس آید بر آن طواف کننده از

رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ٢٠ فَاَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ٢١ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ٢٢ اَنِ اغْدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ

پروردگار خود و ایشان خفتگانند پس گشت آن باغ چون باغیکه چیزی نداشت پس ندا هم کردند صبح در بامگاه که بامداد روید بر کشتتان

اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ٢٣ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَافَتُونَ ٢٤ اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ٢٥

اگر هستید ثمر کنندگان پس رفتند و ایشان پنهان مشورت میکردند که داخل نکند آنرا در امروز بر شما درمانده

وَ غَدَوْا عَلٰى حَرْدٍ قَادِرِينَ ٢٦

و بامداد رفتند توانایان

زود پس بینی و بینند از شهود ... دشمنانت تا که اندر فتنه ود
رب تو بر گمرهان داناتر است ... تا که گمراه از رهش و در ره تر است
هم بود اعلم بر آنکو یافت راه ... نیست بیرون چیزی از علم اله
پس مبر فرمان تکذیب آوران ... دوست دارند از تو نرمی در عیان
تا که ایشان با توهم نرمی کنند ... پس بدینت طعنه با نرمی زنند
هم مبر فرمان حلاف مهین ... که خورد سوگند بیش از ضعف دین
میکند بسیار عیب مردمان ... بر سخن چینی بود هر سو روان
بار دارنده ز خیر و بخل خواه ... بگذرنده از حدود و بر گناه
پس عتل یعنی بهانه جو بخلق ... سخت رو بگشاده اشکم تنك حلق
با وجود این رسم است این عجب ... نی پدر اوراست پیدا نی نسب
زانکه باشد صاحب مال و ولد ... چون بر او آیات ما خوانده شود
گوید از عجبی که دارد در نهان ... باشد این افسانهٔ پیشینیان
زود باشد تا کنیم او را نشان ... داغ بر خرطوم بنهیمش عیان
حکم قرآن عام باشد بر عبید ... گرچه دارد اختصاص این بر ولید
ممتحنانرا آزمودیم از فراغ ... بر بلای قحط چون اصحاب باغ
وان بصنعا بد ز مردی حق پرست ... میوه‌اش در هر زمان کامد بدست
آن بر ایتام و مساکین عام بود ... گر که پخته میوه‌اش یا خام بود
چونکه مرد او وارثانش سال نو ... زان ندادی بر مساکین نیم جو

صبحکه گفتند با سوگند سخت
دادن حق مساکین از منال
پس برآن بستان بطوف آمد بلا
گشت پس آن باغ چون آمد سحر
اندر آئید ار برنده میوه اند
تا فقیران نشنوند آوازشان
سود بقصد منع مسکین بامداد

میوهٔ آنرا بچینم از درخت
شرط استثناست بی بحث وجدال
وآتشی بود آنکه روکرد ازسما
همچو تل خاك بی نخل و ثمر
نی چو دوبان برسر کالیوه اند
زانکسان پوشیده گردد رازشان
رود رسند آن توانایان وشاد

یا که استثنا نگفتند از ضمیر
نیست استثنا همان کاری بگفت
آمد از پروردگارت قهر ونب
یکدگر را صبحگه خواندند باز
پس بسوی باغ آوردند روی
رازشان این بود کامروز ازسراغ
قادرین یعنی برعم زشت خویش

یا که مستثنا نشد مال فقیر
بلکه بابدکان شود باصل جفت
خفتگان بودند ایشان خشك لب
تا بحرث خود روند از اهتزاز
خفیه میکردند با هم گفتگوی
تا نباید هیچ مسکینی بباغ
بودشان قدرت بضبط کشت خوش

فَلَمَّا رَاَوْهَا قَالُوا اِنَّا لَضَآلُّونَ ٢٧ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ٢٨ قَالَ اَوْسَطُهُمْ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا

پس چون دیدندآنهارا گفتند بدرستیکه ماائیم گمشدگان بلکه ماائیم بی بهره گفت بهترشان آیا نگفتم مرشمارا که چرا

تُسَبِّحُونَ ٢٩ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٣٠ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ٣١ قَالُوا

تسبیح نمیکنید گفتند میدانیم پاکی پروردگار راو ما بودیم ستمکاران پس روکرد بعضشان بر بعض دیگر ملامت کنندگان گفتند

يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ٣٢ عَسٰى رَبُّنَا اَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا اِنَّا اِلٰى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ٣٣ كَذٰلِكَ

ای وای برما که ما بودیم زیادمروان شاید پروردگار ما عوض دهدمارا بهتر از آن بدرستیکه ما سوی پروردگار خود رغبت کنندگانیم همچنین است

الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٣٤ اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ

عذاب وهر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند بدرستیکه برای پرهیزکاراست نزد پروردگارخود بهشتهای با ناز و نعمت

٣٥ اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ٣٦ مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ٣٧ اَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

آیا پس میگردانیم منقادان را مانند گناهکاران چیست مر شمارا چگونه حکم میکنید آیا مر شمار است کتابیکه در آن میخوانید

٣٨ اِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ٣٩ اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ٤٠

بدرستیکه مرشما است در او آنچه را اختیار میکنید آیا مرشمار است پیمانهای موکد که برماکمال رسیده روز قیامت بدرستیکه مرشمار است آنچه حکم میکنید

پس چودیدند آنچه بد اندوخته
باغ ما زیرا که دی معمور بود
پس بگفتند اینکه این بستان ماست
یاد نارید ازخداوند از چه رو
پاك یعنی زانکه باشد ظلم کیش
وای برما زانکه طاغی بوده ایم
ما بسوی رب خود پس راغبیم
هست دردنیا عذاب حق چنین
متقین را هست جنات نعیم
نیست واقع ورکه باشد حظ ما
پس بگردانیم در داد خلود
هست آیا برشما نازل کتاب
یا شمارا هست برما از عهود

گشت زار خود سیاه و سوخته
آفت و ویرانی ازوی دور بود
بلکه مائی بهره ایم ازآن بخواست
چونکه نعمت برشما آورد رو
بلکه ستم کردیم ما برنفس خویش
راه طاعت بر خطا پیموده ایم
عفو اورا واجبیم و طالبیم
وان عذاب آخرت افزون ازاین
نزد رب خود بدون خوف و بیم
هست اوفی ازنعیم دوسرا
مسلمین را چون گنهکاران یبود
کاندران خوانید این ازفصل وباب
عهد وسوگند موکد در شهود

پس بگفتند آنزمان با اشتلم
با شما پس نداستند آن
گفت اوسطشان که بد درعقل راد
پس بگفتند اینکه پاکست آنخدا
بعض پس بر بعض آوردند رو
رب ما شاید دهد ما را بدل
چون پشیمان از خطای خودشدند
این شود زایل بود وان مستدام
مشرکان گفتند ازخبث سرشت
حق برد قولشان گفت این چنین
مرشمارا چیست چون حکم اندرین
واندران باشد شما را برقرار
کان رسنده تا قیامت شدپدید

راه باغ خود مگر کردیم گم
باغ ایشانست پر دود و دخان
من نگفتم برشما آیا ز داد
کاو بود پروردگار ما بجا
بودشان از هم ملامت موبمو
بهتر از آن باغ ازخیر عمل
باغ بهتر دادشان حق بگرند
گرزصدق دل بدانند این امام
آنچه میگوید محمد ؑ از بهشت
ماکنیم آیا ستم بر مسلمین
میکنید ای اهل کفر و اهل دین
آنچه را که خود نمائید اختیار
که شما را هست حکم آنچه کنید

سَلْهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ ٤١ اَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكٰائِهِمْ اِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ ٤٢ يَوْمَ

بپرس ازایشان کدامتان بآن کفیلند آیامرایشانرا شریکانند پس باید بشرکاء ایشانرا اگر هستند راستگویان روزیکه

يُكْشَفُ عَنْ سٰاقٍ وَ يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ فَلٰا يَسْتَطِيعُونَ ٤٣ خٰاشِعَةً اَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ

کشف کرده شود از ساق وخوانده شوند بسجود پس نتوانند که فرود افتاده باشد چشمهاشان درو گیرد ایشانرا خواری وبتحقیق

كٰانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سٰالِمُونَ ٤٤ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بودند که خوانده میشدند بسجود وایشانند تن درستان پس واگذار مرا وکسیکه تکذیب میکند این سخن را بزودی در نوردیم

مِنْ حَيْثُ لٰا يَعْلَمُونَ ٤٥ وَ اُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ٤٦ اَمْ تَسْئَلُهُمْ اَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

از راهی که ندانند ومهلت میدهیم ایشانرا بدرستیکه کید من محکم است آیا میخواهی از ایشان مزدی پس ایشان از تاوان گران بار شدگانند

٤٧ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ٤٨ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلٰا تَكُنْ كَصٰاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نٰادٰى

آیا نزد ایشانست از غیب پس ایشان مینویسند پس صبر کن حکم پروردگارت را ومباش چون رفیق ماهی هنگامیکه ندا کرد

وَ هُوَ مَكْظُومٌ ٤٩ لَوْلٰا اَنْ تَدٰارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرٰاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ ٥٠ فَاجْتَبٰاهُ رَبُّهُ

واوست در خشم اگر نه آن بود که دریافت آنرا نعمتی از پروردگارش انداخته میشود بجائی واو بود خیانت کرده شده پس برگزید آنرا پروردگارش

فَجَعَلَهُ مِنَ الصّٰالِحِينَ ٥١

پس گردانید او را از نیکان

می‌پرس ازمشرکین کایشان کدام / ضامنند این حکم را بااهتمام
یا شریکان باشد ایشانرا بکیش / باید آرند آن شریکان راپیش
راستگویان گربوند ایشان درآن / که رسند ایشان بنعمات جنان
اندر آن روزیکه برچیده شود / جامه‌ها از ساق تا دیده شود
مردمان گردند خوانده برسجود / سجده نتوانند پس گردند عود
چشمها افتاده باشد چون فرو / خواری ایشانرا رسد از پشت رو
خوانده میگشتند زیرا برسجود / وانگهی بودند سالم در نمود
ای محمد[٤] پس مرا بگذار هین / تو مباش اندوهناک و دل غمین
وانکه تکذیب او کند براین سخن / زودشان گیریم بررنج و محن
از مقامیکه ندانند آنکسان / کاینست استدراج یافضلی عیان
نعمت ایشانرا دهیم اندر جهان / تا بوا و نعمت وعیش و امان
زانکه کید اعنی عقوبتهای من / هست سخت و محکم اندر هر زمن
اجری آیا جوئی ایشانرا بکار / تا که باشند ازغرامت سخت بار
لوح محفوظست یا نزدیکشان / پس نویسند آنچه میگویند ازآن
پس شکیبا شو بحکم رب خویش / هرچه از قومت رسد آزار بیش
همچو یونس صاحب ماهی مباش / کاو زقومش با صبوری کردفاش
یادکن چون رب خودرا خواند او / وانگهی پربود از خشم دوتو
گرنه آن بودی که اورا یافت بار / رحمتی از نزد ربش در امتثار
پس بصحرائی شدی افکنده او / خالی از آب وگیا از جستجو
واندران وادی پراندوه وباک / او ملامت برده مگشتی هلاک
برگزیدش پس ز رحمت کردگار / پس بود ازصالحینش درشمار

وَ اِنْ يَكٰادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ٥٢

بدرستیکه نزدیک بود آنانکه کافر شدند هرآینه بزنندترا بچشمهایشان چون شنیدند ذکر را ومیگویند اینکه او دیوانه است

وَمٰا هُوَ اِلّٰا ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ

ونیست او مگر پندی مر جهانیانرا

مرد بدچشمی بد از قوم اسد
حق نگاهش داشت ازچشم عدو
چون شنیدند ازتوقرآنرا یکی
وانکهی که بست قرآن در یقین
فرقهٔ گویند دوراست از خرد
من برایم در مقام همدمی
گرکند تکمیل اوصاف نکو
وصف ماری چون دهد درخودکمال

مردمانرا داد رنج از چشم بد
هم فرستاد او خوداین آیت فرو
میبگفتند اینست مجنون بیشکی
غیر بندی بر تمام عالمین
اینکه تا باشد اثر درچشم بد
نسخهٔ جامع بود چون آدمی
چون ملك گردد بوصف وخلق وخو
کار مار آید زوی دردید وحال

مرو را بردند نزد مصطفی
بود نزدیك آنکه کفار از اثر
جن دهد تطیش این گفتارها
هست افزون درمیان اهل فن
فرقهٔ گویند هم بود سید
باشد از اوصاف حیوان وملك
ورکند تکمیل اوصاف دد
همچنین درکل خیرات و شرور

کش زچشم بد دراندازد زپا
میبلغزانندت از چشم و نظر
خرق عادت یاکند تاشمارها
اندر این باب اختلاف اندرسخن
گرکه برکس زهرچشم بدرسید
مردیده اندراو بی‌ریب وشك
همچو آن حیوان شود درکودنی
نیك بین والله اعلم بالامور

سُورَةُ الْحَاقَّةِ اِثْنَتَانِ وَ خَمْسُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَاقَّةُ ٢ مَا الْحَاقَّةُ ٣ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْحَاقَّةُ ٤ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ ٥ فَاَمَّا ثَمُودُ

ای بشك بوقوع آینده چه چیزدا‌ ا گردانیدترا جیست آن بشك تکذیب نمود ثمود وعاد درهم آورنده پس اما ثمود

فَاُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ٦ وَ اَمَّا عَادٌ فَاُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ٧ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ

پس هلاك گردانیده شود بعقوبت واما عاد پس هلاك گردانیده شدبادتند زورآور برگماشت آنرا برایشان هفت شب وهشت روز

اَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَي الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعٰى كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ٨ فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ٩ وَ

پی دربی پس بینی آن گروه را در آن افتاده گویا بودند ایشان درخت خرمای افتاده پس آیا بینی ایشانرا هیچ باز مانده و

جَآءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ١٠ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً ١١

آمد فرعون وکسانیکه بود پیش از آن وزیر و زبر شده بگناهان پس نافرمانی کرد رسول پروردگار خودرا پس فرا گرفت ایشانرا فرا گرفتنی افزون درسخن

اِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَآءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ١٢ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاعِيَةٌ ١٣

بدرستیکه ماچون طغیان آب بود برداشتیم شمارا درکشتی تاگردانیدیم آنرا برای شما پندی ویادمیکردانرا گوش یادگیرنده

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ١٤ وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ١٥

پس چون دمیده شود در صور یك دمیدن وبرداشته شود زمین وکوهها پس بهم زده شوند بهم زده شدنی یك مرتبه

ساعتی کان بیگمان یابد وقوع
هست آساعت قیامت بیگمان
حورد سازد بشکند کوبد بهم
باد سختی که گذشته بد زحد
باشد استیصال یاقصد ازحسوم
گوئیا بودند تنهای نخیل
بنی آیا زانگروه از هرکجا
قوم لوط اعنی که شرك اندرخدا

هم وقوعش شدسزاوار ازشیوع
حاقه میباشد یك ازاسماء آن
این زمین و آسمانرا بیم دم
حق مسلط ساخت برعاد ازامد
شد مرایشانرا مسلط ازرسوم
برزمین آن جسمهای بس ثقیل
هیچ نفسی را توباقی یا بیا
بودشان وفشرك افزون سرخطا

چیست آساعت توراداماچه ساخت
کرد مرتکذیب آن عاد و ثمود
فاهلکوا بالطاغیه اما ثمود
هفت شب آن بادپرآشوب وسوز
پس تودیدی گربدی حاضر هلاك
که بود پوسیده و خالی میان
آمد آن فرعون وپیش ازوی دگر
گشت عاصی پس هرآنقومی زپیش

تا چه چیز است آن بهنگام شناخت
ساعت کوبنده را ازآنچه بود
پس زباد اما هلاك عاد بود
برتوالی میوزید و هشت روز
مرده و افتاده ایشانرا بخاك
اوفتد از باد تندی درزمان
اهل دهها که شدآن زیروزبر
برفرستاده رسول رب خویش

پس خدا بگرفتشان اندر نمون
ما بگردانیدیم پندی زاشتباه
ارضها وکوهها از جای زان

کان گرفتن بود درشدت فزون
گوش واعی دارد آنرا تا نگاه
میشود برداشته اندر زمان

ما بهنگامیکه طغیان کرد آب
پس دمیده چونشود در صوردم
خوار بشکسته شود ارض‌وجبال

حملتان کردیم درفلك از شتاب
یك دمیدن‌کاوست نفخه صعقهم
پس بیك بشکستن اندر اختلال

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ ١٦ وَانْشَقَّتِ السَّمٰآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وٰاهِيَةٌ ١٧ وَالْمَلَكُ عَلٰي اَرْجٰآئِهٰا وَ يَحْمِلُ

پس‌آنروز بوقوع‌آیدوقوع‌آینده وشکافته‌شود آسمان پس‌آنست‌روزسست وفرشتگانند دراطراف‌آن وبردارند

عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمٰانِيَةٌ ١٨ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لٰا تَخْفٰي مِنْكُمْ خٰافِيَةٌ ١٩ فَاَمّٰا مَنْ اُوتِيَ

عرش پروردگارترا بالاشان درآنروزهشت‌فرشته چنین عرض‌میشوند وپنهان‌نماندازشما پنهانی پس‌اماآنکیکه‌داده‌شد

كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هٰآؤُمُ اقْرَؤُا كِتٰابِيَهْ ٢٠ اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلٰاقٍ حِسٰابِيَهْ ٢١ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ

نامه‌اش بدست‌راستش‌پس‌میگویدبگیریدبخوانیدنامه‌مرا بدرستیکه‌من‌داسته‌ام‌کمن‌دریابنده‌ام حسابم‌را پس‌اوست‌درعیشی

رٰاضِيَةٍ ٢٢ فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ ٢٣ قُطُوفُهٰا دٰانِيَةٌ ٢٤ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمٰا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيّٰامِ الْخٰالِيَةِ

پسندیده دربهشت عالی کمیوه‌اش‌نزدیك‌است بخورید وبیاشامید گوارا بسبب‌آنچه‌پیش‌فرستادیددرروزهاگذشته

٢٥ وَاَمّٰا مَنْ اُوتِيَ كِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَيَقُولُ يٰا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتٰابِيَهْ ٢٦ وَلَمْ اَدْرِ مٰاحِسٰابِيَهْ ٢٧ يٰا

واماآنکه‌داده‌شده نامه‌اوبدست‌چپش پس‌میگویدایکاش‌داده‌شده‌بودم‌من نامه‌امرا ونداسته‌بودم‌چیست‌حسابم

لَيْتَهٰا كٰانَتِ الْقٰاضِيَةَ ٢٨ مٰا اَغْنٰي عَنِّي مٰالِيَهْ ٢٩ هَلَكَ عَنِّي سُلْطٰانِيَهْ ٣٠ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ٣١ ثُمَّ الْجَحِيمَ

ایکاش‌آن‌میبود حکم کننده کفایت نکرد ازمن مالم رایل‌شد ازمن‌تسلطم‌بگیریداورا پس‌غل‌کنیدش پس‌بیندازیداوراادر

صَلُّوهُ ٣٢ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعًا فَاسْلُكُوهُ ٣٣ اِنَّهُ كٰانَ لٰا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ ٣٤

دوزخ پس در زنجیریکه ذرع آن هفتاد ذرع است پس‌درکشیدش کهاوبودکه ایمان نمی‌آورد بخداوند بزرك

ساعت واقع شونده پس وقوع
هم ملك باشند اطراف فلك
عرض کرده میشوند آنروز هم
داده پس‌آنرا که گردون‌جاست
من یقین بودم بدنا بی فسون
میوه‌های آن بود نزدیك پس
زان‌سبب کزپیش بفرستاده‌اید
نامه‌ام یعنی ندادندی بدست
می‌نکردی رفع ازمن این‌عذاب
بر زبانیه رسد پس‌حکم کل
پس بزنجیری در آریدش بار

یابد آنروز وپذیرد هم شیوع
اندرآنروزی‌که دروی سست‌شك
بر حساب و برسؤال ذولکرم
نامهٔ کردار او بردست راست
که حساب خویشرا بینم کنون
زان خورید وهم بیاشامید پس
اندر ایام گذشته از امید
هم‌ندانستم حسابم آنچه هست
مال من که جمع کردم بحساب
که بگیرید و ببندیدش بغل
ذرع آن هفتاد ذرع اندرقرار

پس شکافد اندر آنروزآسمان
فوق ایشان عرش‌ربت را ...
می‌نماند هیچ مخفی بر خدا
پس بگوید نامهٔ کردار من
پس بود آنکس بعیش دلپسند
برشما خوب و گوارا باشد آن
واکه آید نامهٔ او بر شمال
کاش بودی حاکم من درمجال
من شدم نابود و سلطانی من
پس در آریدش باتش موکشان
زانکه ایمان او بیاوردی مکرر

از مجره سست و آید درعیان
حمل هشت افرشته وارها بلند
اندر آنروز اسرار از شما
می‌بگیرید و بخوانید ازعلن
دربهشتی کاوست عالی و ارجمند
اکل وآشامیدنی دور از زیان
پس بگوید این شد کاش ازملال
موت دائم تا نگشتم زنده باز
گم شد ازمن خوارگشتم این‌زمن
تا در آتش سوزدش نام ونشان
برخداوند عظیم از سؤ ظن

وَلٰا يَحُضُّ عَلٰي طَعٰامِ الْمِسْكِينِ ٣٥ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنٰا حَمِيمٌ ٣٦ وَلٰا طَعٰامٌ اِلّٰا مِنْ غِسْلِينٍ

ورغبت نمی‌داشت بر طعام‌دادن فقیر پس‌نیست‌مراورا امروز اینجا خویشی ونه‌خوراکی مگرازچرك و جراحت

٣٧ لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِؤُنَ ٣٨ فَلَا اُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ٣٩ وَ مَالَا تُبْصِرُونَ ٤٠ اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

نمی‌خورد اوراا مگر گناهکاران پس سوگندیاد می‌کنم بآنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید بدرستیکه آن سخن رسولی است

كَرِيمٍ ٤١ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ٤٢ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ٤٣ تَنْزِيلٌ

کریم و نیست آن سخن شاعر اندکی که نمی‌گروید و نه سخن غیب‌گوئی بوحی اندکی تفکر میکنند فرو فرستادنی

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٤ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِيلِ ٤٥ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ٤٦ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

است از پروردگار عالمیان و اگر فرا ارکند برما بعض سخنان هرآینه بگیریم از اودست راست او پس هرآینه قطع نمائیم

الْوَتِينَ ٤٧ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ٤٨ وَ اِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ٤٩ وَ اِنَّا لَنَعْلَمُ اَنَّ

ازاورگ گردن را پس نباشد از شما هیچ احدی از آن منع کنندگان و بدرستیکه او هرآینه پندیست برای پرهیزکاران و بدرستیکه ما میدانیم که از

مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ٥٠ وَ اِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ٥١ وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ٥٢ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

تکذیب کنندگان و بدرستیکه آن حسرتیست بر کافران و اوست هرآینه حق و یقین پس تسبیح گو بنام پروردگار خودکه بزرگ است

می‌نکردی هیچ تحریص این گدا مردمارا بر طعام بی‌نوا
نیست پس اوراهم امروز اینمقام حامی و خویشی نه چیزی از طعام
جز که از زردابه اهل جحیم می‌نخورند آن جز گنهکاران سم
وان مدامتهاست ازاعمال زشت درجحیم نفس وطبع بدسرشت
پس خورم سوگند برآنچه شما می‌بینید و نبینید آنچه را
اینکه قرآنست اندر ذکر وپند ازرسولی پس کریم و ارجمند
که بعنوان رسالت از خدا خواند آنرا برخلایق برملا
نیست قرآن قول شاعر بیشکی لیك تصدیقش نمایند اندکی
هم نه زانکه ازمغیبات اوخبر میدهد یابندکم لیك این ذکر
یا تذکر اندکی را هست زین که نباشد این مقال کاهنین
شد فرستاده بدون افتری ل ز رب‌العالمین برمصطفی
ورکه برما افتری بندد رسول بعضی اقوال آنکه دوراست ازعقول
ما بگیریمش همانا دست راست پس ببریمش رگ دل کان سزاست
ازشما پس نیست یکتن تا ارو مانع ازکشتن شود از هیچ‌سو
حمله یعنی عاجزند ازاس وجان کاری ارخواهدخدا ازمنع آن
هست قرآن پند بهر متقین منفع زان میشوند ایشان یقین
ما بدانیم اینکه بعضی ازشما هست قرآنرا مکذب درخفا
هست قرآن یاکه تکذیبش عیان باعث حسرت بر بهر کافران
هم بتحقیق آنکه ازپروردگار هست قرآن حق وصدق واستوار
پس تنا تسبیح برنام خدا کاو بزرگست ازسپاس ماسوی
یعنی ازوصفی که بروی نارواست کن تو تنزیهش که عدلش سزاست
منتقل یعنی مقدس ذات باش اندر این فکر اغلب اوقات باش

سُورَةُ الْمَعَارِجِ اَرْبَعَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَاَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ٢ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ٣ مِنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ ٤ تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ

سئوال کرد سئوال کننده عذابی را که بوقوع آینده است برای کافران نیست مر اورا دفع کننده از خدای صاحب معارج عروج میکنند ملائکه

وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ ٥ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ٦ اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا

و روح سوی او درروزیکه هست قدرش پنجاه هزار سال پس صبرکن صبر نکو بدرستیکه ایشان می‌بینند اورا دور

٧ وَنَريٰهُ قَريباً ٨ يَوْمَ تَكُونُ السَّمآءُ كَالْمُهْلِ ٩ وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ ١٠ وَلا يَسْئَلُ حَميمٌ

ومامی بنیم اورا نزدیك روزیکه می باشد آسمان چون فلز گداخته ومشود کوهها چون پشم و نپرسد نزدیکی از

حَميماً ١١ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْيَفْتَدي مِنْ عَذابِ يَوْمَئِذٍ بِبَنيهِ ١٢ وَ صاحِبَتِهِ وَ اَخيهِ ١٣ وَ

نزدیکی بینا کرده شوند ایشان دوست دارد گناهکار که کاش فدا میداد از عذاب روز چنین پسرانرا وزنش را و برادرش را و

فَصيلَتِهِ الَّتي تُؤْويهِ ١٤ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَميعاً ثُمَّ يُنْجيهِ ١٥ كَلّا اِنَّها لَظيٰ ١٦ نَزّاعَةً لِلشَّوىٰ

خویشانش را که جای داده باشند و آنکه در زمین است همگی پس رهایی دهد نه چنانست بدرستیکه آن زبانه ایست خالص از دود بسیار کشنده

١٧ تَدْعُوا مَنْ اَدْبَرَ وَ تَوَلّيٰ ١٨ وَ جَمَعَ فَاَوْعيٰ ١٩

پوست سرشا را میخواند آنرا که پشت و رو نگردانید از و جمع کرد پس انداخت در حالی

خواست یك خواهنده از حق عذاب
کاینجداهست از محمد حق وراست
آنعذابرا که خواهد کردگار
کاوست مهر انبیا و اولیا
سوی عرش حق در آن روزیکه راست
دانکه ایشان را وقوع آنعذاب
روزی آن کاین چرخ نیك افراخته
هم نپرسیده شود خویشی ز خویش
هم زن خودرا که بد غمخوار او
مرد جان در پاس ناموسی دهد
هم فدا بدهد برادر و اقربا
هم چنین خواهد فدا بدهد تمام
که زبانهٔ خالص آمد آن شرر
خواند آتش آنکه بر حق کرد پشت

کاوست واقع کافرانرا در عقاب
کن من دافع عذابی کان محاست
نیست آنرا دافعی در روزگار
در بهشت عدن از فضل خدا
قدر آن پنجه هزار از سالهاست
افرست و نیست حاجت بر شتاب
می شود چون نقرهٔ بگداخته
یکدگر را گرچه می بینند بیش
در بلا و محنت و غم یار او
نی که آن بدهد فدا تا خود رهد
خواهد این سعی که برهد از بلا
هرکه باشد در زمین از خاص و عام
پوستها را برکند مانا زسر
روی گردان شد ز فرمان درشت
پس بطرفی داشت آعمال او نگاه

تا که این را خواست دانند داد گر
تا چه شد حال آن زمان در محشرش
ذی المعارج آن خداوند بلند
یا مدارج در سموات از فتوح
صبر کن پس صبر نیکو در مقام
کافران بینند آنرا بس بعید
کوهها گردد چو پشم کرده رنك
دوست دارد مجرم ار بدهد فدا
وین نهایت باشد از رنج و محن
تا بدانی غایت هول و غلق
آن عشیرة که ورا جا داده اند
تا رهاند آن فدایش از بلا
یا بود نزاع اعضا از محل
مال دنیا کرد جمع از هر مقام
حق واجب هم نداد از اشتباه

نضر حارث بوده گویند از خبر
شاید از هم خوردسکی بر سرش
صاحب آن غرفهای ارجمند
ران روند افرشتگان بالا و روح
بر جفا و طعن و تکذیب انام
ما بسی بینیم نزدیك آن وعید
تا نگونی پشم چون گردید سبك
از عذاب آنروز مرفرزند را
که فدا بدهد کسی برخویش زن
من پناه از آن برم بر حول حق
ایمنی ز آسیب دنیا داده اند
نه چنان باشد چه سود از افتدا
روید ارجایش دگر ناید بدل
بی تامل در حلال و در حرام

اِنَّ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً ٢٠ اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً ٢١ وَ اِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً ٢٢ اِلاَّ الْمُصَلّينَ

بدرستیکه انسان آفریده شد بسیار حریص چون مس کند او را شری جزع کننده است وچون مس کند او را خیر منع کننده است مگر نماز گذاران

٢٣ اَلَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلوتِهِمْ دآئِمُونَ ٢٤ وَالَّذينَ في اَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ ٢٥ لِلسّآئِلِ وَالْمَحْرُومِ

آنانکه ایشانند بر نمازشان همیشه و آنانکه در اموالشان حقیست معلوم برای سایل ومحروم

٢٦ وَالَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدّينِ ٢٧ وَالَّذينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ٢٨ اِنَّ عَذابَ

وآنانکه تصدیق نمیکنند روز جزا و آنانکه ایشانند از عذاب پروردگارشان ترسان بدرستیکه عذاب

رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُونٍ ٢٩ وَالَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ ٣٠ اِلاَّ عَلىٰ اَزْواجِهِمْ اَوْما مَلَكَتْ اَيْمانُهُمْ

پروردگارشان غیر مأمونست وآنانکه ایشانند مر فروج خودرا حفظ کننده مگر بر جفتهاشان یا آنچه مالك باشند یمینهاشان

فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ٣١ فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣٢ وَالَّذِينَ هُمْ لِاَمَانَاتِهِمْ

پس بدرستیکه ایشان غیر ملامت شدگانند پس کسیکه خواهش کرد ورای آن پس آنگروه ایشانند تعدی کنندگان وآنانکه ایشانند مر امانتهاشانرا

وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ٣٣ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَآئِمُونَ ٣٤ وَالَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلٰوتِهِمْ يُحَافِظُونَ

وپیمانشانرا رعایت کننده‌اند وآنانکه ایشانند بگواه خود استادگان و آنانکه ایشانند مر نمازهاشان محافظت کنندگان

٣٥ اُولٰٓئِكَ فِى جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ٣٦

آنگروه دربهشتها گرامی داشته شده‌اند

آفریده گشته است آدم هلوع
چون رسد شری براو باشد جزوع
وانکسان کز نیکی اعمالشان
وانکسان کاقوم بروز جزا
زانکه میباشد عذاب ربشان
آنچه یا گردید مالك دستشان
وانکسان کاندر امانات وعهود
وانکسانکه برنماز خویشتن

بس حریص اعنی هم این دارد وقوع
چون رسد خیری براو باشد منوع
حق معلومیست در اموالشان
هستشان تصدیق بیچون وچرا
غیر مأمون نیست یعنی رو امان
نیست ایشانرا ملامت اندران
میکنند ایشان رعایت درشهود
هرکه دارند آداب و سنن

عارفی پرسیده گردید ازهلوع
جز مصلین کان جماعت ازنیاز
بهر درویشی که هست اوراسؤال
وانکسانی کز عذاب کردگار
وانکسان کایشان فروج خوش ضبط
هرکه جوید مکمنی پس غیر ازین
وانکسانکه بر گواهیشان قیام
آنگروه باشند ایشان در بهشت

گفت حق تفسیر کرده کن رجوع
هست ایشانرا دوام اندر نماز
وانکه محتاجست نی سائل بمال
مشفقون باشند یعنی ترسکار
میکنند ازغیر زنهاشان ربط
آنگره بگذشته‌اند از حد یقین
میکنند از خوف خلاق الانام
بس گرامی گشته ارحسن سرشت

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ٣٧ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ٣٨ اَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

پس چیست آنانراکه کافر شدند بتو شتابندگانند از راست واز چپ توحداحدا آیا طمع میدارد هر مردی ازایشان

اَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ٣٩ كَلَّا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ٤٠ فَلَا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

که داخل شود در بهشتهای با نازونعمت نه چنانست بدرستیکه ما پدید کردیم ایشانرا از چیزیکه میدانند پس سوگند یاد میکنم بپروردگار مشارق ومغارب

اِنَّا لَقَادِرُونَ ٤١ عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ٤٢ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا

که مائیم هر آینه توانایان براینکه عوض آریم بهتر از ایشان ومانیستیم بهیشی گیرندگان پس واگذار ایشانرا تا صحبت باطل کنند وبازی کنند

حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ٤٣ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ سِرَاعًا كَاَنَّهُمْ اِلٰى نُصُبٍ

تاملاقات کنند روزشانراکه وعده داده میشوند روزیکه بیرون آیند از گورها شتابند گوئیا ایشان بسوی بتان

يُوفِضُونَ ٤٤ خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِى كَانُوا يُوعَدُونَ

میشتابند خشوع کننده است چشمهاشان فرا گیرد ایشانرا خواری اینست آنروز که بودید وعده کرده شدید

چیست آنانرا که پس کافر شدند
یا گروه فرقه فرقه مختلف
نه چنین است ایچ کافر در بهشت
پس خورم برب مشرقها قسم
میکند هرروز ازشرقی طلوع
یعنی ایشانرا براندازیم ما
پس فروهل تاشروع ایشان کنند
اندر آنروزی که آیند از نمون
خاشع و بررو فتاده بر زمین

جانب تو میشتابند ار گزند
برعناد و بر تمسخر متصف
ره نیابد با چنان خبث سرشت
هم بمغربها که دارد شمس هم
هم کند برمغرب دیگر رجوع
خلق دیگر جایشان سازیم اما
درامور لغو ولعب و بایسند
با شتاب از قبرها ایشان برون
همچو درپیش بتان آن مشرکین
هست این روز آنکه دردنیا فزون

مهطعند ازیمین و از شمال
دار آیا هریکی زایشان طمع
خلق ما کردیم ایشانرا پدید
مشرق و مغرب ز بهر آفتاب
اینکه ما باشیم قادر در محل
یا نه مسبوقیم اندر امرخویش
تاکنند ایشان ملاقات ازشان
گوئیا کایشان شتابند آنچنان
چشمهاشان افتد ازخشیت بزیر
وعده داده میشدند از آزمون

بگروه حلقه کرده در ضلال
تاشود داخل ... ورع
زانچه دانند اعنی از نطفه پلید
سیصدوشصتست هرسال ازحساب
کاوریم ازجایشان خلقی بدل
تاکسی جوید زما سبقت بپیش
روز خودکه بودشان وعده بران
برنصب یعنی علم از هرمکان
ذلت ایشانرا بپوشد ناگزیر

سُورَةُ نُوحٍ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنّا اَرْسَلْنا نُوحاً اِلٰى قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ ٢ قالَ يا قَوْمِ اِنِّي

بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی گروهش آنکه بترسان گروه خود را پیش از آنکه بیاید ایشان را عذاب دردناک گفت ای گروه من بدرستیکه من

لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ٣ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاتَّقُوهُ وَاَطِيعُونِ ٤ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ

مر شما را ترساننده هستم ظاهر آنکه بندگی کنید خدا را و بپرهیزید از او و اطاعت کنید مرا بیامرزد مر شما را از گناهان شما و پس اندازد شما را

اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ قالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ

تا مدتی نامبرده شده بدرستیکه وقتیکه مقرر داشت خدا هرگاه آمد پس نمی‌افتد اگر بودید که میدانید گفت پروردگارا بدرستیکه خواندم

قَوْمِي لَيْلاً وَنَهاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي اِلّا فِراراً ٦ وَاِنِّي كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصابِعَهُمْ فِي

ایشان را شب و روز پس نیفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن و بدرستیکه من هرگاه خواندم ایشان را تا آنکه درگذری از ایشان گردانیدند انگشتهاشان را در

آذانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ وَاَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً ٧ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهاراً ٨ ثُمَّ اِنِّي

گوشهای خود و بسر در کشیدند جامه‌هاشان را و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی کردنی پس بدرستیکه خواندم ایشان را با آوازی بلند پس بدرستیکه

اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْراراً ٩ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كانَ غَفّاراً ١٠ يُرْسِلِ السَّماءَ

آشکارا گفتم ایشان را و پنهان گفتم ایشان را پنهان پس گفتم آمرزش خواهید از پروردگار خود بدرستیکه بوده است آمرزنده میفرستد آسمان را

عَلَيْكُمْ مِدْراراً ١١ وَيُمْدِدْكُمْ بِاَمْوالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهاراً ١٢

بر ایشان پی‌بپی باران و مدد میکند شما را بمالها و پسران و قرار میدهد برای شما بهشتها و میگرداند برای شما نهرها

ما فرستادیم نوح ٤ نیکخو | سوی قومش آن قبایل عدو | آنکه قوم خویش را ایمن کن تو بیم | پیش از آن کاید عذابی بس الیم
گفت ای قومم شما را از خدا | من نذیری آشکارم بی‌خطا | اینکه بپرستید در یکتائیش | واتقوه و اطیعون بنده وش
تا بیامرزد شما را از ذنوب | غافری آن کاوست علام الغیوب | بار پس دارد عقوبتهایتان | تا بوقتی نام برده گشته آن
زانکه آمد آنکه تقدیر است رو | چونکه آید پس نیفتد دم و | گر شما هستید از مکر و نظر | میندانید ایچ امر از خیر و شر
سالها با قوم بودش بحث ورد | شرح آن را پیش گفتیم ار رسد | گفت ای پروردگارم با سبق | روز و شب این قوم را خواندم بحق
پس نیفزود ایچ ایشان را بکار | از دعا و خواندن من جز فرار | هر زمان خواندم بتوحید این رمه | تا تو ایشان را بیامرزی همه
اندر آوردند انگشتان بگوش | جامه‌ها بر سر کشیدند این وحوش | هم شدند ایشان بکفر خود مصر | سرکشی کردند اندر جهر و سر
پس نمودم دعوت ایشان را بلند | آشکارا چند دادم وعظ و پند | هم بخواندم من بپنهان و راز | تا مگر آرند ایمان خفیه باز
گفتم آمرزش پس از پروردگار | میبخواهید اوست چون آمرزگار | تا که باران او فرستد بر شما | پی بپی باران ریزان از سما
هم کند امداد بر مال و بنین | بر شما از فضل خود جان آفرین | هم دهد جنات پر نخل و ثمر | جویهای جاری از هر رهگذر
این صفی از خود نگوید گفته‌اند | شد ز استغفار رفع هر گزند | هر غنی کاید ببهشت ای فقیر | دامن حق رو باستغفار گیر
شد در ایام عمر قحطی شدید | او باستسقا برون شد با امید | بر دعائی هیچ او نگشود لب | غیر استغفار بر درگاه رب
پس بگفتندش که ای میر عطا | چون در استسقا نکردی تو دعا | گفت خواندم آنچه باران را بناست | خواند پس این آیه کاصل مدعاست

مٰا لَكُمْ لٰا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً ١٣ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوٰاراً ١٤ اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ

چیست مرشمارا که نمیترسید از خدا عظمت را · وبتحقیق آفرید شمارا تازه بعد از تازه · یا ندیدید چگونه آفرید خدا هفت آسمانرا

طِبٰاقاً ١٥ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً ١٦ وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبٰاتاً ١٧

زیریکدیگر · وگردانید ماهرا · در آنها روشنائی وگردانید آفتابرا · چراغی · وخدا رویانید شمارا · از زمین رویانیدنی

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ اِخْرٰاجاً ١٨ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسٰاطاً ١٩ لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا

پس برمیگرداند شمارا در آن و بیرون میآورد شمارا بیرون آوردنی · وخدا گردانید برای شما · زمینرا گسترده · تا آمدورفت کنید · از آن

سُبُلاً فِجٰاجاً ٢٠

راههای گشاده را

نوح گفتا مر شما را چیست این	که امید از حق ندارید اینچنین	تا کنید توقیر و تکریم آن خدا	مر شما را در کرامات و عطا
وانکهی کو کرده است ایجادتان	مختلف در طور هست ایرادتان	نطفه وعلقه بدید اول تمام	مضغه پس گشتید پس لحم وعظام
تا بشیخوخیت از حال جنین	رتبها گردید طی مردم چنین	حق ببینید اینکه تا چون آفرید	هفت گردون مطبق بر پدید
ماه را گرداند اندر آسمان	روشنی بخش زمین اندر عیان	شمس را گرداند بر مردم سراج	تا رود رو ظلمت شب لا علاج
حق برویاندتان چون رستنی	از زمین در اول اندر ایمنی	هم برد باز اندران وآرد برون	خود برون آوردنی شد وقت چون
ارض را کرد او بساطی استوار	تا در آن گیرید آرام و قرار	تا روید از آن شما در راهها	راههای بس گشاده هر کجا

قٰالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ اِلاّٰ خَسٰاراً ٢١ وَ مَكَرُوا مَكْراً

گفت نوح · پروردگارا بدرستیکه ایشان نافرمانی کردند و پیروی کردند کسیرا که نیفزود آنرا اموال او و ولد او مگر زیان · و بدانديشيدند بد انديشيدنی

كُبّٰاراً ٢٢ وَ قٰالُوا لٰا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلٰا تَذَرُنَّ وَدّاً وَلٰا سُوٰاعاً ٢٣ وَلٰا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً

بزرگ · وگفتند نگذارید البته خدایانتانرا · ونگذارید · ودرا ونه سواع را · و نه · یغوث را ونه یعوق را ونه نسر را

٢٤ وَ قَدْ اَضَلُّوا كَثِيراً وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلاّٰ ضَلٰالاً ٢٥ مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نٰاراً ٢٦

وبتحقیق که گمراه کردانیدند بسیاریرا ونیفزود · ستمکارانرا · مگر گمراهی · از گناهان ایشان · غرق گردانیده شدند پس داخل شدند در آتش

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْصٰاراً ٢٧ وَ قٰالَ نُوحٌ رَبِّ لٰا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ

پس نیافتند برای خود · از غیر خدا · یاوریرا · وگفت نوح · پروردگارا مگذار · بر زمین · از کافران

دَيّٰاراً ٢٨ اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبٰادَكَ وَلٰا يَلِدُوا اِلاّٰ فٰاجِراً كَفّٰاراً ٢٩ رَبِّ اغْفِرْلِي وَ لِوٰالِدَيَّ

دیاریرا · بدرستیکه اگر واگذاری ایشانرا اگمراه کنند بندگان ترا و نیارند فرزندان مگر بدکاران ناسپاس · پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادر مرا

وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَلٰا تَزِدِ الظّٰالِمِينَ اِلاّٰ تَبٰاراً

وکسیرا که داخل شد در خانه من با ایمان · و مر مؤمنین · و مؤمناترا · ومیفزای ظالمانرا · مگر هلاکت

نوح گفت ای رب من عاصی شدند	قوم من وزمن بنشنیدند پند	پیروی کردند زانکو زاید آن	مال وفرزندان نکردش جز زیان
از سران کردند ما با پیروی	این گروه اعنی زاشراف قوی	مکرها کردند آنقوم سترك	مکرهای بس شدید وبس بزرك

کودکانرا بس نمودند ازوضوح
مگذرید و باز مگذارید هم
وَدّ بشکل مرد وشکل زن سواع
همچنین گمراه گردند از وجوه
نوح گفت اعنی که ای معبود پاك
پس نه بهر خویش جز حق یافتند
گر تو ایشانرا هلی برجای چند
می بیامرزم تو ای رب الکرم
هم تمام مؤمنین و مؤمنات

منع تا گیرند خوددوری ز نوح
مرسواع و وَدّ که بودآن دوصنم
بد یغوث آن شکل شیری در شیاع
این اکابر اکثری را زان گروه
ر ستمکاران میفزا جز هلاك
یاوری چون در ملا بشتافتند
بندگانت را همه گمره کنند
والدینم را زفضل خویشتن
که شدند از دار دنیا با ثبات

از الهان دست میگفتند باز
هم بمگذارید از صدق وثوق
بدیعوق آن شکل اسب اندرظهور
لا ترد الظالمین الا ضلال
از ره اجرامشان غرقه شدند
گفت نوح ای رب من مگذار هیچ
می رانند این جماعت در تعس
وانکه اندر خانه ام داخل شده
ر ستمکاران بگذشته زحد

میمدارید از پرستش وز نیاز
مریغوث و همدگر نسر و یعوق
نسرهم برشکل مرغی از طیور
برعصوقی عطف باشد این مقال
پس درآتش داخل آن فرقه شدند
در زمین از کافرین دیّار هیچ
هیچ غیر از فاجران ناسپاس
مؤمن وموقن دراین بیت آمده
میمفزا جز هلاك و رنج بد

سُورَةِ الْجِنّ ثَمانَ وَ عِشْرُونَ آيَةَ وَ هِيَ مَكيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ أُوحِيَ اِلَيَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً ١ يَهْدِي اِلَي الرُّشْدِ

بگو وحی کرده شد بسوی من که شنیدند طایفه از جن پس گفتند بدرستیکه شنیدیم قرآن اعجب که هدایت میکند بسوی راستی

نصف الجزء

فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا اَحداً ٢ وَ اَنَّهُ تَعالَى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً ٣ وَ

پس گرویدیم باو وشریك نگردانیم بپروردگار خود احدی را وآنکه بلند است عظمت شان پروردگار ما نگرفت زنی را و نه فرزندی و

اَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللهِ شَطَطاً ٤ وَ اَنّا ظَنَنّا اَنْ لَنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ

بدرستیکه بود که میگفت کم خرد ما برخدا سخن دوراز صواب وبدرستیکه ما گمان کردیم که نگویند هرگز انس وجن بر خدا

كَذِباً ٥ وَ اَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْاِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً ٦ وَ اَنَّهُمْ ظَنُّوا

دروغ وبدرستیکه او بودند مردانی از انس که پناه میبردند بمردانی از جن پس افزودند ایشان را طغیان وبدرستیکه گمان

كَما ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ اَحداً ٧

کردند همچنانکه گمان کردید آنکه بر نخواهد انگیزانید خدا احدی را

گو محمد وحی از حق شد بمن
کرده ایم ازپیش ما محقق جن
ره بسوی رشد بنماید نکو
برتر آن پروردگار است و بلند
آن سخنهائیکه بگذشته زحد
لاجرم میگفت هرچه آن سفیه
بود مردانی زآدم که پناه
که نبودیم ار فزون درعلم وجاه

اینکه بشنیدند قرآن بی سخن
چیست تا آن گر برآئی مطمئن
پس خود آوردیم ما ایمان براو
نه زن اوگیرد نه فرزند ازپسند
بمعهد اعنی نیست جفت و ولد
بودمان باور که باشد آن وجیه
بر رجال جن گرفتندی بگاه
آدمی میجست چون برما پناه

زیر نخلهٔ چند تن از جنیان
قوم خودرا پس بگفتند ازطلب
شرك ما ناریم بر پروردگار
جاهل ونادان ما یعنی بلیس
انس وجن را خودگمان کردیم ما
چون شنیدیم آن کلام بافروغ
زاستعاذهٔ آدمی بر جنیان
پس گمان بردند ایشان چون شما

هفت تن بودند یا نه تن بیان
اینکه بشنیدیم ما قولی عجب
ریکی ز اصنام زین پس زاختیار
برخدا گوید سخنها آن خسیس
میگویند ای کذبی برخدا
یافتیم آن بر خدا بسته دروغ
جهل وکبر وسرکشی افزودشان
هیچکس را بر بینگیزد خدا

وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّمآءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَديداً وَ شُهُباً ٩ وَ اَنّا كُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ

وبدرستیکه جستیم آسمانرا پس یافتیم آنرا پرشده از نگهبانان سخت و تیرهای شهاب وبدرستیکه ما بودیم که می‌نشستیم از آن در نشیمنها برای

فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً ١٠ وَ اَنّا لا نَدْري اَشَرٌّ اُريدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرادَ

گوش کردن پس کسیکه استماع می‌نماید اکنون می‌یابد برایش تیر شهاب متوجه وبدرستیکه نمی‌دانیم آیا شری خواسته شده با آنکه در زمین آمد یا خواسته

بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ١١ وَ اَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذٰلِكَ كُنّا طَرآئِقَ قِدَداً ١٢ وَ اَنّا ظَنَنّا

بود پروردگارشان خیری وبدرستیکه بعضی از ما صالحانند وبعضی از ما ورای آن وهستیم صنوف جدا جدا وبدرستیکه گمان کردیم آنکه

اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً ١٣ وَ اَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ فَمَنْ

عاجز نتوانیم ساخت خدا را در زمین وعاجز نتوانیم کرد او را از راه گریختن وبدرستیکه ما چون شنیدیم هدایت را ایمان آوردیم باو پس کسیکه

يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَلا رَهَقاً ١٤ وَ اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰئِكَ

ایمان آورد بپروردگار خود پس نمی‌خواهد داشت از نقصان وطغیان وبدرستیکه ما بعضی از ما منقادانیم وبعضی از ما متعدی کنندگانند پس کسیکه انقیاد ورزید پس

تَحَرَّوْا رَشَداً ١٥ وَ اَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ١٦

آنها جو یا شدند راه نجات را واما متعدی کنندگان پس باشند از برای جهنم هیمه

آنکه ما کردیم قصد آسمان ... تا تانیم استراق سمع از آن
وازشهب و احسام ماریکه ملك ... منع دیوان زان نمایند ازفلك
بهر سمع اعنی خبرها یکبك ... گوش میکردیم اقوال ملك
یابد او استارهٔ آتش فشان ... کش کند منع از صعود آسمان
یعنی از اینکه ملایك منع ما ... می‌نمایند از صعود اندر سما
چون ز ما شایستگان هستند .ش ... که نکوئی و خیراتند بیش
یا که غیر صالحان یعنی دآن ... مقتصد یا درمیان این و آن
راههای مختلف داریم ما ... ی که بریك راه ورفتاریم ما
هم نمی عاجز کنیم اورا از آن ... که گریزیم از کنار آسمان
حنیارا اعتقاد این است وحال ... که بود غالب برایشان ذوالجلال
ما بآن می بگرویدیم از تمام ... ما باو نگروی شنیدیم آن کلام
بعضی از ما مسلمند و معتمد ... بعضی ازماهم ستمکاران بود
واکه بیرون رفتگانند ازطریق ... هیزمند اندر جهنم آنفریق

یافتیم از پاسبانان شدید ... آسمانرا پرکه می‌آمد پدید
ما بدیم آنکه نشستیم ازسما ... در نشمنهای عالی هرکجا
اینزمان از جنان هرکس طلب ... میکند اخبار بس باشد عجب
ما نمی‌دانیم زین آیا بفرض ... خواسته شد مهدی بر اهل ارض
یا اراده کرده می پروردگار ... رشد وخیری بهر ایشان زین قرار
هم زما باشند قومی پست‌تر ... زانکسان که صالحند و نیکفر
راههای ما بود از یکدگر ... منقطع چونانکه باشد در بشر
این بدانستیم بروجه یقین ... حق زما عاجز نگردد در زمین
گرکند برما ارادهٔ امری او ... کی زفرمانش توان برتافت رو
چونکه قرآنرا شنیدیم ازطلب ... کان هدایت راست ازهر ره سبب
پس هرآنکس گرود برب خود ... پس نترسد او زنقص ورهق وبد
پس هرآن برامر حق گردن بهاد ... کرده‌اند آنقوم پس قصد رشاد
وحی کرده برمن این گشته دگر ... اینست شان وقصه ازحکم وخبر

وَ اَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّريقَةِ لَاَسْقَيْناهُمْ مآءً غَدَقاً ١٧ لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ

واینکه اگر مستقیم شده بودند در راه هر آینه می‌دادیم ایشانرا از آب بسیار تا بیازمائیم ایشانرا در آن وکسیکه روی گرداند از ذکر پروردگارش

رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً ١٨ وَ اَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَداً ١٩ وَ اَنَّهُ لَمّا قامَ

درمی‌آوردش درعذابی سخت و اینکه مساجد برای خداست پس مخوانید با خدا احدی را و بدرستیکه چون برخواست

عَبْدُ اللّٰهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً ٢٠ قُلْ اِنَّما اَدْعُو رَبّي وَلا اُشْرِكُ بِهِ اَحَداً ٢١

بنده خدا که بخواندا ورا نزدیک بود که شوند براو بالای یکدیگر برده بگو جز این نیست که می‌خوانم پروردگارم را و شریك نمی‌گردانیم باو احدیرا

قُلْ اِنّی لا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً ٢٢ قُلْ اِنّی لَنْ یُجیرَنی مِنَ اللّهِ اَحَدٌ ٢٣ وَلَنْ اَجِدَ

بگوکه من مالك نباشم برای شما ضرری و نه نفعی بگوکه من در پناه نگیردم از خدا احدی ونیابم ازغیراو

مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ٢٤ اِلاّ بَلاغاً مِنَ اللّهِ وَ رِسالاتِهِ وَمَنْ یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّ لَهُ نارَ

هرگز پناهی مگر رسانیدن ازخدا وپیغامهای اووهرکه نافرمان بردی کندخدارا وفرستاده اوپس بدرستیکه برای اوست آتش

جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها اَبَداً ٢٥

دوزخ جاویدمندرآن همیشه

گرکه گردند اهل مکه مستقیم برطریقی کوست افضل هم قویم
آزمایش تا نمائیم اندران تا که بیلك آید برون ازامتحان
وانکه کرد اعراض ازذادخدا آورد در رنج سخش مرسزا
وازمان برخاست که بندهٔ خدا خواند اورا درنماز و دردعا
جنیان نزدیك بد کز ازدحام حفتگان باشند روی هم تمام
یا که این باشد کلام جن دگر که بقوم خویش دادندی خبر
یا سخن عام است یعنی انس وجن مجمع گشتند بروی مطمئن
می‌نگیرم من بمعبود ملیك هیچ کس ازماسوایش را شریك
گومرا زنهار ندهد یکنفر درپناه خود زقهر دادگر
نیستم قادر بچیزی من هلا جزبلاغی را که آن هست ازخدا
هرکه عاصی شد بفرمان یکسرش هم نه فرمان برد از پیغمبرش

آبشان بدهیم بسیار از فنون وابن کنایت باشد ازرزق فزون
معنی این باشدکه اندرامراست رهرواررا علم وعقل ازماعطاست
دیگر ازحق است مسجدها عیان تا خدا کس‌را نخواند اندران
یعنی اندر بطن نخله درنماز صبح استاد آنرسول سرفراز
پس تعجب راچه دیدند آنزمان از عبادت و اقتدای مؤمنان
کاینچنین بد شوه وکردارشان طاعت وسجده قیام وکارشان
ای محمد گوجزاین نبود که من می‌پرستم رب خود را بی‌سخن
گوکه مالك نیستم مر بهرشما دفع ضری هم نه‌رشدیرا کجا
هم نیابم غیراز او هرگز پناه تا که روآرم بدو از نابخواه
هم دگر پیغامهایش را که داد گفت یعنی تا رسانم برعباد
پس بود در ... جاودان نیستش هرگز خلاصی هیچ از آن

حَتّیٰ اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ اَضْعَفُ ناصِراً وَ اَقَلُّ عَدَداً ٢٦ قُلْ اِنْ اَدْری اَقَریبٌ

تاچون ببینند آنچه را که وعده داده شده بد پس بزودی خواهند دانست که کیست ناتوان تر ازراه مددکاری وکمتر درشمار بگو نمیدانم آیا نزدیکست

ما تُوعَدُونَ اَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبّی اَمَداً عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ اَحَداً ٢٧ اِلاّ مَنِ ارْتَضیٰ

آنچه وعده داده میشوید یا بگرداند مرآنرا پروردگارمن دوردانای غیب است پس مطلع نمیدارد بر غیبش احدیرا مگر آنراکه پسندید

مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُكُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ٢٨ لِیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ

از رسولی پس بدرستیکه او درمیآورد ازمیانه دودستش وازپشت سرش نگهبانی تابداندکه تحقیق رسانند پیغامهای پروردگارشانرا

وَ اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ اَحْصیٰ كُلَّ شَیْءٍ عَدَداً

واحاطه نمود بآنچه نزدایشاست وضبط کردهر چیزیرا ازراه شمار

تا بوقتی که بینند آنچه را وعده داده میشدند از ابتلا
تا که باشد زین دوقوم نیك وبد اضعف او ازیار وکمتر ازعدد
هست آیا ملکه نزدیك آنزمان که بآن موعود گشتید آنچنان
عالم الغیب است وبرکس عیب خویش می‌نسازد آشکار انجمد و پیش
یا کسی کاوراست نسبت بارسول درکمال و درمقام و دراصول
تاکنند اورا حراست هرزمان آن ملایك ازشرور انس وجان
هم بداند هررسولی کزخداست هچو اوحکمش مصون ازهرخطاست
تا مبادا آنکه در تنزیل وحی مشتبه سازند حال از امر ونهی
کرده احصی آنچه‌را ازنیك وبد جمله اشیا را شمرده درعدد

زود پس باشد که تا دانند از مؤمنان و مشرکان در امتیاز
کافران گفتند این وعده است کی کودام از زمان وقت وی
یا که گرداند است مرپروردگار مدت آنرا درآر از اختیار
جزکسی را که پسندیده است او ازرسول خویش اندروصف وخو
پس درآرد حق زپیش وپس ورا مرنگهبان از فرشته زاقضا
تا بداند خود رسول نیکنام که رسانند از خدا ایشان پیام
زانکه او از اشتباه اهرمن حافظانند آن ملایك هرزمن
هم فرا رفته علمش آنچه‌را هست نزدیك ملایك و انبیا
هست یعنی ضبط اندر علم او جزء وکل ممکنات از زیرورو

سورة المزمل عشرون آية و هي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يٰا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ٢ قُمِ اللَّيْلَ اِلاَّ قَلِيلًا ٣ نِصْفَهُ اَوِانْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ٤ اَوْزِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ

ای کلیم برخود پیچیده برخیز شب مگر اندکی نصفش یا کم کن ازاو قللی یا بیفزاید برآن وشمرده بخوان قرآنرا

تَرْتِيلًا ٥ اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ٦ اِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْأً وَ اَقْوَمُ قِيلًا ٧ اِنَّ لَكَ

شمرده خواندنی بدرستیکه ما رود باشد که نازل سازیم بر تو سخنی گران بدرستیکه برخواستن شب سخت تر است در دشواری و درست تر است از راه گفتار بدرستیکه مر

فِي النَّهٰارِ سَبْحاً طَوِيلًا ٨ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلًا ٩ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لٰااِلٰهَ

تراست در روز آمدوشدی دراز و یادکن اسم پروردگار خودرا و منقطع شو منقطع شدنی پروردگار مشرق و مغرب است نیست خدائی

اِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ١٠ وَاصْبِرْ عَلٰى مٰا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلًا ١١

مگر او پس بگیر او را کارزار وصبر کن بر آنچه میگویند وجدائی گزین از آنها جدا گزیدنی نیکو

ای حود پیچیده از خشیت گلیم ¦ بهر طاعت خیز ازشب شدچو بیم ¦ یا که کم از نیمه یعنی حون دو ثلث ¦ رفت وباقی ماند از بهر تو ثلث
یا که زاید کن بر این دو ثلث باز ¦ کان بود اقرب بربع اندر نماز ¦ حاصل آنکه حونکه ماند از شب قلیل ¦ خیز بهر طاعت حق ای خلیل
تا تانی خوان تو قرآن راچنان ¦ که شود روشن حروفش در بیان ¦ می مخوان قرآن بتعجیل وشتاب ¦ کن لطایف را درك اندر خطاب
زود باشد آنکه گفتاری ثقیل ¦ بر تو ما سازیم وحی از هر قبیل ¦ یا ثقیل است آن بمیزان وجزا ¦ یا مکلف راست مشکل در ادا
ساعتیکه ناشی آن اندر شب است ¦ بهر طاعت از دگر وقت اصعب است ¦ اقدم اندر فصل و اقوم درمقال ¦ زانکه باشد نفس فارغ زاشتغال
رفت وآمد شد چو در روزت دراز ¦ در مهمایکه فرض است آن بساز ¦ پس توجه در شب اندر طاعت ¦ هست اولی در حضور حضرت
یاد کن پروردگارت را بنام ¦ در شب و روزش بخوان در هر مقام ¦ شوریده سوی او و از ماخلق ¦ وز مقامات و منازل تا بحق
پرورندهٔ مشرق و مغرب که او ¦ هست الهت لا اله غیره ¦ تا نماند غیر او حزی بجا ¦ لا اله الا الله این است ای کیا
پس بگیر اورا بکارخود وکیل ¦ کیست حزاو تا وراگیری کفیل ¦ از هر آن شئی که خواهی سود خویش ¦ باشد آن محتاج اندر بود خویش
هست توحید اینکه کار خود بحق ¦ واگذاری وارهی از ماخلق ¦ صبر کن بر قولشان از هر قبل ¦ هجرت از ایشان تا مجرا جبل

وَ ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ اُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ١٢ اِنَّ لَدَيْنٰا اَنْكٰالًا وَ جَحِيماً ١٣ وَ طَعٰاماً

ووا گذار مرا با تکذیب کنندگان صاحبان نعمت و مهلت ده آنهارا اندکی بدرستیکه نزد ماست بندهای گران دوزخ وخوراکی

ذٰا غُصَّةٍ وَ عَذٰاباً اَلِيماً ١٤ يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبٰالُ وَ كٰانَتِ الْجِبٰالُ كَثِيباً مَهِيلًا ١٥ اِنّٰا اَرْسَلْنٰا

صاحب گلوگیری وعذابی پردرد روزیکه بزلزله درآید زمین وکوهها وشوند کوهها تلهای ریك پراکنده بدرستیکه فرستادیم

اِلَيْكُمْ رَسُولًا شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا اَرْسَلْنٰا اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُولًا ١٦ فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنٰاهُ

سوی شما رسولی گواه برشما همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی را پس نافرمانی کرد فرعون آن رسول را پس گرفتیمش

اَخْذاً وَبِيلًا ١٧ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ اِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدٰانَ شِيباً ١٨ اَلسَّمٰآءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كٰانَ

گرفتنی سخت پس چگونه پرهیز خواهید کرد اگر کافر شدید روزیکه میگرداند کودکانرا پیرا مون آسمان شکاف پذیر است بآن باشد

وَعْدُهُ مَفْعُولاً ۱۹ اِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيلاً ۲۰

وعده‌اش کرده‌شده | بدرستیکه‌این پندیست | پس‌هر که‌خواهد فراگیردسوی پروردگارش‌راهی

هل مرا با اهل تکذیب و سم
بند و غلها نزد ما اندوخته
هم عدابی بس شدید ودردناك
کوهها چون تل‌ریك ازهرکجا
تا در اعمال شما باشد گواه
گشت پس فرعون‌عاصی بررسول
پس‌چسان خودرا نگاه‌ای‌مشرکان
کودکانرا پیر گرداند همه
وعدهٔ حق گردد آن کرده شده

که خداوندان مالند و نعم
هستشان هم آتشی افروخته
باشد ایشانرا مها در هلاك
خود پراکنده شود حمد زجا
در قیامت برثواب و بر گناه
دعوت موسی‌نکرد ایچ او قبول
می‌دارید ازعدابی آنچنان
ازهیب و هول وحزن و واهمه
در وقوع آن نیست‌شکی کامده

مهلت ایشانرا ده اندر مهلتی
خوردنها بسکه گیرد درگلو
اندر آنروزیکه اندر زلزله
ما فرستادیم خود سوی شما
همچنانکه خود فرستادیم هم
پس گرفتیمش بغرق اندرنیل
گرنمایید اینچنین درکفر خویش
گردد آنروز آسمان شکافته
باشد این‌آیات پندی‌هر که‌خواست

هم ترا هست از تکافی نوبتی
نه برون آید شود نی هم فرو
آید این ارض از وقوع هایله
این پیمبر را امام و پیشوا
سوی فرعون آنرسول محترم
کان‌بسی بدسخت وبد اخذاوبیل
ازچنان روزیکه آن باشد بپیش
باچنان عظمی‌که در خود یافته
پس بقرب حق بگیرد راه راست

اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَآئِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللّٰهُ

بدرستیکه‌پروردگارتومیداندکه‌تو برمیخیزی‌کمتر از دوثلث شب ونصفش وثلثش وگروهی ازآنانکه باتواندوخدا

يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ

اندازه‌میکندشب وروزرا دانست‌اینکه‌ضبط‌نتوانیدآنرا پس‌درگذرانداز‌شما پس‌بخوانیدآنچه‌میسرشود ازقرآن دانست‌اینکه‌خواهدشد

مِنْكُمْ مَرْضٰى وَ اٰخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اٰخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِى

ازشما بیماران ودیگران سیرخواهندکرد درزمین که‌بجویند ازفضل خدا ودیگران کارزارخواهند در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّكٰوةَ وَ اَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً

راه خدا پس‌بخوانیدآنچه‌میسرشودازآن وبرپادارید نمازرا وبدهید زکوترا ووام‌دهید خداراوامی نکو

وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْراً وَ اَعْظَمَ اَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ

وآنچه‌پیش‌میفرستیدبرای‌خودتان ازخوبی می‌یابیدآنرا نزدخدا آن‌بهتراست وعظیم‌تر ازراه‌پاداش وآمرزش خواهیدازخدا

اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستیکه‌خداآمرزنده‌مهربانست

رب تو داندکه برخیزی‌توشب
حق‌کند اندازهٔ لیل و نهار
برشما پس‌گشت حق برعفو باز
درعوض یعنی بهر وقتی زشب
وز شما باشند هم با اختیار
قوم دیگر در ره حق کار زار
هم بپا دارید از واجب صلوة
آنچه بفرستید پیش ازبهرخویش
اجرش اندرنزدحق واعظم‌تراست

کمترین از چاردانك ای‌منتجب
کس نداند آن بغیرازکردگار
ترك آنرا داد رخصت ازجواز
خود شما خوانید قرآن بی‌تعب
که روند اندرزمین بر اتجار
میکنند ازجد وجهد بی‌شمار
هم‌دهید ازمال برمسکین زکوة
ازنکوئی نزدحق یابید بیش
هفتصد بدهد عوض انهرچه‌هست

همچنین درنصف وهم ثلثی دلیل
هم بداند آنکه نتوانید هیچ
پس‌بخوانند آنچه سهلست‌ازکلام
هم ز مرضاتان بود آگه تمام
میکنند ازفضل‌حق روزی طلب
پس بخوانید آنچه ازروی نماز
قرض‌بدهیدازولاچون خواست‌او
بهتر ازآن که فرستید از قفا
هم‌زوی خواهید آمرزش نجان

وانکسانکه با تواندازروی‌میل
برشمرد آن وقتها را در بسیج
یعنی از قرآن گذارید آن قیام
که ندارند استطاعت بر قیام
میکشند اندرسفر رنج وتعب
باشد ازقرآن میسر در عاز
برخدا زانفاق وصدقات نکو
بعد موت اغنی‌کنند انچه‌وفا
زانکه حق‌باشد غفور ومهربان

سورةُ الْمُدَّثِّر خمسٌ وخمسونَ آيةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ٢ قُمْ فَأَنْذِرْ ٣ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ٤ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ٥ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ٦ وَلَا تَمْنُنْ

ای جامه بر خود پیچیده برخیز پس بیم ده و پروردگارت را پس بزرگی یاد کن و جامه‌ات را پس پاک کن و پلیدیرا پس اجتناب کن و اعطا مکن که

تَسْتَكْثِرُ ٧ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ٨ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ٩ فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ١٠ عَلَى الْكَافِرِينَ

عوض بیشتر خواهی و برای پروردگارت پس صبر کن پس چون دمیده شود در صور پس اینست آن روز روزی دشوار بر کافران

غَيْرُ يَسِيرٍ ١١ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ١٢ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ١٣ وَبَنِينَ شُهُودًا ١٤ وَ

غیر آسان واگذار مرا و آنرا که آفریدم تنها و گردانیدم برای او مالی فراوان و پسران حاضر و

مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ١٥ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ١٦ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ١٧ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ١٨

سامان داده برای او سامان دادنی پس طمع دارد که زیاد کنم نه چنین است بدرستیکه او باشد مر آیتهای ما را منکر خواهیم گرفتیش در بلندی

ای کشیده جامه بر سر راه شاه   خیز بهر بندگی از خوابگاه

پس بترسان بدکاران را از عذاب   باشد ارجان سوی او ایاب
در بزرگی یاد کن از رب خویش   روز و شب کبر گو بسیار و بیش

جامهٔ خویش از نجاست دار پاک   یا که کوته کن که آن نکشد بخاک
پاک کن یا نفس خویش از ظلم و عیب   باش از اوصاف ذمیمه پاک جیب

باش ز انواع معاصی برحذر   حب دنیا یعنی از دل کن بدر
بر کسی خیری مکن بهر از غرض   که از آن خواهی کثیر اندر عوض

میدهی اندک که تا گیری تو بیش   این کشد جز خاطر مطلق ز خویش
تو نامید عوض خیری مده   در عبادت هم بحق منت منه

صبر کن بر جور خلق از هر قرار   از پی خوشنودی پروردگار
پس دمیده چون شود در صور دم   پس بود آن وقت و روز پر ستم

از برای کافران یوم عسیر   هم بجز بر اهل حق غیر یسیر
نقر فی الناقور رفعت رسد   انزاع روح باشد از جسد

تو مرا بگذار با آنکه وحید   آفریده مر ورا یعنی ولید
یا وحید است او بشر و شیطنت   یا وحید القوم بود او را صفت

گفته‌اند او بوده فرزند زنا   تا چه باشد اصل آن داد خدا
من ندارم این بموجودی بسند   نقل قولست از بود نیک از نژند

شرح آیت گویمت گوید خدا   دادم اورا مال ممد و داده‌ها
هم پسرها که بود او را تمام   هر زمان بودند حاضر در مقام

هم بگستردم ورا گستردنی   از بساط و جاه و آنس و خوردنی
پس طمع دارد که با من را اعتماد   در عطایم کم بروی زیاد

اینچنین بود که میپندارد او   بندمش بل باب نعمت را برو
کاو بدست بر آیات ما استیزه گر   بر صعودش میرسانم زود تر

بر صعود آن عقبهٔ زآتش بود   که پس از عمری بنود آنجا رسد
چون ببالایش رسد افتد بزیر   مشرک و ظالم بود زان ناگزیر

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ١٩ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ٢٠ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ٢١ ثُمَّ نَظَرَ ٢٢ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ٢٣

بدرستیکه او فکر کرد و قرار داد پس کشته باد چگونه قرار داد پس کشته باد چگونه قرار داد پس نظر کرد پس روی درهم کشید و ترشروی شد

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ٢٤ فَقَالَ إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ٢٥ إِنْ هٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ٢٦ سَأُصْلِيهِ

پس پشت کرد و سرکشی نمود پس گفت نیست این مگر سحری که آموخته میشود نیست این مگر سخن انسان زود داخل سازمش

سَقَرَ ٢٧ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ٢٨ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ٢٩ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ ٣٠ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ٣١

در دوزخ و چه دانا کرد ترا چیست دوزخ نه باقی میدارد و نه وامیگذارد سیاه کننده است مر پوست را بر آنست نوزده تا

فکر کرد او طعن قرآن را که خواست
کرد هم اندازه بهر خویش راست
پس نظر کرد ونمود از آن عبوس
روی وپیشانی بهم برد از فسوس
گفت پس بعد از تأمل آن پلید
قوم خودرا آن زمان یعنی ولید
یعنی آموزند او را این بیان
ساحران بابلی اندر نهان
زود باشد کافکنیمش در سقر
در سقر دانی چه گردد وان مقر
تیره سازد آدمی را روی وپوست
هیئت اجرامش او حوای نکوست
چون سیه شد دل شود پیدا برو
پرده چون افتد نماید مو بمو
گفت زار وزید با فخر کبار
کیست گر خواهی بگویم اهل نار
درهوای نفس دون باشد غریق
از سیاهی روغاند این فریق
ره بتحقیق معنی گر تو راست
این عدد دانی معین از چه راست
این جهان طبع وحس یعنی با
از بروجست وکواکب زانقضا

کشته گردد پس چسان تقدیر کرد
پس براو لعنت که آن تقدیر کرد
پس ز قرآن رو بگردانید از عناد
کرد استکبار وشد دور از رشاد
اینکه می‌گوید محمد کی بود
غیر سحری که روایت میشود
هست این جز قول آدم از قرار
یا مکیهه یا که آن جو و یسار
آتشی کز مغز وار قشر آنچه هست
می‌تاند می ندارد بار دست
گر تأمل کرده باشی در نگاه
ظالم ومدین بود رویش سیاه
اهل دل بیند آنرا از نظر
تو نبینی چون نداری آن بصر
یعنی آن کز سیئات اندر صحت
تیره روی از نفس همچون دوزخ است
در حواس آتش بوند از امر شه
هم موکل از ملایک نوزده
هفت کوکب دو ودو برج از نظر
هست در ملک طبیعت ذی اثر
پس طبیعت هفت باشد در نظر
دو و ده قوه است حیوانی دگر
ایقدر حق خواست کاید در بیان
اصل آن داند خدای رازدان

وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَٰئِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ

وقرار ندادیم یاران آتش را جز فرشتگان و نگردانیدیم عددشان را جز محنتی برای آنانکه کافر شدند تا یقین کنند آنانکه

أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا ٢٢ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

داده شدند کتابرا وبفزاید آنانرا که ایمان آوردند ایمانی وشك نیارند آنانکه داده شدند کتاب و گروندگان

٢٢ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا ٢٤

و تا گویند آنانکه در دلهاشان ناخوشی است وکافران که چه خواست خدا باین از راه مثل

ما موکل بر جهنم بی شک
جز ملایک را نکردیم از محک
امتحان یعنی که دانند این قبیل
بر خلایق غالبند از هر قبیل
یا که قرآن کو بتوریة مبین
مر مصدق باشد از هر ره یقین
تا نیارند ایچ شك اهل کتاب
واهل ایمان این عدد را در حساب
هم دگر آن کافران کاندر محال
جازمند ایشان بتکذیب رجال

هم نگردانیدیم ما جز امتحان
این عدد را از برای کافران
بگمان گردند تا اهل کتاب
مر نبی خاتم از حکم وخطاب
واهل ایمان را کند ایمان زیاد
محکم ایمانی ز عقل و اعتقاد
تا بگویند آنکسان کاندر قلوب
هستشان بیماری ریب از ذنوب
خواسته تا حق چه چیز از ما حصل
زین عدد که شد معین در مثل

كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ

همچنین اضلال میکند خدا هرکرا خواهد وهدایت میکند هرکرا خواهد و نمیداند لشکرهای پروردگارترا مگر او ونیست این مگر پندی مگر برای

لِلْبَشَرِ ٣٥ كَلَّا وَالْقَمَرِ ٣٦ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ٣٧ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ٣٨ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ٣٩

انسان حقا بماه وشب چون پشت کند وصبح چون روشن شود بدرستیکه آن است یکی از بزرگها

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ٤٠ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ٤١

بیم دهنده مر انسان مر آنرا که خواهد از شما که پیش رود یا پس ماند

همچنانکه حق بگمراهی فرو
میگذارد هرکرا خواهد خود او
نسبت این دو بخود زان داد رب
زانکه تکلیف است بر هردو سبب
نیست کس دانا بلشکرهای حق
غیر او خود کافرید این ما خلق
این سقر یا این عدد یا این بیان
جز که پندی نیست بهر مردمان
هست سوگندم بماه دلفروز
هم بشب که آید آن دنبال روز
که بشر را از دواهی عظیم
یکسقر باشد پی انذار وبیم

میکند گمراه هرکس را که خواست
هرکرا خواهد برد بر راه راست
هست تکلیف از خدا بر عبد وبس
نسبت این هردو بر حق است پس
پس عددها را نداند کیف وکم
هیچکس جز ذات خلاق العدم
نه چنان باشد که انکار سقر
کس تواند کرد از جن وبشر
هم قسم بر روز چون روشن شود
ظلمت شب از میان یکجا رود
هرکه خواهد از شما پیش او رود
یا پس افتد او بخبر است اینست حد

كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۝ اِلاّٰ اَصْحٰابَ الْيَمِينِ ۝٤٢ فِي جَنّٰاتٍ يَتَسٰاۤئَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ۝٤٣

هر نفسی بآنچه کسب کرده   درگرو   است جز اصحاب دست راست   که در بهشتها می‌پرسند   از   گناهکاران

مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ۝٤٤ قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلّينَ ۝٤٥ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۝٤٦ وَكُنّٰا نَخُوضُ

چه چیز در آورد شما را در دوزخ   گویند نبودیم   از   نمازگذاران   و نبودیم   اطعام کنیم   درماندگان را   و بودیم که صحبت بیهوده

مَعَ الْخٰاۤئِضِينَ ۝٤٧ وَكُنّٰا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۝٤٨ حَتّٰى اَتٰينَا الْيَقِينُ ۝٤٩ فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ الشّٰافِعِينَ ۝٥٠

داشتیم با بیهودگان   و بودیم ما که تکذیب میکردیم روز جزا را   تا آمد ما را   یقین پس هیچ نبخشید آنها را در خواست شفاعت کنندگان

هست هر نفسی بکردارش رهین	نزد حق الا که اصحاب یمین	زانکه ایشانند مطلوب الرقاب	فارغ از اندیشهٔ رنج و ثواب
در بهشتند اعنی اصحاب یمین	میکنند از هم سئوال مجرمین	ما نپرسیدیم گویند از چه راه	مر شما را گشت دوزخ جایگاه
می‌بگویند اهل دوزخ در جواب	ما نبودیم از مصلی در حساب	ما نمی‌دادیم مسکین را طعام	خوض می‌کردیم در عیب کرام
با گروه خائضین که بودشان	عیب احمد و اهل ایمان در زبان	وانکه می‌بودیم در تکذیب هم	از کتاب و از رسول و یوم دین
تا که مرگ آمد بما پس نیست نفع	در شفاعت از شفیعان بهر دفع	مشرکان را چیست از تذکر و پند	یعنی از قرآن خود ایشان معرضند

فَمٰا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ۝٥١ كَاَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۝٥٢ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ

پس چیست مر آنها را که از پند گرفتن روگردانند   گویا ایشانند خرهای رمنده که گریخته باشند   از   شیر   بلکه میخواهد هر مردی از

امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُؤْتٰى صُحُفًا مُنَشَّرَةً ۝٥٣ كَلّٰا بَلْ لٰا يَخٰافُونَ الْاٰخِرَةَ ۝٥٤ كَلّٰا اِنَّهُ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ

ایشان   که داده شود   نامه‌های گشاده   نه چنین است بلکه نمی‌ترسند   از آخرت   نه چنین است بدرستیکه آن پندیست پس

شٰاۤءَ ذَكَرَهُ ۝٥٥ وَمٰا يَذْكُرُونَ اِلاّٰ اَنْ يَشٰاۤءَ اللّٰهُ هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

آنکه خواهد پندگیرد از آن   و پند   نمی‌گیرند   جز   آنکه   خواهد   خدا   اوست   اهل   تقوی   و اهل   مغفرت

مشرکان را چیست از تذکر و پند	یعنی این قرآن خود ایشان معرضند	گوئی از قرآن رمند ایشان چو خر	که گریزد از شکوه شیر نر
بلکه می‌خواهند ز ایشان هر یکی	نامه های سرگشوده بیشکی	کاید ایشان را بدست اندر نشان	که فلان را پیروی کن ای فلان
این نخواهد شد و گر هم این شود	نگروند آنکو بقرآن نگرود	نیست پس اعراض ایشان زین جهت	بل نترسند از عذاب آخرت
این چنین نبود که گویند این حشر	هست قرآن سحر و هم قول بشر	بلکه آن پندیست پس هر کس که خواست	پند را پس پند از آن گیرد راست
پند بپذیرند وزان نکنند یاد	جز که آنرا خواهد آن رب العباد	خواهد اعنی آنکه تا گیرند پند	نیست پندی بی اراده‌اش سودمند
حق سزاوار است تا ترسند از او	هم رسد آمرزش از وی نیکو	یعنی آمرزد گناه آن امام	کاتقا بروی نماید از حرام

سُورَةُ الْقِيٰمَةِ اَرْبَعُونَ اٰيَةً وَهِيَ نَزَلَتْ مَكِّيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

لٰاۤ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۝٢ وَلٰاۤ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ ۝٣ اَيَحْسَبُ الْاِنْسٰانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ ۝٤ بَلٰى

سوگند یاد نکنم بروز قیامت   و سوگند یاد نکنم بنفس ملامت کننده   آیا   می‌پندارد   انسان   که جمع نخواهیم کرد استخوانهایش را   آری

قَادِرِينَ عَلَى اَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ٥ بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ ٦ يَسْئَلُ اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ٧ فَاِذَا

توانائیم براینکه راست کنیم انگشتهایش را بلکه میخواهد انسان که کار بد کند در پیش آمدش می پرسد که کی باشد روز قیامت پس چون

بَرِقَ الْبَصَرُ ٨ وَ خَسَفَ الْقَمَرُ ٩ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ١٠ يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفَرُّ ١١

خیره شود چشم و تیره گردد ماه و جمع شود آفتاب و ماه گوید انسان آن روز کجاست گریزگاه

كَلَّا لَا وَزَرَ ١٢ اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ١٣ يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ اَخَّرَ ١٤ بَلِ الْاِنْسَانُ

همچنین است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز جای قرار خبر داده شود انسان در آن روز بآنچه فرستاد پیش و باز پس داشت بلکه انسان

عَلٰى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ١٥ وَلَوْ اَلْقٰى مَعَاذِيرَهُ ١٦

بر خودش بیناست و اگرچه القا کند عذرهایش را

برقیامت می خورم سوگند هم
گر که بدکار است از عصیان خویش
خویشرا یعنی ملامت کرد پس
آدمی پندارد آیا جمع رود
بلکه خواهد آدمی تا بر فجور
می پرسد اینکه روز رستخیز
جمع کرده میشود شمس و قمر
سوی آن پروردگارت مستقر
وانچه را که کرده زان تأخیر پس

باز خود بر نفس لوامه قسم
ور نکو گوید نکردم از چه بیش
تا بوقت مرگ اندر هر نفس
ما نخواهیم استخوانش را نبود
باشد او مشغول دایم بی فتور
کی بود از روی انکار و ستیز
گوید آن روز آدمی این المفر
هر کسی را هست آن روز از مقر
بر عمل ناورده یعنی یکنفس
گرچه بس القا معاذیر او کند

نیست نفسی در قیامت جز که او
یا که نفس آدمست آنکز بهشت
بر قیامت نفس راضم کرد از آن
بل توانائیم در جمعش بخواست
در زمانیکه ز اوقات حیوة
آن زمانیکه چشمها خیره شود
نه چنان باشد که بدهد فائده
آدمی یابد خبر آن روز خویش
بلکه آدم نیست محتاج خبر
بر علاج کار تدبیر او کند

می کند خود را ملامت رو برو
شد چو بیرون شد ملول از فعل زشت
که نبود او را مجازات اندر آن
تا سر انگشتان او سازیم راست
نزد وی باشد الی حین ممات
ماه روشن در هم و تیره شود
کافران را بس گریز از وارده
آنچه بفرستاده ز اعمالش ز پیش
خود بنفس خود بصیر است از اثر

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ١٧ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْاٰنَهُ ١٨ فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ ١٩ ثُمَّ

حرکت مده بآن زبانت را تا شتاب کنی در آن بدرستیکه بر ماست فراهم آوردنش و خواندنش پس چون خواندیش پس پیرو شو خواندنش را پس

اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ٢٠ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ٢١ وَ تَذَرُونَ الْاٰخِرَةَ ٢٢ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ٢٣ اِلٰى

بدرستیکه بر ماست بیان کردن او همچنین است بلکه دوست میدارید زود را و وامیگذارید آخرت را روبهاست در آن روز برافروخته سوی

رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ٢٤ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ٢٥ تَظُنُّ اَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ٢٦ كَلَّا اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

پروردگارش نگرنده و روبهاست در آن روز تیره پنداری که رسانیده میشود بآن آسیبی همچنین است چون برسد چنبرهای گردن

٢٧ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ ٢٨ وَ ظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ ٢٩ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ٣٠ اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ٣١

و گفته شود کیست شفا دهنده و داند که آنست جدائی و پیچیده شود ساق ساق بسوی پروردگار تست در آن روز راندن

تو زبان خود مجنبان از شتاب
می مجنبان تو زبان بر حفظ او
پس چو خوانیم آن بنطق جبرئیل
ره مده بر دل که گردد از نو فوت
زان در این قرآن نیندیشید هیچ
دست خود از آخرت دارید باز

پیشتر ز اتمام وحی ای ذولباب
تا مبادا آن رود از یاد تو
پیروی کن خواندش را ای خلیل
چیزی از قرآن چو بشنیدی بصوت
ناورید اعنی تدبر در بسیج
کان بود باقی نه چون دنیا بساز

پیش از آن یعنی که قرآن را تمام
هست بر ما جمع آن اندر دلت
پس شود بر ما که آن روشن شود
اینچنین نبود که پندارید نیست
دوست بل دارید دنیا را جمیع
رویها روزی که تازه و خرمست

بشنوی از جبرئیل اندر نماه
تا نباشد حفظ قرآن مشکلت
بر تو آن معنی که آن مشکل بود
بعد مردن حشر و نشری کان ز جهت
که نبی باشد روان آن سریع
ناظر اندر روی خویش هر دمست

جذبه

رفتم ازخودشد حودکرروی‌او   خوی خودهشنم گرفم خوی او
پرده بندد تا بو اندر دیدهٔ   پرده هشتی یارجان پروردهٔ
رویها باشند هم دیگر پرش   اندر آرور ازخلاف‌روی‌خوش
آنچنان رنجی‌که مهرهٔ پشت او   بشکند ار هست آن روبرو
روح آدم‌که رسد بر استخوان   کاوست بر بالای سینه برعیان
کیست یعنی آنکه سماید علاج   رادویه یا ادعیه رنج صراح
آرمان ماند عمل رفت اشتغال   میرود مان ارمیان ماند ومال

خود فکندن یا گرفتن کاربست   تادونی باقیست سویش بارنیست
آنکه داند خویش‌را درکوی‌او   روی اوسودکه بیند روی او
خود توای بیننده پنداری‌که آن   کرده خواهد شدبسو رنجی‌گران
آنچنان نبود که‌متوان مهر بست   برجهان وزآخرت غافل نشست
پس‌کسان محتصر گویند کیست   که‌کند افسون‌کنون‌اینحال‌چیست
محتصر را پس‌یقین گردد فراق   ساق اوپیچد بحان‌کندن‌بساق
هست سوی‌رت آنروز ارملا   موصع راندن بهنگام حزا

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰي ٣٢ وَلٰـكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰي ٣٣ ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهِ يَتَمَطّٰي ٣٤ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى

پس نه‌تصدیق نموده نه نمازگذارد   ولیکن تکذیب نمود   وروی گردانید   پس رفت سوی کسانش   سکبرمیرفت سزاوار تراست ترا پس سزاوارتر

٣٥ ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ فَاَوْلٰى ٣٦ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكَ سُدًي ٣٧ اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٰي ٣٨

پس سزاوارتراست ترا پس سزاوارتر   آیا می‌پندارد انسان   که واگذاشته خواهد شد مهمل   آیا نبود نطفه   از منی که ریخته شود

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰي ٣٩ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰي ٤٠ اَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ

پس بود   خون بسته پس آفرید پس راست کرد   پس گردانید از آن دو جفت   مذکر   ومؤنث   آیا نیست   آن توانا

عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰي

بر اینکه زنده گرداند مردگان را

پس بیاورد آدمی یعنی عدی   بریمبر یا بقرآن از بدی
سوی اهلش رفت پس ازرهگذار   با خرامیدن ز روی افتخار
پس سزاوار است رنج ازبعدموت   هول حشرت پس سزدوان بیست فوت
آدمی پندارد آیا که شود   واهاده مهمل این کی میبود
بسته حون بد بدو تقدیر کرد   پس دمادم بهر او خلاق فرد
پس بگرداند ازمنی یا زآدمی   خود دوصنف ازماده ونراو همی
    قادراست البته ذات لم یزل

هم‌دگر بگذاشت ازواجب نماز   ایك بر تکذیب ازحق گشت باز
پس تورا ای کافردشمن‌سزاست   درجهان قهروهلاکت کرخداست
پس سزاوارت نهایت‌دوزخست   هرکجا تا دوزخت بدوفحست
قطرهٔ آبی نبود آیا که او   ازمنی کاندر رحم ریزدفرو
آفرید اندر رحم با عضوهاش   راست پس‌فرمود هرعضوی‌بجاش
پس توانا نیست آیا که حیوة   بخشد اوبرمردگان بعد از ممات
بر اعاده در مجازات عمل

سورة الدهر احدى و ثلثون آية و هي مدنيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشندهٔ مهربان

هَلْ اَتٰى عَلَي الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً ٢ اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ

بتحقیق آمد   بر انسان   وقتی از روزگار   که نبود چیزی مذکور   بدرستیکه ما آفریدیم انسانرا   از نطفه

اَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً ۲ اِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ اِمّا شاكِراً وَ اِمّا كَفُوراً ۳ اِنّا

اخلاط کهمی آزمائیمش پس گردانیدیم اورا شنوای بینا بدرستیکه ماهدایت کردیم اورا راه را یا شکر کننده و یا ناسپاس بدرستیکه

اَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ اَغْلالاً وَ سَعِيراً ۴ اِنَّ الاَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها

ما آماده کردهایم برای کافران زنجیرها وغلها وآتش سوزان بدرستیکه نیکان می آشامند از جامی که باشد مزاجش

كافُوراً ۵ عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً ۶

کافور چشمه که می آشامند از آن بندگان خدا جاری میکنند آنرا جاری کردنی

آمد آیا آدمی را بیگمان ... از زمان غیر محدود آن زمان
کو نبودی شیئی مذکور اندر آن ... بود اندر علم یعنی بی عیان
خلق کردیم آدمی را زآب کم ... جزوها کآمیخته بودی بهم
آب مرد وزن بدند آن جزوها ... یا طبایع چارگانه بر اقتضا
تا که آزمائیم آزمودنش در وجود ... حال بر حالش بگردانیم زود
نقل میدهیمش از حالی بحال ... ابتلای اوست در هر انتقال
پس بگردانیم شنوا و بصیر ... مرو را بر آزمایش ناگزیر
تا پدید شود آیات ما ... امتحان گردد شود کامل بها
راه بنمودیم اورا بر شناس ... تا بود شاکر بدان یا ناسپاس
کردهایم آماده بهر کافران ... در جزا زنجیر و غلهای گران
وآتش سوزندهٔ افروخته ... که در آن گردند دایم سوخته
می بیاشامند بس ابرارهم ... جامها از خمر با کافور ضم
یا که از کافور بگرفته مزاج ... آرد آشامند کافرا ابتهاج
هم بآب چشمه کآشامند از آن ... بندگان حق بود ضم رایگان
چشمه را رانند هرجا در قصور ... رانندی بهر سهولت بی فتور
اتفاق فرقتین است از یقین ... کاین شأن حیدراست از ره دین
بهر روده یافت این آیه نزول ... هم بشأن مرتضی سوی رسول٤
هم بشأن آن دو سبط٤ و فاطمه٤ ... هم دگر بر شأن فضه خادمه

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ۷ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلي حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَاَسِيراً ۸

وفامیکنند بنذر ومیترسند روزیراکه هست آسیبش بهمه جا رسنده ومیخورانند طعامرا بر دوستیش فقیرا ویتیمرا واسیررا

گشت بیمار آن دو فرزند بتول ... با صحابه بر عیادت شد رسول٤
گفت پیغمبر٤ علی٤ را کن وفا ... کن بنذری تا خدا بخشد شفا
گفت کردم نذر من روزه سه روز ... در شفای این دو مهر جانفروز
پس صحت شد مبدل رنجشان ... داد حق پاداش خدمت کنجشان
روزه بگرفت آن ولی حق سه یوم ... متفق گشتند پس با او بصوم
آفتاب برج عصمت فاطمه٤ ... وان دو سبط و فضه کان بد خادمه
مرتضی از مرد خدمت یا دوام ... نانی از جو یا دگر چیز از طعام
در کف آورد از پی افطارشان ... کرد در خوان بهر خورد احضارشان
تا که آوازی شنیدند از مقام ... که بمن مسکین دهیدم از طعام
داد حیدر نان خود بر بی نوا ... دیگران کردند بروی اقتدا
روز دیگر باز شد چون وقت شام ... خواستند از روزه بگشایند کام
آمد آوازی که ای اهل سخای ... من یتیم بی کس و بی قوت و جای
دستگیری بر یتیمان از طعام ... هست خوی حق پرستان وقت شام
داد بروی مرتضی٤ نانی که بود ... قسمت او هم کسان دادند زود
شب گذشت و روز دیگر شد چو شب ... بر در آمد یک اسیری بر طلب
که منم محتاج و بیمار و اسیر ... تا که باشد بر اسیران دستگیر
هر دهد نان بر اسیر و بر فقیر ... می نگردد اهل و اولادش اسیر
شد روان از چشم حیدر٤ جوی خون ... چون شنید این تا حکایت بود چون
داد حیدر٤ نان و دادند آن همه ... اهلبیت و آل حق بی واهمه
روز احمد٤ در سرای اهلبیت ... شد روان بهر لقای اهل بیت
دید زهرا٤ را شکسته رنگ و روی ... کرد از وی علت آن جستجوی
واقف از احوال شد بگریست زار ... آیت آمد در زمان از کردگار
میکنند ایشان وفا بر نذر خویش ... خائفند از یوم بدکان هست پیش
یوم شره مستطیر اعنی بود ... هول آن پیدا و بیش از حصر و حد
نان رجب حق دهند از ناگزیر ... برفقیر و بر یتیم و بر اسیر
دوست یا دارند احسان و عطا ... میکنند اطعام زان بر بی نوا
خوردنی را یا که دارند احتیاج ... پس کنند ایثار نی از لاعلاج
گفت زائر و حیدر کامل تمیز ... دوست میدارم ز دنیا من سه چیز
خصم را در رزم افکندن بسیف ... صوم بو اندر صیف و هم اکرام ضیف
بد بهر سه وصف کامل در رجوع ... ادعا بی شك بود عین از وقوع
بد مصافش آنکه میزد یکتنه ... بر صف اعدا چو شیر گرسنه
در برش میدان رزم گیر و دار ... بد چو بیش تشنه آب خوشگوار
در مصافش روز اعدا شام بود ... حملهٔ او حملهٔ ضرغام بود
چون سمک میشد عنان دلدلش ... دشت پر از کشته بد باغ گلش
هر طرف از کشته‌اش صد پشته بود ... نفس خوفی را هم اول کشته بود
هیچوقت اشکم نکرد از خورد سیر ... در برد نفس از این تا گزیر
نان و جان را هردو کرد ایثار دوست ... پس عجب او گذشت از مغز و پوست
خفت بر جای پیمبر داد جان ... خود نخورد آمد چو سائل داد نان
این نه آن نان داده است ای بوالحسن ... که تواند داد هر صاحب دهن
مرد این میدان علی٤ است و ولی ... کاو بود حیدر نژاد از یزدلی

در بیان مناجات حضرت ابراهیم ع با خدای تعالی

یکشب ابراهیم با دانای راز ... شد زعشق اندر مناجات و نیاز
چیست اجرم آمد آوازی که هست ... اجرت اندر نزد من عالی نه پست
که مگر از شیعیان مرتضی ... کردهٔ سیر اشکمی را ای صفی
که زاجر خود فزون جوئی ز من ... دید پس ایثار اورا در زمن
شیعهٔ او باشد آن کاو پیروی ... دارد ازوی در سلوك معنوی
کای خدا کردم بنای کعبه من ... ساختم هفتاد مسجد هم بتن
گفت چون باشد که افزائی بر آن ... درزمان آمد خطاب اورا بجان
یا که عریانی کز ایشان دیدهٔ ... همچنان از جامهٔ پوشیدهٔ
تا چسان کرد او عطا بر بینوا ... بی‌زامید مکافات و جزا
از زبان حالشان فرمود حق ... چونکه کردند آن عطا را مستحق

اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُوراً ١٠ اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً

جز این نیست که اطعام میکنیم برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداشی و نه شکری بدرستیکه ما میترسیم از پروردگارمان روزی سخت

قَمْطَرِيراً ١١ فَوَقٰيهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقّٰيهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً ١٢ وَ جَزٰيهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً

سخت پس نگاهداشتشان خدا از آسیب آنروز و پیش آوردایشان را تازگی و شادمانی و پاداش داد ایشان را بآنچه صبر کردند بهشتی

وَحَرِيراً ١٣ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ لَايَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَازَمْهَرِيراً ١٤ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ

وحریری تکیه‌زدگان درآن بر سریرها نه بینند درآن آفتابی و نه سرمائی و نزدیکست بر ایشان

ظِلَالُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ١٥ وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِاٰنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ ١٦

سایهای آن و رام کرده شده خوشهای آن رام کردنی و بگردش درآورده میشود بر ایشان ظرفهای از نقره و قدحهائی که باشد آبگینه‌ها

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً ١٧ وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَاْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً ١٨ عَيْناً فِيهَا

آبگینها که باشند از سیم و اندازه گرفته‌اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده شوند درآن جامی را که باشد مزاجش زنجبیل چشمه روان درآن

تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً ١٩ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ٢٠ اِذَا رَاَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ٢١ وَ

نام برده میشود سلسبیل و گردش میکنند بر ایشان پسران جاویدانی که چون ببینی ایشان را پنداری ایشان مروارید در رشته ناکشیده و

اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَاِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَسَاوِرَ

چون ببینی آنجا ببینی نازونعمت و پادشاهی عظیم بالاشان جامهای دیبای نازك سبز و دیبای ستبرق و پیرایه کرده شده بدستوانها

مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰيهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ٢٢

از سیم و آشامانید ایشان را پروردگارشان شرابی پاکیزه

نیست جز اینکه شما را ما طعام ... خود لوجه الله دهیم این وقت شام
بر شما منهیم منت زین عطا ... کرده حقمان بیاد از ما سوی
مؤمنان اندرچنان روزی عظیم ... روی خود درهم کشند از هول و بیم
آورد حقشان ببیش اندر ظهور ... تازگی و خوبروئی و سرور
متکی بر تختهای زر نگار ... دربهشتند از جزای فعل و کار
هم بهشتی غیر از آن نزدیکشان ... که بود پاداش فعل نیکشان
رام کرده میوه های آن شود ... رام گردانیدنی کاسان بود
همچنین بیدسه دیگر جام ها ... که بود چون آبگینه در صفا
هرکرا اندازه قدر آرزوست ... ظرفها یعنی قدر میل اوست
می‌نخواهیم از شما اجر و سپاس ... هم نداریم از دعائی التماس
خائفیم از رب خود بر ناگزیر ... اندران یوماً عبوساً قمطریر
پس ز شر این‌چنین روزی سیاه ... حقتعالی دارد ایشان را نگاه
بر جزای صبرشان از سرنوشت ... جنت است و هم حریر اندر سرشت
در بهشتی که نبینند از مصیر ... حرّ و برد از آفتاب و زمهریر
کز درختانش بر آن پرمایه‌ها ... افتد از اکرام باری سایه‌ها
هم شود گردانده بر ایشان مدام ... جامهای دسته‌دار از سیم خام
جمله اکواب و اوانی چون زجاج ... دربها وز نقره باشد در رواج
می‌بیاشامند خمری در بهشت ... هم مزاج زنجبیل اندر سرشت

آنچنان خمری بطعم زنجبیل　وآب چشمهٔ کاوست نامش سلسبیل　هم بر ایشان در طوافند از سرشت　آن پسرهای مخلد در بهشت
یعنی اندر حسن و خوبی جاودان　جلگی هستند بی ریب و گمان　چون تو ای بیننده بینیشان عیان　لؤلؤ منثورت آید در گمان
همچو مروارید افشانده شده　کز صدف آن لحظه بیرون آمده　یا پراکنده بخدمت هر طرف　درخشان مانند لؤلؤ صف صف
چون تو آنجا را ببینی در مصیر　نعمتی بینی و ملکی بس کبیر　وان پسرها بر برشان جامه‌هاست　سندس خضر و استبرق بجاست
سبز رنگ اعنی ز دیبای لطیف　هم دگر دیبای محکم بس ظریف　که ز براقی و از رخشندگی　خیره سازد دیدرا در زندگی
جلگی پیرایه بند از نقره‌ها　کز جواهر الطفست اندر صفا　می بیاشامند آن پروردگار　از شراب پاکشان دور از خمار
شرح و تأویل تمام از پیش ما　گفته‌ایم ازهریك اندر سورها

جذبه

گر زما پرسی ز عشق دلنواز　دیده‌ام آنجمله در این نشئه باز
بودت ازسودای عشقی در دماغ　ازبهشت و نعمتش حسی و فراغ　از لبی نوشیده گر هیچ می　ازهرآن لب شنوی اسرار وی
من زلعلش رازها دارم بدل　میگزندم گرچه لب گفتارا مهل　ورکه هم گوئی سخن سربسته گو　گشته دیدی زاروی پیوسته کو
من برمز ار نکته گویم یاصریح　کس نیابد رمز آن لعل ملیح　جز کسی که کرده ترك هوش ازو　کرده هر دم جام دیگر نوش ازو
بسته‌اند اورا چومن درهر دمی　بر کمند زلف پر پیچ و خمی　ازغم روی بتی در هجر و بر　نیست حاکی که بکردم من سر
شرح بدهم ازکدامین حال خویش　کان ز وصف و حدّ بود بیرون و بیش　اندکی زان حالهای معنوی　گفته‌ام در ابتدای مثنوی
عشقم آتش در درون افروخته　جسم و جانم را شرارش سوخته　لاجرم هرکس که بیند یکدمم　یا بیاد آرد ز اندوه و غمم
آتشی گیرد بر او پروانه وار　واندر افتد از پیم دیوانه وار　تا وجود خنبد ز یا او تا بفرق　گشته در دریای عشق دوست غرق
هرچه گویندش کجائی ایوفی　گوید اندر موج دریا یا صفی　دیگر ازمن وصف و نام من محو　سوخت یکجا برق عشقم مو بمو
وصف حال عشق کی گردد تمام　ملك بیان هل اتی کن ای همام

إِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً ٢٣ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا

بدرستیکه این باشد مرشمارا پاداش وباشد سعی شما ستوده بدرستیکه ما فرستادیم برتو قرآنرا فرستادنی

٢٤ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً ٢٥ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٢٦

پس صبر کن مرحکم پروردگارت را و اطاعت مکن از ایشان گناهکاری یا ناسپاسی را ویادکن نام پروردگارت را بامداد و شبانگاه

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ٢٧ إِنَّ هٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْماً

واز شب پس سجده کن مراورا و تسبیح گوی اورا شبی دراز بدرستیکه آنگروه دوست میدارند سرزود را و وامیگذارند از پشت سرشان روزی

ثَقِيلًا ٢٨ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ٢٩ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ

گران ما آفریدیم ایشانرا ومحکم گردانیدیم پیوند مفصلهای ایشانرا و اگر خواهیم بدل میآئیم مانندهای ایشانرا بدل آوردنی بدرستیکه این پندیست

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ٣٠ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً

پس کسیکه خواست گرفت بسوی پروردگارش راهی ونمیخواهید مگر که خواهد خدا بدرستیکه خدا باشد دانای حکیم

٣١ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً

داخل میسازد آنرا که خواهد در رحمتش وظالمانرا آماده کرد برای ایشان عذابی دردناك

آنچه شد مذکور زاصناف نعم　هستتان پاداش اعمال از همم　سعیتان در طاعت و خیرات او　هست مشکور و پسندیده و نکو
برتو قرآن را فرستادیم ما　باز فرستادنی بر اقتضا　صبر پس میکن بحکم رب خویش　داد بر تأخیر نصرت صدر بیش
هم مبر فرمان از ایشان در نشست　مجرمی یا ناسپاسیرا که هست　نام رب خویش را آور بیاد　وقت صبح و وقت شام از اعتقاد
پس وراکن سجده ازشب در نماز　هم نما تسبیح او لیل دراز　اینگروه کافران از اقتضای　دوست دارند این شتابنده سرای

میگذارند ازقفا وزپیش خویش
باز چون خواهیم سوء حالشان
هست پند این سوره بهر اهل پند
پس هرآن خواهد بسوی رب خویش
می نخواهید ایچ راهی خود شما
اندر این صورت شما رانیست نفع
حق بود دانا بر افعال عباد

آنچنان روز گران که هست پیش
خود بدل سازیم بر امثالشان
یا که فضل اهلبیت ارجمند
گیرد او راهی که بگرفتند پیش
زاختیاری سوی مرضات خدا
که کنید ازخویشتن تکلیف دفع
کارهایش بر صلاحست و سداد
کرده است آماده بهر ظالمان

خلقشان کردیم زآب سست کم
از ره خلقت مبدل کردنی
تا کنند ایثار شاید اینچنین
گو فرا گیر ای که داری اختیار
جز که آنرا خواهد آن رب العباد
زانکه تکلیف است فرع اختیار
اندر آرد هرکرا خواهد خدا
مرعذابی دردناك و بیکران

محکم آن اعصابشان در ربطهم
درجهان برمثلشان آوردنی
اجرها یابند اینسان از یقین
نیستی مجبور اندر هیچ کار
مرشما زاجبار واکراه زیاد
نفع ندهد فعلی ارشد زاضطرار
از کرم در رحمت بی منتها



سُورَةِ الْمُرْسَلاٰتِ خَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً ٢ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً ٣ وَالنَّاشِرٰاتِ نَشْراً ٤ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً ٥ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً

وبفرستاده شدهها از پی هم وتندروندها تندرفتنی وپراکنده‌سازندهها پراکنده ساختنی وجداکنندهها جدا کردنی والقاکنندگان ذکررا

٦ عُذْراً اَوْ نُذْراً ٧ اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ٨ فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ٩ وَ اِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ١٠ وَاِذَا

عذری یا بیمی که آنچه وعده کرده میشوید هرآینه بوقوع آینده است پس آنگاه ستارهها محو شوند و آنگاه که آسمان شکافته گردد وآنگاه

الْجِبَالُ نُسِفَتْ ١١ وَاِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَتْ ١٢ لِاَيِّ يَوْمٍ اُجِّلَتْ ١٣ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ١٤ وَمَا اَدْرٰيكَ مَا

که کوهها پراکنده شوند وآنگاه که رسولان وقت کرده شوند برای کدام روز پس داشته شده برای روز تمیز وچه چیز دانا کرد ترا که چیست

يَوْمُ الْفَصْلِ ١٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٦

روز تمیز وای روز چنین مرتکذیب کنندگان را

هم دگر سوگند بر افرشتگان
بر نفوس کامله یا کامده
ناشرات نشر باشند از قرار
پس قسم برآن ملایك که بحا
بهر عذر مؤمنان متقی
کان خود اوزار جاهلند وحلال
محو وزایل چون شوند اسارگان
و ازرمانی که معین این رسل
پس جواب آید که بهر یوم فصل

که فرستاده سبکی گشته آن
بهر تکمیل وفرستاده شده
آن ملایك خود که بدهند ازقرار
حق وباطل را کنند ازهم جدا
یا ببیم هر عنید و هرشقی
تا بدان یابند خلقان انتقال
هم شکاف اندرفتد در آسمان
برگواهی میشوند ازحره و کل
وان نبودامروز اندرفرع واصل
توچه دانی چیست یوم الفصل هین

یا که برآن بادهای بی بی
یا بآن افرشتگان تیز پر
امر و احکام شرایع را یقین
یا قسم برآن ملایك کالقا کنند
حاصل آنکه می خورد سوگند حق
نیست جزاین وعده دادهمیشوند
بر پراکنده شوند این کوهها
پس خطاب آید که واپس داشته
یعنی آن روزی که می گردد جدا
برمکذب روز ویل است ان یقین

که روا شد از پی تهذیب هی
سخت جهنده بامر دادگر
نشر مال خود کنند از بهر این
وحی درقلب نبی از بهر پند
بر ظهور لطف وقهرش در نسق
آنچه را واقع بود بیچون وچند
چون غباری می روند اندر هوا
هرچه روزی بود این بگذاشته
مؤمن و کافر بهم اندر ملا

اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ ١٧ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِينَ ١٨ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ١٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیاهلاك نکردیم پیشینیانرا پس از پی ایشان خواهیم برد بازپسان راهمچنین می کنیم با گنه کاران وای روزی چنین مرتکذیب کنندگان را

٢٠ اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ٢١ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ٢٢ اِلٰى قَدَرٍ مَعْلُومٍ ٢٣ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ

آیا نیافریدیم شمارا از آبی بیقدر پس گردانیدیم او را در آرامگاهی محکم تا مقداری معین پس توانا آمدیم پس خوب

الْقَادِرُونَ ٢٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٥ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ٢٦ أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا ٢٧ وَجَعَلْنَا

توانایانیم   وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را   آیا نگردانیدیم   زمین را   کافی   زندگان او مردگان را   و گردانیدیم

فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ٢٨ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٢٩ انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ

در آن   کوههای استوار بلند   و آشامانیدیم شما را آب شیرین   وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را روید بسوی آنچه که بودید

بِهِ تُكَذِّبُونَ ٣٠ انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ٣١ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ٣٢ إِنَّهَا

که مر آن تکذیب میکردید   بروید بسوی سایه   صاحب   سه   شاخ   نه خنك گرداند و نه کفایت کند   از   گرمی آتش   بدرستیکه آن

تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ٣٣ كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ٣٤ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٥

می اندازد شراره چون کوشك   گویا که شتران زرد است   وای روزی چنین مر تکذیب کنندگان را

فرقه پیشینان ما را هلاك / خود نکردیم ایچ آیا در مغاك
پس گنهکاران کنیم ایشان عمل / مر مکذب راست ویل آنروز مل
در مقر استواری پس نگاه / داشتیم آنرا نگردد تا تباه
وان بود نه ماه کمتر یا فزون / ای مقدرها فنعم القادرون
ما نکردیم ارض را آیا کفات / بر همه احیاء و اموات از ثبات
می‌نوشاندیم شیرین و زلال / بر شما آب از منابع در حلال
جانب دوزخ شوید اکنون روان / راکه می‌کردید خود تکذیب آن
سایهٔ نی کوست مانع از تعب / دفع نکند چیزی از کافر لهب
گوئیا هست آن شررها بیدرنك / بر نمود اشتران زرد رنك
پس درآریم آخرین راهم زپی / مشرکین چون اولین کردند طی
ما شما را ز آب بی‌مقدار و خوار / نافریدیم ایچ آیا از قرار
جای دادیم اعنی آنرا در رحم / تا زمانی کاوست معلوم از مهم
بر مکذب کو ندارد باور این / بر عذاست و بلائی یوم دین
هم بگردانیم در ارض از قرار / کوههای سر فراز استوار
وادی دوزخ بود در رستخیز / بر مکذب کاوست در انکار نیز
پس بسوی سایهٔ اکنون روید / که بود اورا سه شعبه بس شدید
دوزخ اندازد شراره بر زمیم / بر مثال کوههای بس عظیم
آن عذاب و آن عقاب بیکران / بر کسیکه می‌کند تکذیب آن

هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ ٣٦ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ٣٧ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٣٨ هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

اینست روزیکه سخن نگویند کفار   و رخصت داده نشود ایشان پس عذر نگویند   وای آنروز مر تکذیب کنندگان را   اینست روز جدا کردن

جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ٣٩ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ٤٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤١ إِنَّ الْمُتَّقِينَ

جمع کردیم شما را و اولین   پس اگر باشد شما را چاره پس چاره کنید   و وای آنروز مر تکذیب کنندگان را   بدرستیکه پرهیزکاران اند

فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ٤٢ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ٤٣ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤٤ إِنَّا

در سایه‌ها   و سرچشمه   و میوه‌ها از آنچه خواهش   کنند   بخورید و بیاشامید گوارا   بسبب آنچه بودید که می کردید   بدرستیکه

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٤٥ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٦ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ٤٧

ما چنین پاداش می‌دهیم نیکوکاران را   وای آنروز   مر   تکذیب کنندگان را   بخورید و کامرانی کنید اندکی بدرستیکه شمائید گنهکاران

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٤٨ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ٤٩ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ٥٠

وای آنروز مر تکذیب کنندگان را   و وقتیکه گفته شود مر ایشان را که برکوع روید برکوع نروند   وای آنروز مر تکذیب کنندگان را

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

پس بکدام سخن بعد از آن ایمان می‌آورند

اینست آروزیکه کافررا دهن
کرب واندوهست درآنروزسخت
حستان کردیم ما با اولین
غصه و اندوه درروزی چنین
درمیان میوه های بس نکو
برشما بادا گوارا این نعم
همخورید ای‌مشرکان‌باصدفسون
هستتان بر سمت یکروزه میل
باد نفرین اندراین روز مهول

نیست تا گوید زنك وندسخن
برمکذب کزیقیش نیست‌بحث
کاهل تکذیبند در روزی چنین
برمکذب راست دارید این یقین
از هرآنچه می نمایند آرزو
آنچه را کردید زاعمال ازهمم
از نعیم فانی دنیای دون
برمکذب واندران روزراست‌ویل
برمکذب کاونکرد ایمان قبول

نیست دستوری‌هم ایشانرا بکار
اینست یوم‌الفصل کزعدل و قضا
پس اگر باشد شما رامکروکید
متقین واندر ظلالند از سرشت
خازنان گویند بی‌جوع وعطش
ما چنین بدهیم نیکان را جزا
باز برخوردار در اندك زمان
می‌شود براهل دنیا گفته چون
بعد قرآن پس بگفتار و کلام

تا زکفرخویش‌خواهند اعتذار
ظالم از مظلوم می‌گردد جدا
پس‌کنید آن تارهند ازبندوقید
در کنار چشمها اندر بهشت
هم خورید وهم بیاشامید خوش
چاه ویل است‌آن مکذب رانجزا
ازجهان گردید نیز ای مجرمان
ایها القوم ارکعوا لا یرکعون
نگروند ایشان بگفتاری کدام

سُورَةِ النَّبَأِ اِحْدٰى وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۱ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۲ اَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۳ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۴ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۵

ازچه می‌پرسند از خبر بزرگ‌آنکه ایشانند درآن‌اختلاف‌کنندگان‌نه‌چنین‌است‌زودباشدکه‌بدانند پس‌نه‌چنین‌است‌زودباشدکه‌بدانند

اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا ۶ وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ۷ وَخَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا ۸ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۹

آیا نگردانیدیم زمین را بستر وکوههارا میخها و آفریدیم شمارا جفت وگردانیدیم خواب شمارا آسایش

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ۱۰ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ۱۱ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ۱۲ وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا

وگردانیدیم شب‌را پوشش وگردانیدیم روزرا وقت‌زیست وبنا کردیم بالای‌شما هفت استوار وقراردادیم چراغی

وَهَّاجًا ۱۳ وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ۱۴ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا ۱۵ وَ جَنَّاتٍ اَلْفَافًا ۱۶

تابان وفروفرستادیم ازفشارندها آبی ریزان تابیرون‌آریم‌بآن‌دانه و رستنی وبوستانهای‌بهم‌پیچیده‌درختانش

یکدگر را می‌پرسند ازچه چیز
از قیامت بشنوند ایشان خبر
اندر او کردند مردم اختلاف
زود باشد که بدانند آن خبر
ما نکردیم ارض را آبامهاد
هم شما را آفریدیم از نهفت
تا قوی یابند آسایش تمام
و بنینا فوقکم سبعاً شداد
هم فرستادیم بر مانند جو

ازنبا کان بس بزرگست ازتمیز
مختلف گشتند زان با یکدگر
آنچنان کاندر قیامت از خلاف
پس‌چنان نبودکه گوینداین حشر
تا مقر باشد شما را بی‌فساد
بهرنسل ازماده ونر جفت جفت
از تعب مانند باز اندر مقام
هفت گردون مطبق بی‌عماد
زابرهای بس فشارنده فرو
بوستانها پر ز اشجار و ثمر

باشد این کبری قیامت بیخلاف
هرکسی دروی‌کند نوعی سخن
نه‌چنانست آنکه‌گویند از مقال
بار باید ایستند از این بیان
کوهها را میخها و ازهر کنار
خواندنانراهم نمودیم از محل
پوششی کردیم شبرا بر شما
هم چراغی در فلك از آفتاب
آب ریزانی بغایت با ثبات
که بپیچیده است آن بر یکدگر

واندران دارند خلقان اختلاف
نیستش شاید بود بر بوالحسن
بار باید ایستند از این سؤال
زود پس باشد که دانند ازعیان
تا زمین گردد بدانها استوار
آنچه زان جسمها بمانند از عمل
روز راهم نوبت کسب و نوا
آفریدیم این چنین پرنور و تاب
تا برویانیم زان دانه و نبات

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً ١٨ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً ١٩ وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ

بدرستیکه روز تمیز باشد وعده گاه روزیکه دمیده شود در آن صور پس بیائید فوجها وگشوده شود آسمانها پس گردد

أَبْوَاباً ٢٠ وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ٢١ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً ٢٢ لِلطَّاغِينَ مَآباً ٢٣

درها وروان گردانده شود کوهها پس گردد سراب بدرستیکه جهنم باشد در کمین گاه مرزیاده روان در عصیان راست

لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً ٢٤ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً ٢٥ إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً ٢٦ جَزَاءً وِفَاقاً ٢٧

بازگشت درنك نمایندگان در آن روزگارها نچشند در آن خنکی و نه شرابی جز آب جوشان و چرك جراحتها پاداش موافق

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً ٢٨ وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً ٢٩ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً ٣٠ فَذُوقُوا

بدرستیکه ایشان بودند که امید نداشتند حسابی را وتکذیب نمودند آیتهای مارا تکذیب نمودنی وهرچیز بر احصا کردیمش در کتابی پس بچشید

فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً ٣١

پس نیفزائیم هرگز شمارا جز عذاب

ان یوم الفصل یعنی رستخیز
پس بیائید اندران ساعت شما
آسمان آندم شود شکافته
هست دوزخ مر کمینگه یا رصد
روزگاری بر توالی اندران
معنی برداست هم گویند خواب
اهل دوزخ مر جزا داده شوند
بودشان تکذیب آیتهای ما
جمله را ازجزء و کل بشمرده‌ایم

حکم حق را باشد آن میقات نیز
موج فوج اندر صف محشر زجا
واندر او ابواب گردد یافته
کانتظار کافران را میکشد
هست ایشان را درنك از هر مکان
نیست یعنی خواب بر اهل عذاب
خود بوفق آنچه کردند از بسند
درجهان تکذیبی افزون ازخفا
ثبت دفتر ما حزایش کرده‌ایم

آن خود آن روز است بهر خلق هم
بر نشان و شکل و وضع مختلف
کوهها گردد روان مانند آب
مشرکان را وانکه ازحد درگذشت
نی چشند اعنی بیابند ایچ برد
هم بنوشند از شرابی در جحیم
آنکسانند آنکه خود امیدوار
هرچه را از طاعت و عصیان حساب
پس چشند اکنون جزای ناصواب

که دمیده میشود در صور دم
بعضی اندر راه و بعضی منحرف
درهوا پس باشد آن همچون سراب
اندران باشد مقر و بازگشت
اندران یعنی هوای خوب و سرد
غیر آب گرم و بدیعنی که ریم
می نبودند از حسابی در مدار
کرده‌ایم از بندگان اندر کتاب
پس بیفزائیمتان الا عذاب

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً ٣٢ حَدَائِقَ وَ أَعْنَاباً ٣٣ وَ كَوَاعِبَ أَتْرَاباً ٣٤ وَ كَأْساً دِهَاقاً ٣٥ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا

بدرستیکه مر پرهیزکاران راست جای کامیابی باغها وانگورها ونو رآمده پستانها همسن وجامی پر نشنوند در آن

لَغْواً وَلَا كِذَّاباً ٣٦ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً ٣٧ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ

لغوی ونه تکذیب کردنی پاداشی از پروردگار تو بخششی کافی پروردگار آسمانها و زمین وآنچه درمیان آنهاست که بخشاینده است

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً ٣٨ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ

مالك نباشد از او خطاب کردن را روزیکه بایستند روح و فرشتگان صف زده سخن نگویند مگر آنکه دستوری داد مر اورا خدای

وَ قَالَ صَوَاباً ٣٩ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآباً ٤٠ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً

بخشاینده و گفت صوابی آنست روز حق پس کسیکه خواست گرفت بسوی پروردگارش بازگشتی بدرستیکه ما بیم کردیم شمارا از عقوبتی نزدیك

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً ٤١

روزیکه مینگرد مرد مار از آنچه پیش فرستاده دستش ومیگوید کافر ایکاش بودم خاك

هست مر پرهزکار آنرا مفاز	جایگاه رستگاری و احتراز
که مشاکل باهمند ایشان بسال	هم بقد و قامت وحسن و جمال
هستشان پاداش از پروردگار	برعطائی بی حساب و بی‌شمار
نیست ملك‌کس که بارحمن سخن	گوید ازخلقان درآنروز ازمحن
تاچه باشد روح آن داند خدا	هرکسی‌گوید دوی شرحی جدا
آنخدائی کاوست بخشندهٔ ثواب	گفته باشد وان‌کلامی باصواب
وان بود روزی محقق دروقوع	نیست‌شك‌دروی‌گرت باشدرجوع
ما شما را بیم کردیم از خبر	برعدابی کان بود نزدیکتر
کافرآنروز ازتزلزل واضطراب	گوید او یا لیتنی کنت تراب
باغهای پر درخت و پر عنب	دختران نار پستان بی‌تعب
جامهاشان پرشراب اندر فروغ	نشنوند اندرجنان لهو و دروغ
آنکه رب آسمانست و زمین	وانچه باشد درمیان آن واین
ایستد روح وملایك صف‌بصف	اندران روزعجیب ازهرطرف
ازشفاعت‌هم نگوید کر سخن	جزکه داده باشد اذنش ذوالمنن
وانکلام آن لااله الاالله است	قائلش واصل بمقصود ازره‌است
پس هرآن‌گیرد بسوی رب‌خویش	بازگشتن از ره طاعات پیش
روزی آنکه آدمی‌بیننده است	آنچه بفرستاده‌پیش‌او ازدودست
یعنی آنکه بودمی ایکاش‌خاك	می‌نه‌دیدم چنین هول و هلاك

سورة النّازِعاتِ سِتٌّ وَآرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَكّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالنّازِعاتِ غَرْقاً ٢ وَالنّاشِطاتِ نَشْطاً ٣ وَالسّابِحاتِ سَبْحاً ٤ فَالسّابِقاتِ سَبْقاً ٥ فَالْمُدَبِّراتِ اَمْراً ٦

بکشندگان کشیدنی متوها و بیرون‌کشندگان بیرون‌کشیدنی وشناکنندگان شناکردنی پیش‌گیرندگان پیش‌گرفتنی پس‌تدبیرکنندگان کاررا

يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ ٧ تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ ٨ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ ٩ اَبْصارُها خاشِعَةٌ ١٠ يَقُولُونَ اَئِنّا

روزیکه بزلزله درآید زلزله درآینده که‌ازپی‌آیدآنرا ازپی‌آینده دلهاست روزچنین لرزان چشمهاشان فرورفته میگویند مائیم هرآینه

لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ ١١ اَئِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً ١٢ قالُوا تِلْكَ اِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ ١٣ فَاِنَّما هِيَ

برگردیده‌شوندگان بطریق نخست آیاوقتیکه شدیم استخوانهای پوسیده گفتند اینست آنگاه بازگشتی بازیان پس‌جز این نیست که‌آن

زَجْرَةٌ واحِدَةٌ ١٤ فَاِذاهُمْ بِالسّاهِرَةِ ١٥

فریادیست واحد پس‌آنگاه ایشانند برروی زمین

حق خورد سوگند بر بکشندگان	که قوی‌ند وشدید اندر شان
غرق یعنی‌آنکه در ابدان فرو	می‌روند ازبهر نزع روح او
هستشان وفق ومدارا اندرین	ناشطات نشط این باشد یقین
رفت وآمد برصلاح اهل ارض	می‌کنند ازروی نظم‌وحکم فرض
پس باشان‌کزپی تدبیر امر	در زمین آیند بر تقدیر امر
اندران روزیکه می‌لرزد زمین	پس‌میرند اهلش ازلرزی چنین
دیدمها آیند از وحشت بهم	تا نبیند آن وقوع دمبدم
رد شویم آیا که ما فی‌الحافرة	ائذا کنا عظاماً نخره
این جواب منکران قدرتست	پس‌جزاین‌بودکه‌آن‌یك‌زجرةاست
یعنی آن افرشتگان بس شجاع	که‌کنند ارواح کفار انتزاع
هم‌بدان افرشتگان کز انبساط	روح مؤمن قبض‌سازند ازنشاط
هم بدان افرشتگانی که شنا	می‌کنند اندر زمین و درهوا
پس بهم گیرند پیشی از قرار	بهرفرمان بردن از پروردگار
هر یکیرا هست تدبیری بکار	وز مآثر ربط و تأثیری بکار
اندر آیند از پی آنرا رادفه	واندر آن‌روزند دلها واجفه
منکران بعث گویند اینچنین	زنده چون گویندشان گردیدمین
گرچنین باشد زیانکاریم ما	یعنی این باور نمی‌داریم ما
پس بوند ایشان هویدا وپدید	برزمین صاف هموار سفید

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰي ١٦ اِذْناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٧ اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى

آیاآمدترا حکایت موسی که‌نداکرداورا پروردگارش دروادی پاکیزه‌کرده‌شده‌طوی بروبسوی فرعون که‌اوزیاده‌روی‌کرددرعصیان

۱۸ فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزَكّٰى ۱۹ وَ اَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى ۲۰ فَاَرٰيهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰي ۲۱

پس بگو مر تراست میل باینکه پاك شوی وهدایت کنم بسوی پروردگارت پس بپرهیزی پس نمودش آیه بزرك

فَكَذَّبَ وَ عَصٰي ۲۲ ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى ۲۳ فَحَشَرَ فَنَادٰي ۲۴ فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى ۲۵ فَاَخَذَهُ اللّٰهُ

پس تکذیب نمود و نافرمانی کرد پس پشت گردانید میشتافت پس جمعیتی کرد پس ندا درداد پس گفت منم پروردگار شما که برتراست پس گرفت او را خدا

نَكَالَ الْاٰخِرَةِ الْاُولٰى ۲۶ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشٰى ۲۷

بعقوبت آخرت واولی بدرستیکه در آنست هر آینه عبرتی مر آنرا که میترسند

برتو آیا نامد ای فخر بشر
یا که باشد نام آن وادی طوی
پاك کردی ره نمایم من تورا
کرد پس تکذیب وعاصی شد حق
جمع کرد او لشکر وداد این ندا
زانکه پس باشد فقیر وبی نوا
نه غلامی نه سپاهی نه زری
مشتبه شد زین سخن بر احمقان
پس گرفتش حق بقهری بس قوی
وان نکال دیگرش دادند خدای

بر حدیث موسی کامل هنر
حق در آن فرمود بر موسی ندا
سوی ربت پس بترسی ازخدا
پشت پس کرد او بوی باطعن ودق
گفت من پروردگارم بر شما
از رسولش آشکار است این بها
نه لباس و نه اساس و استری
که باشد خالق موسی چنان
بر عذاب اخروی و دنیوی
تاچه باشد درخورش در آن سرای

چونکه او را خواند مر پروردگار
روسوی فرعون بگذشته زحد
پس نمود آن موسی ازوحیی که بود
سعی بر ابطال اوکرد از ستیز
موسی ار هم خالقی از غیر من
که بسی باشد برهنه و گرسنه
من غلامانم بسی ذی ثروتند
در تصور نامد ایشارا کجا
بد نکال اولش که گشت غرق
هست پندی و اعتباری اندراین

خود بوادی مقدس در دو بار
گوکه داری رغبت آیا هیچ خود
آیة کبری بفرعون عنود
یا زترس اژدها شد در گریز
باشدش من بهترم راو بی سخن
بر رسالت آمد است او یکتنه
صاحب قصر و سرا و دولتند
کاکه برسد ز اژدها نبود خدا
اندران رود سیه یا تا بفرق
آنکه را ترسد زحق وزیوم دین

ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا اَمِ السَّمَاۤءُ بَنٰيهَا ۲۸ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰيهَا ۲۹ وَ اَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ اَخْرَجَ ضُحٰيهَا

آیا شما سخت ترید در خلقت یا آسمان که بنا کرد آنرا بلند گردانید سقفش را پس راست کرد و تاریك گردانید شبش را و ظاهر ساخت روزش را

۳۰ وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰيهَا ۳۱ اَخْرَجَ مِنْهَا مَاۤءَهَا وَ مَرْعٰيهَا ۳۲ وَ الْجِبَالَ اَرْسٰيهَا ۳۳ مَتَاعًا لَكُمْ

و زمین را بعد از آن گسترانید پدید آورد از آن آبش را و چراگاهش را و کوهها استوار گردانید شان مایه تعیش برای شما

وَ لِاَنْعَامِكُمْ ۳۴ فَاِذَا جَاۤءَتِ الطَّاۤمَّةُ الْكُبْرٰي ۳۵ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَاسَعٰى ۳۶ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ

وچهارپایان شما پس چون آمد بلای مستولی بزرك روزیکه یاد آورد انسان آنچه کوشید و ظاهر گردانیده شد دوزخ

لِمَنْ يَرٰي ۳۷ فَاَمَّا مَنْ طَغٰى ۳۸ وَ اٰثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۳۹ فَاِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوٰى ۴۰ وَ اَمَّا مَنْ

برای کسیکه ببیند پس اما آنکه زیاده روی کرد در عصیان و برگزید زندگانی دنیارا پس بدرستیکه دوزخ و جایگاه واما آنکه

خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰي ۴۱ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ۴۲ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

بیم داشت از مقام پروردگارش و منع کرد نفس را از خواهش پس بدرستیکه بهشت باشد جایگاهش میپرسند ترا از قیامت

اَيَّانَ مُرْسٰيهَا ۴۲ فِيمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيهَا ۴۴ اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰيهَا ۴۵ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰيهَا

کی باشد قرارگاهش در چیستی تو از یاد کردن آن بسوی پروردگارتست انتهای آن جز این نیست که تو بیم کننده کسی را که میترسد از آن

كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا عَشِيَّةً اَوْ ضُحٰيهَا

گویا که ایشان روزیکه ببینند آنرا درنك نکرده اند مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی

سخت تر در خلقتید آیا شما
مربنا کرد آسمارا چونکه خواست
واین زمین را آفرید ازحد این
کوهها را ساخت محکم واستوار
طآمه یعنی دواهی بزرك
مرکسیرا دوزخ آید آشکار
پس بود دوزخ مراورا جایگاه
پس بود جنت ورا آرامگاه
درچه چیزی توزذکر آن ساس
هرکرا ترسد ازآن روزمهول
کافران یعنی کنند اینسان گمان

ایگروه منکران یا این سما
سقف آن برداشت واینسان کرد راست
منبسط کرد و بگسترد این چنین
بهره ور گردید تا زان بیشمار
وان قیامت باشد وروزی سترك
کو بود ازاهل رؤیت درشمار
وانکه او ترسیده باشد راشاه
بهر او هرسعی هست از اله
برتو دخلی نیست آنرا درشناس
پس توکن انداز ایشان ایرسول
چون قیامت را ببینند ازعیان

چونکه دانید آسمان خلق خداست
کرد مر تاریکی لیلش فزون
هم برون آورد ازآن آب وعیون
هم خورند انعامتان خشك وخوید
روزی آنکه یاد آرد آدمی
پس مرآن کز حد گذشته باشد آن
زایستادن نزد آن پروردگار
ازتو پرسند ایرسول ازرستخیز
باشد آن را نزد ربت منتها
میکردند اندران گویا درنك
که نکردستند در دنیا درنك

پس چرا قادر نه برعود شماست
نور خورشیدش هم آورد اوبرون
هم چراگاه وگیاه ازحد فزون
پس چوآید طامة الکبری پدید
کرده آنچ اندیك وبدسعی اوهمی
برگزیده است اوحیوة این جهان
نهی کرده ازهوایش نفس خوار
تا کی است آنوقت وموقع درتمیز
نیست جزاین منذری تو ازخدا
جزشبی چون بنگرند آن روز تنك
جزشبی یا چاشتگاهی کور ولنك

سُورَةَ عَبَسَ اِثْنَتانَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلّٰى ١ اَنْ جٰاءَهُ الْاَعْمٰى ٢ وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى ٣ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى ٤

روی ترش نمود واعراض کرد که آمد اورا کور وچه چیز داناکرد ترا باشد که پاك شود یا پند گیرد پس نفع دهد اورا پند

اَمّٰا مَنِ اسْتَغْنٰى ٥ فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى ٦ وَ مٰا عَلَيْكَ اَلّٰا يَزَّكّٰى ٧ وَ اَمّٰا مَنْ جٰاءَكَ يَسْعٰى ٨ وَ هُوَ

اماکسیکه توانگر شد پس تومراورا متوجه میشوی وبیست برتو که پاك شود و اماکسیکه آمد تراکه میکوشید واو

يَخْشٰى ٩ فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰى ١٠ كَلّٰا اِنَّهٰا تَذْكِرَةٌ ١١ فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ ١٢

میترسید پس تو ازاوفارغ میباشی همچنین است بدرستیکه آن پندیست پس آنکه خواهد پند گیرد

بود عبدالله مکتوم او ضریر
اندر آرد تا مگر در دینشان
روترش کرد آن رسول نیکخو
زابن مکتومت چه چیز آگاه کرد
لیك آن کومال داراست این چنین
نیست برتو زونجز وزرو وبال
ازخدا ترسان بود یا ترسد او
حاصل آنکه ازتو این محمود نیست
شد روان ازدیده هایش جوی آب
تا عبدالله رسید او با نیاز
معجز باش ازتولی وز عبوس

زد پیغمبر شد آن مکفوف پیر
داشت نحوی ازپی آئینشان
هم بگردانید زان مکفوف رو
شاید اوزآثام گردد پاك و فرد
بی نیازی میکند زایمان ودین
چون مراو پاکیزه کی باشد محال
که درآید برسر و افتد برو
زین تصدی وین تلهی سود نیست
ور پی اعمی دوید اندر شتاب
برد سوی مسجدش سلطان راز
کن مدارا و تلطف با نفوس
هرکه خواهد پس نماید حفظ آن

اندران وقتی که بود آن ممتحن
کرد عبدالله زپیغمبر سؤال
آمد این آیت چواعمی آمد او
پند یا گیرد ز قول ارجمند
پس تو بروی میکنی زاقبال رو
وانکه اما نزتواسد با شتاب
پس توازوی میشوی مشغول باز
جبرئیل این آیه میخواند ورسول
آنچنانکه هردم افتادی بسر
مهردای خود بزیر او فکند
هست آیتهای قرآن جمله پند
تا فراموشش نگردد یکزمان

ناصنادید قریش اندر سخن
بیخبر کاین نیست هنگام مقال
روترش فرمود وگردانید رو
نفع پس میدهد اوراوعظ وپند
بسکه داری جهد بر ایمان او
ازپی تعلیم احکام و کتاب
روکنی ازوی براز ارباب مجاز
رنك او تغییر میکرد ازقبول
روی او میخورد بردیوار و در
داشتش زان پس عزیز وارجمند
منبسط گشتن بر او باشد پسند

فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ١٣ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ١٤ بِاَيْدِي سَفَرَةٍ ١٥ كِرٰامٍ بَرَرَةٍ ١٦ قُتِلَ الْاِنْسٰانُ مٰا اَكْفَرَهُ ١٧

درصحیفهای گرامی داشته شده برداشت کرده شده پاکیزه گردانیده بدستهای کاتبان شریفان نکوکاران کشته باد انسان چه کافر یست او

١٧ مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ١٨ مِنْ نُطْفَةٍ ١٩ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ٢٠ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ٢١ ثُمَّ اَمَاتَهُ فَاَقْبَرَهُ ٢٢

از چه چیز آفرید او را از نطفه آفریدش پس اندازه مقرر داشت او را پس راه آسان گردانید آنرا پس میرانید او را پس فرمود که در گورجای دهید او را

ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهُ ٢٣ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ ٢٤ فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ ٢٥ اَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ

پس چون خواهد زنده گرداندش نه چنین است حاشا یاورده هنوز آنچه فرمود پس باید که بنگرد انسان سوی خوردنش بدرستیکه ما ریختیم آبرا

صَبًّا ٢٦ ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا ٢٧ فَاَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ٢٨ وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا ٢٩ وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا ٣٠ وَ

ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در آن دانه و انگور را و اسفست و زیتون و درخت خرما و

حَدَائِقَ غُلْبًا ٣١ وَ فَاكِهَةً وَ اَبًّا ٣٢ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِاَنْعَامِكُمْ ٣٣

باغهای پر درخت و میوه و چرا گاه مایه عیش برای شما و از برای چهارپایان شما

در صحف قرآن همه ثبت است و ضبط	پس گرامی نزد حق از وجه ربط	یافته رفعت بهفتم آسمان	یا بلند از قدر و پاکیزه بیان
از شوائب و ز نقایص و ز خطا	پاک و هم از شبههٔ اهل هوا	شد نوشته جمله آیات کلام	خود بدست آن سفیران کرام
وان بزرگان نکوکار از قبول	قصد از آن باشد اصحاب رسول	دور باد از رحمت آن کافر نهاد	تا چه بسیار است کفرش هم زیاد
آفریده از چه چیز او را خدای	از اندکی آب منی از ابتدای	ساخت پس اعضای او را در شکم	راه بیرون گشتن آسان کرد هم
پس بمیراند او را گر دام	تا بخاک اندر بپوشاندش همرو	پس در آن وقتی که دارد اقتضای	سازد او را زنده چون خواهد خدا
امر حق را آدمی حقا هنوز	خود بجا ناورده اندر سیروز	پس باید تا کند آدم نظر	بر طعامش تا چه شد حادث دگر
ننگرد باید که ما چون آب را	ریختیم اندر هرجا ز اقتضا	ارض را پس بر نبات اشکافتیم	بهر قوت آن مقتضی چون یافتیم
پس برویاندیم دوانه و عنب	قصب و زیتون نخل خرما برسبب	باغهای پر ز اشجار سطبر	میوه‌های خشک و ترزان آب و ابر
یا چراگاهست آب اندر کلام	یا که میوهٔ خشک گشته در مقام	اینست برخورداری از بهر شما	هم ز بهر چارپایان قوتها

فَاِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ٣٤ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ ٣٥ وَ اُمِّهِ وَاَبِيهِ ٣٦ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ٣٧ لِكُلِّ امْرِئٍ

پس چون آید فریاد کوش کر کننده روزیکه گریزد مرد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش هر مردیرا

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ٣٨ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ٣٩ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ٤٠ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

از ایشان روزی چنین کاریست که مشغول دارد او را رویهائیست روز چنین درخشان خندان و فرحناک و رویهائیست روز چنین بر آنهاست

غَبَرَةٌ ٤١ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ٤٢ اُولٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

گرد کدورت فرو گیرد آنها را تیرگی آن گروه ایشان آنهائیکه کافران بدکارند

پس چو آمد صاخة یعنی بلند	صیحهٔ کانرا خلایق بشنوند	روزی آنکه مرد بگریزد بسر	از برادر هم ز مادر و ز پدر
وز زن خودکش مصاحب بود و یار	هم ز فرزندان ز هول و اضطرار	زاهل حشر آن روز هر کس را عیان	هست کاری که بود مشغول آن
یکسر است و اندر آن صد محشری	می نپردازد بشغل دیگری	رویها باشند آن روز از لقا	روشن و رخشنده چون خور در سما
خرم و خندان و مستبشر همه	فارغ از اندوه و دور از واهمه	رویها باشند هم کز خیرگی	نشسته بر آنها غبار تیرگی
بر سیاهی گیرد آنها را فرو	چون شوند ایشان بدوزخ روبرو	آن گروه تیره رو اندر جهان	کیستند آن کافران و فاجران
	جمع کرده کفر خود را با فجور	بارالها آن تو از ما دار دور	•

سورةُ التَّكْوِيرِ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۲ وَ اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۳ وَ اِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ٤ وَ اِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

آنگاه که آفتاب درهم پیچیده شود وآنگاه که ستارها فرو ریزند وآنگاه که کوهها روان شوند وآنگاه که شتران آبستن بار نهند

٥ وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ٦ وَ اِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۷ وَ اِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۸ وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ

وآنگاه که وحوش حشر کرده شوند وآنگاه که دریاها پر کرده شوند وآنگاه که نفسها جفت کرده شوند وآنگاه دختران در گور کرده

سُئِلَتْ ۹ بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۱۰ وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۱۱ وَ اِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۱۲ وَ اِذَا الْجَحِيمُ

پرسیده شوند که بچه گناه کشته شدند وآنگاه که نامها گشوده شوند وآنگاه که آسمان کنده شود وآنگاه که دوزخ

سُعِّرَتْ ۱۳ وَ اِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ ۱٤ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ ۱٥

افروخته شود وآنگاه که بهشت نزدیك کرده شود داند هر نفسی آنچه را حاضر ساخته

چون شود پیچیده درهم آفتاب
ناقه های حمل می برداشته
جمع کرده جمله یکجا می‌شوند
نفسها را آنرمان سازند جفت
می‌شود پرسیده آندم در حضور
که توان مؤوده را بی گناه

تیره گردد عالم پر انقلاب
می‌شوند آنکه فرو نگذاشته
هر وحوشیکه پراکنده بوند
با عملهائیکه بودش در نهفت
دختران را که شده زنده بگور
زنده اندر گور کردی از چه راه
وان بود دور از خصال آدمی

تیره گردند و سیاه استارگان
یا معطل گردد از بارش دگر
بحرها آنگاه گردد جمله پر
یا بر انگیزند با امثال او
بر کدامین جرم کاو کشته شده
من پناه از هر بدی خویم برب
خصلت دیو ودداست آن خودهمی

کوهها گردد زجای خود روان
ابرها کابست باشد پر مطر
اندران بی آب می‌ماند نه در
سهمارا گر بود بد ور نکو
وانکه اورا کشته مسئول آمده
خاصه زان کاید حق اذوی درغضب

مناجات

گر توخواهی آدمی‌را درکشی
وان نباشد ای منت بی نسب
حق نپرسد روکه ای بدبخت کور
آسمان برکنده آندم راه اوست
می‌شود نزدیك واندم که بهشت

ای خدا زاعمال دیو دل سیاه
باب دانش را بر ویش بند کنی
بس پناه ازآن نسب گیرم برب
ارچه کردی زنده دختررا بگور
برکشند آسمان کاره بدنوح پوست
بر هر آن صافی‌دل روشن سرشت

بر جناب خود صفی را ده پناه
بل زدیو اوراکنی بدبخت‌تر
مار و افعی بچهٔ خود کی کشد
جلگی پیچیده گردد نامه ها
دوزخ آساعت شود افروخته
می بداند نفس هرکس از شر

هم زمار و اژدها دل سخت تر
اینقدر آرد ز دانائی رشد
از عملها اندران هنگامه ها
هم زاهل شرك وظلم اندوخته
آنچه حاضر کرده‌است از خیر و شر

فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۱٦ اَلْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۱۷ وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ ۱۸ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ ۱۹ اِنَّهُ لَقَوْلُ

پس سوگند یاد میکنم بس روندگان سیر کننده پنهان شونده‌ها وشب چون پشت کند وصبح چون پدید آید که آن هر آینه

رَسُولٍ كَرِيمٍ ۲۰ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ۲۱ مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِينٍ ۲۲ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ

سخن فرستاده‌ایست گرامی صاحب توانائی نزد خداوند عرش با منزلت فرمان برده پس امینست ونیست صاحب شما دیوانه

۲۳ وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِينِ ۲٤ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ۲٥ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

وبتحقیق دیده او را در افق روشن ونیست او در غیب بخیل ونباشد سخن شیطان رانده شده

۲٦ فَاَيْنَ تَذْهَبُونَ ۲۷ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۲۸ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَسْتَقِيمَ ۲۹ وَ مَا

پس کجا میروند نیست آن مگر پندی مر جهانیان را مر آن کس را خواست از شما که مستقیم شود و

تَشَآؤُنَ اِلآّ اَنْ يَشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

نخواهید مگر آنکه خواهد خداکه پروردگار عالمیاست

پس خورم سوگند راستارگان
هم بشب سوگندکان آید حویش
که بود قرآن کلامی دلپسند
جبرئیل آورده یعنی این کلام
دید مرجبریل را وین ابیناست
رمز معنی تا بیاموزد مکس
مرکجا پس می روید آیا شما
مرکسیرا کاستقامت خواهد او
کاو بود پروردگار عالمین

آن رجوع آورده‌گان بر آسمان
میکند تارك عالم را بخویش
قول بفرستادهٔ بس ارجمند
بررسول ازجانب رب الانام
درکنار آسمان که روشن است
وحی علام الغیوب ایست و بس
می‌کنید اعراض زین یعنی چرا
مرچنین کی بردکس زین مشك مو
هرکرا او نخواهد آید سوی دین

باز دیگر میکند آنها اباب
هم صبح آنگاه که چون دم رسد
بس توانا عند ذی العرش مکین
نیست مجنون صاحب و یار شما
نیست پیمبر بخلق حق بخل
هم نه قرآن قول دیو رانده‌است
نیست قرآن عالمین راجز که پند
می‌نخواهید استقامت را شما
ما نکه او خواهد این امری حتمی است

بعد پنهان بور آفتاب
عالم و آفاق را روشن کند
هم مطاع اندر ملایك هم امین
آنچنانکه هست پندار شما
زانچه بروی شد نهان وحی جلیل
که براو از استراقی خوانده‌است
جز شرافت با رسول ارجمند
جزکه آنرا از شما خواهد خدا
سر خلق از غیر خالق مخفی است

سورة الْاِنْفِطَارْ تِسْعَ عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ ٢ وَ اِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ٣ وَ اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ٤ وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ

آنگاه که آسمان بشکافد وآنگاه که ستارها فروریزانیده شود وآنگاه که دریاها راه بهم داده شود وآنگاه که بر هاز بر وزبر کرده شود

٥ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ اَخَّرَتْ ٦ يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ٧ اَلَّذِي خَلَقَكَ

وآنهر نفسی آنچه را پیش فرستاده و باز پس داشت ای انسان چه چیز غره کرد ترا به پروردگارت که کریم است آنکه آفرید ترا

فَسَوّٰيكَ فَعَدَلَكَ ٨ فِي اَيِّ صُورَةٍ مَا شَآءَ رَكَّبَكَ ٩ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ١٠ وَ اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ

پس تمام اجزا کرد ابدن ترا پس اندام دادت در هر صورتی که خواست بهم آوردت نه چنان است بلکه تکذیب مینمایید جزا را وبدرستیکه شماست نگهبانان

١١ كِرَامًا كَاتِبِينَ ١٢ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ١٣

گرامیان نویسندگان میدانند آنچه را که میکنید

آنزمان که اشکافته گردد فلك
هرکسی داند چه بفرستاده پیش
آنخدائی کافریدت از عدم
صورت و اعضا وترکیبت تمام
ازغرور خویش پس باز ایستید
مرشما را از ملایك حافظین
میدانند آنچه را که میکنید

می بریزند این کواکب یکیك
وانچه ازپس هشته اند یاکه بیش
راست پس فرمودت ازتقدیر هم
معتدل آراست از تنظیم تام
گر ز اصل خویش غافل نیستید
درعمل هست ازکراماً کاتبین
نیك وبد را می‌نویسند از پدید

وازمان که بحرها گردد روان
پس خطاب آید که ای آدم چه چیز
ساخت اعضایت همه عدل ونکو
گرکنی درخلقت خود یکنظر
آن باشد کایستید ازکبر هین
آن بزرگانی که بنویسنده‌اند
دربهشت ابرار اندر نعمتند

گورها زیر و زبر گردد عیان
غره بر رب کریمت کرده نیز
در هر آن صورت که خود میخواست او
می‌شناسی داده‌های دادگر
بل بود تکذیبتان بر یوم دین
نامهٔ اعمالتان از چون و چند
فاجران در دوزخ اندر محنتند

اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ١٤ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ١٥ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ١٦ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ

بدرستیکه نیکوکارانند در نعیم وبدرستیکه بدکارانند در دوزخ درآیند در آن روز جزا وباشند آنها از آن غائبان

١٧ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٨ ثُمَّ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا يَوْمُ الدِّينِ ١٩ يَوْمَ لٰا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ

وچه‌چیزداناکردترا که‌چیست‌روزجزا پس چه‌چیزداناکردترا که‌چیست‌روزجزا روزیکه مالك‌ناشند نفسی برای نفسی

شَيْئًا وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ

چیزیرا وفرمان روزی چنین مرخدار است

یوم دین در دوزخ آیندازیقین باشد آنروزیکه نفسی مالك او	بستند از دوزخ ایشان غائبین بست برنفسی بچیزی یك سو حکم وفرمان مرخدارا هست پس	تو چه دانی چیست تاروزحساب تا رساند نفع وسارد دفع ضر برعذاب وعفو در آنروز و بس	چیست پس‌روزحساب‌ای ذولباب هرکسی یابد ز کشت خویش بر

سورة الْمُطَفِّفِينَ سِتٌّ وَ ثَلٰثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ٢ اَلَّذِينَ اِذَا اكْتٰالُوا عَلَى النّٰاسِ يَسْتَوْفُونَ ٣ وَ اِذٰا كٰالُوهُمْ اَوْوَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ

وای برکم‌کنندگان‌درکیل آنانکه‌چون‌به‌پیمایند بر مردمان تمام‌گیرند وچون‌بکیل‌دهندآنهارا یاوزن‌دهندایشانراکم‌کنند

٤ اَلٰا يَظُنُّ اُولٰئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ٦ يَوْمَ يَقُومُ النّٰاسُ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ ٧ كَلّٰا اِنَّ

آیا گمان نمی‌برند ایشان که‌ایشان برانگیخته‌شوندگانند برای‌روزی بزرگ روزیکه‌ایستاده‌شوندمردمان برای پروردگار عالمیان نه‌چنین‌است بدرستیکه

كِتٰابَ الْفُجّٰارِ لَفِي سِجِّينٍ ٨ وَ مٰا اَدْرٰيكَ مٰا سِجِّينٌ ٩ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ ١٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١١

نامه بدکاران هرآینه در سجین‌است وچه‌چیزداناکردترا که‌چیست سجین نامه‌ایست رقم‌کرده‌شده وای‌روزچنین مرتکذیب‌کنندگان را

اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ١٢ وَ مٰا يُكَذِّبُ بِهِ اِلّٰا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيمٍ ١٣ اِذٰا تُتْلٰى عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا

آنانکه تکذیب‌کنند روز جزارا وتکذیب‌نکندآنرا مگرهرتعدی‌کننده گناهکار چون‌خوانده شود براو آیتهای ما

قٰالَ اَسٰاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٤ كَلّٰا بَلْ رٰانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ ١٥ كَلّٰا اِنَّهُمْ عَنْ

گوید افسانهای پیشینان‌است حقا بلکه زنك شد بر دلهاشان آنچه هستندکه کسب میکنند حقا که ایشان از

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ١٦

پروردگارشان روزچنین هرآینه‌درحجاب‌شدگانند

ویل برکاهندگان وزن وکیل	که زحق وعدل ایشانراست‌میل	چونکه بستانند ایشان از انام	می‌ستانند ازبرای خود تمام

چونکه پیمایند بهر مردمان
گفتی ای مردم بپیمایند کم
این بیندارند هیچ آیا ز هوش
جمله برپا ایستند این مردمان
هست در سجین کتاب کافران
مرمکذب راست ویل آنروز بد
چون براو خوانده شود آیات ما
آنچه کردند اکتساب السیئات

یا که سنجند آنست بر مردم زیان
ورن وکیل خویش کاین باشد ستم
بیش ستانند گان کم فروش
بهر حکم آفریننده جهان
توچه دانی چیست سجین از نشان
آنکه تکذیب او بوم دین کند
گوید این باشد زپیش افسانه‌ها
قلبشان بگرفت ران زنك ارجهات
زانکه محجوبند در یوم الحساب

مرتضی ؑ میرفت در بازارها
کم دهید از مالتان کاهد یقین
که برانگیزنده گردند آنگروه
حق بود حقا هرآنچه میشود
آن کتابی هست بنوشته شده
نیکند تکذیب آنرا خود دریم
اینچنین بود که گوید از ذنوب
باید ایشان ایستند البته بار
ازثواب رب خویش اندر حجاب

تا شود واقف زکیل و کارها
برشما افزون بود نقصان این
درچنان روز بزرك پر سطوه
ثبت اندر نامه‌ها از نیك وبد
هیچ دروی نام چیزی نامده
جزهرآن بگذشته ازحدی اثیم
زنگشان بل گشته غالب برقلوب
از فجور وکفر گیرند احتراز

ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ١٧ ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ١٨ كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ

پس بدرستیکه ایشان درآیندگانند دردوزخ پس گفته شود این است که بودید آنرا تکذیب میکردید حقا بدرستیکه نامه نیکوکاران هرآینه در

لَفِي عِلِّيِّينَ ١٩ وَمَا اَدْرٰيكَ مَا عِلِّيُّونَ ٢٠ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ٢١ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ٢٢ اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي

علیین است وچه چیز دانا کرد ترا که چیست علیین نامه ایست رقم کرده شده که گواه میشوند آنرا مقربان بدرستیکه نیکوکاراند

نَعِيمٍ ٢٣ عَلَى الْاَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ٢٤ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ٢٥ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ

هرآینه درنعیم برسریرها نظاره میکنند می یابی درروهایشان تازگی بهشت آشامانیده میشوند از صاف شراب مهر شده

٢٦ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ٢٧ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ٢٨ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ٢٩

که مهر پذیرش مشك است ودرآن پس باید رغبت کنند رغبت کنندگان ومزاجش از تسنیم است چشمه ایست که می آشامند از آن نزدیك کردگان

پس بدوزخ اندرآیند آنکسان
نامهٔ ابرار هم حقا که هست
میشوند افرشتگان حاضر بدان
بنگرند ایشان برآنچه شادمان
می بنوشند ازشراب بی‌رغش
هرکند اوترك خمر اندرجهان

پس بایشان گفته گردد آنزمان
درعلیین اعلا نی پست
که مقرب گشتگانند از نشان
میشوند از دیدنش اندر جنان
کاوست مختوم ازختام مشك خوش
حق چشاند ازرحیقش درجنان
چشمه تسنیم کاندر انتساب

این عذابی باشد آنکه خود شما
توچه دانی آنکه علیون کجاست
جمله ابرار در نزد ذوالکرم
میشناسی خود تو در آن روبها
باید اندراین شراب واین شئون
آن شراب خالص اندر امتزاج
اهل قرب از آن همی نوشند آب

بودتان تکذیب ازآن اندر ملا
نامهٔ مرقوم روشن کز خداست
برارائك در بهشت پر نعم
تازگیهای نعیم جانفزا
رغبت رغبت کنان باشد فزون
باشد از تسنیم خود اورامزاج

اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ٣٠ وَاِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ٣١ وَاِذَا

بدرستیکه آنانکه گناهکار شدند هستند از آنانکه ایمان آوردند میخندند وچون گذرند بایشان اشاره میکنند بچشم وابرو وچون

انْقَلَبُوا اِلٰى اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ٣٢ وَاِذَا رَاَوْهُمْ قَالُوا اِنَّ هٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ٣٣ وَمَا اُرْسِلُوا

برگردند سوی کسانشان برگردند شادی کنان وچون ببینند ایشانرا گویند بدرستیکه اینان هرآینه گمراهانند ونفرستاده شده

عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ٣٤ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ٣٥ عَلَى الْاَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ٣٦ هَلْ

برایشان نگهبانان پس آنروز آنانکه گرویدند از کافران میخندند برسریرها نظاره میکنند آیا

ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

جزا داده شدند کافران آنچه بودند که میکردند

آنکسانکه نامهای خود سیاه
بازچون گردند سوی اهل خود
وانگهی که نی فرستاده شدند
قول کفار است یا این درمقال
درقیامت چون رسد هنگام آن

کرده‌اند ازشرک وعصیان وگناه
بار میگردند شاد ار جهل خود
بهر ایشان س نگهبانان چند
که بود قوم محمد در ضلال
مؤمنان خندند پس برکافران
کافران آیا جزا داده شدند

برگروه مؤمنین اندر سرور
مؤمنانرا کافران بینند چون
تا که باشند آنگروه دین‌پناه
بهر ایشان نی فرستاده شده
سوی ایشان بنگرند از تختگاه
بر هرآنچه بودشان کردار چند

می‌بخندند ازره غمز و غرور
می‌نگویند این گره ضالون
برضلالت یا هدایتشان گواه
س نگهبانی ز رای فاسده
در جهنم واندران دود سیاه

سورة الاِنْشِقٰاقِ خَمْسَ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا السَّمٰاءُ انْشَقَّتْ ١ وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ ٢ وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ ٣ وَ اَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَتَخَلَّتْ

آنگاه که آسمان شکافته شود | وانقیاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد و آنگاه که زمین کشیده شود | و بیرون آید آنچه در آن است و خالی شود

٤ وَ اَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَحُقَّتْ ٥ يٰا اَيُّهَا الْاِنْسٰانُ اِنَّكَ كٰادِحٌ اِلٰى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاٰقِيهِ ٦ فَاَمّٰا مَنْ

و انقیاد نماید مر پروردگارش را و سزاوار شد ای انسان بدرستیکه تو کوشنده بسوی پروردگارت کوشیدنی پس ملاقات نماینده او را پس آنکه

اُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ ٧ فَسَوْفَ يُحٰاسَبُ حِسٰاباً يَسِيراً ٨ وَ يَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهِ مَسْرُوراً ٩ وَ اَمّٰا مَنْ

داده شد نامهٔ او بدست راستش | پس بزودی حساب کرده شود حسابی آسان | و برگردد بسوی کسانش شادمان | و اما آنکه

اُوتِيَ كِتٰابَهُ وَرٰاءَ ظَهْرِهِ ١٠ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً ١١ وَ يَصْلٰى سَعِيراً ١٢ اِنَّهُ كٰانَ فِي اَهْلِهِ

داده شود نامه‌اش از پس پشتش | پس بزودی بخواند هلاک را | و در آید در آتش سوزان | بدرستیکه او بود در کسانش

مَسْرُوراً ١٣ اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُورَ ١٤ بَلٰى اِنَّ رَبَّهُ كٰانَ بِهِ بَصِيراً ١٥

شادمان | بدرستیکه او پنداشت که هرگز باز نگردد | آری بدرستیکه پروردگارش باشد او بینا

چونکه شق گردد سموات بلند
وانزمان که ارض بکشیده شود
می برد فرمان بدون خودسری
پس تو برپاداش فعل خودرسی
زود پس کرده شود اورا حساب
وانکه داده میشود اوراکتاب
اندر آید درسعیر ونار و دود
برگمانش که نخواهد گشت باز

برزمین افرشتگان نازل شوند
افکند بیرون در او آنچه بود
از خدا وزیبدش فرمان بری
در ملاقاتش بروز بیکسی
آن حسابی سهل وخالی ز اضطراب
ازپس پشتش بهنگام حساب
چون در اهلش درجهان مسرور بود
بر خدا از عالم طبع و مجاز

بشنود فرمان آن پروردگار
مشود خالی زاموات وکنور
ایها الانسان توئی درسعی و کار
پس هرانکاید ورا از دست راست
باز گردد سوی اهلش باسرور
زود پس خواهد هلاک خود در آن
شادمان یعنی بملك ومال خویش
رب او آری بود بروی بصیر

وین سزاوار است اورا در مدار
بدهد اسرار نهان خود بروز
تا رسی با رنج بر پروردگار
نامهٔ اعمال اوکان بر سزاست
شاید آن باشند حوران درقصور
واثبوراً گوید از حالی چنان
غافل از آن کاید این روزش بپیش
واخواهد هشت او را ناگزیر

فَلاٰ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ١٦ وَاللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ ١٧ وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ ١٨ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ١٩

پس سوگند یاد میکنم بشفق | وشب و آنچه را جمع اورد | وماه چون تمام شود | که هر اینه ارتکاب نمائید حالتی مطابق از حالتی مطابق

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ١١ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ١٢ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ

پس چیست ایشانرا که ایمان نمی‌آورند وچون خوانده شود برایشان قرآن سجده نمیکنند بلکه آنانکه کافر شدند تکذیب مینمایند

١٣ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ١٤ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ١٥ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وخدا داناتر است بآنچه پنهان میدارند در دل پس مژده ده ایشان را بعذابی پردرد لیکن آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

مر ایشان راست پاداشی بدون منت

پس خورم سوگند ما با رشفق
آنچه بد در روز یعنی منتشر
مرتنک گردید یعنی میرسید
یا که باشد اختلاف حالها
چیست ایشانرا پس آنکه نگروند
ملکند از کافری تکذیب این
پس بشارت ده برایشان ازهلاک

بعد مغرب سرخی است آن برافق
شب بجویش آنرا بپوشد مستتر
بعد حالی حال دیگر را پدید
چون غنا وفقر یا خوف ورجا
سجده نارند از که قرآن بشنوند
اوست داناتر بمایوعون یقین
در عذاب و انتقام دردناک
اجرشان ناکاسته باشد تمام

هم بشب سوگند وانچه میکند
هم قسم بر ماه چون گردد تمام
حالها باید بیابی در بطر
یا خطاست آن باحمد که کدار
خاشع اعمی میکردند ازمقام
آنچه یعنی در وعای دل نگاه
وانکه آورده است ایمان برخدا
یا بدون منت از رب الانام

جمع تاریکی وهم پوشد بجود
مستوی وکامل آید در مقام
وان مطابق حالکی با یکدگر
کن بمعراج ازطبقها در شعار
چون برایشان خوانده گردد اینکلام
ازحسد وزکفر دارند وگناه
کرده اعمال نکو دور ازریا

سُورَةِ الْبُرُوجِ اِثْنَتَانِ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ٢ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ٣ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ٤ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ٥ اَلنَّارِ

بآسمان صاحب برجها وروز وعده کرده شده وشاهد ومشهود کشته شدند اصحاب شکافها در زمین ان آتش

ذَاتِ الْوَقُودِ ٦ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ٧ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ٨ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ

صاحب مایه برافروختگی هنگامیکه ایشان بودند بر آنها نشستگان وایشان بودند بر آنچه میکردند بمؤمنان حاضران ودشمن نداشتند از ایشان

إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ٩ اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

جز آنکه ایمان آوردند بخدای غالب ستوده آنکه مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین وخداست بر همه چیز

شَهِيدٌ ١٠ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ١١

شاهد بدرستیکه آنانکه مبتلا بعقوبت کردند مردان با ایمان وزنان با ایمان را پس بازگشت نکردند پس مرایشان راست عذاب دوزخ ومر ایشان راست عذاب سوزنده

والسماء ذات البروج اعنی قسم
وانکه حاضر میشود اندرکجا
کشته گشتند اهل اخدود ازیقین

برشما کور است ده برج ودو هم
وانکه حاضر کرده گردد ازجزا
صاحبان حفره ها اندر زمین

هم قسم بریوم موعودیکه آن
خلق یا مشهود و شاهد احمداست
اهل آتشها که بود آن نارها

خود قیامت باشد ازحکم وشان
هم شهود خلق درآن مشهداست
صاحب هرچه فروزد نار را

آزمان گشتند ملعون که قعود ‖ بودشان نزدیك حفره از جحود ‖ تا دراندازند آن مردم بنار ‖ هرکرا مؤمن بد او بر کردگار
وانکسان برمؤمنین اندر عود ‖ هرچه را کردند بودندی شهود ‖ ی بدادندی گواهی نزد شاه ‖ دستهاشان هم بفعل آید گواه
عیب و انکاری نکردند ازکیان ‖ آنجماعت بر گروه مؤمنان ‖ جز که بود ایمانشان افزوده هم ‖ برخدای غالب استوده هم
آنخداوندیکه بروی ثابت است ‖ شاهی ارض وسما وفوق وپست ‖ هم بهر چیزی گواهست آنخدا ‖ ازفعال بندگان درهرکجا
آنکه افکندند درفتنه و عذاب ‖ مرد وزن را زاهل ایمان وثواب ‖ پس سوی حق نگشتند ایچ باز ‖ پس مرایشانراست دردوزخ نیاز
آتش سوزان برایشان درخوراست ‖ وان بجز دوزخ عذاب دیگر است ‖ اهل دوزخ یعنی اشکنجه شوند ‖ مردم از اشکنجهٔ رنجه شوند

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ

بدرستیکه آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته مرایشانراست بهشتهائی که میرود از زیرانها نهرها اینست کامیابی بزرگ

١٢ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ١٣ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ ١٤ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ١٥ ذُو الْعَرْشِ

بدرستیکه گرفتن پروردگار تو هرآینه سخت است بدرستیکه او اوست که هستی میآرد و اعاده میکند و اوست آمرزنده دوست دارنده صاحب عرش

الْمَجِيدُ ١٦ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ١٧ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ١٨ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ ١٩ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بزرگوار کننده مر آنچه خواهد آیا آمد ترا حکایت لشکرهای فرعون وثمود بلکه آنانکه کافر شدند

فِي تَكْذِيبٍ ٢٠ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ٢١ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ٢٢ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

در تکذیب بودن وخدا از ورا ایشان احاطه کننده است بلکه آن قرآنیست شریف درلوحی نگهداشته شده

وانکسان کاوردهاند ایمان بحق ‖ کارهای نیك کردند از سبق ‖ بوستانها هستشان کز زیر آن ‖ جویها باشد نهر جاب روان
رستگاری بزرگ اینست وبس ‖ گرخدا خواهد زفضل خودبکس ‖ هست بس بگرفتن ربت شدید ‖ آنخدائی کاوست بیدی هم یعید
هم کثیر المغفرة بر بندگان ‖ برمطیعان دوستدار و مهربان ‖ ذوالکرم ذوالفضل ذوالعرش المجید ‖ همچنین فعال خود بر مایرید
آمدت آیا حدیث آن جنود ‖ کان بود فرعون واتباع وثمود ‖ بل کسانکه نگرویدند از گروه ‖ هست برتکذیبشان دست اروجوه
حق محیطست از وراشان بیمقال ‖ هست بیرون رفتن ازحولش محال ‖ آنچه بل تکذیب ایشان کرده اند ‖ هست قرآنی شریف و ارجمند
مرقوشته گشته آن رامر متین ‖ جمله اندر لوح محفوظ مبین ‖ شرح لوح از پیش گفتم درکتاب ‖ گرکه خواهی کن بآن مطلب ایاب

سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ٢ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ٣ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ٤ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ٥

بآسمان وآینده شب وچه دانا کرد ترا که چیست آینده بشب ستاره درخشنده است که نیست نفسی مگر که براو است نگهبانی

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ٦ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ٧ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ٨ إِنَّهُ

پس باید نگرد انسان که از چه چیز آفریده شد آفریده شد از آبی جهنده که بیرون میآید از میانه پشت واستخوانهای سینه بدرستیکه

عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ٩ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ١٠ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ١١ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ

او برباز آوردنش هر آینه تواناست روزیکه آشکار شود نهانها پس نباشد مراو را هیچ قوتی و نه یاوری وآسمان صاحب باران

١٢ وَالْأَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ ١٣ اِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ١٤ وَ ما هُوَ بِالْهَزْلِ ١٥ اِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً ١٦

وزمین صاحب شکاف که آن سخنی است تمیزدهنده ونیست آن بیهوده بدرستیکه ایشان چاره میکنند چاره کردنی

وَ اَكِيدُ كَيْداً ١٧ فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً

وچاره میکنم چاره کردنی پس مهلت ده کافرانرا مهلت بدهم ایشانرا مهلت دادنی

برسما سوگند و بر طارق دگر ... توجه دانی چیست طارق در نظر
گوئیا که تیرگیها را شب ... مینماید ثقب از فرمان رب
پس نظر باید نماید آدمی ... کافریده ازچه چیز اوشد همی
آیدآن از پشت مردان در برون ... واستخوان سینهٔ زنها برون
اندر آن روزیکه پنهانها بجا ... آزموده گردد اعنی برملا
بر قسم برآسمان ذات رجع ... هم قسم بر این زمین ذات صدع
آن بگردد تا بجا ماند جهات ... وین شکافد تا بروی روید نبات
پس آن سحریه و هزل و فسون ... عظمش اندر صدر و قلب آمد فزون
پس جزای مکرشان بدهم ما ... پس تو مهلت ده برایشان ای کیا

باشد آن نجم فروزان بی زشك ... که شود ظاهر شونده بر فلك
نیست نفسی جز که باشد در آن ... خود رقیبی و نگهبانی نهان
خلق گشت از ماء دافق کان بود ... آب ریزنده وجهنده وسست ورد
آنکش ایشان آورید این ظاهر است ... که ورا بر بازگشتش قادر است
پس نباشد آدمی را بیش وکم ... قوتی و ناصری در دفع غم
رجع یعنی باز گردنده مدور ... صدع یعنی بر شکافنده عبور
انه قول این جوابست از قسم ... حق و باطل را جدا سازد رقم
میکنند این مشرکان بدنشان ... مکر در ابطال قرآن آنچنان
واهل ایشانرا بحال مکر و کید ... مهل الکافر و امهلهم روید

سُورَةُ الْاَعْلٰى تِسْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰى ٢ اَلَّذِي خَلَقَ فَسَوّٰي ٣ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدٰى ٤ وَالَّذِي اَخْرَجَ الْمَرْعٰى ٥

پاك گردان نام پروردگارت که برتر است آنکه آفرید پس درست گردانید وآنکه تقدیر کرد پس هدایت نمود وآنکه بیرون آورد چراگاه را

فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوٰى ٦ سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسٰى ٧ اِلّا ما شاءَ اللّٰهُ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفٰى ٨ وَنُيَسِّرُكَ

پس گردانید آنرا خشك سیاه زود باشد که خوانیم بر تو پس فراموش مکن مگر آنچه خواست خدا که او میداند آشکار را و آنچه نهان میباشد و توفیق دهیم

لِلْيُسْرٰى ٩ فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرٰى ١٠ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشٰى ١١ وَ يَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَى ١٢ اَلَّذِي

ترا برای طریقه آسان پس پند ده اگر سود میدهد پند زود باشد که پند گیرد آنکه میترسد وپهلو تهی کند از آن بدبخت ترین آنکه داخل شود

يَصْلَى النّارَ الْكُبْرٰى ١٣ ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَلا يَحْيٰى ١٤ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰي ١٥ وَ ذَكَرَ اسْمَ

در آتش عظیم تر پس نمیمیرد در آن و نه زنده باشد بدرستیکه رستگار شد آنکه پاك شد و یاد کرد نام

رَبِّهِ فَصَلّٰي ١٦ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا ١٧ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ اَبْقٰي ١٨ اِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ

پروردگارش را پس نماز گذارد بلکه اختیار میکنند زندگانی دنیا را وآخرت بهتر است و پاینده تر بدرستیکه این است هر آینه در صحیفهای

الْاُولٰى ١٩ صُحُفِ اِبْراهِيمَ وَ مُوسٰي

نخستین صحیفهای ابراهیم وموسی

سبح اسم ربك الاعلی سام
آن خدائی کافرید او چیزها
ازمنافع وازمضار آنچه که بود
ره بدانکه رادیان استش دوا
بود درخور ایقدر کامد بگفت
وانخدا گزارش آورد او برون
برتو ما خوانیم قرآرا بزود
حاصل آنکه برتوخوانیم آنچه ما
برتو توفیق سلوك آسان دهیم
زود باشد که پذیرد او ولا
وانکه اوا شقی است زانکار بزرك
رستگاری یافت اوخود بیشکی
گفته‌اند از ذکر قلبست آن مراد
وان سرای آخرت باشد دگر

یعنی از رب تنا تنزیه تام
راست پس فرمود هرچیزی بجا
راه آن برآدم و حیوان نمود
میرود تا جوید آنرا هر کجا
مابقی را با تعقل دار حفت
چارپایانرا چراگاه از نمون
پس فراموش آن نخواهی تو نمود
آن فراموشت نگردد از ذکاء
دردهی کان اسهل است ومستقیم
پندرا آنکس که ترسد از خدا
اندر آید بار دربار بزرك
کزخطا و ذمر شد پاك وزكی
ونرکی مرتصدق ما سداد
مر شمارا بهتر و پاینده تر

برتراست اعلی که درذات وصفات
کرد تقدیر اصل وفرع ماسوی
گفته‌اند افزون چوگردد عمر مار
همچنین هر جانور هرذی حیوة
از بهایم ورطیور و از هوام
بعد سبزی پس بگرداند آن گیاه
یا مشو غافل زقرآن ای بشیر
او بداند جمله پیدا و نهان
پس بقرآن مردمارا ده تو پند
هم کند پهلو تهی ازوعظ وپند
پس بمیرد او در آتش تا رهد
یاد کرد اونام ربش پس نماز
بل شما خود میگزینید از مجاز
وین سخن اندر صحف ثبتست وضبط

زانچه گنجد درعقول ممکنات
هریکی‌را شد بوجهی رهنما
کورگردد پس برد زآموزگار
دارد او برضر ونفعش التفات
هستشان الهام از رب الانام
خشك وخوردومردوریزنده وسیاه
تا فراموشت نگردد از ضمیر
آرد از قلبت معانی بر زبان
گرکه باشد پند دادن سودمند
فاسقی بدبخت تر خواری بسفد
هم نه زنده است او براحت درعقد
کرد زان پس آنکه خواند او براز
زندگانی جهان وآمال و آز
کاوست زابراهیم وموسی بی زخبط

سُورَةِ الْغَاشِيَةِ ستٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

هَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ٢ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ٣ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ٤ تَصْلٰى نَاراً حَامِيَةً ٥ تُسْقٰى مِنْ

آیا آمد ترا حکایت آن فروگیرنده رویهای روز چنین خوارند عمل کننده رنج کشنده‌اند که داخل میشوند در آتش در نهایت گرمی آشامانیده شوند

عَيْنٍ آنِيَةٍ ٦ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ٧ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِى مِنْ جُوعٍ ٨ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

از چشمه که بنهایت گرمی رسیده باشد نیست ایشانرا خوراکی مگر از خار خشك که فربه نکند و نه کفایت کند هیچ گرسنگی رویهائیست روزی چنین تازه

٩ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ١٠ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ١١ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ١٢ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ١٣ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

از سعیشان خوشنود در بهشتی رفیع شنود در آن لغوی در آنست چشمه روان در آنست سریرهای رفیعه

١٤ وَاَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ١٥ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ١٦ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ١٧ اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ

وقدحهای گذاشته وبالشهای بهم پیوسته وفرشهای بس گسترده آیا پس نمی نگرند بشتر که چگونه

خُلِقَتْ ١٨ وَاِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ١٩ وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ٢٠ وَاِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ

آفریده شده و بآسمان که چگونه بلند کردانیده شد وبکوهها که چگونه برافراشته شده وبزمین که چگونه

سُطِحَتْ ٢١ فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ ٢٢ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ٢٣ اِلَّا مَنْ تَوَلّٰى وَكَفَرَ ٢٤

بهن کرده شده پس پند ده نیستی تو مگر پند دهنده نیستی بر ایشان تسلط دارنده مگر آنکه روی گردانید و کافر شد

فَيُعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ ٢٥ اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ٢٦ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

پس عذاب خواهد کرد او را خدا عذاب بزرگتر بدرستیکه بسوی ماست بازگشت ایشان پس بدرستیکه بر ماست حساب ایشان

برتو هیچ آمد حدیث غاشیه
اهل دوزخ راست شغلی پر حسب
زآب چشمهٔ گرم نوشند آنجمیع
رویها باد اندران روز است هم
اندر آنجا نشوی یا شنوند
کوزها بدسته آماده همه
بنگرند آیا براشتر که چسان
پس تعجب ست زان مصروسرر
هم بسوی کوهها کافراشته است
پس توگو بندای محمد[4] غیراز این
جز که هرکس رو نکرداند رنید

واندران روز از وجوه خاشعه
که درآن بکشند بس رنج وتعب
نیستشان میخوردنی غیر از ضریع
تازه و خرم زآثار هم
لغو وهم بیهوده یا قولی نزند
در مقام خویش بنهاده همه
آفریده گشته تا حته چنان
کاهل ... را برافتاده زین
سر ... آسمان برداشته است
... که تو بند ده ... یعنی
بعد ... اوست کافرهم ... زند
آن ... سوی ما باشد ایاب

رویها باشند یعنی ترسناک
اندر آورده شوند از اضطرار
وان گیاهی خاردار از حاصل است
راضی از اعمال خود آورده اند
چشمها جاری درآن لا ینقطع
هشته بالشهای برهم متصل
پیش طفلی مشود آنکو ... رام
هم سوی آسمان می نگرند
هم سوی ارض تاچون گشته پهن
تو ... ایشان ... مسلط ... یعنی
حق تعالی پس کند او را عذاب
پس ... حساب ایشان احساب

اندر آنروز پر از تشویش وباك
درمیان نار گرم ... شرار
میوهٔ آن حله سم قاتل است
در بهشت عالی وان کرده اند
تختهای بس بلند و مرتفع
فرشها فاخر فکنده معتدل
که تواند بردش ازبصره بشام
که چسان برداشته گشت و بلند
... ازآن بی ترس و وهن
تا که ... اخبارشان خود ماستی
آمده ای اوست ... در حساب

سورة الفجر ثلثون آية و هي نزلت بمكة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْفَجْرِ ۱ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۲ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۳ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۴ هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ ۵ أَلَمْ

صبح وشبهای ده گانه وجفت وطاق وشب چون درگذرد آیا که درین سوگندیست مر صاحب خرد را آیا

تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۶ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۷ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۸ وَثَمُودَ الَّذِينَ

ندیدی که چگونه کرد پروردگارت بعاد ارم صاحب ستونهای رفیع که آفریده نشده مانند آن در بلاد وثمود آنهاکه بریدند

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۹ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۱۰ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۱۱ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ

سنگ را در وادی وفرعون صاحب میخها آنانکه تعدی کردند در شهرها پس بسیار کردند در آنها ...

۱۲ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۱۳ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۱۴ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهُ

پس ریخت بر ایشان پروردگارت تازیانه عذاب بدرستیکه پروردگار تو هر آینه در کمین است اما انسان چون آزمایداو را پروردگارش

فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ۱۵ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۱۶

پس گرامی داردش و نعمت دهدش پس گوید پروردگارم مرا گرامی داشته است

مرقسم بر فجر آمد کانفجار
یا ظهور نور روح اندر بدن
هم بشفع و وتر یعنی جسم و روح
لیك درزعم صفی ازشفع ووتر
لیك واجب زین همه بالاتفاق
هست آیا کامی این قول وقسم
یا نواده است آن ارم یا نام شهر
یا که بودند اهل خرگاه وخیام

قلب عارف یابد از دیدار یار
چون خلق یافت زامر ذوالمنن
شفع باشد روح یابان در فتوح
ممکن است وواحد این برخوان زسطر
باشد اندر ذات مستثنا وطاق
برخداوندان عقل و فکر هم
یا که نام آن قبلهٔ پر ز قهر
خیمه هاشان بر ستونها بد تمام

تا صبح وصال عاشق در شهود
ولیالی عشر یعنی ده حواس
وتر باشد روح مطلق از سن
زانکه ممکن را بود ترکیب وجفت
هم قسم برلیل کاو می بگذرد
این ندیدی یا نیاوردی بیاد
صاحبان قامت سخت و ... ون
افریده مثل ایشان در بلاد

یا که در اسما تجلی وجود
عشر اول یا ز ذی حج درشمس
هم مجرد جمله از پیوند تن
هم تقابل هم تضاد اندر نهفت
رهرو اندر وی بمقصد ره برد
تا چه کرد ان رب تو با قوم عاد
استخوانهاشان ... ستون
می شد در قامت و قدرت زیاد

باغ شدّادست گویند آن ارم
می‌بریدندی بوادی قری
این حکساند اهل طغیان در بلاد
در کنرگاهست رب تو سر
خواهد او ازبهراسان چیزبیش

هست درتاریخها شرحش رقم
خانه‌ها ازسنك وکوه از بهرجا
که فزون کردند در اها فساد
چون کسی که هست درره منتظر
ادمی لیك این حواهد بهرخویش
پس گرامی گوید اوپروردکار

هم ندیدی تا چه‌کرد او برثمود
هم بفرعونی که ذی‌الاوتاد بود
پس برایشان ریخت حق سوط عذاب
تا که ازره مینماید او عبور
ارماید چون ورا رب‌الکرم
کرد برمن داد نعمت بیشمار

که زسنك آن خانه‌هاشان جله بود
بش جیش وملکش ازتعداد بود
ذکر هریك شد مکرر درکتاب
راو نکردد فوت چیزی درحضور
پس گرامی سازدش نعمد نعم

وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ١٧ فَيَقُولُ رَبِّى اَهَانَنِ ١٨ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ١٩

واماچون ازمایداورا پس تنك سازدبراو روزیش را پس گویدپروردگارمن خوارکردمرا نه‌چنین است بلکه گرامی نمیدارید یتیم را

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٢٠ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَمًّا ٢١ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

وتحریص نمیکنید برخورانیدن بیچاره ومیخورید میراث را خوردنی همه درهم ودوست میدارید مال را دوستی بسیار

٢٢ كَلَّا اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا ٢٣ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ٢٤ وَجِيٓءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

نه‌چنین است چون کوفته شودزمین کوفتن کوفتنی وآمد پروردگار تو وفرشته صف صف واورده شودروزچنین دوزخ را

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَ اَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى ٢٥ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيٰوتِى فَيَوْمَئِذٍ لَا

روزچنین پندگیرد انسان وکجا سود مند است اوراپندگرفتن گوید ای کاش پیش فرستاده بودم برای زندگیم پس روزچنین

يُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ ٢٦ وَلَا يُوثِقُ وَ ثَاقَهُ اَحَدٌ ٢٧ يَا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ٢٨ اِرْجِعِى اِلٰى رَبِّكِ

عذاب کرده نشود چون عذاب او احدی وبند کرده نشود چون بندکردن او احدی ای نفس ارمیده بازگرد سوی پروردگارت

رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ٢٩ فَادْخُلِى فِى عِبَادِى ٣٠ وَادْخُلِى جَنَّتِى

خوشنود پسندیده پس داخل شودر بندگانم وداخل شودر بهشتم

آزمایدهم چو اورا بار کی
حاصل آن کادم کرامت را بمال
بل اهانت آن بود کاندر حریم
می‌خورید ازمال میراث امام
مال دنیارا فزون دارید دوست
یادکن چون ارض شکافد بحال
همچنین افرشتگان از هرطرف
فائده ذکر است اورا از کجا
فعل یکی در حیوت دنیوی
بندهم نکند کسیرا کس چنان
فارغ و مستغنی از کل ناس

پس نماید تنك رزق وی بوی
داند و بیفاقه خواریرا بحال
مرشمارا نیست یاری بر یتیم
خوردن جمع ازحلال و ازحرام
کم بود از عدل مال او خیرخوست
شکند بشکستنی تل و جبال
می‌بیایند آزمان صف‌بند صف
یا که نفع بند بکرفتش هلا
تا نمی‌دیدیم عذاب اخروی
کاو نماید بند اندر آزمان
شاکر نعمت بدی ای ناسپاس
پس درآی اندرعباد اکرمم

پس بگوید آوریدگار من
آنچنان بودکه او کرده گمان
نیستهم تحریصتان بر یکدگر
گفته‌اند از مال ایتام است آن
باز باید ایستید از حب مال
رب آید گردد اعنی آشکار
دوزخ آورده شود آنروزگاه
گوید او ایکاشکی که من ربش
پس درآنروز ایچ نکندیاحساب
ای چنان نفسی که باشی ممتحن
باز گرد اعنی سوی رب خویش
هم درآی اندر بهشت بیغم

کرد خوارم زاینچنین فقر ومحن
بینوائی نیست ازخواری نشان
برطعام بی‌نوایان در گذر
که شود مخلوط ناماك کسان
کان نباشد غیر خسران ووبال
قدرت الله با کمال اقتدار
آدم آرد یاد آنروز از گناه
میفرستادم دراینجا بهرخویش
چون عذاب اوکسیرا کس عذاب
جستهٔ آرام اندر ذکر من
راضیه و مرضیه با تکریم بیش

سورة الْبَلَدِ عِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشایندهمهربان

لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ ٢ وَ اَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ٣ وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ ٤ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي كَبَدٍ

سوگند یادمیکنم باین شهر وتو مقیمی دراین شهر وپدر وآنچهزاد کهبتحقیق کهآفریدیم انسانرا در رنج

اَيَحْسَبُ اَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ اَحَدٌ ٦ يَقُولُ اَهْلَكْتُ مَالاً لُبَداً ٧ اَيَحْسَبُ اَنْ لَمْ يَرَهُ اَحَدٌ ٨ اَلَمْ نَجْعَلْ

آیامی پندارد کههرگز قادر نمیباشد براواحدی میگوید ضایع کردم مالی انبوه آیامی پندارد که ندیداورا احدی آیانگردانیدیم

لَهُ عَيْنَيْنِ ٩ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ ١٠ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ١١ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ١٢ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَاالْعَقَبَةُ

مراورادوچشم وزبان ودولب وهدایت کردیمش درجای بلندپس در نیامد بیلندی گردن گاه وچه چیز داناکرد تراکه چیست بلندی گردنگاه

١٣ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٤ اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ١٥ يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ ١٦ اَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ ١٧ ثُمَّ

رهانیدن گردن یاخورانیدن در روزی کهصاحب گرسنگی است یتیمی راکهصاحب قرابتی است یا درماندمرا کهصاحب احتیاج است پس

كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ١٨ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ١٩ وَ

باشد از آنانکه ایمان آوردندو وصیت بهم کردندبصبر و وصیت بهم کردندبمهربانی آنهایند یاران دست راست و

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَاهُمْ اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ ٢٠ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُوصَدَةٌ

آنانکه کافرشدند بآیتهای ماایشانند یاران دست چپ برایشان است آتشی سرپوشیده

میخورم سوگند خود براین بلد
هم قسم بروالد اعنی بوالبشر
آفریدیم آدمیرا در کبد
داردش تا بار دآرار رسول ٤
اینچنین پندارد آیا که ورا
پس نمودیمش طریق خیر وشر
چه تورا دانا نمود ازعقبه پیش
روزی آنکه باشدآن ذی‌مسغبه
بر یتیمی کاو بود ذامقربه
پس‌بود او زاهل‌ایمان واهل‌دین
یا که اندر نصرت دین خدا
آنگروه باشند اصحاب یمین

مکه یعنی یا که قلب با رشد
وانچه راو شد زاده دختریاپسر
یعنی اندر رنج و سختی بی‌رحد
یا که نکشد انتقام ازآن‌فضول
کس ندیده دیده است اعنی خدا
درنیامد پس بتکلیف او دگر
سختیش را وانچه بردارد زپیش
جوع وسختی درسرا ومصطبه
یا فقیری کاو بود ذامتربه
اقتحام عقبه کرده‌است او یقین
یا بطاعت یا تبرك ناروا
وانکه کافر شد بآیات مبین

می‌خورم سوگند چون‌دروی بزود
یا بابراهیم کاو جداست واب
بعض راهست ازقریش آیا گمان
درقیامت گوید اوکردم هلاك
ما نگردانیدیم آیا بهر او
برخلاف نفس رنج اعنی نبرد
گردنی کردن رها از بندگی
دیر و سخت اعنی بدست‌آیدطعام
اوست‌خویشاوندوذیحق‌درخوراك
بر وصیت کرده‌اند ایشان صبر
هم‌وصیت کرده‌اند ازهر جهت
آنگروه باشند اهل مشئمه
میبرم یارب توزان دارم نگاه

وامدی وآنکه‌که تودروی فرود
بر پیمبر را وراو دارد نسب
که براو کس‌نیست قادردرزمان
مال دنیا کامدم زان بیم وباك
دوزبان دوچشم‌و دولب خودبرو
تا که راه عقبه نتواند سپرد
یا طعامی دادن اندر زندگی
او خوراند با رضا و اهتمام
هشته او پهلو زمسکینی بخاك
در شدائد یکدگر را بی جبر
برعطا و جود و مهر ومرحمت
جایشان در نار پوشیده همه
من زنار موصده برحق پناه

سورة الشَّمْسِ سِتَّ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهمهربان

وَالشَّمْسِ وَ ضُحٰيهَا ٢ وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰيهَا ٣ وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰيهَا ٤ وَ اللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰيهَا ٥ وَالسَّمَاءِ وَمَا

بافتاب وفروغ وقت ارتفاعش وبماه چون از پی درآیدش وبروز چون جلادهدش وبشب چون فروپوشدش وآسمان وآنکه بنا

بَنٰهَا ٦ وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰيهَا ٧ وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰيهَا ٨ فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰيهَا ٩ قَدْ اَفْلَحَ مَنْ

کردش و زمین و آنکه گستردش و نفس و آنکه راست کردش پس الهام کردش بدکاریش را و پرکاریش را بدرستیکه رستگار شد

زَكّٰيهَا ١٠ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا ١١ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهَا ١٢ اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰيهَا ١٣ فَقَالَ لَهُمْ

آنکه پاک کرد آنرا بی بهره شد آنکه تباه کرد آنرا تکذیب نمود ثمود بسبب طغیان هنگامیکه برانگیخت بدبخت ترشان پس گفت مر ایشانرا

رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ١٤ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا ١٥ فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰيهَا ١٦

فرستاده خدا این ناقه خدا و شربش را پس تکذیب نمودند او را پس پی کردند پس غضب کرد بر ایشان پروردگارشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آنرا

وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا

و نمیترسد عاقبتش را

میخورد سوگند حق بر آفتاب / وان بهاء و روشنی و ضوء و تاب
هست مروی هم ز ابن شمس و قمر / مرتضی است و ولی قصد از حدیث
هم بشب سوگند کامد چونکه شاه / شمس را یکجا بپوشد در ظلام
هم قسم بر ارض و آنکش کرد پهن / بر نگهداری و حفظ اوست رهن
پس بدو الهام فرمود او فجور / هم نگه بر هر تکاری بی فتور
همچنین بی بهره گشت آنکس که هشت / نفس خودرا در جهالتهای زشت
چونکه میبرخواست بر احداث شر / آنکه بد در قومشان بدبخت تر
نوبت او چون رسد از شرب آب / منع او کردند تا آید عذاب
پس فرو پوشاند ایشانرا خدا / بر عذاب از ذنبشان بر اسوی
می‌رسد زان عذاب از بعد او

هم بمه کاوراست پیرو در طلوع / بعد شمس اوراست هنگام طلوع
هم قسم بر روز چون شد منجلا / مهر عالمتاب را اندر ملا
هم قسم بر آسمان وانکس که او / کرده بنیاد این سپهر بوتو
هم بنفس وانکه اورا کرد راست / تسویه ز اعضای او کرد آنچه خواست
رستگار او شد که نفس خویشتن / پاک گرداند از شرك و فتن
کرد تکذیب از پی قوم ثمود / از ره طغیان و عدوان و جحود
گفتشان پس آن رسول خدا / دست بردارید از ناقه شما
پس نمودند آنکه تکذیب وی / ناقه را کردند با شمشیر پی
گشت یکسان یعنی ایشانرا همه / آن عذاب پر نهیب و دمدمه
که بر ایشان هشت در یکدم فرو

سورة اللّيل احدى وعشرون آية وهي مكيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى ٢ وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ٣ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ٤ اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ٥ فَاَمَّا

شب چون فرو شد وروز چون روشن شود و آنکه آفرید نر و ماده را بدرستیکه کوشش شما هر آینه متفاوت است پس اما

مَنْ اَعْطٰى وَاتَّقٰى ٦ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ٧ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى ٨ وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰى ٩ وَكَذَّبَ

آنکه داد و پرهیزکار شد و تصدیق نمود طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم او را برای آسانی و اما آنکه بخل ورزید و استغنا نمود و تکذیب کرد

بِالْحُسْنٰى ١٠ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى ١١ وَمَا يُغْنِى عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدّٰى ١٢ اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى ١٣ وَاِنَّ

طریقه خوبی را پس بزودی توفیق میدهیم برای دشواری و کفایت نکرد از او مالش چون هلاک شد بدرستیکه بر ماست هر آینه هدایت و بدرستیکه

لَنَا لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُولٰى ١٤ فَاَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظّٰى ١٥ لَا يَصْلٰيهَا اِلَّا الْاَشْقَى ١٦ اَلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلّٰى

مر ماراست هر آینه آنجهان و اینجهان پس بیم کردم شما را از آتشی که زبانه میکشد داخل نمیشود در آن مگر بدبخت تری که تکذیب نمود و رو گردانید

١٧ وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ١٨ اَلَّذِي يُؤْتِي مٰالَهُ يَتَزَكّٰى ١٩ وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰى ٢٠

وزودباشدکه‌دورکنم‌ازآن‌پرهیزکارتر را که‌میدهد مالش‌راتاپاک‌شود ونیست‌مراحدیرا ازداو هیچ نعمتی‌که‌پاداش‌داده‌شود

اِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلٰي ٢١ وَ لَسَوْفَ يَرْضٰي

مگرجستن‌وجه پروردگارش‌که‌برتراست وهرآینه‌زودباشدکه‌خشنودگردد

مرقسم برلیل چون‌گردید تار
که‌پراکنده است خودسعی‌شما
پس‌هرآن داد اوحقوق مال‌خود
یعنی اورا نیست انباز وشریك
وانکه کرد اوبخل درانفاق مال
پس‌کنیم آماده‌ما بروی ییسر
ره نمودن واجبست از بهر ما
پس شمارا می بترسانیم ما
آنکسیکه کرد تکذیب معاد
مال خود بدهد براه خیرودین
جزکه از بهر رضای کردگار

هم‌بروز آنکه که آید آشکار
در عملها مختلف یعنی که‌جا
کرد پرهیز او زسوء حال خود
یا که باورداشت خصلتهای نیك
دید خودرا بی‌نیاز ازذوالجلال
آنچه را باشدمودی سوی عسر
هست مارا دارعقبی واین سرا
ار زبانهٔ نار پرقهر و وبا
رونگرداند از اطاعت و انقیاد
جوید ازحق پاکی ازصدق‌ویقین
کاوست پاك وبرتر وذوالاقتدار
زود پس‌باشد شود خوشنود هم

هم برآنکه آفرید ازقدرت او
معصی ازآن موجب‌آمد برثواب
کردهم تصدیق برقول نکو
پس‌کنیم آسان مراوراکارها
کرد تکذیب کلامی کان‌بهاست
مال او نکند روی دفع عذاب
آنجهان واینجهان یعنی زماست
در نیاید اندران آتش مگر
زود باشدکه ازآن آتش بدور
نیست کسرا نزد او بر مقتضا
یعنی آن اعطا کند ازبهر حق
زانچه بخشد ازعطایش‌ذوالکرم

ماده و نر را بگاه خلقت او
معصی موجب برهلاك و برعذاب
معنی و اثباتست وان بگفتگو
در امور دین و دنیا بارها
وان کلام لا اله الا الله است
چون هلاك آمد براوشد سدباب
میدهیم آنرا بهرکس‌که سزاست
آنکسیکه باشد او بدبخت تر
گردد آن پرهیزکار باحضور
هیچ نعمت هیچ منت بر جزا
بی‌که خواهد اجرومزد ازماخلق

سُورَةُ الضُّحٰي اِحْدٰى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالضُّحٰي ٢ وَاللَّيْلِ اِذٰا سَجٰى ٣ مٰاوَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمٰا قَلٰى ٤ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولٰى ٥ وَ

بچاشتگاه وشب‌چون‌آرام‌گیرد کوابگذاشت‌ترا پروردگارت وغصب‌نکرد وهرآینه‌آنجهان‌بهتراست مرترا ازاینجهان و

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى ٦ اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوٰي ٧ وَ وَجَدَكَ ضٰالًّا فَهَدٰى ٨ وَ وَجَدَكَ

هرآینه‌بزودی‌خواهدداد‌ترا پروردگارت‌پس‌خوشنودگردی‌آیانیافت‌ترا یتیم‌پس‌جایگاه‌داد ویافت‌ترا گم‌پس‌هدایت‌نمود ویافت‌ترا بیعسر

عٰائِلًا فَاَغْنٰى ٩ فَاَمَّا الْيَتِيمَ فَلٰا تَقْهَرْ ١٠ وَاَمَّا السّٰائِلَ فَلٰا تَنْهَرْ ١١ وَ اَمّٰا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

عیالمندپس‌توانگرساخت‌پس‌امایتیم‌راپس‌قهرمکن واماسئوال‌کننده‌راپس‌زجرمکن واما‌نعمت‌پروردگارت‌پس‌اخبارکن

میخورد سوگند حق برچاشتگاه
حق تورا نگذاشت بازای‌بوالوفا
زود باشد که کند ربت عطا
جای دادت پس‌درآن نعم‌المقر
یعنی از احکام بودی بیخبر
یا که راحت گشد اندروقت‌شام

چونکه نور خود فزاید از اله
هیچ هم نگرفت دشمن در خفا
منتی را که توگردی زان رضا
درپناه عون خود دور ازخطر
پس تورا زان‌کرد آگه سربسر
برتجارت چونکه میرفتی بشام

هم شب سوگند کارام وقرار
مرتورا بهتربود دیگر سرای
حق یتیمی مر تورا آیا بیافت
یافت گمراهی تورا پس رهنمود
یا که گم کردت حلیمه درنخست
پس تورا ازامر خلاق جلیل

می‌بباید تبرکی در روزگار
زاین سرای پرزاندوه وعنای
پس‌تورا ازظل‌خود به جایافت
از هدایتهای خویش آگه نمود
پس تورا حدت زوحی‌غیب‌جست
سوی ره آورد دیگر جبرئیل

اصل این باشدکه درتوحیدذات
دور بودی محتجب واندرصفات
یافت درویشی تورا صاحب عیال
پس توانگر ساخت ازمال ومنال
یا که در فقر وفنا بودت نمود
وان سوادالوجه فی الدارین بود
پس تو اما آن یتیمارا مقهر
می مران ازخود عطا کن حق وبهر
مال ایشارا مگیر از بی سبب
آنچنانکه شایع است اندر عرب
باز اما آنکه او خواهنده است
زاحتیاج وفقر خودشرمنده است
تو بسی خود بینوائی دیدهٔ
رنج فقر و فاقه بس کشیدهٔ
ای خدای بیشریك وبی نظیر
توغنی خود تو دانی ما فقیر
برفقیر این ارغنی بود عجب
گر ببخشد باز وباید در غضب
خاصه قلب شاکر منعم شناس
ده که درهر نعمتت گویم سپاس
تا که گردد مهرشان افزون برب
اللهم اجعلنا من المحبین

پس عودت ره بتوحید وجود
وان نبد جزموهبت اندرشهود
گشتی از مال خدیجه بینیاز
وازغنایم بعدازآن باعز وناز
پس تورا داد اومدات خودبقا
وز وجود محض موهوبی لقا
قدرشان بشناس وکن احسان توبیش
یاد آور از یتیمی های خویش
یا که اینامند ارباب طلب
تومکن قهر ارکه دورند ازادب
هیچ ازخودمی مکن محرومشان
هم مخواه آزرده و مغمومشان
بین چه باشد حال مسکین بسئوال
رحم کن بربینوا در کل حال
هرچه دادی مایه کردیم آن تلف
هیچمان نبودکنون چیزی بکف
واقفی تو زاحتیاج و حال ما
کن عطا ثم العطا ثم العطا
کی حدیث ای احمد یا کبره دلق
نعمت پروردگارترا بخلق
بمحمد حبیبك صلواتك علیه
وان عفو ومغفرت گردد سبب

سورة الانشراح ثمانی آیات و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ٢ وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ٣ اَلَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ ٤ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

آیاگشاده نکردیم برای توسینه ترا وبرداشتیم ازتو بارتورا که بصدای شکست درآورده بود پشت ترا وبلندگردانیدیم برای تو ذکرترا

٥ فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا ٦ اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا ٧ فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ٨ وَ اِلَي رَبِّكَ فَارْغَبْ

پس بدرستیکه بادشواری آسانیست بدرستیکه بادشواری آسانیست پس چون فارغ شدی پس رنج بکش وبسوی پروردگارت پس راغب شو

ما نگشادیم ایا سینه ات
تا نباشد منکدر آئینه ات
اندراین معنی بود بسیار حرف
گفته ها باشد بقدرفهم وظرف
گشت خود مهجور ازشهر ووطن
واهل و احبابش اسیر صدمحن
عارفان گویند کز جمع وصال
باز گشتن سوی فرق وانفصال
پس چو برگشت اودراین کون شهود
بود بروی سخت بس ضبط حدود

برگرفتیم از تو آن بار گران
که شکسته بود پشت را چو آن
گفته بعضی بود از حزن وغم
ازجفای مشرکین و طعن وذم
دشمنان از مرك وباران بیشتر
دوستانش دمبدم دلریش تر
پس گران باشد برارباب هنر
دل شود ازخشم بودن تنگتر
حق مساوی کرد فرق وجمع او
تا نباشد بعد اورا قلب وخو

جذبه

آنکه بردوشش زهجران بودبار
سهل کرد ازبهر فرقش کردگار
چون شوی وارد شهر ومنزلت
بین زمهجوری چسان باشد دلت
هرکه عاشق بود داند جست حال
گاه مهجوری پس ازچندین وصال
ملك دردتنها نه زنجیر و طناب
بین که خواهد کرد عالم را خراب
خواب رفت اوچونکه من رفتم زهوش
بار حشر ودین مکند آسان بدوش
میکشندم هندیان با دور پیل
که مخطوط او بوردبحر نیل
اندراین حالم بگوش آید خروش
کاورید این مست محو رابهوش
کیست این گوینده پیرو شاه ما
که بود درهر قدم همراه ما
همچو آمد احمد شیرین نفس
سوی فرق الجمع اوادنی سپس
وحدت اندرکثرت اینست ای فقیر
واینست مخصوص ولیی دستگیر
و وضعنا عنك وزرك باشداین
هیچ اگر دانی مقام واصلین
پس بود باعسرها یسری پدید
هم تورا یسریست باعسر شدید

دورشهر دوست چون کردی سفر
هردمت صد آسیا گردد بسر
می بنام یار کمن زان همه
بل نگنجد درمیان آن دمدمه
اندك اندك پیل من درخواب رفت
دید هندستان بخواب ازتاب رفت
من نکرده بوده خواب او
زانکه بودم آگه ازآداب او
یار مشکین موی سرمست او کجاست
گرفسونی پیل می بست او کجاست
میبرند ازهند و سندم دورتر
تا زفرق وجمع مانم بیخبر
بازگردانید اورا در مقام
که نگردیده است تفسیرش تمام
هرکجا هشتم قدم نزدیك ودور
داشت آنجا پیرفردا نی حضور
دید حاضرشاه جان اندردل است
درمقام فرق جمعش حاصل است
مصطفی[4] را گرنبود اینگونه حال
زیستن در دارتن بودش محال
نام تو کردیم در عالم بلند
یا که قدر و رتبه ات را ارجمند
هست یسرت درمدینه بعد عسر
بعد یك دشواریت صدگونه یسر

همچنین بعداز فنا باشد بقا
نصب‌کن خودرا بطاعات دگر
عارفان گویند اندر این مقام
عسکری فرموده درتفسیر خویش

آنچنانکه بعد فقر آمد غنا
رنج طاعت کش بهر شام وسحر
چونکه دادی کارصورت‌رانظام
که علی را نصب‌کن برحفظ‌کیش

پس جواز تبلیغ دعوتها تمام
سوی ربت پس تورغبت کن‌بجا
زاینجهان وکارآن وارسته شو
منتقل شو پس بدار آخرت

توشدی فارغ بطاعت‌کن قیام
هرچه خواهی زاوبخواه‌اندر دعا
مطلق ازممکن بحق‌پیوسته شو
اصل آن داند خدا بمغفرت

سُورَةِ التِّين ثَمانِى آيٰات وَ هِيَ مَكِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ٢ وَ طُورِ سِنِينَ ٣ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِينِ ٤ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ فِي اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ٥

بتین وزیتون وطورسینین واین‌شهر امین بتحقیق‌آفریدیم انسارا درخوبترراست‌کردنی

ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ اَسْفَلَ سٰافِلِينَ ٦ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ٧ فَمٰا

پس‌گردانیدیمش‌فروتر فروتران مگرآنکه ایمان‌آوردندوکردندکارهای‌شایسته پس‌مرایشانراست‌مزدی‌غیرمقطوع پس‌چه‌چیز

يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ٨ اَلَيْسَ اللهُ بِاَحْكَمِ الْحٰاكِمِينَ

تکذیب‌مینمایدترابعدازین‌دردین امانیست خدا حکم‌ران‌تر حکم‌رانان

یار بر انجیر و برزیتون قسم
تو براینی‌که به است ازتین‌عنب
سر اشیا راکسی‌که داند او
تو مشو ابلیس خو ای هوشمند
مرسلی آنرا عبادتگاه کرد
هم‌قسم برطور سینین‌کان‌زمین
کافریدیم آدمی را ما چنین
پس باقبح صورتش کردیم هین
غیر آنانکه بایمان آمدند
قصد یا اینست کادم شدچوپیر
غیر آنکو مؤمن واستوده است
منکری یعنی‌که از یوم جزا

داند اوخود اختصاص این‌دوهم
پس‌بتین سوگند ازچه‌خورده‌رب
کرده خلق انجیر را بد یانکو
کن هرآنچه حق‌پسندد تو پسند
چون زمینش‌حق‌ورا آگاه کرد
بد مقام خواندن موسی یقین
خود بتعدیلی نکوتر پس‌متین
تا بود در خور باسفل سافلین
کارهای نیك را ساعی شدند
رو بپستی آورد بر ما گزیر
بلکه اوبرعقل‌وجان‌افزوده‌است
باوجود این دلایل از خطا

مرخواصی‌شاید اندراین‌دو است
از فواکه یاکه دیگر چیزها
گفت ابلیس آتش ازخاکست‌به
تین وزیتون گفته‌اند اینسان‌کرام
تین و زیتون یا بتحقیق متین
هم بدین شهر مبارك که بود
ازجهاتی کان بسی باشد عیان
صورتی‌کان‌درخور نفس‌وهواست
پس مرایشانراست اجری‌ازخدا
عقل او فاسد شود گرددخرف
پس بتکذیبت چه دارد باز حود
نیست آیا احکم او از حاکمین

کان نهان اردانش‌ما وتو است
به ز زیتوست در تمیز ها
شد براو اسرار خلقت مشتبه
که بود نام دوموضع درمقام
آن معانی‌کلی وجزئی‌است‌هین
مولد پیغمبر کامل رشد
نیست ذکر جمله حاجت دربیان
ناپسند واقع اندر آنسراست
که نگردد منقطع ور وی جدا
وزطریق استقامت منحرف
بعد بالدین هیچ اگرداری خرد
حاکم بالعدل در دنیا و دین

سورة الْعَلَقِ تِسْعَ وَ عَشرَ آيٰاتٍ وَ هِيَ مَكِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام‌خداوندبخشاینده مهربان

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ ٢ خَلَقَ الْاِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ ٣ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ ٤ اَلَّذِى عَلَّمَ

بخوان‌نام پروردگارت که‌آفرید آفریدانسان‌را از خون‌بسته بخوان‌پروردگارتواست‌کریم‌تر آنکه‌تعلیم‌نوشتن

بِالْقَلَمِ ٥ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ٦ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى ٧ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى ٨ إِنَّ إِلَى رَبِّكَ

بقلم آموزانید انسانرا آنچه نمیدانست حقا بدرستیکه انسان عصیان میورزد بانکه بیند خودرا که بی نیاز شد بدرستیکه بسوی پروردگار

الرُّجْعَى ٩ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ١٠ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ١١ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ١٢ أَوْ أَمَرَ

تواست بازگشت آیادیدی کسیرا که منع میکند بنده را چون نماز کند آیادیدی که اگر بود برهدایت یا امر کرد

بِالتَّقْوَى ١٣ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ١٤ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ١٥ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا

بپرهیزکاری آیادیدی که اگر تکذیب کرد و روی گرداند آیا ندانست که خدا می بیند همچنانست هر آینه اگر باز نایستد خواهیم گرفت البته

بِالنَّاصِيَةِ ١٦ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ١٧ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ١٨ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ١٩ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

کشانشان سوی پیشانی پیشانی دروغگوی خطاکار پس باید که بخواند اهل مجلسش را زود باشد بخوانیم زبانیه را چنانست فرمان مبر اورا و سجده کن و نزدیک شو

آیتی کاول رسید از رب دین
خلقت انسان زخون بسته کرد
گفت برخوان گفت خواننده نیم
بار دیگر جبرئیل آمد فرود
گفت آن حالات را باوی همه
میخوان توای پیمبر نام حق
تا بداند آدمی که لایقش
می بیاموزاند آدمرا تمام
هست سوی رب تو بیمدرت
بینی ای ناهی تو آیا که بود
بینی آیا آنکه تکذیب ار کند
این ندانسته است آیا از عمی
موی پیشانی او گیریم هم
پس بیاید اهل خودرا خواند او

بود اقرء باسم ربك بالیقین
عضوهاش پس بهم پیوسته کرد
جبرئیلش بر فشرد آندم بهم
آیت دیگر براو آورد زود
گفت تو پیغمبری بیواهمه
آنکه خلق آدمی کرد ازعلق
هست و واجب بندگی خالقش
آنچه را که می ندانست ازمهام
بازگشت جمله اندر آخرت
بندهٔ ما گرکه برراه رشد
یا که روگرداند آن بوجهل رد
که بود بنا مقصد او خدا
برکشیمش سوی دوزخ وان الم
زود خوانیم آن زبانیه بر عدو
آنچنان نبودکه گفت آن محتجب

نام ربت را بخوان ای مصطفی
روزی اندرغار حرّی بدرسول
گشت بیطاقت شد اندرخانه باز
رفت پیش ورقة بن نوفل او
حاصل آنکه اول آیت بود این
آمد این آیت نخستین بررسول
رب اکرمرا بخوان که با قلم
الحق انسانست طاغی برخدا
بینی آیا آنکه دارد هیچ بار
امر بر تقوی نماید با نماز
مستحق برچه عذابی گردد او
باید او از نهی تا باز ایستد
ناصیهٔ آن کاذب خاطی که بار
آزبانه دوزخ پرقهر و نار
تو مبر فرمانش واسجدو اقترب

آمدائی کافرید او چیزها
کرد بروی جبرئیل ازحق نزول
تب گرفتش خفت برجا بااهتزاز
با خدیجه زوجهٔ پاکیزه خو
که براو آمد ز رب العالمین
وانکه خلقت اصل باشد برعقول
بس نوشتن را بیاموزند هم
چونکه خودرا دید ذیقدر وغنا
بنده مارا که باشد در نماز
میتوان اورا چگونه داشت باز
هم بدینسان هر مکذب هرعدو
ایستد ورنی که بار آن بخرد
داردت بر آداب وتقوی و نماز
تا کشد اورا بدوزخ با اضطرار

سورة القدر خمس آيات و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ٢ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ٣ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ٤

بدرستیکه ما فرستادیمش در شب قدر وچه چیز داناکردت که چیست شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه

تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ٥ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

نازل میشوند فرشتگان وروح درآن باذن پروردگارشان از هر امری سلامتست آن تاوقت طلوع صبح

عابدی بود اندر اسرائیلیان / نام او شمسون بسی روشن روان
با صحابه گفت حالش را رسول / پس شدند از استماع آن ملول
آمد اینکه ما فرستادیم چند / در شب قدر این کتاب ارجمند
پس ورا روح الامین خبر داد بیست سال / درجهان آورد ز امر ذوالجلال
از هزاران ماه آنشب بهتر است / اهل طاعت را که طاعت درخوراست
زامر حق اندر هر کاری که هست / کرده حق تقدیر آن در فوق و پست
نزد تحقیق از کمال سرمدی / لیلة القدر است نیهٔ احمدی
زانکه ممکن نیست آن انزال خاص / جز که در این نیه در این حال خاص
کرده بد هشتاد سال او خود جهاد / با عدوی دین حق با اجتهاد
که بود ما را چنین طاعت کجا / با حیوة و عمر کوتاه از قضا
یعنی آن از لوح محفوظ مبین / در سماء دنیوی آمد چنین
چه تورا دانا نمود از لیل قدر / با چنان قدر و شرف و ان شرح صدر
برزمین نازل شوند افرشتگان / با امین وحی جبریل امیران
تا طلوع صبح در آنشب تمام / می‌باشد جز سلامت جز سلام
حال کون احتجابش بالشهود / برمقام قلب از بعد شهود
نیست ظاهر قدر آن ره چکس / خود شناسد قدر آن احوال و بس

جذبه

جله اشیا را در آن حال وصفت / می نماید از حقایق معرفت
آنحال از تا شرح هیچ من / منتقل گردم تمام از سخن
خانه را خالی کن از بیگانه تو / منتظر بنشین بباب خانه تو
خانه از غیر از کسی خالی تمام / آید آن مهمان غیبت لا کلام
قوه های عقلی و روحی تمام
چیست دانی لیلة القدر ای عیار / گر شبی دستی دهم کوی یار
خاصه کز یار عزیز آید پیام / گذاشتی من مهمانم در مقام
ما تو من گویم چه زین حال عجب / که فراوان دیده‌ام این روز و شب
چونکه آمد کار بردلخواه تست / طالع از برج حقیقت ماه تست
تا بصحبت دردروند و سلام

سورهِ البَيِّنَةُ ثَمانَ آياتٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ٢ رَسُولٌ

نبودند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب ومشرکان جدایان تاوقتیکه آمد ایشانرا بیان فرستاده

مِنَ اللهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ٣ وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ اِلّا مِنْ بَعْدِ

از خدا که میخواند صحیفهای پاکیزه درآنهاست نوشتهای راست درست ومتفرق نشدند آنها که داده شدند کتاب را مگر از بعد

ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ٤ وَ ما اُمِرُوا اِلّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ

آنکه آمد ایشانرا بینه وفرموده نشدند مگر تا پرستند خدارا خالص دارندگان برای اودین را حق گرایان وبرپای دارند نماز را و

يُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ٥ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نارِ

بدهند زکوة را وایست کیش راست بدرستیکه آنانکه کافر شدند از اهل کتاب ومشرکان درآتش

جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها اُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ٦ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِكَ هُمْ

دوزخ باشندگان جاویدان در آن آنها اند آنها بدترین خلق بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته آنگروه ایشانند

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ٧ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها اَبَداً ٨

بهترین خلق پاداش ایشانست نزد پروردگارشان بهشتهای اقامت دائمی که میرود از زیر آنها نهرها جاویدان در آن همیشه

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

خوشنود شد خدا از ایشان و خوشنود شدند از او آن برای کسیست که ترسد از پروردگارش

می‌نبودند آنکه شد کافر بدین
یعنی احمد با نشان و دعوتش
آن صحف که پاك از سوء خطاست
یعنی اندر لوح محفوظ این کتاب
در حق پیغمبر ذوالسلطنه
منتظر بودند وخواهان ازخدا
بعض دیگر سرکش وکافر شدند
پاك دین خود کنند از بهر او
آنچه را گشتند مأمور آنگروه
آنگروه باشند در نار جحیم
بهترینند آنگروه از ما خلق
تا ابد پایندگند از سرشت

جمله از اهل کتاب و مشرکین
هم کتاب ومعجزات وحجتش
برشما خواند بوجه صدق وراست
بود وجامع بر صحف ازفصل وباب
جز دبیدار آنکه آمد بینه
که ظهورش را کند روداز خفا
از قبول امر او سر وا زدند
میلشان برحق شود در جستجو
دین حق وراست باشد ازوجوه
بدترین خلق و دردوزخ مقیم
هستشان پاداش اندر نزد حق
اندران عالی مکان حرم بهشت
ایست بهر آنکه ترسد ازخدای

باز استاده ز کفر ماسبق
کو رسولست از خدا با بینات
اندران نوشتهای بس درست
می‌ندارند اختلاف ازهیچ باب
پیش ازآن کاید پدیدار رسول
چونکه شد مبعوث کردند اختلاف
هم نگردیدند مأمور از خصوص
برپا دارند در وقتش صلوة
وانکسانکه نگرویدند از یقین
وانکسان کایمان بحق آورده‌اند
با اقامت بوستانها که عیان
حق از ایشان راضی وایشان زحق
ور عقوبتهای او در آنسرای

تا برایشان بینه آمد ز حق
مینماید بر شما راه نجات
هست احکامی که حق است ازنخست
آنکه داده شد مرایشانرا کتاب
داشتند اهل کتاب اورا قبول
بعضی از آنها نمودند اعتراف
جزکه بپرستند حق راباخلوص
هم دهند اندر محل خود زکوة
هیچ از اهل کتاب ومشرکین
هم عملهای ستوده کرده‌اند
جویها باشد ز زیر آن روان
اینچنین پاداش یابد آن فرق

سورة الزلزال ثمان آيات وهي مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا ١ وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا ٢ وَ قَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا ٣ يَوْمَئِذٍ

چون بزلزله درآورده شود زمین زلزله‌اش وبیرون اندازد زمین بارهایش را وگوید انسان چیست مرآنرا روزچنین

تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا ٤ بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحَى لَهَا ٥ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ ٦ فَمَنْ يَعْمَلْ

میگوید خبرهایش را بآنکه پروردگارت وحی کرد برای او روزچنین بازگردند مردمان پراکندگان تا نموده شود کردارشان پس کسیکه کند

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ٧ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ٨

مقدار ذره نیکی خواهدیدآنرا وکسیکه کند مقدار ذره بدی خواهدیدآنرا

چونکه جنبیده گردد این زمین
یعنی اموات و دفائن کان وگنج
برزمین آنروز آید در سخن
اوفتد از پرده بیرون رازها
بیچد ازفزع استخوان ورگ بهم
میتوان زین حرف پی بردن بکل
ارض آید پس بعرض حالها
مردم آنروز ازقبور اندرحساب
تا بر ایشانرا شود بنموده باز
از نکوئی برهرآن یابد جزا
پس بجز بدکردی بترس ازروز بد

بار جنبایدی سخت از یقین
که بدآنها موجب طغیان و رنج
میدهد اخبار ازعملها تن بتن
ماند از خجلت بکام آوازها
جسم آید در تزلزل دمبدم
چون رسد هنگام بگذشتن زپل
خود بآن ربك اوحی لها
مینمایند از پراکنده ایاب
بهرجزای کارهاشان بر امتیاز
در عمل برقدر نمله یا هبا
که نخواهدشد مکافات ازتورد
باشد این یکسوره کافی ازکتاب

زانکه چون ارض ازخود ندارد بروز
آدمی گوید درآنحال این زمین
هرچه هراس کرده اندرپشت او
باتو گویم من مثالش را تمام
افکند بیرون زخویش اسرارها
یعنی آن گوید سوارپیل ورخش
حق دهد یعنی که دستوری باو
مختلف احوال اندرجستجو
پس کند هرکس عمل هم سنگ مور
کس نماید ور بدی پاداش آن
توبه کن از سیئات ماسبق
باشد ازآگه دل از یوم الحساب

بارهای خودکه دارد درکمون
چیست اورا که جنبند اینچنین
بار گوید بی تأمل مو بمو
تن بمرگ آرد چورو برانهدام
در زبان آرد ز پنهان کارها
منزش ازنعل خران گردیده بخش
که عیان کن حالهای تو بتو
بعض نورانی وبعضی تیره رو
یا بقدر ذره پیش خور ز دور
میرسد بروی ببیند وانعیان
مر بپوشاند بدیها از تو حق

سُورَةُ الْعَادِيَاتِ اِحْدٰى عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشاینده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً ٢ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً ٣ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً ٤ فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً ٥ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً ٦

برونده‌ها باآواز نفس‌زدن نفس‌زدنی پس آتش برآرنده‌ها آتش برآوردنی پس آنهاکه بغارت شوند در صبح پس برانگیختند بآن غبار را پس درمیان درآمدند بآن جماعت را

اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ٧ وَ اِنَّهُ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ٨ وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ٩ اَفَلَا يَعْلَمُ

بدرستیکه انسان مر پروردگارش را ناسپاس و بدرستیکه او بر آن هر آینه شاهد است و بدرستیکه او برای دوستی مال هر آینه سخت است آیا پس نداند که

اِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ١٠ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ١١ اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ

چون برانگیخته شود در گورهاست و تمیز کرده شود آنچه در سینهاست بدرستیکه پروردگارشان بایشان روز چنین آگاه است

قومی از اعراب کردند اجتماع	در زمین رمله از بهر نزاع
چون رسید اندره سید این خبر	سویشان کرد اوعلی‌را ره سپر
غزوهٔ ذات‌السلاسل باشد این	که بزنجیر آمدند آن مشرکین
صبحگاهی تاخت برایشان دراه	برق بین تاچون کند بامشت کاه
کشت برایشان فرقه را دربرد	فرقه راهم باآهن بند کرد
تا که آب اندک شود نتوان عبور	بر مدینه نامد اخبار از مرور
تنگدل شد زان خبرها مصطفی	جبرئیل این آیت آورد از خدا
پس قسم برآنکه آتشها رسنك	زیر سم آرند بیرون بیدرنك
قصد از اسبان سواران سرند	که بصبح ازجیش اعنی صفدرند
آمدندی پس بصبح اندر میان	هرگروهی را بقهر از دشمنان
چون دورویانی که ازخبث نهان	افکنند ازحوبه‌ها درمردمان
آنکه ضارب برغلام است وکدز	واهل اورا میخرد برینك پشیز
هم تحقق آنکه اندرحب مال	سخت باشد آدمی از سوء حال
جمع گردانیده گردد هم بجا	آنچه باشد مختفی در سینها

تا شبخون بر مدینه آورند	یا بجیش مسلمین از پابسند
شد روان رزم‌آزمای صفمصاف	با گروهی سوی ارباب خلاف
ره شب میرفت وپنهان بودروز	تا رسید آن‌شیر حق برجیش‌یوز
کار نامد حیله و تدبیرشان	شیر حق بکشید در زنجیرشان
چونکه برگشتند رودی بدعظیم	وان طغیان‌داشت صدلشکر مقیم
آن دورویان ازشان بیفروع	منتشر کردند اخبار دروغ
که باسبان دونده بر قسم	که رسند ایشان نفس درتاختهم
هم بآن اسبان غارتگر قسم	که بجمع آرند رو در صبحدم
پس غباری در کنار آنگروه	صبحگاه انگیختندی از وجوه
این جواب است ازقسم که آدمی	رب خودرا ناسپاس است اوهمی
مرکنود است آنکه اوندهد عطا	میخورد تنها زند مر بنده را
حق بود برجهل وکفرانش گواه	برخود است او یا گواه درحشرگاه
پس نداند مبعث آیا شود	آنچه باشد درقبور اندك وبد
روز حشر اندر مجازات امر	رب ایشانست بر ایشان خبیر

سُورَةِ الْقَارِعَةِ ثَمَانَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ ٢ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْقَارِعَةُ ٣ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ٤ وَ تَكُونُ

آن درهم کوبنده چیست آن درهم کوبنده وچه چیز دانا کرد ترا که چیست آن درهم کوبنده روزیکه باشند مردمان چون پروانه پراکنده وباشند

الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ٥ فَاَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ ٦ فَهُوَ فِى عِيشَةٍ راضِيَةٍ ٧ وَ اَمّا مَنْ خَفَّتْ

كوهها چون پشم رنگارنك وازده پس اماآنكه گران آمد سنجيدهايش پس اوست درعيش پسنديده واماآنكه سبك آمد

مَوازِينُهُ فَاُمُّهُ هاوِيَةٌ ٨ وَما اَدْرٰيكَ ماهِيَهْ ٩ نارٌ حامِيَةٌ

سنجيدهايش پس ماوايش دوزخ است وچه چيز داناكردترا كه چيست آن آتشى است غايت سوزاننده

ساعت گوينده مر آينده است
قلبها كوبد زهول و هيبتش
نزد بعضى مرفراش آمد حراد
پس هرآن باشد ترازويش گران
وانكه اوباشد ترازويش خفف

خود قيامت ساعت گوينده است
تا كه برطاقى چه باشد شدتش
كه بهم ريزند از يك بيم باد
ازعملهاى نكو در آنزمان
هست جايش هاويه اندر رديف

تو چه‌دانى معنى گوينده چيست
مردم آنروزند چون پروانه‌ها
كوهها گردند چون پشم زده
پس مگرعيش پسنديده براوست
چه تورا دانا نمود از هاويه

درقيامت حاصل آن گوينده كيست
كه پراكنده بوند از لانه‌ها
هم ملون هم جدا ازهم شده
حالش اندر جنت الماوى نكوست
وصف او اين است نار حاميه

سورةُ التَّكاثُرْ ثَمانِ آياتٍ وَ هِيَ مَكّيَةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

اَلْهٰيكُمُ التَّكاثُرُ ١ حَتّٰي زُرْتُمُ الْمَقابِرَ ٢ كَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ٤ كَلّا

بغفلت انداخت شمارا مباهات دربسيارى تاآنكه زيارت نموديد مقبرهارا حقاز ودباشد كه بدانيد پس حقاز ودباشد كه بدانيد نه چنانست

لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقينِ ٥ لَتَرَوُنَّ الْجَحيمَ ٦ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقينِ ٧ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ ٨

اگربدانيد دانستنى بيقين هرآينه ببينيد البته دوزخ را پس هرآينه خواهيد ديد آنرا مشاهده يقين پس پرسيده خواهيد شد روزچنين از نعمت

فخرينهاى شما بى‌معذرت
تا بحديكه شما را گورها
نيست اسان بلكه محض واهمه
پس ببايد كه ازاين بار ايستيد
باز مانيد از تفاخرهاى خويش
پس شما پرسيده گرديد از نعم

مر شما را داشت بازاز آخرت
ميكنند از بهرآن منظورها
صرف دنيا همتان گردد همه
عيب غفلت را برود آگه شويد
گربدانيد آنچه را داريد پيش
اندر آنروزحساب ازبيش و كم
قدر نعمت گركه شناسد كسى

پس بهم ازكثرت مردان خويش
كاين قبور مردهاى ماست كان
زود باشد كه بدانيد از يقين
نه چنانست ار بدانيد ار عيان
مرجهنم را شما خواهيد ديد
پى ازآن پرسند تامت نهند
بيهده است ارنعمتش بخشى بسى

فخر كرديد آنكه مرده ماست بيش
مرده‌اند و رفته‌اند ازاين جهان
مرخطاى راى خودرا اندراين
دانش اخرى كه باشد بيگمان
ديدنى پس كان يقين است وبديد
بلكه تا نعمت بافزونتر دهند

سورةُ الْعَصْرِ ثَلٰثَ آياتٍ وَ هِيَ مَكّيَةٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

بنام خداوندبخشاينده مهربان

وَالْعَصْرِ ١ اِنَّ الْاِنْسانَ لَفى خُسْرٍ ٢ اِلَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ

بطرف آخر روز بدرستيكه انسان هرآينه درزيان كاريست مگر آنانكه ايمان آوردندوكردند كارهاى شايسته وصيت يكديگر نمودند براستى

وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

ووصیت نمودند بشکیبائی

هم‌قسم برعصر یعنی بر زمان
جزکسانی کامل ایمانند و دین
هستشان باهم وصیتها که آن

وامتداد آن بقای بیکران
کرده‌اند اعمال نیکو از یقین
برحق است وراست درایمان وجان
هم‌وصیت کرده اند ایشان بصبر

آنکه میباشد زیانکار آدمی
سعیشان درکسب طاعاتست بیش
همچو توحید خدای بیشریک
زانکه‌می‌بکشند زاعداظلم‌وجبر

از فزونی میرود سوی کمی
کرده‌اند امرونهی وخیرخویش
هم‌اطاعت بر رسل و اعمال نیک

سُورَةُ الْهُمَزَةِ تِسْعُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ٢ اَلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ ٣ يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهُ اَخْلَدَهُ ٤ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي

وای برهرعیب‌گوی طعن‌زننده که فراهم آورد مال را وآماده‌داشت آنرا می‌پندارد که مالش جاودانی میگرداند آنرا نه چنانست انداخته خواهد شد در

الْحُطَمَةِ ٥ وَ مَا اَدْرٰيكَ مَا الْحُطَمَةُ ٦ نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ ٧ اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ ٨ اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُوصَدَةٌ

آتش درهم‌شکننده وچه‌دانا کرد تراکه چیست آتش درهم‌شکننده آتش خداست برافروخته که مستولی میشود بر دلها بدرستیکه آن برایشانست سرپوشیده

٩ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ

درستونهای کشیده

چندتن بودند کایشان بررسول
درنهان غیبت‌کنند از یکدگر
وانکه جمع مال کردوداشت‌دوست
اینچنین بود که او پنداشته
نارحق است آنکه برافروخته
گوئیا بسته است آن نارعظیم

میزدند ازچشم طعن ازناقبول
طعنه درظاهرزدند اندر نظر
شمرد هرساعتش‌چون‌مال‌حوست
تا ابد در آتش انباشته
دوستداران هوا را سوخته
برستونهای کشیده درجحیم

آمد آیت کایگروهند اهل ویل
باشد آیت شامل هرکس که او
می‌پندارد چنین کاندر جهان
که بود ازعادت‌آن کبر وحطم
آتشی آنکو برآید در زمان
آنچنان یعنی برایشان بسته است

ویل برآنکس‌بود برطعن میل
باشدش برمردمان اینفعل وخو
مال اوسازدش اورا جاودان
چه برحطمه ساخت آگاهت‌حتم
جای گیرد درقلوب کافران
که دری براستنی پیوسته است

سُورَةُ الْفِيلِ خَمْسُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ ٢ اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ٣ وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا

آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب فیل آیا نگردانید مکر ایشانرا در تباهی وفرستاد برایشان نوعی پرنده

اَبَابِيلَ ٤ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ٥ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ

فوج‌فوج که می‌انداخت ایشانرا بسنگی از سجیل پس گردانید ایشانرا چون برگ خورده شده

مرندیدی این توآیا در سبیل
می‌نگردانید کید آن فرق
خودفرستاد او برایشان باشکوه

که چه ربت‌کرد با اصحاب فیل
باطل وگمراه آیا آنکه حق
فوج مرغانرا گروه اندرگروه
پس بگردانید ایشانرا اله

برشکست اهل حبش‌را برچنان
قصد ایشان بود تخریب حرم
میفکند آن هریکی‌سنگی زگل
خورد گشته برمثال برگ کاه

با طیوری بس بجثه ناتوان
کردشان تضلیل پس‌رب‌الکرم
مرد ومرکب‌را نمودی مضمحل

سورة القُرَيْش اَرْبَعَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ١ اِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّيْفِ ٢ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ اَلَّذِي اَطْعَمَهُمْ

برای الفت‌عطاکردن قریش الفت‌عطاکردن‌بایشان درکوچ‌زمستان‌وتابستان پس‌بایدبپرستند پروردگاراین‌خانهرا آنکه‌سیرطعام‌کردایشانرا

مِنْ جُوعٍ ٤ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ

ازگرسنگی وایمن‌کردایشانراازبیم

بود هر سالی بعزم اتجار
خلق میخواندندشان اهل حرم
تا برایشان در وقوع رحلتین
آنجا که داد ایشانرا طعام
میشدند آنها بهر شهر و دیار

مرسفر بهرقریش اندر دو بار
داشتند اهل حرم‌را محترم
الفتی از مردمان باشد بعین
کاه‌جوع ازاین دورحلت‌درمقام
ازپی کسب معاش و اتجار

درزمستاشان سفر بدریمن
حاصل آنکه قصه اصحاب فیل
پس باید تاکه بپرستند هم
ایمن ایشارا نمود ازخوف هم
زاحترام آن حرم ایمن بدند

نصل تابستان بشام این بودفن
برقریش آن بود نعمت درسبیل
صاحب این خانه را اهل حرم
زاحترام این حریم محترم
مطمئن درهره از رهزن بدند

سورهِ الماعونَ سَبْعَ آيَاتٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده‌مهربان

اَرَاَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ٢ فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ٣ وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٤

آیادیدی‌آنراکه تکذیب‌میکندروزجزارا پس‌اینست که‌بجفامیراندیتیم‌را وترغیب‌نمیکند بر طعام‌دادن‌درویش

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ٥ اَلَّذِينَهُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُونَ ٦ اَلَّذِينَهُمْ يُرَآؤُنَ ٧ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ

پس‌وای‌مرنمازگزارندگان‌زیانی‌آنها که ایشان ازنماز‌خودسهوکنندگان‌بیخبراند آنانکه‌ایشان‌ریامیکنند ومنع‌میکنندزکوترا

دیدی آیا ای محمد آنکه را
نی‌کند تعریص‌کسرا زاضطرار
وان بود ابن ابی واصحاب‌او
وانکسانکه میکنند ایشان ریا
مانعند ایشان هم از مال زکوة
آدم آن باشد بدون امتناع

میکند تکذیب بریوم جزا
خود براطعام مساکین هیچ باز
هرمنافق یا بگاه جستجو
درعملها ازپی مدح و ثنا
جمله در مارند اهل این صفات
که بنی‌آدم برد زاو انتفاع

اوست‌پس‌آنکس که‌دفع‌ازخودکند
بس بود رنج وعذاب‌آنراکه باز
وانکسانکه از نماز خویشتن
مدحشان گویندیعنی تا که خلق
هرکه منع خیری ازمردم کند
ور رسد برمردمان ازوی‌ضرر

مریتیمانرا بقهری بس اشد
میگذارد از ریا ماننا نماز
غافلند و بیخبر در هرزمن
جزریا برتن نپوشند ایچ دلق
راه ورسم مردمیرا کم‌کند
توبخوانش آدم ندانست آن‌جانور

سُورَةُ الْكَوْثَرِ ثَلٰثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ٢ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ٦ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَالْاَبْتَرُ

بدرستیکه ما عطا کردیم ترا کوثر را پس نماز گذار مر پروردگار خود را وقربان کن بدرستیکه دشمن تو اوست دم بریده

برتو ما کردیم کوثر را عطا ‖ چیست کوثر خیر افزون بعطا
میناند بقعهٔ اندر جهان ‖ که نباشد نسلی از تو اندران
جمله خیر دنیوی و اخروی ‖ برتو دادیم از کمال معنوی
نحر کن اندر رضا و راه رب ‖ زاشتران کاعلی است واموال عرب
کی شود قربان قبول دادگر ‖ هرکه محتاجان برند ازوی ثمر
نسل تو افزون شود دربحر وبر ‖ هم ثنا و ذکرت اندر هرگذر

نسل و اعقاب تورا یعنی زیاد ‖ میکنیم اندر اقالیم و بلاد
هم بود معنوی که کوثر در بهشت ‖ هست نهری کان بود عنبر سرشت
پس گذار از بهر رب خود نماز ‖ با خلوص قلب وعاری از مجاز
برخلاف مشرکان دل سیاه ‖ کامل حاجت را برآر سهندراه
دشمنی کاو خواند سلب منقطع ‖ میگردد خود ز نسلی مدفع
مینماند خود مناره و منبری ‖ خالی از ذکر تو اندر کشوری

سُورَةُ الْكَافِرُونَ سِتُّ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ ٢ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ٣ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ٤ وَلَا اَنَا عَابِدٌ مَا

بگو ای کافران نپرستم آنچه میپرستید ونه شما پرستندگان آنچه می پرستم ونه پرستنده‌ام آنچه می پرستیدو نه

عَبَدْتُمْ ٥ وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ ٦ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

شما پرستندگانید آنچه میپرستم شمار است دین شما و مراست دین من

مشرکان گفتند بافخر کبار ‖ که توسالی دین ما کن اختیار
بعد ازآن هردین پسندیده شود ‖ برتو و ما هردو نگزیده شود
آمد این آیت که گو بر کافران ‖ می نپرستم پرستید آنچه آن
من‌نپرستنده‌ام هرگز خود آن ‖ که پرستید آن شما ای مشرکان
از شما دین شما هم دین من ‖ باشد ازمن وا گذارید این سخن
نسخ این لازم نباشد هیچ لیك ‖ هست هرحکمی بجای خویش نیك
وقت آن خواهد رسید اندرنبرد ‖ تا که بشناسید گردون رازگرد
تو مرا گوئی بتانرا با خدا ‖ گیرم انباز این کجا و آن کجا
‖ پس نگردیده است منسوخ اینکلام

ما شویم هم سالی ما مطع ‖ اندران آیین که داری از جمیع
گفت این هرگز نخواهد شد که من ‖ خود شریك آرم بذات ذوالمنن
آنچه راهم می پرستم من شما ‖ خود نه پرستند کاید از ولا
هم نه پرستید کاید آنچه من ‖ می‌پرستم در نهان و در علن
گفته‌اند ارباب تفسیر از مقال ‖ گشته منسوخ این بآیات قتال
دینتان یعنی که باشد برقرار ‖ تا کنم معلومتان درکار زار
من تورا گویم که حق معبود ماست ‖ هرچه غیراز او پرستید آن خطاست
پس شما باشید اندر دینتان ‖ تا براندازم ز تیغ آئینتان
هرسخن را هست جائی والسلام ‖

سُورَةُ النَّصْرِ ثَلٰثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اِذا جآءَ نَصْرُاللّٰهِ وَالْفَتْحُ ٢ وَرَاَيْتَ النّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ اَفْواجاً ٣ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

چون آید یاری کردن خدا وفتح مکه وبینی مردمان را که در می آید در دین خدا فوج فوج پس تسبیح کن بحمد پروردگار خود

وَاسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ كانَ تَوّاباً

وطلب آمرزش کن از او بدرستیکه اوست قبول کننده توبه

چونکه یاری کردن آید از خدا	هم زمان فتح مکه بر شما	چون ببینی مردمان در دین حق	فوج فوج آیند هر روز از فرق
وعدهٔ حق بر تو خواهد گشت راست	دست شد اندر آنچه مقصود از خداست	پس تو کن تسبیح مقرون بر سپاس	هردم از پروردگارت بیقیاس
هم کن آمرزش ز فضل او طلب	که بود توبه پذیر از بهر رب	اکثری گویند این آیت نزول	یافت پیش از فتح مکه بر رسول
	شرح فتح مکه و آن داستان	گر که خواهی خوانده از تاریخ خوان	

سورة اَبِي لَهَبٍ خمس آيات وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَبَّتْ يَدا اَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ٢ ما اَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَما كَسَبَ ٣ سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ ٤ وَ

شکسته باد دو دست ابی لهب که خواست بسازد ضرر بیغمبر دفع نکرد از او مال او و آنچه کسب کرده زود باشد که در آید آتش را صاحب زبانه و

امْرَاَتُهُ حَمّالَةَ الْحَطَبِ ٥ فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ

زن او که بردارنده هیمه است در گردن او ریسمانیست از لیف خرما

باد شکسته دو دست بو لهب	تا چه کرد او با رسول منتجب	ساز نگرفت او که تا بروی زند	گشت ناچیز و هلاک آن بد شد
دفع نکند هیچ روی از وی عذاب	واحه کرد از مال و ورزید اکتساب	زود باشد که در آید تا سقر	آتشی را او بود صاحب لهب
زوجه اش ام جمیل بنت حرب	اخت بوسفیان که بر دظفر وصرب	اوست بردارنده هیزم مراد	زین سخن چینی است از بهر فساد
آنجا که هیزمست آتش کشی	معروفه هم سخن چین آتشی	آن زن یکچشم بس معروف بود	بر سخن چینی وان مکشوف بود
بود هیزم کش زن آن بوالهب	تا فرود آورده روز و شب	ریسمانی از لیف خرما بافته	باشد اندر گردن او یافته
خار و خاشاک آن امیه را بزرسی	میکشید اندر ره فخر رسل	هم بشت اوبند اندر جحیم	پشته های هیزم از نار الم

سُورَةُ الْاِخْلاصِ اَرْبَعَ آياتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ ٢ اَللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ٤ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ

بگو یا محمد او خدای یگانه خدا بی نیاز نزاده و زاییده نشده و نیست او را همتا و همسال

گفته اند ارباب تحقیق و خرد	ذات بحت و بود محض است آن احد	منزه ومطلق از خصوص و از عموم	وز عروض ولا عروض و هر رسوم
مطلقست اعنی ز قید خاص وعام	نه بود وصف ونشان اورا بنام	جمله را او آثار کثرت منتفی است	در حجاب لاتعین مختفی است
عاریست از وصف کثرت وحدتش	دور از شرط تعین نسبتش	هست یکتائی چنان یکتا که او	در عدد داخل شود یکگفتگو

ازعددها وحدتش خارج بود
در مقام واحدیت از جهات
یافت اندر واحدیت اعتبار
ای محمد در جواب مشرکان
گو تو ایشانرا هوالله احد
منفرد اندر صفات وذات خویش
اندران حضرت خردرا راه نیست
هر وجودیراست بروی احتیاج
نیست فوقش آمری اوناهئی
یا که من غیر شبه آمد صمد
نیست همتائی مراورا هیچ کس

بیچوواحد در عدد داخلشود
میپذیرد علم و تعیین و صفات
اسم ورسم ونعت ووصف ازهر قرار
که تورا گویند حق را ده نشان
اونگنجد در اشارت در عدد
مطلق از ادراك مخلوقات خویش
ممکنی از هستیش آگاه نیست
اونباشد از وجودی لاعلاج
خلق را برهستیش آگاهئی
نیست مانندی مراورا درسند
هم معقلی را بدرکش دسترس
اعتقاد اینست پیدا و خفی

حق زوجه واحدیت بی‌مقال
واحدیت وصف ذات حضرتست
هست واحد ازاحد اول برول
این بیان ما بود پیدا که چیست
پاك وبیرون است ازعین وعیان
شان اویکتائی است اندروجود
نك ر الله الصمد بشنو بدان
بسیار است ازوجود غیر خود
باشد ازوصفش یکی لاحوف له
نی ازاو زاید ولد یاهیچ چیز
نه شبه اوداست درذات وصفات
زانها وگواهی بر صفی

جامع کل صفاتست و کمال
فرض دروی اعتبار کثرتست
مرحقیقت از محمد[ع] در وصول
تو بیما شما که معبود تو کیست
نه اشارت میبرد نه بیان
نیستش شی ذات ووصف وبود
اوست معبود و پناه بندگان
کرد خلق او برظهور خیر جود
خورد و خواب آنجا ندارد هیچ ره
بی رنجوری کشته او زائنده بر
هم نه میر و بدل ازجهات



سُورةُ الفَلَقِ خَمْسُ آيَاتٍ وَ هِيَ مَدَنِيّة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۲ وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۳ وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

بگو ای محمد پناه میگیرم بآفریدگار شکافنده صبح ازبدی آنچه آفریده است وازبدی شب تاریك چون درآید وازشر زنان کدمدکان افسونند

فِي الْعُقَدِ ۴ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۵

درگرهها وازشر حسدبرنده چون ظاهر کند حسدرا

ای محمد[ع] گو که بر رب الفلق
ملکه اشیا جمله را ازبدش وام
حاصل آن گرشر هرذیشر که هست
هم زشر آن زنان ساحره
درجهان هرفتنة که رخ نمود
مایه آن غفلت است ازکردگار
گفته‌اند ازسحر وجادویان زسول
جز که این سحر وحسد برآدمی

من پناه آرم ز شر ماخلق
اندر آورد از سیاهی عدم
گوپناه آرم سلطان الست
که دمند اندر گرهها یکسره
مفسوان گفت ازحسد آن جمله بود
که نماید آدمی را خوار وزار
گشت بیمار این بود دور ازقبول
وارد ازنفس و ابلیس آید همی

بی‌وثوق برصبح دارد انحصار
میشکافد برزمین را از نبات
هم زشر غاسق اندر لیل تار
هم زشر حاسد آن وقت حسد
ترك سجده کرد ابلیس ازحسد
گرنباشد علت او را کی رسد
گر پیغمبر کند جادو اثر
شکر این نعمت چسان گوید صفی

کاورد آنرا برون ازلیل تار
کوهها را ازعیون اندر جهات
چون درآید ظلمتش درروزگار
ازحسدها چون بجوش آید حسد
کشت آن هابیل را قابیل زد
که برد بر دادة ماری حسد
پس پدید آید بکار دین ضرر
گرحسد یا کشت ملتش ای وفی

سُورةُ النَّاسِ سِتُّ آيَاتٍ وَ هِيَ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۱ مَلِكِ النَّاسِ ۲ إِلٰهِ النَّاسِ ۳ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۴ اَلَّذِي يُوَسْوِسُ

بگو ای محمد پناه میبرم بپروردگار آدمیان پادشاه آدمیان خدای آدمیان ازبدی دیو ووسوسه کننده خناس آنکه وسوسه میکند

فِي صُدُورِ النَّاسِ ٦ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

درسینهای مردمان از جن وآدمیان

گوکه میگیرم پناه از هر زیان
هیچ داری یاد کز شهر عدم
اسیران زندان وظلمتخانه او
از رحم پس آمدی اندرجهان
پادشاه مالك و مولای تو
مردمانرا او بود پروردگار
آنکه او باشد وجود وبود خلق
آنکه وسواس افکند درسینه‌ها

بار بر پروردگار مردمان
درو جود آورد چون دمبدم
بد مربی مر تورا بی‌گفتگو
طفل بودی پس‌شدی مردی‌جوان
اوست درنهان ودرپیدای تو
همچنین در هر دو عالم شهریار
برحق است ارباشد اومعبودخلق
زآدمزاد وپری از کینه ها
من باو گیرم پناه ازصدق وراست

کنز مقام نطفه تا عقل تمام
درمیان آب وخون بیجان بدی
پس در آنجا غیر اوراانوده راه
مربی حق تورا در هر نفس
وانکه باشد برخلایق پادشاه
مالك الملك استوهم مالك‌ذات
گو برم بروی پناه اندر زمن
پس برب و مالك خلق و اله
کاول وآخر پناه ما خداست

شد مربی درهرآن نقل و مقام
داد جانت پس‌جنین وآدم شدی
داردت اندر ناملایم تا نگاه
بر برب خود پناه از غیر پس
گو بر ایرستندگان جزوی اله
خلق را در هستی وموت وحیوة
ازشرور دیو و نفس راهزن
از پری و آدمی میجو پناه

صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمْ * وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمْ * وَ صَدَقَ عَلِي بْنِ اَبيطَالِبٍ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلَى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَالشَّاكِرِينَ * وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

درشکر نعمت باری تعالی عز اسمه

نعمت خود برصفی کرد او تمام
کی مرا این بود هرگز درگمان

شاید ارگویم سپاسش صبح وشام
یا گمان هیچکس از بحردان

حرعایات این بود اردوالجلال
که دوسال این نامه برپایان رسد

که بنظم این نامه آمد دردوسال
مل بعمری تا که برلب جان رسد

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر وانتهای آن

در هزار وسیصد وهشت اینچنین
اوفتد ابلیس در اندوه و سور
کان بفهم مردمان باشد قریب
زانکه جنست بغایت حاذق است
اینقدر کافیست از بهر شناس
چوافکند وسواس دیواندر صدور
بحر گوهر گشت تفسیر صفی
زانکه کرده نفی عقل وعلم خویش
برتو ای پروردگار مهر وماه

چون هزار وسیصد ازهجرت گذشت
گشت ختم از عون رب العالمین
زینکه شد معلوم قرآنرا رموز
خاص وعام ازوی برد هرکس نصیب
دراثر هم جنس قولش عالی است
مابقی را کن بفهم خود قیاس
بر پناه از وی بخلاق الامور
از رموز نثر بیکر مختفی
توچه‌گوئی دانچه او خودگفته‌بیش
خود صفی جوید زهرجهلی پناه
اول و آخر پناه ما تونی

درششم سال ابتدا این نامه‌گشت
ایست ازحق نعمتی برخاص‌وعام
تا ماه‌ور این‌چنین روشن بیان
پس درآید دیو از شکل بشر
برجهان تا افکند طرح کلام
بر پناه از شر خناس عدو
اندراین نظم مبارك از کلام
گرکند کس نفی این‌نظم‌وکتاب
واهل اورا درجهان‌جهل وحسد
تو پناه هر پناه آرندهٔ
حرم نعش و مالك ومولی توئی

گر بفهمند اهل ایمان بالتمام
شرح قرآنرا بیامد در جهان
تا بهم جنسی زند راه از حشر
نفی تفسیر صفی را بر امام
بز اله الناس گناه جستجو
یافت اسرار معانی انتظام
هیچ اورا بست‌حاجت برجواب
تا سزای جهل او ازحق رسد
ده پناه آرد پناه از بندهٔ

با دست رنج حسن کفائی ونصرالله عباسی رشتی چیدن این تفسیر
از تاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ بپایان رسیده است